جلد اول روض الجنان و روح الجنان

تألیف شیخ الاجل الامجد جمال الملة

والدین سلطان المفسرین حسین بن علی

بن محمد ابوالفتوح الخزاعی الرازی رحمة الله علیه

شیخ

سپاس خدای را که بر دارندهٔ این ایوانست و کسترانندهٔ این بساط و ... آراینده آن به آفتاب و
و درود بر رسول او که ختم پیغمبرانست و سید مرسلانست و بر اهل بیت او که ستارگان ...
الطاهرین و انصار ... بدانکه قدیم جل جلاله انعام کرم او بی ... و حسن نظا...
که ذات است از انواع الطاف و از جمله الطاف یکی بعثت رسلست و یکی ...
پس غایت نعمت او پیدا آمد که این دو نعمت در حق ما ...
و از فصیح ترین و شریفترین و فراخ ترین لغتها فرو...
باشد و الا در این کتاب یابند پس چاره نباشد
که این کتاب مشتمل است ... و مشتملست بدان باهر باشد
بعلم ادب از لغت و نحو و تصریف و علم ... و معرفة بلا...
تا قول که قادح بود در ... باشد ...
آیات محکم ... باشد
تلم نشود تا ...
و معنا

در ایمان ... و مطابق معنی و بعد ... قسمت دوم از آن بود که ظاهر لفظ و مطابق معنی وعد و وعید ... [illegible]
... قوله تعالی و لا تقتلوا النفس التی حرم الله الا بالحق و لا تقربوا الزنا و لا تقربوا مال الیتیم و مانند این آیات و قرآن بسیار از این
جنس باشد و قسمت سوم آن که ظاهر آیه مراد معلوم نشود مفصل و از مجمل خوانند مثل قوله تعالی اقیموا الصلوة و آتوا الزکوة و قوله ...
الناس حج البیت چه مراد حق تعالی بظواهر این آیات معلوم نشود از تفسیر نماز و کیفیت آن و ... زکوة و کیفیت آن و افعال حج و ...
آن تا شارع علیه السلام بیان آن نکند و تفصیل ننهد ما را آن ... نباشد ... بر خود ... روا نبود که ...
جل جلاله بر شارع چه شرایع تبع مصالح بود و مصالح در این باب بجز خدای تعالی نداند و قسمت چهارم آن بود که لفظ مشترک بود
از میان دو معنی یا بیشتر ... و این قسمت را متشابه خوانند حکم ... آن بود که حمل کنند از او بر محتملات نشود
و اخذ ممکن بود که ... آن وجه محتمل بود و از دلیلی ... حملش بدان وجه و قطع نکند بر مراد خدای تعالی الا بنص از
رسول علیه السلام یا از ائمه ... ایشان ... باشد ... که ... چنین بود که محتمل بود ... دلیلی پیدا شود ... وجه
... که مراد خدای تعالی باشد ... خود در شرح آیات متشابه بیاید ان شاء الله ... بدان که در ...
... که تعاطی تفسیر قرآن ... بنقل صحیح ... خاص و عام ... روایت ... که رسول
علیه السلام ... القرآن برایه ... فقد ... تفسیر قرآن کند برای خود ... باشد ...
فصل در اقسام قرآن بدانکه اقسام قرآن از شش وجه بیرون نیست محکمات و متشابه و ناسخ و منسوخ و خاص و عام
چه محکم ... باشد که ظاهر ... معنی بود از ... محکم گفته شد و متشابه آن ...
که ... ظاهر نشود بدلیل ... الفاظ مشترک و محتمل ... محکم بود ... متشابه گویند که مراد ... باشد
از آن جمله که خدای تعالی گفت ما فرطت فی جنب الله و قوله ثم وجه الله و جاء ربک و امثال این اما ناسخ و حقیقت او
هر دلیل باشد شرعی که دلیل کند ... مثل حکم ثابت بنص اول ... مستقبل ... که ... ثابت ...
اول ... دلیل شرعی ... دلیل عقلی پیدا شود ... بنص ... مستقل ... خوانند
... چون عاجز شود ... عبادات ... ساقط شود بدلیل عقل و ... ناسخ ...
... منسوخ ... یا منسوخ ... باشد منسوخ ... خدای تعالی ...
... دلیل ... ثابت شود چون شرع ... ناسخ ...
... منسوخ ... سعی ... عقل ... شرع ...
این دلیل شرعی ... عقل ... منسوخ ... ناسخ ... مخصص بود
... که اگر گوید اقتلوا المشرکین الا الیهود این تخصیص عموم باشد نسخ نباشد ...
... دخول النسخ در آیات قرآن ... که حکم منسوخ بود
و تلاوت ... چنانکه آیه ... فی قوله و الذین یتوفون منکم و یذرون ازواجا وصیة لازواجهم متاعا الی الحول
غیر اخراج پس خدای تعالی این عدت یک سال بچهار ماه و ده روز منسوخ کرد فی قوله و الذین یتوفون منکم و یذرون ازواجا
یتربصن بانفسهن اربعة اشهر و عشرا و چون آیه نجوی فی قوله یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجواکم
صدقة چون آیه بیامد ... از رسول علیه السلام ... امیر المؤمنین علیه السلام ... بصدقه داد ...
یا رسول الله ... حق تعالی این حکم منسوخ کرد بقوله تعالی أأشفقتم ان تقدموا بین یدی نجواکم
صدقات ... تلاوة بر جاست و حکم منسوخ ... که تلاوت منسوخ بود و حکم بر جای ... اول ... آیه

اقسام قرآن

ناسخ و منسوخ

تفسیر

رجم زانی است که در اخبار و تفاسیر چنین است که در سورة النور این آیت بود که الشیخ والشیخة اذا زنیا فارجموهما البتة فانهما
قضیا الشهوة جزاء بما کسبا نکالا من الله والله عزیز حکیم این آیت را تلاوة منسوخ است و حکم بر جای و قسم سیوم آنکه لفظ و حکم هر دو
منسوخ باشد چنانکه در خبر آورده اند در قرآن بود که عشر رضعات یحرمن ده رضعه حکم تحریم بدید آرد آنکه از آن نسخ کرده به پنج
تا باز رد [illegible] رضعه [illegible] خلاف بین الفقها فیه و استقصا کلام در نسخ و احکام او و بسط مسائل او از جمله اصول الفقه بود و ما اندر این
کتاب در آن مقدار بیان کفته شد که در قرآن لفظ نسخ و آیات ناسخه و منسوخ است از این مقدار چاره نباشد و تنسیخ
که حکمی بکرداند یا ابطال او [illegible] تلاوة [illegible] ناسخ اما عام لفظی بود صالح هر [illegible] جنس که آن جنس باشد [illegible]
بود و قصد کند [illegible] آنچه عام خوانند و خاص آن باشد که متناول بود الا یکی یا معین از آن جنس مثال اول یا ایها الناس [illegible] یا ایها
الذین امنوا و مثال دوم یا ایها الرسول [illegible] آنکه عموم را صیغتی معروف باشد که خصوص را شاید و اکر در خصوص استعمال
کنند مجاز باشد [illegible] چنین باشد و خلاف در این مسئله [illegible] سید مرتضی علم الهدی قدس الله روحه چنان است که عموم را
صیغتی مخصوص معروف نباشد [illegible] عموم ندانند [illegible] صالح باشد عموم را و خصوص را [illegible]
بیان هر [illegible] و کلام در این باب از جمله اصول الفقه باشد [illegible] شرح آن [illegible] چون به موضع حاجت رسیم [illegible]
لایق باشد در [illegible] شود ان شاء الله تعالی **فصل** در نامهای قرآن و معانی آن بدانکه خدای جل جلاله این کتاب را
قرآن مجید نام برخواند قرآن خواند و فرقان و کتاب و ذکر و تنزیل و حدیث و موعظه و تذکره و حکم و ذکری و حکمة و حکیم
و مهیمن و شفا و هدی و هادی و صراط مستقیم و نور و حبل و رحمة و روح و قصص و حق و بیان و تبیان و بصائر و فصل
[illegible] و مبارک و نجوم و مجید و عزیز و کریم و عظیم و سراج و منیر و بشیر و نذیر و عجب و قیم و مبین و نعمة [illegible] الکریم [illegible]
کفت اما قرآن فی قوله تعالی ان هذا القرآن یقص علی بنی اسرائیل [illegible] شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن [illegible]
کرده [illegible] عبد الله عباس [illegible] مصدر قرات چون رجحان و نقصان و خسران و معنی [illegible] اتباع بود و معنی تلاوة [illegible] باشد
برای آنکه خواننده تبع حروف [illegible] تلاوة و قرات [illegible] معنی باشد و قتاده [illegible]
جمعته و ضممت بعضه [illegible] چنانکه عمرو بن کلثوم کفت ذراعی عیطل ادماء بکر هجان اللون لم تقرا جنینا [illegible]
[illegible]
[illegible] سفیان بن عیینه کفت [illegible]
قرآن خوانند [illegible] جمع [illegible]
و سوره جمع [illegible]
[illegible] تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده [illegible]
بعضی کفتند [illegible]
[illegible]
[illegible] ولقد اتینا موسی الکتاب والفرقان و فی قوله ان تتقوا الله یجعل لکم فرقانا
[illegible] لفظ مصدر است چون سبحان و قربان [illegible] اما کتاب فی قوله
الم ذلک الکتاب و این لفظ نیز مصدر است کالقیام والصیام و کفته اند [illegible] حساب [illegible]
[illegible] ملبوس است و این لفظ در قرآن و کلام عرب [illegible] کتب علیکم ای فرض علیکم
و کتاب [illegible] باشد فی قوله فاتوا بکتابکم ای بحجتکم و کتاب بمعنی اجل الله فی قوله وما اهلکنا من قریة الا ولها کتاب معلوم ای

ابچ

اجل و کتاب بمعنی حکم الله فی قول النبی علیه السلام ساقضی بینکم بکتاب الله ای بحکم الله وقال الشاعر [illegible] وما
ذلک قال الله اذ هو کتب ای یقضی و یحکم و کتاب بمعنی مکاتبت [illegible] باشد فی قوله عز و جل والذین یبتغون الکتاب
مما ملکت ایمانکم و این مصدر فاعل باشد بمعنی مفاعله چون جدال و قتال و خصام بمعنی مجادله و مقاتله و مخاصمه و اصل [illegible]
من قولهم کتبت البغلة اذا جمعت بین شفریها بحلقة [illegible] خواننده از آنجا که مجتمع باشد اما ذکر فی قوله هذا ذکر [illegible]
و قوله انا نحن نزلنا الذکر و این دو معنی باشد یکی آنکه [illegible] خدای تعالی بدین قرآن یاد [illegible]
ایشان [illegible] دوم آنکه بمعنی ذکر شرف باشد کما قال الله تعالی وانه لذکر لک ولقومک ای شرف اما التنزیل فی قوله تنزیل من رب
العالمین و این مصدر نزل باشد اما حدیث فی قوله الله نزل احسن الحدیث و حدیث ضد قدیم باشد من قولهم کان ذلک
[illegible] قدیما و حدیثا و اما موعظه فی قوله قد جاءتکم موعظة من ربکم و شفاء لما فی الصدور و او مصدر وعظ باشد
و اما تذکره فی قوله وانه لتذکرة للمتقین و این مصدر ذکر باشد و اما ذکری فی قوله و ذکر فان الذکری تنفع المؤمنین
و این نیز مصدر ذکر باشد و اما حکم فی قوله و کذلک انزلناه حکما عربیا و اما حکمة فی قوله حکمة بالغة و قوله واذکرن ما
یتلی فی بیوتکن من آیات الله والحکمة اما حکیم فی قوله یس والقرآن الحکیم اما مهیمن فی قوله مصدقا لما بین یدیه من
الکتاب و مهیمنا علیه ای حفیظا و قیل امینا اما شفا فی قوله و ننزل من القرآن ما هو شفاء و فی قوله و شفاء لما فی الصدور و این دو
معنی دارد یکی آنکه [illegible] بیماران شفا یابند [illegible] بیان [illegible] شک و نفاق شفا یابند [illegible]
چون شک [illegible] منافقان [illegible] فی قلوبهم مرض [illegible] اما هدی فی قوله
هدی للمتقین [illegible] اما هادی فی قوله یهدی الی الرشد اما صراط مستقیم فی قوله اهدنا الصراط المستقیم [illegible]
فی قول ابن مسعود اما نور فی قوله واتبعوا النور الذی انزل معه [illegible] نور خوانند [illegible] ظلمات شک [illegible]
چنانکه [illegible] ظلمات [illegible] اما حبل فی قوله واعتصموا بحبل الله جمیعا [illegible] حبل خوانند [illegible]
[illegible] اما رحمة فی قوله و هدی و رحمة للمؤمنین
یعنی [illegible] اما روح فی قوله و کذلک اوحینا الیک روحا من امرنا [illegible] روح خواند [illegible]
[illegible] اما قصص فی قوله نحن نقص علیک احسن القصص [illegible] اما حق فی قوله
وانه لحق الیقین [illegible] حق خواند [illegible] من قولهم حق الامر ای صح وثبت [illegible]
[illegible] باطل [illegible] بل نقذف بالحق علی الباطل فیدمغه فاذا هو
زاهق [illegible] اما بیان هذا بیان للناس اما تبیان ففی قوله و نزلنا علیک الکتاب تبیانا لکل شیء [illegible]
[illegible] اما بصائر فی قوله هذا بصائر من ربکم [illegible] بصیرة [illegible] اما فصل ففی قوله انه
لقول فصل ای فاصل فارق بین الحق والباطل اما مبارک فی قوله و هذا ذکر مبارک انزلناه اما نجوم فلا اقسم بمواقع النجوم [illegible]
[illegible] اما مجید ففی قوله ق والقرآن المجید ای الشریف و اما عزیز فی
قوله وانه لکتاب عزیز [illegible] من قولهم من عز بز [illegible]
[illegible] اما کریم ففی قوله انه لقرآن کریم اما عظیم ففی قوله ولقد آتیناک
سبعا من المثانی والقرآن العظیم اما بشیر و نذیر ففی قوله بشیرا و نذیرا فاعرض اکثرهم اما قیم [illegible] ولم یجعل له عوجا قیما و اما نعمة فی قوله
و اما بنعمة ربک فحدث و اما مبین فی قوله تلک آیات الکتاب المبین [illegible]
این کتاب را [illegible] **فصل** در معنی سوره و آیه [illegible]

و حرف بدان که سوره را معنی منزلت بود از منازل شرف و بلندی قول نابغه الم تر ان الله اعطاك سورة ترى كل ملك دونها يتذبذب اى منزلة من
منازل الشرف و آیه شهر را از آن سوره خوانند که بلند و مرتفع باشد این قول آنکس باشد که سوره را همز نکرد و اما آنکه همز کند گوید اصل او من سؤر الماء باشد
و قال الاعشى [illegible] آیه علامت باشد من قولهم آیة كذا كذا اى علامته و آیه آنست که
خدای تعالی حکایت کرد از عیسی علیه السلام در ذکر مایده تكون لنا عيدا لاولنا و آخرنا و آية منك اى علامة لاجابة دعائنا و آیه بمعنی
رسالت باشد چنانکه کعب زهیر گفت الا ابلغا هذا المعرض آية ايقظان قال القول ام قال ذا حلم اى رسالة و معنی دیگر آیه را جماعت باشد
چنانکه گویند خرج القوم بآيتهم اى بجماعتهم و آیتی از قرآن جمله کلمات و حروف باشد متصل تا با انقطاع معنی و آیه تعجیب باشد من
قولهم فلان آية في كذا اى اعجوبة و کلم لفظی باشد موضوع که دلیل کند بر معنی و جمعش کلمات و کلم بود و آن حرف و چیزی مفهوم باشد یکی
حرف هجا چون الف ب ت ث و دیگر حرف [illegible] و هو ما جاء لمعنى ليس باسم و لا فعل نحو هل و بل و قد بدان که سوره
قرآن هر چند سوره را نامی مخصوص هست و آن جمله در چیزی جامع هست و اثله بن الاسقع روایت کند که رسول صلی الله علیه و آله گفت
اعطيت مكان التورية السبع الطوال و اعطيت مكان الزبور المائين و اعطيت مكان الانجيل المثانى و فضلت بالمفصل
بجای توریة این هفت سوره را داده اند یعنی البقرة و آل عمران و النساء و المائدة و الانعام و الاعراف و الانفال و التوبة و بجای زبور
مائین داده اند یعنی سورتها که کاینش صد آیه است چون الانفال و یونس و یوسف و بنی اسرائیل و کهف و مانند آن و بجای انجیل مثانی
داده اند یعنی این سورتها که فرود مائین است و مثانی از آن خوانند که ثواني مائین است و ابو بکر گوید برای آن مثانی خوانند که این سورتها
مضاف با مائین است و بعضی گفته اند که هر دو هم سبع طوال باشد و حسن بصری گفت مراد مثانی فاتحة الکتاب است و آن را بر اخبار رفته است
و گفته اند المفصل از بهر فصل الطوال و از این جمیع غیر صاحب کتاب و حجت [illegible] مفسران خلاف کرده اند در مفصل که کدام است گفته
از سورة محمد صلی الله علیه و آله تا آخر قرآن مفصل است گروهی گفته اند از سورة ق تا آخر قرآن مفصل است و عبد الله گفت از والضحى تا آخر
قرآن و گفته اند برای آن مفصل خواند که فصل بسیار کرده اند از میان هر دو سوره به بسم الله الرحمن الرحیم و بعضی گفته اند برای
آن که فصل باید کرد از میان هر دو سوره به تکبیر و این قرأة ابن کثیر است و شاعر این را نظم کرده و گفته هر چند بیت گفت حلفت بالسبع
اللواتى طولت و بمائين بعدها قد امتين و بالمثاني ثنيت فكررت و بالطواسين التى قد ثلثت و بالحواميم التى قد سبعت و بالمفصل اللواتى
فصلت فصل در ثواب خواندن قرآن شهر بن حوشب روایت کند از ابو هریره از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که او گفت فضل القرآن
على سائر الكلام كفضل الله على خلقه گفت فضل قرآن بر دیگر کلامها چنانست که فضل خدای بر خلقانش خبری دیگر انس روایت کند
از رسول صلی الله علیه و آله که گفت القرآن غنى لا غنى دونه و لا فقر بعده گفت قرآن توانگری است که بالای آن توانگری نیست و از پس آن درویشی نیست
خبری دیگر عبد الله مسعود روایت کند از رسول علیه السلام که گفت ان هذا القرآن هو مأدبة الله فتعلموا مأدبته ما استطعتم ان هذا القرآن
هو حبل الله و هو النور المبين و الشفاء النافع فاقرأوه فان الله عز و جل يأجركم على تلاوته بكل حرف عشر حسنات اما انى لا
اقول الم و لكن الف و لام و میم ثلثون حسنة گفت این قرآن مهمانی خدایست یا سفره مهمانی خدای است چندانکه توانید از قرآن حاصل
و فرا گیرید روشن است و شفای سودمند است بخوانید که خدای تعالی شما را مزد دهد به هر حرفی ده حسنه نگویم الم یک حرف است یکی
سه حرف است تا ثوابش سی حسنه باشد خبری دیگر ابو امامه روایت کند از رسول صلی الله علیه و آله که گفت القرآن افضل كل شیء دون الله تعالى
من وقر القرآن فقد وقر الله و من لم يوقر القرآن فقد استخف بحرمة الله حرمة القرآن على الله كحرمة الوالد على ولده گفت قرآن فاضلتر
هر چیزی است فرود خدای تعالی هر که قرآن را حرمت دارد خدای را حرمت داشته باشد و هر که حرمت قرآن ندارد استخفاف کرده باشد
بحرمت خدای و حرمت قرآن بر خدای چو حرمت پدر است بر فرزند خبری دیگر ابو امامه روایت کند از رسول علیه السلام که او گفت
که هر که سیکی از قرآن بر خواند چنان باشد که او را ثلثی از نبوة داده باشد و هر که دو بهری از قرآن بر خواند چنان بود که او را دو بهری

از نبوة داده باشد و هر که همه قرآن بخواند چنان بود که او را جمله نبوة داده باشد آنگه گوید اقرأ و ارق بكل آية درجة پس می خواند و می شود
بر آیتی درجه ای و بهر آیتی درجه در بهشت بر بالای شود تا آنجا که او را باشد از قرآن پس آنگه گویند اقبض فيقبض بكفه ای بیده ما در یکی گوید
فيقبض فيقال له اتدرى ما فى يدك فيقول لا فيقال فى اليمنى الخلد و فى الاخرى النعيم گفت آنگاه گوید دست
[illegible] اوراگوید دانی که در دست چه داری گوید نه گوید در دست راست خلد داری و در دست چپ بهشت نعیم خبری دیگر معقل بن یسار روایت کند از رسول علیه السلام که گفت
القرآن هو الحفيظ فى هذا الكتاب نور الله للمؤمنين كلام الله من عاداه فقد عادى الله و من والاه فقد والى الله يقول الله
عز و جل يا حملة القرآن تحببوا الى الله بتوقير كتابه يزدكم حبا و يحببكم الى خلقه يدفع عن مستمع القرآن شر الدنيا و يدفع عن تالى القرآن
بلوى الاخرة و لمستمع آية من كتاب الله خير من ثبير ذهبا و لتالى آية من كتاب الله خير مما تحت العرش الى تخوم الارض السفلى گفت رسول علیه السلام
که حاملان قرآن را که برگزیدگان رحمت خدای گرفته اند لباس ایشان نور خلق بود اوستادی کلام خدای باشد دشمن ایشان دشمن خدای بود
و دوست ایشان دوست خدای بود خدای تعالی ایشان را گوید ای حاملان قرآن دوستی کنید با من بحرمت داشت شما کتاب مرا
دوستی شما بیفزایم شما را دوست داشته کردم بخلقان خود آنگه گفت آن شنونده قرآن شر دنیا بگردانند و از خواننده قرآن بلاء آخرة
بگردانند و شنونده آیتی از قرآن بهتر از کوه ثبیر و هر که آیتی بخواند بهتر است از هر چه از زیر عرش تا زیر
تا زمین هفتم زمین خبری ابو سعید خدری روایت کند از رسول علیه السلام که گفت یوم القیامه [illegible]
هر کسی [illegible] بهشت بدانند منادی از قبل رب العزة ندا کند یا اهل حاملان کتاب خدای [illegible]
شنوی که شما را می خواند و ما را [illegible] تا خدای تعالی از حساب خلقان فارغ شود آنگاه ایشان را بر آن اشتران نشانند و بهشت برند
خبری دیگر سعید از عائشه روایت کند از رسول علیه السلام که گفت هر که قرآن را نعمت بخواند خدای تعالی عذاب مادر و پدر برکند
و اگر چه مشرک بوده باشند و هر که قرآن را بخواند و کار بر آن کند خدای تعالی و را در دنیا و آخرت نیکو داشته باشد
خدای تعالی و حاملان کتاب خدای تعالی در بیت المال هر سال دویست دینار هست اگر بمیرد و بر وی دین باشد خدای تعالی آن مال
قضا کند خبری دیگر معاذ جبل روایت کند که در سفری با رسول علیه السلام بودم گفتم یا رسول الله ما را حدیثی کن که ما را بدان
نفع باشد گفت ان اردتم عيش السعداء و موت الشهداء و النجاة يوم الحشر و الظل يوم الحرور و الهدى يوم الضلالة فادرسوا القرآن فانه
كلام الرحمن و حرز من الشيطان و رجحان فى الميزان گفت اگر خواهید که زندگانی شما زندگانی سعیدان باشد و مرگ شما مرگ شهیدان
و نجات یابید روز قیامت و سایه یابید روز گرما و راه یابید روز گمراهی درس قرآن کنید که آن کلام خدای رحمان است و حرز است
از شیطان است و سنگی در ترازو و میزان است خبری دیگر حارث اعور روایت کند از امیر المؤمنین علی علیه السلام که گفت یکی روز رسول علیه السلام
ذکر فتنه می کرد ما گفتیم یا رسول الله خلاص از آن چه باشد گفت بکتاب خدای تعالی که در او خبر آنانست که پیش شما بودند و خبر آنان
که پس شما باشند و حکم آنچه در میان شما رود آن فصل است نه هزل است هیچ جبار نباشد که او را رها کند و الا خدای تعالی پشت او بشکند
و هر کس که بجز قرآن طلب هدایت کند گمراه شود و حبل متین است و ذکر حکیم است و صراط مستقیم است آنست که بسبب او هواها پوشیده
نشود و علما از او سیر نشوند و عجایب او و آواز بر سد آنست که چون جنیان
بشنیدند گفتند انا سمعنا قرآنا عجبا هر که گوید راست گوید و هر که بدان حکم کند عادل باشد و هر که دست در او زند او را هدایت
کند براه راست خذها یا اعور این حدیث بستان ای اعور فصل در فضل علم قرآن و رغبت در وی ابو عبد الرحمن السلمی روایت
کند از قرایان چون عثمان عفان و عبد الله مسعود و ابی بن کعب رحمه الله علیهم که گفتند رسول علیه السلام از قرآن ده آیه بر ما بر خواندی
دیگر تا نشنی تا مادام آن علم معلوم نکردی و جمله بخودمان بکار نیاوردی تا ما چون قرآن بیاموختیم علم قرآن را نیستیم عبد الله عباس میگوید
هر که خواند قرآن و تفسیرش نداند بمنزله اعرابی باشد بود که نداند که چه میگوید حسن بصری گفت والله که خدای تعالی هیچ آیتی نفرستاد

والاحادیث تا عاران باشند و محرمان و اگر چه الله ... بسبب آمد ابو سعید ... فضیل عیاض آمدیم و گفتیم ما را
حدیثی املا کن گفت کلام خدای ضایع کرده و آمده تا حدیث فضیل شنوی که با کتاب خدای عز و جل ... شفا دادند ما را گفتیم ما قرآن بیاموختیم
گفت یا سبحان الله در علم قرآن ... شما فرزندان ... شما مستغرق شوید ما گفتیم چگونه گفت شما قرآن بدانید تا تفسیر و معنی
و اعرابش بدانید محکم و متشابه و حلال و حرام و ناسخ و منسوخ او بدانید و اگر این شغل را شوید از کلام فضیل و جز فضیل مستغنی شوید آنگه گفت
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الناس قد جاءتکم موعظة من ربکم وشفاء لما فی الصدور
... از سفیان ثوری شنیدم ... که ما عمر خویش در جهاد و ... کتاب خدا را ...
... فصل در معنی تفسیر و تاویل بدانکه اصل این کلمه از ... آب ... باشد
... تا ... آب کشف کند ...
از ... و قصد و معنی ... اصل او من ...
... کشف ...
... کشف ...
که ... تاویل ... آیت باشد با معنی که محتمل باشد ... موافق ادله و قرائن ... باشد و آن
رجوع بود ... فالی ... و ... اصل ... باشد بقول العرب التاویل
... و علم ...
است که تفسیر ... و علم ... خدای تعالی ...
کسی عالم باشد بلغت عرب و علم اصول ...
اصول ... بر خدای تعالی الا بدلیل ... جمله است از مقدمات تفسیر که لا بد باشد از شناختن او ...
خوض کنند ... فاتحة الکتاب بتوفیق الله تعالی و حسن معونته ...
ما را در حق ... است من قوله تعالی فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم ...
امر واجب ... اصحاب ظاهر ... و درست آنست که این امر ... آن که ... باید گفتن ...
استعیذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم موافقت لفظ کتاب را اما اخبار ... آمده است که اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم و معنی آنست که پناه با خدای میدهم از دیو ملعون ... و استعاذه پناه جستن باشد ...
و المؤمن العایذات الطیر ...
بعد یعنی که ... از ... شاط ... اذا ...
لام الفعل باشد ... زیاده ... عین الفعل ... رجیم فعیل باشد بمعنی مفعول ...
قتیل ... و معنی ... رجیم است ... بالشهب ...
می ... شیاطین است کما قال تعالی وجعلناها رجوما للشیاطین و قوله فاتبعه شهاب ثاقب ...
پس شیطان رجیم است یعنی مرجوم است ...
معذ ... من الله تعالی باللعنة فی قوله وان علیک لعنتی الی یوم الدین ... در فصل
استعاذه گفته شود روایت است از عبدالله عباس ... که اول آیت ... که جبرئیل علیه السلام رسول صلی الله
علیه و آله ... در باب قرآن استعاذه بود گفت یا محمد بگو که استعیذ بالسمیع العلیم من الشیطان الرجیم ...

بسم الله الرحمن الرحیم اقرأ باسم ربک الذی خلق و خلاف نیست ... رسول علیه السلام در نماز استعاذه کردی ...
النخعی و ابو هریره روایت میکنند که پیش از قراءة سورة و پس از قراءة فاتحه استعاذه کردی و این روایت شاذ است ...
روایت که رسول علیه السلام پس از تکبیر و پیش قراءة فاتحة الکتاب استعاذه کردی ... اختلاف فقها در استعاذه ...
که در ... نماز ... افتتاح نماز پیش از قراءة استعاذه ... و مذهب مالک آنست که در نماز فرایض در ماه رمضان
نباید گفتن و در نماز ... خلاف کرد ... ابو یوسف گفت استعاذه پیش از تکبیرات باید کردن و محمد بن الحسن گفت ...
چون قراءت خواهد خواندن اما کیفیت ... مذهب اهل البیت آنست که باید گفتن اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ...
ابو حنیفه و شافعی ... و سفیان ... اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ان الله هو السمیع العلیم و حسن بن صالح ...
... اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم ... رسول علیه السلام ... استعاذه کند
و پناه با خدای ... شیطان ...
جبیر بن مطعم روایت کند ... که رسول صلی الله علیه و آله در دعا گفتی اللهم انی اعوذ بک من الشیطان الرجیم و من همزه
و نفخه و نفثه ...
معاذ جبل ... رسول علیه السلام گفت من کلمتی ...
... اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ...
روایت کند که رسول علیه السلام ... اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ... آیه از آخر سورة الحشر ... خدای تعالی
هفتاد هزار فرشته ...
باشد انس بن مالک روایت کند که رسول علیه السلام گفت ... پناه با خدای دهد از شیطان خدای تعالی
فرشته ... شیطان ...
گفت هر که ... بگوید اعوذ بکلمات الله من شر ما خلق ... عمرو بن سعید روایت کند
... رسول علیه السلام گفت ... اعوذ بکلمات الله التامات
من غضبه و عقابه و شر عباده و من همزات الشیاطین و ان یحضرون ... عبدالله ... فرزندان ...
که بالغ بود ... این کلمات ...
روایت کند که رسول علیه السلام ... حسن و حسین علیهما السلام ... اعیذکما بکلمات الله التامة من کل شیطان وهامة ومن
کل عین لامة ... ابراهیم خلیل ... اسمعیل و اسحق را ...
... اعوذ بالله ... رسول الله
... رسول الله ...
... رسول علیه السلام ... اللهم انی اعوذ بک من قلب لا یخشع
و علم لا ینفع و بطن لا یشبع و عین لا تدمع و دعاء لا یسمع و صلاة لا ترفع ... و من الجوع فانه بئس الضجیع و من الخیانة فانها
بئست البطانة و اخبار در این معنی بسیار است و این قدر در این جای کفایة باشد والله ولی التوفیق سورة فاتحة الکتاب ...
ده نام است فاتحة الکتاب و ام الکتاب و ام القرآن و السبع المثانی و الوافیة و الکافیة و الشافیة و الاساس و الصلوة
والحمد ... فاتحة الکتاب برای آن ... و افتتاح کتاب ...
کتاب ... قراءة ... فاتحة ...

ازدیاد ... اسما ...
اسامی فاتحة الکتاب

10

فاتحة الکتاب خوانند که اول سوره که در قرآن این سوره بود و ام الکتاب و ام القرآنش خوانند برای آن که اصل کتابست چنانکه مکه را ام القری خوانند
چون اصل زمین از زیر او بوده است و مادر را ام خوانند که اصل فرزندان باشد و گفته اند برای آن ام الکتاب خوانند او را که ام آن باشد که مرجع
و مقصد باشد من ام الشیء اذا قصد و چنانکه سر را ام الدماغ خوانند و معده را ام الطعام خوانند که جای دماغ و طعام باشد
پس ام بمعنی معدن باشد برین وجه و گفته اند ام الکتابش برای آن خوانند که امام باشد و امام بمعنی ام آمده است فی قوله تعالی
یوم ندعو کل اناس بامامهم ای بامهاتهم علی احد الاقوال معنی آن باشد که مقدم قرآنست و جمله سور چون تابع و گفته اند او را دیگر
و یکی آنست که اساس برای آن خوانند که بجمیع علوم و فضائل است چنانکه در خبر آمده است از رسول صلی الله علیه و آله که گفت خدای تعالی
از آسمان صد و چهار کتاب فرستاد انگه از آنجا چهار اختیار کرد و علوم آن صد جمع کرد در آن چهار نهاد و آن توریة و انجیل و زبور
و قرآنست انگه علوم و برکات و ثواب خوانندها در این چهار کتاب جمع کرد در یکی نهاد و آن قرآنست انگه علوم و برکات قرآن
جمع کرد در سوره مفصل نهاد انگه علوم و برکات و ثواب مفصل جمع کرد در فاتحة الکتاب نهاد و هر که فاتحة الکتاب بخواند
همچنان باشد که صد و چهار کتاب بخواند و قولی دیگر آنست که برای آن امش خواندند که ام در کلام عرب رایت باشد که بر بالاء سر
لشکر دارند و لشکر را ملجا و مفزع بان بود چنانکه قیس بن الحطیم گفت * نصبنا امنا حتی ابذعروا * و صاروا بعد الفتهم
شلالا * چون مفزع اهل ایمان در قرآن در نماز و جز نماز این سورتست این را ام الکتاب خوانند و عرب زمین را نیز ام خوانند برای
آنکه معاد خلق در حیات و ممات با اوست کما قال تعالی الم نجعل الارض کفاتا احیاء و امواتا و قال امیة بن ابی الصلت * فالارض
معقلنا و کانت امنا فیها مقابرنا و فیها نولد * و منه قوله تعالی منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخری و قال
احمد بن حبیة * نادی الی ام لنا لا تعتب * تحافها الکف عزیز مذنب * مراد بام در بیت حصنی است یا جائی بلند که ایشان بدان پناه
شدندی پس برای این معانی این سوره را ام الکتاب خوانند اما سبع مثانیش برای آن خوانند که هفت آیتست و در مثانی چند قول
گفته اند یکی آنکه برای آنش مثانی خوانند که الفاظ مثنی و مکرر در وی چند هست چون رحمن و رحیم و ایاک نعبد و ایاک نستعین و
صراط و صراط و علیهم و علیهم و قولی دیگر آنست که برای آنش مثانی خوانند که در هر نمازی دو بار بباید خواندن و قولی دیگر آنست که برای
آنش مثانی خوانند که دو بار فرود آمد یکبار بمکه و یکبار بمدینه اما واقیه برای آنش خوانند که این سوره بتنصیف تجزیه روا
نباشد که بعضی کنند در نماز و دیگر سور همه را روا باشد که بعضی بخوانند بنزدیک فقهاء و قرائت و بنزدیک ما در نوافل
و این معنی در این سوره صورت نبندد باتفاق اما کافیه حنیف بن سالم گوید از عبدالله بن یحیی بن کثیر پرسیدم که ماموم در
قفای امام فاتحه خواند باید گفت کافیه میگوئی گفتم کافیه چه باشد گفت فاتحه گفتم چرااش کافیه خوانی گفت برای آنکه کفایت کند
از خواندن همه سور و هیچ سور ازو کفایت نکند و تصدیق این قول آنست که روایت کرد عباده بن الصامت که رسول صلی الله علیه و سلم گفت
ام القرآن عوض من غیرها و لیس غیرها منها عوضا * اما اساس وکیع روایت کند که مردی بنزدیک شعبی آمد و از دردی بنالید و اندر جلو
شعبی گفت علیک باساس القرآن قال و ما اساس القرآن قال فاتحة الکتاب گفت بعد اساس قرآن بدو چون بر گفت اساس قرآن
چه چیز باشد گفت سوره الحمد انکه گفت از عبدالله عباس شنیدم که او گفت هر چیزی را اساسی هست و اساس دنیا مکه است و اساس
آسمانها عریاست و آن آسمان هفتم است و اساس زمینها سجیاست و آن زمین هفتم است و اساس بهشتها بهشت عدن است
و آن ناف بهشتهاست یعنی میانه و اساس دوزخ جهنم است که آن درکه هفتم است و اساس خلق آدم است و اساس پیغمبران نوح
و اساس بنی اسرائیل یعقوب است و اساس کتبها قرآنست و اساس قرآن فاتحة الکتابست چون ترا رنجی و بیماری باشد علیک بالاساس
تشفی باذن الله این سوره بسیار خوان تا شفا یابی بفرمان خدای تعالی اما شفا ابو سعید خدری روایت کند که رسول علیه السلام گفت
فاتحة الکتاب شفاء من کل سم * ابو سلیمان روایت کند که یاران رسول علیه السلام بغزائی بودند مردی بصرع افتاده بود یکی از جمله صحابه از آن شد

کذا

کذا

11

خارجه بن الصلت البرجمی

و سوره فاتحه در گوش او خواند برخاست و تندرست شد ما رسول را بگفتیم گفت علم القرآن و هی شفاء من کل داء *
گفت من با عم از نزدیک رسول علیه السلام وا میدیم بقبیله از قبائل عرب بگذشتیم ما را گفتند ما چنان شنیده ایم که شما از نزدیک این مرد
آمده اید که دعوی پیغمبری میکند و ما را دیوانه ای است و او را در بند کرده ایم بنزدیک شما هیچ چیزی هست که او را دارو کنید
عم گفت بلی ما را بنزدیک آن دیوانه بردند عم فاتحة الکتاب میخواند و آب دهن در دهن جمع میکرد چون تمام بخواند آب
دهن در دهن او کرد سه روز چنین کرد بفرمان خدای تعالی بهتر شد ایشان ما را چیزی دادند ما گفتیم ما این نخوریم تا از رسول
باز پرسیم که این حلال باشد ما را بر قیه گفت من اکل برقیة باطل لقد اکلت برقیة حق اگر کسی بفسون باطل چیزی
خورد تو بفسون حق خواهی خوردن اما صلاة اما مراد ظاهر است بانکه این سوره را رسول علیه السلام صلاة خواند تا بدانند که نماز
درست نباشد الا باین سوره ابوهریره روایت کند از رسول علیه السلام که گفت خدای تعالی گفت قسمت الصلوة بینی و بین عبدی یعنی
سورة الفاتحة نصفین فنصفها لی و نصفها لعبدی و لعبدی ما سأل گفت من قسمت کردم نماز را یعنی سوره فاتحة الکتاب را
از میان خود و میان بنده ام دو نیمه یک نیمه مراست و یک نیمه بنده مراست و بنده مراست آنچه بخواهد انگه گفت چون بنده گوید الحمد
لله رب العالمین خدای تعالی گوید حمدنی عبدی بنده من مرا حمد کرد و چون گوید الرحمن الرحیم خدای تعالی گوید اثنی علی عبدی بنده من
بر من ثنا گفت و چون گوید مالک یوم الدین خدای تعالی گوید مجدنی عبدی بنده من مرا تمجید میکند و چون گوید ایاک نعبد و ایاک
نستعین خدای تعالی گوید هذا بینی و بین عبدی این از میان من و بنده من است چون گوید اهدنا الصراط المستقیم تا به آخر سوره
خدای تعالی گوید هذا لعبدی و لعبدی ما سأل این بنده مراست خاصه و او راست آنچه بخواهد است اما ... اهل علم خلاف کردند
در آنکه سوره مکی است یا مدنی مجاهد و عطا گفتند مدنیست قتاده و عبدالله عباس گفتند مکیست و بعضی دیگر گفتند این سوره
هم مکیست و هم مدنی که از عظم شان او یک بار بمکه فرو آمد و یک بار بمدینه اما اخبار بیشتر در آنست که سوره مکیست علاء بن
المسیب روایت کند از امیر المؤمنین علیه السلام که او گفت نزلت فاتحة الکتاب بمکة من کنز تحت العرش گفت این سوره بمکه
فرو آمد از گنجی در زیر عرش عبدالله عباس روایت کند که چون رسول صلی الله علیه و آله بمکه برخاست و آواز برداشت اول
سخن این گفت که بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین تا بآخر بخواند قریش گفتند دق الله فاک خدای دهانت
بشکناد و دلیلی دیگر بر آنکه این سوره مکی است آنست که سوره الحجر مکی است و خدای تعالی در آنجا میگوید و لقد آتیناک سبعا
من المثانی و القرآن العظیم و قول درست آنست مثانی سوره فاتحه است و خدای تعالی میگوید و لقد آتیناک ما بدادیم ترا
سبع مثانی این قول چگونه گوید و سوره بمدینه فرود خواهد آمدن دلیلی دیگر آنکه سوره مکی است آنست که رسول علیه السلام
بالای ده سال بمکه مقام کرد پس از بعثت نماز کرد و درست شده است که نماز تمام نباشد مگر باین سوره چنانکه یاد کرده شود ان شاء الله
پس چون شاید که چند سال نماز کنند و الحمد نخوانند و میگوید لا صلاة الا بفاتحة الکتاب و در خبر بعضی چنین آمده که اول سوره که از قرآن فرو آمد
این سوره بود ابو میسره عمرو بن شرحبیل روایت کند که رسول صلی الله علیه و سلم عادت داشتی که برفتی تنها بکوه حری بنشستی و در آنجا
خدای تعالی را طاعت میکردی یک روز بعادت خود نشسته بود بسایه رسول افتاد بنگریست خود جیست شخصی را دید بر هوا باز کرده
و جهره روی آسمان پوشیده و ندا میکرد السلام علیک یا محمد ترا بچه خوانم ... رسول علیه السلام گفت من پیش از آن این آواز شنیده بودم
بار و کسی را ندیده بودم ترسیدم گفتم که مرا در عقل تخلیطی باشد خدیجه را گفتم حال چنین است و میگفت ... روز ...
و غم خوردن ورقة بن نوفل را خبر داد او مردی بود عالم و متدین و کتب ... خواند گفت یا خدیجه محمد را بگو که هیچ اندیشه
مدار و بگو که این فرشتی بود ... تا از پیران چه باشد خدیجه رسول را علیه السلام بگفت تا آن روز که رسول
علیه السلام جبرئیل را معاینه بدید پس این سوره ... آیت بر سید ... خود را بجای خود بداشت و گفتا ...

کذا

۱۲
خوانم گفت بخوان بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین تا باخر سوره رسول علیه السلام بشنید و یاد گرفت برخاست
و بخانه باز آمد تب گرفته و میگفت دثرونی دثرونی مرا باز پوشید خدیجه رضی الله عنها جامه بر رسول افکند و او بخفت
رسول افتاد و گفت بیچاره ای ... در خواب در آمد و این قصه با او گفت و گفت هم آن شخص آمد با من سوره و گفت
بخوان گفتم چه گفت بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها المدثر قم فانذر خدیجه برخاست و بنزدیک عم خود شد ورقة بن نوفل و او را ازین حال خبر داد
و چون این بشنید شادمان شد و گفت یا خدیجه این علامت و حکایت که تو میگوئی دلیل آن میکند که این شوهر تو پیغمبر آخر زمانست که نعت
و صفت وی در توریت و انجیل خوانده ام آنگه این بیتها انشا کرد درین معنی بگفت فان یک حقا یا خدیجة فاعلمی حدیثک ایانا
فاحمد مرسل وجبریل یاتیه ومیکال معهما من الله وحی یشرح الصدر منزل یفوز به من فاز عز الدینه ویشقی به الغاوی الشقی
المضلل فریقان منهم فرقة فی جنانه واخری باغلال الجحیم مغلل آنگه ورقة بن نوفل بیامد در رسول گفت ترا بشارت باد که
توئی که عیسی علیه السلام ترا بشارت داد خلق را و تو رسولی که عیسی بود و تو پیغامبر مرسلی و ترا جهاد فرمایند و گر من آن
روزگار دریابم با تو جهاد کنم چون ورقة بن نوفل با پیش خدای تعالی شد رسول علیه السلام گفت من او را در بهشت دیدم جامها
حریر پوشیده این خبر و مانند این از اخبار دلیل میکند که این سوره مکیست و خلاف نیست میان علما در آنکه این سوره
هفت آیت است و در کیفیت عدد خلاف کردند عبد الله عباس و اصحاب او چون عطا و سعید جبیر و عبد الله بن عامر و اهل کوفه
بسم الله الرحمن الرحیم آیتی شمردند و اهل بصره و اهل شام بسم الله از این سوره آیتی نشمردند و انعمت علیهم آیتی شمردند و بیان آن
کرده شود و دلیل بر مذهب صحیح گفته شود ان شاء الله تعالی و کلمات این سوره بیست و پنج کلمات است و حروف صد و بیست
و سه حرفست و ما ثواب خواندن این سوره ابی کعب روایت کند که رسول صلی الله علیه و آله گفت هر که این سوره فاتحه بخواند چندان باشد
که توریت و انجیل و زبور و صحف ابرهیم و موسی بخوانده و هر حرفی درجه در بهشت بدهند من خواستم تا وصف آن درجات
بگویم شما را دست ندادن مرا و گمر طوبی لقاریها ثلث اختلف خوانده این سوره را سه بار گفت و این سوره بخشیده است
میان خدای تعالی و بنده پیش و این سوره شفاست از هر زهری و شفاست از هر دردی و حذیفة بن الیمان روایت کند از رسول
علیه السلام که گفت خدای تعالی عذاب حتم کند بر اهل شهری بگناه ایشان کودکی از کودکان ایشان در کتاب این سوره بخواند خدای تعالی
بشنود چهل سال عذاب از ایشان بردارد برکت این سوره ابو هریره روایت کند که رسول علیه السلام در مسجد آمد و ابی کعب نماز میکرد گفت
یا ابی جواب نداد تا نماز سبک کرد و گفت علیک السلام یا رسول الله رسول گفت یا ابی چرا جواب ندادی مرا گفت یا رسول الله نماز میکردم رسول علیه السلام
گفت یا ابی نخوانی در قرآن یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم لما یحییکم گفت ندانستم توبه کردم دیگر مانند این نکنم
رسول گفت یا ابی خواهی که ترا سوره آموزم که در توریت و انجیل و زبور و قرآن مثل آن نیست گفتم آری یا رسول الله آنگه برخاست
دست من گرفت تا از مسجد بیرون آمدن گفتم یا رسول الله آن سوره که مرا وعده دادی مرا گفت در نماز چه میخوانی گفتم الحمد لله
گفت هی هی آنست آنگه گفت بان خدای که جان محمد بفرمان اوست که در توریت و انجیل و زبور و قرآن مانند این سوره نیست از بهر آنکه
دو بار فرو آمد و گفت ابلیس چهار بار بنالید یکبار که لعنتش کرد خدای تعالی و یکبار که از بهشت برون کرد و یکبار که رسول را پیغامبری بفرستاد
و یکبار که سوره فاتحه فرو آمد و از جمله شرف این سوره آنست که نماز درست نباشد الا باین سوره و هیچ سوره بجای این
بر نایستد و این مذهب ماست و مذهب شافعی و سفیان الثوری و مالک و احمد و اسحق و ابو ثور و مذهب اصم و الحسن بن
صالح که خواندن این سوره در نماز سنتست و مذهب ابو حنیفه مقدار آیه واجبست و ابو یوسف و محمد گفتند مقدار سه آیه
و دلیل بر مذهب صحیح ازین مذاهب آنست که طریقه احتیاط اقتضا میکند چه آنکس که این سوره بخواند ذمه او بیقین بری شود
و دلیلی نیست بر براءة ذمت آنکس که نخواند دلیل دیگر اجماع اهل البیت است و اجماع ایشان حجت است دگر اخبار بسیار که مدد

۱۳
رسول علیه السلام درین باب من قول علیه السلام لا صلوة الا بفاتحة الکتاب نماز نیست الا بفاتحة الکتاب و عبادة صامت روایت کند که رسول علیه السلام
گفت لا صلاة لمن لم یقرأ بام القرآن فصاعدا نماز نباشد آنرا که ام القرآن نخواند یا بیشتر و ابو هریره روایت کند که رسول علیه السلام مرا فرمود تا منادی کنم
که لا صلوة الا بفاتحة الکتاب و عبد الله عباس روایت کند که رسول علیه السلام در مسجد آمد و مردی نماز میکرد و بجز فاتحة الکتاب
نخواند ابو هریره روایت کند که مردی در مسجد رسول آمد و نماز بکرد چون فارغ شد بیامد و بر رسول علیه السلام سلام کرد رسول گفت
نماز کردی گفت آری یا رسول الله رسول گفت برو نماز کن که تو نماز نکردی برفت و نماز بکرد و باز آمد رسول همان گفت برو
نماز کن که نماز نکردی تا سه بار همچنین میکرد گفت من جز این نمیدانم ای رسول الله ترتیب مرا بیاموز گفت او الله اکبر گوی و فاتحه
برخوان آنگاه الحمد میسر شود از قرآن و اما گفتند لا الا آن که الحمد خواندن واجب نداند بقوله تعالی فاقرؤا ما تیسر من القرآن گوئیم
اگر این بر عموم حمل کنید تخصیص این عموم کنیم بادله که گفتیم دگر خدای تعالی گفت فمن تمتع بالعمرة الی الحج فما استیسر من الهدی و در دگر
جا فان احصرتم فما استیسر من الهدی و اتفاقست که هدی موصوفست می باید بصفاتی مخصوص پس ما و ایشان تخصیص این عموم کنیم
باخباری که وارد است بآنکه هدی نشاید تا اعور بود و اعرج بود و ناقص خلق و اجدع بود و اقصم بود و مانند این همچنین
حکم این آیت باشد والله الموفق اما قراءة این سوره بر ماموم واجب نباشد مذهب ما آنست که بر ماموم واجب نباشد
لقول النبی علیه السلام من صلی خلف من یقتدی به فقراءة الامام له قراءة گفت هر که اقتدا کند بکسی در نماز قراءة امام قراءة وی باشد
آن بود که امام جهر کند با وی بر او واجب آنست که گوش با امام دارد لقوله تعالی فاذا قرئ القرآن فاستمعوا له و انصتوا و اگر
امام اخفات کند در قراءت مستحب آنست که ماموم الحمد بخواند و مالک بن انس گفت چون امام جهر نکند واجب باشد ماموم را
و چون جهر کند با وی نیست که الحمد خواند و شافعی در قدیم همچنین گفت و در جدید گفت قراءة الحمد واجب باشد اگر امام
جهر کند اگر اخفات و ابو حنیفه و اصحابش گفتند بر ماموم قراءة الحمد نیست اگر امام جهر کند اگر اخفات آیة التسمیة
بسم الله الرحمن الرحیم عبد الله مسعود روایت کند که رسول صلی الله علیه و آله گفت من قرأ بسم الله الرحمن الرحیم
کتب الله له بکل حرف اربعة آلاف حسنة و محا عنه اربعة آلاف سیئة و رفع له اربعة آلاف درجة گفت هر که این آیه بخواند خدای تعالی او را
چهار هزار حسنه بنویسد و چهار هزار سیئه بسترد و چهار هزار درجه ترفیع کند و عبد الله عباس میگوید که رسول علیه السلام گفت
معلمان کودکان بهترین مردمانند که بر زمین میروند برای آنکه هر گه این خلق کهنه شود تجدید کنند یعنی تعلیم قرآن آنگه گفت ایشان را
... ایشان را تا در حرج ... چون معلم کودک را تلقین کند بسم الله الرحمن الرحیم و کودک بگوید
خدای تعالی براتی بنویسد از دوزخ برای کودک و برای مادر و پدرش و برای معلم و در خبر می آید که رسول علیه السلام با جماعتی
بگذشت ... و گفت ... عذاب میکنند چون باز آمد آن عذاب نبود گفت بارخدایا
سبب چیست جبرئیل آمد و گفت مرده عاصی بود و مستحق عذاب جز که فرزندی داشت او را بکتاب داد و معلم او را تلقین کرد بسم الله الرحمن الرحیم
خدای تعالی گفت عذاب او در برابر ... نیکو باشد نیز با نام و خطاب ما و پدرش عذاب ماکن ... این نام عذاب او دفع برداشتم و در خبر
می آید که ملک الروم نامه نوشت با امیر المومنین علی علیه السلام و در وی بنالید از صداعی که او را می بود و اطبا از آن عاجز بودند
امیر المومنین علیه السلام کلاهی با او فرستاد و گفت هر گه ترا صداع باشد این کلاه بر سر نه تا راحت یابی چنان کرد خدای تعالی شفا داد
عجب داشت ... آن کلاه بشکافت در او کاغذی یافت بر او نوشته بسم الله الرحمن الرحیم بدانست که سبب شفا آنست
اسلام آورد و مسلمانی نیکو بود و داشت خالد بن الولید با لشکری بر حصن حیره آمد و گفت مردی عاقل را بر من فرستید
تا با او سخن گویم عبد المسیح بن بقیلة الغسانی را بر او فرستادند و از جمله معمران بود چون پیش آمد خالد در وی نگرید گفت
من این اقصی اثرک ایها الشیخ قال من ظهر ابی فقال من این خرجت قال من بطن امی قال علام انت قال علی الارض قال فیم انت قال فی

ثانی قال ابن کمات قال ابن رجل واحد قال القعقاع لا اعقلنه قال ای والله وافید خالد گفت والله ما رایت کالیوم اسئله عن الشیء
ویخبرنی بغیره قال لما اجیبک الا عما سالت فسل عما بدالک قال العرب انتم ام نبیط قال العرب استنبطنا و نبیط استعربنا قال الحرب
انتم ام سلم قال لا بل سلم گفت حرب نه سلم این سخنها بر گرد گفت برای شفیعی کرا دست تا حلبی بیابد کاو را زجر کنند گفت تا چند
سالست گفت سیصد و پنجاه سال گفت چه دیدی در این عمر گفت ادرکت سفن البحرة فی البیتا من هذا بحد الحرق گفت
کشتیها دیدم که اینجا با کالا می آوردند و اشارة بیا دریه یعنی دریا و دیدیم که زنان حیره بیرون آمدندی زنبیل بر سر گرفته بیشتر
از یک نان بمکر فسنی نزاد تا بشام شدندی ثم اصبحت خرابا یبابا و ذلک دابا لله فی بلاده و عباده گفت چنین خراب و بیابان شد
و این عادت خدایست در شهرها و بندگان و حیعی در دست داشت و بدست میگردانید خالد بن الولید گفت چیست این که بدست میگردانی
گفت سم ساعة زهر لیس اساعة تب گفت چه کنی این گفت اگر بنزدیک تو چیزی باشد که موافق باشد اهل را بجویم و خویشتن را از رنج
کرا نغریبی لک تا منعه خالد گفت موا ده وان زهر از دست و گفت بسم الله رب الارض والسماء الذی لا یضر مع اسمه شیء گفت بنام خدای
آسمان و زمین که با نام او هیچ کرند نکند الا آن زهر بر دهان نهاد و بخائید و فرو برد یک ساعت بیخود بود آنجا چو بیهوش شد در بر چهار
وی اشاره انکه عرق کرده او هوش آمد بنداشتی که هیچ رنج نبوده است او عبد المسیح که از نزدیک ابا حصن شد و خبر داد و گفت جئتکم
من عند شیطان ... از شیطان بی نام ... ساحر ... پیش زیاد نه اشت و ... تا برویم مصالحه کرده
صدهزار درم انگه عبد المسیح ابن بقیله گفت ابعد المنذرین ابی سوادها تروح بالخورنق والسدیر تحاماه فوارس کل قوم مخافة ضیغم عالی
الزئیر وصرنا بعد هلک ابی قبیس کمثل الشاء فی الیوم المطیر فقسمنا القبایل من معد علانیة کایسار الجزور کذاک الدهر دولته سجال فیوم من مسائة و سرور
من قرظة النضیر کذاک الدهر دولته سجال فیوم من مساة و سرور این طرفیست از اخبار و آثار در فضل این آیه گفتیم که بسم الله الرحمن الرحیم
آیتیست از فاتحة الکتاب و ابو یوسف و این مذهب احمد و اسحق و ابو ثور و ابو عبید و عطا و زهری و عبد الله مبارکست و مذهب شافعی
آنست که این آیه از فاتحه الکتاب تمام و از دیگر سورها بعضی از آیتی است این را با ما بعدها این آیتی شمار در بعضی قول و قول دیگر موافق
قول ما و این فقهاست که گفتیم و مذهب ابو حنیفه و مالک و اوزاعی آنست که از قرآن نیست الا الحمد ... دیگر سورها
مالک گوید در نماز خواندن مکروه است و ابو الحسن کرخی دو روایت کرد یکی موافق مذهب ابو حنیفه این اختلاف فقهاست و از
ابو الحسن کرخی دو روایتست یکی موافق مذهب ما و یکی موافق مذهب ابو حنیفه این اختلاف فقهاست در این آیه اما دلیل
بر مذهب صحیح از این مذاهب چند چیز است یکی آنکه باتفاق و اجماع است این آیه بعضی است از آیتی در سورة النمل و کر
همه امت گویند چنین که این آیه در سورة النمل از قرآنست گویند بر آنکه در مصحف یافتیم نوشته بخط مصحف بر آنک
سواد مصحف بر وجهی که هیچ مخالف و فرق و تمیز نبود لابد حکم باید کردن که از قرآنست و الا اگر چنین باشد کسی را باشد
که بیارا این بیرون آید و گوید که نه از قرآنست با آنکه این قضیه در حق او ثابت باشد و این معلوم بود باخرقا اجماع و فتح باب
جهالت گوئیم کذلک فی مسئلتنا و این دلیل در اینجا هست و واجب باشد که این حکم اینجا بکنند و حکم این آیه حکم مکررات آیه
قرآن باشد چنانکه در سورة الرحمن و سورة المرسلات و جز آن هست طریقی دیگر اعتبار در آنست که این آیه از چهار وجه بیرون
نیست یا برای اول سورة نوشتند یا برای آخر سورة یا برای فصل بین سورتین یا آنجا که فرود آمد بنوشتند و اینجا که فرو نیامد
ننوشتند اگر برای اول سورة نبشتی که در اول سورة التوبه بودی و اگر برای آخر سورة نبشتی بایستی که در آخر سوره ... و آخر
سورة الناس بودی و اگر برای فصل میان دو سورة نبشتی بایستی که میان انفال و توبه بودی و در سورة النمل نبودی چون
این سه قسمت باطل شد نماند الا آنکه آنجا که فرود آمد بنوشتند و آنجا که فرو نیامد ننوشتند طریقی دیگر اعتبار در آنست که ما یافتیم
در مصحف چیزها که نه از قرآنست چون ذکر اختلاف قرا و ذکر عدد آیات و اخماس و اعشار و لکن روا نداشتند که بخط مصحف

یکی موافق مذهب ما

ومن از او نویسند چه بسرخی و خضرة و صفرة و جز آن از رنگها تا فرق باشد و اشتباه نیوفتد و بر این اجماع کردند که حکم این آیه بودی
هم این معامله کردندی چون نکردند دانستیم که از قرآنست و این سورة النملست این ادله بر نمط است اما در فاتحه خاصه و بطلان قول آنان
که ایشان انفاق علیهم اینی شرند دلیل بر آنست که چون نظر کنیم در مقاطع قران یا متشاکل یا متقارب باشند الا که بجمع و قوافی و شعر امثالها
بیا و است و بیشتر چنانست چون یعلمون و یفعلون و یعقلون و یومنون و یوقنون چون سورة القمر و سورة الشمس و آنچه متقاربست چنانکه در سورة
ق هست از مجید و عجیب و بهیج و موافق علیهم با عالمین و یا دین و نستعین و صالین و مستقیم و رحیم نه متشاکلست و نه متقاربست باید حکم کند
که از بیرون آیتی و جهی که آن است که اگر انعمت علیهم اینی شرند با بعد کنند تکیه باشد در علم نحو بانکه در بعد قرایت علی الجر علی الصفة والنصب علی
الاستثنا و هر دو قرایت نیکو نباشد فصل کردن بین الصفة و الموصوف ولا بین المستثنی و المستثنی منه اما اخبار در این باب از طریق خاص
و عام بسیار است که شرح آن دادن طریق کفر شود ابن بریده روایت کند از پدرش از رسول علیه السلام که گفت الا اخبرک بآیة لم تنزل علی احد بعد
سلیمان غیری از جز و دو من بابی که از پس سلیمان بغیر من گویم و آن مدکر بر من گفتم بلی یا رسول الله گفت افتتاح قرآن چگونه کنی گفتم بسم الله الرحمن الرحیم قال هی هی گفت
آن آنست این خبر دلیلست بر آنکه این آیه از الحمد دیگر سورة است ابراهیم بن یزید گفت قلت لعمرو بن دینار ... یقولون بسم الله الرحمن الرحیم لیس من القرآن
گفت چه دلیلست بر خلاف ابن عباس از سعید جبیر شنیدم که او گفت از عبد الله عباس شنیدم که گفت از رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که گفت ما
آن که من ما انشی که سوره تمام شد تا آنکه جبرئیل آمدی و در اول سورة دیگر بسم الله الرحمن الرحیم آوردی جابر عبد الله انصاری رحمة الله گفت
رسول علیه السلام گفت یا جابر چگونه میخوانی تا از افتتاح کنی گفت الحمد لله رب العالمین گفت قل و بگو بسم الله الرحمن الرحیم الا الحمد و بخوان ام سلمه
رحمها الله علیها گفت رسول علیه السلام چون نماز کردی قرائت چنین خواندی بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین
آیه آیه منقطع میکردی و هر یکی جدا وقف میکردی تا آنکه گفت آیه شمرد عدد اعراب روایت کرد از امیر المؤمنین علی علیه السلام در نماز در اول الحمد و اول
سوره بسم الله الرحمن الرحیم بخواندی و گفتی هر که بخواند نماز او ناقص باشد چنانکه سبع مثانی است سعید جبیر گفت عبد الله عباس را گفتند
سبع مثانی چیست گفت سورة الحمد و گفتند این سوره شش آیتست گفت و ابن السابعة هفتم کجاست گفت بسم الله الرحمن الرحیم ابو هریره روایت کند
که یک روز در مسجد نشسته بودیم با رسول علیه السلام مردی درآمد و نماز آغاز کرد و گفت اعوذ بالله من الشیطان الرجیم الحمد لله رب العالمین رسول
علیه السلام بشنید گفت یا هذا قطعت علی نفسک الصلوة ندانی که بسم الله الرحمن الرحیم از الحمدست هر که رها کند آیتی رها کرده باشد
از و هر که آیتی رها کند نماز بر وی شود تا بر وی باشد الا بفاتحة الکتاب و هر که فاتحة الکتاب تمام نخواند نماز او باطل باشد طلحة بن عبد الله
روایت کند که رسول صلی الله علیه و آله گفت هر که بسم الله الرحمن الرحیم رها کند رها کرده باشد آیتی از قرآن که این آیه در اول الکتاب بر من فرو آمد
مرا خبر آن قول اجماع اهل البیت علیهم السلام و صحابه اما اجماع اهل البیت معلومست و اجماع صحابه آنست که اسمعیل بن عبید بن رفاعه روایت کند
که معویه در مسجد خویش بدیه آمد و نماز بجهر کرد و بجهر کرد و در اول الفاتحة بسم الله الرحمن الرحیم نخواند چون نماز تمام کرد
مهاجر و انصار از جوانب آواز دادند که یا معاویه سرقت الصلوة ام نسیت تا دیگر بار گفت چگونه گفتند فاتحة الکتاب با بسم الله تکبیر بر خر
الرکوع برخاست و نماز بار دیگر گرفت و در الحمد بسم الله خواند و در سوره نخواند چون تمام کرد همه آواز دادند که سرقت الصلوة ام نسیت قال انا
قال لم تقرا بسم الله الرحمن الرحیم فی السورة بعد الفاتحة بسم الله نخواند و در سوره که از پس فاتحه خواندی و بجهر فماز و با سر گیر برخاست و نماز
باز گرفت و اخبار در این باب بسیار است و این مقدار کفایت باشد اما اجماع کردند و از روایت جهر بسم الله الرحمن الرحیم اما مذهب اهل البیت
علیهم السلام آنست که جهر بسم الله الرحمن الرحیم در مواضع جهر قرائت واجبست و در مواضع اخفات قرائت مستحب و مذهب شافعی آنست
که در جای جهر واجبست و در جای اخفات مستحب نیست و مذهب ابو حنیفه و سفیان و داود و ابی عبید و احمد حنبل آنست که جهر نباید کردن و مذهب
مالک آنست که خود نباید خواند دلیل بر صحت مذهب درست یکی اجماع اهل البیت علیهم السلام است و دیگر اخبار که آمده است من جهر الطائفة
و اعلی احمد بن محمد الحضرمی روایت کند از زید بن علی که گفت در نماز در قفای علی ... بسم الله الرحمن الرحیم آواز بلند داشت چون فارغ

گفتم یا امیر المؤمنین [illegible] این آیه گفت حدثنی ابی عن ابیه عن عبد الله که گفت در قفای رسول علیه السلام نماز کردم [illegible]
[illegible] عبد الله عباس و عبد الله مسعود و ابو عبید [illegible]
[illegible] علیهم السلام [illegible] اجمع آل محمد علیهم السلام علی الجهر ببسم الله الرحمن الرحیم [illegible]
[illegible] الصلوة [illegible] آل محمد اجماع کردند [illegible]
[illegible] رسول علیه السلام [illegible] ولا تجهر بصلاتک ولا تخافت بها [illegible] رسول علیه السلام [illegible]
[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible] رسول علیه السلام [illegible]
[illegible] حق تعالی این آیه فرستاد ولا تجهر بصلاتک [illegible] ولا تخافت بها [illegible]
سبیلا اکنون بتفسیر آیه باز آییم قوله تعالی بسم الله الرحمن الرحیم آیتیست چنانکه یاد کردیم [illegible]
باید و آن محذوف [illegible] باشد [illegible] بسم الله [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

گفتیم معنی اسم [illegible] و آن است که [illegible]
[illegible]
[illegible]

و لهاف گویند للمتلهف علیه و المتحیر به ... قول عبدالله عباس است و ضحاک و ابو عمرو بن العلا گفت هو من اله فی الشیء اذا تحیر فیه فلم یهتد الیه قال زهیر و بیداء تاله العیر بوسطها ... و معنی آن باشد که عقلها در ذات و صفات او متحیر شود این نیز هم فعال بمعنی مفعول باشد ... گفت اشتقاق او من اله الی فلان ای سکنت الیه قال الشاعر الهت الیها و الحوادث جمة بدو آنکه خلقان با او ساکن شوند و بذکر او بیارامند کما قال الله تعالی الا بذکر الله تطمئن القلوب ابو الحسن قتاده گفت اصل او من الوله هو ذهاب العقل لفقد من یعز علیک ...

[illegible]

عطا خراسانی گفت در جاهلیت ... رحمن ... و الله ...

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

سورة الفاتحة

الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین ایاک نعبد و ایاک نستعین اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین

[illegible]

بقول اول عبدالله بن عمرو روایت کند که رسول علیه السلام گفت الحمد راس الشکر ما شکر الله عبد لا یحمده گفت حمد سر شکرست شکر نکرده باشد
خدای را بنده که حمد خدای نکند و این خبر مبنی است از آنکه حمد عام تر از شکر باشد بخلاف نیست از زبان قراء سبع و غیر ایشان که الحمد لله بضم دال
خوانند مرفوع بابتدا و خبر متعلق بحرف قول الله تقدیره ان الحمد ثابت کائن لله و در شاذ هارون بن محمد العتکی و روبة بن العجاج الحمد بنصب
دال خوانند بتقدیر فعل مضمر ای احمد الحمد لله و حسن بصری الحمد لله بکسر دال بنا بر اتباع کسره لام و ابراهیم بن ابی عبله بخوانند الحمد لله
بضم لام بنا بر اتباع ضمه دال بدانکه این جمله کلمات ثنای خدا تعالی یکی از کلمات حمد است جز او قید نعمت حاصلست و صیغه نعمت بالمدوات و در خبر
آمده است از رسول علیه السلام که گفت الحمد لله ثناء علیه باسمائه و صفاته الحسنی و در خبری دیگر آمد لیس شیء احب الی الله من قول القائل الحمد لله و
لذلک اثنی به علی نفسه گفت هیچ چیز نیست که خدای تعالی دوست تر دارد از این کلمه بلی آن بر خود ثنا کرد که گفت بدین کلمه گفت محمد بن کعب القرظی
گفت نوح علیه السلام چون طعامی خوردی گفتی الحمد لله و چون شربتی باز خوردی گفتی الحمد لله و چون جامه پوشیدی گفتی الحمد لله و چون بر نشستی
گفتی الحمد لله خدا تعالی نام او در جمله شاکران نوشت گفت انه کان عبدا شکورا و در خبر است که رسول علیه السلام چون کاری بدو رسیدی که
بدان شاد شدی گفتی الحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات و چون کاری بدو رسیدی که او را خوش نیامدی گفتی الحمد لله علی کل حال و در خبر است
که چون آب باز خوردی گفتی الحمد لله الذی جعله عذبا فراتا برحمته و لم یجعله ملحا اجاجا بذنوبنا گفتی سپاس مر خدای را که این آب را خوش
کرد برحمت خود و شور و تلخ نکرد بگناه ما و در خبر است که چون رسول علیه السلام کسی را از جمله اصحاب بلا دیدی گفتی الحمد لله الذی عافانی مما ابتلاک به
وفضلنی علی کثیر ممن خلق تفضیلا و گفتی هر کسی که چنین حال این کلمات بگوید شکر عافیت گذارده باشد و صادق علیه السلام گوید رسول علیه السلام
چون آن چیز دیدی که از آن کراهیت داشتی گفتی الحمد لله اللهم احسن خلقی و خلقی و ... بعضی اهل علم گفت حمد کلمتی است جامع مدح
و شکر را و از آنجاست که رسول علیه السلام گفت سبحان الله نصف المیزان و الحمد لله ملء المیزان گفت سبحان الله نیم ترازو باشد و الحمد لله
همه ترازو باشد بدانکه حمد جامع است هر دو طرف را و در خبر است که رسول صلی الله علیه و آله گفت چون بنده گوید الحمد لله کما هو اهله
فرشتگان از نوشتن باز ایستند حق تعالی گوید ملائکه فرشتگان من چرا این که بنده من گفت بر وی ننوشتی گویند بار خدایا ما ندانیم
نوشتن که ما نمی دانیم که تو اهل چه ای نه حمد چون توئی دانی که تو سزاواری او را جز حمد او مستحق آنست تو دانی ما ندانیم بکر بن عبدالله
المزنی گفت حمالی را دیدم باری گران برپشت گرفته و میرفت و همه راه میگفت الحمد لله استغفر الله من ... گفتم یا هذا تو چیزی دیگر ندانی جز
این دو کلمه گفت دانم و قرآن نیز دانم گفتم چرا جز این دو کلمه نگوئی گفت برای آنکه بنده در حالت خالی از دو نیست یا نعمتی که از خدای بمن میرسد
که ما را زمین با سمان میشود و شکر آن نعمت را کلمه حمد میگویم و جبران آن گناه را استغفار میکنم تا مگر خدای بر من رحمت کند گفتم سبحان الله این
حمال فقیه تر از فقهاست اما شکر اعتراف باشد بنعمت منعم با مزیتی تعظیم و اعتراف اندو گونه باشد یکی بدل یکی بزبان اعتراف بدل
آن باشد که بداند که آن نعمت یکی بعد یکی ... از جهة منعم است ... اگر بواسطه باو رسد ... واسطه ...
که یکی از جمله بزرگان در موسم حج ... گفت ... در قافله چون ... که از قافله ... این
... برفت ... و طرفی ... آن مرد ...
سوی آسمان کرد و گفت اللهم انک لا تنسی بحیرا فاجعل بحیرا لا ینساک بار خدایا تو بحیر را فراموش ...
فراموش نکند ... گفت ... گفتم ... گفت چنین ...
... روایت کرده ... داود علیه السلام گفت بار خدایا شکر تو چگونه ...
و من شکر تو ... حق تعالی وحی کرد بداود ... آن نعمت ...
گفت ... شکر ... الشکر ...
بلوغ الشکر الا بفضله ... الایام و اتصل العمر ... فیعز تحصیلها ٢٠

الاثم والبر والبحر و اما اعتراف زبان بزبان افصاح میکند و تصریح میکند بحمد و شکر خدای و حکایت نعمت خدای باز میگوید که رسول علیه السلام
گفت التحدث بالنعم شکر و در خبر گفت من ذکره فقد شکره و من کتمه فقد کفره گفت هر که باز گوید شکر کرده باشد و هر که پنهان
کند کفران کرده باشد اگر این نیز نکند باید که نشان نعمت بر خود ظاهر دارد که رسول علیه السلام میگوید اذا انعم الله علی عبد نعمة احب
ان یری علیه گفت چون خدای تعالی بر بنده نعمتی کند خواهد و دوست دارد که اثر نعمت بر او بینند ... چیز ...
مفتتح قرآنست و اخر دعوی جنانست اخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین کفایت بود و الله الموفق قوله رب العالمین ...
که صفت اوست و صفت در اعراب تابع موصوف باشد و در شاذ زید بن علی خوانده است رب العالمین نصبا علی المدح ...
خلاف کرده اند بعضی گفتند رب سید بود ... سیدک ...
... رسول علیه السلام ...
ابلات ... فاتق الله ...
وقال النابغة ...
... وقال الشاعر ...
...
...
... قال الشاعر ...
ما عظم القسم ...
...
... رسول علیه السلام گفت ...
یا الله یا رب هر حاجت که از پس آن خواهد باجابت مقرون بود و در خبری دیگر آمده که هر کس که حاجتی دارد ...
اجابت آید ...
و در خبری دیگر هست که چون بنده ... یا رب ...
هست که چون بنده گوید یا رب خدای تعالی گوید لبیک ...
و در خبری هست که ... صادق ... رسول الله ...
...
... صادق علیه السلام گفت ...
خدای را باین نام بخواند ...
...
...
که میگویند اللهم انی اسالک باسمک المکتوم ...
...
...
چون حاجتی داشت خدای را باین نام بخواند ... ٢١

بکت کفت رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی حاجتش آمد که فغفر له سلیمان علیه السلام چون ملک خواست از خدای تعالی و مغفرت هم باین نام خواند
خدای را گفت رب اغفر لی وهب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی خدای تعالی اجابت فرمود زکریا چون از خدای تعالی فرزند خواست خدا را
هم بدین نام خواند گفت رب لا تذرنی فردا وانت خیر الوارثین خدای تعالی ویرا اجابت کرد و یحیی را باو داد سید و ... آدم خدای را باین نام خواند که
ربنا ظلمنا انفسنا ... وانت خیر الراحمین خدای تعالی اجابت کرد ... لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر ... خدای را باین نام خواند
در آخر سورهٔ آل عمران فی قوله ربنا ما خلقت هذا باطلا تا باخر آیات ... اجابت ایشان چنین آمد که فاستجاب لهم ربهم ... ملکت که
بتر ... خلقت ... باین نام خواند رب فانظرنی الی یوم یبعثون اجابت آمد که انک من المنظرین ... خدای را ... [illegible]
این نکته ... [illegible] ... خدای تعالی ... [illegible]
مکر ... چنانکه رب الدار و رب الضیعه و چنانکه رسول علیه السلام گفت ارب ابل انت ام رب غنم ... [illegible]
کر ... بخدای تعالی ... چنانکه خالق الادمی ... [illegible]
همچنین در جمیع اسماء الله ... قوله العالمین جمع عالم است جمع ... [illegible]
... باشد میان او و میان ... تثنیه که آن ... لفظ مجموع معنی است
چون قوم و رهط و ... خلاف کرده شعری ... روایت کرد از کعب ... [illegible]
هزار ... چهار هزار ... مشرق ... چهار هزار ... مغرب ... چهار هزار ... [illegible]
بجانب ... ایشان چندان ... خدای ... [illegible]
چنانکه آفتاب ... [illegible]
تهلیل و تسبیح ... ایشان ... [illegible]
ابو معاذ ... ابو الهیثم گفت جن و انس ... لقوله لیکون للعالمین نذیرا و ابن ... عطیه و سعید جبیر روایت ۲۲
از عبد الله عباس حسین بن الفضل گفت مردم اند لقوله تعالی اتاتون الذکران من العالمین و مجاهد گفت ... عالم ... ذالک
العالم ... ابو عبیده گفت ... عقلا ... [illegible]
که کلام ... [illegible] ... عبد الرحمن بن زید اسلم گفت ... [illegible]
... شعر ... [illegible] ... للعالمین من
العطا ... ابو عمرو ... گفت ... عالم است ... واقع علی کل من ...
درج ... اهل الجنة و اهل النار ... [illegible]
من جمیع المخلوقات ... قال رب السموات والارض وما بینهما ... [illegible]
که ... [illegible]
شان ... سعید بن المسیب میکوید خدای را تعالی هزار عالم است ششصد در بحر
و چهار صد در بر ... [illegible]
... وهب بن منبه میکوید خدای تعالی را هژده هزار عالمست دنیا یکی از آنست ... [illegible]
دنیا ... ابو سعید خدری گفت خدای را تعالی چهل هزار عالمست دنیا ... [illegible]
از شرق تا غرب ... مقاتل حیان گفت خدای را هشتاد هزار عالمست چهل هزار ... کعب الاحبار گفت
عدد عالمها جز خدای کس نداند والله تعالی اعلم ... قال عز وجل وما یعلم جنود ربک الا هو

وجه برادران گفتند

هشتاد هزار عالم بودند

الاقلیلا

الاقلیلا قوله الرحمن الرحیم ... [illegible] ... الله
... [illegible] ... رحمن و رحیم ... الله
... حمد ... رب العالمین ... [illegible] ... احقاق حمد ...
... رحمن و رحیم ... [illegible] ... باشند که این
... [illegible] ... والله اعلم
قوله مالک یوم الدین ... [illegible] ... عاصم و کسائی
... مالک ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... یوم لا تملک نفس لنفس شیئا ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... مالک ... [illegible]
... [illegible] ... ۲۳
... [illegible]
ملک ... [illegible] ... مالک ملک باشد
... [illegible] ... مالک الملک ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... الحمد لله ... [illegible]
... [illegible] ... قال الشاعر ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... مالک یوم الدین ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... کما تدین تدان ... [illegible]
خدای تعالی گفت ذلک الدین القیم ... [illegible] ... الکیس من دان نفسه وعمل لما بعد الموت ای حاسب نفسه ... [illegible]

کرد

مینوانند

۲۴

یعنی قهر و غلبه عرب گویند دنت دان ای قهرته خضع آبجتر و غلام تغلبی گوید ان الاطاع ودان اذا عصی ودان اذا ذل ودان اذا قهر ولانا
خضع می نماید که کلاز اضدادست چنانک شعب و ماننداین و اعتبار بر معنی جمع کرده در دو بیت انجا که گفت هم دان الرباب اذ کرهوا الدین بعزاکا
بغز و وصیال قوانیت لها الرباب وکانت کعذاب عقوبة الاطفال و دین بمعنی طاعت بود و منه الدین الذی هو الملة لانه یدان به ای اطاع
فلان بدین دو دین و طاعة لله تعالی قال زهیر لین حللت بجار فی بنی اسد فی دین عمرو و حالت بیننا فدک ای فی طاعة عمرو و دین
بمعنی عادة بود چنانک مثقب العبدی گوید تقول و قد درات لها و ضینی اهذا دینه ابدا و دینی ای عادته و عادتی و اما این معانی که مفسران طاعت است
گفته اند کدام تفسیر را ایت بیک جهت است و این قول عبدالله بن عباس و بقول الله یوم الاب قول دیگر جزاست و آن قول قتاده و ضحاک است قول دیگر
قهر و غلبه است و این قول یمان بن رباب است و ان قول الحسن بن الفضل است محمد بن کعب القرظی میگوید مالک یوم الدین لا ینفع فیه الا الدین ای یوم ذلک
یا لا یروند بدین نیمخد که کسب بت که در وی هیچ کار نیاید وسود ندارد مگر دین پس روز دین این وجهت و بر دین قول دین اسلام باشد
داین قول معنی آن ایة بود که خدای تعالی میگوید یوم لا ینفع مال ولا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم و نیز میگوید و ما اموالکم ولا اولادکم بالتی
تقربکم عندنا زلفی الا من امن و عمل صالحا اگر کسی پرسد که چرا گفت ملک یوم الدین و یوم عبارت از طلوع شمس باشد و در آن روز شمس نباشد
جواب گوییم عبارت میکند به یوم از اوقات که در آن اوقات تاریکی نباشد چنانکه در یوم الجمعه سبیل شبیه از یوم می خوانند و جواب هر سه
فی یوم القیامة و یوم التلاق و یوم التغابن و هرجا در قرآن خدای تعالی ذکر یوم میکند مراد قیامت است قوله ایاک نعبد و ایاک نستعین
ایا لهو ایاه ضمیر منصوب منفصل باشد و کاف خطاب داست وا و را اعراب محل نباشد بنزدیک بصریان چون کاف ذلک و ذانک و
بنزدیک کوفیان در محل جر باشد باضافه ایا با او و بس بنزدیک ایشان دو اسم ظاهرست مضاف یکی با دیگر یکی از و منفصل و یکی متصل و یکی پدیر او
جز با ضمیر نکنند با اسماء ظاهره نکنند لا یقال ایا زید بالجر کان خلیل حکایت کرده که او گفت در لغت معنی عرب هست که اذا بلغ الرجل الستین
فایاه و ایا الشواب و در این باب قول بصریان معتمدست در اصل ایا دو قول گفته اند ابو زید گفت اصل او اوی یا بوده است ای تنبیه را در یا نوادا کذا
بس همزه مکسور کرده ند و یا اول را در یا ادغام کرده ند ایاک گشت و ابو عبید میگوید اصل او وی از من لاوی او هی الرجوع در معنی انقطاع و قصد باشد
چنانکه او تقلب کرده ند یا واو قلم کرده ند ایاک واشاله الوحیش مفعول مقدم بود لا یقال عنیت ایاک زیرا که چون تو انی تا ضمیر متصل بتوی
عنیتک و تا متصل ممکن باشد منفصل نشاید الا که ضرورت که میان فعل و مفعول کری ما عنیت ایاک که اگر متصل ممکن نبود بر ای فصل گویند
چنانکه گفت نعبدک و نستعینک تا ضمیر متصل بود و کلام مختصر تر بود جواب گوییم برای آنکه مراد از منفصل معنی زیادت بود که در متصل آن
معنی نباشد و آن آنست که اگر کسی گوید عنیتک و قصدتک معنی آن باشد که ترا خواستم و قصد تو کردم معنی آن هم باشد پس اگر گوید که
ایاک عنیت و ایاک قصدت معنی آن باشد که ما عنیت الا ایاک و ما قصدت سواک و عنیتک لا غیرک پس در انجام معنی اثبات باشد
هم معنی نفی عن سواه و این معنی لطیفست شاعر گفت ایاک ادعو فتقبل ملقی و اعفر خطایای و ثمر ورقی و این معنی خواست لما بیادت
ریاست النفس علی حمل المشاق فی الطاعة باشد و اصل قصب تذلل باشد من قولهم طریق معبد ای مذلل موطوء بالاقدام چنانکه طرفه گفت تباری
عتاقا ناجیات و اتبعت وظیفا وظیفا فوق مور معبد بعیر معبد اذا کان مطلیا بالقطران کما قال طرفه ایضا الی ان تحامتنی العشیرة کلها
و افردت افراد البعیر المعبد و بنده را از ینجا عبد خوانند که لذلت و انقیاد مولاه و بدرستی که یحیی بن وثاب بخواند نعبد بکسر النون علی لغة
هذیل فانهم یقولون انعل و نعمل و تعمل ولا یقولون یفعل لاجتماع کسرتین احدیهما الیا و ایاک نستعین اگر کسی پرسد که چرا تکرار کرد و اقتصار نکرد
گوییم بیان را و عرض کردن منزلت و اقرار بعبودیت و حاجت و قلت استغنا از و تعالی و فزع با در گاه او و التذاذ بذکر او چنانکه
شاعر گفت یقولون لیلی ارسلت بشفاعة الی فهلا نفس لیلی شفیعها اکرم من لیلی علی فتبتغی به الجاه ام کنت امرءا لا اطیعها تکرار معنی عبادت
کرد نام لیلی را و عدول کرد از ذکر ضمیر با این معانی است که ذکر کرده شد و نیز گفته اند للتاکید و البیان کقول الشاعر وجاعل الشمس
مصرا لا خفاء به بین النهار و بین اللیل قد فصلا بدانکه عبادت اسمیست شامل افعال قلوب و افعال جوارح را اول باید تا بنده خاشع

وخاشع

وخاشع باشد و قصد نکند بان عبادت جز معبود خود را و نیت خالص کند و از وجوه شواب نه بهارد و انجه افعال جوارح است آنست که بوجه بقصد خشوع و یتابع
شروع و ما مور به کند و نیز از محرمات از عبادت باشد نبینی که رسول علیه السلام اهل زنا گوید کن و در خبر آمد که اعبد الناس باد با ساس نا علیه ترید بر اشی انک کسی
بانی بحیی بعاد گفتند بنده کی عابد باشد گفت که در حجه عبودیت را ملازمت کند گفت که ملازمت کرده باشد گفت هر که باین شرایط بود که از وی
صادق گوید با خدا یا اگر بر بی که ایم گوید نه خیر کنم و چه خادم و کویمی انی لاجابتکم و اکثر هذا بسیار شکم و بنده که چه الام دیگر را بر سید ایا هذا لحق عبودیت
گفت ترک اختیار باشد و ترک تدبیر و اظهار حاجت بخدا و بند خود صفات تو دری گفت شرط بندگی سه چیزست رضا بقسمت و نکاه داشتن
حرمت و مراعات خدمت و دیگری گفت شرط بندگی آنست که با خالق صدق باشی و با خلقان برفق گویند یکی از جمله سلطان بیان را زر فرستاد
غلامی را بیش آورد گفت یا غلام چه نامی گفت فلان گفت چکار میکنی گفت فلان کار گفت نخواهم این را دیگری بیاورد غلام دیگر را کلیه اشیای ما داشتن و بندگی
بیاوردند گفت یا غلام چه نامی گفت انچه تو نام نهی گفت چه خوری گفت انچه تو دهی گفت چه پوشی گفت انچه تو پوشانی گفت چه
کنی گفت انچه تو فرمائی گفت چه اختیار کنی گفت من بنده ام بنده را اختیار چه کار گفت این بنده را بخرید ای استاد و این بیت طاوس بمانی گوید
در جو الحرم شتم علی حسین زین العابدین علیه السلام دیدم در حجر نماز میکرد و دعا میکرد گفتم مرد صالحست از اهل بیت نبوت بدم کوش
دعا او کنم چون از نماز فارغ شد سر بر زمین نهاد و میگفت عبیدک بفنائک اسیرک بفنائک سکینک بفنائک سائلک بفنائک ۲۵
الیک ملا یجعی علیک میگفت بنده کان تو بدرگاه تو است اسیر تو بدرگاه تو است مسکین و محتاج تو سائل تو بدرگاه تو است شکایت با تو میکند
انچه بر تو پوشیده نیست طاوس گوید یاد کردم هیچ محنتی مرا پیش نیامد الا ان کلمات بگفتم خدای تعالی مرا از آن فرج داد قوله و ایاک نستعین
سوال کرده اند که این تقدیم و تاخیر چرا نیست که اول استعانت بایست انگه فعل عبادت که فعل پیرا از استعانت باشد جواب گوییم فعل فی اعادة تقدیم
جواز الزیادة باشد از خلق حق و قدرت و کمال عقل و تمام آلت و تمکین و از احوالت رضا دارند پس بنده این فعل کرده و اما بی اسباب و آلات
توجه میکند بخدای تعالی میگویند با خدایا جز برای فعل کردن این کار کردم و انچه خواهم کرد از تو یاری میخواهم تا بعت الطاف و توفیق
و انواع معونت نصرت اسباب و موانع تا در آن بنده کم عرض کرده باشد در حاجت دقلت غنا خود از و عرض کرده و الله اعلم استعا
طلب معونت باشد و این سیر طلبت در او بمعونت الطاقت و اسباب و افعال کرنده هندان بگویند طاعت نزدیک شود و از
معصیت دور شود و اگر محال کنند بر استیفاء قدرت و کمال عقل و اتمام آلت و تمکین هم روا باشد و محتمل بود ابو الحسن قتاده گفت ایاک نعبد ابا کلی معرفت ایاکت ذکر
الله تو به این و ایاک نستعین بر طاعات ما تصنیعهم و مصنوع و از علامه جار بیت ایاک نعبد لیتخلنا الجنان و ایاک نستعین لتعقدنا در معنی ایاکت
من النیران ایاک نعبد لاتا عبید و ایاک نستعین لانک کریم مجاهد و طلحه روایت کنند گفت یا رسول الله بودیم در بعضی غزوات چون کار بحت
کار در اکرم شد رسول علیه السلام سر برداشت و گفت یا مالک یوم الدین ایاک نعبد و ایاک نستعین گفت سرها دیدیم که از تنها می افتاد
و کس را نمیدیم که بر میزد کافران هزیمت شدند گفتم یا رسول الله این سرها که از تنها می افتاد چه بود گفت فرشتگان دیدند مقابل اما
و شمار بیدید فرشتگان اعدالله عمر روایت کند که چون کار بر تو سخت شود بگو ایاک نعبد و ایاک نستعین تا کار صعب اسان کند
قوله تعالی اهدنا الصراط المستقیم امیر المومنین علی علیه السلام میگوید و اهل کعب معنی آنست که ثبتنا ما را ببر راست بدار چنانکه کسی
در نعل باشد کوید بفم الچکن ایستاده را گوید قف حتی اعود الیک معنی آنست که تو واقف نه یعنی بر سر یا قیام باش تا العود من بمدد
و مقاتل گفتند ارشدنا راه نمای ما را ای العزیمة للدین و الطریق و الی الطریق هدی و هدایة بر گزیده دین و هدایة و دیا حمد
صحاک میگوید الهمنا و بعضی گفتند بیننا و معانی متقاربست و هم معنی آن باشد که بار استعانت بفرستاد رسول الطاف و توفیق
و از ابن عطا و عبادهم مجیء و جه الصراط الصراط المستقیم دین اسلامست و براه صیرورت و معنی فعل ذی
جز آن جمیع باشد پس راه مقدمات ایمان بود و انچه ایمان تواند رسیدن و آن فعل خدای تعالی باشد از الطاف و تمکین
که ذکر کرده شد اگر ایمان تخلق آن خواهد که فعل خدای باشد و ایمان فعل بنده است بدلیل امر و نهی و وعد و وعید و مدح و ذم

و ثواب و عقاب و بدلیل و قوعش عند قصد و داعی او و تقاضی ... ذکر ایشان با سلامت احوال ایشان و این معنی بجای خود بکنیم مستقصی کنیم
ان شاء الله تعالی قوله تعالی الصراط کلمه سین است اشتقاق او من سرط بود برای آنکه ببلعد راه رونده را و آنکه برای اطباق
صاد کردند و عرب الطیف میکویند ... بالحق حتی ترکا ما اذا من السراط و قال جریر امیر المؤمنین علی طریق ... اذا اعوج الموارد مستقیم
و در وی قراءات یکی بسین و آن قراءه ابن کثیر است از طریق قنبل و قراءه یعقوب از طریق رویس و دوم اشمام سین روایت ابن حمدون
الکسائی و سیوم ... و آن روایه سلیم است از حمزه و چهارم باشمام زا و آن قراءه حمزه است در بیشتر روایات و قراءه کسائی در روایه
خشنی و پنجم بصاد و آن قراءه باقی قرّاست و هر لغتها صحیح فصیح است و اختیار بصاد برای آنکه در مصاحف بصادست و صاد با طا مطابق
در استعلا مفسران خلاف کردند ... روایت کردند از امیر المؤمنین علیه السلام که او گفت که از رسول علیه السلام شنیدم
که گفت صراط مستقیم کتاب خداست جل جلاله این قول است عبد الله عباس و جابر بن عبد الله میگویند و عبد الله عباس و مقاتل و
سدی گفتند صراط اسلامست سعید بن جبیر گفت طریق الجنه ... محمد بن الحنفیه گفت دینی که خدای تعالی از بندگان قبول کند ...
ابو بریده الاسلمی میگوید الطریق محمد و آل محمد علیه و علیهم السلام ... زر بن حبیش روایت کند از ابو وائل که رسول صلی الله علیه و آله خطی کشید
یکی از چپ خود ... گفت هذه السبل ... و بر هر یکی شیطانی میخواند الی الله ... گفت
گفت این راه خداست پس این آیه بخواند و ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه و لا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله نواس بن سمعان روایت کند
از رسول علیه السلام که او گفت خدای تعالی مثلی زد صراط مستقیم ... در هر دو جانب صراط دیوارها ... و بر آن درها ... و بر آن پرده ها
فرو گذاشته ... دعوت میکند ... میکوید ای مردمان در راه آئید ... در راه ...
دعوت میکند ... تا آن در ... بیاید ... صراط اسلامست
و آن دیوارها ... و آن درها محارم خداست و آن داعی ... کتاب خداست و آن داعی ...
هر مسلمانی ... قوله هدی للمتقین ... بیان کرده آمده است ...
تا معنی اهدنا ... تا معنی الطف بنا باشد یا ... تا معنی زدنا لطفا باشد کما قال تعالی و زدناهم هدی
و معنی ارشاد و تثبیت ... قوله صراط الذین انعمت علیهم این صراط دوم بدل است از صراط مستقیم ...
طریق آنان که نعمت کردی بر ایشان بتوفیق و رعایت و منت ... بتوفیق و هدایت و عبد الله عباس گفت قوم موسی و عیسی اند
پیش از آنکه ... شهر بن حوشب گفت اهل بیت رسول الله و صحابه ... عکرمه گفت انعمت علیهم بالثبات علی الایمان
و الاستقامه کما قال تعالی ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا علی بن الحسین ... گفت نعمت کردی بر ایشان بشکر ...
و صبر بر بلیه ... در لغت مبالغه باشد ... العرب ... انعمت ... فی ... انعم النظر ...
لم ینعم النظر فی هذا الامر ... بالغ فیه ... مغلوب ... اذا امعن ... بالغ ایضا یقال ... فی الاکل و السیر ...
انعم ... فلان ... استعلا ... علیه کذا من المال ... و مستولی است ...
و نزید علی ... و غیر ذلک و در علیهم قراءات کسر ها و سکون میم و آن قراءه ... و علیهم بضم ها و سکون میم و آن
قراءه حمزه است در سبع و در شاذ قراءه اعمش و علیهم بضم ها و میم بالحاق واو و آن قراءه عیسی بن عمر ... و علیهم
بکسر ها و ضم میم و الحاق واو و آن قراءه ابن کثیرست و در شاذ قراءه اعرج و علیهم بکسر ها و ضم میم باختلاس و علیهم بکسر ها
و کسر میم باختلاس ... چنانکه شاعر گفت ...
بالقدم در تفسیر اهل البیت آمد که صراط الذین انعمت علیهم آنانند که خدای تعالی ایشان را یاد کرد فی قوله فاولئک مع الذین
انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقا من النبیین محمد صلی الله علیه و آله و الصدیقین

علی بن ابی طالب علیه السلام و الشهداء حمزه و جعفر و الصالحین الائمه الهداه و حسن اولئک رفیقا مهدی الامه علیهم السلام قوله غیر المغضوب علیهم
و لا الضالین ... صفت است و ... صفت باشد ... الذین ... تا نکره ... تقدیر چنین باشد
صراط غیر المغضوب و الذین اگر چه معرفه است ... نکره ... معرفه است مستقل بنفسه فی التعریف و محتاج است بصفه
چنانکه اسم نکره که ... بعض تعریف و تخصیص ... کرد ... صله ... موصول ... صفه و موصوف کردند ...
روا باشد ... الی العالم غیر الجاهل و مررت بالذی قام غیر الذی قعد ... مررت بزید غیر الظریف و در شاذ
نصب غیر خواندند و خلیل احمد از حمزه روایت کند ... نصب ... قول اخفش ... حال ... استثنا ... وجهی دیگر ...
که صفت ضمیر مجرور باشد در علیهم ... ضمیر مجرور است در محل نصب ... علیهم ... استثنا ... منقطع ...
گفتن ... مغضوب علیهم ... علیهم باشد ... احد ... کما قال ... الربع من احد الا اواری ...
در جای خود ... شرح ... ان شاء الله تعالی و معنی غضب الله ... و عقاب باشد ... در لغت ضد رضا بود ...
اراده ... و ثواب باشد ... غضب تغیر حال غضبان ... خدای
غضب ... ان شاء الله ... غضب الله علیهم ... خدای تعالی ... و اصل کلمه ... در لغت شدت بود ...
و ... المغضوب ... مغضوب علیهم جهودان اند ... قول جمهور مفسران از عبد الله عباس و عبد الله
عباس و ... رسول ... آیه فی قوله من لعنه الله و غضب علیه ... جهودانند و عبد الله بن شقیق روایت کرد
از ... که گفت رسول علیه السلام ... وادی القری ... یا رسول الله ... اینان کیستند ...
گفت المغضوب علیهم گفت ... گفت هم الضالون و این موافق این روایت است در حق
جهودان و ترسایان که ... و غضب علیه و جعل منهم القرده و الخنازیر و قوله تعالی در حق ترسایان قد ضلوا من قبل و اضلوا کثیرا و ضلوا
عن سواء السبیل ... قوله و لا الضالین و اصل ضلال ... یقال ضل ...
... و ... ضلاله ... شاعر ...
عن الطریق و اضل ... فلان ضال و مضل اذا کان علی غیر صواب قال الشاعر ...
و برای آنکه حرف نفی است ... یقال فلان غیر محسن و لا مجمل ... سوی باشد ...
حرف نفی ... لا یقال القوم عندی غیر زید و لا عمرو کما لا یقال سوی زید و لا عمرو ... کردند ... گفتن آمین
در ... اهل البیت علیهم السلام ... و اگر ... امام باشد و اگر ماموم ...
شافعی ... آمین ... عطا و احمد حنبل ...
و ابو حنیفه و سفیان ثوری و مالک ... گفتیم ... امام ... ماموم ... شافعی ...
قول ... در جدید گفت ... آواز ... و در قدیم گفت ...
... اجماع ...
و ... احتیاط ... گفت ... نماز ...
باشد ... گفتن ... نماز ...
... احتیاط ... فاتحه ... دعا ...
... نماز ... آمین ...
قراءه ... آمین ... رسول علیه السلام گفت ان هذه الصلاه لا یصلح فیها شیء من کلام

... والله الموفق **سورة البقرة** بدانکه این سوره ...

[illegible]

... روایت کند که رسول صلی الله ...

[illegible]

... سورة البقرة ...

[illegible]

... تحصیل علم تفسیر

بسم الله الرحمن الرحیم

الم ذلك الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین الذین یؤمنون بالغیب ویقیمون الصلوة

[illegible]

ومما رزقناهم ینفقون والذین یؤمنون بما انزل الیك وما انزل من قبلك وبالآخرة هم یوقنون اولئك

[illegible]

علی هدی من ربهم واولئك هم المفلحون ...

[illegible] ۲۸

و از معصیت دور کرداند

یعنی اسلام فی قوله تعالی انک لعلی هدی مستقیم دگر بمعنی دعوة فی قوله و انک لتهدی الی صراط مستقیم دگر بمعنی لطف و لطف آن باشد که مکلف را طاعت
نزدیک کرداند فی قوله و الذین اهتدوا زادهم هدی ای لطفا و قوله نزدهم هدی ای لطفا دگر بمعنی ایمان فی قوله انحن صددناکم عن الهدی دگر بمعنی
قرآن فی قوله و لقد جاءهم من ربهم الهدی دگر بمعنی توراة فی قوله و ما منع الناس ان یؤمنوا اذ جاءهم الهدی دگر فی قوله فقد جاءکم من ربکم الهدی دگر بمعنی زیادة
الطاف باشد که خدای تعالی با مومنان کند بر اداء طاعت و اجتناب مقبحات که آن با کافران نتوان کردن تعلیل آن ...حات که میگوید و الله یهدی من
یشاء یعنی آن لطف خاص است با مومنان خواهد کرد چه با کافران نشاید کردن که ایشان را لطف نباشد دگر بمعنی ثواب فی قوله تعالی
و الذین قتلوا فی سبیل الله فلن یضل اعمالهم سیهدیهم و یصلح بالهم ای سیثیبهم و قوله تعالی ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات یهدیهم ربهم
بایمانهم دگر بمعنی ارشاد و سلوک با ایشان در راه بهشت فی قوله و یهدیهم الیه صراطا مستقیما و فی قوله و لو شئنا لآتینا کل نفس هداها و حقیقة
آن از این دو بیرون نیست یا فوز و نجات یا دلالة و بیان بعد در وجوه هدی وجهی دیگر گفته اند بمعنی طریقه نیکو و سیرة پسندیده
فی قوله فبهداهم اقتده ای بسیرتهم و طریقتهم آمده در این آیه مراد بیان و دلالت است اگر گویند چگونه گفت خدای تعالی که این قرآن هدی
متقیان است و متقیان را چنانست که قرآن هدایت متقی و نامتقی را جواب گوییم از این دو جواب یکی آنست که چون گفته قرآن بیان
متقیان نگفته باشد که نامتقی را بیان نیست که این دلیل الخطاب باشد و دلیل الخطاب نزدیک بیشتر اهل علم باطل است جواب
دوم آنست که قرآن بیان و دلالت متقی و جز متقی را و لکن چون متقیان منتفع شدند باو ایشان را تخصیص کرد چنانکه گفت انما انت
منذر من یخشاها گفت تو بیم ... که ترسد از قیامت و پیغمبر علیه السلام بیم ... همه خلقان و لکن چون منتفع ایشان بودند ایشان را بذکر
تخصیص کرد و بیانکه اهل التقوی و تقوی بوده است من وقیت جون تکلان من وکلت و تخمة من وخمت و متقی آن باشد که پرهیزد از معاصی
و ترک واجبات و اصل کلمه از وقایة است و آن حفظ باشد یعنی خویشتن از معاصی نگاه دارد و اهل علم در تقوی و متقی بسیار سخن گفته اند
در خبر است که از رسول علیه السلام پرسیدند از تقوی گفت مجمع تقوی این آیت که ان الله یامر بالعدل و الاحسان تا با آخر آیه عبد الله
عباس گفت متقی آن باشد که از شرک و کبایر و معاصی اجتناب کند عبد الله عمر گفت تقوی آن باشد که خود را بهتر از هر کس بینی کعب الاحبار را پرسید
از تقوی گفت هرگز در جای پر خار رفته گفت آری گفت چگونه گفتا خویشتن نگاه داشتم از آن تا گفت متقی آن باشد که در دنیا
چنان رود خویشتن را از معاصی چنان نگاه دارد که آن رونده پای خود را از خار نگاه دارد عبد الله معتز این معنی بنظم آورده است و نظم کرده و گفته
خل الذنوب صغیرها و کبیرها فهو التقی و اصنع کماش فوق ارض الشوک یحذر ما یری لا تحقرن صغیرة ان الجبال من الحصی عمر بن
گوید متقی آن باشد که لجام حلال باشد و گناه از ترس آنکه نباید که در حرام افتد عمر عبد العزیز گفت التقی ملجم کالمحرم فی الحرم گفت و همین کار کلام ماند
چون مرد محرم در حرم فضیل عیاض گفت تقوی آن باشد که برای رضای او خواهد که برای خود شبلی گفت آن متقی ما سوی الله گفت تقوی
آن باشد که هر چه جز خداست بپرهیزد سهل بن عبد الله گفت تقوی آن باشد که بپرهیزی بدل از غفلات و بنفس از شهوات و بحلق
از لذات و بجوارح از سیئات ابن عطاء گفت که این کرده ما بشی امید باشد تا او وصول درجات و نجات اند و گفت امیر المومنین را
پرسیدند از تقوی گفت متقی آن باشد که اگر جمله اعمال او در طبقی نهند از روی مثل و بساری برند در آن نه افتد کرد همه جهان
بکردانند بلکه چیزی نباشد که او ولا ازان متوهم باید داشتن و خبر رسول علیه السلام که گفت لا یبلغ العبد حقیقة التقوی حتی یدع ما
لا باس به حذرا مما به الباس گفت بنده بحقیقة تقوی نرسد تا آنچه با آن باکی نبود رها کند ترس از آنکه با آن باکی بود و بفتح حضال
تقوی آنست که زاد سفر قیامت و تزودوا فان خیر الزاد التقوی قال الشاعر یرید المرء ان یعطی مناه و یابی الله الا ما اراد یقول المرء فائدتی
و مالی و تقوی الله افضل ما استفادا قوله الذین یؤمنون بالغیب بدانکه حقیقة ایمان تصدیق باشد بدل و علم در لغت و هم در شرع و این لفظ
چنانکه در اصل وضع آمد و ان تصدیق است باتفاق اهل لغت بیانش قوله تعالی فی قصة یعقوب و ما انت بمومن لنا و لو کنا صادقین ای
بمصدق این متفق علیه است اگر کسی دعوی نقل کند دلیل باید و اگر دلیل نباشد باطل باشد بطلان این دعوی دگر آنکه خدای عز و جل

ذکر معانی هدی

وجه تخصیص هدی بالمتقین

ذکر معنی تقوی

و چند معنی تقوی

حقیقت ایمان

30

31

آمنّا

نمودن عمل صالح از جمله ایمان

مراد بودن حضرت حجت از غیب

اشعار قرآن

از فضایل مومنین

از احوال حضرت رسول

هر کجا ایمان گفت در قرآن بدل با زبست و اضافه باد کرد چنانکه گفت من الذین قالوا آمنا بافواههم و لم تؤمن قلوبهم و چنانکه گفت
و قلبه مطمئن بالایمان و چنانکه گفت کتب فی قلوبهم الایمان و چنانکه گفت قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا و لکن قولوا اسلمنا و لما یدخل الایمان
فی قلوبکم دگر آنکه خدای جل جلاله هر کجا ذکر ایمان کرد عمل صالح با آن مقرون کرد که آمنوا و عملوا الصالحات اگر عمل صالح از جمله ایمان بودی
این تکرار و لغو بودی بیشابه از ... گفتی الذین آمنوا و آمنوا و این در کلام حکیم نبود این جمله دلیل است بر آنکه ایمان تصدیق بدل است بر خلاف
قول معتزلیان و حشویان و اهل الحاد که گفتند ایمان تصدیق بدل باشد و اقرار بزبان و عمل بارکان و اخبار که در این باب روایت کرده اند
بعضی مردودات اند که سندش مطعونست و بعضی احادات که ایجاب علم نکند و ایضا با دلیل قاطع و مورث شده باشد بر آنکه ترک کند
و بعضی متاولات و این در کتب اصول مشروح باشد استقصاء کلام در اینجا ایجاب احتمال نکند اما غیب هر چه غیب باشد از چشم و جمع
در غیبها و این مصدری است بجای اسم فاعل نهاده چنانکه صوم بمعنی صایم و ... بمعنی زایر ابو العالیة میگوید ایمان بغیب آن باشد که ایمان آرد
بخدای عز و جل و به فرشتگانش و کتابهایش و پیغمبرانش و قیامت و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب و بعث و نشور این همه غیبست عطا
میگوید مراد آنست که من آمن بالله هر که بخدای ایمان دارد بغیب ایمان داشته باشد عاصم بن ابی النجود میگوید ایمان بغیب قرآنست کلبی میگوید
از قرآن آنچه بیامد بود غیب آنست ابن جریج میگوید ایمان بغیب وحی است بیانش قوله تعالی عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا و علی
و حیه قوله و ما هو علی الغیب بضنین حسن بصری میگوید بغیب آخرت است در تفسیر اهل البیت علیهم السلام که مراد بغیب مهدی است که غایب
است از خلقان و موعودات در اخبار و قرآن فی قوله تعالی وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین
من قبلهم الی آخر الایة و اما اخبار بسیار است منها قوله علیه السلام لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلک الیوم حتی یخرج رجل من اهل
بیتی یواطی اسمه اسمی و کنیته کنیتی یملا الارض عدلا و قسطا کما ملئت جورا و ظلما گفت اگر از دنیا نماند الا یک روز خدای عز و جل آن روز
دراز کند تا مردی از فرزندان من بیاید نامش نام من و کنیتش کنیت من زمین پر از عدل و داد کند پس از آنکه پر از جور باشد و این
صفات مجموع نیست الا در وی نخفته که این قوم گفتند که در غیبت است و با آخر زمان خروج کند و این خبر در کتب موافق و مخالف
با سانید درست نوشته است و چون با آیا قدر سیم کم تصحیح این معنی بود ان اخبار مستقصی گفته شود ان شاء الله عز و جل با آن خبر
که یک روز رسول صلی الله علیه و آله صحابه را گفت دانید که از مومنان که فاضل تراست گفتند فرشتگان گفت ایشان چنین اند و نه ایشان را
میخواهم گفتند پیغمبران گفت ایشان چنین اند و نه ایشان را میخواهم گفتند یا رسول الله کیستند ایشان گفت جماعتی که از پس من باشند
تا با آخر زمان در آیند و نه مرا دیده باشند و نه معجزات من دیده و در قرآن معلق بینند و سوادی بر بیاض بینند کار کنند ایشان را فاضل
اهل ایمان اند که برخی الله الذین یؤمنون بالغیب و در خبری دیگر آمد که در مجلس این گفت اولیک اخوانی نحن ایشان برادران منند و ایشان
گفتند یا رسول الله ما برادران تو نه ایم گفت انتم اصحابی و اخوانی شما یاران منید و ایشان برادران اند و یقیمون الصلوة در اقامت نماز دو قول
یکی آن است یعنی مدام نماز بپای دارند و بهیچ وقت در نماز خلل نکنند و مواظبت و مداومت نمایند چنانکه گویند فلان مقیم علی کذا ای دائم
و اقام الحج و اقام السوق گویند چون بوسته بر کار باشد و قوم کند و چنانکه شاعر گفت اقامت غزالة سوق الضراب لاهل العراقین
حولا قمیطا و قول دوم آنکه او کنند بوجه خود بارکان و شرائط و حقوق خود چنانکه فلان مقیم لهذا الامر ای بمعنی حقه و اما
نماز در لغت دعا باشد چنانکه شاعر گفت و قابلها الریح فی دنها و صلی علی دنها و ارتسم چو چنین باشد از الفاظ منقول باشد بدلیل
الله در شرع عبارتست ازین افعال که قیام و قعود و رکوع و سجود است بخلاف آنکه در ایمان گفتیم و شبه او با اصل وضع از اثبات
که غالب بماند و عامت برای آن عبادات بر خدای تعالی خواندن او و بسبیل خضوع و خشوع و ابو حامد الخارزنجی میگوید
اشتقاق او از صلات و آن آتش باشد من قولهم صلیت العصا اذا قومتها بالصلاء و هو النار قال الشاعر فلا تعجل بامرک و استدم
فما صلی عصاک کمستدیم او اقوم اول کالمتاول کو ن باید که نماز کن متافی باشد بحدود و نگاه دارد و شرائط ان ظاهر او باطنا

۳۲

چنانکه انگور که چوب و اتش داشت کند [illegible] و اگر بسیار [illegible] سوزد بر وفق [illegible]

تا آن عبادت باشد و گفته اند اشتقاق او از صلا است و آن لنعم باشد [illegible] تعالی [illegible] وقد [illegible] بالذات

و منه قول الشاعر و لیس یصلی بحر الحرب جانبها و صلوات گویند دو استخوان [illegible] را دوم [illegible] سابقه تا اند

بمانی المصلی [illegible] سابق [illegible] بصلاة [illegible] تعریف [illegible] یعنی [illegible] معلوم و معهود که در شرع مشهور است [illegible]

لفظ او واحد است [illegible] چنانک خدای تعالی گفت فبعث الله النبیین مبشرین و منذرین و انزل معهم الکتاب [illegible] یعنی الکتب قوله

و مما رزقناهم ینفقون [illegible] و چون چنین بود [illegible]

جمله منفعت [illegible] که [illegible] رزقنا الله مالا و عقارا و ولدا و علما و غیر ذلک مما ینتفع به و از اینجا معلوم شود که حرام روزی نباشد [illegible]

این آیت و مانند [illegible] هیم و آنچ خدای [illegible] حرام ممنوع باشد [illegible] گویند [illegible]

[illegible] و آن قوله [illegible]

قرآن [illegible] بر مدح خدای تعالی مدح می کند ایشان را بانفاق روزی [illegible]

بود [illegible] کلوا مما رزقکم الله حلالا طیبا [illegible] اباحت [illegible]

طیبات [illegible]

و منع و تحریم [illegible] بالاتفاق [illegible]

بایع [illegible]

[illegible] استطعت ان تبتغی نفقا فی الارض [illegible] عبد الله عباس [illegible]

زکوة است [illegible] عبد الله مسعود [illegible]

[illegible] و الذین

یؤمنون [illegible] بما انزل الیک [illegible] محمد یعنی قرآن و ما انزل من قبلک [illegible]

کتابها [illegible] صحف ابراهیم و توریت موسی [illegible] انجیل عیسی علیهم السلام خدای عز و جل [illegible]

بکتب [illegible] همه انبیاء و رسل را علیهم السلام [illegible]

جمله [illegible] و بالآخرة هم یوقنون [illegible]

[illegible]

باشد از بعث و نشر و حساب و کتاب و ثواب و عقاب و یقین [illegible]

[illegible]

این [illegible] فی قوله الذین یؤمنون بالغیب [illegible]

تفصیل [illegible]

گفت و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم و منک و من نوح و قال تعالی و ملائکته و رسله و جبریل و میکال [illegible] رسول صلی الله علیه

[illegible]

[illegible] بعث و نشر [illegible]

[illegible]

[illegible] روایت کند که گفت از رسول علیه السلام

۳۳

بر سیدم [illegible] گفت بیشتر [illegible] یا رسول الله [illegible] عجب [illegible]

[illegible] عجب [illegible] چگونه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حقیقة ایمانک

[illegible] رسول الله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قال الشاعر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عبد الله مسعود

[illegible] و الذین یؤمنون

[illegible]

[illegible] من الله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ خَتَمَ اللَّهُ

عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ

[illegible]

[illegible]

[illegible]

برادلك جميعا است ديكر بار بوشانيد چنانك لبيد كفت حتى اذا القت يدا في كافر واجن عورات الثغور ظلامها [illegible]
ونيز ديكر مانند فعل باشد چنانك بايان از فعل باشد براى آنك خداى تعالى ازين بادل آكرده في قوله وكل من شرح بالكفر صدرا
سواء رفع است بانك خبر مبتدا است مقدم ومبتدا والانذر لم تنذرهم درجاى مبتدا است وتقدير كلام چنين است كه الانذار وتركه سواء
عليهم ودو همزه اول همزه استفهام است ودوم همزه افعلت كه انذر همزه قطع باشد [illegible] يا كند رتبا الخوم [illegible]
باشد چنانك انذار اعلام با تخويف بود [illegible] نامت بر آنك نا اعلام [illegible] وابن عامر خوانند ءانذرتهم بدو همزه صحيح
بتخفيف همزه اول وتليين همزه دوم [illegible] حاصل شود ابو عمرو [illegible]
معنى استوا اعتدال باشد چنانك [illegible] يكى دابر ديكرى رجحان نبود [illegible] ايمان نخواهند آورد
چنانك ابن الرقيات [illegible] سواء عليها ليلها ونهارها [illegible]
بحزاله ومن ظلماته سيان مصحبات العين ومحتجها ام حرف عطف است بمعنى استفهام چنانك كوى ازيد عندك ام عمرو [illegible]
ولا جرم است لا يؤمنون [illegible] نخواهند آورد [illegible]
از ايمان ايشان تا متعلق القلب نباشد كه اليأس احدى الراحتين [illegible] ومذهب اهل عدل
[illegible] ايشان را از ايمان [illegible] رسول [illegible]
[illegible] ختم الله على قلوبهم [illegible] ختم على قلوبهم [illegible]
[illegible] ختم در كلام عرب
بعنى [illegible] ختم على ما يقول فلان [illegible]
عليك [illegible]
[illegible] ختم يعنى علامت [illegible]
[illegible]
مؤمنان [illegible] طبع الله عليها بكفرهم فلا يؤمنون الا قليلا
ايشان ايمان [illegible]
طبع رسول عليه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
الا كالقمع [illegible] من كان له قلب [illegible]
[illegible]
[illegible] لقد اسمعت لو ناديت حيا ولكن لا حياة لمن تنادي وقوله على سمعهم [illegible]
واحد كفت وقلوب وابصار بلفظ جمع [illegible] سمع مصدر است ومصدر را تثنيه وجمع نكنند [illegible]
چنانك [illegible] صوم ورجال صوم [illegible]
يعنى [illegible] كلوا في بعض بطنكم تعفوا فان زمانكم زمن خميص [illegible]
باجمع [illegible] سيبويه كفت [illegible]
من الظلمات الى النور چنانك كفت عن اليمين والشمائل [illegible] قال الراعي بها جيف الحسرى فاما عظامها فبيض واما جلدها

٣۴

فصليب [illegible] ابو حيوة [illegible] واين [illegible] وعلى سمعهم ووقف بايد كردن عند قوله تعالى على سمعهم چنانكه
كلام تمام است وعلى ابصارهم غشاوة جمله ديكر باشد [illegible] غشاوة غطا ويوشش بود يعنى يوششى كه راه حق نمى بينند [illegible]
[illegible] باشد وغشى عليه [illegible] باشد كه بهوش نشود وغشيان [illegible] بود از جماع واصل كلمه يوشش است
[illegible] غشاوة بنصب [illegible] وجعل على ابصارهم
غشاوة [illegible] في قوله وختم على سمعه وقلبه وجعل على بصره غشاوة قال الشاعر علفتها
تبنا وماء باردا [illegible] ولهم عذاب عظيم ايشان را عذابى بود
[illegible]
[illegible]

٧ ومن الناس من يقول امنا بالله وباليوم الاخر وما هم بمؤمنين يخادعون الله والذين امنوا وما يخدعون
[illegible]
الا انفسهم وما يشعرون في قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا ولهم عذاب اليم بما كانوا
[illegible]
يكذبون واذا قيل لهم لا تفسدوا في الارض قالوا انما نحن مصلحون الا انهم هم المفسدون ولكن
[illegible]
لا يشعرون واذا قيل لهم امنوا كما امن الناس قالوا انؤمن كما امن السفهاء الا انهم
[illegible]
هم السفهاء ولكن لا يعلمون واذا لقوا الذين امنوا قالوا امنا واذا خلوا الى شياطينهم قالوا انا
[illegible]
معكم انما نحن مستهزءون الله يستهزئ بهم ويمدهم في طغيانهم يعمهون
[illegible]
اولئك الذين اشتروا الضلالة بالهدى فما ربحت تجارتهم وما كانوا مهتدين
[illegible]
مثلهم كمثل الذي استوقد نارا فلما اضاءت ما حوله ذهب الله بنورهم وتركهم
[illegible]
في ظلمات لا يبصرون صم بكم عمي فهم لا يرجعون او كصيب من السماء
[illegible]
فيه ظلمات ورعد وبرق يجعلون اصابعهم في اذانهم من الصواعق حذر
[illegible]
الموت والله محيط بالكافرين يكاد البرق يخطف ابصارهم كلما اضاء لهم
[illegible]

٣٥

مثلوا فيه وإذا أظلم عليهم قاموا ولو شاء الله لذهب بسمعهم وأبصارهم إن الله على كل
وجهت تاریک شود بر ایشان بایستند و اگر خدای تعالی خواهد ببرد گوشها ایشان و دیدها ایشان که خدای بر هم
شیء قدیر این سیزده آیت در حق منافقان قوله ومن الناس من يقول آمنا بالله و تا مراتب جملت کلام در وقت جملت
چیزی توانا است و این اسمی واحدات مرجماعت مصدر باین صورت کالرهط والنفر والقوم و گروهی گفتند ناس جمع انسان بود از قبله
لفظ جمع قیاسی انسان اناسین بود چون سرحان و سراحین خلاف کرده اند در سبب تسمیه او باین اسم عبدالله عباس گفت برای آن آدم را
انسان خوانند که عهد الیه فنسی یا او عهد کرده بود فراموش کرد و ابو تمام می گوید و سمیت انسانا لانک ناسی و ابوالفتح بستی گوید یا اکثر
الناس افضلا لاعلی الناس و اکثر الناس احسانا الی الناس نسیت وعدک والنسیان مغتفر فاغفر فاول ناس اول الناس و بعضی
دیگر گفتند برای انس انسان خوانند لانسا ای اد رک البصر ایاه برای آنک دیدنی است و ادراک بصر بدو برسد من قوله انس من
جانب الطور نارا ای ابصر و قول دیگر آنست که سمی بذلک لاستیناسه بمثله برای آنکه با جنس خود انس گیرد در خبر است که خدای تعالی
چون آدم را بیافرید در بهشت میگشت تنها دلش تنگ شد خدای تعالی خواب بر او افکند جبرئیل علیه السلام بیامد و از پهلوی چپ او حوا
برکشید و خدای تعالی از و حوا را بیافرید تا آدم علیه السلام با او انس گرفت و این حدیث در قصه آدم علیه السلام تمام بیاید ان شاء الله تعالی
من لفظ است صالح واحد و تثنیه و جمع را در واحد خدای تعالی گفت و من یستمع الیک و در جمع گفت و منهم من یستمعون الیک
و منهم من یستمعون الیک و در تثنیه چنان بود که شاعر گفت نکن مثل من یا ذئب یصطحبان معنی آنست نکن یا ذئب مثل صاحبین
یصطحبان و گفته اند من کلمه ایست موحد اللفظ مجموع المعنی چون توحید کنند با لفظ شود و چون جمع کنند با معنی شود در
آیه هر دو هست یکبار با لفظ یکبار با معنی فی قوله ومن الناس من یقول آمنا بقول لفظ واحدات و آمنا جمع و این لفظ اینجا
نکره موصوفه است چنانک شاعر گفت رب من انضجت غیظا صدره قد تمنی لی موتا لم یطع سبب نزول آیات آن بود که عبدالله
ابی سلول و معتب بن قشیر و جد بن قیس و اتباع ایشان گفتند بیایید تا خلق پیش کریم کرم و محمد و آن قوم او سلامت یابیم بنیان اسلام
آنها که ایم و در دل بر سر اعتقاد خود باشیم بیامدند و اظهار ایمان کردند بر رسول علیه السلام و صحابه و در دل کفر داشتند و لکن چنین
منافق باشد خدای تعالی کشف اسرار ایشان و اعتقاد ایشان با رسول علیه السلام بگفت و آنک گفتند آمنا بالله و بالیوم الآخر ما خدای تعالی فذیم
و در باز پسین ایشان تکذیب کرد بقوله وما هم بمؤمنین گفت دروغ میگویند در این گفتن که ایشان مؤمن اند لم یؤمنا فقد و زبان اظهار
ایمان میکنند و در دل نفاق میدهند یخادعون الله خدای را می فریبند اصل این کلمه در لغت اخفا باشد و فغان خانه را مخدع خوانند پس منافق که
از اظهار کفر و در دل پوشیده میدارد بمعنی دیگر گفتند اصل خدع در لغت فساد بود من قول الشاعر ابیض اللون لذیذ طعمه طیب الریق اذا الریق خدع
و تغیر پس معنی آن بود که تباه میکنند ایمان خود را بیان میکنند با آنکه کفر کردند در دل اعتقاد آنکه بلند اما خدای را چگونه فریبند و این معنی روا باشد چه قول
گفتند یکی قول آنست که ایشان چنین گمان بردند و اعتقاد کردند که ایشان که منخدع است و این بر خدای تعالی نشود روا باشد حق تعالی
اعتقاد و گمان ایشان خبر داد و قول دیگر آنست یعاملون الله معاملة المخادع ایشان با خدای تعالی آن کردند که مخادع کند از اظهار
ایمان که خدای تعالی فعل ایشان را خداع خواند بر توسع و مجاز از آنکه صورت خداع است و قول دیگر آنست که حق تعالی برای تعظیم آن کار
و تقبیح و تهجین ایشان و تعظیم کفر ایشان از خداع حواله با خود کرد و مراد از آن رسول بود علیه السلام و مؤمنان چنانک گفت ان الذین یؤذون الله
لی یعنی اولیاء الله و بر عکس این چو تحیر داد از عظم حال حق که ان غنیمت باید داد بنجو حواله کرد و گرچه از آن مستغنی است و آن بر تعظیم
و السلام رسید گفت واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه تعظیم خود تعالی و این همه پیغامبر را و اعلم ولی شد والذین آمنوا متوسلا بر ایشان از
پیدا آید در او باشد و صله در صول او در محل انصاب است بدانک او منصوب معطوف تقدیر چنین است که یخادعون الله والمؤمنین یخادعون
الا انفسهم نافع و ابن کثیر و ابو عمرو می خوانند وما یخادعون بالالف یا از مفاعله و باقی قرا یخدعون خوانند بحجتها با لفظ خدعهم

گردد احوال ایشان

الکن که یخادعون خوانند مطابقه لفظ است تا موافق لفظ اول بود و حجت آنکس که یخدعون خواند آنست که مفاعله از میان دو کس باشد و میان
مرد و نفس خود مخادعه صحیح نباشد یخدعون بمعنی بهتر باشد انتخاب ایشان یخادعون و معنی آیه آن بود که وبال خداع ایشان هم با ایشان خواهد
گشت پس چنانست که ان خداع با خویشتن کرده اند چنانک یکی را نعلی کند دیگر دیده که زیان و شر میکند چنان نکرد زیان خود کرده باشد
او را گویند ما اضررت غیر نفسک و ما یشعرون و نمیدانند و اصل شعر علم بود باریک فیق و شعر از اینجاست و مراد شاعر اینجا گویند و شعار
علامت باشد و مشاعر حج معالم او باشد و با فوق و طواف و جزان فی قلوبهم مرض ای شک و نفاق در دلها شان اندیعنی شک و نفاق
و جهت علم او یقین و بیان را شفاعتی اند بر خلاف و ضد آنست از اینجا بر خوانند و گفته اند بجای الشر مرض خوانند که شک و نفاق
دل را ضعیف بکند هم چنانک بیماری تن را و گفته اند بجای آنک مال آنجا برد با خر با تلف و هلاک بود شک و نفاق را در دل مرض خواند که مال آن و
عاقبت هلاک و عقاب باشد و گفته اند مراد مرض و سوء و تمنا است من قوله تعالی فیطمع الذی فی قلبه مرض ای تمنی و شک و تمنا را
ضعیف دارد و اصل مرض ضعف و فتور باشد و مفسر را امرض گویند قوله فزادهم الله مرضا زادهم لازم بود هم متعدی یقال زاد زنده
زاد بوه نقص بیجیین باشد یقال انقص ینقص ولازم و بلفظ الله اند دو ما نقص آمده است و زاد متعدی بود بدو مفعول بمدنا هم هدایا
و زدنا هم هدی و در این آیه هم چنین است فزادهم الله مرضا در این دو قول است یکی آنک لفظ خبر است و معنی دعا علیهم که تفریح باشد
خدای بیفزاید ایشان را بیماری چنانک عرب گوید قاتله الله و خذله الله و معنی آن بود که خذلهم الله خدای تعالی ایشان را مخذول گرداد
و قول دیگر آنست که لفظ خبر است و معنی هم خبر یعنی خدای تعالی ایشان را بیماری بیفزود یعنی ایشان را با خود بگذاشت تا هم در این شک
و کفر بماندند و بر ترک نگیران زیاده با خود حواله کرد و چون حصول از ایشان عند خذلان او بود و وجهی دیگر آنست که خدای تعالی
انفال کرد با ایشان که ایشان عند آن بایست تا با ایمان و طاعت نه ذلک متعفد ایشان در کفر بیفزودند خدای تعالی با خود حواله کرد
از بجا که آن فعل او بود که ایشان عند آن اندیاد که هم چنانکه در حق سوره گفت و اذا ما انزلت سورة فمنهم من یقول ایکم زادته
هذه ایمانا فاما الذین آمنوا فزادتهم ایمانا وهم یستبشرون واما الذین فی قلوبهم مرض فزادتهم رجسا الی رجسهم در این آیات
زیادت ایمان و زیادت کفر را حواله با سوره کرد و معلوم است بضرورت که سوره ایمان و کفر نیفزاید بلکه ایشان ایمان و کفر افزایند ولکن
چون عند نزول سوره بود با سوره حواله کرد و این آیات هم در حق منافقان است در اواخر سوره التوبه و مانند این قول تعالی حکایة
من نوح علیه السلام فلم یزدهم دعای الا فرارا و مثله ما یخفیهم تو بر آخر ما هی لم ذکر دعای او در آیه چنانست که معنی آیات ولهم عذاب
الیم یعنی موئل یعنی مفعل است چنانک شاعر میگوید امن ریحانة الداعی السمیع یورقنی و اصحابی هجوع ای المسمع بما کانوا یکذبون با لیف
مکذبات است و ما مصدریه است ای بکذبهم یعنی بسبب تکذیب و جزاء هم ایشان را عذابی باشد ایشان آن وقت و اذا قیل لهم از اوقات
مستقبل باشد و قبله اصل قول بوده است نقل کردند ضمه با قاف برای استثقال آن کسره قاف و واو با کسره فضل اشتد و ابو عمرو
قاف مرت و قرات هو کسری که یعنی که ایشان خوانند قیل با اشمام ضم اشارت باصل چون خلافت او را فیض و حیل و جی و سیق
و سیق و این فعل ما لم یسم فاعله خوانند فعل مجهول خوانند و قیل فعل و صیغه که ایشان را یعنی منافقان را گفتند آیات متقدم که
ایشان ذکر کرده است لا تفسدوا فی الارض و اصل فساد تغیر بود از حال استقامت تقول فسد الامر و فسد الرجل و فساد احوال فساد بود
و فساد ضد صلاح بود و معنی این بر دو وجه بود یکی بر وجه انکار و جحود حال ایشان که گفتند در زمین فساد مکنید گفتند ما جز مصلحیم
که کنانی تعالی انما نحن مصلحون بلکه ما مصلحانیم و تبحر دو دوم آنست که ما مصلحانیم بر تدبیر ما در اعتقاد ما و معنی صلاح نفع باشد و فصد استقامت
حال که اندر آیند مصالح مستقیم الحال باشد و صلاح متوسط که را باشد و فاعن این مستقیم حال است و لفظ این قول چه ما ندر یعنی من قول
الشاعر و امرکالدنیا اذا ما سمتها تحیر خب و ما یخف البخیل و لا فرض و زمین بود عبد الله عباس گفت اذا زلت الاقدام فی الارض زمین میلرزد
یا مر ایزدات خدای تعالی تکذیب ایشان کرد بقوله الا انهم هم المفسدون الا استفتاح کلام بود و هم ها را است یا فصل چنانک گفت خدای تعالی

بانفسهم

کفت دروغ می کویند مفسد خود ایشانند بحقیقة
ولکن لا یشعرون ولکن نمیدانند واذا قیل لهم امنوا کما امن الناس خدای تعالی حکایت میکند
چون مؤمنان ایشانرا دعوة کردندی بایمان وکفتندی ایمان آرید چنانک ... رسول علیه السلام قالوا ایشان جواب دادندی وکفتندی انؤمن کما
همزه استفهام است بر سبیل انکار یعنی ایمان آریم چنانک ایمان آوردند سفها چنانک این سفیهان آوردند و سفها جمع سفیه باشد مثل علما و علیم و حکما
و حکیم و سفه ضعف رای و جهل بود بمواضع منافع و مضار ... ولا تؤتوا السفهاء اموالکم
التی جعل الله لکم قیاما و اصل سفه خفت بود ... سفیه کرند ... باشد ... و قول الله تعالی الا انهم هم السفهاء
بنی علیه السلام شارب الخمر سفیه ... حق تعالی جواب داد کفت الا انهم هم السفهاء بحقیقة سفیه ایشانند که مؤمنان را سفیه میخوانند
ایشان را ولکن لا یعلمون ولکن نمیدانند بحقیقة ... معنی ... که اقتضا سکون نفس کند و از قبیل اعتقاد باشد ... و آنک معتقد بود
اعتقاد باشد و کرچه ... مجهد ... و کفت ... ما ... و ... ایشان ... بطلان قول اصحاب
معارف آکویند ... که ... خدای ... داند و حق میدانند و ... و لکن عناد و جحود میکنند ... خدای تعالی ... کرد
از ایشان باین آیة و بقوله لا یشعرون واذا لقوا الذین امنوا ... و ... ملاقات ... مستقبل باشد ... معاوده
باجمله ... نفی علم ... ملاقات ... قالوا آمنا ... ملاقات ... قالوا آمنا ... و ... در این آیه ...
کو با مؤمنان ... وقت ... کفتندی ... ما ایمان آوردیم واذا خلوا الی شیاطینهم و چون باز ... خدای تعالی ... ایشان ... کوید
ما با شماییم انما نحن مستهزئون ما ... استهزا میکنیم ... ایشان ... دو ... و ... کوید
و این معنا اطلاق کنند و ... ملاقات ... باشد ... تا ... باشد ... کلها ... اقبلا و قتلنا
بمعنی الخلوة ... و ... الی ... معنی مع است چنانک کفت من انصاری الی الله ای مع الله ... و لا تأکلوا اموالهم الی اموالکم ای مع اموالکم
... یکی آن باشد که اهل ... و ... ایشان ... نفسی ...
... من ... و ... آیه ... کفت ... الذین
جای ... باشد ... و ... شیاطین ...
... که ... بود ... ایشان ... که ...
و شیاطین ... ایشان ... عبدالله بن ...
اللة ... شیاطین ... شیطان ... چون ... از شیاطین ... و ... کوید ...
شیطان ... شیطان ... و ... شیطان ... شیطان
شیطان ... کلام ... شیطان ... شیطان ...
... شاعر ... شیطان ... شیطان ...
شیاطین ... قالوا انا معکم ... کوینده ... باشیم ...
... حق تعالی جواب ... داد که الله یستهزئ بهم خدای ایشان ... و ... جهالة ... استهزاء
درقران ... استهزا ... ایشان ... خدای ... استهزا کند ... جزاء
... قال الله تعالی وجزاء سیئة سیئة مثلها ... و قوله فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم ... ان تسخروا منا فانا نسخر منکم کما تسخرون
... باشد ... باشد ...
کوید الا لا یجهلن احد علینا فنجهل فوق جهل الجاهلینا ... و ...
قال الله تعالی اذا سمعتم آیات الله یکفر بها ویستهزأ بها ... باشد ... که ... مستهزئ باشد

شیاطینهم

بر خلاف کردند که این در دنیا بود یا در آخرت بعضی کفتند در دنیا بود بانک اطلاع دهد مؤمنان را بر سر ایشان و این چو استهزا باشد
با ایشان برای آنک ایشان ... که ... دیکر ... کوید ... کمان بردند که رسول علیه السلام ... از احوال ... ایشان ... و
خدای تعالی ... رسول ... ایشان آنرا ... چون استهزا باشد با ایشان ... کفتا ... در قیامت با
کر چون مؤمنان در بهشت ... و کافران در دوزخ ... خدای تعالی فرماید ... از بهشت در دوزخ ... کشاید
... ایشان ... کشاده بینند ... کنند ... و ... در دوزخ ... میکنند ... بر ... کنند
... ایشان ... بهشتیان ... ایشان در ...
... قول خدای تعالی ان الذین اجرموا کانوا من الذین امنوا یضحکون واذا مروا بهم یتغامزون الی
قوله فالیوم الذین امنوا من الکفار یضحکون علی الارائک ینظرون هل ثوب الکفار ما کانوا یفعلون ... عدی بن حاتم روایت
کند رسول علیه السلام کفت روز قیامت خدای تعالی ... مؤمنان ... بهشت ... ایشان ...
... بهشت ... بهشت ... و ... بهشت
آید ... بهشت ... ایشان ... ایشان کویند ...
کما ... بهشت ... بهشت ... کویند ...
... استهزا ... مؤمنان ... باشد ... تعالی
صورت استهزا ... خلاف ... ایشان ... و
... خدای تعالی ... و یمدهم فی طغیانهم ... ایشان ... استهزا ... ایشان
... ایشان ... قال الله تعالی ...
... دم ... خوانده اند ...
... باشد ... خدای تعالی ... العذاب ...
... و ... ایشان ... کویند ...
زیاده ... قال ... طغیانهم ... و اصل الطغیان مجاوزة الحد
قال الله تعالی انا لما طغی الماء ... و اصل ...
... یعمهون ... مؤمنان ... ایشان ...
... ایشان ... قوله اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی ... ایشان ... کرد ...
... اشتری ... اختیار ... استبدال ...
... اشتروا ... اختیار ...
اختیار ... قول ... لقد اخرج الکاعب المسترأة من خدرها ... الی ...
کما اشتری المسلم ... علی الاسلام ... فما ربحت تجارتهم ...
قوله فما ربحت تجارتهم ... کلام ... ایشان ...
... ربحت ... قال الله تعالی فاذا عزم الامر ...
علی الامر ... و ... الشاعر ... و ...
... و ما کانوا مهتدین ...

ومدّ وامدّ

عمها

چون مثل کسی است که آتشی برافروزد گوید خدای تعالی چگونه تشبیه کرد جماعتی را بیک شخص واز حق تشبیه آن بود که بیشتر
چنانکه بافت الذی استوقد و مکویم دو جوابست از این یکی آنکه خدای تعالی تشبیه کرد ایشان را باجسام و اعیان ایشان بمستوقد آتش بل
فعلشان را تشبیه کرد بفعل مستوقد آتش و تقدیر آیه چنین است که مثل منافقان در طلب روشنائی و چیز و صلاح باظهار ایمان
و ابطان کفر چون مثل مستوقد کسی است که آتش برافروزد پس فعل بفعل تشبیه کرد الا آنست که مضاف بیفکند و مضاف الیه بجای آن
کقوله تعالی واسئل القریة و جاء ربک و کقول الشاعر وکیف تواصل من اصبحت خلالته کابی مرحب ای کخلالة ابی مرحب و مانند این آیة
بیکرات تدور اعینهم کالذی یغشی علیه من الموت ای کدوران عین من یغشی علیه من الموت و کقوله تعالی ما خلقکم ولا بعثکم الا کنفس
واحدة ای کخلق نفس واحدة و ذکر تشبیه اشخاص باشخاص کرد و جمع کرد چنانکه گفت کانهم اعجاز نخل منقعر و کانهم خشب مسندة
و جواب دوم از آنست که الذی بلفظ واحد جمع است و بر آن موحد گفت که سیاق آیه بجمع دلیل میکند فی قوله ذهب الله بنورهم
و ترکهم فی ظلمات لا یبصرون و مثله قوله تعالی والذی جاء بالصدق و صدق به اولئک هم المتقون و قال الشاعر وان الذی حانت بفلج دماؤهم
هم القوم کل القوم یا ام خالد ...

[illegible]

یکسان با مسلمانان باشد بزبان و بیک با با کافران بدل چنانکه خدای تعالی از ایشان باز گفت و اذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا الآیة ...
بر مسلمانان تشبیه کرد بروشنائی آتش و روشن ایشان ... و نظلمات ... سعید جبیر و محمد بن کعب و عطا
... عطیه در جهودان ... رسول علیه السلام ...
... و عبدالله بن عباس ...
ایمان بمحمد علیه السلام ایشان ... نعت رسول ... چون رسول علیه السلام بیامد ...
... ظلمت ... رسول ...
... که خدای تعالی گفت کلما اوقدوا نارا للحرب اطفاها الله ...
... ذهب الله بنورهم ...
... صم بکم عمی فهم لا یرجعون ...

[illegible]

در بیچارگی گفته اند هدایة یافته نبودند از ضلالت قتاده میگوید چون اختیار ضلالت کردند بر هدی از هدی بجهالت شدند و از طاعت بر معصیت
ایمن خوف و ازست بیرون شدند خدای تعالی گفت فما ربحت تجارتهم ابو مسلم محمد بن بحر الاصفهانی گفت مراد بضلالت در این آیه عذابست و بهدی طریق ثواب
بیانش قول تعالی اولئك الذین اشتروا الضلالة بالهدی والعذاب بالمغفرة و اخبار و آثار که در باب منافقان و علامات ایشان آمده است بسیار است
طرفی گفته شود و علی علیه السلام گوید انس بن مالک از رسول صلی الله علیه و سلم که گفت یا علی مؤمن را سه علامتست چون صحیحه نماز و روزه و زکوة
و منافق را سه علامتست چون حدیث کند دروغ گوید و چون وعده دهد خلاف کند و چون امینش دارند خیانت کند عبدالله بن عمر روایت کند
که رسول علیه السلام گفت منافق را چهار خصلت از علامت نفاقست دروغ در حدیث و غدر در عهد و فجور در خصومت و خیانت در امانت
محمد بن حزم گوید از حسن بصری پرسیدم این خبر که روایت کردند از رسول علیه السلام ثلث من کن فیه فهو منافق و ان صلی و صام و زعم انه مسلم
اذا حدث کذب و اذا وعد اخلف و اذا اؤتمن خان سه خصلت هست که هر که را این سه خصلت بود منافق باشد و اگرچه نماز کند و روزه دارد
و دعوی کند که مسلمانم دروغ گفتن در حدیث و خلاف کردن در وعده و در امانت خیانت کردن حسن بصری گفت درست است این حدیث و بدرستی
که گفته است هر که این خصال در وی باشد منافق بود و حسن این بر مذهب خود گفت که مذهب حسن چنانست که فاسق منافق بود و این مذهب
بجای خود نگفته شود ان شاء الله محمد بن محرم گوید بر من سخت آمد این حدیث که مردم عطا بن ابی رباح را دیدم او را این حدیث پرسیدم گفت
عطا این کار و عظیمست که رسول علیه السلام اطلاق اسم نفاق کند و انکس که این سه خصلت در وی بود و بیشتر مسلمانان این خصال
خالی اند عطا گفت من از جابر بن عبدالله پرسیدم این حدیث گفت این حدیث من از رسول علیه السلام شنیدم و لکن خاص بر جماعتی منافق
که چون بمجلس رسول حاضر آمدندی لغایت دیدی و شنیدی فی الحال برفتی با منافقان آنرا بجای بیاوردی و رسول علیه السلام گوید العاقبة للامانة
و چون رسول علیه السلام را وعده دادی که با تو بغزا خواهیم آمدن خلاف کردی و عمل را دیدی چون گفتی ایمان دارم دروغ گفتی الکلام گفت چون بحیرة
شوی حسن را از من سلام کن و بگو که عطا این خبر چنین روایت میکند از جابر بن عبدالله و بگو که این مقالت را آیه نه بلدراد و سعد بود
از پدر با مانت بستند فما الله خیانت کردند آن امانت و وعده دادند که ما و را تو بیا ییم و نگاه داریم خلاف کردند و چون باز آمدند
گفتند یوسف ذکر را بخورد و دروغ گفتند در ایشان چه گویی ایشان منافق بودند و نه ذلك بعضهم در آن خیانت که ایشان بیعقوب
کردند با بصیرم را حسن خبر دادم حسن را از آنجا عطا گفت حسن برخاست و دست من گرفت و مرا بر اصحاب خود عرضه کرد و گفت
این مرد حدیثی کرد و تفسیر حدیث او ابکند منتشرست تا تفسیر حدیث بیاورد و من گواه باشم که من در بر حسن او میگویم که عبدالله
عباس گفت و مقاتل بن حیان گوید که این حدیث تا رسید بخراسان از روایت حسن بصری و بگوی اعظم اندر با و خاستیم و بگو تنهیم
جبیر کیا فتم بمکا از بحاج که رفته بود و این حدیث ازو پرسیدم گفت من از عبدالله بن عمر پرسیدم و از عبدالله عمر و ایشان در بیابان
نشسته بودند گفتند ما از رسول علیه السلام پرسیدیم تفسیر این حدیث گفت من بای حدیث منافقان خواستم که خدای تعالی ایشان را
در قرآن ذکر کرد و وصف کرد بدروغ فی قوله تعالی والله یشهد ان المنافقین لکاذبون گفت در زکوة میشهد برسول من میگوید
انک لرسول الله ایشان دروغ میگویند بزبان میگویند و در دل اعتقاد ندارند چنین نگفتیم معاذ الله گفت ام من ذلك برآء افلا علیکم
شما از آن بیزارید بر شما از آن هیچ نیست و اما خلف وعده ایشان خواستم که خدای تعالی میگوید و منهم من عاهد الله لئن آتانا من فضله
لنصدقن و لنکونن من الصالحین منافقان با خدای عهد کردند که اگر خدای تعالی ما را مال دهد صدقه دهیم و صالح باشیم چون مال داد
ایشان را بخل کردند چنانکه گفت فلما آتاهم من فضله بخلوا به و تولوا وهم معرضون و اما خیانت در امانت ایشان خواستم که خدای تعالی میگوید
انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان را و امانت طاعت خدای عز و جل
در سر و علانیه خصوصا این سه طاعت یکی غسل جنابت و یکی نماز و سه دیگر روزه که هر مسلمانی در دینش برین موثق باشد در سر و علانیه
و منافقان این سه طاعت بعلانیه کنند و بسر نکنند شما در سر و علانیه کنی یا نه گفتند بلی یا رسول الله فلا علیکم فانتم من ذلك برآء خاشت

که شما از من بیزاری ما چون این بشنیدیم شاد شدیم و دلخوش گشتیم و صحابه رسول علیه السلام گفتند که دین ما سلامت شد و در حرج
کردیم بیامد و گفت یا رسول الله من میترسم که مبادا که من منافق باشم رسول علیه السلام او را گفت ای مرد هیچ که حال با شیوه تا ترکی گفت علی یا رسول الله گفت
برو که منافق نشوی و روایت از امیرالمؤمنین علی علیه السلام که گفت ان الایمان یبدو لمظة بیضاء گفت ایمان در دل لمعه نقطه سپید باشد چنانکه ایمان می فزاید آن
نقطه می فزاید و نفاق در دل لمظه باشد سیاه نفاق می فزاید آن سیاهی می فزاید تا همه دل سیاه شود و بخدای که اگر دل مؤمن بشکافند سپید
یابند و اگر دل منافق بشکافند سیاه یابند بعضی اهل علم گفتند نفاق دو قسمست یکی نفاق قول و دیگر نفاق عمل نفاق قول آن بود که بزبان گوید و
باز دارد چنانکه خدای تعالی حکایت کرد در این آیات از ایشان که و اذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا و اذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم و نفاق عمل آن
بود که کند طاعت را نه از دل کند با اخلاص بکند غرضش نه قربت بخدای عز و جل باشد بل غرضی کسان دیگر کند چنانکه خدای تعالی حکایت کرد از ایشان
و اذا قاموا الی الصلوة قاموا کسالی و لا ینفقون الا وهم کارهون مردی پیش عبدالله مسعود آمد گفت یا ابن مسعود من میترسم که مبادا که منافق
باشم عبدالله مسعود گفت برو تو منافق نباشی گفت چه دانی گفت منافق نترسد از نفاق خبر است که مردی از ملوك و حنظله از جمله صحابه رسول
در راه میآمد و میگفت من منافقم و چون ابوبکر بدیدش او را ایستاد گفت چرا چنین میگویی گفت من چون پیش رسول علیه السلام باشم و ترسانم
و چشم گریانست و چون از پیش او بیرون آیم بکار و زن و فرزند مشغول شوم آن رقت نماند پیش رسول علیه السلام رفتیم ابوبکر و او را گفت این نفاق باشد ایشان نزدیک رسول
بر آمدند و این حدیث بگفتند رسول گفت ما نیز همچنین می باشیم انکه بیك جا یا بیك جا بیش رسول علیه السلام آمدند و
رسول علیه السلام گفت این نفاق نباشد بخدای که اگر شما بدان حال باشید که پیش من باشید فرشتگان با شما در راه مصافحه
کنند ولکن ساعة و ساعة انس روایت کند که رسول علیه السلام گفت صحابه را که آیا شما را بدانید داری وجه را گفتند
گفتند یا رسول الله صحیح و آمد گفت نه گفتند بشتم گفت نه و لکن ماه رمضان که روزه شما را خدای تعالی در باد داد
این روزه که ماه رمضان بود جمله اهل قبله را یاری کنید در مسجد او وفا کرد که منافقان را رسول علیه السلام گفت بیرون
آمد تا در مسجد رسول الله و نه نزد رسول علیه السلام گفت چرا چنین گفتی گفت بلی اگر تو اهل قبله گفتی و منافقان اهل قبله اند رسول علیه السلام گفت
کلا و لکن منافقان که از ما نیند و از منافقان نیم و منافقان را در دین هیچ نصیب نیست منافقان که فرمانند آیا الله در روایت کند
که رسول علیه السلام گفت منافقان را علامتهاست ایشان را بر خلق تحیت ایشان لعنت بود و طعام ایشان غنیمت بود و مساجد را ویران کنند و در غنیمت
خیانت کنند و مسجد را مهجور و هجر گویند و بنماز که حاضر آیند مستکبر باشند و متکبر باشند و بشب با ملك دارند و بروز صخاب باشند لا
یالفون و لا یؤلفون الذین تکبر کنند با مؤمنان و مؤمنان با ایشان الفت نگیرند و این حدیث با علمان بر بکارند این خصال بر دست گیرند و در اهتمام
کنند که نیکست و در باب دیگر رسول علیه السلام می گوید خصلتان لا یکونان فی منافق حسن سمت و فقه فی الدین دو خصلت است که در هیچ منافق
نیکو خرامی و فقه در دین عمر بن عبدالعزیز گفت منافق ضعیف تن و قوی دل باشد و منافق قوی تن و ضعیف دل باشد بشر بن الحارث گفت
آنکه دوست دارد که چیزی او عیب کنی گفته شاد مانند شود و چون مدح کنی گفته خوش باید و دو ایشان را طعن زنند پرسی از آنکه عیب و بیل شود
و حاتم اصم گفت مؤمن از هر کس ایمن بود مگر از خدای تعالی و منافق بهمه کس ایمن بود مگر بخدای تعالی و مؤمن عمل صالح کند و می ترسد
و منافق معصیت میکند و ایمن میباشد و مؤمن مال را سپر دین کند و منافق دین را سپر مال کند مؤمن طلب میکند مستحق را
که چیزی باو دهد و منافق تعللی میکند تا چیزی بکسی ندهد و مؤمن طاعت میکند و میگرید و منافق معصیت میکند و میخندد
مؤمن را حضور و خلوت بیاید باشد و منافق را حضور و خلوت عادتی باشد مؤمن زلتی کند بخطا از آن استغفار کند و منافق
قصد کند و اصرار کند و مؤمن طلب سیاست خود بود منافق طالب ریاست غیر بود مؤمن همه کرد باشد و گفت منافق همه گفت
باشد کرده بیهوده دم رنجانیدن خود بود و سعی در نفس هلاك خود بود مؤمن آن کند که خواهد که بان نگویند و منافق آن نکند
خواهد تا بگویند چنانکه خدای تعالی گفت و یحبون ان یحمدوا بما لم یفعلوا قوله تعالی مثلهم کمثل الذی استوقد نارا گفت مثل ایشان

چون مثل کسی است که آتش برافروزد اگر گویند خدای تعالی چگونه تشبیه کرد جماعتی را بیک شخص و از حق تشبیه آن بود که [illegible]
چنانک یا بیت الذی استوقد و گوییم دو جواب است یکی آنک خدای تعالی تشبیه نکرد ایشان را باجسام و اعیان ایشان بمستوقد النار بل
فعلشان را تشبیه کرد بفعل مستوقد آتش و تقدیر آیه چنین است که مثل این منافقان در طلب روشنائی و خیر و صلاح باظهار ایمان
و ابطان کفر چون مثل مستوقد کسی است که آتش برافروزد پس فعل بفعل تشبیه کرد الا آنست که مضاف بیفکند و مضاف الیه بجای آن
بنشاند کقوله تعالی واسئل القریة وجاء ربک وکقول الشاعر وکیف تواصل من اصبحت خلالته کابی مرحب ای کخلالة ابی مرحب و مانند این آیه
بیکرات تدور اعینهم کالذی یغشی علیه من الموت ای کدوران عین من یغشی علیه من الموت وکقوله تعالی ما خلقکم ولا بعثکم الا کنفس
واحدة ای کخلق نفس واحدة و دکر تشبیه الخماص بالخماص کرده و جمع کفتی چنانک کفت کانهم اعجاز نخل منقعر و کانهم خشب مسندة
و جواب دوم از و آنست که الذی لفظ واحد جمع است و برای آن موحد کفت که سیاق قرایة جمع را دلیل کند فی قوله ذهب الله بنورهم
وترکهم فی ظلمات لا یبصرون ومثله قوله تعالی والذی جاء بالصدق وصدق به اولئک هم المتقون وقال الشاعر وان الذی حانت بفلج دماؤهم
هم القوم کل القوم یا ام خالد یعنی الذین استوقدوا [illegible] و قال [illegible]
من یجیء الی الندی فلم یحجبه عنده [illegible] ونار آتش بود و نور روشنائی او بود [illegible] علامت بود و منار [illegible]
و چراغ [illegible] بیان خوانند که جای نور بود و [illegible] را [illegible] بکیرد و در روشن بکنند [illegible] و علامت بود [illegible]
کویند [illegible] استضاءت ما حوله اضاءت [illegible] لازم باشد و شاعر کوید [illegible]
الا لازم باشد و شاعر کوید اضاءت لهم احسابهم و وجوههم دجی اللیل حتی نظم الجزع ثاقبه ما حولها موصولت وصله [illegible]
ولکن مبتدا موصولت تقدیر چنین است که ما موصوله و حول [illegible] باشد [illegible] و حول سال باشد [illegible]
بالکدد و حال الحول سال بر کردید [illegible] حال عن العهد از عهد بر کردید [illegible] بر کردید [illegible]
کذا یعنی منع کردن و حوالة انقلاب حق بود [illegible] بکر و محاوله [illegible] بود [illegible] در [illegible]
قال الله تعالی لا یبغون عنها حولا [illegible] بود برای آنک کرده ذهب الله بنورهم یعنی ذهب الله سوءهم [illegible]
خدای تعالی نور [illegible] اگر کویند در اول آیه میکوید استوقد نارا [illegible] میکوید ذهب الله بنورهم خدای تعالی نور ایشان ببرد [illegible]
بشود آتش نباشد جواب آنست که آتش مشتملست بر دو وصف یکی نور [illegible] بکی سبب منفعت یکی سبب مضرت حق تعالی [illegible]
کرمی از آتش ایشان سبب منفعت ببردم و سبب مضرت [illegible] و وجه [illegible] باشد و ترکهم فی ظلمات جمع ظلمة
باشد و ظلمت ضد ضیا بود و معنی او انتقاص نور باشد و ظلم در لغت نقصان باشد یا آتش قوله تعالی [illegible] ولم تظلم منه شیئا ای
لم تنقص و [illegible] در مثل کفته اند من اشبه اباه فما ظلم [illegible] حق الشبه و ظلم [illegible] باشد [illegible]
و نقصان بود در روشنی او [illegible] لا یبصرون عبد الله عباس کفت حق [illegible] امعنی آیه و وجه تشبیه
منافقان بحال کسی که آتش بر افروزد چون پیرامن او با آتش روشن شود خدای تعالی نور آتش او ببرد [illegible]
انجا است [illegible] هر چند قول [illegible] عبد الله عباس و قتاده و ضحاک و مقاتل و سدی میکوید وجه تشبیه آنست که حال
منافقان را تشبیه کرد بمردی که آتش بر افروزد و بدان منتفع شود و پیرامن خود ببیند و ایمن کردد از [illegible] خائف باشد [illegible]
آتش [illegible] باند خائف و معرور [illegible] چنین است حال منافقان [illegible] ایمان کردند [illegible]
و در [illegible] مسلمانان [illegible] ظاهر و با مسلمانان مخالطت و مناکحت [illegible] و مقاسمه غنائم [illegible]
همچندان باشد که مرک بایشان رسد آن نور بظلمت بدل شود [illegible] وراحت بعذاب [illegible] حکم [illegible]
و حکم خدای تعالی بایشان در قیامت دکر این بظاهر حال بود و [illegible] اعتقاد [illegible] میکوید وجه تشبیه اینجاست که [illegible]

یکسان با مسلمانان باشد بزبان و یکسان با کافران بدل چنانک خدای تعالی از ایشان باز کفت واذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا الآیة قال ایشان
بر مسلمانان تشبیه کرد بروشنائی آتش و شدن ایشان و پناه کرفتن ایشان با شرکان تشبیه کرد بظلمات سعید جبیر و محمد بن کعب و عطا
و یمان بن رباب کفتند آیه در جهودان آمد که بودند ایشان انتظار میکردند [illegible] رسول علیه السلام [illegible]
او [illegible] ایمان آوردند [illegible] و صفت او میکفتند [illegible] و عبد الله بن حیا [illegible]
ایمان [illegible] علیه السلام ایشان [illegible] رسول فرمان یافت چون رسول علیه السلام بیامد [illegible]
و کفر [illegible] ایشان [illegible] ایشان [illegible] برسول [illegible]
این آیه بر آنست که معنی آن آیه که خدای تعالی کفت کلما اوقدوا نارا للحرب اطفأها الله ای بحرب رسول الله [illegible]
مستوقد آتش [illegible] اطفأها الله [illegible] ذهب الله بنورهم و این وجه است صواب [illegible]
تعالی ایشان را وصف کرد [illegible] کفت صم بکم عمی فهم لا یرجعون [illegible] جمع [illegible] باشد [illegible]
مذکر و مونث باشد تقول رجال صم [illegible] عمیا [illegible]
[illegible]
[illegible]
ابکم [illegible]
[illegible] و صف کرد ایشان را بکری و کنکی و کوری [illegible] چشم و کوش و زبان [illegible]
جواب کوییم معلوم است [illegible] بل [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] لهم قلوب لا یفقهون بها ولهم اعین لا یبصرون بها ولهم آذان لا یسمعون
بها اولئک کالانعام بل هم اضل اولئک هم الغافلون [illegible]
[illegible] جمع [illegible]
که خدای تعالی [illegible] ایشان [illegible]
صالح [illegible] فهم لا یرجعون قوله تعالی او کصیب [illegible]
یعنی شک بود [illegible] کفت [illegible] شک باشد [illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] منافقان [illegible] کسی که آتش بر افروزد [illegible]
کسی که اصحاب باران باشد [illegible] تشبیه [illegible] شک را [illegible]
[illegible] چنانک حسن البصری و ابن سیرین [illegible]
[illegible] این منافقان [illegible] حال اصحاب
آتش [illegible] اصحاب باران چنانک کفت وقالوا کونوا هودا او نصاری [illegible]
که جهودان کفتند جهود باشی و ترسایان کفتند ترسا باشی [illegible] وکم من قریة اهلکناها فجاءها باسنا بیاتا او هم قائلون
یعنی عذاب ما بعضی رسید [illegible] و بعضی رسید [illegible]

چنانک گفت ولیسلنه الی ملة الغنا و نبدو ... والمعنی بل یبدو و چنانک شاعر گفت بدت مثل قرن الشمس فی رونق الضحی وصورتها او انت فی العین املح
یعنی بل انت و جواب دیگر آنست که او بمعنی واو است کانه تعالی قال وکصیب من السماء چنانک گفت ان تأکلوا من بیوتکم او بیوت آبائکم و چنانک
توبة بن الحمیر گفت وقد زعمت لیلی بانی فاجر لنفسی تقاها او علیها فجورها و جریر گفت نال الخلافة او کانت له قدرا کما اتی ربه موسی علی قدر
اندر همه درست بمعنی واو باشد تا بمعنی مستقیم شود و این وجه که گفتیم مطرد باشد فی قوله تعالی ثم قست قلوبکم من بعد ذلک فهی کالحجارة
او اشد قسوة و در بیان این جهت دیگر است که در آیه ما روان باشد چون لغات بسیار گفته شود ان شاء الله تعالی تقدیر آیه چنین است او کاصحاب صیب
علی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه چنانک شاعر گفت لم یحلل قبلها الا دنی سواسیة لعرانها و جنبیها و صیب باران بود و اشتقاق او من
صاب یصوب باشد و تشدید بر یاء در وزن او فیعل است چون سید و میت و نزدیک کوفیان فعیل من السماء عرب هرچه سایه برافکند
از بالا آنرا سما گویند سقف خانه را سماء البیت گویند و بپارسی نیز آسمان خانه گویند و ابر را سما گویند و این اسم جنس است و لام در و تعریف جنس را
واحد و جمع در او یکسان باشد بینه که خدای تعالی گفت ثم استوی الی السماء فسویهن و بعضی گفتند سما جمع است و واحدش سماوه باشد
چنانک شاعر گفت سماوة الهلال حتی احقوقفا و سموات جمع او باشد فیه و بعضی در باران گفته اند که سما ای شود ... گفته اند گوید
چه بود و در قرآن هست هم تذکیر هم تانیث مذکر فی قوله السماء منفطر به و تانیث اذا السماء انفطرت و گفته اند که جمعست بلسان ... سماء
ظلمات جمع ظلمة باشد در شان ظلمات مسکن بکلام خوانند و ظلمات بضم لام و در رعد این آواز معروفست که از ابر شنوند و بعضی گفتند که
ابر میرود ... گفت رعد نام فرشته ایست که تسبیح میکند مجدها خدای تعالی و دلیل قول این معنی آنست قال الله تعالی ویسبح الرعد بحمده
یعنی آن فرشته و برق تازیانه آن فرشته است که ابر را میراند چنانک دلیل شتر را و شتربان حیث میکند میگویند و در اخبار آمده میگوید
حث حث ... آن صواعق بود از امیر المؤمنین علیه السلام روایتست که گفت البرق مخاریق الملائکة گفت برق آن
چوبست که فرشتگان بان ابر رانند ابو الهدی گوید رعد تسبیحاتست و برق بادی خوف و طمع و نکول عقوبت و صواعق گناه بود
و رعد ... قوه ابر و جرمی ... و اکتساب و گفتها بود و اصل رعد در لغت حرکت و اضطراب باشد و لرزه و از اینجا رعد
خوانند و رعدت السماء و برقت آن باشد که رعد و برق آید از آسمان و ارعد و ابرق آن باشد که تهدید کند کسی را و اصل برق روشنائی بود
و برق ... لمعان بود یجعلون اصابعهم فی آذانهم من الصواعق حذر الموت انگشتها در گوشها نهند از صواعق و آن آوازی عظیم
که از آسمان بیاید با آتشی که هرجا که برآید بسوزد و دیگ کند و صاعقه نامی است عذاب را و هلاک را و صعق از آنست من قوله فصعق من
فی السموات ومن فی الارض آن باشد که بیهوش شود و صعق آن باشد که بیهوش شود من قوله تعالی وخر موسی صعقا و صاق ... و از صعق
الخ و هکاد ... حذر الموت نصب او بمفعول له باشد والله محیط بالکافرین در و چند قول گفته اند یکی آنست که عالم است باحوال
کافران من قوله وان الله قد احاط بکل شیء علما و قول دیگر آنست که قادر است بر ایشان وارد ... قدرت و ... و دیگر ... چنانک گفت والله
من ورائهم محیط و قول دیگر آنست که هلاک کننده کافرانست من قوله تعالی الا ان یحاط بکم یعنی الا که هلاک شوید جمله یکبار یکاد البرق
یخطف ابصارهم کاد از افعال مقاربه باشد و بمعنی مقاربه بود و در باب مقاربه از عسی بلیغ تر بود و او فعل جامد است از و اسم فاعل
بیاید و او را خبری باید و خبر او فعل مضارع بود و ان و هیچ حرفی بفعل مضارع شود یا ان یخطف ابصارهم یعنی نزدیک بود که برق
چشمها ایشان برباید و لکن بر بوده باشد چنانک گفتند یکاد سنا برقه یذهب بالابصار و خطف ربودن باشد و پرستوک را خطا
گویند و جاه جوی را خطاف گویند جمع ... و خطاطیف بود کلما اضاء لهم مشوا فیه کلما اسم جمله است که ضم کرده اند با مجازاة و معنی شمار بود
یعنی هرگاه که اضاء لهم مشوا فیه هرگه روشن شدی بشتندی در روشنائی الاذنات یعنی برق روشن شدی و اذا اظلم علیهم قاموا و هر که برق
در خشیدی بایستادندی ولو شاء الله لذهب بسمعهم وابصارهم و اگر خدای تعالی خواستی گوش و چشم ایشان ببردی و لو
حرف شرط است و معنی او امتناع کاری بود بامتناع کاری دیگر بشرطی که هر دو اصلی در جوابش مثبت باشد و اگر یکی را از دو حرف

المضاف و اقامة د

و گفته اند باشد ... می شود
کنایه عن ... مذکور ...

عکرمه میگوید رعد نام
فرشته ایست که ابر را
می راند

۴۲

نفی در بود مثبت شود و جمله آنست که نفیش اثبات بود و اثباتش نفی و بحث نیکو گفته است شاعران دو بیت که بر صورت لغز میگوید در این
معنی و هما انحوی هذا العصر ما هی لفظة جرت بلسانی جرهم وثمود اذا ما نفت والله اعلم اوجبت وان اوجبت قامت مقام جحود و معنی که خدای
چو گفت ولو شاء الله لذهب بسمعهم وابصارهم اگر خدای خواستی سمع و بصر ایشان ببردی چون حرف نفی نیست و هر دو مثبت است نه
منتفی هست و نه ازهاب سمع و بصر و عکس این قول خدای عز و جل ولولا فضل الله علیکم ورحمته ما زکی منکم من احد ابدا اگر نه فضل و رحمت خدای
بودی ذکی نبودی از شما هیچ کس لکن بود هم فضل هست و هم ذکا بوای ان حرف نفی در هر دو جایگاه هست این حکم او و لولا است در قرآن و کلام
عرب هرجا که باشد و در بیحسمهم با تقدیر است یعنی اذهب سمعهم وابصارهم ان الله علی کل شیء قدیر که خدای تعالی بر هر چیزی قادر است
بدانک شیء در باشد که صحیح بود که بدانند و از و خبر دهند و این لفظ شامل بود موجود و معدوم را چه معدوم و موجود مجمع معلوم
و مخبر عنه اند بر این قاعده معدوم شیء باشد و لفظ شیء که در قرآن آمد یک جا مراد موجود و معدوم است و یک جا موجود بیاید
معدوم آنجا که مراد هر دو است قوله تعالی ان الله بکل شیء علیم خدای تعالی بهر چیزی عالم است هم بموجود عالم باشد هم بمعدوم و آنجا
که مراد معدوم است دون موجود هر کجات که گفت والله علی کل شیء قدیر مراد از این شیء معدوم باشد چه شیء چون در وجود آمد از تعلق
قادر برفت و اگر نه این دلیل بودی که تخصیص میکند بمعدوم دون موجود بر عموم حمل بایستی کردن هم چنین آنجا که بموجود
اختصاص دارد معدوم برای قرینه ادله دلیل باشد فی قوله تعالی وقد خلقتک من قبل ولم تک شیئا ای موجودا لقرینه خلقتک قدیر بر وزن فعیل
مبالغه بود در قادر و قادر آنکه از او در وجود آمدن فعل صحیح بود ایجاد و غیر مقدورا و بود علی بعض الوجوه اما
معنی آیه و وجه تشبیه منافقان بدین چیزها که در آیه بگفت در و چند قول گفته اند یکی گفت مثل منافقان در تحیر و تردد و شک
مثل کسی است که آتشی برافروزد یا مثل کسی است که در شبی تاریک در بیابان فروماند آید باران و آید باران را که در و رعد و برق و
صواعق بود که تحقق باشد رعد چنان بود که باران انگشت در گوش نهند و از برق ترسند برق بمعنی بود که بیم آن باشد که چشمها برباید
با این همه چون روشنائی برق آید پاره ای برود و راه بینند و چون برق برود بایستند که راه نبینند و جه تشبیه تحیر
و تردد ایشانست که میل کنند بسلامی از ... ظاهر و گاهی بازنگ کافران میشوند هر که قسمت ... باشد و چیزی
بایشان رسد میل کنند بسلامی کلما اضاء لهم مشوا فیه و چون خلاف این باشد فرومانند و اذا اظلم علیهم قاموا قول دیگر آنست که
منافقان مثل زدن قرآن را و تشبیه کردن قرآن را با باران از آنجا که در و خیر و منفعت چنانکه در باران و فی ... در حجت قرآن هست ... تهدید
و وعید و در جنح مثبت رعد و ایج در قرآن هست از انذار و زجر و وعد خیر و ثواب مثلست برق در روشنائی و وجه تشبیه
اصحاب رعد انگشت در گوش نهند حذر الموت منافقان و جهودان چون قرآن شنوند انگشت در گوش نهند ترس آنکه نباید که
چیزی شنوند که موافق رای ایشان نباشد و گر چیزی شنوند که بیعنی و جه موافق رای ایشان بود اندکی میل کنند چنانکه کسی
که روشنائی برق باران برود اندک و چون خلاف آن باشد فرومانند قتاده میگوید این مثل است که خدای تعالی بزد منافقان را
در بیعمل و ناخشنودی و بدی و بیجائی هرجا او اندی شوند بترسند و انگشت در گوش نهند ترس هلاک را حذر الموت چنانکه
در دیگر آیه گفت یحسبون کل صیحة علیهم و قوله کلما اضاء لهم مشوا فیه یعنی بنور اظهار کلمه اسلام ترحی بعمر کار میکنند و اذا اظلم
علیهم قاموا چون بمیرند با ظلمت عذاب شوند قول دیگر آنست که مثل منافق چون نور اسلام با ایشان شود و حال برنگ شود
شاکرد و مطمئن القلوب شوند چون تنگی و شدت ببدو رسد بکردد و مرتد شود در اول با کسی ماند که کلما اضاء لهم مشوا فیه
دوم بان ماند که واذا اظلم علیهم قاموا بیانش این قول قوله تعالی فی سورة الحج ومن الناس من یعبد الله علی حرف فان اصابه خیر
اطمأن به وان اصابته فتنة انقلب علی وجهه خسر الدنیا والاخرة ذلک هو الخسران المبین قول دیگر آن گفت از عبد الله عباس که روایت
منافقانند که اول بجهد بودند چون فتح بدر بدیدند شاد شدند و گفتند این آن محمد است که ما نعت و صفت او در توریة خوانده ایم

۳۵

و بغیر آخر زبانست چون در احد و معنی بود ... گفتند این نام مجهولات و این صفات و سیرهٔ ذاتست که ما خواندیم

قوله ذکر آنست که عبدالله مسعود و جماعتی از صحابه روایت کرده‌اند که منافقی چند برخاستند و شب [illegible] بگریختند چون بیابان

در آمدند و آن شب باران بگرفت [illegible] بلند و تاریکی پدید آمد [illegible] رعد و برق [illegible]

متحیر و ماندند هر که برق روشنائی دادی پای بر [illegible] چون برق بگذشتی بایستادندی [illegible] گفتند ما بخدا اگر بامداد

ازین بیابان خلاص دهی ما بیایم و دست در دست رسول نهیم و ایمان آریم [illegible] دست در دست رسول

نهادند و ایمان آوردند و قصه خود با رسول گفتند خدای تعالی مثل ایشان با منافقان دیگر بزد والله اعلم بمراده قوله تعالی

١٩ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ

ای مردمان بپرستید خدای‌تان آنکه بیافرید شما را و آنها را که پیش شما بودند تا مگر شما

تَتَّقُونَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ

بپرهیزکار شوید آنکه کرد برای شما زمین را گسترده و آسمان را بنا کرده و فرو آورد از آسمان آبی بیرون آورد

بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ

بآن از میوه‌ها روزی برای شما مکنید خدای را مانندگان و شما میدانید

قدیم جل جلاله چون ذکر مومنان و کافران و منافقان بکرد و ایشان را مثل زد با نهج در آیات متقدم روی خطاب در عوت کرد بعبادت خود

و تذکیر کرد ایشان را نعمتهای که با ایشان کرد و تحذیر کرد ایشان را از آنکه با او معبودی دیگر پرستند و اشباه و امثال گویند و را قوله

یا ایها الناس یا حرف ندا است و ای منادی مفرد معرفه است مبنی بر ضم و ها حرف تنبیه الناس صفت ای است و لام در او تعریف

جنس است عبدالله بن مسعود گفت هر کجا در قرآن یا ایها الناس است خطاب اهل مکه است و هر کجا یا ایها الذین آمنوا است خطاب اهل مدینه

و حمل او کردن بر عموم اولی تر باشد تا دلیلی مخصص بود اعبدوا ربکم خدای را پرستید اصل و معنی عبادت در لغت تذلل بود

و خضوع اعاره کردن وجهی ندارد الذی خلقکم حقیقة خلق اخراج مقدر بود از عدم بوجود با نوعی تقدیر و در لغت تقدیر بود

چنانکه شاعر گوید و لانت تفری ما خلقت و بعض القوم یخلق ثم لا یفری او تقطع ما قدرت و قال آخر و لا یئط بایدی الخالقین

و لا ایدی الخوالق الا جید الادم یعنی المقدرین و المقدرات و از اینجاست قوله تعالی و اذ تخلق من الطین کهیئة الطیر بدان خالق و خلاق

خدای تعالی گویند برآنکه افعال او همه بر وفق حکمت و صواب بود نه بپنداری مقدرات باندازه حکمت و مار خالق با طلاق نگویند بلکه

فعل ما بختیار نامقدر باشد در افعال ما محکم و مشوش و حسن و قبیح در افتد و بر وفق تقدیر ما نیاید برای فقد علم و بر سبیل تقیید

جز یکی را نگویند خالق الادیم فعلا و عرب گوید خلقت الادیم فعلا چنانکه در عرب بیاد کردیم که با طلاق نگویند بکی را از ما کریم مقید باشد

در رب الضیعه و چنانکه شاعر گفت فاذا شربت فاننی رب الخورنق والسدیر و اذا صحوت فاننی رب الشویهة والبعیر و خدای

با نام او بی تقیید بر جز خود و قوله تعالی فتبارک الله احسن الخالقین خلقکم بیافرید شما را و از کتم عدم بحیز وجود آورد و الذین من قبلکم

و آنها را که پیش شما بودند و او عطف است و معنا و اشتراک ثانی بود در حکم و اعراب اول و لعل معنی او طمع و ترجی و اشفاق بود

تقول العرب لعلک تشتری ثیاب طمع بود در توقع و اشفاق از فوت و معنی آن بود که تجوز من عذاب الله لعل در قرآن بمعنی

لام کی باشد بیاید قوله تعالی در قصهٔ یوسف لعلی ارجع الی الناس لعلهم یعلمون و بمعنی کان آمده در سورهٔ الشعرا فی قوله تتخذون

مصانع لعلکم تخلدون ای کانکم و جماعتی مفسران گفتند لعل و عسی از خدای تعالی واجب بود و محققان گفتند بعضا خودات و در و

معنی ترجی هست و لکن راجع با بنده باشد نه با خدای تعالی یعنی خدای را پرستی با امید تقوی و خلاف و بنان ابن لفظ نبود تا قاطع نشود

و مغرور تشیبه نگردند در تتقون دو قول گفتند یکی آنکه تا از معاصی بپرهیزی چه فعل طاعات صارف باشد مکلف را از فعل قبایح و مکر

حسان

خدای تعالی گفت ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر و قول دیگر تا از عذاب دوزخ بپرهیزی چه عبادت کردن بر وفق اوامر و نواهی خدای تعالی

سبب نجات بود از عذاب قوله الذی جعل لکم الارض فراشا خدای تعالی چون از عبادت بگو خلق را و با ز نمود که مستحق عبادت ستم او نیست که از شما

و پیدا آمد شما نیم از تقریر بعضی نعمتها و تفصیل آن بگفت گفت این زمین را فراش و بستر شما کردم تا در وی می‌آئید و می‌شوید و تصرف می‌کنید برای

معاش و مضطرب یا دو قرار می‌گیرید چنانکه بر بستر جعل بر وجهی باشد بمعنی خلق آید فی قوله تعالی و جعل الظلمات والنور و بمعنی صیر آید

فی قوله جعل لکم الارض فراشا و در بیشتر آیات قرآن همچنین بود در وجه اول متعدی بود بیک مفعول و در وجه دوم متعدی بود بدو

مفعول و بمعنی تسمیه آمد فی قوله و جعلوا الملائکة الذین هم عباد الرحمن اناثا فراشا فعال بود بمعنی مفعول یعنی مفروش چنانکه بساط

بمعنی مبسوط و بنا بمعنی مبنی زجاج گفت بنا ضم کردن بعضی بود با بعضی بر وجه تماسک که ایمن باشد از سقوطش گفته اند بناءً ای سقفا

مرفوعا گفته اند بنا در مقابله فراش برای دو وجه گفت یکی آنکه ابو زید گفت بنیان البیت و سماؤه اعلاه باشد تا این از روی بلندی مطابق

آن باشد از روی تسمیه و قول دیگر آنست که اسما خانه باشد که مبنی باشد چون اسما خیمه و خبا عرب بر بنا گفت تا از آن پیدا بود چنانکه از فرش

بنا السماء فوقها سبعا شدادا ولم تمد او اطناب ولا عمد آفرید تا آسمان و برکشیدن او بعرف که گستردن زمین و بسند و دلیلت بر قادر

الذی او وجه عالم بقدرت چنین فعل بدانند دست اندازی کردن و انزل من السماء ماء و جمهور گفته اند قول آنکه مراد سحاب است و گفته اند خداوند تعالی

ابر آسمان با چیزی که در ابر است کند فرمان بابر آید بر دریا فرو شود و بر آید و در هوا مستحکم شود باد بر او آید و از ابر بفشاند چنانکه

گفت و انزلنا من المعصرات ماء ثجاجا از بهر آنکه قول السماء از آن آمد بیاید و قول دیگر آنست که مراد بسما آسمانست از آسمان می‌آید خدای تعالی

این ابر را معین فرمود است و حافظ کرده در هوا از میان آسمان و زمین تا چون آب از آسمان بیاید بهوا آید و آب و اعتماد بر آن باشد

در خلقت زمین بهم متصل

بمقدار و مقدر بزمین آید چه اگر چنین نبودی زمین ویران شدی و این قول درست است برای آنکه لفظ قرآن بر حقیقت حمل کردن

اولی بود حمل بر مجاز باشد و کتاب خدای را جل جلاله تا بر حقیقت حمل شاید کردن بمجاز حمل نباید کرد قوله فاخرج به من الثمرات

رزقا لکم یعنی بیاوردن از درختان و در زمین برای شما میوه‌ها بیرون آورد تا روزی بود شما را چنانکه گفت انا صببنا الماء صبا ثم شققنا

الارض شقا الی قوله متاعا لکم و لانعامکم خدای جل جلاله در این آیت فایده یاد بخلق زمین برای ما بر وجهی که قرارگاه ما باشد و بیان

هفت م اخبار روایت کرده اند که چون خدای جل جلاله خواست تا آسمان و زمین بیافریند جوهری سبز بیافرید چند هفت آسمان و زمین که

بتر هیبت بدان جوهر نگریدان ترس خلل جوهر و چنانکه آخر شد ابکشت لرزان انکه فرمان داد تا از آن آب بحار کف و دودی برآمد از آن دود

یک آسمان بیافرید چنانکه گفت ثم استوی الی السماء و هی دخان آنکه از یک آسمان بشکافت و هفت آسمان کرد و فرمان داد تا آن آب به

زید یکف بر او در بقعا در زمین مکه از آن کف زمین مکه بیافرید که فرمان داد تا جملهٔ زمین از زیر آن مسیر و در شان زمین حاکم گفت

ام القری خوانند که اصل همه زمین از اوست آنگه آن یک طبقه را بشکافت و هفت طبقه کرد و بستر و هر زمینی پانصد ساله راه و از زمین

تا بزمین که طبقه دیگرست پانصد ساله راه آنکه فرشته ابو بسا از زیر عرش تا زمین بر دوش و گردن گرفت و دستها یکی گستره یکی

و پای م بمشرق رسید یکی بمغرب و زیر قدم بداشت خدای تعالی بهشت کاو بر پشت گاو و چهار هزار سر بود و چهار هزار دست و پای آن فرشته بر

سنام آن گاو فهاد و در زیر پای گاو فرو گرفت یاقوتی آفرید و بر وحل و از میان سنام او تا گوهان فهاد در پایها فرشته قرار یافت

سر و بعضی گاو با قطار زمین بر آمده است تا بزیر عرش رسید بعضی از روایات در رفتن یک دم یک دم نفس زند و چون دم برکشد

دریا مدها شد چون نفس بر آرد جزر باشد تمام کاف را جای قرار نبود سنگی بیافرید سبز و چند هفت با بعضت آسمان و هفت زمین

قرارگاه کاو بر آن گرفت و آن آن سنگ که لقمان میگوید بر پسر خود در وصیت یا بنی انها ان تک مثقال حبة من خردل فتکن فی صخرة

و گفته اند این آخر معنی بود که لقمان گفت در حکمت و صیت سنگ را جای قرار نبود خدای تعالی ماهی بیافرید و آن است که باو قسم یاد کرد

فی قوله ن والقلم و ما یسطرون و آن سنگ بر پشت آن ماهی فهاد و جمله در او خالیست و ماهی بر آبست و آب بر باد و باد بر قدرت باری

حالسر کعب الاحبار کفت یك روز ابلیس بیامد واین ماهی را کفت هیچ دانی کی برپشت تو از زمینها وکوهها وحیوانات چه نهاده است اکر خویشتن
بجنبانی همه بیفتد شوند ماهی بر کرد کرد چنان کند خدای تعالی جانوری را بفرستاد تا در بینی آن ماهی شد واورا بر غلبه محنت او در خدای تعالی بنالید
خدای تعالی فرمان داد تا آن جانور بیرون آمد با بوجوت بنشست هر که همه کند باشد از دیگر و یاد کرد که زمین مانند کشتی بر آب
بجنبید خدای تعالی کوهها بیافرید وبیخ زمین کرد تا در خدمت چنانکه کفت والجبال اوتادا والقی فی الارض رواسی ان تمید بکم وکوهی عظیم
بیافرید محیط بکرد همه عالم از زمرد سبز آن قاف کویند وآن آنست که خدای تعالی بدو قسم کرد ق والقرآن المجید وهب بن منبه کوید ذوالقرنین
بانجا رسید وکوه قاف دید وپیرامن او بدید کوهها کوچك از فرشتکانی که الخاموش کل بود ما ایشان را کفت این چیست کفتند این عروق زمین است
چون خدای تعالی خواهد تا زمینی بجنباند امر کند تا عرقی از زمین بجنبانیم زلزله زمین از آنجا باشد والله اعلم پس ایشان پرسیدم
که بعضی از عظمت مخلوقات خدای برا بکوید کفتند عظمت خدای را اندازه نیست ولکن از ورای ما زمینی است پانصد ساله راه پر از برف
که از سرما بعضی بعضی را بشکستی اکر نه آتش میان زکرم ما بود تا جمنی کفت دیکر بکوی بر کفتند جبرئیل علیه السلام از پیش عرش خدای
ایستاده است از ترس خدای می لرزد از هر یك قطره کی از وی باشد خدای تعالی صد هزار فرشته می آفریند تا صفی کشند در پیش
عرش سر در پیش افکنده خاموش دستوری نیست ایشان را که سخنی کویند چون دستوری دهند ایشان را بسخن کفتن زبان برکشایند
وکویند لا اله الا الله وذلك قوله تعالی یوم یقوم الروح والملائکة صفا لا یتکلمون الا من اذن له الرحمن وقال صوابا یعنی لا اله الا الله
انس مالك روایت میکند که چون خدای تعالی کوهها بیافرید فرشتکان از سختی وعظم کوهها تعجب نمودند کفتند بار خدایا از وی سخت تر وعظیم تر
هیچ آفریده کفت بلی آهن که غالب سنك را کفتند بار خدایا از آهن عظیم تر هیچ آفریده کفت بلی آتش که غالب آهن را کفتند بار خدایا از
آتش عظیم تر هیچ آفریده کفت بلی آب که غالب آتش را کفتند بار خدایا از آب عظیم تر هیچ آفریده کفت بلی خاك که غالب آب را کفتند
بار خدایا از خاك عظیم تر هیچ آفریده کفت باد که غالب خاك را کفتند که از خاك عظیم تر هیچ هست در خلق تو کفت بلی آدمی که
بدست راست دهد از دست چپ پوشیده دارد عبدالله عمر روایت کند از رسول صلی الله علیه وآله که کفت خدای تعالی زمین اول را بیافرید
مسکن آدمی کرد ودر زمین دوم بیافرید وبر زندان باد کرد وبادها مختلف از او آید ودر زمین سوم خلقی آفرید روها ایشان چون
روی آدمی وبالهای ایشان چون بالهای کافان واندام ایشان موی دارد چون موی کوسپندان طرفة العینی در خدای عاصی نشوند با
بعد از ایشان است ودر زمین چهارم در وی سنك کبریت که خدای تعالی برای اهل دوزخ نهاده است چنانکه
کفته است وقودها الناس والحجارة وهب منبه کفت هر پاره سنك چند کوهی عظیمت بر زمین ورسول علیه السلام کفت در انجا رودها
از کبریت که اکر کوهی عظیم تر در وافکنند فرو برد ودر زمین پنجم مسکن ماران وکزدمان اهل دوزخ است هر ماری چند وادی
هر دندانی چند نخلی هر ماری را ده هزار دندان دارد ودر هر دندانی ده هزار قله زهر باشد که اکر یکی از ان در دنیا بریزد
همه اهل دنیا بمیرند ودر خبر هست که چون بود یکی از ایشان بدو زخی رسد همه اعضا او را یکدیکر جدا کرد ودوهر کزدمی چند شتری
هر دنبالی چند نیزه بر هر دنبالی سیصد وشصت بند باشد ودر هر بندی سیصد وشصت قله زهر باشد هر قلی سیصد وشصت
قله که یك قله از ان اهل زمین هلاك شوند زمین ششم جای نامهای اهل دوزخ کرد وجای ارواح ایشان وناام آن سجین است
وذلك قوله تعالی کلا ان کتاب الفجار لفی سجین ودر زمین هفتم جای ابلیس ولشکر او کرد وسر او در انجا نهاده است از یك جانبش سوم
واز یك جانب بیرون فعر برد در عالم ولشکر او پیرامن او از آنجا پراکنده شوند وسدی وکلبی روایت کنند از عبدالله مسعود که خدای
بهشت در آسمان هفتم آفریده است امروز ودوزخ در زمین هفتم چون تعالی کند اینجا بیافرید کاوخواهد اما بعد قارون بس خود
قارون بسر است فی قوله فخسفنا به وبداره الارض وانکه خدای تعالی او را بزمین فرو برد ومالهای او وادم را ای او د ا
تا روز قیامت بزمین فرو می شود در اخبار سلسل ابو حیی النجیم الثعلبی المفسر بیاورد که هارون روایت کرد ابوبکر محمد بن احمد الفقا

تفصیل احوال صفت زمین

القرق مکیال معروف بالمدینة

٤٨

الاصفهانی

الاصفهانی والکشیتهم آحر در انکشتها من افکند وبجینین جمله راویان تا با بو هریره کرا وکفت من حدیث کرد رسول انکشتها بید
انکشتهای من افکنده وکفت خدای تعالی زمین روز شنبه آفرید وکوهها روز یکشنبه ودرختان روز دوشنبه ومکان روز سه
شنبه و روز چهار شنبه چهارپایان روز پنجشنبه وآدم را روز آدینه این طرفی است از قصه خلق زمین چنانك وعده دادیم که عرضه کاول
بید درسیم طرف بکویم وانکاه حواله بکنیم ان شاء الله تعالی وبه الثقة وحدیث خلق آسمان در دیکر جای کفته شود ان شاء الله تعالی قوله
فلا تجعلوا لله اندادا وجمع ندباشد وهم مثل باشد وهم ضد باشد وکلمه از اضداد است اما بمعنی مثل چنان بود که حسان کوید اتهجوه ولست له بند
فشرکما لخیرکما الفداء وقال جریر انما تجعلون الی ندا وما تیم لذی حسب ندیدا ای نظیر ومفضل بن سلمه کفت ند ضد باشد من قولهم ند البعیر
اذا نفر وبعیر ند ای نفور بلی انکه اضداد متنافر باشد ومعنی متقاربست با خدای تعالی شرك ومعادید یا اضداد مضاد ایشان بعمره ولکن
در عبادة یعنی با خدای تعالی شریك مکوئید چه اکر خدای تعالی عن ذلك علوا کبیرا مثلی بودی چون ضدی بودی باده پس از عدم نقص لیس
معنی کی است با انضا دلیلش هر چه بیک بینی واکثر تعلیل در وجه قولست یکی انکه شما دانید که این جمله که خدای تعالی برشمرد که خدای آفریده است
بعجز خدای بران قادر نیست واین بتان که شما انباز کیرید از با خدای تعالی این نتوانند کردن وقولی دیکر آنست که شما میدانید که اصلا
ضد وند در هر چه بود مرا بی بود ولکن بجوی یکی و قولی دیکر آنست که شما عاقلانید خیر وشر خود میدانید واز معاش وصنایع ووجوه
منافع می شناسی که اینجای رسید چرا عقل کار نمی بندید ونظر نمیکنید قوله وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا ٢١
عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ
مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ
الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ واو عطفست وان حرف شرطست کان
فعلست که تام بود که ناقص که زیاده وهر سه وجه محتملست اینجا اکر تامه بود معنی این بود که حصلتم فی ریب وانیجتمع بقعی
واکر ناقصه بود فی ریب در جای خبر او بود تقدیر چنین باشد که ان کنتم شاکین من تابعین واین وجه درست است واکر زیاده کویند هم
محتملست ومعنی چنین باشد که وان انتم فی شك واین وجه هم نیك باشد عرب کان در کلام زیاده چنانکه شاعر کفت علی کان
المسومة العراب یعنی علی المسومة العراب بدانکه خدای جل جلاله چون ذکر دلیلها که دلیل میکند بر توحید او بکفت تنبیه میفرماید بدلیلها
بر نبوت پیغامبر ما صلی الله علیه وآله ودر وی حجت بر احتجاجست وحجت الحق بر صدق رسول علیه السلام وصحت نبوت او ووجه استدلال آنست
که خدای تعالی کفت با منکران نبوت وایشان جماعتی عاقلان وفصیحان وبلیغان بودند ودر فصاحت بدرجه اعلی وخداوندان
این اشعار وخطب بکلام فصیح کفت مردی از ایشان ساده هم از شما وکتابی بدعوی آورد از جنس کلام شما اکر شما را شکی است بدانکه این
کلام کلام من است یا کلام اوست یا کلام بعضی از جمله شما از فصیحان وبلیغان حدیثی مانند این بیارید وشما اهل حمیه وانفت باین
هم عدول کردید از معارضه قران آوردن ودست با تیغ بردند واختیار قتال کردند تا کشته شدند وزنان وفرزندان ایشان ما اسیر
بردند ومالهای ایشان غنیمت کردند اکر قادر بودندی بر معارضه قران اختیار آن کردندی نه اختیار قتال که هر عاقل را که مخیر کنند
از میان دو کار چنین یکی سهل ویکی صعب تا بجان ومال آن تدرج بر کار سهل اختیار کار صعب نکند وبدل جان ومال نکند وخم را
بسخن دفع توان کردن این دلیلست بر صحت نبوت رسول ما علیه السلام وانکه این قران از قبل خدای جل جلاله ومعجز اوست علیه السلام
اما کلام در انکه از چه وجه معجز است علما خلاف کردند بیشتر علما کفتند وجه اعجاز قران در نظم فصاحت است وبعضی ذکر کنند

٣٩

انداد م

مثل کلام الشاعر ... القوم

اشارات نبوت حضرت ... اعلام

وجه اعجاز قران

اسلوب مخصوصات و بعضی دیگر گفته‌اند اخبار غیبست که در قرآن هست و مذهب مرتضی رحمه الله علیه صرفت و مذهب نظام و کلام در این
معنی در کتاب اصول و شروح اعتقادات درین کتاب تشاغل باین معنی وجهی ندارد و ممّا نزّلنا علی عبدنا یعنی تبیین را بر بنده ما
[illegible]

کذا

[illegible]

٥٠ ٣٢

[illegible]

کذا

[illegible]

و آنکه چون داود علیه السلام گریستی بر هم گفتی ... [illegible]
و دیگران بعذاب مسلط کرده ... لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون ... [illegible]
[illegible]

٥١

[illegible]

٢٥٣

وبشّر الذین آمنوا وعملوا الصالحات
أنّ لهم جنّات تجری من تحتها الأنهار کلّما رزقوا منها من
ثمرة رزقا قالوا هذا الذی رزقنا من قبل وأتوا به متشابها ولهم
فیها أزواج مطهّرة وهم فیها خالدون

عزّ و جلّ در عقب آن طرفی ثواب مؤمنان و مطیعان بگفت ... [illegible]
... [illegible]

برنشره او پیدا شود و در بقع و خیر حقیقة باشد و در عذاب و معرة مجاز بود چنانکه حق تعالی گفت
کز آن اثر در وساه بر بشره پیدا شود و بنا بر آن گفتیم که در اول حقیقة و در دوم مجاز فبشرهم بعذاب الیم و در لغت هر خبری باشد
و آن را اصل وضع سازند بود که در وعید و حقیقة بود که از عرف آن لفظ را تحقیق کرده است خبری که متغیر مسره و غم
و بیان در بس بشره بود و بتاثیر صحیح علامت صحیح باشد الذین آمنوا موصول و صله و در محل نصب بوقوع البشارة علیه و عملوا الصالحات
الی الطاعات الصالحات و الصالحات صفة موصوف محذوف چنین که گفتیم علی الاطلاق کرده اند در [illegible] عمل صالح چیست و عمل که
صالح باشد از بعضی صحابه روایت کرده اند که مراد اصلاح عمل اخلاص عملست خالی از حلیه ریا و شغل نفاق صالح باشد [illegible]
صالحا الخالص لله تعالی و از امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت کرده اند که مراد از صالحات [illegible] واقیموا الصلوة [illegible]
عباس میگوید عمل صالح آن بود که از میان خلق خدای تعالی باشد و بنده [illegible] بوجهی کرده باشد [illegible] گفت عمل صالح آن بود که در و چهار
بود علم و نیت و صبر و اخلاص [illegible] گفت که آن بود که [illegible] بود چه عمل [illegible] صالح نبود گفته اند که عمل صالح آن است که
لقوله تعالی و کان ابوهما صالحا [illegible] گفته اند که عمل صالح عمل تائب بود [illegible] و تکونوا من بعده قوما صالحین ای تائبین
و لعله آن بود که حمل بر عموم کنند تا همه وجوه داخل باشد در و چه از میان این وجوه تنافی نیست ان لهم جنات محل و نصب
و مفعول دوم بشر بقال البشرته کذا و بکذا الجنات جمع جنة بود و آن بستانی بود که سایه درختان او زمین را بپوشاند و از اینجا
و اصل کلمه ستر بود از آن جا سپر را جنة و جن خوانند و جن را جن خوانند که پوشیده باشد از چشم مادر و کودک را جنین
و جنه خوانند که عقل را بپوشد و جن علیه اللیل و اجنه آن باشد که شب او را بپوشد تجری من تحتها الانهار یعنی من تحت اشجارها
در زیر درختان جویها می رود [illegible] در اخبار چنین آمد که جویهای بهشت بر روی زمین رود در شکاف نباشد چنانکه جویها
دنیا [illegible] آنست که بر زمین ایشان رود [illegible] ایشان چنانکه گفت و هذه الانهار تجری من تحتی لا الانهار ای بامری
و [illegible] در اخبار [illegible] الانهار جمع نهر باشد و [illegible] و نهر [illegible] و اشتقاق آن از فراخی بود و در روز [illegible]
زمین می رود [illegible] و جداول و چهار جوی آب و [illegible] و شیر و انگبین بیک جای می رود [illegible] و جویهای بهشت بر روی
این جوی گفت [illegible] عقل این حدیث [illegible] که چهار منبع بیک جای باشد و مختلط نشوند صادق علیه السلام
گفت خدای تعالی [illegible] بر آب و [illegible] و منبع جمع کرد برنگ و طعم مختلف و هیچ در هم مختلط نشوند [illegible] و جواب
[illegible] روایت کنند از رسول صلی الله علیه و آله که گفت بهشت صد درجات است درجه تا درجه صد سال راه بهشت
و در فردوس از بالا هاست چهار جوی از آنجا فرود می آید یکی از آب یکی از می یکی از شیر یکی از انگبین چون از خدا بهشت خواهی
فردوس خواهی و انس مالک روایت میکند که شما گمان برید که جویهای بهشت در اخادید زمین باشد آن بر روی زمین
روان باشد [illegible] باشد از آن جانب یا فوت و کنار و مشک اذفر باشد گفتند اذفر چه باشد گفت خالص که با او
خلطی نباشد مسروق روایت کند از عبد الله که او گفت جویهای بهشت از زیر کوههای مشک بیرون می آید و خالد بن معدان روایت
کند که گفت در بهشت درختیست که [illegible] دنیا است [illegible] آن جویها بیرون می آید از شیر سپید تر و از انگبین شیرین تر
و این [illegible] روایت باشد [illegible] کلما رزقوا منها من ثمرة رزقا هرگاه که ایشان را از آن بخورند دهند رزقا مفعول است
من قبل عبد الله عباس و عبد الله مسعود و قتاده و مجاهد میگویند من قبل یعنی فی الدنیا از میوهها که ما را در دنیا داده
یعنی مثل آنست و [illegible] آن باشد که آنکه او را طعامی لذیذ کرده [illegible] باشد خورده بود دل در بند آن بود

که گر باشد که مثل آن باز یابد حق تعالی خبر داد که آن میوهها مانند این میوهها بود که دل شما بدان معلق شده باشد و آن اختیار محمد
جریر است و در روایت کلبی از عبد الله عباس است که خدای تعالی ایشان را میوهها متشابه دهد تا چون بار اول ایشان گویند هذا
هم آنست که ما اول خوردیم از بهر تشابه الا که بطعم مختلف یابند بدانند که نه آنست و هم گفت معنی آنست که هر گاه که ایشان میوه
از درخت بگیرند مانند آن در حال پدید آید فی اللون و الطعم و این غایت متعارف باشد و مسروق روایت می کند که درختان
بهشت ساق ساده بود از بالا تا اول منضود و منظوم باشد هر که از و بگیرد خدای تعالی مانند آن باز آفریند و حسن بصری
روایت کند که رسول صلی الله علیه و آله گفت بان خدای که مرا [illegible] که میوه بهشت [illegible] از درخت باز کنند مردم تا رسیده که
خدای تعالی بدل آن مانند آن باز آفریند و اتوا به متشابها با ایشان آرند [illegible] بعضی بعضی را بماند
یکدیگر بود در لون و طعم و منظر و این روایت ابن عباس و عبد الله مسعود است و جماعتی صحابه و حسن و قتاده
و ابن جریج میگویند مانند یکدیگر بود در جودة و نیکی بود و هیچ بد نبود عطا بن یسار روایت کرد که در درختان بهشت از زیادة
و بکمال از رحمة باشد و میوهها چند کوزهای بزرگ باشد از شیر سپید تر و از مشک خوشتر و از شکر شیرین تر و از کره نرم تر
مجاهد روایت کند که زمین بهشت از سیم باشد و خاک مشک باشد و اصل درختان از زر بود و شاخها از لؤلؤ و زبرجد و یاقوت
ابن عباس میگوید دست میوه او رسد و اگر نشسته بود هم چنین و اگر خفته باشد سر و آورده شاخ تا میوه باز کند و ذلک قوله تعالی و ذللت
قطوفها تذلیلا ابو سعید خدری روایت کند که رسول صلی الله علیه و آله گفت در بهشت مرغان باشد هر مرغی هفتاد هزار پر بود
که هر بهشتی مرو خواهد آن مرغ بیاید بر خوان مهمان افتد و بر هر پر [illegible] لونی طعام بیرون آید از برف سپیدتر و از کره نرم تر و از انگبین
شیرین تر [illegible] و لهم فیها ازواج مطهرة و ایشان را جفتان باشند پاکیزه و زوج بر زن و مرد گویند پاکیزه
و گفت ابو پاکیزه مراد از بول و غایط و منی و حیض و استحاضه و آب دهن و آب بینی و جمله مکاره و رسول صلی الله علیه و آله گفت حور العین
نغمه گویند نحن خیرات حسان خلقنا لازواج کرام ما زنان با خیرتیم و جمالیم ما را برای شوهران کریم آفریده اند نحن الخالدات فلا نموت
ابدا و نحن الناعمات فلا نبوس ابدا و نحن الراضیات فلا نسخط ابدا طوبی لمن کان لنا و کنا له [illegible] و ما سخت [illegible]
[illegible] که هرگز خشمگین نشویم هرگز چون جنت [illegible] روایت [illegible] ما [illegible] و تلک [illegible] قوم [illegible]
[illegible] سعید بن عامر روایت کند که رسول صلی الله علیه و آله گفت که اگر زنی از زنان اهل بهشت یکبار سر به دنیا فرو آرد همه زمین
پر از بوی مشک شود و نور از آفتاب و ماه بستاند و عبد الله عباس روایت کند که اگر یکی از حور العین خیو در هفت دریا افکند
آب دریاها جمله عذب شود و [illegible] با عجاب باشد که خدای تعالی میگوید حور مقصورات فی الخیام در خیمها سرهای [illegible]
سر بیرون نیارند تا جفت خود نبینند و دست آدمی و پری با ایشان نارسیده که لم یطمثهن انس قبلهم و لا جان و در بهشت تمتع و تمتع باشد
خلاف نیست در فرزند خلاف کرده اند جماعتی گفتند که فی الجنة جماع ما نیست و ابو العالیه گفت در بهشت جماع باشد چندانکه خواهی
و فرزند نباشد در بهشت که [illegible] ابو سعید خدری روایت کند که رسول صلی الله علیه و آله گفت چون مؤمن را در بهشت
آرزوی فرزند باشد حمل و وضع و رضاع بیک ساعت باشد بر حسب اراده [illegible] و هم فیها خالدون و ایشان را تمام نعمت باز متعلقست و آن دوام و نفی
انقطاع است بگفت و هم فیها خالدون ایشان یعنی اهل بهشت در بهشت مخلد و مؤبد باشند که دوام بقا فانی ایشان را انقطاع نبود [illegible]
روایت کنند که اهل بهشت را ندا کنند که تصحون فلا تسقمون ابدا تندرست باشید که هرگز بیمار نشوید و تشبعون فلا تجوعون ابدا و
سیر شوید که هرگز گرسنه نباشید و تشبون فلا تهرمون ابدا و جوان باشید که هرگز پیر نشوید و تحیون فلا تموتون ابدا و زنده
باشید که هرگز نمیرید و بعضی [illegible] کرد و تفسیر [illegible] که [illegible] اقسام منافع و لذات
در این آیه جمع کرد ذکر [illegible] و جویها کرد تا اللذة منظر باشد و [illegible] کلما رزقوا تا ذکر مطاعم و ازواج مطهرة تا لذات آن گفت

بر بشره م
وصف انهار بهشت
[illegible]
فلهما
دوم م
کلما رزقوا
وصف [illegible] بهشت
بهشت م
وصف حور العین بهشت
[illegible] باشند از دو بهشت و نعمت
تمتع [illegible] در بهشت
ذکر [illegible] در بهشت

۲۴

وگفت اند ازواج مطهره تا ذکر تمتع و قضا شهوت کرده باشد و گفت وهم فیها خالدون یعنی انقطاع نکند و منقص باشد

و بیایم برحمة قوله تعالی إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ

خدای شرم ندارد — که زند مثلی — هر آنکه — پشه — تا پیوا الاشد — اما آنان

آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ

که ایمان آورند — دانند — که آن درست — از خدای ایشان — و اما آنان — که کافر شدند — گویند — چه خواست

اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ

خدای بدین مثل — گمراه کند بدان بسیاری را — وراه نماید بدان بسیاری را — گمراه نشد بدان — مگر نافرمانان را

الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ

آنان — که بشکنند — پیمان خدای — از پس — استوار آن — و ببرند — آنچه فرمود خدای بآن — که بپیوندند

وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ

وتباهی کنند — در زمین — ایشان اند — که زیان کاران اند

روایة آنست که سبب نزول آیه آن بود که چون خدای تعالی مثل زد بچیزها اندک چون عنکبوت و ذباب جهودان از آن بخندیدند و گفتند
این مثل بود نه چه خواست بدین چیزها خسیس [illegible] خدای تعالی این آیه فرستاد و بدیشان گفت ان الله لا یستحیی خدای
شرم ندارد این قول قتاده است عبد الله عباس و عبد الله مسعود گفتند چون خدای تعالی مثل زد منافقان را بدو چیز که در ما تقدم
[illegible] مستوقد و صیب منافقان گفتند خدای بزرگ‌تر از آنست که مثل زند بچیزی [illegible] که در ما تقدم
[illegible] و این قول لیزاست از قول قتاده [illegible] در آیات متقدم ذکر آن [illegible] و منافقان [illegible]
حقیقة حیا امتناع باشد از فعلی از خوف و منع قدح [illegible] و حقیقة آن بخدای تعالی [illegible]
خدای تعالی روا نیست و در معنی یستحیی خلاف کرده اند بعضی گفتند لا یمتنع امتناع از و [illegible] و بعضی گفتند لا یترک [illegible]
[illegible] لا یخشی نترسد گفتند تر [illegible] و قوله و تخشی الناس والله احق ان تخشاه یعنی از مردم شرم داری [illegible]
[illegible] و استحیا و انقباض و انزوال و انقطاع [illegible] متقارب المعنی باشد [illegible]
[illegible] کاز و شرم باید [illegible] حقیقة [illegible]
[illegible] مثل [illegible] باشد و فحج [illegible]
[illegible] صغیر و کبیر و دقیق و جلیل [illegible] وصف و بیان باشد [illegible] تشبیه [illegible]
[illegible] المعزب بالعرب [illegible] باشد و ضرب نوع باشد یقال ضرب من الضروب یعنی نوع من الانواع [illegible]
[illegible] کعب بن زهیر کانت مواعید عرقوب لها مثلا وما مواعیدها الا الاباطیل [illegible]
[illegible] تشبیه [illegible] کذلک [illegible]
[illegible] تخصیص [illegible] اختلاف کرده اند بعضی گفتند [illegible] است چنانکه [illegible]
[illegible] وسوال باشد [illegible] تاکید [illegible] انشد سیبویه فقصدا لقول الشاعر
[illegible] نکره موصوفه گفت بعوضة صفت اوست [illegible] گفت بعوضة بدل است [illegible]
[illegible] بعوضه [illegible] مثل [illegible] اعراب [illegible] چنانکه شاعر گفت
[illegible] علی من غیرنا [illegible] و مانند این قوله تعالی تماما علی الذی احسن [illegible] احسن [illegible]

۱۶۹

وقوله دیگر آنست که زیادت است چنانکه شاعر گفت الا لیتما هذا الحمام [illegible] بنصب گوید و کما قال [illegible] فبما رحمة من الله ای برحمة معنی آن بود که
بعوضه [illegible] چنانکه عرب گوید مطرنا ما زباله فالثعلبیه [illegible] احسن الناس ما قرنا فقدما [illegible] بین الموصفین
بین قرنه الی قدمه و معنی آیه آن بود که خدای تعالی امتناع نکند که مثل زند [illegible] بعوضه در صغر [illegible] الا فی [illegible]
[illegible] اعلم برآنکه قوله عز و جل فما فوقها [illegible] موصول باشد یعنی فالذی هو فوقها یا نکره موصوفه که فشیا هو فوقها
[illegible] باشد [illegible] در معنی ما فوقها [illegible] فما فوقها فی الصغر [illegible] باشد [illegible] چنانکه گوید
من ضعف من الذباب [illegible] ذلک یعنی فی الضعف [illegible] فوق ذلک ای اعظم من ذلک [illegible] باشد
[illegible] فاما الذین آمنوا [illegible] شرط و جزا [illegible] جزا [illegible] چنانکه فاما الیتیم
فلا تقهر واما السائل فلا تنهر واما بنعمة ربک فحدث [illegible] چنانکه شاعر گفت [illegible]
[illegible] و یعلمون [illegible] مومنان [illegible] سوال کردند
[illegible] از میان حیوانات تخصیص کرد [illegible] و مثل زد منافقان را [illegible]
[illegible] باشد چون [illegible] باشد چون [illegible]
[illegible] واما الذین کفروا فیقولون [illegible] مثل [illegible]
[illegible] ماذا اراد الله بهذا مثلا [illegible] استفهام است [illegible] چه حاجت [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible] گمراه کند بدان بسیاری [illegible]
[illegible] معنی اضلال و اقسام [illegible] هدایت [illegible]
[illegible] ضل الماء فی اللبن [illegible] قول خدای تعالی اءذا ضللنا فی الارض [illegible]
[illegible] کما قال تعالی ان المجرمین فی ضلال
[illegible] قال الله تعالی ویضل الله الظالمین ویفعل الله ما یشاء [illegible]
[illegible] قوله ان الذین لا یؤمنون بالآخرة فی العذاب والضلال البعید وقوله حکایة عن خزنة النار
ان انتم الا فی ضلال کبیر [illegible] فلن یضل اعمالهم وقوله الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا ای بطل
[illegible] چنانکه گفت [illegible]
[illegible] هدایت [illegible]
[illegible] حکم [illegible] فاسق [illegible] باشد که
[illegible] چنانکه گفت [illegible]
[illegible] یقال اضل فلان بعیره ای وجده ضالا [illegible]
[illegible] چنانکه شاعر گفت [illegible]
[illegible] و [illegible] باشد
[illegible] ضلال [illegible] من اسقی [illegible] باشد
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] اضلال [illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] قبیح است [illegible] خدای تعالی [illegible]

فی قوله ولقد اضل منکم جبلا کثیرا یا فرعون واضل فرعون قومه وما هدی یا سامری کرد لهم السامری با اصنام فی قوله انهن اضللن کثیرا من الناس
ذکر کرد خدای تعالی اضلال کند یعنی خلق ضلال و منع از ایمان ... و وعد و وعید و مدح و ذم و ثواب و عقاب باطل شود
درین آیه بیشتر اهل علم جانند کرا یعنی آنست که مومنان تقبل کردند و معترف شدند و ایمان آوردند بدان و کافران منکر شدند او را
ان هدی خدا الله وابن ما اضلال و اضلال ازان بجحود بدان طریق کرد که بیان کردیم فی اضافة الایمان والکفر الی السورة چون هدی ترو الیه من مومنان
در ایمان بیفزودند و کافران در کفر اضافة آن زیاده با سوره کرد فی قوله تعالی واذا ما انزلت سورة فمنهم من یقول ایکم زادته هذه ایمانا فاما الذین
وبدان طریق که از ما چیزی خواهد که چون کران آید بر وی داد آن نهد کویند فلان بخل فلانا فلان فلان را بخیل کرد یعنی بخیل یافت
بخل این ظاهر شد و قوله وما یضل به الا الفاسقین یعنی جز بر فاسقان و کافران قول این مثال کوید تا اضلال ایشان ظاهر شود
تعجبی دیگر آنست که بر معنی هدف بطریق ثواب حمل کرده اند و ضلال بر اضلال از راه بهشت و در وجهی دیگر بعضی هدی حمل کرد اند بر زیاده
الطاف و اضلال بر حرمان از آن و ابو علی حمل کرده بر عقوبت و گفت دلیل بر آنکه که بمعنی جزا و عقوبت آنست گفت و ما یضل به الا الفاسقین
و اصل فسق خروج باشد از کار عرب گوید فسقت الرطبة عن قشرها اذا خرجت ... کافر و منافق را در دین آیه فاسق خواند برای آنکه
بیرون آمده اند نکه ان فاسقان را وصف کرد گفت ایشانند که نقض عهد خدای کنند و عهدی که با خدای کنند تمام نکنند و بر نبرند
کرده اند توریت را و عهد را شکستند یعنی ... حدیث رسول نهان کنند بخلاف
ولا تکتمونه الایة یعنی ذکر گفتند ... واذ اخذ الله میثاق الذین اوتوا الکتاب لتبیننه للناس
بشکستند و سعد بن ابی وقاص و ابو سعید ... به زبان و دست بیعت بود و بدل
و بشکستند لاجرم رسول علیه السلام ایشان را ناکثان خواند ... نقض بیکی باشد در لغت و این وصف که خدای تعالی کرد درین آیه
با ایشان لایق است و رسول علیه السلام خبر داد امیر المومنین علیه السلام که ستقاتل الناکثین والقاسطین والمارقین گفت تو با این
سه گروه کارزار کنی هم چنان بود که خبر داد با ناکثان بصره قتال کرد و با قاسطان بصفین و با مارقان بنهروان ...
در تواریخ و سیر است عهد در لغت چند معنی دارد یکی بمعنی میثاق باشد چنانکه گوید با فلان عهد کردم و عهد بمعنی ... باشد چنانکه
گویند که عهد من بفلان دیر است یا نزدیک و عهد بمعنی وصیت باشد یقال عهدت الی فلان یعنی اوصیت الیه و عهد بمعنی
بالله باشد و عهد و عقد و میثاق نظایر باشد و آنکه کوید عاهدت الله با خدای عهد کردم یا کوید علی عهد الله ...
بنزدیک ما بر او مثل کفارة ظهار باشد و بنزدیک بعضی فقها کفارة سوکند باشد بر او و بعضی گفتند بر او کفارة نباشد و میثاق ...
باشد وثیقه و ان استوثاق که بود عهد باشد و یقطعون ما امر الله به ان یوصل آنکه که خدای فرمود که با او پیوندند بر ...
گفت مراد صلت رحم است و گفتند مراد آنست که رسول علیه السلام بپیوندند و مومنان و اولیا و ...
مراد بفساد در زمین ظلم است و تعدی در راه زدن و هر معصیتی که ... ویفسدون فی الارض
موافقت در اسلام و اهل اسلام انکار بیشتر نتوانستند کردن ... اولئک هم الخاسرون ایشان زیان کارانند و اصل خسران
نقصان بود و خسران در بیع نقصان بود و انها و جریر گوید ان سلیطا فی الخسار انه اولاد قوم خلقوا اقنه مراد بخسار
در بیت نقصان حظ ایشانست از شرف ... گفتند مراد بخسار درین آیه هلاکت و معنی آن بود بهر دو قول که ایشان ...
نقصان می کنند تا مستحق عقاب و هلاک می شوند ...
راه حلال دیدا باشد قوله تعالی کَیْفَ تَکْفُرُونَ بِاللهِ وَکُنْتُمْ اَمْوَاتًا فَاحْیَاکُمْ
چگونه کافر شوید بخدای و بودید مرده زنده کرد شما را

ثُمَّ یُمِیتُکُمْ ثُمَّ یُحْیِیکُمْ ثُمَّ اِلَیْهِ تُرْجَعُونَ هُوَ الَّذِی خَلَقَ لَکُمْ
پس بمیراند شما را پس زنده کند پس باو برند شما را او آنست که بیافرید شما را
مَا فِی الْاَرْضِ جَمِیعًا ثُمَّ اسْتَوٰی اِلَی السَّمَاءِ فَسَوّٰهُنَّ سَبْعَ سَمٰوٰتٍ
هرچه در زمین است جمله پس قصد کرد باسمان راست کرد آن را هفت آسمان
وَهُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ این در اینجا کیف سوال حال باشد کیف زید چگونه است زید از حال او پرسی
و او بهمه چیزی داناست
و اینجا ست که انکار ... کیف سوال کند جواب او حال دهی و گوئی صحیح ...
بن اسد کوید کیف جا چگونه آمد تو کوئی ... کیف باشد
... تعجب یعنی چگونه کفر می آرید این کافران بخدای تعالی و انکار می کنند ... با ظهار این آیات و بینات و براهین و معجزات
... حکیم چگونه روا بود که کفر ورزند کافران ... وقدرة موجب کفر و ایمان باز استادن
... ایمان ندهد و قدرة ایمان ندهد و تمکین نکند ... تلبیس او را
... تعجب کوید کیف تکفرون ... پس بر این قول آن میکند و این
... همه را ... ضعیف کردی ... تکلیف کرد ...
کوش بشنو ... چگونه نکو با این همه
مواقع از تعجب ترجای تعجب تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و کنتم امواتا و او حال است یعنی چگونه کافر شوید و حال این است که بودید
خواهد بود ... امواتا جمع میت باشد ...
و کلام ... تخفیف میت است و اصل او میوت بود ...
کرد تا میت باشد ... فاحیاکم ...
کرد کنتم امواتا شما مرده بودید یعنی نطفه بودید در اصلاب پدران و ارحام امهات ... شما را احیا کرد ... ثم یمیتکم پس
بمیراند شما را در دنیا ثم یحییکم پس زنده کند شما را در کور ... ثم الیه ترجعون ...
جز این قول عبد الله عباس است و عبد الله مسعود و مجاهد ...
و قتاده کوید کنتم امواتا یعنی نطفه و موات بودید فاحیاکم فی الدنیا شما را در دنیا زنده کردم ثم یمیتکم پس بمیراند شما را در دنیا
... ثم یحییکم فی القیامة پس شما را در قیامت زنده کند و ...
این قول ... که خدای تعالی کوید ثم الیه ترجعون و این بعث و نشور قیامت ... ثم یحییکم
که در قیامت احیا کند ...
باید کردن ... و کنتم امواتا فی القبر شما در کور مرده بودید فاحیاکم زنده کرد شما را در کور
برای سوال کور ثم یمیتکم پس بمیراند شما را در کور ... در قیامت ... خطاب با زندگان باشد و مراد
پدران بود و ایشان چنانکه گفت با جهودان عهد رسول علیه السلام ... یا موسی لن نومن لک حتی نری الله جهرة فاخذتکم
الصاعقة وانتم تنظرون ثم بعثناکم من بعد موتکم تا ... خطاب با حاضران میکوید و مراد پدران ایشان
معلوم است ... در عهد موسی بود علیه السلام ...
... بجریج میکوید این آیه خطاب با عامت ... جماعتی بود ...
... علیه السلام فی قوله تعالی او کالذی مر علی قریة وهی خاویة علی عروشها الایة و چنان جماعتی که در بنی اسرائیل ... [illegible]

فی قوله تعالی الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم احیاهم و چون قوم موسی که بعد ما عقدها الا ثبته
پس خدای تعالی ایشانرا زنده کرد و این قول ایشان محتمل بود اثبات عذاب کردن اما اهل حدائق دیلمی اعنی تاویل عبدالله بن عباس وقتادة والی
صالح قول دیگر آنست که احیا و اماته اول المجازات مراد انست که شما خاملی الذکر بودید من شما را ذکر نبیه کردم و بجهل امید بیدیشه المعروف
کرد چنانکه ابو نخیلة السعدی گفت فاحیت من ذکری وما کنت خاملا ولکن بعض الذکر انبه من بعض و دوم حقیقت است یعنی اماته
درین دنیا بعده و احیا در قیامت و اگر چه این وجه بلیغ است تا حقیقت ممکن باشد حمل کلام بر مجاز نباید کردن و در روایة تذکیرات منعم
خدای تعالی یعنی کردن بندگان را نا کفر بوجه تعنیف و تبکیت و تهدید و وعید کرد نه بذکر مرگ و سوال گور و بعث و نشور و مواقف
حساب و لغو در قیامت باشد ثم الیه ترجعون هم بر سبیل وعید است چنانکه در دیگر آیة گفت ان ربک لبالمرصاد و یکی ازما
کوید باش کم رجع تو بامنست و کذا رقو بر منت و توازمن غواتی فوت شدن و حقیقة این کلام را که خدای ترجیع با منست که
رجع با جاذبات کرد بغا حکم همه را باشد کسی را حکمی بنه بخلاف دنیا که دیگر اندر احکم و ملوک حکمی باشد بدانکه در سوال گور بخلاف
جنگی بعضی گویند با خیر کار بعد چون وقت بعث باشد خدای تعالی زنده کند خلق را در گور و سوال کند ایشانرا و زنده میدارد المعتز
ونما با لحد بعجبا بحقیقا ایشان آنکه با نکیر و منکر ملکانند که سوال گور کند باشد کرده و در گور رفته و کور را بر عبرت کند
مادرخیر آنست که او هو الذی بایا ایمان کا ز سر گور داو بازی کردند بشنو دو برای این کار سنة است که علی مرده چه جفت مرده را در گور را بکرده
باید داد و تلقین داد دیدم آن تلقین کرده گرده باشد تا او بشنود و سوال از اعتقاد او کند از خدای و پیغامبر و علم
و کتاب و قبله و درخبر هست که رسول صلی الله علیه و آله چون فاطمه اسد رضی الله عنها از دنیا برفت بنفس خود بکار او قیام کرد و در
خود در گفن او کرد و در گور او بخفت پیش از آنکه او را در گور نهاد چون گور را ماوراست کرده بسر گور او بنشست کالمصغی الکلام احد حوره
کردی گفت بلی بر ای انک او بر من حق تربیت داشت حق مادری داشت من طفل بودم که مادرم از دنیا برفت او مرا مادری کرد و مرا بپرورد
خواستم تا او را مکافات کنم برای کرامت او را خوردنی کفن ساختم و برای آن تا از عذاب و ضغطه نیاشد در گور او بخفتم گفتند یا رسول الله
آن چه معنی داشت که گفتی ابنک ابنک گفت چون او را در گور رها کردم فرشتگان سوال اندر شد و از خدای پرسیدند جوابی بود دادو
ازامامش پرسیدند فرو ماند منش تلقین کردم که پسرت است پسرت است و در این خبر صحیح سوال گور است و تقریر
امامت امیرالمؤمنین علیه السلم و آنکه سیدی بود که او را امامت سوال خواهند کردن در خبر می آید که رسول صلی الله علیه و آله گفت چون مرده را در
گور نهند دو فرشته بیایند تا گور او فرو شوند و خدای تعالی او را زنده کند تا بنشیند و جوی با او دهد و حواس درست او را
از خدای پرسند و از پیغامبر و از امامان اگر جواب دهد و جواب بصواب دهد او را گویند نم نومة العروس بخسپ چنانکه عروس
در خواب کام خود بخسپند و آنکه فرشته در گور او فراخ کنند گور بر او فراخ کنند تا مد البصر چندانکه چشم زخم باشد و دری از در های بهشت
در گور او کشایند تا نسیم بهشت بدو می آید و اگر جواب بصواب ندهد آن فرشته سیمی از آتش بدست دارد یکی بر او زنند چنانکه گور او
آتش پر شده در های دوزخ بگور او کشایند است معنی قول رسول صلی الله علیه و آله گفت القبر روضة من ریاض الجنة او حفرة من
حفر النیران کور یا روضه از روضهای بهشت باشد یا کنده از کندهای دوزخ اعاذنا الله من عذاب القبر بفضله و رحمته قوله
هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعا این آیه هم بر سبیل امتنان است می گوید او آن خدا است که هر چه در زمین آفرید برای شما آفرید
چه اوبی نیاز و مستغنی است حاجت ندارد و رهایت منافع و مضار با او راه نیابد که آیت از نظم خدای و او منیع مرفوع متصل
و خلق نعل با قدیر باشد و ما المعقولات صالح عموم ما لا یعقل چنانکه من المعقولات صالح عموم عقلا را بندیک ما و بندیک
اصحاب عموم المعقولات موضوع عموم را و من هم چنین موضوع است عموم ما یعقل را اما هر چه باشد من هر که باشد و بجای خود

در تفسیر سوال قبر

خبر با محمد بنت اسد

وازپیغامبرش پرسید و جواب بصواب داد

در فضا خبر خود درست تصحیح

ز بحرز

این خلاف و بیان مذهب صحیح کرده شود ان شاء الله و در اینجا حمل بر عموم کنند لا اگر دلیلی منع کند و ما موصول است و محلش نصب است
بوقوع الفعل علیه جمیعا نصب بر حالست از مفعول و دلیل بر آنکه از جانب لفظ ما عموم نشاید مکر بدلیل آنست که خدای تعالی گفت جمیعا و اگر
فائده ما استغراق و عموم نبودی از بهر لفظ مشترک بودی بین العموم و الخصوص جمیعا را فائده نبودی چه حق جلکی او ظاهر بر استغراق بود
چون چنین است عموم از لفظ جمیعا دائم ما را و قوله ثم استوی الی السماء در چند قول گفته اند در آیة و در کلام عرب بر چند وجه آمد بمعنی
انتصاب آمد چنانکه استوی چنانکه او قائما یعنی راست بود و بمعنی اعتدال بود چنانکه استوی الامران اذا تساویا یعنی تفاوت نیست یکی را
بر یکی و بمعنی شباب تمام باشد فی قوله تعالی و لما بلغ اشده و استوی و این هم بخدای تعالی روا نیست و استوی آمد بمعنی قصد و اقبال
بر چیزی چنانکه گویند کان فلان یشتم فلانا ثم استوی الی یشتمنی یعنی اقبل و شاعر گفت ثم استوی بنا رمون انشبا و ذو الرمه گفت اقول
وقد قطعن بالزوری شوامد واستوین من الضجوع و تفسیر اقبل الی قصد باشد و وجه معتمد در آیه اینست و معنی آنست که قصد الی خلق السماء
یعنی که بحرف الی تعدیه داد مثل را چنانکه قصد را تعدیه با لی کنند و آنکه شاعر گفت استوین تمام یعنی قصدنا است برای آنکه قصد له والیه گوید قصده
فصیح تر است و استوی بمعنی استیلا و قهر و غلبه باشد چنانکه شاعر گفت قد استوی بشر علی العراق من غیر سیف و دم مهراق او استولی علیه و بر این
تفسیر را بعد قول خدای تعالی الرحمن علی العرش استوی نیز که بعلی تعدیه کرد چنانکه استولی متعدیست بعلی و این وجه در آیه هم محتمل بود و معنی
آن باشد قهرها و الهبا با لخلق چنانکه گفت قالتا اتینا طائعین یعنی ذلیل و فرمانبردار و خاضع شد مر خدای را تعالی و این بر سبیل توسع
و مبالغه باشد و وجهی دیگر آنست که حسن بصری گفت استوی امره و تدبیره الی السماء اضافه فعل با محذوف کرد بر تقدیر حذف مضاف و اقامه مضاف
الیه مقام او چنانکه وجاء ربک و الملک یعنی امر ربک و سئل القریة یعنی اهل القریة و آنکه گفت فعل مضاف نیست با خدای تعالی بل مضافست با دخان و معنی
آن است ثم استوی الی السماء یعنی الی العلو دخان که خدای از آن آسمان آفرید و این وجه بعید و متعسف است قوله فسویهن اگر گویند سما واحد است
چرا ضمیر جمع کرد فسویهن از این چند جواب است یکی آنکه گفتند این لفظ جنس است و جنس صالح بود واحد و جمع را اگر چه لفظ واحد است مراد
هفت آسمان است جواب دیگر آنست که سما جمع است و واحد او سماوة است چنانکه شاعر گفت سماوة الهلال حتی احقوقفا و جوابی دیگر آنست
که کنایت راجع است با حاد و اجزای ثریا و اقطار آسمان بود نه جمع است اگر گویند چگونه گفت الی السماء و آسمان ما آفریده آسمان باشد گوییم از بهر
جواب یکی آنکه این بر توسع و مبالغه قرب حال از وجود گفت چنانکه یکی را که دیبا بیش داده یکی گوید ببیچ است این که دیبا عملی یا جاری یا قمیصا
یا با قمیصا علم خوانند و یکی نیز بحاکی و باخیط قمیصا و تمام نکرده پیراهن نباشد و جوابی دیگر آنست که حق تعالی از دخان که آن دخان آسمان آفریده و شکل
آسمان کرد آن را بشکل آسمان خواند جواب دیگر آنست که اول بار آسمان بیافرید و آنگه شکافت و هفت آسمان کرد و او اطلاق اسم کرد بدان
آسمان را چو بود اگر گویند در آیة گفته اول زمین آفریدیم آنگه بحرف ثم که معنی او ترتیب باشد بازگشت گفت پس آسمان آفریدم و در دیگر آیة گفت
ءانتم اشد خلقا ام السماء بناها تا آنجا که گفت و الارض بعد ذلک دحاها پس اول آسمان بعد از آن زمین یاد کرده و این ظاهر تناقض دارد گوییم از این دو
جواب است یکی آنکه قدیم جل جلاله زمین بیافرید و هنوز گسترده نکرد آنگه آسمان بیافرید آنگه زمین بگسترد و چه در آیة گفت ترتیب کرد
نه خلق جواب دوم آنست که ثم ادعیتم بعد در این آیات نه ترتیب و تقدیم و تاخیر است عرض تعداد نعمت هست یکی را گویند الم اکرمک الم اعطک
ثم کسوتک ثم اعطیتک ثم حملتک ازمن ترا طعام دادم و جامه دادم و اسب دادم و اگر چه آنچه مقدم گوید موخر کرده باشد چه نظر او بتقدیم و
تاخیر باشد نظر او تعداد باشد و قضب سبع سموات بر حالست و هو بکل شیء علیم نیز درین آیة واقع است هم بر موجود و معدوم چه قدیم
جل جلاله معدومات داند چنانکه موجودات داند و علیم از عالم بلیغ تر باشد اگر گویند پیش از آنکه ذکر خلق آسمانها کرد و خلق چیزها که در زمین است
باست تا گی دلیل بر قدیر که ذکر قادر بلا تری است ایجاد که آن دلیل جواب آنست که گوییم علیم که در لفظ ابلغ تر است از قدیر چه در علم زیادة
معنی هست که در قدیر نیست برای آنکه قادر ابتدا کند که محکم باشد و لیکن عالم ابتدا کند محکم و متقن باشد پس حق تعالی درین آیة بیان فرمود که من
این کردم آنکه خلق آسمان بر سبیل احکام و اتساق است پس درین آیة حجت و صف تعالی که بر این هر دو معنی قادر بر جمیع آن را خلق کرد و قادر و علیم و علی

تم علاءالدین خان

تفصیل خلقت هفت آسمان

دیان داخل بودی پس اگر عالمی این جماعت را ذکر کردی در علم مراتب ... که از صحیح ... و معتقد در خود کردن بر وجه احکام والتاقی ما کیفیة خلق
آسمان در جزوی جامع که روایت کرده اند باسناد از مقاتل و ضحاک که ایشان گفتند خدای عز و جل آسمان دنیا را از دود بیافرید و از زمین تا آسمان دنیا
پانصد ساله راهست و از آسمان تا آسمان پانصد ساله راهست و غلظ هر آسمانی پانصد ساله راهست و آسمان دنیا را از ... بیافرید
و نام او رقیعست و در آسمان دنیا فرشتگان هستند ایشان را خدای تعالی از نور و از آتش و آب آفریده است و مهتر ایشان فرشته
نام او رعد است و موکل بر ابر و باران و تسبیح او اینست که سبحان ذی الملک والملکوت و آسمان دوم را خدای تعالی بلون مس آفریده و در آنجا
اصناف و الوان فرشتگانند چندانکه عدد ایشان جز خدای نداند و از تسبیح و تهلیل باز نایستند و تسبیح ایشان اینست سبحان ذی العزة
والجبروت و نام این آسمان قیدوم است و در آسمان سیم فرشته است نام او حبیب خدای یک نیمه او از برف آفریده است و یک نیمه او از
آتش برف را نگدازد و نه برف آتش را بنشاند و دعاء او اینست یا مولفا بین الثلج والنار الف بین قلوب عبادک المومنین و آسمان
سیم بلون برنج آفریده است و نام او ماعون است در آنجا فرشتگانند اولو اجنحة مثنی و ثلاث و رباع با پرها باشند و در وها و الحان
و اصوات و الوان مختلف صفها زده ایستاده اند و از تسبیح و تهلیل باز نایستند و تسبیح و تهلیل ایشان اینست سبحان الحی الذی
لا یموت و آسمان چهارم بر رنگ سیم آفریده و نام او زیلون است و در آنجا فرشتگانند چندانکه در آسمان سیم هستند و هم چنین در
هر آسمانی که بالاتر است فرشتگان در آنجا مضاعفه اند که در آسمان که فرود است هر در قیام و در رکوع و سجود ند که هیچ فرشته آنگه در
او بود نشناسد ذلک بعبادة خدای مشغول بود و تسبیح ایشان اینست که سبوح قدوس ربنا الرحمن لا اله الا الله و آسمان پنجم خدای
بلون زر آفرید و در آنجا فرشتگانند که از آنگاه که خدای تعالی ایشان را آفرید در سجود بودند یا در رکوع سر بر ندارند تا روز
قیامت پس آنگه بجز گویند سبحانک ما عبدناک حق عبادتک بار خدایا ما ترا نپرستیدیم چنانکه سزاوار پرستش تو و آسمان ششم
بلون یاقوت سرخ آفرید و نام او عاروس است و آنجا کروبیانند جندا لله الاکبر که مهترین خدای در آنجا هستند هر یکی از
خدای تعالی هزار فرشته را هفتاد هزار فرشته زیر دست ایشان فرشتگانند که خدای تعالی ایشان را بمصالح بندگان و کارها دنیا فرستد و آسمان
هفتم از در سپید بیافرید و نام او رفیعست و در آنجا خدای تعالی چندین هزار فرشته است هر یکی از ایشان چندان زیر دستان دارند از فرشتگان
که عدد قطره باران و ریگ بیابان و برگ درختان و از آسمان هفتم تا جای که از آن سرمه‌ها گویند پانصد ساله راهست در آنجا روح الملائکه
باشد با عظم خلق وحملة العرش را زیشانند عباده ایشان نظر بعرش است یک ساعت چشم از عرش بر نگیرند و از تسبیح و تهلیل نفسی
اگر یکی از ایشان بال بر باز کند هر دو بال بر یکدیگر بپیوندد و بالای آن ایزد است گفت آن چندانست که از هفت آسمان و هفت زمین و عرش
بالای آنست در علیین و حد و نهایت آن جز خدای تعالی نداند و روایتی دیگر از ربیع انس که گفت خدای عز و جل آسمان دنیا را از موج مکفوف
آفرید و آسمان دوم از سنگ آفرید و آسمان سیم از آهن آفرید و چهارم از مس و پنجم از سیم و ششم از زر و هفتم از یاقوت عبد الله عباس
گفت خدای تعالی آسمان دنیا عقیب آفرید و اقطار و جوانب آن در آسمان دوم نیست و همچنین در سیم تا هفتم و آسمان هفتم در عرش
پس همه آسمان از بالا ساخت بر او راست گفت پیغمبر ... روایت کند که یک روز رسول صلی الله علیه و آله در میان صحابه رفت
فرمود در چه کار بودید شما گفتند یا رسول الله در تفکر گفت در چه تفکر میکنی گفتند در آفریدگار گفت تفکر مکنید در خدای که فکر با و محیط
نشود و لکن در خلق خدای تفکر کنی که خدای تعالی هفت آسمان و هفت زمین بیافرید از زمین تا زمین پانصد ساله راه و گفت از هر زمینی
پانصد ساله راه و از زمین تا آسمان پانصد ساله راه و از هر آسمان تا بدیگر پانصد ساله راه و گفت هر آسمانی پانصد ساله راه و از
بالای آسمان هفتم دریای آفرید عمق آن چندانکه از بالا هفت آسمان تا زیر هفتم زمین در آن دریا خدای را فرشته است که آن بجای آن
که آب آن دریا تا کعب او در کرده است و وهب منبه گفت کاهنت الا نبیا ... یکون سبعا نزدیک بود که چیزها هم هفت شود آسمانها
هفت است و زمینها هفت است و گوهرها هفت است و دریاها هفت است و عمر دنیا هفت هزار سالست و ایام هفت است و کوا[کب]

هفت بودن اکثر اشیاء

سیار هفت و طواف خانه هفت است و سعی صفا و مروه در حج هفت است و در جمار دو نوع هفت است و در رکعات هفت
و امتحان یوسف در زندان هفت سال بود و سبب خلاص در خواب ملک هفت گاو بود فی قوله انی اری سبع بقرات سمان یاکلهن سبع
عجاف و سبع سنبلات خضر و کرامت سید با این و احرز ما هفت است فی قوله و لقد آتیناک سبعا من المثانی والقرآن العظیم و قرآن هفت سبع
و ترکیب بنی آدم هفت اندام است و آفرینش او از هفت چیز است فی قوله تعالی و لقد خلقنا الانسان من سلالة من طین ثم جعلناه
نطفة فی قرار مکین ثم خلقنا النطفة علقة الی قوله فتبارک الله احسن الخالقین و روزی و غذا فی دنیا از هفت چیز است
فی قوله فلینظر الانسان الی طعامه انا صببنا الماء صبا ثم شققنا الارض شقا فانبتنا فیها حبا و عنبا و قضبا و زیتونا و نخلا و حدائق غلبا
و فاکهة و ابا و اوردا فرمود ند که در نماز سجود بر هفت اندام کن قوله تعالی وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ
لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ
فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي
أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ
عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ
صَادِقِينَ قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ
الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ
قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا
تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ
اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ
این ... است از ظرف زمان ماضی باشد و محل او نصب بود و عامل در وی چند چیز مختلفست یکی فعل مقدر کانه قال اذکر یا محمد
اذ قال ربک و زجاج میگوید فعل مقدر اینست ابتدا خلقکم حین قال ربک و شاید که عامل در وی جواب اذ بود و هو قوله قالوا اتجعل
فیها و ظروف ابدا مضاف بود با جمل ... علی الابتداء و خبر الملائکه فرشتگان را واحد ملک باشد و اصل او ... است چنانکه
شاعر گوید فلست لجنی و لکن لملاک تنزل من جو السماء یصوب و اصل او از الوکه بود و ... رسالت باشد و کذلک الملائکة ... قال عدی
بن زید ابلغ النعمان عنی مالکا انه قد طال حبسی و انتظار و قال لبید و غلام ارسلته امه بالوک فبذلنا ما سال ... گفتند
در بعضی مواضع چنانکه امیه بن ابی الصلت میگوید فیها من عباد الله قوم ملائک ذللوا و هم صعاب پس ... ایشان را ...

خوانند که رسولان خدا اند و قولی دیگر آنست که اسم مشتق نیست و این اسم جنس است کالجن والانس انی جاعل یعنی فاعل و خالق [illegible]
یعنی خواهم کردن در زمین خلیفه و خلیفه فعیله باشد بمعنی فاعل من خلف یخلفه اذا قام مقامه برای آنکه قائم مقام مخلف و مخلف
خود باشد از پس او و کلام از خلف مشتق است و از جهة پس بود و خلف گویند جانشین نیک را و جون بد بود خلف گویند قال الله تعالی
فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة قال الشاعر وبقیت فی خلف کجلد الاجرب و خلف کلام بد و خطا باشد در مثل گویند
سکت الفا و نطق خلفا و خلف خلاف باشد و خلف از پستان شتر آنجا بود که [illegible] و خلوف [illegible] بوی دهن باشد
و جمع خلیفه خلائف بود چنانکه گفت ثم جعلناکم خلائف فی الارض و خلفا نیز جمع او بود که ظریف و ظرفا و کریم و کرما برای انک تا [illegible]
برای مبالغه آورده اند قال الله تعالی واذکروا اذ جعلکم خلفا گروهی گفتند آدم را برای آن خلیفه خوانند که از پس فرشتگان بود که در زمین بودند
و عبدالله عباس گفت برای آنکه از پس قومی بود که در زمین بود نام ایشان الجان گفت حسن بصری گفت برای آنکه جماعتی باشند از فرزندان او که بعضی
خلیفه بعضی باشند بعمارة زمین و [illegible] عبدالله مسعود گفت برای آن خلیفه خوانند که او خلیفه خدا بود بحکم کردن از میان
مردمان و اقامة اعلام حق کردن فی الارض لام استغراق جنس است در خبر است که روزی عمر خطاب رضی الله عنه در مسجد رسول صلی الله علیه
و آله بود [illegible] سلمان و طلحه و زبیر و کعب الاحبار [illegible] خلیفه و پادشاه طلحه و زبیر گفتند ما ندانیم سلمان گفت من دانم گفت بگو
گفت خلیفه آن باشد که یعدل فی الرعیة ویقسم بالسویة ویشفق علیهم شفقة الرجل علی اهله ویقضی بکتاب الله گفت آنکه در رعیت عدل کند
و قسمت بسویه و راستی کند و بر رعایا چنان شفقت باشد که بر اهل خود و حکم بکتاب خدا کند کعب الاحبار گفت [illegible]
در میان ما [illegible] سلمان [illegible] و لکن سلطان را [illegible] علم و حکمت [illegible] عمر گفت سلمان [illegible] خلیفه ام یا پادشاه
گفت [illegible] خلیفه [illegible] پادشاهی عمر [illegible]
یعنی فرشتگان اتجعل فیها [illegible] در زمین کسی را که در زمین فساد کند و خون بناحق ریزند و [illegible]
[illegible] بود [illegible] لفظ استفهام است [illegible] قوله تعالی اتجعل فیها من
گفت ایشان [illegible] بوجه تعجب و [illegible] بوجه استفهام
در زمین جماعتی بودند ایشان را جان خوانند چنانکه خدای تعالی گفت والجان خلقناه من قبل من نار السموم ایشان در زمین فساد کردند
و خون بناحق ریختند خدای تعالی فرشتگان را فرستاد تا ایشان را از زمین [illegible] گفتند [illegible]
کردند و گفتند فرشتگان [illegible] خدای تعالی [illegible] آدم [illegible] در زمین خلیفه خواهم کردن که فرزندان
او در زمین فساد و خون بناحق کنند [illegible] بگفتند که تو قومی چنین را پادشاه زمین خواهی کردن و ما تسبیح و تقدیس تو کنیم
مقدسان حضرت تو خدای تعالی گفت من آن دانم که شما ندانید [illegible] عبدالله عباس و عبدالله مسعود [illegible]
[illegible] باشد و تسبیح اصل [illegible] و معنی تنزیه [illegible] بود یعنی ما ترا پاک و منزه میگوئیم [illegible]
باشد [illegible] نعمت [illegible] گفتند تسبیح تعظیم باشد یعنی ما ترا معظم دانیم و مستحق حمد
و شکر شناسیم و گفتند [illegible] قتاده میگوید گفتن سبحان الله [illegible] گفت تسبیح آواز
[illegible] سبحان الله و بحمده [illegible] نبی [illegible]
[illegible] قوله تعالی [illegible] یعنی تا پاک شناسیم [illegible]
پاک [illegible] خدای تعالی گفت انی اعلم ما لا تعلمون من آن دانم که شما ندانید یعنی از صلاح [illegible] عبدالله عباس [illegible]
[illegible] که چون خدای تعالی [illegible] فرشتگان [illegible] ابلیس در میان ایشان بود و این سخن ابلیس گفت با ایشان

خرسلان در [illegible] خلیفه و پادشاه

کرد

صاحب آب

[illegible] معنی اتجعل

ایشان هم

خدای تعالی گفت [illegible] ونحن نسبح بحمدك ونقدس لك
وابلیس [illegible] خدای تعالی [illegible] فرشتگان ندانستند جون گفتند [illegible] خدای تعالی [illegible]
من دانم که شما ندانید از نفاق ابلیس قتاده و حسن بصری گفتند جون خدای تعالی [illegible] آدم را [illegible] فرشتگان گفتند خدای ما خلق نخواهد
[illegible] و خدای تعالی [illegible] بر تفصیل [illegible] که شما ظن [illegible] گفت
[illegible] که شما [illegible] بیاسماء هؤلاء [illegible] قتاده آنست که [illegible]
شما را این علم نیست من آن دانم که شما [illegible]
شما [illegible] دلیل است [illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] لقوله انی جاعل [illegible] و گفت [illegible] خلیفة [illegible] حکایت از موسی علیه السلام هرون اخلفنی فی قومی [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible] لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم [illegible]
[illegible] تا معلوم شود [illegible] قوله تعالی وعلم آدم الاسماء کلها [illegible] تعلیم [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible] قول آنست که [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible] آدم را [illegible] اصطلاح [illegible] آدم [illegible]
[illegible] اصطلاح [illegible] دلیل باشد [illegible]
[illegible] آدم [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] و این قول [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible] آدم را [illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible]
[illegible] اصطلاح [illegible]
[illegible] آدم [illegible] زمین [illegible]
[illegible] مشتق نیست و بعضی گفتند [illegible] مشتق [illegible] آدم [illegible] زمین [illegible]
و بعضی دیگر گفتند [illegible] صاحب کتاب العین گفت [illegible]
[illegible]
کار [illegible] تاکید باشد [illegible]
[illegible] تاکید باشد چنانکه [illegible] فسجد الملائکة کلهم اجمعون [illegible] تاکید است [illegible]
[illegible] نام فرشتگان [illegible] نام فرزندان [illegible]
عبدالرحمن [illegible] عبدالله عباس گفت [illegible] الجن والانس والبقر والغنم [illegible]
[illegible] عبدالله عباس [illegible] قتاده و مجاهد و سعید جبیر [illegible] حتی القصعة والقصیعة [illegible]
[illegible] تاکید [illegible] کل [illegible]
[illegible] علیهم السلام [illegible]
[illegible] قوله ثم عرضهم [illegible] فرشتگان [illegible] بعضی گفتند [illegible]
[illegible] عبدالله عباس [illegible] خدای [illegible] فرشتگان [illegible]
گفت [illegible] عبدالله [illegible]

مردم هم

کذا

که ثم عرضهم و بیان قرآن ضمیر راجع بود با اسما و قوله ثم یک روایت از عبدالله عباس و این قول مجاهد و حسن بصری است که گفت
مسمیات را اشارت کرد و برای آن عرضهم گفت و اگر چه بیشتر نا عاقل بود چه بعضی عقلا که تغلیب دارد عقلا را بر ناعاقلان چنانکه تغلیب
مذکر را بر مونث و اگرچه در عدد مونث بیشتر باشد و این قول درست تر است بلفظ ظاهر یاد کرد و بر اسما نیز و نه را بعبارت اکنون
خلاف کردند در آنچه عرض کرد بیشتر مفسران و اهل علم باشند که بیافرید و حاضر کرد و عرض کرد و گفت نام این چیزها چیست
و گروهی بعضی دیگر گفتند آن چیزها نا آفریده در دل ایشان مصور کرد انبئونی باسماء هؤلاء یعنی این چیزها که در دل شما متصور
و قول اول معتمد است فقال انبئونی گفت یعنی آدم فرشتگان را که خبر دهی مرا و خبر باشد و انبأ و نبأ و نبأه کذا و بکذا و این دو فعل متعدی
به مفعول حذف او یا بدو مفعول تعدی کرده است و خلاف نیست میان محققان در آنکه این امر بر حقیقت نیست چه اگر بودی تکلیف
ما لا یطاق بودی و نشاید تا خدای تعالی این را مرید باشد و نه آدم علیه السلام و بعضی گفتند امر است و لکن مشروط است بشرط که ان کنتم
صادقین گر این شرط حاصل باشد امر است که حاصل نشود امر نبود و خلاف کردند در معنی ان کنتم صادقین قومی گفتند که ان کنتم صادقین
اگر شما راست گفتید که بخاهم در زمین فساد کنند و خون ناحق بریزند و این تعریض باشد بآنکه ما اولیتریم که در زمین خلیفه باشیم بعضی
آنست که اگر شما صادقید در این دعوی که خلافت شما را لایق تر است و این قول سدی است و عبدالله عباس و عبدالله مسعود و قول
دگر آنست که اگر شما راست گوی در آنچه گفتید که همانا ما عالم تر باشیم بر آنکه تقدم بعد کاد و قوله درست تر آنست که معنی آنست که خبر دهید
کما بید و بجای آن گفت ان کنتم صادقین بر آنکه خبر توانید دادن بعجز که خبر چون خبر بود و خبر صدق بود الا بس از آنک
دانند و این قول حسن بصری است و عمرو و عبید و اختیار ابو علی الجبائی و الله اعلم بمراده در خبر چنین آمد که چون خدای تعالی خواست
تا فضل آدم بر فرشتگان نماید بفرمود تا منبری در آسمان هفتم بنهادند و بر بالای آن کرسی نهادند و فرشتگان را حاضر کرد و آدم
فرمود تا بر آن منبر شد و بر سبیل امتحان فرشتگان را گفت انبئونی باسماء هؤلاء سالهای دراز است تا شما این چیزها می بینید خبر دهید مرا
بنام این چیزها اگر پایند ایشان بعجز و قصور اقرار دادند لا علم لنا ما را علم نیست جز آنکه تو آموختی ما را از تسبیح خدای تعالی گفت
اکنون بدانستی که نبید آنی و بپرسید تا شما را خبر دهد ایشان ندر خواستند خدای تعالی گفت انبئهم باسمائهم خبر ده ایشان را بنامها
ایشان آدم علیه السلام خبر داد ایشان را بنامها ایشان و بنامها چیزها حتی القصعة و القصیعة و این کنایت باشد از چیزهای حقیر خدای تعالی
گفت استحقاق آدم خلافت را معلوم شد شما را که فرشتگان گفتند آری خدای ما گفت همه سجده کنید او را و السجود التعظیم و التوقیر
همه فرشتگان سجده کردند و ابلیس در میان ایشان بود او سجده نکرد خدای تعالی او را گفت چرا سجده نکردی او را گفت برای آنکه من از او
بهترم گفت چرا بهتری گفت برای آنکه تو مرا از آتش آفریدی و او را از خاک خلقته تعالی او را براند و بر او لعنت کرد و از صف فرشتگان بیرون کرد
و در آسمانش رها نکرد و آنگه فرشتگان را فرمود تا منبر آدم بر گرفتند و او را در هفت آسمان بگردانیدند تا عجایب هفت آسمان بدید و بر هر آسمان که
رسید از فرشتگان آنجا در می یافت و او را می بردند در هر جای و فوج فوج آدم را بر او بگذشت در آسمانها میگردید و بر افواج فرشتگان
سلام میکرد و میگفت السلام علیکم و رحمة الله و برکاته یا ملائکة الله ایشان در جواب میگفتند و علیک السلام و رحمة الله
و برکاته یا خلیفة الله خدای تعالی گفت آدم را من این سلام تحیت تو و فرزندان تو کردم تا بقیامت و رسول ما صلی الله علیه و آله
گفت السلام تحیة لملتنا و امان لذمتنا و در خبری آمد که این پیش از آن بود که او را بر منبر فرستاد و بر فرشتگان عرضه کرد
و امتحان فرشتگان فرمود او را و الله اعلم قالوا سبحانک لا علم لنا فرشتگان گفتند سبحانک یعنی تسبیحک و سبحان مصدر است
مضاف با مفعول چنانک و معاذ الله و کتاب الله مصدر است مضاف با فاعل و تقدیر چنین است که و عد الله وعدا و کتب کتابا و اینجا
تقدیر چنین است که نسبح تسبیحا یعنی تنزیه میکنیم که چه باشد لا علم لنا نفی جنس است بر آنکه با کرد اسم را بر فتح بلا چنانکه لا رجل
فی الدار یعنی جنس مردان کس نیست هیچ علم نیست ما را الا آنکه تو ما را آموختی ما خلق علما بنصب دلالة و این بر سبیل عجز و قصور گفتند

و نباته بمعنی و جهه
گوید در اکرم
ایشان هم
مع
کذا فضیلت جناب آدم
خلافت جناب آدم

در زیر بار گناه او و یاره اثر آنکه ایشان علم غیب دانند و ایشان را علم باشد جز باعلام و انک انت العلیم الحکیم و علیم از علم بلیغ تر باشد و حکیم
دو معنی دارد یکی عالم بود قائل الامور یکی محکم کار و در هر دو معنی بر تقدیر اول الجمیع بود باصفت ذات و بر دوم راجع بود باصفت فعل
و الحکم بود که بر وجه دوم حمل کنند تا تکرار نباشد چه اگر حمل بر عالم کنند معنی او و علیم یکی باشد پس باید که گفتن حکیم فعیل باشد بمعنی
مفعل چون الیم بمعنی مولم و اصل حکمت و ادب منع باشد من حکمة اللجام برای آنکه منع کند هر حیث را الحمک فاباه که کند چنانک الحکم الحلم
منع کند اسیر را از آنک لغا زده که و خواهد و جریر میگوید ابنی حنیفة احکموا سفهاءکم انی اخاف علیکم ان اغضبا یعنی امنعوا
سفیهان را باز دارید چون ایشان بعجز مقر آمدند و نفی علم کردند از خود خدای تعالی آدم را گفت یا آدم و این منادی مفرد علم است
برای آن مبنی بود بر ضم انبئهم خبر ده ایشان را بنامهای ایشان بر قول آنکه گفتا و دلانامها فرشتگان آموخت و بر قول دیگر آنکه بر
تغلیب گفت چنانک بیان کردیم فی قوله تعالی ثم عرضهم چنانک خدای تعالی گفت والله خالق کل دابة من ماء فمنهم من یمشی علی بطنه
و منهم من یمشی علی رجلین الآیة منهم بر سبیل تغلیب عقلا گفت و الا منها بایست گفتن فلما انباهم باسمائهم چون خبر داد ایشان را بنامها
ایشان خدای تعالی گفت الم اقل لکم نه من گفتم شما را که من غیب آسمانها و زمینها دانم و آنچه شما آشکارا کنید و پنهان دارید گویند غیب
آسمان و زمین چه باشد و هیچ چیز از خدای غایب نباشد گوئیم مراد آنست که آنچه غایب است از شما که حضور و غیبت در حق ایشان معقول
از اجسام چون ما و فرشتگان آنکه از او بر اطلاق غیب خواندند و اگر چه در حق او غیب نیست و علی هذا قوله تعالی عالم الغیب و الشهادة
و هر کجا غیب علی خود دارد نیست تا و یل این باشد و الله اعلم قوله عز و جل و اعلم ما تبدون و ما کنتم تکتمون در وجه قول گفتند
یکی آنک سر و علانیة شما دانم و جمله خبر است از آنک پنهان چنان داند که آشکارا و قول دیگر آنست که عبدالله عباس گفت چون
کالبد آدم علیه السلام از میان مکه و طایف افکنده بود ابلیس با جماعتی فرشتگان بر او بگذشت که بگفت خدای تعالی الخلق خواهد آفرید که چنانکه
باشد که او را بر ما فضل نهند و فرماید که فرمان او برید شما چه کنی گفتند ما سمیع و مطیع باشیم فرمان او را و ابلیس گفت که طاعت نداره
آدم را و هرگز نکرد که اگر مرا بر او مسلط کند هلاک گردانم و اگر او را بر من مسلط کند در عصیان کنم خدای تعالی گفت من آنچه شما اظهار
میکنید از طاعت و انقیاد میدانم و آنچه ابلیس در دل دارد از شقاق و نفاق هم میدانم اگر گویند فرشتگان اینجا دانستند که آدم در آن
خبر که داد راستگوی است و آن نامها چیزها است بر وفق آن است گوئیم لا بد باشد از آنکه خلق تعالی علی از اعلام معجز بیان معروف
بکند که فرشتگان عند آن صدق دعوی او بدانند در اخبار گفت و در تاویلات دلیل است بر فضل علم و تفضیل اهلش بر آنان که بایه
او ندارند در علم و تقدیم فاضل بر مفضول واجب باشد قوله تعالی و اذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم اصل سجود خضوع بود و تذلل
در لغت و تقیص او ترفع و تکبر باشد یقال سجد سجودا و اسجد اسجادا ای ذل راسه من الارض و قیل جعل راسه ساجدا قال الشاعر
فکلتاهما خرت و اسجد راسها کما سجدت نصرانة لم تحنف قال الخر عجم تضل البلق فی حجراته تری الاکم فیها سجدا للحوافر
او خاضعة تحت الحوافر و در شرع عبادت باشد این فعل مخصوص که نهی بر زمین نهادن است و در کتی از ارکان نماز است و معنی
رکن در نماز آن باشد که نماز سوا اگر بقصد بود و اگر بنسیان نماز با سر باید گرفتن و اینجا رکن باشد از واجبات نماز چون
بنسیان رها کند نماز با سر باید گرفتن و سجده در شرع بر چهار وجه بود یکی سجده نماز دوم سجده قرآن و سجده سهو و سجده شکر
اما سجود نماز آنست که معروف است در شرع و سجده قرآن چهار جای واجبست و باقی سنت بر قاری و مستمع در الم تنزیل و در
حم السجده و النجم و اقرا و یازده جا سنت است و بنزدیک ابوحنیفه و شافعی جمله چهارده جایگاه است و بنزدیک ما پانزده و جمله
سنت گویند بر قاری و مستمع و در تفصیل آن خلاف میان ایشان و این چهار سوره را عزایم خوانند و خواندن این سوره ها
حرامست حائض را و جنب را و این چهار سوره در فرایض نشاید خواند بنزدیک ما و این انفراد ماست و سجده سهو هم چهار جای
باید کردن هر که در نماز بنسیان سخن گوید و هر که در دو رکعت نخستین سلام باز دهد بنسیان و هر که شاک بود از میان چهار رکعت

انکم هم

پنج رکعت نماز بجا آورد [illegible] بعد از سلام دو سجده سهو کند [illegible] یک سجده بجا آورده [illegible] و دو رکعت [illegible] سهو [illegible] رکوع [illegible]

بکند [illegible] بعد از آن سجده [illegible] سجده سهو کند [illegible] و مذهب شافعی [illegible] بالقصد [illegible] سجده سهو باید کرد

و مذهب ابو حنیفه [illegible] التفات کند [illegible] و مذهب مالک

[illegible] سجده سهو کند و سجده سهو [illegible] واجبست و مذهب [illegible] و مذهب شافعی [illegible]

ابو حنیفه سنت است اما سجده شکر مستحبست [illegible] چه در اخبار اهل البیت علیهم السلام [illegible]

[illegible] و زیارة الاربعین و التختم بالیمین و تعفیر الجبین و الجهر ببسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

[illegible] زیارة الحسین بن علی علیهما السلام [illegible] زیارة الاربعین [illegible]

[illegible] عبد الله [illegible] صاحب رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

[illegible] فرشتگان [illegible] آدم سجده کنید [illegible]

سجده خلاف کردند بعضی گفتند سجده عبادت بود [illegible] قبله بود [illegible] و بعضی گفتند آدم [illegible]

[illegible] سجده [illegible] قوله تعالی اسجدوا لآدم [illegible] سجده تعظیم و اجلال بود [illegible]

[illegible] قوله تعالی واسجدوا لله الذی خلقهن [illegible] تسجدوا لله الذی [illegible]

که خدای تعالی [illegible] آدم [illegible] سجده [illegible] ابلیس استکبار و انکار

[illegible] آدم [illegible] سجده کرده بود [illegible] عبادة [illegible] فرشتگان

علیهم السلام [illegible] تعظیم سجده [illegible]

[illegible] قوله الا ابلیس [illegible] استثنا [illegible] منقطع [illegible]

[illegible] ابلیس از فرشتگان [illegible] عبد الله [illegible] عباس و عبد الله مسعود و سعید مسیب و قتاده و ابن جریح و [illegible] الطبری

[illegible] فرشتگان بود [illegible] استثنا متصل بود [illegible]

[illegible] منقطع آن باشد که مستثنی از جنس مستثنی منه [illegible]

[illegible] خدای تعالی [illegible] سجده آدم فرشتگان [illegible] ابلیس [illegible]

[illegible] فرشتگان

خدای تعالی گفت [illegible] الا اتباع الظن [illegible] و قال الشاعر [illegible]

[illegible] العیس [illegible]

[illegible] فرشته [illegible] سلطان آسمان [illegible] سلطان زمین [illegible] ما بین السماء الی الارض

[illegible] عبد الله عباس [illegible]

[illegible] عبد الله عباس [illegible]

[illegible] فرشتگان [illegible] ابلیس [illegible]

[illegible] فرشته [illegible] سجده آدم [illegible] منقطع

[illegible] فرشتگان [illegible]

[illegible] فرشتگان روحانی‌اند و طعام و شراب نخورند [illegible] و ابلیس طعام و شراب خورد [illegible]

[illegible] ابلیس [illegible] قول عبد الرحمن بن زید [illegible]

[illegible] خدای تعالی فرشتگان [illegible] ابلیس [illegible] آسمان [illegible]

[illegible] خدای تعالی گفت و اذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس [illegible] فرشتگان [illegible]

آدم را سجده کنید ایشان سجده کردند [illegible] ابلیس [illegible] سجده آدم [illegible] اجماع امت [illegible] ابلیس

مامور بود [illegible] قوله الا تسجد اذ امرتک [illegible]

ابلیس [illegible] خطاب [illegible] سجده [illegible] ابلیس [illegible]

[illegible] و الاعراض [illegible]

[illegible] امتناع [illegible] باشد [illegible]

[illegible] امتناع [illegible] تعالی [illegible]

[illegible] و ابلیس [illegible]

[illegible] من الکافرین [illegible]

[illegible] آنست [illegible] کافر [illegible]

مومن حقیقی [illegible] خدای تعالی [illegible]

[illegible] ابلیس علیه اللعنة

[illegible] سجده آدم [illegible]

[illegible] فرشتگان [illegible] عبد الله عباس و عبد الله بن [illegible]

[illegible] رسول [illegible]

[illegible] خدای تعالی [illegible]

[illegible]

[illegible] خدای تعالی [illegible]

[illegible] ابو هریره و ابو سعید الخدری که رسول صلی الله علیه و آله گفت [illegible] آدم [illegible] سجده [illegible]

[illegible] شیطان [illegible] سجده [illegible]

[illegible] نوح علیه السلام [illegible] نوح گفت یا ابلیس [illegible]

[illegible] ابلیس [illegible] آدم را سجده [illegible]

[illegible] آدم [illegible] سجده [illegible] اخبار [illegible]

[illegible] قوله تعالی و کان من الکافرین قوله تعالی وقلنا

يا آدم اسكن أنت وزوجك الجنة وكلا منها رغدا حيث

شئتما ولا تقربا هذه الشجرة فتكونا من الظالمين فأزلهما الشيطان

[illegible]

۶۹

عنها فأخرجهما مما كانا فيه وقلنا اهبطوا بعضكم لبعض عدو

از آنجا بیرون آورد ایشان را از آنچه بودند در آن و گفتیم ما فرود آیید بعض مر بعض را دشمن

ولكم في الأرض مستقر ومتاع إلى حين فتلقى آدم من ربه كلمات

و شما را در زمین قرارگاهست و برخورداری تا وقتی پس فرا گرفت آدم از خداوند خویش سخنهایی

فتاب عليه إنه هو التواب الرحيم قلنا اهبطوا منها جميعا

پس توبه پذیرفت از او که او توبه پذیر بخشاینده است گفتیم ما فرود آیید از آنجا همه

فإما يأتينكم مني هدى فمن تبع هداي فلا خوف عليهم ولا هم

اگر آید شما را از من هدایتی هر که پیروی کند [illegible] نباشد ترسی بر ایشان و نه ایشان

يحزنون والذين كفروا وكذبوا بآياتنا أولئك أصحاب النار

اندوهگین شوند و آنان که کافر شوند و دروغ دارند آیتهای ما ایشان اهل دوزخ

هم فيها خالدون

و ایشان در آنجا همیشه باشند

[illegible]

۶۸

من الظالمين يعني من الناقصين حظهم من الثواب يعني اگر چنين كني حظ و نصيب خود از ثواب نقصان كرده باشي و ظلم در كلام عرب يعني
نقصان بود چنين كه خداي تعالى ميگويد آتت اكلها ولم تظلم منه شيئا اي لم تنقص در جمله ايشان را انكه گفت مراد باين صغيرهات
از معتزليان قول ايشان باطل است بانك صغيره هم چنانك كبيره ممنوعست در حق انبيا عليهم السلام چه او نيز قبيح است و معصيت است و اگر
خداست جل جلاله و امتناع در حق انبيا صلوات الله عليهم از كبائر و صغائر برابر [illegible] است از قبول قول ايشان و مرجع درباب
[illegible]

مفعول باشد و نوعی دیگر آن بود که آنک فاعل بود صحیح باشد که مفعول باشد و آنک مفعول بود فاعل باشد چنانک اکلت الطعام و شربت الماء
صحیح نبود که آب شارب بود و طعام آکل و نوعی سیم آنک اسناد فعل با فاعل بجای اسناد او باشد با مفعول و معنی مختلف نشود و آن فعلی
چند مخصوص بود چون بلغ و نال و اصاب و ادرک و تلقی تقول بلغنی کذا و بلغته و نالنی کذا و نلته و اصابنی خیر و اصبته و ادرکنی الشی
و ادرکته و تلقانی فلان و تلقیته و علی هذا قراءة عبدالله مسعود در قوله لا ینال عهدی الظالمون چنانک عهد مفعول به باشد و ظالمون
فاعل باشد کلمات جمع کلمه باشد و کلمه [illegible] لفظی باشد که دلیل معنی کند بوضع و عرب کلمه گویند و قصیده خواهند و نیز خطبه خواهند
یقولون قال زهیر فی کلمته و قس فی کلمته ای فی قصیدته و خطبته خلاف کردند در این کلمات حسن بصری و مجاهد و قتاده و ابن زید گفتند
کلمات این بود که ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین و محمد بن کعب القرظی گفت کلمات این بود که گفت اللهم لا اله
الا انت سبحانک و بحمدک رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی انک انت خیر الغافرین اللهم لا اله الا انت سبحانک و بحمدک رب انی ظلمت نفسی فتب علی
انک انت التواب الرحیم عبدالله عباس گفت کلمات این بود که گفت بار خدایا مرا تو [illegible] بدست قدرت گفت بلی گفت بار خدایا در من روح
در من تو دمیدی گفت بلی گفت بار خدایا تو مرا در بهشت نشاندی گفت بلی گفت بار خدایا رحمت تو بر خشم تو سابق کردی گفت بلی [illegible]
گفت بار خدایا اگر توبه کنم مرا با بهشت بری گفت بلی گفت [illegible] توبه کردم کلمات این بود عبید بن عمیر گفت کلمات این بود که گفت بار خدایا این کار که
از من بیامد بقضا و قدر تو بود یا من کردم خدای تعالی گفت لا بل بقضا و قدر من [illegible] گفت بار خدایا چون [illegible]
بر من قضا کردی [illegible] خود مرا از بهشت بیرون کردی توبه من بپذیر گفت پذیرفتم عجب از عقل کسانی که چنین سخن گفتند و دلالت
اندیشه نکنند که بر این قاعده این گناه خدای کرده باشد توبه او را باید کردن و عذر او را باید خواستن و آدم را قبول کردن فنعوذ بالله
من مثل هذه المقالات بل الضلالات در اخبار اهل البیت علیهم السلام چنین آمد که چون خدای تعالی آدم را بیافرید و روح در او دمید
چشم باز کرد [illegible] عطسه داد حق تعالی او را الهام داد تا گفت الحمد لله خدای تعالی او را گفت یرحمک ربک و لذلک خلقتک خدای [illegible]
[illegible] بر ساق عرش نگرید اشباحی دید [illegible] گفت بار خدایا [illegible] محمد و علی و فاطمة
والحسن والحسین آدم گفت بار خدایا پیش از من [illegible] از خلق آفریده گفت [illegible] گفت اینان کیاند گفت فرزندان تواند و لولاهم ما خلقتک [illegible]
ایشان [illegible] گفت بار خدایا [illegible]
[illegible] چون آن زلت از وی برفت و خواست تا از آن توبه کند [illegible] گفت بار خدایا بحق محمد و علی و فاطمة
والحسن والحسین الا تبت علی فتاب علیه [illegible] خدای تعالی [illegible] توبه قبول کرد فذلک الکلمات گفت خدای تعالی
[illegible] بگریست [illegible] چنین [illegible] آدم از شرم آن [illegible] سال [illegible]
البکا [illegible] طعام و شراب نخورد و [illegible] سال [illegible]
[illegible] و [illegible] خدای تعالی [illegible] ایشان [illegible]
در [illegible] و [illegible]
[illegible] یا [illegible]
[illegible] الذنوب [illegible] ان الله [illegible] الدنیا [illegible]
[illegible] رسول صلی الله علیه و آله گفت توبوا الی ربکم فانی اتوب الیه
فی کل یوم مائة مرة توبه کنی [illegible] و همچنین گفت علیه السلام ما اصر من استغفر و ان عاد فی الیوم سبعین مرة
[illegible] استغفار کند [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible] استغفار [illegible] گفت باید که استغفار [illegible] شیطان [illegible] استغفار [illegible]

۷۲

چنانک [illegible] توبه کرد [illegible] فی قوله فتاب علیه [illegible] توبه در لغت رجوع باشد یقال تاب و ثاب و آب و اناب و
و عاد اذا رجع چون بنده توبه کند گویند تاب الی الله چون خدای تعالی قبول توبه کند گویند تاب الله علیه [illegible] تا گویند
قال تواب گویند [illegible] از توبه تائبان باشد و در شرع توبه پشیمانی باشد [illegible] و عزم [illegible]
نشود [illegible] خلاف [illegible] که اجماع امت است بر اسقاط عقاب عندان و قبول توبه [illegible] باشد
از خدای تعالی [illegible] ثواب [illegible] باسقاط عذاب و توبه [illegible] با خدای تعالی [illegible] انقطاع و خضوع [illegible] باشد
دعوی قبول خدای تعالی توبه ایشان [illegible] طاعت [illegible] فتاب علیه [illegible]
ثابت نشود تا باسقاط حاجت باشد و نزدیک ما توبه اسقاط عقاب نکند بل خدای تعالی اسقاط کند عقاب را عند توبه [illegible]
و نزدیک معتزله بر خدای واجب بود قبول توبه یعنی اسقاط عقاب و توبه از ترک واجب باشد و فعل قبیح و نیز از ترک مندوب
صحیح بود بمعنی رجوع الی [illegible] انبیا علیهم السلام [illegible] باشد و توبه [illegible] باقامة موضع مغصوب درست باشد و توبه
از قتل عمد و تسلیم نفس با اولیا مقتول درست باشد [illegible] موجب [illegible] درست باشد نزدیک بعضی اصحاب ما [illegible]
جمله [illegible] توبه از بعضی معاصی [illegible] درست باشد [illegible]
[illegible] و [illegible] از [illegible] قبیح [illegible]
[illegible] باشد و این [illegible] باب [illegible]
و [illegible] درست [illegible] توبه [illegible] اسقاط عقاب [illegible] باجماع [illegible]
عقاب [illegible] اسقاط [illegible]
در [illegible] توبه [illegible] اسقاط [illegible] عقاب [illegible]
در [illegible] توبه [illegible] بعضی معاصی [illegible] بعضی [illegible]
[illegible] باجماع درست [illegible]
باید که درست باشد [illegible] توبه [illegible]
که [illegible] عقاب [illegible]
نقل و شرع و دلیل [illegible] اجماع [illegible] والله ولی التوفیق [illegible]
و در اسلام [illegible] الاسلام یجب ما قبله [illegible]
[illegible] باشد [illegible] واجب باشد [illegible] توبه [illegible]
[illegible] توبه [illegible] خدای تعالی [illegible] درست [illegible]
[illegible] اصنام و توبه [illegible] درست آید [illegible] قیامت [illegible]
گفت ان الله یقبل توبة العبد ما لم یغرغر [illegible] توبه [illegible] باشد [illegible]
[illegible] توبه [illegible] فی قوله تعالی [illegible] ظلمنا انفسنا [illegible] فتاب علیه [illegible]
بالواحد عن الاثنین چنانک و اذا رأوا تجارة او لهوا انفضوا الیها و قوله والله و رسوله احق ان یرضوه و قوله والذین یکنزون الذهب
والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله [illegible] و شاعر گفت [illegible]
[illegible] انه هو التواب الرحیم [illegible] باشد [illegible]
[illegible] قوله تعالی قلنا اهبطوا منها جمیعا [illegible]

۷۳

چنانکه از عهد [illegible] چنانکه شاکر گفت [illegible] وجواب دیگر آنست که اهبطوا اول نزول حواست از بهشت باسمان دنیا و دوم نزول
حواست از آسمان دنیا بر زمین [illegible] آدم را اهبطوا و حوا را و ابلیس را منها من الجنة [illegible] جمیعا تأکید است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ان [illegible]
٣٨ [illegible] قوله تعالی یا بنی اسرائیل اذکروا

نعمتی التی انعمت علیکم واوفوا بعهدی اوف بعهدکم و
ایای فارهبون وآمنوا بما انزلت مصدقا لما معکم ولا تکونوا
اول کافر به ولا تشتروا بآیاتی ثمنا قلیلا وایای فاتقون ولا
تلبسوا الحق بالباطل وتکتموا الحق وانتم تعلمون واقیموا
الصلوة وآتوا الزکوة وارکعوا مع الراکعین اتأمرون الناس
بالبر وتنسون انفسکم وانتم تتلون الکتاب افلا تعقلون
واستعینوا بالصبر والصلوة وانها لکبیرة الا علی الخاشعین
الذین یظنون انهم ملاقوا ربهم وانهم الیه راجعون

[illegible]

درتره وقصد آن با لمحه وان روایت هشام است از عبدالله عباس وابوالعالیه گفت مراد بنعمتها آنست که در اتیه میکرد گفت اذکروا نعمة الله علیکم
اذ جعل فیکم انبیاء وجعلکم ملوکا وآتیکم مالم یؤت احدا من العالمین خدای تعالی ایشانرا این نعمتها یاد داد بدان تا شکر آن بگذارند و دیگر معنی
نعمتها آنست که تصدیق رسول علیه السلام در آنست چون توریة وانجیل و زبور و کتابها منزل بر پیغمبران ایشان پس در جمله این نعمتها که
منتظرات وجوب تصدیق پیغمبر ما علیه السلام و این قول امامست [illegible] اذکروا نعمتی التی انعمت
[illegible] ایشان [illegible] نعمتها معنی آنست
که در تشریف وتفضیل داده وتشریف بدان تفضیل [illegible] قوله تعالی [illegible] وفی بعهده [illegible]
واوفی علی کذا ای اشرف علیه واوفی علی کذا ای زاد علیه [illegible] ای اعطاه تاما [illegible] وشاعر گوید فی الجمع بین اللغتین
اما ابن عوف فقد اوفی بذمته کما وفی بقلاص النجم حادرها ومراد بعهد ان عهدهاست که خدای تعالی بر ایشان گرفت در کتب ایشان
که خدای تعالی را پرستند [illegible] وتحریف نکنند کتاب را و ذکر رسول ما علیه السلام و صفت و نعت او پنهان نکنند چنانکه
گفت واذ اخذ الله میثاق الذین اوتوا الکتاب لتبیننه للناس ولا تکتمونه و این روایت ضحاک است از عبدالله عباس [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] ثواب [illegible] تاکید ایجاب
[illegible]
ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم واموالهم الی قوله [illegible] ومن اوفی بعهده من الله سعید جبیر گفت از عبدالله عباس که مراد آنست که
در گردن ایشان کرد از ایمان برسول علیه السلام [illegible] الذین یتبعون الرسول النبی الامی
الذی یجدونه مکتوبا عندهم [illegible] ویضع عنهم اصرهم والاغلال التی کانت علیهم [illegible]
سورة المائده گفت ولقد اخذ الله میثاق بنی اسرائیل وبعثنا منهم اثنی عشر نقیبا الی قوله لاکفرن عنکم سیاتکم [illegible]
[illegible]

[illegible]

در آنکه چه بود که ایشان می دانستند یعنی گفتند می دانیم که قول شما باطل است و قول محمد حق است قوله و کذبوا آنست که شما می آیید گفت بعث و نشر و حساب و
کتاب حق است قوله کذا آنست که شما می آیید که محمد حق است و صادق است از آنکه نام او و نعت او و سیرا و در کتابها خود شناخته اند و در آنجه
دلیل باشد بر صحت قول اصحاب معارف برای آنکه این آیه خبر است بجماعتی علما و احبار جهودان که ایشان وصف رسول علیه السلام از توریة شناخته بودند
و پنهان می داشتند باز جهت ریاست را که گویند چون دانستند نه مومن باشند جواب گوییم دانستن تنها ایمان نبود تا تصدیق با او نبود و چون
تصدیق و جحود باشد ایمان نباشد و عمل که برای مستحق ثواب شوند و اقیموا الصلوة و اتوا الزکوة قدیم جل جلاله چون ایشان را نهی کرد از بیع
در آیة مقدم رفت در آیه امر کرد ایشان را بنماز و زکوة و کلام در صلوة و اصل و اشتقاق او برفت فی قوله یقیمون الصلوة و مجید بود
معنی اقامت و جهی باشد اعاده از او اتوا الزکوة و ایتا اعطا باشد و ایتا آمدن باشد و اتاوة خراج باشد و اتیت الرجل اذا جئته
و اتیت الامر اذا فعلته و اتیت المراة اذا جامعتها و زکوة در لغت نما و زیادت باشد یقال زکا الزرع اذا نما و زاد و صاحب کتاب العین گوید
اصل زکوة طهارت و پاکی باشد من النفس الزکیة و من التزکیه و من قوله تعالی خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تزکیهم بها و در زکوة معنی
نما شاعر گوید المال یزکو ابک مستکثرا یختال قد اشرف للناظر و مصدر او زکا باشد ممدود و عرب گویند هذا لا یزکو ابک ای لا یلیق بک
و فلان زکا النقد ای حاضره و عتیده و زکا مقصور جفت بود و خسا طاق بود قال الشاعر کانوا خسا و زکا من دون اربعة لم یخلقوا و جدود
الناس تعتلج و ارکعوا مع الراکعین رکوع و انخفاض و انحنا نظایر باشد در لغت و رکع تعیش اذا افتقر بود قال الشاعر لا تهین الفقیر علک
ان ترکع یوما و الدهر قد رفعه صاحب العین گفت هر چه بروی در افتد که زانویش بزمین در رسد گرفته او را راکع گویند و لبید گوید
اخبر اخبار القرون التی مضت ادب کانی کلما قمت راکع و در شرع هم چنین دوتا شدن باشد و برای آن رکوع را تخصیص کرد از آنکه
نماز کردن نماز که جهودان کردند رکوع نبود و قوله دیگر برای عظم موقع او از نماز تخصیص کرد و چه عبارت گفتند در جمله قیام و قرائة
در رکوع و سجود بیک رکعت در رکعتی یک بار در رکوع عبرت باشد اگر گویند چون بگفت اقیموا الصلوة و رکوع در این داخل باشد بار دیگر گفتن و اعم
تکرار باشد و در فایده نبود جواب آنست که گوییم خطاب با جهودانست که ایشان در نماز رکوع نکنند جواب دیگر آنست که تخصیص
بذکر و این چنانکه و ملائکته و رسله و جبرئیل و میکائیل و جواب دیگر آنست که مراد ما مر باو نماز جماعتست لقوله مع الراکعین و در اول
آیه مراد بر اقامت نماز آنست تا کلّی او نباشد و هر یکی مستقل به بیفاید حتی اما اخبار در باب نماز و زکوة و ترغیب بر فعل آن و وعید
بر ترک آن بی اندازه است طرفی گفته شود امیر المومنین علیه السلام روایت کند از ابو هریره که یک روز رسول علیه السلام نشسته بود با جماعتی
صحابه و اصحاب وی در آن جمله احبار جهودان در آمدند و گفتند ما از تو مسائلی خواهیم پرسید و گفتند جز پیغمبر مرسل یا فرشته مقرب نداند
اگر جواب دهی ما بدانیم که تو پیغامبر خدای رسول علیه السلام گفت بپرسید گفتند یا محمد خبر ده ما را از پنج نماز که خدای تعالی آن را واجب کرد
در شبانروزی فرموده است پنج وقت این اوقات را چه اختصاص است و تفصیل آن بر ما بگو و تنها رسول علیه السلام گفت اما نماز پیشین آن
که خدای تعالی جل جلاله در میان آسمان دنیا حلقه است که هر گاه که آفتاب بدان حلقه بگذرد شود هر چه در آسمان و زمین است خدا را
تسبیح کند و درهای آسمان بر کشایند و دعا در آن وقت اجابت کنند خدای تعالی خواست تا امت من در آن وقت در آن خیر مشارک باشند و اما
نماز دیگر آن ساعت که ابلیس آدم را وسوسه کرد خدای تعالی مرا امت مرا نماز فرمود در آن وقت رغم شیطان را و باز داشت کید او را
و اما نماز شام آن وقت که خدای تعالی توبه آدم قبول کرد خدای تعالی خواست تا امت من نیز در این وقت یاد کنند او را و شکر او را
انگار کرده و اما نماز خفتن از وقت نماز شام است خدای تعالی خواست تا امت من موافق باشند ایشان را در عبادة و اما نماز بامداد
آفتاب که بر آید از میان دو سرون شیطان بر آید و کافران او را سجده کنند خدای تعالی خواست تا امت من او را سجده کنند پیش از آنکه کافران
شیطان را سجده کنند این خبر گفتند راست گفتی و هر چه ایمان آوردند و در خبر است که رسول صلی الله علیه و آله گفت ان افضل الرایعین
بعد المعرفة الصلاة و اول ما یحاسب العبد علیها فان قبلت قبل ما سواها و ان ردت رد ما سواها گفت اول ما بعید که بر بنده هست پس

اوقات نماز
فضیلت نماز
۲۸
بر شناخت خدای تعالی نماز است و اول چیزی که او را بدان حساب کنند اگر نمازش قبول کنند کارهاش قبول کنند و اگر نمازش رد کنند همه
کارهاش رد کنند و در خبری دیگر آمده است از انس مالک از رسول علیه السلام که گفت اول چیزی که خدای تعالی فریضه کرد بر خلقان نماز است و آخر چیز
کار بگذارند بر ایشان نماز است و اول چیزی که بدان حساب کنند نماز است و گفت علیه السلام الصلوة قربان کل تقی گفت نماز قربان هر پرهیزگاری
و گفت بین العبد و بین الکفر ترک الصلوة از میان بنده و کفر آنست که نماز رها کند و گفت علیه السلام موضع الصلوة من الدین کموضع الراس من الجسد
گفت جای نماز از دین جای سر است از تن و حسن بصری روایت کند از انس مالک که گفت رسول صلی الله علیه و آله گفت چون بنده بنماز برخیزد
در بهشت را باز کند و چون گوید الله اکبر از گناه بدر آید چنانکه آن روز که مادر بزاد و چون گوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم خدای تعالی بر موی که
بر تن او باشد عبادت یک سال بنویسد او را و چون فاتحة الکتاب بخواند همچنان باشد که حج و عمره کرده و چون برکوع شود همچنان بود که
سنگ خود را به صدقه داده و چون گوید سبحان ربی العظیم و همچنان باشد که هر کتابی که خدای تعالی از آسمان فرستاد بر خوانده و چون
گوید سمع الله لمن حمده خدای تعالی برحمت بدو نگرد و چون بسجود رود خدای بعدد هر شیطانی و جنی حسنتش بنویسد و چون گوید سبحان
ربی الاعلی همچنان باشد که هر حرفی که در قرآن هست بنده آزاد کرده و چون بتشهد بنشیند خدای تعالی ثواب صابران بدهد
و چون سلام باز دهد خدای درهای بهشت بر گشاید و گوید بنده هر در که خواهی در بهشت رو ابو هریره روایت کند که رسول علیه السلام گفت الصلوة
کفارة الخطایا ثم قرا ان الحسنات یذهبن السیئات گفت نماز کفارة گناهان باشد و این آیه بر خواند که حسنات سیئات را ببرد و
عبدالله بن مسعود روایت کند گفت رسول علیه السلام شنیدم که چون مرد در نماز ایستد و تکبیر افتتاح کند جمله گناهان او باید
و بر سر دوش وی بایستد چنانکه برکوع و سجود می شود گناهان از وی می افتد و معاذ جبل روایت کند که مردی بنزدیک رسول
گفت یا رسول الله چگونه مردی که با زنی نامحرم بخلوت بنشیند هر چه از میان مردان و زنان باشد از میان ایشان برود مگر مواقعه
خدای تعالی این آیه فرستاد که و اقم الصلوة طرفی النهار و زلفا من اللیل ان الحسنات یذهبن السیئات رسول علیه السلام گفت باید که برخیزد
وضو تمام باز کند و دو رکعت نماز کند تا گناهان او ببرد صحابه گفتند یا رسول الله این او راست خاص یا جمله امت را عام گفت بل جمله
مومنان را امت عام ابو هریره گفت رسول صلی الله علیه و سلم مثل زد که مثال نماز کردن مردی که او در میان خانه غسل کند تا خاک آلود شود
باید که بر سر آن جوی یا مانند آن بنشیند هر گاه که آب در وی شود و هر کرّه که باب فرو شود تا آب اندام او را از خاک پاک کند
همچنین نماز گناهان را فرو می شوید چنانکه آب خاک را از اندام مرد و معاذ روایت کند که رسول را علیه السلام گفت که کدام عمل فاضلتر است
گفت نماز بوقت خود که نماز ستون دین است و هر چیزی که بنده را چون بنده را در گور نهند چهار آتش بیاید و چهار چیز او را منع کند نماز بیاید یکی را
منع کند و روزه بیاید یکی را بنشاند و صدقه بیاید یکی را منع کند و صبر بیاید یکی را که بماند و کعب الاحبار گفت در کتاب او نازل است که
خدای تعالی گفت سه چیز هست که هر که بر آن محافظت کند او بنده من است حقا و هر که آن را ضایع کند او دشمن من است حقا نماز و روزه
و غسل جنابت و بعضی صحابه در وعظ گفت ای یحیان برای خویشتن روز آتش عظیم برافروزید چون وقت نماز در آید بر خیزید و آن آتش را هم
محو و خراب کنی بیک ساعت بنجان تا مامون بود و امیر المومنین علیه السلام چون وقت نماز در آمدی گونه رویش بگردیدی و مضطرب شدی
گفتندی ترا چه بود گفتی وقت گزاردن امانتی در آمد که خدای تعالی را عرض کرد و بر آسمانها و زمینها و کوهها از آن بترسیدند و با رستند
بپذرفتن تا من چگونه خواهم گزاردن اما اخبار در باب زکوة حدیث در هر کجا باشد هر جا و هر طرفی گفته شود ان شا الله عز و جل اما زکوة
رسول علیه السلام می گوید الزکوة قنطرة الاسلام زکوة پل اسلامست و امیر المومنین علیه السلام روایت کند که رسول صلی الله علیه و آله در خطبه
وداع گفت ایها الناس ادوا زکوة اموالکم ای مردمان زکوة مال بدهید هر که زکوة ندهد نماز شود او را و هر که نماز نبود او را دین نبود او را و هر که
دین نبود او را حج و جهاد نبود و الله و رسول علیه السلام عمال الصالح و اهل دوزخ بر من عرضه کردند اول کسی که در بهشت رسد سه کس را
یافتم شهید او بنده مملوک که عبادت خدای نیکو کند و خواجه خود را نصیحت کند و درویش متعفف صاحب عیال و اول کس از اهل دوزخ

هر کس که ایمانم امیر و تسلط را و مال داری دیگر زکوة مال نه دهد و در روز محشر و از جنبه چیزی هست که چون تو انگران زکوة مال نه دهد
خدای تعالی با لقا از آسمان بازگیرد و رسول علیه السلام گفت ما طلعت شمس قط الا بجنبیها ملکان یقولان اللهم عجل لمنفق خلفا و لممسک تلفا یعنی
آفتاب بر نیاید و الا به پهلوهای او دو فرشته ایستاده می گویند بار خدایا هر که دهد و بخشد او را عوض ده و هر بخیل و ممسک را هلاک ده ما آمر
عز و جل اتامرون الناس بالبر خطاب در قول قائل باشد از آنکه دو نوع فعل را امامی کنند آن دریغ اتکم بود و از آنکه مجوز باید و در او بنا بر جمع
و لام استغراق جنس راست بر هر کاری نیکو بود و اسم است شامل جمله طاعات را از واجبات و مندوبات و گفته اند مراد صدقه است من قوله
بر فی یمینه ای صدق و بر ضد فجور باشد من قول الشاعر انا اقتسمنا خطتینا بیننا فحملت برة و احتملت فجار و مناطه البر فی الخود ملاذ
بر معنی بر والده و ضد آن عقوق باشد و بر بمعنی صله و احسان باشد و معنی استفهام در آیة تقریع و ملامت است انامرکم بمعروف کنند
مردمان و ایشان را آنکه گویند بکار نکنند عبدالله عباس گفت مراد آنست که اهل کتاب تحریض کردندی بر تمسک با حکام توریة و انجیل
و ایشان بکار نکنندی و جماعتی مفسران گفته اند مر اطاعت فرمودندی و خود نکردندی قوم دیگر گفتند مردم را صدقه دادن فرمودندی
و ایشان ندادندی و حسن بصری و ابن جریج گفتند مراد منافقان اند که بظاهر امر معروف کردندی و در باطن منکر کردندی و اولی تر
آن باشد بر عموم برای آنکه تا فایده بیان آیة قول باشد که شامل است هر دو را و خلف و اما نسیان در آیة اگر حمل کنند بر ضد
ذکر حقیقة نباشد بر توسع و مجاز باشد برای آنکه نسیان مزیل تکلیف است و با زوال تکلیف ملامت نباشد و آیة وارد است در مورد ملامت اولی
آن بود که حمل کنند بر ترک چنان که در قصه آدم علیه السلام برفت فنسی و لم نجد له عزما یعنی ترک نام برحقیقة باشد و هم بلیغ تر باشد در باب ملامت
و انتم تتلون الکتاب و او حال را باشد و جمله حالی است که شما کتاب می خوانید یعنی توریة از این وجه حمل باید کردن بر اهل کتاب و لیکن دلالت
مر توریة را فستاند ذکر رسول صلی الله علیه و آله و ذکر تحریض و ترغیب بر صدقات و زکوة و انواع میره از صله رحم و جز آن و لیکن ضمیر نوع
منفصل باشد تتلون من تلوت القرآن قرآن خواندم و اصل او تتبع باشد من قولهم تلوت الرجل اذا تبعته انکه بر سبیل انکار گفت افلا تعقلون
فها عقل ایشان را بعنوان انکار بر ما قال او باشد که خیری دیگری را فرماید و نفس خویشتن را از آن محروم کند و گفته اند معنی آنست که بنگارید عاقلان
باشند که تو کسی را چیزی فرمائی و غرض تو آن باشد تا او بدان کار کند انگه تو نکنی او و داعی نباشد بکردن بل بمنزله آن بود که نقض غرض خود
کرده باشی و عاقلان چنین کار نکنند و قول دیگر آنست که معنی چنین است که شما استعمال عقل می کنید که چنین کردن با عقل در نمی رود چنانکه
شاعر گفت لا تنه عن خلق و تاتی مثله عار علیک اذا فعلت عظیم و انس مالک روایت کند از رسول صلی الله علیه و آله که گفت شب معراج
کسی را با مقاریض آتشین لبهای ایشان می برید گفتم یا جبرئیل
اینان کیانند گفت هؤلاء خطباء امتک یقولون ما لا یفعلون و یامرون الناس بالبر و ینسون انفسهم اینان خطیبانند که
و بدان کار نکردند و مردمان را امر معروف کردند و خویشتن کار نبستند و ابوهریره روایت کند که رسول علیه السلام گفت ان اشد الناس
عذابا یوم القیمة عالم لم ینفعه الله بعلمه سخت ترین عقوبات بعالمی باشد عذاب که او را علم خود منفعت نبود و جندب بن عبدالله روایت
روایت کند که رسول علیه السلام گفت مثل آنکس که مردم را خیر آموزد و او کار نبندد و مثل چراغ باشد که خویشتن می سوزد و دیگران را می افروزد
و چنان بود که شاعر گفت و من یعظ الرجال بغیر حق یحفظ عنه و عوله مضیع کذا جعل الله فی المجاهدة و ولایة له فیه مطیع فلیعقد
کسبت یداه سواء و ذلک الغبن القطیع و عبدالله مسعود روایت کند که رسول علیه السلام گفت روز قیامت مرد را رها نکنند که قدم از
قدم بردارد تا از چهار چیز بپرسند از جوانی که بچه بسر برده و از عمر که در چه صرف کرده و از مال که از کجا کسب کرده و کجا خرج
کرده و از علم که بدان کار کرده یا نکرده و انشد محمد بن الجهم اذا انت لم ینفعک علمک لم تجد لعلمک مخلوقا من الناس یقبله و ان ما کلعم
الذی قد حملته اتاک الله من یحتنیه و یجله و مالک دینار گفت خدای تعالی وحی کرد بعیسی بن مریم علیه السلام که یا عیسی عظ نفسک ثم عظ الناس را
و الا فاستحی منی وعظ شو که متعظ نشوی از من شرم دار و حسن بصری این بیت بسیار تمثل کردی و الذا العالم لم یعمل بما صار حجة علیه و لم یعذر بالذی جاء به

اما حد عقل عبارت بود از مجموع علومی که چون حاصل آید مرد را کمال باشد و صحیح بود علم اکتساب کردن و از خدای تعالی نیکو بود که او را تکلیف کند
چه در شرائط تکلیف حاصل بود و استغنا تا او از عقال تا قرب بود چه عقل را قال باشد و منع کند از بسیاری کارها چنانکه عقال منع کند شتر را
از رفتن و در کار آن علوم اکتسابی با وستمعقل باشد و بسته و بیرار از بی عقل خواهد که چون را باز دارد از آنکه در بجنبه شود و عقل بمعنی
در کلام عرب چنانکه شاعر گفت فلا تاخذوا عقلا من القوم اننی من العار یبقی و المعاقل تذهب اگر گویند آن علوم چیست که چون مجتمع شود او را
عقل خوانند گوئیم اول علم است بوجود و احوال خود چنانکه هر کس از وجود خود داند و داند که حالات بر صفت مدرکی و ادراک مدرکات
بکند بر آن وجه که آن باشد و آنی از خویشتن یابد که علم بود با تسعا آنکه ادراک آن بکند با سلامت احوالش دیگر علم بود بدانکه اگر مدرکی
دیگر موجود بود و علم ادراک کرده و علم باشد بقسمتهای مترددی چنانکه داند که ذات خالی نبود از آنکه بوصفی بود یا نبود دیگر علم باشد
بسیار چیزها عند الاختیار چنانکه داند که اگر نه بسیار شکست شود و آتش بسوزد و مانند این و علم به تعلق فعل به فاعل در باب
دیگر علم به قصد مخاطب چون خطاب او شنود و دیگر علم به امور جلی و مانند آن یا قریبه بدان دیگر علم بحسن بسیاری محسنات عقلی و قبح
واجبات عقلی و جواز مجوزات عقلی و استحاله مستحیلات عقلی و این اجزا اجزاء علوم عقل بود و هر جزء را از اجزای علوم عقل که ذکر نمی
کرده شد خدای را بدین عبارات از انواع تکلیف عقلی او زید که وی آن قبیح بود و در حکمت او تکلیف کردن بدان نوع و استقصاء کلام در این معنی
در کتب اصول مشروح است و اطناب کردن در این کتاب در این باب از غرض مقصود خارج بود قوله تعالی و استعینوا بالصبر و الصلوة
جمله مکلفان را باستعانت و طلب یاری کردن از خدای تعالی و این سین را طلب خوانند و استعانت طلب یاری کردن باشد و اعانت
یاری دادن باشد و معنی آنست که از خدای تعالی الطاف خواهید که شما را بطاعت نزدیک کنند و از معصیت باز دارند و خلاف کرده اند در آنکه
خطاب با کیست بیشتر مفسران گفتند خطاب با اهل کتاب است از جهودان و ترسایان چه آیات اول در حق ایشانست چون ایشان را
طمع کرد از آنکه بطمع ریاست و معظم دنیا حق را باطل پوشند و چیزی نگویند و بدان کار نکنند در این آیه گفت دست از آن بدارید و بنماز
و روزه تمسک کنید و بعضی دیگر گفتند خطاب با اصحاب رسول است علیه السلام چه ایشان خود نماز و روزه و شرع را می شناختند چگونه گوید
ایشان را که استعانت کنید با دهر بود و آنکه آیات متقدم در حق ایشان باشد منع نکند که این آیة خطاب با رسول باشد علیه السلام که معلوم
حمل کرده اند که اولی تر آنست که حبس نفس باشد بر بلا و حبس کان بود را و از آنجاست حدیث رسول علیه السلام که گفت در حق مردی که مردی را بسته
کرده تا دیگری او را بکشت اقتلوا القاتل و اصبروا الصابر گفت قاتل را بباید کشتن و آنکه او را باز داشت آنکه در حبس کنند تا خود در زندان
بمیرد اشتر را تا بمیرد شرع آیت که حابس را در زندان مخلد باز دارند تا بمیرد و حبس را صبر خوانند و حابس را صابر و آنکه نهی کرد علیه السلام عن قتل الصبر
صبر آن باشد که کسی را حال باز دارند و تیر و نیزه زنند تا بمیرد و فی حدیث ذبح البهیمة صبرا و گفته اند که صبر را صبر گفت معنی آنست که
تلخ و ترش باشد چنانکه یکی را بکشتند و یکی در وی نگرد و صبر جزع بود و شاعر گوید فان تصبرا فالصبر خیر مغبة و ان تجزعا فالامر
ما تریان و صبر بر سه وجه بود یکی صبر بر طاعت و یکی صبر از معصیت و یکی صبر بر مصیبت و گفته اند مراد بصبر در این آیة روزه است چه روزه صبر
در روزه حاصل است و تقدیم جل جلاله روزه داشتن را صبر خواند فی قوله تعالی و جزاهم بما صبروا ای بما صاموا و گفت تا مسلم و صاحب باشد
و از بعموم حمل کنند تا جمله داخل باشد در آن اولی تر بود و فایده بیشتر و صلاة در قول گفتند یکی دعا و دیگر نماز و حمل بر نماز کردن اولی تر بود
چه در شرع این لفظ از اصل وضع بر عبادات مخصوص کرده باین افعال مخصوصه و کنایه راجع است با نماز اگر چه دو چیز گفته بیشتر
از صبر و صلاة برای وجد ایکی آنکه موقع نماز بیشتر است از صبر و هم کجا از ارکان شریعت و جه دوم آنکه کنایه کرد الی اقرب المذکورین مثال
وجه اول قوله تعالی و اذا راوا تجارة او لهوا انفضوا الیها کنایه با تجارت کرد چه بیشتر و مقصود آن بود و ان هو در عزیز بود و مثال وجه
دوم قوله تعالی و الذین یکنزون الذهب و الفضة و لا ینفقونها فی سبیل الله کنایه با سیم کرد اگر چه زر عزیزتر باشد با آنکه فضه نقد بیشتر

تکبیرة اولیقینیة یعنی کرانست برای انک ثقل و کرانی متحیر نر کی بود چنانچه جسم بزرکتر بود کران تر بود برابن تشبیه کفت الا علی الخاشعین خشوع و خضوع
فتدل الواجبات نماز بود و معنی خشوع استکبار بود و خشع البصر چشم برهم نهادن باشد من قوله تعالی ابصارها خاشعة و خشوع صوت
اجابت شد من قوله تعالی و خشعت الاصوات للرحمن یعنی نماز کرانست مکر انان که کردن نهاده اند فرمان خدای تعالی را ربیع انس کفت مراد
در اینجا خایفان و ترسکاران اند اما اخبار و آثار که در معنی صبر و فضیلت او وارد است بسیار آمده است یکی آنکه شود رسول علیه السلام
می کوید الایمان نصفان نصف صبر و نصف شکر ایمان دو نیمه است یکی نیمه صبر است و یک نیمه شکر و امیر المؤمنین علیه السلام کفت الصبر من الایمان بمنزلة
الراس من الجسد کفت صبر از ایمان بمنزله سر است از تن چون سر جدا کنند تن هیچ قدری نماند و عمرو بن شعیب روایت کرد که جد او از رسول علیه السلام
که او کفت روز قیامت چون خلایق را در صعید سیاست بدارند منادی ندا کند که این اهل الصبر اهل صبر و شکیبایی کجا اند جماعتی اند
برخیزند و روی بجانب بهشت نهند فرشتکان ایشان را کویند بهشت شما که ایشان کویند اهل صبر ایم کویند صبر
کردن چه بود کویند بر طاعت بودیم و از معصیت بودیم فرشتکان کویند ادخلوا الجنة فنعم اجر العاملین بهشت روید که نیک مزد است مزد نیکوکاران و در اول آیه
این دو چیز را تخصیص کرد که صبر از معاصی اجتناب کند و نماز او را لطف باشد در طاعات و اجتناب منهیات کما قال تعالی ان
الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر و رسول علیه السلام چون کاری بدو رسیدی فزع با نماز کردی و در خبر است که یک روز رسول علیه السلام
سلمان را دید بر روی افتاده از درد شکم کفت یا سلمان اشکم درد قم فصل فان فی الصلوة شفاء برخیز و نماز کن که در نماز شفاست و در خبری
که عبد الله عباس در بعضی سفرها بود او را خبر دادند مرک برادرش قثم استرجاع کرد و فرو آمد از راحله و کان کرد و در نماز ایستاد و دو رکعت
نماز کرد و سامتی نیک بنشست که برخاست و بر خواند استعینوا بالصبر والصلوة و انها لکبیرة الا علی الخاشعین قوله تعالی الذین یظنون انهم
ملاقوا ربهم بدانکه ظن در اینجا باتفاق محققان بمعنی یقین است چه اکر بعث و نشور و ثواب و عقاب بظن باشد ایشان را شک باشد و صاحب
شک باشد کافر باشد ممدوح نباشد و ظن بمعنی علم در کلام عرب بسیار است و از آن قوله تعالی انی ظننت انی ملاق حسابیه و درید بن الصمه
کفته فقلت لهم ظنوا بالفی مدجج سراتهم فی الفارسی المسرد یعنی ایقنوا و کفته اند ظن ان اینجا را است که معنی یقین و ضد باشد بمعنی ظن و هم بود که در اینجا
چه در علم بکار برند مجاز بود و این قول قریب بصواب باشد از اطلاق لفظ ظن بر علم وقتی که قرینه باشد و فرق در این آنست که بابتداء ممدوح
مدح باشد و کر در بعث و نشور شاک باشد و حسن آن باشد که حقیقت کند منزلة الکار بمعنی در بعث باشد که متعلق ظن ثواب باشد بدان مدح او را که
بخلاف آنست و در قرآن ظن بمعنی علم بسیار است قوله تعالی و رای المجرمون النار فظنوا انهم مواقعوها و قوله تعالی و ظنوا ان لا ملجا من الله الا الیه و قوله تعالی
الا یظن اولئک انهم مبعوثون لیوم عظیم انهم ملاقوا ربهم اصل ملاقات در لغت مقابله بود بر وجه مقاربه تا حدی که ملاصق باشد یقال التقی الخیلان اذا
تلاقتا والتقی الفارسان اذا تقابلا و تقاربا و قال الشاعر فلما التقی الصفان و اختلف القنا حقیقتان دو دو چشم بود و لقاء و ملاقاة بمعنی دیدن
در استعمال بحذف و معناه الی حکم الله و ثوابه چنانکه واسئل القریة و جاء ربک و این طریقی است در عرب معروف و اشعار دیدن معنی برخورد
دلیل باشد اما بمعنی رؤیة نیست قوله تعالی فاعقبهم نفاقا فی قلوبهم الی یوم یلقونه و ایشان ... که ... و ... منافقان خدای را نبینند و قول رسول علیه السلام که کفت
من فارق الجماعة مات لا امام له لقی الله ولا حجة له و در این خبر معنی آنست که هر کس که از جماعت مسلمانان مفارقت کند و امامی نباشد امامت را
حکم بر ابدیت خدای تعالی شود و او را بی ایمان خیر هیچ روی نباشد و کر قوله رسول علیه السلام من حلف علی یمین لیقتطع مال امرئ مسلم لقی الله و هو علیه غضبان
و مانند این اخبار بسیار است و این صفت دو نوع اینجا است و در دو نوع که خدای را ببیند باتفاق پس معلوم شد که لقا بمعنی رؤیت نیست و کاهکاه کویند
در حق الکافر بمیرد که کویند لقی الله فلان اسلام که مؤمن باشد و اکر کافر بمیرد معنی آنست ملاقی ثواب رب ایشان بشوب خدای و صلوات باشد و کر کافر بمعنی
مصیر آمده است فی قول الفرزدق و انتا ان تحظ الیک بنا ... تلاقی ... فی ... الکواعب او قصیر ... الیه ... با اوجهد
مثلا که بدلیقت الامیر و اکر چه جز او باشد و لقا در حق او بمعنی حصول باشد و بیش او ... و اما در خبر که رسول علیه السلام کفت من احب لقاء الله احب الله

[illegible]

لقاء و من کره لقاء الله کره الله لقاءه و امثال این که کوید کجیون رسول علیه السلام این بکفت یکی از جمله زنان رسول علیه السلام کفت یا رسول الله اکر مرک مراد
کراهت لقای خدای باشد ما جمله مرک را کاره ایم رسول علیه السلام کفت نه چنینست و لکن چون مؤمن را وفات نزدیک شود خدای تعالی بخ ملک او
مارا با شد بخواهد از ثواب و کرامت را این حال هیچ چیز نبود که او دوست تر دارد از آنک بان رسید پس او دوست دارد لقای خدای و خدای تعالی
لقای او و کافر چون وفات نزدیک رسد خدای تعالی او را تعذیب بخواهد آنچه از ... و عذاب نار دارد در آن وقت هیچ چیز نباشد نزد یک او
الا بخشی و مکروه تر از لقاء باشد لقای خدای را و خدای تعالی لقاء او را این معنی خبر آنست که هر کرا خواهد که ثواب خدای بدو رسد ... خدای
شود خدای تعالی خواهد دوست دارد که او را با جلال خود ثواب دهد و هر کرا عقوبت و ... خدای تعالی کاره باشد جلال او و عقاب او
روایت کنند که رسول علیه السلام کفت که خدای جبرئیل ... اکر ... آن چیزی که خدای تعالی با بنده کوید چه خبر باشد و بنده با خدای کوید چه جواب
کفت بلی یا رسول الله کفت خدای تعالی بنده مؤمن را کوید تو لقای من دوست داشتی او کوید بلی ای خدای ما حق تعالی کوید چرا او کوید امید مغفرت
و امر زش تو خداوند تعالی کوید من مغفرت و امرزش ترا واجب کردم این جمله دلیل است بر آنکه لقا بمعنی مصیر باشد او القسم الثانی و ابو ...
شهید ... بر حسان ... بر ... ظن بر علم ... و بعضی خوف ... بمعنی باشد و مراد بلقا مرک ... معنی آنست که ایشان زود مرک را ... ترسند
و ان بر سبیل مدح باشد ایشان را برای آنکه چون ایشان مرک ترسند اعمال را استعداد آن کرده باشند و پیوسته بر ترس و تقوی باشند و این قول
قریب بصواب است ... ظن ... و حقیقت تحقق ماند و انهم الیه راجعون ... باشد ... لقا بر صیر ... کنند صبر ... مرجع ... مورد
کی باشد رجوع باز کشتن باشد اکر کویند چکونه کفت راجعون و رجوع آنکه ... کجا بوده باشد ... بالخاشع ... ایشان ...
بپایان نبود ... باز ... ایشان در ... در قبضه قدرت خدا بوده اند و اکر چه فرمان خدای ... احوال
... تعالی ... تعجیل عقوبت ایشان ... کرد چون ... خدای تعالی ایشان را باز ... خدای شوند پس الله
... باشد ... کرد ... کن ... در ... بقال ... الیه ... و اکر چه ...
... شاعر کوید ... الامام احسن ... عادت ... الی ... را ... بود
وجه دیکر آنست که ایشان بوجود ... مقدر ... بعد از ... مقدور خدای اند تا اعادة ایشان کند والله تعالی اعلم بمراده

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى
ای فرزندان یعقوب یاد کنید نعمت من آنک کردم بر شما و کرامت دادم شما را بر
الْعَالَمِينَ ۔ وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ
جهانیان بترسید از روزی که نکند کسی از کسی چیزی و نپذیرند از او شفاعت
وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ ۔ وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ
و نکیرند از او فدیه و نه ایشان را یاری کنند و چون برهانیدیم شما را از آل فرعون بر شما می‌نهادند
سُوءَ الْعَذَابِ يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَٰلِكُمْ بَلَاءٌ
بد عذاب می‌کشتند پسران شما و زنده می‌کذاشتند زنان شما را و در آن نعمتی بود
مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ ۔ وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ
از خدای شما بزرک و چون بشکافتیم بشما دریا برهانیدیم شما را و غرق کردیم آل فرعون را
وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ۔ وَإِذْ وَاعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ
و شما می‌نکریستید و چون وعده دادیم موسی را چهل شب پس کرفتید کوساله از پس او
وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ ۔ ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ
و شما بیدادکر بودید پس عفو کردیم از شما از پس آن تا مکر شما سپاس دارید

وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ

چون بدادیم موسیرا توریة وتمیز کننده میان حق وباطل تا شاید شما راه یافته شوید

این همه آیت خطاب با جهودان وترسایان عصر رسول علیه السلام وانکه حق تعالی یاد داد ایشان را نعمتهای که بر اسلاف ایشان کرده
وقت بعث این شرح بعد نشان برای بعد جدا کرد انکارای نعمتها کردی انجا که ایشان از فرعون وغرق بود ایشان را نیز دعوی لیتان همه وجه
یا مدد هفارت ایشان دجه دهم آن نعمت بر پدران ومفاخر ومناقب ایشان مناقب ومفاخر فرزندان باشد برای ان نعمت فرزندان خود
ازا ورای ان نگر آنکه دو این کلمات ذکر مرادی این نعمتها چنان نعمتها ست که در آیة گفت وانی فضلتکم تفضیل وترجیح وتزید نقار بود تفضیل
تفضیل تسویه بود وتفضیل ایشان بدیگران بانداد کرده که این شرح داده من قوله اذ جعل فیکم انبیاء وجعلکم ملوکا الایه ایشان پیغامبران کرده
پادشاهان وایشان را چیزها داد که جهانیان را نداده من وسلوی از آسمان بر ایشان فرو فرستاد وفرعون را هلاک کرده ودیگر نعمتها در آیات دیگر
قوله عز وجل علی العالمین ای علی عالمی زمانهم برآنست که شما را تفضیل داد بر اهل روزگار چون بر انبیای امتیه پیغامبران علیهم السلام مفضل اند بر ایشان
لقوله تعالی کنتم خیر امة اخرجت للناس واتقوا یوما عطفت علی قوله واذکروا گفت نعمتهای من یاد کنید وبترسید از روزی معنی آنست که بترسید
از آفات واهوال وحوادث دوزخ یعنی قیامت ومعنی آنک بر حذر بیدار اهوال که شما را اندر اهوال وشدائد روز انگیز است کلام را لحفض کرد
وگفت برهیز بید از روزی لا تجزی نفس عن نفس شیئا این جمله در محل نصب است بالصفة یوما لا تجزی ای لا تقضی ولا تکفی عنه ودیگر
ان نیابت من قوله علیه السلام تجزی عنک ولا تجزی عن احد بعدک واهل حجاز تجزی باشد از بنی تمیم تجری باشد الجزی واحد گفت
معنی کلام آنست که لا تقوم مقامها وکرو گرکشتلا تجزی لا تغنی واهل اجبارات مکافات بود ومعاملت ومنزلت بود وباشد از انجا جزی
مفید و محضرت وتقدیر چنین است لا تجزی فیه نفس عن نفس شیئا ای حقا فارغت علیه حقی کر بر او واجب باشد از عقاب وعوض
وحساب وجزان یعنی کس نفس اکنا وخود کیرند ومر کز علا وبدیکری دهند دو ستحقات وا دا عواض وجزان بدیکری نیفکنند چنانکه
که حق تعالی گوید ولا تزر وازرة وزر اخری وقوله لکل امرئ منهم یومئذ شأن یغنیه واز وی جات باشد مرشوه ندهد ودیگر
نشانند وانجا بنشانند باشد این جمله راحلت تحت قوله لا تجزی نفس عن نفس شیئا قوله ولا یقبل منها شفاعة قوله اخذ جهتها
وتلقی اومنها الحجات بالقبض یعنی قبول نکند از هیچ کس شفاعتی مفسران گفتند این آیة جهودانند که ایشان گفتند مارا پدران نیست
که پدران ما انبیا فراموشیا اندما را شفاعت کنند حق تعالی ازین گفت که شفاعت ایشان مقبول نخواهد بودن وبین آیة دلیل الکند بر قول معتزله
نفی شفاعة جهاتة مخصوص است بجهودان ذکر مخصوص بنود تخصیص بالشیء کردن علی کل حال ایا فی ای کسی اثبات شفاعه
من قوله ولا یشفعون الا لمن ارتضی وقوله من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه ونیز باجماع امة که اجماع منعقد است بر ثبوت شفاعة
از میان ما ومعتزله در آن اقتاد که شفاعت در اسقاط مضار باشد یا در زیادة منافع بنزدیک ما حقیقت شفاعت در اسقاط مضار بود
وبنزدیک ایشان در زیادة منافع وحد شفاعت التماس باشد از غیر در اسقاط مضرة از کسی یا جلب کر شفاعة بنودی در مضرة دو
بسیدی ودلیل برین آنست که عرف مستمر است وعادة که شفاعت در حق مجرمان وخونیان وکنهکاران استعمال کنند که مستحق کشتن وعذاب
باشند ودر منع لقدیم برای اسقاط مضارات ودلیل برین قول شاعر عظیمات برواية مبرد وقال القوم ان مالک ان یعیب
نفسک وان عمی بذ ذلک دشفع وشفاعة نیز استعمال کرده اند در زیادة منافع فی قول الحطیة وذا العامران قاما فی ضیعه الی ماله
لا تاتز تشفیع وبمعنی معاونة استعمال کرده اند فی قول النابغة اتاک امرؤ مستعلن لک بغضه له من عدو مثل ذلک شافع ای معین
فی قول الاحوص کان من لامنی لاصرمها کانوا للیلی بلومهم شفعاء ای قعاوفوا واصل شفاعت ان شفع بلشد وشفع جفت باشد
ودو تعز وبرای ان شفیع خوانند اورا شافع کردیم مشفوع فیه باشد در کار او دونیا زوج چنانک امیر المؤمنین گفت علیه السلام الشفیع
جناح الطالب گفت شفیع با طالب باشد وشفیع ان باشد که شفاعت کند ومشفع آن باشد که دوم تنهای شد وبیک تقصیر این داده

تمرز

۸۳

۳۳

قول رسول علیه السلام اشفعوا توجروا گفتند معنی آنست که بدوم انگس شوی کا اول در صفتنا زجاعت تنها یعنی تا مزد باشد ولذت شفیع خلاف
وتا باشد وشفعه در بیع معروف است وشافع طالب باشد وشفیع بلیغ تر باشد از ومشفوع الیه انکس باشد کا ورا شفاعت کنند ومشفوع فیه
ان باشد که در حق او شفاعت کنند وتشفیع ومشفع مقبول الشفاعة باشد وبیان کردیم که شفاعت در اسقاط مضار بود لقول النبی علیه السلام
شفاعتی لاهل الکبائر من امتی وایه مخصوصات بجهودان که خدای تعالی ایشان را نومید کرد از شفاعت هر شفیعی برای که زشان دو جماعت که
کرکافر را شفاعت نخواهد کردن ولا یؤخذ منها عدل العدل فدی والعدل نظائر باشد ونقیض عدل جور بود وعدل بعد بود باشد کیلا
اسم فاعل نبعت حدیث دلا عدلها نعوا تدعوا حدیث شبیه وجمع در بوکیاد باشد وعدل ابطره جبر باشد وهشت اولی ولا یجات بر یم یعدلون ای
یشرکون با او ومثنا ان نعوذ آینه وعدل ابن الطریق اذا جاز ونکب عنه ومعنی عدل از آن گفتند فدیه است یعنی فدیه از ایشان نستانند وگفته اند
عدل از ایشان من قوله لا یقبل الله منه صرفا ولا عدلا الوسیلة والفریضة ومعنی آن بود که طاعات فراعمو ایشان را قبول کنند وبرای نیل واقعه با
ایشان بوجه شروع ابن کثیر واهل بصره تقبل بتا خوانند ویا فی قرا بیاخوانند انک تاخوانند برای لفظ شفاعت کرمونث است وانکه یا خوانند
برای لفظ شفاعت که مونث است وانکه یا خواند برای انک فعل مقدمست وتانیث نه حقیقی است وبرای آنک میان فعل وفاعل فاصله
کما قال الله تعالی لئلا یکون للناس علی الله حجة خدای تعالی ره کرانه تنکیر وتعلیل یقبل من احدهم ملء الارض ذهبا ولو افتدی به اگر زمین پر از زر
کرده بود باشد بفدیه بجهد انکه قبول نکنند ودر خبرست که رسول علیه السلام گفت یحشر الناس حفاة عراة غرلا گفت خلقان را حشر کنند برهنه
پا برهنه ختنه ناکرده عایشه گفت یا رسول الله زنان ومردان برهنه باشند گفت بلی گفت واسوأتاه وا رسوای رسول علیه السلام گفت روز قیامت
مردان از زنان وخبر باشند وزنان از مردان روز هر یکی بخود مشغول باشد کسی را پروای کسی باشد لکل امرئ منهم یومئذ شأن یغنیه
سبحانک آن روز که کسی را پروای نکند تو بیک تلک خاطر عاجلان شود یکی را نامه بدست راست بود ودیکی را بدست چپ خلق دوم تنها باشد
زانکه که تو بیک تا ز دولت ومحق تعالی حساب خلقان کند یکی را حسنات ترجیح را نه ودیکی را سیآت در آنحال بنده متحیر بود بیک بار
با حسنات ویکرو بیک پاسی بیکر تا من رجحان کلام خواهد بود وعصیان گر بر دو راه رسند گروهی را بدست راست بهشت برند
گروهی را بدست چپ بدوزخ می برند آنجا نیز متحیر باشد که تا آنکه تا او را بکدام دست خواهند بردن اعوذ بالله فی ذلک الیوم من اهواله
ولا هم ینصرون رحمة فی کلام معروف در ایشان را یاری کنند نصرت معونت باشد وضد او خذلان بود وانصار جمع ناصر بود وانصار جمع
اعوان او بودند از اهل مدینه وانتصار انتقام بود وتصرف بان باشد که تو سلط شوی ونصران مشیب ما جای که ان انا مر کنند وضار انصار جمع او
باشد وتصرف السماد آن باشد که باران بیاید از آسمان ونصرت یعنی عطا باشد چنانکه شاعر گفت ابدا البک اعلی علی نصر بن سکت شی بعده
کل قائل قوله واذ نجیناکم من آل فرعون اذ ظرف زمان ماضی را ثان فعل که در آیة مقدم رفت من قوله اذکروا نعمتی اذ نجیناکم
نجاة خلاص وسلامت نقیض بود وضد نجاة هلاک باشد تقول نجا ینجو نجاة اذ تخلص ونجا ینجو نجاة اسرع ونجا فلان فلانا
از الرجل ینجو والرفا الله تعالی انا نجی من الشیطان ونجات ونجوت زمین بلند باشد چنانک شاعر گفت فمن بنجوته کمن بعقوته
والمستکن کمن یمشی بقرواح وبحل یا با شد اولکه ونجوت باشد واستنجا تطهیر موضع نجو باشد سوا کر آب باشد کو با حجر
ونجوت فلانا ان باشد که هیتم اورا گر بوی هست یا نه ای والاستنکا احوا شد یعنی طلب کرد وشاعر گفت نجوت مجالد فوجدت منه
کریح الکلب مات حدیث عهد ونجوت الشاة آن باشد که پوستش بکندم ونجوت الغصان باشد که پوست باز کنم وجوب را ناحیه
باب نجوی باشد ان زمین بلند باشد گفت یاد کنید نعمت ما من بر شما بدانید تو مال فرعون حال واهل از دو چیز ینبغی بود ودوی از ام
الست برای قرب تجرح هاد همزه درحرف فرقیا شدیدان ایشان کاهل علم تر بو آل یکی انک کو بنا اهل الکوفه واهل البصرة فلا یقال آل الکوفة
واهل الرجل ولا یقال آل الرجل وکذا اهل الحرب واهل الجنة واهل النار وآما الا فرعون مراد قوم واهل دینا ومیان باشد وال سراب باشد ودرال
المجل الما وباشد که ترة وبرقیا شدید من السدا بد باشد قالت الخنساء اقوا تقضی علی آذا ما علیها واهلها وال شخص باشد وآل

۸۵

از اول باشد و الا در جمیع بوده و فرعون نام پادشاه عمالقه است چنانکه قیصر گویند پادشاه روم را و قیل پادشاه حمیر را و فغفور پادشاه چین را و کسری
پادشاه فارس را و خاقان [illegible] و تبع ملک یمن را و ایشان جماعتی اند از عرب و اول کسی [illegible] و گفته اند که نام او مصعب
بن الریان بود و گفته اند که ولید بن مصعب بود و گفته اند ریان بن الولید فرعون اول بود در مصر در عهد یوسف علیه السلام بود که عزیز مصر در دست او
کما قال تعالی حکایة عنه اجعلنی علی خزائن الارض و این فرعون یوسف ایمان آورد و در عهد یوسف علیه السلام مرد [illegible] بقابوس بن مصعب
رسید و یوسف علیه السلام زنده بود یوسف او را دعوت کرد باسلام اجابت نکرد و چون [illegible] یوسف علیه السلام در عهد [illegible]
[illegible] قابوس [illegible] ولید بن مصعب پادشاه شد و نسب او ولید
بن مصعب بن الریان بن اراشه بن ثروان بن عمرو بن فاران بن عملاق بن لاود بن سام بن نوح علیه السلام آن فرعون موسی علیه السلام بود [illegible]
یکلفونکم [illegible] قال الشاعر [illegible]
[illegible]
[illegible] سوء العذاب
[illegible] سوء العذاب
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بنی اسرائیل [illegible]
[illegible]
[illegible] بنی اسرائیل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بنی اسرائیل [illegible]
[illegible] فرعون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] عمران [illegible] مادر موسی [illegible]
[illegible] فرعون [illegible]
[illegible]
[illegible] فرعون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مادر موسی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] من المکرمات [illegible]

میگوید در استقبال دختران لکل اب بنت اذا هو ادرکت ثلثة اصهار اذا ذکر الصهر فزوج یراعیها وبیت یکنها وقبر یواریها وخیرهم القبر
ودیگری میگوید در استقبال ... ما للفعیل والفعال ... العزیز الواحد کالشمس تحجب بالمهارة ...
بنات النعش نهار اکه یعنی النجم الذی یقال له القطب لا دبنات النعش ... و برای آن گفت خدای من بکم کہ تکلیف کرد عمر ...
ایشان و تربیت و احسان با ایشان خلاف آنکه عرب کردند از آنکه دختران زنده دفن کردندی در جاهلیت تا اسلام ...
و این که گفت آن شاعر کرتا کنون ... دختر آمد ... کاسمعا ... ثوبا ... فاکبر الاشیا ...
بان ... علیک ... وانا ... من کرم المحاذر الدواهیا فلا تطلبن ... عل الناس
... البنی الحولیا ولنا التوحشها فی ... ودیگری میگوید ... است بدختران ...
... بعد ... الحمامانی ... المضعاف ... ولتعرین ...
... من کرم ... ولواهن قد سومت ... الضعفا کاف ... من ابتل من هذه
البنات بشی فاحسن الیهن کن ستر الهن النار ... کند با ایشان احسان کند ...
... باشد ... قوله وادفرقنا بکم البحر ... مثل ... ماد ... بیان کردم ...
ما ... مقدم است من قوله اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم وفلق ... باشد ... و فلق و فصل
و فصل و قطع و قسم و ... بنی فیه متقارب المعنا اند و فرق ... باشد ... کالطود
کل فرق کالطود العظیم ... مفرق شعر الرأس باشد ... باشد ... و دریا ...
از بحر ... باشد ... فیه ... باشد ... و ... ایهات
کند ... باشد ... باشد ...
بیهت شود ... آن ... یا ...
آنکه چون فرعون ... اقرب ... و ...
... در ملک ... کرد ... موسی علیه السلام ... فرعون ... آمد ...
این مستضعفان ... بنی اسرائیل ... قبطیان ... بنی اسرائیل ...
و قبطیان ... ایشان ... ایشان ...
ایشان ... ایشان ... هزار و ...
مرد مقاتل ... سال ... موسی علیه السلام ...
مصر بیرون ... بنی اسرائیل ... موسی ... بنی اسرائیل ...
چه حالت و ما ... یوسف علیه السلام وصیت کرده است ... بنی اسرائیل ... بیرون شوند
باید تا مرا با خود ببرید ... موسی علیه السلام گفت ... یوسف ... نکشتند ...
کشاسد موسی علیه السلام خدای را دعا کرد ... یوسف ...
... موسی علیه السلام ... بنی اسرائیل ... یوسف ...
نمی شنیدند ... ایشان ...
تا رسید پیرزنی ... یا موسی من ... گور یوسف ... تمام ...
موسی علیه السلام گفت از خدای دستوری خواهم تا دستوری دهم ... از خدای تعالی ... خدای تعالی ...

یا عجوز چه خواهی از خدای ... با من ... در بهشت ... قیامت ...
موسی علیه السلام ... خدای اجابت کرد گفت اکنون گور یوسف ... آنجا ... و ایشان را ... دریا ...
خدای را دعا کن تا آب ... موسی علیه السلام خدای را دعا کرد آب ... آنجا ...
که گور یوسف پیدا شد موسی علیه السلام ... یوسف ... بیرون ...
... تا ایشان ... حق تعالی ... موسی ... و ... قبطیان ...
در آن شب ... قبطیان ... بنی اسرائیل ...
... قبطیان ... بنی اسرائیل ...
چون ... بنی اسرائیل ... فرعون ... بنی اسرائیل ... فرعون گفت
ایشان ... فرعون ... بنی اسرائیل ...
ایشان ... ایشان ...
جمع ... ان هولاء لشرذمة قلیلون وانهم لنا لغائظون وانا لجمیع حاذرون ...
... فرعون ... لشکر ...
... هزار سوار ... فرعون ... هزار سوار ...
و موسی علیه السلام ... ایشان ... فرعون ... لشکر ...
... موسی علیه السلام ... خدای تعالی ...
بنی اسرائیل گفتند یا موسی ما ...
... حق تعالی ... اضرب بعصاک البحر ... موسی علیه السلام ...
... فانفلق ... فکان کل فرق کالطود العظیم ... خدای ... دریا بشکافت ...
... سبط ... بنی اسرائیل ... سبط ...
... حق تعالی ... ایشان ...
... یا موسی ... ایشان ... غرق ...
موسی دعا کرد تا خدای تعالی ... آب ...
... فرعون ... دریا ...
... دریا ...
ایشان ... فرعون ... دریا ... جبرئیل ...
... فرعون ... دریا ... قبطیان ...
... قبطیان ... دریا ...
... دریا ... بنی اسرائیل ... قبطیان ...
... فرعون ... غرق ...
... امنت انه لا اله الا الذی امنت به بنو اسرائیل وانا من المسلمین جبرئیل علیه السلام ...
الان وقد عصیت قبل وکنت من المفسدین ... بنی اسرائیل ...

دعاء موسی در ... گور یوسف
در ... فرعون
غرق فرعون

۸۸
۸۹

ویکرید و دان حال ی دیدند گفتند یا موسی ما چرا ایمن باشیم که فرعون از رحم بیکبر واحد باشد و رفته فردا با سپاه ملک خود شود
و ما را ایجخ فاده موسی گفت ایمن باشید که خدای تعالی فرعون را و قومش را جمله هلاک کرد گفتند یا موسی ما را دل ساکن نشود
تا فرعون را مرده نه بینیم موسی علیه السلام دعا کرد تا خدای تعالی جثه فرعون را بیرون آورد با جمله سلاحها که پوشیده بود و در حرب
کرد جهاز صد من آهن بر او بود تا بنی اسرائیل او را بدیدند و ساکن شدند و ذلک قوله تعالی فالیوم ننجیک ببدنک ای بدرعک والمعنی مع درعک لتکون
لمن خلفک آیة این قصه غرق فرعون است قوله واغرقنا آل فرعون غرق رسوب باشد در آب علما قالوا صاحب العین و حقیقة او در رفتن
آنکه در طیب و علم و کار دیگر بر سبیل استعاره گویند الغرق فی الامر و فی الدین گویند فلان در این کار غرق شد و غرق و غریق اسم فاعل
والغرق فی القوس اذا بالغ فی نزعها چون کمان بکشد تا آنکه بکشد اغرق گویند و هر کاری که مبالغه کنند اغراق در او استعمال کنند و غرق
غیره دیگر را اغراق کرد و لفظ علم را که شامل بود جمله را و الحمد را مستغرق گویند والغرد قة آن باشد که چشم پر از آب شود دائم
تنظرون جمله حال راست یعنی ما این غرق و قوم شما کردیم در حالی که در وی می نگریستید و نظر بمعانی مختلف آمده است یعنی تقلیب حدقه
بجانب مرئی طلب رؤیة او در این طریق رؤیة باشد و سبیل او آنکه گمان برد که نظر بمعنی رؤیة باشد خطا است و نظر بمعنی فکر
فی قوله تعالی اولم ینظروا فی ملکوت السموات افلا ینظرون الی الابل کیف خلقت قل انظروا ماذا فی السموات والارض فانظروا الی آثار رحمة الله
الی غیر ذلک من الآیات و این قسم در قرآن نظایر بسیار دارد و نظر بمعنی رحمت باشد فی قوله تعالی ولا ینظر الیهم یوم القیامة ای لا یرحمهم
و گفته اند این از قسمت اول است زیرا که ینظر فی حاله لا یعرف حاله نوحم و اشاعه در شاهدان مانکی در حال دیگری کرد و حال تحمل
برادر حقش اید در حق خدای تعالی مجاز بود و چون از باب الکبر حق او است با نخوانده باشد دگر بمعنی مقابله بود قوم حیلان
یتناظران ای یتقابلان و دگر هم بهم نگران اند یعنی برابر یکدیگرند و گفته اند این نیز هم از قسم اول است که نظر چشم باشد و تحقیق معنی آن
که فقنا موقعا لو کان فها الی النظر استاظر چنان افتاده اند که اگر التفات نظر داشتی بیکدیگر افتادی چنانکه گویند الجبلان
یتناوحان اذا تقابلا یعنی هم اینست که هر جای هر دو حرکت کنند که جای ایشان برابر یکدیگر بود و این وجه مرجح است و تحقیقا
و نظر بود بمعنی انتظار فی قوله تعالی وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة ای وجوه حضة منتظرة ثواب ربها و هم چنین قوله تعالی انی
مرسلة الیهم بهدیة فناظرة بم یرجع المرسلون و کذا قوله و ان کان ذو عسرة فنظرة الی میسرة و استقصا کلام آنکه نظر بمعنی رویة نباید
و شبه مخالفان و جواب آن چون در آیه رسیم گفته شود ان شاء الله تعالی و به الثقة قوله واذ واعدنا موسی اربعین لیلة ابو جعفر
و ابو عمرو و یعقوب خوانند و عدنا من الوعد فالف با فی خوانند واعدنا بالف من المواعدة و مفاعلة طلب از میان دو کس باشد
و ایجاب لها و باشد که مفاعله از میان دو کس نباشد برای آنکه موسی خدای را وعده نداد بل خدای تعالی او را وعده مناجات داد بیکرة
ابو عمرو و یعقوب باشد و قراءة دیگر قراءتها علما از باب طارقت النعل و عاقبة اللص و عافاه الله باشد و وعد اخبار باشد
موعود را بایجاد او احسان کند و وعد وعدة و موعدة و میعاد نظایر بود و وعده در خیر بود و وعید در شر بود چون مطلق باشد
چون مقید بود در خیر و شر حقیقه بود من قوله تعالی النار وعدها الله الذین کفروا اربعین لیلة گفتند چرا شب گفت و روز نگفت
گوئیم برای آنکه عرب حساب بر ماه کنند و ماه به شب براید قوله دیگر آنست که شب بر روز مقدم است خدای تعالی اول شب آورد
پس روز لقوله ثم اتموا الصیام الی اللیل نسلخ منه النهار و نصب لیلة بر تمیز است و موسی نام عجمیست برای آن نام نهفت که علامت و اعجمی بود
برای آنکه الف در آخرش افتاده و اصل در وشوا ولیتر آن باشد که او اسما منصوبی و شمایند و گفته اند اسمیست مرکب از دو نام بلغت عربی
و اصل موشی است چه مو بزبان ایشان آب باشد و شا شجر برای آنکه موشا خوانند که او را در میان آب در درختان یافتند در سرای فرعون
چون مادر او را به نیل افکند لکن چون معرب کردند شین را سین کردند و موسی بن عمران بن یصهر بن قاهث بن لاوی بن یعقوب اسرائیل الله
و گفته اند این چهل روز سی روز ذی القعده است و ده روز از اول ذی الحجه ترحرقا ... و عطفت و عوا ... ماه ... تا ... قول المعتر

الفاز اتفاقیه من الاخذ والتخذ یک بار متعدی بود بیک مفعول و بار بابه دو مفعول مثال اول قوله تعالی ام اتخذ مما یخلق بنات و قوله تعالی
و اتخذوا من دون الله آلهة و قوله تعالی یا لیتنی اتخذت مع الرسول سبیلا و مثال آنکه متعدی باشد به دو مفعول فی قوله یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا عدوی
عدوی و عدوکم اولیاء و فی قوله تعالی اتخذوا ایمانهم جنة و در این آیه متعدیست بدو مفعول و یکی مفعول دوم محذوف است تقدیره
اتخذتم العجل الها من بعد گفته اند ... یعنی که ایشان ... یا ... گفته اند اینجاست یا موسی و تقدیر چنین است من بعد غیاب موسی
الذی هو التکرار اوی ... یعنی ... و حال ... یعنی ظالمون جمله حال است و ظلم را اینجا حمل باید کردن بر ظلم حقیقی
و ضیبه ... آنکه موسی بمناجات رفت وارثا غایب شد قوله و انتم ظالمون جمله حال است و ظلم را اینجا حمل باید کردن بر ظلم حقیقی
در ادخال شبهات بر خویشتن یعنی عقاب عبادة عجل و حمل توان کرد بر ظلم مجازی که عرب گوینده ظلم وضع شیء باشد در غیر
موضع خود چون ایشان عبادة نه بجای خود کردند بظالم بودند از روی لغت و حقیقت ظلم هر ضرری بود محض که در وی نفعی نبود و دفع
مضرتی نبود فلا ما حاجة الا الجلاد معلوم و مستحق نبود و حکم چنان نبود که نوعی از نفع مخروده است و چنان نبود که بداد
از جهت ... و بات و قصداتی و حکایت ساختن گوساله است که در ... اشتباه ... گفتند چون خدای تعالی فرعون را
هلاک کرد و ملک او و میراث بنی اسرائیل بار موسی گفتند ما را کتابی باید که در وی حلال و حرام باشد تا ما بدان کار کنیم و ما را شریعت و آئینه
موسی علیه السلام گفت چون بروم بمناجات بمیقات خدای تعالی روم و خواهم تا کتابی که در وی صلاح و نفع شما باشد بدهد که در وی احکام حلال و حرام باشد
آنکه برفت ... و الجلادات ... بجای خود ... بر قوم ... یعنی ... پسر ... او مردی منافق بود و در باطن ... او سامری
و گفته اند سامری لقب بود و نامش میخا بود و عبد الله بن عباس گفت نامش موسی بن ظفر بود و در کرمان ... و از اهل باجرمی بود و گفته اند از اهل
ماکری بایمان ... بنی اسرائیل ... و گفت ابن عباس ... گفتند از قبطیان بسته ... شمار الحلال ... حرام ... و آن ... حرام بود و گفته
پس چه باید کردن گفت حزم باید کردن ... تا موسی باز آید گفتند هم چنین کنیم و چنین کردند ... دیگران گوساله
آتش بازوخت و گفت ... و ... اینک زرگری ... که پیش از آن سامری جبرئیل را دیده بود و اسپی ...
کا زا و بر ... گفتند و ... جبرئیل را دید ... که ... بر آن ... زمین گوساله ... در ... دو ...
کو ... و کان ... جبرئیل ... و اشارات ... جبرئیل
شیر ... جبرئیل ... و این روایت ... هر کجا ... سبز شد ... زمین او
برفت ... آن ... بر گرفت و گفت اینها ... که چون ... از زمین مرده زنده ... بود
این خاک ... در ... مانده ... آتش انداخت
و گفت ... الله ... گوساله شد ... آواز داد ... گوساله ... ایشان گفتند ...
گفت هذا الهکم و اله موسی فنسی ... ایشان گفتند ...
و ... گوساله ... خود ... آواز ...
و ... گوساله ... بیرون ... آواز
باختلاف ... آواز ... گفتند ... هذا الهکم و اله موسی فنسی ... خدای
موسی ... گوساله ... بود ...
از ... که پیش از ... موسی ... السامری ...
هزار مرد ... بنی اسرائیل ... گوساله پرست شدند ... گفتند ... یا موسی ...
خدای تعالی ... ایشان ... قالوا لن نبرح علیه عاکفین حتی یرجع الینا موسی ... ایشان ...
... تا چهل روز ... ایشان ... شب ... گفتند موسی ... خلف

[illegible]

[illegible]

وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنفُسَكُم بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِندَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ

وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَن نُّؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنتُمْ تَنظُرُونَ

ثُمَّ بَعَثْنَاكُم مِّن بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَىٰ كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَٰكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ

[illegible]

کردمش عقاب یعنی عطیه کردی چون کسی که بر کسی بیداد کند و سرقت رساند مبتدا بر انحله که بیان کرده شد مراد بقوم در این خصوص است که جه تفکّر
مراد آنانند که گوساله پرستیدند چون موسی چنین گفت و زبان ملامت دراز کرد گفتند ای رسول الله ما را گناه بود که ما مرید او بودیم ما را
اکنون تدبیر ما چیست گفت شما را توبه باید کردن گفتند توبه چه باشد چگونه باید کردن گفت خویشتن را بباید خویشتن را بباید کشتن و بعضی
دیگر گفتند که مراد آنست که بعضی بعضی را بباید کشتن چو ایشان جمله چون یک نفس بودند برای آنکه اهل یک جنس بودند خدای تعالی ایشان را
نفس یکی بگرفت چنانکه رسول علیه السلام گفت المؤمنون کنفس واحدة ایشان گفتند سمعنا و اطعنا لامر الله سمیع و مطیعیم فرمان خدای را
انگه بیامدند و بر در ایستادند خداوند چون بنشستند تا آنان که گوساله نپرستیده بودند تیغها برکشیدند و ایشان را کشتن گرفتند پدر
پسر را همی کشت و پسر پدر را و برادر برادر را بلا شفقت و رقت ایشان را منع میکرد و فی آن کرامت که ایشان گفتند ما سمیع و مطیع
ولکن ترسیم که ما را که برادران و خویشان خود ببینیم مارا رقت و شفقت منع کند از انجام فرمان خدای پس خدای تعالی میغی تاریک برانگیخت
و زمین تاریک شد ایشان تیغها برکشیدند و در یکدیگر نهادند و یکدیگر را کشتن گرفتند پدر پسر را و برادر برادر را همی کشت و دعا
همی کرد موسی که هر کسی که دست از قتل بکشاید یا منع کند و دست پیش دارد توبه او مقبول نیست از بامداد تا شبانگاه همی کشتند چون روز بسر
رسید و بسیار بکشتند موسی با هرون تا بنالید و بگریست و دعا و تضرع کردند و گفتند یارب هلکت بنو اسرائیل یا رب خدایا
بنو اسرائیل هلاک شدند البقیه البقیه یا رب خدایا این بقیه را که ماندند ببخش خدای تعالی دعای ایشان اجابت کرد و فرمان داد تا آن تاریکی
گشاده شد و روشنائی پدید آمد بشمار کردند هفتاد هزار مرد کشته بودند موسی علیه السلام غمگین شد خدای تعالی گفت یا موسی راضی
نباشی که من قاتل و مقتول را بهشت خواهم بردن آنک کشته شد مجاهد است و آن که کشته نشد تعید است ابن جریج گفت سبب آنکه خدای
ایشان را قتل فرمود آن بود که ایشان که آن بدیدند و آن منکر نمیکردند سبب خوف قتل بود خدای تعالی گفت شما خوف قتل را ترک نهی
منکر کردید امروز شما را بفرمایم کشتن تا بدانید که آنچه شما از آن همی ترسیدید بنا فرمانی در آن افتادید و قتاده گفت برای آن فرمود ایشان را
کشتن که مرتد بودند و مرتد را جز کشتن نبود و عبدالله عباس گفت برای آن فرمود ایشان را کشتن که ایشان مستحق بودند قتال را آنک
نافرمانی کردند ایشان اتفاق کردند جمله خویشتن و دوستی را صیانت کرده حق تعالی گفت ایشان را رها کردی و با ایشان قتال کردی
امروز بفرمایم که ایشان را بکشی تا این قتل توبه آن ترک باشد و قتاده خوانده است که فاقیلوا انفسکم ای استقیلوا من الاقالة و معنی است
که استقیلوا من تلک العثرة و معنی آنست که توبه کنی و استقاله کنی و اقاله خواهی از گناهی که کردی و معنی توبه رجوع بود چنانکه رفت
الی بارئکم یا آفریدگار تان و بعد الله الخلق یا فرید خدای تعالی الخلق را ذلکم اشارت بقتل یعنی شما را قتل بهتر است از رجوع جه قتل
بر رضای خدای عز و جل بهتر باشد از رجوع بر خلاف خدای فتاب علیکم در آیه حذف و فیه است که تقدیر چنین باید کردن تا کلام مستقیم شود
و معنی چنین بود و آن آیت که ففعلتم ما امرتم به فتاب علیکم ایخ شما از آن بود نه بجای آورید از قتل نکرد یکر خدای تعالی توبه شما بپذیرفت
و معنی قبول توبه ضمان ثواب بود بر آن چنانکه بیان کرده شد اما اسقاط عقاب خدای کند و هدان تفضل و فعال لنا ما یرید است که او
کریمیکه شان و کارا و همان باشد از پس صنایع و مخترعه را برین باکرم و بالرحیم بخشانده است بر خلقان و ذکر رحیم عقیب لفظ
تواب دلیل میکند که خدای تعالی القبول توبه آن بنده گان متفضل است چه لفظ رحمت در جای وجوب بکار ندارند وآذ قلتم یا موسی
لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة چون نیز گفتی ما از آیات تو ایمان نیاوردیم و بگردیم تا خدای را آشکارا ببینیم و سبب این آن بود که خدای تعالی موسی را
وعده کرده بود که تنی چند بیاورد از جماعتی از بنی اسرائیل را با خود بیا تا عذر گناه که کرده اند از عبادت عجل عذر خواهند موسی علیه السلام هفتاد
مرد برگزید از اخیار بنی اسرائیل ایشان را فرمود تا روزه گرفتند و غسل کردند و جامها بشستند موسی علیه السلام ایشان را بکوه طور
بمیقات خدای جل جلاله چون بدان جا رسیدند موسی را گفتند از خدای درخواه تا کلام خود ما را بشنواند موسی علیه السلام بر کوه شد
و ایشان را از ابری بامد و ایشان را و کوه را بپوشید موسی گفت بیشتر آی حق تعالی حجابی پیدا کرد از میان ایشان و موسی بدان که

خدای تعالی با موسی چون سخن گفتی نوری از رخ او بتافتی چنانکه کسی طاقت نداشتی در وی نگریستن موسی دراندرون حجاب شد و ایشان بیرون
حجاب بایستادند حق تعالی با موسی سخن گفت با مر و نهی و وعظ و زجر ایشان چون کلام خدای بشنیدند در سجده افتادند و بسجود شدند
خدای تعالی گفت چنانکه ایشان میشنیدند انی انا الله لا اله الا انا ذو بکة اخرجتکم من ارض مصر فاعبدونی و لا تعبدوا غیری
که من خدای توام خداوند بکه ام یعنی زمین کعبه شما را از زمین مصر بیرون آوردم مرا پرستید و جز مرا میرستید چون موسی علیه السلام از
مناجات فارغ شد و آن ابر برفت و کوه روشن شد موسی بنزدیک قوم آمد ایشان گفتند شنیدیم کلام خدای ایشان گفتند ما کلام شنیدیم
جز که ندانیم که کلام خدای بود یا کلام شیطان باور نداریم تا آنکه آن کلام خدای بود یا کلام شیطان باور نداریم تا آنک آن کلام خدای بود
تا خدای را معاینه و آشکارا نبینیم چون این سخن بگفتند آتشی عظیم از آسمان بیامد و همه را بسوخت و هب منبه گوید خدای تعالی جماعتی
فرشتگان را فرستاد تا مانند برایشان همه جمله بمردند جهر نقیض سر باشد و اصل او کشف بود و خالد از چاه برآوردن را جهر گوید
شاعر گوید بجهر افواه المیاه السدم و نضا و نصفه مصدری بود محذوف و تقدیر چنین بود که نری الله رویة جهرة و شاید که در جای
حال باشد و تقدیر چنین بود که مجاهرا چنانکه گفت قل ارایتم ان اصبح ماؤکم غورا ای غائرا و درایت دلیلست بر بطلان قول آنان
که گفتند سوال رویه موسی کرد و از خود گفت جه خدای تعالی بصریح لفظ حوالت سوال رویة با ایشان کرد که حتی نری الله جهرة و کر
آنکه صاعقه که از آسمان بیامد بر ایشان کرد که حتی نری الله جهرة و ذکر آنکه صاعقه که از آسمان بیامد برایشان افتاد و موسی علیه السلام سالم بود
از آن که موسی خواسته بودی ولا صاعقه بموسی رسیدی دیگر آنکه خدای تعالی در دیگر آیه چنین فرمود یسالک اهل الکتاب ان تنزل علیهم
کتابا من السماء فقد سالوا موسی اکبر من ذلک فقالوا ارنا الله جهرة و دیگر آنکه موسی علیه السلام حکایت چنین کرد که اتهلکنا بما فعل السفهاء منا یعنی
بما کردنا خدای تعالی ایشان را زنده کرد تا باز آمدند و بنی اسرائیل را خبر دادند و بشارت دادند خدا الله الصاعقه و الصعقه و اصل او هلاک بود
وانیجات قوله فصعق من فی السموات و من فی الارض ای مات و قوله تعالی انذرتکم صاعقة مثل صاعقة عاد و ثمود و قول رسول
الصواعق ای الاشیاء المهلکات و گفته اند صاعقه رجفه بود یعنی زلزله چنانکه در دیگر آیه گفت فلما اخذتهم الرجفة خلاف کرده اند
موسی علیه السلام از آن صاعقه بمرد یا نه گروهی گفتند بمرد بدین لفظ نسک کردند و خر موسی صعقا قالوا اینا و این خطاب بلفظ حق تعالی
گفت فلما افاق و مرده را نگویند افاق و معنی آنست که موسی علیه السلام بیفتاد و بیهوش شد چون بهوش آمد گفت سبحانک تبت الیک ای سبحان الله
اکنون من جمله بنی اسرائیل از سرکار و تمنا این اقتراح کردند نصیب ایشان صاعقه آمد و نصیب موسی غشی الجراد و الصعقه و وصف شد
و نصیب کوه که جای قدم ایشان بود آن آمد پاره پاره شد بدانم تا نصیب آنکس که از صمیم دل اعتقاد کند که خدای را معاینه برسبیل
جهر خواهد دید چون دیه احسام و الوان چه خواهد بود قوله و انتم تنظرون و این حال است ایخ خواستند تا خدای
ببینند بمعاینه صاعقه دیدند ثم بعثناکم ثم حرف مهلت و تراخی باشد و بعث بچند معنی آمد بعث زنده کردن باشد و فرستادن و بیدار کردن از خواب
بیدار کردن و برانگیختن بر کار و بعث و تحریض و فرستادن و بمعنی نصب کردن باشد اما زنده کردن در این آیت و برانگیختن
فی قوله اذ انبعث اشقیها و اما فرستادن فی قوله فبعث الله النبیین مبشرین و منذرین و بمعنی نصب کردن فی قوله و بعثنا منهم
اثنی عشر نقیبا و بمعنی الهام فی قوله فبعث الله غرابا یبحث فی الارض بس قدیم تعالی چون لفظی مشترک گفت آنرا بقرینه بیان کرد
تا بدانند که این بعث در این از این معانی بچه معنی است و قوله من بعد موتکم یعنی زنده کردیم شما را از پس مرگتان پس صاعقه ایشان
بقرینه بعثناکم مرگ است و صعق موسی بقرینه فلما افاق بیهوشی است تا بدانند که حال موسی در این باب مخالف حال ایشان بود
و موت بر مذهب درست معنی نیست بلکه مرجع او با نقض حیوة است و اگر معنی بودی ضد حیوة بودی لعلکم تشکرون یعنی تشکروا
تا شکر کنید و کلام در لعل که از قدیم تعالی بود برفت و آن وجوه لعل یکی کی است چنانکه قائل گوید ایات السوق لعلک تشتری
شیا ای لتشتری شیا و اصل او ترجی بود وظللنا علیکم الغمام الله تعالی در یاد آیات نعمتها که بنی اسرائیل کرد و شماره و یاد داشت

96

می‌دهد نعمت زیر نعمت تا در شکر او بیفزایید و کفران نکنید و ما سایه بان کردیم بر شما ابر را و این آنگاه بود که ایشان در تیه بودند
و سبب شدن ایشان در تیه در جای خود بیاید چون در تیه میگشتند و آن بیابانی بود ساده هیچ سایه و کنی نبود و گرما آفتاب
ایشان را بیر بجانید در موسی بنالیدند موسی از خدای تعالی درخواست تا سایه دهد ایشان را حق تعالی ابری بفرستاد سپید تنک
که در وی باران نبود و باد و نسیمی و بادی خوش بود و چون بسایه او براسودند گفتند یا موسی کار گرما کفایت شد ما طعام از کجا آریم
حق تعالی فرمان داد تا آن ابر بجای باران من و سلوی بیارید بر ایشان بامداد و شبانگاه هر کسی بیامدی بمقدار کفایت خود از و برگرفتی

[illegible]

... قوله تعالی وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَٰذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ

چون گفتیم در شوید درین دیه بخورید ازانجا هرکجا خواهید

رَغَدًا وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ

بسیار در شوید بدر سجده کنان و گوئید بیامرزاد بیامرزیم شما را گناهان شان

97

وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى

و زود است که بیفزائیم نیکوکاران را بدل کردند آنان که ستم کردند سخنی جز آنکه گفته بودند

الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ

آنان که ستم کردند عذاب از آسمان بدان نافرمانی که کردند

[illegible]

کنایة کرده‌اند و گفته‌اند اعلام ایشان از نعمت و علویات و حمال و بحقیقة کردنا و لیکن بیاید ... بما کانوا یفسقون بفسق کرده
و اصل فسق خروج باشد از چیزی و فاسق را برای آن گویند که از فرمان خدای تعالی خارج باشد و گفته‌اند بدین فسق کرات برای آنکه آنچه در
ایشان حکایت کرده‌اند و چون مومنان نباشند هر گاه هر حال فاسق باشد و فاسق کافر باشد قوله تعالی وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ

مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِب بِّعَصَاكَ الْحَجَرَ ۖ فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ
موسی برای قوم خویش گفتیم ما بزن عصات بر سنگ بدمید ازو دوازده چشمه

عَيْنًا ۖ قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ ۖ كُلُوا وَاشْرَبُوا مِن رِّزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْثَوْا
دانست هر کسی آب خوردن خود بخورید و بیاشامید از روزی خدای و تباهی مکنید

فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ۝ وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَن نَّصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ
در زمین تباهی کاران و چون گفتید ای موسی ما شکیبا نکنیم بر یک طعام بخوان

لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنبِتُ الْأَرْضُ مِن بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا
برای ما خدایت را بیرون آرد برای ما از آنچه برویاند زمین از تره‌اش و خیارش و گندمش

وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا ۖ قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ
و عدسش و پیازش گفت بدل میکنید آنچه آن کمترست بآنچه بهترست

اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُم مَّا سَأَلْتُمْ ۗ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَ
فرو شوید شهری که شما راست آنچه خواستید و بنهادند بر ایشان خواری و درویشی

بَاءُوا بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ ۗ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ
و باز آمدند بخشمی از خدای آن بدانست که ایشان کافر میشدند بآیات خدای و میکشتند

النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ۗ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوا وَّكَانُوا يَعْتَدُونَ ۝ ابن ایام قصه
پیغامبران را بنا واجب آن بدانست که ایشان عصیان کردند و از حد در میگذشتند — احوال ایشان است

در تفسیر رسول الله ما آب باید موسی علیه السلام از برای ایشان از خدای تعالی آب خواست و سین طلب راست چنانک در خبر است استفعل اید
استفهام و استخبار که طلب فهم و خبر باشد استسقا آب خواستن باشد و سقی آب دادن باشد و سقی و اسقی گفته‌اند لغت و گفته‌اند
سقاه آن باشد که بدست آب دهد او را تا بخورد و اسقاه آن باشد که کشتی را آب دهد تا تعریض کند او را بمنحی رود یا فرو ...
و انزلنا من السماء ماء فاسقیناکموه و قوله و اسقیناکم ماء فراتا و ... قول او الشاعر میگوید سقی قومی بنی مجد و اسقی نمیرا والقبائل من
هلال ... خدای تعالی گفت ای موسی عصا خود بر سنگ زن و آن عصا ... بود که موسی علیه السلام از شعیب بستده بود چون او را شبانی فرمود و گفته‌اند
آن عصا او را از آدم میراث رسید و آن عصا ... بود و آدم علیه السلام چون از بهشت بزمین آمد با خود بیاورد و ... بود
چون شب در ... نوری تافتی و طول ده گز بود بطول موسی علیه السلام و نام این عصا علیق بود قوله الحجر خلاف کرده‌اند
در سنگ وهب منبه میگوید و فتی سنگ کردی بود چنانک موسی علیه السلام بر سنگ هر سنگ بودی که عصا بر وی زدی دوازده چشمه ازو روان شدی
با وجه ... تا ایشان را هم خلاف باشد ایشان گفتند اگر موسی را عصا گم شود ما از تشنگی بمیریم خدای تعالی گفت پس ازین عصا بر سنگ
بانگ اشارة کن ... آب ... بیرون آید ... گفتند اگر وقتی بازمینی ... که در آنجا سنگ نباشد ما ... باشد
موسی علیه السلام سنگی با خود برگرفت گفت ... این باشد و قولی دیگر آنست که سنگی معین بود برای آن گفت الحجر بلام تعریف عهد عبد الله عباس گفت
سنگی بود مربع خفیف بر شکل ... با خود داشتی هر گاه که آب حاجت بودی عصا بر وی زدی تا دوازده چشمه ازو بیرون آمدی

گفت سنگی بود و دوازده ... بود ... چشمه آب عذب بیرون آمدی چون مستغنی شدندی دگر بار عصا بر وی زدی
تا منقطع شدی و هر روز از آن سنگ سیصد هزار مرد آب دادی ... تا ده هزار ... که موسی علیه السلام ... در بعضی
... آن سنگ موسی آورده که ... از مردم شام و کنار ... معجزه موسی علیه السلام سنگ برگرفت چون قوم
خدای تعالی گفت اضرب بعصاک الحجر یعنی آن سنگ معین فانفجرت ... حذف و اختصار هست و تقدیر آنست که فضرب فانفجرت
... الکلام ... و اصل انفجار انشقاق و اتساع بود و صبح را ... فجر خوانند ... بکوید که از ... باشد
... تحقیق و ... شرع انفجار ... آب باشد ... انفجار ... ازو یعنی از سنگ اثنتا عشرة عینا دوازده چشمه
... عین از اسماء مشترک است ... چشم باشد و چشمه آب باشد و عین المیزان ... باشد و عین ... باشد
... و تحقیق ... این جمله ... تدبیر و تقریر ... تخصیص این عدد ... که ایشان دوازده سبط
از دوازده ... یعقوب علیه السلام ... اثنتا عشرة ... عشرة ... در ...
... علامت ... بود ... علیها ... فی قوله ... تسعة عشر ...
... خود ... که ... اسباط ... بود ... مشرب جای شرب باشد و بعنی مصدر باشد چون
... کلوا واشربوا ... بحانست ... حذف ... تعالی ... بود
ایشان را گفتیم کلوا واشربوا بخورید و بیاشامید من و سلوی ... ایشان ... شما روزی کرده‌ام ... بکنید
و روزی را با خود حواله کرد ... و ... ولا تعثوا فی الارض مفسدین ... در زمین
فساد مکنید والعثو والعیث اشد الفساد و این از مقلوبست باتفاق المعنی یقال عثا یعثو عثوا و عاث یعیث عیثا و عثا یعثی
... در ... معنی ... الحیات ... قد ... المیسم ... و قال ...
... مصدقا ... فساد باشد ... و اگر این فعل باشد که
... فساد بود ... خرق سفینه و قتل غلام یعنی ... ظاهر و باطن آن فساد باشد
... و ... قوله و اذ قلتم یا موسی ... طعام ... چون مدتی
از آن من و سلوی ... سبزی ... گفت برای آنکه ایشان اهل سواد بودند
... ایشان ... طبع ایشان با من و سلوی ساخته نبود طبعشان بآن بخواست گفتند یا موسی خدای را
تا این زمین برای ما ... بیرون آرد ... از زمین ... از زرع و تره ... زمین برآید
یقال بقل البقل ... قثائها ... در ... قثا ... بضم قاف خوانند ... لغة تمیم است و
قثا خیار باشد و فومها عبد الله عباس گفت فوم نان باشد تقول العرب فوموا لنا اختبزوا و عطا و ابو مالک گفتند گندم باشد
و این لغة قدیم عرب است قال الشاعر قد کنت احسبنی کاغنی واحد قدم المدینة عن زراعة فوم ... گفت جمله حبوب را فوم خوانند
... گفتند ... کسائی ... کسی باشد ... این بیت ... یاد ... و انتم اناس لئام الاصول طعامکم الفوم والحوقل
یعنی سیر و پیاز ... این بیت ... باستشهاد ... امیة بن ابی الصلت کانت منازلهم اذ ذاک ظاهرة فیها الفرادیس والفومان
والبصل ... معاقبه ... کنند ... جمع ... و معاثیر ... حذف ... گویند ... عبد الله
مسعود ... در روایت ... علی بن موسی الرضا علیه السلام ... امیر المؤمنین علیه السلام از رسول علیه السلام
که گفت علیکم بالعدس فانه مبارک مقدس و انه یرق القلب و یکثر الدمعة و انه بارک فیه سبعون نبیا آخرهم عیسی بن مریم
گفت بر شما بادا که ... بسیار خورید که آن مبارکست و مقدس و پاکیزه است ... تنگ کند و آب چشم بسیار کند و هفتاد پیغمبر

براو دعا کرده اند ... عیسی مریم و بصلها و [illegible] جمله این جمله کلمات است از زمین که زمین مونث است و تانیث او سماعی است
موسی علیه السلام ایشان را گفت عند آن اتستبدلون الذی هو ادنی بالذی هو خیر گفت بدل میکنید آنچه کمتر و خسیس تر است با آنچه بهتر است ادنی
من الدناءة والخساسة و در شاذ هم خوانده اند بعضی بیان گفته مراد دون است و لکن قلب کرده چنانکه در قثا و [illegible] گفتیم دون
فرود و [illegible] بهتر است از طعام رها میکنید و بتر اختیار میکنید در آن بود که طعام بود با اختیار خدای و اختیار ایشان بر او خود اهبطوا
مصرا هبوط بزمین فرو شدن باشد و نقیض او صعود بود و مراد بمصر شهری از شهرهاست برای تنکیر و دخول تنوین در او اگر مصر
معین خواستی تنوین در او نبودی که او نام است لا ینصرف است چنانکه گفت ادخلوا مصر ان شاء الله آمنین و این قول قتاده است و مجاهد
و گوید مصر فرعون خواست این شهر مخصوص که از او مصری خوانند و روا بود که این نام را [illegible] گاه صرف کنند و گاه نکنند بدانکه
آنکه اسمی خفیف بود بر سه حرف و اوسط او ساکن و آن نام که چنین باشد مخیر باشند در صرف و ترک صرف آنکه صرف نکند برای
آن نکند که دو سبب در او حاصل است و آن علمیت است و تانیث و آنکه صرف کند گوید خفت اسم معادل شد یک سبب را اسم
[illegible] بماند و بیک سبب ترک صرف نکنند و در شاذ حسن بصری و طلحه بن مصرف خوانند اهبطوا مصر بی تنوین و در مصحف عبد الله
مسعود چنین است و ما نعاین در دو نوع بود در مونث و اسم اعجمی چون هند و دعد و نوح و لوط و شاعر گفت لم تتلفع بفضل
مئزرها دعد و لم تسق دعد فی العلب جمع کرد میان صرف و ترک صرف [illegible] و شاعر گفت
و جاعل الشمس مصرا لا خفاء به بین النهار و بین اللیل قد فصلا فان لکم ما سألتم در مصر شوید [illegible]
که از بقول و نبات زمین آنجا باشد آنکه از خطاب بغایب آمد گفت و ضربت علیهم الذلة والمسکنة [illegible]
که ایشان چنین بسیار کنند قال الله تعالی حتی اذا کنتم فی الفلک و جرین بهم و شاعر گوید [illegible] ۱۰۰
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ذلک بانهم کانوا یکفرون بآیات الله این با آنست که ایشان بآیات خدای تعالی کافر میشدند یعنی نعت و صفت محمد صلی الله
علیه و آله پنهان میکردند [illegible] در توریة و انجیل پنهان میکردند و تحریف میکردند و یقتلون النبیین بغیر الحق پیغامبران را
بناحق میکشتند [illegible]
من النبا [illegible]
وجه دوم من النباوة [illegible] قال الشاعر [illegible]
[illegible] و وجه سیم آنست [illegible]
[illegible] و قوله بغیر الحق دلیل نکند
بر آنکه کشتن پیغامبران بر وجهی بود که حق باشد [illegible]
[illegible] بقوله بغیر الحق یعنی

بالجرم و کافر [illegible] پیغامبران را میکشتند و در خبر میآید که جهودان در یک روز هفتاد پیغامبر را بکشتند
در بازار بامداد و بازار دیگر هم در آن بازار [illegible] میفروختند ذلک بما عصوا ما مصدریه است معنی آنست ذلک بعصیانهم و عصیان [illegible]
امر بارادة باشد و کانوا یعتدون ای یتجاوزون حدود الله این با ایشان برای آنست که ایشان فرمان را مخالفت کردند و از حدهای
من تعدی که کردند و اعتدا اسراف و ظلم و [illegible] عطف علی قوله بما عصوا ان الذین آمنوا ۵۱
والذین هادوا والنصاری والصابئین من آمن بالله والیوم الآخر وعمل
آنان که جهود شدند و ترسایان و صابیان هر کی ایمان آرد بخدای و روز بازپسین و کردار
صالحا فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون
نیکو کند ایشان را مزد ایشان نزدیک خدای باشد و بر ایشان ترسی نباشد و ایشان اندوهگین نشوند
کلام در ایمان و حقیقت او در ابتدای سوره رفت قوله والذین هادوا در معنی و اصل اشتقاق او خلاف کردند هاد را جهود شدند
ابو عبیده گفت معنی هادوا ای تابوا من عبادة العجل از گوساله پرستیدن توبه کردند من قوله انا هدنا الیک ای تبنا و انشد [illegible]
[illegible] و بعضی دگر گفتند لانهم هادوا عن الاسلام ای مالوا برای آنکه از ایمان بپیچیدند و میل کردند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ۱۰۱
ایشان گفتند نحن انصار الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قال الشاعر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عبد الله [illegible]
[illegible]
[illegible] قتاده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

فی قولها دایره قاتلها من الکفرات من امن منهم بالله وجواب دیکر آنست که ان الذین امنوا بر حقیقت معنی آنست که اظهروا الایمان بالسنتهم
واضمروا الکفر فی قلوبهم چنانکه در آیه دیکر کفت من الذین قالوا امنا بافواههم ولم تؤمن قلوبهم وچنانکه در آیه کفت یا ایها الذین
امنوا بالله ومعنی آنست که یا ایها الذین اظهروا الایمان بالسنتهم امنوا بقلوبکم جواب سیوم آنست که مراد من امن آنست که من ثبت علی ایمانه
علیه کما قال تعالی ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا وبیان آنست که جزا ظاهر دو کونه ایست در اخرایه که کفت فلهم اجرهم عند ربهم
خوف علیهم ولاهم یحزنون ودر اخرایه کفت تتنزل علیهم الملائکة الا تخافوا ولا تحزنوا ومن ابتغی است صالح وا حد وتشنید را جمع
وصدکو مونث را اما در احد فی قوله ومنهم من یستمع الیک ودر جمع ومنهم من یستمعون الیک ودر مونث ومن یقنت منکن لله ورسوله
وتعمل صالحا نوتها اجرها مرتین ودر تثنیه فرزدق کفت تعالی فان عاهدتنی لا تخوننی نکن مثل من یا ذیب یستصحبان ودبزدیک
عموم موضوعست عموم را چون شرط باشد باستفهام وبتزیل ما صالح بود عموم را وخصوص را والیوم الاخر یعنی روز قیامت و
این روز فر روز دنیا از پس خواهد کرد زیرا آن وکر شب نباشد تا روز نیز بود زیرا او وعمل صالحا وعمل نیکو کند ادا واجبات وسنن
تباع فلهم اجرهم عند ربهم فا برای جواب شرط امد کویند خبران که اتست وجزا شرط کلام است جواب آنست که فلهم اجرهم جملهاست از مبتدا
وخبر درمحل خبر آن ذم درمحل جزای شرط ومن امن که شرط است مبتدا ومبتدا ومابعد آن جمله خبر بود ان الذین در محل رفع
فله دیم بر او شانهی کمبتدا وخبر با شرط وجزا هست جوابهر دو بجمله ماناید ومعنا جهت آنست که هیچ دو مستقبل نیست مبتدا بوده
شرط وجزا واین سئل بحث راین تشریح ترکفته شده است ولا خوف علیهم ولاهم یحزنون وکفته اند معنی آنست که ترسی نیست برایشان
در انجهان بیش فرشاده اند وند اند هی مدلح بانکه کفته اند وقیل لا خوف علیهم من الخلود فی النار ولاهم یحزنون من قطیعة الملک الجبار وقیل
لا خوف علیهم فی الجازة ان اغفرها ولاهم یحزنون من سطعة الملک الجبار وقیل لا خوف علیهم فی الکبائر فانی اغفرها ولاهم یحزنون بما اقترفوا من
الاثام لما سبق لهم من الایمان والاسلام اینان را که ترسی نباشد ند انصغا عافیت چرا این مکنکم ان مستی قوله تعالی

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ

چون کرفتیم پیمان شما ودبر داشتیم بر بالای شما کوه طور کفتیم بکیرید انجه دادیم شما را

بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ۝ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ

بنیرو و یاد کنید انچ در وی هست تا باشید شما که بترهیزید پس برکردید از پس آن

فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ ۝ وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ

اکر نه فضل خدای نابودی بر شما و بخشایش او بودی تا بودی از زیان کاران وبدانستید شما

الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ

آن کسانی که در کذشتند از شما در شنبه کفتیم ایشان را باشید بوزینکان رانده کان

فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ

کردیم انرا عقوبتی که پیش ایشان بود وانچ پس آنست وپند ترسکاران را

این جا ایت واذ اخذنا و یاد کنید چون ما عهد شما بستیم وان عهد خداست که بر جمله مکلفان کفت کاورا پرستید واو را بنیکوی
در رسول آن او را تصدیق کنید وکتابها انکار بپسندد و اورا و اموی ترشد ند والقا از او منزجر شوند میثاق فعال باشد از وثیق آنکه
فلما بعهد یا حز آن از وثاق او مراد این میثاق آنست کما کفتیم دحق تعالی در آیه شرح داد من قوله واذ اخذنا میثاق بنی اسرائیل
لا تعبدون الا الله وبالوالدین احسانا الایات وفی قوله واذ اخذ الله میثاق الذین اوتوا الکتاب لتبیننه للناس ولا تکتمونه وفی قوله
واذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب وحکمة الایة وامثال ما نند این است از آیات که متضمنست ذکر عهد و میثاق در اهل دین ایشان

کرد ناولی تر بود ورفعنا فوقکم الطور وطور بتازی کوه باشد چنانکه عجاج کفت دانی بجاجی من الطور فمر تقضی البازی اذا البازی کسر وچنانکه حرب کفت
دانذر ملی الجن بیت انسل بجان ورسل صاحب الطور بزیل وکفته اند طور کوهیست معین که خدای تعالی او را بر موسی علیه السلام کفت وکفته اند بلغت سریانی است
کی باشد و اکر چنین باشد اتفاق اللغتین باشد بلغا ایشان در قرآن جز تا زی نیست مفسران کفتند چون خدای جل جلاله توریة بر بنی اسرائیل
فرستاد ودر انجا امر و نهی و تکالیف شاق بود بنی اسرائیل را احتمال نکردند وقبول آن نکردند وچون خبر قسم تو عاشکر شد خدای جل جلاله
جبرئیل را فرمود تا کوه را بر بالای ایشان بطول لشکرکاه ایشان فرسنگ در فرسنگ برکند از جای کاه
در بالا سر ایشان معلق داشت بمقدار قامت مردی عبد الله عباس کفت از کوههای فلسطین بود وحق تعالی فرمان داد تا آن را برکنده شد و بر
بالا سر ایشان چون سایه بالای باشد وعطا روایت کرده از عبد الله عباس که خدای تعالی کوه بر بالا سر ایشان بداشت وآتشی عظیم از پیش روی ایشان
پدید کرد و دریا از پس ایشان در ربای شده بود وایشان در میان زمین نهادند ... هر سه را بر ایشان هر یک چنین بکیرید و میکفتند بخدای
وازین جمله بود بر وجهی بوده باشد که ایشان ملجا شده باشند و اکر چنان باشد ... کفت که ایشان را بر سه خلاف آن کفتند که آنست
وکر انکه با الجا ثبات تکلیف نباشد خذوا ما آتیناکم بقوة از جمله انجا کاه مهاست کما کفتیم که قوله در حذف کرد وتقدیر
که کفتیم خذوا ما آتیناکم بقوة ولا بدان محذوف تقدیر بایکرد تا معنی کلام مستقیم شود و معنی خذوا بجد قبول کنید وما آتیناکم عطا یافته
یقال اتیته اذا اعطیته ... بقوة ای بجد واجتهاد و مواظبة و مداومة واین قول عبد الله عباس وقتاده وسدی وابو العالیه وربیع
کفت بطاعة الله و ... ابن بحر کفت مراد آنست که مابالقبول ابو علی کفت ...
... دلیل است بر آنکه قدرت قبل الفعل باشد ... خدای تعالی ...
پس قدرت ... واذکروا ما فیه یاد کنید ... فراموش مکنید وکفته اند ... لعلکم تتقون ...
... ثم تولیتم من بعد ذلک پس اعراض کردید ...
... تولیت ... چنانکه ...
در بر چنانکه ... من بعد ذلک ...
تفصیل ...
اشارت است الی قوله ما آتیناکم ... و رفع طور بر بالا سر ایشان
وانزال توریة و ایات ... خذوا ما آتیناکم بقوة واذکروا ما فیه ... فلولا فضل الله علیکم ورحمته اکر فضل و رحمة
خدای تعالی ... ایات ...
... مهلت شما را ...
وابو العالیه کفت مراد بفضل الله اسلامست ورحمة قرآن ... فضل و رحمت خدای ایشان
چرا ...
در حجر ... انقلاب ... رفع الجبل فوقهم ولقد
علمتم الذین اعتدوا وخطاب درین آیه و جمله ایات متقدم با اهل کتاب عهد رسولست صلوات الله علیه ومراد پدران
ایشان ... حال ... اعتدا ... تعدی ...
... مجاوزه ... فی السبت اصل
کلمه قطع الدهر ... قطع ... السبت ...

قطع بود و گفته اند سبت راحت باشد و سکون و منه السبات النوم القلیل و قوله وجعلنا نومکم سباتا و مرد خفته را مسبوت گویند لان السبات
ادراک راحت و قطع باشد و گفتند که خدای تعالی آغاز خلق از یکشنبه کرد تا روز آدینه تا ذکر تمامی شش روز چنانکه گفت خلق السموات
والارض وما بینهما فی ستة ایام کرد روز شنبه بود تمام کرده بود قطع کرد خلق را و جهودان گفتند ما خلق الله الاشیاء فی ستة ایام استراح یوم
لعنهم ربهم تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا چون شش روز این همه بیافرید بحق رشد علی عجم علیهم لعاین الله قست یوم است او
استراح روز شنبه پاسود این کار ایشان شد روز آسایش باشد و در روز هیچ کاری نکنند و این در عهد داود بود علیه السلام در زمینی که ایلة
ایلة گفتند خدای تعالی ماهی گرفتن بر ایشان حرام کرده بود روز شنبه پس چون روز شنبه بودی هر ماهی که در دریا بودی بالا آمدی و سر برآورد
بیرون کردندی و این بود تا آنکه کسی ایشان را تعرض نیارستی کردن چون روز شنبه برفتی از آنجا شدندی و نیز کسی از ایشان ندیدندی
آنجا چنانکه حق تعالی گفت اذ تأتیهم حیتانهم یوم سبتهم شرعا و یوم لا یسبتون لا تأتیهم که روزها ایستادندی و بیامدی در حوضها بکندندی
اندر وا بکنار آب ها و بکردند چون روز شنبه این حوضها پر از ماهی شدی که روز دیگر آب در و اکندیده بودی تا دیگر روز شنبه ایمن قید
تا ماهی ها بیرون آنجا شدی تا یک شنبه بگرفتندی دیگر گفتند ما اب روز آدینه در کمین در حوض ماهی یک شنبه گرفتم چند تکرد ما شیم
خدای ما را از آن گرفتن منع کرد بدین راه سد شدند و قومی دیگر آنست که روز آدینه ماهی و در دامها در دریا و حوضها وجالها کرد ماهی اینجا آمدی
آوردند از دوختن و شنبه رها کردندی تا ماهی در دام شدی روز یکشنبه دام اندر بر کشیدندی گفتندی ما شنبه نگرفتیم آنجه ماهی یکشنبه
دوران شهر هفتاد هزار مرد بودند که روز شنبه می کردند و کروهی هفتاد کردند و هیچ نمی کردند تا آنکه این می کردند و کروهی منکر شدند تا آنکه این می کردند منکر
می کردند با ایشان و ایشان را ولیکن دوازده هزار مرد بودند چون منع بر این برآمد و این مردمان بر این کار دلیر شدند خدای تعالی ایشان را عقوبت
نمی کرد شنبه نیز دست دراز کردند و ماهی گرفتند و مدتی بر این بماندند و مال بسیار جمع کردند چون ناهیان منکر بسیار بگفتند و ایشان
قبول نکردند گفتند ما با شما در یک شهر نباشیم که ما را بعذاب خدا بگیرند ما شهر را با شما بخشیم شهر قسمت کردند و ایشان با یک جانب شدند
و حایلی میان بکردند آنها بیان خود را قومی نیز با ایشان مخالطت و مواکلت و مشاربت نکردند داود علیه السلام بر ایشان دعا کرد خدای تعالی
عذاب بر ایشان فرستاد و ایشان را مسخ کرد یا کپی کرد ایشان را یک روز بامدادان مصلحان که از ایشان جدا شده بودند برخاستند از ایشان جانی و
ایشان هیچ آواز نشنیدند و کسی را ندیدند در شهر در بگشادند و کسی بیرون نیامد ایشان را بدیوار برفتند و بر بامهای ایشان شدند
ایشان را دیدند که خدای تعالی ایشان را مسخ کرده بود بوزینگان کرده بود ایشان شکر خدای بکذاردند و پناه بخدای دادند از عقوبت و از این جماعت
سه روز بماندند و جمله بمردند و هیچ مسخ بیشتر از سه روز نماند علی ما جاء فی الاخبار و قوله فقلنا لهم ابن قول اینجا مجاز است کما
در آن آیه که گفت ثم استوی الی السماء وهی دخان فقال لها وللارض ائتیا طوعا او کرها قالتا اتینا طائعین و اینجا حقیقت قول نخواهد
قول نبود نه از آسمان و زمین و چنانکه شاعر گفت امتلأ الحوض وقال قطنی مهلا رویدا قد ملأت بطنی و معلوم است که حوض
چیزی نگفت و قوله کونوا صیغه امر است و معنی آنکه این تحویل است چنانکه گفت انما قولنا لشیء اذا اردناه ان نقول له کن فیکون قوله قردة
خاسئین ای بعیدین و خسا یخسا و هم لا انسم باشد و هم متعدی قال یخسا الکلب ای طردته فاطرد و ابعده فبعد و در خبر آمده
اخسئوا فیها قال یخسا فانحسا یقبل قال الراجز کالکلب ان قلت له اخسأ انخسا مجاهد گفت معنی آنست اذلاء صاغرین
ذلیل و مهین و در بعضی و هم تفسیر آمده است که فرونشاندند فجعلناها گردانیدیم ایشان را و ها را دو بود که راجع بود با جماعت و دو بود
که راجع بود با قریه علی تقدیر اهلها و در بود که راجع بود با عقوبه و روا بود که راجع بود با لفظ قردة و این وجوه محتمل است و وجه
بصواب نکالا عبدالله عباس گفت عقوبة و دیگران گفتند عبرة نکل ها من ان اها عبرت کرد آن کسی که بیند نکول کند و بکریزد و اقدام
کردن بر مثل آن و نکال الدهاب عبرت باشد کسی را بترسانیدن و نکل که قید باشد از نجاست و لکام را نیز نکل گویند از آنجا که منع کند
چون قید و بیم اصل کلمه منع بود و نکول آن باشد که او را بنکال کنند و نکول باز ایستاد لمابین یدیها وما خلفها ما شاید که موصوف بود و شاید

قصه اصحاب سبت

مسخ شدن ایشان

۱۰۴

که مر عقوبت بود و عار راجعت آنرا که باز پس آمد لما بین یدیها من القری والجماعات والامم و این قول عبدالله عباس است
که گفت سدی و عکرمه لما بین یدیها را جمعت با ذنوب یعنی نکال آن گناهها کردند و بودند وما خلفها یا امتی که از پس ایشان آید تا عقوبت
لما بین یدیها گناهانی که از پیش کردند وما خلفها آن گناهان که در پیش آن بودند چون هلاک با ایشان رسید و معنی قول عبدالله
عباس است که ما ایشان را عبرت و مثله کردیم برای امت گذشته یعنی امتی که از پیش هلاک ایشان بودند و کناهی کردند وما خلفها
و آنان که از پس ایشان باشد و معنی قول دیگر آن است که آن عقوبت نکالی بود که در مقدم کردند و نکالی که پس آن بودند و موعظة
للمتقین پند و عبرت کار الموعظة و این لفظ مصدر است و کذلک الوعظ والعظة کالوعد والعدة و الموعدة یقال وعظه یعظه وعظا و عظة و موعظة
قال النبی علیه السلام السعید من اتعظ بغیره للمتقین و هر چند که او واکر چه آن موعظه بود جمله خلایق را چون متقیان بدان منتفع شدند
موعظه ایشان است تخصیص کرد ایشان را بذکر چنانکه گفت هدی للمتقین و انما انت منذر من یخشاها و در آنکه گوید قرآن هدی
متقیان است و این آیه یا عقوبت موعظه متقیان است دلیل کند که موعظه جز متقیان را نیست و از آنکه این دلیل الخطاب بود و آن نزدیک
بیشتر اهل علم باطل است و بیان تقوی و حقیقت او و علامت متقیان در ذکر آیه گفته است و وجهی ندارد اعاده کردن و الله ولی التوفیق
و هو حسبنا و نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر هذا آخر المجلد
الاول و یتلوه فی الثانیة قوله تعالی
و اذ قال موسی لقومه ان الله یامرکم
ان تذبحوا بقرة تم تمام
الربع الاول
بعونه
شهر ذی الحجة سنه ... و ...

۱۰۵

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم قوله عز وجل

وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا

چون گفت موسی قوم را خدای میفرماید شما را که بکشید گاوی را گفتند میکنی ما را

هُزُوًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ ۝ قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا

فسوس گفت پناه میدهم بخدای که باشم از نادانان گفتند بخوان برای ما خدای را تا پیدا کند ما را

مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بِكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَٰلِكَ فَافْعَلُوا

تا چیست آن گفت او میگوید آن گاویست نه پیر و نه جوان میانه است میان این پس بکنید

مَا تُؤْمَرُونَ ۝ قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْنُهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ

آنچه میفرمایند شما را گفتند بخوان برای ما خدای را تا پیدا کند ما را تا چیست رنگ آن گفت میگوید که آن گاویست زرد

فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّاظِرِينَ ۝ قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ

خالص رنگ او خوش کند نگرندگان را گفتند بخوان برای ما خدای را تا پیدا کند ما را تا چیست آن که گاو

تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ ۝ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ

پوشیده گشت بر ما و ما اگر خواهد خدای راه یابیم گفت او میگوید که آن گاویست

لَا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لَا شِيَةَ فِيهَا قَالُوا الْآنَ جِئْتَ

نه کار کننده که بشوراند زمین را و نه آب دهد کشت را بی عیب باشد نیست در وی رنگی گفتند که اکنون آوردی

بِالْحَقِّ فَذَبَحُوهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ ۝ وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ

حق را پس بکشتند او را و نزدیک نبودند که بکنند و چون بکشتید تنی را پس خلاف کردید در آن و خدای

مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ۝ فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَٰلِكَ

بیرون آرنده است آنچه شما میکنید گفتیم بزنید او را بعضی از آن همچنین

يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَىٰ وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ

زنده کند خدای مردگان را و باز نماید شما را حجتهای خود تا شما [illegible]

قوله تعالی و اذ قال موسی لقومه الآیة سبب این آن بود که در بنی اسرائیل کشته ای یافتند نام او عامیل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و با این جمله هیچ شبهتی نماند مر ایشان را که خدای تعالی گاوی [illegible] جامع جمله این صفات داد [illegible] ما بقرة [illegible] دانم حسن [illegible]
اما غلامش [illegible] تا بدیه که چند بهاست تا تمام کنی و در وقت خطاب بهمات را بیان نکند چون وقت
نقد [illegible] بهمات [illegible] و تفصیل بگوید و بیان کند و وصیت کند ما دانیم که هرکس که درحق این خلاف [illegible]
این جا [illegible] خطاب [illegible] باشد [illegible] مردمی دیگر [illegible] گفت این گاو موصوف با این صفات در
بنی اسرائیل [illegible] بود و قصه آن بود که [illegible] جوهر فروختی روزی مردی [illegible]
[illegible] بسیار سود خواست بود [illegible] جوهر [illegible] وقت بود [illegible] کلید در
سر پدر [illegible] بود [illegible] جواب داد و گفت وقت را [illegible] اگر توقف کنی تا پدرم بیدار شود من
از بهای این جوهر [illegible] گفت [illegible] زیاده [illegible] گفت
نکنم [illegible] زیاده [illegible] خواب [illegible] طمع [illegible] سود چون پدر بیدار شد
پدر را خبر داد [illegible] حال [illegible] گفت [illegible] نیکو بود [illegible]
[illegible] این حال [illegible] خدای تعالی [illegible] ایشان اگر گاوی باید موصوف با این صفات در همه بنی اسرائیل [illegible]
[illegible] با احتیاط و استقصا تمام [illegible]
[illegible] بنی اسرائیل [illegible] بود [illegible] نزدیک [illegible]
[illegible] و گفت ای خدای ابراهیم [illegible] تا این فرزند من بزرگ شود [illegible]
و مادر [illegible] این حال خبر کرد [illegible] خدای [illegible] بر آید و قوی گشت [illegible]
بالغ شد [illegible] و پیشه هیزم کردی [illegible] و نفقه خود و مادر کردی [illegible] مادر عظیم نگاه داشتی
[illegible] مادر او گفت پدر تو [illegible] بود [illegible] خدای ابراهیم سپرده [illegible]
[illegible] و گفت یا اله ابراهیم یا من لا یضیع الودایع [illegible] خدای [illegible]
[illegible] الله [illegible] ممکن باشد گاو [illegible]
[illegible] بازار [illegible]
مادر او گفت [illegible] این گاو [illegible] و بیاورد [illegible]
[illegible] سه درم [illegible] گفت [illegible] فروشم این گاو گفت قیمت سه درم است [illegible]
[illegible] گفت این [illegible] فروشی گفت قیمت [illegible] سه درم است گفت سه درم از من بستان گفت تا [illegible]
خبر دهم گفت قیمت سه درم است شش درم از من بستان و مادر را خبر مکن گفت [illegible] دو درم [illegible]
او گفت ممکن نیست تا من مادرم را خبر دهم [illegible] گفت پوست این گاو را [illegible] بستان و
با مادر رجوع مکن گفت ممکن نیست [illegible] گفتند [illegible] غلام است [illegible]
خدای تعالی فرستاده بود با امتحان تا بر این کودک [illegible] مادر [illegible] باشد و بدانند که کسی [illegible] طاعت
خدای تعالی و رضا مادر [illegible] بازآمد و مادر را خبر داد مادر گفت صواب کردی
و لکن فردا [illegible] مشورت کن [illegible] صلاح [illegible]
[illegible] غلام [illegible] گفت [illegible] خدای [illegible] مشورت میکنم [illegible]
[illegible] بنی اسرائیل [illegible] باشد چون [illegible] پوست او پر از زر

کرده بها ستانند [illegible] بنی اسرائیل گاو [illegible] صفت بود الا نزدیک این غلام یا فتند و بخریدند [illegible]
پوست آن گاو [illegible] تفسیرها [illegible] که ایشان میگویند [illegible]
ایشان [illegible] قول و [illegible] خدای تعالی [illegible]
چون چنین باشد [illegible] مذهب [illegible] صفات [illegible]
[illegible] موسی علیه السلام [illegible] گاو [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible]
گفتند یا موسی ادع لنا ربک یبین لنا ما هی [illegible] خدای [illegible] گاو [illegible]
[illegible] السوال یقال [illegible]
[illegible] قوله تعالی لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا [illegible]
[illegible] تفصیل [illegible]
[illegible] و بیان [illegible]
[illegible] فی قوله تعالی [illegible] موسی علیه السلام [illegible]
[illegible] بقرة لا فارض و لا بکر [illegible]
[illegible] قال الشاعر [illegible]
[illegible] وقال الراجز [illegible]
[illegible] قال الشاعر [illegible]
[illegible]
[illegible] قال الاخطل [illegible]
[illegible]
[illegible] معلوم [illegible] خدای تعالی
[illegible] فافعلوا ما تؤمرون [illegible]
[illegible] صفراء [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] صفراء [illegible]
[illegible] سعید بن جبیر [illegible]
[illegible] سواد [illegible]
[illegible] تسر الناظرین [illegible]
و امیر المؤمنین علی علیه السلام [illegible] قوله تعالی صفراء فاقع لونها تسر الناظرین [illegible]
معلوم [illegible] گفتند یا رسول الله [illegible] ان البقر تشابه علینا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و انا ان شاء الله لمهتدون [illegible]
[illegible]

و با این جمله هیچ شبهتی نماند مر ایشان را که خدای تعالی جز گاوی نباشد جامع جمله این صفات و ان شاء الله ما بعرفه دانم حسن ابکی
انا غلامش و اگر بیدتر او را با سازد باید نقش تا بدیه که چند بهمست تا تعلم کنی قدر وقت خطاب بهمات را بیان نکند چون وقت
نقش در ایدا او را پیش خواند و بهمات برو شمارد و تفصیل بگوید و بیان کند و وصیت کند ما دانم که هر کس که در حسن این خلاف کند که
این جاری خطاب عربی بود بر نحوی که باشد و در انهم مزوة سند و جماعتی دیگر از مفسران گفتند این گاو موصوف باین صفات در
بنی اسرائیل بنزدیک مردی بود که او پدری نیکوکار بود و قصه آن بود که او مردی بازرگان بود و جوهر فروختی روزی مردی آمد تا جوهر
خرد او بعلنق و او را ازان بسیار سود خواست بودن چون بیامد تا جوهر صفت کند جوهر در صندوق بود و قفل زده و کلید در زیر
سر پدر بود و پدر خفته بود پدر را بیدار نکرد و بیامد و مرد را جواب داد و گفت وقت را میسر نیست اگر توقف کنی تا پدرم بیدار شود من
از جالبان جوهر ده هزار درم کم نستانم مرد گفت مرا تعجیلاتست اگر کار مرا تو بیع کنی ده هزار درم بر بلغ قرار لعات زیاده بدهم او گفت
نکنم و رها نکنم که برای زیاده سیم پدر را بیدار کنم و خواب بر او بیاشوبم مرد را کیل کرد و طمع ببرید آن سو چون پدر بیدار شد
پدر را خبر داد بدین حال پدر او را حمد کرد و دعا کرد و گفت بیدا این مال کار روایت نیکو نمودی و او را دعا کرد برکه در آن گاو
خدای آن گاو و بت چون این حال فتاد خدای تعالی فرمود ایشان را که گاوی باید موصوف باین صفات در همه بنی اسرائیل الا
او نیافتند و بجهات با احتیاط و استقصا تمام از او بخریدند بدین مال ... و با او و عبد الله
عباس و وهب منبه گفتند مردی صالح بود در بنی اسرائیل و او را پسری طفل بود و گوساله داشت چون اجلش نزدیک رسید آن گوساله
بیاورد و به بیشه برد در آن بیشه کرد و گفت ای خدای ابراهیم این عجل را بتو می سپارم تا این فرزند من بزرگ شود با وی دهی و وقت
و مادر آن پسر را از این حال خبر کرد و با پیش خدای شد آن عجل در آن بیشه بزرگ شد و قوی گشت و دست بکس نداد تا این کودک
بالغ شد هر روز بیابانی و پشته هیزم کردی و بیاوردی و بفروختی و نفقه خود و مادر کردی و رضا مادر عظیم نگاه داشتی
روزی مادر او را گفت پدرت میراثی گوساله است بودیعت بخدای ابراهیم سپرده اگر بروی و آن ودیعه باز خواهی او ودیعت باز
کودایع بنزدیک او ضایع نشود غلام بیامد و به بیشه درآمد و گفت یا اله ابراهیم یا من لا یضیع ودایعه خدای که ودیعت تو
ضایع نشود آن ودیعت بدرم بمن باز ده که نگاه کرد گاوی را دید که اعظم ما یکون من البقر و احسن بزرگ تر و اخیم ممکن باشد که گاو بود
و نیکوتر تا پیش او بایستاد و او بنام خدا رسن بر سر او کرد چون بیاورد مردمان از آن نیکوئی آن گاو و بزرگی او عجب داشتند آورد
مادرش او گفت مصلحت در آنست که این گاو بفروشی و در سرمایه کنی و بدان کار دستگیری بر دکن بود گاو را با بازار آورد و قیمت گاو
نیک در آن روزگار سه درم بودی مادر را گفت بچند فروشم این گاو گفت قیمت سه درم است و لکن بی رضای من نفروشی
مفروش چون گاو را با بازار آورد مردی در آمد و گفت این را بچند فروشی گفت قیمت بازار سه درم است گفت سه درم از من بستان گفت الا
خبر دهم گفت قیمت سه درم است شش درم از من بستان و مادر را خبر مکن گفت نستانم او درم دوازده کرد و بیست و چهار کرد
او گفت ممکن نیست تا من مادرم را خبر دهم او همچنین می فزود تا با جائی رسانید که گفت پوست این گاو پر زر کرده بستان و
با مادر رجوع مکن گفت ممکن نیست مردم از آن بخندیدند و گفتند و حق این غلام است این در تفسیر می آید که آن فرشته بود که او را
خدای تعالی فرستاده بود بامتحان تا برای کودک با مادر بخلقان نماید تا ایشان را تنبیه باشد و بدانند که کس بر طاعت
خدای تعالی و رضا مادر و پدر نگاه داشتن زیان نکند و این دیگر بار باز آمد و مادر را خبر داد مادر گفت صواب کردی
و لکن فردا بیا بازار شو و اگر آن مرد باز آید او را مشورت کن بگوی که با تو مشورت کنم و صلاح من در حدیث این گاو مرا خبر ده
بدو کرد غلام بیا بازار آمد آن مرد را دید گفت ای بنده خدای با تو مشورت میکنم که صلاح من در حدیث این کار مرا امضای کن
بمادر این گاو نگاه دار که تا پس از این در بنی اسرائیل حادثه افتد و ایشان را بدین گاو حاجت باشد چون او را تو خواهند کم از پوست او پر زر

[Right margin notes:] ... خطاب — ... قصه جوان نیکوکار ... — قصه مرد صالح ... [partly illegible]

کرده بهاستانان او بفروش چون آن حادثه افتاد در بنی اسرائیل گاوی که بدین صفت بود الا بنزدیک این غلام نیافتند و بخریدند بر او
پوست آن گاو پر زر و عجب آنست که این همه روایات در تفسیرهای ما هست که ایشان میگویند هر کجا ذکر بودی در ابوی و تشدید
ایشان شده شد و بنیاد شد که این مناقض قول و مذهب ایشانست برای آنکه این همه دلیل است که مراد خدای تعالی جز آن گاو معین نبود
چون چنین باشد این قوم آن مذهب کند که سید رحمه الله علیه اختیار کرده است که گاوی چنانست که باشد الا جامع جمله این صفات یاد کرد
مذکور است چه مراد خدای عز و جل آن بود لامر او تعلق داشت پس چون موسی علیه السلام ایشان را گفت خدای میفرماید شما را که گاوی بکشید و
آن گاو معین کشید تا خدای تعالی مرده زنده کند تا او بگوید که مرا که کشت ایشان چون بدانستند که این حدیث جد است از قبل خدای
گفتند یا موسی ادع لنا ربک یبین لنا ما هی دعا کن خدای را تا بیان کند که این گاو چه گاو است و دعا درخواستن فعلی باشد از غیر بر وجهی
که داعی بر آن مدعو فروتر باشد و کذلک السؤال یقال دعوت الله فی کذا و سألته کذا و دعا نیز بمعنی بانگ زدن باشد یقال دعاه
اذا صاح به و منه قوله تعالی لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا و دعا له بالخیر و علیه بالشر چون دعا بخیر کند له گویند چون
نفرین کند دعا علیه گویند و بیان روشن کردن باشد و اصل او از بین و بینونه و خدای است که تفصیل دهد و مشتبه از ناشتبه جدا کند
ما هی ما استفهام است و هی با جماع کنایت از بقره و مقدم فی قوله تعالی ان الله یأمرکم ان تذبحوا بقرة موسی علیه السلام جواب داد که خدای تعالی
میگوید انها بقرة لا فارض و لا بکر این گاوی می باید نه بزرگ و نه کوچک یعنی بسال نه پیر بود و جوان جوان مجاهد و ابو عبیده گفتند
فارض آن باشد که پیر و بجیی باشد که نزاید یقال فرضت تفرض فروضا قال الشاعر کمیت یهم اللون لیس بفارض و لا بعوان
لون مخصف و قال الراجز یا رب ذی ضغن و ضب فارض له قروء کقروء الحائض ای حقد قدیم و بکر جوان بود و کهنو زاده
و سدی گفت بکر آن بود که یک بار زاده باشد او را و پدر را و فرزند نخست را بکر خوانند قال الشاعر یا بکر بکرین و یا خلب الکبد اصبحت منی
کذراع من عضد عوان نصف بود نه جوان و نه پیر بین ذلک میان هر دو و ذلک اشارت بهر دو اخفش گفت عوان آن بود
که چند بار زاده بود و جمعها عون و آن غایت نکوی و قوت او باشد قال الاخطل و ما بمکة من شمط محلقة و ما بیثرب من عون و ابکار
و رفع فارض و بکر بر صفت است و رفع عوان بر خبر مبتدی محذوف و روا بود که هم صفت بود یعنی فهی فارض و لا بکر بل عوان
او بل هی عوان فافعلوا ما تؤمرون بکنید آنچه میفرمایند شما را آنگه گفتند ای موسی چون حدیث سال معلوم شد درخواه از خدای تعالی
تا بیان کند ما لونها این گاو را چه رنگ می باید لون عام ترست از صفرة چه لون نوع است و صفرة جنس و نوع واقع بود بر
متماثل و مختلف و متضاد و جنس واقع بود بر متماثل پس گفت خدای تعالی میگوید این گاوی باید زرد سخت زرد عبد الله
عباس گفت فاقع شدید الصفرة قال العدی و انی لاسقی الترب صفراء فاقعا کان ذکی المسک منها یفتق و قتاده و ابو العالیه گفتند
فاقع خالص اللون باشد سعید بن جبیر گفت سرو سم زرد دارد و حسن بصری گفت مراد بصفرا سیاه است چنانکه اعشی میگوید تلک
خیلی منه و تلک رکابی هن صفر اولادها کالزبیب و این قول درست نیست برای آنکه تاکید سواد بفاقع نکنند یقال اسود حالک و احمر قانی
یقق و اصفر فاقع و اخضر ناضر و اصفر فاقع تسر الناظرین نکوئیها که از آن خرم کند از صفای لون و آن لون بنگاوی نکو باشد و چشم مولع بود بنگریدن او
و از امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت کرده اند که او گفت هر که نعلین زرد پوشد غمش نشود لقوله تعالی صفراء فاقع لونها تسر الناظرین چون او
معلوم شد گفتند یا رسول الله از خدای درخواه تا باز نماید که این چه گاوی می باید که بر ما مشتبه است ان البقر تشابه علینا بعضی احدهما با تشابه
برای آنکه گویند که بقر جمع است چرا تشابه گفت گوئیم ازین چند جوابست یکی آنکه مذکر الفظ
و چون چنین باشد تذکیرا اولیتر بود چنانکه خدای تعالی گفت کانهم اعجاز نخل منقعر و مبرد گفت سیبویه را ازین پرسیدند گفت هر فعلی
از الفاظ جمع که با واحد ماند با لفظ واحد و فرق میان او به حرفی و احکم بود آن را تذکیر کنند چنانکه اعشی گفت و دع هریرة ان الرکب مرتحل
و نکفت مرتحله زجاج گفت معنی آنست جنس البقر تشابه علینا و انا ان شاء الله لمهتدون ای لموفقون فیما امرنا و اگر خدای خواهد

[Left margin notes:] ... — تفصیل ... [partly illegible]

ما له یافته شوی و موفق گردیم در ین امر که ما را کرده‌اند جواب داد ندا ایشان را که آن گاو که می باید لا ذلول نه کار شکسته ای مذللة بالعمل تثیر
الارض که زمین سپرده باشد یقال رجل ذلیل بین الذل والذلة والمذلة ودابة ذلول بینة الذلة و ذلول در صفات ... مرد
مدح باشد قال الله تعالی اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین ... اثرت التراب چون خاک
بان شیاند ... و تثار ... الحجاز ... شد ... النعم ... والحکم ... الحیوان ... باشد ...
حمله آرد و کسی که بقصد کسی بخیزد گویند ثار الیه واخذ الثار ... باشد گرگینه بازیچه ... بالقتل آن باشد
که گشت ... ولا تسقی الحرث ... کشت را آب نداده باشد که جای آب ... نباشد کشت را بکار و شراب ... که ...
بکشد مسلمة یعنی بیغاره ... حسن بصری گفت درست ... نیابد ... باشد ... بخالف ... تفش ... قول مجاهد
و کعب ... گفت در وی سواد و بیاض نباشد قتاده گفت در وی عیبی نباشد چون این جمله شنیدند گفتند الآن جئت بالحق
اکنون حق آوردی یعنی جمله صفات روشن کردی ... ایشان مأمور بودند بکشتن گاو ...

[illegible]

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ
پس سخت شد دلها تا | از پس آن | آن چون سنگهاست یا سخت تر سختی | وان سنگها هر آینه آن است
مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ
از و جویها | وان هر آینه بود که بشکافد | پس بیاید | از و آب | وان از آن هر آینه بود که فرود آید از ترس
اللّٰهِ وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ۝ أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ
خدای | نیست خدای غافل | از آنچه میکنید | طمع میدارید | که ایمان آرند شما را | و بود گروهی

مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللّٰهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ
از ایشان | می شنیدند | سخن | خدای | پس بدل میکردند | از پس آنکه دانسته بودند و ایشان میدانستند
وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَا بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ
و چون میدیدند آنان را که ایمان دارند گویند ما گرویدیم | چون خالی شوند | برخی از ایشان با برخی | گویند حدیث میکنید با ایشان
بِمَا فَتَحَ اللّٰهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ أَوَلَا
بآنچه خدای حکم کرد بر شما | تا حجت آرند بر شما بآن | نزدیک خدای شما | خردمند نیستید
يَعْلَمُونَ أَنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ
نمی دانند | که خدای داند | آنچه پنهان دارند و آنچه آشکارا دارند

این چهار آیت قیم جل جلاله گفت ... العاف کردم ... و جه الحکیم ... کردم ... یاد کردم ...

[illegible]

واین نیکوتر باشد برای آنکه باول الحجارت کانکار نهفته در سنگ کند بیرون می آید تا جویها روان می شود و دوم آنچه چشمها خواست کرد
کوهها از جایها می زاید فذو عین نابعة وتلك الحجارة و معنی گفت مراد مجاز اولی که جهات کایها از زمین بیرون می آید و بدوم سنگ
موسوی است که در تیه آب از وی آمد بمعجزه موسی علیه السلام وان منها لما یهبط وآن سنگها بعضی آنست که از کوهها فرو می آید از ترس خدای
معنی گفت مراد بحجارات چنانک گفت یحفظونه من امر الله ای بامر الله و بعضی هبوط اینجا چند قول گفته اند قولی آنست که زلزلها کوهها
و سنگها است که بر زمین افتد چنانک گفت یتفیؤ ظلاله عن الیمین والشمائل سجدا لله چنانک آن سایه بر زمین افتاده را بسجود خواند
انطباعا طوعا خواند بسبیل مجاز قول دوم آنست که مراد باین سنگها کوهست که پاره پاره شد چون خدای تجلی کرد چون سوال رؤیت کرد وجه سیم آنکه مراد آن
سنگهاست که در وقت عقوبت کفار بهلاک ایشان فرود آمد چنانک بر قوم لوط و جز آن کقوله وامطرنا علیها حجارة من سجیل منضود و وجه
چهارم آنست که این جاری مجری آیتست که حق تعالی گفت لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعا متصدعا من خشیة الله و معنی آیت آنست
که اگر ما این قرآن را بکوهی فرستیم با امثالت و شدتش داده ما عقل و سامع بود خاشع و ذلیل شود و از ترس خدای تعالی که و معنی از سنگها
بعضی آنست که امثالت و شدت او اگر عقل باو دهد ترس خدای تعالی را در رسد بحالی که [illegible] باشد ذلیل شود و فرود آید و قول دیگر
که منها لما یهبط [illegible] و تقدیر آنست که من القلوب قلبا یهبط ای یخشع و یخضع و یذل من خشیة الله و از
[illegible] آنست که از ترس خدای تعالی خاضع و خاشع شود و اند المؤمنان است و این وجه ضعیفست برای آنکه مخالف نظم آیتست و [illegible]
چنین گفته اند [illegible] آنکه ضعیف گفتیم وما الله بغافل عما تعملون ما نفی است بمعنی لیس و در [illegible] باشد و کلامی باشد
یقول ما زید بمنطلق و منطلقا و خدای تعالی گفت [illegible] ابن کثیر تنها خواند [illegible] ایشان میکنند [illegible]
قرا را خطاب خوانند افتطمعون الف استفهامست و مراد انکار و معنی آیه قطع طمع رسولست علیه السلام و طمع مومنان از ایمان
ایشان گفت طمع میدارید که ایشان ایمان آرند شما را باور دارند و جماعتی از ایشان آنانند که کلام خدای می شنودند و تحریف و تغییر میکردند
یعنی ایشان خلفان سلف اند که تغییر کلام خدای تعالی کردند یعنی توریة من بعد ما عقلوه پس از آن شناخته و دانسته بودند یعنی
فهم کرده و هم یعلمون و ایشان می دانستند که آن کلام کلام خدای است و تاویل دیگر آنست که ایشان می دانستند که ایشان را نیست آن تغییر
و تبدیل کنند و قوله یسمعون کلام الله خلاف کرده اند در آنک این کلام آنکه می شنیدند مجاهد گفت و قتاده و عکرمه و سدی گفتند توریة
شنیدند عبدالله عباس گفت از خدای می شنیدند بطور و این قول [illegible] منهم آن هفتاد مرد باشند که با موسی علیه السلام [illegible] ایشانرا
بطور برد تا کلام خدای شنوند و مقاتل گفت تحریف ایشان آن بود که چون باز آمدند گفتند ما شنیدیم کلام خدای [illegible]
مخیر کرد گفت که خواهی کنی و گر خواهی مکن که بر شما تکلیفی نیست و در این دلیل است بر آنک کلام خدای از جنس صوت و حروفست برای آنک حق تعالی
گفت یسمعون کلام الله و ادراک سمع هیچ معنی از معانی تعلق ندارد بجز صوت و اگر ایشان دعوی کردند آن کلام معنی باشد قائم بذات
[illegible] اگر چنانک چیزی شنوند حرفی نامعقولست و طریق نیست باثبات آن [illegible]
و اذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا چون ایشان ملاقات بود با مومنان یعنی چون با مومنان رسیدند و با هم افتادند و معنی ملاقات [illegible] استقصا گفته شد
گویند ما نیز مومنیم و چون بخلوت با یکدیگر افتند گویند اتحدثونهم بما فتح الله علیکم ایشانرا میگویی و حدیث میکنی با ایشان و معنی
فتح الله حکم الله است اینجا حکم را فتاح خوانند و منه قوله تعالی ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق و انت خیر الفاتحین ای
حکم اوست کسائی گفت معنی آنست که بما بینه الله لکم ایشان را خبر میدهی با حوالی که خدای تعالی بیان کرده است شما را [illegible]
باسلاف ان [illegible] و این وسیله ملامت گفتند واقدی گفت بما انزل الله علیکم و این قریب بقول اول [illegible] علیهم برکات
من السماء والارض ای انزلنا فتح بمعنی انزالست در روایة ابو عبیده و اخفش گویند بما من الله علیکم واعطاکم [illegible] که خدای
بشما کرد و بعضی دیگر گفتند سبب نزول آیه آن بود که جماعتی مومنان جهودان خویشان و دوستان [illegible] ایشانرا گفتند

که کار محمد چگونه است که ایشان گفتندی ما برای خویشتن و دوستی با شما مگوییم او پیغامبرست و ذکر او و صفت او هست ایشان با معترف
در رسول و معاندان گفتندی ما از شما میگوییم که این پیغامبرست و صادقست ایشان را ملامت کردندی که اتحدثونهم بما فتح الله علیکم
لیحاجوکم به عند ربکم تا شما را بان محاجه و مخاصمه کنند فردا پیش خدای عز و جل و مجاهد گفت سبب نزول این آیه آن بود که
چون رسول صلی الله علیه و آله از غزات احزاب فارغ شد و آن فتح برآمد او قصد بنی قریظه و بنی النضیر کرد لشکر بیامد و پیرامن حصن
خیمها بزدند فرو آمدند و امیرالمؤمنین علیه السلام رایت رسول داشت رسول علیه السلام او را گفت سر علی برکة الله فان الله وعدکم [illegible] بالنصر
خدای بیقین دارد که خدای تعالی ناصر تو است و خدای تعالی مرا وعده داده است زمینهای ایشان و دیار ایشان [illegible]
و ظفر [illegible] و خدای تعالی [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام گفت من آمدم تا زیر حصن بزدم رایت چون
مرا دیدند حق عظیم در ایشان افتاد یکی میگفت جاء صاحب عمرو یکی میگفت اقبل الیکم قاتل عمرو یکی از کنار حصن آواز داد قتل
علی عمرا [illegible] و مضطرب شدند [illegible] که ایشان بترسیدند و خدای تعالی
ایشانرا مخذول کرد چون ساعتی بود یکبار حصن آمدند سفاهت میکردند و دشنام میدادند من خواستم که پیش رسول باز شوم و او را
بعلی گویم تا آن سخنها نشنود من در این عزم بودم رسول علیه السلام فرا رسید و از بشنید آواز داد که یا اخوة القردة والخنازیر انا
اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین گفت ای برادران بوزینگان و خوکان ما چون بپیرامن قومی فرود آییم [illegible]
بد باشد ایشان چون این شنیدند گفتند یا ابا القاسم ما کنت جهولا ولا سبابا ای ابوالقسم تو هرگز جاهل و دشنام دهنده
نبودی رسول علیه السلام را شرم آمد و [illegible] و رجع القهقری پس باز شد و ایشان با یکدیگر گفتند این حدیث محمد را که گفت
[illegible] باشد اتحدثونهم بما فتح الله علیکم چنین حدیثها میکنی با ایشان تا [illegible]
بوقت محاصره شما حجت میکنند افلا تعقلون و شما عقل ندارید که چنین سخنها با دشمنان و خصمان نقل کنید [illegible] حق تعالی برایشان رد کرد
که اولا یعلمون ایشان نمی دانند ان الله یعلم ما یسرون وما یعلنون که خدای داند آنچه ایشان پنهان دارند و آنچه آشکارا دارند [illegible]

وَمِنْهُمْ أُمِّيُّونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ

فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَٰذَا مِنْ عِنْدِ

اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ

لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ

عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ

بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ

فِيهَا خَالِدُونَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ

الجنة هم فیها خالدون ومنهم من تبعیض است یعنی بعضی از ایشان یعنی اهل کتاب امیون اند
دیگر آنکه گویند در معنی وی خلاف کرده اند عبد الله عباس و قتاده گفتند غیر ایشان نه اند کنند ... باشند
عارفین باکتاب کتاب نه اند در معانی واقف باشند از حفظ قراءت بود ایشان را بلا فهم گفت قراءة وکتابة نه اند و دلیل برین قول
رسول است علیه السلام انا امة امیة لا نکتب ولا نحسب گفت ما امتیم امی نه نویسیم و حساب نکنیم و شاعر گوید ... ذمیمة فی الزبور ... غیر
الام اهل علم خلاف کرده اند در این جز الناس ... نویسند و چیز نه اند خواند نامی خواند بعضی گفتند منسوبست بامی یعنی
جماعت عامه و عامه قراءة وکتابة نه اند و بعضی گفتند منسوبست بامة که خلقت باشد من قول الاعشی ... حسان الوجوه
طوال الامم ای الخلق یعنی بر اصل خلقت مانده اند چیزی بیاموخته اند و تا برای خلقت ... چنانکه در نسب بامر ... گویند تعرفی
تکوفی تا فرق باشد میان یا نسبت یا اضافة و بعضی گفتند منسوبست بام که مادر باشد مادری اند یعنی بر اصل ولادت مادر مانده اند
چیزی نیاموخته اند بلکه کتابت ایشان روایت ایشان زبان نیست لا یعلمون الکتاب الا امانی کتاب نه اند الا امانی در امانی
خلاف کرده اند ابو روق و ابو عبیده گفتند الا تلاوة من ظهر قلوبهم الا آنچه از بر می خوانند و معنی تلاوة باشد من قوله تعالی اذا تمنی
القی الشیطان فی امنیته ای اذا تلا القی فی تلاوته و چون او چیزی خواند شیطان در میان آن القا کردی و چیزی در میان آن خواندی
و شاعر گوید تمنی کتاب الله اول لیلة و آخره لاقی حمام المقادر حسن گفت مراد بامانی تمنا است یعنی تمنا باطل میکنند چنانکه
قولهم لن تمسنا النار الا ایاما معدودة آنکه میگویند آتش دوزخ با ما نرسد و ما معذب نباشیم الا روزی چند چنانکه گفتند نحن
ابناء الله واحباؤه و آنچه گفتند لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری و مجاهد و قتاده گفتند الا کذبا و باطلا و مراد بامانی
دروغست و آن آنست که خدای تعالی از ایشان حکایت کرد فی قوله تعالی وقالت الیهود عزیر ابن الله وقالت النصاری المسیح ابن الله و در
حدیث عثمان بن عفان [redacted] ما تغنیت ولا تمنیت ای ما کذبت گفت تا مسلمان شدم دروغ نگفتم و بعضی اعراب ابن دأب را
گفت و این حدیثی که روایت میکنی چیزیست که روایت میکنی یا چیزیست که از خود فرا نهی یعنی دروغ و بر قول
و بر قول حسن بصری الا استثناء منقطع باشد برای آنکه مستثنی از جنس مستثنی منه نیست و بر قول اول قریب تر آنست که استثنا
متصل باشد وان هم الا یظنون ان بمعنی ما نفی است هر آنجا که در او الا باشد بمعنی ما نفی بود نحو قوله تعالی ان الکافرون الا فی غرور و قوله
ان انتم الا فی ضلال کبیر و ما شاد ... الا کمان فی نفسه ایشان را در حقیقت بنیست چنانکه در قراءة گفت مالهم به من علم الا
اتباع الظن و مجاهد و قتاده و ربیع گفتند معنی آنست که الا دروغ میگویند فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم ابو سعید خدری روایت کرد
از رسول صلی الله علیه و آله که گفت ویل نام وادیست در دوزخ که چهل سال بر وی درهه فرو رود پیش از آنکه بقعر او رسد باشد سعید
بن مسیب گوید وادیست در دوزخ که اگر کوههای دنیا در وی افکنند از گرمی او بگدازد و وادی است در دوزخ ... عبد الله بن عمر
گفت که ایست از صحی مذابی ... گفت و یکی کمترست که هر ... میکند چنانکه میگویند ویله و ویل له و ویح له و ...
و ویل ... این جمله الفعهاست در معنی للذین یکتبون الکتاب بایدیهم باز هم کتاب ... دست خود ... کتابت
و تعلیق ... از دست توان نوشتن آنست که تا باز نماید که این فعل ایشان ... بل بر حقیقة فعل
ایشان بود و یا ... فعل ... چنانکه گفت ذلک بما قدمت یداک و بما قدمت ایدیکم و چنانکه در مثل افتاد و ... یداک
اوکتا و فوک نفخ در حق ... که ... یا از بادر ... و دجله ... چون بیامد سید ... شده
بادی ... فریاد ... و ... بر گفت یداک اوکتا و فوک نفخ دستهای تو کرد ... و دهن تو
دمید ... تا بت ... سبحان الله ... گویند سید ... دست خود
از خیر ... ماد ... باشد ... خدای ... و ... کرده ... واجب باشد

این خلاف معقولست و این برای تاکید باشد و با العوذ ... فعل با فاعل چنانکه گویند مشیت برجلی و اخذت بیدی و رایت
بعینی و سمعت باذنی یا دخورم و بدست خود کردم و بچشم خود دیدم و بگوش خود شنیدم چه معلوم است بعزو که بالتعیین فعل ... آن
بس قید و فعل ... فانه تحقیقا ... فعل بودن یا فاعل ثم یقولون هذا من عند الله ... گویند ... خدایست من ابتدا غایت المعنی
من عند الله سبب نزول این آیت آن بود که جماعتی احبار و علماء ایشان بر جهودان مرسوم داشتند که ... ایشان ... بر دیار ایشان رسید چون رسول
علیه السلام ... ایشان ... که او پیغامبر آخر زمان است ... و صفات او بدیدند و دانستند که در توریة نوشته بود آنکه مردی ... باشد
سیاه موی سیاه چشم جعد موی ... قد ... و سیل ... نوشتند که ... باشد ... چشم سرخ ... موی
شتاب ... رسول علیه السلام ... بمدینه آمد جهودان ... نعت و صفت او شنیدند ... گفتند ... این ... است
که ... توریة نوشته است ... احبار ... ایشان گفتند ... که در آخر زمان ... آید ... گفتیم
حاشا و کلا ... یا ... سطرها ... و گرفتند ... و تحریف کرده و بر ایشان تلبیس کردند و ... تا
اندر ... قدیم ... الا ... کردند فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عند الله لیشتروا به
ثمنا قلیلا ... معنی ... که ... بدل ... و ... معاوضه ... البایع و ... بیع ... یا ...
و ... در ... صاحب ... و ... لغت ... خارج باشد من ... و ... و الشتریة ... بحری
فویل لهم مما کتبت ایدیهم ... ایشان ... دستهای ایشان می نویسند و ما موصوله است و من برای ... است چنانکه ... لمن ...
قلیل لنا ... باشد ... علی الطغیان ... و ... ویل ... یعنی ... باشد
یا ... عذاب و ... و تخصیص ... باشد یعنی ... یا ... من کتب ایدیهم و
و ویل لهم مما یکسبون ... ایشان ... کسب ... کنند ... کلام عرب فعل ... باشد که ... منفعة ... کنند ... صید ... ما
کسب ... ایشان ... کنند ... جوارح ... گویند ایشان ... کسب ... کنند ... و ... گوید ... کسب ... بسیار
مکاسب که بجای ... گوید ... معقولست برای آنکه لفظ ... و مراد ازین لفظ ... معجزات ... خواهد ... تفسیر ... گوید
... و ... بر ... کسب ... که گویند کسب آن باشد که بقدرة محدثه کنند ... ما ...
... کشف ... گویند ... کسب ... معلوم نیست ... که ... بقدرة محدثه کنند ... بقدرة محدثه ...
... محدثه ... باشد ... کسب ... تفسیر کسب ... کسب ... کنند ... عقل ...
... واسطه نیست میان محدث و قدیم ... نفی و اثبات ... وجود ... ابتدا ... قدیم
و اگر وجود ... ابتدا ... محدث ... و ... قدیم است یا محدث اگر قدیم گویند با خدای تعالی قدیما باید
اثبات کرده باشند و اگر گویند محدث است ... محدث ... خدای باشد خدا ... مکتسب باشد ... قادر ... محدث
و اگر ... محدث ... باشد ... روشن است ... گفت ...
... رسول ... صلی الله علیه و آله ... جابر ... بجای ... علیه ...
... رسول علیه السلام ... گفت ... زمین ... حاضر ... زمین ... و ...
او ... زمین ... قتاده ... گفتند ... روز ... سال ... کرده ... سید
این ... تمنا ... کردند کن تمسنا النار الا ایاما معدودة گفتند ... چند ...
ازینما ... ابن عباس و مجاهد گفتند چون رسول علیه السلام بمدینه آمد جهودان ... مدینه ... گفتند مدة عمر دنیا هفت
هزار سالست ... خدای تعالی ... هزار سال ... روز ... عذاب ... مدة مقام ما در دوزخ بیش از هفت روز نباشد قتاده و عطا گفتند

الجنة هم فيها خالدون ومنهم من تحسبهم ... یعنی بعضی از ایشان یعنی از اهل کتاب امیون باشند
هستند ایشان ... ... باشند دیگر آنکه گویند در معنی او خلاف کرده اند عبد الله عباس و قتاده گفتند غیر
عارفین بالکتاب کتاب ندانند و معانی او واقف نباشند از خط قرائتی بود ایشان را بلا فهم کلی گفت قراءة و کتابة ندانند و دلیل برین قول
رسول است علیه السلام انا امة امیة لا نکتب ولا نحسب گفت ما امتی ای نویسیم و حساب نکنیم و شاعر گوید ... فی الزبور ... ...
الام اهل علم خلاف کرده اند ... الامی آنکه کتابت نتواند و چیزی نداند خواندن و نمی خوانند بعضی گفتند منسوب است بالام یعنی
جماعت عامه و عامه قراءة و کتابة ندانند و بعضی گفتند منسوب است بالامة که خلقت باشد من قول الاعشی ... ... بن حسان ...
طوال الامام ای الخلق یعنی بر اصل خلقت مانده اند چیزی نیاموخته اند و بعضی گفتند ... چنانکه در نسبت با عرب ... گویند عربی
که و فی تا فرق باشد میان نسبت با اضافت و بعضی گفتند منسوب است بالام که مادر باشد ما دری ... یعنی بر اصل ولادت مادر مانده اند
چیزی نیاموخته اند ... که کتابت از ایشان و روایت ایشان ... لا یعلمون الکتاب الا امانی کتاب ندانند الا امانی و در امانی
خلاف کرده اند ابو عبیده گفت الا تلاوة من ظهر قلوبهم الا آنکه بر می خوانند و تمنی تلاوت باشد من قوله تعالی اذا تمنی
القی الشیطان فی امنیته ای اذا تلا القی فی تلاوته چون او چیزی خواند شیطان در میان آن القا کردی ... ... در میان آن اذا تمنی
و شاعر گوید تمنی کتاب الله اول لیلة و آخره لاقی حمام المقادر حسن گفت مراد به امانی تمنا است یعنی تمنا باطل میکنند من
قولهم لن تمسنا النار الا ایاما معدودة آنکه میگویند آتش دوزخ با نرسد و ما معذب نباشیم الا روزی چند و ... گفتند یعنی
با الله و لعاین و ... گفتند لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری و مجاهد و قتاده گفتند الا کذبا و اباطیل و مراد به امانی
دروغ است و ... خدای تعالی از ایشان حکایت کرد ... تعالی و قالت الیهود عزیر ابن الله و قالت النصاری المسیح ابن الله ...
حدیث عثمان بن عفان [illegible] ما تغنیت ... ما کذبت گفت تا اسلام آورده ام دروغ نگفتم و بعضی اعراب ... ...
گفت ... حدیث ... ... این ... ... روایت میکنند ... ... دروغ در قول
و در قول حسن بصری الا استثنا منقطع باشد برای آنکه مستثنی از جنس مستثنی منه نیست و در قول اول قریب تر است که استثنا
متصل باشد و ان هم الا یظنون ان بعضی ما تمنی ... ... بعضی ... ... ان الکافرون الا فی غرور و قوله
ان انتم الا فی ضلال کبیر و ما ... الا کان ... ... چنانکه در ... ... ما لهم به من علم الا
اتباع الظن و مجاهد و قتاده و ربیع گفتند معنی آنست که الا دروغ میگویند فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم ابو سعید خدری روایت کرد
از رسول صلی الله علیه و آله که گفت ویل نام وادیست در دوزخ که چهل سال ... ... باشد سعید
بن جبیر گفت ویل وادیست در دوزخ که اگر کوههای دنیا در وی افکنند ... ... عبد الله
گفت که ویل ... ... و ... ... و ویل له و ویح ...
و ... در معنی للذین یکتبون الکتاب بایدیهم یا ... کتاب می نویسند بدست خود ... ...
و تعلیق ... ... ایشان ... ...
ایشان بود ... ... خود کرده چنانکه گفت ذلک بما قدمت یداک و بما قدمت ایدیهم و چنانکه ... ...
... ...
... ...
... ... سبحان الله ... ... بدست خود
... ... باشد

۱۱۲

این خلاف معقولست و این برای تاکید باشد و بیا العدد در اضافت فعل با فاعل چنانکه گویند مشیت برجلی و اخذت بیدی و رأیت
بعینی و سمعت باذنی یعنی بپای خود رفتم و بدست خود گرفتم و بچشم خود دیدم و بگوش خود شنیدم چه معکوس است ... ...
ثم یقولون هذا من عند الله ... ... فعل بود با فاعل ... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ... فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عند الله لیشتروا به
... ...
... ...
... ...
فویل لهم مما کتبت ایدیهم ... ...
... ...
... ...
و ویل لهم مما یکسبون ... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ... رسول صلی الله علیه و آله ... ...
... ... رسول علیه السلام ... ...
... ...
... ... لن تمسنا النار الا ایاما معدودة ... ...
... ... عبد الله عباس و مجاهد گفتند ... رسول علیه السلام ... ...
هزار سال ... ... خدای تعالی ... ...

۱۱۵

مراد بیست ان چهل روز است که ایشان کوساله پرستیدند و آن مدة غیبت موسی بود و ایشان خدای تعالی بر ایشان رد کرد بقوله قل اتخذتم عند الله
عهدا کوی یا محمد الف الف استفهامست که مفتوحست و همزه وصل بیفکندند و اصل چنین بود اءتخذتم دو هم بیفکندند تا دو همزه جمع نشود
که ثقل او باشد و معنی تقریر و تقریعست یعنی که شما نزدیک خدای عهدی و پیمانی گرفته اید فلن یخلف الله عهده که پس خدای عهد و پیمان
خود را خلاف نکند عبد الله مسعود گفت مراد بعهد توحید است یعنی عهدی گرفته ای تو توحید چنانکه گفت الا من اتخذ عند الرحمن

[illegible]

۱۱۶

۷۷ وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا
وَذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَوٰةَ
وَآتُوا الزَّكَوٰةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْكُمْ وَأَنْتُمْ مُعْرِضُونَ وَإِذْ
أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ
مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ثُمَّ أَنْتُمْ هَٰؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ
أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ
بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَى تُفَادُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ ۱۱۷
عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا
جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَٰلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ
يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ

[illegible]

الجنة هم فيها خالدون ومنهم من تبعيضست يعني بعضي از ايشان ميني از اهل كتاب اميون اند
ایشان را [illegible] باشند
ديگري اي گويند [illegible] خلاف كرده اند عبد الله عباس و قتاده گفتند غير
عارفين بالكتاب كتاب نداشتند [illegible] باشند از حفظ [illegible] بود ايشان را [illegible] گفت قراءة و كتابة نداشتند و دليل بر اين قول ١١٤
رسول الله عليه السلام نحن امة امية لا نكتب ولا نحسب گفت ما امتي ايم نه نويسيم و حساب نكنيم و شاعر گويد [illegible]
الام اهل علم خلاف كرده اند در اين [illegible] كتابت نه نويسند و چيزي ندانند خواندن تا مي خوانند بعضي گفتند منسوبست بام يعني
جماعت عامه و عامه قراءة و كتابة ندانند و بعضي گفتند منسوبست بامه [illegible] باشد من قول الاعشى [illegible]
هو الام اي الخلق يعني بر اصل خلقت مانده اند چيزي نياموخته اند [illegible] چنانك در [illegible] گويند
[illegible] فرق باشد ميان [illegible] و بعضي گفتند منسوبست بام مادر [illegible] مادر بانده اند
چيزي نياموخته اند [illegible] كتابت از ايشان [illegible] لا يعلمون الكتاب الا اماني كتاب [illegible] الا اماني
خلاف كرده اند [illegible] گفت الا تلاوة [illegible] تلاوة باشد من قوله تعالى اذا تمنى
القى الشيطان في امنيته اي اذا تلا القى في تلاوته [illegible] شيطان در ميان آن القا كرد [illegible]
[illegible] تمنى كتاب الله اول ليلة و آخره لاقى حمام المقادر حسن گفت [illegible] اماني [illegible] باطل
قولهم لن تمسنا النار الا اياما معدودة [illegible] دوزخ [illegible]
ابناء الله و احباؤه [illegible] گفتند لن يدخل الجنة الا من كان هودا او نصارى و مجاهد و قتاده گفتند الا كذبا و باطلا [illegible]
دروغست [illegible] كه خداي تعالى از ايشان [illegible] في قوله تعالى وقالت اليهود عزير ابن الله وقالت النصارى المسيح ابن الله [illegible]
حديث عثمان بن عفان [redacted] ما تغنيت منذ اسلمت اي ما كذبت [illegible] تا اسلام آورده ام دروغ نگفتم و بعضي [illegible]
[illegible]
در قول حسن بصري الا استثنا منقطع باشد [illegible] و در قول اول [illegible] استثنا
متصل باشد وان هم الا يظنون ان بمعنى ما نفى است [illegible] نحو قوله تعالى ان الكافرون الا في غرور و قوله
ان انتم الا في ضلال كبير [illegible] الا كان في [illegible] گفت ما لهم به من علم الا
اتباع الظن و مجاهد و قتاده و ربيع گفتند [illegible] فويل للذين يكتبون الكتاب بايديهم ابو سعيد [illegible]
از رسول صلى الله عليه وآله گفت ويل [illegible] در دوزخ [illegible]
[illegible] سعيد
گفت [illegible]
و ويل [illegible] فويل للذين يكتبون الكتاب بايديهم [illegible] بدست خود [illegible] كتاب
و تعليق [illegible] ايشان [illegible]
ايشان بود [illegible] چنانك گفت ذلك بما قدمت يداك و بما قدمت ايديكم و چنانك [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] باشد

ابن خلاف معقولست و اين [illegible] باشد [illegible] چنانك گويند مشيت برجلي و اخذت بيدي [illegible]
يعني [illegible] بدست خود [illegible]
[illegible] هذا من عند الله [illegible]
من عند الله سبب نزول آيه آن بود كه [illegible] احبار و علماء ايشان [illegible] رسول
عليه السلام [illegible] بدانستند كه او پيغامبر آخر زمانست [illegible]
سياه موي سياه چشم [illegible]
[illegible] رسول عليه السلام هجرة كرد [illegible] بمدينه آمد [illegible] نعت و صفت او [illegible]
كه نعت [illegible] نوشته است [illegible] احبار [illegible] پيغامبر است كه در آخر زمان [illegible]
[illegible] تلبيس كردند [illegible]
[illegible] فويل للذين يكتبون الكتاب بايديهم ثم يقولون هذا من عند الله ليشتروا به
ثمنا [illegible]
[illegible] و اشتريته [illegible]
فويل لهم مما كتبت ايديهم [illegible]
[illegible]
[illegible] و التقدير من كتب ايديهم
و ويل لهم مما يكسبون [illegible] ١١٥
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول صلى الله عليه وآله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لن تمسنا النار الا اياما معدودة گفتند [illegible]
[illegible] عبد الله عباس و مجاهد گفتند چون رسول عليه السلام بمدينه آمد جهودان [illegible]
[illegible] هزار سال [illegible] خداي تعالى [illegible] قتاده و عطا گفتند

مراد بیرون آن چهل روز است که ایشان گوساله پرستیدند و آن مدت غیبت موسی بود ایشان خدای تعالی بر ایشان رد کرد بقوله قل اتخذتم عند الله
عهدا که قول محمد الف الف استفهام است که مفتوح است و همزه وصل بیفکند ... اصل چنین بود ااتخذتم دوم بیفکند [illegible]
[illegible] باشد و معنی تقریر و تقریع است ... نزدیک خدای عهدی و پیمانی گرفته‌اید فلن یخلف الله عهده [illegible]
[illegible] عبدالله مسعود گفت مراد بعهد توحید است یعنی عهدی گرفته‌اید ای توحید چنانکه گفت الا من اتخذ عند الرحمن
عهدا یعنی قال لا اله الا الله مخلصا ... و همزه استفهام است [illegible]
بلی ... [illegible] فعلت کذا و ما فعلت کذا ... در جواب گوید بلی فعلت و قلت و بعضی نحویان
گفتند ... [illegible]
[illegible] قوله الم یاتکم نذیر قالوا بلی الست بربکم قالوا بلی [illegible]
قوله انا لمبعوثون او آباؤنا الاولون قل نعم [illegible] فی قوله لن تمسنا النار ... بلی من کسب سیئة [illegible]
[illegible] قتاده و ابن جریج گفتند مراد
بسیئه اینجا شرک است و نیز قول عبدالله عباس است و مجاهد و ابووائل و سدی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خطیئه احاطه کرده [illegible]
[illegible] عبدالله عباس و ضحاک و عطا و ابوالعالیه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مجاهد گفت ... خطیئه آنست که چون گناهی کند نکته سیاه بر دلش افتد [illegible]
[illegible]
خطیاته بر جمع خوانند و باقی قراء خطیئته بر وحدان فاولئک اصحاب النار ایشان ملازمان دوزخ باشند [illegible]
[illegible] اصحاب السلطان و اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible]
[illegible] قوله تعالی اخلد الی الارض و اتبع هواه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الوعد والوعید والترغیب والترهیب و اقتران الوعد والوعید و ذکر الجنة والنار [illegible]
[illegible]
[illegible]

وقول والدین [illegible]

[illegible] اجماع است [illegible]
۷۷ وبالله التوفیق وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا
وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ
وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْكُمْ وَأَنْتُمْ مُعْرِضُونَ وَإِذْ
أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ
مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ثُمَّ أَنْتُمْ هَٰؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ
أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ
بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَىٰ تُفَادُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ
عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا
جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَٰلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ
يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ

قوله و اذ اخذنا میثاق ... و یاد کن ای محمد ... [illegible]
چون ما گرفتیم پیمان بنی اسرائیل یعنی پسران یعقوب ... جز خدای را ... یعنی بر توحید خدا [illegible]
[illegible] عبدالله عباس گفت میثاق عهدی محکم باشد [illegible]
[illegible]
[illegible] قوله و قولوا للناس حسنا و اقیموا الصلوة [illegible]
[illegible] لا تسفکون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لا یعبدون الا الله چون ما گرفتیم عهد بنی اسرائیل [illegible]
[illegible]

تفسیر والدین و بعد از توحید

تقدیر اینست که وصیت کردیم او را تمام مالیشانرا وصیت کردیم با ایشانرا و نیکوی کردیم که با مادر و پدر نیکوی کنند و مادر و پدر را طهر بود ابهم والدین
خوانند با آنکه مادر والده باشد برای تغلیب مذکر بر مونث که عرب چون مذکر و مونث بهم جمع شوند در کلام و اگرچه مونث عدد بیشتر
باشد تغلیب مذکر را دهند حق تعالی اجلاله از تعظیم حق مادر و پدر حق ایشان با حق خود پیوست و احسان با ایشان از پی توحید حق گفت و
در خبر هست که چون ابتدا اسلام بود و اول هجرت بود رسول علیه السلام از مکه بمدینه آمده بود و مسجد بنا کرده ستونی آنجا که از حنانه گویند رسول
علیه السلام بر آن ستون تکیه کردی و برای صحابه خطبه کردی بر پای ایستاده چون مسلمانان بیشتر شدند و عدد و عده پیدا شد دستوری
خواستند و گفتند ما را حوصله نیست که بایستی و تو بر پای ایستاده ما را خطبه میکنی دستوری باشی ما را تا برای تو منبری بسازیم تا بر آنجا
خطبه کنی گفت و ایشان منبر کهتر روز بساختند رسول علیه السلام آن روز از در مسجد در آمد و اهنگ منبر کرد و بر منبر شد
اسطوانه حنانه بوقت منبر بر پایه بر سه پایه منبر برآمد و گفت امین و بر دوم و سوم همچنین و کس ندانستند که دعا میکرد چون
بر منبر شد و بنشست خطبه آغاز کرد و آن پاره چوب که از ستون بود اول سخن کرد رسول علیه السلام بر آن تکیه کرد ندی ناله آغاز کرد تا چنانکه
بانگ او از مسجد بالا آمد رسول علیه السلام از منبر فرود آمد و آن چوب را در کنار گرفت و او را خاموش کرد چون ...
کودکی را خاموش کنند آنگه گفت بآن خدای که جان محمد بقدرت اوست اگر من او را خاموش نکردمی تا قیامت برزاری و نالیدی گفت ...
چون اندر آمدم و بپایه منبر بر شدم جبرئیل آمد گفت یا محمد کسی که نام تو بشنود و بر تو صلوات نفرستد ابعده الله گفتم امین
بانک آمد جبرئیل گفت من ادرک والدیه او احدهما و لم یغفر له ابعده الله گفت هر که مادر و پدر را دریابد یا یکی از ایشان ...
ابعده الله خدای تعالی او را از رحمت دور کناد من گفتم امین چون بر پایه دوم شدم گفت هر که ماه رمضان دریابد و او را نیامرزند ابعده الله
او را هلاک کناد من گفتم امین چون بر پایه سوم شدم گفت هر که پیش او ذکر تو کنند و نام تو برند و بر تو صلوات نفرستد ابعده الله
او را هلاک کناد من گفتم امین و رسول علیه السلام میگوید الجنة تحت اقدام الامهات بهشت در زیر پای مادران است و ذی القربی و خداوند
یعنی خویشی و قرابت باشد و او مصدر است کالحسنی والشوری قال الطرفة وقربت بالقربی و جدک انه متی یک امر للنکیثة اشهد
و یتامی جمع یتیم بود چون ندامی و ندیم و یتیم طفل باشد که او را در طفولیت پدر مرده بود اگر پس از بلوغ او را باشد یتیم نخوانند لقوله علیه السلام
لا یتم بعد حلم یتیمی نباشد از پس خواب دیدن والمساکین جمع مسکین باشد و مسکین مفعیل باشد از سکون و او در ویشی بود
که او را حیلی باشد و کفاف نبود و قولوا للناس حسنا و حق عهد هست اینجا و تقدیر اینست که و قلنا لهم قولوا للناس حسنا و ما
ایشانرا گفتیم که مردمانرا نیکو گوی و اهل کوفه حسنا علی المصدر خوانند و حمزه و کسائی و خلف حسنا علی النعت بفتح الحاء والسین
و عاصم و عیسی بن عمر و دیگران خوانند بضم حا و سکون سین و این لغتیست در حسن مثل ذُعر و ذُعْر و رُشد و رَشَد و عُجب و بُخل و
بَخَل و معنی آنست قولوا للناس قولا حسنا و معنی انست که با ایشان حسن خلق بود یعنی گفتن و شیرین ... الاحسن ای کالحسنی و ما ...
نیکوی و بعضی گفته اند معنی آنست قولوا للناس حسنا ای محمد سخنا رسول الله محمد مصطفی را صلی الله علیه و آله نیکو گوید و بعضی
القالدهم وقت وصف او کند در تورات و در انجیل پنهان یا نکنی و تصدیق او کنید عبدالله عباس و ابن جریح و سعید جبیر و مقاتل گفتند
که رسول او را بر است دارید و دلیلش قوله تعالی الم یعدکم ربکم وعدا حسنا و صدقا و سفیان ثوری گفت مراد آنست که ایشانرا امر معروف کنید
و نهی منکر و جریره گفته است علما است در جمله مردمان و در جمله اقوال حسن یعنی کسی را بد مگوید از غیبت و بهتان و عیب و منقصت
این بود و حمالد و عموم کرد تا اولا تر بود ... بود معنی آن ثم تولیتم ثم حرف عطف و معنی او مهلت و تراخی بود و قولی ...
بکنند بیرون بردن این عهد و میثاق کرد و یعنی خلاف کردید او را و وفا نکردید بآن الا قلیلا منکم الا حرف استثناست و استثنا اخراج
یعنی بود از جمله ... که اگر نه او باشد همه بود در حکم ... و سبب در وطلب راست و معنی او درتا ... طلب ... کردن بود یعنی ...
کردن که اتی مستثنی بالا لالله داخل بود در مستثنی منه و نصبا و بر استثناست حق تعالی خواست تا باز نماید که همه را این حکم بود

قلیل بودن مردمان خوب در هر عهدی

و هر این فرقه نکو بودند جماعتی بودند که بخلاف آن کردند که جمهور قوم و معظم بران بودند تا بدانی که هر عهدی مردمان ممدوح اندک بوده اند
که اینجا ست الا قلیلا منکم اگر در قصه طالوت است فشربوا منه الا قلیلا منهم اگر در جملات است و قلیل من عبادی الشکور اگر در قصه داود است الا الذین
امنوا و عملوا الصالحات و قلیل ما هم و اگر در حدیث داود و جالوت است کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله و اگر در قصه نوح است و ما آمن معه
الا قلیل و اگر آن شاعر است که قوم را بانک طعنه میزنند بجواب میگوید تعیرنا انا قلیل عدیدنا فقلت لها ان الکرام قلیل پس معلوم شد که همه اندک ممدوح بوده
و بسیار مذموم منکم من تبیینیست و کم ضمیر مجرور متصلست و انتم واو حالست و انتم ضمیر مرفوع منفصلست بابتدا و اعراض هر دو بوده
از حق عهد و نقض و اقبال بود و بر این جمع کرد ایشان قوله لو ان نابدا عنهم یصیرهم تم بمعنی تا ... عهد و نقض این عهد قوله و اذ اخذنا
یاد کن ای محمد چون گرفتیم از شما عهد و پیمان شما و سوگند و استوار کردیم تا ان لا تسفکون دماءکم ریزید خونهای خود را یعنی خون
بر یکدیگر ایشانرا تشبیه یک نفس کرد و گفت خون یکدیگر ریزید که از یکجنس و قبیله و ملت و دین شما باشد چنانکه خون خود بریزید
انفسکم من دیارکم و خویشتن را از سرایها تا بیرون نکنی و این معنی در یعنی بعضی از ... چون قوم اهل یک ملت و یک جنس الی مذهب را
یک خون بود چنانکه رسول علیه السلام گفت المؤمنون کنفس واحدة یک معنی اینست و یک معنی آنکه کسی را بکشد و شرع او را خون نخواهد باشد که او را قصاص
بازباید کشتن پس چنان است که خود را کشته است چنانکه حق تعالی گفت ولکم فی القصاص حیوة و جماعتی مفسران گفتند آیه در شان بنی قریظه و بنی نضیر
که خدای تعالی ایشانرا فرموده بود که یکدیگر را نکشند و قوی ضعیف را بر مال و ملک او غلبه نکند و سرای و ملک او غصب نکند و اگر کسی از ایشان اسیر
کنند فدیه کنند و باز خرند و از آن در و وفا نکردند بیکی وفا نکردند ثم اقررتم و انتم تشهدون پس اقرار دادی و گواهی میدهی بر آن اقرار
بر خود و گواهی میدهی بر آن و او حالیست و حالیات خلاف کرده اند در آنکه این حکم با ایشان بود یا با اسلاف ایشان ابو العالیه گفت این قصه اسلاف
ایشانست خدای تعالی حال با ایشان کرد چنانکه در آیات متقدم رفت و عبدالله عباس گفت خطاب با ایشانست و مراد ایشانند یعنی
جهودان عهد رسول الله علیه السلام حمل کردن بر جمهور اولی تر باشد تا فائده او شامل تر بود چنانکه بیان کرده شد قوله تعالی ثم انتم هؤلاء تقتلون
انتم تشهدون آنست که شما در بارهٔ خون مقری و بر اسلاف خود گواهی که خدای تعالی با ایشان عهد گرفت تا بر آن قرار اسلاف خود گواهی میدهند
ثم انتم هؤلاء والتقدیر یا هؤلاء و حرف ندا بیفکند لدلالة الکلام علیه بلک انک عرب حرف ندا بسیار بیفکنند چنانکه در کلام براو
دلیل بود کقوله تعالی یوسف اعرض عن هذا و لقوله تعالی و اذ قال ابرهیم لابیه آزر در قول آنکه برفع خواند والمعنی یا آزر و بعضی گفتند
باشد و او دلالت باشد از جماعت معنی آنست که پس شما ای جماعت جهودان پس از آنکه اقرار دادی و گواهی دادی و عهد و میثاق بدادی
تقتلون انفسکم خویشتن را میکشی یعنی بعضی گروهی را از خویشتن از سرایهاشان بیرون میکنی تظاهرون علیهم اهل کوفه
بتخفیف خوانند اینجا و در تحریم و آنانکه بتشدید خوانند بر تقدیر تتظاهرون باشد یکی تا را قلب کنند با ظا برای ادغام و آنکه ...
قرا بتخفیف خوانند و حذف و نصب بر حال التقدیر چنانست که متظاهرین علیهم متعاونین برای آنکه یاری دهند خواندن آنکه ...
و احتمال قوی را بدانجا است که در عبارت فرقی بود میان آنکه گویند یاری او کند و میان آنکه گویند پشتی او کند و تظاهر
تعاون باشد و تفاعل از میان جماعت باشد و پنداری جماعتی اند در معاونت با هم داده و شاعر گفت تظاهرتم اشباه ... ثم
علی واحد لا ازلتم قرن واحد و بعضی نحویان گفتند هولاء بدل انتم است و تاکید و تقدیر آن باشد که ثم انتم القوم تقتلون انفسکم
و اعان علیه خلاف اعانه بود اعانه یاری داد او را و اعان علیه یاری داد دشمن او را بر او و برای این گفت شاعر اعان علی الدهر
اذ حک بکلکل الدهر او تکنه فی کانما و اینجا قول خدای عز و جل و ان تظاهرا علیه ای تعاونا و قوله ساحران تظاهرا و ظهیر عونی باشد
قوله والملائکة بعد ذلک ظهیر و شاعر گفت تکثر من الاخوان ما استطعت انهم عماد اذا استنجدتهم و ظهیر و ما بکثیر الف خل
و صاحب و ان عدوا واحد الکثیر و این معنی قول رسول علیه السلام المرء کثیر باخیه مرد به برادر بسیار باشد یعنی به برادر عزیز و قوی
باشد یعنی بمعاونت و مظاهرت او بالاثم بمعصیة والعدوان و ظلم و تعدی و گفته اند اثم گناهی باشد که از تو تعدی نکند و عدوان گناهی بود

معنی تظاهر و کثیر بودن مردم بد ... برادر

کار توبیکری شود و ان جامع باشد جمله را جه حرج بان مستحق ... باشد ازانکه ... خوانند و بعد و ان مجاز ... الحق باشد و ان یا توکم اسری قراءة
حمزه است علی وزن فعلی کقتیل و قتلی و جریح و جرحی ...
و یعقوب و ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر اساری تفادوهم خوانند ...

[illegible]

١٢٠

[illegible]

١٢١

[illegible]

... عما یعملون ... قوله تعالی

٩٠ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ
ایشان آنانند که خریدند زندگانی دنیا را بآن جهان سبک نکنند از ایشان عذاب و نه ایشان یاری
يُنْصَرُونَ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى
یاری کنند و بدرستی که دادیم موسی را توریة و بیاوردیم از پس او پیغامبران و دادیم عیسی
ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى
پسر مریم را حجتها و قوت دادیم او را بجبرئیل هر گه بیاید شما را پیغامبری بآنچه نخواهد
أَنْفُسُكُمُ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ
تنهای شما گردن کشی کردید گروهی را دروغ داشتید و گروهی را میکشید و گفتند دلهای ما در غلافست
لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَا يُؤْمِنُونَ وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ
لعنت کرد ایشان را خدای بکفرشان اندکی ایمان آرند ایشان و آنگه که آمد بایشان نامه از نزدیک خدا
مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ
راست دارنده آنرا که با ایشانست و بودند از پیش ازان طلب فتح میکردند بر کافران چون آمد بایشان
مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ
آنچه شناختند کافر شدند بآن لعنت خدای بر کافران بدچیزیست آنچه خریدند بآن خودرا
أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَغْيًا أَنْ يُنَزِّلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبَاءُوا
آنکه کافر شدند بآنچه فرستاد خدای بحسد ازانکه فرو فرستد خدای از فضل خود بر آنکه خواهد از بندگان خود بازآمدند
بِغَضَبٍ عَلَى غَضَبٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ
بخشمی بر خشم و کافرانرا باشد عذابی خوار کننده و چون گفته شود ایشانرا ایمان آرید بآنچه فرستاد

قالوا نؤمن بما انزل علینا ویکفرون بما وراءه وهو الحق مصدقا لما معهم قل فلم تقتلون ۱۳۲

گفتند ایمان آوریم بدانچه فرستادند برما و کافر میشوند بآنچه از پس آنست و آن راستست راست دارنده آنرا که با ایشانست بگو چرا میکشید

انبیاء الله من قبل ان کنتم مؤمنین ولقد جاءکم موسی بالبینات ثم اتخذتم

پیغامبران خدا را از پیش اگر هستید گرویدگان و بدرستی که آورد بشما موسی حجتها پس گرفتید

العجل من بعده وانتم ظالمون واذ اخذنا میثاقکم ورفعنا فوقکم

گوساله را از پس او و شما ستمکارانید و چون گرفتیم پیمان شما و برداشتیم بالای شما

الطور خذوا ما آتیناکم بقوة واسمعوا قالوا سمعنا وعصینا واشربوا فی

کوه را بگیرید آنچه دادیم شما را بجد و بشنوید گفتند شنیدیم و عاصی شدیم و در خورانیده شد در

قلوبهم العجل بکفرهم قل بئسما یامرکم به ایمانکم ان کنتم مؤمنین

دلهای ایشان گوساله بکفرشان بد چیزیست که میفرماید شما را بآن ایمان شما اگر هستید گرویدگان

قل ان کانت لکم الدار الآخرة عند الله خالصة من دون الناس فتمنوا الموت

بگو اگر هست مر شما را سرای بازپسین نزدیک خدای خاص از جز مردمان پس تمنا کنید مرگ را

ان کنتم صادقین ولن یتمنوه ابدا بما قدمت ایدیهم والله علیم بالظالمین

اگر هستید راستگویان و تمنا نکنند هرگز بسبب آنچه پیش فرستاد دستهای ایشان و خدای داناست بستمکاران

ولتجدنهم احرص الناس علی حیاة ومن الذین اشرکوا یود احدهم لو یعمر الف سنة

و بیابی ایشان را حریص ترین مردمان بر زندگانی و از آنان که شرک آوردند دوست دارد یکی از ایشان کاشکی عمر دهند او را هزار سال

وما هو بمزحزحه من العذاب ان یعمر والله بصیر بما یعملون

و نیست او بدور کننده او از عذاب اگر عمر دهند و خدای بیناست بآنچه ایشان میکنند

اینجا نه مایست قوله ولتلک بکفیتم کاو لکافة از جماعتی و این جمع باشد از جنس واحد و واحد ذلک باشد چنانکه واحد والا اهدا باشد الذین این نام دو موصول کنید و ما بعدوا صله با شد اشتری وامثال کرده اند چنانکه گفتیم الحیوة الدنیا فعل تانیث فعل تفضیل باشد چنانکه بگفتیم اکبر و کبری و اعظم و عظمی و اقصی و قصوی و ادنا و دنیا بالاخرة برای بازپسین یعنی دنیا بستانند و آخرت از دست رها کنند فلا یخفف عنهم العذاب سبک نکنند از ایشان عذاب خدا و نه حل جلاله در دنیا ایشان را که ایشان کسانند که دنیا و برای طمع دنیا و حطام او دست از آخرت و عمل صالح باز داشته اند بدنیا و مستند حق تعالی گفت عوض آن عذاب ایشان را عذاب ایشان باشد کاشکی ما یکون من العذاب فی الماء شان تخفیف کنند کسی ایشان را یاری و ناصر بود یا شفاعت کند تا خلاص دهد و حق جهود را که ذکر ایشان در آیات مقدم برفت حق تعالی بازنمود که ایشان آنها اند که بوجوه جنین کرد به صحبت دنیا بودند و آن یکی که رسول علیه السلام گفت حب الدنیا راس کل خطیئة و گفتند اشقی الاشقیا من باع دینه بدنیا و اشقی منه من باع دینه بدنیا غیره گفت شقی ترین اشقیا آنست که دین بدنیا بفروشد و از وی شقی تر آنست که دین خود بدنیا غیری فروشد ولقد آتینا موسی الکتاب بدادیم موسی را کتاب یعنی توریة وقفینا من بعده بالرسل یعنی اتبعنا من القفا یقال قفاه یقفوه اذا تبعه و قفاه غیره اذا اتبعه قال الله تعالی فلا تقف ما لیس لک به علم ای لا تتبع قال امیة بن ابی الصلت قالت لاخت له قصیه عن جنب و کیف تقفو بلا سهل ولا حزن و آتینا عیسی ابن مریم البینات و بدادیم عیسی بن مریم را آیات و معجزات داد و مال و غیر در سوره آل عمران و سورة المائدة که بیان احیا موتی و ابراء اکمه و ابرص و خبر دادن ایشان از آنچه خورند و بنهند در خانها بیان باشد و بیان و دلیل که آن بینه خواند فی قوله علیه السلام البینة علی المدعی والیمین علی المدعی علیه و حق مدعی بروشن شود و چون بینات پیغامبران علیهم السلام مدعی نبوت اند ۱۳۳ حق تعالی معجزات ایشان را بینات خواند و آیدناه و ای قوّیناه او را قوی دادیم من الاید و هو القوة و منه قوله تعالی داود ذا الاید ای ذو القوة و قوله تعالی بروح القدس ابن کثیر خواند بروح القدس باسکان الدال و باقی قرا خواندند قدس بضم الدال و مفسران خلاف کردند در روح القدس ربیع انس گفت مراد بروح روح عیسی است علیه السلام کرد و روح مقدس بخدای جل جلاله من قوله الملک القدوس و برای تخصیص با خود اضافه کرد چنانکه ناقة الله و بیت الله و بعضی دیگر گفتند مراد بقدس پاکی است و قدس به لفظ طهارت باشد و برای آنکه پاکیزه خواندند که در شکم مادر نبود و با اصلاب مردان و ارحام زنان چنانکه او از آب نطفه آفریده نبود و خدای تعالی او را از آن باد آفریده بود که جبرئیل علیه السلام در گریبان مریم دمید با اختلاف روایت سدی و ضحاک و مجاهد گفتند مراد بروح القدس جبرئیل است و روح نام او از نام معانی جبرئیل است و بعضی دیگر گفتند معنی قدس برکات است و روح نام جبرئیل علیه السلام یعنی فرشته با برکه و دلیل این تاویل قوله تعالی قل نزله روح القدس من ربک بالحق عبدالله عباس گفت و سعید جبیر و عبید عمیر گفتند مراد نام مهترین خدایست جل جلاله که او بدان احیای موتی کردی و خدای تعالی بدان نام مخصوص کرده بود او را و اظهار معجزات کردی بدست او و ابن زید گفت مراد انجیل است چه انجیل روح او بود چنانکه قرآن روح محمد علیه السلام است روح در قرآن بر معانی مختلف آمد روح بمعنی ایمان و جان است که او شرط است در وجود و بقاء حیوة و آنان اصل است فی قوله تعالی و یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی و آن نفس مترددة باشد تا تن زنده باشد و آن را حیوة باید و چون نماند حیوة نماند قول النبی علیه السلام الارواح جنود مجندة فما تعارف منها ائتلف وما تناکر منها اختلف یعنی ذوی الارواح مراد بارواح در خبر ذوی الارواح اند علی حذف المضاف واقامة المضاف الیه مقامه کقوله تعالی واسئل القریة و روح ریح بود و از این باب قول شاعر اخی روح در بین قصه ریح بر محیط آن در هوا بوده ریح خوانند و اما چون بحیوانات پیوندد آنرا روح خوانند و روح بمعنی وحی آمد فی قوله تعالی یلقی الروح من امره علی من یشاء من عباده و روح قرآنست فی قوله وکذلک اوحینا الیک روحا من امرنا در بیانه علی احد الاقوال و روح جبرئیل است علیه السلام فی قوله تعالی قل نزله روح القدس من ربک و روح عیسی است علیه السلام فی قوله و کلمته القاها الی مریم و روح منه و روح نام فرشته است که روز قیامت بیک صف بایستد و فرشتگان بیک صف فی قوله تعالی یوم یقوم الروح والملائکة صفا و روح رحمت بمعنی رحمت فی قوله وایدهم بروح منه اکلما جاءکم رسول بما لا تهوی انفسکم استکبرتم این آیت بر سبیل توبیخ است که هر گه آن بود که چون قدیم جل جلاله قصه معجزات عیسی با رسول گفت رسول علیه السلام بر جهودان خوانی ایشان گفتند ما جز عیسی این کرده باشد و ذکر کرد قدیم جل جلاله که ایشان جهودان کجی کنند و مرو خدای تعالی این آیت بفرستاد که هر که پیغمبری بشما آورد و بخلاف شهوات و هوای نفس شما کاه باشد شما آنرا گروهی تکذیب کنی و گروهی قتل کنی چنانکه انکار کردند و کشتن عیسی را و قصد کردند که زکریا و یحیی را علیهما السلام بکشتند و دیگر پیغمبران که جهودان ایشان را بکشتند قال الهوی یهوی هوی اذا اشتهی و هوی یهوی هویا اذا سقط واصل هر دو هوی است قال من یهوی یشاء یهوی قلبه الیه دلش بان فرو شود بیاید قوله فاجعل افئدة من الناس تهوی الیهم و قال القائل الرحب یهوی القلب یهوی بالرجل و فریق تقتلون بمعنی فعلت و فریق کریم و ظریف و شاید که بمعنی مفارق بود چون انکیل بمعنی مکیل و مریع و جریح و در سبیل لا ان کل واحد من الفریقین فارق صاحبه وقالوا قلوبنا غلف گفتند یعنی جهودان که دلهای ما غلف جمله تراکیب لام خوانند مگر ابن محیصن که او سای خواند غلف بضم اللام و غلف جمع اغلف باشد و فعل جمع افعل صفت قیاسی مطرد است کاحمر و حمر و اصفر و صفر و اخضر و خضر ای فی غلاف و شمشیر در نیام کرده را اغلف خوانند و درخت نا کرده را اغلف و اقلف گویند و معنی آنست که گفتند دلهای ما در پوششها است از آنچه تو گوئی فی اکنة مما تدعونا الیه و فی آذاننا وقر و من بیننا و بینک حجاب و این قول مجاهد و قتاده است و قول دیگر آنست که قلوبنا غلف اصل غلف بوده باشد برای تخفیف و تسکین لام کرده و آن جمع غلاف باشد و این را دو معنی بود یکی آنکه دلهای ما اوعیه و ظروف و غلافهای علمست بر علم ما محتاج نباشد بکتاب تو و ایدیم و علم و اثار پیغمبران ماعلم ترا چه خواهیم کرد و ما را حاجت بعلم تو این قول عبدالله عباس و عطا و کلبی است و معنی دیگر آنکه دلهای ما وعای علمست و محل و ظرف علوم بسیار است اگر آنکه تو میگوئی

دل آن چیز بود منعم در دلها ما جای گرفتی ... بل لعنهم الله بکفرهم بل حرف اضراب باشد و معنی اضراب اعراض بود و رجوع کردن از آن
حدیثی که ... [illegible] ... حرف عطف باشد ...
یقول العرب ... قال الشماخ ذعرت به القطا ونفیت عنه مقام الذئب کالرجل اللعین ...
... لفظ خبر است ...

[illegible]

[illegible]

عدم مبالات [illegible] حضرت امیر [illegible]

هر قتال او آن بود که با جوانی خلق شود که دوست بنزد یک دوست باید [illegible] چنانکه امیر المؤمنین علی علیه السلام بجمله مبالات [illegible] کرد و گفتی والله لا بالی وقع

الموت علی ام وقعت علی الموت [illegible]

[illegible]

قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ ۹۱

بگو هر که باشد دشمن جبرئیل را [illegible] بفرمان خدای [illegible]

وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ ۝ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ

بیان و بشارت مومنان را — هر که باشد دشمن خدای — و فرشتگانش — و پیغامبرانش — و جبرئیل و میکائیل

فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ ۝ وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ

خدای دشمن کافران است — [illegible] فرستادیم — بتو — [illegible] — روشن — و کافر نشوند بدان مگر فاسقان

أَوَكُلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ۝ وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ

هر گاه که عهدی کنند — بیندازند آن را — جماعتی از ایشان — بل بیشترین ایشان ایمان نیارند — چون آمد ایشان را پیغامبر

عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ

از نزدیک خدای — [illegible] — بینداختند — گروهی از آنان — که ایشان را کتاب دادند — کتاب خدای — باپس

ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ۝ [illegible] عبدالله عباس گفت سبب نزول این آیه آن بود که

پشت شان — پنداری که ایشان نمیدانند

حبری از احبار جهودان نام او عبدالله صوریا بیامد و با رسول علیه السلام [illegible]

[illegible]

۱۳۷

کفت بگو کفتی و کذا کرمها ایات مسلمانان کفت ما را از خبر هیچ ما بتو ایمان آریم کفت بگو کفتی ان فرشته کی وحی بتو آرد کیست کفت جبریلست کفتا او دشمن ماست
و او فرشته عذاب است از آسمان بلا و قحط و هلاک و عذاب او فرو آرد و میکائیل فرشته رحمت است و خصب و روزی و شادی او فرو آرد اگر ما کر
بیامدی جبریل میکائیل بتو آمدی ما بتو ایمان آوردمانی رسول علیه السلام کفت سبب دشمنی شما با جبریل چیست کفتا او با ما دشمنی بسیار کرده است و از همه
آنست که خدای تعالی در کتاب ما بر پیغامبر ما فرو کرد که بیت المقدس ویران شود بدست مردی که او را بخت نصر کویند در فلان وقت ما مردی را فرستادیم تا
بکشد و بخت نصر را طلب کرد و بیافت و او کودکی بود یتیم و درویش و ما یافته با تن او را بکشد اسیر با ما اعراب که این برین با چون خواست کاو را بکشد
و او غلامی بود سمد بر و ضعیف و درویش بیفتی و لشکر جبریل یا مد و بیما نکرد و او کفت بر و کاین هلاک و خراب بر زبان و قضای خدای خواهد
بود از فسد و خواست تا او را بکشد جبریل او را کفت از خدای بترس این را چکار که کشتی این مرد کار ما کرد است و هر چکونه روا داری او را
کشتن مرد فرو ماند و او را نکشت و باز آمد و ما را خبر داد تا مدتی بر آمد بخت نصر بزرگ شد و قوی کشت و پادشاه شد و مسلط کشت و بیامد
و بیت المقدس را خراب کرد و از بنی اسرائیل خلق بی اندازه بکشت ما از بن کار دشمن اوییم سدی کفت سبب نزول این آیت آن بود که عمر خطاب را زمینی
بود بر سر زمین وقت آنجا شدی و در راه او مدرسه بود از آن جهودان چون آنجا رسیدی در آنجا شدی و با جهودان بودی هر وقت در آنجا شدی با ایشان مناظره
کردی جهودان کستاخ شدند با او روزی کفتند یا ابن الخطاب ما از اصحاب رسول خدا شما کس را چنان دوست نداریم که ترا کفت برای چه کفتند زیرا
که ایشان ما را نخایند نه در تو ما را نرنجانی و ما را در الفتی که بالو هست تحقیق بکویم با تو که بالو نکویم این محمد پیغامبری راست کفت
ایشان را بخدای که توریت بکوه طور سینا بر موسی فرو کرد که هیچ دانسته اید و شما دانید که این محمد رسول خداست و حق است و راست
جهودان سخن بشنیدند بهم نگریستند و هیچ سخن نگفتند یکی از جمله ایشان کفت چرا نکویی و اللّه میدانیم که او رسول خداست کفت اکر
دا کر شما نکویید من بکویم و این پیغامبر است که ما نعت و صفت او در توریت دیده ایم و خوانده ایم کفت پس چرا ایمان نیارید کفتند سبب
آن فرشته که با وحی آید جبریلست و او دشمن ماست کفت چه عداوت شما را با جبریل کفتند او صاحب عذاب و خسف و قحط
و اکر جبرئیل او میکائیل بودی که صاحب رحمت و رأفت و خصب و سعتست ما ایمان آوردیمانی عمر کفت بخدای بر شما نکوئید مقام جبرئیل از
خدای کجاست و مقام میکائیل کجاست کفتند مقام جبرئیل بر راست و مقام میکائیل بر چپ و از میان ایشان عداوت و هر دو کار از
دشمنان ورشکان دست جبرئیل کفت دروغ میکوید که ان میان فرشتکان هیچ عداوت نیست و بخاست و بیرون آمد تا رسول را
خبر دهد جبرئیل علیه السلام آمده بود و این ایات برسول خدا آورده بود و او خبر داده از آنچه میان ایشان رفت سوال کرد بیغمبر کفت یا عمر
محمد رسول بجهودان چیست در این آیه و این چه جواب سخن ایشانست فانه نزله علی قلبک باذن اللّه جواب از این آنست که معنی آنست
که اکر معاداة شما با جبرئیل از آنجاست که او از آسمان بر پیغامبر آورد آنچه شما نمی خواهید یا خدای او را بدان فرمان داد بر معاداة
باخداست شما را فرا کرد جبرئیل چنانکه بر آورده بود آمد علیه السلام این آورده جنس آن و ما شما بر موسی آورده و کرام تا دین منع میکند
شما را ایمان بمن چرا منع نکرد شما را از ایمان بموسی بر جبرئیل علیه السلام آورد و مان را بخدای آورده باذن اللّه درود و قیل است یا عمر اللّه
و یکی با امر اللّه بعلم و فرمان خدای بود و چه جرمی باشد جبرئیل را چون رسول خدای رسالت بخدا باشد و هر کس که دشمن خدا بود من کان
عدوا للّه کفت هر که دشمن خدای باشد و ملائکه و فرشتکان او و رسل او و پیغامبران و دشمن جبرئیل و میکائیل او و جبرئیل و میکائیل است
اکر چه ایشان کفتند ما دشمن جبرئیل ایم و دوست میکائیل خدای تعالی ایشان را تکذیب کرد و کفت دروغ میکویند که ایشان هر دو دشمن
جبرئیل و دوست میکائیل باشد و لکن بر سبیل تعلیل از تکاذیب ایمان نمی آرند این بعلت که بر ما است فرجبرئیل میکائیل مذکور بالاد خل باشد فی
قوله و ملائکته این را تخصیص بالذکر خواست تا بر تنبیه بقدر ایشان و بمنزلت ایشان و عظم شان ایشان بنزدیک خدای تعالی چنانکه کفت
و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم و منک و من نوح و میکائیل قرأة اهل مکه و کوفه و شام است و میکائیل علی وزن میکاعیل قراءة اهل مدینه
و میکال علی وزن مفعال قرأة اهل بصره است و قال حسن و یعمر بن یعقوب اکثر اهل البصرة مع الفرج جبریل و میکال و شاعر کفت عبدوا الصلیب

وکذا

وکذا با محمد و جبریل و کذا با میکائیل و درست آنست که این دو نام اعجمیات علم موضوع غیر مشتق اند اکر چه در وجهی روایت کرده اند
اینجا حتی اعلام کجبریل و میکائیل معنی آنست که عبد اللّه و عبید اللّه و بلیسی که در لغت ایل ایشان را معنی داد چه ایل بلسان ایشان اللّه
و این روایت عکرمه و سعید جبیر و عطاست از عبد اللّه عباس نه بدین وجه سببی که از موانع صرف در او باشد و آن ترکیبست بعد تکرر
و اکر قائلی کوید این ترکیب نیست اما آنست که عبد اللّه و عبید اللّه بعد و بی عقد و جا اولست حق تعالی بیان کرد در این آیه که هر کس که
دشمن جبریل بود دشمن خدا و دشمن جمله فرشتکان و پیغمبران و جبریل و میکائیل باشد و خدا دشمن او باشد برای آنکه معاداة
کافر شود و خدای دشمن کافران باشد و معاداة از ما اللّه معرة باشد یعنی و از خدای تعالی اراده عقاب باشد مستحقش و معاداة
در حق خدای تعالی تحقیق نشود چه معرة باو نتوانند رسانیدن و در حق جز خدا تحقیق بود اما عداوة در حق خدای از چند وجه
یکی آنکه روا باشد که جهودان در حق خدای تعالی اعتقاد چنان دارند که معرة باو روا باشد اکر چه دانند که ایشان نتوانند رسانید
و لکن صحیح باشد این اعتقاد که مرید باشند از جا ایشان از این عظیم تر بود داشتند فی قوله تعالی حکایة عنهم و قالت الیهود
عزیر ابن اللّه و دیکر آنکه بر ایشان حمل کنند کر چه بودی که معرة ممکن بودی و رسانیدندی انکاو عداوة خواندن و کر چه تنها حمل کنند کر چه
بودی که معرة ممکن بودی رسانیدن انکاو را عداوة خواند و اکر چه تنها بود او را بحکم اراده بر خواند بر سبیل مجاز و جهی دیکر آنکه
معاداة با خدای مراد معاداة با اولیای خداست چنانکه یؤذون اللّه و رسوله قوله تعالی و لقد انزلنا الیک آیات بینات سعید
جبیر از عبد اللّه عباس چنین آورده که سبب نزول این آیه آن بود که چون جهودان بر مشرکان در رسول علیه السلام احتجاج و استفتاح می کردند
و می کفتند اکر او بیاید ما را بر شما ظفر دهد و بکوید که ما بر حقیم و شما بر باطل چون رسول علیه السلام بیامد و ایشان انکار می کردند
معاذ جبل و بشر بن البراء بن معرور کفتند ای جهودان اللّه خدای تعالی را بدانا و شما ره شما تمنای کردید و استفتاح می کردید بر ما باو
بر ما با مبعث او و بحق او و ما بر شرک بودیم اکنون ما از شرک باسلام آمدیم و با او ایمان آوردیم و شما از آن نقض کفتید با او بعید کافر
شدید ایشان کفتند این محمد آنچه بر او درو که ما را اعتداد ایمان او دیدن باو واجب شد خدای تعالی این آیه بر فرستاد و لقد انزلنا
الیک آیات بینات کفت بدرستی که من آیات فرستادم آیات روشن و واضح مفسران خلاف کرده اند در این آیات عبد اللّه عباس کفت
مراد بیان حلال و حرامست مطالکفت هم از عبد اللّه عباس که مراد با آیات قرآنست که رسول علیه السلام بر ایشان می خواند با معاد و
شان کاها اصم کفت مراد علم توریت و انجیلست و اخبار غایبات و قصص امتان که شتر و اشارة بلایا که ایشان تحریف کرده اند که
هر که آن را نخوانده بود و تعلم نکرده و بنزدیک استادی اختلاف نکرده ابو القسم بلخی کفت مراد با آیات قرآن معجزات که ایشان را وجه
و بیم با وجه دانش را بدان تحقیق کرده اند ایشان عاجز شدند بعضی دیکر کفتند مراد سایر معجزات است از حدیث معراج و
تسبیح حصا و آب بر دمیدن از میان انکشتان او و آمدن درخت و جز آن از معجزات او علیه السلام و حمل کردن بر عموم اولی تر باشد تا
تا همه را شامل تر بود و ما یکفر بها الا الفاسقون و بدین آیات کافر نشوند الا فاسقان کفر باین آیات آنرو مخصوص بدیکی آنکه انکار کند و علم
بجحود کند و دیکر آنکه جحود کند و انکار آن نکند بدیکر تدیر او بعاصی که فرا است دراند برای آنکه هر کافری فاسق باشد و لکن هر فاسق کافر
نباشد و اصل فسق خروج بود و فاسق خارج بود از فرمان خدای چنانکه اللّه کفت او کلما عاهدوا عبد اللّه عباس کفت مراد آنست که خدای عز و جل
در توریت بر زبان موسی عهد بسته از جهودان که چون محمد علیه السلام بیاید باو ایمان آرند نعت و صفت او بنهان نکنند رسول علیه السلام
مالک بن الصیف را کفت که خدای تعالی از شما عهد و پیمان بسته است که من ایمان آرید بنعت و صفت مرا جحود نکنی کفت خدای ما هیچ عهد
در توریة در معنی تو با ما نکرده است این را خدای آیه فرستاد که عهد کردند و لکن ایمان نیاوردند انداختند و کار نبستند او کلما الف
استفهام است و او عطف و کلما ظرف است و در شاذ خوانده اند و هم و او عهدوا عهدا بسته اند ای عهد و بنا اندا ختن باشد و منه قوله فنبذه
و الهمزة للاستفهام و الواو بینهما از نجاست فعیل بود بمعنی مفعول و شاعر کفت نظرت الی عنوانه فنبذته کنبذک نعلا اخلقت من نعالکا فریق منهم

کردی از ایشان و از احبار و رهبان ایشان بودند منهم من آمن و بل اکثرهم لا یؤمنون بل القرآن ابو حق تعالی رسول اکرم که ایمان بیشتر
ایمان نیارند تا در آخر زمان پیغمبر ایشان مبعوث شد و آنگاه چون آمد بایشان رسول ایشان بعد از آن رسول و گرچه رسول علیه السلام
مبعوث بود بایشان و ایشان را ... تخصیص کردیم بایشان ابو بکر گفت ... بود چنانکه گفت فقد
کذبا ... مابعث منهم ... رسولی ... معجزات ... خدای ... رسول
بمعجزات صلی الله علیه و آله من عند الله ... خدای ... و مصدق لما معهم ... رسولست و
تصدیق میکند کتاب ایشانرا ... ایمان برسول علیه السلام ... کتاب ایشانرا ...
طعن زدند و تصدیق نکردند ... فریق من الذین اوتوا الکتاب فریقی از جماعه ... بعض راست ...
کتاب الله ... گفته اند ... توریت است که در آنجا ذکر محمد صلی الله علیه و آله
و نعت و صفات او ... باشد ... و ... کار کردند که نیم ...
... باشند ...
... تعالی ... قال الشاعر ...
... کتاب ...
کار کردند ... کانهم لا یعلمون ... قوله تعالی

وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَى مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ

پس پیروی کردند آنرا که میخواندند دیوان بر پادشاهی سلیمان و کافر نبود سلیمان ولکن دیوان

كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ وَ

کافر شدند می‌آموزند مردمانرا جادوئی و آنچه فرستاده اند بدو فرشته ببابل نام ایشان هاروت و ماروت است

مَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا

نمی‌آموزند هیچ کسرا تا میگویند که ما آزمایشیم کافر مشو می‌آموزند ازیشان

مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ

آنچه جدائی میکنند بآن از میان مرد و زن او و نیستند ایشان زیان کننده بآن هیچ کسرا مگر بدانستن خدای

يَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ

می‌آموزند آنچه زیان دارد ایشانرا و سود ندارد ایشانرا و بدانستند که آنکه خرید آنرا نیست او را در آخرت

مِنْ خَلَاقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ وَلَوْ أَنَّهُمْ

نصیبی بد چیزیست آنچه فروختند بآن خودرا اگر دانستندی و اگر ایشان

آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ

ایمان آوردندی و بترسیدندی ثواب از نزدیک خدای بهترست اگر دانستندی

اهل تفسیر گفتند سبب نزول آیه آن بود که شیاطین سحر و نیرنجات بنوشتند بر زبان آصف بن برخیا ... هذا ما علم آصف بن برخیا
سلیمان الملک ... سلیمان ... چون سلیمان از میان برفت ... گفتند سلیمان بر
مردمان و جنیان و خلایق ... پادشاهی ... علما و صلحاء بنی اسرائیل گفتند ... علم سلیمان ...
دانان ... سلیمان ... ساحر بود ...

ایشان روان شد تا عهد رسول الله صلی الله علیه و آله حق تعالی این آیه فرستاد در برائت ساحت سلیمان از قول کافران ...
سبب نزول آیه آن بود که شیاطین در عهد ... بر آسمان تو انستندی شدن و جای ... کردندی ... فرشتگان ... و انا کنا
نقعد منها مقاعد للسمع فمن یستمع الآن یجد له شهابا رصدا ... در زمین ... خواستی ...
... سلیمان علیه السلام ... شیاطین ...
پادشاه کرد بر جن و انس و وحوش و طیور و شیاطین را بگرفت ... کتابها ... سلیمان ...
... چون سلیمان از دنیا ... سلیمان ... سحر ...
و انس ... کتاب ... علم سلیمان ...
کردند ... سلیمان از دیوان بستد ... سحر و جادوی و نیرنجات ... بیرون آوردند
و در میان مردمان خبر فاش شد که سلیمان علیه السلام حاشا ساحر بود ... رسول ... سلیمان ... کردند و گفتند او
ساحر بود رسول علیه السلام ... خدای تعالی تصدیق ... برائت ساحت سلیمان این آیات فرستاد قوله تعالی
الشیاطین علی ملک سلیمان یقال تبعه و اتبعه ... فعل و افتعل ... معنی ...
قوله تعالی فاتبعهم فرعون و جنوده ... و اتبع ...
و اتبعناهم فی هذه الدنیا لعنة ... ما تتلوا الشیاطین ما
موصولست بمعنی الذی ... شیاطین ... التلاوة بمعنی القراءة ... تلاوت القرآن ...
عبد الله عباس گفت ... شیاطین ... قولهم تلوت الرجل اذا تبعته ...
... قرنه علیه ... قال فلان علی فلان ای کذب علیه و قال الله تعالی و یقولون علی الله
الکذب و قال تعالی و لو تقول علینا بعض الاقاویل ای تکذب ... قال الشاعر ...
... الاخلاق ... مستقبل است
... مستقبل بمعنی ماضی ... شاعر گفت ...
سایح ...
کما ... الشیاطین ...
... تا معقول باید کرد ...
... سحر ... سلیمان علیه السلام ...
سلیمان بر پادشاهی سلیمان ... عهد سلیمان ... سلیمان ... و ما کفر سلیمان ...
حق تعالی برائت ساحت سلیمان ... سلیمان ... ساحر ...
و لکن الشیاطین ... شیاطین ... سلیمان ... و لکن
الشیاطین بتخفیف ... شیاطین ... و لکن
... بتخفیف ... عمل ...
و خبر یعلمون الناس السحر مردمانرا جادوئی ...
کنند ... سحر فرعون ... عصاها ...
کردند ... آفتاب ...

از کمال جمال و مصادرات حرکت بجنبش در آید چنان می نمود که خواهد رفتن چنانکه حق تعالی گفت یخیل الیه من سحرهم انها تسعی این
نوعی سحر است و نوعی دیگر هم از باب حیل باشد چنانکه گویند زنی بود شوهری داشت او شوهر او بوقت زنی دیگر کرد این زن او را بیامد در
پیرزنی رفت که دعوی ساحری کردی گفت تدبیر کار تو توانم کرد که این شوهر این زن را رها کند گفت تدبیر چه توانم کردن کار او دست بدست
کند گفت اگر بخاست در بزرگ شدن درم آمد و گفت چگونه می باشی با شوهر گفت تا دوست میدارد گفت نیک است گفت اگر خواهی که بر چهره
کم کند او را فعل ساخته کنید گفت روا باشد گفت سه موی از زیر محاسن این مرد باید گرفتن تا من بدان جادوی کنم که او ترا چنان دوست
شود که از تو صبر نتواند ولیکن این موها بکیرد تمام باید بریده شود و این تمام نشود الا باستره گفت مرا بکار آید گفت من ترا بدهم در
نزد رو مبادا گفت امشب چون بخسبد تو این استره ستان و موی از زیر محاسن او بباید که کویسی بکیری تا مقصود حاصل شود اگر برخاست بیا
و نزدیک شوهر آمد و با او بر آن گفت و بگریست مرد گفت ای عجوزه ترا چه بوده است گفت مرا بر جوانی تو رحم آمد که تا
بیشتر از این چند تن کاهل نمانده است گفت چگونه گفت این زن ترا که بجای دوستی یاد ... عزم کرده است که امشب ترا بکشد گفت
چرا گفت نعم گفت الجحاد الکفت نشان آنست که استره داده تیز کرده چون قطعه آب بالین بنهد و این نشان و این ... بکفته است
تو امشب خویشتن خفته ساز تا آنچه من گفتم معاینه ببینی مرد بیامد و بوقت خفتن خویشتن خفته ساخت زن چون کمان برد که او خفته است
بخاست و بیامد به محاسن او بر داشت تا موها بگیرد مرد از خواب بجهید درست بجست و دست او بگرفت و او را گفت این چه
حالت و این استره چیست زن فرو ماند بحیلت نمانست دادن و گفت تو قصد جان من کرده ای استره از وی بستد و آن زن را بکشت
آن عجوزه بیامد و آن زن را گفت دیدی که چگونه جادو کردم این حکایت برای آن آوردیم تا بدانی که سحر را اصلی نیست
با شایستن کردن و کار بستن که زینت تست اما اعتقاد بستن که کسی بر جمی دیگر ... باشد در هوا پیدا این انواع سحر ... کمثل
تولد بکند کفر است برای آنکه تجویز آن قدح کند در معجزات پیغامبران علیهم السلام و راه از باب تمویه و تلبیس باشد چنانکه گفتم کرده
و تعاطی آن فسق باشد و اصل کلمه در لغت از پوشیدگی است ... سحر گویند که پوشیده باشد در شکم و سحر را برای آن گویند که خوش
کردن صبح بخاصه آمدن تاریک تر باشد و یا فکر جو ... سحر خوانند از بیان کردن سحر خوانند از برای آنکه وجه آن پوشیده
باشد هر کس چنان نداند گفتن و اینجاست حدیث رسول علیه السلام که گفت ان من البیان لسحرا و شعر ... سحر حلال خوانند جمال الدین
خواهند که سحر جادوی حرام است و سحر بیان حلال است و سحر بفتح سین مصدر باشد و بکسر سین اسم باشد و سحر ... باشد من قول الشاعر
اذانا موضعین لامر غیب ونسحر بالطعام وبالشراب وقال لبید فان تسئلینا فیم نحن فاننا عصافیر من هذا الانام المسحر و گفتند
مراد در اینجا المسحر و مسحر ... و لا ... بیان ... و اصل لغت سحر ... است بمعنی علم که آن پوشیده
من قوله یا ایها الساحر ادع لنا ربک یعنی یا ایها العالم و قوله انما انت من المسحرین گفتند یعنی آنست که من المخلوقین المحتاجین الی الغذا
اما انواع سحر ... گفتند نوعی از آن باشد که مردم ... از صور تصویر کند یا با حیلت ... کند و احداث و الوان و اجسام
و چیزها که در مقدور قادر بقدرت نباشد اعتقاد جواز آن کفر است برای آنکه قدح کند ... در قدرت خدای جل جلاله بقادری
بر اجسام و اعراض مخصوص و نیز قدح کند در معجزات انبیا علیهم السلام و انچه گفتند از چشم افسای و آنکه مردم را چیزی نماید بیفعلا
و استحالات و اطلاعات در روانشناس ... برای آنکه معنی بود با سقط و آنکه ... و مشاهدات و فایده نباشد و اما
آنچه از ابواب حیل و تلبیس و تمویه باشد از اصلی بود و عقل آن را ... شود کردن و تعاطی آن فسق باشد
وما انزل علی الملکین در ... خلاف کردند بعضی گفتند موصولات بمعنی الذی و در ... عطف باشد بر ما فی قوله ما تتلو الشیاطین
معنی آن باشد که جهودان متابعت آن کردند که فرو آورده بودند بر دو فرشته و شاید که عطف بود بر سحر فی قوله یعلمون الناس السحر وما
انزل یعنی شیاطین مردم را سحر می آموزند و آنچه بر آن دو فرشته فرو آمد و قولی دیگر آنست که ما نفی است و تقدیر کلام چنین

کرد و ما کفر سلیمان و لا انزل الله السحر علی الملکین و این تاویل روایت کرده اند از عبدالله عباس و جماعتی مفسران ملکین در و خلاف کردند در قرائت عبد
عباس و حسن بصری ملکین است بکسر لام یعنی دو پادشاه بودند و عبدالله عباس ... گفت متی کانا العلجان ملکین انما کانا علجین
و بعضی گفتند فرشته بودند ایشان دو پادشاه بودند و قال ... قرائت الفتح لام است و معنی آنکه دو فرشته بودند قوله ببابل بعضی مفسران گفتند بابل نام زمینی است
از عراق و ... آن بابل خواندند که زبان اهل آن ببلبلت ... مضطرب و بعضی دیگر گفتند بابل نام آن زمین است که ... افتاد از کوه
آن زبانها ... سبلبل شد ... و سبب منع صرف عجمه و تعریف است ... در هاروت و ماروت خلاف کردند ... بعضی گفتند
دو نام ... لا ینصرف ... سبب منع ... بعضی مفسران گفتند بدل ملکین است نام آن دو فرشته بود بعضی دیگر گفتند نام آن دو
بعضی دیگر گفتند بدل الشیاطین است بدل البعض من الکل ... بعضی گفتند بدل ناس است فی قوله یعلمون الناس هاروت و ماروت السحر ...
نیز خلاف کردند بعضی دیگر گفتند مراد جبریل و میکائیل است چه جهودان حواله سحر بر سلیمان که کردند گفتند جبریل و میکائیل فرود آوردند
بر سلیمان بعضی دیگر گفتند هاروت و ماروت بودند و ما یعلمان من احد این ما بلا خلاف ما نفی است این دو فرشته هیچ کس را از این
معنی بیاموختند و اعلام نکردند تا نگفتند انما نحن فتنة ای بعنی امتحان و ابتلا ... عبدالله عباس و جماعتی مفسران گفتند که
ما فتنة ... آنست که در عهد ادریس علیه السلام چون فرشتگان اعمال بنی آدم بدیدند ... و معاصی ایشان با آسمان می بردند گفتند بار خدایا
اینانند در زمین نشانده تا چندین معصیت و فساد می کنند حق تعالی گفت که اگر شهوت که در ایشان مرکب است در شما باشد و شما بجای ایشان
باشید همچنین کنید بار خدایا تو منزهی ما را نرسد که بر تو عاصی شویم ... حق تعالی گفت دو فرشته اختیار کنید تا من ایشان را بزمین فرستم
خود چگونه کنند ایشان هاروت و ماروت را اختیار کردند حق تعالی ایشان را بزمین فرستاد و شهوتی که بنی آدم را بود از شهوت طعام
و شراب و نکاح در ایشان مرکب کرد و ایشان را نهی کرد از کفر و شرک و قتل نفس بنا حق ایشان ... و بروز میان مردمان
حکم می کردند و شب باسمان می شدند ... یاد کردند نام معظم خدای عز و جل ... برین بود تا آنکه زنی دیدند نام او زهره
... ایشان دیدند بر او فتنه شدند و او را مراوده کردند ... نکرد و دو دیگر باره آمد ایشان را
است ... اجابت نکرد الا آنکه بت را سجده کنید و یا خمر بخورید ... باید کردن و قتل نفس
هم عظیم باشد ... خمر ... و ... بیامد و ... خمر بخوردند ... بت را سجده کردند ...
چون مست شدند بت را سجده کردند ... و با آن زن خلوت کردند ... معصیت کرده بودند
گفتند نام خدای ... خواستند که با آسمان شوند نتوانستند ... وقوع نداشتند ... کار از شرع معصیت
بیامدند و نزدیک ادریس آمدند و گفتند ... صالح ... ما را ... بآسمان می آورند تا کسی دیگر ...
... خدای عز و جل ... عظیم باشد ... بار خدایا ... ایشان بر تو پوشیده نیست حق تعالی گفت من
ایشان را ... عذاب خواهم کرد ... ایشان را تخییر کن تا عذاب دنیا خواهند یا عذاب آخرت ایشان عذاب دنیا اختیار کردند و
کیفیت عذاب ایشان خلاف کردند عبدالله مسعود گفت ایشان ... قیامت ... تا بند ...
در بند ... عثمان بن سعید گفت ... ایشان ... افتاده است ... ایشان ... چهار
... و خدای تعالی ایشان را ... عذاب میکند ... با سید ... ایشان ... ایشان را ... ساحر
و گفت الله لا اله الا الله محمد رسول الله ایشان گفتند ... آنکه ... ما ... نه ... عذاب ...
که محمد پیغامبر آخر زمانست و ... قیامت ... کلام ... سوال ... که شاید که خدای تعالی
سحر بر فرشتگان فرو فرستد و فرشتگان ... جواب ... خدای تعالی ... سحر فرستاد و ... وصف
سحر فرستاد تا مردمان بدانند و بشناسند و از آن احتراز کنند ... سلیمان علیه السلام سحر ... مستعمل

خلق تعالی این دو شکار امر شاد می زبان ایشان نهی کرد از سحر و وعید و تهدید کرد بر آن که گفت فیه سحر یا نفوذ تا مردمان بدانند و اجتناب کنند و در وی
خدای تعالی و غرض ایشان از بیان آن بود تا مردم احتراز و اجتناب کنند از آن استعمال کنند بیان این وجه آنست که خدای تعالی گفت و ما یعلمان من احد
حتی یقولا انما نحن فتنة فلا تکفر و این من بابی است ایجا چنانک گویند ما جاء زید من احد گفت گویا ایشان من ازیشان بگویند انما نحن فتنة فلا تکفر و فتنه
امتحان و اختبار باشد و معنی آن فتنه و آنما این خوانند این را که با امتحان ما ندانی کافر بر وجهی بود تعلیم ایشان که اجتناب و اصلاح بود هم
چون تقدیره و ما کان الا که صلاح بود خیر و شر را که گفت ما شما را چیزی می آموزیم که مکر است و صلاح آن استعمال ندارد اجتناب احتمال کی تا تخاذ
یابی و استعمال کی کرد بر سبیل آن که سوی و ذلک قوله تعالی و ما یعلمان من احد حتی یقولا انما نحن فتنة فلا تکفر ما ان فتنه و لا تعلیم نکن کافر
نشوی اگر چه متعلم را غرض از آن کار استعمال بود نه اجتناب بر سبیل ذم و حجت از ایشان با گفت و یتعلمون ما یضرهم و لا ینفعهم
و این وجه است در تاویل آیة مطابق ظاهر و موافق از اول عقل و در این وجه ما بمعنی الذی بود و او عطف بود علی قوله السحر و محل نصب بود
تقدیر چنین بود یعلمون الناس السحر و الذی انزل علی الملکین و وجه دوم در آیة آنست که محل ما جر بود عطفا علی ملک سلیمان و تقدیر چنین بود
که واتبع الیهود ما تکذب به الشیاطین علی ملک سلیمان و ما انزل علی الملکین و منع بود عطف ما بر ملک سلیمان بانک در میان ایشان
کلام دیگر افتاد برای آنک در چیزی کردن با نظیر خود دافع بود که لایق باشد بدلیل و لیکن و مانع بود بلکه واجب بود و اعتراض کلام دیگر در میان عطف
منع نکند از عطف آن را چنانک گفت الحمد لله الذی انزل علی عبده الکتاب و لم یجعل له عوجا قیما و معنی آنست که انزل علی عبده الکتاب قیما
و لم یجعل له عوجا و ما در این وجه فی قوله و ما یعلمان من احد حتی یقولا انما نحن فتنة فلا تکفر ما نفی است معنی آن بود که ایشان کسی را سحر
نمی آموختند بل غایة که گویند ما فتنه و اختبار و امتحان قوم کرده ایم تا کافر نشوی بطلب سحر و استعمال و رواة آنچه نبود که اول کوید
ما امرت فلانا بکذا و لقد بالغت فی نهیه حتی قلت له ان فعلت کذا اصابک العقاب کذا و کذا فرق میان این وجه و وجه اول آنست که در وجه اول تعلیم ملائکه
بر شرط اعلام بود و در این وجه تعلیم حاصل است هیچ وجه حتی یقولا موکد نفی است و در این وجه معنا راجع باشد یا دو فرشته بل راجع باشد با
و کفر که معکوس اند در آیة فی قوله و لکن الشیاطین کفروا یعلمون الناس السحر و تقدیر چنین بود که و یتعلمون من الکفر و السحر ما یفرقون به بین المرء و زوجه
و من بین بعید بحر بحر تبیین بود چنانک اسم ذات من الاسد و ممکن بود که من بدلی بود فی قوله منهما ای و یتعلمون بدلا منهما ما علمهم من النهی
عن السحر و الزجر من الکفر ما یفرقون به بین المرء و زوجه چنانک گفت شاعر جمعت من الخیرات وطبا و علبة و صرا لاخلاف المزنمة البزل
و من کل اخلاق الکرام نمیمة و سعیا علی الجار المجاور بالمحل و معنی آنست که جمعت مکان الخیرات وطبا و علبة و بدل الاخلاق الکرام نمیمة و سعیا
در آیه آنست که ما حرف نفی است فی قوله و ما انزل علی الملکین و تقدیر کلام چنین است که و ما کفر سلیمان و لا انزل الله السحر علی الملکین هاروت
و ماروت و بر این وجه ملکین بود که هاروت و ماروت بدل ملکین باشند یا بدل الناس یا بدل الشیاطین چنانک ذکر کردیم اما قول انما نحن فتنة
در این وجه بر سبیل تعجب و تغافل و استهزا باشد چنانک کسی گوید بر سبیل استهزا و تعجب کوید کسی مگر نامیخوانی همه عرض داد آن کس باشد که
خبری و لکن این بر سبیل استهزا نگوید و این تاویل در آیة کرده اند عبد الله بن عباس و اما بر قراة ابو الحسن بصری که ملکین خواند
به کلام و گویند مراد دو پادشاه بود تفسیر از ایل بار آن دو مرد کان شهر های بجند و بر سبیل های بلند بحر بانده دو پادشاه فرود آورده بودند
تا از آسمان بر ایشان فرود آمد این وجه است در تاویل آیة که آیة را آن بود که معنی السائل و طعن طاعن وارد آن محال بود اما قول
و ما یعلمان من احد ما و خلاف نفی است و من زیادت است و حتی انتها غایت است و اما بر اول اثبات سحر بود در عقیدها سواد و معنی
فتنه امتحان بود از قول عرب که فتنة الذهب بالنار و هذا دینار مفتون و اما قول فیتعلمون منهما در او که راجع بود با ملکین و رفتار
که راجع بود با کفر و سحر از آن که تعلیم کند هم باشد و این ضمیر راجع است الی قوله یعلمون الناس السحر و ما نکره موصوف است و تقدیر چنین
کو و یتعلمون منهما شیئا یفرقون به بین المرء و زوجه و در معنی چند وجه گفته اند یکی آنکه سحر و تمویه و تلبیس چیزها در آمیزند که ایشان
سعایت و نمیمه کنند بین المرء و زوجه از بیان تا نشوز و تا مفارقت افکنند میان ایشان چنانک در سرای سخت و جهی دیگر آنست که ایشان ۱۳۴

باکفر و شرک چون او کافر شد زن از وی جدا شود و طلاق و وجهی دیگر آنست که در شرع سلیمان علیه السلام چنان بود که هر که سحر آموزد یا سحر کند
زن از وی جدا شود بطلاق و بیام و بضار بن به من احد ما نفی است یعنی ایشان ضرر نرسانند و متصل است و خبر ما ولیس باء بارزیاده و لیکن
بار زیاد بد چنانک ما زید منطلقا و ما زید بمنطلق و فایده در تاکید نفی بود و ضمیر سحرات یعنی نه در ظاهر راجعست با ما و من زائدست و
معنی تاکید نفی بود چنانک ما جاءنی من احد و ضر و مضرت خلاف نفع و منفعت باشد قال الله و یضرهم و لا ینفعهم و ضیر الا باذن الله و در حجة
وجه گفته اند که معنی آنست که بعلم الله من قولهم اذنت بکذا یا کذا اذا علمته به و او فقه فاذنوا بحرب من الله و رسوله لکذا اذا استمعت الیه و منه اذا
وما لک تا زد ای یعنی آن را گویند که اعلام باشد و آن گوش را بدان اذن گویند قال عدی فی سماع باذن الشیخ له و حدیث مثل ماذی
مثال و وجهی دیگر آنست که الا بارادة بود چنانک یکی گوید لقیت فلانا الا انی اکرمته و معنی آن باشد که لقیه فاکرمته چنانک شاعر گوید
و کل اخ مفارقه اخوه لعمر ابیک الا الفرقدان و معنی آنست که و الفرقدان ایضا و وجهی دیگر آنست که الا باذن الله ای بامر الله و این وجه نه لایق بود
که تفسیر تفریق بین المرء و زوجه بر آن معهد که کافر شود تا از او جدا شود بکفر یا بسحر چنانک در شرح دادیم و این که است ترجح الاوزنا وحدانیا تعلقه
چنانست که الا باذن الله ای الا بتخلیة الله و قوله فیه و فایده آن بود تا خلقان بدانند که آن که سحر می کند و التقاط سحر می کنند بروجه
تحیر خدای بیکند و اگر خدا خواستی ایشان را منع کردی بجبر و قهر الا آنست که تکلیف مانع است از وجه دیگر آنست که باذن الله ای بفعل الله
العادة و مراد آن معرفت که سحر و بر بسیعند تا و الان با دوی و اغذیه با و هند تا عجب و کر بدان سحر که به بانک اثر معرفة فعل خدای بود و فعل
بعادة چادو بیواغذیه فعل کنند ولی ... بدانشان ابحیة ... سحر یتعلمون ما یضرهم و لا ینفعهم بالعلم اختیار بد بود ایشان را و عرض ایشان است
کار بد نه اجتناب که از این وجه زیان دار ایشان او سود ندارد و لقد علموا لمن اشتراه لام تاکیدست و جوابی که در اول سوگند آمد فعل
مفتوح برای تاکید بود و من در جای ابتداست و ماله فی الآخرة من خلاق در جای خبر اوست یعنی دانستند آنان که آن خرید ما نند و ما که در آن
ابتدای چیز ها آنچه کل اشا نزد ایشان تعطی بعث ... اشتراه ضمیر سحرات و گفت کلام بجای آن قاعده است بر آن که مبهم بود
تاکیدات و تقدیر چنین باشد و لقد علموا ان الذی اشتراه ما له فی الآخرة من خلاق و خلاق نصیب باشد و حسن بصری گفت ماله
من دین و لا وجه عند الله او را دین بود و نزدیک خدای وجه نبود و عبد الله عباس گفت من قولهم سنیتی باشد او بعضی گفته
من خلاق ای من کل حق و شکار ربی نبود او را قال امیة بن ابی الصلت یدعون بالویل فیها لا خلاق لهم الا سرابیل قطران و اغلال الی اعناقهم
و لبئس ما شروا به انفسهم ما نکره موصوف و تقدیر چنین است و لبئس شیئا شروا به انفسهم و بئس فعل ذم باشد و فاعل او مضمرست
اینجا چنانک ما ذکر کردیم و لبئس الذی شتروا به انفسهم ای باعوا حظ انفسهم بچیزی است بخ ایشان حظ و نصیب خویش را ...
لم بان بفروختند لو کانوا یعلمون اگر دانستند که آنچه کردند نیست از اختیار کفر و سحر بر ایمان و دین حق کر سوال کنند و گوید چگونه
اثبات علم کرد در حق ایشان فی قوله و لقد علموا لمن اشتراه و نفی علم کرد فی قوله لو کانوا یعلمون گوییم از این چند جوابست یکی آنکه آنان
که دانستند ایشان کنند و نه دانستند آنان که دانستند شیاطین اند یا جهودان و احبار ایشان که کتاب ما بر پشت انداختند فی قوله
نبذ فریق من الذین اوتوا الکتاب کتاب الله وراء ظهورهم و بیان این آنست که گفت کانهم لا یعلمون و آنان که نه دانستند آنان بودند که
سحر آموختند و دین بدنیا بفروختند جواب دیگر آنست که قوم یکی بودند و لیکن چیزی دانستند و چیزی ندانستند آنچه دانستند
که بر جمله معلوم ایشان بود که مسلم فی الآخرة من خلاق و آنچه ندانستند آن بود که تفاصیل انواع عقاب که ایشان را خواهد بودن بر کفر و سحر
و تعاطی و استعمال آن از تعلیم و تعلم و چون ندانستند جواب دیگر آنست که قوم همان دانستند و لیکن کار نبستند چون کار نبستند عمدا
انکار که ندانستند که آنکس که چیزی بداند و کار نبندد در حکم آن بود که نداند برای آنکه علم منفع نباشد پس وجه عدم علم که بود انتفاع نباشد
یکی می شمارد و بیان از آن وجه و شاهد قول کعب بن زهیر است که وصف می کند که گفته و کلام از گر بنا و میدارند تا چون نا صیدی کند ۱۳۵

واز لفظ [illegible] نیکو کند ثنا و لکتبنا ما قدموا [illegible] بیت وزان ایبت برای [illegible]
[illegible] است و لم نقل اثبات علم است و معنی بیت آنست که ایشان می دانند [illegible] شعر [illegible] قوله ولو انهم آمنوا
واتقوا لمثوبة من عند الله [illegible] بخدای جل جلاله و رسول او و از عقاب بترسیدندی واز معاصی [illegible]
لمثوبة من عند الله خیر [illegible] ثواب خدای تعالی ایشان را [illegible] دنیا و آخرت
[illegible] ثواب [illegible]
ثواب خدای [illegible] جل جلاله مستحق ثواب [illegible] ثواب و عقاب باستحقاق باشد [illegible]
ثواب و عقاب [illegible] اشتقاق [illegible] ثواب [illegible]
[illegible] الذین احسنوا الحسنی [illegible]
[illegible] ثواب و عقاب [illegible] استحقاق [illegible] والله ولی التوفیق

قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تقولوا راعنا وقولوا انظرنا واسمعوا وللکافرین ۹۲
ای آنان که گرویدید [illegible] مگوئید راعنا و گوئید [illegible] و بشنوید و کافران را
عذاب الیم ما یود الذین کفروا من اهل الکتاب ولا المشرکین ان ینزل
عذاب دردناک [illegible] نخواهند آنان که کافر شدند از اهل کتاب [illegible] جهودان و ترسایان و [illegible]
علیکم من خیر من ربکم والله یختص برحمته من یشاء والله ذو ۱۳۶
بر شما [illegible] از خدای تان و خدای [illegible] بخشایش خود [illegible] و خدای خداوند
الفضل العظیم ما ننسخ من آیة او ننسها نأت بخیر منها او مثلها الم تعلم
[illegible] بزرگ [illegible] نسخ کنیم [illegible] یا [illegible] بیاریم بهتر از آن یا مانند آن [illegible] ندانی
ان الله علی کل شیء قدیر الم تعلم ان الله له ملک السموات والارض
که خدای بر همه چیزی تواناست [illegible] که خدای [illegible] پادشاهی آسمانها و زمین
وما لکم من دون الله من ولی ولا نصیر ام تریدون ان تسألوا رسولکم
و نیست شما را بجز از خدای تعالی از یاری [illegible] یا می خواهید که [illegible] پیغمبر خود
کما سئل موسی من قبل ومن یتبدل الکفر بالایمان فقد ضل سواء السبیل
چنانکه خواستند از موسی پیش از این و هر که بدل کند کفر را بایمان [illegible] گمراه باشد [illegible] راه
ود کثیر من اهل الکتاب لو یردونکم من بعد ایمانکم کفارا
خواهند بسیاری از اهل کتاب اگر [illegible] از پس ایمان شما کافران
حسدا من عند انفسهم من بعد ما تبین لهم الحق فاعفوا واصفحوا حتی
حسد از نزدیک خودشان از پس آنکه پیدا شد ایشان را حق عفو کنید و [illegible] تا
یأتی الله بأمره ان الله علی کل شیء قدیر قوله یا ایها الذین آمنوا لا تقولوا راعنا الآیة مفسران
بیارد خدای [illegible] که خدای بر همه چیزی تواناست سبب نزول آیة این بود که گفت یا ایها الذین آمنوا
لا تقولوا [illegible] مسلمانان [illegible] رسول [illegible] و گفتندی یا رسول الله راعنا [illegible]

ماذا روا این لفظ بلغت عرب جهودان دشنام بود چنانکه حق تعالی [illegible] راعنا لیا بالسنتهم وطعنا فی الدین و جهودان چون
آن بشنیدند [illegible] گفتند ما محمد را [illegible] دشنام [illegible] اکنون [illegible] دشنام دهیم [illegible]
راعنا یا محمد [illegible] سعد معاذ این لفظ بشنید و این لفظ [illegible]
ایشان [illegible] گفت [illegible]
ایشان گفتند [illegible] حق تعالی این آیة فرستاد و گفت چون جهودان
[illegible] عبد الله بن عباس [illegible]
از مفسران قوله یا ایها الذین آمنوا [illegible]
عبد الله عباس [illegible] یا ایها الذین آمنوا [illegible]
در قرآن یا ایها الذین آمنوا [illegible] یا ایها الناس [illegible]
[illegible] ضربت علیهم الذلة والمسکنة [illegible]
[illegible]
[illegible] ۱۳۷
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
هو القبیح من الکلام [illegible]

مگو یا رسول که گفت الله اشفاق و انتظار نموده باشد و انجفه و جهل و حمق باشد ای لا تقولوا ما تقولونه جهلا و حمقا اعلم که گفت خلاف ایمان که گفت عمر
و این سخن زشت باشد و کسائی گفت شر اولین اقوال معنی متقاربست و هم روایت قراءة می باشد که سخن خواستند تا اعمال کلام زبر اعانة باشد و در اعنا او ما
باشد تا آثار باشد ادب مفاعله و مرعایة نگاه داشتن باشد و مهجوره کردن و بجا آوردن باشد و اما قولهم ارعنی سمعک دو معنی دارد یکی آنکه
اجعل سمعک یرعانی و یحفظنی گوش دار نگاه دار من کن و بشنو سخن من کن و قولی دیگر آنکه گوش بجو کسی که کلام من کن یا چنانکه
از ان انتفاع گیرد فو کلام من انتفاع گیری و قولوا انظرنا گفت بیدل این لفظ دیگر که انظرنا گفته اند معنی آنست که انتظرنا بای انک اشرف به معنی انتظر
باشد و معنی آن باشد که توقف کن تا تمام کلام تو بشنویم و تا تامل کنیم و بدانیم آنکه دیگر بگو و بعضی دیگر گفتند انظرنا معنی آنست که انظر الینا و نگر بر ما
جزم کنند چنانکه فی قوله تعالی یا لحاد من قومه فلعن من قومه چنانکه شاعر گفت ظاهرات الجمال و الحسن ینظرن کما ینظر الاراک الظباء ای
الی الاراک و معنی آن باشد که بنگر تا خطاب تو بتلیل فهم کنیم که چون گوینده معنی شنوندگان نگرد ازیشان توهم کند و آثار درجه معاینه
کلم کلام و بهتر تواند گفتن ایشان که کلام و شنوند و او یشان بنگرد و بعضی دیگر گفتند انظرنا در جواب انظر یا ستمهال کرد فعل
در معنی افعل و در جواب که چنین است و معنی آنست که مارا مهلت ده تا چون سخنی گوی ما فهم بکنیم و در این دو اندیشه کنیم پس از آن چنین گر
چنانکه در انظرنا بمعنی انتظرنا ناسخ و اراد تقرب گفت ناما و انتظرنا بمعنی الی است جز آنکه در هر دو یکیست و یک زشت سیکم کرد آنکه
همی باید جمله اقوال و وجوه آن بهتر است که انظر بمعنی انتظار باشد چه ظاهر حال چون باشد و بمعنی بجای خود نظر بمعنی انتظار در قرآن
و کلام عرب شایع و ظاهر است قال الله تعالی فناظرة بم یرجع المرسلون بهدیة فناظرة ای منتظرة و قال امرؤ القیس فانکما ان تنظرانی ساعة من الدهر
ینفعنی لدی ام جندب مجاهد گفت معنی آنست که بفهما مارا مفهوم کردان یا گفت بیین لنا ما را بیان کن و اسمعوا بشنوید معنی آن باشد
دا دید سیک که غرضا سمع طاعت است و گفته اند مراد آنست که بشنوید این ایات که ترا میخوانند و للکافرین عذاب الیم و کافران را عذابی
جهنم و آن دردناک بود و معنی وجیع فعیل است بمعنی مفعیل چنانکه شاعر گفت امن ریحانة الداعی السمیع یورقنی و اصحابی
هجوع و بیان کرده که عذاب سخت درد آلم بود من قولهم ماء عذب قوله ما یود الذین کفروا من اهل الکتاب سبب نزول آیه آن بود که مسلمانان
حنفاء یهود را گفتند ایمان آرید بانچه بر ایشان نازل کردند و ایمان به محمد بیاورید و ما خواستیم که شما از خیری و دیگر نعمت
و شما این خبر بود و خدای تعالی این آیه تکذیب ایشان کرد و معلوم کرد ایشان را که آنچه بر گوی برائت قسم و هیچ خیر نکردند و نه نیز شرکان
یقال الود دوستی الودیة ای محبت و وددت الرجل اذا احببته و ددا و وداد و مودة و در ابتدا هر دو معنی محالست هرگز ما خیر نکند و تعدیتها
و در کن خبر نخواهند فتها من تبیین است و لا المشرکین در محل جرست عطف اهل الکتاب و بعضی عطفست علی الذین کفروا و در محل
رفع است و نظیر این آیه در اعراب قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا الذین اتخذوا دینکم هزوا و لعبا من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم
و الکفار اولیاء و الکفار اولیا جرکنندگان بعضی دو خوانند لاذم جرم و در نصب در روایة ماجرم خیر ان الله دیگر و که خوانده اند بود بود در حرب
و در روی و دوی آنست که قراء موقوف مقطع و روایت باشد ان ینزل علیکم من خیر در تاویل بمصدرست و محل آن از اعراب نصبست بوقوع
التمنی علیه و تقدیر چنین باشد که ما یود الکافرون من الیهود و النصاری و المشرکین تنزیل خیر علیکم و من زیادت است و در این دو تعبیر
من ربکم این من ابتداء غایت است و من اول بتاکید تقول و الله یختص برحمته من یشاء و خدای عز و جل تخصیص کند بر حمت از آنکه خواهد و مراد
ه رحمت باشد چنانکه بیان کرده شده است و مراد این جایگاه رحمت نبوت بمعنی خدای تعالی بخصایص و کتاب با آنکس که او خواهد برای
آنکه این معنی تبع مصلحت باشد و مصلحتها اقتضا آن کرد که نبوت و رسالت محمد صلی الله علیه و آله دهد چه او شایسته آنکه مرخلق بود و صالحتر
ادای رسالت او مستقل تر باشد او و در مرتبه ازو منزلت در رحمت و تقیه کرم از حق تعالی نبوت و رسالت خواند و او ولدی رحمت خواند فی قوله و ما
ارسلناک الا رحمة للعالمین و نبوت بمعنی رحمت فی قوله تعالی ام یقسمون رحمت ربک در جواب آنانکه گفتند لولا نزل هذا القرآن علی رجل من القریتین
عظیم و الله ذو الفضل العظیم و خدای تعالی خداوند فضل و احسان و نعمت عظیمست برانکه او را بهر بیند و پرسیدن و بسیار چندان نعمت که حصر ۱۳۸

وجدان

وجدان چیزی باشد چنانکه گفت و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها قوله ما ننسخ من آیة حق تعالی چون ذکر کرد و تعلیق آن کرد بمشیت او و بسبب مصلحت
بیان بود چنانکه تبع مصلحت شرایع که با نوع بیک جا و دوم تبع مصلحت است و از نسخ آنکه متعلق مصلحت باشد آنست که با وقات شخاص
مختلف شود و فرق مصلحت خلقان در آن باشد که چون تا ایشان تو بربت باشد و بیعلم بر ایشان سوی و وقتی مصلحت در آن باشد که بیفرماید که
ایشان منکر بود نسخ شرایع را حق تعالی بیان بود که چنانکه شرایع تبع مصالح بود و نسخ او و تبدیل او هم تبع مصالح بود تا اگر بر این کتاب کتاب
هر کلامات و این بر بعث که نسخ هر تبع مصالح مصلحت نسخ بیدا شود و هم بمعنی منسوخ کرم ابی یا تبی و دیگر بعضی چه مصالح خلقان
در بکار آیند و مصالح دات ایشان حر من تمام نمی خواستند بسبب نزول آیه آن بود که چون خدای تعالی بعضی آیات و احکام را منسوخ کرد
جهودان طعن زدند و گفتند محمد یاران خود را چیزی میفرماید بیست که فردا بازار آن نهی کند یعنی بگفت ما ننسخ من آیة ما که بر جواب آنکه گوید
ایشان با منا است بی آیه بروی فرستاد تا یاران عمارید که اول بخلاف بر دو در مراد محمد گفت ما ننسخ من آیة ما که بر جواب آنکه گوید
ما تنسخ اصح و معلل و بر آن جزم بود و اسم شرط و جواب شرط باشد و در تصرف نسخ بر طبقه شرط و جزاست و هر دو با جرجرتست
و ما ینسخ در یاب اسم باشد و الهدی هم باشد و معنی آنست که هر چه ما نسخ کنیم از آیتی و بیان من منکم مصنع و ... مصنع و مصنوع بود
معنی او بیان و تقدیر چنین باشد معنی آنکه هر فصل از افعال گر توی که من بیرکم و هم معنی زیرا آنست که هر آن آیه که منسوخ گردیم یا ناسخ کنیم با جای
یکی پایم بهتر از آن ما ساتیم آن و معنی آیه کردن کلام عرب تغییر و تبدیل باشد و نسخ هم چنین اما نسخ القرآن ما تعبیر و نسخ نیز بمعنی آیه
یقال نسخت الکتاب نسخا انتسخه و نسخه را برای آن گویند که چیزی باکرده باشد تا جای دیگر نقل کرده باشد بمعنی منقول منه قوله تعالی انا کنا
نستنسخ ما کنتم تعملون یعنی بیرون می نوشتیم از آنچه فرشتگان دا نسخه اعمال تو کشد و برخواند تو بیدا شد تا نوشتن دانون در خواهی و عبد الله عباس دارید
قوله در نسخ آیه است که گفت معنی آنکه هر چه ما نسخ آن کنیم از بهر محمد ظاهر نشدیها با ما باد بیرون و بدایم که تحقیق کنیم مثل اینکه قاطع آن
یجکم که گفتیم و ما نزلنا الکتاب الا لتبین لهم الذی اختلفوا فیه آیات و احکام یاد آوریم که نسخ کننده مثل آنکه عبد الله عباس بیارد در معنی آیه و تولی که آنست
از و که در او نسخ شرعی است که نسخت الله و بطلان حکم من قول العرب نسخت الشمس الظل و نسخت الریح الآثار و بعضی آیه اند و معنی آیه برابر قول آنکه باشد که
میخواهیم با حکمی بیامد که ما پیدا و دریم و الله الکتاب تاویل کنیم و الا ظاهر آن با به آن تا بیامد بیان ستدیم بیابیم و هر ناسخ بیان کردیم که آنکه ستایم حکم تابت
بدلیلی شرعی که در مستقبل بود چنانکه اگر آن دلیل نبودی ثابت بودی هر چه ناسخ در او به دلیل باشد ثابت او و نکاح اول دلیل شرعی باشد که شیرکند و از آنکه
مانند حکم ثابت باشد با قی اما شرایط آن بکنیم و شرط نسخ آن حکم بود که وضع او فتد و دلیل ناسخ و حقیقت نسخ در دلیل شود و ناسخ حقیقت
دلیل باشد و حکم را بر نسخ ناسخ و منسوخ خوانند و خدای تعالی را ناسخ خوانند بر توسع که او را آن که نسبت کند آنکه دلیل کند ناسخ باشد
ادب و اینکه احکام نسخ آنست که آن احکام شرعی است که افعال آن یاد کنند دلیل کنند که غیر ناسخ بر از آن جا از ناسخ نخوانند
در اوائل کتاب شرح داریم و نسخ در آیه و فی شود و ما در جزئیات گفت ممکن بود و معلوم است که او ما را در چیز محض و دیگر اقسام کلام نباشد
اما فرق از بیان بدا و نسخ و تخصیص نسخ آنست که بیا تکردیم نیز در این فرق ظهور باشد بقال بدا له اذا ظهر له بعد ما لم یکن
هر آن رای که بدید آید و آن علم باشد یا ظن که بدا شد در بکاری وبدا یا جهار شرط است یکی آنکه فعل یکی باشد و مامور به
و منهی عنه چنانکه یک چیز باید و هم آن را نهی کنند و مکلف و وقت و وجه یکی باشد هر جه جامع بود این چهار شرط را بدا بود
مثال او چنانکه زید را گوید که نماز پیشین کن چهار رکعت اگر پیش از آنکه وقت در آید و گوید کمن این بدا باشد و این بر خدای تعالی روا
بود و آنکه این است که علم آنکه بیدا کرد عالم باشد بعواقب امور و عالم باشد بعلم محدث چون که او را جهل بود پاید که تا چنان ببرد کمان مصلحت است که
بیا شود و او را مجهولی بیدا آید و او را کمان مصلحت بود و رشبا و این شبه جهل کمن داند و او آن بکینیم و هر گاه زید کاراته یلحکم باشد و بگفتیم که از راه
حکمت فرق است تا باشد بیان نسخ و بدا و هر گاه این جهار شرط مکی نباشد تا نباشد بلکه نسخ باشد و بعد از بیم و هم بعضی باشی ببدا رکنیم
این شرایط آن بدا بود و اما تخصیص اخراج چیزی باشد از حکم جمله بدلیل و از میان مسلمانان خلاف نیست در جواز نسخ شرایع ۱۳۹

تبیین ناسخ و منسوخ

وجوه بیان بدا و نسخ و تخصیص

واما خلاف درین باب با جمهور است و نسخ بر سه وجه بود نسخ لفظ باشد و حکم نه و نسخ لفظ باشد و حکم و نسخ حکم باشد و لفظ نه اما نسخ
حکم دون لفظ چون آیت تخفیف قتال است که خدای تعالی در اول فرمود که یک مسلمان با ده کافر قتال کند و اگر بگریزد [illegible] فاسق و عاصی
فی قوله تعالی یا ایها النبی حرض المؤمنین علی القتال ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مائتین وان یکن منکم مائة یغلبوا الفا من الذین
کفروا آنگه حکم منسوخ کرد بقوله تعالی الآن خفف الله عنکم وعلم ان فیکم ضعفا فان یکن منکم مائة صابرة یغلبوا مائتین وان یکن
منکم الف یغلبوا الفین حق تعالی گفت من این حکم منسوخ کردم یک مرد با دو مرد بایستد و مقاومت کند بس حکم منسوخ بگردد و تلاوت بجا
بماند و همچنین آیت صدقه پیش نجوی فی قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجواکم صدقة آنگه منسوخ کرد
بقوله تعالی ءاشفقتم ان تقدموا بین یدی نجواکم صدقات چنانکه تفسیر او بیاید در جای خود و اما نسخ تلاوت منسوخ است چنانست که رجم
اندر است که آن جمله قرآن در سورة النور بود الشیخ والشیخة اذا زنیا فارجموهما البتة فانهما قضیا الشهوة جزاء بما کسبا نکالا من الله
والله عزیز حکیم و نسخ لفظ و حکم منسوخ است که در اخبار آمده است کان فیما انزل الله عشر رضعات یحرمن آنگه منسوخ شد [illegible]
و تلاوت نیز منسوخ شد و این [illegible] اخبار آحاد است و بر وی قطع [illegible] اما نسخ الشیء قبل فعله روا باشد و لکن قبل فعله روا باشد
نزدیک ما و نزدیک اصحاب ابو حنیفه و جماعتی متکلمان برای آنکه این بدا بود و نزدیک اصحاب شافعی روا باشد و نسخ [illegible]
روا باشد چنانکه [illegible] بلا خلاف و نسخ السنة بالکتاب روا باشد و نسخ الکتاب بالسنة روا باشد بشرط آنکه مقطوع علیها باشد
و نسخ السنة بالسنة روا باشد بدین شرط که گفتیم که معلوم مقطوع بها باشد اما نسخ باجماع و قیاس و فحوی الخطاب روا نباشد و این جمله را
اصول [illegible] بیان او در کتاب اصول الفقه شرح باشد [illegible] اما معنی آیه و اختلاف قراء [illegible]
جمله قرا خواندند ما ننسخ بفتح نون و سین مگر ابن عامر که او خواند ما ننسخ بضم نون و کسر سین من الانساخ [illegible]
[illegible] یک معنی باشد [illegible] والمعنی [illegible]
و [illegible] و جمله قرا [illegible] خواندند و ننسها مگر ابو عمرو و ابن کثیر که ایشان خواندند او ننسأها اما
آنان که ننسها خواندند من النسیان باشد [illegible] ای نأمر بترک [illegible] ایشان [illegible] این قول و بیان [illegible]
کرده اند که سهل بن حنیف گفت یک روز من بودم در مجلس رسول علیه السلم برپای خاست و گفت یا رسول الله چند آیة قرآن دانستم که در
نماز شب خواندی دوش برخاستم فراموش کرده بودم چندانکه خواستم تا یاد آرم یک حرف یاد نیامد دیگری برخاست گفت من همین افتاد
دیگری هم چنین رسول علیه السلم گفت ندانی که چرا چنین بود خدای تعالی این آیتها منسوخ کرد و جمله این منسوخ بکند از دلها و دفترها
و این یک قول است در معنی او ننسها و وجهی دیگر است که او نترکها و درین وجه نسی و النسی بیک معنی باشد و نسیان در کلام عرب
ترک بود من قوله تعالی نسوا الله فنسیهم ای ترکوا طاعة الله فترکهم من الثواب و کذلک قوله تعالی کذلک اتتک آیاتنا فنسیتها و
کذلک الیوم تنسی و وجهی دیگر است ننسها نامر بترکها نیز یا نیم تا رها کنند چنانکه شاعر گفت ان علی عقبة اقضیها لست بناسیها [illegible]
یعنی لم ترکها و وجهی دیگر در ننسها آنست که معنی آن بود که نوخرها یا نبرها دیم از امر امیر الله اجله [illegible] معنی آنجا که خیرکم
[illegible] و نفرستیم تا تا خیر کنیم [illegible] تا بحسب مصلحت و نفرستیم اما قراءة ابو عمرو و ابن کثیر او ننسأها [illegible] معنی
این بود که [illegible] نسیئة الشیء اذا ترکته و وجهی دیگر است ننسأها ای نضعها [illegible] اذا [illegible]
[illegible] شتر را بان دارند [illegible] بعض شعر [illegible]
[illegible] در معنی او دو قول است یکی آنکه [illegible] در باب تکلیف و [illegible]
[illegible] در باب تکلیف [illegible] در رین دو وجه [illegible] الم تعلم ان
الله علی کل شیء قدیر استفهام بمعنی تقریر است [illegible] بمعنی میداند که خدای [illegible] و شی [illegible] محمول است بعد [illegible]

وجود بیا [illegible] در وجه آمد [illegible] قدیر [illegible] فاعل باشد [illegible] الم تعلم ان الله له ملک السموات والارض
[illegible] ملک آسمان و زمین خدای راست و معنی ملک و مالک [illegible] و صفا از ملک مالک باشد و از مالک [illegible]
[illegible] و ما لکم من دون الله من
ولی ولا نصیر [illegible] و معنی آنست که و ما لکم من دون الله من ولی ولا نصیر یعنی جز خدای [illegible]
[illegible] فاعل [illegible] بمعنی [illegible]
[illegible] استفهام [illegible]
[illegible] متصل [illegible] منقطع [illegible] ام عندک عمرو [illegible]
[illegible] متصل [illegible] زید عندک ام عمرو و مثال منقطع [illegible] ازید عندک ام عندک عمرو و [illegible]
[illegible] معنی [illegible] بوجود یکی از زید و عمرو [illegible]
سوال [illegible] زید [illegible] عمرو [illegible] آنست که گفته
[illegible] استفهام است فی قوله الم تعلم ان الله له ملک السموات والارض و وجهی دیگر [illegible]
[illegible] تسئلوا [illegible] چنانکه شاعر گفت [illegible]
[illegible] رسولکم [illegible]
انت [illegible] ان تسئلوا رسولکم حق تعالی [illegible]
[illegible] محمد مصطفی صلی الله علیه وآله [illegible] موسی [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible] حکایت [illegible]
[illegible] از موسی علیه السلام خواستند [illegible] موسی [illegible] خدای [illegible]
[illegible] اهل الکتاب ان تنزل علیهم کتابا من السماء فقد سألوا موسی اکبر من ذلک
فقالوا ارنا الله جهرة [illegible] سوال ایشان [illegible]
[illegible] ومن یتبدل الکفر بالایمان فقد ضل سواء السبیل [illegible]
[illegible] ایمان [illegible] سواء السبیل [illegible]
[illegible] سواء الجحیم ای فی وسط الجحیم [illegible] من اهل الکتاب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رضیت بالله ربا وبالاسلام دینا
وبمحمد نبیا وبالقرآن کتابا وبالکعبة قبلة وبالمؤمنین اخوانا [illegible] باشد و اسلام دین من باشد و محمد
[illegible] پیغمبر [illegible] کتاب [illegible] کعبه قبله [illegible] مؤمنان برادرم باشند [illegible] رسول علیه السلام
[illegible] اهل کتاب یعنی جهودان [illegible]
[illegible]
[illegible] و [illegible] الحسد
[illegible] حسدا [illegible] الحسد [illegible]
[illegible] حسد [illegible]
[illegible] اصبر علی [illegible] الحسود [illegible] کالنار تأکل بعضها ان لم تجد ما تأکله [illegible] حسد [illegible]
[illegible] رسول علیه السلم [illegible] حسد
ان الحسد یأکل الحسنات کما تأکل النار الحطب [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام گفت

[illegible]

وَأَقِيمُوا الصَّلَوٰةَ وَآتُوا الزَّكَوٰةَ وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُم مِّنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِندَ اللَّهِ

إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ۚ وَقَالُوا لَن يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَن كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ

تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ۚ بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ

لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِندَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۚ وَقَالَتِ الْيَهُودُ

لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ

كَذَٰلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ ۚ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ۚ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن مَّنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَن يُذْكَرَ فِيهَا

اسْمُهُ وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَا ۚ أُولَٰئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَن يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ

لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ

[illegible]

آنچه خورديم سود كرديم و آنچه از پيش فرستاديم يافتيم و آنچه بازگذاشتيم زيان كرديم و در رسول صلى الله عليه وآله چنين گفت ليس لك من مالك
الا ما اكلت فافنيت او لبست فابليت او تصدقت فامضيت گفت از مال تو ترا نصيب نيست الا آنكه بخوري و فاني كني يا بپوشي و كهنه كني
يا بدادي بكني و ابتدي و در خبر است كه رسول صلى الله عليه وآله گوسپندي بكشت عايشه بكشت در درويشان [illegible] خبر [illegible] پوشيده
خواستند در رسول عليه السلام ديو چون شب در آمد ايشان گوسپند هيچ نمانده بود مگر گردنش عايشه [illegible] گفت
هيچ نماند مگر گردنش گفت همه ماند مگر گردنش اشارة بايند فرمود كه خداي تعالى گفت ما عندكم ينفد وما عند الله باق و تو گفت شاعر
قدم لنفسك شيا وانت مالك مالك من قبل ان تصير شيئا ولون حالك حالك و ديگري گويد انما الخير ما بدا و قيام الخير [illegible]
انما انت مادمت حيا فاذا مت صرت تأويلا [illegible] يعني [illegible] ذكر [illegible] تا آنكه [illegible] و در آخر كردن ممكنت تأخير
كردن ممكنت تأخير و تقصير مكن قدم جميلا ما دمت تفعله ولا تؤخر فى التاخير آفات الست تعلم ان الدهر ذو غير والكلام
والاحسان اوقات تا كارت روانست و بادرت جهانست و هوايت ماتنيست و اسب [illegible] پيش از آنكه بود و بادرت
بشنيد و كارت فرو ماند و رب ريح لاناس عصفت ثم ما ان لبثت ان سكنت وكذلك الدهر فى تلونه قدم زلت و اخرى ثبتت
وكذا الايام من عادتها انها مفسدة ما اصلحت هرچه كه بعد خلاف كرده من بان عالم و بصير هيچ بر من نشود از خير و شر و
نشود از شر قوله تعالى وقالوا لن يدخل الجنة الا من كان هودا او نصارى الله تعالى حكايت موافقه جهودان و ترسايان مى كند
بليك ديگر با همه مخالفه و معاداة كه ميان ايشان بود براى تظاهر و معاونه يك ديگر بر رسول عليه السلام چه سول [illegible] ايشان
جهودان خود قوى تر و بهتر موافقه نمودند بسبيل مناقضه بربان نه بدل براى آنك عند الله اند دعا الاعتقاد ديگر [illegible]
انكار و نه لغايت كه موافقه ايشان با يك ديگر و مخالفه ايشان برسول حق با آنكه گفتند در بهشت نشود الا آنكه جهود باشد يا ترسا
اين قولست قولي مكرر است كه حق تعالى بطريق عرب كه از ايشان معروف است العرب تلف الخبرين لفا و ترميها ثقة
بان السامع يفهم كلا منهما موضعه عرب دو خبر مختلف بگيرد و بهم بپيچد و بيندازد براى آنك داند و واثق باشد كه شنونده
هر يك بجاى خود بنهد مثالش قوله جعل لكم الليل والنهار لتسكنوا فيه ولتبتغوا من فضله و معنى آنست كه شب براى
آرام و روز براى طلب فضل و روزى و لكن در هم پيچيد چه معلوم بود كه سامع جدا كند و درباية هم چنين
و تقدير اينست كه جهودان گفتند كس بهشت نرود مگر جهودان و ترسايان گفتند بهشت نرود مگر آنك ترسا باشد لكن درهم
پيچيد و يك بار آمد و مختصر از جهودان و ترسايان و تقدير آنك وقالت اليهود لن يدخل الجنة الا من كان هودا وقالت النصارى
لن يدخل الجنة الا من كان نصرانيا آنك حق تعالى رد كرد بر ايشان و ايشان را جواب داد بلطيف ترجمه گفت اين حيز الا بحر
خود مى هند و جمع هايد كعود و عايد و عوط و عايط من عاد از امال و بيان اين بر وفت بيش از اين تلك امانيهم ان در ترجمه
ايشانست جمع امنية و امير المؤمنين عليه السلام مى گويد لا تتكل على المنى فانها بضايع النوكى گفت تكيه بر تمنا و اعتماد مكن كه آن بضاعت
احمقانست و ايضا گفت رسول عليه السلام الكيس من دان نفسه و عمل لما بعد الموت والعاجز من اتبع نفسه هواها و تمنى على الله
زيرك آن كس باشد كه حساب خود بكند و براى قيامت عمل كند و عاجز آن بود كه نفس را از تقاضاى هوا بيرد و تمنا كند بخدا
بيشتر محال باشد و گفتند تلك امانيهم اى اكاذيبهم و اباطيلهم و اصل كلمه من منا يمنى باشد قال الشاعر حتى تلاقى ما يمنى لك الماني
لو ما تقدر لك المقدر و منه المنية للموت و اين چنانست كه در عبارت ما پارسيان آيد چون چنين شود اگر كسى چيزى مى گويد بر وفق راد
دعوى خود مى گويم چه آرزوى مى كند آنكه گفتند اين دعوى است دعوى را بينه و برهان بايد قل هاتوا برهانكم گو بياريد گفتند اصل هات
آت بوده است الف بهاء بدل كردند چنانكه هرق و اراق و هياك و اياك و وجه آنست كه هاء و همزه از حروف حلق اند
جمع برهان بر هين باشد كه برهان و قربان و سلطان و سلاطين و لغت آنست كه هر دعوى را حجت بايد كه دعوى بى حجت پيش نرود · مبادا

اوصل قدم و عمل خير

تنها باطلها هيهات و ايشان تجلل دعواه آنكه رد كرد بر ايشان و ايشان را تكذيب كرد و گفت نه چنين است كه شما گفتيد بلى هر كس اسلم كند
و انقياد نمايد خداى را تعالى بهمه روى خود بسپارد و فرمان خداى را عز و جل قبل الله فله اجره يعنى هر كه مسلمان باشد نه جهود و ترسا
آن رو و اين قول عبد الله عباس است و ديگر مفسران گفتند بلى آنكس كه از جمله جهودان و ترسايان رجوع كند از آن دين و طريق و دين مسلمانى
در آيد فله اجره و ايشان گفت معنى آيه آنست كه جهودان و ترسايان دين ها دارند كه چون دعوى اين دين كنند دعوى ايشان را حجت
باشد بلى آنكس كه مسلمان باشد دين دارد كه چون دعوى آن كند او را دعوى حجه و برهان باشد اعتقاد النحا تواب بهشت و ابى
بعيبات چه برو تعلق است اگر گويند نه بلى در جواب نفى گويند كه متضمن نفى بود اينجا چه نفست كه مقتضى آنست گوييم ما
كلام دليل مى كند بر كلام متضمن معنى نفى دارد و تقدير آنست كه چون جهودان و ترسايان گفتند بهشت نشود الا آنكه جهود باشد
يا ترسا و انكارى قالوا كه گفت خبر هيچ كس بهشت نشود جواب داد كه بلى من اسلم وجهه لله و اگر گويند بلى جوابست كه گفت
لن يدخل الجنة الا من كان هودا او نصارى صواب باشد و بدين تقدير حاجت نبود اگر گويند چرا تخصيص كرد وجه را گوييم يك
جواب اين آنست كه وجه شريف ترين اعضاست براى آنكه حواس بر اوست و نظر بر اوست و عرفان و تميز با وى باشد و چون
كه شريف ترين اعضاست مبذول و مسلم باشد ديگر اعضا ممنوع نباشد جواب ديگر آنست كه وجه كنايت و عبارت از جمله اندام
چنانكه گفت كل شىء هالك الا وجهه المعنى الا هو و قوله الا ابتغاء وجه ربه الاعلى الا ابتغاء ربه بمعنى ثواب ربه و وجهى ديگر
كه وجه را كه سر عبادت و غايت شكرانست بمعنى باشد براى آن وجه را تخصيص كرد و زيد بن عمرو بن نفيل گويد در اين معنى
واسلمت وجهى لمن اسلمت له المزن تحمل عذبا زلالا واسلمت وجهى لمن اسلمت له الارض تحمل صخرا ثقالا و اسلام متعدى
باشد يقال اسلمت كذا او سلم بسپارد و سالك يقال اسلمت كذا و اسلم يقال اسلمت فى كذا و آنكه اسلم عرفيست كه مسلمانى باشد
قسمت اول ديگر معنى انقياد باشد قوله و هو محسن واو حالست و بيشتر آنچه مبتدا و خبر آيد چنانكه جاءنى زيد و هو راكب
و نيز فعل و فاعل آيد چنانكه ضربت زيدا و قد خرجت من ثيابه و او در حال نيكوكار باشد و گفته اند مراد آنست كه و هو مخلص فى عمله
فله اجره فا براى جواب شرط آمد براى آنكه مرد كرد در جواب شرط مبتدا و خبر آيد لا بد با شد آن فا و اجره و اجره مزد عمل باشد
عند ربه بنزديك خداى تعالى بمعنى مكان بل بمعنى اختصاص ثواب بعد قدم تعالى و بمعنى و بكار رفت و ضايع تا ابد نشد
و اين باشد كه آنچه بنزديك او بود ضايع نشود ولا خوف عليهم ولا هم يحزنون و حد خوف و حزن پيش از اين رفت و نيز
كه من لفظ است موحد اللفظ مجموع المعنى براى آن كنايت يك بار باللفظ برد كه فله اجره عند ربه و يك بار با معنى كه ولا خوف عليهم
ولا هم يحزنون برجمع و اين مثال ها در قرآن مثلا قوله تعالى و منهم من يستمع اليك حتى اذا خرجوا من عندك و قوله و منهم
من يستمع اليك وجعلنا على قلوبهم اكنة قوله و قالت اليهود عبد الله عباس گويد سبب نزول آيه آن بود كه چون ترسايان
نجران بنزديك رسول آمدند احبار جهودان مدينه بيامدند و با ايشان مناظره كردند در پيش رسول و رافع بن حرمله ايشان را گفت
ما انتم على شىء شما بر هيچ نه و انكار كرد عيسى را و نبوة او را و كتاب او را و يكى از ترسايان نجران گفت بل شما كه جهودانيد بر هيچ نيد
و انكار كرد نبوة موسى را و كتاب او را خداى اين معنى ايشان باز گفت و حكايت كرد وقالت اليهود ليست النصارى على شىء و اين
آيه متعلق بدان كس است كه گفت در آيه مقدم كه وقالوا لن يدخل الجنة الا من كان هودا او نصارى كه هر يكى از ايشان تزكيه دين خود
و تقويت قول خود كرد و جهودان گفتند لا دين الا اليهودية و لا يدخل الجنة الا من كان هودا و ترسايان در حق خود همين دعوى
بكردند در اثناى آيه كه چون سفيان ثورى را پرسيدند گفتى صدق الله هر دو گروه راست گفتند و هم يتلون الكتاب و او
حالست بمعنى اين قول مى گويند در حال آنكه هر يكى از ايشان كتاب خود مى خوانند و آن قضا دارد كه آيه اول من المفسرين لها ادرى بما
و اماله و كل واحد من الفريقين يتلو كتابه و تفصيل آنكه جهودان كتاب خود مى خوانند و آن توريتست و در توريت خوبى عيسى

وشرع او و بشارت او هست و ترسایان کتاب خود میخوانند و در انجیل است و در صحف موسی است و محمد نبوت او انکار کردند و هم گفت [illegible]
نکت بای آنکه [illegible] ملتمس [illegible] شدن ایشان کتاب میخوانند و میدانند که هر دو حقست و صدقست و کلام خداست کذلك
قال الذين لا يعلمون مثل قولهم یعنی مفسران گفتند [illegible] ایشان [illegible] بود که [illegible] گفتند مقاتل گفت مراد مشرکان
عرب‌اند که محمد را [illegible] گفتند [illegible] ابن جریج گفت عطا را پرسیدم که ایشان کیانند گفت امم الانبياء السالفة چون نوح و لوط و هود و صالح
و شعیب هر امتی پیغامبر خود را تکذیب کردند و گفتند [illegible] و آنچه [illegible] القيمة آنکه حق تعالی [illegible] و وعید گفت هر یکی
از ایشان [illegible] خود را [illegible] و [illegible] میکرد [illegible] مدعی است [illegible]
حاکم باشد خدای جل جلاله که احکم الحاکمین است فردای قیامت میان ایشان حکم بکند [illegible] ایشان [illegible] خلاف میکنند ومن اظلم ممن منع
مساجد الله الایه سبب نزول آیه آن بود در قول قتاده و سدی که بخت نصر و قومش برای کشتن یحیی و زکریا بیامدند و بنی اسرائیل را بکشتند
و فرزندان ایشان را برده کردند و بیت المقدس را خراب کردند بعضی دیگر گفتند [illegible] و طیطوس [illegible]
بنی اسرائیل [illegible] بیت المقدس را خراب کرد و [illegible] ساخت و جیف [illegible] تا همچنان خراب بود تا چون مسلمانان
فتح کردند مسلمانان [illegible] کردند خدای تعالی [illegible] ایشان [illegible] بیت المقدس [illegible]
مخصوص است [illegible] که حق تعالی [illegible] مساجد [illegible] ان يذكر فيها اسمه [illegible] و محل او از اعراب
نصب برای آنکه مفعول دوم منع است [illegible] مساجد الله الذكر فيها
[illegible] مساجد الله من الظرف المشتمل فيه [illegible] مفعول به [illegible] منع [illegible]
تقدیر چنین است ومن اظلم ممن منع الذاكر من ذكر الله في المساجد [illegible]
[illegible] کند و مساجد و جای [illegible] خدای کنند و سعی کند در
خراب و ویران آن [illegible] وسعى في خرابها [illegible] السعي بين الصفا
والمروة [illegible] مشغول [illegible] ما كان لهم
ان يدخلوها الا خائفين ایشان [illegible] عبد الله عباس گفت [illegible]
حق تعالی این آیه فرستاد [illegible] بیت المقدس الا خائفين [illegible] مفسران گفتند [illegible]
و معنی [illegible] که الله تعالی گفت [illegible] لا تدخلوها الا خائفين [illegible] ولا ان تنكحوا ازواجه
من بعده ابدا [illegible] ازواج [illegible] قتاده گفت
[illegible] عبد الله عباس و مقاتل و کلبی گفتند [illegible] مسلمانان [illegible]
[illegible] قسطنطنیه [illegible] روایت کند که پیغامبر صلی الله علیه و آله گفت
[illegible] تا [illegible] ایشان [illegible]
باشد [illegible] ایشان [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] عطا و عبد الرحمن بن زید گفتند این آیه در شان مشرکان [illegible] رسول [illegible] منع کردند از مسجد الحرام چنانکه
گفت هم الذين كفروا وصدوكم عن المسجد الحرام [illegible]
[illegible] مسجد [illegible] رسول علیه السلام [illegible]
[illegible] کس [illegible] لهم في الدنيا خزي ایشان را باشد
در دنیا خزی [illegible] و ایشان را در آخرت عذابی عظیم بود [illegible] قوله تعالی ولله المشرق والمغرب ۱۹
خدا راست مشرق و مغرب

۱۳۶

[illegible] بخت نصر [illegible]

[illegible]

فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ۝ وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ
هرکجا روی [illegible] خدا [illegible] گفتند بگرفت خدای فرزند [illegible]
بَلْ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ ۝ بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
[illegible]
وَإِذَا قَضَى أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ۝ وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا
[illegible]
اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ
[illegible]
قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ۝ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا
[illegible]
وَلَا تُسْأَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ ۝ وَلَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ
[illegible]
۱۳۷ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي
دین ایشان را بگو که [illegible] خدا [illegible] هواهای ایشان [illegible]
جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ان شش آیت قوله ولله المشرق
والمغرب مفسران خلاف کردند در
[illegible] از علم [illegible] یاری [illegible]
نزولش عبد الله عباس گفت جماعتی [illegible] رسول علیه السلام بسفری شدند پیش از آنکه قبله از بیت المقدس بکعبه گردانیدند
[illegible] قبله [illegible] جایی که [illegible] روشن شد
و آفتاب برآمد بعضی بجانب مشرق نماز کرده بودند و بعضی بجانب مغرب [illegible] رسول علیه السلام آن
خبر دادند خدای تعالی این آیه فرستاد و عبد الله عباس گفت [illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] روشن شد
[illegible] خدای تعالی این آیه فرستاد عبد الله عمر گفت آیه در
[illegible] رسول الله [illegible] قبله [illegible]
[illegible] چون خدای تعالی قبله بگردانید [illegible] مسلمانان را خدای تعالی این
[illegible] آیه در تحویل قبله آمد [illegible]
آیه فرستاد [illegible] مشرق و مغرب [illegible] آفتاب [illegible]
و آن [illegible] آفتاب [illegible] مشرق و مغرب خداراست فاينما تولوا [illegible]
[illegible] عطا و قتاده گفتند سبب نزول آیه آن بود که چون
[illegible] جبرئیل آمد و گفت خدای تعالی میفرماید [illegible] بیت المقدس [illegible]
[illegible] خدای تعالی این آیه فرستاد مجاهد و حسن و ضحاک گفتند سبب [illegible] ادعوني استجب لكم
[illegible] گفتند [illegible] آمد که ولله المشرق والمغرب [illegible] مشرق و مغرب خداراست
[illegible] خدای تعالی [illegible]

که چون وجوه و معانی وجه در کلام عرب گفته شود هر جا که لایق و محتمل بود بر آن حمل می باید کردن بدانک وجه در کلام عرب بر
وجوه و معانی مختلف آمد یکی آنک وجه الانسان و غیره روی باشد و جزاو که حواس بر اوست از چشم و گوش و دهن و بینی و جز آن الشی
اول و صدر باشد کما قال تعالی امنوا بالذی انزل علی الذین امنوا وجه النهار و اکفروا آخره قال الربیع بن زیاد
من کان مسرورا بمقتل مالک فلیات نسوتنا بوجه نهار یعنی باول روز و بعضی اهل لغت گفتند وجه نهار درین بیت تا چاشتگاه
و وجه قصد فعل باشد کقوله تعالی انما نطعمکم لوجه الله و کقوله من یسلم وجهه الی الله ای قصده و عمله و عزیمته و قوله انی وجهت وجهی
للذی فطر السموات ای قصدت بعبادتی الی الله قال الفرزدق واسلمت وجهی حین شدت رکابها الی آمر بان بابه للکرام ای
جعلت قصدی الیه و قال الآخر استغفر الله ذنبا لست محصیه رب العباد الیه الوجه والعمل ای القصد و وجه بمعنی احتیال بود و گویند
ما وجه هذا الامر و ما الوجه فیه ای ما الحیلة فیه این کار را چه وجه است یعنی درین کار چه حیلت و چه تدبیر و وجه جاه و وجه
حرمت و جاه باشد چنانکه عمرو بن [illegible] گفت [illegible] قلت له لای وجه الا للحکم حتی قیل جاءنا [illegible] هذا بن عم
بالبلبه [illegible] و وجه در [illegible] بمعنی [illegible] کردن و وجه قدر و منزلت بود یقال لفلان وجه عریض و هو وجیه من [illegible]
و وجه السلطان ای جعل له جاها قال امرؤ القیس [illegible] و انا وجه فی من رکب البرید [illegible] منظور باشد
یقال فلان وجه القوم و وجه عشیرته کما یقال راسهم و [illegible] و وجه الشی ذاته و نفسه قال الحبیب بن [illegible] السعدی و نحن حزن
[illegible] فعلت ذلک لوجهک ای لک [illegible]
و یکی [illegible] فثم وجه الله ای ثم الله خدای [illegible] بمعنی علم و تدبیر [illegible] قوله کل شی هالک
الا وجهه یعنی الا هو و قوله و یبقی وجه ربک [illegible] وجوه یومئذ ناضرة و وجوه یومئذ باسرة و وجوه یو
مسفرة و وجوه یومئذ ناعمة [illegible] اصحاب [illegible]
اما [illegible] وجه [illegible] اکرم الله [illegible] قول کلبی [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] وجه الله ای [illegible] علی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه [illegible]
کیت الله و ناقة الله و این قول حسن و مجاهد و قتاده و مقاتل است [illegible] رضا الله [illegible]
فی قوله الا ابتغاء وجه ربه الاعلی ای ابتغاء رضاه و قوله و ما آتیتم من زکوة تریدون وجه الله ان الله واسع علیم [illegible] واسع المغفرة
فراخ مغفرت است ابو عبیده گفت الواسع الغنی [illegible] واسع العطا [illegible] قوله تعالی لینفق ذو سعة من سعته [illegible]
فراخ [illegible] الواسع الجواد [illegible] وسعت کل شی [illegible] واسع [illegible] بکل شی [illegible] وسع کرسیه السموات و الارض
یعنی [illegible] در آسمان و زمین [illegible] علیم [illegible] بعضی [illegible] وقت [illegible]
کفتم [illegible] تا [illegible] قلبک [illegible] دل پاک کن [illegible] و قالوا اتخذ الله ولدا
در جهودان آمد [illegible] گفتند عزیر پسر خداست و در ترسایان که گفتند مسیح پسر خداست و در مشرکان عرب که گفتند فرشتگان دختران
خدا اند حق تعالی [illegible] ایشان حکایه کرد [illegible] خدای فرزند گرفت [illegible] جل [illegible] صالح [illegible]
ایضا گویند [illegible] من ولد فلان فلان [illegible] و جواب داد [illegible] سبحانه منزه است [illegible]
بل له ما فی السموات و الارض [illegible] هرچه در آسمانها و زمینهاست [illegible] ملک [illegible]
بالملعن [illegible] کل له قانتون [illegible] بمعنی [illegible] کفته اند
کم [illegible] نامه [illegible] خدای تعالی [illegible] مطیع اند و این قول مقاتل [illegible]
دیگر گفتند [illegible] مطیعان خدای [illegible] مطیع و [illegible] گفت با ایشان [illegible]

و این قول عبد الله عباس است و اختیار زجاج و بعضی دیگر گفتند مراد جمله بندگان خدا اند مومن و کافر که مطیع و منقاد اند که در وجود ایشان [illegible]
آنچه ایشان مطیع و خاضع اند خدای را سایه ایشان مر خدای را سجده می کند فی قوله و لله یسجد ما فی السموات و الارض طوعا و کرها و ظلالهم
بالغدو و الآصال و قوله یتفیؤ ظلاله عن الیمین و الشمائل سجدا لله و این قول مجاهد است و دیگر آنک چون کافر خدای را سجده نکند سایه او سجده
خدای را سجده کند و وجه دیگر آنک در قیامت مومن و کافر خدای را خاضع و خاشع باشد دلیلش و عنت الوجوه للحی القیوم و معنی قانت
طاعت کننده [illegible] مجاهد و عطا و سدی گفتند قنوت طاعت باشد و قانت مطیع باشد دلیلش قوله و القانتین و القانتات [illegible]
و مقاتل گفت مقرون بالعبودیة قانت آن باشد که [illegible] کیسان گفت قائمون بالشهادة [illegible] ادا کردن [illegible]
و اصل القنوت قیام باشد یا انس قول رسول علیه السلام چون از وی پرسیدند که [illegible] افضل [illegible] طول القنوت گفت هر چه قیام
دراز تر باشد [illegible] قال اللیل [illegible] و هو قانت
بدیع السموات و الارض ای مبدعهما و منشیهما [illegible] مفعل [illegible] بسبیل ابتدا و ابتداع
[illegible] بدیع [illegible] و ابتدع [illegible] مدح [illegible] و اذا قضی امرا قضی [illegible]
بر وجوهست بمعنی خلق [illegible] سبع سموات فی یومین و بمعنی [illegible] و قضی ربک الا تعبدوا الا ایاه و بمعنی حکم
[illegible] بالحق و بمعنی اعلام بود فی قوله و قضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب و بمعنی [illegible] قضاء الدین و قضاء الصلوة [illegible]
فهم من قضی نحبه و اما قوله فی قصة موسی علیه السلام [illegible] قضا [illegible]
[illegible] فانما یقول له کن فیکون [illegible]
بمعنی [illegible] و این [illegible]
[illegible] خدای [illegible]
[illegible] تشبیهات بمعنی چنانک [illegible] کفت [illegible]
هم چنانکه [illegible] آسمان و زمین کفت فقال لها و للارض ائتیا طوعا او کرها قالتا اتینا طائعین [illegible]
کار تو است چنانکه [illegible] تو [illegible]
وقت [illegible] لا تخصص [illegible]
[illegible] بالدین [illegible] وقال الذین لا یعلمون [illegible]
مجاهد گفت ترسایان اند [illegible] گفت مشرکان عرب [illegible] گفت [illegible] قال الذین من
[illegible] یاتینا آیة [illegible] تشابهت قلوبهم [illegible]
قبلهم مثل قولهم [illegible] چنین گفتند [illegible] تشابهت قلوبهم [illegible]
قد بینا الآیات [illegible] لقوم یوقنون [illegible] یقین [illegible]
الیقین [illegible] انا ارسلناک بالحق [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
و حق [illegible] صدق [illegible]
یعنی ما فرستادیم [illegible] بالحق [illegible]
خلقنا السموات و الارض و ما بینهما الا بالحق [illegible]
بالحق [illegible] بمعنی القرآن [illegible] بشیرا و نذیرا [illegible]

يعنی [illegible] اولیا او دوستان را بثواب دایم و بشارت [illegible] باشد [illegible] که از آن [illegible] و حقیقة او [illegible]
و [illegible] عقاب و [illegible]
[illegible] ولا تسئل عن اصحاب الجحیم عبد الله عباس گفت سبب نزول این آیت آن بود که رسول علیه السلام گفت لیت شعری ما فعل ابوای
[illegible]
[illegible] نافع و یعقوب [illegible] خوانند ولا تسئل [illegible]
[illegible] عبد الله مسعود [illegible] من اصحاب الجحیم
[illegible]
[illegible] الیهود ولا النصاری
عبد الله عباس گفت سبب نزول این آیت آن بود که جهودان مدینه و ترسایان نجران [illegible] رسول علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] ۱۵۰
[illegible]
[illegible] قل ان هدی الله هو الهدی [illegible] دین خدای است که اسلام است [illegible]
[illegible] ولئن اتبعت اهواءهم [illegible]
[illegible] ما لک من الله من ولی ولا نصیر [illegible]
[illegible] قول الشاعر [illegible]
[illegible] والله ولی التوفیق قوله تعالی
ٱلَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ ٱلْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِۦٓ أُو۟لَٰٓئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِۦ ۗ وَمَن يَكْفُرْ ۱۱۵
[illegible]
بِهِۦ فَأُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْخَٰسِرُونَ ۝ يَٰبَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ ٱذْكُرُوا۟ نِعْمَتِىَ ٱلَّتِىٓ أَنْعَمْتُ
[illegible]
عَلَيْكُمْ وَأَنِّى فَضَّلْتُكُمْ عَلَى ٱلْعَٰلَمِينَ ۝ وَٱتَّقُوا۟ يَوْمًا لَّا تَجْزِى نَفْسٌ عَن
[illegible] و آنکه فضل دادم شما را بر عالمیان [illegible]

نَّفْسٍ شَيْـًٔا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنفَعُهَا شَفَٰعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ۝
[illegible]
۞ وَإِذِ ٱبْتَلَىٰٓ إِبْرَٰهِۦمَ رَبُّهُۥ بِكَلِمَٰتٍ فَأَتَمَّهُنَّ ۖ قَالَ إِنِّى جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا ۖ
[illegible]
قَالَ وَمِن ذُرِّيَّتِى ۖ قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِى ٱلظَّٰلِمِينَ ۝ [illegible]
[illegible]
[illegible] عبد الله عباس گفت [illegible]
[illegible] رسول علیه السلام [illegible]
[illegible]
۱۵۱ [illegible]
[illegible]

يعني بشارت ... اوليا را و دوستان حق را ثواب دايم ... [illegible]

[illegible]

بحال ... ولا تسئل عن اصحاب الجحيم عبدالله عباس گفت سبب نزول اين ... [illegible]

[illegible]

... ولن ترضى عنك اليهود ولا النصارى ... [illegible]

عبدالله عباس گفت سبب نزول اين آيت آن بود که جهودان مدينه و ترسايان نجران ... [illegible]

[illegible]

... [illegible] ١٥٠

[illegible]

... ولا نصير ... [illegible]

... قوله تعالى ١١٥

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ

آنان که داديم ايشان را کتاب | مي‌خوانند آن را حق خواندن آن | ايشان مي‌گروند بدان | و هر که کافر شود

بِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ . يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ

بدان | ايشان | زيانکارانند | اي فرزندان يعقوب | ياد کنيد | نعمت من آنکه ...

عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ . وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ

بر شما | و آنکه فضل دادم شما را | بر عالميان | و بترسيد از روزي که کفايت نکند تن از

نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ . وَ

تني چيزي | و نپذيرند از وي فداي | و سود ندارد وي را شفاعتي | و نه ايشان ياري دهند

إِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا

چون بيازمود ابراهيم را خداي او | به سخنهاي | تمام کرد آن | گفت من خواهم کردن ترا براي مردمان | امام

قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ ... [illegible]

گفت از فرزندان من | گفت | نرسد | عهد من | ستمکاران را ... [illegible]

١٥١ [illegible]

[illegible]

از لطف مکلفان در اقتضا بود بار نشناخت برای آن تکرار کرد والله اعلم بمراده قوله واذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات در شاذ ابو الشعثاء جابر
بن یزید خواند واذ ابتلی ابراهیمُ ربَّه بکلمات برفع ابراهیم و نصب ربه بر آنکه ابراهیم فاعل باشد و نام خدا مفعول باشد و برین قراءه معنی ابتلی دعا
و سال باشد یعنی ابراهیم علیه السلام خدا را امتحان کرد بآنکه دعا خواند و دعا کرد بکلمات ای بدعوات بدعاها ای فاتمهن ای اجابه الیهن خدای تعالی تمکین او
یعنی اجابت کرد او را بآن و قراءة جمله قرا بعکس آنست بنصب ابراهیم و رفع ربه چنانکه فاعل خدای باشد جل جلاله و مفعول ابراهیم و معنی ابتلا امتحان و اختبار
و آزمایش بود و حقیقت آن بر خدای تعالی روا نباشد بر کسی روا بود که چیزی نداند تا بداند ولکن چون تکلیف صورت امتحان دارد حق تعالی او را
امتحان و ابتلا خواند و مراد باین ابتلا در این آیه امر است یعنی امر بکلمات و در ابراهیم چهار لغت است ابرهام [illegible] بیان داد و ها و اثبات الف
ابرهیم بها و یا و این قراءة عبدالله زبیر است در شاذ و ابو بکر خواند ابراهام باثبات الف در زوال [illegible] و برید بن عمر گوید عرفت [illegible] ابراهم
[illegible] و ابن عامر خواند [illegible] و با قی قرا خوانند ابراهیم بالف و یا و ابراهیم [illegible]
[illegible] علیه السلام بن تارخ بن ناحور بن ساروغ بن ارغو بن فالغ بن عابر بن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح علیه السلام [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] و گفتند [illegible] بود [illegible] زمین [illegible]
خلاف کرده اند در کلمات بعضی گفتند کلماتی بود که خدای تعالی [illegible] بسبیل التسبیح و تهلیل در اوقات عبادات [illegible]
که رسول علیه السلام [illegible] گفت [illegible] ابراهیم را خلیل خود گرفت گفتند نه یا رسول الله گفت [illegible]
که سبحان الله حین تمسون و حین تصبحون [illegible] سعید بن جبیر گفتند کلمات آن بود [illegible] سبحان الله والحمد لله و لا اله الا
الله والله اکبر چون تمام کرد گفت ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم الی قوله انک انت العزیز الحکیم عبد الرحمن بن زید گفت کلمات این بود که
[illegible] لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی و یمیت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر و لا حول و لا قوة الا بالله سبحان الله حین تمسون
و حین تصبحون و [illegible] عبدالله عباس گفت بروایت ابو صالح [illegible]
[illegible] مضمضه و استنشاق و مسواک کردن و [illegible]
[illegible] باب و ختنه کردن و ناخن گرفتن است [illegible]
[illegible] کلمات [illegible] در سورة الاحزاب ان المسلمین والمسلمات
تا آخر آیه و ده در سورة التوبة فی قوله التائبون العابدون تا آخر آیه و ده در سورة المؤمنین فی قوله قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلاتهم خاشعون
الی قوله اولئک هم الوارثون قتاده و ربیع گفتند [illegible] الطواف [illegible]
[illegible] کلمات آنست [illegible]
[illegible] امتحان کرد [illegible]
[illegible] قال اتحاجونی فی الله و قد هدان [illegible] فانهم عدو لی الا رب العالمین الذی
خلقنی فهو یهدین الی قوله الا من اتی الله بقلب سلیم بعضی دیگر گفتند آنست [illegible] امتحان کرد [illegible]
[illegible] حق تعالی او را خلیل خود گرفت بعضی دیگر گفتند شرایع
اسلام [illegible] لا اله الا الله [illegible] مجاهد گفت کلمات [illegible] من قوله تعالی انی جاعلک
للناس اماما تا آخر آیه گفت من ترا امام خواهم کردن و این قول [illegible] قریب [illegible] و سیاق
آیه [illegible] پیغامبر را [illegible] امام خواهم کردن [illegible] پیغامبری [illegible] امامت است و چون پیغامبر باشد
که هم پیغامبران امام باشد [illegible] امامان باشد [illegible] حق تعالی گفت من ترا [illegible] خواهم
تمام کرد [illegible] گفت [illegible] قیام کرد بآن و این قول [illegible]

و سیاق آیه بر آن بود [illegible] حق تعالی خلیل خود را امتحان کرد بکلماتی که [illegible] چنانکه دیگر چون تمام کرد امامت بر سر خلعت تمام
[illegible] گفت چون بر سر [illegible] پیغامبری [illegible] قال انی جاعلک للناس اماما گفت من ترا امام [illegible]
خواهم کردن او را [illegible] کرد [illegible] کلام [illegible]
[illegible] قال ومن ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] المکتوب [illegible]
[illegible] ای خلقتم [illegible]
[illegible] لا ینال عهدی الظالمین [illegible]
[illegible]
[illegible] کلمات [illegible]
[illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] ابراهیم علیه السلام [illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible] انی جاعلک للناس اماما [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم علیه السلام [illegible]
[illegible] چون حق تعالی [illegible]
[illegible] معصوم باشد [illegible]
[illegible] قوله تعالی واذ جعلنا البیت مثابة للناس

لِلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَعَهِدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ
وایمنی و گرفتید از جای ابراهیم نمازگاهی و عهد کردیم با ابراهیم و اسماعیل
أَن طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ ۝ وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ
که پاک کنید خانهٔ من طواف کنان را و مقیمان و رکوع و سجود کنان چون گفت ابراهیم یا خداوندا
اجْعَلْ هَٰذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُم بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
کن این شهر ایمن و روزی کن اهلش را از میوها آنکس که ایمان آورد ایشان بخدای
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَمَن كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ
و بروز قیامت گفت هر که کافر شود برخوردار کنم او را اندکی پس الجا کنم او را بعذاب دوزخ و بد
الْمَصِيرُ ۝ وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنتَ
بازگشتن گاهست و چون بر داشت ابراهیم قاعدها از خانه و اسمعیل یا خداوندا بپذیر از ما که تو
السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ۝ رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِن ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّكَ وَأَرِنَا
شنوا و دانائی یا خداوندا بکن ما را مسلمان ترا و از فرزندان ما گروهی مسلمان ترا و بنما ما را

ربنا واجعلنا مسلمين لك ... مناسکنا وتب علينا انك انت التواب الرحيم • ربنا وابعث فيهم رسولا منهم

ارکان حج ... و توبه پذیر بر ما ... تو به پذیر و بخشاینده ... بار خدایا برانگیز در ایشان پیغامبری از ایشان

يتلوا عليهم آياتك ويعلمهم الكتاب والحكمة ويزكيهم انك انت العزيز

بخواند بر ایشان ... آیات تو ... و بیاموزد ایشان را کتاب ... و سخن درست و پاکیزه کند ایشان را ... که تو غالب

الحكيم • ومن يرغب عن ملة ابراهيم الا من سفه نفسه ولقد اصطفيناه في

و حکم کاری ... که باشد که ناخواست کند از دین ابراهیم را ... مگر آنکه نادان کند خود را ... به درستی ما برگزیدیم در

الدنيا وانه في الآخرة لمن الصالحين قوله وإذ جعلنا البيت خلاف نیست در آنک بیت در اینجا خانه کعبه است مثابة

دنیا و او در ... آخرت از جمله صالحان است ... مثابة بمعنی ثواب واحد کالمقامة والمقام واصل او من ثاب اذا رجع باشد عبد الله ...

[illegible]

[illegible]

حج بود ادا کردند ابراهیم از وی بخواست تا همه حالات و اسباب خود از او بپرسد و گفت چه رسید بما تا آمدنت باد نیا گشته را کار او دل می‌ماند بود
انگاه این بیت بخواند حب الحبیب من الحبیب بعلان الحب بابه مطروح گفت عاشق را هم آن پس که معشوق تن بماند او بعده بسیار او گشته
انگیده است اما فضل نماز در مسجد الحرام رسول صلی الله علیه و آله گفت نمازی در مسجد من هزار نماز باشد در مسجدهای دیگر مگر مسجد الحرام
که نماز درو چنان باشد که صد نماز در مسجد من واذ قال ابراهیم رب اجعل هذا بلدا آمنا یاد کن ای محمد چون گفت ابراهیم که بار خدایا
این شهر مکه را شهری ایمن کن او طلب این دعا برای آن کرد که خدای تعالی اعلام کرده بود او را که این شهر مقصد خلقان و بندگان صالح خواهد بود
با خدا و مناسک حج و عمره و اعتکاف و عبادات که محقق است بدانجا تا داعی قوی باشد بحضور آنجا گاه و قصد ساکن بمقام مجاوره
در وعده کرد انا اهلکوا قریة نخوا الخارها کرده بود و آنجا ایمنی بود و جای خوف بود گفت این جایگاه شهری ایمن گردان و عرب
بیابان را بلد خوانند اگرچه آبادانی و انیس نباشد چنانکه شاعر گفت . وبلدة لیس بها انیس الا الیعافیر و الا العیس . و خانه شتر مرغ
که در بیابان دو دست بنهند آنرا بیضة البلد گویند و ایمن بمعنی مامون است و هذا من باب لیل نائم و نهار صائم و بیع رابح و صفقة
خاسرة و منه قوله تعالی فما ربحت تجارتهم بلفظ که معنی آنست که شبی که در و بخسبند و روزی که در و روزه دارند و بیعی که در و
سود کنند و دست زدنی که در و زیان کنند و معنی آیه آنست که کفار ربحوا فی تجارتهم در بازرگانی سود نکردند ایمن یعنی
مامن بود جای امن و جای امان کما قال تعالی عیشة راضیة ای ذات رضا و لو فی الماء دافق و طاهر و طالق ای ذات حیض و طهر و طلاق
و ارزق اهله من الثمرات و اهلش را روزی کن از میوه‌ها و من تبیین را باشد من آمن منهم بالله والیوم الآخر
من بدل بعض است کما یقال اخذت المال ثلثه و رایت القوم ناسا منهم و نظیر قوله ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه
سبیلا یعنی از مردان گفت ابراهیم علیه السلام پیش ازین دعای کرد مطلق اجابة نیامد که مطلق بود من قوله تعالی و من ذریتی
جواب این آمد که لا ینال عهدی الظالمین چون اینجا خواست تا سوال کند مودب شده بود سوال مقید کرد بمومنان بدعا کرد و کافران
ترک گفت من آمن منهم بالله والیوم الآخر این حدیث مذکر آنست و لعامة تحقیق منصب است در بنای مقدم بیان کردیم فی قوله تعالی قال
ومن ذریتی حق تعالی گفت ومن کفر فامتعه قلیلا در این حذف و اختصاری هست و تقدیر چنین است که اجبت دعوتک فیمن آمن
والیوم الآخر فاما من کفر فامتعه قلیلا دعای تو در حق مومنان مجابست و لما کان از رحمن ایشان را بر حق روزی دهم اندکی بر خضا او
در عجب گفته اند یکی آنکه صفت مصدری باشد محذوف و التقدیر فی باب محذوف متاعا قلیلا و زمانا قلیلا و برهان او
دو قول گفته اند یکی آنکه متاع دنیا خوشست و متاع دنیا آخر اندک خوانند فی قوله قل متاع الدنیا قلیل و انماه بانک مومنان را
در بهشت جاوید بود اندک است و نیز با عذاب ایشان در دو زخ اندک است و قول دیگر آنست که ایشان را تمتیع کنیم
تا آمدن محمد صلی الله علیه و آله که ایشان را تیغ او قهر کنیم تا قهر باز کشد و بعضی را اسیر کند ثم اضطره الی عذاب النار اگر مضطر کنیم
او را بعذاب دوزخ بعضی ورا بااضطرار در دوزخ نه برای اختیار او و بئس المصیر و بد جای بازگشتن است انقلا با الی
انارجع الیه و این بر سبیل تهدید و وعید گفت لما اخ متعلقست ببعضی آیت من قوله هذا بلدا امنا و ارزق اهله من الثمرات
و آنکه چگونه ما من گشت و ساحل شد و معمور با ولی یا نشتنی آنست که اهل سیره روایت کردند از محمد اسحق و وهب منبه و جماعه
عباس که چون هاجر با اسمعیل بار نهاد و او و سارا با ابراهیم داده بود سارا رشک آمد برای آنکه او را بچه‌ای که در بچنا فا ابراهیم
استقلال قدرتا با سمعیل و سارا بود آنست که از شرف زن بفتاد و سارا را کراهت می‌بود از دیدن هاجر و اسمعیل حق تعالی
ابراهیم را گفت ایشان را از پیش ساره ببر چون او را تحریر کرد بر تو نیز او را دلتنگ در رشک منها ابراهیم گفت بار خدایا ایشان را کجا برم
گفت آنجا که من میفرمایم آنکه جبرئیل آمد و برای ابراهیم براق آورد و او در آن زمین شام بود تا ابراهیم برنشست و هاجر و اسمعیل را
بچهار پای نشاند و وی بره چنانک شرح داده شد چون بجای خانه کعبه رسید و آن پشته بود از ریگ سرخ در پیرامن آن درختی

چند بود از تلها و جبرئیل علیه السلام اشارت کرد با آنجا که در کنار قرات است و از جای حجر الاسود و ابراهیم را گفت خدای تعالی میفرماید که
اینجا فرود آی گفت یا جبرئیل این بیابانست گفت این جای معظم است و خدای تعالی اینجا خانه بود از بیت المعمور گفتند آدم در آن خانه بود
و آن طواف گاه آدم بود خدای تعالی پیش ازین این را دوست دارد تا آبادان خواهد کردن ابراهیم علیه السلام هاجر را و اسمعیل را آنجا فرود آورد و برنشست
و ملتی کرد تا در زمان شوند و قربه و داشتند اندک آب در آنجا ماندند و جبرئیل گفت خدای تعالی میفرماید که ایشان را اینجا رها کن و برو ابراهیم علیه السلام
برگشت تا بیاید هاجر گفت یا خلیل الله ما را کجا رها می‌کنی گفت بآن خدای که ما را فرمود که شما را اینجا آرم و رها کنم و بآن خدای که مرا طعام و شراب داد
و جمعی بدید و بآن خدای که مرا از آتش نگاه داشت هاجر چون این بشنید گفت رضیت بقضاء الله و سلمت لامر الله بقضای خدای
راضی شدم و فرمان خدای را منقاد شدم حسبی الله علیه توکلت ابراهیم برگردید و ایشان را بخدای تسلیم کرد ماهی برآمد قدری آب
که در قربه بود با نخود برفت و آب نماند تشنه شد و شیر بر منقطع گشت از تشنگی و گرسنگی اسمعیل از ضعف بیفتاد و بر زمین
هاجر برخاست دو کوه دید آنجا یکی صفا یکی مروه ساعتی بر صفا می‌دوید و ساعتی بر مروه می‌شد تا هیچ کس را ببیند تا کسی بیرون
شود با استغاثه او بکسی اندید با نزدیک کودک آمد کودک را بحو ضعیف یافت چنانکه کانه بخواهد مردن گفت بروم تا باشد که جان
کند و من او را ببینم از آنجا بیامد بکوه صفا آمد و می‌شتافت در صفا که بر وی ایستاد تا هفت بار بدوید بار هفتم بجز پرده
بود و هر طرف که نظر می‌کرد اسمعیل را نمی‌دید چون از وی باز ماند و دیگر بار امید از کیاست که آب یابد یا چاره‌ای کند که می‌دید
با هفتم که بر مروه حاصل آمد نگرید بنزدیک اسمعیل تا آب دید محمد بن اسحق گوید هاجر چون او را بار دیگر صفا آمد تا نگرد تا هیچ را
با دی و انیسی پیدا از جانب کوه مروه آواز شنید از آنجا بدوید با کوه مروه آمد کسی را ندیدم همان آواز از کوه صفا بشنید بدوید با کوه صفا آمد
کس ندید بار دیگر آواز از کوه مروه شنید کس را ندید با صفا آمد با صفا رسید همچنین تا هفت بار بار هفتم متحیر شد آواز داد
که ای بنده بن و ای تو کیای از رسته شدم و فرزند ای بیم بخدای که بنزدیک تو فرجی و فریادرسی هست فریاد رسی که هلاک ما می‌رسد
حق تعالی فرود نبیند تا آمدن آن ضعیفه دیگر که از آن سرچ تا هر که حج این خانه کند سعی بین صفا و مروه هفت بار از میان صفا و مروه
سعی کند با بیند صفا و ختم بر مروه کند و نماز برین دیدها و هاجر آواز بشنید تا بنزدیک درخت رسید آواز دیگر برآمد شد که هر روی زمین
می‌رفت عجب داشت بدوید تا بنزدیک اسمعیل آمد آب دید عجب تر که بیامد هفتم هاجر چون با سنی شد و محنت بغایت رسید جبرئیل
بیامد و پای اسمعیل برگرفت و پاشنا و زمین میمالید چشمه آب پیدا شد و هرچه ساعت آمد بیشتر بود تا بر روی زمین روان گشت هاجر که
مرده بنگاه کرد بیابان و علمان دید عجب داشت بدوید با دید که از زیر پای اسمعیل می‌برمید و بر روی زمین می‌رفت هاجر بیامد و پاره‌ای
پیرامن آن آب بود برکند و چاله کرد که آب در و بایستاد و اگر نه آن آب بکه رسول علیه السلام گفت رحم الله ام اسمعیل هاجر خدای بر مادر من هاجر
رحمت کناد که آب را جمع نکردی همه روی زمین برفتی آن آب هاجر از آن بخورد و کاسه آب باز خورد برای اسمعیل شیر افزود و داد و گفت آب باز خورم تر نکه
خدای تعالی این آب برای شما پیدا کرد و این مرزبوم حاجی خانه او خواهد بود و خدای تعالی دوست شما است اساس و قواعد این خانه پدید خواهد کرد
تا خانه را لعلمت کنی و خلایق از اقصای عالم حج اینجا آیند هاجر را خوش گشت و ساکن شد و آب باز خورد و آن آب همچنان بود تا آمدن یار تند
واو بنشان نیز آن برکرفت تا آب روان گشت و هر روز بر زمین برفت و کیاه بسیار پدید آمد در زمین سبز شد و آن شاخ ازینجا تا ابتدای گشت
اتفاق چنان افتاد که جماعتی از قبیله جرهم بیامدند که از شام بیرون می‌شدند و آنجا منزل بود و عادت گذشتن بود و در آن وقت جا آنجا آب و گیاه نبود
ایشان منزل که ایشان را بود فرود آمدند و نزد مرغان دیدند که آنجا پرواز می‌کردند با یکدیگر گفتند هر جا آنجا بایستد تا اینجا
که مرغ جای برود آنکه که آب باشد و از جوانب مرغان نمودها بود سال دراز بود که فرود می‌شدند ایشان گفتند علی کل حال آنجا باید تا ببایستد
انگه دو مرد را اختیار کردند و گفتند بار آن مرغان بروید و بنگرید تا کجا می‌روند ایشان مرغ را بدنبال برد و بیامدند و جمله ایشان را گرفتند تا
بکه رسیدند نگاه کردند هاجر و اسمعیل را دیدند تنها نشسته کودکی خرد تنها رو بدیوار و آبی دیدند روان و گیاه از آن عجب داشتند و بیامدند

١٨٦

١٥٧

و او را پرسیدند که ... ایشان گفتند این آب اینجا ... گفت که اینجا آب چه است و اگر کسی خواهد اینجا آید ...

باید ... حالت هاجر ... با ایشان بگفت ... خدای تعالی ... ایشان ... آب ایشان گفتند ...

[illegible]

[illegible]

انگاه فرو آمد و برفت مجاهد روایت کند که در جاهلیت از بنی قصی بن کلاب جماعتی بازرگانان از شام می آمدند و بوادی ذی طوی فرود آمدند
و اهوی کعبه بدیدند و یکی مردی از ایشان برداشت و اهوی بزد و بشکست و بکشتند [illegible] بعضی [illegible]
و بعضی بر آتش [illegible] قوم بجمله بسوختند [illegible] ایشان و رخت شان بسوخت [illegible] ابراهیم [illegible]
آنست که [illegible] جبیر بن مطعم و از زهری و از محمد بن المنکدر که چون ابراهیم علیه السلام دعا کرد خدای تعالی جبرئیل را فرستاد تا [illegible]
شام [illegible] بسیار [illegible] از زمین بکند و بیاورد و گرد خانه بگردانید و بر زمین طائف بنهاد [illegible]
انواع نعمت می بیند [illegible] ابراهیم [illegible] گوشت و آب [illegible] و لا هو جابر [illegible] طعام ایشان گوشت و آب
زیان نمیدارد و لا هو جابر [illegible] که طعام ایشان گوشت و آب باشد [illegible] عبد الله عباس گفت ابراهیم دعا کرد [illegible] گوشت و شیر [illegible]
در هیچ زمین جای باشد که گوشت و شیر [illegible] والله ولی التیسیر قوله تعالی و اذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت [illegible]
برداشت قواعد خانه را ابراهیم [illegible] ابراهیم برداشت مجاهد [illegible] گفتند [illegible] خانه ابراهیم [illegible]
[illegible] طوفان نوح [illegible] قواعد و
بجای بماند ابراهیم علیه السلام بران قواعد بنا کرد و این قول عبد الله عباس است و عطا [illegible] زین العابدین [illegible]
[illegible] طواف خانه [illegible] یا ابن رسول الله [illegible]
تا از طواف فارغ شد و بمقام ابراهیم [illegible] گفت یا ابن رسول الله
سائل [illegible] گفت [illegible] ابتدای طواف این خانه [illegible]
[illegible] گفت از بیت المقدس گفت [illegible] تورات و انجیل گفت [illegible] اهل شام [illegible]
طواف [illegible] خدای تعالی فرشتگان را گفت انی جاعل فی الارض خلیفة ایشان گفتند اتجعل فیها من یفسد فیها [illegible]
گفت انی اعلم ما لا تعلمون ایشان بترسیدند [illegible] بخدای تعالی اعتراض کردیم [illegible] بخدای تعالی تضرع کردند [illegible]
طواف کردن گرفتند خدای تعالی با ایشان نظر کرد [illegible] عرش [illegible]
[illegible] یاقوت سرخ [illegible] الضراح نام نهاد [illegible] عرش [illegible]
[illegible] بیت المعمور است که فرشتگان [illegible] زمین فرستاد [illegible] خانه در زمین [illegible]
این خانه [illegible] طواف [illegible] جبرئیل علیه السلام [illegible]
[illegible] رسول علیه السلام [illegible] جماعتی فرشتگان
[illegible] طواف [illegible] لیث بن معاذ روایت کند از رسول علیه السلام که گفت این خانه [illegible]
[illegible] خانه [illegible]
عمارت کننده هست [illegible] خانه [illegible] آدم علیه السلام بزمین آمد
[illegible] تا [illegible] زمین [illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] آواز فرشتگان [illegible] خدای تعالی [illegible] زمین
[illegible] خدای تعالی [illegible] یاقوت سرخ [illegible]
از زمرد سبز یکی بر مشرق و یکی بر مغرب [illegible] این خانه طواف [illegible] فرشتگان که
عرش طواف می کنند [illegible] حجر الاسود [illegible] مشرکان
و نا پاکان دست بر مالیدند سیاه شد و در خبر است که رسول صلی الله علیه و آله گفت حجر اسود یاقوتی بود از یاقوتهای بهشت [illegible]

ساخت کعبه [illegible]

[illegible] ابراهیم

[illegible] کعبه

طواف [illegible] آدم

[illegible] حجر الاسود

که مشرکان پلید دست بر وی مالیدند [illegible] و بنی معالم الاشیا [illegible] آدم [illegible] تا باد [illegible] خانه جبرئیل [illegible]
[illegible] گفت [illegible] چهار [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible]
فرشتگان [illegible] گفتند [illegible] خانه [illegible] طواف [illegible] گفتند [illegible]
الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر [illegible] خدای تعالی گفت [illegible] ابراهیم [illegible]
عبد الله عباس گفت [illegible] چهار [illegible] زمین [illegible] طوفان نوح [illegible] طوفان [illegible] خدای تعالی [illegible]
تا آسمان چهارم [illegible] آسمان هفتم و خدای تعالی جبرئیل را فرستاد تا [illegible] سیاه [illegible] کوه ابو قبیس [illegible]
طوفان [illegible] جای خانه خالی [illegible] ابراهیم علیه السلام چون خدای تعالی ابراهیم و اسمعیل را فرمود که خانه را بکنید
[illegible] حسن بصری روایت کند از امیر المؤمنین علی که خدای تعالی [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
ابراهیم علیه السلام [illegible] عبد الله عباس گفت خدای تعالی [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] مفسران گفتند حق تعالی [illegible]
[illegible] جبرئیل علیه السلام [illegible] ابراهیم [illegible] قوله تعالی و اذ بوأنا لابراهیم مکان البیت [illegible]
ابراهیم علیه السلام بنا می کرد و اسمعیل سنگ می داد [illegible] ابراهیم [illegible] اسمعیل [illegible]
[illegible] قوله تعالی و اذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت و اسمعیل
عبد الله عباس گفت [illegible] کان قبل ذلک [illegible] قال الکمیت [illegible]
[illegible] قواعدها مفسران گفتند [illegible] سنگ [illegible] طور سینا و طور زیتا و لبنان و جودی [illegible] و اساس و قواعد [illegible]
[illegible] سنگ [illegible] اسمعیل [illegible] تا طلب سنگ کند [illegible]
[illegible] جبرئیل علیه السلام بیامد و سنگ در جای خود نشاند [illegible] روایت چون بجای سنگ رسید گفت [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] کوه ابو قبیس [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] مفسران گفتند خدای تعالی [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] ربنا تقبل منا [illegible]
[illegible] ربنا [illegible] و اذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت و اسمعیل
قایلین ربنا و التقدیر یا ربنا [illegible] ربنا تقبل منا [illegible]
[illegible] انت السمیع العلیم [illegible]
[illegible] صفات [illegible]
[illegible] سمیع و بصیر [illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible]
[illegible] ربنا و اجعلنا مسلمین لک [illegible]
[illegible]
[illegible] یعنی ربنا [illegible]

چنانکه گفت وجعلوا الملائكة الذين هم عباد الرحمن اناثا و من ذريتنا امة مسلمة لك هم آنرا دعا کرد خود کرده ما الحمد عبد ما شنات ولما
بنیاد الطاف واما الحکم و تسمیه با فرزندان خود نکر کرده و من تبعیض را بل شد درمانده که تبعیض بود واره ما مناسکنا و بالما اهانیعنی اعلام
ما را مناسک حج یا فتح الحکم بین الناس بما اریك الله ای علمك الله وابن کثیر و ابو عمرو بسکون را خوانند تا ساکن داشتند شاعر گفت اربا اراد
عبد الله نلوها من ملذ من ان القوم قد غلوا با و ایت وباختلاس خوانند بین الحرکة والسکون و باقی بکسر را چه خوانند آنکه عزیزان را
خلاف کردند عبد الله عباس و حسن و قتاده گفتند معالم الحج مراد مناسک معالم و ارکان و افعال حج است مجاهد و عطا گفتند مناسک
مذابح بود و نسک گویند ذبح را یعنی آنکه گوسپند کشند و بعضی گفتند مواضع عبادتها و نسک عبادت بود و ناسک عابد بود و نسک تعبد
چنانکه شاعر گفت وقد کنت ستون اکثر نسك ... استاد و لم تبق لی نسکا و گفته اند اصل او در لغت غسل بود یقال نسك الثوب
... باشد عبادت را و منه قوله الصلاق و نسکی یعنی در عبادت که ... تشبیها بغسل الثوب ... عادت
رسول علیه السلام ... آمد و گفت ولنسکا فزوده الصلاة ... و بحج و مناسک خوانند و جمله افعال حج
قال الله تعالی ففدية من صيام او صدقة او نسك چون ابراهيم علیه السلام این دعا کرد جبرئیل علیه السلام آمد و او را مناسک حج با مود و فرو
در روایت است که رسول علیه السلام گفت جبرئیل بیامد و دست ابراهیم گرفت و او را بنمود نماز پیشین و دیگر و شام و خفتن و با مداد
بعرفات ... پس نماز پیشین ... پس بمزدلفه آورد و آنجا نماز شام و خفتن بگزارد
... بامداد ... آنجا ... مناسک بنمود و ...
بگفت ... ابراهیم را ... تعالی وحی کرد بر سول ... ملة ابراهیم حنیفا ... گفت عبد الله
... ابراهیم ... مردم را بحج خواند گفت ... خدای را بر شما حج خانه ...
کلبیك لبیك ... جواب ... لبیك لبیك ... چنین ... جواب شد
... ابراهیم ... اسمعیل ... نماز پیشین
دیگر و شام و خفتن ... آمد ... نماز دیگر ...
ابراهیم ... نماز شام و خفتن ... بامداد ...
... اسمعیل ... چنانکه ...
سلام الله علیه و علی جمیع الانبیاء ... وتب علینا بار خدایا توبه ما بپذیر ... برسبیل خضوع
و خشوع و انقطاع با خدای بود ... تحصیل ثواب ... گفت ...
من ... توبه ... تعالی ... کند ... ملکی ... توبه ...
با ذریت ... ایشان معصوم ... ذریتنا امة مسلمة لك ... خدای ... انك
انت التواب الرحيم ... قبول توبه ... ایشان ... خدای تعالی ...
... اکرم ... ثواب ... واجب ... واجب ...
ربنا وابعث فيهم رسولا منهم ... ایشان ... رسول ما صلی الله علیه و آله و این آنست که رسول علیه السلام گفت
انا دعوة ابی ابراهيم وبشری عیسی در روایت خالد بن معدان ... رسول الله ... علیه و آله السلام
اخبرنا عن نفسك فقال انا دعوة ابی ابراهيم وبشری عیسی عرباض بن ساریة السلمی گفت از رسول علیه السلام شنیدم که گفت انی عند الله خاتم
النبيين وان آدم لمنجدل فی طینته و سوف انبئكم بتاويل ذلك انا دعوة ابی ابراهيم وبشارة عیسی ... اخرج ... انوار ...
الشام ... خلق ... آدم ... ابراهیم و بشارت عیسی ۱۶۲

وخواب مادر که بخواب دید که نوری از وی جدا شد که قصور شام از وی روشن شد و دلیل بر آنکه مراد بدین پیغمبر رسول ماست صلی الله علیه و آله آنست
کاین دعا در حق فرزندان ابراهیم ... و هم چنین خدای تعالی دعاء ایشان اجابت کرد و پیغامبری ... معروف ...
ایشان زاده ... آیات ... تا بقبول ... یتلو علیهم آیاتك ...
خواند ... قرآن ... حکمت ... تاویل ... گفت علم الدین
... یعلمهم ... حکمت ... آنکه ...
پاکیزه ... خواند و این جمله دعا ... حق
فرزندان ... اسمعیل ... عزیز ... حکیم ...
خدای ... عزیز ... قال ... امرء
... بشر ... تعالی ... تلو علیهم آیاتك ویعلمهم الكتاب
والحکمة ... رسولا منهم ... حکیم ...
التوفیق ومن یرغب عن ملة ابراهیم ... بعضی ...
که ... اسلام ... الا من سفه نفسه ای الا من جهل قدر نفسه ...
... ۱۶۳
من عرف نفسه فقد عرف ربه ... محمد ...
دین ابراهیم ... علیهما السلام ...
... الا من اهلك نفسه ... عبد الله عباس روایت کردند ...
... ولقد اصطفیناه
فی الدنیا ... ابراهیم ... صالحان ...
... ابراهیم ... والحقنی بالصالحین
... صالحان ... معروف
۱۳۲ اِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ اَسْلِمْ قَالَ اَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ۝ وَوَصّٰى بِهَا اِبْرٰهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ
چون گفت او را خدای او که اسلام آر گفت اسلام آوردم خدای جهانیانرا و وصیت کرد بدان ابراهیم پسران خود را و یعقوب
يَا بَنِيَّ اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰى لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ اِلَّا وَاَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ۝ اَمْ كُنْتُمْ
ای پسران من خدای برگزید برای شما دین بجمله الا و شما مسلمان باشید یا بودید
شُهَدَاءَ اِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ اِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ
حاضر چون حاضر آمد یعقوب را مرگ گفت پسرانرا چه پرستید از پس من گفتند پرستیم
اِلٰهَكَ وَاِلٰهَ آبَائِكَ اِبْرٰهِيمَ وَاِسْمٰعِيلَ وَاِسْحٰقَ اِلٰهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ
خدای ترا و خدای پدران ترا ابراهیم و اسمعیل و اسحق یک خدای را و ما او را گردن نهادگانیم
تِلْكَ اُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْاَلُونَ عَمَّا كَانُوا
آن امتی اند که بگذشتند ایشانراست آنچ کردند و شما راست آنچ کردید و نپرسند شما را از آنچ بودند
يَعْمَلُونَ ۝ وَقَالُوا كُونُوا هُودًا اَوْ نَصَارٰى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ اِبْرٰهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ
که عمل میکردند گفتند باشید جهود یا ترسا تا راه یابید بگو دین ابراهیم مسلمان و نبود

مِنَ الْمُشْرِكِينَ ۝ قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ
وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ
وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ۝ فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ
فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ۝ صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ
لَهُ عَابِدُونَ ۝ قُلْ أَتُحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَلَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ
أَعْمَالُكُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ ۝ أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ
وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ قُلْ أَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللَّهُ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ
شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ۝ تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ
لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝ ١٦٣

[illegible]

١٦٥ [illegible]

و معنی آنست که ام کنتم شهداء و وجهی دیگر آنست که همزه استفهام است در کلام مقدر محذوف و تقدیر اینست که [illegible] ذلک ام کنتم شهداء و الکلام کنتم
شهداء این در وقتی است که کی یا حاضر بودید آنگاه که یعقوب را مرگ حاضر آمد و وصیت کرد و ما استفهامیست من بعدی ای من بعد موتی
و بعضی اول خطاب با جهودانست در قول دیگر مقرون خطاب با صحابه رسول است ایشان جواب دادند که نعبد الهک ما خدای ترا پرستیم
و اله آبائک و خدای پدران ترا و این انما اختصاص باشد اندر و وجه دیگر آنکه خدای که ترا و ایشانرا بپیغامبری بفرستاد پدران این وجه
اختصاص دارد بایشان در دیگران و وجه دیگر آنکه خدای که تو و پدران تو او را پرستیدید و خلقان بر ضلالت و عبادت اصنام و جز آن از
طواغیت بودند آنکه در تفضیل پدران ابراهیم را و اسمعیل را [illegible] و اسمعیل پدر نبود عم بود و [illegible] را پدر خواند آنجا که [illegible]
[illegible] پدر بود و آنجا گفت رسول علیه السلام [illegible] عباس [illegible] و [illegible] من [illegible] عباس را و [illegible]
چنانکه در قصه یوسف گفت و رفع ابویه علی العرش [illegible] و خاله [illegible] یوسف [illegible]
[illegible] باشد در پدر ابراهیم که خدای تعالی گفت و اذ قال ابراهیم لابیه آزر [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] در حق او [illegible] چنانکه [illegible] الها واحدا نصب او بر حال باشد انما نعبد و نحن له مسلمون
مخلصون [illegible] و [illegible] و ترغیب در [illegible] خدای جل جلاله بر این پیغامبران شاکر [illegible]
[illegible] ایشان پیغامبران خواستند [illegible] باشد [illegible] تلک امة [illegible] عبدالله عباس گفت جماعة [illegible]
[illegible] امام مقتدی باشد فی قوله ان ابراهیم کان امة و بمعنی دین آمد فی قوله انا وجدنا آباءنا علی امة ای علی دین و بمعنی حین
آمد فی قوله و ادکر بعد امة و بمعنی جماعة فی قوله وجد علیه امة من الناس یسقون و امه ابهات [illegible] قامت باشد [illegible]
حسن الامة ای القامة و فی قول الشاعر و ان معوية الاکرمین حسان الوجوه طوال الامم ای القامات [illegible] گذشته یعنی ابراهیم
و اسمعیل و اسحق و یعقوب [illegible] ایشان لها ما کسبت ایشانراست آنچه کردند حق تعالی در این آیه بیان [illegible] و [illegible]
کس [illegible] دیگری [illegible] گفت [illegible] ایشان [illegible] ایشانرا [illegible]
[illegible] چنانکه گفت کل نفس بما کسبت رهینة و کل امرء بما کسب رهین و لا تزر وازرة وزر اخری و [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible] این آیه [illegible] مقدم گفتند چون حق تعالی از جهودان [illegible]
که ایشان [illegible] ابراهیم [illegible] جهودی [illegible] و ترسایان [illegible] حق تعالی [illegible] مقدم جواب ایشان باز داد [illegible] ایشان
بقوله ام کنتم شهداء [illegible] چنین است [illegible] و [illegible]
کونوا هودا او نصاری [illegible] این حکایت از جهودان و ترسایان [illegible] در آیات مقدم [illegible] یعنی جهودان گفتند
جهود باشید و ترسایان گفتند ترسا باشید [illegible] و [illegible] یعنی [illegible] شوید [illegible] جهودی [illegible] و [illegible]
[illegible] تهتدوا [illegible] و [illegible] جواب [illegible] و تقدیر چنین است [illegible]
[illegible] حق تعالی [illegible] جواب جهودان و ترسایان بگو [illegible] بل ملة ابراهیم [illegible] و [illegible]
بل نتبع ملة ابراهیم و نعتقد ملة ابراهیم چنین [illegible] و در معنی او خلاف کردند بعضی اهل لغت گفتند حنیف [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و در معنی آنکه مایل [illegible] و [illegible] که [illegible] و بعضی گفتند
که حنیف مستقیم باشد [illegible] گویند [illegible] و [illegible] و [illegible]
دین مسلمانی [illegible] و [illegible] استقامة [illegible] حنیف خواند چنانکه [illegible]
[illegible] معانی [illegible] چنانکه شاعر گفت [illegible]
[illegible] الذبیح سلیما [illegible] عبدالله عباس گفت [illegible] ابراهیم [illegible] و حج [illegible]

(حاشیه:) [illegible] و [illegible]
(حاشیه:) [illegible]
(حاشیه:) بیان [illegible]
(حاشیه:) [illegible]

[illegible] و [illegible] ابراهیم [illegible] و [illegible] حنیف [illegible] باشد [illegible]
[illegible] حنیفا [illegible] و ما کان من المشرکین و ابراهیم از جمله مشرکان نبود و جهودان و ترسایان مشرک
باشند خدای تعالی از ایشان حکایت کرد که و قالت الیهود عزیر ابن الله و قالت النصاری المسیح ابن الله و فی قوله لقد کفر الذین قالوا ان الله ثالث
ثلثة [illegible] جواب جهودان [illegible] آمنا بالله ما [illegible] و ما انزل الینا [illegible] یعنی قرآن و ما انزل الی ابراهیم
یعنی صحف ابراهیم [illegible] و اسمعیل و اسحق و یعقوب و الاسباط [illegible] ترتیب
حق تعالی [illegible] ترتیب نگاه داشت اسمعیل [illegible] پسر ابراهیم [illegible] تقدیم کرد [illegible] و اسحق [illegible] یعقوب
[illegible] اسحق بود پسران او اسباط [illegible] فرزندان یعقوب [illegible]
[illegible] یوسف و بنیامین [illegible]
چهار فرزند دیگر [illegible] ایشان [illegible] و [illegible] فرزندان [illegible]
چنانکه [illegible] فرزندان ایشان و سبط [illegible]
[illegible] حسن و حسین را سبطا رسول الله گویند علیه و علیهم السلام [illegible]
[illegible] موسی و عیسی [illegible] کتاب و شرع ایشان [illegible] جهودان و ترسایان [illegible]
[illegible] مصطفی صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] ایشان پیغامبران [illegible] ایشان [illegible]
و عیسی را توریة و انجیل است و ما اوتی النبیون من ربهم [illegible] لا نفرق بین احد منهم
[illegible] ایشان [illegible] در باب [illegible] و [illegible] خدای تعالی [illegible] در باب ایمان فرق نکنیم
چنانکه شما [illegible] نؤمن ببعض و نکفر ببعض و نحن له مسلمون [illegible] خدای را [illegible]
[illegible] باشد [illegible] و [illegible]
[illegible] گفت [illegible] ایمان داری بگو [illegible] بالله و ما انزل الینا الی قوله و نحن له مسلمون
و این آیه [illegible] فان آمنوا بمثل ما آمنتم به فقد اهتدوا [illegible] رسول علیه السلام [illegible] مقدم بر جهودان
و ترسایان [illegible] عیسی [illegible] جهودان [illegible] ترسایان [illegible] عیسی [illegible]
دیگر پیغامبران [illegible] خدای تعالی این آیه [illegible] جهودان و ترسایان ایمان [illegible]
[illegible] شما ایمان [illegible] عبدالله عباس گفت [illegible] فان آمنوا بما آمنتم
و گفت ایمان [illegible] خدای را [illegible] گفت لیس کمثله شیء و المعنی لیس [illegible]
[illegible] و بعضی [illegible] فان آمنوا بمثل ما آمنتم و ما
[illegible] و [illegible]
[illegible] عبدالله عباس و عطا و [illegible] و [illegible]
[illegible] شقاق [illegible]
[illegible] الا یشق [illegible]
[illegible] و [illegible] شقاق ای [illegible]
[illegible] و اختلاف [illegible] قال الشاعر [illegible] و بالنفاق [illegible]

(حاشیه:) [illegible]
(حاشیه:) [illegible]

و معنی راجع بود با مخالفت فسیکفیکهم الله [illegible] حق تعالی رسول را تسلی داد [illegible] که خدای تعالی کار ایشان کفایت کند

یعنی جهودان و ترسایان و سین استقبال است [illegible] مستقبل [illegible] متعدی به دو مفعول است [illegible] مفعول اول [illegible]

[illegible] کار جهودان بنی قریظه کفایت کرد [illegible] و کار جهودان بنی النضیر کفایت کرد [illegible]

ترسایان نجران کفایت کرد [illegible] وهو السمیع [illegible] وهو العلیم باحوالهم صبغة الله ابو العالیه گفت دین الله مجاهد گفت اسلام

عبد الله عباس گفت [illegible]

[illegible]

که خدای تعالی [illegible] صبغة الله [illegible]

[illegible] جهودان [illegible] ترسایان [illegible]

[illegible] کل مولود یولد علی فطرة الاسلام فابواه یهودانه و ینصرانه [illegible]

[illegible] صبغة الله [illegible] فطرة الله [illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible] ومن احسن من الله صبغة [illegible] ونحن له عابدون [illegible]

[illegible] قل اتحاجوننا فی الله [illegible]

[illegible] جهودان و ترسایان [illegible]

[illegible] ولنا اعمالنا ولکم اعمالکم [illegible] ونحن له مخلصون [illegible]

[illegible] جبرئیل [illegible] الاخلاص [illegible]

[illegible] حقیقة [illegible] الاخلاص

[illegible] الاخلاص [illegible]

[illegible] اخلاص [illegible]

[illegible] عمل خالص [illegible]

[illegible] الشیطان [illegible]

[illegible]

[illegible] ام تقولون ان ابراهیم واسمعیل واسحق ویعقوب [illegible] جهودان و ترسایان [illegible]

[illegible] قل ءانتم اعلم ام الله [illegible]

[illegible] ومن اظلم ممن کتم شهادة عنده من الله [illegible]

[illegible] وما الله بغافل عما تعملون [illegible]

[illegible] تلک امة قد خلت [illegible]

[illegible]

١٣٦ [illegible] سیقول السفهاء من الناس

ما ولیهم عن قبلتهم التی کانوا علیها قل لله المشرق والمغرب یهدی

من یشاء الی صراط مستقیم ۞ وکذلک جعلناکم امة وسطا

لتکونوا شهداء علی الناس ویکون الرسول علیکم شهیدا وما جعلنا

الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقِبَيْهِ وَ

از قبله که تو بودی تا بدانیم که پیروی کند رسول را از آنکه برگردد بر پی خود

إِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ

اگرچه بود بزرگ مگر بر آنان که راه نمود خدای و نبود خدای که ضایع کند ایمان شما

إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ ۔ قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ

خدای بر مردمان مهربان و بخشاینده است بدرستی که می‌بینیم گردانیدن روی تو در آسمان و بگردانیم ترا

قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا

با قبله که تو خواهی پس بگردان روی جانب مسجد که و هرکجا

كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ

باشید پس بازگردید رویهاتان جانب او و آنان که داده‌اند ایشان را کتاب دانند

أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ ۔ وَلَئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا

که این حق است از پروردگار و نیست خدای غافل از آنچه ایشان میکنند و اگر بیاری بایشان که داده‌اند

الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَمَا بَعْضُهُمْ

کتاب بهر نشانی پیروی نکنند قبله ترا و نه تو پیروی کنی قبله ایشان را و نه بعضی ایشان

بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ

پیرو قبله بعضی و اگر تو پیروی هوای ایشان کنی از پس آنکه آمد ترا از علم تو

إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ ۔ قوله سیقول السفهاء وجه اتصال این آیه بما تقدم آنست که چون حق تعالی ذکر آن و جحود و تحدی

آنگاه از جمله ستمکاران باشی کرد و شرح حال رسول را آنجا که با تو خصومت کردند و توحید من دهر با انبیا عرض کنند

دل عزیز تو نخواهند رنجانیدن در باب قبله چون من قبله بگردانم و حق تعالی این برای چند وجه گفت یکی برای آنکه تا رسول علیه السلام

توطین نفس کند و دل بر آن نهد که ایشان این خواهند گفتن چون بگویند بحقیقت نباید بر حد آنکا و دیگر بوده باشد و تسلیه رسول را

بقوله سیقول السفهاء گفت سفیهان اند و از سر سفه سخن خواهند گفتن تا دل از آن خوش داری و وجهی دیگر آنکه تا معجز باشد رسول را

علیه السلام که چون خبر دهید از غیبی که در مستقبل ایام خواهد بودن و مخبر وفق خبر آید این معجز باشد و دلیل صدق او کند و دلیل کرد

و مقید منحلیم باشد و سفه خفه بود در لغت و سبکسار را سفیه گویند معتزله خلاف کردند در آنکه این سفیهان کی بودند عبد الله عباس گفت

مشرکان بودند که چون حق تعالی قبله بگردانید ایشان گفتند محمد متردد گشت گاه روی به بیت المقدس میکند و گاه روی بکعبه و گفتند چون

مرکشتی شد است در کار بخود این کار از مکه گفتند و مانند این روایتست از حسن بصری و قوله دیگر آنست که این سفیهان جهودان اند

که چون رسول علیه السلام رو باز بیت المقدس باحرم مکه آورد طعن زدند و ایشان از خویش نیامد و گفتند محمد چرا این قبله روی برگردانید

قبله پیغامبران مقدمست و اگر برین قبله بماندی همانا آن پیغامبر آخر زمان بودی که ما یافته‌ایم در توریت و انجیل یا قتاده این قول مجاهد

و قتاده و سفیانست و ابن روایتست از عبد الله عباس و دیگر گفت مراد منافقان اند و جهودان که چون رسول علیه السلام رو از بیت المقدس

بمسجد الحرام کرد طعن زدند و گفتند اشتاق الرجال الی بلده و مولده محمد را بناحیه مکه باشد که شهر و مولد اوست با ما کان دعوه یا زاده

و جهودان از این وجه تا لکی گفتند که ایشان امید موافقت رسول می‌داشتند در بعضی چیزها و گمان ایشان چنان بود که ایشان امید موافقت

رسول میداشتند در بعضی چیزها و گمان ایشان چنان بود که روی بیت المقدس کردن از طریق مسامحه و مساهلات میکنند امید است

۱۸۰

کرا دین ما الیکم قبله ما ما ولاهم عن قبلتهم که سیقول السفهاء استقبالست یعنی خواهند گفتن این سفیهان نو بر خران سبکسار ما ولیهم چه

گردانید ایشان را ما استفهامیست ای ما ولیهم فی قبلتهم التی کانوا علیها من قبل ای معرفه قل لله المشرق حق تعالی گفت جواب ده و بگو خدایراست مشرق

و مغرب بحسب مصلحت بندگان ایشان را فرماید که روی بجانبی دون جانبی کنی و راه نماید آنرا که خواهد براه راست بالطاف و زیادات الطاف

و گفته‌اند این هدایت بمعنی تثبیت است یعنی الطافی کند که بآن الطاف ایشان ثبات کنند بر ره راست قوله و کذلک اهل علم خلاف کرده‌اند

در آنکه این کاف تشبیه تعلق با چه دارد بیشتر مفسران گفتند تعلق بچیزی دارد که گفت من یشاء الی صراط مستقیم را او دلالت و تقدیر اینست که

کما هدیناکم الی صراط مستقیم کذلک جعلناکم امة وسطا ابو مسلم محمد گفت بحرکت وجه تشبیه آنست که کما جعلنا کم قبلتکم وسطا و آن کعبه

لانها وسط الدنیا کذلک جعلناکم امة وسطا چنانکه قبله او وسط کردیم و آن کعبه است که میان عالمست شما را نیز امتی میانه کردیم و این وجهی

لطیفست و بعضی دیگر گفتند کاف تشبیهست بحال ابراهیم علیه السلام چند آیات مقدم ذکر او رفته است و این معطوفست علی قوله و لقد اصطفیناه

فی الدنیا کذلک جعلناکم و این وجه متصف و بعیدست جعل بمعنی تصییر بود تا ویل بر الطاف و توفیق تمام کردن یعنی ما کردیم

بلطف الطاف که شما امتی وسط شدید و شاید که جعل بمعنی حکم و تسمیه باشد چنانکه گفت و جعلوا الملائکة الذین هم عباد الرحمن

اناثا و کقوله و جعلوا لله اندادا ای جماعتی وسطا ابو سعید خدری و ابو هریره از رسول علیه السلام روایت کردند که وسطا ای عدلا

و این قول عبد الله عباس است و مجاهد و قتاده و ربیع و ابن زید است و بعلی آن عدل را وسط خوانند که عدل راست باشد

و آنکه راست باشد که جای او میانه باشد و یا اتباع آن بوجه میانه باشد نه اسراف و نه تقصیر و این را قول عرب است که زید فلان

وسط الوادی ای خیر موضع فیه و موضع فلان فی قومه موضع الواسطه من القلادة و در صفت رسول علیه السلام آمده است هو اوسط

قریش نسبا ای خیرهم و اعلمهم و مثل ازینجا که خیر الامور اوساطها و قال زهیر ؛ هم وسط یرضی الانام بحکمهم اذا نزلت احدی اللیالی بمعظم

کلبی گفت ای وسطا ای اهل دین وسط بین الغلو و التقصیر برای آنکه هر دو مذموم است هم اسراف و هم تقصیر اهل زبان این هر دو یاشد

بسندیده آنست که میانه بود که حق تعالی حکایت گفت رسول را و لا تجعل یدک مغلولة الی عنقک و لا تبسطها کل البسط و قال و لا تجهر بصلاتک

و لا تخافت بها و ابتغ بین ذلک سبیلا و قال و الذین اذا انفقوا لم یسرفوا و لم یقتروا و کان بین ذلک قواما سبب ترول این آیه

آن بود که جماعتی جهودان مرحب و ربیع و فقعه دیگر و معاذ جبل گفتند ما اسلم عدلیم و قوی و سطیم و قبله ما قبله پیغمبرانست و محمد علیه

و گفتی جهود ابو سحا گفتند که بگوید معاذ گفت دین ما حقست و ما امت عدلیم خدای تعالی این آیه فرستاد در برابر ایشان بیانکه بنزدیک ما امت محمد

امت معصوم علیهم السلام برای آنکه عدالت چند چیز هست یکی آنکه حق تعالی گفت من حکم کردم بعدالت شما فی قوله جعلناکم امة وسطا و آنکه عدالت

بعدالت و حکم کند الا معصوم نباشد بلی آنکه قاضی که حاکم وقت باشد بعدالت هیچکس حکم نکند تا او اظهار عدالت ندارد و آنکه او را بباطن

طرایقی بود حکم نکردی تا باطن در عدل نبودی جهت خدای جل جلاله عادلست بظاهر و باطن خلق حکم کند بعدالت کسی لابد باید تا اعلم

باشد ظاهرا و باطنا و آنکه چنین باشد جز معصوم نباشد دیگر آنکه گفت لتکونوا شهداء علی الناس و یکون الرسول علیکم شهیدا گفت

تا شما گواهان باشید بر مردمان و رسول علیه السلام بر شما گواه باشد پس آنکه که در برابر رسول گواهی دهد که بمنزله برابر او باشد

گواه آن نباشد که بعدالت که شرطست در گواهی برابر او باشد و این چنین نباشد الا معصوم دیگر آنکه گواهان حاکم وقت ظاهر

عدالت باشد که گواهان خدای عز و جل که در حکم گاه او گواهی دهند لابد باید که معصوم باشند اگر گویند این خطاب بجمله امتست گوییم

تخصیص کنیم بان ادله و قرائن که در این آیه و بیرون آیه هست و دیگر آنکه امت بمعنی عصبه و جماعت در قرآن بسیارست منها قوله

و من قوم موسی امة یهدون بالحق و منها قوله و من ذریتنا امة مسلمة لک و منها قوله تلک امة قد خلت و منها قوله منهم امة

مقتصدة الی الا یعنی کثیره و گفته‌اند وسط برای آن خواندمان که قول ایشان در پیغامبران عیسی علو نیست چون قول ترسایان در

مسیح و نصیب تقصیر نیست چون قول جهودان آنکه بیان کرده‌ایم تقدیم ایشان برای آنکه یم تاکواه باشد بر مردمان خلاف کرده‌اند که

۱۸۱

چه گواهی وچگونه گواهی دهند وبجا گواهی دهند عبدالله عباس ومجاهد وقتاده وربیع گفتند گواه پیغامبران باشند در قیامت بر تبلیغ
خدای عز وجل واین قول روایت میکند جابر عبدالله انصاری از رسول صلی الله علیه وآله که من وامت من در قیامت بر پشته بلند باشیم
معلوم ... باشد وهیچ امت نباشد والا تمنا کند که از ما باشد وهیچ پیغامبر نبود که امت او در تکذیب کنند والا ما برای او گواهی دهیم
ایشان گویند شما این گواهی چگونه میدهید وشما در عصر ما نبودید گویند الرسل پیغامبران خود شنیدیم وباور داریم وبعضی دیگر گفتند گواهان
باشند در دنیا درون من برای آنکه من اجماع ایشان حجت کردم واین قول نیز دلیلست بر آنکه معصوم باشند برای آنکه اجماع که حجت
برای حجت در هر عصری که قول معصوم از خارج نیست چنانکه در جای خود بیاید تفصیلش ان شاء الله قوله کذلک جعلناکم امة وسطا
هم در آخر تعدای علم ... بدین گردن ناولیتر بود وبعضی اختیار اجماع کردند وگفتند بدان ممیز اند ومفضلند بر سایر امم
وانتصار کفتیم اولیتر است برای آنکه علی الناس گفت که للناس که وجهان معنی داری دکر تقریر آنکه گفت ویکون الرسول علیکم شهیدا
وشهد علیه شهید له باشد واین عذر خواست بانکه چون قول ایشان در دین حجت خواهد بودن مثابت حکم باشد وراسا
هم چنانکه قول رسول علیه السلام ولا دست ... کردن باجماع چنانکه بقول رسول علیه السلام پس برای این علی گفت فی الوجهین جمیعا
یعنی در حجت ورسول واین جمله عند تامل هم دلیل میکند بر آنکه آیه مخصوص است بمعصومان واجماع برای قول ایشان حجت
ونیز این خبر که ابو کعب روایت کند که یک روز نزد رسول علیه السلام نشسته بود جنازه میگذرانیدند گفتند جنازه فلان خادم یک
نعم الرجل وثنا کفتند بر یکی رسول علیه السلام گفت وجبت واجب شد دیگری میاوردند گفتند جنازه فلان بئس الرجل بد مردی بود
این رسول علیه السلام گفت وجبت گفتند یا رسول الله چه معنی دارد که گفتی وجبت چه واجب شد قوله تعالی لتکونوا شهداء علی الناس
ومعنی از دو وجه یاد آید یکی وجبت الشهادة ووقعت موقعها که هر گواهی بجای خود افتاد ودیگر آنکه وجبت لاحدهما الجنة وللآخر
النار یکی را بهشت واجب شد ویکی را دوزخ یکی از این دو گفتند این نیز دلیلست بر آنکه گواهی در دنیا باشد در روایت که امیرالمؤمنین
وحسن وحسین علیهم السلام در این جمله بوده باشند تا رسول علیه السلام گفت قوله لتکونوا ... باشند در خبر آمده که یک روز امیرالمؤمنین
نشسته بود در مسجد کوفه عبدالله بن قفل التیمی بگذشت درع طلحه عبدالله بن ... علی گفت هذه درع طلحه اخذت غلولا یوم البصرة گفت
عبدالله این درع طلحه است که دعوی ... بی بینه وشاهد ... او منکر شد آنکه گفت یا تا بحاکم شویم که او برای حکومت نصب کرده
شریح حکومت پیش شریح بردند امیرالمؤمنین دعوی کرد عبدالله انکار کرد حاکم گواه خواست امیرالمؤمنین حسن علیه السلام را بیاورد تا گواهی داد
شریح گفت یک گواه حکم نکنم قنبر را بیاورد تا گواهی داد گفت بگواهی بنده حکم نکنم امیرالمؤمنین علیه السلام گفت قبحک الله یا شریح لقد جرت
فی حکمک ثلاثا در یک حکم سه بار جور کردی گفت چگونه گفت مذهب آنست امام که او خواهند که اسلم در دین خلق مأمون باشد وقول او
در دین حجت باشد بیشتر از این در گفتی بگواهی حسن حکم نکنم وبقول هر رسول علیه السلام گفت ... خیر خدای تعالی ... بندها
نوع ... رود داد که از قریش باشد وتا اقوی ... قریش داد ودوا ... خلاف ... وجه گواهی ام یکی گواهی ... حکم کرده
گواهی ... قریش یکی گواهی ... باشند وگواهی ... علی گواهی ... قریش است دیگر گفتی بگواهی بنده حکم نکنم ...
تا گواهی بنده بشنود ... ولایت علیه برای او ... باشد ... مقبول نباشد ... حکم ... خبر ... روایت
روایت کرده که رسول علیه السلام برای ما ... گروه ... طائفه ... در اینجا گفت ... ای ... این ...
بنا سبیه ... باشند گفتند ... یا رسول الله گفت ... شهدا الله بعضکم علی بعض ... الخیر ...
بفوی ویکون الرسول علیکم شهیدا رسول ... باشد ... وگواهی ... آن ... قوله ... علی هؤلاء
شهیدا ان شاء الله قوله وما جعلنا القبلة التی کنت علیها دو وجه قول گفتند محمد جریر گفت معنی آنست که وما جعلنا القبلة التی
کنت علیها تقدیر ... یعنی ما نگردیم تحویل این قبله که تو بر آن بودی یعنی بیت المقدس برای آنکه رسول علیه السلام اول روی

بر بیت المقدس کرد پس چون منسوخ شد فرض توجه با و توجه با کعبه روی با کعبه کرد وبعضی دیگر گفتند کان زائد است ومعنی آنست
که وما جعلنا القبلة التی کنت علیها یعنی کعبه که اکنون که آمد رسول علیه السلام بر آن بود ومعنی جعل فرض باشد بر قوله جعلت لک کذا ای
فرضت وبیت یعنی ... نکردیم ... وبیان نکردیم این قبله که تو اکنون بر آن یعنی کعبه ممکن است تفسیر آیه گفتن بر وجهی که دو وجه
ویاد ... واین جا دو وجه کرد ... آنچه آمده که رسول علیه السلام چون بکه بود روی با کعبه کردی واخبار بر این متظاهرات بعضی ها گفتند
روی با کعبه کردی از آن جهت که برابر بیت المقدس بود وتا بر ... بکعبه بودی ودوم بر بیت المقدس واین ممکن باشد بکه وبعضی دیگر گفتند
رسول را علیه السلام مخیر کرده بود در باب قبله تا هر کجا خواستی روی فراز کردی در روی مخیر بود بقوله تعالی فاینما تولوا فثم وجه الله
پس در ... روی با کعبه کردی وقتی بیت المقدس واین در بدایة اسلام بود در مکه وبعضی دیگر گفتند این مخیر وتعیین بمدینه فرمود پس بر آن
قول که روی با کعبه کردی در آیه ... احتیاج نباشد بحذف قوله تقدیر ... یاد ... وما نگردیم آن قبله که تو بر آن بودی در مکه یعنی کعبه الا
لیعلم واین قول قریب بصواب باشد بظاهر خود باند خلاف نیست که چون رسول علیه السلام بمدینه آمد روی به بیت المقدس میکرد نماز
خلاف در مدت است در اخبار چنین آمده که پیش از هجرت ... دو سال در مدینه روی ببیت المقدس میکرد تا چون رسول علیه السلام بمدینه آمد
شانزده ماه روی به بیت المقدس میکرد بروایت براء بن عازب وبروایت عبدالله عباس هفده ماه وبروایت سعید بن المسیب و... بروایت انس
نوزده ماه وبروایت معاذ جبل سیزده ماه چون رسول علیه السلام در مدینه فرمان خدای تعالی رسید ... بیت المقدس میکرد در ... وپیش از آن روی
بکعبه کردی جهودان ... وبیان ... بودند وخویشتن را بدان ... رسول ... رسول علیه السلام طمع با ایمان ایشان
در بست خدای تعالی قبله بگردانید تا رسول علیه السلام واصحاب رضی الله عنهم بدانستند که آن موافقت جهودان ... بود که ... چون قبله
بکعبه گشت جهودان ... بر گشتند ... دشمن وتبرا ... از خدای تعالی ... الا لنعلم من یتبع الرسول ممن ینقلب علی عقبیه
واین وجهیست در حکم خدای تعالی در قبله بگردانیدن واین وجهی معقولات وظاهر قرآن بر این دلیل میکند بعضی دیگر گفتند جهودان
میگفتند محمد بدین ما نیست ... روی ... قبله ما میکند ... گوید ... راحق تعالی قبله بگردانید
تا طمع ایشان منقطع شد ونیز ابهام ... بعضی دیگر گفتند رسول علیه السلام در مدینه روی به بیت المقدس میکرد ودر
دل آن بود که روی خواست که روی بکعبه کند که قبله ... بود ابراهیم علیه السلام را وآن گفت قدیم جل وعز ... فلنولینک قبلة ترضاها
برای رضاء او ... رضاء او ... ومواقف ... قبله بگردانید وجه هم ... قرآن با ... احقات ... اسباب
جمع باشند ... ایشان ... نیست ... جمع میان ایشان ... آنست کما قبله ...
... تا بدانیم که کیست که تبع تو خواهد کردن از آنک بر خواهد گشتن یعنی تا فرق بدانیم میان دوست ودشمن ومنافق
وموافق واین ... الذات ... باشد جواب ... آنست که این ... بمجرد ... است لفظ ابتلاء وامتحان
قوله تعالی الذی خلق الموت والحیوة لیبلوکم ایکم احسن عملا وقوله تعالی ولقد فتنا الذین من قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا
ولیعلمن الکاذبین ودر سورة الکهف لنبلوهم ایهم احسن عملا ودر این سوره ثم بعثناهم لنعلم ای الحزبین احصی لما لبثوا
این آیات بسیار است وجواب ... بود ... آنست که خدای تعالی صورة تکلیف صورة امتحان ... مکلفان معلوم
الا ... گرچه ... آزمایش ... چون صورة این بود اگرچه معنی ... حق تعالی ...
لفظ ... وجهی دیگر آنست که مراد بلفظ علم اختبار وامتحانست واز علم خواند ...
باشد ... علم حاصل شود ... توسع ... ومعنی ... تحقیق ...
دیگر آنست که الا لنعلم الا لیعلم ... ما دانستیم که کیست که متابعت رسول کند از سر ایمان وکیست که در آن منافق باشد پس ... شود
ومعنی آن بود که در سابق علم ما ... بود که تحویل قبله سبب هدایت قوی باشد وسبب ضلالت قوی وعرب لفظ مستقبل

بجای ما حق بنهید چنانکه گفت فلم تقتلون انبیاء الله والمعنی فلم قتلتم انبیاء الله برای آنکه ترا صد رسول پیغامبرانی بود ند که جهودان
ایشان را کشتند و چنانکه گفت ان تقول لشاعر فلقد یکون اخاهم ودنا نجع . و وجهی دیگر آنست که الا انتعالات و صحابات که علم ایشان را
علم خود خواند برای اختصاص ایشان بدو چنانکه گفت ان الذین یوذون اولیاء الله و چنانکه گفت فلما اسفونا ای اغضبوا یعنی اغضبوا رسول
و اولیانا پس قدیم تعالی تحویل قبله سبب طعن منافق و جاعوت منافقان کرد چنانکه آب که قوم طالوت را سبب امتحان کرد فی قوله ان الله
مبتلیکم بنهر لاجرم تا منافقان که دم منافق داند ند و مومنان مخلص جدا شوند چه مصالح بسیار در تکلیف بدین تعلق دارد چنانکه گفت
ما کان الله لیذر المومنین علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب قوله وان کانت لکبیرة ان مخففه است از ثقیله و تقدیر انها
کانت لکبیرة و این لام لازم باشد تا نفی و بیان نافیه کون خلاف کرده اند در آنکه این تا تانیث راجع با کجاست بعضی گفتند راجع
با نماز است که بقبله اول کرده اند و این قول ابن زیدست و بعضی دیگر گفتند راجع با قبله است یعنی بیت المقدس و این قول ابی العالیه
و بعضی دیگر گفتند راجع با کعبه است بعضی دیگر گفتند راجع با لفظ تولیات من قوله فلنولینک قبلة ترضاها قتاده و مجاهد گفتند
راجع است با تحویل القبله و این تاویل نیکوتر باشد باشد و وجه هست در کلام عرب که آن تحویل را تحویله تاویل باید کردن که ایشان
چون مضاف الیه مونث باشد و اگرچه مضاف مذکر باشد بجا و رده تانیث کنند کقولهم ذهبت بعض اصابعه و قول شاعر
ادا اینکه مضاف است با مونثی و آن مدینه است قوله وان کانت لکبیرة الا علی الذین هدی الله و این قبله که کعبه است با قول و این درعید الا کبیرة
و علیم یعنی دشوار الا بر آنکه خدای تعالی یا او الطاف کند که با آن الطاف اثبات کند بر هدایت ایمان شعبی گوید ما بیرم ایدیم شوند
حجاج بن یوسف بالشام و قرا شام از فرزندان مهاجر و انصار هر کسی بر سر خود بنشست حسن بصری درآمد و نزد حجاج تا بپای او
کرسی بیاورد و در پهلوی سر او بنشاند و آنگه روی با او کرد و او را اکرام تمام کرد آنگه در میان آن حدیث امیر المومنین علی را ماد او کردن گرفت
و با من تحقیق و وصف منقول دیگر کردم کردیم حسن بصری خاموش بود و هیچ نمی گفت حجاج روی با او کرد گفت یا ابا سعید درعلی
چگوئی گفت چه خواهی تا بگویم گفت دیگر چه هست گفت خدای تعالی میگوید و ما جعلنا القبلة التی کنت علیها الا لنعلم من یتبع الرسول
ممن ینقلب علی عقبیه وان کانت لکبیرة الا علی الذین هدی الله فعلی من هدی الله و من اهل الایمان و هو ابن عم رسول الله و ختنه علی ابنته و احب
الناس الیه صاحب سوابق مبارکات سبقت له من الله لا تستطیع انت و لا احد من الناس ان یحظرها علیه و لا ان تحول بینها و بینه چون حجاج این
امتحان کرد خلق را بتحویل قبله تا آنکه بجا و بماند و کی آنجا بشود و او از آنان بود که در هدایت و ایمان بود و پسر عم رسول بود و داماد و سابقه بود و خیر بود
بدین خلق با عاده او النخل تعالی سوابقی و نعمتهاء بود که تو و هیچ کس از فرمان آنان دفع نتواند کردن قوله و ما کان الله
لیضیع ایمانکم سبب نزول آیت آن بود که چون خدای تعالی قبله بگردانید جماعتی که بدان قبله با رسول علیه السلام نماز کرده بودند چون اسعد بن
زراره و البراء بن معرور و اینها ایشان بمرده بودند کسی از ایشان بیامدند و گفتند یا رسول الله آن نمازها که ما و ایشان بدان قبله کرده ایم
آن چه باشد و خدای تعالی قبله بگردانید خدای تعالی آیه فرستاد و ما کان الله لیضیع ایمانکم ای صلاتکم الی بیت المقدس خدای تعالی آن
نمازهای شما باطل و ضایع نکند که بیت المقدس که بعضی قتاده و عکرمه و ربیع است بعضی دیگر گفتند با این خود بسیاری ندیدیم که آنها را که
کردیم بعضی دیگر گفتند شما امروز که از خلق ماد که نمی بیت المقدس که ده ایم و شما آن نمازها را که ده بان قبله حال شما ای حال نماز شما
خدای تعالی احر ضایع نکند و ما کان الله لیضیع ایمانکم خلاف نیست میان مفسران در آنکه مراد بایمان نماز است اینجا خدای تعالی نماز را ایمان خواند
در این آیه برای تعظیم شان و موقع او از ایمان چه رکنی از ارکان ایمان نماز است چنانک رسول علیه السلام گفت الدین الصلوة و اعظم قدرها
من الدین عبد الله عباس گوید اول نسخی که در قرآن بود حدیث قبله بود حق تعالی این حکم منسوخ کرد و امر توجه به بیت المقدس و امر
بتوجه بمسجد الحرام زهری گفت اول منسوخ در سورة البقره حدیث قبلات است اگر گویند که این آیه منسوخ است با این آیات در قرآن هیچ آنکه
حدیث توجه به بیت المقدس تا گویند این آیات ناسخ آنست گوئیم اگرچه مفصل نیست مجمل هست فی قوله ولله المشرق و المغرب فاینما تولوا

ثم وجه الله دیگر آنکه بیان کرده ایم پیش از این که در تلاوت نباشد و در حکم شرع باشد شاید که منسوخ شود یا تلاوت یا حکم اکنون محمد بن
بر سر وجه بوده اند بعضی آنان بوده اند که با رسول علیه السلام بیت المقدس نماز کرده اند و بکعبه نرسیده اند چون براء بن معرور و اسعد بن زراره
جز ایشان و جماعتی آن بوده اند که نماز بیت المقدس در یافتند که با دعوت ایمان بیاورده بوده اند نماز ایشان که اتفاق در اجماع امت که بعد
با رسول علیه السلام نماز کرده اند با ثبیه امیر المومنین علی بود که او را المصلی القبلتین خوانده اند و ان مشاهیر ما قبل او کی آمیخت با اتفاق مخالف
و موالف ان الله بالناس لرؤف رحیم در رؤوف سه قراءت است رؤوف علی فعول و این قراءة نافع و ابن عامر و حفص است و حجت ایشان
قول شاعر است نطیع رسولنا و نطیع ربا هو الرحمن کان بنا رؤفا و رؤف علی فعل و این قراءة ابو جعفرست و رؤف علی فعل و این
فعل قراءة ابو جعفرست و رؤوف علی فعول و این قراءة باقی قراءات و حجت ایشان قول شاعر است ترى للمسلمين عليك حقا كفعل الوالد الرؤف
الرحيم و رأفت در رحمت بلیغ تر باشد از رحمت قد نرى تقلب وجهك في السماء سبب نزول آیه آن بود که جماعتی جهودان طعنه زدند و گفتند
که محمد دین ما را و اسلاف ما را عیب می کند پس چرا روی بقبله ما میکند کراوا اشر یعنی بجانب بیعت او قبله جد ما نبی و او ولد او بود
کعبه و مسجد الحرام بود که قبله پدرش ابراهیم بود جبرئیل را گفت این دشمنان را طعنه می زنند و مرا من آنست که روی بقبله پدرم آدم
جبرئیل گفت این دشمنان مرا طعنه میزنند و مراد من آنست من بنده تو ام چون تو از خدای بخواه تا اگر مصلحت داند قبله بگرداند سلام
از بیکار و انت بنان چیزی نگفت روی به آسمان میکرد اندی و انتظار در وحی میکرد اند و حاجت در دل میکرد اندی تا این آیه آمد و تا و ترکت
تا از پیش تر که جبرئیل آمد و آیه آورد قد نرى تقلب وجهك في السماء فلنولينك قبلة ترضاها فول وجهك شطر المسجد الحرام و رسول
فرمود تا روی بکعبه کرده اند و گفت که ما دیدیم تو را که بسیار چشم بر آسمان میکردی و روی می گردانیدی تا بدانیم تا رضای تو
قبله تو کردانیم فلنولینک ای لنحولنک الی القبله بگردانیم ترا با قبله که تو خواهی و بپسندی این قول مجاهد است و ابن زید و عبد الله عباس
و جماعتی دیگر گفتند جهودان مدینه گفتند محمد و اصحاب او نشناختند تا ما هدایة کردیم ایشان را رسول را علیه السلام این سخت آمد
از خدای تعالی در خواست تا قبله بگرداند و کا بد رسول علیه السلام این دعا بی دستوری که ده باشد جز او آنکه چون خدای فرماید و صلاح او
و صلاح مکلفان در آن باشد و گر چه ان ربی هو سمیع الدعاء و لو ان فوق باشد حسن بصری گوید خدای تعالی پیش از آن رسول را علیه السلام وعده داده
که من قبله تو حرام کردانید از بیت المقدس و گفته که حکم خانه جون جهودان زبان طعن دراز کردند حق تعالی گفت اکنون دعا کن تا من
اجابت کنم گفت یا خدای قبله پدرم ابراهیم آنکه صلاح دانی حق تعالی گفت فلنولینك قبلة ترضاها فول وجهك شطر المسجد الحرام
و هم گفت معنی آنکه وعده با ایمان کرد اینست آنست که خدای وحی کرد بر رسول علیه السلام گفت من توجه بیت المقدس منسوخ کردم و هنوز
وقت نماز نبود و نگفت روی بکعبه کن چون وقت نماز در آمد رسول علیه السلام بوعده با ایمان می کرد اینجا انتظار الوحی تا وحی آید که در آن
کتاب درست باشد و قبله تا وحی آمد که فول وجهك شطر المسجد الحرام تا بدانی که تأخیر البیان عن وقت الخطاب روا باشد عن وقت الحاجة
روا نباشد نگاه کن بیتوالم و حسن بصری و بعضی دیگر معتزله البیان چنانست که تا تأخیر البیان عن وقت الخطاب روا بود
و ایشان در تفسیر های خود چنین می رند و ایشان از طبقات اوائل اند و این هر دو قول از ایشان تصریح است بجواز تأخیر بیان از وقت
خطاب بوقت حاجت چنانکه قاعده مذهب ماست بعضی دیگر گفتند معنی وعده با ایمان آنکه دانست استیذان بود تا آگر جبرئیل آمد
و عده خواهد و سوال کند او سوال نکرده جبرئیل آمد که سوال کفایت کردند فول وجهك شطر المسجد الحرام اما قوله تعالی قبلة ترضاها
مراد رضای او نبود مگر آنکه رضای او موافق بود مصلحت را چون رضای او موافق صلاح او و مکلفان بود در تکلیف حق تعالی جل جلاله
تصریح کرد با مراعات رضای او که چرا اعتبار مصلحت خود معلوم بود حاجت نداشت بذکر کردن بعضی دیگر گفتند رسول علیه السلام دانست
با اعتبار حال که چون قبله کعبه بود اهل مکه و عرب با ایمان و اجابت رسول نزدیکتر باشند بدان میل بکعبه کرد و این نیز هم بشرط مراعات
مصلحت بود آنگه بیان کرد تو شاهد که قول وجهك روی بکن با جانب مسجد الحرام و اگرچه ذکر روی کرد مراد جمله او بود و لکن روی را در این باب

وجهی دیگر در معنی آن ...

حکایت حسن بصری با حجاج

عظمت شان نماز ...

تفصیل تحویل قبله

اختصاص بود آنکه توجه از همه جهت و روی بجانبی داده [illegible] بیشتر تتبع بآن جانب [illegible] تخصیص روی بآن سبب کرد اما شطر عبدالله
عباس و مجاهد و قتاده گفتند ای نحو یعنی بجانب مسجد الحرام و شطر الشی ناحیته و جانبه باشد قال الشاعر · فاظعن بالقوم شطر
الملوك حتى اذا خفق المجدح · ای نحوهم و نصب او بظرفیت · و ابو العالیه گفت تلقاء برابرش و ابو علی گفت وسطه و ربیعیان سجاده
گفت و المعانک شطر الشی نصفه باشد شطر نیمه بود و چون یک نیمه یک جانب روی بماند باشد [illegible] وجود از این بود جبرئیل
و کذلك اتفاق مسلمانان است که کرده روی بجانبی کنند از جوانب و اگر هر طرف که نکند و باشد نماز ش درست بود اگر نه بیان تعیین قبله
مختلف باختلاف احوال حاضران کعبه قبله آنکس است که او در مسجد الحرام باشد و مسجد قبله آنکس است که بیرون مسجد بود در حرم و حرم
قبله آنست که بیرون حرم بود از چهار جانب و اهل عراق روی برکن عراقی کنند و اهل یمن برکن یمانی کنند و اهل شام روی برکن شامی
و اهل غرب روی برکن غربی کنند این مذهب ماست و جمله فقیهان مخالف اند ما را اصحاب شافعی را خلافست در آنکه روی بعین کعبه
باید یا بجهت کعبه بعضی اصحاب او را مذهب آنست که روی بعین کعبه باید کردن و بعضی را مذهب آنست که روی بجهت کعبه باید کردن و این
مذهب ابو حنیفه است و اصحاب او [illegible] اهل عراق را تیاسر باید کردن [illegible] فقیهان را این مذهب نیست مگر که ابو یوسف در کتاب [illegible]
[illegible] مذهب آنست که [illegible] تیاسر باید کرد [illegible] و حیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره و هر کجا باشی روی بجانب او کنی [illegible]
[illegible] قبله آمد ما روی به بیت المقدس داشتیم در یک رکعت بودیم رسول علیه السلام [illegible] کرد [illegible] روی بکعبه کردیم و در روایت
[illegible] نماز بودیم [illegible] روی بکعبه آورد که رسول علیه السلام [illegible] روی بکعبه [illegible] روی بکعبه کردیم [illegible]
[illegible] و انس [illegible] رسول علیه السلام در مدینه ندا کرد تا اهل مدینه در آن شنیدند و روی بکعبه آوردند [illegible]
این حکم مقصور نیست بمدینه هر کجا باشی روی بمسجد الحرام کنی قوله و ان الذین اوتوا الکتاب لیعلمون انه الحق من ربهم [illegible]
[illegible] پیغامبر آخر زمان [illegible] که بیت المقدس [illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] و اقرار بآن [illegible] رسول علیه السلام [illegible]
[illegible] و بعضی دیگر گفتند [illegible] قبله حقست و تحویل او [illegible]
[illegible] دنیا [illegible]
خدای تعالی [illegible] قوله و لئن اتیت الذین اوتوا الکتاب بکل آیة ما تبعوا قبلتك [illegible] نزول آیة آن بود که جهودان گفتند [illegible]
[illegible] پیغامبران مقدم [illegible] ایمان آریم [illegible] این آیة تکذیب ایشان کرد و گفت [illegible]
[illegible] متابعت قبله تو نکنند و اگر ایشان را [illegible] متابعت
قبله ایشان [illegible] و هیچ کس از مسلمانان [illegible] جهودان و ترسایان متابعت [illegible]
[illegible] قبله مسلمانان کعبه است و قبله جهودان بیت المقدس و قبله ترسایان مشرق و لئن اتبعت اهواءهم [illegible] سبب نزول آن بود
که جهودان [illegible] گفتند [illegible] رسول علیه السلام [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] رسول [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] و قول ایشان [illegible] از جمله ظالمان باشی و بعضی دیگر گفتند خطاب با رسول است و مراد امت چنانکه
یا ایها النبی اذا طلقتم النساء و بعضی دیگر گفتند [illegible] خدای تعالی دانست که [illegible] چنانکه گفت لئن اشرکت لیحبطن عملك
و زجاج و اخفش گفتند کلام در [illegible] قوله و لئن اتیت و لئن اتبعت جواب [illegible] و الجواب [illegible]
[illegible] اعمال [illegible] فقوله عز و جل

تعیین قبله باختلاف [illegible]

تعیین [illegible] قبله 186

ذکر قبله اهل ملل و نحل

١٣١ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ
آنانکه کتاب دادیم ایشان را [illegible] شناسند او را چنانکه شناسند پسران خود را و جماعتی از ایشان پنهان میکنند
الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ · الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ · وَلِكُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَا
حق را و ایشان میدانند · حق از خدای تست مباش از جمله شک کنندگان · و هر کسی را قبله بود که او روی بدو آرد
فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
بشتابید بخیرات هر کجا باشید بیارد شما را خدای بهم که خدای بر همه چیزی تواناست
وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَمَا اللَّهُ
و از آنجا که بیرون شوی روی بجانب مسجد حرام کن و آن حقست از خدای تو و نیست خدای
بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ · وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا
غافل از آنچه ایشان میکنند · و از آنجا که بیرون شوی روی فراز کن بجانب مسجد حرام و هر کجا
كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ
باشید روی فراز کنید بجانب او تا نباشد مردمان را بر شما حجتی مگر آنان
ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي وَلِأُتِمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ
که ستم کردند از ایشان مترسید از ایشان و بترسید از من تا تمام کنم نعمت بر شما تا مگر شما راه یافته باشید
187 قوله الذین آتیناهم الکتاب یعرفونه [illegible] مفسران خلاف کردند [illegible] راجع است با کی قتاده و ربیع
و سدی و ابن زید گفتند راجع است با امر قبله یا با مسجد الحرام یعنی ایشان میدانند که مسجد الحرام قبله انبیا بوده است پیش از این و دیگر
مفسران گفتند ضمیر راجع است با محمد صلی الله علیه و آله و این اختیار امام است و ابو علی و ابو مسلم [illegible] تعالی یجدونه مکتوبا عندهم فی التوراة
و الانجیل گفت ایشان [illegible] محمد مصطفی را چنان شناسند که فرزندان خود را اکنون خلاف کردند بعضی گفتند مراد ایمان
ایشانست [illegible] و نعت و صفت و [illegible] پیغامبر آخر زمانست چنان شناسند که فرزندان خود را اکنون خلاف کردند [illegible]
[illegible] ظاهر [illegible] این قولست که [illegible] روایت میکنند [illegible] عبدالله سلام را
گفت [illegible] عبدالله [illegible] او را بهتر شناسم [illegible]
از [illegible] خدای تعالی [illegible] رسول [illegible] چنانکه [illegible]
[illegible] عبدالله سلام [illegible] محمد را [illegible]
[illegible]
حق تعالی [illegible] معرفت حاصل باشد [illegible] و ان فریقا منهم لیکتمون
الحق و هم یعلمون [illegible] ایشان [illegible] طمع ریاست [illegible]
از [illegible] مفسران [illegible]
[illegible] قول ربیع است و جماعتی مفسران [illegible] صلی الله علیه و آله و این قول عبدالله
عباس است و مجاهد و قتاده و ابو روق [illegible] عبدالله [illegible] حیی بن اخطب [illegible]
[illegible] رسول علیه السلام [illegible]
رسول علیه السلام [illegible]

بعواستند و برفتند فانشالم بالا معتد و لستان چگونه من بعنی ایشان رفتم با من منکر بیدند بالله بغایت دوست داشتند انکه عم با بدرم بکفت آری
بیدم و کفت ای عشیرة که توریة بر موسی انزل کرد عم کفت در دل خویش چکونه دیدی او را کفت عداوة و ما بقیت دشمنی او دیدم تا زنده باشم من بدان شخص
حیث رسول علیه السلام و کفت عبد الله بن عقدامه بن محجز روایت کند که چون رسول علیه السلام بمدینه آمد پدرم کفت بیا تا برویم و او را ببینیم و سخن
او بشنویم رفتیم او را یافتیم با جماعتی یهود و نیز بها متوجه بود ان حاضر ابن بود بیدر و برخی بیمار بابو بود در جمله جهودان رسول علیه السلام
دعوة بان جهودان کرد کفت بان خدای که توریة بر موسی انزل کرد شما در توریة صفة من و بعث من می یابید جهودان نور بشنا کرد
و جهودان آن بیکو بیمار بابو بود چون بذکر محمد رسید بند و حالت تا بتا کنان بر کفت این صفة و نعت تو کاوی خو ننده بیان بکی و لنا
اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله من کواهی میدهم که خدای یکیست و تو رسول و دلیل بکفت و بابیش خدا شد رسول علیه السلام صحابه را کفت
ولیکم اخاکم کار مرد را تنهایی کنید یعنی تجهیز و دفن او کنید حق تعالی زیادت بیان داد بر سبیل نهی و زجر کفت الحق من ربک فلا تکونن من الممترین
کفت حق آن است که خدای بیان کرد و بید آمد تا در شک نکنید خطاب با رسول است و مراد رسول در وجه رسول علیه السلام و نیز خدای تعالی امتحان
و او امرا و ما موررات را داشت و است رسول را علیه السلام ولا انکان اد و مرحمه کنند کسی با انان و آن کرده باشد یا خواهش کرده باشد انکه
ولا تمش فی الارض مرحا ولا تقف ما لیس لک به علم لئن اشرکت لیحبطن عملک این همه خطاب است رسول را و امت را ایاک در معلوم چنان بود که
ان تکرد و بیز تحقیق کردن چه بان فی مسلمی تعلق دارد و مکلفان را و نیز رسول را علیه السلام در آن لطف باشد و داعی کردن واجب اختیار
کردن نا ز فتیاح و لا مترین الشک و کذلک المریة قوله و لکل وجهة حسن بصری کفت معنی آن است که لکل اهل دین یعنی هر اهل دینی را قبله باشد که روی
در عبادت کنند و کفت چنانست که دیگر جای کفت لکل جعلنا منکم شرعة و منهاجا و بیکر مفسران کفتند وجهة ای قبلة یعنی اهل هر دینی را قبله باشد
هو مولیها کفت و ابو جعفر حال خطاب ای الله مولیها ایاها و معرفه باشعار کسی که رو بان قبله کرد چنین و چنین باشد ابرار گو
که کنند و مکرده ما ولیهم عن قبلتهم التی کانوا علیها این قول بعضی مفسران است و قول دیگر آن است که هو کنایت است از لفظ کل یعنی هو مولی
وجهه الیها ای مستقبل الیها یعنی هر کسی را قبله باشد که روی با آن کند و عبادت کند و ولیت الیه ای اقبلت الیه و ولیت عنه
اذا ادبرت عنه و اصل او من ولیته الیه اذا قربت منه و النفت به بدین دلیل و فیها تولی اینجا کما قال الله تعالی ثم ولیتم مدبرین و معنی آنست
که ثم ولیتم مدبرین در روایت که مفعول الکلام بیفکنده بود چه مفعول در کلام معتاد باشد بسیار بیفکنده و تقدیر آن باشد ثم ولیتموهم ادبارکم
و این درست تر است که کلام بالا و بظاهر خود میماند و تقدیر چنین باشد که هو مولیها وجهه او یجعل وجهه یلیها بدان انکه تولی متعدی باشد با دو
مفعول و فعل هو مفعول اول الله تعالی و من ترکم و سند و ابن عامر خوانده است هو مولاها ای مصروف الیها و در مصحف ابی است و لکل قبلة
هو مولیها و در مصحف عبد الله مسعود و لکل جعلنا قبلة هو مولیها فاستبقوا الخیرات بیاد روا با الطاعات یعنی پیشی کیرید و پیکدیگر را سبق برید
بخیرات و طاعات و تقدیر چنان است که فاستبقوا الی الخیرات الی سبق بعضکم بعضا الیها یعنی بعضی بر بعضی سبق برید بخیرات و طاعات
و معروف و خیر بکنید چنانکه در کفت تنافس علیکم بان حرب و من میان شما کرمان فی بعث خیر ما تاکل ای ابدا من بید الاشواکمر این ما تکونوا یات بکم الله
الکتاب هر کجا که شما یا ای کشتی یا ای اهل کتاب یات بکم الله یوم القیمة هر کجا باشید در مواضع متفرق و خدای تعالی شما را با هم آرد و جمع کند و برود
قیامت برای حساب و جزا که او بر همه چیز قادر است و من حیث خرجت حیث ظرف مکان بود و مبنی است بر ضم و در شاز قیه بفتح خوانند
و حیث بفتح تا کمانی که در این لغت و قوله تا او باشد که اصل او مبنی سکونست چون آخر ساکن بود و یا ساکن جمع ساکنین بود علی غیر
حد حرف صحیح ما قبل کردند بفتح را او انکه او اخف الحرکات است چون ایث و کیف و این و حیث لغتست و این قراة عبد الله است در شاذ
و کفتند مردی عبد الله است که کفت نماز کزاردی که نوعی که جه حیث بکند کفت ادرکم ای حیث و تقتا کفت هر کجا افتد بیر بجای حیث حوث کفت
و حیث ما کنتم هر کجا باشید حق تعالی در این آیه باز نمود حکم سابق حکم حاضر است در وجوب توجه بقبله چون متمکن باشد و چون
متمکن باشد تحری کند در حال ضیق و در حال سعة چهار جانب نماز کند چهار بار و کسی کان بنزد کرد حالها و بخالف حال الحاضر

جنانکه شاعر کفت در بعضی احکام مختلف است سایر باحاضر و مادر جیتما کا قرات خلاف آنکه در اینجا و بینا کر انجا زیاده است و در آن که کا
باشد هم چنین و معنی این انست که منع کنایت ما یعد و لیس الا که ما دکفتند و ما الی ما بعدها الا جاه خالص شود بفعلیه و مستقبل جزم شود که
جزم اینجا نیز افعالست و اما اذا نیجا اضراب کرا اینجا باشد و حیث و اذ جزم نکند و ما بعدها اینجا کنیم و اما این وجه چون مادر روایت
و ماشا جزم کنند برای آنکه ما زیادت در اینجا و آنه للحق من ربک و آن از خدای حق است درست یعنی تحویل قبله و این را دو معنی باشد یکی
آنکه حق است از خدای تعالی مصلحت و عمل کردن بدان واجب و دوم آنکه ثابت و مستقر است و منسوخ نخواهد شد نه بدانکه
چنانکه بیت المقدس بکعبه منسوخ شد و ما الله بغافل عما تعملون و خدای تعالی بیخبر نیست از آنچه شما کنید یعنی انکه اسلام آرند و بعرضه
تعرض و معصیات تا مکلفان بطاعت نزدیک باشند و از معصیت دور و ابو عمرو تعملیا خوانده یعنی فاعل نیست از آنکه جهودان میکفتند انجا
و کمان بجز قوله و من حیث خرجت اهل علم در تکرار این آیه سخن کفتند ابو علی میکوید فائده مختلف و موضع مختلف برای آیه اول آنست
که هر کجا بیرون شوی بنواحی و اقطار مدینه که وقت سفر رفته و بوی بیت المقدس که آن کردی چون انجا روی بکعبه کن و مراد بآیه دوم آنست
که چون سفرها دور کنی که از میان تو و کعبه مسافت بعید باشد باید که چه مسافت مانع نبود تا آنکه روی بکعبه کنی در هر دو حال و هر دو وجه
روی بکعبه آری چون چنین باشد و فائده موضع مختلف بود تکرار نباشد و ابو مسلم میکوید چون غرض مختلف شد تکرار نباشد یعنی
که در آیه اول بیان آن بود که روی بان قبله کردن هر کجا باشی حق است و آن فرمان خدا است و در آیه دوم کفت این حق که در آیه اول
مقرر شد هر کجا باشی بجای آر تا کسی را بر تو حجتی نباشد چون مورد و مقصد فائده مختلف شود تکرار نباشد و این هر دو وجه
نیکوست و اصم کفت مراد بآیه اول آنست که هر کجا باشی در مدینه بخصوصه و هر برای و مسجد و این نیز وجهی قریبست و قوله
لئلا یکون للناس علیکم حجة تا مردمان را بر شما حجتی نباشد اقتضاء میکند که محاجتی رفته باشد حسن بصری کفت مراد آنست
که هر کجا باشی روی بکعبه کن تا کسی بر تو طعن نزند چنانکه مشرکان عرب چون روی بر بیت المقدس داشتی کفتند رغب
عن قبلة ابیه از قبله پدر خود ابراهیم رغبت بنمود و سبک کرد چون روی بکعبه کردی کفتند پشیمان شد پس بر بناید
که او بناها آید قتاده و ربیع کفتند مراد آنست که جهودان طعنه زدند چون رسول علیه السلام روی از بیت المقدس بکعبه کرد
کفتند اشتاق الرجل الی قبلة ابیه و الی مولده و مسقط راسه و ابو علی میکوید مراد آنست که حجت کوینده روی از کعبه متابعت بکرد
از مشرکان و جهودان و منافقان بر تو باقی نباشد نکویند که این نه از فرمان خدا کرد چه اگر از فرمان خدا بودی بر کشتی
ازان و قول لئلا تقدیر آنست لان لا لام کی است دخل علی ان بفتح کرده لام را بجای الف یاء مفتوحه نوشتند و فعل و لام در علم
کردند یا قلب کردند بالام و لیس ادغام کردند و حجة فعلة من الحج و هو القصد یعنی القصد الی البیان و لا جرم حوار انجا
و روش را حجت کویند و محاجه مجادله را اینجا کویند که هر یکی متجادلین قصد صاحب خود کند بابطال حجة او الا الذین ظلموا
منهم علما خلاف کردند در نظم آیه و معنی الا و آنکه استثنا چیست و این ظالمان کدام اند مجاهد و عطا و قتاده و سدی کفتند مراد
ناس جهودانند تا جهودان را بر تو حجه نباشد در آنکه کفتند که هر جا قبله ما بودی و قبله تو نشناختی و امثال این حجت ها از آنکه
ما بکفتیم پیش از این و الا الذین ظلموا مشرکان عرب اند یعنی جهودان را بر تو حجت نماند باز محالات و طعنها که زدند مکر مشرکان
عرب و کرایشان را حجت ماند یعنی شبهه و شبهه را حجت خوانند برای مشابهت شبهه با حجت و خود برای اینکه شبهه خوانند
که با حجت ماند بحجت ملتبس توان کردن و شبهه عرب این باشد که کفتند رغب عن قبلة ابیه فیرجع الیه ازین قبله ابراهیم
بکردند و پس باز آمد و عن قریب بس بر بنا یدکه با دین ما آید و مشرکان را کفت منهم از ایشان یعنی جهودان برای آنکه
محمد صلی الله علیه و آله قد جمعهم و قولی دیکر آنست در این وجه که حجت بمعنی خصومت باشد چنانکه حق تعالی کفت لا حجة بیننا و بینکم
ای لا خصومة و کذا قوله فمن حاجک و اتحاجوننا و یحاجوکم هم بمعنی مجادله و مخاصمه است و وجهی دیکر در آیه آنست که ما

قبله نکردند از بیت المقدس بکعبه یعنی لیکون المجادله [illegible] تا هیچ از ناس بر تو حجتی نباشد و ناس درین وجه عام بود جهودان و مشرکان
و جز ایشان الا الذین ظلموا یعنی جحود و عناد کنند و لیکن آنکه حق روشن شود معترف شوند و عناد در میان ظلم باشد و تحقیق معنی
اینست که کسی را بر تو حجتی نماند مگر عناد و جحود و سبیل ظلم در محاجه و این قول اختیار مفضل و جمعی است [illegible] بعض التحقیق
و جمعی دیگر آنست که استثنا منقطع است و در وجوه بیشتر متصل بود و معنی او درین وجه لکن باشد و تقدیر کلام چنین بود لئلا
یکون للناس کلهم علیکم حجة الا الظالمین یعنی الجاحدین المعاندین و این چنان بود که کسی از ما گوید ترا بر من حقی نیست الا که ظلم کنی
و ترا بر من حقی نیست الا آنکه ظلم کنی و کدورت داری و ظلم حق نبود و در وی حجت نبود بل استثنا منقطع بود و استثنا منقطع آن بود که مستثنا
از جنس مستثنی منه نبود کقولهم ما بالدار احد الا الوتد و کقول الشاعر وبلدة لیس بها انیس الا الیعافیر و الا العیس و این قول [illegible]
قول دیگر آنست که لئلا یکون للناس علیکم حجة یعنی الیهود تا جهودان را بر تو حجتی نباشد بآن معنی که ایشان [illegible]
[illegible] قبله بکردانند از بیت المقدس بکعبه و این علامه را توقع میکردند [illegible] چون رسول علیه السلام [illegible] بیت المقدس [illegible]
کرده رسول خدا است که قبله او [illegible] تا آنکه آیه تحویل قبله آمد و خدای تعالی قبله بگردانید ایشان را [illegible] حاصل آمد [illegible]
[illegible] ایشان حق تعالی استثنا کرد [illegible] و ایشان [illegible] تولد [illegible] ابو عبیده گفت الا بمعنی
واو عطفست و تقدیر این بود و معنی او چنین بود لئلا یکون للناس الیهود علیکم حجة ولا الذین ظلموا یعنی کفار قریش [illegible]
جهودان را و مشرکان عرب را بر تو حجتی نباشد و گفت شاهد این قول شاعر است یعنی الا بمعنی واو عطفست [illegible]
[illegible] دار الخلیفة الا دار مروان [illegible]
للفضل و انشد الاخفش و ارى لها دارا باعفرة السیدان لم یدرس لها رسم الا رمادا هامدا دفعت عنه الریاح خوالد [illegible]
یعنی و رمادا هامدا تا معنی مستقیم شود و بیان این قول [illegible] که گفت در شما دخول [illegible] الی الذین ظلموا [illegible]
[illegible] یعنی مع [illegible] الی بمعنی مع کقوله تعالی من انصاری الی الله و المعنی مع الله معنی آیه چنین بود که لئلا یکون
للناس ای الیهود علیکم حجة مع الذین ظلموا من کفار قریش یعنی تا هیچ [illegible] را بر تو حجتی نباشد از جهودان و کفار قریش و این
[illegible] و جوه است محتمل با شواهد اشعار و قرآن کلام عرب والله ولی التوفیق و محل الذین [illegible]
الذین ظلموا بدل ناس بود و بعضی گفتند محل او نصب است بر استثنا فلا تخشوهم و اخشونی از ایشان مترسید [illegible]
و اخشونی از من بترسید [illegible] و لاتم نعمتی علیکم عطف است علی قوله لئلا یکون للناس علیکم حجة و لاتم [illegible]
[illegible] تمام کنم [illegible] و بدین حمل امیر المؤمنین علیه السلام روایت است که گفت تمام النعمة الموت علی الاسلام تمام
نعمت خدای بر بنده آن بود که بر اسلام بمیرد و هم از او روایت است که گفت نعمت شش است اسلام و قرآن و محمد و [illegible]
[illegible] در ... ست و ... باشد تمام نعمت خدای عز و جل [illegible] ولایت امیر المؤمنین است علیه السلام و قوله الیوم اکملت لکم دینکم
و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا و لعلکم در لعل شش لغت است لعل و عل و لعلّ و لعنّ و عنّ و لغنّ و معنی او [illegible]
[illegible] خدای تعالی واجب بود علی قول اکثر المفسرین [illegible] محتلف بود بکی بر اصل خود و آن معنی ترجی بود چنانکه لعل
زیدا منطلقا یعنی امید چنانست که زید رفته باشد و بمعنی استفهام بود [illegible] لعلک فعلت کذا [illegible]
[illegible] استفهام و بمعنی ظن بود چنانکه کسی گوید [illegible] فلان آمده است [illegible] لعل فلانا آمده است یعنی گمان چنین است
و بمعنی ایجاب آمد چنانکه کسی گوید [illegible] نماز واجب شد [illegible] لعل یعنی [illegible] قد وجب و فرزدق گوید این بیت
[illegible] لعل المنایا مرة ستعود [illegible] و بمعنی عسی بود کما قال تعالی لعلی ابلغ الاسباب اسباب السموات [illegible]
و بمعنی کی بود در معنی جزا واجب در قرآن باید بیشتر برین معنی بود ایجاب و دیگر جایها قال الله تعالی انظر [illegible] الایات لعلهم یفقهون ۱۹

کما یعنی [illegible] هم چنین است ای [illegible] و [illegible] و تحقیق این معانی را [illegible] چنانکه شاعر گفت
لعل [illegible] ای [illegible] سوف [illegible] الکریم [illegible] قبل السؤال ای [illegible]
یعنی [illegible] دربایست مقدم رفت از تحویل قبله و قطع حجت و حضور شکار [illegible] تمام نعمت بر شما [illegible]

۱۴۰ كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ

وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ فَاذْكُرُونِي

أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا

بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ

۱۹۱ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ

مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ

هُمُ الْمُهْتَدُونَ

قوله کما ارسلنا این کاف تشبیه است [illegible] اهل علم در آنکه تعلق بچه دارد بعضی گفتند تعلق دارد
بما قبل یعنی از آن است من قوله و لاتم نعمتی علیکم کما ارسلنا فیکم یعنی تا تمام کنم نعمت خود بر شما چنانکه فرستادم
در شما پیغامبری از شما [illegible] نعمتهای خدای جل جلاله [illegible] انبیاست قول دیگر آنست که تعلق دارد بقوله لعلکم تهتدون
و معنی آنست که لعلکم تهتدون بهدایة الله کما ارسلنا ای کما اهتدیتم بارسالنا فیکم رسولا منکم یعنی تا شما مهتدی شوید چنانکه
مهتدی شوید بپیغامبر فرستادن من قول دیگر آنست که تعلق دارد بما بعدها من قوله فاذکرونی اذکرکم مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم
چنانکه فرستادم در میان شما رسولی هم از شما یعنی آن جمله یاد کرد من شما را برحمت آنست که رسولی فرستادم برحمت محمد چو گفت
ابرهیم علیه السلام دو دعا کرد یکی آنکه ربنا و اجعلنا مسلمین لک و من ذریتنا امة مسلمة لک و یکی دیگر ربنا و ابعث فیهم رسولا منهم
حق تعالی گفت هر دو اجابت کرد دعاء اول بقوله و لاتم نعمتی علیکم و دوم بقوله کما ارسلنا فیکم رسولا منکم او مسلم گفت عطف است
علی قوله تعالی و کذلک جعلناکم امة وسطا کما ارسلنا فیکم و خطاب بفیکم و منکم با عرب است در او رسول [illegible] صلی الله علیه و آله
و علی آن او را با ایشان فرستاد و او را دانستند و شناختند که او من اکرمهم نسبا و اشرفهم بیتا و اطهرهم نفسا و ابعدهم من الذم و العیب
چه اگر او نه از شما بودی یعنی از ایشان [illegible] بودی بقبول قول او و گفتندی ما خود چه دانیم که این کیست [illegible] بانسبی دارد
[illegible] یا ثبت و کان الله رسول علیه السلام در میان ایشان زاد و نشو و تربیت او در میان ایشان بود ایشان بر احوال او مطلع
[illegible] هرگز چیزی نخواند و ننوشت و پیش هیچ استادی ننشست [illegible] که هیچ چیز نیاموزد و آن چهل سال بود [illegible] چون
قرآن بیاورد تا ایشان را هیچ شک و شبهه نماند که آن کتاب از نزدیک خدا است [illegible] چنانکه گفت تعالی و ما کنت تتلوا من قبله من

كتاب ولا تخطه بيمينك اذا لارتاب المبطلون قوله يتلوا عليكم اياتنا ويزكيكم ويعلمكم الكتاب والحكمة بجمله رجاى صفت رسول است عليه السلام ۱۹۲
اى رسولا يتلوا عليكم اياتنا ويزكيكم ويعلمكم الكتاب والحكمة ويعلمكم ما لم تكونوا تعلمون ابن رسول كه آمده است چه ميكند ايات من كه آيات
كتاب اوست بشما ميخواند وشما را تزكيه ميكند يعنى دعوت ميكند شما را با خلاق وافعال كه بدان نيك ومى رساند شما را بخوبى كه آنست كه او ميخواند
برزكا وطهارت شما چون بكاليفا ودعوتى آمده بر شما سمع وشنايى كه بدان او رسول كفت شما جمع كرد ووعده شما بسيار كند ميفرمود والف
والطهارة وحرمت كردن من تكالانزع ازانها وشما را كتاب ومعانى وتفسير واحكام او مى آموزد ونيز حكمت يعنى سنت وشريعت شما را مى آموزد
چيزى كه شما نا شنيده بوديد كه در جاهليت آمده بود پيغامبران كه بشما بودند ازوايت از انجيل وشرع عيسى فراموش كرده بوديد
ودر تذكرة وابه متذكر نعمت بر عرب وعجم بفرستادن رسولى موصوف باين صفات وعدايت دليل است بر بطلان قول آنان
كه كفته اند خداى را بجمع دانند وبعقول پيغامبر بيان كه حق تعالى با زنمود كه من رسول را بالقرآن فرستادم تا شما را بياموزد انچه شما ندانستيد
يعنى ازان شرعيات كه بعقل نشايد دانستن وما لا يفهم در عقل مقررات يا نظر ودلالة استخراج تواند كرد ودانستن ايمان بدو عقلى واولى
نظر قادر عقلى وبرين دليلات بر بطلان قول ايشان قيام كه حق تعالى كفت رسول انها الكتاب وسنت وشرايع آموزد وبيان ميفرمايد
اكر قياس ايشان معرفة شرعيات بودى اين منت بنوعى چه خود هر قياس كنند با نسق در تعليم رسول عليه السلام فاذكرونى اذكركم اين فعل
مجزوم است بجواب امر ولفظ معنى الشرط والجزاء ومعناه بمغفرة وعلما بسيار سخن كفته اند عبد الله عباس كفت اذكرونى بطاعتى اذكركم بمعونتى
بطاعتى يادكنيد تا شما را بمعونت يادكنم باتش قوله والمهوا الله والرسول لعلكم ترحمون فضيل عياض كفت اذكرونى بطاعتى اذكركم بثوابى باتش
ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات انا لا نضيع اجر من احسن عملا ولقوله جنات عدن ونيز قول رسول الله صلى الله عليه وآله كفت من اطاع الله
فقد ذكر الله وان قلت صلاته وصيامه وتلاوته القرآن ومن عصى الله فقد نسى الله وان كثرت صلاته وصيامه وتلاوة القرآن كفت هر كه
خدا را يادداشت بود وكرچه نماز كمتر كند وروزه كمتر دارد وقرآن كم خواند وهر كه خدا را بيازارد وخداى را فراموش كرده بود وكرچه نماز
بسيار كند وروزه بسيار دارد وبسيار قرآن خواند وبعضى كفته اند اذكرونى بالتوحيد والايمان اذكركم بالدرجات والجنات بدليل
قوله وبشر الذين آمنوا وعملوا الصالحات ان لهم جنات تجرى من تحتها الانهار اين كيسان كفت اذكرونى بالشكر اذكركم بالزيادة
قوله لئن شكرتم لازيدنكم وكفته اند اذكرونى على ظهر الارض اذكركم في بطنها اصمعى كفت اعرابى را ديدم بعرفات ايستاده ميكفت الهى
اليك الاصوات بفنون اللغات يسالونك الحاجات وحاجتى تذكرى على طول البلى اذا نسينى اهل الدنيا ميكفت يا خدايا اوازها از كسى
بتو بر لغتهاى مختلف از تو حاجتها ميخواهند وحاجت من آنست كه چون در زير زمين بوحشت فرود آيم كه خلقان مرا
فراموش كنند تو مرا ياددارى بعضى كفته اند اذكرونى بالطاعات اذكركم بالمعافاة بيانه قوله تعالى جل جلاله ما يفعل الله بعذابكم ان شكرتم
فاطمة بنت حسين وقيل اذكرونى في الخلاء اذكركم في الملاء بيادكرد در خلوت تا شما را يادكنم در جمع بيامرزش اكر ميفرمايد كه اذكره كه خداى
درجوعي كه ما قال انا عند ظن عبدى بى فليظن بى ما شاء وانا مع عبدى اذا ذكرنى فان ذكرنى في نفسه ذكرته في نفسى ومن
ذكرنى في ملاء ذكرته في ملاء خير منه ومن تقرب الى شبرا تقربت اليه ذراعا ومن تقرب الى ذراعا تقربت اليه باعا ومن اتانى يمشى اتيته هرولة
ومن اتانى بقراب الارض خطيئة اتيته بمثلها مغفرة ما لم يشرك بى شيئا كفت من نزد كمان بنده ام بمن كه هر چه خواهد بمن كمان برد واو را يادكنم
چون مرا يادكند كه مرا بنفس خود يادكند او را بنفس خود يادكنم واكر مرا در جمعى يادكند او را در جمعى به از ان يادكنم وهر كه بيك بدست بمن نزديك
شود بدستى بدو نزديك شوم وهر كه بيك دستى بمن نزديك شود بيك باز بدو نزديك شوم وهر كه پياده بمن آيد بدويدن باو شوم وهر كه با
پليدى كناه روى زمين بنزد من آيد بهمان قدر آمرزش بدو رسانم تا با من شرك نيارد وكفته اند اذكرونى في النعم والرخاء اذكركم في الشدة والبلاء
بيانه قوله فلولا انه كان من المسبحين للبث في بطنه الى يوم يبعثون ونيز قول رسول عليه السلام تعرف الى الله في الرخاء يعرفك في الشدة وليحا
با خدا آشنايى كن در خوشى تا ترا بشناسد در سختى سلمان پارسى كفت چون بنده در رخا يادكار باشد ودر بلا در مبتلى در رسد فرشتگان

سفيع او باشند كويند بار خدايا خادم حضرت توست وبنده درگاه توست او را بلاى رسيد بار خدايا اكر مصلحت دانى او را كفايت كرد
بدركاه آشنا فرياد ندارد وبلا رسيد وسنا ساكاه بدركاه آمد كرفتار كه ماراتى بيان كمال قد عصيت قبل وكنت من المفسدين اذكرونى في الشدائد اذكركم
في الجنة اذكرونى بلا غفلة اذكركم بلا مهلة اذكرونى في الدنيا اذكركم في الآخرة اذكرونى بالكرم اذكركم بالكرم اذكرونى بالمغفرة اذكرونى بالارادة اذكركم بالافا
اذكرونى بالاتصال اذكركم بالتفضل اذكرونى بالاخلاص اذكركم بالخلاص اذكرونى بالقلوب اذكركم بكشف الكروب اذكرونى بالايمان اذكركم
بالامان اذكرونى بالاسلام اذكركم بالاكرام عبد الله مبارك كفت سالها بنهاره بار خداى نو شنيدم در راه مكه وقطع افتاد از قافله باز ماندم ۱۹۳
بدو كفا شتر بود وانتم در كوكى باديدم مراهق ان كاه بيابان وانتها جامه مختصر پوشيده بود ونه زادى ونه راحله نه علفى نه ثامن رسيدم كه
اى جوان با كه شتافتى زاد تو چون وند تا كه چنين آمده در باديه ونه جون من منقطع شده كفت منقطع نشده ام خود چنين آمده ام كفتم
زاد وراحله وطعام وشراب بكجاست اشارة سوى آسمان كرد وخواست كه تا زاد محتاجان كم كفتم مرا با تو تشنه است اكر شربتى آب بدهى بود
من اين بكفتم اورنت در هوا اشارة كرد وقدحى آب بكرفت نزد آن هوا مستغيثا بالشيخ برف درانكه خوش وبنشاند وپيش من زد وكفتم من تجريه
با علم كفتم يا هذا اين با اينكها يا فتى كفت اذكره في الخلوات يذكرنى في الفلوات ربح اين بر آيه كفت فاذكرونى اذكركم ووالله
من شكر وعيب بر كرد كفت خداى تعالى ياد كنيد تا كند كار ياد كرده وكنا نا كر شكر ياد كرده وعذاب كند انا كر كفرنى نعمت تا كند سفيان
سفيان عيينه كفت نم رسلا در حنين بن كاهم كه خدا وجل جلاله كفت من بندكان خود را دادم كه اكر جبرئيل وميكائيل را داده بودى حق ايشان
كذار ده بود وبعلمهم دادكرونى اذكركم وعيسى عمران وحتى كه كره با موسى كفتا مرا بكو تا هم ياد كنم كه چون ايشان مرا ياد كنند من ايشان را
ياد كنم وياد كرد كه ايشان را بلطف خود چون حق تعالى ربنا يتجمع كرد ازميان ذكر وشكر وذكر را پيش كرده تا بدو بدل ومن بالله بدو عجز من اسا كرد بالله
ذكرى بود ونيكو ذكر ياد كرد واين بنود اصل عبادت كه هر ابنا بر آنست چه سكون النفس وطمانينة دل بر آنست قوله تعالى الا بذكر الله تطمئن القلوب
واين اوان واجب است كه مرد زاهد ولجبات حالى بود در وقتى دون وقتى وازوجوب اين حالى بود ابا بنى بظر لاحرم چنين فرمود عليه السلام
تفكر ساعة خير من عبادة سنة ووجه دوم آن بود كه تفكر كند در وعده ووعيد وثواب وعقاب تا دائى باشد وا با قعد طاعة ومعارف
باشد از معصية وجه ساخوا باشد در بيحمله براى انكه اعتقاد است از بيشانى بر كند شد وهم با بيان اسكار بيان است با ذكر
برتسبيح وتهليل وتحميد وتمجيد واما ذكر جوارح سائر طاعات باشد از نماز وروزه وحج وجمله عبادات وبراى آنكه حق تعالى از
آدينه ذكر خواند في قوله تعالى فاسعوا الى ذكر الله وذروا البيع واز جمله ذكر دعاست من قوله عليه السلام افضل الذكر الدعا وبعضى از
كفتند ذكر است ذكر الالاء وذكر الاسماء وذكر ربكم الارض والسماء اما ذكر الالاء فقوله اذكروا نعمتى وذكر نعمة الله عليكم وذكر الاسماء
قوله عز وجل واذكر اسم ربك وتبتل اليه تبتيلا واما ذكر الله عز وجل فقوله فاذكرونى اذكركم وذكر والله ذكرا كثيرا وسبحوه بكرة واصيلا
چون ذكر او كنى بسيار كن بسيار دوست ذكر او كران انبات باشد بى هى كه يدو حق تعالى چون فرشتكان ميفرمود يسبحون الليل والنهار
لا يفترون تا ابو سعيد خدرى كفت چون اين آية آمد كه اذكروا الله ذكرا كثيرا رسول عليه السلام چنان ذكر خدا ميكرد كه تا كافران كفتند
يحبوبه معاذ كفت عادل بحاجات حالة القمار وحالة اقعاد وحالت عند عدا وحين خداى ياد كند مختصر آمده فرزاد خود را با كند
مقنع را بدم درويش ومحتاج چون كه ما را بحقوق ياد كنند مقتدى بود عذر خواهند بود وهراه كفت كه خداى تعالى ميكرم اين ذكر بود كه هر كه
خواهد ذكر او كنى ونيع به وهر كه ياد كند ما را شنود وتا بايد وعجايب نه كفايت وبدم واو كفت هم آنست كه از دنيا بروم وراه من از وعده جز
نياده وحق آن كذر اوده باشد ذكر خداى وتحميد بر خويشتن حق كه اسم چيز سرچيز وچه داد ذكر بذكر ووفا بوفا وصحه صحه فاصحقى
ضجر الله كم قوله اذكر كه تا من ياد كنم ذكر خداى بنده او ودو چيز بود وكر آنك بالك بدو محسن فرمايد بر كه اهدى خود بر زبان پيغامبران ومن طلا
بر زبان فرشتكان ودر بلا علي وعيد با عتاب ثواب اميد كرانه در صاحب حسن عبد كفت شكر خداى چنين كه نه كدام كه الما كلقتى ذكر بر كوى بد
مواصع مخصوص تا من ذكر شما كنم اكر كر جان وجهال بذل با تشنى كردن تا الغاء رسد واجب بودى فكيف كه كويد من بر جل اذا حلات

کرباشی اذکروا الله قیاماً و قعوداً و علی جنوبکم اگر ایستاده باشی و اگر نشسته باشید و اگر بر پهلو خفته باشید کعب الاحبار گفت موسی علیه السلام
یا رب تو بندگان خود نزدیکی تا با تو سر گویند یا دوری تا ترا باواز بلند خوانند حق تعالی گفت یا موسی انا جلیس من ذکرنی من هم نشین آنکه ذکر کند
موسی گفت بار خدایا من بر حالی باشم بجنابت که ترا بدان حال ذکر کنم یعنی حالت جنابت و حالت قضای حاجت حق تعالی گفت اذکرنی علی کل حال اما
تاویل این خبر سوال کلیم بود که از زبان قوم باشد چنانکه ارنی انظر الیک و تفسیر جلیس من ذکرنی مبالغه باشد در علم با حوال بندگان و در جزا
که خدای تعالی حکایت کرد موسی گفت یا موسی چون ذکر من کنی باید که از دلها ... قوله خوف من لرزان باشد و دلت از عذاب ترسان باشد
و بعز من بعیادت سکون و اطمینان باشد و چون مرا خوانی دلت باید تا پیش از زبانت بود و زبانت در پی دلت باشد و چون
از پیش من باستی مقامت باید تا مقام ذلیلان و اسیران و حقیران باشد و آنکه بمذمت و ملامت با خویشتن کرده ملامت تو پر
و چون با من مناجات کنی باید که دل بر زبان موافق و زبان با دل بگیر صادق ... کن قوله و اشکروا لی حد شکر بیان کردیم که الشکر
باشد بنعمت منعم با خبر و تعظیم او و آن اعتراف هم چنین بدل باشد و بزبان و بجوارح و اصل اعتراف بدل است برای آنکه زبان
و جوارح معترف و بدل نبود منافق باشد و اگر بدل معترف بود و بزبان و جوارح مجری باشد و اما اعتراف بزبان برای
نعمت تحقیق باید تا او بداند که شاکر است و بنیز در نعمت خدای تا بر دمان اقتدا کنند و اما بجوارح با فعل عبادت باشد و این ملا
شکر بعد از این بنعمت جمیع منعم باشد که بر نعمت خدا و جلالت او کرانا عمل لغو باشد او بحق و قدرت و عزت و بقوت و کمال عقل و
استعمال کلام در باب مرد کرایات بیایدان شاء الله انکه موکد کرد بقوله و لا تکفرون یعنی بد ... فی الاوقات خلاصه ... شکر
نعمت من و اظهار آن بر خویشتن و احتراز کردن از نعمت نداشتن آن که حد چنین است که من ذکر او فقد شکره و من کتمه فقد
کفره قوله یا ایها الذین آمنوا استعینوا بالصبر والصلوة حق تعالی چون بندگان خود را بذکر و شکر خود امر کرد و وعده داد ایشان را
ذکر خود بندگی که ایشان کنند و طاعت و عبادت ایشان باشد بدان از ایشان دریغ نداشت بدانکه بی توفیق او بفعل طاعات نتوان مکر
لطف باشد و چون عمل طاعات کرده باشد توفیق باشد گفت بیاری خواهید از حق تعالی استعانت کنی و یاری خواهی از من بالصبر
والصلوة یعنی بصبر کنند اداء با لصوم والصلوة مراد صبر روزه است برای آنکه ضبط نفس است و او را نیز و گفت ... تعالی خانه
صبر خوانند فی قوله سلام علیکم بما صبرتم ای بما صمتم فی قوله و جزاهم بما صبروا ای بما صاموا و بعضی دیگر بعموم حمل کرده و گفتند صبر
از نفس کوتاه باشد صبر بر طاعت و صبر از معصیت و صبر بر مصیبت و حکایت بر عموم کردن اولیتر بود برای آنکه فایده را و وجوه تمام
در دو کرایة بیایدان شاء الله ان الله مع الصابرین که خدای با صابران است یعنی بنصرت و معاونت و لطف و توفیق و لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل
الله اموات عبدالله عباس گفت مراد کسانی اند که بدر شهید شدند و آن چهارده مرد بودند چون بدر کشته شدند گفتند فلان بمرد و فلان بمرد
حق تعالی این آیة فرستاد و نهی کرد ایشان را از گفتن این و خبر داد که ایشان زنده اند و ایشان چهارده تن بودند شش تن از مهاجر
و هشت تن از انصار اما مهاجران عبیدة بن حارث بن عبد المطلب بود و عمیر بن ابی وقاص و ذوالشمالین بن عمرو بن نضلة و عاقل بن بکیر و مهجع
بن عبدالله و صفوان و از انصار سعد بن خیثمه و قیس بن عبد المنذر و زید بن الحارث و تمیم بن حزام و رافع بن المعلی و حارثه بن سراقه
و معوذ و عوف بن عفرا ... علمای تفسیر را در احوال شهدا خلاف کردند عبدالله عباس و حسن بصری گفتند ایشان زنده اند ارواح و
اجسام با امداد و نشاط ... الخ زی بایشان میرسد و ایشان خرم اند از آنچه خدای بایشان داده چنانکه در دیگر آیت فرمود من قوله یرزقون
فرحین بما آتاهم الله من فضله و گفتند ارواح ایشان زنده باشد در رسد بایشان هر صبح و شام ... چنانکه بر ارواح آل فرعون
آتش عرضه میکنند فی قوله النار یعرضون علیها غدوا و عشیا و علما محققان ... قول او الله و اهل اخبار لفظ رواج
چنانکه روایة کرد عبدالله عباس که رسول علیه السلام در ذکر شهدا احد گفت ارواحهم فی اجواف طیر خضر ترد انهار الجنة و تاکل
من ثمارها و تاوی الی قنادیل من ذهب فی ظل العرش گفت ارواح ایشان در حوصله مرغان سبز باشد که از جویهای بهشت آب خورند ... ١٦٤

مراد بودن صوم از صبر چنانکه آید

و از میوهای بهشت خورند و با قندیلها شوند آویخته در سایه عرش و الفاظ اخبار در این معنی مختلف است و رخبار ... چنین است که ارواح
بهشت باشند و در بهشت زاند و قتاده فی گوید مساکن الصور جای ایشان بصورتهای است و ابوالقاسم بلخی گفت معنی آنکه خدای گفت احیاء آنست
که چون ایشان زنده خواهند شدن بقیامت عند الله خلقا را حشر کنند و بعضی دیگر گفتند مراد بحیوة ایشان آنست که ذکر ایشان و نام ایشان در دنیا
باند و ثنا بر ایشان کرده باشد چنانکه شاعر گفته است الفتی ذکر الثانی و لذة ما فاته و فضول العیش اشغال و نظائر اینه دلیل قوله اولیک
کعق ... بالحیوة معنی آنست که با عیش و احیا ... و ذکر این تخریج کرده بدانکه بزرگی جوهر ... و شاء ماء الله ... خدای با ایشان بود ... و مکان
باشند بروح و جسم و در خبرات از رسول علیه السلام که خدای عز و جل شهید را شش خصلت بدهد عند الله اول قطره از خون او بر زمین آید جمله
گناهان او عفو کند و جای او در بهشت باو نماید و جفت او از حور العین بدو دهد و از فزع اکبر ش ایمن کرداند و از عذاب گور ایمن باشد و حلی
ایمان بپوشانند و در حقیقه ایمان حلة و تاج وقار بر سر نهند و آن تاجی بود از یاقوت سرخ و هفتاد و دو جفت او از حور العین بدهد
و شفاعت او قبول کنند در هفتاد کس از خویشان او و در روایة دیگر عبادة بن صامت است از رسول علیه السلام و ابو هریره روایت کند از رسول علیه السلام
که زمین از خون شهید تشنه باشد تا دو حور او بهشت بشتابند و دو مرغ که بچه ایشان بر زمین افتاده باشد هر یکی حله ای از
حلهای بهشت قیمت هر حله با شد از دنیا و هر چه در دنیاست و هم ابوهریره روایت کند که اشکهای حبشی مثل ما کن نفره ... داشت آنکه شهید
صائم قائم بود و ... بدان بود که او در الجهاد رنج بکشید در سبیل خدا ... قیامت ... آید خون او ... باشد ... بوی مشک و
خدای تعالی او را ... کرده بود از آن ... سیل ... بهشت ... با آنکه ... خود ... باخبرت و اخبار در این معنی بسیار است قوله و لنبلونکم بشیء
من الخوف و الجوع خطاب با صحابه است خدای تعالی گوید ما امتحان کنیم و بیازمائیم شما را یعنی بنوعی از ترس ... عبدالله عباس گفت
خدای تعالی خبر داد که دنیا سرای بلاست و مکلفان در و مبتلا اند خطا و در بیع انس گفت مراد باین صحابه اند بعد هجرت در ابتدا بلا شدید
تکلیف بر ایشان تا غفلت مستحق ثواب عظیم شوند و معنی ابتلا ... در این شرح داده ایم حق تعالی گفت ... امتحان کنیم شما را بخوف قوله
عبدالله کفت ترس از دشمن و الجوع یعنی قحط و نقص من الاموال نقصان مال یعنی زیان در تجارة و هلاک مواشی و الانفس و الثمرات یعنی مرگ و القتل
گفتند اندر جهاد و گفته اند سرمایه و ... گفت خوف برای آن با حاله سخت کرد که جهاد باشد و آن با مرد خدای بود و بعضی مفسران تفسیر خوف
حرب کردند و خوف ... ایشان ... باشد از حرب و هم چنین ... و در فزع ... شاعر ایشان چند ... فزع ... یوم الروع ... کفتند ... یوم ... شد
قال الشاعر ان تحضر یوم الروع الفنا ... و ان ... کانوا ... لا ... علینا و قال ایضا ... مقادیم و صاوون ... فی الروع خطوهم بکل ... یقوی الشمس
یمان قال الشاعر ... یوم الروع منکم و ان کانت مسلم النصال وایه ... یعنی جهاد ... حرب ... جهاد کفار و این خود ...
باشد با ... و ... حاجت ندارد شافعی گفت بشیء من الخوف یعنی خوف الله و الجوع صیام شهر رمضان گفت بخوف ترس خدای ...
و کم ... بروزه ماه رمضان و بنقصان مال زکوة مال و صدقات و بنقصان مرگ و بیماری و بنقصان ثمرات و بیعها مرگ فرزندان
و فرزند زادکان برای آنکه فرزند میوه دل مادر و پدر باشد عبدالله مبارک گفت از ابو سیاره ابو سنان که گفتم ... فرزند
یافت نام او سنان که مرا با او گفت که رفتند من او را دفن کردم ابو طلحه الخولانی حاضر بود مرا گفت یا ابا سنان ترا بشارة دهم گفتم بلی گفت حدثنی
الضحاک بن عبدالرحمن عن ابی موسی الاشعری گفت مرا ضحاک حدیث کرد از ابو موسی اشعری که رسول صلی الله علیه و آله گفت چون بنده
فرزند بمیرد خدای تعالی فرشتگان را گوید بنده مرا فرزند او بستدی و میوه دل او را بستدی گوید بنده من حمد من کرد و استرجاع کرد گویند
بار خدایا ترا حمد کرد و استرجاع کرد گوید برای بنده من در بهشت خانه بنا کنید و نام بیت الحمد بنهید برای او در بهشت خانه بنا کنید
قوله تعالی و بشر الصابرین بشارة ده صابران را آنانکه بر این مصائب و بلیات صبر کنند و جزع نکنند و گفتیم صبر حبس النفس علی ما یکره
الذین اذا اصابتهم مصیبة آنانکه چون ایشان را مصیبتی رسد استرجاع کنند و با خدای گردند و گویند انا لله و انا الیه راجعون
ما خدای رابیم بعبودیت ... و انا الیه راجعون ... فی الآخرة ... ترجیع ... و ... ابو بکر ... گفت انا لله اقرار له بالملک ١٦٥

وانا الیه راجعون اقرار بحمل النفس بالهلاک گفت در وی دو کلمت دو اقرار است یکی اقرار است و بملک و یکی اقرار است بر خویشتن بهلاک
اقراری بعد کار و ما لکت و ما لکم بصیر تونا انا امالکه و قبلنا لا الله و باقی [illegible] خواند عکرمه گفت شمع رسول علیه السلام چراغی
برد گفت انا لله وانا الیه راجعون گفتند یا رسول الله این نیز مصیبت باشد گفت بلی هر چه مومن را برنجاند مصیبت باشد سعید جبیر گفت هیچ
امت را در مصیبت آن نداد ند که این امت را دادند کلمات استرجاع نبی که یعقوب راجعون آن مصیبت رسید گفت یا اسفی علی یوسف [illegible]
این کلمه داده بود [illegible] رسول صلی الله علیه وسلم گفت من استرجع عند المصیبة جبر الله مصیبته واحسن عقباه وجعل له خلفا
صالحا گفت هر کسی که عند مصیبت استرجاع کند خدای تعالی جبر مصیبت او کند و عاقبت او بر خیر کند و او را خلفی صالح دهد [illegible]
صلی الله علیه وسلم گفت هر که او را مصیبتی رسیده باشد و آن مصیبت یاد کند عند آن استرجاع کند خدای تعالی چندان مزد دهد که آن روز
که آن مصیبت رسید او را [illegible] ابو عبد الله [illegible] گفت چهار خصلت که هر کس که آن خصلتها در وی باشد او را
[illegible] بعضی یکی گفتن لا اله الا الله است و چون کاری کند استغفار کند و چون نعمتی بدو رسد شکر گوید و چون مصیبتی رسد
استرجاع کند و گوید انا لله وانا الیه راجعون عبد الله عباس گفت چون مومن [illegible] او را مصیبتی رسد رضا دهد و تسلیم و استرجاع کند
خدای تعالی او را [illegible] ام سلمه گوید از رسول صلی الله علیه وسلم شنیدم که گفت هیچ بنده مسلمان نباشد که او را
مصیبتی رسد [illegible] خدای تعالی [illegible] استرجاع [illegible] گفتن انا لله وانا الیه راجعون [illegible] اجرنی
فی مصیبتی واخلفنی خیرا منها [illegible] خدای تعالی عوض [illegible]
[illegible]
[illegible] گفت [illegible]
رسول علیه السلام گفت [illegible]
با خدای تعالی گفت [illegible]
[illegible] مصیبات موسی گفت بار خدایا [illegible]
[illegible] شکر کند و چون مصیبتی رسد ایشان را بگویند انا لله وانا الیه راجعون [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible] رسول علیه السلام استرجاع کرد و گفت انا لله وانا الیه راجعون ما گفتیم یا رسول الله این نیز مصیبتی باشد گفت
[illegible] مصیبت باشد [illegible] روایت کند که رسول علیه السلام گفت [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible] رسول علیه السلام [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] رسول علیه السلام [illegible] گفت یا رسول الله [illegible]
فرمان [illegible] رسول علیه السلام گفت الصبر عند الصدمة الاولی گفت [illegible]
که هر مصیبت [illegible]
پیش گرفت [illegible] بیتها خواند شعر صبرت وکان الصبر خیر مغبة وهل جزع یجدی علی فاجزع صبرت علی ما
لو تحمل بعضه جبال [illegible] تصدع ملکت دموع العین ثم رددتها الی ناظری فالعین فی القلب تدمع او را گفتم [illegible]
[illegible] گفتم عجب [illegible] مصیبتی [illegible] ایشان [illegible] پدر ایشان [illegible]
[illegible] من مشغول شدم [illegible] گفت [illegible]
دست [illegible] باید [illegible]

کفتم چنین حال [illegible] بسیار [illegible] او [illegible]
[illegible]
[illegible] گفتم [illegible] صبر [illegible]
[illegible] گفت [illegible] صبر و جزع [illegible]
کالذی فی الخلق کله ولیس المخلوق [illegible] تعودت مس الضر حتی الفته واسلمنی حسن العزاء الی الصبر ووسع قلبی للاذی [illegible]
[illegible] یضیق به صدری [illegible] من الله [illegible] امیر المومنین علیه السلام گفت ان صبرت جرت
علیک المقادیر وانت ماجور وان جزعت جرت علیک المقادیر وانت مازور گفت اگر صبر کنی [illegible]
[illegible] انس مالک روایت کند [illegible] رسول [illegible] روز [illegible]
رسول علیه السلام گفت [illegible]
یا فلان [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] رسول الله علیه السلام [illegible]
[illegible] ام سلیم [illegible]
[illegible] مسجد رفت [illegible] طعام [illegible]
گفت بیمار چون است گفت امشب ساکن [illegible] طعام پیش آورد [illegible] خواب [illegible]
[illegible] گفت یا ابا طلحه [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] انا لله وانا الیه راجعون والحمد لله [illegible] رسول علیه السلام [illegible] گفت بارک الله لکما فی لیلتکما
[illegible]
[illegible] رسول علیه السلام [illegible] گفت [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] فقلت انا بعزیک لا انا علی طمع من الخلود ولکن سنة الدین فی المعزی بباق بعد صاحبه
ولا المعزی وان عاشا الی حین [illegible] خطاب [illegible] گفت [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] گفت [illegible] یا غائبا ما یووب من سفره عاجله موته علی صغره
یا قرة العین کنت لی انسا فی طول لیلی نعم وفی قصره ما تقع العین کلما وقعت فی الحی منک الا علی اثره شربت کاسا ابوک شاربها
لا بد منها له علی کبره یشربها والانام کلهم من کان فی بدوه وفی حضره فالحمد لله لا شریک له فی علمه کان ذا وفی قدره [illegible]
حارث [illegible] گفت [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
گفت وکاتم وجدی [illegible] فکذا بل علیهن الحزن وقال الحزن [illegible] خلقه [illegible]

ترید بلی فی کل یوم ولیلة وحتی کما تبلی وانت تحب. ولاخبار واشعار درین معانی بی نهایت واین کفایت اینجا اولئک علیهم صلوات
من ربهم ایشان آنانند که برایشان صلوات از خدای ایشان. عبد الله عباس گفت ای مغفرة مراد صلوة اینجا مغفرتست ابن کیسان گفت صلوات
اینجا ثناست و بعضی گفتند صلوة از خدای رحمت باشد و تکرار برای اختلاف لفظین است چنانکه حطیه گفت. الا حبذا هند وارض بها هند وهند
اتی من دونها النأی والبعد. و مراد از صلوات نعم گفت [illegible] وایشان [illegible] واولئک هم المهتدون وایشان راه
یافتگانند یعنی رحمت و ثواب و گفته اند الی الحق والصواب و گفته اند بکلمه استرجاع و بعضی صحابه چون این آیة خواندی گفتی نعم العدلان و
العلاوة گفتی نیک دو لنگست یعنی صلوات و رحمت و نیک سربار است یعنی هدایة [illegible] در تفسیر اهل البیت آمده که این آیات در حق اهل
البیت است از صادق علیه السلام روایتست که او گفت سبب نزول آیة آن بود که چون خدای جل جلاله این آیة فرستاد واذ ابتلی ابرهیم ربه بکلمات
فاتمهن رسول علیه السلام گفت نعم الخلیل ابرهیم ابتلی فصبر واعطی فشکر ولولا انی اخاف علی عترتی لسالت الله لهم الامامة و لهم والدنیا
فانهم خلقوا للاخرة وخلقت الدنیا لهم گفت نیک خلیل بود خدای را ابراهیم ابتلا کرد [illegible] صبر کرد و عطا داد و شکر کرد و اگر نه [illegible]
[illegible] بر عترة خود می ترسم از خدای در خواستمی تا ایشان را امامة دادی و لکن ایشان را با دنیا چکار که ایشان را برای آخرت آفریده اند و دنیا برای
ایشان جبرئیل آمد و این آیة آورد ولنبلونکم بشیء من الخوف رسول علیه السلام علی را بخواند و این آیة برو خواند و او گفت [illegible] کلمات
کلمات ابرهیم فی الشمس والقمر کلمات توات و کلمات ابراهیم آفتاب و ماه بود ولقد سبقت اجابة الله مسئلتی و اجابت خدای تعالی
سبق بود سوال مرا یعنی این کلمات [illegible] امتحان کرد چنانکه ابراهیم را بآفتاب و ماه یعنی قوله تعالی فلما جن علیه اللیل راه
کوکبا الایات الی قوله انی وجهت وجهی [illegible] امامت داد [illegible] ابتلا کرد باین چیزها و [illegible] ما را
نیز امامت داد [illegible] و اجابت او سابق شد [illegible] بشیء من الخوف یعنی ترس و عرب [illegible]
از حرب [illegible] شده و [illegible] امتحان [illegible]
[illegible]
[illegible]
حبیس بن الطعام [illegible] ولا نعمی [illegible] خدای عز و جل
[illegible]
ونقص من الاموال [illegible] و عطا [illegible]
بعضی [illegible] گفتند ونقص من الاموال [illegible] اولئک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
گفت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

تفسیر اهل البیت

[illegible]

صادق

صادق علیه السلام پرسید [illegible] تحریم صدقات برایشان گفت ان الله تعالی [illegible] اموال الناس گفت خدای تعالی [illegible]
[illegible] منعوا الدنیا [illegible] گفت دنیا از ایشان [illegible]
ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible] عباس [illegible] رسول علیه السلام [illegible] حسن [illegible] حسین [illegible]
حق تعالی [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علی [illegible]
[illegible] جواب [illegible]
من ازواجکم واولادکم عدوا لکم [illegible]
[illegible] وبشر الصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبة [illegible] صادق گفت علیه السلام [illegible]
[illegible] گفت انا لله وانا الیه راجعون [illegible]
[illegible] اولئک علیهم صلوات من ربهم ورحمة [illegible]
[illegible] سبحان الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الکتاب [illegible] علی بن موسی الرضا [illegible]
[illegible] العباس [illegible] اولئک هم المهتدون [illegible]
[illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله
[illegible] امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام [illegible] علیهم السلام [illegible] قوله تعالی عز و جل
١٥٣ إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ
[illegible]
بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا
[illegible]
مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ
[illegible]
اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُوا فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ
[illegible]
وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ
[illegible]

اللهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ۞ خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ

خدای و فرشتگان و مردمان همه همیشه باشند در لعنت نه سبک کرده شود از ایشان عذاب و نه ایشان را زمان دهند [illegible]

ابن ایت قوله ان الصفا جمع صفات باشد و آن سنگ نرم باشد قال امرؤ القیس لها کفل کصفاة المسیل ابرز عنها جحاف مضر

یقال الصفاة و صفا مثل حصاة و حصی و قطاة و قطا و نواة و نوی و گفته اند الصفا واحد است [illegible]

[illegible]

هر که گفته حج درست باشد و گفته اند آن است [illegible] مذهب فقها چنین است [illegible]

و ابو بکر الصیرفی من اصحاب الشافعی [illegible]

[illegible]

هر که طواف سنت کند بعضی دیگر گفتند مراد آنست که هر که عمره سنت کند فان الله شاکر علیم خدای تعالی سعی وی شکور کند مراد شکر از خدای تعالی مجازات
و مکافات و مقابله بخیر باشد و اما شکر خدای آن را لطیف تر لفظی گفته باشند تا مکلفان را لطف شود بطاعات و دانا است یا عملی نیکی که او بهر اداء
و بسیار و پنهان و آشکار پوشیده نماند قایل باشد که مکلف که اگر عمل او دیرتر بیکدیگر پوشیده نیست و گفته‌اند معنی شاکر در خدای تعالی آن باشد
که قلیل الیسیر و یعطی الکثیر اندک را بپذیرد و بسیار بدهد من قولهم دابة شکور و فرس شکور بیشتر از علف خویش باشد و علیم
یعنی عالمست باخلاص مخلصان و نفاق منافقان و ریای مرایان ان الذین یکتمون ما انزلنا من البینات آنان که پنهان میکنند
یعنی رؤساء احبار جهودان آنچه ما فرستادیم از تورات و احکام حلال و حرام و حدود و فرایض و الهدی نبوت رسول صلی الله علیه و آله
کلبی گفت از عبد الله عباس که این آیه در کعب اشرف و کعب اسد و عبد الله صوریا آمد که ایشان احکام تورات پنهان کردند و نعمت و حطام
دنیا را گفت از عبد الله عباس که سعد معاذ و معاذ جبل جماعتی احبار را گفتند شما هیچ ذکر ابن محمد در تورات یافتید
نه خدای تعالی این آیه در حق ایشان فرستاد و اگر حمل کنند بعموم اولی تر باشد و اگر درست شود که آیه در حق بعضی آمده
که حکم او متعدی باشد بدیگری و لکن بدلیل عطا گوید ابو هریره گفت لو لا آیة فی کتاب الله ما حدثتکم شیئا ابدا و بعضی روایه لولا آیتان
فی سورة البقرة ما حدثتکم شیئا ابدا گفت اگر آن دو آیه نیستی در کتاب خدا در سورة البقرة من هیچ حدیث نکردمی شما را گفتند و آن آیه کدام است این آیه
بخواند و در روایت دیگر او از حران کرا گفت بکی زی معروف نهاد یعنی نماز یاد کن اگر گفت اگر نه آیتی هستی در کتاب خدای من حدیث نکردی
شما را حجر از احبار در رسول علیه السلام رسول علیه السلام گفت هر که ابداء و عمی نیکی باز کند و فایده نکند و دیگری باز بدهم چنین کنند حق تعالی
ان کاه مراد گفت اللهم نافع این نماز بیمار نرد گفتند آن کدام است این آیه برخواند و چند صحابی روایت کردند این اخبار چون انس
و جابر و ابو هریره و عبد الله مسعود که رسول علیه السلام گفت من سئل عن علم یعلمه فکتمه الجم یوم القیامة بلجام من نار و بدیگر روایت
جی بر یوم القیمة ملجما بلجام من نار و بدیگر روایه لقی الله یوم القیمة ملجما بلجام من نار و در جمله معنی آنکه هر کسی که علمی داند و دانا آن را پیش
پنهان کند فردای قیامت او را بیارند لگامی از آتش بر دهن او کرده و عبد الله عباس روایت کند از رسول صلی الله علیه و آله که گفت
علمای این امت دو مرد باشند یکی آنکه خدای جل جلاله او را علم داده باشد او برد مردمان بذل کند و بخل نکند و بدان دینی طمع ندارد
و بهای اندک نفروشد و آن باشد که برای او ماهیان دریا و مرغان هوا و دواب زمین استغفار کنند و کرام الکاتبین هم چنین و با
پیش خدا شود و شریف و بزرگ باشد که خدای تعالی او را علمی بدهد او بدان علم بخل کند و بندگان خدای و بدان طمع بستاند و بها
بفروشد فردا قیامت او را بیارند لگامی از آتش بر دهن او کرده بر مجمع قیامت و فرشته بر او ندا کند این فلانست پسر فلان خدای تعالی او را
علمی داد در دنیا او بر بندگان خدای بدان بخل کرد و بدان طمع گرفت و بها فروخت او را هم چنین معذب میدارند تا خدای تعالی
از حساب خلقان بپردازد این اخبار جمله دلیل میکند که آیه بر عموم است هر کسی که چیزی از علم دین پنهان کند داخلست تحت
این آیه و ایاکی که اشکال اینست در آیه سوره و سوره البقرة و کتمان ترک اظهار چیزی باشد با حاجت بدان قوله البینات در عموم او
داخل باشد هر چه خدای تعالی فرستاد آنک بها دو حق به پیغامبران بیرون کتاب و قوله و الهدی جمله ادله و بیان از دلالات عقل و شرعی
داخل باشد و دلیل از جمله و وعظ و کفایت اعنی بیان کردن و تعیید و تقریر بیان ادله کردن بحسب حاجت چون بعضی بیان هم آمد
انها فی یوم من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب پس از آنکه ما بیان کردیم برای مردمان در کتاب یعنی پیش از آن که ما بیان کردیم که ما حلال
باشد که پنهان کنند چنان شود در کتمان علم ما پوشیده شود بر ایشان در کتابها بیان کردیم تا پوشیده نباشد در مردمان منتفع شوند چون
حال چنین باشد کتمان ترک حال بود هر که چنین کند اولئک یلعنهم الله ایشان باشند که خدای بر ایشان لعنت کند و لعنت کنندگان و اصل لعن
طرد و ابعاد باشد چنانکه بیان کردیم من قول الشماخ و قد ذعرت به القطا و نفیت عنه مقام الذئب کالرجل اللعین
ای المطرود المبعد در شرع مراد با او ابعاد باشد از رحمت و ثواب و قوله و یلعنهم اللاعنون قتاده گفت فرشتگان را خواست و بعضی مراد

مؤمنان از عطا گفت جن و انس از مجاهد گفت هوام زمین است حتی العقارب و الخنافس عبد الله عباس گفت هر چه از زمین است مگر جن و انس
ضحاک گفت چون کافر را در گور نهند فرشتگان سوال پیاپند و از او گویند من ربک و من نبیک و ما دینک خلایق گیت و بعامه گیت
و دینت چیست گوید ندانم بطرف آتش بدست داده او را از آن چندان که همه خلایق بشنوند مگر جن و انس هیچ چیز نباشد که او را برو
و لا او را لعنت کند فذلک قوله اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون عکرمه و ابن کیسان گویند که در بیت کند الله گفت فی الدنیا اهل
که در دنیا هم چنین ناداران یعنی عبد الله مسعود گفت هر آن دو کس بیکدیگر لعنت کنند بر آسمان شود و پس فرود آید آنگاه لعنت که هر دو باشد
مستحق نباید بدان کس که لعنت کرده باشد او نیز مستحق نباید بجهودان که در دنیا فذلک قوله و یلعنهم اللاعنون مجاهد گفت بهایم اگر قحطه سخت
لعنت کنند چون قحطی بدید آید گویند بشوم گناه و شومت که بادان از ما باز گرفتند قوله الا الذین تابوا مگر آنان که توبه کنند حق تعالی چون و عید
بعایت رسانید بوشعه کان پنهان کنندگان را خواست تا بیکبارگی نا امید نشوند و بدانند که ایشان را طریق هست بخلاص خود و متمکن بودند
برای تکلیف از آن خویشتن برهانند گفتند از آن مهرهست مگر آنان که توبه کنند از آن گناه متقدم یعنی کتمان صفت رسول علیه السلام
و اطلاق کردن بر عموم آنکه و جمله گناهان اولی تر باشد و بیان کردیم که توبه پیشمانی باشد بر گذشته و عزم در آینده بر آنکه مثل آن نکنند
و اصلحوا و عمل خود را باز اصلاح کنند فیما بینهم و بین ربهم که از میان ایشان و خدای باشد با صلاح آوردند اصم گفت ان خواست که اصلاح کنند
بعد الیخرج فساد کرده باشند بجهل و بیمنا و بیان کنند آنچه کتمان کرده باشند از صفت رسول علیه السلام او را بهم محمد جریر گفت بین یعنی
توبه و اخلاص کنند با خلاص عمل قال الله الذی یکره ایشان بکفر و عمل باطل دیده باشند ایشان ایمان و عمل صالح ببینند فاولئک اتوب علیهم من
توبه ایشان قبول کنم بیقال تاب العبد الی الله و تاب الله علی العبد و انا التواب الرحیم بیان این کرده شده پیش از این الا ان گفت کلمه را که
و توبه کند آن الذین کفروا و ماتوا و هم کفار و لو او بحطف و هم حال گفت آنان که بکفر مقام کنند تا بمیرند اولئک علیهم لعنة الله
انان باشند که لعنت خدای بر ایشان باشد و لعنت فرشتگان و لعنت مردمان جمله قتاده و ربیع گفتند مراد بناس مؤمنانند خواست ابو العالیه گفت
این در قیامت باشد که کافر ابتدا بعد او خداش لعنت کنند و پس فرشتگان و الکه مؤمنان سدی گفت هیچ دو ملعون نباشد که یکدیگر لعنت
و لا لعنت ایشان با کافران گردد لقوله تعالی الا لعنة الله علی الظالمین برای آنکه کافر نیز حظا ملحدانست و لعنت از خدای تعالی عقوبت باشد عقل
انج عقوبات باشد و سبیل عقوبت باشد که قوله تعالی فان علیک لعنتی و که قوله الا لعنة الله علی الظالمین و اگر بعقل او ابد مستحق لعنت باشد از
رحمت و ثواب بهشت چنانکه بیان کردیم و اما آن آنچه عقل باشد بروجه فرین خالدین فیها تخفیف و بحال آن که و تیم الجامو تخلید باشد
بقا خدای تعالی تخفیف عذاب بکند ایشان را در آن خلاف کردند بعضی گفتند ضمیر عائد است با لعنت و بعضی گفتند بادوزخ ایشان
بدیگر آیند در عذاب بر ایشان ببرانید و تغییر نکنند از صنف عذاب از انتقاص و تقریب باشد و لا هم ینظرون بعضی گفتند آن
نظرت و نظر رحمت باشد خدای عز و جل و بعضی گفتند از انتظارات و آن امهال باشد و ایشان را مهلت ندهد و از آن کذا بدهاتوی
و اما علی که توبه کنند و بیشتر معذرت بازنداز انتظارات بعضی امهال و در این دلیل است بر آنکه بقیامت تکلیف نباشد و توبه نباشد خلاف
آنکه بجا گفت و ایمان سود ندارد و توبه قبول نکند برای آنکه در جمله سود بدو واقع نبود و خلایق الجامل باشد بدو و جهی یکی عزی
عظیم حاصل یکی منفعتی عظیم حاصل بدیا ایمان و توبه را وقوع و قبول نباشد برای الجا قوله تعالی عز و جل
١٥٨ وَإِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَٰنُ الرَّحِيمُ ۝ إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ
و خدای شما یک خدایست خدای نیست مگر او بخشاینده بخشایشگر در آفرینش آسمانها
وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ
و زمین و آمد شد روز و شب و کشتیها که می رود در دریا بانچه سود دارد
النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا
مردمان را و آنچه فرستاد خدا از آسمان از آب زنده باز کرد بدان زمین را پس از مرگ

وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ

و پراکنده درو از هر جانوری و گردانیدن بادها و ابر فرمان برداری که میان آسمان و زمین

لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ

آیاتی هست مر مردمانی که خرد دارند و از مردمان کسی هست که گیرد بجز خدا همتایان دوست دارند ایشان را

كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرَوْنَ الْعَذَابَ أَنَّ

چنانکه دوستی خدا و آنانکه ایمان آوردند سخت‌تر دوست دارند خدا را و اگر ببینند ظالمان چون ببینند عذاب که

الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذِينَ

قوت خدای راست همه و خدای سخت عذاب است چون بیزار شوند آنان که پیروی کرده باشند ایشان

اتَّبَعُوا وَرَأَوُا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا

که پیروی کنند و ببینند عذاب و بریده شود بایشان رسنها و گویند آنان که پیروی کردند

لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا كَذَلِكَ

اگر هیچ ما را باز گشتی بود تا بیزار گیریم از ایشان چنانکه ایشان بیزار شدند از ما همچنین

يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ

بنماید ایشان را خدا کارهاشان اندوهها بر ایشان و نیستند ایشان بیرون آیندگان از دوزخ

۲۰۳

قوله والهکم اله واحد اسماء بنت یزید روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم گفت نام بزرگترین خدای در سورة البقره است فی قوله تعالی والهکم اله واحد و در سورة آل عمران و مغیره بن سبیع العجلی روایت کند که هر کس که وقت آیه از سورة البقره بخواند هیچ جنی نزدیک وی نیاید چهار آیه از اول سوره و دو آیه میان قوله والهکم اله واحد و آیة الکرسی و سه آیه از آخر سوره حق تعالی بندگان را ذکر فرمود وحدانیت خود کرد در آیه اول توحید گفت و در آیه دوم الله آن گفت قوله والهکم اله تعالی بالذات یعنی معبود شما یعنی مستحق عبادت شما چه لفظ اله مشتق از الوهیت ولی عباده بود چنانکه بیان کردیم در آیه التسمیه و خطاب این آیه با جمله مکلفان است حق تعالی گفت معبود شما و خدای شما که استحقاق عبادت دارد بخلق اصول نعم از حیوة و قدرة و شهوة و نفس و کمال عقل یکی خدا است چه هیچ ذات با او مشارکه ندارد در قدرت بر ایجاد بر این متوحد است و او را انباز نیست و معنی آنکه گفتیم خدای یکیست بر چهار وجه بود یکی آنکه شبیه و نظیر ندارد چنانکه گویند فلان فرید عصر و واحد دهر یعنی کسی با کمال او نظیر نباشد دوم آنکه منفرد بود بالهیة و استحقاق عبادت سوم آنکه بجزو و تبعیض را او روا نباشد چهارم آنکه در صفات ذات متفردات از قدیم و دیگر صفات و این جمله را چون تحقیق کنند مرجع بایک معنی بود و آن آنست که متفرد است بصفت ذات و آن معنی آنست که هیچ ذات از ذوات او را شاک نکرده اند در آن و آن ما هو علیه فی ذاته است که مؤثرات در جملة الصفات از ذات و ادم او را ثابت کردی در جمله آنکه اگر مثل بود خدا را در ذات هم باید که بود تعالی علوا کبیرا و هم چنین معاذ الله گر فرضی او را باین صفت کردی پس اصح بودی و اخلاف در این و تحقیق در توحید آنست که او را اثبات کرده حقیقة ذات و الهیة باین معنی که گفتیم مشارک نباشد پس در یند و فایده بود یکی اثبات و دوم نفی امثال و اشکال الا ذوق انید دلیل بود بر بطلان قول ملحدان و ثنویان و ترسایان و طبیعیان و شبهیان لا اله الا هو لا نفی جنس است بلفظ او اسم را با کرده بالله رفع معنی آنست که هیچ اثبات کرده نباد باب معبود او هم سزاوار است و صلاحیت الهیة ندارند و استحقاق عبادت مگر خدای عز و جل الله که او بود باین صفت این کلام کلمه اخلاص است و سبب خلاص است و متمسک باین کلام فسل بعروة الوثقی کرده باشد لقوله تعالی فمن یکفر

بالطاغوت

بالطاغوت ویؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها و این کلمه تقوی است لقوله تعالی و الزمهم کلمة التقوی و این کلمه طیبه است لقوله علیه السلام مفتاح الجنة لا اله الا الله و این حصن حصین است از آنکه در وی رود ایمن بود لقوله عز و علا لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی گفت لا اله الا الله حصن منست هر که در حصن من شد از عذاب من ایمن شد و لختار در رضا قال این کلمه فی اندازه است در گرانی کلمه آید گفت شود ان شاء الله عز و جل آنکه حق تعالی واسم را بدین کلمه پیوست که مستحق است از نعمت خدای تعالی بر بنده که ایشی و لذت و نعمت او بر خلقان تنگی دهد الرحمن الرحیم و تفسیر این برفت در آیة التسمیه قدیم جل جلاله چون ذکر وحدانیت خود بکرد مشرکان گفتند سمع الاله الله واحد چه برهان که و ما زاید خدای چگونه بس باشد حق تعالی این آیه فرستاد آن فی خلق السموات والارض گفت بخلق و تکلیف بوده است تا ثابت بدان و اثبات به هر گاه داشت و در روایت مهاجر گفت ندارد این وجهیست در سبب نزول این آیه سعید جبیر گفت جهودان رسول را علیه السلام گفتند فانه الذی این باما نامی چنانکه یعقوب جان دیگر با بود و دیگر روایت مشرکان عرب جهود از گفتند آیات بود و جه بود ایشان کفتند بینا و فلق دریا و قلب عصا و مانند این ترسایان گفتند آیات عیسی چه بود گفتند احیاء موتی و ابراء اکمه و ابرص پس مشرکان رسول را گفتند تو نیز از خدای در خواه تا کوه صفا را زر گرداند تا قوت کار خویش بر وی کنیم گفت بار خدایا دانی که چه می‌خواهند از من خدای تعالی گفت من آن که ایشان می‌خواهند بکنم و لکن اگر ایمان نیارند ایشان را عذابی کنم که کس را عذاب نکرده ام رسول علیه السلام گفت بار خدایا من نخواهم و لکن تا من ایشان را دعوت کنم بعد از روز به روز خدای تعالی این آیه فرستاد ان فی خلق السموات والارض گفت در خلق آسمان و زمین و آنچه از بیرون ایشان را آیاتی هست روشن تر و نافع تر از کوه صفا زر کنیم اگر گوید ایشان از دلیل نخواستند بر وحدانیت خدا دلیل خواستند بر معجزه نبوت او را این جواب مطابق سوال نیست جواب آنست که گوییم رسول علیه السلام ایشان را دعوت می‌کرد با معرفت و عبادت خدای قادر باشد بر این کار و این فعل او باشد و چون ایشان اثر گشتند و بدانستند که این جمله از فعل خداست و کس بر این قادر نیست مگر او تعالی ایشان را علم بصدق و اجابت آید چون علم بصدق او حاصل شد علم بنبوت او حاصل باشد قوله ان فی خلق السموات والارض خدای جل جلاله در این آیه هفت دلیل گفت بر وحدانیت خود اول خلق آسمان و زمین دوم اختلاف شب و روز سیم کشتی بر دریا بر چهارم باران زمین زنده گشتن پنجم انواع جانوران زمین ششم گردانیدن بادها هفتم ابر مسخر میان آسمان و زمین در هر یکی دلیل بالغ الهیات بر وجود و وحدانیت قدیم جل جلاله و در هر یکی نعمتی بالغ مستحق است از خدای تعالی بر تو اما خلق آسمان و زمین نعمت با و آنست که خدای تعالی زمین بساط و فراش و بستر و قرارگاه و خفتنگاه و مسکن و آمد و شد ما کرد چنانکه گفت جعل لکم الارض قرارا و جعل لکم الارض بساطا جعل لکم الارض مهادا الم نجعل الارض کفاتا احیاء و اموات و آنکه آسمان را سقف کرد و اما بباره و اخذ آب و مسکن کاه آن بیارایت آفتاب که جرمی است از اماره و ابر دریا و الا ماه اثر حس شب بفرط حرارت و شعاع عشر بندیاست تا بضیا و حرارت او بر وجه انتفاع منتفع می‌باشیم و ماه را بروجی نهاد که ماییه عدد کل و ماه مقدار بهر بنافع دینی و دنیاوی ما چنانکه فی بیان هفت در دوازده بحساب و مقدار آن اعتبار و انتفاع و آن دیگران برای زینت چنانکه فرمود انا زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب و بعضی دیگر را آن بر نجوم شیاطین کرد چنانکه گفت و جعلناها رجوما للشیاطین آنکه وجه دلالة این آنست که چون ما نظر کنیم در اختلاف احوال و مدار دلیل باشد بر حدوث و مدار لا اثبات و احتیاج او بمحدث قادر چه از عاجز فعل درست نیاید و عالم چه از جاهل فعل این احکام و اتساق درست نیاید و هم چنین احوال و احکام این افعال دلیل باشد بر صفات او و حکمت او بعنایات است بعجز و از زیر بعلاقه آن بلا ابدا که او مسکن با یکه از تسکین و هیچ کر هم را جمع شوند تا سکی تعلق در هوا نداد بی عمدی باعلاقه نتوانند پس این دلیل باشد بر آنکه دان نداند و آنچه در این بخلاف دیگر موجودات است آنکه در زمین از معادن و جبال و انهار و اشجار و ثمار چند آنکه فهم و وهم با آن نرسد از اشکال و مشروب و ملبوس و ادویه و اغذیه و عقاقیر و بیان مختلف اللون و الطعم و الریح و الطبع بعضی نافع و بعضی مضر بعضی ... چنانکه خواست و بعلت شناخت و دانست که صلاح خلقان است بیان قوله اختلاف اللیل و النهار آمد شد و گشتن و گردیدن

۲۰۵

در وقت شب از پس روز می‌آید و روز از پس شب و این اختلاف که آمد شد است هم از آن اختلاف است که چیزی مخلف چیزی است برای معنی
اختلاف الوان و الوان و اختلاف متضاد باشد آمد خلاف شدن باشد بل ضد او باشد چه در کلمهٔ چنین فرمود که جعل اللیل والنهار خلفة
ای کل واحد منهما یخلف صاحبه هر یکی از ایشان خلیفه و قایم مقام صاحبش است چون او برود خلف او این درآید بمنزله خلیفه او باشد و این
قول بیشتر مفسرانست عطا بن کیسان گفت مراد باختلاف شب و روز مخالفت ایشانست یکی در ضیا و ظلام و طول و قصر و لیل جمع لیله باشد
کتمر و تمرة و این جمع جنس باشد و لیالی جمع لیلت و نهار و احدات برقول بعضی و بعضی گفتند باشد من قول الشاعر لولا الثریدان هلکنا بالضمر
ثرید لیل و ثرید بالنهار و به قول درست لیل و نهار اسم جنس است چنانکه الیله گویند و نهار را واحد از لفظ او نیامد لفظی که بجای لیله باشد
یوم بود و تقدیم شب بر روز برای آن کرد که حق تعالی پیش از آن روز آفرید بل روز از شب آفرید فی قوله و آیة لهم اللیل نسلخ منه النهار حق تعالی
جهان را بیافرید مظلم بود آفتاب و ماه بیافرید پس آیة روز کرد و یکی را آیت شب بعضی دیگر گفتند این تقدیم و تاخیر ایجاب تفضیل نکند برای آنکه واو
ایجاب ترتیب نبیند که حق تعالی چگونه گفت بیع و صلوات و مساجد کلیسیای ترسایان و کنشت جهودان را در لفظ تقدیم کرد
بر مساجد و وجه عبرت و دلالت در ظاهر است چه شب برای راحت آفرید و روز برای تصرف معاش چنانکه گفت و جعلنا اللیل لباسا و جعلنا
النهار معاشا اگر شب مادام باشدی تا روز فلات نیامدی و گروه فتاب مادام باشدی سبحی الله تعالی باختلاف شب و روز فلات را
می‌برد بحسب مصلحت و روز را برای آن نهار خواندند لاتساع الضیاء فیه و منه النهر لاتساعه و استعرا الفتق اذ انتسع و الفلک التی تجری
التی تجری فی البحر واحد و جمع در و یکسان باشد اینجا که واحد خواست در وصفش مذکر گفت فی قوله فی الفلک المشحون و اینجا که جمع خواست
وصفش مونث کرد گفت التی تجری فی البحر و مؤنث برای جمع است و اصل بحر اتساع بود و فلان متبحر فی العلم اذا کان متسعا فیه و بحر اینجا ... ۲۰۶
انتهاست که کشتی در آب روان شود بما ینفع الناس بانچه مردمان را در تجارات و مکاسب و انواع مطالب نافع بود و این از انواع قدرت که
و از بینندگان هست نوع علامات برای آنکه تالیف آب با لطافت چنان ساخته که کشتی برآن برود و تالیف چوب چنان ساخته که گرچه
در نشیب کران بود در آب فرو نشود بخلاف سنگ و آهن و مرجع این با اختیار تالیف و ما انزل الله من السماء الآیة گفت باران
چندانست که تفصیل تواند دادن چه حق تعالی خویشتن بالغ تمام فرموده چون گفت که زمین مرده بان زنده کرد و بخیر خدای تعالی
فرو آورد آب از آسمان بعضی گفتند مراد سحابست لانه یظلک بر بالای ماست که ما را سایه می‌کند و اولی تر آنست که بر آسمان
حمل کنند تا حقیقه باشد و بخدای جل جلاله سبحانه همه چیزها مسخرات است قال الله تعالی و جعلنا من الماء کل شیء حی
انگاه او را قطره قطره فرو آورد تا آنکه نیز که بسیار بارد قطره با قطره آمیخته نشود و بعضی باره هم چنین باشد انگاه او را عجب معجزه
در قلت و کثرت در رود و در بیم چنانک میداند و میداند می‌داند بی آنکه جزوی مختلف است چه جمیع معروف که صحرا ها
بعدد قطرات باران تا آفتاب آب بستاند که اگر یک باره بر زمین آید زمین را ویران کند و زمین مرده را آید و از آن نبات بیرون کند
تا هر از نبات برو یدی بلون مختلف و شکل مختلف و بوی مختلف و طعم مختلف با آنکه آب یکی و زمین یکی
و هوا یکی تا بدانند که این نه بطبع است نه بدهرست نه بستاره است بل باختیار فاعل مختار و خدا و ندی جبار است و بث
فیها من کل دابة ضمیر راجعست با زمین و بپراکند در زمین جانوران از هر جنسی و دابه در لغت هر چیزی بود که بر زمین برود
بعضی مرکوب و بعضی ماکول برای زینت و بعضی برای منفعت و بعضی را ظاهر منفعت و بعضی منفعت تا هر یکی طعام تو باشد و بعضی طعام
تو باشد و بعضی تجارت کنی و بعضی صید کنی و بعضی سواری کنی قال الله تعالی والخیل والبغال والحمیر لترکبوها و زینة الآیة و قوله و
تصریف الریاح و گردانیدن بادها گاهی شمال و گاهی جنوب و گاهی صبا و گاهی دبور گاهی نکبا برای آن تصریف فرمود گفت گاهی نرم
باشد و گاهی عقیم باشد و گاهی لواقح بود گاهی با ابر آرد و گاهی ببرد و گاهی باران آرد و گاهی ببرد گاهی رحمت بار آرد و گاهی بلا آرد
فرو آرد گاهی رحمت بود گاهی عذاب بود در خبر می‌آید که روزی موسی کلیم در مناجات با خدای کریم گفت الهی اذن من سرای حکمت باز خواهم
انا را بحکمت چیزی بنمای گفت از نیکی فرو شوی برراه دهی است آنجا در شو و از آنجا بدر سرای ببینی برابر یکدیگر آن در بها بزن
و از ایشان بپرس که ایشان که اند و چه صنعت کنند و چه می‌باید کار ایشان را موسی علیه السلام از آنجا فرود آمد چون بدر آن ده رسید
در رفت و آن سرای ها دید برابر یکدیگر یکی بدر سرای فراز شد و در بزد و گفت ای مردمان این سرای شما چه مردمانید و کار و پیشه شما چیست
محاجه شما بخدای چیست ایشان گفتند ما مردمان دهقانیم و کار ما کشت و برز کردنست و حاجت ما بخدای باران است که اگر امسال باران
بسیار ما غنی شویم که تخم بسیار کشته‌ایم از آنجا برفت بدر سرای دیگر شد گفتند ما را پیشه ما کلیپ کردنست و سفال کردن و بسیار کوزه ها
اگر امسال آفتاب بسیار شود و باران کم بود ما مستغنی شویم بدر سرای دیگر فراز شد گفت چه مردمانید شما گفتند ما خداوندان رزان و
درختان آستانیم درختان ما بسیار داریم اگر امسال بادها نجهد یا کوبه کردن میوه ما لیقشان و تباه کند ما غنی شویم موسی علیه السلام از آنجا
برگشت متعجب گفت خداوندا یکی باران می‌خواهد یکی آفتاب می‌خواهد و یکی باد می‌خواهد و دیگر هوای ساکن و حاجات در اراده ایشان
مختلفات و باحوال ایشان تو مطلعی هر یکی را بر وفق مصلحت خشنود کنی در وقت رسانی هر وقتی و جعلنا ریح خواند برو
و باقی قرا ریاح جمع خواندند و ریاح عبدالله عباس گفت در رحمت ریاح گویند در عذاب ریح بینی که حق تعالی چگونه گفت ارسل الریاح بشرا بین
یدی رحمته ای مطر و قوله و ارسلنا علیهم الریح العقیم ما تذر من شیء اتت علیه الا جعلته کالرمیم و از اینجا رسول علیه السلام گفتی در دعا
چون باد سخت آمدی اللهم اجعلها ریاحا و لا تجعلها ریحا با خدایا ریاح کن آن را تا رحمت باشد و ریح مکن آن را تا عقوبت باشد و السحاب المسخر
و به مثال فرمان بردار میان آسمان و زمین برای آنکه سحاب خوانند که خود را در هوا میکشد و اشتقاق و انسحاب باشد و آن کشیدن بود که ۲۰۷
معطل و فرمان بردار در میان آسمان و زمین ای عجب که در صحبت آسمان نشکستی تا در آنک یک ساعت از او را حال سازد در جهت آن
نیز متاکید بکر که این همه دلالات و جای شکست لآیات دلالاتی و جای ما قوی هست لقوم یعقلون آنان که عاقل باشند یعنی آنان را
که عقل کار بندند و تامل و تفکر کنند در این آیات و بدانند که از آن افعال هست که در عالم چه از همه افعال محکم و متقن است دلیل عالمی و قدرتی
عالمی و قادری دلیل هستی و موجودی کند و قوع این افعال بر یک وجه بدون دیگر وجه دلیل مریدی و کاری کند و اکار و جهات برامرها
و این شامل حرکت دلیل مدرکی کند و اکار این افعال است که قادر بقدرت نتواند کردن چه الوان و اجسام و طعوم و ارایحات دلیل آن
کند فاعل مخالف انسان است حاصل است بر صفت الهیت که بدان مخالفت ذوات دلیل علم بذات و صفات او نظر در این آیه کتابی بود و رسول
علیه السلام گفت ویل لمن قرأها ثم لم یتفکر فیها وای بر آن کس که این آیت بخواند و بیندیشد و در او تفکر نکند و معتبر نکرده بعد قوله و من الناس
من یتخذ من دون الله اندادا وجه اتصال این آیه بما مقدم آنست که حق تعالی چون ذکر توحید و ادله او بکرد و بیان کرد دیگر باقی عقلا
هستند که عقل کار بندند بگفت که مردمانی کسانی اند که عقل کار نبندند و با خدای تعالی انداد و امثال فرو دارند و ند در لغت
مثل باشد و دو ضد چنانکه یاد کردیم پیش از این قتاده و مجاهد و ربیع و ابن زید گفتند بتانند که ایشان بدون خدای می‌پرستند
و سدی گفت مراد سادات و کبرای ایشان اند یحبونهم کحب الله ای یطیعونهم فی معصیة الله کطاعة الله طاعت ایشان میدارند در معصیت
خدای چنانکه طاعت خدا را بفرمان دارند که یحبونهم کحب المؤمنین و فاعل را حذف کرده است و لفظ در مصدر کرده با مفعول چنانکه
گویند بعجبت غلای کمیع غالب ای کبیعک غلامک و کما قال تعالی لقد ظلمک بسؤال نعجتک و المعنی بسؤاله نعجتک قال الشاعر اسل
سلامات حیا علی یدیه بتسلیم الامیر ای بتسلیمه الامیر و جماعتی دیگر از مفسران گفتند معنی آنست که یحبونهم کحب الله ایشان بتان را
چنان دوست دارند که خدای را و بیشتر آن چنان طاعت میدارند که خدای را چه ایشان خداید امکن است برای آنکه ایشان عجز
مقرند بخالق و آنکه کار خدای را دانند لقوله تعالی و لئن سالتهم من خلق السموات و الارض لیقولن الله و لئن سالتهم من خلقهم
لیقولن الله و عبادة اصنام برای تقرب بخدای می‌کنند لیقربونا الی الله زلفی و برای شفاعت گفتند هؤلاء شفعاؤنا عند الله و این اختیار جمع و ابو علی
و ابو مسلم محمد بن بحرست و گفتند دلیل بر آنکه ایشان اثبات خدای کنند و محبت ایشان تعلق خدای با بر احکام آنست که گفت والذین آمنوا اشد

حب الله و اگر ایشان خدای را دوست نداشتندی خدای تعالی نگفتی که مؤمنان خدای را دوست تر دارند که این لفظ جای گویند که در اصل
اشتراک بود آنگه بلی جای بزرگی بود قوله والذین آمنوا اشد حبا لله عبدالله عباس گفت اثبت و ادوم گفت برای آنکه مشرکان چون بتی پرستیدند
مؤمنان خدا را پرستند و بر خدای بدل نگیرند و دیگر گفت اشد حبا لله یعنی دایم تر و ثابت تر قتاده گفت برای آنکه چون کافر را بلائی رسد روی
از معبود خود برتابد و تضرع در خدای کند و فزع با درگاه او کند چه داند بیقین که از آن معبود چیزی نیاید و مؤمن نه چنین باشد که بر
بلا و بهر حال [illegible] باشد و اذا مسکم الضر فالیه تجأرون و قوله و اذا مسکم الضر فی البحر ضل من تدعون الا ایاه مؤمن در بلا و رخا بر یکی
و حسن بصری گفت برای چنین آمد که کافر خدای را بواسطه اصنام پرستد و توجه عبادت بصنم کند ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی و مؤمن در عبادت خدای
واسطه نخواهد برای این گفت اشد حبا لله بعضی دیگر گفتند برای آن گفت که دوستی کافر منقسم بود بر سیصد و شصت بت و دوستی مؤمن خالص خدا را
[illegible] باشد و آن حب بود که بر سیصد و شصت قسمت باشد سعید جبیر گفت فردای قیامت خدای تعالی بفرماید تا مؤمنان و کافران
جمع کنند آنگه کافران را گوید شما در دنیا دعوی دوستی این بتان کردی فایشان دعوی دوستی من کردند شما بدوستی معبودان خود در آتش
شوید ایشان اختیار نکنند و مؤمنان گویند بار خدایا اگر ما را فرمائی بدوستی تو در آتش شویم [illegible] والذین آمنوا اشد حبا لله
و گفته اند برای آنکه دوستی کافران با ایشان بهوی باشد و دوستی مؤمنان با خدا از عقل باشد و گفته اند برای آنکه دوستی کافر از
تقلید بود و دوستی مؤمن از [illegible] بدلیل و گفته اند برای آنکه ایشان بتان را مصنوع دانستند و ایشان بتان را صانع و گفته اند برای آنکه ایشان
از بتان مقابله در محبت ندیدند و ایشان از خدای تعالی بمقابله محبت خود از او محبت دیدند فی قوله یحبهم و یحبونه و دوستی تو او را کنا
دوست دارد تا آن حد بود که او را کنتی دوست ندارد و ابو رجاء العطاردی و غیره گفت برای آنکه مؤمن او را بحب و خوف و طمع بود خوف از
عقاب و طمع در ثواب [illegible] یدعون ربهم خوفا و طمعا و دوستی کافر معبود خود را [illegible] غرض بود و آنکه بغرض بود [illegible]
[illegible] غرض بود و گفته اند برای آنکه مؤمن [illegible] ایشان [illegible] و خویشتن [illegible]
[illegible] دوستی کافر معبود خود را [illegible] بود و دوستی مؤمن خدای را [illegible] گفت [illegible]
عارفان [illegible] محبت [illegible] گفت اذا اقبلت [illegible]
[illegible] و اذا عملت بطاعته [illegible] و اذا عملت معصیة [illegible] من مولای [illegible]
عطا [illegible] یحبونهم [illegible] و الحب من حب [illegible] فهو محبوب [illegible] و قد جمع فیه بین اللغتین [illegible]
حتی جبیت [illegible] قوله و لو یری الذین ظلموا نافع و ابن عامر بتا خوانند علی الخطاب و باقی بیا علی
الخبر من الغائب و آنکه بتا خواند خطاب رسول را بود علیه السلام و آنکه بیا خواند فعل مسند با ظالمان بود و ابن عامر خواند اذ یرون
العذاب و معنی آنکه چون عذاب با ایشان نماید [illegible] یا خوانند معنی آنکه چون ایشان عذاب ببینند [illegible]
جواب لو محذوف بود و جواب لو بسیار حذف کنند چون در کلام دلیل بود بر او نحو قوله تعالی و لو ان قرآنا سیرت به الجبال الآیة
و کقول الشاعر [illegible] لو کان [illegible] المعنی [illegible] و تقدیر جواب در آیت چنین بود و لو یری الذین ظلموا اذ یرون العذاب
ان القوة لله جمیعا [illegible] و یعلمون ان القوة لله جمیعا [illegible] تقدیر آیة دیگر چنین است و لو ان
قرآنا سیرت به الجبال او قطعت به الارض او کلم به الموتی لکان هذا القرآن و معنی آیت چنین بود بر قراءة آنان که بتا خواندند که
تو ببینی یا محمد آنان را که ظلم کردند [illegible] چون عذاب ببینند [illegible]
[illegible] و معنی رؤیة [illegible] ظالمان وقت رسیدن ایشان بعذاب خدای [illegible]
قوة خدای راست بر ایشان [illegible] و معبودان ایشان [illegible]
[illegible] جواب [illegible] و یعقوب [illegible]

وشیبة و سلام خواندند ان القوة لله جمیعا و ان الله [illegible] فی الموضعین جمیعا و باقی قراء بفتح الف خواندند آنان که بکسر خواندند گویند تقدیر کلام چنین است
که و لو تری الذین ظلموا اذ یرون العذاب لقالت ان القوة او لقالوا ان القوة [illegible] و جمله قراء [illegible] در جواب
لو محذوف [illegible] تقدیر [illegible] یاد کردن [illegible] عرب گوید [illegible] مطلق
[illegible] معنی آیت [illegible] ظالمان ببینند روز قیامت [illegible] ایشان را [illegible]
[illegible] قدرت و قوت و ملکوت و جبروت خدای راست و عذاب خدای سخت است قوله اذ تبرأ الذین اتبعوا من الذین اتبعوا
یاد کن ای محمد آن روز که متبوعان از تابعان تبرا کنند [illegible] رؤسای ضلالت [illegible] مجاهد
[illegible] اذ تبرأ الذین اتبعوا من الذین اتبعوا آن روز که تابعان از متبوعان تبرا کنند [illegible]
[illegible]
[illegible] ایشان [illegible] فاسد بوده است [illegible] تبرا کنند [illegible]
لم اتخذ فلانا خلیلا یا لیت بینی و بینک بعد المشرقین فبئس القرین [illegible]
از اتباع خود تبرا کنند گویند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قوله [illegible] الذین اتبعوا من الذین اتبعوا [illegible] عبدالله عباس و قتاده و عطا [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] حق تعالی [illegible]
القول یقول الذین استضعفوا للذین استکبروا لولا انتم لکنا مؤمنین الی الآیات [illegible] و اسروا الندامة لما رأوا العذاب [illegible] قوله تعالی و یوم
القیمة یکفرون بشرککم و فی قوله ثم یوم القیمة یکفر بعضکم ببعض و یلعن بعضکم بعضا و حدیث شیاطین [illegible] قوله تعالی کمثل الشیطان [illegible]
الامر ان الله وعدکم وعد الحق و وعدتکم فاخلفتکم الی قوله انی کفرت بما اشرکتمون من قبل [illegible]
باشد که خدای تعالی ایشان را [illegible] عبادة کردند [illegible]
[illegible] و العذاب حق تعالی [illegible] چون عذاب ببینند [illegible] و تقطعت بهم الاسباب [illegible]
تبرا کنند [illegible] باشد [illegible] باشد [illegible]
[illegible] لا اله الا الله [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]

ببريده كشت وتقطعت بهم الاسباب عبد الله عباس كفت وقتاده ومجاهد كفتند مراد اسباب مودت است كلبي كفت اسباب مواصلت وروايت
ديكر قتاده كفت مراد اسباب منازلت كه در قيامت منقطع شود ربيع كفت مراد منازل ومراتب شرف كه ايشان را بود [illegible]
[illegible] كفت مراد رحم وخويشي است سدي كفت مراد عملهاست در دنيا يعني عمل سلطان [illegible]
[illegible]

قوله يا ايها الناس كلوا مما في الارض حلالا طيبا ولا تتبعوا خطوات
الشيطان انه لكم عدو مبين . انما يامركم بالسوء والفحشاء وان
تقولوا على الله ما لا تعلمون . واذا قيل لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بل
نتبع ما الفينا عليه آباءنا اولو كان آباؤهم لا يعقلون شيئا ولا يهتدون
ومثل الذين كفروا كمثل الذي ينعق بما لا يسمع الا دعاء ونداء

[illegible]

صم بكم عمي فهم لا يعقلون . يا ايها الذين آمنوا كلوا من طيبات
ما رزقناكم واشكروا لله ان كنتم اياه تعبدون . انما حرم
عليكم الميتة والدم ولحم الخنزير وما اهل به لغير الله فمن اضطر
غير باغ ولا عاد فلا اثم عليه ان الله غفور رحيم . ان الذين يكتمون
ما انزل الله من الكتاب ويشترون به ثمنا قليلا اولئك ما ياكلون
في بطونهم الا النار ولا يكلمهم الله يوم القيامة ولا يزكيهم ولهم
عذاب اليم . اولئك الذين اشتروا الضلالة بالهدى والعذاب بالمغفرة فما
اصبرهم على النار . ذلك بان الله نزل الكتاب بالحق وان الذين اختلفوا
في الكتاب لفي شقاق بعيد

[illegible]

او بلا اثم و اصل او هر چه ندم بکند کسی را یقال ساءه یسوءه سوءا و مساءة اذا احزنه و سوءته فتنی ای حزنته حزن قال الشاعر ارى لعينه
قد ساق فطال ما قد سرّ فی الدهر لام غیرنا عنه فیها و احمد الله صبرا و لله الشکر والفحشاء قیل هو الزنا گفته اند زنا است و این قول سدی
و گفته اند هر معصیت که عظیم و فاحش باشد آن فحشا است و گفته اند سوء آنست که از او حد واجب ناید و فحشا آنست که بدو حد واجب
باشد در حال او که مصدر بود کالبأساء و اللأواء و گفته اند فعلاء است که از افعل نیست کالعذراء و الحسناء قال ابن الحرث بن حلزة لا ابتغی الفحشاء له
تابه خلو شماله یضغط للیدین مقام گفت هر جا در قرآن فحشاء است مراد زنا است الا فی قوله الشیطان یعدکم الفقر و یامرکم بالفحشاء
که آنجا بخل است و منع زکوة و ان تقولوا علی الله ما لا تعلمون و آنک بر خدای آن گوئی که بدانی که دعوی باطل در تحریم حرث و انعام و بحیره و سائبه
و اذا قیل لهم اتبعوا ما انزل الله عبد الله عباس و ضحاک گفتند مراد مشرکان عرب اند چون گوئید ایشانرا که متابعت کنی آنک خدای تعالی فرو فرستاد
گویند لا بل نتبع ما الفینا علیه آباءنا گویند نه بل متابعت آن کنیم که پدران خود را بر آن یافتیم از عبادت اصنام بعضی گر گفتند مراد است که خدای تعالی گفت متابعت فرمان حق
در باب حلال و حرام ایشان گفتند متابعت آن کنیم که پدران خود را بر آن یافتیم از تحریم حرث و انعام و بحیره و سائبه و غیره گر گفتند مراد جهود
اند ... باشد من غیر المذکورین ... لام هل و بل ادغام کنند در هشت حرف ... فی قوله بل تؤثرون ... فی قوله هل ثوب ... و سین
فی قوله بل سولت و زا فی قوله بل زین و ضاد فی قوله بل ضلوا عنهم و طا فی قوله بل طبع الله و نون فی قوله بل نتبع و جیم
لام هل و بل را آنست که سکون لام ... باشد که برای ... چون ... ساکن شود سکون ... و الفینا ای وجدنا
الفینا وجدنا باشد اَوَلَو کان آباؤهم لا یعقلون شیئا و لا یهتدون الف استفهام است بمعنی تقریع و واو عطف و معنی آنست
که اتتبعون آباءکم و لو کانوا جهالا متابعت پدران خواهند کرد و اگر چه ایشان جاهل بودند لا یعقلون شیئا من التوحید و العدل و لا
توحید و عدل که اصول معقولات چیزی ندانستند و لا یهتدون الی شیء من الشرایع و مراد یافتن نبودند بهیچ چیز از باب شرعیات آنگه
حق تعالی تشبیه کرد کافرانرا با آنک بانگ برگوسپند زند گوید وجه تشبیه آنست که کافرانرا با صایح و ناعق گوسپند گوئیم این چند وجه
یکی آنک در کلام مضاف محذوفست و مضاف الیه بجای او ایستاده است و معنی آنست که مثل واعظ الذین کفروا و داعیهم الی الایمان کمثل
الذی ینعق بما لا یسمع و این تشبیه صایح است برای آنک گوسپند آواز بشنود و معنی نداند همچنین کافران آواز بشنوند چون تامل
و تفکر نکنند معنی نیابد حدیث ... در این ... ممتنع نمیکرد و اما حذف مضاف و اقامت مضاف الیه بجای او در کلام عرب شایع و معروف
کقوله تعالی و اسئل القریة و جاء ربک و مانند این و جواب دوم آنست که مثل الذین کفروا فی دعائهم الاصنام و العجز و الجهل کمثل الناعق الذی ینعق
به و اگر چه تشبیه در لفظ با ناعق است مراد منعوق است چنانک عادت عرب است در سخن ... ایشان است معروف که از طریق قلب گویند
عرضت الناقة علی الحوض و ... که ... و معنی آنست که ادخلت رجلی فی الخف ... در ... کند ... و این ... لغة
معنی معروفست در عرب ... ایشان چنین گویند و از معروف کلام ایشان در باب مقلوب ... طلعت الشعری و ... العود
علی الحرباء و معنی آنست که ... بر ... و لکن این لفظ مقلوب بگفتند ...
... و شاعر گوید کانت فریضة ما تقول کما کان الزنا فریضة الرجم و معنی آنست که کما کان الرجم فریضة الزنا و دیگری گوید
لقد خفت حتی ما تزید مخافتی علی وعل فی ذی المطارة عاقل و معنی آنست که ما تزید مخافة وعل علی مخافتی و ابو العلا گفت قل
الله لا فرج ... او ... الجوزا ... و قال ابن مقبل و لا تهیبنی الموماة ارکبها اذا تجاوبت الاصداء بالسحر ای لا اهاب
الموماة گفت بیابان از من نترسد و معنی آنست که من از بیابان نترسم مثال بسیارست جواب سوم آنست که مثل الذین کفروا و مثلک
یا محمد او مثلنا ... کمثل ... ففی ... الا ولیجانک حق تعالی گفت سرابیل تقیکم الحر و مراد آنک تقیکم الحر و البرد و لکن
اکتفا کرد بذکر یکی و تقدیر ... گفت و قال ابو ذویب عصیت الیها القلب انی لامرها مطیع فما ادری ارشد طلابها و معنی آنکه ... ارشد
طلابها ام غیّ و لکن اکتفا کرد بذکر یکی یعنی مثال تو یا محمد با ایشان و مثل ما که دعوت میکنیم کافرانرا با ایشان چون کسی است که آواز بگو

ویند بدانک بداند و منتفع نشود و جواب چهارم آنست که مثل کافران در دعاشان و عبادتشان اصنام را چون ناعق است که هیچ نداند
و جواب ندهد و منفعتی نکند مرناعق و دعا هیچ حق را و نبیند جواب الا صدا بود چنانک شاعر گفت هم القوم الا حیث سلوا سیوفهم و ضحوا بلحم
من بحال و محرم المطعمون القوم حیث سلوا سیوفهم ... مضروب بود بانک ... السمع باشد و التقدیر ینعق بما لا یسمع دعاء و نداء
لا یقبل و سمیع بمعنی مجیب بود چنانک سمع الله لمن حمده ای اجاب الله و نعق بالغنم اذا صاح بها ینعق او از ... باشد که ... غنا
خاص و نعیق در کلاغ بسیار است و ... و لقد ... قال الاخطل فانعق بضانک یا جریر فانما منتک نفسک فی الخلاء
و نعیق ... کلاغ بود ... و چون کوفتن ... گویند آنک حق تعالی بر سبیل ... گفت صم بکم عمی ای صم بکم
کرانند یعنی نمیشنوند ... ایشان سخن دلالت ... میشنوند اجابت نمیکنند که ... و چون چنین است همان کار ... شوند
چنانک شاعر گفت اصم عما ساءه سمیع ... گوید ... بکنند و ... چنانک گویند القاضی لا یسمع ما یکره لا ...
... خیر چیزی ... گویند ... عمی یعنی ... نمی بینند و ... متابعت نمیکنند ...
منتفع ... فهم لا یعقلون و ایشان ... عاقل نداند یعنی استعمال عقل نمیکنند ... و این هم چنانست که حق تعالی
ایشانرا ... تشبیه کرد ... فی قوله اولئک کالانعام ... فی قوله انک لا تسمع الموتی و چنانک شاعر گفت لقد اسمعت
لو نادیت حیا و لکن لا حیوة لمن تنادی و دیگری گوید ... من ... قوله تعالی یا ایها الذین
آمنوا کلوا من طیبات ما رزقناکم ... قدیم جل جلاله ... مؤمنانرا اباحت کرد که ایشانرا
که بخورند از خوشها و چیزها ... از ما روزی کردیم و گفته اند مراد بطیبات حلالست و قول اول اختیار است برای آنک
مطابق لفظ است و دوم اگر حلال ... کلام تکرار ... برای آنک لفظ رزق مستغنی بود از قید ... حلال
باشد الا حلال ابو هریره روایت کند که رسول علیه السلام گفت ان الله طیب لا یقبل الا الطیب و ان الله امر المؤمنین بما امر به المرسلین
قال یا ایها الرسل کلوا من الطیبات و قال یا ایها الذین آمنوا کلوا من طیبات ما رزقناکم خدای تعالی پاکست الا پاک
قبول نکند و مؤمنانرا ... فرمود که پیغامبرانرا ... گفت ... یکی که سفرها دراز کند ... اشعث و اغبر
گرد آلود شود و دست بر آسمان دارد یا رب یا رب گویان باشد و طعام و شراب و لباس او از حرام بود چگونه دعاء او اجابت کنیم
خدای تعالی و سعد ابی وقاص روایت کند که رسول علیه السلام گفت خدای پاکست پاکی دوست دارد و کریمست کرم دوست دارد جوانمرد
جوانمردی دوست دارد ... و ... ایشان ...
پس ... جمع کرده باشد و اشکروا لله ان کنتم ایاه تعبدون و شکر خدای کنید اگر او را خواهید پرستیدن ...
که رسول علیه السلام گفت که خدای جل جلاله گفت مرا با جن و انس کاری عظیم افتاد اخلق و یعبد غیری و ارزق و یشکر غیری
من آفریدم غیر مرا پرستید ... روزی من ... شکر غیر مرا ... از ... خداوندی ... بطلب حلال ... محرمات ... ایشان
ازان اجتناب کنند گفت انما حرم علیکم المیتة و ... انما حرم علیکم المیتة و الدم و لحم الخنزیر چنانک ...
... و ابو جعفر خواند انما حرم علیکم المیتة ... یعنی ... حرام کرد بر شما مردار و خون و گوشت خوک و ...
... چنانک خواند ... و معنی آن بود که ان الذی حرمه الله علیکم المیتة و الدم و لحم الخنزیر ... و جملگی ...
باشد یعنی ... بایدش ... ابو جعفر میتة خواند بتشدید یا و این دو لغتست تشدید الیاء ... و میت بتخفیف
و هین ... و لین ... قال الشاعر ... لیس من مات فاستراح بمیت انما المیت میت الاحیاء ...
کانرا شاید کشتن ... ناپاک ... و تصرف کردن و سایر وجوه انتفاع با او حرام است ... از نوع ...
یکی آنک ... برای خوردن ... آدمی ... شد ... شروع ... کلوش ...

یا در چاهی که آب و علف نشود تا بمیرد یا بچوب و سنگ و مانند این بکشند این جمله مردار باشد و این حکم شامل است جمله حیوان را مگر ماهی را که
اخراج او از آب تذکیه اش باشد اگر در آب بمیرد یا آب از او باز شود پس بمیرد مردار باشد و مطلقا اگر کسی او را از آب بدر آرد پس بمیرد و مذهب مالک
آنست که باید کشتن و سرش ببریدن تا حلال باشد و اگر در آب بمیرد یا گرم شود از هیچ یا کسی در آب بمیرد نشاید خوردن و مذهب ابو حنیفه همچنانست
و از حیوان آبی جز ماهی حلال نیست و مذهب ابو حنیفه همچنینست و مذهب شافعی خلاف اینست و مذهب ابن ابی لیلی و مالک خلاف نیست
تفصیل اول آن بود که در آب بمیرد و بر سر آب آید و اگر در آب بمیرد الکه بیابد بعضی مرده باشد و بعضی زنده اگر تمیز بود
بباید کردن و اگر طریق نباشد بتمیز همه حلال بود اما چنین شتر و گاو و گوسپند چون تمام خلق باشد و موی بر او رسته بود چون شکم مادرش
او را مرده یابد روا بود بکشتن مادر کشتن اوست و این مذهب جمله فقهاست مگر ابو حنیفه که او گوید باید که از شکم مادر زنده بیرون آید
آنگه بکشند او را تا حلال باشد و از فقها کس اعتبار تمام خلق نکرد مگر مالک که در این مسئله موافق ماست اما انتفاع بموی مرده و پشم حلال
نشاید و حرام است و از رسول علیه السلام پرسیدند که در کشتی شاید مالیدن پیه گوسپند و گفت نشاید اما پوست مردار بنزدیک ما حرام باشد و پلید
و بدباغ پاک نشود و بنزدیک فقها بدباغت پاک شود و آنچه از مردار پاک بود حلال باشد انتفاع بآن نیست و موی و پر چون برند
و بز کشته و استخوان و دندان و سم و سرو و عصب و شیر و خایه و چون پوست بالا جمین پوشیده باشد و چون نباشد نشاید و
بنزدیک شافعی پوست سگ و خوک و بنزدیک مالک انتفاع و تصرف در چنین پوستها روا باشد مگر نماز کردن نشاید کردن بر او
و مذهب لیث آنست که چیزها با دباغت شاید فروختن چون پیکی بکم پاره است و مالک گفت استخوان مرده پاک باشد و انتفاع باو
روا نباشد و موی و پشم روا باشد و مذهب لیث هر دو سم پاک است و باقی نه و شافعی استخوان و موی و پشم مرده روا ندارد انتفاع
و پاک نگوید و ابو حنیفه شیر و عرق مرده حلال گوید و سفیان ثوری و ابو یوسف و محمد شیر مرده را مکروه گویند برای آنکه ظرف پلید است
و پیه مرده هم این گوید اگر مایع باشد اگر جامد باشد روا دارند و مالک و شافعی شیر روا ندارد اما موش چون در چیزی افتد
اگر جامد باشد پیرامن بباید افکندن چندانکه مماس او باشد و باقی پاک بود و اگر مایع بود پلید بود و ببایدش ریختن و اگر روغن
در زیت بود نشاید در چراغ کردن و بنزدیک ابو حنیفه بعضی روا باشد و بنزدیک شافعی روا نباشد و اگر مرغی در دیگی افتد
اگر در حال غلیان باشد یا در حال سکون اگر در وی باشد از مایعات بباید ریختن و گوشت بآب بشستن تا پاک شود و اصحاب
ابو حنیفه همچنین گفتند و اوزاعی و لیث گفتند آنرا بباید شستن و پس بر آتش بجوشانیدن و ابو حنیفه فرق کرد میان آنکه
در غلیان باشد یا ساکن اگر ساکن باشد گوشت روا بود خوردن پس از آنکه بآب بشسته باشند و اگر در حال جوشیدن بود هم بباید
ریختن اما الدم دم در اینجا خونست بظاهر این کلام استغراق جنس را بود همه خونها حرام و پلید بود مگر آنچه از این مخصوص است بقوله
تعالی قل لا اجد فیما اوحی الی محرما علی طاعم یطعمه الا ان یکون میتة او دما مسفوحا و فقها بر این روا داشتند گوشت و جگر و دل که
در وی خون باشد چنان خون مسفوح نیست و خونها بر سه ضرب است ضربی آنست که قلیل و کثیرش پلید است و آن الا که نگفتند و آن نیز
هم از آن جمله است و آن سه خونست چون حیض و استحاضه و نفاس و ضرب دوم خونی است که از آن اندک و کثیرش پلید است از جامه
و اندام و آن خونی که بیرون آید از دمامیل و جراحات خون روا نباشد و نیز خون ماهی و خون جراحت و لیکن بیوست از خون آید و ضرب سیم
خونیست که چون بمقدار درمی باشد از آن نیز واجب نبود و چون بیشتر باشد واجب بود و آن باقی خونها است از جمله حیوانات و خون
سگ و خون نفس بنجاست و هم الحکم اینست و مالک در خون بکر و ماهی خلاف کرد و گفت واجب بود شستن و در خون براغیث گفت
چون بسیار بود واجب باشد از الته و شافعی از این فرق نکند میان این خونها و اما جگر اگرچه در وی خون بود بحفظ اطلاق نام خون
نکنند بر او بلکه در عرف او را کبد خوانند و اطلاق این نام خون نشاید و انسنی اما لحم سام که در آیه گفت گوشت خوک است و اگرچه
در آیه ذکر لحم کرد اجماع امت است بر تحریم همه اجزاء وی پوست او و پیه و بنجاست او و خلاف نکردند خلاف در جواز انتفاع کردند بموی او

ابو حنیفه و محمد بن الحسن گفتند روا باشد با موی خوک دوختن و ابو یوسف گفت مکروه است و مذهب اوزاعی باک نیست و مذهب ما و شافعی و مالک
و بنزدیک ما فرقی نباشد میان خوک آبی و میان خوک بیشه در باب تحریم و بنزدیک اصحاب ابو حنیفه همچنین است و بنزدیک مالک و شافعی
و اوزاعی و ابن ابی لیلی حلال گویند گوشت هر چه در دریا بود و بعضی اصحاب شافعی را احمال الماء خوانند خراتی و گوشتش حلال دانند و مذهب لیث
آنست که مردم آبی و خوک آبی حرامست و همچنین و سگ در پلیدی یکی آنست اگر ببچه سگ بآید بباید شستن و اگر خشک باشد آب بر او باید زدن
و موش و وزغ در وباء و هر کو وحش او را حکم اینست بنزدیک ما و اختلاف فقها در کرده یا کفنه شود اما محرم چهارم آنست که ذبیحه که گفته باشد
بنام خدای و اهلال ای رفع صوت و اهلال رفع صوت بود و هلال را بدان هلال گفتند که چون ببینند آواز بر دارند بتکبیر و دعا و منه اهلال
الصبی و استهلاله و منه اهلال الحاج برفع الصوت بالتلبیة و قال ابن احمر یهل بالفرقد رکبانها کما یهل الراکب المعتمر و مراد بما
گفتن ذابح باشد که بر او اسم کسی شده و در بعضی دیگر اهلال باشد که مشرکان کشتند پیش بتان و پس بنام خدا و این قول
سعید جبیر است و قتاده و مجاهد و بعضی دیگر گفتند مراد آن ذبیحه است که بر وی نام خدای نبرند و این قول ربیع و حسن بصری است
و بنزدیک اهل البیت علیهم السلام ذبایح جمیع صنفان اصناف کفار از مشرکان و جهودان و ترسایان و گبران نشاید
خوردن چه اگر ایشان نیز نام خدای ببرند بر آن خدا نا شناسند نه نام خدای موصوف بصفات کمال گفته باشند ذبیحه ایشان
حلال نبود و بنزدیک فقها ذبایح اهل کتاب حلال باشد چون نام خدا ببرند بر آن و چون نام مسیح ببرند ترسایان حلال نباشد
و این قول مالک و شافعی و ابو حنیفه و اصحاب او است و ما بیان کردیم که دین اعتبار بتسمیه ایشان نیست چه اعتبار باعتقادات
ذکر آنکه ایشان وجوب تسمیه را معتقد نه اند و اعتبار در این باب باعتقادات است بیک فاز مینی اگر مشرک تولای ذبح کند و نام
خدای برد باجماع ذبیحه او حرام است و اگر مومن ولی باشد و باعتقاد دارد وجوب تسمیه و اگرچه تسمیه نگوید ذبیحه او
حلال باشد و نیز ظاهر آیه دلیل صحت قول ما می کند قوله و لا تاکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه و آنکه ایشان اعتقاد کرده اند که عزیر
یا مسیح پسران و بند او الله نباشد و بحقیقت پیر ایشان بحقیقت نام جز خدای برده باشند در عموم آیه داخل باشند و ما اهل به
لغیر الله و ذبیحه ترسایان نام مسیح گفته باشد جماعتی حلال داشته اند و آن مذهب عطا است و مکحول و حسن بصری و شعبی و سعید بن
المسیب و اوزاعی و لیث بن سعد آنگه حق تعالی بعد بیان حلال و حرام بکرد و محرمات برشمرد گفت رخصت فرمود با هجر کرده باشد
و تخفیف کرده باشد در تکلیف بفضل و کرم می گوید فمن اضطر عاصم و حمزه و یعقوب و ابو عمرو خواندند فمن اضطر بکسر نون و هم چنین
در اخوات او قتلوا انفسکم او اخرجوا من دیارکم برای آنکه چون دو ساکن بهم رسند اول را بکسر حرکت دهند که ساکن را عند التقاء ساکنین تشبیه
کردند و باقی قرا خواندند فمن اضطر بضم نون و ضم برای اتباع ضم ما بعد او و این محمول است کند عاد ان ابو جعفر فمن اضطر و ابو جعفر
خواند فمن اضطر بکسر را با طا و هر چه اصل او اضطر بوده است بوزن افتعل من الضرورة و معنی آنست که احوج و الجی هر که او ضرورت
آید و ضرورت او را بدان حمل کند که بدان جا رسد که بخوردن آنکه او را تناول این چیزها شاید کردن بمقدار آنکه سد رمق کند و این
مذهب اهل البیت است و احد قولی الشافعی و اختیار المزنی و قولی دیگر شافعی را آنست که شاید که چندان بخورد که سیر شود و مقاتل بن
حیان گفت بیشتر از سه لقمه نشاید خورد و مجاهد گفت معنی اضطر اکره باشد یعنی هر که او را شخصی یا ظالمی اکراه کند و الجا کرد اند بر تناول
چیزی از این محرمات بآکل بی اختیار تناول کند او را بد نباشد و مالک و مسروق گفتند چندانکه بخواهد بخورد و حکم تمرد در این
باب حکم این چیزهاست که با اختیار حرامست تناول آن اندک و بسیار آن شی و با ضطرار مقدار آنکه سد رمق کند روا بود و مالک و شافعی
خلاف کردند و گفتند مضطر را هم نشاید خیچ و چه اما قوله غیر باغ نصب غیر بر حال باشد و مراد بوده گر راستین و اصل بغی در لغت
طلب باشد و در عرف مخصوص شده است بطلب و قصد فساد و یقال بغی الجرح اذا ترامی الی الفساد و منه البغی الزنا بغا کردند قال الله تعالی و لا
تکرهوا فتیاتکم علی البغاء و زانیه را بغی گویند و ما کانت امک بغیا و لا عاد و اصل عدو ان ظلم بود و عدا در تجاوز حد بود یقال عدا یعدو عدوا و عدو

و معنا لا ذا ظلم و تعدی عالمه مفسران در معنی خلاف کرده اند مجاهد و سعید جبیر و ضحاک و بیان گفتند غیر باغ ای قاطع الطریق خارج
علی امام المسلمین در راه زدن بیرون آمده باشد یا نه بر امام مسلمانان خروج کرده باشد و عاد ظالم ... بغیر او مفسد در زمین
او مفسد فی الارض مردی باشد که از اسباب تحریم باشد یا آنکه از ... برو باطل ... فساد ... در زمین ... بسوی
معصیة بود ... کرده باشد ایشان را حلال نباشد و بسیار تأویل کرده و این مذهب اهل البیت است و مذهب شافعی و بعضی
دیگر از مفسران گفتند معنی آنست غیر باغ یعنی نه آنکه طلب این محرمات کند بقصد و لا عاد تعدی نکند از سد رمق بحد شبع و این
قول حسن و قتاده است و ربیع و مذهب ابو حنیفه است چون چنین باشد فلا اثم علیه او را حرج نباشد در خوردن
فان الله غفور رحیم خدای تعالی آمرزنده و بخشاینده است یعنی آمرزنده است از آنکه این تناول کند که چیزی از حال اختیار است
و رحیم است بخلقان و بندگان خود چون ایشان را رخصت داد که عند ضرورت تناول این چیزها کنند تا تلف روح ایشان نباشد
و محمد بن جریر گفت معنی آنست که اگر کسی از اسلام خلاف این کرده ... خدای تعالی ... در آید ... کرده ...
بعد نیکوست قوله ان الذین یکتمون ما انزل الله من الکتاب عبد الله عباس گفت این آیه در کعب اشرف و کعب اسد و مالک بن الصیف
و حیی و یاسر ابنا اخطب آمد و سبب نزول آیه آن بود که پیش از بعث رسول علیه السلام ایشان گفتند عوام و سفله را که ...
خدای تعالی بما پیغمبری فرستد ... از ... چون خدای تعالی رسول را علیه السلام بفرستاد ایشان گفتند ...
خدا که ما ... گفتند ایشان گفتند ... نیست ... و صفت ... او ... از ...
اشتر صفات رسول علیه السلام بگردانیدند ... بعوام ... در ... خدای تعالی این آیه فرستاد که آنکه پنهان کنند
آنچه خدای فرستاده است از نعت و صفت رسول خود محمد صلی الله علیه و آله من الکتاب از توریت و یشترون به ثمنا قلیلا و بگفتند بان
بهای اندک بهای آنکه اشترا ... در ... کسی ... و متاع ... و یشترون به ثمنا قلیلا
و اگر ... چنین ... معنی کلام مستقیم نبود ... معنی آنست که ... متاع ...
خدای ... از ... نعت و صفت رسول علیه السلام ... کسب ... طمع ... حطام ... ایشان ... اندک ...
... آنکس ... بیعت و ... گفت ... که این ... بها ... متاع ... قلیل
... باشد ... اندک ... قلیل باشد ... خورد ... ایشان ... کرده
تا ... آنچه باشد جزای ایشان چه بود اولئک ما یأکلون فی بطونهم الا النار ایشان را نشد که روز قیامت ... عقوبت ... روز
خوردن ... در دوزخ ... قول ... کرده ... که ایشان ... چیزی ... چیزی ... خوردن ایشان را
بدوزخ ... ایشان ... بآتش ... همانا که ایشان آتش ... فعل مستقبل باشد و قوله
فعل حال باشد و لفظ یأکلون مضارع ... حال و استقبال ... روز قیامت خدای با ایشان
سخن نگوید ... ایشان ... که با ایشان سخن گوید ... باشد ... ایشان و
... ایشان ... سخن نگوید ... سخن ... آنکه ... معنی ... است
که با ایشان ... نکند ... بدوزخ ... است که این کنایه بود
از سخط و غضب ... که بدست ... سخن نگوید فلا یزکیهم ایشان را تزکیه نکند یعنی بر ایشان
ثنا نگوید و ایشان را وصف نکند بآنکه ایشان اهل زکوة و طهارت اند و ابو مسلم گفت معنی آنست که ایشان را مطهر نکند یعنی نجات
از دوزخ و ایشان را عذاب الیم باشد یعنی مولم فعیل بمعنی مفعل است چنانکه بیان کرده شد اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی
ای ایشان آنانند که گمراهی بدل کردند ... اختیار کرده یعنی مسلمانان ... کرده اند بجحود ... اختیار کرده و این ... بعد الله ...

و ابو مسلم گفت ... بعث ... کرده اند و ... دوزخ گرفته و قوله و العذاب تا چون ... باشد و ... و العذاب بالمغفرة ...
آنکه بسبب ... فما اصبرهم علی النار و این ... بر چه صبر اند ایشان بر دوزخ و تحقیق این ... که ... الا این باشد که از
ما ... خوانند ... که ... اصبرهم علی النار ... ما احسن زید معنی آنست که ... حسن زید چه ... که ... که ... است ...
کان چیزی ... که ... باشد ... ابن عباس ... حسن او ... معنی ... چه ... که ایشان ...
کرده است بر آتش دوزخ ... دانستن که ... کار ... و این قول ... ایشان ... و ...
و بر آتش دوزخ ... قول ... که ... کیست ... یعنی ... ایشان را چنین ... کرده است بر آتش دوزخ
و معنی ... باشد که ایشان ... بعضی دیگر از مفسران گفتند معنی آنست که ما ابرام علی عمل اهل النار چه ... ایشان بر عمل اهل دوزخ
این قول حسن و قتاده و ربیع است ... که ... که ... شیعه گفت ... قاضی بن حاضر ... و ...
... و ... که ... ما اصبرک علی الله من کفر ... ما اجراک علی الله چه ... خدای ... گفت ...
علی عمل اهل النار ای ما ادومهم علیه یعنی ... ایشان بر معصیت و صبر ... بمعنی ثبات و حبس نفس باشد و این قول ... است ... فما
مجاهد گفت ما اعلمهم باعمال اهل النار ... که ... ما ابقاهم علی النار چه ... باقی ... اند بر دوزخ
چنانکه گویند ما اصبر فلانا علی البلایا و الحبس و این ... که گویند ... مکان دارد یعنی ... ذلک بان الله
ذلک العذاب این عذاب ... ایشان ... آنست که من کتاب یعنی توریت بحق فرستاد ایشان اختلاف کردند ... اختلاف کردند
... دیگر اختلاف ... و ان الذین اختلفوا فی الکتاب و بعضی دیگر گفتند این عذاب ... آنست که من کتاب فرستادم
یعنی توریت ... ایشان پنهان ... کردند ... این ... آنکه ... ان الذین یکتمون ما انزل الله قوله ...
که این ... ایشان ... آنست ... و ... و تقدیر آنکه ذلک ... کان
بعضی گفتند ذلک بان الله نزل الکتاب ای اخبر فی الکتاب بانهم لا یؤمنون و یموتون علی کفرهم این آنست که خدای ... ایشان ...
... معلوم باشد ... آنکه گفت ... آن ... کتاب یعنی ... خلاف
... گفتند ... و ... عظیم و گفتند ... اختلاف ایشان در اختلاف ... قوله
و گفتند ... کتاب ... قرآنست ... اختلاف ... یکی گوید ... و یکی گوید ... است ... و یکی گوید
... است و یکی ... ساطیر الاولین است ابو مسلم گفت و ان الذین اختلفوا فیه ای تخلفوا ...
خلف عن سلف ... میراث ... کما قال تعالی فی اختلاف اللیل و النهار ... وجه ...
... قول ... ان الذین اختلفوا ... فی الکتاب ای فی التوریة و الانجیل ای خالف کل واحد
منهما صاحبه فی کتابه ... ایشان ... کتاب ... اختلاف کردند جهودان گفتند انجیل چیزی نیست و ترسایان گفتند توریة
چیزی نیست کما قال تعالی و قالت الیهود لیست النصاری علی شیء و قالت النصاری لیست الیهود علی شیء و قاضی گفت ... که معنی
آنست که ... ما انزل الله چیزی گفتند خلاف ... تفسیر ... تأویل ... طلب فتنه والله اعلم
١٧٢ لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَٰكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ
نیست نیکویی آنکه ... روی با ... جانب آفتاب برآمدن ... فرو شدن ... و لکن نیکوی آنست که بگروید بخدای
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِي
و بروز بازپسین و فرشتگان و قرآن و پیغمبران و بدهد خواسته بر دوستی او خداوندان
الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ
خویشی و بی پدران و درویشان و راه گذریان و خواهندگان و در گردنها و بپای دارد

الصلوة وآتى الزكوة والموفون بعهدهم إذا عاهدوا والصابرين في البأساء والضراء

وداد زکوة ووفاکنندگان بپیمانشان چون پیمان کنند وشکیبایان در سختی ودرویشی

وحين البأس أولئك الذين صدقوا وأولئك هم المتقون يا أيها الذين آمنوا كتب

ووقت کارزار ایشان آنانند که راست گفتند وایشانند که پرهیزکارانند ای آنانکه گرویدند واجب شد

عليكم القصاص في القتلى الحر بالحر والعبد بالعبد والأنثى بالأنثى فمن عفي له

برشما بازکشتن در کشتگان آزاد بآزاد وبنده ببنده وزن بزن هر که عفو کرده شد

من أخيه شيء فاتباع بالمعروف وأداء إليه بإحسان ذلك تخفيف من ربكم

از برادرش چیزی پس پیروی کردنیست بنیکوئی وادا کردن بوی بنیکوئی آن سبک کردنیست از پروردگار شما

ورحمة فمن اعتدى بعد ذلك فله عذاب أليم . ولكم في القصاص حيوة

وبخشایشی هر که از اندازه درگذرد پس از آن پس او راست عذابی دردناک وشما را در قصاص زندگانی

يا أولي الألباب لعلكم تتقون كتب عليكم إذا حضر أحدكم

ای خداوندان خردها تا باشد که شما پرهیزکار شوید واجب شد برشما چون حاضر آید یکی از شما

الموت إن ترك خيرا الوصية للوالدين والأقربين بالمعروف حقا على المتقين

مرگ اگر بگذارد مالی وصیت کردن بپدر ومادر ونزدیکان بنیکوئی واجب بر پرهیزکاران

فمن بدله بعد ما سمعه فإنما إثمه على الذين يبدلونه إن الله سميع عليم

هر که بدل کند آن را پس از آنکه بشنید پس بزه آن بر آنانست که بدل کنند آن را که خدای شنوا ودانا است

فمن خاف من موص جنفا أو إثما فأصلح بينهم فلا إثم عليه إن الله غفور رحيم

هر که بترسد از وصیت کننده کژی یا بزه پس اصلاح کند میان ایشان نیست بزه بر وی که خدای آمرزنده وبخشاینده است

اهل تأویل در سبب نزول آیة خلاف کردند حسن بصری وقتاده وربیع گفتند سبب نزول آیة آن بود که جهودان در نماز روی بمغرب کردندی
وترسایان بمشرق وگفتندی نیکوئی اینست که ما برآنیم خدای تعالی تکذیب ایشان را این آیة فرستاد وباز نمود که این نیکوئی نیست [illegible] منسوخ است
بتوجه بکعبه قتاده [illegible] عباس گفتند [illegible] شرع [illegible] در بدایة اسلام [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible] احکام شرع [illegible]
[illegible]
[illegible] في النار خالدين فيها [illegible]
[illegible] سبب نزول آیة آن بود که [illegible] رسول [illegible] علیه السلام گفت یا رسول الله [illegible]
[illegible] خدای تعالی این آیة فرستاد [illegible]
[illegible]
[illegible] معرفت [illegible]
[illegible] روایت [illegible]
[illegible] احسان [illegible]
[illegible] حق تعالی گفت [illegible]

[illegible] ومن الاسماء [illegible]
[illegible]
[illegible] ولكن البر [illegible]
[illegible] وقال الشاعر [illegible]
[illegible] وقال النابغة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] والیوم الآخر والملائکة والکتاب
والنبیین [illegible]
[illegible] من آمن بالله [illegible]
[illegible]
[illegible] حساب وکتاب وثواب وعقاب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] والنبیین لام تعریف
[illegible] وآتى المال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ذوی القربی [illegible]
[illegible]
[illegible] عبد الله بن عباس وعبد الله بن مسعود [illegible]
[illegible] رسول الله صلی الله علیه وآله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

غلا لکن که جز او صدقه دهد مثل کسی بود که چیزی بعید دهد پیش از آنکه فرشته باشد حق تعالی اشتر کس را ذکر کرد که مال با ایشان بعد اول
خویشان را صدقه بر ایشان صدقه باشد هم صله رحم چنانکه گفت علیه السلام الصدقة علی القرابة صدقة وصلة و زینب زن عبد الله مسعود
مال داشت بر خویشان خود خرج میکرد از رسول علیه السلام پرسید که مرا در این جایز است گفت لک اجران اجر القرابة واجر الصدقة گفت ترا دو مزد
است خویشی و صدقه و فاطمه بنت قیس بیامد و گفت یا رسول الله هفتاد دینار بنهادم کجا خرج کنم گفت اجعلها فی قرابتک گفت بر خویشان
خود صرف کن والیتامی و یتیمان را دهد و یتیم آن باشد که در خردی پدر از او بمیرد و اگرچه در ظاهر آیه آنست که مال یتیمان دهد مفسران
گفتند ایشان را دهد و با آنکه کار ایشان قیام کند الا آنکه کار یتیم بود در خردی باشد و بعض اهل الصلاح شناسد و در رسول علیه السلام گفت
خیر بیوتکم بیت فیه یتیم یحسن الیه وشر بیوتکم بیت فیه یتیم یساء الیه گفت بهترین خانها خانه بود که در او یتیمی بود که بنیکو با او احسان
کنند و بترین خانها خانه است که در او یتیمی باشد که با او اساءت و بدی کنند در جان گفت انا و کافل الیتیم کهاتین فی الجنة واشار
باصبعیه من و تکفل کننده یتیم در بهشت هم چنین باشیم و بدو انگشت اشارت کرد سبابه و وسطی ابو مالک روایت کند که رسول علیه السلام
گفت من ضم یتیما الی طعامه وشرابه حتی یستغنی عنه وجبت له الجنة گفت هر که یتیمی را با خود گیرد و بطعام و شراب تا چنان شود که
از او مستغنی شود بهشت او را واجب شود یعقوب را گفتند در مصر مردی است که مسکین را طعام و یتیم را اکرام کند گفت باید که
از اهل البیت ما باشد چون بدیدند یوسف بود علیه السلام والمساکین جمع مسکین و هو مفعیل من السکون و مسکین آن بود که از
فقر بی نوا و از ضعف حال باشد او را طلب بود از عیش و کفایتش نبود و گفتند مسکین آن باشد که اگر چه محتاج بود و او را چیزی
نخواهد و در خبر است که رسول علیه السلام گفت لیس المسکین بالطواف ولا بالذی ترده التمرة والتمرتان واللقمة واللقمتان انما المسکین
الضعیف الذی لا یسال الناس ولا یفطن له فیتصدق علیه گفت مسکین نه این درویش گردنده باشد که در او را یک خرما یا دو
و یک لقمه یا دو و لکن مسکین ضعیفی باشد که از مردمان چیزی نخواهد و ندانند که محتاج است تا او را صدقه کنند الله گفت که
خوانی این آیه حق تعالی یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف تعرفهم بسیماهم لا یسئلون الناس الحافا و از رسول علیه السلام از حال
فقر بخواست مسکنت خواست فی قوله علیه السلام اللهم احینی مسکینا وامتنی مسکینا واحشرنی فی زمرة المساکین عایشه
گفت ای رسول الله چرا چنین میگوئی گفت برای آنکه پیش از توانگران ببهشت شوند آنگه گفت یا عایشه مسکین را از خود مران
و اگر چیزی نخواهد در پیش مکن و اگر نیم خرما باشد مسکین را دوست داری و بخود نزدیک کنی تا خدای تعالی ترا رحمت خویش
نزدیک کند و عبد الله عمر روایت کند از رسول علیه السلام که او گفت روز قیامت منادی ندا کند ... الله فقرا و مساکین
اکرام کرده اند در دنیا بهشت روید امروز بر شما خوفی نیست و نه شما اندوهگین باشید که شما درویشی داری کردند در دنیا ایشان را
بیارند و بر منبرها نور بنشانند و در میان ... حساب باشد وابن السبیل مفسران در او خلاف کردند عبد الله عباس و قتاده گفتند
مهمانست عبد الله عباس او سه روز مهمان باشد چه حق ضیافت سه روز است ابن السبیل ... بود و از باب معروفست و هر ...
... رسول علیه السلام مهمان حق ... بیاید ... صاحبش با خود ببرد یعنی خدای تعالی ... کا ...
کفاه مسکین باشد کند مجاهد و ربیع گفتند راه گذری مسافر و برای آنکه ابن السبیل خواندند که ملازم راه بود در بیراه بود
چنانکه گویند ابن الماء ... ابن الدنیا گویند فقال الشاعر ... والثریا کانها علی قمة الراس ابن
ما علق و گفتند ... منقطع به راه خواهد کننده باشد براه و مالش نبود والسائلین خواهندگان در ویشان ... که سائل
باشد رسول علیه السلام گفت للسائل حق وان جاء علی فرس سائل را حقست و اگر چه براسب آید و در خبر است که سائلی بیامد و رسول
گفت حسین علی علیه السلام گفت ... میگوید گفتند یا ابن رسول الله گفت میگوید من رسول ... شما ام اگر چیزی بدهید بخشم
... و لا ... رسول علیه السلام گفت لا تردوا السائل ولو بظلف محرق گفت سائل را رد مکنید و اگر نیم

کوسفند

ایشان را

گوسپند سوخته باشد و در رسول علیه السلام گفت لولا السوال ما افلح قوم گفت اگر نه آنستی که سائلان دروغ میگویند توفیق
نیافتندی از آنکه ایشان را نگاهداری و اگر سائل را هیچ حقی نیست چنانکه کشف حال خود کند در پیش ... تو بر تو برید و در مقام خلق
بایستد خود کفایت بود در خبر است که عبد الله روزی اعرابی ... امیر المؤمنین سوال کرد امیر المؤمنین گفت یا اعرابی چیست از خویشتن
گفت آری گفت اکتب حاجتک علی الارض فانی اری ذل السوال فی وجهک حاجت خود بر زمین بنویس چه در سوال کردن
سوال در روی تو نباید دیدن و نیز عطا کرد از پس سوال بود بها آب روی سوال کرده بیچنانکه شاعر گوید ما اعتاض باذل وجهه بسواله
عوضا ولو نال الغنی بسوال وان السوال مع النوال وزنته رجح السوال وخف کل نوال ولهذا بلیت بیذل وجهک سائلا فابذله
للمتکرم المفضال ان الکریم اذا حباک بوعده اعطاک سلسا بغیر مطال و فی الرقاب مفسران خلاف کردند بعضی گفتند ایشان مکاتب
و معنی باشد که ایشان را تفرقه و از رکب خدای تعالی هر عضوی از او عضوی از وی از آتش دوزخ آزاد کند و قول بیشتر مفسران باشد که
مراد مکاتبانند که خویشتن باز خریده باشند و مالی ندارند و ایشان را اعانت باید داد تا کمال کردن از بند بندگی و آزادی
نصیبی با ایشان بباید دادن چنانکه در زکوة هست عبد الرحمن بن سهل بن حنیف روایت کند از رسول علیه السلام که گفت هر که او
مکاتبی را یاری دهد یا آنکه بر دیون خود در کرد یا غازی را در الترش یا مجاهد در سبیل خدای تعالی سایه کند او را در سایه عرش آن روز
که سایه نباشد الا سایه او و براء بن عازب روایت کند که اعرابی بنزدیک رسول آمد گفت یا رسول الله مرا عملی آموز که مرا ببهشت رساند رسول
گفت خطبه کوتاه کردی و لکن سوال بزرگ کردی گفت اعتق النسمة وفک الرقبة گفت عتق نسمه و فک رقبه کار بند گفت یا رسول الله
نه هر دو یکی باشد گفت عتق نسمه آن بود که به تمام آزاد کنی و فک رقبه آن بود که یاری کنی تا کسی در نمی آزاد کند از بندگی گویند خلاف کردند که
مال ایشان را در تکند از بنده زکوة است یا بیرون از زکوة سعد و شعبی گفتند بیرون از زکوة است و اهل العراق گفتند زکوة هم در دو نیایه هست و قوله
واقام الصلوة واتی الزکوة اگر این بر زکوة حمل کنند مکرر باشد و این وجهی نیست اما با آن وجه که جماعتی گفتند که این بیرون از زکوة است
و این هم واجب است این خلاف اجماع باشد و در این آیه پیش از این نیست که ولکن البر من امن بالله الی قوله واتی المال علی حبه ذوی القربی
از جمله بر شمرد و بر جمله واجب آید و هم بر سبیل بر شمرد کرد و اولی تر بود و حسن بصری گفت مراد بدین زکوة فرضست و آن اگر آنکه
بعضی از مذکوران مستحقان زکوة اند فی قوله انما الصدقات للفقراء والمساکین الایة و این وجه ضعیفست برای سه وجه یکی آنکه
این روایت مطابق نیست و دیگر آنکه تکرار باشد در سیاق آنکه ممتنع بود که در آیه زکوة بر وجوب بود باجماع و در آیه بر مندوب باشد
هم و با اجماع آنکه روایت کرده اند که فی المال حق سوی الزکوة قاله رسول الله صلی الله علیه وآله وتلا هذه الآیة و آنکه گفت در آیه پیشتر
زکوة مقدم است چنانکه از آن رشید نکفت الطریق خلفها والعادة ظهرها و نیم یمینها گفت آنکه بعد از آن کشف و گویی که در آیه
نخواهد بر نشستن را بعد و شتر شیر را بعد روز جمعه تا در ویشان بشیرش منتفع شوند این دلیل وجوب نکند چه لفظ
حق هم در واجب هم در مستحب کار دارد و آنکه این خبر که روایت کردند که رسول علیه السلام گفت نسخت الزکوة کل صدقة معنی آنست که چون
زکوة در وجوب صدقات که پیش از زکوة بود منسوخ کرد و اجماع امت که زکوة استحباب و ندب صدقه منسوخ نکرد جبار ... جمله
دلیلات با آنکه این دادن بیرون از زکوتست و واجب نیست و اما آنان که بر جماعتند که هرچه در این آیه هست واجبست این
کافی باشد فیجب ... بر علی ... بلی آنکه اجماع است که بیرون از زکوة کسی را بنده خریده و آزاد کردن و مکاتب را معاونه کردن و چیزی
بفقیر و مسکین دادن نه بر وجه زکوة بر ... داری کردن این هیچ واجب نیست پس این دعوی را وجهی نبود قوله واقام الصلوة لام
جنس است مشتمل بود بر واجب و مندوب و اسم صلاة شامل بود و دست والف ولام ... نماز و زکوة ... بر و تعریف جنس را
بجمله آنکه در صلاة هست و لکن اسم زکوة در شرع جز بر زکوة فریضه نیفتد و در تفسیر این در جای خود برفت آنکه حق تعالی گفت والموفون بعهدهم
مدح کرد آنان را که بعهد وفا کنند و واو عطفست علی قوله من امن واگر چه من موحدست لفظا من صالحات واحد جمیع را ...

یک بار بجمیع چنانکه قدیم تعالی گفت ومنهم من یستمع الیک وجعلنا علی قلوبهم اکنة ان یفقهوه وقوله کونوا انکه گفتند نعم من المدح است
وجمعی دانند وتعلیق چنین باشد ولکن البار هم المؤمنون بالله والموفون بعهدهم اذا عاهدوا یقال وفی بعهده واوفی لغتان وقد اهل
حجاز اوفی است ودر قرآن بیشتر این آمده من قوله اوفوا بالعقود واوفوا بعهدالله ویوفون بالنذر وعقود جمع عقد واقسام عهد گفته شد [illegible]
عقدات ومیثاق [illegible] وسوگند از آنکه در شرع واجبست بان وفا کردن یا مستحب وسوگند بانکه [illegible] برسبیل مدح است ومدح بر فعل
واجب ومندوب باشد ونقض عهد یعنی که با رسول علیه السلام کرده شد درین باب داخل بود وخدای جل جلاله چنانکه مدح کرد وفا کننده عهد
ذم کرد انانرا که عهد بشکنند وبعهد وفا نکنند فی قوله الذین ینقضون عهدالله من بعد میثاقه وفی قوله ومنهم من عاهدالله الایة
الی قوله وبما کانوا یکذبون آنگه گفت من [illegible] فی قوله ان العهد کان مسئولا پس باز نمود که ترا پرسید از عهد
فی قوله واوفوا بعهدالله اذا عاهدتم آنگه گفت بعهد من وفا کن تا بعهد تو وفا کنم فی قوله اوفوا بعهدی اوف بعهدکم آنگه باز نمود که ایشان
هستند که بعهد وفا کنند فی قوله رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه آنگه گفت ازین وفادارتر بعهد که باشد فی قوله ومن اوفی بعهده من الله
آنگه خلیل خود را بوفا بعهد بستود فی قوله وابراهیم الذی وفی وامیرالمؤمنین علی را بوفا بنذر بستود فی قوله یوفون بالنذر آنگه مؤمنانرا
که بعهد وفا کنند بستود فی قوله بلی من اوفی بعهده واتقی آنگه تخصیص کرد جماعتی را که موصوفند بصفات کمال الایمان واز جمله آن وفا بعهد
فی هذه الایة بقوله والموفون بعهدهم اذا عاهدوا مدح کرد درین آیة آنانرا که بعهد وفا کنند که عهد با خدای کنند وگر با خلق کنند
[illegible] کنند وچون سوگند خورند راست کنند وچون نذر کنند بجای آرند وچون گویند راست گویند وچون امانت [illegible]
[illegible] خیانت نکنند وانس روایت کند از رسول علیه السلام که او گفت لا ایمان لمن لا امانة له گفت ایمان نباشد آنرا که امانت نباشد ولا دین
لمن لا عهد له دین نباشد آنرا که وفا بعهد نباشد وابوهریره روایت کند از رسول صلی الله علیه وآله که او گفت خدای جل جلاله گفت سه کس اند
که من خصم ایشانم [illegible]
[illegible]
[illegible] نصب بر مدح است [illegible] قال الاخفش [illegible]
الصابرین [illegible]
معاقد الازر [illegible] چنانکه نصب بر مدح کنند کما قال تعالی ملعونین اینما ثقفوا اخذوا [illegible]
فی قراءة من نصب وقال عروة بن الورد سقونی الخمر ثم تکنفونی عداة الله من کذب وزور واز جمله نصب بر مدح قول [illegible]
نحن بنی [illegible] اصحاب الجمل [illegible]
[illegible] والصابرین [illegible]
[illegible] که حق تعالی صبر [illegible] فی البأساء ای فی الفقر والجوع [illegible]
الحال یعنی [illegible] والضراء یعنی المرض وانواع السقم [illegible]
یعنی وقت الحرب [illegible] صبر [illegible]
وجزع [illegible]
گفت [illegible] جهاد با نفس
وجهاد با شیطان اما نفس [illegible] واما شیطان [illegible] جهاد کرده باشد
در حکایات الصالحین هست [illegible] در خانه آمد [illegible] نان بود [illegible] آب بود [illegible] چراغ بود [illegible]
شکر [illegible] گفت بار خدایا [illegible]

ومن خویشتن را این پایه [illegible] امیرالمؤمنین علی [illegible]
که [illegible] جامعی [illegible] درویشی [illegible] مسجدی نشسته [illegible] ایشانرا گفت چه بر مایند گفتند
نحن المتوکلون [illegible] گفت لا [illegible] شما [illegible] متوکلید حقیقة توکل [illegible] ایشان
گفتند اذا وجدنا اکلنا واذا فقدنا صبرنا [illegible] هکذا تفعل الکلاب [illegible]
چون [illegible] گفت [illegible] گفتند [illegible] اذا وجدنا [illegible] واذا فقدنا شکرنا [illegible] عبدالله
روایت کند که رسول علیه السلام گفت [illegible] قیامت [illegible] روی [illegible]
[illegible] حجاب [illegible] حق تعالی [illegible]
[illegible] حق تعالی [illegible] ایشان خطاب کند [illegible] دنیا [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
شما را [illegible] دست [illegible] شفاعت شما [illegible] ایشان [illegible]
دست گیرید [illegible] در خبر است که اذا رایت الغنی مقبلا علیک فقل ذنب عجلت عقوبته واذا رایت الفقر مقبلا علیک
فقل مرحبا بشعار الصالحین چون توانگری بینی که روی بتو نهد [illegible] عقوبت آن تعجیل کرد [illegible]
[illegible] مرحبا بشعار الصالحین چون توانگری بینی که روی بتو نهد [illegible] عقوبت آن تعجیل کرد [illegible]
[illegible] شعار صالحان [illegible] فی تفضیل الفقر علی الغنی [illegible] ان الفقر خیر من الغنی وان [illegible]
[illegible] ان الفقر [illegible] الغنی [illegible]
[illegible] الفقر [illegible] الغنی [illegible]
الفقر [illegible] علی الصبر [illegible] الناس [illegible]
علی [illegible] در خبر است که یک روز امیرالمؤمنین [illegible]
ما احسن تواضع الاغنیا للفقراء [illegible] تواضع توانگران مر درویشانرا [illegible] امیرالمؤمنین گفت [illegible]
[illegible] واحسن من ذلک تیه الفقراء علی الاغنیاء ثقة بالله [illegible] درویشان [illegible] توانگران
[illegible] توانگری [illegible] رسول [illegible] علیه السلام لیس الغنی
من کثرة العرض انما الغنی غنی النفس [illegible] توانگر [illegible] شریف باشد [illegible]
[illegible] وهذا المعنی [illegible] بالقوت [illegible]
ان یقول [illegible] الرزق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الناس [illegible] الناس [illegible]
عبدالله [illegible] الناس [illegible] فضل [illegible]
ان [illegible] قوله والضراء اراد به المرض والسقم در خبر است که فردای قیامت که اصحاب بلایا [illegible]

در ثبات آنکه از اعواض جاندان ببینند که بلای ایشان معلوم کرده باشند گویند کاشکی قیامت تا ما در دنیا ساعتی تندرست بوده
مافت در خبر است که ایوب علیه السلام را خدای تعالی وابتلا امتحان کرد برنجهای عظیم اندر بعضها بعضی فامسنی الضر وانت ارحم الراحمین
و ایوب را استقامتی آمد و از وی دعا می خواستند و دعا کن تا خدای تعالی عافیت دهد او گفت چرا باید خود دعا نکو گفت شرم دارم
از خدای تعالی که چهل سال تو صحت بودم که این بیماری بمدت دراز چون مرا بلا ابتلا کرد تا چهل سال نگذشت و کار بغایت نرسید
و نیز بنهایت نرسید دعا نکرد چون بغایت رسید وقت زوال باشد اگر نبود و اگر شده اگر شدت کوبغایت رسی تا برسی
اشتدی ازمة تنفرجی قد آذن معنی شاعر گوید از الحادثات بلغن المدی فکادت لهن تذوب المهج و حل البلاء وقل العزاء فعند التناهی
یکون الفرج قوله و حین البأس او وقت الحرب البأس و البوس کالیتان عن الحرب یعنی بر جهاد کردن با کافران صابر باشند یعنی
هم صبر کنند و نیز در وقت کارزار که ایشان فرار نباشند بر حق الله ثبات کنند و بجای بایستند کو الصابرین فی
البأساء والضراء وحین البأس تشبیه ثباتش باینست کا نهم بنیان مرصوص که ثابت القدم باین رسد اگر قدمی از جای فرو
زایستد چه نصیب باشد او را و اگر امالی قدم فرو ایستد از جمله گرانی رسد که اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة
آنکه قدم فرو ایستد از چیزی رسد نصیبا رحمت و من یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال الی قوله فقد باء بغضب
من الله و مأویه جهنم و بئس المصیر هر ستاره که در فلک هست یا ثابت یا سیار آنکه ثابت است از طیر باید و آنکه سیار است
در ثبات نباشد او ستاره بود در فلک سیر که بوقت ثبات سیر نشناخت و بوقت سیر ثبات نکرد و وقت سیر شد و وقت حمله
باشد باز حمله بر بوقت ثبات چون کوه بود در پیش حمله دشمن چون کوه بود انگاه که دشمن در پیش حمله او چون کاه بود
هر چه چون باد بود ببینه دیگر ولکن باد با کوه چه تواند کردن و که ذره پیش باد که باشد کوه در حق او گفت شاعر بباد کوه نجنبند
مصاف بلا نکه چو باد حمله برست و چو کوه حمله پذیر و الکلام فی هذا یطول رسول صلی الله علیه و آله گفت افضل الاعمال الایمان بالله و جهاد فی
سبیله و گفت فاضلترین اعمال ایمان بخدا است و جهاد در سبیل خدای دوم چنین گفت علیه السلام خیر الناس رجل ممسک بعنان فرسه فی سبیل الله
کلما سمع هیعة طار الیها بهترین مردمان مردی باشد عنان اسپ بدست گرفته در سبیل خدای عز و جل هر که آوازی شنود انجا شتابد
بدانکه حق تعالی چون صفات این ابرار بکمال بگفت گفت اولئک الذین صدقوا ایشان راستگویانند فی ایمانهم و افعالهم و اقوالهم و مقالهم و حالهم
و معاملتهم و اقوالهم و اعمالهم و معرفتهم و عقیدتهم تا صدق این آیه بود که من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه و بعید الله صادقا
چنین که صدق چون این آیه بخواند کفتا این صدق مقتضای آن است و گفت که خادم این دو حکم بقا سیری با یک غایه سیری و در خبر سیر و تحقیق
الثانی فی الملأ اما الثانی فی الاستغناء سخن در سیر و تحقیق سخن در سیر رفت برای آنکه سیر و تحقیق با خلقت و سیر و تحقیق با حق است و چون سیرت
بر زبان حق آمد کند باید کردن صدق سیر و تحقیق باید کردن اگر اخفا باید در خط باید ساختن الخاص در خط باید ساختن نسبتی
که در حق آدم علیه السلام سیری ظاهر شده بود چون فسوق که فرشتگان با آن اتفاق کردند ولکن چون در باطن سری بود با حق تقدیر
حضرت بگفت اسجدوا لآدم چرا چنین با یاد آوردند که ما منشوری داریم توقیع ان الله اصطفی آدم چون توقیع خط ما است کرا زهره باشد
که سر بخط ما نهند یا پای از خط ما بیرون آرد و ابا ابلیس که اصطفی و سیدکس را مطلقا تکرم آنکه ملکوت بحث فرمان در او نرم تحقیق ایشان دور
الا ابلیس گذاردم در حق طفیل ایشان بود نه سید که یا تحقق باو جاهات داشت و اولئک هم المتقون ای عقاب الله با تقاتهم معاصی الله
ایشان آن اند که خود را از عقاب حق تعالی نگاه دارند و از عذاب معصیت که خدای ایشان را کرد از معاصی او که جهالت باین مکلف کس
همانا آنکه ملتزم شد باین الزام او را و مکلف است در این تکلیف باد آن ثابت که اولئک هم المؤمنون حقا چنانکه در این است اولئک
الذین صدقوا هر حال که شکر کردن از صبر کردن آسانتر است که شاکران کم ای بایستی و قلیل من عبادی الشکور صابران کمتر باشند که شکر
بر خود آسانتر است از صبر و محنت این آیه تا صفات معصومان می باشد و الله اعلم بمراده قوله یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص فی القتلی

مفسران خلاف کرده اند در سبب نزول این آیه شعبی و کلبی و مقاتل گفتند سبب نزول آیه آن بود که جماعتی در جاهلیت پیش از اسلام بودند که از ایشان
ایشان را کاری افتاد و کشتن و مجروح شدن از هر دو گروه بپدید آمد چون رسول علیه السلام آمد بحکومت پیش او آمدند تا چه باید کرد خدای
تعالی این آیه فرستاد سعید بن جبیر گفت سبب نزول آیه آن بود که دو قبیله بودند یکی اوس یکی خزرج از میان ایشان قتلی افتاد و یکی از ایشان
اقوی و اضعف را گفتند ما برابر شما نکشیم و بعوض بنده بنده و بعوض زن زن خدای تعالی این آیه فرستاد کتب علیکم القصاص خلاف است
میان مفسران در آنکه مراد بکتب فرض است خصوصا فرض علیکم که این سبق بود از وجوب و بعلاوه آن ما را فرض و اکثر بخواندند بعضی مفسران گفتند
معنی آنست کتب فی اللوح المحفوظ عبد الله عباس گفت فرض علیکم فی التوریة در تورات بر شما فرض کرده ام حسن بصری گفت کتب علیکم ای حکم الله
الفضیحة علیکم خدای تعالی واجب کرد بر شما در آن حکم که بر شما حکم کرده و وجوب چگونه ممکن بود و آن واجب عدول شاید کردن و عفو جایز است
که عفو کند یا دیه خواهد و قصاص بکند پس چگونه شاید گفتن قصاص واجب که خدای گوئیم از این چند جواب است یکی آنکه خدای تعالی قصاص
واجب کرد مر قاتل را بر او با شرایطش و بر حاکم و ولی دم طالب قصاص باشد بر قصاص علما او تا ولی احکام و ولاة واجب است
او قوی و لیس الا او قصاص کند پس چنین که حق تعالی گفت فقد جعلنا لولیه سلطانا فلا یسرف فی القتل انه کان منصورا جواب دیگر آنست
که معنی آنست که بر قاتل واجب کرد که تسلیم نفس کند تا قصاص کند اگر خواهد پس حق تعالی با ما نمود که این حق او است التزام باید
کردن بخلاف حقوقی که حدی است نازل زنی خمر که او را نشاید که بخشد در بعضی حال و اگر او توبه کند تا ثانی و شارب خمر و این حال پوشیده
داند ولیکن حدود اند مگر به این حد ساقط نشود و قتل عمد نه چنین است که قاتل را در هر حال تسلیم نفس کردن واجب است و وجهی دیگر
آنست که خدای گفت من قصاص را اولیای مقتول کردم و واجب نفس و نفس بعضی تا قصد کند اگر از نفس بیشتر نفس و از عضوی بیشتر عضوی
مراد آنست که عفو نشاید و آنست که ظلم نشاید عدل باید و عدل قصاص است اگر عفو کند من الاوان اشتقاق قصاص من قص
اثره اذا اتبعه باشد و منه قوله تعالی و قالت لاخته قصیه ای اتبعی اثره و منه القصة و قصاص بجاست که تتبع آثار و حدیث دارد
و قصاص از آنجا گویند که بر او طریق آنکه بعضی بود و متابع بعضی بود بنیادی علی مقتول متابعه آن میکند تا بر او بود الحاق او لند بعضا
این آیه مجمل است محتاج بیان و ظاهر آیه چون بر عموم حمل کنند اقتضا کند که در هر کشته قصاص واجب باید که شرع
این را تخصیص کرد بعضی کشتگان دون بعضی برای آنکه قتل بر سه وجه بود عمد محض و خطا شبیه بالعمد اما عمد محض آن بود که مرد
عاقل بالغ یا در حکم عاقل بالغ اگر آزاد بود و اگر بنده اگر کافر بود و اگر مسلمان قصد کند بکشتن کسی با آهن یا بجز آهن بالغ و سلاحی
دیگر و چوبی بزرگ و سنگی که نوعی قوی غالب بجریان عادت بدان قتل حاصل شود و غرض او قتل بود چون حال برابر جمله بود
قصاص لازم آید مگر آنکه قاتل دیه بدهد یا بیشتر یا کمتر و اولیای مقتول راضی شوند یا عفو کنند قصاص آنجا باشد اما
خطای محض آن باشد که کشنده عاقل نباشد یا کودک بود یا دیوانه بود یا ناقص عقل بود اگر چه قصد کند و عمد دارد حکم
خطا بود و نیز آنکه مرد تیری بصیدی اندازد یا بدرختی نگاه بر کسی آید بی قصد او و کشته شود و اگر سنگی اندازد هم چنین باشد
این جمله خطای محض بود دیه مخارجه لازم آید بر عاقله او اما خطا که عمد باشد آن باشد که مرد قصد تادیب کند اما کند در شرع
تادیب بر او باشد و غرض او ادب بود قتل حاصل آید و اما ضمیر کسی را او را بزند و غرض او صلاح باشد پس
موری باشد با آلتها این کس را دیه مخارجه مغلظه لازم بود بر خاص مال قاتل و بیان این کرده شود بجای خود فی قوله تعالی و ما کان
لمؤمن ان یقتل مؤمنا الا خطأ ان شاء الله و بنزدیک ابو حنیفه چون قتل بمثقله باشد چون سنگ و آهن که نه سلاح بود و چوب
سنگی بزرگ و ما نند این قصاص واجب نبود الا که آهن و عودی باشد که از بینا او بلاد الشر افکند اما بجز این قصاص واجب نه
و اغراق بهدم و انجای ... و ما نند این و حسن بصری و شعبی و نخعی هم این گفتند و زهری و انش خلاف کردند ابو حنیفه
قصاص واجب کرده اند و مذهب اهل البیت علیهم السلام و مالک و ابن ابی لیلی و شافعی و ابو یوسف و محمد آنست که هرچه غالب ... قتل

حاصل آید قود و قصاص واجب بود و دلیل بر صحت مذهب صحیح قوله تعالی و من قتل مظلوما و هذا قتل مظلوما فدل علی سلطان ولی بطلب
القصاص اما قصاص چنین باشد که چنانکه کردن از تیغ و کارد و داغ بدان مانند و اگر چنان کشته را بچیزی کرکشته باشند نزدیک ما
و بیشتر فقها لقوله علیه السلام لا قود الا بحدیدة و مالک گفته هر آن چیز قصاص باید کردن که او را کشته باشد از آن وجه با آن
نوع التغریق و تحریق تا اگر غرق و تحریق کند برا او تا آنکه بمیرد و شافعی مانند این گفت جز آنکه گفت اگر بغیر تحتشیر بکشد او را و اگر او را
باز داشته باشد تشنه و طعام و شراب نداده تا بمیرد نزدیک ما بتیغ قصاص باید کردن و شافعی گفت مانند این مدة او را باز باید داشتن
اگر بمیرد و الا بتیغش باید کشتن و نزدیک مالک باز دارند تا بمیرد و اگر چه بیش از آن مدة باشد و هم چنین در غرق و حرق
اما قصاص بر سبیل عقوبت است قاتل را و تشفی اولیای مقتول را و زجر و وعظ دیگران را با مثال او بکند چنانکه گفت و لکم فی القصاص
حیوة القتلی جمع قتیل باشد که جریح و جرحی و صریع و صرعی و مریض و مرضی و قتیل بمعنی مقتول است الکل قتیل ... و اما باید که
الحر بالحر و العبد بالعبد و الانثی بالانثی آزاد را باز آزاد و بنده را ببنده و زن را بزن قصاص کنند مذهب بعضی فقها اینست که قصاص
جز بر این وجه نشاید کردن آزاد را بازاد و بنده را ببنده و زن را بزن تا بنده را بازاد و زن را بمرد قصاص روا نباشد و تا این دلیل
الخطاب کرده است و دلیل الخطاب نزدیک بیشتر اهل علم باطل است مثل الحر بالحر خلاف نیست در و قتل العبد بالحر هم خلاف نیست که روا بود
و قتل الحر بالعبد روا نبود مگر بنده او بود و اگر بنده دیگری باشد اگر بنده خود را بکشد بجایش لازم آید بر او ملازم تا بجایش سالی و بدیر ساله
آزاد ... تعزیر ... و مذهب شافعی و مخالفوم چنین است و مذهب ابو حنیفه آنست که بنده خود
باز نکشد او را و بنده دیگری را باز کشند و دلیل بر صحت مذهب درست قوله تعالی الحر بالحر و العبد بالعبد و هذا حر قتل عبدا و هم چنین
قوله علیه السلام لا یقتل حر بعبد و این عموم است و مذهب شافعی آنست که بنده بجایش بود بالغا ما بلغ و مذهب ابو حنیفه و محمد
موافق مذهب ماست و بنده چون جنایتی کند آن جنایت بر گردن بنده بود و خواجه مخیر بود از دو کار خواهد بنده را تسلیم کند با ایشان
و خواهد ارش جنایت بدهد بفدا و شافعی را دو قولست یکی چنین که ما گفتیم دوم الکفدیه کند یا اقل الامرین از قیمت و جنایت اگر بنده
دو بنده را بکشد بر خواجه جز آن نیست که یا بنده را با ایشان دهد یا قیمت ... بدهد بالخلاف اگر بنده بنده را بکشد خواجه بنده
کشته ... او را بکشد هر که کرد فضل قیمت با خدا و فقها دهد و شافعی گفت او را ... را بقصاص بنده خود باز کشد و چیزی بنده
نماند این مسئله بر مسئله آزاد بود و آن آنست که ده مرد یا بیشتر مردی را بکشند همه را باز باید کشتن این مذهب ماست که همه را باید کشتن
یکی ... و نکالی ... باشد ... و معنی آنست که باید که ... مسئله ... در قتل
کافر ... باشد ... در قتل ... شرط آنست که ...
باشد که ... آن بود در قتل ... اولیای مقتول ... دیة ... و این مذهب علی است و عمر و ... و عبد الله
عباس از جمله صحابه و در تابعین سعید مسیب و حسن بصری و عطا و در فقها مالک و اوزاعی و ثوری و ابو حنیفه و اصحابش و شافعی
و احمد و اسحق جز که ایشان گفتند که چیزی الیس باید دادن و اگر ولی مقتول خواهد یکی را باز کشد بکشند خون ... اعشار دیة
نکاء ... کند و با اولیای مقتول دیة دهند و فقها هم چنین گفتند جز که اعتبار دیة نیست ... در این مسئله از فقها
ربیعه و داود و اصحاب ظاهر موافقت کردند دلیل بر صحت مذهب صحیح عموم قوله و لکم فی القصاص حیوة و نیز عموم قوله النفس بالنفس و
پدر را بفرزند باز نکشند مگر که او را کشته باشد او را بتیغ و در صحابه این مذهب عمر است و در فقها ... و ابو حنیفه و اصحابش
و ثوری و شافعی و احمد و اسحق و مالک گفت هم چنین است الا که او را ذبح کند یا شکمش بشکافد که آنگاه قصاص باید کردن اما مادر را
بفرزند باز نکشند و مادر مادر را و ان علون اما جد جاری مجری پدر باشد هم چنین جد از قبل الاب و ان علوا ... مادر و پدر
... و شافعی در مادر همان گفت که ما گفتیم که پدر در جد و مادر و همان که ما گفتیم در جد از پدر ... و گفت ...

٢٢٦

٢٢٧

بر وجه ... که نصف از جمله اولیای مقتول باشد و او را از قصاص نصیب باشد و شافعی گفت باشد که بدیة و اولاد نصیب
و حق باشد و اگر بعضی اولیای مقتول عفو کند نصیب دیگران ساقط نشود از قصاص و نزدیک فقها ساقط شود و بدیة افتد بدلیل اتفاقا
لا تجزی و لا تتبعض و الانثی بالانثی خلاف نیست که زن را بزن باز کشند چون مکافی و تا باشد و زن را بمرد باز کشند و چیزی باید داد
مرد را بر ... کشتن چون اولیای مقتول ... مر ... و مسائل قصاص بسیارات و اختلاف فقها در آن در کتابهای فقه گفته
و ... گفته شد قوله فمن عفی له من اخیه شیء ... از جمله ... ساقط شود که عفوات ... طلب قصاص در قتل عمد و دیة در قتل
خطا با اولیای مقتول ... است ... اتفاق کنند بر عفو ... قتل عمد باشد اگر خطا قصاص با دیة ساقط شود
و اگر بعضی عفو کنند و بعضی نکنند حکم آنست که گفتیم که نصیب ایشان ساقط شود و نصیب دیگران بماند و مفسران و اهل معنی در معنی این خلاف
کردند قول بیشتر مفسران آنست که فمن عفی له من اخیه شیء ای ترک و اصل عفو ترک باشد و منه قوله علیه السلام احفوا الشوارب و اعفوا اللحی
و یقال عفا الشیء اذا کثر ... باشد ... چون ... ترکه ... بسیار شود و عفا الرسم اذا درس ... باشد
... قاتل ... من اخیه شیء ای ... برادر مقتول ... عفو است قاتلان که مطالبت بقصاص
باید ... آنست که هر کرا عفو کند از جمله قاتلان ... برادر مقتولش ... چون بالک او را قصاص واجب بود از دیة
... شود فاتباع بالمعروف ... طالبت و اخذ دیة طلب بمعروف کند یعنی بر وجه ... تشدید ... او را
زیادت و اداء الیه باحسان ... دیة ... که این نیز ادا باحسان کند و ... که درست ... بیان این ...
... که ... و این قول حسن و مجاهد و قتاده و شعبی و ربیع و عطاست ... خلاف کردند در آنکه ولی
مقتول ... باید که دیة خواهد ... قاتل ... مذهب ابو حنیفه و مالک آنست که ... اولیای در قتل عمد جز قصاص نخواهد
و دیة موقوف باشد بر رضا قاتل و مذهب شافعی آنست که اولیای مخیرات از ایشان ... قصاص و دیة و عفو دلیل بر صحت مذهب
درست قوله فمن عفی له من اخیه شیء ... مفسران ... خواهد بود ... قصاص با دیة ... طریق عفو اگر
مخیر بود ... لفظ عفو ... که ... دیة ... در قتل عمد ... عاقله چیزی نباشد لقوله علیه السلام
لا تعقل العاقلة عمدا و لا عبدا و لا اعترافا و لا صلحا و قوله من اخیه ... مفسران گفتند ... برادر ... قاتل ...
از آن ... برادر ... باشد ... که مومن باشد و مومنان برادرانند و گفته انما المومنون اخوة ...
... و گفتند این حکایت که خدای تعالی گفت ... نوع قتل محقق و این هم تأویل باشد و عدول از ظاهر و حقیقة ...
فاسق ... از ایمان بیرون ... که ... الا ان یکون ... فی الایمان و قوله ... آنست که فمن عفی له من اخیه شیء ...
راجع باشد ... و من اخیه ... راجعست با من و برادر قاتلات و معنی عفو آنست در این قول آنست که ... عفوا
... یعنی من صار الیه من اخیه دیة مقتوله عفوا صفوا من غیر مشقة و لا کد فلیتبعه بمعروف یعنی هر کس را که چیزی آید
از دیة مقتول عفوا صفوا ... باید ... و این ... بقاعده ... تعرض ... آنکه ... ظاهر
این ... معلوم شود وجهی دیگر آنست که ... دیة واجب باشد هم مغلظات یا مخففه چنانکه بیان کرده شد از ... دیة
مغلظه ... مخففه ... باشد و قوله فاتباع بالمعروف یعنی تشدید نکند و ... و اداء ...
و تعجیل نکند ... که ... باحسان ... تعجیل ... نکند ... و ...
زیاده ... حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله که گفت من ازداد بعیرا فی ابل الدیات ... فهو من الجاهلیة گفت هر که یک
شتر ... در دیات ... از جمله کار جاهلیان باشد ... ذلک تخفیف ... اشارت است ... اولیاء ... قصاص ...
... این جمله از خدای تعالی تخفیف و رحمت تخفیف تکلیف و نظر رحمت در حق بندگان ... عبد الله عباس

ی گوید برای این چنین گفت که اهل توریة را قصاص بود و دیة و عفو نبود و اهل انجیل را عفو بود و دیة و قود نبود حق تعالی این امت را
تخصیص کرد و تفضیل داد باین سه چیز و اگر بدین عفو نیکوتر باشد ای عجبا که عفو از مخلوق نیکو باشد از خالق نیکوتر باشد انس
روایت کند که در عهد رسول علیه السلام مردی مردی را بکشت او را پیش رسول آوردند رسول علیه السلام او را بولی مقتول داد آنگه گفت هیچ ممکن
باشد که عفو کنی گفت ندارم [illegible] گفت دیه بستانی گفت نه گفت قصاص کنی گفت آری رسول علیه السلام گفت پس تو قاتل او باشی [illegible]
قاتل باشی [illegible] چه قصاص حق او بود و وجهی دیگر آنکه چون قصاص کنی ترا بر او فضل نبود پس فی فضل و مردی تو
چنان باشی قوله فمن اعتدی بعد ذلک هر که تعدی کند پس از این یعنی پیشتر از قاتل را بکشد یا از دیه خواهد ما بعد از عفو یا سر مطالبت شود و این
جمله وجوه مختلف است و اختلاف در لفظ اعتدا حسن بصری گفت سبب آن بود که در جاهلیت چون کسی کسی را بکشتی بحمایت قبیله منع شدی ایشان
دیه بیاوردندی یا صلح کردندی ایشان را امان دادندی بعد قبول دیه چون این شخص بجای آمدی او را بکشتندی و دیه باز دادندی خدای تعالی
بر این تهدید کرد قولی دیگر ابو مسلم بحر گفت مراد آنست که هر که [illegible] پس از آنکه خدای تعالی [illegible] باشد از قتل اما عفو او یا قبول
و اما قبول دیة و لیس اذن نیز با سر قتل شود فله عذاب الیم او را عذابی سخت بود و این هم وجهی نیکوست و در عذاب الیم خلاف کردند
که در دنیا بود یا در آخرت عامه مفسران بر آنند که در آخرت است [illegible] سعید جبیر گفت مراد آنست که هر کس که پس از عفو و قبول
دیه قاتل را بکشد او را باز کشتنی بود [illegible] و عفو نشاید کردن و این وجهی قریب است و حسن بصری روایت کند که رسول علیه السلام
گفت [illegible] پس از اخذ دیه قتل کند [illegible] حق تعالی باز نمود که در قصاص چه مصلحت شرعی و منفعت [illegible] گفت و لکم فی القصاص
حیوة گفت شما را در قصاص حیوة و زندگانیست معنی آنست که من قصاص نهادم در شرع تا زاجر [illegible] باشد که آنکس که خواهد که کسی را
بناحق بکشد و چون از قصاص اندیشه کند بترسد و منزجر شود این قول عامه مفسرانست و سدی گفت مراد آنست که در قصاص حیوتست یعنی
پیش از اسلام بیک مرد ده را بکشتند و بیشتر [illegible] من قصاص نهادم بسویة تا بیش بیشتر از یکی نکشند پس این قضیه موجب [illegible] بود
که بر قصاص حیوة باشد و در عموم لفظ قصاص هم قصاص نفس و هم قصاص جراح داخل باشد و مصالحات [illegible]
قصاص [illegible] ما دام تا دلیل [illegible] مخصص و قوله یا اولی الالباب ای خداوندان عقلها این برای این
تخصیص کرد از میان [illegible] که عاقلان باشند که کارها باندیشه کنند و از عواقب امور قتل و جراح بترسند تا منع کند ایشان را
از قتل و جرح بخلاف آنان که عقل ندارند و عاقبت نیندیشند لعلکم تتقون عبد الله عباس گفت و حسن بصری تا بپرهیزی از قتل
خوف قصاص را و دیگر مفسران گفتند عام است در همه معاصی و [illegible] طاعات است برای آنکه اتقا معاصی لطف باشد در بسیاری کارها از ادای
واجبات و اجتناب مقبحات و [illegible] ابو الحسن [illegible] و لکم فی القصاص حیوة یعنی فی القرآن در این آیة از آیات اعجاز
در فصاحت برای آنکه تضمین این معانی در الفاظی چنین موجز مهذب بروجه [illegible] باشد جامع
انواع فصاحت را و آنکه بهر وجه که این معنی گفتند حکما بر طریق مثل [illegible] القتل اوقی للقتل و القتل انفی للقتل و قتل البعض احیاء
للجمیع و اکثروا القتل لیقل القتل [illegible] بیش از آنست که لفظ قرآن و آن عذوبت و طراوت ندارد که و لکم فی القصاص حیوة دگر آنکه
قصاص معنی باشد قتلی حق و واجب که ظلم نباشد و آن الفاظ ظلم و عدوان در وی داخل [illegible] لفظ قتل و در لفظ
نظر [illegible] معنی نفی قتل است و نیز در ظاهر لفظ برای آنکه معنی آیه آنست که و لکم فی ایجاب القصاص و فی العمل به و التامل فیه لعلها
قتلی حاصل نباشد من کلا الجانبین و الله اعلم و احکم بما اتی به فی کتابه من الالفاظ الفصیحة و المعانی البدیعة قوله کتب علیکم اذا حضر
احدکم الموت جماعتی تمسک کردند باین آیه در وجوب وصیة و گفتند وصیة واجبست برای لفظ کتب چنانکه صیام و قصاص
واجب برای لفظ کتب و نزدیک ما چنانست که وصیت سنتی موکد است مندوب الیها مرغب فیها و اما جواب از لفظ کتب و لفظ حقا که
گفتند دلیل وجوب کند آنست که معنی کتب در لغة فرض باشد و حمل این لفظ بر این معنی بدلیلی شاید کردن و آنجا که در صیام و قصاص حکم

بوجوب باد له شرعی کردیم و اینجا ادله شرعی از اجماع اهل البیت و اخبار ایشان و اجماع فرقه محقه که قول معصوم با ایشانست دلیل میکند
که این لفظ اینجا بمعنی ندب و استحباب است و کذلک القول فی قوله حقا برای آنکه معنی حق درست باشد [illegible] نادرست باشد
و الدلیل علیه قوله تحق الحق ای یثبت الحق و این معنی مشترک بود بین الواجب و الندب فلا یقطع به علی الوجوب اما در آیه دلیل [illegible]
بر آنکه وصیت درست باشد وارث را خلاف قول جمله فقها برای آنکه حق تعالی تصریح کرد در این آیه که الوصیة للوالدین و الاقربین
و والدین وارث باشند باتفاق فی جمیع الاحوال اگر گویند این آیه منسوخست بقوله علیه السلام لا وصیة لوارث گوییم نسخ قرآن بخبر واحد
نباشد و بعضی اصحاب ما المذهب آنست که بخبر متواتر نشاید و قول اول درست است و اگر گویند ما حمل کنیم آیه را علی الوالدین و الاقربین
اذا کانوا کفارا [illegible] و وارث نبوند گوییم این تخصیص عموم باشد بی دلیلی و دونه خرط القتاد و مذهب جمله فقها و عامه صحابه موافق
مذهب ماست [illegible] و ضحاک و داود و محمد بن جریر طبری [illegible] باشد [illegible]
بر واجب [illegible] حمل [illegible] بر ندب برای ادله که گفتیم قوله اذا حضر احدکم الموت معنی آنست که اذا قارب [illegible]
ممکن نیست حمل کردن بر حقیقت چه [illegible] حاضر شود تکلیف [illegible] با او خطاب نبود یا معنی آن بود که حضر
امارات الموت و از بیماری سخت بود و [illegible] مخوف بود با او مرگ گویند حضره الموت و قوله ان ترک خیرا ای مالا لقوله تعالی
و انه لحب الخیر لشدید و قوله انی لما انزلت الی من خیر فقیر [illegible] گفت وصیت مال باید که
[illegible] و بسیار و عامه فقها و اهل علم [illegible] وصیت [illegible] مستحب است که مال تمام دارد [illegible] فرزندان و وارثان [illegible]
الا ثلثی از آن مال وصیت کند خلاف کردند در مقدار آن مال که از وصیت باید کردن نخعی گفت [illegible] تا هزار [illegible] امیر المؤمنین علی
روایت کرده اند که او در بالین یکی از بنی تمیم حاضر شد او گفت وصیت کنم گفت چقدر مال است [illegible]
[illegible] گفت [illegible] و قد ترک خیرا [illegible] مال [illegible] فرزندان [illegible]
روایت کردند [illegible] وصیت کند [illegible] گفت فرزند چند داری و مال چند گفت [illegible]
و مال سه هزار گفت [illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله با سعد که در بالین او شد [illegible]
یا رسول الله من مالی بسیار دارم و وارث دختری دارم جمله مال وصیت کنم گفت نه گفت دو بهر گفت نه گفت نیمه گفت نه گفت ثلث
گفت [illegible] فرزندان [illegible] باشد که ایشان را [illegible]
ثلث قرار گرفت [illegible] ثلث باشد [illegible] لقوله علیه السلام و الثلث کثیر [illegible] عبد الله عباس
روایت کردند [illegible] باشد [illegible] وصیت [illegible] و از امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت کرده که [illegible]
دینار رها کرد و وصیت نکرد [illegible] ان ترک خیرا [illegible] در باب وصیت
و حدیث [illegible] از رسول علیه السلام روایت است که گفت من مات بغیر وصیة مات میتة جاهلیة گفت هر کس که او بی وصیت بمیرد مرده
مردن جاهلیان باشد و هم از رسول علیه السلام روایت است که او گفت لا ینبغی لاحدکم [illegible] الا و وصیته تحت رأسه [illegible]
الا وصیة [illegible] باشد و صادق علیه السلام گفت [illegible]
[illegible] وصیت عند الموت کان [illegible]
گفت من لم یحسن وصیته عند الموت کان ذلک نقصا فی مروته و عقله هر که [illegible] وصیت نیکو نکند نقصان [illegible]
[illegible] و اصل وصیة من وصی یصی [illegible] الیه [illegible]
موصی الیه وصی باشد و موصی له [illegible] وصیت کرده باشد [illegible]
[illegible]

[illegible]

این آنگاه فرستاد که مادر و پدر و اقربا و خویشان را نصیبی مفروض خود چون آیهٔ مواریث آمد این منسوخ شد و این قول آنکس است که آیه
منسوخ است بآیهٔ مواریث و ما بیان کنیم که آیه محکمست و منسوخ نیست و جمع از میان این آیه و آیهٔ مواریث ممکنست و عمل کردن بر هر دو
و اگر منسوخ بودی جمع از میان ایشان درست نبودی و مذهب بیشتر فقها آنست که آیه منسوخ است بآیهٔ مواریث و این روایت
کردند عکرمه از عبد الله عباس و حکایت کرده اند از قتاده و مجاهد که ایشان گفتند آیهٔ سورة النساء آیهٔ سورة البقرة را منسوخ بکرد
یعنی قوله تعالی للرجال نصیب مما ترک الوالدان والاقربون وللنساء نصیب مما ترک الوالدان والاقربون مما قل منه او کثر نصیبا مفروضا
و عجب از آنکس است که این حکایت کرد از ایشان چه ایشان از آنکه معرفة بود نکو یکی این آیه منسوخ تواند بودن بآیهٔ سورة النساء و آنکه
انجا سوق معرفت بیده و بهما دراند و در این آیه وارث با موصی له مادر و پدر اند و بین الآیتین بون بعید اما بعضی فقها که این بجا گفتند
روا نباشد گفتند آیه بخبر منسوخ است که لا وصیة لوارث و جواب از این برفت اما کیفیت و کمیت آنکه هر یکی را چه مقدار تعیین کند
بتفصیل معین نیست بل علی حسب ما یراه و چنانکه مصلحت داند و ولیکن باشد مادام تا از ثلث مال باشد یا از ثلث و جماعتی فقها
گفتند وصیت در حق ذوی قرابتی که وارث باشند ثابتست و در حق وارثان منسوخ و بعضی گفتند در حق جمله منسوخ است و آنچ
مذهب درست است آن بیان کردیم آنکه حق تعالی بیان کرد که آن وصیت نیز بی‌جهت اسراف و اضرار باید بل بمعروف باید یعنی بقاعدهٔ
معروف خلاف منکر باشد یعنی چنانکه در وی شطط و میل و حیف نباشد و معروف در انجا هم این معنی دارد که در جنبه ... و من
من کان غنیا فلیستعفف ومن کان فقیرا فلیأکل بالمعروف گفت هر کسی که او را بمعروف کند باید تا آن امر معروف نیز بمعروف کند یعنی بقاعده
و مراعات مصلحت و گفته اند مراد آنست که بالثلث و باقل منه ثلث یا کمتر ثلث که آنچ بالای ثلث است حیف است و در شریعت روا
چه رسول علیه السلام ثلث را گفت والثلث کثیر و حقا نصب بر مصدر بود از فعل محذوف در و ابو که نصبا و بحالا بود و قول علی المتقین
منع کند از آنکه جز متقیان در این آیه داخل باشند ولیکن ایشان را بذکر تخصیص کرد چون انتفاع ایشان را بود بآن چنانکه گفت در حق
قرآن هدی للمتقین و این حیث رفت و حق آن بود که آنچ معلوم شد باشد سوای آنکه فعل باشد اگر فعل باشد و ذکر قول ذلک الکتاب
و متقی در اینجا معنی آنست که از عقاب بپرهیزد باجتناب معاصی و امتثال اوامر او قوله فمن بدله بعد ما سمعه هر کس بدل کند او را
بعد از آنکه شنیده باشد ها راجعست با وصیت و تذکیر او بر او ایصا کرد و وصیت مونث است که حمل کلام بر معنی کرد و معنی الایصاء
این مصدر باشد و وصیت اسم و گفته اند معنی وصیت قول باشد و قول مذکر است و مثال این قوله تعالی فمن جاءه موعظة من ربه
ای وعظ و چنانکه عامر (؟) والفتی گفت بمعرفت خصتدوه کر عیوه البالی المنفطر و منفطر بگفت برای آنکه بخر جوابست تا معنی فانما اثمه
بذان یعنی بر مبتدل و ها راجع با تبدیل بود گفت ها راجعست فی قوله فمن بدله با فعل موصی و تبدیل تغییر چیزی باشد از
راستی و عدل بچیزی دیگر قائم تواند بودن مقام چیزی که بعینه و حرج بر آنکس باشد که تبدیل وصیت کند و هر دو وصیت کند و چون
خود بوی بدیل خدای تعالی جز آنکه وصیت کند بخلاف شرع وصیتی کرده باشد که آنکه رد او وصی و آنکه ... آنچنانکه در آیه
دیگر یاد وصی آید و دلیلست بر آنکه خدای جل جلاله بگناه کسی دیگر بگیرد ان الله سمیع علیم ای سمیع لقول الموصی خدای تعالی شنواست
قول وصیت کننده اگر تبدیل کنند و گر نکنند و داناست بآنچ وصی کند از تبدیل و خلاف تبدیل از وصیت بجای آوردن و قول موصی کار بستن
فعل او را جزا دهد و این بیان تهدید است تبدیل و تغییر وصیت و نیز قول سمیع علیم وارد است مورد تهدید و وعید تا مکلف را داعی بود بفعل
واجب و صارف بود از فعل قبیح قوله فمن خاف من موص جنفا او اثما ابن کثیر و نافع و ابو عمرو و حفص عن عاصم خوانند من موص
بتخفیف من اوصی یوصی ایصاء و باقی قرا خوانند من موص بتشدید صاد من وصی یوصی توصیة و گفته اند ادوصی و اوصی یکی باشد
و گفته اند وصی مبالغه تر باشد از اوصی آنکه قیم جل جلاله بیان فرمود که این تبدیل بر سبیل عموم ممنوع است بلکه آنگاه که از موصی میل و شططی بود
چون حال چنین بود روا باشد و وصی را که تغییر و تبدیل کند گفت هر که ترسد که موصی حیفی و میلی کرده باشد او تدارک کند بر سبیل صلح

فلا اثم علیه برو حرجی و بزه نباشد مر او را آنکه گفت فانما اثمه و این بشارت تخصیص عمومات یا اخراج بعضی از جمله برای آنکه تقدیر
چنین است فانما اثمه یعنی اثم التبدیل علی الذین یبدلونه الا من بدله حقا او شیا علی سبیل الاصلاح فانه لا اثم علیه اگر گویند چگونه گفت
خاف من موص جنفا و حیف با ماضی تعلق ندارد بلکه آنچ موصی کرده باشد گذشته بود گوییم از این دو جواب است یکی آنکه خوف اینجا بمعنی علم است
چاصل او بحیرو او با ظنت چنانکه الا ان یخافا الا یقیما حدود الله المعنی الا ان یظنا و ما قدم بیبارات وظن با ماضی و مستقبل
تعلق دارد چنانکه ظن ان الله افعل کذا و جواب دوم آنست که خوف در ظاهر با ماضی تعلق دارد و در معنی بمستقبل برای آنکه چون تعلق
خوف در ظاهر جنف و میل است از موصی معنی و مال او و مراد عاقبت حیف است و آنچ او موعود بود مان ولی مستقبلست و گفته اند
خوف اینجا بمعنی علم است و نیز در قول الا ان یخافا چنانکه شاعر گفت ولا تدفننی بالفلاة فانی اخاف اذا مامت ان لا اذوقها ای اعلم
و علم با ماضی و مستقبل تعلق دارد و این وجه باشد اسم جر که در ظرفی گذشت این دو وجه اول الجنف الجور و المیل عن الحق قال
الشاعر هم المولی و ان جنفوا علینا وانا من لقائهم لزور و مرفق الغیر بمعنی بغا و متعمد و میل و رجل اجنف مرد کوژ باشد که پشت
جانبش از یک جانب میل و کژی دارد و معنی آنست که چون موصی حیفی یا اثمی کرده باشد و صی آنست که با قوام و قاعده آن دو اینفرد
از صادق علیه السلام و قول حسن و قتاده و عطا و دیلست و بعضی دیگر گفته اند معنی آنست که اگر وصی بیند که موصی در حال وصیت حیفی و ظلمی
کند وصیت در حق جای خود بنهد و امر بدیکند و جانبها ان برا او ثم بباشد اگر او را تنبیه کند و ارشاد و صلاح با او و عایدتا الصبان بود
موصی له و از میان ایشان رفع کند گفتا کرونی باشد و نیز بر موصی و بر مال باشد و نیز قول الخوف با و و مترتب متعلق بود از صر بخلاف و
که حاصل شود و بیان و رثه و موصی لهم و قول او الظاهر آنست در روایات ورثه که آنکه بظاهر آیه اطلاق قرابات برای آنکه میگوید فلا اثم
علیه و این در جای رخصت و وفق گویند نه در جای فعل واجب از معروف و نهی منکر اگر چنین بودی بایستی تا گفتی فعلیه او علیه اجر کذا
و کذا بدل قوله فلا اثم علیه این قرینه لایق آن حالست که او قول موصی رد کرده باشد بظاهر چنان نماید که اخلالست در ایراد او
حق تعالی باز نمود که نه چنین است و در روایت کرده اند که امیر المؤمنین علی علیه السلام خواند حیفا و الجار و الیا و معنی همان باشد که جنفا
و نقصانا لحق الغیر اما قوله فاصلح بینهم گفته اند کنایت راجعست الی الوالدین والاقربین و این وجهی باشد که در کلام پیامد و اسم وار
که گوید راجعست با موصی و وارثان که با ایشان منازعت کنند از ورثه و حذف کرد از آنکه کلام دلالت میکند علیه و مثال این چنانست
که مسکین دارمی گوید اعلم اذا ما جار ربی خرجت حتی یواری جاری الخدر و یصم عما کان بینهما سمعی و ما بی غیره و قصر بینهما
یعنی از میان او و شوهرش در بیت اول ذکر شوهر نیست و آنکه شاعر گفت نیز مثال این است ما ادری اذا یممت وجها اریذ الخیر
ایهما یلینی الخیر الذی انا ابتغیه ام الشر الذی هو یبتغینی در بیت اول گفت ایهما و در بیت جز ذکر خیر نیست و لکن چون دو چیز
و شر جواب است کلام بنفسه که معنی برای او دلیل میکرد آنکه در بیت دوم گوید شر قوله فلا اثم علیه ضمیر راجعست با وصی بر قول حسن و قتاده
و بر قول دیگران راجع با من که در اول آیه گفت فمن خاف و ابن عباس ... مان گفتند جنف در وصیت این باشد که بیشتر
از ثلث وصیت کند و بعضی دیگر گفته اند باشد که بمعصیت وصیت کند اما آنکه برای فرزند دادن وصیت کند و از فرزندان باشد
یا برای خویشان دور را و خویشان نزدیک باشد نزدیک او واجبست او مقبول بود و صحیح کنند و حسن بصری و طاوس روایت
خلاف کرده اند اما قوله ان الله غفور رحیم اینجا بدان آورد تا بداند که آنکه او را در ... معصیت است و آنچ معصیت نباشد او لیکن که بمانند
و جهی دیگر آنست که چون در ایراد او ... آن اثم بود و اینجا اثم نفی باز نمود که ما بحکم از جرم و کرم خود بپوشیم تا ملتبس کنند یکفا
و این از من صحیح باشد تم المجلد الثانیة ویتلوه فی الثالثة قوله یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام الآیة ان شاء الله وحده
کتبه الفقیر غلام علی فی ١٠ محرم
سنه ١٠٥٢

کتبه الحسن بن علی بن ابی الفتح ... الملکی ابی الدین ...

... بن محمد ...

بسم الله الرحمن الرحیم

۱۷۹ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ
ای آنان که گرویده‌اید نوشته شد بر شما روزه چنانکه نوشته شد بر آنان که بودند
قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ . أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا
پیش شما باشد که شما پرهیزکار شوید روزها شمرده هرکه باشد از شما بیمار
أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ
یا در سفر عددی از روزها دیگر و بر آنان که توانند فدا طعام درویش
فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ .
پس هرکه فرمان برد بنیکی او بهتر باشد او را و اگر روزه دارید بهتر شما را اگر شما دانید
شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ
ماه رمضان آنکه فرستاده شد درو قرآن بیان و راه نمودن مردمان را و حجتها از راه راست و جدا کننده میان حق و باطل
فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ
هرکه حاضر باشد از شما درین ماه گو روزه دارد هرکه باشد بیمار یا در سفر راست عددی
أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا
از روزها دیگر می‌خواهد خدای بشما آسانی و نمی‌خواهد بشما دشواری و تا تمام کنید
الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ
عدد و تکبیر کنید خدا را بر آنکه هدایت داد شما را تا باشد که شما شاکر شوید

بدانکه ظاهر این آیت متوجه خطابش به مؤمنان و اما کافران داخلند درین عباده بدلیل دیگر چون ظاهر این آیه و مرجع این بابت بود که کفت مخاطبند بشرایع باز و مرجع ایشان بایمان شا الله تعالی و بنزدیک ما مخاطبند و بنزدیک فقها مخاطب نه الا اما برای دلیل[illegible]
و اینکه کفار مخاطب نه اند بشرایع برای آنکه دخل مؤمنان در خطاب بدلیل منع نکنند اند دخل کافران در آن خطاب بدلیل دیگر باشد این قول
بدلیل الخطاب باشد و دلیل الخطاب باطل است بنزدیک جمهور اهل علم که گفتوا آنست اینجا که گزیده شد بتفسیر مفسران صیام مصدر صام باشد
چنانکه قیام مصدر قام باشد و صوم هم این معنی دارد و معنی او در لغت امساک بود از بعد زیادتی که فرحه سخن از آن بشد ساکن شود و آن را گویند
صام [illegible] الشمس اذا قامت فی وسط السماء و قیل فی اللغة قال الراجز حتی اذا صام النهار واعتدل وسال للشمس لعاب فنزل وصام الفرس
آن باشد که ایستاده بود و علف نخورد قال النابغة خیل صیام و خیل غیر صائمة تحت العجاج و اخری تعلک اللجما و در شریعت عبادت بود
از امساک مخصوص در زمانی مخصوص بر وجهی مخصوص و این اسما مخصوص باشد حق تعالی خطاب کند با مؤمنان و خطاب با ایشان مکلف
و اگرچه مؤمنان صلاحیت این خطاب دارند ایشان را تخصیص کرد به ذکر چنانست که گروهی را گوید هما حق را ذوق می‌باید

وقتی با ایمانان را گرامی باشد بخطاب دخول تشریف دهد ایشان را چون تشریف در حق ایشان لازم بیاید و اگرچه ایشان نیز مدعو باشند
حق تعالی بدایت کار بخطاب عام کرد یا ایها الناس گفت با مردم که نزدیک باشند تا همه خلق از سیاه و سپید بدو و اجر بود خلق
آنگاه گفت اعبدوا ربکم خدای را بپرستید و اول عبادة الله معرفته و سر همه عبادة و قاعده آن شناخت اوست از آنکه این حلقه در آمدند دینی
درین خطرها دانند باختیار کردن ایمان ایشان را مهر کرد بخطاب شرف و مدحت ایشان سخن گفت یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که
در آمدند تا محلتکو بنده‌ای گویند یا فلان و اهل دل گفت بیای با عبدوا بکم آنکه اهل دل گفت درین دل را جرم چنانکه اجابت کردند و در هجر
هجرة تکلیف نهادند فرو ایشان را کو بنایت تلخ جان برای دمید سر او فراخ فسیح در رای وجنة عرضها کعرض السماء والارض اعدت
مالیت بدرای و برای سلامت در آن کار خلیها بسلام امنین ادار سلام دار سلام و در بحر و بیان بجای اهل خواندگان من خوانده
در هر دو سرای در سرای تکلیف بدعوت رسول من در آمدند که والله یدعوا الی دار السلام و آنکه دعوت من اجابت نکرد اینجاش راندم که
ملعونین این ما ثقفوا اخذوا و قتلوا تقتیلا و در آخرت بطرد و اللعن الطرد چنانکه بیان کرده شده است هر کجا یا ایها الکافرون حجت بالخطاب
دانتها ندا عن خطرات و سیر در خطر من نهادند اهل خط فرمان دست گیر یکیرشان هر کجا باشند و قتلوا تقتیلا تا باشد
که هر کار من بکشت خود را کشت درین سرای راندم لعنت اند و در آن سرای راندم قطیعت اند که اخسئوا فیها ولا تکلمون برای ایشان
چنانکه سگان را رانند اگرچه از سگ بسیار باشد مثل چنان داشتم که هیچ سگ را این عبارت اخسئوا است و گویند آنکه فرمان بر او
ایمان مخالفت کند یا چو سگ باشد یا خو سگ باشد اینجا چو سگ باشد که فمثله کمثل الکلب آنجا خو باشد که اخسئوا فیها
قوله یا ایها الذین آمنوا اهل لسان گفتند صام هم با اسمه و در تهم و سمه فتشر فهم حین عرفهم و وصفهم ثم کلفهم بنام بخواندت که
آمنوا پس خود را در یاد کرد عبادت تعریف خودت تشریف داد بتلطیف خود تکلیف کرد اول تشریف آمد آنکه معرفت آمد آنکه ملطفت
آنکه مکلف سهل لک السبیل و ضح لک الدلیل خاشاک از راهت دور کرد و درو نمای بر سر راهت بداشت حق تعالی از غایت کرم و نهایت نعم
چون ترا تکلیف خواست کرد دل را شفقت بود چند عذر خواست چند لطف کرد اول ترا ندای تشریف و مدحت ندا کرد یا ایها
الذین آمنوا مذهب جماعتی فقها است که کلیات از عشق عتق باشد و از کنایات عتق آنست که سید بنده را بنام ایمان برخواند
اگر گوید یا فلان و نام او آزادان بود آزاد شود حق تعالی ترا بنام خود برخواند امید است که علامت آزادیت باشد از آتش دوزخ
و عذر دیگر آنست که گفت کتب گفت بلفظ مجهول اگرچه او نوشت حواله بخود نکرد برای آنکه در رو بحث رحمت کرد در رو رحمت حواله
بخود کرد گفت کتب ربکم علی نفسه الرحمة و آنجا که خواست اطاعت بخود حواله کرد شرم نداری که آنچه نفس تو است از معصیت
بر وجه الکتی دیگر عذر کما کتب علی الذین من قبلکم تا بدانی که این کار که ترا افتاد بیش از تو دیگران را افتاد عذر دیگر لعلکم تتقون
تا بدانی که برای تو گفتم نه برای خود عذر دیگر ایاما معدودات تحقیق کار کنند بر تو تا رغبت در کار او بود عذر دیگر فمن کان
منکم مریضا او علی سفر عذر دیگر در آخر آیات یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر ای عجب بیک تکلیف که صلاح تو است این
هفت عذر خواست عزیز و معتزل [illegible] ایشان گفتار که رخت و بیک عذر نخواهی کتب علیکم الصیام پنج بخود حواله کرد و مثال دیگر
این را آنچه در حق بیگانگان بود از شراب قطیعت گفت و سقوا ماء حمیما آنچه در حق دوستان بود گفت انکاس من خاص منت کردم
وسقیهم ربهم شرابا طهورا چنانست که حق تعالی گفت بنده من کار تو تو بر نیاید فی معاونه من از آن طریقه بر تو نوشتم و آنچه اصلا است بر خود
نوشتم کتب ربکم علی نفسه الرحمة روزه خاص برای است که الصوم لی و انا اجزی به و رحمت خاص ترا است و رحمتی وسعت کل شیء فسأکتبها
للذین یتقون آنچه خاص مرا است بر تو نوشتم و آنچه خاص ترا است بخود نوشتم کتب ربکم علی نفسه الرحمة آنچه من بر تو نوشتم آن بود ترا
بر جای ماند و نیست نیست کند آنچه من بخود نوشتم مرا نقصان نکند تو با ضعف و حاجت محض خود و قال النوری مسن با استغنا و قدرت محض
خود و فاکلم [illegible] نویسندگان چهار اند یکی قلم است ن والقلم دوم سفرة انها فی صحف مکرمة الی قوله بایدی سفرة سیم حفظه و ان علیکم لحافظین

[Left margin notes:] خطاب تشریف؛ از اسلام تا بدار السلام؛ از لعنت اهل [illegible]؛ ادب [illegible]؛ مدحت تکلیف؛ [illegible]؛ سورة عبس مرفوعة مطهرة بایدی سفرة کرام بررة؛ انفطار کراما کاتبین

[Right margin notes:] با ایمان [illegible]؛ صوم [illegible]

الآیه چهارم حق است جل الله کتب بکم قلم الحواله نوشت سفره از رزق تو نوشت حفظه اعمال تو نوشت رحمه رجا را تو نوشت چنانست
کرملک تعالی گفت انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون نوشت محو کنم آنچه ایشانرا واخر سفره نوشتند بدلکم واذا بدلنا آیة مکان آیة واخر حفظه نوشتند سبقکم و آنکه
یبدل الله سیئاتهم حسنات آنچه من بر خود نوشتم کس محو نکند و بدل نکند ما یبدل القول لدی کما سبق الکلمة قوله کما کتب علی الذین من قبلکم
در وجه وقرأت قولی آنکه وجه تشبیه آنست ایامی بر شما نوشتند چنانکه ایامی بر ایشان نوشتند و موضع کاف نصب است و تقدیر آنکه کتب
علیکم مثل ما کتب علیهم و ما مصدریت والمعنی مثل کتابة کتب قول دوم حسن بصری و شعبی گفتند ماه رمضان بر شما نوشتند چنانکه
بر امت پیشین نوشتند ترسایان هم این یک ماه بود ایشان زیادت کردند و با ربیع افکندند که وقت خوش باشد پس وجه تشبیه مدت
و مقدار او چنانکه این یک ماه است ایشان نیز یک ماه بود وجه سیوم آنست که ربیع و سدی گفتند مراد آنست که حق تعالی روزه از نماز
خفتن تا نماز شام فریضه بوده است چنانکه پس از نماز خفتن هیچ مفطرات را تناول نشایستی کردن در بدایت شرع واین روزه حق
پس حق تعالی منسوخ بکرد چنانکه گفته شود علی الذین من قبلکم مجاهد و قتاده گفتند مراد اهل کتابند و مراد بوده که وجه تشبیه از جهة
وجوب بود یعنی چنانکه بر شما واجب کردم وقوله علی الذین من قبلکم بر عموم کرفتن اولیتر بود و موضع فایده تسلی ودا اخر تنبیه تو بود
تا تو بدانی که اول المخاطبی بدین خطاب و اول المکلفی بدین تکلیف نه تو اول بدین تکلیف بر دیگران بوده است تا تو ادای آن
بکرده و بر تو سهل آید و خوش باشی و این معنی لطف بالخصد که لطف سهل و مقرب بود از قصد ادا تا بعهد نو کی
ای مکلفا این خطابست و در او خبری که عبد الملک بن هرون بن عنترة عن ابیه عن جده از امیر المؤمنین که او گفت
یک روز بگرما گاه در نزدیک رسول علیه السلام شدم چون بنشستم مرا گفت یا علی هذا جبرئیل یقرئک السلام جبرئیل حاضرست
ترا سلام میکند من گفتم علیک و علیه السلام یا رسول الله سلام خدای باد و بر او باد الله گفت پیش تر آی من بخوید رسول گفتم
گفت جبرئیل میگوید که از هر ماهی سه روز روزه دار تا خدای تعالی بر تو بروز اول ده هزار سال روزه بنویسد بروز دوم
سالی و بروز سیوم صد هزار سال گفتم یا رسول الله بپرس تا این خود مرا باشد خاص یا جمله مردمانرا عام گفت یا علی این ثواب
هر که مثل عمل تو کند از پس تو من گفتم یا رسول الله این ایام کدام است گفت که ایام البیض از هر ماهی سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم
عنتره گفت من امیر المؤمنین را گفتم برای چه این ایامرا ایام البیض خوانند گفت برای آنکه چون آدم از بهشت بزمین آمد در زیر سقف
وکنی و پوششی نبود آفتاب در اندام آدم اثر کرد و اندام او بسوخت و سیاه کرد آدم علیه السلام باندام خود نگریدن سیاه
در خلق بالید جبرئیل آمد گفت یا آدم خواهی که اندامت سپید شود گفت آری گفت در هر ماه سه روز روزه دار سیزدهم و چهاردهم
و پانزدهم آدم یک روز روزه داشت ثلثی اندامش سپید شد چون دو روز روزه داشت دو بهر از اندامش سپید شد چون سه روز
روزه داشت همه اندامش سپید شد پس این ایام را ایام البیض برای این خوانند بعضی دیگر از مفسران گفتند خدای تعالی در بدایت
شرع روزه عاشورا و روزه ایام البیض فریضه کرده بود چون روزه ماه رمضان فرض بود تخفیف کرد و آن برداشت و حسن بصری
و جماعتی دیگر گفتند خدای تعالی ترسایانرا فرموده بود که ماه رمضان روزه دارند ایشانرا سخت می آمد در گرما گرم روزه داشتن
علمای ایشان جمع شدند و رای زدند و روزه با فصل ربیع افکندند و ده روز بیفزودند و پس از آن پادشاهی بود ایشانرا
او را دهن بدرد آمد هفت روز بیفزودند روزه ایشان چهل و هفت روز گشت پس از آن پادشاهی دیگر پدید آمد گفت این
روزه را تمام عقد باید کردن سه روز دیگر بیفزود تا پنجاه روز گشت اکنون صوم روزه ترسایان پنجاه روز است مجاهد گفت
سالی ایشانرا وبائی رسید ایشان بترسیدند ده روز بیفزودند پیش از ماه و ده روز پس از ماه تا روزه ایشان پنجاه روز
شعبی گفت خدای تعالی ترسایانرا سی روز فرمود پس ایشان زیادت کردند یک روز پیش از ماه و یک روز
پس از ماه و هم چنین هر قرنی در روزه می افزودند تا پنجاه گشت فذلک قوله کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون یعنی آنست تا شما

متقی شوی یعنی بفعل روزه پرهیزکار از معاصی روزه شما را منع شود منع لطف نه منع جبر برای آنکه فعل طاعات لطف باشد
مکلف را در اجتناب مقبحات الا تری الی قوله ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر چنانست که حق تعالی گفت بنده من ترا دو سرای
بهشت است و دو سرای یکی را است بانواع نعمت از حور و قصور و انهار و اشجار و ولدان و غلمان ما لا عین رأت
ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر بار خدایا این سرای که رسد واین منزله کرا باشد گفت متقیانرا فی قوله تلک الجنة التی نورث
من عبادنا من کان تقیا و سرای دیگر با قهر با آتش سطوه و در و انواع عذاب پدید کرده از انصفاد و نکال و سلاسل و اغلال
و زقوم و حمیم و طعام ضریع و شراب غسلین بار خدایا ازین جای چنین خلاص کرا باشد گفت متقیانرا فی قوله ثم ننجی الذین
اتقوا بار خدایا اگر بهشت متقیانراست و اگر نجات از دوزخ است متقیانراست بار خدایا چه کنم تا متقی شوم روزه
چند روزه داری که بروزه متقی شوی لعلکم تتقون بنده من هر طاعت را که فرمودم مزد با اندازه است مگر روزه را برای این
گفتم الصوم لی وانا اجزی به که صوم صبر است فی قوله استعینوا بالصبر والصلاة ای بالصوم والصلاة وقوله وجزاهم بما صبروا
ای بما صاموا و جزا صبر بی اندازه بود کما قال انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب گفتند همه طاعات خدایراست و جزا باز خواهد
دهد روزه را چرا تخصیص کردند برای آنکه در هیچ طاعت نیست ولا ریا را ممکن بود که در هیچ حال بود جز روزه را پس ازین وجه را
گفت چون کار به است که خاص مراست کس مقدار جزای آن نداند مگر من انا اجزی به من جزا دادن دانم باشد اولی را از بزرگان
گفتند در روزه چه حکمت گفت فی الصوم جوع وفی الجوع رجوع در روزه جوع است و در جوع رجوع است نبینی که موسی علیه السلام
چون گرسنه شد باز درگاه او شد که ربنا انی لما انزلت الی من خیر فقیر در اخبار چنین است که درین دعا جو بود خواست
سر بجا بر ان خدای خواست موسی نان خواست و عیسی خوان خواست انزل علینا مائدة من السماء مصطفی غفران
خواست غفرانک ربنا ایشان را اجابت آمد و پایه رسول ما از پایه ایشان رفیع تر کان برکه دعاء او اجابت یا بید دیگر
گفتند روزه چیست گفت تا توانگران گرسنه شوند گرسنگی درویشان بدانند با ایشان رحمت کنند خدای با ایشان رحمت
کند خبر است که من رحم ولو علی ذبیحة رحمه الله یوم القیمه آنکه خواست که روزه را کار و تحقیر و انکار کند بر او گفت ایاما معدودات
روزه چه حاجت شد در درست معنی او است که این عبادات از روزگار اندک برای آنکه هر چه در عدد آید اندک باشد و عکس
این کنایت از کثرت قوله تعالی وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها نظیرش آنکه حکایت کرد از جهودان که ایشان بر سبیل تحقیر و تقلیل
گفتند لن تمسنا النار الا ایاما معدودة وکذا قوله تعالی الی اجل مسمی هم کنایتست ازین معنی و بعکس این والله یرزق
من یشاء بغیر حساب قولی از عبد الله عباس و عطا و قتاده آنست که مراد بدین ایام سه روز است از هر ماهی و تقدیر چنانکه
کما کتب علی الذین من قبلکم ایاما معدودات یعنی آن ایام که پیش وجوب ماه رمضان واجب بود و روایت دیگر از
عبد الله عباس و عامه مفسران آنست که مراد ماه رمضان است و آن کنایه بود یکبار از سی روز و یک بار از بیست و نه روز عبد الله
عمر روایت کند از رسول علیه السلام که او گفت نحن امة امیة لا نکتب ولا نحسب الشهر هکذا و هکذا و عقد بیده گفت ما امتی امیم که
نویسیم و حساب نکنیم ماه چنین باشد و چنین باشد انگشت یک بار سی عقد کرد و یک بار بیست و نه و نصب ایاما بر ظرف است
و العامل فیه کتب و گفت مفعول به است درست نیست حق تعالی گفت بنده من روزکی چند برای من رنجکی بر خود نه اعملوا یسیرا تؤجروا
کثیرا اندکی عمل بکن و بسیار ثواب بستان و بشمار ده بی شمار بستان در هر روزی که از میان نه ساعت بود یا یازده ساعت
رنج بر تا ثواب دهم فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة فمن کان منکم مریضا او علی سفر آنکه حق تعالی از کار کرم او
گفت من در دوزخ بر قدم اندام هم رنج سفر و هم رنج روزه اگر مسافری روزه بگشای و اگر بیماری روزه بگشای بیماری که بیمار
روزه نتواند داشتن یا اگر از روزه داری بیماری زیاده شود بر نزدیک ما حد بیماری که بدان افطار باید کردن اینست و حد

و حد آن سفر که بآن افطار باید کردن هشت فرسنگ است و دو برید بود و بیست و چهار میل بود و این را مرحله خوانند و
مذهب اوزاعی همین است و شافعی گفت دو مرحله باید شانزده فرسنگ چهل و هشت میل این مذهب مالک است و لیث و احمد
و اسحق و ابو حنیفه و اصحابش و ثوری گفتند سه مرحله باید بیست و چهار فرسنگ هفتاد و دو میل و داود فرق نکرد از میان سفر
دراز و کوتاه و هر سفر که در او افطار باید کردن در او تقصیر باید کردن نماز را همی چهار دو باید کردن اما در روزه سفر در رخصت
کردند تنبیه ما چنانست که مسافر اگر سفر او این مقدار باشد روزه نشاید داشتن و اگر دارد درست نباید و قضا اش لازم بود
و این در صحابه مذهب عمر است و عبد الله عباس و عبد الله عمر و ابو هریره و عبد الرحمن عوف و عروة بن الزبیر و از عبد الله عباس (وجوب افطار در سفر)
روایت است لا افطار فی السفر عزیمة ای واجب و مذهب داود آنست که او مخیر است از میان روزه و افطار خواهد دارد خواهد
نه جز که قضا واجب بود و او در وجوب قضا با ما موافقت کرد در وجوب افطار خلاف اما مذهب ابو حنیفه و شافعی و مالک
و عامه فقها آنست که او مخیر است خواهد روزه دارد و لا قضا علیه و خواهد روزه بگشاید و قضا کند در حضر و دلیل بر مذهب
صحیح آنست که خدای تعالی گفت فعدة من ایام اخر و بهر حال باتفاق در آیه محذوفی تقدیر باید کردن تا معنی مستقیم شود
و آن محذوف نظر فی تقدیم باید برای آنکه مبتدا اسمی نکره است تقدیر چنین باشد که فعلیه عدة و لفظ علی مبنی از وجوب
پس حق تعالی بنفس سفر و مرض قضا واجب کرد تا افطار بود و نیز اخبار متظاهر است بانک روزه با سفر روا نیست جابر روایت کرد از
رسول علیه السلام که او گفت لیس من البر الصیام فی السفر و از عبد الرحمن … روزه در سفر گفت چه گویی اگر کسی صدقه کند بر تو (رخصت افطار در سفر)
ان الله کنی و این صدقه است که خدای تعالی کرد بجا صدقه او نشاید کردن و عبد الرحمن عوف روایت کند که رسول گفت الصائم فی السفر
کالمفطر فی الحضر و جابر روایت کند که رسول را علیه السلام گفتند جماعتی در سفر روزه می دارند گفت اولئک العصاة ایشان
عاصیان اند و ابو جعفر باقر علیه السلام گفت پدرم در سفر روزه نداشتی و نهی کردی از آن و ابو هریره گفت پیر شده اگر بالاد
در سفر در روزه بودی داشت و ابو هریره نهی داشت … و عروة بن الزبیر … مردی را
که در سفر روزه داشت … و اخبار در این معنی بسیار است که در آیه تقدیر کنند لفظ افطار و گویند چنین است فمن کان منکم
مریضا او علی سفر فافطر فعلیه عدة من ایام اخر گوییم در کلام تقدیر محذوفی کردن که کلام بر او دلیل نکند تا مذهب باز
کنند روا نباشد گفتند معنی آنست که هر کس که در سفر روزه بگشاید در حضر قضا بر او واجب بود تا موجب قضا افطار بود ما
نه سفر گوییم این عدول باشد از ظاهر بی دلیلی و حمل قرآن باشد بر مذهب و بر عکس این باید کردن مذهب را بر قرآن حمل
باید کردن نه قرآن را بر مذهب و بر عکس این باید کردن مذهب را بر قرآن حمل باید کردن نه قرآن را بر مذهب و اصل سفر کشف
بود یقال سفرت المراة اذا القت قناعها عن وجهها فهی سافرة و اسفر الصبح اذا اضاء و منه قوله تعالی وجوه یومئذ مسفرة و منه
مسفرة و سفرت الریح السحاب اذا کشفته قال العجاج سفر الشمال الزبرج المزبرج ای السحاب الرقیق و سفر را برای این گویند
که عیب و هنر پیدا کند و سفره طعام مسافر بود بر مجاز از آن پوشیده را سفره گویند که طعام در و نهند و جاروب را مسفرة
گویند برای آنکه او خاک بروبد کشف کند و سفیر آن باشد که سعی کند میان دو کس بصلاح برای آنکه اکشاف حال ایشان کند
و سفر آن باشد که برای جمله اندر جمع … کتاب باشد برای آنکه در او کشف علوم باشد و سفر کتب باشد
جمع سافر … و سفر کار … و شرط مسافر تا روزه بگشاید آنست که سفر او طاعت باشد یا مباح و معصیت نبود
و صید و لهو و بطر نباشد و اگر سفر او بجانب باشد برای زیاده مال نماز تمام باید کردن و روزه باید گشادن و سفر هشت فرسنگ
باشد یا بالای آن و اگر چهار فرسنگ باشد و هم در روز باز گردد او مخیر است از میان روزه و افطار و اگر هم در روز باز گردد
افطار کند برای آنکه همان هشت فرسنگ بود و هر کس اند که ایشان را در سفر روزه باید داشتن و نماز تمام کردن آنکه سفر او معصیت باشد

و اگر

و آنکه سفر او بیشتر از هشت فرسنگ باشد و آنکه سفر او صید و لهو و بطر باشد و آنکه سفر او بیش از حضر باشد و حد آن آن بود که در همه شهری
ده روز مقام نکند و مکاری و ملاح و شبان و لشکری که دائماً در حرکت بوده از شهری بشهری و آنکس که در تجارت کند و از اینها آنکه بده روز مقام
ده روز بیش باشد … و آن کس را که در سفر روزه باید داشتن و شرط دیگر از شرط مسافر تا روزه بگشاید آنست که در سفر
از شب کرده باشد که سفر … روز روزه دارد و نماز تمام کند و هر که بروز تقصیر و افطار نکند تا چند آنجا که بدرود از شهر
که دیوارها و بناهای شهر … و بانگ نماز شهر نشنود و چون در شهری شود که آنجا … مقام باشد ده روز نماز تمام کند و روزه دارد
و اگر مقام کمتر از ده روز باشد تقصیر و افطار کند و مسائل فقه در این باب بسیار است و ذکر آن در کتب فقه بود و … باشد
در شاذ نصب خوانده اند بتقدیر فلیصم عدة من ایام اخر و اخر لا ینصرف و سبب منع صرفش او صفتست و عدل انکه معدول است عن الاخر
لان مثل … و قوله و علی الذین یطیقونه در شاذ عبد الله عباس و عطا و مجاهد خواندند یطوقونه بمعنی یکلفونه و یجشمونه
آنانکه بر ایشان … کنند … و عکرمه خواند عن مجاهد یطوقونه علی تقدیر یتطوقونه ای یتکلفونه و یتجشمونه و بر ایشان
که بر حمل … و گفته اند یقال اطاق الشیء و اطاقه و اطیقه بمعنی واحد و اهل مدینه و اهل شام خواندند فدیة طعام مساکین بالاضافه
و جمع و باقی فدیة طعام مسکین برفع و تنوین و وحدان و فدیه را با طعام اضافه کردند اهل مدینه و اگر چه هر دو یکی باشد کلاخلاف
اللفظین چنانکه مسجد الجامع و کقوله و حب الحصید و کقول الشاعر … و کسائی خواند فمن تطوع تشدید طا و واو
و جزم عین بتقدیر یتطوع … فتطوع بفعل ماضی … یفعل … علما در تأویل و معنی آیه خلاف کردند گروهی گفتند این
در بدایت شرع بود چون حق تعالی تکلیف … روزه کرد ایشان را عادت نبود و دشخوار آمد بر ایشان حق تعالی در تکلیف مخیر
کرد ایشان را بین الصیام و الاطعام گفت هر که خواهد روزه دارد و هر که تواند فدیه کند بطعام آنگه تخییر منسوخ کرد بتضییق
فی قوله تعالی فمن شهد منکم الشهر فلیصمه و این قول معاذ جبل است و انس مالک و سلمة الاکوع و عبد الله عمر و علقمة و عکرمه و شعبی
و زهری و نخعی و ضحاک و یک روایت از عبد الله عباس و بعضی دگر گفتند آیه خاص است بالشیخ الکبیر و العجوز الکبیرة که ایشان
باشند که توانند روزه داشتن و لکن دشوار بود بر ایشان حق تعالی ایشان را رخصت داد که روزه بگشایند و بطعام فدیه کنند
هر روزی را طعام مسکینی آنگه این نیز منسوخ کرد بقوله فمن شهد منکم الشهر فلیصمه و این قول قتاده و ربیع است و روایت
سعید جبیر از عبد الله عباس و حسن بصری گفت … آیه بیمار است که او را تخییر کرد … که تواند روزه دارد و اگر نه فدا کند
آنگه منسوخ کرد این حکم را بقوله فمن شهد منکم الشهر فلیصمه بر این قول آیه منسوخ باشد اما قول بعضی دیگر و آن سدی است و سعید
بن المسیب و یک روایت از عبد الله عباس و روایت از صادق علیه السلام آنست که آیه منسوخ نیست و حکم بر جای خود است و آیه تخصیص است
بالعاجز عن الصیام و آن چند کس اند یکی پیر است و دیگر … شیر دهنده و کسی که او را علة عطاش باشد آنکه
ایشان بر روزه … باز دارد و زن آبستن است و زن شیر دهنده و آنکه او را علة عطاش بود که آن …
ایشان هر سه در اوقات … روزه بگشایند و فدا کنند هر روزی بطعام و چون منع زائل شود قضا روزه باز ندارند فاما آنکه
فدا کند و قضا نبود بر او پیر دیگر … و زن پیر … اگر علة عطاش بود و امید نبود … و ایشان فدا کنند و قضا نیست
بر ایشان برای آنکه منع ایشان زائل … شدند … چون ما یوس … تا علاء
تا معنی آیه مستقیم شود در وجه گفتند یکی آنکه تقدیر مکان کردند گفتند تقدیر آنست که کانوا یطیقونه طاقت داشتند …
آنان … مطیق باشد و عرب حذف مکان کنند چنانکه حق تعالی گفت و اتبعوا ما تتلوا الشیاطین … و وجهی دیگر
که لا تقدیر کردند و علی الذین لا یطیقونه و لا نیز بسیار حذف کنند کما قال تعالی تالله تفتؤ تذکر یوسف ای لا تفتؤ و
گوید فقلت یمین الله ابرح قاعدا ای لا ابرح و این قول الکرات … گفت … باصوم … باشد که باصوم

راجع است و جماعتی دیگر گفتند راجعست با فدا یعنی که فدا قاعده کردن و طوق و طاقه هر دو به یک معنی باشد و یقال الطاق یطوق طوقا و طاقه و اطاق یطیق اطاقه و طوق آن بود که در گردن کنند و طاق آن بنای معروف و طاقه من الریحان شاخی باشد از ریحان و الجمع طاقات و تا نهای رسن را نیز طاقات الحبل گویند و اصل باب قوت باشد اما فدیه که باید در وی خلافست نزدیک ما اگر توانند و مدی اگر نتوانند یک مد و نزدیک شافعی یک مد علی کل حال و نزدیک ابو حنیفه و اهل عراق نیم صاع بود اگر توانند و اگر نتوانند اعتبار نکنند و فدیه جز بدل باشد فمن تطوع خیرا یعنی که زیادت کند بر آن فمن تطوع خیرا فهو خیر له و ان تصوموا خیر لکم یعنی روزه بدارید بهتر است شما را اگر بدانید که روزه بدل باشد از فعل و قال بعضهم که در زمان مرومان هست که فدیه یعنی من تطوع یعنی که کسی طعام دهد و خود را بازخرد از آن فدیه خوانند فمن تطوع خیرا فهو خیر له یعنی باشد که تطوع کند بچیزی و عبد الله عباس گفت معنی آنست که او زیادت کند فدا یک درویش را و گفت طعام دهد دو را اگر درویش را طعام دهد یا بیشتر تطوع کرده باشد و این قول حسن بصری است و قول دیگر آنست که طعام زیاده کند بر آن مقدار که واجبست از مد یا یک مد قول دیگر آنست که جمع کند میان روزه و اطعام هم روزه بدارد و هم طعام بدهد و این قول ابن شهاب است و قول وسط قول مجاهد است که تطوع کند با این وجوه و بهتر باشد و ان تصوموا ان مع الفعل در تاویل مصدر باشد و تقدیره ایشست که الصیام خیر لکم روزه بهتر بود و شمار اگر دانید اکنون بدانکه انواع روزه پنج است فریضه و سنت و تطوع و روزه دستوری و روزه حرام و فریضه سه است روزه ماه رمضانست و قضاء ماه رمضان است اگر کسی را فوت بود بعذری یا بغیر عذری و روزه نذرست و روزه کفارت ماه رمضانست و روزه کفارت قتل خطاست و روزه کفارت ظهار است و روزه کفارت سوگندانست و روزه کفارت آنکس است که در حج پیش از قضاء ماه رمضان بکند امر نتر باشد برای رنج و روزه جزا صید و روزه متعه حج امتی بدل هدی و کفارت آنکس است که روزی از قضاء ماه رمضان بشکند بعد از زوال و روزه اعتکاف واجبست و واجبات بر دو ضربست یکی واجبست بر کسی و یکی مقید بسببی و مطلق است روزه ماه رمضانست پس واجب مقید بسبب باقی اقسام است و منقسم شود این قسمت دوم بر دو قسمت مضیق و مخیر و مرتب مضیق سه است روزه نذر و روزه اعتکاف و قضاء ماه رمضان این سه آنست که هیچ بجای او نشاید و مخیر فیه چهار است روزه اذی حلق الراس و کفارت ماه رمضان یا خلاف که هست از یاران اصحاب ما در آنکه مخیرست یا مرتب و کفارت آنکس که روزی از قضاء ماه رمضان تباه کند بعد الزوال و روزه جزا صید و مرتب چهار است و روزه کفارت سوگند و کفارت قتل خطا و کفارت ظهار و روزه بدل هدی متعه اما کیفیت تخییر و ترتیب در مواضع خود بیاید انشاء الله این جمله اقسام بود و قسمت دیگر شود حضری و آنکه اسقاط او عمدا به عزیمت قضا کفارت لازم آید و هر فاکه لازم بیاید در او این حکم قسمت اول چهار جنس است روزه ماه رمضان و روزه نذر معین و قضاء ماه رمضان چون افطار بعد از زوال باشد و روزه اعتکاف و قسمت دوم باقی اجناس هست کانا ما سوای این جمله اقسام بان منقسم شود بر دو قسم دیگر قسم اول را تتابع مراعاة کنند و قسم دوم را تتابع مراعاة نکنند اما آنکه تتابع مراعاة کنند چهارده جایست آن هفت روزست که از جمله ده روزه متعه باشد فی قوله و سبعة اذا رجعتم تلک عشرة کاملة و روزه نذر چون تتابع شرط نکرده باشد و روزه جزا صید و روزه قضاء ماه رمضان و آنکه مراعاة تتابع کند باقی اقسامست و آنکه روزه جمله سال باشد الا ایامی که مستثناست از آن بتحریم جز آنست که بعضی از آن سوگند تر و فاضلتر است و آن ربعات الحرم ایام البیض است و سه روزه اول و چهارشنبه دهه میانین و پنجشنبه آخرین ماه و روز غدیر هجدهم روز محرم و آن بیست و هفتم رجب و روز مولد رسول صلی الله علیه و آله و آن هفدهم ربیع الاول بود و روز دحو الارض از زیر کعبه و آن بیست و پنجم ذوالقعده بود و روز عاشورا بود بر وجه حزن و مصیبت و روز عرفه و اول روز ذی الحجه و اول روز رجب و جمله ماه رجب و جمله ماه شعبان و ایام

انواع صیام

البیض از هر ماهی و روزه پنج که حرام است داشتن آن هفت جنس است عید فطرست و عید اضحی و ایام التشریق اگر بمنا بود و روزه شک بنیة ماه رمضان و روزه نذر معصیت و صوم الصمت و صوم الوصال و صوم الدهر چنانکه عیدین و تشریق در آن میان باشد و روزه دستوری سه است روزه مستحاضه که بدستوری شوهر بدارد و روزه [illegible] بی دستوری خداوند و روزه مهمان جز بدستوری میزبان و روزه ادب پنج است مسافر که از سفر باید یا روا افطار کرده بود بعلتی و از آن امساک کند بر سبیل ادب و حایض چون در میانه روز پاکیزه شود و بیمار که بهتر شود و کافر که اسلام آرد و کودک که بالغ باشد و مادام که روزه تباه کنند و اقسام و وجوه آن و احکام آن که قضا کجا بود و قضا و کفارت کجا و آن در کتب فقه شرح هست الکما وفی وفی باشد بر آن قوله تعالی شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن نحویان در رفع او خلاف کردند بعضی گفتند فاعل فعلی محذوف المعنی تاکم شهر رمضان و قول اخفش گفتند ذکم اوهم علی معنی تلک الایام شهر رمضان کما گفت بدل صیام است فی قوله کتب علیکم الصیام و ان بدل اشتمال بود و بعضی دیگر گفتند مبتداست و ما بعده خبره و قرائت شاذ حسن بصری و مجاهد خواندند شهر رمضان بالنصب علی تقدیر صوموا شهر رمضان و این قول صحیح است اخفش گفت نصب علی الظرف بدلا ایاما معدودات ابو عبید گفت نصب علی الاغراء و ابو عمرو ادغام کرد را در را چنانکه مذهب اوست در ادغام متجانسین یا متقاربین و ماه را بلغة شهوری شهر خوانند و از گفتار اشتقاق او من الشهرة باشد و هی البیاض و منه شهر السیف از اسلته و قوله رمضان در وی خلاف کردند بعضی گفتند رمضان نامی از نامهاء خداست اینجا مطلق نگویند رمضان تا شهر با وی نگویند پس معنی شهر رمضان شهر الله باشد ماه خدا یا انس قول امام صادق علیه السلام عن آبائه علیهم السلام عن رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت شهر رمضان شهر الله ماه رمضان ماه خداست و انس مالک روایت کند که رسول علیه السلام گفت رمضان مگوی مطلقا و لکن نسبت کنید چنانکه خدای تعالی گفت شهر رمضان اصمعی گفت از ابو عمرو که با قرآن ماه را رمضان خوانند که شتر بچه در گرما بیابان می‌شد و بعضی دیگر گفتند برای آنکه بدین ماه سنگها از گرما تافته شدی و رمضان سنگها تافته باشد گفتند از برای آن رمضان خوانند لان الذنوب ترمض فیه ای تحرق در و گناهان بسوزد گفته اند برای آنکه دلهای و نصیب کیرد از موعظه و تفکر چنانکه سنگها از حرارت آفتاب نصیب گیرد و دلها بر وی تافته شود از ترس خدای چنانکه سنگها تافته شود از گرما آفتاب و خلیل احمد گفت اشتقاق از رمضاست و آن باران خریف بود که عالم را از گرد و تابستان بشوید همچنین این ماه گناه و کار از اشیاء اذکار چه بزرگوار ماهست این ماه شهر القرآن و شهر الاحسان و شهر الرضوان شهر تفتح فیه ابواب الجنان و تغلق فیه ابواب النیران و تصفد فیه ابواب النیران و تصفد فیه مردة الشیطان و هو شهر الایمان و الایمان شهر تقبل فیه النفقات و تکثر فیه الصدقات و تنزل فیه البرکات و ترفع فیه الشبهات شهر تفتح فیه الابواب و یدفع فیه العذاب و یرفع فیه الحجاب شهر یرغب فیه القائل و یقل فیه التنزیل و یکثر فیه التاویل و یعطی فیه الجزیل و یغفر فیه الکثیر و القلیل و یسامح فیه المسافر و العلیل شهر رمضان فی الشهور مثل القلوب فی الصدور شهر الصیام فی الایام مثل الانبیاء فی الانام در ماه رمضان بیست خصلت ده حرمت و ده عصمت و ده نعمت و ده رحمت و ده کرامت و ده بشارت و ده برکات و ده شبنت و ده و هدیه است و ده فرحه است اما ده حرمت ماه رمضان و حرمة شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن و ماه عصمت عصمت از شیطان و دیگر از نیران هر یکی از اخری اما عصمت شیطان من قوله علیه السلام و تصفد فیه مردة الشیطان و عصمت نیران قوله و تغلق فیه ابواب النیران اما ده نعمت فتح الجنان و روح الجنان در دو جای بهشت که گشا دلها را راحت و هشت اما ده رخصت رخصت افطار در حق مسافر و بیمار اما دو کرامت اضافه الصوم الیه فی قوله الصوم لی و انا اجزی به خلوف فم الصائم اطیب عند الله من ریح المسک کرامت آنکه روزه را با خود اضافت کرد که روزه مراست و من جزا دهم بآن و کرامت دوم آنکه رسول علیه السلام گفت بوی دهن روزه دار بنزدیک خدای تعالی از بوی مشک خوش تر است اما دو بشارت الاوله یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر اما دو برکه تقدیر برکت سحور فی قوله علیه السلام تسحروا فان فی السحور برکة اما دو شب شب بدر و شب قدر اما دو هدیه

ملاحظه [illegible]

وجه تسمیه ماه رمضان

[illegible]

بیست خصلت ماه رمضان

بیکدیگر دیدار کنند گفته باشند عبادتی می‌نویسند دم آنکه خاموش شوی و تسبیح بگیرند و معنی قوله علیه السلام نوم الصایم عبادة و صمته تسبیح و عمله مضاعف
ودعاه مستجاب مار و فرحی یکی نزدیک افطار و یکی نزد لقاء ملک جبار و معنی قوله علیه السلام للصائم فرحتان فرحة عند افطاره و فرحة عند لقاء ربه
گفت روزه دار را دو شادی بود یکی آنگاه که روزه می‌گشاید و یکی آنگاه که با پیش خدای شود ... درجه می‌آید که بهشت را دریست که کس در
جز روزه داران نشوند چون روزه داران درشوند ... باشد ... در شود ... که چون شب اول ماه رمضان باشد
حق تعالی فرمان دهد تا بادی از زیر عرش بجهد که آن را مثیره خوانند به درختان بهشت آید و اوراق و برگها درخت برهم زند و حلقها در ها
بهشت بجنباند طنینی و آوازی از آن در بهشت افتد که شنوندگان ماننده آن نشنیده باشند حور العین خویشتن را بیارایند و بر غرفه‌ها بیرون
آیند و ندا می‌کنند الا هل من خاطب الی الله که هست که ما را خطبه کند و از خدای تعالی بخواهد انگه رضوان را گویند این چه شب است رضوان گوید یا
خیرات حسان این شب اول ماه رمضان است برای امت محمد حق تعالی فرموده تا در ها بهشت بگشادند و در ها دوزخ در بستند و جبرئیل را فرموده
تا مرده شیاطین را بند بنهادند و در قعر دریاها انداختند تا روزه امت محمد بر ایشان تباه نکنند سعید بن مسیب گوید سلمان فارسی
روایت کرد گفت رسول صلی الله علیه وآله در آخرین روز ماه شعبان ما را خطبه کرد پس از حمد و ثنا گفت ایها الناس قد اظلکم شهر
عظیم شهر مبارک شهر فیه لیلة هی خیر من الف شهر ای مردمان ماهی سایه بر شما افکند عظیم ماهی مبارک که در وی شبی هست بهتر از هزار
ماه ماهی که خدای روزه آن فریضه کرد و قیام شبش سنت کرد هر که درین ماه تقرب کند بخدای تعالی بخصلتی خیر چنان باشد که در دیگر
ماه فریضه گذارده و این ماه صبر است و صبر را ثواب بهشت بود و این ماه مواسات است و ماهی است که روزی مومنان در وی بیفزاید
ماهی است که اولش رحمت است و میانه‌اش مغفرت است و آخرش آزادی از آتش دوزخ است هر کسی که روزه داری را روزه بگشاید
بیامرزد خدای تعالی و گردن او از آتش دوزخ آزاد کند و هم چندان مزد که روزه دار را بود گفتند یا رسول الله هر کسی از ما این ...
که روزه داری را روزه بگشاید رسول علیه السلام گفت خدای تعالی کریمست این ثواب بدهد آنکه قادر نباشد مگر بشربتی شیر یا شربتی آب و هر که
روزه داری را سیر بکند خدای تعالی او را از حوض کوثر سیراب بکند شربتی که بعد از آن تشنه نشود تا در بهشت شود چنان باشد که ...
هر کس که از زیر دستان خود درین ماه تخفیف کند خدای تعالی او را بیامرزد و از آتش دوزخ آزاد کند چهار خصلت درین ماه بسیار باید کرد دو خصلت
خدای را بدان راضی کنید شهادة ان لا اله الا الله و استغفار و دو خصلت آن که شما را از آن گریز نیست و آن آنست که از خدای بهشت خواهید
و از دوزخ پناه ... و ابو سعید خدری روایت کند که رسول صلی الله علیه وآله گفت چون شب اول ماه رمضان باشد خدای تعالی در های بهشت
بگشاید ... تا آخر ماه رمضان و در های آسمان هم چنین ... تا در ها دوزخ بسته ... هیچ بنده نباشد که در شبی از
شبها ماه رمضان نماز کند الا خدای تعالی او را بهر سجده هزار و پانصد حسنه بنویسد و برای او در بهشت خانه بنا کند از یاقوت سرخ
که ... چون یک روز از ماه رمضان روزه بدارد خدای تعالی همه گناه کرده بیامرزد ...
کاهی باشد تا آنکه ماه رمضان ... که روزه داده ... در بهشت ...
بهر روزی ... استغفار کنند ... که در شب باشد ... در بهشت ...
ابو مسعود ... روایت کند که رسول علیه السلام گفت چون شب روزی ماه رمضان باشد خدای تعالی رضوان را گوید در ها
بهشت بگشاید ... برای روزه داران امت محمد صلی الله ... دوزخ ... تا آخر این ماه و جبرئیل را گوید برو
... شیاطین را بند کن تا روزه امت محمد بر ایشان تباه نکنند و خدای تعالی درین ماه هر روز ... آزاد کرد که
باشند از آتش دوزخ ... فرشتگان ...
و صبر ... ایشان را صبر کنید ...
باشد جبرئیل از آسمان فرود آید با جماعتی از فرشتگان صلوات می‌دهند بر هر قائمی و قاعدی که بذکر خدای مشغول باشند الله

روایت کنند از رسول صلی الله علیه وآله که گفت اگر خدای تعالی آسمان و زمین را دستوری دادی به سخن گفتن روزه داران ماه رمضان را
بشارت دادندی به بهشت کعب الاحبار گوید خدای تعالی وحی کرد به موسی که ای موسی من روزه ماه رمضان بر بندگان خود فریضه کرده‌ام
هر که او با پیش من آید در صحیفه او روزه ده ماه رمضان باشد و او از جمله ... بود و هر که پیش من آید در صحیفه او بیست
رمضان بود او از جمله ابرار بود و هر که آید در صحیفه او سی ماه رمضان باشد پایه او نزد من از پایه شهیدان برتر بود ای موسی
ای چون ماه رمضان در آید من حمله عرش خود را بفرمایم تا از عبادة خود باز ایستند و گوش بدعا روزه داران دارند تا هر که
از ایشان دعا کند ایشان بر دعا او آمین کنند که من سوگند یاد کرده‌ام که دعا ایشان رد نکنم موسی گفت بارخدایا من در
الواح امتی را می‌یابم که در ماه رمضان برای تو عبادت کنند و گناه گذشته ایشان بیامرزی ایشان را از امت من گردان حق تعالی
گفت ایشان امت محمد اند موسی گفت بارخدایا این ماه ماه من کن حق تعالی گفت این ماه امت محمد است من برای محمد
بگزیدم و تحفه ایشان کردم و ایشارت درین ماه از فضل و خیر آنچه صحاح است و آیات و اخبار درین باب بسیار است در کتابها معروف کرده‌اند
قوله تعالی انزل فیه القرآن ... عبد الله عباس ... گفت خدای تعالی گوید شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن چون قرآن
بماه رمضان فرود آمد ... گفت خدای تعالی در ماه رمضان در شب قدر از لوح محفوظ با آسمان دنیا فرستاد به بیت العزة آنگه
جبرئیل علیه السلام آن را نجم نجم می‌آورد بحسب حاجت و مصلحت در بیست و سه سال و ذلک قوله تعالی فلا اقسم بمواقع النجوم ...
گفت شعبی را پرسیدم ... رسول ... قرآن باوقات متفرق آمد ... جبرئیل علیه السلام هر ماه رمضان ... در جمله سال آورده بود
با رسول علیه السلام معارضه کردی ... خدای تعالی خواستی اثبات کردی ... قوله یمحو الله ما یشاء و یثبت ... روایت کنند از رسول علیه السلام
که گفت خدای تعالی صحف ابراهیم در ماه رمضان فرستاد سه روز گذشته و توریة بموسی در ماه رمضان فرستاد شش روز گذشته و
انجیل بعیسی در ماه رمضان فرستاد سیزده روز گذشته و زبور بداود در ماه رمضان فرستاد هژده روز گذشته و قرآن در ماه رمضان
فرستاد بیست و چهار روز گذشته و وجهی دیگر آنست که انزل فیه القرآن معنی آنست که ... انزاله فی شهر رمضان ابتداء انزال القرآن در ماه
رمضان بود چنانک یکی زمانی گوید من فرو آمدم محرم ... باشد که بدو ماه آنجا رسد ولکن معنی آن باشد که ... ابتدا ...
گفت در ماه رمضان فرستادند یعنی ابتدا در ماه رمضان کرد و هانک قرآن را وصف کرد بان که در وی بیانست گفت هدی یعنی لطف
و گفته‌اند یعنی دلالت فیه هدی للناس من الضلالة ... است از ضلالت کانه قال فی الدلالة علی بطلان الضلالة فیه
هدی مانع من ... و محتملست این لفظ لطف ... و بیان ... حلال و حرام و شرایع و احکام و بینات جمع بینه
و آن حجت باشد ... مبین ... باشد ... که قول او در شرع حجت باشد ... مبین ...
باشد ... گویند که قول او در شرع حجت باشد ... این وجه را و الفرقان فرق کردن میان
حق و باطل ... در قرآن و فرقان و معانی و تفسیر ... وجه ... معانی ...
معنی ... از جمله ... فضائل ماه رمضان است که خدای قرآن در وی فرستاد که طریق شرع است و بیان کننده
حلال و حرام است قوله فمن شهد منکم الشهر فلیصمه ... تخفیف و تسکین ... لام ...
... شاعر گفت ... من الناس ...
... فلیطوفوا بالبیت العتیق ...
فلیعبدوا رب هذا البیت و این لام امر است غائب را ... امر کند ... معنی لیفعل ...
... هر که در ماه رمضان حاضر آید و معنی آنکه ...
... روزه دارد ... روزه دارد علما خلاف کرده‌اند در معنی این بعضی گفته‌اند

مراد آنست که هر که این ماه ببیند و او عاقل و بالغ و تن درست و مقیم باشد روزه دارد و این قول بیشتر فقهاست از اهل البیت و مذهب ۲۲۳
ابو حنیفه و شافعی است و اصحاب ایشان و بعضی دیگر گفتند هر که در اول ماه رمضان مقیم باشد واجب شد بر او که ماه تمام روزه دارد
سوا اگر در میانه سفر کند و اگر نه و اگر در میانه ماه او را سفری پیش آید او را در سفر روزه باید داشتن و این قول نخعی و سدی و قتاده
و مذهب ابن سیرین است و عبیدة السلمانی و از امیر المؤمنین علی علیه السلام در این روایتی و رهند و مذهب درست قول اول است
و علما و مفسران دلیل بر صحت او را انظاهر قرآن قوله فمن شهد منکم الشهر و این لام تعریف عهد است اشارت بجمله ماه و ایشان
چنان بیان باید که معنی آنست که هر که شهد منکم اول الشهر فلیصم کله و این عدول است از ظاهر دیگر آنکه اگر چون باول بر او واجب شد
و اخر بعضی بسفر او را روزه نشاید گشادن باید که آنکس که باول ماه تن درست باشد در میانه بیمار شود باید که او را روزه نشاید
گشادن حملا علی المسافر و این خلاف اجماع است دیگر آنکه حق تعالی این عموم فمن شهد منکم الشهر را تخصیص کرد بقوله ومن کان
مریضا او علی سفر فعدة من ایام اخر و الا این تکرار را فایده نبود دیگر آنکه حق تعالی مریض و مسافر را در یک قرن بنهاد گفت هر که بیمار یا
یا مسافر جمع کرد میان ایشان در وجوب افطار او در رخصت افطار علی الخلاف بین الفقهاء تفریق کردن میان ایشان در
بعضی احکام بی دلیل وجهی ندارد دیگر آنکه عبد الله عباس روایت کرد که رسول علیه السلام عام الفتح در ماه رمضان از مدینه بیرون آمد
چون بکدید رسید روزه بگشاد و شریک روایت کرد از ابو اسحق که ابو میسره در ماه رمضان بیرون آمد چون بپل رسید [illegible]
و ابن حنبل و شعبی در ماه رمضان سفر کرد بیابان الجسر روزه بگشاد آنگه حق تعالی حدیث بیمار و مسافر تکرار کرد تا تخصیص عموم
من شهد کرده باشد این قول آنانست که گفتند من شهد منکم الشهر ناسخ نیست این آیه را و او یحکم را و علی الذین یطیقونه فدیة
طعام مسکین چنانکه بیان کردیم از تخییر و آنان که گفتند این آیه ناسخ است آن آیه را گفتند این تکرار برای آن کرد تا کسی گمان نبرد که
این چنانکه ناسخ است حکم تخییر و عجوز و حامل و مرضع را باید تا ناسخ باشد حکم بیمار و مسافر را این تکرار برای آن کرد تا بدانند که
این حکم بر جای خود است در حق بیمار و مسافر و بیان کردیم که خدای تعالی ایجاب کرد بر ایشان افطار واجب کرد بسفر همچنین کرد برای [illegible]
عن ایجاب قضا کرد و لا قضا الا بعد الافطار فایجاب القضا ایجاب الافطار اگر گویند در آیه محذوفی هست و تقدیر آنکه فافطر
فعلیه عدة گوییم این زیادتی باشد در ظاهر قرآن من غیر دلیل اگر گویند در آیه حج بجا آگفت فمن کان منکم مریضا او به اذی من
راسه ففدیة من صیام او صدقة او نسک التقدیر فحلق فعلیه فدیة محذوفست و این تقدیر بی باید کردن فمن کان منکم مریضا او به اذی
من راسه فحلق ففدیة گوییم بلی چنین است لکن آنجا دلیل هست و آن اجماعست و اینجا دلیل نیست فالفرق [illegible] خلاف کردند در حد
آن بیماری که بآن افطار شاید کردن بعضی گفتند هر بیماری که باشد [illegible] حسن بصری و ابراهیم نخعی گفتند هر بیماری که بآن
نماز نتوانند کردن بر پای افطار باید کردن و چون نماز توانند کردن بر پای افطار نشاید کردن عطا [illegible] گفت [illegible] ابن سیرین
شم در ماه رمضان [illegible] گفت [illegible] مذهب ما آنست که هر بیماری که داند که [illegible]
در وی زیان دارد و بیماری را افطار باید کردن از هر نوع که باشد [illegible] باشد و اعتبار
بآنست که گفت بل الانسان علی نفسه بصیرة و حکم مسافر در روزه و افطار و اختلاف فقها در آن گفته شد قوله
یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر ابو جعفر یزید بن القعقاع در همه قرآن عسر و یسر خواند بتحریک سین و باقی قرا باسکان سین و ابو بکر
در روایت خواند و لتکملوا العدة بتشدید میم من التکمیل و باقی قرا باسکان کاف و تخفیف میم من الاکمال [illegible]
[illegible] کرد بر بندگان [illegible] و با ایشان نیکو [illegible] از آنکه ایشان [illegible] ایشان خیر [illegible]
[illegible] خواست در [illegible] خواست در [illegible]
دشواری خواهد خواست [illegible] گفت [illegible] دلیل ظاهر است بر بطلان مذهب جبر [illegible] خدای تعالی بنده [illegible] عقاب

ومعنی نخواهد اگر گوید که او مالك الملك است آن کند که او خواهد جواب گوییم مالك الملك آن کند که او خواهد و لکن مالك الملك حکیم است
تا مالك الملك سفیهست آن کند که او خواهد که بر او رواست انك در [illegible] معیوبیت [illegible] حسن بصری [illegible] رابعه عدویه شد گفت
[illegible] گفت یا ابا سعید گفت چنانکه [illegible] گفت چون [illegible] گفت چون [illegible]
گفت چنانکه در [illegible] در حق قرآن [illegible] که در [illegible] و لا فی [illegible] در حق قرآن [illegible]
[illegible] در حق تو بگویند [illegible] در حق او [illegible] خواست در [illegible]
[illegible] که شواری خواهد بخلاف عقل خود بر [illegible] عقل باشد [illegible] عقله فقد
[illegible] که [illegible] تا حق تعالی [illegible] بیکر [illegible]
جا گفت ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج و لکن یرید لیطهرکم دیگر جا گفت و ما الله یرید ظلما للعباد و ما الله یرید ظلما للعالمین دیگر جا
گفت یرید الله لیبین لکم و یهدیکم سنن الذین من قبلکم و یتوب علیکم و الله علیم حکیم و الله یرید ان یتوب علیکم و یرید الذین یتبعون
الشهوات ان تمیلوا میلا عظیما یرید الله ان یخفف عنکم انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا الی غیر ذلک
من الآیات او خواست و [illegible] گوید [illegible] که [illegible] از [illegible] قوله یریدون لیطفئوا نور الله
بافواههم و یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم و یابی الله الا ان یتم نوره [illegible] در حق [illegible] کردن [illegible]
[illegible] و امتناع کردن این کنایات در حق و تحقیق [illegible] تفسیر [illegible]
علی احد القولین و [illegible] در حق [illegible] چه اگر مرید الذات [illegible]
قدیم [illegible] علی اصولکم دیگر گفت یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت و قد امروا ان یکفروا به و یرید الشیطان
ان یضلهم ضلالا بعیدا انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة و البغضاء فی الخمر و المیسر و یصدکم عن ذکر الله و عن الصلوة
فهل انتم منتهون هر چه [illegible] قول [illegible] قلب و قد اصبت [illegible]
تا مصیب باشی فان لم تقلب قلبت و اذا قلبت فقد اصبت [illegible] تا مصیب باشی [illegible] باشی [illegible]
[illegible] باشی [illegible] باشد که شاعر گفت [illegible]
تخطیناه لیس [illegible] و منهل ما [illegible] خلفنا [illegible] و [illegible] التطفیل
[illegible] السلام [illegible] التطفیل [illegible] احوال
چنین است [illegible] الاختیار [illegible] قوله و لتکملوا العدة [illegible]
عطف [illegible] در کلام محذوف فی التقدیر چنین است که و لتکملوا العدة
شرع ذلك و یرید بکم [illegible] تا عدد تمام کنی این حکم مشروع کرد [illegible] گفت مثال این چنانست که حق تعالی
در قصه ابراهیم گفت و کذلك نری ابراهیم ملکوت السموات و الارض و لیکون من الموقنین معنی آنست و لیکون من الموقنین اریناه
ذلك [illegible] متعلق بمعنی آیه متقدم [illegible]
معنی این آیه که یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر آنست که فعل الله ذلك بکم لیسهل علیکم [illegible] عطف کرد و لتکملوا العدة
یعنی [illegible] یسر [illegible] تا کار [illegible] آسان کند و تا تمام عدد ماه تمام بداری [illegible] خلاف کردند بعضی
گفتند مراد عدد ماه است تا عدد ماه تمام نگاه داری قول دیگر آنست تا عدد ایامی که روزه [illegible] باشی نگاه داری تمام
[illegible] و این قول [illegible] بقول [illegible] بقول [illegible] برای آنکه
خدای تعالی گفت تا عدد نگاه داری و تمام کنی و بر قول اول [illegible] عدد راجعست با ماه [illegible] ماه عبارة بود یک بار [illegible]

صغره

وبك بازا زيست روز روزه و مستعلت واستعمال ايشان يك لفظ دارد و معنى بابيار و معانى ظاهر استعمال دليل حقيقت كند
جون لفظ قرا و شفق و بيان آن مستقصى در جاى خويش بياييم ان شاء الله قوله ولتكبروا الله على ما هديكم در دو قول كفتند قول اول آنكه تعظيم كنى و اجلال او ياد هدايه و بيان كه شما را كرده بدين و توفيق كه داد در روزه ماه رمضان و تخصيص كه شما را بدين ماه روزه سا ... و ديكر
علما كفتند مراد تكبيرات عيدست عقيب چهار نماز شام و خفتن و بامداد و نماز عيد در عيد فطر بكويد الله اكبر الله اكبر لا اله الا الله والله
اكبر ولله الحمد على ما هدانا وله الشكر على ما اولانا و بنزديك شافعى الله اكبر سه بار بايد كفتن از آنكه ماه بينند تكبير كفتن تا آنكه امام نماز
عيد بيرون آيد چون امام بدر آيد تكبير او تكبير بايد كردن هذا عند الشافعى و در عيد اضحى عقيب ده نماز در شهرها و عقيب پانزده
نماز در منا اول آن نماز پيشين و آخر آنكه هر تمام شود مسئله چند از احكام روزه كه كفته نشد اينجا باختلاف فقها بدانكه قضاى
ماه رمضان هم متتابع روا بود هم متفرق و متتابع اوليتر بود و مذهب شافعى و مالك هم چنين است و مذهب اهل عراق آنست كه او
مخيرست و ترجيحى نكفتند هر كه او روزه ماه رمضان تباه كند بجماع قضا و كفارت واجب بود او را و مذهب ابو حنيفه و شافعى
هم اينست و كفارت مرتبست بنزديك ما و ابو حنيفه و شافعى و بنزديك مالك مخيرست و بعضى اصحاب ما چنين كفتند و اكر كسى
كه روزه باكل و شرب تباه كند بنزديك ما قضا و كفارت واجب بود و او را بنزديك ابو حنيفه و مالك و شافعى كفت بر او قضا بود
و كفارت نبود و چون بنسيان كند اين افطار بر او هيچ نباشد عندنا و عند عامة الفقهاء و مالك كفت بر او قضا بود و كفارت نبود
و چون بنسيان كند اين افطار بر او هيچ نباشد عندنا و عند عامة الفقهاء و مالك كفت بر او قضا بود و كفارت نبود و چون جنابت
دهر كه او جنب در روز آيد بقصد و در قضا و كفارت لازم آيد او را ابن حى كفت بر او قضا بود بر سبيل استحباب و جمله فقها كفتند
بر او هيچ نباشد اكر فى قلب كند بر او هيچ نباشد اكر قصد كند تا بار دهد بر او قضا بود و ابو حنيفه و شافعى و مالك هم اين كفتند و ديكر
كفت اكر بقصد اوباشد قضا است بر او و اكر بقصد كند قضا و كفارت و هر كس كه او چيزى نا خوردنى چون ديك و سنك و مانند اين فرو
بقصد بر او قضا و كفارت باشد بنزديك ما و مالك و اوزاعى و اهل عراق كفتند بر او قضا بود بى كفارت ابن حى كفت بر او قضا بود
نه كفارت و اما ديوانه و مغمى عليه چون جمله ماه چنين باشد پس از آن بهتر شوند بر ايشان نه قضا بود نه كفارت براى آنكه ايشان
بفقد عقل از جمله تكليف خارج اند و اوزاعى ما را موافقت بدين مسئله و اهل عراق در مجنون كفتند بر او قضا نيست كر همه ماه
ديوانه باشد و اكر در ميانه ماه بهتر شود جمله ماه را قضا بايد كردن و در مغمى عليه كفت حكم او حكم بيدارست و شافعى هم اين كفت در مغمى
عليه و كفت بر ديوانه قضا نيست هيچ وجه اما پير و پيرزن و شيرده و حامله و تحت بى حكم ايشان بكفتيم كه بنزديك ما واجبست
و اهل عراق كفتند بر ايشان قضا بود و كفارت و صدقه نباشد بر ايشان هم چنين كه در پيه و كفتند امسى در حامله كفت بر او قضا است
و نيست بر ابو حنيفه كفت قضا بازدارد هر روزه مدى طعام بدهد و شافعى كفت هر روزى قضا بود و فديه مد من طعام و اين
موافق مذهب ماست و قوله كرهت شافعى را مثل قول مالك و در حق پير و پيرزن كه روزه نتواند داشتن روزى بكشايد و هر
روزى نيم صاع طعام بدهد بنزديك اهل عراق و اين موافق مذهب ماست و شافعى كفت هر روزى را مدى بدهد و اين موافق
مذهب ماست چون از نيم صاع عاجز باشد و مالك كفت افطار كند و لا شيء عليه قوله تعالى وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي ۱۸۲
عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ
از من پس من نزديكم پاسخ كنم دعاء خواننده را چون بخواند مرا كو اجابت كنيد مرا و بكرويد بمن تا مكر ايشان
يَرْشُدُونَ أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَىٰ نِسَائِكُمْ هُنَّ
رشيد شويد حلال كرده شد شما را در شبهاى روزه نزديك با زنان تان ايشان
لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ
پوشش شمااند و شما پوشش ايشانيد دانست خداى كه شما بوديد كه خيانت ميكرديد با خويشتن

فنار

فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالْآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ
توبه پذيرفت از شما و عفو كرد از شما اكنون نزديكى كنيد با ايشان و طلب كنيد آنچ نوشت خداى شما را و حكم كرد
وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ
و بخوريد و بياشاميد تا پيدا آيد شما را رشته سفيد از رشته سياه
مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي
از صبح پس تمام كنيد روزه تا شب و نزديكى مكنيد با ايشان و شما معتكف شوند در
الْمَسَاجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرَبُوهَا كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ
در مسجدها اين حدها حد خداست پيرامن آن مكرديد همچنين بيان كند خداى آيتهاى خويش
لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا
براى مردمان تا مكر ايشان بپرهيزكار شوند و مخوريد مالهاتان ميان شما بناحق و مفكنيد
بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ
آن را با حاكمان تا بخوريد بهره از مالهاى مردمان ببزه و شما ميدانيد
يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا
ميپرسند ترا از ماههاى نو بكو آن وقتهاست مردمان را و حج را و نيست نيكويى آنكه
۲۲۵ الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَٰكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَىٰ وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَ
بخانها از پشتهاى آن و ليكن نيكويى آنست كه پرهيزد و بيائيد بخانها از درهاى آن
اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ اين چهار آيتست قوله تعالى و اذا سالك عبادى عنى عبد الله مبارك كفت
و بترسيد از خدا تا مكر شما ظفر يابيد ديكر
سبب نزول الآية آن بود كه جهودان كفتند يا محمد خداى در آسمان است ما چكونه
دعوى كوى انجا تا آسمان پانصد ساله راه است و كذا هر آسمان پانصد ساله راه است و هم چنين هفت آسمانست خداى تعالى
اين آيه فرستاد حسن بصرى كفت سبب نزول آن بود كه مردى بيامد در رسول كفت يا رسول الله اقريب ربنا فنناجيه ام بعيد فنناديه
خداى ما نزديك است تا با او مناجات كنيم يا دورست با آواز بلند ميخوانيم خداى تعالى اين آيه فرستاد خداى تعالى كفت يا محمد چون
بندكان من از تو پرسند در اين حذف ... فقل لهم بكوى ايشان را كه من نزديكم ربنا قربا بالعلم والتدبير ... برداشت
از روى عالمى من بايشان نزديكم چنان دانم كه اكر كسى نزديك باشد و آنكه زمين بكرند و دور شود آنكه بنده كه از من دور است
در قبضه قدرت منست چنانكه ... دادرست داند ... قرب نه قرب مسافت كه آن از صفات اجسامست و خالق
اجسام روا نبود و خالق مكانست و خالق مكان در مكان باشد كان لا مكان خلق المكان و لم يتغير عما كان در خبر آمد كه در عهد
بعضى صحابه جهودى از احبار جهود آمد و از وى پرسيد كه خداى ما ... كفت ... كجاست كفت فى السماء على العرش
بر آسمانست بر عرش جهود كفت فالارض منه خالية پس زمين از خداى خاليست ... مكانى فرو دون مكانى ... كفت اين كلام
نادرست دور شو از پيش من و الا بفرمايم تا كردنت زنند جهود بيرون آمد و بر اسلام استهزا ميكرد امير المومنين عليه السلام از پيش او
بيامد كفت يا اخا اليهود من بر سيدم آنچ پرسيدى و مراكه جوابى داد دشمن باز زمين شو كفت اين عبارت باشد از مكان دو
كان الله و لا مكان و خداى بود و مكان نبود أين الاين فلا اين له مكان مكان كرد و اورا مكان نيست جل ان يحويه مكان و هو
فى كل مكان بغير مماسة و لا مجاورة محيط علما بما فيها و لا يخلو شىء منها من تدبيره او آن متعاليست كه در مكان باشد و هيچ مكان

انه تعالى غيب از مجانست و مجاورت بل بمعنى علم و من خبره هم شما را باخبر در كتاب شمائل كه بدانكه من و است مى كويد ايمان ارى
كفت بلى كفت نزديك هست كه يك روز موسى عليه السلام نشسته بود و چهار فرشته پيش او حاضر اند موسى از ايشان
پرسيد كه من اين اقبلتم يكى كفت انا من مشارق زمين و انا من عند الله موسى عليه السلام كفت سبحان من لا يخلو منه مكان و لا
يكون الى مكان اقرب الى مكان [illegible] و كفت كلام هم كه خواست كه تو ميكوئى و تو بجاى بيچاره اند كران قرب در حق تعالى
باين معنى باشد قوله اجيب دعوة الداع اذا دعان دعا دعا كننده را اجابت كنم چون مرا بخواند اكرچه در ظاهر كلام شرط مطلقست
هر حال در ضمن كلام مصلحت مشروط باشد اكر صلاح داعى نه سوال سائل را مانده منقطع شود كه ما بسيار كس ديده ايم كه دعا كنند و حاجت
نيست دعا ايشانرا كويم بلى اكر اين وعده مطلق نيست بل مشروط است باتفاق المفسرة اكر كويند چون دعا را اجابت نخواهد
ايشانرا فائده چه بود كويم بحث و بخزيمة نيز شرط خود اللهم افعل بى كذا و كذا ان كان فيه صلاحى و بيشتر اين دعوات ائمه عليهم السلام مشروط
باين شرط و لا حاجة من حوائج الدنيا و الاخرة لك فيها رضى و لنا فيها صلاح الا قضيتها و اكر بلفظ نكويد بايد كه در نيت بود
اكر كويند فائده مصلحت بان تعلق دارد لا بد خداى تعالى خود انرا بكند چه فائده باشد در دعا كردن كويم ازين دو جواب يكى انكه
دعا عبادت است از جمله عبادات من قوله عليه السلام الدعا عبادة و از جمله ان دعوات قوله تعالى قل رب احكم بالحق يا رب احكم
بحق كه اكر ما كويم و اكر نه خداى تعالى حكم بجز بحق نكند و ليكن ما اين كفتن عبادت است و ما باين متعبديم تا مستحق ثواب شويم
و جواب دوم انكه بسيار چيزها باشد كه خداى تعالى مصلحت داند اكر بنده دعا كند و اكر دعا نكند مصلحت نبود پس دعا شرط
باشد در حسن و صلاح و اكر كويند خداى تعالى دعاء كافر و فاسق را اجابت كند كويم جماعتى اهل علم روا نداشتند كفتند براى
انكه كفتن مجاب الدعوة باشد در دين مسلمانى مستحق مدح باشد و كافر نشايد تا مستحق مدح بود و اين اختيار ابو على الجبائيست
و ابن الاخشاد كفت روا بود كه خداى تعالى دعاء كافر اجابت كند بر وجه استصلاح چنانكه روا بود كه رسول عليه السلام اجابت كند
بعضى كفار را چون از و التماس كنند كه قبيح نباشد براى استصلاح او و اين وجه نيكوتر است و دعا بدو ضرب بود يكى حمد و
ثناى تعالى بود چنانكه يا حى يا قيوم يا ذا الجلال و الاكرام يا رب يا الله ربنا لك الحمد لا اله الا انت و يكى نوع ديكر اللهم افعل بى كذا
و كذا و در معنى قريب دو وجه كفته اند يكى انكه قريب الاجابة يعنى سريع الاجابة دوم انكه سميع الدعاء كما يقال سميع قريب و اما
اصل جواب و اجابت من الجوب باشد و هو القطع يقال فلان جواب الافاق و قال الراجز جواب بيد العاعروف لا يا كل البقل
و لا يرتعى و منه قوله تعالى و ثمود الذين جابوا الصخر بالواد اى قطعوا و اجتاب الظلام اذا قطعه و انجاب السحاب اذا انقطع و انحسر
براى انكه جواب سوال سائل منقطع شود و كفته اند براى انكه طمع سائل منقطع شود اما بانجاح و اما بياس و در معنى آنند بكند
كرانا فلان و طلب فعل باشد چنان كه كفتيم فليستجيبوا لى با واو و فا تسكين كلام ميكويند بود از تحريك و بالام تحريك نيكوتر بود
ابو عبيده كفت استجاب و اجاب بمعنى واحد و انشد لكعب بن سعد الغنوى و داع دعا يا من يجيب الى الندى فلم يستجبه
عند ذاك مجيب و مبرد فرق كرد و كفت در استجابت ادعانى دكردن لهادرفى هست و در اجابت نيست از ين كار اجابت باخوانرا
بلفظ استجابت كه استجيبوا لله و للرسول و لعل بمعنى كى باشد تا شما راه يابيد شويد و بمعنى رجا و طمع بود و ليكن از خداى
كلام مكلف و الرشد اصله اصابة الخير و هو ضد الغى و فلان لرشده و فلان لغية اى لزنية و الرشاد و اصابة الرشد و الرشد لغة فى الرشد
و بعضى مفسران كفتند ارادت بدعا اراده طاعتست و مراد باجابت ثواب و معنى انست كه مرا كه طاعت من دارد ثواب دهم و ابو سعيد
خدرى روايت كند كه رسول عليه السلام كفت هيچ مسلمان نباشد كه خداى را بخواند بدعائى كه در و قطيعه رحمى نبود و بنه نبود الا خداى تعالى
ازسه خصلت يكى بدهد او را اما تعجيل اجابت و اما ذخيره او آخرت اش از آن و اما صرف كند سوء و بدى ما مثل ان خيرى كه ادعاه
در دعا كرد و هر كه كفت هيچ دعا نبود الا او را از خدا تعالى اجابة بود يعنى با سخ خداى جواب او باز دهد بحسب مصلحت بنده او
اما

۲۴۶

۲۴۷

اما الحاح مطلوب تبع مطالح بود و اين نيز وجهى باشد در اية و عبد الله عمر روايت كند كه رسول عليه السلام كفت من فتح له باب فى الدعاء
فتحت له ابواب الاجابة هر كه در دعا بر او بكشايند در اجابت بر او كشاده بود و خداى تعالى وحى كرد به داود عليه السلام با داود ظالمان را بكو
تا دعا نكنند و مرا نخوانند كه من بر خود واجب كرده ام كه هر كه مرا بخواند اجابت كنم و اجابت ظالمان بلعنت كنم و در اخبار مروى است
كه فتيم و جهى كرده در اية آنست كه خداى تعالى كفت كه من در حال اجابة كنم و ليكن متراخى اندعا براى آنكه بنده بود كه خداى تعالى او را
دوست دارد و ميخواهد كه بنده بكا و حنين دوست دارد چنانكه محمد بن المنكدر روايت كند از جابر عبد الله انصارى كه رسول الله صلى الله عليه و سلم كفت بنده باشد كه خداى
ميخواند و خداى او را دوست دارد جبرئيل را كويد خداى تعالى يا جبرئيل حاجت او روا كن و ليكن بدو مده تا فلان وقت كه من دوست دارم
تا او را و عده كاه من ميباشد و بنده باشد كه او خداى حاجت خواهد حق تعالى كويد جبرئيل را كه حاجت او روا كن معجل و بدو ده تا بده
و نيز نخواند كه من اواز او دوست نميدارم و بعضى ديكر كفتند دعا را شرايط هست كه دعا را رعايت خود كند كه ان دعا باجابت مقرون بود
و هر كه شرائط ان بجاى نيارد آن دعا را اجابت نبود و شرط دعا آنست كه دعا كننده اول حمد و ثناى خدا كويد آنكه صلوة محمد و آل محمد كويد
عليه السلام كفت ما من دعاء الا بينه و بين السماء حجاب حجب دعا نيست و لا زيبا نداند دعا و اسمان حجابى است چون بنده
دعا كند و در مقصد دعا بر من صلوة نفرستاده باشد دعا تا محجاب بود و هر كه در جهت در مقدمه دعا بر من صلوة فرستد
ان صلوة بر من مى رود و حجابها بدرد و اسمانها مى بدرد و دعا با او تا ان فرو رود تا بزير عرش آنكه توقيع اجابت
بدو بيابد و امير المؤمنين عليه السلام كفت هيچ دعا مكن تا در اول ان بكوئى كه صل على محمد و آله و افعل بى كذا و كذا و لا هيچ چيز
كردى كفتند لم يا امير المؤمنين كفت براى آنكه دعا كه صلواة است لابد باجابت مقرون بود و خداى تعالى كريمتر از آن و بزرگتر است كه
كه بنده از دو حاجت خواهد يكى اجابت كند و يكى نكند و در خبر مى آيد كه چون بنده خود دعا كند بر مسلمانان باحق در دعا
اضافت نكند خداى تعالى كويد ملائكه فرشتكان من بنده من مى بينيد كه سوال انبغلى كند چون حاجت خود دعا كند و در دعا
مسلمانان كند و فرشتكان كويند بار الها ملك خداى تعالى ابتدا ابن حضرت بكاد و پيرا اليه انكه دعاء فرشتكان براى تو بود كه دعاء ايشان
باجابت نزديك تر باشد ابراهيم ادهم را كفتند ما بالنا ندعو فلا يستجاب چرا ما دعا كنيم اجابت نمى آيد كفت براى آنكه شما او را شناختيد
و طاعتش نمى دارى و پيغامبر را بشناختى و متابعت او نكردى و قرآن بدانستى و بران كار نكردى و نعمت خداى مى خورى و شكر نكردى
نمى كزارى و بهشت بدانستى و طلب نكردى و دوزخ بشناختى و از و نكريختى و شيطان را بشناختى و مخالفتش نكردى و
مرك بشناختى و ساز او نكردى و مردكان را بكورى و عبرت بر نكرفتى و عيب خود رها كردى و بعيب مردم مشغول شدى و
مناجات مى كنند قوله احل لكم ليلة الصيام الرفث الى نسائكم مفسران كفتند سبب نزول اية آن بود كه در بدايت صوم مسلمانان
حق تعالى چنان بود كه بعد از مغرب چون روزه بكشادى طعام و شراب و جماع چندانى روا بودى تا نماز خفتن نكردى چون نماز خفتن
بكذشتى حرام شدى تا به ديكر شب نماز شام و اكر بخفتى پيش از آنكه افطار كردى و ان وقت مضيق بكذشتى هم چنين روا نبودى او را
ازين معنى چيزى تا ديكر شب چنانچه در شبها ماه رمضان بعضى صحابه نماز خفتن با رسول عليه السلام بكرد و كفتند عمر خطاب بود
و با خانه شد زن او را مطالبه كرد و بخلوت حال خود و وقت رفته بود او خلوت كرد چون فارغ شد و غسل كرد و پشيمانى
بخاطرش راه يافت با مداد برخاست و بنزديك رسول آمد و كفت يا رسول الله من بشكايت از اين نفس خاطى پيش تو آمده ام و سلام
كفت چه افتاد قصه بكفت رسول عليه السلام كفت خطا كردى جماعتى ديكر برخاستند و كفتند يا رسول الله ما را هم اين حادثه
افتاد و ليكن شرم داشتيم كه اين حديث در مجلس تو بكوئيم هيچ رخصتى هست ما را رسول عليه السلام كفت رخصت بدست من نيست
خداى تعالى ذكره مرا اينجا ارشاد بكفت و اين اية فرستاد و مباح كرد ايشانرا مقاربت كردن با حلال خود در شبهاء ماه رمضان
كفت حلال كردند شما را شب روزه و بر طرفت اى فى ليلة الصيام و كوفيان كفتند بعيد الخافض منصوب الرفث الى

فسائکم و رفث کنایت از جماع عبد الله عباس گفت ان الله حیی کریم خدای عز و جل شرمگین است یعنی کریم است این لفظ صریح نگفت
بکنایه گفت هر کجا گفت یک جا مباشرة گفت و یک جا ملامست و یک جا افضا و یک جا دخول و یک جا رفث و کرد حوات تا از او بیاسود
تا این لفظ بر زبان نراند چه در عرف مستهجن است و کذلک عرب این کنایات گفته اند و قرآن بلغت ایشان فرو آمد و این هم کنایات از جماع
قال الشاعر [illegible] الا الرفث ای غیر الجماع تنبیه گفت رفث افصاح و تصریح باشد بذکر الفحش کنایت باید کرد
از ذکر نکاح و وصال و فحش باشد و کلام قبیح و قال العجاج و رب اسراب حجیج کظم عن اللغا و رفث التکلم [illegible] استجامع
هر چه مرد از زن خواهد از زنان قال الشاعر و یرین من انس الحدیث زوانیا و بهن عن رفث الرجال نفار و در حرف عبد الله مسعود
الرفوث هن لباس لکم و انتم لباس لهن این هم از کنایات لطیف است گفت ایشان لباس شما اند و شما لباس ایشان یعنی ملتبس شوی
یکدیگر و ملتوی کما قال الشاعر اذا ما الضجیع ثنی عطفها تثنت فکانت علیه لباسا و گفته وجه تشبیه از جهت آنکه چون
وقت خواب برهنه شود هر یکی از ایشان ملاقی باشد [illegible] لباس و قال النابغة الجعدی اذا ما الضجیع ثنی جیدها
تثنت فکانت علیه لباسا ربیع انس گفت [illegible] هن لحاف لکم و انتم لحاف لهن [illegible] باشد و بعضی [illegible]
[illegible] چنانکه در شب گفت و جعلنا اللیل لباسا [illegible] از ایشان سکن و صاحب باشد که او با او سکون یابد
دلیلش قوله تعالی و جعل منها زوجها لیسکن الیها [illegible] لباس است که چنانکه جامه [illegible] عورت و [illegible]
ایشان هر یکی [illegible] کند [illegible] چنانکه [illegible] من تزوج فقد احصن نصف دینه فلیتق الله فی النصف الآخر
زن [illegible] گفت [illegible] بعضی گفتند [illegible] از ایشان ستر [illegible]
باشد کاللباس و این قول ابن زید است ابو عبیده گفت [illegible] بلباس [illegible] و از او [illegible] خطاب
انا حصن [illegible] علم الله انکم کنتم تختانون انفسکم خدای دانست که شما با خود
خیانت کردید یعنی بالجماع بعد العشاء الآخرة [illegible] بانفاق [illegible] و این تعریض
[illegible] چنانکه [illegible] خیانت کند [illegible] ایشان [illegible] نقصان حظ
خود کردند از ثواب خدای تعالی [illegible] پوشیده داشتند [illegible] پوشیده
خیانت [illegible] پوشیده دارند و حق تعالی [illegible] فتاب علیکم و عفا عنکم اکنون چون توبه کردید
توبه شما قبول کرد و عفو کرد [illegible] لفظ عفو گفت [illegible] اسقاط عقاب [illegible] واجب باشد
لفظ عفو نیکو باشد فالآن اکنون [illegible] وقت [illegible] باشی و هو الزمان بین الزمانین [illegible]
دو وقت ماضی و مستقبل [illegible] حال [illegible] باشرا هن اکنون مباشرت کنید با ایشان [illegible]
[illegible] چنانکه گفت و اذا حللتم فاصطادوا و قوله فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الارض و این [illegible] کنایت
از جماع [illegible] از ایشان [illegible] و ابتغوا ما کتب الله لکم طلب
کنید [illegible] خدای [illegible] طلب باشد و یقال بغی الشیء بغا و ابتغا [illegible]
[illegible] و [illegible] فرزند [illegible] یعنی [illegible] تا قضای شهوت نبود
عرض باید تا تناسل [illegible] ابن زید گفت ما احل الله لکم من الجماع قتاده گفت ما رخص الله لکم فیه یعنی [illegible] خدای
شما را [illegible] گفت یعنی [illegible] و [illegible] لا بقیت فی [illegible] گفت [illegible] رسول علیه السلام
گفت تناکحوا تکثروا فانی اباهی بکم الامم یوم القیامة حتی بالسقط و انس مالک روایت کند [illegible]
عطاء [illegible] عائشه آمد گفت یا ام المؤمنین [illegible] هر شب [illegible] بیا [illegible]

با آنان شب که [illegible] وقت خفتن [illegible] شوم [illegible] خدای [illegible] و تحکم [illegible]
چنانکه [illegible] عائشه گفت بنشین تا رسول خدای [illegible] رسول علیه السلام در آمد بوی
عطر بوی شنید گفت یا عائشه عطر خریده یا حولا عطارة اینجا بوده است گفت یا رسول الله و حاضر است [illegible] تا مسئله پرسید
آنگه حولا قصه خود با رسول علیه السلام بگفت [illegible] و بگفت یا رسول الله چنین کنم [illegible]
رسول علیه السلام گفت هیچ زن نباشد که [illegible] شوهر چیزی [illegible] باشد و الا خدای تعالی او را حسنتی
[illegible] و هیچ زن نباشد که از شوهر [illegible] و الا [illegible]
[illegible] خدای [illegible] و هیچ زن نباشد [illegible] اسلم [illegible]
[illegible] که [illegible] چون [illegible] از آسمان [illegible]
[illegible] زنان [illegible] رسول علیه السلام بخندید و گفت هیچ مردی نباشد [illegible]
[illegible] و الا او را حسنتی [illegible] دست [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] چون برخیزد که غسل کند آب [illegible] الا و [illegible]
[illegible] او را [illegible] غسل [illegible] از دنیا و [illegible] خدای تعالی [illegible] کند [illegible]
[illegible] قوله تعالی و کلوا و اشربوا الآیة در معنی
آمده [illegible] و براء بن عازب گفت قیس بن صرمه [illegible] ابو قیس بن
صرمه بن مالک بن عدی النجار [illegible] در ماه رمضان [illegible]
طعامی [illegible] مشغول شد که طعامی [illegible] خواب غالب شد [illegible]
طعام [illegible] طعام و شراب و نکاح حلال بودی [illegible] بیدار شد
افطار [illegible] طعام [illegible] خدای عز و جل [illegible] روزه داشت
[illegible] رسول علیه السلام او را دید یا قیس [illegible] رسول علیه السلام [illegible] شد
خدای تعالی [illegible] تخفیف تکلیف [illegible] طعام و شراب [illegible] صبح
صادق [illegible] و حق تعالی [illegible] از شب [illegible] سیاه و از صبح [illegible] سپید [illegible] گفت
الخیط الابیض [illegible] و الخیط الاسود [illegible] اللیل [illegible]
[illegible] فی المسجد [illegible] من الصبح خیطا [illegible] رسول علیه السلام [illegible] عدی بن حاتم [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] طعام [illegible] تا [illegible]
سپید از [illegible] سیاه [illegible] شب [illegible]
ملتبس [illegible] رسول علیه السلام بخندید [illegible] یا ابن حاتم [illegible] سهل بن سعد گفت
[illegible] من الفجر [illegible] رسول [illegible] خدای [illegible] من الفجر [illegible]
[illegible] صبح [illegible] و ابتدا [illegible] شاق [illegible]
الفجر [illegible] آسمان [illegible] سپید [illegible]
این صبح [illegible] صبح [illegible] صادق [illegible] کاذب [illegible] مستطیل [illegible]
مانند [illegible] شرع [illegible] نماز [illegible] طعام [illegible] حرام شود

خبر [illegible]
قصه [illegible] انصاری
[illegible] صبح
بیان صبح کاذب و صادق

دیر الخزلفی کاذب خوانند که خویشتن را مثل صبح چیزی بنماید که از او حکمی باشد و به حقیقت حکمش نبود پس پندارد که در اثنا صبح ...
می کند بعد از آن صبح صادق باشد و آن روشنائی مستطیر بود چون برآید پراکنده شود آنگه در شرع حکم این باشد که هر آن کس که نیت داد روزه
و روزه دار را تناول کردن چیزی که روزه تباه کند حرام شود شرعی و چند حکایت کرد رسول علیه السلام گفت لا یمنعکم من سحورکم اذان
بلال ولا الصبح المستطیل ولکن الصبح المستطیر گفت بانگ بلال تا شما را از خوردن منع نکند که او بشب بانگ کند ... این صبح بود ابتدا و گر ...
این صبح مستطیر بر کنده بود و ... بلال است بانگ ... بیش از وقت ... شاید کردن تنبیها علی صلوة اللیل
آنگه بیان وقت افطار کرد گفت ثم اتموا الصیام الی اللیل پس روزه تمام بدارید تا شب و لیل در زبان ... اما شب ... من طلوع
الفجر الی غروب الشمس از آنگه که صبح صادق برآید تا آنگه که آفتاب فرو شود عبدالله بن ابی اوفی گفت با رسول علیه السلام بودیم در ... سفر
و رسول علیه السلام روزه داشت چون آفتاب فرو شد گفت اجدح لنا یا فلان ... یا رسول الله لو امسیت ...
گفتی تا شب ... رسول علیه السلام دگر بار گفت اجدح لنا گفتم یا رسول الله ان علینا نهارا ... رسول علیه السلام
... گفت ... چون شب از این جانب درآید و روز از آن جانب بشود و آفتاب فرو شود وقت روزه
گشادن باشد و شب عبارت است من غروب الشمس الی طلوع الفجر الثانی ولا تباشروهن و انتم عاکفون فی المساجد مجاهد گفت
فی المسجد ... و عکوف و اعتکاف مقام باشد بکاری یقال عکف علی کذا و اعتکف و عکف بالمکان اذا اقام به قال الله تعالی
فاتوا علی قوم یعکفون علی اصنام لهم و قال الفرزدق ترى حولهن المعتفین کانهم علی صنم فی الجاهلیة عکف و قال الآخر
فبات بنات اللیل حولی عکفا عکوف البواکی بینهن صریع و در شرع مقام بود در بعضی مساجد برای طاعت و نیز روا درست باشد
الا به شرطی که آن اعتکاف در مسجدی بود از چهار مسجد مسجد الحرام یا مسجد رسول صلی الله علیه و آله بمدینه یا مسجد کوفه
یا مسجد بصره چه این مسجدها آنست که در ... امام ... نماز ... جماعت کرده است ... و روزه ... اعتکاف بی روزه
درست نباشد ... کمتر از سه روز نباشد و واجب باشد معتکف را که اجتناب کند
از هر چه محرم اجتناب کند از زنان و طیب و مجادله ... دیگر باشد که ... بیع و شرا نکند
و از مسجد بیرون نیاید الا ... و در زیر سایه نرود با اختیار ... مسجد ننشیند جز در مسجد با اختیار و نماز نکند در مسجد دیگر
الا که ... مکه ... کند ... با زنان مباشرت کند ... لازم آید ... برای اعتکاف ... روزه ... کند
یک کفاره و کفاره او ... کفاره افطار در روز ماه رمضان باشد ... حیض ... مسجد بیرون آید
و چون ... شوند ... اعتکاف ... و شرح آن در کتب فقه مسطور است
علما خلاف کردند در این مباشرت که معتکف را از آن نهی کردند قومی گفتند مراد مجامعت است و این قول عبدالله عباس و ضحاک
... قتاده و مقاتل و کلبی گفتند ... آمد که ایشان اعتکاف گرفتندی چون ایشان را اعتکاف گرفتندی چون
ایشان را حاجتی بودی ... با زنان مقاربت کردندی و غسل کردندی و با مسجد شدندی خدای تعالی این آیه فرستاد و نهی
کرد ایشان را و ... گفت مراد به مباشرت جماع است و ما دون الجماع از لمس و قبله و انواع تلذذ اما جماع باجماع اعتکاف
تباه کند عند اکثر الفقهاء و بنزدیک ما ... اما مباشرت بما دون الجماع ... تلذذ ...
... مکروه است ... اعتکاف ... عند اکثر الفقهاء ... گفت عطا ...
این مسئله گفت جماع تباه کند اعتکاف را اما دون الجماع مکروه است ... سعید جبیر روایت کند از عبدالله
مبارک که رسول صلی الله علیه و آله گفت معتکف ... معتکف است ... حسنات ... علی بن الحسین علیهما السلام
روایت کند ... که رسول علیه السلام گفت ... دهه آخر ماه رمضان اعتکاف کند ... دو حج و دو عمره کرده ...

روزه است و این مذهب اهل عراق است و مالک بن انس و شافعی گفت بی روزه درست باشد و حسن بصری گفت اگر روزه شرط کند واجب شود
و اگر ... کند واجب نشود و بنزدیک ما کمتر از سه روز نباشد و اهل مدینه هم چنین گفتند و اهل عراق گفتند در هر مسجدی که در او نماز جماعت کنند
اعتکاف درست باشد و مالک گفت جز در مسجد ... نشاید و اهل عراق گفتند زن در مسجد خانه خود شاید تا اعتکاف کند و مالک
... در مسجدی که نماز جماعت کنند نشاید شافعی گفت زن و بنده و مسافر ... اعتکاف کنند و مالک گفت کمتر از ده روز نشاید
و اهل عراق گفتند که یک روزه درست باشد تلک حدود الله یعنی این احکام که گفته شد در باب روزه و اعتکاف حدهای خداست
سدی گفت شروط الله شهر بن حوشب گفت فرائض الله و ضحاک گفت معصیة الله و حد در لغت ... منع بود ... کذا
... و حد ... باشد ... و حد ... باشد ...
و حد ... باشد ... و حد ... باشد و حد ... لاشتقاق ...
... و احداد ... باشد ... من قوله ان الذین یحادون الله
و رسوله ... و احد ... و اصل ... منع است قال
الاعشی ... قال النابغة الا سلیمان اذ قال الملیک له قم فی البریة
فاحددها عن الفند ای امنعها ... مجامع و مانع بود ...
کامل و مطرد و منعکس ... حدود الله ان حدهاست که خدای تعالی در شرع بنهاد تا از آن تعدی نکنند ... فلا تقربوها
... یقال قربت الشیء اقربه قربانا و قربت منه اقرب قربا کذلک یبین الله آیاته للناس ...
چنین بیان کند آیات خود ... لعلهم
یتقون تا متقی شوند ... قوله ولا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل الآیة مقاتل حیان گفت و ابن السائب که این آیه
در امرؤ القیس بن عابس الکندی آمد و ... عبدان بن اشوع ... خصومت ... پیش رسول علیه السلام شدند ...
... احتساب ... و خدای تعالی ... دو قول گفتند ...
... باطل ... و لا تقتلوا انفسکم ...
... المؤمنون ...
... الباطل ...
و این قول ... و صادق علیه السلام گفت خدای تعالی ...
... باطل ذاهب و زائل باشد یقال بطل الشیء بطولا و بطلانا ... و تدلوا بها الی الحکام ...
... قال الله تعالی ...
...
... و قال الشاعر فقد جعلت اذا ما حاجتی نزلت ...
قال الراجز ...
...
... و لا تاکلوا السمک و تشرب اللبن ...
...
یعنی ... لتاکلوا فریقا من اموال الناس

لو قطعه و فریق فعیل بود بمعنی مفعول یعنی از یاران بخشند از مال و جدا کنند و لفظ فریق و طائفه در مال استعمال کردن برای آنست که مال عرب
بیشتر اشتر و گوسپند باشد و چهارپا و آن فرق و طوائف و قطع بود بیانش قوله علیه السلام لو کان لابن آدم وادیان من مال لابتغی الیهما ثالث
ولا یملأ جوف ابن آدم الا التراب ویتوب الله علی من تاب [illegible] برای طلب سیم کنند و این معنی مصور شود [illegible] چهارپا
چنانکه گفتیم بالاثم اصلا اثم در لغت تقصیر باشد اعشی گفت در وصف شتری جمالیة تغتلی بالرداف اذا کذب الآثمات الهجیرا ای المقصرات [illegible]
تقصیر را در [illegible] وانتم تعلمون و شما دانید یعنی [illegible] ابن عباس گفت این در حق [illegible]
مال بود و صاحب مال بینه ندارد [illegible] مجاهد گفت معنی آنست که [illegible]
بباطل [illegible] کلبی گفت معنی آنست که [illegible] قتاده گفت معنی آنست که بحکم حاکم [illegible]
که [illegible] حرام است بحکم حاکم حلال نگردد [illegible] شریح قاضی [illegible]
شرع [illegible] ابو سلمه روایت کرد از ابو هریره از رسول صلی الله علیه [illegible]
که او گفت انما انا بشر ولعل بعضکم ان یکون الحن بحجته من بعض فاقضی له فمن قضیت له بشی من حق اخیه فانما اقطع له قطعة من النار گفت
[illegible] گفت [illegible] آنجا [illegible] که [illegible]
قوله یسئلونک عن الاهلة مفسران گفتند [illegible] رسول صلی الله علیه وآله پرسیدند که یا رسول الله [illegible]
ماه [illegible] تا تمام شود [illegible] حق تعالی این آیه فرستاد گفت یا محمد
[illegible] الاهلة جمع هلال بود [illegible] هلال [illegible] بمعنی [illegible] الحساب و الکتاب [illegible] ۲۵۲
رفع صوت بود [illegible] استهل [illegible]
[illegible] وقال الشاعر [illegible]
[illegible] ماه [illegible] هلال خوانند [illegible]
[illegible] خوانند [illegible] ماه [illegible]
[illegible] خوانند [illegible] مواقیت [illegible]
[illegible] مواقیت جمع میقات باشد [illegible] للناس [illegible]
[illegible] وزیادة ونقصان [illegible] ولیس البر بان تاتوا البیوت من
ظهورها مفسران گفتند [illegible] حرام [illegible]
[illegible]
در جاهلیت [illegible] قریش بودند [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول علیه السلام [illegible]
[illegible] رسول علیه السلام گفت [illegible]
[illegible]
[illegible] ولکن البر من اتقی [illegible]
[illegible] قوله تعالی ولکن البر من امن [illegible] واتوا البیوت من ابوابها یعنی
حال الاحرام عبد الله عباس و براء بن عازب وقتاده و عطا گفتند این مثل است که خدای تعالی زد معنی آنست که ابواب [illegible]

ان کار ان وجه قصد [illegible] استعاره و حقیقت نیست و جابر روایت کرد [illegible] علیه السلام [illegible] آنست که [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] آنست که [illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] فاتقوا الله [illegible]
[illegible] لعلکم تفلحون [illegible] قوله تعالی
۱۸۶ وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ
[illegible]
وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ
[illegible]
وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ
[illegible]
فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ
[illegible]
۲۵۳ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۝ وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ
[illegible]
الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ ۝ الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ
[illegible]
الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنِ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ
[illegible]
بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ۝ وَ
[illegible]
وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ
[illegible]
وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ربیع ابن انس و عبد الرحمن بن زید گفتند
[illegible] اول آیتی که در قتال فرو آمد این آیه بود
قوله تعالی وقاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم چون این آیه آمد رسول علیه السلام قتال کرد با آنان که با او قتال کردند
[illegible] وقاتلوا المشرکین کافة این آیه منسوخ شد [illegible] ولا تعتدوا
[illegible] اسلام [illegible]
و بعضی گفتند [illegible] محکم است [illegible] منسوخ نیست [illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] الخطاب باشد [illegible]
چنانکه بیان کردیم اما قوله ولا تعتدوا [illegible] در باب جهاد [illegible]

منسوخ المشرکین دانا کرده است بعضی از ایشان دهد دست بر شما درانکند اگر چنین کنی تعدی کرده باشی و این قول عبدالله عباس است و مجاهد
یحیی بن عامر گفت عمر عبدالعزیز نوشتم و سؤال کردم او را از این آیه او نوشت در جواب که این در زنان و کودکان و آنان که حرب نکنند با مسلمانان
ابطال کودکان و محسن پیر گفت ولا تعتدوا امر او نهی از جمله منهیات یقاتلونکم است و بعضی دیگر گفتند اعتدا آنست که قتال کنی با کسی که با تو
مقتدی و عطا و مانعی ... روایت کند که چون رسول صلی الله علیه و آله سریتی را بغزا فرستادی با ایشان ابیطلب کردی و او را وصیت کردی به تقوی
و پرهیزکاری در خاصه نفس خود و هر که در دست او بود و گفتی بغزا کنی بنام خدا در راه خدا تا کار بکنید با کافران و غدر مکنید و از حد
مثله مکنید و غلو مکنید و مثله مکنی و کودکان را مکشید و عطا ابن ابی رباح روایت کند که چون ابوبکر الصدیق یزید بن ابی سفیان را بعمل شام
تشییع او بیرون آمد یزید سوار بود و ابوبکر پیاده بود با او می رفت و او را وصیت می کرد گفت یا خلیفه رسول الله یا برنشین یا من نیز پیاده شوم
گفت بر ننشینم و تو پیاده نشوی من این گامها در سبیل خدای می نهم و ثواب ان ... را وصیت کنم بوصایا تا ... و گفت زود باشد که ...
صومعها دیجاها ... در لجاج ... کنند که ... ایشان را با آنچه ... باشد ایشان بکن ... جماعتی را
میان سرها ... و موبها را ... گذاشته باشند ایشان ... از سرها ... تا ... کردن ... و در شعری صیفیا
نکشی و هیچ درخت ... و هیچ درخت ... مانند ... کشی نکنی ... و غیره ... ایشان را ... ناکم
... کلبی روایت کند از ابوصالح از عبدالله عباس که گفت این آیه در صلح حدیبیه آمد و آن آن بود که چون رسول از مدینه بیرون آمد تا عمره آرد با سیصد
هزار ... مشرکان ... رسول را منع کردند ... و رسول علیه السلام ... کرد ... سال
و این سال ... صلح نامه بنوشتند ... علی علیه السلام چنانکه در ... گفت تا سال دیگر باز آید و سه روز ... و قریش مکه
... تا ... و چون سال دیگر آمد
رسول علیه السلام بعمرت با اصحاب ... قریش ... وفا نکنند ... و با ایشان قتال باید کردن
در رسول علیه السلام ... و ایشان را ... ماه حرام در زمین حرم خدای تعالی این آیه فرستاد ... در ماه حرام قتال کنند
با آنان که با ایشان قتال کنند و اگرچه در حرم باشد آنگه گفت ولا تعتدوا انما اعتدا مکنید یعنی ابتدا مکنید بقتال اگر ایشان ابتدا کنند
شما نیز قتال کنید و قیل تحریب ... باشد با هر وجه که ... و مقاتله ... مقاتله ... باشد برای طلب قتل و مراد
بسبیل خدای دین خدا است و گفته اند مراد جهاد است و اعتدا مجاوزة الحد باشد ... تعالی ... من بعد ... اوجب
از خدای تعالی ما ان الله نفع و ثواب ما باشد ... اجماع ... مجاز است ... که مضاف را حذف
بکنند و مضاف الیه بجای او بنهند ... و این ... تقول ... زید ولا تقول ... لا تقولوا ...
خیره ... تعلق به قوله تعالی واقتلوهم حیث ثقفتموهم ای وجدتموهم بکشی ایشان ... یا بی ... و باشد و ...
در ... رجل ثقف لقف اذا کان حاذقا فی الحرب ... و ... جماعت ... مقاتل ...
... و معنی آنست که هر جا که ایشان را بیابی و بکشی ایشان را و گفته اند الثقف ... الظفر بالعدو
فاما تثقفنهم فی الحرب ... و ثقاف ... کمان و نیزه ... ثقاف گویند ...
و هم چنین ... بسبیل ... گویند برای آنکه ... کند ... و اخرجوهم من حیث اخرجوکم
و ایشان را بیرون کنی از آنجا ... و ... کشتن ... از قتل اگر ایشان در زمین حرم ... و در ماه حرام
بکفر اصرار ... و ایشان ... ایشان را بکشی در ماه حرام در زمین حرم و شما ... کسائی گفت ...
عذاب ... مسلمانان ... عذاب ... ایشان ... کند ... بترسند
ولا تقاتلوهم عند المسجد الحرام حتی یقاتلوکم فیه فان قاتلوکم ... قرائت ... الف ... و کسائی که ایشان ...

خواندند از قتل و لا تقتلوهم بود ... طلحة بن مصرف و یحیی بن وثاب و اعمش و عیسی بن عمر و حمزه و کسائی باشد بعضی مفسران گفتند
این لفظ که ... ابتدا قتال ایشان نکنید بمسجد الحرام چون ایشان ابتدا کنند منسوخ است بقوله وقاتلوهم حتی لا تکون فتنة این قول
قتاده و ربیع است و مقاتل حیان گفت قوله واقتلوهم حیث ثقفتموهم فی الحل والحرم این منسوخ است بقوله ولا تقاتلوهم عند المسجد الحرام
آنگه این نیز منسوخ شد بآیه سورة براءة اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم و بعضی دیگر از مفسران گفتند آیه محکم است و معنی حکم بر جای خود است
و روا نباشد ابتدا کردن بقتال در حرم الا در ماه حرام الا بعد الغزو ... آن بود که ایشان ابتدا کنند چون آغاز کردند واجب شد قتال ایشان
کذلک جزاء الکافرین یا داشت کافران چنین بود فان انتهوا اگر ایشان از قتل و قتال باز ایستند خدای تعالی غفور رحیم است ...
... ایمان آرند ... باشد ... و ... فانتهی ... فانزجر و انفعل ... باشد
یقال ... فانفعل قیاسی ... و ... وضع قیاسی ... و قاتلوهم
حتی لا تکون فتنة و کارزار کنید با ایشان تا فتنه نباشد ... تا ... گفته اند ... ایه در حق ... مشرکان
... مشرک ... تکرید ... اسلام یا قتل ... حکم ... اهل ذمت که از ایشان جزیه قبول کنند ... مفضل بن سلمه گفت ...
که اهل کتاب ... تعالی ... ایشان ... کنند و ... رجوع
... بعضی ... ایشان ... عابد ... است ... ایشان ...
یا کفر و کان ... باشد ... وجد ... باشد ... حتی لا ... و یکون الدین لله و این قول عبدالله عباس است
و مجاهد و ربیع و ابن زید ... السلام ... اختیار ... جزیه ... بقول
... بهلاک ... موضع ... و ... دین خدای باشد ... گفتند ... اسلام ... قوله ان الدین
عند الله الاسلام ... حق ... قول الاعشی هو دان الرباب اذ کرهوا الدین دراکا بغزوة وصیال ... و اقتلهم
و معانی ... دین ... و ... یوم الدین رسول علیه السلام گفت لا یبقی علی ظهر الارض بیت مدر ولا وبر
الا ادخله الله کلمة الاسلام اما بعز عزیز او بذل ذلیل گفت ... زمین ... در ... خدای تعالی ... کلمه اسلام
در ... اما بعز عزیز او بذل ذلیل یعنی ... ایمان آرند ... و اما ... فان انتهوا
اگر باز ایستند ... فلا عدوان الا علی الظالمین ... قول عبدالله عباس ... قوله ... ذلک بینی و بینک ایما الاجلین
قضیت فلا عدوان علی ای لا سبیل علی و قیل معناه لا حرج علی و اصل عدوان ظلم بود چنانکه گفت قال الله تعالی ولا تعاونوا علی
الاثم والعدوان ... قتال ... ایشان ... ظلم ایشان ... مجری ...
لفظ ... ایشان ... عدوان بالاسد ... فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم ...
بالفعل ... این ... معنی ... الشهر الحرام بالشهر
الحرام ... حق تعالی ... ثلثة ... متتابعة ... رجب فرد است
... متتابع ... ذو القعده و ذو الحجه و محرم ... ماه حرام ... قتال کنند
قاتل ... ماه حرام ... ماه ذو القعده ... کرد رسول علیه السلام را
عام حدیبیه ... ذو القعده ... ماه ... ذو القعده ... قتال ... ایشان ...
... یا معنی ... گفتند ... رسول علیه السلام عام الحدیبیه باز گردید ... صلح ... میان ایشان
... رسول علیه السلام ... ایشان ... رسول ... با ... جهاد ... گفت
... رسول علیه السلام بعمرت ... ذو القعده ... سال ... هفتم ...

کاو را منع کردند و ذو القعده بود سنه ست الهجره خدای تعالی این فرستاد و گفت این ماه دخول بدل آن ماه منع است و هر دو ماه حرام بود و قولی
دیگر آنست در معنی آیه قتال الشهر الحرام بالشهر الحرام یعنی این قتال که شما را کافران کنند ایشان را باید کردن بعوض آن قتالات که ایشان با شما کنند
اگر ایشان حلال می‌دانند شما نیز حلال دانید که ایشان با شما قتال کنند شما نیز روا دارید که الشهر بالشهر والبادی اظلم معنی آیه معنی این مثل باشد
و بهر دو وجه در آیه مضاف محذوف و مضاف الیه بجای او نشاند قول اول را تقدیر این بود که دخول الشهر بمنع الشهر علی تقدیر
دخولکم مکة الشهر الحرام بمنعکم ایاکم عن دخولها فی الشهر الحرام و وجه دوم را تقدیر این باشد که قتال الشهر الحرام الذی قتالکم ایاهم فی الشهر
الحرام تا معنی آیه مستقیم شود بعوض این دخول بدل آن منع و این قتال در برابر آن قتال و الحرمات جمع حرمة باشد کظلمة و ظلمات
و حجرة و حجرات و برای آن جمع گفت که سه حرمت است و قیل جمع [illegible] مذهب در حرمت سه بود یکی حرمت ماه و دیگر حرمت حرم و دیگر حرمت احرام
و قصاص و مقاصه یعنی مساواة مقابله بود و اصل آن اتباع اثر بود یعنی دنبال آن داشتن که با او آن کنی که او کرده باشد فمن اعتدی
علیکم هر کس بر شما ظلم کند فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم با او همچنان ظلم کنی که او کرده باشد و ظاهر چنان بنماید که در این
امر است بظلم و لکن مراد مقابله و مجازات است و آنچه دوم باشد بر سبیل جزاء او ظلم نخوانند مگر بر سبیل مجاز و ازدواج و مطابقه
این در قرآن و کلام عرب بسیار است قال الله تعالی و جزاء سیئة سیئة مثلها و دوم سیئه نباشد چه جزا بود چه بد نباشد و دگر
قوله تعالی و ان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به و آنچه اول ایشان کرده باشند عقاب نباشد عقاب آن فعل باشد که ایشان جزا آن
کرده باشند و لکن بر سبیل ازدواج سخن کلام را جفت شود چنانکه عمرو بن کلثوم گفت الا لا یجهلن احد علینا فنجهل فوق جهل
الجاهلینا یعنی جزا جهل دهیم [illegible] واتقوا الله واعلموا ان الله مع المتقین و از خدای بترسید و بدانید که
خدای با متقیان است یعنی نصرة و معونه مع مصاحب باشد یعنی نصرة خدای با متقیان [illegible] و انفقوا فی سبیل الله امر است از خدای تعالی
جمله مکلفان را با نفاق مال و در عموم این داخل باشد زکوة و صدقه و انواع نفقها اگر که نفقه تن باو واجب بود و سبیل حق تعالی
اوست از حج و جهاد و در عموم آیه داخل بود هر چه راه با خیر بود از عمارت مساجد و پل و رباط و اصلاح راهها و دعا و دیگر
مساکین و شفقة بر یتیمان و انفاق در لغة اخراج الشی عن الملک باشد و نفق خروج باشد و این را شرح داده‌ایم و لا تلقوا بایدیکم
الی التهلکة القا انداختن چیزی باشد با جهة اسفل چنانکه طرح یقال القی علیه مسئلة [illegible] گفته‌اند
بعضی گفتند معنی آنست که [illegible] چنانکه لبید حتی اذا القت
یدا فی کافر و اجن عورات الثغور ظلامها [illegible] کنایه است و معنی آن جمله آنست [illegible]
معنی آنست و لا تلقوا انفسکم خود را در هلاک میفکنی چنانکه گفت بما قدمت یداک و ما کسبت ایدیکم و در زیادة با این آیه آورده‌اند
قوله تنبت بالدهن و معنی قول شاعر و لقد ملأت علی نصیب جلدة [illegible] و گفت عرب این لفظ در غیر
بکار دارند و جهی دیگر نیز آنست که [illegible] جمله افعال المتعدیه از قتل و ضرب و قطع هم مفعولی باشد
معنی برای آنکه معنی [illegible] کما وقعت به الضرب و القطع و جهی دیگر در آیه آنست که مفعول به بیفکند و با آلت چنانکه گفت
بیدی و اخذت بیدی و مشیت برجلی و معنی آنست که و لا تلقوا انفسکم بایدیکم الی التهلکة علما در معنی خلاف کردند بعضی گفتند بخل است
خویشتن بهلاک میفکنی [illegible] در دین و دنیا [illegible] منع زکوة
و حج و جهاد و نفقات واجبه [illegible] و اما در طلب دنیا بخیل را همچنان دشمن باشد [illegible] چنانکه شاعر گوید اللوم
یقتلون به و لا یقتلون به اعداءهم ابدا آنکه منع قری و طعام دشمنان [illegible] باشد [illegible] و این قول
حذیفه و حسن و قتاده و عکرمه و عطا و ضحاک و ابن کیسان است و عبد الله عباس و سدی گفتند معنی آنست که [illegible]
یعنی خود را و نام خود را [illegible] مجاهد گفت معنی آنست که امساک مکنید از نفقه ترس درویشی را حسن گفت ایشان امساک [illegible]

دست ما از خطر ایشان [illegible] خدای تعالی این در ما فرستاد [illegible] ابو صالح گفت از عبد الله عباس که در عام الحدیبیه آمد در حق قومی که رسول علیه
السلام ایشان را گفت نفقه کنید ایشان گفتند ما چیزی نداریم [illegible] خدای تعالی این آیه فرستاد حسن و علی ابو طالب روایت کرد
و ابو الدرداء و ابو هریره و ابو امامه و عبد الله عمر و عبد الله بن عمرو و جابر بن عبد الله انصاری و عمران بن الحصین از رسول علیه السلام که گفت آنکه او درمی
خرج کند در سبیل خدای خرج کند یعنی حج یا جهاد هر درمی را هفتصد بنویسند [illegible]
درمی هفتصد [illegible] بنویسند و ذلک قوله تعالی والله یضاعف لمن یشاء عکرمه گفت معنی و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة آنست
و لا تیمموا الخبیث منه تنفقون یعنی نفقه از وجه حلال کنی زید اسلم گفت این آیه در جماعتی که ایشان بجهاد رفتندی بی نفقه و زاد
تا مردم منقطع شدندی و بار بر دیگران و بال شدندی خدای تعالی ایشان را از آن نهی کرد و گفت چون مال ندارید که نفقه کنی خویشتن در هلاک
میفکنی بعضی دیگر گفتند خود را در هلاک میفکنی با سراف در نفقه و صدقه و جهاد [illegible] گفت اگر [illegible] بیک بار در صدقه
و نفقه خرج کند او محسن بود [illegible] و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة و طریقه دیگر آنست گفتند معنی آنست که خویشتن در هلاک میفکنید
جهاد برای آنکه چون ترک جهاد دهند کفار مستولی شوند و چون مستولی شوند مسلمانان را هلاک کنند هم چنان باشد که آن
هلاک ایشان بسبب خود آمده بود روایت است از اسلم بن عمران که گفت بغزا قسطنطنیه بودیم و امیر اهل مصر عقبة بن عامر الجهنی بود صاحب
رسول صلی الله علیه و آله و امیر اهل شام فضالة بن عبید بود صاحب رسول الله و امیر جمله لشکر عبد الرحمن بن خالد بن الولید بود رومیان
بیامدند و مصاف برکشیدند [illegible] مدینه روم [illegible] مسلمانان در برابر ایشان صف برکشیدند مردی از لشکر اسلام
بیرون آمد و بر لشکر روم حمله برد و صف ایشان بر درید آنگه بجای خود آمد و باایستاد مردمان گفتند سبحان الله القی بیده الی التهلکة
ابو ایوب انصاری رحمه الله علیه گفت شما این آیه را تاویل چنین می‌کنید که مردی حمله چنین برد و قتال چنین کرد و طلب شهادت کرد
او را گویند خود را در هلاک افکند ما به دانیم تفسیر این آیه در ما فرود آمد که انصاریم چون خدای تعالی دین اسلام را عزیز کرد
و رسول علیه السلام ممکن شد با یکدیگر گفتیم [illegible] تا چندانی جهاد و مشقت خواهیم دیدن اسباب ما مختل شد [illegible]
کرد و ترتیب دهد با سر مال و اسباب شویم و عمارت کنیم املاک را خدای تعالی این آیه فرستاد و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة بترک الجهاد
و الاقامة فی الاهل و المال ابو عمران گفت لاجرم ابو ایوب چندان مداومت کرد بر جهاد تا او را بکشتند و در قسطنطنیه دفن کردند
او را و گور او اینجاست عبد الله عباس گفت بروایه ابو الجوزا که معنی آنست که خویشتن در عذاب خدای میفکنی بترک جهاد [illegible]
قوله [illegible] یعذبکم عذابا الیما انس مالک روایت کند از رسول صلی الله علیه و آله که گفت سه چیز از اصل ایمانست باز ایستادن
از کسی که لا اله الا الله گوید و تکفیر او نا کردن بعملی که بکند از گناه و جهاد پیوسته داشتن تا آنگه [illegible] دجال [illegible]
داشتن [illegible] ابو هریره روایت کند که رسول علیه السلام گفت هر که بمیرد و غزا نکند و با خود اندیشه نکرد بر غزا [illegible] مات
علی شعبة من النفاق و شاخی از نفاق بمیرد ابو هریره و سفیان گفتند آنکس باشد که تنها حمله برد بر لشکری بسیار محمد بن سیرین
و عبیدة السلمانی گفتند مراد نومید بودن است از رحمت خدای [illegible] گفتند عرب [illegible]
نجات نومید شود گویند القی بیده الی التهلکة [illegible] از براء بن عازب پرسید که مراد بدین آیه آنکس است که تنها بر لشکری عظیم حمله برد
گفت مراد نه این است [illegible] گناه کند [illegible] نومید شود [illegible]
بن الحارث نزدیک رسول آمد گفت یا رسول الله [illegible] گناه بسیار کردم مرا امید هست گفت توبه
کن گفت توبه کردم و باز گناه کردم گفت [illegible] یا رسول الله [illegible] گناه من بسیار شد گفت ای حبیب عفو خدای از گناه
تو بیشتر است [illegible] فضیل عیاض گفت معنی آیه آنست خود را در هلاک میفکنی بگمان بد که بخدای [illegible] گفت و احسنوا
[illegible] ان الله یحب المحسنین [illegible] اسمعیل بن علی [illegible] گفت در نزدیک حسن [illegible] شدم

کا او را بوده عبادتی ایشکیم یا با علی قعودا و در تهالی و بنهای الجنوح و احر و بتفا ابن و بنهای ذیناقی بکی کفت اسند و نعه ایا زینشا ...
بان نشاند ندکفت حدثنی حماد بن سلمه عن یزید الرقاشی عن انس بن مالک عن النبی صلی الله علیه و آله انه قال جعلت شفاعتی لاهل الکبائر من امتی
از ان ... بسم کفت ... من شفاعت خود را ذخیره کردم ... ایشان ...
بخدای نیکو کمان بود و انس کفت رسول علیه السلام کفت لا یموتن احدکم الا وهو یحسن الظن بالله فان حسن الظن بالله ثمن الجنة کفت باید
که مرد بیکار نشاید بود ... بخدای نیکو کمان باشد که کمان نیکو بخدای جل جلاله بهای بهشت است ...
... حق تعالی ...
... که حق تعالی ...
چنانکه ...
...
...
خلق تعالی ...
... احسان باشد و کفته اند که معنی آنست ... قوله تعالی
وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَحْلِقُوا ۱۹۲
رُءُوسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى ۲۵۸
مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ
إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَ
سَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشَرَةٌ كَامِلَةٌ ذَٰلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي
الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ
فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ
يَعْلَمْهُ اللَّهُ وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ وَاتَّقُونِ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ
لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ
فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَاذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ وَإِنْ

كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الضَّالِّينَ ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا
اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ
كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا
فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا
فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ
نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ
فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَىٰ
۲۵۹ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ این هفت آیات قوله تعالی
واتموا الحج والعمرة لله ابن ابی ...
در شاذ حج خواند بکسر حا و در جمله قرآن و این لغت تمیم است و قیس عیلان و طلحه بن مصرف و حمزه و کسایی و حفص در آل عمران بکسر خوانند و دیگر قرا همه بفتح
خوانند و این لغت حجاز است کسائی این دو لغت است میان ایشان فرقی نیست مثل رطل و رطل و کراهیت و کره ابو معاذ کفت حج بالفتح
مصدر باشد و بکسر اسم چنانکه کفتم و قسم و سقی و سقی و شرب و شرب و در مصحف عبدالله چنین است که و اقیموا الحج والعمرة
الی البیت لله و شعبی خواند و اتموا الحج والعمرة لله برفع عمره علی الابتداء بدانکه حج در لغت قصد باشد و در شرع قصدی باشد مخصوص
در وقتی مخصوص بجای مخصوص بر ادای مناسک مشروع و این جمله نام مخصوص است و در میان مسلمانان خلافی نیست در وجوب
حج اما در وجوب عمره خلاف کردند مذهب ما و مذهب شافعی بر قول حدیث او و سفیان ثوری و سفیان بن عیینه و احمد و اسحق
و عطا و قتاده آنست که واجبست و در صحابه مذهب علی است و عبدالله عباس و زید بن ثابت و قومی کفته اند سنت است و آن
مذهب اهل عراق است و مالک بن انس و ابو ثور و یک قول شافعی در قدیم ... بدانکه ... بر قرائت شعبی کردند که رفع
خواند دلیل بر صحت مذهب ما در این قرائت قرائت و اتموا الحج والعمرة لله امر کرد بعمره همچنانکه بحج و امر از خدای تعالی دلیل ایجاب
کند تا دلیل بر خاستن که مراد ندبست دلیل دیگر اجماع اهل البیت و نیز اجماع صحابه که کس برایشان انکار نکرد ...
که کفت ... رسول علیه السلام پرسید ... حدیث عمر کفت یا رسول الله ابی شیخ کبیر ... مردی سخت پیر است حج و عمره نتواند کرد
کفت حج عنه واعتمر تو از وی حج و عمره بکن یعنی بنیابت او ... رسول علیه السلام ...
که بدان از عذاب ... کفت نماز فریضه بپای دار و زکوة مال بده و حج و عمره بکن و ماه رمضان روزه دار ...
... و شقیق بن عبدالله روایت کند که رسول علیه السلام کفت تابعوا بین الحج والعمرة ... میان حج و عمره که آن درویشی و کناه چنان ببرد
که کوره خبث آهن و زر و سیم ... و حج مبرور را هیچ ثواب نبود بدون بهشت و عبدالله عباس کفت والله که عمره مقارن حج است

در کتاب خدای و این آیه بخواند و عبد الله عمر گفت حج کس از خلقان خدای نباشد که نه بر او حج و عمره است و مسروق گفت هر دو
در کتاب خدای فرض بوده اند در یکی حج و در یکی عمره از حج نباشد و کسانی که [illegible] سعید جبیر پرسید که عمره فریضه است یا سنت گفت
فریضه است مرد گفت شعبی میگوید که عمره سنت است گفت شعبی دروغ میگوید و این آیه برخواند و اخبار در این معنی بسیار است و در اتمام
حج و عمره مفسران خلاف کردند عبد الله عباس و عطا و ابراهیم و مجاهد گفتند اتمام آن است که جمله ارکان و فرائض و مناسک او بجا آرد
بشرائط و حقوق آن [illegible] و سفیان سعید جبیر و عطا و سدی گفتند چون شروع کردند در او تمام واجب باشد از آنکه شرع
ملزم بود بنزدیک بعضی فقها طاعت و [illegible] گفت اتمام ایشان اول بود [illegible] بنزدیک امیر المؤمنین است و گفت چه معنی دارد
واتموا الحج والعمرة لله گفت آنکه احرام از خانه خود بگیری و معنا این [illegible] این مواقیت بوده باشد برای آنکه بنزدیک اهل البیت
پیش از میقات احرام نشاید گرفتن و اگر کرد [illegible] چون بمیقات رسد احرام باید گرفتن قتاده گفت تمام عمره آن بود
که در ماههای حج [illegible] اگر در ماه حج آرد خود تمتع بود و او را هدی واجب باشد و این مذهب ماست چنانک بعضی شرح داده
شود ان شاء الله بدانک حج سه گونه است تمتع و افراد و قران اما تمتع فرض آنکس باشد که از حاضران مسجد الحرام نباشد و افراد و قران
فرض آنکس باشد که از حاضران مسجد الحرام باشد و حد او آن بود که از خانه او تا مسجد الحرام بیشتر از دوازده میل نباشد از چهار جانب
اما حج [illegible] افعال آن تمتع مشتمل است بر فریضه و سنت و فریضه بر دو ضرب است رکن و غیر رکن اما ارکان تمتع ده است نیت و
احرام از میقات خود در وقت خود و طواف عمره و سعی بین الصفا والمروة [illegible] و نیت حج و احرام حج و وقوف بعرفات و
وقوف بمشعر و طواف الزیارة یعنی طواف حج و سعی برای حج و واجب نه رکن هشت چیز است تلبیه چهارگانه است تمکین و دو
رکعت نماز طواف عمره است و تقصیرات [illegible] سعی عمره و تلبیه بنزدیک احرام حج یا آنچه قائم بود مقام او [illegible] یا آنچه قائم بود
مقام آن [illegible] عاجز باشد و [illegible] طواف حج و طواف النساء و [illegible] و فرق از میان قارن و مفرد آنست که قارن
هدی با خود دارد و مفرد ندارد و [illegible] سنت است اول برداشتن بتلبیه و استلام ارکان [illegible] و مناسک ادا [illegible] و سر
تراشیدن یا تقصیر کردن و قربان کردن از آنکه متمتع نباشد چه اگر متمتع بود هدی بر او واجب بود و عمره [illegible] باشد [illegible]
هم چنین [illegible] آنست که [illegible] برای [illegible] مخصوص و واجبات عمره اینست که گفتیم و فقها گفتند افراد آن بود
که حج بکند و فارغ شود و آنگه عمره [illegible] یعنی [illegible] بیارد و قران آن بود که جمع کند از میان حج و عمره و این مذهب
ابو حنیفه است و اصحابش و افراد مذهب شافعی است و اصحابش قوله فان احصرتم علما در معنی احصار خلاف کردند
بعضی گفتند احصار آن باشد که [illegible] باز مانند از اتمام افعال حج بجای آوردن از خوف و بیماری و دشمن و جراحت
و کسر و [illegible] تا آنگه که هدی بجا بکشد چون هدی کشته باشد [illegible] و خلاف
از احرام و این قول اغلب است و حسن و مجاهد و عطا و قتاده و عروة بن الزبیر و مقاتل و کلبی و مذهب اهل عراق است
و بعضی دگر گفتند احصار آن باشد که دشمن قاهر او را باز دارد از [illegible] اما مرض و [illegible] داخل نبود در این باب و این
قول عبد الله عباس است و عبد الله عمر و سعید مسیب و سعید جبیر و شهر بن حوشب و مذهب شافعی
و اهل مدینه اما من حیث اللغة فرقی باشد میان حصر و احصر حصر اذا حبس والمحبس المحصور بمرض و احصر اذا
جعل بحیث یمتنع من السیر و یصیر معرضا للحبس کقولهم اقبره و قبره فاقبره جعله ذا قبر و قبره دفنه و چنانک
در لغت فرق است بنزدیک ما فرق است میان آنکه منع بیماری ممنوع شود و میان آنکه دشمن منع کند او را اگر منع از جهة بیماری
باشد حکم او آنست که هدی دارد بمکه فرستد و بر احرام خود باشد و اجتناب میکند از هرچه محرم را اجتناب باید کردن تا آنگه
که هدی بجای خود رسد و جای او منا باشد که روز عید و ایام التشریق آنجا هدی کشند و اگر احرام عمره دارد محل ذبح مکه باشد [illegible]

الکعبة چون هدی بجای خود رسد او تقصیر بکند و حلال شود از هرچه احرام گرفته بود الا زنان که زنان حلال نباشند او را الا که طواف
النساء بکند تا بر او باید تا بکنند و بر او باشد که بعد از سال حج [illegible] اگر حج واجب باشد و اگر حجة سنت مستحب باشد او را که در سال
بعد اگر بهتر شود و از رفقای ایشان بشود و از دو موقف یکی دریابد اعنی موقف عرفات یا مشعر حجش تمام بود و بعد که سال حج
باید کردن و اگر هر دو موقف فات شده باشد حجش درست نبود سال آینده و حج باید کردن او را و اگر هدی با خود ندارد
بجایش بفرستد تا آنجا بخرند و بکشند و او چنین کند که گفتیم و اگر محصور معتمر باشد هم این کند که گفتیم و چون در دیگر ماه شود
[illegible] منع عمره از سر باید گرفتن اما آنکه او را دشمنی قاهر باز دارد او را مصدود خوانند لقوله تعالی وصدوکم عن المسجد الحرام
چنانک رسول را علیه السلام باز داشتند از مکه عام الحدیبیه چون چنین باشد هدی کشد بجای خود بکشد اعنی آنجا که رسید باشد
و او را منع کرده باشند و از احرام حلال شود و همه چیز حلال باشد او را از زنان و جز آن و بعد که سال حج بکند چنانک گفتیم
هم آن نوع حج که در او شروع کرده بود اگر قارن بود و اگر متمتع و اصل حصر منع باشد و حصر احتباس بطن بود و حصر آن باشد
که زبانش در بندد در وقت سخن گفتن و حصور آن باشد که گرد زنان نگردد و [illegible] شرط اند و محلها رفع
و در کلام حذفیست و تقدیر اینست که فعلیه ما استیسر من الهدی و استیسر و تیسر بیک معنی باشد [illegible]
یعنی آنچه بدست آید کما قال الله تعالی فاقرءوا ما تیسر منه در معنی او خلاف کردند و بعضی گفتند گوسپندی بود و هو قول علی
و ابن عباس و الحسن و قتاده و روایة کرده اند از عائشه و عبد الله عمر گفتند اشتری یا گاوی و تفسیر چنین دادند که
هر اشتری که بدست آید یا هر گاوی که میسر شود و این تخصیص عموم باشد بی دلیل [illegible] وجه قول درست تر است و بعضی
نحویان گفتند که محل ما نصب است بتقدیر فلیهد ما استیسر و رفع بهتر است قیاسا علی نظائر من قوله تعالی فعدة
من ایام اخر و قوله ففدیة من صیام او صدقة و هدی جمع است و واحدش هدیه باشد ابو عبیده گفت [illegible] ابو عمرو گفت
این را نظیر نیست مگر جدیة السرج والجمع جدی [illegible] من باب [illegible] باشد [illegible] اشتقاق هدی خلاف
بعضی گفتند من اهدیت الهدیة است برای آنکه فرستند چون هدیه و [illegible] تقرب کنند بان بخدای تعالی و بعضی گفتند من
هدیته باشد اعنی هدایه بطریق رشاد برای آنکه سوقت الی الرشاد طریق مخصوص دیگر گفتند اعلاه بدنة و اوسطه بقرة
و ادونه شاة و شک نیست که هرچه بهتر و مهتر بود در ثواب بیشتر بود و اما خدای تعالی این تکلیف آسان کرد برای آنکه
در حال عذر و منع است باشد که مرد او را بدست نیاید و اعرج [illegible] شاذ خوانند هدیّ علی وزن فعیل بمعنی مفعول در جمله
قرآن و عصمه روایت کرد از عاصم مثل این قراءة در حال رفع و جر اما در حال نصب بتخفیف چنانک هدیا بالغ الکعبة و قوله
ولا الهدی ولا القلائد قوله ولا تحلقوا رؤسکم سر متراشید تا آنگه که هدی بجای خود رسد خلاف کردند در محل هدی بعضی
گفتند حیث یحل نحره او ذبحه و اکله و الانتفاع به یعنی آنجا که هدی بکشند و بانجا رسد که صلاحیت اکل و انتفاع دارد
بگوشتش چنانک رسول علیه السلام گفت در گوشتی که صدقه ببریره دادند پیغامبر علیه السلام از آن بخورد بریره گفت یا رسول الله
این بر ما صدقه است گفت آری گفت اکنون [illegible] بهدیه پیش تو آورده ام رسول علیه السلام گفت قد بلغ محله ای بلغ موضعها
یحل الاکل [illegible] بجای رسید که مرا بشاید خوردن هدیه گشت پس از آنکه صدقه بود و این قول الکلبی است گفت احصار منع دشمن باشد
و چون چنین باشد [illegible] که در جای خود که [illegible] باشد بشاید کشتن چه خوف راه و فقد [illegible] مانع باشد از آنکه بحرم برند
و رسول علیه السلام چنین کرد عام الحدیبیه [illegible] مسور بن مخرمه گفت عام الحدیبیه چون رسول علیه السلام با مشرکان
قریش صلح کرد و [illegible] صلح نامه نوشتند رسول علیه السلام اصحابان را گفت برخیزید و هر چیزی که [illegible]
گفت والله که هیچ کس برنخاست از رسول علیه السلام سه بار باز گفت و هیچ کس فرمان نبرد رسول علیه السلام [illegible] برخاست و در خیمه ام سلمه شد گفت

یا ام سلمه ببین کار ایشان چه کنند بسیار فرمودم که هدی بکشند و سر بتراشند فرمان نبردند ام سلمه گفت یا رسول الله تو بیرون رو و هدی خود بکش و حلق کن تا
بحران تا سر تو بتراشد و ایشان چون ببینند رسول علیه السلام از خیمه بیرون آمد و با کس سخن نگفت تا هدی خود بکشت و حلاق را بخواند و سر بتراشید و تقصیر کرد
اصحاب چون آن دیدند در افتادند و هر کسی هدی خود بکشتند و بعضی سر حلق تراشیدند و بعضی تقصیر کردند آنگاه فرمان رسول علیه السلام را قبول کردند
بعضی دیگر گفتند محل هدی حرم باشد اما اگر محصر بود و اما اگر محرم محصور بود و این قول آنکس بود که ممنوع جایز و معذور دارد
باشد فمن کان منکم مریضا حق تعالی گفت اگر ممنوع باشد روا نبود که سر بتراشد الا آنکه هدی او بجای خود رسد الا اگر عذری پیش آید
تا هدی بمحل خود رسید یا صدقه آنکه روا بود که سر بتراشد و فدیه کند بروزه یا صدقه یا نسیکه کعب بن عجره گفت این آیه در حق من آمد
که رسول علیه السلام بمن بگذشت و من موی بسیار در سر بود و جنبنده در افتاده بود و بر روی فرو می آمد رسول دید و گفت
رسول گفت هوام سرت ترا می رنجاند گفتم آری این آیه فرود آمد رسول علیه السلام گفت سر بتراش که خدای تعالی دستوری داد
و فدیه ده و روزه یا صدقه یا نسیکه و طعام شش مسکین و پیش رسول در روایتی هر مسکینی را نیم صاع کو سپندی است و
تا نوع هم چنین است و این قول مجاهد است و علقمه و ابراهیم و ربیع و اختیار ابو حنیفه و روایت از کعب بن عجره و حسن و عکرمه گفتند
بالطعام ده درویش و هر درویشی را نیم صاع یا نسیکه نسک جمع نسیکه و معنی جمیع علی غیر قیاس و خلاف کردند در آنکه
تمکن و طعام کجا دهد بعضی گفتند هر کجا باید درست است که هر جا که خواهد این روزه بدارد و این صدقه بدهد و این گوسپند کشد
فاذا امنتم حق تعالی بیان حکم خایف بکرد حکم این نیز بگفت چون ایمن شوید از دشمن یا از بیماری فمن تمتع بالعمرة الی الحج در وی خلاف
کردند بعضی گفتند آن کس باشد که ممنوع باشد چندان مدت که حج از وی فایت شود آن حج را عمره کند و حلال شود پس تمتع کند بآن
عمره تا حج سال دیگر و این قول عبد الله زبیر است و قول دیگر آنست که انس مالک روایت کند که رسول علیه السلام لبیک زد بحج و عمره و از قارن
نام نهاد و قول دیگر آنست که جابر عبد الله انصاری و ابو سعید الخدری روایت کردند که ما با صحابیان با رسول بحج بودیم لبیک بزدیم
بحج رسول علیه السلام گفت آن را عمره کنید و حلال شوید پس احرام بحج آرید و این مانند آنست که مکی گوید و قول دیگر آنست که عبد الله عباس
و عبد الله عمر و سعید بن المسیب و عطا گفتند که آن باشد که در ماههای حج احرام گیرد بعمره آنگه حلال شود بیاید پس احرام گیرد بحج و آن
بعینه مذهب ماست در تمتع حج و آن فضل کو بیکان سال که رسول علیه السلام بحج وداع بیرون شد امیر المومنین علی را علیه السلام بیمن
فرستاده بود بحرب و معادن ایشان بستانند و آن را با قسمت کردند بیایند و او را بحج کرد و آن در حج را حمله بود از حلهها
او اقسم حله را قیمت جهل درم بفرستاد تا آن بستانند رسول علیه السلام او را گفت چون این مهم کار تمام کردی با تو نیز مرا بیک سال که را
بکند بیکی کس را سال حج دارم و برفت و آن هر دو مهم تمام کرد و در رسول علیه السلام فرمود تا در احیا و قبایل عرب ندا کردند که رسول علیه السلام
بحج وداع می رود بشتابید و ساعتی که خلقی عظیم جمع شدند و رسول علیه السلام از مدینه بیرون رفت و بمیقات ذو الحلیفه و امیر
المومنین را اعلام نکرده بود که چه نوع حج می باید کرد و رسول علیه السلام هدی با خود داشت و حج قارن می کرد و هدی براند چو به
آمد و احرام گرفت بالنجا و لبیک بزد از آنجا بکراع الغمیم آمد و مردم بعضی سوار بودند و بعضی پیاده باز کار در حج افتادند بیامدند و شکایت
با رسول کردند رسول علیه السلام گفت من چهار پای ندارم که شما را بر نشانم اما بر وی و میانها محکم دربندید و بر راه رفتن بمیرید
کنید تا آسوده شوید و این در نوع رفتن باشد ایشان هم چنان کردند و آسوده شدند و امیر المومنین علیه السلام از یمن برسید و نکو داد
و آن حلها بسته بود از نجران و در یکی بدان افتاده و استوار کرده چون رسول علیه السلام نزدیک مکه رسید از مدینه علی نیز برسید
از دو مردمان تا از پیش باز آمد و رسول علیه السلام رسید و احوال بدانست و بلشکر خود خلیفه کرد و او بیامد در رسول علیه السلام رسید و پرسید
و از حج کرده بود او را خبر داد و رسول علیه السلام شادمان شد و بدید او را و در توضیح آنکه اعلام کرد و او فرموده بود آنگه گفت یا علی با چه
احرام بحج نیت کردی گفت یا رسول الله تو مرا نگفتی که چه نوع حج دارید کن من نیت آنست که من نیت در نیت تو بستم و گفتم اللهم اهلالا کاهلال

٢٨٢

نبیک با رخدا یا لبیک بعد ازان چنانکه رسول تو زد و نیت در نیت تو بستم و گفتم اللهم اهلالا کاهلال نبیک یا رسول الله سی چهار اشتر رسول علیه السلام
گفت الله اکبر من شصت شش راندم از آن شریکی تو در حج و مناسک و هدی و هم چنین باحرام باش و این بینک لشکر غنو و لشکر را بر کیفیت مکانی
دیگر مع معاملات ای یشاء الله امیر المومنین علیه السلام برفت با سر لشکر شد ایشان را دید آن حلها برگشاده و حلها در پوشیده گفت چرا چنین کرده
گفتند خواستیم تا خود را بیاراییم از آنکه خلیفه کرده بود گفت چرا این حلها ایشان دادی گفت مرا التماس کردند و اعلامت کرد و ایشان را سخن در شت
گفت و حلها فرمود تا بکشیدند و بیشتر آنچه ایشان بنه ببردند بنگاه است گفت حلها را هنوز برسول نارسیده و ایشان در پوشیدی و مستبد کرده ایشان را خوش
نیامد آن کینه در دل گرفتند چون در مکه آمدند زبان در و گرفتند هر کسی شکایتی می کرد تا نزد رسول علیه السلام نیز ببرد تا آواز داد که مردم جمع شدند
آنگه خطبه کرد در اخر گفت ارفعوا السنتکم عن علی بن ابی طالب فانه خشن فی ذات الله غیر مداهن فی دینه زبان از علی بدارید که او مردی
درشت است در حق خدا مداهنه نکند در دین مردم نیز شکایت او نکردند و گفتند رسول الله از معنی بشناختند و رسول علیه السلام و امیر المومنین
باحرام بودند و بیشتر مهاجر که با رسول علیه السلام بودند هدی نداشتند خدای تعالی این آیه فرستاد و اتموا الحج والعمرة لله تا باخر آیه رسول
اصحاب را جمع کرد و آیه بر ایشان خواند و گفت هر که هدی دارد باحرام باشد و هر که هدی ندارد حلال شود که خدای تعالی این آیه بفرستاد
دخلت العمرة فی الحج و عمره در حج شد و شبک بین اصابعه و انگشتان در هم افکند و آنگه لو استقبلت من امری ما استدبرت ما سقت الهدی اگر این
کار که من اکنون دانم پیش از این دانستمی هدی نراندمی آنگه بر نبود تا مناسک خدای رسول خدای بر پا کرد که هدی نرانده است باید تا حلال
مردم بعضی حلال شدند و بعضی باحرام بایستادند و خلاف فرمان رسول کردند و گفتند یا رسول الله اشعث اغبر و نحن نلبس الثیاب و
نقرب النساء و نحن رسول علیه السلام چنین که آید و می فکر نه و آید و ما جامه ها در پوشیم و با زنان نزدیکی کنیم و غسل کنیم و در حرم سر بکنیم
ما از نکنیم و حلال شویم بعضی گفتند با شیر جدایی که آب از سر ما می چکد از غسل جنابه و رسول خدا اغبر و اشعث می آید و گفتا کوف
و گرد رسول علیه السلام ایشان را منکر شد و گفت من بلوی اشعث شیم که هدی دانم و لکن نه هدی رانده ام من نیز حلال شدمی فلان نداشت
که حلال شدند و گروهی اصرار کردند و اعتقاد ندادند و عیب بر آن داشتند و اعتقاد کرده بودند که رسول و صنعت در بت رسول علیه السلام
رو به یکی از ایشان کرد و گفت تو هدی رانده گفت نه گفت چرا حلال نشوی گفت والله که من حلال نشوم که تو محرمی رسول علیه السلام گفت
آنگه تو مومن نشوی و ابدا تو هر که بر ایمان باشی سبب نزول آیه و وقت نزول و سبب متمتع بود و آنچه آنان که متعه حج گویند جماعتی صحابه
و تابعین آنکه نام ایشان گفته شد پیش از این گفت آنکه در حج متمتع کند ابتدا عمره شود او را از هدی بدل است چنانکه بر قدر
ازین علی قدر و فعلیه ما استیسر من الهدی و فقها گفتند آن متمتع که هدی بر وی محتاج بود چهار شرط کرد آنکه احرام بعمره در ماه حج داد
و در عمره آنگه حلال شود در ماه حج در همان سال احرام حج گیرد هم در ماه حج و در احرام حج با میقات نشود این بعینه مذهب ماست که ما گفتیم
و در فقها اهل گویند و مذهب ما آنست که هر کسی حاضر مسجد الحرام باشد فرض او تمتع است و صفت او آن بود که چون بمیقات اهل شود
احرام گیرد بعمره بایستاد بر لبیک بگوید لبیک متمتعا بالعمرة الی الحج و هم چنین می رود لبیک زنان می شود تا آنگه که خانه مکه ببیند چون بر سد
لبیک رها کند و چون در مکه شود باید که بغسل باشد و اولیتر آن بود که غسل آنجا بوده تا جامه مخ کند و ابتدا که در مکه شود و چون بدر
ابراهیم شود بیرون آید مستحبات کرده باشد و او را بوده بغسل در مسجد رود و آنکه بر شیبه در شود و پای برهنه کند و دعا که در کتب
عبادات مشروح است بر جای می خواند انکار و خط در حجر الاسود کند و از آنجا طواف کند و از استلام کند و او را بوسه دهد یا دست بر
ما لاه یا اشارت کند و سعب بکند آنکه هفت بار گرد خانه طواف کند و در هر شوطی استلام واجب نکند و دعا ها بخواند چون از طواف فارغ شود
بمقام ابراهیم آید و دو رکعت نماز کند و از کعبه الطواف خواند آنکه باید در میان صفا و مروه سعی کند هفت بار را تا بصفا کند و ختم بمروه
و بر صفا بایستد و دعا که بکند و او را ماجهد الله بعمره در تا رسعی هرولکند بین المیلین که نشانها هست چون فارغ شود تقصیر کند اعنی
پاره از موی بگیرد و پاره از ناخن محاسن بعد حلال شود از احرام داشت از آن الا زنان و طیب و صید باحرم ممنوع است و مستحبات که جمله بود خود

٢٨٣

تا متمتع باشد بعمره الی الحج چنان باشد تا روز ترویه [illegible] و باید تا وقت زوال بود [illegible] و عقیب آن احرام گیرد بحج پس
آنگه [illegible] احرام بکند [illegible] که عمره تمام شد [illegible] از حج کند [illegible] که احرام گرفته باشد
[illegible] و طواف خانه نکند [illegible]
باشد [illegible] بعرفات آید در روز [illegible] چون وقت زوال بود غسل بکند [illegible] بموقف بایستد [illegible]
[illegible] آفتاب فرو شد چون آفتاب
فرو شود از عرفات بیاید [illegible] بمزدلفه آید [illegible] در مشعر الحرام [illegible] و حد
مشعر الحرام [illegible]
بمشعر الحرام [illegible] آید و سنت [illegible] جمرة العقبه [illegible]
[illegible] ایام تشریق [illegible]
مقام ابراهیم بکند و سعی میان صفا و مروه بکند چنانک [illegible]
چون کرده باشد [illegible] ایام تشریق [illegible] الجمرة الاولی و الوسطی و العقبه [illegible]
[illegible]
و طواف خانه کند طواف الوداع و وداع بکند [illegible]
طواف وداع [illegible] متمتع فمن
لم یجد [illegible] فصیام ثلثة ایام فی الحج [illegible]
بکشد [illegible] ذی الحجه [illegible]
[illegible]
[illegible] ایام تشریق [illegible]
[illegible] عبدالله عمر گفت و حسن و مجاهد [illegible]
[illegible] تلک عشرة کاملة [illegible]
[illegible]
[illegible] الفرزدق [illegible]
بالهدی [illegible]
کاملة [illegible] فی قوله تعالی فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع [illegible]
ذلک لمن لم یکن اهله حاضری المسجد الحرام [illegible]
[illegible] عبدالله عباس و مجاهد [illegible]
[illegible]
[illegible] واتقوا الله [illegible] و اعلموا ان الله شدید العقاب [illegible]
[illegible] الحج اشهر معلومات [illegible]
[illegible]
باشد [illegible] الحج اشهر معلومات [illegible]
[illegible]

۲۶۴

الحج اشهر معلومات و معنی متقارب است و آن شوال است و ذو القعده و ده روز از ذی الحجه علی قول بعض المفسرین و این قول عبدالله عباس
و عبدالله عمر و ابراهیم و شعبی و مجاهد و حسن و مذهب ماست و روایت محمد بن علی الباقر علیهما السلام [illegible]
و عطا و طاوس و ابن شهاب نه روز از ذی الحجه بقول ایشان وقوف بعرفات واجبست و از جمله ارکان است [illegible]
[illegible] و اشهر گفت و جمع قلیلست و اقل جمع بمذهب درست سه باشد [illegible]
[illegible] و چون فعل در بعضی روز یا ماه واقع باشد عرب [illegible] باجمله ماه یا روز کنند گویند خرجنا یوم الجمعة و فی
اوائل الشهر و فی النصف الاول منه [illegible] یوم الترویه [illegible] این خروج در بعضی از روز و بعضی از ماه بوده باشد
و اما شوال اگر چه [illegible] باشد [illegible] شوال را ماه حج خوانند [illegible]
[illegible] از جمله افعال حج بود [illegible] قطع مسافت [illegible] باشد و برای آن
و برای آن معلومات گفت [illegible]
[illegible]
[illegible]
تا حج در تمامی ماه ذی الحجه [illegible]
در طول ذی الحجه [illegible]
احرام گیرد [illegible] درست نباشد [illegible]
و این قول عطا و طاوس و مجاهد است و مذهب اوزاعی و شافعی و مذهب مالک و ثوری و ابو حنیفه [illegible]
[illegible] درست نباشد دلیل ما
قوله تعالی الحج اشهر معلومات و المعنی وقت الحج [illegible]
این تخصیص را فائده نبود [illegible]
[illegible] الاحرام بالحج فمن فرض فیهن الحج قیل معناه [illegible]
[illegible]
و لبیک زدن و الحج افعال الحج فلا رفث و لا فسوق و لا جدال ابن کثیر و ابو عمرو و یعقوب بخوانند فلا رفث و لا فسوق
[illegible] فلا لغو و لا تأثیم فیها [illegible]
[illegible] فلا رفث و لا فسوق و لا جدال [illegible]
[illegible] و ابو جعفر [illegible]
قراءة ابو جعفر [illegible] لا رجل فی الدار و لا امرأة [illegible]
[illegible] لا رجل فی الدار و لا امرأة [illegible]
و در قراءة [illegible] بین القرائتین من جهة المعنی [illegible]
خلاف کردند در معنی رفث عبدالله مسعود و عبدالله عباس و عبدالله عمر و حسن بصری و عمرو بن دینار و مجاهد و قتاده
و ابراهیم و ربیع و زهری و سدی و عطا و عکرمه و ضحاک گفتند مراد برفث جماع است و این مذهب ماست و طاوس و ابو
العالیه گفتند [illegible] و عطا گفت [illegible]
بن قیس گفت با عبدالله عباس بودم در راه چون فرود آمدیم [illegible]

۲۶۵

و نی بحث چنانک عادة رجال باشد و یکی گفت و هن یمشین بنا همیسا ان یصدق الطیر ننک لمیسا · او وکفتم ان رفث ابجم
رفث فی کوی و بعضی گفت انما الرفث ما قیل عند النسا این رفث آنگ باشد که پیش زنان گویند اشارت بآن و کنند که الرفث
ذکر الجماع عند النساء و علی بن طلحه روایت کرد از عبد الله عباس که گفت رفث جماع بود و قبله و لمس و تعریض کردن جماع را
بفعل و قول و بعضی دیگر گفتند رفث کلام فحش بود و فحش رفث کما قال العجاج عن اللغا و رفث التکلم و لا فسوق عبد الله
عباس و حسن و طاوس و سعید جبیر و قتاده و ربیع و زهری و قرظی گفتند جمله معاصی باشد و این مصدرات و لا هم
الفسق ضحاک گفت یکدیگر را بلقب خواندن باشد من قوله تعالی و لا تنابزوا بالالقاب بئس الاسم الفسوق بعد الایمان ابن زید گفت ذبح
الاصنام چیزی برای اصنام کشتن باشد بنام بت رسول علیه السلام این منقطع شد که خدای تعالی آیه فرستاد و لا تاکلوا مما لم یذکر اسم الله
علیه و انه لفسق و هر چه نه بنام خدای کشته بود بفسق حکم کرد و گفت آن فسق است و نیز قوله او فسقا اهل لغیر الله به ابراهیم و مجاهد
و عطا گفتند هو السباب یکدیگر را دشنام دادن باشد لقوله علیه السلام سباب المسلم فسوق و قتاله کفر عبد الله عمر گفت هرچه
محرم را از آن نهی کردند در حال احرام از قتل صید و ناخن کرفتن و موی سر کرفتن و آنچ بدین ماند آنست و در اخبار آمده است الفسوق
الکذب دروغ باشد و لا جدال عبد الله عباس و عبد الله مسعود و عمرو بن دینار و سعید جبیر و عکرمه و ضحاک و زهری و عطا
بن یسار و عطا بن ابی رباح و قتاده گفتند جدال بجدال و مخاصمه بود عبد الله عمر گفت دشنام دادن و منازعه بود و قرظی گفت جدال
آن بود که قریش چون بحج بکردندی با هم خصومت و منازعت کردندی این حجنا اتم من حجکم حج ما از حج شما تمام تر است و ایشان
هم این گفتندی و با هم در این باب خصومت کردندی قاسم بن محمد گفت آن بود که قومی گفتندی الحج الیوم و گروهی گفتندی الحج غدا یکی
گفتی حج امروزست و یکی گفتی فرداست و در این باب خصومت کردندی ابن زید گفت آن بود که هر یکی بموقفی بایستادندی و آنگه هر گروه
دعوی کردندی که موقف ما درست است کما استاد … مقاتل گفت جدال آن بود که در حج وداع رسول علیه السلام فرمود صحابه را که هر که هدی نراند
حلال شود و حج عمره کند گروهی مخالفت کردند و گفتند ما لبیک بالحج گفته ایم و در این گفت و گوی کردند چنانک بیان کردیم فقال مجاهد
و مجاهد گفت جدال آن بود که گروهی بعضی ذی الحجه حج کردندی و گروهی تاخیر کردندی تا دیگر ماه و ذکر … النسی … فی قوله انما
النسی زیادة فی الکفر و بعضی گفتند این روایت و گفتند روایت قتال جدالهم و در اخبار اصحاب ما آمد که جدال قول الرجل لا والله
و بلی والله صادقا او کاذبا گفتن لا والله و بلی والله باشد براست یا بدروغ و اهل معانی گفتند صورت نفی است و معنی نهی او لا ترفثوا
و لا تفسقوا و لا تجادلوا یعنی رفث و فسوق و جدال مکنید چه اگر خبر بودی دروغ بودی چنانک رسول علیه السلام گفت لا اخلف فی
الاسلام و لا نکاح فی الاسلام المعنی لا تحلفوا و لا تنکحوا ابو هریره روایت کند از رسول علیه السلام که گفت هر که او حج خانه خدای بکند و رفث
و فسوق نکند از گناه بدر آید چنان روز که مادر بزاده و وهب بن الورد گوید با سفیان ثوری طواف خانه همی کردم در شب سفیان
برفت و من در حجر شدم و نماز کردم سر بر سجده نهادم آوازی شنیدم که زبان ما شاکیم بدر آمد و گفت یا جبرئیل اشکو الی الله ثم
الیک ما یفعل هولاء الطائفون حولی من تفکههم فی الحدیث و لغطهم و سهوهم وهیب گفت من تاویل آن کردم که خانه با جبرئیل
شکایت میکند و گفت شکایت میکنم با خدای پس با تو ای جبرئیل از آنک این خلق که گرد من میکردند از مزاح و گفتگوی در برابر من
این و هیچ چیز ناکردن و لا جدال فی الحج و جدالها … و هو لا زمین و آن بر همه باشد … ای ما رقصد
فعرفنه من الارض و ما تفعلوا من خیر یعلمه الله و آنچ شما کنید از خیر خدای داند این آیه وارد است بر سبیل ترغیب و معنی آنست
که من عالم بآنچ شما کنید از خیر و هیچ ضایع نشود تا آنکه باشی بدانک بر من نشود بوقت جزا باجزا و تفاصیل آن عالم تام و جزا
سزایم جدا از حق آنکه علم الذات بود آنست که عالم بود به همه معلومات بر هر وجهی که صحیح بود که بداند آنکه تحریض کرد خلق
بطاعت و بپرهیزکاری و گفت و تزودوا و زاد برگیرید فان خیر الزاد التقوی که بهترین زاد تقوی و پرهیزکاری است مفسران

آیه وارد است در باب قومی که ایشان از یمن بحج آمدندی بی زاد و گفتندی نحن وفد الله افتراه لا یطعمنا ما وفد خدائیم ما الطعام
نخواهد دادن و بعضی گفتندی نحن متوکلون الی الله و حجاج بیت الله لا یطعمنا ما بخدای میشویم و حجاج خانه اویم کمان بری که
ما بطعام ندهد آنگه با سوال کردندی یا غصب و سلب خدای تعالی ایشان را نهی کرد از آنک بی زاد بحج روند با ایشان را باید زادن
با سوال کردن یا وبال و عیال باشند بر مردمان مفسران گفتند زاد حاج کعک و زیت و خرما و سویق و مانند این بود و در این باب
مجری نیست هر کس را آنچ بقا اندک رفتن بحسب قوت و حاجت هر کس آنچ خواهد و توانند برگرفتن برگیرد عبد الله عمر گفت جماعتی بودند
که بحج شدندی زاد برگرفتندی چون احرام ها گرفتندی آن زاد بینداختندی و زادی نو طلب کردندی پس بعد که بدست آمدی
و بدی که بدست نیامدی برنج افتادندی خدای تعالی گفت و تزودوا و همراه آنکه زادی که داری تا برنج نیفتی آنگه گفت این
زاد آن دنیاست برگیرید یکی برای راه حج و یکی برای سفر قیامت این زاد کعک و خرما بود و آن زاد عمل صالح و تقوی بود کردی
گفتند مراد بهر دو زاد دنیا و زاد مجازست یعنی زادی که بدان مستغنی باشی از مردمان و زادی از تقوی که تا منع کنان … قطع
طریق تا زاد ظاهر مانع بود تو را از سوال و زاد باطن مانع بود از معاصی و اهل اشارت گفتند خدای چون ذکر سفر حج کرد مکلفان را
سفر قیامت یاد آورد گفت برای این راه زادی ساز که بیک دو ماه بروی و بازآئی برای سفری که چون بروی ابد الآباد باز نیائی اگر
این فراد بازماند و احوی کا زاد باید و بر آن راه که از آن بازی بود و زاد آن راه سبک بار تر بود و اینجا هر چه گران بار تر باشی
ترا آسان تر بود و آنجا هر چه سبک بار تر باشی تر آید بود و برای آنک اینجا بار بر پشت شتر باشد و آنجا بر گردن تو باشد اینجا زاد
بر راحله باشد و آنجا زاد خود راحله باشد اینجا اگر راحلت بود و راحلت شود از تقوی زادی ساز از برای خود راحله سازی که
و حمل بنود بحمل قناعت کن چنانک گفت و حسبی من حوی الرکاب بان سوی من … بعد وقت اشتد الکلا و الکرهیم تو آنی که
آنگه زادی ساخته و از هوای نفس راحله و آن زاد توکل و کردن اضطراب هم و برای قهر پشت هوای نفس … راحت
کرده باشی آنگه … و راحلت … ترا باشد تو راه حق بری بعکس راحله حاج که هر چه او قوی تر باشد
ایشان ایمن تر باشند و چون سستی کند ایشان ایمن تر باشند و خائف شوند خطر ایشان در ضعف راحله باشد و خطر تو
در قوت راحله تو و انت براحلتنا نجی من الحاج بر و احلهم انت انما لو استعملنا نجی اگر عقل داری تو از این بهتر که حج
سپرد زاد و محاسن باید تو چون راه حق سپری از زاد این راه نفس قناعت کن تو اگر همی راه حق جوئی تا ولطلب کرد باید سبیل
او رسانی پس از نفس تو زاد آن راه سازی که احتراز نفس … پیش از آن بود که جوان نفس زاد سازی رفت شوی
و هم مستی در بحث آن نفس است و هم وجود … آن … اثبات در میان آن انما الاجم جهد کنیم حاجی باشوم …
جهاد پیش از آن بحث اگر شمس … با او جهاد کنی تا کشته او شوی یکی با خود کرده با خود جهاد کن … این جهاد …
کار تو دشمن تر تا اگر نیست اعدی عدوک بین جنبیک تا کشته خود شوی بدست خود تا قاتل و مقتول تو باشی بقا تو در جه
مجاهدان یا فی مقتولی یا بیه شهیدان شعر صلاح تو در کشتن تست و لکن ما احببت … بنیت که تو
شمع هر که را باطن چیره کرد و دوداری … از خویش و بر صدق دعوی کند خویشی خویش را چون زمانی و لکن
تو زان بسته تری در منزلت ترک اختیار چنین جنبها کنی تو خود کشته هوا چگونه کسی را کشتی تو خود اسیر هوا چگونه کسی را
چگونه اسیر کنی گفتیم تو هوا را کشتی هوا را کشت کنیم تو هوا را قهر کنی تا قهر کرده کیتیم قهر باید قاهر باشی قهر بمانده مقهور شدی
هر عمر در بند این بماند تا باشد که بر آید صد هزار جان عزیز باید و آن … صد هزار … جو عمر تو …
بر آید و چون آنکه نوشته تو است پس تو باید قل لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا هو مولانا … هو بر …
ایا مانده بموجب هر … در بند در بحث … در حق خود … القیادی تو باید تا وجود باشی محض و بعوی

۲۶۸

اعمی بیهوش و بیهوش بیهوشی بماند از عقل دیوانه و از شرع بیگانه . شعر چو بد ما کان دایم اندر تفکر که کفر اندر جوید برابر [illegible] این هر دو بیخ بر شد
بیخ کینه آید بیعا کرده و بیخ ابطا خیال کرده . زیرا که بیرون مقام مجاز نظر [illegible] کرده ذات العمادی . عما اعد [illegible] اندری بالمداد [illegible]
یکی بیعادی این شجلی معادات جای معاد و وقت میعادات . فیوم القیامة میعاده [illegible] و منعدات [illegible] و نه عدات الیوم [illegible] کم
فان الموعد هیهات لیس الیوم بعد کم غد . تا میعاد نه عادیست پس زاد العاد و استعداد می باید برای معاد تا آن روز که معاد شوی [illegible]
آن جیت زاد تقوی هات و تزودوا فان خیر الزاد التقوی . ای خواجه تو بیجناح سفری و بسا فر الزاد بی جناح نیست [illegible] بیاموز که چون
حدیث انجاحات از قول الجناحات . و الجواد علی [illegible] فقلت لها اسلک سبیلک لا تو [illegible] با فسادی . فقام منهم خطیب فوق [illegible]
سفر لا بد من زاد . زاد تو تقوی می باید تو زاد از [illegible] معاصی آورده با [illegible] تو ان بیند این زاد برسد و ترا منزل رساند . شعر
[illegible] الطول [illegible] . ترا [illegible] معاصی [illegible] زیادات با دوستی الدنیادات [illegible] که ترا زاد آنجا
حقیقة [illegible] که ترا از دوستی [illegible] زیاده [illegible] زیادتی [illegible] نقصانات و اگر [illegible] شناسی
من خیرات زیاده [illegible] نقصان و [illegible] . زاد تقوی [illegible] باید [illegible] بر حقیقت [illegible] بیابید [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] که تقوی چه باشد گفت [illegible] طریقا [illegible] گفت [illegible] خارستان
[illegible] گفت [illegible] حذر [illegible] تقوی است که در [illegible] چنان روی
شاعر [illegible] گفت . خل الذنوب [illegible] لا تحقرن صغیرة ان
الجبال من الحصی [illegible] تقوی [illegible] دوستی [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
جامه [illegible] سبحان الله [illegible]
[illegible] گفت [illegible] یا [illegible] کجا [illegible] گفت [illegible]
گفتم زاد [illegible] گفت زادی تقوای [illegible] گفت زاد من تقوی [illegible]
[illegible] گفتم [illegible] من [illegible] گفت [illegible]
[illegible] گفت نحن قوم مظلومون [illegible] گفت زیادتی [illegible]
گفت نحن قوم [illegible] گفت نحن قوم [illegible] گفتم [illegible] گفت . [illegible]
[illegible] ذو [illegible] و سعد [illegible] . و ما فاز ما فاز الا [illegible] . و من [illegible]
و من کان [illegible] القیامة میعاده . [illegible] گفت [illegible]
[illegible] و خلایق [illegible] جمع [illegible] و مسائل و احکام [illegible]
[illegible] جواب می داد من گفتم [illegible] گفتند [illegible] زین العابدین علی بن الحسین است [illegible] سبحان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] ایشان [illegible]
ایشان [illegible] تا [illegible] ایشان [illegible] مالک دینار [illegible] سالها [illegible] گفت [illegible]
[illegible] ضعیف [illegible] گفت [illegible] رحمت [illegible]
[illegible] گفت [illegible] گفتم [illegible]
[illegible] بیابان [illegible] رسیدند [illegible]
که رسول علیه السلام گفت [illegible] مؤمن [illegible] جنازه

۲۶۹

باز ایستادم و او را گفتم ترا ای گفتم بیای که راه صعبست و چهار پا ضعیف گوش با من نکرد و سر سوی آسمان کرد و گفت الهی لا فی بیتی [illegible]
و لا الی بیتک حملتنی فو عزتک و جلالک لو فعل و هذا [illegible] الا الیک گفت بار خدایا در خانه خودم [illegible] نجاتم
[illegible] باو [illegible] گفت [illegible] تمام [illegible] گفت [illegible]
[illegible] گفت [illegible] چون [illegible] تا [illegible]
[illegible] گفتم [illegible] گفت [illegible] مسکینی [illegible] گفت من [illegible]
[illegible] فاطمه [illegible] گفت [illegible] زاد تقوی [illegible]
[illegible] سفر [illegible] زاد تقوی [illegible] و ان خیر الزاد التقوی [illegible]
سفر [illegible] زاد تقوی [illegible] شعر . الموت [illegible]
[illegible] الصالح . لا [illegible] الانسان فی قبره غیر التقی و العمل الصالح . [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] گورستان
[illegible] گفت السلام علیکم یا اهل القبور اما الدور فقد سکنت و اما الاموال فقد قسمت و اما الازواج فقد نکحت هذا خبر ما عندنا فما خبر
ما عندکم [illegible] گورستان [illegible] دیگران [illegible] و اما [illegible] قسمت کردند [illegible] شوهر [illegible]
ان خبر [illegible] گفتار ایشان [illegible] جواب [illegible]
فان خیر الزاد التقوی [illegible] . اذا انت لم ترحل بزاد من التقی و لاقیت بعد الموت من قد تزودا . ندمت علی ان لا تکون کمثله . [illegible]
[illegible] مالک دینار [illegible] جنازه [illegible] عظیم [illegible] گورستان [illegible]
[illegible] . الا یا عسکر الاحیاء هذا عسکر الموتی
اجابوا [illegible] الصغری و هم منتظر و الکبری . یحثون علی الزاد سوی التقوی . یقولون لکم جدوا فهذا آخر الدنیا و اتقوا [illegible]
[illegible] . قوله لیس علیکم جناح
ان تبتغوا فضلا من ربکم سبب [illegible] که جماعتی از عرب [illegible] حج [illegible]
ایام [illegible] تجارت [illegible] حج [illegible] خدای تعالی این آیه [illegible]
گفت [illegible] تبتغوا فضلا من ربکم [illegible] عبد الله [illegible] عکاظ و [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] اسلام [illegible] خدای تعالی این آیه
[illegible] عبد الله [illegible] گفتم یا [illegible]
[illegible] گفت [illegible] حاجیان [illegible] گفت [illegible]
[illegible] گفت [illegible] رسول علیه السلام [illegible] رسول علیه السلام [illegible]
تا جواب [illegible] جبرئیل آمد و این آیه آورد [illegible] لیس علیکم جناح ان تبتغوا فضلا من ربکم
[illegible] رسول علیه السلام گفت [illegible] حاجیان [illegible]
[illegible] جمرة العقبه [illegible]
[illegible] لا اله الا الله [illegible] . فاذا افضتم من عرفات [illegible] عرفات [illegible] و یقال افاض القوم
فی الحدیث اذا اندفعوا فیه و اکثروا [illegible] قال الشاعر . فلما افضنا فی الحدیث و اسمحت [illegible]
البعیر بجرته [illegible] قال الراعی [illegible] . [illegible]
و یقال افاض الرجل بالقداح اذا ضرب بها لانها تقع متفرقات . قال ابو ذؤیب [illegible]

على القدام وصدع واصل كل من ماء ... او افضتُ الماء آب ريخته شد وبين بريختم واين در جاى مبالغه بكار دارند براى آنكه چنانكه آب
در جاى جمع كرده باشد الله مجموع آن بر يكبار بدفع وقوة ريخته شود هم چنين ايشانرا بينداند كه بسيرى ملحى بود از اينجا
مستدل مى شود ... و استدلال ... تعبير دادند واصل اينست كه گفته شد اما عرفات جمع عرفه باشد مثل درجه ودرجات
ودركه ودركات ... اين جمع را بكار گرفتند و بر موضع نهادند چنانكه گفتند ثوب اخلاق واسمال واز ... اين اسماى عرفات
بلفظ جمع وصف كردند وبناى آن حرف كردند وبدانك دو سبب در ... ضارع است از تعليه و تانيث واگر گويند سبب
يكى جمع است جواب آنست كه نه جمع ... تانيث صحيح ... آنست كه منع صرف كند بجا ... جمع بر مفاعل ومفاعيل بايد
چون مصابيح ومساجد و تانيث ... وقعله باشد چون ... حمرة وطلحه اما چون اين اسم را جمع كنند چون مسلمات
ومسلمين ... منع صرف نكند ... ايشان ... بر اين صفت نهادند چنين ... باشد اسم ... بر
يك سبب ... سبب منع صرف نكند مفسران خلاف كردند در آنكه اين جايگاه را چرا عرفات خوانند وآن روز را عرفه خوانند بعضى گفتند براى
آنكه چون آدم را از بهشت بزمين فرستادند آدم بر زمين هند فرود آمد وحوا بجده ... يكديگر را طلب كردند درين جايگاه بهم رسيدند در روز عرفه
يكديگر را باز شناختند روز را عرفه نام نهادند وجايگاه را عرفات ... گفت براى آن عرفات خواندند اين جايگاه را كه چون ... ابراهيم
با اسمعيل ... از ... گفتند ... با اسمعيل ... بيامد وبا اين جايگاه
چون ابراهيم ... گفت ايشان را ... ابراهيم در طلب ايشان ... تا باينجا رسيد در روز عرفه ايشان را ديد و بشناخت روز را
عرفه نام شد وجاى را عرفات عبد الرحمن بن جلد روايت كرد از رسول عليه السلام كه گفت چون هاجر واسمعيل بيامدند بزمين مدينى
ابراهيم عليه السلام خواست تا بيايد ايشانرا ببيند ساره گفت با من عهد كن كه فرو نيايى ابراهيم عهد كرد چون اينجا رسيد اسمعيل
حاضر نبود ... تا او بيايد ... راه باز نداشت چون صبح بر ... اينجا رسيد ... علامت بديد وجاى
باز شناخت در روز عرفه نام بر جاى نهادند ... گفت براى آنست كه چون ابراهيم عليه السلام از بناى خانه فارغ شد جبرئيل عليه السلام
بيامد واركان حج او را مى نمود ... گفت عرفت عرفت شناختم او گفت نعم ... عرفه خواندند واين قول روايت كردند از ... على
على وعبد الله عباس ... گفت چون حق تعالى جبرئيل را فرستاد تا ابراهيم را اركان حج بياموخت ابراهيم بيامد ... جاى آورد ...
بيامد تا ... سوار آورد بنا ابراهيم هفت سنگ با ... انداخت با هر سنگى تكبيرى كرد از اينجا بيرون ... افتاد واينجا نيز هفت سنگ
انداخت با هر سنگى تكبيرى مى كرد از اينجا بيرون ... افتاد ابليس نيز هفت سنگ انداخت از اينجا نيز ... ابراهيم
او ... نيز ... شناخت ... ابليس بديد بشناخت ... عرفات
عرفات خوانند چون از اينجا بيامدند ... الجمع ... بهذا ... خوانند ... عبد الله عباس گفت روز
ترويه را براى آن ترويه خوانند كه آن شب ابراهيم در خواب ديد كه اسمعيل را مى كشتى آن روز همه روز انديشه مى كرد در آن روز ترويه
باشد چون شب عرفه بود ديگر بار در خواب ديد ... بشناخت در ... خواب براى آن اين روز را عرفه خواندند وبعضى گفتند
گفتند براى آنكه درين روز درين جاى مردمان بگناه اعتراف دهند براى اعتراف ايشان اين روز را عرفه خوانند وجاى را عرفات خوانند بعضى
ديگر گفتند براى آنكه آدم وحوا بگناه اعتراف دادند وگفتند ربنا ظلمنا انفسنا بعضى گفتند اشتقاق او از عرفت وان بوى خوش بود قال الله
عرفها لهم اى طيبها لهم چون ذبح ... كنند در آن حلق ... خون ... وسقط ... وذبايح حاصل آيد ... ازين معنى صحيح باشد
اين جاى را عرفات خواندند طيبها من العرف وهو الريح الطيبة وبعضى گفتند لان الناس يتعارفون بها وبعضى گفتند اصل
كلام صبر است من قولهم نفس عارفة اذا كانت صابرة خاشعة شاعر گفت فصبرت عارفة لذلك حرة ترسوا اذا نفس الجبان تطلع
اى نفسا صابرة عارفة حرة ثابتة وقال ذو الرمة عروف لما خطت عليه المقادر پس براى تذلل وخضوع حاج وصبر ايشان بر

دوزن

بوقوف درين روز بدين موقف اين نام بر او نهادند فاذكروا الله عند المشعر الحرام اشتقاق مشعر از شعار است وشعار
علامت بود براى آن مشعر خوانند كه معلم از معالم حج است ووقوف آنجا از جمله اركان حج است وبعضى گفتند براى آن مشعر خوانند
كه اشعار كردند مردمان را بحرمت او وحكم او وحرام وحرمت واحرام جمله اصل منع بود من حرمت عطاء اى منعته وحرمان منع باشد و
محروم ممنوع رزق باشد براى آنكه ممنوع بود ... و... سبيل وجوب است يعنى قوله فاذكروا الله مراد وقوف مشعر است
وعلما اتفاق كردند كه حد المشعر ما بين المأزمين الى الجبال الى وادى محسر ليس براى حرمت او واحرام مشعر خوانند چنانكه مسجد الحرام وبلد الحرام
مكه را والبيت الحرام كعبه را واصل ومنعت چنانكه گفتيم قال زهير وان اتاه خليل يوم مسألة يقول لا غائب مالى ولا حرم وان جاء
كه در روايت از اجمع براى آن گويند كه نماز شام وخفتن در و جمع بايد كردن فاذا افضتم من عرفات پس از آنكه آفتاب فرو شود ...
هركه از عرفات بيايد پيش از آفتاب فرو شدن بر او خونى باشد يعنى خونى شتر كه در ... بعوض آن بايد تا ... روز روزه دارد ...
كما هديكم المعنى لهديه ومناسك حجه ووجه تشبيه آنست كه شكر كه واجب بود بر قدر نعمت بود حق تعالى گفت شكر كنيد مرا بر آنكه
هداية من بحسب ... وان كنتم من قبله لمن الضالين ان مخففة است از ثقيله براى آنكه لام در خبر او آمد واين لام ملازم بود
در خبر تا فرق باشد ميان ان ... چون مخففه بود وان ... مجازات را بود وچون مخففه كنند او را عملش باطل شود
وكان از بهر حرف آيد چنانكه ... وان كانت لكبيرة الا على الذين هدى الله وكوفيان گفتند اين ان نافيه
ولام بمعنى الا است تقدير چنين است كه وما كنتم من قبله الا من الضالين ومثله وان نظنك لمن الكاذبين اى ما نظنك الا من الكاذبين
وقال الشاعر ثكلتك امك ان قتلت لمسلما حلت عليك عقوبة الرحمن المعنى ما قتلت الا مسلما اين قول كوفيان است وبصريان
گفتند تقدير اينست وان على معنى الامر والشان المعنى ان الشان كونكم ضالين قبل هداية الله اياكم قوله ثم افيضوا من حيث
افاض الناس عامه مفسران گفتند قريش وحلفاى قريش از جمله حمس نحن ... بيرون نشدندى بعرفات وموقف بمزدلفه كردندى گفتند
نحن اهل الله وقطان حرمه لا نخرج من الحرم ولا نخلف فلسنا كسائر الناس ما اهل حرم خداييم وساكنان حرم او از حرم بيرون نشويم
كه ما چون ديگر مردمان نه ايم بر سبيل تعظيم يعنى ما آنكه ديگران كنند نكنيم مراد ايشان تعظيم وتمييز خود بود وگفتندى اگر ما كار حرم
او را سهل فرو گيريم ديگران حرمت حرم بدارند چون مردمان از عرفات بيامدندى ايشان از مزدلفه برفتندى حق تعالى اين آية
فرستاد وايشان را گفت شما را نيز بايد كردن كه ديگر مردمان مى كنند اينجا موقف بايد كردن بعرفات وازينجا بايد آمدن كه فرمان
خداى تعالى چنين است وسنت ابراهيم خليل اينست وبعضى ديگر گفتند مخاطب بدين آيه جمله مومنانند ومراد بقوله من حيث افاض الناس
مزدلفه است الى منا يعنى از مزدلفه بجمع بمنا آى واين قول قريب است براى آنكه افاضه از عرفات برفت فى قوله فاذا افضتم من عرفات
وجمهور مفسران بر آن قول اولند اولى تميم ومراد بناس درين جمله مردمانند مگر حمس كه ايشان مامور اندبان كه در مزدلفه مانى كه بر وقوف
شرع وفاد سلى ميكاردى كسى كلبى گفت مراد اهل يمن اند تحال ... گفت مراد بناس ابراهيم است تنها ... واو بود كه اين لفظ گويند بلكس را
براى آنكه حق تعالى گفت الذين قال لهم الناس ومراد نعيم مسعود است ان الناس قد جمعوا لكم ابو سفيان است واين بيش داى حاصى
گويند كه انسان القوم باشد بمنزلت كه او مرد واست كه او ... بمنزلت جمعى بنهاده اند زهرى گفت مراد بناس درين جايگاه ادم است يعنى يزيد
ادم وطريقه او ودراى منا سك وعليل اين قول قراءة سعيد جبير است من حيث افاض الناس يعنى ادم عليه السلام انه نسى ماعهد اليه
عبد الله عباس گويد رسول صلى الله عليه وآله از عرفات بيامد باسكينه ووقار واسامه زيد رديف او بود ومردم را گفت ايها الناس
عليكم بالسكينة ... اذكريكون واهنگ روى ورانى فان البر ليس بايجاف الخيل ولا بالركاب ... در تاختن اسب و
شتران ... رسول الله عليه السلام ... تيز ترود تا ... نام ... الست وابو صالح روايت كرد از عبد الله
عباس كه رسول صلى الله عليه وآله يكى را از جمله صحابه امير حاج كرد واو را فرمود تا مردمان را بعرفات برود وآنجا موقف بدارد آنجا

بباید آفتاب فرو شده و پس لعله آمده و آن شب آنجا باشد چون صبح برآید از آنجا بمشعر الحرام آید آنجا بموقف بایستد چون پاره‌ای روز برآید
بجمع و منا آنجا ایستاده چه عادت تا ایشان بکردند آنجا بایستادند و گفتند هذا موقفنا با آبائنا این موقف و جایگاه پدران ما است ما از اینجا
نرویم او برفت و جماعت حاج با او برفتند از آنجا برفت تا بعرفات آمد و در شأن ایشان نازل شد که خدای تعالی ایشان را فرمود ثم أفیضوا من حیث أفاض
الناس آنجا موقف کردند تا آفتاب فرو شد آنجا بیامدند بمشعر آمدند آنجا موقف کردند چون آفتاب برآمد بمنا آمدند قوله واستغفروا الله
المعنى هناك و از خدای آمرزش خواهی یعنی بعرفات إن الله غفور رحیم که خدای تعالی آمرزگار و بخشاینده است ابو هریره روایت کرد
از رسول علیه السلام که گفت الحجاج والعمار وفد الله إن دعوه أجابهم وإن استغفروه غفر لهم گفت حاجیان و معتمران وفد و زوار
خدااند که خدا را خوانند اجابت کند ایشان را و اگر آمرزش خواهند بیامرزد ایشان را و مجاهد روایت کند از رسول علیه السلام که گفت اللهم
اغفر للحاج ولمن استغفر له گفت بار خدایا حاجیان را بیامرز و آنان که برای ایشان استغفار کنند عمر بن عبد العزیز گفت سالی
از سالها من عدیل ابو عبید القاسم بن سلام بودم چون بموقف رسیدم جامه‌ای بود از آنجا برداریم و غسل کردیم و نفقه کرد اشتر
آنجا فراموش کردم چون بمازمین رسیدیم ابو عبید گفت برو یاران خرما و کره برای ما بخریم یاد آمد که نفقه آنجا بگذاردیم بیامدم تا آنجا که
کران نشسته فراموش کرده بودم گفتم و در میان بستم و از آنجا رفتیم با قافله بمام و در آن وادی که کردیم و درهم و وادی بمازرق و چنانکه
پر از کمی و خواب بود بنرسیدم از آن حال بیلسم و بیشتر رسیم با قافله رسیم و ایشان بحال خود بود بعد هم گفتم [illegible] قصه با او گفتم
و حدیث [illegible] گفت [illegible] بود گفتم نه گفت آن کاه [illegible] آدم است که آنجا رها کرده‌اند [illegible] فاذا قضیتم
مناسککم چون تمام مناسک کرده باشی یعنی از کار آن حج فارغ شده باشی و مناسک جمع منسک یقال نسکت النسک
نسکا و نسکا و نسیکه و منسکا والمنسک الموضع کالمشرق والمغرب و منسک از تعبد والناسک العابد و ابو عمرو کاف ادغام
کند بر عادت او در جمله قرآن برای آنکه مثلین [illegible] چنانکه شاعر گفت ولم اشکل عندی بعد غایة لا والذی بعث من ولد نوح و
فاذکروا الله کذکرکم آباءکم بیشتر مفسران در این آیه گفتند که عرب را عادت بود که چون حج گذاردندی بمنی [illegible] بنشستندی
با [illegible] و مفاخرت با پدران خود می‌کردندی که کان ابی یقری الضیف ویضرب بالسیف ویطعم الطعام ویجز الجز ویفک العانی و یحمل
النواصی [illegible] پدرم مهمان چنین کردی و شمشیر چنین زدی و درویشان را طعام چنین دادی و [illegible] گشتی و اسیران را [illegible]
کردی و [illegible] ایشان [illegible] از [illegible] کردن اسیران بودی [illegible] تعالی گفت [illegible]
[illegible] ذکر [illegible] خانه [illegible] شما [illegible] من ذکر من باید کرد
تمام [illegible] ذکر پدران [illegible] گفت عرب را عادت بودی که چون حج بگذاردندی [illegible] گفتندی اللهم ان ابی کان عظیم الجفنة عظیم القبة کثیر
المال فاعطنی مثل ما اعطیته بار خدایا پدر من [illegible] بزرگ قبه بسیار مال بود بار خدایا چندانکه او را دادی مرا ده خدای تعالی گفت این
شاکر پدران [illegible] عبد الله عباس و عطا و ربیع و ضحاک گفتند معنی آیت که فاذکروا الله کذکرکم کذکر الصبیان الصغار
الآباء [illegible] من [illegible] فریاد [illegible] پدر [illegible] مادر
[illegible] ابو الجوزا گفت عبد الله عباس را پرسیدم از این آیه گفتم چه معنی دارد [illegible] که خدای تعالی گفت خدای را چنان یاد کنید که
کودکان [illegible] پدران را یاد کنند [illegible]
خدای تعالی [illegible] چنان باید [illegible] خدای [illegible] چون [illegible] دشنام دهند [illegible]
[illegible] قناعت [illegible] کرد ذکر [illegible] بیشتر [illegible] و نصب ذکرا [illegible]
[illegible] بتقدیر فعل المعنی اذکروه ذکرا اشد [illegible] بمعنی او است [illegible] زجاج گفت [illegible]
جر [illegible] عطفا علی [illegible] کذکرکم الآن [illegible] فمن الناس من یقول ربنا [illegible]

جا که شاعر گوید گفت رب بن النحت [illegible] ربنا و التقدیر یا ربنا و نکر حذف حرف ندا که [illegible] علیه وهب ربنا برای آنت
کردن [illegible] آتنا فی الدنیا [illegible] ربنا و ماله فی الآخرة من خلاق ولیا و را در آخرت نصیبی نیست انس مالک گفت ایشان را عادت بود که
[illegible] خواهند و [illegible] ایشان آن بود که اللهم اسقنا المطر واعطنا علی عدونا الظفر ورد نا صالحین الی صالحین بار خدایا
و [illegible] ایشان [illegible] در [illegible] ایشان دنیا بود [illegible]
دنیا بود [illegible] دنیا بود [illegible] دنیا [illegible] از خدای دنیا خواهند ایشان [illegible] باشند [illegible]
[illegible] دنیا والحرق [illegible] باشد [illegible] ایشان [illegible]
الدنیا [illegible] ایشان [illegible] باشد که از دنیا [illegible] دنیا [illegible] که [illegible]
[illegible] سال [illegible]
بالا [illegible] ومن عادة الایام ان صروفها [illegible] یحیی خالد البرمکی [illegible]
گفت [illegible] وصف دنیا [illegible] حتی [illegible]
کالدنیا [illegible] [illegible] اصبحت الدنیا
لنا عبرة والحمد لله علی ذلکا اجتمع الناس علی ذمها وما اری منهم لها تارکا وشعبی گفت دنیا را [illegible]
[illegible] وشبه [illegible] المحبوب [illegible] ومنهم من یقول
ربنا آتنا فی الدنیا حسنة [illegible] ایشان [illegible] خدای [illegible] دنیا [illegible] آخرت [illegible] حق تعالی [illegible]
[illegible] دنیا [illegible] خلاق و نصیبی نیست و خلاف
نصیب [illegible] من الخلق وهو التقدیر [illegible] خدای تعالی [illegible] دنیا [illegible] فراموش [illegible]
[illegible] و آن [illegible] خلاف کردند
در معنی این دو حسنه که حسنه دنیا چیست و حسنه آخرت چیست از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کردند که گفت حسنه دنیا [illegible]
و حسنه آخرت حور العین است وقنا عذاب النار مراد بدین عذاب دوزخ زن بد است حسن بصری گفت حسنه دنیا علم و عبادت است
حسنه آخرت بهشت [illegible] گفتند حسنه دنیا روزی فراخ حلال است و حسنه آخرت آمرزش و ثواب عظیم گفت
حسنه دنیا علم [illegible] و حسنه آخرت [illegible] ثواب بهشت و گفتند حسنه دنیا توفیق و عصمت و حسنه [illegible]
نجات و گفته‌اند حسنه دنیا فرزندان نجیب باشد و حسنه آخرت صحبت [illegible] و گفته‌اند در دنیا مال و نعمت [illegible]
تمام نعمت و آن نجات از دوزخ [illegible] بهشت و گفته‌اند در دنیا [illegible] و در آخرت [illegible] قتاده گفت حسنه دنیا و آخرت
عافیت است انس مالک گفت که در خدمت رسول صلی الله علیه وآله در عیادت [illegible] شدیم [illegible]
بجاست که [illegible] رسول علیه السلام گفت دعا [illegible] یا رسول الله دعای [illegible] بار خدایا [illegible]
[illegible] عذاب دوزخ [illegible] رسول علیه السلام گفت [illegible] اللهم ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة
حسنة وقنا عذاب النار چرا نگفتی بار خدایا ما را در دنیا نیکی ده و در آخرت نیکی ده و ما را از عذاب دوزخ نگاه دار [illegible]
[illegible] در تفسیر این آیه گفت [illegible] خدای تعالی [illegible] قرآن داده باشد [illegible] حسنه دنیا و آخرت داده باشد
[illegible] روایت کردند که جماعتی [illegible] انس مالک [illegible] گفتند [illegible] گفت اللهم ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة
حسنة وقنا عذاب النار گفتند [illegible] زیادتی [illegible] گفت [illegible] زیادتی [illegible] گفت چه زیاده خواهی [illegible] شامل
خیر دنیا و آخرة [illegible] خیر دنیا و آخرت [illegible] دعای رسول علیه السلام این بودی که گفتی ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة

حسنة وقنا عذاب النار مجاهد روایت کند از عبدالله عباس که گفت خدای را تعالی نزدیک رکن یمانی فرشته‌ایست که از آنگه که خدای تعالی جهان
آفرید الحال استاده است میگوید آمین آمین بر دعاء آنان که ایشان گویند ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار و ابن
جریج گفت چنین رسید به من که بیشتر دعاء اهل موقف آنگه بیشتر دعاء ایشان این بود ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار
اولئک لهم نصیب مما کسبوا ایشان آنان باشند که ایشان را نصیبی بود و بهره از آنچه کرده باشند مفسران گفتند من الخیر بالدعاء ومن الثواب
برای ایشان از خدای تعالی خیر دنیا بدهد و بعطاء حاجت ایشان و اجر و ثواب بدهد سعید جبیر روایت کند از عبدالله عباس که گفت سبب
نزول این آیت آن بود که مردی بیامد به نزدیک رسول الله گفت یا رسول الله پدرم از دنیا برفت و او حج خانه خدا نکرده بود اگر من برای او حج بکنم بپذیرد
از او گفت اگر بر پدرت وامی بودی تو قضا کردی او را مجزی باشد از او گفت آری یا رسول الله گفت دَین خدای اولیتر که بگذاری گفت یا رسول الله
پس مرا هیچ مزدی باشد خدای تعالی این آیت فرستاد اولئک لهم نصیب مما کسبوا یعنی من حج من مات کان الاجر له والمیت مثله و روایت کند که گفت
من ... رسول ... مردی بیامد گفت یا رسول الله مادری پیر دارم و بر راحله نتواند نشستن وکراوند ... ترسم بمیرد و حج نکرده
رسول علیه السلام گفت کرنا ولی او باشد تو از او قضا کنی گفت بلی گفت برو از او حج بکن انس روایت کند که رسول علیه السلام گفت هر که حج بگذارد
کند بجای حج بود تشنه یکی ... و یکی از آنکه حج گذارد و یکی از آنکه بکند ... باشد سعید
جبیر گوید مردی به نزدیک عبدالله عباس آمد گفت مرا ... و شرط کرده که مرا ... گفت ... که خدای تعالی
گفت اولئک لهم نصیب مما کسبوا والله سریع الحساب و خدای تعالی زود شمار است اگر گویند این چه معنی دارد و در این چه مدح بود که او زود
شمار بکند گوییم این را دو معنی است یکی آنکه خدای جل جلاله حساب همه خلقان را بزمانی اندک بکند چنانکه حساب یکی را و مانع نکند او را حساب
دیگری چنانکه یکی را از ما که جسم بود و عالم بود بعلم و معلومات او بحسب علوم او باشد او را احتیاج بود بعقد دست و ضبط شمار
و تعب ... یا بمعنی خدای جل جلاله عالم است بجمیع معلومات علی کل وجه و چون علم علیه و جسم نیست که منع کند او را اقبال بر یکی
از اقبال بر دیگری ... چیزی ... حساب خلق را ... که
جدا جدا ... خطاب کند خلق را ... و منع نکند او را خطاب بعضی از خطاب دیگری چنانکه متکلمان
بالته را و این ... که اوراست ... و در این جای مدح باشد و وجه دوم در آیت آنست که او سریع الحساب یعنی سریع
المجازات و حساب در آیت بجای جزا باشد و این شایعست در کلام عرب و هیچ نیست که گوید تا وقت حساب قریب است تا من حساب
... و وعدات ... الکفار ... است ... وما امر الساعة الا کلمح البصر او هو اقرب و برای آنکه جزا را
حساب خواند که جزای بندگان عقیب حساب ایشان باشد و بر وفق عمل ایشان باشد و بیان این قوله تعالی جزاء من ربک عطاء
حسابا ای کافیا و معنی حساب آنست که خدای تعالی عالم و بیناست بخلقان مقدار مستحقات ایشان از ثواب و عقاب بر اعمال ایشان و مقدار
ایشان و آنان تا باشد که آنچه با ایشان میرود از خیر و شر بکرده ایشانست و اگر خدای تعالی عفو کند ایشان را از آنچه عفو کرده است و کرم
آنکه با ایشان ... کرده باشد به فعل طاعت و زجر کرده از معصیت چون دانند که با ایشان موافقه و مناقشه خواهد کرد ...
ایشان ... کرده ... حق ایشان لطف باشد این معنی و غرض از محاسبت و حساب بمعنی محاسبت که فعال ...
معنی باشد قوله تعالی واذکروا الله فی ایام معدودات مراد آنست که خدای تعالی در این ایام که ایام تشریق است تکبیرات که باید کرد
... با مرسی ... تکبیر ... و در عقب نمازهای فریضه در ... عقیب ... عقیب ... قول عبدالله عباس است
و حسن بصری ... ایام معلومات عشر ذی الحجه است و این قول ... است و مذهب مالک و شافعی و بیشتر علما بر این اند و مذهب ما
چنین است و فرا ... گفت ایام معدودات عشر ذی الحجه است و ایام معلومات تشریق است و این مذهب ابو حنیفه است و دلیل بر
صحت مذهب ما درست آنست که معدود آن ... بود اندک ... باشد و دیگر آنکه خدای تعالی گفت فمن تعجل فی یومین فلا

۲۷۴

اثم علیه ... است ایام تشریق باشد و روز عشر ذی الحجه و من تأخر الی الیوم الثالث و این لایق نیست
الا باین ایام و آیت دلیل میکند بر وجوب تکبیر در این ایام عقیب این صلوات که تعیین اول آن نماز پیشین من یوم النحر تا آخر ...
این عدد ... در ... و این قول عبدالله عباس است و عبدالله عمر و زید بن ثابت و روایت از امیر المؤمنین
و فقها گفتند سنت است تکبیر کردن در این ایام و مذهب ابو حنیفه آنست که از نماز بام داد روز عرفه تا نماز دیگر روز عید و این
قول عبدالله مسعود است و مذهب ابو یوسف و محمد چنانست که از بام داد روز عرفه الی آخر ایام التشریق و در او اختلاف کردند در حج
وفاق و مذهب شافعی موافق مذهب ماست و این قول عطاست و اختیار ابو علی جبائی که گفتند ... نماز پیشین
آن وقت بود که حاجیان از لبیک زدن خاموش شوند باید که تکبیر کردن آغاز کنند و تا پیشین ایام تشریق آخر نماز بود که بگذارند
علی الخلاف ... و مذهب ما این تفصیل درست نیست اما کیفیت تکبیر مذهب اهل مدینه و شافعی آنست که بار اول سه بار تکبیر کند
متوالی و مذهب ابو حنیفه و اهل عراق دو بار و مذهب ما در بار اول دو تکبیرات و نزدیک فقها علی الخلاف فی بعضها الله اکبر الله اکبر لا اله
الا الله والله اکبر الله اکبر ولله الحمد و نزدیک ما ولله الحمد علی ما هدانا وله الشکر علی ما اولانا و رزقنا من بهیمة الانعام و این زیادت
و ابو هریره روایت کرد که رسول علیه السلام گفت ایام التشریق ایام اکل و شرب و ذکر الله و صادق علیه السلام روایت کرد است که گفت رسول
... تا منادی ندا کرد در ایام تشریق که انها ایام اکل و شرب و بعال والبعال ملاعبة الرجل اهله والمرأة بعلها قوله فمن تعجل فی یومین
هر که او تعجیل کند در دو روز یعنی در نفر روز دوم اگر خواهد که در نفر اول باید و نفر اول روز دوم ایام تشریق بود و روز سوم روز عید و معنی نفر
بیامدن از منی بود و روا باشد ... فلا اثم علیه و اگر تأخیر کند و توقف تا در نفر آخر بیاید اولیتر بود و آن روز سوم ایام تشریق بود
و چهارم عید و چنانکه اگر در نفر اول بیاید باید که پس زوال باید کرد یا اگر در نفر دوم آید روا بود که پیش از زوال بیاید که ...
کاو ... و قت احرام خطائی بکرده باشد از قضاء صید یا خلوة حلالی ... بود که در نفر اول باید بلکه توقف کند تا نفر دوم و آنکه در نفر
آید ... قبل الزوال روا بود اگر باید پس زوال افتد وقت ... باشد تا آفتاب فرو شود شاید آمدن یا ... و چون از منی باید
تا مکه بیاید است برای وداع خانه و طواف وداع مستحب است که در مسجد خیف نماز کند نزدیک ... مسجد ...
که مسجد ... و آن مسجد رسول است صلی الله علیه وآله و آنجا باید و ... آنجا ... باید در آنجا باید ... کند و ...
که پیش از ... باشد علی کل حال ... و ... آنست که در خانه شود و باید تا به غسل باشد و چهار گوشه خانه نماز کند و
... آنست و ... در میان ... نماز کند و ... که ... اندبه آید و طواف وداع بکند ...
بایستد ... مجاهد ... خدای ... قوله تعالی ... بعد ... الشمس ... شافعی ... و
... و در معنی این ... خلاف کردند عبدالله عباس و عبدالله عمر و عطا و عکرمه و مجاهد و قتاده و ضحاک و نخعی و سدی گفتند معنی
آنست که ... اگر در نفر اول بیاید و اگر در نفر دوم چنانکه شرح دادیم بر او حرجی و ... نیست ... بر او ... نباید و ابن مسعود
علی علیه السلام روایت کردند و ابو ذر و عبدالله مسعود ... معنی آیه آنست که ... بیاید در نفر اول و دوم ...
مغفور بود و آنچه کرده باشد کفارت گناه او شده باشد و معوية بن قرة گفت ... باید ... من ذنوبه کیوم ولدته
امه ... بیرون آید چنانکه آن روز از مادر زاده باشد اسحق بن یحیی گفت مجاهد ... گفت فلا اثم علیه القابل
معنی آنست که ... باید که ... باو ننویسند تا دیگر سال و سعید بن المسیب گفت ... زمان ... عمر خطاب گفتند
... که ... گفت ... که ... گناه ... قوله ...
... خلاف کردند عبدالله عباس گفت در روایت عوفی و کلبی مراد آنست لمن اتقی قبل الصید ...
و صید کشتند که در ایام تشریق صید نشاید کردن قتاده گفت مراد آنست که از آنکه ... که خدای تعالی ... کرده است

۲۷۵

ابو العالیه گفت معنی آنست که حج او کفارت گناه شود فیما بقی من عمره اگر اتقا و اجتناب کند و عبد الله مسعود گفت لمن اتقی الله فی حجه از
آنکه در حج از خدای بترسد در مصحف عبد الله چنین نوشته است که لمن اتقی الله و عبد الله عباس گفت لمن اتقی عبادة الاصنام و بعضی
گفته اند از کفر و شرک بپرهیزد ... گفت ... خواسته اند ... که آنان بودند که تقوی ایشان را ... و لیکن بود و اتقوا الله و اعلموا انکم الیه تحشرون و بترسید از جمیع
من الاقوال و الافعال در جمیع احوال در گفتار و کردار در همه حال که باشی بهر وجه که باشی و اعلموا انکم الیه تحشرون و بدانید که حشر شما و جمع شما
در روز قیامت با خدا است جل جلاله خواهد بود دلیل وارد است ... وعید ... هر کسی را بر وفق عمل وی جزا دهد از ثواب و عقاب

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهِدُ اللَّهَ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ ٢٠٤

از مردمان کس هست که عجب آید ترا گفتار او در زندگانی دنیا و گواه گیرد خدای را بر آنچه در دل اوست و او سخت‌ترین خصمانست

وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ

و چون بازگردد سعی کند در زمین تا تباهی کند در آن و هلاک کند کشت و نسل را و خدای دوست ندارد تباهکاری را

وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ وَمِنَ

و چون گویند او را بترس از خدای بگیرد او را عزت بگناه بس باشد او را دوزخ و بد جایگاهست آن و از

النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ

مردمان کس هست که بفروشد نفس خود را برای طلب خوشنودی خدای و خدای مهربانست به بندگان

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ

ای آنان که گرویده اید در آیید در صلح همه و پیروی مکنید اثرهای دیو را

إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمُ الْبَيِّنَاتُ

بدرستی که او مر شما را دشمن آشکاراست پس اگر بلغزید از پس آنکه آمد بشما حجتها

فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ

بدانید که خدای غالب حکم کننده است انتظار نمی برند الا آنکه بیاید بایشان خدای در سایه ها

مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ قوله تعالی و من الناس

از ابر و فرشتگان و گذارده شود کار و بسوی خدای باز گردانند کارها

من یعجبک الایه کلبی و سدی
و مقاتل و عطا گفتند آیه در اخنس بن شریق فرود آمد و او حلیف بنی زهره بود و نام وی ابی بود و برای آنش اخنس خواندند که
روز بدر با سیصد مرد از قتال رسول صلی الله علیه و سلم باز ایستاد و ایشان بجنگ فرود آمده بودند قوم را گفت یا بنی زهره محمد خواهرزاده
شماست اگر پیغامبری صادق است اولی تر کسی که تصدیق و متابعت کند شمائید و اگر دروغ زنست برای قرابت دست از وی باز
دارید و بگردید و با انکار وی ... گفت ... تا ما با او بیایم چون ما را نصرت کند ... ما ... باز آمده است ... بترسید تا شما
نگاه ... اخنس خوانند ... اخنس ... اخنس خواندند او بر رسول ... شیرین سخن و نیکو دیدار
و هر وقت بنزدیک پیغامبر آمدی و او نشستی سخن نیکو گفتی و اظهار ایمان کردی و سوگند خوردی که ترا دوست دارم و منافق بود و در دل
نفاق و باطن وی خبث بود رسول علیه السلام مجلس او را دوست داشت و نزدیک بکردی و او را اقبال کردی و سوگند گفتی ... او را الا ... باطن او
مخالفت ظاهر زبان او بود ... خصومتی افتاد شبیخون برد ایشان را و چهارپایان ایشان بکشت و کشتهای ایشان بسوخت سدی
گفت بنزدیک جماعتی از مسلمانان بگذشت در چهارپایان ایشان را بکشت و زرع بسوخت مقاتل گفت او را ... مالی بود در طایف
برفت که آن مال را بستاند خرمنی کشتند ... بسوخت ... بکرد و خدای تعالی درباره او این آیه فرستاد و عبد الله عباس و ضحاک

کفته اند آیه در سریه رجیع آمد و آن آن بود که کفار قریش گفتند ما اسلام آوردیم جماعتی معلمان از صحابه را بما فرست تا معالم دین خود ایشان
با موزیم و این مکری بود که کردند رسول صلی الله علیه و آله خبیب بن عدی الانصاری و مرثد بن ابی مرثد الغنوی و خالد بن بکیر و
عبد الله بن طارق و زید بن الدثنه را آنجا فرستاد و عاصم بن ثابت را بر ایشان امیر کرد ایشان برفتند تا بجائی رسیدند
که آن را بطن الرجیع گویند میان مکه و مدینه و ایشان خرما بعجوه داشتند از آن خرما بخوردند و استخوان آن بینداختند ... زنی را
بگذشت و آن استخوان بدید بدانست که آن استخوان عجوه است و آن جز خرما مدینه نباشد بیامد و قوم خود را گفت در این راه اهل مکه
گذشته اند جدا گفت استخوان عجوه دیدم و آن جز مدینه نباشد هفتاد مرد برخاستند و سلاح بر گرفتند و بیامدند ... از قفای ایشان
برفتند تا ایشان را در یافتند و با ایشان قتال کردند مرثد را و خالد را و عبد الله طارق را بکشتند و عاصم بن ثابت جعبه تیر خود
فرو ریخت هفت تیر بود در آنجا از میان بینداخت و هر تیری مردی را از بزرگان مشرکان بیفکند آنگاه گفت اللهم انی حمیت دینک صدر
النهار فاحم لحمی آخر النهار بار خدایا من اول النهار دین ترا حمایت کردم در آخر روز گوشت مرا حمایت کن از مشرکان نگاه دار مشرکان
گرد او در آمدند و او را بکشتند و خواستند تا سر او ببرند و بهدیه بسلافه بنت سعد بن شهید برند که عاصم پسر او را روز احد کشته بود
و او نذر کرده بود که اگر عاصم را بکشد او بکاسه سر او خمر باز خورد خدای تعالی جمعی از زنبور بفرستاد تا او را حمایت کردند کس
او بکرد ... او بر ... کس کرد و نگشت ... او را حمی الدبر خواندند چون زنبور رها نکرد که ایشان کرد او گردند گفتند رها کنید تا شب در آید که
زنبور شب برود چون شب در آمد ابری سیاه بر آمد و بارانی عظیم ببارید و سیلی در آمد و جثه عاصم برگرفت و ببرد و خدای تعالی
فرشتگان را بفرستاد تا بجای ... ببردند ... و عاصم سوگند خورده بود در حیوة خود که دست با هیچ
مشرک نکند و نگذارد که هیچ مشرک دست با وی کند ... خدای تعالی دعا او را اجابت کرد و تمکین نکرد مشرکان را تا بگوشت عاصم
عمر خطاب چون این حدیث بشنید تعجب نمود ... اجابت دعاء عاصم و مشرکان خبیب بن عدی را و زید بن الدثنه را باسیری
بگرفتند و بمکه بردند اما خبیب بن عدی را ابو الحارث بن عامر بن نوفل بن عبد مناف بخرید تا او را بپدر باز کشد که پدر او را
او کشته بود در احد و او را بخانه بردند بند بر نهادند و باز داشتند و ایشان برفتند و او را دختران حارث اسیر نهادند تا کشتن را کین
کنند که وقت کار او را بحجه فرستند کشتن ایشان او را استره دادند و این زن را کودکی خرد بود ... خبیب رفت او را برگرفت
و بر کنار خود نشاند و استره در دست داشت آن زن فریاد برآورد ... برداشت خبیب گفت چه ... بیم داری ... که من
این کودک را بکشم از این معنی اندیشه مدار که غدر از دین ما و نشان ما نیست و کودک را با ایشان داد ایشان گفتند ما
خبیب را دیدیم خوشه انگور بدست گرفته و می خورد و آن انگور بود ما ... ایشان کان ... خدای تعالی او را روزی داد
ایشان را برگرفتند و او را بیرون بردند تا او را بکشند چون او را بجا بردند که خواستند کشتن در حق ... گفت ... نماز ... دو رکعت
او گفت چند ... ها کنید که نماز ... دو رکعت نماز کرد و گفت اگر آن نیستی که شما گوئید خبیب ... را باز ... تعلیل بکند بیشتر
نکردمی ... گفتی ... و لست ابالی حین اقتل مسلما علی ای شق کان فی الله مصرعی و ذلک فی ذات الاله و ان یشا یبارک علی اوصال
شلو ممزع آنگه گفت اللهم احصهم عددا و اقتلهم بددا و لا تبق منهم احدا آنگه او را ... گفت بار خدایا تو دانی که کس نیست اینجا که سلام من برسول
سلام من برسول رسانید آنگه مردی از مشرکان نام او سلامان و کنیه او ابو میسره نیزه بر او زد تا بر سینه او و بنهاد و گفت اتق الله خدای را بترس
چون نام خدای بشنید در طغیان ... برد و نیزه بر سینه خبیب زد و بکشت و بعضی از ... فذلک قوله و اذا قیل له اتق الله اخذته
العزة بالاثم یعنی سلامان و اما زید بن الدثنه صفوان بن امیه او را بخرید تا بعوض پدر او را بکشد که پدر را او کشته بود امیه بن خلف
الجمحی را تا او را بدست یکی از موالی خود داد که این را بتنعیم ببر و بکش و جماعتی از قریش حاضر بودند و ابو سفیان در میان ایشان
گفتند بخدای بر تو تا چیزی بپرسم راست بگو گفت حقست آن گفت تو خواستی که محمد بجای تو در دست ما اسیر بودی و او بجای تو

بگشتند و غنیمت ها برده بودند حالی گفت خدای تعالی که من هرگز نخواهم که محمد را نعمتی رسد بمقدار آنکه در دست او شود در ایام سلامت
بود جز که خویش را بخدای دادن که من از عمر کان ابو سفیان گفت والله که من ندیدم کسی را که اصحابش دوست تر دارند او را از اصحاب محمد محمد را
آنگاه این غلام او را بیرون ببکشتند و نام این غلام نسطاس بود چون خبر برسول رسید صحابه را گفت کیست آنکه برود و خبیب را از آن
درخت بگیرد زبیر گفت یا رسول الله مقداد اسود را با من بفرست تا برویم باشد که بیاریم رسول علیه السلام ایشان را بفرستاد و بروز پنهان
میشدند و بشب میرفتند چون بتنعیم آمدند درخت خبیب بدیدند چهل مرد مشرک پیرامن او خفته بودند مست بودند او را از درخت
فرو گرفتند و چهل روز برو گذشته بود و او هیچ متغیر نشده بود و دست او بر جراحت نهاده بود و خون از جراحتش میرفت
رنگ رنگ خون بود و بوی بوی مشک می بود زبیر او را بر اسب خود گرفت و اسب براندند مشرکان بیدار شدند خبیب را
بر درخت ندیدند آواز در قریش دادند هفتاد سوار برنشستند و از قفای ایشان بیامدند چون در ایشان رسیدند
زبیر خبیب را از اسب بیفکند چون بر زمین افتاد زمین فرو برد او را بلیع الارض خوانند آنگه زبیر آواز داد گفت بر الحجه نماند
من زبیر بن العوام مادرم صفیه بنت عبد المطلب و این که با من است مقداد بن الاسود است دو شیر بیشه ام اگر خواهید
تا تیغ کارزار کنیم و اگر خواهید فرو دایم و پیاده کارزار کنیم و اگر خواهید برویم گفتند بروید هر کجا خواهید و ایشان باز گشتند
و ایشان را در پیش رسول آمدند جبرئیل آمد و گفت یا رسول الله فرشتگان تعجب نمودند از شجاعت ایشان و جماعتی منافقان چون
ایشان میگفتند در حق خبیب و اصحابش و آن کار افتاد ایشان را گفتند دیدید که ایشان چه زیان کار بودند خود را هلاک کردند
چون رسول علیه السلام خبر یافت از گفت ایشان و ایشان خبر یافتند که رسول را از گفت ایشان خبر کرده اند آمدند و پیدا آن معنا
نیکو گفتند و سوگند آن بخدای خوردند که در دل ایشان نفاق نیست خدای تعالی این آیه فرستاد و من الناس من یعجبک قوله
فی الحیوة الدنیا من بعض است بالخلاف و من نکره است موصوفه زبرا گیرهست که تعجیل می آرد تو را کار که گفتن تو را
و در خود و حسن خود بغایت بود ازان معجب را بی گویند و اتفقوا که و العجب حق تعالی در این آیه صفت تزویق زبان
منافقان گفت که ایشان بزبان چگونه چابک و چاپلوسی کنند و کلام منمق مزخرف چگونه میگویند تا ترا بگفت زبان تعجب
می آید که تو را مؤمن چنین باشد که المؤمن غر کریم و الفاجر خب لئیم پس چون با یار کریم باشد صفت کرم ایشان الکریم
اذا خادعته انخدعا کریم را چون بفریبی فریفته شود یعنی کریم سهل جانب باشد زود بدست آید انخدا کریم باشد و دیر از دست
بشود انخدا حلیم باشد چون گوید با و بر وی او چون سوگند خورد بندد است بنداند و هم خلق را از حق حساب بکار نجود سلیم الجانب
باشد هرکس کان سلامت جانب بود و منافق هم تزویق و تزویر زبان باشد ظاهر را بیاراسته باشد و باطن خراب چنانکه منافق
با دنیا مانند ظاهر حاسد و باطن عز و رحمت و گفته است که ظاهر بی مذهب باشد و خالد و دلیل بر ایشان و معیب باشد در سیرت او گوی
کان بیک کسوهست حسن صورت بیبنی و از خبث سیرت خبر نداری. صلی العجبی و صام فراق منه القلوب و عن الصل الصیام
ابدا تراه ساجدا و راکعا لحیونک امانه و روایعا. این آیه اگرچه بر سببی خاص باشد یا در حق شخصی معین باشد چنین کسانی که بروی را
معنی مشارک باشند متناول باشد ایشان را و بر این آیه متناول است جمله منافقان را که در ظاهر چیزی گویند که در باطن دارند خلاف
باطن است و باطن باخست لاجرم ظاهر برسول سپرد باطن با خود حواله کرد الیک الظواهر والله یتولی السرایر یعنی ای از ذلکی
تا عجب آید تو را در دنیا سخن او نیفتد که منافق زود در آخرت سخن نیوفتد الکه بان دهانکه که سخن را تو گوید تا او بیند آید و سوگند
کند سوگند خدا را سپر کار خود ساخته بود و سوگند سلاح خود کرده اتخذوا ایمانهم جنة جز منفعت بان کند و دفع مضرت بان کند
کافی تیغش بود که همی سپر ش منافق آنکه دروغ زن تر باشد که سوگند خورد. واکذب ما یکون ابو المعلی اذا الیحقا بالطلاق
آنکه در سوگند بخدای دروغ زن بود مکنر چیزی زان زند بود من لا یبالی بالحلف و کیف یبالی بالطلاق کاهی بخدای سوگند خورد و کاهی

برسول و کاهی بکعبه و کاهی بقرآن و حلفا الغیبین غیر صادقه و مطرودة وانگاه بر این وفق خدای را بدروغ بگواه خواند خدای گواهست بر آنچه
من حالی برخلاف کند خدای داند و گواه است گواه تو نیست کوه برمقات والله شهید علی ما یعملون و الله یشهد ان المنافقین لکاذبون این گواه
مردی است قاد و عقابها اکر خصم او باشد. وحکم او یقینی الخصام و انت الخصم والحکم. مشکل بود کار آنکه حاکم گواه هم بود او و خصم بحق
خصم بود آنگه با این برهانکه ستیزه روی و لجاج پیشه گیرد الله او سوگند و لجاج بود این پیش گیرد و آن پیش گیرد در لجاج لجاج کند بحق
جدا کند و در حرام خصام کند و این هم برای این خطام کند که فی الحیوة الدنیا و اعجاب تعظیم الشی فی النفس باشد و عجب عظم الشی فی النفس
و از اینجا متکبر را معجب گویند که بر حق و معظم باشد و اصل عجب آن بود که ما نند او را نبود یا کم بود قال المفضل و ابن محیص و ابن حاذق
و یشهد الله بفتح یا و ها و برفع ها الله بالله گواه میخواهد و معنی بر علم بود او میگوید و خدای گواهی میدهد که دروغ میگوید یا شاید الله
یشهد ان المنافقین لکاذبون دروغ ذرسحقاً ورحیت و یستشهد الله و این قوی قرآة عامرات در معنی و خدای را بگواهی میخواهد با نحوی از
گواه منی یا نخ در دل منست کرچه مکت باور کن گواهی به خدا داد الکو امی می خواند بدروغ خدای گواه دارست که او دروغ میگوید الله
یشهد ان المنافقین لکاذبون و هو الد الخصام و او سخت خصوم است یقال لددت یا هدا و انت بلد لددا و لدادة چون در لجاج خصم را
خصم را غلبه کند کوئی لددته بالده لدا و رجل الد و امراة لدا و رجال و نساء لد قال الله تعالی و تنذر به قوما لدا و رسول علیه السلام گفت ان ابغض
الرجال الی الله الالد الخصام و شمن ترکس بر دیک خدای مردی بود سخت خصومت ستیزه کش باشد قال الراجز تلد اقران الرجال اللد. وقال الشاعر
ان تحت التراب حزما و عزما و خصیما الد ذا مغلاق. زجاج گفت اشتقاق او من لدیدی العنق ای جانبا ما از سو یعنی الو کردنت یعنی هرجا که
کیا و قرار شوی کردن بر بجد و خصام مخاصم باشد و این قیاس مطرد است فعال در معنی مفاعله این قول ابو عبیده است زجاج گفت خصام
جمع خصیم باشد کظویل و طوال و کریم و کرام این نیز قیاسی مطرد است و قیل جمع خصم و گفت خصم را بر خصوم و خصام جمع کنند کبحر و بحور
و بحار و بر این وجه اضافة الشی الی جنسه باشد کقولهم کریم الرجال یعنی شجاع الوزهاق و اضافه معنی من باشد من خاتم فضه و باب ساج
زجاج گفت حقیقة خصومت تعمق در بحث باشد و این را از آن گویند دیجاد و الخصوم گویند سدی گفت الد الخصام باشد یعنی کژ خصومت
یعنی خصم را به بس خصومت و نبرد مجاهد گفت الدالاآن بود که مستقیم نبود در خصومت و این در معنی قول سدی است حسن بصری
گفت الد دروغ زن باشد قتاده گفت شدید القسوة سخت سنگ دل باشد در معصیت در باطل بجادل باشد عالم زبان جاهل گو
حکم گوید و خطیه کند بزبان خاطب بود و بعمل خاطی بزبان خطیب و بعمل حنظلی زرعیب قوله واذا تولی ای و اعرض چون برگردد
و پشت برکند این قول عکرمه است و قیل اما آن که گفتند که این آیه در حق اخنس بن شریق آمد که بر پیش رسول سخن نیکو گفت و پس بحق کرد
شأن منافق این بود که دو روی و دو زبان باشد دو روی دارد یکی با تو یکی با خصم تو دو زبان دارد یکی با تو یکی با دشمن تو تجدون
من شر الناس ذا الوجهین یا تی هولاء بوجه و هولاء بوجه رسول علیه السلام در جهان از دو برتر باشد باقی بر همه باشد و یا سخت
برهیه لا خیر فی مجتبخوان یاتی من القذر بالوان فلعنه الله علی صاحب له لسانان و وجهان کاغذ اندر وی او قلم دارد
دو زبان و دو روی اکر که چنین بود نه قلم کاغذ بر باید بو شتن قلم متعظ شود بو شتن کاغذ مبلا و مکدا از صبر بر اقلام نا اندیشد املا
حسام باشد و یا تحریر کاغذ نکرد تا تقطیر بر نکند از دو بحر یکی از قطر بر یکی از قطر سبحرای و آن بود که یا و معادها از تحال او کند
در دنیا و آخرة در دنیا قلم و از نیغش بیاه کند و در آخرت بحکم کاغذ دو رش سیاه کند شعر. من کان کالطرش ذا وجهین من سفه
ولسانین فیما قال یحتکم. فسود وجهه کالطرش محتسبا و اضرب علاوته بالسیف کالقلم. ترجمه هر کرا چون کاغذ و قلم باشد
دو زبان و دو روی کاغذ و ش بحکم کاغذ سیاه کن روی ش جو قلم کرد نش تیغ بزن لیس قوله فینسکد اذا قطاد برولوس بجرود
برگرداند زبان بگرداند جو پشت برکند روی برتابد این قول عکرمه است حسن بصری گفت از آنکه گفته باشد بان بدی سخن بکی باشد
کلامش مختلف شود و قولش در ری و دو زبان در دو در بعد نباشد و از دو زبان دو قول پدید بود و آنکه چنین بود بیان قوله تولی

بیان قوله و یجزا و یجزه

ويحبونه ويعجبون تا سعيد شود ضحاك گفت واذا تولى معناه آنست كه چون از كلام رسول عليه السلام برود سعى في الارض بمعنى الملك ميشود طلب
جوست بيابد بعضى گفتند ولايت يابد كه گفتند او را وليت يابد براى آنكه بود چنانكه گفت والظلم في خلق النفوس فان تجد ذا عفة فلعلة لا يظلم
تا ولايت باشد بظلم كردن نيرو دارد و چون والى شود دست بظلم بگشايد دراز كند سعى في الارض اى اسرع بالفساد سعى چنين كند سعاية زانكه
واصل سعى اسراع في المشى باشد يقال فلان سعى بين القوم بالنميمة اين در شر باشد و سعى في كذا من الخير اذا بلغ فيه قال الاعشى وسعى لكندة
سعى غير مواكل قيس فضر عدوها وبنى لها سعى في الارض اى سار فيها ليفسد فيها براى آنكه اين لام با اظهار ان نصب كند وان مع الفعل در تقدير
مصدر باشد در زمين برود تا تباهى كند ابن جريج گفت بقطع الرحم وسفك الدماء تا رحم و خويشى برد و خونها بناحق بريزد و فساد
تا اولات جامع جمله معاصى باشد ويهلك الحرث والنسل حسن بصرى وابن ابى اسحق و ابو جعفر خوانده اند ويهلك برفع براى آنكه او عطف
بنا شد استيناف باشد على تقدير وهو يهلك الحرث والنسل در هر چه گفت بود از حرث خواسته اند و نسل بچه چهار پايان و اخذ
من نسل اذا سقط مجاهد گفت چون والى ظلم كند خداى تعالى باران باز گيرد تا حرث و نسل هلاك شود سعيد بن المسيب گفت
قطع الدرهم من الفساد في الارض ودرم و درست بريدن از جمله فسادات در زمين و بعضى اهل علم گفتند تولى
اهلاك و ابطال آن كردن بعضى گفتند قول مجاهد آنست كه در زمين ظلم آشكارا كردند تا خلق
تباه و فساد هلاك كرد والله لا يحب الفساد كه خداى تعالى فساد دوست ندارد و در اين دلالت است بر بطلان مذهب مجبره كه گويند تا
على بعض الوجوه ... كه خداى تعالى فساد دوست دارد چه اگر دوست داشتى فساد را كه خلق كند و ... جامع جمله
معاصى و اعلام استغراق جنس است قتاده روايت كرد از عطا كه گفت ... رسول عليه السلام
كه ... قتاده گفت ما شنيديم كه عيسى عليه السلام ... ان الله لا يحب الفساد ... رسول الله
كه رسول خداى ... چنين كه ... از اين ... شرع ... خلق ...
خداى فساد دوست ندارد ... و تعطيل ...
جفاى كنند از خلق و ... واذا قيل له اتق الله ... تعالى ...
اين كافر ... در زمين فساد ... اخذته العزة بالاثم
اى حمله عليها ... خداى تعالى ...
اى لاثم الذى فى قلبه ... فحسبه جهنم ... جزاء و ...
... ولبئس المهاد اى القرار ... و آن جايگاه ... بد ... باشد و ...
... ايشان ... عبد الله بن مسعود گفت ... اتق الله ...
... امير المؤمنين على عليه السلام ... اقتتل الرجلان ...
عباس ... در عهد عمر خطاب ... گفت اقتتل الرجلان
چنانكه ... گفت ... خصومت و قتال ... گفت
... معروف ... نهى منكر ... متعدى ...
... واذا قيل له اتق الله اخذته العزة بالاثم ...
... قوله ومن
الناس من يشرى نفسه ابتغاء مرضات الله ... الشراء والبيع ... خداى ...
... مفسران ... آيه ... گفت ...

... گفتند ... صهيب رومى آمد ... و هجرت كرد ... بمدينه ... قريش ...
... اين آيه در ... تير من ...
... اسلام ... كه بر ... قتلوا
... خداى تعالى ... سعيد بن المسيب و اين قول ... خداى تعالى
... باشد ... نفس ... خداى
... بعضى ... عبد الله عباس ... ابو امامه
روايت كند كه رسول عليه السلام گفت افضل الجهاد كلمة حق عند امام جائر گفت فاضلترين جهادى كلمه حق بود ...
... روايت كند كه رسول عليه السلام گفت سيد الشهداء ... حمزة بن عبد المطلب ...
كند ... عبد الله عباس گفت در تفسير اهل البيت آمده است كه اين آيه در شان امير المؤمنين على عليه السلام
شب غار چون رسول عليه السلام از مكه بمدينه خواست رفت و آن شب مشركان قصد آن كردند كه بر پيغامبر ... جبرئيل
و رسول را عليه السلام از مكر ايشان خبر داد و رسول عليه السلام گفت ... على را بجاى خود ...
... بر جاى خود ... على را ...
خون ... رسول عليه السلام كس فرستاد و على را ... گفت مشركان ... من ...
... تا اگر مشركان ... على ...
... امير المؤمنين على عليه السلام ... رسول عليه السلام گفت يا على
... يا رسول الله ...
... جان ...
... ايشان ... خداى تعالى ... ايشان ... رسول عليه السلام
... خاك ... وجعلنا من بين ايديهم سدا ومن خلفهم سدا فاغشيناهم فهم لا يبصرون ...
... ايشان از آن خواب ... خاك ...
... دست ... بر ...
... ايشان ...
... خاك ...
... امير المؤمنين على بجاى رسول خفته بود و ...
... تا ...
... ايشان ...
... ايشان ... على ... محمد ...
... على ... محمد ...
... ايشان ...
... ايشان ... خاك ... ايشان ...
... خاك ... صادق عليه السلام گفت حق تعالى در اين شب ...

على با فرشتگان مباهات کرد جبرئیل و میکائیل را گفت من در آسمان میان شما برادری داده ام از شما کیست که اختیار کند که جان فدای برادر کند
ایشان هر یک توقف میکردند حق تعالی گفت علی از شما بجا تر است که جان بفدای برادر کرده است و بر بستر او خفته تا بجای او این ذکر
بعزم من که بروید بر او و مر او را باشید و دشمن را از او دفع کنید پس آمدند و بر بالین او بنشستند و می گفتند بخ بخ لک یا ابن ابی طالب
هنیئا لک یا ابن ابی طالب سبقت الملائکة المقربین و امیر المؤمنین بر بستر رسول خفته این بیتها انشا کرد و می گفت وقیت بنفسی خیر من
وطئ الحصا و اکرم خلق طاف بالبیت و بالحجر و بت اقاسی منهم ما یسوءنی و قد صبرت نفسی علی القتل و الاسر • و اجملها خافنان بکرد
به نجاة ذو الطول العظیم من المکروهات رسول الله فی الغار امنا فما زال فی حفظ الاله و فی ستر • و در امالی عم الشیخ المفید السعید
ابو محمد عبد الرحمن بن احمد بن الحسین النیسابوری قدس الله روحه دیدم بخط او رحمه الله حدثنا السید ابو محمد زید بن علی الحسنی من لفظه
قال حدثنا الحسین بن علی بن جعفر یقول سمعت الحسین النیسابوری یقول سمعت ابی یقول العنبری مذکر البصرة گفت انصرفوا [illegible]
[illegible] شنیدم که آن شب امیر المؤمنین علی علیه السلام بجای رسول علیه السلام بخفت شب غار این بیتها بگفت • اقیک بنفسی ایها
المرسل الذی هدانا به الرحمن من عمه الجهل • و تفدیک حوبائی و ما قدر مهجتی لمن انتمی منه الی الفرع و الاصل • و من ضمنی اذ کنت طفلا
ویافعا و انعشنی بالبر و العل و النهل • و من جده جدی و من عمه ابی و من اهله امی و من بنته اهلی • ان الحیا فی ما جئت [illegible]
ما و نبیا خاتم الرسل • و هم این ابیات باسنادی ذکر کرد سلیمان بن جعفر الهاشمی از صادق علیه السلام از پدرش که امیر المؤمنین
که در روز مواخاة این بیتها گفت بگفتم چون رسول علیه السلام مرا گفت انت اخی فی الدنیا و الآخرة و پیش از بیت آخر این بیت زیاده
و من جده جدی و من کان حاملا [illegible] و اخانی و بین من فضلی • و ممتنع نبود که تنها آن شب انشا کرده باشد و این روز انشا کرده
و این بیت الحاق کرده والله اعلم رسول علیه السلام از میان همه صحابه او را بجای خود بان اختیار کرد تا بداند که مقام او و اشارت [illegible]
غار اقام مقامه و بر بستر خود خوابانید ... آن شب بر بستر خود و این روز بر منبر خود بعلی منبر او دو نشست بستر او
و آن شب که گفتند که کسی بجای ایشان نداند این روز گفت هر کو که من مولاه فعلی مولاه تا بدانی که هم بستر و هم منبر صاحب نبوت
منبر او بود و محراب او بود بالحاکم دیگران از محراب و منبر لاف زنند محراب و منبر او نعم گفتند • و تزینوا الطیبا الطیب طیبا ان تحسبه
این مثله ابنا • و اذا الذات حسن و جهه کان للذات حسن و جعل زینا • احسن فالطیبات للطیب و الملائکة ان اتت [illegible]
الغاسل الخالق دیگران بطیب مطیب شوند طیب مطیب شوی و تو (?) دیگران با بغض گفت او بجید و سید معتمل [illegible]
او یال کتبه است عجب مدار که اصل هر یکی آیت و اصل او از انت خلق من الملائکة البشر اهم الود که با و یال [illegible] مطیب مطهر
الله طهر که بفضل نبیه و بابن شیعتهم بطیب الولد اگر عبادة کرد الله و اگر جهاد کرد فی الله که ان بداند [illegible]
مرضات الله والله رؤف بالعباد و فعل من الرأفة و معنا الرحمة تقدم تفسیره یا ایها الذین امنوا ادخلوا فی السلم کافة ... خلاف کردند ...
ابن کثیر و نافع و کسائی سلم خواندند بفتح السین باقی بکسر سین و هما لغتان و این دو لغت صحیح اند اهل لغت در معنیش خلاف کردند
اخفش گفت سلم بکسر السین صلح باشد و بفتح سین استسلام و انقیاد و ابن جریر گفت بفتح سین صلح باشد و بکسر سین اسلام باشد و
سلم بجر و جماعه ای که صلح و با اسلام بمعنی اسلام یعنی که از کتابیه در شأن مؤمنان اهل کتاب است چون عبد الله بن سلام و اصحابش و اسد و اسید
پسران کعب و یامین بن یامین و ثعلبة بن سلام و آن آن بود که ایشان تعظیم شنبه نگه میداشتند و گوشت اشتر نمی خوردند و گفتند یا رسول
الله توریة کتاب خدا است رها کن تا ما نماز شب بخوانیم خدای تعالی این آیت فرستاد گفت یکبارگی تا در اسلام آیند و جهودی را رها کنند
که این تفسیر قول قتادة و ضحاک و سدی است و ابن زید و مجاهد بانکه معنی اسلام آمده است قول کندی است • دعوت عشیرتی للسلم لما
رایتهم تولوا مدبرینا • ای دعوتهم الی الاسلام و این آنگاه گفت که جماعتی مرتد شدند با اشعث بن قیس از پس وفاة رسول علیه السلام طاوس
فی السلم ای فی الدین و مجاهد گفت فی احکام اهل الاسلام ربیع گفت فی الطاعة سفیان گفت فی انواع البر و این قولها همه متقارب است و بهم

کل از استسلام و انقیادات و بباطن صلح را سلم گویند و قال الشاعر • و قد قلتما ان ندرک السلم واسعا بمال و معروف من الامر نسلم • حذیفة
بن الیمان گفت در روایة اسلام هشت سهم است یکی نماز است و یکی زکوة است و یکی روزه است و یکی حج است و یکی عمره است و یکی جهاد است
و یکی امر بمعروف و یکی نهی از منکرات و نومید شد آنکه او را سهم و نصیب نیست و انس روایت کند که رسول صلی الله علیه و آله گفت مثل الاسلام
کمثل الشجرة النابتة الایمان اصلها و الصلوة الخمس جذوعها و صیام شهر رمضان لحاؤها و الحج و العمرة جناها و الوضوء و غسل الجنابة شربها
و بر الوالدین و صلة الرحم غصونها و الکف عما حرم الله ورقها و الاعمال الصالحة ثمرها و ذکر الله عز و جل عروقها فکما لا یحسن الشجرة و لا تصلح الا بالورقة
الا خضر کذلک لا یصلح الاسلام الا بالکف عن محارم الله و بالاعمال الصالحة گفت مثل اسلام چون مثل درختی است و سر ایمان بجای اصل
آن درخت و نماز پنج گانه در شاخه آن درخت و روزه ماه رمضان پوست آن درخت و حج و عمره بار آن درخت و وضو و غسل جنابت آب
خوردن درخت و نیکویی با مادر و پدر و صله رحم شاخهای آن درخت و ذکر خدای بیخ آن درخت چنانکه درخت نیکو نبود الا برگ سبز
هم چنین اسلام نیکو و صالح نبود الا با اجتناب از محارم و اعمال صالحة کافة ای جمیعا جمله یک بار و اصل او از کف باشد و آن منع باشد
و از اینجا نیزه را کف گویند برای آنکه منع کند او را که دیده های او منتشر شود و کفة المیزان برای آنکه حاوی باشد آن چیزی
که در او باشد و میان دست را کف گویند برای آنکه از وی منع کند و موضع البصر المکفوف گویند و جمله جماعت را برای آنکه کافة گویند که
بعضی منع کنند بعضی را از دو حاشان و نصب او بر حال باشد ای مجتمعین مانعین مانعا بعضهم بعضا و لا تتبعوا خطوات الشیطان
جمع خطوة باشد و خطوه گام بود و فرجه ما بین القدمین بضم خا و بفتح یک بار گام نهادن باشد انه لکم عدو مبین که او شما را
دشمن آشکار است و تفسیر این بر فتن است شعبی روایت کند از جابر عبد الله انصاری که یک روز عمر خطاب رسول را صلی الله علیه و آله
گفت یا رسول الله ما از جهودان حدیثهای نیکو میشنویم دستوری باشی که بنویسیم رسول علیه السلام گفت امتهوکون انتم کما تهوک الیهود
و النصاری لقد جئتکم بها بیضاء نقیة و لو کان موسی حیا ما وسعه الا اتباعی گفت شما متحیر و سرگردانید چنانکه جهودان و ترسایان مر شما
دینی آورده ام سپید پاکیزه و اگر موسی زنده بودی او را روا نبودی مگر متابعت من فان زللتم من الزلة اگر شما را خطایی کرده شود من از آن
القدم اصل از آنست که پای را بجای ثبات نباشد مقاتل حیان گفت اخطاتم سدی گفت اضللتم بیان گفت سلتم عبد الله عباس گفت
مراد شرکت قتاده گفت خدای تعالی این را تعریض کرده است کا از قوی این ذلل ها حاصل خواهد آمد فکن بگفت تا حجت بگیرد باشد
بر ایشان ابو السمال العدوی زللتم خواند فان زللتم بکسر لام و این دو لغت است من بعد ما جاءتکم البینات پس از آنکه دلائل و حجج بیامد
از آن دلائل عقل و شرع فاعلموا ان الله عزیز حکیم عزیز معنی گفته در انتقام و گفته کسی عزیز است که کسی را بر وی امان و دست نباشد بمکم
عزیز منیع و قوی است حکیم است محکم کار در دو راست کاری است این کند عجب معطل کند هل ینظرون معنی آنست که هل ینتظرون و نظر
بمعنی انتظار در کلام عرب شایع و بسیار است یقال نظرته ای انتظرته قال الشاعر • فبینا نحن ننظره اتانا معلق شکوة و زناد راع یعنی
چه کرد نیست اینان که در اسلام نمی آیند که پنداری منتظرند که خدای با ایشان آید فی ظلل من الغمام جمع ظله باشد در سایه باقی ابن جعفر
و قتاده خواند فی ظلال جمع ظل و ابن ابراهیم ابوالزبیر خوانند که آسمان را پوشید و الملائکة جمله قراء برفع خوانند عطفا علی اسم الله و ابو جعفر
بجر خواند عطفا علی الغمام و معنی آن بود که مع الملائکة با فرشتگان و در قراءة ابن عبد الله بن مسعود چنین است هل ینظرون الا ان یأتیهم
الله و الملائکة فی ظلل من الغمام بدانکه علما در تاویل و معنی ایشان بسیار سخن گفته اند معنی اخبار بدو آوردیم است و ایشان حمل کردن بر انتقال و اینرا
تشبیه داده بر وجهی که مقتضی تشبیه و تجسیم بود و آن قول است که قطع کنیم بر بطلان برای منع ادله عقل از آن و قوی گفته اند این را
واجب است که این آیت را تلقی کنیم ایشان بگویم چنانکه در قرآن هست و بی تفسیر و کیفیة رها کنیم نکویم و این
جماعتی اند از مفسران و فقها و سلف چون کلبی و مالک و اوزاعی و احمد و اسحق و ابو داود و اخباری که ایشان کردند در این باب یا و در هم صبانه
کتاب را از آنکه در و تشبیه و تجسیم باشد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا اما ان ذکرنا ولا یا یاتیه و کلام بر و مشغول باشد نه چند قول که گفته اند

فی بمعنی باست که عرب حروف صفات بعض بجای بعضی بنهد و معنی انست ان یاتیهم الله فی ظلل ای بظلل خدای ابری بیارد در او فرشتگان باشند و این وجهی باشد در تاویل این آیة علی حذف المضاف واقامة المضاف الیه مقامه باشد چنانکه گفت واسئل القریة یعنی اهل القریة و جاء ربک یعنی امر ربک معنی انست که یاتیهم امر الله او عذاب الله و وجهی دیگر گفته اند ان بمعنی قصد است کما قال تعالی فاتی الله بنیانهم من القواعد ای قصد الله و قوله فاتاهم الله من حیث لم یحتسبوا ای قصدهم الله و این وجوه است که در جائی که حاجت بود تاویل کردن مانع باشد باین تاویلات اما درین آیة حاجت نیست باین وجوه چه چون مروایة معلوم شد تاویل چون معلوم باشد

ایشان بر حقیقت خواست مر روایة تهدید و وعیدات کافران در کار ایشان هنوز ولایات وظهور بینات و یعنی ایمان نمی آرند

گفت این حکمت بایشان کرده شد تا باب تسهیل تکلیف آن اقدار و تمکین و عمرو و سانولة و ازاحة علة و نصب ادلة و بعثة انبیا و انزال

کتب و اظهار معجزات و نصب دلائل چنانست که حق تعالی گفت من این هم بکردیم ایمان نیاوردند مگر استظهار محالی میکنند از آمدن من ایشان

هم بکردیم بنزدیک ایشان در ظلها بر ما و فرشتگان واین بر سبیل استبعاد واستحالة گفت و قطع طمع رسول علیه السلام از ایمان ایشان

واین چنان باشد که یکی از ما بر غلام خود خشم گیرد تا او را وا بکند چون خواهد که او را استمالت کند و یا دست گیرد او را عذر کند

و دل خوش دهد و گوید پاس کار خود رو که از ین بیش جفا نکنم ترا و نیز بخفه دهد او را واضح عادة باشد که در مثل این جائها مهمانان

انکند بجای آن غلام صلح نکند و عذر نپذیرد و خواجه باید خود بیاید و بخشاینکو گوید و وعده نیکو دهد غلام با جا نگاه بیاید خواجه

گوید هیچ مکن کرد و استمالت تو کرده شد این مانده است که سلطان وقت را بشفاعت پیش تو آریم بیاورد تا تو دل خوش کنی و این

بر سبیل تهکم و سخریة گوید و جای این اطلاق کند که داند که هر عاقلان استحالة این بضرورة داند در مثل این موضع تاویل این تجوید

از لفظ ایشان نجوید که ایشان سلطان اینجا معنی امر است یا حکم است یا عذاب است یا قصد است چه این تعسف اینجا در نخورد در طلب

تاویل این حدیث از ین قرآن او جوید و ان معنی و نحو خطابات فکذلک تاویل الایة والله اعلم بالصواب قوله وقضی الامر کار

کذارده شود و عبارتست از قیام ساعة و مر یادم و عیدات و این هم در معرض استحالات بود که بقیام ساعت تکلیف

باطل شود و مکلف ملجا گردد بیان این جمله قوله والی الله ترجع الامور و مرجع و باز گشت کارها با خداست جل جلاله که اتفاق

که این کار و عیدات و این هم کایشان روز قیامت پس باین جمله معنی آیة و تاویل او روشن شد والله ولی التوفیق قوله تعالی

٢٠٧ سَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمْ آتَيْنَاهُمْ مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ

بپرس از فرزندان یعقوب تا چند دادیم ایشان را از نشان روشن و هر که بگرداند نعمت خدای از پس آنکه آمد باشد او را

فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا

پس بدرستی که خدای سخت عقوبت است بیاراسته باشد مر آنان را که کافر شدند زندگانی دنیا و افسوس میدارند از آنان که ایمان آوردند

وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ كَانَ

و آنان که پرهیزگار باشند بالای ایشان باشند روز قیامت و خدای روزی دهد آنرا که خواهد بی شمار بودند

النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ

مردمان ملت یکی بفرستاد خدای پیغامبران را بشارت دهنده و ترساننده و فرو فرستاد با ایشان کتاب

بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ

براستی تا حکم کند میان مردمان در آنچه ایشان اختلاف کردند در آن و خلاف نکردند در آن مگر آنان که بایشان داده بودند

بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ

از پس آنکه آمد بایشان حجتها ظلم میان ایشان راه نمود خدای آنان را که گرویدند بدانچه خلاف کردند در آن

الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا

براستی بفرمان او و خدای راه نماید آنرا که خواهد براه راست آیا پنداشتید که در روید در بهشت و هنوز

يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ وَزُلْزِلُوا حَتَّى

نیامد شما را مانند آنان که گذشتند پیش از شما رسید بایشان سختی و رنج و جنبانیده شدند تا

يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ يَسْأَلُونَكَ

گفت پیغامبر و آنان که ایمان آورده بودند با او کی باشد یاری خدای آگاه باشید که یاری خدای نزدیکست می پرسند از تو

مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ

چه نفقه کنند بگو آنچه نفقه کنید از نیکی پدر و مادرانرا و خویشان را و بی پدران را و درویشانرا

وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ

و ره گذریانرا و آنچه کنید از نیکی پس خدای بدان داناست نوشته شد بر شما کارزار

وَهُوَ كُرْهٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا

و آن ناخوش است شما را و باشد که ناخواهید شما چیزی و آن بهتر بود و باشد که خواهید دوستی

شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ قوله تعالی سل بنی اسرائیل بپرس ای محمد

چیزی و آن بتر بود شما را و خدای داند و شما نمیدانید فرزندان یعقوب و مراد جهودان عصر او

کم آتیناهم که چند دادیم کم را معنی تکثیر بود بازای رب که معنی او تقلیل بود و او بود و معنی آید بمعنی استفهام چنانکه کم رجلا رایت و کم یوما

صمت چند مرد را دیدی و چند روز روزه داشتی که چنین بود معنی تقدیر او آن بود که اعشرون رجلا رایت ام ثلثون ضبا و این تقدیر بود

خبر بود ما بعد او مجرور بود چنانکه کم رجل رایته و کم یوم صمته بس مرد که دیدم او را و بس روز که روزه داشتم علی تقدیر مائة رجل والقیم

و در این بمعنی استفهام است و باین معنی کرد و اسم شد نصب کرد معنی آنست که بپرس ایشانرا که چند دادیم ایشانرا یعنی پدران ایشانرا

از آیات که در اول سوره گفته انعصا و ید بیضا و فلق دریا و من و سلوی و جز آن و من تبعیضی است و آیه علامت و دلالة بود بعضی گفتند

که استفهام است و روا بود که خبر بود و معنی انکه سلهم عن عدد تلک الآیات بپرس ایشانرا تا بگویند که بسیار آیات دادیم ایشانرا و من یبدل نعمة

یعنی مفسران گفتند مراد بنعمة کتابست و تبدیل ایشان کتاب را تحریف بود فی قوله یحرفون الکلم من بعد مواضعه و بعضی دیگر نعمة

بر عموم گرفتند و تبدیل آن نعمة کفران بود یعنی بدل الشکر کفران کنند من بعد ما جاءته و این لفظ بکتاب لایق تر است و تانیث

نعمت کرده و فان الله بجواب شرط آمد و ضمیری که باید که عاید بود با جمله شرطیه مقدر است والتقدیر شدید العقاب له کما هو فی قوله ولمن صبر

وغفر ان ذلک لمن عزم الامور والتقدیر ان ذلک منه خدای تعالی سخت عقوبت بود قوله زین للذین کفروا الحیوة الدنیا بیاراسته شد

کافران عبدالله عباس گفت آیة در شان ابو جهل و هشام آمد و مشرکان عرب سخریة و افسوس کردند بدرویشان مسلمانان و تنعم

کردند بمال و معیشتی که ایشان را بود و گفتندی اگر محمد حق بودی سادات و اشراف ما او را متابعت کردندی نه آن مشتی مفلسان و مساکین

چون عبدالله مسعود و عمار و صهیب و سالم و خباب و در روایت کلبی است از ابو صالح از عبدالله عباس و مقاتل گفت آیة

در منافقان آمد عبدالله ابی سلول و اصحاب او که ایشان تنعم کردندی و از ضعفای اصحاب رسول سخریة کردندی و گفتندی که جاه

نبینی که محمد بایشان غلبه خواهد کردن ما را عطا گفت آیة در علما و روسای جهودان آمد از بنی قریظه و بنی النضیر و بنی قینقاع

سخریة کردندی از فقرای اصحاب رسول حق تعالی گفت من مالهای ایشان بعزیز شما کنم بر سبیل غنیمة و قتال علی سهل الوجوه

اسیرها و ذلک قوله فی آخر الآیة والله یرزق من یشاء بغیر حساب مجاهد و حمید در شاذ خواندند زین بفتح زا و یا علی تقدیر زین الله

برای آنکه بقرآة علم هم این معنی باشد و اینج با خدای اضافه کند بدین لفظ کند کقوله علمنا منطق الطیر واوتینا من کل شیء و زین للذین
حب الشهوات وامثال ذلک قوله زین للذین کفروا الحیوة الدنیا مرفوع است باسناد الفعل الیه و برای آن علامت تانیث در فعل نیاورد و نگفت زینت
که زیادت فعل و فاعل فصل کرد بچیزی کما قال الشاعر ان امرأ غره منکن واحدة بعدی وبعدک فی الدنیا لمغرور یعنی در چشم این کافران
دنیا و جمع او و حطام او مزین است و این کافران می خندند از آنان که در چشم ایشان بی آیند و بسخریت و استخفاف می کنند ابو القسم
عبدالله بن احمد الطائی روایت کرد از پدرش از رضا علیه السلام از پدرش تا به امیر المؤمنین علی علیه السلام از رسول صلی الله علیه وآله
که او گفت من استذل مؤمنا او مؤمنة او حقره لفقره وقلة ذات یده شهره الله یوم القیمة ثم یفضحه هر مؤمنی یا مؤمنه را خوار دارد و حقیر
دارد برای درویشی و اندک مالی خدای تعالی فردا قیامت او را مشهور و رسوا بکند و هر که او مؤمنی یا مؤمنه را بحقارت خدای ...
کرد و بشود خدای تعالی او را فردا قیامت بر تلی از آتش بدارد تا از عهده آنچه گفته باشد بیرون آید و مؤمن بنزدیک خدای تعالی
گرامی تر و معظم تر بود از فرشته مقرب و هیچ چیز نیست که خدای تعالی دوست تر دارد از مؤمن تایب و مؤمنان را در آسمان چنان شناسند
که مرد اهل و ولد خود را ابرهیم بن ادهم روایت کند از عباد بن کثیر بن قیس گفت روزی مردی درآمد با جامهای پاکیزه و بنشست و
بنشست بنزد رسول چیزی می پرسید مردی دیگر بیامد با جامه خلق در پهلوی او بنشست آن مرد جامه خود درکشید از او
رسول علیه السلام آن بدید گفت احسبت انقذرا من اخیک المسلم برای تقذر کردن از برادر مسلمانت یعنی ترا او قذر می آید می ترسی
که از تو انکری تو چیزی با او شود یا از درویشی او چیزی با تو آید مرد گفت یا رسول الله توبه کردم و عهد می کنم از کرده خود با خدا و
پیغامبر این نفس بد و شیطان مکار مرا بر این حمل کرد اکنون گواه باش که نیمه مال من او راست مرد گفت ای رسول الله گواه باش که من
قبول نکردم گفت چرا گفت ترسم که در من چنان تباه کند که در او و یکی از جمله صحابه گفت هیچ مسلمانی را حقیر مدار که چون ایشان بنزدیک
خدای تعالی بزرگ است و یحیی بن معاذ گفت بدترین باشد آنان که گرامی در میان ایشان فقر اکنون حسد نماید شکر درویش بود حقیر
دانید والذین اتقوا فوقهم یوم القیمة آنان که متقیان باشند بر بعضی کافران فردا قیامت در درجه و منزلت زبر ایشان باشند در خبر است
از ابوذر الغفاری که گفت یک روز رسول الله صلی الله علیه وآله گفت یا اباذر در مسجد نگاه کن تا کیست که در چشم تو رفیع تر و اکنون گفت نگاه کردم
مردی دیدم جسیم دیدم حلهای نیکو پوشیده گفتم هذا یا رسول الله این مرد در چشم من بلند می آید گفت اکنون دیگر نگاه کن تا این جمع کیست
که حقیر تر آید مرا من نگاه کردم مردی ضعیف ضعیف حال دیدم خلقانی پوشیده گفتم هذا یا رسول الله این حقیر تر می آید مرا رسول علیه السلام
گفت والذی نفسی بیده لهذا عند الله یوم القیمة افضل من قراب الارض من هذا بان خدای که جان من در امر اوست که این مرد حقیر که در
چشم تو می آید بنزدیک خدای تعالی بهتر و فاضل تر است از جهان زمین مرد با آنکه گره والله یرزق من یشاء بغیر حساب و خدای روزی دهد
آن را که خواهد یعنی بی اندازه و بی شماری که نیست آن سبب برای آنکه هر چه حساب در وی شود آن اندک بود یعنی بسیار دهد
که شمار او محیط نشود و این قول عبدالله عباس است و این قول بی حساب از تضییق و تقتیر باشد و عرب عطاء الملک را عطی
خوانند چنانکه قیس بن الخطیم گفت انی سریت وکنت غیر سروب وتقرب الاحلام غیر قریب ما تمنعی یقظی فقد تؤتیه فی النوم
غیر ممنوع مغصوب و وجهی دیگر در معنی آیه آنست که بغیر حساب او بغیر احتساب و ظن و تقدیر المرزوق یعنی تا اندیشیده از
جای که گمان نبرد چنانکه گفت ومن یتق الله یجعل له مخرجا ویرزقه من حیث لا یحتسب واین و صفات روز نیا یغار طیب
و برکت چه روزی که نابیوسا باشد مهنا تر و این چنان باشد که قائل گوید لم ربک هذا فی حسابی ای فی ظنی و تقدیری
وفیما احسب واحتسب فی نفسی و عبدالله عباس گوید در معنی آیه که اموال بنی قریظه و النضیرات که خدای تعالی از غنیمت بار بر
رسول علیه السلام داد و مسلمانان را و وجهی دیگر در معنی آیه آنست که من غیر طلب المکافات و مراقبه لها برای آنکه هر کس که عطا دهد مکافات
دهد عرب در حق آنکه نیکی بدو فلان یحاسب الناس علی ما یعطیهم وبما ثمتم فیما یولیهم پس نفی حساب عبارت باشد از نفی طمع

مقابله و مکافات و وجهی دیگر در معنی آیه آنست من غیر حساب ولا تبعة له فی الدنیا والاخرة و خدای تعالی روزی دهد آن را که خواهد
بی تبعتی در دنیا و بی حسابی در آخرت برای آنکه این تعذیب بود و خدای موصوف بود بدین صفت چون خدای دهد و بنده را بداد بیان عطا
بی آن حساب و تبعتی الله و وجهی دیگر گفته اند مراد آنست که خدای تعالی روزی دهد آن را که خواهد چنانکه خواهد کس را بر او اعتراض
نرسد و کس را نبود که چون و چرا گوید و در این باب چه درست شده است که افعال او تعالی همه حکمت و صواب است و نفی حساب
از نفی اعتراض از فعل و حال او و وجهی دیگر آنست که مراد آنست که بی حساب یعنی بیش از اندازه استحقاق او چرا که بر وقف
عمل و مثلا باستحقاق او بر آن با اندکی دهد یا خود نرسد او را چیزی و لکن چون بر سبیل تفضل بود از اندازه
نگاه ندارد برای آنکه از خزینه می آید که ترسد که نرسد این وجوه است که اهل علم در این آیه گفته اند و وجهی دیگر آنست که مراد باین
اهل بهشت اند که خدای تعالی ایشان را روزی دهد با نعمت و حساب نعمت بلند بر حال او احوال بیش از آنکه تمنای ایشان باشد
با ایشان می رساند برای آنکه انقطاعی نبود والله اعلم بمراده قوله کان الناس امة واحدة حسن بصری و عطا گفتند مردمان از
عهد آدم تا به روزگار نوح علیه السلام بر یک ملت و طریقت بودند و قتاده و عکرمه گفتند از عهد آدم تا وقت بعثت نوح ... قرن بود
همه بر یک شریعت بودند اختلاف که پیدا شد در عهد نوح علیه السلام پدید آمد پس خدای تعالی نوح را بفرستاد و کلبی و واقدی گفتند مراد
با مردم اهل سفینه نوح اند از نفتاد مرد که بیرون نوح بودند با او ایمان آورده که با او در کشتی بودند پس از آن مختلف شدند عبدالله
عباس گفت پیش از ابراهیم علیه السلام مردمان یک ملت بودند کافر خدای تعالی ابراهیم را بفرستاد بعضی دیگر از مفسران گفتند مردمان یک ملت
و یک طریقت بودند در این معنی که بر ایشان تکلیف نبود و امر و نهی خدای تعالی تکلیف کرد و پیغامبران را بفرستاد و مراد با امت در آیه ملت
چنانکه گفت انا وجدنا آباءنا علی امة ای علی ملة و طریقة و امت در قرآن و کلام عرب بر وجوه است بمعنی ملت چنانکه گفتیم و امت آمد
بمعنی امام فی قوله ان ابرهیم کان امة و امت آمد بمعنی حین در چند جا فی قوله وادکر بعد امة و امت آمد بمعنی جماعت فی قوله وجد علیه امة من
الناس یسقون و کلمه الام اهله سادریات تقول هذا امام فلان ای امه و مردی باشد منفرد بدینی که او در آن شریکی نباشد چنانکه
رسول علیه السلام گفت یبعث زید بن عمرو بن نفیل امة وحده یوم القیمة و امت بمعنی قامت آمد یقال فلان حسن الامة ای القامة قال الشاعر
وان معویة الاکرمین حسان الوجوه طوال الامم ای القامات و اصل همه از ام است و آن قصد بود جمله اقوال خارج نیست از سه قول یکی
آنکه مردم همه بر یک ملت بودند از کفر و الکفر علی اختلاف انواعه ملة واحدة و یکی آنکه بر یک ملت بودند از مسلمانی و خدای شناسی
در میان ایشان خلاف نبود و قول سیم آنکه تکلیف بعث الله النبیین خدای بفرستاد پیغامبران را و جمله ایشان صد و بیست و چهار هزار
پیغامبران بودند علی ما جاء فی الاخبار از ایشان سیصد و سیزده رسول بودند و بیست و هشت مذکور اند در قرآن باسما اعلام و پنج از ایشان
اولو العزم اند نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد علیه و علیهم السلام مبشرین بشارت دهنده مؤمنان و مطیعان را بثواب و منذرین و ترسانندگان
کافران و عاصیان را بعقاب ابو هریره روایت کند که رسول علیه السلام گفت صلوا علی انبیاء الله و رسله فان الله بعثهم کما بعثنی گفت
صلوات فرستی بر پیغامبران خدای که ایشان نیز فرستادگان خدا اند چنانکه مرا فرستاد اگر گویند قاضی چنانست که زمین نشاید که از حجتی خالی
پس چگونه بود که خلقان مجتمع باشند بر کفر ملة واحدة جواب گوییم بقول آنان که گفتند بر ایمان مجتمع بودند باید که این سؤال نیاید و بر
قول آنان که اجتماع بر کفر گفتند جواب ایشان آنست که حجت خدای تعالی در میان ایشان مغمور و مقهور بود و قوت قهر و غلبه ایشان را نداشت بلکه
آن خدای تعالی ذکر او در میان ایشان نکرد و قاضی القضاة و ابو مسلم بن بحر گفتند مراد آنست که مردم بر این امت بودند باین معنی که بر ایشان پیش
از بعثت انبیا جز تکلیف عقل نبود چون خدای تعالی خواست تا تکلیف شرعی کند پیغامبران را فرستاد با کتابها و انزل معهم الکتاب بالحق
کتاب گفت و پیغامبران که خدای تعالی کتاب بدیشان داد پیش از این چند جواب گفتند یکی آنکه چون الام جنس بود روا بود جنس صالح باشد یکی را و جمع را
جواب دیگر آنست که اراد مع کل نبی کتابا با هر پیغامبری کتابی چنانکه گفت فاجلدوهم ثمانین جلدة و معنی آنکه فاجلدوا کل واحد منهم و مانند این

۲۸۶

۲۸۷

بسیار است ابوذر غفاری رحمه الله روایت کند که من از رسول علیه السلام پرسیدم که خدای تعالی از آسمان چند کتاب فرستاد گفت خدای تعالی از آسمان
پنجاه صحیفه بر شیث انزله کرد و سی صحیفه بر ادریس بود و ده صحیفه بر ابراهیم و ده صحیفه انکه توریت بر موسی انزله کرد و انجیل بر عیسی
گفتم یا رسول الله در صحف ابراهیم چه بود گفت امثال بود و در توریت موسی چه بود و مانند آنکه عجبت لمن ایقن بالموت کیف یفرح و عجبت لمن ایقن بالنار
کیف یضحک و عجبت لمن رای الدنیا و تقلبها باهلها کیف اطمان الیها عجب از آنکه بیقین داند که مرگ بیاید چگونه شاد شود و عجب از آنکه دوزخ بیقین داند چگونه
بخندد و عجب از آنکه دنیا بیند و تقلب او با اهلش چگونه ساکن شود با دنیا و این خبر از جابان نکته کرده ایم که انجا بیاید و امر و نهی و احکام پنداشته
دو که چون آن بیامد که الحکم و عظت و در جمله که من است که در و حکمت و در جات است که در توریت ما فرض حکم چیزی نیست از احکام
شرع خدای تعالی چنانکه در سورة البقره بیان کرد لیحکم بین الناس تا بیان کند حکم آنکه در آن خلاف کنند پس بیان حکم خواندن الخلاف
بکتاب در بیت باشد و قولی دیگر آنست که حکم صاحب کتاب کند و لکن برای آنکه بکتاب حکم کنند و اگر کتاب نبود خدا و حاکم نبود و حاکم او
کتاب حکم کند بر وفق آنکه در کتاب باشد بطریق مجاز حکم را اضافت کرد بکتاب و کتاب را حاکم خواند چنانکه گفت هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق
کتاب سخن نگوید اما بکتاب سخن گویند و این چنانست که خطبه بیان امیر المومنین علی را گفتند ما برای آن بر گشتیم از تو که قوم را ان حکم
خدای را حاکم کردی او گفت ما حکمت الرجال کتاب الله گفت من مردان را حاکم نکرده ام کتاب خدای را حاکم کردم ولکن کتاب سخن نگوید
مردم از کتاب سخن گویند و ما اختلف فیه الا الذین اوتوه و خلاف نکردند در کتاب الا آنان که کتاب بایشان دادند اعنی جهودان و
من بعد ما جاءتهم البینات پس از آنکه حجت بایشان آمد یعنی احکام توریت و انجیل و گفتند مراد به بینات دلائل و حجج عقلی است و قوله و ما اختلف
فیه این ها شاید تا ضمیر کتاب بود اما کتاب ایشان اما کتاب ما اعنی قرآن و شاید که راجع بود با حق و شاید که راجع بود با محمد صلی الله علیه و آله
و لکن الا الذین اوتوه این ضمیر ممکن نیست که راجع باشد الا با کتاب و اختلاف ایشان در کتاب محتملست دو وجه را یکی آنکه بعضی در کتاب
بعضی خلاف می کنند چنانکه خدای تعالی از ایشان حکایت کرد و اذا قیل لهم آمنوا بما انزل الله قالوا نؤمن بما انزل علینا و یکفرون بما وراءه و
گفتند نؤمن ببعض و نکفر ببعض و وجه دیگر آنکه کتاب را تحریف و تبدیل می کردند کقوله تعالی یحرفون الکلم عن مواضعه قوله بغیا بینهم
ای ظلما و حسدا و نصبا و بر مفعول له باشد برای بغی و ظلم و حسد را این خلاف کردند پس از آنکه حجج ایشان را ظاهر شد و اراده متراد فهدی
الله الذین آمنوا لما اختلفوا فیه آنها اندلام بمعنی الی است یعنی الی ما اختلفوا فیه و مستعمل است تقال العرب لکذا و الی کذا قال الله تعالی
الحمد لله الذی هدانا لهذا خدای تعالی مومنان را هدایت داد بایات دارد بحق آنکه ایشان در و خلاف کردند این زید گفت ایشان
در نماز خلاف کردند و بعضی روی بمشرق کردند و بعضی روی بمغرب کردند و بعضی روی به بیت المقدس کردند خدای تعالی مومنان را بکعبه
هدایت کرد در روزه خلاف کردند بعضی بشب روزه داشتند و بعضی بروز و بعضی از روزه روز داشتند و بر اوقات مختلف خدای تعالی
مومنان را هدایت کرد بماه رمضان و در جمعه ایام خلاف کردند جهودان گفتند جهود شنبه و ترسایان یکشنبه خدای تعالی مومنان را
هدایت کرد بروز آدینه در ابراهیم خلاف کردند جهودان گفتند جهود بود و ترسایان گفتند ترسا بود خدای تعالی بیان کرد مومنان را که ما کان
ابراهیم یهودیا و لا نصرانیا و لکن کان حنیفا مسلما در عیسی خلاف کردند جهودان گفتند پیغمبر نیست ترسایان گفتند آدمی نیست
خداست خدای تعالی بیان کرد مومنان را راه حق حقت آن است قوله ما المسیح ابن مریم الا رسول قد خلت من قبله الرسل و امه صدیقة کانا یأکلان
الطعام و ابو هریره روایت کرد از رسول علیه السلام که نحن الآخرون السابقون ما آخریم و سابقیم بعدد کار آخریم و بفضیلت سابقیم در رفتن
در دنیا آخریم و در قیامت سابقیم و اول کسی که در بهشت شود ما باشیم پیش از انبیا که امت سلف را کتاب پیش از ما داد و ما را بعد از
ایشان کتاب داد خدای تعالی ما را هدایت کرد با حق ایشان در آن خلاف کردند که خدای ما را بان هدایت کرد این روز است یعنی روز آدینه
و جهودان را فردا باشد و ترسایان را پس فردا قوله و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم هر که را خواهد براه راست و در هر جا هیچ شبهت مجبره را در آنکه اضافه هدایت که تعلق بمشیت دارد
با مستحق الالطاف و التوفیق و لقاء و تمکین و از اصلاح و نصب ادله و ارسال رسل و انزال کتب این فعل خداست و هر خدای تعالی خواهد

کردن

۳۸۸

کردن و هر چه فعل خدای باشد لا محال خدای تعالی مراد باشد و خدای تعالی مرید است که همه مکلفان را هدایت کند بدلالت و خود
کرده است اگر ایشان معتقد نشده اند دلیل نکنند که برای آنست که خدای هدایت نکرد چه هدایت علم است و مهتدی بعضی مذهب چنانکه گر و حق
علامات و مهتدی بعضی اندیشانکه او و حق علامات و گر مطیع و منتهی اندی قوله ام حسبتم خدای تعالی با این آیه خطاب کرد با مومنان
و مهاجران که معنی اند بقوله تعالی فهدی الله الذین آمنوا لما اختلفوا فیه من الحق باذنه قتاده و سدی گفتند این آیه در غزو خندق آمد که
مسلمانان را از خوف رسید و جهد و مشقه که خدای تعالی از ایشان حکایت کرد و اذ زاغت الابصار و بلغت القلوب الحناجر و گفته اند
و گفته اند که در غزو احد بود که عبد الله ابی سلول اصحاب رسول را گفت تا کی شما خویشتن در رنج و تعب و بحلق شمشیر کنید و بجان و مال
خطر کنید و خویشتن را عزیز و در همی ایشان را گفتند هر کار ما قاتل بود مجاهد و غازی بود هر که مقتول بود شهید بود و ایشان گفتند این
چه تنای باطل است اگر محمد رسول حق بود خدای شمن را بر و ظفر ندادی و قتل و اسر و اصحاب او مسلط نکردی خدای تعالی این
آیه بفرستاد و گفت چه پنداری که آسان بهشت شاید شدن که آن نه بود که بهشت خواهم شدن و شما را بیلای ابتلا نکنند که آنان که
پیش شما بودند کردند این تمنا نیست از شما عطا گفت سبب نزول این آیه بود که چون رسول علیه السلام با اصحاب از مکه بمدینه آمد ایشان را
سختی برسید که ایشان دست خالی آمده بودند و خان و مان و مال بگذاشته و جهودان بعداوة برخاستند و منافقان زبان در
دراز کردند خدای تعالی بتسلی ایشان این آیه فرستاد ام حسبتم بیان کردیم که ام معادل همزه استفهام بود و اینجا در کلام استفهامی نیست
فرا گفت همزه بمعنی استفهام است و میم صله است معنی آنست که احسبتم و زجاج گفت بمعنی بل است چنانکه شاعر گفت بدت مثل قرن
الشمس فی رونق الضحی و صورتها ام انت فی العین املح بل انت و خطاب کرد با مومنان گفت پنداشتی که بهشت خواهی شد و ما تند که
مکلفان را در تکلیف بود و شما را نخواهد بودن و لما یأتکم و شما را نیامده و هم مانند آنکه بانان آمد که پیش شما بودند و گفتند لما بمعنی لم است
و ما حرف زاید است چنانکه گفت فبما نقضهم ای فبنقضهم و چنانکه نابغه گفت اذف الترحل غیر ان رکابنا لما تزل برحالنا و کان قد
ای لم تزل و در لما معنی باشد زیاده که در لم نبود و آن بود که قطع طمع منتظر نباشد چنانکه کسی را بینی که منتظر رکوب امیر باشد
گوید لما یرکب الامیر یعنی هنوز برنشسته نیست انتظار کن که باشد که برنشیند که در برابر او قد بکار دارند تا قطع طمع کنند و آن
گوینده این منتظر را قد رکب الامیر یعنی انتظار مکن که امیر برنشست و این معنی روانیست اینجا با کلام بظاهر خود باشد یعنی ایشان هنوز
آن نکرده و با ایشان هنوز آن نرفته که با امت پیشین و مثل و مثل نکو باشد که شبه و حذو و حذو خلوا من قبلکم ای مضوا آنان که
که گذشتند پیش از شما آنکه بیان کرد از آنکه با ایشان رسید مستهم البأساء و الضراء یعنی درویشی بود و بیماری البأساء الشدة و الضراء الضر
من الجوع و ضیق الید و سوء الحال و اصله یعنی جاری مجری ام حسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لا یفتنون و لقد فتنا الذین
من قبلهم و گفتند آنان را که در دنیا سادر و لتی است و بعضی بیماری و رنج و زلزلوا بجنبانیدند و مضطرب کردند و بترسانیدند و مشغول
کردند حتی یقول الرسول و الذین آمنوا معه متی نصر الله تا کار بجایی رسید که رسول خدای و مومنان استبطای نصرت کردند و گفتند نصر
این نصرت خدای که خواهد بود و خدای تعالی تسلی داد ایشان را الا ان نصر الله قریب گفت نصرت خدای نزدیک است مفسران خلاف کردند در اعراب
یقول نافع خواند برفع رفع و باقی قرا بنصب و مجاهد حتی یقول الرسول برفع لام و دیگران بنصب خواندند اما فرق از میان این دو قرائه
در معنی آنست که حتی نصب فعل مضارع کند با ضمار آن که در آن موجود بود با استقبال معنی آن بود که الذی یقول یعنی از ضرب تا
تا آنکه رسول این گفت متی نصر الله گفت رسول غایة آن بود و آنکه برفع خواند گوید قول رسول در آن حال بود و کوفیان گفتند چون
حتی در فعل شود که معنی ماضی بود عمل نکند و تقدیر این است که حتی قال الرسول بلا آنکه عمل عامل در فعل مستقبل بود و باقی
آنکه ماضی معنی بود و کوفیان این را نصب علی الصرف گویند یقول سرنا حتی تدخلها بالرفع ای حتی دخلناها و چون بمعنی مستقبل
باشد نصب باید کردن و وهب منبه گفت از میان مکه و طائف هفتاد پیغامبر مرده یافتند سبب هلاک ایشان جوع و سختی بوده

۳۸۹

نشست

او گفت در بعضی کتب خدای خواندم که چون خدای تعالی مر بنده را دوست دارد بلا بر او ریزد ریختنی و چون او دعا کند گوید لبیک عبدی و اگر بسیار بلا بر انبیا و رسل است و چون در نعمت و راحت
بر او بگشاید بجز خویشتن نگری پای اندر باز بخوانند و در بلا با پیغامبران گرد مصعب بن سعد گوید پدرم از رسول علیه السلام پرسید که ای
الناس اشد بلاء گفت پیغامبران ثم الامثل فالامثل من الناس یبتلی الرجل علی حسب دینه و هر که دیندارتر باشد بلا بر او بیشتر باشد
یعنی که در حسن سیرت با ایشان مانند اگر خدای تعالی بر حسب دینش ابتلا کند آنگه گفت فلا یبرح البلاء من العبد حتی یدعه یمشی علی الارض
و لیس علیه خطیئة و بلا بر او ملازم باشد تا او را چنان بکند که بر زمین می رود و بر او هیچ خطیئه و گناه نباشد حتی یقول عیسی علیه السلام
و زید بن شرار ابو عبد الله عیسی علیه السلام گفت ای خدایا مرا و زید بن زید این مرد درویش را در خانه بر اسرائیل بنگر و سلطان او
تا او را عقوبت خدای تعالی گفت آری خواستم که او را منزلتی باشد نزد من که عمل خویشتن او را بدان منزلت نرساند مگر اینکه او را ابتلا کنم یا بدین بلا ابتلا
بر رسید و این خبر بالمعنی موافق نیست بر آنکه بشر را جز من ابتلا کرده چون از تعظیم و تبجیل عاری بود مثل ثواب ابتدا کردن که آن مستحق
تعظیم و تبجیل نبود باشد و این دلیل آن می کند که بهشت دشوار توان رسید لا تنال الجنة الا بمکاره و مشاق و منه قول النبی علیه السلام حفت الجنة بالمکاره و حفت
النار بالشهوات و در خبر است که چون خدای تعالی بهشت بیافرید جبرئیل را گفت در بهشت بنگر و ببین جبرئیل در بهشت بنگریست و بدید گفت بار
خدایا بهشتی که هیچ کس باشد در آن نیاید مگر آنکه حفت بالمکاره چون برجین او نهاد الله و محن و تکالیف شاق برسر راه جبرئیل را گفت برو نگرید
گفت بار خدایا ترسم که کس در اینجا نیاید از آنکه اختیار و تحمل این مشاق نکند آنگه دوزخ بیافرید و گفت یا جبرئیل برو و ببین او برفت و بدید
گفت بار خدایا کس نباشد که اختیار این کند و در اینجا شود آنگه چون بر حوالی شهوات برنهاد گفت بار خدایا ترسم که کس نماند که در آن
آید و در خبر هست که لقمان پسر را گفت یا بنی ان الله تعالی یجرب العبد الصالح بالمحن و البلاء کما یجرب الذهب بالنار گفت خدای بنده
صالح را بلا و محنت ابتلا کند چنانکه زر را با آتش امتحان کنند حسین بن محمد ابو عبد الله گفت بکر بن علی المسیحی از جعفر ابن ابراهیم حکایت کرد که بود
اصحاب ما گفتند خواهی که بهشت تو را شوق از تو بیارد گفت گفتند خواستی تا بیفزاید گفت گفتند چگونه گفت اگر ازو دو کار یکی نخواهم خلاف
آن خواست باشم بخوی که خدای من خواست است و من نخواهم که خواست من بر خلاف خواست خدای بود مرا این فضل چه کار است من بنده
مملوکم خدا و من بنده صالح من باشد به دانم خود میگفت گفتند پایه العبدیة هر که کارش با او بحث شدی در میان مرا چه کشتی
و کنتی تحکم یا الهی کیف شئتا . فانی قد رضیت بما رضیتا . ترضی فعذابک لی قلیلا . ولا تقل فضلی ان یقول ما سنحل ماذا ینفقون
ظاهر اینجا است که ما چه نفقه کنیم و جواب دلیل آن می کند که سوال از آن بود که نفقه با ایشان صرف شود و خدای تعالی این را جواب داد و ممکن
باشد که سوال از این افتاد و لکن حق تعالی بلیغ بیان دا الزامی بر سیدند و لازمی نیز بر سید جواب که از این گفت و ما تفعلوا من خیر فان
الله به علیم و بعضی مفسران گفتند آیه در عمرو بن الجموح آمد که او مردی پیر بود و مال بسیار داشت از رسول علیه السلام پرسید که من چه نفقه کنم
و بر که نفقه کنم خدای تعالی این آیه فرستاد و جواب آن آید قل یا محمد ما انفقتم من خیر آنچه هر چه کنی من خیر مراد بدین خیر مال است بالعطاف
بل قرینه انفاق الخیر یعنی از مال فللوالدین و الاقربین بر مادر و پدر باید کردن و خویشان که نزدیک تر باشند عبد الله مسعود روایت
کرد رسول علیه السلام گفت الید العلیا خیر من الید السفلی و ابدا بمن تعول امک و اباک و اختک و اخاک و ادناک فادناک گفت دست زبرین
به باشد از دست زیرین و ابتدا بآنکس کن که عیال تو باشد مادر و پدرت و خواهر و برادرت پس آن آنکه نزدیک تر باشد پس نزدیک تر
ابو هریره روایت کند که مردی بنزدیک رسول آمد گفت یا رسول الله من دیناری دارم گفت بر نفس خود نفقه کن گفت دیگری دارم گفت بر زن و فرزندت
نفقه کن گفت دیگری دارم گفت بر فرزندانت نفقه کن گفت دیگری دارم گفت بر چاکر و خدمتکارت نفقه کن گفت دیگری دارم گفت تو دانی
هر کجا که خواهی صرف کن و رسول علیه السلام گفت صدقه تو بر درویش صدقه باشد و بر خویشان دو صدقه باشد برای آنکه هم صدقه باشد
و هم صله رحم حق تعالی ابتدا کرد بالاولی فالاولی گفت اهم تر باشد ازین فصل نفقات ابتدا باید و بعد کن آنکه با مال که نزدیکتر باشد
قرابت و نزدیکتر باشد و الیتامی و المساکین و ابن السبیل گفت چون از آن فاضل بماند بر یتیمان بای آنکه بی پدر باشند و ایشان را کسی نبود که تولی

۳۹۱

کار ایشان بکند و ایشان طفل باشند آنگه گفت مساکین که ایشان هیچ ندارند یا کفاف ندارند آنگه گفت و ابن السبیل مرد گذرنده که او غریب باشد
و تا بجمله در جامع مفسران سدی و جز او گفتند این آیه منسوخ است بآیه زکوة و این درست نیست برای آنکه در این حدیث قلت کثرت نیست
فا ما در این ذکر آنانست که نفقه بر ایشان باید کردن و نفقه بر ایشان منع نکند از وجوب زکوة و جمع انمیان هر دو ممکن است که هیچ که
گفتند منسوخ است از وجهی دیگر بآیه مواریث و این هم درست نیست که وجوب نفقه بر آنان که ذکر کرد از مادر و پدر و خویشان منع نکند از آنکه
چون مرده باشد ترکه ایشان را استحقاق باشند به شرع بحسب مصلحتی که خدای دیده باشد پس این منع نیست از آن ده
منع نیست این و جمع از میان شان ممکنست و محتمل بود که خدای تعالی ندب با استحقاق خواست گفت هر کس که خواهد که طرق از مال خود درج
بصرف کند مصارف آن اینست که ذکر کرد و حسن بصری گفت مراد بآیه زکوة است و لکن پدر و مادر با و من یجب علیه نفقته من الولد
از اینجا بدر آید بدلیل خارج و هر باقی بر آن باشد و بر این وجه منسوخ صورة بنبندد قوله کتب علیکم القتال ای فرض چنانکه در آیه
صیام بیان کردیم و این آیه دلیل فرض جهاد می کند و امت خلاف نکردند در آنکه فریضه است خلاف در آنست که فرض بر کفایت است یا فرض
بر اعیان و مذهب درست آنست که فرض بر کفایه است اذا قام به من فیه قیام غناء عن الباقین سقط عنهم چون جماعتی که در قیام
ایشان غنا باشد بآن قیام کنند از دیگران بیفتد و این آیه مجملست و محتاج ببیان آنکه جهاد کی باید کردن و با که کردن چنانکه آیه نماز
و روزه و حج و زکوة و هر چه مجملست و تفصیل آن از بیان رسول علیه السلام دانند و وجه اتصال این بآیه متقدم آنست که خدای در آیه
پیشین بیان کرد که بهشت نرسند الا بتحمل مشاق و از جمله مشاق که در شرع از آن تحمل باید کردن جهاد است و انعطاف آیت کر این
جریح گرانه پرسیدم که چون جهاد گفت بر ایشان واجب بود یعنی صحابه رسول بر ما واجب نیست برای آنکه شرائط وجوبش
حاصل نیست از جمله شرائط او وجود امام عادل بود یا آنکه امام او را نصب کند برای جهاد و بی امام جهاد واجب نبود الا آنکه که کافران
بر مسلمانان غلبه کنند الکفر علی الذنب من حوزة الاسلام واجب باشد آن از باب وجوب دفع مضرت بود که در عقل مقرر است
انس روایت کرد از رسول علیه السلام که گفت ثلث من اصل الایمان الکف عمن قال لا اله الا الله سه چیز از اصل ایمان است باز ایستادن
از آنکه گوید لا اله الا الله باشد لا تکفره بذنب و لا تخرجه من الاسلام بعمل و از آنکه که بکند کافر نکنی او را از اسلام بدر نیاری و الجهاد
ماض منذ بعثنی الله الی ان یقاتل آخر امتی الدجال لا یبطله جور جائر و لا عدل عادل و جهاد از آنگه خدای تعالی مرا بفرستاد تا با آخر زمان که آخر امت من با دجال
کارزار کنند روان بود جور جائر باطل نکند و لا ایمان بالاقدار و ایمان داشتن بقضا و قدر ابو هریره روایت کند که رسول علیه السلام
گفت هر که بمیرد و غزا نکند یا خود عزم نکند بر غزا مات علی شعبة من النفاق بر شاخی از نفاق بمیرد زهری و اوزاعی گفتند خدای تعالی جهاد
بر مردان نوشته است اگر کنند و اگر نکنند هر که از ایشان غزا کند و بنشیند و هر که بنشیند او عدّت است یعنی ذخیره اگر یاری خواستند یاری
کنند یاری دهد و اگر بر انگیزانند برانگیزد و اگر مستغنی باشند او بنشیند و این موافق مذهب ماست در آنکه جهاد فرض بر کفایت
و مذهب شافعی هم اینست و دلیل بر صحت قوله تعالی و فضل الله المجاهدین باموالهم و انفسهم علی القاعدین درجة و کلا وعد الله الحسنی
و اگر آن کسان که قاعد بودند بر ایشان واجب بودی و ایشان تارک واجب بودندی بقعود از جهاد ایشان از خدای تعالی وعده نیکو
بالحسنی که آن بهشت است باشد بل وعید بودی بالسوء که سزای تارک واجب بود پس باین اعتبار معلوم شد که جهاد فرض کفایت است و قتال
مصدر باشد در معنی مقاتله و آن بیشتر از میان دو کس بود و بعضی گفته اند که جای چند مصدر در معنی آمده است قوله طاق و قتال و عاقبة
اللص و عافاه الله و اما قوله علیکم اگر چه ظاهر او عموم است از تخصیص باید کردن بادله مخصص برای آنکه زنان و کودکان در
پیران ضعیف و دیوانگان و بیماران و معذوران که ایشان را ممکن نباشد نوعی جهاد از ایشان جدا و از کر باجهاد و جهاد
اگر او نتوانند شد کسی بجای خود بدارد و سلاح و ساز و ربط ببعضی بود باشد که آنکه امام او را فرماید و بعد از آن اند که
فرض جهاد از او ساقط نشود از شرط وجوبش چنانکه گفتیم وجود امام عادلست یا کسی که او نصب کرده باشد و الا واجب نبود

۳۹۱

بود و با امام جهاد و سلطان غالب جهاد واجب نیست هر کس که کند اگر مصیب شود ماجور بود و اگر مصاب باشد ماثوم بود الا آنکه خلیفه با
بیعت اسلام چنانکه یاد کردیم کس برسبیل مدافعه واجب بود و اما آنکه کدام صنف از کفار جهاد باید کردن و با کدام صنف نباید کردن در
دیگر جای بیاید که لایق تر بود ان شاء الله وحده الثقه قوله وهو کره لکم ای کراهة لکم و مشقة علیکم و شما را از روی نفار طبع این خوش نیست و
تکلیف بدو متعلق دارد هیچ حال مشتهی نبود لا بد با مشقة بود تا بدو استحقاق ثواب بود و جمله قراء کره بضم کاف خواندند مگر در شاذ که ابو
عبد الرحمن السلمی خواند کره بفتح کاف و آن دو لغت است کالضعف والضعف والرهب والرهب و محققان اهل لغت فرق کردند و گفتند کره بضم
کاف مشقة باشد و کره اکراه باشد و بیان کردیم که معنی آن که نفار طبع است با آنکه فعل مختار در وجود نباید بل [illegible]
و مشقة نفس و مونه مال است و عکرمه گفت این لفظ منسوخ است بقوله سمعنا واطعنا یعنی کرهوا ثم اتفقوا ولدا این مدت نیست بر آنکه
نسخ در اخبار نشود در اوامر و نواهی شود و آنکه حق تعالی بیان کرد که مصالح شرعی موقوف نباشد بارادة و کراهت تو وعسی ان تکرهوا شیئا
وهو خیر لکم بسیار بود که تو کاره باشی چیزی را و آن ترا بهتر بود و باشد که تو چیزی دوست داری و آن ترا بتر بود برای آنکه در جهاد احدی
الحسنیین است اما الظفر والغنیمة واما الشهادة و ترک او شر است برای آنکه در او ذلت و فضاحت و فقر و حرمان غنیمت [illegible] عبد الله مبارک
[illegible] رسول صلی الله علیه و آله گفت با ابن عباس رضی الله عنه [illegible] وان کان خلاف هواک [illegible]
قضا کند و اگرچه برخلاف هوای تو باشد که این کتاب خدا است گفتم کجاست ای رسول الله که من قرآن خوانده ام و ندیده ام که این کجاست
گفت عبد الله این بیت وعسی ان تکرهوا شیئا وهو خیر لکم وعسی ان تحبوا شیئا وهو شر لکم چنین گفت لاتکره الملمات الواقعة والبلایا
الحادثة گفت کان مباش بما وقعه واقعة [illegible] ولا رد کاشدیکا را کان ما فیه ونجاة [illegible]
و هلاک تو در آن باشد و ابو سعید الضریر بدین معنی آورد قول القائل رب امر تتقیه جرّ امرا ترتضیه خفی المحبوب منه وبدا المکروه
فیه وعبد الصمد المعذل گوید بدین معنی لاتکره المکروه عند حلوله ان العواقب لم تزل متباینة کم نعمة لا تستقل بشکرها لله فی طی
المکاره کامنة محمد بن الحسین گفت معنی آنکه در خانه با مردم بیکار و بی عمل [illegible] از آن [illegible] گفت اجابه امیر المومنین
من ترتیبه ورو وح [illegible] مردمی نشسته [illegible] تا خواهد بود در راه [illegible] باد
واین بیت بر [illegible] گفت سلطان [illegible] گفت من ابن [illegible] منتو کل [illegible]
[illegible] کرد و [illegible] العوا [illegible] محمد بن الفرحان [illegible]
بین تاسات العصائب وعفو قد اتیک من حیث تنتظر النوائب وانشد ابو عبد الله الوصابی رب امر خیر للفتی وهو کاره قریالی
المرد من حیث نال المکاره یسئلونک عن الشهر الحرام قتال فیه قل قتال فیه کبیر ٢١٤
می پرسند ترا از ماه حرام کارزار در وی بگو که کارزار در وی بزرگست
وصد عن سبیل الله وکفر به والمسجد الحرام واخراج اهله منه اکبر
ومنع از راه خدای وکافر است بدو و مسجد حرام و بیرون کردن اهلش از وی بزرگتر
عند الله والفتنة اکبر من القتل ولا یزالون یقاتلونکم حتی یردوکم عن دینکم
نزدیک خدای و فتنه بزرگتر است از کشتن و همواره باشند کافران که کارزار کنند با شما تا باز گردانند شما را از دینتان
ان استطاعوا ومن یرتدد منکم عن دینه فیمت وهو کافر فاولئک حبطت
اگر توانند و هر که برگردد از شما از دینش پس بمیرد و او کافر بود ایشان تباه شود
اعمالهم فی الدنیا والآخرة واولئک اصحاب النار هم فیها خالدون ان الذین
کارهای ایشان در دنیا و آخرت و ایشان اهل دوزخند ایشان در آنجا همیشه باشند آنان

٢٦٢

آمنوا والذین هاجروا وجاهدوا فی سبیل الله اولئک یرجون رحمة الله والله غفور رحیم
که گرویدند و آنان که هجرت کردند و جهاد کردند در راه خدای ایشان امید دارند رحمت خدای و خدای آمرزگار و بخشاینده است
یسئلونک عن الخمر والمیسر قل فیهما اثم کبیر ومنافع للناس واثمهما اکبر
می پرسند ترا از می و قمار بگو در آن هر دو بزه بزرگست و سودها مردمان را و بزه آن هر دو بزرگتر
من نفعهما ویسئلونک ماذا ینفقون قل العفو کذلک یبین الله لکم الآیات
از سود آنست و می پرسند ترا که چه نفقه کنند بگو عفو همچنین بیان میکند خدای برای شما آیتها
لعلکم تتفکرون فی الدنیا والآخرة ویسئلونک عن الیتامی قل اصلاح لهم
تا مگر شما اندیشه کنید در دنیا و آخرت و می پرسند ترا از یتیمان بگو که نیکی کردن با ایشان
خیر وان تخالطوهم فاخوانکم والله یعلم المفسد من المصلح ولو شاء الله لاعنتکم
بهتر بود و اگر آمیخته کنید با ایشان برادران شمااند و خدای داند مفسد را از مصلح و اگر خواستی خدای در رنج افکندی شما را
ان الله عزیز حکیم ولا تنکحوا المشرکات حتی یؤمن ولامة مؤمنة خیر من مشرکة
که خدای تعالی عزیز و حکیم است و زن مکنید زنان مشرک را تا ایمان آرند و پرستاری مومن بهتر از زنی مشرک
ولو اعجبتکم ولا تنکحوا المشرکین حتی یؤمنوا ولعبد مؤمن خیر من مشرک ولو
و اگرچه شما را عجب آید و زن مدهید مردان مشرک را تا ایمان آرند و بنده مومن بهتر بود از مشرک و اگرچه
اعجبکم اولئک یدعون الی النار والله یدعوا الی الجنة والمغفرة باذنه
شما را عجب آید ایشان میخوانند بسوی دوزخ و خدای میخواند بسوی بهشت و آمرزش بفرمان خود
ویبین آیاته للناس لعلهم یتذکرون مفسران گفتند سبب نزول آیة آن بود که رسول صلی الله
و بیان میکند آیات را مردمان را تا مگر ایشان یاد کنند علیه و آله عبد الله بن جحش را با یاری فرستاد تا ما را
ایشان اندیشه کنند بیرون شد و او پسر عمه رسول بود در جمادی الآخر پیش از قتال بدر بدو ماه و در بعضی وقت هفت ماه از
هجرت گذشته بود هشت مرد مهاجر را با او بیرون شد سعد ابو وقاص و عکاشة بن محصن الاسدی و عتبة بن غزوان السلمی و ابو حذیفه
بن عتبه بن ربیعه و سهیل بن بیضا و عامر بن ربیعه و واقد بن عبد الله و خالد بن بکیر و نامه نوشت برای امیر ایشان عبد الله بن جحش و او را گفت سیر کن
بر نام خدای و این نامه را مخوان تا دو منزل از مدینه بیرون روی آنگه نامه را باز کن و بر اصحاب خود بخوان بدانچه در نامه باشد برو و کار کن ولکن
هیچ یک از اصحاب ترا مکن که بر وی مکرهی نکن او نامه بستد چون دو منزل برفت نامه را باز کرد و بر اصحاب خود خواند در نامه بود
بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد بر و اصحاب و برکت خدای تا بطن نخله فرود آی و کاروان قریش نگاه دار تا که آید و خبر باز آن
با ما ده نامه برخواند و گفت سمعا و طاعة آنگه اصحاب خود را گفت من فرموده اند که بشما اکراه نکنم هر که آرزوی شهادت است خود بیاید و هر که نخواهد
باز گردد من بروم بامر رسول خدای قوم اصحاب گفتند ما نیز سمیع و مطیع فرمان خدای و رسول را برفتند تا بجای رسیدند که
آنرا بحران گفتند بالا فرع و آن نام جایی است سعد ابو وقاص را اشتری که گم شد و عتبه بن غزوان از دست بر بخواستند که طلب شتر روند
و مستوری دار ایشان را و عبد الله بن جحش برفت با اصحابش تا بطن نخله رسید ابو سفیان عمرو طائف را از آنجا فرود آمدند که
نگاه کردند کاروانی از آن قریش از طائف می آمد مویز داشت و ادیم و چیزها از متاع طائف و در میان آن کاروان عمرو بن الحضرمی
والحکم بن کیسان و عثمان بن عبد الله بن المغیرة و نوفل بن عبد الله المخزومی بود چون اصحاب رسول را دیدند بترسیدند عبد الله بن
جحش گفت این قوم بترسیدند یکی را بفرمائید تا سر بتراشید تا ایشان گمان برند که شما معتمرانید ایمن شوند عکاشه را بفرمودند تا سر او

٢٦٣

کان وعید ند گفتند که این عمرو آمده را ما ایمن شدند و گفتند زایرانند باکی نیست ولی آنحضرت روزی بود از جمادی الآخره که روی و گفتند رجب
و در شک بودند یک دیگر گفتند اگر ما امشب توقف کنیم فردا رجب باشد و رجب ماه حرامست در وی قتال و قتل نشاید کردن اگر کار وی خواهیم کرد
امروز باید کردن واقد بن عبد الله السهمی آغاز کرد و تیری انداخت عمرو بن الحضرمی را و او را بکشت و بگرفت این مشرکان در اسلام او بود و حکم را
و عثمان را باسیر گرفتند او لا اسیری در اسلام ایشان بودند و نوفل بجست و ایشان کاروان براندند تا بمدینه آمدند قریش گفتند محمد حلال
می کند ماه حرام را و این ماهیست که امن خائفان بودی در وی و اندیشه هیچ وجه در کارزار کردن و خون ریختن و غارت کردن مسلمانان ما را
بدان تعییر کردند و گفتند ای صابیان هم حرمتی مانع بود ماه حرام را آن حرمت نیز برداشتی و جهودان از آن در بهانه و فال بد ایشان
فال کردند گفتند واقد وقدت الحرب والحضرمی حضرت الحرب و عمرو عمرت الحرب واقد ایقاد حرب کرد و عمرو عمارت حرب کرد و حضرمی بحرب آمد و این
طرف بفال باشد ایشان را در قتال این حدیث برسول علیه السلام رسید عبد الله بن جحش را گفت من ترا نفرمودم که در ماه حرام قتال کنی و کسی را
بکشی و آن کاروان و اسیران را موقوف بکرد و هیچ دست بآن دراز نکرد اصحاب آن سریه از آن اندیشناک شدند و از دست در افتادند
گفتند یا رسول الله ما این حضرمی را بکشتیم پس از آن شب ماه رجب را دیدیم ندانیم او را در رجب کشتیم یا در جمادی و در مردان
گفتا گوی بود تا خدای تعالی این آیه فرستاد رسول علیه السلام آن مال غنیمت خواست و خمس آن بیرون کرد و اول خمسی که در اسلام بود آن بود
و باقی قسمت کرد میان اصحاب سریه و اول غنیمتی در اسلام آن بود و اهل مکه فدای آن اسیران بفرستادند رسول علیه السلام گفت توقف کنیم
اگر سعد و عتبه بازآیند والا اینان را بعد ایشان باز کشیم چون ایشان باز رسیدند رسول علیه السلام فدیه بستد و اسیران را باز داد اما
اما حکم بن کیسان اسلام آورد و با رسول علیه السلام بمدینه بماند و او را روز بئر معونه بکشتند شهید و اما عثمان بن عبد الله با مکه شد
و آنجا بماند تا بوقت مرگ کافر بود و اما نوفل روز خندق خواست تا اسب بخندق بجهاند اسب نجست و در خندق افتاد
و بشکست شد با اسب و مشرکان جیفه او را [illegible] بها دادند و باز خریدند رسول علیه السلام گفت بستانید که او خبیث الجیفه و خبیث
الدیة است سبب نزول آیت این بود قوله تعالی یسئلونک عن الشهر الحرام مراد ماه رجبست و این ماه را عرب از آن حرام خواندند که قتال و قتل
در وی حرام است و گفتند الله عظم حرمته برای تعظیم حرمت او را ماه اصم خواندند و ایشان این ماه را منصل الاسنة گفتند و منزع الاسنة که بیرون
ماه رجب سنانها از نیزه بکشیدندی و گفتند الله رجب برای آن خواندند که از ماهها منفرد است چه او تنهاست و آن سه که باقی بود
بگفتند اعنی که آنکه ماهها هیچ بحرمت او نیست و گفتند او را تعظیم من الترجیب من قول سعد انا جذیلها المحکک و عذیقها
المرجب منا امیر و منکم امیر قال یوم السقیفة و مرجب درختی بود که آن بسیار بار بکرداند ترسند که شاخ بشکند و عماد از برای او بر نهند
و این ماه را اصم خواندند برای آنکه در وی صوت سلاح نشنیدندی و این را رجب لیله تا ثم رمضان صیام و این ماه را اصحاب [illegible]
الله تعالی یصب فیه رحمته علی عباده در این ماه خدای تعالی رحمت خود بر بندگان ریزد و این ماه را رجم خواندند برای آنکه
خدای شیاطین را در این ماه رجم فرماید و در جاهلیت عظیم الحرمة بود و چون اسلام آمد حرمتش بیفزود [illegible]
کرده اما قوله قتال فیه مجرورست بدل اشتمال بدل گویند و بدل اشتمال آن باشد که [illegible] بدل مبدل ملابسی بود چنانکه سلب زید
ثوبه و اعجبنی زید داره و بدل بر سه نوع بود و هر یکی بر جای خود چون پیش آید ذکر کرده شود و مگر بدل الغلط که آن در قرآن نباشد و [illegible]
بدل آن بود که چون [illegible] کنی بالمبدل معنی مستقیم بود چنانکه سلب زید ثوبه و معنی آنست که سلب ثوب زید فکذلک هاهنا معنی آنست
که یسئلونک عن قتال الشهر الحرام یعنی عن القتال فی الشهر الحرام و این را ظرف متسع گویند چنانکه یا سارق اللیلة اهل الدار المعنی فی اللیل
و در قراءة عبد الله مسعود چنین است عن الشهر الحرام و عن قتال فیه قل یا محمد بگوی ای محمد قتال فیه کبیر کارزار در ماه حرام کبیر است
و گناهی بزرگست و این جمله [illegible] است و صد عن سبیل الله صد منع بود و صدد منع بود و صد و صد ممنوع بود و من قوله هم الذین کفروا
و صدوکم و مراد منع ایشانست رسول را علیه السلام از مکه عام الحدیبیة و صد مرفوع است بابتدا و ما بعد معطوفست بر او الی قوله اکبر

وکبر

وکبر مرفوعست بخبر ابتدا این قول زجاجست و ابو علی الفارسی و معنی آن بود که منع کردن رسول خدای را و [illegible] خدای که از شدن بخانه خدا
و نیز اهل حرم را [illegible] از مکه بیرون کردن این جمله که شما کردید با رسول خدای و با صحابه او نزدیک خدای تعالی بزرگترست از قتال در ماه
حرام و قوله والمسجد الحرام معطوفست علی قوله عن الشهر الحرام و عن المسجد الحرام گفت و بیان این از روی معنی و نظیر او فی قوله ان الذین کفروا
و یصدون عن سبیل الله والمسجد الحرام و ابو علی قول فراء [illegible] کرد و گفت سوال از قتال ماه حرام افتاده نه از قتال در مسجد الحرام و این سبب
نزول است از قصه عبد الله جحش دلیل این میکند ذکر طول الکلام [illegible] سابق نشود باینکه عطف مسجد بر شهر باشد و اما قول الکوفیون که گفت
عطف بر ضمیر مجرورست فی قوله به ای بالله والمسجد الحرام خطاست برای آنکه عرب عطف نکنند اسم ظاهر را بر ضمیر مجرور متصل الا که
کرد و جر باز آرند لا یقال مررت به و زید برای آنکه جار و مجرور بمنزله اسم واحد باشد والعطف علی بعض الاسم لا یصح و اما
قول الفراء که گفت و صد و کفر معطوفست بر کبیر قول او فاسدست برای فساد معنی و آنست که اگر گویند قتال ماه حرام کبیرست
و صد است معلوم است که صد نیست اگر گوئیم سبب صد است گوئیم صد حال بود و این سبب که قتال است نبود و گر آنکه و کفر به اگر عطف
باشد بر کبیر باید قتال کفر بود و این خلاف اجماعست و گر آنکه خدای آیه باز فرستاد تا حجت بود مسلمانان را بکافران و حجت کافر باشد
گر چنین بود که ما گفتیم و اگر چنان باشد حجت کافران دادی بر مسلمانان چون قتال کبیر باشد و صد و منع باشد و کفر باشد
این هم قولی کافران را بود و این برای ایشان آمده باشد و مخالف بود سبب نزول را پس نظم این چنینست یسئلونک عن الشهر الحرام
ای قتال الشهر الحرام قل قتال کبیر والصد عن سبیل الله و عن المسجد الحرام والکفر به ای بالله و اخراج اهله ای اهل المسجد الحرام
اکبر عند الله او هذه الاشیاء بأجمعها اکبر عند الله یعنی این که شما کردید بزرگترست و شنیع تر و با کبیره تر از قتال در ماه حرام
این حجت کردی و این [illegible] کردی و آنکه بانکه خود فراموش کردی و قوله والفتنة اکبر من القتل این جمله دیگر است مستانف
و در آن معنی و مراد بفتنه کفرست و شرک بخدای عظیم تراست از کشتن پسر حضرمی چون این آیه آمد عبد الله بن جحش نامه
نوشت بمسلمانان مکه و گفت چون کافران شما را تعییر کنند بآنکه چنین کرده ایم شما نیز ایشان را تعییر کنید بکفر و منع رسول و اخراج
او از مکه خدای برای مسلمانان از مشرکان را جواب داد و آنکه گفت ولا یزالون یقاتلونکم گفت اگر این کافران را ممکن باشد و توانند پیوسته
باشما کارزار کنند تا شما را از دین خود برگردانند اگر توانند قتاده گفت قتال در ماه حرام و در حرم منسوخست بقوله فاقتلوا
المشرکین حیث وجدتموهم و بقوله وقاتلوهم حتی لا تکون فتنة و جماعتی این قول اختیار کرده و عطا و دیگر مفسران گفتند و بر تحریمست
و منسوخ نیست که هر که این ماه و این جای را حرمت دارد و قتال نکنند با او و قتال نکنند و ابتدا نکنند بقتال و آنکه که این حرمت
ندارد با او قتال کنند و رسول علیه السلام چون فتح مکه کرد خطبه کرد و گفت ان الله احلها لی فی هذه الساعة ولا یحلها لاحد بعدی الی
یوم القیمة و قوله ومن یرتدد منکم عن دینه فیمت وهو کافر بدانکه ارتداد مؤمن بر تفصیل ما درست نبود برای آنکه جماعتی که
بر ایمان استحقاق ثواب ابد بود و بر کفر استحقاق عقاب ابد بود و جمع از میان ایشان در حق یک شخص متعذر بود برای آنکه
صحت استحقاق بر صحت وصول است و چون وصول صحیح نبود استحقاق متصور نبود مگر آنکه احباط گویند که کفر او ایمان او را محبط کرد
و چون احباط درست نیست باکردن و او درست نبود پس اگر ببینند که از مسلمانان مرتد شود یا ایمانش درست نبوده باشد یا اظهار
ارتداد و کفر کند بر سبیل تقیه و یا غرضی دیگر بود برای این دلیل که گفتیم و تاویل ارتداد در آیة برگردیدن باشد از اظهار اسلام (؟)
چه این دلیل مانعست [illegible] و هو کافر بجواب شرط مجزومست و حال واست فاولئک حبطت اعمالهم ایشان را عملها هرزه و باطل
باشد در دنیا والآخرة و مراد باحباط در این آیه و هر کجا باشد نفی قبول و وقوع بود در اول عملی چون [illegible] واقع داده و در ثانی
حال را ثمری نبود تا محبط مانده و اصل حبوط آن بود که چهارپای را شکم بیاماسد و از آن بمیرد پس هر بطلان و هلاک را حبوط گویند
اما حبوط [illegible] اعمال ایشان در دنیا آن بود که خدای تعالی اطلاع کند خلق را بر نفاق ایشان تا آن مدح که ایشان کرده باشند بذم [illegible]

[illegible] النسیء (؟)

فی ارتداد المؤمن

حبط الاعمال (؟)

چنانکه در حق ابلیس بود امام المتقی گوید که ایشان از بعد آنکه آن عمل با خلاص کرده باشند و آن ایمان بحقیقت بوده باشد و کلام در بطلان
احباط درازست و جای دیگر بیاید ان شاء الله و اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون و ایشان اهل دوزخ باشند و در دوزخ مخلد باشند برآنکه
شان چون رسول علیه السلام ... مشرکان بخون ... شد در حق این مردمان و غنیمتی که آورده بودند توقف کرد و خدای این آیه فرستاد
و رسول علیه السلام غنیمت قسمت کرد گفتند یا رسول الله ما را بر این غزا که کردیم و این رنج که کردیم هیچ مزدی و ثوابی خواهد بودن خدای تعالی این
فرستاد ان الذین امنوا والذین هاجروا وجاهدوا فی سبیل الله اولئک یرجون رحمة الله ایمان آرند و تصدیق کنند و هجرت کنند و مسکن خویش رها
کنند در رضاء خدای و در سبیل خدای تعالی جهاد کنند اولئک یرجون رحمة الله ایشان امید رحمت خدای دارند بفضل ایشان فرستاد
تا ایشان نومید نمانند والله غفور رحیم و خدای تعالی آمرزنده و بخشاینده است بیامرزد گناه ایشان را قوله تعالی یسئلونک
عن الخمر والمیسر جماعتی مفسران گفتند سبب نزول این آیت آن بود که جماعتی صحابه رسول پیش رسول آمدند و گفتند یا رسول الله افتنا فی الخمر والمیسر
فانها مذهبة للعقل مسلبة للمال ما را فتوی کن در باب خمر و قمار که این عقل ببرد و مال ببرد ... مصدر ... فاعل ... خدای تعالی
در خمر چهار آیه فرستاد یکی این آیه فرود آمد و من ثمرات النخیل والاعناب تتخذون منه سکرا ورزقا حسنا ... و آنگه حلال بود چون ...
و جماعتی صحابه با رسول علیه السلام در این باب مراجعت کردند خدای تعالی این آیه فرستاد و یسئلونک عن الخمر والمیسر جماعتی دست بداشتند و جماعتی
دست بنداشتند برای منافع که در وی بود تا آنکه عبدالرحمن عوف مهمانی کرد و طعامی بساخت و جماعتی را حاضر کرد و چون طعام بخوردند ایشان را
خمر آورد و ایشان بخوردند و مست شدند و وقت نماز شام درآمد و ایشان مست شده بودند یکی ایشان را پیش داشتند تا امامی کند ایشان را
الحمد بخواند و قل یا ایها الکافرون ... تا آخر که حرف نفی بینداخت خدای تعالی این آیه فرستاد و یا ایها الذین
امنوا لا تقربوا الصلوة وانتم سکاری حتی تعلموا ما تقولون چون این آیه آمد قومی دست بداشتند و گفتند خیری نباشد در چیزی
که ما را از نماز باز دارد و ... یکی را قائل ... چنانکه گفته‌اند ... از شعری ...
اولیکن ... آمد ... بر ایشان گریست و نوحه کرد ... ابیات ... تحیی بالسلامة ام بکر و هل لک بعد ... من سلام
ذریتی ... بکر فانی رایت الموت نقبا عن هشام و ود بنو المغیرة لو فدوه بالف من رجال او سوام و کاین بالطوی طوی بدر من
الشیزی تکلل بالسنام و کاین بالطوی طوی بدر من القینات والحلل الکرام این خبر برسول علیه السلام رسید ... برخاست و بیامد خشم
کرده و دست ... خواست تا بزند او را ... و عذر خواست و توبه کرد و پناه باخدای داد از خشم خدای و ... و پیغامبر ... دیگر
از زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده‌اند که امیرالمؤمنین علیه السلام گفت ... شتری ... رسول علیه السلام مرا داده بود
از غنیمت ... و شتری ... نیز دیگر ... تا بر وی ... بیارم ... تا ... و بیستم ... دیگر
بحال ... جمع ... شدم ... تا ... آب ... من روان کرد و گفتم ای ...
کفتند ... حمزه ... گفت مست بود با جماعتی خمر ... گفت ... پدر ... چنین کرد و الا یا حمز
للشرف النواء وهن معقلات بالفناء ضع السکین فی اللبات منها فضرجهن حمزة بالدماء و عجل من شرائحها کبابا ملهوجة علی رهج الصلاء
واصلح من اطایبها طبیخا لشربک من قدیدا و شواء فانت ابا عمارة المرجی لکشف الضر عنا والبلاء امیرالمؤمنین علی علیه السلام گفت من باین
و شکایت با رسول خدای کردم و او در حجره ام سلمه بود و زید بن حارثه بر رسول علیه السلام برخاست و نعلین در پای کرد و بیامد و ما
بر اثر او چون ... بر ... ایشان ... گرد و ... در سرای شد و حمزه را گفت چرا چنین کردی و او در آن حالت
کرد ... و نیز ... گفت ... گفت شما ... بندگان پدر من بودید رسول علیه السلام گفت ...
و باز پس آمد و گفت ... شتران ... حمزه ... رسول ... عذر خواست رسول علیه السلام گفت ...
استغفار کردیم و از خدای ... و ... عتبان بن مالک طعامی ساخت ... و جماعتی را حاضر کرد ...

تحریم خمر [illegible]

ای و عامر ... بود چون ... مست شدند در شعر خواندن و مفاخرت آمدند سعد در بیان قصیده‌ای خواند که در آنجا هجای انصار بود و فخر قوم او
انصاری برخاست و از استخوان ... برگرفت و بر سر سعد زد و سر او بشکست و شکایت برسول برد یکی از صحابه گفت اللهم بین لنا بیانا شافیا فی الخمر
یا ... ما را بیانی شافی کن در باب خمر خدای این آیه سوره المائده فرستاد و یا ایها الذین آمنوا انما الخمر والمیسر الایه خمر حرام شد این قول اکثر مفسران
و قول بعضی مفسران و بعضی اصحاب آنست که خمر بحقیقت حرام بود و این اخبار را قبول نکنند خلاف کردند در آنکه این آیه دلیل تحریم خمر کند یا نه حسن بصری
گفت این دلیل تحریم خمر نکند ... خدای تعالی گفت فیهما اثم کبیر و لفظ اثم و حرج و ... دلیل تحریم کند که ... دلیل تحریم کند
امثال ... من قوله تعالی قل انما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها وما بطن والاثم والبغی بغیر الحق ... گفت ... اثم از ... کبیر ... فیهما اثم
کبیر ... در باب ... و ... لا تقربوا الصلوة وانتم سکاری و این دلیل تحریم نکند ... آن نیست که ... حرام است ... کردن
در حال که مستی باشد ... گویند ... این آیه آمد قل فیهما اثم کبیر و این دلیل تحریم کرد ... و ... تاکید تحریم
این سوره المائده آمد انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه و قتاده و جماعتی دیگر گفتند این آیه
یعنی سوره البقره و این تحریم نمی‌کند ... سوره المائده دلیل تحریم کند و تفسیر ... آیه ... و خصوصی ... باشد
که آنجا ... و قول حسن ... درست ... اما ... عصیر انگور ... چون بجوشد ... سخت شود ... بسوزد ... که ...
نزدیک بیشتر مفسران و ابوحنیفه و سفیان ثوری و ابویوسف گفتند هر چه از انگور بجوشد ... و بجوشد ... از ... گوید که در
مطبوخ خلاف کردند مذهب ما آنست که هر عصیری که بجوشد ... اگر بر زمین ... باشد و ... حرام شود و چون جوشیده ... که
... بر ... شود ... آنگه حلال شد ... و ... حرام شود مگر آنکه ... جنانی ... که ... شد ...
مسکر باشد ... و این ... در حرم ... مذهب ابوحنیفه و ابویوسف و اهل عراق آنست که ... عصیر حکم ... باشد
فقها اهل حجاز آنست که هر چه بسیار از وی مستی کند اندکش حرام باشد و مذهب ما اینست و مذهب اهل عراق ... که ...
از آن مستی کند ... شربه ... حرام آنست اما نبیذ التمر که در اخبار آورده‌اند که تمر طیب و ماء طهور آنست که رسول علیه السلام
در سفر ... بود ... آب ... شور ... بخور ... نمی
خرمای چند در ... آب افکندند ... رسول علیه السلام ... که ... برخاست و ... آب ... گفتند یا رسول الله ... باشد
چرا ... باشد تمر طیبه و ماء طهور ... یعنی آنکه ... از رسول الله ... نبیذ التمر ... بود ... معنی
آنست ... تمر ... باشد ... آب ... تا ...
... در ... شب ... در ... باشد ... چندانی ...
... چنین ... تا ... مسکر باشد و مسکر حرام ... هر مسکری که باشد ...
... کند ... در باب تحریم ... باشد ... شافعی ...
... چنین ... خمر ... از ... و ...
... بنجو ... باشد ... حرام ...
... قرآن ... حرام ... تا حرام بود ...
... رسول علیه السلام ... و ... که هر ... حرام ...
... رسول علیه السلام ... دلیل ...
ولقطاین کما اسکر کثیره فقلیله حرام هر چه بسیار از وی مستی کند اندکش حرام باشد ... روایت کند از رسول علیه السلام
کما اسکر الفرق ... مستی کند ... حرام باشد ...

فوائد خمر [illegible]

و لفظی که از رسول علیه السلام آمده که هر مسکری حرام است اوله و آخره و رسول علیه السلام گفت ان من التمر خمرا و ان من العنب خمرا و ان من الزبیب خمرا و ان من العسل
خمرا و ان من الحنطة خمرا و ان من الشعیر خمرا و ان من الذرة خمرا گفت از انگور خمر بود و از خرما و مویز و انگبین و گندم و جو و ارزن و قال علیه السلام
کل شراب عاقبته کعاقبة الخمر فهو حرام گفت هر شرابی که او را عاقبتی بود چون عاقبت خمر یعنی در مستی آورد حرام است و در اخبار [illegible] در زجر و وبال
و عقاب شارب خمر احادیث [illegible] جامع است [illegible] روایت کند از ابو عبدالله [illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] از رسول علیه السلام [illegible] در باب شرب مسکر گفت از رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که گفت [illegible]
[illegible] شربة [illegible] شراب مسکر خدای تعالی [illegible] روز نماز او نپذیرد و اگر توبه کند قبول بود [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible] روز نماز او نپذیرد و اگر توبه کند مقبول بود [illegible] خدای [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible] نماز او نپذیرد و واجب باشد بر خدای که [illegible]
[illegible] از شکر ایشان [illegible] چندانکه از مشرق تا مغرب [illegible] گفت [illegible]
یا اهل الشام [illegible] رسول علیه السلام گفت والذی بعثنی بالحق [illegible]
[illegible] آید [illegible] یا اهل الشام رسول علیه السلام
گفت شارب الخمر [illegible] در روز قیامت [illegible]
[illegible] یا اهل الشام رسول علیه السلام گفت شارب الخمر [illegible] روز قیامت خدای تعالی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] یا اهل الشام هر که [illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] یا اهل الشام رسول علیه السلام گفت شارب الخمر [illegible] روز قیامت [illegible]
[illegible] یا اهل الشام رسول علیه السلام گفت [illegible]
[illegible]
خدای تعالی [illegible] فاجتنبوا الرجس من الاوثان [illegible]
فاجتنبوه [illegible] والرجس [illegible] من جهة الاوثان [illegible]
[illegible] یا اهل الشام رسول علیه السلام [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible] ان الله یحب التوابین
و یحب المتطهرین [illegible]
[illegible] و الانصاب [illegible] والمیسر یعنی القمار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و قال الآخر [illegible] الیسر [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] و اصحو کفت [illegible] و قال [illegible]
[illegible] نصیب [illegible] نصیب باشد [illegible] نصیب باشد [illegible] نصیب باشد [illegible]
[illegible] نصیب باشد [illegible] نصیب [illegible] نصیب بود [illegible] نصیب بود [illegible]
[illegible] کنند [illegible] خوانند قال ابو ذویب [illegible]
[illegible]
[illegible] نصیب [illegible]
[illegible] نصیب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قال تمیم بن [illegible]
[illegible] روایت کند که شطرنج حرام است [illegible] حرام است [illegible]
[illegible] روایت کرد از عبدالله عباس [illegible] روایت کرد [illegible] عبدالله مسعود [illegible] شطرنج [illegible]
[illegible] گفت ما هذه التماثیل التی انتم لها عاکفون [illegible] رسول علیه السلام گفت من لعب بالنرد فقد عصی الله و رسوله [illegible]
[illegible] عبدالله [illegible] شطرنج [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علی علیه السلام [illegible] شطرنج [illegible]
گفت ما هذه التماثیل التی انتم لها عاکفون [illegible]
[illegible] عبدالله عباس روایت کرد که رسول علیه السلام گفت ملعون من لعب [illegible] الشطرنج [illegible]
[illegible] شطرنج [illegible] رسول علیه السلام گفت من [illegible]
[illegible] فی لحم الخنزیر [illegible]
[illegible] رسول علیه السلام
[illegible]
گفت علیه السلام [illegible] شطرنج [illegible]
[illegible]
[illegible] و منافع للناس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
گفت [illegible]
[illegible]
گفت [illegible]
[illegible] و منافع [illegible] کفت [illegible]

معنی آن که گفت اثم حزن بود که چون مست شود بعربده اقدام کند و دانستی که آن قبیح بود و مال را بر وجه ناحق ببرد و ربیع و ضحاک گفتند منافع پیش از تحریم بود
و اثم پس از تحریم و دیگر قول او ابیات و اثم عقوبت و وبال و تبعات باشد بر جمله حق تعالی باز نمود که در این هر دو سود و زیان هست و زیان بیش از
سود است و گفت جمیع زیان بود بحرام و عقل بیرون و اوایات که ابو عطیا طباطبای العلوی گوید ابیاتی جامع است ... اختیار ابن عیاض که
[شعر قیس بن الخطیم]
دهی ساله عن السکران ما ذم من عقله واحق ما یلقی اذا ما تقاولا • ترکه اذا استرخت قوله السکر و نزول المروة العشیرة لیلا • یطلع عند
قوم مستفادة ولو انه لا یکن ما القاتلا • یجاذب اهله اسا فلها ان اراد استواء فی القیام تمایلا • فان قلت لا قال بل نعم و ان قلت
نعم قال لا لا لا • اذا اخذت منه المدام رایته کذی الحیف بعض الامور و قاتلا • ترکیب الیبسا ساعیا لمنکر الحیران بمهوت تذکرما
اذا ما تقضاه لهم فی السکر منه رایت مرتهم الهم ثم ماطلا • لذلک لن تری من ها فی نفسه مجانبا منها خیر دانیا ولا • و یحتف بالقبیل کالاسل
فلم یکن فی الناس رجال امو اصلا • و دیگری گوید برین معنی • اخا هم ما دارت الکاس بینهم فان غبت عنهم ساعة فذیم • و کلهم یکار
بالنشر کاذبا فکلهم رب الهم السموم • فهذا شاهی لمراقل بحیاة • و یکتی بالفاسقین علیم • هم در این معنی گفت • ترکت النبید
شرابه و مرت بحد بالمنی عابه • شراب یضل سبیل الهدی و یفتح للشر ابوابه • و دیگری گوید • ترکت النبید لشرابه و اقبلت اشرب عنه
نقاحا • شراب النبیین والمرسلین و من لا یعیا الشرابها الطباخا • رایت النبید یذل العزیز و یبدا فیه عمر و اتعاخا • و بورث شرابه
سوء و یکسو الفتی الفی ما ساخا • فان کان ذا جاز للشباب فی العذر فیما از المرء شاخا • و غیر ایضا • شربنا من داود حتی کاننا الملوک
حوت ما بین هیت الی مصر • فلما انجلی السکر عنا رایتنا تجلی الغنی عنا و عدنا الی الفقر • و غیر ایضا • لحی الله اصحاب النبید فانهم اذا فقد
العصبا فقصد لا فقد • موده قوم ما دارت الکاس بینهم فان عاق عنهم عایق بطل الود • قوله و یسئلونک ماذا ینفقون سبب نزول آیه
۳۰۰ که رسول علیه السلام ایشان را بصدقه حث کرد گفتند یا رسول الله ما را بیان کن تا چه دهیم و چند دهیم و که را دهیم خدای تعالی آیه فرستاد
و پرسند ترا ای محمد که چه نفقه کنند و ما استفهامیات قل العفو ابو عمر و حسن بصری و قتاده و ابن ابی اسحق برفع خوانند
علی معنی الذی ینفقونه هو العفو و مثال این قراءة قوله تعالی و اذا قیل لهم ماذا انزل ربکم قالوا اساطیر الاولین رفع او دهر درجه الکوه
بر خبر ابتداء محذوف و دیگران بنصب خواندند بتقدیر قل انفقوا العفو و مثال این قوله تعالی و اذا قیل لهم ماذا انزل ربکم قالوا
خیرا مفترن در معنی عفو خلاف کردند عبد الله عمر و محمد بن کعب و قتاده و عطا و سدی و ابن ابی لیلی گفتند ما فضل من المال عن العیال
آنچه از قوت او و عیال او فاضل بود و حسن بصری گفت عفو آن بود که مرد آن بیجا باند و درویش نشود عبد الله عباس گفت آنچه بیفزاید
بر مال مجاهد گفت صدقه باشد از سر توانگری عمرو بن دینار و عطا گفتند صدقه وسط باشد از میان اسراف و تقتیر ضحاک گفت
مقدار طاقت بود و عوفی روایت کرد از عبد الله عباس العفو را آنست که هر چه باشد اندک یا بسیار و کثیر عطا خراسانی گفت ما لم یصر
بر نفس سهل و آسان بود من قولهم اتاه الامر عفوا صفوا ربیع گفت عفو طیب باشد یعنی از نیکو تر و حلال تر و گفت تر باشد صدقه
باید دادن و معنی متقارب است و اصل عفو در لغت زیادت باشد و کثرت قال الله تعالی حتی عفوا ای کثروا و قال علیه السلام اعفوا الشوارب
و اعفوا اللحی ای کثروها گفت شارب نیک بکنید یعنی بسترید و محاسن رها کنید تا بسیار شود و قال الشاعر • و لکنا نعض السیف منها
بالسوق عافیات اللحم کوم • ای کثیرات اللحم و معنی نیز کاوید بود اساد کرد کفتم و عرب گوید خذ ما عفا و ما اتاک سهلا • جابر روایت کرد که
مردی نزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله هذه بیضة ذهب اصبتها من بعض المعادن لا املک غیرها فاجعلها صدقة • گفت
مردی شکل خایه زرین بیا ورد پیش رسول علیه السلام و گفت یا رسول الله بخدای عز و جل که بجز این ندارم و این بگیر تا این صدقه کرده ای
خدای رسول علیه السلام روی از وی بگردانید او که جانب آمد و این بگفت رسول علیه السلام روی بگردانید و بگفت رسول علیه السلام از دست او
از دست او بستد و بینداخت چنانکه اگر بر او آمدی مجروح کردی و گفت چون یکی از شما بیاید و گوید که همین دارم صدقه را چه خواهی کرد کاهلی
گفتی یکی از شما می آید و جمله مال صدقه میکند آنگه بر درها میگردد و رسول گفت افضل الصدقة ما کان عن ظهر غنی و ابدا باحد کرمن

۳۰۱ یعول فاضل تر صدقه آن بود که از سر توانگری بود یکی از شما باید که ابتدا بعیال خود کند کلبی گفت بعد نزول این آیه که مرد چندان کم
کسی را خیر بود هیچ خواستی تا از آن صدقه کند قوت خود و قوت عیال از تجارت داشتی و آنچه فضله بودی صدقه کردی و کسی که اهل حرفت بودی
یک روز نفقه برداشتی از تجارت یا قیمت کردی و چون این زکوة بیامد این آیه منسوخ شد ابو مسلم گفت علی قول الکلبی و اولیتر آن بود که گوید
که آیه منسوخ است بل آنکه جمع آنها را این آیه و بیان آیه زکوة ممکنست کذلک یبین الله زجاج گفت بر آن است که کذلک گفت و خطاب
با جماعت است و معنی جماعت قبیله بود و آن موحد اللفظ و مذکر است و بعضی دیگر گفتند بر آنکه بر موحد گفت که خطاب با رسول است
و مراد او امت کذلک خطاب با او و علیکم خطاب با او و امت او و هم چنین خدای تعالی بیان کند برای شما آیتها لعلکم تتفکرون
فی الدنیا و الآخرة یعنی لعلکم تتفکرون فی امر الدنیا و الآخرة فی باب النفقة یا شما در باب نفقه مال در کار دنیا و آخرت اندیشه کنید
آنچه قوت و عیالت در باب دنیا را است کنید و آنچه فاضل باشد برای خدای تعالی و برای آخرت صدقه کنید تا ذخیره باشد شما را
در آخرت و این را وجهی دیگر است بر مضاف ایه جایها و قتاده و حسن بصری ذکر کردند مراد آنست که لعلکم تتفکرون فی الدنیا و زوالها و فنائها
و ما لها تا در دنیا اندیشه کنی بدانی که فانی است و زائل است و مال او با فنا و زوال است و در آخرت اندیشه کنی که سرای بقا و سرای جزا
تا چون اندیشه کنی شما را داعی بود به صدقه و نفقه کردن و صارف بود از حرص و بخل بر حطام دنیا و جاه و جود را محل مشغول
باشد در جهای عارف تا کسی گمان نبرد که در تیامت تکلیف نظر و تفکر باشد قوله و یسئلونک عن الیتامی الایه عبد الله عباس روایت کند
عطیه و ضحاک و سدی گفتند سبب نزول این آیه آن بود که عرب در جاهلیت کار یتیم عظیم داشتند و مال او از ما خورد و در پیش نشسته
و با او مخالطه و مواکله نکردندی و اگر وقتی چهارپایی یا چیزی که بر نشستی و اگر چه مملوک کسی و لخدمت او نبودی و منع
بود ندی از آن چون اسلام آمد از رسول علیه السلام بپرسیدند حدیث یتیمان خدای تعالی این آیه فرستاد و یسئلونک عن الیتامی و
بپرسند ترا ای محمد از یتیمان قل اصلاح لهم خیر بگو که اصلاح کار ایشان بجای مصلحت بهتر بود شما را قتاده و ربیع و سعید جبیر از
عبد الله عباس گفتند چون خدای تعالی در باب یتیمان و مال او تشدید فرمود و آیات فرستاد من قوله تعالی و لا تقربوا مال الیتیم
و قوله ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما مردم بترسیدند و یتیمان را از خویشتن دور کردند و مالها ایشان از مال خود دور داشتند
و طعام ایشان از طعام خود دور داشتند و با ایشان اختلاط نکردند تا اگر از طعام یتیم که رسید باقی ماندی و نمی جستی با ندی کس
نخوردی و بکرفتی تا عوض بدادندی تا باید شدی و این کار بر ایشان سخت شد نزدیک رسول آمدند و از وی پرسیدند خدای تعالی
این آیه فرستاد و در رسول الله فرمود که بگو که اصلاح لهم خیر اگر شما این برای خیر کنی اصلاح کار ایشان شما را بهتر بود و اصلاح مال
ایشان و طعمه و اجرت و حیاتی و اخذ عوض از بیشتر باشد شما را از دادن و اگر مخلط بودن بود با ایشان اختلاط کنید بد ایشان
که ایشان برادران شما اند و مومنین در طعام و شراب و مواشی و اسباب بیک جای اگر مصلحت دانید و اگر مال ایشان را حفظ
و تجارت و معاملت برابری و اذان عوض ولحرح شل زید ایجاب روا بود و اخوانکم ای فهم اخوانکم ایشان برادران شما اند ابو مجلز
ابو مجلز خواند فاخوانکم بنصب علی تقدیر فاخوانکم تخالطون یعنی ایشان را بمخالطه برادران دارید و بدانکه مال ایشان در کسی از وجوه
صلاح با مال ایشان همان کنی ابو عبید گفت این آیه دلیل آنست که سافر ار اچون هم سفر باشند ایشان را روا بود که طعام و شراب
بیک جای باشد و زیاده و نقصانی که در آن بود طیبه النفس و کی بود آنان برای آنکه یتیم را در حق یتیم خدای تعالی رخصت داد در حق
او جای کرچه حضرت است گفت والله یعلم المفسد من المصلح خدای تعالی مفسد را از مصلح باز داند که کیست که غرض او آن مخالطه
و کیست که غرض او فساد است باشد که آنکه مخالطه کند او فساد و تلف مال ایشان کند و کیست که مخالطه کند غرض او صلاح باشد
تا مال ایشان محفوظ باشد و با ایشان تباه نشود و لو شاء الله لاعنتکم و اگر خدای تعالی خواستی کار بر شما سخت کردی و شما را رخصت
ندادی در مخالطه ایشان عبد الله عباس گفت معنی آنست که حکم کردی بما تم و حرج شما بتصرف ایشان و اصل عنت مشقت بود و مشقت گفت

۳۰۲

مقتبر عقود ... و در جامع ... [illegible] ... فلام صالحو اس متنق

عنق و لا کرم و الحز الذی ... [illegible] ... کرد خدای تعالی ... [illegible]

و حکیم است ... و لا تنکحوا المشرکات حتی یؤمن ... [illegible] ... در شان مرثد ... [illegible]

... [illegible] ... رسول علیه السلام ... [illegible]

... [illegible] ... در جاهلیت دوست او بود ... [illegible]

... [illegible] ... رسول ... [illegible]

... [illegible] ... و لا تنکحوا المشرکات حتی یؤمن ... [illegible]

... [illegible] ... اصل النکاح جماع بود ... [illegible]

... [illegible] ... کالجون و القرء و الشفق ... [illegible]

... [illegible] ... حقیقت ... [illegible]

... و لامة مؤمنة خیر من مشرکة و لو اعجبتکم ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... رسول علیه السلام ... [illegible]

... [illegible] ... عبدالله بن رواحه ... [illegible]

... [illegible] ... و لا تنکحوا المشرکین حتی یؤمنوا ... [illegible]

... و لعبد مؤمن خیر من مشرک ... [illegible]

... [illegible] ... رسول علیه السلام ... [illegible]

... [illegible]

۳۰۳

بن وا را او ... [illegible] ... حال بدان ... [illegible]

... [illegible] ... رسول خدای ... [illegible] ... رسول علیه السلام

... [illegible] ... استغفر الله ... [illegible]

... [illegible] ... رسول الله ... [illegible]

... [illegible] ... رسول علیه السلام ... [illegible] ... عبدالرحمن عوف ... [illegible]

... [illegible] ... عثمان و عبدالرحمن عوف ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... رسول ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... رسول الله ... [illegible]

... [illegible] ... لا اله الا الله ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... و الله یدعوا الی الجنة و المغفرة باذنه ... [illegible]

و یبین آیاته للناس ... [illegible] ... لعلهم یتذکرون ... [illegible]

... [illegible] ... قوله تعالی وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذًى فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّى

يَطْهُرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ

پاکیزکان را

نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ وَقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ

مُلَاقُوهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ۝ وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصْلِحُوا

با بیننده اویند و مژده ده مؤمنان را ۔ و مکنید خدای را [illegible] سوگندهاتان که نیکوئی کنید و پرهیزگاری کنید و صلح کنید

بَيْنَ النَّاسِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۝ لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ

میان مردمان و خدای شنوا و داناست ۔ نگیرد شما را خدای بیازی در سوگندهاتان و لکن بگیرد شما را

بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ ۝ لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ

بآنچه ورزد دلهاتان و خدای آمرزگار و بردبارست ۔ آنانرا که سوگند خورند از زنان خویش [illegible] چهار ماه

فَإِنْ فَاءُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۝ وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۝ وَالْمُطَلَّقَاتُ

اگر باز آیند پس بدرستی که خدای آمرزگار و بخشاینده است و اگر عزم کنند طلاق را خدای شنوا و داناست و زنان طلاق داده

يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ

باز ایستند بخود سه پاکی و نباشد حلال ایشانرا که پنهان کنند آنچه آفرید خدای در شکمهای ایشان

إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَّ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا

اگر ایمان دارند بخدای و روز بازپسین و شوهران ایشان سزاوارترند بباز آوردن ایشان در آن اگر خواهند نیکوئی کردن

وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

و ایشانراست مانند آنچه بر ایشانست بنیکوئی و مردانرا بر ایشان پایهست و خدای عزیز و داناست

۳۰۴

ويسئلونك عن المحيض الآية سعيد جبير گويد از عبد الله عباس که او گفت ما رأيت قوما خيرا من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله ما سألوه الا
عن ثلث عشرة مسئلة حتى قبض كلهن في القرآن گفت هيچ قوم را نديدم بهتر از اصحاب رسول صلى الله عليه وآله [illegible] ايشان از وى بيش از سيزده
مسئله [illegible] نپرسيدند هر سيزده در قرآن هست يسئلونك عن الاهلة يسئلونك عن الشهر الحرام يسئلونك ماذا ينفقون يسئلونك
عن الخمر والميسر ويسئلونك عن اليتامى ويسئلونك عن المحيض يسئلونك عن الساعة ايان مرسيها واذا سألك عبادي عني يسئلونك عن الانفال يسئلونك
عن الروح ويسئلونك عن ذي القرنين يسئلونك عن الجبال مفسران گفتند عرب را در جاهليت عادت چنان بود که چون زن را حيض بودى با وى
از اجتناب کلى کردندى و او را در خانه تنها بنشاندندى و با او طعام نخوردندى و با او مجالسه نکردندى بر عادت مجوس [illegible] از رسول عليه السلام
پرسيد گفت يا رسول الله ما نصنع بالنساء اذا حضن چه فرمائى ما را در حق زنان چون ايشانرا [illegible] پيدا شود خداى تعالى اين آيه
فرستاد ويسئلونك عن المحيض و محيض مصدر بود تقول حاضت المرأة تحيض حيضا ومحيضا كالسير والمسير والعيش والمعيش واصل حيض
انفجار باشد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

۳۰۵

باشد گفته شود [illegible] ظاهر باشد [illegible] بحيض تعلق دارد بعضى واجب و بعضى حرام و بعضى مکروه
محرمات و واجبات نماز [illegible] واجب نبود [illegible] درست نباشد و [illegible] حرام باشد و [illegible] درست
نباشد و طواف [illegible] درست نباشد و قرائت [illegible] حرام باشد [illegible] قرآن [illegible] حرام باشد و بر شوهر [illegible]
حرام باشد [illegible] واجب بود [illegible] و تعزير بر او واجب باشد و [illegible]
[illegible] درست نباشد [illegible] حيض [illegible] منقطع شود غسل واجب باشد و طلاق [illegible] درست نباشد و قضاى [illegible]
واجب بود و مکروهات قرآن خواندن [illegible] مصحف برگرفتن و دست [illegible] و خضاب کردن [illegible]
ايام حيض [illegible] ده روز [illegible]
[illegible] چهار حالت [illegible] تميز [illegible] حيض و استحاضه [illegible]
تميز [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مذهب مالک و مذهب ابو حنيفه [illegible]
مذهب مالک [illegible] مذهب حسن بصرى [illegible] و مذهب شافعى [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مذهب ابو حنيفه است [illegible]
[illegible]
[illegible] مالک است [illegible] و مذهب شافعى [illegible] ابو حنيفه [illegible]
[illegible] و مذهب ابو حنيفه است
[illegible]
و مذهب شافعى است [illegible]
حيض [illegible] ابو حنيفه [illegible] شافعى [illegible] و ابو العباس بن سريج [illegible]
شود ولا تقربوهن [illegible] اجماع [illegible]
در ايام حيض حتى يطهرن [illegible] فاعتزلوا النساء ولا تقربوهن [illegible]
[illegible] ابو سعيد
روايت کند که رسول عليه السلام گفت [illegible]
نقصان عقل و دين ايشان [illegible] نقصان عقل ايشانست و [illegible] نقصان دين [illegible]

چند روز نماز نتوانند کردن و روزه داشتن. معاذة العدویة روایت کند که گفت پرسیدم از عایشه که ما بال الحائض تقضی الصوم ولا تقضی الصلوة
چرا زن حائض قضاء روزه بیارد و قضاء نماز نکند عایشه او را گفت احروریة انت تو خارجی‌ای گفت نه ولیکن سائلم عایشه گفت ما را در عهد رسول
این کار افتادی ما را قضای روزه فرمودند و قضای نماز نفرمودند مگر که عایشه چون از وجه شرع می‌پرسد او را خارجی می‌نهاد و جواب
درست می‌گوید حال جمع می‌کند [illegible] که چون این آیة آمد صحابه رسول چون زنان ایشان را عذر حیض پیدا شدی ایشان را از خانه
بیرون کردند [illegible] ایشان سرما یافتند پیش رسول آمدند و گفتند یا رسول الله ما را حال این است که جامه
[illegible] باشد [illegible] ایشان را از خانه و جامه بیرون کردیم سرما یافتند [illegible] با ایشان [illegible]
رسول علیه السلام گفت خدای شما را نفرمود که ایشان را از خانه و جامه بیرون کنی [illegible] با ایشان مخالطت مکنید تا [illegible]
از عادت [illegible] سعید بن المسیب روایت کند از ابوهریره که رسول علیه السلام گفت هر که با زن حائض قربت کند [illegible]
[illegible] خویشتن را [illegible] شب و چهار شب [illegible]
عایشه روایت کند که یک شب با رسول علیه السلام خفته بودم [illegible] برخاستم و [illegible] رسول علیه السلام گفت
[illegible] که گفتم [illegible] روایت کنند [illegible]
زوجة النبی صلی الله علیه و آله عایشه گوید رسول علیه السلام گفت [illegible] یا رسول الله من حائضم گفت ان حیضتک لیست فی یدک
[illegible] رسول الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
گفت زنان حائض [illegible] حتی یطهرن [illegible]
طاهرا و باقی قرا خوانند حتی یطهرن بتخفیف [illegible] حتی یطهرن [illegible]
که حتی یغتسلن تا آنگه که غسل بکنند و آنکه خواند یطهرن بتخفیف معنی آن باشد که تا خون حیض منقطع شود [illegible]
و اختلاف فقها در آنکه [illegible] مذهب [illegible] بتخفیف [illegible]
[illegible] شافعی [illegible] ابو حنیفه [illegible]
شافعی [illegible] غسل نکند یا تیمم بعد انقطاع الدم [illegible] لیث و سالم و قاسم بن محمد و ابن شهاب و حسن [illegible]
[illegible] فاذا تطهرن ای اغتسلن چون غسل بکنند فأتوهن من حیث [illegible]
با ایشان [illegible]
قوله فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الارض [illegible] من حیث امرکم الله [illegible]
فی الامر الوارد بعد الحظر [illegible]
بین الوجوب والندب [illegible]
و ابراهیم و قتاده و عکرمه [illegible] عبد الله عباس [illegible]
[illegible] من حیث امرکم الله به من الطهر [illegible]
ایام حیض [illegible] فأتوهن من قبل طهرهن لا من قبل حیضهن
و این قول ابن زید است و ضحاک و در روایتی [illegible] ابن عباس و محمد حنفیه گفت من حیث امرکم الله ای من الحلال دون [illegible]
[illegible] ابن کیسان گفت معنی آن است که با ایشان [illegible] روزه [illegible] معتکف و محرم نباشد [illegible]

اتیان [illegible] ان الله [illegible]
آن باشد [illegible] فی الفرج [illegible] ماذا خلقوا من الارض [illegible] فی الارض و قوله [illegible]
من یوم الجمعة ای فی یوم الجمعة ان الله یحب التوابین من الذنوب [illegible] توبه کنند و [illegible]
و پاکی از احداث آب [illegible] مجاهد گفت یحب التوابین من الذنوب والمتطهرین من ادبار النساء [illegible]
[illegible] بن حیان گفت التوابین من الذنوب والمتطهرین من الشرک [illegible] توبه کنند [illegible]
خویشتن پاک دارند سعید جبیر [illegible] التوابین من الشرک والمتطهرین من الذنوب [illegible]
[illegible] ابو العالیه [illegible] ان الله یحب التوابین و یحب
المتطهرین [illegible] مجاهد [illegible] التوابین [illegible] توبه کنند و المتطهرین [illegible]
[illegible] التوابین من الکبائر والمتطهرین من الصغائر [illegible] التوابین من الافعال والمتطهرین من الاقوال التوابین من الاضمار والمتطهرین
من الاظهار التوابین من الآثام والمتطهرین من الاجرام التوابین من الجرائم والمتطهرین من [illegible] التوابین من الذنوب والمتطهرین من العیوب
و ظاهر آیة [illegible] یحب التوابین [illegible] در حال حیض [illegible] توبه کنند
و یحب المتطهرین یعنی [illegible]
[illegible] سعید جبیر گفت از عبد الله عباس [illegible] عمر خطاب [illegible] رسول آمد
گفت یا رسول الله هلکت و اهلکت گفت هلاک شدم [illegible] رسول علیه السلام گفت [illegible]
[illegible] رسول علیه السلام جواب [illegible] جبرئیل آمد و این آیة آورد نساؤکم حرث لکم [illegible] فأتوا حرثکم انی شئتم
[illegible] جابر عبد الله انصاری [illegible] گفت
[illegible] رسول علیه السلام [illegible]
الیهود [illegible] خدای تعالی [illegible] این آیة فرستاد [illegible]
[illegible] رسول علیه السلام [illegible]
[illegible] رسول علیه السلام [illegible]
[illegible]
برسول [illegible] خدای تعالی این آیة فرستاد [illegible] اتیان النساء من غیر المأتی [illegible]
[illegible] این آیة [illegible] اسباب [illegible]
[illegible]
و این از جمله کنایات [illegible]
[illegible] حتی اذا جعلنا [illegible]
[illegible]
[illegible] یحیی [illegible] هبة الله [illegible] الصالحات [illegible] یجعل الله لنا [illegible] البرکات
[illegible] البنات [illegible] اتیان النساء فی ادبارهن [illegible]
[illegible] محمد بن عبد الله بن الحکم [illegible]
[illegible] المرتضی رحمه الله [illegible] اجماع الطائفة [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تحریم و اباحت و شیخ ابو جعفر الطوسی رحمه الله فتوی بر کراهت کرد حملا للاخبار علی وجوهها و جمعا بینها و آنان که اباحت گفتند بآیت تمسک کردند
و گفتند خدای تعالی گفت انی شئتم و انی بمعنی این باشد چنانکه گفت یا مریم انی لک هذا ای من این لک قال الشاعر . فاصبحت
انی تاتها تلتبس بها کلا مرکبیها تحت رجلک شاجر . و قال الکمیت . انی و من این آبک الطرب من حیث لا صبوة و لا ریب
و مراد اباحت و انی محتمل است مکان را تخصیص کردن بعد ما کان العام واحدا تخصیص قرآن باشد باخبار آحاد و این در مذهب ما
من بیان ما و بیشتر محققان اما تمسک فقها بقوله نساؤکم حرث لکم فاتوا حرثکم و اینجا حرث نبود چه محل حرث نیست گفتند این دلیل
الخطاب باشد و دلیل الخطاب بنزدیک بیشتر اهل علم باطل است ذکر ابو بکر بن محمد باجماع باطل است ...
ایشان حرث را فرج خلاف قرآنست که خدای تعالی زنان را حرث خواند بقوله نساؤکم حرث لکم و لم یقل فروج نسائکم حرث لکم اما تمسک ایشان
بقوله فأتوهن من حیث امرکم الله و انه الفرج لا غیر گفتند و بر ایشان حجتی نیست برای آنکه معنی آن اباحت است اتیان را و ابتداء تصرف ایشانست
بانواع الاستمتاع و لا تخصیص فیها تدل علی العموم اما تمسک ایشان بقوله اذی و تفسیر ایشان اذی را بقذر و نجاست و ان الاذی فیها
اکثر اعنی فی الادبار هم متعیف است برای آنکه حمل الشیء علی غیره باشد من غیر علة جامعة بینهما و این جمله قیاس باشد و ما بقیاس نگوییم
ذکر آنکه جامع مفسران تفسیر اذی بتحریم و صفت کرده اند که حمل بر آن کنند این جایز مطلق نبود ذکر آنکه اذی حاصل است در ایجاب البول و دم
الاستحاضة و مع ذلک مانع نیست از وطی اما احوال روایت کرده اند عن نافع عن ابن عمر و زید بن اسلم عن محمد بن المنکدر و من
طرق مختلفة عن ابن عمر ایضا و قدموا لانفسکم گفت ابتداء طلب فرزند است و گفته اند مراد آنست که تقدیم اولاد طلب کنید برای سلم
تا فرزند صالح باشد چنانکه گفت تخیروا لنطفکم احتیاط کنید برای ایشان یعنی برای فرزند در موضع چنین قال علیه السلام فانظر فی ای نصاب
تضع ولدک فان العرق دساس و کذا قوله علیه السلام الولد ... و خزاء الدین و گفته اند تقدیم الافراط من الاولاد فرزندان را ...
تا در شفیع قوم باشد و بر این قول مراد امر بود بصبر و توطین نفس علی موت الاولاد و تطییب النفس علیهم تم شفعاء لا یوم و رسول علیه السلام گفت
من قدم ثلاثة من الولد لم تمسه النار الا تحلة القسم گفت هرکس که سه فرزند در پیش از او بمیرد ... الا بتحلیل سوگند ذی قوله ان منکم
الا واردها و گفت اجمعین و گفته اند کنایت است عن ... گفتند یا رسول الله و اگر دو باشد ... چنین است که
اگر کسی اگر یکی باشد ... این حکم حاصل بود عطا گفت مراد آنست که تسمیه خلق نام خدای بر ... مجاهد گفت مراد آنست که
خلق ذکر خدا کنند تا خدای تعالی فرزند صالح دهد ... عبد الله عباس گفت رسول صلی الله علیه و آله گفت هر که او عند خلوة باهله
بگوید بسم الله اللهم جنبنی الشیطان و جنب الشیطان ما رزقتنا اگر فرزندی باشد ایشان را شیطان با او مضرت نکند و در اخبار ما آمده است که چون
مرد با اهل خود دخول کند اگر زن را جوید ... دست راست بر پیشانی او نهد و بگوید اللهم علی کتابک تزوجتها و علی امانتک اخذتها
و بکلماتک استحللت فرجها فان قضیت لی فی رحمها شیئا فاجعله مسلما سویا و لا تجعله شرک الشیطان ... گفته اند مراد خیر عمل
صالح است دلیلش سیاق آیت من قوله و اتقوا الله و اعلموا انکم ملاقوه حمل او کردن بر عموم اولیتر بود تا جامع بود فوائد را ابن کیسان
گفت معنی آنست که از خدای تعالی شما را فرموده است تقدیم کنید از واجب حلال گردانید شما را یا حرام کرده است بر شما احتیاط کنید و اتقوا الله
از خدای بترسید بر جمیع احوال ایشان در حذر کنید و تحذیر شما را معنی آنکه اتقوا معاصی الله از معاصی خدای پرهیزید و اعلموا انکم ملاقوه و بدانید که شما را
با پیش او باید شدن و حساب با او دادن و حقیقت ملاقات بر خدای روا نباشد حقیقت او مقابله و مقاربه بود و این بر اجسام روا بود
پس معنی محاسبه و مجازاة باشد و دلیل بر این آنست که آیت وارد است مورد وعید و تهدید و تنبیه بر عمل صالح و زجر از معصیت
و مخالفت او و تقدیر آنکه انکم ملاقوا ثوابه او عقابه علی ما تستحقون و بدانید که شما ملاقی ثواب و یا عقاب او خواهید بودن بر
حسب آنکه مستحق باشید آنرا و بشر المومنین و بشارت ده مؤمنان را و بشارت هر چیزی بود متضمن خیر و نفع را گرشوان بر ...
قوله تعالی و لا تجعلوا الله عرضة لایمانکم کلبی گفت این آیت در عبد الله رواحه آمد که او سوگند خورده بود که با داماد خود بشیر بن النعمان حدیث نکند

و صلح نکند برای و حشتی که در میان ایشان بود هر که او را گفتند در حق او خیری کن و تو سعی کن که از میان او و خصم او اصلاح بعض
کار ها را گفت من سوگند خورده ام که این نکنم و مرا روا نباشد خلاف سوگند کردن خدای تعالی این آیت فرستاد مقاتل حیان گفت آیت در حق
ابو بکر الصدیق آمد که سوگند خورده بود که با پسر خیر نکند عبد الرحمن تا اسلام بیارد ابن جریج گفت آیت در او آمد که او سوگند خورد که با مسطح
بن اثاثه هیچ خیر نکند برای آنکه او در حدیث افک خوض کرده بود و عرضه فعلة باشد بمعنی مفعول کالجرفة و الاکلة و القبضة و غیر ذلک و عرضة
چیزی بود که در معرض کاری نهند و اصل او از عرض باشد و هو الجانب تا از عرض مصدر عرضت علیه الامر عرضا کردن خیر و چیزها گفتا
کاری را عرب گوید هذا عرضة لذلک الامر او صالح له چنانک شتر قوی را گویند هذا عرضة للسفر و دختر رسیده را گویند هذه عرضة
النکاح و معنی این که گفتیم که او را در معرض آن نهاده اند اما او در جانب آنست که صلاحیت این دارد و اما پنداری خویشتن عرضه
میکند و در معرض آن کار میکند این اصل و اشتقاق کلمت و علی هذا قول الشاعر . و لا تجعلنی عرضة اللوائم . ای فی معرض الملامة
و قول دیگر که گفت . و ان رفعوا الحرب العوان التی ترتی فمرضة عض الحرب مثلک او مثلی . و قال حسان . و قال الله قد یسرت
جندا من الانصار عرضتها اللقاء . و در معنی آیت چند قول گفته اند یکی آنکه و لا تجعلوا الیمین بالله عرضة مانعة قاطعة فی ان لا تبروا و
تتقوا و تصلحوا بین الناس گفت سوگند بخدای بعرضه مکنید یعنی علتی مانع که برای آن علت بر نکنید و تقوی و اصلاح برای عرضه
موجبه باشد معترض میان الامرین و آن حائل و مانع باشد این یک قول است که عرضه علت باشد و قول دیگر آنست که عرضه حجت
یعنی سوگند بخدای حجت مکنید با تنها خیر و صلاح را امتناع کنید و گویید ما سوگند خورده ایم بلکه اگر سوگندی خورده باشید
و خلاف سوگند صلاح بود متابعت صلاح کنید و خلاف سوگند کنید که اینجا حنث به بود عبد الرحمن بن سمرة روایت کند که رسول
گفت اذا حلفت علی یمین فرایت غیرها خیرا منها فات الذی هو خیر ثم کفر عن یمینک گفت چون سوگند خورده باشید بر
کاری این خلاف سوگند اولیتر و بهتر باشد آن باید کردن که بهتر بود و کفارت سوگند بکردن انس مالک گفت در بعضی از
ابو موسی اشعری بیامد و رسول را علیه السلام گفت من و کوی تنی ند ادم که بر نشینم مرا بر نشان رسول علیه السلام در آن شغل بود و او
الحاح و ابرام کرد رسول علیه السلام سوگند خورد که ترا بر ننشانم او برفت چون وقت انتقال بود هر کسی سازی می کردند رسول
ابو موسی را گفت تو چرا سازی نکنی گفت یا رسول الله مرکوب ندارم و تو سوگند خورده که مرا بر ننشانی گفت اکنون سوگند بخورم
که بر نشانم و او را بجای بیاد رسان بن جبیر گفت سعید جبیر را گفتم که مرا ... هست و امر و بسرای او بود اکنون سوگند خورده ام
که با من در سرای نباشد و ذکر نکند گفت هذا من عمل الشیطان برو او را بجای آور و کفارت سوگند بکن آنگه بر خواند و لا تجعلوا الله
عرضة لایمانکم و بیشتر روایت ما چنین است اولیتر خلاف سوگند باشد او را بجای آرد و لا کفارة علیه و قولها اول قول حسن است و طاوس
و قتاده و قول دوم قول عبد الله عباس است و مجاهد و ربیع و ابن مره و قول سیم یعنی یکی است جز آنکه بر عرضه کعلة تفسیر دیگر
حجه قول دیگر آنست که و لا تجعلوا الله ای الحلف بالله معرضة ای قوة لایمانکم یعنی چون خواهی که کاری کنی بذو بخیر و صلح
سوگند بخدای مقوی و مؤکدات مکنی و معنی آنست که در اول گفتیم جز که عرضه را تفسیر بقوه داد و من قول العرب هذه الناقة
عرضة للسفر اذا کانت قوة علیه و اصل در این آنست که گفتیم معنی آن باشد که این شتر بار سفر راست قول دیگر آنست که
خدای را بعرضه سوگند مکنید در هر باب و بعد و لنعت و بسیاری ما بحر بحقیری و معظمی سوگند بخدا یاد کنید و معنی آنکه
این سوگند و ابتذال ان عنه هر کاری و صلات نا کردن با و در هر حقی و باطل و قوله ان تبروا بر این قول معنی آن باشد
لان تبروا سوگند بخدای بهر چیزی مبذول مدارید تا شما را داستگیر و متقی خوانند و بر قول اول تقدیر آن باشد کلا
تبروا چنانکه گفت یبین الله لکم ان تضلوا و المعنی لئلا تضلوا و قال القائل و القی فی الارض رواسی ان تمید بکم ای لا تمید بکم و جمع
معنی در این اقوال این دو وجه است که گفته شد و سوگند را برای آن یمین خوانند که عند سوگند مردم دست راست بدهند برای

گویند بلی بیمین فی کذا یعنی بکلمة استعمال حقیقت شده سوگند و این اسما منقول باشد و هر چه از این باشتقاق وارد از یمین و تیمن
و تیامن همه راجع با این معنی است و در محل ان تبروا سه قول گفته اند خلیل گفت موضع آن جر است بتقدیر حرف جر و المعنی لان تبروا
و قول دیگر آنست که محل او رفعست بابتدا و خبر او مضمر و تقدیره ان تبروا و تتقوا اولی بکم و اجمل لما انکم [illegible] مع الفعل در
تاویل مصدر باشد معنا آن بود که بر بکم اولی بکم و تقوی که اجمل لکم و قول دیگر آنست که سیبویه گفت محل او نصب است برای آنکه چون حرف
جر بیفکنی و ایصال فعل کنی فعل عمل نصب کند چنانکه گفت و اختار موسی قومه سبعین رجلا والتقدیر من قومه و کذا قوله تعالی و لا
تعزموا عقدة النکاح والمعنی علی عقدة النکاح و چون حرف جر انداخت بیفکنی فعل بمفعول به رسید و عمل نصب کرد والله سمیع علیم سمیع
لایمانکم علیم بنیاتکم خدای شنواست این سوگندهاتان را و داناست بنیتهای شما قوله لا یؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم الایه اللغو [illegible] و حزاره
آن بود که بیفکنند بلغو که در وقایع شود و در شمار نیاید چنانکه گفت ذوالرمه و یطرح بینها المرئی لغوا کما الغیت فی الدیة [illegible]
العیدی اوهایة تحمل اولاد ها لغوا و عرض الماء تجلد و اللغو و اللغا واحد و هر کلامی که فایده فیه و نظیر او [illegible] صعق [illegible] معلق [illegible]
قال الله تعالی لا یسمعون فیها لغوا و لا تاثیما و قال امیة بن الصلت فلا لغو و لا تاثیم فیها و ما فاهوا به لهم مقیم و علما خلاف کرده اند در یمین
لغو بعضی گفته اند که در زبان عرب می رود که لا والله و بلی والله این بر زبان بر اند و غرض ایشان سوگند [illegible] سوگند
بر این کفارت واجب نباشد و این قول عبدالله عباس است و شعبی و عکرمه و مجاهد و قال الفرزدق و لست بماخوذ بلغو تقوله اذا لم تعمد
عاقدات العزایم بعضی دیگر گفتند یمین لغو آن بود که مرد در کاری بود که ظن برد که حالی حال سوگند خورد و چون بنگرد آن کار بخلاف آن بود که
ظن برد و کفارت نباشد و این قول ابو هریره است و حسن بصری و سلیمان بن یسار و نخعی و ربیع و زراره و مکحول و سدی و عبدالله عباس بروایتی
و ابی و بروایة که روایت از امیرالمؤمنین علیه السلام که یمین لغو آن سوگند در خشم بود و این روایت طاوس است از عبدالله عباس برای این که [illegible]
باشد و دلیلش قول النبی علیه السلام لا یمین فی غضب و بعضی دیگر گفته اند سوگند بر معصیت بود که خدای تعالی بر آن خشم نگیرد و بر شکستن [illegible]
کفارت نباشد و بر ایشان توبه باید کرد و این قول عبدالله عباس است و عکرمه و شعبی و رسول علیه السلام گفت من نذر فیما لا یملک فلا نذر له
و من حلف علی معصیة فلا یمین له گفت هر که نذر کند بچیزی که ندارد نذرش باطل باشد و هر که سوگند خورد بر چیزی که معصیت بود او را سوگند
نبود و رسول علیه السلام گفت من حلف علی قطیعة رحم او معصیة فبره ان یحنث فیها و یرجع عن یمینه گفت هر که او سوگند خورد بر قطع رحمی
یا بر معصیتی بر او آنست که حانث شود و از آن سوگند باز آید و حسن بصری روایت کند که رسول علیه السلام بقومی بگذشت که ایشان تیر
انداختند مردی از ایشان تیر بینداخت و گفت اصبت والله و اخطات من صوابه فقال اخطات فی قوله و گفتی یا رسول الله
این مرد حانث شد رسول علیه السلام گفت کلا ایمان الرماة لغو لا کفارة فیها سوگند تیراندازان لغو باشد در او کفارت نبود و عایشه گفت سوگند
لغو آن بود که در هزل و جدل و خصومت بود و حدیثی که عقد دل ناکرده باشد بدان زبان زید بن اسلم گفت هو ما الحالف علی نفسه نفرین باشد
بر خویشتن چنانکه گوید چشمم کور باد اگر وی دیدم کوش کر باد اگر شنیدم و ما نند این و گفت این چنانست که خدای تعالی گفت و یدعو الانسان
بالشر دعاءه بالخیر و هم چنین قوله تعالی و لو یعجل الله للناس الشر استعجالهم بالخیر لقضی الیهم اجلهم ضحاک گفت مراد آن سوگندهاست که از پس
کفارت باشد برای آنکه بکفارت حنث و عقوبت بر خیزد ابراهیم گفت آن باشد که سوگند خورد بر چیزی پس فراموش کند و آن چیز بکند
سوگند بکند و دلیلش قول النبی علیه السلام رفع عن امتی الخطا و النسیان و ما استکرهوا علیه و لکن یواخذکم بما کسبت قلوبکم یعنی ما
صدتم و قصدتم و لکن شما را بآن بگیرد که دلهاتان کسب کند یعنی از سر صدق کنی و قصد و عقد دل کنی بر آن و الله غفور حلیم و خدای تعالی
آمرزگار است و بردبار است اما کلام در حکم آیه بدانکه سوگند بعد و هر بت مرفوعانکه کفارت در او واجب بود و هر نوعی آنکه ما چنین نفی المانع
کفارت در و واجب نبود سوگند بر ماضی بود چنانکه و الله ما فعلت بخدای که نکردم و کرده باشد و نگفتم و گفته باشد یا کردم و نکرده باشد
این را کفارت نبود بمذهب ما و ابو حنیفه و اصحابش هم چنین مالک و لیث و ثوری و اوزاعی و شافعی گفت اگر عالم باشد که خلاف آن کرده
برای کفارت واجب بود نه بر او کفارت باشد آنست که سوگند خورد که اواجبات نکند یا اشد و مباحات و یا قبایح انکار کند حکم این آن باشد که خلاف سوگند
واجب و مندوب بجای آرد و کفارت علیه متفاوت در جمله فقها گفته اند کفارت واجب بود اما مباحات اگر سوگند خورد که کاری نکند از جمله مباح
چون سفر و شرکت و تجارت و چون این یا کاری کند فضا ترک کند اگر صلاح در آن بود یا ناکردن باشد آنچنان کند که صلاح در آن باشد و اگر به خلاف
سوگند بود و کفارت علیه متفاوت نباشد نزدیک ما برای کفارت نباشد و جمله فقها گفته اند برای کفارت باشد اگر گوید و الله [illegible] یا جمع ذات یا زنها
یا از خلق بر ذات یا از سلطانی و قران اگر قرآن کاملا بکند یا نکند این سوگند باشد بمذهب ما حنث نباشد و کفارت واجب نبود و در تمیز
گفت مالک و اوزاعی و لیث و شافعی و ابو حنیفه و ثوری و ابو یوسف و محمد گفته اند این سوگند باشد و خلاف حنث بود و کفارت لازم آید
به دهر که او به تعالی سوگند خورد و مثل صنعه تعالی السماء او قدرته گوید بخدای که بآسمان شوم یا فلان کس را بکشم و او مرده باشد سواء
اگر داند و اگر نداند او را کفارت لازم نیاید و ابو حنیفه و شافعی گفته اند در حال حانث شود و کفارتش لازم آید سوگند کافر منعقد نشود
و چون حنث حاصل شود برای کفارت نباشد سواء اگر در حال کفر حانث شود یا بعد از اسلام مادام تا سوگند در حال کفر خورده باشد
و مذهب ابو حنیفه هم چنین است و شافعی گفت کفارت لازم آید برا و اگر کسی سوگند خورد بعلم خدا یا بقدرت خدا یا بحق خدای
اگر مرادش قادر و عالمی باشد سوگند باشد و اگر مرادش معانی باشد که اشعری گوید کفارتش لازم نیاید و ابو حنیفه چنین گوید
و اصحاب شافعی گفته اند این سوگند باشد اگر سوگند خورد بالرحمن و مرادش خدای باشد سوگند بود اگر مرادش سوره بود سوگند
نباشد و هم چنین بقرآن و ابو حنیفه و اصحابش هم چنین گفتند و شافعی و اصحابش گفتند این جمله سوگند باشد و برای کفارت واجب
و اگر گوید اقسمت انکه گوید عزمت من سوگند نبود از او شنود تا آنکه سوگند بنیت منعقد شود و این لفظی است محتمل و او بود که
خواهد بعد و دو ابوبکر خیر خواهد الکل [illegible] کار گذشته سوگند خورده ام و شافعی گفت قبول کنند فیما بینه و بین الله
اما در حکم قبول کنند یا نکنند شافعی را دو قول است چون گوید اقسمت و نگوید بالله این سوگند نباشد سوا اگر نیت سوگند کند
و اگر نکند و شافعی هم چنین گفت و ابو حنیفه گفت سوگند باشد اگر نیت کند و اگر نه و مالک گفت اگر در نیت او سوگند باشد سوگند بود
و الا نبود چون گوید لعمر الله و نیت سوگند کند سوگند باشد و اهل عراق هم چنین گفتند و اصحاب شافعی مختلف شدند بر دو وجه
چون گوید و حق الله سوگند نباشد اگر قصد سوگند کند و اگر نه و ابو حنیفه و محمد هم چنین گفتند و شافعی گفت چون نیت سوگند
سوگند باشد و ابو یوسف هم چنین گفت چون گوید بالله و تالله و سوگند نخواهد سوگند نبود و چون گوید بنیت سوگند نکرده بودم
از او نشنوند و شافعی گوید چون گوید بالله اگر بنیت سوگند کند باشد سوگند و اگر گوید بنیت سوگند نکردم از او بشنوند برای آنکه لفظی
محتمل است سوگند را و این معنی را که باالله استعین و لعل و الصدق الله در این دو قول اسلاد ربا و چون گوید بالله بکسر الهاء القسم حرف که
باشد و شافعی و اصحابش هم این گفتند مگر ابو جعفر الاستر آبادی من اصحاب الشافعی که او گفت سوگند باشد و چون گوید اشهد که
این سوگند نباشد و اصحاب شافعی خلاف کردند بر دو وجه هر یک گفتند چون اطلاق کنند و سوگند خواهد سوگند بود و اگر نه
شافعی را دو قول است اگر سوگند نخواهد نباشد و اگر خواهد باشد چون گوید اسلک بالله و اقسم علیک بالله این سوگند نباشد
به هیچ حال و شافعی گفت اگر سوگند خواهد باشد و اگر نخواهد نباشد و سوگند الا بخدای نباشد و بنامهای خدای که بآن مختص است
و مسایل سوگند و خلاف در آن بسیار است و این قدر کفایت اینجا قوله والله غفور حلیم بیان کردیم که اصل غفر ستر باشد
و مغفرت از بهانست و غفار هم چنین و حلم امهال باشد تا خیر عذاب مستحق تقول حلم الرجل یحلم حلما فهو حلیم و حلما
فی النوم حلما و انا حالم برای آنکه عرب عقل را حلم خوانند و عاقل را حلیم و آنکه بحلم رسد وقت آن باشد که بحلم رسد و در شمار
جملة الشرع گویند برای آنکه محلم باشد و گور را حلیم کند و نحل الضان باشد که فربه شود و حلام بزغاله فربه باشد برای
تقلش که حلیم هند سبک بار باشد و حلم قراد بزرگ باشد برای آنکه حلم پستان ماند و حلم الادیم اذا وقع المحلم فیه و قوله للذین

یؤلون ای من نسائهم یولون ای یحلفون والایلاء الحلف قتاده گفت ایلا طلاق اهل جاهلیة بود سعید مسیب گفت من ضرار اهل الجاهلیة
بود چون مردی زنی داشتی که با او خوش نبودی و نخواستی که شوهری دیگر کند سوگند خوردی که با او نزدیکی نکند او را معلقه کردی نه زن بودی و نه بی شوهر
این چنین کردندی در جاهلیت و اسلام و این اضرار بود که می کردند بزنان حق تعالی این آیه فرستاد و اجل مضروب پدید کرد گفت للذین یؤلون
من نسائهم و در مصحف عبدالله مسعود چنین است که للذین آلوا من نسائهم و در قراءة عبدالله عباس للذین یقسمون من نسائهم والایلاء الحلف
یقال آلی یولی ایلاء قالت الخنساء . فآلیت آسی علی هالک [illegible] . وقال الشاعر . علی الیة [illegible] طایعا الا بلغت [illegible]
لغت الیة والوة والوة والوة . اگر گویند عرب نگوید آلی من کذا انما آلی علی کذا گوییم این فعل را معنی بعید در و تضمین کرد چون این معنی را
باین معنی تعدیه کرد او را بحرفی که بعد را بآن تعدیه کنند و تقدیر چنین است که للذین یبعدون من نسائهم بالالیة والحلف و تربص
تمکث و درنگ کردن باشد حق تعالی گفت ایشان که سوگند خورند که با حلال خود مقاربت نکنند با ایشان چهار ماه مدارا باید کردن و
تربص را تعلق است بصبر باشد چون حبس و جهد و از انتظار باشد چیزی یا شری و از گیتی فرود آید و منه قوله تعالی فتربصوا به حتی
حین و قوله نتربص به ریب المنون وقال الشاعر تربص بها ریب المنون لعلها تطلق یوما او یموت حلیلها و از شرائط ایلا یکی آنست که سوگند
بخورد بخدای تعالی یا بنامی از نامهای او که مختص باو بود که لغو نباشد که با او مقاربت نکند بوجهی از وجوه و اگر این شرائط حاصل آید
مولی باشد و هر که این شرائط جمع نبود محتمل بود ایلا نباشد و این مذهب امیرالمؤمنین علی است و عبدالله عباس و حسن بصری و نخعی گفت و
شعبی و ابن سیرین ایلا در غضب باشد سعید بن المسیب گفت آن بود که سوگند خورد که با او سخن نگوید و هر که ایلا در صلاحی کرد ایلا
کرده نبود ایلا شیر دهد با حمل پیدا شود که ولد شیر زده کرد و اینجا حکم ایلا نکند برای آنکه عزم اضرار و معطلات ندارد چون چنین باشد
و در مقام کند بر سوگند و کفارت نکند سوگند با زن بحیز باشد از زیان نکاح که صبر کند برین ایذا و از زیان انگاه طریق کند او را
بر حاکم او را چهار ماه مهلت دهد و هو قوله تربص اربعة اشهر با مباشرت کند یا طلاق دهد یا کفارت سوگند کند و با سر مقاربت شود
اگر امتناع کند از این هر دو حاکم او را حبس کند و طعام و شراب بر او تنگ کند تا آنگه که از دو کار یکی بکند اما رجوع و اما طلاق اگر طلاق
دهد از او جدا شود و عده بباید داشتن از روز طلاق و اگر رجوع خواهد تا رجعت کند تواند ما دام که از عدت بیرون نیامده باشد چون
از عدت بیرون آید مالک شود نفس خود را و رجوع با او سبیلی نباشد فان فاؤا والفیء الرجوع اگر با زن آید و باز آمدن از سوگند بحث
باشد بعوان [illegible] اولی بود که خلوت کند با زن اگر حاضر و متمکن باشد و اگر غایب بود یا متمکن نبود عزم کند و گواه گیرد
بر رجوع و از ابلای و شافعی بدین مسئله موافق ماست و کفارت واجب بود بنزدیک ما و بیشتر فقها و حسن بصری و نخعی گفتند
لا کفارة علیه لقوله تعالی فان الله غفور رحیم اما پیش از آنکه چهار ماه بگذرد و او رجوع نکرده باشد فقها خلاف کردند بعضی
گفتند چون چهار ماه بگذرد و رجوع نکرده باشد زن ازو بائن شود به یک طلاق بیع و این قول عبدالله مسعود است و زید
بن ثابت و قتاده و مقاتل بن حیان و کلبی و مذهب ابو حنیفه است و بعضی گفتند چون چهار ماه بگذرد و بر زن حبس کند و رجوع
نکند بر حاکم [illegible] طلاق لازم نیاید و این قول اکثر علما و صحابه است و مذهب ماست و شافعی و مالک و ابو ثور و احمد
و اسحق فان الله غفور رحیم محمولست بنزدیک ما و بیشتر مفسران و فقها بر عفو و اسقاط عقاب قیامت و حسن و ابراهیم و قتاده
را اسقاط کفارتست . وان عزموا الطلاق اگر عزم طلاق کنند یعنی آنانکه ایلا کرده باشند و بعد العزم بنزدیک ما آن باشد که طلاق
او صریح بلفظ باز لغت که زبان او باشد و اهلیت گفتن آن کلمات بکند [illegible] طلاق و حکم طلاق [illegible] طلاق رجعی [illegible]
باشد که مقدم بود بر فعل و اگر [illegible] وقت بود تعلق [illegible] داند و از [illegible] فعل سهو و نسیان در نشود و اصل عزم العقد علی
الشیء باشد و قال العرب عزمت علیک یعنی سوگند دادم و تقع عزیمة [illegible] باشد و [illegible] عزیمة گویند [illegible]
سوگند باشد و طلاق [illegible] عقد نکاح باشد و اصل [illegible] اطلاق یقول [illegible] المرأة تطلق طلاقا [illegible] ثابت گرفته

برای آنکه مختلفات بود نه [illegible] و اشتراک نیست و [illegible] تا فرق باید [illegible] بنزدیک بصریان درست نیست این قول [illegible] بسیار [illegible] که حقیقتا
نیست اشتراک است و [illegible] ناقة ضامر [illegible] گفت هذا [illegible] النسب باشد فهو لهم حائض و طاهر و طامث
ای ذات حیض و طهر و طمث [illegible] الطلاق که پس ایلا باشد رجعی بود بمذهب ما و مذهب عمر و سعید بن المسیب و جماعة من الفقها و بنزدیک جماعتی بائن
باشد و این قول عبدالله عباس و عبدالله مسعود و حسن بصری است و قوله ان الله سمیع علیم ای سمیع لطلاقه علیم بنیته و قیل سمیع لایلائه
علیم بنیته فی الرجوع [illegible] و سمیع آن باشد که حاصل بود بر صفتی که از مکلفان [illegible] مسموعات شود چون موجود
باشد و [illegible] مدرکات بشرط انتفاء آفات [illegible] و علیم با لغت [illegible] قوله والمطلقات یتربصن بانفسهن ثلثة قروء الآیة
مقاتل بن حیان و کلبی گفتند سبب نزول این آن بود که در اول اسلام چون مرد زن را طلاق دادی و زن حامل بود طلاق رجعی
بودی [illegible] تا بار نهادن با این حکم منسوخ شد بقوله تعالی الطلاق مرتان فامساک بمعروف الآیة و بقوله فان طلقها فلا
تحل له حتی تنکح زوجا غیره [illegible] طلاق [illegible] اسمعیل بن عبدالله الغفاری [illegible] قتیله نام [illegible] مقاتل گفت
نام مالک بن الاشرف [illegible] از اهل طائف [illegible] ندانست [illegible] آبستن است [illegible] چون بدانست که آبستن است مراجعه کرد و
[illegible] و المطلقات [illegible] یقال طلقتها فطلقت
و طلقت ایضا و طلقها و اطلق [illegible] و در شرع [illegible] تخصیص [illegible] باطلاق النساء من حبال النکاح علی وجه مخصوص تنبیه
[illegible] طلاق باشد و الاطلاق [illegible] و طلوق البعیر ان ترکت راسه فلا یمنع [illegible]
با زن [illegible] از طلق گویند و طلق حلال طلق باشد [illegible] یتربصن ای ینتظرن [illegible] تربص گفتند یعنی انتظار کنند
و شوهر نکنند ثلثة قروء [illegible] و قروء جمع کثیر باشد و جمع تقلیل اقرؤ [illegible] قلیل [illegible] است کرات
گوییم [illegible] جمع کثیر [illegible] مطلقات [illegible] قروء [illegible] جمع کثیر باشد [illegible] اختلاف کردند که
گفتند حیض باشد و این قول [illegible] و عبدالله مسعود و ابو موسی و مجاهد و مقاتل بن حیان و مذهب ابو حنیفه
و سفیان [illegible] قول النبی علیه السلام [illegible] دعی الصلوة ایام اقرائک ای ایام حیضک
و نیز [illegible] ابن الاعرابی [illegible] الحائض [illegible]
[illegible] حیض [illegible] باشد [illegible] شوهر [illegible] عقد بندد
تا حیض [illegible] امیرالمؤمنین علی علیه السلام [illegible] حیض [illegible] غسل کند
[illegible] قروء طهر باشد و این قول زید بن ثابت است و عبدالله عمر و عائشه و مذهب ماست
و مالک و شافعی و اهل مدینه و حجت ایشان قول الله تبارک و تعالی یا ایها النبی اذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن [illegible] عبدالله
زن را طلاق داد و او حائض بود [illegible] گفت راجعها [illegible] اذا طلقتم النساء
فطلقوهن لعدتهن [illegible] قال الاعشی . وفی کل عام انت جاشم غزوة تشد لاقصاها عزیم
عزائکا مورثة مالا و فی الحی رفعة لما ضاع فیها من قروء نسائکا [illegible]
که چون زن حیض [illegible] حلال شود [illegible] عائشه گفت چون در حیض
شود [illegible] قروء از اسماء مشترکات [illegible] حیض [illegible] طهر کالجون والشفق یقال اقرأت المرأة اذا
حاضت و اذا طهرت [illegible] اهل لغت [illegible] ابو عمرو بن العلا و ابو عبیده [illegible] وقت [illegible]
یقال رجع فلان لقرئه [illegible] الذی یرجع فیه [illegible] وقال مالک بن الحارث الهذلی . کرهت
العقر عقر بنی شلیل اذا هبت لقارئها الریاح . [illegible]

اذا طلعت واقرات اذا افلت تشبيها بظهور الدم وانقطاعه . قال كثير . اذا ما الثريا وقد اقرات احـ
پس قروء بين قول اصالح بود هر دو را هم حيض وهم طهر براى انكه هر يكى بوقتى معين باشد وكفتند اذا اشتقاق
قال عمرو بن كلثوم . ذراعى عيطل ادماء بكر هجان اللون لم تقرا جنينا . اى لم تضم رحمها على جنين من قولهم ما قرات الـ
قراءة القران لان القارى جامع للحروف واين اختيار زجاج است وانكس كه كفت قريت الماء فى الحوض اى جمعت انيجا
پس برين قاعده اكر بر طهر اولى تراست ودر حيض ازين وجه اشتقاق لايح ندارد اما كلام در عده وحكم او بدانك عد
وعدة المتوفى عنها زوجها اما مطلقه بر دو ضرب بود ضربى را عده بايد داشتن وضربى نبايد داشتن اما آ
سه اند يكى انك با او دخول نرفته باشد ويكى انك لم تبلغ المحيض ولا فى سنها من تحيض ويكى الايسة من المحيض
واما انان كه ايشان را عده بايد داشتن بر دو ضرب اند يكى عدة باقرا دارد ويكى عدة بشهور فاما انان كه بماه دارند
حيض بينند ولكن انان كه بسنا و باشند حيض بينند ويكى انك حيضش منقطع شود وانان كه در سن او باشـ
عدة بماه بايد داشتن سه ماه تمام واما انك باقرا عده دارد زنى باشد كه حيض بيند واو را عادتى مستقيم با
بيند پاكى انكه در وطلاق كيرد و دو پاكى ديكر پس از ان چون خون بيند از حيض سوم حلال شود بر شوهران واما
مستقيم ندارد كاهى بيند وكاهى نبيند او را مسترابه كويند او را عده باقرا شهور باشد هر دو را مراعات كند اكر
طلاق دهد سه ماه از و ديكر بكذرد سپيد و پاكيزه او از عده بيرون امده باشد اكر سه ماه كم از يك روز بكذرد روز
عدة بايد داشتن آن يك حيض در شمار آرد وانتظار دوم كند تا تمامى نه ماه از روز طلاق اكر خون بيند در شمار
عدة برآرد به سه ماه اكر سه ماه پاك بكذرد براو باين شود واكر در ان ميان خون بيند عدة او باقرا افتد
تمامى يك سال اكر درين مدت خون بيند باين شود واكر بيند سه ماه ديكر بنشيند وعدة تمام برآرد پانزده
ايام حيض خود شناسد بعادتى مستمر بران عادت عدة برآرد باقرا واكر ايام عادة برآمد بر تمييز كار كند وبتمييز
عدة برآرد هم باقرا واكر تمييز نتواند كردن و بر او مشتبه باشد اعتبار كند عادت زنان خود در حيض و بر عادت
اكر زنان نباشند او را يا مختلفة العادة باشد عدة تمام برآرد سه ماه اما عدة آبستن وضع حملش باشد
بيك ساعت واما پرستار چون بحكم كسى باشد بنكاح وطلاقش دهد اكر عدة باقرا دارد دو قرء بنشيند واكر
بنشيند اما عدة المتوفى عنها زوجها چون زن آزاد بود اكر نكاح دوام بود واكر متعه اكر دخول بوده باشد و
و ده روز باشد واكر پرستارى بود نه مادر فرزند عدة او نيم عدة زن آزاد بود دو ماه و پنج روز واكر طلاقش
طلاق رجعى باشد ومادر فرزند باشد عدتش چهار ماه و ده روز واكر مادر فرزند نباشد عدتش دو ماه
باين بود عدتش عدة مطلقه باشد چون مرد آزاد زن را طلاق دهد طلاق رجعى پس بميرد عدتش ابعد الاجـ
و ده روز واكر طلاق باين بود عدتش عدة مطلقه باشد وچون مرد را وفاة رسد وزن آبستن بود عدة او
چهار ماه و ده روز بكذرد و وضع حمل نبوده باشد صبر كند تا بار بنهد و چهار ماه و ده روز تمام نشده باشد
واكر مرد غايب باشد ودر غيبت زن را طلاق دهد عدة از ان روز باشد كه مرد او را طلاق داده باشد وعدة او بماه
واكر مرد غايب بود در سفر فرمان يابد زن عدة از ان روز دارد كه خبر باو رسد چهار ماه و ده روز واكر غايب بود
پاينده زن مخير باشد خواهد صبر كند خواهد خبرش بر امام رفع كند تا امام وليش را نفقه زن الزام كند اكر
يا مال در دست او نبود از ان او بر امام باشد كه كس بهر سه بطلب او چهار سال اكر درين چهار سال خبر بيند كه
كند واكر هيچ اثر و خبر پيدا نيايد باز آيند واز ان روز عدة برآرد وعدة المتوفى عنها زوجها چون عدة برآيد

چنان بود که حق خدای ضایع کرده وهر که حق خدای ضایع کند باز کردد بخشم خدای وماوای او دوزخ باشد وان بد جایست وللرجال
علیهن درجة یعنی در فضل عبد الله عباس گفت بان مهر که با ودهد ومال که نفقه کند برا و وبعضی گفتند مراد مفضلاتست بر زن بعقل
وگفته اند بمیراث وقتاده گفت بعوض جهاد وبرداران حجاج بن دینار روایت کند انبا قو علیه السلام از جابر عبد الله انصاری که گفت ما نزدیک
رسول علیه السلام حاضر بودیم وجماعت صحابه زنی بیامد وبر بالای سر رسول علیه السلام بایستاد وگفت السلام علیک یا رسول الله من رسول
زنانم بتو وهیچ زن نباشد که این پیغام من نشنود که ترا می گویم والا راضی باشد ای رسول الله خدای تعالی خدای مردان وزنانست وآدم پدر مردان
وزنانست وحوا مادر مردان وزنان چون از خانه بیرون نیایند بجهاد ایشان را بکشند در سبیل خدای ایشان زنده باشند در روزی خورند
وما ازین خیر جهاد ودرجه شهادت محرومیم وما در خانها محبوس مانده خدمت ایشان باید کردن ما را چه مزد باشد بران رسول علیه السلام
گفت از من سلام من با ایشان برسان وبگو ایشان را که طاعت شوهران داشتن ایشان را برابر جهاد وشهادة بود ولکن کم باشد زنیشان که این
بجای رند انس مالک روایت کند که رسول زنان بنزدیک رسول آمدند وگفتند یا رسول الله ذهب الرجال بفضل الجهاد فما لنا مردان فضل
جهاد داردند ما را چیست رسول علیه السلام گفت مهنة احدکن فی بیتها یدرک عمل المجاهدین فی سبیل الله خدمت یکی از شما در خانه بشود باید
عمل مجاهدان در سبیل خدای عمران بن حصین روایت کند که از رسول علیه السلام پرسید ند که بر زنان جهاد باشد گفت بلی جهاد ایشان غیرة بود
که با خود جهاد کنند وصبر کنند بران حمیتی که ایشان را بود اگر صبر کنند مجاهد باشند ومرابط باشند وایشان را دو مزد بود وهم چنین گفتان الله
کتب الجهاد علی الرجال والغیرة علی النساء فمن صبر منهن احتسابا کان له مثل اجر شهید خدای تعالی جهاد بر مردان نوشت وغیرة بر زنان هر که
صبر کند از ایشان بران او را مانند مزدی شهیدی بود قول دیگران آنست که تفضیل مردان بر زنان بآنست که طلاق بمردان باشد وگفته اند که اولی
که کوانی دو زن بیک مرد برکیرند وگفته اند بقوة بر عبادت والله عزیز حکیم وخدای تعالی عزیزاست حکم کند کس برا و حکم نکند حکیمست حکم جز بحکم نکند
قوله تعالی الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ ۲۲۹ ۳۱۶
طلاق دو بارست بداشتن بنیکو یا دست بازداشتن بنیکوی وحلال نباشد شما را که باز گیرید از آنچه داده باشید ایشان را
شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ
چیزی که بترسند که راست ندارند حدهای خدای اگر بترسید که راست ندارند حدهای خدای بزه نیست
عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ
بر ایشان در آنچه فدا کند بآن آن حدهای خدایست در مگذرید از آن وهر که در گذرد از حدهای خدای
فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ۔ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ
ایشان بیدادگاران باشند اگر طلاق دهد او را حلال نبود او را از ان پس تا که کند شوهری جز او پس اگر
طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا
طلاق دهد بزه نیست بر ایشان که رجعت کنند اگر کمان برند که بپای دارند حدهای خدای وان حدهای خداست پیدا میکند آنرا
لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ۔ وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ
برای قومی که دانند و چون طلاق دهید زنان را وبرسند بوقت خود بدارید ایشان را بنیکوی یا دست باز دارید ایشان را بنیکوی
وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِتَعْتَدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا
وبا ندارید ایشان را برای مضرة تا ظلم کرده باشید وهر که کند آن بیداد کرده باشد بر خود ومگیرید آیات خدای بفسوس
وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ
ویاد کنید نعمت خدای بر شما وانچه فرو فرستاد بر شما از کتاب وحکمت پند میدهد

بِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ۔ وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ
بان وبترسید از خدا وبدانید که خدای بهمه چیزی داناست چون طلاق دهید زنان را چون
فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضَوْا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ ذَلِكَ يُوعَظُ
منع مکنید ایشان را که زن باشند شوهران را چون خشنود شوند میان ایشان بنیکوی آن پند دهند
مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكُمْ أَزْكَى لَكُمْ وَأَطْهَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ
شما ایمان آرد بخدای وروز بازپسین آن پاکتر بود شما را وپاکیزه‌تر وخدای داند
وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ وَعَلَى
ومادران شیر دهند فرزندان خود را دو سال تمام از اکر خواهد که تمام شیر دهد وبر
وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا
وجامه ایشان بود بنیکوی تکلیف نکنند هیچ کس را مگر طاقتش زیان نکند مادری بفرزند
بِوَلَدِهِ وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَ
فرزندش وبر میراث خوار مانند آن اگر خواهند از شیر باز کردن از خوشنودی از ایشان ومشورت
عَلَيْهِمَا وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَ
بر ایشان واگر خواهید که شیر دهید فرزندان خود را بزه نیست بر شما چون
بِالْمَعْرُوفِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ قوله الطلاق
بنیکوی وبترسید از خدای وبدانید که خدای بانچه شما میکنید بیناست عن عروة عن
او آمد وگفت شوهری دارم مرا چند بار طلاق داده هر که وقت آن باشد که عدة برآید دگر باره مراجعت کند وغرضش
چنین کردندی چون ایشان را با زن خوش نبودی ونخواستندی که او شوهر دیگر کند برای حمیة وطلاق را حدی نهد
حدیث با رسول بگفت آیة آمد که الطلاق مرتان طلاق سه بار باشد دو درین آیتست وسیم قوله تعالی فان طلقها فلا تحل
زوجا غیره ودر خبرست که رسول علیه السلام این آیة برخواند گفتند یا رسول الله فاین الثالثة طلاق سیم کجاست گفت
او تسریح باحسان اکنون مفسران این آیة را تفسیر بر تخصیص دادند گفتند معنی آیة آنست که آن طلاق که مرد را
اما طلاق سیم آن بود که رجعت نتواند کردن بان واین رجعت آنگه تواند کردن که زن هنوز در عدة بود فاما چون از عدة بیرون
نفس خود را واختیار با زن افتد ومرد از جمله خاطبان وخواهندگان یکی باشد در طلاق او ولیکن چنین باشد در
رجال باین شد ومالک نفس خود شود وشوهر را برا و سبیلی نباشد برجعت جز آنکه زن شوهر نتواند کردن تا عدت
بداشت نشاید که با زن او باشد الا آنکه شوهری دیگر بکند وبا خانه شوهر شود واز وجدا شود بطلاق یا مرگ شو
اگر خواهد با زن دیگر این مرد باید بنکاح نو دهری نو عبد الله عباس گفت معنی آیة آنست که خدای تعالی عدد طلاق
چون خواهد که طلاق دهد زن را باید که طلاق آنگه دهد که پاک باشد پاکی که در مقاربه نکرده باشد آنگه تعالی گفت
طلاق دیگر دهد وعروه وقتاده گفتند مراد بیان طلاقیست رجعی چنانکه گفتیم واین اختیار زجاج است والمرة
من مر یمر مرا ومرة والمر المرور وهی که خلاف حلوات اینجاست لا یمر فلا یقام عنده ان ازته او بکذر بندید
من علل البدن والمرة القوة ومنه قوله تعالی ذو مرة فاستوی واصله من امرار الحبل وهو احکام فتله لا ند یر بد
بمعروف المعنی فعلیه امساك وهو الکف والامتناع من الشیء وهو المنع ایضا یقال امسك عن کذا کامساك الصائم عن

واسکت الدابة اذا منعتها من المسیر و امساک خلاف اطلاق باشد و تخلیه را نیز امساک گویند و تمسک بکذا اذا تعلق به و استمساک مثله [illegible]
القوة فقد استمسک ای قوی علی امساک نفسه و منه المسک للجلد لانه یمسک ما تحته [illegible] السوار لاستمساکه فی الید و قوله بمعروف ای علی وجه
جمیل سایغ فی الشرع او تسریح باحسان و التسریح خلاف الامساک و هو الاطلاق من قولهم سرحت الدابة اذا ترکتها فی المرعی و السرح
فی السرح اسم المال السائم کالرکب و الشرب و السرحان الذئب [illegible] فی اثر السرح [illegible] در حقیقت در الاطلاق [illegible]
سرح گویند [illegible] فی الشعر [illegible] سراح گویند لانطلاقه فی البلاد خدای تعالی بیان کرد که طلاق [illegible] اما رجعی در شرع دو طلاق باشد [illegible]
بازن [illegible] اما [illegible] در شرع قوله و لا یحل لکم ان تاخذوا و حلال نباشد شما را که چیزی [illegible]
از ایشان [illegible] و الطلاق [illegible] کما قال تعالی و ان اردتم استبدال
زوج مکان زوج و آتیتم احدیهن قنطارا فلا تاخذوا منه شیئا آنگه خلع را از این استثنا کرد و گفت الا ان یخافا و حمزه و ابو جعفر خواندند الا ان یخافا
بضم الیا [illegible] که خوف [illegible] باشد [illegible] فی قول الشاعر اتانی کلام من نصیب بقوله و ما خفت یا سلام انک عایبی
[illegible] و انشد الفراء اذا مت فادفنی الی جنب کرمة تروی عظامی بعد موتی عروقها و لا تدفننی بالفلاة فاننی اخاف اذا ما مت ان لا اذوقها
و ابو عبیده گفت خوف اینجا بمعنی [illegible] و این [illegible] گر علم حاصل [illegible] در [illegible] بود [illegible]
[illegible] شوهر ثابت بن قیس بن شماس که او زن را بغایت دوست داشتی و او بغایت دشمن داشتی [illegible]
[illegible] بیامد [illegible] گفت [illegible] شوهر [illegible]
شکایت با رسول علیه السلام کرد رسول کس فرستاد و شوهرش را حاضر کرد و گفت این زن [illegible] شکایت میکند گفت یا رسول الله [illegible]
[illegible] گفت [illegible] رسول الله راست میگوید [illegible]
[illegible]
شوهر رسول علیه السلام گفت [illegible] گفت یا رسول الله [illegible] حدیقه باو داده ام [illegible] گفت بلی یا رسول الله [illegible] رسول علیه السلام
گفت حدیقه باو ده تا طلاق دهد حدیقه باو داد [illegible] خلع که در اسلام کردند [illegible] خدای تعالی این
آیه فرستاد و این استثنا است از آن جمله که گفت و لا یحل لکم ان تاخذوا مما آتیتموهن شیئا و حلال نباشد شما را که چیزی که بزنان داده باشید باز
ستانید الا که [illegible] خلع کنند الا که ترسند زن و شوهر که حدهای خدای را اقامت نکنند و بجای نیارند زن ترسد که چون او با مرد خوش نباشد
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فلا جناح علیهما فیما افتدت به [illegible]

۳۱۸

از شوهر با آنچه [illegible] فدیه [illegible] طلاق بعوض [illegible] شوهر آن
[illegible]
یخرج منهما اللؤلؤ و المرجان [illegible] لؤلؤ و مرجان که باشد اندر دریا [illegible] کما قال الشاعر فان تزجرانی یا ابن عفان انزجر
و ان تدعانی احم عرضا ممنعا [illegible]
[illegible]
قول عبد الله عباس و مذهب شافعی در قدیم و قول دیگر آنکه خلع طلاق باین باشد و این مذهب ماست و مذهب شافعی در جدید
تلک حدود الله فلا تعتدوها این حدهای خدا است [illegible] و احکام [illegible] و من یتعد حدود الله
فاولئک هم الظالمون و هر که تعدی کند از احکام و اوامر خدای تعالی ظالم بود [illegible]
[illegible]
[illegible] و لا تعضلوهن لتذهبوا ببعض ما آتیتموهن الا ان یاتین بفاحشة مبینة [illegible]
[illegible] الطلاق مرتان [illegible] او تسریح باحسان
[illegible] فان طلقها فلا تحل له من بعد حتی تنکح زوجا غیره [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فان طلقها فلا تحل له من بعد
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نکاح صحیح باشد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عایشه بنت عبد الرحمن بن عتیک القرظی [illegible] رفاعة بن وهب القرظی [illegible]
[illegible] عبد الرحمن بن الزبیر [illegible] یا رسول الله من
[illegible] عبد الرحمن [illegible] هدبة الثوب [illegible]
[illegible] حتی تذوقی عسیلته و یذوق عسیلتک [illegible]
عایشه و ابو بکر حاضر بود و خالد بن سعید بن العاص [illegible]
[illegible]
[illegible] یا رسول الله عبد الرحمن [illegible]
[illegible]

۳۱۹

[illegible]

یکروز بگفت چون رسول علیه السلام از دنیا برفت بنزدیک ابوبکر آمد و از و بپرسید ابوبکر گفت ندانم من حاضر بودم روز او که از رسول پرسید
گفت الثلث او شاهدیست الثلث برو که روا نباشد تا با زن او بودن تا شوهری دیگر نکنی برفت در عهد عمر با ما او بپرسید عمر گفت [illegible]
وجواب یافتی یا ابوبکر شنیدی اکنون بنزدیک من آمدی گر دگر این حدیث گوی بفرمایم تا رجمت کنند خدای تعالی درباب تو برسول فرستاد
فلا تحل له من بعد حتی تنکح زوجا غیره و مراد بنکاح درآیه جماع است باجماع لقوله علیه السلام حتی تذوقی عسیلته ویذوق عسیلتک عموم آیه را
باجماع تخصیص کردیم فان طلقها یعنی اگر شوهر دوم او را طلاق دهد فلا جناح علیهما ان یتراجعا بزه نباشد برایشان اگر مراجعه
کنند بایکدیگر شوند بنکاح نو و مراد بمراجعه تجدید نکاح و مراجعه لغویست درآیه نه شرعی برای قرینه حال که معلوم است باجماع که بعد
طلاق مرد که در میان طلاق شوهر اول و دوم نکاحی بوده باشد رجعت شرعی صورت نبندد چه رجعت آن بود که مرد بطلاق اول باز [illegible]
کند با آن باشد مرد رجعت کند بلی زن آید بنکاح او لیکن نکاح اول بجا مانده است و دوا رجعت بان نکاح پس معلوم شد که مراد از رجعت
درآیه نکاح مجدد است ان ظنا گفته اند ان علما و گفته اند ان رجوع اگر دانند با میدا آن بود که [illegible] ان یقیما حدود الله
که حدهای خدای بجای خواهند داشتن و مراد بحدود خدای آنست که خدای فرموده است از رعایت حق صاحب از جانب اعنی زن و شوهر در محل
انتفی قول ان یتراجعا نصب بنزع خافض و تقدیر آنست فی ان یتراجعا ای فی الرجعه و حرف مجرور [illegible] محل
نصب کند وکذلک قوله ان یقیما حدود الله ان مع الفعل در محل نصب بوقوع الظن الیه مجاهد گفت مراد آنست که اگر دانند که نکاح ان یکون
نه بتدلیس است و مراد بتدلیس اینجا تحلیل است یعنی حیله و این مذهب سفیان است و اوزاعی و مالک و ابوعبید و احمد و اسحق
گفتند چون زن را سه طلاق دهد و خواهد که با زن باشد و او را شوهری دگر دهد و غرض ایشان تحلیل باشد تا شوهر اول را حلال گردد
این جماعت گفتند این نکاح درست نباشد و شافعی گفت اگر نکاح تحلیل شرط کند نکاح فاسد بود و اگر شرط نکند درست باشد
و اگر این شرط پیش عقد نکاح کند نکاح باطل باشد نافع گفت مردی بنزدیک عبدالله عمر آمد و گفت مردی زن را طلاق داد و برادر من [illegible]
و او را بزنی کرد تا چون او طلاق دهد بدان برادر باشد عبدالله عمر گفت نشاید الا بنکاح رغبت ما بر عهد رسول علیه السلام این را
سفاح خواندیم که رسول علیه السلام گفت لعن الله المحلل والمحلل له یعنی شوهر دوم و اول عقبه بن عامر روایت کند که رسول علیه السلام
گفت الا ادلکم علی التیس المستعار گفتند بلی یا رسول الله قال هو المحلل والمحلل له گفت او را نام نهاد بر بزی عاریت خواسته گفتند بلی
یا رسول الله گفت ان باشد که او را در آن بند تا تحلیل کند برای دیگری این معنی خواست قبیصه بن جابر الاسدی گفت شنیدم از عمر خطاب
که گفت بر منبر لا اوتی بمحلل ولا محلل له الا رجمتهما هیچ کس را پیش من نیاورند که محلل بود یا دیگری الا هر دو را رجم کنم و تلک
حدود الله این که بیان کرد و گفت و در این آیه از جمله حدود خداست بیان می کند باقی آنان که بدانند [illegible] و مفصل بینها
بقوم یعلمون و اگر چه این بیان بکل عام و جاهل دهد علما را تخصیص کرد به ذکر چنانکه گفت هدی للمتقین و این طریق را بیان کرده ایم فیما تقدم
قوله و اذا طلقتم النساء چون طلاق دهی زنان را خطاب باصحاب رسول و بر امرایشان فبلغن اجلهن ای قاربن بلوغ الاجل یعنی
انقضاء العده و مراد ببلوغ اجل مقاربه بلوغ است نه انکه عدت تمام برشود چه اگر چنین باشد او را امساک نرسد که چون عدت بسر آید [illegible]
نفس خود گشت مراد رجعت نرسد امساک بمعروف چون کنید یا تسریح کرد امساک بدست [illegible] تسریح و مراد بامساک درآیه
[illegible] رجعت کنید ایشان بمعروف یعنی بر وجهی مشروع چنانکه خدای فرموده است محمد بن جریر گفت بمعروف ای باشهاد
[illegible] بر طلاق گواه باشد و بر رجعت نباشد ایشان را متهم نکنند بزنا و اشهاد بر رجعت بنزدیک ما مستحبست بنزدیک [illegible]
نکند روا باشد و حلال بود او را و مراد [illegible] تا از عدت بیرون آید و مالک نفس خود شود و لا تمسکوهن ضرارا
معطله آنست که چون زنی را طلاق داری و از ایشان عدت بنزدیک رسانید مذکر رغبت داشته باشی که با ایشان رجعت کنی بیکی بروجه
معروف و اگر نباشد اهمال و تعلیه کنی و رها کنی تا عدت ایشان بسر آید و از بند شما بیرون شوند تا اگر خواهند جای دیگر عقد بندند ۳۲۰

[illegible]

چند نند و ایشان را معذب [illegible] شوهر و ارند [illegible] شوهر تا شوهر باشد و از بند شما رست
شوهری دیگر تنوانند کردن و غرض از آیه نهی از اضرار است و امساک ایشان بر سبیل ضرار تا اعتدا و ظلم کرده باشی و هر که این کند بر خویشتن
ظلم کرده باشد بایصال عذاب و عقوبت بخویشتن و نقصان حظ خویش از ثواب اگر در شرع [illegible] خبر گویند رسول علیه السلام گفت ملعون
من ضار مسلما او ماکره گفت درست است که [illegible] ولا تتخذوا آیات الله هزوا ابوالدردا روایت کند
که در جاهلیت مردی زن را طلاق دادی و گفتی [illegible] لاعبا یا بنده آزاد کردی و رجوع کردی و گفتی بازی کردم [illegible] خدای تعالی این آیه فرستاد
و این قول الحسن بود که ثلث جدهن جد و هزلهن جد النکاح والطلاق والعتاق و این بنزدیک ما درست نیست بل این هم محتاج باشد بنیت
و عقد نیت چه اگر این معنی در حال سهو و نوم و سکر و جنون و احوالی که در ان احوال از مرد درست نبود بنیت کردن در وجود آید واقع نبود [illegible]
آوردند آن سه را [illegible] رجعت و نذر و این بنزدیک ما درست نیست و طلاق بر وجه نا مشروع طلاق بدعت باشد واقع بود لیکن بدعت باشد
واقع نبود [illegible] و کلبی گفت مراد بآیات اینجا امساک بمعروف و تسریح باحسان است و این نوعی تعذیب باشد خدای تعالی می گوید از
[illegible] در حق کسی که او را وعدهای خلاف معذب بود داشت و جواب [illegible] الرشید
[illegible] احسان [illegible] زاحسان و معروف [illegible]
تا امساک بمعروف و تسریح باحسان [illegible] و اذکروا نعمت الله علیکم [illegible] نعمت خدای بر خویشتن یاد کنید بانواع [illegible] از ان جمله یاد کنید
که مصالح شما بان متعلق است وما انزل علیکم من الکتاب والحکمه [illegible] از کتاب یعنی قرآن و حکمت مواعظ قرآن و بیان حلال و حرام و حدود
و احکام یعظکم به [illegible] وعظ می کند و پند می دهد و از خدای بترسید و بدانید که خدای تعالی بهمه چیزها دانا است و اذا طلقتم
النساء فبلغن اجلهن بعضی مفسران گفتند این آیه در شان معقل بن یسار آمد [illegible] طلاق داد و رها کرد تا
عدت برآمد [illegible] تا عدت برآید [illegible]
مراجعت کند [illegible] باز آمد خطبه می کند والله هرگز باو ندهم [illegible] پس خدای تعالی این آیه فرستاد رسول علیه السلام معقل را
خواند و گفت [illegible] بعضی مفسران گفتند این آیه در حق جابر بن عبدالله انصاری آمد که او را دختر عمی بود
بزنی داد و او طلاق داد [illegible] و رها کرد تا عدت برفت آنگاه آمد و خطبه کرد جابر ابا کرد خدای تعالی این آیه فرستاد گفت چون شما زنان را طلاق
دهی فبلغن اجلهن [illegible] گفت اجل آخر مدت باشد و عاقبت کار و لبید گفت [illegible]
الامور فلا تعضلوهن و عضل منع باشد از نکاح منع مکنید ایشان را [illegible] و انشد الاخفش و نحن عضلنا بالرماح نساءنا
وما فیکم عن حرمه لکم عضل و انشد ایضا وان قصائدی لک فاصطنعنی کرائم قد عضلن عن النکاح واصل عضل ضیق و شدة بود یقال
عضلت المراه بالشاه [illegible] داء عضال [illegible] عضل الامر اذا اشکل
کار دشوار مشکل را معضل گویند [illegible] عمر بن الخطاب [illegible] معضله لم یکن لها ابوالحسن وقال ایضا اعضل بی اهل الکوفه لا یرضون
بامیر ولا یرضاهم امیر وقال الشاعر وقیل هو الشافعی اذا المعضلات تصدینی کشفت حقائقها بالنظر ان ینکحن ازواجهن یعنی الذی
که ایشان شوهران اول باشند بنکاحی مجدد اذا تراضوا بینهم بالمعروف چون تراضی باشد میان ایشان و در آیه تقدیم و تاخیر هست و
تقدیر چنین است ان ینکحن ازواجهن بالمعروف اذا تراضوا بینهم چون از میان ایشان تراضی باشد ذلک اشارت است [illegible]
مسائل شرعی یوعظ به من کان منکم یومن بالله والیوم الاخر این پند دهند آنانرا که بخدای ایمان دارند [illegible] تخصیص
بالذکرست کقوله تعالی هدی للمتقین [illegible] منذر من یخشاها [illegible] ذلکم ازکی لکم واطهر
ای ازکی لعملکم و اطهر لقلوبکم ذلکم اشارت باین جمله مقدم [illegible] منع کنید ایشان را
از نکاح [illegible] والله یعلم وانتم لا تعلمون [illegible] والوالدات یرضعن اولادهن

۳۲۱

معزول گشته‌اند ونباشد که ایشان را طلاق داده باشند وایشان از آن شوهر مطلق فرزندان دارند شیرخواره چون خواهند که فرزند خود را ایشان شیر دهند
ایشان اولیتر باشند آنگه بیان مدت رضاع کرد گفت حولین کاملین مدت تمام شدن دو سال باشد اگر خواهند که رضاع تمام بود لمن اراد ان یتم الرضاعة
وعلی المولود له [illegible] وکسوتهن بالمعروف یعنی بر سبیل اقتصاد ومیانه بی اسراف وتقصیر اهل معانی گفته‌اند قوله والوالدات
یرضعن اولادهن صورت خبر است ومعنی امر [illegible]

[illegible]

وشدند شرط الاراده [illegible] و آنچه در توانائی او گنجد والوسع است کالجهد والوجد وگفته‌اند وسع دون طاقت
[illegible]

۳۲۳

نصیبشان از میراث جبر کنند بر نفقه او اگر عصبه باشد و اگر نه بعضی گفته‌اند هر خویشاوندی باشد که محرم بود اگر باشد از جهة ولادة

و بعضی گفته‌اند هر محرم باشد برا و واجب بود مثل پسر عم و برادرزاده و برادر پدر باشد بعم زاده باشد کاینشان محرم نیستند

قول ابو حنیفه است و ابو یوسف و محمد و بعضی دیگر گفته‌اند مراد بوارث کودک است که او وارث پدرش باشد یعنی بر رضاع او بر مال او باشد

اعتبار آنکه مال او و مال پدر است اگر پدر نباشد خرج این مال او خرج کرده شود چون پدر رفت مال او آنست که بوقت نفقه رسید و وارثان است

اگر پدر را مال نباشد مادر را جبر کنند بر نفقه او و این مذهب مالک است و شافعی که ایشان گفته‌اند جبر جز مادر و پدر نکنند بر نفقه کودک و

بنزدیک ما هم چنین بر مادر و پدر باشد و ان علما گرچه بر بالای شیرخواره نجد و پدر او ایشان و قولی دیگر از اصحاب ما آنست که بر وارث باشد

نفقه و مؤنه کودک کانا من کان و این ظاهر قرآنست و بعضی دیگر گفتند معنی آنست که او نیز وارث است یعنی مادر و پدر هر کدام مانده باشد نفقه کودک

بر او بود مثل ذلک ای مثل ما کان علی الاب ما دام که پدر زنده بود در حق او از روزی و رضاع و نفقه و کسوة این قول سید است و ابن عباس و شعبی

و زهری گفته‌اند مثل ذلک من ترک المضارة بر وارث همچنین واجب است که مضارة نکند فان ارادا اگر خواهند یعنی مادر و پدر فصالا که کودک را

از شیر باز کنند پیش از دو سال از سر تراضی و مواففقت باشد روا بود و اگر از سر رضا باشد روا نبود و روا نباشد که مستحق ترک کند

بجهة شیر دادن و مستحق باشد و ارث و میراث مصدر باشد و اصل فصل الشی کذا اذا اقطعه و نبیل تشبیه باشد چنانکه گویند اورده کالطین

الطین معزة اللون و مشورة استخراج الرأی باشد من قولهم شرت العسل و اشرته و اشتریه اذا استخرجته قال العدی و حدیث مثل الماذی

بشار الهی عسل مستخرج و کذلک شرت الدابة و شورها اذا استخرجت ما عندها من العدو و ان میدان را کاسب پادرود تا مرطلب

از ما تناشرات گویند و ان اردتم اگر خواهید خطاب با پدرانست ان تسترضعوا اولادکم که دایه طلبید بهر فرزندانشان دایه گیری تا ایشان را شیر دهد

چون مادر شیر ندهد یا بچاره باشد یا شیرش نباشد یا آبستن بود یا مطلقه بود خواهد که شوهر کند یا خواهد که فرزند چیز شما باشد فلا جناح

علیکم بر شما حرجی نباشد چون مرد رضاع مادر بدهد عقد اجرة شیر و اسپاشد فلا جناح علیکم گفته‌اند چون مرد دایه بدهد و کفته‌اند

مهرانت که چون تسلیم کودک کنید او را با ایشان از سر تراضی و اتفاق بر وجه معروف فذلک قوله بالمعروف و بر این وجه معروف یعنی

آن بود که آنچه باید داد و قرار بود تمام و کمال بدهی باد راجرة طریق قصد مراعاة کنی و دوری بین الاسراف والتقصیر و کفته انداللام بمعنی

فی قوله اولادکم و المعنی لاولادکم و لکن حذف کرد برای دلالة کلام بر او و اتقوا الله فیما امرکم به ودعاکم الیه از خدای بترسید در مخالفه آنچه

بیان کرد از جمله شرعیات شما و بدانی که خدای تعالی بآنچه شما میکنید عالم و بیناست و مراد از این وعظ و زجر و تنبیهات مکلفانرا

تا مخالفه شرع نکنند و مراقبه خدای عز وجل کنند فیما یاتون و یذرون والله اعلم بمراده قوله تعالی وَالَّذِینَ یُتَوَفَّوْنَ ۲۳۴

مِنْکُمْ وَیَذَرُونَ أَزْوَاجًا یَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ

أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَیْکُمْ فِیمَا فَعَلْنَ فِی أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا

تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ ۰ وَلَا جُنَاحَ عَلَیْکُمْ فِیمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَکْنَنْتُمْ

فِی أَنْفُسِکُمْ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّکُمْ سَتَذْکُرُونَهُنَّ وَلَٰکِنْ لَا تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا

أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا وَلَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّکَاحِ حَتَّىٰ یَبْلُغَ الْکِتَابُ أَجَلَهُ

۳۲۴

وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ مَا فِی أَنْفُسِکُمْ فَاحْذَرُوهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِیمٌ ۰

لَا جُنَاحَ عَلَیْکُمْ إِنْ طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمَسُّوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِیضَةً وَ

مَتِّعُوهُنَّ عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِینَ ۰

وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِیضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ

إِلَّا أَنْ یَعْفُونَ أَوْ یَعْفُوَ الَّذِی بِیَدِهِ عُقْدَةُ النِّکَاحِ وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَلَا

تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَیْنَکُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ ۰ حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ

وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِینَ ۰ فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُکْبَانًا فَإِذَا

أَمِنْتُمْ فَاذْکُرُوا اللَّهَ کَمَا عَلَّمَکُمْ مَا لَمْ تَکُونُوا تَعْلَمُونَ

قوله تعالی والذین یتوفون منکم الآیة بدانکه اصل توفی چیزی تمام بستدن باشد یقال توفیت الشی و استوفیته اذا اخذته تاما وافیا و

او فیته حقه حقش تمام بدادم پس توفی کار شدن از ل و بعرف مخصوص بآن معنی مرده را متوفی گویند برای آنکه جان او بتمامی بستد الله

و خدای تعالی بآیات جای قبض روح بخود حواله کرد فی قوله الله یتوفی الانفس حین موتها و یک جای بملک الموت فی قوله قل یتوفیکم

ملک الموت و در آیات بر فعل مجهول اما الذی فاعله قریب گفتن و بعرف معروف شد توفی الرجال ای مات او قبض روحه و در قراءة

امیر المؤمنین علی علیه السلام آمده الذین یتوفون بر فعل است منسوب با فاعل یعنی آنکه یتوفون اعمارهم و آنان که عمرهای خود بسر آرند در

قراءة عامه قراء آنان که ایشان را جان بستانند و یذرون ازواجا و رها کنند اما از یذر و یدع دو فعل باشد که از او نیا فعل باشد

که از و نیا ماضی نیاید و فاعل و مفعول نیاید لا یقال وذر و لا ودع و لا وادر و لا مودوز و جز فعل مستقبل نیاید و امر و نهی که بنا آن

بر مستقبل است اگر گویند خبر الذین کجاست که الذین مبتداست و یتوفون صله او است و یذرون عطف بر او اصحی بر یتوفون

ازواجا گوئیم ازین چند جواب است یکی زجاج گفت خبر محذوفات و آن محذوفات که خبر باو جمله شود با جمله در جای خبر مبتدا

باشد و تقدیر آنست که ازواجهم یتربصن بمنزله قولک زید ابن سطلق و قطرب گفت تقدیر چنین است که ینبغی لازواجهم ان

یتربصن بمنزله قولک زید یقوم غلامه و فراء گفت خبر از زمان قائم مقام خبر ایشان کرد چنانکه شاعر گفت لعلی ان مالت بی الریح

میلة علی ابن ابی ذبیان ان یتندما فقال لعلی ثم قال الذی یتندم برای آنکه معنی آنست که لعلی ابلغ حالا یتندم معها ابن ابی ذبیان

و قال الحوتی ساعد ان ابن قیس و قتله بعهد و مدار الملک الحلة جوان و رکذاشت و خبر قتله نکفت اکتفا بذکر من الاول و علی

عن باعت دنا و انت بما عندک راض و الرای مختلف اخفش گفت تربص خبر است و تقدیر آنست که تربص بعدهم ازواجهم

بدانکه این آیه ناسخ است آنرا که پیش از این است من قوله والذین یتوفون منکم و یذرون ازواجا وصیة لازواجهم الآیة و اگر چه در تلاوة

این آیت منسوخ است و بنزدیک ما عدة المتوفی عنها زوجها چهار ماه و ده روز باشد سوا اگر حامله بود یا باشد و اگر نبود باشد اگر زن آزاد بود و اگر
بود و اگر آبستن بود عدت وی ابعد الاجلین باشد اما وضع حمل و اما چهار ماه و ده روز و این روایت از امیر المؤمنین علیه السلام است فقها عجم
موافقت کرده اند در تمام عدة غیر مدخول بها و حامله فقها خلاف کرده اند و گفتند دو ماه و پنج روز باشد عدة پرستار بر نیمه عدة زن آزاد
و بعضی اصحاب ما هم این گفته اند و در عدت آبستن گفتند جماعتی فقها که وضع حمل باشد و اگر چه را هنوز دفن نکرده باشد و بنزدیک ما این
عدت حامله باشد فاما المتوفی عنها زوجها عدت وی ابعد الاجلین باشد چنانکه گفتیم برای آنکه تا آن روز از شوهر بشود باید داشتن از آرایش زینه
و سرمه در چشم کردن و از خانه بیرون نا آمدن و عبد الله عباس و ابن شهاب هم چنین گفتند و مذهب شافعی همین است و نیز جامه رنگین پوشیدن
و جامه سیاه بخوشی مکروه است پوشیدن و اگر چشم درد کند چیزی در چشم کند که نه سرمه باشد و در خبر است که ام سلمه روایت کند
گفت زنی بنزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله شوهر دختر من فرمان یافته است و او را چشم درد کند و می خواهد که سرمه در چشم کند
رسول علیه السلام گفت یکی از شما روا می داشت که یک سال در خانه بنشیند و جامه کهنه پوشد و زینت نکند و سرمه نکند تا بیرون آید و ...
... نتوانند یعنی که عدت شوهر یک سال تمام اکنون چهار ماه و ده روز صبر نمی توانید کردن و رسول علیه السلام گفت حلال نباشد هیچ زنی را که ایمان
آرد بخدای و بقیامت که بر مرده سوگ دارد بالای سه روز مگر بر شوهر که چهار ماه و ده روز و سعید بن المسیب گفت حکمت در تخصیص
این مدت آنست که بدین مدت حیوة بیافریند خدای تعالی در فرزند و جاهلان گفتند و عشرا الی آخر لیالی نیامده است و عرب حساب بر شب کند
برای آنکه بهلال حساب کنند و آن در شب باشد از بجا گوید صمت عشرا و اگر چه روزه بروز باشد و اخفش گفت در روز نیز چنانکه
در اجتماع تغلیب شب را بعضی چنانکه شاعر گفت فطافت ثلثا بین یوم و لیلة و کان النکیر ان تضیف و تجارا و عبد الله عباس
خواندی ابعة اشهر و عشر لیال مبرد گفت برای آن تانیث کرد که مدت خواسته فاذا بلغن اجلهن ای المرئة بلغت من قولهم اجل الدین
یعنی مدت تمام بسر برند فلا جناح علیکم بزه نیست بر شما خطاب با اولیاست فیما فعلن فی انفسهن در آنچه ایشان بجای آرند از
نکاح یا زینت یا بیرون شدن از خانه بالمعروف تا بمعروف باشد یعنی بقاعده شرع و الله بما تعملون خبیر و خدای بآنچه شما می کنید داناست
و لا جناح علیکم بزه نیست بر شما خطاب با مردانست فیما عرضتم به من خطبة النساء در آن تعریض که کنید از خواستن زنانی که در
عدت باشند و اصل تعریض تلویح و اشارت بود و مقدمات حاجت باشد و آن ضد تصریح بود و اصل کلام من عرض الشیء وهو جانبه باشد
یقال ضرب به عرض الحائط اما کلمات تعریض چنانکه در تفسیر آمده است آن باشد که او را گوید ترا خدای جمال داده است و در تو صالحی
و نیز جفا قلیل تو نیک بود از کسی که بمثل کار تو باشد ترا خدای صالح بکند و ان شاء الله خدای بتو خیر فرستد و بر تو شفقت است و من
من آنست که با تو احسان کنم و مجاهد گفت روا باشد که او را گوید که نیز رسد و نیکو است و قیام کند ابو عبیده گفت روا باشد که گوید و کاهی
من کاری کنی در تزویج این زن تعجب کرد و بر بدیه نیز گفت و او را تعریض آن شوهر مرده رفت سبق بر مرا بگو یعنی با کسی زنان رغبه
گفت زود تر با یکدیگر کرد من زنان بعادت جا و دیکر سکینه بنت حنظله روایت کند که محمد بن علی الباقر علیه السلام در نزدیک من آمد
و من در عدت بودم مرا گفت مرا تو شناخته باشی قرابت من از رسول علیه السلام و حق پدران من و جده من علی بن ابی طالب و قدم من با اسلام او
من گفتم یا ابن رسول الله مرا خطبه می کنی و من در عدت ام و در میان فقه و علم از تو آموزند گفت ای سبحان الله من خطبه تو کردم مرا عدت
جد بدید کردم و سابقه ایشان تو نشنیدی که رسول علیه السلام در عدت بام سلمه شد و او در عدت بود از نیز عرض او و صحبت خود و
مکان و منزلت خود سپس گفت بر دست تکیه زده تا حصیر بر دست او اثر کرد و آنکه وی را خطبه نمود با بن زید گفت هیچ بزه نیست در عزم نکاح بآن
التعریض و خطبه کنید زن خواستن بود کالقعدة و الرکبة و گفتند الخطب سوال الرجل المرأة ان یجیبها الی خطبها و الخطب الامر و الحاجة
تقول ما خطبک ای ما امرک و ما حاجتک قال فما خطبک یا سامری اخفش گفت خطبه خواستن باشد و خطبه خواندن او اکننتم فی انفسکم
یا در دل پنهان دارید یقال اکننت الشیء و کننته لغتان فقال ثعلب اکننت الشیء اذا اخفیته فی نفسک و کننته سترته بشیء علم الله

انکم ستذکرونهن خدای داند که شما ایشان را در دل یاد کنید حسن گفت یعنی خطبه ایشان و لکن لا تواعدوهن سرا و لکن وعده مدهید ایشان را بسر و وعده نهانی
که بعضی گفتند زنا است و وعده باحرام و آن آن بود که مردی بنزدیک شود و او را بفریفتن بگفتار زنانی خوب که فتی و مانندی کنی تا چون عدت بسر برآید
با تو عقد بندم خدای تعالی از آن نهی کرد و این قول حسن و قتاده و ابراهیم و جابر بن زید و ضحاک و ربیع است و عطا و روایت علی بن عبد الله عباس
و دلیل بر این قول الحطیئة و لا تقربن جاره ان سرها علیک حرام فانکحن او تابدا و قال الحطیئة و یحرم سر جارتهم علیهم و یاکل جارهم انف القصاع
مجاهد گفت آن باشد که مرد گوید شوهر مکن که ترا بزنی خواهم کردن و شعبی و سدی گفتند عهد بکند با زن که زن من باش چون عدت بسر آید عکرمه گفت
در عدت او را نخواهد سعید جبیر گفت وعده مده او را با آنکه زن دیگری باش تا من ترا جز تو نیم و این قول المقارنت و سر را در قوله ایا وی آ
امرؤ القیس گفت الا زعمت بسباسة الیوم اننی کبرت و ان لا یحسن السر امثالی و قال الاعشی فلن تطلبوا سرها للغنی و لن تسلموها لازهادها
کلبی گفت مراد بسر جماع است یعنی خویشتن وصف مکنی بقوة بر جماع تا کیدا قوی علی بعد دخمسة و قال امرؤ القیس موانع للاسرار الا من اهلها
و یخلفن ما ظن الغیور المشفشف و قیل ومنهن بالعفة و قال رؤبة فعف عن اسرارها بعد الغسق و لم یضعها بین فرک و عشق و ثالث اسم گفت
معنی آنست که در عدت با ایشان عقد بندید نهانی و چون عدت بسر آید آشکارا کنی و اصل این پوشیده باشد و بعضی این معنی را بسر تعبیر کردند از
جماع و نکاح که هر دو پوشیده باشد و بعضی از این جهت جماع را سر خوانند برای آنکه پوشیده باشد و انشد ابن الاعرابی الهدلیات سر سوی عبرة
عنی من یعنیه نشره و حقوا اشی و نصب سر احتمال است دو وجه را یکی مفعول به و دیگر صفت مصدر محذوف ای و عدا سرا الا ان
الا آنکه گفت الا ان تقولوا قولا معروفا گفتند مراد و عده نیکو است مجاهد گفت مراد تعریض است و آن در محل نصب بدل سر یا بر استثنا و لا تعزموا
عقدة النکاح گفت الله معنی آنست که لا توجبوا عقدة النکاح نکاح واجب نکنی و قیل لا تصححوا درست مکنید زجاج گفت معنی آنست که لا تعزموا
علی عقدة برای آنکه گویند عزمت کذا و المقالة عزمت علی کذا و لکن حرف جر حذف کرد فعل بمفعول رسید و منصوب کرد و در اوقات عقدة
و الصقابیت علی الطوی و الضلاع حتی انال به کریم المطعم ای و اقتل علیه حتی یبلغ الکتاب اجله تا آنگاه که نبشت بوقت خود رسد یعنی تا عدت بسر
رسد او الشی که کتاب خواند لانها مما کتب الله علی النساء ای فرض الله و اعلموا ان الله بدانید که خدای داند که شما را چه در دل است از عزم نکاح بر آن
در عدت زنان پنهان یا عزم بنکاح تعریض چون اولیتر باشد و این وعید و تهدید بیاست و احذروه از وی حذر کنید یعنی از عقاب وی و بدانکه
و اعلموا ان الله غفور حلیم و بدانید که خدای تعالی آمرزنده و بردبار است تعجیل نکند بعقوبت ایشان برای آنکه تعجیل آنکس کند که ترسد که
فائت شود و هو القوی العزیز القاهر المقتدر لا جناح علیکم اصل این کلام من جنح اذا مال به و حرج نیست بر شما خطاب با مردانست
کنند که چون باشد مهری معین نکرده و مفارقت کنند این تو حرج بود در فراق ایشان آمد که زنی را دادی حقیقه بنفس که او را مهری معین نکرده که طلاق
او را بیش از دخول خدای تعالی این آیه فرستاد رسول علیه السلام متعه او را بقلنسوه داد گفت او را متع کن و اگر چه بکلاه باشد امیر و داری
ما لم تمسوهن و سلک گفت و بود از جماع مهر بود که او مخالف حق نفس نا سبیل باشد از ما نا مفاعلة و اینکه مماسة نکرده باشد و معا علیهان
معکوس بود و مانند او بی تمانع بر مهر بکار از ایشان رساند بود تا تمامی حق را دوباقی قراخواند تمسوهن بالالف از ما ثلاثی و ما الف
غشیان از فعلی بود پاسخ قراءة او القراء من قبل ان یتماسا و نظیره و قراءة دیگر قوله لم یمسسنی بشر او تفرضوا لهن فریضة او لم تفقدوا
و لم تعیینوا و فرض تقدیر باشد ایشان را مهری معین نکرده باشی یقال فرض له السلطان ای عین له رزقا و فرض القاضی النفقة
و فرض گویند الحاکم معین کند از نفقه زن بر وی و فریضه از بجات که مقدار است و معین و کنکاف گر نه نیشناخته فریضه بود که بزه نیست
که طلاق دهید زنان را قبل الدخول و این آنکه است که بعد الدخول حرج باشد عین شرع این حرج نیست جواب گوییم این دلیل الخطاب
باشد و بنزدیک بیشتر اهل علم با طلاقات ذکر گفتند سبب آن بود که ایشان را عادت بود که طلاق بسیار گفتند مراجعه کردند
رسول علیه السلام از این نهی کرد و گفت ما بال اقوام یلعبون بحدود الله چه بوده است این قوم را که بحدود خدای بازی کنند یکی از ایشان
گوید طلقتک راجعتک طلقتک راجعتک و هم و جه کرده ام رسول علیه السلام لا تطلقوا النساء الا من ریبة زن را طلاق مدهید الا بتهمت

قال الله لا یحب الذواقین والذواقات که خدای تعالی دوست ندارد نه مردان و زنان یعنی آنکه هر روز زنی نو کند یا شوهری نو
و نیز گفت علیه السلام ابغض الحلال الی الله الطلاق بغیض ترین چیزی حلال به نزدیک خدای تعالی طلاق است و نیز گفت ان الله یبغض کل طلاق و ذواق
گفت خدای دوست ندارد مردم بسیار طلاق و بسیار نکاح را یعنی میکند یکی را و رها میکند چون رسول علیه السلام این حدیثها گفت ایشان گمان
بردند که هر طلاقی گناه است و حرجی خواهد بودن خدای تعالی این طلاق را اباحت کرد گفت طلاق روا باشد مادام تا ایشان را بمس نکرده باشند که هر طلاق
مطلق حرام نباشد و گفته اند معنی آنست که لا سبیل لهن علیکم ... سبیل نیست چون طلاق دهی زن را پیش از دخول و مهر نگفته
باشی از تو طلب مهر نرسد و گفته اند معنی آنست که زن ... را چون دخول نکرده باشد زن را طلاق دهی هر وقت که خواهید
اگر حائض باشد و اگر طاهر چنین است حکم مدخول بها که او را طلاق نشاید دادن الا در طهری که در آن طهر مقاربه نرفته باشد اگر چنین
طلاق واقع باشد و مذهب شافعی اینست فمتعوهن ایشان را متعه دهید و متعه چیزی دادن باشد که بدان انتفاع برگیرند چون زاد
که تشیع بدان بیند علی الموسع قدره ... قال وسع اذا استغنی و صار ذا سعة فی ماله و اذا ضاق اذا افتقر و صار ذا ضیق قدره
جعفر و حفص و حمزه و کسائی و خلف و ابن ذکوان قدره خوانند بفتح دال و دیگران بسکون دال و هما لغتان یقال قدر و قدر قال الحریری
القدر مثال الخلاف ... لو کان له قدر القدر ... و قال الاخفش القدر ... و ما صب رجل فی حدید مجاشع مع القدر الا حاجة لی ارید
دهر و لغت بر قرآن است قال الله تعالی ما قدروا الله حق قدره و قال تعالی فسالت اودیة بقدرها و بعضی گفتند القدر المصدر والقدر
الاسم متاعا نصب بر مصدر بنا زنا فعل و المقتر الفقیر یقال اقتر فهو مقتر من القتر و هو التضییق علی العیال فی المعیشة بالمعروف
ای علی الوجه من غیر نقص و لا مطل حقا نصب بر مصدر است من لفظ الفعل و حال ... متاعا ... و گفته اند
متاعا بود اولی متاعا و اجبا علی المحسنین اما کلام در حکم آیه جمله مفسران گفتند که آنکه او زنی کند و مهر مسمی نکند و طلاق دهد
او را متعه باشد و نفقه نباشد از مهر معین مقدر بالاجماع علما انکر فیما علا ذلک درانکه زن این صفه باشد خلاف کردند بعضی گفتند متعه
هر مطلقه را باشد بهر وجه که حاکم بدان حکم کند در حال و مطلقا چون دیگر حقها واجب کند اما باشد برد مسوا اگر مدخول بها باشد
و اگر نباشد اگر مفروض لها الصداق باشد و اگر نباشد چون طلاق واقع بود باشد و چون فراق از جهت زن باشد او را متعه نرسد و متعه
و این قول حسن بصری است و سعید بن جبیر و ابو العالیه و اختیار محمد جریر طبری قال القول تعالی و للمطلقات متاع بالمعروف حقا علی المتقین یا ان
ایه و الطلاق لهذا او متعه واجب کرد جمله مطلقات را و در این وجه ایشان گفتند تقدیر آیه چنین باشد که لا جناح علیکم ان طلقتم النساء ما لم
تمسوهن او تفرضوا لهن فریضة او لم تفرضوا و بعضی گفتند که متعه واجب نباشد مگر زنی را که غیر مدخول بها و مفروض لها نبود و صداق او گر
صداق معین باشد چون طلاق دهد قبل الدخول بها او را نیمه مهر رسد لقوله تعالی و قد فرضتم لهن فریضة فنصف ما فرضتم و این
قول عبد الله عمر است و نافع و عطا و مجاهد و مذهب مالک است و مذهب شافعی و بر این قول او بمعنی واو بود که در قوله او لم تفرضوا لهن
تعالی و من یعصی و المعنی و من یعصی و زهری گفت متعه واجب است حاکم بدان حکم کند و بیشتر گفتند بلکه لازم بود فیما بینه و بین الله اما
اما آنچه حاکم بدان حکم کند و بستاند بر او نیست که درین آیه گفت حقا علی المحسنین و اما آنچه لازم است او را فیما بینه و بین الله آنست که
در آن آیه گفت حقا علی المتقین و او را در غیر مدخولات و لا مفروضات باشد و دوم در مدخولات مفروضات باشد بعضی گفتند این
هیچ واجب نیست و این بر سبیل تبرع و احسانست و اول بر وجه ندبست و این قول ابن سیرین است و مذهب ابو حنیفه و ابن سیرین
روایت کنند که مردی زنی را چنین طلاق داد شریح او را به متعه حکم کرد گفت رغبت کن با آنکه از جمله محسنان و متقیان باشی و الزام نکرد
او را اکنون در مقدار آن خلاف کردند عبد الله عباس و زهری و شعبی و ربیع بن انس گفتند برترین آن خادمی یا خادمه باشد و
اوسط آن پیرهن و ازاری و مقنعه و کمترین آن قایه باشد و یا درمی چند و این مذهب شافعی است و مذهب ما این
قربت اعلاه برترین آن خادمی باشد یا اسپی و میانه جامه باشد و کمترین انگشتری و این برابر بود و شریح بانصد درم ... بعضی

٣٢٦

٣٢٧

تر آنکه آن را داد ... و عبد الرحمن بن عوف که مادر ابو سلمه را طلاق داد خادمه سیاه داد و حسین بن علی علیهما السلام متعه داد زنی را که طلاق داده بود
قبل الدخول بها و مهر مسمی نکرده بود ده هزار درم و گفت متاع قلیل من حبیب مفارق و ابو حنیفه گفت چون زن را شوهر مهر مقدار آن خلاف
کنند تمام مهر مثل او بود و زنان ... بود و درست آنست که در خور مرد بود و دستگاه او باشد خدای مقدار نکرده و مقدار استطاعت مرد
از توانگری و درویشی و گفت علی قدره ... و مقدار نصف صداق ... علیه معلوم شد که اعتبار بحال مرد است نه بحال زن و صالح بن مسلم گفت
پرسیدم از ... که مقدار متعه چه باشد گفت علی قدر مال الرجل اگر وی توانگر بود ... اگر ... باشد یا مهر مسمی کند یا نکند اگر مهر گفت
آن مهر معین واجب باشد اگر آن زن بمیرد یا شوی او طلاق دهد قبل الدخول یا دخول کند پس طلاق دهد اگر طلاق بعد الدخول
و مسمی باشد مهر تمام آن مهر مسمی واجب بود و اگر مسمی نکرده باشد حاکم حکم کند بر او بمهر مثل او و اگر طلاق قبل الدخول دهد تا مسمی باشد نیمه
آن مهر مسمی بود نیمه آن مسمی واجب باشد و اگر مسمی نبود متعه واجب باشد او را چنانکه گفتیم این مذهب مالک است و مذهب شافعی و اگر بمیرد
و وفات رسد و مهر مسمی باشد بعد الدخول جمله مهر برسد بلا خلاف بین الفقها و اگر قبل الدخول باشد خلاف نیست که تمام جمله مهر
مسمی باشد و اگر دخول کرده باشد و بمیرد او وفات رسد شافعی را دو قول است یکی آنکه مهر مثل رسد او را و این مذهب اهل عراق است و حجت
ایشان بروع بنت واشق است که روایت کنند که او را شوهر بمرد قبل الدخول و تسمیه المهر رسول علیه السلام حکم کرد بمهر مثل زنان او و وکس
و لا شطط و رسول علیه السلام او را عدت فرمود و میراث داد و دوم قول شافعی آنست که او را عدت تمام باید داشتن و میراث رسد و مهر
نرسد بلا و اسقاط باشد چنانکه گفتیم و این قول امیر المؤمنین علی است علیه السلام و مذهب اهل البیت است و علی گفت در حدیث بروع لا تقبل قول
اعرابی من اشجع علی کتاب الله و سنة رسوله گفت قول اعرابی از بنی اشجع قبول نکنند بر کتاب خدای و سنت رسول صلی الله علیه و آله قوله
و ان طلقتموهن من قبل ان تمسوهن این درحق آنکس است که زن را طلاق دهد قبل الدخول بها خلافی نیست و تسمیه و تعیین مهر
کرده باشد و قد فرضتم و الحال انکه قدرتم و بینتم لهن فریضة ای مقدارا معینا و مهرا معلوما فنصف ما فرضتم الحق فلهن
نصف ما فرضتم بلا خلاف و اگر مهر مسمی بود و دخول نباشد و اگر او را وفات رسد او را قبل الدخول بها خلافی نیست که او را
جمله مهر رسد و عدت بباید داشت و میراث رسد و مس در این موضع جماع است عندنا و مذهب شافعی و ابو حنیفه گفت که خلوة
نشیند با او جمله مهر واجب شود و مذهب مالک است که چون دخول کند و در آن پرده فرو گذارند و یکجا بنشینند از میان ایشان تخلیه
کنند و گواهان بر آن گواهی دهند حاکم بر ظاهر حکم کند به جمیع الصداق و جمله مهر اگر چه خلوت رفته باشد جز آنکه زن حلال باشد جمله
مهر کرفتن بر او و اگر جمله مهر گرفتن بر وی جمله واجب شود که ملحق جماع بود الا آنکه حاکم ظاهر باشد که حاکم بدان حکم کند و آن تا بوی کرتن
بکر بود چون ما اشد یکاد بجای بود حاکم حکم نکند جز بنیمه مهر این مذهب مالک است و مذهب شافعی و محمد و ابو حنیفه در این مسأله خلاف
عبد الله مسعود است که گفت قضی الخلفاء الراشدون فیمن اغلق بابا او ارخی سترا ان لها المهر و علیها العدة گفت صحابه بر این حکم کردند
که چون در بر بندند و پرده فرو گذارند مهر جمله واجب شود و زن را عدت بباید داشتن و محمد باقر و شافعی ظاهر قرآنست و شریح
چون او را از زن پرسیدند گفت در کلام خدای هیچ جای که ذکر در بستن و پرده فرو گذاشتن است و شریح مذهب علی حکم کرد و این مذهب
عبد الله عباس است و گفتند این آیه ناسخ است آن آیه را که در سوره الاحزاب هست من قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اذا نکحتم المؤمنات
ثم طلقتموهن من قبل ان تمسوهن فما لکم علیهن من عدة تعتدونها فمتعوهن و سرحوهن سراحا جمیلا با ایجاب نیمه صداق
در این آیه حکم متعه منسوخ کرد و قول تمام باشد که این آیه را مخصص آن گویند و ناسخ نگویند برای آنکه در سوره الاحزاب گفت
که آن زن مفروض لها باشد و چون چنین بود ... که حمل کنند آیه را بر آنکه مراد بآیه مطلقاتی اند غیر مسمی لهن اگر این را محمول
آیه متعه بر آنکس بود یا این عموم بود ولی مخصص باشد این را او اعتبار بآن است و اصل فرض قطع باشد ... کند و چون گفت
حوت جوب ... و ما شدن آن فرضه گویند و الفرضة ... کان الفرض اقل من الفرض و فرض و فرض و فرضا اخذ ...

وضیب میراث مولد این فریضه گویند لا فقا قطع فرضت ای قطعت له من المال و سلمی خواند در شاد نصف ما فرضتم بضم نون هر کجا باشد
الا ان یعفون ثم قال الا ان یعفون الا که زنان عفو کنند و یعفون در محل نصب باشد و نون ضمیر جماعت مونثانست در هر حال باشد بخلاف
نون تثنیه و جمع که علامت رفع بود در حال رفع بر جای باشد و در حال جزم و نصب ساقط شود و ان در هیچ جا که او بود فی قوله یفعلان
و یفعلون و تفعلان و تفعلون و تفعلین قوله او یعفو الذی بیده عقدة النکاح و این واو باو ان منصوبست که عطفست علی فعل منصوب
الحلوانی و حسن بصری خواندند او واو ساکن برای آنکه واو حرف علتست و حرکه برو گران باشد یا عفو کند آنکس که عقد نکاح بدست او
یعنی ولی زن و علما در و خلاف کردند و معنی آیه آنست که زن خود عفو کند چون عاقله و بالغه و رشیده باشد یا ولی او عفو کند چون
زن نابالغ باشد یا رشیده نباشد نیم مهری که لازمست شوهر را باو رها کند و او را عفو کند از آن چون صلاح داند اندر و اگر زن و ولی هر دو
دیوانه باشد اگر زن عاقل و بالغ و رشیده بود درست نباشد و اگر زن عفو کند و ولی کاره باشد هم ببلوغ و رشد اعتبار داده است اگر
زن عاقل بالغ باشد و رشید که اجازه ولی از او نبود و اگر باشد هم ولی را بود و این قول علقمه و اصحاب عبدالله عباس و ابراهیم و عطا و حسن
و زهری و سدی و ابو صالح و ابن زید و ربیع و عبدالله عباس بروایت عوفی و طاوس و عکرمه گفت خدای تعالی رستی داده است در عفو
و عفو بود و در بها داد اگر زن عفو کند جایز باشد و اگر آنکه نکاح او بدست او باشد عفو کند جایز باشد و اگر کاره او بود و این مذهب فقهای
حجاز است الا آنست که ایشان عفو ولی بکر روا دارند و گویند چون ثیب باشد روا ندارند بعضی دیگر گفتند آنکه عقد نکاح بدست او باشد
شوهرست و معنی آیه چنین گفتند الا ان یعفون الا که زنان عفو کنند هیچ ها نگیرند یا شوهران عفو کنند جمله بدهند و این در قول
معنی و عکس است برای آنکه عفو اول محمول است علی قولهم عفا التی اذا درس و عفوته عن کذا اذا ترکته عن الاستحقاق و قول دوم هم
در و ماخوذ باشد من عفا النبت اذا کثر و المعنی الا ان یعفون ای یکثرون مال الزوج بترکها علیه او یعفو الذی بیده عقدة النکاح
بان یعطی جمیع المهر فیکثر مال المرأة و العفو من الاضداد یکون بمعنی الدروس و ذهاب الاثر و یکون بمعنی الکثرة و منه الحدیث احفوا ۳۳۰
الشوارب و اعفوا اللحی و این قول روایتست از امیر المؤمنین علیه السلام و قول سعید بن المسیب و شعبی و مجاهد و قرظی و نافع و ربیع و قتاده و ابن
حیان و ضحاک و روایت جابر است از عبدالله عباس و مذهب فقهاء عراقست که ایشان ولی را حق نبینند در مال زن الا باذن او اگر بکر باشد و اگر ثیب
گفتند بدلیل آنکه اجماع است که اگر ولی بعد الطلاق ابرا کند از مهر درست نباشد فکذلک بعد الطلاق و بدلیل آنکه اجماع است که اگر ولی از مال
زن چیزی بشوهر بخشد درست نباشد هم چنین از مهر چه هم مال زنست و روایت کردند از شریح که او گفت امیرالمؤمنین علی علیه السلام از من پرسید
که الذی بیده عقدة النکاح کیست گفتم ولی زن گفت نه شوهر زنست و روایت کردند که جبیر بن مطعم زنی را بشوهر داد و شوهر طلاق داد پیش از دخول
جابر در عفو کرد و داد از تمام مهر شریح و سلیمان گروه گفت من عفو کنم از زنان بی مروتی و شعبی گفت شریح هم چنین حکم [illegible] بدو عکرمه و گفت شریح پس
از ان باز [illegible] حکم باز آمد و گفت ان شوهر باشد و نیز گفتند اما الذی بیده عقدة النکاح [illegible] نکاح [illegible]
[illegible] چنانکه ما بدو گفتیم ثم لم یعطها الله عز و جل من الناس فلا حلم غیر جار [illegible] و قال الله تعالی فان لم [illegible]
این قول آنست که قوی آن گروه که شوهرست [illegible] و از ایشان روایت کردند از باقر و صادق علیهما السلام است [illegible]
و قطع [illegible] ما بیده [illegible] تا بالغ باشد و این قول [illegible] و این [illegible]
گفتند چنین [illegible] و یعفو الذی بیده عقدة النکاح [illegible] و قرینه [illegible] ایشان [illegible]
قول دیگر معنی قوله و ان تعفوا اقرب للتقوی و قوله و لا تنسوا الفضل بینکم و این [illegible] باشد که عفو [illegible]
تفسیر [illegible] و ان تعفوا اقرب للتقوی [illegible]
اقرب للتقوی [illegible] مع الفعل [illegible] من الذی بیده عقدة النکاح و لا تنسوا الفضل
حکم در [illegible] امیر المؤمنین علی [illegible] و لا تنسوا الفضل [illegible] باشد کما قال الله تعالی [illegible]

و کاما و عیسی بن عمر خوانده اند و لا تنسوا الفضل بکسر واو و به قالا الجمهور اما من حرک بالکسر فعلی اصل الذین کفروا و اما من ضم الواو فی قراءة العامة فحمل
اختار الواو فرکتها حرکه تلیقیها و معنی فضل اینجا گفتند تمام بدادن مهرست جمله صداق با نیمه [illegible] یعنی مهر و فضل است
و احسان و واجب نیست خدای تعالی مرد و زن را هم شوهر را فرمود که فضل کنی و نیکوئی تا که سابق بود و صاحب تر [illegible] در فضل که خیرست
و خدای تعالی با نجح شما که بینا است بر او و هر که [illegible] نیکی [illegible] بر خیر و فضل و احسان قوله حافظوا علی الصلوات
و الصلوة الوسطی [illegible] نگاه دارید بر نماز [illegible] و اوقات [illegible] و شرایط و مواقیت و حدود و واجبات
بجای آرید و شرط خشوع و خضوع در و مراقبه کردن [illegible] گفتند نماز دیگر است نماز وسطی را تخصیص کرد [illegible] ملائکه
و جبریل و میکائیل و کتبه [illegible] و الصلوة الوسطی بالنصب [illegible] خواند بروایة قالون
الوسطی [illegible] بحرف [illegible] کالمراة و الرجل و الصدیق [illegible] و الصغر [illegible] و الساق
[illegible] وسطی [illegible] اوسط باشد [illegible] و اوسط [illegible] القلادة و منه قوله [illegible]
قوله تعالی و کذلک جعلناکم امة وسطا ای عدلا و قوله قال اوسطهم ای خیرهم [illegible] رسول علیه السلام [illegible] اوسطها
طرفی [illegible] و الیوم [illegible] و [illegible] خلاف کردند در صلاة وسطی که کدامست سعید بن المسیب گفت [illegible] اصحاب رسول
خلاف کردند در صلاة وسطی که کدام است سعید بن المسیب گفت یاران اصحاب رسول [illegible] چنین [illegible] گفتند
بامداد است و این قول [illegible] و معاذ و جابر و عبدالله عباس و عبدالله عمر [illegible] و عطا و عکرمه و ربیع و مجاهد و ابو
امامه و این مذهب شافعی است و گفت برای آن [illegible] وسطی خواند که [illegible] دو نماز است [illegible]
آن نماز بامداد را وسطی خواند که [illegible] شب [illegible] و [illegible] ۳۳۱
و [illegible] و جمع [illegible] من صلوة العشاء الآخرة و الظهر
این آیه درست [illegible] بامداد و تخصیص [illegible] قوله تعالی و قرآن الفجر ان قرآن الفجر کان مشهودا [illegible] ملائکة اللیل و ملائکة النهار
و ابو رجا العطاردی گفت عبدالله عباس نماز بامداد جماعت کرد در مسجد بصره [illegible] فارغ شد گفت نماز وسطی است
که خدای [illegible] کرد [illegible] قوله زید بن ثابت است
و ابو سعید الخدری [illegible] گفتند [illegible] الناس [illegible] وقت [illegible] باشد
بعضی [illegible] زید بن ثابت گفت نماز پیشین [illegible] رسول [illegible]
از این سبب [illegible] رسول علیه السلام گفت [illegible] که نماز پیشین [illegible]
حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی [illegible] و این [illegible] روایت
امیر المؤمنین علی علیه السلام از رسول صلی الله علیه و آله [illegible] خدای تعالی [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] خدای تعالی
[illegible] وقت [illegible] نماز [illegible] تخصیص کرد [illegible] باشد
[illegible] وقت مستجاب بود [illegible] نماز [illegible] نماز [illegible] خدای تعالی فریضه کرد
نماز پیشین بود [illegible] نماز که رسول علیه السلام [illegible] که نماز پیشین بود [illegible] و این وجه که می گفتند
نماز پیشین باشد و این مذهب ماست در بعضی روایات اصحاب ما [illegible] که نماز دیگر است و این قول امیر المؤمنین
علی است و عبدالله مسعود و ابو هریره و نخعی و زر بن حبیش و حسن بصری و قتاده و ابو ایوب و ضحاک و کلبی و مقاتل و مذهب ابو حنیفه
و مذهب ماست بروایة بعضی اصحاب ما از امیر المؤمنین علیه السلام و باقر و صادق علیهم السلام و سمرة بن جندب گفت از رسول علیه السلام

گفت صلاة الوسطى هى العصر گفت نماز وسطى نماز دیگر گفت براء بن عازب بر عهد رسول علیه السلام چندگاه ما همی خواندیم حافظوا على الصلوات وصلاة العصر
آنگه این قراءة منسوخ شد بقول تعالى والصلوة الوسطى و عائشه و حفصه روایت میکنند از رسول علیه السلام که گفت نماز دیگرست و در روایة
کردند که رسول علیه السلام روز احزاب گفت شغلونا عن صلوة الوسطى صلوة العصر ملأ الله قبورهم نارا ما را مشغول بازکردند از نماز وسطى که
نماز دیگرست خدای گورهای ایشان پر از آتش کناد ابو الضحى گفت بنزد عمر بن عبد العزیز بن مروان گفت تو چه دانی از اصحاب رسول
ومن کودک بودم تا او را بپرسیم از صلاة وسطى رسول علیه السلام دست من بگرفت و انگشت کهین من بگرفت و گفت این نماز بامداد است و انگشت
در پهلوی آن بگرفت و گفت این نماز پیشین است و انگشت میهین بگرفت و گفت این نماز شام است و سبابه بگرفت و گفت این نماز خفتن است
آنگه گفت کدام انگشت مانده است گفتم وسطى گفت کدام نماز مانده است گفتم نماز دیگر گفت آنست و معنی آنکه وسطى خوانند لانها بین صلوتی
لیل و نهار از میان دو نماز شب و دو نماز روز ابو بصرة الغفاری گفت رسول علیه السلام نماز دیگر بکرد و گفت این نماز فریضه کردند بر آنان که پیش
شما بودند در آن تقصیر کردند هر که بر آن محافظه کند مزد دو بار بدهند و از پس این نماز نیست تا ستاره ببینند یعنی نماز شام قبیصه بن ابی
ذویب گفت نماز شام است برای آنکه وسطى است من الصلوات از نمازها میانه است که کمتر نیست و بیشتر نیست میانه کمتر و بیشتر است یعنی میانه دو
و چهار است و در سفر بجا نمی رسد و عائشه روایت کرد که رسول علیه السلام گفت فاضلترین نمازها بنزدیک خدای تعالى نماز شام است خدای تعالى
از او فرو ننهاد در سفر و حضر نماز شب را بدان فتح کرد و نماز روز را بدان ختم کرد هر کس که او نماز شام بکند و در عقب او دو رکعت نماز کند خدای تعالى
برای او در بهشت کوشکی بنا کند و هر کس که از پس آن چهار رکعت نماز کند خدای تعالى او را گناه بیست ساله بیامرزد و بعضی
دیگر علما گفتند نماز خفتن است برای آنکه از میان دو نماز است که قصر بر وی نشود و راوی خبر گوید از رسول علیه السلام هر کس نماز خفتن بجماعت
بکند چنان بود که نیمه شب نماز کرده و هر که نماز بامداد بجماعت بکند چنان بود که همه شب نماز کرده و بعضی علما گفتند این یکی است از نمازهای پنجگانه
نامعین ربیع خیثم را کسی پرسید از نماز وسطى گفت اگر بدانی چه کنی گفت محافظت کنم بر آن گفت خدای تعالى آن را نامعین کرد تا بر همه
نمازها محافظت کنی طمع نماز وسطى را ابوبکر وراق را پرسید گفت لو شاء الله لعینها اگر خدای خواستی معین بکردی ولکن خدای
خواست تا خلقان را تحریض کند بر ادای نمازها و این قولی نیکوست برای آنکه خدای تعالى این نماز در میان نمازها پوشیده کرد تا بامید آن
همه نمازها بگذارند چنانکه شب قدر در میان شبهای ماه رمضان و نام معظم در میان نامها و ساعت اجابة در میان ساعات روز
آدینه و بعضی گفتند که خود بر بعضی دلیل است بر آنکه اجماع اهل قبله است که نمازهای فریضه پنجست و این دلیل است
و از میان سه و هفت هیچ فریضه نیست مگر پنج تا ممکن بود که او وسطى بود و لا جرم در روایة کنند که مردی بیامد
گفت یا رسول الله خدای تعالى چند نماز فریضه کرد گفت پنج نماز گفت بیرون از آن هیچ نماز فریضه هست گفت نه گفت بخدای
که من بر این نیفزایم و نه کاهم رسول علیه السلام گفت ان صدق الرجل دخل الجنة اگر راست می گوید بهشت شد راوی خبر گوید
که مردی بنزدیک آمد از اهل نجد شوریده موی آواز وی می شنیدیم و مفهوم نمیشد چون بنزدیک رسول آمد بدانستیم که چه گوید
رسول را علیه السلام از اسلام می پرسید رسول علیه السلام گفت پنج نماز در شبان روز گفت دیگر هیچ فریضه هست رسول علیه السلام گفت لا الا ان تطوع
و روزه ماه رمضان فریضه است گفت دیگر هیچ فریضه است از روزه گفت لا الا ان تطوع گفتی و نیز حدیث زکوة بکرد مرد گفت دیگر هیچ فریضه است
بر مال من گفت نه مگر که تطوع کنی مرد برخاست و میگفت والله که زیادت نکنم بر این و کم نکنم رسول علیه السلام گفت افلح ان صدق
گفت رستگار شد اگر راست می گوید این خبر نیز گفته مردی از بنی کنانه او را مخدجی گفتند می گفت مردی در شام می گوید وتر واجبست
گفت برخاستم و بنزدیک عبادة صامت شدم و او را بگفتم گفت دروغ میگوید ابو محمد که من از رسول علیه السلام شنیدم
که گفت خدای تعالى پنج نماز بر بندگان خود فریضه کرد هر که بجای آرد و ضایع نکند چیزی از آن بوجه استخفاف بحق او را بنزدیک
خدای تعالى عهدی باشد که او را بهشت برد و هر که بجای نیارد او را بنزدیک خدای عهدی نبود اگر خواهد عذابش کند و اگر خواهد بیامرزد

عاصم بن ضمرة گفت از امیر المؤمنین علی علیه السلام پرسیدیم که وتر واجبست گفت واجب نیست چون نمازهای فریضه و لکن سنتی است
که رسول علیه السلام فرمود و دلیل بر آنکه وتر واجب نیست آنست که عبد الله عمر گفت رسول خدای را دیدم که وتر میکرد بر شتر نشسته
و اجماع است که نماز فریضه در حال امن بر راحله روا نباشد وقوموا لله قانتین ای مطیعین قنوت طاعت باشد این قول شعبی و جابر
و عطا و سعید جبیر و حسن و قتاده و طاوس و عبد الله عباس است بروایة عکرمه و عطیه و ابو العالیه و ضحاک و مقاتل و کلبی گفتند
هر قومی را نمازی بود که در آن نماز قیام کردندی در خدای عاصی شدندی بنماز خود قیام کنید خدای را مطیع و ابو سعید خدری روایت کند
که رسول علیه السلام گفت هر قنوت که در قرآن هست بمعنی طاعتست بعضی گفتند قنوت سکوت باشد زید بن ارقم گفت در نماز سخن گفتندی
گوید که در عهد رسول الله صلى الله علیه وآله در نماز سخن گفتمانی با یکدیگر و چون یکی را حاجتی بودی بگفتی تا آنکه این آیه آمد
و چون کسی در آمدی و سلام کردی در نماز جواب سلام دادندی و هر کس حاجت خود عرض کردی تا این آیه آمد وقوموا لله قانتین سخن
گفتن حرام شد نیز کسی در نماز سخن نگفت مجاهد گفت قانتین ای خاشعین گفت و از جمله قنوت طول رکوع باشد و چشم بر هم نهادن و
سکون و وقار و بجای آوردن و تذلل و خضوع کردن خدای را جل جلاله و باز نگریستن بجوانب و بدست بازی کردن و حدیث النفس
از خود دور داشتن حسن بصری و ربیع گفتند قنوت قیام باشد در نماز و دلیل آن حدیث جابر گفت رسول را علیه السلام پرسیدند
که کدام نماز فاضلتر است گفت طول القنوت نمازی که قیامش درازتر بود عبد الله عباس گفت در روایتی که قنوت دعا باشد در نماز
آن خبر که روایت کردند که رسول الله قنت على رعل و ذکوان ای دعا علیهم که رسول علیه السلام یک ماه قنوت کرد یعنی دعا کرد بر ایشان
یعنی نفرین کرد ایشان را و گفتند قنوت خود نماز باشد وقوموا لله قانتین ای مصلین و دلیلش قوله تعالى امن هو قانت آناء اللیل ساجدا
وقائما ای مصل و رسول علیه السلام گفت مثل المجاهد فی سبیل الله کمثل القانت الصائم ای المصلی الصائم گفت مثل مجاهد در سبیل خدای
مثل نمازکنی روزه دار باشد قوله فان خفتم فرجالا اگر بترسی نماز کنی پیاده روند یا سوار بر پشت اسب و ستور و نصبه بر حال است و فعل
محذوف که کلام بر حذف دلیل میکند و التقدیر فصلوا رجالا او رکبانا و رجال جمع راجل باشد چنانکه صاحب و صحاب و قائم و قیام
و صائم و صیام قال الله تعالى یاتوک رجالا ای راجلین و قال الاخطل و بنو غدانة شاخص ابصارهم یمشون تحت بطونهن رجالا
او رکبانا جمع راکب یا سواران مفضل گفت راکب شتر نشین را گویند و سوار اسب را فارس گویند و صاحب حمار را حمار و
سنة ابعال و معنی آیه آنست که اگر متمکن نباشی از آنکه نماز کنی بقنوت بر این معانی که رفت بعد و دو حق ترس برای خوف را نماز کنی
در آن حال که میکنی تا بر ستور نشسته باشی و این نماز خوف بود بتکبیر احرام روی بقبله کند و آنگه چنانکه ستور می رود یا مرد بر جهت روی
باشد می رود اگر چه بر جهت قبله بود و این یا نماز خوف بود بتکبیر احرام روی بقبله کند و آنگه چنانکه ستور میرود یا مرد بر جهت روی
باشد می رود اگر چه بجهت قبله بود و این یا نماز خوف بود با قبله عدو یا نماز شدة خوف بود در حال مطارده و مسایفه فاما نماز خوف
چون دشمن بسیار لشکری باشد که مدد و زور شدند که هر فرقتی از ایشان با دشمن مقاومت کنند در سورة النساء بیاید در جای خود ان شاء الله تعالى
و اما چنان نماز باید کردن که تکبیر احرام روی بقبله کند و آنگه چنانکه روی آید می رود یا ستور می راند و قراءة بخواند در رکوع و سجود بایماء و اشارة کند
بچشم و سجود را از رکوع خافض تر باشد و این نماز شدة خوف بود و اگر در حال مطارده و مسایفه این قدر نیز نتواند بدل هر رکعتی
بگوید سبحان الله والحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و مجزی بود و این روایة سعید جبیر است از عبد الله عباس و مذهب شافعی و مجاهد
از عبد الله عباس که او گفت خدای تعالى نمازها فریضه کرد بر زبان رسول علیه السلام در حضر چهار رکعت و در سفر دو رکعت و در حال خوف
یک رکعت در حرب گفت چون متمکن نباشی از نماز باید که بشناسد که وقت نماز در رفته باشد که بوقت تمکن قضا کند فاذا امنتم فاذکروا
الله کما علمکم اگر چه ایمن شوید ذکر خدای کنی چنانکه شما را بیاموخت یعنی نماز کنی بارکان و حدود و شرایط چنانکه مشروعست قوله تعالى

که بیش از آن خواهد بود علی حد واحد من الکشف والبیان و بیان ادله بود که بدان فرق کنند میان حق و باطل و هر چه چیزی بان
ظاهر شود از ایمان خوانند و خدای تعالی در همه قرآن از خویشتن بیان حکایت کرد و بدان تمدح کرد که چگونه گوید خدای تعالی تبیین
ادله کند باین هر بیان و ایضاح و ایات علامات بین ادله و معنی آن که باشد برای آن تا استعمال عقل کنی و بگفتیم که عقل مجموع علوم ضروریه
باشد که بدان فرق کنند میان حسن و قبیح و بدان ممکن باشد استدلال الشاهد بر غائب قوله الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم
[illegible] بیشتر مفسران گفتند [illegible] بود پیش واسط [illegible] گفتند و بعضی گفتند خود واسط بود طاعون در اینجا افتاد [illegible]
الطاعون [illegible] بگریختند و جماعتی بایستادند [illegible] ازیشان گروهی هلاک شدند بیشتر و اندکی بماندند چون طاعون برفت [illegible]
بیماری که مانده بودند گفتند [illegible] اگر [illegible] دیگر طاعون بیاید [illegible] بگریزیم [illegible]
[illegible] تا زنده مانیم دیگر سال طاعون پدید آمد بجاستند جمله اهل شهر و شهر رها کردند و بیابان [illegible] فراخ آمدند [illegible]
[illegible] چون [illegible] آمدند و آب [illegible] آن جایگاه بدیدند و [illegible] که آن [illegible]
خدای تعالی دو فرشته [illegible] تا یکی [illegible] و دیگری [illegible] که موتوا [illegible] گفت بمیرید همه [illegible]
اصمعی گفت سالی در بصره طاعون پدید آمد مردی از شهر بدر آمد و اهل و عیال [illegible] و خدای [illegible]
[illegible] لن تسبق الله علی حمار ولا علی ذی میعة طیار قد یصبح الله امام الساری [illegible] خدای [illegible]
[illegible] و خدای تعالی [illegible] بشنید [illegible] آمد و گفت [illegible]
خدای [illegible] و عبد الرحمن عوف [illegible] رسول علیه السلام گفت چون شنوید که در شهری [illegible]
[illegible] ضحاک و مقاتل و کلبی گفتند ایشان [illegible] پادشاهی [illegible] بنی اسرائیل [illegible]
[illegible] قتال پادشاه [illegible] گفتند [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible] ایشان [illegible] چون [illegible] شهر [illegible]
پادشاه [illegible] گفت اللهم رب یعقوب و اله موسی [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] خدای تعالی گفت موتوا [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] شهر بیرون آمدند
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] عطا [illegible] عبد الله عباس و وهب منبه گفتند چهار هزار بودند مقاتل و کلبی گفتند [illegible]
هزار بودند [illegible] گفت ده هزار بودند ابو مالک گفت سی هزار بودند [illegible] گفت سی و اند هزار بودند ابن جریج گفت چهل
هزار بودند عطا ابن ابی رباح گفت هفتاد هزار بودند و ضحاک گفت عددی بسیار بودند و قریب تر قول آنان است که گفتند
بالای ده هزار بودند برای آنکه [illegible] جمع قلیل باشد [illegible] الوف گویند و آن جمع قلیل الف
[illegible] کانوا ثلاثة الاف [illegible] من بنی المقدام [illegible] گفتند [illegible]
[illegible] گفتند [illegible] بنی اسرائیل بود [illegible]
پس موسی علیه السلام [illegible] یوشع بن نون [illegible] کالب بن یوفنا [illegible] حزقیل [illegible]
چون مادر او پیر شد [illegible] خدای [illegible] دعا کرد تا او [illegible] ابن العجوز [illegible]
از مادر [illegible] حسن و مقاتل گفتند ذو الکفل [illegible] ذو الکفل [illegible] هفتاد پیغامبر [illegible]
و ایشان را از قتل [illegible] ایشان را گفت [illegible] هفتاد [illegible] چون [illegible] آمدند گفتند

بکاشتند ایشان گفت [illegible] تا [illegible] شدند و خدای تعالی ذو الکفل را بیافرید [illegible] حزقیل [illegible] مردگان [illegible] در ایشان [illegible]
و اندیشه میکرد خدای تعالی وحی کرد [illegible] حزقیل خواهی [illegible] من مرده [illegible] زنده کنم گفت ای خدای تعالی ایشان را زنده کن [illegible]
[illegible] مفسران و هلال بن یساف [illegible] حزقیل دعا کرد و گفت بار خدایا [illegible] باشد [illegible] تا ایمان [illegible]
تا شهرهای [illegible] کنند خدای تعالی ایشان را زنده کرد [illegible] ایشان [illegible] حزقیل [illegible] ایشان
[illegible] ایشان [illegible] گفت بار خدایا من [illegible] تسبیح و تهلیل [illegible] گفتند [illegible]
تعالی وحی کرد [illegible] ایشان [illegible] زنده شوید [illegible] حزقیل گفت احیوا باذن الله [illegible] خدای [illegible] زنده شدند
وهب گفت سبب آن بود که سالی قحط [illegible] بر ایشان و ایشان [illegible] گفتند [illegible]
[illegible] خدای تعالی وحی کرد [illegible] حزقیل [illegible] تا [illegible] ایشان [illegible]
ایشان [illegible] ایشان [illegible] زمین [illegible] ایشان [illegible]
زنده [illegible] حزقیل [illegible] زمین آمد [illegible] استخوانها [illegible] پوسیده [illegible] استخوانهای پوسیده و گوشت [illegible]
[illegible] بفرمان خدای [illegible] گفت ای گوشتهای پوسیده [illegible] استخوانها [illegible] بفرمان خدای [illegible]
ای پوستهای [illegible] بفرمان خدای [illegible] گفت [illegible] روحهای جدا شده [illegible]
[illegible] بفرمان خدای روحهای ایشان [illegible] زنده شدند [illegible]
[illegible] چون زنده شدند گفتند سبحانک ربنا و بحمدک لا اله الا انت [illegible] میان قوم شدند [illegible]
زندگانی [illegible] ایشان مرده بودند [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] عبد الله عباس گفت [illegible] ایشان [illegible] اجل [illegible] خدای
[illegible] قتاده گفت خدای بر ایشان خشم گرفت برای آنکه از مرگ بگریختند پس ایشان را زنده کرد تا اجل [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] و این [illegible] دلیل [illegible] رجعت [illegible] تعجب و استبعاد [illegible] قدرت خدای [illegible]
[illegible] باشد که خدای تعالی [illegible] صاحب [illegible] گفت [illegible]
[illegible] صادق علیه السلام [illegible] خدای تعالی [illegible]
گفت [illegible] محض الایمان محضا او محض الکفر محضا [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] لقد کنت فی غفلة من هذا فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید [illegible]
[illegible] بیان [illegible]
[illegible] علم الیقین [illegible] عین الیقین [illegible]
[illegible] الحمد لله [illegible]
[illegible] الحمد لله الذی صدقنا وعده [illegible] الحمد لله الذی [illegible] الرسول [illegible]
[illegible] و اذ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

٢٤١ وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِّأَزْوَاجِهِم مَّتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرَاجٍ فَإِنْ
وآنان که وفات کنند از شما و بگذارند زنانرا اندرز باید بزنانشان نفقتی تا سال جز بیرون کردن اگر
خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنفُسِهِنَّ مِن مَّعْرُوفٍ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ وَ
بیرون شوند بزه نیست برشما در آنچه کنند در خود نیکو و خدای قوی محکم کار است و
لِلْمُطَلَّقَاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ ٢٤٢
زنان طلاق داده را منفعت بنیکوئی واجب برپرهیزکاران همچنین روشن کند خدای برای شما آیتهای خود
لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِن دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ
تا مگر شما دریابید نبینی آنانرا که بیرون آمدند از سرایهای خود و ایشان هزاران بودند ترس مرگ را
فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ
گفت ایشانرا خدای بمیرید پس زنده کرد ایشانرا بدرستیکه خدای خداوند فضلست بر مردمان ولکن بیشترین مردمان
لَا يَشْكُرُونَ وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ مَّن ذَا الَّذِي
شکر نکنند و کارزار کنید در راه خدای و بدانید که خدای شنوا و داناست کیست آنکه
يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ وَإِلَيْهِ
وام دهد خدای را قرض نیکو تا مضاعف کند ویرا اضعاف بسیار و خدای تنگ کند روزی و فراخ کند و باو
تُرْجَعُونَ قوله والذين يتوفون خطاب با مردانست که از جمله ایشان وفات رسید ... زنان بماند ... جمع زوج
باز گردید — در زوج زن و مرد را گویند تقول العرب ... زوجان من الحمام ... زنان گفت ...
... قرآن زوج گفت و جمع ... وصية لازواجهم ابو عمرو و ابن عامر ... حسن بجر ... و الاعمش ...
وصية بنصب على تقدير فليوصوا وصية باید که گفت تا وصیت کنند مردان لازواجهم برای زنان ... قراءت وصية برفع على
تقدير فعليهم وصية او كتب عليهم وصية ... برایشان ... و گفته اند تقدیر ... کلازواجهم وصية ...
... بمعنی ... مخصوص ... تقدیم ...
التقدم لا يقال رجل في الدار ومال في الكيس انما يقال في الدار رجل وفي الكيس درهم وعليك وقار ... در مصحف عبد الله مسعود كتب عليهم
وصية لازواجهم ... و گفته اند ... وصیت باید ... باشد باین معنی که ... در مصحف ابی ... وصیة متاع لازواجهم
ابو علی گفت ... من قوله تعالى فنصف ما فرضتم وقوله فدية مسلمة ... فعدة من ايام اخر
متاعا ... من قوله وصية اى فليوصوا وصية في حال كونها متاعا ... مصدر ... بفعل محذوف والتقدير
متعوهن متاعا و گفته اند مفعول به است والتقدير جعل الله لهن عليكم متاعا ... بدل ... و گفته اند مفعول
... وقوله او اطعام في يوم ذي مسغبة يتيما ... و معنی متاع ... نفقه ... باشد ...
از طعام و کسوت و مسکن ... و قوله غير اخراج ... و گفته اند ...
گفت والمختار ... من غير اخراج و این مذهب ...
گفت ... آیة در ... طائف ... حکیم بن الحرث ... رسول علیه السلام ...
در زمان ... رسول علیه السلام ... خدای تعالی ... رسول علیه السلام میراث ... و فرزندان

وزید ا چیزی ... از میراث جز آنکه از مال او ... تا یک سال نفقه و کسوة باو دادند تا عدة داشت یک سال و عدة زنان در ابتداء
شرع یک سال بودی عدة المتوفی عنها زوجها چون یک سال تمام بنشستی چون سال ... بیرون ... و
... ایشان ... حکیم ... و عدة او ... یک سال ... این ... جمله ...
بکشند قال لبید والمرات ... ورثه ...
در یک سال ... بیرون ... حق نفقه ... وصایا باین وصیة ...
چنین ... آیة مواریث ... این حکم ... نفقه سال منسوخ ... ربع یا ثمن چنانکه در سورة النساء بیان کرد و عدة یک سال منسوخ
... بقوله تعالى يتربصن بانفسهن اربعة اشهر وعشرا بچهار ماه و ده روز ... حکم وصیة ... منسوخ ... آنست که ...
الاستحباب باشد ... الوجوب ... لا وصية لوارث ... خبر واحد ... قرآن ... باشد ...
... وصیة ... مذهب فقهاست ... یک سال ... چهار ماه و ده روز
قوله فان خرجن اگر بیرون آیند ... فلا جناح عليكم حرجی نیست ... فيما فعلن در آنچه زنان کنند ...
من معروف من تزيين و التعرض للنكاح على مقتضى الشرع ... مردان ... نیست ...
قطع نفقه ... باشد ... الخروج ...
نفقه موقوف ... بیرون ... نفقه باطل شود و این مذهب فقهاست ...
... واجب باشد ... حکم منسوخ ...
حکم آیه باجماع منسوخ ... باجماع اهل البيت ... نفقه منسوخ ...
و عدة سال بچهار ماه و ده روز ... و عزيز ... غالب ...
... حکمت کند وللمطلقات متاع بالمعروف سعيد بن المسيب گفت این آیة منسوخ است بقوله تعالى فنصف ما فرضتم
... منسوخ ... باشد ...
... قبل الدخول ...
... سعيد جبير و ابو العاليه و زهری گفتند ...
... مطلقات ... این مذهب ...
اما مذهب ... غير مدخول بها غير مفروض لها الصداق ... سبب ...
... متاع ... من قوله فمتعوهن ... حکیم ... این آیة ...
... مسلمانان ... روایت کرده اند از امير المؤمنين
علی علیه السلام ... لكل مؤمنة مطلقة ... متعة ...
... بالمعروف ... على الموسع قدره وعلى
المقتر قدره ... الاسراف والتقصير على وجه القصد ... حقا ...
والتقدير ... ذلك حقا ... المعروف ... والتقدير ...
... للمطلقات ... حقا ... على المتقين ...
با جمله مسلمانان باشد ... بالذكر ... هدى للمتقين ...
قوله كذلك يبين الله ... بیان کردیم ...

که پیش از ان خواهد بود علی حدّ احد من الکشف والبیان و بیان ادله بود که بدان فرق کنند میان حق و باطل و هر چیزی بان
ظاهر شود از بیان خوانند و خدای تعالی همه قرآن را نخواستی بیان حکایه کرد و بدان تمدح کرد چگونه گویند خدای تعالی تلبیس
او کند با این همه بیانها و ایضاح و آیات و علامات بود او را و بعضی گویند که بیانات برای آن تا استعمال عقل کنی و بگفتیم که عقل مجموع علومی بود
باشد که بدان فرق کنند میان حسن و قبیح و بدان ممکن باشد استدلال بشاهد بر غائب قوله الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم
الآیه بیشتر مفسران گفتند که ایشان پیش از واسط از ده اوردان گفتند و بعضی گفتند خود واسط بود ظالمون در آنجا افتاد جماعتی از آنجا بیرون آمدند
از طاعون و گریختند و جماعتی بایستادند آنجا ازیشان که بیشتر هلاک شدند بیشتر و اندکی بماندند چون طاعون برفت آنها بیامدند
بسلامت جماعتی که مانده بودند گفتند شما حزم کردید و ما خطا کردیم اگر وقتی دیگر اینجا طاعون یا وبا باشد ما نیز بگریزیم و بیرون شویم
رها کنیم تا زنده مانیم دیگر سال طاعون پدید آمد بجماعت جمله اهل شهر و شهر رها کردند و بیامدند بیابانی فراخ آمدند و آنجا
نزول کردند چون مرغزارها آمدند و آب و هوای آن جایگاه بدیدند و بپسندیدند و ساکن شدند و گمان بردند که از مرگ ایمن شدند
خدای تعالی دو فرشته را بفرستاد تا یکی از بالای وادی و یکی از زیر وادی آواز دادند که موتوا فماتوا جمیعا گفتند بمیرید همه مردند
اصمعی گفت سالی در بصره طاعون پدید آمد مردی از شهر بیرون آمد و اهل و عیال را بر خری نشانده و غلامی حبشی با ایشان بود
خر میراند و میگفت. لن تسبق الله علی حمار ولا علی ذی میعة طیّار قد یصبح الله امام الساری. میگفت خدای را بسبق نتوان
بدن بر خری و بر اسبی تیز و که خدای تعالی در پیش مرد شب رو باشد چون مرد این بشنید برگردید و با شهر آمد و گفت از قضاء
خدای نتوان گریختن و عبدالرحمن عوف روایه کرد از رسول علیه السلام که گفت چون بشنوید که در شهری وبا است در آنجا مروید و اگر آنجا
باشید از آنجا بیرون مایید ضحاک و مقاتل و کلبی گفتند ایشان از جهاد میگریختند و آن آن بود که پادشاهی از پادشاهان بنی اسرائیل ایشان را
فرمود که بجهاد کافران شوید بیرون آمدند و لشکرگاه بزدند پس بترسیدند از قتال پادشاه را گفتند ما را جائی که میرویم که میشنویم که
در آن زمین وبا است خدای تعالی برایشان مرگ افکند چون بدیدند که مرگ بسیار شد از شهر بیرون آمدند و از مرگ میگریختند
پادشاه چون آن دید گفت اللهم رب یعقوب و اله موسی این خدای یعقوب و موسی عصیان بندگان میبیند بایشان آیتی بنمای در
تنهای ایشان تا بدانند که از تو نتوان گریخت خدای تعالی گفت موتوا فماتوا جمیعا بمیرید همه بمردند و چهارپایان ایشان نیز بمردند
چون هشت روز بر آمد برآماسیدند و متغیر شدند و کس آنجا نتوانست گذشتن از گند ایشان مردمان از شهر بیرون آمدند
خواستند تا ایشان را دفن کنند نتوانستند که بسیار بودند که ایشان حظیره کردند و ایشان را آنجا رها کردند علما در عدد ایشان
خلاف کردند عطا خراسانی گفت سه هزار مرد بودند عبدالله عباس و وهب منبه گفتند چهار هزار بودند مقاتل و کلبی گفتند هشت
هزار بودند ابو روق گفت ده هزار بودند ابو مالک گفت سی هزار بودند سدی گفت سی و اند هزار بودند ابن جریج گفت چهل
هزار بودند عطاء بن ابی رباح گفت هفتاد هزار بودند و ضحاک گفت عددی بسیار بودند و قریب تر قول آنان است که گفتند
بالای ده هزار بودند برای آنکه نه تا ده جمع بالاف کنند که جمع قلیل باشد بلکه این جمع کثیر بود الوف گویند و آن جمع قلیل الف
علی وزن افعل چنانکه شاعر گفت . کانوا ثلاثة آلاف وکتیبة الف اعجم من بنی المقدام گفتند چون مدتی دراز بر آمد و ایشان
پوسیده شدند و از ایشان جز استخوان نماند پیغامبری بر آن جا بگذشت او را حزقیل گفتند گفتند سیم خلفاء بنی اسرائیل بود او
پس موسی علیه السلام برای آنکه اول کس که وصی او بود یوشع بن نون و آنکه پس از او کالب بن یوقنا و آنکه پس از او حزقیل و او را ابن العجوز گفتند برای آنکه
چون مادر او پیر شد و او را فرزند آمد پیر شده بود خدای را دعا کرد تا او را فرزندی داد برای آن او را ابن العجوز خواندند که او
از مادر پیر آمد حسن و مقاتل گفتند ذوالکفل بود و او را برای آن ذوالکفل خواندند که کفالت هفتاد پیغامبر کرد
و ایشان را از قتل برهانید و ایشان را گفت بروید که اگر مرا بکشند تنها به بود که شما را بکشند هفتاد مرد را چون جهودان آمدند و گفتند

کجا شدند ایشان گفت ندانم تا کجا شدند و خدای تعالی ذوالکفل را با پدید نخواست چون حزقیل بر آن مردگان بگذشت در ایشان می نگرید
و اندیشه میکرد خدای تعالی وحی کرد بدو که یا حزقیل خواهی که آیتی بنمایم که من مرده چگونه زنده کنم گفت ای خدای تعالی ایشان را زنده کرد و ایشان را
سدی گفت و جماعتی از مفسران و مقاتل بن حیان و جماعتی علما که حزقیل دعا کرد و گفت بار خدایا اگر دستوری باشد دعا کنم تا ایشان را زنده کنی
تا شهرهای ترا آبادان کنند خدای تعالی ایشان را زنده کرد پس هشت روز و آن آن بود که چون ایشان بیامدند بر سر ایشان حزقیل بر پای ایشان
بیامد تا ایشان را با شهر برد مردمان ایشان را گفت بار خدایا من در میان قومی بودم که تسبیح و تهلیل میکردند اکنون تنها ماندم بی قوم خدای
تعالی وحی کرد بدو که من حیوة ایشان را در دعای تو افگندم بگو تا زنده شوند حزقیل گفت احیوا باذن الله زنده شوید بفرمان خدای همه زنده شدند
وهب گفت سبب آن بود که سالی قحط و تنگی آمد بر ایشان و ایشان رنجور شدند گفتند کاشک تا بمردمانی و ازین محنت برستمانی تمنای مرگ
کردند خدای تعالی وحی کرد بحزقیل یا حزقیل تمنای مرگ میکنند تا برهند و گمان میبرند که در مرگ راحت ایشان را چه راحت بود در مرگ
ایشان را و من هر که خواهم ایشان را زنده کنم و خواهی تا ببینی برو بفلان زمین که آنجا جماعتی مردگان هستند ایشان را آواز ده تا من ایشان را
زنده کنم حزقیل بان زمین آمد بسیار استخوانها دید پوسیده ریزیده متفرق شده و آواز داد که ای استخوانهای پوسیده و گوشت رفته و پوست ممزق
شده بیائید بفرمان خدای بیامد گفت ای گوشتهای پوسیده شده با این استخوانها پوشیده شوید بفرمان خدای پوشیده شد آنگه گفت
ای پوستهای ممزق شده بر این گوشت پوشیده شوید بفرمان خدای پوشیده شد آنگه گفت ای روحهای جدا شده از این کالبدها باز آئید
قالبها باز شوید بفرمان خدای روحهای ایشان بتنهای ایشان در آمد همه زنده شدند و برخاستند و بلند بانگ تکبیر کردند منصور
بن المعتمر گفت که مجاهد گفت چون زنده شدند گفتند سبحانک ربنا و بحمدک لا اله الا انت و برخاستند و با میان قوم شدند و مدتی دراز
زندگانی کردند و بدانستند که ایشان مرده بودند و گونه روی ایشان با حالت اول نشد و هر جامه که پوشیدندی چرب شدی و از ایشان
بو آمدی که اندکی کرنده ... عبدالله عباس گفت آن بو هنوز در جهودان ایشان که از آن سبط بودند تا بوقت ما ... که خدای
حکم کرده بود باید که بمردندی قتاده گفت خدای بر ایشان خشم گرفت برای آنکه از مرگ بگریختند پس ایشان را زنده کرد تا اجل مقدر
که ایشان را بود و این آیه دلیل صحت رجعت میکند و قطع شغب و تعجب و استبعاد کند و استبعاد این شک در قدرت خدای باشد
جل جلاله و در این چه تعجب باشد که خدای تعالی در آخر زمان بعجز صاحب معجزی کرده را زنده کند چنانکه گفت و یوم نحشر من کل امة فوجا ممن
یکذب بآیاتنا فهم یوزعون و اینجا ذکر قیامت کرد و گفت و یوم نحشرهم جمیعا و صادق را علیه السلام پرسیدند که خدای تعالی برجعت که را زنده کند
گفت دو گروه را من محض الایمان محضا و من محض الکفر محضا آنکه مؤمن خالص باشد یا کافر خالص مؤمن برای آن تا انتقام کشد از آنان
که او را طعنه زده باشند و کافر برای آنکه ... منکر بود او را ... دو کس که منازعه کرده باشند و هر یک
نزد باشد مقر منکر را گوید لقد کنت فی غفلة من هذا فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید هذا الذی کنت فی الاحیا تنکر و قد
کنت تجحده ... شدی ... اکنون عیان بدیدی مشکلت بیان شد و خبر عیان شد ...
و ... باشد و از میان هر دو ... باشد از آنکه آن علم الیقین شود و این را علم الیقین عین الیقین شود این چشم بدیدار او
روشن کند و آن کافر ... دل کش کند این گوید الحمد لله الذی هدانا لهذا آن گوید یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا هذا این گوید
الحمد لله الذی صدقنا وعده آن گوید یا لیتنی کنت ترابا این گوید الحمد لله الذی ... آن گوید یا لیتنی اتخذت مع الرسول سبیلا آن گوید یا ویلتی
لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا این گوید. وانی کنت مدة من طویل رحیما لما راک و ان تراتی آن گوید . وانی تلاحقت ...
کانی والوری ... این گوید سالیان ... تا در قید ... این نیز ... سالها در ...
و ... چشم بر کردم ... که من گمان بردم چندانکه همی نگرم ... در دست من ...
انکه ... از میان ایشان حکم کند ...

مفسران کفته‌اند مراد احیا و اماته است یقبض مراد قبض روحست و یبسط مراد بسط عمر و کفته‌اند مراد آنست که والله یقبض ای یقبل الصدقة
خدای صدقه بستاند و یبسط الخلف و عوض بیکبارتر یعنی فراخ دهد و بسیار و بعضی دیگر گفته‌اند مراد قبض دلها و بسط آنست برای آنکه
دادن و نادادن بدل تعلق دارد از آنک اگر خواهد خدای توفیق دهد تا دلش گشاده و فراخ شود بدادن و قبض کند دل آنکس که خواهد
تا بخل و امساک کند و مراد از آن بود که ازمة القلوب بید الله زمام همه دلها بدست مشیة خدایست چنانک خواهد میگرداند که مقلب
القلوب باوست و الیه ترجعون و مرجع و مآب با خدا ستبا او بیند شما را تا جزا دهد هر کسی را برو فق عملش و قتاده گفته ها الیه
بالحال کنایة عن غیر مذکور یعنی با خاک برید شما را چنانک منها خلقناکم و فیها نعیدکم روایت کرده‌اند که چون این آیت فرود آمد مردی
در مجلس رسول نام او ابو الدحداح بیامد و رسول را گفت یا رسول الله خدای از ما قرض می خواهد و او از ما بی‌نیاز است گفت بلی میخواهد
تا شما را بهشت برد گفت یا رسول الله اگر من قرض دهم بخدای عز و جل تو ضمان کنی برای من بهشت گفت آنکه هر کرا صدقه بدهد مانند آن
در بهشت بدهد گفت یا رسول الله مرا دو خرماستانست یکی ببالای مدینه یکی بزیر مدینه جز آن چیزی ندارم هر دو قرض کردم بر خدای
عز و جل رسول علیه السلام گفت یکی قرض کن و یکی بها کن تا معیشت تو و عیال تو باشد گفت یا رسول الله چون چنین است بر من گواه
کن و باش که از این دو خرماستان آنک بهترست خدایراست و آن حائطی است شش صد خرما بن در و رسول علیه السلام گفت اذا یجزیک
الله الجنة لا جرم خدای تعالی بجز آن بهشت بتو دهد آنگه ابو الدحداح بیامد اهلش و فرزندانش در حدیقه بودند و گرد درختان می
گردیدند که ... آواز داد و این بیتها انشا کرد هداک ربی سبل الرشاد الی سبیل الخیر والسداد بینی من الحائط بالوداد فقد مضی قرضا
الی التناد اقرضته الله علی اعتمادی بالطوع لا من و لا ارتداد الا رجاء الضعف فی المعاد فارتحلی بالنفس و الاولاد والبر لا شک فخیر زاد قدّمه
المرء الی المعاد ام الدحداح بگفت بارک الله لک فیما اشتریت خدای مبارک کناد بر تو آنچه خریدی این بیتها بگفت مثلک ادی ما لدیه و نصح ان لک
الحظ اذ الحظ وضح قد متع الله عیالی و منح بالعجوة السودا و الزهو البلح والعبد یسعی و له ما قد کدح طول اللیالی و علیه ما اجترح
ام الدحداح کودکان در دامن و آستین داشتند ایشان بستد و برفت و آنچه در دهن داشتند از دهنشان بکرفت و بینداخت
و بیرون آمدند و با حدیقه دیگر رفتند رسول علیه السلام گفت کم من عذق رداح و دار فیاح فی الجنة لابی الدحداح گفت بس درخت بزرگ
و سرای فراخ که ابو الدحداح راخواهد بود در بهشت قوله عز و علا الم تر الی الملأ من بنی اسرائیل من بعد

مُوسَىٰ إِذْ قَالُوا لِنَبِيٍّ لَّهُمُ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُّقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ۖ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ ۲۴۷

إِن كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا ۖ قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ

اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِن دِيَارِنَا وَأَبْنَائِنَا ۖ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ

وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ۞ وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا

قَالُوا أَنَّىٰ يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِّنَ الْمَالِ ۚ قَالَ

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ ۖ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ

مَن يَشَاءُ ۚ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ۞ وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَن يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ

فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ ۚ

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لَّكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ۞ فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ

إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُم بِنَهَرٍ فَمَن شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَن لَّمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي

إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ ۚ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ ۚ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ

آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ ۚ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلَاقُو

اللَّهِ كَم مِّن فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ ۗ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ ۞

وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا

عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ۞ فَهَزَمُوهُم بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ وَآتَاهُ

اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ ۗ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم

بِبَعْضٍ لَّفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ ۞ تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ

نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ ۚ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ۞ قوله الم تر الی الملأ و ملأ جماعتی معروفان باشند یملؤن العیون
که بچشمها در آیند و چشم از ایشان پر شود از سادات و رؤسای
قوم و ملؤ را از لفظ خود واحد نباشد است کالخیل و الابل والرهط و الجیش و النفر و النسوة و گفته‌اند جمع الملأ املاء است قال الشاعر و قبط
الاملاء و انتصح الدعا العل الله یکشف ذا البلاء من بعد موسی یعنی از پس وفاة موسی اذ قالوا لنبی لهم چون گفتند بپیغامبری از ایشان
خلاف کردند در آن پیغامبری که بود قتاده گفت یوشع بن نون بن افرائیم بن یوسف بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم بود و
سدی گفت نامش شمعون بود و برای آن شمعون خواندند او را که مادر او را از خدا بخواست بدعا چون دعاء مادرش را
اجابت آمد و او را بزاد گفت سمع الله دعائی و سین بلغت عبرانی شین کرد و او شمعون بن صفیة بن علقمة از ابنای لاوی بن
یعقوب بود و دیگر مفسران گفتند اشمویل و این بزبان عربی اسمعیل باشد و هو ابن بالی بن علقمة
بن حام بن النمر بود و مقاتل گفت از نسل هارون بود مجاهد گفت اشمویل بن هلقانا ابو اسحق و وهب و سدی و کلبی گفتند

در هر [illegible] قدیم جل جلاله [illegible] شعب شاغبان و [illegible] آنچه در ایات ما خواست [illegible] مقدم [illegible]
تعجب شود و زبان استبداع [illegible] شود و [illegible] مبین شرع [illegible] فی امتی ما کان فی بنی اسرائیل حذو النعل بالنعل
والقذة بالقذة پس [illegible] زبان و اگر [illegible] باشد بایں ایة [illegible] چنانکه [illegible]
با [illegible] الم تر [illegible] و معنی آنکه [illegible] و این از [illegible] قلب باشد نه از رویت چشم و این برای مبالغه گفت در تصدیق اخبار و معنی [illegible]
[illegible] چنان باید که علم حاصل بود که از معاینه در چیزی [illegible] و اهل معانی گفتند این لفظ است موضوع تعجیب و تعظیم را عرب گوید
هل رایت مثل ما وقع و الم تر الی ما یصنع فلان [illegible] فلان چه میکند [illegible]
باشد [illegible] رویة بصر و [illegible] که سامع را تعجب [illegible] در چشم او [illegible] در قرآن ازین معنی هست [illegible]
و ابو عبد الرحمن السلمی [illegible] الم تر [illegible] چون [illegible]
[illegible] قالوا الم تر و انشد الفراء [illegible] و این لفظ [illegible] کانهم [illegible] مجری النظیر [illegible]
[illegible] جمع کثیر باشد [illegible] جمع قلیل باشد و واو حال [illegible] جمله مبتدا و خبر شود تا در جمله [illegible]
[illegible] مفعول له [illegible] ذلک [illegible] الشراب [illegible] معنی آنست که [illegible] فی قلوبهم [illegible] موافق بود و قوله
فقال لهم الله [illegible] خدای تعالی با ایشان [illegible] چنانست که گفت فقال لها وللارض ائتیا طوعا او کرها قالتا اتینا
طائعین [illegible] خدای تعالی با آسمان و زمین [illegible] آسمان و زمین با او چیزی نگفتند و از ایشان قولی نبود
و قوله تعالی [illegible] و این جمله [illegible] کما قال تعالی کونوا
قردة خاسئین [illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] و خدای تعالی [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]
جهاد و این [illegible]
من [illegible]
[illegible]
فی سبیل الله مراد جهادات باتفاق و اعلموا ان الله سمیع علیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا [illegible]
رسول علیه السلام [illegible] من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا [illegible]
خدای [illegible] الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله [illegible] انما یوفی الصابرون اجرهم [illegible]
من استفهامی است و ذا اشارت [illegible] الذی [illegible] موصولت و ما بعده صله [illegible]
کردند [illegible] خدای قرض [illegible] چنانست که عرب گوید لک عندی قرض صدق [illegible]
[illegible] قضا و جزای [illegible]
[illegible] لا تخلطن خبیثات بطیبة [illegible]
[illegible] قرضا حسنا [illegible] یجازی القروض [illegible]

هر عمل [illegible] باید بود که [illegible] گفت قرض آن بود که چیزی بدهی تا مثل آن باز [illegible] خدای تعالی
[illegible] تا عوض آن [illegible] تشبیها
بالقرض الذی هو الدین [illegible] قرضا فاجزه انما یجزی الفتی لیس الجمل و اصل قرض قطع بود و منه المقراض [illegible]
[illegible] قرض قطع باشد [illegible] و بعضی اهل معانی گفتند [illegible]
[illegible] من ذا الذی یقرض الله [illegible] المحتاجین [illegible] محتاجان [illegible]
واقامة المضاف الیه مقامه کما قال ان الذین یؤذون الله و کقوله فلما آسفونا [illegible] جل جلاله [illegible]
[illegible] اولیاء الله و اسفوا انبیاء الله و چنانکه [illegible] خدای تعالی روز قیامت با بعضی بندگان [illegible] استطعمتک فلم تطعمنی [illegible]
[illegible] بنده من از تو طعام خواست [illegible] شراب خواست [illegible] جامه خواست [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قرض [illegible] صدقه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قرضا حسنا [illegible]
[illegible]
[illegible] فیضاعفه [illegible]
[illegible] ابن کثیر و ابو جعفر
[illegible] ابن عامر و یعقوب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] والله یقبض و یبسط [illegible]
[illegible]
[illegible] یبسط الله الرزق لعباده [illegible]
[illegible]

مفسران گفتند مراد احیا و اماتت است بقبض مراد قبض روحست و ببسط مراد بسط عمر و گفته اند مراد آنست که والله یقبض ای یقبل الصدقة
خدای صدقه بستاند و یبسط الخلف و عوض بگستراند یعنی فراخ دهد و بسیار و بعضی گفتند مراد قبض دلها و بسط آنست برای ایمان
دادن و نفا دادن بدل تعلق دارد از آنکه اگر خواهد خدای توفیق دهد تا دلش گشاده و فراخ شود بدادن و قبض کند دل آنکس که خواهد
تا بخل و امساک کند و مراد از آن بود که ا و منه القلوب بید الله ... بحسب مشیة خدای چنانکه خواهد ...
القلوب ... والیه ترجعون ... مرجع و مآب با خداست ... جزا دهد هر کسی را برو فق عملش ...
بالحکایة عن غیر مذکور یعنی با خاک ... منها خلقناکم و فیها نعیدکم ... چون این آیة فرود آمد ...
دحداح رسول ... ابو الدحداح بیامد و رسول را گفت یا رسول الله خدای از ما قرض می خواهد ... گفت بلی ...
تا ترا بهشت دهد گفت یا رسول الله من ... قرض دادم خدای عز و جل ... گفت ابو الدحداح ... مانند ...
در بهشت ... گفت یا رسول الله مرا دو خرماستان است یکی ببالای مدینه یکی بزیر مدینه ... هر دو قرض کردم بر خدای
عز و جل رسول علیه السلام گفت یکی قرض کن و یکی بنهاکن تا معیشت تو و عیال تو باشد گفت یا رسول الله چون چنین ... ملا
... گواه باش که ... بهتر است ... رسول علیه السلام گفت ...
الله الجنة لاجرم خدای تعالی بجزای آن بهشت ... ابو الدحداح ... در حدیقه بودند ... در ... خرما ...
که ... آواز داد ... هداک ربک سبل الرشاد الی سبیل الخیر و السداد ... بینی من الحائط بالوداد فقد مضی قرضا
الی التناد ... اقرضته الله علی اعتمادی بالطوع لا من و لا ارتداد الا رجا الضعف فی المعاد ... و الیک لا شک خیر زاد ... قد
المرء الی المعاد ام الدحداح ... بارک الله لک فی ما اشتریت ... منال ... و ... ام الدحداح
... بالعجوة السوداء ... والبلح ... طول اللیالی ...
ام الدحداح کودکان ... دو ... از دهن ایشان ... و ...
و بیرون آمدند ... رسول علیه السلام گفت کم من عذق رداح و دار فیاح فی الجنة لابی الدحداح ...
و سرای فراخ کرا ابو الدحداح را خواهد بود در بهشت قوله عز و علا الم تر الی الملا من بنی اسرائیل من بعد
موسی اذ قالوا لنبی لهم ابعث لنا ملکا نقاتل فی سبیل الله قال هل عسیتم ٢٤٧
موسی چون گفتند پیغامبری را که ایشان ... برانگیز ما را پادشاهی تا کار زار کنیم در راه خدای گفت ...
ان کتب علیکم القتال الا تقاتلوا قالوا و ما لنا الا نقاتل فی سبیل
اگر ... کار زار ... که کار زار نکنید گفتند چه بود ما را که کار زار نکنیم در راه
الله و قد اخرجنا من دیارنا و ابنائنا فلما کتب علیهم القتال تولوا الا قلیلا منهم
خدای و بیرون کردند ما را ... و فرزندان ما چون ... بر ایشان کار زار برگشتند مگر اندکی از ایشان
والله علیم بالظالمین وقال لهم نبیهم ان الله قد بعث لکم طالوت ملکا
و خدای داناست بستمکاران و گفت ایشان را پیغامبر ایشان که خدای برانگیخت شما را طالوت پادشاه
قالوا انی یکون له الملک علینا و نحن احق بالملک منه و لم یؤت سعة من المال قال
گفتند چگونه باشد او را پادشاهی بر ما و ما سزاوارتریم بپادشاهی از او و نداده اند او را فراخی از مال گفت
ان الله اصطفاه علیکم و زاده بسطة فی العلم و الجسم و الله یؤتی ملکه
که خدای برگزید او را بر شما و بیفزود او را زیادتی در دانش و تن و خدای میدهد پادشاهیش

من یشاء و الله واسع علیم وقال لهم نبیهم ان آیة ملکه ان یأتیکم التابوت
آنرا که خواهد و خدای توانگر و داناست و گفت ایشان را پیغامبر ایشان که علامت پادشاهی که بشما آید تابوت
فیه سکینة من ربکم و بقیة مما ترک آل موسی و آل هرون تحمله الملائکة
درو آرامی از پروردگار شما و مانده از آنچه بگذاشت آل موسی و آل هرون بر دارند آنرا فرشتگان
ان فی ذلک لآیة لکم ان کنتم مؤمنین فلما فصل طالوت بالجنود قال
که در آن علامتیست شما را اگر هستید مؤمنان چون بیرون شد طالوت با لشکرها گفت
ان الله مبتلیکم بنهر فمن شرب منه فلیس منی و من لم یطعمه فانه منی
خدای آزماینده شماست بجوی هر که بیاشامد از آن نیست از من و هر که نچشد از آن او از منست
الا من اغترف غرفة بیده فشربوا منه الا قلیلا منهم فلما جاوزه هو و الذین
مگر آنکه برگیرد یک کف بدست خویش بیاشامیدند از آن مگر اندکی از ایشان چون بگذشت از آن او و آنان که
آمنوا معه قالوا لا طاقة لنا الیوم بجالوت و جنوده قال الذین یظنون انهم ملاقوا
ایمان آوردند با او گفتند طاقت نیست ما را امروز بجالوت و لشکرهاش گفتند آنان که میدانستند که ایشان بیننده
الله کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله و الله مع الصابرین
خدای اند بس گروه اندک که غلبه کرد گروه بسیار را بفرمان خدای و خدای با شکیبایانست
و لما برزوا لجالوت و جنوده قالوا ربنا افرغ علینا صبرا و ثبت اقدامنا و انصرنا
و چون بیرون آمدند برای جالوت و لشکرهاش گفتند پروردگار ما بریز بر ما شکیبایی و استوار دار قدمهای ما و یاری ده ما را
علی القوم الکافرین فهزموهم باذن الله و قتل داود جالوت و آتاه
بر گروه کافران بشکستند ایشان را بفرمان خدای و بکشت داود جالوت را و بداد او را
الله الملک و الحکمة و علمه مما یشاء و لولا دفع الله الناس بعضهم
خدای پادشاهی و حکمت و بیاموخت او را از آنچه خواست و اگر نه بازداشتن خدای بودی مردمان را برخی
ببعض لفسدت الارض و لکن الله ذو فضل علی العالمین تلک آیات الله
ببرخی تباه گشتی زمین و لکن خدای خداوند فضلست بر جهانیان اینها آیات خداست
نتلوها علیک بالحق و انک لمن المرسلین قوله الم تر الی الملا الملا جماعتی معروف باشد ... که بچشمها در آیند و چشم ایشان پر شود از سادات و رؤسا
میخوانیم آنرا بر تو براستی و تو از جمله پیغامبرانی
قوم ... لفظ خود واحد است کالخیل و الابل و الرهط و الجیش و النفر و النسوة و گفته اند جمع الملاء است قال الشاعر ...
... من بعد موسی یعنی از پس وفات موسی اذ قالوا لنبی لهم چون گفتند پیغامبری را از ایشان
خلاف کردند در آن پیغامبر که بود قتاده گفت یوشع بن نون بن افرائیم بن یوسف بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم بود و
سدی گفت نامش شمعون بود ... شمعون ... مادرش ... از خدای خواست ... چون ... مادرش را
اجابت آمد ... سمع الله دعائی ... شمعون ... و ابن ...
بن ... بن لاوی بن یعقوب بود و دیگر مفسران گفتند اشمویل و این بزبان عبری اسمعیل باشد و هو ابن بالی بن علقمة
بن ... وهب و سدی و کلبی گفتند ... ابو اسحق ... اشمویل بن هلقانا ... مجاهد گفت ...

سبب سوال ایشان آن بود که چون موسی علیه السلام با جوار رحمت خدای رفت و یوشع بن نون را خلیفه کرد او در میان قوم حدود توریة و احکام آن بجای
میداشت تا با جوار خدا شد و او کالب را خلیفه کرد تا بجای او بایستاد و هم این کرد تا خدای تعالی او را قبض روح کرد از پس او حزقیل را خدای
پیغامبری فرستاد در عهد او احداث در بنی اسرائیل پیدا شد و عهد خدا فراموش کردند و بت پرستیدن گرفتند خدای تعالی الیاس را
به پیغامبری بفرستاد و این پیغامبران جمله که بودند بتجدید شرع موسی و اقامت احکام توریة می آمدند و از پس الیاس الیسع آمد به پیغامبری
چون خدای تعالی او را ببرد فساد در میان بنی اسرائیل ظاهر شد و ایشان را دشمنی پدید آمد که او را بلثا گفتند و ایشان از جمله قوم جالوت
و عمالقه بودند ساحل بحر روم تا بمصر و فلسطین بدست ها گرفتند و در بنی اسرائیل بسی بکشتند و ایشان را می کشتند و از ایشان برده
می آوردند تا چهار صد و چهل برده از ملوک زادگان ایشان ببردند و جزیه بر ایشان نهادند و توریة از ایشان بستدند و بنی
اسرائیل از ایشان بلا و رنج بسیار دیدند و ایشان را پیغامبری نبود که تدبیر کار ایشان کند از خدای می خواستند تا پیغامبری فرستد
که در پیش ایشان بایستد و آن قوم کار ایشان کنند و سبط نبوت جمله هلاک شده بود و از ایشان کسی نمانده بود مگر زنی آبستن او را بگرفتند و در حجره
موقوف کردند ترسیدند که اگر دختر زاید پنهان کند و پسری بدل کند از بختی که بنی اسرائیل را می بود در پیغامبری
در ایشان و زنان خدای تعالی می خواست پیغامبری از خدای با مراد [illegible] خدای تعالی او را پسری داد او را اشموئیل نام نهاد و گفت
سمع الله دعائی و چون از مادر جدا شد تکبیر کرد خدای را [illegible] چون بزرگ شد در بیت المقدس پیری بود از جمله
علمای بنی اسرائیل تا او را تربیت میکرد و توریة و علم احکام شرعی می آموخت و او چون بالغ شد و خدای تعالی خواست که او را پیغامبری
فرستد جبرئیل را بفرستاد و او در پهلوی آن پیر خفته بود و پیر او را از خشم [illegible] که اشموئیل ساعتی [illegible] مشفق بود بر او و کودک بود
اشموئیل [illegible] جبرئیل علیه السلام او را بآواز پیر آواز کرد و کودک از خواب بجست و گفت ای پدر خواندی مرا پیر گفت نه که ترسید که او بترسد
گفت بخسب که خبر است دیگر بار او را آواز داد کودک گفت ای پدر تو آواز دادی مرا پیر گفت بخسب و اگر آواز شنوی جواب مده بار سوم دیگر
جبرئیل پیدا شد و گفت من جبرئیلم و خدای تعالی ترا پیغامبری داد برخیز و پیغام خدای بدین قوم برسان و بر [illegible] بر پای
پیر گفت [illegible] خدای فرموده است بجای آر و پیغامبری بدعوت کردن در میان قوم او را باور نداشتند و گفتند تعجیل میکنی در نبوت و خدای
ترا هنوز پیغامبری نداده است و اگر تو پیغامبر خدای تعالی آیة پیغامبران بیار که از خدای درخواهی تا پادشاهی فرستد که
پیش او با دشمن قتال کنیم و قوام کار بنی اسرائیل بر ملوک بودی و جهاد [illegible] پادشاه بودی و پیغامبر پادشاه را تدبیر کردی [illegible]
از قبل خدای تعالی و حی کرد خدای تعالی اشموئیل را به پیغامبری فرستاد چهل سال پیغامبری کرد و کار بنی اسرائیل با استقامت بود
تا کار جالوت و عمالقه پدید آمد بنی اسرائیل گفتند ابعث لنا ملکا نقاتل فی سبیل الله و ابو عبد الرحمن السلمی بر شاذ خواند یقاتل
فی سبیل الله با یا بر آنکه نقاتل ملک را باشد و او جزم است بجواب امر چون قوم چنین گفتند او گفت هل عسیتم هل استطعتم
و عسی فعل مقاربه است و نافع و حسن و طلحة بن مصرف عسیتم خوانند بکسر سین در جمله قرآن و آن لغتی است و باقی قرا بفتح سین
خوانند و آن لغت فصیح است ابو عبید گفت اگر عسیتم روا بودی خواندندی عسی ربکم و عسی فعل است جامد بر یک حرف و در آخر
التقریب است مستقبل ندارد و اسم فاعل ندارد و در معنی بیاید جز فعل ماضی و نباید پس اشموئیل گفت ایشان را چه باشد که اگر
قتال و جهاد بر شما نوشته فرمان نبرید و قتال نکنید جواب دادند و گفتند ما لنا الا نقاتل فی سبیل الله و ما استفهام است یعنی
چه بوده است ما را که قتال نکنیم در راه خدای و قد اخرجنا من دیارنا و ابنائنا و او حالت است یعنی و حال آنکه ما را بیرون کرده اند از خان
مان و فرزندان جدا کرده اینجا آن آمد و عرب گوید ما لک لا تفعل و ما لک الا تفعل و اما گویند ما لک الا تفعل جواب گویم هر دو لغت صحیح است
و در قرآن هر دو آمد قال الله تعالی ما لک الا تکون مع الساجدین و قال تعالی و ما لکم لا تؤمنون بالله کسائی گفت و فی قوله اسقاطها معنی اینست ما لنا فی
الا نقاتل چیست ما را در آن قتال نکنیم و گفت معنی آن است که ما لنا منعنا چه منع کند ما را از آنکه قتال نکنیم چون ما را بمعنی ما منعنا باشد لا

[illegible] باید و بعضی دیگر گفتند واو عطف مقدر است و تقدیر اینست ما لنا و لان لا نقاتل و چون واو بیفکندی آن باید بر این که ان مع الفعل
در تاویل مصدر است و مصدر اسم بود و آنچه اسم باید بقول ما لک و ان تفعل کذا و لا یقول ما لک تفعل کذا اخفش گفت ان زیادت است تقدیر اینست
ما لنا لا نقاتل و چون دخول او باشد لا بدان باید بر آنکه ان مع الفعل در تاویل مصدر باشد و مصدر اسم بود و آنچه اسم باید تقول ما لک و ان تفعل کذا و لا
ما لک تفعل کذا اخفش گفت ان زیادت است تقدیر اینست ما لنا لا نقاتل فی سبیل الله و چون واو کلام استعمال کند معنوان باشد ما لنا چه باشد که ما را کلام بر نظم
چنانکه ما لک و ان تفعل کذا باشد چه که چنین گوی و این هم عبارات طرقی بجهت رسیدن به المعنی چگونه ممکن باشد که با این همه آفت تا کار ما را ... ایشان
سرایهای ما بغصب فرا گرفته و فرزندان ما را غلامی و برده کرده و عبید بن عمیر خواند در شاذ و قد اخرجنا من دیارنا بفعل ما فوق جا آنکه بعد
شده باشد ما را دشمن یعنی دشمن ما را چنین کرده و ظاهر عموم است و خصوص مراد که خصوص میکند برای آنکه ما را که این میگفتند ایشان را پدر می برده
بودند و ایشان بیرون نکرده بودند و لکن چون با خویشان ایشان این معامله رفت ایشان گفتند با ما رفته است گفتند اگر وقتی کنون ما را منع
بودیم قتال نکردیم که حاجت نبود ما را و اکنون مقصود ما مضطر شدیم و پیغامبر هست و باشد چه علت ما را از قتال
بکنیم حق تعالی گفت با این همه مبالغه که کردند باز نمود که چون قتال بر ایشان نوشته شد ثبات نکردند و پشت بدادند و بجای نایستادند مگر
اندکی و آن اندکان آن بودند که آب نخوردند از آن جوی که ذکرش بیاید چون آب نخوردند با ایشان عبر کردند و با دشمن شدند و قتال فلما کتب
علیهم القتال تولوا الا قلیلا منهم وند کلام حذف هست که سیاق آیة بر او دلیل میکند و تقدیر اینست فبعث الله لهم ملکا و کتب علیهم القتال
فلما کتب علیهم القتال پشت بدادند و بجای نایستادند مگر اندکی و آن اندکان آن بودند که آب نخوردند از آن جوی که ذکرش بیاید چون با
نخوردند با ایشان عبر کردند و با دشمن شدند و قتال کردند و ظفر یافتند والله علیم بالظالمین و خدای تعالی ظالمان را بر آن [illegible]
که ایشان بخود را ایشان دادند که آن بخود خبر دادند و علم احوال ایشان بنزد یک خدای بود حق تعالی گفت من دانا بودم باحوال ایشان
ایشان و قال لهم نبیهم گفت ایشان را پیغامبر ایشان ان الله قد بعث لکم طالوت ملکا که خدای تعالی طالوت را بفرستاد برای شما پادشاهی
و قصه آن آن بود که مفسران گفتند چون بنی اسرائیل این سخن گفتند و این سخن کردند خدای تعالی جبرئیل را فرستاد با شموئیل و عصا و
قرنی از عنبر و روغن در و کرده و گفت از روغن قدس بخواند و گفت خدایت سلام می کند و میگوید پادشاه بنی اسرائیل آن باشد
که بالای این عصا با او بود و این روغن بر سر او بریزد کرد سر او برکند و برو ریش فرو نیاید و او علامت او این بود که چون او در
سرای تو آید این روغن در قرن بجوشد تا آنجون بخضوع چنین باشد سر او بدان روغن مدهن بکن و پادشاهی بنی اسرائیل
که اشموئیل کس فرستاد و بطون بنی اسرائیل را می خواند و ایشان می آمدند و خویشتن را بعصا اندازه می گرفتند بالای کس با آن
موافق نبود و روغن در قرن ساکن بود و طالوت را نام بزبانی شاول بود و بعبری شاول بود و از فرزندان بنیامین بن
یعقوب بود گفتند مردی دباغ بود ادیم کردی عکرمه و سدی گفتند سقا بود بخر آب کشیدی از نیل و گفته اند که کاری بود حز بنده
خرش گم شد طلبش میکرد با غلامی آن پدر ... بدر سرای اشموئیل رسیدند غلام گفت اگر در روی ببایان پیغامبر شویم باشد که ما را
خبر دهد احوال این چهارپای در سرای رفتند و آن قرن پیش اشموئیل نهاده بود و روغن در وی چون طالوت اندر سرای در شد
و دوجوه و اعیان بنی اسرائیل حاضر آن روغن بجوشید گرفت طالوت بنشست و خواست تا حدیث چارپای کند اشموئیل رو
کرد گفت بر پای خیز او بر پای خاست آن عصا بالای او باز گرفت هم بالا او بود گفت پیش من آی طالوت پیش رفت آن روغن
قدس بر سر او ریخت روغن کرد سر او چون کلیل گشت و هیچ بر فقا او فرو ناید سر او بدان روغن مدهن کرد و گفت برو که تو پادشاه بنی
اسرائیلی گفت چگونه گفت خدای تعالی را فرموده است که ترا پادشاه بنی اسرائیل کنم گفت یا رسول الله دانسته باشی من از زندیک تر نسب
بنی اسرائیلم و از جمله شرآن ایشانم گفت بلی گفت آیة و علامت این حدیث چیست گفت آنست که تو بازگردی پدر تو چهارپای
باز یافته بود اشموئیل بنی اسرائیل را گفت ان الله قد بعث لکم طالوت ملکا خدای طالوت را پادشاهی فرستاد و عجب کرده

پادشاهی که از نبوت و امامت جون نصب پادشاه از قبل خدای باشد نصب امام اولی تر باشد ایشان انکار کردند انی یکون
یکون له الملک علینا تا بدانی که قدیما برایغ خدای کرد منکران بودند چگونه او را بر ما پادشاهی رسد و نحن احق بالملک منه و ما
او بسزاوارتریم الخفیا فی عین اهلها [illegible] زبان خود میکردند که ما احق تریم و اولی تر از وی بپادشاهی ابلیس همین کرد انا
خیر منه ولکن نه با کسی کرد که تلبیس ابلیس بر وی بود آنگه منتقل و در ایشان گفتند ولم یؤت سعة من المال او را دست فراخی در مال نداده
گمان بردند که استحقاق تقدم بسبب مال باشد ندانستند که سعادت مال باشد نظر به یا آلت نظر بسعت ولکن
[illegible] مال بیش ولی باشد تا از مال مایل باشد نباید که با مال مایل باشد بخیل بود چون از مال مایل بود سخی بود این
موجب تقدم بود ولی مقتضی تاخر ولکن [illegible] نظر به یا آلت و سؤال [illegible] حسن حالت. یقولون تاملی و مالی و مالی
و ما مالی من مالی یوما الا مالی. امالی علم مالی و حالی لحالی مالی لدی و اموالی. جواب داد که ان الله اصطفاه علیکم گفت خدای او را بر شما
بگزید و زاده بسطة فی العلم والجسم و او را بسط و زیادت داد در علم و جسم از شما عالم تر است و مراد به بسطة جسم شجاعت بود و قوت
آن [illegible] اولی الاثبات [illegible] است [illegible] الاثبات [illegible]
القامة [illegible] الرجال [illegible] کرد [illegible] بیش تر [illegible] و [illegible] اکثر کرد بهم بیش تر بود و قوت
و قال [illegible] تقدم باشد [illegible] گفت [illegible] معجزه گفت که معجزه [illegible]
بمعجزه [illegible] تکون الخلافة بالصحابة ولا تکون بالصحابة والقرابة [illegible]. فان تک بالشوری ملکت امورهم فکیف بهذا
والمشیرون غیب و ان کنت بالقربی حججت خصیمهم فغیرک اولی بالنبی و اقرب. [illegible] انی یکون له الملک علینا [illegible]
اسرائیل دو سبط بودند یکی سبط نبوت و یکی سبط مملکت سبط نبوت سبط لاوی بن یعقوب بود که موسی و هرون از آن سبط بودند و
سبط مملکت سبط یهودا بن یعقوب بود که داود و سلیمان از آن سبط بودند و طالوت [illegible] از سبط بنیامین بن یعقوب بود
[illegible] است و [illegible] گفت [illegible] خدای تعالی [illegible] بر ایشان برگزید [illegible]
[illegible] گفت [illegible] گفت [illegible] است [illegible]
[illegible] باشد [illegible] باشد [illegible]
[illegible] و [illegible] از آن [illegible] بود [illegible] بود [illegible]
[illegible] گفت [illegible] بود [illegible] بود [illegible]
و [illegible] و زاده بسطة فی العلم والجسم [illegible] علم [illegible]
جسم باشد [illegible] شجاعت [illegible] مرد شجاع بود [illegible] الرأی قبل شجاعة الشجعان هو اول وهی
المحل الثانی. و قال علیه السلام الحرب خدعة [illegible] قوت بود [illegible] فاذا هما اجتمعا
[illegible] من العلیاء کل مکان [illegible] باشد [illegible] قوت [illegible]
[illegible] لربما طعن الفتی اقرانه بالرأی قبل تطاعن الاقران. [illegible] شجاعت [illegible] تقدم [illegible]
[illegible] شجاع [illegible] شجاع باشد [illegible] لولا العقول لکان ادنی ضیغم ادنی الی
شرف من الانسان. [illegible] تفاوت [illegible] تفاوت عظیم است. و لما [illegible] النفوس [illegible]
الکماة [illegible] و [illegible] و جاهل [illegible]
[illegible] حکایت کرده [illegible] رجل شجاع [illegible]
[illegible] فیها [illegible] علی [illegible] لا یطاع [illegible]

اما [illegible] گفت [illegible] یا اشباه الرجال ولا رجال حلوم الاطفال وعقول ربات الحجال
[illegible] القلوب [illegible] و ما [illegible] الله [illegible] قلبی [illegible]
و من [illegible] الرجال [illegible] اذا [illegible] ان [illegible] الله من عز [illegible]
و من [illegible] بالسهم [illegible] صحبت [illegible] فی [illegible] ولا [illegible] قولکم [illegible]
یطیع الله و انتم [illegible] الله لوددت ان معویة [illegible] الدینار بالدرهم فاخذ منی عشرة منکم
و اعطانی واحدا منهم [illegible] والله لوددت [illegible] و لم تعرفونی [illegible]
[illegible] جهان [illegible] اذا وضع العطاء بالجعل [illegible]
[illegible] و قال [illegible] لوددت [illegible] الاسماء [illegible]
[illegible] گفت [illegible] خطیب [illegible]
و زاده بسطة فی العلم والجسم [illegible] بنی اسرائیل [illegible]
[illegible] کرد [illegible] سبط العظام [illegible] بنی الجبال [illegible]
[illegible] در [illegible] ملک [illegible]
تقدم [illegible] بنی اسرائیل [illegible] تقدم [illegible]
[illegible] بسط جسم قوت و شجاعت است [illegible]
[illegible] طالوت باشد طالوت [illegible] جالوت [illegible] داود [illegible] علام [illegible]
[illegible] طول [illegible] عرض [illegible] گفت شجاعت [illegible]
[illegible] گفت ان الله تعالی [illegible] طویلا ولا قصیرا [illegible]
[illegible] عبد الله [illegible] کانت [illegible] علی [illegible] کفت [illegible]
[illegible] بنی اسرائیل [illegible] جماعت [illegible] باشد [illegible]
[illegible] والله یؤتی ملکه من یشاء [illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] طالوت [illegible] باشد [illegible]
[illegible] والله واسع علیم [illegible]
[illegible] بنی اسرائیل [illegible] پادشاهی [illegible] ان آیة ملکه ان یأتیکم
[illegible] التابوت [illegible] بود گفت خدای تعالی [illegible]
[illegible] رسول [illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] اهل بیت [illegible]
[illegible] عند الله [illegible]
[illegible] قیامت [illegible]
[illegible] آدم [illegible]
[illegible] ابرهیم علیه السلام [illegible] ابرهیم [illegible] اسمعیل [illegible]
[illegible] اسمعیل [illegible] اسمعیل [illegible]

فرزندان اسحق با او منازعت کردند گفتند نبوت از تو برفت تابوت با ما بماند تا آنکه [illegible] یعنی نور محمد صلی الله علیه وسلم قیدار گفت
این وصیت پدر منست ومن بکسی ندهم [illegible] خواست تا سر این تابوت باز کند نتوانست [illegible] ومنادی آواز داد که یا قیدار سر این تابوت
نگشای که ترا بآن سبیل نیست [illegible] پیغامبری این تابوت [illegible] یعقوب اسرائیل الله [illegible] او [illegible]
تابوت بر گرفت [illegible] از زمین حرم [illegible] چون قیدار [illegible] کنعان رسید تابوت [illegible] یعقوب شنید [illegible]
[illegible] قیدار آمد [illegible] تابوت [illegible] تا باستقبال او [illegible] فرزندان با او [illegible] چون چشمش بر قیدار افتاد [illegible]
[illegible] بر گرفت [illegible] پرسید یا قیدار [illegible] رسید [illegible] یا معصوم [illegible]
[illegible] گفت [illegible] ولکن [illegible] صفت [illegible] یعقوب گفت [illegible]
[illegible] اسحق گفت [illegible] یعقوب [illegible] محمد صلی الله علیه وآله لم یکن الله لیخرجه الا فی الاصلاب
الطاهرات خدای تعالی او را [illegible] بشارت میدهم گفت [illegible]
دوش شب قیدار گفت [illegible] یعقوب گفت بلی میدانم [illegible]
[illegible] آسمان [illegible] زمین [illegible] ماه و آفتاب [illegible] محمد است صلی الله علیه وآله
پس قیدار تابوت بیعقوب تسلیم کرد [illegible]
تابوت در میان بنی اسرائیل [illegible] موسی [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible] در تابوت بود قوله فیه سکینة من ربکم [illegible] امیر المؤمنین علی
[illegible] سکینه [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] عبد الله گفت [illegible]
[illegible] عطا بن ابی رباح گفت [illegible]
[illegible] قتاده [illegible] سکینه [illegible] من السکون [illegible] تابوت [illegible]
ربیع گفت سکینه ای رحمة من ربکم وقوله وبقیة مما ترک آل موسی وآل هرون [illegible]
[illegible] موسی [illegible]
[illegible] موسی وهرون [illegible]
[illegible] موسی [illegible] الواح [illegible]
[illegible] موسی [illegible] تابوت [illegible] بنی اسرائیل [illegible]
[illegible] بنی اسرائیل [illegible] خدای [illegible] تابوت [illegible]
[illegible] بیت المقدس [illegible]
خدای تعالی [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]

کار بر ایشان [illegible] شد [illegible] بنی اسرائیل شکست [illegible] تابوت [illegible]
[illegible] بنی اسرائیل [illegible] خدای تعالی طالوت را بادشاهی [illegible]
علامت ملک او آنست که تابوت باز بدست شما آید [illegible] که تابوت [illegible] فلسطین [illegible]
[illegible] تابوت [illegible]
تابوت [illegible]
[illegible] تابوت [illegible]
[illegible] شهر [illegible] تابوت [illegible]
از آنجا [illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible]
[illegible] بنی اسرائیل [illegible] تابوت [illegible]
[illegible] تابوت [illegible] خدای تعالی
[illegible] بنی اسرائیل [illegible] تابوت [illegible]
[illegible] بنی اسرائیل [illegible] تابوت [illegible] طالوت [illegible]
[illegible] عبد الله عباس گفت تابوت [illegible] بیت المقدس [illegible] گفت تابوت موسی علیه السلام
[illegible] طالوت [illegible] ان فی ذلک یعنی در تابوت [illegible]
[illegible] لآیة لکم [illegible] ان کنتم مؤمنین [illegible]
[illegible] عبد الله عباس گفت تابوت [illegible] موسی [illegible] طبریه [illegible]
[illegible] علیهم السلام فلما فصل طالوت بالجنود [illegible]
[illegible]
قوله فلما فصلت العیر [illegible] طالوت لشکر [illegible] بیت المقدس [illegible]
[illegible]
[illegible] طالوت گفت [illegible]
[illegible]
[illegible] طالوت [illegible]
[illegible] طالوت گفت [illegible] ان الله مبتلیکم [illegible]
[illegible]
[illegible] عبد الله عباس [illegible] فلسطین [illegible] قتاده [illegible] ربیع گفت [illegible]
[illegible] اردن و فلسطین [illegible] فمن شرب منه فلیس منی [illegible]
[illegible] ومن لم یطعمه فانه منی [illegible]
[illegible] الذین آمنوا وعملوا الصالحات
جناح فیما طعموا [illegible]

فرزندان اسحق با او منازعت کردند گفتند نبوت از ما برفت تابوت با ما بعید باز اثار نبوت چرا بنزدیک شما باشد یعنی نور محمد صلی الله علیه وسلم قیدار گفت
این وصیت پدر منست و من بکس ندهم روزی خواست تا سر این تابوت باز کند نتوانست و [illegible] بلک و منادی او ندا کرد که یا قیدار سر این تابوت
تکشای که ترا بدان سبیل نیست سر او نکشاید مگر پیغامبری این تابوت بگیر و با [illegible] پیش [illegible] یعقوب اسرائیل الله و بدو سپار او بفرمانت
تابوت برگرفت و از زمین حرم بیامد و بزمین کنعان نهاد چون قیدار بنزدیک کنعان رسید تابوت صیر کرد [illegible] که یعقوب شنید فرزندان را
سوگند میخورم که قیدار آمد و تابوت آورد برخیزید تا باستقبال او رویم [illegible] و فرزندان با او برفتند چون چشم بر قیدار افتاد بگریست
و او را در برگرفت و بپرسید یا قیدار ترا چه رسید که رویت زرد شده است و تنت ضعیف گشته [illegible] رسید یا معصیتی کردی [illegible] بس پدرت
اسمعیل گفت از هیچ نبود ولکن آن نور که در پیشانی من بود انتقال افتاد بدان [illegible] چنین ضعیف و متغیر اللون شده ام یعقوب گفت کجا و بکدام
دختران اسحق گفت نه در زن عرب جرهم نام غاضره یعقوب [illegible] گفت بخ بخ شرفا لمحمد صلی الله علیه وآله لم یکن الله لیخرجه الا فی العرب
الطاهرات خدای تعالی او را بیرون نیاورد الا در زنان عرب پاکیزه یا قیدار و من ترا بشارت میدهم گفت بچه گفت بدانکه غاضره حامله است بدو پسر
دوش شب قیدار گفت تو چه دانی دوش بر زمین شام بودی و او بر زمین حرم است یعقوب گفت بدان میدانم که دوش درهای آسمان دیدم که گشاده شد
و نوری [illegible] دیدم که [illegible] از زمین حرم [illegible] میان آسمان و زمین [illegible] ماه و آفتاب دانستم که [illegible] محمد است صلی الله علیه
پس قیدار تابوت بیعقوب تسلیم کرد و او برگشت [illegible] غاضره [illegible] پسری [illegible] حمل نام [illegible] محمد [illegible] در پیشانی او بود [illegible]
تابوت در میان بنی اسرائیل می بود تا آنگاه که بموسی علیه السلام رسید موسی توریت در آنجا نهاد و چون [illegible] بیوشع [illegible] آمد
بدست می گشتند تا باشموئیل رسید [illegible] خدای تعالی یاد کرد در تابوت بود قوله فیه سکینة من ربکم در سکینه خلاف کردند امیر المؤمنین علی
روایت کرد که سکینه بادی بود سبک [illegible] دو سر بود [illegible] مجاهد گفت [illegible] گربه [illegible]
و دنبال چون دنبال گربه [illegible] گفت شکل سر گربه بود [illegible] از آنجا [illegible]
یقین شدی که ظفر خواهد بود [illegible] سدی گفت [illegible] طشتی زرین بود [illegible]
[illegible]
شد [illegible] قتاده و کلبی گفتند سکینه فعیلة است من السکون [illegible] یعنی [illegible] تابوت [illegible]
ربیع گفت سکینه ای رحمة من ربکم و قوله وبقیة مما ترک آل موسی وآل هرون مفسران گفتند [illegible]
مراد آنست که ما ترک موسی و هرون [illegible]
[illegible]
تفسیر کردند [illegible] الواح [illegible] بشکست [illegible]
[illegible] از آسمان فرو آمده [illegible] الواح توریت و نعلین موسی و عمامه هرون و تابوت در میان بنی اسرائیل بود چون
[illegible]
[illegible] بنی اسرائیل [illegible] تابوت [illegible]
[illegible]
[illegible] بیت المقدس [illegible]
خدای تعالی [illegible]
[illegible]
[illegible] لشکری عظیم [illegible]

کتابه برایشان بود [illegible] ناگاه [illegible] لشکر بنی اسرائیل شکسته شد [illegible] و تابوت [illegible]
[illegible] بنی اسرائیل [illegible] تا آنگاه که خدای تعالی طالوت را بپادشاهی او را [illegible]
علامت ملک او آنست که تابوت بازآید [illegible] که تابوت [illegible] فلسطین [illegible]
[illegible] تابوت [illegible]
تابوت [illegible]
[illegible] تابوت [illegible]
[illegible] تابوت [illegible]
[illegible] شهر [illegible]
[illegible] تابوت [illegible]
[illegible] بنی اسرائیل [illegible] تابوت [illegible]
[illegible] تابوت [illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] تابوت [illegible]
با ملائکه بنی اسرائیل [illegible] تابوت [illegible] طالوت [illegible]
[illegible] عبد الله عباس گفت تابوت [illegible] بیت المقدس [illegible] قتاده گفت تابوت موسی علیه السلام
در تیه [illegible] یوشع بن نون [illegible] طالوت [illegible] ان فی ذلک یعنی در تابوت [illegible]
و شانا [illegible] ان کنتم مؤمنین [illegible]
[illegible] عبد الله عباس گفت تابوت و عصای موسی [illegible] طبریه [illegible]
[illegible] عن الصادق علیه السلام فلما فصل طالوت بالجنود [illegible]
لشکر [illegible]
قوله فلما فصلت العیر [illegible] طالوت لشکر [illegible] بیت المقدس بیرون آمد هفتاد هزار [illegible]
هزار کس [illegible] تابوت [illegible]
[illegible] طالوت گفت [illegible]
[illegible]
[illegible] طالوت [illegible]
[illegible] طالوت گفت [illegible] ان الله مبتلیکم [illegible]
[illegible]
[illegible] عبد الله عباس [illegible] فلسطین [illegible] قتاده [illegible]
[illegible] اردن و فلسطین [illegible] فمن شرب منه فلیس منی [illegible]
[illegible] و من لم یطعمه فانه منی [illegible]
[illegible] الذین آمنوا و عملوا الصالحات
[illegible]

بلغه گفته‌اند آنکه استثنا کرد تا حرج نباشد گفت الا من اغترف غرفة بیده و نافع و ابو عمرو و ابو جعفر خواندند غرفة بفتح غین و دیگر باقی
بسیار هم این قرائت خوانند منهم عبد الله بن العباس و ابن ابی اسحق و سلیمان التیمی و بصری و ابو بحریه و ابو بسر و باقی قرا غرفة بضم الغین خواندند
گفتند دو لغت است و کسائی و ابو عبید گفتند میان ایشان فرق آنست که غرفه بفتح غین مصدر باشد مرة واحدة اسم باشد نام آن مقدار
آب بود که در دست گیرند گفتند ایشان را که این جوی بخورید و اگر خورید بیش از آنکه بخورید استثنا کرد و التفات نکردند و هم از آن
جوی آب بخوردند مگر تحقیقاً مثلا آن اندکی که خدای تعالی استثنا کرد ایشان را الا قلیلا منهم و خضبا و برا استثنا است و عبد الله مسعود
بر نعم خواند الا قلیل چنانکه شاعر گفت و کل اخ مفارقه اخوه لعمر ابیک الا الفرقدان در آن اندک خلاف کردند که آنان که آب بخورند چند کس بودند
چهار هزار بودند و جمله مفسران گفتند سیصد و سیزده مرد بودند دلیل صحت این قول حدیث براء بن عازب است که گفت رسول صلی الله علیه و آله
ما را روز بدر گفت که شما عدد اصحاب طالوت اید حین عبروا النهر و ما جاوزه الا مؤمن و ما روز بدر عدد اصحاب طالوت بودیم که عدد ایشان
و هیچ کس با او عبر نکرد الا مؤمن و ما آن روز سیصد و سیزده مرد بودیم و این از عجایب عدد است در اصحاب طالوت عجب نیست و در لشکر پیغامبر
روز بدر بدیع نیست در اصحاب صاحب ابن علیه السلام چنانچه باید و استدراج و استکار اگر نه محض عادات با یکدیگر گفتند
این حال باشد ما را گفتن که یک کف آب ایستاده آب بخورید بیابید تا آب تمام با نخوریم و ما کریم که او تنها مکدیم دیگر آب نباشد تمتع من
تمیم عرار نجد فما بعد العشیة من عرار تا فرمان ابلهان که آب بخورده باشد تشنگی ببرند ما لم کذب نیز فرق باشد این گفتند و آب بسیار
با نخوردند چهار پایان و اسبان خوردند و آن سیصد و سیزده مرد بهر و فرق بردند و هر یکی کف آب بیش نخوردند آنان که آب تمام خوردند
تشنگی بر ایشان غالب شد و لبهاشان سیاه شد چندانکه آب خوردند سیر نشدند و بکنار آن جوی بماندند ضعیف و فتوق و عبر
توانستند کردن و بکار زار گاه نرسیدند و بفتح حاضر نیامدند و آنان که اندکی خورده بودند تندرست و قوی بجوی بگذشتند و
تشنگی هیچ زیان نرسید ایشان را فلما جاوزه هو چون بگذشت برود یعنی طالوت و آن جماعت اندک اعنی آن سیصد و سیزده
که با او بودند قالوا گفتند یعنی آن کمنافقان بودند که آب بسیار خورده بودند لا طاقة لنا الیوم بجالوت و جنوده ما را طاقت نباشد
دوق با جالوت و لشکر او این بگفتند و از طالوت برگشتند و عجب الله تعالی هر وقتی سببی سازد و نشانی کند با تفاق قومی ما فعل
بنده از بعضی کارها ایشان بر داند در بعایة کار آدم را بمحکی ساخت که ابلیس منافق را با آن جمله مقدسان حضرت بیرون آورد که لا
در حق او بود خلاف آن آشکار کرد و سجده آدم در میان سبب کرد تا پیدا شد ابی و استکبر و کان من الکافرین در عهد نوح علیه السلام قوم
خدا را بیاوردند و هلاک قوم آن وقت بوقت سبب ساخت ظهور نفاق منافقان است در عهد طالوت چون سبب آن الهی منافقان
بنی اسرائیل کرد تا آنچه دعوی داشتند بمحک امتحان در عهد رسول هم چنین فرمود ما کان الله لیذر المؤمنین علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث
من الطیب گفت اینجا جوی سبب کرد و اینجا دریای سبب کند اگر جوی این کار را شاید دریای عبرت باید بتخصیص اگر در یای دیگر یاد دهند
تا درو که مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان گفت آب عذب است و آن یکی محک است و آن یکی گفتند که آب دریا شوریست
و تلخ جز این بخورید که تکلیف است و تکلیف خوش نباشد آنانکه گفتند آن بخوریم آنان چون خوردند ایشان را گفتند که جز این بخورید
صبح کردند بگشتند و بیک شربت آن نوش نکردند لاجرم چنانکه بجویی نفاقشان ظاهر شد باحور دن نفاق ایمان برابر ایشان شد
تصدیقا لقول النبی علیه السلام سیکون فی امتی ما کان فی بنی اسرائیل حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة از و محکی ساخت تا ابریز از
غش و دغل پاک کنند اذا اشتبه حاله علی المحک تبین غشه من غیر شک فینا الغش و الذهب المصفی علی سبیل ما تشابه المحک ما قالوا
آن گفتند که لا طاقة لنا الیوم از سر ضعف بصیرت و شک گفتند ما طاقت نداریم همانا با تفاق جمع جمع کردند منافق بودند
برای آنکه خدای ایشان را آن تکلیف کرده بود و ایشان گفتند ما را طاقت نیست پس تکلیف ما لا یطاق کند مؤمنان چه گفتند
ایشان باز گفت قال الذین یظنون انهم ملاقوا الله گفت آنان که دانستند و متیقن بودند ملاقات خدای را ظن اینجا بمعنی علم آمده است

برای آنکه این که ایشان گفتند از ایمان و اخبار از باب ایمان بود علم باشد ظن نباشد و ظن در کلام عرب بمعنی علم آمده است چنانکه شاعر گفت فقلت
لهم ظنوا بالفی مدجج سراتهم فی الفارسی المسرد و ملاقات و لقاء را تفسیر رفت پیش از این و اصل او در لغت مقابله بود یا مقابلة و حقیقت آن
روا نباشد تقول العرب التقی الجمعان و تلاقی الفریقان اذا تقابلا و این از صفات اجسام بود و هر کجا در قرآن و اخبار آید کنایات بود از حصول
موقف قیامت با وجزا اعمال و التقدیر قال الذین یعلمون انهم ملاقوا ثواب الله و کذا قوله فمن کان یرجوا لقاء ربه ای لقاء ثواب ربه و آنان
جماعت اندک بودند که با طالوت برفتند چه گفتند کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة ای جماعة و این لفظی است جماعت را لا واحد له من
لفظه کالقوم و الرهط و النفر و یجمع جمع السلامة علی فئات و فئین زجاج گفت اشتقاق فئة من فأوت رأسه بالعصا اذا شققته بها
و فایت ایضا بمعنی فرقة باشد معنی و اشتقاق گفتند بلغه قوطین فقس بلغو تسلیه قلب با ابو بکر که اندک اند ایشان غلبه کنند بر لشکر بسیار
بفرمان خدای و بخواست خدای جل جلاله با صابرانست حق تعالی مدد ایشان کند جای اندک را بستود و بکار انجا گفت فلما کتب علیهم القتال تولوا
الا قلیلا منهم و بکار انجا گفت فشربوا منه الا قلیلا منهم ذکر اینجا کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة پس اندک که غالبا باید بسیار را
ذکر جای گفت و قلیل من عبادی الشکور و دیگر جای گفت الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات و قلیل ما هم و کثیر را نکوهید چند جای
فی قوله بل اکثرهم لا یعلمون و لا یعقلون و لکن اکثر الناس لا یشکرون و لا یؤمنون و لا خیر فی کثیر تا چندین آلاف ترف بکثرة و طعن بقلت
تقل و تکیه نکنی علی السواد الاعظم دست آن زنت سواد است و شعار زحمت سواد است و لا فتاد سواد است تا سواد این سواد تر ایمن
سویدا و سواد است اعنی سویداء القلب و سواد العین تر سم که این هم سیاهی دولت سیاه شده باشد آنکه آن سیاهی نقد کند از دل
بمعنی آن تا چنان که در دنیا سیاه دلی در آخرة سیاه روی شوی که و یوم القیمة تری الذین کذبوا علی الله وجوههم مسودة این کثرة تعالی
و کثرت محال قوله تعالی کثرة سواد تو است آن روز نیز فخر بکثرة آورد که انا اکثر منک مالا و فخر بالجمع کرد در کثیر بن جیر نیست بقول این و خیر کثیر
در آنجا و تجعلون کمثل الکثیر با شود در یقین بدان که کر در کثیر خیر نیست عجب بخود عقد کثیر و عقد کسور عقد کثیر عجب باشد
کثیر عجب باشد لغات که صاحب یمن با صحاب الیمین اند و شمال شقاوة با صحاب الشمال الشتمال شود هر را در دم بحید ایشان را کرامات بود تا
بیات ببرند و لیکن اکثر بوده باشد عجب بر مذ تا ایشان از آنان و آینان از ایشان جدا شوند فریق فی الجنة و فریق فی السعیر
ان عدد اندک منصور و مظفر آمد که باذن الله مثل این عدد فردا منصور و موید باشد تا بید الله مع امام من اهل البیت رسول الله مؤید
من عند الله مظفر من قبل الله قایم بامر الله مظهر لدین الله داع الی کتاب الله ناصر لاولیاء الله قاهر لاعداء الله کلهم امان الله
حجة الله القائم بقسط الله و الذابّ عن حریم الله و الناصر لدین الله الذی و قال النبی صلی الله علیه و سلم لو لم یبق من الدنیا الا یوم
واحد لطول الله ذلک الیوم حتی یخرج رجل من ولدی یواطی اسمه اسمی و کنیته کنیتی یملأ الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما فکفوه
حد و قلة او بنگر که نصرت بکثرت نیست و دلیل نقل است که کثرة موجب نصرت نیست و قلة علة بل النظر با نفت کم من فئة قلیلة
الآیة شاهد فتح در بیرایت نیست و این نادر ع با ذریعین غایت نیست هر چند که لشکر عدد بی عدد است کم من فئة قلیلة آیت است
قوله و لما برزوا لجالوت و جنوده آنگه که بیرون آمدند یعنی لشکر طالوت این اسیصد و سیزده مرد و بروز خروج باشد و بارز جمع
باشد و براز و مبارزه بر یکدیگر بدرآمدن باشد قتال را و براز زمین صحرا باشد یقال برز له ای خرج له برابر جالوت و لشکرها وی
جماعت اندک در برابر آن جمع و جنود بایستادند بر آنکه با ایمان و اعتقاد درست رفته بود چو سواد ایشان دیدند از بیاض صفای
اعتقاد زبان بدعا برکشادند که ربنا چه مرد کار ما و سید ما افرغ علینا صبرا ای صب علینا صبرا بر ما ریز و اصل او از فراغ دلو باشد
یعنی که صبر در جهاوات مثلا از او چندان بر ما ریز تا آن جای فارغ در حق شود و ثبت اقدامنا ما را ثابت قدم دار پای من بر جای دار
و انصرنا علی القوم الکافرین با خدایا ما را مدد فرست برد و چیز بصبر و نصر صبر بر ما و نصر بر دشمنان ما که کارزار اندر و درایت اعتماد الظفر را
تقدیر آیت که فانزل الله علیهم صبرا و نصرا فهزموهم باذن الله ایشان بخواستند خدای اجابت کرد صبر و ظفر فرو فرستاد ایشان را تشکر

جالوت را هزیمت کنند و هر دو هم و هم ... کمر باشد چنانکه بعضی گویند بعضی پشت و قتل داود جالوت و داود جالوت را بکشت مفسران گفته‌اند
بالفاظ مختلفه و معانی متفقه که جمله آن است که با طالوت بجوی بگذشتند ایشا پدر داود علیه السلام با سیزده پسر و داود کمتر بود
روزی بیامد و پدر را گفت ای پدر من در قفای کوه سنگ کشیدم و فلاسنگ بدست کردم هیچ نیست که من خواهم که فلاسنگ نهم
و لا اصابه باشد و هر کرا بزنم بفلاسنگ بیفکنم پدر گفت بشارت باد ترا که خدای تعالی روزی تو در فلاسنگ تو نهاده است روز دیگر آمد
گفت ای پدر کوه ... رفتم در بیشه شدم شیری دیدم خفته برنشستم ... و ... [illegible] پدر گفت این
خیر است که خدای تعالی ... گفت ای پدر من در کوه می‌روم خدای را تسبیح میکنم هیچ سنگ نیست و الا تسبیح خدای
تسبیح میکند پدر گفت این خیری که ترا خدای داده است چون ... لشکر بیرون آمد بر جالوت ... طالوت ... [illegible]
یا کسی ... [illegible] ... ملک من ... باشد ... طالوت ... [illegible]
که گفت که ... جالوت بیرون شود ... طالوت ... دختر ... [illegible] ... ملعون ...
و شجاع و لشکر طالوت پیغامبر را گفت ... خدای ... [illegible] ... خدای تعالی جبرئیل را
فرستاد ... [illegible] ... خدای ... جالوت ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
طالوت ... [illegible] ... خدای تعالی ... [illegible] ٣٥
خود را حاضر کرد دوازده مرد شجاع تمام بالا جسیم ... [illegible]
یکی بود بالا ... [illegible] ... خدای تعالی ... [illegible]
الا لا ... [illegible] ... صلاح ... [illegible]
گفت ترا ... [illegible] ... جبرئیل ... خدای تعالی ... [illegible]
گفت خدای ... [illegible]
او را ... داود نام است ... [illegible] ... داود علیه السلام ... [illegible]
... طالوت گفت ما برویم و او را ببینیم ... [illegible]
در ... [illegible] ... طالوت ... [illegible]
... [illegible]
... طالوت را ... [illegible] ... جالوت ... [illegible]
... [illegible] ... ملک ... [illegible]
... طالوت گفت ... [illegible]
... [illegible] ... داود علیه السلام ... [illegible]
... [illegible] ... بادشاه ... [illegible]
... [illegible] ... بادشاه ... [illegible] ... جالوت ... [illegible]
تعالی ... [illegible] ... جالوت ... سلاح ... [illegible]
... [illegible] ... سلاح تمام ... طالوت ... [illegible]
... [illegible] ... سلاح ... [illegible] ... هیچ کس

تا چنانکه ... [illegible] ... سلاح بیفکند و پیاده شد ... سنگ در ... و فلاسنگ بدست گرفت ...
و جالوت ... [illegible] ... لشکر ... [illegible]
... [illegible] ... سلاح ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... بنام خدای ابراهیم ... فلاسنگ ... بنام خدای اسحق ... فلاسنگ ...
و سنگی ... بنام خدای یعقوب ... فلاسنگ ... خدای تعالی ... [illegible]
... جالوت ... [illegible]
... جالوت ... [illegible] ... طالوت ... [illegible]
... [illegible] ... داود ... طالوت ... [illegible]
ملک ... [illegible] ... جالوت ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... طالوت ... دختر ... داود ... [illegible]
... [illegible] ... طالوت ... داود ... [illegible]
... [illegible] ... طالوت ... [illegible]
... [illegible] ... قوله تعالی ... [illegible]
علیکم ... العلم و الجسم ... [illegible]
... طالوت پیغامبر ... [illegible]
... [illegible] ... طالوت ... [illegible]
و بنی اسرائیل ... و آتاه الله الملک و الحکمة ... [illegible]
یعقوب بن اسحق بن ابراهیم علیه السلام ... جالوت ... [illegible]
... [illegible]
... فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب و الحکمة و آتیناهم ملکا عظیما ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... عبد الله عباس ... [illegible]
که خدای تعالی ... [illegible]

از آن جا که وسر آن سلسله بجرس بسته بود و آخرش بآسمان داده بود و بقامت مردی قوی و احکامش قوی آهن بود و رنگش رنگ آتش بود و حلقهایش
کرد بود مفصل بانواع جواهر سر بقبضه العلی [illegible] خداوند عاصه و بیاری دست باد نرسیدی تا شفا یافتی و آن سلسله در عهد داود
بجای سنه و سوکند بود بین المدعی والمدعی علیه چون کسی بر کسی دعوی کردی پیش آن حاضر آمدندی آنکه دعوی بشنیدی آنکه مدعی را گفتی برخیز و سلسله
بگیر او دست بکشیدی اگر بر حق بودی دستش بسلسله رسیدی و اگر بحق نبودی سلسله بر بالا شدی تا آنکه کار بر آن کرد و خدای بر ساختند و آن
آن بود که مردی کرانمایه بود پیش کسی بنهاد بوقت مطالبه منکر گشت و گفت باز دادم بحکومت پیش داود افتادند مرد ودیعه دار را ایشان و مدعی
بگرفت و مجوف کرد و آن جوهر در میان عصا نهاد و چون بر داود بحکومت پیش داود بود و دعوی کرد او گفت این ودیعه که او میگوید من با او
داده ام و او دادم او را دعوی گفت برخیز و دست بسلسله دراز کن مرد مدعی برخاست و گفت بار خدایا اگر دانی که من در این دعوی بحقم و این ودیعه
باو سپرده ام و او را بجست کرد با من دهد دست من بسلسله رسان دست دراز کرد و سلسله بگرفت داود علیه السلام مدعی علیه را گفت برخیز
تو نیز دست بسلسله کن او برخاست و آن عصا بدست گرفت و صاحب ودیعه گفت او دعوی می کند و او رسیده است و در دست او حاصل شده است او
خدایا دست من بسلسله رسان این بگفت و سلسله بدست گرفت داود علیه السلام از آن کار تعجب نمود جبرئیل آمد و گفت داود این بر حیله کرد
و آن قصه شرح داد داود علیه السلام برو یا نجواند و چون این ببستند و مکر و تزویر در میان آمد خدای تعالی آن سلسله برداشت خدای تعالی او را حکمت
و جالوت صنعت زره آموخت او اول زره گر بود و پیش از او زره نبود و پیش ازو کسی چنانکه زره میکرد و این بشنید پیش ازو و پیش
کسی چنان زره بودند آن زره و بکسب نکاشت و بنت [illegible] گفت یا داود که لا تخلطها قال الذاویت فلا تلقت و کم و لو احکم آوا
انچه می گفت نبود این الحکمه داود بمواعظ بلیغه که فصحای عرب عجم از آن کرد بیچاره شدند که کلامی دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوق ها
کلام رسول الله صلی الله علیه و آله و گفت داود را ایته ادکرنج فان اوامره او امر صعیا بانها و امر ایعا دکر سلیه نوح جان شجاعان از جهاد شدید گود
در حکومت سلسله را آن در حکومت کذا تنها در کم حکمی کرد داشکال این سلسله بشتر بعد نیازمند و شدی آنکه رسول گفت او را علیه السلام
او و صحابه بکشند که کانت منصله لیکن لها ابو الحسن در جهان مشکل بیار که تا ابو الحسن باشد و لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض ابو جعفر
نافع و یعقوب بخواندند و شیبه و ابوب در شاذ دفاع بکسر دال الف بخواندند بسوره حج و یک ان یدافع خواندند و این اختیار ابو عبید است و داد
الکخنای جل جلاله دافع است و او را مدافع نیست و قراة اولی اختیار ابو حاتم است و گفت مطالعه چنانکه قاتلهم الله و کس باشد از یکی باشد
چنانکه احسن الله منک دفاع و عافاک الله و طارقت النعل و عاقبت اللص و نظایر این سعید عبدالله عباس و مجاهد گفتند اگر نه دفع
مشرکان و کافران را بمجاهدان و مرابطان زمین خراب کردندی و مسجدها بسوختندی و مسلمانان را بکشتندی دیگر مفسران گفتند براین
آنست که اگر خدای بلا دفع کردی بنیوشان و ابرار از کفار و فجار زمین و هر چه در زمین هلاک شدی و رسول علیه السلام گفت خدای
دفع کند بنماز کنان از آنان که نماز نکنند و بزکوة دهان از آنان که بدهند و بروزه داران از آنان که بدارند و بحاجیان از آنان که حج نکنند
و بمجاهدان از آنان که جهاد نکنند و اگر مردم همه جمع شوند بر ترک این اشیا که قواعد دین است خدای تعالی یک ساعت مهلت ندهد ایشان را
آنکه رسول علیه السلام این آیه بخواند و لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض و رسول علیه السلام گفت لولا عباد لله رکع و صبیة رضع و بهائم رتع
لصب علیکم العذاب صبا اگر نه آنستی که خدای را بندگانی هستند رکوع کنان و شیر خوارگان و بهائم چرندگان عذاب بر شما بریختی ریختنی
با زرع جو چار این معنی بر گرفت و نظم کرد • فلا عباد لله رکع و صبیة من الیتامی رضع • و مهملات فی الفلات رتع • صب علیکم العذاب
الاوجع • محمد بن المنکدر روایت کند از جابر عبدالله انصاری که رسول علیه السلام گفت خدای تعالی بصلاح مرد مسلمان فرزندان او را صلاح
دهد و فرزندان فرزندان او را و اهل سرای او و همسایگان او را که پیرامن او باشد ایشان در حفظ و نگاه داشت خدای باشند تا او در میان
ایشان باشد قتاده گفت خدای تعالی بلا از مؤمن دفع کند و بمؤمن کافر را ابتلا کند و بمؤمن کافر را دفع کند داود عبدالله عمر گفت
از رسول علیه السلام که خدای تعالی بیک بنده صالح بلا از صد هزار اهل خانه که همسایه او باشند باز دارد آنگه عبدالله عمر این آیه بخواند و لکن الله ذو فضل علی العالمین

و خدای عز و جل خداوند فضل و کرم و رحمت بر جهانیان آنان که مستحق‌اند و آنان که مستحق نه‌اند [illegible] و واسع است بر مؤمن و کافر و برو فاجر
تلک آیات الله این آیات حکمات اشارت بآیات متقدمست از اخبار قصاص و احکام حلال و حرام و مسائل شرع و قصص اولان و عبر و مواعظ
نتلوها علیک بالحق ما بر تو همی خوانیم بدرستی و راستی یعنی رسول ما جبرئیل آیات را بر تو همی خواند و برهان ما بر تو و خوانندگان المرسلین و تو
از جمله پیغامبرانی که فرستادیم این آیات به پیغام بجا آوردن که گفت تا ایشان حجت ما بر بندگان ما باشد در اشارت قوله تعالی تلک
الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ ۘ مِّنْهُم مَّن كَلَّمَ اللَّهُ ۖ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ ۚ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ
فرستادگان تفضیل دادیم برخی را برخی از ایشان کس بود که سخن گفت خدای او و بر داشت برخی را پایها دادیم ما عیسی پسر مریم را
الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ ۗ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِن بَعْدِهِم مِّن بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ
معجزها و دست او قوی کردیم بجبرئیل و اگر خواستی خدای کارزار نکردندی آنان که از پس ایشان بودند از پس آنکه بایشان آمد
الْبَيِّنَاتُ وَلَٰكِنِ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُم مَّنْ آمَنَ وَمِنْهُم مَّن كَفَرَ ۚ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا
حجتها و لکن مختلف شدند از ایشان گروهست که ایمان داد و از ایشان گروهست که کافرست و اگر خواستی خدای کارزار نکردندی
وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ ۞ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُم مِّن قَبْلِ
و لکن خدای کند آنچه خواهد ای آنان که گرویده‌اید هزینه کنید از آنچه ما روزی دادیم شما را پیش از آنکه
أَن يَأْتِيَ يَوْمٌ لَّا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ ۗ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ ۞ اللَّهُ
آید روزی که نه خرید باشد در و نه دوستی و نه شفاعت و نا گرویدگان ایشان بیدادکاران اند خدای
لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ۚ لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ ۚ لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ
نیست خدای مگر او زنده پاینده خواب اندک و بسیار مر او راست آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمینهاست
مَن ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِندَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ ۚ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ ۖ وَلَا يُحِيطُونَ
کیست آن کس که شفاعت کند نزدیک او مگر بفرمان او داند آنچه پیش ایشانست و آنچه پس ایشانست و در نیابند
بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ ۚ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ ۖ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا ۚ
بچیزی از علم او مگر آنچه او خواهد فراخ شود او آسمانها و زمین گران نیاید او را نگاه داشتن
وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ ۞ لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ ۖ قَد تَّبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ ۚ فَمَن يَكْفُرْ
و او بزرگوار و بزرگست نیست ستم در دین پدید آمد ایمان از کفر هر که کافر شود
بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا ۗ وَاللَّهُ
بدیو و بتان و ایمان آرد بخدای دست در زد بحبلی محکم استوار بریده نشود آن را و خدای
سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۞ اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ ۖ وَالَّذِينَ كَفَرُوا
شنوا و دانا است خدای دوست آنانست که ایمان آوردند بیرون آرد ایشان را از تاریکی بروشنائی و آنان که کافر شدند
أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ ۗ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ
دوستان ایشان دیوانند بیرون آرند ایشان را از روشنائی بتاریکی ایشان اهل
النَّارِ ۖ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ قوله تعالی تلک الرسل اشارت به پیغامبران که نامهای ایشان در آیات متقدم برفت
دوزخ اند ایشان در آن همیشه باشند و رسل جمع رسول باشد و رسول پیغامبر که ما بر ایشان ماجری را بر مجری تفضیل داده ایم قدیم
جل جلاله در این آیه باز نمود که گر چه ایشان از روی نام پیغامبری یکسانند از روی درجه و پایه و منزلت متفاوتند با عمالی که ایشان راست

دیگر بابو بکر کا اعادان صنع کند من قبل ان یاتی یوم پیش از آنکه روز قیامت که در وی بیع نباشد و دوستی نباشد و شفاعت نباشد ابو عمرو ابن کثیر و یعقوب خوانند
لا بیع فیه ولا خلة ولا شفاعة بفتح بی تنوین و باقی قرا برفع و تنوین و بیع استبدال المتاع بالثمن باشد و نقیض او شرا بود و بمعنی شرا آید
نیز و لا خلة خلة دوستی خالص باشد کانه من خلال القلب و الخلة الحاجة و الخلة الخصلة و الخلة ما کان حلوا من المرعی و خلال الشی وسط
و الخلال شق ذلک الشی و الخل القلیل و الخل الطریق فی الرمل و الخل الحبیب من الخلة و الفقیر من الخلة و هی الحاجة و قال الشاعر و ان اتاه
خلیل یوم مسئلة یقول لا غائب مالی و لا حرم و لا شفاعة و اصله من الشفع و هو خلاف الوتر بدانکه شفیع جفت الطلب باشد با خصم خویش
و ای اینکه خلاف نیست از اهل اسلام که شفاعت خواهد بودن ما را با اصحاب وعید خلاف در آنست که ایشان گفتند در زیادت منافع باشد و ما گوییم
در اسقاط عقاب و قطعیت که بکفار نرسد و گفتیم بفساق اهل صلوة رسد بقول او علیه السلام شفاعتی لاهل الکبائر من امتی و ایشان گفتند [illegible]
فاما در آیت که گفت لا شفاعت خواهد بودن یا بمعنی آنست که لا شفاعت لاحد فی الکفار و ما الا شفاعة فی الفساق الا باذنه و الکافرون
هم الظالمون لانهم یضعون العبادة فی غیر موضعها کافران ظالمانند بدانکه عبادت بجای خود [illegible] کنند در او [illegible]
بان معنی که بغیر مستحق صرف کنند قوله الله لا اله الا هو الحی القیوم ابی بن کعب گفت رسول علیه السلام مرا پرسید که کدام آیت در کتاب خدا
عظیم تر است یا ابا المنذر گفتم الله و رسوله اعلم گفت خدای و پیغامبرش داناتر دگر بار پرسید تا سه بار من گفتم [illegible] گفتم آیة
الکرسی است رسول علیه السلام دست بر سینه من زد و گفت لیهنک العلم یا ابا المنذر گفت بدان خدای که جان من [illegible]
که این آیت را زبانی است و لبانی [illegible] نزدیک ساق عرش و رسول علیه السلام گفت هر کس او آیة الکرسی خواند در عقب هر فریضه
[illegible] خدای جل جلاله که [illegible] باشد که با پیغامبران خدا عز و جل [illegible] بالشهادة یا فتن و عبد الله [illegible]
که رسول علیه السلام گفت آیة الکرسی و قل هو الله احد [illegible] گفت جل جلاله و ابو هریره روایت کند که رسول علیه السلام
گفت سید آیها القرآن آیة الکرسی است و امیر المومنین علی علیه السلام گفت [illegible] آیة الکرسی بخواند و لخت سورة [illegible]
[illegible] گفت عرش است محمد بن جعفر الصادق علیه السلام روایت کند از پدرش از امیر المومنین علی او گفت که
رسول علیه السلام که چون آیة الکرسی فرود آمد [illegible] عرش [illegible] مشرق و مغرب [illegible] و ابلیس [illegible]
و گفت [illegible] عظیم [illegible] و مغلوب [illegible] سید
گفت [illegible] رسول علیه السلام [illegible] عرش [illegible]
ابلیس [illegible] رسول علیه السلام گفت [illegible] و الا شیاطین [illegible]
[illegible] آیة [illegible] حکایات [illegible]
[illegible] امیر المومنین علی علیه السلام روایت کرده که رسول [illegible] هر که آیة الکرسی در عقب هر نماز
فریضه بخواند او را [illegible] بهشت منع نکند الا مرگ و [illegible] صدیق یا عابد و هر کس که این آیة بخواند [illegible]
خفتن خدای تعالی او را ایمن کند بر نفس خود و خانه [illegible] و جابر بن عبد الله روایت کرد که
رسول علیه السلام گفت خدای تعالی [illegible] هر کس که مداومت کند بر آیة الکرسی [illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] پیغامبران [illegible] عمل صدیقان [illegible] هیچ منع نباشد [illegible] موسی علیه السلام گفت
که [illegible] مداومت کند [illegible] صدیق [illegible] شهادت یعنی شهید [illegible]
ابو هریره روایت کند که رسول علیه السلام گفت هر کس که آیة الکرسی بخواند [illegible] خدای تعالی [illegible]
تا [illegible] استغفار [illegible] و چون [illegible] خدای تعالی [illegible]
که [illegible] در مسجد رسول علیه السلام [illegible] فضائل قرآن [illegible] که کدام آیة [illegible] یکی میگفت احزبا و یکی میگفت

احز

احزبا و یکی میگفت احزبا [illegible] امیر المومنین علی علیه السلام گفت این انتم عن آیة الکرسی
الکرسی [illegible] من از رسول علیه السلام شنیدم که گفت ای علی آدم سید البشر است و من سید عرب و لا فخر و سلمان [illegible]
و صهیب سید روم است و بلال سید حبشه است و طور سینا سید کوههاست و سدر سید درختهاست و [illegible]
و روز آدینه سید روزهاست و قرآن سید کلامهاست و سورة البقرة سید قرآنست و آیة الکرسی سید سورة البقره است [illegible]
[illegible] پنجاه [illegible] گفت از باقر علیه السلام شنیدم که گفت هر که آیة الکرسی بخواند [illegible] خدای تعالی
هزار [illegible] از مکاره دنیا [illegible] از مکاره آخرت [illegible]
[illegible] ابو هریره گفت [illegible] صدقه [illegible]
[illegible] رسول علیه السلام [illegible] یا ابا هریره [illegible] یا رسول الله گفت [illegible]
سبحان [illegible] محمد [illegible] من [illegible]
[illegible] گفتم [illegible] رسول [illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible] یا عدو الله [illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible] گفت آیة الکرسی [illegible] رسول [illegible]
[illegible] شیطان [illegible] عبد الله بن عوف گفت شبی در خواب دیدم که قیامت برخاسته بود [illegible]
در [illegible] بودند [illegible]
[illegible] بشارت [illegible]
[illegible] محمد بن سیرین [illegible] خواب [illegible]
[illegible] آیة الکرسی [illegible]
[illegible] ابو بکر [illegible]
[illegible] آیة الکرسی [illegible]
[illegible] خفتن [illegible]
[illegible]
[illegible]
گفت من [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عبد الله بن ابی جعفر [illegible]
[illegible] آیة الکرسی بخوانم [illegible] خواب [illegible]
[illegible]
[illegible] قدیم جل جلاله [illegible]

هست ومقامات واجتهادات بر قدر آن ایشان بدیشان منزلت و درجات بعضی از ایشان بخصوص الله ایشان سخن گفت یعنی
واسطه چون موسی علیه السلام و چون رسول ما صلوات الله علیه منهم من کلم الله اخفش گفت مفعول تکلم بیفکند و تقدیر آنست
من کلمه الله و چنین بسیار کند و در قرآن از این بسیار است منها قوله تعالی اهذا الذی بعث الله رسولا والتقدیر بعثه الله وقوله فیها
ما تشتهی الانفس والتقدیر تشتهیه الانفس و چون ابراهیم علیه السلام که او را بخله تخصیص کرد فی قوله واتخذ الله ابراهیم خلیلا
و چون رسول ما صلوات الله علیه و آله که او را بکافه جن و انس فرستاد فی قوله وما ارسلناک الا کافة للناس قوله درجات و مراد
بتفضیل بیان درجات و استحقاق منازل ایشان است بعضی بر بعضی و رفع بعضهم درجات و بعضی را بدرجاتی و منازل [illegible]
آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و سید ما محمد صلی الله علیه و علیهم [illegible] باجماع [illegible]
علو ما جاء [illegible] بتفضیل [illegible] باشد [illegible] تفضیل [illegible] باشد [illegible] خدای تعالی [illegible]
اکرمکم عند الله اتقیکم و کرمهم [illegible] قوله تعالی والذین اوتوا العلم درجات [illegible] قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون [illegible]
[illegible] واتینا عیسی ابن مریم البینات و ما عیسی بن مریم را بینات داد یعنی معجزات و دلالات [illegible]
و ابرا اکمه و ابرص [illegible] و ایدناه بروح القدس خلاف کردند بعضی گفتند مراد جبرئیل است [illegible]
[illegible] عبد الله عباس گفت روح القدس [illegible]
[illegible] و لو شاء الله ما اقتتل الذین من بعدهم [illegible]
[illegible] بعد از ایشان [illegible] معجزات [illegible]
دلالات و بینات [illegible] من بعد ما جاءتهم البینات [illegible]
[illegible]
[illegible] لو شاء [illegible]
و لو شاء ربک لآمن من فی الارض کلهم جمیعا [illegible] اختیار قوله تعالی [illegible]
[illegible] الناس [illegible] و لو شاء ربک لجعل الناس امة واحدة [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] ولکن اختلفوا [illegible] فمنهم من آمن ومنهم من کفر [illegible]
[illegible] و لو شاء الله ما اقتتلوا [illegible] ولکن الله یفعل ما یرید [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علی علیه السلام [illegible] صفین [illegible] یا امیر المؤمنین [illegible]
عن مسیرنا الی الشام [illegible] بقضاء من الله وقدر [illegible] و الله ما علونا تلعة ولا هبطنا وادیا الا بقضاء الله [illegible]
[illegible] قضا و قدر [illegible] یا امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] قضا و قدر [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] ولا الیه مضطرین [illegible]

بلکه آنکه [illegible] یا امیر المؤمنین کیف ذلک والقضاء والقدر ساقانا [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام گفت یا اخا اهل الشام [illegible]
[illegible] الثواب والعقاب وسقط الوعد والوعید ولا کان من الله [illegible] ولا کان المحسن اولی بثواب الاحسان من المسیء [illegible]
ولا المسیء اولی بعقوبة الذنب من المحسن تلک مقالة عبدة الاوثان و حزب الشیطان وخصماء الرحمن [illegible]
[illegible] ولم یعص مغلوبا ولم یرسل الانبیاء [illegible]
[illegible] ولم یخلق السموات والارض وما بینهما باطلا ذلک ظن الذین کفروا فویل للذین کفروا من النار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و نهی [illegible]
و طاعت [illegible] و معصیت [illegible]
[illegible] یا امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] طاعت [illegible] و معصیت [illegible] ثواب [illegible] عقاب [illegible] طاعت و معصیت [illegible]
[illegible]
[illegible] یا امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] انت الامام الذی نرجو بطاعته یوم النجاة من الرحمن غفرانا [illegible]
[illegible] جعفر بن محمد علیهما السلام [illegible]
[illegible] یا ابن رسول الله [illegible]
[illegible]
[illegible] یا ابن رسول الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الثواب والعقاب [illegible]
[illegible] ثواب و عقاب [illegible] ابو حنیفه گفت [illegible]
[illegible] ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم [illegible]
[illegible]
[illegible] قوله یا ایها الذین آمنوا انفقوا مما رزقناکم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] یوم القیامة [illegible]
[illegible] وعده [illegible]

وکریا بود که اعمال از صنع کند من قبل ان یاتی یوم پیش از آنکه روزی آید که در وی بیع نباشد و دوستی نباشد و شفاعت نباشد ابو عمرو و ابن کثیر و حمزه
لا بیع فیه ولا خلة ولا شفاعة بفتح بی تنوین و باقی قرا برفع و تنوین و بیع است بدل المتاع بالثمن باشد و القبض و شرا بود و بعضی گفته‌اند
بیع ولا خلة خلت دوستی خالص باشد کانه من خلال القلب و الخلة الحاجة و الخلة الخصلة و الخلة ما کان خلوا من المرعی و الخلال الشی وسط
و الخلال الشق فی الشی و الخل القلیل و الخل الطریق فی الرمل و الخلیل الحبیب من الخلة و الفقیر من الخلة و هی الحاجة و قال الشاعر و ان اتاه
خلیل یوم مسئلة یقول لا غائب مالی و لا حرم و لا شفاعة و اصل من الشفع و هو خلاف الوتر برای آنکه شفیع جفت صاحب الطلب باشد باجماع
برای آنکه خلاف نیست از میان امت که شفاعت خواهد بودن ما را با اصحاب وعید خلاف است که ایشان گفتند در زیادت منافع باشد و گفتیم
در اسقاط مضار و قطع عقوبت که بکفار رسد [illegible] بقوله علیه السلام شفاعتی لاهل الکبائر من امتی و ایشان گفتند [illegible]
فاما در آیت که گفت که اهل شفاعت [illegible] لا شفاعة [illegible] و الکافرون
هم الظالمون لانهم یضعون العبادة فی غیر موضعها [illegible]
[illegible] قوله الله لا اله الا هو [illegible] ابی بن کعب گفت رسول علیه السلام مرا پرسید که کدام آیه در کتاب خدا
عظیم‌تر است یا ابا المنذر گفتم [illegible] خدای و پیغمبر او داناتر است [illegible]
الکرسی [illegible] رسول علیه السلام [illegible] گفت هنیئا لک العلم یا ابا المنذر [illegible]
که این آیه را [illegible] رسول علیه السلام گفت هر کس آیه الکرسی بخواند در عقب هر فریضه
[illegible] خدای عز و جل [illegible] و عبدالله مسعود
که رسول علیه السلام گفت آیه الکرسی [illegible] اعظم [illegible]
گفت سید آیها قرآن آیه الکرسی است و امیر المومنین علی علیه السلام گفت [illegible] آیه الکرسی [illegible] سوره البقره
[illegible] جعفر بن محمد الصادق علیه السلام [illegible] امیر المومنین علی [illegible]
رسول علیه السلام که چون آیه الکرسی فرود آمد [illegible] عرش [illegible] مشرق و مغرب [illegible] ابلیس [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول علیه السلام [illegible]
ابلیس [illegible] رسول علیه السلام [illegible] شیاطین [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المومنین علی علیه السلام روایت کرد که رسول را دیدم [illegible] آیه الکرسی [illegible]
[illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible] جابر بن عبدالله روایت کرد که
رسول علیه السلام گفت خدای تعالی وحی کرد [illegible] آیه الکرسی [illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] موسی علیه السلام گفت [illegible]
[illegible]
ابو هریره روایت کند که رسول صلی الله علیه و آله گفت هر کس که آیه الکرسی [illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] در مسجد رسول علیه السلام نشسته بودند و ذکر فضایل قرآن می‌کردند که کدام آیه فاضل‌تر است یکی میگفت آخر سوره [illegible]

اخر

اخر براة و یکی میگفت اخر بنی اسرائیل یکی میگفت کهیعص یکی میگفت طه امیر المومنین علی علیه السلام گفت این انتم عن آیه الکرسی [illegible]
الکرسی [illegible] رسول علیه السلام شنیدم که گفت یا علی آدم سید البشر است و من سید عرب و لا فخر و سلمان سید [illegible]
و صهیب سید روم است و بلال سید حبشه است و طور سینا سید کوههاست و [illegible] سید درختهاست [illegible]
و روز آدینه سید روزهاست و قرآن سید کلامهاست و سوره البقره سید قرآنست و آیه الکرسی سید سوره البقره است [illegible]
[illegible] کلمات [illegible] عمرو بن المقدام گفت از باقر علیه السلام شنیدم که گفت هر که آیه الکرسی بخواند [illegible] خدای تعالی
هزار [illegible] از مکاره دنیا [illegible] هزار [illegible] از مکاره آخرت [illegible] عذاب
[illegible] ابو المتوکل الناجی روایت کند که ابو هریره گفت [illegible] صدقه [illegible]
[illegible] رسول الله علیه السلام [illegible]
سبحان الله [illegible]
[illegible] گفتم [illegible] رسول [illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آیه الکرسی [illegible]
[illegible] عبدالرحمن بن عوف گفت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] محمد بن سیرین [illegible]
[illegible] آیه الکرسی [illegible]
[illegible]
[illegible] آیه الکرسی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عبدالله بن ابی جعفر [illegible]
[illegible] آیه الکرسی [illegible]
[illegible]
[illegible] قدیم جل جلاله [illegible]

خدا کرد و معنی هر چه دون اوست [illegible] نام الله [illegible] بدین جمله گفت الله لا اله الا هو الحی القیوم خدای قادر [illegible] که کردن آن مستحق
عباده [illegible] که او را الهیت و مستحق عبادت و سزاوار پرستش نیست [illegible] است باشد و خبر الله لا اله الا هو است تقدیر
آنست که الله واحد مستحیل المثل لا ثانی [illegible] بر او [illegible] استثنا [illegible]
کما قال تعالی وما محمد الا رسول [illegible] حاصل [illegible] که علم و قادر باشد [illegible]
ذات [illegible] الطمع [illegible] کردند و قیوم [illegible] باشد من القیام
[illegible] قیام [illegible] قراءة عبد الله مسعود است و قیوم [illegible] قراءة عامه است و اصل قیوم قیووم [illegible]
قلب کرده [illegible] کما قال [illegible] مجاهد گفت القائم علی کل شیء [illegible] و قیام [illegible]
قوله [illegible] سعید جبیر گفت قیوم آن باشد [illegible] و تفسیر قیام [illegible]
[illegible] گفت [illegible] ابو [illegible] گفت الذی لا یبلی [illegible] علیه کل نفس [illegible]
قیوم قیم باشد بر هر چیزی بروزی و حفظ [illegible] کلبی گفت القائم علی کل نفس بما کسبت [illegible]
قیام [illegible] ابو عبیده گفت [illegible] و قال امیة بن ابی الصلت [illegible] و النسر [illegible]
المهیمن القیوم [illegible] الا هو [illegible] انس مالک گوید [illegible] دعای رسول صلی الله علیه و آله [illegible] یا حی یا قیوم
عبد الله عباس گفت [illegible] الحی القیوم است و این دعا [illegible]
که رسول صلی الله علیه و آله گفت [illegible] خدای در سه سورة [illegible] البقرة و آل عمران و طه [illegible]
[illegible] البقرة الله لا اله الا هو الحی القیوم و در آل عمران [illegible] الم الله لا اله الا هو
الحی القیوم و در طه و عنت الوجوه للحی القیوم لا تأخذه سنة و لا نوم [illegible] باشد [illegible] خواب تمام باشد [illegible]
خواب [illegible] الانسان مع فتور الاعضاء من غیر [illegible]
[illegible]
[illegible] بوده [illegible] باشد [illegible]
[illegible] خواب [illegible] النائم و الیقظان [illegible]
بن الرقاع [illegible] وسنان اقصده النعاس فرنقت فی عینه سنة و لیس بنائم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] روایت کند که رسول علیه السلام [illegible] خواب باشد گفت [illegible]
خواب [illegible] رسول علیه السلام در بعضی خطبها گفت ان الله تعالی لا ینام و لا ینبغی
له ان ینام و لکن یخفض القسط و یرفعه یرفع الیه عمل اللیل قبل عمل النهار و عمل النهار قبل عمل اللیل گفت خدای تعالی [illegible]
[illegible]
روز آید و عمل [illegible] روایت کند که رسول علیه السلام گفت [illegible] موسی
[illegible] خدای [illegible] یا رب [illegible] خواب [illegible]
علیه السلام [illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible]

خواب را اه [illegible] گفت [illegible] آسمان و زمین [illegible]
و ما فی الارض [illegible] آسمان و زمین [illegible] ملک اوست [illegible] ملک اوست [illegible]
ملک و ما [illegible] فان العبد لا یملک و ان ملک من لا یملک نفسه کیف یملک غیره [illegible] مالک [illegible]
چون چنین باشد مستقل [illegible] من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه [illegible]
او شفیع باشد [illegible] خدای تعالی بدین آیة [illegible]
[illegible] شفاعت شفیعی که [illegible] شفاعت [illegible]
پس [illegible] سبحان من لا وسیلة الیه الا [illegible] وسیلة نیست الا باو
حقیقة [illegible] شفاعت [illegible] چنین بود [illegible]
معصوم [illegible] شفیعی الیک الیوم [illegible] رسول [illegible]
[illegible] یعلم ما بین ایدیهم و ما
[illegible]
خلفهم مجاهد و عطا [illegible]
این گفت ما بین ایدیهم [illegible] و ما خلفهم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابن عباس و سعید
[illegible] بما شاء [illegible]
جبیر و مجاهد گفت [illegible] وسع کرسیه السموات و الارض [illegible]
[illegible] کرسی [illegible] و بعضی گفتند [illegible]
عظمت و سلطانت [illegible] کرسی [illegible] قال العجاج [illegible]
[illegible] فی معنی الملک القدیم الکرسی [illegible]
[illegible] محمد بن جریر الطبری گفت [illegible] ابو موسی [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علی [illegible]
خواست [illegible] کرسی [illegible]
[illegible] آسمان و هفت زمین [illegible] فرشته [illegible] چهار
[illegible] زمین [illegible] پانصد ساله راه [illegible]
[illegible] بصورة شیر است [illegible]
[illegible] بصورة [illegible]

گفت از رسول علیه السلام پرسیدم که خدای تعالی کدام آیه برتو فرستاده که آن بزرگترست گفت آیة الکرسی آنگه گفت نیست هفت آسمان در جنب کرسی
الا چون حلقه در بیابانی و کرسی در جنب عرش همچنان باشد که میان عرش و کرسی هفتاد حجابست از نور و هفتاد حجابست از ظلمت [illegible]
[illegible] حاملان عرش [illegible] گفت مراد بکرسی عرشست بعضی گفته‌اند که [illegible] کرسی [illegible] خدای تعالی و [illegible]
[illegible] تخصیص و مراد باین تنبیه [illegible] علی عظم خلقه که او را خلق باشد که آسمانها و زمینها بآن در شود و لا یؤده ای لا یجهده
یعنی [illegible] نگاه داشتن آسمان و زمین [illegible] و حامل الثقل بالاعیاء قد علوا الاثقال [illegible] بعض ما
حملوا و گفته‌اند [illegible] قال الشاعر [illegible]
حفظ آسمان و زمین و هو العلی و اوست که او رفیع است بالای همه خلق نه بجهت و مسافت و لکن بقدر [illegible] العظیم بزرگوار
نه در حجم و جثه و لکن در کبریا و عظمة علی الحقیقة [illegible] این آیة چند فواید [illegible] بر اصول دین از توحید و عدل
قوله الله دلیلست بر ذات و صفات خدای تعالی [illegible] استحقاق عبادة [illegible] دوم قوله لا اله الا هو
دلیل بطلان قول مشرکان است [illegible] اثبات کنند سوم قوله الحی دلیل بطلان قول
بت پرستانست که ایشان جماد و موات پرستیدند و [illegible] ابرهیم علیه السلام بایشان عیب کرد بآیه لم تعبد ما لا یسمع و لا یبصر و لا یغنی
عنک شیئا چهارم قوله القیوم دلیل بطلان قول فلاسفه و طبایعیان است که گفتند [illegible]
[illegible] قیوم یعنی قائم [illegible] پنجم لا تأخذه سنة و لا نوم دلیل بطلان قول یهود است که گفتند خدای عالم [illegible]
خسته شد فاستراح یوم السبت [illegible] بطلان مذهب مجسمه [illegible]
ششم قوله تعالی له ما فی السموات و ما فی الارض دلیل بطلان مذهب مفوضه است که گفتند خدای تعالی تفویض خلق [illegible]
[illegible] هفتم قوله من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه دلیل کرد بر بطلان [illegible] نفی شفاعت [illegible]
یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم دلیلیست بر بطلان [illegible] خدای تعالی [illegible] معلومات [illegible]
و معلومات لا یتناهی [illegible] قوله و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء دلیل بطلان قول [illegible]
[illegible] قوله وسع کرسیه السموات و الارض [illegible]
[illegible]
حفظهما دلیل بطلان قول [illegible] ان الله تعالی [illegible] السموات و الارض [illegible]
تعالی قادرست [illegible] قوله و هو العلی العظیم دلیلست بر بطلان [illegible]
[illegible] قوله لا اکراه فی
الدین مجاهد گفت این [illegible]
[illegible] ابو الحصین [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
لا اکراه فی الدین [illegible] لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم
و این پیش از آیه قتال بود [illegible] منسوخ شد [illegible]
سعید جبیر گفت از عبدالله عباس [illegible]
[illegible] پیش اسلام بود چون اسلام بیامد [illegible]
[illegible] یا رسول الله [illegible] لا اکراه فی الدین [illegible]

[illegible] اهل کتاب [illegible]
[illegible]
[illegible] الکفر [illegible]
[illegible]
[illegible] الاسلام [illegible] قد تبین الرشد من الغی [illegible] الضلالة و الحق من الباطل [illegible]
[illegible]
بالطاغوت هر که کافر شود بطاغوت [illegible] شیطانست [illegible]
خدای پرستند [illegible] الطغیان [illegible]
[illegible]
که ایمان تصدیق [illegible]
[illegible] علیه السلام تصدیق بالقلب [illegible] اقرار باللسان و عمل بالارکان [illegible]
[illegible] بالعروة الوثقی [illegible]
[illegible] هر که بطاغوت کافر شود [illegible]
مؤمن [illegible] انفصام [illegible]
که خدای تعالی [illegible] الله ولی الذین آمنوا [illegible]
[illegible]
[illegible] الولایة [illegible]
[illegible]
[illegible] الطاغوت [illegible]
[illegible]
خدای تعالی [illegible]
سورة [illegible] فاما الذین آمنوا فزادتهم ایمانا [illegible]
ایمان [illegible] و الذین کفروا اولیاؤهم
الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات [illegible] طاغوت [illegible] اصنام [illegible]
[illegible] شیاطین [illegible]
[illegible] ایمان [illegible]
[illegible] طاغوت [illegible] سورة الانعام [illegible]
[illegible] عبدالله عباس گفت [illegible] الظلمات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و الذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت [illegible]

و احد جمع و مذکر و مونث کند و واحد مذکر کفت یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت وقد امروا ان یکفروا به و در مونث کفت والذین اجتنبوا الطاغوت
ان یعبدوها و در جمع کفت یخرجونهم عبد الله عباس کفت مراد بطاغوت شیطانست مقاتل کفت مراد رؤسا و مثل اند چون کعب اشرف و حیی
اخطب جز ایشان یخرجونهم ای یدعونهم ایشانرا دعوت کنند و اخراج درین بمعنی دعوتست بیانش ولقد ارسلنا موسی بایاتنا ان اخرج قومک
من الظلمات الی النور یعنی ادعهم اکر کویند چکونه کفت حق تعالی یخرجونهم ایشانرا بیرون می آرند و این کسی را کویند که در ایمان باشد و کافر
در ایمان نبوده اند چکونه لفظ اخراج کفت کوییم ازین چند جوابست یکی انکه قتاده کفت و مقاتل که مراد جهودانند پیش از بعثت رسول علیه السلام
با و ایمان داشتند تا نعت در کتب خود دیده بودند نعت و صفت او چون بیامد باو کافر شدند و جحود کردند بیانش قوله تعالی فلما جاءهم ما عرفوا
به و باقی مفسران کفتند ازو عام است در جمله کفار و منع شیطان ایشانرا از اسلام و دخول در ان اخراج خواند و این چنان باشد که یکی کوید چون
پدر او را از نصیب میراث منع کند اخرجنی ابی من ماله و او در مال نبوده باشد و مانند این قوله تعالی حکایة عن یوسف علیه السلام
انی ترکت ملة قوم لا یؤمنون و یوسف هرکز بر ملت کافران نبود و مانند قول امرؤ القیس . و ما کانوا البحل فقد عاد احبا تکثر لا صول
ذو کلا العحل کفت قد عاد احبا و او پیش از ان لحن نبوده و مثله قوله تعالی و منکم من یرد الی ارذل العمر و هرکز پیش از پیری نبوده است
و کذا قول الشاعر الحت العرب فی الشهوات حتی اعادتنی عسیفا عبد عبد . و قال الحسن فلو بکم الایام احسن مرة الی فقد عادت لهن ذنوب
اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون این آیه و مانند این آن بود که ما ابراز الاسم که عقاب کفار مؤبد خواهد بودن و در عقل دلیل نیست بر این
بل از جهت عقل عقاب ایشان مجوز و مستحسن است علی جملة آیات قوله تعالی ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء

تم الجزء الثالث ویتلوه فالرابع ان شاء الله تعالی

الراجی الی الله حاج ابراهیم
بن برهان ابناء الله
الملک

٣٦٢

بسم الله الرحمن الرحيم رب سهل و یسر

قوله عز وعلا أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي ٢٦٠

ننگری بان کس که خصومت کرد با ابراهیم در خدای او بانک داد خدای او را پادشاهی چون گفت ابراهیم خدای من آنست

يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا

که زنده کند و بمیراند گفت من زنده کنم و بمیرانم گفت ابراهیم خدای می آرد آفتاب را از مشرق تو بیار او را

مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ۝ أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ

از مغرب متحیر ماند آنک کافر بود و خدای راه ننماید گروه ستمکاران را یا چنانک گذشت بر دهی

وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَٰذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ

و آن افتاده بود بر سقفها گفت چگونه زنده کند اینها را خدای پس مرگ آن بمیرانید او را خدای صد سال پس

بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانْظُرْ إِلَىٰ طَعَامِكَ ٣٦٣

زنده برانگیخت گفت چند مقام کردی گفت مقام کردم روزی یا پاره‌ای از روزی گفت بل مقام کردی صد سال درنگر بطعام خویش

وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانْظُرْ إِلَىٰ حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ

و شراب خویش بنگردیده است و درنگر بخر خویش تا کنیم ترا علامتی مردمان را بنگر باستخوانها

كَيْفَ نُنْشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

که چگونه بر داریم پس بپوشانیم گوشت چون پیدا شد او را گفت بدانم که خدای بر همه چیزی توانا است

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِنْ

چون گفت ابراهیم بار خدای بمن نمای که چگونه زنده کنی مردگان را گفت باور نداری گفت آری و لکن

لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ

تا بیارامد دلم گفت بگیر چهار مرغ پاره پاره کن باز [illegible] انگه کن بر هر

جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

کوهی ازیشان پاره پس بخوان ایشان را تا بیایند بتاختن و بدانک خدای عزیزست حکیم کارست

قوله المر تران فعل باستفهام و معنی تعجب قوله الم تر الی الذی حاج محاجة مفاعلة باشد از حجة یقال حاججته فحججته
کما یقال خاصمته فخصمته و محجوج گویند انرا که بحجة مغلوب باشد یعنی انک بحجة او بر وی غلبه کردم و انک با ابراهیم علیه السلام در حجة
محاجه کرد نمرود بن کنعان بن [illegible] بن سام بن نوح علیه السلام بود و اول کسی بود که تاج بر سر نهاد و در زمین جباری کرد و دعوی کرد که خدایست
ان آتاه الله ان اتاه الله الملک موضع آن نصب است بنزع حرف الصفة نزد الکوفیین مجاهد گفت دو مومن و دو کافر پادشاهی زمین یافتند

اما دو مومن یکی سلیمان بود و یکی ذو القرنین و اما دو کافر نمرود بود و بخت نصر و در وقت این مناظره خلاف کردند مقاتل گفت چون ابراهیم علیه السلام
بتان را بشکست نمرود او را باز داشت انگه بیرون آورد او را تا باتش اندازد او را گفت این خدای که تو ما را با عبادة او میخوانی کیست ابراهیم گفت ربی الذی
یحیی و یمیت و دیگر مفسران گفتند این مناظره پس از انک او را باتش انداختند بود زید بن اسلم گفت اول جباری که بود در زمین نمرود بن کنعان بود و مردمان
از اقصای عالم می‌آمدند و طعام می‌بردند از نزدیک او و چون کسی بیامدی او گفتی من ربکم خدای شما کیست و عادت که اول ابوی ایشان
گفتند خدای ما توی ابراهیم گفت ربی الذی یحیی و یمیت چنانک خدای تعالی ازو حکایت کرد نمرود او را طعام نداد [illegible] ابراهیم
بطعام ابراهیم علیه السلام باز گشت چند بدر شهر خود رسید شرم داشت که تهی دست [illegible] کرد کیسه [illegible] و کیسه [illegible] ابراهیم
نیامده بود [illegible] چون [illegible] بیامد [illegible] [illegible]
اورد سپید پاکیزه دید که از ان نکوتر ممکن نبود [illegible] چون در سرای شد ان طعام در پیش او نهاد او گفت این از کجا آمد
گفت [illegible] که خدای تعالی ابراهیم را عزت داد [illegible] نمرود که من ایمان آرم [illegible]
[illegible] گفت خلق کرد مرا و او دعوی [illegible] خدا کیست گفت ربی الذی یحیی و یمیت خدای منست که احیا
و اماتة کند [illegible] [illegible] [illegible] اذ قال له الجبار من ربک قال له ربی الذی
یحیی و یمیت و این مناظره بحضور قوم نمرود بود و خواست تا بر ایشان تلبیس کند انا احیی و امیت من نیز احیا و اماتة کنم
حمزه خواند انا الذی یحیی و یمیت باسکان الیاء و در شاذ اعمش و عیسی هم چنین خواندند و قرا عامه خواندند انا احیی بر
[illegible] قرآن و این لغت قراءات که بهم چون وقف دارند [illegible] انا سیف العشیرة فاعرفونی حمید قد ترقیت السناما و در
وقف بعضی عرب انا گویند و بیشتر عرب در وقف انه گویند ابراهیم علیه السلام گفت احیا و اماتة چگونه کنی کس فرستاد و دو مجرم
حاضر کردند و یکی را بکشت و یکی را رها کرد و گفت این را رها کردم و این را بکشتم ... گفت چهار مرد را بگرفت و در خانه
کرد و طعام و شراب نداد تا بجهد هلاک رسیدند انگه دو را طعام و شراب داد تا زنده ماندند گفت این احیاست و دو را رها کرد تا بمردند
گفت این اماتتست ابراهیم علیه السلام گفت این کشتن است نه احیا و اماتة که دعوی کردی خدای من احیا خلق چنین خواهد کرد
مرده چند ساله آفریند و اماتة آنچنان کند ... باشد و لکن اندیشه کرد و ترسید که بر حاضران مشتبه شود که آن بود که
[illegible] است که ابراهیم گفت و این حال ایشان را روشن نشود انتقال کرد از ان طریقه بدلیلی دیگر طریقی دیگر که آن روشن تر بود
و ان اشکال و طریقه شبهه نتواند بود که تلبیس کند بر حاضران و مناظره و اگر با کسی مجادله کند غرض او آن باشد که اصل مدعی
دعوی کرده باشد درست کند با خصم در وسع او چون داند که آن طریقه گفت روشن نشد خصم را طریقی دیگر گوید ایشان
جوابست از ان و اگر سوال کرده اند که ابراهیم علیه السلام چرا انتقال کرد از دلیلی بدلیلی و این انکار کند که عاجز باشد از نصرة دلیل اول
و جواب دیگر این سوال آنست که عدول نکرد و انتقال و لکن این بحق بغیرة دلیل اول بود و گفت از حق آن که قادر بود بر احیا و اماتة
آنست که قادر بود بر آوردن آفتاب از مشرق و مغرب اگر تو قادری بر آن که دعوی کردی او از مشرق می‌آرد تو از مغرب بیار و او دانسته بود
که نمرود [illegible] تا از مغرب بیارد و اگر [illegible] خدای تعالی اجابت کردی [illegible] خدای تعالی ابراهیم را اجابت کردی و این
بر سبیل معجز بودستی و اظهار کردی و اگر چه خارق عادت بودی ... نگفت که دانست که اگر بگوید ابراهیم در حق او
خدای تعالی اجابت کند چون ابراهیم علیه السلام این بگفت او دانست در چیزی که با آسمان تعلق دارد شبهتی نتواند بود و نه بهانه
متحیر شد چنانک خدای تعالی گفت فبهت الذی کفر ای تحیر و انقطعت حجته یقال بهت الرجل یبهت اذا کان منقطع الحجة قال الشاعر
و ما هو الا ان اراها فجاءة فابهت حتی ما اکاد اجیب و محمد بن السمیفع خواند فبهت بفتح الباء و الهاء [illegible] ابراهیم [illegible]
بغیر [illegible] و تحیر و [illegible] و الله لا یهدی القوم الظالمین الی الحجة و خدای تعالی [illegible] نکند بحجه [illegible]

وآنان که از بنی اسرائیل مانده بودند تا در بیعت اهل که بیت المقدس آمدند و عمارت کردند در مدت سی سال تا باز آن بود که باز کردند
چون صد سال تمام شد و خواب از وی برداشت و خدای تعالی او را زنده کرد او برخاست طلب خرکرد و حمار ندید و بس مانده بود از وجز استخوانها
نمانده بود و انگور و عصیر او بر حال خود مانده بود از آسمان آواز آمد که گوشت بر او پوشیده شد و پوشیده شد گفت پوست بر سر او پوشید و بر
چنان شد و خدای تعالی جان او باز بدید بجاست بر زبان خلق و خلق دانست که این نه از آیات و علامات قالوا قال آن که گفتند عزیر بود
خبر داد از موسی جعفر علیه السلام که گفت در وقتی که من از دشمنان می‌گریختم و متفکر سیر هم بگریختند ... پرسیدم کو چه دیدم و ایشان
دیدها که بر حال آن بوده بود هم بسیار بیرون آمدند و بیان که وی شد من پرسیدم ایشان را که چه جایست و شما کجا می‌روید گفتند دین کوه غاری
در این غار عجایبست ما هر سال یک بار از اینجا بیرون آید و برای ما چیزی گوید ما را مشکل که باشد از وی پرسیم گفت من نیز در پی
ایشان برفتم تا بر کوه شدم شیخی را دیدم بیاوردند و بنهادند و ... از دید بیرون آورند ... چشمها فرو افتاده و بعضا برو او
اوبسته ... منبر ... بنشست و یک با دهان قوم در نگرید چشمش ... افتاد و ... فرمود ... آسمان ...
و گفت ... گفت ... گفت ... گفت ... گفت
بل گفت ... گفت ... گفت ... گفت
من ... گفت ... گفت
میگویم در بهشت درختیست ... در سرای ... و شما ... در سرای محمدست ولکن در بهشت هیچ جای
و بقعه ... درخت ... درخت ... در دنیا چیست گفت مثال آن در دنیا آفتابست ... بر ...
چه ... هیچ ... گفت ... و شما ... اهل بهشت ... طعام
و شراب بهشت ... گفت مثال آن در کتاب خدای عز و جل ...
... علوم ... از قرآن و تفسیر و تأویل و فقه و کلام و حدود و احکام و حلال و حرام ...
... گفت ... طعام و شراب ... در دنیا
چیست گفت ... طعام و شراب ... گفت ...
... کلید بهشت ... گفت کلید بهشت ... زبان ... گفت
لا اله الا الله ... گفت ... گفت ...
... گفت ... گفت ... یک روز ... خدای ...
... گفت ... ایشان ...
... یک روز ... عزیر ... و بر آن ... شیر
و عصیر ... بر ... گفت ... هذه الله بعد
موتها خدای تعالی ... صد سال مرده ... طعام و شراب ... بر حال خود
و هیچ متغیر نشده بود چون صد سال بر آمد خدای تعالی او را زنده کرد جبرئیل آمد و گفت یا عزیر چند گاه است تا تو اینجائی گفت روزی
یا بعض روزی گفت نه چنین است صد سالست که تو اینجائی ... بطعام و شراب نگر که هیچ متغیر نشده است و از
... استخوانهای ... خدای تعالی ...
... صد سال ... روز ... خدای ...
... گفت ... خدای ... محمد ... رسول ...

اورا بود گفتند او خزانت خدای تعالی و او را زنده کرد و هنوز زنده است و او در بیابانها و جایهای دشت بینند فهذا معنی قوله فاماته
الله مائة عام ثم بعثه پس بمیراند او را و بعثه احیا باشد و تنبیه باشد از خواب و در اینجا احیاست بقرینه قوله فاماته الله و در
سورة الکهف تنبیهاست فی قوله ثم بعثناهم لنعلم ای الحزبین بقرینه فضربنا علی آذانهم فی الکهف سنین عددا و بعثی فرستادن فی قوله
فبعث الله النبیین مبشرین و منذرین قال کم لبثت گفت او را چند مقام کردی اینجا ظاهر چنانست که خدای گفت و لکن بواسطه
باشد یا جبرئیل باشد بر قول اکثر که گفت پیغامبر بود یا فرشته باشد که از قبل خدای تعالی کم لبثت کم استفهامست از عدد
محل او نصبست بان فعل که از پس اوست و عامل در او لا بد باید تا موخر بود برای آنکه استفهام را صدر کلام باشد و ابو عمرو و حمزه
و کسائی لبثت و لبثتم بادغام خواندند اما للمجاورة و قرب مخرج الثاء من التاء و اما القلب و لا ثم الادغام و لبث و مکث مقام باشد
یقال لبث یلبث لبثا و لباثا جواب داد که لبثت یوما ایک روز است تا من اینجا خفتم و او چاشتگاه اینجا رسیده بود چون بنگرید
هنوز آفتاب مانده بود و استدراک کرد و گفت او بعض یوم یا پاره از روزی و گفته اند او بمعنی بلست کقوله او یزیدون و این تعسف
... گفت ... تمام است ... مقطوع علیه
... او بعض یوم ... جواب داد ... بل لبثت مائة عام ... بل
باشد ... مدت ... صد سالست تا تو اینجائی ... روزی
نگر و انظر الی طعامک و شرابک ... لم یتسنه ... و گفته اند ... عصیر بود ... و گفته اند ... تین ...
سریع التغیر باشد لم یتسنه ای لم یتغیر حمزه و کسائی خواندند بها لم یتسن در حال وصل هم چنین فی قوله فبهداهم اقتده
بها در حال وصل و باقی قرا بها خواندند فی حالتی الوصل و الوقف ... در ... خواندند لم یتسن بادغام تا در سین و گفت
در مصحف ابی کعب چنین است ... سالها از ... دیاد ... و اصل تسن ...
بوده است ... در حال وقف ... باشد ...
گویند اصلها سنوة و الجمع سنوات و الفعل منه سانیت مسانات و تسنیت تسنیا الا انک ... قال
کالتداعی و التظنی ... باو عمرو ... اصل ...
الکدید ... کالتظنی و اصله التظنن قال الشاعر فهلا اذ سمعت تحته ... بالنطق و قال
العجاج تقضی البازی اذ البازی کسر اراد تقضض ... العرب ... اصل ... احتجاجات ماعز ... یقال
لما ... قوله تعالی ... وقد خاب من دسیها ... در حال وصل و وقف گویند
ها ... ولام الفعل و این قوم گویند اهل سنة ... تصغیرها ... سنیهة ... بالهاء
قال الشاعر لیست بسنهاء ولا رجبیة ولکن عرایا فی السنین الجوائح ... لم یتسنه ... لفظ واحد ... دو
مذکور رفته است طعام و شراب گویند ... که ... کما قال تعالی الذین یکنزون الذهب و الفضة
و لا ینفقونها ... رد ضمیر الی الذهب ... کالکتاب ... قال الشاعر عقابا بعقنباة
کان و ظیفها و خرطومها ... ولم یقل ... و دلیل این تاویل قراءة عبد الله مسعودست فانظر
الی طعامک و هذا شرابک بالرفع علی الابتدا و الخبر لم یتسن و انظر الی حمارک ... گفتند ... که خدا تعالی
طعام و شراب ... تغیر ... و استخوان ...
استخوانهای ... باشد ... خدای تعالی ...
... استخوان ... گوشت و پوست بر او پوشید و جان در او دمید

والطاقی که در حق مومنان کند با ایشان نکند اما انجا که اند که ایشان را لطف نباشد و اما بر سبیل عقوبة علی ما ذهب الیه ابو علی فی اکثر المواضع خدای
ذکر بیان ابراهیم را گفت نمرود را دعوی کن و وعده ده که اگر ایمان آرد ملک برو رها کنم گفت من خدای دیگر را کدام جز خویشتن ابراهیم باز دیگر
مراجعت کرد نمرود گفت من ندانم تا تو چه گوئی اگر خدای ترا قوتی هست که لشکر بیارد تا حرب کنیم هر که غالب آید ملک او را باشد که عادت ملوک
این باشد آنگه گفت خدای ترا لشکرهاست گفت بلی خدای مرا لشکرهاست گفت اکنون برو و بگو که تا سه روز لشکر جمع کند تا من نیز لشکر جمع کنم و
کارزار کنیم من غلب سلب ابراهیم گفت بار خدایا تو میدانی که این کافر چه میگوید خدای تعالی گفت باش که کار آنگه نمرود لشکری عظیم جمع کرد
و لشکرگاه بصحرا بیرون زد و با ابراهیم گفت لشکر من اینست لشکر خدای تو تا ببینیم خدای تعالی وحی کرد بفرشته که بر پشه موکل است
تا بعوامی دیگر جبرئیل را گفت از لشکرهای من چه ضعیف تر دانی گفت بار خدایا تو اعلم تری و لکن من از پشه ضعیفه ترچیزی ندانم گفت
از ایشان که ضعیف تر دانی گفت پس ایشان فلان مقدار را حوالت کن بدان فرشته که بر ایشان موکل است که یک عدد بکشاد ایشان را
آنان در چند ان سر ایشان بیرون آمد که آفتاب ورد آسمان بپوشید نمرود گفت چرا آفتاب بگرفت ابراهیم گفت لشکر خدای من رسید آنگه
این سر لشکران ایشان افتادند و گوشت و خون ایشان بخوردند و استخوان ایشان بماند و نمرود هم چنین در ایشان نگرید
ایشان اورا نخورند سالیها ابراهیم گفت ایمان آر گفت نه خدای تعالی پشه بر سر او کرد تا در بینی او رفت و بکشت و تکلف زبر بینی او کشت او
بجا ... ... او چندان ... که ازو ... ازو بازافتاد آنگه ان ... بدماغ او رسید و اندماغ او میخورد
تا آنگه که زار شد چندان ... ساکن شد که چیزی ... بر سر او میزدند و هر که بر خاستی که با آن کار نمی کند بسیار میزد
و بمرد او و ندی خدای تعالی او را در این ... چهار صد سال ... چنان که چهار صد سال ملک داشت بود آنگه هلاک شد و با عذاب
خدای رفت او کالذی مر علی قریة این اعطفت بر معنی آیه اول معنی آن بود الم تر الی الذی حاج ابراهیم فی ربه او کالذی مر علی
قریة بر سبیل تعجب میفرماید که هیچ چنان کسی دیدی که با ابراهیم محاجه کرد یا چنان کسی که بر آن ده گذر کرد و قول آنست که کاف زیادة است
والتقدیر انه کالمرء الی الذی حاج ابراهیم فی ربه و الی الذی مر علی قریة و کاف تشبیه زائد باشد در کلام عرب نحو قوله لیس کمثله شیء
و علما خلاف کردند در آنکه آن گذرنده که بود قتاده و ربیع و عکرمه و ناجیه بن کعب و ضحاک و سدی و سلیمان بن بریده میسم
گواهی گفتند عزیر بن سرخیا بود وهب منبه و عبدالله بن عبید بن عمیر گفتند ارمیا بن حلقیا بود و او از سبط هرون بن عمران بود
و گفته اند او خضر است مجاهد گفت مردی بود کافر شک داشت در بعث ضحاک گفت آن ده از جمله زمین مقدسه بود آن ده که گفت آن ده بود
که خدای تعالی آنان را که از خانه بیرون آمدند و از وبا گریختند بران زمین هلاک کرد و ایشان آنان بودند که گفت ایشان را در قوله
فی قوله الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم وهم الوف حذر الموت الایة کلبی گفت دیر هرقل بود و ابن زید گفت سدی گفت
آن ده سلاباد بود که آباد بود و مکان ... بود و عزیر ... بیت المقدس و هی خاویة علی عروشها و حال ان ده خراب بود
خوی البیت یخوی خویا القصر اذا سقط و خوی یخوی خوا اذا خلا علی عروشها بر سقفها آن و بناها آن و احد عریش باشد
و عرب عریش را عرش خوانند قال الله تعالی و ما کانوا یعرشون ای یبنون و عریش خیمه باشد و عریش سریر باشد فی قوله
عرش عظیم و عرش عبارت باشد از ملک و استقامة کار قال الشاعر: یا ... ... و قوله خاویة
علی عروشها عبارتست از آنجا که یعنی سقفها و دیوارها بر سر آن افتاده و جواب دیگر آنست که علی بمعنی مع است ای مع
عروشها چنانکه گوئی علی ... یعنی الشعر و قال الشاعر: فلو ... ... فی زمانی. قال انی یحیی هذه
الله بعد موتها ای کیف یحیی چگونه زنده کند خدای این را پس از مرگ این بر سبیل تعجب گفت نه بر سبیل شک و سبب و ...
محمد بن اسحق گفت از وهب آن بود که چون خدای تعالی ارمیا را بر بنی اسرائیل فرستاد و او را گفت یا ارمیا من پیش از آن که ترا آفریدم ترا
برگزیدم و پیش از آن که ترا شکم مادر آوردم ترا پاکیزه کردم و پیش از آنکه بالغ شدی ترا پیغامبر کردم و من ترا برای کاری عظیم اختیار کردم

پادشاه بنی اسرائیل فرستاد و نام او ناشیة بن اموص بود تا او را ارشاد کند و تربیت کار او و اخبار غیب بوحی خدای با وی او را اعلام کند
پادشاه مردی نیک بود بنی اسرائیل احداث بسیار کردند و ارتکاب معاصی کردند و حرامها حلال داشتند خدای تعالی ارمیا را گفت بر سلطان
قوم برو و ... ... ایشان و معاصی ایشان و گفت من ... ... اگر قوم را الهام دهم گفت من ... الهام دادم پیامی و خطابی تعلیم کن
ایشان را بر ... ... گفت که خدای تعالی میگوید اگر توبه نکنید و ... ... مسلط کنم که در دل او رحم نباشد ... پادشاهی
مثل سواد اللیل المظلم ایشان استماع نکردند خدای تعالی وحی کرد با ارمیا که من بنی اسرائیل را بایشان هلاک خواهم کردن و ... ... ارمیا بانگ
از اولاد یافث بن نوح ارمیا بگریست و جزع کرد خدای تعالی گفت ترا خوشی نماید که من ایشان را هلاک کنم من ایشان را بدعای تو هلاک کنم ارمیا
دلخوش گشت و با پادشاه گفت خدای تعالی مرا وعده داد که تا من دعا نکنم بنی اسرائیل را هلاک نکند آنگه بیرون ... ...
الا بمعصیت و طغیان و فساد میزیدند و نصیحت پادشاه ایشان را وعظ میکرد و نمی شنیدند خدای تعالی بختنصر را بگماشت با لشکری ...
تا بیت المقدس ... ... و خبر بپادشاه رسید ارمیا را گفت تو گفتی خدای مرا وعده داد که تا من بر ایشان دعا نکنم ایشان را
هلاک نکند گفت بلی و من دعا نکردم ... خدای بالشکر خدای ... ... خدای تعالی فرشته را فرستاد بارمیا بصورت مردی تا باید و گفت
ای رسول الله ... ... گفت تا فتوی دهیم در حق ... ... کردم
و از ایشان ... ... با ایشان هم نعمت بود و ایشان ... ... و ... ... در صلاح ...
اکرام ... ... ایشان کفران ... ... گفت برو و بگو که ... با ایشان ... ... برفت
با ارمیا باز آمد و گفت نعمت بیشتر کردم و ایشان طغیان بیشتر کردند اکنون سزاوار چه باشد گفت سزاوار هلاک ... اکنون ...
... ... ایشان تا خدای ایشان را هلاک کند ... ... بختنصر ... بیت المقدس ... با لشکری عظیم ...
بیشتر گفت این بار دیگر بر ... باشد که ... ...
زیاده شد و فساد ایشان ... ... دعا بر ایشان و ... ارمیا گفت بار خدایا اگر این مرد راست گوید
ایشان بر این ... ... هلاک ... ... هلاک ... چون ... ...
برکت آتش از آسمان ... ... از بیت المقدس ... ...
چون ... گفت بار خدایا ... ... آن فرشته ... گفت ... ...
تا تو ... ...
اسرائیل ... ...
... ... و بختنصر ... ... بیت المقدس خراب کرد ... ... بنی اسرائیل ... ...
... ...
... ... لشکر ... ...
... ... بیت المقدس ... ...
... بیت المقدس ... ... قال انی یحیی هذه الله بعد
... ... خدای ... ...
... ... خدای تعالی ... ...
... ... بیت المقدس ... ...
... ... بیت المقدس ... ... خدای تعالی بختنصر را هلاک کرد

واینان که از جهان اسرائیل مانده بودند تا در وقت اندک بیت المقدس آمدند و عمارة کردند در مدت سی سال تا با آن آنجا بود که باز گرویدند
چون صد سال اتمام شد و خواب از میان برفت خدای تعالی او را زنده کرد او برخاست طلب حمار کرد حمار ندید درس مانده بود و استخوانهای
نامانده بود و انگور و عصیر او بر حال خود مانده بود از آسمان و از اهل کی گوشت بر او پوشیده شد پوشیده شد گفت پوست بر سر او پوشیده شد
چنان شد و خدای تعالی جان او در او زنده بجاست برهان خلق و حق و آنک که این روایت وهب است فاما قول آنان که گفتند عزیر بود
خبر است از موسی جعفر علیهما السلام که گفت هر وقتی که من از دمشق بیرون آمدم و متفکر بسر من هرقلانه همای شام پرسیدم کو جویدیم و این
دهها که بر حوالی آن بوده رهم بسیار بیرون آمدند و بیان کوه می شدند من پرسیدم ایشان را که چه حالت و شما کجا می روید گفتند در این کوه غار است
و در این غار راهبی است ما را هر سال یک بار از آن غار بیرون آید و برای ما چیزی گوید ما را مشکل که باشد از او پرسیم گفت من نیز در پی
ایشان برفتم تا بر کوه شدم منبر نهادند و بنشستند و چون راهب بیرون آمد بر منبر رفت و چشمها فرو افتاده بود عصابه ابرو او بر بسته
و بسته بود و بیران منبر نشست و یک بار اول فم در نگرید چشم برو من افتاد و نیز به جای دیگر فرو نگریست آسمان بر وی افکند
و گفت یا هذا انت منا ام من الامة المرحومة گفت بل من الامة المرحومة گفت امن علمائهم انت ام من جهالهم گفت لست من جهالهم
بل گفت امن علمائهم انت ام من جهالهم گفت من نه از علمای ایشانم و نه از جهال ایشان گفت لست من جهالهم گفت اسالک ام تسئلنی
من پرسم گفت ترا یا تو پرسی مرا گفت ذاک الیک گفت اختیار ترا است گفت من پرسم گفت سل عما بدا لک بپرس از آنچه خواهی راهب گفت ما تشا
میگوئیم در بهشت درختی است که آن را طوبی گویند ما ای کریم اصلان در سرای عیسی است و شما گویید در سرای محمد است و لکن در بهشت هیچ جای
و بقعه و خط نیست و الا شاخی از آن درخت سر آنجا در آمده شما آن را در دنیا چیست گفت مثال آن در دنیا آفتاب است با بعد سرای آفتاب و بقوه بر آید
چون بقلب فلک رسد هیچ جای و بقعه نباشد که شاخی از شعاع او در آنجا نیفتد گفت شما گوئید که اهل بهشت از طعام
و شراب بهشت می خورند چندانکه بخورند زیاده باشد و نقصان نبود مثال آن در دنیا چیست گفت مثال آن در کتاب خدای عز و جل که هرچه
بخوانند کمتر نشود و کم نشود در انواع علوم سخن ها گویند از قرائت و تفسیر و تاویل و فقه و کلام و حدود و احکام و حلال و حرام سخن
گویند هیچ کم نشود گفت شما گوئید که اهل بهشت طعام و شراب می خورند و ایشان را بول و غائط نباشد مثال آن در دنیا
چیست گفت جنین در شکم مادر که طعام و شراب که مادر خورد او را از آن نصیب باشد و او را بول و غائط نبود گفت شما گوئید که اهل بهشت
از کلید بهشت تا در بهشت یا از بهشت گفت کلید بهشت نماز است و دندان کلید بهشت زبان است لا اله الا الله
لا اله الا الله گفت شما گوئید که شما گوئید و لکن ترا مسئله پرسم که در جواب آن عاجز شوی گفت بپرس گفت خبر ده از دو برادر که با هم
در یک روز بزادند و در یک روز بمردند یکی صد سال بزیست و دیگری پنجاه سال گفت ایشان عزیر و عزره بودند که در یک روز
بزادند و یک روز بمردند در شکم مادر بودند یک شب برادر نشستند بمادر به بیشتر که چهار سال بعد از عزیر
بعد بیرون از آن یک روز عزیر بیعتی در بهار رفته بود ... بر چهار پای نشسته و با او انجیر و انگور و در سله نهاده و به آن شیر
و عصیر در جای کرده بر بعضی دهها بگذشت که خلق آنجا را هلاک کرده بود و دهه ویران شده بر سبیل تعجب گفت انی یحیی هذه الله بعد
موتها خدای تعالی او را زنده را داشت تا آخر بیشتاد و پس صد سال مرده بود و آن طعام و شراب نهاده بود بر حال خود
که هیچ متغیر نشده بود چون صد سال برآمد خدای تعالی او را زنده کرد جبرئیل آمد و گفت یا عزیر چند گاه است تا تو اینجائی گفت روزی
یا بعضی از روزی گفت نه چنین است صد سال است که تو اینجائی اکنون از روی عبرت بطعام و شراب نگر که هیچ متغیر نشده است و در
نعت تصدیق این حدیث و صدق مقام تو اینجا در نگر که استخوانهای او چگونه پوسیده شده است تا خدای تعالی او را پیش تو زنده کند خلق
چنانکه با او زنده کرد تا او برنشست و آنچه داشت بر گرفت با ده آمد و بار او در آن جا بسالها بیگر یافت یک روز با پسر خدای شد
راهب گفت تو گفتی و راست گفتی و من گواهی دهم که خدای یکی است و محمد بنده و رسول او است و آن جماعت ایمان آوردند در وقت او

اربیا بود که تا او خرابه خلق تعالی او را زنده کرد و هنوز زنده است و او در بیابانها و جایها دشت بیند فهذا معنی قوله فاماته
الله مائة عام ثم بعثه پس بمیرانید او را صد سال پس برانگیخت او را و بعث احیا باشد و تنبیه باشد از خواب و در قرآن باشد اینجا احیاست بقرینه قوله فاماته الله و در
سورة الکهف تنبیه است فی قوله ثم بعثناهم لنعلم ای الحزبین بقرینه فضربنا علی آذانهم فی الکهف سنین عددا و بمعنی فرستادن در قوله
فبعث الله النبیین مبشرین و منذرین قال کم لبثت گفت او را چند مقام کردی اینجا ظاهر چنانست که خدای گفت و لکن بواسطه
باشد یا جبرئیل باشد یا بر قول اکثر که گفت پیغامبر بود یا فرشته باشد که اشتباه نبود خدای تعالی کم لبثت کم استفهامست از عدد
و محل او نصب است بر آن فعل که از پس او است و عامل در او لا بد باید تا موضع بود برای آنکه استفهام را صدر کلام باشد و ابو عمرو و حمزه
و کسائی لبثت و لبثتم بادغام خوانده اند اما للمجاورة و قرب مخرج التاء من الثاء و اما للمقارنة و لا تمام الادغام و لبث و مکث مقام باشد
یقال لبث یلبث لبثا و لباثا جواب داد که لبثت یوما ایک روزست تا من اینجا مقیم و اوجانستکه اینجا رسیده بود چون بنگرید
هنوز آفتاب مانده بود استدراک کرد و گفت او بعض یوم یا هر پاره روزی و گفته اند او بمعنی بل است کقوله او یزیدون و این ضعیف
بکار نیست برای آنکه خبر او که داد از ظن خود داد که گمان برد که یک روزی تمام است آنگه خبر است که خبر داد از آن بپرد که مقطوع علیه
برای شک که او را بود گفت او بعض یوم پیرا و لیستحمل او بود علی ظاهره جواب داد او را که ان پرسید بل لبثت مائة عام بل برای اضراب
باشد اثبات ما بعد و لما تکلم را قول دیگر پیرا ازان اعاده کردن لبث ما بعد ما صد سالست تا تو اینجائی اکنون از روی عبرت
نظر کن فانظر الی طعامک و شرابک گفته اند طعامش انجیر بود و گفته اند انگور و شرابش گفته اند عصیر بود و گفته اند شیر لم یتسنه یعنی
سریع التغیر باشد لم یتسنه ای لم یتغیر حمزه و کسائی خوانند بهاء ساکن در حال وصل و هم چنین فی قوله فبهداهم اقتده
بهاء در حال وصل و باقی قراء با ها خوانند فی حالتی الوصل و الوقف و حذف ها حروف در شاذ خوانند لم یتسن با ادغام تا در سین و گفت
در مصحف ابی کعب چنین است یعنی گشت سالها از انکرو او نبه است انا ذکرها بعینه منکر گفتند زیادتست و اصل یتسن حتی
بود مانند یا برای جزم بیوفتاده است آنکه در حال وقف ها استراحت را ملحق کردند و این بر قول اکثر باشد که ها در سنه زیادة
گویند و اصلها سنوة و الجمع سنوات و الفعل منه سانیت مساناة و تسنیت تسنیا الا آنکه واو با یا کردانند در تفعل و تفاعل
کالتداعی و التنادی برای آنکه یا خفیف تر از واو است ابو عمرو گفت اصل او تسنن است بدو نون و ان تغیر یافته من قوله من حمأ مسنون
الکرید لیلات تن با یا بدل کردند کالتظنی و اصله التظنن قال الشاعر فقلت ادعی و ادعو ان اندی لصوت ان ینادی داعیان و قال
العجاج تقضی البازی اذا البازی کسر اراد تقضض تقول العرب خرجنا نتلعی و اصله نتلعع اذا خرجنا فی اجتنات اللعاعة و قال
لنا اللعاع یا دستی جمیعا کو بیندا از و منه قوله تعالی لقد خاب من دسیها فان کنها بر جای ها در حال وصل و وقف گوید
ها اصل است و لام الفعل و این قوم گویند اصل سنة سنهة بوده است نبینی که در تصغیرها بیارند گویند سنیهة و فعل از و ساناة
قال الشاعر لیست بسنهاء و لا رجبیة و لکن عرایا فی السنین الجوائح اگر گویند چگونه گفت لم یتسنه بلفظ واحد و در پیش دو
مذکور رفته است از طعام و شراب گوییم برای آنکه ضمیر را بذکر الاقرب المفظین کما قال تعالی الذین یکنزون الذهب و الفضة
و لا ینفقونها فی سبیل الله رد ضمیر الی الاقرب بالمذکورین کرد و وجه دیگر آنست که اکتفا بذکر احدهما عن الآخر کقول الشاعر عقاب عقبناه
کان وظیفها و خرطومها الاعلی بسنان ملوح و لم یقل سنانان ملوحان و دلیل بر تاویل قراءة عبد الله مسعود است فانظر
الی طعامک و هذا شرابک لم یتسنه بالرفع علی الابتداء و الخبر لم یتسنن و انظر الی حمارک بحمار خود نگر که ایشان گفتند حمارش بود همچنان که خدای تعالی
طعام و شراب را تغیر نکاهداشت حمار بسته همچنان بر جای بداشت تا باقی باشد و در بین قول اعظم استخوان حمار
استخوان بهم ان نرمکان باشد که آنجا بودند و بر قول استخوانهای پای او که در تفسیر چنان آمده که خدای تعالی بفرمود او را
آن زید بیم بیش استخوان بود تا او در نگرید تا استخوانها با یکدیگر باهم آمد و گوشت و پوست بر او پوشیده شد و جان در او داد

بعجلدری واصحاب قول ضحاک و قتاده و ربیع و ابن زید است ابو عمرو و ابو عامر و حمزه و کسائی خوانند الحمار بامالت و بعضی گفتند در آیه تقدیم
و تاخیر هست و نظم آیه اینست فانظر الی طعامک و شرابک و لنجعلک آیة للناس وانظر الی حمارک و بعضی گفتند نظم آیه چنین است فانظر الی
طعامک و شرابک لم یتسنه وانظر الی حمارک وانظر الی العظام کیف ننشزها ثم نکسوها لحما و لنجعلک آیة للناس و این تقدیم حاجت نیست چه
مزیتی فیه انتظار معنی و عدم استقامت او تا حاجت باشد باین تقدیم و تاخیر وانظر الی العظام بیشتر مفسران گفتند مراد آنست که از عظام
حمارک والف و لام بجای اضافه است چنانکه شاعر گوید وقت بیش ... و این قول اکثر مفسرانست کیف ننشزها ابن عامر و حمزه و کسائی و خلف
خوانند بضم النون و بالزاء و کسر الشین و این روایت ابو العالیه است عن زید بن ثابت و روایت معویه بن قره عن عبد الله بن العباس قال
ابهانا نرفعها ای نراها الانشاز و الرفع ای کیف نرفعها و نرکبها یقال النشز به فنشز ای رفعته فارتفع و منه نشوز المراة علی زوجها
و نشز الغلام اذا ارتفع در ترجمه آیه گفته اند که ما چگونه از زمین بر داریم و بر یکدیگر نشانیم عبد الله عباس گفت و سدی بر جا بنشانیم
ادیم از کسائی گفت ننشزها و نغطیها و باقیان از ابن کثیر و نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و یعقوب خوانند و در شاذ قتاده و عطا
و ایوب ننشرها بالراء و ضم النون و کسر الشین ای نحییها که چگونه زنده کنیم از یقال انشر الله الموتی فنشروا انشر و لم نشر قال الله تعالی
ثم اذا شاء انشره و قال تعالی و کذلک النشور و قال الحارث بن حلزه الغلاقی فانشر موتاها و اقسط بینهما امان و قد بات الیها لحقها
و قال الاعشی فی نشر لا زما حتی یقول الناس مما راوا یا عجبا للمیت الناشر و بعضی اهل لغت گفتند نشر لازم است و هم متعدی
یقال نشر الله الموتی نشر انشر و انشر و اکالرجع و الرجوع و النشر ضد الطی و در شاذ نخعی و ابن لعمت خوانند ننشرها بفتح
النون و ضم الشین ثم نکسوها لحما آنگه گوشت بر او پوشیم و جامه را اینجا کسوت گویند کردن باز پوشد بخلاف بقیه با شد و
شاید که مفعول دوم باشد چه کسوت بمعنی الباس و آن از دو مفعول باید ملازم فی قوله و لنجعلک آیة للناس و گفت تعلق ار ... بطعام
فعلی انیس او و تقدیر آنست و لنجعلک آیة للناس فعلنا ذلک و بعضی گفتند واو زائدست آیه للناس ای دلالة و حجة بر دلیل
باشد بر دلیل ازل بعث و نشور خواهد بودن و لا تعلق بعثه داد ... فی قوله ثم بعثناه ای بعثه لنجعلک و جعلنا آیة للناس
ایة و لا التفت علی صحة الرجعة و فساد قول من انکرها مستبعدا ذکر فی قوله تعالی فانظر الی طعامک و شرابک خدای تعالی در نگاهداشت
طعامی و شرابی صریح النقیض عجب اجرای عادة برای حکمه و مصلحتی را خرق عادة کرد و آن طعام و شراب از تغیر نگاه داشت تا بدانکه
نخصی با که صلاح جهانی با او منوطست سالی چند بخلاف عادة عمر او بماند و قتاده باید که پیر نشود و قوت نکرد و در کوری قول ایشان
گفتند از قتاده و ضحاک و ربیع و ابن زید که حضرت با ایشان روایت میکنند وقتی آمد و اقلیم ... بیابان پر بالین ... صد
سال مرده بماند ... خود بدین ... و ... خدای تعالی ... در جهان زنده ... بکاهلم
خورد و شراب بخورد و ... آنت ... و منکر شود تا این بمحنه در مقصود ... گفت لو الهدا و ضحاک
و دیگر مفسران گفتند چون خدای تعالی او را زنده کرد او بر خاست و بر خر نشست و بیامد ... و سیاه موی ... اورا
بامکان ... شده بود ... عباس و مقاتل گفتند چون عزیر ... و محله ... بود ... پیاده ...
... از گنبد ... بود ... سال بود ... و مقعد ... بیانه
اورا آورده ... حکایت کرد ... و گفت ... عزیر ... گفت ... تو ... کسی ... شنا ...
تا عزیر مفقود شده است کس ... و گفت من عزیرم ... گفت ای سبحان الله عزیر صد سالست تا مفقود است ... از و خبر
عزیر گفتم چنین است خدای تعالی صد سال مرا بمیرانید و اکنون زنده کرد ... گفت این علامتی باشد گفت ... کفن
عزیر مردی مستجاب الدعوة بود اصحاب امراض و بلایا را دعا کردی خدای تعالی بدعای او ایشان را شفا دادی اگر تو عزیری دعا کن تا خدای
چشم با من دهد تا من ترا ببینم که من عزیر را نیک شناسم عزیر دعا کرد و دست بر چشم او مالید چشمش درست شد و دست او گرفت و گفت

قم باذن الله برخیز بفرمان خدای با پیش درست شد برخاست و رقتن امد دیگر بار گفت گواهی دهم که تو عزیری آنگه برخاست و بمحافل بنی
اسرائیل شد و بدیشان بگفت ... بود از آن عزیر صد و بیست ساله پیره ضعیف شده و او را فرزندان بود و پیر شده و او آواز داد و گفت یا قوم عزیر آمد
که عزیر باز آمده است گفتند بر و محال مگو عزیر صد سالست تا مفقود است و کس از و هیچ نشان ندیده و هیچ خبر نشنیده گفت من فلانه ام و شما
او را ... مقعد شدم ... او مرا خدای تعالی عافیت داد و او گوید مرا خدای تعالی صد سال بمیرانید و اکنون زنده کرد مرا مردم برخاستند و بدیدند
عزیر آمد پسرش گفت عزیر را خالی بود میان دو کتف چون ستاره درخشان بیامد و او را گفت میان کتف مرا بنمای او جامه برداشت آن خال
پیدا شد و آن خال را حال پیدا شد ... دلیل علی حال او و میان کتف بود ... تا پوشیده بجای علی
حفظ این حال کانه کوکب دری ستاره و کلبی گفت عزیر با خانه خود آمد و بخت نصر توریة بسوخته بود نسخه از آن بجا بود و کس نداشت
و دانست خدای تعالی فرشته را فرستاد با اناء آب در و کرده و گفت از این آب بخور او آب بخورد و توریة او را حفظ شد و خدای تعالی او را
بیامد بنی اسرائیل فرستاد ... او را بمعجزه ... گفتند ... چون ... او گفت توریة من ظهر القلب تحکم ...
گفت بدر من ... را و صیت کرد که ... نسخه از توریة در ... و برفتند و باز کردند و
کردند ... عزیر ... خواند مقابله کردند حرفی ... بیش ... او ... و از ... هیچ کس ... توریة آن ...
... گفتند ... این ... و ... اختصاص ... بعث ... باید ... این پسر خدای باشد تعالی الله
کبیرا چنانکه خدای تعالی از ایشان حکایت کرد فی قوله و قالت الیهود عزیر ابن الله و قصه این در سوره التوبه بیاید ان شاء الله فلما تبین له
چون بیان شد او را بعیان ... و بیقین بدانست ... بدلیل شاخت ... گفت اعلم ان الله علی کل شیء قدیر
میدانم که خدای بر همه چیزی قادر است حمزه و کسائی خواندند اعلم علی الامر ... الف و قطع و جزم میم بر جزم ... و کسائی ... خواندند اعلم بالف
وصل و سکون میم و امر ... عبد الله عباس و ابو رجا العطاردی ... این خواند ... گفت ... عزیر ... مجاهد
خبر ... گفت ... خدای تعالی ... عزیر ... زنده کرد قوله تعالی و اذ قال ابراهیم رب ارنی کیف تحیی الموتی الآیة
چند ... گفتند در سبب سوال ابراهیم از خدای تعالی احیاء موتی حسن و قتاده و عطا خراسانی و ضحاک و ابن جریج گفتند سبب نزول
آن بود که ابراهیم علیه السلام بگذشت ... دابه بعضی ... و بعضی بر خشک ... در آب بود ... حیوان ... دریا ...
... حیوان ... چون سباع ... ابراهیم علیه السلام گفت بار خدایا ... قادری ...
... جمع کنی و زنده کنی ... خدای تعالی ... گفت اولم تؤمن
ایمان ... احیاء موتی ... گفت بلی ایمان آورده ام و لکن ... لیطمئن ...
... شک ... شبهه ... سبیع ... شبهه ... باشد
... گفت ... دابه ... دریا ... ابراهیم ... استبعاد اعاده
ذلک ... ابلیس گفت ... چگونه باشد این را جمع کردن از بطون سباع و حواصل طیور و شکمهای دواب ... ابراهیم ... گفت
اولم تؤمن قال بلی و لکن لیطمئن قلبی من وسوسة ابلیس ... چون ابراهیم علیه السلام ... گفت خدای
من احیاء و اماتة ... ابراهیم علیه السلام گفت من ... خواستم ... زنده
... خواستم که خدای من مرده ... زنده کند ... جان برد ... گفت ... خدای
مرده ... زنده کرده است ... کرد ... دلیل ... گفت رب
ارنی کیف تحیی الموتی بار خدایا ... مرده ... زنده کنی خدای تعالی گفت اولم تؤمن قال بلی و لکن لیطمئن قلبی تا دلم ساکن
شود ... مرا ناظر باشد ... معاینه که خدای تعالی مرده زنده کرده است ... بمقام ... گفتند ... باد

ساکن باشد و بعضی دیگر گفتند مرده او را گفت که خدای قادر بر زنده کند چنانکه تو گفتی و دعوی کرد [illegible] خدای تعالی رحمة
احیاء موتی خدا تعالی او را گفت اولم تؤمن او گفت ولکن لیطمئن قلبی من خوف القتل ولکن تا دل من ساکن شود از قتل و این قول محمد بن اسحق
در روایت عبدالله عباس و سعید بن جبیر و سدی گفتند سبب آن بود که خدای تعالی چون خواست که ابراهیم را خلیل خود کند ملک الموت
فرستاد با وی تا او را بشارت دهد بخلت ملک الموت بیامد و در سرای ابراهیم شد و ابراهیم حاضر نبود و ابراهیم مردی غیور بود چون ابراهیم در آمد
دید در سرای خود [illegible] گفت تو اینجا در این سرای [illegible] ملک الموت گفت مرا خداوند سرای فرستاد [illegible]
که ملک الموت گفت تو ملک الموتی گفت بلی گفت برای چه آمدی گفت آمده ام تا ترا بشارت دهم بخلت که خدا تعالی ترا بدوست خود خواهد
گرفتن ابراهیم گفت [illegible] گفت آنکه چون دعا کنی بدعای تو مرده زنده کند ابراهیم علیه السلام [illegible] آنکه خواست تا بداند که
هست گفت رب ارنی کیف تحیی الموتی قال اولم تؤمن قال بلی ولکن لیطمئن قلبی بالخلة ولکن تا دلم بیارامد ساکن شود با [illegible]
خلیل خود کرد بعضی دیگر گفتند خدای تعالی وحی کرد با ابراهیم که انی متخذ فی الارض خلیلا من در زمین دوستی خواهم گرفتن ابراهیم علیه السلام
بار خدایا علامت دوست [illegible] گفت آنکه بدست او احیاء موتی کنم چون مدتی بر آمد ابراهیم علیه السلام خواست تا بداند که آن خلیل
[illegible] گفت رب ارنی کیف تحیی الموتی قال اولم تؤمن قال بلی ولکن لیطمئن قلبی بانک خلیلک ابو ابراهیم المزنی [illegible]
خبری که در بیان ابو هریره روایت کرد از رسول علیه السلام که گفت نحن احق بالشک من ابراهیم علیه السلام گفت [illegible]
که ابراهیم علیه السلام شاک بود [illegible] خدای تعالی اجابة دعای او کند [illegible] رسول علیه السلام گفت [illegible] ابراهیم
[illegible] خدای [illegible] بحال اجابة کند [illegible] آنست که [illegible] الخلیل [illegible] خلیله [illegible]
خاست [illegible] خلیل خود کند [illegible] سر [illegible] تو کر [illegible] ایمان [illegible]
[illegible] خدای گفت اولم تؤمن به [illegible] ایمان [illegible] است که با ایمان [illegible] شاعر گفت [illegible]
[illegible] العالمین [illegible] کذلک قال بلی ولکن لیطمئن قلبی بالعلم الضروری [illegible]
او من خوف القتل تا دل من ساکن شود بعلم ضروری بالخلة یا بایمان [illegible] قال فخذ اربعة من الطیر خدای تعالی
او را گفت چهار مرغ را بگیر مفسران خلاف کردند در آن مرغان عبدالله عباس گفت طاوس بود و کرکس و کلاغ و خروس مجاهد و عطا
بن یسار و ابن جریج گفتند کلاغ بود و خروس و طاوس و کبوتر ابو [illegible] طاوس بود و خروس و کبوتر و مرغی [illegible] عطا
گفت خدای تعالی وحی کرد با او که چهار مرغ بگیر [illegible] سفید و خروسی سرخ اهل اشارة گفتند اختصاص این مرغان
از آن بود که طاوس مرغی با زینت و کلاغ مرغی حریص است و خروس شهوانی است و کرکس دراز عمر است و کبوتر الوف است گفتند
این چهار مرغ را بگیر یا این چهار معنی [illegible] ایشان [illegible] کشتن ایشان این چهار معنی خود را بکش کرکس را بکش و طمع از طول
عمر بگیر و طاوس را بکش و طمع از زینت دنیا ببر و کلاغ را بکش و کلوح حرص ببر و خروس را بکش و مرغ شهوة را ببر [illegible]
کبوتر را بکش [illegible] چون این مرغان که موصوفند هر یکی بچیزی از این معانی و در هر یکی از این معانی کشتن
شاید تو که این هر معانی در تو جمع شده است بازیست تر پس تو جز ایشان از جمله خصال ناپسندیده این مرغان در تو است پس
تو از وجه هر چهار مرغی و از وجه دیگر [illegible] ایشان [illegible] و بجای ایشان [illegible] هیچ مرغ [illegible]
[illegible] زینت طاوس نیست و لکن [illegible] کلاغ نیست و لیکن حرص [illegible] نیست [illegible]
نیست و لکن شهوة [illegible] طاوس ندارد [illegible] نیست [illegible] بلبل ندارد [illegible]
[illegible] عقاب ندارد [illegible] هر زمان [illegible]
[illegible] الخیل [illegible] تو عزیز [illegible] مرغان [illegible]

طایر سلیمان اهل الاشارة

وحدیث [illegible] ایشان [illegible] ولکن من حوب بالحدیث لا من [illegible] که امان [illegible] آن [illegible]
و از این مرغ هیچ نه [illegible] طاوس [illegible] بلبل [illegible]
در روزگار سلیمان علیه السلام مردی [illegible] مرغی خرید که از هزار دستان گویند که او را در بهار [illegible] هزار دستان
او را مرغ [illegible] در قفص [illegible] و آب و علف [illegible] هزار دستان [illegible]
بیامدم [illegible] قفص او [illegible] و گفت آن مرغک نیز بانگ کرد مرغان قفص بگرفت و پیش سلیمان آورد گفت
یا رسول الله این مرغک ضعیف را بهای گران بخریدم و با قفص [illegible] و آب و علف [illegible] تا هر روز بانگ کند [illegible]
بانگ که مرغ [illegible] و چون [illegible] قفص او [illegible] گفت این مرغک [illegible] چرا [illegible] بانگ کرد [illegible] سلیمان
قفص پیش خواست و آن مرغ را گفت چرا بانگ نمی کنی مرغک گفت یا رسول الله من مرغی بودم هر کجا [illegible] صیادی بیامد
که دام [illegible] دانه [illegible] دام [illegible] چشم حرص باز کردم [illegible] تا دام [illegible] طمع [illegible]
[illegible] چون [illegible] بطمع [illegible] مرغ [illegible]
آید صیاد [illegible] گرفت [illegible] و [illegible] قفص باز داشت من از [illegible]
و شوق سماع [illegible] گفت [illegible] حبیب [illegible] الدیار [illegible] مرغک [illegible]
که [illegible] سلیمان علیه السلام بخندید و مرد را گفت این مرغان [illegible]
که تا در زندان باشم [illegible] سلیمان علیه السلام بخندید و [illegible] قفص [illegible] و مرغ را رها کرد و گفت من این را
[illegible] با [illegible] قفص [illegible] زندان قفص
[illegible] قفص [illegible] خطر [illegible] فصرهن الیک [illegible]
و ابن عامر و عاصم و کسائی و ابو عمرو و یعقوب [illegible] ابو الاسود و ابو رجاء العطاردی و ابو عبد الرحمن السلمی
و حسن بصری [illegible] امیر المؤمنین علی است و معنی آنست که ایشان را با خود [illegible]
[illegible] قال امرؤ القیس [illegible] و قال الطرماح [illegible]
[illegible] العاشقین [illegible] و تقول العرب [illegible]
[illegible] و قال الشاعر [illegible] اللیل [illegible]
معنی آنست که ضمهن الیک [illegible] قال
[illegible] معنی آنست که قطعهن [illegible]
و [illegible] قال [illegible] بالحمیر [illegible]
و [illegible] ای تقطعها [illegible] ای قطعنا [illegible]
[illegible] و سعید بن جبیر و قتاده [illegible] و معنی آنست که قطعهن [illegible]
[illegible] قالت الخنساء [illegible]
[illegible] و گفت [illegible] ای قطع [illegible]
[illegible] قال الشاعر [illegible]
[illegible] عبدالله عباس [illegible]
من [illegible]

مشتقه من الصر وهو الشد والجمع ومنه الصرة و بر قول آنانکه بتفسير تقطيع کردند درکلام تقديم وتاخيری باشد وتقدير اين بود فخذ
اربعة من الطير اليك فصرهن برای آنکه الى بصله اخذ باشد و اتصال قطع نباشد يقال خذ هذا اليك ولا يقال اقطع هذا اليك و بر قول
آنانکه تفسير بجمع و اماله کردند درکلام محذوفی باشد و تقدير چنين بود فخذ اربعة من الطير فصرهن اليك ثم اذبحهن وقطعهن
وفرقهن ثم اجعل على كل جبل و اين جمله از کلام برای آن حذف کرد که ثم اجعل على كل جبل منهن جزءا دليلست کفا کرده بذکر اين از ذکر
آنچنانکه گويند کلوا مخذ بعد الثوب واجعل على كل ... علما و اين راست نيايد الا بعد التحريق والتمزيق وليکن در لفظ باين حاجت
کرانخی معلوم می شود ومراد بکل بعضی است اينجا برای آنکه ... درجهان ... ابرهيم بآنجا رسيد ... ومثله قوله ... اوتيت
من كل شئ وكقوله تدمر كل شئ بامر ربها عاصم بروايت ابو بکر ومفضل ... خواند جزءا بضم الزاء قرآن و ابو جعفر مشدد خواند
باقيان بسکون مخففه خوانند جزء بعضی ونصيبی باشد ... گفت خدای تعالی ابرهيم را فرمود که چهار مرغ بگير
و هر يکی را چهار پاره کن و بر سر هر کوهی ... ايشان را ... تا سر ايشان ... تا شانه باشد ... تا ...
قادرم که خلايق را ... زمين ... مشرق و مغرب و شمال و جنوب ... و اين قول عبد الله عباس است و قتاده و ربيع و ابن
ابن جريج ... گفتند ... کرد و ... کرد و مخلط کرد ... کوه ... ايشان ...
باز ... ايشان ... اجزاء ... مخلط ايشان ... کوه ... کوه ... تا ... شد و خدای تعالی
... ايشان ... ابرهيم عليه السلام ... ايشان ... و ايشان ...
کابراهيم عليه السلام ... ديگر ... مرغ ... تا آنکه ...
... وقوله ياتينك سعيا ... سعيا ... حال
والمعنى ياتينك ساعيات ... بر آنکه ... ايشان ...
نصب على التمييز والسعی ...
... گفت خدای تعالی ياتينك سعيا ...
وانت تسعی سعيا ... ابرهيم ... واعلم ان الله عزيز حكيم بدانکه خدای تعالی ٢٧٤
وغالبست ولا يغلبه شئ و حکيمست ... گفت ... قوله تعالى مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ
فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ ٢٦٣
در راه خدای ... چون مثل دانه ای که برويانيد هفت خوشه ... در هر خوشه صد دانه ...
لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ۝ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا
وَلَا أَذًى لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۝ قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَ
مَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذًى وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ ۝ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا
صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا

لايقدرون

لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ۝ وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ
أَمْوَالَهُمُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا
وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِنْ لَمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ۝
أَيَوَدُّ أَحَدُكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ ضُعَفَاءُ فَأَصَابَهَا
إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ
تَتَفَكَّرُونَ ۝ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا
لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ
تُغْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ ۝ الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ
بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ۝ يُؤْتِي
الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ
إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ ۝ وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ
وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ ۝ إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا
الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ۝
لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلِأَنْفُسِكُمْ
وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ

يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ ۝ لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ

[illegible]

ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ

[illegible]

إِلْحَافًا وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ ۝ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا

[illegible]

وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

[illegible]

مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله الآیه [illegible]

[illegible]

کرامت عیسی علیه السلام

[illegible]

البته و فقرا مهاجر و انصار تفرقه کرد والله واسع علیم و خدای تعالی فراخ عطاست اگر بدانند که بسیاری بدهد خزانه او را نقصان نکند و دانا
باجزاء و مقادیر اعمال و استحقاق ثواب و جزا آن الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله الایة خدای جل جلاله چون در آیه مقدم تحریض کرد
بندگان را بر انفاق و بذل مال در زکوة و صدقات و نفقات در این آیه بیان نمود که چگونه بباید داد تا از او مؤثر باشد گفت آنان که مالهای خود را
کنند در راه خدا و ما الانکه ... خدای و معروف باشد که قصد و نیت و ارادت تو خدای باشد که راه خدای باشد گفت آنان که مالها خرج کنند او را در راه
نهی چنین باید که سابقه بود بر آن و در عقب آن رنج نباید از منت و اذی تا اگر بدهد و منت نهد و بر سر سائل منت نهی و رنج بدل او متعدی شود که قول
کند و اگر چه بر تو حق نا اوقات بر سر او نکنم و دادن وقت بر ریختن او منت نهند سنکی که ملک و ... ماند بد ... مکن کرم آن باشد که بدهد و منت بر خود
کیرد زبان کرمت بر کیرد آنچه بدهد و منت نخواهد چنانکه گفت · یعطیه عطاء المحسن الخضل الندی عفوا و یعتذر اعتذار المذنب · اخر یعطیک
منت یا فان العطیة اعطاء معتذر لکمن تقاضاه مالکم آن باشد که یعطی و یخفی عطاها و بپوشد و آنچه بدهد و منت ننهد و عطا را و بخشد و باز اول
مطل نکند و با حرمت منت ننهد ... نخواهد و جزا چشم ندارد و تا نخورد ... داده باشد بار کسی بکوید چنانکه در سر بجای خود ... در
بعد از آنکه گفت شرط بعطا و منت بر نهادن شرط بقدر سائل ... کسی بکوید لا نرید منکم جزاء و لا شکورا و اصل منه و من قطع بود من قوم حیل
سبز ای ضعیف لانه سریع الانقطاع و منه قوله تعالی لهم اجر غیر ممنون ای غیر مقطوع و گفته اند اصل منه نعمت بود و قال ... علیه انعم علیه منه
قوله تعالی هذا عطاؤنا فامنن ای اعط و امسک ... تا که ... و اعتداد آن آزار سخت خواهد بود و اذی ... باشد که کار آن بسیار کند و چو
کسانی باز کوید که او را حق نباید ما کوید تا چند از این سوال تو و تا خدا سیر تو الله کرد و ... جهت در ... خواهد بود و خدای از او
بر عطا داد و ماند این کلمات موذیه · ضحاک گفت عطا نا دادن و منه نا نهادن به از آن باشد که داد و جهت نهادن · و عبد الرحمن بن زید
گفت پدرم گفت چون کسی را عطائی دهی و دانی که سلام تو بر وی کران خواهد بود بر او سلام مکن و او را خبر کوید زنی ... اسامة بن زید
و گفت من بجمع دارم و تیر و چند در ره برای راه خدای جهاد کردن او ... برای خدای بود ... در آن ... ابن ... ۳۷۸
برای آن می ... تا از ... بدان ... حق ... ساء کفت لا بارک الله فیک و لا فی جعبتک اذیتهم قبل ان اعطیتهم ... آنکه
بدانی ... کرد و خدا ... حرام کردانید ... عطا گفت ... کسی را نرسد که منت نهد بر کسی در عطا این ... که بر کسی ... خود منت ... آن کرمت
خلقانکرده تقی باشد و منت خدا ... و تنکیر باشد و تحمید ... کوید الحسن من یکون حسن فی کل وقت و رمن صنیعه ... حالته من
و انشد ابن الفراطیسی · ما زم معروفا ... کلفة العرف اعطاکا · ان المر ... کذین آکرام من الحر ... لکا · ولمن المنیح ... فالنقف
بالمن اعطاکا · والعز فی الجود ... الفتی ... اجبت ... لکا · و انشد ابو علی الحنفی · و صاحب سلفت منه الی ید ابطا علیه مکافأة فعادا
لما تیقن ان الدهر حاربنی ... سالنا ... ما کان اولادی · افسدت بالمن ما قدمت من حسن لیس الکریم اذا اعطی بمنان لهم اجرهم عند ربهم
اجر ثواب باشد مستحق بر عمل و یاداش ... عند ربهم تا ایمن باشد از آنکه ... خواهد بود یا تلف خواهد شدن چو ... ان
آنان است و وقعیت ... ابتات و در حسرات که رسول علیه السلام گفت المنان بما یعطی لا یکلمه الله و لا ینظر الیه و لا یزکیه
آنکه چیزی بدهد و منت ... خدای تعالی با او سخن نکوید و بعد ... نظر نکند و او را ترکیه نکند و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون
بر او خوف و ترس نبود بد این باشد چنانکه سائل را این باشد از منت و اذی و هکس ... نشود چنانکه ... تکرد سائل را اذیه قول معروف
سخن نیکو یعنی رد جمیل و جوابی نیکو ... سائل را و گفته اند دعا نکو گفت دعا نیکو چنانکه کوید یسع الله علیک و اصلح الله شانک
و کفاک المؤنة و اغناک عن سوال الناس ضحاک گفت قول فی اصلاح ذات البین یعنی چیزی کوید که از میان مردمان صلاح پدید آید و مغفرت
یعنی باز پوشاندن ... بر آن ... که از حال ... شود بحال ... از فقر و فاقه و سوء الحال یا سائل با کوید ... حال با او پوشیده دارد و
افشا نکند کلبی و ضحاک گفتند مراد آن است که چون کسی با او ظلم کند از آن در کذرد و عفو کند او را و گفته اند مراد آن است که چون سائل
سوال کند و تو او را ندهی و چیزی ندهی و ... او از سر ... و ... سخنی کوید که ترا از آن کراهت باشد از سر آن در کذرد و عفو کن او را

حق تعالی گفت سخن نیکو یا ردی جمیل یا مغفرت برای وجوه که گفته شد خیر من صدقة یتبعها اذی بهتر باشد از صدقه که در عقب آن
آن باشد از منت و تعییر سائل را و رمی و کلمتی موحش والله غنی بی نیاز است از صدقات بندگان و اگر او خواهد همه خلق را غنی کرداند
تا کسی را بکسی حاجت نباشد و لکن تو انگرانرا مال داد تا شاکر باشند و درویشانرا امتحان کرد تا صابر باشند و ذلک قوله عز و جل والله فضل
بعضکم علی بعض فی الرزق عبد الرحمن السلمی روایت کند که رسول علیه السلام گفت چون سائل سوال کند قطع سوال او مکنی تا از آن فارغ
شود آنکه جواب کنی او را یا وقار و لین او یا بذل یسیر او بر ردی جمیل یا بچیزی اندک یا بردی نیکو که وقت باشد که سائلی شما آید که انسی باشد و نه جنی
تا بنکرد تا حق شما در حقی که خدای با شما کرده است چگونه میکنید راوی خبر کوید که امیر المؤمنین علیه السلام در خبرهم رسید ندا امیر المؤمنین
خبر گفت سخنی حکمت کرده است تو بکرم خبر گفت ما احسن عطف الاغنیاء علی الفقراء بغیة فی ثواب الله جز نیکوست شفقت توانکران بر فقیر
بغیت ثواب خدا فقال امیر المؤمنین گفت دانی که از آن نیکوتر چیست گفت بکو گفت و احسن من ذلک تیه الفقراء علی الاغنیاء ثقة بالله و تکبر درویشان
تکبر و درویشان است بر توانکران اعتماد بر خدای عز و جل خبر گفت این کلمه ای آنست که بقلم زرین نویسند قوله یا ایها الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم
بالمن و الاذی حق تعالی در این آیه تلطف مؤمنانرا زجر کرد از آنکه صدقات خود تباه کنند بمنت بر نهادن و تقدیر آنست که ثواب صدقاتکم
و اجور نفقاتکم و مراد از این آنست که صدقه چنان دهی که خالی باشد از منت و اذی باشد از اذیه چه اگر چنین بود خود موقع نه ابتدای
قبول نیاید و لکن از روی ظاهر آن میاید که واقع شد و آنکه باطل شد برای آنکه چنین باشد احباط بود و احباط باطل است ... ما
بابطال کردن و نیز ابطال شاد الله عبد الله عباس گفت بالمن علی الله و الاذی للسائل یا آنکه بر خدای منت نهی و سائل را برنجانی آنکه از آن
کالذی ینفق ماله رئاء الناس چنانکه آنکس که مال خود نفقه و خرج کند بکار ریا آن تا مردم کویند که کریم و سخی است و در آن نصیب
بر منفعول له و لا یؤمن بالله و لا بالیوم الآخر و بخدای و قیامت ایمان ندارد یعنی چنان بود و هم منافق که در عمل ریا بود در ایمان منافق
مثل او مانند مثل او یعنی مثل عمل او کمثل صفوان با سنگی نرم مانند علیه تراب که بر او خاکی باشد فاصابه وابل بارانی بزرگ قطره
بدو رسد سنگ را ساده رها کند و هیچ خاک بر او نماند ... که چون حال بر این جمله بود چیزی از خاک بر آن سنگ ندارد منافقان و
مرائیان هم چنین باشد عمل ایشان با خاکی ماند بر سنگی نرم که باران عظیم بر او آید هیچ نماند بر آن سنگ هم چنین عمل مرائی و دلیل بر آنکه
این دلیل احباط نکرد و صاحب وعید و ابان تمسک نیست در ابطال ریا و ما قبله نفی وقوع قبول است الا قوله و لا یؤمن بالله و الیوم الاخر
ایمان ندارد بخدای و قیامت و اتفاق است که آنکس که ایمان ندارد بخدای و قیامت عمل او خود واقع نشود بر وجه قبول تا آنکه واقع
شود پس محبط شود و صفوان بتا ... سنگ نرم باشد چنانکه شاعر کوید · مال الدیک کان قد نزعت حصی فی عام جدب و فی کلا عی
صفوان · اما الزرع علی بان فاحصد کا یکون لنزع النازل بان · و این لفظ واحد است و هو جمع ایک گفت جمعت گفت واحد
صفوانه است بزیادة تا و این از باب تمر و تمرة باشد و گفت جمع نیست و احد است جمع او صفی گفت · قال الشاعر · مواقع الطیر
علی الصفی و بعضی خوانند و جمع صفوان اکر وان و کروان و ورشان و ورشان علیه ای علی ذلک الصفوان بر آن سنگ نرم تراب
فاصابه وابل باران سنگ باشد و وابل القتال بود و وبیل ثقیل بود و صلد سنگی سخت نرم باشد · قال تابط شرا · و لست بجلب جلب
نعد و قر و لا بصفا صلد عن الخیر اعزل · و آن زمین زمینی باشد که نبات نرویاند ... که کوه ... قال رؤبة · لما اتی
خلق الموج براق املاط الحس الاجلد · این مثل است از کسی را که خاک بر آن سنگ که دو باران رها کند که بندد ... آن
خاک لیقا باشد حق تعالی گفت این تمثیل حال است که خاک از آن سنگ بباران او زائل شده باشد هم چنین مرائی و منافق که او در
کرد عمل کرده است که از آن ثواب خواهد بودن چون بقیامت آید چیزی نیابد چنانکه فرمود و قدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه
هباء منثورا بر آن تفسیر که گفته شد لا یقدرون علی شیء ای علی تحصیل شیء من ثواب ما کسبوا و عملوا برای آنکه نه خدا را کرده
باشند و آنکه نه عمل خدا را کرده بود او را ثواب نباشد عبد الله عباس روایت کند از رسول علیه السلام که او گفت چون روز قیامت باشد

شادی خدا کند چنانکه اهل جمع بشوند بجای انفاقها که داده بنیامردمان را برسیدند که بوعده مزد بستانی از آنانکه برای ایشان عمل کرده بنگر من قبل انکم عمل کرد
انکه بمزد باشد بعضی گفته اند دنیا و عمل دنیا اخرت خبر کرد عبد الله بن عباس که از کسانی شنید که گفت بنده بیرون رسول نشسته بودم در مسجد رسول صلی الله
علیه وسلم ابوهریره را دیدم که گفت حدثنی خلیلی ابو القسم انکه گریه او غلبه کرده در گریان کفت حدثنی خلیلی ابو القسم دیگر باره گریه منع کرد او را باز
بگفت و بگریست و برخاست تا بعد من دست ورد امن اوردم گفتم من مردی غریبم و آمدم تا حدیثی از احادیث رسول علیه السلام بشنوم تو
بسیار حدیث ابتدا کردی و بگریستی و اکنون می بریم بگو تا رسول خدا چه حدیث کرد تو را گفت رسول علیه السلام گفت روز قیامت مردی را بیارند
گویند او را ترا مال بسیار دادیم چه کردی بدان گوید یا رب خدایا صدقه دادم و نفقه کردم گویند دروغ گوئی ولکن برای آن کردی تا گویند فلان
سخی است و کریم است و گفتند ترا آن چه شود دیگر را بیارند گویند او را ما ترا قوت و شجاعت دادیم چه کردی گوید یا رب خدایا جهاد کردم
و جان بسپردم گویند دروغ گوئی ولکن برای آن کردی تا گویند فلان شجاع است و گفتند فماذا ابتغوا تراچه سودست از آن دیگری را بیارند
گویند ما ترا علم دادیم و فهم در دین چه کردی گوید یا رب خدایا علم بیاموختم و مردمان را بیاموختم و نشر کردم گویند دروغ گوئی و لکن برای آن
تا مردمان گویند عالم است و گفتند ترا از آن چه شود انگه بفرماید تا هر سه را بدوزخ برند و اینجا لا یهدی القوم الکافرین و خدای تعالی هدایت
نکند کافران را به بهشت یا الطاف که مر الیشان که ایمان را مکند چه لطف با مومنان کند با کافران نکند اگر کند لطف نباشد ایشان را
دلیل و دلیل بکردیست بر اینکه ایقد برضا ایشان کافرانست تا در ریا با حیاط اعمال صاحب و بعید اثمه که بود تا مثل الذین ینفقون اموالهم ابتغاء
مرضات الله و طلب رضا الله نصب او بر مفعول له است و بعنی نعما و ابتغا طلب باشد و مرضاة دو رضا یکی معنی بود و تثبیتا
من انفسهم شعبی و کلبی و ضحاک گفتند تصدیقا من انفسهم ذکره دهند بدل خوشی و ثبات نفس و طیب قلب متیقن بانکه خدای عوض
بدان باشد که بدهد سدی و ابو صالح و ابو روق گفتند تثبیتا ای یقینا مفضل گفت متیقن باشند که خدای تعالی عوض باز دهد
داد و قتاده گفت احتسابا برای خدای دهند توقع ثواب او و یمان گفت تقدا استوارا باشند و دانند بخدای تعالی عطا و مجاهد گفت تحرزوا
ای یضعون اموالهم اندیشه کنند در اینکه مال بکه دهند و کاستحق باید و حسن بصری گفت یکی از صحابه چون خواستی که صدقه بدهد اندیشه
بکردی اگر خدای بودی بدادی و اگر چیزی دیگر بودی امتحن شدی رها کردی سعید جبیر و ابو مالک گفتند تحقیقا فی دینهم از سر
تحقیق می دهند ابن کیسان گفت اخلاصا و توطینا لانفسهم نفس خود موطن بکنند بر اینکه ایمان بجهد زجاج گفت
ازسران دهند که ایشان از برای ثواب خواهد بودن و اصل کلام من تثبیت ولانا ازو نهیت بودی و قبوبست عزیمه در ایمان الامرقال العبد الله بن
تثبیت الله ما اتاک من حسن سلیک موسی و نصرا کالذی نصروا کمثل جنة جون بستانی است مثل گفت جون در بوستان حن بالتوالرا جنة
خوانند جون در روز باشند از او ربوة خواندند و اصل کلام ازستر ست بوستانی بود جنة که سایه افکند در درختان او و بربوة زمین ازا
جنحنات واصل الجن الستر و دیو را الذین جاحمی خوانند و سپر فراخ را جنه خوانند در بولکی باجنه خوانند در بوا نکم را جنه و بعضی خوانند
که مقبل بوسته بجا صرف انکه نشاطرحت الحا والباریو مقاصم و ابن عامر و ابن زادل و عطا ردو حسن خوانند بفتح را و بجانه برین قرشی
و این لغت تمیم است و نافع و ابن کثیر و حمزه و کسائی و خلف و ابو عمرو و یعقوب و ابو جعفر و شیبه و اعمش و ایوب بربوة خوانند بضم را
و این لغت بیشتر عرب است و عبد الله عباس و ابو اسحق سبیعی خوانند بربوة بکسر را و اشهب العقیلی خوانند برباوة بکسرا با الف و معنی جمله
بلند بود و مرتفع از آب بود و جان بوه کرده آب بروشود و جان بوه کرده آب بر او نرسد و اصل کلام من ربا الشی یربو اذا زاد باشد
الربا فی البیع و منه قوله اهتزت و ربت ای انتفخت و تخصیص این زمین برای آن کرد کنبات آن تیکوتر افادها وابل با و بر سد با ان
زیاده قطره محت بسیار فاتت اکلها ضعفین نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و اکلها خوانند بتخفیف و با قی بتثقیل و اکل میوه باشد
بعضا زبستان میوه خود دهد و بعضی چندان که زمینی دیگر بدو سال بدهد مثلا بیکسال بدهد و این قول عطاست عکرمه گفت بر او است که در
یک سال دو بار بر دهد دیگر ان گفتند برو است که دو چندان که دیگر زمینها دهد جلد و مفضل گفت اکل بسیار چیزی باشد که نانخود را که بدو

بود قال تویه کثیر الاکل علی الغرا فان لم یصبها وابل فطل و اگر وابل نبود طل باشد باران ضعیف بود زید بن اسلم گفت یا بن صغه که خدای تعالی
گفت زمین مصر است اگر باران برو نرسد بروید و بر دهد و کر برسد مضاعف شود این مثل است که خدای تعالی زد مومن مخلص را در اینکه مثل منافق در
بر زمینی بلند داشت که بر او بستانی بود اگر باران بسیار ایار او وابل باطل چنانکه این بستان بر آید و بار بیع بود و اسباب نادر کار در عمل
لا یعطل الزاکی و نکو باشد بچنین عمل مومن مخلص از ابقیات ثواب بود اضعافا مضاعفه اگر اندک بود و اگر بسیار چنانکه ان بوستان اگر وابل اگر
و اگر طل و الله بما تعملون بصیر و خدای بانچه شما میکنید بیناست یعنی عالم است تا جزا آن در خور آن بدهد ایود احدکم این آیه متصلست
بقوله تعالی لا تبطلوا صدقاتکم بالمن و الاذی و حق تعالی برای مطابقه معنی را چون مثل منافق مرائی بگفت خواست تا بعقب آن مثل مومن مخلص بگوید
تا مطابقه ظاهر شود و گرییان با سر حدیث مرائی رفت و عمل و صدقه او را مثل زد و تشبیه کرد و بگوی چنین که در دین آیه صغه کرد
او را گفت ایود احدکم خواهد حقا که دوست دارد یکی از شما که او را بستانی بود از درختان خرما و انگور که جویها می رود درختان او
میوه و دو انگار از هر جنسی میوه باشد و اصابه الکبر و بیری فرا او رسیده باشد آنرا و او عیالست و له ذریة ضعفاء و او را فرزندانی باشند
ضعیف و عاجز و او بدین دو حالت انکه این بستان رسد اعصار باد و سخت که خاک از زمین برارد و بر طول در هوا برد بر شکل عمود
قال الکمیت شعر و البارح بها ذیلا و تطهو ذا منعق من دقاق الترب مولد فی تخل جاس هیف بایه بالسا فیا و فی غر بالاعصار جمع
این لفظ اعاصیر بود قال زید بن المفرغ الحمیری اناس اجار و نا کان جوارهم اعاصیر من فسق العراق المبدد یا ابن با و التی بود و هم
سوخته شود این بستان و وجه تشبیه آنست که خدای تعالی مثل زد عمل منافق را و صدقه او را ببستانی چنین در حالی چنین که او را
از بیری ضعف نتواند او عوض ساختن یا اعاده او عمارت کردن و نیز فرزندان او کوچک و ضعیف باشند و قوت آن ندارند بعد
و مطالب شود چنانکه صالح بیند هم چنین باشد عمل منافق هیچ ثباتی و اصلی نباشد او را و انکه دانند که او را توبه و پشیمانی و عذر بود
یعنی روز قیامت که تکلیف نباشد و در توبه بسته شود مستقبل را اقالت نکند و مستعتب را عتاب نکند کذلک یبین الله لکم الآیات
لعلکم تتفکرون خدای تعالی هم چنین بیان کند آیاتش برای مردمان تا ایشان اندیشه کنند در آن یا ایها الذین آمنوا انفقوا من طیبات
انکه و بیکان نفقه کنید از پاک و حلال آنچه کسب میکنید نظیرش قوله تعالی لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون عبد الله مسعود گفت و الطیب
حلال است دلیلش قوله تعالی یا ایها الرسل کلوا من الطیبات رسول صلی الله علیه و آله گفت ان الله تعالی قسم بینکم اخلاقکم کما قسم بینکم ارزاقکم
و ان الله طیب لا یقبل الا طیبا گفت خدای تعالی قسمت اخلاق شما بکرد چنانکه قسمت ارزاق شما بکرد و خدای تعالی پاکست جز پاک
نپذیرد هیچ بنده نباشد که مالی از جمع کند و از آن صدقه دهد که آن صدقه از او مقبول باشد و اگر از آن نفقه کند برکت نباشد
او را در آن و اگر بگذارد زاد او باشد او بود تا بدوزخ و خدای تعالی بدی بدی محو نکند و لیکن بلیدی بلید محو کند ما کسبتم بتجارت و حرفه حلال که
منصرف کنند بر او بسبب تجارت باشد عبید بن رفاعه گفت رسول علیه السلام بیرون آمد و گفت یا معشر التجار ان
التجار الا من اتقی و بر و صدق و قال بالمال هکذا و هکذا گفت ای جماعه بازرگانان شما فاجرانید الا انکه متقی باشد و نیکوکار بود و راستگوی که مال
خرج کند و از قیس بن ابی عرزه الغفاری گفت ما را در عهد رسول علیه السلام در مدینه سماسره خواندندی رسول علیه السلام در ما
نامی نهاد از آن بهتر گفت یا معشر التجار ای جماعه بازرگانان ان هذا البیع یحضره اللغو و الکذب و الیمین فشوبوه بالصدقة این بیع
لغو و دروغ و سوگند در شود از با صدقه بیامیزید با آن و او روایت کند که رسول علیه السلام خیره وجه واست فاضلترین آن
تجارتست چون حق بستاند و حق بدهد و رسول علیه السلام گفت تسعة اعشار روزی در تجارتست و عبد الله عباس روایت کرد که رسول
علیه السلام گفت بنادر که موالی شما اغلب کنند بتجارت ای جماعه قریش برکت در تجارتست و خدای تعالی درویش نشود الا انکه نیکو
خوار باشد ابو کلا گفت یکی در بازرگانی دوست تر دارم که ده درم از عطا و رسول علیه السلام گفت یا که ترا هرچه خوری از کسب باشد
و فرزند او از کسب اوست سعید بن عمیر گفت رسول علیه السلام پرسیدند که از کسبها مرد چه پاکتر است گفت آنچه بدست کند مردی

کران سرو بود یعنی حلالا ابراهیم النخعی رحمه الله گفت از قبیله مراد مردی بود که او را گفتندی یا ابا بکر بپرسیدی وقت نماز که این از
دست بیفکن گفت چگونه بیفکنم که من از امیر المؤمنین علی علیه السلام شنیدم گفت انفقوا من طیبات الرزق که این از روزیهای پاکست و مما اخرجنا لکم من الارض
و از آنچه ما از زمین بر آوردیم از انواع حبوب و ثمار جابر بن عبد الله انصاری گفت یک روز رسول صلی الله علیه و آله در بستانی شد از آن ام معبد او گفت یا ام معبد
کاشتی این نخلها را یا مسلمان یا کافر گفت مسلمان گفت هیچ مسلمان نباشد که درختی نشاند از آن بخورند آدمی یا چهارپای
یا مرغی بخورد الا او را صدقه می نویسند تا روز قیامت و رسول علیه السلام گفت اطلبوا الرزق فی خبایا الارض روزی طلب کنید در پنهانهای
زمین مالک دینار گفت در توریة خواندم طوبی لمن یاکل من ثمرة یده خنک آنکس که او از میوه دست خویش خورد و لا تیمموا الخبیث
کثیر بتشدید تا خوانده اند درین لفظ و در اخوات او و در همه قرآن و ابن سو یلی چنانکه هست بالمحذوف از آنکه او ادغام کرد و ابن کثیر
در اصل و لا تتیمموا الخبیث بود دو تا یکی تا خطاب و یکی تا تفعل و عبد الله مسعود خواند و لا تاموا من ام و هو القصد عبد الله عباس خواند
و تیمموا بکسر تا و ضم میم و هما لغتان التفعیل یعنی توجه یعنی قصد مکنید حرام را و بهسازید و باقی قرا خواندند و لا تیمموا ای لا تقصدوا
یقال یممت فلانا و اممت و تیممت اذا قصدته و قال مجنون بن قیس الاعشی تیممت قیسا و کم دونه من الارض من مهمه ذی شزن
بن عازب گفت آیه در حق جماعتی انصار بیرون آمد که چون مردمان خرما ستدندی آوردندی و خوشهای ایشان خوشهای حشف و خرمای بدتر در
میان بیاوردندی و بنهادندی در مسجد رسول علیه السلام و عادت بود تا ریسمانی بسته بودند در میان دو ستون از آن خوشها بیاویختندی
درویشان بیامدندی از آنجا بخوردندی چون خیانت کردندی و خرمای بد در میان تعبیه کردندی خدای تعالی این آیه فرستاد گفت قصد
آن مکنید که آن پلید و بد بود فرا نفقه کنی در راه خدای عبد الله عباس گفت در این آیه که رسول علیه السلام گفت ان الله فی اموالکم حقا
تعالی در مالها شما حقی هست چون مال شما بحد آن حق رسید یعنی بنصاب زکوة بدهی و بهتر آنکه به ایشان بیامرزی و صدقه کن اینان را
بعضی بیاوردندی و در مسجد بنهادندی چون پیشتر رسول علیه السلام قسمت کردی مردی بیامد بعضی و پاره خرما بیاورد و بنهاد
چون رسول علیه السلام در آمد و آن بدید گفت این خرما بد چیست و که آورده است بئس ما صنع صاحب هذا بد کرده است خداوند این و به
الفاظ خبر چنین است اما ان صاحب هذا یاکل الحشف یوم القیمة خداوند این را در روز قیامت حشف دهند که خرمای بد و این خرما
خرمای بد است تا هر که بدین حالت می کرد از آن کار آورده بود خدای تعالی نهی کرد از این معنی این آیه فرستاد امیر المؤمنین علی گفت و حسن
و مجاهد و ضحاک گفتند جماعتی بودند که چون زکوة یا صدقه خواستندی دادن بگزیدندی از آنچه خوار و بد بود و آن را فرستادندی و اخیار
بدی صدقه را بنهادندی خدای تعالی این آیه در حق ایشان فرستاد تا از خرما حشف بدهند و انچه بهتر بود نگه دارند
اثنا عشر از زیوف سیم دهند و نبهره دهند و لستم باخذیه الا ان تغمضوا فیه خواندند الا ان تغمضوا فیه بضم تا و کسر میم و این دو لغت
یقال اغمض یغمض و غمض یغمض و قتاده خواند الا ان تغمضوا فیه بضم تا و فتح میم علی معنی الا ان یغمض لکم فیه و این هم در شواذ است و قرائت عام
قرائت الا ان تغمضوا فیه من التغمیض للمبالغة و ابو مجاهد خواند بفتح تا و کسر میم من الاغماض و هو غض البصر اطباق الجفن قال رؤبة
ارق عینی من الاغماض برق سری فی عارض نهاض و در معنی آیه تحقیق گفتند یکی آنکه معنی آنست که چیزی که بحق خدای و صدقه دهید
که اگر شما دهند نستانید الا بمسامحه و مساهله و اغماض یعنی کنایه و عبارت باشد از المساهلة و المسامحة و در تنها بر بها چیزی که
گویند بالله که چشم بر هم نهد یعنی مسامحه کن و در بیع و بخر بیع این عبارت استعمال کنند هر کجا معنی مساعده خواهند چنانکه قال الطرماح لم یفتنا
بالوتر قوم و للضیم رجال یرضون بالاغماض و امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت و براء بن عازب که معنی آیه آنست که کسی را بر کسی حقی بود
و از جنس چیزی باو دهند و چنان داند که بعضی حق وی را اغماض کرده است یعنی نقصان بعوض چیزی داد که حق خود بعضی بستد
بعضی رها کند و این معنی نزدیک است بقول اول و این روایت عوفی است از عبد الله عباس و والبی روایت کرد از او که معنی آیه آنست که اگر
شما را بر کسی حقی بودی بدان بدهند نستانی الا آنکه کم و منع کنی چیزی از نقصان کنی و بدین سبب بیک بستانی از حسن و قتاده

معنی آنست که اگر این جنس در بازار بینی که بفروشند نستانی الا آنکه بر شما ظلم کنند و حیف و این قول ابن براء است خوانده الا ان تغمضوا فیه
علی ما لم یسم فاعله و بر این مذهب نیز گفت اگر کسی هدیه بشما آرد شما نپذیرید الا که چشم برهم نهی از شرم خداوندش و بر این قول اغماض کنایه باشد
از شرم و بر این قولها بیشتر عبارت باشد از نقصان و معنی آنکه خدای تعالی گفت نپسندی خود را آنچه بپسندی دیگر را و بپسندی قوله دیگر آنست که
خدای تعالی گفت اصحاب صدقات شریکان شما اند در مال اگر همه نیک بود نیک باید دادن و اگر همه بد بود روا بود که بد بدهی برای آنکه
کم بر توانست پس اگر مال بد بود و تو اغماض کنی بر آن و مسامحه و حق خدای نیک بدهی به باشد و این قول بخلاف ظاهر است لقوله و لستم
باخذیه و این که گوید لستم بمعطیه او بباذلیه و اعلموا ان الله غنی حمید و بدانی که خدای تعالی مستغنی است از صدقات شما اگر نه حمید
حمیدات یعنی حامدات ستوده شما را اگر حمید بر این قول فعیل بمعنی فاعل باشد و گفته اند فعیل بمعنی مفعول است یعنی محمود است
و ستوده در افعال الشیطن ابو شریح الکلبی گفت چون راستی کمال مجد قصد معدوم مراد کنی و در حق وی بلفظ کرد او خواننده لم و این ابو شریح
از اصحاب رسول بود الشیطان یعدکم الفقر ای بالفقر یقال وعدته کذا و کذا اما انکره گفت وعدته کذا و با حذف کرد
گفت چنانست که شاعر گفت امرتک الخیر فافعل ما امرت به فقد ترکتک ذا مال و ذا نسب یقال وعدته بالخیر و الشر اما الخیر
قوله تعالی وعدکم الله مغانم کثیرة تاخذونها و در شر قوله تعالی النار وعدها الله الذین کفروا چون ذکر خیر و شر نکنی ذکر وعد
مطلق باشد استعمال او در خیر بود و استعمال وعید در شر یقال فی الخیر وعده و فی الشر اوعده قال الشاعر و انی اذا اوعدته او وعدته
لمخلف ایعادی و منجز موعدی و فقر سوء الحال و قلة ذات الید باشد و فقر لغتست در وی کالضعف و الضعف و فقیر فعیل باشد بمعنی
مفعول ای مفقور یعنی مکسور فقار الظهر شکسته پشت باشد و کذلک الفقیر قال الشاعر و لا تکسنی انیابها بعد نقرة
حق تعالی در این آیه تحریض میکند مردمان را بصدقات و میگوید نبخلی که دیو شیطان شما را وعده درویشی دهد که میگوید اگر
در زکوة و صدقه کنی درویش باشی و یامرکم بالفحشاء ای بالبخل و شما را بخل میفرماید مقاتل و کلبی گفتند هرکجا در قرآن فحشا
مراد زناست مگر در این آیه که مراد بخل است شیطان ترا بخل میفرماید و نفس اماره میل بخل کند و ذکر کرده اند که باسلام آنست قال
قال الله تعالی و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون ابن مصدق روایت کند که اعرابی بیامد و ستاند فضیل بن یحیی بن خالد گفت
و گفت الرقاق الحمید من صلیلم محمد و حتی صارت راحته الفضل تا سالة الفضل بن یحیی بن خالد کذا کل معروف نصر الی الشل
و فضل تیریه کان هذا تاجر فی انداد اعرابی گفت و قوم یسلم یحیی النوی عنها و بیمن فی البشرة اقتل به فقری و ضر گفت فقره
بهم گفت شو گفت بهیج رتدیم بدین بر آن بدادند و علامات کردند و گفتند این چرا فرستادی این بیتها التاسکر و الا حقه
بلی لم ان الفقر فلا تبسطت کفی و لا انقبضت بخل ان روی بخیلا انا البخل اجمل و هاتوا اروی بادا الا مات من عرا علی الله اخلاق الذی
املقت بدی فلا مهلکی بذلی و لا مخلدی بخلی و عرض اذ تحت شحها فضلات که لا تبعات و انحو بحق کریم مروة داری و امراه
ملتها القصد بذلک شیء بها الیه سبیل اری الناس اخوان الجواد و لا اری بخیلا لدی العالمین بخلیل و انی رایت البخل یزری باهله فاکرمت
نفسی ان یقال بخیل عطای عطا المکثرین تکرما و مالی کما قد تعلمین قلیل و من خیر حالات الفتی لو علمته اذا نال شیئا ان یکون ینیل و کیف
اخاف الفقر او احرم الغنی و رای امیر المؤمنین جمیل هرون با جلسا خود بگریه گفت لله در ابی اسحق ما اتقن اصولها و احسن فصولها
و اجود فصولها و اکثر محصولها اسحق گفت نشنو از نظم من بهترات و گفت سال بعدی ده هزار اعرابی را بده که یکی اینا بعطا داد
کسان او ملامت کردند او گفت و ما انا سرف فی بذل مال یعوضنی ثناه العلیا و لو لا الجود ما اجتمعت قریش علی ابی المؤمنینا
و الشعار الذی معنی بیار است و الله یعدکم مغفرة منه و فضلا و خدای تعالی وعده مغفرت می دهد شما را و فضل از مزد کار و بدل
کفارة از صدقات آن فضلا یعنی روزی و عوضا نجد آن باشد عاجلا در آجل مغفرة و بعاجل عوض داد و وعده است که
از خدای و بکار از شیطان و عده شیطان غرور باشد و وعده خدای تعالی متضمن سرور باشد و وعده شیطان وسواس و تخیلات

ووعده خداى تعالى وعدى حق وتنزيل باشد ووعده خداى تعالى عوض وثواب باشد ووعده شيطان دروغ وغرور باشد ووعده خداى را خلف نباشد
اتخلف وان نعوض بود ووعده شيطان را خلاف باشد اتخلف وان خلاف باشد خداى تعالى خلف وعد نكند وشيطان خلاف كند پس بوعده
شيطان مغرور مشو كه او ترا دشمنست ان الشيطان لكم عدو مبين فاتخذوه عدوا او ترا دشمن وتو او را دشمن لا تعبدوا الشيطان انه
لكم عدو مبين ترا بمعصيت ميخواند وبدرويشى ميترساند وبوسوسه تب ميخواند وخداى تعالى ترا مى نوازد وكار نيكو ميفرمايد
ووعده خيرت ميدهد ومرتبه بلند ميدهد شقاوت باشد اين بگذارى وبدان آويزى شيطان در خويشتن ... ترا
وعده افلاس ميدهد وخداى جل جلاله ترا مكرمات وخداوند فضل ترا وعده مغفرت وفضل ميدهد والله واسع عليم خداى فراخ
عطاست وداناست بمواضع آن نكند بيجا ... بدهد وداناست بجاى خود بنهد خود بدهد يؤتى الحكمة من يشاء
حكمت باآنكس او خواهد دهد وگفت مراد علم نبوت است عبد الله عباس وقتاده وابو العاليه گفتند مراد علم قرآنست ناسخ ومنسوخ محكم
ومتشابه ومقدم ومؤخر وحلال وحرام ضحاك گفت مراد قرآنست وحفظ او وفهم معانى او وگفت در قرآن صد ونه آيت آنست ناسخ ومنسوخ
وهزار آيت در حلال وحرام وهيچ مؤمن را روا نبود كه رها كند تا آموخته تا بنيامو زد يا موزاند تا چون اهل مرو ان ...
گفت مراد علم وفقه است ومجاهد گفت بروايت ابن ابى نجيح مراد اصابت قول وفعلست كه مرد در آن كم بود كه مصيب باشد ابن زيد گفت
مراد عقلست بعضى گفتند مراد معرفتست ربيع گفت مراد ترس خدا است يا انس قوله رسول عليه السلام خشية الله رأس كل حكمة سهل
بن عبد الله گفت مراد حكمتست اهل اشارت گفتند علم لدنى است بعضى گفتند خداى را كه را كرد نست بر جميع احوال او وعثمان
النهدى گفت نور الهيت است كه فرق كند ميان وسواس والهام وگفته اند الله اوحد بيات از خلق براى حق بعضى ديگر گفتند هى برهان
مع اصابة الصواب واهل لغة گفتند در معنى حكمت كل فضيلة من قول وفعل واصل او از منع باشد ومنه حكمة الدابة ومنه قول الشاعر
ابنى حنيفة احكموا سفهاءكم كانى گفت خداى تعالى پيغمبران را براى نصيحت خلقان فرستاد وكتابها براى ... ايشان وحكمت
براى سكون ارواح ايشان پيغامبر دعوت ميكند بارجاى وكتاب دعوت ميكند با حكم او وحكمت دعوت ميكند با فضل واما معنى
قول رسول عليه السلام الحكمة ضالة كل حكيم وقوله عليه السلام الحكمة ضالة المؤمن يكى معنى آنست كه مؤمن هر كجا حكمت بيند داند وبرو بجا آهد وبو
ويا وگيرد وتعويذ كند بنداى كو شده است ومعنى ديگر آنكه كلام حكمت اگر چه از سفيهى شنوى الحكيم گم شده باشد از اهل افتاده باشد كه اهل
گرفته باشد يعقوب خواند ومن يؤت الحكمة بكسر تا على تقدير من يؤته الله الحكمة واعمش خواند ومن يؤته الله الحكمة واعمش خوانده يعنى باقى
قرا خوانده اند ومن يؤت الحكمة به فعل مجهول مفعول اول در و مضمر باشد وضم وراجع با من ومحل او رفع باشد ... الفعل المجهول
اليه وحكمت منصوب بانك مفعول دوم بود قراءت حسن بصرى گفت ومن يؤت الحكمة هر كرا حكمت دهند مراد بايد حكم ... ...
خداست فقد اوتى خيرا كثيرا فاما براى جزا شرط آمد وقيم چنين بر ... جزا افعل ماضى باشد فا بايد وقد كقول القائل له
ان تكرمنى فلقد اكرمتك ولئن شكرتنى فقد انعمت عليك فقد اوتى خيرا كثيرا او را خير بسيار داده باشند ... انچه خيرات
كه خداى تعالى آنرا بسيار خواند وجمله دنيا اندك خواند في قوله قل متاع الدنيا قليل وما يذكر الا اولوا الالباب واين اندرزها
نگيرد مگر خداوندان خرد وگفته اند لب ما في عقل باشد از عقل خاص تر است ولب چيز مغز او باشد وگر عقل را لب خوانند و
سزاوار است براى آنكه بوست قشر ثقت وسينه قشر دلست ودل قشر عقلست كه لب در دل قشر باشد لب بود اول الحرى وگر
در سر قشر باشد لب بود واين بر سبيل تشبيه بود وما انفقتم من نفقة او نذرتم من نذر هر آن نفقه كه كنيد از آنچه خداى واجب كرده بر شما
يا آنچه بر شما واجب كردى بر خود ونذر عقد الشئ على النفس باشد ولكن منعقد باشد كه گويد لله على كذا ان كان كذا وخداى را بر من
نذر است كه چيزى از آنچه در روزه ونماز وصدقه اگر فلان كار باشد براين اتفاق صحابت وبيشتر فقها ونزديك بعضى اصحاب ما نذر منعقد
شود واگر چه مطلق باشد چنانكه گويد لله على كذا واگر چه نگويد ان كان كذا چون چنين گويد وفا واجب بود بالاى واگر ذكر خداى نكند گويد
على كذا او نذرت او اهديت نفسى واخرج بدين ماند وفا كردن بان مستحب بود ونذر بر دو وجه باشد يكى آن بود كه نذر كند با خداى بادا
واجبات يا اجتناب بعضى محرمات يا فعل بعضى خيرات وطاعات وفا با اين واجب بود واين نذر طاعت باشد ونذر ديگر نذر معصيت
بود وآن چنان بود كه نذر كند با خداى كه واجبى كند يا اندر كند كه هر كه او را معصيتى ميسر شود كه بكند ان چيز از جمله نذر معصيت باشد
وفا كردن با او واجب نباشد وبعضى ديگر آن بود كه نذر كند بكارى كه بعبادت مباح چون شراب وخورد وتجارت وصناعت وتزويج نكاح
اگر صلاح باشد كرد آن وفا كردن بان واجب نبود ومذهب ما آنست كه كفارت واجب نباشد وكفارت يا بنده آزاد كند يا شصت مسكين را
طعام دهد يا دو ماه پيوسته روزه دارد بر سبيل تخيير اين كفارت نقض نذر باشد واصل كلام از خوف باشد يقال نذرت بالقوم اذا علمت
بهم فتكيدم فاستعددت لهم ونذرت فلانا اذا علمته بالخوف به ومنه النذير والمنذر براى آنكه بندد بر اعلان نذر كرد ترسد
كه ناداد كه تقصير افتد در آن ونذرت النذر اذا عقدته على نفسك ونذر وجمعه مقدمه سقارب المعونات وعموم هر دو معنى نذر در معنى
شرع يكيست قال الشاعر هم ينذرون دمى وانذر ان لقيت بان اشدا فان الله يعلمه يعلم ما نحرادرات فحق قوله ما تصنع اصنع هر نفقه كه كنيد با نذر
كه بنديد خداى تعالى بداند وفا براى جزا شرط آمد چون جزا شرط جمله اسمى باشد حاجت باشد بفا قوله اما تصنع فانى عالم به ومن يعمل خيرا فانه كان
عليما وما للظالمين من انصار جمع نصير باشد كشريف واشراف وحبيب واحباب ويقال جمع ناصر فعلا باشد چون طاهر واطهار وقوله
فان الله يعلمه ردا الى اقرب المذكورين ومثله قوله تعالى الذين يكنزون الذهب والفضة ولا ينفقونها اگر چه در پيش ذكر دو چيز رفت ولكن
باز يا آنكه مذكور كرده است گرخواهى بنداى كه بنا ما في قوله وما انفقتم ومثله قوله وما انزل عليكم من الكتاب والحكمة يعظكم به ولم يقلهما ان تبدوا الصدقات
آشكار اداد هر آنچه چيزها است آن سبب نزول اين آيت آن بود كه رسيد از رسول عليه السلام كه صدقه سر اولى تر يا آشكارا خداى تعالى اين آيت فرستاد وگفت
اگر صدقه آشكار ادا دهيد نيك چيزاست واگر پنهان دهيد بدرويشان آن بهتر باشد شما را وقوله فنعما هي نعم در اصل نعم بود وآن مانند
غير موصوف ولا موصول والتقدير فنعم الشئ شيئا هو ومحل ما نصبت على التمييز نحو قولك نعم رجلا زيد وتقدير چنين باشد
كه نعم الرجل رجلا زيد ومثله قوله تعالى ساء مثلا او ساء المثل مثلا مثل القوم الذين كذبوا بآياتنا چون ميان دو ماده خواستند تا ادغام كنند
تخفيف دادن ميم ساكن كردند وعين ساكن بود با اصل خود برد كه نعم است على وزن فعل وميم كلام النعلات ساكن نكرد مثلها كه ادغام
كرده نباشد وحسن بصرى فادغام خواند فنعم ما وابو عمرو ونافع در روايت ورش وعاصم بروايت ابو بكر وابو جعفر وشيبه خوانده اند
فنعما بكسر نون واختلاس حركت عين بين الحركة والسكون ودر سورة النساء چنين في قوله ان الله نعما يعظكم به ومثله قول النبي عليه السلام
نعما بالمال الصالح للرجل الصالح وابن عامر وحمزه وكسائى وخلف خوانده اند فنعما بفتح نون وكسر عين ودر شواذ اعمش ويحيى وثاب وطلحة
كثير ويعقوب بكسر نون وعين خوانده اند ودر شواذ طلحة بن مصرف وايوب وان تخفوها اگر پنهان بر دارى يعنى واخفا صدقه در سر كنند واخفا
اظهار باشد وكلام از اضداد است وگفته اند اخفا ستر باشد واختفا اظهار باشد ذكره ثعلب حق تعالى گفت هو خير لكم باشد چون با
خدا بود ولكن صدقه سر بهتر باشد ودر خبر آمد كه رسول عليه السلام گفت صدقة السر تطفئ غضب الرب وصدقه سر خشم خداى را بنشاند
دگر خبر تطفئ الخطيئة كما تطفئ الماء النار وتدفع سبعين بابا من البلاء وكذا در اخبار آمده چنانكه ابو عبد الله ... ...
روايت كند از رسول عليه السلام كه او گفت در قيامت خداى تعالى هفت كس را در سايه عرش ساية كند آنجا كه سايه نبود جز سايه عرش امام
عادل را وجوانى كه در طاعت خدا پرورده شده باشد ومردى كه او دل بمسجد باشد ودو مرد كه بايكديگر دوستى كنند براى
خداى تعالى چون با هم نشستند در آن باشند وچون پراكنده شوند در آن هم ومردى كه او را زنى ... ... دعوت كند بخود او گويد براى خداى ومردى
كه بيست دست صدقه دهد ... ... ومردى كه در خلوت خداى را ياد كند ... ... خداى بگريد و ... ... عبد الله عباس
وعكرمه خوانده اند ونكفر بالتا واسناد الفعل الى الصدقه يعنى صدقه كفارت گناه او شود وابن عامر وحفص خوانده اند ويكفر بالياء والرفع على معنى ويكفر الله
وابن كثير وعاصم وابو عمرو ويعقوب خوانده اند بنون ورفع على الاستيناف وعن ... ... وحمزه وكسائى ... ... واعمش

وایوب وابو حاتم خوانده‌اند بنون وجزم راء داد عطف بر موضع فهو خیر لکم برای آنکه او جزا شرطست ومحل او جزم بود وقوله من برای تبعیض است
تا تکلیف معنی نشود تبعیض وباعتقاد صدقه بر معصیت دلیل نکند وگفته‌اند من زیادتست وبیشتر علما گفته‌اند این آیه در باب صدقه تطوعست برای آنکه
اجماع علماست که زکوة فریضه اظهار او اولیتر از اخفا باشد برای آنکه تهمت نیفتد بر او که نگویند که این مرد زکوة نمی‌دهد فاسق است
ترک کند ودر تمام مال بیند وباز واقف نگردد چنانک نماز فریضه در مسجد بجماعت فاضلتر ... ونماز تطوع در خانه اولیتر بود
تا از ریا دورتر باشد وعماره بعضی روایت کرد که از بابا علیه السلام که گفت در این قوله تعالی ان تبدوا الصدقات ذکوة فریضه است وان تخفوها صدقه تطوع
واهم صدقه بود شامل آنست فی قوله انما الصدقات للفقراء وسوید الکلبی روایت کرد از رسول علیه السلام که او را پرسیدند از جهر در قرآن واخفا
گفت ان تبدوا الصدقات ان تبدوا الصدقات فنعما هی وان تخفوها وتؤتوها الفقراء فهو خیر لکم وگران حضرت بود رسول علیه السلام که
گفت باشد که بعضی بود در قراة از بیان جهر واخفا وعقبة بن عامر روایت کند که رسول علیه السلام گفت الجاهر بالقرآن کالجاهر بالصدقة
والمسر بالقرآن کالمسر بالصدقة گفت آنکه قراة خواند در همچنان بود که آنکه صدقه بسر دهد وآنکه بآواز بلند خواند چنان بود که
آشکارا صدقه دهد وعلی بن طلحه روایت کرد از عبدالله عباس که او گفت صدقه تطوع را در سر بر صدقه آشکارا هفتاد تفاوتست
ونیکی ازین هفتاد ضعف آن باشد وصدقه فریضه در سر بر علانیه بیست وپنج ضعف فزونست ودر همچنین جمله فرایض ونوافل والله بما
تعملون خبیر وخدای تعالی بآنچه شما میکنید داناست لیس علیک هداهم کلبی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله برفت تا عمره آرد
که اورا قضا شده بود واسماء بنت ابی بکر با او بود مادرش قتیله وجده پدرش بیامدند وازو چیزی خواستند وایشان مشرک بودند گفت من چیزی
نتوانم تا دستوری از رسول خدا نخواهم که شما بر دین مانه‌اید دستوری خواست از رسول خدای بدادکه ایشانرا چیزی دهد خدای تعالی این آیه
فرستاد رسول علیه السلام گفت این آیه آمد ومعنی آن این است چیزی بایشان ده وبعضی روایة دیگر آورده وگفت جماعتی مسلمانان بودند
که ایشانرا خویشان وپیوستگان بودند از جهودان وبا ایشان مبره کردندی وبا ایشان نفقه کردندی چون مسلمان شدند از آن خیر
ودر صلت باز ایستادند رسول را گفتند شاید که چیزی بایشان دهیم خدای تعالی این آیه فرستاد سعید جبیر گفت مسلمانان عادت داشتند
که صدقه بر درویشان اهل ذمه دادندی چون درویشان مسلمانان بسیار شدند از آن بازگرفتند خدای تعالی آیه فرستاد لیس علیک هداهم
ولکن الله یهدی من یشاء مراد بهدیه اینجا توفیق ولطفست که بخدای تعلق دارد که عدنان بن ابان آورده تا نزدیک تر باشد این نزدیک
نیست بر خطا است وابن مخوف رسول نتوانند که ... ودعوت کند بیان ودعوت بر رسولست عمر عبدالعزیز روایت
کند که روزی عمر خطاب بیرون آمد بیا دید اهل ذمه بیرون بر در سرای مسلمانی عمر گفت انصاف نیست که ما از تو جزیه ستدیم تا جوان بودی چون
پیر شدی صدقه تو ندهیم آنگه اجرای بدیدکرد او را از بیت المال خدای تعالی گفت هرا هیر ... که ایمان ندارد یا ندارید بر تو نیست وکر
خدای تعالی هدایت دهد او را بباب الطاف وتوفیق او آنکه خواهد وما تنفقوا من خیر فلانفسکم واجر شما نفقه که کنید از مال برای
کسب ثواب جزا بود بدان ... در جواب فان بازآمد وما تنفقون الا ابتغاء وجه الله یعنی نفی است وشما نفقه جز برای خدا
نکنید مراد بوجه ذات او ورضاء خداست وما تنفقوا من خیر یوف الیکم ما انجا که یعنی جزاء آن تمام بشما رسانند جزا ... اوست
بلفظ جزم شرط وجزاست ولفظ ما حرف نفی است نون بجا ماند وابن دو جای بیا قطعات جزم شرط وجزا در هر نفقه که کنید
مال جزا ومکافات آن تمام بشما رسانند وانتم لا تظلمون ای لا تنقصون ودر هیچ نقصان نکند شما را وبر شما هیچ ظلم نکنند وحقتان باز کنید
من قوله تعالی آتت اکلها ولم تظلم منه شیئا ای لم تنقص واین آیه الا مخصوص باشد بصدقه تطوع برآنکه گفتیم ولیکن چون بیان ...
ظاهر عمومیست پس باید دانستن که انما الصدقات للفقراء والمساکین عمومیست مکر مولفه قلوبهم که ایمان در حق ایشان
معتبر نیست آنکه خدای جل جلاله بیان کرد که صدقه در حق کسی باید دادن ودر که اولیتر بود داد گفت للفقراء الذین احصروا فی سبیل الله
وسبب اعراب محذوفست تقدیر آنست که للفقراء الذین احصروا فی سبیل الله حق واجب فی اموالکم گفته‌اند درویشان که ایشان محصورند

وممنوع شده‌اند از ضعف وابتلا ودر تنگی خویش بیفتاده‌اند تا آنکه که کاری توانند کردن یا در زمین حلال بجستن ایشان فقرا مهاجران بودند
نه بلند جهان مصدر بودند ایشانرا در مدینه سرای نبود ومسکنی وملکی وضیعتی وعشیرتی ومالی که صرف کنند هر روز وشب در مسجد بودند
اگر کسوا ایشانرا که درهمی بیکرونیدی وآنکه هر روز در مسجد نشسته بودندی وکاه کاه استخوان خرما که بیافتندی برای خشم همان و
قوت مایحتاج روستی که رسول علیه السلام ایشانرا در سر هر ... برنشاندی وایشان اصحاب صفه بودند خدای تعالی قوم را تحریض کرد
بر مواسات ایشان هر کس آنچه که فاضل بود از خشا بایشان دادی عکرمه روایت کرد از عبدالله عباس که یک روز رسول علیه السلام
باصحاب صفه بگذشت وآن فقر ومسکنت ایشان بدید گفت هر کس که از امت من بر این حال باشد که شما اید وبدان حال راضی وقانع باشد
او فردا در بهشت از رفیقان من باشد در خبری می‌آید که عمر بن الخطاب هزار دینار فرستاد بسعید بن عامر او آن بستد وبخانه
آمد دلتنگ واندوهگین اهل او را گفتند تا چه بوده است حادثه افتاد گفت بلی سخت حادثه آنکه این هزار دینار زر بقیامت که
گفت این بمن داده‌اند بخیز وآن پیراهن کهنه بیار او بیاورد پاره کرد از وآن زرها در بست وبخش کرد ... بجهاد
دهم شب نماز می‌کرد ومی‌گریست بامداد بیامد وبر در راه بنشست وآن زرها بداد بدرویشان تا جمله بداد آنگه گفت از رسول خدای شنیدم
که او گفت روز قیامت درویشان مهاجران بجماعت قیامت آیند فرشتگان ایشانرا گویند بحساب کجا اید تا حساب بازدهید گویند
ما را چیزی نبود تا حساب آن باز دهیم ایشانرا بهشت برند پیش از توانگران بپانصد سال آنگه توانگران در میان ایشان شود وهر
که بایشان بهشت شود فرشتگان بیایند ودستار کیرند واورا از آن میان بیرون آرند عمر خواست تا من از مردان باشم عیادا که من محجوم
که دنیا مرا بود ومن از ... باشم قوله احصروا فی سبیل الله ای حبسوا ومنعوا یقال احصره المرض وحصره العدو فی سبیل الله ای فی طاعة
الله لا یستطیعون ضربا فی الارض وسیرا فیها ایشان نتوانند که در زمین بروند بسوی تجارت وطلب معاش چون پیوند
زمین کلیه باشد از سیر شدن بسیر کما قال تعالی وآخرون یضربون فی الارض وقوله اذا ضربتم فی الارض قال الشاعر قلیل المال
یصلحه فیبقی ولا یبقی الکثیر مع الفساد وحفظ المال ایسر من بغاه وضرب فی البلاد بغیر زاد قتادة گفت معنی آنست که خود را وقف کردند بر راه خدا
وجهاد وعبادة خود را بر آن وقف کرده باشند از آن باز مانده‌اند که بتجارت وطلب معاش بیرون شوند از ... آنکه بسیار جهاد کرده باشند
زمین سیر نتوانند کردن که جراحت کرده‌اند در جهاد ودشمن ایشان باشند سعید جبیر گفت ایشان آن کسانند که با رسول علیه السلام بجهاد رفتند وجراحت
رسیدند ودر زمین شدند نتوانستند جای برفتن وکسائی این قول اختیار کرد برای آنکه حصر منع بود که در زمان باشد ومحصور ممنوع از دشمن باشد الحصر
والاحصار المنع ومنه الحصار ومنه الحصر لاحتباس البطن یحسبهم الجاهل حمزه وعاصم وابو جعفر در همه قرآن بحسب خوانند بفتح سین وابن عامر
واعمش وشیبان وباقی قراء بکسر خوانند وهر دو لغت است ودر روایه که فتح لغت رسول است علیه السلام عاصم بن لقیط روایت کرد از پدرش
که گفت من وافد بنی المنتفق بودم چون بر رسول علیه السلام در رفتم شبان از بجی اندر آورد گفت گوسپندی برای ایشان بکشد آنگه گفت لا تحسبن
انا انما ذبحناها من اجلکم این لغت بفتح سین گفت نگفت بکسر گفت بپندارد که این برای شما کشتیم ولکن ما را صد گوسپند است که
که هیچ بیش از ... ناصد بیش باشد الجاهل یعنی آنکه ایشانرا واحوال ایشان نداند گمان برد که ایشان توانگرانند از آنکه ایشان دست
سوال کشند وترک الحاح کنند در سوال التعفف التفعل من العفة وتعفف عن کذا اذا کف عنه وتعفف تکلف الکف قال رؤبة فعف
عن اسرارها بعد العسق محمد بن الفضل گفت بلند همتی ایشان مانع کند که جز از خدا چیزی خواهند وجز دو سوال کنند وحاجت خواهند وابن علم که از ده
عظیم است ده هر کس نیابد تا از آن بیاید خداکان بود که از آن توانگر ده هر جهان که یافت دنیا وحطام او در چشم او وقعی نداده
وحیف فسخ از سر همت خود اگر پادشاه نگرد ودهیه بیندا واو المیر بیز دیدی ... وحشم بیاید جهان انجا قدیم جل جلاله سوی خود
مدح کرد وگفت معراج چون کون وکائنات بر او عرض کردند از بلند همتی بکوشه چشم با هیچ ننگریست باعظم و...
ولوح با بسط وقلم با جره وجنت با نعم ودوزخ با سطوة بهیچ طمع کرد نه اثان فتکوه عبدا لاجرم قرآن مجید شرح چنین سوره

کما قال الشعر و ما طغی داغها کردرود و دولت محمودا استقلا کردند بدینه همت بلند داشتند از آنکه هر کسی بلا نعم خسی چیزی خواهند که در آن
وضع قدر ایشان باشد و عز بر فقر و فاقه صبر بودند و بدان راضی بودند چنانکه محمد بن حازم گفت · نطوی یوم ولیلتین ولبس طاوین بالجبین
انس من نعمة لقوم اغض منها جفون عینی · والصبا اشد من فاقة رجوع مقام حر علی خضوع · فاطلب غنی ما قدر قوت وانت بالملة الارتع
ولا ترق ماء ینال بالذل والخنوع · والحال اذا اجدبت بلاد عنها الی الریف والربیع · لعله هرامن عجیب کرم السعد فارجع
و در این معنی بسیار گفته اند ولکن جامع تر و نیکوتر از آنکه قاضی ابوالحسن علی بن عبد العزیز الجرجانی گفت کس گفته است من قصیدة
وما زلت منحازا بعرضی جانبا من الذل اعتد الصیانة مغنما · اذا قیل هذا مشرب قلت قد اری ولکن نفس الحر تحتمل الظما · انهنها عن بعض
ما لا یشینها مخافة اقوال العدی فیم ولما · فاصبح عن عیب اللئیم مسلما وقد رحت فی نفس الکریم مکرما · فاقسم ما عز امرؤ حسنت له مسامرة
الاطماع ان بات معدما · یقولون لی فیک انقباض وانما راوا رجلا عن موقف الذل محجما · اری الناس من داراهم هان عندهم ومن
اسلمته عزة النفس اکرما · ولم اقض حق العلم ان کان کلما بدا طمع صیرته لی سلما · ولم ابتذل یا خدمة العلم مهجتی لاخدم من لاقیت لکن
لاخدما · االشقی به غرسا واجنیه ذلة اذا فاتباع الجهل قد کان احزما · ولو ان اهل العلم صانوه صانهم ولو عظموه فی النفوس لعظما ولکن
اهانوه فهانوا ودنسوا محیاه بالاطماع حتی تجهما · ولی ذا ما فاتنی الامر کم ابت اقلب کفی اثره متندما · ولکنه ان جاء عفوا قبلته وان مال لم اتبعه
هلا ولیتما · واقبض خطوی عن حظوظ قریبة اذا لم انلها وافر العرض مکرما · واکرم نفسی ان اضاحک عابسا وان اتلقی بالمدیح مذمما
وکم طالب رقی بنعماه لم یصل الیه وان کان الرئیس المعظما · وما کل برق لاح لی یستفزنی ولا کل اهل الارض ارضاه منعما · فکر اذا ما
الامر لم ان القلب فکری مسحنا ثم تستعا · الی من اری من لا اغض بذکره اذا قلت قد اسدی علی وانعما · فکم نعمة کانت علی الحر نقمة وکم مغنم
یعتده الحر مغرما · وماذا عسی الدنیا وان جل خطبها ینال به من صیر الصبر معصما · تعرفهم بسیماهم · گفت تو ایشان را بسیماشان بشناسی
تخجیم و سیما مقصور و سیماء ممدود هر دو علامت باشد و اصل او از وسمات و آن علامت باشد مجاهد گفت علامت ایشان که ایشان را از دیگران بشناسی ٣٨٨
تواضع و خشوع بود ربیع و سدی گفتند اثر جهد و درویشی بود ضحاک گفت زرد روئی و ناخوشی ابن زید گفت خلقان جامه
یمان گفت سکینه و وقار و با اهل دهر ثوری گفت شادمانی ایشان به درویشی و هر چه کرگفتند از اهل اشارت غیره ایشان بود بر درویشی
ابو عثمان گفت ایثار بود بدانچه باشد با مساس حاجت یعنی دیگر گفتند طیب قلب و بشاشت روی و الطهارة · لا یسألون الناس الحافا
گفت چون هذا روا داشتی عشا نخواستی و چون عشا داشتی علی نخواستی و اهل معانی گفتند معنی آیت آنست که لا یسألون
الناس بوجه من الوجوه لا الحافا ولا غیر الحاف و این چنان بود که یکی را گوید قل ما رایت مثله و معنی آن باشد که ما رایت مثله فکذا قوله
فقلیلا ما یؤمنون و ایشان اندک بسیار ایمان نیاوردند و قال الشاعر · علی لاحب لا یهتدی بمناره · و این طریقه مستفیض است فی قوله
ویقتلون النبیین بغیر الحق و الحاف و الحاح لجاج باشد و استقصا و اشتقاق او من لحف الجبل و هو خشونة باشد در طلب خشونه
کار بندد و ابن سیرین روایت کند از ابو هریره رحمه الله که رسول علیه السلام گفت هر که چهل درم دارد و سوال کند و سوال او بود بر ملحف
کند باشد در سوال و حسن بصری گفت هر که پنجاه درم دارد توانگر بود و ابو هریره روایت کند که رسول علیه السلام گفت مسکین آن کس
نه آن بود که لقمه یا دو لقمه طعام او را برگرداند درویش و مسکین آن مرد متعفف باشد که برکشد که سوال کند که در این هیچ بنهد و اگر
خواهی با تو که بدین خوانی لا یسألون الناس الحافا و روایت کرد که رسول علیه السلام گفت خدای تعالی دوست دارد که اثر نعمت او بر بنده
ببیند و کاره باشد اظهار بوس و حاجت را و بردبار متعفف را دوست دارد و فاحش پلید زبان بسیار سوال ملحف را دشمن دارد
قبیصة بن مخارق گوید بنزدیک رسول علیه السلام آمدم در حقی که بر ما لازم بود گفت باش بنزدیک ما تا صدقه بدهیم یا معاونت کنیم ترا آنگه گفت
حلال نباشد که سوال کند الا یکی از این سه سبب یا مردی که او را غرامتی لازم باشد و او را وفاء نبود روا بود که سوال کند تا آن دین بگذارد آنگه نیز سوال نکند
و کسی که او را احتیاجی رسد و مالش تلف شود او را سوال کند تا کفاف زندگیش بیابد بلیسا سال کند و نیز سوال نکند و کسی که درویش باشد

داد و او را چیزی نبود و هر کس را که قیم او بود درویش بود که او هم بعد از او نیز سوال کند تا قوام زندگی بدست آرد اگر نیز سوال کند و هیچ بیرون باشد سوال حرام
خلاف نه شرط مرحوم باشد از آن هیچ خورد و ابو سعید خدری گفت مادر اسال بکشتی سپید من بخاستم و پیش رسول علیه السلام رفتم تا از او سوال کنم
و از وی چیزی خواهم از بهر معیشت که کرده رسول علیه السلام چون مرا دید مرا گفت من استغنی اغناه الله ومن استعف اعفه الله ومن سالنا لم ندخر
شیا عنه گفت هر که عفت کند خدای تعالی او را عفیف گرداند و هر چه سوال کند خدا او را از سوال استغنی کند و هر که خویشتن از دروغ باز دارد
خدای تعالی او را توانگر کند و هر که از ما چیزی خواهد که ما او را باشد بدو دهیم بخیلی نکنیم من گفتم اینکه رسول علیه السلام گفت که از بهر من گفت و سوال نکردم
تا خدای تعالی مرا مستغنی کند از سوال تا بعد از رسول علیه السلام هیچ نخواستم و خدای تعالی کفایت کرد تا بما از آن چندان مال پدید آمد که ما در قوم ما
در انصار قوم توانگر و نیز حاجتمند کسی و از ما سوال کردند و رسول علیه السلام گفت ان الله کره لکم ثلثا قیل وقال وکثرة السوال واضاعة
المال و نهی عن عقوق الامهات و واد البنات ومنع وهات گفت خدای تعالی کاره باشد از سه چیز گفت گوی و بسیار سوال کردن
و مال ضایع کردن و نهی کرد از عصیان مادر و دختر گور کردن و خدای تعالی دادن و گرفتن و در سوال گفت صلی الله علیه وآله
نعم خدای تعالی زود هر دست هات اگر دست دهنده و بخشنده زیارت و دست خواهنده و گیرنده زیارت تا تقیات و هر که چیزی
خواهد و او را حاجت نباشد آن سوال او روز قیامت بر روی او خراشیده و جراحت باشد گفتند یا رسول الله چه مقدار باشد که مرد
مستغنی بود از سوال گفت پنجاه درم یا بهای آن از زر و رسول علیه السلام گفت لا تزال المسئلة بالعبد حتی یلقی الله وما فی وجهه مزعة لحم
گفت سوال بنده را الحاح آید که چون پیش خدای شود بر روی او هیچ گوشت نبود و هر که او را نفس بود و خواهد که بنفس باشد تعالی که
امر عجل کند بنفس جود کرم کند از سوال ایشان که سوال با او لمذات دنیا حرص منع وما احر یا منع باشد و هیچ ابی که او را نفس باشد
در وی تعرض ننماید خود ابن بسام گوید لا تطلبن الی صدیق حاجة من بعض حق علی قلوب العالم · ان السرور ما ترقت کفایة فاذا طلبت
ذلت ذل الخادم · وقال عبد الله الاندی · اما عاقل لا تسال الناس والتمس بکفیک فضل الله والله اوسع · فلو یسال الناس التراب لاوشکوا
اذا قلت هاتوا ان یملوا ویمنعوا · وقال بعضهم البصری اقسم بالله لرضخ النوی وشرب ماء القلب المالحة · اعز للانسان من حرصه ومن سوال
الاوجه الکالحة · فاستغن بالیاس ونکن ذا غنی مغتبطا بالصفقة الرابحة · الزهد عز والتقی سوده ورغبة النفس لها فاضحة من یکن
الدنیا به برة فانها یوما له ذابحة · وقال المحاسبی الوراق · والناس ما لو مالا ان مالها الا تقاس بحال الناس مال الرضا بالنفاس حیث لم یکن مال
الیاس عما یملک الناس · والشافعی ان نظامی فاریحت نفسی فان النفس ما طمعت تهون · واحییت القنوع وکانت میتا وفی احیائه عرض مصون · اذا
الطمع لحل بقلب عبد علیه مذلة وعلاه هون · این معنی بسیار گفتند والله امیر المؤمنین علی علیه السلام که گفت ان الناس جو الحاجة هو بید
الذات والیدیه · وما تنفقوا من خیر فانما یجازات جای او فان جواب شرط دفع نفقه کنی از خیر یعنی مال فان الله به علیم خدای تعالی
بدان عالم است تا بر آن جزا دهد بر حسب استحقاق الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا وعلانیة الآیة محامد روایت کند از عبد الله
عباس که آیة در امیر المؤمنین علی علیه السلام آمد که او چهار درم داشت یکی شب داد و یکی روز و یکی پنهان و یکی آشکارا خدای تعالی این
آیت فرستاد و اندر باز گفت که آنان که مالها خود نفقه کنند شب و روز پنهان و آشکارا حال ایشان این دو حال باشد سر و علانیة روز و شب
این روا باشد که روم دیگر بدان شب و روز حق تعالی باز گفت که او این دو حال خود هر دو ... دیگر آن خیر حال شب که اجرهم عند
ربهم این آیت و باجل الکلام اجرهم عند ربهم و دیگر امثال این آیات متضمن مدح نفقه بسیار است و ابو اسحق روایت کرده از زید
بن رومان گفت ما نزل فی احد من القرآن ما نزل فی علی بن ابی طالب گفت آنقدر آیات که در حق امیر المؤمنین علی علیه السلام آمد در حق
هیچ کس نیامد و بدان مشکر که درم چهار بود که او در حق تعالی او را مالها خواند بر آنکه از سر صفا و اخلاص عقیده بود بیانی بر سول الله
گفت سبق درهم مائة الف درهم گفت یک درم بود که سابق بود صد هزار درم را گفتند یا رسول الله آن کدام درم باشد که صد هزار را سابق بود
گفت مردی دو درم دارد یکی بجهت تکریم دهد و برای خدای بدهد و مردی مال بسیار دارد از آن مال صد هزار درم بدهد آن یک درم بهتر باشد که صد هزار

ابن جبیر روایت کنند از خالد که اصحاب صفه را علی بن ابی طالب پدید آمد وعبدالرحمن بن عوف مالی بسیار بدیشان فرستاد و بایشان صرف کرد و در شان امیرالمؤمنین علی آمد

وایشان را دوستی خدای آید و سبقت ماع باشد دوست تر و این دو صفت بیش نیک خدای تعالی صفت امیرالمؤمنین علی و در باب او این آیة آمد

که الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا وعلانیة و بعضی ذکر مفسران گفته اند این آیة در حق و ایشان آمد که ایشان در خدای جهاد کنند را بار بستد

و ایشان نفقه کنند شب و روز و پنهان و آشکار عبدالله بن عریب روایت کرد که رسول علیه السلام گفت شیطان کر دو سوای نکرد که اسب

تازی بسته باشد و از ابوذر غفاری روایت کرده که وی اسپی چند دید گفت خداوندان این اسبان آنانند که خدای تعالی در حق ایشان

گفت الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا وعلانیة وعبدالله الصنعانی روایت کرد از عبدالله عباس که او گفت که این آیت

و علف الخیل ایة در باب علف اسبان فرو آمد ابوشریح روایت کرد از ابوالفقیه که او گفت هر کسی که اسپی در راه خدای تعالی باز بسته بود

که از آن اسپ بیوفتد حق تعالی او را حسنتی بنویسد و ابوهریره هر چه اسپ بخورد بنویسد این آیة بخواند و چون اسپی را غرفه بدهد

بخواند و فطماد بنت عبید روایت کرد که رسول علیه السلام گفت هر که او اسپی در راه خدای تعالی بسته بود او نفقه کند احتساب

سیر و کرسنگی و سیرابی و تشنگی و بول و سرگین آن اسپ روز قیامت در ترازو او بود و معنی آنست بدرستی که از حلالات آن اسپ

خدای تعالی بنفقت و صدقه می نویسد و مکحول روایت کرد از رسول علیه السلام که او گفت انکس که بر اسب جهاد نفقه کند بجهان بی کردت

بصدقة کنا ده فلهم اجرهم آخفش گفت چون اسم موصول جمله که آید بفعل آید در خبرش تا فا دارید بدانکه کلام متضمن شرط باشد

بتقدیر چنین بود که من انفق فلهم اجرهم و اجر برای آن گفت تا استحقاق و وفق باشد با آنکه ایشان را ثواب خواهد بود و عقاب نخواهد

از عذرو عقاب این باشند اینجا خایف باشند که انا نخاف من ربنا و اینجا قومی بود که تا اینجا این باشد که فوقهم الله شر ذلک الیوم

و اینجا حزین باشند که دانند کان الله یحب کل قلب حزین و ان الله لا یحب الفرحین تا اینجا باشند که لا هم یحزنون و قول آن که

گفت این آیة در باب مجاهدان باشد من مجاهد و لختی رسد بامیرالمؤمنین علی که این آیت بدانکه لا مقامات و مکاسب

کند در راه خدای او که کس نکرد و کرامت مجاهدان را برسد و مجاهد لختی رسد و کرامت مجهول ای مقاتلین و موقع داده اند و قع

باشد که مو من وصف و الله اعلم بمراده قوله تعالى الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ ۲۷۵

آنانکه میخورند ربا را برنخیزند مگر چنانکه [illegible]

الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ

دیو مرگ از دیوانگی آن باشد که ایشان گفتند بیع همچون ربا باشد و حلال کرد خدای بیع و حرام کرد ربا پس هر که آمد او را

مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَىٰ فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ

پندی از خداوند او باز ایستاد او راست آنچه گذشت کار او با خدای است و هر که باز گردد ایشان اهل دوزخ اند

هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ

در آنجا همیشه باشند می کاهد خدای ربا را و می افزاید صدقات را و خدای دوست ندارد هر کافر

أَثِيمٍ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ

بزهکار را بدرستی آنانکه ایمان آوردند و عمل نیکو کردند و برپای داشتند نماز و بدادند زکوة ایشان راست مزد

عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ

نزد خداوند ایشان و نه ترسی بود بر ایشان و نه اندوهگین شوند ای آنانکه ایمان آورده اید بترسید از خدای

وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَ

و دست بدارید آنچه باقی ماند از ربا اگر هستید گروندگان اگر نکنید آگاه باشید بجنگ از خدای و

رَسُولِهِ وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ وَإِنْ كَانَ

و رسول او و اگر توبه کنید شماراست سرمایه شما نه ستم کنید و نه ستم کنند و اگر باشد

ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

درویش مهلت دهید تا هنگام توانگری و اگر صدقه کنید بهتر شما را اگر شما دانید

وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ

بترسید از روزی که بازگردانید در آن بخدای پس تمام بدهند هر نفسی را آنچه کرده باشد و بر ایشان ستم نکنند

قوله الذین یاکلون الربا حق تعالی گفت آنانکه ربا خورند و ربا در لغت عرب زیاده بود قال الله تعالى وما آتیتم من ربا لیربوا فی اموال

الناس فلا یربو عند الله ای لا یزید وقال عزّ من قائل فاذا انزلنا علیها الماء اهتزت وربت ای زیدت وانتفخت و این نیز از زیادت و بلندی

باشد و در شرع هم زیاده باشد جز که زیاده بر آن مال را ربا خوانند و این نام مخصوص باشد که اصول و فروع بدانکه علمای بیان

پیغامبر علیه السلام در تحریم ربا و صادق علیه السلام گفت یک درم ربا نزدیک خدای تعالی عظیم تراست از هفتاد بار زنا کردن همه با محرم خود از مادر و خواهر

و بیع آن حاصل شود حرام باشد و ربا بود کردن با خداوندش اگر خداوندش ناشناسد بصدقه بدهد برای او و چون خداوندش بشناسد

و مال خداوند گرباو دهد تا حلال شود و اگر حلال شد با اصلاح کند با او چیزی و ربا باشد میان پدر و فرزند و میان زن و شوی

و خداوند و بنده از میان بنده و شوی و نه از میان مسلمان و اهل حرب برای آنکه مال ایشان غنیمت باشد مسلمانان را و از میان مسلمان و اهل

ذمه ربا باشد برای آنکه مال ایشان غنیمت نیست و ربا نباشد الا در مکیلات و موزونات بنزدیک ما و بنزدیک ابوحنیفه و اصحابش

و اهل عراق و مذهب شافعی و اهل حجاز آنست که ربا نباشد الا در اثمان از زر و سیم و در ماکول و مشروب و مذهب مالک آنست که ربا

در آن باشد که قوت را شاید و بقوت بخورند و مذهب ما آنست که ربا در مکیل و موزون باشد و بیع آن درست نباشد چون جنس یکی باشد

الا مثلا بمثل یدا بید و تفاضل در وی ربا بود و حرام باشد مثال او چنانکه دیناری بدیناری و درمی بدرمی و من گندم بمن گندم

یا جو بجو و کنم و در این باب چون یک جنس باشد و جز بنقد نشاید و نسیه روا نبود و تفاضل در وی ربا بود لا نقدا و لا نسیة

و چون جنس مختلف شود تفاضل روا بود چنانکه ده درم نقره بدیناری یا درمی نقره بدهد سیار و لکن چون بنقد نشاید نسیه روا

و کیل گندم بدو کیله کاورس یا برنج یا جنسی دیگر که نه گندم یا جو باشد روا بود بنقد و نسیه روا نبود و اگر هر یکی را علی

حده از آن قیمت نکنند و قیمه بخرند و بفروشند باحتیاط نزدیک تر باشد و بیع گوسپند بگوشت و رطب بخرما روا نبود و بیع

نان بگندم روا باشد سر بسر دست بدست و نسیه روا نبود و تفاضل نشاید و حکم آرد و سویق یکی باشد و حکم شیر و گوسفند

رو کن نباشد و این معنی که بعضی روا نبود جز سر بسر دست بدست و بیع گوشت بگوشت اگر چه جنس متفق بود روا باشد

الا سر بسر و دست بدست و چون جنس مختلف شود تفاضل روا بود بنقد و نسیه نشاید و هیچ وجه مکیلات و موزونات

بیع روا نبود بگزاف و تفاضل در روغنها روا نبود و چون اصل آن یک جنس باشد و چون جنس مختلف شود روا بود

بنقد و انواع خرما بنا بر یک جنس باشد تفاضل در وی روا نبود و حکم انواع میوه همین است هر که گفتن این باشد در این باب و این

معدود باشد ربا در وی نبود بیع او متفاضل روا بود و لکن شرط آنکه نقد باشد و فروع این و شعب آن در کتب فقه مشروح

باشد و این قدر کفایت است اینجا حمزه و کسائی ربا خوانند بامالة برای کسره را و با قی را بتفخیم خوانند و اگر چه لفظ قرآن

در کلمات مراد معامله و بیع و شرا و تقاضا ست و اگر چه آنکس و منت را بخورد برای آنکه مکیل و موزون باشد آنها که لا ت

عرضا روا کل بود و کذلک الحکم فی اغلب الاثمان لا یقومون بعضی مفسران گفتند یعنی روز قیامت از گورها چنان انگیخته که کس که

شیطان او را بنده باشد دیوانگی کند و در پای کرفته و اصل خبط ضرب و زدن باشد و منه خبط الورق من الشجر المعثر و فلان یخبط

خبط العشواء يطا فاو قحوط كويند شترى را كه بيمار الكد نند و ديوانكى كند وقال زهير رايت المنايا خبط عشواء من تصب تمته ومن
يخطئ يعمر فيهرم من المس از ديوانكى يقال مس الرجل فالرجل ممسوس ومألوس او الجن ولعل كه از مس باشد كه ملمس دست بر وى كند
ايشان اعتقاد چنان كردند كه ديوانه را ديو بزند و بدست كيرد قتاده كفت معنى آيت آنست كه آكل ربوا فردا در قيامت ديوانه برخيزد از كور
ابو سعيد خدرى روايت كند در حديث معراج كه رسول عليه السلام كفت شب معراج كه مرا بآسمان بردند جماعتى را ديدم شكمهاى ايشان چنانك
هر يكى چند خانه بر ره كذر آل فرعون افتاده و آل فرعون را هر بامداد و شبانكاه بر دوزخ عرضه كنند چنانك حق تعالى كفت النار يعرضون
عليها غدوا وعشيا ايشان مى آيند مانند شتران مست ... هيچ سنك و كلوخ و درخت پيش نيامدى و الا ايشان پاى بر آن نهادندى
پست كردندى چون بايشان رسيدندى ايشان خواستندى كه از راه ايشان برخيزند چندانك جهد كردندى نتوانستندى و هر كه برخاستندى
ما حول افتادندى تا ايشان در آمدندى و ايشان را در زير پاى كرفتندى و پست كردندى ... و شنيدم چنين مى كفتندى
مى كفتند اللهم لا تقم الساعة ابدا ما بخلايا ... كفتم اى جبرئيل اين ايشان كانند كفت ايشان اند كه در دنيا ربا خوردندى
لا يقومون الا كما يقوم الذى يتخبطه الشيطان من المس كفتم آل فرعون چراى كويند اللهم لا تقم الساعة كفت براى آنك خداى تعالى ايشان را
وعده داده است چنين كه يوم تقوم الساعة ادخلوا آل فرعون اشد العذاب و ابو هريره روايت كرد كه رسول عليه السلام كفت شب معراج كه مرا
باسمان بردند جماعتى را ديدم با شكمها بزرك بر ما دان ... ازبيرون شكم ايشان مى كفت ديدن ... در اندرون بودن ما دان ... احتيار
ايشان مى ... كفتم اى جبرئيل اينان كيند كفت هولاء اكلة الربا ايشان ربا خوار اند ذلك بانهم قالوا انما البيع مثل الربوا حق تعالى
باز نمود كه اين براى آنست بر ايشان كه ايشان ربا حلال داشتند و كفتند بيع هم چون رباست كه در بيعها سود است و در ربا سود است چيزى ...
بحريم و بعد و بعزو شيم ... روايت كرد ... و بستانيم و كر چه شافعى در بيان ... خداى تعالى ياد كرد و باينان كفت
اين تحليل و تحريم بما ... تعلق دارد و شما مصالح و معانى امور بشناسيد خداى تعالى بيع حلال كرده است و ربا حرام براى آنكه در آن
مصلحت و در اين مفسده ... كفتند مراد آنست كه اهل جاهليت چون ايشان را بر كسى وامى بودى و آنكه را نداشتى يا مهلت
كرد مهلت دادى و مال زياده كردى چنين كردند چون رسول عليه السلام بيامد و كفت اين نشايد كفتند اكر تا وقت عقد ... تأخير زيادتى نهند
كرا زان ... ربا بود و كفتند ... پس بيع هم رباست چون اين ربا باشد ... ربا بود خداى تعالى با ايشان ... كه اين ... كه ربا
در بيع است بيع بر ... حلال است كه من حلال كردم و ربا ... حرام است كه من حرام كردم فمن جاءه موعظة من ربه فانتهى هر كه موعظتى و پندى
و تذكيرى بدو آيد از خداى تعالى واو باز ايستد از آن فله ما سلف ... كذشته باشد خداى تعالى او را عفو كند يعنى هر كه توبه كند خداى تعالى او را
عقاب نكند و آن كذشته و پيشين او را بنبرد ... فعل ... بلفظ تذكير كفت كه فعل معنوى كرد و تقدير اينست كه وعظ فهو ... كفت
مراد موعظ قرآنست و لفظ قرآن مذكر است و عرب چنين بسيار كند قال الله تعالى لا من رحم ربك و لذلك خلقهم اراد الرحم او الفضل
الا لفظ الرحمة وقال الشاعر ماء حنّ الصوت وهب الصيحة و بعضى كفتند مراد موعظ حق است بيانش قوله تعالى فله
ما سلف قبل النهى وامره الى الله بعد النهى چون توبه كرد و باز ايستاد ايچ بيش از نهى كرد او راست و امر و كار او با خداست پس هر آن كه
كند كار او بخداى تعالى دارد خواهد عفو كند خواهد عقوبت كند او را و كفته اند مراد آنست كه كار او بخداى است در آنچه ... اكر كند با حق
يا حلال كند يا حرام كند ... چيزى بنده تعلق ندارد چنانك محمد ... كويد الى الله كل الامر فى كل خلقه وليس الى المخلوق شئ
من الامر بيانه قوله تعالى ليس لك من الامر شئ او يتوب عليهم او يعذبهم الاية ومن عاد و هر كه عود كند و پس از تحريم و آمدن موعظ
باسر ربا دادن و خوردن شود مستحلا له و حلال داند فاولئك اصحاب النار هم فيها خالدون ... و اينجا باشد هميشه و براى آن
تقدير استحلال كرديم كه در اين معنى هست و قوله ذلك بانهم قالوا انما البيع مثل الربوا بيانش رفت و دكر آنكه عقود
شرعى دليل مى كند بر انقطاع عقاب فساق اهل صلاة ابو هريره روايت كرد كه رسول عليه السلام كفت ربا هفتاد باب است آسان ترين آن

بنزديك خداى تعالى چون نكاح مادر باشد عبد الله مسعود كفت كه رسول عليه السلام لعنت كرد آكل ربوا و موكله و شاهديه و كاتبه
كويند لعنت كرده شود و ابو هريره كفت از رسول عليه السلام كه چون خداى تعالى خواهد كه شهرى هلاك كند علامتش آن كند كه ربا در ميان
ايشان آشكارا شود و عبد الله مسعود كفت از رسول عليه السلام كه ربا اكر چه بسيار بود عاقبت اندك شود و ذلك قوله تعالى يمحق الله الربوا
و اصل المحق النقصان و الاهلاك و المحق ذهاب البركة و محاق ماه آنجا باشد در شب آخر ماه كه چون ناپيدا شود كه نقصان بديد عبد الله
عباس كفت يمحق الله الربوا معنى آنست كه از و نپذيرد خداى تعالى از و زكوة و صدقة و قربات و بر او صله رحم كه او كند نپذيرد و قوله
قوله تعالى و يربى الصدقات اى يكثرها يقال ربا الشئ اذا زاد و ارباه اذا زاده مراد آنست كه كار ربا
كه بظاهر ببينى و در صدقه نقصان و كار بر عكس اينست ربا نقصان است يعنى اكر چه بظاهر زيادتست و صدقه يعنى زيادتست
و اكر چه بظاهر نقصان است و رسول عليه السلام كفت لا ينقص مال من صدقة هيچ مال بزكوة و صدقه نكاهد و يربى الصدقات خداى
صدقات بيفزايد ... و بركت كند و ثواب بر آن مضاعف كند والله يضاعف لمن يشاء ابو هريره روايت كند از رسول عليه
السلام كه او كفت خداى تعالى صدقات بپذيرد و اذا ... الا انكه پاك بود بپذيرد و او ستاند از دست راست بستاند و پرورد
بستاند تا ... ذات ... تا ... چنانك يكى از شما اسب كره خود را بپرورد تا ... چندان كند كه كوه احد و تصديق
اين در كتاب خداى هست در روايت فى قوله الم يعلموا ان الله هو يقبل التوبة عن عباده و ياخذ الصدقات و قوله يمحق الله الربوا و يربى الصدقات
يحيى معاذ كفت هيچ دانه نشناسم كه بر كوه ما ... كه در صدقه باشد در جزات كه بنده ... يا ... خرما صدقه دهد
حق تعالى از او ... بپذيرد ... چندان شود كه كوه احد ... صدقه ... و حساب او برابر كند
حسنات او و ... سبك باشد ... مادر ... صدقه ... كفت ... بار ... سيئات ...
كويد بار خدايا اين طاعت كرا ... كه من ... خداى تعالى كويد اين ... است كه ... فلان روز
بصدقه ... تا ... تا وقت ... زياد ... والله لا يحب كل كفار اثيم و خداى تعالى دوست ندارد هر كافرى بزه كار را
تحريم ربا ... بوديم ... كافر ... والله ... ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات و اقاموا
الصلوة و آتوا الزكوة ... ايشان را ... ذكر ... عقيب ايشان ... در مطابعت ...
آن ذكر مومنان كه ... زكوة مال ... ايشان را مزد و ثواب بود بنزديك خداى تعالى و بر ايشان ترس و اندوه نبود
تا آنجا كه ... قوله يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله و ذروا ما بقى من الربوا ان كنتم مومنين عطا و عكرمه
كفتند كه اين آيه در عباس عبد المطلب آمد و عثمان عفان كه آن هر دو كه ايشان خرما ... بسلف ... بودند چون وقت ... بر ... طلب
كردند ايشان كفت اكر حق تمام بدهم ... نماند ... آخر شما را است ... تا دكر ... ادهم
چنين بكردند رسول عليه السلام بشنيد و نهى كرد و خداى تعالى اين آيه فرستاد ايشان اتقيا كردند و سر ربا ... سدى كفت
اين آيه در عباس و خالد وليد فرود آمد و ايشان هر دو انباز بودند در جاهليت ايشان سلف كردندى ... در بنى عمرو
بن عمير و ايشان قومى بودند از ثقيف چون اسلام در آمد ايشان را مالى عظيم جمع شده بود با ايشان خداى تعالى اين آيه فرستاد
و رسول عليه السلام كفت هر ربا كه در جاهليت داده اند من وضع كردم و اول ربا كه وضع ميكنم رباء عم من عباس عبد المطلب
و هر خونى كه در جاهليت كرده اند من وضع كردم و اول خونى كه وضع ميكنم خون ربيعة بن الحارث بن عبد المطلب است ... و
قبيله هذيل كشته بودند و مقاتل كفت اين آيه در چهار برادر ثقفى آمد مسعود و عبد ياليل و حبيب و ربيعه و ايشان پسران عمرو بن عمير
بن عوف الثقفى بودند و ايشان از بنى المغيرة ... چون اسلام در آمد و رسول عليه السلام
طائف بستد و با ثقيف صلح كرد و ايشان ايمان آوردند اين چهار برادر ... آوردند چون وقت ... طالب ... كردند ايشان

کفته‌اند مادر اسلام ربا ندهیم و خطا و مظالم ربوا و منع کرده است سلمانان را هیچ حالی شق ترین مردمان نخواهیم بود با اینکار بحکومت مرتبه
بنا سید شد تذ و امامل رسول بود بر مکه عتاب نامه نوشت بر رسول علیه السلام و این حدیث بحقوق کرد داد رسول علیه السلام پرسید خدای تعالی
این آیه فرستاد رسول علیه السلام بزمین تا با او نوشتند که خدای تعالی منع می‌فرماید و منع باید کردن حق تعالی گفت ای مومنان از خدای بترسید
و از عقاب او حذر کنید و رها کنید آنچه شما را بر مردمان مانده است از ربا اگر مومنی بیان کردیم که از بیت فعل که ذرو و دع است جز مستقبل
و امر و نهی نیاید ماضی نیاید و مصدر نیاید و فاعل و مفعول نیاید حسن بصری خواند ما بقی بفتح قاف علی لغة طی که ایشان جاریة
جاراة گویند و ناصیة ناصاة گویند و رضی و بقی رضی و بقی گویند قال الشاعر لعمرک ما اخشی التصعلک ما بقی علی الارض قیسی یسوق
الاباعر و بعضی اهل معانی گفته‌اند معنی ان است فی قوله ان کنتم مؤمنین اذ کنتم مؤمنین و کذلک فی قوله و انتم الاعلون ان کنتم مؤمنین
ای اذ کنتم ... ایشان را ... الفاظ لازم نیست و آن آنست که پیدا شد که ایشان شک لازم آید و گوینده و شک بر او روا نیست بار
تعالی و این لازم نیست و آن آنست که پیدا شد که ایشان شک لازم آید و گوینده و شک بر او روا نیست برای آنکه گویای که ما دروی داد کرسنا
و اگر خدای ان تعز خدا و در بین حدیث بذکر خدای باشد و او در حرمه سلمانی نمانده و شک باشد در اسلام انکس فان لم تفعلوا فأذنوا
ای اعلموا اگر نکنی و فرمان نبری بدانی و آگاه باشی یعنی اگر نکنی آنچه شما را گفتند از رها کردن باقی ربا فاذنوا قراءة عامه فأذنوا
بالقصر من اذن یأذن و حمزه خواند و عاصم بروایت ابوبکر فآذنوا من الایذان ای اعلموا انفسکم او غیرکم یقال اذن للشیء یأذن اذنا
و اذنا اسمعه و علم و اذنته اعلمته و اصل کلمه از اذن باشد گوش است برای آنکه ایذان ایقاع فی الاذن باشد بحرب من الله
و رسوله یعنی آگاه بیند و از سر استحلال ربا بر وی کار باشی که شما محارب خدای و رسول و خدای و پیغامبر محارب شما اند یعنی
نه اباین دلیل و حجت که کنی بخدای و رسولش با ایشان کارزار بکنی سعید جبیر گفت از عبدالله عباس که روز قیامت ربا
خواران را گویند خذ سلاحک للحرب سلاح برگیر تا با خدا کارزار کنی و عالی روایت کرد از عبدالله عباس که او گفت هر که او
اصرار کند بر ربا امام مسلمانان است که او را توبه کند و اگر نه گردن بزند اهل معانی گفته‌اند بحرب
من الله حرب خدای با و آتش دوزخ باشد و حرب رسول تیغ جهاد باشد و ان تبتم فلکم رؤس اموالکم و اگر توبه کنی از ربا شما را
اس سرمایه نقصان نبود شما را سرمایه شما باشد لا تظلمون و لا تظلمون شما ظلم مکنید بر ایشان بخواستن ناحق و ایشان نیز بیاید که
بر شما ظلم کنند و سرمایه بان بدهند و ابان و مفضل روایت کنند از عاصم تا و اول نخست دوم چنانکه فعل اول مجهول باشد و دوم مستقیم
بر عکس قراءة عامه قراء بر شما ظلم کنند و شما ظلم کنید و ان کان ذو عسرة کان تامه مجرد باشد یعنی ... اصر معنی تا سامان بود که
معنی حدث باشد چنانکه کان ... کلیه ... تکان کذا او بحر قال الشاعر اذا کان الشتاء فادفئونی فان الشیخ یهدمه الشتاء ای اذا
حدث و ناقصان باشد که در و معنی حدوث نبود بل یعنی در خبر بود چنانکه کان زید منطلقا و ان کان ذو عسرة ای و جد ذو عسرة
اگر چنانکه درویشی باشد فنظرة الی انتظار و انظار و ابی کعب و عبدالله عباس و عبدالله مسعود خوانده‌اند و ان کان ذا عسرة
بر تقدیر ان غریم و در مصحف آن بود و ان کان العزیم ذا عسرة و ابان بن عثمان خوانده من کان ذا عسرة و اعمش خوانده و ان کان
معسرا غریم درویشی تنگدست باشد و امر الیجله در وی پیش شد مرد و ابیر تو انکر شد فنظرة فالجواب ... از آمدن
میسرة ... المعنی فالنظر ... تقدیر کلام این است که فعلیه نظرة ای انظار و امهال و حسن و قتاده
و عطا خوانده فناظره ای منظره و عطا بن ابی رباح خوانده فنظرة ساکن الظاء و این ... النظر الذی هو الانتظار
و اما اسم انظار و امهال باشد الی میسرة نافع خوانده و عطا و شیبه و حمید و ابن محیصن میسرة بضم السین و باقی قراء بفتح سین خوانده
و مجاهد و ابو رجاء خواندند الی میسرة بضم سین و اضافه با ها ضمیر یعنی الی غناه و سعة حق تعالی گفت اگر درویشی باشد او را مهلت
باید دادن تا وقت آنکه خدای بر وی فراخ کند و میسر شود او را اعمش روایت کرد از عاصم از زر بن حبیش از عبدالله مسعود که او گفت

تا فرا توانگری رسد و تا او را میسر شود و طالب مرابحه نیز نباید و اخذها و اسار او کند بعد از آنکه بهوش رسید و شافعی گفت حقوق بعدتر باشد اگر کار عوض چیزی باشد که دست او
حاصل آمده باشد ادین بحسب احوال و تاثیر نسبت و ما ب احتیاج کرده دعوی اعسار کند وی را کواه باید برای آنکه اصل یسار او است از آنچه در دست شد چون دعوی
کرمانه بیست باد کو او باشد و دوم آنکه از عوض بستد نباشد چون مهر و ضمان و لیکن بدین مانند چون دعوی اعسار کند بر صاحب
حق کواه باشد که او مال دارد اگر کواه نیاورد سوگند خورد و قول اعسار برای آنکه اصل در حق آدمی فقر است و نابودن مال چون حال
غنی او معلوم نباشد بر صاحب حکم کند تا آنگاه که یسارش معلوم کند و حسن بصری گفت قول قول او باشد در دعوی اعسار با سوگند
و بعد از آن باشد که مال و یسار او بر او درست گشته باشد و ابوحنیفه گفت چون حق او درست شود و دعوی اعسار کند حاکم او را
باید که دو ماه و از پس او در بر تفحص احوال او بکند اگر درست شود که چیزی ندارد و اگر معلوم نشود که چیزی دارد او را از زندان بیرون آرد
بنزدیک ما و بنزدیک شافعی باز داشتن روا نیست مگر از آنکه معلوم شود که دارد و منع می‌کند و دلیل بر این حدیث ابو سعید الخدری گفت
مردی را در مدینه در خرما که خریده بود آفتی رسید و دعوی اعسار کرد رسول علیه السلام گفت غرمای او را خذوا ما وجدتم و لیس لکم الا
ذلک گفت آنچه دارد بستانید و چون این تنگدستی شما را و نیز ظاهر آیه فنظرة الی میسرة و التقدیر فعلیه ای علی صاحب الحق انظاره الی میسرة ...
حقت که او را ... الا ان یوسع الله علیه و اگر ... سلامی کند ... صاحب حق ... بعد ... و در ثواب عظیم شود سعید جبیر روایت کرد از عبدالله عباس از رسول علیه السلام که او گفت هر که او را حقی باشد بر کسی و بگیرد و ...
هر چه او ... بدهد ... یعنی ... و هر ... خدای تعالی هر که او ... بدهد ...
بقیه نعمتی ... ظالم باشد لقوله علیه السلام مطل الغنی ظلم گفت و لی ... سوختن ... کلام
باشد و چون معلوم شود که ندارد و معسر است صاحب حق او را مهلت دهد و بر او تنگی نکند ابو هریره روایت کند از رسول علیه السلام
من انظر معسرا او وضع له اظله الله تحت ظل عرشه یوم لا ظل الا ظله هر که مهلت دهد وام دار درویش را یا از او چیزی بنهد
خدای تعالی او را سایه کند در زیر سایه عرش آن روز که هیچ سایه نباشد مگر سایه عرش و عبدالله عمر روایت کرد که رسول علیه السلام گفت هر که خواهد
که دعای او اجابت کند و غمها او گشف کند باید که بر معسر تنگی نکند حذیفة بن الیمان روایت کند که در عرصات بنده را بیارند و گویند
با خدا یا من در عمر خویشتن با عمل ... از حواله ... مالی داده بودم مردمان ... و چون بخدا شنید که قضا کنند
بر ایشان تنگی کردم ... گفت ... من ... ابو مسعود
الانصاری گفت که من هم ... حدیث از رسول علیه السلام شنیدم و عبید ... روایت کند از رسول علیه السلام که گفت هر که او وام داده
معسر را مهلت دهد او را خدای تعالی ... صدقه ... با ... از آن که او را ... باشد من کفت
ای رسول الله ... یا ... و بعد ... گفت ... پس ... عبدالله انصاری بدر ...
وام دار ... او را ... تا تقاضا کند ... رفت و جائی ... بود که او
... پس ... گفت ... خود ... گفت برای ... عبدالله ... تا ...
... گفت بخدای ... کفت بخدای ... ادم دست در ... کرد ... آورد و پیش او نهاد گفت ... وقت
عبدالله جعفر گویند از رسول علیه السلام که او گفت خدای تعالی با وام دار است تا قضای دین کردن کا وام تا ... کرده باشد
عبدالله جعفر ... که ... بگیر ... من کسی ... شب ... باشد از آن خیر
که من از رسول علیه السلام شنیدم ابو هریره روایت کند که رسول علیه السلام گفت ... اوست ... بکند تا ... و ...
ابو قتاده روایت کرد که جنازه بیاوردند تا رسول علیه السلام بر او نماز کند رسول علیه السلام صحابه را گفت بر او نماز کنید که من بر او
نماز نکنم گفتند چرا ای رسول الله گفت برای آنکه بر او وام است ابو قتاده گفت من ضمان کردم گفت ... رسول علیه السلام گفت ... کل

[illegible]

قوله تعالى يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنتُم بِدَيْنٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى

[illegible]

فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُب بَّيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَن يَكْتُبَ كَمَا
عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا
فَإِن كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَن يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمْلِلْ
وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِن رِّجَالِكُمْ فَإِن لَّمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ
فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّن تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَن تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا
الْأُخْرَىٰ وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا وَلَا تَسْأَمُوا أَن تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا
أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ أَجَلِهِ ذَٰلِكُمْ أَقْسَطُ عِندَ اللَّهِ وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَىٰ أَلَّا
تَرْتَابُوا إِلَّا أَن تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ
أَلَّا تَكْتُبُوهَا وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ
وَإِن تَفْعَلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ
عَلِيمٌ ۝ وَإِن كُنتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَّقْبُوضَةٌ فَإِنْ أَمِنَ
بَعْضُكُم بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي اؤْتُمِنَ أَمَانَتَهُ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا تَكْتُمُوا
الشَّهَادَةَ وَمَن يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ۝ لِّلَّهِ مَا
فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِن تُبْدُوا مَا فِي أَنفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ
يُحَاسِبْكُم بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ
شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝ آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِن رَّبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ

بِاللّٰهِ وَمَلٰٓئِكَتِهٖ وَكُتُبِهٖ وَرُسُلِهٖ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ اَحَدٍ مِّنْ رُّسُلِهٖ وَقَالُوْا سَمِعْنَا
بخدای و بفرشتگان و بکتابهاش و بپیغامبرانش جدا نکنیم میان یکی از پیغامبرانش و گفتند شنیدیم
وَاَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَاِلَيْكَ الْمَصِيْرُ ۰ لَا يُكَلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا
و فرمان برداریم آمرزش تو خدای ما و بتوست بازگشتن رنج ننهد خدای هیچ کس را مگر طاقت او
لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا اِنْ نَّسِيْنَا اَوْ اَخْطَاْنَا
او را آنچه کرد و بر اوست آنچه کرد خدای ما مگیر ما را اگر فراموش کنیم یا خطا کنیم
رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَآ اِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهٗ عَلَى الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا
خدای ما منه بر ما گرانی چنانکه نهادی بر آنان که بودند پیش از ما خدای ما منه بر ما
مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهٖ وَاعْفُ عَنَّا وَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا اَنْتَ مَوْلٰىنَا
آنچه نباشد طاقت آن ما را و عفو کن از ما و بیامرز ما را و ببخشای بر ما تویی خداوند ما
فَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكٰفِرِيْنَ قوله یا ایها الذین آمنوا اذا تداینتم بدین الآیه عبدالله عباس گفت چون خدای جل جلاله
پس نصرت ده ما را بر قوم کافران ربا حرام کرد سلم حلال کرد تا آنان که از ربا زیان میداشتند ازین عوض باشد
برایشان کرم معقود منفعت حاصل بود هم سخره معصیت مندفع گشت ای گروهی که ایمان آورده اید اذا تداینتم بدین چون دین دهید و یکدیگر را
و تفاعل از میان جماعت باشد چون تقاتل و تضارب و تبایع و جز آن الی اجل مسمی بوقتی معین و دان فلان فلانا یدینه دینا اذا اعطاه
الدین فهو دائن والمعطی مدین و مدیون و قوله تداینتم دام و نسیه هم در وی داخل باشد و هر حقی که موجل باشد و اجل مسمی جایز باشد از
حال خوانند و عین خوانند و این گفت بدین که اشتباه نباشد بمجاز و برای آنکه تفاعل از جمیع نکرد شی ملتبس شدی بالذل
نادین پس قیدند و بیان کرد تا احتمال بر خیزد و پیدا شود که اندر بیانست نادین که جزا باشد و گفته اند این سبیل تاکیدست ۳۹۸
چنانکه گفت ولا طائر یطیر بجناحیه و قوله فسجد الملائکه کلهم اجمعون و تلک عشره کامله فاکتبوه بنویسید از گذاردها شد
اگر قرض بود و اگر بیع سلم برای آن تا در وی شک و شبهت و خلاف و جحودی نبود و خلاف کرده اند در این امر که بر وجوبست یا ندبست
اهل ظاهر است بر وجوبست و این اختیار محمد جریر طبریست و مذهب ما و دیگر فقها آنست که این امر بر سبیل استحباب
و سنت است و آنان که وجوب گفتند تمسک کردند بحدیث ابو موسی که روایت کرد از رسول علیه السلام که او گفت سه کس دعای خدای تعالی
معطل اجابت نکند مردی که دینی بکسی دهد و گواه بر نگیرد و مردی که مال بسفیهی دهد و سفیه باشد قول خدای تعالی و لا تؤتوا السفهاء اموالکم
و مردی که زنی بدخو دارد و طلاق ندهد و مخوفه کرد از معرات و فقها گفتند کتابت واجب شود منسوخ شد بقوله تعالی فان
امن بعضکم بعضا فلیود الذی اؤتمن امانته و این قول شعبیست آنگاه حق تعالی بیان کرد آنکه گفت ولیکتب بینکم کاتب بالعدل
حسن بصری گفت لام خوانند و این لام امر غایبست چون پیش او حرفی باشد و ابتدا خواهی کردن بالا بد مکسور باید و اگر پیش او حرفی بود
واو یا فا یا جز آن عرب بیشتر ساکن کنند برای تخفیف یا معنی آنست که چون چنین بود کاتبی عدل باید تا این نوشته
در میان ایشان از دین و مدیون یا بایع و مشتری بنویسد بحق و عدل و راستی چنانکه در آنجا حیفی و ظلمی و زیادتی و نقصانی نباشد
و تقدیم و تاخیر اجل نباشد و چیزی نباشد که حق صاحب حقی از ایشان باطل کند چنانکه ایشان نداند ولا یاب کاتب ان یکتب کما علمه
فلیکتب و نباید که ابا کند نویسنده آنکه بنویسد چنانکه خدای تعالی او را آموخته باشد و برای آنکه در عهد رسول علیه السلام نویسندگان
اندک بودند خصوصا آنان که این دانستند نوشتن و علما خلاف کردند که این نوشتن بر نویسنده واجبست یا نه و تحمل شهادت بر گواه
واجبست یا نه گروهی گفتند واجبست و این قول مجاهدست و ربیع و مذهب اهل ظاهر و حسن بصری گفت واجب بود لیکن آنگاه که حق کسی

ضایع خواهد شدن و کسی دیگر نبود و مذهب ما و بیشتر فقها واجب نیست و اگر بنویسد متبرع باشد و اگر اجرت خواهد روا باشد و ضحاک گفت واجب بود و لکن منسوخ شد بقوله و لا یضار کاتب و لا شهید و سدی گفت واجب باشد بر او در حال فراغ و لیملل الذی علیه الحق و املا کند آنکس که بر او حق باشد یعنی مقر بود بدان که بر وی باشد یا مستقرض و املا و املال دو لغت اند فصیح صحیح یقال امللت و امللت و منه قال الله تعالی فهی تملی علیه بکره و اصیلا و اصل املا اعاده الشی مره بعد اخری باشد و الحاح کردن قال الشاعر الا یا دیار الحی بالسبعان املّ علیها بالبلی الملوان ای الح و اصل اول آن املالست که ملال گرفتن باشد برای آنکه چون یک بار پیش از یکی املا کند ملال گیرد و آنکه حق تعالی تخویف کرد صاحب کتاب را که املا کند یعنی مقر که بر کاتب املا کند گفت باید که از خدای بترسد آنکه حق باشد بر او و چیزی نقصان نکند و این برای آن گفت که آنان که در عهد بودند کتابت و قرائت ندانستند و بخس نقصان باشد و هو مفعول یتعدی که میگوید بخس حقه از انتقصه فان کان الذی علیه الحق سفیها اگر املا کننده که مقر باشد بدین و حق بر او باشد جاهل بود به املا اندک و بدان قول مجاهدست و ضحاک و سدی گفتند مراد بسفیه طفل کوچک است و امرأه خرف باشد قال الشاعر نخاف ان تسفه احلامنا فنخمل الدهر مع الخامل ای نجهل او ضعیفا یا پیر خرف سفه و ابن زید گفت عاجز و کم عقل او لا یستطیع ان یمل هو یا نتواند که او خود املا کند از خرسی یا عمی یا گنگی یا حمق یا زمانی یا حبسی که نتواند حاضر شدن نزدیک کاتب فلیملل ولیه بالعدل باید تا ولی او و قیم بکار او و آنکه بجا او ولی باشد املا کند بعدل و راستی و راستی اگر ماده کی که با این قناعت نباید کرد تا گواه بگیرد و دو گواه از جمله مردان که اهل گواهی باشند این سین طلب است کالاستفهام و الاستعلام و الاستخبار ای اطلبوا شهاده الشهاده من رجالکم یعنی مردان بالغ آزاد که عدل باشند و این مذهب ابو حنیفه است و سفیان و مالک و شافعی و بیشتر فقها و مذهب شریح و ابن سیرین آنست که گواهی بنده در دین معقول باشد و نزدیک ما هم چنین است حریت شرط نیست در قبول شهادت و تمام آنچه شرطست ایمانست و عدالت و این قول عثمان البتی و شریح و انس بن مالک و ابن سیرین است موافق دین ورسنک فقها بانا فی قوله من رجالکم در لفظ اناثی شرط معتمد نیست برای آنکه ایشان نیز با ما ما موافقند که حق تعالی گفت والصالحین من عبادکم و امائکم فان لم یکونا رجلین اگر دو مرد نباشند و اسم کان مضمرست و تقدیر اینست فان لم یکن الشاهدان رجلین فرجل فا برای جزای شرط آمد و رفع رجل احتمالات چهار وجه دارد یکی فلیکن رجل و امرأتان دوم فلیشهد رجل و امرأتان سیم فالشاهد رجل و امرأتان چهارم فرجل و امرأتان یشهدون و اسم کان باشد مقدر دوم فاعل فعل محذوف باشد سیم خبر مبتدا مقدر باشد چهارم مبتدا باشد و خبر محذوف و اجماع فقهاست در آنکه گواهی زنان با مردان در دین و مال مقبول باشد آنکه در ما دون مال خلاف کردند مالک و اوزاعی و شافعی و ابو عبید و ابو ثور و احمد حنبل گواهی زنان با مرد الا در مال روا ندارند و ابو حنیفه و اصحابش و سفیان ثوری گواهی زنان با مردان در همه چیز روا دارند الا در حدود و قصاص و بنزدیک ما گواهی زنان بر سه ضربست ضربی آنکه بهیچ حال نشنوند سوا که مردان با ایشان باشند و اگر نه و آن در طلاق و در رویت هلال بود و ضربی دیگر آنکه گواهی ایشان بشنوند اگرچه مردان با ایشان نباشند و آن چیزی بود که بزنان تعلق دارد و مردان را در آن نظر نبود چه بکارت و عیبهای که بزنان و اندام زنان تعلق دارد و گواهی چهار زن بشنوند در وصیت و میراث و کودک که از مادر بجد آمده باشد و اگر سه زن گواهی دهند گواهی ایشان مقبول بود در نصف و ربع میراث و اگر دو زن باشند در نیم و اگر یکی بود در ربع و گواهی قابله تنها بشنوند در ربع میراث مستهل یعنی کودک که بانگ کند هنگام زادن باشد این جمله و اما ضرب سیم آن بود که گواهی ایشان با مردان بشنوند چند جایست منها آنکه چون سه مرد و دو زن بر کسی گواهی دهند بزنا و محصن باشد رجم باید کرد او را و اگر دو مرد و چهار زن گواهی دهند بشنوند و لکن رجم نکنند محصن زانی را و اگر یک مرد و شش زن گواهی دهند قبول نکنند و هم واحد حد ضرب بزنند و گواهی زنان در قتل و قصاص بشنوند چون مردان با ایشان باشند هم چنانکه در اموال که ربی دهند

گواهی دهد بر قتل و بر جراح مقبول باشد و در زن چون مرد گواهی دهد و دو زن بنشیند و چون دو زن گواهی دهند با یک مرد [illegible]
تا بجایی که گواه باشد و حاکم بدان حکم کند و این مذهب اهل البیت است خاص ممن ترضون من الشهداء یعنی آنانکه مرضی باشند در دیانت و امانت
و کفایت و درایت که مسلمان باشند و ظاهر ستر و ترک کبایر داشته باشد از قبایح و اخلال نکند بواجبات این معنی عدالت است در گواهی عمر بن الخطاب
گفت هر که اظهار خیر کند ما با او ظن خیر بریم و بدان دوست داریم او را و هر که اظهار شر کند ما بد گمان باشیم در او و او را بدان دشمن داریم و حسن
مروت و عبادت و رفق و خویشتن داری تا گوید شک مکنید در صلاح او نخعی گفت هر که از او ریبتی و شبهتی پیدا نشود او عدل باشد
و شعبی گفت هر که مطعون نباشد در بطن و فرج او عدل بود حسن بصری گفت هر که از او خزیی ندانند او عدل باشد در رسول صلی الله
علیه و آله گفت لا یجوز شهادة خاین و لا خاینة و لا محدود و لا ذی حقد علی اخیه و لا مجرب علیه شهادة زور و لا القانع مع اهل
بیت یعنی الخادم لهم گفت گواهی خاین و حد زده و حقود کینه ور بر برادر مسلمان و آنکه او را بگواهی دروغ آزموده باشد و آنکه در
سرای مردی خدمت کند گواهی ایشان مقبول نباشد و شافعی گفت و اده زاده شرط باید تا گواهی او مقبول باشد باید تا آزاد باشد و بالغ
و مسلمان و عدل و عالم باشد بدان گواهی که دهد و بدان گواهی جر منفعت خود نکند و دفع مضرت و معروف نباشد بکثرة الغلط
و ترک المروة و النسیان و دروغ و بیان مشهور و علیه عصبیت نباشد و گواهی زنان بانفراد مقبول باشد بنزدیک شافعی در چیزی
که عورات زنان باشد و در استهلال کودک و در رضاع و ولادة و ابو حنیفه نیز در این مسائل موافقت کرد الا در رضاع
گواهی زنان بانفراد روا نداشت اما صفت گواهی و آنکه بر چه شاید تا گواهی دهد طاوس روایت کرد از عبد الله عباس که گفت
رسول را علیه السلام پرسیدند از گواهی که چگونه دهد و چگونه دهند گفت آفتاب را می بینی گفتند بلی گفت هر که چنان بداند که آفتاب
روشن گواهی بدهد و الا رها کن عبد الله عباس روایت کرد از رسول علیه السلام که گفت اکرموا الشهود فان الله یستخرج بهم الحقوق
و یدفع بهم الظلم گواهان را اکرام کنید که خدای تعالی حقها با ایشان بیرون آرد و ظلم با ایشان باز دارد در چیزی باید که گواهی از
کار در هم روزی عبد الله بن قفل التیمی با امیر المؤمنین علی بگذشت درعی بپوشیده امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت هذه
درع طلحة اخذتها غلولا یوم البصرة گفت این درع طلحه است که تو روز کارزار بصره بخیانت گرفته او انکار کرد گفت بیننی و
بینک القاضی الذی رضیته للناس گفت از میان من و تو حاکم حکم کند که تو او را بر حکومت مردمان پسندیده یعنی شریح آنکه قاضی شریح
رفتند امیر المؤمنین علی علیه السلام باو دعوی کرد شریح گواه خواست امیر المؤمنین علی حسن را بیاورد تا گواهی داد شریح گفت باید
گواه دیگر قنبر را بیاورد تا گواهی داد شریح گفت یک گواه حکم کنم قنبر را بیاورد تا گواهی داد گفت بگواهی بنده حکم نکنم امیر المؤمنین
علیه السلام گفت فحکمک الله من حاکم لقد جرت فی حکمک ثلث مرات در این حکم سه بار جور کردی و آنکه از علم کی مراسی [illegible]
آنکه او را خواهد کرد گفتی بگواهی حسن حکم نکنم و رسول علیه السلام بگواهی خزیمة بن ثابت تنها حکم کرد و او را ذو الشهادتین خواند دیگر گفتی
بگواهی بنده حکم نکنم و رسول علیه السلام بگواهی خزیمة بن ثابت تنها حکم کرد نداند که گواهی بنده برای خواجه مقبول باشد برای او مقبول باشد
نداند که رسول علیه السلام بگواهی من تنها حکم کرد آن روز که بر خالد بن الولید گواهی دادم و گفت گواهی مرد قرشی بگواهی هفت مرد باشد که از
قریش باشد و گواهی قنبر و مالی بگواهی هفت قرشی است و خدای تعالی مرد قرشی را فوق هفت مرد داد که نه از قریش باشد و در [illegible]
هفت قرشی را دو بعضای که دو حکم گواهی را زیادت کردی و لا امرأتین جزم حمزه خواند ان تضل احدیهما حمزه خواند فتضل احدیهما بکسر الهمزه علی الشرط
فتذکر برفع و محل تضل جزم باشد بان و تذکر ظاهر بشود برای ادغام و رفع تذکر برای فاء است که قوله تعالی و من عاد فینتقم الله منه علی تقدیر
فانا اکرمک و در قرآء نصب ان خوانند و نصب تضل و تذکر بعطف آن و در معنی آن چند قول گفتند سیبویه گفت محل ان حرکت بلام مقدر
تقدیره لان تضل برای آنکه چون ضلال شود یعنی ناسی و ضلال یعنی نسیان است یکی از ایشان تا یکی آن دیگر را یاد دهند که
غرض ضلال نیست اذکار است بحکم آنکه اذکار عند ضلال باشد که نسیان است از جهة معروض و مقصود گوهر آنکه یکی آن دیگر را یاد دهد

النشید ان یمیل الحایط فادعمه و غرض نا عماد و جوب میل دیوار نباشد و لیکن چون دعم عند میل باشد میل از غرض گردد
و ذکر گفت از جمله مقدم موخر کلامات و معنی بر تقدیم و تاخیر مستقیم شود چنانکه یکی از عرب گوید انی لیعجبنی ان یسال السائل فیعطی معنی آن دو
مرا که سائل چیزی خواهد بعطا دهد و اعجاب در عطا باشد در سوال سائل نباشد بر تقدیر ان تذکر احدیهما الاخری ان ضلت
یعنی تا یاد دهد یکی دیگری را اگر فراموش کند و مثله قوله و لولا ان تصیبهم مصیبة بما قدمت ایدیهم فیقولوا ربنا لولا ارسلت الینا
رسولا و تقدیر آن است ان تقولوا هلا ارسلت الینا رسولا و تقدیره اذا اصابتهم مصیبة و مثال الضلال بمعنی نسیان قوله تعالی فی
کتاب لا یضل ربی و لا ینسی و اصل ضلال هلاک بود چنانکه رفت و عامه المحدثین خوانند ان تضل احدیهما علی الفعل المجهول بضم تا
و فتح ضاد و در ثلاثه خوانند فتذاکر من المذاکرة و ابن کثیر و یعقوب و قتیبه خوانند فتذکر بتخفیف کاف من الاذکار
و باقی قراء بتشدید کاف خوانند و ذکر و اذکر بمعنی واحد چنانکه نزل و انزل و کرم و اکرم و این متعدی بدو مفعول تقال
ذکرة الشیء قال الشاعر تذکرنا الشمس عند طلوعها و تعرض ذکرا اذا غربها افل و سفیان بن عیینه گفت این کلام از
ذکر است نه از ذکر و معنی آن است که چون دو زن گواهی دهند بجای یک مرد باشد پس ما دام تا زن یکی باشد گواهی او در حکم
زن دیگر با وی باشد حکم ایشان حکم یک مرد باشد پس بمنزلت آن بود که آن دو زن با مذکر بکرده باشد یعنی آنکه گواهی او
در حکم گواهی مردان آمد و در آن قول بعضی هست بر این اقاویل و تذکر با نسیان نسبت ندارد قوله و لا یاب الشهداء اذا ما دعوا
بعضی مفسران گفتند این در تحمل شهادت است یعنی نباید که کسی را خوانند تا گواه شود بر کسی ابا کند و امتناع و این قول اکثر است
که گفت تحمل شهادة واجب باشد و این قول قتاده است و ربیع گفتند سبب نزول آیه آن بود که چون مردی را کاری افتادی
در قبیله بزرگ میگردیدندی تا کسی گواه شود کس گواهی ندادی خدای تعالی آیه فرستاد و نهی کرد مردمان را از آنکه ابا کنند از تحمل
شهادة شعبی گفت اگر کسی دیگر باشد که گواه شود او مخیر است در تحمل شهادت خواهد گواه شود و خواهد نشود و چون کسی دیگر
نباشد که گواه شود واجب است او را تحمل شهادة کردن و عطا و عطیه و بیشتر مفسران گفتند او مخیر است در تحمل شهادة خواهد
گواه شود و خواهد نشود ابو حمزه گفت حسن بصری را پرسیدند از این مسئله گفت تو مخیری خواهی گواه شو و خواهی مشو و بعضی
دیگر مفسران گفتند این آیه در اقامت شهادت است و ادای آن و این قول مجاهد و عطا و عکرمه و سعید بن جبیر و ضحاک و سدی است و ابو
شهادت علی الوجوب باشد الا عند عذری و نخعی یا مرو بن ابی مالغ و عطا گفت در هر چند او مخیر است تا گواه نشد چون گواه
داد ای گواه مخیر نباشد حسن بصری و سدی گفتند این آیه و اداست در هر دو معنی در تحمل و ادا و از این ما قول هست و این
در یا ابن علم تر است و لا تسامو ملال و مجازات یقال سمت الشیء اسام سامة قال زهیر سئمت تکالیف الحیوة و من یعش ثمانین
حولا لا ابا لک یسام و قال لبید و لقد سئمت من الحیوة و طولها و سوال هذا الناس کیف لبید ان تکتبوه انه در محل نصب بوقوع
الفعل علیه التقدیر و لا تسامو الکتابة صغیرا کان الحق کبیرا اگر حق اندک بود و اگر بسیار و نصب صغیرا و کبیرا شاید تا بر اضمار کان
بود چنین که گفتیم و شاید نصب او بر حال بود من الهاء فی قوله ان تکتبوه ان تکتبوا الحق و حال باشد از مفعول به الی اجله ای
محله و اجل وقت باشد و دین موجل موقت باشد ذلکم اقسط عند الله ذا اشارت است و کاف خطاب بمعنی آن ای جماعة
مخاطبان اقسط عند الله بداد تر بود و بعدالت و القسط العدل و قسط نصیب باشد برای آنکه بهره باشد بعدل و ابی ستحق و اقسط
انا جار و گفته اند اصل کلمه از جور است و اقسط ای ازال الجور و القسط اسم للاقساط و اقوم للشهادة و راست تر باشد در
اقامت شهادة و ادنی الا ترتابوا و نزدیک تر بدان که بشک نیوفتید در گواهی و مبلغ دین و مقدار العطو الی اجله و این جمله برای بلیع
بر عر کار ربیع مقیم تعالی انکرش چند کان نبود تا بنویسند تا حق بر همان ضایع نشود بر اصول حق گواهان که این نوع از انواع
نعمت که خدای تعالی با ما کرد انکه استشکار بمعنی حقوق رب آن نوشتن گفت الا ان تکون تجارة حاضرة جمله قراء خواندند برفع

تجارةً و وجه آنست که اسم کان باشد و کان تامه بود و معنی آن بود که الا ان تحصل و توجد تجارة حاضرة و بعضی دگر گفتند کان ناقصه است
و تجارة اسم اوست و حاضرة صفت اوست و تدیرونها خبر اوست در محل نصب و عاصم خواند الا ان تکون تجارةً بر آنکه این خبر کان باشد
و اسم کان مقدر باشد و التقدیر الا ان یکون التجارة تجارةً حاضرةً او المبایعة تجارةً حاضرةً کما انشد الفراء لله قومی ای قوم لحرة اذا کان یوماً
ذا کواکب اشنعا ای اذا کان الیوم یوماً و انشد ایضاً اعینی هلا تبکیان عفاقا اذا کان طعناً بینهم و عناقا ای اذا کان الامر طعناً بینهم
حق تعالی گفت این نوشتن برای آن می باید تا حق کسی بر کسی ضایع نشود چون تجارتی باشد حاضر دست بدست که متاع بدهد و بها بستد
بستاند نوشتن حاجت نباشد چون چنین باشد حاجت نبود بنوشتن اگر ننویسی بر شما حرجی و بزهی نباشد و اشهدوا اذا تبایعتم گواه
بگیرید چون بیع کنید ضحاک گفت هذا عزم من الله و اجب عزیمتی است یعنی واجب است بر هر چه باشد از اندک و بسیار
... و اگر بدسته تره باشد و این مذهب اصحاب ظاهر است و اختیار جریر طبری است دیگران گفتند امر استحباب و ندب است
و این قول بیشتر مفسران و جمله فقهاست و ابوسعید خدری گفت تعلق بامانت دارد اگر مرد امین باشد باشهاد حاجت نبود و اگر امین نباشد
اشهاد باید کردن و لا یضار کاتب و لا شهید اصل کلمه یضارر بوده است ما یضارر علی الخلاف ... ادغام کردند دال را در را
برای تخفیف و حرکت ... ادغام کرده اند و اختیار فتحه کردند ... اخف الحرکات کردند اما معنی آیه بعضی مفسران گفتند
آنست که و لا یضار کاتب و لا شهید باید تا اضرار نکند دبیر و گواه اضرار دبیر آن بود که چیزی نویسد که بر او املا نکرده باشد و
نقصان کند تا در اجل تقدیم و تاخیر کند و اضرار گواه آن باشد که گواهی بخلاف راستی دهد یا بر راستی گواهی پنهان کند و این قول
طاوس است و قتاده و ابن زید است و بعضی دگر بر فعل مجهول حمل کردند و گفتند تقدیر لا یضارر است و لا یضار کاتب دبیر و گواه را
اضرار نکنند و اضرار ایشان آن بود که دبیر را بیاوردی و دبیر را گفتی چیزی بنویس برای من و گواه را گفتی گواه شو ایشان گفتندی
ما مشغولیم کسی دیگر را بگو او نیز رفتی و الحاح کردی و گفتی خدای ترا فرموده است و ترا واجبست و بر ایشان تشنیع کردی خدای
تعالی این آیه فرستاد و نهی کرد از این معنی و دلیل این تاویل قراءة عمر است و ابی کعب و عبدالله مسعود و لا یضارر باظهار التضعیف
علی مالم یسم فاعله و ابوجعفر خواند و لا یضار مجزوم مخفف و این ضعیف باشد برای آنکه این جمع ساکنین بود علی غیر حده و در
مسئله و بیان برفت است پیش از این و حسن بصری خواند و لا یضار بکسر را مشدد و ان تفعلوا و اگر کنی اضرار فانه فسوق بکم
ای خروج عن امر الله از فرمان خدای بیرون آمده باشی و اتقوا الله از خدای بترسید و از عقاب او و از معاصی او احتراز کنید تا
مستحق عقاب او نشوید و یعلمکم الله و خدای تعالی شما را احکام شرع می آموزد از آنچه صلاح دین و دنیا شما در آنست و آنچه شما را
یا باید کردن برای آنکه عالمست بانچه صلاح و خیر شما در آن جزء علمست و الله بکل شیء علیم و ان کنتم علی سفر حق تعالی از جمله احکام این
حال دیگر را شرح داد گفت اگر چنانکه شما بر سفر باشید و لم تجدوا کاتباً و کسی را نیابید که چیزی نویسد یا آلت نوشتن نیابید
از قلم و دوات و کاغذ و خواهید تا مال ضایع نشود رهنی بستانید برای وثیقه را عبدالله عباس خواند فان لم تجدوا کتاباً جمع کاتب
فرهان مقبوضة ابن کثیر و ابوعمرو خواندند فرهن بضم الراء و سکون الهاء و باقی قراء فرهان و هو و رهن جمع کنعل و نعال
و بغال و کبش و کباش و کعب و کعاب و رهن جمع الرهان و هو جمع الجمع قال الفراء و الکسائی و ابوعبید گفت جمع رهن باشد در
کلام عرب هیچ اسم نیست علی فعل و جمعش علی فعل الا هشت حرف رهن و رهن و حلق و حلق و سقف و سقف و قلب النخل و قلب و
و جد و وجد ... و نشر و نشر و رهن و رهن و قال الاخطل و الحارث بن ابی عوف اعنی جنی
یعاوده العقبان و النسر و انشد الفراء حتی اذا بلت حلاقیم الحلق و ابوعمرو گفت اختیار رهن برای آنست تا رهان که مصدر است
و معنی رهان برو ملتبس نشود و انشد لقعنب بن ام صاحب بانت سعاد و امسی دونها عدن و غلقت عندها من قبلک الرهن
و بتخفیف و تثقیل هر دو لغتست ککتب و کتب و رسل و رسل و اجماع است که رهن درست نبود الا مقبوض کقوله تعالی فرهان مقبوضة

و اگر چه

و اگر چه در این رهن در سفر گفته است خلافی نیست که در حضر درست باشد و رسول علیه السلام طعامی خرید بنسیه از جهودی و درع خود
بنزدیک او گرو نهاد و مجاهد گوید روا نبود الا در سفر عند عدم کاتب فان امن بعضکم بعضاً یعنی اگر کسی دین دهد فلیؤد الذی اؤتمن امانته
و صاحب حق او را امانت دار و ثقه بود و رهن نخواهد از او آنکس که دین بر او بود باید تا او بر خلاف نکند و امانت بجای آرد چون او را امین داشته
بوقت خود تمام بیارد ایشان را باشد الامانة ... و لیتق الله ربه ... ما قبل او و ... ما بعدش ...
... و باید تا از خدای بترسد و در دادن آنچه او را امین داشته باشد خیانت نکند آنگه وعظ گواهان را داد و گفت و لا تکتموا الشهادة
و گواهی که دارید پنهان مکنید و ابوعبدالرحمن السلمی یا خواند ... گفت گواهی پنهان کند گفت و من یکتمها فانه آثم قلبه هر که پنهان دارد
گواهی را دلش بزه کار بود ... و کتمان ... و لا ... منها چنانکه گفت
با کسب ... و ابراهیم بن ابی عبله خواند فانه اثم قلبه ای جعل قلبه آثماً و الله بما تعملون علیم و خدای تعالی داناست بانچه
شما میکنید علما گفتند خدای تعالی در این سورة یا احکام بیان کرد از جمله آن بیست و پنج در این آیت یکی اذا تداینتم بدین الی اجل مسمی
فاکتبوه گفت چون دین کنی بمیعاد بنویسید دوم گفت تا دبیری در میان شما آن بنویسد بعدل چنانکه نه جانبی بر جانبی ظلم باشد سوم
کاتب را وعظ کرد تا امتناع نکند از آنکه چنان نویسد که خدای تعالی فرموده چهارم گفت دبیر احوال و ... تا املا
باید کردن که حق بر گردن او است تا باقرار و اعتراف او نویسد آنچه نویسد پنجم مدیون را که املا می کند گفت باید که
گفت از خدای بترسد و در وقت املا کردن چیزی را نقصان نکند حق صاحب حق را ششم گفت هم گر آن زبان که املا داند
گفت بعضی از زبان سفیه و کم عقل و نابالغ و ضعیف و عاجز باشد از املا بنوعی که ایشان را ولی باید که نیابت کند از ایشان ... معنی
و املا کند آنکه گفت و نیز باید تا در آنچه می گوید و می کند عدل کند آنکه گفت حکم هفتم آنست که کار بر عقد و معامله و نویسد راست نشود که تا
که دل خلاف بود و گواه باید از مردان هشتم گفت جای باشد که دو مرد حاضر نباشند یک مرد و دو زن باشد و باید که دو گواهی دو زن
بجای یک مرد باشد چنانکه در بسیار احکام شرع حکم دو زن حکم یک مرد باشد و یک زن در حکم نیم مرد باشد فی الحد و الشهادة و المیراث
و غیر ذلک نهم بیان کرد که زن را عقل ... گواهی را شاید مگر که ضعیف باشد و بدین و ... دهم بیان کرد علت این را که چرا
چنین باید ان تضل احدیهما یا اگر یکی از دو زن فراموش شود آن دیگر بار دیگر یاد دهد که فراموش کرده باشد یازدهم گفت چون
تحمل شهادة کرده باشد و صاحب حق را حاجت بود باقامه آن نباید که ابا کند از اقامت آن دوازدهم گفت برای آنکه حق الله بود
نباید که نویسنده ملال و تحقیر دارد و گوید این قدر خطر آن ندارد که نویسند و گواه شوند بلکه هر حق باشد اگر چه اندک بود باید که
که اگر بیاد نبود سیزدهم بیان کرد که چنین کند بنزدیک خدای تعالی عادل تر بود چهاردهم گفت این در باب گواهی راست تر بود پانزدهم
گفت نزدیک تر بود بانکه گواه بشک نیفتد شانزدهم باز نمود که این هم از کتابت و استشهاد و تحمل شهادة و اقامت آن و صفت گواهان الجمله
که معروف باشد یا قرض یا دینی موجل باشد اگر چنانکه معامله تجارتی بود میان شما دست بدست آنجا حاجت نباشد بنوشتن هفدهم
باز نمود که اگر چه تجارت حاضر گواه نباید کو نباید هجدهم گفت نباید که گواه و دبیر کسی اضرار کند نوزدهم باز نمود که این جمله احکام از تعلیم خدای
داند و تعلیم رسول از جهت آنست که بعقل استخراج نتوان کردن چه این بمصالح تعلق دارد و مصالح آن داند که عواقب داند و عواقب آن
کس چیزها عالم باشد و آن خداست جل جلاله بیستم گفت اگر چنانکه احوال در سفر باشد و در وی چنانکه سفر بود دبیر و آلت
نیابید وثیقه و استظهار باید فرهان مقبوضة بدست کردن بدهد یا صاحب حق بستاند بیست و دوم باز نمود که این حالت
که با اختلاف معاملات مختلف شود و اگر تو بر کسی امان باشد و گرو نستانی روا است بیست و سوم گفت خلاف آن رویکی کان در حق
خطا مکن او ترا امین می شناسد تو خویشتن خائن مساز اداء امانت بجای آور و از خدای بترس بیست و چهارم گفت چون گواهی در گردن
و حق آن ان بجوی بان زنده خواهد شدن و اگر پنهان کنی حق او تباه خواهد شدن زنهار گواهی پنهان مکنی بیست و پنجم گفت اگر کسی

کاامر بهمه اعضاست او خاین و فاجر دائم شود و چون او معلول گشت دیگر اعضا را حرمت ماند و انه آثم قلبه و من یحج [illegible]
گردن با عمال و افعال و احوال او عالم قوله لله ما فی السموات و ما فی الارض حق تعالی چون این همه احکام شرعی بیان کرد با ذکر آنکه [illegible]
تا بدانکه فرمودم که مرا با شما حاجتی بود و برای آن نفع و صلاح تو فرمودم چه همه ملک آسمان و زمین مر است اهل علم خلاف کردند در حکم
مخصوص آیة فی قوله وان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله بعضی گفتند خاص است در کتمان شهادة خدای تعالی گفت اگر چیزی
از کتمان شهادة من بزو نکذارم و حساب آن بیا نتش و لا تکتموا الشهادة و این قول شعبی است و عکرمه
و روایت مقسم از عبد الله عباس و بعضی دیگر گفتند مراد با این موالات کافرانست و قول ایشان با آن قوله تعالی فی سورة آل عمران قل ان تخفوا ما فی
صدورکم او تبدوه یعلمه الله و این قول مقاتل است و واقدی و بعضی دیگر از اهل تفسیر گفتند این آیة عام است در کل حکم او منسوخ است و سبب نسخ آن آن بود که چون
این آیة آمد ابوبکر و عمر و عبد الرحمن عوف و معاذ جبل با جماعتی صحابه پیش رسول آمدند و گفتند یا رسول الله در قرآن هیچ آیة تا ما کنیم سخت تر است
بر ما از این آیة که ما را چیزها در دل گذرد که حدیث النفس و ما را نه آن بکار آید و نه آن باشد و خواهیم که آن نباشد و خدای تعالی میگوید شما را بر آن محاسبة
خواهد بود مثال بنی اسرائیل گفتند سمعنا و عصینا رسول علیه السلام گفت چنین است صلاح در آن که شما بگویید سمعنا و اطعنا گفتند یا رسول الله
ما گفتیم سمعنا و اطعنا خدای تعالی آیه فرستاد و لا یکلف الله نفسا الا وسعها و این آیة بدو منسوخ گردید پس رسول علیه السلام گفت ان الله
تجاوز لامتی ما حدثت به انفسها ما لم تکلم به او تعمل به گفت خدای تعالی از امت من در گذرانید آنچه در نفس ایشان حدیث کند مادام که نگوید
و نکنند و این قول عبد الله مسعود است و ابو هریره و عائشه و عبد الله عباس و عطا و سعید جبیر و محمد سیرین و محمد بن کعب و قتاده و کلبی
و سعید بن مرجانه گفت پیش عبد الله عمر حاضر بودم این آیة برخواند و گفت اگر خدای تعالی ما را بدین بگیرد ما هلاک شویم آنگه بگریست با آواز
بلند من این حکایت با عبد الله عباس گفتم او گفت رحم الله ابا عبد الرحمن بدانست که این حکم منسوخ است بقوله لا یکلف الله نفسا الا وسعها که
تکلیف از آنکه امکان بود اشد و این قول ضعیف است بدو وجه اول آنکه نسخ در اخبار نشود که چیزی که خبر باشد
باشد اما چون خبر محض باشد نسخ در او روا نبود دیگر آنکه تکلیف ما لا یطاق کند فی حال من الاحوال و ساعة و احدة
تا بحکم تطلان و استغاثه نسخ کند اما قوله تعالی وان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله شامل باشد
و ارادات و کراهات دل که مردم را بآن تعلق دارد اما آنچه بی قصد بنده باشد من خطور الشیء بالبال و آنچه بی اختیار باشد
تکلیف متناول نبود و از آن درگذشت [illegible] العقلاء [illegible] که گفت فیغفر
لمن یشاء و یعذب من یشاء آنکه خواهد بیامرزد از آنان که مستحق عذاب باشند و این دلیل کند که خدای تعالی هست که عفو کند گناهکاران را
و یعذب من یشاء و عذاب کند آنکه خواهد و اگر مستحق عذاب کردن او واجب بودی تعلیق آن کردن بمشیة نیکو نبودی چه کاری که باشد باز
بازبسته [illegible] و عقاب فاسق بر یک اهل [illegible] در آنکه آیة عکس این معنی
نیست [illegible] فی قوله تعالی بما کسبت قلوبکم [illegible]
اگر عمل کرده باشد و اگر بجوارح بران و قف کند در حساب آید آنکه خواهد عفو کند و آنکه خواهد عقوبت و ذلک قوله تعالی ان
السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا و این معنی قول حسن و ربیع و قیس بن ابی حازم در روایت ضحاک از عبد الله عباس [illegible]
دیگر گفت خدای تعالی بنده را بهمه فعلها از افعال محاسبه کند و مواخذه آنکه هر چه از آن بقول و عمل کرده باشد از بلیات عقوبت
کرده باشد [illegible] باشد بدل یا عزم کرده و آن از معصیة از جزا بر آن و مصایب و آفات و جز آن روایت کرده منجره
از عائشه از رسول علیه السلام گفت [illegible] خدای باشد بنده را [illegible]
و چیزی که [illegible] چون با پیش خدای شود از گناه پاک باشد
چنانکه [illegible] علیه السلام گفت لا یسئلنی نفس

داوجب و لا مخمصة حتی الهم یهمه روایة و لا اذی الا کفر الله به من خطایاه گفت مؤمن را هیچ رنجی و دردی و رنگی نرسد تا آن حد که او را غمگین کند
و الا خدای تعالی بکفارة گناه او کند تا آنکه گفت و ان تبدوا ما فی انفسکم من الیقین او تخفوه من الشک و گفت [illegible] در [illegible]
با ایمان کو او ایمان پنهان [illegible] صادق جعفر محمد علیه السلام گفت [illegible] اسلام با ایمان یعنی ایمان و علم [illegible]
جوارح با ایمان [illegible] اما حدیث النفس فلا مدخل فی التکلیف بیانه لا یواخذکم الله باللغو فی ایمانکم و لکن یواخذکم بما کسبت
قلوبکم عبد الله بن المبارک گفت از سفیان ثوری پرسیدم که خدای تعالی بنده را بهمه بگیرد گفت بلی چون عزم باشد و هرون بن حریر گفت در ایام [illegible]
[illegible] کرده بودم [illegible] از دریا در عالم [illegible] پرسیدم [illegible] معصیة کرده و در دل
پنهان کرده اگر دل آوری پنهان در دل [illegible] پس [illegible] فما اعلمت الامن [illegible]
تو بعد [illegible] که در بنی اسرائیل [illegible] بود مردی [illegible] و گفت [illegible]
[illegible] حق تعالی وحی کرد به پیغامبر [illegible] بگو ای مرد [illegible] از تو قبول کردم [illegible]
گفت مردی را دیدم که [illegible] و گفت [illegible] که مرا راه نماید بر عملی از اعمال خیر [illegible] که
بر من [illegible] شغل باشم [illegible] گفتند حاجة تو [illegible] تا طاقت تو [illegible]
بیدید آید عزم کن و نیت [illegible] فان العازم کالعامل که عازم چون عامل بود و هذا معنی قول النبی علیه السلام
نیة المؤمن خیر من عمله [illegible] و [illegible] گفت تبدوا ما فی انفسکم من الاعمال الصالحة
[illegible] بنهان [illegible] که خلق [illegible] یحاسبکم به الله العالم [illegible]
[illegible] روز قیامت [illegible] در قیامت آید [illegible]
[illegible] حق تعالی گوید [illegible] یا سهو و غلط [illegible]
[illegible] حق تعالی گوید [illegible] و گفت ثواب [illegible]
[illegible] قیامت
خدای تعالی گوید هذا یوم تبلی السرائر [illegible] و بیان من [illegible]
[illegible] و حساب کنم [illegible]
[illegible] و عذاب کنم [illegible]
و ما [illegible] و عقوبت کند [illegible] در روایت [illegible] عبد الله عباس [illegible]
آنست که گفت یحاسبکم و نگفت یعاقبکم و حساب جز عقاب باشد حساب ثابت و عقاب ساقط و قتاده روایت کرد از صفوان بن محرز
که گفت با عبد الله عمر [illegible] رسول علیه السلام چه شنیده در نجوی گفت شنیدم که رسول علیه السلام
گفت روز قیامت حق تعالی بنده را [illegible] گناهان او با او [illegible] گوید بنده من یاد داری فلان روز فلان گناه
کردی او میگوید بار خدایا همچنین است که فرمائی من کردم حق تعالی گوید بنده من آنرا بر تو بپوشیدم و در دنیا [illegible]
اکنون بیامرزیدم و عفو کردم اما مؤمنان را چنین خطاب کند و اما کافران و منافقان [illegible] الاشهاد [illegible] الذین کذبوا
علی ربهم الا لعنة الله علی الظالمین فیغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء ابو جعفر و ابن عامر و عاصم و یعقوب خواندند برفع هر دو فعل باقی
قرا بجزم خواندند برفع علی التقدیر فهو یغفر و بجزم بر عطف علی قوله یحاسبکم به الله [illegible] روایة [illegible] عبد الله عباس فیغفر لمن یشاء [illegible]
که خواهد گناه [illegible] و عذاب کند آنکه خواهد [illegible] و الله علی کل شیء قدیر
و خدای تعالی بر همه چیز قادر است قوله آمن الرسول بما انزل الیه من ربه الآیة عبد الله عباس روایت کرد که رسول علیه السلام گفت که شب معراج که مرا

باسمان بردند چون بسدره منتهی رسیدم مرا سه تحفه دادند نماز پنج و خواتیم سوره البقره و امرزش امان که بخدای شرک نیارند از امت من
عقبه بن عمر گفت خدای تعالی دو آیه فرستاد از گنجهای بهشت خدای تعالی تقدیر کرد از پیش از انکه خلق را آفرید بدو هزار سال هرکه از پس
نماز خفتن بخواند مر چنان باشد که همه شب نماز ایستاده و ان امن الرسول تا آخر سوره نعمان بن بشیر روایت کند که رسول علیه السلام گفت خدا
کتابی فرمود نوشتن پیش از انک آسمان و زمین آفرید بدو هزار سال و ازان دو آیت که ختم سوره البقره کرد بان هیچ سرای نبود که سه شب
این آیات درو بخوانند که شیطان گرد او گردد و رسول علیه السلام گفت در آخر سوره البقره آیاتی است که هم قرانست و هم دعاست و هم رضاء
خدات و در خبر است که رسول را علیه السلام گفتند ثابت بن قیس بن شماس ... چراغی تابان گفت همانا او
سوره البقره میخواند او را گفتند چه میخوانی ... در سرای گفت اخر سوره البقره امن الرسول و در خبر است که این معاینه در شب معراج
فرود آمد بر رسول علیه السلام در زیر عرش چون حق تعالی گفت یا محمد سل تعطه بخواه تا بدهند گفت التحیات لله والصلوات الطیبات
الطاهرات المبارکات حق تعالی جواب داد که السلم علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته رسول علیه السلام موافقه را گفت السلم علینا و علی عباد
الصالحین گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله خدای تعالی فرو فرستاد که امن الرسول بما انزل الیه من ربه
گفت ایمان آورد رسول علیه السلام بانچ خدای تعالی با او فرستاد والمومنون کل امن بالله و مومنان هم ایمان آوردند بخدای امن گفت و امنوا
نگفت حملا علی اللفظ دون المعنی برای انک لفظ کل موحد اللفظ مجموع المعنی است قال الله تعالی کل قد علم صلاته و تسبیحه و در جمع گفت
کل الینا راجعون و کل اتوه داخرین حمزه و کسائی و خلف خوانده اند و عبد الله عباس و عکرمه و اعمش و کتابه علی الواحد باقی قرا علی الجمع
وکتبه اما وجه جمع ظاهرست و وحدان دو وجه دارد یکی انکه مراد کتاب قرانست و وجهی دیگر انک واحد گفت در جای جمع عرب گویند
کثر الدرهم والدینار فی ایدی الناس قال الله تعالی فبعث الله النبیین مبشرین و منذرین و انزل معهم الکتاب ولم یقل الکتب و
رسله جمع رسول باشد و حسن بصری خواند و رسله بسکون سین لتوالی الحرکات و یک روایت از نافع آمده است وکتبه و رسله لا نفرق
بین احد من رسله در ایمان تفریق نکنیم در میان رسولان نگوییم نومن ببعض و نکفر ببعض چنانک جهودان گفتند و یعقوب خواند لا یفرق
ردا علی لفظ الکل و علی الرسول علیه السلام و در کلام قول محذوف و تقدیر آنست و قالوا لا نفرق بین احد و عرب حذف قول بسیار کند و در قران
ازین بسیارست منها قوله والملائکة یدخلون علیهم من کل باب سلام علیکم ای فیقولون سلام علیکم و قوله ولو تری اذ المجرمون ناکسوا رؤسهم
عند ربهم ربنا ای یقولون ربنا و قوله والذین اتخذوا من دونه اولیاء ما نعبدهم ای قالوا ما نعبدهم و امثال این بسیارست و در مصحف عبد الله
مسعود چنین است که لا یفرقون و برین وجه تقدیر محذوف حاجت نباشد و بین از میان دو کس باشد یا بیشتر و برای آن گفت بین احد
و نگفت بین آحاد که لفظ احد بجای جمع بکار دارند قال الله تعالی فما منکم من احد عنه حاجزین و قال النبی علیه السلام ما احلت الغنایم
لاحد سود الرؤس غیرکم و قال رؤبة اذا امور الناس دینت دوکا لا یرهبون احدا رأوکا و قالوا سمعنا و اطعنا گفتند شنیدیم و مطیع
داریم بخلاف آنکه جهودان گفتند سمعنا و عصینا حکیم بن جابر روایت کند که جبرئیل علیه السلام آمد برسول و این آیه آورد و گفت خدای تعالی
بر تو و بر امت تو ثنا گفت اکنون بخواه تا بدهند و تلقین خدای تعالی سوال کرد غفرانک ربنا و نصب او بر مصدر بود و تقدیر اینست که
اللهم اغفر لنا غفرانا کما قال کتاب الله علیکم و مثال غفرانک در نصب و تقدیر او سبحانک است ای نسبحک تسبیحا و گفته اند مفعول است
و تقدیر نسئلک غفرانک بار خدایا امرزش خواهیم والیک المصیر و بازگشت ما با تو است یعنی با جای که در انجا حکم نباشد مگر ترا خدا
هیچ کس الا بوسع طاقت او و وسع نام چیزی باشد که واسع بود بر مرد و ضیق نبود بر او و مثال الوجد و جهد باشد و گفته اند وسع طاقت
وگفته اند دون طاقت باشد و جا ... که خدای تعالی العباد التکلیف کم از وسع و الوسع دون ... طاقت
نکند ... امر ... باستطاعت و ... الا وسعها علی
الفعل الی وسعها ... و گفته اند ... چنانکه رفت ... دامی

او خفتو و اگر این روایت درست باشد ما ایشان کان بر دمیانست که حدیث نفس و وسوسه شما در بحجاست خدای تعالی آیه فرستاد
تکلیف نیست انجا که در وسع نیست ما فی ... ایشان کرد و نظیر او در معنی ما جعل علیکم فی الدین من حرج و قوله یرید الله بکم الیسر و لا
یرید بکم العسر لا یکلف الله نفسا الا ما اتیها سفیان بن عیینه ازین آیه پرسیدند گفت لا یکلف الله نفسا الا یسرها و لا عسرها و لم یکلفها
فوق طاقتها ... گفت ... تکلیف کرد خدای تعالی و تکلیف نکرد هیچ کس را الا بطاقت و اگر تکلیف طاقت کردی
تکلیف ... تکلیف ... و تقریر ... در ... که اولیا باشند کان نیست گفت
او را ... که او ... کند ... صید کند ... خوانند و قال لبید
کواسب ما ... و یعنی این تفسیر گفتیم که اهل ... و شناسند معقول است و علیها ما اکتسبت و ... که
بر فعل و افتعل ... معنی است و لکن برای ... و علیها ... ما اکتسبت و
خیر ... باشد و علیها ... و عقوبت ... باشد ... است ... قال الشاعر
... جزا ... و خدای ... ایشان ... الافضل ... جزاء
و ... ربنا لا تواخذنا ... مفاعله گفت و اگر ... خدای تعالی ... معاقبه
گفتند ... باختیار ... معاقبه ... عقوبت ... ان نسینا اگر فراموش کنیم نسیان
... این فعل ... معاقبه ... بلفظ مفاعله گفت ان نسینا اگر فراموش کنیم
... کلبی گفت بنی اسرائیل ... فراموش کردندی ... ایشان ... خدای تعالی ... بر ایشان
بر ایشان حرام کرده ... باشد ... حکمت باشد ... عقوبت ... مستحق عقاب
... منافع ... عقوبت ... پیغامبران ... عقوبت ... خدای
که خدای تعالی ... نسیان بمعنی ترک است چنانک گفت نسوا
الله ... قال الشاعر عباد ... خطأ ... خطأ
لا ... و الخطأ ... خطا ... و گفتند ... معنی باشد که خطا به
که ... باشد ... ان نسینا اگر فراموش کنیم چیزی از واجبات او اخطانا
... چیزی ... عبد الله ... اللهم اغفر لی خطایای ... خدایا ... خطاها
تا ... خطایای ... معفور ... که ... خطا ... خدای
نافع روایت کرد از عبد الله عمر که رسول علیه السلام گفت رفع عن امتی الخطأ والنسیان وما استکرهوا علیه ... نسیان
ایشان ... ربنا و لا تحمل علینا اصرا ... یعنی ... ایشان را ... بار گران
... پس ... باشد ... علی ... و عطا و قتاده
... و ربیع و مقاتل و سدی و کلبی و ابن جریج ... اصرا ... بار گران ... تکلیف ... چنانکه
... هیچ ... از ... نماز ... پنجاه نماز ... ربع مال ... زکوة
... بر ... باشد ... ترک ... سبب ... اگر
... آن گاه ... بر ... ایشان ... باید ... مشغول ... حیله
... عطا و مالک بن انس ... و قال و یضع عنهم اصرهم والاغلال التی کانت علیهم
... و لا تحمل علینا ... ما لا طاقة لنا به ... امرنا

[illegible]

[illegible] سورة آل عمران [illegible] مدنی است و عدد آیات او دویست است [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الم ۝ اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ۝ نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ

وَأَنْزَلَ التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ ۝ مِنْ قَبْلُ هُدًى لِلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا

بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ ۝ إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ

فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ ۝ هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ

لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۝ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ

هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ

مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ

فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ ۝

رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ

الْوَهَّابُ ۝ رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ ۝

[illegible]

باجامهای نیکو و بیک روایت جامهای دیبا پوشیده در میان با جمال و آراسته اصحاب رسول علیه السلام گفتند ما ندیدیم وفدی چنین در مسجد
رسول الله علیه السلام وقت نماز دیگر بود بنشستند و ساعتی در مسجد تامل می کردند وقت نماز ایشان در آمد برخاستند و [illegible]
و نماز خود بکردند [illegible] رسول علیه السلام گفت اسلام آرید گفتند ما اسلام آورده ایم پیش از شما گفت دروغ می گوئید اسلام
چگونه باشد بآنکه خدای را فرزند گوئید و صلیب پرستید و گوشت خوک خورید گفتند پس کی بود عیسی گفت بنده خدای بود و بنده خدای گفتند
هیچ بنده مخلوقی را دیدی بی پدر رسول علیه السلام گفت از قدرت خدای بدیع نیست این ولکن ندانید که فرزند بپدر ماند گفتند بلی گفت ندانید که خدای
[illegible] باشد و ما اندیشه نیاید که عیسی زنده بود و فنا پذیرد و خدای تعالی زنده است که نمیرد و ندانید که خدای تعالی [illegible] خلق است و [illegible]
ایشان عیسی این تواند کردن گفتند نه گفت نمیدانید که خدای تعالی را هیچ چیز بر او پوشیده نشود در آسمان و در زمین گفتند بلی گفت عیسی
از آن هیچ میداند گفتند نه گفت نمیدانید که خدای تعالی صورت عیسی در رحم مادر بیافرید چنانکه خواست گفتند بلی گفت نمیدانید که خدای
از طعام و شراب و حدث [illegible] و عیسی طعام و شراب می خورد و حدث بود گفتند هم چنین است گفت نمیدانید که عیسی را مادر بزاد [illegible]
[illegible] گفتند بلی رسول علیه السلام گفت چون [illegible] او دیده اید چگونه گوئید عیسی خدای است
خدای تعالی [illegible] سورة آل عمران [illegible] قوله تعالی الم الله لا اله الا هو الحی القیوم حروف مقطع گفته اند [illegible]
[illegible] سورة البقرة [illegible] ابو جعفر یزید بن القعقاع [illegible] حروف [illegible] چنین خوانده اند
[illegible] گفتند [illegible] کسره [illegible] گویند کسره [illegible]
[illegible] حروف [illegible] باشد و اصل و سکون [illegible] الله لا [illegible] قطع
[illegible] وصل است چنانک شاعر گفت [illegible] و وجهی دیگر آنست که
[illegible] وصل قطع کنند چنانک شاعر گفت [illegible] الله [illegible]
[illegible] الا الله [illegible] الحی القیوم صفت اوست نزل علیک الکتاب بالحق ابراهیم بن ابی عبله خواند بتخفیف [illegible]
چنانک [illegible] و کتاب فاعل [illegible] گفت نزل که خدای تعالی [illegible] سوره [illegible] تفصیل [illegible]
و مراد بکتاب قرآنست باتفاق بالحق [illegible] مصدقا [illegible] الکتب [illegible] لما بین یدیه [illegible]
[illegible] التوریة والانجیل [illegible] توریة و انجیل [illegible] گفت که [illegible]
[illegible] اصل توریة [illegible] علی وزن [illegible]
[illegible] گفتند اصل توریة است علی وزن تفعلة [illegible]
[illegible] گویند [illegible] اصل [illegible]
[illegible] قال الله تعالی [illegible] التی تورون [illegible] من الزند وقال عز و جل فالموریات قدحا
پس برای آنک توریة خواند که نور و ضیاست [illegible] گفت اصل او توریة [illegible]
و من الحدیث کان رسول الله صلی الله علیه و آله اذا اراد سفرا [illegible] بغیره [illegible] رسول علیه السلام
[illegible] گفته اند توریة [illegible]
[illegible] باشد [illegible] و الانجیل [illegible] من النجل [illegible]
خواندند [illegible] وقال الاعشی [illegible] [illegible]
[illegible] و گفته اند [illegible] انجیل [illegible]
و اسعه [illegible] چنین خواندند [illegible] خدای تعالی [illegible] ایشان [illegible] و گفته اند [illegible] انجیل

خواند بفتح الف و باقی قرا بکسر و قیل کوفیان گویند [illegible] گفتند [illegible] و مالک بن [illegible]
[illegible] قراءة ابراهیم [illegible] هدی للناس [illegible] لفظ [illegible] و اگر چه [illegible] صفت توریة و انجیلست [illegible] مصدر است و مصدر
تثنیه و جمع نکند و محل او نصب بر حال و بعضی [illegible] حمل [illegible] کردن بر بیان [illegible] و گفته اند مصدر است [illegible]
[illegible] کما قال تعالی ان اصبح ماؤکم غورا ای غائرا و انزل الفرقان و این لفظ مصدر است چون سبحان و غفران [illegible]
[illegible] یعنی [illegible] فرق کننده است [illegible] حق و باطل [illegible] تقدیم و تاخیر هست [illegible] و انزل
التوریة و الانجیل و الفرقان هدی للناس [illegible] حال باشد [illegible] کتاب [illegible] فرقان [illegible] از آسمان آید و [illegible]
[illegible] بین الحق و الباطل و المؤمن و الکافر ان الذین کفروا بآیات الله لهم عذاب شدید [illegible] باشد [illegible]
[illegible] و الله عزیز ذو انتقام [illegible]
[illegible] و نقضی [illegible] عزیز [illegible] تکلیف را
[illegible] ان الله لا یخفی علیه شیء فی الارض و لا فی
السماء الآیة [illegible] عالم [illegible]
[illegible] آسمان و زمین [illegible]
[illegible]
[illegible] مشوه [illegible]
فی ظلمات ثلث ظلمت شب و ظلمت رحم و ظلمت شکم مادر [illegible] چنین صورة [illegible]
[illegible] شاعری گوید [illegible]
[illegible] شاعر گوید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امام باید [illegible]

امام زمانه مات میتة جاهلیة چنین رسید صلوات الله علیه و علی آله که هر کس بمیرد و امام زمان را نشناسد بمردن او مردن جاهلیان باشد که
کرده در اسلام بوده باشد بجحود و [illegible] که زمانه از امام خالی نباشد شناختنش واجب باشد و [illegible] بر آنکه معرفة
امام از اصول دینست [illegible] که هر که نشناسد [illegible] قوله هو الذی یصورکم فی الارحام کیف یشاء در رحم
مادران چنانکه خواهد یکی را سیاه و دیگری را سپید و یکی زشت و یکی نیکو و دیگری دراز و یکی کوتاه یکی نر یکی ماده یکی سعید و یکی شقی یکی کریم و دیگری لئیم یکی خوب
دیگری بخو چنانکه خواهد و مصلحت داند فتبارک الله احسن الخالقین لله ملک السموات و الارض یخلق ما یشاء یهب لمن یشاء اناثا و یهب
لمن یشاء الذکور او یزوجهم ذکرانا و اناثا الایة لا اله الا هو جز او خدای نیست که قادر بود بر این و شایان تا مستحق آن باشد از عبادت
و گرچه نام خدای بر او اجرا کنند [illegible] باشد و نه باستحقاق باشد [illegible]
[illegible] و بت پرست [illegible] اگر بت پرست [illegible] برای آنکه بت پرست این نام بحضرت خدای شود [illegible]
شود و کذاب صادق نباشد باطل بتسمیه حق نشود [illegible] العزیز
الحکیم عزیز است [illegible] که نام او بر دیگران نهند [illegible] معبودی دیگر پرستند [illegible] حاصل نشود و حکیم است [illegible]
محکم و صواب کند هو الذی انزل علیک الکتاب و آن خداست که کتاب قرآن بر تو که محمدی فرو فرستاد هر چه حق تعالی در قرآن
قرآن را بآن خواند و وصف کرد [illegible] کلام و کتاب [illegible] تنزیل [illegible]
وصف کرد این کتاب و آیات [illegible] تفصیل او و قسمت کرد بر دو نوع گفت منه آیات محکمات هن ام الکتاب و اخر متشابهات [illegible]
آیات محکم هست و محکم آن باشد که مراد از ظاهر مفهوم شود و ام الکتاب یعنی اصل کتابست و ام در کلام عرب اصل باشد چنانکه مکه را
ام القری گویند و سر را ام الدماغ گویند و لوح محفوظ را ام الکتاب گفت [illegible] ام گویند و مادر را ام
[illegible] و مرجع ایشان [illegible] ام [illegible]
ام گویند [illegible] مرجع و متشابه [illegible] محکم و متشابه [illegible]
[illegible] امهات الکتاب [illegible] این آیات [illegible]
[illegible] الیه [illegible]
[illegible] قال تعالی و جعلنا ابن مریم و امه آیة [illegible] قال الله تعالی و الذین یرمون المحصنات ثم لم یأتوا باربعة شهداء
فاجلدوهم ثمانین جلدة ای فاجلدوا کل واحد منهم ثمانین جلدة و اخر متشابهات اخر جمع اخری باشد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] متشابهات و متشابه
آن باشد که مراد [illegible] از ظاهر [illegible] در محکم و متشابه اختلافست قتاده و ضحاک و ربیع و سدی گفتند
محکم ناسخ باشد که بر او عمل باید کردن و متشابه منسوخ بود [illegible] و این روایت عطاست از عبدالله
عباس [illegible] از عبدالله عباس آنست که محکمات قرآن حلال و حرام و حدود و احکام و فرایض است [illegible]
[illegible] و متشابه [illegible] روایت کرد از عبدالله عباس که او گفت قال
آیات متشابه چنانست که در سورة الانعام گفت قل تعالوا اتل ما حرم ربکم علیکم تا با خر سه آیة متشابه [illegible]
من قوله [illegible] و بالوالدین احسانا و چنانکه در سورة البقرة و سورة الاعراف [illegible] متشابه [illegible] لاشتباه
بعضها ببعض [illegible] محمد بن جعفر بن الزبیر گفت محکم آن باشد که [illegible]
آن بود که [illegible] محکم آن باشد که [illegible] و متشابه آن بود که تأویل آن جز خدای تعالی نداند [illegible]

چنانکه خبر قیامت و بیان [illegible] و اشراط الساعة [illegible]
ابن کیسان گفت محکم آن باشد که در وی اندیشه بسیار نباید کرد تا معنی مفهوم شود و متشابه آن بود که معنی [illegible] و بنظر و اندیشه [illegible]
و این نزدیکست بآنکه ما گفتیم بعضی گفتند محکم آن بود که در وی خلاف نباشد و متشابه آن بود که خلاف کنند در وی علما [illegible]
اندیگر ابو عثمان گفت محکم فاتحة الکتابست که نماز را بآن باشد الا باو و محمد بن الفضل گفت محکم سورة الاخلاص است که در وی توحید است
و متشابه قدرتست [illegible] قرآن همه محکمست از یک وجه و همه متشابه است از یک وجه [illegible] محکمست و همه متشابه اما آنکه همه محکم
چنانکه نقض بر وی [illegible] و متناقض نشود [illegible] و اصحاب ابا طیل [illegible] چنانکه گفت لا یاتیه الباطل من بین
یدیه و لا من خلفه و آنکه همه متشابهست چنانکه گفت کتابا متشابها مثانی یعنی یشبه بعضه بعضا فی الاحکام و الاعجاز و نفی
التناقض [illegible] احکام و [illegible] نقض [illegible] متشابه برای معانی که گفته شد [illegible]
و [illegible] آیات متناقضات [illegible] یک آیة گفت قرآن همه محکمست و در یک آیة گفت همه متشابهست و در یک آیة گفت بعضی
محکمست و بعضی متشابه و در روایتی دیگر از عبدالله عباس آنست که متشابه قرآن حروف تهجی است که در اوایل سورهاست [illegible]
[illegible] رسول الله علیه السلام [illegible] اشرف [illegible]
[illegible] چنین است و این منزلت [illegible] گفت چنین است گفت [illegible] در این [illegible]
و این [illegible]
[illegible]
این [illegible] و بکتاب [illegible] ایمان [illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات هن ام الکتاب و اخر متشابهات فاما الذین فی قلوبهم زیغ [illegible]
[illegible] یتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة
[illegible] الفتنة [illegible]
[illegible]
[illegible] ابن جریج [illegible]
قتاده [illegible]
[illegible] و تشابهات قرآن [illegible]
[illegible] ابتغاء الفتنة [illegible]
[illegible] ربیع و السدی [illegible] قوله و الفتنة اشد من القتل [illegible]
[illegible] تاویله [illegible]
[illegible] تاویل [illegible]
تاویل کشف معنی آیات محکم را تفسیر گویند و بیان معنی آیات متشابه [illegible] تاویل گویند [illegible] تاویل [illegible]
متشابه [illegible] تاویل [illegible]
طلب عاقبة و ما یأول الیه الامر [illegible] ذلک خیر و احسن
تاویلا ای عاقبة [illegible] و ما یعلم تاویله الا الله [illegible] جز خدای [illegible]
[illegible] و الراسخون فی العلم [illegible] ثابت قدم باشد.

وبای برجلی باشد من دام وان کسی که ایمن باشد در علم قدمی وقدمی را ثابت دارد دست بای دارد از دست بسط وانبیای ثابت [illegible] کویند
الراسخین کویند مفسران در نظم آیه وحکم او خلاف کردند عروة بن الزبیر کفت وعائشه وطاوس وحسن بن عباس کوید در قوله والراسخون [illegible]
وقف کردند بر قوله الا الله وکفتند کلام تمام شد اینجا ومعنی آیه اینست که تاویل آیات متشابه کس نداند مکر خدای عز وجل فاما راسخان علم کویند
آمنا به کما قال والراسخون مبتدا باشد ویقولون خبر او بود انکه تفسیر متشابه بر علم ساعت وقت دنیا وخروج دجال وخروج یاجوج وماجوج
ونحو ذلک وعلم روح وعلم غیب دارند وکفتند این حضرت آنست که کرفتند که خدای وحی در راسخان علم ایشان [illegible]
تصور میکویند آمنا به ما ایمان آوردیم باین همه آنچه محکم ومتشابه همه از نزدیک خدا است هم محکم وهم متشابه مکفتند متشابه آنکه حیرت
که خدای تعالی علم آن مستاثر بود وبدان تکلیف نکرده باشد دانستن آن چه در معرفت جمال وامثال آن باشد چون روح ووقت قیام
الساعة آنچه یاد کرد فی قوله ان الله عنده علم الساعة وینزل الغیث الایة واکر تفسیر متشابه برآن کنند این قول قریب باشد وابن قول
اختیار کسائی وفراء ومفضل بن سلم ومحمد بن جریر است کفتند ودلیل این قول قرائة عبد الله مسعود است ان تاویله الا عند الله والراسخون
فی العلم آمنا به وقرائة ابی وعبد الله عباس چنین است که ویقول الراسخون فی العلم آمنا به وقول دیکر در نظم آیه آنست که مجاهد کفت
وربیع ومحمد بن جعفر بن الزبیر واختیار کرده او فی قوله والراسخون واو عطف است ومعنی آیه آنست که خدای تعالی کفت تاویل متشابه
کس نداند مکر من که خدایم وراسخان ثابت زبان در علم وقوله یقولون در محل حال باشد از ایشان یعنی دانند بس کوینده ایشان دانند ومیکویند
دانند وکویند آمنا به تا مدح باشد ایشان را بر وجه نکو تحصیل علم متشابه یکی انقیاد واستسلام ومثال الایة در لغت یقولون حال افتاد
فی موضع قائلین قوله تعالی للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من دیارهم واموالهم جهت نکار ایشان راست انکه پیش از این آیه کفت ما افاء الله
علی رسوله من اهل القری فلله وللرسول ولذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل انکه کفت للفقراء الایة انکه کفت والذین تبوؤا الدار
والایمان انکه کفت والذین جاؤا من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان باشد ونیک ضعیف
سبیل المهاجرین بر حاشیه یاد آمد بعد ما خمس مهاجران وانصار را وانان [illegible] ایشان باشد تا ابد من قیامت بر اجماع [illegible]
انکه بیان کرد که آنان که از پس مهاجر وانصار آیند با آنکه مستحق فی انه یقولون ربنا اغفر لنا میکویند بار خدایا بیامرز مارا فی قاطع
همچنین در آیه ما راسخان علم بدانند تاویل متشابه را ومیکویند آمنا به واین مثالی روشن است ومثال او از شعر عرب قول یزید بن
مفرغ فی عبد الله بن سمی وهو اقتباسه ثم قدم علی یزید فقال وشریت بردا لیتنی من بعد برد کنت هامة من هامة تدعو صدی بین المشرق والمغرب
الریح تبکی شجوها والبرق یلمع فی الغمام واو فی قوله والبرق واو عطف ویلمع در جای حال است ومعنی آنست والبرق ایضا یبکی لامعا
فی الغمام واکر چنین کویند معنی تباه شود برای آنکه والبرق باید کند ویلمع جزاو کفت معنی نباشد چه برق را بیش سلطان [illegible]
این حدیث جنین شود از ایشان چون شاعر است در غرض او ومعنی فاسد کیرد این قول اختیار است وظاهر الایة نیز راست دیکر آنکه خدای جل جلاله
این کتاب بلغت عرب فرستاد وبلسان عربی مبین در والفاظ وتعریف نیست وکفت کتاب انزلناه الیک مبارک لیدبروا آیاته وکفت تلک آیات
الکتاب المبین وکفت فصلناه علی علم جمله قرآن تفصیل وتبیین ووصف کرد بر آنست که معنی او بتامل وتدبر توان دانستن دیکر آنکه
نشاید در حکمت که با رسول علیه السلام خطابی کند که ونداند در رسول از قبل وی ما آن خطاب بکند ونداند که چه میکوید بر ما ادعی کرد
وشنودیم پس رسول علیه السلام باید که داند وباید که عالمان ربانی از اهل البیت وصحابه او دانند بر خلاف آنکه ودیکر کفت
اتبعوا ما انزل الیکم من ربکم ومتابعت آنچه نداند چکونه کنند دیکر آنکه چون راسخان علم تاویل متشابه ندانند وجز راسخان نیز ندانند چه
فرق باشد میان راسخ وغیر راسخ وچه فایده بود وصف ایشان را بدین جایکاه برسوخ وثبوت قدم در علم چه آنان که جاهل باشند
ودر علم حظی ندارند در این معنی با ایشان راست شوند آن معنی شود دیکر آنکه از عهد رسول علیه السلام تا الی یومنا هذا ندیدیم که مفسری
در اتفاق از آیات قرآن در تفسیر وتاویل کلام در هیچ علم وانواع آن رها کرد وکفتند علم ماست وتفسیر این تجز خدای نداند
تا حروف را در اوایل سورها رها کردند وعبد الله عباس چون این آیه خواند کفت انا من الراسخین فی العلم الذین یعلمون تاویل المتشابه
کفتی من از آن راسخان علمم که تاویل متشابه دانم ومجاهد کفت من از جمله آنانم که تاویل متشابه دانم وبدین وجه که کفتیم لفظ متشابه
محمول بود علی الحقیقة الا الله [illegible] از آن قوله الا الله وبر وجه اول الا الذین قول آن باشد که حمل بر علم غیب کنند ولفظ متشابه در وجه
بیان لایق است که ما کفتیم از مفسران بعلم غیب ووجهی دیکر در این مرتضی علم الهدی قدس الله روحه کفت بیان صحیح که اوا ثبات آن
باشد از آن وجه که ایشان کفتند وآن آنست که آیات متشابه بعضی آن بود که محتمل بود وجوه بسیار را چون هدی وضلال وامثال آن
معاول آن باشد که هر وجه که محتمل بود در لغت مطابق بود ادله عقل را وآیات محکم را بکوید وقطع نکند علی مراد الله بس قدیم جل جلاله
کفت تاویل آیه بعینه وجه معین که مراد منست که من بیان نکردم کس را بر او اطلاع جز آن کس ندانند مکر من واین وجهی نکوست در تفسیر این
آیه والله اعلم بمراده قوله والراسخون فی العلم رسوخ ثبوت باشد ورسخ اذا ثبت وکذلک رسخ کالعراط والرسوخ والمسلوخ والصلوخ قال الله
لقد رسخت فی القلب منی مودة لسلمی ابت ایامها ان تغیرا مفسران خلاف کردند در آنکه این راسخان که بودند بعضی کفتند مومنان اهل کتاب بودند چون
عبد الله سلام وجز او از امثال او ودر تفسیر اهل البیت هست که مراد براسخان علم اهل البیت رسول الله صلی الله علیه وعلیهم السلام از آنکه علم ایشان از
علم رسول باشد وعلم رسول از تلقین جبرئیل وعلم جبرئیل از لوح محفوظ وکتابت لوح از قبل رب العزة بس بایشان ذکر رود واینکه تاویل
متشابه چون ایشان دانند در علو بود که ایشان در این باب معروف باشند بر نام خلق واهل البیت رسول اند ایشان که دانند در این باب وانفذ علی
هذا الا مخصوص العباد انس مالک روایت کند وابو الدرداء وابو امامه که از رسول علیه السلام پرسیدند که راسخان علم که باشند کفت من برت یمینه وصدق
لسانه واستقام قلبه وعف بطنه وفرجه فذلک الراسخ فی العلم کفت آن باشد که سوکند او راست بود وزبان او صادق بود ودل او مستقیم
وبطن وفرجش عفیف بود واین صفت معصومانست والحسن ما لک کفت راسخ علم آن بود که مانند فو راسخ را انکار بیند وصانع علم باشد
وبعضی علما کفتند راسخ علم آن بود که در وی چهار خصلت بود تقوی وبر هیز کاری که در اینجا میان او وخدای باشد وتواضع از میان او وخلقان او وزهد میان او ودنیا ومجاهده میان او وهوای نفس او واین همه معصومانست لا جرم چون در علم ثابت قدم بود کس
وصف علم وعلما چنانکه ویکر بکمیل زیاد کوید یک روز امیر المومنین علی علیه السلام دست من کرفت ومرا از کوفه بیرون برد چون بصحرا
شدیم آهی سرد برآورد از دل کرم وکفت یا کمیل ان هذه القلوب اوعیة فخیرها اوعاها احفظ عنی ما اقول لک دل ها ظرفهاست وبهترین آنها تو بود
احفظ عنی ما اقول لک نکاه دار از من آنچه ترا کویم الناس ثلثة عالم ربانی ومتعلم علی طریق نجاة وهمج رعاع اتباع کل ناعق یمیلون مع
کل ریح لم یستضیئوا بنور العلم ولم یلجؤا الی رکن وثیق یا کمیل العلم یحرسک وانت تحرس المال والمال ینقصه الانفاق والعلم یزکو علی
الانفاق ومحبة العالم دین یدان به وبه یکسب العالم الطاعة فی حیوته وجمیل الاحدوثة بعد موته والعلم حاکم والمال محکوم علیه یا کمیل العلم
خزان الاموال هم احیاء والعلماء باقون ما بقی الدهر اعیانهم مفقودة وامثالهم فی القلوب موجودة هاه ان ههنا لعلما جما واشار
بیده الی صدره لو اصبت له حملة بلی اصبت لقنا غیر مامون فی کلام طویل الی ان قال اللهم بلی لا تخلو الارض من حجة لک علی خلقک
اما ظاهر مشهور او خائف مغمور لئلا تبطل حججک وبیناتک واین اولئک الاقلون عددا الاعظمون قدرا بهم یحفظ الله حججه حتی یودعوها
قلوب اشباههم هجم بهم العلم علی حقائق الایمان فاستلانوا روح الیقین فانسوا بما استوحش منه الجاهلون واستلانوا ما استوعره المترفون
صحبوا الدنیا بابدان ارواحها معلقة بالمحل الاعلی اولئک خلفاء الله فی ارضه ودعاته الی دینه کفت مردمان سه نوع اند عالم است ومتعلم علی
ربانی ومتعلمی بر طریق نجاة وانبوهی دون که بس هر خروشی که برآید چون خشک شود طعم الحق را شاید ببینا الهی دانی بروجد
وبهر بادی که بجهد میل کند بنور علم روشنائی نجسته باشد ودر علم الجاء بجای استوار نکرده باشد ای کمیل علم پاسبان تو بود وتو پاسبان
مال باشی ومال از نفقه کاهد وعلم از نفقه بیفزاید ودوستی داشتن عالم دینست که بدان خدای را پرستند وکالطاعة بدان بود در حیوة ودیکر ثنای
نکو بدان بود بس وفاة علم حاکم است ومال محکوم یا کمیل خازنان مال در این حال که زنده باشند مرده اند وعالمان اکر مرده باشند زنده اند اعیانهم

بانند اشخاص ایشان معقود باشد و مثال ایشان در [illegible] اگر کسی را یا ایم کرد [illegible] و اشارت کرده [illegible]

ها بسیند خود در حدیثی [illegible] در بعضی [illegible] کفت بار خدایا زمین خالی نباشد [illegible]

[illegible] یا خائف [illegible] مغلوب [illegible] و لیکن [illegible]

باطل شود [illegible] ایشان [illegible] خدای تعالی [illegible]

ایشان [illegible] ایمان [illegible] باشند [illegible]

درست [illegible] ایشان [illegible] خدای باشند [illegible]

[illegible] آنکه کفت [illegible] تعالی [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] باشد [illegible] تاویل [illegible]

[illegible] من یقاتل علی تاویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله [illegible]

[illegible] یا رسول الله کفت [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین [illegible] رسول [illegible]

[illegible]

[illegible] محکم و متشابه [illegible] و ما یذکر الا اولو الالباب [illegible]

[illegible]

[illegible] ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا [illegible]

[illegible]

[illegible] خدای تعالی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الله [illegible]

[illegible] رسول [illegible]

[illegible] ان الله علی کل شیء قدیر [illegible]

[illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible] یا مقلب القلوب [illegible]

[illegible] من اصابع الرحمن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] انک انت الوهاب [illegible]

[illegible] ٣١٦

مرا [illegible] باشد [illegible] ربنا لا تزغ قلوبنا [illegible] من مضلات الفتن [illegible]

قلب را [illegible] قلب [illegible] رسول علیه السلام کفت مثل القلب [illegible] بارض فلاة [illegible]

یقلبها الریح ظهرا لبطن [illegible]

[illegible] رسول علیه السلام کفت [illegible] رسول علیه السلام کفت لقلب ابن آدم اسرع تقلبا [illegible]

[illegible] جامع الناس [illegible]

[illegible] ذلک یوم مجموع له الناس وذلک یوم مشهود

وقال تعالی فکیف اذا جمعناهم لیوم لا ریب فیه [illegible] الله لا اله الا هو لیجمعنکم الی یوم القیامة لا ریب فیه [illegible]

[illegible]

[illegible] عرب [illegible] خطاب بغیاب [illegible]

[illegible] حتی اذا کنتم فی الفلک وجرین بهم [illegible]

[illegible] ان الله لا یخلف المیعاد خدای تعالی [illegible]

[illegible] ذلک قوله تعالی إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ

عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ كَدَأْبِ

[illegible]

آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَاللَّهُ شَدِيدُ

[illegible]

الْعِقَابِ قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَى جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ قَدْ

[illegible]

كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَى كَافِرَةٌ

[illegible]

يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ رَأْيَ الْعَيْنِ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً

[illegible]

لِأُولِي الْأَبْصَارِ زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ

[illegible]

مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

[illegible]

وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ قُلْ أَؤُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ

[illegible]

رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ

[illegible]

مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا

از خدای و خدای بینا است بندکان را آنان که کویند خدایا ما ایمان آوردیم بیامرز ما را کناهان ما

وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ۝ الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ
و نگاه دار ما را از عذاب دوزخ ۝ صبر كنندگان ۝ و راست گويان ۝ و فرمانبرداران ۝ و نفقه كنندگان ۝ و آمرزش خواهندگان
بِالْأَسْحَارِ ۝ شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ
در سحرها ۝ گواهى داد خداى كه نيست خداى مگر او ۝ و فرشتگان ۝ و خداوندان علم ۝ ايستاده براستى
لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۝ إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا
نيست خداى مگر او عزيز ۝ و حكيم ۝ دين ۝ بنزديك خداى مسلمانى است ۝ و خلاف نكردند آنان كه داده شدند
الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ
كتاب ۝ مگر از پس آنكه آمد بديشان ۝ دانش ۝ حسد ميان ايشان ۝ و هر كه كافر شود بآيتهاى خداى
فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ۝ فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ وَقُلْ
پس خداى زود شمار است ۝ اگر خصومت كنند با تو ۝ بگو تسليم كردم ۝ روى خود را خداى را ۝ و آنكه پيروى كرد مرا ۝ و بگو
لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَأَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا
آنان را كه داده شدند كتاب ۝ و عرب ناخوانندگان را اسلام آورديد ۝ اگر اسلام آوردند راه يافتند ۝ و اگر بر گردند
فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ ۝ قوله إن الذين كفروا آنان كه كافر شدند
پس بر تو ۝ رسانيدن است ۝ و خداى ۝ بيناست ببندگان

و جحود كردند و جحد انكار بود [illegible]
دل خود را پوشيده ساخت. كافران بودند كه مال ايشان و فرزندان ايشان از ايشان هيچ غنا نكند و بكار نيايد [illegible]
خود را [illegible] و فرزندان [illegible] قيامت [illegible] [illegible]
[illegible] لا تجزى نفس عن نفس شيئا [illegible] كسى از كسى [illegible] و هيچ كسى [illegible]
[illegible] [illegible] تا [illegible] نيست [illegible] يوم
لو يفتدى من عذاب يومئذ ببنيه وصاحبته وأخيه وفصيلته التي تؤويه ومن في الأرض جميعا ثم ينجيه [illegible]
[illegible] و مال [illegible] دنيا كسى را باشد و خواهد كه فديه كند [illegible]
[illegible] فلن يقبل من أحدهم ملء الأرض ذهبا ولو افتدى به [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
ابو عبيده گفت [illegible] خداى [illegible] وقود النار [illegible]
[illegible] [illegible] قال الله تعالى وقودها
الناس والحجارة وقال تعالى إنكم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم. كدأب آل فرعون چون عادت آل فرعون [illegible]
آنست كه [illegible] آل فرعون [illegible] عذاب [illegible] مال [illegible]
[illegible] [illegible]
عبد الله عباس و عكرمه و مجاهد و ضحاك و ابو روق و [illegible] ابن زيد گفتند كفعل آل فرعون چون فعل آل فرعون و صنيع ايشان
در [illegible] كفر و تكذيب [illegible] آل فرعون [illegible] ابو عبيده گفتند [illegible] آل فرعون [illegible]

آل فرعون مقاتل گفت [illegible] آل فرعون [illegible] آل فرعون [illegible] قطرب گفت [illegible] آل فرعون [illegible]
كعادة آل فرعون و زجاج گفت [illegible] دأب [illegible] دأب [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] آل فرعون [illegible]
من قبلهم [illegible] كذبوا بآياتنا فأخذهم الله بذنوبهم [illegible] تكذيب كردند بآيات ما [illegible]
[illegible] خداى تعالى ايشان را [illegible] فكلا أخذنا بذنبه الآية والله شديد العقاب [illegible]
سخت عقاب است [illegible] قل للذين كفروا ستغلبون وتحشرون [illegible]
مغلوب شويد [illegible] الى جهنم وبئس المهاد [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] حمزه و كسائى و خلف [illegible] بيا [illegible] على الخطاب [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] رسول عليه السلام [illegible] ان الله تعالى [illegible] جهنم خداى تعالى [illegible]
[illegible] سيهزم الجمع ويولون الدبر بل الساعة موعدهم والساعة أدهى وأمر
[illegible] [illegible] ابن عباس [illegible] رسول عليه السلام [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] رسول عليه السلام [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
در حرب رسول عليه السلام [illegible] محمد بن اسحق گفت چون رسول عليه السلام [illegible]
[illegible] [illegible] قريش [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] قد كان لكم آية [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

یعنی با عبرتی شوند یک فئه رسول بود و اصحابش صلوات الله علیه و رضی عنهم و یک فئه مشرکان قریش بودند التقتا یکدیگر رسیدند در بدر
یکدیگر باستادند [illegible] مقاتله با مقاتله یعنی روز بدر فئة تقاتل فی سبیل الله یعنی رسول علیه السلام و اصحاب او و ایشان سیصد
سیزده مرد بودند بعدد اصحاب طالوت روز قتال جالوت هفتاد و هفت مرد مهاجر بودند و دویست و سی و شش مرد انصار بودند و صاحب
رایة رسول علیه السلام امیرالمؤمنین بود و رایة انصار را سعد بن عباده داشت و جمله شتر که در لشکر [illegible] بود جمله هفتاد شتر بود و دو اسب
از آن مقداد اسود بود و دیگر از آن مرثد بن ابی مرثد و از سلاح شش درع داشتند و هشت شمشیر و آن روز جمله شهیدان اصحاب رسول
چهارده مرد مهاجر بودند و هشت انصار و اخری کافرة ای فرقة اخری و فرقتی دیگر کافر بودند و ایشان مشرکان مکه بودند و رئیس ایشان
عتبة بن ربیعه بود و مشرکان نهصد و پنجاه مرد بودند و صد اسب داشتند و اول کارزاری که رسول علیه السلام در اسلام کرد کارزار بدر بود
سبب آن غزو ابوسفیان بود چنانکه قصه آن در جای خود بیاید [illegible] خوانده اند [illegible] مجاهد
خوانده [illegible] ابوجعفر و نافع و یعقوب [illegible] خوانده اند [illegible] تابان [illegible]
خطاب با جهودان است [illegible] مشرکان [illegible] مسلمانان را [illegible]
[illegible] مسلمانان مشرکان را دو چندان [illegible] خدای تعالی گفت قد کان لکم آیة [illegible]
[illegible] ایشان ششصد و بیست و شش مرد باشند [illegible]
[illegible] ایشان هفتاد مرد باشند [illegible]
[illegible] مسلمانان دو چندان [illegible] ایشان [illegible] مشرکان [illegible]
ایشان دو چندان خویشتن [illegible] و اذ یریکموهم اذ التقیتم فی اعینکم قلیلا و یقللکم فی اعینهم لیقضی الله امرا کان مفعولا [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] جواب آنست که [illegible]
آنست که ایشان [illegible] در رایة ابصارات [illegible]
[illegible] قراءة ابو عبدالرحمن سلمی است [illegible]
[illegible] بخلاف آن [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] باشد و بعضی [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
باشد [illegible] مسلمانان [illegible] مشرکان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] مسلمانان [illegible]
و [illegible] ایشان [illegible] مسلمانان [illegible] مشرکان [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] مسلمانان [illegible]
[illegible] و ایشان [illegible] مشرکان [illegible] مسلمانان [illegible] ایشان سیصد و سیزده
و ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible] رأی العین [illegible]
[illegible]
[illegible]

رأیا و [illegible] قال الاعشی [illegible] من [illegible] و معنی آنکه گفت جل جلاله رای العین رأی آنست
که [illegible] ایشان [illegible] فهذا معنی قوله رأی العین
والله یؤید بنصره من یشاء و خدای [illegible] کند رسول علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] ان فی ذلک لعبرة [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مشرکان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ان فی ذلک لعبرة لاولی الابصار زین
للناس حب الشهوات حق تعالی [illegible]
[illegible] قوله زین للناس [illegible] شیطانست [illegible] شیطان [illegible]
جل جلاله چنانکه گفت [illegible] زجاج گفت [illegible]
[illegible] انا جعلنا ما علی الارض زینة لها [illegible] ابو علی گفت [illegible]
[illegible] شیطانست [illegible] حق تعالی گفت [illegible] حب الشهوات [illegible]
[illegible] شهوة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
من النساء [illegible] شیطان [illegible]
لا یخلون رجل بامرأة [illegible] ثالثهما الشیطان [illegible] شیطان [illegible]
[illegible] ان الناس شیاطین خلقن لنا نعوذ بالله من شر الشیاطین [illegible]
[illegible] الملک [illegible]
الیک اشکو [illegible] من الذرب [illegible] اخلفت العهد [illegible]
لمن غلب [illegible] رسول علیه السلام [illegible]
[illegible]

تو ببرد عند الجاهل معروفه · حلوة للفظ واللسان ومر كل شي احسن منها الضمير · ولقيس الرقيات ان الفتاة كالنجار تنشق سقاطين و
بعضها لست ماكول · ان الفتاة اذا فتن من خلق كحل ما قيل لا تفعل مفعول · ولابي سعيد الضرير في هذا المعنى لا تامنن انثى حبالك و
اطمئن ان الفتاة كمن نقسم اليوم منك دلها وحديثها وغدا لغيرك كفها والمعصم · كالدار تسكنها وتصبح ظاعنا ويحلها من بعد من
لا تعلم · ولبعضهم في هذا الباب تمتع بها ما ساعفتك ولا تكن جزوعا اذا بانت فسوف تبين · وان هي اعطتك الليان فانها لغيرك
من خلانها ستلين · وان حلفت لا ينقض النأي عهدها فليس لمخضوب البنان يمين · قوله والبنين جمع ابن باشد و ابن اجمع سلامت
خوانند در حال الرفع بواو باشد كما قال تعالى لهم الغالبون و در حال نصب و جر بيا چنانكه [illegible] و اصل بنو بوده است و جمع مكسر
كفتند [illegible] چون لام الفعل [illegible] الف وصل در جای [illegible] رسول عليه السلام اشعث [illegible] كفت
[illegible] پس ورا [illegible] كفت [illegible] و دوست تر داشتی رسول عليه السلام كفت
چرا چنين می كوی انهم لثمرة القلوب وقرة الاعين وانهم مع ذلك لمجبنة مبخلة محزنة كفت ايشان ميوه دلند و روشنايی چشمند و باين
همه جای بددلی و بخيلی باشد و اندهی قوله والقناطير المقنطرة جمع قنطار باشد و در قنطار خلاف كردند ربيع انس كفت مال بسيار باشد
بر هم نهاده ابن كيسان كفت مالی باشد ابو عبيده كفت عرب قنطار را حد نهاد و ابو صالح روايت كرد از ابو هريره كه رسول عليه السلام
كفت قنطار دوازده هزار اوقيه باشد يزيد الرقاشی كفت من با جماعتی در نزديك انس مالك شديم او را كفتيم يا ابا حمزه از رسول عليه السلام
چه شنيدی در قيام الليل كفت رسول عليه السلام كفت هر كه او در شبی صد آيت قرآن بر خواند او را در جمله غافلان ننويسند و هر كه دويست آيت
بخواند چنان باشد كه شبی تا روز عبادت كرده و هر كه دويست آيت بخواند حق قراءة قرآن كذارده باشد و هر كه پانصد آيت بخواند يا هزار
چنان باشد كه قنطاری تصدق كرده باشد ماكفتيم قنطار چند باشد كفت هزار دينار و معاذ جبل كفت قنطار هزار و دويست اوقيه
و ما عدان روايت از عبد الله عمر و ابی كعب از رسول عليه السلام همچنين كفت هزار و دويست مثقال باشد و ما عدان حسن بصری روايت كرد از
و ضحاك و بكر از انس از رسول عليه السلام كه كفت قنطار هزار دينار باشد سعيد جبير و عكرمه كفت صد هزار و صد من و صد رطل و صد مثقال و
درم باشد و كفتند چون اسلام آمد بمكه صد مرد بود كه هر يكی قنطاری زر داشتند ابو صالح كفت صد رطل باشد حكم كفت قنطار چندانی زر باشد
كه از زمين تا آسمان ابو نضره كفت پوست كاوی از زر يا سيم باشد سعيد بن المسيب و قتاده كفتند هشتاد هزار دينار باشد شريك كفت
چهل هزار دينار باشد حسن بصری كفت قنطار ديت مردی مسلمان باشد هزار دينار يا ده هزار درم و كلبی كفت از عبد الله عباس هزار دينار يا
دوازده هزار درم و كلبی كفت از عبد الله عباس هزار دينار يا دوازده هزار درم ديت مردی مسلمان ابو حمزه الثمالی كفت هشت هزار دينار باشد
و سدی كفت شصت هزار دينار باشد و در بعضی كتب آمد كه قنطار ضباع و عقار باشد و اصلش از احكام است و بنا از اينجا قنطره كويند كه محكم
كرده باشد قتاده كفت مقنطره مالی بسيار بر هم نهاده و درم عطا آورده باشد ... كفت در زمين كنز باشد سدی كفت مضروب منقوش باشد
فراكفت مضعف باشد چنانكه قنطار سه هزار باشد و مقنطره نه هزار و طعنه الحساب و ابو عبيده كفت مفعلة من القنطار چنانكه كفتی من
الذهب والفضة از زر و سيم كفتند زر را بدان ذهب خوانند كه بذهب و لا يبقى و سيم را بدان فضه خوانند لانها تنفض ای تتفرق والخيل اسم
جنس لفظ جنسات كالجن والانس والابل لا واحد له من لفظه و واحدش فرس باشد و علما در معنی مسومه خلاف كردند مجاهد كفت و سعيد
جبير و ربيع كفتند چرنده باشد و عطيه از عبد الله عباس روايت كرد و حسن بصری كفت در مرغزار كرده يقال سامت الخيل تسوم واسمتها انا و سومتها
تسويما فهی مسومه قال الله تعالى فيه تسيمون و قال الاخطل مثل ابن بزعة او كآخر مثله اولى لك ابن مسيمة الاجمال يعنی راعيه الابل و مجاهد كفت
المطهمة الحسان اسبان نيكو و عكرمه كفت نشانه كرده سدی كفت الرائعة ای المعجبة حسان و حسن و جمال و مجاهد و حسن
بصری و ابو عبيده و اخفش كفتند اسبان ابلق و بر جمع جمله اقوال باد و قولست يكی بر سيما و هی العلامة و يكی من السوم و هو الرعی
يقال سومت الخيل اذا اطلقتها قال الله تعالى بخمسة الاف من الملائكة مسومين قال النابغة · فسر كالقداح مسومات عليها معشر اشباه جن

دفعا الا هی با صله · و در زبان لحفاظ بكل اغر يقعد و ان المسومه العرايا · ابن زيد كفت المسومة المعدة للحرب باشد كه رباط كاه داشته
نهاده باشد چنانكه لبيد كفت · ولقد اغدو بلجيب كالقرن مسوم الفعال · و در بعضی تفسيرها آمد كه ابن عباس و مجاهد كفتند بعضی اسبان را
بعضی دیكر از تیر ای كفتند ذات شيات معروفه كالغرة والتحجيل اسبانی اغر محجل پيشانی و دست و پای سپيد و عرب نجيبترين اسبان آن دانند
دم مبارك و آن نيز ... در قصيده كفت وصف اسپی اغر محجل و قد ابدع فيه يا ايها الملك الذی عزماته من خالقه ... من دايه قد نخ
الطرف الزی اعدته هادية يعقدا بعقد ... محجلا بالبرق من اسماء منبر قعا والحسن من ... فكانما لطم الصباح جبينه فاقتص منه
فخاض في احشائه · دم او بديم اين معنی در قصيده ديكر و ادهم يستمد الليل منه و يطلع بين عينيه الثريا · سرى خلف الصباح يطير مشيا و يطوی
خلفه الافلاك طيا · فلما خاف وشك البين منه تشبث بالقوائم والمحيا · ابو جعفر المدائنی روايت كند از قاسم بن الحسن بن الحسن از زيد بن علی
از پدرش امير المؤمنين علی عليهم السلام از رسول صلی الله عليه و آله كه كفت چون خدای تعالی خواست تا اسب بيافريند باد جنوب را
كفت من از تو خلقی خواهم آفريد عنان و زين و ... باد جنوب مو كل باشد خلقی كه عز اوليا و دوستان من باشد و مذلت دشمنان
من باشد و جمال اهل طاعت من ... كفتند بار خدايا فرمان ترا ست حق تعالی از باد جنوب اسپی بيافريد آنكه كفت من ترا عربی
آفريدم و خير در پيشانی تو بستم و غنيمتها بر پشت تو مجموع بود خداوند ترا بر تو مهربان كردم و ترا بی بال بپرانم فانت للطلب وانت للهرب
ترا برای طلب آفريدم و برای هرب ... من بر پشت تو مردانی راست كنم كه تسبيح و تهليل و تحميد و تكبير من كنند و تو تسبيح و تهليل ايشان
تسبيح و تهليل كنی آنكه كفت هيچ تسبيح و تهليل نباشد كه او بشنود و الا او نيز با ايشان جواب دهد الا كه چون فرشتكان صهيل اسب بشنيدند
و خلقش بديدند كفتند بار خدايا ما فرشتكانيم تو را تسبيح و تحميد ميكنيم نصيب ما چيست حق تعالی برای ايشان اسبانی ابلق
بيافريد كردنها شان چون كردنها شتران بختی چون اسب را بر زمين فرستاد و پايهای او بر زمين قرار كرفت صهيل كرد حق تعالی كفت
بركت بر تو باد آن جانور كه من بصهيل تو مشركان را ذليل كنم و كوشهاشان پر كنم و دلهاشان پر بيم كنم چون خدای تعالی چيزها را در پيش آدم
كفت بكزين آنچه خواهی او اسب بكزيد خدای تعالی كفت عز خود و عز فرزندانت خود اختيار كردی تا زنده باشند بركتمن بر تو باد و ... برای
از خلق هيچ ... كه بنزديك من محبوب تر است از تو و اين كه تو اختيار كردی و ابو هريره روايت كند كه رسول عليه السلام كفت
الخير معقود بنواصی الخيل الی يوم القيامة خير بر پيشانی اسبان بسته است تا به روز قيامت انس روايت كرد كه هيچ چيز بر رسول عليه السلام
محبوب تر نبود از زنان پس از آن ... ابو ذر غفاری روايت كرد از رسول عليه السلام كه كفت هيچ اسب تازی نباشد الا ما از وقت سحر
كه بر بامداد بكويد بار خدايا مرا ... بكسی كه بنديكان وارزه اهل و مال او دوست تر باشم ابو ذهب روايت كند كه رسول عليه السلام كفت
اسبان را بسته كنيد و پيشانی ايشان پاك كنيد و چيزی در كردن ايشان بنديد و بر شما باد كه اسب كه ادهم يا كميت اغر محجل باشد
يا اشقر اغر محجل باشد اغر محجل و رسول عليه السلام كفت يمن الخيل في شقرها خجسته اسبان در اسب اشقر است و در خبرات كه رسول
اسب اشكل را كراهت داشتی و اشكل آن باشد كه يك دست او و يك پای او محجل باشد و ديكر مطلق يا يكی مطلق بود و سه محجل و
ابو هريره روايت كند كه رسول عليه السلام كفت اسبان سه اند يكی از آن روی باشد يكی را اجر بود و يكی را ستر بود و اما آنكه
كه اجر بود آن بود كه اسبی باز بندد در راه خدای تعالی يا ... تا كاه نادر كاه تا ... جهاد ... و چون كرد در ... خورد و
آب كه باز خورد ... احسان ... و ما آنكه ستر باشد آن بود كه اسبی باز بندد برای تجمل و عفت و حق خدای تعالی
در رقاب و ظهور آن فراموش نكند و اما آنكه او را وزر باشد مردی باشد كه اسبی باز بندد برای فخر و ريا و عداوت اهل اسلام و خبر
الاوت كفتند رسول عليه السلام كه كفت اسبان سه اند يكی از آن رحمن است و يكی از آن انسان و يكی از آن شيطان اما آنكه خدای راست اسبی باشد كه در
راه خدای برای جهاد كفار باز بندند و اما آنكه انسان راست اسبی كه بر وی بر نهد و بيد ... و اما آنكه شيطان راست اسبی باشد كه برو كرد
بندند و ... وان شتر كه او و كوسند بود و نعم اسب ... جمع ... واحد ... ...

والحرث يعني ذرع وكشت و[illegible] ذلك متاع الحيوة الدنيا اين متاع و[illegible] دنياست يعني اين جمله كه [illegible] تمتع [illegible] اين سرات كه دنيا
فنيا تا [illegible] باشد [illegible] صفت سرات و[illegible] باشد والله عنده حسن المآب يعني خداى [illegible] وحسن المآب
مرجع باشد [illegible] بازگشتن كاه [illegible] كه جهانا ما تشتهي الانفس وتلذ الاعين [illegible] كردن فيها ما لا عين
رأت ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر [illegible] انقطاع [illegible] باشد [illegible] گفت [illegible] بدانيد [illegible]
ما في ذلك قل أؤنبئكم بخير من ذلكم بگوى اى محمد [illegible] بهتر [illegible] والبنين [illegible] للذين اتقوا
[illegible] جنات تجري من تحتها الانهار [illegible] در زير درختان [illegible]
كه جهانا جنات تجري [illegible] در زمين [illegible] جاى كه [illegible] ايشان
[illegible] درخت است [illegible] گفت [illegible] درختان [illegible] دنيا [illegible]
[illegible] سبز [illegible] باشد [illegible] باشد [illegible]
[illegible] خالدين فيها [illegible] وازواج مطهرة [illegible] ايشان باشد
[illegible] زنان دنيا باشد [illegible] حيض واستحاضه [illegible]
[illegible] خداى باشد كه خداى از ايشان خشنود باشد وايشان از خداى [illegible] ورضوان من الله [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] كالعدوان والعدوان والطغيان والطغيان درجه است
[illegible] رسول عليه السلام گفت خداى تعالى [illegible] بهشت ايشان گويند لبيك ربنا وسعديك والخير
في يديك [illegible]
[illegible]
بهشت [illegible]
[illegible] الذين يقولون ربنا اننا آمنا [illegible] الذين [illegible]
[illegible] للذين [illegible] ربنا اننا آمنا [illegible]
[illegible] مسلمان [illegible]
[illegible] معرفت [illegible]
فاغفر لنا ذنوبنا [illegible] وقنا عذاب النار [illegible] الصابرين [illegible]
[illegible] للذين اتقوا [illegible]
[illegible] الصابرين [illegible] صبر [illegible] طاعت وصبر از معصيت وصبر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قتاده گفت [illegible]
[illegible] والصادقين [illegible]
صادق باشد [illegible] خلقان [illegible]
[illegible] والقانتين [illegible]
[illegible] فضالة [illegible] خداى [illegible] گفت [illegible]

[illegible] روز آفتاب [illegible] باشد [illegible]
[illegible] والمستغفرين بالاسحار [illegible] استغفار [illegible]
نماز شب [illegible] كانوا قليلا من الليل ما يهجعون وبالاسحار هم يستغفرون [illegible]
[illegible] گفت [illegible] نماز [illegible] سحر [illegible]
مشغول باشد [illegible] عبد الله [illegible] نماز [illegible] سحر [illegible]
سحرگاه باستغفار مشغول [illegible] ابراهيم بن حاطب گفت در مسجد رسول عليه السلام [illegible]
[illegible] فاغفر لي [illegible] سحرگاه [illegible]
[illegible] عبد الله مسعود [illegible] انس مالك روايت كند كه رسول صلى الله عليه وآله گفت خداى تعالى [illegible]
[illegible] استغفار
[illegible] رسول عليه السلام گفت خداى تعالى [illegible] قرآن خوانند
[illegible] استغفار [illegible] جبرئيل [illegible]
خداى تعالى [illegible] استغفار [illegible]
[illegible] سفيان ثوري گفت [illegible]
[illegible] المستغفرين [illegible] استغفار [illegible]
[illegible] استغفار [illegible] الغافلين [illegible]
لقمان [illegible] استغفار [illegible] در تفسير اهل البيت
[illegible] امير المؤمنين [illegible] الصابرين [illegible] والصابرين في البأساء والضراء وحين البأس واما الصادقين [illegible]
[illegible] بالصدق [illegible] واما القانتين فنظيره في قوله امن هو قانت آناء الليل ساجدا وقائما واما المنفقين فنظيره قوله الذين ينفقون اموالهم
بالليل والنهار سرا وعلانية واما المستغفرين بالاسحار فنظيره قوله كانوا قليلا من الليل ما يهجعون وبالاسحار هم يستغفرون [illegible]
الصابرين [illegible] والصادقين في الاقوال والقانتين في الاحوال والمنفقين للاموال والمستغفرين بالاسحار شهد الله [illegible]
[illegible] شهادة [illegible] الملك [illegible]
[illegible] آخر سورة البقرة [illegible]
از رسول صلى الله عليه وآله [illegible] گفت [illegible] شهد الله [illegible] خداى تعالى [illegible]
[illegible] استغفار [illegible] رسول عليه السلام گفت [illegible] خداى تعالى [illegible]
[illegible] رسول عليه السلام [illegible]
[illegible] جبرئيل [illegible]
[illegible] خداى تعالى [illegible]
[illegible] شهد الله [illegible] الشهادة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سال [illegible]

من عبد الله بن مسعود انه قال سمعت النبي عليه السلام گفت از رسول شنیدم گفت هر کی این آیت بخواند از پس این کلمات بگوید حق تعالی گوید عبدی [illegible]
وانا [illegible] التوحید وانا اولی من وفا بالعهد افتحوا له ابواب الجنان فیدخلها من ایها شاء بنده من عهد من [illegible] و امانت من [illegible]
قبول توحید است و من اولی ترم که بعهد خود وفا کنم ملایکه فرشتگان من درهای بهشت برای او بگشایید تا بهر در که خواهد در بهشت شود خبر [illegible]
از رسول علیه السلام گفت هر که این آیت بخواند [illegible] شب او را [illegible] آسمانها [illegible] تا زیر عرش رسد حق تعالی فرماید تا این آیت در صحیفه عمل
او بنویسند در میان طاعات او هم چنان تابنده که ماه در میان ستارگان خبر ششم رسول علیه السلام گفت روز قیامت [illegible] دیگری [illegible]
آنگاه [illegible] گناه [illegible] حق تعالی [illegible] سیاه بگیرید و [illegible]
[illegible] الشهادة [illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] خبر [illegible] در خبر است که خدای [illegible] من [illegible]
[illegible] توحید [illegible] من [illegible]
[illegible] خبر [illegible] آنست [illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] در جواب [illegible] گفت [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] یطلبون حتی [illegible]
گفت [illegible] این عجب [illegible] در جواب [illegible]
خبر [illegible] ان اشهدک [illegible] ملائکتک [illegible] جمیع خلقک بانی اشهد ان لا اله الا
انت [illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
اشهد ان لا اله الا الله [illegible] در جواب [illegible] قیامت [illegible]
[illegible] حسنات [illegible] دوزخ [illegible]
[illegible] دوزخ [illegible] گفت [illegible]
[illegible] خدای [illegible] مالک [illegible]
حاجت [illegible] دوزخ [illegible] توحید [illegible]
[illegible] شهد الله [illegible] گفت [illegible]
[illegible] رسول علیه السلام [illegible] جواب [illegible]
من اعظم شهادة فی کتاب الله [illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] شهد الله [illegible] شهد الله [illegible]
[illegible] شهد الله [illegible] الحکم [illegible] خدای تعالی
[illegible] گفت [illegible] شهد الله [illegible]
[illegible] لا اله الا هو [illegible] گفت خدای [illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible] جواب [illegible]
گفت [illegible]

لما ذا تدل علی اله واحد [illegible] گفت ما الدلیل علی ان العالم صانعا [illegible] دلیلات [illegible] گفت [illegible]
القدم تدل علی المسیر [illegible] لا [illegible] صانع خبیر گفت [illegible] دلیل
[illegible] دلیل [illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible] صادق را گفت یا بن رسول الله [illegible] کانت
[illegible] العلما [illegible] ما الدلیل علی حدث العالم گفت [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] صادق علیه السلام [illegible] گفت [illegible]
[illegible] الفضة [illegible] الذهب [illegible] العالم
علی حدث العالم [illegible] گفت [illegible]
[illegible] گفت [illegible] دلیلات [illegible] گفت یا بن
رسول الله [illegible] صادق علیه السلام
[illegible] دلیل [illegible]
لا الدلیل [illegible] شهادة [illegible]
[illegible] شهادة [illegible] شهادة [illegible]
[illegible] فرشتگان [illegible] گفت [illegible]
خدای [illegible] فرشتگان [illegible] لا اله الا هو [illegible]
الشهادة [illegible] شهدت شهادة لا [illegible] بان الله لیس له شریک و ان محمدا [illegible]
بدین الحق ارسله الملیک [illegible] الملیک [illegible]
علی [illegible] شاهدات بان الله لیس له شریک [illegible]
رسول علیه السلام [illegible] گفت [illegible]
[illegible] گفت [illegible] کفی بالله شهیدا بینی و بینکم [illegible]
گفت [illegible] علم الکتاب [illegible] گفت [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] گفت [illegible] رسول علیه السلام
[illegible] الشهادة [illegible] یا شاهد [illegible]
فاشهد [illegible] من ضل فی الدین فانی مهتدی [illegible] گفت [illegible]
[illegible] لا اله الا هو [illegible] القیامة [illegible] الله مولاه [illegible]
[illegible] گفت [illegible] خدای [illegible] گفت
[illegible] الابیات [illegible] رسول [illegible] خدای [illegible]
گفت [illegible] رسول [illegible] اعرابی [illegible]
[illegible] گفت [illegible] گفت [illegible]

کرد صحبة تو با قبیلهٔ تو آید گفت رسول الله ازان چیست گفت تشهد ان لا اله الا الله وانی رسول الله گواهی دهی که خدای یکیست و من رسول اویم
اعرابی گفت و من یشهد لک علی ما تقول گواهی دهد ترا برین رسول علیه السلام نگاه کرد درختی مرد بد عادی بکنار بیابان خشک گفت
گفت آن درخت مرا گواهی دهد برو تا عجب آمد رسول گفت یا اعرابی برو بآن درخت و بگو که رسول خدای ترا می خواند اعرابی
برفت و گفت ایتها الشجرة اجیبی رسول الله اجابت کن رسول خدای را درخت بر خویشتن بجنبید و عروق خود از زمین بر کند
وجعلت تخد الارض خدا و زمین و شکافت با پیش رسول آمد و بایستاد رسول علیه السلام گفت من تشهدین ایتها الشجرة بچه گواهی
دهی او درخت گفت اشهد ان لا اله الا الله وانک رسول الله گواهی میدهم که خدای یکیست و تو رسول اوی اعرابی گفت درختی ترا گواهی میدهد
من اولیتر که گواهی دهم اشهد ان لا اله الا الله وانک رسول الله و اسلام آورد و اولوا العلم خداوندان علم گواهی دهند مفسران خلاف کردند در آنکه
خداوندان علم کدام اند بعضی مفسران گفتند مراد انبیا اند بعلم ان خدای برین گواهی دهند ابن کیسان گفت صحابه رسول اند از مهاجر و انصار مقاتل گفت
احبار اهل کتاب اند آنها که ایمان آوردند چون عبدالله سلام و یاران او و سدی و کلبی گفتند علما مومنان اند در تفسیر اهل البیت آمد که در علم
امیر المؤمنین علی است یا و من عنده علم الکتاب و گروهی اهل اسلام یا اهل کتاب یا مهاجر و انصار صحابه یا محتمل باشد ایشان اولوا العلم
که گروهی صحابه شاهد ... و ریاست ایشان است و گروهی اهل البیت که اول ایشان ... و گروهی علمای ایمان که ... و مقصم ایشان
و گروهی احبار اهل کتاب که ... بکتاب ایشان از ایشان عالم تر است والله لو ثنیت لی الوسادة لحکمت بین اهل التوریة بتوریتهم و اهل الانجیل
بانجیلهم و اهل الزبور بزبورهم و اهل القرآن بقرآنهم ... بعض الکتب و یقول یا رب ان علیا قد قضی بقضائک فی حدیث
طویل ... در عطف و بعضی شکافان ... کتاب خدای گفت فان الله هو مولاه و جبریل و صالح المؤمنین قائما بالقسط
حال است بعضی شکافان عطف کرد از علم قدر ... منزلت ایشان ... خدای را جل جلاله ... صفات علیا است وعلاه
اسلام العالمون و جماعتی بین الله و امامان ... روایت کرد از رسول علیه السلام که گفت ساعة من عالم
یتکی علی فراشه ینظر فی علمه خیر من عبادة العابد سبعین عاما گفت یک ساعت از عالمی که بر بستر خود تکیه کند و در علم خود فکر کند بهتر است از عبادة
عابدی که هفتاد سال خدای را پرستد حمید طویل روایت کند از انس مالک که رسول صلی الله علیه و آله گفت تعلموا العلم فان تعلمه حسنة ومدارسته تسبیح
والبحث عنه جهاد و تعلیمه من لا یعلمه صدقة و تذکیره لاهله قربة لانه معالم الحلال والحرام ومنار سبیل الجنة والنار و الانیس فی الوحشة والصاحب
فی الغربة والمحدث فی الخلوة والدلیل فی السراء والضراء والسلاح علی الاعداء والقرب عند الغرباء یرفع الله به اقواما فیجعلهم فی الخیر قادة
یقتدی بهم یقتص آثارهم ویرمق اعمالهم ویقتدی بافعالهم وینتهی الی رایهم ویرغب الملائکة فی خلتهم وباجنحتها تمسحهم وفی صلاتهم
تستغفر لهم وکل رطب ویابس یستغفر لهم حتی حیتان البحر وهوامها وسباع الارض وانعامها والسماء ونجومها لان العلم حیوة القلب
من العمی ونور الابصار من الظلم وقوة الابدان من الضعف یبلغ بالعبید منازل الاحرار ومجالس الملوک والذکر فیه یعدل بالصیام ومدارسته
بالقیام و به یعرف الحلال والحرام وبه توصل الارحام امام العمل والعمل تابعه یلهم السعداء ویحرم الاشقیا گفت علم بیاموزید که آموختن او ...
و دریا و تسبیحات و بحث از و جهادات و آموختن از کسی که ندانند صدقات و بیاد دادن اهلش قربت و تقرب بخدایست برای
آنکه علم معالم حلال و حرام است و منار راه بهشت و دوزخ است در وحشت انیس است و در غربت رفیق است در خلوت محدث
در سرا و ضرا دلیل و بدشمنان سلاح است و بنزدیک غربا قربت و خدای تعالی باو رفع کند قوی را و ایشان را
در خیرات پیش رو کند که با ایشان اقتدا کنند و بر پی ایشان بروند و با عمال ایشان نگرند و با فعال ایشان اقتدا کنند و با رای ایشان منتهی شوند
و فرشتگان در خلت ایشان رغبت کنند و بپرهای خود ایشان را مالند در نماز برای ایشان استغفار کنند و هر تر و خشکی برای ایشان آمرزش
خواهد تا ماهیان دریا و هوام آب و سباع زمین و انعام و چهارپای و آسمان با ستارگان او علم حیوة دلست بر نابینائی و نور چشم است
از ظلمت و قوت تن است از ضعف بندگان را پایه آزادان رساند و مجالس ملوک و فکر اندیشه در و برابر روزه داشتن و درس

چون مسلمانان را کرده شد و اختیار جحودی و ترسائی کردند خدای تعالی گفت اهل کتاب یعنی این دو فرقه خلاف نکردند در ملت یکدیگر
واختیار جحودی و ترسائی کردند خدای تعالی گفت اهل کتاب یعنی این دو فرقه خلاف نکردند در ملت یکدیگر الا بعد از آنکه علم با ایشان
آمد که دین حق مسلمانی است نظیره قوله تعالی وما تفرق الذین اوتوا الکتاب الا من بعد ما جاءتهم البینة قوله فان حاجوک ای خاصموک
اگر با تو خصومت کنند یعنی جهودان و ترسایان و خصومت ایشان آن بود که گفتند یا محمد این جهودی و ترسائی نسبت ما را و قوم ما را
با این نسب خواهی و دین ما السلام است خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت بگوی یا محمد که شما بدعوی مسلمانی بی معنی قناعت کرده باختیار
جحودی و ترسائی بر مسلمانی کرده من اسلام آورده ام و تن بدادم و انقیاد کردم فقل اسلمت وجهی لله و بای آن در وجه الخضوع مراد
که شریف ترین اعضاست و حواس پنج بدوست و چون روی خاضع و خاشع شد بدیگر اعضا کار آسان شد تا باکند و بوی تبعی
فان ذکر بسیر ... شد هم این که من ذکر کردم از اسلام و انقیاد و گفته اند مراد بوجه جزئیات و قصد چنانکه شاعر گفت استغفر الله
ذنبا لست محصیه رب العباد الیه الوجه والعمل وگفته اند وجه جانب و جهت آن بود بمجاز باشد چنانکه گویند خرجت الی وجه
کذا ای الجانب کذا ومنه قوله یریدون وجهه یعنی جانبه یعنی رضاه وکذا قوله الا ابتغاء وجه ربه الاعلی و این باستقصا در سوره
البقره برفت بعضی قرا خوانند ومن اتبعن باثبات یا بر اصل و باقی قرا خوانند بلا یا اکتفا بالکسرة عنها کما قال وهو المتعد وقال الشاعر
کفاک کف ما تلیق درهما جودا واخری تعط بالسیف دما و این حق آنست که بعضی گویند با آنکه در کلام جائز نیست وقل للذین اوتوا الکتاب
اهل کتاب را و الامیین یعنی عرب را و عرب را امیین خوانند ... رسول علیه السلام امی خوانند یعنی آنکه ایشان کتاب نبود بر اصل ولادت امهات
مانده بودند ایشان را نسبت با مادر کردند ءاسلمتم لفظ استفهام است و معنی تقریر باسلام آوردن هستی و اهل معانی گفتند این استفهام
و تقریر بمعنی امر است چنانکه یکی را گویند فلان کار خواهی کردن ولا بکر تا دانم و غرض او امر باشد بطالت او برابطه این چنانکه
حق تعالی گفت فهل انتم منتهون یعنی انتهوا فان اسلموا فقد اهتدوا اگر اسلام آرند مهتدی و راه یافته باشند چون رسول علیه السلام این آیه
بر ایشان خواند ایشان گفتند اسلمنا اسلام آوردیم جهودان را گفتند عیسی که روح الله است او پیغامبر خدای و کلمه اوست
گفتند ترسایان را عیسی را بنده و آن بپرستند و این خدای شناسید گفتند معاذ الله که عیسی بنده باشد رسول علیه السلام
گفت پس دروغ گفتید اینکه گفتید اسلمنا که اسلام آوردیم که در دین کسی که تسلیم خلاف نکند خدای تعالی گفت وان تولوا اگر ایشان
قبول نکنند و اعراض کنند از ایمان و روی بگردانند فانما علیک البلاغ بر تو این رسانیدن است آنچه ترا گفتیم رسالت و اعمال بندگان بنده است
بصیر و عالم با ایشان و بعواقب کار ایشان و بمقادیر استحقاق اعمال ایشان از ثواب و عقاب بجزا دهم و حساب ایشان بکنم قوله تعالی
۲۱ إن الذين يكفرون بآيات الله ويقتلون النبيين بغير حق ويقتلون الذين يأمرون
آنان که کافر شدند بآیتهای خدا و میکشند پیغامبرانرا بناحق و میکشند آنانرا که میفرمایند
بالقسط من الناس فبشرهم بعذاب أليم أولئك الذين حبطت أعمالهم في الدنيا والآخرة
بعدل از مردمان بشارت ده ایشانرا بعذابی دردناک ایشان آنانند که ضایع شد عملهای ایشان در دنیا و آخرت
وما لهم من ناصرين ألم تر إلى الذين أوتوا نصيبا من الكتاب يدعون إلى كتاب
و نباشد ایشانرا یاری نبینی تا آنانرا که دادند ایشانرا بهره از کتاب میخوانند ایشانرا بکتاب
الله ليحكم بينهم ثم يتولى فريق منهم وهم معرضون ذلك بأنهم قالوا لن تمسنا
خدای تا حکم کند میان ایشان پس برگردند گروهی از ایشان و ایشان روی گردانیده اند این بدانست که ایشان گفتند نرسد بما
النار إلا أياما معدودات وغرهم في دينهم ما كانوا يفترون فكيف
آتش مگر روزی چند شمرده و بفریفت ایشانرا در دین ایشان آنچه دروغ می بافتند پس چگونه باشد

إذا جمعناهم ليوم لا ريب فيه ووفيت كل نفس ما كسبت وهم لا يظلمون قل اللهم
چون جمع کنیم ایشانرا برای روزی که شک نیست در آن و تمام بدهند هر کسی را آنچه کرده باشد و بر ایشان ستم نکنند بگو خدای
مالك الملك تؤتي الملك من تشاء وتنزع الملك ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل
خداوند پادشاهی بدهی پادشاهی آنرا که خواهی و بستانی پادشاهی از آنکه خواهی و عزیز کنی آنرا که خواهی و ذلیل کنی آنرا
من تشاء بيدك الخير إنك على كل شيء قدير تولج الليل في النهار وتولج النهار
که خواهی بدست تست نیکی که تو بر همه چیزی توانائی در آری شب در روز و در آری روز
وتخرج الميت في الليل وتخرج الحي من الميت من الحي وترزق من تشاء بغير حساب
در شب و بیرون آری زنده از مرده از زنده و روزی دهی آنرا که خواهی بغیر شمار
قوله ان الذین یکفرون بآیات الله آنان که کافر شدند بآیات و علامات و حجج و بینات خدای تعالی یعنی کتابها که خدای فرستاد
و حجتها که در آن انگیخت و پیدا کرد و گفته اند مراد کتاب قرآنست و مراد بآنکه کافرند جهودان و ترسایانند و بیان کردیم که کفر جحود
بدل باشد ویقتلون النبیین بغیر حق و پیغامبرانرا کشند بناحق و کشتن پیغامبران جز بناحق نباشد و بیان کردیم که این در حق
عرب را معروف در کلام ایشان مثل قولهم فلان لا یرجی خیره و قتل بارادت مثله و استقصا کلام در این آیه برفت در سوره البقره
ویقتلون الذین یأمرون بالقسط حمزه خواند ویقاتلون و حسن بصری خواند ویقتلون بتشدید علی تکثیر الفعل مقاتل گفت مراد
ملوک بنی اسرائیل اند ابن جریج و معقل بن ابی مسکین گفتند این جماعتی بود نه که وحی بایشان نیامد ولکن اتباع انبیا بود مذکور
بعاسیر آمد مع کردند آن کفار و ظلم ایشان بکشتند ایشان انکار کردند و امر معروف کردند ایشان بود مذکور در مثل ملعونه
ونبود معنی آنکه کفار ایشان را نیز بکشتند علی قراءة من قرا ویقتلون و آنکه خوانند ویقاتلون معنی آن بود که با ایشان کارزار
کردند ابو عبیده جراح روایت کند از رسول علیه السلام که او در پرسیدند که ای الناس اشد عذابا یوم القیامة روز قیامت که را عذاب
سخت تر بود گفت من قتل نبیا اوکی او امر بمعروف کند گفتند یا رسول الله آن که کسی باشد که امر بمعروف و نهی منکر کند آنگاه این
آیه برخواند ویقتلون الذین یأمرون بالقسط من الناس الی قوله وما لهم من ناصرین آنگه گفت بنی اسرائیل در اول سه وچهل پیغامبر بکشتند
در اول روز پس از آن صد و دوازده مرد برخاستند از عباد بنی اسرائیل با امر معروف و نهی منکر آنانرا که ایشان را کشته بودند
ایشانرا نیز در آخر روز بکشتند ایشان آنانند که خدای تعالی صفت کرد ایشان را درین آیه و ابو عبیده در ایشان فرستاد و عبدالله
مسعود روایت کرد از رسول علیه السلام که او گفت بئس القوم قوم یقتلون الذین یأمرون بالقسط من الناس بئس القوم قوم
لا یأمرون بالمعروف ولا ینهون عن المنکر بئس القوم قوم یمشی المؤمن بینهم بالتقیة بد قومی باشند قومی که کسی امر بمعروف
و نهی منکر نکند و بد قومی باشند که مؤمن در میان ایشان بتقیه زندگانی کند فبشرهم بعذاب الیم بشارت ده ایشانرا
بعذابی سخت و اصل بشارت در لغت چیزی باشد که اثر آن از شادی و حزن بر بشره پیدا شود ولکن در عرف در سرور و خیر
مستعمل است در عذاب و مجاز استعمال کرده اند بجای آنکه کلام متضمن شرط و جزاست و تقدیر من کان
کذلک فبشرهم اولئک الذین حبطت اعمالهم ای بطلت ایشان آنان باشند که عمل ایشان باطل بود حبط یحبط و حبط یحبط
لغتست و در شاذ ابو واقد الجراح خواند حبطت بفتح با و اصل کلمه من الحبط و آن آن بود که شتر گیاهی بدبخورد شکم او باد
ازان و هلاک شود پس بمجاز در هلاک و بطلان عمل استعمال کرده اند و منه قول النبی علیه السلام ان مما ینبت الربیع ما یقتل حبطا
او یلم و معنی قوله فی الدنیا والآخرة یعنی در دنیا و در آخرت و کفر ایشان ظاهر کنند مر ایشانرا تا ایشانرا بلعن مدح نکنند و در
آخرت ایشانرا ثواب نبود برای آنکه نه بر وجه مأمور کرده باشند وما لهم من ناصرین و ایشانرا در قیامت یاری دهنده نباشد

الم تر الی الذین اوتوا نصیبا من الکتاب یعنی ای محمد ندیدی آنها را که ایشان را نصیبی دادند از کتاب یعنی جهودان و کتاب توریت است و برای این گفت نصیبا
من الکتاب که علم توریة بتمامی ندانستند یدعون الی کتاب الله یعنی ایشان را با کتاب خدای می‌خوانند در آن کتاب بخلاف کردند بعضی مفسران گفتند قرآنست
جویبر گفت از ضحاک از عبدالله عباس که خدای تعالی قرآن را حاکم کرد از میان رسول علیه السلام و از میان جهودان قرآن و ایشان
حکم کردن از قرآن عدول و اعراض کردند و قتاده هم این گفت سدی گفت رسول علیه السلام جهودان را با اسلام خواند نعمان بن اوفی گفت
ای محمد تعال الی الاحبار نحاکمک برای احبار رویم رسول علیه السلام گفت بل تعالوا الی القرآن بحکومت بر قرآن رویم ایشان گفتند احبار رویم
رسول علیه السلام گفت بقرآن رویم خدای تعالی این آیه فرستاد عکرمه گفت از عبدالله عباس که رسول علیه السلام در بیت المدراس جهودان رفت و ایشان را
دعوت کرد با اسلام نعیم بن عمرو و حارث بن زید گفتند تو بر کدام دینی ای محمد گفت من بر دین ابراهیم گفتند ابراهیم جهود بود رسول علیه السلام گفت در توریت حکم
اینست بیایید تا بحکومت بر توریت رویم ایشان ابا کردند خدای تعالی این آیه فرستاد و این قول کتاب توریت باشد کلبی گفت از ابو صالح
از عبدالله عباس که مردی و زنی زنا کردند در عهد رسول علیه السلام از اهل خیبر و از میان قوم خود شریف بودند و در توریت حکم ایشان
رجم بود بخواستند تا ببر رسول اسلام بمیانه کم بر دیدا و تحقیقی بود این حکم را پیش رسیدند رسول علیه السلام رجم فرمود ایشان را نعمان بن
اوفی و عمرو بن الحارث گفتند جرت علینا یا محمد ظلم کردی بر ایشان رجم نیست رسول علیه السلام گفت دروغ گفتی بر ایشان رجم است
در توریت هم چنین است گفتند نیست توریت بیاوردند و بنهادند و گفتند انصاف بده ای محمد رسول گفت در میان شما در توریت کیست
داناتر گفتند مردی اعور است بفدک با شاد او ابن صوریا گویند کس فرستادند و او بیامد آورده نزدیک رسول علیه السلام او گفت تو عالم
ترین جهودانی بتوریت گفت چنین گویند رسول علیه السلام توریت پیش او خواست و او بنشست و توریت می‌خواند چون بآیت رجم رسید
دست بر نهاد و بپوشید و بخواند و دست او از آنجا برداشت و آن آیه بخواند رسول علیه السلام گفت بدانستی که حکم الله که
کدام و در توریت حالی قیامت و در توریت چنین بود که مرد محصن و زن محصن چون زنا کنند و بینه بر ایشان بایستد ایشان را
رجم باید کردن و اگر زن آبستن بود رها کنند تا بار بنهد آنگه رجم کنند و رسول علیه السلام بفرمود تا آن مرد و آن جهود را رجم کردند
جهودان آن بخشم گرفتند و خدای تعالی در این قصه این آیه فرستاد الم تر الی الذین اوتوا نصیبا من الکتاب یعنی عبد الله صوریا و نعمان
بن اوفی و عمرو بن الحارث یدعون الی کتاب الله یعنی توریة لیحکم بینهم ثم یتولی فریق منهم بعد علم ایشان که توریة را بیاورد و پس
بکرویدند و دانستند که آن آیه در توریة است ثم هم معرضون ای عادلون ذلک بانهم قالوا لن تمسنا النار الا ایاما
معدودات یعنی این که کردند و گفتند و این جرأت که نمودند برای آن بود که ایشان می‌گفتند یعنی جهودان که آتش بما نرسد الا روزهای
شمرده شده مفسران برآنند که چهل روز خواستند مثل ایام عبادة عجل و حسن بصری گفت هفت روز خواستند و بعضی گفتند
از روزگار دنیا منقطع برای آنکه هر معدود بود و نه بسند و عزم فی دینهم و غرهم اطماع باشد و این صحیح بود غره یغره غرورا الغرور
الشیطان والغرة الغفلة والغرور الموارد الغرة الغفلة والغرة لانها تغربا فیها والغرر الخطر و غرر الطائر فرخه اذا زقه والغرغرة
تردید الماء فی الحلق و ایشان را بغرور فریفته و مغرور بکرد در دین ایشان آن نه در دروغ که گفتند والافتراء الکذب واصل الفطع قال
ففروت ای قطع لا ادیم علی وجه الصلاح و فری اذا قطعه علی وجه الفساد و الفریّ الزری بالعجب الداهیة و خلاف کردند
در آن دروغ که ایشان را مغرور بکرد بعضی گفتند این بود که در این آیه خدای تعالی حکایت کرد از ایشان که لن تمسنا النار الا ایاما
معدودات و بعضی دیگر گفتند قولهم نحن ابناء الله و احباؤه آنکه گفتند ما پسران خدائیم و دوستان خدائیم فکیف اذا جمعناهم
کیف سوال باشد از حال و محل او رفع است بر او ابتدا خبر مثبت محذوف و حالهم شدیدة عجیبة فی الشدة والسوء حیث
یسأل عنها اذا جمعناهم لیوم لا ریب فیه چگونه حال ایشان چون ما ایشان را جمع کنیم برای روزی که در آن شکی نیست و در کلام
معنی فی است ای فی یوم برای آنکه حروف صفات بعضی قائم باشد مقام بعضی و این قول ضعیف است در این که کلام بر جای

دعوی آنست که جزا ایم و العقاب بوم چنانکه گویند که رزمی کوید کسی را اعددت لیوم الهیاج ای للقتال یوم الهیاج ووفیت کل نفس ما کسبت
هر نفسی را بتمام کرده باشند یعنی جزای تمام کرده باشند هر نفس اگر مؤمن بود او را کار فرمود اگر بد بود و اگر جزای متحق مستحق باشد از آن جزا اگر خیر بود
و اگر شر و هم لا یظلمون و بر ایشان ظلم نکنند و حق ایشان باز نگیرند از ثواب ایشان و زیادة بر مستحق باشد نکنند با ایشان از عقاب
عبدالله عباس گفت اول رایتی که بعد از آن روز باز جهودان باشد خدای تعالی ایشان را بر سر جمیع رسوا کند و اگر بیاید تا ایشان را
بد فضیحت برنهند قل اللهم مالک الملک ابو هریره روایت کند از رسول علیه السلام که او گفت چون خدای تعالی خواست که فاتحة الکتاب و آیة الکرسی
و شهد الله و قل اللهم مالک الملک بر زمین فرستد ایشان بعرش بیاویختند و گفتند بار خدایا ما را بر زمین خواهی فرستادن برای زلات و معاصی
مردم از عرش باک من و او گفت ای خدای تعالی گفت بعزت من که هر کس شما را بخواند در عقیب نماز فریضه الا او را در حظیره قدس جای دهم بر آنچه که باشد
و بچشم رحمت بدو نگرم هر روز هفتاد بار و هفتاد حاجت هر روز بر آورم کمترین آن مغفرة و از دشمن و اعدا پناه دهم او را بر دشمن و نصرت دهم او را
بر آن دشمن و او را از بهشت هیچ منع نباشد الا مرگ معاذ جبل گفت روزی از رسول علیه السلام باز ماندم تا نماز آدینه در مسجد رسول علیه السلام بگزاردی
جهودی را بر من قرضی بود بدو روز و تیره آمده بودم که تا مرا طالب کند یکی دو بار پیش آمدم و هر بار با حترازی و باز کردیدم تا نماز آدینه
از من فوت شد با رسول علیه السلام چون رسول علیه السلام مرا دید گفت یا معاذ خواهی که ترا چیزی بیاموزم که اگر چندان که در زمین بجهد قرض
باشد خدای عز و جل آن را قضا کند گفتم آری یا رسول الله گفت قل اللهم مالک الملک بر خوان الی قوله بغیر حساب آنگه بگو رحمن الدنیا و الآخرة
و رحیمهما تعطی من تشاء منهما و تمنع من تشاء منهما اقض عنی دینی من این دعا بکردم و قرض بخواندم قتاده گفت سبب نزول این آیه آن بود که رسول علیه السلام
از خدای خواست تا ملک روم و پارس با امت او دهد خدای تعالی این آیه فرستاد عبد الله عباس و انس بن مالک گفتند چون رسول علیه السلام
فتح مکه کرد و امت را وعده داد ملک پارس و روم منافقان و جهودان گفتند محمد را مکه و مدینه بس نیست تا ملک پارس و روم کند خدای
این آیه فرستاد عبد الله بن عمرو بن عوف روایت کرد از پدرش از جدش که رسول صلی الله علیه و آله عام الاحزاب با شارت سلمان فارسی خندق
گرد مدینه خندق کردند و هر چهل گز را به ده مرد صحابه داد سلمان رحمه الله علیه که مردی قوی و بیرون مهاجر و انصار گفتند سلمان از ماست
و کار براوس و کار بر خزرج و ایشان را نشاط می‌افزود تحریض می‌کرد مهاجر گفتند سلمان از ماست و انصار گفتند سلمان از ماست
اوس و خزرج هم چنین از میان ایشان خصومتی عظیم پدید آمد و لجاج بدست داشتند پیدا ختند و سلاح برگرفتند خبر به رسول
رسول علیه السلام برخاست و بیامد گفت شما را چه بوده است گفتند یا رسول الله اختلفنا فی سلمان در سلمان خلاف افتاد ما را
از ماست و ایشان می‌گویند از ماست رسول علیه السلام گفت این چه دعوی است که در سلمان می‌کنید سلمان نه از شماست از ماست سلمان
از ماست اهل البیت ای عجب این حال با حال قویش ما فرجت فی اقامت در عرصات ای بادکاه آدم کرتا یک روی بکرد نوح
که تا بیند اعراض کند ابراهیم که تا ببیند بر آنکه رسول که ترا ببیند سر در پیش فکند چون نظر و حرم و لطف و توقیع سعادت بنام الله تعالی
آدم می‌گوید فرزند منست نوح می‌گوید برگزیده منست ابراهیم می‌گوید برگزیده منست مصطفی کو حیا از امت منست حق تعالی گوید این چه داده
مختلفت بنده منست عمرو بن عوف گوید من و سلمان و حذیفة بن الیمان و نعمان بن مقرن المزنی با شش انصاری در چهل گز بودیم
بکار رخوه مشغول بودیم سنگی پدید آمد بزرگ و سخت که آهن بر آن کار نکرد سلمان را گفتیم با سلمان رسول را از این سنگ خبر ده تا چه
فرماید اهن بر آن کار نمی‌کند بدعا کنیم تا از خط در گذریم که معلوم نیست که ما روا نمی‌داریم که از خطی که رسول کشیده باشد تعدی کنیم او بعجب
رسول از خط کشید رسول تعدی نکنیم چه دلیر مردی تو بر خدای و پیغامبر که از خط و حد ایشان پای بیرون نهاد سلمان بیامد و رسول را
خبر داد رسول علیه السلام برخاست و بکار در خندق آمد و در آن سنگ نگرید آنگه کلنگ از دست سلمان بستد و خود بخندق فرو شد و یک ضرب
آن سنگ بشکافت و ثلثی از او بشکست شد و نوری از آن جا بتافت که جمله مدینه نور برگرفت پنداشتی چراغی است در خانه تاریک و رسول علیه السلام
تکبیری کرد تکبیر فتح بکرد و سلمان دست رسول گرفت و رسول بر بالا آمد سلمان گفت یا رسول الله امروز ما عجایبی دیدیم که مانند آن ندیدیم

هر که رسول علیه السلام گفت بلی چون حضرت ابراهیم [illegible] بیدا شد در بیان آن [illegible] و مدای [illegible]
[illegible] خدای [illegible] و جبرئیل را خبر داد که امت من [illegible] بیدا شد [illegible]
[illegible] و جبرئیل این خبر داد که امت من [illegible] بیدا شد [illegible]
[illegible] و جبرئیل را خبر داد که امت من [illegible] ظاهر باشد سلطان [illegible]
[illegible] خدای [illegible] عجب نیست [illegible]
خندق [illegible] خدای تعالی آیة فرستاد [illegible]
[illegible] رسوله الا [illegible] آیة فرستاد [illegible] کرد [illegible]
[illegible] بعربی [illegible] گفت معنی اللهم یا الله است چون حرف ندا [illegible]
[illegible] گفته [illegible] آنست که [illegible] میکند [illegible]
[illegible] شاعر گفت [illegible] انی اذا ما حدث الما [illegible] اقول یا اللهم یا اللهما [illegible]
[illegible] ادو [illegible] در این باب درست [illegible] گفت [illegible]
اللهم [illegible] چون ملک [illegible] خدای [illegible]
[illegible] مالک الملک [illegible] خواند [illegible] حدیث [illegible]
[illegible] یا مالک الملک [illegible] رسول علیه السلام [illegible] ان الله مالک الملک [illegible] رسول علیه السلام
[illegible] رسول علیه السلام [illegible] مالک الملوک پادشاه پادشاهان
خدا [illegible] خدای تعالی در بعضی کتابها [illegible] انا ملک الملوک و مالک الملوک قلوب الملوک و نواصیهم بیدی فان العباد
اطاعونی جعلتهم [illegible] وان العباد عصونی جعلتهم [illegible] فلا تشتغلوا بسب الملوک [illegible]
پادشاهان [illegible] پادشاهان [illegible] پادشاهان [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] پادشاهان [illegible]
[illegible] تؤتی الملک من تشاء [illegible] ملک [illegible]
[illegible] ملک [illegible]
تؤتی الملک من تشاء یعنی محمد و اصحابش و تنزع الملک ممن تشاء [illegible] بعضی [illegible] گفتند [illegible]
[illegible] و تنزع الملک ممن تشاء [illegible] بعضی گفتند [illegible]
[illegible] الملک والحکمة بعضی [illegible] گفتند [illegible] سلیمان [illegible]
[illegible] سلیمان [illegible]
[illegible] تؤتی الملک من تشاء یعنی ملک [illegible] سلیمان [illegible]
[illegible]
[illegible] قناعت [illegible]
[illegible] و تنزع الملک ممن تشاء [illegible]
[illegible] گفت [illegible] پادشاه آنست که [illegible] پادشاه است [illegible] ملک [illegible]
[illegible] من ملک [illegible]

قال

قال الله تعالی وجعلکم ملوکا [illegible] پادشاهی است و رسول علیه السلام گفت من اصبح [illegible]
فی بدنه عنده قوت یومه فکانما حیزت له الدنیا بحذافیرها [illegible] قوت [illegible]
[illegible] رسول علیه السلام گفت ملوک الجنة [illegible] فمن وافق ذلک [illegible]
[illegible] پادشاهان بهشت [illegible]
[illegible] عبدالله مبارک گفت [illegible] سفیان ثوری [illegible]
[illegible] گفتم [illegible]
[illegible] الحمد لله رب العالمین [illegible] گفت یا ابن المبارک [illegible]
۵۱ گفت [illegible] الناس [illegible] گفت فقیهان گفتم پادشاهان کیستند گفت زاهدان گفتم [illegible]
[illegible] گفت [illegible] گفتم [illegible]
[illegible] گفت یا ابن المبارک [illegible] بعضی گفتند [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] رسول علیه السلام گفت ان الشیطان یجری من ابن آدم مجری الدم [illegible] بعضی [illegible]
[illegible] بعضی گفتند تؤتی الملک [illegible] و تنزع الملک ممن تشاء
[illegible] بعضی گفتند [illegible]
[illegible]
[illegible] خدای [illegible] پادشاهان [illegible] حق تعالی [illegible]
[illegible] الیوم [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] حدیث [illegible] عن ابن مسعود انه قال
رأیت رسول الله صلی الله علیه و علی آله [illegible] رسول خدای [illegible]
[illegible]
ومن قریب [illegible] گفت این ملک [illegible]
[illegible] الدنیا [illegible]
علیها القوم [illegible] بعضی گفتند [illegible] فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة وآتیناهم ملکا عظیما [illegible]
[illegible] ملک دنیا [illegible]
[illegible] ملک [illegible] ملک دنیا [illegible] ملک آخرت [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علی علیه السلام [illegible] ملک دنیا [illegible]
[illegible] وآتیناهم ملکا عظیما [illegible] ملک بهشت [illegible] وملکا کبیرا [illegible]
الملک من تشاء [illegible] تلک الجنة التی نورث
من عبادنا من کان تقیا [illegible] دنیا [illegible]
[illegible] دوزخ [illegible] مستحق دوزخ [illegible] دوزخ [illegible] بهشت [illegible]

مطیع مؤمن دهد و چون بنده اختیار ایمان و طاعت کند جای او بهشت باشد و او از آن دوزخ بیکانه است ابن جبیر بیان این قول است و تعز من تشآء
عزیز کنی آن را که خواهی و ذلیل کنی آن را که خواهی عزیز کنی یعنی محمد و اصحابش را تا در مکه شدند با فتح و ظفر بی آنکه از ایشان کسی کشته شد محقق بی خطر
و تذل من تشآء کفار قریش را تا در بدر مقهور و مغلوب شدند و سرهاشان بریدند و در قلیب بدر انداختند و گفتند تعز من تشآء او را
مسلمانان را بعقیم رسول علیه السلم و تذل من تشآء ملوک پارس و روم را و گفته اند تعز من تشآء ما التوفیق الطاعة و الایمان و تذل
من تشآء بالخذلان و الطغیان و گفته اند تعز من تشآء بالملك و تذل من تشآء بالهلاك آن را که خواهی بخت مملکت بدهی و آن را که خواهی بجاه و مملکت
فرو برنا بو بکر وراق گفت تعز من تشآء بقهر النفس و غلبة الهوی و تذل من تشآء بالتخلیة بینه و بین الهوی کذلك گفت تعز من تشآء بقهر
الشیطان و تذل من تشآء بالتخلیة بینه و بین الشیطان این علامت کیمیای و آزادست ذل این دو بیجای بماند و محاز اینها و مثلی الفضل
گفت و این بعد کمی آنکه کلام و دین قوله ابمان باشد که کلام فرو امثال من یشآء و یهدی من یشآء چون حق تعالی اطلاق کرد علی ما ویل این
با اطلاق شاید کرد علی تاویل و گفته اند تعز من تشآء بالقناعة و الرضا و تذل من تشآء بالحرص علی حطام الدنیا قانع عزیز است و طامع
ذلیل و در کلام امیر المؤمنین است الطامع فی وثاق الذل گفت مرد طامع در بند مذلت است هم او گفت الیاس حر و الرجا عبد گفت نومیدی
آزادست و امید بنده است هم او گفت الحر عبد ما طمع و العبد حر اذا قنع گفت آزاد بنده است تا در بند طمع است و بنده آزاد است تا در بند
قناعت است . دع الحرص علی الدنیا و فی العیش فلا تطمع ولا تجمع من المال فلا تدری لمن تجمع فان الرزق مقسوم و سوء الظن لا ینفع
فقیر کل ذی حرص غنی کل من یقنع . وهب منبه گفت عز و غنا گوی بروند تا مقید ره یابند مثل بی جهان کرد و کردند قناعت ایشان را
بازیافتند و بای ده نعیفند و سو فتاند بعثی و نعم علیها السلام اصحابش را گفت شما از پادشاهان آنک روزی کفتند چکونه که ایشان را
دینار اند معاش قوت نداریم گفت شما همچه نداریم و اسوده و ایشان بجرعه تمام از دنیا دارند و همه اساس نیست ایشان را و شما هیچ کو بدلا
۷۱ یا نفس ارتقی بقوت فانت عزیزة ابدا غنیة . دعی عنك المطامع و الامانی فکم امنیة جلبت منیة . و لاحد اقادتنی القناعة
عز و یعلمها عز من القناعة . نصیرها النفس رأس مال و صیرها التقوی بضاعة . و رسول علیه السلم گفت . من قنع شبع
و من لا یقنع لا یشبع قانع اگرچه گرسنه است سیرست و طامع اگرچه سیرست گرسنه است مالك از آفات نیست قناعت . القناعة مال
ما لا ینفد و گفته اند تعز من تشآء بالظفر و الغنیمة و تذل من تشآء بالقتل و الجزیة و الغرامة آن را که خواهی عزیز کند بظفر و غنیمت چون خود
و الملیکش و لعلوان ما غنمتم من شئ فان لله خمسه الایة و آن را که خواهی ذلیل کند بقتل و جزیة تا بغرض با کشته شوند یا بجزیة دهند ذلیل
یعطوا الجزیة عن ید و هم صاغرون بیدك الخیر خیر بدست تو است یعنی بفرمان تو است و در قبضه قدرت تو است کسی براو قادر نباشد و
تو هر چیز که در جهان هست از تو است اما بنفسه و اما بواسطه بای آنکه از آنچه که دیگر است و هم از و شناس که از او باشد در سید
و آنکه از ایشان تنها ما را با تو مینو او و باین آیه است لا الذی ان کرین برای آنک عذای نیست برای آنک دلیل الخطاب باشد و دلیل
الخطاب حجت نیست و بعضی علما گفته اند مراد در این خیر و شر است برای آنکه مرجع معنی فی قوله بیدك الخیر با قدرت است و قدیم جل جلاله بر خیر
و شر قادر است و لکن بخیر اکتفا کرد از ذکر شر برای آنکه مرجع معنی فی قوله بیدك الخیر با قدرت است خیر بهشت و عالب تر است چنانکه
گفت سرابیل تقیکم الحر و نما اراد الحر و البرد انك علی کل شئ قدیر که تو بر هم چیز قادری و دلیل است که بر خیر و شر قادر باشد تولج اللیل
فی النهار شب در روز بری و روز در شب آری و قول گفتند یکی آنکه شب بر روز زیادت کنی و روز بر شب یعنی کاه شب از روز کاهی و روز را
چنانکه گفت جعل لکم اللیل و النهار اذ اللیل و النهار یومها آتی بعده الدی یوم فتی . قول دیگر آنست که ساعت شب در روز آرد و ساعات
روز در شب از این چه کاهد و در آن می فزاید تا روز با نزده ساعت آرد و شب باز ساعت و هم چنین از روز کاهد و در شب فزاید
تا روز با ده ساعت آرد و شب با پانزده ساعت هر چه از شب بکاهد در روز فزاید و هر چه از روز بکاهد در شب فزاید نظیره یکور
اللیل علی النهار و یکور النهار علی اللیل چون آفتاب بحمل آید شب و روز راست شوند و چون بمیزان آید هم چنین چون هرچه ابر غامر

۴۳۶

درازی

دراز دو روز چون بجدی آید غایة درازی شب بود قطعی قوله یکور اللیل علی النهار و یکور النهار علی اللیل و تخرج الحی من المیت زنده از مرده بدرآید
قرة ما ابن ابی عبد الله مسعود گفت و سعید جبیر و مجاهد و قتاده و ضحاک و سدی مراد آنست که حیوانات از نطفه بیرون آرد و نطفه از حیوان
عکرمه و کلبی گفتند مرغ از خایه باید و خایه از مرغ پدید آید و ما از خوشه و حسن بصری گفت مؤمن از کافر پدید آید و کافر از مؤمن و گفت
مؤمن زنده دلست و کافر مرده دل دلیلش او من کان میتا فاحییناه و در روایت کنند از زهری که رسول علیه السلم در بعضی روایت بعضی زنان
خود رفت زنی حاضر بود نیکو حال نیکو هیئت پرسید که این کیست گفت احدی خالاتك یکیست از جمله خالکان تو گفت خالکان من با این
شهر غریب باشند که هم خاله است این گفت خالدة بنت الاسود بن عبد یغوث رسول علیه السلم گفت سبحان الذی یخرج الحی من
المیت و این زن زنی صالحه بود و پدرش کافر بود و گفت معنی آنست که پاك از پلید بیرون آرد و پلید از پاك اهل اشارت گفتند حکمت
از کافر بدر آرد تا دروغ از کذب بود و سقط و حقوق از زبان عارف و ترزق من تشآء بغیر حساب و روزی دهی آن را که خواهی بشمار
نافع و کسائی و حمزه و حفص بتشدید یا خوانده اند ومیت و باقی قرا بتخفیف خوانده اند میت واند و در لغت یقال میت و میت کسید و سید
و هین و هین و لین و لین و ایدا جاد خال باشد و لجیج دخیل باشد و الولیجة بطانة الرجل قال الله تعالی و لم یتخذوا من دون الله
و لا رسوله و لا المؤمنین ولیجة و اصل میت میوت بوده است من مات یموت چنانك سید سیود بوده است من ساد یسود و بعضی
علما فرق کرده اند میان المیت و المیت گفته اند میت بتخفیف آن باشد که در وجود باشد و میت آن باشد که در وجود بوده باشد پس شود
و بعضی دیگر گفته اند لا فرق بینهما و گفتند دلیل بر آنکه فرقی نیست میان ایشان که شاعر جمع کرده است میان هر دو لغت بیك معنی و هو العلا قال
فقوله لیس من مات فاستراح بمیت انما المیت میت الاحیاء انما المیت من یعیش کئیبا کاسفا باله قلیل الرجا قوله تعالی لا یتخذ المؤمنون
الکافرین اولیآء من دون المؤمنین و من یفعل ذلك فلیس من الله فی شئ الا ان تتقوا
منهم تقیة و یحذرکم الله نفسه و الی الله المصیر قوله تعالی لا یتخذ المؤمنون الکافرین اولیآء
من دون المؤمنین عبد الله عباس گفت جماعتی
انصاریان با جماعتی جهودان دوستی کردند چون عمرو بن الحجاج و سلام بن ابی الحقیق و قیس بن زید و می خواستند تا ایشان را در دین بفتنه
اندازند رفاعة بن المنذر و عبد الله بن جبیر و سعید بن خیثمه ایشان را از آن نهی کردند قول ایشان نشنیدند حق تعالی این آیه بفرستاد و مقاتل
گفت این آیه در حاطب بن ابی بلتعه آمد و جماعتی از صحابه رسول که با اهل مکه اظهار مودة میکردند و نامه می نوشتند با ایشان تا در جنگ آید که
چون رسول علیه السلم خواست تا بمکه رود این حدیث پوشیده میداشت و می خواست تا اهل مکه ندانند تا ناگاه رسول بغزا رود حاطب بن
ابی بلتعه نامه نوشت با اهل مکه و ایشان را خبر داد از عزم رسول و لشکر کرد ایشان را و نامه بزنی داد و سیاه از اهل مکه که بمدینه آمده بود نزد رسول
که تا این نامه بستد و در میان موی خود پنهان کرد و برفت جبرئیل آمد و رسول را خبر داد رسول علیه السلم امیر المؤمنین علی و زبیر و عمار را
گفت از پس او بروید و نامه از و بستانید و گفت که بکدام منزل رسیده باشد ایشان برفتند و او را دریافتند اول زبیر با وی رسید و از وی نامه بخواست او
انکار کرد و گفت نامه با من نه او بگریست و سوگند خورد که نامه ندارد برگردید علی گفت او دروغ گوید و سوگند بدروغ خورد که نامه دارد برگردیم تا بر یم در رسول
خبر دهیم امیر المؤمنین گفت او عجب رسول را خبر داد جبرئیل از خدای که او نامه دارد و ما را فرمود که نامه از و بستانید و تو میگوئی
نامه ندارم اگر بیاید و او گفت این نامه که داری بده و الا بر هنه بکنیم و نامه از تو بستانیم و گردنت بزنم و این بگفت و تیغ برکشید زن گفت ای
علی کلاه مرا از سر برگیر یا آن تا نامه را دهم آنگه نامه از زیر موی برگرفت و امیر المؤمنین علی داد و علی نامه بستد و با پیش رسول آوردند رسول
بلال را فرمود تا آواز داد که الصلاة جامعة و صحابه در مسجد حاضر شدند و رسول علیه السلم بر منبر شد و خطبه کرد و گفت من از خدای تعالی
درخواستم تا خبر من با اهل مکه پوشیده دارد تا من ناگاه بر سر ایشان رسم اکنون از جمله شما کسی این نامه با اهل مکه نوشته است و ایشان را از عزم

۲۷

من جزو اده خداوند نام باید تا بجز و اقرار بعبودیت لا وحی او را سوا بکند بیک دوبار بکفت کسی بر نجاست بیارم کفت من بکویم که کیست
خداوند این نامه حاطب بن ابی بلتعه برای نجاست وجهت درجهت بید و لیر بید کفت ای رسول الله این نامه من نوشتم و ان خدای که ترا بحق فرستاده
که از نفاق کردم و مرا از پس اسلام نفاق نیست و از پس یقین شک نیست و لکن برادر بکر قبیله و قرابتی نیست در مدینه اندیشه کردم که اکر
دست ایشان را باشد و ما این نامه وسیلتی بود مرا با ایشان بدان این کردم یکی از جمله صحابه کفت ای رسول الله دستوری باش تا کردن بزنم
که منافقست رسول علیه السلام کفت بباید که او از اهل بدر است و لعل الله اطلع علی اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم خدای تعالی اطلاع کرده باشد و ایشان را
آمرزیده و لکن اخرجوه من المسجد و لکن از مسجد بیرون کنید مردم دست بیرون میکنند و او را بیرون انداختند و او باز پس می نکرید تا اکر رسول علیه السلام
رحمت کند او را باز خواند چون بدر مسجد رسید رسول علیه السلام کفت باز آرید او را باز آوردند کفت یا حاطب ترا عفو کردم توبه کن و دیکر مانند
این مکن خدای تعالی در باره ایشان این آیه فرستاد لا یتخذ المؤمنون الکافرین اولیاء ابو صالح روایت کرد از عبد الله عباس که این آیه در عبد الله بن ابی
ابن سلول و اصحاب او که ایشان با جهودان و مشرکان دوستی میکردند آمد ایشان را کاه در رسول را توهمی بایستی خدای تعالی این آیه فرستاد و ایشان را نهی
از مثل فعل ایشان و مخالفت کفت عبد الله عباس که این آیه در عباده بن الصامت آمد و او در روز بدر در حق یهود از اهل بدر داد و ایشان حلفای بودند از بنی قینقاع
جهت رسول علیه السلام روز احزاب ان عهد بعد آمد کفت یا رسول الله اکر فرمائی تا این جماعت اکر حلفاء منند با نصرت اند ایشان بیارم تا یار ما
باشند بر کافران خدای تعالی این آیه فرستاد و اکر بر نهی حمل کنند تا جمله داخل باشند در دوستی کافران در دین و اول و آخر کی این اولی تر باشد خدای تعالی
نهی میکند مؤمنان را از آنکه با کافران دوستی کنند تا از ایشان تبرا باید کردن چکونه تولا کنی و انکه دعوی دوستی کنی و با دشمن او دوستی
چکونه کنی دوستی حقیقت نباشد الا آنکه با دوست او دوست باشی و با دشمن او دشمن و من یفعل ذلک و هر که این کند یعنی دوستی کافران فلیس
من الله فی شیء از خدای در هیچ نباشد یعنی از دین خدای و از رحمت خدای الا ان تتقوا منهم تقاة خدای علی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه سعد
کفت فلیس من ولایة الله فی شیء ای لا یتخلى در هیچ نیست بخدای از ولایت اکرچه اتقی داشته باشد که از ایشان تتقوا منهم تقاة الا که از ایشان بترسی
ترسیدنی یعقوب و دو روایت مجاهد و حمید و ضحاک و ابو رجا و حسن بصری خواند تقیة علی وزن بقیة و حمزه و کسائی و حطی خوانند تقیة
با اماله برای مجاوره یا و این جمله الفاظ مصادر است یقال تقیة تقاة و تقی و تقیة و تقوی و اتقیت اتقاء و این الفاظ در اصل لغت بصیغه
نا بنا فعل کما قال تعالی والله انبتکم من الارض نباتا و قال القطامی فی صفة بنت و لاح بجانب الجبلین منه رکام یحفز البرق الحبالا
و قال تعالی و تبتل الیه تبتیلا خدای تعالی مؤمنان را نهی کرد از آنکه با کافران موالات و مصافات کنند الا در حال آنکه کافران را قوی باشند و مسلمانان
ضعیف که اظهار مودت و موافقت کنند با ایشان و با زبان برای دفع مضرت و این صورت در عقل بغرامات در شرع قرآن مجید بیان ناطق
و در صحابه حق بیان فعل کرده اند چون عمار یاسر رحمة الله علیه در حق او خدای تعالی در حق او فرستاد الا من اکره و قلبه مطمئن بالایمان و این ادلّه
آنست که مخالفان بر ما عیب کنند و طعن زنند اعنی تقیه و زبان خدای تعالی درین آیه بدو ناطق و در عقل واجب چنانچه مر برای معال
بعقل و شرع و قرآن و اخبار و صحابه رسول و صادق را علیه السلام از تقیه پرسیدند کفت التقیة دینی و دین آبائی کفت تقیه دین منست
و دین پدران من و انکه تقیه ندارد او را دین نیست علیه السلام مخالفت دین ایشان بما انکر نباشد و حدیث عمار یاسر در حال ضرورة
ان شاء الله و به الثقة و ابن المسیب روایت کند که مردی بنزدیک رسول آمد و کفت یا رسول الله بعزت داده من نه کریم تعلق شدم کفت چه کردند
کفت قریش مرا بکرفتند و عذاب کردند و کفتند ترا رها نکنیم تا ایشان خواستند بکفتم رسول علیه السلام کفت که کیف کان قلبک دل تو چکونه
کفت کاره بود انکه کفت اکر دیکر باره بدست ایشان افتی و ترا مثل این حال افتد مثل آنکه کفتی بکو این حدیث مسابا نکرد کو عبد الله مسعود
کفت خالطوا الناس و صالحوهم بما یشتهون و دینکم لا تکلموه کفت با مردم بیامیزید و مخالطه کنید و با ایشان مصالحه کنید در آنچه مراد
ایشان باشد و پیر ایشان خواهند و دین را بحرمت کنید با کافران مخالطه شرط است و با مؤمنان مخالصه این را بیان نکاه دارید و دا باید
دوست دارند دلت بر او جر منفعت ثواب با این باید و زبان برای دفع مضرت عاجلا و صعصعه بن صوحان رحمة الله علیه امام
زیدیا کفت بیدم قومی از قدومت بدانست و من نیز از نز بخود دوست ندارم و تا وصیه بکشم بدو خصلت خالص المؤمن و خالق الکافر بالموم
دوستی خالص کن با او تا رنجش و خوشی دمکان کن که کافر از تو بخود خوشی راضی شود و صادق علیه السلام کفت تقیه واجب است و وقت باشد که من شنوم کسی کوید
و شنام و بعد من از زبهان میشنوم نامه لابد بینه که شرم باز کفتم و صادق علیه السلام الربیع المؤمن شرک و مع المنافق فی دار الغاش کفت با کافران
شرکت بامنافق در سرای و عبادت و شایعه کرد عادتم ما دمت فی دارهم و با ایشان ما کنت فی لحمهم و هشام بن سالم کوید که جعفر صادق
از دنیا رفت من محمد بن النعمان صاحب الطاق و ابو جعفر الاحول در طاق ما اصحاب صادق علیه السلام بودیم و مردم چنان کمان بودند که عبد الله
جعفر که پسر مهتر بود امام و قائم مقام پدر او است مادر نزدیک او شدیم و او را کفتیم یا ابن رسول الله اکر پدر تو دویست درم داده بود زکوة چند
باشد کفت پنج درم کفتیم که صد درم داد کفت دو درم و نیم ما کفتیم یا ابن رسول الله مرجیان چنین نمی کویند کفت من نداند ما قام جیان چه کویند
از نزدیک او بیرون آمدیم ما ایس شده انستیم که امام نیست چون قدم او بشرع در کوشه بنشستیم و با یکدیکر میکفتیم در بهر کجا رویم بکی قرع
کنیم الی المرجئة ام الی القدریة ام الی الزیدیة ام الی المعتزلة درین میانه پیری دیدم که ما را اشارت کرد با بجعفر الاحول
و او را بخواند ما بهیج شک نکردیم که از جمله عیون و جواسیس ابو منصور دوانیقی است که او در آن وقت جاسوسان داشت تا خود شیعه صادق
بن محمد علیهما السلام بنزدیک کسی شوند قائم مقام جعفر باشد و من کفتم انا لله و انا الیه راجعون کا ما فتاد و لکن شما بر عید کر او مرا بخواند
تا قتل من عمال التوحید و من خائف و اندیشناک در قفای ایشان مرا بیاید و دربانی مرا بر سرای موسی جعفر علیهما السلام و لطف شد اند وبخواند
ما در سرای شد ساعتی بود یکی بدر آمد که در او من در سرای شدم و راست که چشمش بر من افتاد مبتدا کفت الیّ لا الی المرجئة و لا الی القدریة
و لا الی الزیدیة و لا الی المعتزلة بمن من نیز و یش و بنشستم او را کفتم یا ابن رسول الله پدرت با جوار رحمت خدای انتقال کرد کفت آری
کفتم یا ابن رسول الله بعد او کیست کفت بلی کفتم ما را بحجت با کیست پس از او ان شاء الله احمد الیک هذا کفتم یا ابن رسول الله برادرت عبد الله
امامت میکند کفت عبد الله میخواهد که عبد الله او بی خواهد که خدای پرست باشد کفتم جعلت فداک فمن لنا بعده امام ما کیست بس از پدرت کفت ان
شاء الله ان یهدیک هداک کفتم یا ابن رسول الله تو امامی بس از پدرت کفت این نکویم با خویشتن کفتم هیچ ما امام حاصل شده کفتم یا ابن
رسول الله علیک امام برتو امامی هست کفت نه جز بدین من از او بترسیدم چندان هیبت او در دل آمد و اعظام و اجلال او که وصف نتوان کردن
کفتم یا ابن رسول الله دستوری باشی تا مسائلی و مشکلاتی که در اصحاب میرم چنانکه از پدرت پرسیدی کفت بپرس تا هر چه خواهی تا ره
بسیار مسائل پرسیدم هم را جواب کفت الا که کفت علیک بالکتمان فان اذعت فهو الذبح بپوشیده دار و الا کشتن بود کفتم یا ابن رسول الله
شیعه پدرت را زمان دهی دستوری باشی که ایشان را هدایت کنم بنزدیک تو کفت اکر کسی باشد که از رشد بیابی او را از بهر خداوند چنان باشد
پرکمان و تقیه چنانکه اکر اعتراف حدیث ذبح باشد و اشارت بید الی الحلق و بیت اشارت کرد بحلق من بیرون آمدم و اصحاب را دیدم و
کفتم ما در آن چه رفت از پس تو کفتم الهدی و راست و قصه با او کفتم اکر بدید بیح اصحاب ان صادق علیه السلام بنزدیک او شدند
و او رجوع شدند و این خبر برای این آوردیم تا بدانند که تقیه ایشان علیهم السلام در عهد ظالم بنی امیه و بنی العباس قهر بوده است الاعد
الیاس کلامین الیه شد و یحذرکم الله نفسه ای یا خلد خدای تحذیر میکند شما را از خود یعنی از عقاب و عذاب خود علی حذف المضاف و
اقامة المضاف الیه مقامه و نفس و ذات و عین و شیء یکی باشد و نفس شیء و عین و ذات او خود او باشد چنانکه اعشی کفت یوما با جود
ما تلاه و الفخر الحمل بجمت سولها و الجنیل و الی الله المصیر و بازکشت با خدا است معتبر او بود و عید و تهدیدات قوله تعالی
قُلْ إِنْ تُخْفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يَعْلَمْهُ اللَّهُ وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي ۲۸
بکو اکر پنهان دارید آنچه در سینهاء شماست یا آشکارا کنید داند آن خدای و داند آنچه در آسمانهاست و آنچه در
الْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۞ يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا
زمینست و خدای بر هر چیزی تواناست آن روز که یابد هر کسی آنچه کرده باشد از نیکی حاضر کرده و آنچه

عَمِلَتْ مِنْ سُوْءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَيُحَذِّرُكُمُ اللّٰهُ نَفْسَهُ وَاللّٰهُ
کرده باشد از بدی خواهد که اگر میان آن و میان او فاصله باشد دور و می‌ترساند شما را خدای از خود و خدای
رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ
مهربانست به بندگان بگو که اگر شما دوست دارید خدا را پس پیروی کنید مرا تا دوست دارد شما را خدای و بیامرزد شما را
ذُنُوبَكُمْ وَاللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ قُلْ أَطِيعُوا اللّٰهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ
گناهان شما و خدای آمرزنده و بخشاینده است بگو فرمان برید خدا را و پیغامبر را اگر برگردید خدای دوست ندارد
الْكَافِرِينَ إِنَّ اللّٰهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً
کافران را خدای برگزید آدم را و نوح را و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان فرزندان
بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ قديم جل جلاله چون رخصت داد در که کمال ان حق و ساحت کار ان
بعضی از بعضی و خدای شنوا و داناست بظاهر برای دفع مضرة را بان نمود که اگر این معنی کار بنده بر وجود
و عذر اضطرار برای مساعاة و موافقة و مصافاة و مخالصة دوستی با کافران و کافران بود که ان بخدای تعالی پوشیده باشد بخلاف آنست فرمود
ان تخفوا ما فی صدورکم که اگر پوشیده دارید آنچه در دل دارید یا اظهار کنید خدای داند و گفت معنی آنست که اگر هیچ با رسول نکوئید و کافران
می‌کوئید و کافران میان جان می‌کوئید از اخلاص و نفاق خدای داند برای آنکه او عالم الذات عالمست بجمیع معلومات بر وجهی که محیط بود بعلم
او برای آنکه صفت نفس با مجرد واجب باشد بر وجهی متعلق بود باختصاص نداره بعضی متعلقات دون بعضی و یعلم ما فی السموات وما فی الارض و
هر چه در آسمان و زمین هست آن بجان و کمال داند و جهان و بشر از آن داخل باشد بتحت الحج ما یکفیم و نطا و الجزوست هر الرفع و دم
مرفوع است بر استیناف برای آنکه عطف صورة نمی‌بندد و ایجا الضاد المعنی مر برای آنکه عالم او تعالی موقوف نباشد بر اخفا و اظهار ایشان
و تقدیر آنست که و هو یعلم ما فی السموات و نظیره قوله تعالی قاتلوهم یعذبهم الله بایدیکم الایة الی ان قال و یتوب الله علی من یشاء و کذا قوله
فان یشاء الله یختم علی قلبک و یمح الله الباطل و یحق الحق بالرفع و معنی آیت آنکه چون معلوم شد که در آسمان و زمین هیچ بر خدای تعالی پوشیده
نماند چگونه پوشیده ماند حال ایشان در موالاة کفار و آنکه شما با ایشان مساعدة اند از اظهار نکنی و الله علی کل شیء قدیر و خدای تعالی بر هر
چیز قادرست برای آنکه گفت تا باشد که این تاخیر عذاب و مهلت و انتظار مستحق عذاب در برای عجز میکند و لکن نوعی من المصلحة المقتضیة لذلک
فی التکلیف برای آن تا مکلفان ممکن باشند و مهمل باشد و ایشان را بر خدای تعالی حجة نبود بل محجوج باشند بایشان یوم تجد کل نفس
ما عملت من خیر محضرا و نصب او بر مفعول بود و باشد که انتقال اذکروا و خافوا یوم و گفته اند نصب او بر ظرفیت است و معنی آیة متقدم
برای آنکه آیة اول متضمن وعیدات و تهدید کاند قال تعالی ما اوعدکم به فی لاتی لمتقدم انما یقع و یکون یوم القیمة و گفت الله قوله
و یحذرکم الله نفسه گفته اند من قوله و الی الله المصیر گفت یاد کنید و بترسید تا بیابید که این وعیدها که کرده است واقع شود در
خواهد بود که هر نفسی آنچه کرده باشد از خیر و شر و نفع و ضر و نیک و بد و طاعت و معصیت بی نقص و سیئه حاضر یابد نظیره قوله تعالی
و وجدوا ما عملوا حاضرا جمله قراءات مجهول لم یخرج الفا و ظاهر او مفعول دوم تا زجیر بر جیده خواهد تحضر علی انه فاعل علی معنی
ان عمله یحضره کقولک من الحضور او یحضره من الحضر و هو العلة یعنی عمل او یا عملی که کند بخبر آید چنانکه در باشد آید یا حاضر آید و ما فی
قوله ما عملت روا باشد که موصول بود و روا باشد که مصدری بود ای عملها علی معنی جزاء عملها و قوله و ما عملت من سوء روا باشد که موصول بود
مرفوع بود که عطف او دا ما باشد که موصول باشد و اما مصدری بود که مجرور در باشد مرفوع و وجهی است روا باشد که مبتدا بود
و رفع علی الاستیناف کقول الشاعر و ان اتاه خلیل یوم مسئلة یقول لا غائب مالی و لا حرم و تود من الوداد یعنی تمنا کند که از میان او و میان
ان عمل بدی که کرده بود امدا بعیدا غایتی و مسافتی دور باشد و آمد غایت باشد قال الله تعالی فطال علیهم الامد و قال النابغة الامد
لو من أن ساعة سیقولها او سوء علی الامد سید که گفت امدا بعیدا ای مکانا بعیدا یعنی داعی و در مقالت گفت بین المشرق والمغرب
نظیره قوله یا لیت بینی و بینک بعد المشرقین حسن بصری گفت تمنا کند که کاشکی تا هرگز آن عمل نکردی و او نیامدی و نظیره قوله یا لیتنی
لم اوت کتابیه و لم ادر ما حسابیه و یحذرکم الله نفسه والله رؤوف بالعباد ای یرحم من الرأفة و هی الرحمة قل ان کنتم تحبون الله الایة
حسن بصری و ابن جریج گفتند در عهد رسول جماعتی دعوی کردند که ما خدای را دوست داریم گفتند یا محمد انا نحب ربنا ما خدای را دوست
داریم حق تعالی گفت دوستی را علامتی باشد و آن آن بود که از زبان دوست بهر آنچه دوست او دوست دارد این محمد دوست منست
اگر شما در این دعوی راستی گوئید متابعت او کنید تا من نیز شما را دوست دارم و الا دعوی باشد بی‌بینت و دعوی بی‌بینه باطل بود و لا مدعی
لولا من ادعی صحیح معناه من ادعی شیئا بلا شاهد لابد ان تبطل دعواه ای محبا که باشد که بنده را دوست دارد یا او بهای او بپرسد
نهی دعوی دوستی خدای میکند و لیکن فرمان او را بجای نمی‌آرد تعصی الاله و انت تظهر حبه هذا لعمری فی القیاس بدیع لو کان حبک
صادقا لاطعته ان المحب لمن یحب مطیع کسی که دعوی دوستی مخلوقی کرد و او را وفات رسید این مدعی خویشتن را ملامت میکند با جراحی او
بعد از آنکه در مساعدت او نرفت میگوید الیس عجیبا ان خوالک یدا لبکا مرتمی ما بین الصفایح والترب و یشرقنی روح الحیاة
وادعی هواک فیا عجبا للدعوی فی الحب دیگری گفت مساعدت و موافقت من در دوستی با دوست من تا انجاست که اگر بر او بانک
و ما بیان بجالش من گذشتی و اوبرآواز دهد با جواب آن دم با گوش از گور من او را جواب دهد تا اولا گفت او بر زمین نیفتد و لو ان
لیلی الاخیلیة سلمت علی و دونی تربة و صفایح لسلمت تسلیم البشاشة او زقا الیها صدی من جانب القبر صایح این بیتها توبه
بن الحمیر راست گویند اتفاقات عرب بگل ان بود که این توبه گوینده این بیتهاست از زمان مات و او را دفن کردند و سبق بر ان لیله
واقعه و دری لیلی الاخیلیة بالمدلی انجا می‌گفت ندانیکه توبة بن الحمیر و سید دان مرد این بیتها یاد آمد لیلی گفت عجبی علیک حقی من
بر قبر که او دی در گور توبه بن الحمیر سلام کنی تا درست آید شود و او گفت لسلمت تسلیم البشاشة او زقا الیها صدی من جانب القبر صایح
لیلی گفت و بالکن شاعر فارسی بود این خود جوی گفت از احقیقتی نباشد بر و محتکر و بس کننده ان لیلی اشتری بشد و گفت
السلام علیک یا توبة بن الحمیر اتفاق چنان افتاد که در کنار قبر او شکاف کوی اشیاه کرده چون آواز لیلی الخیلیة شنود
از آنجا بپرید و از آن که شتر لیلی از آن ها دید بر رمید و لیلی را بیفکند در جاگه و گردن او بر جا شکست در جایی که او بیفتاد ملخ
گفت از عبدالله عباس که رسول علیه السلام پیش نزدیک قریش آمد و ایشان در مسجد الحرام بتان را بر سر نهادند و بتان را بیاراسته بودند کوشها
در گوش کرده و ایشان را ملامت کرد گفت شرم ندارید دین پدر خدا ابراهیم و اسمعیل رها کرده اید و جماد را بی پرستید که در دو مقام و جزید
ایشان گفتند ما ایشان را از دوستی خدای می‌پرستیم لیقربونا الی الله زلفی تا ما را بخدا نزدیک کرداند خدای تعالی این آیه فرستاد گفت اگر شما
طلب چنین میکنید که شما بخدای نزدیک کرداند شما بعث من کنید تا خدای تعالی شما را دوست دارد که من اولیتم بتعظیم از این اصنام
که من رسول خدایم ابو صالح گفت از عبدالله عباس که آیت در جهودان آمد چون گفتند نحن ابناء الله و احباؤه خدای تعالی این آیت فرستاد
و گفت اگر در این دعوی راستی گوئید متابعت رسول من بکنید رسول علیه السلام آیة بر جهودان خواند با گردن نهادند محمد بن جعفر بن الزبیر گفت
این آیه در ترسایان نجران آمد که ایشان گفتند ما عیسی را که می‌پرستیم و تعظیم میکنیم برای دوستی خدای میکنیم خدای تعالی این آیه فرستاد که
عیسی را برای دوستی خدای میکنیم خدای تعالی این آیة فرستاد که اگر عیسی را برای دوستی من علی زعمکم عبادة میکنید رسول مرا که محمدست
متابعت کنید رسول علیه السلام این آیه بر ایشان خواند عبدالله ابی سلول منافق اصحابش را گفت ببینید که محمد دوستی خود
چند دوستی خدای می‌داند و ما را می‌فرماید که او را چنان دوست داریم که ترسایان عیسی را خدای تعالی بجواب ایشان این آیه
فرستاد قل اطیعوا الله والرسول فان تولوا فان الله لا یحب الکافرین بدانکه محبت از بندگان اراده باشد ارادتی باشد متعلق بنفع غیر و تعظیم
و معنی محبت او ما خدای را تعالی اراده طاعت و فرمان بردار بود و باشد و محبت ما بال اراده او باشد و ثواب و نفع ما را و محبت ما یکدیگر را

اراده تقع و خیر باشد در حق محبوب اما این لفظ دا در خلاف کرده اند بمحبه برای انتساب اش بمیل طباع جاذب بجزء شهوة باشد فی تعلقها بالله
الباقیه آنرا گویند احب زیدا و لا یقولون ارسنت زیدا و چون تعلق بعلامت دارد خود بحقیقة خویشتن باشد واحببت فلانا فهو محبوب این
مفعوله از باب فعل باشد کلام عرب برا نیست مرجح گفت از کسانی که حببت فلانا فهو محبوب آمده است و احب فهو محب کما قال عنتره ولقد
نزلت فلا تظنی غیره منی بمنزلة المحب المکرم و وی گفت حببت لغتی متروکست و لفظ او نیست که هذه لغة قد مات گفت مرد است این
یعنی حببت و شک نیست که متروکست مستعمل و رفعل احببت است پس مفعول او محبوب علی خلاف القیاس آمده و یحببکم الله یجزم که
جواب شرطست و رسول علیه السلم گفت ان شرائط و علامات ایمان الحب فی الله و البغض فی الله آنست که دوستی و دشمنی برای خدا گیری و رسول
گفت اذا اراد احدکم ان یجد حلاوة الایمان فلیحب المرء لا یحبه الا لله گفت چون بنده خواهد که حلاوت ایمان دریابد باید که دوست دارد
جز برای خدای دوست ندارد و رسول علیه السلم گفت شرک در امت من پوشیده تر است از رفتن مورچه خرد در شب سیاه بر سنگ صلد و کمینه
او آنست که مردی کسی را دوست دارد بر ظلمی یا دشمن دارد بر عدلی و دین هست الا دوستی و دشمنی اگر آن نه برخوانند قل ان کنتم تحبون الله
الایه و یغفر لکم ذنوبکم عطفست بر آن تا خدای تعالی شما را دوست دارد و گناهان شما بیامرزد و الله غفور رحیم که خدای تعالی آمرزنده کارهاست
و بخشاینده بکارها گفت قل اطیعوا الله والرسول بگو ای محمد که طاعت دارید [illegible] خدای را و رسول را و طاعت امتثال امر باشد
و رتبه معتبر باشد میان مطیع و مطاع بر عکس آنکه میان آمر و مامور باشد حق تعالی طاعت رسول را با طاعت خود برابر کرد و رسول علیه السلم
طاعت علی را با طاعت خود برابر کرد و در حدیث بیان آن [illegible] مخالف و موالف فیها از آن حدیثی که روایت کرد عمر بن مالک بن [illegible]
بن عبید من احدهما علیهما السلام اعنی ابا جعفر یا ابیه [illegible] صادق و باقر باشد [illegible] بن حنبل از جمله اخبار که در آن
معنی هست اختیار کرده شد که این خبریست متضمن سبب نزول این ایات را و آن آنست که چون خدای تعالی این آیة فرستاد که یا ایها
الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم رسول صلی الله علیه و اله خطبه کرد گفت ایها الناس ان الله امرکم ان یطیعونی
فی بیته و تطیعوه فی وصیی و [illegible] خلیفتی فی حیوتی و [illegible] من بعد وفاتی و خیر من اخلف بعدی علی بن ابی طالب الا و من
اطاع علیا فقد اطاعنی و من اطاعنی فقد اطاع الله و من فارق علیا فقد فارقنی و من فارقنی فقد فارق الله و من فارق الله فعلیه
لعنة الله گفت خدای تعالی شما را فرمود که طاعت او دارید در حق من و طاعت من دارید در باب وصی و وزیر و خلیفه من در حیوة من و بعد
[illegible] و [illegible] هر کس که او را [illegible] و آن علی ابو طالبست الا هر که طاعت او دارد طاعت من داشته باشد و هر که
طاعت من دارد طاعت [illegible] داشته باشد و هر که از و مفارقت کند از من مفارقت کرده باشد و هر که از من مفارقت کند از خدای مفارقت
کرده باشد و لعنت خدا بر هر که از خدای مفارقت کند لعنت خدا با و باد و بیان آن [illegible] اوس بن [illegible] النبی علی گفت ای بنی هاشم الا
[illegible] ای بنی هاشم [illegible] چیزی [illegible] ای بنی هاشم [illegible] مخصوص [illegible] امیر المومنین گفت [illegible] یا اوس الا [illegible]
[illegible] منافق ان الله اختارنا ذریة ابرهیم خدای تعالی ما را که فرزندان ابراهیم بگزید [illegible] و ما نیز از فرزندان آدم
[illegible] ان سالم بن ابو جعد [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و سلم برفت و رسول را خبر داد [illegible] بیان ایشان در وقت و رسول
گفت والله لا ارجع الا بالوحی بخدای که من باز نگردم [illegible] در حال جبرئیل آمد گفت خدای سلام می کند و این ایات آورد قل اطیعوا الله
والرسول فان تولوا فان الله لا یحب الکافرین ان الله اصطفی ادم و نوحا و ال ابرهیم و ال عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض والله
سمیع علیم صادق جعفر بن محمد علیهما السلام در تفسیر این آیة گفت قل اطیعوا الله فیما امرکم والرسول فیما اکد علیکم فان تولوا من [illegible]
ان الله لا یحب الکافرین بالایات فینا ان الله اصطفی آدم و نوحا [illegible] و ال ابرهیم و ال عمران [illegible]
طاعت خدای دارید در آنچه فرمود و طاعت رسول دارید در آنچه مؤکد کرد بر شما اگر روی بگردانید از [illegible] ما خدای دوست ندارد کافرانرا بایات که در حق
ما است خدای تعالی آدم را و نوح را بر گزید و فرزندان ایشانرا بگزید و آل ابراهیم را و آل عمران را بر گزید [illegible] یعنی این ایات

تفرق [illegible] و معلوم [illegible] و مخالفان [illegible] قول نیابد گفتن [illegible] و گفته مراد بآل ابراهیم خود ابراهیم
و آل عمران خود عمرانست [illegible] و اثبات نیست [illegible] علی و عباس وال [illegible] یعنی ابو بکر و خلاف نیست که ظاهر قرآن [illegible]
[illegible] آل محمد [illegible] بظاهر [illegible] ان الله اصطفی و هو افتعال من الصفوة و
هو الاختیار [illegible] افتعال برای مطابقه [illegible] اصطفی و اجتبی و اختار یک معنی باشد آدم بر گزید آدم [illegible] ابو البشر
نوح [illegible] الانبیاست و اولو العزم است و مبعوث [illegible] خلق و آل ابراهیم را و هم محمد صلی الله علیه و علی آله و این با اولی تر است که از نسل
ایشان [illegible] مصطفی [illegible] صلوات الله علیه و علی آله و آل عمران قولی انست که مراد موسی بن عمران است و قول دگر آنست که [illegible] اخبار اهل البیت
و تفاسیر ایشان که مراد بآل عمران امیر المومنین علی است و عمران نام ابو طالب [illegible] فی التوریة [illegible] آل ابراهیم رسولست علیه و علی
آله السلم چنانکه انس مالک روایت کرد که جماعتی [illegible] دعوی کردند که رسول علیه السلم از ایشانست این حدیث برسول رسید گفت [illegible]
عباس و ابو سفیان [illegible] انا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی
بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر بن کنانة بن خزیمة بن مدرکة بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان
بن ادد [illegible] بن قیدار بن اسمعیل بن ابرهیم و ما افترق الناس فرقتین الا جعلنی الله فی خیرهما حتی خرجت
من ابوی من نکاح و لم اخرج من سفاح من لدن آدم حتی انتهیت الی ابی و امی گفت [illegible] ایشان بودم
[illegible] من نکاح [illegible] از آدم تا پدر [illegible] گفت بدانید که خدای تعالی از فرزندان ابراهیم اسمعیل را بر گزید و از فرزندان
اسمعیل بنی کنانه را و از بنی کنانه قریش را و از قریش بنی هاشم را و از بنی هاشم مرا فانا خیرکم نفسا و خیرکم ابا و اصطفی آدم را بر گزید
برای خلافت و گفت انی جاعل فی الارض خلیفة تا بدانکه [illegible] خلیفه او باشد گزیده او باشد [illegible] خلافت [illegible]
[illegible] آدم [illegible] خلافت [illegible]
تا بعد او زمین [illegible] خدای [illegible] لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا [illegible] بر گزید [illegible] او زمین [illegible]
حق تعالی چون خواست که زمین را پاک کند در عهد نوح از آسمان آب فرستاد که موجب تطهیر آب پاکست چون در عهد رسول خواست
تا زمین پاک کند سبب هم آب کرد از آب خلق آفرید [illegible] و هو الذی خلق من الماء بشرا و آل عمران بر قول [illegible]
[illegible] موسی [illegible] زمین [illegible] پاک کرد [illegible] عصا موسی [illegible] تیغ [illegible]
[illegible] هرون موسی را خلیفه بود [illegible] هرون [illegible] موسی [illegible]
[illegible] هرون بن موسی الا انه لا نبی بعدی [illegible] گفت مراد بآل عمران عیسی مریم است که مریم دختر عمران بود [illegible] عیسی بر گزید
[illegible] مقدم او باشد [illegible] برسول یأتی من بعدی اسمه احمد [illegible]
بشارة باشد و آل ابراهیم بلا خلاف محمد است و اهل البیت [illegible] فرزندان ابراهیم خلیل اند معروف بن خربود روایت کرد [illegible]
که عبد الله عباس گفت سالی در موسم حاج مردم را حدیث می کردم [illegible] اعرابی عمامه سیاه در سر [illegible]
روایت کردم [illegible] روایت کرد چون فارغ شد گفت معاشر الناس من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی فانا [illegible] باسمی انا جندب
بن جنادة البدری ابو ذر الغفاری انا صاحب رسول الله صلی الله علیه و آله سمعته یقول فی هذا المکان و الا فصمتا اذنای ان الله اصطفی آدم
و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم فاما الذریة فمن نوح و آل ابراهیم و
السلالة من اسمعیل و العترة الهادیة و الذریة الطاهرة من محمد صلی الله علیه و آله و الصدیق الاکبر علی بن ابی طالب [illegible] الائمة
[illegible] بعد نبیها [illegible] من قدمه الله و رسوله [illegible] اخره الله و رسوله [illegible] ولی الله [illegible] فی سبیل الله و لا
اختلفت الامة بعد نبیها [illegible] تاویله عند اهل البیت [illegible] و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون گفتا [illegible] رسول علیه السلم

کردن موقع این آیه بخوانند گفت اما ذریة از قوچیت و آل ابراهیم و صلاة از اسمعیل و ... ذریة طاهرة از محمد صلی الله علیه و علی آله
و صدیق اکبر علی بن ابی طالب ... پیغامبر ... تقدیم کرد ... خدای ... پیغامبر ... تقدیم کرد ... پیغامبر
با دیر بوده ... خدای ... شد ... خدای ... پیغامبر ... خلافت ...
آن بن علی اهل البیت باشد ... ایشان ... باشد ذریة بعضها من بعض ان ذریة
... قوله ... حسن عسکری ... گفت ... علی بن محمد ... الهادی محمد بن علی ... علی بن الرضا
علی بن موسی الرضا من الکاظم موسی بن جعفر و الکاظم من الصادق جعفر بن محمد و الصادق من الباقر محمد بن علی و الباقر من السجاد زین العابدین
و السجاد من الشهید المظلوم الحسین بن علی ... حسین ... السلام علی الشهید المظلوم السلام علی السید المرحوم
السلام علی السید الکریم و الحسین بن علی من امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السلام و الله سمیع علیم قوله ذریة قوله انت ...
تعلیلات ... ذرأ الله الخلق ای خلقهم ... زجاج ... اصل ...
... ذکر ... اذ ... نصب ... الاخفش گفت ... زجاج گفت
علی البدل و الله سمیع علیم ... اقوال ...
و قوله ... سمیع علیم ... امرأة عمران ... نذرت لک ما فی بطنی محررا قوله عز و جل اذ قالت امرأت عمران رب

إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ۝ فَلَمَّا وَضَعَتْهَا
[illegible red interlinear Persian translation]
قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا
گفت ای خداوند من بار نهادم ... و خدای داناتر است ... و نیست نر ... و من نام نهادم
مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ۝ فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ
[illegible red interlinear Persian translation]
وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا
... زکریا ... در محراب ... یافتی ... روزی
قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّىٰ لَكِ هَٰذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ
گفت ای مریم ... گفت او از نزدیک خدای است ... خدای روزی دهد ... بی
حِسَابٍ ۝ هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً
... زکریا خدایش را گفت خداوندا ببخش مرا از نزدیک تو فرزندی پاکیزه
إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ ۝ فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ
که تو شنونده دعائی ... فرشتگان ... و او ایستاده بود نماز میکرد در محراب
أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَىٰ مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا
که خدای مژده میدهد ترا بیحیی ... از خدا ... و مهتر ... و پیغامبر
مِنَ الصَّالِحِينَ ۝ قَالَ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ وَامْرَأَتِي
از نیکان ... گفت ای خداوند من چگونه باشد مرا فرزند ... بزرگی ... و زن من
عَاقِرٌ قَالَ كَذَٰلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ ۝ قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ
نازاینده است گفت خدای همچنین کند ... آنچه خواهد گفت خداوندا کن مرا نشانی گفت نشان تو آنست که سخن نگوئی

الْنَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْزًا وَاذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيرًا وَسَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ
با مردمان سه روز مگر باشارة ... و یاد کن خدای را بسیار و تسبیح کن بشبانگاه و بامداد
قوله اذ قالت امرأة عمران ... زمان ... باشد ... اخفش ... گفت ... زجاج ... فعل مضمرست ... اذکر ...
زجاج گفت ... و اصطفی آدم ... سمیع علیم است ... از قول زجاج و ابو عبیده ...
از زیادت ... عمران ... مادر مریم بنت عمران ... مادر عیسی علیه السلام و نام او حنه بنت فاقوذ بن قبیل بود ... عمران
عبد الله عباس و مقاتل گفتند ... عمران بن ماثان ... موسی ... عمران ... موسی ...
... ماثان ... بنی اسرائیل بودند محمد بن اسحق گفت ... عمران بن ...
سلیمان بن داود ... گفت ... عمران ... بود ... نذر کردم ...
چیزی ... شروط ... شرط باشد ... نذر واجب ... خلافت
که نذر ... باشد ... نذر باشد ... الکلام ...
... محرر ... لفظ ...
... نذرت ... قال الله تعالی حکایة عن مریم فقولی انی
نذرت للرحمن صوما ... من نذر ان یطیع الله فلیطعه و من نذر ان یعصیه فلا یعصه ...
که طاعت خدای ... معصیت ...
او را ... من قولهم حررت المملوک ... جعلته خالصا ... العبادة ...
من قولهم حررت الکتاب اذا صححته ... و خلصته من الخطا ... خالص ... خدمت خانه خدای و عبادت
تا ... آنست که او را وقف کردم بر خدمت عبادة گاه ... اخلاص باشد ...
... خالص باشد ... عبادات ... فرزند
بخدمت خانه خدا و مساجد ...
تا ... خدمت ...
خدمت ...
... پسر ... فرزند ...
... ایشان ... عبادة گاه ...
بود ... زکریا ... عمران ... زکریا ... یحیی ... عمران ... مادر مریم ...
فرزند ...
... فرزند ...
خدمت خانه خدای ... عمران ... فرزند ...
که عمران گفت ...
... انک انت السمیع
العلیم ای السمیع للدعاء العلیم بمصالح العباد ... بندگان ...
... بار خدایا ... عمران ... خدای تعالی ...

که خدیجه را بکو لا اعتاق قبل الملک خل بینی و بین صبیتی قال لکها علی ام الا عتیقی من النار گفت بگو که عتق پیش از ملک نباشد دست بدار
از میان من و کودک صغیر [illegible] و مادر را امانت وا داد که منت [illegible] خدیجه گفت دام خود را است گرچه دو دختر است چون
مادر را امانت فلما وضعتها چون بار بنهاد بان مولود تانیث برای آن گفت که مولود بحقیقه مونث بود و گفته اند روا باشد که تانیث
[illegible] و صلحاء است واحده نسمه و جمع و مذکر و مونث را [illegible] ظاهر تر است چون بنگریدند دختری بود به سبیل عذر میگوید
بار خدایا من امید چنان داشتم که پسری باشد [illegible] باشد که صلاحیت خدمت خانه تو دارد [illegible] اعتراضات من کلام الله بین کلامها
امی والله اعلم بما وضعت یعنی او این میگفت [illegible] خدای جل جلاله عالم تر بود [illegible] قرائت عامه
بقراءة المتکلم [illegible] والله اعلم بما وضعت جمله کلام [illegible] باشد [illegible] قراءة ابن عامر است و یعقوب و ابوبکر
عن عاصم و لیس الذکر کالانثی و دختر چون پسر نباشد در آنچه مقصود که مراد است از خدمت مسجد [illegible] و ضعیفی و علتها که زنان را
باشد و انی سمیتها مریم و من او را مریم نام نهادم و مریم بلغت ایشان عابده و خادمه باشد [illegible] که مریم علیها السلام نکوترین زنان
خود بود و ابو هریره روایت کند از رسول علیه السلام که گفت حسبک من نساء العالمین اربع مریم بنت عمران و آسیه امراة فرعون و خدیجه
بنت خویلد و فاطمة بنت محمد گفت بس باشد ترا از زنان عالم چهار مریم دختر عمران و آسیه امراة فرعون و خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر
محمد صلوات الله علیه و علیهن و انی اعیذها بک یقال عاذ الرجل بفلان و اعذته به من کذا ای اجرته [illegible] پناه با کسی دادن
باشد و اعاذه کسی را پناه دادن [illegible] و ذریتها [illegible] من الشیطان الرجیم الملعون [illegible] ابو هریره
روایت کند از رسول صلی الله علیه که گفت هیچ مولود نباشد الا چون بزاید شیطان دست در وی مالد و کودک از مس شیطان بانگ دارد
مگر [illegible] و عیسی [illegible] که گفت اگر شما خواهید بخوانید و انی اعیذها بک و ذریتها من الشیطان
الرجیم قتاده گفت هیچ کودک نباشد که شیطان بر او طعن نزند وقت انک بزاید مگر مریم و عیسی که خدای تعالی حجابی بدید کرد
میان ایشان و شیطان وهب منبه گفت چون عیسی علیه السلام از مادر جدا شد بتان عالم نگونسار شدند شیاطین بر ابلیس آمدند
و گفتند دوش حادثه افتاد که بتان نگونسار شدند ابلیس گفت من [illegible] پدید است آنگه در آفاق بگردید چیزی نیافت تا آنجا
رسید که عیسی علیه السلام بود او را یافت و فرشتگان گرد او در آمده بودند [illegible] شیاطین را گفت دوش پیغامبری [illegible]
مولودی باشد [illegible]
بایستی فتقبلها ربها بقبول حسن بپذیرفت خدای تعالی مریم را با آنکه زن بود و کار چنین بود که خدمت عبادت [illegible]
و قبول مصدر [illegible] الفعل [illegible] بفتح الفاء [illegible]
مصادر [illegible] کالدخول و الخروج و القعود و الحلول [illegible]
مخالف آن [illegible] گفت انبتکم من الارض نباتا [illegible]
اتباعا و قال الحسن [illegible]
[illegible]
قوله و الله انبتکم من الارض نباتا [illegible]
و انبتها نباتا حسنا [illegible] و کفلها زکریا ابن کثیر و نافع و عاصم [illegible] ابوبکر و ابو عمرو
و ابن عامر و یعقوب [illegible] بتخفیف [illegible] زکریا [illegible]
و باقی [illegible] بتشدید [illegible]
جل جلاله [illegible] زکریا [illegible]

سنه و بحجره بیت المقدس بود [illegible] بنی شیبه [illegible] کعبه [illegible] در حق او آمد زکریا گفت
من اولی ترم باو برای آنک خاله او در خانه منست احبار گفتند ما بدین راضی نباشیم [illegible]
[illegible] قرعه [illegible] ایشان [illegible] صاحب قربان ایشان بود [illegible]
کفالت او [illegible]
هر یکی تیری [illegible] نام خود بر او نقش کرد [illegible] تیرها در آب انداختن [illegible]
زکریا [illegible] بر سر آب [illegible] تیرها در آب انداختند [illegible]
بدانستند [illegible] الکافل و الکفیل [illegible] قال الشاعر [illegible]
کافل [illegible] بتخفیف خواند [illegible] قوله تعالی ایهم یکفل مریم و قوله تعالی هل ادلکم علی اهل بیت یکفلونه لکم [illegible] روایت [illegible]
و کفلها [illegible] فهو کفیل و ضمین چنانک سمع فهو سمیع و علم فهو علیم و کفل فهو کافل قیاسا علی نظیره [illegible]
در مصحف عبدالله مسعود است و کفلها زکریا نظیره قوله فقال اکفلنیها و عزنی فی الخطاب و زکریا علیه السلام [illegible]
[illegible] سلیمان بن داود علیهما السلام و زکریا [illegible]
و حفص است [illegible] زکریا [illegible]
[illegible]
[illegible] محراب [illegible]
محراب [illegible]
خوانند قال الله تعالی یعملون له ما یشاء من محاریب [illegible]
[illegible] زکریا علیه السلام [illegible]
چون [illegible] در زمستان میوه تابستان و در تابستان میوه زمستان [illegible]
انی لک هذا قالت هو من عند الله [illegible]
بستان [illegible] محمد بن اسحق گفت [illegible]
[illegible] زکریا علیه السلام بنی اسرائیل [illegible] دختر عمران [illegible]
[illegible]
[illegible] یوسف بن یعقوب النجار [illegible] مریم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] محمد بن المنکدر [illegible] جابر بن عبدالله [illegible] رسول صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]
[illegible] فاطمه علیها السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
[illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible]

چون سر او برکرفت جعفر بر آن دید و کفت بر فاطمه علیها السلام عجب بماند دانست که آن از تفضیل خدا است شکر خدای بکرد و بر رسول علیه السلام
صلاة فرستاد و رسول او را کفت یا بنیه انی لک هذا این از کجا آمد ترا این قالت هو من عند الله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب رسول علیه السلام خدا را
شکر کرد و کفت الحمد لله الذی لم یخرجنی من الدنیا حتی اری فیک ما اری زکریا فی مریم کلما دخل علیها زکریا المحراب وجد عندها رزقا
قال یا مریم انی لک هذا قالت هو من عند الله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب سپاس خدای را که مرا از دنیا بیرون نبرد تا با من نمود در اهل
البیت من آنچ در زکریا نمود در مریم که هر که در پیش او شد [illegible] آمد این تا کفتی از نزدیک خدای که خدای روزی
دهد آنرا که خواهد بی حساب آنکه رسول علیه السلام کس فرستاد و علی و حسن و حسین را بخواند و جمله از آن طعام بخوردند و خویشان را تا از آن
طعام بخوردند و سیر شدند و همان [illegible] بخوردند و سیر شدند [illegible] که بر حاله و هیئته مانده است [illegible] که خدای تعالی
در آن نهاده بود هنالک دعا زکریا ربه مفسران کفتند چون زکریا آن بدید که خدای تعالی [illegible] مریم میرساند و طعام در تابستان میوه زمستان
میدهد و در زمستان میوه تابستان [illegible] کفت خدای تعالی [illegible] هر چه [illegible] بود و طعام او [illegible]
بنا است و آن من که کذشته دانست که خدای [illegible] باشد دعا و تضرع کرفت و کفت رب هب لی من لدنک ذریة طیبة [illegible]
[illegible] دعای هنالک [illegible] اشارت [illegible] باشد [illegible]
باشد و کاف خطاب را است مفضل بن سلمه کفت هنالک [illegible] استعمال کنند هنالک در مکان [illegible]
دعا زکریا ربه در [illegible] و کفت رب [illegible]
علیه و یا انا فی [illegible] هب لی [illegible] ذریة طیبة [illegible]
[illegible] فتح لام و ضم دال و حذف نون لدن [illegible] فتح لام و ضم دال [illegible] لدن
فتح لام و سکون دال و فتح نون [illegible] محل جر [illegible] من
[illegible] ذریة طیبة [illegible] واحد و جمع را
[illegible]
[illegible] خلیفة [illegible] الکمال [illegible]
[illegible] کفت [illegible]
[illegible] الذریة [illegible]
[illegible] المغیرة [illegible]
[illegible] الشاعر [illegible] الله
یسمع ما تقول [illegible] رسول علیه السلام [illegible] علیه [illegible]
[illegible] جنان [illegible]
[illegible] الملائکة [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
اسم [illegible] جمع [illegible] تعالی قالت الاعراب [illegible] عبد الله مسعود
[illegible] قرآن الملائکة [illegible] فی قولهم الملائکة بنات الله [illegible] روایت کرد
[illegible] عبد الله مسعود کفت [illegible] نعبد الله [illegible]
[illegible] جبرئیل است علیه السلام [illegible] زکریا علیه السلام [illegible]

دعا

وکلید عبادت خانه بدست او بودی و بدستوری او در آنجا رفتندی او در مسجد نماز میکرد و مردم بیرون منتظر بودند تا او در
بکشاید نکاه کرد [illegible] با جامه سفید جبرئیل بود ندا کرد زکریا را [illegible] ان الله یبشرک بیحیی [illegible]
قتاده الملائکة [illegible] قوله تعالی واذ قالت الملائکة یا مریم و مراد جبرئیل است [illegible] لفظ جمع است و مثل
قوله تعالی فی سورة النحل ینزل الملائکة بالروح من امره علی من یشاء من عباده و مراد بالملائکة جبرئیل است علیه السلام [illegible]
[illegible] جبرئیل علیه السلام و در مصحف عبد الله مسعود خواندند فناداه جبرئیل و هو قائم
یصلی فی المحراب [illegible] باشد [illegible]
قال لهم الناس یعنی نعیم بن مسعود ان الناس قد جمعوا لکم یعنی ابا سفیان [illegible] مفضل کفت [illegible]
باشد [illegible] جبرئیل علیه السلام [illegible] و هو قائم یصلی فی
المحراب [illegible] فی المسجد [illegible] من المحراب ای من المسجد [illegible] المحراب ای المسجد و المحراب
مفعال من الحرب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قالت الملائکة [illegible]
[illegible] قالت الملائکة ان الله یبشرک [illegible]
[illegible] الحجر [illegible] بغلام علیم [illegible]
[illegible] انا نبشرک بغلام [illegible] ذلک الذی یبشر
الله عباده [illegible] فی سورة الحجر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عبد الله [illegible]
[illegible]
[illegible] علی بن الحسین [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]

استشهد فاحیاه الله برای آنکه او را شهید کردند و خدای تعالی وعده کرد که شهیدان را زنده کند بیان قوله بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین
وحسین علیهما صلوات الله علیهما چون آنکه بکوفه می‌شد هیچ منزلی فرو نیامد و الا حدیث یحیی زکریا و مقتل او کردی روزی گفت من هوان
الدنیا علی الله ان راس یحیی بن زکریا اهدی الی بغیة من بغایا بنی اسرائیل عمر بن عبد العزیز المقدسی گفت نام مادر یحیی ایشاع و خدای
تعالی یحیی کرد بنام پدرش [illegible] آفرینت که او بطاعت زنده باشد بمعصیت نمیرد [illegible] و دیگر آنکه نام خود بی حرف از نام خود
باهداء او را و حرفها از نام خود بدو داد ابن یحیی شد [illegible] در ربها العلام آنست که مشتق بود و مفید باشد برای آنکه بعضی القاب
تغییر و تبدیل او روا باشد و اللقب بخلافها و اسماء و معنی برعکس اینست و چون اسمی از اسماء مفید علم کنند در کسی همچون زید
و فضل و عباس و حسن و مانند آن نظر معنی و اشتقاق او نباشد از زیادت و افضال و عبوس و حسن بل غرض آن باشد تا آن مسمی
بآن بخوانند و فرق کنند میان او و میان دیگران مصدقا نصب او بر حالست در آن حال که او تصدیق کند و براست دارد بکلمة من الله
یعنی عیسی را علیه السلام و گفتند خدای تعالی عیسی را برای آن کلمه خواند که او را بکلمه کن آفرید بی پدر [illegible] و گفت روزگار حجت کلمه
رازنده است و یحیی اول کسی بود که بعیسی ایمان آورد و او را تصدیق کرد و یحیی از عیسی علیه السلام بشش ماه مهتر بود و پسران خاله یکدیگر
بودند و یحیی را پیشتر از آن کشتند که عیسی را بآسمان بردند ابو عبیده گفت و عبد العزیز بن یحیی مصدقا بکلمة ای بکلام الله
والعرب تقول [illegible] وسیدا فیعل باشد من ساد یسود و بیان کردیم که اصل سیود بود
واو با یا گرد آمد و واو در یا ادغام کردند سید شد و سید رئیس قوم باشد مفضل گفت یعنی سید بود در دین ضحاک گفت سید خوش
خوی باشد سعید جبیر گفت سید مطیع باشد خدای را سعید بن المسیب گفت سید فقیه عالم باشد قتاده گفت سید عالم ورع
باشد سعید جبیر گفت حلیم باشد ضحاک گفت بصیر کار باشد عکرمه گفت آن بود که خشم نگیرد مجاهد گفت آن بود که بر خدای
کریم باشد سفیان ثوری گفت آن بود که حسد نبرد [illegible] خلیل گفت مطاع باشد زجاج گفت آن بود که در خصال خیر [illegible]
آمده بود احمد بن عاصم گفت آن بود که قناعت کند [illegible] باشد ابو بکر وراق گفت راضی بقضاء الله تعالی [illegible]
گفت المتوکل علی الله ابو یزید بسطامی گفت [illegible] بود از آنکه با خوی حسنت دنیا کند و گفت آنکه بود که بخیل نباشد جابر عبد الله
انصاری روایت کرد که رسول علیه السلام بنی سلمه را گفت من سیدکم یا بنی سلمه گفتند جد بن قیس علی انا نبخله
بخیلست رسول علیه السلام گفت وای داء ادوی من البخل [illegible] سیدکم الجعد القطط عمرو بن الجموح عبد الله
گفت با رسول علیه السلام نشسته بودیم [illegible] با ایشان [illegible] سلام کردند [illegible] رسول را گفتند من السید
منکم سید گفتند [illegible] رسول علیه السلام گفت [illegible] یوسف بن یعقوب بن اسحق بن ابرهیم [illegible] گفتند یا رسول الله
[illegible] گفت [illegible] باشد [illegible] گفت عبد الله عباس [illegible]
[illegible] گفت سیادة [illegible] از سید [illegible]
ما العبد ولد [illegible] گفت [illegible] اما اگر سیادة بر حقیقت خواهی [illegible]
جز که [illegible] ام سلمه رضی الله عنها گفت [illegible] رسول علیه السلام [illegible] من حاضر بود [illegible]
چیزی میگفت فاطمه زهرا علیها السلام [illegible] گفت [illegible] یا بنی هاشم [illegible] السیادة
[illegible] فسید نساء العالمین [illegible] فسید ولد آدم [illegible] فسید العرب [illegible] فسید شباب اهل الجنة
[illegible] فسید الشهداء گفت [illegible] سیادة [illegible] سید [illegible]
[illegible] سید [illegible] شهیدان [illegible] سیادة [illegible]
او بر پای خواست و میگفت ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله وحصورا اصلا او از حصر [illegible]

والحصر احتباس البطن وحصرت الرجل اذا حبسته وحصر الرجل اذا عی فی منطقه والحصر ایضا احتباس اللسان قال الله تعالی وجعلنا جهنم
للکافرین حصیرا ای محبسا وقال جریر ولقد تکنفنی العداة [illegible] عبد الله مسعود و عبد الله عباس و سعید
جبیر و قتاده و عطا و حسن و سدی و ابن زید گفتند حصور آن بود که خویشتن باز دارد از زنان و مقاربت نکند برای قول حصور فعول
بمعنی فاعل یعنی خویشتن از شهوات باز گرفته بود سعید بن المسیب گفت حصور عنین باشد که قادر نبود بر مقاربت زنان و خبری آمده
از ابو هریره که رسول علیه السلام گفت هر کسی از بنی آدم ایشان گناهی بود جز یحیی زکریا [illegible] وکان سیدا وحصورا ونبیا من الصالحین
[illegible] گفت [illegible] چنین بود و این قول بعیدست و این خبر ضعیف برای چند وجه را
[illegible] این حال در حق او طعن باشد و صاحب این مطعون بود در عرف [illegible] در طعن داده در حق انبیا [illegible]
[illegible] مدحت و خدای تعالی او را باین مدح کرد [illegible] این حال ممدوح نبودی [illegible] گفت حصور
آن بود که [illegible] و اصل از [illegible] حصور [illegible]
چنانکه [illegible] لا بالحصور ولا فیها بسوار جبرئیل علیه السلام زکریا را این بشارت داد او گفت
رب انی یکون لی غلام خلاف کردند در آنکه خطاب رب با کیست کلبی گفت و جماعتی مفسران که خطاب با جبرئیل است و مراد ب سیدی
گفت یا سیدی [illegible] گفتند خطاب با خدایست جل جلاله انی یکون لی غلام من این یکون لی ولد وکیف یکون لی غلام ای [illegible]
پیر باشد وقد بلغنی الکبر و او حالت و حال آن حال الکبر [illegible] و معنی آنست وقد بلغت
الکبر من پیری رسیدم چنانکه عرب گوید طلع الثریا و انتصب العود علی الحرباء [illegible] بوجوب و لمستواته
[illegible] وشاعر گفت [illegible] کانت فریضة ما تقول کما کان الزنا فریضة الرجم [illegible] کما کان الرجم فریضة الزنا [illegible]
[illegible] درست آنست که کلام [illegible] حقیقت [illegible] معنی آنست که [illegible] الکبر [illegible]
و [illegible] بر [illegible] مستقیم است و کلام [illegible] باشد [illegible] الخلق است [illegible]
[illegible] معنی آنکه [illegible] فاعل باشد هم مفعول و من ذلک [illegible] و [illegible] کما بلغت کذا [illegible]
معنی چنانکه فرق باشد که فاعل مفعول بود و اگر مفعول فاعل کلبی گفت این روز که او را بفرزند بشارت دادند نود و نه ساله بود و جویبر گفت
الضحاک از عبد الله عباس که صد و بیست ساله بود و [illegible] سال بود وامرأتی عاقر ای عقیم و اهل [illegible] یعنی عقیم که زاید
[illegible] عاقر وقد عقر بضم القاف [illegible] عقرا [illegible] فلان حق عقرای [illegible] علی الکلام [illegible] وانشد العرا [illegible]
[illegible] عقرت [illegible] بینها قتاما وقال عامر بن الطفیل لبئس الفتی ان کنت [illegible]
[illegible] بانک [illegible] و خلیل احمد [illegible] گفت [illegible] سیبویه گفت [illegible] در معنی
[illegible] چنانکه [illegible] مرضع و مطفل ای ذات رضاع و طفل و کذلک قوله فحائض و طاهر و طامث ای ذات حیض و طهر و طمث
و قول دیگر آنست که برای آنکه در معنی و صف لفظی مذکر است الا ترا [illegible] ماقر [illegible] العبید [illegible] مثل ذات رحم و [illegible]
[illegible] قال گفت [illegible] جبرئیل کذلک الله چنین باشد خدای جل جلاله [illegible] یحکم و یفعل ما یشاء [illegible] کند آن گویند [illegible]
[illegible] بود آن حال را پس [illegible] و آن [illegible] باشد [illegible]
[illegible] آنکه جبرئیل این حدیث [illegible] جبرئیل [illegible] شیطان
[illegible] گفت این [illegible] خواست تا کشف این حال کند [illegible] گفت
[illegible] گفت جواب دیگر آنست که او اصل این حدیث را منکر نبود [illegible] استفهام از کیفیت و شرح حال بود که این حال چگونه خواهد بود [illegible]
[illegible] باز کند [illegible] پیری و عاقری فرزند خواهد داد یا این فرزند از زنی دیگر خواهد بود [illegible] قرابت [illegible]

واین قول حسن بصری و ابن کیسان است قال رب اجعل لی آیة ای علامت بار خدای مرا آیتی کن و علامتی [illegible] وقت حمل
این زن بدانم تا در شکر و عبادت بیفزایم و این وجهی نیکو باشد در جواب سوال [illegible] خدای تعالی گفت آیتک الا تکلم الناس ثلثة ایام
[illegible]

٣٧ وقالت الملائكة يا مريم ان الله اصطفاك وطهرك واصطفاك على نساء العالمين
يا مريم اقنتي لربك واسجدي واركعي مع الراكعين . ذلك من انباء الغيب
نوحيه اليك وما كنت لديهم اذ يلقون اقلامهم ايهم يكفل مريم وما
كنت لديهم اذ يختصمون . اذ قالت الملائكة يا مريم ان الله يبشرك بكلمة منه
اسمه المسيح عيسى ابن مريم وجيها في الدنيا والآخرة ومن المقربين . ويكلم
الناس في المهد وكهلا ومن الصالحين . قالت رب انى يكون لي ولد ولم
يمسسني بشر قال كذلك الله يخلق ما يشاء اذا قضى امرا فانما يقول له كن فيكون
ويعلمه الكتاب والحكمة والتورية والانجيل ورسولا الى بني اسرائيل اني قد
جئتكم بآية من ربكم اني اخلق لكم من الطين كهيئة الطير
فانفخ فيه فيكون طيرا باذن الله وابرئ الاكمه والابرص واحيي الموتى
باذن الله وانبئكم بما تأكلون وما تدخرون في بيوتكم ان

في ذلك لآية لكم ان كنتم مؤمنين . ومصدقا لما بين يدي من التورية ولاحل
لكم بعض الذي حرم عليكم وجئتكم بآية من ربكم فاتقوا الله واطيعون
ان الله ربي وربكم فاعبدوه هذا صراط مستقيم . فلما احس عيسى منهم
الكفر قال من انصاري الى الله قال الحواريون نحن انصار الله آمنا بالله واشهد
بانا مسلمون . ربنا آمنا بما انزلت واتبعنا الرسول فاكتبنا مع الشاهدين
ومكروا ومكر الله والله خير الماكرين . اذ قال الله يا عيسى اني متوفيك ورافعك
الي ومطهرك من الذين كفروا وجاعل الذين اتبعوك فوق الذين كفروا
الى يوم القيامة ثم الي مرجعكم فاحكم بينكم فيما كنتم فيه تختلفون
فاما الذين كفروا فاعذبهم عذابا شديدا في الدنيا والآخرة وما لهم
من ناصرين . واما الذين آمنوا وعملوا الصالحات فيوفيهم اجورهم
والله لا يحب الظالمين . ذلك نتلوه عليك من الآيات والذكر الحكيم
ان مثل عيسى عند الله كمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له كن فيكون
الحق من ربك فلا تكن من الممترين . فمن حاجك فيه من بعد ما جاءك
من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا وابناءكم ونساءنا ونساءكم
وانفسنا وانفسكم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله على الكاذبين .
ان هذا لهو القصص الحق وما من اله الا الله وان الله لهو العزيز الحكيم

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ قوله و اذ قالت الملائکة یا مریم بیان کردیم که مراد بملائکه اگرچه لفظ
اکو برگزید خدا و انات بعضا کرد کان جمعست جبرئیل است علیه السلام جبرئیل مریم را گفت یاد کن ای محمد چون
جبرئیل علیه السلام مریم را گفت که خدای تعالی ترا برگزید بخاصه کرامتی بانکه عیسی را از تو بیافرید بی پدر و طهرک و پاک بکرد ترا از آنکه
دست مردان بتو رسد سدی گفت طهرک من الحیض والاستحاضة والنفاس پاک بکرد ترا از آنچه زنان را باشد از حیض
و استحاضه و نفاس و اصطفاک و برگزید ترا بتخصیص تو بخدمت خانه او و طعام [illegible] و هیچ زن را این درجه نبود و این پایه نبود
علی نساء العالمین ای عالمی زمانها بر زنان جهان برگزید ترا یعنی بر زنان عهد که او با تفاق فاما گزیده بر زنان همه جهان
باتفاق فاطمه زهراست صلوات الله علیها بر آنکه پاره اندام رسول است و آنکه بعضی از رسول باشد برابر نبود با آنکه [illegible]
رسول علیه السلام گفته است فاطمة بضعة منی من آذاها فقد آذانی فاطمه پاره از اندام منست هر که او را بیازارد مرا آزرده باشد
و عبدالله عباس روایت کند از رسول صلی الله علیه و آله فی حدیث طویل در حدیثی دراز که گفت و ذکر امیرالمؤمنین علی کرد و گفت
و اما ابنتی فاطمه فانها سیدة نساء العالمین من الاولین والاخرین وهی بضعة منی وهی نور عینی وثمرة فؤادی و روحها التی بین جنبی
وهی الحوراء الانسیة متی قامت فی محرابها بین یدی ربها زهر نورها لملائکة السماء کما یزهر نور الکواکب لاهل الارض یقول الله لملائکته انظروا
الی امتی فاطمة سیدة امائی قائمة بین یدی ترتعد فرائصها من خیفتی وقد اقبلت بقلبها علی عبادتی اشهدکم انی قد آمنت شیعتها
من النار گفت و اما دختر من فاطمه سید زنان عالمست از اولیان و آخریان و او پاره تن منست و نور چشم منست و میوه دل منست و جان
منست از میان پهلوهای من و او حورا ایست [illegible] چون در محراب خود بایستد پیش خدای عز و جل نور او [illegible]
همچنان روشنائی دهد که ستارگان آسمان اهل زمین را خدای تعالی فرشتگان را گوید بنگرید پرستار مرا فاطمه سیده زنان پرستاران
مرا ایستاده پیش من [illegible] پهلوهای او میلرزد از ترس من و روی بعبادت من کرده است شما را گواه میکنم که او را و شیعه او را از آتش
دوزخ ایمن کردم [illegible] گفت اصطفاک و طهرک [illegible] خبر او گزیده زنان اولین و آخرین است و اما قوله
و طهرک در حق او [illegible] و بطهر که تطهیر او او را [illegible] پاک کرد از حیض و استحاضه و نفاس [illegible]
این گفته [illegible] اخبار امیرالمؤمنین علی روایت کند از رسول علیه السلام که او را پرسیدند که یا رسول الله [illegible] بار شنیدیم
که گفتی مریم بتول است و فاطمه بتول است بتول چه باشد گفت بتول آن زنی باشد که او را هرگز حیض نبود و او سرخی نبیند و مریم
و فاطمه چنین اند که حیض [illegible] دختران پیغامبران مکروه باشد و این دو خبر [illegible] حاکم ابو سعید
جمع کرده است الروضة الزهراء فی مناقب فاطمة الزهراء قوله یا مریم اقنتی لربک واسجدی وارکعی مع الراکعین قنوت طول قیام باشد [illegible]
کلام [illegible] برفت فلا وجه لاعادته حق تعالی گفت یا مریم قنوت کن و اصل او دوام باشد [illegible]
باشد و سجده کن و رکوع کن [illegible] سجود در پیش رکوع آورد برای آنکه واو ایجاب ترتیب نکند برای آنکه واو [illegible] جمع باشد
نبینی که چون گوئی جاءنی زید و عمرو و آنکه چون خواهی که اختصار کنی و تثنیه بگوئی که جاءنی الزیدان و اینجا ترتیب صورت نبندد
همچنین در حال تفصیل و ذکر آنکه در جای استعمال کنند که ترتیب صورت نبندد آنجا چو قولهم اشترک زید و عمرو و اختصم
زید و عمرو و اقتتل زید و عمرو و مانند این بسیار است و چون ترتیب خواهند [illegible] و چون تراخی باشد ثم آرند
اما قوله مع الراکعین [illegible] یک قول آنکه رکوع کن چنانکه دیگر رکوع کنان میکنند و یکی آنکه نماز بجماعت کن تا با رکوع
ایشان رکوع کنی ذلک من انباء الغیب ذلک اشارتست بآن خبر که از زکریا و یحیی و مریم و عیسی داد انباء اخبار باشد
نوحیه الیک و غیب آن بود که از تو غایب و پوشیده باشد یعنی این که ما با تو گفتیم از اخبار متقدمان از خبرها غیبست [illegible]
ما بتو وحی میکنیم [illegible] احتجاجست [illegible] برای آنکه [illegible] کتب

یا از تعلیم معلمان و اخبار مخبران یا بوحی خدای تعالی و [illegible] در حق رسول علیه السلام نبود باتفاق جز چهارم نماند وحی
بمعانی آمده وحی رسالت فرشته باشد به پیغامبری برای اعلام مصالح در شرع چون این لفظ اطلاق کنند از او این معنی باشد
و این آیات را برین تفسیر کنند انا اوحینا الیک کما اوحینا الی نوح و کذلک اوحینا و ما یوحی الیه و ما اشبه این و امثال این
و در لغت القا باشد و منه قوله ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم و وحی بمعنی اشارت باشد فی قوله فاوحی الیهم ان سبحوا
بکرة و عشیا و وحی بمعنی القا فی القلب [illegible] باشد فی قوله و اوحینا الی ام موسی و بمعنی الهام باشد فی قوله و اوحی ربک
الی النحل و اما در بیت عجاج اوحی لها القرار فاستقرت بالهام محمول بود [illegible]
بر اشارت باشد و وحی کتابت بود فی قول الشاعر من دمن آثار کوحی الوحی ای ککتابة الکاتب برای آنکه در او القای معنی باشد
و بمعنی امر آید فی قوله و اذ اوحیت الی الحواریین و غیب [illegible] و غایب نقیض حاضر بود و اذ یلقون اقلامهم چون
قرعه می زدند و شرح این و قصه این برفت در کلام حذف هست و المعنی لینظروا ایهم یکفل مریم تا بنگرند که کفالت مریم کرا خواهد
کردن و ما کنت لدیهم اذ یختصمون حق تعالی گفت ای محمد تو حاضر نبودی که ایشان قرعه می زدند برای کفالت مریم از بسیاری تعجب
و رغبت و حرص ایشان در تکفل کار مریم و آنکه کار ایشان بجد خصومت رسانیدند و تو ای محمد آنجا نبودی [illegible]
چون خصومت میکردند [illegible] قوله اذ قالت الملائکة گفتند عامل در اذ [illegible] محتمل بود [illegible]
برفت [illegible] یلقون اقلامهم [illegible] اذ یختصمون و یاد کن ای محمد چون گفت ملائکه و مراد جبرئیل است
[illegible] گفت ای مریم ان الله یبشرک خدای ترا مژده میدهد بکلمة [illegible] ابو السماک [illegible] بن زید العدوی در شاذ خواند
بکلمة [illegible] لغتست مثل فخذ و فخذ و لعب و لعب و بیان کردیم که عیسی را برای چه کلمه خواندند و وجه آنست که گفتیم لان
الله تعالی خلقه بکلمة کن فکان من غیر اب [illegible] برای آنکه پیش از وقت سخن گفت و یکلم الناس فی المهد و قول دیگر
آنکه مبعوث بود بکلمه و آن کلام خدای جل جلاله [illegible] منه ای من الله عز و جل از خدای جل جلاله و شاید که من تعلق دارد
ببشارت و شاید که تعلق دارد بکلمه و معنی ابتدای غایت باشد و التقدیر بکلمة صادرة او بشارة واردة منه اسمه المسیح و کنایه
با عیسی علیه السلام [illegible] و گفتند [illegible] الی معنی الکلمة و هو کلام [illegible] مسیح چند قول گفتند
مفسران بعضی گفتند فعیلست بمعنی مفعول یعنی ممسوح مطهر من الاقذار والآثام [illegible] گفتند ممسوح
[illegible] و گفتند برای آنکه ممسوح القدمین بود [illegible] کف پای او بر زمین
[illegible] پای او و گفتند برای آنکه جبرئیل [illegible] شیطان را بر او سبیل نباشد [illegible]
ولادت و بعضی دگر گفتند فعیلست بمعنی فاعل چون رحیم و علیم آنگه خلاف کردند بعضی گفتند برای آنکه او دست در
بیماران [illegible] شفا [illegible] و بعضی
دیگر گفتند برای آنکه در زمین بسیار سیاحت کردی [illegible] زیاده باشد [illegible] ابو عمرو
بن العلاء گفت مسیح [illegible] صدیق باشد [illegible] بکسر المیم و تشدید السین و بعضی
علما این انکار کردند و گفتند این را وجهی نیست [illegible] ممسوح العین است یعنی اعور است
یا سیاحت در زمین [illegible] فعیل باشد [illegible] شریب و سکیر
من المساحة لا من السیاحة [illegible] مختلف بود یعنی زمین [illegible] و در حق عیسی علیه السلام
این وجه [illegible] مسیح [illegible] آمد که دجال [illegible]
[illegible] بیت المقدس [illegible] دجال را و عیسی را [illegible]

قول عیسی علیه السلام ... الصدق و ... الصدق

اسمه المسیح یعنی المسیح عیسی و دجال را بکشد و بعضی گفته اند عکس آنست که دجال را مهدی بکشد و عیسی بن مریم با او باشد و گفته اند که مهدی را
نشناسند حواریون عیسی کردند و اتفاق است که عیسی علیه السلام در لشکر مهدی باشد و در قفای او نماز کند و با او اقتدا کند چه شرع او منسوخ
و او شرع ما را ماند عیسی بن مریم بدل المسیح است و کلمه لقبست او را و عیسی علم است و نسبت او با مادر برای آنست که او را پدر نبود
و نتوان گفتن که عیسی از فرزندان آدم نیست برای آنکه نسبت از مادر با آدم می برد و خدای تعالی او را از فرزندان ابراهیم می خواند فی
قوله و من ذریته داود و سلیمان تا قوله و زکریا و یحیی و عیسی که عیسی از مادر با آدم نسب میگیرد و با ابراهیم و از اینجا حسن و حسین
علیهما السلام از رسول الله نسب گیرند و از میان ایشان و رسول جز فاطمه نیست قوله وجیها فی الدنیا و الآخرة نصب او بر حالست ای جاه
و قدر خداوند جاه و منزلت بود در دنیا و روی نزدیک خدای عز و جل و نزدیک خلقان هم در دنیا هم در آخرة و من المقربین از جمله مقربان
و نزدیکان بود بنزدیک خدای عز و جل و یکلم الناس فی المهد یعنی با مردم سخن گفت در گهواره پیش از وقت بخرق عادت قوله فی المهد
جار و مجرور در محل حالست ای صبیا صغیرا نسبت کرده و کهلا را بر او عطف کرده و این را عطف بمحل گویند چنانکه شاعر گفت فلسنا بالجبال
و لا الحدیدا مجاهد گفت چون مریم تنها بودی عیسی علیه السلام از شکم او با او سخن گفتی و چون کسی او را مشغول کردی او در شکم مادر
تسبیح کردی و در خبر می آید از عبدالله عباس که رسول الله صلی الله علیه و آله در آن وقت که خدیجه حامل بود بفاطمه علیها السلام شبی
بنزدیک او بود و او سخن می گفت رسول علیه السلام گفت یا خدیجه من تکلمین با کی سخن می گوی گفت ای رسول الله با این جنین که
در شکم دارم رسول علیه السلام گفت بشارة باد ترا با او که جبرئیل مرا بشارت داد که او دختر است و مادر امامانست و از نسل و فرزندان او
امامان باشند که خلقان با ایشان اقتدا کنند و کهلا در آن حال که کهل باشد و کهل اشمط بود و موی [illegible] سپید شده حسین بن
الفضل گفت پس از آنکه از آسمان بزمین آید ابن کیسان گفت این بشارتست مادرش را بآنکه او بماند تا کهل شود و گفته اند معنی آنست
که تکلم الناس فی المهد صبیا و کهلا نبیا تا با ولیس چون خرق عادت رسید بوقت دعوی تصدیق کنند او را بر کلام او در مهد معجز بود
و در کهولت دعوی مجاهد گفت کهلا حلیما و عرب مدح کنند کهولت را برای آنکه در حال میانه بود در بین الشباب و الشیخوخة چه آن
نباشد و ضعف پیران نبود و آن حال تجربه احوال و استکمال عقل و اصابت رای بود و اصل کلمه علی السن باشد من قولهم اکتهل النبات اذا طال
و قوی و المرأة کهلة قال الراجز و لا اعود بعدها کریا امارس الکهلة و الصبیا و گفته اند کهولت حال سی و سه سالگی باشد و حجاج [illegible]
در تبرئة ساحت مادرش بود از تهمت اگر گویند فایده کلام او در مهد آنست فایده کلام او در کهولت چیست و این چه حالی بدیع است
بگوییم از این چند جوابست یکی آنکه بشارتست با آنکه بماند تا کهل شود دوم کنایتست از دعوت و این هر دو بر وجه معجز باشد برای آنکه
خبرست از غیب و معجز چون خبرات سرامد داست بر ترسایان در آن دعوی محال کرد [illegible] و برای آنکه خدای باشد معجز
بود از حال بحال [illegible] اما اظهار معجز در آن حال در وجه گفته اند یکی آنکه خدای تعالی عیسی را در آن
حال کمال عقل بداد تا او نظر کرد و خدای را بشناخت و خدای با او وحی کرد و این که گفت آتانی الکتاب و جعلنی نبیا بر حقیقة
خود بود چون او دعوی نبوت کرد خدای تعالی برای تصدیق او اظهار معجز کرد [illegible] آمده چنان وقت و این اختیار رحاکی
و ابن الاخشاد گفت این بر سبیل ارهاص و تأسیس بود و جاری مجری بشارة او بنبوت او و گفته اند بر سبیل معجز مریم بود برای
برائة ساحت او از آنچه او را بان متهم کردند و دو وجه نزدیک ما رواست قالت رب انی یکون لی ولد مریم گفت در خطاب ایشان
با جبرئیلست در رب بمعنی سیدست و اما با خدای تعالی چنانکه برفت انی یکون لی ولد و لم یمسسنی بشر [illegible] اگر گویند این تعجب
بود که مریم علیها السلام گفت از آنکه او را فرزندی باشد بی مساس مردی و این در مقدور خدای تعالی عجب نیست از این دو جوابست
یکی آنکه هر چه خرق عادت بود جای تعجب بود و اگر چه در مقدور خدای عز و جل هست این و امثال این چنانکه یکی از ما گوید [illegible]
بکسی بخشی با آنکه [illegible] این بر سبیل شک بود در قدرت او و برهان و لکن بر سبیل تعجب بود از جود او و جواب دوم آنک

بر سبیل استفهام بود از کیفیت حال که این بخلاف عادت خواهد بود یا نه و بنا بر حسب عادت از مردی بحکم شرع و زنان خدای [illegible]
یکی از ما گوید فلان چگونه سفر خواهد کردن و او مرکوب ندارد یعنی آنست از کجا قوت رفتن دارد و او را مرکوب جای هست که او رفته
قال کذلک گفت یعنی جبرئیل علیه السلام کذلک الله یخلق ما یشاء چنین باشد که تو هستی و خدای تعالی بیافریند آنچه خواهد [illegible]
بی مرد [illegible] اذا قضی امرا چون حکم کند کاری را آن باشد که گوید کن یعنی باش [illegible] و در این دو وجه گفته اند یکی آنکه [illegible]
من تعلق القدرة علیه [illegible] چنان بود که یکی از ما گوید کن چنانک او را [illegible] چون خدای تعالی [illegible]
هر چه خواهد بکند جواب دوم آنست که خدای تعالی کن علامتی کرده است فرشتگان را تا ایشان بدانند سرانجام آنست که خدای تعالی
این بعینه امر گفت تبشیر آن که چنانکه امر ما سوی را فرماید و ما سوی امتثال کند و فرزند سوی و طاعت نماید فعل مقدار او باشد هم
چنانکه بنده مطیع خداوند را اما قوله فیکون روا نباشد الا بر رفع و نصب بر جواب امر [illegible] باشد که کلام
مستغنی بود [illegible] و این تقدیر محال باشد [illegible]
اگر گوید فانک ان کنت [illegible] یکن [illegible] انما قولنا لشیء اذا اردناه ان نقول له کن فیکون گفت النصب روا باشد
عطفا علی ان نقول و این نیز ضعیفست و شاعر گوید لا یحفضنی بملوک علی طمع فان ذلک مزری بالدین و استر [illegible]
حزانة فان ذلک بین الکاف و النون و یعلمه الکتاب [illegible]
خدای تعالی [illegible]
مراد کتابت [illegible] ابو علی گفت کتاب [illegible] تورة و انجیل [illegible] و الحکمة گفته اند مراد
علمست و گفته اند [illegible] خاصه برای آنکه حکمة [illegible] نوعی از انواع علم باشد [illegible]
باشد چنانک گفتیم [illegible] بود و التوریة و الانجیل و این دو کتاب یکی کتاب موسی علیه السلام و یکی کتاب او و گفته اند
[illegible] برای آنکه متعلق است برسولا و دیگر آنکه [illegible] انجیل [illegible] و رسولا الی بنی اسرائیل
در نصبش چند وجه گفته اند یکی آنکه حال باشد عطفا علی وجیها [illegible] دیگر آنکه و یجعله رسولا و لکن [illegible] لدلالة الکلام
علیه چنانکه شاعر گفت علفتها تبنا و ماء باردا [illegible] و وجهی دیگر زجاج گفت و یکلم الناس فی المهد و کهلا و رسولا [illegible]
[illegible] بنی اسرائیل یوسف [illegible] موسی علیه السلام انس مالک روایت کند از رسول علیه السلام گفت [illegible]
هشت هزار [illegible] از بنی اسرائیل انی قد جئتکم [illegible] مفتوح [illegible] و گفته اند تقدیره بانی
[illegible] قوله انی [illegible] و معجز من ایتی [illegible]
[illegible] چون عیسی این بگفت ایشان گفتند [illegible] کدام است گفت انی اخلق [illegible] الاستئناف [illegible]
خواند [illegible] قوله انی قد جئتکم اخلق لکم خلق تصویر و تقدیرست نه خلق احداث برای آنکه [illegible]
علی حال القادر [illegible] کهیئة الطیر یعنی کشکل الطیر من شکل [illegible]
در شاذ [illegible] و ابو جعفر خواند کهیئة [illegible] فانفخ فیه بادم در وی فیکون طیرا باذن الله مرغی شود بفرمان خدای
و بعضی خواندند طائرا [illegible]
خواندن جمع خواست [illegible]
[illegible] در خبر چنین است که عیسی علیه السلام دعوی کرد [illegible]
[illegible]
تا فرق بود میان آنکه [illegible] باذن الله [illegible]

بفرمان و اذن خدای و خلق هیئة الطیر و تقدیر و نفخ در وی مطلق گفت که این از فعل و مقدور او بود واما کونه طیرا باذن الله مرغ شود
بحقیقت مرغ شود و آن فعل خدا است جل جلاله و نفخ او بمنزلهٔ روح باشد و جسم بحقیقت زنده باشد و خالق روح خدا است [illegible]
وجود و حقیقة بحال خود و ابرئ الاکمه والابرص یعنی باذن کنم و شفا دهم اکمه را عکرمه گفت اعمش باشد که آب از چشمش بازنایستد [illegible]
[illegible] گفت شب کور باشد عبد الله عباس و قتاده گفتند نابینای مادرزاد باشد که هرگز چیزی ندیده باشد و حسن بصری و سدی
گفتند نابینا باشد علی ای وجه کان و این در کلام عرب معروف است [illegible] اکمها [illegible] قال سوید
[illegible] والابرص [illegible] باشد و این دو علت را از آن تخصیص کرد که اطبا متعذر بود علاج آن
و حق تعالی معجزهٔ هر پیغامبری [illegible] آن داد که [illegible] در عهد عیسی علیه السلام مردم در کار علم طب [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] و متفوق بودند که علم طب این دو را [illegible] نتوانند کرد [illegible] عیسی علیه السلام گفت [illegible]
[illegible] و علاج [illegible] باشد [illegible] بفرمان خدای [illegible]
[illegible] شفا [illegible] قال [illegible] المریض [illegible] ایشان گفتند [illegible]
[illegible] گفت [illegible] باذن الله [illegible] بفرمان خدا [illegible]
[illegible] باذن الله [illegible] گفت [illegible] عیسی علیه السلام [illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] عیسی علیه السلام چهار کس را زنده کرد یکی عازر [illegible] دوست عیسی بود [illegible]
[illegible] یا روح الله [illegible] عازر [illegible] فلان جای [illegible]
[illegible] عیسی علیه السلام بیامد با اصحابش [illegible] و ایشان [illegible]
[illegible] عیسی علیه السلام [illegible] دعا کرد و گفت اللهم رب السموات
السبع والارضین السبع انک ارسلتنی الی بنی اسرائیل ادعوهم الی دینک واخبرهم انی احیی الموتی باذنک فاحی عازرا ای خداوند
آسمان و هفت زمین تو مرا بنی اسرائیل [illegible] و فرستادی تا ایشان را با دین تو خوانم و خبر دهم ایشان را که [illegible]
زنده کنم [illegible] در حال [illegible] و مادر [illegible] در [illegible] عیسی [illegible] آمد
[illegible] و دیگر عیسی علیه السلام [illegible]
[illegible] زنده شد [illegible] بفرمان خدای [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] عیسی علیه السلام درخواست کرد [illegible] عیسی علیه السلام دعا کرد و خدای تعالی او را زنده کرد
[illegible] سام بن نوح بود [illegible] عیسی علیه السلام [illegible] دعوی کرد [illegible] احیاء موتی کرد
[illegible] گفت [illegible] گفتند [illegible]
[illegible] سام بن نوح را زنده کن [illegible] ایشان [illegible] و خدای [illegible]
[illegible] و عیسی علیه السلام گفت یا سام قم باذن الله برخیز بفرمان خدای سام [illegible]
[illegible] القیامة قیامت برخاست است گفت نه ولکن من خدای را [illegible]
[illegible] سپید نشد تا بعهد ابراهیم علیه السلام عیسی علیه السلام او را گفت [illegible]
[illegible] گفت چون آواز تو شنیدم [illegible] قیامت برخاست است از هول قیامت موی سپید شد گفت [illegible]
[illegible] گفت [illegible] باذن الله بفرمان خدا [illegible] کلبی گفت عیسی علیه السلام خدای را یا حی یا
قیوم [illegible] احیاء موتی کردی وانبئکم بما تاکلون وما تدخرون فی بیوتکم و خبر دهم شما را بانچ [illegible] باشید [illegible]

کلبی گفت چون عیسی علیه السلام اکمه و ابرص کرد و احیاء موتی گفتند این سحر است که تو می‌کنی ما از تو جنس معجزی خواهیم ما را خبر ده
که ما در خانها چه خوریم و چه ذخیره نهیم گفت روا باشد آنگه یکی را بگفت که شما فلان طعام خوردی و چندین مقدار بخوردی
و چندین ذخیره نهادی [illegible] و مواطاه کردند [illegible] طعامها [illegible] بیاوردند بخانه بردند و مقداری [illegible] معین
[illegible] و مقدار [illegible] بنهادند در مواضع متفرق آنگه بیامدند و گفتند ما را خبر ده تا ما چه خوریم و چند خوریم و چند نهادیم
او را خبر داد [illegible] ایشان [illegible] گفت در خبر است که او در ایام صبی چون کودکان با او بازی کردند ایشان را گفتی مادر و پدر شما
بخانه فلان و فلان چیز خورند و از آن بهری شما را نصیب نهادند [illegible] مادر و پدر را گفتندی شما فلان طعام
خوردید نصیب ما نهادید بیارید و آن فلان طعام چرا ما را ننهادید ایشان گفتندی شما چه دانید گفتندی ما را عیسی مریم گفت ایشان گفتندی
این کودک جادو است [illegible] کار او را [illegible] کرد تباه شوند چون عیسی علیه السلام ایشان را طلب کردی ایشان را در خانها پنهان
کردندی عیسی علیه السلام گفتی ایشان در فلان خانه اند گفتندی ذلک الحنازیر [illegible] و گفتی [illegible] کذلک هم چنین
شدند [illegible] و خدای تعالی ایشان را [illegible] سدی گفت چون عیسی علیه السلام بطلب ایشان آمد
هر را در خانه جمع کرده بودند عیسی را گفتند ایشان حاضر نه اند گفت پس در آن خانه آوازی می‌آید گفتند خوکانند گفت چنین شوند
در بگشادند [illegible] بنی اسرائیل [illegible] شد [illegible] مادر [illegible] قتاده
گفت این در [illegible] بود که مائده از آسمان بر ایشان فرود آمد و خدای تعالی ایشان را [illegible] ایشان [illegible]
کردند و ذخیره نهادند عیسی علیه السلام ایشان را گفتی [illegible] خیانت مکنید و از این خانه [illegible]
ذخیره مکنید ایشان گفتندی [illegible] عیسی علیه السلام گفتی [illegible] شما چه خوردید و چه ذخیره نهادید ان فی ذلک لآیة لکم
[illegible] و علامتی و معجزه است شما را اگر تصدیق کنید و مصدقا لما بین یدی من التوریة [illegible]
[illegible] الی بنی اسرائیل و بعضی گفتند [illegible] و مصدقا [illegible] کتاب
[illegible] و لاحل لکم بعض الذی حرم علیکم [illegible] شما را بعضی از آنچ بر شما حرام کردند در توریة [illegible]
و بعضی طیور [illegible] در توریة و شرع موسی بر شما حرام بود من حلال کنم یعنی خدای تعالی [illegible] احکام
من بعضی [illegible] بنی اسرائیل بر خویشتن [illegible] حرام کردند [illegible] در توریت نبود [illegible] احل لکم
[illegible] خدای تعالی [illegible] حرام کرده است ابو عبیده گفت مراد بعض کل است [illegible] بیت [illegible] فاستبق بعضنا [illegible] بعض
التراهون من بعض و گفت [illegible] من [illegible]
[illegible] و دلیل [illegible]
بعض [illegible] بیت [illegible]
بعض [illegible] قتل [illegible] و صلب [illegible] تا بعض [illegible]
باشد [illegible] القول [illegible] حرم [illegible] علی [illegible] حظر و منع باشد و اشتقاق
او از [illegible] و محروم ممنوع باشد و اصل احلال و تحلیل الطلاق [illegible] من الحل الذی هو ضد العقل [illegible] حلال [illegible] باشد
[illegible] مطلقا [illegible] استعمال کنند و جئتکم بآیة من ربکم من الخدای شما [illegible] و معجزه [illegible]
والطیعون [illegible] و طاعت من دارید ان الله ربی و ربکم خدای من و خدای من است و خداوند شما [illegible]
[illegible] متعلق [illegible] باشد و ان الله ربی و ربکم [illegible] بود علی قوله و جئتکم بان الله ربی و ربکم
و این [illegible] اطلاق نکنند بر [illegible] مقید گویند چنانک رب الدار و این لفظ را تفسیر و وجوه [illegible] در سورة الفاتحه

وکذا قوله هذا صراط مستقیم فاعبدوه خدا را پرستید این آیه واردات مورد تنبیه و ترغیب و تذکیر و تحریض بنظر کردن و تفکر خدا را
شکر کردن و عبادت او و قیام کردن فلما احس عیسی منهم الکفر ای علم و وجد بالحاسة و رای بدانست و بحواس یافت و علامات آن
بدید ما ندیگران بشنید فراکفت و جدا ابو عبیده گفت عرف مقاتل گفت رای نظیره قوله هل تحس منهم من احد و قوله فلما احسوا باسنا
گفتند ما اکثر [illegible] کفر کردند که قصد کشتن او کردند او و مادرش را برگرفت و بگریخت که الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین
گفت سبب آن بود که جهودان بنی اسرائیل بجمله با عیسی بر نا امدند قصد کشتن او کردند او بگریخت و بدیهی امد و مریم مادرش با او
در سرای مردی فرود آمد [illegible] در سرای آمد [illegible] چنین گفت [illegible] شد مریم گفت این
شوهر تو چه [illegible] گفت [illegible] گفت [illegible] مریم علیها السلام گفت با من بگو
که باشد [illegible] گفت چگونه گفت این پسر من مجاب الدعوت است خدا را دعا کند تا خدای کفایت کند گفت
پادشاه ولایت ما هر یک چند [illegible] و لشکر [illegible] آید با جمله لشکر [illegible] کنون کس
فرستاده است که من و لشکر جمله اینجا می‌آیم و ما طاقت [illegible] مریم علیها السلام گفت من پسرم را بگویم تا دعا کند تا خدای تعالی
کفایت کند چون عیسی با مادر آمد مادر گفت عیسی گفت من این دعا نکنم و لیکن اینجا شری و فتنه پدید آید مریم گفت این
کار مرد [illegible] گفت [illegible] باید کردن عیسی علیه السلام گفت تو چندانک توانی آب بیاور در دیگها و خنبها
کن تا دعا کنم تا خدای تعالی آن را بانواع مطبوخات کند و آن را که در خنبهاست با خمر کند و این بر [illegible] گوید حلال
حلال بوده است عیسی دعا کرد و خدا حاجات کرد و پادشاه حاضر آمد طعامهای خوش دید [illegible]
چون [illegible] شد که مثل آن ندیده بودند آن مرد را گفت این طعامها و این شراب از کجا آوردی گفت مرا بود گفت
دروغ [illegible] چنانک [illegible] فائده نبود تا بگفت که [illegible] آمده است [illegible] تا خدای تعالی آب را
این طعام و شراب کرده و پادشاه را پسری مرده بود [illegible] و او را [illegible] کردن با خود گفت که اگر
او در حق آب با طعام و شراب مستجاب بوده [illegible] چنین باشد که [illegible] و گفت [illegible]
دعا باید کرد تا خدای آن پسر را زنده کند گفت من این نکنم [illegible] باشد پادشاه گفت لا ابالی بالعذاب
او باشد [illegible] عیسی علیه السلام گفت بشرط آنک من این دعا بکنم [illegible] کس گفت باشد
بر این عهد کردند و عیسی علیه السلام دعا کرد و خدای تعالی پسر را زنده کرد عیسی و مریم [illegible] چون بدیدند
پسر زنده شد [illegible] کردند [illegible] گفتند ما را [illegible] چون او [illegible]
و عقب [illegible] تا با ما همان کند که [illegible] عظیم [illegible] عیسی علیه السلام [illegible]
حواریان جماعتی بودند صیادان ماهی [illegible] گفت شما چه [illegible] گفت صید ماهی کنیم گفت صید
ماهی چه خواهید کردن بیایید تا صید [illegible] گفتند چگونه گفت من پیغامبر خدایم و ایشان را [illegible]
ایشان ایمان آوردند [illegible] گفت من انصاری الی الله سدی و ابن جریج و کسانی گفتند الی بمعنی مع است چنانکه عرب گوید الذود
الی الذود ابل ای مع الذود [illegible] معروف [illegible] ولا تزرکنی بالوعید کانی الی الناس مطلی [illegible] و قال الاخر
و لوح ذراعین فی بکر [illegible] و قال الله تعالی و لا تاکلوا اموالهم الی اموالکم ای مع اموالکم و حسن بن فضل و ابو عبیده گفتند
الی بمعنی فی است ای من انصاری فی الله ای فی ذات الله و فی سبیل الله قال الطرفه و ان تلتقی الحی الجمیع تلاقنی الی ذروة البیت الکریم
[illegible] در جای بمعنی مع باشد [illegible] و معنی آن بود که من انصاری مع الله
یعنی خدای را خود [illegible] کند که با خدای یاد شود [illegible] گفت الی بمعنی لام است [illegible]

لکنا و الی کنا قال الله تعالی قل هل من شرکائکم من یهدی الی الحق قل الله یهدی للحق قال الحواریون گفتند حواریان مفسران خلاف کردند
در آنک حواریان که بودند و چرا ایشان را حواری خواندند سدی گفت ملاحان و صیادان دریا بودند چنانک شرح دادیم و این روایت
سعید جبیر است از عبدالله عباس گفت برای آن حواری خواندند ایشان را لبیاض ثیابهم بیاض جامه‌ها بودند عطا گفت مادر او را
کاری [illegible] بسیاری [illegible] دکان [illegible] جامه بسیار [illegible] بعیسی گفت [illegible]
[illegible] این جامه‌ها علامت [illegible] هر یکی رنگی می‌باید [illegible] عیسی علیه السلام
[illegible] گفت اللهم [illegible] گفت جامه‌ها [illegible] است
مردمان [illegible] عیسی علیه السلام گفت [illegible]
هر [illegible] جامه [illegible] رنگ می‌باید [illegible]
هر یکی سرخ و یکی زرد و یکی [illegible] و یکی سبز [illegible] متعجب شدند [illegible] قادر بقدرة
[illegible] و عیسی علیه السلام ایشان را دعوت کرد ایشان ایمان آوردند فهم الحواریون حواریان ایشان‌اند [illegible] کردند
[illegible] عیسی [illegible] عیسی [illegible] در سیاحت عیسی
[illegible] روح الله [illegible] عیسی علیه السلام دست در زمین [illegible]
[illegible] روح الله [illegible] بر زمین [illegible]
[illegible] یا روح الله [illegible] طعام [illegible]
[illegible] عیسی علیه السلام گفت [illegible]
[illegible] قناعت میکردند [illegible] ایشان را [illegible]
خواندند [illegible] عبدالله مبارک گفت [illegible]
ایشان [illegible] قال الله تعالی سیماهم فی وجوههم من اثر السجود [illegible] بیاض [illegible]
[illegible] قال الحارث بن حلزه [illegible]
[illegible] الا [illegible] قال الفرزدق [illegible] الحواریات [illegible] ابن عون گفت
پادشاهی از جمله پادشاهان طعامی ساخت و مردمان را جمع کرد و عیسی علیه السلام در آن میان بود پادشاه عیسی [illegible]
[illegible] طعام [illegible] گفت من عیسی مریمم پیغامبر خدا [illegible] دعوت کرد [illegible]
و خواص ملک با وی ایمان آوردند [illegible] حواریان [illegible]
[illegible] حواریان انصار [illegible] حواری [illegible] گفت حواری
خاصه [illegible] گفت حواری [illegible] که باشد [illegible] خلافت [illegible]
الله حواریان گفتند ما یاران خدائیم یعنی یاران رسول خدائیم آمنا بالله ایمان آوردیم بخدای و اشهد بانا مسلمون گواه باش
ای عیسی بآنک ما مسلمانیم ربنا آمنا بما انزلت ایمان آوردیم بآنچه تو فرستادی [illegible]
واتبعنا الرسول و متابعت کردیم پیغامبر را یعنی عیسی را فاکتبنا مع الشاهدین نام ما در جمله گواهان بنویس [illegible]
[illegible] پیغامبران [illegible] عطا گفت مع النبیین با پیغامبران [illegible]
باشد عبدالله عباس گفت مع محمد و امته بیان [illegible] شهیدا و قوله کذلک جعلناکم امة وسطا لتکونوا
شهداء علی الناس و مکروا و مکر کردند و مکر تدبیر لطیف پوشیده باشد [illegible] باشد [illegible]

واصل او من قول العرب مکر اللیل وامکر اذا اظلم شب تاریک شد وگفتند اصله استجماع الرای واستحکامه فی المکیدة واصل او از احکام باشد
من قولهم امراة ممکورة اذا کانت مجتمعة الخلق محکمة ومکروا مکر کردند یعنی کافران بنی اسرائیل آنان که احس عیسی منهم الکفر ومکر ایشان
آن بود که برخاستند تا قتل عیسی بود و این آنکه بود که عیسی را برادند و بیرون کردند پس آن صدق بار آمد و موج اشکال کرد و ایشان
هم کشتن او کردند و مکر الله و مکر کرد خدای و مکر از مخلوقان خدیعت و حیلت و فساد باشد و از خدای تعالی استدراج بندگان باشد و معنی
استدراج ناگاه گرفتن بود در بحث انبیا آنکه در بخت باشد قال الله تعالی سنستدرجهم من حیث لا یعلمون عبد الله عباس گفت
معنی مکر او آنست که هر که بنده گناهی کند خدای او را نعمتی نو کند تا حکم گفت که خدای با بنده جزا او باشد بنده را مکر جزا با نام
مبتدا بر خوانند چنانکه گفت الله یستهزئ بهم و قوله و جزاء سیئة سیئة مثلها وقال عمرو بن کلثوم الا لا یجهلن احد علینا فنجهل فوق جهل
الجاهلینا وقال آخر فاعلم وایقن ان ملکک زائل واعلم بانک ما تدین تدان ای ما تجزی تجزی و اول جزا باشد و این را
مزوجه گویند و مثله قوله فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم و نظایر این بسیار است و این طریقه مستقیم نکوه
شود ان شاء الله ابو القسم بن حبیب گفت از ابو عبدالله بن عمار بغدادی شنیدم که گفت مردی جنید را پرسید چون گفت که خدای
تعالی مکر با خود اضافت کرد و پسندید خود را بدین و عیب دیگران کرد جنید گفت ندانم که تو چه میگوئی ولکن من از فلان طبری
نکه شنیدم این ابیات فدیتک قد جبلت علی هواکا فنفسی لا تنازعنی سواکا احبک لا ببعضی بل بکلی وان لم یبق حبک لی حراکا
ویقبح من سواک الفعل عندی وتفعله فیحسن منک ذاکا مرد گفت یا سبحان الله تا از آیتی قرآن تو همی ... من الشعر طیبون زد
جواب سیدی گفت من جواب تو دادم اگر عقل داری چون آیت قرآن است تا بر زبان عامیان ... بگویم تحقیق و ... گذاشتی او ایشان را
مکر کنند که ... از ایشان و این مکر خدای تعالی که با ایشان کرد آن بود که شبه عیسی است بر صاحب ایشان که او را بر عیسی دلیل کرد
چون عزم کشتن عیسی کردند تا بجای عیسی او را بیاویختند چون بنگریدند صاحب ایشان بود و قصارت ... بجای خود بیاید
ان شاء الله و طرفی آنست که عبدالله عباس گفت پادشاه بنی اسرائیل خواست تا عیسی را بکشد اعوان و شرطه خود را طلب ... فرستاد او را
مردی جهود بود قصد کشتن او کردند بگریخت در کوی شد در آن کوی ... برود تا شدند او در خشتی ... ایشان خبر
گفتند ... بود واو را بیرون آورد ... در ... کس با ندید چون بیرون آمد خدای تعالی شبه عیسی بر او افکند او را بگرفتند او گفت
من صاحب شما ام فلانم قبول نکردند و او را بیاویختند و عیسی را علیه السلام بآسمان بردند وهب گفت در شب یاوردند عیسی را
بگرفتند در وقتی بودند و خواستند تا عیسی را بردار کنند خدای تعالی شب تاریک کرد و فرشتگان را بفرستاد تا عیسی را از آنجا ببرد
و ایشان بجای عیسی علیه السلام مردی که با او بود بگرفتند و بیاویختند و آن شب عیسی علیه السلام در اول شب حواریان را
جمع کرد و ایشان را وصایت کرد و گفت پیش از آن که خروس بانک کند یکی از شما کافر شود و مرا بدهد بچند درم حواریان متفرق شدند
و عیسی جائی پنهان شد این مرد که عیسی گفته بود بیامد جهودان را گفت مرا چه دهید اگر شما را راه نمایم بر عیسی گفتند سی درم
او بیامد ایشان را بر عیسی راه نمود عیسی را بگرفتند و ببردند در خت آوردند خدای تعالی شب او را بر من افکند تا او گفتند او
بگرفتند و بیاویختند و عیسی را بآسمان بردند و در روایت دیگر عیسی را فرشتگان از آنجا ببردند مادر عیسی علیه السلام در شب بیامد و چنان
گمان برد که عیسی را بردار کرده اند و زنی با او بود عیسی علیه السلام او را دعا کرده بود تا خدای او را از دیوانگی شفا داده بود هر دو
در زیر آن درخت بگریستند و جزع میکردند عیسی علیه السلام بیامد و ایشان را گفت شما بر که میگریید و برای چه جزع میکنید گفتند بر این
خدای عیسی مریم میگریم که او را بردار کرده اند گفت هیچ مگریید و جزع مکنید که من عیسی ام خدای تعالی را نگاه داشت و این آوردند از این کشتن
که مردم را بر من آورد ایشان دلخوش شدند و بگفتند تا بر هفت روز عیسی علیه السلام بیامد و حواریان حواریان را جمع کرد
و ایشان را وصیت کرد و در زمین بفرستاد هر یکی را بجانبی تا دعوت کنند خلقان را با دین خدای و خدای تعالی عیسی را بآسمان برد

و حواریان پراکنده شدند در زمین هر یکی بجانبی از جوانب زمین برای دعوت هر کس بآن زمین که رفت دعوت خدای تعالی کرد الذین قوم او
تا زبان آن ایشان را دعوت کرد فهذا معنی قوله تعالی و مکروا و مکر الله والله خیر الماکرین للعاقبین الجبارین چون جزا دهد کانت
بندگان را بآن مکر که کرده اند و تواریخ گفته اند که حمل مریم بعیسی بار گرفت او را سیزده سال بود و عیسی بیت لحم زاد بر زمین اوری شلیم پنج
سال گذشته از غلبه اسکندر بر زمین بابل پنجاه و یک سال گذشته از ملوک طوایف و خدای وحی کرد با او بر سی سالگی و بیت المقدس از بیت
المقدس بآسمان برد شب قدر از ماه رمضان در آن شب که امیر المؤمنین علی علیه السلام آمد مقدس و در آن شب فی اللیلة التی قبض فیها یوشع
بن نون و قبضت فی اللیلة التی عرج فیها عیسی بن مریم گفت مرا در شبی ضربت زدند که در آن شب یوشع بن نون را وفات آمد و قبض
روح من در شبی کنند که در آن شب عیسی مریم را بآسمان بردند و آن شب بیست و یکم بود و یک روایت آنست که شب قدر باشد و عیسی
علیه السلام بآسمان بردند او را سی و سه سال بود و مدت نبوت او سه سال بود و براین قول جماعتی اند که او بآسمان برد سی سالگی اذ قال الله
یا عیسی انی متوفیک و رافعک الی یاد کن ای محمد چون گفت خدای عز و جل ای عیسی من ترا توفی خواهم کرد مفسران خلاف کردند در معنی توفی اینجا
کعب الاحبار و حسن بصری و کلبی و ابن جریج و ابن زید و مطر الوراق و محمد بن جعفر بن الزبیر گفتند معنی قبض است و معنی قبض
بحق برداشتن و این قول اعجاز این اورده گفت فلما توفیتنی ای قبضتنی الی السما حیا برای آنکه قوم او از پس رفع و با سمان تمام شدند
تا از پس مرا او بود و این قول الحق داحل باید کرده علی اصل المعنی ای قابضک الی تماما وافیا الی تمام شما من ترا بآسمان بردم
و ایشان از توجیهی نقصان نا کرده و در حق تایافته از آن گفت اسا خذ من قول العرب توفیت منه کذا اذا استوفیته و معنی دیگر
ثم تستوفی کل نفس ما کسبت من قوم توفیت کذا اذا استلمته و در این قول در لفظ تکریر باشد برای آن که ابعدک الیه رافعک الیه هر دو یکی باشد
جز آنکه تعذر باختلاف لفظ شاید خواستن چنانکه شاعر گفت و هند اتی من دونها النای و البعد و این هر دو یکی باشد و دیگر گفت
و الفی قولها کذبا و مینا و این هر دو یکی باشد ربیع انس گفت مراد نوم است و خوابانی شبیه من ترا بخواب نم و در خواب بآسمان
ترا گشتم مثله قوله تعالی و هو الذی یتوفکم باللیل ای ینیمکم و انخواست که تا مجهار بماند و بعض احوال شاهد برای آنکه نوم اخو
الموت گویند و قوله قال الله یتوفی الانفس حین موتها و التی لم تمت فی منامها علی بن طلحه روایت
کرد از عبدالله عباس انی متوفیک ای ممیتک من تا بمیرانم دلیله قوله قل یتوفکم ملک الموت و قول فلان ربک بعض الذی نعدهم او
نتوفینک و این بحقیقه نزدیکتر است و بظاهر لایق تر و بر این قول آیت را تقدیم و تاویل باشد یکی که و هب گفت خدای تعالی عیسی را بمیرانید
سه ساعت آنگه زنده کرد او را و بآسمان برد و محمد بن اسحق گفت ترسایان میگویند خدای تعالی عیسی را هفت ساعت بمیرانید آنگه زنده کرد
بآسمان برد محمد بن اسحق گفت ترسایان میگویند و تاویل دیگر آنست که ضحاک و جماعتی از اهل علم گفتند در کلام تقدیم و تاخیر هست و تقدیر
آیت انی رافعک الی و مطهرک من الذین کفروا و متوفیک بعد انزالک من السما و نظیر این در تقدیم و تاخیر قوله و لو لا کلمة سبقت
من ربک لکان لزاما و اجل مسمی و تقدیر آنست و لو لا کلمة سبقت من ربک و اجل مسمی لکان لزاما وقال الشاعر الا یا نخلة
من ذات عرق علیک و رحمة الله السلام ای علیک السلام و رحمة الله وقال آخر جمعت و فحشا غیبة و نمیمة ثلاث خصال لست عنها
ترعوی ای جمعت فحشا و غیبة و نمیمة ابو هریره روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله گفت الانبیاء اخوة لعلات امهاتهم شتی و دینهم
واحد و انا اولی الناس بعیسی ابن مریم لانه لم یکن بینی و بینه نبی و انه نازل فاذا رایتموه فاعرفوه فانه رجل مربوع
الخلق الی الحمرة و البیاض سبط الشعر کان شعره یقطر و ان لم یصبه بلل یدق الصلیب و یقتل الخنزیر و یفیض المال و یقاتل الناس
علی الاسلام حتی یهلک الله فی زمانه الملل کلها و یهلک الله فی زمانه مسیح الضلال الکذاب الدجال
و یقع فی الارض الامنة حتی یرتع الاسود مع الابل و النمور مع البقر و الذیاب مع الغنم و یلعب الغلمان بالحیات لا یضر بعضهم
بعضا و یلبث فی الارض اربعین سنة و فی روایة کعب اربعا و عشرین سنة ثم یتزوج و یولد له ثم یتوفی و یصلی المسلمون علیه و یدفنونه

فی حجرة النبی صلی الله علیه وآله گفت پیغامبران برادرانند امهات ایشان مختلف و دین ایشان یکیست و من اولی ترم بعیسی بن مریم برای آنکه میان من
و او پیغامبری نیست فرود آید از آسمان بر امت من وخلیفه من باشد برایشان و همانا این خبر از آن روایت کرده باشد که حدیث مهدی را
از روی انصاف منکر باشد و الا او خلاف رسول را نشاید بلکه شریعت منسوخ است و او شرع ما را متابع بود و آنکه رجوع او بکرات
در جمیع حالات کشی مهدی باشد و اتحاد آن دلالت کند که عیسی بن مریم بامام کند و اقتدا کند بس همانا خلاف از ادبی بود باشد و چنین
ولیته تا زل اهل حق مع خلیفه من و ایشان دا بر شناسیم این اوصاف و علامات مردی باشد و بعضی مرج پیش بیدار
مومن و نصاری ابا از موی او پیچکد و آنکه چو موی او ترباشد صلیب بشکند و خوک بکشد و مال ببخشد و در بیت الحاشیه حج و نماز کند
و ایمان بر اسلام قتال کند تا خدا تعالی در زمانه او جمله دینها هلاک کند مه بعد از آن دجال را که جالست هلاک کند بعد زمین
ایمن شود تا شیر باشتر و پلنگ با گاو و گرگ با گوسفند یک جا چرا کنند و کودکان با مار بازی کنند و هیچ یک دیگری را نیازارند و
نرنجانند و او در زمین چهل سال بماند و در روایت کعب است و چهار سال و درین کند و فرزندان آرد آنگاه وفات یابد و مسلمانان
با و نماز کنند و در اخبار اهل البیت چنین آمد که مهدی برا و نماز کند چه او نا مهدی اولیتر باشد بنماز کردن بر عیسی از یکی من آنرا که
و او را در حجره رسول دفن کنند و جا لخ درین خبرهست هم اوصاف و علامات روزگار مهدیست که در اخبار مخالفان و موافقان
آمده است و اگر کسی انصاف دهد و مشار را کنند و در این اخبار واقف شود و آنرا با حجت عقل و آیات قرآن یار کند داند که معتقدات
حسین بن الفضل را گفتند در قرآن هیچ آیت هست که دلیل میکند بر نزول عیسی علیه السلام از آسمان گفت آری قوله تعالی و کهلا برای آنکه
او کهل نشده بود و او را باسمان بر دند چون بزمین آید کهل شود معنی آنست و کهلا بعد نزوله من السماء ابو جعفر منصور خلیفه روایت کند
از پدر از جدش از عبدالله عباس که رسول صلی الله علیه و آله گفت کیف تهلک امة انا فی اولها و عیسی فی آخرها والمهدی من اهل بیتی
فی وسطها گفت چگونه هلاک شود امتی که من در اول ایشان و عیسی در آخر ایشان و مهدی از اهل البیت من در میان ایشان
و این خبر از روایت ابو جعفر منصور الدوانیقی حجتست و دلیل بر وجود مهدی علیه السلام برای آنکه رسول علیه السلام گفت و مهدی
اهل البیت من در میان و اگر اکنون و پیش ازین تا ریخ بمدتی دراز او موجود نبوده باشد این خبر را معنی درست نباشد و این خبر
ابو اسحق ثعلبی امام اصحاب الحدیث در تفسیر خویش یاد کرد باسناد و چیزی که درین باب از اول راویان او مرد اصحاب حدیث باشد
واحد راویان خلیفه روزگار که امام فریقین باشد در باب حجت تبلیغ تمام باشد محمد بن موسی واسطی گفت انی متوفیک عن شهواتک
و حظوظ نفسک من تراجیرام از شهوات و نصیب نفسانی و این قول لطیفست برای آنکه در اخبار آمده است که عیسی علیه السلام
چون او را باسمان بردند و از رشکان مختلط شد طبع او طبع ملائکه شد ورافعک الی بنا ق و شیاق گفتند عیسی علیه السلام
بر کوه طور ایستاده بود جامه از موی بر پوشیده باد و بجست و آمد عیسی به برید و از آن در دمید باد او را برگرفت و باسمان برد عبدالله
عباس گفت موسی علیه السلام تا بود الا جامه صوف نپوشید و عیسی علیه السلام تا بود الا جامه شعر نپوشید مرد نیشکر و پشمینه و شعر موی
بن عبدالله عمر گفت رسول را دیدم که طواف میکرد در میانه طواف تبسمی کرد گفتند یا رسول الله سبب تبسم چه بود گفت در طواف کاهم
مریم را دیدم و در دونشت با او بودند و گفتند الله معنی آنست درافعک فی درجات الجنة خدای تعالی ترا رفع کند در درجات بهشت و مطهرک
کرد الله بحجت توئی و مطهرک من الذین کفروا و پاکیزه کرد انندت از کافران یعنی از ایشان ایشان بعد آنکه او عیسی را و جاعل الذین اتبعوک
فوق الذین کفروا الی یوم القیمة و انا که پس روان تو اند من زبردست تر کرد انم بر کافران یعنی بر جهودان که تو کافر بود بدو ربیع
الشرکت و حسن و قتاده مراد آنانند که باوی ایمان دارند چنانکه عنایت کاران را سرفراز دارند یا در فرع کویند آنکه خلاف کویند فی قوله
فوق الذین کفروا آن فوق بحجت بعضی گفتند بحجت و بعضی گفتند بملک و قهر و غلبه و آنچه است که پادشاهی در میانه است که رسانا
باشند و در جهودان نیست و جهودان مادام مقهور و مغلوب باشند و قوله اول و اثبات برای آنکه مفتون و زیف در حجت

نصاری

و دین او ثم الی مرجعکم پس بازگشت شما و در پرداین موعظه و وعیدست فاحکم بینکم فیما کنتم فیه تختلفون و حکم کنم میان شما
بقیامت در آنچه در دنیا در آن خلاف کرده باشید و جمله اینکلام باین قصه آنجا است که من قصه ادیم بیان آنها کرده ام و در وی کذاشته و هجرکه
با چنین بعضی کفتن تکذیب و ابدا پیغامبران من و یکی اصلاً مکرر مرجع و مآل شما با منست و آن خلاف که کردید در عیسی مریم که بعضی گفتی نبوت
و بعضی کفتی پسر خداست و بعضی گفتی بنده خداست و بعضی گفتی ساحر و کذابست من حکم کنم میان ایشان در آن اختلاف کردند و ما عدد
انقیاب بخطاب وا نخصوص بعموم جا یعنی آنست که پادشاه کوید معلوم شد پیش من که اهل فلان شهر چه کرده اند از حسن
طاعت و انقیاد و امتثال اوامر من مرا شاید که ایشانرا مکافات بجمیع انواع تشریف و کرامات ارزانی دارم آنگه تفصیل داد این جمله را کرد
گفت فاحکم بینکم برای آنکه آنانرا که حکم او علیم باشد دو نوع باشند مامومنان و مطیعان باشند و اما کافران و عاصیان
حق تعالی هر دو را تفصیل داد و حکم بگفت بقوله فاما الذین کفروا اما آنانکه کافر باشند و آیات و نعم مرا جحود کنند من ایشان را عذاب
کنم سخت و عذاب سخت آن الم باشد من عزة اللسان لا استزاده فی الکلام و منه ما عذب لا استراده فی الحلق و شدة عذاب ما بقصیفیت باشد
و اما بتنویع و اما باستزاده فی الدنیا در دنیا بقتل و سبی و جلا و جزیه و مذلت و هوان و الآخرة و در آخرت در دوزخ عذاب با نواع
و ما لهم من ناصرین نصرت معونه باشد بر دشمن و معونه بزیادة قوة بود دست با و یکی داشتن در قهر و ما نفی است و من زائدست
برای تاکید نفی و کقوله ما فی الله من بعل و اما الذین آمنوا و عملوا الصالحات آنست که گفت و ذکر در قره ذکر خلاف اشد بخدای باد
دا نند و تصدیق کرده اند او را و پیغامبران او را و گفته ایشان کار بسته اند و برو فق شرع عمل کرده فیوفیهم اجورهم حفص و
رویس یا خوانند علی الخبر من الله جل و عز و باقی بنون خوانند علی اخبار الله تعالی عن نفسه علی عادة الملوک و توفیة الحق تمام کزاله
خدای ایشانرا حق تمام بکذارد یا ما ایشانرا تمامی حق بکذاریم چنانکه مستحق ایشان هیچ بخسی و نقصانی نباشد و اجور مزد عملی بود
بر وفق آن اما عرفاً و اما شرعاً و در این آیه دلیلست بر بطلان قول آنان که جزا بر عمل نکویند خلق تعالی گفت من مزد مزدم تمام بدهم و بخس نکنم
آنگه ظالم باشد و من ظالم نباشم و الله لا یحب الظالمین را دوست ندارم برای ظلم شان کی نه دارد که ظلم کند و چون ظالم را دوست
ندارد و خود اصلاً که محبت اراده بود علی وجه و درین لفظ دلیلست بر بطلان مذهب اهل جبر و جز حقیقة ظلم که مستلزم ما صل اوراد
نقصان باشد ذلک نتلوه علیک اشارتست با خبار قصه عیسی آن و ذلک الذی قصصنا علیک یعنی این که بر شما خوانیم از قصه زکریا
و یحیی و مریم و عیسی از آیات و دلالات و معجزات چه کرم گفت باشد و هم یاد کرد و اینجا مراد گفتار نعاتست که شنوند بدان متذکر شود
در خبر موضع آمد از رسول علیه و علی آله الصلوة والسلام که مراد به که در این آیه قرآنست بیان قوله یس والقرآن الحکیم و گفته اند معلوم لوح محفوظ
در آنجه در لوح نوشته باشد برای آنکه او را حکیم خواند که چون خواننده و تفکر کننده بآن معتبر شود بدانکه دلیل را حق است بشارت کو نه
که حکیم باشد و محکم برمان راهنما چنانکه آلات دلیل خوانند برای فلان زبان مجاز کرد باشد که پند دهد و تا شده است و نتلوه را دو معنی
یکی آنکه نحلی که به ما بر تو می خوانیم و ما توئیکونیم و دیگر آنکه جبرئیل را که فرمایم تا بر تو خواند و برای آنکه او رسولست با خود حواله کرد و ذلک محل
رفع است با بتدا و در خبر او و قولست یکی نتلوه و دیگر من الآیات ای ذلک الذی نتلوه علیک من الآیات آن مثل عیسی عند الله سبب نزول
این آیه که وفد نجران چون بیامدند و با رسول علیه السلام مناظره کردند در باب عیسی علیه السلام و گفتند ما یقول فی المسیح عیسی ابن مریم گفت بنده
و رسول گفتند هیچ بنده دیدی که او را پدر نبود خدای تعالی جواب ایشان این آیه فرستاد و تقریر آنکه هیچ جای تعجب نیست در شما
احوال او باید که آدم را بی پدر و مادر و پیدا کرد و صحیح و گفت جای تعجب باشد از عیسی که از مادر آید بی پدر این حق تعالی گفت مثل
در این و اینجا مثل آدم است یعنی عیسی در حکم با آدم مانند که خدای تعالی او را آفریدی پدر و مادر و مثل ذکر یا باشد سائر که
دلیل کند بر آنکه حکم در دوم حکم اولست و در جه تمثیل و تشبیه عیسی را با آدم از آنجاست که گفتیم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون و التقدیر فکان آنگاه در کرت
ما سابق بود در حال و بعد و تدریج منتقل از نطفه با علقه و علقه با مضغه چنانکه در آیه ذکر کرد ثم خلقنا النطفة علقة الآیه الحق من ربک

دفع او محالات [illegible] آنکه خبر [illegible] تقدیره ذکر الحق من ربك [illegible] باشد و [illegible]
الحق [illegible] من ربك ثابت من ربك صادر منه وقوله فلا تکن من الممترین شاید که خطاب بود با رسول علیه السلام و مراد دیگری چنانکه گفت یا ایها النبی
اذا طلقتم النساء و شاید که مراد دیگری باشد من جمله المکلفین چنانکه یکی را چون کاری فرماید جماعتی را یا خطاب کند با جماعتی و توجیه خطاب
کند بیکی از ایشان و جمله را مراد باشد بآن خطاب فمن حاجك فیه در ضمیر [illegible] کردند بعضی گفتند راجع است با حق فی قوله الحق من ربك و بعضی
گفتند راجع است بعیسی علیه السلام و محاجه مفاعله باشد از حجة [illegible] محاجه مجادله و مخاصمه در حق مادر عیسی علیه السلام و سبب آن بود
که چون رسول علیه السلام مکه بگشاد و اسلام منتشر بود و سلطان محمد رسول قاهر گشت بکافران و [illegible] کردند بنزدیك رسول علیه السلام
اسلام آوردند و بعضی امان طلبیدند [illegible] و وفد نجران بود و رئیس ایشان ابو حارثه اسقف [illegible] ایشان عاقب بود و سید
و عبد المسیح و ایشان احبار و رهبان بودند [illegible] جامهای دیبا پوشیده و حلیها [illegible]
مناظره کردند و ایشان [illegible] خدای تعالی [illegible] و قالت الیهود لیست النصاری علی شیء الایه چون رسول علیه السلام
دیگر [illegible] ایشان [illegible] رسول [illegible] عیسی [illegible] عبد اصطفاه الله [illegible] خدای تعالی [illegible]
گفتند یا محمد [illegible] رسول علیه السلام گفت [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible] رسول علیه السلام [illegible]
[illegible] تعال ندع [illegible] بمباهله [illegible]
[illegible] اسقف ایشان [illegible]
[illegible] رسول علیه السلام [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible] ایشان عذاب [illegible]
[illegible] و حسن و حسین [illegible] و فاطمه علیها السلام [illegible] ایشان [illegible]
و اسقف ایشان [illegible] اسقف گفت ایشان [illegible] محمد [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] اختیار [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
[illegible] اسقف گفت یا ابا القاسم [illegible]
[illegible] رسول علیه السلام با ایشان مصالحه کرد [illegible] حله [illegible]
[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من محمد النبی رسول الله لنجران
[illegible] حلة من حلل الاواقی [illegible]
[illegible] رجب [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد بن عبد الله رسول الله [illegible]
[illegible] رسول خدای [illegible] نجران [illegible]
[illegible] رجب [illegible] ایشان [illegible] رسول [illegible] بالای آن

[illegible] رسول [illegible]
[illegible] خدای [illegible]
[illegible] محمد [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] رسول علیه السلام گفت [illegible] خدای [illegible]
[illegible] خدای تعالی ایشان را [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] فمن حاجك فیه [illegible]
[illegible] عیسی [illegible] تعالوا [illegible]
[illegible]
[illegible] و حسن
و حسین [illegible] ایشان [illegible] رسول [illegible] خدای تعالی ایشان را [illegible]
[illegible] رسول علیه السلام گفت [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
امیر المؤمنین علیه السلام گفت [illegible] امیر المؤمنین [illegible] حسن و حسین [illegible] رسول الله
ایشان [illegible]
[illegible] شافعی [illegible] ابو حنیفه [illegible]
[illegible] بنونا [illegible] بنو ابنائنا و بناتنا [illegible]
[illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible] فاطمه زهرا علیها السلام [illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] فاطمه زهرا علیها السلام
[illegible] و انفسنا و انفسکم [illegible] امیر المؤمنین علی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علی [illegible] اهل البیت [illegible]

[illegible]

تخصیص کرد ایشان را ... قوله تعالی قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى

كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا

سخنی راست میان ما و شما آنکه نپرستیم جز خدای را و انباز نگیریم او را هیچ چیزی و نگیرد بعضی از ما بعضی را

أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ

خدایان دون خدای اگر برگردند بگویید گواه باشید که ما مسلمانیم ای خداوندان توریت و انجیل چرا حجت میکنید

فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنْزِلَتِ التَّوْرَاةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ حَاجَجْتُمْ

در ابراهیم و فرستاده نشد توریت و انجیل مگر از پس او چرا در نیابید شما آنانید که خصومت کردید

فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

در آنچه شما را بدان دانش بود چرا خصومت کنید در آنچه نیست شما را بدان دانش و خدا داند و شما ندانید

مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ

نبود ابراهیم جهود و نه ترسا و لیکن بود مسلمان و نبود از مشرکان

إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ وَدَّتْ

سزاترین مردمان به ابراهیم آنانند که پیروی او کردند و این پیغمبر و آنان که ایمان آوردند و خدای یار مومنانست دوست داشتند

طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّونَكُمْ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ

جماعتی از اهل کتاب اگر گمراه کنند شما را و گمراه نکنند مگر خودها را و ندانند

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ

ای خداوندان کتاب چرا کافر شوید بآیتهای خدای و شما گواهی میدهید ای خداوندان کتاب

لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ

چرا در می‌پوشید حق با باطل و پنهان میکنید حق و شما میدانید و گفتند گروهی از خداوندان کتاب

آمِنُوا بِالَّذِي أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ وَاكْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا

ایمان آورید بآنچه فرستادند بآنان که ایمان آوردند اول روز و کافر شوید آخر روز تا باشد که ایشان باز آیند و باور مدارید مگر

لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ قُلْ إِنَّ الْهُدَى هُدَى اللَّهِ أَنْ يُؤْتَى أَحَدٌ مِثْلَ مَا أُوتِيتُمْ أَوْ يُحَاجُّوكُمْ

آنرا که پیروی کند دین شما را بگو که راه نمودن راه خدایست که بدهند کسی را مانند آنچه داده‌اند شما را یا الزام کنند

عِنْدَ رَبِّكُمْ قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ

نزدیک خدای تعالی بگو که فضل بدست خدایست بدهد آنرا که خواهد و خدای فراخ عطا داناست خاص کند برحمت خود

مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ قوله تعالی قل یا اهل الکتاب ...

آنرا که خواهد و خداوند فضل بزرگست

[illegible]

من ترا با سلام و ختم اسلام آرد تا سلامت یا فی سلام آرتا ز بعد دو یار باشد و اگر ان اسلام عدد اکنی و بر کوهی بتو باشد و دین این
بر نوشت با حق تمام و عزیز ساز نکو یا اهل الکتاب جهودان و ترسایان لم تحاجون فی ابراهیم چرا محاجه و مخاصمه میکنید در ابراهیم و انجیل یا ملالا
تیرا وجه جهود موسی علیه السلام اثیر مصلا ابراهیم بود و جهودی پیش از توریت موسی بود و ترسائی پیش از انجیل و عیسی بود و از میان ابراهیم تا
هزار سال بود و از میان موسی و عیسی هزار سال بود افلا تعقلون عاقل زاید یعنی عقلکاری باید ها انتم هؤلاء هان شما اید
الا بعقاد [illegible] ساکن بیداشی و مکان خواند [illegible] و در اصل اختلاف کرده اند بعضی گفتند آنست که انتم و ها برای تنبیهات و اختصر
اصل ها انتم عزیز اول [illegible] الا و لا اصل [illegible] و معنی آن باشد که شما آنان که محاجه میکنی بوجه استفهام و معنی
هؤلاء [illegible] و اصل [illegible] در وقت [illegible] و لغت شاعر گفت در قصر [illegible]
[illegible] و انتم مبتدا و خبر [illegible] جهت [illegible] هؤلاء و حاججتم بوجه اول از بعد هؤلاء باشد و جمع [illegible] حاججتم
خبر باشد و هؤلاء منادی است در میان مبتدا و خبر [illegible] التقدیر ها انتم یا هؤلاء حاججتم بوجه اول معنی آن بود شما آنان که
محاجه کردی بوجه دوم معنی آن بود که شما محاجه کردید [illegible] بسبیل تقریع باشد [illegible] شما [illegible]
فیما لکم به علم ان [illegible] است از نعت محمد و وصف او که در توریت و انجیل خواندید [illegible] فلم تحاجون [illegible]
فیما لیس لکم به علم [illegible] ابراهیم علیه السلام [illegible] جهود بود یا ترسا [illegible] آنست که [illegible] خصومت کردید [illegible]
بسبیل [illegible] این [illegible] است که خصومت و مجادله کنید در چیزی که [illegible] جهل [illegible]
[illegible] استفهام داد و معنی [illegible] والله یعلم و انتم لا تعلمون و خدای داند حدیث ابراهیم علیه السلام مذهب و اعتقاد او
و شما [illegible] کرده و با ایشان [illegible] گفت و حواله کردند [illegible] جهودی و ترسائی ابراهیم فقوله ما کان ابراهیم یهودیا و لا نصرانیا
گفت ابراهیم [illegible] جهود و ترسا نبود [illegible] و لکن کان حنیفا مسلما و لیکن مسلمان بود [illegible]
بطریق راستی [illegible] و ما مال [illegible] است [illegible] استقامت باشد [illegible]
[illegible] و ما کان من المشرکین [illegible] ابراهیم جهود و ترسا
[illegible] توریت و انجیل [illegible] آمد پس توریت و انجیل [illegible] آنست که [illegible] توریت و انجیل
[illegible] ابراهیم جهود بود یا ترسا و قرآن [illegible] و لیکن کان حنیفا مسلما و ما کان من
المشرکین ان اولی الناس بابراهیم الایه [illegible] عبد الله [illegible] گفت [illegible] جهود [illegible] ابراهیم [illegible]
و ابراهیم بدین ما بود [illegible] ایشان [illegible]
کلبی [illegible] و شعرین [illegible] محمد بن اسحق روایت کردند از صحابه رسول که چون جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه با صحابه
هجرت کردند [illegible] مقام کردند و رسول علیه السلام بمدینه آمد و [illegible] و مشرکان قریش و جماعتی
معروفان [illegible] حاضر آمدند [illegible] گفتند کر ما [illegible] محمد و اصحاب او [illegible]
[illegible] نجاشی [illegible] مال جمع کردند [illegible] بدست عمرو بن العاص و عمارة بن ابی معیط بفرستادند [illegible]
نجاشی و ایشان را [illegible] دادند [illegible] و از دین [illegible]
[illegible] کفتند [illegible] ایشان [illegible] و از [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] نجاشی [illegible] کردند [illegible] سلام [illegible] گفت [illegible]
[illegible] تمام [illegible] کتاب کرد [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] ایشان [illegible]

کرم [illegible] نامه [illegible] بر ایشان [illegible] خود [illegible] فرستادیم [illegible] ملک [illegible] گفت [illegible]
ایشان را باید [illegible] تا ما [illegible] ایشان را [illegible] ملک [illegible] کفایت کنیم [illegible] آنست که [illegible]
کسانی [illegible] نجاشی کس فرستاد و جعفر بن ابی طالب را و [illegible] جعفر بن ابی طالب [illegible] گفت [illegible] علیک
نجاشی [illegible] گفت جعفر [illegible] نجاشی گفت [illegible]
[illegible] گفت [illegible] ایشان [illegible] گفت [illegible]
ایشان [illegible] جعفر [illegible] گفت [illegible] جعفر
[illegible] خدای [illegible] پیغامبر [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] گفت [illegible] علیک [illegible]
جعفر گفت [illegible] جعفر گفت [illegible] پادشاهان زمین [illegible]
[illegible] ایشان جواب دهند [illegible] جعفر گفت [illegible] نجاشی [illegible]
[illegible] اشراف [illegible] جعفر [illegible] گفت [illegible]
[illegible] گفت [illegible] نجاشی گفت [illegible]
[illegible] گفت [illegible] نجاشی گفت [illegible] ایشان
[illegible] دین [illegible] اسلام [illegible] نجاشی گفت [illegible]
دین [illegible] جعفر گفت [illegible] ایشان [illegible] دین [illegible]
[illegible] دین [illegible] دین اسلام [illegible] کتاب عیسی
[illegible] نجاشی گفت یا جعفر [illegible] نجاشی [illegible]
[illegible] انجیل و عیسی [illegible] عیسی [illegible] پیغامبر [illegible] عیسی [illegible]
[illegible] نجاشی گفت [illegible] عیسی گفت [illegible]
[illegible] کتاب [illegible] جعفر [illegible]
[illegible] جعفر [illegible] سوره العنکبوت و الروم [illegible] نجاشی [illegible]
یا جعفر [illegible] الحدیث الطیب [illegible] سوره الکهف [illegible] نجاشی [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] نجاشی گفت [illegible] جعفر سوره مریم [illegible] عیسی [illegible] نجاشی [illegible]
[illegible] عیسی [illegible] جعفر [illegible]
ابراهیم [illegible] ایشان [illegible] ابراهیم [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible] جعفر گفت [illegible] خدای تعالی [illegible] ایشان
[illegible] رسول علیه السلام [illegible] ان اولی الناس بابراهیم [illegible] ابراهیم [illegible] پیغامبر [illegible] محمد صلی الله
علیه و آله و الذین آمنوا [illegible] و الله ولی المؤمنین [illegible] خدای تعالی [illegible] ایشان [illegible]
علیه السلام گفت [illegible] من النبیین [illegible] خلیل [illegible] پیغامبران [illegible]
خدای [illegible] ان اولی الناس بابراهیم الایه ودت طائفة من اهل الکتاب الایه [illegible]
جهودان ایشان را [illegible] سوره البقره [illegible] خدای تعالی این آیه فرستاد ودت طائفة [illegible] و خواستند

[illegible]

جماعتى از اهل كتاب يعنى جهودان و ترسايان و دوست دارند و تمنّا باشد و دوستى باشد بمعنى تمنّا لو يضلونكم اگر شما را گمراه توانند
كردن اندر شأن ... شما را با كفر برند ... هيكلونكم مراد باضلال اهلاك است و اصل اضلال هلاك بود من قولهم ضلّ الماء في اللبن
... قوله اذا ضللنا في الارض اى هلكنا وقال الاخطل كنت القذى في موج اكدر مزبد قذف الاتى به فضلّ ضلالا وما يضلون الا انفسهم
وما يشعرون و ايشان بآن كه ميكنند جز اضلال و اهلاك خود نميكنند و نميدانند يعنى وبال آن و معرّت آن عائد است با ايشان در
ضلال و ضياعت كه ايشان دعوت ايشان قبول نخواهند كردن و عاقبت عقاب آن اضلال و اغوا با ايشان خواهد بود چون چنين باشد
بخود زيان كرده باشند ... تا ... چيزى باشد ... كه بان ... خويش كرده ... است كه گفتار ... اقسام كلام
و معنى ... بدليل ... در اقسام كلام شمرده اند و هو قول الرجل ليت الشى كان و ليتما لكن ... و ...
قال يا اهل الكتاب لم تكفرون بآيات الله اى جهودان و ترسايان چرا بآيات خداى كافر ميشويد يعنى كه مراد قرآنست يعنى كه
گفته ... از توريت ... و صفت محمد و انتم تشهدون و شما گواهى ميدهيد كه نعت و صفت او در توريت و انجيل
هست ... بالاستفهام ... تقرير ... چنانكه ... يا اهل
الكتاب لم تلبسون الحق بالباطل اى جهودان و ترسايان چرا حق بباطل ميپوشيد يعنى اسلام بجهودى و ترسايى ميپوشيد و قولى ديگر
آنست ... چرا توريت كه حقست ... خداى ميپوشيد بتحريف و تصحيف ... كه شما ... خويش ... و قولى
ديگر آنست كه ايمان بموسى و عيسى ميپوشيد بكفر بمحمد و تلبيس و تخليط ... و تكتمون الحق و حق پنهان ميكنيد يعنى نعت
و صفت محمد صلى الله عليه و آله و انتم تعلمون و شما ميدانيد كه حقست و پيغامبرى صادقست و اين آيه ... دليل كند و
قول اصحاب معارف ... كه كتمان و خلاف آن معلوم باشد اظهار كردن ... ممكن باشد ... يا ...
... ايشان ... ممكن ... دليل ... باشد كتمان كنند ... خلاف حق اظهار ... اصول ... دراين
دليلات بر بطلان مذهب اصحاب معارف و آن آنست كه گفت و تكتمون الحق و ايشان حق پنهان ميكنند ... حق ... حق
شناس بودند كتمان صورت نبستى ... كه ... تلبيس ... شايد كردن كه ... و قالت طائفة گفتند
گروهى و جماعتى ... طائفه ... الطائفة ... و گفته اند ... جمع باشد ... كه ...
... و ... قول الشيخ حسن بصرى و سدى گفتند دوازده كس
از اهل كتاب ... بر ... گفتند ... تا با محمد ... ايمان آوريم ... ديگر ... بازگرديم ... بازگرد
ما بدانستيم كه ... او ... است ... ما ... اصحاب ... افتند ... ايشان ... مجاهد و مقاتل گفتند ... اين
باب قبله ... كعبه ... چون ... قبله ... كعبه ... گفت ... محمد ايمان آرى ... و
... بيت المقدس ... اصحاب ... افتند ... كرد ... ايشان ... شود
وجه النهار و اكفروا آخره ... اول روز ... ايمان آريد ... و در آخر روز كافر شويد ... ربيع بن زيد
من كان ... قوله تعالى و لا تؤمنوا الا لمن تبع دينكم يعنى ... گفت لام زيادت
... لمن تبع دينكم ... گفتند لام زيادتست في قوله لمن تبع والمعنى لا تصدقوا الا من تبع دينكم چنانكه گفت قل عسى
ان يكون ردف لكم والمعنى ردفكم و ابو على الفارسى گفت ... ايمان ... معنى ... تقدير ... كرد ... كه
... تقدير ... والمعنى لا تعترفوا الا لمن تبع دينكم ... در قراءة و نظم و معانى اين اختلاف
كرده اند ... قول قراءة عامه قرّا ان يؤتى ... بفتح همزه و قصر ... قرّاء ... گفتند ... تكرار ... حكايت
كلام جهودانست الا قوله تعالى قل ان الهدى هدى الله و قوله قل ان الفضل بيد الله تا باخر آية و تقدير كلام اين باشد كه جهودان گفتند

جهودان ... گفتند ... قول حسن بصرى و قول قتاده و سدى و ربيع و ابن زيد جهودان بعضى بعضى را گفتند هيچ كس را باور مداريد
الا آنان را كه تابع دين شما باشند الجهودى ... باور مداريد كسى را كه گويد كه در جهان كسى را آن دهند كه شما را دادند ... و آيات
و معجزات و ... كتاب ... و من و سلوى ... باور مداريد كسى را كه محاجه و مجادله كند با شما بنزديك خداى ... ازلك
او ... اگر ... اعتراض ... اين كلام ... حكايت كلام جهودانست من قوله قل ان الهدى هدى الله و اين از كلام خداست
بر سبيل جواب جهودان يعنى ان البيان بيان الله و قيل ان الدين دين الله و هم چنين قوله تعالى قل ان الفضل بيد الله هم از كلام خداست رد
على اليهود ... جواب ... باشد كه ايشان گفتند ... دين خود ... بعضى بعضى را ... جهودى و اين قول
مجاهد و اخفش ... قوله و لا تؤمنوا الا لمن تبع دينكم كلام او باشد و ان يؤتى احد كلام ديگر و عامل ... بكرد
و التقدير و لا تؤمنوا ايضا بان يؤتى احد ... تعلق باشد بكلام اول ... اين كلام و ان يؤتى در محل نصب باشد بتقدير اين عامل
كه گفتم ... ابو على الفارسى گفت تقدير كلام آنست و لا تصدقوا بان يؤتى احد مثل ما اوتيتم او يحاجوكم عند ربكم فيكون الحجة
لهم عليكم الا لمن تبع دينكم على التقديم و التأخير يعنى جهودان گفتند باور مداريد كسى را آن دهند كه شما را دادند يا با شما محاجه
كند غالب آيد بر شما الا جهودان را يعنى اين حديث اگر چه بر شما باشد ... جهودان ... باور ... لقبول قولهم در ...
قوله ... بان يؤتى احد باشد ... كلام تقديم و تأخير باشد ... و ... محل ان يؤتى نصب باشد ... اسلام
... و ... گفتند ... جهودان ... گفتند و لا تؤمنوا الا لمن تبع دينكم كراهة ان يؤتى احد مثل ما
اوتيتم فيكون لهم عليكم فضل او يحاجوكم عند ربكم فيكون الحجة لهم عليكم گفت در جهان كس را باور مداريد الا جهودان را كه كسى
كان ... كسى را آن دهند كه شما را دادند ... دعوى ... كند بر شما يا انديشه كنند ... كه ... حجت آرد بنزديك خداى ...
... بر شما ... يعنى بايد ... باشد ... و مثل قوله ان يؤتى في تقدير
كراهة ان يؤتى ... قوله و القى في الارض رواسى ان تميد بكم و قوله يبين الله لكم ان تضلوا اى كراهة ان تميد و كراهة ان تضلوا
و اين طريق ... است و قول ... حسن بصرى و اعمش ... ان يؤتى بكسر همزه ... نفى
و بر اين قول اين كلام جهودان نباشد حكايت كلام ايشان ... الا لمن تبع دينكم اين ... كلام خدا باشد و معنى آنكه
اى محمد ... مسلمانان را ... دين دين خداست كس را آن ندهند كه شما را دادند از دين و حجت او يحاجوكم يعنى الا ان يحاجوكم عند ربكم
يوم القيامة ... لا الزمنك او تعطينى حقى اى الا ان تعطينى حقى و كقول امرء القيس فقلت له لا تبك عينك انما نحاول
ملكا او نموت فنعذرا يعنى الا ان نموت فيكون ... يعنى ... باشد قول ... آنست كه ... خداى ... احد
و ... اين قول ... كلام حذف و اختصار بود و تقدير ان لا يؤتى احد مثل ما اوتيتم يا معشر اليهود حسدتم
فلم تؤمنوا ... دينى و شرع ... دين و شريعت شما يعنى محمد را صلى الله عليه و آله حسد بردى ... ان يؤتى
و اين كلام خداى باشد رد بر جهودان و اين قول قتاده است و ابو حاتم گفت نظير اين آيه في حذف لام كى قوله تعالى ان كان
ذا مال و بنين اى لان كان ... لام ... بمالى ... و مال و فرزندان ... چون
... و ... فاما ... و قوله او يحاجوكم خطاب با مؤمنان باشد ... باشد ... الله
... حرف ... و معنى ان باشد ... حرف ... و معنى آن باشد كه ... يحاجوكم عند ربكم فقال في الجواب
ان الهدى هدى الله ... با شما محاجه كنند بنزديك خداى ... دين دين خداست و فضل بدست خداست ... خطاب
جمله با مؤمنانست ... باشد ... كه شما را ... مؤمنان ... بر شما حسد ... جواب
و بگو ان الفضل بيد الله و اگر با شما محاجه كنند بگو ان الهدى هدى الله و ... وجه ... تقديم و تأخير باشد چنين كه گفتيم

و وجه دوم آنست که تمام حکایت کلام جهودان انجا است که گفت لعلهم یرجعون انسراپه که کلا تؤمنوا خطابست با مؤمنان و معنی این بود
که خدای تعالی برسبیل تثبیت دلها مؤمنان و تشحید بصائر ایشان وازاله شك و شبهه از ایشان عند تزویر جهودان گفت گروید
باور مدارید الا انان را که بدین شما باشد که کسی را از خیر و فضل مثل آن داد که شما را یا برای انك دین دین خداست و شما را نیز
باور مدارید که کسی را قوتی ان باشد که با شما محاجه و مخاصمه کند پیش خدای یا انك اگر کند محجوج و مغلوب شود این فضل است از خدای
و فضل بدست اوست یعنی با مر او و در فرمان اوست و در مقدور اوست با نکه دهد که او خواهد برای انك از حق او واجب نبود انباشد که او عطای
بود که کند و بود که نکند و چون کند چنان کند که خواهد و چندان کند که خواهد و با آن کس کند که خواهد والله واسع علیم و خدای تعالی فراخ عطا
و جوادست و فضل و نعمت و نیز سعه بل انك مقدور او را نهایت نیست و دانا است بجای خود مذهب معتزله اهل اشاره کفتند معنی
این آنست که لا الفاشر و لا ممن یوافقکم و لا ممن لا یوافقکم مخالطه بان کسی که بر طریق شما باشد و اگر بر طریق شما نباشد یعنی بر شما
یختص برحمته من یشاء گفته اند مراد برحمت نبوتست مخصوص کرد بنبوت انرا که خواهد یعنی بر یا نکس دهد که او خواهد و بعضی
دیگر گفتند مراد بجمله نعم و منافع است دینی و دنیوی و بر عموم گرفتند و اولی ان باشد تا فایده از شامل تر بود و بعضی گفت تا امید و خوف باو
باشد تا امید دارند و از او بترسند و مخافت دارند و اختصاص افراد بعضی اشیا باشد یعنی و نقیض او اشتراک باشد و خصوص
نقیض عموم بود و خص بکذا و اختص به بیك معنی باشد و خصصته بکذا فاختص هو یعنی اختصاص او لازم باشد و متعدی
و این جهت گفت مراد برحمت قرآنست و اسلام و معنی آن باشد که الطاف که بآن ایمان ایشان تحصیل باشد با ایشان بکند والله ذو الفضل
العظیم فضل دنیا و ملحاد باشد و با اطلاق زیاده باشد یقال فی یده فضل ای زیادة و رفاصل نا باشد و خدای عظیم فضل زیاده
نافع باشد و سعی ومن اهل الکتاب من ان تأمنه بقنطار یؤده الیك ومنهم

ومن اهل الکتاب من ان تأمنه بقنطار یؤده الیك ومنهم
از خداوندان کتاب کس هست که اگر امین داری او را بقنطاری مال او ادا کند بتو و از ایشان
من ان تأمنه بدینار لا یؤده الیك الا ما دمت علیه قائما ذلك بانهم قالوا
کس هست که اگر امین داری او را بدیناری ادا نکند بتو مگر مادام که بایستی بر او ایستاده این بانك ایشان گفتند
لیس علینا فی الامیین سبیل ویقولون علی الله الکذب وهم یعلمون
نیست بر ما در عرب یعنی امیان راه و میگویند بر خدای دروغ و ایشان میدانند
بلی من اوفی بعهده واتقی فان الله یحب المتقین ۰ ان الذین یشترون
آری هر که وفا کند بپیمان او و بترسد خدای دوست دارد ترسکاران را انان که میخرند
بعهد الله وایمانهم ثمنا قلیلا اولئك لا خلاق لهم فی الاخرة ولا یکلمهم
بپیمان خدای و سوگندهای ایشان بهای اندك ایشان را نصیبی نیست در آخرت و سخن نگوید با ایشان
الله ولا ینظر الیهم یوم القیمة ولا یزکیهم ولهم عذاب الیم ۰ وان منهم
خدای و ننگرد بایشان روز قیامت و پاك نکند ایشان را و ایشان راست عذابی دردناك و از ایشان
لفریقا یلوون السنتهم بالکتاب لتحسبوه من الکتاب وما هو
گروهی هست که میپیچند زبانهاشان را بکتاب تا پندارید که آن از کتاب است و نیست آن
من الکتاب ویقولون هو من عند الله وما هو من عند الله ویقولون علی
از کتاب و میگویند آن از نزدیك خدای است و نیست از نزدیك خدای و میگویند بر
الله الکذب وهم یعلمون ۰ ما کان لبشر ان یؤتیه الله الکتاب
خدای دروغ و ایشان میدانند نباشد هیچ آدمی را که بدهد او را خدای کتاب

والحکم والنبوة ثم یقول للناس کونوا عبادا لی من دون الله ولکن کونوا
و حکم و پیغمبری انگه گوید مردمان را که باشید بندگان من بجز خدای ولیکن باشید
ربانیین بما کنتم تعلمون الکتاب وبما کنتم تدرسون ولا یأمرکم ان
ربانیان خدای بانچه آموزید کتاب و بانچه درس میکنید و نفرماید شما را
تتخذوا الملائکة والنبیین اربابا ایأمرکم بالکفر بعد اذ انتم مسلمون
که گیرید فرشتگان را و پیغمبران را خدایان فرماید شما را بکفر بعد از آن که شما مسلمانید
واذ اخذ الله میثاق النبیین لما اتیتکم من کتاب وحکمة ثم جاءکم رسول
و چون عهد گرفت خدای از پیغمبران که انچه بدادم شما را از کتاب و حکمت پس آید بشما پیغامبری
مصدق لما معکم لتؤمنن به ولتنصرنه قال ءاقررتم واخذتم علی
تصدیق کننده آن چیز را که با شماست تا ایمان آرید باو و یاری کنید او را گفت اقرار دادید و گرفتید بر
ذلکم اصری قالوا اقررنا قال فاشهدوا وانا معکم من الشاهدین
این عهد من گفتند اقرار دادیم گفت گواه باشید و من با شما از جمله گواهانم
فمن تولی بعد ذلك فاولئك هم الفاسقون ۰ افغیر دین الله یبغون
هر که برگردد بعد از آن ایشان بیرون شدگانند از فرمان خدای جز دین خدای طلب میکنند
وله اسلم من فی السموات والارض طوعا وکرها والیه یرجعون
و مر او را گردن نهادند هر که در آسمانها و زمینهاست بطوع و کراهت و باو برند شما را

قوله ومن اهل الکتاب جمیع مفسران بر آنند که این آیه در جمله جهودان آمد حق تعالی باز نمود که بعضی ایشان بر امانت و خیانت
و قنطار بمعاونت مال بسیار و دینار بمعاونت مال اندك و اختلاف اقوال در قنطار بگفتیم حق تعالی گفت از اهل کتاب کسی
که اگر او را امین داری بدیناری با تو دهد و من این جایگاه نکره موصوفست چنانکه شاعر گفت رب من انضجت غیظا صدره
قد تمنی لی موتا لم یطع اراد رب انسان یقال امنه بکذا و علی کذا بمعنی واحد و گویند این با بجهه فایده باشد و خلاف علم چنین اند
بمعنی امین و بعضی گفتند جواب گویم خدای تعالی تحذیر میکند مسلمانان را از ایشان از امین داشتن و از خون ریختن ایشان
با مانت ننهند و معزول شوند با ایشان برای انك ایشان مال مسلمانان حلال دانند و این آیه جاری مجرای آن خبر بود در معنی
که گفت علیه السلام اتدعون عن ذکر الفاجر اذکروه بما فیه کی یحذره الناس گفت و دع مکن از آنك ذکر او کنی بانچه در وی هست
تا مردمان از او حذر کنند بعضی دیگر گفتند امانت راجعست با انان که ایمان آوردند از اهل کتاب چون عبدالله سلام و اشباه او
و خیانت راجعست با انان که بر آن مقاله اصرار کردند جویبر گفت از ضحاك از عبدالله عباس که این آیه در عبدالله سلام آمد و
فنحاص بن عازورا که مردی از او دویست اوقیه زر نزدیك عبدالله سلام بنهاد بوقت مطالبه با وی سپرد و مردی از قریش
دیناری نزدیك فنحاص نهاد در آن خیانت کرد و با او نداد و در بعضی تفسیرها هست که انان که ادای امانت کنند ترسایانند
و انان که امانت ندهند جهودانند شعبه گفت خواندن ثقیه یا ماله در شاذ و دینار را اصلش دنار است برای انکه در جمعش
دنانیر می آید و در تصغیر دنینیر برای تخفیف یك نون را یا کردند و قوله یؤده با بو عمرو و عاصم و حمزه خواندند یؤده باسکان
الها و ابوجعفر و یعقوب باختلاس خواندند ها کرده و باقی قرا بها مکسوره و اشباع خواندند در قراة ابوعمرو و حمزه گفتند جاه
ساختند است که پندارید ها آخر کلمت و از اصل کلمت است جزم بر او افکندند و این بر سبیل مجاز بود و زجاج گفت این خطا از راوی

ولا ایشان باختلاس خوانند برای آنکه علامت جزم سقوط یاست من بود و هاء ساکن است و جزم در اسم نشود و نیز گفتند این مذهب بعضی عرب
است که اسکان کنند هاء کنایه را چون ماقبل متحرک باشد یقولون ضربته منی ضربا شدیدا چنانکه ابیات انشد و قیم وانشد لما رای ان لا دعه ولا شبع مال
الی ارطاة حقف فاضطجع و آنکه باختلاس کرد گفتا کره از آنکه کسرة واو را بضمه و این قراءة سلف است در شاذ بوده و انشد
اتانی کلاب وابن اوس فمن یکن قناعه مغطیا فانی لمجتلی وانکه اشباع کرد مراعاة اصل کرد سیبویه گفت پس هاء ضمیر مذکر واو را بود
ا کر مضموم بود و یاء اگر مکسور بود چنانکه به و بهی که ضمیر موت بود الفی بیابند الا ما دمت علیه قائما یحیی بن وثاب و اعمش و طلحة بن مصرف
در شاذ خواندند الا ما دمت و این لغت تمیم است که گویند دمت تدوم و دمت تدام یا آنکه من ذوات الواو است فرا گفت لغت بعضی عرب است
دام یدام و مات یمات علی فعل یفعل سلمان بخاف و هاب یهاب عبدالله عباس گفت علی اقم الحاج و مجاهد و عطا و سعید
بن جبیر گفت مواظبا تا مداومت نکنی و ملازمت قتاده گفت مداومت تقاضا خواست سدی گفت قائما علی راسه قتیبی گفت قیام
در این کنایت است از مداومت مطالبت برای آنکه مرد متکاسل را قاعد خوانند ابو عمرو گفت معنی آنست که چندانک تعرض ما نکند
کرتا ایستاده باشی در وقت بهادن چون برفت و بدر نکارد بر او منکر شود ذلک ان یعنی ان استحلال الخیانة برای آنست که ایشان
گفتند لیس علینا فی الامیین سبیل بر ما حرج نیست در مال عرب بیانش هو الذی بعث فی الامیین فی العرب و مراد بسبیل حرج
لقوله ما علی المحسنین من سبیل ای من حرج و قیل نه مذهب است و معنی آنست که لیس علینا فی اموال الامیین و یکن برای هذا الکلام را بود
بعکس و اینطرفی که عرب دهاشت فی حذف المضاف واقامة المضاف الیه مقامه طریقی معروفست و شایع و بکثیر جای شاید و بعضها
مطابق ایشانند که پس از قال بود در کلام و دلیل بود برو چنانکه گفت واسئل القریة برای آنکه معلوم است که اراده نتوان و سیف همچنین قوله و لکن البر
بلوای آنکه معلوم است من آمن بر تقدیر مضاف که بعضی از برو بیان تقدیر آنست که و لکن البر بر من آمن و کذلک قول الشاعر و حسبت فلم الحظ لبنا
و ما هو بسبعین بالعناق و معلوم است معروف که از اوشتر بن ناشد یعنی زنت عناق و اگر کسی گوید که معنی آنکه کسی آنچه در علم
کرده ای علم پیش از انعال باشد و ابو جعفر گفت دلیلست بر آنکه مراد مالست بر جهودان در اهانت خیانت کردند باستحلال و گفتند مال عرب
مارا حلالست برای آنکه ایشان بر دین ما نیستند و بعضی دیگر از ایشان گفتند مال ها و میم مالست و ایشان بر ما غصب کردند و چه کرده
ما برایم مال حلال باشد که مال ایشان بگیریم حسن بصری و ابن جریج و مقاتل گفتند نیز ایشان جماعتی جهودان معاملتی و مبایعتی بود چیزی
بماند و چیزی ماند بر ایشان آن که صاحب حق مسلمان آمد بر ایشان چون وقت ادا مال در رسید تقاضا کرد ما ایشان گفتند ما بشما هیچ دادنی
که شما دین ما رها کرده اید و دین محمد را پذیرفته اید و دعوی کردند که در کتاب ما چنین است خدای تعالی ایشان را تکذیب کرد بقوله و یقولون علی الله
الکذب گفت بر خدای دروغ میگویند و میدانند که دروغ میگویند دروغست و در خبر هست که چون این آیه آمد رسول علیه السلام گفت ما من شیء
کان فی الجاهلیة الا و هو تحت قدمی الا الامانة فانها مؤداة الی البر والفاجر گفت هیچ چیز نیست که در جاهلیت بود و کلا آن در زیر پای من
نیست الا امانت که امانت را باید گذاشت اگر مسلمان بود و اگر کافر صعصعه روایت کند که مردی گفت ابوهاشم گفت که ما در غزو از اهل ذمه گوسپند
یا مرغی بگیریم ما را روا باشد گفت همچنانست چنین گوید گفت گوییم ما را باک نیست و در آن حرجی نیست گفت این همچنانست که ایشان با ما حلال
شمرند و گویند لیس علینا فی الامیین سبیل چون ایشان جزیه بدهند کسی را بر مال ایشان سبیل نیست الا بطیبة نفس ایشان آنگه حق
تعالی گفت بلی لیس الامر کما زعموا چنان نیست که ایشان گفتند و لکن هر کس که وفا کند بعهد خدای و ادا کند آنچه بر واجب است بر او و وفا کننده یعنی
یعنی بعهد که بستند و وفا کند و نقض نکند و بود که قوله بلی تمام است با تمام خدای تعالی گفتار ایشان ابطال کرد و این کفایت است فی قوله و یقولون
علی الله الکذب هر که وفا کند بعهد خدای که بر او گرفت در تورات و ایمان بمحمد و قرآن و ادا امانت و اتقی و متقی باشد و از معاصی اجتناب
کند و از خدای بترسد و در امانت خیانت نکند خدای دوست دارد متقیان را که این صفت باشد حسن بصری گفت از رسول علیه السلام
که گفت که هر که در او سه خصلت باشد منافق بود و اگرچه نماز کند و روزه دارد چون حدیث کند دروغ گوید و چون وعده دهد خلاف کند و چون

امانت باو دهند خیانت کند ابو امامه روایت کرد از رسول علیه السلام که گفت هر کس که امین دارند بر امانتی که و اداء آن کند و در آن امانت خیانت
نکند و نکند خدای تعالی در بهشت چندانی حور العین دهد او را که او خواهد ابو سعید خدری روایت کرد از رسول علیه السلام که گفت بازرگان
راستگوی امین فردا در قیامت با پیغامبران و صدیقان و شهیدان باشد و در خبر هست که لا ایمان لمن لا امانة له ایمان نباشد آنرا که امانت
نباشد و رسول علیه السلام گفتا و لا چیزی که از دین خود مفقود بکنی الصلوة باشد و آخر چیزی که از دین خود مفقود بکنی نماز باشد
و حذیفة بن الیمان گفت دو حدیث ما را بگفت رسول علیه السلام یکی بدیدیم و منتظر یکی دیگریم یکی آنکه گفت امانت در دل مردمان فرود آمد
و قرآن فرود آمد قرآن و سنت بیاموزیم آنگه ما را گفت امانت برداشته شود در رفع امانت چنین گفت که مرد بخسبد امانت از دل او برکشند
اثر او بجا ماند چنانکه نشان انگشت بماند امانت از دل او برکنند و اثر آن باند چنانکه نشد دست یعنی دست سرد و سیر با چون انگشت
آتش که بر پای خود بگردانی آبله آید که بر نماند اثر آن بگرفت و در پای خود نهاد و بکوفتند گفت و دیدی که اثر نیست آید
همچنین امانت برود و اثر آن نماند پس روزی آید مردمان با یکدیگر معامله و مبایعه کنند و در میان ایشان امانت نماند تا آنگه کسی باشد در
قبیله که داو آنک امانت باشد و اشارت کنند و انگشت نمای کنند و گویند در فلان قبیله مردی هست که او امانت است و دیگر برا گوید
فلان سخت عاقل و جلد و ظریفست و در دل او چندین ایمان نباشد و بیش از آن مرد کی بود معامله کردمی اگر مسلمان بود
و اگر ذمی اما مسلمان را اسلام او بحق جنس بر من باز گردانیدی که خیانت نکند و اما ذمی را عامل که از و جزیه ستاند مال من از و بستدی
اما امروز معامله نکنم جز با فلان و فلان و در خبر دارند که گفت ان اکمل الدیانة ترک الخیانة و اعظم الاخلاق اداء الامانة
و این در معنی جمله آنست که رسول علیه السلام گفت الامانة تجر الرزق والخیانة تجر الفقر گفت امانت روزی آرد و خیانت درویشی
آرد ان الذین یشترون بعهد الله و ایمانهم ثمنا سبب نزول این آیه خلاف کردند عکرمه گفت آیه در ابو رافع و کنانة بن ابی الحقیق
و حیی بن اخطب و جماعتی از رؤسای جهودان که ایشان آیاتی که در تورات بود در نعت و صفت رسول علیه السلام بپوشیدند
و پنهان کردند برای طمع حطام دنیا و حب ریاست تا جهودان از ایشان برنگردند و آن رشوتی که از ایشان یافتندی
کلبی گفت جماعتی از علماء و احبار جهودان بودند در روزگار درویشی و سالی قحط بود بنزدیک کعب اشرف آمدند و از او گندم خواستند
او گفت چه گویید این مرد که آمده است و دعوی نبوت میکند گفتند پیغامبر خداست و صادق و راستگوی است کعب ایشان را گفت
شما بنزدیک من آمده اید و من در حق شما خیر بسیار خواستم کردن از طعام و کسوت و اکنون خویشتن را محروم کردید کعب گفت همانا
من هیچ روی نیست ایشان گفتند ما را مهلت ده تا ما بروییم و این محمد را ببینیم و در کتاب کریم نعت و صفت او با نوشته ببینیم
مقابله کنیم برفتند و رسول را علیه السلام بدیدند و تقریر بر کرفتند و آن آیات که در وصف رسول بود علیه السلام تغییر و تبدیل
کردند و بخلاف آنکه بود بنوشتند و بنزدیک کعب اشرف آمدند او ایشان را طعام داد و ثنا دعا نرسید بان وقت خدای تعالی این آیه بفرستاد
نظیر او در سورة البقرة قوله ان الذین یکتمون ما انزل الله من الکتاب و یشترون به ثمنا قلیلا اولئک ما یاکلون فی بطونهم
الا النار اشعث قیس گفت آیه در شان من آمده بود که مرا با کسی خصومتی بود در چاهی پیش رسول رفتیم و من دعوی کردم گفت گواه
بیار گفتم گواه ندارم گفت او را سوگند باید دادن گفتم ای رسول الله او سوگند بخورد و باک ندارد رسول علیه السلام گفت هر که او
سوگند خورد بدروغ بر مالی که برد روز قیامت با پیش خدای شود و خدای بر او خشم گیر باشد خدای تعالی این آیه بفرستاد ابن
جریج و عکرمه گفتند آیه در اشعث و مردی حضرموتی آمد در زمینی که از آن او در دست اشعث بود بحکومت پیش رسول شدند
رسول علیه السلام گفت مرد را گواه باید گفت گواه ندارم گفت سوگند اشعث سوگند خورد بدروغ خدای تعالی آیه فرستاد و او را
دروغ زن کرد او زمین با جای داد عبدالله عباس گفت آیه در امرؤ القیس بن عابس الکندی آمد و در عبدان بن اشوع در زمینی
که در دست او بود گواه نداشت مدعی رسول علیه السلام خواست تا سوگند دهد امرؤ القیس را و او همت کرد که سوگند خورد آیه آمد

آید او را بترسید و سوگند بخورد بدروغ با خدا ... و اوان الذین یشترون بعهد الله ... یعنی ... [illegible]
خدای بها اندک ... [illegible] ... که هر یکی از ... ایمان چیزی ... [illegible]
تا چیزی ... [illegible] ... باشد
براست باشد ... اولئک لا خلاق لهم ای لا نصیب لهم ... ایشان را نصیبی نبود ... فی الآخرة ... [illegible]
سرای بازپسین ... و لا یکلمهم الله ... [illegible]
باشد و قوله و لا یکلمهم ... [illegible]
ایشان ... و لا ینظر الیهم یوم القیامة ... [illegible]
... [illegible]
[illegible]

[illegible]

للعظات ان يؤتيه الله الكتاب كه خداى او را كتاب دهد والحكم گفتند مراد حكمت است چنانك رسول عليه السلام گفت ان من الشعر
لحكما و گفتند انه علم و فهم علمات و گفتند مراد احكام شريعت نظيره قوله اولئك الذين آتيناهم الكتاب والحكم والنبوة ثم يقول للناس
آنگه با مردمان نگويد مرا بنده گيريد و عبادت كنى بدون خداى بعضى اهل معانى گفتند مراد نفى است نه نهى و معنى آنست كه ما كان لبشر
ليقول هذا هيچ آدمى نباشد كه خداى او را كتاب و حكم و نبوت دهد آنگه او چنين سخن گويد و اين لام كه در ظاهر لفظ نفيست اينجا
بيفكند و با قول بود نظيره قوله ما كان الله ان يتخذ من ولد والمعنى ما كان الله ليتخذ من ولد و قوله و ما كان لنبى ان يغل و قوله
و ما كان الله ليضيع ايمانكم و اين قول الحطيئه كه او را شاهد است در لغت عرب باشد ثم يقول للناس كونوا عبادا لى من دون الله او را
بندگان باشيد و مرا پرستيد بدون خدا ثم از حروف عطفست و معنى مهلت و تراخى باشد و ابن ابى نصب كه يقول را ... روايه
از ابو عمرو رفع است ثم يقول على الاستيناف اى ثم هو يقول و اين قراءة محبوب عن ابى عمرو عباد الى عبد الله ... عبادا له
مرتبت و عبيد له ... عرب و لكن كونوا معنى آنست كه و لكن يقول لكن كونوا ... و لا الكلام ... و اين از جمله مواضع
باشد كه در وى حذف قول كرده و اين در الفاظ بسيار است در قرآن و در مواضع خود بعضى گفته شد و در گفته شود ان شاء الله و در آن ...
و لكن ... كونوا ربانيين ربانى باشند مفسران در معنى او خلاف كردند عبد الله عباس و حسن و ضحاك گفتند مراد آنست كه ...
فقها علما و اين قول روايتست از امير المؤمنين على عليه السلام پيغامبران باشد كه گويند فقيه باشيد عالم مجاهد گفت فقها و ...
گفت فقيه معلم خير باشد سعيد جبير گفت معلمين يعنى ... زام و حكم و قرآن اموزند مره بن شرحبيل گفت علما ...
كردها از قرآن ابو عثمان بن زيد گفت ولاة الناس و قادتهم بعضى گفتند منتسبان و مخلصان باشند ابو عبيده گفت و سيبويه ...
عرب كرد رباني جه باشد گفت الرجل العالم ... الحلال والحرام والاحكام امور ... باشد و اين ... باشد نزديك ...
گفت ربانى منسوب است ... يعنى مردان خداى باشيد چنانك ... خلاص و اختصاص بخداى بازخوانند و نسبت با وى كنند و گويند
رجال الله و بعضى ديگر گفتند اصل او ... الف و نون براى ... نه چنانك گفتند صنعانى ... بحرانى ...
و هذا من تغييرات النسب مبرد گفت الربانيون ارباب العلم واحدها ربانى ... ربّ العلم ... الناس بعلمه ... و يصلحهم و يقوم
بامرهم گفت اهل علم باشند كه تربيت علم كنند و تربيت مردمان كنند بعلم ... باصلاح آيند ... بالحوادث
چنانك در عطشان و ريان و ... الشىء ... باشد چنانك
لحيانى ... قال الشاعر ... لو كنت ... الحديث ... و ... امير المؤمنين على عليه السلام روايت كردند كه جامع ... اين
جمله اقاويل ... بعلم ... بالعلم بعلمه ... كند ... عالم ... محمد
حنفيه گفت اليوم مات ربانى هذه الامة ... بما كنتم گفتند ... صلة است ... زياده ... قوله تعالى كنتم تعلمون
ما ... و قوله من كان فى المهد صبيا اى من هو فى المهد صبيا تعلمون الكتاب ... ابن كثير گفت
نافع ... تعلمون الكتاب من العلم ... التعليم ... مردم ... حسن ...
خواندند تعلمون على معنى ... التعليم ... تدرسون ... باشد ... اصله من الدرس
... كردن ... هر چيزى ... باشد و ...
خواندند تدرسون ... من التدريس ... كتاب ... على قوله تعلمون الكتاب عبد الله عباس گفت
كه از رسول صلى الله عليه و آله گفت ما من مؤمن من ذكر او انثى حر او مملوك الا و لله عليه حق واجب ان يتعلم من القرآن و يتفقه فيه ثم
قرا هذه الآية هيچ مؤمن نباشد ... حق واجب ... و فقه آن ... اين آيه
اين آيه بخواند ولا يامركم عاصم و حمزه و ابن عامر خواندند و لا يامركم بنصب راعطفا على قوله ثم يقول للناس و قيل على اضمار ان ...

ربوبيت باشد على ان يؤتيه الله و تقديره انه ما كان لبشر ان يؤتيه الله و لا ان يقول و لا ان يامركم و بقاياء عمرو و عقيل ... و جاز ...
باقى قرا برفع خواندند على الاستيناف و در معنى خلاف كردند زجاج گفت و لا يامركم الله خداى شما ... فرشتگان
و پيغامبران را خداى گيريد و ابن جريج و جماعتى مفسران گفتند و لا يامركم محمد رسول الله شما را ... و بعضى ديگر گفتند و لا يامركم
پيغامبر ... فرشتگان و دختران خدا اند
البشر ... آدمى ... كه شما را ... فرشتگان ... بات الله ...
و النبيين و نه پيغامبران را ... در ... ايامركم بالكفر ... استفهام است ... تقريع
و انكار است شما را ... بعد اذ انتم مسلمون ... دليل ... افعال ... كفر ... عبادة ...
هيچ كس ... الايمان ... كفر ... عبادة معبود و اذ اخذ الله ميثاق النبيين
ياد كن اى محمد چون ... خداى عز و جل ... پيغامبران ... لما آتيتكم بكسر اللام باقى بفتح لام خواندند و نافع خواند آتيناكم على
الجمع باقى قرا ... ميثاق ... الوثيقه ... عهد ... باشد
سوگند ... لما آتيتكم ... لام مفتوح خواندند ... اخفش گفت لام ابتدا است و ما موصولست و ... خبر او ...
صلت است و من تبعيضست و تقديره ... آتيتكم من كتاب و حكمة لتؤمنن به ... خبر است ...
شما را از كتاب و حكمت ... لام ... لتؤمنن ... قسم ... كانه قال والله لتؤمنن به يعنى محمد پيغامبران ... آنچ
كه آن كتاب و حكمت ... آنچ شما را ... ايمان آريد ... قوله لما آنست كه ما ... كتاب
و قوله من كتاب ... و من زيادت ... آتيتكم كتاب و حكمة ... كتاب و حكمت ...
انگاه پس پيغامبرى بشما آيد كه تصديق كتاب شما كند يعنى محمد صلى الله عليه و آله ... شما را ... ايمان اريد و نصرة ...
... بعضى ... گفتند من ... زياده ... كلام ... اثبات ... زياده من لا ...
من رجل و ما قال الله من رجل ... جواب قسم باشد فى قوله لتؤمنن به مبرد و زجاج گفتند لام تاكيد است
و ما ... است و لام ... و تقديره ... آتيتكم ... كتاب و حكمة آتيتكم و جواب شرط فى قوله تعالى
فمن تولى بعد ذلك ... خداى تعالى ... پيغامبران ... باشد ...
... باشد ... كتاب و حكمت ... رسول ... باشد ... و ايمان آريد و نصرت كنى ... شرطا
... بر ... خبر مبتدا ... شرط ...
... باشد ... من ...
ابن ... باشد ... جزاى خبر مبتدا باشد
... لام ... موصول است بمعنى الذى ... لام ...
... بيان ... لام ... والتقدير ان جاءكم ...
داود ... ميثاق پيغامبران ... بلغ ... كتاب و حكمت ثم جاءكم ...
بشما آيد كه تصديق كند كتاب شما را باو ايمان آريد ... نصرت ... جواب قسم است كه اخذ ميثاق ... آنست براى آنكه
... قولك اخذت ميثاقك لتفعلن و انشدك الله لتفعلن و بعضى اهل معانى گفتند لام مكسور ... بمعنى
... بعد ما ... آتيتكم ... اعلم ... العلم ...
... سعيد جبير ... لما آتيتكم ... اقوال ... مستقيم باشد ... تقدير
و اذ اخذ الله ميثاق النبيين و قال لهم لما آتيتكم ... مفسران خلاف كردند ... ميثاق ... گرفت ...
از جمله پيغامبران كه بعضى بعضى را تصديق كنند و ايشان ... نمايند ... ايمان آرند و معنى نصرة ايمان و تصديق و تاييد

این قول سعید جبیر است و طاوس و قتاده و حسن و سدی و از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کردند که او گفت خدای تعالی هیچ پیغامبر را
نفرستاد الا با او عهد کرد که محمد صلی الله علیه وسلم اگر آید و ایشان در زمان او باشند ایمان آرند و اگر [illegible] ایشان ظاهر شود نصرت
کنند و مجاهد گفت که عهد که گرفت با اهل کتاب گرفت نه پیغامبران و در میان ایشان حجت او [illegible] قول که در قرائت ابی کعب
و عبد الله مسعود چنین است و اذ اخذ الله میثاق الذین اوتوا الکتاب لما آتیتکم و در میان قول اسحاق [illegible] که گفت
پیغامبر ما صلی الله علیه وسلم [illegible] ظاهرست و [illegible]
بطریقه حذف المضاف و اقامة المضاف الیه [illegible] قوله و اذ اخذ الله میثاق النبیین و دلیل این حذف معنی [illegible]
آنکه پیغامبر ما علیه السلام مبعوث نبود پیغامبران را [illegible] ایشان مبعوث نبود و این روایت کرده اند از صادق علیه السلام [illegible]
عباس گفت پیغامبران [illegible] که بر پیغامبر ما ایمان آرند [illegible] و لکن اکتفا کرد بذکر پیغامبران از ذکر امتان و بلی ان
جا که ما آنجاست در جای مستقبل [illegible] کلام را در معنی شرط است مشروط در مستقبل باشد و اگر چه لفظ ماضی [illegible]
کویند [illegible] و المعنی من یاتی [illegible] پس پیغامبری بشما آید و تصدیق کند کتاب شما را [illegible] شما [illegible]
با او ایمان آرید و او را نصرت کنید [illegible] گفت پیغامبران را اقررتم اقرار دادید و اخذتم علی ذلکم اصری [illegible]
یعنی از امتان [illegible] ایشان [illegible] باشد با ایمان آوردن بمحمد پیغامبران و تصدیق ایشان کردن [illegible]
[illegible] گفت لا تواخذنا ای [illegible] و منه قوله تعالی [illegible]
لا یؤخذ منها عدل ای لا یقبل [illegible] و قال تعالی و یاخذ الصدقات ای یقبلها ایشان گفتند اقررنا اقرار دادیم [illegible]
[illegible] باشید و [illegible] که بر یکدیگر گواه باشید و انا معکم من الشاهدین و من با شما از جمله گواهانم [illegible]
عباس گفت فاشهدوا ای فاعلموا [illegible] گفت [illegible] سعید مسیب گفت فاشهدوا [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] پیغامبران گواه باشید فمن تولی بعد ذلک هر که [illegible] اقرار و اشهاد [illegible]
از جمله فاسقان باشد [illegible] بالکوفیین و البصریین [illegible] که فاسق ایشان [illegible]
[illegible] فاسق [illegible] فاسق [illegible]
فسق خروج باشد یعنی از زبان خدای بیرون [illegible] افغیر دین الله یبغون [illegible] عبد الله عباس گفت سبب نزول این آیت [illegible]
که اهل کتاب [illegible] ابراهیم با یکدیگر خصومت کردند جهودان گفتند ما اولیتریم با براهیم و ترسایان گفتند ما اولیتریم [illegible]
رسول [illegible] رسول علیه السلام گفت شما را با ابراهیم هیچ سبیل [illegible] ما [illegible] او [illegible]
و گفتند [illegible] خشم [illegible]
[illegible] طلب میکنید بصریان [illegible] یبغون بیا و حفص و یعقوب خواندند و الیه یرجعون بیا [illegible]
[illegible] بتا [illegible] یبغون بیا و ترجعون بتا و له اسلم و او راست [illegible] هر چه در آسمان و زمین [illegible]
در رغبت و انقیاد و استسلام [illegible]
طوعا و کرها [illegible] مصدر [illegible] در جای حال [illegible]
[illegible] انس مالک روایت کرد از رسول علیه السلام در این آیت که گفت و له اسلم من فی السموات طوعا [illegible] الملائکة
و فی الارض الانصار گفت آنان که بطوع اسلام آوردند فرشتگان آسمان اند و در زمین انصار [illegible] رسول علیه السلام
چون هجرت کرد [illegible] بمدینه آمد [illegible] انصار [illegible] ایمان آوردند بطوع در رغبت [illegible] رسول
علیه السلام گفت لا تسبوا اصحابی فانهم اسلموا طوعا و اسلم الناس من خوف سیوفهم گفت اصحاب مرا دشنام مدهید که ایشان بطوع

در رغبت ایمان آوردند و مردمان یکدیگر از بیم شمشیر ایشان حسن بصری و مفضل گفتند آنان که بطوع ایمان آوردند اهل آسمان اند و اما
اهل زمین بعضی بطوع ایمان آوردند و بعضی بکره ابو العالیه گفت هیچ کس نباشد که نگوید که مرا خدایی هست چون بگفت بر او حجت شد آنگه
اگر ایمان باشد و استقامت کند از جمله آنان است که اسلم طوعا و اگر استقامت نکند [illegible] خدای تعالی [illegible]
پرستد [illegible] که اسلم کرها [illegible] گرفت لاخذ میثاق اقرار [illegible] بطوع و بکره یعنی [illegible] کلام [illegible]
مجاهد گفت آنان که اسلام بطوع آوردند مؤمنان اند و آنان که بکره اسلام آوردند کافرانند که چون ایشان سجده کنند معبود
خود را بدون خدای سایه ایشان سجده کند خدای را بر رغم ایشان [illegible] قوله و لله یسجد من فی السموات و الارض طوعا و کرها
و ظلالهم بالغدو و الاصال [illegible] گفت مراد بکره آنست که آنان که [illegible] ایمان محقق نباشد بوقت خوف و اضطرار [illegible]
[illegible] فاذا رکبوا فی الفلک دعوا الله مخلصین له الدین قتاده گفت آنان که بطوع ایمان آوردند مؤمنانند که باختیار
در حال [illegible] ایمان آوردند بوقتی که ایمان نافع باشد و آنان که بکره اسلام آوردند که در حالت معاینه ملک الموت و [illegible]
[illegible] ایمان [illegible] ایمان سود ندارد [illegible] فلم یک ینفعهم ایمانهم لما راوا باسنا کلبی گفت آنان که بطوع ایمان
آوردند آنان باشند که بر فطرت اسلام زاده باشند و آنان که بکره آنان باشند که ایشان را از بلاد کفر [illegible]
[illegible] اسلام آرند کیسان گفت و له اسلم ای خضع من فی السموات و الارض طوعا و کرها [illegible]
[illegible] خاضع [illegible] طوعا و کرها [illegible] آنان که اهل [illegible] مؤمنانند و آنان که
[illegible] کافرانند [illegible] اگر پرسی ایشان را که [illegible] آسمان و زمین که آفرید گویند خدای و لئن سألتهم من خلق السموات و الارض
لیقولن الله و لئن سألتهم من خلقهم لیقولن الله مجاهد روایت کند از عبد الله عباس گفت [illegible] که [illegible]
[illegible] این آیه [illegible] افغیر دین الله و له اسلم من فی السموات و الارض طوعا و کرها قوله تعالی

قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ
بگو ایمان آوردیم بخدای و [illegible] فرستادند بما و [illegible] فرستادند بر ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب
وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ
و [illegible] دادند موسی را و عیسی را و پیغامبران را از خدایشان جدا نکنیم میان یکی از ایشان و ما او را
مُسْلِمُونَ ۝ وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ
گردن نهاده ایم و هر که طلب کند جز اسلام دینی نپذیرند از او و او در آن جهان از زیانکاران
كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ
چگونه راه نماید خدای [illegible] که کافر شدند پس از اسلام شان و گواهی دهند که رسول حق است و بیامد بایشان حجتها
وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ۝ أُولَٰئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ
و خدای راه ننماید گروه ستمکاران را ایشان پاداش ایشان آنست که بر ایشان بود لعنت خدای و فرشتگان
وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ۝ خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ ۝ إِلَّا
و مردمان همه جاوید باشند در آن سبک نکنند از ایشان عذاب و نه ایشان را مهلت دهند مگر
الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۝ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ
آنان که توبه کنند از پس آن و نیکو کنند که خدای آمرزنده و بخشاینده است آنان که کافر شدند پس
إِيمَانِهِمْ ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ
ایمانشان آنگه بیفزایند کفر نپذیرند توبه ایشان و ایشان گمراهان باشند

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلْءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوِ افْتَدَىٰ

ایشان که کافر شوند و بمیرند و ایشان کافر باشند نپذیرند از یکی ازیشان هم زمین پر از زر و اگرچه فدا کند

بِهِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ۝ لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تُنْفِقُوا مِمَّا

بآن ایشان آنند که ایشان را عذابی دردناک بود و نیست ایشان را یاری — در نیابید نیکوئی تا هزینه کنید از آنچه

تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ ۝ كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلًّا

دوست دارید و آنچه هزینه کنید از چیزی خدای بآن داناست — همه طعامها حلال بود

لِبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَىٰ نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَاةُ قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَاةِ

فرزندان یعقوب را الا آنچه حرام کرد یعقوب بر خود از پیش آنکه فرستاده شود توریة بگو بیارید توریة

فَاتْلُوهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۝ فَمَنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ

بخوانید اگر راست گویید — هرکه دروغ نهد بر خدای دروغ از پس آن

فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ۝ قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ

ایشان بیدادکاران اند — بگو راست گفت خدای پس پیروی کنید دین ابراهیم را راست دین و نبود از

مِنَ الْمُشْرِكِينَ ۝ قوله قل آمنا بالله شأن این آیه بعینها در سورة البقره رفت و تفسیر آن گفته شد اینجا سخن باید گفت

بت پرستان

در آنکه در این تکرار چه فایده است در وجه حسن تکرار در آیات قرآن چند وجه گفته اند یکی آنکه
مذهب محققان آنست که مکلفان را در الفاظ قرآن لطفهاست چنانکه در معانی لطفست چنانکه اگر قدیم جل جلاله
بجای الم ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین گفتی الم هذا القرآن لا شک فیه بیان للمؤمنین در وی آن لطف نبودی که
در این الفاظ هست برای آنکه ممکن نیست دعوی کردن که این نظم است و فصاحت عجیب که معجز است و عرب
از مثل این مقدار عاجز آمدند خصوصا بمذهب اصحاب صرفه پس این باشد که خدای تعالی داند که مکلفان را در اعیان این الفاظ
لطفی باشد که در الفاظ دیگر نباشد و اگرچه متفق المعنی باشد و بر این قاعده سؤال التکرار از قرآن منقطع شود و وجهی دیگر
گفتند تکرار نوعی از فصاحت است در جای خود برای تأکید گویند باشد و این در کلام عرب بسیار است و غرض از آن تأکید
باشد و تقریر کلام با مخاطب و در اشعار ایشان از این بسیار است قال الشاعر کم نعمة کانت لکم کم و کم و کم و قال آخر
نعق الغراب ببین لبنی غدوة کم کم و کم بفراق لبنی ینعق و قال الآخر و کان و کم عندهم من صنیعة ایادی ثنوها علی
[illegible] و این جواب قوی است و وجهی دیگر آنست که خدای تعالی قرآن بجمله جمله فرستاد و ایشان در آفاق و اقطار زمین
پراکنده بودند و قرآن مجموع نبود هر چند آیه بهر سوره بجایی فرستاد اگر تکرار نبودی در قرآن یکی قصه موسی شنیدی و یکی قصه
عیسی و یکی قصه آدم و امکان شنیدن این نشنیدی و آنکه این شنیدی آن نشنیدی پس حق تعالی خواست تا مکلفان در لطف و فایده
قرآن مساوی باشند قصهها و آیتها در قرآن مکرر کرد تا پیش از جمع هر جای و هر طرف برسد و استقصای کلام در این باب گفته
شود فی سورة الرحمن و المرسلات و این قدر اینجا کفایت حق تعالی خواست تا بیان انکار کند بر جهودان که گفتند نؤمن
ببعض و نکفر ببعض و آن تا مطابق آن بود که خدای تعالی گفت در آیه که پیش از این رفت که من عهد بر پیغامبران گرفتم که چون
پیغامبری آید مصدقا لما معکم باید که آن پیغامبر باشد با وی ایمان آرند و بعضی تصدیق بعضی کنند و بیان نماید که چنانکه پیغامبران پیشتر
مکلفند با ایمان بمن هم مکلفم با ایمان با ایشان والله اعلم بمراده من کلامه قوله و من یبتغ غیر الاسلام دینا مفسران گفتند این آیه در شأن
دوازده مرد آمد که اظهار ایمان کرده بودند و منافق بودند در باطن مرتد شدند و برگشتند بمکه شدند بنزدیک کفار از جمله ایشان حارث

بن سوید الانصاری خدای تعالی این آیه بفرستاد و ابتغا افتعال باشد من البغاء و هو الطلب چنانکه بغی یعنی باشد و ابتغی لنفسه
چنانکه شوی و اشتوی و خبر و اختبر و قصد و اقتصد و فقد هو و معنی آیه آنست که خدای تعالی گفت هرکس که او بجز طلب کند جز اسلام
از وی قبول نکنند برای آنکه دین نزدیک خدای اسلام است لا غیر که دیگر ادیان و ملل ادیان منسوخ گشت چنانکه گفت ان الدین عند الله
الاسلام و معنی قبول اعمال ثواب باشد و قبول آنگاه واقع باشد که بموقع خود و بر وجه مأمور به کرده شده باشد و هو فی الآخرة من
الخاسرین و او در آخرت یعنی قیامت که سرای دیگر است از جمله زیانکاران باشد و الخسران ذهاب رأس المال آن باشد که سرمایه تلف
شود و کافر در قیامت چنین باشد برای آنکه مکلف در دنیا مشابه است بازرگان را که عمر سرمایه اوست و اسباب تمکین
اوست و سود او ثواب است و زیان او عقاب است در قیامت چون عمر در صرف کرده باشد در کاری که ثمره آن عقاب بود
نه سرمایه دارد و نه سود عند آن پشیمانی او سخت شود و سود ندارد و نعوذ بالله من الخذلان و الحرمان کیف یهدی
الله قوما کفروا بعد ایمانهم صورت استفهام است و مراد انکار و نفی ای لا یهدی الله یعنی خدای هدایت نکند گروهی که
از پس ایمان کافر شدند و مثله قول الشاعر کیف نوم علی الفراش و لما یشمل الشام غارة شعواء ای لا نوم و این نظیر بسیار
است منها قوله کیف یکون للمشرکین عهد عند الله ای لا یکون لهم عند الله عهد و مثل این در روایت از صادق علیه السلام در سبب نزول
این حسن بصری گفت این آیه در اهل کتاب آمد که ایشان پیش از بعثت و ظهور رسول علیه السلام با او ایمان داشتند و مقر بودند چون باید
منکر شدند و کافر گشتند اما در هدایت دو وجه گفتند یکی الطاف که خدای تعالی با مؤمنان کند که ایشان را لطف باشد
در ثبات بر ایمان و این در حق کافران آنگه نکند لطف باشد چنانکه در شأن هر کسی که در حق سابق علم داند نقطع و عمل جز
[illegible]
[illegible]
در حق ایشان لطف نبود الی یرجع الیهم [illegible] که جمع باشد با ایشان نه با میزبان و این وجهی نیکو و معتمد است و وجهی
دیگر آنست که خدای تعالی حکم نکند بهدایت آنان که با یمعنی باشد و وجه دیگر آنکه مراد بهدی ثواب باشد کیف شبیه الله خلائق
حکم ثواب دهد و هدایت بهشت کند آنان را که بایمان معتبر باشد فاما قوله کفروا بعد ایمانهم مراد آنست که کفروا بعد اظهارهم الایمان
بلی آنکه بداد از مؤمن حقیقی بدرست باشد نزدیک ما بلی آنکه مؤمن بود با اصل تعوا اصل فاسد اما احباط فقد دل الدلیل علی
بطلانه و اما جمع بین الاستحقاقین علی سبیل التأبید بیان این آنست که جماعت که برایمان استحقاق ثواب ابد باشد و بکفر عقاب
ابد که مؤمن محقق که بایمان مستحق ثواب ابد بوده باشد کافر شود و کفری حقیقی مستحق عقاب ابد شود پس در یک حال هم مستحق
ثواب ابد باشد و هم مستحق عقاب ابد و این محالست و ما باید گفتن که عقاب کفر بر ثواب ایمان محبط کرد و احباط باطلست
نزدیک ما چون هر دو اصل فاسدست دلیل کند بر آنکه مؤمن حقیقی مرتد نشود اما یا مظهر ایمان بوده باشد در اول یا مظهر کفر
بوده باشد در دوم اگر گویند چه گویی در کافر که مسلمان شود ندم چنین باشد یا مؤمن بوده یا جمع بین الاستحقاقین و اما مؤمن بوده
باحباط جواب گوییم احباط نباشد اینجا و اینجا خدا تعالی اسقاط عقاب کند باجماع لقوله علیه السلام الاسلام یجب ما قبله اسلام
از آنکه هرکه ظالم باشد بمیرد والله لا یهدی القوم الظالمین و خدا تعالی هدایت نکند و این معنی که گفته ظالمان را و مراد بظالم کافرست
برای آنکه در آیه ذکر کافر رفته است اولئک جزاؤهم الی قوله الا الذین تابوا هم در حق حارث بن سوید آمد که چون بکرفت و از
مدینه بکریخت پشیمان شد و بکس فرستاد بقوم خود و گفت بپرسید از رسول علیه السلام تا خود مرا توبه باشد که من پشیمانم خدای تعالی
آیه فرستاد الا الذین تابوا من بعد ذلک و اصلحوا فان الله غفور رحیم کسی از جمله خویشان او این آیه فرستاد تا او را عفو ندهد
حارث او گفت تو این که میگویی راستگوی و رسول از تو راستگوترست و خدای تعالی از هر دو راستگوترست باز آمد

واسلام آورد و حسن اسلامه و اسلامش نیکو شد مجاهد گفت این در مردی نازل شد از بنی عمرو بن عوف کافر شد پس اسلام آورد و باز مرتد شد
اولئک جزاؤهم ان علیهم لعنة الله الآیة بگفتیم که اصل لعن طرد باشد و قوله مقام الذئب کالرجل اللعین ای الطرید و جزا پاداشت باشد اما
بخیر و اما بشر چون بخیر مخصوص باشد ثواب گویند و چون بد باشد عقاب گویند و این دلیل است بر آنک جزا بر عملست خلاف آنک مجبره
گفتند اولئک در محل رفع است بابتدا و جزاؤهم مبتدا دوم است ان علیهم لعنة الله در جای خبر مبتدا دوم است آنگه مبتدا و خبر
دوم در جای خبر مبتدا اولست اگر گویند چرا گفت والملائکة والناس اجمعین با آنک لعنت او از همه کفایت باشد چنانک ایشان بلعنت او بوند
جواب گوییم برای آنک تا ما بدانیم که ما مکلفیم بلعنت و تبرا از ایشان دوم آنک تا بدانند که ملائکه هم لعنت کنند ایشان را نعوذ بالله من عذابه
که عقاب جز خدا نرسد و مثل این آیه در سورة البقرة رفتست خالدین فیها نصب است بر حال و عامل در او معنی الفعل باشد و در
هیچ وقت از اوقات ایشان را تخفیف عذاب نبود و نیز کس با ایشان رحم نکند و نیز خدای تعالی بر ایشان نبخشاید و ...
کردن او نیز باشد برای دو وجه یکی آنک فعل مجهول در قرآن چنانکه مضاف با خدای تعالی بود چنانک گفت واوتیت من کل شیء و علمنا
منطق الطیر و ما انزلت التوریة والانجیل الا من بعده الی غیر ذلک من الآیات و وجه دیگر آنک در قیامت دست ایشان ...
مفتوح و معزول باشد و کس را بایشان تصرف نبود آنگه استثنا کرد تائبان را تا کفار بر کفر اصرار نکنند و نومید نشوند و بدانند که ملازم
تا کامل العقل بر جایست و در تکلیف گناه است مکلف را بخلاص خود طریقی هست توبه ... رجوع باشد از کفر الا الذین تابوا
آید تائب باشد و فقیه ... رجوع باشد از فسق بالندم علی ما مضی والعزم علی ان لا یعود الی مثله فی المستقبل و اصلحوا ای اصلاح کنند پس
از آنک فساد کرده باشند اگر گویند چون توبه از کفر بایمان باشد و کافر ایمان آرد و اصلاح چرا یاد کرد جواب گوییم تا بدانند که
کافر چون ایمان آرد ایمان تنها کفایت نیست از واجبات عقلی و شرعی چنانکه هر جا که ذکر ایمان کرد عمل صالح با او مقرون کرد تا بدانند
الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات واجب نیست فان الله غفور رحیم فا برای آن آورد که کلام متضمن است بمعنی شرط و تقدیر آنست که
غفور رحیم ان الذین کفروا بعد ایمانهم الآیة حسن و قتاده و عطا خراسانی گفتند آیه در جهودان آمد که ایشان بعیسی کافر شدند بعد ما که ایمان آورده بودند
بموسی ثم ازدادوا کفرا ای کفر بیفزودند بمحمد صلی الله علیه و آله ابوالعالیه گفت آیه در جهودان و ترسایان آمد که کافر شدند بمحمد بعد ما ایمان آورده بودند
به نعت و صفت او ثم ازدادوا کفرا ای اصروا علی الکفر ... بمحمد و قرآن ... بوده بودند
دست ایشان از تعرف و ریاست و ... و رشوه ... که ... بودن با هم ...
بر کفر بمردند مجاهد گفت آیه در مشرکان آمد کفروا بعد ایمانهم ای بعد اقرارهم بالله من قولهم ان خالقنا هو الله ...
از ایشان حکایت کرد فی قوله و لئن سألتهم من خلقهم لیقولن الله ... اقرار کردن با خدای کافر شدند حسن بصری گفت
کفر با کافر شدند با ... ثم ازدادوا کفرا ... بماندند ... گفت زیادت کفر ایشان آن بود که گفتند ما ترقب
کنیم تا این محمد بمیرد ... چنانک خدای تعالی از ایشان حکایت کرد نتربص به ریب المنون کلبی گفت آیه در آن یازده مرد آمد
با حارث بن سوید که مرتد شدند چون حارث پشیمان شد ... گفتند ما چندانک خواهیم بمکه باشیم ...
که ایمان شویم ... آید چنانک در شان حارث آمد چون رسول علیه السلام ... از ایشان باسلام ...
که اصرار کردند بایه ... که بر کفر بمردند ... ثم ازدادوا کفرا بعد فتح مکه ...
الی الاسلام و لم اردهم علی الکفر از ... تقبل توبتهم ... مقام ... قبول نکنند ...
این دلیل است بر آنک در قیامت قبول توبه نباشد برای آنک محالست که با منافع حاضر بهشت و عقاب عاجل دوزخ ...
و آنکه ... در یک جای مجتمع باشد اعنی معاجلة الثواب والعقاب چون ملجا شوند توبه
چون توبه کنند باید قبول باشد اگر تکلیف باقی باشد پس نفی قبول توبه نفی تکلیف باشد برای آنک با الجا ثابت تکلیف محال باشد

وگر آنانک قدیم جل جلاله گفت ولیست التوبة للذین یعملون السیئات حتی اذا حضر احدهم الموت قال انی تبت الآن ولا الذین یموتون
وهم کفار الآیة و رسول علیه السلام گفت ان الله یقبل توبة العبد ما لم یغرغر چون در مرگ بظاهر قرآن و اخبار توبه نباشد پس از این گونه
کرباشد و آیه مخصوص بود بکافرانی که بر کفر بمیرند تا در مرگ توبه کنند که خدای تعالی در حق ایشان گفت ولیست التوبة الآیة و اولئک
هم الضالون سه وجه باشد این ضلال یکی آنک اصل و هو الهلاک ای الهالکون من قوله ائذا ضللنا فی الارض ای هلکنا
و دیگر آنکه الضالون عن الدین ای الکافرون حقا ایشان کافر باشند بحقیقت برای آنک بکفر بمیرند باشند و ایشان از ایشان امید
نبود وجهی دیگر آنست هم الضالون عن طریق الجنة از ره بهشت گمراه باشند و هر سه وجه نیکو باشد قوله ان الذین کفروا و ماتوا و هم
کفار فلن یقبل من احدهم ملء الارض ذهبا و لو افتدی به قدیم جل جلاله بدین آیه وعید و تهدید کرد کافران را و قطع طمع ایشان کرد
گفت آنان که کافر باشند و بر کفر مصر باشند تا بمرند بمیرند و کافر باشند و در حال آنکه اگر هر یکی از ایشان هر زمین پر از زر داده
و بدهند و قبول نکنند بعد ما که ایشان انما مال فتیل و قطمیری نباشد پس بگو که چه زیان کار بود آنک بر خویشتن باید که حظ
دنیا دوزخ کسب کند و اگر زنان از طریق مثل هر زمین پر از زر باو داده باشد و خواهد تا فدیه کند و خویشتن بازخرد او را باز فروشند
و از وی قبول نکنند اعاذنا الله من عذابه بفضله و رحمته و ذهبا نصب و بر تمییز است لتمام الاسم برای آنک اسم با اضافه تمام است و تمیز
من الاشیاء فرع خرق فاما تام الاسم نصب ما بعده حملا علی تمام الکلام فی قولک طاب زید نفسا حملا علی المفعول به و تشبیها به فی نحو
ضرب زید عمرا و قوله ولو افتدی به هم از آن بابست که گفتیم که فعل لغیره و افتعل لنفسه یقال افدی فلان فلانا و افتدی نفسه
انس مالک روایت کرد از رسول صلی الله علیه و سلم که گفت روز قیامت کافر را بکشاند و دوزخ آرند او را گویند اگر ترا زمین پر از زر
بودی بخویشتن را فدیه کردی گوید آری گویند که ترا از این خواستند اجابت نکردی اولئک لهم عذاب الیم ای مولم ایشان را عذاب
بود دردناک و ما لهم من ناصرین ایشان را هیچ یاری نبود نه بطریق مغالبه نه بطریق شفاعت لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون
الآیه عبدالله عباس گفت مراد بیر در این آیه بهشت است یعنی بهشت نرسی تا صرح نکنی آنچ دوست تر داری یعنی تا آنچ دوست
داری نفقه کنی این قول عبدالله عباس و مجاهد و سدی و عمرو بن میمون است عطیه گفت مراد بر طاعتست که اعمال خیر بود و در بعضی اخبار
و ابوروق گفت مراد بیر خیرات است مقاتل بن حیان گفت مراد تقوی است حسن بصری گفت از جمله ابرار نباشد تا انفاق از آنچ دوست تر دارید
النفس بحیم حقا که نکرده بعبدیت معاذ مرفی کرده مجاهد و کلبی گفتند آیه منسوخ است بایه زکوة ضحاک گفت از عبدالله عباس
مراد با انفاق خود زکوة است یعنی از جمله ابرار نباشد تا زکوة واجب از مال بنهید عطا گفت مراد آنست که مرد در دین دار و متقی نشود تا آنک
کرایم اموال خویش را بدهد آنک در بهترین هنگام ... نهد و لکن تنفقه و انت صحیح شحیح تامل الغنی و تخشی الفقر
شیطان با ما وعده ... کلاف و ... حسن بصری گفت عام است در جمله صدقات انفاق و بیاید ...
... را گمان ... ایشان و ... آنک و دیگر جوان ... در حق ... اگر ... بود کسی ... بود و دیگر جوان
در جهت آنکه از جمله صحابه رسول از ... بود نام او ابوطلحه از انصاریان ... از مدینه چیزی ... در جهت ... بود رسول علیه ... و از آن ...
بستان داشت برابر مسجد رسول علیه السلام سخت نیکو بآب روان و بسیار در خل در آن ... آب خوش بود رسول علیه السلام رفتی و ...
دوست ... چون این آیه فرود آمد ابوطلحه بیامد و گفت یا رسول الله خدای تعالی ... دوست ترین مال من ... ترین این ...
این را صدقه کردم امید بر و ... را دارم ... ای رسول الله آنجا که مصلحت دانی بنه رسول علیه السلام گفت بخ بخ ذلک مال
بخ لک گفت ... ترا این مال است سودمند ... شنیدم و مصلحت در آن دانم که بر خویشان خود وقف کنی گفت یا
رسول الله آن چنانکه باید کردن بفرمای رسول علیه السلام بر ایشان وقف کرد ابوایوب انصاری روایت کرد که چون این آیه آمد
زید بن حارثه اسپی نیکو داشت و سخت دوست داشتی از آنجش رسول آورد و گفت ای رسول الله من این اسپ دوست دارم صدقه
کردم رسول علیه السلام با اسامه بن زید داد زید را خوش نیامد گفت ای رسول الله من آن صدقه کرده بودم رسول علیه السلام گفت آن ...

بخدای تعالی [illegible] شهر بن حوشب روایة کند که چون این آیة آمد [illegible] بستان [illegible] داشت و جز آن [illegible] گفت [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible] رسول علیه السلام گفت [illegible]
[illegible] مجاهد روایة کرد که عمر خطاب [illegible] ابو موسی
اشعری [illegible] گفت [illegible]
لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لن تنالوا البر حتی تنفقوا
مما تحبون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] یعقوب [illegible]
[illegible]
[illegible] عبد الله عباس
[illegible] یعقوب علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] گفتند صدقت اللهم نعم [illegible] عبد الله عباس [illegible] یعقوب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قل فاتوا بالتورية [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فبظلم من الذین هادوا حرمنا علیهم طیبات احلت لهم [illegible]
[illegible]
[illegible] قل فاتوا بالتورية فاتلوها ان کنتم
صادقین [illegible]
فمن افتری علی الله الکذب من بعد ذلک فاولئک هم الظالمون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و بخدا بد بدی گویند که خدای تعالی که فقیر باشد اگر گویند چگونه گفت که دروغ زدن بر خدای ظلم باشد و ظلم ضرری مخصوص باشد گوییم ای
جواب گوییم از این چند وجه است یکی آنک حمل کنند بر ظلم لغوی و گویند مراد آنست که آن کس واضع بود چیزی را نه بر موضع خود که دروغ بر خدا
و آن باری محالست و وضع الشیء فی غیر موضعه باشد و عرب این را ظلم گویند و وجه دیگر آنک ظلم در کلام عرب نقصان باشد من قولهم کلتا الجنتین آتت اکلها و لم
تظلم منه شیئا ای لم تنقص آنک گر چنین بود خدای را تعالی وصف کرده باشد بصفت کمال و وجه دیگر آنست که ظالم نفس خود بود یعنی آن
معترف کرد ... عقوبت او واجب کرده باشد بخویشتن قل صدق الله بگوی یا محمد که خدای تعالی راست گفت در آن خبر که داد من قوله کل الطعام
کان حلا لبنی اسرائیل الا ... فاتبعوا ... باشد و اتباع اقتدا باشد بطریقی دیگر که پیش تو باشد اما در طریق و اما در طریقی و سیرت ملة ابراهیم
حنیفا حال باشد ... ابراهیم و اصل او ... باشد و گفته اند که کلام حذفیست و آن آنست که فاتبعوا ملة ابراهیم حنیفا و ما کان من المشرکین
تا طریق مستقیم شود ... والله اعلم بمراده من کلامه قوله تعالی عز و علا

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ ۝ فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ ٩٠
نخست خانه که نهاده شد برای مردمان آنست که بمکه است ... مبارک و راه نماینده جهانیان را ... در وی نشانهای روشن
مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ
جای ابراهیم و هر که در وی شود ایمن شود و خدای راست بر مردمان قصد خانه را کسی که توانا باشد سوی او
سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ ۝ قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ
راه و هر که کافر شود خدای بی‌نیاز است از جهانیان بگو ای خداوندان کتاب چرا کافر شوید
بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَى مَا تَعْمَلُونَ ۝ قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَنْ
بحجتهای خدای و خدای گواه است بر آنچه می‌کنید بگو ای خداوندان کتاب چرا باز می‌گردانید از
سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ تَبْغُونَهَا عِوَجًا وَأَنْتُمْ شُهَدَاءُ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ
راه خدای از گرویده ... کژی و شما گواهید و نیست خدای بی‌خبر از آنچه می‌کنید
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تُطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ
ای آنان که ایمان آورده‌اید اگر فرمان برید گروهی را از آنک ایشان را کتاب داده‌اند باز گردانند شما را پس
إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ ۝ وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَى عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَفِيكُمْ
ایمانتان کافر و چگونه کافر شوید و شما بر شما میخوانند حجتهای خدای و در میان شما
رَسُولُهُ وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۝ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
پیغامبر او و هر که پناه دهد بخدای پس راه نموده آمد براه راست ای آنان که ایمان آورده‌اید
اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ۝ وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا
بترسید از خدای حق ترسیدن او و نمیرید الا و شما مسلمان دست زنید برسن خدای همه
وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ
و پراکنده مشوید و یاد کنید نعمت خدا بر شما چون بودید دشمنان الفت داد میان دلهای شما پس گشتید
بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَٰلِكَ
بنعمت او برادران و بودید شما بر کنار کنده از دوزخ برهانید شما را از آن همچنین
يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ۝ وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ
بیان کند خدای برای شما حجتهای او تا مگر راه یابید باید که باشند از شما جماعتی که میخوانند

[illegible]

إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۝ وَلَا تَكُونُوا
با نیکی و میفرمایند بنیکی و میبازدارند از ناشایست و ایشان رستگاران باشند و مباشید
كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ
چون آنان که پراکنده شدند و خلاف کردند از پس آنک بایشان آمد حجتها ایشان آنانند که ایشان را عذابی بزرگ

قوله تعالی ان اول بیت مجاهد گفت سبب نزول این آیت آن بود که جهودان با مسلمانان بخلاف کردند در باب کعبه و بیت المقدس جهودان گفتند
بیت المقدس بهتر است از خانه کعبه برای آنک معاجر انبیاست و در زمین مقدس است و مسلمان گفتند کعبه فاضلتر است خدای تعالی
این آیت فرستاد ابن السمیفع خواند وضع بفتح الواو والضاد علی معنی وضعه الله یعنی خدای نهاد این خانه را و این شرف بیت المقدس است
الذی ببکة مبارکا و هدی للعالمین ... من العالمین خدای تعالی درین آیات معنی فضیلت بر شمرد کعبه را که هیچ از آن بیت المقدس را نیست
در بر جهودان علما خلاف کردند فی تأویل قوله اول بیت وضع للناس بعضی گفتند مراد آنست که اول خانه که بر روی زمین نهادند و خلق
بیافرید زمین کعبه بود و ... سفید پس از آن بدو هزار سال زمین فرید یعنی فرو بود تا اندر زیر زمین خانه کعبه ... و این قول
عبدالله عمرست و مجاهد و قتاده و سدی بعضی گفتند مراد آنست که اول خانه بر روی زمین نهادند روایت کردند که زین العابدین
علی بن الحسین را پرسیدند از سبب طواف گفت خدای تعالی در زیر عرش خانه نهاد که آن را بیت المعمور گویند آنگه خدای تعالی در حق
ذکر کرد که والبیت المعمور ... فرمود تا گرد آن طواف کنند و طواف عرش رها کنند تا بر ایشان آسان تر باشد آنگه فرشتگان
زمین را فرمود تا برابر آن در زمین خانه کنند که راست خانه بنا کردند فرشتگان بطول و عرض بکرد و صفا ... و فلان را
که در زمین بودند خلقان را فرمود تا گرد آن طواف میکردند چنانک اهل آسمان گرد خانه معمور بعضی دیگر گفتند مراد آنست که اول خانه که آدم
بر زمین بنا کرد این قول عبدالله عباس است ضحاک گفت اول خانه که در وی برکت نهادند و انس و جن ... روایت کرد از
خالد بن عرعره که از امیرالمؤمنین علی پرسیدند که این خانه اول خانه است که در زمین بنهادند گفت نه پیش قوم نوح ... خانه‌ها بودند ولکن
اول خانه که در وی برکت نهادند این خانه است ... روایت آنست که جهودان از وی پرسیدند که گفتند خبر ده ما را از
اول سنگی که بر روی زمین نهادند حجرالاسود بود و او را زبان و لسان ذلق یشهد یوم القیمة لمن وافاه و او را روز قیامت زبانی فصیح بود که
... باشد بزیارت و گفته اند اول خانه که نهادند برای حج مردمان این خانه است و این بیروایتی است از عبدالله
عباس و گفته اند اول خانه که بعبادت اهل زمین کردند این خانه بود حسن و کلبی و فرا گفتند اول خانه که بعبادت کار اهل زمین کرده‌اند
و در بیت مسجدات ... قول ان ... یعنی مساجد ... روایت کنند از رسول علیه السلام که او را
پرسیدند که اول مسجد که در زمین ساختند برای عبادت گفت مسجد الحرام بود آنگه بیت المقدس گفتند رسول الله چه مدت بود میان
ایشان گفت چهل سال هر کجا وقت نماز بتو رسد نماز کن که زمین همه مسجد است جعلت لی الارض مسجدا و طهورا ...
اسماعیل ... روایت کرده‌اند که چون خدای تعالی آدم را بزمین فرستاد از زمین ...
... اول سیاه کرد ... تابش آفتاب ... او را سیاه کرد ... روز ...
... آفتاب خدای تعالی از آسمان برای او بیت المعمور بفرستاد و این خانه بر طول و عرض ...
... گفت ... سیزدهم ماه و چهاردهم و پانزدهم روزه
اول روز روزه داشت ثلثی اندامش سپید شد دوم روز روزه داشت دو بهر اندامش سپید شد سوم روز روزه داشت همه اندام
سپید شد لذلک سمیت ایام البیض این سه روز را برای آن ایام البیض خوانند ...
آدم سپید شد ... روزه ... صحیفه اعمال تو ... سپید شود و آن خانه همچنان بود تا ایام طوفان نوح

[illegible]

خدای تعالی فرمود تا با سمان چهارم بردند و بنهادند برابر خانه کعبه چنانک دیگران روایت کردند که از آنجا بیت خانه کعبه
هم چنان بود تا آنگه که خدای تعالی ابراهیم را فرمود که خانه بر آورد قوله للذی ببکة مبارکا ضحاک و مورج گفتند مکه است و علقمه گفت بکه
الله عرب معاً گفتند میان با دیع فتقول سبد راسه وسمده واحبطت علیه الحمی واحطت وما هو بعیر لا ریب فلازم ابن شهاب
گفت بکه زمین مسجد است و خانه و مکه جمله حرم است بعضی دیگر گفتند مکه نام شهر است و بکه نام زمین خانه است و آنجا که طواف کنند
سمی بذلک لان الناس یتباکون فیها ای یزدحمون که مردم آنجا بیکدیگر زحمت کنند و در پیش یکدیگر نماز کنند و پیش یکدیگر بگذرند
وقال الراجز اذا الشریب اخذته اکه فخله حتی یبک بکه عطا گفت مردی نماز میکرد در مسجد الحرام زنی پیش او بگذشت رد او را نهی کردند
بحرن ابو جعفر باقر علیه السلام گفت رها کن او را این بکه است یبک بعضها بعضا عبدالله زبیر گفت برای آن بکه خواندند که تبک اعناق الجبابرة
ای تدق فقار ابی آنک آن خانه گردن جباران شکند هیچ جبار قصد آن خانه نکرد الا خدای تعالی گردن بشکند و ما شعر بکر برای آن خوانند
کابک درو و بدلک باشد من قول العرب بک الفصیل ... اذا استقصی ما فی ضرع امه من اللبن قال الشاعر ... ولم تبق ... درها
حسن بصری روایت کرد از عبدالله عباس که او گفت بر روی زمین هیچ جای نیست ... که حامل البحر ... نماز کنند
... سجده ... بر پشت زمین ... بر ... بر ایشان ملائکه و بر روی زمین
هیچ شهر نام کرده ... و نماز کنند ... ملائکه و در روی زمین هیچ شهر نام کرده ... در آنجا
... ملائکه و ... بر ... زمین شهری که در آنجا خانه ... باشد ... که طواف کنند
او را عبادة الدهر و صوم الدهر ... ملائکه و بر روی زمین جای نیست که ... فرشتگان بر و عاوان کنند
الا مکه و هیچ شهر نام کرده جمله ... و در آنجا ... ملائکه و هیچ شهر ... تا قیامت ...
... و صالحان ... باشد و هیچ شهر نام ... که در ... خانه ... بهشت
چنان ... قوله مبارکا ... بر حالت و معنی او ثبات باشد من ... و منه البرکة للثبوت ...
البرک المصدر لثبوت الحفظ فیه و منه قولهم تبارک الله ای ثبت لم یزل ولا یزال و هدی للعالمین ای ... کفته اند برای ...
و گفته اند ... در ... طواف و حج و ... باشد ... لطف ... لطف آن است
فی قوله ... آیات بینات عبدالله عباس ... آیة بینة علی الوحدان ... مقام ابراهیم است ... قرا ... آیات بینات
خواندند ... مقام ابراهیم ... باشد ... مقام ابراهیم ... باشد ... چنین باشد
فیه آیات بینات منها مقام ابراهیم ... آیات بینات ... گفته اند ...
که ... و ... بر حرم ... خدای تعالی ... حرم ... و دلیل ... کعبه
... چنان ... در جای ... بر ایشان
در ایشان ... و مقصود ... دیگران ... و ... ایشان ... خانه
... مرغ ... بر بام خانه ... بر بام ... که ... جای ... از خلق
سنگ ... باشد و اگر جای ... هر یکی ... و دیگر ... شفا ... باشد و ... هر جا
که قصد آن کرد خدای تعالی هلاک کرد ... عقوبت ... ابراهیم ... در مقام ... ابراهیم در سوره البقره
و من دخله کان آمنا ... گفته اند ... تا در حرم باشد ایمن شود ... اورا ... بیرون ... در
... در حرم ... با او ... کنند ... در حرم ...
... تا ... بیرون آید ... در حرم ... کرده ... الملحد ... حرم الحرم ... ۳۶۳

وقوله که آنست که و من دخله و هو علی صدق من ربه تعبیة من دیشه کان امنا ای صار امنا فی القیامة من النار هرکه در انجا شود ...
در قیامت از آتش دوزخ ایمن باشد بعضی دیگر گفتند مراد آنست که در جاهلیت هرکه در آنجا شدی ... و ... ایمن شدی ... اسلام آمد
... حرم ... تا ... عبدالله عباس ... که ... حرم ... که ... ایمن ... و ... کانت
طوفان قوله و گر آنست هرکه ... که در رسول علیه السلام ... کرد بار رسول الله ... بیت ... قوله ... المسجد
الحرام ان شاء الله آمنین محلقین وقوله که آنست که لفظ خبر است بمعنی امر ای من دخله فآمنوه ... باید
چنانک گفت فلا رفث ولا فسوق ولا جدال فی الحج ولا تفسقوا ولا تجادلوا و ابو الضحاک گفت من دخله حاجا کان امنا من الذنوب
التی اکتسبها قبل ذلک هرکه در آنجا شود از گناهان کرده ایمن شود جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام گفت من دخله علی الصفا ...
الانبیاء والاولیاء کان امنا من عذاب الله هرکه باصفا در آنجا شود چنانک انبیا و اولیا شدند از عذاب خدای ایمن شود ابو ... الصوفی گفت
روزی ... گفت ... بار خدایا تو گفته در کتاب مجید خود و من دخله کان امنا هرکه در آنجا آید ایمن شود بار خدایا
از ... ایمن شود ... بهشت ... از آتش ... گفت ... انس مالک روایت کرد
از رسول علیه السلام که او گفت هرکه او در حرم ... خدا و حرم رسول ... در قیامت خدای تعالی او را ...
... رسول علیه السلام گفت ... قیامت خدای تعالی ... با طرف ...
در بهشت ... عبدالله مسعود روایت کرد که رسول علیه السلام ... که ... و ... ایشان
گفت ... قیامت ... ایشان ... بهشت ... ایشان ...
شفاعت کنند ... انس بن مالک روایت کند از رسول علیه السلام گفت هرکه ...
روز آتش دوزخ ... در حرم ... گفت در توریت نوشته است که خدای تعالی ...
قیامت ... فرشته ... تا خانه کعبه ... قیامت ... ایشان ... و کعبه ... سلطان ...
... قیامت ... فرشته ... کعبه ... خدای ... تا حاجت ... حاجت ...
... شفاعت من قبول کنند ... ایشان ... حق تعالی ... حاجت ... که
... احرام ... خانه کعبه ... خدای ...
... حاجت ... خدایا ... گناه ...
... بیت ... زیارت ... بکر ...
بار خدایا شفاعت ... ایشان ... شفاعت من در ایشان قبول کن ...
که در میان ایشان گناه کاران و اصحاب ... مستحق دوزخ ... بار خدایا من شفاعت ... گناه کاران
... خدای تعالی ... شفاعت قبول کردم ... فرشته ... از میان جمع بیرون ...
از میان جمع بیرون آیند ... کعبه ... طواف میکنند ... فرشته ...
... لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد والنعمة لک والملک لا شریک لک لبیک ...
... کلام ... کعبه ... باشد ... فرشتگان ...
باشد چنانک ... شفاعت ... و ناظر او با خدای تعالی ...
چنانک حق تعالی گفت لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرایته خاشعا متصدعا من خشیة الله الآیة یعنی لو انزلنا هذا القرآن علی جبل
لکان الجبل ممن یسمع ویعقل الآیه کذا قوله ولله علی الناس حج البیت لام ایجاب و اختصاص است ... علیه کذا ...

اودانیست علی الناس لفظ عامست بر همه تشریف و وضیع و بر و فاجر و مومن و کافر و اگر مخصص باشد هم چنانکه بود اندر این
جنس داخل بود و در وعید دلیلهاست بر آنکه کفار مکلف اند بحج لتناول عموم اللفظ لهم حج البیت ابو جعفر و حمزه و کسائی خواندند حج
البیت بکسر حا و در همه قرآن و باقی بفتح حا خوانند و هما لغتان الفتح لغة اهل الحجاز والکسر لغة اهل نجد و بعضی اهل لغت گفتند الحج بالفتح
المصدر و بالکسر الاسم و نکفتیم که اصل حج قصد باشد در لغت و در شریعت هم چنین جز که مخصوص باشد بالقصد الی مکان مخصوص فی ایام مخصوصة
لادا مناسک مخصوصة من استطاع الیه سبیلا من بدل ناس است و هو بدل البعض من الکل کقولک مررت بالقوم ثلثهم و رایت القوم
اکثرهم و محل او جر است و تقدیر الآیة و لله علی الناس المستطیعین منهم حج البیت اما استطاعت فقها در و خلاف کردند بنزدیک ما حریت
و کمال العقل و بلوغ و صحت و وجود زاد و راحله و تخلیة السرب و امکان المسیر و الرجوع الی الکفایة هر که یکی از این دو خصلت ندارد وجوب
ساقط باشد و استحباب برجای بود و بنزدیک شافعی هم چنین است جز که شافعی در وجوب اسلام اعتبار کند با اهل اسلام که کفار
غیر مخاطبین بالشرایع و بنزدیک ما اسلام شرط نیست در وجوب و انما شرط در صحت اداست که کافر اگر چه مخاطب است بشرایع اداء
درست نیاید با مقام بکفر و این جز که شافعی با و تمسک کرده من قوله علیه السلام ایما اعرابی حج ثم هاجر فعلیه حجة اخری و الاعرابی که
حج کند و پس از آن هجرت کند برو حجی دیگر باشد و مراد بهجرت اسلامست این دلیل نباشد بر سقوط وجوب در حال کفر اما دلیل
باشد بر فقد اجزا و فی صحت او اچنانکه ما گفتیم پس بنزدیک ما شرایط وجوب اینست که ذکر کردیم و در تخلیة السرب اینست که راه ایمن
باشد از دشمن و موانع دیگر و مراد با امکان المسیر اینست که اگر حج باو فرو فتی واجب شد که در آن وقت ممکن نباشد حج رفتن واجب
نباشد تا وقتی امکان آن ممکن باشد از رفتن و وجود زاد و راحله در وجوب حج قول عمر است و عبد الله عباس در صحابه و در تابعین
حسن بصری و سعید جبیر و مجاهد و عطا و در فقها مذهب شافعی است و ثوری و ابو حنیفه و اصحابش و احمد و اسحاق و دلیل
این قول حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده که گفت مردی بنزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله ما السبیل الی الحج گفت زاد و راحله
حجت گفت زاد و راحله و این خبر عبد الله مسعود و عبد الله عباس و عائشه و جابر و انس مالک روایت کرده اند اما اگر کسی قادر باشد
بر رفتن در احله ندارد بنزدیک ما و این فقها حج بر او واجب نیست بل مستحب باشد اگر برفته مجزی نباشد از حج اسلام و هم چنین اگر زاد
ندارد و در دیه سوال کند و هم شود بحکم نیز از حج اسلام مجزی نباشد و چون مال یابد اعادت حج بر او واجب بود و مالک گفت اگر زاد
دارد و قادر باشد بر رفتن حج بر او واجب باشد و این مذهب اصحاب ظاهر است تمسک کردند بقوله تعالی و اذن فی الناس بالحج یأتوک
رجالا و علی کل ضامر گفتند و جواب از این آنست که قدیم تعالی وصف آنکه کان حج کرده کرد بعضی از ایشان سوار باشند و بعضی پیاده و نگفت
که آنان که پیاده باشند بر ایشان واجب باشد فاما کمیت زاد و راحله باید بلغه توقع سویه و این جمله آن تفصیل است که در باب
شرایط رفت زاد چندان باید که او را کفایت باشد در رفتن و مقام کردن و باز آمدن و اما راحله چنان باید که فلیطن آن بود که بر پشت
او و اما رجوع با کفایت شرطست بنزدیک ما و بنزدیک شافعی و اگر نباشد او را حج واجب نبود مگر آنکه مستغنی داند یا ضیعتی
دارد که رجوع کند با آن و اگر ضیاع و عقار دارد بمقدار آنکه باو حج توان کردن مسکن و خادم که خدمت او کند واجب باشد او را
صرف کردن آن در باب حج و شافعی را دو قولست یکی چنین که ما گفتیم و این ظاهر مذهب اوست و یکی آنکه واجب باشد و اما اگر کسی
که پیر باشد و بر راحله نتواند ایستادن بر او واجب آنست که کسی را بفرماید تا از و حج کند چون باقی شرایط حاصل باشد و هو
علی قول علی بن ابی طالب علیه السلام و این مذهب شافعی است و ثوری و ابو حنیفه و اصحابش و عبد الله بن المبارک و احمد و اسحق
و هم چنین باشد حکم آنکه او را بیماری مزمن باشد و امید بر بنبود و بنزدیک مالک فرض حج از او ساقط باشد سوال اگر او را زاد
و اگر ندارد دلیل ما و شافعی خبر خثعمی است که بیامد و در رسول را گفت یا رسول الله فرض حج پدرم دریافت و او پیر بود و بر
راحله نتواند نشستن که من از او حج کنم گفت روا باشد گفت یا رسول الله سود دارد او را گفت ارایت لو کان علی ابیک دین فقضیته

اما کان بحری قالت نعم قال فدین الله احق گفت چه گوئی اگر بر پدرت وامی باشد تو بگذاری روا باشد گفت بلی گفت وام خدای اولی تر
و اما اگر کسی پیاده باشد چنانکه اهلیت پیاده باشد و ادا روا باشد که از حج کند بنیابت بر او آن که او را بیرون باشد آنکه بنفس خویش حج کند که او را
حج کند روا باشد بنزدیک شافعی و بنزدیک ابو حنیفه روا باشد و استطاعت در لغت آن باشد که فعل با وقوع توانستن و تقدیر
دلالت و در شرع عبارتست در باب حج از آنکه گفتیم و من کفر فان الله غنی عن العالمین هر که کافر شود خدای تعالی مستغنی است
از جهانیان معنی آنست نه آنکه مراد بکفر در حج معبادت شما مستغنی نیست مفسران در تعیین آن خلاف کردند عبد الله عباس
و حسن و ضحاک گفتند مراد آنست که هر که جحود کند وجوب حج را مجاهد گفت مراد آنست که اگر حج کند ثواب بر نبیند و اگر نکند خویشتن
ماثوم نداند در روایتی که عبد الله از رسول علیه السلام که گفت مراد آنست من کفر بالله و الیوم الآخر که بخدای و قیامت کافر شود سعید بن المسیب
گفت این آیه در جهودان آمد که گفتند حج کردن بخانه کعبه واجب نیست ضحاک گفت چون آیه حج آمد رسول علیه السلام اهل ملل را جمع کرد
و ایشان را بحج دعوت کرد اهل یک ملت اجابت کردند و آن مسلمانان بودند و اهل پنج ملت کافر شدند گفتند ما ایمان نیاوردیم بآن و نماز نکنیم
بجهت او و حج نکنیم با وی خدای تعالی این آیه فرستاد عکرمه گفت من کفر باین هر که بخانه کافر شود آن دیگر گفت هر که باین آیات کافر شود که خدای تعالی
در این آیات بیان کرد گفت مراد آنست که کسی که استطاعت دارد و حج نکند کافر است انا الکبار در وجوب حج و ترغیب بر او و قالوا آن
رسول علیه السلام گفت صلوا خمسکم و صوموا شهرکم و ادوا زکوة اموالکم و حجوا بیتکم تدخلوا جنة ربکم گفت نماز پنج گانه بکنید و ماه رمضان روزه بدارید
و زکوة مالتان بدهید و حج خانه بکنید تا بهشت خدای ببینید و رسول علیه السلام گفت حجوا قبل ان لا تحجوا حج بکنید پیش از آنکه نتوانید که
کنید و تتوانید که این خانه دو بار ویران کرده اند و بار سوم از میان شما بر دارند عبد الله مسعود گفت حج خانه بجای آرید پیش از آنکه در بادیه
درختان برکشد که در بیابانها خار دارد از آن حج نکنید و ابو امامه گفت از رسول علیه السلام که گفت هر کرا حاجتی ظاهر منع نکند و سلطان
قاهر یا بیماری حابس او را از آنکه حج بکند فلیمت ان شاء یهودیا او نصرانیا و بمیرد که خواهد جهود میرد و خواه ترسا و موسی بن جعفر
روایت کرد از پدر از پدرانش از رسول علیه و علیهم السلام که گفت هر که بمیرد و حج نکرده باشد خدای تعالی روز قیامت او را حشر کند
قتاده گفت از حسن بصری از عمر خطاب رضی الله عنه که او گفت چند بار همت کردم که کسانی را بشهرها فرستم تا نگاه کنند که حج نکنند
بر ایشان جزیه بر نهم قل یا اهل الکتاب لم تکفرون بآیات الله والله شهید آنست هو تعجب و اکد که تقریع و ظاهر او استفهام است الله
شهید و اما المدلست یعنی و در حالی که خدای بر شما و افعال شما گواه است و مثل این آیه در تفسیر برفت پیش از این قل یا اهل الکتاب
لم تصدون چرا منع میکنید از راه خدا و الصد المنع قال الله تعالی هم الذین کفروا و صدوکم عن المسجد الحرام نه در لغت صد دو قولست
گفتند یکی جهودان بنو قریظه و بنو النضیر که ارادت کردند در جاهلیت از میان اوس و خزرج که ایشان را با یک دیگر اغرا کنند تا
تا ایشان با یکدیگر با معنی و حمیت جاهلیت ایشان را بر آن داشتند که محافظت در اعادت اسلام یا سوگند نگه دارند و کینه کشند
این قول زید بن اسلم است و ادگفت این آیه خاص در جهودانست و حسن بصری گفت این در جهودانست و ترسایان و آنان که
ایشان عرب را گفتند که این محمد آن صحابست که با صفت او در توریت و انجیل خوانده ایم و پیغامبران ما را بشارت داده اند
در جای معقول بابست و محل او نصبست یعنی چرا منع میکنید تبغونها عوجا یعنی ا را جع است با سبیل و تطلب که این راه
میکنی تبغونها عوجا در جای حالست ای باغین لها عوجا والعوج کج العین اعوجاج فیما یری کالحائط والعصا و غیر ذلک و البغی
و البغا الطلب یقال ابغنی کذا و ابغ الی کذا ابغه لی و قال الشاعر بغاک و ما تبغیه حتی وجدته کانک قد واعدته امس موعدا
لما ابتغی علیها ذا الظلم و یقال بغیت ای اعنتی علی طلب و انتم شهداء و او حالیات و شهدا جمع شهید و شما گواهی در بعد قول گفتند
یکی آنکه شما گواهی بر آنکه منع کردن از راه خدای روا نباشد و دیگر آنکه شهداء ای عقلاء و فهما قال نظیره قوله او القی السمع و هو شهید
ای عاقل باین که چه دارد اندیشه کند و عقل حاضر باشد تبیین کند میان حق و باطل قول دیگر آنست که و انتم شهداء ای

در مقربت خلیل [illegible] کردن مسلمانان [illegible] و حق آنست یا ایها الذین آمنوا ان تطیعوا فریقا الایة زید بن اسلم گفت این در شاس بن
قیس الیهودی آمد و او مردی بود [illegible] سخت شدید الکفر والعناد و کینه بر مسلمانان سخت حسد بکشت بجماعت اوس و خزرج جمعی عظیم ایشان
مجتمع شده و متآلف گشته [illegible] آمد و از آنکه میان ایشان تا در جاهلیت خونها و عداوتها بود و اتفاق بود
ایشان را بایکدیگر اندیشه کرد و گفت اگر ایشان هم برین ماند ما را مقام نکنند درین شهر و بر ما غلبه کنند کار ما تباه شود جوانی را گفت از جهودان
که برو بنشین با ایشان بحدیث و یاد ده ایشان را [illegible] روز بعاث و آن روزی بود در جاهلیت
که در آن روز جنگ کردند و آن روز کارزاری بود عظیم میان اوس و خزرج و ظفر اوس را بود بر خزرج این غلام بیامد و این بکرد
ایشان در آن حدیث افتادند و در منازعت و مفاخرت افتادند تا دو مرد از ایشان در آویختند و در هم جستند اوس بن قیظی
از بنی حارثه از اوس بود و جبار بن صخر از بنی سلمه از خزرج و در گفت و گوی آمدند و گفتند اگر خواهی تا اکنون تازه باز کنیم [illegible]
سلاح کردند و گفتند موعد ظاهره و آن جائی است تا آنجا بیرون رفتند و صف بیکدیگر آوردند [illegible] که میان ایشان بود در جاهلیت
خبر برسول علیه السلام رسید برخاست با جماعتی از مهاجران بیرون شد و گفت ای جماعت مسلمانان با سر دعوی جاهلیت شدید و من در
میان شما و خدای تعالی بر شما باسلام کرامت کرد و حقد جاهلیت از میان شما برداشت و از میان شما الفت داد و باز سر کفر رجوع می کنید
خواهید شد الله الله از خدای بترسید ایشان چون رسول را بدیدند و سخن او بشنیدند دانستند که آن از نزغات شیطان
و کید دشمنان ایشان است و انداختند سلاحها از دست بینداختند و بگریستند و دست در گردن یکدیگر کردند و صلح
کردند و در قفای پیغامبر صلی الله علیه و آله باز گشتند و با مدینه آمدند خدای تعالی این آیه فرستاد یا ایها الذین آمنوا ان تطیعوا فریقا من الذین اوتوا الکتاب
اگر فرمان برید گروهی را از اهل کتاب را یعنی شاس بن قیس را و اصحاب او را یردوکم بعد ایمانکم کافرین شما را از پس ایمان شما کافر
باز گردانند و این بر سبیل مجاز بود یعنی ایشان چیزی کنند که آنگاه شما بر عصبیت باشید از حمیت جاهلیت کاری کنید که در آن
کفر باشد و آن تعادی و معادات و معاندت با یکدیگر و کشتن یکدیگر و معلوم است که این همه کفر نباشد بل فعلی بود که آنگاه کنند کفر باشد
جابر عبدالله انصاری گوید ما در میان دیگر افتاده بودیم رسول علیه السلام برآمد کالقمر الطالع چون ماه تابان که در شب تاریک
برآید بدست اشارت کرد همانی بود که اشارت دست رسول بدیدند تا این گروه از این جانب شدند و آن گروه از آن جانب بی
هیچ جای هیچ مخصوصیت که بمادر دست تر است از رسول خدای و ندیدیم روزی که اول زشت و وحشت تر بود که آن روز و
آخرش نکوتر از آن روز تا که حق تعالی بر سبیل تعجب گفت چگونه کافر شوید شما و انتم تتلی علیکم آیات الله و آیات خدا بر شما می خوانند
وفیکم رسوله و پیغامبر او در میان شماست او عجب با چنین لفظ در قرآن چگونه روا داد کسی که در دین خدا و کتاب خدا خبر گوید
حق تعالی بر سبیل تعجب میگوید چگونه کافر شوید بخدای و در میان شما کلام خدا و کتاب خدای که دریست تا میگوید چگونه کلامی باز نیستید
چون قرآن بر دست رسول چون محمد با صد هزار معجزه و برهان اگر ما را سخن گوی بتعریض ایمان و دلها احزاب و یهود گی تعجب و گفتار ما گو
ان ما تعجب نمای که و کیف تکفرون این تعجب از آنست ممکن هست که اگر کلام خدا باشد و رسول خدا باشد و عاقل مکلف را
حمل توروداعی و تجوید انواع لغت با اختلاف حقلا بجنباند نظر کند و خدای را بشناسد مادام تا او را خدای بجای باعث مانع
نباشد و بجای داعی صارف اما اگر این که یک کتاب بخدا باشد و این که یک رسول سه باشد و او و مانع از ایمان و حایل بر
کفر باطل حدوث و منشی و خالق کفر و قدرت موجبه کفر این جمله با این چه فضا و کفاف کند و کجا سود دارد نعوذ بالله من هذه
و نحو بهذه المقالة قتاده گفت درین آیه دو حجت عظیم هست یکی کتاب خدا و یکی رسول خدا رسول خدا رفت و کتاب خدا
در میان حلال و حرام و شرایع و احکام و این دو حجت بر اصل بجهره روان بیست برادر اگر کلام است بدان او قائم است و اگر
رسول است برادران بهالام مرولست چو اولان عوق موزولت خواجه بیت له لحاجة سعدم است پناه با خدای ده اینات الاینه سعدی

ومن یعتصم بالله فقد هدی الی صراط مستقیم هر کس که دست در خدای زند و بدو تمسک کند بدین خدای و منه قوله واعتصموا به
و اصله الامتناع من قولهم عصمته فاعتصم والعصم والعصام المنع قال الله تعالی لا عاصم الیوم من امر الله و از اینجا عصم گویند ان لطف را که
مکلف را تا مکلف را از مناهی باز دارد قال الفرزدق انا ابن العاصمین بنی تمیم اذا ما اعظم الحدثان نابا و یقال اعتصم بکذا اذا تمسک به
قال الشاعر یظل من خوف الملاح معتصما بالخیزرانة بعد الاین والنجد و یقال اعصمه یعنی اعتصم به قال الشاعر اذا انت جا
الاخابلة وانتهین قرا اعصمت حبالیا ای بحبالی فقد هدی ای ارشده فانه ادا یرون است و مراد بهدایت در آیه لطف یعنی
با او الطاف کنند که صاحب راه حق روشن شود او را بجز کردن نزدیک شود و در او جد کردن ثواب بود و معنی آن بود که هر که ایمان آرد
دست بدین خدای در زند او را هدایت بنماید یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته الایه مقاتل بن حیان گفت از میان اوس و خزرج
در جاهلیت کارزاری بود و عداوتی چون رسول علیه السلام بمدینه آمد از میان ایشان صلح داد و چون یکی شدند یک روز دو مرد از اوس و
خزرج بایکدیگر مفاخرت کردند از اوس ثعلبة بن غنم بود و از اسعد بن زراره از خزرج اوسی گفت خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین از ماست
و حنظله غسیل الملائکه از ماست و زید بن ثابت بن الافلح حمی الدبر از ماست و سعد بن معاذ که عرش بلرزید او ما زمانی و خدای تعالی
بحکم او در بنی قریظه راضی شد و خزرجی گفت چهار کس از ما اند اهل قرآن ابی بن کعب و معاذ جبل و زید بن ثابت و ابوزید و سعد عباده
که رئیس و خطیب انصار است از ماست و از میان ایشان در مفاخرت حدیث رفت تا خشم گرفت اگر رسول خدای نیامدی ما شما را
کشته بودیم و بعضی از شما برده کردیمی و بسیار از شما را بر بکاح کرده آوسی گفت پیش از اسلام چرا این نکردی کافر بیم مال ما خود بیرون
می باید شد آمدند تا کار بسلاح انجامید و در هم افتادند رسول علیه السلام بیامد و ایشان را از هم باز کرد و صلح داد خدای تعالی این آیه
فرستاد عطا گفت آیه در ایام آمد که رسول علیه السلام بر منبر شد و گفت یا معشر المسلمین مالی اذی فی اهلی چرا مرا در اهل من
رنجانند بخدای که من بر اهل خود جز خیر ندانم و ذکروا لی رجلا ما علمت علیه الا خیرا فقام سعد بن معاذ الانصاری برپای
خواست و گفت یا رسول الله اگر از ماست که او سیم دستوری باش تا من گردن بزنم و اگر از خزرج است هم چنین بفرمای تا آن کنیم که
تو فرمائی سعد عباده برخاست آمد و گفت تو اوفر و ترا این حکم نباشد و از میان ایشان در این باب گفت و گوی رفت خدای تعالی این آیه
فرستاد یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته ای مؤمنان از خدای بترسید حق ترسیدن او عبدالله مسعود گوید که رسول علیه السلام
گفت حق تقاته ان یطاع فلا یعصی و ان یذکر فلا ینسی و ان یشکر فلا یکفر حق ترسیدن او آن باشد که طاعتش کنند و عصیان نه
و ذکرش کنند و نسیان نه و شکرش کنند و کفران نه عبدالله عباس گفت آن باشد که حق جهاده العین در معاصی نشود مجاهد گفت آن باشد که جهاد کنند
در راه او حق جهاد و ملامت هیچ لائم دامن او نگیرد و حق بگوید اگرچه بر او باشد و بر پدر و فرزند و زجاج گفت آن باشد که
طاعت همه بجای آرد در آنچه بر او واجب بود همه و مطیع باشد و لم یعرو آمده گفتند چون این آیه آمد صحابه گفتند یا رسول الله
ومن یقوی علی هذا و کیست که قوت و طاقت این دارد که حق تقوی بجای آرد خدای تعالی آیه فرستاد فاتقوا الله ما استطعتم و داد
باین آیه منسوخ کرد و این قول معتمد نیست ولا تموتن الا وانتم مسلمون و نباید که مرگ بشما آید الا و شما مسلمان باشید بظاهر نهی است
از مرگ و بمعنی امر است باستقامت بر اسلام و ایمان چنانکه یکی را گوید لا اراک ها هنا یا بعدا ترا نبینم الایه بظاهر نهی است
خود را از رؤیت و بمعنی امر است و بانقیام و استدامت آن و انتم واو حال است و در حق او آنست که ما بعد او مبتدا و خبر باید در محل
نصب بر حال باشد و فعل را عامل در آن محل گفته الا و مسلمان باشید و گفته اند مخلص است و گفته معنی چنین است که
الا و الله کارها نیکو با خدای بگمان فضیل گفت محسنون الظن بالله کمان نیکو برید بخدای مجاهد روایت کرد از عبدالله عباس
که رسول صلی الله علیه و آله گفت یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته الی مسلمون فلو ان قطرة من الزقوم قطرت فی الارض لامرت
علی اهل الارض معیشتهم فکیف بمن هو طعامه گفت ای مؤمنان از خدای بترسید حق ترسیدن او و نباید که مرگ بشما آید

الا و ایشان مؤمن مخلص باشید که اگر قطرهٔ زقوم در دنیا بر زمین چکد زندگانی بر اهل دنیا تلخ شود چگونه بود حال آنکس که همه طعام او از آن باشد
انس مالک روایت کند که هیچ بنده نباشد که اخلاق برسد حق ترسیدن و لا اذباه [illegible] قوله و اعتصموا بحبل الله جمیعا حق تعالی گفت منکان مؤمن
مؤمن من زید و حبل کنایت باشد از دین و عهد و امان و عروه و نظم بجای خود و بعضی دانسته مفسران خلاف کردند در بیت مقتضی بعد جنس بصری
گفت روز بدر بود مقاتل گفت روز احزاب بود دیگر مفسران گفتند روز احد بود و این درست تر است و دلیل بر این قول تعالی اذ همت طائفتان
منکم ان تفشلا این روز احد بود مجاهد و کلبی و واقدی گفتند رسول علیه السلام بیرون آمد از مدینه پیاده تا با احد آمد و بیست خمس هزار لشکر
میکرد تا اگر یکی از ایشان بدیدی که از صف خارج بودی ایشان میکرد که صف راست دار محمد بن اسحق و سدی گفتند چون مشرکان
باحد فرود آمدند روز چهارشنبه بود چون خبر برسول آمد کس فرستاد و اصحابان را جمع کرد و با ایشان مشورت کرد و عبدالله ابی سلول را بخواند
و با او مشورت کرد و پیش از آن هرگز نکرده بود عبدالله ابی و بیشتر انصار گفتند بیرون نباید شدن هم در مدینه مقام باید کردن که ما را عادت
چنین رفته است که هرگاه از مدینه بیرون شدیم مصاب و مغلوب و منهزم شدیم و هرگه در مدینه مقام کردیم و ایشان با ما آمدند ظفر ما را بود
و قوم ما بودند که چون وعده توجه اولی تر که ظفر باشد ما را بجای ای رسول الله تا خود چه کنند ایشان اگر آنجا مقام کنند ان
مقامی و منزلی بد است و اگر در مدینه آیند مادر بعضا ایشان کار زار کنیم بنیزه و تیغ و زنان و کودکان از بامها سنگ و تیر در کار کنند
خائب و خاسر باشند رسول علیه السلام این رای نیک آمد بعضی دیگر صحابه گفتند ای رسول الله این سگان را چندین مجال باشد
که ما قتال عدو و اتقال الا ایشان تا گمان برند که ما بترسیدیم از ایشان و این از ضعف میکنیم نعمان بن مالک الانصاری یا مرد گفت
یا رسول الله مرا از بهشت محروم مکن که بآن خدای که ترا بحق بفرستاد که من چشم بر آن نهاده ام که در بهشت روم رسول علیه السلام گفت بچه چیز
گفت بآنکه گواهی میدهم که خدای یکیست و تو رسول او و از آنکه از لشکر گریختن رسول علیه السلام گفت صدقت راست گفتی او را روز
بکشتند و او رسول علیه السلام گفت من در خواب کاری دیدم تعبیرش بچیزی کردم و در خواب دیدم که در کار شمشیر من رخنه بود
تعبیرش بهزیمت کردم و چنان دیدم که دست در درعی محکم کردم تعبیرش بآن کردم که مدینه باشد اگر صواب بینی هم اینجا باشیم که مقام
بیشتر جای مقام باشد ایشان را و اگر اینجا آیند اینجا کارزار کنیم با ایشان و رسول علیه السلام چنان میخواست که کارزار کند در مدینه و در کوچها
مدینه باشد جماعتی که ایشان را شهادة روایت و کارزار بدر فوت شده بود الحاح کردند و بسیار بگفتند تا رسول علیه السلام سلاح بپوشید
چون رسول علیه السلام سلاح پوشیده بود پشیمان شدند و گفتند خطا کردیم که بر رسول اشارت کردیم و او را وحی می آید از آسمان بما باقی
خاستند و گفتند یا رسول الله ما خطا کردیم و ما را نشاید که بینیت و رای تو ای رای تو است هرچه رای تو است همان باشد که سلاح
تا مالی ترا تا بعد کنیم رسول علیه السلام گفت اکنون که در پوشیدم جز برفتن روی نیست که هیچ پیغامبر را نشاید که سلاح در پوشد
و کارزار نا کرده سلاح از خود جدا کند و مشرکان چهارشنبه و پنجشنبه مقام کردند تا رسول علیه السلام روز آدینه بیرون شد پس
از آنکه نماز آدینه بکرد و بامداد روز شنبه بشعب احد فرود آمد شوال سنهٔ ثلث من الهجرة و کارزار کردند چنانکه در قرآن در جای خود بیاید
ان شاء الله قوله و اذ غدوت من اهلک یاد کن ای محمد چون بامداد برآمدی از اهلت گفتند از خانهٔ عائشه آمدی تبوّئ المؤمنین یعنی الزم
القوم المنزل اذا وطئتم فیه فتبوّؤوه قال الله تعالی و الذین تبوّءوا الدار و الایمان و قال ان تبوّآ لقومکما و قال تعالی و لقد بوّأنا بنی اسرائیل مبوّأ صدق
و هیچی و ثاب در شاد خواند تبوئ علی وزن تفعل من بوا که بر او فعل و افعل بیک معنی باشد و عبدالله مسعود خواند تبوّئ المؤمنین
مقاعد للقتال برابعه مقاعد مواضع و مواطن است و اشعث العقیلی خواند مقاعدا را دانسته حکایت اهل رسول است از خانه
باحد و تسویه صفوف و صوبک را بجای خود بداشتن و رسول علیه السلام وعده ظفر داده بود قوم را اگر صبر کنند و ثبات کنند
زید بن وهب روایت کند که عبدالله مسعود نوبتی به طیب نفس باقیتم گفتیم لو حد ثتنا عن یوم احد که ما را از آن خبر شاه
چیزی بگو گفت بگویم و ابتدا آغاز کرد و میگفت تا بوقت قتال رسید گفت رسول علیه السلام ما را گفت اخرجوا علی اسم الله بروز شنبه

[illegible] ... و از عدوت من اهلک ... [illegible]

بنام خدای ما بیرون شدیم و صفها بداشتیم و شعبی بود از پس پشت ما که گشاده بود و دشمن از آنجا با ما توانستی آمد و مرد
انصاری را آنجا بداشت و آن شعب با ایشان سپرد و مردی را بر ایشان امیر کرد و گفت ایشان را که اگر ما را جمله بکشند ما شما
از این جایگاه رها مکنید که دشمن از اینجا بر ما ظفر یابد و ابوسفیان بن حرب در میان ایشان خالد بن الولید را بداشت و لوا در شرح
در دست بنی عبد الدار بود و لوای مشرکان طلحه بن ابی طلحه داشت و او را کبش الکتیبه خواندندی و رسول علیه السلام لوای حرب بدو
با میر المؤمنین علی داد و ابوسفیان طلحه را گفت اگر دانید که لوا را محافظت نتوانید کردن باز دهید که ما قوم را از جهت لوا شکسته شود و بدو
که ما را آن بلیه افتاد طلحه گفت مرا میگوئی و لتعلموا در ما تکرها حیا من الموت بخدای که من امروز شما را باین لوا بحوض برسانم فردو
انکه بیرون آمد و مبارز خواست امیر المؤمنین علی علیه السلام بیرون آمد و گفت تو کیستی گفت من طلحه ام و طلحه کبش الکتیبه ام گفت
تو کیستی گفت من علی ابو طالبم انکه گرد یکدیگر بر آمدند و دو ضربه در میان ایشان مختلف شد امیر المؤمنین ضربتی بر
پشتش زد و چشمهاش بیرون آمد و بیفتاد و فریاد برآورد که مانند آن نشنیده بودند لوا از دستش بیفتاد و او را برادری بود نام او
مصعب لوا بگرفت و پیش رفت عاصم بن ثابت او را تیری زد و بکشت او را برادری دیگر بود ایشان را نام او عثمان لوا برگرفت و پیش رفت
هم عاصم تیری زد او را بیفکند سه بود ایشان را نام او صواب و مردی شجاع بود بیرون آمد امیر المؤمنین و را ضربتی زد و دست راستش
بیفکند او لوا بدست چپ گرفت دست چپش نیز بیفکند و لوا بسینه باز گرفت و دو دست بریده بر گرد آن در او زد ضربتی بر سر ش زد و او
بیفتاد و مرده ما شکیبوند و مشرکان منهزم شدند و مردم در غنیمت افتادند و غنیمت میگرفتند اصحاب شعب نگاه کردند مردم را دیدند
که غنیمت مشغول بودند امیر خود را گفتند ما را مقام کردن صواب نیست اینجا مردم همه غنیمت ببردند و ما محروم مانیم ما نیز برویم و طلب
غنیمت کنیم امیر گفت روا نباشد پیغامبر این ثغر بمن سپرده است و گفت اگر ما را تا آخر بکشند شما از اینجا حرکت مکنید اکنون فرمان رسول را
چگونه مخالفت کنیم تو او ای ما رفتیم و او را رها کردند و بیامدند و بغنیمت مشغول شدند و امیر ایشان عبدالله بن عمرو بن حزم بود برجای
بایستاد خالد ولید نگاه کرد ثغر شعب گشاده دید مردم تنها اندید آمد با جماعتی و او را بکشت و لشکر از پس پشت مسلمانان در آمد و با قتال
در ایستاد و خالد ولید در پیش ایشان در رسول علیه السلام با جماعتی اندک از اصحاب رسول ان قدر که بعضی بدان جهد کردند تا کشته درو
کشته شدند و باقی هزیمت دادند و از پیش نیز لشکر در آمدند و قوم در میان گرفتند و قتل عظیم کردند و لشکر مسلمانان هزیمت شدند
و با رسول علیه السلام کس نماند مگر امیر المؤمنین و ابودجانهٔ انصاری و سهل حنیف رسول علیه السلام با علی نگرید گفت کجا رفتند یاران گفت هزیمت
شدند نگاه کرد لشکری دید عظیم روی برسول نهاده بودند رسول علی را گفت اکفنی هؤلاء الذین قصدوا قصد اینها را کفایت کن علی الحرب
با ایشان حمله کرد و ایشان را از ابتداء کرد و جمعی کرا میند رسول علیه السلام گفت بر اینان حمله کن علی حمله کرد و ایشان را از پیش بر انداخت و قومی دیگر
آمدند هم چنین کرد و ابودجانه و سهل حنیف با تیغ بالای سر رسول علیه السلام ایستاده بودند و علی در پیش حمله میبرد منادی آواز داد در بطحا
در مدینه و گفت قتل رسول الله رسول خدای را بکشتند و اهل آنجای بر خواست و مردم بترسیدند عمران روایت کند از عکرمه از امیر المؤمنین
که گفت روز احد در پیش رسول خدای تیغ میزدم و دشمن را از وی دفع کردم از پیش رسول خدا تا افتادم چون باز آمدم رسول را بر جای خود
ندیدم گفتم بنمیم او را کفتم باخود رسول نگریزد و در کشتگان ندیدم و بر آسمان نبرده باشند نیام شمشیر خود بشکستم و گفتم
قتال کنم تا رسول را باز یا بیم یا کشته شوم حمله کردم بر ایشان و ایشان را بر گشادم و بر آنجا رسول را دیدم افتاده
بیفتاده بود یا بر او شدم گفتم تن و جان من فدای تو باد من برای تو در شغل بودم جماعتی حمله آوردند گفت برایشان آر من اللحد
الحدیث و آن خبر که زید بن وهب عبدالله مسعود گفتیم از جمله اصحاب جز ابودجانه و سهل حنیف و علی ابو طالب نماند گفت واله
لم یبق معه الا علی بن ابی طالب و جماعت و ثاب الی رسول الله بعد ذلک جماعة فکانا اول من ثاب بخدای که با رسول علیه السلام الا علی نماند
جماعتی از هزیمتگان باز آمدند و از ایشان ابودجانه و سهل بود گفتم ابوبکر کجا بود گفت من از جمله هزیمتگان بودم گفتیم تا گرگفت

این که سکونی گفت سهل حنیف و ابو دجانه گفت مرا عجب آمد از ثبات علی با ایشان جایگاه گفت اگر شما را عجب می آید ملائکه آسمان را
از او عجب آمد جبرئیل گفت از او لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی ما گفتیم تو چه دانی که این جبرئیل گفت گفت ما آواز شنیدیم
از آسمان بدین گفتار رسول گفتیم یا رسول الله این که بود گفت جبرئیل است و در اخبار مخالف و موالف متواتر است که آن روز
از آسمان آواز شنیدند لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی و عکرمه از امیر المؤمنین علی است که رسول گفت یا علی آن آواز
می شنوی که از آسمان مدح تو می کنند من گفتم یا رسول الله این کیست گفت فرشته است نام او رضوان راوی خبر گوید روز احد هر مرکه
که حمله آورد تا قصد رسول کند چون عمرو بن عبد الله الجمحی و هشام بن امیه المخزومی و بشر بن مالک العامری و الحکم بن الاخنس و امیه بن ابی
حذیفه بن المغیره و جز ایشان همه را امیر المؤمنین کشت تا آنگاه که از جنگ باز گردید و دستان را بکتف بجهت غضب شیر بر در حجره فاطمه
علیها السلام و او را آب پیش نهاده بود و دست علی را دید در خون نهشته و او را تیغ بداد و گفت بستان این شمشیر که امروز با من
وفا کرد و این بیت انشا کرد افاطم هاک السیف غیر ذمیم فلست برعدید و لا بلئیم لعمری لقد اعذرت فی نصر احمد و طاعة رب بالعباد علیم
امیطی دماء القوم عنه فانه سقی آل عبد الدار کاس حمیم و رسول علیه السلام گفت خذیها یا فاطمه فقد ادی بعلک ما علیه و قتل الله بسیفه
صنادید قریش و الله سمیع علیم و خدای بشنوات اقوال ایشان را و عالمست باحوال ایشان اذ همت طائفتان منکم ان تفشلا زجاج گفت عامل در
اذ تفشلا است و دیگر گفت عامل او مقدرست یعنی اذکر یا محمد ان هم جمعا کردند دو گروه از شما که بد دلی کنند و بعضی گفتند مراد بنی حارثه و بنی سلمه
مراد خطور بالبال است و اینان را خطر باشد که در هر دو جای از جهت معصیت باشد و گفته بود بر خدای متوکل شدند و الله ولیهما و خدای یار ایشان بود
و خدای یار ایشان باشد که ایشان عزم معصیت نکنند و چون هم در جای خود بیایند شاء الله مفسران گفتند این دو گروه یعنی بنی سلمه بودند از
خزرج و بنی حارثه از اوس و ایشان جناح لشکر بودند و رسول علیه السلام چون بغزاه احد رفت هزار مرد با او بودند بیک روایت و
به یک روایت نهصد و پنجاه مرد زجاج گفت سه هزار بودند و عبد الله بن ابی و عبدالله جون لشکر رسول بجای رسیدند که از آن جا برگشت با سیصد
اوس دو (?) رحمت عبد الله بن عمرو بن حرام پیش او رفت و گفت چه هم است مار الحو قیشن بدست خود ملعون شمشیر کردن ابو جابر السلمی ازو
او رفت و گفت یا عبدالله از خدای بترس رسول خدای و مسلمانان را مهل بحق خدای و برفتن دو گروه نیز همت کردند و بعضی گفتند
خلاف ایشان در یافت نرفتند بجای باشند و خدای تعالی این عصمت بر ایشان یاد ایشان داد و الله ولیهما باشد و خدای تعالی
یار ایشان بود بلطف که با ایشان کرد در حجرات که جابر گفت کاشک تا آن همه ما که ما بود ما را فتند رحمه ما این ولایت بودی که
و الله ولیهما و علی الله فلیتوکل المؤمنون و باید بر خدای تا مؤمنان توکل کنند یعنی بر خدای و بر خدای فایده تقدیم علی الله
آیت آنکه مفید شد قوله و لقد نصرکم الله ببدر و این عطفست جمله ای بر جمله و کلام تاکیدات و قد تحقیق است حق تعالی در
این تذکیر نعمت کرد و گفت خدای تعالی شما را که مسلمانان اید نصرت کرد ببدر و انتم اذلة او حال است در آن حال که شما ذلیل و
ضعیف بودید شعبی گفت بدر نام مردیست که او را چاهی بود با دو بار خوانده اند و از اینجا نام بدو منسوب کردند واقدی گفت من این بگفتم با عبدالله بن
جعفر و محمد بن صالح ایشان انکار کردند و گفتند خلاف این است بل این نام نیست موضع این جایگاه را چنانکه اسماء المنازل و المواضع
باشد هم او گفت یحیی بن النعمان غفاری را گفتم این حدیث او گفت من از پیران ما شنیدم که این نام آبی است که مارا و اسلاف ما را بود و این از
بلاد غفار است از بلاد جهینه نیست و محمد گفت نام اوست بر دست راست مکه و مدینه و اول غزاتی بود که رسول علیه السلام در وی قتال
کرد و غزواتی که رسول علیه السلام بنفس خود حاضر آمد بیست و شش غزا بود اول غزاتی ابوا بود الکه غزاة بواط بود الکه غزاة
العشیره الکه غزاة بدر اولی الکه غزاة بدر کبری الکه غزاة بنی سلیم الکه غزاة السویق الکه غزاة ذی امر الکه غزاة احد الکه غزاة نجران الکه
غزاة ولا سد الکه غزوه بنی النضیر الکه غزوه ذات الرقاع الکه غزوه بدر بانجین الکه غزوه دومة الجندل الکه خندق الکه غزاة
بنی قریظه الکه غزوه بنی لحیان الکه غزوه ذی قرد الکه غزوه بنی المصطلق الکه غزاة الحدیبیه الکه غزاة خیبر الکه فتح مکه الکه غزاة حنین

الکه غزاة طائف الکه غزاة تبوک رسول علیه السلام از این غزوات در نه غزاة کار زار کرد بعد بدر و احد و در آن دو روز او بود بیست هفتم ماه رمضان
سنة اثنتین من الهجره سال دوم الهجره و در احد داشت در شوال بود سال سوم الهجره و خندق و بنی قریظه در شوال بود سال چهارم الهجره بنی
المصطلق و بنی لحیان در شعبان بود سال پنجم و خیبر در سال ششم و فتح مکه در ماه رمضان سال هشتم حنین و طائف در شوال
هشتم و الغزاة بنفس خود قتال کرد در نه بود و آخر تبوک اما عدد سرایا سی و شش سریه بود سریه عبیده بن الحارث بود در زیر ثنیة المره
و آن نام آبی است بحجاز و غزاة حمزه بن عبد المطلب بود بساحل دریا و غزوه سعد بن ابی وقاص بود بحرار از زمین حجاز و غزاة مرتدین بر آبی
بود بر رجیع و غزاة منذر بن عمرو بود و سریه ابو عبیده جراح بود بذی القصه من طریق العراق و سریه عمر بن الخطاب بود بزمین بنی
عامر و غزاة علی بن ابی طالب بود بیمن و غزاة غالب بن عبید الله بود بکدید و غزوة امیر المؤمنین علی بود بزمین فدک و غزوة
ابی العوجاء السلمی بود بنی سلیم او را و اصحابش را همه را بکشتند و غزاة عکاشه بن محصن بود بغمر و غزاة ابو سلمه بن عبدالاسد
بقطن نام آبی است بنی اسد را و غزاة محمد بن مسلمه بود بهوازن و غزوه بشیر بن سعد بود با بنی مرة بفدک و غزای دیگر هم او را بعضی زمینها
خیبر و غزوه زید بن حارثه بجموم از زمین بنی سلیم و غزای دیگرهم او را بجسمی و غزای دیگر زید بن حارثه بطرف از اطراف عراق و دیگر هم
او را بوادی القری و دیگر عبد الله بن رواحه و بخیبر و دیگر عبد الله عتیک هم بخیبر و دیگری محمد بن مسلمه که کعب بن اشرف را کشت و دیگری
عبدالله بن انیس با سفیان بن خالد هذلی و دیگری بجانب معونه و غزوه موته جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه و عبدالله بن رواحه بزمین موته
از شام و غزاة کعب بن عمیر الغفاری بذات اطلاح از زمین شام و او را و اصحاب او را بکشتند و غزاة عیینه بن حصن بنی العنبر
من تمیم و غزوة غالب بن عبد الله الکلبی بزمین بنی مره و غزاة علی بن ابی طالب بذات السلاسل و غزوه ابن ابی حدرد الاسلمی بطن اضم
و غزوة عبد الرحمن بن عوف الی الغابه و غزاة ابو عبیده الجراح الی سیف البحر و دیگر نقل کردند عبد الرحمن بن عوف گوید الثعلبی فی تفسیره بروایت
احمد بن حنبل عن عبد الرزاق عن معمر عن ابن ابی نجیح عن مقسم و هو صاحب الحدیث قوله و لقد نصرکم الله ببدر و انتم اذلة جمع ذلیل
کم است غزاة و حبیب و احبه و لبیب و البه و شما ذلیل بودید یعنی شما را عدد و عدت و سلاح و آلتی نبود اما بعد که سعید و سریه
مرا بود شعبه روایت کند عن ابی اسحاق عن حارثه بن المضرب که او گفت از امیر المؤمنین علی شنیدم که او گفت ما بید جامش از دم مرد بروی
ما سولی که اسب داشت نبود الا مقداد اسود دیگران پیاده بودند با هر دو مرد صد مرد بر شتری بودند و آن شب که در آمدیم بودند که ما را
بود هر کس بخفتند مگر رسول خدای که او در زیر درختی ایستاده بود نماز می کرد و دعا می کرد تا صبح برآمد ابو رافع روایت کرد مولی رسول
گفت روز بدر مشرکان صف کارزار راست کردند و عتبه بن ربیعه و برادرش شیبه و پسرش ولید بن عتبه بیرون آمدند و مبارز خواستند
یا محمد اخرج الینا اکفائنا من قریش جمعی از مدینه از انصار پیش ما رفت سر برنهاد انصاری برخاستند و پیش ایشان رفتند ایشان
گفتند من انتم فانسبوا لنا بالملکی ایشان نسب بگفتند گفتند ما شما را نشناسیم و نخواهیم ما را همتایان خواهیم از قریش
و بنی اعمام خود رسول علیه السلام حمزه بن عبد المطلب و عبیده بن الحارث و علی بن ابی طالب را گفت بیرون شوید تبرع دین خدای
و پیغامبر خدای و حقی که خدای فرستاد و ایشان باطل آورده اند تا نور خدای بنشانند ایشان بیرون شدند
بسلاح مشرکان گفتند من انتم شما کیستی نسب خود بگفتند ایشان گفتند اکفاء کرام همتایانی کریمانند و رسول علیه السلام گفته بود
عبیده را که شیبه ترا است و حمزه را که عتبه ترا است و علی را که ولید ترا است هر یکی پیش قرن خود امیر المؤمنین
گوید با ولید بگردیدیم از میان ما دو ضربه برفت من ضربتی بر ولید زدم و او ضربتی مرا دست چپ در پیش داشت و تیغ بر
انگشت ما آمد حدیث گفت کانی انظر الی وابیض خاتمه فی شماله گفت بینداد و تا تیغ نگین انگشتری بیش دیدم که در دست چپ
داشت آنگه ضربتی دیگر بر پیش بزدم و بیفکندم او را چون سلاح از وی باز کردم او را شخصی دیدم بر او دانستم که قریب العهد بود
از آنان که ایشان را کشتم بلعقه آمد ایشان دیدم حمزه را دیدم با عتبه بر آمیخته و حمزه او را ضربتی زده بود سر او در بغل عتبه بود

من آمدانده‌ام که با عمر [illegible] وا حمزه [illegible] ضربه زدم او را و بیفکندم و بکشتم و با عبیده نیز مشارکت کردم در قتل شیبة که
مرا و حمزه را خلاف افتاد در کشتن عتبه پیش رسول شدیم حمزه گفت من کشتم او را و من گفتم من کشتم او را رسول علیه السلام هر دو جا
مراعات کرد گفت یا علی [illegible] حمزه حمزه با او [illegible] بود و با حمزه [illegible] علی [illegible] تو [illegible] افتادی از پیش رسول
برگشتیم خشنود و عبیده حارث را ضربه زدند [illegible] ساقش [illegible] بود و خون بسیار رفته از او او را برگرفتند و او رمق داشت و ما
پیش رسول بردیم او را گفت یا رسول الله [illegible] ابوطالب [illegible] تا حاضر بودی [illegible] تا بدانستی که ما اولی تریم بدان بیت که او گفت
در حق تو در آن قصیده لامی ام تعلموا ان ابننا لا مکذب لدینا و لا یعنی بقول الاباطل کذبتم و بیت الله لا [illegible] و لما نطاعن دونه
و نقاتل رسول علیه السلام متغیر شد و اثر خشم بر رویش ظاهر شد و گفت رحم الله عمی ابا طالب خدای بر عم من ابوطالب رحمت کناد
اگر امروز حاضر بودی [illegible] رسید و گفت یا رسول الله پناه با خدای میبرم از خشم خدای و خشم رسول خدای
تو [illegible] رسول علیه السلام گفت مرا بر تو خشم نیست ولکن تو ندانی که من دوست ندارم که پیش من ذکر ابوطالب کنند [illegible] عبیده [illegible]
[illegible] با پیش خدای شد و در قتال ایشان هند بنت [illegible] گفت یا عین جودی بدمع سرب علی خیر خندف [illegible] تداعی
له رهطه غدوة بنوهاشم و بنو المطلب یذیقونه حد اسیافهم [illegible] بعد ما قد نجت و اخبار متظاهر است بیان امیرالمؤمنین علی هر یک
[illegible] القوم تا در اخبار است که [illegible] قوم را او کشت [illegible] شجاع معروف [illegible] کشت چون عاص
و ال سعید و نوفل بن خویلد و حنظلة بن ابی سفیان و عثمان و مالک ابنا عبیدالله برادران طلحه و عم طلحه و [illegible] عثمان و ابا مسعود
بن امیه و قیس بن الفاکه و حذیفة بن ابی حذیفه و غیرهم الی تمام العدة که ذکر ایشان در کتب مغازی مشهور است و اسامی ایشان شهیره
[illegible] شارکت کرد با دیگران و نوفل بن خویلد آن بود که پیش هجرت در مکه ابوبکر را و طلحه را با یک رسن در هم بست و [illegible]
ایشان را عذاب کرد تا شفاعت کردند [illegible] و او رها کرد ایشان را [illegible] گوید که چون رسول علیه السلام بشنید که او حاضر است بدر
دست برداشت و گفت اللهم اکفنی نوفلا بار خدایا کار نوفل مرا کفایت کن و کان من اشد الناس عداوة لرسول الله [illegible]
بود معمر روایت کند از زهری که امیرالمؤمنین علی گفت نوفل را دیدم در کارزار که متحیر مانده [illegible]
[illegible] ضربه زدم او را [illegible] بر گشتیم [illegible] برزدم هر دو پایش
بیفکندم بیفتاد و بکشتمش چون کارزار [illegible] رسول علیه السلام گفت من له علم بنوفل کیست که او حال نوفل را داند [illegible]
انا قتلته [illegible] کشتم رسول علیه السلام تکبیر کرد و گفت الحمد لله الذی اجاب دعوتی فیه سپاس خدای را که دعای من در او اجابت کرد
ابوبکر الهذلی روایت کرد از زهری عن صالح بن کیسان که یک روز سعید بن العاص و عثمان بن عفان در مسجد رسول آمدند در
عهد عمر خطاب اما عثمان بجایگاهی که لایق او بود بنشست و اما سعید بن العاص بجانبی رفت دورتر بنشست عمر او را گفت
چرا از من [illegible] که پدرت را من کشتم روز بدر و الله که [illegible] من کشته بودمی او را و لیکن روز بدر او را دیدم [illegible]
[illegible] گفت [illegible] کرد و مرا گفت الی این یا ابن الخطاب [illegible]
علی از پی ایشان [illegible] او را و علی حاضر بود گفت اللهم عفوا و غفرا ذهب الشرک [illegible]
احوال گذشته یاد میدهی سعید بن العاص گفت و الله که من نخواستمی که کشنده پدرم [illegible] جز علی بن ابی طالب [illegible]
عروة بن الزبیر گفت [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] طعیمة بن عدی بن نوفل [illegible] و قرابة و اصل و سبب باشند که با او
[illegible] قال الاعشی بن
ثعلبة و اذا تجوزها حبال قبیلة اخذت من الاخری الیک حبالها و قوله الا بحبل من الله ای بامان و حبل [illegible] فی قول ذی
الرمة [illegible] عبدالله [illegible] گفت [illegible]

حذای

خدای [illegible] عبدالله مسعود گفت جماعت [illegible] گفت یا ایها الناس علیکم بالطاعة و الجماعة فانها حبل الله الذی امر به و ان ما تکرهون فی
الجماعة خیر مما تحبون فی الفرقة گفت ای مردمان طاعت خدا و ملازمت جماعت نگاه دارید که آن حبل و عهد خداست و آنچه شما آن را کاره باشید
بهتر از آنست که دوست دارید در فرقه مجاهد و عطا گفتند مراد عهد است [illegible] و قتاده و سعید و ضحاک گفتند مراد قرآنست بحبل الله [illegible]
حارث اعور گوید در مسجد رسول شدم مردم را دیدم در اختلاف و احادیث افتاده بنزدیک امیرالمؤمنین علی رفتم گفتم یا امیرالمؤمنین
مردمان در گفت و گوی افتادند گفت شنیده‌ام از رسول علیه السلام که فتنه باشد گفتم یا امیرالمؤمنین خلاص از آن چیست گفت کتاب الله
فان فیه نبأ ما قبلکم و خبر ما بعدکم و حکم ما بینکم هو الفصل لیس بالهزل هو حبل الله المتین و هو الذکر الحکیم و هو الصراط المستقیم و حدیث طویل
ذکر کرد [illegible] گفت خلاص از آن فتنه کتاب خدای باشد که در وی حدیث پیشینگانست و خبر باز پسینان و حکم [illegible] در میان شما [illegible]
فصلست و هزل نیست و حبل خداست و ذکر حکیمست و راه راست در حدیث دراز که گفته شد در اول کتاب فی مقدمة و عبدالله مسعود
روایت کند که رسول علیه السلام گفت ان هذا القرآن هو حبل الله المتین و النور المبین و الشفاء النافع عصمة من تمسک به و نجاة من تبعه لا یعوج
فیقوم و لا یزیغ فیستعتب و لا تنقضی عجائبه و لا یخلق عن کثرة الرد فاقرؤه فان الله یاجرکم علی تلاوته بکل حرف عشر حسنات اما
انی لا اقول الم و لکن الف و لام و میم ثلاثون حسنة گفت این قرآن رسن خداست قوی و نوری روشن و شفائی نافع دستاویز آنکه
دست در وی زند و نجات آنکه پیروی او کند کژ نشود تا راست باز کنند [illegible] عجایبش [illegible] و از بسیار خواندن
کهن نشود و بخوانید که خدای تعالی شما را هر حرفی ده حسنه مزد دهد [illegible] الم [illegible] سه حرفست [illegible]
گفت [illegible] رسول [illegible] صحبت کرده [illegible] گفت رسول علیه السلام ما را خطبه کرد و گفت
انی تارک فیکم کتاب الله هو حبل من الله من تبعه کان علی الهدی و من ترکه کان علی الضلالة گفت من در میان شما کتاب خدای [illegible]
[illegible] هر که بدو [illegible] بر راه راست باشد و هر که رها کند گمراه باشد [illegible] عطیة العوفی روایت کند از ابو سعید الخدری که
یا ایها الناس انی تارک فیکم خلیفتین ان اخذتم بهما لن تضلوا بعدی احدهما اکبر من الآخر کتاب الله حبل ممدود من السماء الی الارض و عترتی
اهل بیتی و ان اللطیف الخبیر اخبرنی انهما لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض گفت [illegible] در میان شما دو خلیفه [illegible]
[illegible] کتاب خداست رسنی از آسمان فرو گذاشته و دیگر عترت و اهل بیت من و خدای لطیف خبیر مرا خبر داد که
ایشان از یکدیگر جدا نشوند تا بر کنار حوض با پیش من آیند مقاتل بن حیان گفت بحبل الله ای بامر الله و طاعته فرمان و طاعت خدا
ابو العالیه گفت باخلاص توحید [illegible] ابن زید گفت بالاسلام و لا تفرقوا و پراکنده مشوید چنانکه جهودان و ترسایان [illegible] روایت
کنند از انس بن مالک که رسول علیه السلام گفت بنی اسرائیل بر هفتاد و یک فرقه شدند و امت من بر هفتاد و دو فرقه شوند همه در دوزخ [illegible]
گفتند یا رسول الله [illegible] گفت جماعت [illegible] و اعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا ابان بن تغلب روایت کند
از فضل بن عبد الملک الهمدانی از زاذان گفت [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام حاضر بودم در مسجد کوفه راس الجالوت و اکبر احبار
جهودان بود و جاثلیق [illegible] ترسایان [illegible] امیرالمؤمنین گفت [illegible]
[illegible] روی براس الجالوت کرد و گفت [illegible] یا راس الجالوت [illegible] تا جهودان از پس موسی چند فرقه شدند گفت [illegible]
گفت [illegible] الله [illegible] الکتاب [illegible]
[illegible]
[illegible] گفت ترسایان [illegible] عیسی [illegible] چند فرقه شدند گفت [illegible]
[illegible] هفتاد و یک [illegible] فرقه شدند [illegible]
موسی [illegible] هفتاد و یک [illegible] عیسی [illegible] هفتاد و دو فرقه شدند یکی از ایشان ناجی و باقی هالک [illegible]

کرخدای تعالی در حق ایشان گفت واذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق و امت مصطفی صلی الله علیه
بهفتاد و سه فرقه شدند یکی از ایشان ناجی و دیگران هالک اند که خدای تعالی میگفت و ممن خلقنا امة یهدون بالحق و به یعدلون و ایشان شیعه
ایشان اشارتست و در این اشارة تر اشارتست و آن آنست که مرکب اهل نجاة اند و علامت که بود ثبات بر حق بی شبهه که در حق امت
موسی و من قوم موسی امة یهدون بالحق و به یعدلون و در امت عیسی تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق و در امت ما و ممن خلقنا امة یهدون
بالحق گفت این حق که میگویند آنست که رسول علیه السلام یاد کرد باتفاق که الحق مع علی و علی مع الحق یدور معه حیث ما دار گفت حق با علیست و علی
با حق و حق با اوست و هر کی با علی باشد با جماعت حق باشد و هر که از حق بگردد بر باطل باشد و زین رو قدم نگاه داشت
که بعد از وی در حیث ما دار محمد بن کعب القرظی روایت کند از ابو حنیفه که رسول علیه السلام گفت خدای تعالی از شما سه چیز می پسندد و سه
چیز را کاره است اما آنچه میپسندد آنست که او را پرستی و با او شریک نیاری و بحبل الله اعتصام کنی و متفرق نشوی و فرمان بری
کار کسی را که خدای تعالی کار شما بدو سپرده باشد و آنچه کاره است از قیل و قال است و کثرة سوال و اضاعة مال محمد بن الحنفیه گوید بنزدیک عبدالله عباس شدیم
گفتم ای پسر عم رسول خدای تعالی آمد و صدقه میخواهند ما میدهیم ایشان را مگر ایشان را منع کنیم و مراد صدقه زکوة
گفت نه باحق و اعطوهم و سد عنهم صدقه تا شان است که اطعموهم الصفه یعنی زکوة بدهید اگرچه ظالم باشند
دادن و بعضی در جای دیگر میگویند که الخیر در برادر که بمال و جان و اهل و عیال ایمن باشد یعنی ذکر کرد با سلام
اگر کفت یا حنفی الجماعة الجماعة ملازمت جماعت کن که اهل کسی که بی جماعت هلاک شد یعنی با خدای تعالی چگونه کفت واعتصموا
بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا گفت ما اهل بیت حبل الله ایم که خدای تعالی گفت در ویش واند بر آن کنی مشی یا عجب دست برکس ندهد
که پای برجا باشد اگر آن جایی که خوب ثبات قدم ندارد تا چگونه دست گیرد اگر خود مستقل نباشد تا چگونه مستقل با سایر سرحد
ثبات بکجا پای دستگیری تواند بود آن کسی که در جای که پای قدم ندارد امروز فی الحقیقت که فردا سبق ندارد بدست نرسد و
تبرا الذین اتبعوا من الذین اتبعوا امروز تولا بکسی چگونه کنی که فردا از تو تبرا کند پیش از آن که در دست تو حسرت با شد
آن تبرا این تابع بجا آورد بالیت بینی و بینک بعد المشرقین او نیز تبرا کند و تو را حجت قدم نماند بینکه بمثله ولو افتدی کند تا
کند که یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما فاذکروا نعمة الله علیکم و یاد کنید نعمت خدا برشما اذ کنتم اعداء چون شما دشمن یکدیگر بودید الف
بین قلوبکم خدای تعالی بفضل شما الفت آورد در دو دستی جمع کرد فاصبحتم بنعمته اخوانا در روز آمد بفضل و نعمت او با یکدیگر برادر و صد
این آن بود که محمد بن اسحق بن یسار و دیگر علماء سیر گفته اند اوس و خزرج دو برادر بودند انصار و پیدا زمیان ایشان عداوت در افتاد
بسبب کشتن مردی حلیف یعنی بر زید بن مالک یکی از بنی عمرو بن عوف و حلیف با آن رفتار مالک بن عجلان خزرجی بکشت
خاطر بن عمر من مزینه بایکدیگر با سبب از میان این دو قبیله کار از عداوت افتاد و مدتی دراز ماندند اهل علم با خبار چنین گفته کینه
کان عداوت و حرب میان ایشان صد و بیست سال ماند و هر چنین متصل شد تا بعهد رسول صلی الله علیه و آله آنگاه او بدعوت بحق
خدای تعالی برکت رسول و سعی او آن عداوت ها گشت از میان ایشان و سبب آن بود که سوید بن الصامت من بنی عمرو بن عوف بمکه آمد و بحج
با عمره و قوم سوید او را الکامل خواندند بجهت نفس و جلادت و نسب و شرف و شعر و حکمت او را الکامل و گویند بروزگار رسول علیه السلام بدعوت بحجاز
رسول علیه السلام بیامد و او را دعوت کرد و با خدای و با سلام خواند و او سوید گفت مرا آنست که تو داری مانند آنست کس داشتم رسول
گفت تو چه داری گفت مجلة لقمان یعنی کتاب حکمت او رسول علیه السلام گفت عرضه کن بر من او عرضه کرد رسول علیه السلام گفت این کلامی نیکوست
ولیکن با من آنست از این نیکوتر است آن کلام خدا است و خدای از آسمان فرستاده است بر من هدیه و نور و قرآن بر او خواندند و او را بسلام
دعوت و خوش آمد و از آن برکشت و با مدینه آمد پس مدتی بر نیامد که او را بکشتند پیش از وقعه بعاث او را حزن حال
کشت و قوم او میگویند که او بر اسلام آمده بود بعد از آن ابو الحیسر انس بن رافع بمکه آمد با جماعتی از بنی عبد الاشهل و بایاس بن

معاذ

اشارة

ظهر رضوا لها لكار ... الاهتمام مع ... اشد ... الاعتصام ... الائمة ... سادة ... علیهم السلام

معاذ با ایشان بود میخواستند با قریش هم کاری کنند با ایشان بیامد بر خزرج رسول علیه السلام چون بشنید که ایشان آمده اند بر خاست و بیامد
ایشان را گفت رغبت کنید بچیزی که بر از اینست که شما آمده اید گفتند او چیست گفت آنکه خدای را پرستید و با او شرک نیارید که خدای تعالی
کرد مال او را الهام ابو الحیسر بالایک بر گرفت و بر روی ایاس آورد و گفت خاموش باش این کار را نیامده ایم رسول علیه السلام بر خاست و ایشان بازگشتند
و پس از آن واقعه بعاث افتاد میان اوس و خزرج و ایاس بن معاذ فرمان یافت چون خدای تعالی خواست که اظهار دین خود و اعزاز پیغامبر خود
کند جماعتی مدینه انصار در رسول علیه السلام عادة بودی که در اوقات موسم چون شنیدی که جماعتی آمده اند پیامدی و ایشان را دعوت کردی رسول
علیه السلام بنزدیک عقبه رسید شش مرد را دید از خزرج اسعد بن زراره و عوف بن عفرا و رافع بن مالک و قطبة بن عامر و جابر بن عبدالله
رسول علیه السلام ایشان را گفت شما چه قومید گفتند ما جماعتی ایم از خزرج گفت از موالی جهودان گفتند آری گفت بنشینید تا با شما سخن
گویم ایشان بنشستند رسول علیه السلام ایشان را دعوت کرد با دین اسلام و اسلام با ایشان عرضه کرد و قرآن بر ایشان خواند ایشان بشنیدند
و اندیشه کردند و در یاد آمد ایشان را حال تعجیل الحاح ایشان را داعی بود با مسلمانی آن بود که ایشان مخالط و معاشر جهودان بودند و جهودان
اهل کتاب بودند و ایشان بت پرست بودند که او نداشتند ایشان را جهودان را گفتند بعاقبت خود رسید تدبیر پیدا شدن پیغامبر آخر زمان
در مکه مادر مدینه میخواهیم چون او بیاید ما را او را بیاریم و تبع او شویم و از شما انتقام کشیم ایشان با یکدیگر گفتند که این پیغامبر که پوست جهودان
ما را با وعده میدادند بیایید تا ما سبق بریم ایشان او با ایمان آریم تا این دعوت ما را باشد بر ایشان و ایشان را نبود و چه باشد که خدای تعالی
ببرکت او این فتنه و شر از میان ما برداشت ایشان همه پیش رسول علیه السلام ایمان آوردند و گفتند یا رسول الله ما با مدینه رویم و قوم را بتو دعوت
کنیم و حدیث تو بگوییم اگر ما اجابت کنند قوی چون با مدینه آمدند حدیث رسول کردند و گفتند دعوت بالعموم او در هر دو حدیث او بر مدینه
شد تا هیچ سرای نماند از سراهای انصار میان ایشان که در او نه حدیث رسول کردند تا سال دیگر که وقت موسم بود دوازده مرد برخاستند اسعد
بن زرارة و عوف و معاذ ابنا عفرا و رافع بن مالک و ذکوان بن عبد القیس و عبادة بن الصامت و یزید بن ثعلبة و عباس بن عباده
و عقبة بن عامر و قطبة بن عامر ایشان از خزرج بودند و ابو الهیثم بن التیهان و عویم بن ساعدة ازاوس بودند بیامدند رسول را علیه السلام
بیعت کردند و ایمان آوردند علی بیعة النساء و معنی این که بر طریقه بیعت النساء خدای تعالی یا ایها النبی اذا جاءک المومنات یبایعنک علی ان لا یشرکن بالله شیئا و لا یسرقن و لا
یزنین الایه رسول علیه السلام ایشان را گفت که اگر وفا کنید بهشت جزای شما باشد و اگر در بعضی خیانت کنید و شما را اینجا عقوبت رسید کفارة شما باشد یعنی اگر گناه بر شما پدید شود
و حد زدند شما را آن کفارة باشد و اگر خدای تعالی بر شما بپوشد الکار با خدای باشد اگر خواهد عذاب کند یا عفو کند این در پیشتر حدیث و این
پیش از آن بود که رسول علیه السلام بجهاد فرموده بود ایشان در اسلام قبول کردند و برگشتند با مدینه شدند و رسول علیه السلام مصعب
بن عمیر بن هاشم بن عبد مناف را با ایشان فرستاد تا قوم را دعوت کند و ایشان را قرآن بیاموزد و شرع آموزد و بیامد و در سرای اسعد بن زرارة فرود آمد
و مردم را قرآن می آموخت و قرآن بر ایشان میخواندی و او را در مدینه مقری خواندند و اول کسی که در مدینه مقری خواندند او بود روزی سعد
بن معاذ اسید بن حضیر را گفت بیا تا برویم و این دو مرد که آمده اند با ضلال سفیهان قوم ما میکنند زجر کنیم و از ایشان دور کنیم
که اسعد بن زرارة پسر خاله منست مرا از وی شرم می آید و این در وقتی بود که هنوز سعد معاذ و اسید حضیر بر شرک بودند و سعد و اسید هر دو مهتران قوم خود بودند و مشرک بودند
اسید حربه بر گرفت و آمد تا بجایی که ایشان در آنجا بودند و اسعد اسید را بدید مصعب را گفت این سید قوم است تا دلی که او را
سخن بگویی اسید فرا آمد و در روی مصعب شتافت و گفت با لفظی درشت که در دیه ما نزد چه کار دارید که آمده اید و سفیهان ما را گمراه
میکنید و حضیر با داوریست سخن بود مصعب او را گفت که اگر بنشینی و او را سخن خود بگذار تا سخن من بشنوی
این چند سخن بشنود اگر با رای تو موافق باشد قبول کن و اگر بر خلاف آن باشد که تو را رای بود خود انکار کن بنشست اسید گفت
اسید گفت با انصاف گفتی انگه حربه بزمین فرو زد و بنشست و مصعب چند آیه قرآن بر او خواند و قصه اسلام با او بگفت و او
شنید در روی او تازه شد و بشاشت استبشار در روی او پیدا آمد تا گفت والله که ما مسلمانی در روی او بشناختیم پیش از آنکه سخن گفت

از اشراق و عطاء [illegible] او انکه گفت نیکو کلامیست و نیکو طریقتیست چگونه کنند آنکس که خواهد که در دین آید گفتند اول غسل کند و جامه
پاکیزه در پوشد و کلمه شهادة بگوید و دو رکعت نماز کند او شهادتین بگفت و نجاست و غسل کرد و جامه پاکیزه در پوشید و دو رکعت نماز گزارد
آنگه گفت من پس مردی [illegible] که اگر او اجابت کند شما و در دین آید هیچ کس از شما خلاف نکند سعد معاذ است آنگه حربه
برگرفت و برفت و با مجلس قوم شد قوم [illegible] گفتند [illegible] اسید [illegible] باز آمد که اینجا برفت سعد معاذ او را گفت چه کردی
گفت برفتم و این دو مرد را بدیدم چیزی نیکو میگفتند کما [illegible] گفتم چیزی میکنید و گویید که ما از آن [illegible] گفتند هم چنین کنیم و دیگر
و آنکه شنیدم شنیدم که جماعتی از بنی حارثه بیرون رفتند تا اسعد را بکشند [illegible] اگر بر خاله [illegible] تا عهدی که از میان شما هست [illegible]
بکشتن او اگر [illegible] باشد معاذ بنجاست و حربه برگرفت و [illegible] بر نشست کا ایشان [illegible] تا ایشان [illegible]
[illegible] کا [illegible] تا او [illegible] و سخن ایشان بشنو بیامد [illegible] با غلظت و [illegible] ایشان [illegible] و گفت چرا این
جا [illegible] و [illegible] و اضلال [illegible] ما کنی اگر [illegible] خاله [illegible] خطاب کرد [illegible] اسعد
بن زراره مصعب را گفت [illegible] قوم است اگر این مرد اجابت کند ما را [illegible] مصعب گفت ای جوانمرد
بنشینی و سخن بشنوی [illegible] سواب آید [illegible] سعد گفت انصاف دادی [illegible] مصعب
حدیث اسلام [illegible] و مکارم اخلاق وصف کردن گرفت و از قرآن بر خواند و گفت [illegible] سعد [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] گفت شما چگونه کنید چون خواهید که در دین آیند گفتند کلمه شهادة گوئیم و
غسل کنیم و جامه پاکیزه بپوشیم و دو رکعت نماز کنیم سعد هم چنان کرد [illegible] برگرفت و با مجمع قوم شد چون [illegible] قوم گفتند والله
که سعد [illegible] آمد که [illegible] رفته بود [illegible] گفت یا بنی عبد الاشهل چگونه دانید مرا گفتند سید ما و [illegible]
[illegible] گفت [illegible] زنان و مردان شما بر من حرام است تا آنکه [illegible]
ایمان [illegible] گفتند سمعا و طاعة [illegible] تا [illegible] آنکه محمد [illegible]
هیچ مرد و زن نماند [illegible] مصعب و اسعد [illegible] میکردند تا هیچ سرای [illegible] انصار در مدینه نماند که در آنجا
جماعتی مسلمانان نبودند [illegible] بنی زید [illegible] ایشان متوقف بودند برای [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] مصعب [illegible] با مکه آمد [illegible] مسلمانان [illegible]
با مشرکان قوم خود و [illegible] ایشان با رسول علیه السلام بعقبه [illegible] عقبه دوم [illegible] کعب
بن مالک گفت چون از حج فارغ شدیم و آن شب [illegible] که با رسول وعده کرده بودیم عبد الله بن عمرو بن حرام الانصاری [illegible] با ما بود
و ما این کار از مشرکان قوم خود پنهان میداشتیم او را [illegible] کردیم و گفتیم تو از جمله سادات و اشراف مائی و ما [illegible]
[illegible] که [illegible] شوی اسلام [illegible] محمد [illegible] ما را [illegible]
با رسول الله [illegible] کرد [illegible] شب [illegible] برفتیم [illegible] رسول علیه السلام [illegible]
[illegible] شعب که نزدیک عقبه است مجتمع شدیم هفتاد [illegible] مرد بودیم و دو زن با ما بودند یکی ام عماره بنت کعب [illegible]
[illegible] عمرو بن عدی [illegible] رسول علیه السلام [illegible] عباس بن عبد المطلب با او بود [illegible] اسلام
[illegible] عباس [illegible] گفت یا معشر الخزرج [illegible] قبیله خزرج [illegible]
بدانید که محمد [illegible] میان ما [illegible] قوم [illegible] و شهر خود در [illegible]
[illegible] اگر [illegible] و حمایت خواهی کردن [illegible] احوال او کردن
تا بیایید و الا [illegible] کنید [illegible] قیام نتوان کرد [illegible] اکنون [illegible] رها [illegible] ما گفتیم

شنیدیم [illegible] گفتیم ای رسول الله تو سخن خود بگو [illegible] و شرطهای خدای و [illegible] التماس کن رسول علیه السلام سخن گفت و چند
آیة قرآن بخواند و قوم را دعوت کرد و در مسلمانان ترغیب داد آنگه گفت من از شما بیعت میکنم که حمایت من چنان کنید که حمایت
زنان و فرزندان خود برای براء بن معرور دست رسول بگرفت و گفت یا رسول الله تو را بیعت کنیم بآنکه تو را چنان حمایت کنیم که از آن
خود [illegible] ما اهل [illegible] و [illegible] از [illegible] ابو الهیثم بن التیهان گفت یا رسول الله تو
داری که از میان ما و مردمان عهدها و [illegible] است و ما آن [illegible] خواهیم [illegible] چنان باشد که خدای تعالی تو را فتح و ظفر دهد [illegible] قوم خود
[illegible] رسول علیه السلام [illegible] و گفت لا بل الدم الدم والهدم الهدم انا منکم وانتم منی احارب من حاربتم واسالم
من سالمتم و گفت [illegible] شما [illegible] و [illegible] دوازده نقیب اختیار کنید
[illegible] گفت دوازده نقیب اختیار کنید که کفلاء قوم باشند [illegible]
[illegible] از [illegible] عاصم بن عمر بن قتاده گفت چون ما بیعت رسول علیه السلام [illegible] عباس بن عباده بن نضله گفت ای [illegible]
شما [illegible] بیعت میکنید [illegible] عرب و عجم [illegible] که [illegible] الاشراف
شما را [illegible] خواهی کرد [illegible] باشد در دنیا و آخرت و اگر چنانکه
با او وفا خواهی کردن [illegible] دنیا و آخرت گفتند ما او را
به مال و قتل اشراف قبول میکنیم ای رسول الله اگر ما با این وفا کنیم ما را [illegible] باشد گفت بهشت گفتند یا رسول الله دست باز کن
رسول علیه السلام دست باز کرد و بیعت کردند و اول کسی که دست بدست رسول زد البراء بن معرور بود آنگه جمله بیعت کردند چون از بیعت
فارغ شدند ابلیس از سر عقبه آواز داد باواز بلند که یا اهل الجباجب [illegible] [illegible] با او بر حرب شما مجتمع شدند [illegible]
گفت این دشمن خدا است ابلیس [illegible] گفت یا عدو الله [illegible] رسول علیه السلام گفت [illegible]
[illegible] عباده بن نضله گفت یا رسول الله بآن خدای که تو را بحق فرستاد که اگر [illegible] بامداد با شمشیر [illegible] رسول
گفت ما [illegible] لکن [illegible] گفت برفتیم چون [illegible] قریش آمدند [illegible] گفتند یا معشر الخزرج
ما شنیدیم که شما [illegible] ما را [illegible] محمد را از میان ما [illegible] و [illegible] بقتال ما بیعت
کنید [illegible] حرب و قتال ما [illegible] اختیار [illegible] مشرکان قوم ما
که این [illegible] سوگند [illegible] ما [illegible] گفتند [illegible] ایشان [illegible] هیچ سخن نگفتیم و
[illegible] حارث بن هشام بن المغیرة المخزومی در میان ایشان [illegible] نعلین [illegible] داشت
من [illegible] جابر عبد الله بن عمرو بن حرام [illegible] سید قوم خود [illegible] چنین [illegible]
گفت [illegible] نعلین [illegible] گفت چرا چنین [illegible] نعلین [illegible]
گفتم [illegible] نعلین برکنم [illegible] گفتم این فال است [illegible] قریب [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] رسول علیه السلام [illegible] مدینه [illegible] اسلام [illegible]
منتشر شد [illegible] قریش اصحاب رسول را [illegible] رسول علیه السلام گفت [illegible] مقام [illegible]
[illegible] کنم [illegible] اصحاب رسول علیه السلام [illegible] هجرت [illegible] مدینه [illegible]
[illegible] عبد الاسد المخزومی [illegible] عبد الله بن جحش [illegible]
[illegible] هجرت [illegible] رسول علیه السلام [illegible] مقام کرد [illegible] هجرت کن [illegible]
[illegible] مدینه آمد و اهل مدینه [illegible] شادمانه [illegible] خدای تعالی [illegible] اول [illegible]

ازیشان دوری وحرج برداشت چنانکه گفت واذکروا نعمة الله علیکم یاد کنید نعمت خدا بر شما اذ کنتم اعداء قبل الاسلام فالف بین قلوبکم
بالاسلام فاصبحتم ای صرتم ومراد صباحت که خلاف مسا باشد نباشد مراد صیرورت است نظیره فاصبح من النادمین فاصبح فی المدینة
فاصبح هشیما او اصبح ماؤها غورا الی اشباه ذلک من الایات اخوانا فی الدین نظیره قوله انما المؤمنون اخوة وقوله علیه السلام المؤمن
اخ المؤمن ابو هریره روایت کند از رسول علیه السلام که گفت مسلمان برادر مسلمان است لا یظلمه ولا یسلمه برو ظلم نکند و نگذارد که کسی
برو ظلم کند لا تحاسدوا ولا تباغضوا ولا تدابروا وکونوا عباد الله اخوانا التقوی هٰهنا واشار بیده الی صدره حسب امرئ من الشر ان
یحقر اخاه بریکدیگر حسد مبرید وبایکدیگر دشمنی مکنید و پشت بر یکدیگر مکنید یعنی خلاف مکنید ای بندگان خدای چون برادران
باشید پرهیزکاری اینجا است پس اشارت کرد بسینه و گفت بس باشد مرد را از شر که برادر مسلمان را حقیر دارد وقال علیه السلام المؤمن للمؤمن کالبنیان یشد
بعضه بعضا وشبک بین اصابعه گفت مؤمن مؤمن را چون بنیانست که هر بعضی بعضی را محکم دارد وانگشتان درهم افکند وقال علیه السلام
المؤمنون کنفس واحدة مؤمنان چون یک تن اند وقال علیه السلام مثل المؤمنین فی توادهم وتراحمهم کمثل الجسد اذا اشتکی بعضه
تداعی سائره بالسهر والحمی مثل مؤمنان در دوستی ایشان بایکدیگر ورحم ایشان بر یکدیگر چون مثل تن است که چون بعضی از و بالم
در نجور شود جمله را دعوت کند و بعجز اندر بیخوابی و تب وکنتم علی شفا حفرة من النار وشفا الرجا وهو حرف کل شیء
اندوخ بودی فانقذکم منها خدای تعالی شما را برهانید واین مثلست یعنی شما نزدیک بودید که در دوزخ افتید واز میان شما وآن
در دوزخ هیچ مانع نبود جز آنکه بمیرید چون کسی که بر کناره چاهی باشد بآن باشد هر آنکس که باد بر بد در افتد خدای تعالی شما را
تشبیه کرد در حال ایشان بحال کسی که برکناره باشد هر ساعت خوف آن بود که در افتد وشفا البیر جانبه کشط النهر وساحل البحر وحرف الوهدة
وطرف الربح کنار این چیزها باشد جز که طرف علم را است و شفا چاه دار اباشد و خندق و لوما نداران قال الله تعالی علی شفا جرف هار لعاد
الرجز عن حرف الحجیج جعله بانت فی شفاها نقله وگرچه حکم مضاف را باشد وفی المضاف الیه ایضا در کنایة با مضاف الیه
کرد که حفره است و با شفا نکرد چنانک عجاج شاعر گفت طول اللیالی اسرعت فی نقضی طوین طولی وطوین عرضی وبعض العرب
حرب سور المدینة فعل انا وآمده است که اعرابی شنید از عبد الله عباس که این آیه میخواند وکنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم
منها گفت والله ما انقذهم منها وهو یرید ان یوقعهم فیها گفت بخدای که خدای ایشان را از دوزخ نبرهانید وخواست که ایشان را
در آن اندازد عبد الله عباس گفت خذوها من غیر فقیه این کلمه حکمت بگیرید از کسی که فقیه نیست و نکو آمد او ان حکمت حکمت باشد بنزد تو
هر کجا بود انجا گفت امیر المؤمنین علیه السلام انظر الی ما قال ولا تنظر الی من قال با آن نگر که میگوید با آن منگر که میگوید یعنی بسخن نگر و بگوینده
منگر که گوینده را سخن قیمت کند وسخن گوینده قیمت بگیرد اعرابی گفت و نکو گفت وعبد الله گفت و وی نیکو گفت وعبد الله عباس که
دریافت لطف انجاب کرد و بپسندید واین حدیث خلاف آن آمد که حجیر گفت لام غرضست فی قوله ولقد ذرانا لجهنم بدانکه آن
نه غرض حکیم باشد نه فعل کریم باشد غرض حکیم چنین باشد ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج ولکن یرید لیطهرکم یرید الله لیبین
لکم ویهدیکم سنن الذین من قبلکم ویتوب علیکم والله علیم حکیم والله یرید ان یتوب علیکم ویرید الذین یتبعون الشهوات ان تمیلوا
میلا عظیما یرید الله ان یخفف عنکم وخلق الانسان ضعیفا عجبا آنکه با چنین آیات محکم مؤکد بادله عقل عدل او را بجبر گوید
کذلک یبین الله لکم آیاته خدای تعالی چنین بیان کند آیات خود را برای شما چنانکه اوبیان است نتشلیس لعلکم تهتدون والمعنی لکی تهتدوا باید
آن تا شما معتقد شوید دراه یافته بیخاره اسلام والحاجبه هشت این غرض حکم باشد والمنقذ کرمنها فعل کریم باشد والله ولی توفیقنا
لرضاه ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر لام امر غائب راست واصل او کراست ولکن با واو و با فاء ساکن کنند یا موزون باشد
بآنکه عمل در وی جزم است وی اثم لام اسکان کنند وگرچه او نیز حرف عطف است برای آنکه او و بنیابة کلمتی است موز و لام اضاف را اشکال
نکردند ودیگر ثم را کردند تا ابدان کنند که عمل از جزم است وقوله منکم بیشتر مفسران برآنند که من تبعیض راست واین قول اکثر باشد

که گویند امر بمعروف ونهی منکر از فروض کفایاتست نه از فروض اعیان چون بعضی بآن قیام کنند از دیگران بیوفتد گفتند این از من تبیین است
نه از تبعیض است و زجاج گفت ولتکن جمیعکم امة ومن برای تخصیص مخاطبان در امة است از سایر اجناس چنانکه گفت فاجتنبوا
الرجس من الاوثان وقال الشاعر اخو رغائب یعطیها ویسئلها یابی الظلامة منه النوفل الزفر ای هو النوفل الزفر برای آنکه
او را وصف کرد با عطاء الرغائب ونوفل مرد بسیار عطا باشد من النافله وآن عطیتی باشد که دادن آن واجب نبود و زفر آن باشد
که غنیمتها جمع کند ومن در این آیه چنانست که در قوله فاجتنبوا الرجس من الاوثان تبیین راست و در بیت تجرید را وگرچه بدیکدیگر نزدیکند بیان
بیان ایشان فرق هست برای آنکه تجرید چنان بود که گوید دیدم از تو شیری یعنی تو خود شیری بودی ومن جها دا
دیده بودم شیر دیده و آیه را معنی آنست که اجتناب کنی از رجس و انجاس بسیار است آنکه بیان کرد اما بس تبیین کرد از جنس اوثان
یعنی دیگر گفتند من در آیه مازایده است وتقدیر آنکه ولتکونوا امة تدعون الی الخیر و این قول تا ویلات آن باشد که امر بمعروف ونهی منکر
از فروض اعیان گویند دیگر چه کفایات واجب شناسند واین مذهب ماست واختیار زجاج وجبائی ولفظ برهشت قسمت یکی
جماعة فی قوله وجد علیه امة من الناس ویکی بمعنی حین ومدة فی قوله وادکر بعد امة ای بعد حین ومدة وبمعنی مقتدی وقدوة فی قوله ان ابراهیم
کان امة وبمعنی قامة بود فی قولهم هو حسن الامة ای القامة وقال الشاعر حسان الوجوه طوال الامم وبمعنی دین فی قوله انا وجدنا
اباءنا علی امة ولامة اتباع الانبیاء علیهم السلام وان من امة الا خلا فیها نذیر ولامة الرجل المنفرد بدینه فی قول النبی علیه السلام یحشر
زید بن نفیل امة واحدة یوم القیامة ولامة الام من قولهم هو لا فلان ولامة بمعنی واحد واصلها من الام باشد وهو القصد جماعت
را امت از آن خوانند که اجتماع ایشان علی مقصد واحد کند اما ق ومعروف فعل باشد حسن که معنی زاید بر حسن دارد اما بآن که
واجبا او مندوبا الیه یا فریضه باشد یا سنت پس امر بمعروف واجب باشد وامر بسنت سنت باشد ومنکر قبیح باشد ونهی از جمله
او واجب باشد برای آنکه ترک هر قبیحی واجبست هم چنین منع کردن از هر واجب باشد وانکار اظهار کراهت چیز باشد برآنکه چون
از وجه قبح کرده باشد ونقیض او اقرار باشد وآن اظهار قبول چیزی باشد بآنکه صواب ونکو باشد بیانها قال وهو دو ند
نهی منکر هر دو واجبست وبیشتر متکلمان بر آنند که فرض بر کفایتست ومذهب ما آنست که فرض بر اعیانست وبعضی علما گفتند طریق وجوب
انکار منکر عقلیاست برای آنکه چون کراهیت باشد منع از و واجب باشد والا ما دکر بمنزله راضی باشد بمنکر ومذهب ما آنست که طریق
وجوبش سمع است واجماع است وامر بمعروف ونهی منکر بسه مرتبه باشد بالید واللسان والقلب بدست وبزبان وبدل اگر ممکن باشد بدست
بکند هم بدل هم بدست هم بزبان اگر بدست نتواند بزبان اگر نتواند بدل آنکه باشد فعل منکر را وترک معروف را گویا سخت التفع
در این باب روا باشد که بسر اگر حاجت باشد جز که این نوع بدستوری امام شاید کردن بنزدیک ما وبنزدیک بعضی اعلام روا باشد
ابو القسم بلخی گفت عند بعضی امام و دستوری امام نشاید الا عند الضرورة فاما عند عدم الامام روا باشد والله اعلم بدانکه امر بمعروف و
نهی منکر از فروع ایمانست وابواب امامت از اصول دینست واخلال با آن روا نباشد ولخبار بوجوب وتاکید و تعظیم آن
حرب روایت کند که رسول علیه السلام گفت هر که امر بمعروف ونهی منکر کند او در زمین خلیفه خدا باشد وخلیفه رسول وخلیفه کتاب
او وعجز گوید مردی بنزدیک رسول آمد وگفت یا رسول الله من خیر الناس بهترین مردمان کیست گفت امرهم بالمعروف وانهاهم عن
المنکر واتقاهم لله واوصلهم للرحم آنکه امر بمعروف بیشتر کند ونهی منکر وازخدا بترسد وصله رحم کند عبد الله عباس گفت رسول را
علیه السلام گفتند یا رسول الله اگر امر معروف نکنیم تا آنکه همه بجای آریم ونهی منکر نکنیم تا آنکه همه اجتناب کنیم و از یک هیچ از آنها نکنیم ولکن امر
معروف ونهی منکر بکنید وبگیرید اگر همه بجای نیارید وگرچه بعضی منکر از آنجا که ...
جابر عبد الله روایت کرد که رسول علیه السلام گفت مثل فاسق در میان قوم چنان باشد که کشتی بود در دریا یا میان قومی بود وآن کشتی
عشت وقسمت کنند هر کسی نصیب وحصه خود بنشیند آنکه یکی از ایشان تیشه برداشت وآن نصیب خود را سوراخ کند دیگران او را گویند

چه میگوئی گوید در منصب خود تصرف میکنم شما را با من و منصب من چه کارست اگر او را باین گفتار رها کنند و دست عزیمت کشید
کشتی ببران کند و آب در آید و او و ایشان غرق کنند و امیر المؤمنین علیه السلام گفت فاضلترین جهادها امر بمعروف و نهی منکرات و دشمنی کردن
با فاسقان هر که امر بمعروف کند پشت مؤمن قوی کرده باشد و هر که نهی منکر کند بینی منافق را برغم او بمالد و هر که با فاسق معادات کند و برای خدا
خشم گیرد خدای تعالی برای او خشم گیرد ابو الدرداء گفت اگر امر بمعروف و نهی منکر نکنی والا خدای تعالی سلطان ظالم را بر شما گمارد که بزرگان را
حرمت ندارد و نیکان و صالحان شما دعا کنند اجابت نیابد و نصرت خواهند نصرت نیابد و مغفرت خواهند خدای نیامرزد ایشان را حذیفة
بن الیمان گفت روزگاری آید بر مردمان که مردار حماری در میان ایشان دوست تر بود از کسی که امر بمعروف و نهی منکر کند سفیان ثوری گفت هر آنکه بود
که همسایگان او دوست او باشند و او را مدح کنند بدانکه او مداهن است چه اگر امر بمعروف و نهی منکر کردی هم دشمنش بودندی و معنی
این آنست که جمله شکایات مصطفی آید یا امر... و نشاید تا خلقان را بخدای در خیر و طاعت دعوت کنی و امر بمعروف کنی یعنی ایشان را
طاعت فرمائی و ینهون عن المنکر و از قبایح و فضایح و فواحش و ناشایست و ناپایست نهی و منع کنی و اولئک هم المفلحون الآیه گفت آنانکه
این کنند ایشان آنانند که ایشان ظفریافتگان و رستگاران و بمنصب تمام رسیدگان باشند الآیه گفت و لا تکونوا کالذین تفرقوا و اختلفوا
من بعد ما جاءهم البینات و چنان مباشید که آنان که ایشان پراکنده شدند و مختلف گشتند پس از آنکه حجت بر ایشان متوجه شد و
آیات و دلائل بایشان آمد ... معتزله گفتند و از جهودان و ترسایان اند و بعضی معتزله گفتند ... عبد الله بن شداد
روایت کند که من با ابو امامه بودم صاحب رسول الله در شام یا دمشق ... سرهای کشتگان حروریان ... بیاویخته بودند ... گفت
کلاب النار سگان دوزخند و بدترین کشتگان اند که آسمان سایه بر ایشان افکند و بهترین کشتگان آنانند که ایشان را بکشتند ... گریست گفتم
یا ابا امامه این که گفتی از خود گفتی یا از رسول شنیدی گفت اگر من چنین چیزها از خود گویم آنگاه جری باشم
من دلیر باشم بر خدای و بر رسول ... نه یک بار و دو بار و سه بار تا بهفت رسید گفت این که من گفتم و تو شنیدی من
گفتم پس چرا گریستی گفت رحمت بر ایشان آوردم که ایشان مسلمان بودند ... گفت این آیه برخواند و لا تکونوا کالذین
تفرقوا و اختلفوا من بعد ما جاءهم البینات ... و اولئک لهم عذاب عظیم ... گفت هم ایشان
قبیصه بن جابر گوید یا عمر بن الخطاب رضی الله عنه ... در دمشق که از جابیه گویند بایستاد و خطبه کرد گفت رسول خدای
... بایستاد همچنان که من ایستاده ام و گفت من سره ان یسکن بحبوحة الجنة فلیلزم الجماعة فان الشیطان مع الفذ و هو من الاثنین
ابعد گفت هر که خواهد که در میان سرای بهشت بنشیند باید که با جماعت باشد ... که شیطان با فرد تنها است و از دو دورتر است
و اولئک لهم عذاب عظیم و ایشان آنانند که ایشان را عذابی عظیم باشد در دنیا ... و در آخرت عذاب دوزخ ...

وهذا آخر المجلدة الرابعة ويتلوه في المجلدة الخامسة قوله تعالی

یوم تبیض وجوه و تسود وجوه ان شاء الله تعالی

وبالله التوفیق والحمد لله الشاکرین و

الصلوة علی محمد و آله

الطاهرین

تم

موفق ما کان یکتبوا علی قصد المجلدة الخامسة

من نسخة الاصل

المجلدة الخامسة من روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن

جمعها الشیخ الاجل الامام العالم جمال الدین قطب الاسلام فخر العلماء

ترجمان الائمة ابو الفتوح الحسین بن علی بن محمد بن احمد الخزاعی رحمه الله

... وکتب ... محمد و آله الطاهرین

فی ... ثانی ... شهر ...

سنه ... والف

بسم الله الرحمن الرحيم

يوم تبيض وجوه وتسود وجوه فاما الذين اسودت وجوههم اكفرتم بعد ايمانكم ١٠٢
روزی که سپید باشد روها و سیاه باشد روها اما آنان که سیاه باشد روهاشان کافر شدید پس از ایمان‌تان
فذوقوا العذاب بما كنتم تكفرون ۝ واما الذين ابيضت وجوههم ففي رحمة
بچشید عذاب بآنچه کافر شدید و اما آنان که سپید باشد روهاشان در رحمت
الله هم فيها خالدون ۝ تلك آيات الله نتلوها عليك بالحق وما الله
خدای ایشان در آن جاوید باشند این آیتهای خداست میخوانیم بر تو براستی و نیست خدای که خواهد
يريد ظلما للعالمين ۝ ولله ما في السموات وما في الارض والى الله
بیداد جهانیان را و خدای راست آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمینست و بخدای شود
ترجع الامور ۝ كنتم خير امة اخرجت للناس تامرون بالمعروف
کارها بودید شما بهترین امتانی که بیرون آوردند مردمان را میفرمایید بنیکی
وتنهون عن المنكر وتؤمنون بالله ولو آمن اهل الكتاب لكان
و منع میکنید از بدی و ایمان آرید بخدای و اگر ایمان آوردندی جهودان و ترسایان ایشان را
خيرا لهم منهم المؤمنون واكثرهم الفاسقون ۝ لن يضروكم
بهتر بودی از ایشان گروهی مومنند و بیشترین ایشان کافرند زیان نکنند شما را
الا اذى وان يقاتلوكم يولوكم الادبار ثم لا ينصرون ۝ ضربت
مگر رنجی و اگر کارزار کنند با شما پشت بر شما کنند پس یاری کرده نشوند زده شد بر ایشان
عليهم الذلة اين ما ثقفوا الا بحبل من الله وحبل من الناس
خواری هر جا یابند ایشان را مگر بعهدی از خدای و عهدی از مردمان
وباءوا بغضب من الله وضربت عليهم المسكنة ذلك بانهم كانوا يكفرون
و بازگشتند بخشمی از خدای و زده شد بر ایشان درویشی این بآنست که ایشان کافر شدند
بآيات الله ويقتلون الانبياء بغير حق ذلك بما عصوا وكانوا يعتدون
بآیتهای خدای و میکشتند پیغمبران را بناحق این بآنست که عاصی شدند و ظلم کردند
ليسوا سواء من اهل الكتاب امة قائمة يتلون آيات الله آناء الليل وهم يسجدون
نباشند راست از اهل کتاب امتی ایستاده که میخوانند آیتهای خدای در اوقات شب و ایشان سجده میکنند

يؤمنون بالله واليوم الآخر ويامرون بالمعروف وينهون عن المنكر ويسارعون
ایمان آرند بخدای و روز بازپسین و میفرمایند بنیکی و باز میدارند از بدی و میشتابند
في الخيرات واولئك من الصالحين ۝ وما يفعلوا من خير فلن يكفروه
در نیکیها و ایشان از جمله نیکانند و آنچه کنند از نیکی کفران نکنند
والله عليم بالمتقين ۝ قوله تعالى يوم تبيض وجوه عامل در يوم اما مضمری باشد چنانکه گفتیم اذکر یوم تبیض
و خدای داناست بپرهیزکاران
وشاید که عامل در وی عظیم باشد ای یعظم عذابهم یوم تبیض وجوه وشاید که معنی عذاب

تا تقدیر چنین باشد ولهم عذاب عظیم یوم تبیض وجوه ... ابیض وتسود ... و تا ... بمعنی ابیاض و تسواد ... الالوان والعیوب گفتند مفسران که معنی آیت آنست که یوم تبیض وجوه المؤمنین و تسود وجوه الکافرین آن روز که روهای سپید باشد و روهای سیاه گفتند روهای سپید ... باشند و روها سیاه روهای منافقان باشد عطا گفت روهای سپید روی مهاجر و انصار باشد و روهای سیاه روهای بنی قریظه و بنی نضیر باشد عبدالله عباس گفت روی سپید روها موحدان باشد و روهای سیاه روی اهل بدعت باشد کلبی روایت کند از ابو صالح عن ابن عباس که عبدالله عباس گفت چون روز قیامت باشد خدای برپا کند و نصب کند هر معبودی را که بدون او پرستیده باشند در دنیا و هر کسی بجانب معبود خود دارند ... وشاید ... قوله تعالی ... و آن خدا ... ببینند ... روهای ایشان سیاه شود ... مومنان باشند ... کتاب ... ایشان ... نگذارند که ایشان بت پرست بوده باشند در دنیا حق تعالی گوید هر که از شما را در دنیا سجده کرد امروز سجده کنید ... سجده کنند جهودان و ترسایان سجده نتوانند کردن مومنان سر برآرند و روهای ایشان نور چون ماه بود منافقان ... کتاب جهودان و ترسایان در روی مومنان نگرند از حزن و اندوه روهاشان سیاه شود گویند بارخدایا روهای ما را سیاه کردی و ما در دنیا مشرک نبودیم و ذلک قوله تعالی والله ربنا ما کنا مشرکین حق تعالی گوید انظر کیف کذبوا علی انفسهم اما ... موافق کتاب خداست آنست که گفت فی قوله ان تقول نفس یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله وان کنت لمن الساخرین او تقول لو ان الله هدانی لکنت من المتقین حق تعالی در این آیه بیان کرد که مشرکان با جبر ... گویند تا آن مثل در حق ایشان محقق باشد که ... کفر و قدری کفر آنست که وان کنت لمن الساخرین وقد دانک لو ان الله هدانی اگر خدای مرا هدایت دادی من متقی بودمی یعنی خدای مرا هدایت نداد و این دروغ است بر خدای و ... گفت الله دروغ زن سیاه روی باشد ... دروغ برگوید ... سیه روی شود دانک دروغ بر خدای ... جز ... شود ... خدای هم چنین شود که در آیات گفت ویوم القیمة تری الذین کذبوا علی الله وجوههم مسودة ... اهل معانی گفتند سواد و بیاض کنایتست از ارتعاد و اشراق و ... عبوس و طلاقة ... وجوه یومئذ ناضرة و وجوه یومئذ باسرة و وجوه یومئذ مسفرة ضاحکة مستبشرة و وجوه یومئذ علیها غبرة ترهقها قترة ... بیان و تفصیل ایشان داد هر یکی را علی حده گفت فاما الذین اسودت وجوههم و ما ... و ایشان سیاه باشند اکفرتم در کلام حذفی و اختصاری هست والتقدیر فیقال لهم اکفرتم ایشان را گویند ... جا ... که ... کافر شدی پس ایمان تان ... ایمان و منافق بوده ... کفر ... الحسن ... العالی گفتند ... یوم المیثاق ... ایمان آوردند ... مذهب ماست ... گفت ... جهودان و ترسایان اند که پیش از آنکه رسول علیه السلام ... ایشان نعت و صفت او میخواندند در توریة والانجیل و مقر بودند چون بیامد ... بدیدند و بشناختند کافر شدند چنانکه گفت فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به یعنی ...

از مفسران گفت قومی باشند از اهل قبله ما احداث اهوا گفت امیر المؤمنین علی شنیدم که میگفت بر منبر مرد باشد که از خانه بیرون آید
با خانه نشود الا بسر از آنک عملی کند که مستوجب بهشت شود و مرد باشد که از خانه بیرون آید و بخانه نشود تا عملی کند که مستوجب دوزخ شود
و ذکر این آیة بخواند یوم تبیض وجوه وتسود وجوه الآیة و بیان این قول النبی علیه السلام که گفت روزگاری آید بامت من که مرد بامداد مسلمان
بود و نماز شام کافر شود که دین خود بچیزی اندک از دنیا بفروشد ابو امامة الباهلی گفت خوارج اند و قتاده گفت مبتدعان امت اند و بیان
این قول پیغمبر رسول است صلی الله علیه و آله که گفت فردا قیامت جماعتی بر من رسند از اصحاب من بکنار حوض از اهل صحبت من چون من ایشان را
ببینم ایشان را از پیش من براند من واندم که اصحابی اصحابی یا رکان مندم مرا گویند تو ندانی که ایشان از پس تو چه احداث کردند
انهم رجعوا علی اعقابهم القهقری و اما الذین ابیضت وجوههم تا ازپس تو مرتد شدند و برگشتند و این خبر تعلیم اصحاب الحدیث در تفسیر آیه
و اما الذین ابیضت وجوههم و اما آنان که روی ایشان سپید باشد و ایشان مؤمنان و موحدان و مخلصان باشند بعکس آنان
که ذکر ایشان برفت ففی رحمة الله ای فی ثواب الله ایشان در رحمت و ثواب خدای باشند یعنی در بهشت هم فیها خالدون
و ایشان در آنجا مخلد و موبد باشند بیقا آنگه خدای تعالی گفت تلک آیات الله این آیات و بینات و حجج خداست نتلوها علیک بالحق
ما بر تو میخوانیم بحق و راستی و درستی تا بدانی این آیات و بینات که خدای تعالی الظلم عالمیان نخواهد یعنی نخواهد که بر هیچ
از جهانیان ظلم کند و نسبت او ضلال این حدیث با تقدیم آنست که خدای تعالی ذکر کرد فرا دو متقابلان و مؤمنان بکرد و انکار کرد و وعده
هر یک بگفت آنگه گفت این برای آنست تا معلوم شود که خدای تعالی نخواهد که بر هیچکس ظلم کند اما آنک ثواب مستحق اوست بکرد و اما
آنک ورا نامستحق عذاب کند و در این آیة دلیلست بر بطلان قول مجبره که گفتند خدای تعالی ظلم خواهد و ظلم کند برای آنکه بلفظ نکره
نفی کرد یا نخواهد از او هر ظلمی با معین چنانکه گفتی لا جانی بجا و ما جانی بجا و بهر ره که در جهان است و اتفاق بعین و بر و بیکان
بالکل ظلم نکند برای آنکه اجماعست که خدای تعالی فعلی نکند که نخواهد هم افعال خود را بیان است پس این آیة دلیلست برانک ظلم نکند و نخواهد
و لله ما فی السموات و ما فی الارض وجه اتصال این آیة بما تقدم آنست تا قیدی و تاکیدی باشد آنرا که گفت و ما الله یرید ظلما
للعالمین برای آنکه ظلم و قبیح آنکس کند که جاهل باشد بقبحش یا محتاج باشد با آنچه قبیح جاهل به او نبود که ملک آسمان و زمین
و هرچه در آسمان و زمین است همه او راست و هرچه در آن هم که بر ما بد باو رسد هیچ حال او را حاجت نباشد بظلم کردن و ظلم خواستن
چه آنکه ملک آسمان و زمین او را باشد مستغنی بود و دلیل این محجت و بیان این دعوی است که در آیة او گفت و وجوه الی الله ترجع الامور
رجوع گفت و از او بیاید بازگشت تا با او شود گفته شد پیش از این کنتم خیر امة عکرمه و مقاتل گفتند این آیة در جماعتی آمد از اصحاب رسول
منهم عبد الله بن مسعود و ابی بن کعب و سلمان بن مالک بن الضیف و وهب بن یهودا دو حبر بودند از احبار جهودان ایشان را
گفتند مالک شما را هیچ دینی بار دین شما بهترست خدای تعالی این آیة فرستاد در باب ایشان سعید جبیر گفت از عبد الله عباس که
او گفت هم المهاجرون آنان اند که با رسول علیه السلام هجرت کردند و از مکه بمدینه آمدند و ضحاک گفت اصحاب رسول اند خاصه
الرواة الدعاة و راویان اخبار و داعیان با دین خدای که مسلمانان از فرمودند که طاعت ایشان داریدند و این صفت ایشان را باشد
و آن بعضی صحابه رسول نه او گفت در اول بیانست ما در آخر بیان عمران بن حصین روایت کرد از رسول علیه السلام
که او گفت خیر الناس قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم گفت بهترین مردمان مردمان عهد منند پس آنان که از پس ایشان باشند
پس آنان که از پس ایشان باشند پس آنان قومی آیند چشمن بیجبون السمن که ترک دین کنند و خویشتن فربه کنند و هم ایشان دربی
باشند پیش از آنکه ایشان برسند و خواهند که گواهی دهند و ابو سعید خدری روایت کرد که رسول علیه السلام گفت طوبی لمن رانی
و لمن رای من رانی و لمن رای من رای من رانی گفت خنک آنرا که مرا دید یا آنرا دید که مرا دید یا آنرا دید که آنرا دید که مرا دیده بود او
روایت کرد که رسول علیه السلام گفت لا تسبوا اصحابی اصحاب مرا دشنام مدهید که بآن خدای که جان من با مر اوست که اگر یکی از شما

چنانکه و بزرگوار احداث در حرج گفت آن و رنبایدانید کرایشان و بزرگی آن یعنی ذکر کسته مراد جمله امت محمد اند و این عامست
در جمله است و قال النبی علیه السلام احفظونی فی اصحابی فانهم خیار امتی گفت مرا نگاه دارید در یاران من که ایشان بهترین امت منند و در اخبار
و تفاسیر اهل البیت علیهم السلام چنانست که آیة خاص است در حق ایشان و ائمه معصوم علیهم السلام بدلالت آنکه خیر در حق
مقتدایان امت روان باشد آنکه آن صفات که آیة متضمن آنست لا بد حال ایشانست من قوله تعالی یأمرون بالمعروف وینهون عن
المنکر الآیة و بیان این آن خبر که سلمان پارسی رحمة الله علیه روایت کند که در عهد عمر خطاب مردی بیامد از احبار جهودان و پرسید
که خلیفه محمد کیست که بجای اوست او را بعمر آن مرد آوردند گفت انت خلیفة محمد گفت آری گفت انی سائلک عن ثلث و
ثلث و واحدة گفت من ترا بخواهم پرسیدن از سه مسئله و سه مسئله و یکی گفت چه منع کرد ترا از آنکه نگفتی هفت مسئله گفت برای آنکه
اگر ترا از اول سه جواب باشم دیگر سه پرسم و الا از ذیلک و فتنی خود را و تو رد بخواهم عمر گفت فاذا علیک بعلی بن ابی طالب او را بیر
علی فرستاد او بیامد و علی را گفت من ترا سوال خواهم کردن چنانکه او را گفته بود گفت سلنا بما تشیر برانه چه خواهی گفت خبر ده مرا
از اول درخت که بر زمین رست و از اول سنگ که بر زمین نهادند و از اول چشمه آب که بر زمین پدید آمد گفت اما شما که جهودانید
گوئید اول درخت که بر زمین رست زیتون بود و دروغ گفتید اول درخت که بر زمین رست درخت عجوه بود نوعی خرماست و اول چشمه آب شما
گفتید چشمه بیت المقدس است و دروغ گفتید اول چشمه آب که بر زمین پدید آمد آن چشمه بود که صاحب موسی بر و ماهی بشست و ماهی
زنده شد و اول سنگ که بر زمین نهادند شما گفتید آن سنگ که در بنای بیت المقدس نهاده است و دروغ گفتید اول سنگ که بر زمین نهادند
حجر الاسود بود که جبرئیل علیه السلام از بهشت بادم آورد و او را لسان ذلق تشهد لمن وافاه یوم القیامة و در آن قیامت و از آن با فی فصیح بود که گواهی
دهد برای آنکه بار با آنجا رسد جهود گفت اشهد انک لعالم موسی و کتابه و گفت که اکنون دیگر از این بحمد الله اموسی راست و کتابه جهود گفت مسئله
سه ماند گفت بگو خبر ده مرا از موضع محمد فی الجنة خبر ده مرا از جای پیغمبر ما در بهشت گفت قضیب غرس الله فی اعلی علیین ثم
قال له کن فکان جنات عدن گفت قضیبی و شاخی حق تعالی بدست قدرت خود غرس کرد در اعلی علیین آنگه گفت او را که باش بهشت عدن
گفت اما موسی و کتابه جهود گفت خبر ده مرا تا با او که باشد در بهشت گفت اثنا عشر من اهل بیته یأمرون بالمعروف وینهون عن المنکر و الاخیار
فی الله ... که امامان از اهل البیت او که امر بمعروف کنند و نهی منکر کنند و این علامت هیچ علامت کند جهود گفت راست گفتی اما
موسی راست و کتابه جهود گفت خبر ده مرا از وصی او تا از پس او چند سال عمر کند امیر المؤمنین علیه السلام گفت سی سال بعد بس سی سال گفت
یعنی پس سی سال گفت این مسئله ماند مرا که جواب دهی صواب ایمان آرم گفت و ماهی و آن چیست گفت خبر ده مرا از وصی او تا بمیرد یا کشته
خبر ده مرا از وصی او تا بمرگ میرد یا او را بکشند امیر المؤمنین علیه السلام گفت لا بل یخضب هذه من هذا و دست برد بر جبین خود و محاسن
لا بل که اینرا از این خضاب کنند و اشارت کرد بدست هاسر و محاسن خود جهود ایمان آورد و در جمله سوالها دلیل بود و گفت
اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و انک وصی رسول الله کنتم خیر امة کان صله است اینجا و مراد آنکه اتم خیر امة چنانکه
گفت من کان فی المهد صبیا یعنی شما بهترین امتی و کان زیادتست و محمد جریر گفت کان تمامست و معنی آنست که بخلقتم و بجعلتم خیر
امة شما بهترین امتانید آفریده الله و خیر بعضا و بعضا باشد خبر کان تام و مالم کفایت باشد بخبر و بعضی گفتند کان بمعنی
و معنی آنکه کنتم خیر امة عند الله فی اللوح المحفوظ شما بهترین امت بوده اید بنزدیک خدای تعالی در لوح محفوظ و قوله اخرجت للناس
در جای صفت امت است اوکنتم خیر امة اخرجت للناس و معنی آنست که اتم خیر الناس للناس و این اقوال مفسران همه دلیل آن میکند که
مراد امامان و مقتدایانند برای آنکه هر یکی از زمان که امام و پیغمبر بود اخرج لنفسه بر یحقه آفریده و بیاورده او را که گواه
باشد مگر پیغمبر و امام را که تکلیف امة و اتباع در کردن ایشان باشد و ابو هریره روایت کرد که معنی آنست که اتم خیر الناس للناس
تدخلونهم فی الاسلام شما بهترین امتانید امتی بهترین مردمانید برای مردمان که مردم را در اسلام آرید و این صفت امام باشد قتاده گفت

مراد آنانند که جهاد کنند و سعی و نفاق کنند و مردم را در اسلام آرند و تیغ و قتال کنند پیش از رسول علیه السلام دیگر از قتال العزیز بعد مقاتل
بن حیان گفت ایشان پیشینیان امر معروف و نهی منکر نکردندی و گفتندی ما را با کسی کار نیست ما را تکلیف خود بجای باید آورد و اگر کسی
نیک باشد او را بهره بود و اگر بد باشد او را بهره بود و امت ما چنین اند که امر معروف کنند و نهی منکر کنند و مردم را از ظلم و معصیت باز دارند این
ایجا بهترین امتان باشد بهز بن حکیم روایت کند عن ابیه عن جده از رسول علیه السلام که گفت در این آیه شما تمام هفتاد امتی از پیشان بهترینها
از همه بهتر و بر خدای گرامی تر بریده الاسلمی روایت کرد که رسول علیه السلام گفت اهل بهشت در قیامت صد و بیست صف باشند هشتاد صف
امت من باشند و عبد الله عمر روایت کند که رسول علیه السلام گفت هیچ امت نیست و لا بهری در بهشت باشند و هر فرقه در نوع منکرات من که
در بهشت باشد انس روایت کرد از رسول علیه السلام که او گفت امت من چو باران است که نمیدانند که اولش به بود یا آخرش انس روایت کند که
اسقف ترسایان پیش رسول آمد و گفت یا رسول الله مرا در ولا ... که ایمان آرم گفت سبب چیست گفت در خواب دیدم
که قیامت خاسته بودی و خلقان در صعید سیاسته بداشته اند و امتان را بر خدای عرضه میکردند جماعتی را دیدم اغر محجل ...
و پای سپید بر صراط بگذشتند کالبرق الخاطف و دیگران می افتادند و می خاستند من گفتم این امت کیستند همانا انبیا اند
یا از شکل انک گفتند این امت محمد اند غر محجل از آثار طهور از این سبب مرا رغبت اسلام افتاد رسول علیه السلام اسلام عرضه کرد
و ایمان آورد رسول علیه السلام گفت بهشت بر پیغامبران حرام است تا من در روم نشوم و بر امتان حرام است تا امت من در روم شود و بر امتان
حرام است تا امتان من در روشن نشوم ابو موسی اشعری روایت کرد از رسول علیه السلام که گفت امت من امت مرحومه چون روز قیامت باشد
خدا تعالی هر مردی را از امت من کافری بر جهد گوید این فداء تو است از آتش دوزخ انس روایت کند که یک روز با رسول علیه السلام می رفتم
او آوازی شنید بیرون ... گفت یا انس تا آن آواز چیست گفتم مردی را دیدم که در این درخت نماز میکرد و میگفت ...
مرحومه کن مرا از امت محمد کن که بر ایشان رحمت کرده و گناهان ایشان بیامرزیده و عطا ایشان اجابت کرده و ایشان را ثواب کرده
بیامرز رسول ... گفت ... رسول خدای ... سلام میکند و میگوید ... گفت رسول خدا
از من سلام کن و بگو که برادر تو است خبر خدای را ... که قوم عیسی اگفتند
یا روح الله ... باشد گفت ... علما حلما ابرار اتقیا کانهم من الفقه انبیا
یرضون من الله بالیسیر من الرزق و یرضی الله منهم بالیسیر من العمل یدخلهم الجنة بشهادة ان لا اله الا الله گفت عالمان باشند حلیمان
نیکوکاران و پرهیزکاران کان ... پیغامبر ... خدای باشد که روزی ... باشد ... لا اله
الا الله بهشت ... کعب الاحبار گفتند ... رسول ... ایمان ... گفت
سیان بود که ... مرد ... تا بعد عمر ...
...
و ... گفت تفسیر این چه باشد گفت ...
... بنی اسرائیل ... انگاه ... آمدند چنانکه از
مادر زاده ... گفت این آیه ... خدای تعالی ... و ... ایشان را
اگر ... ایشان را ... که ... امر معروف کنند و نهی منکر کنند و بخدای ایمان دارند ... گفت اهل کتاب نیز
ایمان آورندی ... ایشان ... کافر اند و ... منهم المؤمنون
... فاسق ... کافر ... فاسق ... فاسق باشد ...
انکار ... خدای خارج باشد ... فاسق ... مستحق

این علم باشد واجب بود که بفعل ایمان مستحق اسم مؤمن بود از روی اشتقاق و اگر دعوی عقل کنند دلیل آن باشد بر این قوله لن یضروکم
الا اذی مقاتل گفت رؤسا جهودان چون کعب و نعمان و ابو رافع و ابو یاسر و کنانه و ابن صوریا بنزدیک عبد الله سلام آمدند
و اصحاب او از مؤمنان اهل کتاب و ایشان را ملامت و سرزنش کردند بر مسلمانی خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت این جهودان شما را
نتوانند زیان کردن مگر اذی زبان از طعن و عیب و دروغ یا دعوی یا جهودان کلمات کفر که بگویند تا شما از آن بحزن شوید الا اذی
محل او نصب است بر استثنا و جریر طبری و مانند او گفتند استثنا منقطع است برای آنکه اذی ایشان را زیان نداد و اول تر آنست
که استثنا متصل باشد برای آنکه اذی از جنس ضرر باشد و منقطع آن بود که مستثنی از جنس مستثنی منه نباشد چنانکه ما بالدار
من احد الا حمارا ... و لکن ... یولوکم الادبار و اگر با شما کارزار کنند پشت بر شما دهند ... و این آیه از جمله معجزات
باشد که خبر است از غیب و مخبر بر وفق خبر ... ایشان با رسول ... شد ... بنی قریظه و بنی النضیر
و بنی المصطلق و جز ایشان ... دلیل صحت نبوت ... رسول علیه السلام و قوله ثم لا ینصرون ...
هم این ... مجاز ... حرف ... معطوف ... تحروف ... التقدیر
هم لا ینصرون ... کما قال الشاعر الم تسأل الربع القدیم فینطق ... فهو ینطق ... چنین ...
لا یقضی علیهم فیموتوا و ... قوله ضربت علیهم الذلة ... ایشان ... و خواری ...
ثقفوا ... الا بحبل من الله ... باشد ...
باشد حسن ... گفت ... ضربت ... علیهم
... انتصاب ... بمعنی مفعوله
... منقطع ... استثنا ...
... بحبل من الله و قال
قول الشاعر ... اضحت ... و قال ... قرب المطلوب
من ... مقید ... بحبل ... الا بحبل من
و حبل من الناس ... رسول ... رجعوا بانابة بغضب من
خدای ... مستحق ... خدای ... عقاب باشند و ضربت
و ضربت علیهم المسکنة ...
... ذلک بانهم کانوا یکفرون بآیات الله ...
جای ... خدای تعالی ... و یبدا
ایشان ... رسول ...
بودند ... ایشان ... گفت ...
چون ...
انبیا ... باشد ...
... ذلک بما عصوا ...
...
... رسول علیهما

اجر هذا امر صبرنا و مداینه ذکر یکی کرده است و دوم مضمرست علی قول الفراء و تقدیر آنست که امت قایمة و امت غیر قایمة و لکن حذفه
لدلالة الکلام علیه کقول الشاعر: عصیت الیها القلب انی لامرها سمیع فما ادری ارشد طلابها. ای ام غی و این قول
بلغة آنان روا باشد که ضمیر متصل با فعل جمع رها دارند با تقدیم من قولهم اکلونی البراغیث و قال الشاعر و لکن دیافی ابوه و امه
لاح بها ریق فاعرض حتی العهد المواثق و در قول الفرا حاجت بدل ضمیر باشد تا این لازم نیاید چنانکه گفت تعالی و اسروا النجوی
الذین ظلموا و وجهی دیگر تا اول لغت تا این معروف لازم نیاید بدو روایة و امثال این آنست که این بینه جواب سائل باشد چنانک
چون شنید که لیسوا سواء گفتند من هم فقیل امة قائمة ای هی امة قائمة تا رفع او بر خبر مبتدا باشد نه بر فاعلیة و این هم وجهی نیکو
و تعلیل دیگر در این آنست و آن قول زجاج که او گفت لیسوا سواء وقفست و تمام کلام است و ان دو اسم کسی را لکار با مید ذکر
رفته است فی قوله منهم المؤمنون و اکثرهم الفاسقون فلا یستوی المؤمنون و اکثرهم الفاسقون انکه من اهل الکتاب امة قایمة مستقیم
باشد و بدین قوله قائمة مراد مومنانند اهل کتاب عبد الله سلام و نجران و بر قول اوله آنست که مومنان و جهودان راست باشند
و بعضی مستقاربند هر دو قوله کجه در نظر بیان ایشان مخالفت و مراد بانست قایم نماز شب کناسد نظیره قوله تعالی امن هو قانت
آناء اللیل ساجدا و قائما الا ما دمت علیه قائما فی الصلوة آنان که نماز شب برخیزند و در خبر هست که رسول علیه السلام در حق
امیر المومنین علی گفت یا علی علیک بصلوة اللیل علیک بصلوة اللیل علیک بصلوة اللیل برای تاکید این وصیة سه بار تکرار
کرد یا علی برتو است نماز شب و رسول علیه السلام گفت من کثر صلاته باللیل حسن وجهه بالنهار گفت هر که شب نماز بسیار کند
روز رویش نکو باشد و مفسران گفتند اند فی قوله تعالی یسعی نورهم بین ایدیهم و بایمانهم که مراد نماز شب است عبد الله عباس
و مقاتل گفتند سبب نزول آیة آن بود که چون عبد الله سلام و ثعلبة و اسید بن سعید و اسید بن عبید اسلام آوردند جهودان گفتند
آنان که ایمان آوردند شرار ما اند و بعضی قوم چنانکرد ایشان خیری بودی دین اسلام نخویدندی و دین پدران نگذاشتندی و ما
نشدندی و ایشان کسی اکانه ... شدی و ... گفت خدای تعالی این آیة فرستاد عبد الله عباس گفت امة قائمة
ای قائمة بدین الله ... بدین خدای قیام کرده مجاهد گفت قائمة ای عادلة مستقیم عادل و راست و ... سدی
گفت قایمة علی کتاب الله باقامة حدوده و احکامه بر کتاب خدای ایستاده ... اخفش گفت ای ذو
امة ای ذو طریقة مستقیم علی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه کقوله فانما هی اقبال و ادبار ای ذات اقبال و ادبار
خداوندان راهی راست من امت ای اقصد قال النابغة و هل یاثمن ذو امة و هو طائع. ای ذو طریقة یتلون آیات الله
خدا و کتاب ... مجاهد گفت یتبعون متابعه میکنند من تلوت اذا اتبعت قال الراجز قد جعلت دلوی تستتلینی
ای تستتبعنی آناء اللیل ای ساعات اللیل واحدها انی و انی مثل قفا و اقفاء و معی و امعاء و نحی و انحاء قال الراجز ... جعفر
انی مشتری من سافر کل انی ای کل وقت و قال الحزنی حلو و مر کعطف القدح شیمته فی کل انی قضاه اللیل منتعل. سدی گفت
جوف اللیل یعنی میان شب ... رسول علیه السلام گفت رکعتان یرکعهما العبد فی جوف اللیل الآخر خیر له من الدنیا و ما
فیها و لولا ان اشق علی امتی لا فرضتهما علیهم گفت دو رکعت نماز که بنده بکند در میان شب در نیمه اخیر بهتر است از دنیا
و هر چه در دنیا است و اگر نه آنستی که مشقت بر امت منستی فریضه کردمی بر ایشان و هم یسجدون گفتند ... است برای آن
که از ارکان نماز رکنی با خضوع تر از و نیست و گفتند مراد آنست که و هم یصلون عبارت است از نماز نظیره و اسجدوا له
یسجدون ای یصلون عبد الله مسعود گفت مراد نماز خفتن است برای آنکه جهودان نماز خفتن نکنند و ... رسول
شبی از شبها نماز خفتن تاخیر کرد ... بیرون آمد و نماز خفتن بکرد ... هیچ اهل دینی نبود که در این وقت نماز کند
چنانکه امت ... این آیة فرو آمد گفته اند نماز نوافلست از میان نماز شام و خفتن هشام بن سالم روایت کند از صادق علیه السلام

اوهمیشه قائم بصلوة اللیل

وانیه

کنانستن فی الامد

که گفت هر که از میان نماز شام و خفتن دو رکعت نماز کند در رکعت اول الحمد بخواند و قوله و ذا النون اذ ذهب مغاضبا الی قوله و کذلک ننجی المؤمنین
و در دوم الحمد و عنده مفاتح الغیب و در قنوت بگوید اللهم انی اسالک بمفاتح الغیب التی لا یعلمها الا انت ان تصلی علی محمد و آل محمد و ...
بحاجت ... بگوید اللهم انت ولی نعمتی و القادر علی طلبتی تعلم حاجتی اسالک بحق محمد و آل محمد علیه و علیهم السلام لما قضیتها لی حاجت
بخواهد خدای تعالی اجابة کند و صادق گوید علیه السلام ... امیر المومنین علیه السلام از رسول صلی الله علیه و آله که او گفت هر که
از میان نماز شام و خفتن دو رکعت نماز کند در رکعت اول الحمد بخواند و اذا زلزلت الارض زلزالها سیزده بار و در رکعت دوم الحمد و قل هو الله
احد پانزده بار هر که ... این نماز بکند از جمله محسنان باشد و هر که هر سال یکبار بکند از مومنان باشد و هر که هر شب این
بکند از مصلحان باشد و هر که هر شب بکند زاحمنی فی الجنة و لم یحص ثوابه الا الله با من در بهشت مزاحمت کند و ثواب او جز خدای
نداند بعضی گفتند از مفسران گفتند این آیة در باب جماعتی از اعراب و سی و دو مرد از نجاشی و هشت مرد از روم که ایشان
بدین عیسی بودند و رسول را علیه السلام تصدیق کردند و جماعتی از انصار آن که پیش هجرة رسول علیه السلام با و ایمان آوردند چون اسعد بن
زرارة و البراء بن معرور و مثال ایشان برفت آنگه وصف کرد ایشان را بانها که محمود کرد ایشان بود گفت یؤمنون بالله
ایمان دارند و امر بمعروف کنند و نهی منکر کنند و بخیرات مسارعة کنند و در بدو قول گفتند یکی آنکه بامر کنند و شایسته تر آنرا
کفایت شود چنانکه شاعر گفت: قدم جمیلا ذا ما شئت فعله و لا تؤخر فی التاخیر آفات. الست تعلم ان الدهر ذو غیر و للکرام
و للاحسان اوقات. و قول دیگر آنست که مسارعة و عجلة باشد در خیرات کردن بلی سبک باید و میان فرق از میان بر
و عجلة آنست که رغبت تقدیم باشد در آن و در آن سرعت پسندیده باشد و او محمود است و عجله آنست که با طوقت مذموم و عجله تقدیم
در چیزی که در آن تقدیم نباید کردن و او مذموم است و ضدش که سکون و اناة است محمود و اولئک من الصالحین و ایشان از جمله
صالحان اند و نیکان و ما تفعلوا من خیر فلن تکفروه حمزه و کسائی و خلف و حفص بیا خوانند و باقی قرا بتا و ابو عمرو بهر دو روایة
اگر بیا خوانند ضمیر با امة قایمه بود که ذکر ایشان و و صفاشان در آیة مقدم رفت و ما تفعلوا من خیر فلن تکفروه از خیر کنند ایشان نکو
باشد و محمود یعنی شکور و مجزی باشد و واقع بمو قع حمد و ثواب و انکه بتا خوانند خطاب با رسول علیه السلام و صحابه و جمله
مکلفان باشد با ایشان را بوعده او موفی باشد و بدانند که رنج ایشان ضایع نیست و سعی ایشان مشکور است مکفور نیست والله
۱۱۶ علیم بالمتقین و خدای تعالی عالم است بمتقیان و احوال ایشان قوله تعالی اِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ
عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ
ایشان ... مالهای ایشان و نه فرزندان ایشان از عذاب خدای چیزی و ایشان اهل دوزخ اند ایشان
فِيهَا خَالِدُونَ . مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَٰذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ
در آن همیشه باشند مثل آنان که نفقه کنند درین زندگانی دنیا همچو مثل
رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتْهُ وَمَا ظَلَمَهُمُ
بادیست که در وی سرما باشد که برسد بکشت قومی که ستم کرده باشند بر خود هلاک کند آنرا و ستم نکرد بر ایشان
اللَّهُ وَلَٰكِنْ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ . يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ
خدای و لیکن ایشان بر خود ستم کنند ای آنان که بگرویدید مگیرید خاصگان از جز شما
لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي
که تقصیر نکنند شما را فساد تمنا کردند رنج و مشقت شما پیدا شد دشمنی از دهنهای ایشان و آنچه پنهان دارد
صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ . هَا أَنْتُمْ أُولَاءِ تُحِبُّونَهُمْ
دلهای ایشان بزرگتر بیان کردیم شما را آیات اگر هستید که خرد دارید اینک شما آنانی که دوست دارید ایشان را

ولا يحبونكم وتؤمنون بالكتاب كله وإذا لقوكم قالوا آمنا وإذا خلوا

[illegible]

عضوا عليكم الأنامل من الغيظ قل موتوا بغيظكم إن الله عليم بذات الصدور . إن

[illegible]

تمسسكم حسنة تسؤهم وإن تصبكم سيئة يفرحوا بها وإن تصبروا وتتقوا لا يضركم

[illegible]

كيدهم شيئا إن الله بما يعملون محيط . وإذ غدوت من أهلك تبوئ المؤمنين مقاعد

[illegible]

للقتال والله سميع عليم . إذ همت طائفتان منكم أن تفشلا والله وليهما

[illegible]

وعلى الله فليتوكل المؤمنون . ولقد نصركم الله ببدر وأنتم أذلة

[illegible]

فاتقوا الله لعلكم تشكرون . إذ تقول للمؤمنين ألن يكفيكم أن يمدكم ربكم

[illegible]

بثلاثة آلاف من الملائكة منزلين . بلى إن تصبروا وتتقوا ويأتوكم من

[illegible]

فورهم هذا يمددكم ربكم بخمسة آلاف من الملائكة مسومين . وما

[illegible]

جعله الله إلا بشرى لكم ولتطمئن قلوبكم به وما النصر إلا من عند الله

[illegible]

العزيز الحكيم . ليقطع طرفا من الذين كفروا أو يكبتهم فينقلبوا خائبين

[illegible]

ليس لك من الأمر شيء أو يتوب عليهم أو يعذبهم فإنهم ظالمون . ولله ما في

[illegible]

السموات وما في الأرض يغفر لمن يشاء ويعذب من يشاء والله غفور رحيم

[illegible]

قوله إن الذين كفروا خدای جل جلاله چون مؤمنان را و آنان که از اهل کتاب ایمان آورده بودند و اوصاف و مستحقات ایشان [illegible] ایشان را خواهد بودن بگفت در عقب آن ذکر کافران کرد و احوال ایشان بگفت آنان که کافر شدند [illegible] ایشان [illegible] [illegible] ایشان معروف باشد [illegible] [illegible] [illegible] مقام [illegible] مال [illegible] سود ندارد [illegible] [illegible]

کلا ینفع ولا یدفع [illegible] ندارد و باز ندارد مال سود ندارد [illegible] [illegible] گفت [illegible]

[illegible] سود ندارد و اولئک اصحاب النار و ایشان ملازمان دوزخ باشند و صاحب هر چیز ملازم او بود [illegible]

مفارقت نکنند از آن [illegible] مثل ما ینفقون فی هذه الحیوة الدنیا [illegible] گفت مراد نفقه ابو سفیان است و اصحابش [illegible]

رسول علیه السلم [illegible] گفت نفقه عوام جهود است بر احبار و رهبان ایشان بر سبیل رشوت مجاهد گفت نفقات کفار خواست که

بر کارها [illegible] حق تعالی [illegible] و تشبیه کرد [illegible] [illegible]

[illegible] باد سموم باشد [illegible] و حیوان را بکشد و خدای تعالی جان و [illegible] فیها صر [illegible]

[illegible] باشد [illegible] فیها صر [illegible] اصابت حرث قوم ظلموا انفسهم فاهلکته [illegible]

[illegible] ظلم کرده باشند بکفر و معاصی فاهلکته [illegible] تخصیص کرد حرث قوم ظالم [illegible]

[illegible] خدای تعالی [illegible] [illegible] تحقیق [illegible]

[illegible]

[illegible]

پیش از دولت ما یعجب بر شود بعد پوست • انبیا که سلطان نطاقت آن دارند که اظهار دارند بعضی از آن اظهار میکنند و ظاهر میشود
از ایشان و این آنست که در کلام امیر المومنین علیه السلام آمده اسرّ لجمیع شیئًا الا ظهر فی فلتات لسانه وصفحات وجهه و هیچکس نهان دارد
الا که از جا در و [illegible] ان دانش بیرون اید با انکه حق تعالی از دل ایشان خبر داد که آنچه در دل دارند بیش از آن و معنی آن است که [illegible]
ما بند و در این آیة دلالت و علم معجزات است ایشان را اگر اندیشه کنند بر آنکه خدای تعالی خبر داد از آنچه در دل ایشانست و خبر مطابق مخبر بود
از جهت آنکه پیچون انس ما رحدیثی که حق از رسول علیه السلام و ما را معنی معلوم نشد نزدیک حسن بصری آمد ما ن و از و پرسیدیم
گفت انس گفت رسول علیه السلام گفته است لا تستضیئوا بنار المشرکین و لا تنقشوا فی خواتمکم عربیا ما دانستیم معنی حدیث آنچه بود و این حسن گفت
گفت اما عربیا از نامهای رسول علیه السلام بکی است یعنی نام او بر نگین نقش مکنید و آنکه گفت از آتش مشرکان طلب روشنائی مکنید که آنست
از آنکه با ایشان در کارها مشورت مکنید و از ایشان رای مجوئید و در حق آن که گفت فی کتاب الله در قران یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا بطانة من دونکم
لا یألونکم خبالا • [illegible] گفت ابو موسی اشعری را دید پیش عمر بن الخطاب رضی الله عنه عمل داشت در حضرت عمر گفت [illegible]
نزدیک [illegible] تر [illegible] دست [illegible] کم کر [illegible] گفت وحال فی خوانی
یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا بطانة من دونکم الآیة گفت [illegible] او [illegible] دین او و [illegible] گفت نباید که ایشان و
خدای بها [illegible] ایشان را [illegible] ایشان و [illegible] در حق ایشان ها انتم اولاء تحبونهم [illegible] است خطاب با مؤمنان
[illegible] ایشان باشد علی التقلیب [illegible] جمع است و [illegible] ولا یحبونکم نهایتها [illegible]
ایشان را دوست [illegible] و ایشان شما را دوست [illegible] برای آنکه
ایشان [illegible] و [illegible] ایشان را [illegible]
و با خدای و [illegible] و طریق [illegible] و ایشان را دوست [illegible]
[illegible] کنند [illegible] ایشان [illegible] دوست [illegible]
[illegible] و [illegible] و ایشان [illegible] دوست ندارند [illegible]
در [illegible] خدای که مؤمن منافق را دوست دارد [illegible] دوست که مؤمن را [illegible] منافق [illegible]
و مؤمن او را [illegible] تؤمنون بالکتاب کله ای بالکتب [illegible] کتب [illegible] کل [illegible] واحد [illegible]
باشد [illegible] بیان [illegible] الواحد [illegible] الجمع [illegible] واحد [illegible]
کل [illegible] الکتاب کله لان الکتاب یشتمل علی [illegible] ایشان [illegible]
دارند [illegible] کتاب [illegible] و اذا لقوکم قالوا آمنا چون [illegible] ایمان [illegible] و اذا خلوا عضوا
[illegible] علیکم الانامل من الغیظ [illegible]
[illegible] • [illegible] عضو من الغیظ [illegible] • [illegible] • [illegible]
[illegible] خلقنا [illegible] الانامل [illegible] باشد [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible] ایشان [illegible] غیظ [illegible]
[illegible] جواب [illegible] بحقیقت [illegible] امر [illegible] باشد [illegible] مشترک [illegible]
[illegible] و اباحت و تهدید و تحدی و حکایت [illegible] امر [illegible] خدای تعالی [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] کفت [illegible] خشم [illegible] و [illegible] باشد و این [illegible] در معنی
که خدای تعالی گفت من کان یظن ان لن ینصره الله فی الدنیا والآخرة فلیمدد بسبب الی السماء ثم لیقطع فلینظر هل یذهبن کیده ما یغیظ

و این نوع از ریب بحقیقت امر نباشد اگر چه صیغه امر است بر [illegible] باوی ست و [illegible] خدای تعالی رسول را و مومنان را [illegible]
[illegible] که کلام عرب و [illegible] ایشان لایق آنست که گفتیم و عرف دلیل آن میکند در کلام ما [illegible] آمد چنانکه
شاعر گفت خاموش باش و [illegible] ان الله علیم بذات الصدور خدای تعالی عالمست با [illegible] ذات الصدور
کنایت است از آنکه در دل باشد که اظهار نکرده باشد و بر زبان نرانده [illegible] القلوب والصدور [illegible] روایت کرده عن
ابو الجوزا که [illegible] اصحاب [illegible] کرده و [illegible] باشد دوست دارم که یکی
از ایشان [illegible] باشد که ایشان [illegible] ها انتم اولاء تحبونهم ولا یحبونکم الآیة ان تمسسکم حسنة
تسؤهم [illegible] ایشان [illegible] اظهار میکنند و با شما که مسلمانانید اظهار دشمنی
میکنند [illegible] شما را حسنتی و [illegible] وفتح [illegible] ایشان [illegible] و اگر شما را مکروهی
[illegible] و تنگی و قحط و [illegible] ایشان شاد شوند و ان تصبروا و تتقوا و اگر شما صبر کنید بر کید ایشان و [illegible]
و الصبر حبس النفس علی ما تکره [illegible] کید ایشان شما را [illegible] لا یضرکم [illegible]
[illegible] لا یضرکم [illegible] تخفیفا و من [illegible]
[illegible] یعنی [illegible]
[illegible] لا یضرکم [illegible]
و من [illegible] و [illegible] چنین شد که اصل لا یضرکم
بوده است [illegible] ساکن جمع شد [illegible] کردن [illegible] او [illegible]
[illegible] و قوله لا یضرکم [illegible] والمعنی فلیس [illegible] چنانکه شاعر
گفت [illegible] حرکة [illegible]
[illegible] ان الله بما یعملون محیط و خدای تعالی بانچه ایشان میکنند عالمست [illegible] که چیزی [illegible]
[illegible] معلوم باشد [illegible] احاط [illegible] علما [illegible] و تفصیل آن چیز [illegible] معلوم
[illegible] مجاز [illegible] در حق خدای تعالی [illegible] معنی [illegible] لفظ [illegible] و حقیقت [illegible]
[illegible] معلومات [illegible] معلوم [illegible] صحیح [illegible] معلوم باشد و اذ غدوت من اهلک الآیة اهل [illegible]
[illegible] و [illegible] ایشان [illegible] شما [illegible]
[illegible] رسول [illegible] باشد [illegible] رسول علیه السلام [illegible]
[illegible] این تقدیم و تقدیر [illegible] و کلام مستقیم بود

بود بنی از پشت اسپ بیفکنم چنانکه بر بخاست و گفتم والله لا تخاصمنا فی الله بعد هذا اینجا دین باما در حق خدای خصومت
نکنی و در باب قتال امیرالمؤمنین و کشتن او مشرکان را و بذل جهد کردن او در تحریض مشرکان برا و اسید بن ابی ایاس گفت · فی کل مجمع
غایة اخذاکم جذع ابر علی المذاکی القراح · لله دره لله لا تنکروا قد یذکر الحر الکریم ویستحیی · هذا ابن فاطمة الذی افناکم ذبحا وقتله ·
قعصة لم یذبح · اعطوه خرجا واتقوا بضریبة فعل الذلیل و بیعة لم تربح · این الکهول واین کل دعامة فی المعضلات واین زین
الابطح · افناهم قعصا وضربا یفتری بالسیف یعمل حده لم یصفح · این طرفی است از این قصه بر سبیل اختصار چنانکه شرح تفصیل
و شرح و سیاقت آن در کتب مغازی مشروح باشد فاتقوا الله لعلکم تشکرون · از خدای بترسید تا شاکر باشید و ثواب شما
ثواب شاکران بود اذ تقول للمؤمنین یاد کن ای محمد چون میگفتی مؤمنان را الن یکفیکم ان یمدکم کفایة نیست شما را که خدا
مدد میکند شما را به سه هزار فرشته · مفسران خلاف کردند که این کی بود و چگونه بود قتاده گفت روز بدر بود خدای تعالی مسلمانان را
مدد فرستاد هزار فرشته نخست بار حیث قال فاستجاب لکم انی ممدکم بالف من الملائکة مردفین آنگه ایشان را سه هزار کرد حیث
قال بثلثة آلاف من الملئکة منزلین آنگه ایشان را پنج هزار کرد حیث قال بخمسة آلاف من الملائکة مسومین و پنج هزار
مشروط بود به صبر و تقوی مؤمنان صبر و تقوی بجای آوردند خدای تعالی این مدد پنج هزار بفرستاد این قول قتاده است حسن بصری
گفت این پنج هزار همه بار یعنی بمانند تا به روز قیامت عبدالله عباس و مجاهد گفتند فرشتگان کارزار نکردند بر زمین
الا روز بدر و دیگر کارزارها حاضر آمدند و قتال نکردند الا مدد و مدد بودند عمیر ابن اسحق گوید روز احد چون مردم
هزیمت برفتند سعد بن مالک پیش رفته بود و تیری انداخت تا تیر برسید جوانی نیکو روی برآمد و تیرها جمع کرد و پیش
او بینداخت و میگفت ارم یا ابا اسحق ارم یا ابا اسحق ای بو اسحق بینداز چون کارزار تمام شد پرسیدم آن که بود او را
نشناخت بدانستم که فرشته بود شعبی گفت روز بدر کرز بن جابر المحاربی خواست تا با لشکری بمدد مشرکان آید رسول
بشنید سخت آمد او را خدای تعالی این آیه فرستاد الن یکفیکم ان یمدکم ربکم بثلثة آلاف من الملائکة کفایة نباشد شما را
که کرز او بیاید بمدد مشرکان من شما را مدد فرستم از فرشتگان به سه هزار فرشته او نیامد و خدای تعالی آن مدد نفرستاد و اتمام
آن بود که او را لغو فرستاده بود و بعضی دگر مفسران گفتند خدای تعالی وعده داد که اگر صبر کنند و از محارم اجتناب کنند خدای
تعالی مدد فرستد ایشان را در دو کارزارها بفرشتگان نکردند و خدای تعالی نفرستاد و اگر فرستاده بودی در احد آن وهن نیفتادی
در جواب شرط بجای آوردند خدای تعالی مدد فرستاد چنانکه گفت یا ایها الذین آمنوا اذکروا نعمة الله علیکم اذ جائتکم جنود
فارسلنا علیهم ریحا وجنودا لم تروها یعنی الملائکة برای آنکه آن لشکر که ما از پیش آن ما بسیم که مدد مسلمانان کنند جز
فرشتگان نباشند و عبدالله بن ابی اوفی گفت بودیم در حصار بنی قریظه ما را مدد فرشتگان فرستادند و آن چنان بود که ما چند
روز حصار میدادیم گشاده نشد برگشتیم تا برویم و رسول علیه السلام به آب غسل بخواست و سر برنهاد در پیش جبرئیل
آمد و گفت یا رسول الله سلاح بنهادی و باز گشتی و فرشتگان سلاح ننهادند هنوز رسول علیه السلام خرقه بخواست و در
سر بست و آن غسل بر سر نهاده و سر ناشسته سلاح در پوشید و منادی ندا کرد و لشکر سلاح برگرفتند و برفتند با آنکه
رنجور و خسته بودند آن نشاط مدد فرشتگان تا بر حصن آمدند و خدای تعالی سه هزار فرشته را فرستاد و حصن قریب بفتح
برآمد بعضی دگر گفتند وعده پنج هزار در روز احد بود بشرط صبر و تقوی چون شرط وفا نکردند خدای تعالی مدد نکرد و آن وهن
بیفتاد این قول عکرمه و ضحاک است بعضی دگر گفتند این روز احد بود چون ابو سفیان خواست که رجعت کند و باز آید و مکه
تا مدینه تمام شود و رسول علیه السلام مستشعر می بود از آن امیرالمؤمنین را فرستاد و گفت برو و بنگر تا ابو سفیان و مشرکان
چه میکنند که بر اسپان نشسته اند و شتران بپیش کرده آهنگ مدینه دارند و اگر بر شتران نشسته اند و اسپان یدک کرده اند

[illegible] امیر المؤمنین گفت من با [illegible] ایشان [illegible] بر شتران نشسته و اسپان [illegible] داشتیم [illegible]

[illegible] رسول [illegible] خدای تعالی [illegible] أَلَن یَکفِیَکُم [illegible] خدای تعالی [illegible]

[illegible] مشرکان [illegible]

[illegible] قوله تعالی [illegible]

[illegible] من العذاب [illegible]

بثلاثة آلاف من الملائکة [illegible]

[illegible] ابن عامر و حسن و مجاهد [illegible]

منزلین [illegible] ولو أنّنا نزّلنا إلیهم الملائکة [illegible] منزلین [illegible]

[illegible]

[illegible] گفت [illegible] عبد الله بن [illegible]

[illegible] خدای تعالی [illegible] رسول علیه السلام [illegible]

[illegible]

اگر زنهار ما را ملاقاة باین کافران شود من بر خواهم تا شکم شکافند و گوش و بینی ببرند تا او بر قیامت با پیش قیام تو کوفا این معاملة
چرا کردند من کوی برای تو چون کافران دیدست هم چنان کرد ند یکی از جمله صحابه کرا این سخن شنید بو اندک گفت اما این ربح خواست در روایت
هم بعضی حمزه رسول علیه السلم آن دید که با حمزه و صحابه کرده بودند از شکل گفت کرما را بر ایشان دست بود مکافاة ایشان کنیم خلافة الروایة
و ستا د عطا گفت و عبد الله عمر که رسول علیه السلم حمل یا بدا در جا عق بالا نحول لعکید و لعنت کرد و ابو سفیان را و حارث بن هشام را
و صفوان بن امیه را ایس این آیه آمد و آیه اگر چه بلفظ عوست مراد خصوصیت یعنی لیس لک من الامر شیء و گفته اند الا بمعنی الی است
و این دو حروف متعاقب باشد در چند فعل ایعا له دعوة لکذا و الی کذا و هدیته لکذا و الی کذا قال الله تعالی الحمد لله الذی هدانا لهذا
و قال تعالی ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی للایمان و اگر بر ظاهر حمل کنند اولیه باشد بر آنکه معنی آنست که ترا ازین کار چیزی نیست یعنی لا مُلک
لک یختص بک و لا یتعلق بک و چون الکلام معنی آن باشد کار ایشان با تو معوض نمی‌کردانیم و هر دو معنی نیست و از ظاهر عدلا
نکردن اولیة باشد او یتوب علیهم او یعذبهم یا تو با ایشان را یعذب یعنی عقاب کند ایشان را اگر توبه بدید فضل کرده باشد و اگر عذاب کند
عدل کرده باشد و قرینه تخصیص آنست که در آیه گفت یعنی از باب قبول توبه یا عذاب کردن ایشان بتو تعلق ندارد و در بعضی درو وجه
گفته اند یکی آنکه معطوفست علی قوله لیقطع طرفا من الذین کفروا او یکبتهم او یتوب علیهم او یعذبهم او ... گفت تقدیر باضمار ان و التقدیر
لیس لک من الامر شیء او من ان یتوب علیهم الکلام یجاوز و هذا قول ما باشد در ... و المعنی لیس لک من امرهم شیء من تدبیرهم
او من عذابهم ... و وجه ... و این قول ... است ... و آنکه حق تعالی بیان کرده که بحکمت تا ... علیه
ایشان گفت بیان آنکه ملک آسمان و زمین و آنچه در آسمان و زمین است هم خدا راست هر کس را که ان قدر باشد که او ... کند چون
هر او راست آنکه خواهد بیامرزد و آنکه خواهد عذاب کند و بار آنکه بیامرزد رحمت بیامرزد و آنکه عذاب کند باستحقاق کند که او ...
بعثنا بیاست قوله تعالی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ ١٢٥
ای آنان که گرویده اید مخورید ربا حرام بارها دو باره کرده و بترسید از خدای تا بود که
تُفْلِحُونَ ۝ وَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ ۝ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ
فلاح یابید و بترسید از آن آتش که آماده اند کافران را و فرمان برید خدا را و پیغمبر را تا بود که شما را رحمت کنند
وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ
و بشتابید با مرزش از خدایتان و بهشتی که پهناء آن آسمانها و زمین بود آماده اند
لِلْمُتَّقِينَ ۝ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ
پرهیزکاران را آنان که هزینه کنند در توانگری و درویشی و فرو برندگان خشم و عفو کنندگان از مردمان
وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ۝ وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا
و خدای دوست دارد نیکوکاران را و آنان که چون بکنند زشتی یا ستم کنند بر خود یاد کنند خدا را و آمرزش خواهند
لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَى مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ
گناهان خود را و کیست که بیامرزد گناهان مگر خدای و مقام نکنند بر آنچه کرده باشند و ایشان دانند
أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
ایشان پاداششان آمرزش بود از خدایشان و بهشتها که میرود در زیر آن جویها
خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ ۝ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا
همیشه باشند در آن و نیکا مزد عمل کنندگان را بگذشت از پیش شما سنتها بروید

فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ ۝ هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى
در زمین بنگرید که چگونه بود عاقبت دروغ دارندگان این بیانیست مردمان را و راهنمونی
وَمَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِينَ ۝ وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۝ إِنْ
و پندی پرهیزکاران را و سست مشوید و غمگین مباشید و شما بلندتر باشید اگر هستید گرویدگان اگر
يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ
رسید شما را زخمی پس رسید ایشان را زخمی مانند آن و این روزگار میگردانیم میان مردمان
وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ
و تا بداند خدای آنان که گرویدند و بگیرد از شما گواهان و خدای دوست ندارد ستمکاران را
قوله یا ایها الذین آمنوا لا تاکلوا الربا الآیه وجه اتصال آیه بما قبل آنست که قدیم جل جلاله چون ذکر عذاب کرد و آنکه
او را خواست که او را مستحق بود عقاب کند یا عفو کند از آن وجه و اعفا که بران مستحق عذاب شدند یکی گفت و آن روایت
دان آنست که در جاهلیت داد و ستد ربوی داشتند عطا و مجاهد گفتند در جاهلیت ربوی را بر کسی حقی بود و چون وقت حلول
اجل در رسیدی مطالبه کردی مرد گفتی در اجل بیفزای تا در ربا بیفزایم خدای تعالی این حرام کرد و نهی کرد از و گفت لا تاکلوا
الربا و بیان کردیم که ربا در اصل و در لغت و شرع زیاده بود و از وجوهی گفته اند در تحریم ربا معتمدانست که مصلحت در نفی
او تعلق دارد که خدای تعالی داند که صلاح چیست در آن و ما را با آن طریقی نیست و وجهی دیگر بر سبیل تقریب گفتند یکی آنکه
تا فرق باشد میان بیع و ربا وجهی دیگر آنکه تا اظهار عدل باشد در آنکه چندان بستاند که داده باشد دیگر آنکه تا بقرض
باشد بر کارم اخلاق و انظار معسر زیادتی و قرض دادن و دست گیری در ماندگان کردن و بر مذهب که مانند بود
با محتاج و آن وجه باز پسین از صادق علیه السلام روایت کرده اند و در تکرار این حکم اینجا با آنکه در سورة البقرة گفته بود
واحل الله البیع وحرم الربا دو وجه گفتند یکی تاکید و تشدید تحریم را دیگر آنکه اینجا بلفظ تحریمست و اینجا بلفظ نهی
تا معلوم شود که تحریم او علی ابلغ الوجوه است که او منع از حکم در تکلیف بیش از یک دو باشد و قوله اضعافا مضاعفة
نصب او بر حالست از ربا که معفولست و ضعف چیز مثلش باشد و گفته اند دو مثلش باشد و از خدای بترسید تا
فلاح یابید و فلاح نجاح و ظفر بمراد باشد و اتقوا النار التی اعدت للکافرین و بترسید از آن آتش که برای کافران بجا آورده
اگر گویند چون دوزخ برای کافران و فاسقان بجا آمده اند چرا کافران را تخصیص کرد گوییم از این چند جواب یکی آنکه
دوزخ اگر چه معدست برای هر دو لکن ذکر آنان کرد که مقطوع علیهم اند دون آنان که مجوزاست در حق ایشان و این بخلاف
مادون باشد بمذهب اهل وعید و دو جواب دیگر ازین آنست که این آتش است مخصوص که در طبقه کافران باشد
دون فاسقان چه دوزخ منازل و درکاتست و هر گروهی را درکه باشد تا منافقان در درکه اسفل باشند این دو جواب
دیگر از و آنست که این از آن خاصهاست که با و دلیلست بر علم اعم این خاصست و ... دلیل دیگر دانند نظیر کلما القی
فیها فوج سالهم خزنتها الم یاتکم نذیر قالوا بلی قد جاءنا نذیر فکذبنا و معلومست که جمله اهل دوزخ این نگویند و مثله
قوله اذ نسویکم برب العالمین و معلومست که هر اهل دوزخ تسویه نکرده اند میان خدا و شیطان را اعداد و استعداد
واعبد ولحا ... معنی باشد آنکه چون ذکر دوزخ کرد و عذاب که نهاده است کافران را ترغیب کرد مکلفان را
در آنکه طریق سپرند که ره نجاة باشد و برحمة الخاص و آن طاعة خداست و طاعة پیغمبر که موافقت امر و اراده باشد
و باشد و نیز طاعت رسول برای آنکه طاعة رسول را بلغ فرمایدیم چنان واجبست که طاعت خدای تعالی را اولی گرداند

از واجبات و در روایة آنکه بر خصوص کبیره نماز باشد بترک ربا و بیان تحریم او و این بیع قرآن شاخص و بقول رسول لعلکم ترحمون
تا باشد که بر شما رحمت کنند و معنی لعل ترجی باشد و این بر خدای تعالی روا نبود چه از شک آید و آن جایز نیست با خدای تعالی بل راجع است
با مکلفان و معنی آنکه بر طاعات خدا و رسول داری امید رحمت بود شما را پس امید راجع باشد نه با خدای تعالی وسارعوا الی مغفرة من ربکم
نافع و ابن عامر خوانند سارعوا بی واو عطف بر آنکه در مصاحف اهل شام چنین است و باقی قرا با واو خوانند وسارعوا و در مصاحف اهل حجاز
بواو است و در قیاس خدای تعالی مکلفان را بمسارعت و شتافتن بکارهائی که موجب مغفرت بهشت بود امر فرمود و معنی مسارعة
علی وجهین لما در رأی قبل الفوت و اما تأنی و تثاقل ناکردن چنانک برفت و مفسران خلاف کردند که آن کدام فعل است که
که حال سبب مغفرت بود عبدالله عباس گفت اسلام است ابو العالیه و ابو روق گفتند هجرت است امیر المؤمنین علی گفت ادا
فرائض است عثمان بن عفان گفت اخلاص است انس مالک گفت تکبیر افتتاح است در نماز سعید جبیر گفت ادا طاعات
بان گفت نماز پنجگانه است ضحاک گفت جهاد است عکرمه گفت توبه است مقاتل گفت عمل صالح است ابو بکر وراق گفت کار کردن بر
معروف و باز ایستادن از منکر و بعضی دگر گفتند نماز و روزه و حج عقبه و حمل کردن بر عموم اولیتر است بر آنکه تنافی نیست میان اینها
وجنة عرضها السموات والارض معنی آنست که پهنای او چون پهنای آسمانها و زمین است والارض الله ... چنانکه
واسئل القریة و جای دیگر و قوله ما خلقکم ولا بعثکم الا کنفس واحدة ای کخلق نفس واحدة و شواهد این از اشعار گفته شده
و آن بسیار باشد در کلام عرب آنجا که ... و تخصیص عرض ... کرد که در غالب عادة طول بیشتر از عرض باشد
عرض چندین باشد طول چه باشد نظیرش گفت ... وصف عرض است ولما طول ... و مثال این در معنی متکئین
علی فرش بطائنها من استبرق چون استر از استبرق باشد ابره از چیزی باشد بها ازان و بعضی اهل معانی گفتند مراد بعرض
که خلاف طول باشد و انما مراد سعت و فراخی و بزرگی است چنانک عرب گوید اعرض من الدهنا ای اوسع قال جریر بحث لها
فی عدل ما علمت عرض السماوة روحات ولا بکر و قال الحر تجیز بالعرض الفلاة و ما لنا علیهن الا وحرهن شفاء وقال آخر
کان بلاد الله وهی عریضة علی الخائف المطلوب کفة حابل و این کنایة باشد از سعت و فراخی بهشت اکه علی التقریب
تشبیهی کرد از عرض آسمان و زمین چنانک گفت ما دامت السموات والارض و مراد تابید است و مبالغه در طول مدة و در خبر
آمده است که ملک روم نامه نوشت برسول علیه السلام و گفت تو ما را با بهشتی می‌خوانی که عرض او چند آسمان و زمین است پس دوزخ
کجا باشد رسول علیه السلام گفت یا سبحان الله چون روز در آید شب کجا باشد و انس مالک را پرسیدند که بهشت در آسمان است یا در
زمین گفت و بهشت در کدام آسمان و زمین گنجد گفتند پس کجاست گفت بالای هفت آسمانها است در زیر عرش و قتاده گفت در روایة
چنین آمد که بهشت بالای هفت آسمانست و دوزخ در زیر هفتم زمین و ابو مسلم محمد بن بحر الاصفهانی گفت این عرض است
که خلاف طول باشد این عرض از معارضه است کقولهم هذا الثوب عرضه کذا ای قیمته التی یعارض بها یعنی آن قیمت که بآن معارضه کنند
او را پس بر این قول معنی این باشد که بهشتی که بهای آسمان و صفت زمین ارزد و فیه بعض التعسف برای آنکه ... سامع
نه بدان اعدت للمتقین و این دلیل باشد بر آنکه بهشت آفریده است که آنچه معدوم باشد معد نبود و دوزخ نیز کذا ...
گفت آنگه وصف کرد آن متقیان را که بهشت برای ایشان بجای داشت گفت الذین ینفقون فی السراء والضراء ای ... کمال
نفقه و عزم کنند در خواری و دشواری و در توانگری و درویشی او الخلق ... از اخلاق ایشان که موجب بهشت بود ایشان از سخاوة
خبر و رسول علیه السلام گفت الجنة دار الاسخیا بهشت سرای سخاوتمندانست و ابو هریره روایة کرد که رسول علیه السلام گفت السخی قریب
من الله قریب من الجنة قریب من الناس بعید من النار والبخیل بعید من الله بعید من الجنة بعید من الناس قریب من النار والجاهل
السخی احب الی الله من العالم البخیل گفت سخی نزدیک است بخدا و بهشت و بمردمان دور است از دوزخ و بخیل دور است از خدای

در فضیلت السخاوت

و بهشت و بمردمان و نزدیک است بدوزخ و خدای تعالی سخی جاهل را دوست تر دارد از عالم بخیل و انس روایت کرد از رسول علیه السلام
که گفت سخاوة درختی است در بهشت شاخهای آن در دنیا است هر که دست بشاخی از شاخها آن بزند او را به بهشت برد و بخل درختی
در دوزخ شاخهای آن در زمین است هر که دست بشاخی از شاخهای او بزند او را بدوزخ برد و رسول علیه السلام گفت تجافوا
عن ذنب السخی فان الله آخذ بیده کلما عثر گفت از گناه سخی بگذرید که خدای دست گیر او بود هر جا بیفتد والکاظمین الغیظ فاما آن
که خشم فرو برند و بر ایشان ... گفت کظم خشم گرفتن چون ممتلی باشد از آن خشم و اصل آن ممتلی در آن بود که قربة کند ...
تشبیه او را از خشم بکلوا ... باید تا ... او فرو برد و بر زبان نراند و اعضا نکند و اظهار ... و رسول علیه السلام گفت من کظم غیظا
وهو یقدر علی انفاذه ملأه الله امنا و ایمانا هر که خشمی فرو برد و او تواند تا آن خشم از پیش ببرد خدای تعالی او را پر از امن و ایمان
باز کند و اصل کظم حبس الشئ عند امتلائه باشد یقال کظمت القربة اذا ملأتها ماء و بجای آب را کظام خوانند برای آنکه آب ...
باشد یکی را کظام گویند و آنجا گوید اخذت بکظمه ای بمجاری نفسه برای آنکه آن مجاری از نفس ممتلی باشد و کظم الابل
که نشخوار در شکم جمع کند بر نیاید و شتر این عند فزع و جهد کند قال الاعشی یصف رجلا ... الابل ... و رجل کظیم
البزل ... حتی تقطع فی اجوافها الجرر و رجل کظیم و مکظوم اذا کان ممتلیا غما و حزنا قال الله تعالی وابیضت عیناه
من الحزن فهو کظیم و قال ظل وجهه مسودا وهو کظیم و قال عبد المطلب بن هاشم ...
قومی واحتسبت قتالهم والقوم من خوف المنایا کظم و در خبری می‌آید ما من جرعة احمد عقبی من جرعة غیظ مکظوم گفت هیچ
جرعه نیست عاقبة آن پسندیده‌تر از آن جرعه خشم که بنده فرو برد و انس روایت کرد از رسول علیه السلام که گفت هر کس که او خشمی فرو برد
و او قادر بود که آن خشم براند خدای تعالی روز قیامت او را بخواند بر سر خلقان و مخیر کند او را در حور العین تا هر کدام که خواهد
اختیار کند و شاعر گفت واذا غضبت فکن وقورا کاظما للغیظ تبصر ما تقول و تسمع فکفی به شرفا تصبر ساعة یرضی به
عنک الاله و ترتفع و رسول علیه السلام گفت هیچ جرعه نیست که خدای دوست تر دارد از آن جرعه خشم که بنده فرو برد یا جرعه صبر
که بر مصیبتی فرو برد والعافین عن الناس و آنکه عفو کنند مردمان را ... چون ایشان گناهی کنند
تا عفو کنی زید بن اسلم گفت عن ظلمهم و اساءتهم عفو کنند از آنکه بر ایشان ظلم کنند و با ایشان ... کنند مقاتل بن حیان گفت
روایة کرده‌اند که رسول علیه السلام چون این آیت بخواند گفت ایشان در امت من کم باشند مگر کسی که خدای او را عصمت کند ابو هریره روایت
کند که رسول علیه السلام با ابو بکر در مجلسی حاضر بود مردی از جمله حاضران در ابو بکر افتاد و رسول علیه السلام می خندید
و تبسم میکرد چون ابو بکر بجواب در آمد بعضی سخنهای او را جواب کرد رسول علیه السلام خشم گرفت و برخاست و برفت ابو بکر
برخاست و از قفای رسول علیه السلام برفت و گفت ای رسول الله آن مرد مرا دشنام میداد تو تبسم میکردی و چون من جواب بعضی سخنها او گفتم
خشم گرفتی و برخاستی ... گفت بدانکه تا او ترا دشنام میداد و تو خاموش بودی فرشته ای بود که جواب میداد برای
تو مرا از آن تبسم می بود چون تو بجواب در آمدی فرشته برفت و شیطان در آمد و من بجائی که شیطان حاضر باشد ننشینم ... گفت
این ... نباشد که خشم فرو برد و عفو نکند الا آن و خدای تعالی او را عزیز کرداند و هیچ بنده نباشد که در سؤال بر خود
بگشاید الا ... خدای تعالی ... لم یسلم ... وان کرموا حتی یذلوا وان عزوا الاقوام
و یشتموا فتری الالوان مسفرة لا عفو ذل ولکن عفو احلام والله یحب المحسنین مقاتل گفت محسنان که این جمله که از پیش برفت از
انفاق و خشم فرو بردن و عفو کردن احسانست هر که این کند محسن باشد و خدای تعالی محسنان را دوست دارد حسن بصری گفت احسان
آن باشد که عام داری همگنان را از دوست و دشمن و مستحق و نامستحق چون آفتاب و چون باران سفیان ثوری گفت احسان آن باشد
که با آن کس احسان کنی که با تو اسائت کند که احسان کردن با آنکه با تو احسان کرده باشد مکافاة بود ... سقطی گفت احسان آن باشد

کند اوقات امکان بجای آرد و فرصت نگاه دارد و این معنی بعضی شعرا نظم کرده لیس فی کل ساعة و اوان تتهیا صنائع الاحسان
فاذا امکنت تبادرت فیها حذرا من تعذر الامکان. انس مالک روایت کند که رسول علیه السلام گفت شب معراج کوشکهای دیدم در اعلاء
درجات بهشت جبرئیل را گفتم این کراست گفت الکاظمین الغیظ والعافین عن الناس و المحسنین آنان راست که خشم فرو برند
و عفو بکنند و احسان کنند و در خبر می‌آید که زین العابدین علیه السلام و در روایتی کاظم موسی بن جعفر علیهما السلام دست و
شست و غلام آب بر دست او می‌ریخت مشغول شد کوشه ابریق بر سر او آمد و بشکست غلام بترسید غلام گفت والکاظمین الغیظ گفت کظمت
غیظی خشم فرو بردم گفت والعافین عن الناس گفت عفو کردم از تو گفت والله یحب المحسنین گفت اعتقتک آزادت کردم قوله
والذین اذا فعلوا فاحشة عبدالله مسعود گفت سبب نزول این آیت بود که جماعتی از صحابه گفتند یا رسول الله هما نا بنی اسرائیل از ما
گرامی‌تر بودند بر خدای گفت چرا گفتند برای آنک چون گناهی کردندی بامداد بر در سرای ایشان نوشته پیدا شدی که بر خویشتن عقوبتی
بکن از گوش ببر یا بینی ببر یا ماننده این تا کفارت گناهان باشد ایشان آن بکردندی و موفق شدندی بکفارت گناه خدای تعالی
این آیت فرستاد گفت شما را خبر دهم بدین که شما را این فرمودم بکفارت گناه خدای تعالی این آیه فرستاد گفت شما را خبر دهم که
شما را این فرمودم بکفارت گناهان شما بتوبه و استغفار در این شتم عطا گفت در بنهان التمار آمد کاو مردی حرما فروختی زنی بخرکان
او شد تا خرما خرد زنی با جمال بود مرد گفت با هذه این خرما بدانی هست بخانه اگر خواهی تا بخانه بیم و از آن خرما بدهم زن با او
بخانه رفت چون او را درخانه برد او را در بر گرفت و بوسه داد زن گفت اتق الله از خدای بترس مرد در حال پشیمان شد و دست از او
بداشت و بنزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله خویشتن هلاک کردم و قصه با رسول بگفت و گفت یا رسول الله آنچ من کردم تا
بامن بگن جبرئیل آمد و این آیه آورد مقاتل و کلبی گفتند رسول علیه السلام برادری داد و او میان انصاری و مردی ثقفی او را سلام
در مسیری بغزای فرستاد این مرد انصاری تعهد خانه و عیال او میکرد روزی پاره گوشت بخانه ثقفی برد زن بیرون آمد تا گوشت
از وی بستاند بستد و در سرای برد او از پی او درسرای رفت او در خانه رفت مرد از پی او بخانه رفت مرد قصد آن کرد که بوسه بداد
دست بر روی نهاد او بوسه بر پشت دست او داد گفت نکو محافظت کردی غیبت برادرت مرد پشیمان شد و از آنجا بیرون
آمد و بنزدیک ابوبکر شد و گفت کار من هلاک شد بروی ماه هست ابوبکر گفت بدانکه خدای تعالی ان ..ت کرد برای غازی برد برای مقیم بنزد آنجا
بنزدیک عمر شد هم عمر این گفت مرد انصاری بخانه است و این مرد بیرون رفت شد و در کوه و بیابان می‌گردید و می‌گریست و عذر میخواست
و توبه میکرد مرد ثقفی باز آمد و از آن خبر داد از زن و قصه بود مرد او گفت چون بیم ملامت کرد او را و خدای تعالی این آیت فرستاد والذین
اذا فعلوا فاحشة این مفسر سوی تحقیق رفت یعنی اذا فعلوا فعلة او خصلة فاحشة آنان که فعلی زشت کنند و اصل
فحش پای از حد بیرون نهادن باشد بر آنک اوئی گویند فاحش و فحش گفت در ارزانا باشد الفاحش الطول و کلام بدرشت و کلام و فاحش گویند
و لفحش فی کذا اذا فعله خارجا عن العادة سدی گفت مراد بدین فاحشه زنا است و از جابر عبدالله انصاری و جماعتی روایت کردند
او ظلموا انفسهم گفت مراد معاصی دیگر است مقاتل گفت و کلبی دون الزنا باشد از بوسه و لمس و مانند این و امام گفت فعلوا
فاحشة کبائر است او ظلموا انفسهم صغائر و بعضی دیگر گفتند فعلوا فاحشة معصیتی که بفعل او ظلموا انفسهم بالقول یا
بزبان معاصی بعمل کنند ذکروا الله جواب اذاست و عاملست در وی و هر کجا اذا باشد او را جواب باید و عامل جواب اذا الشرط
و ظرف را عامل باید و عامل در عامل در آن بود که جواب او بود ذکروا الله ضحاک گفت معنی آنست که روز بزرگ را یاد کنند آن روز که
ایشان را و اعمال ایشان بر خدای عرض کنند مقاتل و واقدی گفتند مراد آنست که در خویشتن یاد آرند که خدای تعالی ایشان را از آن
بخواهد پرسید پشیمان شوند و با استغفار مشغول شوند مقاتل بن حیان گفت ذکروا الله ذکر خدای کنند بزبان تسبیح و تهلیل
و استغفار و این سبب طلب راست یعنی طلب آمرزش کنند و آن خدای تعالی آمرزش خواهند در خبر می‌آید که رسول علیه السلام گفت ما

اصر من استغفر ولو عاد فی الیوم سبعین مرة گفت اصرار نکرده باشد آنک استغفار کند و اگر چه در روزی هفتاد بار با سر گناه شود
در خبر آمده است طوبی لمن وجد فی صحیفة تحت کل ذنب استغفر الله خنک آن که در صحیفه خود در زیر هر گناهی نوشته بیند استغفر الله
در خبر است که رسول علیه السلام گفت هر که او بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه عقیب نماز بامداد خدای تعالی او را
هفتاد گناه کبیره بیامرزد و آنکه گفت و خیری باشد در کسی که در روزی هفتاد کبیره بیشتر کند و از صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که گفت
هر که او صبح با استغفار کند چون بخواهد خفتن هر شب گناه از وی بریزد تا در بروز آید و بروزی هیچ گناه نباشد و رسول علیه السلام گفت خدای تعالی
بیامرزد گناه کار را الا آنک گر نخواهد که بیامرزد گفت آنک استغفار نکند و من یغفر الذنوب الا الله و کیست که گناه را بیامرزد جز خدای تعالی
استثنا که نفی باشد یا استفهام غیر موجب باشد ما بعد الا مرفوع بود انجا که در کلام فاعل باشد چنانکه ما جاءنی احد الا زید زید بدل
مرفوع باشد و نصب نیز روا باشد اما رفع بر فاعلیت است و الا را هیچ عملی نیست حق تعالی بر سبیل ترغیب و تحریض بر رجوع کردن
و گریختن با درگاه او این گفت صورة استفهام است و معنی تقدیر علی نفی ولم یصروا و مقام نکنند بر آنچ کرده باشند از گناه و در
معنی اصرار خلاف کردند بیشتر مفسران این گفتند که بیاد کردیم قتاده گفت ایاکم والاصرار بپرهیزید از اصرار که آنان که اصرار کردند هلاک
شدند آنان که بر گناه بروند و در معاصی تقدم کنند و بر محارم الهی ایشان را از محرمات باز ندارد و توبه نکنند از گناه تا مرگ ایشان را
حسن بصری گفت گناه بر سبیل اصرار باشد الا که توبه کند سدی گفت الاصرار السکوت و ترک الاستغفار آن باشد که استغفار نکند
و از آن خاموش باشد و این خبر تمسک کرد ما اصر من استغفر ولو عاد فی الیوم سبعین مرة و ابو هریره روایت کرد از رسول
علیه السلام که او گفت لا کبیرة مع استغفار و لا صغیرة مع اصرار گفت گناه بزرگ نباشد با استغفار و گوچک نباشد با اصرار و مراد
با استغفار نه گفت زبانست تنها بل که پشیمانی بگذشته و عزم و انشاء که با مثل آن رجوع نکند بدلیل آنک رسول علیه السلام گفت المقیم
علی ذنبه المستغفر بلسانه کالمستهزئ بربه آنکه بر او اصرار کند بر گناه و بزبان استغفار میکند او چون مستهزی است بخدای خود
و اصل الاصرار در لغت ثبات باشد قال الحطیئة یصف الخیل عوابس بالشعث الکماة اذا استعوا علا لتها بالمحصدات اصرت و هم یعلمون
و ایشان دانند که این میکنند معصیت است ضحاک گفت ایشان میدانند که خدای بتوبه ایشان بیامرزد سدی گفت و ایشان دانند که گناه
کرده‌اند و بعضی دیگر گفتند و ایشان دانند که گناه کرده‌اند بعضی دیگر گفتند و ایشان دانند که توبه نازل کرده است چنانکه شاعر گوید اقر بذنبک
ثم اطلب تجاوزه ان الجحود جحود الذنب ذنبان حسین بن الفضل گفت و هم یعلمون ایشان دانند که ایشان را خدای هست که گناه بیامرزد
و این از قول رسول که فرمود گفت من اذنب ذنبا و علم ان له ربا یغفر الذنوب غفر له و ان لم یستغفر هر که او گناهی کند و داند که
او را خدای هست که گناه بیامرزد او را بیامرزد و اگر چه استغفار نکند و رسول علیه السلام گفت خدای تعالی گفته است هر که داند که
من قادرم بر آنک گناه او بیامرزم بیامرزم او را و باک ندارم عبید بن عمیر گفت در بعضی کتابهای خدا هست که یابن آدم انک ما دعوتنی
و رجوتنی لا غفرن لک علی ما کان منک و لا ابالی فرزند آدم مادام تا مرا میخوانی و بمن امید داری من گناهت بیامرزم باک ندارم و گر چه
آمده است و باک ندارم محمد بن المنکدر روایت کرد از جابر عبدالله انصاری از رسول علیه السلام که گفت در بنی اسرائیل مردی بود
بگذشت در آن نگر بدان روی عابد در آمد بسر بر زمین نهاد و گفت بار خدایا انت انت و انا انا انت العواد بالمغفرة
و انا العواد بالذنوب بار خدایا من منم و تو توئی منم که با سر گناه شوم و تو با سر آمرزش آئی آواز دادند که چنین است که
تو سر برداری که بیامرزیدند بعضی دیگر گفتند و هم یعلمون و ایشان دانند که اگر توبه کنند من ایشان را بیامرزم که توبه سبب
آمرزش است اولئک جزاؤهم ایشان آنند که پاداش ایشان آمرزش باشد یعنی آنان که بدین صفت باشند که در آیات متقدم
برفت و بهشتهای که در زیر درختان آن جوئها میرود خالدین فیها در آنجا مخلد و مؤبد باشند و نصب او بر حالست از مفعول
و عامل در او جزاؤهم والتقدیر یجازون بمغفرة و جنات خالدین فیها و نعم اجر العاملین و نیک مزد عمل کنندگان است بهشت

وتقدیر آیت ونعم اجر العاملین الجنة ولکن از کلام بیفکند للدلالة علیه برای آنکه کلام بر او دلیل میکند و کلا نعم و بئس مستقل اند بر اسم
تا ایشان المخصوص بالمدح والذم باشد چنانکه نعم الرجل زید و بئس الغلام عمرو و در خبر هست که خدای تعالی وحی کرد به موسی عمران یا موسی
ما اقل حیاء من یطمع فی جنتی بغیر عمل یا موسی کیف اجود برحمتی علی من یبخل بطاعتی یا موسی چه بی شرم باشد آنکس که او طمع کند
بهشت بی عمل یا موسی چگونه سخاوت کنم برحمت بر آنکه بخیلی کند بطاعت من شهر بن حوشب گفت طلب بهشت بی عمل از جمله گناهان است ثابت
البنانی گفت چنین رسید بمن که چون این آیه آمد والذین اذا فعلوا فاحشة تا اجر العاملین ابلیس بگریست آنگاه گفت بعزة تو که دائم
اغوا اغویهم ایشان را خدای تعالی گفت بعزة و جلال من که بیامرزم ایشان را مادام با استغفار میکنند قد خلت من قبلکم سنن
حق تعالی خواست تا وسیلت وعظ و اعتبار دهد مکلفان را احوال کافران و آنکه پیش از شما مردمان بودند گناه کردند
و کیفر کشیدند و عقوبت دیدند قد خلت بگذشت [illegible] سنن ابن درید گفت ای امثال [illegible] شما بسیار کسان گذشتند مفضل
گفت سنن ای امم جماعات بسیار که گذشتند پیش از شما قال والسنة الامة قال الشاعر ما عاین الناس من فضل کفضلکم ولا راوا مثلکم فی
سالف السنن ای الامم بعضی دگر گفتند معنی آنست که اصحاب سنن عطا گفت شرایع اولی اصحاب شرایع هم بر تاویل حذف مضاف
واقامة المضاف الیه مقامه کلبی گفت قد مضت لکل امة سنة [illegible]
[illegible] مجاهد گفت ان خدای تعالی سنتی و عادت و طریقتی کرده است در آنان که پیش از شما پیغامبران را بدروغ داشتند [illegible]
در لغت طریقه مسلوکه و امام متبع مقتدی باشد یقال سن فلان سنة حسنة و سنة سیئة چون عملی کند تا دیگران بدو اقتدا کنند
قال لبید من معشر سنت لهم اباؤهم ولکل قوم سنة وامامها وقال سلیمان بن قبة وان الالی بالطف من ال هاشم تاسوا فسنوا الکرام
التاسیا و معنی آیت آنست که پیش از شما امتان و طوائف گذشتند از آنان که تکذیب انبیا و رسل کردند فسیروا فی الارض در زمین بروید
و بنگرید تا عاقبت آن کافران مکذبان چگونه بود و بکجا رسید حقیقة عاقبت آن بود که سبب [illegible]
برای آنکه شاید [illegible] عاقبة [illegible] و اشتقاق او از تعقب و عقب باشد هذا بیان للناس
حسن گفت هذا اشارتست بان ایات و قصص که از پیش رفت یعنی این که گفتیم بیانست و هدی [illegible]
[illegible] وهدی من ربهما الناس والبعد [illegible]
[illegible] موعظة للمتقین [illegible]
[illegible] حق تعالی تخصیص ایشان کرد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مدد و ماتی [illegible]
[illegible] انکسر رسول [illegible] وعبد المطلب [illegible]
علیهم رسول علیه السلام کرد سوار [illegible] یا محمد و یا علی و یا حمزه

بکشد

بکشد وحشی گفت ما محمد [illegible] به اصحاب اما اصحاب [illegible] کرد [illegible] یا [illegible] و اما [illegible]
او [illegible] او [illegible] اگر [illegible] حمزه [illegible]
از [illegible] و چون [illegible] حمزه رحمة الله علیه [illegible]
[illegible] وحشی [illegible]
[illegible] حمزه [illegible] وحشی [illegible]
[illegible] یا حمزه یا حمزه [illegible]
و گفت حمزه [illegible] بعضی [illegible]
[illegible] حمزه [illegible] رسول علیه السلام [illegible] حمزه [illegible]
[illegible] رسول علیه السلام [illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible] رسول علیه السلام [illegible]
چون چشم رسول بر حمزه افتاد [illegible] حمزه [illegible]
[illegible] رسول علیه السلام [illegible] یا رسول الله
[illegible]
[illegible] چون رسول علیه السلام با مدینه آمد [illegible]
[illegible] حمزه [illegible] رسول علیه السلام گفت [illegible] حمزه [illegible]
[illegible] رسول [illegible] حمزه [illegible]
[illegible] رسول علیه السلام [illegible]
[illegible] ما کان فی الناس [illegible] حمزه [illegible] وحشی [illegible]
[illegible] حمزه سید الشهداء [illegible] مصعب بن عمیر [illegible] عبد الله بن جحش [illegible] رسول [illegible]
[illegible] وانتم الاعلون ان کنتم مؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible] مؤمنید [illegible]
[illegible] عبد الله عباس گفت [illegible] خالد بن الولید [illegible]
[illegible] رسول علیه السلام [illegible] اللهم لا یعلن علینا [illegible]
[illegible] اللهم لا قوة لنا الا بک [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول علیه السلام [illegible] وانتم الاعلون [illegible]
ولا تحزنوا [illegible] وانتم الاعلون ان کنتم مؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول علیه السلام [illegible]
[illegible] رسول علیه السلام [illegible] خدای تعالی این آیه فرستاد

۵۳۴

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ان یمسسکم قرح اگر بشما جراحتی رسید و بنصدا ایشانرا نیز جراحت رسید و بنید حمزه و عاصم و کسائی و خلف خواندند قرح بضم القاف
و باقی قرا بفتح القاف و در شاذ محمد بن السمیفع خواند قرح بفتح قاف جراحات بود و بکسر قاف قرح خوانند و قرح بضم قاف الم جراحت بود
فقد مس القوم قرح مثله تلک الایام نداولها بین الناس این روزها که روزگار ایام از ایشان مردمان روزی ایشانرا بود و روزی بر ایشان بود چون روز بدر واحد
کاد مشرکان بعضی را بکشتند و بعضی را اسیر کردند بیک روز و روزی دیگر احد باشد که هفتاد و پنج مرد مهاجر و انصار را بکشتند انس
مالک روایت کند که روز احد امیر المؤمنین علی را پیش رسول آمد و شصت و اند جراحت را بدو آن اثر میزد و تیغ رسول علیه السلام
دست بر او میمالید در حال درست و شد چنانکه پنداشتی هرگز نبود و نظیر این آیة در معنی قوله اولما اصابتکم مصیبة یعنی
یوم احد قد اصبتم مثلیها یعنی یوم بدر عبد الله عباس گوید چون روز احد آن وهن بیفتاد ابو سفیان با جماعتی بر سر کوه آمد
رسول علیه السلام گفت اللهم انه لیس لهم ان یعلونا بار خدایا تو دانی که ایشانرا نرسد که بر بالا ما شوند ابو سفیان گفت این ابن ابی کبشة
یعنی رسول الله این ابن ابی قحافه این ابن الخطاب عمر گفت اینک رسول خدا و اینک ابو بکر و اینک من پس خواجه گفت یوم بیوم بدر
الایام دول والحرب سجال روزی بروزی و روزگار روزها است گاه از ما و گاه بر ما عمر گفت لا سواء لست برابر ایم ما قتلانا
فی الجنة وقتلاکم فی النار کشتگان ما بهشت و کشتگان شما بدوزخ ابو سفیان گفت شما چنین میگوئید و اگر چنین است ما خائب
و خاسر باشیم الکه گفت در میان شما مثله کردند و آن نه باختیار ما بوده است و اگر چه ما را از آن ننگ آید و شاعر در این معنی گوید اذی الناس
فلاحد فانشمتوا فی کل حادثة تنوء یعیبون من حیو لا حقده و ان کان فیهم نفی او عبره فیوما علینا و یوما لنا و یوما نساء و یوما نسر
ولیعلم الله الذین امنوا منکم ظاهر آیه آنست که خدای تعالی این برای آن کرد تا بداند تا که مومن شما و معنی آنست که خدای تعالی معلوم آن
کرد تا بداند انا او اجار الکه گفت خلق الموت و الحیوة لیبلوکم و ابتلاکم کنند نه از آنکه تا بداند هر کجا در قرآن لفظ ابتلاء و امتحان است این
معنی دارد برای آنکه تکلیف این صورت دارد در بیانها و در وامر و نهی و وعد و وعید و امهال و تمکین باکه کسی ماند که این برای آن کند که او علم
ندارد تا بدانند الا آنک واجب است در نظام عدو کردن آنکه او داند عقل کرده است که خدای تعالی عالم الذات و هو معلم
واجب است در نظام عدو کردن کم معلوم او باشد بهر وجهی که صحیح باشد که معلوم بود ویتخذ منکم شهداء و از شما گواهان
کیرد یعنی چون ظاهر شده باشد که کیست که صفت عدالت دارد و صلاحیت شهادت او را اختیار کند برای آن تا بر خلقان گواه باشند
و گر جای اوقات ایشانرا او زید و آنکه معصوم کیست و قاویلهم ان باشد که گذشت والله لا یحب الظالمین و خدای تعالی ظالمان را
دوست ندارد و معنی آنست که مرید نباشد ثواب ایشان را قوله تعالی عز و جل
وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ ۝ أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ ١٣٥
و تا خالص کند خدای آنانرا که ایمان آورند و هلاک کند کافرانرا یا پنداشتید که در بهشت شوید
وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ ۝ وَلَقَدْ كُنْتُمْ
و بنداند خدای آنانرا که جهاد کنند از شما و بداند صابرانرا و شما
تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ۝ وَمَا مُحَمَّدٌ
تمنا مرگ میکردید از پیش آنکه ببینید آنرا و شما میدیدید و نیست محمد
إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَ
مگر پیغامبر که گذشته از پیش او پیغامبران اگر بمیرد یا بکشند او را بگردید بر پاشنهای خود
مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ۝ وَمَا
و هر که برگردد بر پاشنه زیان ندارد خدایرا چیزی و پاداش دهد خدای شاکرانرا و نیست

کان

كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ
هیچ کس را که بمیرد مگر بفرمان خدا نامه موقت و هر که خواهد نفع این سرای بدهیم او را
مِنْهَا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ ۝ وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ
بدهیم او را و هر که خواهد ثواب آن سرای بدهیم او را و پاداش دهیم شکر کنندگانرا و بسا پیغامبر
قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا
که کارزار کردند با او جماعتی بسیار سست نشدند از آنچه برسید بایشان در راه خدای و ضعیف نشدند
وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ ۝ وَمَا كَانَ قَوْلَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا
و ذلیل نشدند و خدا دوست دارد صبر کنندگانرا و نبود گفتار ایشان مگر آنکه گفتند
رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانْصُرْنَا
خداوندا بیامرز ما را گناهان ما و اسراف ما در کار ما و بر جای دار پایهای ما و یاری ده ما را
عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ۝ فَآتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ
بر گروه کافران بداد ایشانرا خدای ثواب این سرای و نیکوئی ثواب آخرت
وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ۝ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا
و خدای دوست دارد نیکوکارانرا ای آنها که ایمان آوردید اگر فرمان برید کافرانرا
يَرُدُّوكُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ ۝ بَلِ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ
برگردانند شما را بر پاشنهای شما پس برگردید زیانکار خدای یار شماست
وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ ۝ قوله تعالی ولیمحص الله الذین امنوا واو عطف راجع است علی قوله ولیعلم الله الذین امنوا
و او بهترین یاران است و این لام کی گویند برای آنکه معنی و علت یکسان باشد و نیز لام غرض گویند و در معنی تمحیص
چند قول گفتند عبد الله عباس و سدی و مجاهد گفتند یعنی ابتلاست و نیز برای آنکه تا ابتلاء و امتحان کند و از مادر خدای تعالی
مؤمنان را و قاویل آنست که گفتیم زجاج گفت معنی آنست که خدای تعالی این کرد از تمکین و تخلیه کفار بایشان کرد تا گناهان مؤمنان
باشد پس بر این وجه تمحیص تکفیر السیئات باشد زجاج گفت تمحیص تخلیص باشد ابو العباس مبرد هم این گفت و معانی
متقاربست و اصل کلمه خالص کردن باشد یقال محصه اذا خلصه من العیوب و محص و ملص و محص اذا ذهب اثره و فی الدعاء
اللهم محص عنا ذنوبنا و اصل المحق النقصان و یمحق الکافرین ای ینقص عددهم فی قول ابن عباس و نیز تا عدد کافران کم کند و گفته اند
مراد هلاک ایشانست بحکم آنکه حق تعالی غرض کرد مومنان را و ترغیب کند بقتال مگر گفت ام حسبتم یا شما که مومنانید پنداشته
که در بهشت خواهید رفت بکلاف بی رنج نابرده و اجتهاد و صبر ناکرده و لما یعلم الله و هنوز خدای نداند که از شما مومن کیست مجاهد
کیست صابر و محتسب کیست یعنی صابر و جهاد شما ظاهر نشده و بسبیل تقریب و تشبیه علم ملک تا بپیدا نشود نداند و تحقیق
معنی آنکه شما مجاهد و صابر نباشید تا خدای تعالی شما را چنان داند در حال چه در ماضی دانست که چگونه خواهید بود در مستقبل فان
العلم بان الشیء سیوجد علم بوجوده اذا وجد و علم و تعالی تعلق دارد بمعلوم علی ما هو به و جهل معلوم نکند علی ما هو به پس این معنی آیه باشد
که کمان بردی که بهشت خواهی رفتن بی مجاهد ناشده و صبر کار نابسته و این بیت متضمن معنی این آیت است لا تحسب المجد تمرا انت آکله
لن تبلغ المجد حتی تلعق الصبرا ۝ و حسن بصری خواند و یعلم الصابرین عطفا علی قوله و لما یعلم الله و جماعة قرا خواندند و یعلم الصابرین
و گوییدایان و انصب علی الصرف کی بیند و بصریان نحا نحاران و این واو را واو جمع خوانند چنانکه لا تاکل السمک و تشرب اللبن ای

ثم ان ترتیب اللفظ واین را شرح داده‌ایم ولقد کنتم تمنون الموت الآیة حسن بصری و مجاهد و قتاده و ربیع و سدی گفتند سبب نزول این آیت آن بود
که چون روز بدر جماعتی شهید شدند جماعتی دیگر از صحابه تمنا شهادت کردند خدای تعالی الذین وقعنا حلیهم الآیة فرستاد گفتند اگر
بیکر بید شهادت پیش ان کم مراینها آید ومثال با یاری ملاقاتی فقد ایتموه گفت روز احد بیعتها تمنا کردی و اهل معانی گفتند
یعنی اسباب و مقدمات مرگ بدیدی برای آنکه مرگ نتوان دیدن جاکر معنی بود که هم دیدن نبودی فکیف و معنی یلیت و اما رجع او بالفی
موت بی منصب درست و لکن آیة بحذف مضاف گفت چنانکه بسیار رفت از این و مثله قول الشاعر و محاسنه تحت لواء
تحت لواء العلم ای اسباب الموت و ابو القاسم البلخی گفت فقد رأیتموه یعنی ابطاعهم طاعات اگر گویند شاید که صحابه رسول تمنای آن کنند که کفار
ایشان را بکشند گوییم نه برای آنکه این معصیة باشد و چنانکه اراده معصیة معصیة باشد تمنا معصیة هم معصیة باشد و اما ایشان
تمنای جهاد کردند و مصابرت و ثبات در کارزار اگرچه موردی باشد با قتل ایشان بسبب شهادت صد مدح است شهید را جاها
مدح او بر کشتن کافر و کشته شدن برای آنکه کشتن کافر و مسلمان را کبیره است من اعظم الکبائر و نیز بر فعل کسی دیگری مدح نکنند
پس معلوم شد که مدح او بر ثبات و مصابرت و مقاومت و قتال با کفار کردن و فتح دین خدای جستن و بذل جهد و طاقت کردن باشد
تا اگر سودی بود بر قتال او این غایة کار باشد و حقیقة ایشان تمنای بدین درجه شد که مدح کرده‌اند که این پایه نتوان رسید
جز بجهاد و تمنای شهادة برای آنکه هر معنی تمنای تبعید یاد محققان از قبیل کلام باشد و هو قول الفاضل الیسرکه کان اراک نباشد و لیکن
او مکن اراک باشد و ارادة ده چیزی باشد و لکن برای آنکه تمنا بیشتر محال باشد قال الله اکبر کسرات شبانه افتاد جماعتی اکراهی
باشد در رمل و دولو اتم تنظرون در هر دو قول است یکی آنکه تاکید بود بیاید کما یقال رأیته بعینی و اخذت ذلک بیدی و دیگر آنکه تقلیب
صدق باشد و قول دیگر آنکه و انتم تنظرون اسباب و مقدمات و تمنا تامل میکردید در اسباب و احوال مقدمات ان قوله و ما محمد الا رسول
اهل سیر و اصحاب مغازی گفتند رسول علیه السلام با قصد مرد با احد آمد و بشعب فرود آمد و عبد الله جبیر برادر خوات بن جبیر را
با پنجاه مرد بر شعب بداشت و گفت البته از اینجا مفارقت نکنی خالد بن ولید و عکرمة بن ابی جهل را جماعتی با لشکری در برابر
ایشان بداشتند و جماعتی زنان زیا ساز مستند و دف میزدند و شعری میخواندند و هند میگفت نحن بنات طارق نمشی علی النمارق
ان تقبلوا نعانق او تدبروا نفارق فراق غیر وامق و اول کسی از مشرکان که پیش آمد عبد عمرو بن الصیفی با جماعتی احابیش رسول
تیغی بدست داشت با بو دجانه الانصاری داد و نام او سماک بن خرشه بود او آن تیغ بستد و میگفت انا الذی عاهدنی خلیلی
و نحن بالسفح لدی النخیل الا اقوم الدهر فی الکیول اضرب بسیف الله و الرسول و کار زار پیوسته شد چنانکه طرفی از آن شرح داده‌ایم و
امیر المؤمنین سر با جماعت صاحب رایه بکشت و مشرکان هزیمت شدند و مسلمانان جماعت شعب نگاه کردند مشرکان را منهزم دیدند و
مسلمانان را غنیمت گرفتن مشغول امیر خود را گفتند ما نیز طلب غنیمت رویم امیر گفت شاید که رسول این بر ما سپرده است و تاکید
کرده ایشان گفتند رسول علیه السلام این ان وقت گفت که حالت برای جنگ بود اکنون چون مشرکان هزیمت شدند و مسلمانان غنیمت
جمع میکنند ما را چیزی نباشد از غنیمت و زمان امیر میکردند و با سر نشدند و او مقام کرد تنها خالد بن الولید کمان دید با لشکر را بعد
او را بکشت و آن ثغر گشاده شد و مشرکان از پس درآمدند و مشرکان رجعت کردند و مسلمانان را در میان گرفتند و جماعتی را بکشتند
و دیگران منهزم شدند و عبد الله بن قمیئة الحارثی سنگی بینداخت بر روی رسول آمد جراحت کرد و دندان رسول بشکست و آن ملعون
بیامد و قلم رسول علیه السلام میداشت تا او مصعب بن عمیر را بدید گمان برد که رسول است او را بکشت و باز آمد
گمان چنان برد که رسول را کشته است و بانگی برداشت و میگفت قتلت محمدا و در جزیرهٔ ابلیس نیز آواز برکشید که آواز داد که قتل محمد
صحابه رسول علیه السلام یکبار دل شکسته شدند و هزیمت شدن گرفتند امیر المؤمنین علی علیه السلام گوید من دانستم که رسول را
نکشتند برای آنکه واثق بودم بوعد خدای تعالی و لکن چون باز آمدم و او را بجای خود ندیدم گمان بردم که او را زمان نماز آسمان برود

گفت در میانه رسول ما دیدم علیه السلام بنگریستم در او هم و گفتم یا رسول الله کجا بودی مرا گفت بر ایشان حمله بر چنانکه طرفی بر فت در میانه
ابی بن خلف الجمحی نگاه کرد رسول را دید فی خف من اصحابه با جماعتی اندک طمع افتاد او را و در آمد و گفت لا نجوت ان نجوت و انجاه بیا
گر این من بجهی و لمعت رسول گرد صحابه گفتند یا رسول الله دستوری باش تا ما را پیش او در بم رسول علیه السلام گفت رها کنید تا بیاید
و پیش از آن هر که بمکه بود بدیدی گفتی ما دیانی دارم هر روز او را فرقی از رزن میدهم تا آن را بپرورم تا بر پشت او بکشم رسول علیه السلام گفتی من کشم
ان شاء الله تعالی چون روز احد بود و این ملعون قصد رسول کرد رسول علیه السلام گفت رها کنید تا بیاید چون نزدیک در آمد حربه از دست
حارث بن الصمة گرفت و یکی حربه بر گردن او زد چنانکه اثری اندک بر ما ند خدشه ای او نا ب بیفتاد و بانگ و فریاد بر گرفت و میگفت
قتلنی محمد او را از اسب برگرفتند اصحابش و میگفتند این جراحتی هیچ اثر نیست و بیشتر از خدشی نیست او گفت و الله اگر این طعنه
که محمد بمن زده بر همه ربیعه و مضر زده همه هلاک شدندی و این از آن است که او مرا گفت من ترا بکشم و اگر بر من بیرون بر من تو دعوی چون این مقال
گفته بود من هم کشته ام در بود و لکن تا بمرد در زنده بود و سب در آمد و حسان بن ثابت در این باب گفت لقد ورث الضلالة عن ابیه ابی
حین بارزه الرسول اتیت الیه تحمل رم عظا و توعده و انت به جهول وقد قتلت بنو النجار منکم امیة اذ تغوث یا عقیل و یم الخ
در این معنی الا من مبلغ عنی ابیا فقد القیت فی حرق السعیر تمنی بالضلالة من بعید و تقسم ان قدرت مع النذور تمنیک الامانی
من بعید و قول الکفر یرجع فی غرور لقد لاقیت طعنة ذی حفاظ کریم الاصل لیس بذی فجور له فضل علی الاحیاء طرا اذا نابت ملمات
الامور چون خبر قتل شد بانکه رسول را علیه السلام بکشتند بعضی مسلمانان گفتند ما را رسولی باید عبد الله ابی سلول تا ما را و بستاند
امان از ابو سفیان و بعضی گفتند اگر محمد کشته باشد ما را دین او لا باید شدن انس بن النضر گفت عم انس مالک ای قوم اگر محمد کشته
خدای محمد نه کشته و ما را نه کار چه خواهیم کردن از پس رسول علیه السلام باشد تا هم چنان که او را میکرد بر کار دین او را مقید گشت اللهم
اللهم انی اعتذر الیک مما یقول هؤلاء الا که حمله کرد و تیغ بکار برد میکرد تا کشته شد از ایشان اول در بم بود رسول علیه السلام از کار آن و لا دیر
شکل او در آیات او دو آواز داد و اول کسی که رسول را بشناخت کعب بن مالک بود گفت در زیر مغفر جشم رسول در زیر مغفر شناختم آواز
دادم و گفتم ای مسلمانان بشارة باد که رسول علیه السلام صحابه اشارت کرد که من کر خاموش جماعتی صحابه با رسول افتادند و رسول علیه السلام
صحابه را ملامت کرد بر گریختن ایشان گفتند یا رسول الله مادر و پدر ما فدای تو باد ما را خبر آمد که تو کشته شدی و دل ما بر جای نماند و عذر خواستند و خدای تعالی
این آیت فرستاد و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل ما نفی است گفت محمد صلی الله علیه و آله نیست الا پیغمبری و پیش از او پیغمبران
گذشتند اگر او بمیرد او را بکشند شما بر دین او خواهید بود این محمد است و معنی المحمود بجمیع خصال فی جمیع الحال
و محمد محمود بلیغ تر است و احمد اسم ابلغ تر برای آنکه تفضیل در خبر است که خدای تعالی نام محمد صلی الله علیه و آله را از نام خود مشتق
کرد کانا اسماهما تعالی کانه تعالی مشتق حمد و این معنی حسان بن ثابت گفت در ابیات فی الم تر ان الله ارسل عبده ببرهانه و الله اعلی و امجد
و شق له من اسمه لیجله فذو العرش محمود و هذا محمد نبی اتانا بعد یاس و فترة من الله و الاوثان فی الارض تعبد و امسی سراجا مستنیرا
و هادیا یلوح کما لاح الصیقل المهند رسول علیه السلام گفت نبینی که خدای تعالی چگونه صرف کرد از من شتم کافران ایشان مذمم را دشنام
میدهند و من محمد ام بلفظ و معنی جرات که کافران میخواستند که رسول را دشمنی با اسم مدح خواندند او را بر عکس مذمم میخواندند رسول
گفت ان دشنام ایشان متناول باشد مرکافران ایشان و شتم مذمم را میدهند و من مذمم نام محمدم علی بن موسی الرضا روایت کرد از
پدرانش از امیر المؤمنین علی از رسول علیه السلام که گفت چون پسری محمد نام نهید او را گرامی کنید و چون در مجلسی آید جای کنید و روی
بر او ترش مکنید و هیچ قوم نباشد که مشورتی کنند در میان ایشان کسی باشد که نام او احمد یا محمد باشد و او را در آن مشورت برند
که ایشان از خیر بماند و هیچ سرای نباشد که در او خانی ... و در آن خانه کسی باشد که نام او احمد یا محمد بود و الا هر روز دو بار
تقدیس ... خانه فرشتگان ... روایت کرد که رسول علیه السلام روز جمعه باز ... پس ... بیاید ... بیامد

باز نگرید پیداشت که ابو بکر گوید گفت ای رسول الله من آن مردانی خواهم رسول علیه السلام شمار داد است که نام من بر کیرید و روایت
تا کنیت من بر کیرید تا ابو هریره روایت کرد که رسول علیه السلام گفت لا تجمعوا بین اسمی وکنیتی از میان نام من و کنیت من جمع مکنید و کنیت ابو القاسم است
گفت الله یعطی وانا اقسم خدا بدهد و من قسمت کنم ... امیر المؤمنین علی را ... گفت تا علی اگر ترا فرزندی آید بر نام من و کنیت من باو
داد امیر المؤمنین را محمد بن الحنفیه پسر زاد او را محمد نام کرد و کنیت ابو القاسم بر حضرت رسول علیه السلام و این خاصه بود و مباح است اهل او
از فرزندان امیر المؤمنین علی کافت لو لم یبق من الدنیا الا یوم لطول الله ذلک الیوم حتی یخرج رجل من ولدی یواطی اسمه اسمی وکنیته
کنیتی یملأ الارض عدلا وقسطا کما ملئت جورا وظلما گفت اگر نماند دنیا الا یک روز خدای تعالی آن روز دراز کند تا بیرون آید
نام من و کنیت او کنیت من زمین را از عدل و انصاف کند چنانکه پر از جور و ظلم باشد و من ینقلب علی عقبیه ای که بازگشت
از ارتداد هر کس که بر دین باقی که در بعضی هر که مرتد شود خدای را هیچ زیان نکند و زیان او را بود و سیجزی الله الشاکرین و خدای تعالی
شاکران را پاداشت کند شکر شان سعید بن المسیب گوید من ابو هریره که چون رسول علیه السلام با جوار رحمت خدای رفت صحابه را حیرت
و اضطراب افتاد عمر خطاب بمسجد آمد و گفت ای قوم جماعتی منافقان اینجا هستند که گویند که رسول خدای مرده رسول نمرده و لیکن
بنزدیک خدا رفت چنانکه موسی عمران رفت بر قوم بنی اسرائیل و ... و باز آمد بر میان قوم آمد رسول هم چنین
باز آید ابو بکر این بشنید از عمر و حاجت بحجره عائشه شد و رسول علیه السلام جان بحق داده و بر جامه کرده بود و جامه برو
رسول انداخته بود آن جامه برگرفت و روی رسول بدید و بر وی افتاد و بوسه بر روی رسول ... و ... و گفت
علیه السلام ساکن باش این سخن که میگوئی ... و ... بر گوش ... با ایستاد و ... و ... کرد مردم ... کنند در رفت و گفت
حمد و ثنای خدای کرد و گفت ای ... هر کس محمد را پرستید محمد بمرد و هر که خدای محمد را پرستید خدای
هرگز نمیرد آنگاه آیت بخواند وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم ومن ینقلب علی عقبیه فلن
یضر الله شیئا ... ایشان ... وما کان ... عمر ... بشنید ... و ... رسول ... شد
کان لنفس ان تموت الا باذن الله کتابا مؤجلا معنی آنست که هیچ نفس را نباشد که بمیرد مگر بفرمان خدای ... گفت ... لام
که در ... منقولات از موت ... و تقدیرات که وما کان لنفس ان تموت ... این معنی باشد که ... و این معنی که گفتیم
از ان اعظم مستفاد باشد الا باذن الله یعنی بامر الله و قیل بعلم الله کتابا نصب او بر مصدر است از فعل محذوف او کتب الله کتابا
مؤجلا ای موقتا ... بر دلیل است بر آنکه اجل یکی است و هو وقت الموت او القتل بخلاف ... و من یرد ثواب الدنیا ... من یرد ثواب الدنیا نؤته منها هر که نفع دنیا خواهد ... و ... کند ... دنیا ... و ... هر که نفع آخرت
جوید بدهیم او را ... و ... او دنیا باشد ... و ... چنانکه من کان یرید حرث الاخرة نزد له
فی حرثه ومن کان یرید حرث الدنیا نؤته منها وما له فی الاخرة من نصیب چنانکه رسول علیه السلام گفت من طلب الدنیا بعمل الاخرة
فما له فی الاخرة من نصیب چنانکه شاعر گفت ... دنیا ... مستقبل ... گفت ومن یجعل الدنیا اکبر همه
تاجیل علیه الا کانه فروج الاصابع ... که ... باشان ... بطمع غنیمت برفتند
تا آن وهن افتاد و آنان که ثبات کردند و صبر کردند تا شهید شدند ایشان را نصیب دنیا و نیابد بر آن نصیبش ... و ... گوید
که رسول علیه السلام گفت انما الاعمال بالنیات وانما لکل امرئ ما نوی فمن کانت هجرته الی الله ورسوله فهجرته الی الله ورسوله ومن کانت هجرته
الی دنیا یصیبها او امرأة ینکحها فهجرته الی ما هاجر الیه ... هر که هجرت کند از بهر خدای تعالی
باشد هجرت او بخدای و پیغامبر و هر که هجرت او برای دنیا باشد ... هجرت او ... باشد
کرده بود ... آنست که ... خواهد ... چنانکه ... گفت خدای تعالی ...

خواهی بجاه از ... برادر تو اگر خویشتن را اختیار دنیا کنی ... قناعت بالکفاف و ... و ... و انتقال از دنی
دریغ نیست و اگر آخرت خواهی ... نداده ...
... و ... با ... و ... و خراج ... است ... اختیار ... است ... خواهی دار این گیر ... و
خواهی آن ... وکاین من نبی حسن بصری و ابو جعفر خواندند کاین مقصود ... ابن کثیر و مجاهد ... خوانند کاین علی
وزن فاعل و باقی قرا خوانده اند وکاین مشدد ... و ... لغات معروفست و قال زهیر ... وکاین تری
من صامت لک معجب زیادته او نقصه فی التکلم وقال الحزن الشدید کاین من اناس ... ذی ... ن قال الخزرج
بین الفتیتین کاین ارنا من عدو بعزنا وکاین اجزنا من ضعیف وخائف ... و این کاف تشبیه ... که در ای ... است
... که بسیار پیغامبر ... که در آن ... چنانکه گفت وکاین من قریة اهلکناها ...
قتل معه ابن کثیر و نافع و ابو عمرو و یعقوب خوانده اند قتل و باقی قرا خوانده اند قاتل ... قاتل خوانند ... وهنوا و ضعفوا
بر ... و ... که ... قتل ... باشد تا ... ایشان ... و ... سعید بن جبیر گفت ما سمعنا ... هر که پیغامبر
در کار زار ... کشته ... گفت چون خدای تعالی ... کشته شوند ... باشد ... و چون
... کشته ... و ... قتل ... قاتل ... و ... اند ...
باشد ... قتل ... باشد ... کشته ... پیغامبر ... عطف ... باشد
چنانکه گویند قتل فلان ومعه جیش کثیر ای ومعه جیش و این وجه قتل است ... باشد ... آنست که
قتل ... باشد ... کلام ... باشد چنانکه قتل ... باشد و
آنان که ... ایشان ... فما وهنوا لما اصابهم فی سبیل الله ... قتل ... و ...
آنست که ... باشد ... از ... کلام ... باشد ... قتل ... و قتل ... دو وجه ...
گروه عبد الله عباس و مجاهد و قتاده و ربیع و سدی گفتند جموع کثیر ... و ... حسان ...
من الحق ... علیم ... عبد الله مسعود گفت ... باشد ... گفت ... باشد ...
... باشد حسن بصری گفت علما و حکما باشند ... اتباع باشند ... باشند ... بعضی ... گفتند
خدای پرستان باشند ... باشد ... و ... چنانکه ... بصری ... و حسن ...
... است ... لغة ... و ... فما وهنوا لما اصابهم فی سبیل الله ایشان ...
... و ضعیف ... ایشان رسید ... که ... وهن ... یهن ... علی ...
و انشد المبرد ... و ...
... خوانده اند ... و ... اهل لغة ... من وهن یهن ... ابن قال ابو حاتم است
... من وهن یهن ... قال الشاعر طلب المعاش مفرق بین الاحبة ... و ... و الجلد
الجلید الی الفرار والوهن وما ضعفوا وما استکانوا ...
... و ... خشوع ... و ... خدای تعالی ... بتغییر ایشان ... شد ...
شنیده بقتل رسول علیه السلام ... ایشان ... بسیار ... ایشان
... و ... بسیار گشتند ... و خدای تعالی الصابرین ... وما کان قولهم
حسن بصری خوانده ... کان ... باشد ... مع الفعل ... قول ...

مع الفعل در جای اسم باشد والمعنی وما کان قولهم الا قولهم در دو قول مستقر اند المعرفه الاما کم چون مستدا خبر هر دو معرفه باشد تو مخیر باشی
هر کدام خواهی اسم کنی و هر کدام خواهی خبر و نظیره قوله وما کان جواب قومه الا ان قالوا و قوله ما کان حجتهم الا ان قالوا و جز انست ازین جهه
معنی کا نجه معلوم بود اسم باید کردن و انچه نامعلوم بود خبر باید کردن چه وضع کلام برانست که خبر عما یعلم در ین در قول گفتند بدانکه چه
بیشتر قول ایشان دعا و تضرع بود خلاف انچه ان بود در شدتها و در کتب ایشان را هیچ گفتار نیست مگر این که میگویند بار خدایا گناهان ما
بیامرز قتیادو گفت که چون پیغامبر ایشان را بکشتند ایشان تضرع با خدای کردند و دو عا میزدند و گفتند بار خدایا گناهان ما بیامرز
اسرافنا فی امرنا و اسراف مجاوزه الحد الی غیر الصواب باشد و نقیض او تقصیر باشد و هر دو مذموم است والسرف الخطا یقال مررت
بکم فسرفتکم ای اخطات مکانکم فتجاوزتکم والسرف الضیاع وثبت اقدامنا و پایهای ما بر جای بدار یعنی ما را الطاف کن که ما را برجای
بداریم و ما را ظفر و نصرت ده بر کافران ایشان چنین گفتند تا گر اصحاب محمد ایشان چنین گفتندی لاجرم فاتیهم الله خدای تعالی بشان داد هم
ثواب دنیا او نصرت بود و غنیمت و این قول قتاده و ربیع است و ثواب در منافع دنیا مجاز باشد در شرع و اگرچه در لغت بر اصل باشد
وحسن ثواب الآخره و در آخرت حقیقت باشد و حقیقة ثواب نفع باشد مستحق مقرون بالتعظیم و تبجیل بتبع مباین باشد عقاب را
که مضرت باشد باستحقاق مباین باشد تفضل را بعبارت تعظیم و تبجیل مباین باشد عوض را والله یحب المحسنین و خدای تعالی دوست دارد
نیکو کاران را یا ایها الذین آمنوا ان تطیعوا الذین کفروا ای مومنان اگر شما فرمان کافران برید امیرالمومنین علیه السلام گفت مراد به کافران منافقانند
که مومنان را گفتند در غزاة احد که با سر دین اول شوید و با نزدیک برادران ایشان شوید و بعضی دیگر گفتند مراد جهودان و ترسایان اند
و گفتند مراد ابوسفیان است و اصحابش بود که گفتند یردوکم علی اعقابکم جواب شرط است فتنقلبوا خاسرین و خسب خاسرین بحالت یعنی گردانند
ایشان شما را بحال ایشان سعادت در رجوع با کفر و ما بعد اگر فرمان کافران شوید بل الله مولیکم بل برای اضراب باشد برای اعراض باشد از اول
و متناول اثبات کلام دو نفس متناول جای دیگر زید بل عمرو و ذکر عمرو در افعال مکرر اگر بل الله مولیکم الاخدای تعالی بجل مولی و کارساز شماست
مانه کم طاعت ایشان ما کم و بولایتکم دوستی بمعانی مختلف آمده مرجع معنی همه با اول و گفته مراد درینجا ناصر است بقرینه قوله تعالی و هو خیر
الناصرین ناصر و ایشان سهل خواند که یکون اولی بنصرة و کلام در ین آیه با ایمان بنشاء الله تعالی در جای خود قوله عز و علا

سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا ١٥١

وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ ۚ وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ ۞ وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ

بِإِذْنِهِ ۖ حَتَّىٰ إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ مَا

تُحِبُّونَ ۚ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ۚ ثُمَّ صَرَفَكُمْ

عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ ۖ وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ ۗ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ۞ إِذْ تُصْعِدُونَ

وَلَا تَلْوُونَ عَلَىٰ أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ فَأَثَابَكُمْ غَمًّا بِغَمٍّ لِكَيْلَا

تَحْزَنُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ ۗ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ۞ ثُمَّ أَنْزَلَ

عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُعَاسًا يَغْشَىٰ طَائِفَةً مِنْكُمْ ۖ وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ

أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ ۖ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ ۗ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ

كُلَّهُ لِلَّهِ ۗ يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ ۖ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا

هَاهُنَا ۗ قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ ۖ

وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ

الصُّدُورِ ۞ إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ

بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا ۖ وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ ۗ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ ۞ قوله سنلقی فی قلوب الذین کفروا الرعب

الآیه سدی گفت چون ابوسفیان و اصحابش از قتال بگردیدند و بقومی در صحابه رسول برفتند ابوسفیان گفت چه کاری بود ما تا قوی بسیار
از ایشان بکشتیم و بعضی متفرق کردیم و از ایشان جز جماعتی اندک ضعیف نماند چرا با سر ایشان نشدیم و استیصال نکردیم باید
تا باز گردیم و ایشان را استیصال کنیم عزم کردند که باز گردند خدای تعالی ترس در دل ایشان افکند تا بازرفتند و باز گشتند و این
قصه رسول را خبر داد خدای تعالی خبر داد از غیب پیش از آنکه کرد تا رسول علیه السلام و صحابه این شنیدند تا کار ایشان باز شناختند
گفت سنلقی ما در افکنیم و این در سین استقبال گویند بدلالت آن این افعال که در زوایدالیم در وی متعاقب باشد
حال و استقبال را چون سین یا سوف در وی شود آن اشتراک برخیزد و فعل خالص شود مستقبل را حق تعالی گفت ما
ترس در دل ایشان افکنیم و این از جمله معجزات رسول و قرآن باشد برای آن که اخبار است از غیب و مخبر مطابق خبر او
السختیانی خواندند رشاد سنلقی بیا رد الی اسم الله تعالی فی قوله بل الله مولاکم و باقی قرا بنون و ابن عامر و کسائی و یعقوب
و ابو جعفر خواندند الرعب بتحریک عین باقی خواندند الرعب باسکان عین و هر دو لغت است کالعسر و العسر و السحت و السحت
و رسول علیه السلام گفت نصرت بالرعب مرا یاری کردند بترس و در بعضی روایات بین یدی مسیره شهر از پیش من بیک
ماه راه تا دشمن رسول علیه السلام می ترسد بیک ماهه راه دشمن از وی می ترسد بما اشرکوا این با بدل و مجازاتست و ما مصدریه
ای بشرکهم بالله و قوله ما لم ینزل ما نکره موصوفه باشد ای شیئا ما انزل الله به من سلطان حق تعالی گفت من ترس در دل کافران
بان افکنم که ایشان بمن شرک آوردند ظاهر آن صفات آنکه این معنی با ایشان بر سبیل عقوبت رفت بانکه ایشان چیزها
انباز من کردند که من بدان حجتی نفرستادم از آسمان و ماویهم النار و ماوای ایشان و مرجع ایشان دوزخ است من اوی
الیه یعنی جای ایشان بقال اوی الیه ای انضم الیه و بئس مثوی الظالمین و مثوی مقام باشد من ثوی اذا اقام و تقدیر انست که بئس
مثوی الظالمین النار و بد جایست ظالمان را دوزخ چنانکه برفت فی قوله نعم اجر العاملین در ین آیه مخصوص بالذم است
محذوف چنانکه آنجا مخصوص بالمدح محذوف است لدلالة الکلام علیها و لقد صدقکم الله وعده الایه صدق به مفعول متعدی شود

يقال صدقه الوعد چون خبر وسلب وغصب وما شنان محمد بن كعب القرظی گفت اصحاب رسول چون با مدینه شدند گفتند ما را وعده این
از کجا افتاد وخدای ما را وعده نصرت وظفر داده بود یعنون قوله بلی ان تصبروا وتتقوا الآیه خدای تعالی آیه فرستاد وگفت آن
وعده کردن کرم راست بود وشما را از قبل خود آمد که شعب رها کردی تا دشمن راه یافت اذ تحسونهم والحس والقتل الذریع تر
بخت عام حس گویند قال الشاعر حسّام بالسیف حسا فاصبحت بقیتهم قد شردوا وتبددوا ، ابو عبیده گفت الحس
الاستیصال بالقتل یقال الجراد محسوس اذا قتله البرد وسنة حسوس سالی باشد که از هر چیز ببرد ، قال رؤبة اذا شکونا سنة
حسوسا تاکل بعد الاخضر الیبیسا ، حتی اذا فشلتم یعنی تا چنین بفتح وظفر وقتل وقع بود تا بانگه که جبن وفشل وضعف
کار بستی والمعنی الی ان فشلتم وبعضی اهل معانی گفتند در کلام تقدیم وتاخیری هست وتقدیر اینست حتی اذا تنازعتم فی الامر
فشلتم ای جبنتم وضعفتم وواو فی قوله وتنازعتم مقحم است ومنازعت ایشان آن بود که چون اصحاب رسول بغنیمت مشغول شدند
اصحاب شعب گفتند ما را غنیمت بباید ... وغصب ما ... عبدالله جبیر که امیر ایشان بود گفت مکنید وفرمان رسول رها مکنید
ایشان گفتند رسول آن وقت گفت که کار ... بود اکنون چون ایشان را هزیمت شد چنانکه در قصه بگفتیم ... که
با عبدالله جبیر که بماند ... بود وعصیتم وعاصی شدید در فرمان رسول علیه السلام که شما را فرمود که از آنجا مفارقت مکنید ... اگر
بینی که ما ... از ... گر بینی که ما غنیمت ... فرمان ببردند وعصیان کردند من بعد ما اریکم ما تحبون پس از آنکه خدای
آنچه بخواهید با شما نمود یعنی از فتح وظفر ونصرت شما بدان ... تا ... ایشان بجای بودند با دنیا
وجاه ... مشرکان ... وغنیمت ... ایشان ... شدند
وبدانستند که ما ... است ... بکند کرده ... گفت اگر حق تعالی گفت این بلای آن بود که شما ... بودی یکی
دنیا جوی ویکی آخرت خواه بعضی ... که حاضر آمدی برای غنیمت حاضر آمدی وطالب دنیا بودی وبعضی برای نصرت دین خدای
وطالب آخرت بودی ثم صرفکم عنهم ای بالهزیمة پس شما را از ایشان برگردانید ... ایشان از مشرکان با خدای تعالی
... است ... یکی شما را از ایشان ... فرمان خدای تعالی ... مسلمانان ... که ...
کردن ما ... از ... که ... مسلمانان که ... چون ... ایشان
... وخدای ... بوکر ... شما ... برای ... علی است ... ابو
القسم ... که خدای ... ایشان ... این ... با ایشان کردی تا ابتلاکم شما را بعلا
ومواخذه ... بر شما ... یا ... پس معنی صرف ... قول ... تکلیف باشد ... رجوع
با قتال ایشان در حال ولقد عفا عنکم آنگه بیان کرد که ... شما را عفو کرد از عقاب قیامت قولت ... دیگر آنست که شما را
عفو کرد از آنکه ... ایشان شوید ... چه صلاح ... ایشان ... دیگر آنست که شما را
عفو کرد از عذاب استیصال وایشان را از شما باز داشت ... بر شما ... قوله ثم صرفکم
عنکم من بعد ذلک ... والله ذو فضل علی المؤمنین وخدای تعالی خداوند فضل واحسانست بر مؤمنان اذ تصعدون
عامل در او وجه دارد یکی قوله ولقد عفا عنکم ... من قوله اذکر ... اذ تصعدون بفتح تا
... من ... اذ تصعدون من الاصعاد ابو حاتم گفت فرقانست میان صعود واصعاد باشد
که صعود باشد که ... بالای شود چون کوه ... واصعاد ... وجهه فی الارض المستوی آن باشد
که ... راست ... وگفت ... اذا ... یقال صعد الجبل واصعد فی الوادی ... گفت اصعاد الید
فی الذهاب ... چنانکه ... رسول علیه السلام ... گفت ...

فيها

فیها مرضا ... قال الاعشی ، الا ایهذا السائلی این اصعدت فان لها فی اهل یثرب موعدا ، و ... گفت اصعاد
ابتدای سفر ... باشد والعدا رجوع باشد یقال اصعد فلان کذا اذا سار الیه واصعد بنا اذا رجع منه ، وانشد ابو عبیدة
... تبکین علی الاصعاد والیوم سرحت وصاح الحادی ، وفضل گفت صعد واصعد وصعد بمعنی واحد ولا تلوون علی احد
ای لا تعرجون ... ایستادی یقال لا ... فلان علی شیء ولم یلبث علی شیء ولم یعرج علی شیء اذا مضی علی وجهه لا یعرج علی
شیء یعنی در این هزیمت ... بلیغ ... یکی با یکی ... ایستادی وهیچ چیز شما را از رفتن مانع نبود ... وحسن
بصری خواند ولا تلوون ... ولا ... تخفیف ... علی احد بکسی یعنی رسول الله صلی الله علیه وآله والرسول واو حال دارد
یدعوکم شما را میخواند ... الی عباد الله فی اخراکم در آخر شما ایستاده میگفت ... بندگان خدای ... که ...
باز آیید ... آیاد ... انکه خود ... ازمیان ... بیفتاد
جا ... فی آخر الناس واخری الناس واخراة الناس واخریات الناس فاثابکم جزاداد شما را وحقیقت ثواب در جزای خیر
باشد ... حقیقت عقاب بود اما بر سبیل توسع عقاب را ثواب خواند ونظیره ثم هل ثوب الکفار ما کانوا یفعلون و
نظیر او ... قوله تعالی فبشرهم بعذاب الیم وحقیقت بشارت در خیر ... باشد ... عذاب مجاز باشد ومثله قول الشاعر
... تحیة بینهم ضرب وجیع ... وبرای ... لفظ ثواب گفت که ... ایشان را ...
... ثواب ... در بیت ... بجای عطا بود ... بصری گفت معنی آنست
که ... ایشان را روز احد غمی ... غم کافران روز بدر ... عنهم ... غما علی غم وگفته اند
غما متصلا ... بعضی گفتند غم اول ... ظفر وغنیمت وغم دوم قتل وجراح وهزیمت وگفته اند غم اول قتل وجراح وهزیمت
وغم دوم ارجاف بقتل رسول علیه السلام وگفته اند غم اول ... خالد بن الولید ... ایشان ... غم دوم ...
ابوسفیان وظفر او بر مسلمانان ... لکیلا تحزنوا علی ما فاتکم ... فایت شد از شما از
ظفر وغنیمت ولا ما اصابکم المعنی ولا علی ما اصابکم ... بر شما ... جراحت وقتل
وهزیمت ونظیره ... قوله تعالی لکیلا تاسوا علی ما فاتکم ولا تفرحوا بما آتاکم گفت معنی آنست که چون مسلمانان را ...
ارجاف منافقان بقتل رسول علیه السلام ... رسول علیه السلام ... گفتند ... رسول الله
مسلمانان شادمان شدند ... بر آمد که ابوسفیان با جماعتی ... مسلمانان ... شدند ...
... ایشان ... مجروح ومنکوب ... رسول علیه السلام دعا کرد وخدای تعالی ... ایشان را ...
... مسلمانان شادمان ... ساعتی ... خدای تعالی گفت ...
دنیا ... ، اصبر لکل مصیبة ... ، ...
... ، مفضل گفت لا صلت ... والمعنی ... تا شما ... باشید ... فایت شد از ظفر وغنیمت
... ولکن ... ، ... اهل الکتاب والمعنی لیعلم اهل
الکتاب والله خبیر بما تعملون وخدای عالمست ... شما میکنید تا جزا دهد هر یک را بر حسب آنچه کرده باشد
از خیر وشر وهیچ ... وعید وتحذیر است قوله ثم انزل علیکم من بعد الغم امنة نعاسا یعنی
طائفة ... زبیر روایت کند ... زبیر بن العوام که گفت من با رسول بودم علیه السلام چون خوف ...
خواب ... قشیری ... لو کان لنا من الامر شیء
ما قتلنا ها هنا ... گفتند ... نعاسا ... ثم انزل علیکم من بعد الغم امنة

امنة خواب را و این لفظ مصدر است کالعظمة و الغلبة و ابن محیصن برسان خواند امنة بسکون میم نعاسا بدل است از امنة و نعاس
اول خواب باشد یغشی طائفة منکم حمزه و کسائی بتا خوانند تغشی بالتاء ردا الی الامنة و دیگران بیا خوانند ردا الی النعاس و
این اختیار ابو عبید و ابو حاتم است برای آنکه نعاس در پس امنة آید در شب او اولی تر باشد عبد الله عباس گفت خدای تعالی ایشان را
از پس خوف عظیم امنی تمام داد تا در این جای رسید که خواب بر ایشان غلبه کرد و خواب با امن باشد با خوف نباشد ابو طلحه گوید
روز احد سر برداشتم هیچ کس ندیدم از قوم و الا ما تمایل تحت حجفته از خواب و ابو طلحه گفت من از جمله آنان بودم که خواب بر من غلبه کرد
تا بارها شمشیر از دستم بیفتاد برگرفتم و بار دیگر بیفتاد و طائفة قد اهمتهم انفسهم حق تعالی چنانکه ایشان دو گروه بودند ایشان را دو
فرقه نهاد مؤمنان بودند و منافقان مؤمنان را امنی بداد تا اندر طامنی خواب بر ایشان افتاد و منافقان خائف و بی خواب ماندند
بی فکر بودند و اندوه خواب از ایشان برداشتند و طائفة مرفوع است بابتدا و در خبر او خلاف کردند بعضی گفتند یظنون خبر مبتدا
و قد اهمتهم در جای صفت طائفة است یعنی و طائفة من صفتها کذا یظنون و گروهی گفتند ایشان آنها بودند که غم جان خود کرده بودند
ایشان را گمان می بردند بخدا ظن اهل الجاهلیة یعنی بعضی گفتند قد اهمتهم خبر مبتداست و یظنون در جای حال است
دیگر آنکه بیم نماز بود ایشان را نفس خود یعنی ایشان را غم جان بود و هم ایمان نبود از وعده و وعید خدای و رسول و دین خدای و شرع
رسول نبود ایشان را برای آنکه منافق بودند و در باطن خلاف آن داشتند که بظاهر گفتند لاجرم کانشان در چنین حال اعتقاد آمد بجز
بحق اعتقاد بد داشتند با و گمان بد بردند و قوله غیر الحق صفت مصدر محذوف است یعنی ظنا باطلا و قوله ظن الجاهلیة بدل است از قوله
ظن الجاهلیة ای ظنا مثل ظن الجاهلیة کقولهم ضربته ضرب زید الوحش یا شاهد ... بود که گمان بردند که خدای تعالی رسول را
نصرت نخواهد کرد و آنکه غلبه داشت آخر از آن هیچ نخواهد ماند ... یقولون هل لنا
من الامر من شیء میگفتند ... نصیب است قل ان الامر کله لله یعنی ... حق تعالی ... جواب ایشان باز ده
کلمه شان منقطع شود ... ان الامر کله لله ابو عمرو و یعقوب کله خواندند برفع و باقی بنصب و وجه قرائة ابو عمرو آنست که لله
الله باشد و کله مبتدا دوم و قوله لله در جای خبر مبتدا اول ... و وجه قرائة دیگران
آنست که کله تاکید است ... تکذیب ... منافقان بقضا و قدر خدای ... ابطال
... ایشان آن بود ... الایمان بالقدر یذهب الهم و الحزن ایمان بقدر خدای ...
فرمان همه خدای راست ... حق تعالی بیان نفاق ایشان کرد گفت یخفون فی انفسهم ما لا یبدون لک
... اظهار نمیکنند ... منافق باشد که ... در زبان ... گفتند ... اعتقاد
ایشان بود حق تعالی با رسول باز گفت یقولون لو کان لنا من الامر شیء ما قتلنا ههنا اگر از این کار چیزی بدست ما بودی ما در اینجا کشته نشدیمی
... گفتند و چنین گمان بردند که ... حق دین و مذهب و اعتقاد ایشان باشد ...
... باطل بود ... خدای ... ایشان ...
... حق تعالی ... قل لو کنتم فی بیوتکم بگو اگر شما
در خانهای خود نشسته بودیتی لبرز الذین کتب علیهم القتل الی مضاجعهم ... که کشتن بر ایشان نوشته
یعنی بر ایشان واجب کرده بود ... ایشان بیرون آمدندی ...
ایشان ... با ایشان ...
و لیبتلی الله ما فی صدورکم ... و لیمحص ما فی قلوبکم ...
... نفاق ... رسول علیه السلام و مؤمنان را چنانکه گفت ما کان الله

لیذر المؤمنین علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب و الله علیم بذات الصدور و خدای تعالی عالم است باسرار دلها و در این لفظ دلیلست
بر آنکه حقیقة ابتلا بر خدای روا نباشد برای آنکه ابتلا از حاجت بود ... و آنکه اسرار دلها داند او را بدین حاجت نباشد
قوله ان الذین تولوا منکم الآیة بیشتر مفسران گفتند مراد آنانند که روز احد پشت بدادند یوم التقی الجمعان آن روز
که دو لشکر روی بهم دادند ... انما استزلهم الشیطان شیطان ایشان را از راه ببرد ... نیه
و پای ایشان ... باشد ... ببعض ما کسبوا ...
و استخف ... ببعض ما کسبوا ...
... شیطان ...
گفت ببعض ما کسبوا ... توبه نکرده ...
... ملاقاة ... الموت ...
چنین کند ... سر ...
سر خدای ... و لقد عفا الله عنهم و خدای تعالی عفو کرد از ایشان ...
... عقاب ...
و لقد ان الله غفور حلیم و خدای تعالی ... حلیم است ...
عز و علا یا ایها الذین آمنوا لا تکونوا کالذین کفروا و قالوا لاخوانهم اذا ضربوا فی
الارض او کانوا غزی لو کانوا عندنا ما ماتوا و ما قتلوا لیجعل الله ذلک
حسرة فی قلوبهم و الله یحیی و یمیت و الله بما تعملون بصیر و لئن
قتلتم فی سبیل الله او متم لمغفرة من الله و رحمة خیر مما یجمعون
و لئن متم او قتلتم لالی الله تحشرون فبما رحمة من الله لنت لهم و لو کنت
فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک فاعف عنهم و استغفر لهم و شاورهم
فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی الله ان الله یحب المتوکلین ان ینصرکم
الله فلا غالب لکم و ان یخذلکم فمن ذا الذی ینصرکم من بعده و علی
الله فلیتوکل المؤمنون و ما کان لنبی ان یغل و من یغلل یأت

بما غلّ يوم القيامة ثمّ توفّى كلّ نفس ما كسبت وهم لا يظلمون. أفمن

خیانت کرده باشد روز قیامت پس تمام بدهند هر نفسی را آنچه کرده باشد و ایشان ستم کرده نشوند آیا کسی

اتّبع رضوان الله كمن باء بسخط من الله ومأواه جهنّم وبئس المصير. هم

که پیروی کند خشنودی خدا را چنان باشد که بازگشت بخشم از خدای و جای او دوزخ باشد و بد بازگشتگاهیست ایشان

درجات عند الله والله بصير بما يعملون. قوله يا أيّها الذين آمنوا لا تكونوا كالذين

با درجات بنزدیک خدای و خدای بیناست بآنچه ایشان میکنند

کفروا الآیة حق تعالی در این آیه مؤمنان را نهی
کرد از آنک گویند کمنافقان گفتند چون عبدالله ابی سلول و اصحابش گفت ای مؤمنان چنان مباشید که کافران در این معنی گفتند
ایشان برادران را تا مادر دین و ما در نسب اذا ضربوا فی الارض چون رفتند در زمین یعنی بسفر شدند برای تجارت و طلب معیشت
و اصل این کلمه از ضرب معروف کردن باشد الا آنست که این ضرب فی الارض بالرجل او بالراحلة باشد چنانک گویم ما لی پای
بکوفتم و بعضی گفتند الضرب فی الارض هبار بقیت ارطام [illegible] و بالعوز طرطعه او کانوا غزّی جمع غاز یا غازیان باشند و این
لفظ بر وزن فعّل است کُتّل و اصل او غزّی بود استعمل وزنا فعّل فی جمع فاعل نحو شاهد و شهّد و راکع و رکّع و ساجد
و سجّد و فعّال در جمع فاعل قیاسی مطّرد است پس حرکت ایشان بعض علما بر کردند و احرف صحیح داوند چنانک در قاضی و غازی کردند
که اصل قاضی و غازی واو و یاء بجای صورت باشد بنیانه اقضا [illegible] مادام تا منکر بتوین باشد در کلام تعریف
و نیز جمع کند این لفظ را که غازیست علی غزاة کقاضی و قضاة و رامی و رماة و نیز جمع کنند علی غزاء کحاب و حزب کاتب و کتّاب
یا الغازی باشد و مجاهد گویند این منافقان لو کانوا عندنا اگر این مردمان مسافر یا الغازی نزدیک ما بودندی بنمردندی و ما
ایشان را بکشتندی و این خطاب از ایشان بنزدیک الملا اعتقاد کردند که مسافر بسفر شود در حضر مرگ باو نرسد و اگر غازی را
در غزا نکشند نمیرد این اعتقاد فاسد است برای آنکه حکم ایشان در سفر و حضر و غزو و مقام یکی باشد هرچه وقت ان وفات نیست و لا
بمجزات که ایشان در آن وقت بمیرند تا حاکم گشتی قطع کردن برانکار و انکار ایشان کشتند مردی خطات و نیز قطع کردن و نه
لا محال بردیم خطات بل بمجزات چنانکه حال دیگران روا باشد که هر ساعت مرگ با ایشان برسد در روایتی که با تمیامه
بسیاری ایشان از سر جهل بود که اعتقاد کردند که ایشان را بن طعن مفارقة تکرر بزدی علی القطع زنده ماندندی و این خلاف
صوابست و قوله ما ماتوا و ما قتلوا التثبیت موت یا مسافر شود و قتل با غازی حق تعالی گفت لیجعل الله ذلک حسرة فی قلوبهم
این لام تعلق دارد بقوله لا تکونوا کالذین کفروا لیجعل الله ذلک حسرة فی قلوبهم دون کم چو ایشان مباشید در یکدیگر تا خدای این معنی در
دل ایشان حسرت کند در دل ایشان و ابو علی گفت لام عاقبتست کقوله لدوا للموت وابنوا للخراب و اما حسرة ایشان از دو جهت بود
یکی آنک ایشان را ادعی که مسلمانان با ایشان موافق باشند در این گفتار و دوم این چون خلاف ایشان کردند حسرتی شد در دل
ایشان قوله یکر یموت ظرفیه ولا ابو علی اراست که آن اعتقاد فاسد که ایشان را گفتند حسرت است کی چون قبله
مرده و کاری فایت باشد حسرة آنک حق بمکر جار [illegible] کردیم ایشان گرفتند و این قول قریب تراست اعراب و حقیقت حسرة
باشد و حسرتی کرفات شده باشد که روکان بدی که خواهد چیزی قال الشاعر فواحسرتی لم اقض منکم لبانتی ولم اتمتع بالجوار والقرب
انک چون آدم کم از اوز ینکافی تعلق بخدای دارد بسفر و حضر نه کرده دو الله یحیی و یمیت خدای است که زنده دارد و میراند و اسباب
که ایشان کان بدید والله بما تعملون بصیر ابن کثیر و حمزه و کسائی و خلف و شبل و حسن و اعمش و طلحة بن مصرف یا خوانند
و باقی تا خطاب و معنی این و مره و هدید و وعید است و لئن قتلتم فی سبیل الله اگر بکشند شما را در ره خدای یعنی جهاد و غم
یا بمیرید نافع و حمزه و کسائی و حفص مُتُّم بکسر میم و باقی قرّا بضم میم انک ضم خوانند من مات یموت از موت اندچنانک قد لدیس

قال لا یقول وکنت من کان یکون و ابن کثیر و ابو عمرو گوید من مات یمات علی فعل یفعل نحو خاف یخاف و هاب یهاب و اصل یمات یموت
و خوف یخوف و هیب یهیب والکسائی عنها خفت و هبت حق تعالی گفت که بر منافقان که گفتند ما ماتوا و ما قتلوا آنگه گفت اگر شما را در راه خدا
بکشند یا بمیرید در سفر و غزو و ترش درجه تحقّقا تعالی شما را اجر بود تا ایشان منافقان جمع کنند از حطام دنیا و در روایتی نیز تقسیمات برای
انکه چون مراد گفت و قتل در سفر و غزا بجزاء آن مغفرة و درجه گفت با هر یکی در برابر یکی افتد و هرک در سفر بیشتر شهادت باشد لقوله
من مات غریبا مات شهیدا هرکه او غریب میرد شهید میرد بس هرد و شهید بود بحقیقت یکی تو سع الکوین حق انتظار کرد آنگاه
بگات کرد لام جواب قسم مقدر است کتقدیره یا و لان و اگر چه لفظ او جواب قسمست در معنی جواب قسمست و هم جزا شرط
چنانک جمله است از مبتدا و خبر در جای جزا شرط افتاده و اگر تقدیر قسم بودی بجای لام فا بودی که اینجا که جمله اسمیست
فا باید چنانک قال تاتی فانت مکرم و حفص و حمزه و عیسی خوانند بالیا تا خبر باشد از غائبان و باقی قرا بتا الخطاب علی نسق الکلام و ان
متم او قتلتم لالی الله تحشرون اگر بمیرید یا کشته شوید بر حال رجوع با خدای است و حشر نیز دیگر خلاف تا الکر کشته شوند بعد المرحا البعد
از این جای نیست اگر قتل و شهادة نبودن ماند که بل احیاء عند ربهم و اگر بمیرد بمیرید بیاید و اگر بجای زنده لا بد
بمیری بود و لا بد من ذلک احدی ما لشیئین اما الشباب ولما الهرم من لم یمت عبطة یمت هرما الموت کاس والمرء ذایقها
اعتز و من لا یعتبط یسام و یهرم و یسلم للمنون الی انقطاع چون از مرگ چاره نیست علی احسن الحال الذی من او میر باشد
عند الله و عند الناس خصوصا بیت ربان موجب کاین ایشان پسندیده نداند از آنکه آن خوب میرد چنان پسند ند که
گفته و این معنی در کلام و اشعار ایشان ظاهر است و ما مات منا سید حتف انفه ولا طل منا حیث کان قتیل تسیل علی حد الظبات
نفوسنا ولیست علی غیر السیوف تسیل چون حال بر این جمله است مرجع با خدای عقل اقتضا آن کند که چنان روند که بحال الکرام رجوع را
باشد انکه حق تعالی از ذکر ایشان و ما هلی که کرد ایشان برسول باز گشت و باو خطاب کرد بقوله فبما رحمة من الله لنت لهم و وجه اتصال
این با آیات متقدم آنست که رسول علیه السلام با این مهربانی و عطوفت که ایشان میکرد و بر ایشان رحیم و مشفق و مهربان و لین بود
حق تعالی گفت این همه خوی خوش و عطوفة و لطافة که با ایشان میکنی نه از قوت است از رحمت خدایست فبما رحمة من الله لنت لهم بر خلق نرم گشتی از خدای رحمت
لین شدی و ما صلات و زیادت است زیادتی که بمعنی باشد در معنی هست و آن آنست که اصل ما حرف بود نفی یا تاکید نفی است
نیز که زیادت آورده شد ارتقی یا او و نماند تا معنی چنین آمد که فبرحمة من الله لنت لهم لا بغیرها و مثله قوله تعالی فبما نقضهم میثاقهم
و ان ما نیز که ما زیادت شد در انما و اخوات او هم این حکم دارد در لفظ اثبات باشد که هر بعضی عامل بود از عمل منع کند برای آن که از وجه
نده معنی آن فائدة بیفزود که نفی ما سوی ذلک چنانک گویند انما العالم فلان یعنی هو لا غیره لیس لا اثبات الشی و نفی ما سواه و ما
قوله فبما رحمة و ما شتای این ما در قرآن و کلام عرب بسیار است قال الله عما قلیل و جند ما هنالک و قال عدی بن زید لما امثل
الفتیان فی الحین الانام فنسون ما عواقبها ای فنسوا عواقبها و بعضی دیگر گفتند محتمل باشد که ما استفهامی بود و تقدیر این باشد
فبای رحمة من الله علی وجه التعجب چه رحمت بزرگی بود است آن رحمت که خدای با تو کرد تا تو با این اخلاف فظاظ غلاظ چنین
خوش خوی و نرم او آن شدی و ممکن نیز گفتند مقدم محتملات که استفهامی باشد چه آنست که اگر حمل با استفهام کنند عواقبها
مرفوع باید منصوب نشاید لنت لهم یقال لان فلان لفلان یلین لینا ولیانا اذا رفق له چون برو مشفق و رحیم باشد
و لو کنت فظا ای سیء الخلق و اگر بدخوی بودی کریه الخلق قاسی القلب لانفضوا من حولک ایشان از پیرامن تو رمیده شدندی و گم
یا قلوبهم نکردندی یقال الفظّ فظاظة و فظاظ و فظاظت فظّ و لا نو فظه و قال الشاعر و لیس بفظّ فی الادانی و لا الاولی
یعود حیفا و لکن سهل و لا حزن و فظّ علی اعدائه حذرونه فسطوته حتف و نائله جزل و لا خز فلوت امرئ
من الضرّ فی منزل فیغبون بوت من الکظر و دنیا تجود علی الجاهلین و هی علی ذی النهی فظه و اصل این کلم در این کجز بانه

انکه مخنی ابان تشبیر کند بلکه کراهت و نفرة و لانفضوا من حولک از پیرامن تو پراکنده شدندی ما تو ایشانرا نگرفتندی و یقال فضضت
القوم فانفضوا ای فرقتهم فتفرقوا و اصل الفض الکسر و منه الفضة و قال ابو النجم مستعجلات القبض غیر جرد فضفض جهیر الخصی
بالصعد و لشارة درایة و حکایت غایت کرم اوست منا للعطاء و من الشئام او بعدهم او بنا کند فاعف عنهم یعنی ازیشان اعرض
روی فا حد کردند و استغفر لهم و برای ایشان استغفار کن و از من خواه تا من ایشانرا بیامرزم اشارة در بیان است کا ز دو پیری
نیست یا زان انکر یعنی با من اکنون ازان اقلیم تا تشفیع فاعف عنهم و اگر با زاید تو شفیع باش و استغفر لهم و شاورهم فی الامر و ایشانرا
مشورت کن در کار و اصل شورة استخراج رای باشد من قولهم شرت الدابة اذا استخرجت جریها و شرت العسل اذا استخرجته
واشترته بعناه و این جای که در واصف تا اندیاسپ عرضه کند بحرید آن او استوار خوانند قال الاعشی کان جنیا من الزنجبیل
بات بفیها و اریا مشورا من شرت و من اشرت قول عدی بن زید فی سماع یاذن الشیخ له و حدیث مثل ما ذی مشار و علما
خلاف کرده اند در آنکه خدای عز و جل چرا رسول را علیه السلام فرمود که با کمال عقل و اصابة رای و اندیشه در عواقب با ایشان مشورت
کن و با وحی آسمانی او را بدان چه حاجت بود بعضی گفتند مراد خاص است یعنی با خردمندان و نزدیکان تو از خدای وحی باشد
با ایشان مشورت کن دلیل این قول قراءة عبدالله عباس است و شاورهم فی بعض الامر کلبی گفت خاص است با بوبکر و عمر و [illegible]
تعلق بان دارد که ایشان از دل [illegible] مقاتل بن حیان و قتاده گفتند سبب آن بود که سادات عرب چون در کارها با
ایشان مشورت نکردندی سخت آمدی بر ایشان حق تعالی گفت برای استمالة ایشان با ایشان مشاورت کن [illegible]
جماعتی با ملک و یکی مشورت کنند و غرض ایشان خدای باشد خدای تعالی ایشانرا ارشاد کند بصلاح و نظیر این خبر رسول الله علیه السلام
البکر تستامر فی نفسها [illegible] الاستطابة نفسها گفت بکر را اگر پدر بشوهر خواهد دادن مستحب آنست که با او مشورت کند
و دستوری با او برد برای دل خوشی او و حسن بصری گفت خدای تعالی دانست که او را بدین حاجت نیست ولکن خواست تا مردمان
با او اقتدا کنند [illegible] تاویل قول رسول علیه السلام که گفت ما شقی عبد قط بمشورة و لا سعد باستغناء برای او گفت
هیچ بنده بمشورت شقی نشود و [illegible] سعید نشود آنکه گفت خدای تعالی [illegible] مستغنی [illegible] مشورة
ولکن خدای تعالی خواست تا سنتی باشد که تا اقتدا کنند [illegible] کار دنیا و دین قطع مکن تا مشورت نکنی و خدای تعالی
[illegible] آنانرا که مشورت کردند [illegible] و امرهم شوری بینهم و رسول علیه السلام گفت اذا کان امراؤکم خیارکم و اغنیاؤکم سمحاءکم
و امرکم شوری بینکم فظهر الارض خیر لکم من بطنها و اذا کان امراؤکم شرارکم و اغنیاؤکم بخلاءکم و لم یکن امرکم شوری بینکم
فبطن الارض خیر لکم من ظهرها گفت چون امیران شما نیکان شما باشند و توانگران شما سخی باشند و کارها میان شما بمشورت رود
از میان شما پشت زمین شما را از شکم زمین بهتر و چون امیران شما بدان باشند و توانگران شما بخیلان باشند و کارها میان شما بمشورت
نرود از میان شما شکم زمین شما را بهتر از پشت زمین و رسول علیه السلام گفت ما خاب من استخار و لا ندم من استشار گفت نومید نشود
آنکه استخارت کند و پشیمان نشود آنکه مشورت کند و قال علیه السلام المستشار موتمن و المستشیر معان گفت آنکه با او مشورت کنند امین
باید داشت و آنکه مشورت کند یاری باید دادن بعضی برای شیخ ابو القسم الزمخشری این خبر [illegible] در مدح [illegible] موتمن الملا
گفتند گفت [illegible] فکان موتمنا فی استشاره بعد ما [illegible] موتمن الملا و المستشار موتمن این معنی بحث لطیف
[illegible] این خبر و قال الشاعر اذا کنت فی حاجة مرسلا فارسل حکیما و لا توصه و ان باب امر علیک التوی فشاور لبیبا
و لا تعصه و نص الحدیث الی اهله فان الوثیقة فی نصه و اذا الامر [illegible] تبین ذلک فی نحضه و قال الاخر شاور صدیقک
فی الخفی المشکل و اقبل نصیحة ناصح متفضل فالله قد اوصی بذاک نبیه فی قوله شاورهم و توکل فاذا عزمت فتوکل علی الله در قراءة جعفر
صادق علیه السلام آمده است و جابر عبدالله انصاری فاذا عزمت بضم تا یعنی اوجبت علیک و عزمت لک و ارشدتک و وفقتک فتوکل

٥٣٦

٥٥١

علی الله و توکل تفعل باشد من وکلت الامر الیه اذا فوضته الیه چون عزم کردی توکل بر خدای کن لا علی المشورة و در قراءة صادق عزمت
که من ایشانرا کلام خدای باشد که از خود خبر می دهد که چون ترا ارشاد و هدایت کردم بصلاح تو توکل بر من کن وان کار بکن و عبارات
اصحاب عبارة در توکل مختلفست که توکل چه باشد و متوکل که بود سهل بن عبدالله گفت اول مقام توکل آنست که بنده پیش خدای
چون مرده باشد پیش مرده شوی از پیش غاسل [illegible] نه او را سوال بود و نه ارادت و اختیار بود ابو تراب النخشبی
گفت توکل آن باشد که بنده را سکون بخدای خود باشد ذو النون مصری را گفتند توکل چه باشد گفت خلع الارباب و قطع الاسباب
گفتند زیادتی بکن گفت القاء النفس فی العبودیة و اخراجها من الربوبیة ابرهیم خواص گفت توکل آن باشد که ترس و امید بحق کم دارد و هر چه
دون اوست ابن الفرحی گفت قناعت باشد بقوة روز و حدیث [illegible] الزبیر [illegible] ابو علی الرودباری گفت توکل را سه درجه
درجه اول آنکه چون بدهندش شاکر باشد و چون ندهندش صابر باشد درجه دوم آنست که دادن و نادادن پیش او یکی باشد درجه سوم
آنست که چون بدهندش شکر کند که دانسته باشد که صلاح او در آنست ابرهیم خواص گفت در بادیه شخصی وحشی را دیدم اورا گفتم تو
جنی یا انسی گفت جنی گفتم کجا میروی گفت بمکه گفتم بی زاد و راحله گفت در میان ما نیز متوکلان باشند که بر توکل بعد
گفتم بحقیقه توکل چیست گفت الاخذ من الله [illegible] ذو النون گفت توکل دست از مطامع برخود بسته داشتن باشد و سهل
توکل شناختن روزی و جدا خلقان باشد و این آنکه شناسد که چنانکه [illegible] آسمان [illegible] و زمین [illegible]
خواهد امد [illegible] خواهد [illegible] کرد [illegible]
[illegible] باشد که توکل آن باشد که [illegible]
یارد [illegible] توکل آن باشد که [illegible]
دون اوست [illegible] باشد که تدبیر خود با او گذارد تا او وکیل باشد که گفت و کفی بالله وکیلا و دیگری گفت
التوکل اکتفاء العبد الذلیل بالرب الجلیل کاکتفاء الخلیل بالخلیل حین لم ینظر الی عصابة جبرئیل و دیگری گفت هو السکون عن
الحرکات اعتمادا علی رب السموات [illegible] بنده که متوکل باشد گفت آنکه [illegible] شود و بحق قریب و علم
[illegible] گفت [illegible] چهار چیزست [illegible] تقدیر [illegible]
[illegible] چهارم [illegible]
[illegible]
[illegible] آسمان کرد و گفت بار خدایا [illegible] درین جهان [illegible]
من بیا [illegible] مسجد [illegible] بیرون آمد [illegible] آسمان کرد و گفت بار خدایا [illegible]
[illegible] ابو قبیس [illegible] اعرابی [illegible] دست [illegible]
[illegible] اعرابی [illegible] بستان [illegible]
[illegible] دست [illegible]
[illegible] این ساعت [illegible]
[illegible] سبحان [illegible]
رسول علیه السلام گفت لو توکلتم علی الله حق توکله لرزقکم کما ترزق الطیر تغدو خماصا و تروح بطانا [illegible]
[illegible]
روایت کرد از رسول علیه السلام که گفت من سره ان یکون اقوی الناس فلیتوکل علی الله و من سره ان یکون اکرم الناس فلیتق الله و من

کلام شعبی [illegible]

من ذا یکون انعوان الناس فکیف یا فی بیا اعدا و قوت ستیا فی ید هر که خواهند که قوتا زهم و ممدان باشد که او کمکی رحنا و کن بعد هر که خواهد کرم و هم
مومعان باشد که او انخدا و بترس هر که خواهد که تو انکر ترم و ممدان باشد که یاتخ بخند باید خداست استوار و باش ازانک بتزدیک توات و قال
الشاعر هون علیک فان الامور بامر الاله مقادیرها ، فلیس یاتیک منهیها و لا قاصر عنک مقدورها ، قوله ان ینصرکم الله فلا غالب لکم
انکه حق تعالی بیان کرد که نصرت و ظفر به شما را دین خدا و نه بات و شوکت و قوة و عدد و عدة ما و لکن بخدای تعلق دارد گفت اگر خدای نصرة
کند شما را در جهان کس شما را غلبه نکند و اگر خذلان کند شما را کر باشد که شما را پس از نصرت یاری کند و نصرة و معاونة و تقویة مقابل
باشد و ضد نصرة خذلان بود و آن باشد که آن تعالی که مردی را و سباب یاری او بگذارد که تا مهلک شود و خذول گویند آنکه او را یاهور کر
دیگران او را یاری کند و ترهند قال طرفه خذول تراعی ربربا بخمیلة تناول اطراف البرید و ترتدی ، و قال الشاعر تغترت الیک بعین جاریة
خذلت صواحبها علی طفل ، عبید بن میم خواند و ان یخذلکم فمن ذا الذی ینصرکم بعنی یعینکم علی القتال ، و قوله من بعده قیل من بعد خذلانه
نصرة و قیل سوا جنانکه کویند اطیعک ثم لا اطیع احدا بعدک ای سواک گفت پس او بعنی جزا و جنانک کسی کوید من ازین تو طاعت
کس ندارم یعنی بجز تو چون حال این جمله بود مومنان باید تا توکل و اعتماد بر خدای کنند که نصرة و خذلان با و متعلقست قوله
و ما کان لنبی ان یغل عکرمه روایت کرد از عبد الله عباس که سبب نزول آیه آن بود که روز بدر قطیفه بگم شد از غنایم بعضی منافقان گفتند
منافقان مردی اگر رسول علیه السلام گرفته باشد حق تعالی این آیه بفرستاد و ضحاک روایت کرد از عبد الله عباس که گفت آیه در غزاة
هوازن آمد که چون غنیمت بنهاد رسول علیه السلام مردی از نفس بر گرفت بجهان خدا تعالی این آیه بفرستاد و این بر قول آنکس
باشد که خواند و ما کان لنبی ان یغل بضم یا و فتح غین علی الفعل المجهول گفت نباشد بعنی نشاید که پیغامبر خیانت کند مقاتل و
کلبی گفتند آیه در فرو آمد که آن جماعت که نصرة داشتند ان شعب با میرایشان گفت [illegible] طلب غنیمت کنند که رسول علیه السلام ما را ۵۵۲
محروم نکند و نصیب ما بدهد گفت تیم کنند و بعو فت خدای تعالی این آیه فرستاد و بعضی گفتند سبب نزول آیه آن بود که جماعتی
بزرگان و معروفان طمع کردند که ایشان را تمیز و تخصیص باشد و عنایت در بهره گران خدای تعالی این آیه فرستاد محمد بن اسحق بن یسار
گفت آیه در باب وحی آمد یعنی نباشد هیچ پیغامبر را که در وحی خدای بابت خیانت کند و در آن زیادة و نقصان کند جنانک گفت ابن کلاه
اگر محمد بن کرمی خداند عبد الله بن معود آن ما کرمی بیامس حکر بد و حکم کفتی ان یعانی حق خدای تعالی آیه فرستاد و کاتب گر سکات ما
و همی بنا تر باشد بخیانة در وحی و ایت هیچ پیغامبر را ابن کثیر و ابو عمرو و عاصم خواند ان یغل بفتح یا و ضم غین و باقی علما
هم چنین خوانند علی اسناد الفعل الی النبی علیه السلام و باقی قرا خواندند یغل بضم یا و فتح غین علی الفعل المجهول این قراة عبد الله مسعود
و اول قراة عبد الله عباس معنی قراة اول آن باشد که هیچ پیغامبر را نبود که خیانت کند با و چنانک خیانت با و منسوب و مستند باشد
باشد و قراة دوم بر عکس این است در معنی یعنی هیچ پیغامبر را نبود که با و خیانت کنند یعنی نرسد کسی را که با پیغامبران خیانت کند
و بعضی اهل معانی گفتند کلام منقولست یغل بانتی و التقدیر و ما کان النبی لیغل و این لام برای تاکید نفی است یعنی پیغامبر هیچ
خیانت نکند نفی خیانت از و بر سبیل تاکید و مثله قوله ما کان لله ان یتخذ من ولد و المعنی ما کان الله لیتخذ ولدا سدی
گفت معنی آیت آنست که چون غزاة ساخت رسول علیه السلام بر ما مار خیانت و اوکرخلید بیاولا نویانک لاجنبش با جراو
باید کرد مفضل گفت معنی آیت آنست که او را نکهند و برا و روا نباشد و بد او کان نبوی بر قراة دوم که یغل باشد دو وجه دارد
یکی آنکه روا نباشد که با پیغامبر خیانت کند من الغلول و این بنا ثلاثی و دو وجه دیگر آن باشد که کس را نبود که او را با خیانة نسبت کند
من الاغلال کما یقال اکفره و افسقه اذا نسبه الی الکفر و الفسق و من یغلل یات بما غل یوم القیامة هر که خیانت کند آنچ کرده باشد
روز قیامت بیارد یعنی با پیش آرد و در حساب تا جزای آن ببینند کلبی گفت روز قیامت آن چیز در پیش او بخیانة برکرده
در پیش باشد و در دوزخ بدارند که یند او را آن برگیر و بیار چون بعد و آن برگیرد بر پشت نهند و تا بکذا بر بیاید و لا با پس

افکنند

افکنند و دیگر باره تکلیف کنند او را که برگیر و بیار که بار هم چنان کند و او را با زیر افکنند و هم چنین میکنند و این نوع او را
عذاب میکنند ابو هریره روایت کرد که رسول علیه السلام روزی خطبه کرد و بعد که غلول و خیانت رسید در آن مبالغه کرد گفت لا
القین احدکم یوم القیامة یجیء علی رقبته بعیر له رغاء فیقول یا رسول الله اغثنی فاقول لا املک لک من الله شیئا نباید که فردا کسی را
یکی از شما ببینم که اشتری بر گردن گرفته و شتر بانک میدارد و مرا میگوید ای رسول الله فریاد رس فریاد رس من گویم من مالک نباشم
ترا از خدای هیچ چیز قد بلغتک من پیغام خدای بتو رسانیدم کار فیصل و نباید که فردا قیامت یکی از شما آید اسبی برگردن کرده
له حمحمة و او را آواز میباشد مرا گوید ای رسول الله فریاد رس فریاد رس من گویم نتوانم با خدای چیز گفتن برای تو پیش از آنکه تبلیغ
کردم و نباید که فردا قیامت یکی از شما آید گوسفندی برگردن گرفته و له ثغاء و او را آوازی باشد مرا گوید فریاد رس فریاد رس گوید
ای رسول الله من گویم نتوانم ترا از خدای تعالی حمایه کردن چون تبلیغ کردم و من حجت بر تو بنا نباید که فردا قیامت یکی از شما آید و او را
از مال صامت چیزی بر گردن نهاده و مرا این گوید من جواب هم این دهم که رفت و نباید که فردا قیامت یکی از شما آید و برو چندی که
یعنی بر سالی چند از خرقه و پارها که در زیر بید باشد و خیانت کرده و در آن مرا گوید ای رسول الله مرا فریاد رس گویم نتوانم تر بغیر خط
بکذاردم بتو چرا خلاف کردی عبد الله بن عمر روایت کرد که در عهد رسول علیه السلام مردی بود نام او کرکره او را بر بنه رسول علیه السلام
این بود نبیخ او شهید چون تفحص کردیم چادری در رخت او بود ابو حمید الساعدی روایت کرد که رسول علیه السلام گفت ابن بتیه و نیخ کی
مرد را بجابیه زمین او تا چیز ها تصدقات بستاند یعنی قبایل عرب را و زانه بود برفت و باز آمد و چیزی که داشت گفت این شمارا
و بعضی گفت این هدیه مت که ایشان داده اند مرا رسول علیه السلام بر خاست و بر منبر خطبه کرد و انکار کرد گفت چرا عاملی را که من بجای که
بفرستاده کو بین بعضی از آن هدیه مت چرا این هدیه او را از نرو ندادند که او بخانه مادر و پدر خود بود با نخدای که مرا بحق بخلق
فرستاد که هیچ کس نباشد که من او را بجای فرستم او چیزی برگیرد از آن الا روز قیامت بیاید آن برگردن گرفته اگر شتر بود او را خای
باشد و اگر گاو بود او را خوار باشد و اگر گوسفند بود او را عار باشد انگه دستها برداشت تا سپیدی بغل او پیدا شد و میگفت اللهم
هل بلغت بار خدایا برسانیدم تا سه بار تکرار کرد و زید بن خالد روایت کرد که مردی از جمله اصحاب رسول در زمان بافت روز خیبر با
و گفت یا رسول الله برابر نماز کن گفت من نماز نمیکنم بار شما کنید گفتند یا رسول الله چه کرده است گفت خیانت کرده است متاع این کسی
معرکه بود در میان متاع او از آن اهل خیبر که بود دو درم نارزید ابو هریره روایت کند که چون بغزاة خیبر رفتیم و خیبر گشاده شد و غنیمت خبیر
پیش امد شد و نر و هد و سیم نبود جز جامه و متاع رسول علیه السلام نیت کرد چون بوادی القری آمدیم رسول علیه السلام غلامی سیاه بهدیه اورده
نام او مدعم او را استاده بود و بار از پشت را با مر رسول باز میگرفت ناگاه تیری برآمد و بر حلق او افتاد و بمرد صحابه گفت هنیئا له الجنة رسول
گفت نه بآن خدای که مرا بحق بخلقان فرستاد که آن شمله که در وقت غنیمت برگرفت بیش از قسمت فردا قیامت آن بگلوی
او آتش شود و در تن او صحابه چون این بشنیدند برفتند هر یکی بند و انبر که برده بود باز آورد و میگفت یا رسول الله نباید
که این فردا آتش گردد و در ما چیده عبد الله بن عمر روایت کند که رسول علیه السلام غنیمتی آورده بود بلال را بفرمود تا ندا کرد که هر که چیزی دارد بیاید
گفت مرا گفت چرا نیاوردی گفت یا رسول الله عذری بود رسول علیه السلام گفت برو نگاه دار تا فردا قیامت بیاری که من از تو قبول نکنم محمد
بن ولید گوید که با مسلمه بن عبد الملک به غزاة روم بودیم چون غنیمت یافتیم مردی را در وقت که خیانت کرده بود در چیزی از رسالم و سید کرد چه باید کردن
گفت از پدرم شنیدم که او گفت از بعضی صحابه شنیدم که رسول علیه السلام گفت هر که او را خیانت کند او را بزنید و متاعش بسوزند
گفت اکنون این مرد که خیانت برگرفته است چه حکم باشد گفت او را بزنی و متاعش بسوزانند عمرو بن شعیب گفت که رسول علیه السلام جو
مطلع شدی بر خیانت کسی او را بزدی و متاعش بسوختی و بروایتی دیگر او را نصیب ندادی از غنیمت و رسول علیه السلام گفت الغلول من جمر
جهنم خیانت از آنکس روز دوزخ باشد ثم توفی کل نفس پس تمام هر نفسی آنچ کرده باشد بدهند تمام و کمال کما یقال توفیت المال و استوفیته اذا اخذته

واعطیت تاما وافیا ومنه قوله التصیق فی الانفس وهم لا یظلمون وایشان را هیچ نقصان نکنند وقیل لا یظلمون لا یعذبون بما لا یستحقونه وگر
بعهد و جمله گفت روا باشد چه تا فرق است میان ایشان قوله افمن اتبع رضوان الله الایة آنکه حق تعالی جمع کرد از میان جزای خائن و امین
و در مکلفان درین کرد تا بعضی امید بیشتر دارند واختیار بد نکنند برای حق آنکه متابعت رضای خدا کند چنان باشد و بخشم خدای باز گردد
بما وای وجای او دوزخ بود و بد جایست این یعنی راست نباشد بایکدیگر صورت استفهام است و معنی تقریر است تا اقرار دهد با ما قلنا
واقرار دهند ایشان تا هر حال عقل ایشان که آن به باشد که متابعت رضای خدا کند تا مستوجب رحمت و ثواب خدای شود و موجب
تحریض و تخذیر است و ترغیب و ترهیب تا مردم در دین آورند واز آن بگریزند و قفنا الصلوة بعضه درجتهم درجات عند الله
ایشان درجات و بالها الذین ویک خدای یعنی هم اصحاب درجات عند الله ایشان اصحاب منازل اند درجات نزدیک خدای علی حذف
المضاف واقامة المضاف الیه مقامه و این را امثله رفت و مثله قول ابن هرمة انشده سیبویه انصب للمنیة تعتریهم رجالی ام هم درج
السیول ام هم اصحاب درج ولکن چون ایشان مختلف بودند در مستحقات حق را اختلاف ظاهر کرد اختلاف الدرجات ایشان را
خود درجات خواند و این جنس لابد بر طریق مبالغه بود حق تعالی بیان کرد درین آیه که این دو گروه درجات اند یا ظاهر در نظر اربهم
بایستد بیان باشد که ما در بر و نظرایشان دارند بهشت من اعلی وایشان را در دوزخ من اسفل برای آنکه در دوزخ طبقات و درکات است و
بهشت منازل و درجات تا در خبر آمده است که اهل بهشت اهل علیین را چنان بینند که ستاره را ماشین در افق آسمان والله بصیر بما یعملون
مورد او موعد و تحذیرات و تنبیه بر آن که خدای تعالی عالم است با حوال واعمال ایشان هر کس از این دو گروه تا هر یکی را بر وفق استحقاق
جزا دهد لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَ ١٦٤
منت نهاد خدا بر مومنان چون برانگیخت در ایشان پیغامبری از ایشان میخواند بر ایشان آیات او و پاک میکند ایشان را
يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ۔ أَوَلَمَّا أَصَابَتْكُمْ
و می‌آموزد ایشان را کتاب و حکمت و اگر چه بودند از پیش در گمراهی روشن چون برسید بشما
مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا قُلْتُمْ أَنَّى هَذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ
مصیبتی که رسانیده بودید دو چندان گفتید که این از کجاست بگو او از نزدیک نفسهای شماست که خدای بر همه
شَيْءٍ قَدِيرٌ ۔ وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ ۔ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ
چیزی قادر است و آنچه برسید بشما آن روز که بهم رسیدند دو گروه بعلم خدا بود و تا بداند مومنان را و تا بداند آنان را
نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوِ ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَاتَّبَعْنَاكُمْ
که نفاق کردند و گفته شد ایشان را بیایید کارزار کنید در راه خدای یا باز دارید گفتند اگر دانستیمی کارزار را هر آینه متابعت کردیمی شما را
هُمْ لِلْكُفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ
ایشان بکفر آن روز نزدیکتر از ایشان بایمان میگویند بدهنهای خویش آنچه نیست در دلهاشان و خدای داناتر است
بِمَا يَكْتُمُونَ ۔ الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا قُلْ فَادْرَءُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ
بانچه پنهان کنند ایشان آنکه گفتند برادران خویش را و نشستند اگر طاعت ما داشتندی کشته نشدندی بگو باز دارید از نفسهای خویش
الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۔ وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ
مرگ را اگر راست میگوید و مپندار آنها را که کشته شدند در راه خدای مردگان بل
أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ ۔ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ
زندگانند نزدیک خداوند خویش روزی داده میشوند شادمانند بدانچه داد ایشان را خدای از فضل خویش و شادی میکنند بانها که

لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۔ يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ
نرسیده‌اند بایشان از پس ایشان که بیمی نیست بر ایشان و نه ایشان اندوهگین شوند شادی میکنند بنعمت از خدای
وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ ۔ الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا
و افزونی و آنکه خدای ضایع نکند مزد مومنان آنان که اجابت کردند خدای را و پیغامبر را از پس آنکه
أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقَوْا أَجْرٌ عَظِيمٌ ۔ الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ
رسید بایشان جراحت آنان را که نیکوئی کردند از ایشان و پرهیزیدند مزدی بزرگ است آنان که گفتند ایشان را مردمان
قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ ۔
جمع کردند برای شما بترسید از ایشان بیفزود ایشان را ایمان و گفتند بسنده است ما را خدای و نیک وکیل است
فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ
باز گشتند بنعمت از خدای و افزونی نرسید ایشان را بدی و پی روی کردند رضای خدای را و خدای خداوند فضل
عَظِيمٍ ۔ إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونِ
بزرگ است آن دیو است که میترساند دوستان خود را مترسید از ایشان و از من بترسید
إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۔ قوله لقد من الله علی المومنین حق تعالی گفت منت نهاد خدای عز وجل بر مومنان چون بفرستاد
اگر مومنید
رسول از ایشان با ایشان مفسران گفتند این آیه عام است بلفظ و خاص بمعنی برای آنکه اهل علم او را
علیه السلام از عرب است با آنکه مبعوث است بکافه مردمان از عرب و عجم و روم و هندو ترک و گفته‌اند که در عرب نیز تخصیص هست برای آنکه
اهل علم بانساب گفتند هیچ قبیله و حی نیست از عرب و الا رسول را علیه السلام با او نسبتی هست مگر بنی تغلب که حق تعالی رسول را از ایشان
نگاه داشت که ایشان اعراق در نصرانی بودند و بعضی دیگر گفتند جمله مومنان را خواست و معنی آنکه گفت من انفسهم ایشان بود با ایمان
و شفقت بر ایشان چنانکه گفت لقد جاءکم رسول من انفسکم قوله یتلوا علیهم آیاته آیات خدای
بر ایشان میخواند و این صفت اوست و محل او نصب است علی صفة رسولا یعنی رسولا تالیا علیهم آیاته مزکیا لهم معلما لهم الکتاب والحکمة
و ایشان را تزکیه میکند یعنی ایشان را دعوت میکند بدانچه ایشان بدان زکی و مطهر باشند والقول الذی برفت و ایشان را کتاب
می‌آموزد و حکمت یعنی قرآن و شریعت وان کانوا من قبل لفی ضلال مبین و اگر چه ایشان پیش از این در ضلالی عظیم ظاهر بودند
این لام فرق علی العادة گویند و بصریان مبتی گویند و بعضی ان را نافیه گیرند و قطع کردند این را بعضی باز کردند اولما اصابتکم
همزه استفهام است و واو عطف است و معنی استفهام اینجا تقریع است و عامل در جواب باشد و هو قوله قلتم والمعنی
قلتم ما قلتم حین اصابتکم حق تعالی گفت آنکه که شما را رسید مصیبتی و نکبتی یعنی روز احد که شما دو چندان رسانیده بودید بدشمنان یعنی
در روز بدر و آن چنان بود که روز احد هفتاد کس از اصحاب بکشتند و چهل را اسیر گرفتند و آن گفت قد اصبتم مثلیها قلتم انی
هذا کیف وقع هذا گفتید این چگونه افتاد و ما مسلمانانیم و بر حقیم و پیغامبر خدای در میان ماست و وحی از آسمان بما می‌آید و ایشان
مشرکانند و بر باطل اند اینجا افتاد این حال الا درخور چنین آمد ای محمد بگو و جواب ده ایشان را که این چه تعجب است هم از نزدیک شماست یعنی
منع علیکم انما بشما آمد که شعب بها کردید و فرمان رسول را مخالفت کردید و بعضی دیگر مفسران گفتند مراد قوله قتل وقتیل فداست
و آن آن بود که عبیده السلمانی روایت کرد از امیر المومنین علی علیه السلام که او گفت جبرئیل آمد برسول علیه السلام و گفت خدای تعالی کاره است فدا ستدن
شما از کافران و ایشان را رها کردن و خدای تعالی رسول را مخیر کرد از میان دو کار یکی آنکه اسیران را پیش آرند و گردن شان بزنند و دیگر
فدا ستدن مخصوص یا بکشند و آن باقی فدیه بستانند ایشان گفتند فدا و جهت ایشان صلاح در آن است که ما ایشان را بکشیم و فدی

بشتابیم و بر برگ و ساز و آلت کارزار بیرون کنیم و هم چنان کردند چون روز احد آن هزیمت و قتل ایشان گفتند انی هذا این چگونه افتاد و
جواب حق تعالی گفت هو من عند انفسکم از نزد شما افتاد که کار شما ایشان را در بدر کشته بودید دو چندان که در احد شما را اینها کشتند ان الله
علی کل شیء قدیر خدای بر همه چیزی قادر است قادر بود که شمار از ایشان منع کردی و لیکن شما را منع کرد و بفعل کار الا که حکمتی و تکلیف
مانع بود از این و ما اصابکم یوم التقی الجمعان و آنچه بشما رسید آن روز که دو لشکر بهم رسیدند یعنی روز احد آن قتل و اسر و جراحت
و هزیمت و کسر ثنایا فباذن الله یعنی بعلم الله خدای بود و خدای دانست که چنان خواهد بود چون دانستن خدای واجب کند وجود معلوم برای
آنکه علم و عالم تعلق دارد بمعلوم علی ما هو به معلوم را بر صفتی نکند بس عالم تبع معلوم باشد و معلوم تبع عالم نباشد بیان این
آنست که کسی اینکه داند که خدای تعالی عالم و قادر و حی و موجود است و حاصل بر صفت کمال و او در برای آن بران صفات حاصل است
که او وی داند و این معنی آنست که حتم ماده هر شیئی کند که در این باب بیند که این دلالت نتواند کردن و اذن بمعنی علم در لغت
ظاهر است و لیعلم المؤمنین و لیعلم الذین نافقوا و نیز تا بداند که از میان شما مؤمن کیست و منافق کیست و معنی آنست که تا پدید آید که
کیست و منافق کیست و در تمییز پدید آید و لکن چون معامله ایشان کرد کرده اند تا پیدا شد تا نام ایشان را جزا کرد و این فصل مستقصی
برفت اعادت کردن وجهی ندارد و قوله و گفته اند که علم بمعنی رویت چنانکه روز معنی علم آید یعنی تا خدای تعالی پیدا کند و چون شما
و ان سعدهم بینند و ممکن نباشد که بینند تا در وجود نیاید که معدوم نتوان دیدن و این وجهی قریب باشد پیدا از آنکه درست شود که علم
بمعنی رویت آمده است بعضی دیگر گفتند مراد آنست که تا خدای شما را معلوم کند که او منافق ایشان پیدا شد و ایمان و کفر ایشان مع آنکه بر آید
و وجه معنا آنست که ما لغیتم و قیل لهم و گفتند ایشان را یعنی عبد الله بن ابی سلول را و اصحاب او را که منافقان بودند تعالوا قاتلوا فی سبیل الله او
ادفعوا بیائید تا جهاد کنیم در راه خدای یعنی جهاد در دین خدای او دفعوا و اگر شما را اینها و سلمانی نیندارید بر سبیل دفع از خود و خانه و حریم
حمایت کنید بر عادت عرب نکنید قالوا لو نعلم قتالا لاتبعناکم گفتند اگر ما دانستمانی که کار زاری خواهد بود و رفتمانی با شما و این دو
که چون رسول علیه السلام با حرب رفت عبد الله بن ابی سلول اصحاب خود را گفت چه بهم است ما را برای محمد و قوم او خویشتن را خود بشمشیر
ساختن بیایید تا با مدینه شویم و برگشتند سیصد مرد و با مدینه شدند چون رسول علیه السلام ملامت کرد ایشان را و اصحاب عذر آوردند
که لو نعلم قتالا لاتبعناکم حق تعالی گفت دروغ میگویند هم للکفر یومئذ اقرب منهم للایمان گفتند کلام بمعنی الیست چنانکه گفتم که تا
باشد در بیان قوله تعالی الی مائة الف او یزیدون گفتند و بل کذا و دعوت کذا و بل کذا و ارشدت کذا و بل کذا گفت ایشان آن روز بکفر نزدیک تر
بودند که با ایمان برای آنکه کفر بر ولد داشتند و ایمان بر زبان اینکه اخ حقیقت نفاقست در حق ایشان محقق کرد و گفت یقولون بافواههم
ما لیس فی قلوبهم بزبان چیزی میگویند که در دلشان نبود و الله اعلم بما یکتمون و خدای عالم تر است بانچ ایشان در دل پنهان دارند
کو انکه ذکر اقوال و احوال ایشان باز گفت الذین قالوا لاخوانهم و قعدوا گفت و ما انکر دند با اینکه خویشتن بر ادران حق برادران
دین و با در نسب گفتند که اگر ایشان که در احد کشته شدند فرمان ما کرده بودندی و بخانه نشستندی ایشان را بز کشته نبودندی چنانکه ما
بز کشته چنانکه حق تعالی بیشتر ازین حکایت کرد که ما ماتوا و ما قتلوا حق تعالی گفت بگو ایشان را که اگر راست میگویند بلا از خویشتن
باز دارید و اینها و بلا دواست مرده برایشان و ایشان را نیز بکنند آنکه حق تعالی خواست تا با ایمان کرد بدرد و احد شهید شدند
بخلقان نماید تا مؤمنان شاد شوند و رغبت افتد ایشان را در جهاد و شهادت و منافقان را غم و ذلیل شوند گفت و لا تحسبن الذین
قتلوا فی سبیل الله میندار که آنان که ایشان را که در سبیل خدای بکشتند ایشان مرده اند بلکه زنده اند نزد یک خدای و روزی
دهند ایشان را و شادمانند بانچ خدای با ایشان سپرده و این آیه دلیل آنست که شهدا با اجسام و ارواح زنده اند و جماعت
و کالکه لا تولی ایشان بود حاصل معنی مفسران گفتند این آیه در روز بدر آمد و شهیدان بدر و ایشان چهارده مرد بودند شش از
مهاجر و هشت از انصار و دیگران گفتند این در کشتگان احد آمد و ایشان هفتاد مرد بودند چهار مرد مهاجر و باقی انصار عبد الله

و بکی

عباس روایت کرد از رسول علیه السلام که گفت در حق شهیدان احد جعل الله ارواحهم فی جوف طیر خضر ترد انهار الجنة و تاکل من ثمارها
و تسرح من الجنة حیث شاءت و تاوی الی قنادیل من ذهب تحت العرش گفت خدای تعالی جانهای ایشان در شکمهای مرغان سبز نهاد
که از جویهای بهشت آب میخورند و از درختان بهشت میوه میخورند و در بهشت چنانکه خواهند میگردند و ماوای و منزل ایشان
قندیلهاست از زر بر زیر عرش رب العزة آویخته آنگه گفت چون آن کرامت و منزلت دیدند خدای تعالی گفتند کاشکی قوم ما
دانستندی آنچ ما دریافتیم از کرامت و نعمت حق تعالی گفت من ایشان را معلوم کنم تا شاد شوند و آنگه این آیه فرستاد این روایت
در سبب نزول آیت قتاده و ربیع گفتند ما را روایت کردند که چون این جماعت را بالحد شهید کردند مسلمانان گفتند کاشکی تا
ما را انستمانی که حال این برادران ما که ایشان را بکشتند چیست خدای تعالی این آیه فرستاد و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله
الایه مسروق گفت ما عبد الله مسعود را پرسیدیم از این آیه گفت خدای تعالی ارواح شهیدان احد در اجواف مرغانی سبز
کرد چنانکه در خبر اول برفت آنگه اطلاع کرد برایشان و گفت چه آرزو است شما را گفتند بار خدایا از این بالای این چه آرزو کنیم
باشد که ما از میوهای بهشت میخوریم و از جویها بهشت آب میخوریم و قندیل زیر عرش مجید مسکن و منزل داریم حق تعالی دیگر باره
اطلاع کرد و گفت هیچ آرزو هست شما را گفتند آرزو ما آنست که ما را با دنیا شوی بری و در پیش رسول تو جهاد کنیم و شهید شویم
تا ما بنزدیک تو منزلت بیفزاید حق تعالی گفت من حکم کرده ام که از آنکه با جهان رسانیدم با دنیا کس را نیاورم و تکلیف است نیم گفتند
بار خدایا چون حکم تو چنین است آرزو ما آنست که سلام ما برسول خود برسانی و او را احوال ما معلوم کنی و بدرنیای که تو از ما راضی کرده
حق تعالی گفت انا مبلغهم ابن بکم بلغنا و این آیه فرستاد جابر عبد الله انصاری گفت پدر من عبد الله را با احد شهید کردند و او
جماعتی اطفال داشت روزی رسول علیه السلام مرا گفت یا جابر بشارت دهم ترا گفتم بلی یا رسول الله گفت پدرت را چون با احد شهید کردند
او جماعتی اطفال داشت خدای تعالی او را زنده کرد و بی واسطه با او سخن گفت و گفت یا عبد الله چه آرزو است ترا گفت بار خدایا
آنکه مرا باز دنیا کنی تا در پیش رسول تو دیگر باره شهید شوم حق تعالی گفت در حکمت نیست که از آنکه با جهان رسانیدم با دنیا بیم گفت بار خدایا
از من دیگر برادرانت که قوم من بدانند که من در چه کرامت و منزلتم حق تعالی گفت من این اعلام بکنم و این آیه فرستاد انس مالک روایت
کرد از رسول علیه السلام که او گفت هیچ کس نبود که بمیرد و او را نزد خدای تعالی منزلتی باشد که او تمنای رجوع با دنیا کند مگر شهیدان که با دنیا
آیند دیگر باره شهید شوند از آن منازل و درجات و کرامات که ایشان را نزدیک خدای باشد و بعضی دیگر گفتند آیه در شهیدان
چاه معونه آمد و قصه این آن بود که محمد بن اسحق بن یسار گفت باسناده از حمید طویل از انس مالک و جماعتی دیگر از اهل علم روایت
کردند که ابو براء عامر بن مالک بن جعفر بن کلاب ملاعب الاسنة را و سید بنی عامر بن صعصعه بود بنزدیک رسول آمد و هدیه آورد
هدیه نیکو آورد رسول علیه السلام هدیه او قبول نکرد و گفت یا ابا براء من هدیه مشرکان نپذیرم اسلام آر اگر خواهی که هدیه تو قبول کنم و اسلام
با او عرضه کرد و بگفت او را آنچ خدای تعالی وعده داده است مؤمنان را از کرامت و نعمت و ثواب و قرآن بخواند بر او بخواند او اسلام نیاورد
و لکن نزدیک بود و قول رسول را رد نکرد آنگه گفت ای محمد این دین که تو مرا با او دعوت میکنی دینی نیکوست اگر جماعتی صحابه را بفرستی
با اهل نجد تا ایشان را دعوت کنند باین دین امید میدارم که اجابت کنند رسول علیه السلام گفت من می ترسم برایشان که ایشان را
میان قوم کفار فرستم که ایشان را بکشند ابو براء گفت در جوار منند ایشان را بفرست رسول علیه السلام منذر بن عمرو را با هفتاد مرد از خیار صحابه
بفرستاد از جمله ایشان حارث بن صمه و حرام بن ملحان و عروة بن اسماء و نافع بن بدیل بن ورقاء الخزاعی و این مردان بودند از اهل
و این در صفر بود سال چهارم از هجرت بر سر چهار ماه از وقعه احد برفتند و بچاه معونه فرود آمدند و این زمینی است از میان زمین
بنی عامر و بنی سلیم چون فرود آمدند گفتند کیست از میان ما که رساله رسول علیه السلام بکذارد بایشان حرام بن ملحان گفت من بکذارم
آنگه نامه رسول برگرفت و بیامد و برایشان بایستاد و گفت یا اهل بئر معونه انا رسول رسول الله الیکم من رسول رسول خدایم بشما

[illegible]

من گواهی میدهم که خدا یکیست و محمد بنده و رسول اوست چندانی دیگر علم بر شیر ایمان دید و از خیمه بیرون آمد و نیزه بر پهلوی او زد
و دیگر پهلو برون رفت حرام گفت الله اکبر فزت و رب الکعبه و بعد از آنکه عامر بن طفیل بن عامر او را ندا در بنی عامر داد و با قتال ایشان
مسلمانان خواند اجابت نکردند و گفتند ابو براء امان داده است ایشان در جوار او میند استعانت کرد بجماعتی از بنی سلیم و قبایل ایشان عصیه
و رعل و ذکوان ایشان اجابت کردند و بیامدند و این قوم مسلمانان را در میان گرفتند مسلمانان چون آن دیدند دست بتیغ و نیزه زدند
و بذل جهد کردند در قتال تا همه کشته شدند الا کعب بن زید او در میان کشتگان افتاده بود و رمقی بود و جراحت بسیار داشت
از میان کشتگان بیرون آمد و بعد از آن بسیار بزیست تا در خندق کشته شد و اشتران این مسلمانان بچرا بودند و دو مرد با آن بودند عمرو بن امیه
الضمری و انصاری دیگر از بنی عمرو بن عوف ایشان را هیچ خبر نبود از احوال این مسلمانان الا آنکه کرکسان را دیدند که اطراف لشکرگاه
ایشان بود پرواز میکردند گفتند این کرکسان چرا اینجا پرواز میکنند بیامدند و بنگریدند قوم را کشته یافتند گفتند ای حیف عمرو بن امیه را
اسیر گرفتند چون بگفت که از مضر است رها کردند و موی پیشانیش ببریدند و این علامت اسیر باشد که او را رها کرده باشند عامر بن الطفیل
گفت مادرم نذر کرده بود که بنده آزاد کند من این را بعوض آن بنده آزاد کردم او را بیامد نزدیک رسول الله و خبر داد آنچه رفته بود رسول علیه السلام
گفت این کار ابو براست و من کاره بودم رفتن این جماعت را و چون حدیث بابو براء رسید بغایت غمناک شد و عظیم ملول گشت از آنکه عامر از
رسول در جوار او کشته بودند و عامر بن طفیل بود و او خبر کرده که عامر بن الطفیل که کشته این جماعت بود گفت این مرد کیست که او را دیدم که در آنگاه
باسمان بردند تا از بالای آسمان بر میگفت عامر بن فهیره است و حسان بن ثابت این معنی بگفت و بحرمت ابو براء علی عامر بن الطفیل
شعر. بنی ام البنین الم یرعکم و انتم من ذوائب اهل نجد. تهکم عامر بابی براء لیخفره و ما خطاء کعمد. الا ابلغ ربیعة ذا المساعی فما احدثت
فی الحدثان بعدی. ابوک ابو الحروب ابو براء و خالک ماجد حکم بن سعد. و قال کعب بن مالک فی ذلک. لقد طارت شعاعا کل وجه
خفارة ما اجار ابو براء. بنی ام البنین اما سمعتم دعاء المستغیث مع المساء. و تنویه الصریخ بلی و لکن عرفتم انه صدق اللقاء. چون این ابیات
بربیعة بن ابی البراء رسید اسب برنشست و نیزه برگرفت و بر عامر بن الطفیل رفت و او در انجمن بود او را بزد از اسب بیفکند و بکشت چون بیفتاد
گفت این عمل ابو براء است اگر بمیرم خون من از او طلب کنید و اگر زنده شوم من رای خود بینم و حق با اوست گفت انس بن مالک که
او گفت خدای در باب شهیدان بیر معونه قرآن بفرستاد و ما میخواندیم بلغوا قومنا انا قد لقینا ربنا فرضی عنا و رضینا عنه آنگه آن آیت
منسوخ شد بی آنکه باسم حق خواندیم و خدای تعالی این آیت بفرستاد و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله الآیة بعضی دیگر گفتند
سبب نزول آیه آن بود که چون اولیا و آن کشتگان دا نعمت و سرور و سعیدی ایشان را یاد کردندی و گفتندی نحن فی النعمة و السرور
و آباؤنا و ابناؤنا و اخواننا فی القبور ماهم فیه و ما در این دنیا در زندگانی و بعد از این ماتم کرون ایشان حسرت خوردندی خدای تعالی
این آیت فرستاد و باز نمود که حال ایشان بهتر از حال شماست و گمان میبرند ایشان را که در سبیل من بکشتند مرده کاشتند بل زنده اند نزدیک
خدای و حسب بدو و معنی استعدی باشد چه الذین قتلوا مفعول اول است و امواتا مفعول دوم و مراد بسبیل خدای جهاد است
بالخلاف بل احیاء رفع بر خبر مبتدای محذوف است التقدیر بل هم احیاء و ابن ابی عبله خواند بل احیاء علی تقدیر بل احسبهم احیاء یعنی
گفته اند مراد آنست که بل احیاء فی الدین ایشان در دین زنده اند و بعضی گفتند انهم احیاء فی العلم یعنی در علم خدای است که زنده خواهند
شدن و گفته اند بل احیاء بقاء الذکر یعنی ایشان را ذکر کرده شد نام ایشان باقی است در میان مردمان چنانکه شاعر گفت حسن الحق
حیوة لا فنا لها قد مات قوم و هم فی الناس احیاء بعضی دیگر گفتند بل احیا تا نگفت بل احیاء که ایشان ثواب اعمال را که میکردند ایشان را
همچنان میرسد در جهاد و دیگر مجاهدان که تا روز قیامت ایشان را مثل این و بنویسند بل احیاء بل جهد کرده
و جان فدا کردند تا دیگران با ایشان اقتدا کنند و این اقوال الفضلا آن که گفتند بل احیاء مجاز باشد و بعضی دیگر گفتند بلی آنکه ارواح
ایشان در زیر عرش خدای تعالی میکنند چنانکه زندگان کنند و چنانکه ارواح مؤمنان تکرایشان بود و منصب خبر علیها جاء فی الاخبار

الاحاد

الاحاد و گفته اند بل آنکه ایشان در گور روزی میرسند چه گفته که مرده کان را در جهاد کرده در گور روزی میرسد باشند بعضی گفته اند
مقتولان و شهیدان و حاملان قرآن عبد الرحمن بن عبد الله بن الرحمن بن ابی صعصعه گفت عمرو بن الجموح و عبد الله بن عمرو
بن حرام از جمله کشتگان احد بودند ایشان را در یک گور نهاده بودند وقتی سیلی عظیم بیامد و گور ایشان بکند سیل آمد و گور
ایشان را خاک ببرد و ایشان در گور ظاهر شدند در رت گر خیر اشتی ایشان را هم ان ساعت نهاده بودند و دست ایشان بر جراحت
نهاده بود یکی برفت و دست او چند بار از جراحت برگرفت هر بار با جراحت نهاده شد و از وقت احد تا بوقت کار این سیل چهل
شش سال بود بعضی دیگر گفتند بلی آنکه ایشان را نشور باشند چنانکه مرد کار از رسول علیه السلام در حق شهیدان گفت زملوهم بدمائهم
و کلومهم فانهم یحشرون یوم القیامة بدمائهم اللون لون الدم و الریح ریح المسک گفت ایشان را هم چنین دفن کنی خون آلوده با
جراحت هم چنین برخیزند خون آلوده رنگ رنگ خون باشد و بوی بوی مشک و عبید بن عمیر روایة کند که رسول علیه السلام روز
احد بمصعب بن عمیر بگذشت او کشته افکنده بود بر بالین او بایستاد و این آیت خواند من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا
الله علیه الآیة آنگه گفت رسول خدای گواهی میدهد که ایشان فردا قیامت گواهان باشند بنزدیک خدای جل جلاله بیایند و ایشان را
زیارت کنید و بریشان سلام کنید که بان خدای که جان من بامر اوست که هیچ کس نباشد که بر ایشان سلام کند و الا جوابش باز دهند
و این یک دو خبر دلیل است بر آنکه ایشان بر حقیقت زنده باشند و ظاهر قرآن بر اینست حمل بر ظاهر باید کرد تا کراهت و لیزراقت
و آنان مانع نیست و چنین که حمل کند بانکه انظاهر عندهم لکنند یرزقون ایشان را روزی میدهند از بهشت و الهام بهشت
فرحین شادمانه اند باین خطاب بعد ایشان را از فضل و خیر و نصب او بر حال است من قوله یرزقون و ابن السمیفع خواند فارحین
و هما لغتان کما یعنی و فهمین و حاذرین و حذرین و یستبشرون و شادمانی باشند و اصل او از بشر است بآوردن آنکه
کسی شاد بود او را شادی بر بشره پیدا شود و در معنی او خلاف کرده اند بعضی گفتند معنی آنست که ایشان یعنی شهیدان خرم باشند
بآنان که زنده مانده باشند از قربا و دوستان ایشان بایمان و طاعت مقیم باشند و خدای ایشان را داخل الایمان جنته عدن و
طاعت و عبادت ایشان و آنان شادمانی باشند قول دیگر آنست که خدای تعالی خبر دهد شهیدان را که ان خویشان و یاران شما از
فلان شهید خواهند شد و ایشان نیز باین کرامت و منزلت در شهادة برسند که شما رسید ایشان این بشنوند شاد شوند
سدی گفت شهیدان هر وقت نامه بایشان دهند که فلان و فلان از خویشان و یاران شما در فلان وقت عن قریب بایشان که
شما خواهند آمدن ایشان آن بشنوند شادمانی شوند چنانکه در مسافر که نامه دوستان و عزیزان خود بخوانند معلوم شود
که ایشان را عن قریب ملاقات خواهد بودن ان لا خوف علیهم و لا هم یحزنون ای یستبشرون بان لا خوف علیهم و لا هم یحزنون
ایشان خرم باشند بانکه این گروه مانده کان را خوفی نباشد و هیچ اندوه نخواهد بودن تا آن وجه که یرفت زجاج گفت معنی آنست که لم
یلحقوا بهم فلکن قدبوهم فی المنزلة فرحوا بذلک و استبشروا به گفت انانکه شهید باشند خرم شوند بآنکه آنانکه شهادت یافته
چه بر سر ایمان و عمل صالح باشند اگر با شهیدان نیامدند ایشان نزدیک باشند بمنزلت و درجه و قوله الا خوف علیهم در جای
بدل اشتمال من الذین لم یلحقوا بهم و اینجا بدل اشتمال باشد برای آنکه گفت و یستبشرون بالذین لم یلحقوا علیهم در جای دیگر
آنکه گفت الا خوف علیهم و استبشار بحقیقت متعلق خوف و حزن است از ایشان و بدل اشتمال اعاقی متصل بود و بید ایجا آنکه اعجبنی زید
عقله و سلب زید ثوبه و قوله لم یلحقوا یقال لحق فلان بفلان و الحقه به و قیل لحق به و الحق به بمعنی واحد و لهذا جاء فی الخبر
ان عذابک بالکفار ملحق ای لاحق و اولی ملحق و الاول اکثر فی الروایة یستبشرون بنعمة شادمانی باشند بنعمت و فضل خدا و فال
آنکه منکر گفت و نگفت بنعمة الله و فضله آنست که از نعمت و فضل یاد نجابت که و صف نشاید کرد تا آنکه بان معروف شود و لام
تعریف در وی نشاید آوردن تا از جنس آن شود که بما شناسد بل چون بحدیث که شکران معتاد و معهود نیست چون بی تنکیر

ولا یحضی
ما یلحق
بعطا

براوان نکو کفت آنکه کفت من الله تاکرامت پیدا شود و بدانند که آن نعمت خدای صادر است و من شاید تا تبیین بود و شاید
تا ابتدا غایة بود وأن الله المعز وبان الله محلا او جراءت لعطفه علی مجرور وکسائی خواندوان الله و نیز مفضل و محمد بن عیسی
و قراء رشاد علی الاستیناف بیان این قراة قراءة عبدالله مسعود است والله لا یضیع اجر المؤمنین و برقراة اولیک کلام باشد و
بقراة دوم دو کلام باشد و آنکه خدای عز و جل رنج مومنان ضایع نکند کلبی کفت باسناد خویش که مرد مجاهد چون پیش دشمن رود
در صف کارزار جهاد در کیرد درها آسمان برکشایند و حور العین بیایند و نظاره و میکنند چون او روی بدشمن آرد کار
زار میکند ایشان کویند اللهم وفقه وسدده بار خدایا او توفیق و تسدید ده و چون پشت بدشمن کند بدو ایشان کویند اللهم اعف عنه
بار خدایا عفو کن او را چون او را بکشند خدای تعالی با فرشتکان مباهات کند کوید بنده من نکویید چکونه تن و جان در سبیل
بذل کرد بطلب رضاء من فرشتکان کویند بار خدایا ما نه دیم نصرة او حق تعالی کوید دست بدل نبیا ز بنده من که درست که جوار
رحمت من و نقاء من دوست میدارد و من لقاء او را دوست دارم و حور العین بیایند و حق تعالی فرشتکان را فرماید تا از اعاق
زمین بیایند بتجهیز و بشارة او بکرامات که خدای نهاده باشد او را چون بشارة داده باشند او را حق تعالی کوید بکرامی دار و دبا نان
خود رها کنید تا با ایشان بیاسایند ایشان او را کویند مقامات تا ماوا ندهی ما و روزی بها است کوید من این مرا چنین
انکه خدای تعالی ایشان را حامد رساند ابو القسم عبدالله بن احمد بن عامر روایت کند از علی بن موسی الرضا از پدرش موسی بن جعفر الکاظم
از پدرش جعفر بن محمد الصادق از پدرش محمد بن علی الباقر از پدرش زین العابدین علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی
الشهید از پدرش امیر المؤمنین علی که یک روز بر منبر خطبه میکرد و قوم را تحریض میکرد بجهاد مردی برپای خاست و کفت یا امیر
المؤمنین مجاهد را که بجهاد رود او را چه مزد باشد امیر المؤمنین کفت من یک روز ردیف رسول الله بودم علیه السلام بر ناقه عضبا
این که تو از من بپرسیدی از پیغمبر بپرسیدم او مرا کفت بدانکه مردان غازی چون عزم جهاد کنند خدای تعالی بایشان برات آزادی از دوزخ
بنویسد چون بیرون شود و ساز کردن کیرد خدای تعالی با فرشتکان مباهات کند چون اهل و عشیرة را وداع کند در و دیوار او
بکرید و آنکاه بدو بیرون آید چنانکه مار از پوست بدر آید و خدای تعالی بهر یکی از ایشان بیست هزار فرشته را موکل کند تا او را نکاه
میدارند از پیش و پس و چپ و راست و هیچ حسنه نکند الا اضعاف کنند و هر روز بنویسند او را عبادت هزار عابد بنویسند که هر یکی هزار
سال عبادت کرده باشد هر سالی سیصد و شصت روز و هر روز چندانک عمر دنیا چون با دشمن رسند علم اهل دنیا از حصر بعد
ثواب ایشان باز ماند چون بکارزار کاه در آیند و تیر ها بیکدیکر راست کنند و کافران آیند و تیر میپرند و یکدیکر در آویزند فرشتکان
بر کرد ایشان در آیند و دعا کنند ایشان را بنصرة و ثبات قدم منادی ندا کند الجنة تحت ظلال السیوف بهشت در زیر سایه شمشیرها
چون چنین باشد طعنه و ضربه بر مسلمان آید او را خوارتر آید از آنکه شربت آب سرد در کرما چون چون از پشت اسب بر زمین
آید هنوز بر زمین افتاده نباشد که جفت او از حور العین بیاید و پیش او باز بشارة دهد بانچ خدای تعالی او را ساخته باشد از
آن کرامات چون بر زمین افتد زمین کوید مرحبا بالروح الطیبة اخرجت من البدن الطیب مرحبا ای کیزه که از تن
پاکیزه بیرون آمده بشارة باد ترا که برای تو نهاده است آنچ هیچ چشم چنان ندیده نیست و هیچ کوش چنان نشنیده نیست و بر
خاطر هیچ بشر چنان کذشته نیست و خدای تعالی کوید من خلیفه اویم بر اهلش هر که بر رضای ایشان جوید رضای من جسته باشد
و هر که ایشان را بخشم آرد مرا بخشم آورده باشد و حق تعالی روح او در حوصله مرغان کند سبز که در بهشت می پرند هر کجا خواهند
و آنجه خواهند میخورند و مر او را در زیر عرش قندیلها آویخته بود و هر یکی را از ایشان هفتاد غرفه در بهشت بدهد
از غرفه تا غرفه چندان باشد که از صنعا تا شام نوران غرفه چندان می تابد که از شرق تا غرب پر کند بهر غرفه هفتاد در باشد
هر دری را هفتاد مصراع باشد از زر و در و هر دری پرده آویخته باشد در هر غرفه هفتاد خیمه باشد در هر خیمه هفتاد سریر باشد از زر

توا

توامان از زبرجد و در و مرصع بقضبان زر بر هر سریری چهل بستر کرده باشد که از هر بستری تا بستری چهل کز بر هر بستری جفتی از حور العین که صفت
ایشان آن باشد که خدای تعالی کفت عربا اترابا مرد کفت یا امیر المؤمنین عرب و اتراب چه باشد کفت الغنجات الرضیات الشهیات
نازنینان پسندیده آرزو و هر یکی را از ایشان هفتاد کنیزک و هفتاد هزار غلام باشد بار نهاده آب چون سماء و قباجات شرف فقد ازانها
شراب بدو پیش ایشان نهند و کوزها و ابریقها بدست کرفته چون روز قیامت باشد و ایشان بر مرتبه خود بمانند بان خدای که جان محمد بامر
اوست که اکر پیغمبران در راه پیش ایشان بمانند ایشان پیاده شوند برای این شهیدان بیایند و در موقف شفاعت
بایستند هر یکی از ایشان هفتاد هزار کس را شفاعت کنند از اهل البیت و همسایکان تا دو همسایه با یکدیکر خصومت کنند هر یکی
کوید من اولی ترم بشفاعت او که من نزدیکترم بجوار و همسایکی او اکر بیایند و من و با ابراهیم میانه خلد بنشینند خدای تعالی بر رحمة
ایشان می نکرد و ایشان ثواب و کرامات خدای میکرند بامداد و شبانکاه داود و حسن روایت کند فیض الخدامی از رسول علیه السلام
که او کفت خدای تعالی شهیدان را شش خصلت بدهد مقدمان که اول قطره خون او بر زمین آید که از آنش جمله بیامرزد و جای
خود در بهشت ببیند و جفت خود را از حور العین و از فزع اکبر ایمن کند و از عذاب کور ایمن باشد و حله ایمانش را بستاند
انس مالک روایت کند که با رسول علیه السلام بودیم در بعضی غزوات مردی سیاه بیامد کفت یا رسول الله من مردی ام چنین که می بینی
سیاه و زشت روی و کنده بوی و درویش بی مال اکر در پیش تو جهاد کنم تا مرا بکشند جای من کجا باشد رسول علیه السلام کفت بهشت ان
مرد این بشنید نیزه بدست کرفت و حمله برد و کارزار میکرد تا بکشتند او را رسول علیه السلام بیامد و بر بالاء سر او بایستاد و کفت
لقد بیض الله وجهک وطیب ریحک واکثر مالک خدای روی تو سپید بکرد و بوی تو خوش بکرد و مال تو بسیار بکرد آنکه بخدای که نادا
او را دیدم از حور العین کرا یکدیکر را منازعت میکردند در آن جبه پشمین که او داشت تا کرا باشد ابو هریره روایت کند از رسول علیه السلام
که او کفت مرد مجاهد که او را شهید کنند زخم نیزه و شمشیر هم چنان یابد که کسی قرصه بار بر اهد و در خبری دیکر چنین آمد که عض نمله باشد
علی الشهید من مس السلاح که در موضع تن شهید سخت تر ابد از طعن نیزه و ضرب شمشیر عبد الرحمن بن عبدالله روایت کند از رسول علیه السلام
که کفت خدا را بندکانی باشند که بخیل کند بر ایشان بقتل یعنی خو بخواهد که ایشان را بکشند ایشان را از قتل و زلازل و اسقام نکه دارد عمر ایشان
دراز کند در حسن عمل و روزی فراخ دهد ایشان را و بندکانی ایشان را در عافیت و قبض روح ایشان کند در عافیت و جان ایشان بدهد و بر
بستر میرند و ایشان را بدرجه شهیدان برساند قوله للذین استجابوا لله والرسول الایة ابو سفیان و اصحابش چون از احد باز کشتند
و بر وحا رسیدند پشیمان شدند و یکدیکر را ملامت کردند کفتند ما چه کردیم محمد را نکشتیم و زنان ایشان را سبی کردیم بر زنان ایشان قوم را
بکشتیم و جماعتی اندک ضعیف را بکذاشتیم باز کردید تا جماعتی که ماندند برداریم از بیخ باقی کما انحازوا این خبر برسول رسید خواست تا کافران را
بترساند و از خود بازیشان شد و قدرتی و کرمی نماید تا کافران کمان برند که مسلمانان را قوتی هست که از عقب ایشان می بروند باز کردید و بر موعود تا برا
کرد و ندا کرد رسول علیه السلام ان تعالی این کافران بمجاهد بر فتن سازی باید کردن و ما دیدم جبشتر مجروح بودیم جابر عبدالله روایت
کوید پدرم را کشته بودند و او هفت دختر را رها کرده بود من کفتم یا رسول الله مرا دستوری ده که بر هفت خواهر بکذارم وبا ایشان
و بر ایشان نشستم و من نخواهم که تو بجهاد روی و من در خدمت تو نباشم رسول علیه السلام کفت خلیفتی بیار و بیا با ما من چنین کردم
رسول علیه السلام برفت و جمعی صحابه رفتند تا بجای که او را حمراء الاسد کویند و از آنجا تا مدینه هشت میل است ابن السائب روایت کند
که مردی از بنی عبد الاشهل کفت من از جمله کسانی بودم که با برادرم در احد جراحت سخت تر بود با یکدیکر کفتیم که چه جای است ما مجروح بودیم
و مجروحی و مرکوب نداریم و قوت رفتن نیست ما را از رسول خدا از چکونه رها کنیم جز عزم مصمم کردیم بر رفتن ساعتی میرفتیم و بر دوش کردم او را
در بعض مسافه ضعف میکرد او بر کرفتمی و پاره بر دوش او پاره برفتی تا رسول برفتیم بحمراء الاسد معبد الخزاعی برسول علیه السلام بکذشت
و او مشرک بود و بنی خزاعه مسلمانان و کافران ایشان همه هوا خواه رسول بودند و با رسول علیه السلام عهد داشتند کفت یا محمد بحقت ما را

ابن ربیع که بصحابه تو رسید دگر آسانتر بودی بهتر بودی و بگذشت چون با بوسفیان رسید بر وجا او گفت چه میکنی گفت عزم آن
دارم که برویم و این بقایا اصحاب محمد را مستاصل کنیم معبد گفت من محمد را دیدم و اصحابش لشکری که مثل آن ندیدم ساخته
و بجاره و آنان که حاضر نبودند حاضر شده و ساخته و بقتال شما می آیند و تأسف میخورند بر آن که چرا رها کرده اند شما را و کین
بدر گرفته اند هانا از نقای شما باز نگردند ابوسفیان و قومش را تخویفی عظیم کرد از رجا ابوسفیان گفت چه میگوئی ایشان از مجروح
و منهزم و متفرق رها کردیم گفت آن ندانم که شما چه کردید ما اکنون لشکر را دیدم که از شوکت و عدة و حرص ایشان بر شما مرا بر هول افتادم
گرفتی چند گفتم ابوسفیان گفت و آن بیتها چیست گفت این ابیات · کادت تهدّ من الاصوات راحلتی · اذ سالت الارض بالجرد الابابیل · تردی
باسد کرام لا تنابلة عند اللقاء · ولا خرق معازیل · فظلت عدوا اظن الارض مائلة · لما سموا برئیس غیر مخذول · فقلت ویل ابن
حرب من لقائکم اذا تغطمطت البطحاء بالجیل · انی نذیر لاهل السبل ضاحیة · لکل ذی اربة منهم ومعقول · من جیش احمد لا وخش تنابلة
ولیس یوصف ما انذرت بالقیل · چون ابوسفیان و اصحابش این بشنیدند بترسیدند و توقف کردند جماعتی از عبد القیس [illegible]
با ابوسفیان او گفت کجا میروید گفتند بمدینه گفت چه کار گفتند تا بار کنیم [illegible] گفت پیغامی از من بمحمد برید و شما را [illegible] است
که این اشتران شما را بار زبیب سازم بازار عکاظ گفتند آن پیغام چیست گفت محمد را بگوئی که ما ابوسفیان را دیدیم با لشکر عظیم
تعجیل می آمدند گفتند ما میرویم تا بقیه اصحاب محمد را استیصال کنیم این بگفتند و بروی [illegible] قوم بیامدند و رسول را علیه السلام
این بگفتند و بلبیه شدند رسول علیه السلام و صحابه گفتند حسبنا الله ونعم الوکیل و رسول علیه السلام از آنجا [illegible] بمدینه
و رسول علیه السلام در آن منزل معاویه بن المغیره بن العاص بگرفت و ابو عزة الجمحی بگرفت [illegible] است بجا آورد
گفتند [illegible] و ابوسفیان روز احد چون بخواست رفتن رسول را علیه السلام گفت موعد ما سال دیگر
موسم بدر [illegible] است رسول علیه السلام گفت چنین باشد ان شاء الله تعالی چون وقت موعد در آمد ابوسفیان و اهل مکه بیامدند
تا [illegible] که از [illegible] خدای تعالی خوف در دل ایشان افکند و بخواستند تا بازگردند نعیم بن مسعود الاشجعی را دیدند [illegible]
آمده بود ابوسفیان نعیم را گفت یا نعیم ما را با محمد موعدی هست ببدر صغری و این سال قحط است [illegible]
[illegible] و صلاح ما [illegible] که باز گردیم [illegible] که محمد [illegible] ما از ضعف [illegible]
[illegible] ابوسفیان با لشکر بسیار ساخته عزم آن دارد که با موعد [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] سهیل بن عمرو [illegible] نعیم بیامد تا بمدینه آمد لشکر رسول علیه السلام [illegible]
نعیم گفت کجا خواهید رفتن گفتند میان ما و ابوسفیان موعدی هست ببدر صغری آنجا خواهیم رفتن نعیم گفت [illegible]
ایشان [illegible] و شما [illegible] و جای [illegible] که دیدید اکنون [illegible] ساختن [illegible] بسیار
تمام سلاح تمام است قتال کردن [illegible] بازنیابید [illegible] اصحاب رسول را [illegible]
رسول علیه السلام گفت [illegible] باید رفتن بروم و باز [illegible] گفتند ما با تو ایم ای رسول الله و [illegible]
[illegible] حسبنا الله ونعم الوکیل رسول علیه السلام برفت تا ببدر صغری [illegible] اصحاب رسول [illegible]
از اهل مکه و ابوسفیان گفتند [illegible] قد جمعوا لکم فاخشوهم [illegible] اصحاب رسول
گفتند حسبنا الله ونعم الوکیل تا ببدر رسیدند و آن [illegible] جاهلیه [illegible] روز بازار [illegible]
رسول علیه السلام آنجا مقام کرد و منتظر ابوسفیان می بود و ابوسفیان با مکه شد و اهل مکه ایشان را جیش السویق خواندند
[illegible] سویق خورده بودند و رسول علیه السلام آنجا هیچ کس را از مشرکان ندید و وقت بازار در رسید و مردم بتجارت موسم
آنجا آمدند و اصحاب رسول علیه السلام تجارت بسیار و معامله بسیار کردند و ایشان را در آن خیر و نفع بسیار بود و [illegible]

دوسود کردند و بازمدینه آمدند با سلامت و غنیمت فذلک قوله الذین استجابوا لله والرسول ایشان که اجابت کردند خدای و پیغامبر را
یعنی آنان که گفتیم را بالقصد قوم احد خوانند یا با غزاة بدر صغری و محل الذین جرّاست برای آنک صفت مجرور است و هو قوله
المؤمنین والتقدیر وان الله لا یضیع اجر المؤمنین المستجیبین لله والرسول من بعد ما اصابهم القرح پس از آنک ایشان را
جراحات و رنجها رسیده بود و این عبارت لایق تر است و این کلام تمام است آنگاه ابتدا کلامی دیگر کرد و گفت للذین احسنوا منهم
واتقوا اجر عظیم آنان که احسان کنند و طاعت دارند رسول علیه السلام در آن ایشان را فرماید واتقوا و بپرهیزند از مخالفت
و معصیت او مزدی و ثوابی عظیم باشد والخبر مبتدا ظرف مقدم بود و شاید که مبتدا آن کرده بود الذین قال لهم الناس محل الذین
هم جرّاست بدان علت که در اول گفتیم مراد بناس اول نعیم بن مسعود است در قول مجاهد و مقاتل و عکرمه و واقدی و این عامی بود
که ایشان نعیم را خواست و ابن اسحق گفت و جماعتی دیگر که مراد بناس آن جماعت اند از عبد القیس که قصه ایشان برفت سدی گفت
چون رسول علیه السلام برای آن کرد که ببدر رود برای میعاد ابوسفیان منافقان بیامدند و گفتند نه ما شما را گفتیم بار دیگر
مروید برفتید و آن رنج دیدید که دیدید امسال دیگر بار می دوید و ایشان جمعی بسیار اند اگر بروید از شما کس با دنیا نیاید نصیحت
ما بشنوید و از ایشان بترسید و بر حذر باشید ایشان گفتند حسبنا الله ونعم الوکیل بر این قول مراد بناس منافقان باشد
ان الناس قد جمعوا لکم یعنی ابا سفیان و اصحابش لشکر جمع کردند برای قتال شما از ایشان بترسید و حذر کنید که شما طاقت ایشان
باشد فزادهم ایمانا ایشان را گفتار ایمان بیفزود اما انکار ایمان را زیادة و نقصان نبود بار ایمان در لغت تصدیق باشد و در
شرع هم چنین و بحقیقت مرجع ایمان با اعتقادات علمی بود و معارف عبارت از مجموع علومی که چون مجتمع شود او را ایمان خوانند و تا
مجموع نبود ایمان نخوانند از این بر این قاعده زیادة و نقصان در مجاز باشد بر آنکه نتوان گفت که از این مجموع نقصان کند ایمان نباشد
و زیادة مجاز باشد و هم از آن بود که طریقه دلیل آن زیاده شود و اخباری که آمده است در زیادة و نقصان ایمان متاول باشد
بر این تأویل که گفتیم اما قول آنان که ایشان تصدیق بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالارکان گفتند زیادة و نقصان در وی حقیقة
باشد و ما بعضی از آن اخبار بگوئیم عبد الله عمر گوید ما از رسول علیه السلام پرسیدیم که ایمان زیاده و نقصان پذیرد گفت بلی بیفزاید تا
صاحبش را بهشت برد و بکاهد چندانک صاحبش را بدوزخ برد و تفسیر این آن بود که چون تمام نشود باشد صاحبش در دوزخ
بنقصیر در ایمان و زیادة در جنب عبادة باشد از تمام ایمان را ابوسعید خدری روایت کند از رسول علیه السلام که او گفت مجادله یکی از شما
در دنیا در حقی که او را باشد سخت تر نبود که مجادله یکی از شما مومنان با خدای در حق برادران مومنان که ایشان را بدوزخ برده باشند
گویند یا خدایا در حق برادران ما ... با ما نماز کردندی و روزه داشتندی و حج کردندی حق تعالی گوید بروید هر کس که شناسید از دوزخ
بیرون آرید بیایند ایشان را بصورت بشناسند بعضی از ایشان تا نیمه ساق در آتش باشند و بعضی تا کعب ایشان را بیرون آرند حق
تعالی گوید ببینید هر کس که در دلش وزن دیناری ایمان باشد بیارید بیارند گروهی دیگر را ایشان گویند بیرون آرند که در دلش مقدار نیم
دینار ایمان بود بیارند آنگه گوید بروید هر که در دلش مثقال ذره ایمان بود او را بیارید و این خبر حجت کردند بر زیادة و نقصان ایمان و
معلوم است ما باتفاق که این مجازاست برای آنک وزن یک دینار و نیم دینار و مثقال ذره در جسم صورت بندد در عرض روا نباشد
و تأویل این خبر هم این باشد که گفتیم که دلائل و طرق متفاوت باشد عبد الله بن عمر الجلی روایت کرد از امیر المؤمنین علی علیه السلام
که او گفت ایمان در دل لمظه باشد سپید در دل آنگه هر که افزاید تا همه دل سپید شود و نفاق لمظه باشد سیاه در دل چندانکه همی فزاید
دل سیاه می شود تا همه دل سیاه می شود و اگر دل مومن بشکافند سپید باشد و اگر دل منافق را بشکافند سیاه باشد و شبهه نیست
در آنک این الفاظ مجازاست و تشبیه و تمثیل ولا ایمان و کفر عرض است و عرض محالست که متلون بلون باشد که محل الوان جسم
وقالوا حسبنا الله ای کافینا و قصدنا ما را خدای بس است و کفایت کننده است و نون والقصه مجرور و منقولات باضافه و متاخر

فيلا بينا القطا وصنا . وحسب من معنى شيع ودرى . ونعم الوكيل اى الموكول اليه الامور فعيل باشد بمعنى مفعول يعنى آنكه وكيل مرد كارها
آن بوى كذا كارها واكذاشته باشد من وكلت اليه الامر اكل وآنكه كفت وكيل الكافى است وكذلك فى قوله ثم لا تجد لك به علينا وكيلا
اى مانعا وكذلك قوله ان عبادى ليس لك عليهم سلطان وكفى بربك وكيلا وابو هريره روايت كرد از رسول عليه السلام كه او كفت ابراهيم عليه السلام
چون باتش افكندند آخر سخن كه از و شنيدند اين بود كه كفت حسبنا الله ونعم الوكيل عوف بن مالك روايت كند كه رسول عليه السلام ميان دو مرد
حكومتى كرد از آنكه حكم براو بود برخاست و كفت حسبى الله ونعم الوكيل رسول عليه السلام كفت باز آريد اين مرد را باز آوردند او را كفت ان الله
خداى عز وجل برنجز ملامت ميكند و بر عجز ملامت چون كارى بر تو غالب شود اين كلمه بكوى تنبيه كرد او را براين كلمه بر عجز و حيله
والله ولكفى فانقلبوا بنعمة من الله وفضل بركشتند از آنجا با نعمت شدند بالعفو خداى و فضل و افزونى او و كفته اند مراد بنعمة عافيت
و فضل آن سود كه ايشان را بود در تجارت و معالمه با ان موسم بدر چنانكه قصه آن برفت لم يمسسهم سوء نرسيد ايشان را بدى يعنى قتل و جرحى
و مكروهى در تجارت كما روى عليه السلام كه تعجبت لمن يفزع اربعا كيف لا يفزع الى اربع عجبا آنكه از چهار چيز ترسد چكونه بناه با چهار
چيز نجويد يكى آنكه از دشمن ترسد چرا فزع نكند بااين كلمه كه حسبنا الله ونعم الوكيل ... شنود كه خدا تعالى بعقب اين بود ميكويد فانقلبوا
بنعمة من الله وفضل لم يمسسهم سوء و آنكه او را مكرى ترسد چرا پناه با اين كلمه نبود و افوض امرى الى الله ان الله بصير بالعباد و ... شنود
كه خدا تعالى بعقب آن ميكويد فوقيه الله سيئات ما مكروا و غم آنكه او را باشد چكونه پناه با اين نبرد لا اله الا انت سبحانك
انى كنت من الظالمين و ... شنود كه خدا تعالى بعقب آن ميكويد فاستجبنا له ونجيناه من الغم وكذلك ننجى المؤمنين و عجب
از آنكه او زيادة ما طمع دارد و فزع نكند بااين كلمه كه ماشاء الله لا قوة الا بالله و ... شنود كه خدا تعالى بعقب آن ميكويد عسى
ربى ان يؤتين خيرا من جنتك واتبعوا رضوان الله و متابعت رضا خداى كردند يعنى طاعت خداى و رضا او با ارادة باشد
و سبب آن بود كه ايشان كفتند يا رسول الله اين كه ما كرديم غزا بود خداى تعالى اين آيه فرستاد و كفت اين متابعت رضاى من بود ثواب
ثواب غازيان باشد و سلامت و غنيمت با آن يار و رضا من حاصل والله ذو فضل عظيم و خداى صاحب فضلى عظيم است
انما ذلكم الشيطان ذلكم اشارت بانكه اين سخن كفت كه ان الناس قد جمعوا لكم فاخشوهم يعنى آن نعيم بود و اين بود و وجه
يكى آنكه نعيم بن مسعود از شياطين الانس باشد كه تخويف كرد مؤمنان را و تثبيط كرد ايشان را از قتال ابو سفيان و وجه دوم آنكه او طمع
كرد بعزو ... وسوسه و اغراء شيطان كرد قوله يخوف اولياءه در وجه وجه كفتند يكى آنكه يخوف المؤمنين باولياءه و كلمه مفعول
اول الكلام بيفكند و بيان مفعول دوم بيفكند چنانكه كفت لينذر باسا شديدا و التقدير لينذركم بباس شديد و قوله لينذر يوم
التلاق و قوله و تنذر يوم الجمع چون حرف جر بيفكند فعل بمفعول رسيد در محل نصب كرد چنانكه كفت واختار موسى قومه سبعين
رجلا اى من قومه و اين معنى قول عبد الله عباس است و مجاهد و قتاده زجاج كفت و ابو على الفارسى كه با اين تقدير حاجت نيست
بلكه آنكه خوف متعدى باشد بيك مفعول و تخويف متعدى باشد بدو مفعول يقال خفت زيدا و خوفت زيدا عمرا و اوّل الكلام مفعول
اول بيفكند است و مفعول دوم رها كرده و هذا من باب اعطيت زيدا درهما و كسوت عمرا ثوبا در معنى آنكه تو بخير باشى و حذف احد
المفعولين بعضى و كلام اهل علم عربيه كفته اند در ابيه روا باشد براى آنكه حرف احد المفعولين ابقاء روا باشد كه بس بود و در
كلام دلالت باشد بر محذوف و معنى مفهوم شود و در ايه اين نيست و اما معنا ايه اينست كه شيطان دوستان خود را بر كافران
مى ترساند و بدل ميدهد تا ايشان با مؤمنان مساعدة نكنند در جهاد و اين وجهى قريبست و معقوم ان طاهر آيه اكرم
آنست كه كفت فلا تخافوهم و خافون از ايشان مترسيد از من ترسيد و اين قرينه با آن وجه اول روان باشد و با اين وجه روا
كرمانقتاراكويد فلا تخافوهم از ايشان مترسيد اكر مؤمنيد و اين لفظ كه ان كنتم مؤمنين هم مانع است از اين براى آنكه خداى داند
كرمانقتان مؤمن نه الله كونه شايد كه اين كويد قوله عز وعلا ولا يحزنك الذين يسارعون فى الكفر ١٧٠
فاندوهكين نكند ترا آنان كه شتابند در كفر

انهم لن يضروا الله شيئا يريد الله الا يجعل لهم حظا فى الآخرة ولهم عذاب عظيم ۝
كه ايشان زيان نكنند خداى را چيزى و خواهد كه نكند ايشان را بهره در سراى بازپسين وايشان را عذابى بود بزرك
ان الذين اشتروا الكفر بالايمان لن يضروا الله شيئا ولهم عذاب اليم ۝ ولا يحسبن
ايشان كه بخريدند كفر با ايمان زيان نكنند خدا را چيزى وايشان را عذابى بود دردناك و مپندارند
الذين كفروا انما نملى لهم خير لانفسهم انما نملى لهم ليزدادوا اثما ولهم
آنان كه كافر شدند كه آنچه مهلت ميدهيم ايشان را بهترست ايشان را ما مهلت ميدهيم ايشان را تا بيفزايند كناه وايشان را
عذاب مهين ۝ ما كان الله ليذر المؤمنين على ما انتم عليه حتى يميز الخبيث
عذابى بود خوار كننده خداى رها نكند مومنانرا بر آنچه شما بر آنيد تا جدا كند بليد
من الطيب وما كان الله ليطلعكم على الغيب ولكن الله يجتبى من رسله
از پاك و نه خداى اطلاع دهد شما را بر غيب ولكن خداى بركزيند از پيغامبران
من يشاء فآمنوا بالله ورسله وان تؤمنوا وتتقوا فلكم اجر عظيم ۝ ولا
آنكه خواهد ايمان آريد بخداى و پيغامبران او اكر ايمان آريد و پرهيزيد شما را باشد مزدى بزرك و
يحسبن الذين يبخلون بما آتاهم الله من فضله هو خيرا لهم بل هو شر لهم
مپندارند آنان كه بخيلى كنند بانچه داد ايشان را خداى از فضل خود آن بهترست ايشان را بلكه آن بترست ايشان را
سيطوقون ما بخلوا به يوم القيامة ولله ميراث السموات والارض والله
طوق كنند ايشان را آنچه بخيلى كردند بدان ايشان روز قيامت و خداى راست ميراث آسمانها و زمين و خداى
بما تعملون خبير ۝ لقد سمع الله قول الذين قالوا ان الله فقير ونحن
بانچه شما ميكنيد داناست بشنيد خداى سخن آنان كه كفتند كه خداى درويش است و ما
اغنياء سنكتب ما قالوا وقتلهم الانبياء بغير حق ونقول ذوقوا عذاب
توانكريم بنويسيم آنچه كفتند و كشتن ايشان پيغامبرانرا بنا حق و كوييم بچشيد عذاب
الحريق ۝ ذلك بما قدمت ايديكم وان الله ليس بظلام للعبيد ۝ الذين قالوا
سوزان آن بدانست كه پيش كرد دستهاى ايشان و آنكه خداى نيست بيدادكننده بر بندكان آنان كه كفتند
ان الله عهد الينا الا نؤمن لرسول حتى يأتينا بقربان تأكله النار قل
كه خداى عهد كرد با ما كه ايمان نياريم بهيچ پيغامبرى تا بيارد قربانى كه بخورد آنرا آتش بكو
قد جاءكم رسل من قبلى بالبينات وبالذى قلتم فلم قتلتموهم ان كنتم
كه آمد بشما پيغامبران از پيش من بحجتها و بانچه كفتيد پس چرا كشتيد ايشانرا اكر هستيد
صادقين ۝ فان كذبوك فقد كذب رسل من قبلك جاءوا
راستكويان اكر بدروغ دارند ترا دروغ داشتند پيغامبرانى كه پيش از تو بودند آمدند
بالبينات والزبر والكتاب المنير قوله ولا يحزنك نافع خواند درهمه قرآن يحزنك بضم
بحجتها و نامها و كتاب روشن تا و كرايشان لا يحزنهم الفزع الاكبر كه در سورة الانبياء است
يحزنهم الفزع الاكبر كه آن بفتح يا و ضم زا خواند چنانكه ديكر قرّا و هردو لغتست يقال حزن يحزن حزنا واحزن يحزن

حزنا ؛ الا آنکه افصح حزن باشد و احزن متعدیست یقال احزنه فهو محزون و لازم او حزن یحزن حزنا فهو حزین و شاعر گوید در احزن
و مضی صحبی و احزننی الدیار ؛ الذین یسارعون فی الکفر طلحه بن مصرف در شاذ خواند یسرعون ضحاک گفت کفار قریش اند و مجاهد
ابن اسحق گفتند مراد منافقان مدینه اند و قوله و لا یحزنک فی قرائت یعنی نباید که ترا دلتنگ کنند آنان که ایشان در کفر شتاب زده اند
یعنی حریص اند انهم لن یضروا الله شیئا ایشان خدا را هیچ زیان نتوانند کردن با رفتن ایشان در کفر و مظاهرت ایشان یرید الله الا یجعل
لهم حظا فی الآخرة خدای تعالی میخواهد که ایشان را در آخرت حظی و نصیبی ندهد برای آنکه مستحق آن نباشند اگر گوی چگونه روا بود که خدای تعالی
که تعلق دارد بعقاب ایشان در دنیا و قیامت باشد و ارادت چون بفعل مقدم باشد عزم باشد و توطین النفس و این بر خدای روا نباشد
گوئیم از این دو جواب یکی آنکه این لفظ چنانکه حال را صالح باشد استقبال را صالح باشد استقبال را مجاز و استقبال راست والمعنی سیرید له
خدای تعالی خواهد در قیامت و جواب دیگر آنست که مراد حکم است خدای تعالی بخواهد تا حکم کند بانکه ایشان را در قیامت ثوابی نباشد و
عقاب باشد ایشان را و حکم در حال حاصلست آنچه با و تعلق دارد اراده باشد و لهم عذاب عظیم و ایشان را عذابی عظیم باشد آنگه تسلیه داد
مومنان و تسلیه رسول علیه السلام از کفر ایشان و آنکه ایشان با خود میکنند از مسارعت در کفر جز خویشتن را زیان نکنند که خویشتن را زیان
میکنند که خویشتن را عقاب حاصل میکنند و ثواب فوت میکنند ان الذین اشتروا الکفر بالایمان آنان که کفر را بایمان عوض بخریدند یعنی
بدل کرده اند و مبایعت مبادلت باشد که هر یکی از ایشان فعلی دارد بر بدل و آنکه صاحبش دارد بستاند این کرده اند خدا را
هیچ زیان نکرده اند الا نه زیان بخود کرده اند و حرف از زیان اشارة و مجرد آنست که اساءة الا قبیح باشد و نیز هم حرف باشد
و هم قبیح چون مستحق باشد یا بوجه لطف اعتبار بود یا بوجه تادیب این حسن باشد و گر ظلم باشد قبیح بود و لهم عذاب الیم ایشان را
عذابی بود دردمند و لا تحسبن الذین کفروا حمزه خواند تحسبن بتا و فتح سین و باقی قرا بیا خواندند آنکه بیا خواند الذین در محل رفع
باشد بفاعلیه و آنان که بتا خواندند یعنی حمزه و دو راویان او الذین در محل نصب باشد مفعول اول تحسب و این فعل بدو مفعول متعدی
باشد بدو مفعول در یکی اختصار ایشان میکنند و تقدیر کلام بر قرائت حمزه چنین باشد و لا تحسبن یا محمد الکافرین املاءنا ایاهم خیرا لانفسهم
بلی آنکه ما مصدریه است و فعل با او در تقدیر مصدر است و آن مصدر بدل الذین کفروا باشد و آن بدل الاشتمال باشد چنانکه شاعر گفت فما کان
قیس هلکه هلک واحد ولکنه بنیان قوم تهدما هلکه بدل قیس است و آن بدل الاشتمالات در قراءة دیگران تقدیر این باشد که لا یحسبن
الکافرون ان املاءنا ایاهم خیر لانفسهم مبتدا و خبر که اندر و شده است مفعولها حساب ... و ترد دیگر است ...
تو است و معنی آنست که مپندار ای محمد یا مپندارند کافران کامهال ایشان ... و معنی ... والعمرات
اگرچه خدای تعالی برای خیر ایشان کرده است این اطالة مدة و لیکن چون بان مدة خیر نکنند ... خود را خیر در حق ایشان
محقق نبود و املا و امهال باشد و صحة فی الازمان داده قال الله تعالی و املی لهم ان کیدی متین و قال سوالهم و املی لهم و منه قوله
واهجرنی ملیا ای دهرا طویلا و یقال تملیت عمرک ای عشت معه ملاوة من الدهر قال الشاعر لو تملیتم عشیرتم لا قسما العقل
ملیلا ؛ قال الراجز وقد اراب ... ملاوة کان فوقی جلدا ؛ والملوان اللیل والنهار قال ابن مقبل الا دیار الحی بالسبعان
امل علیها بالبلی الملوان ؛ آنگه کلام را ابتدا گرفت و گفت انما نملی لهم ما ایشان را مهلت دهیم لیزدادوا اثما تا بزه بیفزایند و
ایشان را عذابی بود خوار کننده و این لام اگرچه غرض را ماند لام عاقبت است و معنی لام عاقبت آن بود که آن کار را مال و انجام با
بروجهی که خلاف آن باشد که تا پنداری که فاعل را خود غرض آن بوده است ... جز که بمجاز و اتساع و بر
حقیقة این نفس لام عاقبت در قرآن و اشعار ازین بسیار است قال الله تعالی فالتقطه آل فرعون لیکون لهم عدوا و حزنا
و معلوم است که آل فرعون موسی را برای عداوة و حزن برنگرفتند بنبی را آسیه چگونه میگوید قرة عین لی و لک لا تقتلوه عسی ان
ینفعنا او نتخذه ولدا و قوله و جعلوا لله اندادا لیضلوا عن سبیله و قوله لیجعل الله ذلک حسرة فی قلوبهم و قوله ولقد ذرانا لجهنم کثیرا

من الجن والانس ؛ وقال الشاعر له ملک ینادی کل یوم لدوا للموت وابنوا للخراب ؛ وقال الآخر وام سماک فلا تجزعی فللموت ما تلد الوالده ؛ وقال الآخر
اموالنا لذوی المیراث نجمعها و دورنا لخراب الدهر نبنیها ؛ وقال الآخر فللمنایا تربی کل مرضعة وللخراب یجد الناس بنیانا ؛ و تشاید گفتن که این لام
غرض باشد بر حقیقه برای آنکه اراده قبیح قبیح باشد و الحکیم این غرض فاسد نکند و دیگر آنکه برای اصلا نیاید که کافر مطیع باشد خدای را
که او آن کرده است که خدای از و خواست بعضی مفسران گفتند این آیه در مشرکان آمد و مقاتل و ضحاک گفتند این آیه در بنی قریظه و بنی النضیر آمد
خبر گوید که یکی رسول را سوال کرد و گفت یا رسول الله ای الناس خیر قال من طال عمره و حسن عمله از مردمان که بهتر است ای رسول الله گفت
آنکه عمرش دراز بود و عملش نکو بود گفت از مردمان که بتر است گفت آنکه عمرش دراز بود و عملش بد بود رسول علیه السلام گفت السعادة کل السعادة
طول العمر فی طاعة الله نیک بختی و هر نیک بختی درازی عمر باشد در طاعت خدای و آنکه عمل او بر عکس این بود حال او بر خلاف این بود
چنانکه شاعر گوید چه خیر است در بر ماندن کسی را که چندان که ماند زیادت کند و عبد الله مسعود گفت هیچ کس نباشد از نیک و بد
الا مرگ او را بهتر بود اگر نیکو کار بود تا زودتر به ثواب رسد و اگر فاجر بود مردمان از بلای او برهند آنگه در حق بر این آیه برخواند نزلا
من عند الله و ما عند الله خیر للابرار و در حق فاجر بخواند و لا یحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم الآیة قوله ما کان الله لیذر
المؤمنین علی ما انتم علیه ؛ مفسران در سبب نزول اختلاف کردند کلبی گفت سبب نزول آیه آن بود که مشرکان گفتند که ای محمد دعوی
میکنی که هر که بتو ایمان دارد از اهل بهشت و خدای از او راضیست و آنکه بی ایمان بود جای او دوزخ است و خدای بر او خشم است
اکنون ما را بگو تا کیست که بتو ایمان دارد و کیست که ندارد خدای تعالی این آیه فرستاد و سدی گفت سبب نزول آیه آن بود که رسول علیه السلام
گفت امت مرا بر من عرضه کردند در صورتها که ایشان بر آن اند در گل چنانکه بر آدم عرضه کردند و مرا معلوم کردند که کیست که بمن ایمان
آرد و کیست که بمن ایمان ندارد منافقان گفتند عجبا از کار محمد دعوی میکند که من آنان را که هنوز نیافریده اند میدانم
که مومن کیست از ایشان و کافر کیست و ما با منافقان در لشکر او و در پیش او و احوال ما نمیداند این حدیث بسمع رسول رسید
منبر بر آمد و خطبه کرد و حمد و ثنای خدای بگفت آنگه گفت ما بال اقوام جهلوا و حجت مردمانی را که در علم من طعن
میزنند و اگر از من پرسند از امروز تا بقیامت ایشان را خبر دهم عبد الله بن حذافه السهمی برخاست و گفت یا رسول الله من ابی
پدر من کیست گفت حذافه عمر خطاب بر پای خاست گفت رضینا بالله ربا و بالاسلام دینا و بالقرآن اماما و بک نبیا فاعف
عنا عفا الله عنک ما راضی شدیم بانکه خدای جل جلاله خدای ماست و اسلام دین ماست و قرآن امام ماست و تو پیغامبر مائی
عفو کن ما را که خدای تعالی عفو کند از تو رسول علیه السلام گفت فهل انتم منتهون آنگه از منبر فرو آمد چون عبد الله حذافه با خانه
رفت مادر او را گفت ای پسر چرا اصل ... بر پیغامبر عرض کردی گفت ... مردم ... خواستم تا حقیقه محقق شود
بدانم و آنکه ... در حق ... یا دروغ ... چون رسول این بگفت دیگر کس ... نتوانست گفتن خدای تعالی این آیه فرستاد
و ابو العالیه گفت مومنان از رسول علیه السلام درخواستند تا از خدای درخواهد تا ایشان را علامتی دهد میان ایشان و منافقان
خدای تعالی این آیه فرستاد قوله ما کان الله لیذر المؤمنین ما نفی است و لام تاکید نفی است چنانکه قائل گوید ما کنت
لا فعل کذا معنی آنست که من از آن نیم که این کار کنم هرگز نیست خدای تعالی آنکه شما را با هم و خلط رها کند در نظم آیه خلاف
کردند عبد الله عباس و مقاتل و ضحاک و کلبی گفتند و بیشتر مفسران که تقدیر آنست ما کان الله لیذر المؤمنین علی ما انتم
علیه ایها الکافرون والمنافقون فی تلبسکم بالمؤمنین و تشبهکم بهم فی اظهار شعار الاسلام آیه خبر است از مومنان و
خطاب با کافران و منافقان و بعضی دیگر گفتند آیه خبر است از مومنان و خطاب با ایشان و التقدیر ما کان الله
لیذر المؤمنین علی ما هم علیه الا انه عدل عن الغیاب الی الخطاب بتلوین کلام گفت چنانکه عادة ایشانست در عدول کردن
از غیاب با خطاب چنانکه گفت حتی اذا کنتم فی الفلک و جرین بهم و کما قال الشاعر یا لهف نفسی کان جدة خالد و بیاض وجهک

للناس لا عز حتی یمیز الخبیث من الطیب خدای تعالی باین اهمال رها نخواهد کردن تا پلیدان از پاک جدا کند کوفیان خواندند تمییز بضم
یا و فتح میم و تشدید یاء دوم من التمییز و باقی قرا خواندند حتی یمیز الخبیث بفتح یا و کسر میم یقال مزت الشئ امیزه میزا فامتاز و انماز و
میزت تمییزا برای تکثیر فعل چنانکه فرقت بین الشیئین فرقا و فرقت بین القوم تفریقا برای تکثیر فعل و این تمییز مفسران گفتند روز
احد بود از میان مخلصان و منافقان که مومنان با رسول برفتند و منافقان بازگشتند قتاده گفت تمییز میان مومن و منافق بهجرت و جهاد
ابن کیسان گفت علی ما انتم علیه من ظاهر الحال حتی یبتلیهم بالجهاد و الفرائض و التکالیف الشاقة خدای تعالی باین ظاهر اسلام رها
نخواهد کردن تا تکلیف شاق کند از جهاد و اداء فرائض ضحاک گفت خدای باین رها نخواهد کرد تا فرق کند از میان شما و ایشان
در اصلاب الرجال و ارحام امهات تا پلید از پاک جدا کند [illegible] مومنان بجهاد [illegible] و حق تعالی پیدا آرد جمله علامات که تا
مومن از منافق پیدا شود یکی از جمله آن قوله و لا یاتون الصلوة الا و هم کسالی و لا ینفقون الا و هم کارهون [illegible] رسول الله
و گفتند یا رسول الله انی اخاف ان اکون منافقا من ترسم که منافق باشم گفت چون تنها باشی نماز کنی گفت بلی گفت برو که منافق نه ای
و از جمله علامات که فرق توان کردن بآن از میان مومن و منافق یکی دوستی و دشمنی امیر المومنین است چنانکه در اخبار متظاهر
متواترست عن زر بن حبیش [illegible] عن الحارث الهمدانی و جز ایشان که گفتند از امیر المومنین علی شنیدم که میگفت بر منبر انه لعهد
النبی الامی الی انه لا یحبنی الا مومن و لا یبغضنی الا منافق و در خبری دیگر قضاء قضاه الله تعالی علی لسان النبی الامی انه لا یحبنی الا مومن
و لا یبغضنی الا منافق و قد خاب من افتری گفت حکمیست که خدای تعالی کرد بر زبان پیغامبر امی که مرا دوست ندارد الا مومن و دشمن
ندارد الا منافق و هر که دروغ گوید خایب و نومید شود و ما کان الله لیطلعکم علی الغیب و خدای تعالی شما را بر غیب مطلع نکند
در این معنی و لکن از پیغامبران آنرا که خواهد برگزیند و او را اطلاع کند بر غیب نظیره قوله عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا
الا من ارتضی من رسول [illegible] خدای تعالی محمد را که رسول اوست بر غیب اطلاع نکند و لکن او را [illegible] اختیار کرد فامنوا
بالله و رسله بخدای و پیغامبرانش ایمان آرید [illegible] معجزه رسول علیه السلام [illegible]
باعلام الله تعالی ایاه [illegible] و ان تومنوا و تتقوا فلکم اجر عظیم اگر بحقیقت
ایمان آرید و [illegible] از معاصی و اجتناب کنی شما را مزدی عظیم باشد قوله تعالی و لا یحسبن الذین یبخلون بما آتیهم الله من
فضله [illegible] تا خطاب با رسول علیه السلام [illegible] فعل باشد با بخیلان [illegible]
تقدیر [illegible] و لا یحسبن الباخلون [illegible] بخلهم خیرا لهم [illegible]
قدم [illegible] و قال الشاعر اذا نهی السفیه جری الیه و خالف و السفیه الی خلاف [illegible]
چنانکه گفت اللهم ان کان هذا هو الحق [illegible] و یری الذین اوتوا العلم الذی انزل الیک من ربک هو الحق [illegible]
یبخلون [illegible] مفعول [illegible] خیرا [illegible] مفعول دوم باشد [illegible]
که بخل ایشان [illegible] ایشانرا [illegible] که حساب [illegible] ایشان بود و
نقص [illegible] امیر المومنین [illegible] گفت بشر مال البخیل بحادث او وارث [illegible]
البخیل مستعجل للفقر یعیش فی الدنیا عیش الفقراء و یحاسب فی القیامة حساب الاغنیاء [illegible]
چون [illegible] درویشان باشد و در قیامت حساب توانگران [illegible]
سیطوقون ما بخلوا به یوم القیامة سین [illegible] استقبال است یعنی سوف [illegible]
بمستقبل [illegible] مال [illegible] بخل کرده باشد [illegible] زکوة [illegible]
آنان که [illegible] واجب بود [illegible] واجب و فعل قبیح [illegible]

عطا نهد و احسان کند او بخیل خواند مجازی بود و عرب بر آن بخیل خواند که او منع قری و میزبانی کند [illegible]
ایشان قری الضیف واجب [illegible] واجب کنند [illegible] گفتند در مذمت آنان که ایشان منع طعام از مهمان کنند [illegible]
قوم اذا اکلوا اخفوا کلامهم و استوثقوا من رتاج الباب و البواب قوم اذا استنبح الاضیاف کلبهم قالوا لامهم بولی علی النار [illegible]
[illegible] گفتیم ایشان واجب شناختند قوله سیطوقون [illegible] مفسران گفتند در قیامت آنان را که منع زکوة کرده
باشند [illegible] مال ایشان [illegible] خدای تعالی [illegible] تا ایشان طوق کند [illegible]
حساب خلق [illegible] ابو وائل
و ابو مالک و شعبی [illegible] عبد الله مسعود روایت کند از رسول علیه السلام ما من رجل منع زکوة ماله الا جعله شجاع
فی عنقه یوم القیمة ثم قرا علیه السلام سیطوقون ما بخلوا به یوم القیامة [illegible]
[illegible] رسول علیه السلام [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] ابو هریره روایت کرد از رسول علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول علیه السلام [illegible]
[illegible] رسول علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] یا مانع المال
[illegible] وقال الاخر یا جامعا مانعا و الدهر [illegible]
[illegible] جمعت مالا فکر هل جمعت له یا جامع المال ایاما تفرقه [illegible]
العابدین علی بن الحسین [illegible]
[illegible]
[illegible] فان استطعت فکن لنفسک [illegible]
[illegible] ان الذکات [illegible]
میراث السموات و الارض [illegible]
[illegible]
[illegible] عبد الله [illegible]

جهودان که بخل کردند بر محمد بخل کرد از صفات رسول علیه السلام ... چنانکه در سورة النساء گفت الذین یبخلون و یأمرون 57
الناس بالبخل و یکتمون ما آتاهم الله من فضله ای العلم علی احد القولین لقد سمع الله قول الذین قالوا ان الله فقیر لا تحسبن ... و مجاهد گفتند
چون این آیة آمد من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا جهودان گفتند ان الله فقیر و نحن اغنیاء خدای ... درویش است و ما توانگر ...
... و حسن ... گفت ... حی بن اخطب گفت ... و قتاده ... گفتند رسول علیه السلام ما ... و ایشان را اسلام
خواند ... خدای درویش است و ما توانگر و این قول فنحاص بن عازورا گفت خدای تعالی ... و لقد سمع الله قول الذین قالوا
ان الله فقیر و نحن اغنیاء گفت خدای تعالی بشنید قول آنان که گفتند ... و خدای ... ایشان گفتند ...
... گفت معنی آنست که آن گناه ... و کذلک ... کلبی گفت ... واجب کنیم بر ایشان ... گفتند ...
گفت ... و انا لله کاتبون حمزه خواند سیکتب بیا مضموم و قا مفتوح علی الفعل المجهول و
باقی قرا بنون ... حمزه است اگر چه فعل بنا مجهول است اسناد فعل با خدای تعالی باشد ... حمزه
خواندند و قتلهم الانبیا خواند برفع لام ... و در مصحف عبدالله مسعود چنین است ... و قرأة حمزه
محل رفع باشد معطوف ... مرفوع باشد ... محل ما نصب باشد ... معطوف ... کشتن ایشان پیغامبران را
به ناحق ... قتل الانبیا گفت بغیر الحق ... و نقول ذوقوا عذاب الحریق ...
عذاب حریق ... ذلک بما قدمت ایدیکم و ان الله لیس بظلام للعبید
خدای تعالی ... استحقاق ایشان عقاب را ... ذلک اشارت ... عذاب و ...
... و تخصیص ذکر دست ... اگر چه ...
فاعل ... ید ...
سوال ...
... دلیل است بر بطلان قول مجبره که خدای تعالی ...
فعل ... بیان کردیم ... اثبات کنند فعل ... باشد
با فاعلش ... و ان الله لیس بظلام للعبید و خدای تعالی ... ظلم ...
... ایشان ... و ... گناه ... ظلم باشد ...
در آن ... چه قدرت ... و اراده ... از احداث و ایجاد و اخراج از عدم
بوجود ... باشد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا الذین قالوا ان الله عهد الینا الآیة کلبی گفت این آیة
در کعب بن الاشرف آمد و مالک بن الصیف و وهب بن یهودا و زید بن التابوت و فنحاص بن عازورا و حی بن اخطب که
ایشان نزدیک رسول آمدند و گفتند ای محمد تو دعوی میکنی که خدای ترا پیغامبری بفرستاده است ... و خدای
با ما عهد کرده است که هیچ کس را که دعوی پیغامبری کند ایمان نیاریم تا آنگه که قربانی بیارد که آتش ... اگر تو هم چنین قربانی
بیاری ... ایمان آریم خدای تعالی این آیه فرستاد الذین ...
الذین قالوا الآیة ...
... تا قربانی بیارد ... قربان هر چیز بود که بدان تقرب کنند بخدای ...
و گفته اند ... سلطان و برهان باشد ... عدوان و خسران و غفران باشد ...
... قربان ... بنی اسرائیل اگر قربانی کردندی علامت قبول آن بودی که آتش

183 یا محمد ... و ... و چون مقبول نبودی ...
... بنی اسرائیل چون ...
... و بنی اسرائیل بیرون خانه ایستاده بودندی ... قربان ... و پیغامبر ... و خدای تعالی ...
... گفت خدای تعالی ... بنی اسرائیل ... پیغامبر ... ایمان ... که قربانی بیارد که آتش
... تا آنکه عیسی علیه السلام و محمد صلی الله علیه ... ایشان ... دعوی کنند ایمان آرید و از ایشان مطالبه قربان
... حق تعالی گفت یا محمد جواب ایشان بگوی قد جاءکم رسل من قبلی بالبینات ... پیش از من پیغامبران آمدند با حجتها و قربانها
... چون زکریا و یحیی علیهما السلام و دیگر پیغامبران ... جهودان بکشتند ایشان را ... فلم قتلتموهم ان کنتم صادقین
... و اگر چه خطاب با جهودان عهد رسول ... ایشان ... آیات سورة البقرة ...
... فان کذبوک فقد کذب رسل
من قبلک ... تکذیب میکنند ... پیغامبران دیگر ... تکذیب کردند ... جاءو بالبینات ...
... کتاب ...
... الکتاب المنیر
ای الواضح البین ... کتاب روشن ... قوله عز و جل کل نفس ذائقة الموت و انما توفون اجورکم یوم القیامة
فمن زحزح عن النار و ادخل الجنة فقد فاز و ما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور
لتبلون فی اموالکم و انفسکم و لتسمعن من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم و من الذین
اشرکوا اذی کثیرا و ان تصبروا و تتقوا فان ذلک من عزم الامور و اذ اخذ الله
میثاق الذین اوتوا الکتاب لتبیننه للناس و لا تکتمونه فنبذوه وراء ظهورهم
و اشتروا به ثمنا قلیلا فبئس ما یشترون لا تحسبن الذین یفرحون بما اتوا و یحبون
ان یحمدوا بما لم یفعلوا فلا تحسبنهم بمفازة من العذاب و لهم عذاب الیم و لله ملک
السموات و الارض و الله علی کل شیء قدیر ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف
اللیل و النهار لآیات لاولی الالباب الذین یذکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم

وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ رَبَّنَا

و اندیشه کنند در آفرینش آسمانها و زمین خداوندا نیافریدی این را باطل منزهی تو نگاهدار ما را از عذاب دوزخ خداوندا

إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ رَبَّنَا إِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِيًا

تو از آنکه در آری در دوزخ هلاک کردی او را و نیست بیدادگران را از یاری خداوندا ما شنیدیم خواننده را

يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا

که ما را می‌خواند بایمان که ایمان آرید بخداوند شما ایمان آوردیم خداوندا بیامرز ما را گناهان ما و بسترد از ما گناهان ما

وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَى رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ

و بمیران ما را با نیکوکاران خداوندا بده ما را آنچه وعده کردی ما را بر پیغامبران و هلاک مکن ما را روز قیامت که تو خلاف نکنی وعده را

قوله عز وجل كل نفس ذائقة الموت نفس بمعانی مختلف آمده است بعضی [illegible] آمد و بعضی جان و جوهر آمد و بعضی ذات و شیء آمد بعضی [illegible]
آمد بمعنی نفقه و حیث آمد بمعنی [illegible] باغ آمد و بجای خود شرح داده شود ان شاء الله و [illegible] و جوهر
و گفته اند [illegible] تابت کردند که نفس است بمعنی جوهر و قوله ذائقة الموت [illegible] ذائقة الموت گفت [illegible] است
چنانک فلان [illegible] و [illegible] معنی استقبال [illegible] و ذوق نفس مرگ را [illegible]
قال امیة بن ابی الصلت من لم يمت عبطة يمت هرما الموت كاس والمرء ذائقها ابو هریره روایت کند از رسول علیه السلام که چون خدای تعالی
کالبد آدم [illegible] و آدم را از زمین [illegible] حق تعالی گفت [illegible]
دم هیچ آدمی نباشد الا [illegible] دفن کنند که خاک او را [illegible] باشد و [illegible] گفت سبحان الله
آن خاک [illegible] منها خلقناكم وفيها نعيدكم ومنها نخرجكم تارة اخرى و انما توفون
اجوركم [illegible] باشد [illegible] تمام [illegible] باشد [illegible]
باشد [illegible] تمام داده شود از خیر و شر [illegible] باشد فمن زحزح
ای بعد [illegible] از دوزخ دور کنند و بهشت رسانند [illegible] وما الحيوة الدنيا
الا متاع الغرور [illegible] تا [illegible] ما يكون [illegible] که [illegible]
[illegible] انا جعلنا ما على الارض زينة لها [illegible] وانا لجاعلون ما عليها صعيدا جرزا [illegible]
بعضی [illegible] متاع الغرور [illegible] سريع الفناء [illegible]
عبد الرحمن بن [illegible] الراعی [illegible] باشد [illegible] النبات [illegible]
[illegible] از [illegible] رسول علیه السلام [illegible]
[illegible] گفت [illegible] ای رسول الله [illegible] رسول علیه السلام گفت
[illegible] و امیر المؤمنین علیه السلام گفت دنیا [illegible]
[illegible] دنیا را [illegible] للشارب لا تنقع [illegible]
[illegible] كانها [illegible] والموت [illegible]
[illegible] دنیا [illegible] اليوم عندك دلها وحديثها وغدا لغيرك كفها والمعصم و در خبرست که رسول علیه السلام گفت من احب
ان يزحزح عن النار ويدخل الجنة فلتأته منيته وهو يشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله ويأتي الى الناس ما يحب ان يؤتى اليه
هر که او خواهد که او را از دوزخ دور کنند و بهشت رسانند باید که چون مرگ بآید او گواهی دهد که خدای یکیست و محمد رسول است و با مردمان آن کند

کرخواهد که با او کنند و ابو هریره روایت کرد که رسول علیه السلام گفت جای تازیانه در بهشت بهترست از همه دنیا و هرچه در دنیاست اگر
خواهید بخوانید فمن زحزح عن النار وادخل الجنة فقد فاز وما الحيوة الدنيا الا متاع الغرور قوله لتبلون في اموالكم وانفسكم عکرمه و مقاتل و
کلبی و ابن جریج گفتند سبب نزول آیت آن بود که رسول علیه السلام نامه فرستاد و بر دست ابو بکر [illegible] و ایشان را
[illegible] اسلام [illegible] و ابو بکر [illegible] هیچ [illegible] تا با من [illegible]
[illegible] گفت [illegible] جواب [illegible] رسول [illegible]
کا [illegible] کعب بن الاشرف آمد که او رسول را هجو کرد [illegible]
شعر [illegible] مشرکان را و مسلمانان [illegible] و ذکر زنان مسلمانان کردی در شعر [illegible]
گفت [illegible] کعب اشرف محمد بن مسلمه گفت من کفایت کنم ای رسول الله [illegible]
شراب [illegible] و طعام
[illegible] رسول علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] ای رسول الله [illegible] باشد [illegible]
گفت [illegible] محمد بن مسلمه و ابو نائله [illegible] کعب اشرف [illegible]
معاذ و ابو عبس بن جبر [illegible] رسول علیه السلام با ایشان برفت تا بقیع غرقد [illegible]
گفت انطلقوا على اسم الله اللهم اعنهم [illegible] رسول علیه السلام [illegible]
[illegible] ابو نائله [illegible]
[illegible] گفت [illegible] ابو نائله گفت [illegible]
[illegible]
[illegible] جماعتی اند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابو نائله [illegible]
[illegible] ابو نائله گفت [illegible]
[illegible] کعب اشرف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] محمد بن مسلمه گفت [illegible]
و حارث بن اوس [illegible] رسول [illegible]
و رسول علیه السلام [illegible] رسول علیه السلام گفت [illegible]

جهودی بود با آنکه نام او شنیده محیصه بن مسعود او را بکشت واین محیصه برادری داشت حویصه نام بود هنوز اسلام نیاورده بود برادر را
گفت یا عدو الله چرا یا بکشتی که تو بیشتر از او به نعمت او بودی گفت بلی آنکه مرا فرمود که او را بکش اگر فرماید تا ترا بکشم بکشم حویصه
گفت خدای بر تو که اگر محمد ترا فرماید مرا بکشی گفت والله که اگر فرماید تا گردن برادر تو بزنم بزنم حویصه گفت این دینی عظیم باشد که مردم را
دین بسبب دیانت برادر را بکشند واین حدیث او لطف شد و اسلام آورد و خدای تعالی این آیه در قصه کعب بن اشرف فرستاد لتبلون بیازماید
شما و معنی ابتلا گفتیم و بگفتیم که از خدای بچه معنی باشد فی اموالکم در مالهایتان بزکوة و صدقات و احتیاج و آفات و خسران و نقصان
وانفسکم و در تنهای شما با مراض و اسقام و نکبات و مصائب اقارب و مفارقت دوستان عطا گفت مراد مهاجرت است که جوانشان
هجرت کردند و ازمکه بمدینه آمدند سرایها و املاک و اسباب رها کردند مشرکان سرایهاشان بفروختند و املاکشان بدست فرو گرفتند
حسن بصری گفت مراد بابتلای تن آنست که بر مکلفان واجب کرد از عبادات که تعلق با بدن دارد چون نماز و روزه و ابتلا با موال چون
زکوة و صدقات و حج و جهاد و لتسمعن لام در هر دو لفظ جواب قسمی مقدر است و نون تاکید دال است و ضم لام الفعل دلیل
سقوط واو جمع است ابتلا کند شما را در مالها و تنهایتان و بشنوید از جهودان و ترسایان و مشرکان در بسی چیزها که شما را از آن
رنج نیاید باشد و ان تصبروا و تتقوا اگر صبر کنید بر آن رنج و پرهیز کاری کنید فان ذلک من عزم الامور این از سر حق الامور
و جهاو جنها عطا گفت من حقیقة الایمان و برهان کاید و حقیقت را عزم خواند که در پیچیده نباید الا بعزم و چون
فعل باشد که بر سبیل صوی که شود و اذ اخذ الله میثاق الذین اوتوا الکتاب لتبیننه للناس یاد کن چون عهد گرفت خدا بر
قبل اهل کتاب که بیان کنند برای مردمان و پنهان ندارند نکنند عاصم و ابو عمرو و اهل مکه خواندند و هر دو بیاء بر وجه خبر
ان غائب و باقی قرا بتا خطاب بر تقدیر اضمار قول یعنی و اذ اخذ الله میثاقهم و قال لهم بلطف ان حرف تقدیر قول گفت خطاب باشد و آن
مگر این تقدیر گفت حجت باشد از قرا بر آن جهت آنکه بتا خطاب خوانند قوله تعالی فنبذوه وراء ظهورهم ایشان عهد خدای تعالی را
بر پشت انداختند و بهانه اندک بفروختند از آن طمعی و رشوتی که ایشان را بتبدیل علم بود آنکه حق تعالی گفت فبئس ما یشترون
بد چیزیست که ایشان میکنند آن را بیع و شری معاوضه که بها اندک می ستانند بدل بیان میفروشند و ما و ما بعد آن مصدر باشد یعنی
بد آن شری الشئ اشتراءهم و روا باشد که نکره موصوفه باشد ای بئس الشئ شیئا یشترونه به و مصدر بما و لیس است قتاده
ای و عهد خداست که خدای تعالی بر اهل علم گرفته است که آنچه دانستند بگویند و پنهان نکنند که پنهان داشتن از آن سوی اهلاک باشد
محمد بن کعب گفت حلال نباشد عالم را که بر علم خاموش باشد و نه جاهل را که بر جهل خاموش باشد آنکه در حق عالم بخواند
و اذ اخذ الله میثاق الذین اوتوا الکتاب الایه و در حق جاهل بخواند و اذ اخذ الله میثاق الذین اوتوا الکتاب لا یدرون
حق جاهل بخواند فسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون و ابو هریره گفت اگر نه آنستی که خدای تعالی عهد گرفته است از اهل علم
که علم پنهان نکنند من حدیث نکردمی شما را بچیزی تا که این آیه برخواند و عبد الله مسعود روایة کند از رسول علیه السلام که گفت
من کتم علما من اهله الجم یوم القیمة بلجام من نار هر که او علمی پنهان کند از اهلش روز قیامت لگامی از آتش بر او کنند الحسن بن عماره
گفت بنزدیک زهری شدم پس از آن که حدیث رها کرده بود او را گفتم حدیثی کن مرا بعض مسموعات خود گفت تو ندانی
که من حدیث رها کرده ام گفتم یا تو حدیثی کن تا من حدیث کنم ترا گفت تو حدیث کن گفتم حدثنی الحکم بن عتیبه عن یحیی بن الجزار
قال سمعت علی بن ابی طالب یقول ما اخذ الله علی اهل الجهل ان یتعلموا حتی اخذ علی اهل العلم ان یعلموا خدای تعالی عهد گرفت
بر جاهلان که علم آموزند تا گفت با عهد گرفت بر عالمان که ایشان را علم آموزند تا گوش تشنه گفت تا کی ام و چهل حدیث روایة کرد
لا تحسبن الذین یفرحون بما اتوا الحمید خواندند الا یحسبن یا علی تقدیر لا یحسبن الفارحون فرحهم بما اتوا و فعلوا بمفازة
من العذاب و جمله قرا بتا خواندند خطاب با رسول علیه السلام الذین یفرحون در جای مفعول اول باشد و قوله بمفازة من العذاب

در جای مفعول دوم و تکرار فعل برای تاکید که چون کلام دراز گشت و متعرض شد میان مفعول اول و دوم فعل عامل باز گرفت گفت فلا
تحسبنهم گفت مپندار ای محمد آنانکه شادمان باشند بآنکه کرده باشند و دوست دارند که ایشان را حمد کنند و بستایند بآنچه
نکرده باشند که ایشان از عذاب برهند ضحاک و عیسی بن عمر خواندند فلا تحسبنهم بالتاء بضم الباء خطاب با رسول باشد مجاهد
و مجاهد و ابن کثیر و ابو عمرو خواندند یحسبنهم بالیاء وضم الباء غائب باشد نباید که ایشان خویشتن را رستگار پندارند از عذاب
که ایشان را عذابی سخت خواهد بود خلاف کردند در آنکه آیه در شان که آمد عطاء بن یسار گفت عن ابی سعید الخدری که جماعتی منافقان
در عهد رسول صلی الله علیه و آله گفتندی یا رسول الله اگر غزای باشد ما با تو بیاییم چون غزای پدید آمدی تخلف کردندی و با تمامی
از رسول علیه السلام و بآن تخلف و تاخر شاد بودندی بآنکه فرح المخلفون بمقعدهم خلاف رسول الله و کرهوا ان یجاهدوا باموالهم
وانفسهم فی سبیل الله چون رسول علیه السلام باز آمدی عذر آوردندی و تعلل کردندی که ما را مانع فلان چیز بود چنانکه حق تعالی گفت یعتذرون
الیکم اذا رجعتم الیهم الایه انکه باین هم خواستند که ایشان را محمدت کنند که مجاهد از جهاد ما برهند خدای تعالی در حق ایشان آیه
فرستاد عکرمه گفت این آیه در فنحاص بن عازورا آمد و اشیع و امثال ایشان از احبار جهودان که ایشان شاد بودندی بآنکه مردم را
اضلال میکردندی و مسلمانان بآن مبتلا شدند و بآنکه مردم ایشان را با علم نسبت میکردند و ایشان نه اهل علم بودند فذلک قوله
و یحبون ان یحمدوا بما لم یفعلوا ضحاک و سدی گفتند جهودان اهل مدینه بودند تا آنکه جهودان عیسی گشتند که این محمد آن
پیغامبر است که ما را گفته اند که با خر زمان بیرون آید برو بگرویم باشید و مردم را دعا کنید که در دین او شوند انکه شاد بودند
بآنکه کلمه ایشان در کفر مجتمع بود و گفتند الحمد لله که کلمه ما مجتمع است و ما بدین ابراهیم ایم و بنود خدای تعالی آیه در ایشان
فرستاد مجاهد گفت جهودان اند که ایشان شاد بودند بتغییر و تبدیل که در توریة میکردند و می پنداشتند که این از دین باشد
خداست و میخواستند تا مردمان ایشان را بر آنچه میکردند و میبد اشتند حمد کنند حمید بن عوف گفت مروان حکم
مولای خود ابو رافع را بنزدیک عبد الله عباس فرستاد و گفت اگر چنانکه خدای تعالی عذاب خواهد کرد آنرا که شاد باشد بآنچه
نکند یا خواهد که او را حمد کنند بر آنچه نکرده باشد ما مردم چنین پس که هست که از عذاب مسلم خواهد بود عبد الله عباس گفت این ایه را
با ما این چه سبیل است این در شان جماعتی جهودان آمد که رسول علیه السلام چیزی از ایشان پرسید بخلاف راستی خبر دادند
و نمودند که ما را است گفتیم آنکه بآن کتمان و خلاف راستی شاد بودند و خواستند تا ایشان را بر آن محامد کنند گفت بود آنکه حمد
خدای تعالی آیه در ایشان فرستاد قتاده و مقاتل گفتند این آیه در جهودان خیبر آمد که بنزدیک رسول آمدند و گفتند ما ترا بشناسیم
و نمایم که تو پیغامبر خدای و ترا ایمان داریم و رای ما موافق رای تو است چون بیرون آمدند مسلمانان ایشان را حمد کردند
ایشان بآن شادمان شدند خدای تعالی این آیه بفرستاد ابراهیم النخعی گفت جهودان جماعتی را نیک بکردند و بعد از رسول فرستادند
انکه بآن شاد بودند بآن قاعده بخواندند بما اتوا ای بما اعطوا یعنی بآن نفقه که کردند بر ایشان سعید بن جبیر خواند بما اوتوا
ای بما اعطوا حق تعالی گفت ایشان را از عذاب رستگاری نبود و عذاب ایشان سخت بود آنکه حق تعالی گفت ملک آسمان
و زمین خدا راست و او بر همه چیزی قادر است و وجه اتصال این آیه با آیات مقدم آنست که این آیات که رفت جمله در حق جهودان
و اقوال و احوال ایشان و آنکه گفتند ان الله فقیر و نحن اغنیاء حق تعالی بآن آیه رد کرد بر ایشان و گفت آنکه مالک آسمان و زمین
باشد و هرچه در وجود هست ملک و ملک او باشد و او بر همه چیز قادر باشد چگونه گویند او را که درویش است و دیگر
آنکه حق تعالی گفت این هم که آمد بر ایشان که جهودان که از آن دانان آمدند که ایشان اندیشه نکردند و تامل کار نبستند که در خلق
آسمان و زمین و آمد شد شب و روز آیات و علامات و دلالات و عجایب هست خداوندان عقلها را فقال ان فی خلق السموات
الایه عطا بن ابی رباح گفت با عبید الله عمیر بنزدیک عایشه شدیم عبید الله عمیر گفت یا عایشه خبر ده ما را بعجب تر چیزی که از

رسول علیه السلام دیدی گفت کار او همه عجب بود شبی از شبها نوبت من بود در بستر آمد و بخفت چنانکه پهلوی او با پهلوی من برسید پس برخاست
و جامه در پوشید و قربه آب نهاده بود از آن وضو کرد و آب بسیار بریخت آنگه در نماز ایستاد و در نماز چندان بگریست که آب چشمش بر سینه او
و پیش جامه او بچکید آنگه بنشست و حمد و ثنا خدای میکرد و میگریست تا آب چشمش کناره میکرد آنگه سر بر زمین نهاد و چندان بگریست
که آب چشمش زمین تر بکرد تا صبح بدمید و بلال آمد و او را به نماز بامداد خواند او را گریان یافت گفت ای رسول الله چه میگریی و خدای تعالی
گناه تو پیش از این بگذشته و نا آمده گفت افلا اکون عبدا شکورا چرا بنده شاکر نباشم و چرا نگریم و خدای تعالی آیات امشب
بر من فرستاد که ان فی خلق السموات والارض الی قوله انک لا تخلف المیعاد آنگه گفت ویل لمن قرأها ولم یتفکر فیها وای بر آن کس
که این آیات بخواند و در آن تفکر نکند امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت کرد که چون رسول علیه السلام بنماز شب برخاستی اول مسواک کرده
آنگه در اطراف آسمان نگریستی و این آیه برخواندی ان فی خلق السموات والارض الی قوله فقنا عذاب النار ربیع اسلمی روایت کند که رسول
صلی الله علیه وسلم گفت هیچ آیه بر جنیان سخت تر نیامد از این آیه که خدای تعالی گوید ان فی خلق السموات والارض الی قوله لآیات در
اثر هست که مردی بنزدیک یکی از جمله صالحان آمد و گفت یا فلان مرا دعای بیاموز که اجابت نزدیک باشد گفت در اول دعا پنج بار
بگوی ربنا ربنا آنگه حاجت بخواه که خدای تعالی اگر صلاح است اجابت کند گفت آنکه گفتی و تخصیص این عدد چراست گفت لقوله تعالی ان
فی خلق السموات والارض الی قوله ربنا ما خلقت هذا باطلا الی قوله انک لا تخلف المیعاد در این آیات پنج بار هست ربنا گفت آنگه
بعقب آن میگوید فاستجاب لهم ربهم و در خبر هست که هر کاو در مقدمه دعا هفت بار بگوید یا الله یا رب دعاء او اجابت کنند
سعید جبیر گفت از عبدالله عباس که قریش بنزدیک جهودان آمدند و گفتند موسی که شما را آمد چه معجزه آورد گفتند عصا و ید بیضا
بنزد ترسایان آمدند و گفتند عیسی چه آورد گفتند احیاء موتی و ابراء اکمه و ابرص بنزدیک رسول آمدند و گفتند ای محمد تو چیست [illegible]
در خواه تا کوه صفا را زر کند خدای تعالی این آیات فرستاد که اگر شما طلب آیتی میکنید و دلالتی در خلق آسمان و زمین و اختلاف
شب و روز آیاتی و دلالاتی هست خداوندان عقل را قوله واختلاف اللیل والنهار مختلفت دو معنی یکی آمد شد برای آنکه عرب
گوید فلان یختلف الی فلان آنگه بنزدیک فلان اختلاف میکند یعنی آمد شد میکند و بعادت چنین است که آمد شد مختلف باشد
و چون تحقیق کنی مختلفی متضاد باشد برای آنکه از آن یکی گران باشد و گران با اختلاف چهار متضاد باشد وجه دوم آنست
که مراد آنست که با اختلاف یکدیگرند در رنگ که این روشنست و آن تاریک مراد اختلاف نور و ظلمتست و مراد باولو الالباب آنانند
که ایشان عقل کار بندند و اندیشه و تفکر کنند آنگه وصف کرد ایشان را گفت الذین یذکرون الله آنان که ذکر خدای کنند بر
جمیع حالات که باشند قیاما وقعودا وعلی جنوبهم در آن حال که ایستاده و نشسته و بر پهلو خفته باشند و وصف این
بر حالت و قوله وعلی جنوبهم جار و مجرور و در محل حالست والمعنی مضطجعین علی جنوبهم امیرالمؤمنین علی علیه السلام
گفت و عبدالله عباس و نخعی و قتاده مراد نمازست که نماز گذارند که در حال قدرت و صحت نماز گزارند بر پای و چون نتوانند [illegible]
عاجز باشند نشسته و چون نشسته نتوانند بر پهلو و این فضلی است از خدای تعالی و تخفیفی بر خلقان [illegible]
خدای تعالی [illegible] دیگر مفسران گفتند مراد مداومت و مواظبت ایشانست بر ذکر خدای بر انواع [illegible]
حال باشند یا ایستاده یا نشسته یا بر پهلو خفته باشد معاذ جبل روایت کرد که رسول علیه السلام گفت که هر کرا خوش آید که در ریاضها
بهشت بچرد گو ذکر خدای بسیار کن و در خبر هست ذکر خدا علامت ایمانست و برائت از نفاق و حصن است از شیطان
و حرز است از آتش و در خبر است که خدای تعالی بموسی وحی کرد یا موسی اجعلنی منک علی بال لا تنسنی علی کل حال [illegible]
[illegible] گفت یا موسی مرا یاد دار و ذکر من فراموش مکن بر هیچ حال [illegible]
[illegible] که ذکر خدای در این سه حالت قیام و قعود و علی جنوبهم چون از نماز [illegible] فارغ شود [illegible]

چون از کار [illegible] فارغ شود بر پهلوی راست خسبد و دست راست در زیر روی نهد و این دعا بخواند استمسکت بعروة الله الوثقی التی لا انفصام لها
و اعتصمت بحبل الله المتین و اعوذ بالله من شر فسقة العرب والعجم و من شر فسقة الجن والانس سبحان رب الصباح فالق الاصباح سه بار
بگوید این کلمات که بسم الله وضعت جنبی لله [illegible] فوضت امری الی الله توکلت علی الله ما شاء الله لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار الی قوله انک لا تخلف المیعاد ویتفکرون فی خلق السموات والارض و اندیشه کنند
در عجایب خلق آسمانها و زمین [illegible] آنگه بدین صفت آسمان معلق مطلق بی عمادی و ستونی در هوا ایستاده و آسمان [illegible]
ستارگان آراسته و صفت زمین [illegible] گسترده و بانواع حیوان آبادان کرده و بانواع نبات آراسته و بچشمه آب [illegible]
و باران از آسمان [illegible] چون [illegible] گفت [illegible] تعالی [illegible] صانعی قادر عالم حی موجود [illegible] مخالف اشیا
[illegible] ابوهریره روایت کند از رسول علیه السلام که او گفت شب معراج که مرا بآسمان بردند [illegible] جبرئیل را
گفتم این چیست گفت این شیاطینند که [illegible] تا محجوب باشد چشمهای خلایق را از آنکه عجایب آسمان ببینند [illegible]
خلقان عجایب دید [illegible] گفت فکرت [illegible] آب نبات [illegible] هیچ چیز
[illegible] ابوهریره روایت کند که رسول علیه السلام گفت [illegible]
باشد در آسمان نگرد [illegible] ستارگان و آسمان [illegible] خالق [illegible] اللهم اغفر لی [illegible] خدای
برحمت او نگرد [illegible] ابو الاحوص گفت چنین [illegible] که عابدی در بنی اسرائیل سی سال عبادت کرده در بنی اسرائیل
چنان عادت بود که چون عابدی سی سال عبادت کردی خالص [illegible] ابری بر سر او سایه کردی این عابد سی
سال عبادت [illegible] ندید مادر [illegible] گفت یا مادر این چه حالت است من عبادت کردم سی سال [illegible]
[illegible] گفت [illegible] بار [illegible] آسمان [illegible] اندیشه [illegible] گفت [illegible]
[illegible] ربنا ما خلقت هذا باطلا [illegible] و تقدیر [illegible] یقولون ربنا ما خلقت هذا باطلا گویند
بار خدایا [illegible] باطل [illegible] ما خلقنا السماء والارض وما بینهما باطلا [illegible] اشارت [illegible]
مخلوق [illegible] ما خلقت هذا الخلق باطلا [illegible] لغایة جلیلة و حکمة بلیغة [illegible] باطلا بر مفعول له
و گروهی گفتند [illegible] الباطل و بعضی دیگر گفتند مفعول دوم خلقت است [illegible] جعلت لا زم [illegible]
آنگه درست آید [illegible] سبحانک منزه [illegible] گفتن [illegible] سبحانک
[illegible] باشد [illegible] سورة [illegible] باشد [illegible]
باشد [illegible] دعا و سوال [illegible] ربنا انک من تدخل النار فقد اخزیته بار خدایا
[illegible] بخواری [illegible] قال الشاعر اخزی الآله بنی [illegible]
[illegible] فلا تخزون فی ضیفی [illegible] تمسک کردند
گفتند مؤمنان مخزی نباشند لقوله تعالی یوم لا یخزی الله النبی والذین آمنوا معه [illegible] انس مالک و قتاده
و سعید جبیر گفتند من تدخل النار من تخلد فی النار [illegible] روایت [illegible] تخصیص
[illegible] عمرو بن دینار گفت جابر عبدالله انصاری [illegible]
[illegible] ربنا انک من تدخل النار فقد اخزیته [illegible] الاحراق بالنار [illegible]
[illegible] ذلک [illegible] جواب [illegible] آن باشد که این
خزی [illegible] مؤمنان [illegible] مخصوص باشد [illegible] عموم و دلیل مخصص [illegible] کرده

الذین یعلمون والذین لا یعلمون واما عمل فی قوله ان اکرمکم عند الله اتقیکم و قوله تعالی امن هو قانت اناء اللیل ساجدا وقائما الایة بجای
تسویه فرمود که کاسنان المشط و بجای تفاوت فرمود که الناس معادن کمعادن الذهب والفضة تعدها الذهب چون معدنها ... سیم
چندان تفاوت که از زر تا سیم این کی بود در عهد رسول الله علیه السلام اما الناس ناس والزمان زمان اما امروز حال چنانست
که انان که از زر بود ... مفلس ... مانده ... و انان که چیز بود ... ناچیز ... که زر ذاهب شد ...
بودند مفقود گشتند ... خاص ... و ظلم ... بی ... ساخته ... که ... انان که
نهاده اند ... کلب کلب ... در میان ایشان ... باشد
که جان بکار ... عظیم ... ترسان ... هر که ... او ...
اگر عزا ... چنین ... تا ... اگر در عهد تو چنین باشد چه عجب که در عهد امیر المومنین علی
چنین بود که والعشرة تابع ... قوله علیه السلام ... بالدم اخذ منی مثل
منکم واعطاف ... لاجر ... قاتلوا وقتلوا ... ثوابا
در میدان جهاد وقتلوا او جان ... لاکفرن عنهم سیاتهم ولادخلنهم ... دست ... ایشان
... ان ... تجری ... کثیر ... الجنان ... من او فی ... تابان ... دست ...
... جان ... بیت ... میسور ...
برما ... عند ربهم یرزقون ... رحمه الله ...
در آن دو حدیث ... که الناس کابل مایة لا تجد
فیها راحلة ... که ...
ثبت العرش فی النفس ... که ...
دارد ... فقر ... الحجاز بلا ... حرف ... تو ...
هر ... که ... لاجرم چنین ... ترسی ... باشد
لا یعرف الفقر ... من ذکر او انثی ... اهل ...
... الهلال ... باشد ... بانگ ...
اهل ... فالذین هاجروا واخرجوا من دیارهم ...
ایشان ... واذ یمکر بک الذین کفروا لیثبتوک او یقتلوک او یخرجوک ...
... خانه ... آید ... گفت شعر
... خانه ...
... خانه ... از سنن النبیین ... درخانه ...
زبان اشارت ... سیجمع الله بیننا ... نلتقی یوما ... فقلت لا ... کان ...
لها قوت ... وقد ... دیر ... فیها ...
النیل ... من ... وابطاوا فی سبیلی ... ایشان ...
... وقاتلوا وقتلوا ... ایشان ... مجاهد ... شهید حمزه ... خلف ...
... وقتلوا ... تقدیم وتاخیر ... ترتیب ...

درقاتلوا دو وجه که آنکه قتلوا ای قتل بعضهم ثم قاتل من بقی منهم چنانکه گویند قتلنا بنی تمیم واگر چه هم را نکشته باشند و وجهی دیگر آنست
که قتلوا وقاتلوا ای وقد قاتلوا یعنی بعد ما قد قاتلوا بکشتند ایشان را پس انا لما ایشان را بدل جهد کرده بودند در قتال و
با قی تر اخوانده وقاتلوا وقتلوا علی تقدیم الفاعلین علی المفعولین وحسن نیز خوانده وقاتلوا وقتلوا ای قطعوا فی المعرکة بر
سبیل المبالغة یعنی ایشان را در معرکه پاره پاره بکردند و عمر بن عبدالعزیز خوانده وقتلوا وقتلوا ایشان کشتند آنکه ایشان را نیز
بکشتند لاکفرن عنهم سیاتهم حق تعالی گفت من بحرا آنکه ایشان کردند گناهان ایشان محو کنم واین ... کفارت گناه ایشان
کرده ... بمال شوند آنکه ... ایشان را بهشت دهم ولادخلنهم جنات تجری من تحتها الانهار ... در زیر ... ان
آنها ... باشد ثوابا من عند الله نصب ... او باشد ... گفت حالت ... مصدر است یعنی لاثیبنهم ثوابا وقتا
او ... است والله عنده حسن الثواب وحسن المآب ... خدا است ... فیه ... ان الخواهد
شود ... در ... عبدالله بن عمرو روایة کرده از رسول علیه السلام که گفت حق تعالی ...
... تا ... چنانکه عروس ... او ... ان ... ایشان
که ایشان ... من ... کرده اند ... ایشان ... در سبیل من ایشان ... بیاید
در ... سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار قوله لا یغرنک ای محمد ... و خطاب با رسول ... لا یغرنک تقلب الذین
الذین کفروا فی البلاد ... در شهرها ... در نعمت ... وحسن ...
... سبحان الله ... خدا ... نعمت ... که ...
... آمد ... ایشان ... در شهرها ... حق تعالی گفت لا یغرنک ... مغرور
کشتن ایشان در شهرها • لا یغرنک ... کل عیش صائر للزوال • یعقوب ... خفیف ...
لا یغرنک ... ساکن ... بالمنیات ... • نظیره قوله تعالی فلا یغررک تقلبهم فی البلاد ... باشد ...
مانع شود ایشان چندان ... باشند ... باشد ... و ...
ماند ... • ... اذا اجل قریب • وفی الدنیا له امل طویل • ویعجل بالرحیل ولیس یدری الی ما ذا یقرب بالرحیل ...
دنیا آنکه با اجل خود ... • وان امرءا قد سار خمسین حجة الی منهل من ورده لقریب • الخ ... ساع ...
فخر واستفاق ... متاع قلیل ... متاع قلیل ... کشتن ایشان در شهرها ...
... متاع ... باشد ... چنین ... متاع
اندک • انما الدنیا متاع لیس للدنیا ثبوت انما الدنیا کبیت نسجته العنکبوت • وابو العتاهیة گوید فکرت فی الدنیا وجمعها
فاذا جمیع جدیدها یبلی • واذا الطلاب تعدلنا ... نظیره ... اهلها فاذا کل امری فی شانه یسعی
ولقد ... فلم اجد ... من قنع ولا غنی • ولقد خبرت فلم اجد کمال ... من التقوی • ولقد مررت علی
القبور فما میزت بین العبید والموالی • دار الفجایع والهموم ودار البث والاحزان والشکوی • ... ما
... المرء ... بینا الفتی فیها ... • ولقد ... متاع قلیل
رسول علیه السلام گفت ما الدنیا فی الاخرة الا کما یجعل احدکم اصبعه فی الیم فلینظر بم یرجع ... اخرة ...
... دنیا ... در اصل ... گفت دنیا ... که قل
متاع الدنیا قلیل ... نصیب ... اندک ... قلیل من قلیل و
... رسول علیه السلام ... باشد ...

کردوایه کفت والذین امنوا معه تا مخصوص باشد بصحابه رسول علیه السلام اناان کار صفت ایشان است که یسعی نورهم بین ایدیهم وبایمانهم
لایه ووجهی دکر ... ویلا ... کریم لا یخزی الله النبی والذین امنوا معه ... باشد و او را استیناف باشد
ومحلا ورفع باشد ... درجات و خبر او باشد و معنی آن بود که والمؤمنون ... مصاحبون ایاه وجهون ...
حکایت سوال ... باشد ... مخصوص ... رسول علیه السلام ... وجه دکر آنست که خزی ... بمعنی اهلاک ...
... که ... شود حاصل باشد ... باشد ... الخزی ... اخزیته اذا افعلت به فعلا
یخزی منه ... بمعنی استحیا باشد ... کافران بمعنی ... وجه ضعیف ... معنی آنست که
وما للظالمین من انصار ... دلیل ... کافر باشد شفیع ... ناصر ...
... علی وجه ... علی بن ابی ... واقراه ... از ... باشد ... کنند ...
... وجه ... تخصیص ... باشد ... عظیم قوله ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی
للایمان این هم حکایت قول ایشان است ... مناجات ... یا رب ما شنیدیم ...
یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم ... قرآن ... مردمان ...
رسولنا ... بمعنی ... اجلات ... قتاده
کفت خدای تعالی ... مؤمنان ... قوله انا سمعنا قرآنا عجبا و ... قوله انا سمعنا
منادیا ینادی للایمان ... معنی ... درست نیست ...
... ایمان ... فامنا ایمان آوردیم ربنا فاغفر لنا ذنوبنا وکفر عنا سیئاتنا ...
وتوفنا مع الابرار ... ربنا وآتنا ما وعدتنا ...
ما ... برزبان ... کقوله واسأل القریة ...
... ایشان ... جواب ...
... خدای تعالی ... صلاح ... باشد ...
چنانکه کفت قل رب احکم بالحق ...
... ولا تخزنا یوم القیامة ... ما وعدتنا علی رسلک
... جمله ... پیغامبران ...
... پیغامبران ... روایت ...
کرسول ... خدای ... وعد ... ثواب ...
... تعالی ... وانی اذا اوعدته او وعدته
لمخلف ایعادی ومنجز موعدی ... جواب ... خلف میعاد ... ثواب ... عقاب
... کذب ...
... عموم ... خصوص ...
... ابو عمرو بن العلاء کفت عمرو بن عبید ... خلف ...
خلف وعید ... کرم ...
صولتی ولا اختتی من خشیة المتهدد. وانی اذا اوعدته او وعدته لمخلف ایعادی ومنجز موعدی. ابو هریره روایت کرد که رسول علیه السلام

هر شب ده آیه از آخر آل عمران ... که هر کس که این آیات بخواند ... باشد ...
از ... علیه السلام ... هر ... ایمان ...
... ایات ... قوله انک لا تخلف المیعاد ... فاستجاب لهم ربهم قوله عز وجل
۱۹۵ فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ بَعْضُكُمْ مِنْ
اجابت کرد ایشانرا خدایشان که من ضایع نکنم کار کارکننده از شما از نر یا ماده هر یک از شما از
بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ
هر یک آنان که هجرت کردند و بیرون کرده شدند از سرایهاشان و رنجانیده شدند در راه من و کارزار کردند و کشته شدند
عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ
از ایشان کناهان شما و در برم ایشانرا بهشتها که میرود از زیر آن جویها ثوابی از نزدیک خدا
وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ. لَا يَغُرَّنَّكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ. مَتَاعٌ
و خدای نزدیک اوست نیکو ثواب نباید که فریفته کند ترا کشتن آنان که کافر شدند در شهرها
قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ. لَٰكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ
اندک پس جای ایشان دوزخ بود و بد جایست لکن آنان که بترسیدند از خدایشان ایشانراست بهشتها
تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ
که میرود از زیر آن جویها همیشه باشند در آن ... از نزدیک خدای و آنچه نزدیک خدایست بهتر نیکوکاران را
وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ خَاشِعِينَ لِلَّهِ
و از اهل کتاب کسیست که ایمان آرد بخدای و آنچه فرستادند بشما و آنچه فرستادند بایشان ترسکاران خدا را
لَا يَشْتَرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ
نخرند بآیات خدا بهای اندک ایشان آنانند که مزدشان نزدیک خدایشان که خدای زود شمارست
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ
ای آنان که ایمان آوردید صبر کنید ... با یکدیگر ... و بترسید از خدا تا باشد که شما رستکار باشید
قوله فاستجاب لهم ربهم مجاهد کفت سبب نزول این آیت آن بود که ام سلمه رضی الله عنها کفت یا رسول الله ما در قرآن ذکر زنان نمی شنویم در هجرت
و جهاد ... خدای تعالی این آیه ... انی لا اضیع ای بانی لا
اضیع متعلق باشد ... فاستجاب ...
...
... مختلف شود بعضکم من بعض ... چنانکه کفت علیه السلام الناس کاسنان
المشط ... وچنانکه شاعر کفت. الناس من جهة التمثال اکفاء. ابوهم آدم والام حواء.
مالی رایتهم فی الاصل حسبا. یفاخرون به فالطین والماء. کلبی کفت بعضکم من بعض فی الدین والنصرة یعنی چون دین
یکی باشد ... ضحاک کفت یعنی ... در طاعت ...
... معصیة ... ثواب یابد ...
... والذین اوتوا العلم درجات ...

الذين يعلمون والذين لا يعلمون ولما علم في قوله ان اكرمكم عند الله اتقيكم و قوله تعالى امن هو قانت اناء الليل ساجدا وقايما الاية بحال

تسويه فرمود كه سان الناس كاسنان المشط بمعناى تفاوت فرمود كه الناس معادن كمعادن الذهب والفضة معدها الذهب معدها الذهب و سيم

چندان تفاوت است كه از زر تا سيم اينكه بود در عهد رسول الله عليه السلام اما الناس [illegible] والزمان زمان [illegible]

كه آنان كه از زر و ناب بود [illegible] و آنان كه چيز بودند امروز نا چيز [illegible] كه زر ناب شده اند آنانكه [illegible]

بودند منقص گشته اند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] باشد

اگر جان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

اگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] امير المومنين على

چنين بود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عليه السلام [illegible] [illegible] [illegible] بالدم [illegible]

منكم واعطائى [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] قاتلوا و قتلوا [illegible] [illegible]

در ميدان [illegible] [illegible] [illegible] لاكفرن عنهم سيئاتهم ولا دخلنهم [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

داده فقر الحصول [illegible] فقر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

لا يعرف الفقر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] فالذين هاجروا واوذوا [illegible] واخرجوا من ديارهم [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] وقاتلوا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] من سنن النبيين [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] وقاتلوا و قتلوا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] وقاتلوا و قتلوا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

دد

درقابود دو وجه [illegible] قتلوا اى [illegible] بعضهم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] وقاتلوا اى و قد قاتلوا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] قاتلوا وقتلوا على تقديم الفاعلين على المفعولين [illegible] [illegible] فقاتلوا وقتلوا اى قطعوا [illegible]

سبيل المبالغة [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] لاكفرن عنهم سيئاتهم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] ولادخلنهم جنات تجرى من تحتها الانهار [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] ثوابا من عند الله [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] والله عنده حسن الثواب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عبد الله بن عمرو [illegible] [illegible] رسول عليه السلام [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] قوله لا يغرنك [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

الذين كفروا فى البلاد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] لا يغرنك [illegible] [illegible]

كشتن ايشان در شهرها لا يغرنك [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] وفي الدنيا امل طويل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] متاع قليل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] انما الدنيا متاع [illegible] انما الدنيا كبيت نسجته العنكبوت [illegible] [illegible] [illegible] فى الدنيا [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

ولقد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ولقد [illegible] [illegible] من التقوى ولقد [illegible] على

[illegible] [illegible] بين العبد والمولى [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] والشكوى [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

رسول عليه السلام [illegible] ما الدنيا فى الاخرة الا كما يجعل احدكم اصبعه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

متاع الدنيا قليل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] من قليل [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] رسول عليه السلام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

فرق ميان عالم و جاهل

[illegible]

[illegible]

[illegible]

٥٨

از روی [illegible] تا [illegible] کافران [illegible] دنیا [illegible] بغایة [illegible] رسد [illegible]
[illegible] باشد [illegible] دنیا باشد [illegible]
[illegible] دنیا [illegible] لا دنیا و لا دین [illegible] خیر الدنیا و الآخرة [illegible]
[illegible] مرجع [illegible] باشد [illegible] جهنم و بئس المهاد [illegible] آتش [illegible]
هر کس [illegible] باشد [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] آتش است [illegible] و بئس المهاد است و لکن [illegible]
[illegible] و اختیار [illegible]
[illegible] لکن الذین
اتقوا [illegible] باشد [illegible] خدای ترس باشد و
[illegible] لهم جنات تجری [illegible]
یعنی [illegible] درختان [illegible] زمین [illegible] و شیر و انگبین [illegible]
انقطاع [illegible] خالدین فیها نزلا من عند الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
وما عند الله خیر للابرار [illegible] انس مالک گوید [illegible]
رسول علیه السلام [illegible]
[illegible] رسول علیه السلام گفت [illegible] یا رسول الله [illegible]
[illegible] لهم الدنیا و لنا الآخرة
[illegible] و ان من اهل الکتاب [illegible] اهل کتاب [illegible]
[illegible] جابر عبدالله انصاری و عبدالله عباس [illegible] انس و قتاده [illegible]
[illegible] جبرئیل علیه السلام [illegible] رسول علیه السلام [illegible]
[illegible] رسول علیه السلام [illegible] خدای تعالی
[illegible] رسول علیه السلام [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible] نجران [illegible]
[illegible] عیسی بودند و بمحمد علیه السلام ایمان آوردند [illegible]
عبدالله سلام [illegible] و ان من اهل الکتاب لمن یؤمن بالله [illegible]
[illegible] ایمان دارد [illegible] ایمان دارد [illegible] توریت و انجیل [illegible]
خاشعین ای خاضعین متواضعین لله [illegible]
[illegible] لا یشترون بآیات الله ثمنا قلیلا [illegible] حطام دنیا [illegible] تحریف توریت و انجیل
نکنند و آیات خدای [illegible] اولئک [illegible] ثمنا قلیلا اولئک
لهم [illegible] خدای [illegible] سریع الحساب

[illegible] گفته شد در سورة البقرة یا ایها الذین آمنوا اصبروا ای مؤمنان صبر کنید [illegible]
[illegible] صبر کنید [illegible] قتاده گفت [illegible]
ضحاک و مقاتل بن سلیمان گفتند [illegible] زید بن اسلم گفت علی الجهاد کلبی گفت [illegible]
[illegible] گفتند [illegible]
[illegible] خدای [illegible] و رابطوا [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] قال الله تعالی و من رباط الخیل ترهبون به عدو الله [illegible]
[illegible] من الربط [illegible]
[illegible] ابو عبیده گفت رابطوا [illegible]
[illegible] عبدالله [illegible] سلمان گفت
[illegible] از رسول علیه السلام شنیدم [illegible] در سبیل خدای
[illegible]
[illegible] جابر عبدالله انصاری گفت از رسول علیه السلام که
هر که [illegible] در سبیل خدای تعالی [illegible] خندق [illegible]
[illegible] ابو سلمة بن عبدالرحمن گفت [illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علی علیه السلام [illegible]
[illegible] ابو هریره روایت کرد از رسول صلی الله علیه و سلم [illegible]
گفتند بلی یا رسول الله گفت [illegible] و کثرة الخطا الی المساجد [illegible]
[illegible] و انتظار الصلاة بعد الصلاة [illegible] فذلکم الرباط [illegible]
[illegible] و رابطوا فی دیار [illegible] واتقوا الله [illegible]
[illegible] لعلکم تفلحون [illegible]
[illegible] لعلکم تفلحون [illegible]
وقیل اصبروا [illegible] و رابطوا فی دار اعدائی [illegible] لعلکم تفلحون [illegible] و قیل
اصبروا علی النعماء و صابروا علی البأساء و الضراء و رابطوا فی دار الاعداء و اتقوا اله الارض و السماء لعلکم تفلحون فی دار البقاء
سورة النساء [illegible] یا ایها الناس [illegible] یا ایها الذین
آمنوا [illegible] تحقیق [illegible]
[illegible] و الامانات الی اهلها [illegible]
[illegible] ابی بن کعب [illegible] رسول صلی الله علیه [illegible]
گفت هر که سورة النساء [illegible] چنان باشد که [illegible] باشد و چندان [illegible]
[illegible] باشد [illegible] خدای [illegible]
باشد که خدای عفو بکند قوله عز و جل

بسم الله الرحمن الرحيم

يا ايها الناس اتقوا ربكم الذي خلقكم من نفس واحدة وخلق منها زوجها

ای مردمان بترسید از خداوند تان آنکه بیافرید شمارا از یک تن و بیافرید از آن جفت اورا

وبث منهما رجالا كثيرا ونساء واتقوا الله الذي تساءلون به والارحام

و پراکند از ایشان مردان بسیار و زنان و بترسید از خدای آنکه خواهش کنید به و خویشان

ان الله كان عليكم رقيبا ، وآتوا اليتامى اموالهم ولا تتبدلوا الخبيث بالطيب

خدا بر شما نگهبانست و دهید یتیمانرا مالهای ایشان و بدل مکنید پلید به پاک

ولا تاكلوا اموالهم الى اموالكم انه كان حوبا كبيرا ، وان خفتم الا تقسطوا

و مخورید مالهای ایشان با مالهای شما که آن بزه بزرگست اگر ترسید که داد ندهید

في اليتامى فانكحوا ما طاب لكم من النساء مثنى وثلاث ورباع

در یتیمان نکاح کنید آنچه خوش آید شمارا از زنان دو دو و سه سه و چهار چهار

فان خفتم الا تعدلوا فواحدة او ما ملكت ايمانكم ذلك ادنى الا تعولوا

اگر ترسید که داد ندهید یکی یا آنچه مالک باشد دستهای شما یعنی بدان نزدیکتر که میل نکنید

وآتوا النساء صدقاتهن نحلة فان طبن لكم عن شيء منه نفسا فكلوه هنيئا

و بدهید زنانرا مهرهای ایشان عطا اگر دل خوش کنند شمارا از چیزی از آن بطیب نفس بخورید آنرا خوش

مريئا ، ولا تؤتوا السفهاء اموالكم التي جعل الله لكم قياما وارزقوهم فيها واكسوهم

گوارنده و مدهید بسفیهان مالهای آنکه کرد خدای شمارا قوام و روزی دهید ایشانرا در آن و بپوشانید

وقولوا لهم قولا معروفا ، وابتلوا اليتامى حتى اذا بلغوا النكاح فان آنستم منهم

و گوئید ایشانرا سخن نیکو و بیازمائید یتیمانرا تا آنگه که برسند بنکاح اگر بینید از ایشان

رشدا فادفعوا اليهم اموالهم ولا تاكلوها اسرافا وبدارا ان يكبروا ومن

صلاحی بدهید بایشان مالهای ایشان و مخورید باسراف و شتاب از آنکه بزرگ شوند و هر که

كان غنيا فليستعفف ومن كان فقيرا فلياكل بالمعروف فاذا دفعتم

توانگر باشد تا پرهیز کند و هر که درویش باشد باید که بخورد باندازه چون بدهید

اليهم اموالهم فاشهدوا عليهم وكفى بالله حسيبا ، للرجال نصيب مما

بایشان مالهای ایشان گواه گیرید بر ایشان بسنده است خدای شمار کننده مردانرا بهره باشد از آنچه

ترك الوالدان والاقربون وللنساء نصيب مما ترك الوالدان والاقربون

بگذارند پدر و مادر و خویشان و زنانرا بهره از آنچه بگذارند پدر و مادر و نزدیکتران

مما قل منه او كثر نصيبا مفروضا قوله يا ايها الناس خطاب باجمله مكلفان

از آنچه کم بود از آن یا بسیار بهره اندازه کرده مردان و زنان و آزادان و بندگان و کودکان و

ناقص عقلان و دیوانگان که از این خطاب بدر شوند بدلیل عقل بدر شوند و این دلیلست که بر خاص است بر حکم خدای عز و جل

که با ایشان خطاب کردن روا نباشد و این آنکه پس این خطاب ... تناول جمله مکلفان را ... قوله تعالی اتقوا ربکم ...

دو وجه دارد یکی آنکه اتقوا معاصیه واجتنبوا نواهیه از معاصی او پرهیزید دوم آنکه اتقوا عقابه باجتناب معاصیه و ...

یا معنی اول دو به هر دو وجه علی حذف المضاف واقامة المضاف الیه مقامه بود الذی خلقکم من نفس واحدة بیان کردیم که خلق

اخراج الشیء من العدم الی الوجود باشد علی ضرب من التقدیر من نفس واحدة بلا خلاف مراد آدم است الله تعالی جل مخاطبان ...

ای مردمان بترسید از خدایتان که بیافرید شمارا علی اختلاف اجناسکم وصورکم والوانکم واخلاقکم واحوالکم از یک تن که آن

آدم است که پدر همه شماست وخلق منها زوجها یا فریدان ... بعضی ... در بعضی اخبار ... آمده که خدا

آدم را بیافرید ... و وحشت بود تنها از تنهائی مستوحش شد حق تعالی خواب برو افکند تا ... جبرئیل را فرستاد تا ...

چپ او ... بکشید ... ظاهر قرآن دلیل این میکند لقوله وخلق منها ای من النفس و این قصه ...

منها ای ظهر ... و بیدا آمد ... ایشان هر دو رجالا کثیرا ونساء مردان و زنان بسیار ... کالفراش المبثوث

تقول العرب بث الیه ... واتقوا الله الذی تساءلون به ای تتساءلون ... ادغام کردند تا سین ...

در سین ... خواندند تساءلون تا تا تفاعل ... تخفیف ... قوله تعالی ... والارحام ... عطفا علی الضمیر

المجرور چنانکه گویند سألتک بالله والرحم ... مجاهد و نخعی و یحیی بن وثاب و قتاده و اعمش هم چنین خواندند ...

بنصب خواندند و این قراءة درست تر و فصیح تر است ... عطف ... ظاهر ... مجرور ... حرف

جر ... یقولون مررت به وبزید ... مررت به

زیدا ... قال الشاعر ... و ... چنین گفت در باب بدل ... سلمان منا اهل البیت ...

اهل البیت ... ولا یقولون ... البصریین ... احد ... عطف باشد

علی اسم الله تعالی ... واتقوا الله ... عطف باشد ... چنانکه در بیت هست ...

... قال الشاعر فالیوم قربت تهجونا وتشتمنا فاذهب فما بک والایام من عجب ... وقال الاخر

... وقال الاخر فان الله یعلمنی ووهبا وانا سوف یلقاه ...

گفت این در ضرورت شعر روا باشد اما فی القرآن ... فلا یجوز و خلاف کردند ... وجه ...

گفت برای آنکه معطوف و معطوف علیه ... باید که ... چنانکه ...

الا ... مررت بک وزید ... بو علی الفارسی گفت ...

جر ... ضمیر ... منزله ... لا یصح ... گفت اسم ظاهر مستقل است ... ضمیر ...

... عطف ما یستقل علی ما یستقل ... قراءة حمزه ... و قسم است ...

... اعتراض کردند ... معنی قسم ... جواب ... قسم ... خدای تعالی

... تعالی ... رسول علیه السلام گفت لا تحلفوا ... سوگند ... رسول علیه السلام ...

... حق تعالی ... عبدالله عباس و عکرمه و سدی و حسن و ربیع و ضحاک و ابن جریج و ابن

زید گفتند معنی آنست که فاتقوا الله واتقوا الارحام ... عبدالله بن یزید المقری خواند والارحام

برفع علی تقدیر والارحام ... باشد ...

فی قول الشاعر ان قومهم ... السلاح ... الله تعالی در

این تحذیر کرد مکلفان را از معاصی ... ایشان ... ایشان ...

برای آنکه ... ایشانرا ... ازین ...

بیکدیگر رحمة و شفقة بیشتر باشد و کسی بر کسی قطع واصل و مفاخرت نکند چه هم انبیا باشند ۰ ابو هم آدم و کلام حوا. اگر دو کاره
در آخر آیه برای تاکید تحذیر و تهدید کرد بقوله ان الله کان علیکم رقیبا ای حفیظا که خدای تعالی نگهبان شما است این قول مجاهد
و ابن زید گفت رقیب عالم باشد بمعنی فعیل بمعنی فاعل بود قوله و آتوا الیتامی اموالهم مقاتل و کلبی گفتند این در مردی آمد از غطفان
مال بسیار داشت برادر زاده ای داشت یتیم چون بالغ شد و طلب مال کرد منع کرد تا حکومت بنزدیک رسول الله
خدای تعالی این آیه فرستاد چون بشنید گفت اطعنا الله و اطعنا الرسول نعوذ بالله من الحوب الکبیر فرمان خدای و رسول را
و بتا و بلخدای میدهیم از ترس عظیم و مال با و داد رسول علیه السلام گفت هر کس که او را بخل نفس خود نگاه دارد و طاعت خدا دارد
چنانکه این مرد بهشت فرو آید. چون مال بستد در سبیل خدای نفقه کرد رسول علیه السلام گفت ثبت الاجر و بقی الوزر ثابت شد
و وزر بر پدر ماند گفتند یا رسول الله ما ثم کا جر ثابت شد برای آنکه مال در سبیل خدای خرج شد چگونه وزر بماند گفت مزد ثابت شد
غلام را و وزر بر پدر ماند خدای تعالی این خطاب با اوصیا کرد و اولیای یتیم کرد و گفت و آتوا الیتامی بدهید یتیمان را مال ایشان ،تیم آنگاه باشد
که طفل بود چون بالغ شد یتیم نباشد و لقوله علیه السلام لا یتم بعد حلم ای بعد البلوغ جواب آنست که این در سبیل قسم و تقدیره
گفت حال اول لطوع را چنانکه گفت فالقی السحرة ساجدین و ایشان در آن حال که بیرون آمدند سجده ساحر و کافر بودند مؤمن
بودند ولکن حق تعالی برای مقاربت حال ساجدین خواند ایشان را و این وصف بر ایشان بنا بتمام شده همچنین در آیه ما و رسول الله
را یتیم ابو طالب میخواندند با آنکه یتیم از پدر بازماند و ابو طالب او را بجای پدر بود و لا تتبدلوا الخبیث بالطیب
و بدل مکنید پلید را بپاک یعنی مالهای ایشان بر شما حرامست بمال خود که حلال است بدل مکنید و بپاک آنکه شما را حلال
حرام نطیر قوله قل لا یستوی الخبیث والطیب و الحلال و الحرام بخلاف کردند بعضی گفتند که ایشان را
عادت بود که مال یتیم در نیم بگرفتندی و بد و خسیس بجای آن بنهادندی قول سعید بن المسیب و نخعی و زهری و سدی و ضحاک
عطا گفت با یتیم تجارت کردند و سود با و ندادندی گفت در جاهلیت که کان حق و میراث ندادندی میراث مر کان را دادندی
و زنان را میراث ندادندی و این زید چنین خواند فی قوله تعالی و ترغبون ان تنکحوهن و المستضعفین من الولدان لا تؤتونهن مجاهد
گفت تعجیل مکنید بنفقه حرام تا حلال بدست آید و لا تأکلوا اموالهم الی اموالکم یعنی مع اموالکم و مالهای ایشان با مالهای خود بهم میامیزید
ابنا بمعنی مع است و مثله قوله من انصاری الی الله و المعنی مع الله و قال الشاعر یشدون ابو ابا لقباب بضمر الی عنن مستوثقات الاواصر
او مع عنن و تحقیق آنست که الی متعلقست بفعل محذوف و التقدیر مضافا الی اموالکم و مضافا الی الله و کذلک البیت انه کان حوبا کبیرا
ای اثما عظیما که در آن بزه عظیم باشد و در و لغتست حوب و حوب و حاب و قیل الحوب الاسم و الحوب المصدر یقال حاب یحوب
حوبا و حابا و حیابة و قال امیة الثقفی و قد حابوا بظلم بغیر اذنه و ان مهاجرین تکنفاه غداة لقد خطیا و حابا ۰ و قال الآخر
عض على شیبة لا ریب خلا لا طهر و لا حوب و قال آخر انها تطیع ابن عم الها دع جمیعها فانا تحکم عجاج ای اثم و ان
خفتم الا تقسطوا فی الیتامی و مفسران خلاف کردند در سبب نزول آیه و تفسیر او عروه گفت از عائشه پرسیدم تفسیر این آیه گفت آن
یتیمه باشد که در حجر ولی بود چون بالغ شود و جمال و مالی دارد بزنی کند بی مهر مثل او حق تعالی نهی کرد ایشان را که نکاح بندند الا
بمهر مثل آنگه آن بعد مرخص است جمیع میکنند از زنان تا تمامی چهار و این در روایات اصحاب ان ما اعجبات گفتند این آیه متصلست
بقوله و یستفتونک فی النساء قل الله یفتیکم فیهن و ما یتلی علیکم فی الکتاب فی یتامی النساء اللاتی لا تؤتونهن ما کتب لهن و ترغبون
ان تنکحوهن و ان خفتم الا تقسطوا فی الیتامی الایة بعضی دیگر گفتند مراد آنست که ای آنان که اولیای یتامی اید و یتیمان در حجر شما اند اگر
که چون ایشان را عقد بندید و عدل نکنید در حق ایشان و عدل کرده نشود شما را نکاح ایشان رها کنید و از دیگران حلال نکاح خواهید
بزنی کنید از یکی تا چهار آنگه ترسید که نیز عدل نتوانید پس یکی یا پرستاری چنانکه گفته باشد حسن بصری گفت این آیه در حق کسانی آمد که از

ایشان و یتیمان بودند ایشان زن نکو نبودی که ایشان را عادتی کرد حق او در یتیمان انصاف نکند و از مال ایشان چیزی خرج نشود ایشان را
بدل کردن بنقد و بخت نشود ایشان در نکاح ایشان یتیمان آنگه چون ایشان را خویش نبودی با وصایای ایشان اگر کردندی تا مال با ایشان بماند
و ایشان زنان دیگر گفتند خدای تعالی این آیه فرستاد تا گفت عکرمه گفت در بدایت اسلام عرب بود که عدد زنان را که نکاح بستندی ایشان
مر بودی که ده زن داشتی و کمتر و بیشتر چون مال وفا نکردی دست بمال یتیم کردی که در حجر او بودی و در او کردی و از آن خرج کردی خدای
از آن نهی کرد و ایشان را قصر کرد بر چهار زن و این روایت طاوس است و عطیه از عبد الله عباس و گفت سبب آنکه خدای تعالی
قصر فرمود بر عدد آن چهار زنان یتیمان بود بعضی دیگر گفتند ایشان حرج کردندی از مال یتیمان و حرج نکردندی از نکاح زنان
چنانکه بودی چه عدد القصر علی اربع خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت چنانکه از حرج میکنید از آن نیز حرج کنید که هر دو در باب حرج
یکسانند و نیز با آن تا هر دو همچنان کار سعد که قیام نتوانند بمؤنه ایشان برای آنکه زنان چون تمام شوند حرج
دیگر و این قول سعید جبیر است و قتاده و ربیع و ضحاک و سدی در روایة و الی از عبد الله عباس حسن بصری گفت قولی دیگر آنکه
الا نکاح یتیم حرج کنند چنانکه از مال خدای تعالی این آیه فرستاد در رخصة آن ایشان را و عذر فرمود بر عددی که ایشان قیام توانند
مؤنت و مؤونات ایشان از یکی تا چهار مجاهد گفت معنی آنست که چنانکه حرج میکنید از مال ایتام هم چنان حرج کنید از زنا و اگر نکاح
حلال نکنید بر این عدد حد میفرمای و ابراهیم النخعی خوانده است و ان خفتم الا تقسطوا بفتح التاء و گفت قسط و اقسط دو لغت اند فی العدل و زجاج گفت
این لغت گفتند اقسط اذا عدل و قسط اذا جار و اصل کلمه قسط اذا جار باشد و در اقسط الف ازالت را بود برای آنکه چنان الله عدل به
کقولهم عربت معدته و اعربها اذا اصلحها و یتامی جمع است جمع مذکر و مؤنث را و ابن ابی عبلة در شاذ خواند فانکحوا ما طاب
گفت برای آنکه من عقلا را باشد و ما لما لا یعقل و وجه قراءة قرا آن بود از دو وجه یکی آنکه اشارت بود بفعل نکاح ای فانکحوا النکاح
الذی طاب لکم دیگر آنکه ما بمعنی من بود برای آنکه متعاقب یکدیگر باشند کقوله تعالی والسماء و ما بناها ای و من بناها و قوله
قال فرعون و ما رب العالمین و ابو عمرو بن العلا گفت در مکه شنیدم از بعضی ایشان سبحان من سبح الرعد بحمده ما طاب لکم ای حل لکم
ابن ابی اسحق و الجحدری و حمزه کلامی خوانند ما طاب با ماله و در مصحف ابی ما طیب بنوشته است نکاح کنید بر زنان چنانکه حلال است
شما را مثنی و ثلاث و رباع این عدد از معدولست عن اثنین اثنین و من ثلث ثلث در قیاس تا ده شاید و لکن سماع تا چهار
و در بیتی که لم یستریثوا حتی رمیت فوق الرجال خصالا عشارا ۰ و سبب منع و صف او معرفت و عدل و وصف درین آیه نیست
او دست کرد معنی او تخییرات کقوله تعالی قل انما اعظکم بواحدة ان تقوموا لله مثنی و فرادی و بدانکه باجماع امت جمع بیش از چهار
ازل نباشد و کسی که این عدد را خلاف کند باجماع مکر رسول علیه السلام و این از خصایص او بود نادره خبر که قیس بن الحارث گفت
پیشتر از نزول این آیه من هشت زن داشتم چون این آیه آمد من گفتم یا رسول الله من هشت زن دارم چگونه کنم گفت چهار نگاه دار
و باقی را رها کن گفت بخانه رفتم و گفتم با ایشان خواندم و پرسیدم که از شما کیست که فرزند ندارد و آنکه فرزند
داشتند چهار را نگه داشتم و باقی را رها کردم فان خفتم الا تعدلوا و اگر ترسید که از این باب نتوانید که عدل کنید و انصاف ما بین
ازنان بجا آرید فواحدة بنصب علی تقدیر فانکحوا واحدة و ابو جعفر المدنی خوانده است علی تقدیر فلیکفکم واحدة او فی واحدة کفایة لکم
کقوله فرجل و امرأتان ای فیشهد و یکون او ما ملکت ایمانکم بنابر دست راست شما مالک بود از انوع پرستاران و اگر چه ایشان
ملک بحقیقه بالجمله بود یمین را برای آن تخصیص کرد که علامت ملک تصرف بود و تصرف در اغلب بدست راست کنند و بعضی
اهل معانی گفتند او ما ملکت ایمانکم ای ما انفقت فیها ایمانکم جمع یمین من القسم و الحلف آن آنکه قسم کنند شما در آن باشد
و تمسک کرده‌اند بقول النبی علیه السلام لا نذر فی معصیة الله و لا فیما لا یملکه ابن آدم و این قول ضعیف است و تمسک اهل ظاهر بدین آیه
تمسک کرده‌اند در وجوب نکاح در سنت که هر چه ظاهر امر در قرآن بر وجوب بود و برای آنکه بدلیل عدول گشت از ظاهر و اجماع

امانت بود که نکاح سنت است و واجب نیست و گفته‌اند از قرآن آیه معلوم است که آیه و لاکن چه ظاهر امر است مراد ندبست و تقیید بدانست از تکلیف
بیشتر از آن چهار زن ذلک ادنی الا تعولوا روایت کرده‌اند از رسول علیه السلام که گفت ان لا تعولوا ای تمیلوا ای تجوروا تفسیر عول بجور فرمود آن
نزدیک تر بود بانکه جور نکنی و بعضی گفته‌اند عول میل است و عدول از راه حق و جمله مفسران بر این تفسیر دارند و هر سه متقارب المعنی است و مقاتل
گفت ربا تجوروا عجب ندیده که میزان عائل ای مائل بود و در کلام عثمان بن عفان آمده است بمیزان لا اعول و لا اعیل وقال ابوطالب بمیزان صدق
ما یعول شعیرة و وزان صدق وزنه غیر عائل. مجاهد عول را بضلال تفسیر داد و فرا گفت تجاوز باشد از فرض الله و عول در لغت
تجاوز باشد و گفته‌اند عول زیادت باشد و نقصان او از اضداد است و منه العول فی المیراث و شافعی گفت عول کثرة عیال باشد و این
قول جز از وی روایت نکرده‌اند و ابوحاتم گفت اگر چه ما نسبتی داریم و بالغه عرب عالم تر از ما بود و لغت معروف در این باب اعال یعیل
اعالة اذا کثر عیاله و عال یعیل اذا افتقر ابو القسم بن حبیب گفت از ابو عمر الدوری شنیدم و اعتقاد امامی بود گفت لغت حمیر است
و انشد فی ذلک. وان الموت یاخذ کل حی بلا شک وان امشی و عالا ای کثر ما شئت و عیاله ابو عمرو بن العلا گفت و جمع لغت
چنان بسیار شده است که من بیم دارم که لحنی کنم بر کسی کلمه که بر من باشد که از او حجتی بود که من یشاؤه و طلحة بن مصرف خواند الا تعیلوا
ابن الغز خاله عرب بی کثرة العیال و بعضی دیگر خواندند ان لا تعیلوا من العیلة و هی الفقر. قال الشاعر. ولا یدری الفقیر متی غناه
ولا یدری الغنی متی یعیل یعنی و بر خوانند ان لا تعیلوا من العلة. و آتوا النساء صدقاتهن نحلة کلبی و جماعتی مفسران گفتند این خطاب
با اولیا است که ایشان چون زنی در قبیله بکسی دادندی مهر بستدندی چیزی بان زن ندادندی قلیل و کثیر و اگر بیرونی دادندی
او را بر شتر نشاندندی و بعلاوه نستاندندی و بجز از آن شتر نبودی و اولیا بجای آن کسی یا دختر ندادندی هیچ او چنین گفتندی
که هنیئا لک النافجة یعنی چون او مهر گیری این شتر باشد که بر شتر ایشان آید فیعظمها او یعظمها بیکثرها خدای تعالی این کار ایشان
ازین کرد و گفت مهر حق ایشان است با ایشان باید دادن و حضرمی گفت ایشان در جاهلیت نکاح شغار کردندی و آن آن بودی که
او دختر یا خواهر بکسی دادی بر آنکه او کسی یا آن خود با دهد و در میانه مهری نبودی جز نکاح این در برابر نکاح آن خدای تعالی
ازین نهی کرد و رسول علیه السلام گفت لا شغار فی الاسلام در اسلام شغار نیست بعضی دیگر گفتند خطاب با شوهران است خدای تعالی ازین
زنان ایشان از مهر بزنان بدهند و این ظاهر تر و درست تر است و صدقات مهر باشد واحد صدقة بفتح صاد و ضم دال و این
لغة اهل حجاز است و تمیم گویند در واحد صدقة و جمعها صدقات کظلمة و ظلمات. نحلة قتاده گفت فریضة واجبة ابن جریج
و ابن زید گفت فریضة مسماة و ابوعبیدة گفت نحلة الا مسمی باشد و معلوم کلبی گفت عطیة و هبة و ابوعبید گفت من طیب نفس
از دل خوشی و زجاج گفت تدینا و در لغت هست نحلة و نُحلة و اصل او عطا باشد و نصبها و تمییز است و گفته‌اند بمصدر
لا من لفظ الفعل عقبة بن عامر گفت از رسول علیه السلام که گفت ان احق الشروط ان یوفی بها ما استحللتم به الفروج و امام ترمذی که بر او فا
کتب الی بان من خرج حلالا کرده‌اند تمام بدهند یعنی مهر زنان صهیب روایت کرد که رسول علیه السلام گفت هر که او را بیستاند و
رو نکند و ستاند بعض کند که با جای او نهند و در آن است و آنکس که ذنی کند بر مهری و عزم کند که آن مهر ندهد او زانی است فان طبن لکم
عن شیء منه نفسا اگر چنان باشد که این زنان دل خوش بکنند شما را از چیزی از آن بخشش کنند یعنی از آنچه بر ایشان شما دهند بطیب نفس فکلوه
هنیئا مریئا یعنی بدان نوش و کوارنده بعض حالات شما آن نصب نفسا بر تمییز باشد و روا بود که تعدیل فعل کرده باشد بعض
النفس یعنی ان نفس را موحد کرده و مثله قوله تعالی وضاق بهم ذرعا و قال الله تعالی و قری عینا که در اصل گفتند لفظ نفس را یکجا و احد
و معنی جمع و این در بسیار است که قال الشاعر. بها جیف الحسری فاما عظامها فبیض و اما جلدها فصلیب. و لم یقل
جلودها و بعضی گفتند اراد بالنفس الهوی یعنی هوای نفس خواست و آن مصدر است او را تثنیه و جمع نکنند بعضی گفتند بران کراهت
داشتند اکل از مهر چیزی با ایشان آید اگر چه زن بدل خوشی بدو داده بود خدای تعالی این آیه فرستاد و رخصت داد ایشان را

دران و بیان کرد که چون اکراهی نباشد حلال بود قوله هنیئا اشتقاق او من هنات البعیر بالقطران اذا طلیته به شتر را چون
کر باشد او را بقطران بیندایند هنات گویند و یقال هنانی الطعام یهنینی علی فعل یفعل و هنینی یهنانی علی فعل یفعل و هنئ بمعنی طعام بی رنج کند
کر باو تقیمی نباشد و یقول العرب هنانی الطعام و مرانی فاذا افردوه قالوا امرانی الطعام بالالف و این کنایت از آنکه در بنا و باید
ان از وی اخذ تبعی عبدالله عباس گوید رسول علیه السلام را ازین آیه پرسیدند گفت چون زنان چیزی شما دهند بدل خوش بی آنکه اکراهی
یا سلطان او بود شما را حلال بود و علی الله ... گفت هنیئا لا اثم فیه مریئا لا داء فیه در روزه نبود باشد و فروع بن شعبه روایت
کند از امیر المؤمنین علی علیه السلام که گفت چون یکی را از شما رنجی باشد باید تا سه درم از صداق زن بخواهد بدان انگبین بخرد و آب باران
بیامیزد و بخورد تا جمع کرده باشد میان هنا و مراة و شفا و برکة لقوله تعالی فکلوه هنیئا مریئا و قوله فیه شفاء للناس
و قوله و انزلنا من السماء ماء مبارکا قوله و لا تؤتوا السفهاء اموالکم الایه خلاف کرده‌اند که این سفیهان که اند که خدای تعالی نهی کرد
از دادن مال با ایشان بعضی گفتند قتاده و حضرمی گفت این آیه در حق مردی آمد که او را مالی داشت بزن داد تا آنکه خدای تعالی
این آیه فرستاد مجاهد گفت قرآت ایشان مراد از اولاد مالی هیچ نده بدان زنان اگر زن باشد و اگر دختر و اگر خواهر و جویبر گفت از ضحاک که
زنان از همه سفیهان سفیه تر باشند و دلیل این تاویل حدیث ابوامامه که روایت کرد از رسول علیه السلام که گفت انما خلقت النار للسفهاء یقولها
ثلاثا الا وان السفهاء النساء گفت دوزخ برای سفیهان آفریده‌اند تا سه بار بگفت آنگه گفت سفیهان زنان‌اند انس مالک روایت کند که زنی
سیاه بنزدیک رسول آمد فصیح زبان گفت یا رسول الله در حق ما خیری بگو که شرفی کنی در حق ما گفت چه گفتم در حق شما از شر که
ما را سفیه خواندی گفت سفیه من خوانم شما را خدای خواند قوله و لا تؤتوا السفهاء اموالکم گفت یا رسول الله ما را ناقص خواندی گفت
ناقص نباشی که در ماهی چند روز نماز نکنی آنگه گفت کفایه نیست شما را که چون یکی از شما بار برگیرد چندان مزد بود که خود را در راه خدای بزند
بر او جهاد کافران و چون بار بنهد او را مزد آن شهید بود که در خون بگردد و چون آن خدای چون کودک را شیر دهد هر جرعه چنان
باشد که یکی از فرزندان اسماعیل آزاد کرده و چون بخواب شود بر شوی که خواب نیز چنان باشد که بنده از فرزندان اسماعیل
آزاد کرده آنگه گفت این برای آنست که مومنات خاشعات صابرات را باشد که شوهران را کفران نکنند و زن برکت و گفت که علیهم خطرات
کن این شرایط ... آنست و معلم روایت کنند از موری که ذی عبید الله عمر بگذشت و این آیه بخواند و منه بنت ذره گفت زنان را مده
که این زنان سفیه باشند اگر ایشان را از تو که انبتک دهند ... عبد الله عباس و حمیری ابومالک و ابن زید گفت مراد فرزندان
نابالغ اند بعضی دیگر گفتند زنان و کودکان اند و حسن بصری هم چنین گفت قتاده گفت مال بدیشان مده و از ایشان بداشت نگه دار اکل آن
بخواند و لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل عبد الله عباس گفت مال که خدای تعالی قوام معیشت تو کرد به زنان و کودکان ... خیر است
مده که ایشان را محتاج شوی و کن نگاه دار و بقدر حاجت از ... بدیشان ... و گوید و ایشان معرفی کن و شعبی گفت مال هیچ زن مده اما شوهر
و ... بتوریت و انجیل و قرآن خواندن باشد و ... کودک است تا بالغ و رشید شود اگر گویند این چگونه درست آید و خدای تعالی
مال ایشان را اضافت کرد و چون مال ایشان را باشد اینجا اضافت درست نباید گفتیم مراد جنس مال است یعنی این مال که در دست شما است
چنانکه گفت لقد جاءکم رسول من انفسکم و قال علیه السلام حبب الی من دنیاکم و وجهی دیگر آنست که چون متصرف و مدبر و مصلحت بین
در آن او باشد روا بود اضافت بود کردن و این سفیه که مال با وی نشاید دادن محجور باشد ناقص عقل بود یا نابالغ بود و صلاحیت
حفظ مال و تدبیر و تصرف آن ندارد و اصل سفه جهل باشد و خفت و آن نقیض حلم بود و حسن بصری و نخعی خواندند اموالکم اللاتی
و معنی همان باشد قال الشاعر. من اللواتی و التی و اللاتی و عمن او کبرت لداتی. التی واحد باشد در مونث و اللاتی جمع و اللواتی
جمع الجمع قوله جعل الله لکم قیاما مالی که خدای تعالی قوام شما بدان کرده است و در شواذ خواندند قیما و قواما بفتح القاف و کسره
و اصل قیم قوام بوده است و لکن بر کسره قاف را واو را یا کردند کالصیام و القیام و قوام کار آن باشد که کار بدو قائم بود یعنی

قوام لو ملاک معیشت شما باشد و بسود و نافع خواند جعل الله لکم قیاما بکسر قاف ضحاک گفت برای آنکه قوام حیات که قیام اعمال الخیر باو باشد
چون حج و جهاد و اعمال خیر یعنی ترک گفتند مرادست که مالها که شما را از برای و ارزقوهم فیها یعنی نفقه کنید ایشان را از آن طعام دهید که
و جامه کنید ایشان را یعنی آن را که نفقه و کسوه ایشان بر شما واجب بود از زنان و فرزندان و یتیمان که نفقه ایشان بر تو واجب باشد
در مال ایشان و برای آن فیها گفت و منها نگفت که خدای تعالی بر او واجب کرده است در مال تا موزون باشد باین معنی و تقدیر آنست که اجعلوا لهم
فیها رزقا از نماء شما تقوی و خیری مؤلف معین باشد بر کسی و منه رزق السلطان للجند رزق ایجا خوانند که سلطان با لشکر دهد و رزق
خدای تعالی موقف و محدود نبود بل بحسب مصلحت باشد و قولوا لهم قولا معروفا یعنی ایشان را وعده نیکو دهی ضحاک گفت معنی آنست
که بگوی که اگر برین خیر و نفع و سود باشد در تجارت ترا خواهد بودن ضحاک گفت جوابی نیکو باشد عطا و قتا ابن زید گفت
دعا باشد با آنکه گوید عافاک الله و بارک فیک مفضل گفت یعنی نرم کردار و بار خوش شود و معروف در قول و فعل آنکه باشد که نفس بان
ساکن شود و نافر نباشد از آن و منکر نبود از انجاج گفت با نفقه و کسوت کار دین بیاموزید ایشان را و درایت دلیلست بر آنکه
یتیم را بیکه محجور باشد و اگر چه بالغ شود چون از و رشدی نیفتد و ندانند قوله وابتلوا الیتامی گفت این آیت در ثابت بن رفاعه آمد و
در عمش چون رفاعه فرمان یافت و ثابت طفل بود و در حجر عم بود بنزدیک رسول الله آمد گفت یا رسول الله پسر برادرم طفلی
در حجر منست حلال از مال او چیزی باشد و مال او کی باید داد خدای تعالی این آیت فرستاد و ابتلوا الیتامی این خطاب با اولیای یتیم و
آنان که در حجر ایشان یتیم باشد حق تعالی ایشان را امتحان کنید یعنی گوید بیازمائید شما یعنی احوال ایشان را مراقبت کنید تا آنکه ما بیازمائید
کار ایشان قوت و صلاحیت خلق زنان باشد و در کیفیت ابتلا علما خلاف کرده اند بعضی گفتند حال طفل از دو بیرون نبود یا پسر باشد یا دختر
اگر پسر باشد ابتلای ولی او آن بود که پاره ای نفقه بالکتر بر گیرد و بدست او دهد و او را گوید که چگونه صرف کن و او را نگاه دارد که
بنگرد تا چگونه کرده است از خرج و ترتیب آن بوجه خود کرده باشد چنانکه پسندیده آید او را رشید است مال با او دهد اگر چنانچه
این باشد مال با و ندهد که او رشید نباشد حقون و اگر دختر بود پاره ای بخرد و او را و کاری که در خانه باشد که مفوض بود بزنان
بفرماید او را و ترتیبات بگوید او را و بنگرد و اگر بوجه خود برآید فان پسندیده آید یکبار دهد بنزد معلوم تا ریسمان کشد چنانکه
بران ضبط باشد او رشیده باشد مال با او دهد و اگر نه نگاه دارد تا رشدش پیدا شود و قوله اذا بلغوا النکاح و بلوغ بنکاح
یکی باشد از پنج چیز سه مردان و زنان در و مشترک باشد و دو به زنان مختص باشد اما آنچه مشترکست بین الرجال والنساء
احتلام است و انزال منی سواء کان از جماع باشد یا نباشد در خواب و بیداری و در حالی که باشد هر گاه انزال منی بود او بالغ بود
لقوله تعالی واذا بلغ الاطفال منکم الحلم فلیستاذنوا الایه و لقوله علیه السلام و بدان آنکه رسول علیه السلام گفت معاذ را که او را بیمن — البلوغ
فرستاد خذ من کل حالم دینارا از هر کسی که بحد سیر باشد دیناری بستان یعنی مرد باشد و حکم او حکم مردان بود و دوم سالست
و علما در سال خلاف کرده اند مذهب اهل البیت آنست که چون پانزده سال شود بالغ باشد و این مذهب شافعیست و ابو یوسف و محمد
و بنزدیک ابو حنیفه بلوغ کنیزک بهفده سالگی باشد و بلوغ غلام بنوزده سال و بروایتی لؤلؤی از و هژده سال و قول اول ظاهرترست
و مناظر و اصحاب او بیانست و دلیل برانکه پانزده سال غلام را حکم بلوغ کند حدیث عبد الله عمر است که او گفت آن سال که جنگ احد بود
مرا بر رسول علیه السلام عرض کردند رد کرد مرا و گفت کودکست مرا ده سال بود چون عام الخندق بود مرا باز پانزده سال بود مرا باز بر رسول
عرض کردند اجازت کرد و تمام بنوشت علامت دیگران انباتست و آن آن بود که موی بر دو بنهار اگر رسد بود و اگر نه بود شافعی را
در انبات دو قولست یکی آنکه علامت بلوغ باشد ابو حنیفه گفت انبات را هیچ حکم نیست نه بلوغ باشد نه علامت او و دلیل
بر آنکه انبات بلوغ باشد نه علامت او حدیث عطیه القرظی که سعد معاذ که رسول صلی الله علیه و آله او را تحکیم کرد در بنی قریظه
او گفت کشتن میکردیم موی نبد هر کسی که مشکوک بود از مردان در بلوغ هر که انبات کرده بود او را گردن میزدیم و هر که انبات نکرده بود

اورا

اورا الحاق میکردیم بکودکان و زنان بالغان و ایشان از بند میکردیم و رسول علیه السلام گفت لقد حکمت فیهم بحکم الله من فوق سبعة
ارقعة گفت حکمی کردی در ایشان که خدای تعالی از بالای هفت آسمان همان حکم کرده عطیه گفت من از جمله آنان بودم که موی انبات نبود
مرا الحاق کردند با زنان اما مخصوص زنان حیض باشد یا بستن مخصوص بنزدیک ما و بنزدیک شافعی و سن در زنان بنزدیک
اهل البیت نه سال باشد و دلیل برانکه حیض بلوغ باشد زنان را قول النبی علیه السلام لا یقبل الله صلاة حائض الا بخمار گفت خدای
تعالی نماز زن حائض نپذیرد الا که مقنع دارد قوله فان آنستم منهم رشدا ای ابصرتم و وجدتم اگر از ایشان رشدی بینید و دانا بوده
باشند و گفته اند اشتقاق او از انسان چشم است آنستم ای ابصرتم بانسان عینکم و گفته اند اشتقاق او از انس باشد برای آنکه آدمی
انس دارد با چشم خود و قال تعالی آنس من جانب الطور نارا ای ابصر و قال الحارث بن حلزة آنست نبأة و افزعها القناص عصرا و قد دنا
الامساء و در مصحف عبد الله مسعود چنین است فان احسستم بمعنی احسستم یعنی بینید کقوله تعالی [illegible] ای فظلتم
وقال الشاعر: حلان العتاق من المطایا احسن به فهن الیه شوس. و رشاد سلمی و عیسی بن عمر خواندند رشدا و باقی قرا رشدا
بضم الراء سکون الشین و مفسران در معنی او خلاف کرده اند بعضی گفتند عقلا و صلاحا فی الدین و حفظ المال و علما بما یصلحه
سعید جبیر گفت که باشد که محاسن بدست گیرد و او رشید نباشد و مال با او نشاید دادن و اگر چه پیر شود و این قول مجاهد و شعبی
و ضحاک گفت مال با او ندهند و اگر چه صد ساله شود و الا آنکه از او اصلاح مال داند بدانکه نزد الحجر اخضک را باشد بار در
شرح باشد که خدای تعالی گفت یکی بلوغ و یکی ایناس رشد و در رشد از اقتصار بر خلاف کرده اند شافعی گفت اگر رشید باشد که در دین
صالح بود و مال تباه نکند و مروی گفت بصلاح دین آنست که مرتکب کبائر نباشد چون شرب خمر و زنا و لواط و اصلاح مال آنست
که مانع نکند و تبذیر نکند و عاز کالی نکند که در وغبن فاحش باشد رشد بنزدیک شافعی دو چیز باشد آنکه که او در شرع مسموع
و مقبول باشد و آنکه مال تباه نکند و ابو حنیفه و ابو یوسف و محمد گفتند چون بالغ باشد و عاقل و مصلح مال حجر از او برگیرند
سوا کر مصلح باشد در دین و اگر مفسد باشد مالرا که مفسد دین صلاح دین آنکه تا ترخلاف کرده اند که چون عاقل و بالغ باشد و مال تباه کند
حجر از و زائل شود یا نه ابو یوسف و محمد گفتند حجر از و زائل نشود و تصرف که کند در مال حجر و باطل باشد الا نکاح و عتق و ابو حنیفه گفت
چون عاقل و بالغ باشد حجر از و زائل شود و اگر چه مال تباه کند حجر کرده مال با و ندهند تا بیست و پنج ساله شود چون باین سن برسد مال با او دهند
و لیکن او را روا باشد که تصرف کند پیش ستوری شوهر آنکه کریز نابالغ شود و تجربت جمع المعاملات بشناسد و در غلام خلاف کرده اند
قوله حجرت در بیان حکم او و علت اختلاف انفصا في قوله تعالی وابتلوا الیتامی و في قوله ولا تؤتوا السفهاء اموالکم الایه اما کلام در
سفیه محجر علیه یا نه و چگونه کند فقها خلاف کرده اند ابو حنیفه و زفر گفتند حجر نباشد بهیچ حال بر عاقل و بالغ و اگر چه فاسق و مسرف
در جهان باشد در دین و مصلح مال باشد در دین و قول اصحاب شافعی با آنکه او را حجر کنند و مکر آنکه حجر نکند و ابن عقلا مذهب او ست و قول
او المختاران ابو العباس بن شریح است و بنزدیک ما آنست که محجور باشد اگر افساد مال کند و در مرتب بلعب صالح دین اجازت است
چنانکه مذهب شافعیست و اختیار ابو اسحق المروزی من اصحاب الشافعی و دلیل آنکه سفیه بانما محجور باشد قول امیر المؤمنین
علی است و عثمان و زبیر و عبد الله عباس و عبد الله جعفر و از تابعین شریح و در فقها مالک و اهل مدینه و اهل شام و
اوزاعی و ابو یوسف و محمد و احمد و اسحق و ابو ثور و در این باب دعوی اجماع صحابه کردند چه روایت کردند که هشام ابن عروه از
پدرش که عبد الله جعفر از مکه گفت من زمینی خریدم سخت بیست هزار درم امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه بشنید و گفت پسر برادرم
زمینی سخت خریده است بحد حجر کنم او را و گفت من برفتم و در زبیر را گفتم زبیر گفت من شریک تو ام چون علی شنید که زبیر او را شریک
حجر نتوانست کردن و اگر نه شریک زبیر بود حجر کرده بود بر عبد الله جعفر قوله ولا تاکلوها اسرافا و بدارا ان یکبروا خطاب
با اولیای یتیمان گفت یعنی بدید مال او ای یتیمان با سراف و قبل آنکه ایشان و از جهت بیدار و حق و اسراف مجاوزة الحد و در انفاق

الخطا باشد یقال بعث بکم فرقتکم ای اخطاتکم و تجاوزت عنکم. و قال جریر اعطوا هنیدة یحدوها ثمانیة ما فی عطائهم منّ و لا سرف

و بدارا ان یکبروا و شتابیا تا کبیر نه شوند و مال بدست خود گیرند و ان مع الفعل در جای مصدر است و منصوب علی انه

مفعول له یقول بادرته کذا و قال الشاعر فبادرها و خفّا فی الفهم الذ گفت و من کان غنیا فلیستعفف هر که توانگر و مستغنی باشد

باید تا عفت کند و اجتناب [illegible] و عفت امتناع باشد [illegible] یعنی رها کند [illegible] و بسیار طمع نکند و هر که درویش

باشد محتاج فلیأکل بالمعروف از مال ایشان بخورد بمعروف و خلاف کردند [illegible] روا باشد فقیر را که مال

[illegible] بعضی گفتند بر سبیل قرض و این قول سعید جبیر است و عبیدة السلمانی و ابو العالیه و ابو وائل و شعبی و مجاهد [illegible]

[illegible] و گفت دلیل بر آنکه چنین است آنست که خدای تعالی گفت [illegible]

[illegible] و عطا بن ابی رباح گفتند [illegible] روا باشد که از مال یتیم [illegible]

[illegible] و شعبی گفت [illegible] مال یتیم [illegible] روا باشد و این نیز قول [illegible] است

[illegible] بعضی دیگر گفتند او را باشد که از زمین و درختان و [illegible] زمین و شیر [illegible] زیادت باشد [illegible]

روا باشد که یعنی بر گیرد اما از [illegible] و [illegible] زمین [illegible]

[illegible] و اجرة مثل [illegible] گفت [illegible] و غلام [illegible]

[illegible] عبد الله عباس [illegible] و گفت در حجر من یتیمی هست [illegible]

[illegible] روا باشد [illegible] گفت هر که [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] روا باشد

[illegible] ایشان [illegible] روایة [illegible]

[illegible] عبد الله عباس و محمد بن کعب القرظی [illegible] خدای تعالی [illegible] فلیأکل بالمعروف [illegible]

[illegible] عبد الله عباس [illegible] یا رسول الله [illegible]

[illegible]

[illegible] و لا تأکلوها اسرافا [illegible]

[illegible] قول رسول علیه السلام [illegible] من کان [illegible] بمعروف [illegible]

[illegible] فاذا دفعتم الیهم اموالهم فاشهدوا علیهم گفت چون

مال با ایشان دهی گواه بر ایشان گیری [illegible]

[illegible] مال با ایشان [illegible] گواه [illegible]

[illegible]

[illegible] و کفی بالله حسیبا [illegible] حسیب [illegible]

[illegible] للرجال نصیب مما ترک الوالدان و الاقربون الایة گفتند سبب نزول آن بود که اوس بن ثابت

الانصاری فرمان یافت [illegible] و دو دختر [illegible]

[illegible] میراث [illegible]

[illegible] رسول [illegible]

اوس بن ثابت فرمان یافت [illegible]

وچیزی بر [illegible] ایشان [illegible] رسول علیه السلام ایشان را [illegible] بایشان [illegible]

یا رسول الله ایشان [illegible] ایشان بباید دادن [illegible] رسول علیه السلام گفت باز گردید تا خدای

تعالی چه فرماید [illegible] ایشان باز گشتند خدای تعالی این آیة فرستاد للرجال نصیب مما ترک الوالدان و الاقربون و للنساء نصیب مما

ترک الوالدان و الاقربون [illegible] مردان را [illegible] و زنان [illegible] گفت مما ترک الوالدان و نصیب حظ [illegible] باشد

[illegible] یعنی مفعول باشد [illegible] الاقربون حق تعالی در این آیة بیان ابطال حکم جاهلیة کرد [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] باطل بود [illegible] مقدر باشد [illegible] نصیبا مفروضا نصیبا [illegible]

[illegible] المصدر [illegible] نصبا و [illegible]

[illegible] نصیبا مفروضا [illegible] باشد [illegible]

[illegible] که خدای تعالی ثابت [illegible] کرده است [illegible] حق تعالی [illegible] و تفصیل و تفسیر آن

در یوصیکم الله بیان کرد [illegible] القول العظیم [illegible] دلیل است [illegible] الخطاب [illegible]

[illegible] رسول علیه السلام [illegible] دختران [illegible] روایة [illegible] دو دختران را

[illegible] بعصبه داد [illegible] روایة [illegible] ان شاء الله قوله عز و علا

وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُم مِّنْهُ

چون حاضر آیند بقسمت [illegible] [illegible] [illegible]

وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَّعْرُوفًا ۝ وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا

[illegible] ایشان را [illegible] نیکو [illegible] فرزندان ضعیف

خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ۝ إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ

بترسند بر ایشان [illegible] [illegible] آنان که [illegible] میخورند مالها

الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا ۝ يُوصِيكُمُ

یتیمان [illegible] میخورند در شکمهای ایشان آتش [illegible] [illegible]

اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ فَإِن كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ

خدای [illegible] [illegible] [illegible] اگر باشند زنان [illegible] دو [illegible]

ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِن كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا

[illegible] و اگر باشد یکی [illegible] [illegible] هر یکی را از ایشان

السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِن كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِن لَّمْ يَكُن لَّهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ

[illegible] اگر او را [illegible] [illegible]

أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِن كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ مِن بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي

[illegible] [illegible] اگر باشد او را برادران [illegible] [illegible]

بِهَا أَوْ دَيْنٍ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] نزدیکتر شما را [illegible]

فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ۝ وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ

[illegible] از خدای [illegible] خدای [illegible] بود [illegible] [illegible]

إِن لَّمْ يَكُن لَّهُنَّ وَلَدٌ فَإِن كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمُ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْنَ مِن بَعْدِ وَصِيَّةٍ
اگر نباشد ایشان را فرزند پس اگر باشد ایشان را فرزند شما راست چهار یک از آنچه گذاشتند پس از وصیتی

يُوصِينَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَلَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ إِن لَّمْ يَكُن لَّكُمْ وَلَدٌ فَإِن كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ
که کرده باشند بآن یا وامی و ایشان راست چهار یک از آنچه گذاشته باشید اگر نبود شما را فرزند پس اگر بود شما را فرزند

فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكْتُم مِّن بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَإِن كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ
ایشان راست هشت یک از آنچه گذاشته باشید از پس وصیتی که کرده باشید یا وامی و اگر باشد مردی که از وی میراث گیرند

كَلَالَةً أَوِ امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ فَإِن كَانُوا
بی پدر و فرزند یا زنی و او را برادری یا خواهری هر یکی را از ایشان شش یک پس اگر باشند

أَكْثَرَ مِن ذَٰلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِن بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَىٰ بِهَا أَوْ دَيْنٍ
بیشتر از آن ایشان انبازان باشند در سه یک از پس وصیتی که کرده شود بآن یا وامی

غَيْرَ مُضَارٍّ وَصِيَّةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَن يُطِعِ
جز زیان کننده فرمانی از خدای و خدای دانا و بردبارست این حدهای خدایست و هر که فرمان برد

اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا
خدای را و پیغامبر او را درآرد او را بهشتها که میرود از زیر آن جویها همیشه باشند در آنجا

وَذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ وَمَن يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ
و آن رستگاری بزرگست و هر که عاصی شود خدای را و پیغامبر او را و درگذرد از حدهای او درآرد او را

نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُّهِينٌ قوله تعالى واذا حضر القسمة الآية اختلاف كردند در آنكه
در آتشی که جاوید باشد در آنجا و او راست عذابی خوار کننده
این آیه منسوخست یا نه بعضی گفتند محکمست و منسوخ
نیست و این قول عبد الله عباس است و سعید جبیر و حسن بصری و ابراهیم نخعی و مجاهد و شعبی و زهری و یحیی بن یعمر و سدی و اختیار ابو جعفر
طبری و ابو علی جبائی و زجاج و بیشتر مفسران و فقها و آنانکه گفتند منسوخ نیست خلاف کردند در قوله فارزقوهم تا این امر بر وجوبست یا
بر ندب جبائی و جماعتی و جعفر بن مبشر گفتند مندوبست و واجب نیست و مجاهد گفت واجب نیست ما دام که دل وارثان خوش
باشد و آنانکه گفتند منسوخست سعید بن المسیب و ابو مالک و ضحاک گفتند این آیه پیش از قسمت میراث و تعیین فرایض
نازل بود که نصیب کسی معین نبود چون آیه میراث آمد و نصیبها معین شد این منسوخ شد و این بسبیل وصیت بود اگر خلاف کنی
در آنکه این قوم خطاب با کیست بیشتر مفسران برآنند که خطاب با ورثه است و درست اینست لقوله واذا حضر القسمة و
قسمت وارثان باشد و بعضی گفتند خطابست با کسی که او را وفات خواهد رسیدن که در ترکه وصیت کند تا ایشان را
باشد چیزی تا دل ایشان بازنماند قالوا این ثلث قول و قولوا لهم قولا معروفا و ظاهر قرآن ازین مانع است با آنکه چون
قسمت میراث و صورت نبندد و حق تعالی این امر را معلق کرد بوقت قسمت میراث فی قوله واذا حضر القسمة الآنکه خلاف
کردند در آنکه و قولوا لهم قولا معروفا خطاب با کیست و این قول معروف چیست قول اول آنست که گفتیم خطاب با ورثه حمزه
الوفاة و این درست نیست درست آنست که خطاب با ورثه است بر قول آنان که گفتند آیه در میراثست در وصیت نیست
و آنانکه گفتند آیه در وصیتست گفتند خطاب با اولیا و اوصیاست و اولو القربی و ارث برای آنکه ایشان را وجه بیرون نباشد
یا در ترکه باشد یا کوچک باشند و هم کوچک آنان که بزرگ باشند خطاب با ایشانست که قوم برای آنکه ایشا

مالک نصیب خود باشند و الفاظ وصیت از وصی و از ایشان نیست آید و آنان که طفل باشند و وصی گوید این مال یتیمانست و ما
در این چیزی نیست و اگر ما را این حکم بودی شما را نصیب کردی عافاکم الله و امثال آن و ما نیز از ایشان معذوریم فقال تعالی قولوا لهم قولا معروفا
یعنی بار رزق یا قول معروف و اگر بر ظاهر حمل کنند اولیتر باشد برای آنکه جمع ایشان هر دو متعذر نیست که چیزی بدهد
و هم عذر خواهد و در عاقبت گفته اند این آیه وقت قسمت کرد با اهل این آیه و گفت اگر نه این آیه آن بودی
این مال خود کردی یعنی خواست تا حکم این آیه بجای آرد آنرا طعام ساخت برای اهل این آیه و طعم و رزق را حقی محدود و مقدار
معین نیست لیکن خواهند و دل ایشان بآن خوش باشد حسن بصری و قتاده و ابو العالیه از این آیه پرسیدند که منسوخست یا نه گفتند
این آیه منسوخ نیست و لیکن مردمان بخیل اند و وجه نیست ایشان را که طعم بکسی دهند پس گویند این آیه منسوخست حسن گفت چیزی
کم باشد و شرم دارند در قسمت آوردن با ایشان باید دادن و عبد الله عباس گفت چون وصیت کرده باشد اگر طفل بزرگ
باشند چیزی از آن بدهند و اگر کوچک باشند عذر خواهند چنانکه بیان کرده شد و از عبد الله عباس هم این قول روایتست
و روایت خبری که میکر چون عبد الرحمن بن ابی بکر وفات یافت پسرش عبد الله میراث او بخشید در سرای و هیچ کس را نداد خویش
و بیگانه را و چیزی نداد و این در حق عایشه بود انکار این آیه بر خواند عبد الله عباس گفت که او چنین کرد که گفت آیه در وصیت
در وصیتست خدای جل جلاله اذکرم چون بحسب بقیه ایشان این آیه وقت حظ خود داشت که آنان را که در وصیت نشان ایشان را
باشند محروم مانند بر سبیل ندب و استحباب گفت چون ایشان حاضر آیند بوقت قسمت میراث تا در قسمت ایشان را از آن در رزق
و طعم دهی و بر سبیل عذر چیزی گفتی که ایشان را غمگین نکند و این بر سبیل ندب باشد و بعضی گفتند تا ایشان را بالکلیه طلاق کند
و نفقه از مال کسی بدهد از زنان کند که خدای تعالی این طلاق فرمود قوله و لیخش الذین لو ترکوا من خلفهم ذریة ضعافا الآیة
این آیه چهار قول گفتند یکی آنکه این آیه خطابست با آنکه او در وصیت اجحاف کند و اسراف و آنکه در وصیت بورثه از ثلث تعدی کند و این
قول عبد الله عباسست بیک روایت و سعید جبیر و قتاده و سدی و مجاهد و ضحاک قول دوم حسن گفت آیه در حق کسانی است
که بر بالین محتضری حاضر آیند و او را گویند خویشتن را باش و خویشان را بین و مال خود را بخدای بده و در آنچه گفت بخویشتن ایثار
و خلاف حق این و حال آنست که در آن تا همه مال مستحق کنند خدای تعالی ایشان را بترسانید که مکنید تا خدای ترسد آنرا که چنین کند
و اگر ایشان را وفات رسد و فرزندان طفل ضعیف بازگذارند بورثه این ستم در ایشان خواهند رسانید که ایشان یتیم خود بینند
و چه گویند از شرع فقه گفتند قول سوم آنست که خطاب با اولیای ایتامست که در مال ایشان امانت بجای آرند و آن گفت با ایشان که
اگر ایشان را وفات باشد خواهند که دیگران با اطفال ایشان آن کنند که او را از آن کراهت نباشد باید تا از خدای بترسند و با اطفال یتیمان
و مال ایشان همان کنند و این قول عبد الله عباسست بیک روایت قول چهارم مقسم گفت آیه در حق کسانست که مرد را در وصیت نهی کنند
و گویند جانب وارثان نگاه دار و جانب دیگران فرو گذار و او را از آن بازدارند و آنکه گفتیم اصل ذریت نسل باشد من ذرا الله
الخلق ای خلقهم و قول آنکه گفت اشتقاق آن از ذرست و کذلک بر مذکر و مؤنث افتد و ذریت خوانند قوله ضعافا برای آنکه ذریت
در بیشتر آنکه کودک باشد و اگر کوچک باشد قوله تعالی و من یطع من آبائهم و ازواجهم و ذریاتهم فا بالغ و طفل و صالح خوانند و
ضعاف جمع ضعیف باشد فعال جمع فعیل بود چون طوال و کرام جمع طویل و کریم و کبار و صغار و صبیر جمع صبور
الله باید تا از خدای بترسند و سخن سدید گویند یعنی قول با سلامت که در آن خلل و فساد نباشد و این قول آنست که بورثه اجحاف بود در حق
در حق موصی تقصیر بود و اصل از سد خللست و صواب را سداد گویند از آنکه در او خلل نبود و سدید السهم اذا قوم و این آیه
فی که رسول علیه السلام سعد را از آنکه وصیت کند بیشتر از ثلث و الثلث کثیر لان تدع عیالک اغنیاء خیر من ان تترکهم عالة یتکففون
الناس ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما الآیة مقاتل بن حیان گفت این آیه در مردی آمد از غطفان نام او مرثد بن زید برادر خود

وطفل بعد کرد و مال الطفل در حجر او بود و مال در دست او مال او بخورد خدای تعالی این آیة فرستاد در حق او و مقید بکرد او را و اگر چه آیة در حق
شخصی معین باشد هر کی با او مشارکت کند در آن فعل مشارک او باشد در آن حکم و حمل آیة بر عموم کردن اولی تر باشد و قوله ظلما نصب علی
التمییز باشد و گفته اند که مصدر من معنی الفعل لان اکل مال الیتیم ظلم فکانه قال ان الذین یظلمون فی اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونهم
نارا در جای خبر انّ است حق تعالی گفت آنان که مال یتیمان خورند بظلم و بطلان قید کرد بظلم که مال یتیمان باجرة مثل حلال باشد که بخورد
و او را این وعید و عقاب نباشد برای آنکه ظلم نیست و نیز اگر کسی بر سبیل قرض بردارد هم عین مال یتیم بود که خورده باشد و لکن ظلم نبود انما
آتش بخورند در شکمشان در روز و حکم گفته اند که آنکه سدی گفت روز قیامت خورنده مال یتیم را برانگیزند و آتش از دهن و بینی و چشم
و گوش و دبر او بیرون آید چون کسی بنگرد او را آتش باشد و این علامت بود فرشتگان عذاب را که او آکل مال یتیم است و دوم آنکه این بر طریق
مثل بود برای آنکه هر کس که مال یتیم خورد مآل و عاقبت او با دوزخ بود و حکم بر آتش باز کند بعقوبت آن و اگر زان بود ... یعنی نزد
آن باشد که او لا آتش خورد ... و مانند آن ... و این جاری مجری آن مثل باشد در معنی که کالباحث عن حتفه بظلفه
عن حتفه و قولهم انک یجانی بجناه و قول الشاعر و ان الذی اصبحتم تحلبونه دم غیر ان اللون لیس باحمر ... و بدان شتران
کشتابیه ... و قوله و سیصلون
سعیرا ابن عامر و عاصم بروایة ابی بکر خواند و سیصلون بضم الیاء ... الباقون بفتح الیاء ... النار ... النار
الاصطلاء ... قال العجاج ... و قال الفرزدق ... و قال الکمیت
... قال الشاعر ... من
... و معنی آنست که ... و حصیب ...
... قوله یوصیکم الله فی اولادکم الآیة ... سبب نزول این
خلاف کردند بعضی گفتند سبب نزول این آیة آن بود که در جاهلیة میراث بمردان دادندی ... و کودکان
خدای تعالی این آیة فرستاد و حکم جاهلیة باطل کرد ... محمد بن المنکدر ... جابر بن عبدالله انصاری ... گفت ... من بیمار بودم
که جابر بعیادت من آمد رسول علیه السلام ... من ... یا
رسول الله چگونه ... کنم ... رسول علیه السلام ... خدای تعالی این آیة فرستاد عطا گفت سعد بن الربیع در احد
بکشتند ... دو دختر و برادری ... مال ... برگرفت ... با بشکایت بر پیش رسول
آمدند رسول علیه السلام گفت باز گرد که باشد که خدای تعالی در حق تو حکمی فرماید ... آمد و شکایت کرد ...
خدای تعالی این آیة فرستاد رسول علیه السلام برادر سعد را بخواند و مال از وی بستد و با ایشان داد مقاتل و کلبی گفتند ...
... گفت عبد الرحمن آمد ... و ...
... و چند ... بشکایة برسول آمد خدای تعالی این آیه فرستاد عبدالله عباس گفت پیش از نزول این آیة میراث
فرزندان را بود و وصیة مادر و پدر را خدای تعالی این وصیة با این آیة منسوخ کرد و این قول درست نیست و بیان این کرده
در سورة البقرة در آیة وصیة حیث ... بتفسیر این مشغول شویم ... آیة ... بعد اختصار کنیم ... وفاة
... اکتفا ... میراث ... اختصار ... میراث و استحقاق میراث
بدو چیز باشد بنسب ... و سبب ... فقها ... حجب و ... تعصیب و ...
تعصیب میراث باشد ... ثابت شود ... و ... و سبب ... و ...
میراث زوجیة ... باشد ... لای حق احد ... و لا ...

جزیه و ... و این هیچ سه بر فرض نباشد و این مانع باشد از میراث سه چیزهاست کفر است و رق و قتل عمد و ...
منع کنند از میراث این سه وجه منع کنند آن حجب مادر از ثلث با سدس اما سهام مواریث شش است نصف است و ربع و ثمن
و ثلثان و ثلث و سدس اما نصف سهم چهار کس بود شوهر با عدم فرزند و فرزند زاده و اگر چه نازل باشد و سهم دختر است
و سهم خواهر است که از مادر و پدر باشد و سهم خواهر است از پدر چون خواهر مادری و پدری نباشد و ربع سهم دو کس بود سهم شوهر
با وجود فرزند یا فرزند زاده و سهم زن با عدم فرزند و فرزند زاده و اگر چه نازل باشد و ثمن سهم زنست با وجود فرزند
یا فرزند زادگان و اگر چه نازل باشد لا غیر و ثلثان سهم کس باشد سهم دو دختر یا بیشتر و سهم دو خواهر یا بیشتر هر که
کان از یک پدر و مادر باشد و سهم دو خواهر پدری یا بیشتر هر که که خواهر مادری و پدری نباشد و ثلث سهم دو کس باشد سهم
مادر باشد با عدم فرزند و فرزند زاده و عدم آنکه او را حجب کند و سهم دو کس یا بیشتر از کلاله مادری و سدس سهم ...
سهم هر یکی از مادر و پدر با وجود فرزند یا فرزند زاده و سهم ... و فرزند زاده با وجود آنکه حجب کنند و آنکه حجب کنند ... اهل
البیت دو برادر باشد یا یک برادر و دو خواهر یا چهار خواهر چون مادری و پدری باشند یا پدری تنها باشند و سهم ... هر یکی از کلاله
اگر تنها باشد ... و اگر ... قطع نشود از میراث بدیگران و ... میراث ... کس باشد مادر و پدر و پسر و دختر
و زن و شوهر این ... که گفته شد از مقدمات مواریث بر سبیل اختصار بر مذهب اهل البیت علیهم السلام و ...
بود و در کتب فقه ما مشروح است و اختلاف فقها نیز بیان کرده شد کراهة تطویل را چه غرض از این کتاب تفسیر قرآنست و آنچه ...
معنی آن باشد قوله یوصیکم الله وصیت میکند خدا شما را ... و امر میکند ... و وصیت خدای تعالی ایجاب باشد چنانکه
در سورة الانعام چند جا گفت ذلکم وصاکم به ای وجب علیکم و فرض ... مراد فرض و ایجاب است و ...
خوانند و بعضی ... و بعضی ... فی اولادکم در کار فرزندانتان ...
و ... و این جمله حذف کرد برای دلالت حال برای للذکر مثل حظ الانثیین یک پسر را چندان نصیب بود که دو دختر را علی کل حال
مع الانفراد و مع الاجتماع بلا خلاف بین الامة فان کن نساء یعنی وارثان اگر چنانکه این فرزندان بازمانده از مادر و پدر ...
هر دختران باشند و ... باشد یعنی سه یا بیشتر نصیب ایشان دو ثلث باشد از ترکه و اگر دو باشد هم ثلثان ...
ایشان را و لکن این حکم از آیه ... از اجماع استدلال کردند و بعضی مفسران اهل معانی گفتند این حکم از آیه دانند بزیادة فوق که این لفظ
صله کنند یعنی زیادت چنانکه گفت فاضربوا فوق الاعناق ای فاضربوا الاعناق و فوق صلت است و اگر چنین باشد از آیه حکم دو دختر
دانند حکم بیشتر از دو دختر هم باجماع توان شناخت پس ... باشد در هر دو طرف و چون چنین ...
آن باشد که ظاهر آیه رها نکند و ابو العباس مبرد گفت در آیه دلیلی است بر آنکه دو دختر را ثلثان باشد ...
... باشد چون چنین بود یک پسر با یک دختر ... دو دختر ... چون نصیب یک دختر بلفظ قرآن ...
ثلث آمد ... ثلث باشد ایشان را و اسمعیل بن اسحاق القاضی این وجه اختیار کرد ...
که قیاس ... باشد ... حکایت کرد از بعضی فقها که گفت ثلثان دو دختر از این آیه معلوم شود که حق تعالی
گفت یستفتونک قل الله یفتیکم فی الکلالة ان امرؤ هلک لیس له ولد وله اخت فلها نصف ما ترک ... این آیة ...
حکم کرد چنانکه دختر را در آیه ما نحن فیه و ان کانت واحدة فلها النصف آنگه در آیه کلاله گفت فان کانتا اثنتین فلهما الثلثان مما ترک
دو خواهر را دو ثلث ... دو دختر را دو ثلث باشد ... و این محض قیاس باشد ...
... و نظام در کتاب النکت حکایت کرد ... عبدالله عباس که گفت ... دختر را ... مال ...
... و اینهم طریقه قیاسات و ان کانت واحدة ... خوانند ...

والتقدیر فان کان المیت واحدة واهل مدینه خوانند واحدة برفع بر آنك کان تامه بود والتقدیر فان حصلت او وجدت واحدة فلها
النصف اگر یکی باشد فرزندان باید یك دختر را بنها کند فرزند او بتسمیه نیم مال بود باقی بنزدیك ما رد بود با او بقرابت وآیه اولوا الارحام
معنی قوله تعالی واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض و بنزدیك فقها نیم دیگر عصبه را باشد اگر باشند والا بیت المال را بود ولابویه لکل
واحد منهما السدس مما ترك ان کان له ولد فقها نیم مادر و پدر را ابوین خوانند بنام پدر خوانند مادر را التغلیب المذکر علی المؤنث چنانك
در باب تغلیب مشرقین گویند مشرق را و مغرب را و عمرین گویند ابو بکر و عمر را و حسنین گویند حسن و حسین را و این باب است
انکلم عرب گفت نصیب مادر و پدر هر یکی از ایشان ... اگر متوفی را فرزند بود و قوله ولابویه لکل واحد
اراد ولابوی المیت و هم چنین باشد اگر مادر و پدر باشد و اگر یکی از ایشان باشد نصیب او همکی بود باجماع و باقی فرزندانرا
بعد للذکر مثل حظ الانثیین و اگر فرزند دختری باشد و احد الابوین دختر را نیم باشد بتسمیه و در اگر احد الابوین را
باشد و باقی رد باشد بایشان علی قدر سهمیهما بنزدیك ما و مخالفان گفتند اگر احد الابوین پدر باشد باقی بدو بود از وجه
او عصبات بجهت تعصیب و اگر مادر باشد بعضی از ایشان گفتند باقی رد بود با او و با دختر چنانك گفتیم ما و بعضی از ایشان گفتند
بیت المال را باشد باقی و حجت ما در رد با خداوندان سهام آیه اولوا الارحام است و حجت ایشان در تعصیب خبری و احادیث که
آورده اند ما ابقت الفرائض فلاولی عصبة ذکر گوییم این خبر ضعیف و احادیث و خبر واحد ظاهر قرآن رها نکند و تخصیص
عموم قرآن بدان و قوله فان لم یکن له ولد و ورثه ابواه فلامه الثلث گفت اگر فرزند باشد متوفی را و وارثان مادر و پدر باشند مادر را
ثلث و سدس و در گر پدر را و گویند لالتوفی الخطاب علیه برای آنك فی خطاب دلیل او میکند باتفاق ثلثان باقی پدر را باشد گر شوهر
شوهر باشد و ان مقدار نصیب خود که نیم است نصف یا ربع و نصیب مادر ثلث بر جای باشد و نقصان در نصیب پدر آید و عبد الله
عباس و ابن سیرین هم چنین گفتند و قوله فان کان له اخوة فلامه السدس اما با و مادر در دو قول است یکی آنك این برادران
مادر را حجب کنند از ثلث با سدس که پدر باشد و چون پدر باشد حجب نکند و گفته تقدیر این چنین است فان کان له اخوة
و ورثه ابواه فلامه السدس و بیشتر اصحاب بر آنند که برادران حجب نکنند مادر را از ثلث با سدس مگر که پدر باشد و اگر نه این
مذهب جمله فقهاست الا آنست که مذهب ما آنست که چون پدر باشد برادران حجب کنند مادر را از ثلث تا سدس و حجب با آنکه
دو برادر باشند یا برادری و دو خواهر یا چهار خواهر و باید تا از مادر و پدر باشند یا از پدر تنها چه اگر از مادر تنها باشند حجب نکنند
و دو خواهر حجب نکنند بهیچ وجه و جمله فقها ما را خلاف کردند و قول است عبد الله عباس که برادران تا سه نباشند حجب نکنند حملا
علی ظاهر قوله فان کان له اخوة و اقل جمع سه باشد و این قولی شاذ است و جمله بر خلاف این اند و جواب آنست اولا گوییم اگر چه اقل
جمع بر حقیقت سه باشد اما حکم بدو بر سبیل مجاز بکار ادلت اجماع و نیز در قرآن و اشعار عرب آمده است در بعضی جمع بر سبیل
توسع من قوله تعالی ان تتوبا الی الله فقد صغت قلوبکما و لم یقل قلباکما کما قال الشاعر من الرجلین رؤسهما و ظهرهما و قال الراجز
مثل ظهور الترسین ... و هم چنین عبد الله عباس گفت که برادران را حجب کنند مادر ایشان را باشد و این خلاف
اجماع است برای آنك گفته است که برادران با وجود پدر مادر را چیزی نگیرند اگر گویند برادران چرا حجب کنند مادر را از ثلث
با سدس چون چیزی بایشان نخواهد رسید گوییم قتاده گفت این برای معاونه پدر باشد برای آنك پدر را قیام باید کردن بنفقه و کار
ایشان و تزویج ایشان و این علت بعضی اصحابان ما روایت کرده اند و این دلیل کند بر آنکه برادران که از جهت مادر باشند حجب
نکنند و قوله من بعد وصیة یوصی بها او دین آنکه گفتیم من تقدیم وصیت که بدین و باتفاق دین مقدم باشد بر وصیت چون بار بر سا

او ایجاب ترتیب نکند برای آنك او یا شك دار باشد یا تخییر او ترتیب در هیچ موضع نبشنده پس این در بیان باب بیان شد و او است چون
دیگر آنست برای آنك تقدیم و صیت کرد بر دین که وصیت عامست در حق هر کس باشد و دین هم کسی باشد پس چنانست که وصیت بجای بنات و
جمله و دین بجای ثلث گفت اگر باشد بجای ثلث باشد که بعد باشد که نبود و قوله اباؤکم وابناؤکم لا تدرون ایهم اقرب لکم نفعا حق
تعالی بیان کرد جواب کسی که گوید اگر تفاوت نصیبها مانند نصیب مادر و پدر که متفاوت است از نصیب فرزندان و هم چنین
خلاف کردند مجاهد گفت یعنی در دنیا شما ندانی که کیست که نافع تر است از ایشان که بیدا شما الذریا فرزندان شما با بعضی که
گفته اند معنی آنست پدر را نفقه فرزند واجب بود چون فرزند محتاج باشد و فرزند را نیز نفقه پدر واجب بود چون پدر محتاج
باشد پس ایشان در این باب راست اند و لکن شما ندانی که حاجت که را باشد ما حسن از ایشان قوله در آنست که شما ندانی که
باشد که از میر ما حسن بیمرد تا میراث او بما رسد و تمنای مرگ یکدیگر کنی برای میراث و نصب فریضة بر تمیز باشد و قوله فریضة گفته
نصب و بر حالست یعنی فی حال الورثه ما ذکرنا مفروضا نقدیرا و گفتند المفعول المصدر من قوله یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ
الانثیین فرضا مفروضا و گفتند منصوب است من قوله فلامه السدس فریضة کما تقول هذا المال لک هبة او صدقة و قوله ثلث و ربع
تثقیل و تخفیف روا بود و هم روا بود که ان الله کان علیما حکیما ای لم یزل کذلك کان و لیل ماضی باشد و معنی آنست که خدای
تعالی همیشه علیم و حکیم بود و اما علیم بما العیبات باشد در عالم و عالی او را صفتی ذاتی است و حکیمی دو وجه روا است چنانکه یاد کرده شد
پیش از این قوله ولکم نصف ما ترك ازواجکم الآیة قدیم جل جلاله در این آیه که رفت ذکر فرایضی که من جهة النسب میراث گیرند
تمام کرد در این آیه ذکر میراث خداوندان سببی کرد گفت شما راست که مردانید از زنان شما آنچه زنان شما باشند اگر
فرزند باشد ایشان را از سوی او اگر از شما باشد یا از غیر شما از نصف با ربع افتد و این نوعی حجبست که فرزند کند شوهر را
از نصف بربع و در آن بیشتر آنکه از ربع با ثمن و لهن الربع و زنان را ربع مال باشد از میراث شوهران اگر شوهران را فرزند نباشد
اگر باشد حجب کنند آن فرزندان زنانرا از ربع با ثمن و در این هیچ خلاف نیست میان امت و نصیب شوهر بر نصف نیفزاید و از ربع کم
و نصیب زن از ربع نیفزاید و از ثمن بکاهد و نقصان در ایشان نشود و هم چنین نصیب مادر و پدر از سدس بکاهد هیچ حال
و عول درست نیست بنزدیك ما و چنانکه بیان کردیم ابتدا ان المال لا یتوفی بکفن بکشد اگر آن او را چیزی بماند قضا دین
از او کرده باشد بعد از آنکه چیزی بماند وصیت که بیفکند از آن ثلث آنچه بماند باشد بمجاز از وصیت باز مانده میان ورثه
بود علی فرائض الله قوله و ان کان رجل یورث کلالة او امرأة تقدیر آنست که وان کان رجلا و امرأة یورث کلالة اگر مردی را
یا زنی را از و میراث گیرند بکلاله کی و نصب کلالة المحتملات چند وجه را یکی آنکه مصدری بود در جای حال و تقدیر چنین
باشد که یورث متکلل النسب رماتی و بعلی گفتند نصبست بر خبر کان که رجل اسم کان است و یجوز امرأة و یورث صفت
اوست و کلالة خبر کان است و هم چنین امرأة و یورث صفت اوست و کلالة خبر کان است و این قول اکثر است و گویند کلالة مرده
موروث منه باشد و گفته اند که مفعول دوم یورث باشد و تقدیر چنین بود که یورث ماله و حسن بصری و عیسی بن عمر خوانند
یورث بکسر الراء چنانك فعل مسند باشد با مرده و کلالة مفعول دوم باشد یعنی اگر مردی مال خود رها کند بکلاله و در کلالة خلاف کردند
صحابه و سدی گفتند موروث منه باشد یعنی مرده سعید جبیر گفت وارثان باشند و نصرین شمیل گفت مال موروث باشد
و روایت کرده اند که مردی رسول را علیه السلام پرسید از کلاله رسول علیه السلام آیه آخر این سوره بر خواند مرد گفت یا رسول الله
رسول علیه السلام گفت لست بزائدك حتی ازاد من زیاده تکم تا مرا زیاده نکند شعبی گفت که از ابو بکر صدیق پرسیدند که کلاله
چه باشد گفت بگویم اگر صواب باشد از خدای بود و اگر خطا بود از من بود و شیطان و خدای تعالی از من بری است مرا فی باشد
که نه پدر بود نه فرزند چون بعهد عمر رسید عمر را پرسیدند گفت من شرم دارم که مخالفت ابو بکر کنم آنجا گویم که او گفت

مادون الولد هر کرا جز فرزند بود حکم گفت هر کرا جز پدر بود عطیه گفت برادران مادری باشند عبید بن عمیر گفت برادران پدری باشند
جابر بن عبدالله گفت من بیمار بودم رسول الله بعیادت من آمد گفتم مرا خواهرانند ایشان را میراث چگونه دهم خدای تعالی این آیه فرستاد یستفتونک
قل الله یفتیکم فی الکلالة و امیرالمؤمنین علی گفت برادران و خواهران باشند از پدر و مادر و آنان که در این آیه ذکر است از مادر باشند
و آنان که در آخر سوره ذکر است از پدر و مادر یا از پدر علی ما جاء فی اخبارنا و اصل کلاله احاطه بود و الاکلیل تاج را برای آن گویند
لاحاطته بالرأس و مرا اکلیل برای آن خوانند که بهم محیط بود و کلاله را برای آن کلاله خوانند که محیط بود باصل نسب و کلالة القرابة
من الجهات لاحاطتها بالرجل و ابو مسلم محمد بن بحر الاصفهانی گفت اشتقاق کلاله از کلال است که تعب و اعیا بود و ماندگی باشد بعد کتاب
میراث کسی که بعد کلاله و اعیا بکند حسین بن علی المغربی گفت اصل او آنست که عرب بانکلاله و هو سعة الاکل و هو الظفر و الصیت
که عرب شاسند و خبر بعد باو از حدیث قال عامر بن الطفیل فانی و ان کنت ابن فارس عامر و فی السر منها و الصریح المهذب فما
سودتنی عامر عن کلالة ابی الله ان اسمو بام و لا اب بمعنی ان کرد اما سود توهم خصال ما یتحقق به و قال زیاد بن زید العذری
و لم ترث المجد الکبیر کلالة • و لم یان سمی فیه تعقیب • و اشکر گفت بیرون ما در کلاله شده است و آنکه بعقوب شاعر گفت
و ان ابا المرء احرز سهل الکلالة لا یغضب • قال الفرزدق • ورثتم قناة الملک لا عن کلالة • عن ابنی مناف عبد شمس و هاشم •
وله اخ او اخت ذکر برادر و خواهر است و کنایه از برادر و مرد و زن علی عادة العرب فی ردّ الکنایة الی الاقرب قال الله تعالی و اذا
راوا تجارة او لهوا انفضوا الیها یعنی الی التجارة لانها کانت اهم و قال الله تعالی و استعینوا بالصبر و الصلوة و انها لکبیرة یعنی
الصلوة برای آنکه نماز معروفتر و بیشتر بود و کذلک قوله و الذین یکنزون الذهب و الفضة و لا ینفقونها فی سبیل الله هم چنین در این جمله آیه قرائتی
بود ذکر کرده که گفت و ان من برادر یا زن را برادری یا خواهری باشد مادری و این تخصیص باجماع اهل البیت باجماع اهل
البیت کرده فلکل واحد منهما السدس هر یکی را از ایشان را شکی بود با ایشان را از جمیع نصاف نکنند هر یکی را از ایشان برین زیاده
نکنند و برادر و خواهر چون برادر مادری باشند نصیب میراث گیرند لقوله عز و علا فلکل واحد منهما ای من الاخ و الاخت السدس
هر یکی را از ایشان را آنکه فرمود حق تعالی و هر دو را یک درج فرزند آورد و کلاله سواء اگر مادری باشند یا پدری و مادری تفاضل
نکنند یا مادر پدری و نرینه را دو چندان آنکه ماده و اگر دختر و ایشان را بایکدیگر میراث گیرند اگر کلاله پدری یا کلاله مادری جمع شوند
ما اگر کلاله مادر را باشد اگر یکی بود و باقی کلاله پدری را اگر کلاله مادری بیشتر از یکی بود چنانکه باشد ایشان را دو ثلث بود
بیشتر ما قوله تعالی فان کانوا اکثر من ذلک فهم شرکاء فی الثلث و باقی جمله را بدان کلاله پدری را باشد اگر شوهر باشد یا زن محجوب کنند
ایشان را نقصان بر کلاله پدری در شود و بر کلاله مادری از آنکه چهار دانگ ایشان را باشد یا پنج دانگ شوهر نیم ببرد و اگر زن بود دانگی
ما اگر کلاله مادری و پدری جمع شوند با کلاله مادری و کلاله پدری با کلاله مادر یا دانگی باشد اگر یکی باشد یا دو دانگ اگر بیشتر باشد
بالسویه میان نر و ماده یکسان گیرند و باقی و آن چهار دانگ یا پنج دانگ میان کلاله مادری و پدری باشد للذکر مثل حظ الانثیین
و کلاله پدری چون قوی تر ایشان را جمله بنا شد میراث کلاله پدری جمله باشد که گفتیم و اجتماع با بنت و هم الاخوة و الاخوات علی ما
شرحنا و الله ولی التوفیق و جد و جده مقاسمه کنند با کلاله برای آنکه ایشان در یک درجه اند جد من قبل الاب بمنزلة برادرانست
من قبل الام و جد مادر بمنزلت خواهر و جد و جده من قبل الام بمثابة الاخ و الاخت من قبلها در یک درجه اند و این مسئله را مستوفات در کتاب خلاف
فقهاء آورده ایم تا طول نشود و اشارتی کردیم بروس المسائل که منصوصست در این باب و شرح و بسط آن در کتب فقه شرح داده است
از آنجا طلب باید کردن غیر مضار نصب او بر حال است و در معنی او خلاف کردند بعضی گفتند معنی آنست که اقرار بدین
نکند و اقرار بدین کسی را بر آن نبود که وارث باشد و بعضی دیگر گفتند تجاوز نکند در وصیت از ثلث وصیة من الله نصب او بر مصدر باشد
وصیتی است و الله تعالی وصیتی از خدای تعالی و الله علیم حلیم قتاده گفت خدای تعالی کاره است مضارة را هم در حال حیوة

و هم در حال موت و نهی کرد از آن در حیوة و در حال و خدای تعالی داناست با حوال بندگان و بردبار است از ایشان تعجیل نکند بعقاب ایشان
از تعجیل آن کند که ترسد که فایت شود و موریا و صورة تهدید و وعید است و در این آیه دلیلست بر آنکه فاطمه علیها السلام وارث
رسول بود و مستحق میراث او بود فی عموم قوله تعالی یوصیکم الله فی اولادکم و بدانچه اتفاق است که او مخاطب بخطاب قرآن رسول
بجمیع اوامر و نواهی و منهیست باوامر و نواهی قرآن و فی قوله تعالی و ان کانت واحدة فلها النصف او داخل باشد در عموم
هر دو آیه و تخصیص عموم بخبر واحد روا نبود برای آنکه این معلوم است و آن مظنون و برای مظنون دست از معلوم بنداریم
و آنکه دعوی دارند که رسول علیه السلام گفت نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقة خبر واحدست اگر تسلیم کنیم باو
تخصیص قرآن نشاید کردن قوله تلک حدود الله اشارت باشد بغایب و هذا اشارت باشد بحاضر زجاج گفت تلک
در این موضع بمعنی هذا است یعنی این حدها حدهای خدا است در معنی حدود خلاف کردند سدی گفت حدود شرایط است و شرایط
الله سعید ابن عباس گفت طاعة الله و بعضی دیگر گفتند فرائض الله و بعضی دیگر گفتند تفصیل الله فرائضه این تفصیلات
که خدای تعالی داد فرائض حق را و این لایق تر است بمعنی آیه و اشتقاق لفظ برای آنکه حد هر چیزی آن باشد که فصل کند میان
او و غیر او و پس معنی آیه آنست که این قسمتی است که خدای تعالی کرد بر اولیاء شما و این فصلی است میان طاعت و معصیت و من یطع
الله و رسوله هر که در هر چه این طاعت خدای داند و فرمان کار او بندد یدخله جنات او را در بهشتها کند که در زیر درختان آن
جویها روان باشد اگر گویند این تخصیص چرا است طاعت در میراث با وعده بهشت و این در همه طاعات باشد جواب گوئیم
برای آنکه موضع او آن است ذکر تخصیص کرد آنجا خالدین فیها همیشه باشند در آنجا نصب او بر حالست و تحقیق معنی آنکه
یدخلهم مقدرین فیها بالخلود برای آنکه خالدین حال باشد یدخلهم و ایشان در حال دخول مخلد باشند که این صورت نبندد و آنها
در آن حال عالم باشند و معتقد که ایشان مخلد خواهند بودن و گفت شاعر چنانکه بود گفت مررت برجل معه صقر صائدا به غدا و ذلک الفوز العظیم
و آن فلاح و ظفر بزرگست نه در معنی عظیم و دقیق گفتند که یکی آنکه عظیم است با مالکی با ماوریا و منافی که معتاد و معهودات
مال را فوله او لک الله با ضافه باسنفت خیانتی که کسی کنند در باب میراث و من یعص الله و هر که عاصی شود در خدای و فرمان که
خدای تعالی را در غیر فرعی و مقادیر فرائض و میراث و احوال ایتام و یتعد حدوده و از حدود او که بر ما تعدی کند و تجاوز کند
و رای آنکه او برای بندد یدخله نارا خالدا فیها اورا در آتشی برد که آنجا همیشه ماند حکم خالدین هم این باشد که گفتیم و گوید
حال است یدخله نارا هم و این عام در عصو در این آیه مدخله بود تحقیق زجر از مخاطب علی وجه التعظیم و این عبد ولی باشد از تعالی
باخبار که بیشتر آمد گفت بالله من یکم و هو خیر الناصرین و له عذاب مهین و او را عذابی باشد خوار کننده بر مقرون با استخفاف
و اهانت و این صفت عقاب است مستحقان عذاب را و معتزله بدین آیت تمسک کردند در آنکه فاسق لامحاله معاقب باشد و عقاب
او منقطع نبود جواب گوئیم ایشان را در این آیه تمسکی نیست از وجوه بسیار منها آنکه حد در جمع است و در عموم است و از تخصیص گریزی
نیست و دلیل و حجت ندارند و آنکه گر او حمل حد و خدا را جل جلاله تعدی کند کافر باشد و کافر را لامحاله معاقب بود و عقاب او مؤبد
دیگر آنکه و من یعص الله لفظ من لفظی صالح عموم را و خصوص را است و دلیل ما جز بتر دیل ما عموم را صیغتی مخصوص نیست
که آن صیغه در خصوص استعمال کنند مجاز باشد و دلیل بر این آنست که قائل چون گوید من دخل داری فاکرمه با این لفظ
یکبار عموم خواهد و یکبار خصوص و بمجرد استعمال ایشان لفظ را در یک معنی یا بیشتر دلیل کند بر حقیقت آن و اشتراک او در آن
معنی که در او استعمال کرده باشد مادام تا خالی بود از قرینه که دلیل کند بر آنکه مرد ایشان مجازست با آن یا بیکی از آن دلیل دیگر بر آنکه
این لفظ یعنی لفظ من مشترکست بین العموم و الخصوص آنست که ما بضرورت دانیم حسن استفهام آنکه که شنود از قائل که
گوید من دخل داری فاکرمه بتر سید تا نعم گوید ام العلماء ام من عامة الناس ام من الاحرار ام من العبید ام من الغرباء ام غیر ذلک و در جستن

استفهام ودلیلات برآنکه لفظ مشترکست بین المعنیین چه اگر لفظ مختص بودی استفهام نیکو نبودی وما حسن استفهام بغیره ...
علی وجه لا دفع له چون لفظ مشترک بود بین العموم والخصوص چه منکر باشد از آنکه تخصیص کند آیه را بکار فرایض دون ...
... ذکر آنکه ایشان ... اخراج میکنند ... اخراج کنند ...
... ایشان تا ایشان را اخراج میکنند ... تاب ... اخراج کنند ...
... تخصیص عموم بدلیل ...
بر تخصیص این عموم ... ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء وقوله وان ربک لذو مغفرة للناس
علی ظلمهم وقوله ان الله یغفر الذنوب جمیعا ... آیات واخبار متواتر ...
... حلال ... مستحق عذاب ابدی ...
خلود ... تأبید ... انقطاع ...
... فیها ...
عن الشیب فی وقت شیب فیه ...
خلود ... ولی التوفیق

وَاللَّاتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَإِنْ ١٩

شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا .

وَاللَّذَانِ يَأْتِيَانِهَا مِنْكُمْ فَآذُوهُمَا فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ

كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا . إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ

مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا . وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ

لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ

يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا . يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرْهًا وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا

آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ

كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا

وَإِنْ أَرَدْتُمُ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنْطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا

مِنْهُ شَيْئًا أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا . وَكَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ

أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ وَأَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا . وَلَا تَنْكِحُوا

مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا

وَسَاءَ سَبِيلًا

قوله واللاتی یأتین الفاحشة من نسائکم الآیة اللاتی جمع التی باشد ... اللواتی واللائی
قال الله تعالی واللائی یئسن من المحیض ...
ومجاهد وقتاده وسدی وجبائی وبلخی وزجاج گفتند آیه منسوخست در اول شرع چنان بود که چون زنی زنا کردی وچهار
گواه ... حکم آن بودی که ... در خانه باز داشتندی تا بمردن ... آیه حد ... آیه منسوخ شد
بقوله تعالی الزانیة والزانی ... در حق بکر که محصن نباشد صد تازیانه و ثیب که محصن باشد رجم ...
بر این آیه بعضی منسوخ است وبعضی ثابت الحکم ...
یأتین بالفاحشة ...
ایشان را در خانه باز دارید تا مرگ ایشان برسد یا خدای تعالی برای ایشان راهی پدید کند ...
تأخیر البیان عن وقت الخطاب ... عبدالله عباس وعبدالله ...
... خدای تعالی ... در حق بکر صد تازیانه ودر حق ثیب محصن رجم ...
... وحسن ... وقتاده ... وجبائی ...
رجم ... وقتاده هم چنین گفتند وعبادة بن الصامت وبعضی
اصحاب ما گفتند این حکم ... جمع بین الجلد والرجم ...
اما ثبوت رجم ... اجماع امت ... خوارج ...
... ویجعل الله لهن سبیلا ...
... علیهما السلام
... قد جعل الله لهن سبیلا البکر بالبکر جلد مائة والثیب بالثیب
الجلد والرجم ...
... واللذان یأتیانها منکم ابن کثیر
خواند بتشدید نون ...
فارسی گفت ...
یا از اللذان ... اللذین ... اللذان ...
نصب وجر الذین ...

حسن بصری و عطا گفتند مراد مرد و زن است که زنا کنند ولکن بر عادت عرب که چون مذکر و مؤنث جمع شوند تغلیب مذکر را باشد همچنانکه
گفت ان المسلمین والمسلمات ثم قال اعد الله لهم مجاهد گفت مراد دو مرد است که لواطه کنند و ابومسلم هم این گفته است بعضی گفتند مراد بحق دو زانی
و در شرع اسم زانی بر هر دو اطلاق کنند و هم چنین [illegible] و اینجا اهل عراق گفتند [illegible] واحد واجب باشد هم این قدر باشد که [illegible]
بعضی بدان ایذا کنند حق تعالی گفت آن دو کس که این کار کنند عام مفسران بر آنند که مراد زنا است بدلالت [illegible] فاحشه [illegible]
برنجانید ایشان را عطا و قتاده و سدی گفتند بزبان برنجانید ایشان را و تعییر و سرزنش کنید ایشان را [illegible] بترسید و شرم ندارید
مجاهد گفت دشنام دهید ایشان را عبدالله عباس گفت برنجانید ایشان را بدست و زبان و ایذا بدست زدن بنعل و کفش باشد
اگر توبه کنند و عمل نیک کنند اعراض کنید از ایشان و ایذا مکنید ایشان را و این حکم نیز منسوخ است بحد و رجم و حد از قرآن معلوم
و رجم از سنت و آنکه خبر کرد ابوهریره و زید بن خالد الجهنی گفتند دو مرد بخصومت پیش رسول آمدند و گفتند یا رسول الله اقض
بیننا بکتاب الله میان ما حکم کن بکتاب خدای رسول علیه السلام گفت بگوی یکی از ایشان گفت یا رسول الله پسر من مزدور این مرد بود
با زن او زنا کرد مرا گفت حکم او آنست که رجم کنند او را من فدیه کردم این پسر را بصد گوسفند و کنیزکی اکنون چون معلوم شد
واجب صد تازیانه است و واجب زن او رجم است که زن محصن بود و زن محصن است رسول علیه السلام گفت بخدای که ازین
میان شما بکتاب خدای حکم کنم اما گوسفند و کنیزک بتو رد است با تو باقی باید داد و پسر را حاضر کردند بکر بود تا او را حاضر کردند بکر بود
تا او را صد تازیانه بزدند و از شهر براندند تا یک سال و مرد دیگر را گفت برو ای انیس بنزد زن او تا او را حاضر کردند اگر اقرار
دهد رجمش کن زن اقرار داد محصن بود تا رجمش کردند عروة الزبیر گفت روایت در عهد عمر زنا کرد عمر او را حد زد و یک سال براندش
عبدالله انصاری گفت مردی بیامد از اسلم و گفت یا رسول الله من زنا کردم رسول علیه السلام روی از او بگردانید برگردید و باز جانب رفت
و گفت رسول از وی روی بگردانید دیگر جانب رفت و گفت تا بر خویشتن چهار بار گواهی داد رسول علیه السلام گفت تو دیوانه ای
گفت نه ای رسول الله گفت تو زن داری گفت بلی یا رسول الله رسول علیه السلام بفرمود تا او را بمصلی بردند و رجم کردند و او را
نماز کردند و [illegible] روایت کند که چون ماعز بن مالک بنزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله انی زنیت فطهرنی من زنا کردم مرا پاک
کن رسول علیه السلام گفت برو توبه کن و از خدای آمرزش خواه آن مرد برفت پاره ای دیر نبود باز آمد و گفت زنیت فطهرنی رسول
همان گفت برو پاره ای باز آمد و همین سخن گفت رسول علیه السلام همان جواب داد تا چهار بار آمد چهارم بار گفت تو را چه بپاک کنم
از آنکه [illegible] گفتند نه [illegible] رسول الله گفت بگیرید تا مست هست [illegible] رسول علیه السلام گفت
کن [illegible] محصن بود گفت بلی رسول علیه السلام بفرمود تا او را رجم کردند گفت استغفروا لماعز [illegible] استغفار کنید و رسول الله
برای او استغفار کرد و گفت لقد تاب توبة لو قسمت بین امة لوسعتها گفت ماعز توبه کرده که اگر از بیابان تا [illegible] بهم رسد [illegible]
عمر خطاب گفت [illegible] بیم [illegible] در کتاب خدای [illegible] فریضه [illegible] خدای [illegible] الا رجم [illegible]
با آنکه زنا کند محصن باشد چون بینه بران قائم شود یا اقرار دهد یا حمل ظاهر شود و من در قرآن خواندم الشیخ والشیخة اذا زنیا
فارجموهما البتة و رسول علیه السلام در عهد خود رجم کرد و ما رجم کردیم قوله تعالی انما التوبة علی الله للذین یعملون السوء بجهالة حق تعالی گفت
توبه بر خدای آن را است که کار بد کند بجهالة و فی قوله علی الله اقوال بعضی گفتند معنی آنست که عند الله بعضی گفتند من الله [illegible]
بر ظاهر رها کنند از وجهی باشد و معنی آن بود که قبول توبه بر خدای واجب بود برای آنکه توبه چون با خدای مضاف بود بمعنی قبول
بود یعنی بر خدای چون حقی است که قبول کند توبه آنکس که چنین باشد قال الله تعالی ثم تاب الله علیهم لیتوبوا توبتهم و قوله تاب
علیه [illegible] بجهالة در [illegible] گفتند یکی آنکه مجاهد و ضحاک گفتند عمد است کلبی گفت جاهل نباشد کان کار [illegible]
[illegible] و بیشتر مفسران گفتند مراد جهالت است بلی آنکه هر که معصیت کند جاهل باشد تا توبه کردن و [illegible] گفت

[margin:] تدرج حکم العراق [illegible]
[margin:] بیان کیفیة التعذیب
[margin:] [illegible]
[margin:] قصه ماعز

بر این قول اجماع صحابه است قراء گفت و جبائی که هر معصیت [illegible] باشد گناه کنند چنانکه گفتند که لا حاجت [illegible] جهالت آنست که
اختیار لذت عاجل کنند بر لذت باقی بعضی دیگر گفتند که گناه از آنکه بکرده باشد وایه دلیل است بر آنکه خدای تعالی توبه
قبول کند از جمله معاصی که کفر باشد یا که دون کفر ثم یتوبون من قریب آنگه توبه کنند [illegible] از نزدیک سدی و کلبی گفتند پیش
از بیماری مرگ عکرمه گفت هر چه پیش از مرگ بود آن نزدیک باشد ابومجلز و ضحاک گفتند پیش از آنکه ملک الموت را ببیند ابوموسی گفت پیش
از آنکه مرگ با او رسد چنانکه نام عبدالرحمن السلمانی گفت چهار کس از اصحاب رسول حاضر بودند حدیث توبه با میان گفت من
از رسول علیه السلام شنیدم که گفت خدای تعالی توبه بنده بپذیرد پیش از مرگ بنیم روز دیگری گفت من شنیدم که چند پیش از مرگ
بچاشتی توبه کند خدای تعالی قبول کند چهارم گفت من شنیدم که گفت ان الله یقبل توبة عبد ما لم یغرغر خدای تعالی توبه بنده قبول کند
مادام تا جان به غرغره نرسیده است عبادة بن الصامت گفت رسول علیه السلام گفت هر کس که او پیش از مرگ بیک سال توبه کند خدای تعالی
توبه او قبول کند آنگه گفت یک سال بسیار بود هر که پیش از مرگ بیک ماه توبه کند خدای تعالی توبه او قبول کند آنگه گفت ماهی
بسیار بود هر که پیش از مرگ بیک هفته توبه کند خدای تعالی توبه او قبول کند آنگه گفت هفته بسیار باشد هر که او پیش از مرگ بروزی توبه کند
خدای تعالی توبه او قبول کند آنگه گفت روزی بسیار بود هر که او پیش از مرگ بساعتی توبه کند خدای تعالی توبه او قبول کند آنگه
گفت ساعت بسیار باشد هر که او توبه کند پیش از آنکه جان او بغرغره رسد خدای تعالی توبه او قبول کند ابوسعید خدری روایت کرد
از رسول علیه السلام که گفت ابلیس گفت خدای را بعزتک و جلالک که مفارقت نکنم از بنی آدم مادام تا جانشان در تن بود حق تعالی
گفت بعزتی و جلالی که در توبه بر ایشان گشاده دارم تا جانشان در تن باشد هم ابوسعید روایت کند که رسول علیه السلام گفت که ابلیس
با خدای گفت [illegible] لا اضلهم و اغویهم ما دامت الارواح فی اجسادهم حق تعالی گفت بعزتی و جلالی که ایشان را می آمرزم
تا استغفار می کنند و کان الله علیما حکیما و خدای تعالی همیشه دانا و حکیم کار بوده است دانا باحوال بندگان و حکیم بمعنی محکم
ایشان ولیست التوبة للذین یعملون السیئات الایه حق تعالی در این آیه بیان کرد که قبول توبه کرا باشد گفت توبه نباشد آن را که اصرار
کنند بر کفر و معاصی تا آنگه که مرگ بایشان حاضر آید و بیم مرگ بدیشان رسد و اعلام مرگ پیدا شود ایشان را از معاینه فرشته و حالی از آن
چیزها که ایشان را اطلاع کند بتوبه آنگه گویند ما توبه کردیم و حکم کافران در این باب هم اینست و لا الذین یموتون وهم کفار و نه آنان
که بمیرند و ایشان کافر باشند و الذین در محل جر است عطفا علی قوله للذین یعملون السیئات و التقدیر و لا الذین یموتون و هم کفار اولئک
فی قوله و هم کفار اولئک اعتدنا و اصله اعددنا قلب کرده تا یکی از دالها تا گفتند اعتدنا و گفتند اعتدنا افعلنا من العتاد والشیء العتید
هو المعد فعیل بمعنی مفعول والعتیدة طبل یحمل فیه طیب و العتاد اسم الشیء المعد و هو ایضا اسم للمصدر و قال عدی بن الرقاع
فی معنی المفعول. تاتیه اسلاب الاعزة عنوة قسرا و یجمع للحروب عتادها. و یقال للفرس المعد للحرب عتد و عتد بفتح التاء و کسرها
للحیوان و اعتدنا لهم عذابا الیما [illegible] عذاب دردناک [illegible] و البصیرة بقیة الدم اگر گویند چرا در این وقت توبه قبول
نباشد گوییم برای آنکه اعلام قیامت ظاهر شود و بما حاصل آید و آن علوم که مستدل بود ضروری گردد و در آخرت هم برای
این علت قبول توبه نباشد که علوم ضروری حاصل آید و منافع و مضار و فی کرامات فی ذلک که موعود بود منتفی شود و این جمله
سبب الجاءست و آیه دلیل نیست بر آنکه خدای تعالی قبول توبه فاسق یا کافر نکند پیش از آن حالت آنکه خدای تعالی عز و جل
از توبه من فاسق بی توبه و اگر ما را با عقل رها کردندی در حق کفار این گفتیم و جز آنست که سمع منع می کند از این بر قوله
ان الله لا یغفر ان یشرک به الایه و قوله لهم عذاب الیم و عن فعیل بمعنی مفعول [illegible] ایشان عذاب ایم در و آن آیه مخصوص باشد
بآنان که معلوم است حال ایشان که توبه نکنند از کفر و فسق و در جمله فاسق باشان است که معلوم است از حق ایشان که خدای
عفو کند از ذنب ایشان یا ایها الذین آمنوا لا یحل لکم ان ترثوا النساء کرها الایه مفسران گفتند سبب نزول آیه آن بود که در جاهلیة

[margin:] [illegible]
[margin:] [illegible]

دربدایت اسلام چنان بود که چون مردی فرمان یافتی مردی در آمدی و جامه بر آن زن افکندی یا بر حجره او افکندی تا کسی با او زنی
او زن را بر خود چون حکم نافذ بودی جامه او افتادی بی مهری بعبد او کرده بودی اگر زن بخیر بودی خواستی دخول کردی یا
بعبد او و خواستی عضل کردی یعنی منع کردی از نکاح و دخول نکردی با او و او را فرا رکردی تا او فدیه کردی از مال خود دخود
باز خریدی و اورا رها کردی و یا میراث شوی و اکر زن بر مردی پیش از آنکه این مرد جامه بر او افکندی مال او فرا خود شدی
همچنین بود تا ابو قیس بن الاسلت الانصاری فرمان یافت و زنی داشت که نام او کبیشه بود از او ابو قیس پسری ماند که او را حصن بود و بر
جامه بر او افکند و نفقه او ندادی و دخول نکرد با او و نفقه نکرد او را زن بر خاست و شکایت پیش رسول الله کرد و گفت یا رسول الله
پسر شوهر مرا میراث برد و رها میکند که شوهر کنم و نفقه میکند و نه دخول میکند مرا رسول علیه السلام گفت برو بنشین تا حکم خدا
در باب تو چه حکم کند زنان مدینه چون بشنیدند که آن زن شکایت با رسول کرده است بیامدند و گفتند یا رسول الله ما نیز از این حال
متشکی ایم خدای تعالی این آیه فرستاد یا ایها الذین امنوا لا یحل لکم ای مؤمنان حلال نباشد شما را ان ترثوا النساء کرها که زنان را میراث
برکیری بکره و بحیز و اختیار ایشان چنانچه که شرح دادیم حمزه و کسائی و خلف و اعمش و یحیی و ثابت میخوانند کرها بضم الکاف اینجا
در سوره التوبه و در آیه احقاف خوانند کرها کسائی گفت این دو لغت بیک معنی و گفت الکره الاکراه والکره المشقة آیة اذ قیل بکره
باشد که بود و اینجا از قبل آیة بکره بود بضم الکاف و لا تعضلوهن لتذهبوا ببعض ما آتیتموهن جویبر گفت از ضحاک که این در حق
کسانی آمد که در حجر ایشان دختران یتیم بود ملک ایشان از ایشان بنکاح نداد و عضل کرد بطمع در مال ایشان یا زن را
خداوند مال بود با او خوش نبودی خواستی تا او فدیه کند یا زن جوان نبود یا دیگری بزنی کرد و آن زن را مفارقت نکردی و دست
بنداشتی طمع در مال او تا چون وفات آید میراث بماند حق تعالی گفت عضل مکنید کسانی چنین را تا ببرید ازیشان بعضی
با ایشان داده باشید الا ان یاتین بفاحشة مبینة الا آنکه فاحشه کنند ظاهر ابن کثیر و ابو بکر عاصم خوانند مبینة بکسر الیاء
و باقیان بفتح یا و در فاحشه خلاف کردند بعضی گفتند زناست حسن بصری گفت اگر زن زنا کند شوهر را بود که با او خلع کند
عطا گفت در بدایت اسلام چنان بود که چون زن زنا کردی شوهر از او چیزها گرفتی یا مهر از او بازستدی این حکم منسوخ
مجد عبد الله مسعود و قتاده و ضحاک گفتند مراد بفاحشه نشوز است و در خطبه ما آمده است که از جمله فاحشه
او آن بود که اهل مرد را بزبان برنجاند جابر عبد الله انصاری روایت کند از رسول علیه السلام که او خطبه کرد و گفت اتقوا الله فی
النساء فانکم اخذتموهن بامانة الله واستحللتم فروجهن بکلمة الله و شما را بر ایشان آنست که کسی را بر بستر شما پای ننهند
که شما از آن کراهیت بود اگر ازین معنی چیزی کنند بزنید ایشان را زدنی و طعام و کسوت ازیشان باز مگیرید و عاشروهن
و عاشروهن بالمعروف و با ایشان زندگانی نیکو کنید بعضی گفتند مراد آنست که انصاف ایشان بدهید و با ایشان مدارا
کنید و اگر شما بطبع ایشان را کاره باشید با ایشان بسازید و مفارقت مکنید که بسیار چیزها باشد که شما آن را کاره باشید
و خدای تعالی در آن خیر بسیار نهاده باشد بعضی گفتند فرزند صالح است یعنی باشد که شما را ازیشان فرزند باشد و این کراهت
که شما در حق ایشان کراهیت کرده بود شما را صلاح خود ندانید عبد الله عمر گفت مرد باشد که استخاره کند در کار و خدای تعالی برای او
خیره او باشد اختیار کند و او را خوش نیاید چون بنگرد بعاقبت بداند که آنچه خدای تعالی برای او اختیار کرد صلاح و خیر او در آن
بود و ان اردتم استبدال زوج مکان زوج عرب را عادت بودی که چون زنی گرفتندی و مهری دادندی چون اکراه ایشان را از زن ملال
بودی و او را داده بودندی از بستدندی و بمهر دیگری دادندی حق تعالی این نهی کرد و گفت اگر خواهید که زنی را بدل کنید
و آن زن اول را قنطاری داده باشید یعنی مهر یا بسیار چیزها از آن باز مگیرید که آن زن اول را قنطاری داده بود یا قاتت و
و قنطار تفسیر برفت و مراد از او مال بسیار است فلا تاخذوا منه شیئا اتاخذونه بهتانا و اثما مبینا الفاظ استفهام است و مراد توبیخ

و تهدید و انکار و نصب بهتانا و اثما بر تمییز باشد و گفته اند که نصب بر فعل مقدر و التقدیر اتاخذونه فتصیبون فی اخذه بهتانا و اثما
مبینا و کیف تاخذونه و نکر بسبیل تقریع و انکار گفت چگونه آنچه بزنان داده اید بستانید و قد افضی بعضکم الی بعض و او حال است یعنی
از شما بعضی رسیده اند بکنایت از جماع و اصل افضا رسیدن باشد بجیزی یعنی که حائل نبود میان ایشان و اخذن منکم میثاقا غلیظا
و ایشان از شما عهدی محکم بستدند از شما حسن بصری گفت مراد از عهد است که زن با ولی او گفت که با او زن بکار بکند ابن سیرین و قتاده
تسریح باحسان مجاهد گفت کلمه نکاح است که بدان استحلال فرج کنند شعبی و عکرمه گفتند این هم قول اخذتموهن بامانة الله و استحللتم فروجهن
بکلمة الله و گفته اند که مهر موقوف باتفاق و در این مهر و بیان مقدار آن قرار نیفتد و آنچه مستحب است که جاهل بکت ایشان محمد بن جعفر
دینار سرخ باشد و قیمتش پانصد درم نقره سر و آن مهر فاطمه زهرا است و چون مردی بزنی نکاح بندد علی الصداق المحمدی آن
لازم باشد او را پانصد درم عدد لذا چنانچه ام کلثوم بنت فاطمه بنت رسول الله را بخواست چهل هزار درم مهر او کرد و ابن سیرین گفت
که حسن بن علی علیه السلام زنی بخواست با مهر صد کنیزک با او فرستاد هر کنیزک بدره درم داشت هزار درم عقبة بن عامر الجهنی
گفت رسول علیه السلام مردی را گفت خواهی که فلان زن را بتو دهم گفت آری رسول علیه السلام آن زن را بآن مرد داد و صداق معین
نکرد و آن مرد بجیبر حاضر بود بخیبر او را نصیبی بود در غنیمه و قسمت نکرده بود او را وفات رسید وصیت کرد و گفت رسول
این زن را بمن داد و صداق معین نکرد و مرا سهمی و نصیبی در غنیمت هست آن نصیب منست بآن زن دهم مهر او چون
قسمت غنیمت کردند نصیب آن زن دادند بصد هزار درم بفروخت و عبد الله عباس زنی را از بنی سلیم بزنی کرد بمهر ده
هزار درم و عروة البارقی دختر هانی بنت قبیصه را بزنی کرد بچهار هزار درم و مطرف بن شخیر زنی را بزنی کرد بمهر
ده هزار درم رسول علیه السلام گفت خیر النکاح ایسره و رسول علیه السلام گفت از یمن و برکت زنان آنست که کابین آسان بود
و در حیش آسان یعنی مهرش اندک بود و فرزند زادن آسان و ابو هریره گفت در عهد رسول علیه السلام صداق زنان ماده اوقیه
بود و مهر اوقیه چهل درم عبد الرحمن عوف در نزدیک رسول آمد و اثر خلوق بر وی رسول علیه السلام گفت مهیم ای
گفت یا رسول الله زنی کرده ام بمهر وزن استخوان خرمای رسول علیه السلام گفت بارک الله لک اولم ولو بشاة و ولیمه
بکن و اگر یکی گوسفندی باشد سهل بن سعد الساعدی گفت روزی زنی نزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله من خویشتن
بتو دادم رسول علیه السلام جواب نداد یکی از جمله صحابه گفت ای رسول الله اگر ترا رغبت نیست بمن ده او را رسول علیه السلام
گفت چیزی داری که بمهر او دهی گفت یا رسول الله هیچ ندارم مگر این ازار رسول علیه السلام گفت پس ترا از آن بکیرند
انگشتری باید و اگر از آهن باشد گفت یا رسول الله ندارم گفت امعک شیء من القرآن قرآن چیزی داری گفت بلی کذا و کذا سوره
فلان و فلان سوره رسول علیه السلام گفت بتو دادم او را بر آن که تو داری از قرآن او را بیاموز عبد الله بن عامر روایت کرد که مردی
در عهد رسول علیه السلام زنی خواست رسول گفت مهر او چه دادی گفت این نعلین که در پای دارم زن را رسول علیه السلام
راضی باشی بر این گفت آری رسول علیه السلام او را بآن مرد داد بآن نعلین جابر عبد الله انصاری گفت از رسول علیه السلام
که گفت هر کسی که در مهر زنی کفی سویق یا گندم یا خرما بدهد استحلال کرده باشد و حلال بود او را و ابو سعید خدری گفت
رسول علیه السلام مهر را بده درم بنهاد ابراهیم بن عبد الله الکنانی گفت سعید بن المسیب دختر خود را بمرد داد
بدو درم مهر و رسول علیه السلام گفت من استحل بدرهم فقد استحل گفت هر کس که او زنی را بدرمی بحلال کند حلال باشد
او را و در خبر است که چون مامون دختر خود را ام الفضل بمحمد بن علی بن موسی الرضا داد آن روز پانصد هزار دینار
سرخ او را خرج افتاد و لکن صداق نکاح دینا رسرخ کرد و قیمت پانصد درم نقره صداق محمدی قوله و لا تنکحوا ما نکح اباؤکم
من النساء الایة گفتند این آیه در حصین بن ابی قیس آمد که زن پدر را بزنی کرد کبیشه بنت معن و در اسود بن خلف که زن

پدر بازنی کرد فاخته بنت الاسود بن المطلب و در بسطویت بیان کرده‌اند که پدر بازنی کرد آنگه پسر او سوال کرد ابو قیس [illegible] یافت
و از جمله صالحان انصار بود پسر او قیس زن پدر را گفت من [illegible] او گفت ترا [illegible] فرزند [illegible] ناروا باشد
یا رسول‌الله [illegible] بپرسید تا رسول را پرسید گفت تا خدای [illegible] این آیه آمد و لا تنکحوا ما نکح اباؤکم من النساء
گفته‌اند یعنی [illegible] نکاح مکنید بآنکه پدرانتان نکاح کرده باشند و گفته‌اند ما مصدریه است یعنی و لا تنکحوا نکاح
اباؤکم من النساء و مراد [illegible] و درویش نامه آن از عقد و وطی [illegible] مال بی نکاح
آن [illegible] بر [illegible] مخلوق بوده [illegible] حرام بود [illegible] بر پدر حرام باشد
عقد بستن و آن [illegible] حرام باشد [illegible] و آن [illegible] عبارة قال [illegible]
اند و معنی [illegible] مراد نکاح [illegible] عقدات [illegible] معتزله گفتند [illegible] انکارات [illegible] کرد
کند [illegible] متضادین [illegible] و شرف عبارتست [illegible] و ایشان [illegible]
جاریست [illegible] الا ما قد سلف [illegible] فان الله قد عفا عنکم الا آنچه گذشت [illegible]
بکرو [illegible] منقطع [illegible] الا ما قد سلف [illegible] حرام [illegible]
پسر [illegible] حرام باشد [illegible] حرام است و [illegible]
[illegible] فاحشه [illegible] عقدات [illegible] دون [illegible]
زجاج گفت این درست نیست [illegible] علی کان المسرة العراب
دیگر گفت و جیران لنا [illegible] کرام [illegible]
[illegible] سبیلا [illegible] الذی [illegible] سبیلا [illegible]
نصب سبیلا [illegible] قوله تعالی و ساء سبیلا قوله حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ ٧٧
وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ وَ
و خواهرانتان و عمه‌گانتان و خاله‌گانتان و دختران برادر و دختران خواهر
أُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرَّضَاعَةِ وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ
و مادرانتان که شیر دادند شما را و خواهرانتان از شیرخوردن و مادران زنانتان
وَرَبَائِبُكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ
و دختران زنانتان که در کنار شما باشند از زنانتان که در رسیدید بایشان اگر
تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ
نرسیده باشید بایشان پس نیست بزه بر شما و زنان پسرانتان آنانکه از
أَصْلَابِكُمْ وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا
پشت شما باشند و آنکه جمع کنید میان دو خواهر الا آنچه گذشت خدای بود آمرزنده
رَحِيمًا ۝ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ
و بخشاینده و زنان شوهرداران از زنان الا آنچه مالک شد دستهای شما نامه خدای بر شما
وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكُمْ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ
و حلال کرده شد شما را آنچه جز آنست که بجوئید باموالتان نکاح کنندگان جز زنا کنندگان

فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا
آنچه متمتع کنید بآن از ایشان بدهید مهرهای شان واجب و بزه نیست بر شما در آنچه
تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ۝ وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ
راضی شوید بآن از پس مهر معین خدای دانا و حکم کار کننده است و آنکه ندارد
مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ
از شما دستگاهی که زنی کند آزادان مومنان پس از آنچه مالک باشد دستهاتان از
فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ
جوانان [illegible] مومن و خدای داناتر بایمانهای شما بعضی از بعضی
فَانْكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ
زنی کنید ایشانرا بفرمان خداوندانشان و بدهید مهرهای شان بنیکوئی نکاح کنان جز زنا کنندگان
وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ فَإِذَا أُحْصِنَّ فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى
و نه گیرندگان دوستان چون شوهر کنند اگر کنند ناشایستی پس بر ایشان نیم آنچه بر
الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ
آزادان باشد از عذاب این آنراست که ترسد از زنا و اگر صبر کنید بهتر شما را
وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۝ يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ
و خدای آمرزنده و بخشاینده است می‌خواهد خدای تا بیان کند شما را و راه نماید شما را راه آنان که پیش شما بودند
وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ۝ وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ
و توبه پذیرد از شما و خدای دانا حکم کار است و خدای می‌خواهد که توبه پذیرد از شما
وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا ۝ يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ
و می‌خواهند آنانکه [illegible] که بگردید گشتنی بزرگ می‌خواهد خدای که سبک کند
عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا ۝ قوله حرمت علیکم امهاتکم الآیة بعضی متکلمان در اصول
از شما و آفریده شد آدمی سست
الفقه گفتند این آیة [illegible] جاری مجری آیت من قوله حرمت علیکم
المیتة الآیة مجملست که ظاهر او چیزی نتوان شناختن الا بیان برای آنکه اعیان حرام نباشد و اما تصرفات حرام باشد
و تصرفات معین نیست بیان باید و درست آنست که این مجمل نیست و مراد ظاهر این معلومست برای آنکه نکاح حرام و حلال باشد
از زنان در شرع عقد و وطی باشد لا سیما و قرینه در پیش رفت من قوله و لا تنکحوا ما نکح آباؤکم من النساء و نیز معلوم
دلالة تحریم مراد و حذف کرد از چیزی نه تعریف خواست [illegible] نقل کرد [illegible] و مانند این قوله حرمت و اصل
این کلمه منع باشد یقال حرمته کذا اذا منعته ایاه و حرمان خلاف رزق باشد و محروم نقیض مرزوق باشد و چون
مضعف کنند بلیغ شود و بعرف شرع مخصوص شد بمعنی مخصوص [illegible] امهاتکم و احرام باشد
امهه [illegible] علی وزن فعله [illegible] و جمع [illegible] قال الشاعر [illegible]
ابی و گفتند اصل ام امه بوده است و قال الشاعر [illegible] الکرجمعنی
[illegible] قال الشاعر [illegible] و طرفهن [illegible] حق تعالی در این آیه [illegible] کس را حرام کرد

هفت از جهت نسب و هفت از جهت سبب اما از جهت نسب مادر است وان علون یعنی چندانکه تعلت باشند من قبل الام والاب
داخل باشند تحت این وبناتکم جمع بنت باشد و دختران وان سفلن دختر زادگان و پسر زادگان درینجا داخل باشند واخواتکم
جمع اخت و خواهران باشند من قبل الام والاب او من قبل الاب او من قبل الام وعماتکم وخالاتکم وعمگان وخالگان علی اختلاف
انسابهن وبنات الاخ ودختران برادران وان نزلن علی اختلاف احوالهن وبنات الاخت وان نزلن ودختران خواهر اگرچه
نازل شوند با اختلاف انساب ایشان این هفت از جهت نسب حرام اند واما انان که از جهت سبب حرام اند وامهاتکم اللاتی
ارضعنکم انان که شما را شیر داده باشند مادر رضاع باشند وخواهران از جهت رضاع هرچه از جهت نسب حرام باشد لقوله علیه السلام
یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب ابو عبد الرحمن السلمی روایت کرد از امیر المؤمنین علی علیه السلام که گفت من رسول را علیه السلام گفتم
یا رسول الله چرا بیگانان را در عوض از بنی هاشم گیری و ما را فرو گذاری گفت شما را کسی هست گفتم دختر حمزه گفت او
حلال نباشد مرا که دختر برادر منست از جهت رضاع و شرط تحریم رضاع یکی آن باشد که رضاع چندان بود که گوشت
رویاند و استخوان سخت کند واما پانزده رضعه باشد یا انی که در میانه شیر هیچ کس نباشد یا شبان روزی که در ان
میانه شیر هیچ کس دیگر نخورد و دیگر از شرط آنست که در مدت دو سال باشد چنانکه بیش دو سال باشد حکمی نباشد از شرط
شرط دیگر آنست که زن باید تا مرضعه باشد چنانکه شیر او در پیر به باشد بیا بود و همچنین شیر دهنده باشد
از حکمی نباشد اندک و بسیار بنزدیک شافعی اعتبار پنج رضعات است و قول اول اعتبار دیگر و گفتند در قرآن بود که
عشر رضعات یحرمن انکه منسوخ شد بپنج رضعه علی قولهم و بنزدیک ابو حنیفه اندک و بسیار تحریم آورد و این قول بعضی اصحاب
ماست و شافعی نیز اعتبار کرد مدت دو سال باشد و ابو حنیفه گفت از پس دو سال شش ماه بود هم تحریم آرد
ومالک گفت از پس دو سال بیک ماه حکم تحریم آرد و دلیل بر انکه رضاع ما بعد الحولین حکمی نباشد قوله تعالی والوالدات
یرضعن اولادهن حولین کاملین لمن اراد ان یتم الرضاعة بیان کرد که تمامی رضاع بدو سال بود هرچه تمام شد بس تمام
باشد ان حکمی نبود بر ان که نقصان باشد و نیز قول النبی علیه السلام لا رضاع بعد الحولین وانما الرضاع ما انبت اللحم و شد العظم
وامهات نسائکم و مادران زنان شما بر شما حرام اند اگر دخول کرده باشی یا نکرده باشی بدختر ایشان یا نکرده باشی بر قول اکثر فقها و مفسران
واهل عراق گفتند اگر با زنی تزویج کند بی مباشرت دختر او بر او حرام شود و بنزدیک شافعی الا
بعقد صحیح حرام شود و در روایتی از عبد الله عباس و مجاهد که گفت دخول در هر دو شرط است در ما در زن و دختر زن که ربیبه باشد
در روایتی که از علی و زید بن ثابت و ربائبکم اللاتی فی حجورکم من نسائکم اللاتی دخلتم بهن و دختران زنان شان
که در حجر شما باشند و در پروردها باشند بشرط انکه با مادران دخول کرده باشید و معنی دخول فقها در ان خلاف است
بعضی گفتند جماعت و این قول عبد الله عباس است و اختیار طبری و عطا گفت و جماعتی مفسران گفتند جماع اوان
حکم باشد و این مذهب ماست و اگرچه حق تعالی گفت فی حجورکم انان نیز که در حجر پرورده نباشند تا ایشان باشند اتفاق
که چنانکه در عقد بسته شد دختر او حرام کرد بشرط دخول و جاری آن بود که عرب یا از کسی که عجوز اندک کشتن یا ذبح
قتیل و ذبیح و ذبح و در مرده خوانند بطریق مقاربه قال الله تعالی انک میت وانهم میتون و هذه الشاة ذبیحة فلان ای مما یذبح
بعضی للذبح و مالک فی وجهک قتیلا ای مستقتل و ربائب جمع ربیبة باشد فعیلة بمعنی مفعولة کالقتیلة و الذبیحة و قول
اللاتی من نسائکم اللاتی دخلتم بهن رد کند با هر دو جمله از ربائب و امهات النسا بعید است برای انکه این خلاف ظاهر
و قرینه نیست و دلیل که بر ان حمل توان کرد از برای آنکه و این در جای صفت نسائی افتاد که مادران ربائب است برای آنکه تعدیه کرد و حکم
نماند و دختران ربائب و ان زنان داخل باشد در ین باب اگر دخول نرفته باشد این حکم نبود او در تحریم بلا خصمت لقوله والحلائل

حلیکم و حلائل ابنائکم الذین من اصلابکم و زنان پسران شما آنان که از صلب شما باشند برای اطلاق اگر دخول کرده باشند و اگر نه و فرزند
ناکرده وان نزلوا در عموم این شوند و جاهلی ان گفت من اصلابکم تا پسر خوانده درین نیاید که خدای تعالی الذین بلیغ تبنوه
رسول را در حق زن زید حارثه او پسرخوانده رسول بود چون زید او را طلاق داد حق تعالی گفت او را بزنی کن تا شبهه انان
که گمان می بردند که زن پسر خوانده را بزنی نشاید کردن و حکم پسرخوانده درین باب حکم فرزند صلب باشد زائل شود و اگرچه بعد
العقول باشد فی قوله تعالی فلما قضی زید منها وطرا زوجناکها لکیلا یکون علی المؤمنین حرج فی ازواج ادعیائهم اذا قضوا منهن
وطرا عطا گفت این آیه آنگاه آمد که رسول علیه السلام زن زید حارثه را عقد بست و منافقان طعن زدند و حلائل جمع حلیله
باشد و حلیله زن مرد باشد و در اینکه چرا او را حلیله خوانند دو قول گفتند یکی آنکه یحل له و یحل لها برای انکه بر یکدیگر حلال
باشد من الحلال و قول دیگر انکه حلال له حیث یحل الرجل بها و انکه ایجا فرود آید که زن فرود آید من الحلول و قول دیگر انکه
شوهر او را کشاید من الحل و هر دو که شوهر او باشد حلیل گویند و قال الشاعر یدافع قوما علی بحزیم دقاع الحلیلة حلیلها
الحلیلا یدافعها نوبها تارة و یکذرحلها ان یشی و ان تجمعوا بین الاختین و انکه جمع کنی از میان دو خواهر بهم اگر بعقد
نکاح باشد و اگر بملک الیمین اگر بدو خواهر عقد بندد از دو بیرون نباشد یا بیک وقت عقد بندد یا بیک وقت که عقد بندد
عقد بر اول درست باشد و بر دوم باطل و اگر در یک حال بندد مخیر باشد زیا هر دو از نکاح یکی را بدارد و یکی را دست بازد
دارد و دو خواهر جمع شاید کرد در ملک و وطی نشاید چون در یکی از دو خواهر باشد ایشان هر کدام مفقود کند آنگه حرام شود بر او اگر
یکی را از ملک خود بیرون کند و اگر جمع کند یا نخرد و خواهر در وطی و عالم باشد بتحریم آن اول بر او حرام شود و تا دوم بر سر بیند او را و با
حلال نباشد و اگر عالم نباشد بتحریم آن چون دوم را از ملک بیرون کند او را حلال شود این محرمات سیزده دینار است شوهرات
هفت در آیه اولست فی قوله و لا تنکحوا ما نکح آباؤکم من النسا الا ما قد سلف اگر پدر بر او عقد بسته باشد بر پسر حرام باشد و اگر
دخول کرده باشد و اگر نه در عموم این داخل باشد زنان اجداد وان علوا من قبل الاب والام بلا خلاف الا ما قد سلف
استثنا منقطع است و تقدیرش لکن ما قد سلف یعنی آنکه از پیش رفته است معفو است و هم الجمیع بین الاختین
که در شرع دیگر پیغمبران روا بوده در خبرات که یعقوب علیه السلام دو خواهر را بجمع بنی خداشت لیا مادر یهودا و راحیل
مادر یوسف را و روایاتی که در بدایت اسلام در شرع ما این نیز رخصت بوده باشد تا آنگه خدای تعالی حرام کرد ان الله
کان غفورا رحیما خدای تعالی بخشنده عفو و مهربانست و بخشاینده است قوله والمحصنات من النساء و محصنات در قرآن
بر چهار معنی آمد که ایجا که موافقت کرد با قرائت فصیح و بعضی مفسران گفتند این هفتم است انان که از جهت سبب حرام اند
تمامی بچهارده که گفتیم حق تعالی گفت والمحصنات کسانی که حرام اند بر شما برای سبب زنانی اند که شوهر دارند که انان که شوهر دارند
عقوبت حرام شد بر دیگری سوی آنکه ... و اگر بندد و زنان زن که در حباله شوهری باشد از عدت طلاق رجعی با عدة
وفات شوهر فرمان یافته باشد الا ما ملکت ایمانکم استثنا کرد از انان که شوهر دارند یعنی آنکه در عقد ایشان که شوهر کنید بالا شوهر
را بعد فات پرستاران شد که ایشان را سبی یا بند که ایشان در نکاح مشرکان باشند سبی ایشان بمنزله طلاق ایشان باشد
از شوهران شرعا و این قول علی است و عبد الله عباس و عبد الله مسعود و ابو قلابه و مکحول و زهری و اختیار جبائی از انان که از مشرکان
باشد حلال باشد انان که ایشان را سبی یا بند و وطی ایشان بعد الاستبرا بحیضة و ابو سعید خدری گفت این آیه در سبی
اوطاس آمد که رسول علیه السلام روز حنین لشکری با وطاس فرستاد ان لشکر زنانی بیاوردند که ایشان را شوهران بودند
تحریج کردند از وطی ایشان خدای تعالی این آیه فرستاد و در شان ایشان فرستاد والمحصنات مراد زنان پارسا باشند که ایشان
نفس خود را احصان کنند در حصن و حصار تکیه بر آنان و ایشان بر شما حرام اند و برای قرائة بدین معنی باشد و نکاح بر او

از شوهر بعده الا ما ملکت ایمانکم الا آنچه دست شما بر ایشان مالک شود بعقد نکاح و مهر یا ملک یمین بعضی گفتند والمحصنات زنان
آزاد اند و مهاجره کردند با رسول علیه السلام و از بیمان که ایشان کفتند مراد آنست که زنان آزاد بر شما حرامند الا چهار با شد الا ما
ملکت ایمانکم الا بر زنان که چندانکه خواهی دست رس شما را حلالات و این خلاف ظاهر است و تخصیص عموم جز که برین تخصیص
اجماع و دلیلات ابن جریح گفت از عطا پرسیدم گفت الا ما ملکت ایمانکم را معنی آنست که ترا کنیزکی باشد بنده تو شوهر دهی انکه
ترا باید که او را وطی کنی اندر بازستانی او را از زوج او و طلاق او نیز باشد و عبدالله عباس گفت طلاق پیستاد بسر چیز
باشد بیع و بیع و عتق و هبه و میراث و طلاق و حکم کنیزک چون بازو نکاح کنند اندر بیرون نباشد یا آزادی را و نکاح بندد یا بنده
آزاد او نکاح بندد بود درست باشد الا بدستوری مالکش و مهر بخواجه کنیزک باید دادن چندانکه باشد و عقد درست بود و
فرزندان او را باشد و طلاق بدست شوهر باشد اگر خواجه او را بفروشد نکاح باطل شود انکه او را خریده باشد مخیر بود خواهد
عقد بر جای بدارد و خواهد فسخ کند موقوف بود باختیار خواجه اگر رضا دهد بعقد بی اذن او اختیار نباشد و اگر فسخ کند
منسوخ شود و اگر خواجه او را ببخشد حکم وارثان هم این باشد اگر رضا دهند و عقد باشد رفته باشد و اگر بشکافد ایشان را بود
و اگر خواجه او را آزاد کند کنیزک مخیر باشد خواهد رضا دهد بعقد و خواهد ندهد اگر رضا دهد پس از آن خیار
نباشد و اگر رضا ندهد عقد باطل شود و اگر انکه برو عقد بسته باشد یا بنده خداوند کنیزک باشد یا بنده دیگری
اگر بنده خداوند کنیزک باشد عقد و فسخ بدست خواجه باشد تا خواهد عقد بسته بود باشد پس از آن اگر اعم الحرد
چند بعقد مهر او دهد گر خواهد فسخ کند و فسخ او این باشد گوید فرقت بینکما از میان شما جدا کردم و اگر بنده دیگری باشد
یا ماذون باشد در نکاح یا نباشد اگر ماذون باشد نکاح حکم احکام آزادی باشد چون طلاق بدست خواجه بنده باشد و خواجه
کنیزک را اجازت مهر رسد و اگر ماذون نباشد در نکاح از قبل خواجه خود نکاح درست نباشد و فرزندان که حاصل آیند که
او را باشد قوله والمحصنات اصل احصان در حصن گرفتن باشد و نگاه داشتن و مکان حصین و درع حصین چون ممنوع
باشد از طالبانش و تنه یا یسار الحاصن و حصان گویند برای انکه خود را نگاه دارد از زنا ثابت و در مرحصان گویند اسپ
که خداوندش را نگاه دارد از دشمن پشت و پنا بحصن باشد و حصنت المرأة تحصن حصنا فهی حصان مثل جبنت جبنا
فهی جبان واحصن اذا تزوج مرد گویند که بر زن که شوهر کند و احصان بچهار وجه باشد یکی تزویج که شوهر کند
کقوله تعالی والمحصنات من النساء و دوم اسلام باشد کقوله تعالی فاذا احصن فان اتین بفاحشة فعلیهن نصف ما علی
المحصنات من العذاب و سیم عفت باشد که قوله تعالی والذین یرمون المحصنات چهارم حریت باشد که قوله والمحصنات
من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم کتاب الله علیکم در نصب او دو وجه گفتند یکی انکه منصوب باشد بفعلی مضمر و مصدر
ان فعل باشد کانه قال کتب الله علیکم کتابا انکه فعل بیفکند و اضافه کرد مصدر را با فاعل و مثله قوله صنع الله و وعد الله
و امثال اینجا گویند در فعل که ظاهر است معنی کتابه بود کانه قال حرم الله هی کتابا من الله علیکم چنانکه شاعر گفت و رضت فذلت
صعبة ای اذلال فلتذلیم زجاج گفت روا بود که نصب او بر منصوبه بود کانه قال الزموا کتاب الله علیکم و قول سیم انکه علیکم آنکه
در وقفکند بر سبیل اغرا بر اعلی انکه اخراجات و لکن بدل لعلی فعل عامل فیه النصب کانه قال علیکم کتاب الله علیکم کقوله تعالی
والقمر قدرناه منازل ای قدرنا القمر قدرناه منازل واحل لکم ما وراء ذلکم و حلال کرد شما را هرچه دون اینست این چهارده تن
که کفته اند بجهة نسب و نسب و این قولها بیشتر معرفت که جمع و باین مذکور ماند حلال باشد و مذهب شافعی آنست
که نیز حرام باشد با عمه و خاله جمع کردن میان ایشان و دختر برادر و خواهر ایشان چون زن بحکم تو باشد و دختر خواهر و
دختر برادر او را بر ایشان بزنی نشاید کردن لقوله علیه السلام لا تنکح المرأة علی عمتها ولا علی خالتها و بنزد یک مالک

که عقد بر ایشان نشاید بستن الا برضای عمه و خاله و اگر ببندد عقد موقوف باشد برضای ایشان اگر روا دارند عقد روان
باشد و اگر روا ندارند عقد باطل بود و چون رضا دادند پس از رضا خیار نبود ایشان را و حکم این نکاح حکم آن محرمات بود
و عموم قوله تعالی واحل لکم ما وراء ذلکم دلیل تحلیل اینست فاما خبر مجهول بود برای آنکه ما گفتیم که نشاید الا برضای ایشان
ذکر انکه بخبر واحد تخصیص قرآن نکند علیه السلام و سدی گفت معنی آنست که احل لکم ما دون الخمس یعنی زیج است از زنان
حلالات شما ان تبتغوا باموالکم که طلب کنی بمالهایتان محصنین از تزویج عاقدین لعقد النکاح چون بعقد صحیح شرعی باشد
عطا گفت معنی آنست که اینچ دونه انیا بنکه که و رفتار اقارب و خویشان شما حلالات شما را قتاده گفت احل لکم ما وراء ذلکم
من الاماء یعنی جزاینست از بندکان و پرستاران حلالات شما را و وجه اول اولی تراست برای انکه عام است و شامل است حمزه و کسائی و
ابو جعفر خوانند واحل لکم بضم اول و کسر حا علی ما لم یسم فاعله بناء علی قوله تعالی حرمت علیکم و باقی قرا خوانند واحل لکم اسنادا الی
الله تعالی برای انکه بذکر خدای تعالی نزدیک است من قوله کتاب الله علیکم و احل یعنی و احل الله و خدای حلال کرد بر قراءة اول احل فعل
فعل مجهول و معنوم منصوب باشد و مضاف با خدای تعالی ان تبتغوا ان مع الفعل در محل نصب علی انه بدل من قوله ما
وان بدل اشتمال باشد و ما در محل نصب علی المفعول به بر قراءة انکه احل خوانند و بر قراءة انکه احل خواند بمحل رفع باشد
اعنی ما و ان و قوله محصنین غیر مسافحین نصب بر دو بر حالت و معنی احصان اینجا عفت است در وجه دیگر انکه متزوجین
عاقدین للنکاح عقد نکاح کنند و دیگر حافظین لفروجکم و قول اول اولی تراست برای انکه این معنی خود مستفادات من قوله
غیر مسافحین و سافح زانی باشد و سفاح زنا باشد من سفح الماء و صبه و اگر چه انکه حلال کند هم آب ریخته بکند ولکن بعرف شرع
از نکاح جدا شده این را سفاح نه گفتند و سفح بنداری حقیقت است بر سبیل افساد و تضییع و آن که را سفح الجبل خوانند برای انکه
مصب آب ها باشد زجاج گفت مسافح و مسافحه انکه زانی باشد که با هر کس زنا کند و اما آنکه او با یکی تخصیص مخصوص کند او را ذات
خدن باشد یعنی دوست گرفته و بر هر دو وجه نیز بود قوله فما استمتعتم به منهن فآتوهن اجورهن حسن و مجاهد گفتند
انان را که تمتع کنی با ایشان و تلذذ بنکاح فآتوهن اجورهن مزد ایشان بدهی یعنی مهر ایشان بدهی بتمام و کمال برای انکه چون
یک بار خلوت کرد مهر تمام واجب شد و دیگر مفسران گفتند و فقها که نکاح متعه است انکه خلاف کردند بعضی گفتند منسوخ است
و بعضی گفتند محکم است آنان که گفتند منسوخ است بعضی گفتند در بدایت اسلام حلال بود آنگه منسوخ شد بعضی گفتند در بدایت
اسلام حلال بود آنگه منسوخ شد بعضی دیگر گفتند بیشتر از سه روز حلال نبود پس از آن حرام شد آنکه خلاف کردند در وقت تحریم
تحریم او بعضی گفتند عام خیبر بود بعضی دیگر گفتند عام الفتح بود و در این معنی اخبار مختلف مضطرب روایت کردند متفاوت
اللفظ والمعنی که نقض بعضه بعضا و بعضی دیگر از علما گفتند این محکم است و منسوخ نیست و این مذهب اهل البیت است و عبدالله
عباس و عبدالله مسعود و سعید جبیر و ابی کعب و در قراءة این قوم از صحابه و در مصحف ابی و عبدالله مسعود چنین است که فما
استمتعتم به منهن الی اجل مسمی فآتوهن اجورهن حبیب بن ثابت گفت عبدالله عباس مصحفی بمن داد گفت این مصحف ابی است در اینجا
نوشته بود فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی داود روایت کرد از ابو نضره گفت از عبدالله عباس پرسیدم از نکاح متعه گفت سوره
النساء نخوانی گفتم بلی گفت قوله فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی فآتوهن اجورهن گفت ما چنین نخوانیم گفت والله که الله انزلها
الله ثلث مرات بخدای که خدای این آیه چنین انزال کرد سه بار بر این حدیث سوگند یاد کرد ابو رجا العطاردی گفت عمران بن
حصین را پرسیدم از نکاح متعه گفت بتحلیل این آیه محکم از کتاب خدای فرو فرستاد و هو قوله تعالی فما استمتعتم به منهن فآتوهن
اجورهن و هیچ آیه فرو نیامد که این را منسوخ کرده باشد و بعهد رسول علیه السلام این نکاح کردیم در رسول علیه السلام فرمان یافت و ما را
از آن نهی کرد پس از آن مردی برای خود چیزی گفت ما یقول او قول خدای و رسول او الحکیم و این حدیث در میان صحابه و تابعین

معروف بود تا نظر کردند و شاعر گفت: اقول للرکب اذ طال الثوا بنا یا صاح هل لک من فتوی ابن عباس هل لک فی رخصة
الاطراف آنسة تکون مثواک حتی رجعة الناس شعبه گفت از حکم بن عیینه حدیث نکاح متعه او گفت از امیرالمومنین علی
شنیدم که گفت لولا ان عمر نهی عن المتعة ما زنا الا شقی و در خبر است که یک روز عبدالله زبیر در مسجد سخن میگفت عبدالله عباس
اندر آمد او گفت جاء ناس سلب الله ابصارهم کسی آمد که خدای چشمهای او ببرد و عبدالله عباس در آخر عمر کور
شده بود عبدالله عباس بشنید جواب داد و گفت ان الله سلب ابصارنا و سلب بصائرکم خدای ما را چشم ببست و شما را عقل
و بنشست عبدالله زبیر را سخت آمد در حدیث متعه ابرو طعن زد و این حدیث تا عبدالله عباس رسید عبدالله عباس گفت
بنکاح چه طعن زنی که تو از آن نکاح آمدی گفت چگونه گفت ما جماعتی بودیم در راهی مادرت از پیش ما برافتاد پدرت را رغبت افتاد
کاو را زنی کند او گفت من نکاح دوام نکنم پدرت بمتعه خواست او بپذیرفت پس پدرت بدو باز آمد و او را بزنی کرد و نطفه تو بر آن بود و مدتی معلوم ببست
و ترا زاد و ... متعه زاده باشی و اگر متعه زنا بودی نکاح حرام بودی ... و این حکم است و وجه استدلال از آیه
آنست که لفظ استمتاع و اجور از دو بیرون نیست یا عرف حمل کنند یا بر شرع اگر بر عرف حمل کنند لازم آید که هر کجا بر بعضی
ولذتی بود روا باشد که عرف مانع نیست از آن یا فرقی نباشد از میان نکاح و سفاح و اگر بر عرف شرع حمل کنند با جماع جز
نکاح موجل نباشد که ما گفتیم و اجور بر عرف شرع معین باشد در بسیار آیات که در ایجاد کردن نکاح است هر کجا معر باشد نکاح است
و لفظ تمتع و متعه و استمتاع با او مقرون جز این نکاح باشد که ما گفتیم و دیگر آنکه استمتاع و استفاع و تلذذ حمل کنند لازم باشد که
دو کار آنکه اگر دخول کند و حالت نشود و اندک تمتع لذت طبع خویش نیابد او را باید ایفاء مهر لازم نیاید و این نیز شرایع است
شکال ان اصول الفقه یا کرمی انعقاد ان آید و محتمل بود عرف لغوی را و عرف شرعی را عرف شرعی حمل باید کردن دون عرف لغوی
کالصلوة و الزکوة و غیرهما لان عرف الشرع طار علی عرف اللغة و بیکار حکم کفت اتفاق است میان ما و ایشان که در عهد
رسول بود و حلال و مشروع هر که دعوی نسخ کند بر او دلیل باشد دلیلی که آنکه نسخ قرآن با خبر آحاد روا نباشد علی ما بین فی
غیر موضع و من ادل الدلیل علی صحة قول عمر خطاب است متعتان کانتا علی عهد رسول الله محللتین فانا انهی عنهما و اعاقب
علیهما متعة النساء و متعة الحج گفت دو متعت است که در عهد رسول حلال بود من حرام کردم و بر آن عقوبت کنم متعه زنان و متعه
حج و در این حجت است که در عهد رسول حلال بود و گفت من حرام کنم و این دلیل باشد بر آنکه حلال بوده است و تحریم او حرام کرده
دلیل دیگر بر این قول امیرالمومنین علیه السلام و فتوی او و پسران و قول او در این حجت برای معصوم دیگر اجماع از معصوم است
و جماعتی بسیار از صحابه که ذکر ایشان رفت دلیل با اجماع اینها الفقهات و اجماع ایشان حجت لکون المعصوم فیهم علی ما بین
فی کتاب اصول الفقه اگر معارضه کنند این آیه را بقوله تعالی الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم و گویند این تزویج نیست برای آنکه حکم
ازواج ندارد در شرع از وجوب نفقه و میراث و طلاق و ایلا و ظهار و لعان گوییم این زوجیت و لکن واجب نیست که از دواج در
احکام شرعی متفق باشد بدلیل آنکه بود که مختلف باشد در شرع و هر چه مختلف است چنانکه مرتد شود باین شود بطلاق
و میراث نیز در این نه و زن چون از اهل کتاب باشد میراث نگیرد و مع اتفاق زوجه اما عده ... ما او را عده باید داشتن و
فرزند ملحق باشد بصاحب فراش پس این جمله دلیلات بر آنکه او زوجیت و اگر چه بعضی احکام او از روی شرع مختلف است
حکم دوام را برای آنکه احکام عقلی با شرکت مختلف نشود فاما احکام شرعی بحسب اختلاف مصالح مختلف شود و فرق از میان نکاح
دوام و نکاح متعه آنست که نکاح متعه موجل بود و دوام موجل نبود و نکاح متعه با مهر معین کند نکاح نبود
و اگر اجل نکند نکاح دوام شود آن باید کردن که دوام است از نفقه و میراث و طلاق و مستحب است که شرط کند در حال
عقد که نفقه نباشد و میراث نباشد و عده لازم بود و اگر این شرطها نکند عقد درست باشد اما اشهاد و اعلان در نکاح دوام

و دلیلی بر اباحت متعه

۱۵۸

شرطست در نکاح متعه نباشد الا آنکه خائف بود از تهمتی آنگاه اشهاد کند و زن باید که مومن و مستبصر باشد اگر نباشد متعه هم
روا بود و عقد بر مومنات جمع و زنا روا باشد که اهل کتاب بحکم مکروه است و حرام نیست و چون با ایشان عقد بندد منع باید
کند از محرمات شرع چون شرب خمر و خوردن گوشت خنزیر و مانند این و اگر بکر باشد بالغ روا بود که بی ولی با او عقد بندد و اگر بالغ نباشد
و پدر زنده بود با اذن او شاید و اگر پدر مرده و بالغ بود نیز روا باشد با او عقد بستن بی اذن ولی و حد بلوغ زن نه سال بود یا بالاء
آن چنانکه گفتیم و اما مهر هر چه آن چیزی که حظ اهل از اندک و بسیار چنانکه در نکاح دوام هست مادام تا تراضی بود چون عقد
بندد بر این شرایط که گفتیم مدتی معلوم چون تا آن مدت بود نکاح منفسخ شود بی طلاق و عده نیز بحسب اختیار ایشان باشد
از اندک و بسیار و اگر ادای معین من الحلول تعیین کند روا باشد جز که این مرات در مدتی معلوم باید و الا نکاح دوام شود
و در نکاح متعه میراث نباشد سیما اگر نفی میراث شرط کنند و اگر نه و اگر شرط کنند که میان ایشان توارث بود چنان بود که
شرط کرده باشند و عده او چون مدت برآید دو حیض باشد اگر زن حائض شود و اگر حیض نبیند و در سن او دیگر آن
حیض بیند عده او چهل و پنج روز باشد بر عده دوام و اگر آیسه باشد از محیض بر او عده نباشد چنانکه در مستدامه نبود
و چون شوهر او وفات رسد عده او عدة المتوفی عنها زوجها باشد چهار ماه و ده روز چنانکه در مستدامه باشد این جمله
الاحکام نکاح متعه و ائمه اعلام مذهب اما بیان مکر مقالات و مخالفان ایشان را باین طعن زنند و ابن سکره الهاشمی گفت در این معنی
یا من یری المتعة من دینه حلا و ان کانت بلا مهر و لا یری تسعین تطلیقة تبین منه ربة الخدر من ههنا طابت موالیکم فاجتهدوا
فالحمد و الشکر خواجه ابو یعلی حل زید المغیری این را جواب گفت و هی یا منکری متعة لا الولاد ها و هنا فی یوم غیر مذکور
اما و انتم ان معشر لقولی عمیلم فیما یرون محرزة و فعل سکر الاست کلاس و بما قاله فی الطاهرین ابن سکره و از جمله
مفسران سدی بر آن قول کفت با آنکه مخالفت ما از قوله و لا جناح علیکم فیما تراضیتم به من بعد الفریضة حسن بصری و ابن
زید گفت معنی آنست که بر زن نیست بر شما در آنچه تراضی بود میان شما از پس فریضه و تقدیر مهر اندیادات و نقصان و حط او برخی و تاخیر
و تاجیل آن از وقتی بوقتی و جهت بعضی با جمله آن و سدی گفت و جماعتی از عالمان متعه که معنی آنست که بر زن نیست شما را در آنچه تراضی
بود میان شما در استیناف عقد پس انقضای مدت بعقد جدید و مهر بی نو باتفاق مراد با جور مهرها است و خدای تعالی
مهر را اجر خواند برای آنکه در برابر بضع است و قوله فریضة نصب بر مصدر باشد لا من لفظ الفعل و شاید که نصب
محذوف باشد ای اتیا فریضة و شاید که تمیز بود چنانکه وهبت لهما المال صدقة و در تکیه مهر خلاف کردند بعضی گفتند کمتر از
ده درم نباشد یا قیمت آن از زر برای آنکه الحق ادنی که تب باشد از ما نحواند و این مذهب ابو حنیفه است و مذهب ما و مذهب
شافعی آنست که چندانکه تراضی باشد بر آن از اندک و بسیار چنانکه در آن اخبار بسیار گفتیم و انس مالک روایت کند که رسول
یکی را گفت از جمله صحابه که یا فلان زن داری گفت نه گفت چیز گفت بر او الله چیز ندارم گفت نه قل هو الله احد داری گفت بلی گفت
ان ربع قرآنست قل یا ایها الکافرون داری گفت بلی ان ربع قرآنست اذا جاء نصر الله داری گفت بلی گفت ان ربع قرآنست گفت
آیة الکرسی داری گفت بلی گفت ان ربع قرآنست برو زن کن تا سه بار تکرار کرد ان الله کان علیما حکیما خدای جل جلاله
مالک مصالح شما و حکیم است نه آنچه کند و فرماید بحکم و صواب کند و من لم یستطع منکم طولا الآیة حق تعالی گفت هر که نتواند
و مال نباشد طول او ان وسع و یسار و دست رس باشد عبدالله عباس و سعید جبیر و مجاهد و قتاده و سدی و ابن
زید گفتند هو الغنی و الکری باشد و اذا با قرطیه السلام این روایت و ربیعه و جابر و عطا و ابراهیم گفتند طول هوی است
یعنی که میل و هیر ستادن باشد بالکه و سع دارد شاید تا پرستار بزنی کند و درست قول اول است برای شاهد لغت که
طول فضل و نفع باشد و قیل لا ما لا فیه ای لا نفع فیه عبدالله عباس گفت سیصد درم دارم چون سیصد درم دارد حج باو

واجب باشد و نشاید که بر پرستار عقد بندد اگرچه طول ندارد روا باشد او را که عقد بندد بر پرستار [illegible]
خلعنا و چنانکه شرح دادیم و مراد به محصنات در این آیت زنان آزادند دون متزوجات و دون عفائف بقرینه قوله من ما ملکت ایمانکم من فتیاتکم المؤمنات
از پرستاران مؤمنات و تقیید مؤمنات دلیل است بر آنکه پرستاران اهل کتاب را نشاید تا عقد بندد و این قول مالک است و مجاهد
و سعید بن عبد العزیز و حسن بصری و محمد بن جریر الطبری و بعضی دگر گفتند روا باشد و این قید بر سبیل استحباب است و این مذهب
ابو حنیفه و اصحاب اوست و قول اول معتمد است [illegible] و نیز دلیل ما اولی آن باشد که عقد نبندد بر کنیزکان اهل کتاب
و اگر بندد عقد درست باشد و نیز دلیل [illegible] عقد درست نباشد و از شرط صحت عقد بر پرستار آنست که او را زن آزاد نباشد و اگر
زن آزاد دارد خواهد تا [illegible] عقد بندد عقد موقوف باشد بر رضای زن آزاد اگر راضی شود عقد درست بود و اگر راضی نشود عقد
منفسخ بود و پس از رضای او را اختیار نبود و نیز دلیل بیشتر فقها هم چنین است اما اگر بر پرستار زن آزاد [illegible]
عقد درست باشد و پرستار را اختیار باشد و مذهب بیشتر فقها این است و اگر زن آزاد و پرستار [illegible] عقد هر دو درست باشد
[illegible] که نکاح حق فسخ نکاح پرستار و بعضی فقها را مذهب است که عقد زن آزاد طلاق پرستار باشد من فتیاتکم المؤمنات
جمع فتاة باشد و آن زن جوان باشد و فتاة کنایت باشد از پرستار اگرچه پیر باشد و گفته اند [illegible] در پرستار
و اصل کلمة الفتی الشاب الحدث و مصدر فتوة باشد و فتوی [illegible] باشد در حادثه و یقال افتی الفقیه [illegible]
حق پرستار [illegible] ایمان [illegible] حقیقت ایمان [illegible] تصدیق [illegible]
من بیان عالم تر والله اعلم بایمانکم [illegible] بعضکم من بعض [illegible]
[illegible] پرستار [illegible] آزاد [illegible]
[illegible] عقد [illegible] بر پرستار عقد بندد و آنان که گفتند این نکاح مکروه است [illegible]
نیست [illegible] فانکحوهن باذن اهلهن
با ایشان نکاح [illegible] در پرستاران [illegible]
[illegible]
[illegible] بالمعروف [illegible]
و بخس و نقصان [illegible] محصنات یعنی [illegible]
بعقد نکاح غیر مسافحات [illegible] ولا متخذات اخدان [illegible]
[illegible] دوست [illegible]
منع [illegible] زجاج گفت [illegible] بین المسافحات والمتخذات اخدان فاذا احصن [illegible]
[illegible] احصن [illegible]
[illegible] احصن [illegible]
ای تعففن [illegible] فان اتین بفاحشة [illegible] احصان [illegible]
[illegible] ابن مسعود و شعبی [illegible]
[illegible]
بفاحشة زنا [illegible] ومن لم یستطع منکم طولا ان ینکح المحصنات
[illegible]

زنا از ایشان نیمه آن بود که بر زنان آزاد [illegible] حد باشد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ذلک لمن خشی العنت منکم [illegible]
[illegible] قول عبد الله عباس [illegible] سعید جبیر [illegible]
[illegible] و ان تصبروا خیر لکم [illegible]
[illegible]
[illegible] یرید الله لیبین لکم [illegible]
[illegible]
[illegible] قال الشاعر [illegible]
[illegible] یریدون لیطفئوا [illegible]
[illegible] قال الشاعر [illegible]
[illegible] قال الشاعر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ویهدیکم [illegible]
[illegible]
[illegible] اهدنا الصراط المستقیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
علیم حکیم [illegible] والله یرید ان یتوب علیکم [illegible]
[illegible] ویرید الذین یتبعون الشهوات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

تا شما هم چو ایشان باشید ودّوا لو تکفرون کما کفروا فتکونون سواء وودّوا لو کفرنا فاستوینا و صار الناس فی الشیء المشوب سیه
گفت چه خواهند تا شما یکسان باشند که نکاح محرمات روا میدارند بعضی گفتند کیشان اندکه هیچ تحرّج نکنند از این معانی قوله تعالی
که جمله مبطلانند که متابعت اهوا و شهوات کنند و این اولی تر برای عموم و دلیل خلاف استقامت بود خدای تعالی از استقامت
و راستی میخواهد بدلالت آنکه تا استقامت فرمود و بدان دعوت کرد و بدان مدح کرد در آیات کثیرة مثل قوله اهدنا الصراط المستقیم
و قوله ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا و قوله لمن شاء منکم ان یستقیم و قوله و یهدیک صراطا مستقیما و اصحاب شهوات از تو
کژی و نا راستی میخواهند و در آیه دلیل است بر آنکه اتباع شهوة بهیچ وجه نشاید و تا بر وجه حلال نشاید بر آن اقدام
... نکرد ... باشد نه بآنکه قانع بر حلال بود یرید الله ان یخفف عنکم حق تعالی ...
... خدای تعالی میخواهد تا بار گران از شما تخفیف کند چنانکه گفت یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر
و این آیه نیز بر بطلان جبر است در تکلیف ما لا یطاق گفت مراد بتخفیف توبه در آن است که ...
از نکاح محرمات خدای تعالی میخواهد تا عفو کند و توبه ... مراد بآن تخفیف در نکاح ... کنیزکان است
... و خلق الانسان ضعیفا ... ضعیف بر ... طاقت
هوا بر او غالب شود و شهوة بر او غالب باشد سعید بن المسیب گفت شیطان ... از زنان ...
... و ابن ... بن ... حسن بصری گفت ضعف
او آنست که ... ضعیف ... تحمیل ... شهوة ...
و شهوة غلبه کند ... عبد الله عباس گفت هشت آیة در این سوره هست که ...
... یرید الله لیبین لکم و الله یرید ان یتوب علیکم یرید الله ان یخفف عنکم ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه ان
ان الله لا یغفر ان یشرک به ان الله لا یظلم مثقال ذرة و من یعمل سوءا او یظلم نفسه ما یفعل الله بعذابکم قوله عز و جل
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ
ای آنکه ایمان آورده اند مخورید مالهای خود میان شما بناحق مگر که باشد بازرگانی از خشنودی
مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا ۝ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ عُدْوَانًا
از شما و مکشید خود را که خدای بشما بخشاینده بوده است و هر که کند آن را بتعدی
وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُصْلِيهِ نَارًا وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ۝ إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ
و بیدادی بتابانیم او را باتش و آن بر خدای آسان بود اگر بپرهیزید از کبائر
مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا ۝ وَلَا تَتَمَنَّوْا
آنچه شما را از آن نهی کردند بستریم از شما گناهان شما و در بریم شما را در جای کریم و تمنا مکنید
مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ
آنچه تفضیل داد خدای بآن بعضی را بر بعضی مردان را نصیب بود از آنچه کرده باشند و زنان را بهرهست
مِمَّا اكْتَسَبْنَ وَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ۝ وَ
از آنچه کرده باشند و بخواهید از خدای از فضلش که خدای بهمه چیزی دانا است
لِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ
و هر یکی را کردیم اولیتر ان از آنچه بگذاشته باشند پدر و مادر و نزدیکان و آنان که بسته باشد سوگندتان

... فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا ۝ الرِّجَالُ قَوَّامُونَ
بدهید ایشان بهره ایشان که خدای بر همه چیز گواه است مردان ایستادگانند
عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ
بر زنان بآنچه خدای تفضیل داد بعضی را بر بعضی و بآنچه نفقه کنند از مالهای ایشان نیکان
قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ
فرمان برند نگه دارندگانند غیب را بآنچه نگاه داشت خدای و آنان که ترسید ناساخت ایشان پند دهید ایشان را
وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ
و دور کنید ایشان را در بسترها و بزنید ایشان را اگر فرمان برند شما را طلب مکنید بر ایشان
سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيًّا كَبِيرًا ۝ وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا
راهی خدای هست بزرگ بوده است و اگر ترسید ناساخت میان ایشان بفرستید
حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا
حاکمی از اهل مرد و حاکمی از اهل زن اگر خواهند باصلاح آوردن توفیق دهد خدای میان ایشان
إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا قوله یا ایها الذین آمنوا حق تعالی روی کرد بمومنان و خطاب کرد با ایشان
که خدای هست دانا و با خبر است و آنکه چون ایشان انکار آن داخل الله در این خطاب و لکن توجیه خطاب کرد
با ایشان و اگر چه جز ایشان انکار آن داخل الله در این خطاب و لکن توجیه خطاب کرد با ایشان برای کرم ایشان و گفت مخورید مالهای
یعنی بعضی مال بعضی در میان شما و منع و نهی در طرفین باشد بالباطل بحرام از ربا و قمار و ظلم و غصب و دزدی و خیانت و جمله
آنچه نا واجب باشد که کنند تا ما اکنون بر نه چون این آیه آمد جماعتی تحرّج کردند از آنکه بطعام کسی طعام خورند تا این آیه آمد
در سوره النور لیس علی الاعمی حرج الی قوله ان تأکلوا جمیعا او اشتاتا الا ان تکون تجارة استثناء منقطع است بمعنی لکن
برای آنکه مستثنی نه از جنس مستثنی منه است که فیها تجارة بنصب علی خبر کان قالوا والتقدیر الا ان یکون طائفة
تجارة و قیل الا ان یکون الاموال تجارة و قیل الا ان یکون التجارة تجارة کما قال الشاعر وان کان یوما ذا کواکب اشنعا ذکره ابو علی
الفارسی و باقی قرا برفع خوانند بر آنکه کان تامه بود و معنی الا ان تجد تجارة فعلیة و لیلٌ است بر بطلان قول آنکه گوید و گفت
حلال است برای آنکه خدای تعالی بکتاب و تجارة استثنا کرد از مالها که گفت و مثله قوله و احل الله البیع و حرم الربا و قوله
عن تراض در وی قول گفتند یکی آنکه امضای بیع کند بتفرق تا خیار بعد العقد زائل شود و این قول شریح است و شعبی و ابن سیرین
لقوله علیه السلام البیعان بالخیار ما لم یتفرقا گفت متبایعین بخیار اند تا با یکدیگر باشند چون متفرق شدند خیار نباشد ایشان
و گفت اند و ثابت کند عقد البیع بود هر یکی ما حبس را اختیار شیئ کرد خواهی تا او را نگه دارد و قال النبی علیه السلام البیع عن تراض و
الخیار بعد الصفقة و لا یحل لمسلم ان یغش مسلما و قال النبی علیه السلام البیعان بالخیار ما لم یفترقا فان صدقا و بینا بورک لهما
فی بیعهما و ان کتما و کذبا محق برکة بیعهما عمرو بن حریث گفت ابو هریره گفت که رسول علیه السلام گفت هذا البیع عن تراض و الخیار قول دوم
آنست که گفتند مراد بتراضی آنست که امضای بیع کنند بعقد و این قول ابو حنیفه است و مالک و ابو یوسف و محمد و بعضی دیگر گفتند
مراد آنست که اگر در بیع عیبی بود چون تراضی باشد بیان متبایعین روا بود قوله و لا تقتلوا انفسکم در وی قول گفتند یکی آنکه یکدیگر را
مکشید و مراد بنفس جماعتی اند برای آنکه اهل ملت ... چنانکه رسول علیه السلام گفت المؤمنون کنفس واحدة و مثله قوله تعالی فاذا دخلتم بیوتا فسلموا
علی انفسکم ای فلیسلم بعضکم علی بعض و گفته اند مراد آنست که خود را مکشید و ... بعضا ... و اما نخواهند کشتن خود را بآنکه خود را

کشد. و چون بر کسی سلام کند و دلالت کند که جواب خواهد شنیدن هم چنان باشد که بر خویشتن سلام کرده و این قول عطا و سدی و
جبائی است و قول دیگر آنست که ابو القسم بلخی گفت مراد آنست که خود را نکشید در حال غضب و ضجرت قول دیگر آنست که خود را
هلاک مکنید بارتکاب المحارم والمآثم من اکل اموال الناس بالباطل و با کردن معصیتی که وبال آن بر شما آید و مال مردمان که خوردن
بنا واجب کند در قیامت معذب و معاقب باشید آنکه بدست خود کرده باشید هم چنان بود که خود را کشته قول دیگر آنست که از
صادق علیه السلام روایت کردند که معنی آنست که خویشتن در کارزار میفکنید در وقتی که ظاهر حال آن باشد که کشته شوید از
ضعف و بی سازی و کثرت و غلبه دشمن و این آیه جاری مجرای آن بود که گفت ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة چه اگر چنین کنید
خود را در خطر نهاده باشید و خود را بدست خود کشته فضیل عیاض را پرسیدند از این آیه ولا تقتلوا انفسکم چه باشد گفت معنی
آنست که ولا تغفلوا عن حظ انفسکم از خیر و نصیب نفس خود غافل مباشید یعنی برای خود ذخیره فی آخرتکم و مزید درجه
مانده مرادی نکرده و تباه برده خود را کشته باشد و این هم نزدیک بمعنی قوله تعالی ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة یکی از جمله صحابه
[illegible] روایت کند که گفت مرا در راه احتلام افتاد و سرما سخت بود من بیادستم غسل کردن که از هلاک ترسیدم تیمم کردم و نماز کردم
بقوم خود چون باز آمدم رسول را خبر دادم مرا گفت یا عمرو صلیت باصحابک وانت جنب با صحابت نماز کردی و تو جنب بودی
من گفتم ای رسول الله سرما سخت بود و من بر خویشتن خائف بودم خواستم تا غسل کنم این آیه یاد آمد که خدای تعالی میگوید
ولا تقتلوا انفسکم رسول علیه السلام بخندید و هیچ نگفت جندب بن عبد الله صحابی را گفت در بعضی غزوات [illegible]
فی ما [illegible] در خون خود می شود یعنی بر بصیرة قتال میکنند او گفت بنا باید که منع کنید شما [illegible]
از خون مسلمانی که من از رسول علیه السلام شنیدم که گفت [illegible]
[illegible] چون باز نایستاد تا بر او خدای تعالی حکم کرد [illegible] گفت بادرنی ابن آدم بنفسه
فقتلها فقد حرمت علیه الجنة گفت [illegible] یعنی پیش از آنکه من او را بمیرانم خود را بکشت
من بهشت بر او حرام کردم انه کان بکم رحیما بعضی گفتند که کان صلة است و معنی آنست که ان الله رحیم بکم و اولیتر آن بود تا
ممکن بود کلام خدای را جل جلاله بر وجهی حمل کنند که مفید باشد و معنی در او زیاده حمل کنند و کان اینجا هم آن حکم دارد
که در جملها [illegible] گفت ان الله کان عفوا رحیما و کان علیما حکیما و معنی آنست که کان [illegible] و معنی آن بود اینجا
در چنین مواضع کان الله لم یزل عالما غفورا رحیما خدای تعالی همیشه عالم و حلیم و غفور و رحیم بوده است [illegible] بر سبیل
مبالغت و تفسیر بود قوله ومن یفعل ذلک عدوانا و هر که آن کند [illegible] ذلک اشارة [illegible] بعضی گفتند اشارة
بخوردن مال مردمان بباطل و بعضی دیگر گفتند اشارة بقتل خود است برای آنکه وعید عقیب آن نهاد [illegible] بعضی گفتند
اشارت بجمله محرمات است که در این سوره گفت و بیان کرد قول چهارم آنست که راجع است الی قوله تعالی یا ایها الذین امنوا لا یحل لکم
ان ترثوا النساء کرها الآیة و عدوان تعدی باشد [illegible]
کما [illegible] و اخذت [illegible] گفت [illegible] سهو و غلط و نسیان کند مستحق این
وعید نبود فسوف نصلیه نارا بجشانیم [illegible] او را بآتش دوزخ و کان ذلک علی الله یسیرا و این بر خدای آسانست
این آیه [illegible] یعنی خدای تعالی قادر است [illegible] قوله ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه بدانکه
علما در کبائر خلاف کردند عبد الله عباس گفت هر چه خدای از آن نهی کرد کبیره باشد و سعید جبیر و مجاهد و ابو العالیه و
ضحاک گفتند هر چه خدای تعالی از آن نهی کرد و وعید کرد بر آن بعقاب دوزخ آن کبیره است و بنزدیک ما هر چه معصیت است همه
کبیره است چنانکه باضافه بعضی با بعضی کبیره تر بود تا یک گناه باشد که هم صغیره بود و هم کبیره باضافه با آنک عقابش کم

ان تجتنبوا کبائر [illegible]

[illegible] الکبائر

[illegible]

اجتناب کبایر کند و از کبائر صغائر [illegible]

آنکه آن مذهب ما بنا بر احتیاط [illegible] ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم [illegible]

الی قوله ان الله کان بکم رحیما حق تعالی گفت [illegible]

[illegible]

عبدالله مسعود گفت من الصلاة الی الصلاة [illegible]

ان کفارات باشد و من الجمعة الی الجمعة [illegible]

[illegible] و من رمضان الی رمضان [illegible]

[illegible] الخمس کفارات لما بینهن ما اجتنبت الکبائر [illegible]

[illegible]

بعد دم و بشهوة [illegible]

[illegible]

آنچه مادر و پدر و خویشان رها کرده باشند برای ایشان چون وفات بود ایشان را و بر این قول مادر و پدر وارث باشند و موروث باشد حق
ستوفی که میراث رها کرده باشد و قول دیگر آنست که معنی چنین بود که هر کسی را وارثی کردیم که میراث او گیرد مما ترک ای من ترک
ای من خلفهم و ما بمعنی من بود و انگه بیان کرد وارثان را گفت الوالدان والاقربون علی تقدیر هم الوالدان والاقربون وارثان پدر
و مادر و خویشان باشند که نزدیک تر باشند و بر این قول مادر و پدر و اقربون وارثان باشند انگه ابتدا کرد و گفت والذین عقدت محل
او رفع است بر ابتدا و خبرش قوله فآتوهم نصیبهم و کوفیان خوانند عقدت بی الف و باقی قراء خوانند عاقدت بالالف اما
انکه عاقدت باشد وجه آن معاقدت و ان معاهده بود و ابو علی الفارسی گفت اولیتر است برای انکه عهد و سوگند میان دو کس باشد
و مفاعله بنا فعل باشد که از میان دو کس بود و العهد والعقد والمیثاق والوثیقه والیمین نظایر اند و بنای عقد سعد بن الربیع خواند عقّدت
علی تکثیر الفعل و عرب برای آن سوگند را یمین خوانند که در وقت سوگند دست راست بدست راست حریف بگیرند و تقدیر آنست که الذین
عقدت ایمانکم حلفهم او معاقدتهم ایمانکم علی القراتین و در قفا هر اسناد فعل با یمین است که سوگند باشد و در معنی او سوگند خوار
ده معنا است چند قول گفتند قتاده گفت در جاهلیت مخالفت کردندی با یکدیگر بعهد و سوگند حرب و مخالف معاهد گفتی
گفتی دمی دمک و هدمی هدمک و ثاری ثارک و حربی حربک و سلمی سلمک و ترثنی وارثک و تطلب بی واطلب بک و تعقل عنی واعقل
عنک گفتی خون من خون تو است و [illegible] تو است و کینه من کینه تو است و صلح من صلح
تو است و [illegible] میراث گیری و من از تو میراث گیرم و تو طلب خون من کنی و من طلب خون تو کنم و تو از من دیه دهی و من از تو دیه
دهم چون این گفته بودندی میان ایشان موالات ثابت شدی و نصیب حلیف از میراث دانگی بود و خدای تعالی گفت نصیب
ایشان بدهید از میراث انگه از منسوخ کرد باین اولوا الارحام مجاهد و عطا گفتند نصیب ایشان بدهید از نصرت و معاونت
انچه بان عهد کرده دون میراث و بر این قول آیه منسوخ نباشد لقوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود و لقوله علیه السلام
اوفوا بحلف الجاهلیة فان الاسلام لم یزده الا شدة و فاکید با حلیفان بان سوگند حق به باشی در روز فتح مکه در خطبه گفت هر حلف
در جاهلیة کرده از عهد و سوگند که و داری که اسلام آن را نیفزود الا قوت و زیادت ولیکن پس سوگند نخورید و مخالفت نکنید که لا حلف
فی الاسلام و عبد الرحمن بن عوف روایت کرد که رسول علیه السلام گفت سوگند مطیبان حاضر بودم و من کودک بودم با عمان اهل چنین
حکم کان عقد شکا فته شود میدان من شتران سرخ موی سیاه چشم باشد عبد الله عباس و ابن زید گفتند آیه در آن آمد که رسول
علیه السلام میان ایشان برادری داد بعد مواخاة از مهاجر و انصار چون بمدینه آمد ایشان بان برادری میراث گرفتندی انگه آیه
فرائض منسوخ شد سعید بن المسیب گفت آیه در آن آمد که ایشان پسر خوانده داشتند در جاهلیة و از جمله ایشان زید بن حارثه
بود که رسول علیه السلام او را پسر خوانده بود خدای تعالی فرمود که ایشان را از وصیت نصیبی کنید و میراث خویشان را باشد فذلک
قوله فآتوهم نصیبهم یعنی من الوصیة ان الله کان علی کل شیء شهیدا که خدای تعالی بر همه چیز گواه است و هیچ چیز بر او پوشیده
نماند و بیان خلل نکند بانچه واجب باشد در این باب الرجال قوامون علی النساء الآیة مقاتل گفت این آیه در سعد بن الربیع آمد او
از جمله نقیبان بود و زنش حبیبه بنت زید بن ابی زهیر و هر دو از انصار بودند زن بر او نشوز کرد مرد او را لطمه زد بیامد بر پدر
بمجالست و پدر با او بنزد رسول آمد بشکایت و گفت یا رسول الله من او را بزنی باو دادم و او لطمه زد رسول
علیه السلام گفت قصاص باید کرد چون جبرئیل آمد و این آیه آورد رسول علیه السلام گفت ما چیزی خواستیم و خدای تعالی چیزی دیگر
خواست و آنچه خدای خواست بهتر است و قصاص برداشت و در آنچه از میان شوهر و زن باشد بر وجه تادیب کلبی گفت آیه
در سعد بن الربیع آمد و زنش دختر محمد بن مسلمه و قصه این گفتند و ابو روق گفت آیه در جمیله بنت عبد الله بن ابی آمد
و در شوهرش ثابت بن قیس بن شماس و قصه همان که رفت مردان قیمان و والیان باشند بر زنان که ایشان را مسلط اند و دست

ایشان بر زنان است و دست ایشان زیر دست مردان باشد و انباء المرات و گفته اند قوامون یعنی اولیا است و دست تادیب است و قوام فعال باشد من القیام
و این بنا مبالغه را باشد و کثرة فعل را تا بعضا و بمصروف این بنا مخصوص شده و زهری گفت در جماعتی علما که انچه از میان زن و شوهر
باشد از جراحات و شجاج در قصاص نباشد مادام تا در نفس نباشد و امام دیه باشد بر مرد و جمله آنچه شرع شود بما فضل الله
بعضهم علی بعض بیان تفضیل کرد خدای او مردان را بر زنان را بر زنان کفته اند مراد عقل است و کفته اند بزیادت الدین والیقین از آنکه
زن ناقص عقل و ناقص دین است برای آنکه در ماهی چند روز نماز نتواند کردن و روزه نتواند داشتن و کفته اند نقصان کواهی
که گواهی دو زن بیک مرد باشد فرجل و امرأتان و کفته اند بقوت و تجارت و کفته اند بجهاد که بر مردان فرضست انفروا خفافا
وثقالا وجاهدوا باموالکم وانفسکم فی سبیل الله و بر زنان فرض نیست و قرن فی بیوتکن ربیع گفت بالجمعة والجماعات که بر
زنان نماز آدینه نیست و حسن بصری گفت بانکه نفقه کردن بر مرد است بر زنان نیست و کفته اند تفصیل بانست که مرد بر چهار
زن قادر شرع و زن را بیش از یک شوهر نتوان کردن و کفته اند بانکه طلاق مرد راست و قال علیه السلام الطلاق بالرجال والعدة
بالنساء و کفته اند بمیراث و کفته اند بدیه که دیه زن بنیم دیه مرد باشد و کفته اند بنبوت و امامت و خلافت که خدای تعالی
از زنان هیچ پیغامبر نفرستاد و از ایشان امام و خلیفه نباشد رسول علیه السلام گفت اما مسکینة ما لم یکن لها زوج و زن مسکین باشد
تا شوهرش نباشد گفتند یا رسول الله وان کان لها مال گفت و ان کان لها مال و انگه گفت بر خوانید اگر خواهید الرجال قوامون علی
النساء ابو هریره روایت کند که رسول علیه السلام گفت بهترین زنان زنی بود که چون در وی نگری شاد شوی و اگر چیزی فرمائی طاعت
دارد و اگر از وی غائب شوی غیبت را نگاه دارد در نفس خود و مال تو آنگه این آیه بر خواند الرجال قوامون علی النساء فالصالحات
قانتات اما آن زنان که صالح باشند مطیع باشند خدای را و اطیع باشند شوهران خود را حافظات للغیب غیبت شوهر خود را
محافظت کنند و اسرار ایشان در نفس خود بما حفظ الله ای بحفظ الله یعنی بنگاه داشت خدای ایشان را و ابو جعفر خواند بما حفظ الله
بنصب الله ای بحفظهن الله بنگاه داشت ایشان خدای را و امر و نهی او ما مصدری باشد و بمعنی چنانست در حدیث
آمده که رسول گفت علیه السلام احفظ الله یحفظک واللاتی تخافون نشوزهن و آن زنان که بترسید که نشوز کنند و نشوز
نا فرمانی و اسم نا خوش باشد و اصل او در حرکت و اضطراب بود پس در شرع آنچه از میان زن و شوهر باشد و اگر نافرمانی
از ایشان بود نشوز خوانند اما از قبل زن نشوز آنست که در بیابانی گفت واللاتی تخافون نشوزهن و از قبل مرد آنست که ... و ان
امرأة خافت من بعلها نشوزا او اعراضا اگر ترسید که عصیان و ناسازگاری کنند فعظوهن اول ایشان را پند دهید اگر سود ندارد ایشان را
فاهجروهن فی المضاجع ایشان را در بستر رها کنید و جامه دیگر بخسبید و گفته اند که پشت با ایشان کنید و اگر سود ندارد
واضربوهن انگه بزنید ایشان را بزدن که نه قاطع باشد بر وجه تادیب چنانکه عیب و نقصانی بر ایشان نیاید و در خبر هست که
رسول علیه السلام گفت علق السوط حیث یراه اهل بیتک تا زیانه جای در آویز که اهل خانه و زن تو ببینند اسماء بنت ابی بکر
گفت من چهارم زن بودم که زبیر عوام را بود که چون بر یکی از ایشان خشم گرفتی او را بچوب بزدی چنانکه بشکستی بر او
و بشکستی بار باشد که جامه بر او فگندی فان اطعنکم اگر شما را طاعت دارند بر ایشان راهی مجوئید و تعنت و تجنی و کفته اند مجوئید
محبت نگوئید ایشان را ان الله کان علیا کبیرا خدای تعالی بلند است و بزرگوار است و همیشه چنین بوده است وان خفتم شقاق بینهما
و اگر بترسید از شقاق میان ایشان و شقاق ناسازگاری باشد از هر دو جانب و اشتقاق او من الشق باشد و شق نصف
الشی باشد فعل بمعنی مفعول و شقاق و شاق مصدر شاق مشاقة و شقاقا باشد و ان از میان دو کس بود فابعثوا
حکما من اهله وحکما من اهلها دو حکم را باید یکی از جانب مرد و یکی از جانب زن تا بنشینند و مصلحت بر وجه ان یریدا
اصلاحا اگر صلاح خواهند کفته اند مراد حکمین اند و کفته اند مراد زن و شوهر اند یوفق الله بینهما خدای تعالی توفیق دهد

میان ایشان عبیده سلمانی گفت در روزگار امیر المؤمنین علی علیه السلام مردی و زنی بیامدند و با هر یکی جماعتی مردمان بحکم کاه

او گفت چه حال است ایشان را گفتند یا امیر المؤمنین میان ایشان شقاق افتاده است امیر المؤمنین گفت از اهل مرد حکم کنید و از اهل زن

حکمی آنگه ایشانرا پیش خواند امیر المؤمنین حکمها را گفت دانی تا شما را چه باید کردن بجشینی و چه اندیشید اگر صلاح در جمع باشد جمع کنید

و اگر صلاح در تفریق باشد تفریق کنید زن گفت رضیت بکتاب الله حکما بما لی و علی راضی شدم بکتاب خدای با هر چه مرا بود و بر من است

مرد گفت اما فرقت نه امیر المؤمنین علیه السلام گفت تا مرد چنین اقرار ندهی راضی نشوی حکم نیست و دو حکم را جایز نیست که اگر رای بینند صلاح

در جمع بینند جمع کنند و میان ایشان مشورت نکنند و اگر تفریق مصلحت بینند بی مراجعت ایشان و اگر یکی جمع بیند و یکی تفریق

از این دو حکم از احکام نباشد تا آنگه که رای ایشان متفق نشود اما علی الجمیع او علی التفریق حق تعالی گفت که ایشان طلب صلاح

و اصلاح کنند من توفیق دهم ان الله کان علیما حکیما خدای تعالی دانا و خبیر است از کار ها و توفیق لطف باشد که عند

ان نقال فعل ها مرتب شد و بنا بر این حکمیان است و فقها خلاف کردند در آنکه این حکمان وکیل باشند یا حکم باشند نزد مالک که حکم

باشند نگر گفت وکیل باشند گفت ایشان را بود که از عقد راجع رای بینند بکنند بی مراجعت و این قول سعید جبیر است و شعبی

و نخعی و شریح و این قول الحسن البصری حاتم است و قتاده و ابن زید مقدم است تا بعضی که چون امیر المؤمنین علیه السلام صفین

با معویه کارزار کرد و کاه دست ایشان نا بود که اشکر امیر المؤمنین ... گرفتند و لشکر شامی

بسیار بکشتند ... حیله معویه ... پیر انگه عمرو بن العاص را گفت چه رای بینی گفتند رای آنست که فرمائی

تا مصحفها جمع بیارند و مصحفها بر سر نیزها کنند و بر سر نیزها بدارند و بگویند ما را کتاب خدای حاکم باشد میان ما و شما و صلح

بینداختند و مصحفها و رقها بر سر نیزها بستند و این ندا کردند که لشکر امیر المؤمنین ... بایستادند ... و تقدیر الله

بر امیر المؤمنین علیه السلام گفت یا قوم این خدعه و مکر است اهل شام ... قرآن و ... بکار

خود رفتند که ایشان ... مصحف بکیسه بر سر نیزها کردند ... گفتند لابد حکمین باید کردن

و لجاج کردند امیر المؤمنین علیه السلام گفت اکنون چون لابد چنین باید تا من حاکمی را اختیار کنم و عبدالله عباس را اختیار کنم

نخواهم ما بیش ... گفت مالک اشتر را گفتند ... ابو موسی اشعری را اختیار کردند ... در ... سند

حکمین کردند آنگاه که عمرو بن العاص با ابو موسی ... بکرد و ابو موسی ... و ... امیر المؤمنین علی الله

علی رغم ... آن اختیار کرده بودند خارجی شدند و ... بار برخاستند و لشکرگاه ... شدند و ...

شدند و در آمدند امیر المؤمنین عبدالله عباس را فرستاد با ایشان ... گفتند ... حکمین کرد ... عبدالله

گفت پس حکمین ... کرد ... گفت خدای تعالی در بعضی احکام شرع ... و ان خفتم شقاق بینهما فابعثوا حکما من

اهله و حکما من اهلها الآیه جواب نداشتند و ... عبدالله عباس ... امیر المؤمنین ... بود

گفت ... و لکن جواب ایشان ... گفت بخدای ... بیان شهادت

کار اینکار ... و لجاج ... جواب ... کس از ایشان جواب ... گفت اکنون

... تا بعضی ... ایشان ... قوله عزوجل

وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ

بپرستید خدای را و انباز مگیرید با وی چیزی و با مادر و پدر نیکوئی کنید و با خویشاوند و یتیمان

وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ وَابْنِ السَّبِيلِ

و درویشان و همسایه خویشاوند و همسایه دور و همراه و ره گذرنده

وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا الَّذِينَ يَبْخَلُونَ

و بندگان تان که خدای دوست ندارد آن را که متکبر باشد و نازنده آنان که بخیلی کنند

وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَأَعْتَدْنَا

و فرمایند مردمان را بخل و پنهان کنند آنچ داده باشد خدای ایشان را از فضل و ساختیم

لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا ۔ وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا

برای کافران عذابی خوار کننده و آنان که نفقه کنند مالهاشان بروی مردمان و

يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا ۔

ایمان ندارند بخدای و نه بروز بازپسین و هر که باشد دیو او را همتا بد همتائی باشد او را

وَمَاذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ وَكَانَ

چه باشد بر ایشان اگر ایمان آرند بخدای و بروز بازپسین و نفقه کنند از آنچ روزی داده است ایشان را خدای و باشد

اللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا ۔ إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكُ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا

خدای دانا بایشان خدای بیداد نکند بسنگ ذره و اگر باشد نیکوئی دو چندان

وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا ۔ فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ

کند و دهد از نزدیک او مزدی عظیم چگونه باشد آنگه که بیاریم از هر گروهی گواه

وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ شَهِيدًا ۔ يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصَوُا الرَّسُولَ

و بیاریم ترا بر ایشان گواه آن روز آرزو کنند کافران و آنان که عاصی شدند رسول را

لَوْ تُسَوَّىٰ بِهِمُ الْأَرْضُ وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا ۔ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

اگر زمین با ایشان راست کنند و پنهان نکنند از خدای حدیثی ای آنان که گرویده اید

لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنُبًا

مگردید پیرامن نماز و شما مست باشید تا بدانید آنچ گوئید و نه جنب

إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّىٰ تَغْتَسِلُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ

الا گذرنده راه تا غسل کنید و اگر باشید بیمار یا در سفر یا آید یکی

مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا

از شما از قضاء حاجت یا بپاسید زنان را نیابید آب تیمم کنید خاکی

طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا ۔

پاک و مالید بروهاتان و دستهاتان که خدای درگذارنده و پوشنده گناهست

قوله واعبدوا الله این خطابست با جمله مکلفان خدای تعالی میفرماید ایشان را که او را پرستید و با والدان نکوئی کنید با

مادر و پدر نیکوئی کنید و نصب احسانا بر مصدر باشد ... فعل محذوف یعنی واحسنوا بالوالدین احسانا وبذی القربی

ای بذی القرابة و قربی مصدر است ... و با خویشاوندان نیز نکوئی کنی و با یتیمان نیز نکوئی کنید و یتیم آن بود که طفولیة

پدر ... و مساکین جمع مسکین باشد ... کفایتش نبود و ابن ابی عبلة خواند و بالوالدین احسانٌ

برفع علی تقدیر و علیکم احسان بالوالدین ابوهریره روایت کرد که مردی برسول آمد و گفت یا رسول الله ...

گفت اگر خواهی تا دادت نرم شود مسکینا را طعام ده و دست بر یتیمان فرود آر و ایشان را طعام ده والجار ذی القربی و همسایه خویشاوند
عبدالله عباس خواند والجار الجنب حق تعالی گفت با هر دو همسایه چه آن همسایه که خویش است و چه آنکه بیگانه احسان کن النخوی گفت
دو حق دارد حق القرابه و حق الجوار و آن دیگر حق دارد حق الجوار والمسلم ... گفت یعنی غریب اعمش و مفضل خواندند
والجار الجنب بفتح الجیم و سکون النون و هر دو لغت است یقال رجل جُنُب و جَنب و اجنب و اجنبی اذا لم یکن قریبا
قال الاعشی اتیت حریثا زائرا عن جنابة فکان حریث فی عطائی جاهدا ای عن بعد و غربة و جنب را برا این معنی گفتند
تا آنکه مجاور او باشد و نوف گفت الجار الجنب همسایه کافر است والصاحب بالجنب یعنی رفیق در سفر این قول عبدالله عباس
و سعید جبیر و عکرمه و قتاده است و رسول علیه السلام گفت التمسوا الجار قبل الشری الدار والرفیق قبل الطریق بعضی دیگر گفتند الصاحب
بالجنب همسایه ملاصق باشد که سرای تو پهلوی سرای او بود بعضی دیگر گفتند آنکه ملازم تو باشد و پهلوی تو بنشیند طمع
دارد بخیر تو عبدالله عباس گفت من یترم [illegible] یاری دهد باشد من بر او اثری باشد مطلب کند
کرچه مردی را مدد و شناگاه خویشتن بر شما عرض کند پس باید و با آن رسول ایمن شد و رسول علیه السلام گفت ان خیر الاصحاب
عند الله خیرهم لصاحبه و خیر الجیران عند الله خیرهم لجاره بهترین رفیقان بنزدیک خدای آن بود که رفیق خود را بهتر بود و
هریره روایت کرد از رسول علیه السلام که گفت مؤمن نباشد آنکه همسایه از شر او ایمن نبود [illegible] در پهلوی سیر داشتن گرسنه باشد
از همسایه برابر ... همسایه او مؤمن نباشد گفتند یا رسول الله حق همسایه چیست گفت آنکه اگر از تو حاجت خواهد
و اگر درویش باشد [illegible] و اگر بیمار بود عیادت او کنی و اگر بمیرد جنازه او
بجنازه او بسر حاضر آیی و دیوار از بالای دیوار او بر نیاری تا باد از او منع کند و او را از بخار بوی مطبوخات کز آید اگر
او را نصیب کنی و اگر بیمار شود عیادت او شوید و اگر میوه خری او را از آن نصیب کنی و اگر نکنی پنهان دار تا او در راه نکند
تا کودکان تو چیزی از آن بدر برند و کودکان او ببینند که پسرانشان را آرزو آید آنگاه گفت همسایگان سه اند یکی سه حق دارد
و یکی دو حق و یکی یک حق اما آنکه سه حق دارد همسایه باشد مسلمان خویشاوند حق همسایگی دارد و حق اسلام و حق خویشی
و آنکه دو حق دارد همسایه مسلمان باشد حق اسلام و جوار دارد و آنکه یک حق دارد همسایه مشرک که حق همسایگی دارد پس
روایت کرد که رسول علیه السلام گفت من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلا یؤذ جاره هر که همسایه را بیازارد مرا آزرده باشد و هر که مرا آزارد خدای را آزرده باشد
و هر که با همسایه کارزار کند با من کارزار کرده باشد و رسول علیه السلام گفت مازال جبرئیل یوصینی بالجار حتی ظننت
انه سیورثه پیوسته جبرئیل مرا وصیت کرده در حق همسایگان تا پنداشتم که وارث خواهد کرد وابن السبیل و رهگذر را وجه و در
شهر خود جای نداشته باشد [illegible] دست تنگ باشد با او نیز احسان کن و گفته اند منقطع باشد
آنکه در راه از زاد و ساز بازمانده باشد و ما ملکت ایمانکم و آنچه دستهای شما مالک آن بود از بندگان ابوذر غفاری گفت
رسول علیه السلام غلامی بمن داد و مرا گفت این را نیکو دار از آن طعام که تو خوری او را ده و از آن کسوت پوشی که تو پوشی او را پوشان ابوذر
غفاری مرا یک پیراهن داشتم بدو دادم و یک جامه دیگر بود نیم پوشیدم چون بنماز در مسجد شدم رسول علیه السلام مرا گفت پیراهن را
چه کردی گفتم ای رسول الله گفتی غلام را نیکو دار از آنچه خود پوشی او را پوشان من پیراهن خود او را پوشانیدم
او را گفتم رسول علیه السلام مرا گفت تو او را در پوشیدن بپای من آزاد کردم پس رسول علیه السلام مرا پرسید که غلام را چه کردی من گفتم من او را
آزاد کردم گفت چه کردی و گفت تا او را ترش کرده ام مرا گفت اجرک الله خدای ترا اجر دهاد ابوهریره روایت کرد از رسول علیه السلام که گفت
برکت و شتر عزت اهل او را و اسب خیر ... و ... است تا روز قیامت و ... بنده اهل ... است اگر رها کند و علیه و علم شده
یا روز ... امیرالمؤمنین علیه السلام گفت آخر سخن رسول علیه السلام این بود که گفت الصلاة و ما ملکت ایمانکم نماز را بپای دارید و بندگان را

نکوهیده ان الله لا یحب من کان مختالا فخورا خدای تعالی دوست ندارد آنرا که متکبر باشد بر همسایه و درویش و خویش او بود و درویش
تکبر کند و مختال متفعل باشد من الخیلاء و اصل آن من خال اذا ظن باشد یعنی آنکه متکبر در خویشتن چیزی پندارد که در او نباشد و
خیال از اینجاست و اصل فخر طول است و فخور کثیر الفخر باشد و فعول بنا مبالغه باشد چون شکور و صبور و جهول پس گفت الذین یبخلون بخلا و
صفات بخیلان که مقدس است او و منصوب بحالت بدل منصول الا محبات آنان که بخل کنند و بخل در لغت منع فضلا صانع
باشد و در شرع منع واجب بود و در بخل لغات است بخل بخل و بخل و بخل و بخل قراءة عامه قرات است و بخل قرات کسائی و حمزه و خلف است
بفتح الباء والخاء سبب نزول این آیه خلاف کردند بعضی گفتند در جهودان آمد که صفت رسول علیه السلام پنهان کردند و بخل کردند بدان علم
و خبر بر دیگران سعید جبیر گفت این آیه در علماء اهل کتاب است که علم بخل کردند و علم پنهان کردند عبدالله عباس گفت و ابن زید گفت این آیه
کردم بن زید و اسامة بن حبیب و نافع بن ابی نافع و بحری بن عمرو و حیی بن اخطب و رفاعه بن زید بن التابوت که ایشان بر نزدیک
جماعتی انصار آمدند و ایشان را گفتند این مال را خرج مکنید بر محمد و اصحاب او که ترسیم درویش شوید و خدای تعالی در شان ایشان این آیه فرستاد که
خود بخیل بودند و مردمان را بخل فرمودند و آنچه خدای تعالی ایشان را داده بود از مال و علم پنهان کردند و این گفت بعضی گفتند داود
خبر گوید و دو قرآن بتحصیل بیرون آمد جامه خز پوشیده که تن از آن غافل و زینت که پوشیده ما عجب داشتیم گفت خواستیم تا اثر
رسول علیه السلام کار بستم که گفت اذا انعم الله علی عبد نعمة احب ان یری علیه چون خدای بر بنده نعمتی کند دوست دارد که اثر نعمت
بر او ببینند و اعتدنا للکافرین عذابا مهینا و ما بجا درآوردیم برای کافران عذابی خوار کننده باشد و الذین ... صفت است که آنچه
او است که صفت بود باستحقاق و الذین ینفقون اموالهم رئاء الناس این صفت منافقان است که ذکر ایشان رفت حق تعالی گفت آنان که بمردمان نمایند
مردمان را بنمایند و در رئا سه لغت است و رئا مصدر فعال باشد من الرؤیة و فعال و مفاعلة بیک معنی باشد و فاعل و مراعی باشد عمل و زن
مفاعل و بود و این آیه در جای صفت نکره است باشد که بخل و بخیل و کفر بیک جای تعلق دارد و صفت گفت در مردمان آمد و گفتند ابوجهل و
مشرکان مکه آمد که مال خرج کردند در عداوت رسول علیه السلام و لا یؤمنون بالله و لا بالیوم الآخر آنکه او گفت صفت منافقان و
فاسقان است که بیان کرد که مال برای آن دادند که خدای و روز باز پسین ایمان ندارند و من یکن الشیطان له قرینا فساء قرینا
هرکس که دیو قرین او بود بد قرین است دیو او را و قرین یار و هم نشین بود و گفته اند مراد آنست که چون آنکه مرده قرین دیو بود و راه حق
نیافت ایشان هم که دیو را بود پیوسته بند تا چنانکه در دنیا مصاحبت او بود در قیامت با او باشد و قرین بد هم سرای او باشد و قرین
هم سال باشد و قرین هم مثال باشد قال عدی عن المرء لا تسأل و ابصر قرینه فان القرین بالمقارن یقتدی و در این معنی
تفسیر دادند این آیه که حق تعالی گفت و اذا النفوس زوجت ای قرنت بقرنائها خیرا کان او شرا فساء قرینا ای فساء القرین قرینه
نصب او بر تمییز بود کقوله تعالی ساء مثلا و ساءت مستقرا و مقاما و ساءت مرتفقا معتزلان گفتند چون او ... مذکر
یا لیت بینی و بینک بعد المشرقین فبئس القرین و ماذا علیهم لو آمنوا بالله و الیوم الآخر این استفهام است و معنی تقریع و ملامت
تعجب و تعجب است ... چه زیان بود بر ایشان و چه زیان دارد که کافران و مشرکان و جهودان و بخیلان که خدای را و رسول را
آیه و ماذا علیهم ایشان را زیان ... و روزی کرده ... نفقه کنند ذکر در هم قرآن ... این آیه ... دلیل فساد مذهب جبریان
بود که مذهب ایشان باشد که گویند ماذا علیک لو خلقتنا و لم تمنعنا من الایمان و لم تجبرنا علی الکفر و لم تحل بیننا و بین الایمان
بسلب القدرة الموجبة للایمان و خلق القدرة الموجبة للکفر و الطغیان ... نباشد که ایمان آرند تا چنین است
که ما را ... تا ایمان آریم منع کردی و قدرة موجبه کفر بیافریدی و قدرة ایمان نیافریدی و اراده موجبه آن نساختی
و معاذالله ... و ... تکلیف ما لا یطاق ... جای تعجب نیست ... ان یکون و این
مکرر ... مقالت ... بنده کافر را باشد بر خدای ... باشد تعالی عن ذلک علوا کبیرا آنگه گفت و کان الله بهم علیما

وخدای با ایشان و احوال ایشان عالمست و مورد وعید وعده و تهدیدات و با این همه گر کرد ایشان تهدید میکند و لیکن عتاب و مجازات ایشانرا
عالم باشد الفاظ تهدید نحو قوله من هذه الجملة فی شأن هذه المقالة آنکه حق تعالی چون بیان آیة بکافران طعن زد و ما وعید و تهدید بر
کرد در آیة کرانجا وقت اساس قاعده عدل محمد مقرر کرد گفت ان الله لا یظلم مثقال ذرة خدای تعالی بر کس ظلم نکند چند آنکه مثقال
ذرة و این آنست که در خاطر تو از این یکبره در بنا بعضی مفسران گفتند مراد به ذره سر مورچه حیاتست سرخ و سیاه آنکه در قرأة عبدالله مسعود
آنست که لا یظلم مثقال نملة عبدالله عباس را پرسیدند از ذره پاره خاک در دست بر گرفت و بدمید و آنکه دست بیفشاند گرد و
نقش آن دست او بماند گفت هر جزوی از این ذره است و گفته اند ذره آن باشد که آفتاب بسوراخی در جهد در این هوا چنانکه پیدا شود در
آن باشد و گفته ذره جزو اذا جزوها باشد هو بلطافت حدیث که جاه او اقل باشد گفت جزو او اجزا او و این غایة اقل
و گفته اند در محن لا باشد بیندان و یخلقه کما یقت من اقل الاشیاء و اصغرها حقیرها چنانکه فرمود و لا یظلمون فتیلا و لا یظلمون
نقیرا ان الله لا یظلم الناس شیئا الذین یلیغ تصریح تنزیه فعل ظلم الذات منزه خود بنشاید گفتن با ر وصیح مثقال ذرة یا نتیل یا نقیر
انظلم در جمله از جبت با ثبوت الحاجة بعدت و لا عجز یا از جهت محقان بخدای بکند از فعل و خلق و احداث و انشا و اختراع
انعدام در وجهی و تکاوا علی جهات بر حقیقت و مخاطب و مکلف نیز بر جزا آن و امر و نهی برا و تشویق و وعد و وعید تعلق
با دو ثواب و عقاب مستحق او مدح ذم با جمع او جمع با معنی لکن از وجه عبارة بی معنی حاصل نیست بالوکالات کر کسی تعلق
بقالها با نکو اعتقاد رانکه کاذب خدای بحقیقة ظالم صریح باشد حق نه بغیره رساند نه برای نفعی تا دفع مضرتی جنین آنات
وبدر آمد انقضا باشد و بر توسع کنند و منع الشی فی غیر موضعه در وجه استحقاق یا وضع و در حکم چنان باشد که انفعل محمود
یا آن جهة بعید اعلی عن مروی در آیة دلیلاست بر آنکه خدای تعالی قادرست بر ظلم بر آنکه آنکه نفی کرد از خود در سبیل مدح و این تمدح کرده و ذکر
قادر نبود قادر بر آن مدح نبودی که کسی کحیزی نکند از آنجا که قادر باشد بر آن و او بدح نکند بر آن و لو علی آن را منتقدح نرسد در عقل بر آنک
خدای تعالی قادر بظلم که ما انجه عقلاست که ظلم قبیحست و قبح او انجه عقلا اعدا بعروه قبیح نکند که جاهل باشد بقبح
آن یا محتاج باشد یا جاهل باشد بآنک مستغنی است چون جهل و حاجت بر خدای جل جلاله روا نیست ظلم بر او روا نباشد
هیچ وجه و مثقال مفعال باشد من الثقل و این بناء بیشتر در آله بکار دارند کالمفتاح و المقلاة و المعلاق و اینجا مراد
مقدار است چند آنکه ثقل او ثقل ذره باشد و ان یک حسنة یضاعفها عاصم قرا خواندند حسنة بنصب بر خبر کان و تقدیر
آنکه و ان یک الذرة حسنة و ابن کثیر و نافع خواندند حسنة برفع بر آنکه کان تام باشد علی معنی و ان توجد و تحدث حسنة
و ان تک نون یکن از استعمال ساقط شد برای آنکه جزم در حرف صحیح اسقاط حرکه کند و در معتل اسقاط حرف و این حرف
صحیح باشد و در قرآن هر دو هست قال الله تعالی ان یکن غنیا او فقیرا عامه قرا خواندند یضاعفها مگر ابن کثیر و ابن عامر که ایشان
خواندند یضعفها بتشدید بدون الف حق تعالی گفت من جهة الله مقدار ذره باشد ظلم نکنم و اگر حسنتی باشد مضاعف کنم بده
چندان کنم پیر آنکه لا یکی باده بدهم و یکی را عوض دهم انس مالک روایت کرد که رسول علیه السلام گفت خدای تعالی حسنات مؤمن
ثواب بدان که در بسبب در رزق که او داده باشد در دنیا و اما کافر حسنات او برزق بر او برکند تا چون با قیامت آید او را هیچ حسنتی
باشد و اگر این خبر درست باشد محمول بر آن باشد و اعلی بود و لا خدای تعالی بدان روزی بر مؤمن و کافر متفضل
و اینجا مضاف که خود بر حسان و کافر بر خود حسنتی واقع بود قبول نباشد تا اثابت او بر اجزای باشد از رزق دنیا
و ابو سعید خدری روایت کرد از رسول علیه السلام که گفت روز قیامت چون مؤمنان از دوزخ بگذرند و ایمن شوند مجادله یکی از شما
با صاحب خود در دنیا در حقی که او را باشد بر او بیش از آن نباشد که مجادله مؤمنان با خدای در حق مؤمنانی که در دوزخ باشند
گویند بار خدایا برادران ما با ما نماز کردندی و روزه داشتندی و حج کردندی اکنون در دوزخ اند بار خدایا بر ایشان رحمت کن

دگر فرمانی ما شفاعت میکنیم حق تعالی گوید بروید هر کرا شناسید از دوزخ بیرون آرید ایشان بیایند جماعتی را بینند ایشانرا
بصورت بازشناسند بعضی را آتش گرفته تا نیمه ساق و بعضی را تا بکعب ایشانرا از دوزخ بیرون آرند آنگاه حق تعالی گوید
بروید هر کسی را که در دل او مثقال دیناری ایمان بود بیرون آرید آنگاه گوید هر کرا در دل او نیم دیناری ایمان باشد و بعد از آن تا بجای رساند
که گوید هر کسی را که مثقال ذره ایمان در دل او باشد از دوزخ بیرون آرید آنگاه ابو سعید خدری گفت هر کسی که این روایت ندارد و باور
تصدیق نکند گو این آیة بخوان که ان الله لا یظلم مثقال ذرة و ان تک حسنة یضاعفها و یؤت من لدنه اجرا عظیما و این بر سبیل
توسع و مبالغت باشد در اثبات هر چه پیش تو چنین باشد مثقال ذره ایمان و هر که ظلم بر حقیقت نبود که او هم در دوزخ است و آتش اجسام
باشد گویند بار خدایا بقیت هر کرا شناختیم از دوزخ بیرون آوردیم و کسی نماند آنگاه در جهد عبادت حق تعالی گوید ملائکه
شفاعت کردند و فرشتگان شفاعت کردند و مؤمنان شفاعت کردیم و شفاعت ایشان برسید و رحمت من که ارحم الراحمین ام باقی
آنگاه بفرماید تا قبضه از آتش دوزخ برگیرند در آنجا جماعتی باشند که هرگز طاعتی و عملی نکرده باشند و حمم سوخته شده باشند
گشته باشند بفرماید تا ایشانرا بیرون آرند و ایشانرا در آبی برند که آنرا ماء الحیوة گویند آن آب بر ایشان ریزند ایشان برویند چنانکه دانه
در سیل از زمین بیرون آید چنانکه دانه مروارید بر روی ایشان نوشته که عتقاء الله اند آنگه کان خدای آنگه بفرماید تا ایشانرا
بهشت برند و گوید هر چه بینید از آن شما باد و این قدر بینید تمامی است گویند بار خدایا بکرامت تکری که با ما حق تعالی گوید شمارا
بر من از این بهتر است گویند بار خدایا بهتر از این چه باشد گوید رضای من رضای که پس از آن خشم نگیرم بر شما هرگز و عبدالله
مسعود گفت چون روز قیامت باشد خدای تعالی خلایق اولین و آخرین را جمع کند آنگه بفرماید تا منادی ندا کند الا هر کس
که او را بر دیگری مظلمتی هست گو بیا و حق خود بستاند و اگر چه اهل بهشت باشد و اگر چه اهل دوزخ باشد
حاضر آیند تا حقها را ستانند و خواهند که بیابند از برای ایشان حق او باشد و برادر و خویش و اولاد و آن روز فلان بن فلان هر کس را
که بر او حقی هست بیاید و مطالبت کند و حق برادر جمع شوند قدیم جل جلاله گوید حقهای ایشان بده گوید بار خدایا دنیا بگذشت
دنیا رفت حق تعالی فرشتگانرا گوید بنگرید با اعمال او تا چیست اعمال بنگرید مستغرق شوند بحقوق اصحاب حقوق مگر مثقال ذره
حق تعالی گوید فرشتگانرا که چه رفت وجه مانده و عالم تر گوید بار خدایا تو عالم تری مثقال ذره باشد از حسنات او حق تعالی آنرا
مضاعف میکند تا بسیار شود و آنکه گوید او را ببهشت برید آنگه عبدالله مسعود این آیه برخواند ان الله لا یظلم مثقال
ذرة و ان تک حسنة یضاعفها و یؤت من لدنه اجرا عظیما اگر بنده از جمله اشقیا باشد حسنات او بمظالم خلقان جمله مستغرق شود
و او بماند با سیئات و نیز مظالم مردمان بماند بر او حق تعالی بفرماید تا آنرا بر او نهند و او را در دوزخ افکنند و تاویل این خبر بر آن وجه باید گفتن
که این الزام عواض بود و علیه این است که در خبر لفظ مظالم گفت و مقابله مظالم عوض باشد و قول ابو هاشم کسی بکسی بدهد
و بر فعل کسی دیگر را عقاب نکنند از ادله عقل و آیات محکم در قوله تعالی و لا تزر وازرة وزر اخری و قوله من یعمل سوء یجز به و قوله و من
یعمل من الصالحات من ذکر او انثی و هو مؤمن من عمل صالحا فلنفسه و من اساء فعلیها و ما ربک بظلام للعبید و الا یعنی
کتب قرآن هواست و نیست چون خبر آحاد خلاف ادله عقل و آیات محکم قرآن کرده باشد تا ویل کنند که مطابق ادله شود و با آن
حمل کنند و اگر بجوه در توقف کنند یا رد کنند که رسول علیه السلام چنین فرموده که اذا اتاکم عنی حدیث فاعرضوه علی کتاب الله فان
وافق فاقبلوه و ان خالفه فاضربوا به عرض الحائط چون حدیثی از من بشما رسد بر کتاب خدای و حجت عقل عرضه کنید
اگر مطابق باشد قبول کنید و الا بدیوار باز زنید و این یک دو حرف بر خلاف آن در حکم لا یقرب آنچه محتمل تاویل باشد و الله و فقنا
لما یحبه و یرضاه و یؤت من لدنه اجرا عظیما این فعل مجزوم است بر آن فعل مجزوم من قوله و ان تک حسنة یضاعفها و لدن و لد
چند لغتست لدن و لد و لدی و لدن و بعضها و لالاد دیگر خود و هی ظرف مکانی بمعنی عند و ابو عثمان النهدی گفت که من رسیدم بابو هریره

و گویند که پیغامبر صلی الله علیه وسلم گفته است که خدای تعالی بنده مومن را بیک حسنه هزار هزار حسنه بدهد راوی گفت عجب آمد تا اتفاق افتاد که بحج رفتم
ابو هریره را دیدم بدو گفتم خبری از تو روایت می کنند که رسول علیه السلام گفت و من شنیدم از او که خدای تعالی بنده مومن را بیک حسنه دو هزار
هزار حسنه بدهد و اگر باور ندارید بخوانید این آیه را ان الله لا یظلم مثقال ذرة وان تک حسنة یضاعفها ویؤت من لدنه اجرا عظیما بنگرید
آنکه خدای تعالی آنرا عظیم خواند چه باشد و قدر آن که داند فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید حق تعالی چون آیات وعده گفت در دنبال آن
وعید گفت تا مکلفان را بر طریق تحریض کرده باشد بر فعل طاعات و اجتناب منهیات گفت چگونه باشد چون ما از هر امتی گواهی
بیاریم بر ایشان یعنی پیغامبرشان و لفظ استفهام است و معنی تقریر و تعجیب و تعظیم و تهویل کار و آنجا استفهام باین تعلق دارد کلام محذوف
یعنی چگونه باشد حال ایشان از کفار و فساق آنجا چگونه کنند و چه دفع سازند و چه جواب دهند و چه عذر آرند چون حال چنین باشد
چون ما از هر امتی گواهی بیاریم بر ایشان از ایشان و ترا بیاریم تا گواهی دهی بر ایشان و آنگه برای کسی گواهی دهد تا حق او باو رسد
گویند شهد له و آنگه برای گواهی دهد تا حق از و بستانند گویند شهد علیه عبد الله مسعود گفت رسول صلی الله علیه و آله مرا گفت از قرآن
چیزی بخوان من سورة النساء آغاز کردم چون بدین آیه رسیدم بگریست و گفت بس گفت یا رسول الله گفتم که بس چون باین آیه رسیدم بگریست
یومئذ یود الذین کفروا و عصوا الرسول لو تسوی بهم الارض و لا یکتمون الله حدیثا آن روز که خواهند آنان که کافر شدند و عاصی شدند بر ولیکن
آن روز که خواهند آنان که کافر شدند و آنان که در پیغامبر عاصی شده باشند که زمین با ایشان راست باز کنند مدنیان و شامیان
خوانند لو تسوی بفتح تا و تشدید سین علی وزن تفعل الا که تا تفعل را در سین ادغام کردند و اصل او تتسوی بوده است پس تسوی
پس تسوی بچهار درج بایجا رسید و کوفیان خوانند الا عاصم لو تسوی بفتح تا و تخفیف سین بحذف تا تفعل بحرف قوله تعالی یوم یأت لا
تکلم نفس الا باذنه و باقی خوانند تسوی بضم تا و تخفیف سین بر فعل مجهول ای لو سویت بهم الارض قتاده و ابو عبیده گفتند معنی آنست
که زمین باز شدی و ایشان بزمین فرو شدندی باز زمین راست شدی بر ایشان کلبی گفت معنی آنست که خواستندی که ایشان را
زنده نکرده بودندی و بزمین با ایشان راست بودی کلبی گفت چون خدای تعالی قصاص کند میان بهائم و سباع و طیور ایشان را
گوید کونوا ترابا خاک شوید همه خاک شوند عند آن کافران تمنا برند که کاشکی ایشان نیز خاک شدندی و دیگر قول ایشان می
رفتندی ابو القسم بلا الحبیب گفت از بعضی مردم شنیدم که تفسیر این آیه چنین کرده اند که کافران گفتند که ایشان را بعوض آن زمین بوزن
او بکنند بر سبیل فدیه بر ایشان قوله یود المجرم لو یفتدی من عذاب یومئذ ببنیه الی قوله ومن فی الارض جمیعا ثم ینجیه خواستندی که
حال برایشان جمله بودی و ایشان نعت و صفت رسول علیه السلام او پنهان نکرده بودندی بعضی دیگر گفتند این کلام مستأنف تعلق ندارد
با قبل و معنی آنست که ایشان از خدای چیزی پنهان نتوانند کرد و چیزی برو پوشیده نشود کلبی گفت چیزی از خدای پنهان
نتوانند کردن که جوارح و اعضای ایشان بر او گواهی دهند قوله یا ایها الذین آمنوا لا تقربوا الصلوة وانتم سکاری کلای خدای
تعالی خطاب کرد مومنان را که نماز مکنید در حال مستی یعنی مغزای گفتند در بدایت اسلام که خمر حرام نبود جماعتی خمر خوردندی مست
شدندی و نماز کردندی خدای تعالی این آیه فرستاد و حال ذات و سکاری جمع سکران باشد و اصل من السکر و هو السد و من السکر
بمعنی آنکه بسته باشد مستی که بندد مستی را راه آن سکر گویند که عقل بداشتن چیزها ببندد اگر گویند چگونه شاید که خدای
با مست خطاب کند و او را عقل نباشد و چاری مجری دیوانه و کودک باشد جواب آنست که اگر چه در ظاهر فرق است از نماز در معنی
نهی است از شرب خمر که عند آن مست شود و نماز درست نیاید بمنکر قال لا تشربوا الخمر فتسکروا فیمنعکم عن الصلاة کما قال تعالی
ویصدکم عن ذکر الله وعن الصلاة الاکه بیند مستی را چگونه مکلف کرد و خدای تعالی او را منع میکند از نماز و باجماع هر که مکلف باشد
نماز ازو ساقط نشود جواب دیگر آنست که نهی از نماز نیست از شرب حرام است اما چون مست شد بیانست که نماز درست نیست و
بوقت قبول نیست اگر کند و حال الحالی بود که نماز گزیده می خواند و حیثی که بعید اعاده واجب بود و این آیه دلیل است بر آنکه شارب خمر در حال
کرست باشد مومنست خدای تعالی بخطاب مومن و با اطلاق اسم ایمان بر ایشان حکم کرد بخلاف آنکه معتزله گفتند و ضحاک بن مزاحم گفت مراد مستی
خوابست و عائشه روایت کرد از رسول علیه السلام که چون از شما یکی در نماز باشد و او را نعاس بخوابد باید تا بخسبد که اگر خفته نماز کند
خوهد که استغفار کند و شاید که دشنام دهد خود را و نداند که استغفار میکند و لفظ دیگر باشد که بر خود نفرین کند و پندارد که دعا میکند عبیدة السلمانی گفت مراد حاقن
است قوله علیه السلام لا یصلین احدکم و هو یدافع الاخبثین چون این کرد تا مخالف ظاهر است و بر خواب حمل کردن
مجاز باشد و بر حقن حمل کردن هیچ وجهی ندارد در لغت الا که از اخبثین ندارد تا کی تا شاید گفت حتی تعلموا ما تقولون تا آنگه که بدانید که چه
می گویید و چه میخوانید ولا جنبا نصب او بر حالست و این لفظ صالح باشد واحد و تثنیه و جمع و تانیث را یقال رجل و امرأة جنب و
رجلان و زنان و رجال و نساء جنب یقال اجنب الرجل و جنب از اجنب جنبا و اصل جنابة بعد باشد بر آنکه جنب مجتنب باشد
از نماز و مسجد و مصحف و امثال آن تا آنکه حالت را کنایت استثنا کرد گفت الا عابری سبیل و معنی او خلاف کردند بعضی گفتند مراد مسافرست
یعنی الا که مسافر باشی که آنگه نماز روا باشد بتیمم و این قول ابن عباس است و سعید جبیر و مجاهد و الحکم و ابن زید و ابن کثیر و بعضی
دیگر گفتند مراد مواضع نمازست مساجد و حذف کرد بدلالة الکلام بر او و این قول سعید بن المسیب است و ابن یسار و ضحاک و حسن
و عکرمه و ابو الضحی و عطاء خراسانی و روایتست از باقر علیه السلام این روایة کرد از زید بن ابی حبیب که جماعتی انصار را درهای سرای بمسجد
بود چون جنب شدندی آنجا که بیرون آمدن را خدای تعالی رخصت داد که بر مسجد گذر کنند و این در بدایة اسلام بود پیش از آنکه
سد ابواب کردند همه الا در مسجد بود باین روایت نکرد و جنب امیر المومنین و فاطمه علیهما السلام روایت کرد که رسول علیه السلام گفت لا ان
مسجدی حرام علی کل حائض من النساء و جنب من الرجال الا علی محمد و اهل بیته علی و فاطمة و الحسن والحسین گفت این مسجد من حرام
است بر حایض از زنان و جنبان از مردان الا بر محمد و اهل بیت او و علی و فاطمه و حسن و حسین و این قول اولی تر است برای آنکه حکم تیمم و
کار ایشان را تیمم باید کرد در این آیة خواهد آمد که بر تیمم حمل کنند تکرار باشد و ما خواست تا در این آیه هم بیان تیمم کرده و بیان کند
و آنجا که کرد چون آب نیابد و آنکه گفت مرضی جمیع بیمار کرد یا بیماری چیزی در اندامست که وضو با آن باشد با حرج هی یا تیشی و آنکه گفت
اندام اعضاء طهارت را بر آن نهادم چون جنب شود و جمله فقها را مذهب آنست که حسن بصری و عطا گفتند تیمم روا نباشد او را و آن
خلاف منقرض است او را ابو جابر عبد الله انصاری روایت کرد که ما جماعتی بودیم در سفری بودیم مردی را سنگی بر سر آمد و سر او بشکست
و او را احتلام افتاد بعد کردن جمع کرده با قوم گفت مرا هیچ رخصت بینید گفتند ندانیم تا غسل باید کرد غسل کرد
و آب بسر او رسید و بمرد چون پیغمبر را معلوم شد بگفتم گفت قتلوه قتلهم الله الا سألوا اذا لم یعلموا فانما شفاء العی السؤال
مرد را بکشتند که خدا بکشد ایشان را چرا نپرسیدند چون ندانستند که شفای درماندگی پرسیدنست او را تیمم کفایت بودی یا آنکه جراحت
بستی و دیگر اندام بشستی و دست تر بالای آن جراحت فرو آوردی و آنکه بعضی گفتند مراد بسفر باشد کوتاه و دراز و دلیل چون آب نیابد طلب را
تیمم باید کرد باتفاق فقها چون در سفر باشد منتظم شود یا اشتغال بر آب او بیمار باشد چنانکه آب نباشد الا در سه روز
مذهب ما و شافعی و محمد بن الحسن آنست که تیمم کند و نماز کند چون که بر مذهب ایشان نماز کند و بمذهب ما نماز باید کرد و
این مذهب مالک است و اوزاعی و ابو یوسف و مذهب ابو حنیفه آنست که تیمم نکند و نماز نکند تا آنگه که آب یابد و منها و نماز کند او جاء احد
منکم من الغائط و غائط دیره ناهموار زمین پست باشد و غوط و غیط و غائط هر سه لغتست و جمع الغیطان من الارض مجاهد گفت و اصل
او شد که به سفر مردم بحاجت نشستنی زمین باشد مجاهد گفت قرار که باشد از زمین که پرامن او گام و غیظها باشد که او را پوشیده و جمع
غیطان و غول از فاعل مقلوب باشد مقلوب از اصل الغائط و این جمله اسامی منقولست برای آنکه ایشان قضای حاجت در جای
نشیب کردندی پس نام آن زمین بر حدث نهادند مثل العذرة والحش و در اینجا مراد قضای حاجت است و برای آنکه اقدام بیرون آید و آن
آن ذکر این کرد که این جمله ناقض طهارتست او لمستم النساء حمزه و کسائی و خلف خواندند لمستم بی الف و بیز در سورة المائدة و اختیار

ابو عبیده است و باقی قرّا بالف خوانند من الملامسة مفاعله بین اثنین مفترقان و فقها خلاف کردند در معنی لمس و ملامسه قومی گفتند
مراد جماعست و خلوة و این قول عبدالله عباس است و حسن بصری و مجاهد و قتاده و در روایتست از امام باقر علیه السلام و بعضی
ماست سعید بن جبیر گفت در این لفظ خلاف رفت در نزدیک جماعتی از عرب گفتند لمس جماع باشد و جماعتی موالی گفتند جماع باشد من
بنزدیک عبدالله عباس آمدم و از وی پرسیدم مرا گفت تو از کدام گروهی گفتم من بر قول موالیم گفت مغلوبی تو و ایشان که لمس جماع باشد
و جماعتی و کذلک المس و المباشرة و لکن خدای تعالی کنایة کند با فحش اعنی بلفظ در اصل لغت برای مس رفت [illegible] که عرف و
شرع حقیقت گشت جماع لکثرة الاستعمال و بعضی الفقها آن کنایة کردند جماع بعرف و شرع حقیقتست کالغائط [illegible]
و الملامسة و اللمس و المس [illegible] هر یکی بدین معنی و اشتقاق داد جماع دیگر عرف و شرع بر او طاری شد و از جهة مجاز
که در بیان معنی حقیقت و این فصل [illegible] شافعی و اوزاعی و مالک و داود گفتند لمس نقض طهارة کند [illegible]
کند دیگر نه حقیقت اینست و مجاز بل حکم آنست که ایشان گفتند و ایشان گفتند این کنایتست از جماع برای آنکه لمس جماع [illegible]
چنانکه عرب بتقسیم [illegible] خوانند [illegible] قال الشاعر [illegible] و لنکا [illegible] جماعتی گفتند
مس الفرج باشد [illegible] جماع باشد و این قول عبدالله مسعود است و عبدالله عمر و ابو عبیده و شعبی و نخعی و حماد [illegible]
درهم [illegible] خلاف کردند مذهب شافعی گفت هر لمس که زن بمرد [illegible] بدست باشد و اگر جز دست طهارة [illegible] و این قول
عبدالله مسعود است و عبدالله عمر و زهری و ربیعه و اوزاعی گفت اگر لمس بدست باشد نقض طهارة کند و اگر جز بدست باشد نقض نکند
و مذهب مالک و لیث بن سعد و احمد حنبل و اسحق بن راهویه آنست که اگر لمس بشهوة باشد نقض کند و اگر بشهوة نباشد نقض نکند
مذهب ابو حنیفه و ابو یوسف آنست که اگر ملامسة فاحش باشد نقض کند و اگر فاحش نباشد نقض نکند و تفسیر فاحش [illegible]
[illegible] و جماعتی دیگر گفتند لمس هیچ وجه نقض طهارة نکند و این مذهب اهل البیتست و در صحابه قول عبدالله عباس است و در
تابعین حسن بصری و در فقها محمد حسن و یک روایة از سفیان ثوری و دیگر روایة از و چون مذهب مالک است [illegible] گفتند
که لمس نقض طهارة کند خلاف کردند در فقها محمد حسن و یک روایة از سفیان ثوری و اگر حایل باشد [illegible] باشد
باشد مذهب جمهور فقها آنست که نقض نکند و مالک [illegible] گفت اگر حایل رقیق باشد نقض کند و اگر کثیف باشد نکند و لیث بن
سعد گفت نقض کند علی کل حال اگر رقیق باشد اگر کثیف اما آنکه ملموس را طهارة تباه شود یا نه شافعی را دو قولست فلم تجدوا ماء
آب نیابی فتیمموا صعیدا طیبا بدانکه تیمم از خصایص این امتست که خدای تعالی این امت را بدان مخصوص کرد حذیفة الیمان روایة کرد که رسول
صلی الله علیه و آله گفت فضلنا علی الناس بثلث [illegible] تفضیل داد ما را بدین که زمین جمله مسجد ما کردند و خاک او طهور ما تا چون آب
نیابیم تیمم کنیم و صفهای ما را [illegible] کردند اما ابتدای تیمم و خلاف آنست که بعضی گفتند رسول در بعضی سفرها بود و عایشه
عقدی داشت [illegible] گم شد [illegible] طلب کردند یا فتند رسول علیه السلام و صحابه آن شب آنجا بایستادند و آب نبود [illegible]
[illegible] رسید و [illegible] جبرئیل علیه السلام [illegible] تیمم [illegible]
تیمم کردند صحابه [illegible] اسید بن حضیر گفت [illegible] اباحة تیمم و جواز او [illegible] آب نیابد
[illegible] طلب کند در جوانب [illegible] جانب مقدار [illegible] و این مذهب ماست و شافعی و بیشتر فقها و ابو حنیفه گفت طلب آب
[illegible] در جواز تیمم بل طلب کردن آب مستحبست و دلیل بر وجوب طلب آب قوله تعالی فلم تجدوا ماء آب نیابی و وجدان آنجا باشد
که طلب [illegible] آب باشد در جاهی باشد و آلة [illegible] حایلی باشد از شیر و سبعی و دشمنی بمنزلة آن باشد
که نیابد بنزدیک شافعی و بیشتر فقها و شرط دیگر آنست که مرضی باشد که او را مانع از استعمال آب یا قرحه یا جراحتی بر اندام یا
بر اعضای طهارة که آب بر او نشاید رسانیدن اگر بیاید یا قرحه باشد خلاف کردند اگر عضو [illegible] باتفاق تیمم

باید کردن و اگر جنب بود [illegible] بر تن [illegible] نبود تا [illegible] تیمم کند و شافعی را در وی دو قولست یکی چنانکه ما گفتیم و این مذهب ابو حنیفه است
و یکی آنکه نشاید تیمم کردن و هر که چندانی آب یابد که وضو را یا غسل را کفایت نباشد او را تیمم باید کردن و روا نبود که بعضی آب
بشوید و بعضی بخاک بالا و مذهب ابو حنیفه همینست و مالک و شافعی را در وی دو قولست یکی آنکه روا باشد و یکی آنکه نباشد تیمم
باید کردن که در اعضای طهارة جراحتی دارد یا ریشی و بسته بود در حال وضو و غسل دست بر آن فرو آرد اگر ممکن باشد و اگر نباشد در وی
از عضو بترسد که آب بر وی در وضو و غسل [illegible] نماز باید کردن [illegible] بنزدیک ما او را نباید کردن و شافعی را در وی دو قولست یکی چنانکه ما گفتیم
و دوم آنکه اعادة باید کردن و اگر [illegible] باشد تیمم شاید کرد در زمین باشد یا بلخ یا هر زمین [illegible] باطلاق انحاء
و سنگ و کلوخ [illegible] اگر چیزی [illegible] دست [illegible] و فقها را در وی چهار مذهب است ابو حنیفه [illegible] مذهب مالک
در آنکه اعتبار [illegible] دست آلوده شود [illegible] و اگر چه بر [illegible] و چون سر [illegible] و کلوخ و [illegible] تیمم
کند [illegible] باشد [illegible] و ابو حنیفه [illegible] و مالک گفت تیمم بر هر
باشد هر چه بر زمین پیوسته باشد [illegible] گفت بر زمین و هر چه بر زمین باشد [illegible]
[illegible] برف و یخ و شافعی گفت جز خاک نشاید [illegible] که بر کف دست با او آلوده شود و از اعیان باشد اما کیفیة آنچه باید کردن تیمم بود
مذهب [illegible] که بدل وضو و یکی بدل غسل [illegible] باشد دست بر زمین زند [illegible] باشد و پیشانی و چنین
بار از [illegible] بر پیشانی [illegible] و یک بار دیگر بر زمین زند و بر پشت دست [illegible] تا سر انگشتان ابتدا
بدست راست کند پس بدست چپ و این بدل وضو باشد دست یک بار بر زمین زند و [illegible] دست [illegible] جز این گفتیم
[illegible] و فقها را در وی مذهبست زهری گفت یک بار دست بر زمین زند [illegible] تا زیر بغل
[illegible] گفت سه بار دست بر زمین زند یکبار [illegible] و یک بار [illegible] و شافعی گفت دو بار یک بار برای
[illegible] و یک بار برای دستها از زیر تا سر انگشتان [illegible] و این قول جمعی صحابه است و در صحابه قول [illegible]
عمر است و جابر عبدالله انصاری و از تابعین حسن بصری و شعبی و از فقها ابو حنیفه و ثوری و مالک و لیث و اوزاعی و احمد
و اسحق آنست که یک بار روا باشد دست بر زمین زدن برای [illegible] دستها و این قول سعید بن المسیب است در [illegible]
[illegible] عمر خطاب [illegible] رسید که [illegible] جنابة رسد و آب نیابد گفت صبر کند تا آب یابد غسل کند تا آب نیابد نماز نکند
عمار یاسر حاضر بود او گفت یاد نداری که ما با پیغامبر علیه السلام در فلان سفر بودیم مرا جنابت رسید بر خاک [illegible]
[illegible] پس با هم [illegible] رسول [illegible] گفت یا عمار این قدر کفایت [illegible] و دست بر زمین زد و [illegible]
[illegible] و گفت [illegible] اما آنکه نماز بتیمم [illegible] بنزدیک ما [illegible] بدل وضو [illegible]
بدل غسل [illegible] جنابة [illegible] باشد [illegible]
[illegible] شافعی [illegible] ابو حنیفه آنست که [illegible] و شافعی و لیث [illegible]
و احمد حنبل گفتند [illegible] تیمم [illegible] باید کردن [illegible] تیمم [illegible]
[illegible] نقض طهارة بود نواقض تیمم باشد و زیادتی [illegible] آنست که [illegible] آب [illegible] تیمم [illegible]
[illegible] تیمم باطل شود [illegible] تیمم مباح باشد [illegible]
[illegible] و اصل تیمم [illegible] قصد باشد [illegible] تیمم [illegible] قال الاعشی تیممت [illegible] من الارض [illegible]
[illegible] باشد [illegible] خلاف نیست [illegible]
از زیاد اهل لغة طیبا [illegible] یعنی حلالا فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم ان الله کان عفوا غفورا [illegible]

[illegible] قوله تعالی ألم تر إلى الذين أوتوا

نصيبا من الكتاب يشترون الضلالة ويريدون أن تضلوا السبيل والله

[illegible]

أعلم بأعدائكم وكفى بالله وليا وكفى بالله نصيرا . من الذين هادوا

[illegible]

يحرفون الكلم عن مواضعه ويقولون سمعنا وعصينا واسمع غير مسمع

[illegible]

وراعنا ليا بألسنتهم وطعنا في الدين ولو أنهم قالوا سمعنا وأطعنا واسمع

[illegible]

وانظرنا لكان خيرا لهم وأقوم ولكن لعنهم الله بكفرهم فلا يؤمنون

[illegible]

إلا قليلا . يا أيها الذين أوتوا الكتاب آمنوا بما نزلنا مصدقا لما معكم

[illegible]

من قبل أن نطمس وجوها فنردها على أدبارها أو نلعنهم كما لعنا

[illegible]

أصحاب السبت وكان أمر الله مفعولا . إن الله لا يغفر أن يشرك به ويغفر

[illegible]

ما دون ذلك لمن يشاء ومن يشرك بالله فقد افترى إثما عظيما .

[illegible]

ألم تر إلى الذين يزكون أنفسهم بل الله يزكي من يشاء ولا يظلمون

[illegible]

فتيلا . انظر كيف يفترون على الله الكذب وكفى به إثما

[illegible]

مبينا . ألم تر إلى الذين أوتوا نصيبا من الكتاب يؤمنون بالجبت

[illegible]

والطاغوت ويقولون للذين كفروا هؤلاء أهدى من الذين آمنوا

[illegible]

سبيلا . أولئك الذين لعنهم الله ومن يلعن الله فلن تجد له نصيرا .

[illegible]

أم لهم نصيب من الملك فإذا لا يؤتون الناس نقيرا . أم يحسدون الناس

[illegible]

على ما آتاهم الله من فضله فقد آتينا آل إبراهيم الكتاب والحكمة

[illegible]

وآتيناهم ملكا عظيما . فمنهم من آمن به ومنهم من صد عنه

[illegible]

وكفى بجهنم سعيرا . إن الذين كفروا بآياتنا سوف نصليهم نارا

[illegible]

كلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غيرها ليذوقوا العذاب إن الله

[illegible]

كان عزيزا حكيما . والذين آمنوا وعملوا الصالحات سندخلهم

[illegible]

جنات تجري من تحتها الأنهار خالدين فيها أبدا لهم فيها

[illegible]

أزواج مطهرة وندخلهم ظلا ظليلا . قوله تعالی ألم تر إلى الذين أوتوا نصيبا من الكتاب خطاب

[illegible]

٤٧

معنی گفته است در وقت عذاب از شما تیم و ما نیم قبل که ... قوله تعالى أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا
نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يَشْتَرُونَ الضَّلَالَةَ وَيُرِيدُونَ أَنْ تَضِلُّوا السَّبِيلَ ۝ وَاللَّهُ
أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ وَكَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَكَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا ۝ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا
يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَاسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ
وَرَاعِنَا لَيًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ وَطَعْنًا فِي الدِّينِ وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاسْمَعْ
وَانْظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَقْوَمَ وَلَكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ
إِلَّا قَلِيلًا ۝ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ
مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَى أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا
أَصْحَابَ السَّبْتِ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ۝ إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ
مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَى إِثْمًا عَظِيمًا ۝
أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَلَا يُظْلَمُونَ
فَتِيلًا ۝ انْظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَكَفَى بِهِ إِثْمًا
مُبِينًا ۝ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ
وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا
سَبِيلًا ۝ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا ۝
أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ فَإِذًا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا ۝ أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ

عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ
وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا ۝ فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ
وَكَفَى بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا ۝ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَارًا
كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ
كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا ۝ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ
جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَهُمْ فِيهَا
أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَنُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا ۝ قوله تعالى ألم تر الى الذين اوتوا نصيبا من الكتاب خطاب
با رسول عليه السلام وصورتش صورت استفهام است ومراد تعجيب ...
زجاج گفت معنی آنست که الم تعلم ... رمانی گفت بمعنی ... درویة ... [illegible]
آورد یعنی الم تنته ... [illegible] ... که ایشان را نصیب دادند از کتاب ...
بودند ... عبد الله عباس وقتاده وعکرمه يشترون الضلالة ... [illegible]
آنست که ... هلاك زجاج گفت ... [illegible]
گفت که ایشان ... [illegible]
... کتاب توریت است ... [illegible]
... والله اعلم باعدائکم ... [illegible]
... [illegible] ... وهو اهون عليه ...
با ایشان ... [illegible]
... [illegible] ... قوله کذبا ومبينا ...
... [illegible] ... من الذين هادوا
يحرفون الكلم عن مواضعه ... [illegible]
کتاب ... الكتاب ويحرفون ... [illegible]
... [illegible]
... قالوا من الذين هادوا فريق يحرفون الكلم وقيل من الذين هادوا من يحرفون كما قال
تعالى وما منا الا له مقام معلوم اى من له مقام معلوم وقال ذو الرمة فظلوا ومنهم دمعه سابق له واخر يثنى دمعة
العين بالمهل اى ومنهم من دمعه ... وانشد سيبويه ... [illegible]

معنی نکته است در وقت عذر از شما تیمم و ان تیمم قول که دنیا مرده شما را قوله تعالی الم تر الی الذین اوتوا

نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يَشْتَرُونَ الضَّلَالَةَ وَيُرِيدُونَ أَنْ تَضِلُّوا السَّبِيلَ وَاللَّهُ

ایشان را بهری از کتاب می‌خرند گمراهی را و می‌خواهند تا گم کنید راه را و خدای

أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَلِيًّا وَكَفَىٰ بِاللَّهِ نَصِيرًا . مِنَ الَّذِينَ هَادُوا

داناتر است بدشمنان شما و بسنده است خدای دوست و بسنده است خدای یار از آنان که جهود شدند

يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَاسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ

میگردانند سخنها را از جایگاه خود و میگویند شنیدیم و عاصی شدیم و بشنو ناشنوانیده

وَرَاعِنَا لَيًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ وَطَعْنًا فِي الدِّينِ وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاسْمَعْ

وَانْظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَقْوَمَ وَلَٰكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ

إِلَّا قَلِيلًا . يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ

مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَىٰ أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا

أَصْحَابَ السَّبْتِ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا . إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ

مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا .

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَلَا يُظْلَمُونَ

فَتِيلًا . انْظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَكَفَىٰ بِهِ إِثْمًا

مُبِينًا . أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ

وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَٰؤُلَاءِ أَهْدَىٰ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا

سَبِيلًا . أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا .

أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ فَإِذًا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا . أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ

عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ

وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا . فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ

وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا . إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَارًا

كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ

كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا . وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ

جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَهُمْ فِيهَا

أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَنُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا . قوله تعالی الم تر الی الذین اوتوا نصیبا من الکتاب خطاب

با رسول است علیه السلام و صورتش استفهام است و مراد تعجیب

یعنی زجاج گفت معنی آنست که الم تر ... گفت بمعنی بعینه ... در رویه ... و علم صحیح ... ای ...

... یعنی ... بعیتک ... الی ... ایشان ... کتاب ...

... عبدالله عباس و قتاده و عکرمه ... یشترون الضلالة ...

آنست ... ایمان ... زجاج گفت ...

کفت که ایشان ... علم ... ایمان ...

از دست ... کتاب توریت است ... ایشان ...

... بضلال باشد والله اعلم باعدائکم یعنی ... و خدای بدشمنان شما ... ایشان ...

مشوره نکنی ... ایشان ... والله اعلم ... وهو اعلم ...

با ایشان ... حاجت ... و خدای شما ... بولایة ...

الا آنست که تکرار برای اختلاف لفظ کرد ... والی قوله کذبا ... اولیتراست ...

... و معنی کفی الله ... ولیا و نصیرا ... من الذین هادوا

یحرفون الکلم عن مواضعه ... زجاج ... من تبیین است ... ایشان نصیب

کتاب دادند ... الکتاب ویحرفون ... الذین

باشد ... چنان بود که ... الی النفر ...

کلام ... من الذین هادوا ... یحرفون الکلم ... من الذین هادوا من یحرفون ... قال

تعالی وما منا الا له مقام معلوم ای من له مقام معلوم وقال ذوالرمة ... فظلوا ومنهم دمعه سابق له ... واخر یثنی دمعة

العین بالمهل ای ومنهم من دمعه ... وانشد سیبویه ... الدهر الا تارتان فمنهما اموت واخری ابتغی العیش اکدح

معنی نکته هست در دقت هذا از شما تیم و از تیم قبل کنند و بیا مرید شما را قوله تعالى أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا

نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يَشْتَرُونَ الضَّلَالَةَ وَيُرِيدُونَ أَنْ تَضِلُّوا السَّبِيلَ وَاللَّهُ ٣٧

أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ وَكَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَكَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا ۝ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا

يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَاسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ

وَرَاعِنَا لَيًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ وَطَعْنًا فِي الدِّينِ وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاسْمَعْ

وَانْظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَقْوَمَ وَلَكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ

إِلَّا قَلِيلًا ۝ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ

مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَى أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا

أَصْحَابَ السَّبْتِ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ۝ إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ

مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَى إِثْمًا عَظِيمًا ۝ ٦٣٣

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَلَا يُظْلَمُونَ

فَتِيلًا ۝ انْظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَكَفَى بِهِ إِثْمًا

مُبِينًا ۝ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ

وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا

سَبِيلًا ۝ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا ۝

أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ فَإِذًا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا ۝ أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ

عَلَى

عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ

وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا ۝ فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ

وَكَفَى بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا ۝ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَارًا

كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ

كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا ۝ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ

جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَهُمْ فِيهَا

در بهشتهای که میرود از زیر آن جویها همیشه باشند جاودان ایشان را بود در آنجا

أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَنُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا ۝ قوله تعالى ألم تر إلى الذين أوتوا نصيبا من الكتاب خطاب

زنان پاکیزه و در آریم ایشان را در سایه گسترده

با رسول علیه السلام و صورت او استفهام است و مراد تعجب فی

یعنی زجاج گفت معنی آنست که الم تعلم و مانی گفت یعنی بدیدۀ بصارت درنگه و علم هیچ دو مالی متعدی باشد تعلق آلی برای علم

آورد یعنی آلم تر بعینک و علمک الیهم برای نظر الی نهاده آیة بدان اشعار دادند که ایشان انتصیب داشتند از کتاب جهود بودند که در مدینه

بودند در قول عبد الله عباس و قتاده و عکرمه یشترون الضلالة که گمراهی می خرند و در آیة حذف و اختصار هست و معنی

آنست که بالهدی یعنی بدل کردند هدی را بضلالت و ایمان را بکفر و رفع خادار و هلاک زجاج گفت برای آن بلفظ اشترا

گفت که ایشان از عوام رشوة ستدندی پس بان ماند که آن بجای دیانة و هدایت خود کردند برای آنکه چون ادبستدندی

از دست بدادندی و اکتاب توریت است آنکه گفت ایشان شما را چون خود می خواهند چنانکه ایشان بر ضلال اند می خواهند تا

شما نیز بر ضلال باشید والله اعلم باعدائکم یعنی منکم و خدای بدشمنان شما از شما عالم تر است تا با ایشان کار جز نکو بایشان

مشورة نکنی و از ایشان طلب نصیحة نکنی و گفته اند اعلم بمعنی علیم است چنانکه گفت وهو اهون علیه ای هین اگر گفت شما

با ایشان چه حاجتست و یاری و مشورة و ولی ایشان و خدای شما را بس است بولایت و نصرت و گفته اند ولایة نم بمعنی نصر

الا آنست که تکرار برای اختلاف لفظ کرد کقوله و الهی قوله کذبا و مینا و گفته اند ولایة اولی تر است و اولی تر آن بود که معنی

مختلف باشد فایده بر کفی زیادة و معنی کفی الله و نصب ولیا و نصیرا بر تمییز است چنانکه گوی زید رجلا من الذین هادوا

یحرفون الکلم عن مواضعه در وجه قول کرده اند زجاج و رمانی گفتند من تبیین است تا گوید که گفت ایشان را نصیب

کتاب دادند این در جای بدل باشد با اشتمال او تقدیر کلام چنین تحریف الکتاب و یحرفون شاید تا نصلها الذین

باشد شاید که نباشد بل چنان بود که قائل گوید انظر الی الحزن قوم ما صنعوا و وجه دوم آنست که متعلق باشد با ولد

کلامی مستانف بود و تقدیر چنین بود که قالوا من الذین هادوا فریق یحرفون الکلم و قیل من الذین هادوا من یحرفون کما قال

تعالی وما منا الا له مقام معلوم ای من له مقام معلوم و قال ذو الرمة فظلوا ومنهم دمعه سابق له و آخر یثنی دمعة

العین بالمهل ای و منهم من دمعه او رجل دمعه و انشد سیبویه و ما الدهر الا تارتان فمنهما اموت و اخری ابتغی العیش اکدح

المعنی قتاده منهم مراد احبار و علمای جهودانند که ایشان برای طمع و رشوه و طمع در حطام دنیا تحریف کنند یعنی توریت گردانند از معنی
رسول علیه السلام و آیة رجم و جز آن و تحریف و تصحیف و تغییر و تبدیل متقارب باشند و کلم جمع کلمة باشد اخرج جمع بیرون کوید چنان باشد که ثمرة
و ثمر و جمع کلم کلمات باشد قال الله تعالی فی قوله عن مواضعه و لم یقل عن مواضعها و کلم جمع و هو بالحق الکلمات ... و یقولون
سمعنا و عصینا ای گویند شنیدیم ولکن فرمان تو نبریم بعکس آنکه مومنان گفتند سمعنا و اطعنا و اسمع غیر مسمع در دیده و گفتند
یکی بشنو غیر مقبول و دیگر اسمع لا سمعت بشنو که کر شوی ... و بشنو که شنوانیده نباشی لعنهم الله ... گفتند و راعنا
ایشان دشنام بود و گفتند این کلمه را اسم ... در اصطلاح ایشان و گفتند این کلمه ...
وانصت الکلام واسمع الی و قوله لیا بالسنتهم اصل لی پیچیدن باشد ... فالتوی قال ... الله الذی هو غالبه
والی العزیم مطله ... ازعدل ... الکلام للعناد ... و چیزی ... آن اصطلاح ...
جر ... بود و کذلک قوله و طعنا فی الدین ولسان زبان باشد ... کلام است ولسان لغت باشد قال الله تعالی و ما ارسلنا
من رسول الا بلسان قومه مراد در این آیة لغت بلغت ایشان ... و طعن ... باشد و اصل او طعن بسنان است ... طعن ... را
بار ... گردند و لو انهم قالوا و اگر ایشان گفتندی شنیدیم و طاعت داشتیم بجای سمعنا و عصینا و اسمع وانظرنا بجای غیر مسمع و راعنا
گفتندی و بجای راعنا انظرنا ... بدان ... تا کلام ... قوله تعالی ...
... قولوا انظرنا ... ابن عباس گفت ... باشد ... خطاب رسول ...
به بودی ... ولکن لعنهم الله بکفرهم ولکن خدای تعالی لعنت کرد بر ایشان بکفر ایشان فلا یؤمنون الا قلیلا و معنی ...
... الرحمة خدای تعالی ایشان را ... و معلوم ... ایشان آنست که ایمان نیاورند الا اندکی از ایشان ...
... یا ایها الذین اوتوا الکتاب ای ... ایشان ... خطاب با جهودان ...
... رسول الله صلی الله علیه و آله ... ایمان ... مصدقا ... من قبل ان نطمس وجوها
... کتاب ... باشد ... توریت و انجیل و توریة
و انجیل ... ایمان ... نطمس وجوها
و در این چند قول گفتند عبد الله عباس و عطیه و قتاده گفتند معنی آنست ...
در ... حسن و مجاهد و ضحاک و سدی و ابن جریج گفتند مراد آنست ...
بضلالت ... ایشان ... رسول ... ایمان ...
کم ... ضلال ... علیه السلام ...
قره ... ایشان ... خدای ... ایشان و این وعید ...
که ایشان ... ایمان ... و در جواب ... ایشان ... عبد الله
سلام ... و قتاده ... در قیامت ... لا بد من طمس
فی الیهود و مسخ قبل قیام الساعة ... قیامت ... خدای تعالی ... ایشان ...
... نطمس وجوها فنردها علی ادبارها او نلعنهم کما لعنا اصحاب السبت ... لعنت کرد ...
... عبد الله سلام ...
رسول الله ... یا رسول الله ...
... کعب ... ایمان ... وعید ...

کذا مطلع الاصل

۲۳۸

معنی آنست که محو آثار ایشان کنیم ... ایشان ... ایشان ... بیرم ... شام ... گفت این
معنی ... ایشان یعنی ... ادبارها ... او نلعنهم کما لعنا اصحاب السبت یا لعنت
کنیم ایشان را چنانکه اصحاب سبت را و ایشان ... اصحاب السبت ... ان شاء الله و کان امر الله
مفعولا یعنی ... که خدای تعالی از افعال خود خواهد ... باشد ... و جهی دیگر آنست ان امر
خدای ... قوله انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون ... باشد ...
و ... قوله ... ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر
ما دون ذلک لمن یشاء ... لا یغفر الشرک ...
... عبد الله عمر گفت ... این آیة ...
الذین اسرفوا علی انفسهم الی قوله ان الله یغفر الذنوب جمیعا رسول علیه السلام ...
یا رسول الله و الشرک ... گفت ... که شرک ... رسول الله خدای تعالی این آیة
... عبد الله عمر گفت ...
جابر عبد الله انصاری ... رسول صلی الله علیه و آله ...
الله ... شرک ... ان الله لا یغفر ان یشرک به ... عبد الله عمر که رسول علیه السلام
گفت ... خدای ...
... امیر المومنین علی ... قرآن ...
...
...
...
... ان الله لا یغفر ...
...
...
الشرک ...
...
معنی ... ما دون الشرک ...
...
...
...
...
...
... و من یشرک بالله فقد افتری اثما عظیما ...

در افعال او یا در استحقاق عبادة باو انباز کنی و شرک بدان بود در نفی عظیم بر خدای افترا باشد الم تر الی الذین یزکون انفسهم الایه
آیة در حق جماعتی جهودان آمد چون بحری بن عمرو و نعمان بن اوفی و مرحب بن زید بیامدند و اطفال خود را پیش رسول صلی الله علیه
آوردند و گفتند ای محمد چگونه ایشان را گناهی هست گفت نه گفتند والله که ما هم چنین ایم در باکی ایشان هست هر گناهی که بروز کنیم
ان ملکر کنند هر گناه که ما بشب کنیم بروز ان ما مکفر کنند خدای تعالی این آیة فرستاد وایشان را تکذیب کرد حسن و ضحاک و قتاده و مقاتل
و سدی گفتند آیة در جهودان و ترسایان آمد چون گفتند نحن ابناء الله واحباؤه و گفتند لن یدخل الجنة الا من کان هودا
او نصاری عبدالله عباس و عطیه گفتند جهودان گفتند پدران و فرزندان ما که از پیش رفتند شفیعان ما باشند و ما را تزکیه
کنند عبدالله مسعود گفت ایشان یکدیگر را تزکیه کردندی و تزکیه آن باشد که غیری را گوید زکی است گفتند ما زکیانیم و زکا زیادة باشد
در صلاح یقال زکا الزرع اذا نما حق تعالی گفت بر تزکیه ایشان چه اعتبار است مزکی آن باشد که حق تزکیه کند بل الله یزکی من یشاء
خدای تزکیه کند آنرا که خواهد و آنرا که خواهد که مزکی باشد و لا یظلمون فتیلا و بر ایشان ظلم نکند یعنی نقصان حق ایشان نکند از تزکیه و
ظلم در لغة نقصان باشد فتیلا اعتقاد نیز عبدالله عباس گفت و مجاهد و قتاده و ضحاک و عطیه که فتیل آن باشد که در شکاف استخوان خرما
و نقیر آن باشد که بر پشت استخوان خرما بود و قطمیر پوست استخوان خرما باشد و در روایتی دیگر از عبدالله عباس و سدی و ابو مالک آنست که فتیل
آن باشد که انگشت بهم مالی بخصاصل آید از اخا الرجل و شرح ان فتیل گویند بنای آن بر جوهر تا فته باشد من فتل الحبل و قال الشاعر یجمع الجیش
ذا الالوف و یغزو ثم لا یرزء العدو فتیلا و نصبه بر مفعول دوم است که ظلم متعدی باشد بدو مفعول یقال ظلمت حقه ای قوله انظر
دما کفت محالست که یقین باشد انظر کیف یفترون علی الله الکذب بنگر که چگونه دروغ افترا کنند بر خدای تعالی در وضع تعجب است یعنی مکر
والذب باشد و افترا اختلاق باشد و فری در معنی مبتدا بود و اصل کلمه فری باشد بمعنی القطع یقال فراه اذا قطعه علی وجه الصلاح و افراه
اذا قطعه علی وجه الفساد و افتری الکذب اذا اختلقه و قطعه و انه لیفری الفری ای یاتی بالعجب کانه یقطعه من حیث لا یعلم و افترا
ایشان اینها آن بود که گفتند نحن ابناء الله واحباؤه ما پسران خدایم و دوستان خدا و نیز گفتند لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری
تلک امانیهم و کفی به اثما مبینا و بس باشد و کفی بدان گناهی پیدا ازین لیست بن ظاهر و این لفظ بر سبیل مبالغه گویند در مدح یا ذم یقال کفی بفلان
شرفا و کفی به حربا و نصبا بر تمیز است قوله الم تر الی الذین اوتوا نصیبا من الکتاب الایة یعنی ترا در جمله تو آن خواهند الم تر ساکن الرا و این
لغة بعضی عرب است که ایشان تقاعست نکردند در فعل معتل الاخر بجذف حرف تا آن حرف صحیح که پیش از آن بود نیز تسکین کردند چو گفته
او اکفل الشاعر من یهد الله فهو المهتد لا مضل له و من اضل فما یهدیه من هاد حق تعالی گفت ببینی آنهارا که ایشان را از کتاب نصیبی دادند
ایمان می آرند بجبت وطاغوت مفسران خلاف کردند در جبت وطاغوت عکرمه گفت دو صنم بودند که مشرکان ایشان را پرستیدندی ابو عبیده گفت
هر چه بدون خدای پرستند از حجر و صنم و حجر و صورة و شیطان هم را جبت وطاغوت خوانند گفت دلیلش قوله ان اعبدوا الله واجتنبوا
الطاغوت و قوله والذین اجتنبوا الطاغوت ان یعبدوها عطیه گفت از عبدالله عباس که جبت اصنام است وطاغوت ترجمان ایشان
که از ایشان سخن گویند بر رهان را با عبادة ایشان دعوت کنند و گفته اند جبت بتان باشند وطاغوت شیاطین ایشان که امر کنند مردمان را
بر عبادة او و هم صنم را شیاطین باشد عبدالله عمر و شعبی و مجاهد گفتند جبت سحر است وطاغوت شیاطین زید اسلم گفت جبت
ساحرانست وطاغوت شیطان و دلیلش قوله الذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت ای الشیطان محمد بن سیرین و مکحول گفتند جبت کاهن باشد
وطاغوت ساحر و در روایتی است از عبدالله عباس و سعید بن جبیر و ابو العالیه گفتند جبت ساحر باشد بزبان حبشه وطاغوت
کاهن و عکرمه گفت ابو برزه در جاهلیة کاهن بود میهم و قضاة ایشان بودند و اندر چیزی پرسید ندی از ایشان نزد آمد محاک و
کلبی و مقاتل گفتند جبت حیی اخطب است وطاغوت کعب بن الاشرف و گفتند جبت ابلیس است وطاغوت اولیا او و ابو محاق روایت کرد
از رسول علیه السلام که الطرق والطیرة والعیافة من الجبت سنگ زدن و شام کردن چیزها و زجر مرغ از جمله جبت باشد و طاغوت

حرام باشد وطاغوت فاعول باشد من طغی الامر یعنی طغیان بود و یقولون للذین کفروا هؤلاء اهدی من الذین امنوا سبیلا مفسران
گفتند کعب اشرف با هفتاد سوار از جهودان بر خاستند و بمکه رفتند بر آنکه وقعه احد بوده تا با قریش سوگند خورند و عهدی که با ایشان
ایشان در رسول علیه السلام بود بشکنند کعب اشرف بسرای ابو سفیان فرود آمد ابو سفیان او را و اصحاب او را نیکو کرد و جهودان بسرای
قریش فرود آمدند قریش گفتند شما اهل کتابید و محمد اهل کتاب است ما برشما ایمن نباشیم که میل شما با او بود و این اهل شما با مکر آن
اگر خواهی که ما را بر شما امان باشد این بتان ما را سجده کنید تا ما ایمن شویم بر شما و هفتاد ایشان این دو بت را سجده کردند قوله
قوله تعالی یؤمنون بالجبت والطاغوت آنگه کعب اشرف قریش را گفت سی مرد از شما و سی مرد از ما بیاییم و شکم بر دیوار کعبه بازنهیم و با خدای
کعبه عهد کنیم که از یکدیگر جدا نشویم و عام دست یکی داریم تا محمد را قهر کنیم چون این عهد بکردند و فارغ شدند ابو سفیان گفت که تو
که تو مردی اهل کتابی و عالم و ما قوم امیم و نادانیم خواهیم که تا ما بحق نزدیکتریم یا محمد کعب گفت شما دین و طریقه خود عرض کنید بو سفیان
گفت طریقه ما آنست که برای حاج اشتر کشیم و ایشان را آب دهیم و طعام دهیم و مهمان داری کنیم و اسیران را از بند رها کنیم و صله رحم کنیم
و خانه خدای را عمارة کنیم و ما از اهل حرمیم و محمد از دین پدران مفارقة کرده است و رحم بریده است و حرم رها کرده است و دین ما
قدیمست و دین محمد نو است ما بحق اولیتریم یا او کعب گفت شما بحق اولیترید و دین شما بهتراست خدای تعالی این آیة فرستاد الم تر الی الذین
اوتوا نصیبا من الکتاب یؤمنون بالجبت والطاغوت و یقولون للذین کفروا هؤلاء اهدی من الذین امنوا سبیلا گفت با آنکه بجبت وطاغوت ایمان میدارند کافرانرا
میگویند که شما دین راست تر است از راه مسلمانان محمد و اصحاب او و هدی سبیلا بر تمیز است چنانکه فلان احسن منک وجها اولئک
الذین لعنهم الله و لا جمع را باشد مؤنث لفظه کالمرة و الفنا چون اشارة بجماعتی حاضران باشد ها تنبیه در اول اولئک گویند هؤلاء و چون
بجماعتی غائبان باشد کاف خطاب در آخر آورند گویند اولئک و جمع نکنند میان هردو لا یقال هولئک و بیان کردیم که لعن
ابعاد باشد من رحمة الله علی وجه العقوبة که مستحق باشد حق تعالی گفت ایشان آنانند یعنی حیی اخطب و کعب اشرف و اتباع
که ذکر ایشان در آیة متقدم برفت که خدای ایشان را لعنت کرده است و هر کرا خدای لعنت کند تو او را یاری نیابی که گویند چگونه گفت که او را
یاری نیابی با آنکه ما صبر و معاون ایشان یکدیگر بودند گویند از این دو جوابست یکی آنکه ایشان را یاری نبود بر خدای و حجت که ایشان را از عذاب خدای برهاند
دیگر آنکه اگر چه ایشان را یاری میباشد ایشان منعی نکند بالعنت خدای و سخط خدای بر ایشان ام لهم نصیب من الملک ام اینجا که مستعمل
و معادل الف استفهام نیست و بمعنی بل باشد و لکن در وی معنی استفهام است بر وجه تقریع گفته الملیم نیز دانسته و معنی انست ام لهم
نصیب من الملک و وجه اتصال این آیة متضمن بخلاست بایة دیگر آنست که ایشان دوم کار از بهر ایشان بود تا متضمن حسد است و این آیة
متضمن بخلاست و دو معنی ایشان حسد و بخل متناسب باشد و بعضی دیگر گفتند ام متصلست و معادل الف استفهام مقدر و
تقدیر آنست که ام لهم النبوة حتی یحکم بهدی الناس و هذا ام لهم نصیب من الملک و در آنجا دو قول گفتند یکی آنکه جواب فعل مقدر
و تقدیر آنست که لو کان لهم نصیب من الملک فاذا لا یؤتون الناس نقیرا و اگر ایشان را نصیب بودی از ملک هم مردمان را نصیب ندادندی
و قول دیگر آنست که معمل ملغی است در معنی ملغی باشد و تقدیر آنست فلا یؤتون الناس نقیرا و کوفیان گفتند اذا با ان عمل نکند
که ان حال است میان او و میان عمل و اذا آنگه عمل کند او را چند شرط باید یکی آنکه فعل مستقبل باشد دوم آنکه جواب کلامی باشد
چنانکه کسی گوید انا اتیک تو گویی فاذا اکرمک و کلمه ما بعد اذا معتمد نباشد علی ما قبلها یا آنکه خبر مبتدا باشد تا جزای شرط
چنانکه زید اذا اکرمه و ان تاتنی اذا اکرمک چون چنین باشد ملغی بود و اعمل بر چند وجه عمل و الغا که عمل کند نصب فعل
مضارع باشد چنانکه گفتیم و معنی آن در تفسیر چنانکه کرده عبدالله عباس گفت آن نقطه باشد که بر پشت استخوان خرما بود
مجاهد گفت در میان استخوان خرما ماند آنکه چون باشد نقیر آن بود و ابو العالیه گفت آن باشد که مرد بسر انگشت بر چیزی زند
و منه النقر و منقار الطیر لانه ینقر به و نقیر فعیل بمعنی مفعول بود و قوله ام یحسدون الناس علی ما آتاهم

این جهودان بر عرب و آنکه خدای تعالی محمد را در میان ایشان فرستاد عبدالله عباس و مجاهد و ضحاک و سدی و عکرمه گفتند مراد
بناس محمدست صلی الله علیه و آله جهودان حسد بردند او را بر نبوت بعضی دگر گفتند مراد رسول است او را حسد کردند بدانکه
خدای تعالی او را نه زن حلال کرد جهودان طعن زدند گفتند اگر پیغمبر بودی او را چندین هم زنان نبودی خدای تعالی گفت ایشان را
این عجب می آید و منکر شدند که پیش ازین داود و سلیمان بودند و او را صد زن بود و سلیمان را هزار زن بود سیصد مهیره و هفتصد
سریه رسول علیه السلام گفت او را چه صد و هفتاد باشد بیشتر نبود برو ... الکاره است ...
بعضی سا ... کردند خدای تعالی گفت فمنهم من آمن به ومنهم من صد عنه سدی گفت آیه در ابراهیم خلیل علیه السلام آمد که او ...
ببارگند زرع او ... و دیگران تباه شد او را حسد کردند چون محتاج شدند بطعام ازو طعام خواستند گفت هر که
ایمان آرد طعامش دهم هر که نیارد ندهمش بعضی ایمان آوردند و بعضی نیاوردند فذلك قوله فمنهم من آمن به ومنهم من صد عنه
در تفسیر اهل البیت علیهم السلام که مراد بناس محمدست و آل محمد ... که حسد کردند ... و ...
بایشان قوله تعالی فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة گفت ما آل ابراهیم را کتاب دادیم و حکمت و آل ابراهیم شاملست بر محمد و اهل
البیت او که ایشان را قرآنست و حکمت نبوت و ملک عظیم امامت و این جمله مجموع بود ... رسول علیه السلام ملک و دولت
یکی ملک دنیا یکی ملک آخرت ... ملک دنیا ... خدای تعالی ... وآتیناهم ملکا عظیما و ملک
آخرت ملکا کبیرا ... در قوله واذا رأیت ثم رأیت نعیما وملکا کبیرا ... ملک چنین بود عجب ...
چنین بود ... اگر چه ... و لا ... اولی ... انحسد ...
فی حسدکلا ... لا ... الا من ... بالعلم والفضل والباس والجود وا ... هم چنین
لا ... ان ... الفضل ... فلم ... و ...
... انا الذی ... وحسد ... خصال ...
چیز ... وآن آنست که حاسد ... بود ... گفت واذا اراد الله نشر فضیلة
طویت اتاح لها لسان حسود لولا اشتعال النار فیما جاورت ما کان یعرف طیب عرف العود گفتا حسد حاسد ...
... محسود ... حاسد ... حسد ... در میان ... که ...
بر ... حاسد ... صبر ... بر حسد ...
از معنی ... دوست ... که ... اصبر ...
علی کید الحسود فان صبرک قاتله کالنار تاکل نفسها ان لم تجد ما تاکله و رسول علیه السلام ... قوله ان الحسد
لیاکل الحسنات کما تاکل النار الحطب گفت حسد حسنات را ... حاسد ... آتش ...
... بر ... کند ... و امیرالمؤمنین علیه السلام گفت للحاسد مغتاظ علی من لا ذنب له حاسد ...
... سفیان ثوری گفت ... خدای ... گفت الحاسد ...
... معنی الا ... الحاسد ... انا ... لم ...
... لا ... الذی ... حاسد ...
... العداوة ... الاعداء ... ما ... الناس ... فی الناس
... محسود ... ان العرانین ... جماعتی زنان قریش با
زنان رسول علیه السلام حاضر بودند هر کسی از قبیله خود حسب و نسب ... چیزی میگفت ... صلوات الله علیه ...

ایشان حدیث ... کردند ... حدیث ... کردی ... حدیث و نسب حسب کردن محال باشد و حسب و نسب ...
... جمله ایشان گفت ... یا بنی هاشم ... السیادة ... ابوک فسید ... و اما ... فسید العرب و اما انت فسیدة
نساء العالمین و اما ... فسید اشباب اهل الجنة و اما ... فسید الشهداء ... من السیادة گفت ... بنی هاشم
سیادة جمع کرده ... سیادة ... بر ... سید ... و اما ... سید ... زنان جهان ... سید
... و اما ... سید ... جوانان بهشت ... و اما ... حمزه سید ...
الناس علی ما آتاهم الله من فضله الآیة فمنهم من آمن به ومنهم من صد عنه گفت از ایشان کس بود که ایمان آورد و کس بود که ...
... و من ... که ... و اعراض ... سعیرا ...
... ان الذین کفروا بآیاتنا سوف نصلیهم نارا الآیة ... کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب ...
... عبدالله عباس گفت ... ایشان ...
... عبدالله عمر ... عمر خطاب گفت ... معاذ جبل گفت تفسیر این آیة ...
گفت ... ساعت ... صد بار ... پوست ایشان ... من هم چنین شنیدم از رسول علیه السلام ...
... حسن بصری ... هر روز ... هفتاد هزار بار ... سوخته شود و دیگر باز ...
مجاهد گفت ... پوست ... ایشان ... جلد ... کرده ...
علیه السلام گفت ... پوست ... خدای تعالی ... مستحق عقاب ...
... گناه نکرده ... عقاب کند ... جواب ... معذب ... پوست ...
... باشد ... آدمی ... باشد ... اعضا ...
چشم ... دست ... جمله ... باشد ...
قطع ... اعضا ... معذب ... جمله ...
... پوست ... لیذوقوا العذاب عذاب
با جمله ایشان ... گفت لیذوقوا العذاب ... پوست جواب دیگر ... تبدیل ...
... تالیف و ترکیب ... هذا ...
... هذا الخاتم غیر ذاک الخاتم الذی کان ...
... روز ... درست ...
... یوم تبدل الارض غیر الارض
زمین ... باشد ... تغییر و تقلیل ... باشد ...
... آدم علیه السلام تغیرت البلاد ومن علیها فوجه الارض مغبر قبیح ... الشاعر فما الناس بالناس
الذین عهدتهم ولا الدار بالدار التی کنت اعرف شعبی گفت ... عبدالله عباس آمد ... ذم
... لبید ذهب الذین یعاش فی اکنافهم وبقیت فی خلف کجلد الاجرب ... بلاده ...
... عبدالله عباس گفت رحم الله لبیدا ... گفت ...
... گفت ... بیت ... ایشان ...
... ولیس الجمال ... بلادها ... من اهلها ...

و برادر این آیت کشته جاهان باشد احوال الاید لحوال العلش بکرمیه باشد سدی گفت چون پوست او سوخته باشد خدای تعالی از گوشت او
پوستی دیگر بیافریند تا بر جاهان باشد و این چیز نیست برای آنکه اگر چنین باشد باید که پوست سوخته شود و آن گوشت باز افریند گوشت
نیز بسوزد چنانکه هم پوست شود و پوست سوخته شود بعضی دیگر گفتند مراد بجلود سرابیل ایشان است من قوله سرابیلهم من قطران برای آنکه
بر ایشان ملازم باشد از پوست خوانند چون آن سوخته گردد پیراهنی دیگر بپوشند [illegible]

[illegible]

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ

خدای شما میفرماید شمارا که بدهید امانتها با خداوندانش و چون حکم کنید

بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا

میان مردمان که حکم کنید براستی که خدای نیک چیزست پند میدهد شمارا بدان خدای شنوا

بَصِيرًا ۞ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ

و بیناست ای کسانی که ایمان آوردید فرمان برید خدای را و فرمان برید رسول را و خداوندان فرمان را از شما اگر خلاف کنید

فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَٰلِكَ خَيْرٌ

در چیزی باز گردانید با خدای و پیغامبر اگر هستید که ایمان دارید بخدای و بروز قیامت آن بهترست

وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ۞ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ

و نیکوتر بتاویل نبینی ای محمد که دعوی میکنند که ایشان ایمان دارند بانچه فرستادند بتو و بانچه فرستاده شد پیش از تو

يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ

میخواهند که حکومت کنند بطاغوت و بدرستی فرموده اند ایشان را که کافر شوند باو و میخواهد

الشیطان

الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا ۞ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ

ابلیس که گمراه کند ایشان را گمراهی دور و چون گویند ایشان را بیائید بانچه فرستاد خدای

وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا ۞ [illegible]

و برسول ببینی منافقانرا که روی میگردانند از تو برگردیدنی

[illegible]

بکلمات ورسول علیه السلام را خلل در ین خطاب چون گفت واطیعوا الرسول رسول علیه السلام از خطاب بیرون شد لاستحالة ان
یکون علیه السلام مطیعا مطاعا برای آنکه رتبه معتبر است از میان مطیع ومطاع ودر حق اولی الامر چنانکه گفت اهل الامر را باو لوی
وهر عصری خلق عظیم از ین خطاب بیرون شوند واین خلاف اجماع باشد ودر قول وقاعده مذهب ما در هر عصری شخصی از حضرا
بیرون باشد چنانکه رسول علیه السلام از ین خطاب طاعت خود بیرون بود واین وجهی لطیف وجهی دیگر آنکه خدای تعالی
ما را واولی الامر را بطاعت رسول خود فرمود وجمله رسول علیه السلام فرق میان اولی الامر بود لاعتبار الرتبة برای آنکه رتبه معتبر است از میان
مطیع ومطاع باید تا رتبه فوق مطیع باشد هم چنین کلام در اولی الامر پس حال کرد نا اولی الامر را برابر اولی الطاعات برای آنکه بر ما امور ایشان
بطاعت ایشان علی صیم بسیار کس باشد که رتبه ومنزلت نزدیک خدای تعالی فوق ایشان باشد واین درست نیاید پس باید تا اولی
الامر کسانی باشند که ایشان بمنزلت خدای تعالی بهتر از همه خلایق باشند واعلا رتبه تر واعظم منزلت عند الله تعالی چون رسول علیه السلام بلکه
آنکه خدای تعالی طاعت ایشان با طاعت خود مقرون کرد طریقی دیگر آنست که خدای تعالی چون طاعت اولی الامر با طاعت رسول وطاعت خود مقرون
کرد چنانکه تقدیم تعالی منزلت است ایشان تابع در رسول علیه السلام معصوم ومطهر از همه معاصی کبیره وصغیره اولی الامر باید که هم
چنین باشند که حکم از کلام حکیم این واجب کند واین صفت جز ایشان نبودند علیهم السلام وجهی دیگر ورا است که الامر است
که محال باشد که حکیم ما را فرماید بطاعت جماعتی مختلفی الاقوال والآراء والمذاهب وباتباع ایشان در اقوال دون افعال ایشان
وبعضی با بعضی مزاحم بود وما را طریق نبود بجمیع حق از میان ایشان که قال المخالف متناقض ومتضاد واین مودی بود
با تکلیف ما لا یطاق یکی نبود پس محالست که ما وصفنا باشد از ین وجه که بیان کرده شد طریقی دیگر آنست که معلوم است بضرورة
که اگر خدای تعالی ما را تکلیف کند بطاعت رسول وما را تعیین نکند شخص او ودلالتی وعلم معجزی این تکلیف قبیح باشد از باب
تکلیف ما لا یطاق بود هم چنین در حق اولی الامر که نص باشد بر اعیان ایشان یا دلالتی که علم معجز باشد یا جاری مجری
آن هم مودی باشد بتکلیف ما لا یطاق باشد چون قبح این مقررات در عقل لا بد چنانکه رسول علیه السلام معین است از
خدای بنص براو واظهار اعلام معجزات بر دست او اولی الامر باید تا هم چنین باشد منصوص علیهم او منصوب علیهم الادلة
بالاعلام المعجزة والحمد لله باین قد انکم طریقی دیگر و آن آنست که ان اجماع است که این امر بحیث بر اعلام تعیین
واین معلوم نباشد الا بر قول آنکس که گوید هر زمانی امامی معصوم الطاهر خالی نباشد ودر قول آنکس که امامت باختیار گوید
وکسی ولید الخلافة بگفتن ست معلوم نبود طریقی دیگر آنست که اگر آیة حمل کنند بر آنکه ایشان گفتند از علما ومفتیان ائمه ما
علیهم السلام داخل باشند در آن ودر قول وقاعده ما آنکه ایشان گفتند خارج باشند و لیس این مستحق ولایت واین مختلف
فیه والاخذ بالاجماع والاتفاق اولی ودر ایت گروهی اعداد کفتند که ندا این آیة مر یکی از ایشان واضح و مراد از جامع
خصال الخیر از علیه برهانی این آیة از این صفت وجمع دلیل میکند بر امامت ایشان علیهم السلام قوله اطیعوا الله حق
گفت اطیعوا الله طاعت خدای را بدین خدای که شما را برای طاعت وایمان آفریده وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون
نه طاعت خدای که شما را برای کفر ومعصیت آفریدند که در شما آفرید خدای که شما جز خیر نخواهد ودر شر نخواهد
ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج ولکن یرید لیطهرکم یرید الله ان یخفف عنکم یرید الله لیبین لکم یرید الله بکم الیسر
طاعت رسول او باید مشفق بر شما حریص بر ایمان شما القد جاءکم رسول من انفسکم الآیة وکنتم علی شفا حفرة من النار
فانقذکم منها وکان بالمؤمنین رحیما طاعت امامان مستحق التقدیم معترض الطاعة معصومین من آل الکاملین من
الخطل غیر موصوفین بالضعف والفشل عمیر بن هانی گفت از جنادة بن ابی امیه شنیدم که گفت ودر صفین امیر المؤمنین
علی را دیدم در میان دو صف نیزه بر دست میگردانید ومیگفت کلا ان الانسان لیطغی ان راه استغنی این آیات میخواند که

نگاه کردیم عبدالله بن اسید البرمکی بر آمد واسیر بود از لشکر معویه گرفته ودست بر بسته او را پیش امیر المؤمنین آوردند امیر المؤمنین
در وی نگرید وگفت ای ویحک کتیبه بر بنام از اهل شام گفت فتکلم الله اتباع وکلا ناعی گفت خدای بر شما کتاب بر تبع هر انکه شمایا وجهلم
انکه گفت بکواری بر رحم الله حکر را اتباع منی وانا الذی اداوین بعد کفر ولو اعلم بعد جهل ولو احکم بحکم رجعت عنه انا قاتلها ایشان
بیده ومعرفة فوقک با جدالی که زو تو جهنا جهاتم با حکم الحق تعالی الله نکبها کالحکم بهم بیده ولقد علمتم ان الله اوجبت علیکم طاعتی
وتقیید کم بتابعة امری الا فی اهل المتابعة ومستحق للطاعة فقلوبکم ضیق انجز مسیح وثباتی یوم احد ذفر قریر وسلمی لیلة الغار
ابیتم ولیعاج الحق المسائل از جملهم گفت بکوسیر هند ذکر با من ببلجات قلی وین ما رکا بارای ادوم ندانی کبر وبید النسیم نعالیع حجل
موحی کردیم از ین باز آدم من کشته بیران تو نیم بیکد وبر وکت وقی بیاحد تا جماعی وایه بودی با بنی حاتم این که خدای تعالی
ولای نکرسا ایة آن کرده است چنانکه بعد نبود کرده شما باید که خدای تعالی طاعت من بر شما فرض کرده است وشما را متعید کرده است
بتابعه من بیرها انکه اهل متابعتم ومستحق طاعتم کرد ورخیبر من کسم چون شما عاجز نبید ودر ایستادم روز احد چون شما بگریختید وشب غار
تسلیم کرد بجوی شما را که بید و جواب مسائل من ادم چون شما جاهل بودید در آن جابر الجعفی روایت کرد از جابر بن عبد الله انصاری که گفت
چون این آیه آمد من گفتم یا رسول الله خدای ورسول را می شناسم واولی الامر کیستند که خدای تعالی طاعت ایشان با طاعت خود و طاعت
خود پیوست گفت یا جابر هم خلفای من وایة المسلمین بعد از من علی بن ابی طالب ثم الحسن ثم الحسین ثم علی بن الحسین ثم
محمد بن علی المعروف فی التوریة بالباقر وستدرکه یا جابر فاذا لقیته فاقرأه منی السلام ثم الصادق جعفر بن محمد ثم موسی بن
جعفر ثم علی بن موسی ثم محمد بن علی ثم علی بن محمد ثم الحسن بن علی ثم سمیی وکنیی حجة الله فی ارضه وبقیته فی عباده ابن الحسن
بن علی ذاک الذی یفتح الله علی یدیه مشارق الارض ومغاربها ذاک الذی یغیب عن شیعته غیبة لا یثبت فیها علی القول بامامته
الا من امتحن الله قلبه للایمان گفت ایشان خلیفتان منند وامامان مسلمانان بعد از من اول ایشان علی والحسن والحسین
وپس علی بن الحسین آنگه محمد بن علی که در توریة بباقر معروفست وتو او را دریابی چون او را بینی از من سلام برسان آنگه
پسر او نام جد تا محمد وسید گفت آنگه پسر او که نامش نام من بود وکنیتش کنیت من بود حجت خدای بود در زمین وبقیه او
در بندگان وآنگه پسر حسن علی او آن بود که خدای تعالی بگشاید بر دست او مشارق ومغارب زمین او آنست که از شیعتش
غائب شود غیبتی که بر امامت او ثبات نکند الا آن غیبة الامومنی که خدای تعالی دل او را بایمان امتحان کرده باشد جابر گفت
من گفتم یا رسول الله شیعه او را در غیبت او را وانتفاع باشد گفت بلی چنانکه انتفاع باشد مردمان را باقتاب واگر چه ابری
در پیش او آید یا جابر هذا من مکنون سر الله ومخزون علم الله فاکتمه الا عن اهله این از مکنون سر خداست ومخزون علم خدای
نگاه دار این را الا از اهلش جابر گفت چون پاره مدتی دراز برآمد من روزی در تردید علی بن العابدین شدم دیدم پیش او کودکی
وبا او حدیث میکردیم پسر او محمد بن علی الباقر از حجره زنان بیرون آمد واو کودکی بود ودو گیسو در بر افکنده جابر گفت
چون او را بدیدم گوشت پشت ما از من بلرزید وموی بر اندام من برخاست چون او را بدیدم آنگه گفتم یا غلام اقبل فاقبل ثم قلت له
ادبر فادبر گفتم بدو پیش من آی روی با من کرد گفتم پشت بر من کن پشت بر من کرد گفتم شمائل رسول الله ورب الکعبة بخدای کعبه که شمائل
رسول است آنگه گفتم یا غلام ما اسمک نام تو چیست گفت محمد گفتم پسر کیستی گفت ابن علی بن الحسین گفتم تن وجان من فدای تو باد هما نا
تو باقری گفت آری گفتم پیغام رسول بگذار گفتم رسول خدای مرا بشارت داده که من باشم تا ترا دریابم وگفت چون او را دریابی
از من سلام برسان اکنون رسول خدای ترا سلام میکند او گفت علی رسول الله السلام ما قامت السموات والارض وعلیک یا جابر
با بلغت السلام سلام خدای بر رسول خدای باد تا آسمان وزمین باشد وسلام بر تو باد یا جابر که سلام رسول بمن رسانیدی جابر بن عبد الله
الانصاری گفت من بر سال او پیش او میرفتم وادب بجا میآوردم تا روزی من سلام برسید من گفتم لا اله الا ... دخل ...

رسول الله بخدای که من در حق رسول خدای مردم که بعد پیغامبر خدای را خبر دادند کم الائمة الهداة من بعدی احلم الناس صغارا واعلمهم کبارا

وقال لا تعلموهم فانهم اعلم منکم گفت ایشان امامان راه نمایانند از پس من حلیم ترین مردمانند در آن حال که کوچک باشند و عالم ترین

در آن حال که بزرگ باشند و گفت ایشان را چیزی میاموزید که ایشان از شما عالم تر باشند باقر علیه السلام گفت صدق جدی رسول الله

راست گفت رسول خدای و عزّ وجل جدی من والله که من این مسئله بهتر از تو دانم و لقد اوتیت الحکم صبیا و من احد ترا و ذلک و من کونه له

بهم کان ذلک بفضل الله علینا و بوکت اهل البیت این خبر خواجه ابو جعفر بابویه رحمه الله علیه در کتاب الغیبة بیاورد و منازل

طریق دیگر طریق و صد طریق ازطرق مخالف و من الف آن روایت که رسول علیه السلام گفت من اطاع علیا فقد اطاعنی و من اطاعنی

فقد اطاع الله و من عصی علیا فقد عصانی و من عصانی فقد عصی الله هر که اطاعت علی دارد طاعت من داشته باشد و هر که طاعت

من دارد طاعت خدای داشته باشد و هر که در علی عاصی شود در من عاصی شده باشد و هر که در من عاصی شود در خدای عاصی شده باشد

این اخبار نیز دلیل است بر آنک اولی الامر این معصومانند قوله فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله والرسول اگر منازعت کنی

در چیزی و منازعت تفاعل باشد مفاعله من النزع و هو الجذب برای آنک مخالفین چون دو مجاذب و منازع باشند بطریق

مثل ردّ کنید با خدای و رسول ردّ با خدای ردّ با کتاب خدای باشد و ردّ با رسول ردّ با سنت و شریعت او باشد برای آنک

این خطاب اهل عصر حاضرست این قول مجاهد است و قتاده و سدی و میمون بن مهران و در باب معصوم علیهم السلام جاری

مجری ردّ با رسول باشد چنانک ردّ با رسول ردّ با خدای باشد بنیکه دیگر آیه گفت لو ردوه الی الرسول والی اولی الامر منهم لعلمه

الذین یستنبطونه منهم برای آنک ایشان نایبان رسولند و حافظان شرعند و چون معصوم باشد مامون الخطا والزلل باشد

قوله ان کنتم تؤمنون بالله اگر بخدای ایمان دارید و هیچ کس بخدای ایمان دارد چنین کند ذلک خیر و

احسن تاویلا قتاده و سدی و ابن زید گفتند احمد عاقبة و محمود تر باشد مجاهد گفت احسن جزاء جزای نیکو تر باشد

تا قول تفعیل باشد من آل اذا رجع والاول الرجوع والمآل المرجع و زجاج گفت احسن من تاویلکم من غیر رد الی الله والرسول

آن تاویل که از خدای و رسول باشد بهتر باشد از تاویلی که از شما باشد تمسک کنند در دلالت دلیل است بر بطلان قیاس برای آنک

خدای تعالی ما را عند التنازع و الاشتباه رجوع فرمود با کتاب و سنت و اگر قیاس از آن جمله بودی که رجوع الیه بودی عند منازعه

خدای تعالی فرمودی که با آن نیز رجوع باید کرد و با آن بیان نکرد تا گفت ذلک خیر و احسن تاویلا خصوصا در این تفسیر که در من تاویلا

التسلیم فاما قول آنکس که گفت رد با خدای و رسول واجب نباشد درست نیست بل مگر این قول بدلیل الخطاب بود و آن نیز نزدیک

بیشتر اهل علم باطل است الم تر الی الذین یزعمون انهم آمنوا بما انزل الیک الآیه ظاهر آیه استفهام است و معنی تقریع و تعجیب

حق تعالی گفت نبینی آنان را که دعوی میکنند که ما ایمان داریم بآنچ بتو فرود آمد یعنی قرآن و بآنچ پیش تو فرود آمد از توریة و

انجیل و کتب متقدمان آنگه میخواهند تا حکومت بنزدیک طاغوت شوند خلاف کردند در آنک طاغوت کیست ابن عباس و مجاهد

گفتند مراد کعب است و آیه در حق منافقان فرود آمد که ایشان بحکومت پیش کاهنان رفتند و ضحاک و قتاده گفتند و آن

جنس ازجهود بود که ایشان عند الاشتباه و کار با ایشان کردند قتاده و شعبی و سدی گفتند مراد بطاغوت جهودی کاهن است

نام او ابو برده منافق را با جهودی حکومتی افتاد جهود گفت بنزدیک محمد رویم و منافق گفت بنزدیک ابو برده کاهن رویم

خدای تعالی این آیه فرستاد عبدالله عباس و مجاهد و ربیع و ضحاک گفتند مراد کعب اشرف است از زبان جهودی و منافقی

حکومتی افتاد جهود گفت بنزدیک محمد رویم که او رشوت نگیرد و منافق گفت بنزدیک کعب اشرف رویم کلبی گفت عن ابی صالح عن

ابن عباس در جهودی و منافق آمد نام او بشر بود با جهودی حکومتی بود جهود گفت محمد رویم و منافق گفت بکعب اشرف رویم

جهود الحاح کرد و بنزدیک رسول آمدند رسول علیه السلام گفت برای جهود بر منافق منافق بیرون آمد و گفتم با تا بنزدیک

عمر خطاب رویم جهود گفت یا سبحان الله پیش محمد رفتیم و او حکم کرد اکنون میگوئی پیش عمر رویم پیش عمر رفتند جهود گفت بدانکه

میان ما حکومتی بود پیش محمد رفتیم و او حکم کرد برای این مرد اکنون راضی نیست بحکم محمد گفت پیش تو آمد بحکومت و در من او بحث

و الحاح کرد عمر منافق را گفت چنین است که او میگوید گفت هم چنین است گفت اکنون یک ساعت توقف کنید تا من بیرون آیم و

خانه رفت و تیغ برگرفت و بدر آمد و گردن منافق بزد و در پیش بینداخت و جهود دیگر گفت و عمر گفت این حکم من است بر کسی که او بحکم خدا

و پیغامبر راضی نباشد ذکره الثعلبی فی تفسیره و گفته اند در حق خطابست و از صادق و باقر علیهما السلام روایت کرده اند

که آیه برعموم است و مراد هر حاکمی است که بخلاف حق حکومت کند و این اولیتر لعموم الفائدة و دخول الکل تحته وقد امروا

ان یکفروا به و ایشان را فرموده اند که کافر شوند بآن یعنی بطاغوت و یرید الشیطان ان یضلهم ضلالا بعیدا و شیطان میخواهد

که ایشان را اضلال کند ضلالی بعید بلیغ و اذا قیل لهم تعالوا الی ما انزل الله و چون گویند ایشان را که بیائید با حکم خدای فرستاد

یعنی آن منافق را که با جهود حکومت افتاد علی قول قتاده و ابن جریج گفت مسلمانی را با منافقی حکومت افتاد مسلمان اختیار حکم پیغامبر کرد

کرد و منافق اختیار طاغوت و تعالی تفاعل باشد من العلو و هو الارتفاع و اصل این آنست که چنان افتاد و ضع کرد که مرتفع بود علی مکان مرتفع

دیگری را گفت تعالی ای ارتفع آنگه بسیار شد تا نیز آنجا که در نشیب باشد کسی را که ان بلندی بر خود خواند گوید تعالوا الصدم لازم باشد

و هم متعدی یقال صد عن کذا ان اعرض عنه و صد یصد صدودا و صد فلانا عن کذا اذا منعه عنه صدا چون ایشان را گویند بیائید با حکم

خدای فرستاد و پیغامبر منافقان را بینی که صدود و اعراض میکنند در سبب صدود ایشان دو وجه گفتند یکی آنک دانستند

که پیغامبر علیه السلام رشوة نپذیرد و حکم بکند بحق و دیگر دشمنی ایشان رسول را و قوله صدودا اضافه بر مصدر است

و برای تحقیق فعل گویند کما قال تعالی و کلم الله موسی تکلیما و قیل ازاد

صدودا ظاهرا و تکلیما بینا تمت المجلدة الخامسة و یتلوه فی

السادسة ان شاء الله تعالی قوله فکیف اذا اصابتهم

مصیبة بما قدمت ایدیهم الآیة والحمد لله

حمد الشاکرین والصلوة

علی محمد و آله الطاهرین

تم

الفراغ من تحریره بمعرفة

الاحقر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

انتهی [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم · رب يسر ولا تعسر · قوله عز وعلا

فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُم مُّصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ ثُمَّ جَاءُوكَ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا

چگونه بود چون رسد بایشان مصیبتی بانچ در پیش کرده است دستهای ایشان پس آیند بتو سوگند میخورند بخدای که نخواستیم

إِلَّا إِحْسَانًا وَتَوْفِيقًا ۝ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ

مگر نیکوئی و توفیق · ایشان آنانند که میداند خدای آنچ در دلهاست ایشانرا · بگرد از ایشان و پند ده ایشانرا

وَقُل لَّهُمْ فِي أَنفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا ۝ وَمَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ

بگو ایشانرا در نفسهای ایشان سخنی رسیده · و نفرستادیم ما هیچ پیغامبری مگر تا طاعت داشته شود بفرمان خدای و اگر ایشان

إِذ ظَّلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا

چون ستم کردندی بر تن خویش آمدندی بتو و آمرزش خواستندی از خدای و آمرزش خواستی از بهر ایشان پیغامبر یافتندی خدای را توبه پذیر بخشاینده

فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا

نه بخداوند تو که ایمان نیارند تا حاکم کنند ترا در آنچ خلاف افتد میان ایشان پس نیابند در دلهای خویش تنگی

مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ۝ وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنِ اقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ أَوِ

از آنچ حکم کنی و گردن نهند گردن نهادنی · و اگر ما واجب کردیمی بر ایشان که بکشید خود را یا

اخْرُجُوا مِن دِيَارِكُم مَّا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِّنْهُمْ وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ

بیرون شوید از سراهای خود نکردندی آن مگر اندکی از ایشان · و اگر ایشان بکردندی آنچ پند داده میشوند

بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيتًا ۝ وَإِذًا لَّآتَيْنَاهُم مِّن لَّدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا ۝

بدان بودی بهتر ایشانرا و سخت‌تر در ثبات · و آنگاه بدادیمی ایشانرا از نزد ما مزدی بزرگ

وَلَهَدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا ۝ وَمَن يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ

و راه نمودیمی ایشانرا راهی راست · و هر که فرمان برد خدای را و پیغامبر را ایشان با آنان باشند

أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِم مِّنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ

که انعام کرد بر ایشان خدای از پیغامبران و راست‌گویان و شهیدان و نیکان و نیکو باشند

أُولَٰئِكَ رَفِيقًا ۝ ذَٰلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ عَلِيمًا ۝ قوله

ایشان همراه · آن فضلست از خدای و بسنده است خدای دانا

اذا اصابتهم

کیف سوال عن حال باشد و معنی او استفهام بود و اینجا تقریع و تعجیب در موضع اوند و قول گفته اند که محلش جز ابتدا الحد

صنیعهم اذا اصابتهم مصیبة بما قدمت ایدیهم والتقدیر الاساءة صنیعهم بالجزع فی کذبهم ام الاحسان بالتوبة وکیف چون در حالی

چنان باشد کلا بد مقدم بود و تابعا برای انکار استفهام را صدر کلام باشد وگفته اند محلا نصبست وتقدیر انکه کیف یکونون

ام مصرون انها شی در معنی مصیبت در آیه دو قول گفته اند یکی آن بود عبدالله ابی سلول آمد ومصیبة آن منزلت بود که باو رسید

چون از غزاة بنی المصطلق باز آمدند در روقعتی که امر پیغمبر گفتند سورة المنافقین در شان او فرود آمد واو در عذر آمد

خشوع کرفت و قصه در سورة المنافقین بیاید ان شاء الله اگر بیاید سوگند خورد که او باخ گفت از زبان ان دو کرده جز احسان

وتوفیق نخواست قول دیگر آنست که چون منافق نزدیک رسید مصیبة آنست که بیامد در رسول گفت یا رسول الله ما اردنا الا احسانا

خاص تو که بیم ما تا تیلک ناد ربو شم تا ما امانی باشد و مدح چون او را گفت تو منافق و این را اعتقاد بکوی و این نفاق

تکذیب سوگند خورد و بیان کردن انیم جز احسان و توفیق نخواستیم و این قول علی بن الحسین المغربی است بعضی گفتند مراد

بمصیبة کشتن آن مرد بود که عمر بن الخطاب بکشت اورا آنگاه اولیای خون او آمدند وطلب دیة کردند و سوگند خوردند که ما

عرض در بی الطفا نا نیوات و ما طلب صلاح میکنیم و الا احسان و توفیق نمی‌خواهیم قول دیگر آنست که این عموم است مراد

مصیبتی معین نیست یعنی هر که ایشان را بلیتی رسد تصور اعتقاد بر تکذیب ند دان سوگند در روغ خورند بانکه ایشند و آنچ

بخلاف راستی بظاهر وفاق و باطن نفاق کنند بان سوگند خورند که ما بان جز احسان و صلاح و صواب نخواستیم حق

تعالی تکذیب ایشان کرد باخ گفتند گفت اولئک الذین یعلم الله ما فی قلوبهم ایشان آنانند که خدای تعالی داند که در دلهای ایشان

و اولئک اشارت است بان منافقان که ذکر ایشان در آیه اول رفت حق تعالی گفت یا محمد از ایشان اعراض کن و بکرد از ایشان و ایشانرا

تکذیب و قطع و در اوعفار و انذار و تحذیر ایشان را وعظ کن و بیند ده بزبان و عقوبت مکن ایشانرا وقل لهم فی انفسهم قولا بلیغا یعنی

گفته اند آنست که ایشان از قتل بترسان اگر تو به نکنند و نفاق گفت ایشانرا بر ملا وعظ کن و در سر قول بلیغ کوی که ایشان را زجر

کند و بترسان از مثل این بعضی دیگر گفتند اعراض عن قبول عذرهم عذر ایشان مپذیر که دروغ میگویند و پند ده ایشانرا

و بلیغ گوی و معنی آنچ گفت آنچ در دل ایشان بکوی بقرابه کشتن شما را که حق تعالی عزیز و حکیم خود در بعثت انبیا بکفت که وما

ارسلنا من رسول و این من زیادت است و مؤکد و معنی آنست و آنچ تا بکفت تا کید در نفی حیا نکند فی ما جاء فی من احد

تا مستغرق جنس باشد در نفی یعنی هیچ پیغامبری نفرستادیم الا برای آن تا طاعتش دارند و فرمانش برند باذن الله ای بامر الله

و بفرمان خدای که طاعت ایشان بر خلقان واجب کرد نظیره قوله تعالی وما کان لنفس ان تموت الا باذن الله ای بامر الله و در آن

بعضی گفت باشد فی قوله و ما کان لنفس ان تؤمن و معنی بقضای الله من اجل الا باذن الله وقیل بعلم الله وقیل باعلام الله ذکر

انچ صلاح ایشان در آن بود که ایشان نکردند بگفت ولو انهم اذ ظلموا و اگر ایشان چون بر خویشتن ظلم کردند منافقان گفتند یتحاکموا

الی الطاغوت بانک حکومت بر طاغوت رفتند و ظلم ایشان را بر خود دو معنی بود یکی آنکه تعرض کردند عذاب را

انچ مراد آن بود که ایشان چون نقصان حظ خود کردند از ثواب بانچ کردند تا حق تعالی عقاب کردند ایشان را

حق بود اگر انکار ایشان کردند بتوانستندی و عذر خواستندی و طلب مغفرت کردندی از خدای و از او استغفار و توبه کردندی

رسول علیه السلام برای ایشان استغفار کردی ایشان خدای را توبه پذیر و بخشاینده یافتندی یعنی خدای تعالی چنین بود تا اگر

دعا اله بود چنین بود برای آنکه در این تعلق بعدیه کرد و ادله علی ما هو عیه داود نبرای آنکه تا باشد از آنکه خدای جل جلاله چنین

بودی برای آنکه ادراک تعلق بعد کرد و او گفت از ثواب و رحیم بیفت با تا باب و مستغفر آن چون از سرقی بود و اخلاص اعتقاد

کنند ان حق آنگاه استغفار گفتند آنست که اوله بمن لایفید کنند از نعم و عزم بگفتیم بی زبان استغفار کنند چه اگر با اصرار کنند

چه در زبان استغفار کنند چنان بود که رسول علیه السلام گفت المصر علی الذنب المستغفر باللسان کالمستهزئ به گفت اگر بزبان استغفار کند

و بدان امر لکه او بخدای قسم میداد حسن بصری گفت آیة در حق دو انده مرد منافق آمد که با یکدیگر بنفاق اتفاق کرده بودند خواستند
رسول را علیه السلام خبر داد گفت در میان شما که حاضر آیند دو انده مرد بکاری نفاق اتفاق کرده اند و خدای تعالی مرا خبر داد که برخیزند
و استغفار کنند و عذر خواهند و توبه کنند من برای ایشان شفاعت کنم برنخاستند تا رسول علیه السلام هر دو را نام برد با نام و نسب
برخاستند و رسول گفتند که گفتند یا رسول الله برای ما استغفار کن خدای تعالی آیه فرستاد که اول کان که تو بیا مرا ... توبه کرده
من بیامرزیدی شما را اکنون بیرا از پیش من ... و ... رسول من ... رسول علیه السلام ... ایشان را از مسجد
بیرون کرد و ... ایشان را پیش خود ... کرد و درین آیه دلیلست بر بطلان مذهب مجبره از آنجا که خدای تعالی گفت بدلیل غرض من
در بعثت رسول آنست تا همه خلایق طاعت او دارند ... که بعضی طاعت دارند و بعضی عاصی شوند و مذهب مجبره آنست که خدای تعالی
از مطیعان طاعت میخواهد و از عاصیان معصیت ... مطیعان بخواست او طاعت میدارند و عاصیان باراده او عصیان میکنند
برای آنکه ... ایشان اراده ... باشد و در خبری آمد از امیر المؤمنین علیه السلام که او گفت چون رسول را علیه السلام دفن کردیم
... اعرابی ... رسول آمد و بر گور ... افتاد و میگریست و از آن خاک ... رسول بر سر میریخت و میگفت
یا رسول الله ... گفتی ... تو ... و ... انحمای ... که ... واجب ... و از جمله ... خدای ... که این
... ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما و من ... کردم ... و
... استغفار کن یا رسول الله ... آواز آمد قد غفر لک ... قوله فلا و ربک الآیة ... گفت آیة
در ... آمد و ... بود ... ثعلبة بن حاطب ... گفتند حاطب بن ابی بلتعه ایشان
حکومت پیش رسول آمدند در آبی که ... زبیر بالای ... بود رسول علیه السلام بر طریق مسامحه
گفت یا زبیر تو ... آب ... ایشان ... کان ابن عمتک ...
... رسول ... زبیر را گفت ای زبیر ... حق تو است ... تمام ... بستان ... جای خود تا
... آب ... حق تو است ... آب ... کن ... اول گفت بر طریق مسامحه گفت تا جانب
آن مرد را مراعات کند بطریق شفاعت و مساهله زبیر را و چون مرد آن اسائت ادب کرد رسول علیه السلام گفت چون ...
... از من جانب ... مراعاة ... زبیر را گفت اکنون ... حق خود تمام ... آب ... و این ...
... ایشان ... رسول ... اعتقاد ... گفت یا ... حکم ... گفت ... ابو ... علی ...
حکم کرد و آب ... بطریق استیفا ... آن بدید گفت ... عجب ... ایشان ... ما ...
این مرد رسول ... که ... خدای ... که ما در ... گناهی ... تا توبه کنیم ...
... آنست که ... ما ... ما ... هفتاد هزار ... کشته شد در طاعت خدای ...
... شد ثابت بن قیس بن شماس ... گفت ... رسول علیه السلام ... که خود را ... بکشتن خود ...
... و خدای تعالی ... خدای تعالی این آیه فرستاد ... آنست ما فعلوه الا قلیل یعنی ثابت بن قیس
بن شماس ... و ... درین ... منافق ... حکومت پیش رسول ... و ...
قوله فلا و ربک ... گفتند ... آنست که لا ایمان ... لا یؤمنون
چنانک ... چنین ... گفت ... قسم ... گفت لا یؤمنون بجواب قسم ... تا ... باشد
... گفت ... لا اقسم بیوم القیامة ... گفت ... چنین ...
... ایشان ... بخدای ... ایشان ... ایشان درست ... کنند ... خلاف

کسیان ایشان باشد ... حکم که تو کرده باشی راضی باشند ... و قوله شجر بینهم ای اختلف و تشاجر
الرجلان اذا اختلفا ... و ... شجر ... ای ... فاعتصار ... والمشتجر ... قال ... البدین بری
... ولا ... قال ... اختلافها قال ... اول ... الرماح
... قوله ثم لا یجدوا فی انفسهم ... ثم ... اختیار ... و تسلیم ... کنند
... که ... گوید ... مؤمن ... باشد ... ولو انا کتبنا علیهم ... ایشان ...
... گفتیم ... ایشان ... بنی اسرائیل ... که ... ما ... ایشان ... ما فعلوه ...
... دفع او ... اختلف ... یا ... الا قلیل منهم
دفع او بر فاعلیت ... است ... معنی ... استثنا است ... گویند ...
معنی ... او ... و ... استثنا است ... گویند ... حقیقت ... برای آنکه معنی ما جاء فی الا زید
آنست که ... زید ... الا زید ... استثنا منقطع است ... برای آنکه
... ما ... و ... کردن ... مخالف باشد ... اعتقاد ... گویند ...
... برای آنکه ... گفت منهم ... ثابت بن قیس بن شماس آمد
... و ابن عامر ... الا قلیلا ... و ... برای آنکه ... استثنا
... گویند ... استثنا منقطع ... باشد حسن بصری و مقاتل گفتند ... این
آیة ... عمار یاسر و عبد الله مسعود ... گفتند ... خدای ... ما ... بکشیم ...
... رسول علیه السلام ... الا ... ثابت ... من ...
... ابن کثیر و نافع و ابن عامر ... ان اقتلوا او اخرجوا
... و عاصم و حمزه ... و ابو عمرو ...
... کسره ... و ...
... آنست ... ولو انهم فعلوا ما یوعظون به حق تعالی گفت ...
... ایشان ... ایشان ...
... باشد ... حق ... دلیل ...
... سکون ... اعتقاد ... مضطرب باشد و قوله ... اثبات
نفع ثواب است یعنی ثواب خدای تعالی ... باشد ایشان را ... دائم ... واذا لآتیناهم من لدنا
... جواب باشد ... ایشان ...
... اجرا عظیما یعنی ثواب خدای ... واب ...
... تا ... جلاله ... گفت ... عظیم ...
... و ... بلا ... و لهدیناهم صراطا مستقیما یعنی ... ایشان
... ثبات ... اسلام ... قوله تعالی اهدنا الصراط المستقیم و این ...
... ابو علی گفت ... ایشان ... و ...
... عطف ... قوله ومن یطع الله والرسول

فاولئك مع الذين انعم الله عليهم يعني منزلت كفت اين آية در ثوبان آمد مولاي رسول عليه السلام و او بيغامبر را سخت دوست داشتي
[illegible] گشته [illegible] رسول عليه السلام [illegible] گفت يا رسول الله مرا هيچ رنج [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] وكذلك القول في اللطف وكفى بالله عليما وكان يقال [illegible]
[illegible] دنيا [illegible]

يا ايها الذين آمنوا خذوا حذركم فانفروا ثبات او انفروا جميعا وان منكم
اي آنان كه گرويده ايد بگيريد سلاح خود [illegible] پس بيرون رويد گروه گروه يا بيرون رويد همه و از شما هست

لمن ليبطئن فان اصابتكم مصيبة قال قد انعم الله علي اذ لم اكن معهم شهيدا ولئن اصابكم
[illegible]

فضل من الله ليقولن كان لم تكن بينكم وبينه مودة يا ليتني كنت معهم
[illegible] دوستي [illegible]

فافوز فوزا عظيما فليقاتل في سبيل الله الذين يشرون الحيوة الدنيا بالآخرة ومن
[illegible]

يقاتل في سبيل الله فيقتل او يغلب فسوف نؤتيه اجرا عظيما وما لكم لا تقاتلون
[illegible]

في سبيل الله والمستضعفين من الرجال والنساء والولدان الذين يقولون ربنا
[illegible]

اخرجنا من هذه القرية الظالم اهلها واجعل لنا من لدنك وليا واجعل لنا
[illegible]

من لدنك نصيرا الذين آمنوا يقاتلون في سبيل الله والذين كفروا يقاتلون
[illegible]

في سبيل الطاغوت فقاتلوا اولياء الشيطان ان كيد الشيطان كان ضعيفا
[illegible]

الم تر الى الذين قيل لهم كفوا ايديكم واقيموا الصلوة واتوا الزكوة فلما
[illegible]

كتب عليهم القتال اذا فريق منهم يخشون الناس كخشية الله او اشد
[illegible]

خشية وقالوا ربنا لم كتبت علينا القتال لولا اخرتنا الى اجل قريب قل
[illegible]

متاع الدنيا قليل والآخرة خير لمن اتقى ولا تظلمون فتيلا اينما تكونوا يدرككم
[illegible]

الموت ولو كنتم في بروج مشيدة وان تصبهم حسنة يقولوا هذه من عند الله
[illegible]

وان تصبهم سيئة يقولوا هذه من عندك قل كل من عند الله فمال هؤلاء
[illegible]

القوم لا يكادون يفقهون حديثا . ما اصابك من حسنة فمن الله وما اصابك من سيئة فمن نفسك وارسلناك للناس رسولا وكفى بالله شهيدا

قوله يا ايها الذين آمنوا خذوا حذركم خطاب با مؤمنان است آنان که خدای و رسول را تصدیق کرده باشند ایشان را می‌فرماید که حذر خود برگیرید و در حذر بودن گفت ... و علیه السلام روایت کردند که حذر سلاح باشد سلاح را برای آن حذر خواند که آلت حذر است با او از دشمن حذر کنند ... که آلت کرد حذر و حذرات و هما لغتان کالمثل والمثل والشبه والشبه والاذن والاذن و معنی آنست که احذروا و کونوا علی حذر کنید و به حذر باشید و اصل نفر بیرون شدن باشد از فزع یقال نفر من کذا والنفر جماعتی باشد که ایشان بباید که بجنبش و بیرون شوند و نفیر عند قتال العدو واز فزع باشد و منافرة مفاخرة باشد الفزع کل واحد منهما الی الملائکة ... و ثبات جمع ثبة باشد و هی جماعات فی تفرقة ... علیه السلام گفت سرایا ... و قال ابو ذویب ... اجتلاها بالا یام تحین ... و علیها نظار ... و قال الشاعر ... و جمع ایضا جمع السلامة ... و کرین و قلین و عزین و سنین ... و لکن ... عباس و ضحاک و مجاهد و قتاده و سدی گفتند معنی آنست که بیرون شوید جماعه جماعه ... یا جمله بیکبار ... کفتند این در منافقان آمد که ایشان مردم بد دل ... و لام تأکید دلالت در ... حال حکم ... فاعل ولئن اصابکم فضل من الله ... یا فتح ... دعقاب ... گفت ... کان لم تکن بینکم و بینه مودة ... ایشان ... کان لم یکن بینکم و بینه مودة ... آنکه موضع ... من لم یکن بینا معرفة ... از جمله ایشان ... و قوله دوم

ان که این منافقان با شما معامله می‌کنند که از میان ایشان و شما معرفتی و صداقتی نباشد ... گفت خدای تعالی ... منافقانرا ... غنیمت ... برهرفت ... معصر رفت ... والعرض و النفعی ... فی سبیل الله حق تعالی چون حکایت ... بکمان ... بالهم ... باخرة ... یوسف علیه السلام و کذا قوله ... من بعد ... هر که در سبیل خدای جهاد کند ... چه غلبه ... نکنید در سبیل خدای ... عذاب ایشان ... فی حتمهم ... نصبت ... بحکاته قال الحکم لا تخلصون المستضعفین ... اقرنا ... عذاب کردند ... و الولدان جمع ... الکرکفت که ایشان در اینجا چه می‌گویند و چه دعا می‌کنند ربنا اخرجنا ... قریات ... مکان ... من لدنک ولیا ... کارها ... ابو جهل بن هشام ... بن اسید ... حق تعالی ... در سبیل خدای جهاد کنند ... في سبيل الله ... والمعنى في طاعة الله

فالعاقبة للجنة والثواب واتان کافران جهاد میکنند در ره طاغوت حسن وشعبی گفتند شیطانست وابو العالیه گفت کاهن است
ومجاهد گفت هر معبودی که بود جز خدا است انگاه امر کرد مومنان را بجهاد کافران گفت فقاتلوا اولیاء الشیطان قتال کنید با دوستان
شیطان که کید شیطان ضعیف بوده است همیشه ومعنی کان آنست که ان کید الشیطان کان ضعیفا وکید شیطان را ضعیف گفت برای آنکه
وجه داری که با امداد یاری حق تعالی بود ومعنی ضعف دوام اهل اولیای او چه حاصل آنکه ایشان بضعیفی اند از سر شبهه قتال کنند ومومنان را
سر حجت قوله الم تر الی الذین قیل لهم کفوا ایدیکم کلبی گفت این آیه در عبد الرحمن بن عوف آمد وسعد ابی وقاص ومقداد بن مظعون در که
از مشرکان رنج میدیدند گفتند یا رسول الله دستوری باش تا با ایشان کارزار کنیم که از حد ببرد رسول علیه السلام گفت مرا فرموده اند
بقتال ایشان صبر باید کردن تا وقت باشد چون رسول علیه السلام هجرت کرد وبمدینه آمد وخدای تعالی فرمود برو نمود گفت جهاد
باید کردن ایشان که در روی کارزار دیدند رنج چون بدانستند بدیدار است که جهاد بر باید کردن خویش بیامد ایشان را
وانجهاد کرده بود منعت وقتل کردند خدای تعالی این آیه بفرستاد ودر ایشان حق تعالی گفت نمی بینی انان را که ایشان را گفتند کفوا ایدیکم
دست فرو دارید واستماع کنید یعنی در مکه از قتال مشرکان پیش نزول آیه جهاد ودر بیان زکوة انتظار کنی ومجاهد گفت این آیه در جهودان
آمد خدای تعالی این اتت دادر بود کان نمی که ایشان کردند وقوله که گفتند این آیه بمدینه آمد برای آنکه خدای تعالی میگوید زکوة فرموده بود
واینان کران گفتند لفظ زکوة بر صدقه حمل کردند چنانکه خدای تعالی زکوة را صدقه خواند فی قوله انما الصدقات للفقراء الایه فلما
کتب علیهم القتال چون کارزار بر ایشان نوشتند اذا فریق این را اذا مفاجاة خوانند چون قول القائل خرجت الباب فاذا زید
بالباب که ناگاه گروهی از ایشان چنان می ترسیدند از مشرکان که از خدای ترسند یا سخت تر گفتند بار خدایا چرا
کارزار برما نوشتی وما را بازپس نداشتی تا بوقتی نزدیک ومعنی او گفتند واو است یعنی واشد خشیة وگفتند بل است یعنی بل
اشد خشیة گفتند برای ابهام است بر مخاطب که قول القائل کلمت الیوم زیدا او عمرا باشند در این حضرت که قوله تعالی وارسلناه
الی مائة الف او یزیدون تا لاتم باید که در کلام شکی شد یا او ابهامی بود وبعضی گویند این آیه در منافقان آمد که ایشان ایمان نبودند
وگفتند در حق مومنان وبعضی گفتند در مومنان که سست یقین با بصیرت بودند ومعنی لولا هلا است ومراد با جل قریب وقت
آنکه حق تعالی بیان کرد که آنچه در آن رغبت میکنند از متاع دنیا چیزی نیست واندکست بالاضافه الی ما عند الله والاخرة والاخرة
بهتر است انانکه پرهیزکار باشند وبر ایشان ظلم نکنند بمقدار فتیل ودر وی قول گفتند یکی آنکه فتیل آن باشد که چون دو انگشت
بهم بمالد چیزی رشته شود حاصل شود واین قول عبد الله عباس است وبعضی گفتند شکر درشتی باریک باشد در میان استخوان خرما
ومتصل بفیل باشد یعنی معقول این کنایت از چیز اندک بر سبیل مبالغه آنگه حق تعالی در منافقان وتعریض مومنان در جهاد
تا ایشان را بترسند در رغبت نکنند در حق دنیا که انجم کرد آنکه کارزار نکنند همیشه خواهند ماند ودر ایشان یعنی اهد بمدینه
گفت اینما تکونوا یدرککم الموت هر کجا باشی مرگ شما را دریابد ولو کنتم فی بروج مشیدة وگر چه در حصنها حصین باشید این قول
قتاده واست عکرمه گفت فی قصور محصنة من الشید وهو الجص ابو عبیده گفت مزینة اراسته قتیبی گفت مطول بلند کرده من شاد
البناء اذا رفعه وشید بر اوج بالغه است ومراد بروج حصون وقلاعست وگفتند این آیه در باب آن گفتند انما قتلنا مجاهدان شهیدان
لو کانوا عندنا ما ماتوا وما قتلوا ونیز گفتند قدمتم الله علی اذ لم اکن معهم شهیدا قوله وان تصبهم حسنة این آیه در جهودان
ومنافقان آمد ومجاهدان وشهیدان گفتند ایشان چون رسول علیه السلام بمدینه آمد هر که ایشان انکبون رسیدی واحتیاجی وخصاصی
بیع وسیوم بودی گفتند هذا بشوم هذا الرجل این از شومی این مرد است واگر ایشان را خصبی واحوالی نفعی وزیادتی بودی
گفتندی هذه من عند الله یعنی این نعمت از نزدیک خدا است بعضی دیگر گفتند مراد بحسنه ظفر وغنیمت است ومراد بسیئه قتل وهزیمت
یعنی که اگر سبب آن بودی که تو که محمدی مال انکار داد یعنی یا فرستادی ما را این نکبت نرسیدی وقل لهم در بیت تو است حق تعالی

گفت جواب ده ایشان را ای محمد که این همه از نزد رنج وراحت وبیماری وتن درستی وتنگی وفراخی وخصب وجدب ورخص وغلا همه بقضاء
از قبل خداست جل جلاله یا آنکه ابو ناجحات در ترتیب شرع نیست ودیدیدستاد واین چیزی نیست آنکه بر سبیل تقریع وانکار گفت فمال هولاء القوم
چه بوده است این قوم را که نزدیک آن نیست که چیزی بدانند وصف کرد ایشان را بقلة الفهم والتفکر وکار بر او بقلیه باشد قبیح
وخدای فعل صانع باشد آن وقت مر علم باشد من قولهم فقهت الشی اذا علمته وبعرف شرع مخصوص شد بعلم شریعت وانما
که این نوع علم را بدانند فقیه گویند واین از اسما مخصوصه باشد وبعضی گفتند مراد بحدیث قرآنست که خدای تعالی قرآن را حدیث خواند
فی قوله نزل احسن الحدیث وقوله فبای حدیث بعده یؤمنون برای تنکیر واکر مراد قرآن بودی معرف بیتت بالم والله اعلم بمراده وقوله فمال هولاء در مصاحف
لام جدای نوشته اند معتمد آنست که اتباع مصحف متابعت مصحف ذکر خط صحابه چنین یافتند وفرا وجمعی گفتند برای کثرة
استعمال ما استفهام با این لام چنان که مالک وماله ومالی وما للقوم پنداشتند که این اینست وکلام از اصل کلماتست معنی الحروف
جدا کردند واین عطف منفیاتست آنکه حق تعالی آنچه حقیقت کارها است بیان کرد گفت چرا با تو حواله کنند میگویند یا بشوم تو است
یا بشوم تدبیر تو حق خدا است گفت ما اصابک من حسنة من نعمت وخصب وسعة ونزول ظفر وغنیمت هم از منت وانعام خدا است وهرچه از وقتی بلا بتکرار ونکبت است
بشوم کفر ومعصیت ایشانست وخطاب با رسول است ومراد امت چون قوله یا ایها النبی اذا طلقتم النساء قتاده گفت خطاب با
یکیست از جمله مخاطبان هم که اند فقال ما اصابک ایها الانسان ودر حسنة وسیئة دو قولست چنانکه گفتیم یکی خصب وجدب
ونفع وضرر ودیگر ظفر وغنیمت چنانکه روز بدر بود یا قتل وهزیمت چنانکه روز احد بود وبر این قول فمن نفسک بر حقیقت خود
باشد برای آنکه هرچه با ایشان رسید با حدان فعل ایشان بود وبر قول اول فعل خدای باشد اضافه با ایشان مجاز بود یعنی بشوم کفر
ومعصیت او بر سبیل عقوبت وابو العالیه گفت مراد طاعت ومعصیت است یعنی طاعت بتوفیق واقدار وتمکین والطاف وتیسیر
اوست ومعاصی بفعل بد توست واما اراده خلاف وابو القسم بلخی گفت مراد بسیئه عقوبتست بر سبیل جزا علی المعاصی المتقدمة و
عقوبت را بر توسع سیئه خوانند چنانکه گفت وجزاء سیئة سیئة مثلها وجبر والشکر باشد بقوله قل کل من عند الله بلفظ که در اینهم
تفصیل اینجا نباید وگفت ما اصابک من حسنة فمن الله وما اصابک من سیئة فمن نفسک ومن فی قوله من حسنة ومن سیئة
برای تبیین است زیاده نیست وارسلناک للناس رسولا وما ترا فرستادیم برای مردمان برسالت بپیغام هیچ رسول بجای باشد
انگاه که خطاب رسول است وکفی بالله شهیدا وبس باشد خدای گواه ومراد بگواه معنی آنست که ما ترا برسالت فرستادیم که اگر چه تو بیش از ما
گواهی تو کفایت چه من عالم با حوال ایشان ونگه بلاغ بجز کجم درمان علیکم شهیدا ما جزاء وعقاب وثواب با من
وحکم منست تو بکار خود قیام کن وکار من با ما گذار که مراد درین کار ربا بکار نیست قوله تعالی عز وجل
مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا وَيَقُولُونَ
هر که فرمان برد رسول را فرمان خدای برده باشد وهر که بازگشت برکند ما نفرستادیم ترا بر ایشان نگاهبان ومیگویند
٨٠ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ وَاللَّهُ يَكْتُبُ
فرمان برداری چون بیرون روند از نزد تو بشب اندیشه کنند گروهی از ایشان جز آنکه تو گفتی وخدای مینویسد
مَا يُبَيِّتُونَ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ
آنچه ایشان شب اندیشه کنند روی بگردان از ایشان وتوکل کن بر خدای وبس است خدای وکیل اندیشه نمیکنند
الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا وَإِذَا جَاءَهُمْ
در قرآن واگر از نزدیک جز خدای بودی بیافتندی در وی خلاف بسیار وچون بیاید بدیشان
أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ
کاری از ایمنی یا ترس آشکارا کنند واگر باز رسول گفتندی وبا خداوندان کار از ایشان بدانستندی آنان

يستنبطونه منهم ولولا فضل الله عليكم ورحمته لاتبعتم الشيطان إلا قليلا

[illegible]

فقاتل في سبيل الله لا تكلف إلا نفسك وحرض المؤمنين عسى الله أن يكف

[illegible]

بأس الذين كفروا والله أشد بأسا وأشد تنكيلا . من يشفع شفاعة

[illegible]

حسنة يكن له نصيب منها ومن يشفع شفاعة سيئة يكن له كفل منها

[illegible]

وكان الله على كل شيء مقيتا . وإذا حييتم بتحية فحيوا بأحسن منها

[illegible]

أو ردوها إن الله كان على كل شيء حسيبا . الله لا إله إلا هو ليجمعنكم

[illegible]

إلى يوم القيمة لا ريب فيه ومن أصدق من الله حديثا . فما لكم في المنافقين

[illegible]

فئتين والله أركسهم بما كسبوا أتريدون أن تهدوا من أضل الله ومن يضلل

[illegible]

الله فلن تجد له سبيلا . ودوا لو تكفرون كما كفروا فتكونون سواء فلا تتخذوا

[illegible]

منهم أولياء حتى يهاجروا في سبيل الله فإن تولوا فخذوهم واقتلوهم حيث وجدتموهم

[illegible]

ولا تتخذوا منهم وليا ولا نصيرا . إلا الذين يصلون إلى قوم بينكم وبينهم

[illegible]

ميثاق أو جاءوكم حصرت صدورهم أن يقاتلوكم أو يقاتلوا قومهم

[illegible]

ولو شاء الله لسلطهم عليكم فلقاتلوكم فإن اعتزلوكم فلم يقاتلوكم وألقوا

[illegible]

إليكم السلم فما جعل الله لكم عليهم سبيلا . ستجدون آخرين يريدون أن

[illegible]

يأمنوكم ويأمنوا قومهم كلما ردوا إلى الفتنة أركسوا فيها فإن لم

[illegible]

يعتزلوكم ويلقوا إليكم السلم ويكفوا أيديهم فخذوهم واقتلوهم حيث ثقفتموهم

[illegible]

وأولئكم جعلنا لكم عليهم سلطانا مبينا قوله من يطع الرسول حق تعالى در اين آيه

[illegible]

[illegible]

کر قیام کند باغی با مفوضین کی قوله أفلا یتدبرون القرآن حق تعالی گفت در این قرآن تامل نمیکنند و انکه اگر از نزدیک خدا بودی در وی اختلاف
بسیار بودی و در این آیه چهار دلیل است بر چهار اصل از اصول مذهب ما یکی بطلان تقلید و حث بر نظر و تامل و تدبر و دیگر بطلان
بطلان قول آنکس که گفت معنی قرآن نشاید دانستن الا بقول رسول و این مذهب مجبّرات و جماعتی حشویان برای آنکه خدای تعالی
ما را حث کرد بر تدبر و تامل و تا بدانیم که کلام خداست بانتفاء الاختلاف عنه و این آنگه باشد که ما از و تنها چیزی بدانیم و سیم آنکه
دلالت آنکه کلام خداست بنفی اختلاف و تناقض فرموده نه از جهت قدم و حدوث نه گفت اگر کلام خدای بودی محدث بودی
دلیل چهارم آنکه اختلاف و تناقض و تفاوت نه از فعل خدای است برای آنکه اگر از فعل او بودی از فعل او بودی و خدای تعالی گفت
آن از عند غیر من باشد و معنی تدبر نظر در عواقب امور باشد و تدبیر اصلاح کار باشد برای ما بعدش و اصل او از دبر است و دبر
الامر عاقبته و منه قول آن کو تواضعت هم از اینجاست که هر کسی از ایشان پشت بر صاحبش کند و فرق میان تدبر و تفکر آنست که تدبر تصرف
دل باشد بنظر در دلائل و حقیقة الاختلاف ان باشد که ممتنع باشد از آنکه یکی قایم بود مقام آن دیگر و مراد از آن صحیح بود باز
شان چون سواد و بیاض و سواد و حلاوة و در معنی اختلاف ایشان سه قول گفتند یکی آنکه ابو علی گفت هو واحد و احادیث از فصاحت و بلاغت
هیچ در وی رکیک و ضعیف و بد و مردود نیست و زجاج گفت یعنی در وی اختلاف نیست در اخبار غایبات و اخبار الاحوال و اسرار تا خبر دهد
در اخبار وفق مخبرات قتاده و ابن زید گفتند در وی تناقض و تفاوت نیست از جهة حق و باطل و اختلاف سه گونه باشد اختلاف
تناقض باشد و اختلاف تفاوت و اختلاف تلاؤم و این دو اختلاف قرآن را خالی است باتفاق و در قرآن نیست و اما اختلاف تلاؤم
اختلاف قرائت و اختلاف آیات که در او متفق آید بلاغ بر منهاج حق و صواب است چون هر یکی را وجهی دلیلی و مستندی از کلام عرب
هست پس مثابه آنست لا اختلاف فیه من حیث الحجة و هذا اللسان و اختلاف که در آن تا آمده باشد هم موافق مذهب متکلمانست
برای آنکه ایشان آن را متضاد گویند باختلاف جهات و تضاد و اختلاف باشد و زیادة علیه. و اذا جاءهم امر من الامن او الخوف اذاعوا به
ایشان صفت منافقانست که رسول علیه السلام سریه را بجائی فرستادی و ایشان ظفر یافتی یا کرب بودی منافقان پیش دستی کردی و آن خبر
انصار و وار بر رسیدندی بجایکی بازگفتندی پیش از آنکه رسول گفتی و بعضی گفتند مراد آن اراجیف است که ایشان در مدینه
سید بدی و بصیر و چنانکه خدای تعالی گفت والمرجفون فی المدینة و آنکه چنین چیزی نکو باشد آن دروغ گوید و گفته اند
امن و خوف ظفر و هزیمت و ابو حمزه گفت بر خبرهای که باشد اذاعوا به افشا کنند و برانکنند و الاذاعة الافشاء باشد قال الشاعر
به فی الناس حتی کانه بعلیاء نار اوقدت بثقوب واصل او در زبان باشد تبع گفت آنکه بمدینه آمد و آب مدینه با نخورد ولقد نزلت علی
بلهم شربة کانت بانیة الحیوق تریع ای تفرق و ربا ماه بالمدینة و گفته اند اذاعوا به اذاعه در ابواب در کلام آورده اند
وقال الحماسی افشاه رجل من مساع اذا کان لا یحفظ السر و ساع و فشا و علن و ظهر متقارب است آنگه گفت و لو ردوه الی
الرسول و الی اولی الامر منهم و اگر باز رسول افکندی و اولی الامر و باز ائمه که گفتند مراد امرا سریه است و گفتند اهل العلم
اولی السنة بالطریقة ... اوده کرد و علما اولی الامر و ابو جعفر علیه السلام گفت امر معصوم اند و و جوه بسیار از استدلال برفت برای آن
زید صعود حیا کفتند امرا سرایا اند حسن و قتاده و ابن جریج گفتند علما اند و ملازمان رسول علیه السلام و قول باقر علیه السلام که
گفت مراد معصومانند اولی تر است برای آنکه خدای تعالی گفت اگر با ایشان رد کنند بدانستندی آنان که استنباط و استخراج آن میکنند منهم
کسی باشد که بقول او علم حاصل شود که معصوم که دروغ بر او روا نباشد دگر آنکه قول ایشان که گفتند امرا و علما الله را خلافست در
قول امرا ایشان هم امارت دارم علما و قول علما اختلافست در قول ایشان پس این متفق جمالیست و آن قول مختلف فیه و فهم الیسلخ
اولی تحسینه است آنکه تجسس میکنند فی قول ابن عباس و ابی العالیه و زجاج گفت معنی استنباط استخراج باشد و انبط الماء اذا
اخرجه قال الشاعر اذا قال فها انبط الماء فی الثری • و اینان عرب را ماهان نبطی اند که ایشان در استنباط آب بود ماند ۶۶۳

۵۶

قال المعری این امرؤ القیس والعذاری اذ مال من تحته الغبیط • و مد منهم دو قول گفتند که ضمیر با که راجع است با اولی الامر و دگر با فرقه منافقان
که خبر بر سید تا رد و قوله و لولا فضل الله علیکم و رحمته و اگر فضل و رحمت خدای بودی بر شما از قوم تو در الطاف شما بر پی شیطان شدی الا قلیلا
کل اند که خلاف کردند در مرجع این استثنا که با کجا راجع است برچهار قول یکی آنست که راجع با ضمیر غایبانست من قوله لاتبعتم کرد و راجع
و این اولی تر است برای آنکه ظاهر کلام اینست و تقدیر اینست که الا قلیلا منهم و قول دیگر ابو علی گفت الا قلیلا من الاتباع یعنی در اتباع شما شیطان
بعضی که ما تباع آن علی ذلک کان از شیطان را من حسن بصری و قتاده و قول دیگر گفتند استثنا از مستنبطین و تقدیره لعلمه الذین یستنبطونه منهم
الا قلیلا چهارم عبدالله عباس و ابن زید و کسائی و فراء گفتند اذاعوا به الا قلیلا استثنا از اذاعه کردند و این جمله که جمله ثلاث
الکل واحد من هذه الجمل صالحا لا خلاف نیست و لکن خلاف در آنست که محل یرجع الی جمیعها قطعا او الی کل واحدة منها قطعا او الی ما یلیه
قطعا و کلام در این مسئله جای دیگر بیاید مستقصی ان شاء الله و جز در آنچه ده سه اکردن الی المحتملین و قطع کردن که راجع است با یکی
از آن و بعضی اهل علم گفتند معنی آنست که لولا فضل الله علیکم و رحمته لاتبعتم الشیطان کلکم چنانکه گویند قل ما لم یستند الی ما رایت مثله
و القلیل المتالب و القاد حرای لا قادح فیه و لا شغب و الطعام یراد به قوله فقاتل فی سبیل الله آنکه رسول علیه السلام را فرمود که تو کار
خود مشغول باش و مبالات مکن بتخلف منافقان و بجان و تن در سبیل خدای جهاد کن که تکلیف ایشان بر تو نیست تا ضرر
معصیت ایشان با تو آید تکلیف ایشان برایشانست و وبال معصیت و فعل ایشان بر ایشان بود تا این تکلیف خود نیست آنکه گفت
و حرض المؤمنین مؤمنان را تحریض کن بر جهاد تا کسی کان نبرد که این که خدای تعالی گفت لا تکلف الا نفسک او را نیست که مؤمنان را جهاد فرماید
تحریض و تحضیض و حث بیک معنی باشد و در این آیه دلیلست بر آنکه خدای تعالی کسی را بر گناه دیگری نگیرد و در آنکه او فی قوله فقاتل بجه تعلق
دارد دو قول گفته اند یکی آنکه جواب است که گفت من یقاتل فی سبیل الله ایضا فاطمعا فی ذلک و گفته اند متعلق دارد بقوله ما لکم لا تقاتلون
فی سبیل الله فقاتل جزاء الرسل تو ... و قوله عسی الله ان یکف بأس الذین کفروا در معنی جهاد و گفته اند یکی آنکه عسی از جهة
از خدای تعالی کلمات را و طمع انگیزد ایشان که از بکف بأس کافران برای و صدق وعده آنکه شکی نباشد از خدای تعالی و دوم آنکه گفتند عسی
از خدای واجب باشد برجای که گویند با من قوله عسی از خدای واجب باشد اظهار این وعده را آنکه ما بر ایشان کرد باس کافران منع کرد
گویم از این چند جواب است یکی آنکه این آیه خاص است در بدر کوچک که چون رسول علیه السلام تحریض کرد صحابه را بر قتال تکاسل کردند و
تا قتل نمودند رسول علیه السلام برنشست با هفتاد سوار بیرون رفت ابو سفیان بشنید که رسول بیرون آمد و بترسید و خدای تعالی
ترس در دل ایشان افکند برگردید و با مکه شد فذلک قوله عسی الله ان یکف بأس الذین کفروا قولی دیگر آنست که این در جبیر بود آنگه خدای تعالی
گفت و هو الذی کف ایدیهم عنکم و ایدیکم عنهم الایه قولی دیگر آنست که آیه خصوص است بدان که خدای تعالی ترس رسول علیه السلام در دل ایشان
افکند تا با رسول علیه السلام کارزار دنبالت نکردند قولی دیگر آنست که آیه مخصوص است باهل ذمه که قبول جزیه کردند و اختیار کارزار
نکردند قولی دیگر آنست که آیه عام است جز آنکه انجاز این وعده هنوز نیست آنگاه باشد که صاحب الزمان علیه السلام بیرون آید
و عیسی علیه السلام از آسمان فرود آید و خلاف برخیزد و دین یکی شود و کفر مقموع و مقهور گردد و دین خدای تعالی بجمله
ظاهر شود چنانکه گفت لیظهره علی الدین کله یملأ الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما و الله اشد بأسا و اشد قوة و شدة حولا
جلال الحق ترا است و اشد تنکیلا ای عقوبت و تنکیل تفعیل باشد از نکال و اصل او از نکرات و این استاع بود برای حفظ و نکل
بند باشد برای آنکه مانع باشد از رفتن و نکال مانع و زاجر باشد از گناه و اصل کلمه امتناع است دگر در بر قیدات من یشفع
شفاعة حسنة الایه در و چند قول گفتند یکی آنکه مراد بشفاعت نیک دعا خیرات و مراد بشفاعت بد دعا بد است برای
آنکه مومنان یکدیگر را دعا کردندی و جهودان نفرین کردندی حق تعالی گفت هر که دعاء نیک کند او را از آن نصیب باشد و هر که
دعا بد کند او را از آن نصیب باشد در خبر می آید که چون مومنی دیگری را دعا کند در غیبت او فرشتگان گویند بدالله بک مثل ذلک

بتوکّاد وچون کسی کسی را قرین کند با حق آن قرین باز گردد و با او گرا او نیز مستحق آن باشد یا جمهور گردد حسن بصری و مجاهد و ابو زید
گفتند مراد بشفاعت حسنه وسیئه آنست که شفاعت کند برای کسی و یکی در آن ثواب بیند و هکذا یا حقی مستحق باو بخشد یا در حق او
مکر حق کند و شفاعت بد آنست که در حق کسی غلیظ و نکاوه و نمیه کند و سبب سازد تا مفرقی باو رسد و امیر المؤمنین علیه السلام
گفت الشفیع جناح الطالب شفاعت کننده مالطب کننده است و زهری گفت معنی آنست که هر که عمل بر عمل زیادت کند از خیر
وشر و طاعت و معصیت و شفع در لغت زیادت باشد و شفع جفت باشد و وتر تاق و اصل کلام اینست و شفاعت و شفیع از اینجا
بمعنی ضم باشد که شفیع جفت مشفوع فیه باشد و شفیع برای آن گویند که شفیع مع خواهنده تمام کند آن را باملا خود در این
تفسیر اند قول رسول الله علیه السلام اشفعوا الیّ تؤجروا و دوم آنکه در تهلشی پدید کرد و صف نماز تنها و تار و بود شما را و حقیقت شفاعت
بنزدیک ما در اسقاط مضار بود و در رسیدن منافع بمجاز بکار دارند دلیل برین آنست که چون در حق رسول علیه السلام از خدای
تعالی زیادت منافع و درجات خواهیم نکوییم که شفیع رسولیم و باو و شفاعت کنیم و در باب شفاعت رتبت معتبر است از میان شافع
و مشفوع الیه چنانکه از میان امر و مأمور و از میان شافع و مشفوع فیه رتبت نباشد بخلاف آنکه اصحاب وعید گفتند برای
آنکه کلام بر عوض بست یکی آنکه در او اعتبار رتبت کند و یکی آنکه نکند اما آن نوع که در او اعتبار رتبت کنند میان مخاطب و مخاطب
باشد دون ما یتعلق به الخطاب کالامر والنهی والدعاء والسؤال فکذلک الشفاعة و آنجا که روا باشد که یکی از ما شفیع
خود باشد روا نبود که مرخود باشد یا ناهی خود و قوله یکن له کفل منها حسن و قتاده گفتند یعنی وزر بود و این قول با قرائت
علیه السلام ... ربیع و ابن زید گفتند کفل نصیب باشد و منه قوله یؤتکم کفلین من رحمته و کفل از کسی باشد که بار کند
چون زین برجای کرفتست و آسان بود و اولی آن گوید که نصیب و بهره از آنست در و شود جمله را مستغرق باشد و کفل بهره باشد
از هری گفت کفل آن باشد که بر اسب بار اندر نشستن و الکفل المثل ایضا و منه الکفالة بالنفس والمال و کان الله علی کل شیء مقیتا
و در مقیت خلاف گفتند سدی و ابن زید گفتند مقتدر باشد عبد الله عباس گفت حفیظ و نگاه دارنده و مجاهد گفت گواه باشد
بعضی دیگر گفتند حسیب باشد و بعضی گفتند جزا دهنده باشد و اصل مقیت از قوت باشد و گفتند از قوت و قال الزبیر بن عبد
المطلب عم النبی علیه السلام فی معنی القادر و ذی ضغن کففت النفس عنه و کنت علی مساءته مقیتا و قال الکثیر و ماذا الرمنها
عن نوالک نائله و لا انی منها مقیت علی وده و ابن کثیر گفت المقیت القائم علی کل شیء قوله و اذا حییتم بتحیة الآیة ایزد
از خدای تعالی با جمله مؤمنان حق تعالی میفرماید مر مارا که چون کسی شما را تحیت کند از سلام یا دعا بحیوة بالبقاء و البرکه و جز آن
تمام او را از آن نکوتر بازگویید یا مثل آن رد کنید بالاوصاف بجواب و کنید و احسن لا ینضافست برای وزن فعل و صفر و تحیة
تفعله باشد من حیا اذا سلم علیه و دعا له بطول الحیاة و عطا و ابراهیم گفتند و سعید بن جبیر که مراد آنست که چون کسی
بر شما سلام کند جواب او از آن نکوتر دهید که او گفته باشد در خبر است که چون کسی از مسلمانان بر رسول علیه السلام سلام کردی گفتی سلام
علیک گفتی و علیک السلام و رحمة الله چون گفتی السلام علیکم و رحمة الله و برکاته همچنین او را زیادت گفتی در جواب آنکس گفتی نیز دو
در خبر عمایه که چون بنده مؤمن برادر مؤمن را گوید سلام علیک او را ده حسنه بنویسند چون گوید السلام علیک و رحمة الله بیست حسنه
بنویسند چون گوید السلام علیکم و رحمة الله و برکاته سی حسنه بنویسند و هم چنین جواب دهنده را و عبد الله عباس گفت هر کس
که او بنده کسی سلام کند یا بر کسی در سلام کند هم چنان بود که بر وی آن زکوة و در خبر است که از میان سلام کننده و جواب دهنده ...
باشد بود و سزاوار بود که سلام کند و لیکن حسنة از آنکه جواب دهد گفتند برای این چنین آمد که او ابتدا کرد و اختیار این خبر کرد و در خبر
و آنکه جواب کرد لا بد او را جواب باید دادن و منزلت کسی است که ندارد اختیار خیرات و آورده اند که نایب بنزدیک عبد الله جعفر آمد
عبد الله او را صلتی و عطائی نکو داد آن مرد اندیشه کرد که من چگونه تا مکافات او باز کنم دست خود ان کا مکافات او کنم در دیدگان ... عبد الله

تحقیق الشفاعة عند الامامیة

اذا حییتم بتحیة

۶۶۴

جعفر در باز آمد او را ... با یکی و این عبد الله جعفر بجز جنب ... داشت با پیش رو بعادت گفت یا فلان سلام علیک او بخت و جواب داد
گفت چرا روی بکرد این گفت برای آن تا تو سلام کنی مرا جواب باید داد ثواب بیابد تا باشد و اندکی مکافات تو نیست
و سلام در شرع برای صلات خاذ الله برای آن گفت رسول علیه السلام افشوا السلام تسلموا سلام فاش دارید تا سلامت یابی و قال علیه
السلام تحت علیکم و ادنی ما یکون ... و برای این فرمود علیه السلام که السلام الراکب علی الراجل و القائم علی القاعد گفت سلام سوار را باید
کردن بر پیاده و ایستاده را باید کردن بر نشسته برای آنکه سوار را بیاد ماءمن باشد و ایستاده را سوار خائف و هم چنین ایستاده بر
نشسته او را و بعالیها یعنی مثل آن نه برادر کسی ... گفت یا غائبه از اذکر و رسول علیه السلام گفت چون یکی از اهل ذمه بر شما
سلام کند بگویید او را علیک یا وعلیکم و جماعتی بدین تمسک کردند در آنکه سلام سنت است و جواب فریضه برای آنکه حق تعالی
گفت باطلاق امر فحیوا باحسن منها او ردوها و ظاهر امر قرآن بر وجوب باشد ان الله کان علی کل شیء حسیبا یعنی خدای تعالی بر هر
چیزی حسیب است گفتند مراد محاسب و مجازی است و گفتند حفیظ و کفایت کننده و گفتند از کافی است و سند کار این قوم
حسبی کما قالوا کفانی زجاج گفت معنی آنست که هر چه از آن دهد و منه قوله عطاء حسابا ای کافیا قوله الله لا اله الا هو لیجمعنکم
این لام جواب قسم مضمرست و تقدیر آنست که و الله لیجمعنکم خدای شما را جمع کند و حشر کند برای روزی که در آن روز شکی
نیست و آن روز قیامت و گفتند این روز را برای آن روز قیامت خوانند که مردم از گورها برخیزند و گفتند برای آنکه
پیش خدای بایستند چنانکه گفت یوم یقوم الناس لرب العالمین و گفتند من قیام الحق وهو ظهوره برای آنکه حق در آن
روز آشکارا شود لا ریب فیه شک نیست در آن و گفتند ضمیر راجع است با روز یعنی در روز شک نیست که آنرا خدای آنکس
ترا است بحیث و غضب او بر بیزارست و معنی آنکه هیچ کس نیست از خدای تعالی راست گوی تر برای آنکه کذب بر او روا نیست و هیچ چیز
از وجوه برای آنکه کذب بر او روا نیست او عالمست بقبح آن و مستغنی است از آن و دروغ آنکس گوید که یا و جه مفسده کند
یا دفع مضرت و آن بر خدای روا نیست قوله فما لکم فی المنافقین فئتین خدای تعالی باین آیت خطاب کرد با مؤمنان صحابه رسول
گفت چیست شما را که در منافقان دو گروه شدید و نخبا بر حالت چنانکه گویی ما لک و قالوا ... والله ارکسهم وارد
حالت و ارکسهم و رکسهم و نکسهم یعنی واحدا یعنی ندم الحکام اهل الشرک قالوا بازه رمایم و خدای ایشان را باحکام اهل شرک
بدو ماند از آنکه خون شان حلالست و مالشان و سبی زنان و فرزندان شان و الارکاس الرد و در مصحف عبد الله مسعود
و ابی بن کعب نوشته اند رکسهم قال امیة بن الصلت فارکسوا فی جحیم النار انهم کانوا عصاة و قالوا الافک والزورا و در آنکه
آیت در که انزل بود خلاف کردند بعضی گفتند در منافقان که روز احد از رسول علیه السلام باز ایستادند و با مدینه شدند و چون
ایشان باز داد آن با ب ملامت کردند جواب ایشان دادند که لو نعلم قتالا لاتبعناکم اصحاب رسول در ایشان بدو فرقه شدند قومی
گفتند ما اند ... قوله فما لکم فی المنافقین فئتین مجاهد و ابو جعفر و ... کتابت ان درقومی آمد که از مکه بمدینه آمدند و اظهار
سلام کردند بنفاق و مدتی بمدینه بودند خویش را بیاد ایشان را از آنجا گفتند برویم آنکه گفتند چه حاجت دارید گفتند بعلت تنزه
برویم از مدینه بعلت تنزه بیرون شدند و بمکه برگرفتند و نامه نوشتند برسول علیه السلام که ما بر آن دینیم که با تو کردیم جز
هوای مدینه خوش نیست ما را روزی چند بمکه بودیم و خویشان و دوستان را ببینیم و باز آئیم جماعتی گفتند چه منع است ما را
از آنکه ایشان که از ما مفارقت کردند و رسول و هجرت ما رها کردند برویم و ایشان را بکشیم و مال ایشان بغارت بریم و جمعی دیگر گفتند حکم
دعا باشد مردمانی بر دین ما و ملت ما برای آنکه از شهر ما برفتند و این مناظره میان ایشان بحضور رسول علیه السلام میرفت
و رسول علیه السلام هیچ نگفت تا خدای تعالی این آیه فرستاد در رسول اخبر داد از نفاق ایشان رسول علیه السلام گفت
انها طیبة و انها تنفی الخبث کما تنفی الکیر خبث الفضة گفت طیبه یعنی مدینه پاکست پلیدی را چنان بیندازد که آتش پلیدی سیم را

عبدالله عباس و قتاده گفتند آیة در قومی آمد از قریش که در مکه اظهار اسلام کردند و هجرت نکردند جماعتی اصحاب رسول علیه السلام
در امر ایشان خواستند تا ایشان را بکشند گفتند خون ایشان حلالست و گروهی گفتند حلال نیست خلاف کردند خدای تعالی آیة فرستاد
سدی گفت جماعتی منافقان بودند گفتند ما بیرون رویم که ما را بضاعتی هست جائی تا بیاریم و بازار کار کنیم و غرض ایشان آن بود تا از
رسول علیه السلام بگریزند خبر رفت بصحابه رسول در ایشان خلاف کردند خدای تعالی آیة فرستاد [illegible] این آیة در منافقان احد آمد
که در روز برگشتند با عبدالله ابی سلول بود و صحابه [illegible] خدای تعالی آیة در ایشان فرستاد والله ارکسهم در معنی او خلاف کردند
عبدالله عباس گفت معنی ارکاس رد باشد و در روایتی دیگر گفت ارکاس ایقاع باشد قتاده گفت اهلاک باشد و سدی گفت
بمعنی اضلال باشد و قوله اتریدون ان تهدوا من اضل الله و چون هدایت [illegible] که خدای اضلال کرده باشد و در این اضلال دو قول
گفته یکی آنکه حکم ضالین و حکم بضلالهم چنانکه کمیت گفت. وطائفة قد اکفرونی بحبکم وطائفة قالوا مسیء ومذنب. و وجه دیگر آنکه
وجدهم الله ضالین خدای ایشان را ضال یافت بود چنانکه شاعر گفت. هبونی امرأ منکم اضل بعیره له ذمة ان الذمام کبیر. و وجهی
دیگر محتمل است و آن آنست خذلهم الله بکفرهم علی سبیل العقوبة مراد باضلال خذلان باشد بر سبیل عقوبت و وجهی دیگر آنست که اضله
عن طریق الجنة والثواب خدای ایشان را از بهشت و ثواب اضلال کند و این هر چهار وجه محتملات و کلام در اضلال باستیفا
برفته است فی قوله یضل به کثیرا ویهدی به کثیرا و من یضلل الله فلن تجد له سبیلا هر که خدای او را اضلال کند باین معانی که
[illegible] یا از ثواب و از جنة و حکم هدی و لطف و توفیق و لطف [illegible] ارکسهم بما کسبوا
گفت بما کسبوا تصریح کرد بآنکه این معنی با ایشان باستحقاق رفت و بجزای کسب ایشان بر سبیل عقوبة [illegible]
من [illegible] بالسیف [illegible] به والفارس [illegible] ودوا لو تکفرون کما کفروا آنگه خدای تعالی [illegible]
خبر داد که ایشان تمنا میکنند و میخواهند که تمام جو ایشان کافر باشید [illegible] مومنان [illegible] فلا تتخذوا منهم اولیاء
ایشان گفت از ایشان دوست مگیرید تا آنگه که هجرت کنند [illegible] هجرت [illegible] مومنان [illegible] رسول علیه السلام [illegible]
چنانکه خدای تعالی گفت للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من دیارهم واموالهم و قوله و من یخرج من بیته مهاجرا الی الله و رسوله ثم یدرکه
هجرت کافران و منافقان باشد از کفر و نفاق با ایمان چنانکه در [illegible] هست و انجاست در باب امامت [illegible] جماعتی
آیند و وقت [illegible] تقدیم کنند با امامت نماز که قاری تر باشد قرآن به باشد [illegible] قراءة [illegible] هجرت
مقدم تر باشد در عهد رسول بهجرت حکم کردند [illegible] اسلام بیشتر باشد [illegible] هجرت مومنان [illegible]
من قوله [illegible] فان تولوا [illegible] باسلام و توحید [illegible] هجرت [illegible] خذوهم
[illegible] حیث وجدتموهم [illegible] ودوا لو تکفرون
[illegible] نصب [illegible] جواب [illegible] ودوا لو تکفرون
[illegible] ودوا لو تدهن فیدهنون وقوله [illegible]
[illegible] الا الذین یصلون الی قوم یعنی [illegible]
فی [illegible] وقال الاعشی [illegible]
[illegible] من الوصول [illegible]
عهد و میثاق باشد خلاف [illegible] این قوم مستثنی اند [illegible]
ایشان را بکشند [illegible] بنی مدلج [illegible] سراقة بن مالک بن جعشم المدلجی [illegible]

آمد و از رسول علیه السلام عهدی بستند که رسول بغزای ایشان نرود و گفت هر که از قریش ایمان آرد ما نیز ایمان آریم برای آنکه ایشان
حلیف قریش بودند رسول علیه السلام بدین قرار داد با او عهد کرد و این [illegible] رسول علیه السلام گفت مراد بنی اسلم اند
که هلال بن عویمر الاسلمی [illegible] با رسول [illegible] عهد کرده بود که او و قوم او بغزای رسول نیایند و رسول علیه السلام [illegible]
بغزای ایشان نشود [illegible] مشرکان [illegible] رسول علیه السلام گفت هر که در جوار و حمایت او
[illegible] تعرض نکنید [illegible] بعضی گفت [illegible] چنانکه [illegible]
بنی مدلج اند و بعضی گفتند بنی اسلم [illegible] بنی اشجع اند که ایشان [illegible] مسعود بن رخیلة بود [illegible]
[illegible] ایشان را [illegible]
[illegible]
[illegible] او جاءوکم حصرت صدورهم [illegible]
[illegible]
[illegible] حصرت صدورهم حال باشد [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] ان یقاتلوکم او یقاتلوا قومهم [illegible]
[illegible] منافقان [illegible]
[illegible]
[illegible] ولو شاء الله لسلطهم علیکم [illegible]
[illegible]
[illegible] فلقاتلوکم [illegible] ولو شاء الله [illegible]
[illegible]
[illegible] فان اعتزلوکم فلم یقاتلوکم والقوا الیکم السلم
[illegible]
[illegible] فما جعل الله لکم علیهم سبیلا
[illegible]
[illegible] ستجدون آخرین [illegible]
[illegible] عبدالله عباس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

الانجيل لله كه او هر وقت آمدی بنزدیك رسول خدای منافق استه بود واكه خبرها كه دفتی نقل كردی با مشركان و منفعت ایشان بود تا نامرید
كرد ایمن باشند فتال كفت ایمان وی بود تا نزد یب بتمام قومی آمدند خواستند تا ایمن بود قوم ایمن باشند وقوله كلما ردوا الی الفتنة
اركسوا فیها ابو العالیه كفت معنی آنست كه هر كه ایشان را الفتان و ابتلا كنند بلشتی تا شرك شوند و اظهار كفر كنند قتاده كفت هر كه بلای
دعا ایشان و ایمان با سر نظر بود اولی شوند كه عبد الله بن عباس كفت معنی آنست كه هر كه ایشان را با كفر دعوت كنند با شرك شوند و اصلی
فتنا اختبار و امتحان باشد و اركاس نكس باشد و سر نكونسار كردانیدن و این عبارت برای تقبیح حال ایشان كفت و برای آن با خدا
حوالت كرد بلفظ مالم یسم فاعله كه از طرف خذلان و منع توفیق بود و ایشان را با خود كذاشتن آنكه حق تعالی حكم ایشان كفت وقوله
فان یعتزلوكم كفت اكر از شما جدا نشوند و با میان قوم خود كه كافرانند نروند یا دست بصلح و مسالمة بشما ندهند و معاهد
شما نشوند و دست از قتال شما بنه دارند بكیرید ایشان را و بكشید هر كجا یابید كه ایشان آنانند كه ما شما را بر ایشان سلطانی مبین دادیم
سدی و عكرمه كفتند یعنی حجتی ظاهر و دیكران كفتند دستی قوی بخلاف حكم آنان كه ندا دادیم اول كه ایشان كه كفتیم الله لكم علیهم سبیلا

٩٢ وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَأً وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ
نباشد مؤمنی را كه بكشد مؤمنی را مگر بخطا و هر كه بكشد مؤمنی را بخطا واجبست آزاد كردن بنده
مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَّدَّقُوا فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ
مؤمن و دیتی سپرده بخداوندان مكر كه ببخشند اكر باشد از قومی كه دشمن شما باشند و او مومن بود
فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ
آزاد كردن بنده مؤمن باید و اكر باشد از قومی كه میان شما و ایشان عهدی باشد دیتی سپرده به
أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ
اهلش و آزاد كردن بنده مؤمن هر كه نیابد روزه دو ماه پیوسته توبه از خدای
وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ۝ وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا
و بود راست خدای دانا و حكم كار و هر كه بكشد مؤمنی را بقصد جزاء او دوزخ است همیشه در آنجا باشد
وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا ۝ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ
و خشم كیرد خدای بر او و لعنت كند او را و ساخته است او را عذابی بزرك ای آنان كه ایمان آوردید چون بروید
فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ
در راه خدای نكو نكرید و مكویید آنرا كه بیفكند بشما اسلام نیستی مؤمن میجوید
عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمُ كَثِيرَةٌ كَذَٰلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ
مال زندكانی این جهان نزدیك خدا غنیمتها بسیار همچنین بودید شما از پیش منت نهاد
عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ۝ لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ
بر شما نكو نكرید بدرستی كه خدا بهر چه میكنید دانا راست نباشند نشستكان از مؤمنان
غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً
نه خداوندان آفت كه نالانند و جهد كنندكان در راه خدای بمالهای ایشان و جانهای ایشان بر نشستكان پایه
وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا
و هر یك را وعده داد خدا نیكوئی و فضل داد جهاد كنندكان را بر نشستكان مزدی بزرك

درجات

دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا قوله تعالی
پایها از او و آمرزش و بخشایش و بود خدای آمرزنده و بخشاینده
وما كان لمؤمن الایه مفسران كفتند آیه در عیاش بن ابی ربیعة المخزومی آمد كه او بنزدیك رسول آمد بمكه پیش از هجرت و ایمان آورد و رسول
با مدینه آمد او در مكه نتوانست بودن بیامد و با بعضی كه بها مدینه رفت و بجای بیاسخت و آنجا مقام كرد چون خبر اسلام او بمادرش رسید
جزعی عظیم كرد و سخت آمد او را و پسرانش را كفت ابو جهل و حارث را پسران هشام و ایشان برادران عیاش بودند از مادر كه بخدای
كه در زیر هیچ سقفی نشوم و هیچ طعامی و شرابی نخورم تا نبروی و او را پیش من نیاری ایشان برخاستند و حارث بن زید بن
انیسه با ایشان بود و بیامدند بآنجا كه عیاش بجای ساخته بود و او را كفتند مادرت سوكند خورده است كه در زیر هیچ سقفی نشود و طعام
و شراب نخورد تا ترا ببیند و با او عهد كردند و سوكند خوردند كه او را باز آرند و در باب دین بر او الحاح نكنند او چون حدیث مادر شنید
و سوكند و عهد ایشان بر آمد و دست در دست ایشان نهاد ایشان او را بكرفتند و دستهای او ببستند و هر یك از برادران او صد تازیانه
بزدند او را با مكه آوردند پیش مادر چون مادر سوكند خورده بود كه او را از بند رها نكند تا كافر نشود و از دین بر نكردد او را در بند
در آفتاب افكندند او چون كار بر او سخت شد باخ ایشان و مراد ایشان بكفت او را بكشادند این حارث بن زید كه با ایشان
همراه بود او را ملامت كرد و عیب كرد و كفت یا عیاش این چیست كه كردی نه بر دین بودی اگر بدان باطل بود دین بد بود
و اگر این دین كه بر او بودی هدی بود از هدی بركشتی و اگر ضلالت بود تو چندگاه بضلال بودی مانند این حدیثهای موحش كفت
عیاش كفت والله كه هر كجا خالی یابم ترا از تو بر نكردم تا ترا نكشم اكر برهاست و با مدینه آمد و اسلام تازه كرد و در مدینه
مقام ساخت پس از آن بمدتی این حارث بن زید بمدینه آمد و اسلام آورد و در آن وقت عیاش غایب بود و خبر نداشت
از اسلام حارث چون باز آمد یك روز این حارث را بدید بقبا حمله برد بر او و او را بكشت مردم او را كفتند چرا كشتی این را كه این
مسلمانست او كفت من ندانستم و پشیمان شد و بنزدیك رسول آمد و این حال با رسول علیه السلام بكفت و سوكند خورد كه من از
اسلام او خبر نداشتم خدای تعالی این آیه فرستاد وما كان لمؤمن ان یقتل مؤمنا الا خطأ كفت نباشد هیچ مؤمن را كه مومنی را
بكشد یعنی روا نباشد او را و حلال نبود و رخصت نیست و اگر مومنی را بكشد یعنی روا نباشد او را و حلال نبود و رخصت نیست
او را كه مومنی را بكشد بخطا استثنا منقطع است بر سبیل قول ابن شمر مفرق بمعنی لكن چنانكه شاعر كفت من البیض له
تطعن بعیدا و لم تطا علی الارض لكن وطیت علی بد مرجل و هو عبد الارض بعینها بالخطا ناعم و این را امثال بسیار است
قال الله تعالی مالهم به من علم الا اتباع الظن و تقدیر اینست كه هیچ مؤمن را نیست كه مؤمن را بكشد بعمد و قصد اما كر بخطا كشد
او را حكمی دیكرست كه كفت روایة و قیل كفت استثنا متصل است و معنی آنست كه اكر مومنی را بكشد بخطا از ایمان و حكم ایمان
بیرون نباشد و اگر بعمد باشد از حكم بدر بود و اصحاب وعید باشد حكم آنكس كه او بر سبیل خطا كسی را بكشد بكفت و خطا در
هر وجه كه انصاف و تقیید است بر آنكه در اول تقدیر اینست الا ان یقتل خطا آنكس كه مومنی را بخطا بكشد فتحریر
رقبة مؤمنة ای فعلیه تحریر رقبة بر اوست كه بنده مومن آزاد كند بدانكه قتل بر سه ضربست عمد محض است و خطای محض است
و خطا شبیه بالعمد و مذهب ابو حنیفه و شافعی هم اینست و مالك بر دو ضربست عمد و خطا و انكار ما شبیه عمد كفت او عمد كفت اما قتل
عمد آن در وقتی باشد و قصاص الا كه اولیای مقتول عفو كنند یا بدیت راضی شوند و خطا شبیه عمد آن باشد كه قصد كند تا بچیزی
كسی كه او را شرع باشد كه او را تادیب كند كشته شود یا كسی را قصد كند با دارو و عدو و عرض منفعت و مصلحت آن كس را شد قتل لها
شود این خطائی باشد كه با عمد مانند بجا قصاص واجب نبود بلكه دیت باید دادن مغلظ در خاص مال قاتل و دون عاقله اما
خطا محض آن بود كه كسی تیری بصیدی انداز بر كسی آید كشته شود آنكس بر او كفارة باشد در خاص مال او و دیت بر عاقله باشد

مخففه چنانکه بیان کردیم و قود نباشد بهیچ حال اما قتل عمد محض قتل بالغ عاقل باشد که او قصد کشتن عمدی کند بچیزی که باشد از آهن و جز آن
از چوب و سنگ و [illegible] و هرچه بغالب عادت بدان قتل حاصل آید اگر آزاد باشد و اگر بنده و اگر کافر باشد یا مسلمان
مرد یا زن بهر وجه که باشد قصاص واجب بود بر او الا که اولیاء مقتول راضی شوند بدیه یا بعفو و بنزدیک شافعی هم چنین است
و مالک و ابن ابی لیلی و ابو یوسف و محمد بن الحسن و بنزدیک ابو حنیفه اگر بآهن کشته باشد قصاص واجب بود و شعبی
و نخعی و حسن بصری هم چنین گفتند و اگر کودکی یا دیوانه یا ناقص عقلی کسی را بکشد بعمد حکم آن حکم خطا باشد بر او قصاص نه
بلکه دیه باشد بر عاقله و قوله فتحریر رقبة مؤمنة بنزدیک ما باید بالغ مؤمن یعنی مظهر ایمان از کلمه شهادتین و شعار اسلام و
با وجود بالغ طفل نشاید و این مذهب شافعی است و این قول عبد الله عباس است و شعبی و حسن و ابراهیم و قتاده و اگر بالغ نیابد
روا باشد که طفلی آزاد کند مسلمان زاده و اگر نیابد کودکی یا زنان [illegible] که باشد سواء اگر مقتول مرد باشد یا زن یا کودک یا دیوانه
یا کافر باشد و شافعی هم موافقت کرد و ابو حنیفه در این موافقت کرد بس و مالک در این خلاف کرد و اگر جماعتی مشارکت
کنند در قتل یک کس بر هر یکی از ایشان کفارتی باشد و جمله فقها موافقت کردند مگر عثمان بتی که او گفت بر همه یک کفارت باشد
و کفارت قتل عمد هم چنین باشد علی الجمیع برده مؤمن که آزاد کند و شصت درویش را اطعام و دو ماه پیوسته روزه داشتن و جمله فقها
خلاف کردند در این و کفارت قتل خطا برده باشد اگر نیابد روزه دارد دو ماه و اگر نتواند شصت درویش را اطعام دهد
مانند کفارت ظهار و شافعی را دو قول است یکی چنین که ما گفتیم و دیگر آنکه روزه در ذمت او باشد تا آنگاه که توانا شود [illegible]
و در کفارت قتل عمد [illegible] شافعی و مالک و زهری موافقت کردند و ابو حنیفه و اصحابش و سفیان
ثوری گفتند کفارت نیست و [illegible] اگر کسی خود را بکشد بر او دیه و کفارت نباشد بنزدیک ما و بیشتر فقها و شافعی گفت
با کفارت باشد و از مال او بدهند [illegible] و دیة مسلمة الی اهله و دیتی که با اهل مقتول باید داد و ایشان اولیای
خون باشند [illegible] و اگر عمد باشد [illegible] و اگر خطا محض باشد بر عاقله و ایشان [illegible]
او باشند از برادران و پدر [illegible] و مادری [illegible] و اعمام و [illegible] و موالی [illegible]
[illegible] قال ابو حنیفه [illegible] شافعی [illegible] یکی چنانکه ما گفتیم که با ایشان چیزی نیست و یکی آنکه هست و مذهب
شافعی هم این است و جماعتی فقیهان و ابو حنیفه گفت [illegible] عاقله باشد و دیه قتل خطا ابتدا بر عاقله واجب باشد [illegible]
اصحابنا ما گفتند عاقله دیه بدهند با اولیاء مقتول و از قاتل باز ستانند و مذهب [illegible] اول است و شافعی را دو قول است
یکی چنین که ما گفتیم و دیگر آنکه بر قاتل واجب شود آنگه عاقله از او تحمل کنند و ابو حنیفه چنین گفت پس شافعی یک قول
موافق ماست و یک قول او موافق ابو حنیفه و چون عاقله بسیار باشد [illegible] با ایشان بخش کنند بمذهب شافعی
گفت [illegible] بیت المال [illegible] الاقرب فالاقرب
کنند چنانکه استحقاق میراث ایشان باشد و بنزدیک ما [illegible] الا ان یصدقوا والمعنی الا ان یتصدقوا [illegible]
کنند اولیاء مقتول با ایشان بخشند و رها کنند با ایشان [illegible] فقلب کردند با صاد و ادغام کردند [illegible]
فی الطب [illegible] فان کان من قوم عدو لکم و هو مؤمن یعنی فان کان المقتول خطا [illegible]
که بخطا کشته باشد از جمله کافران باشد یعنی در میان ایشان باشد و [illegible] مؤمن باشد [illegible] کفارت باشد و دیه
نبود بر آنکه خلاف کردند بعضی گفتند [illegible] مسلمانی باشد در میان کافران کسی او را بکشد بر او کفارت باشد و دیه نباشد [illegible]
کافران باشد کافر از مسلمان میراث نگیرد و این قول عبد الله عباس است و سدی و قتاده و ابراهیم و ابن زید و بعضی گفتند [illegible]
کافران حرب [illegible] اسلام [illegible] با اهل حرب بود چون لشکری از مسلمانان [illegible] ایشان [illegible] کافران [illegible]

[illegible] ایشان بباید داد [illegible] که او مسلمان است و او را بکشد و این جنس قتل خطا باشد و این روایتی است از عبد الله عباس [illegible]
کان من قوم بینکم و بینهم میثاق و اگر این کشته از قومی باشد که میان شما و ایشان عهدی باشد و ذمی [illegible] از اهل حرب باشد
[illegible] بخطا بکشند [illegible] لازم آید که بقوم و اهل او دهند از عاقله [illegible] کفارت [illegible] مؤمن [illegible] آنگه در این کشته
هم خلاف کردند که شرط هست که او مؤمن باشد یا نه بعضی گفتند که اگر کافر باشد هم این حکم دارد و ایمان شرط نیست و این قول
عبد الله عباس است و زهری و شعبی و ابراهیم نخعی و قتاده و ابن زید و این مذهب شافعی است و بعضی دگر گفتند مراد آنست که او
اگرچه از کافران معاهد باشد او مؤمن باشد و این مذهب ماست و قول جماعتی مفسران چون حسن بصری و ابراهیم نخعی الا آنکه
ایشان گفتند [illegible] ایشان مسلمان [illegible] و اگر [illegible] وارث مؤمن ندارد دیه بیت المال باشد [illegible]
[illegible] خطا آن باشد که او قصد چیزی [illegible] دیه بنزدیک ما [illegible] باشد
[illegible] اگر از اهل شتر باشد صد شتر و اگر از اهل گاو باشد دویست گاو و اگر از اهل گوسپند باشد هزار
گوسپند و اگر از اهل زر باشد هزار دینار و اگر از اهل درم باشد ده هزار درم و اگر از اهل حله باشد دویست حله و این قول ابو یوسف
و محمد بن الحسن است و احمد حنبل الا آنکه ایشان از گوسپند [illegible] و ابو حنیفه گفت اصل [illegible] زر و درم و شتر [illegible]
[illegible] گفت مخیر باشد [illegible] و شافعی [illegible] در قدیم گفت صد شتر اگر [illegible] هزار دینار یا دوازده هزار درم
[illegible] و در جدید گفت صد شتر باید اگر [illegible] قیمت [illegible]
و در روایتی بعضی اصحاب ما [illegible] ده هزار درم [illegible] تغلیظ و تخفیف [illegible] خلاف کردند [illegible] مغلظ است [illegible]
[illegible] و اگر شتر باشد [illegible] و شافعی گفت [illegible] قتل عمد و شبه عمد [illegible] ثلث باشد [illegible] حقه [illegible]
[illegible] پنج ساله باشد و چهل خلفه و آن آبستن باشد فی بطونها اولادها و محمد بن الحسن
هم این گفت و ابو حنیفه و ابو یوسف و ثوری گفتند از چهار ربع باشد [illegible] بیست و پنج بنت مخاض و آن یک ساله
باشد و بیست و پنج لبون و آن دو ساله باشد و بیست و پنج حقه و بیست و پنج جذعه و دیه عمد بنزدیک ما [illegible] باشد بنزدیک
ما حال باشد [illegible] اصحاب ما و بعضی اصحاب گفتند [illegible] سال [illegible] و شافعی [illegible] ماست که
حال باشد و ابو حنیفه گفت [illegible] سال [illegible] دیه عمد و شبه [illegible] سی و [illegible] بنت لبون و سی و سه
بنت لبون و سی و سه حقه و [illegible] چهار خلفه [illegible] اصحاب ما [illegible] بنت مخاض
و سی [illegible] بنت لبون و چهل خلفه [illegible] و شافعی [illegible] میان عمد محض و شبه الخطا [illegible] گفت
[illegible] خطا [illegible] سال و ابو حنیفه [illegible] چنانکه بیان کردیم در عمد [illegible] و مالک گفت قصاص واجب
در شبه العمد [illegible] دیه [illegible] شبه العمد [illegible] دیه قتل خطا مغلظ [illegible] در ماه
حرام و در حرم و شافعی هم چنین گفت [illegible] قتل [illegible] چون مادر [illegible] برادران [illegible]
ایشان و ابو حنیفه و مالک گفتند [illegible] تغلیظ نباشد [illegible] مذهب شافعی روایت کرده اند از عمر و عثمان و عبد الله
عباس و در تابعین سعید بن المسیب و سعید جبیر و عطا و طاوس و زهری و مذهب ابو حنیفه روایتی است از عبد الله مسعود
و در تابعین نخعی و شعبی اما دیه قتل خطا صد شتر باشد اگر عاقله از اهل شتر بود ارباعا باشد بیست [illegible] بنت مخاض [illegible]
لبون [illegible] حقه [illegible] جذعه و این روایتی است از امیر المؤمنین علی علیه السلام و بعضی گفتند اخماس است بیست بنت
مخاض و بیست بنت لبون و بیست ابن لبون و بیست حقه و بیست جذعه و این از عبد الله مسعود روایت است و در اخبار ما
هر دو آمده است و این روایات متکافی است و ولی مخیر باشد و بسه سال بستانند اما دیه اهل ذمه بعضی گفتند که چون دیه

مسلمانانست و این روایت کرده‌اند از ابوبکر و عثمان و عبدالله مسعود و ابراهیم نخعی و مجاهد و زهری و شعبی و این مذهب ابوحنیفه است
و اصحاب او و بعضی دگر گفتند نیم دیت مسلمانان باشد و این روایتست از عمر خطاب و عمر بن عبدالعزیز و عمرو بن شعیب و بعضی دگر
گفتند ثلث دیت مسلمان باشد و این قول سعید بن المسیب است و مذهب شافعی و اسحق و ابوثور و احمد حنبل گفت اگر قتل عمد باشد
مانند دیت مسلمان باشد و اگر خطا بود نیم دیت مسلمان و مجاهد و سائر ... گفتند دیت ... هشتصد درم باشد
و فرق نبود میان اهل کتاب و مجوس و ... در این باب نزدیک ما که دیت هر یکی از ایشان هشتصد درم باشد
و مذهب شافعی و مالک با مذهب موافقست در این باب و عمر عبدالعزیز گفت دیت او نیم دیت مسلمان باشد چنانکه در اهل کتاب گفت و
ابوحنیفه گفت دیت او چون دیت مسلمان باشد قوله فمن لم یجد فصیام شهرین متتابعین ای فعلیه صیام شهرین متتابعین هر که نیابد
خلاف کردند در آنکه چه نیابد بعضی گفتند بنده که آزاد کند و فقهاء او و این قول مجاهد است و بیشتر مفسران و بعضی دگر گفتند نیابد یعنی
دیت و کفارت روزه او را کفایت باشد قائم بود مقام دیت و کفارت و این قول مسروق است و قول اول درست‌تر است برای آنکه دیت بر عاقلات
و کفارت بر او و اجماع ... تکلیف دیگری باشد ... نباید کردن و این شرط روزه آنست که متتابع بود ... بلا فصل و اگر ...
روزی چند ... باشد ... باید کردن ...
صحیح نداشت باشد ... قوله توبة من الله ... یعنی ...
بر شما رحمت تخفیف باشد ... کفارت ... واجب ...
ظلم است یا تکلیف ما لا یطاق برای آنکه ... در حق عاقله ... عقوبت ...
ما قلنا ... ثواب ... و حکمت ...
حکیما و خدای تعالی ... علیم و حکیم ... بمصالح ایشان ... و من یقتل
مؤمنا متعمدا الآیة مفسران گفتند ... مقیس بن ضبابة الکنانی ... هشام بن ضبابة ... در بنی النجار
و برادر مسلمان بود ... رسول علیه السلام ... بنی النجار ...
... رسول ... دیت ...
او برادر ...
... شیطان ...
...
...
... قتلت به فهرا ... عقد ... بنی النجار ...
الی الاوثان ... خدای تعالی در حق او این آیه فرستاد و بیان کرد که هر کس که مؤمنی را بکشد بقصد جزاء او دوزخ
باشد ... خالدا فیها ... و خشم خدای بر او بود و لعنت کند او را و اعد له عذابا عظیما ... و اهل وعید از معتزله و خوارج
گفتند بدین آیه ... مؤمن ... دوزخ ...
اهل ایمان ...
قتل عمد ... یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص فی القتلی ...
قصاص ... فمن عفی له من اخیه شیء ...
... قوله ذلک تخفیف

من ربکم و رحمة و این ... مؤمنانست برای آنکه خدای تعالی ... تخفیف و رحمت ... و اگر ... کفت ...
باشد ... و عذاب ... قصاص ... و حکم عقاب نیست و دلیل بر این قوله ...
دیگر قوله تعالی و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما الآیة ذکر ایشان بنام ایمان کرد در حال قتال ... قتال عمد
باشد ... و ... اخبار متواترست ... رسول علیه السلام ...
... فمن فعل من ذلک شیئا فاقیم علیه الحد فهو کفارة له و من ستر علیه فامره الی
الله عز و جل ان شاء عفا عنه و ان شاء عذبه ...
...
این باشد ... اجماع امت ... رسول علیه السلام ...
چون شفیع ... شفاعت ...
کافر ...
واجب ... من قال لا اله الا الله ...
الا الله ...
...
اگر گویند خدای تعالی ... قاتل مؤمن ... خلود ... دوزخ ...
نیست بل الفاظ عموم ... مشترکست میان عموم و خصوص ...
... تخصیص ... من قتل مؤمنا متعمدا ...
... جزاؤه جهنم یعنی مستحق ... دوزخ ...
... باشد ... استحقاق ...
...
باشد ...
... الخلود فی النار ...
...
...
... استحقاق ...
...
...
...
...
...
ماله ...
...
فان ...
الله و رسوله و یسعون فی الارض فسادا ان یقتلوا او یصلبوا الآیة ...

استحقاقات ز معمول و حصول و قال و جزاء سيئة سيئة مثلها و اگر حاصل و اصل بود و این بحق عقیبا و معنی [illegible] گفت و من عمی
واعلم فاجر موالیه ذکر آنکه علاء بن المسیب روایة کرد من عاصم بن ابی النجود و عن ابن عباس فی هذه الآیة فقال جزاؤه جهنم گر گفت
جزاء ایشان دوزخ باشد اگر شاء عذبه و ان شاء غفر له اگر خدای خواهد عذابش کند و اگر خواهد عفو کند و اما قول آنکه گفت قاتل عمد را
توبه نباشد قول خوارج است و مخالف کتاب و سنت برای آنکه خدای تعالی گفت و توبوا الی الله جمیعا ایها المؤمنون لعلکم تفلحون و [illegible]
فمن تاب من بعد ظلمه و قال الا من تاب و آمن و مانند این از آیات و تخصیص نکرد گناهی را دون گناهی و ذکر آنکه با جماع از
کفر توبه باشد و قتل دون کفر باشد چون [illegible] لا قتلت توبه باشد اولیتر که از این دون کفر است توبه باشد و الخبار [illegible] در
بابها [illegible] الله که خدای تعالی توبه او بپذیرد اخبار آحاد باشد و قبول نکند برای آنکه خلاف ادلة عقلست و قرآن و اجماع و [illegible] اصحاب
وعید گفتند که این در اهل صلاتست برای آنکه آیة اول که در قتل خطاست مختص است با اهل صلاة و جهی نباشد برای آنکه آیة اول که در قتل
خطاست مختص است با اهل صلاة وجهی نباشد برای آنکه دیه قتل خطا لازم بود هم مؤمن را هم معاهد را و کفارة لازم باشد مومن
و کافر را و معاهد را برای آنکه [illegible] کفار بشرایع متعبدانند و اگر تسلیم کنیم که آیة اول مختص است با اهل ایمان و صلاة واجب باشد
که این دوم حمل کنند بآیة اول بی دلیل جامع میان ایشان بل منع شود که مراد بآیة اول مؤمنان باشند و آیة دوم کافران و اما الحکمی
که بقتل عمد تعلق دارد در آیة اول گفتیم که ذکر اقسام قتل کردیم و اختلاف فقها در آن و قتل عمد اگر باهن باشد که جنایة [illegible]
جز باهن نشاید کردن لقوله علیه السلام لا قود الا بحدیدة و شافعی گفت بآن قصاص کنند که او کشته باشد و قصد عمد باشد و عمد آنکه
او اقصد الیه [illegible] الحدید [illegible] باشد مقابله فعل بود بخیر و شر [illegible] آنست که جزای فعل او عذاب دوزخ باشد و
خالدا فیها [illegible] و غضب [illegible] عقاب باشد از خدای مستحق و لعنه طرد و ابعاد من رحمة [illegible]
از رحمت باشد و اعد له [illegible] قوله یا ایها الذین آمنوا اذا ضربتم کلبی روایة کرد از ابو صالح از عبدالله عباس که آیة
در مرد [illegible] مرداس بن نهیک [illegible] از اهل فدک بود و مسلمان بود از قوم و جز او مسلمان نبود
رسول علیه السلام سریه [illegible] فرستاد بغزای ایشان چون خبر یافتند بگریختند [illegible] مرداس که مسلمان بود چون لشکر [illegible]
در [illegible] لشکر [illegible] گوسپند را [illegible] بر سر کوه شد چون لشکر فرود آمدند تکبیر کردند
کرد [illegible] دانست که لشکر مسلمانانند فرود آمد و تکبیر کرد و بر ایشان سلام کرد و گفت لا اله الا الله محمد رسول الله اسامة بن زید بن
حارثه آهنگ او کرد او را بکشت و گوسپندش براند [illegible] رسول آمدند و او را خبر دادند رسول علیه السلام [illegible] شد
و خشم گرفت بر اسامة [illegible] گفت من دانم که او برای طمع گوسپندان کشتی و خدای تعالی این آیة فرستاد رسول علیه السلام آیة بر او خواند
او گفت یا رسول الله استغفار کن برای من رسول علیه السلام گفت بس بلا اله الا الله [illegible] رسول علیه السلام استغفار [illegible]
او گفت فکیف بلا اله الا الله یعنی چگونه استغفار کنم برای کسی که او گوینده لا اله الا الله بود و بکشتی بطمع حطام دنیا تا اسامة گفت من
خواستی تا آن روز [illegible] رسول استغفار کرد برای او [illegible] گفت برده
آزاد کن عکرمه گفت از عبدالله عباس که آیة در مردی آمد از بنی سلیم گوسپند داشت بجماعتی از صحابه رسول علیه السلام بگذشت و
بر ایشان سلام کرد ایشان گفتند این بر ما سلام برای آن کرد تا گوسپند را حمایة کند و الا مسلمان نیست [illegible] او را بکشتند و
گوسپندانش برگرفتند خدای تعالی آیة فرستاد حسن بصری گفت جماعتی مسلمانان بر جماعتی مشرکان [illegible] کردند و ایشان را هزیمة
کردند در جمله مردی را بگرفتند او گفت من مسلمانم و اظهار شهادتین کرد از وی قبول نکردند و برای متاعش [illegible] حتی
او را بکشتند و متاعش برداشتند رسول علیه السلام [illegible] گفت من مسلمانم چرا کشتی گفت ای رسول الله
او [illegible] گفت رسول علیه السلام گفت چرا دل او نشکافتی تا بدانی که دروغ میگوید [illegible] الا بزبان کار [illegible] بس برباید

کلان کشته آن مرد [illegible] بردند در پهلو کوه او را دفن کردند زمین او را بینداخت دگرباره دفن کردند زمینش بینداخت تا سه
بار هم چنین چون بدیدند که زمین او را قبول نمیکند پای او گرفتند و او را در شعبی از شعاب کوه بینداختند و خدای تعالی
در حق ایشان این آیة فرستاد قوله یا ایها الذین آمنوا خدای تعالی خطاب میکند با جمله مؤمنان [illegible] ایشان چون در زمین
روند و سیاحت کنند اگر مجاهد باشند و اگر مسافر در سبیل الله جهاد است و الضرب السیر فی الارض [illegible]
او ضرب الراحلة الارض [illegible] باشد [illegible] فتثبتوا [illegible] خوانند فتثبتوا [illegible] التثبت [illegible]
سورة الحجرات و باقی قرّاء و عاصم خواندند من التبیین فتبینوا و تثبت [illegible] باشد [illegible] استعجال [illegible]
اذا کان [illegible] ثابت القول و القدم فی الامور [illegible] تبیین خواندند من قولهم تبینت [illegible] ای علمته [illegible]
حق تعالی گفت در کارها تعجیل مکن و ثبات و سکوت بجای آر [illegible] و اندیشه کن و لا تقولوا لمن القی الیکم السلم
اهل مدینه و ابن عامر و حمزه و خلف خواندند بالف من السلم [illegible] و هو الصلح [illegible] تا با شما اسلام کند بر شما
بالقاء کلمه صلح [illegible] شما که مسلمان نئی [illegible] بطمع دنیا [illegible] لمن القی الیکم السلام یعنی آنان که بر شما سلام کنند و سلام تحیة
اهل اسلام است [illegible] باشد مگوی [illegible] که تو مؤمن نئی برای متاع دنیا [illegible] تبتغون عرض الحیوة الدنیا [illegible]
[illegible] له لبث [illegible] ثبات و بقا ندارد [illegible] لا یبقی
[illegible] شما چنین کارها [illegible] بطمع حطام دنیا میکنی و طمع غنیمة [illegible] بنزدیک خدای تعالی غنیمتها بسیار است یعنی ثواب بهشت
[illegible] ایشان [illegible] پیش ازین [illegible] کافر بودی [illegible]
[illegible] کذلک کنتم من قبل شما نیز هم چنین بودی [illegible] کفار
[illegible] فمن الله علیکم خدای بر شما منت نهاد [illegible] و اسلام ظاهر کردی این قول سعید
جبیر است [illegible] گفت کذلک کنتم من قبل شما پیش از این هم چون او بودی [illegible]
[illegible] فمن الله علیکم [illegible] سدی گفت تاب الله علیکم [illegible] فتبینوا
[illegible] دلیل [illegible] ایمان قول [illegible] باشد [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] باسلام باشد [illegible] ثواب باشد [illegible] اسلام [illegible]
خدای گفت من الله علیکم [illegible]
[illegible] بالطاف و توفیق [illegible] تعالی [illegible]
[illegible] ان الله کان بما تعملون خبیرا [illegible]
من طریق [illegible]
[illegible]
[illegible] لا یستوی القاعدون من المؤمنین کلبی روایة کرد از ابو صالح از عبدالله عباس که سبب نزول آیة آن بود که چون خدای تعالی
ذکر مجاهدان کرد [illegible] درجات ایشان [illegible] عبدالله ام مکتوم و عبدالله بن جحش [illegible] رسول الله
و ایشان نابینا بودند گفتند یا رسول الله خدای تعالی بندگان را جهاد فرموده و ترغیب کرد و احوال ما [illegible]
[illegible] جهاد [illegible]
یعنی [illegible] ضریر [illegible]
[illegible] لا یستوی القاعدون من المؤمنین و المجاهدون عبدالله ام مکتوم [illegible] گفت اللهم

اشارت بمعذوری بار خدایا عذر بیرون رفت خدای تعالی فرستاد غیر اولی الضرر و بفرمود که بجای خود بود و پس از آن بغزا نرفتی و گفتی و روایت
بیاید در برابر دشمن و در ایستد و نگریزم و سوگند خورم زید بن ثابت گفت غیر اولی الضرر ... انک زیر ...
و منعقد شود ... گفت ابن عباس که مراد بضرر ... باشد اهل ... و ابن کثیر خواندند غیر منصوب بر استثنا
و باقی قرا خواندند غیر برفع بر صفت قاعدون حق تعالی گفت راست نباشد مومنانی که فرو نشینند از جهاد بی عذری و کمی
طلب ... و آسانی ... مومنانی که ایشان بجان و مال جهاد کنند در سبیل خدای ایشان در منازل و درجات ... باشد
بل ... جهاد باشد فضل ایشان بر ایشان ... باشد و این تفضیلات که خدای تعالی داد ایشانرا بقوله فضل الله المجاهدین
باموالهم وانفسهم علی القاعدین درجة ... ایشان ... و کلا وعد الله الحسنی خدای تعالی ...
داده است ... باشد ... و فضل الله
المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما درجات منه و خدای تفضیل داد جهاد کنندگان را بر نشستگان ...
عظیم درجات ... و درجات ...
... باشد ... خدای تعالی ... و عده داد ... بر نشستگان ...
... باشد ... درجات ...
جواب دوم آنکه مراد ... علو منزلات و ارتفاع قدر ... چنانکه گویند فلان اعلی درجة من الامیر ...
فلان و مراد بدرجات درجات بهشت است که درجات بهشت متفاضل باشد بعضی بر بعضی ...
قوله تعالی إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا ۹۶
كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا
فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ۝ إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ
وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا ۝ فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ
أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا ۝ وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ
فِي الْأَرْضِ مُرَاغَمًا كَثِيرًا وَسَعَةً وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ
وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ۝
وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنْ خِفْتُمْ
أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُبِينًا ۝ وَإِذَا كُنْتَ

۴۷۶

فیهم فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ
فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا
مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَ
أَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ
أَذًى مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَخُذُوا حِذْرَكُمْ إِنَّ اللَّهَ
أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا ۝ فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَاذْكُرُوا اللَّهَ
قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَى جُنُوبِكُمْ فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ
كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا ۝ وَلَا تَهِنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ إِنْ تَكُونُوا
تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ۝
قوله إن الذين توفاهم الملائكة مفسران گفته اند که در جماعتی آمد از اهل مکه که بزبان ایمان آورده بودند و در دل نفاق داشتند از جمله
ایشان قیس بن الفاکه بود و قیس بن الولید بن المغیره و هجرت نکردند با رسول علیه السلام چون مشرکان ببدر حاضر آمدند
ایشان با مشرکان حاضر آمدند چون قلت لشکر مسلمانان دیدند گفتند غرّ هؤلاء دینهم در دین ایشان را ایمان را بهر تقدیرات
ایشان در غزاة بدر کشته شدند فرشتگان بر روی و پشت ایشان میزدند و میگفتند ذوقوا عذاب الحریق ابو الجارود
روایت کرد از باقر علیه السلام که ایشان پنج کس بودند حارث بن زمعة بن الاسود و ابو العاص بن منبه بن الحجاج و علی بن امیه
بن خلف و قیس بن الولید بن المغیرة و قیس بن الفاکه بن المغیرة هر پنج در بدر کشته شدند حق تعالی گفت آنان که فرشتگان
جانهای ایشان برداشتند و ایشان ظالم نفس خود بودند و نصب او بر حال است از مفعول به یعنی در آن حال که ایشان چنین
بودند و توفی و استیفا تمام بستدن باشد و توفیه تمام بدادن باشد و مراد قبض روحهاست و قبض و استیفا و توفی در
یک طریق باشد جز که توفی بلیغ تر است از قبض و مرده را متوفی برای آن گویند که متوفی الروح باشد قال الله تعالی یتوفی
الانفس حین موتها و ... بظلم نفس گفته است ... حظ نفس باشد ... حقه ...
کرد او را در حال الضرر علیها بالعقاب باشد و گفته اند مراد بملائکه ملک الموت و گفته اند مراد اعوان او گویند و گفته اند مراد فرشتگان
کردون بعد خدای تعالی ایشان را یاری رسول علیه السلام فرستاد فی قوله یمددکم ربکم بخمسة آلاف من الملائکة مسومین قالوا فیم کنتم
گفتند ایشان را یعنی فرشتگان گفتند این کافران فیم کنتم در چه بودید شما سوال توبیخ و تعنیف و بیان کرده ایم که حرف جر چون در آ...

استفهامی بمعنی التقریر یعنی کجا بودید چنانکه گفتیم ولومهم وعلام وحکام قالوا کنا مستضعفین فی الارض جواب دادند که ما در زمین
مکه ضعیفان بودیم و مستضعف آن باشد که او را ضعیف دارند یعنی ضعف ما بوقت [illegible] بر آنکه مشرکان ما را ضعیف کرده بودند فرشتگان
ایشان را جواب دادند الم تکن ارض الله واسعة فتهاجروا فیها زمین خدای فراخ بود که شما در زمین دیگر هجرت کنید و قوله فتهاجروا
نصب علی جواب الاستفهام است بفا و علامت نصب سقوط نون است چنانکه گفت فهل لنا من شفعاء فیشفعوا لنا یعنی [illegible]
هجرت کردی تا در زمین دیگر حق تعالی بیان کرد که ایشان دروغ گویند و این قول باطل است و ایشان را وعید کرد فاولئک مأویهم جهنم
ایشان دوزخ است و مأوی منزل باشد من اوی الیه اذا ذهب الیه و ساءت مصیرا یعنی و بد مرجعی است و مصیر مرجع باشد یقال صار
الیه اذا رجع الیه و صار و [illegible] الا المستضعفین پس استثنا کرد از ایشان کروهی مستضعفان بحقیقت را که ایشان را هیچ حیلتی نباشد
از رجال و النساء و الولدان و کودکان که ایشان را هجرت نتوانند و [illegible] ان الله کبیرا [illegible] و اینها آنان که چنین
باشند همانا خدای تعالی ایشان را عفو کند چون عذر ایشان دانند و عسی برای مقاربه عفو و رجا ایشان گفت تا کلمه قاطع
بر آن دلیل نشود [illegible] خوف و رجا که خدای تعالی عفو کند و آمرزنده است حسن بصری روایت کرد از رسول علیه السلام که گفت
هر که دین خود بگریزاند از زمینی بزمینی و اگر چه اندر مقدار یک بدستی باشد بهشت واجب شود او را در بهشت رفیق ابراهیم خلیل
باشد و رفیق محمد و من یهاجر فی سبیل الله و هر که او هجرت کند در راه خدای یعنی طاعت خدا و رضاء او یجد فی الارض مراغما
کثیرا و سعة در زمین مراغم بسیار یابد و فراخی مجاهد گفت مراغم متزحزح است یعنی معتمد و دوری و ابن عباس گفت
و جای کفتند مراغم متحول باشد از زمینی بزمینی و ابو عبیده گفت مراغم مهاجر باشد و گفتند مذهب و مضطرب و قال النابغة الجعدی
کطود یلاذ باکنافه عزیز المراغم والمذهب وقال آخر الی بلد غیر دانی المحل بعید المراغم والمضطرب
و گفتند و سعة [illegible] و معنی آنست که فراخی یابد و [illegible] و فی الارض عن ذی الجور منای و مذهب و کل بلاد اوطنت
کبلاد [illegible] و یقال الناس ان رثت حبالک واصل و فی الارض عن دار القلی متحول اذا انت لم تعرف لنفسک حقها
علی طرف الهجران ان کان یعقل و یرکب حد السیف من ان تضیمه اذا لم یکن عن شفرة السیف مزحل و کنت اذا ما صاحب رام
ظنتی و بدل سوء بالذی کنت افعل قلبت له ظهر المجن فلم ادم علی ذاک الا ریث ما اتحول اذا انصرفت نفسی عن الشیء لم
تکد الیه بوجه آخر الدهر تقبل تفوق الوری [illegible] و ان کان بالرغبة والمذلة و اصله من الرغام و هو
التراب [illegible] الله ای ترب [illegible] که گفتیم مراغم آن گفتند سبب نزول این آیه
که چون خدای تعالی این آیه فرستاد که پیش از این ان الذین توفاهم الملئکة ظالمی انفسهم الآیة جماعتی مسلمانان شنیدند
جندب بن ضمره کفت من از جمله آنانم که خدای استثنا کرد و مرا دلیل راه داند و بسیار مالم حرام است بر من اگر یک شب
در مکه شوم مرا بیرون برید تا با ما دو چهار پای رو بجای خوابانند و او را از مکه بیرون آوردند در راه تنعیم رسید فرمان یافت
خدای تعالی در باب او این آیه فرستاد عکرمه گفت این مرد ابو ضمره جندب الخزاعی بود زبیر بن بکار گفت خالد بن حزام بود عکرمه
گفت جماعتی از مکه بیرون آمدند تا بمدینه آیند مشرکان از ایشان باز پس آوردند و ایشان فتنه شدند خدای تعالی
در ایشان این آیه فرستاد و من الناس من یقول آمنا بالله فاذا اوذی فی الله جعل فتنة الناس کعذاب الله مسلمانان از مدینه
این آیه بایشان نوشتند ایشان بخواندند و توبه کردند و هجرت کردند خدای تعالی در ایشان این آیه فرستاد ثم ان ربک للذین
هاجروا من بعد ما فتنوا ثم جاهدوا و صبروا ان ربک من بعدها لغفور رحیم گفت حق تعالی در حق آنان که ایشان هجرت کردند
در راه وفات رسید ایشان را این آیه فرستاد و گفت هر که او از خانه بیرون آید بجهاد یا هجرت کردن و رضا و رحمت
خدای و پیغامبر او را او مرگ دریابد فقد وقع اجره علی الله و ثواب او بر خداست و این مردی بود که او از مکه بیرون آید و ایشان گفتند ...

۶۷۸

دوات کرد و اصحاب را در دست راست می بوداند و بدست چپ می زد و میگفت اللهم هذه لک وهذه لرسولک بار خدایا این بیعت
تراست و این بیعت رسولت ابایعک علی ما بایع علیه رسول الله بیعت میکنم ترا بر آنچه رسول خدای ترا بیعت کرد این بگفت و
کذشت شد مسلمانان گفتند اگر بمدینه رسیدی ثواب و مزد مهاجران یافتی اکنون چون نرسید ندانیم که او را مزد مهاجران باشد
یا نه و مشرکان گفتند این مرد بخانه خود بماند و نه بمقصود رسید بر طریق شماتت خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت فقد وقع
علی الله اجره مزد او بر خدای واجب شد و نزدیک خدای واقع شد و بموقع افتاد و کان الله غفورا رحیما و خدای تعالی
آمرزنده است او را اگر او در حال شرک کرد و بخشاینده است بوده او در حال اسلام کرد و اذا ضربتم فی الارض و چون شما در زمین
سفر کنید و بروید فلیس علیکم جناح بر شما نه و حرج نیست که قصر کنید نماز اگر ترسید ان یفتنکم الذین کفروا بدانکه ظاهر این چنان می نماید
که قصر نماز روا نبود الا با خوف و خلاف نیست که اگر خوف باشد و اگر نباشد در نماز سفر قصر باید کردن و خوف شرط نیست
در قصر نماز برای این معنی اصحاب شافعی گفتند که اینجا کلام تمام است که گفت من الصلوة و قوله ان خفتم ابتدا کلامی دیگرست
و واو مقدرست و تقدیر آنست که و ان خفتم ان یفتنکم الذین کفروا و آنچه او را حمل کرد بر این آنست که ما گفتیم و جماعتی بسیار
از فقها گفتند که اگر چه ظاهر قرآن چنانست که قصر با خوف شاید این حکم منسوخست باجماع و نزدیک او نسخ الکتاب بالسنة
روا نباشد از ما باز بر کرد بر مذهب ما و دیگر فقها آنست که نسخ القرآن بالسنة المعلومة المقطوع علیها روا باشد برای آنکه
حکم سنت معلوم از اخبار متواتر و اجماع است حکم قرآنست چنانکه نسخ قرآن روا باشد بعضی ببعضی نسخ قرآن بسنت مقطوع
علیها روا باشد و فرقی نبود فاما النسخ قرآن بالسنة غیر المقطوع علیها بناء ان بر عمل باخبار آحاد باشد آنکس که عمل کند
باخبار آحاد نزدیک ما روا نباشد برای آنکه نزدیک ما عمل باخبار آحاد ثابت نشود و ان تقدیر که ایشان کردند این تقدیر بی اصلست
برای آنکه اگر ان خفتم شرط جملی مستأنف کنند او را جزایی باید و در این جزاء آن شرط که ایشان تقدیر کردند نیست و کلی آنکه ایشان تقدیر
کردند که در کلام نیست و دلیلی هست بر حذف آن و نیز ظاهر آیه آنست که مسافر مخیرست در قصر نماز و نزدیک ما و بیشتر
فقها آنست که مسافر مخیر نیست بین القصر و الاتمام بل چون سفر بشرایط خود بود واجبست او را که قصر کند و مذهب شافعی
آنست که مسافر مخیرست اگر خواهد قصر کند و اگر خواهد تمام و تمام اولیتر باشد و القصر رخصة و عبد الله عباس گفت اول نماز
که در او قصر بود [illegible] عسفان در غزاه ذی انمار بود و از جمله آنست که منسوخست باخبار متواتر و اجماع
اهل البیت علی التخییر بین القصر و الاتمام و نزدیک ما و در حق مسافر فرض چنانکه فرض حاضر تمامست و خوف شرط نیست
با خوف سبب است بر آنکه موجب قصر و از شرایط آن در قصر باید کردن آنست که سفر مباح باشد یا طاعت معصیت نبود
و هشت فرسنگ باشد یا بیشتر و ابو حنیفه گفت سه مرحله باید و چهار فرسنگ و شافعی گفت شانزده فرسنگ چهل
هشت میل و گروهی دیگر از فقها گفتند در اندک و بسیار سفر قصر واجب بود و قصر در نماز چهار رکعتی واجب باشد ان نماز
پیشین بود و نماز دیگر و نماز خفتن که چهار رکعت شود فاما نماز شام و نماز بامداد بر حال خود بود در سفر و حضر و نزدیک ما سنتهای
رکعتی بیفکند در سفر و بعضی با نماز آن حضر که بیفکند شانزده رکعت سنت پیشین است و دیگر و دو رکعت نشسته از پس نماز خفتن
که آن را و تیره گویند و آن یک رکعت شمارند و از شرط مسافر تا قصر کند آنست که بنیه سفر از شب کرده باشد چنانکه پیشنا اتفاق
افتد ناگاه که چون روان شود نماز تمام کند و تا از شهر بیرون نشود و چندان نشود که دیوارها شهر از چشم او غایب شود
یا بانک نماز شهر نشنود او قصر نشاید کرد و چون بشهری یا منزل فرود آید ده روز نیت مقام کند حکم او حکم حاضرانست
و اگر عزم مقام کمتر از ده روز باشد نماز قصر کند که حکم او حکم مسافرانست و اگر نداند که چه مقدار مقام خواهد بودن گوید امروز بروم و فردا
بروم و منتظر حاجتی باشد و هر ساعتی منتظر بود که حاجت روا شود نماز قصر کند تا سی روز اگر سی روز بگذرد سی یکم نماز تمام کند و اگر

المقطوع علیها
ادرد اخبار آحاد [illegible]
مسافر القصر
شرائط القصر [illegible]

یک نماز باشد و آنکه که یک نماز تمام بکند در منزل پس از آن عزم مقام ده روز بکند او را نماز تمام باید کردن و چند کس را از جمله
مسافران قصر نشاید کردن مکاری و ملاح و شبان و بدوی که بطلب باران کرده اند در اماکن خوش میکرده اند [illegible]
در تجارت میکرده اند [illegible] و آنکه سفر بیش از حضر باشد و عوض آن بود که در شهری ده روز مقام بکند و آنکه سفر او
معصیت باشد و آنکه که سفر او صید لهو و بطر باشد فاما آنکه که صید او برای تجارت باشد او نماز تمام کند و روزه بگشاید و آنکس
که سفر او صید باشد برای قوت عیال او را نماز قصر باید کردن و روزه بگشاید و در چهار جایگاه اتمام مستحب در مکه و مدینه و
مشهد امیر المؤمنین علی علیه السلام و مشهد حسین علی علیهما السلام و قول که در آیت است که مراد بقصر نماز تقصیر ارکان نمازست در حال خوف
و نزدیک ما نماز خوف بقصر باید کردن چون نماز سفر و بیان آن باید و نماز شدة خوف بایما باشد [illegible] تکبیر احرام بقبله کند و آنکه
چنانکه [illegible] رکوع و سجود بایما کند و سجود [illegible] از رکوع خافض تر باشد اگر چنین نتواند کردن بیدل هر رکعتی
تسبیح کند سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و بعضی مفسران گفته اند دو گونست یکی قصر [illegible] مسافر [illegible]
چهار رکعتی دو شود و یکی قصر نماز خوف [illegible] قصر [illegible] مسافر [illegible] چهار باشد مسافر
خائف [illegible] باشد و این مذهب عبد الله [illegible] بروایتی و گفته اند [illegible] ایشان باشد [illegible]
[illegible] کردن و حرب کردن با ایشان و اصله فی الامتحان ابن جریج و قتاده گفته اند در قراءة ابی [illegible]
ان تقصروا من الصلوة ان یفتنکم الذین کفروا [illegible]
[illegible] الذین کفروا کما قال تعالی یبین الله لکم ان تضلوا و المعنی لئلا تضلوا و قوله [illegible] و المعنی لئلا
تمیلکم و معنی آنکه [illegible] قصر نماز [illegible] شمار [illegible] قراءة [illegible] مذهب
مذهب فقهاست باشد [illegible] عمر خطاب را که ما را چه عذرست که قصر میکنیم و خدای تعالی بخوف شرط
بکرد و ما ایمنیم گفت این که ترا مشکلست مرا نیز مشکل بود از رسول علیه السلام پرسیدم گفت صدقة تصدق الله بها علیکم فاقبلوا صدقته
گفت صدقه است که خدای تعالی [illegible] صدقه او قبول کنی و قومی گفته اند که قصر روا نباشد الا با خوف و این از عایشه روایت کردند و سعد
ابو وقاص و این خلاف [illegible] فقها [illegible] و قوله ان الکافرین کانوا لکم عدوا مبینا [illegible] بلفظ واحد
گفت عدوا [illegible] جمع [illegible] واحد و جمع یکی باشد یقال رجل عدو و قوم عدو و کذلک [illegible]
و کذلک جریح و قتیل قوله و اذا کنت فیهم فاقمت لهم الصلوة قوله فیهم ای فی الضاربین فی الارض حق تعالی گفت یا محمد [illegible]
این مسافران و مجاهدان باشی که ایشان از دشمن ترسند و خواهی تا نماز جماعت کنی برای ایشان برین ترتیب بباید کردن نماز کنی
[illegible] قصر مسافر [illegible] خائف [illegible] خوف باشد [illegible] نقصان ارکان نماز و اقتصار در رکوع و سجود بر ایما
نماز کنی برای ایشان چنانکه شرح دهیم و این بدو شرط باشد یکی آنکه در مسلمانان کثرتی باشد که چند فرقه باشند که
ایشان در برابر دشمن مقاومت توانند کردن و دوم آنکه دشمن در خلاف جهت قبله باشد چون این دو شرط باشد رسول صلی الله
و علی آله یا امام که نائب رسول باشد یا کسی که نائب امام باشد در جهاد در نماز ایستد و تکبیر احرام بکند و گروهی بیایند و در قفا
او بایستند و نماز بیند [illegible] و گروهی دیگر در برابر دشمن با سلاح مقاومت میکنند با ایشان و امام با ایشان یک رکعت نماز
بکند و بدوم برخیزند و الحمد بخواند و سوره [illegible] و این قوم [illegible] اند از رکعت مخفف کنند و بنشینند و سلام
باز دهند و بروند و بجای آن فرقه بایستند در برابر دشمن و ایشان بیایند و بعقب امام آیند و تکبیر بیندند و آن یک رکعت امام
[illegible] امام تشهد بنشیند تشهد مطول کند تا ایشان برخیزند و یک رکعت دیگر ضم کنند با آن رکعت و بنشینند تشهد بخوانند
و امام با ایشان سلام باز دهد فرقه اول را تکبیر باشد و دوم را تسلیم [illegible] نماز شام بود هم این ترتیب باشد [illegible] امام خواهد [illegible]

بفرقه اول یک رکعت کند و بفرقه دوم دو رکعت و اگر خواهد بفرقه اول دو رکعت کند و بفرقه دوم یک رکعت و همچنین فرقه اول را تکبیر باشد
و دوم را تسلیم و هذا معنی قوله فلتقم طائفة منهم معک و لیأخذوا اسلحتهم فاذا سجدوا فلیکونوا من ورائکم و لتأت طائفة اخری
لم یصلوا فلیصلوا معک و این کیفیت بعینها مذهب شافعی است و مذهب احمد حنبل و مذهب مالک در اول آنکه باز آمد این و
خلاف کرد در یک فصل و آن آنست که گفت چون امام سلام باز دهد ایشان که در نماز بیند سلام با او باز دهند بل برخیزند و رکعتی
دیگر کنند و آنگه سلام باز دهند و ابن ابی لیلی هم چنین گفت جز که در یک فصل خلاف کرد و آن آنست که گفت امام با هر دو طایفه تکبیر احرام
بهر دو وقت ببندد و آنکه فرقه بعد بیک فرقه با او ایستد و باقی چنانکه گفتیم و مذهب ابو حنیفه آنست که دو فرقه شوند چنانکه ما
گفتیم و امام تکبیر احرام کند و بیک فرقه یک رکعت نماز بکند چون بر رکعت دوم برخیزد این گروه که با او یک رکعت کرده باشند در نماز بروند و برابر
دشمن روند و آن طایفه بیایند و تکبیر نماز ببندند و با امام این یک رکعت بکنند و امام سلام دهد و ایشان بدهند بل در نماز بروند و
برابر دشمن شوند و آن طایفه اول باز آیند و آن رکعت دوم که بر ایشان مانده باشد بکنند و برابر دشمن روند و آنگه آن طایفه بیایند
اعنی طائفه دوم و نماز خود تمام بکنند و هر دو فرقه را نماز تمام باشد مخالفت او با ما چند جایست یکی آنکه گفت در نماز آیند و شوند
و نماز شان تباه نشود بسبب خوف و دوم آنکه گفت تا سلام بدهند و اصحاب شافعی حکایت مذهب ابن ابی لیلی کنند و اخبار بسیار
از طرف ما و مخالفان برین ترتیب که ما گفتیم که رسول علیه السلام صلاة خوف چنین کرد در چندین جایگاه بعسفان و ذات النخل و ذات
الرقاع و جز آن و اما نماز شام اگر چه نماز مخیرست نزدیک ما و فاضلتر آنست که بفرقه اول یک رکعت کند و دوم دو رکعت و مذهب شافعی
و اصحاب او دو قول گفته اند و اختیار مذهبان کردند که بفرقه اول دو رکعت کند و بدوم یک رکعت و نماز خوف در سفر و حضر جایز باشد
و مذهب ابو حنیفه و شافعی هم چنین است و مذهب مالک آنست که در حضر روا نبود دلیل ما عموم آیه است و عموم اخبار و تخصیص
حال سفر را نقل است در حضر اگر امام قوم را بچهار فرقه بکند در حضر و هر فرقتی رکعتی بکند نماز امام و ماموم باطل باشد و ابو حنیفه گفت
نماز امام درست باشد و نماز ماموم باطل و شافعی را دو قولست یکی آنکه نماز هر دو درست باشد و یکی چون قول ابو حنیفه قوله و لیأخذوا
اسلحتهم سلاح برگیرند و اجب [illegible] بر آن گروه که نماز میکنند و این مذهب داود است از فقها و یک قول شافعی و قول معظم
شافعی آنست که مستحب و این مذهب ابو حنیفه است نماز شدة خوف نزدیک ما چنانست که گفتیم بایما و تکبیر احرام روی بقبله کند و
جنانکه آید کند و اراده و شدت و قع [illegible] و زدن و بشت بقبله در روی بقبله و هر وجه که باشد و مذهب شافعی است الا آنکه گفت
اگر نیزه زند و شمشیر زند نماز تباه شود بکند و نماز بر پس تا در باز گیرد و ابو العباس سریح گفت نماز را باز نگیرد مثل آنکه ما گفتیم جز آنکه
آنگفت اگر بر وی نماز تباه شود و گر بطعن و ضرب محتاج باشیم نماز درست نبود مثل قول شافعی نماز را تأخیر کند و آنگاه قضا کند
چون سواری بیند و گمان برد که دشمن است نماز خوف بکند آنگه پیدا شود که دشمن نیست مثلا شتر باشد یا گاو و یا قومی که کاروان و در
باشد نماز شان درست بود و باز سر باید گرفتن و شافعی را دو قولست یکی چنانکه ما گفتیم و یکی آنکه باز سر باید گرفتن و این مذهب ابو حنیفه
نماز این بود نماز خوف روا باشد در شهر و صحرا چون شرائط وجود آن حاصل بود و ابو حنیفه گفت نماز این روا نباشد الا در شهر
یا در جهاد در مصلی که نماز عید کند و شافعی گفت در جمله جمیع حال روا باشد و جمعه در شهر روا بود و نماز خوف در سفر و حضر دو رکعت باشد
جمله نمازها الا نماز شام که سه رکعت بود و این مذهب عبد الله عباس و حسن بصری و طاوس و بعضی اصحاب ما گفتند نماز خوف در سفر
دو شود اما در حضر بحال خود باشد چهار چهار و این مذهب جمله فقهاست و قول اول درست تر است و مذهب جمله
فقها و مذهب ما آنست که صلاة الخوف منسوخ نیست و ابو یوسف و مزنی گفتند منسوخ است و ابو یوسف تا آن باز آید و بقول فقها گفت و دلیل
تنها بر خلاف ما قوله و آن خلاف مزنی ضعیف است از روی قوله و اذا کنت فیهم فاقمت لهم الصلوة [illegible] روایت کرد از ابو صالح از عبد الله عباس که او گفت
سبب نزول این آیت آن بود که رسول علیه السلام در بعضی غزوات نماز پیشین بکرد بجماعت آنگه هر وقت که در جهاد بود جمله صحابه و لشکر با او نماز بکردند

و دشمن برابر چون رسول علیه السلام از نماز فارغ شد مشرکان تاسف خوردند و گفتند چرا ما بر ایشان حمله نبردیم چون ایشان در نماز بودند
و ایشان را نماز دیگر هست که آن را دوست‌تر دارند از پدران و فرزندان خود چون در آن نماز شوند
ما ایشان را [illegible] چون رسول علیه السلام خواست که نماز دیگر کند جبرئیل [illegible] آمد و [illegible] مشرکان خبر داد [illegible] چنانکه
شرح دادیم و گفت این نماز خوف [illegible] چون بر این حال جمله باشد نماز چنین کن و این آیة آورد و اذا کنت فیهم خطابست با رسول علیه السلام
یعنی چون تو در میان ایشان باشی و ایشان را حاضر باشی و خواهی که نماز کنی فلتقم طائفة منهم معک لام امرست و امر غایب باشد یعنی باید
تا گروهی با تو بایستند و لیأخذوا اسلحتهم و بگو تا سلاح برگیرند [illegible] و این دلیلست بر صحت مذهب ما [illegible] گفتیم
که سلاح برگرفتن این گروه را واجبست [illegible] باخذ سلاح [illegible] و امر [illegible] ظاهر [illegible]
که واجب نیست و آن سلاح که برگیرند تیغ باشد [illegible] قول اکثر المفسرین [illegible] و عبد الله عباس گفت این گروه
که ما مورند باخذ سلاح آنانند که در برابر دشمن [illegible] فاذا سجدوا
یعنی چون سجده کنند [illegible] فلیکونوا من ورائکم [illegible] برابر دشمن [illegible]
آن گروه دیگر [illegible] گفتیم این نماز بر این وجه [illegible] واجب باشد [illegible] دشمن
در خلاف جهت قبله باشد [illegible] فلیکونوا من ورائکم [illegible]
در مسلمانان [illegible] چنانکه گفتیم و لتأت طائفة اخری لم یصلوا فلیصلوا معک [illegible] نماز نکرده باشند [illegible]
[illegible] دلیل [illegible] در مسئله [illegible] و ابو حنیفة [illegible] رکعة
با رسول [illegible] طائفه دیگر [illegible] باید تا سلاح [illegible] دشمن [illegible]
که از کثرت [illegible] احتیاط [illegible] دشمن باشد [illegible]
سلاح [illegible] وجوب [illegible] دفع ضرر [illegible]
کفروا لو تغفلون عن اسلحتکم و امتعتکم [illegible] سلاح [illegible]
بیک بار [illegible] ای حملة علیهم [illegible] عباس بن عبادة بن فضلة الانصاری [illegible]
[illegible] رسول را علیه السلام والله لو شئت [illegible]
[illegible] رسول علیه السلام [illegible] دشمن [illegible]
[illegible] ولا جناح علیکم ان کان بکم اذی من مطر [illegible]
[illegible] خذوا حذرکم [illegible] سلاح [illegible]
[illegible] سلاح [illegible] عذابا مهینا [illegible]
ذلیل [illegible] آیة [illegible]
چنانکه [illegible] ولیأخذوا [illegible]
سکون [illegible] ثم لیقضوا تفثهم [illegible]
[illegible] جمع [illegible] اسلحتهم [illegible] و خذوا حذرکم [illegible] اسلحتها
[illegible] و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما فان بغت احداهما علی الاخری فقاتلوا التی تبغی حتی تفیء الی امر الله
فان [illegible] علیهم الضلالة [illegible] جمیع [illegible]

دون المعنی [illegible] روایات [illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible] آمد که رسول علیه السلام [illegible]
بود و مشرکان [illegible] رسول علیه السلام نماز پیشین بکرد [illegible] مسلمانان [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] رسول [illegible] رسول آمدند و گفت [illegible] خالد ولید [illegible]
علیکم ان کان بکم اذی من مطر [illegible] عبد الرحمن عوف آمد [illegible]
عن ابی صالح عن عبد الله بن عباس [illegible] رسول علیه السلام [illegible] رسول علیه السلام بغزاء محارب و بنی انمار شد
[illegible] رسول علیه السلام [illegible]
[illegible] رسول علیه السلام فارغ شد [illegible] رسول علیه السلام [illegible]
[illegible] سلاح [illegible] الحارث المحاربی [illegible] رسول
[illegible] هذا محمد [illegible]
[illegible] رسول [illegible]
گفت من یمنعک منی [illegible] رسول علیه السلام گفت الله خدای تعالی [illegible]
بن الحارث [illegible] رسول [illegible]
بر [illegible] رسول علیه السلام تیغ برگرفت [illegible] و گفت
من یمنعک منی [illegible] رسول علیه السلام گفت
[illegible] محمد رسول او [illegible]
[illegible] رسول علیه السلام تیغ [illegible] و گفت والله لانت خیر منی [illegible]
رسول علیه السلام گفت انا احق بذلک منک [illegible]
[illegible] تیغ
[illegible] تیغ [illegible]
[illegible] رسول علیه السلام [illegible] الحمد [illegible]
[illegible] فاذا قضیتم الصلوة [illegible] حق تعالی گفت
چون [illegible] باشد [illegible] دشمن [illegible] ذکر خدای [illegible]
[illegible] یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم فئة
فاثبتوا و اذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون [illegible]
[illegible] سبحان الله والحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر [illegible]
قیاما و قعودا [illegible] و علی جنوبکم [illegible]
علی جنوبکم [illegible]
[illegible] فاذا اطمأننتم [illegible] فاقیموا الصلوة [illegible]
[illegible]
کانت علی المؤمنین کتابا موقوتا عبد الله عباس و عطیة العوفی و ابن زید [illegible] مجاهد گفتند [illegible] نماز [illegible]

معنی هنا ت و بعد المسمعین ابو جعفر و ابو عبدالله علیهما السلام و دیگران گفتند فرضاً واجباً و معنی متقارب است و بعضی گفتند
فرضاً منجماً فریضه منجم است نجم نجم بوقت خود و باید که اداء کنی قول عبدالله مسعود است و زید بن اسلم و قتاده و موقوت معلوم
باشد اداء وقت یعنی فریضه است موقت قوله ولا تهنوا فی ابتغاء القوم حق تعالی در حمایت قوم را تحریض کرد بر قتال کفار یعنی که ابتدا
از آنکه سستی و توانی و کسل ننمایند و لا تهنوا من الوهن و هو الضعف یقال وهن یهن وهناً اذا ضعف فی ابتغاء القوم در طلب این قوم
یعنی ابو سفیان و لشکرش چنانکه در قصه در سوره آل عمران گذشت آنگه گفت ان تکونوا تألمون فانهم یألمون کما تألمون اگر جراحتی است شما را
الدرد یابید ایشان هم چو شما آدمیان اند گوشت و خون اند ایشان هم چنان الم یابند که شما می یابید و این بطریق تسلیت چنانک شاعر گفت القوم
امثالکم لهم شعر فی الرأس لا ینشرون ان قتلوا و مثله فی القادسیه قوله و ترجون من الله ما لا یرجون فرق آنست که شما را ... بود آنگه گفت
شما را در این باب بر ایشان مزیتی هست که شما از خدای امید ثواب میدارید ایشان را این امید نیست پس شما بصابرتر کردن بکارزار و
احتساب کردن و مزد بود رسیدن اولی ترید و گفتند مراد آنست که وعده نصرت و ظفر که شما را هست از خدای تعالی ایشان را
نیست پس شما از خدای فتح و ظفر امید میدارید که ایشان ... و بعضی دیگر گفتند مراد برجا خوفست یعنی از خدای می ترسی
بمخالفت فرمان او با جهاد ایشان نمی ترسند ... رجا بمعنی خوف ... باشد چنانکه قل للذین آمنوا یغفروا
للذین لا یرجون ایام الله و نحو قوله ما لکم لا ترجون لله وقارا ای لا تخافون له عظمة و این لغت اهل حجاز است و قال
الشاعر لا ترتجی حین تلاقی الذائدا اسبعة لاقت معاً ام واحدا و قال الهذلی اذا لسعته النحل لم یرج لسعها و خالفها
فی بیت نوب عوامل و مراد آنست که رجا بمعنی خوف ... استعمال کنند که در نفی کلام دلیلی باشد بر او یا در کلام قرینه بود
و کسائی گفت این لغة الا تهامه تشنیع ... بالاثبات استعمال نکنند چنانکه شاعر گفت لعمرک ما ارجو اذا کنت
مسلماً علی ای جنب کان لله مصرعی ای ما ابالی و اگر خوف تفسیر دهند در بیت هم روا باشد قوله تعالی

إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ
ما فرستادیم بتو کتاب براستی تا حکم کنی میان مردمان بآنچه بنمود ترا خدای
وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا وَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا
و مباش خیانت کنندگان را خصم و آمرزش خواه از خدای که خدای هست آمرزنده و بخشاینده
وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنْفُسَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ خَوَّانًا
جدال مکن از آنان که خیانت کنند با خود خدای دوست ندارد آنرا که بود کار خیانت کننده
أَثِيمًا يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ
بزه کار باشد پنهان دارند از مردمان و پنهان ندارند از خدای و او با ایشان است که شب سگالند
مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ جَادَلْتُمْ
آنچه نپسندد از گفتار و هست خدای بآنچه میکنید دانا شما آنید که خصومت کردید
عَنْهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَمَنْ يُجَادِلُ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ
از ایشان در زندگانی دنیا که خصومت کند با خدای از ایشان روز رستخیز یا که باشد بر ایشان
وَكِيلًا وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا
وکیل و هر که کند بد یا بیداد کند بر خود آنگه آمرزش خواهد از خدای یابد خدای را آمرزنده و بخشاینده
وَمَنْ يَكْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ عَلَى نَفْسِهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا
و هر که کسب کند بزه ای کسب کند بر خود و هست خدای دانا و حکیم

وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا
و هر که کند گناهی یا بزه پس بیندازد بر بیگناهی برگرفته باشد دروغی و بزه روشن
وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ وَمَا يُضِلُّونَ
اگر نه فضل خدای بودی بر تو و بخشایش او همت کردندی گروهی از ایشان که گمراه کنند ترا و گمراه نکنند
إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْزَلَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ
الله علیک
خدای بر تو
مگر خود را و زیان ندارند ترا چیزی و فرستاد کتاب و حکمت و بیاموخت ترا آنچه نـ
تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ
دانستی و بود فضل خدای بر تو بزرگ خیر نیست در بسیاری از راز ایشان الا آنکه
أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ
فرماید بصدقه یا نیکی یا اصلاح جستن میان مردمان و هر که کند این طلب خشنودی خدای
فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى وَيَتَّبِعْ
بدهیم او را مزدی بزرگ و هر که مخالفت کند پیغامبر را از پس آنکه روشن شد او را راه و پی رود
غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا إِنَّ اللَّهَ لَا
جز راه مؤمنان ما او را فرا آن کنیم که او کرده باشد و بسوزانیم او را بدوزخ و بد جایگاهی است آن خدای
يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا
نیامرزد آنکه با او شرک آرند و بیامرزد آنچه فرود آن باشد آنرا که خواهد و هر که شرک آرد بخدای گمراه شود گمراهی دور

کلبی روایت کرد از ابو صالح از عبدالله عباس که گفت این آیه در مردی از انصار آمد نام او طعمه بن ابیرق که او درعی بدزدیده بود از
همسایه که او را قتاده بن النعمان گفتند و آن درع در انبانی بود که در آن انبان پاره ای آرد بود و انبان سوراخ بود و آن انبان برگرفت
و از خانه انصاری بخانه مردی جهود برد که او را زید بن السمین گفتند و همه راه که او میرفت آرد میریخت بامداد که ایشان طلب درع
کردند بر جای نیافتند بر اثر آن آرد که ریخته بود بر پی شدند تا بخانه زید بن السمین او را بگرفتند و گفتند این درع تو دزدیدی
گفت درع طعمه بن ابیرق پیش من بودیعت نهاد و جماعتی جهودان که او را دیدند بر آن آمدند و او را گفتند این درع حوالت بر او
میکنی او سوگند خورد که از آن خبر ندارد قوم او برخاستند و بشکایت بنزدیک رسول آمدند و گفتند یا رسول الله بنی قتاده را
که درع از خانه او جهودی دزدیده بود و ... باز یافته اند ... دست بداشته است ... مردی از آن ما ... طعمه بن ابیرق
خواستند رسول علیه السلام ایشان را بخواند و هر دو را حاضر کرد و ... رسول علیه السلام از حسن ظن بر مسلمان و ... او
جهود را گمان برد که او دزدیده است و مسلمان میراث خواست تا با جهودان خصومت کند خدای تعالی این آیه فرستاد و
رسول را از حال معلوم کرد و در روایتی دیگر از عبدالله عباس آنست که طعمه بن ابیرق درعی از کسی بدزدید و آن درع در انبانی نهاد
کرد و آن انبان سوراخ بود آن انبان پاره ای آرد ... در راه میریخت آنگه انبان بیاورد و ببرد بسرای زید
بن السمین الیهودی بنهاد و درع بدو گفت و بخانه خود برد چون بامداد بود خداوند درع طلب درع کرد ... از سرای
بیرون آمد ... بسرای زید بن السمین ... بگرفت و پیش رسول آورد رسول علیه السلام
فرمان کرد که آن جهود را دست ببرد خدای تعالی آیه فرستاد ... گفت این آیه در مردی از انصار آمد ... چون
باز خواستند انکار کرد و گفت خبر ندارم ... بر در او بیاویخت و او را پیش رسول آوردند قوم او بیامدند و گفتند این مرد صالح و این خانه

بدان لایق نباشد و خداوند درع برای دروغ که بر رسول علیه السلام گواهی ایشان بشنید و آن مرد را که صاحب درع بود ملامت کرد
خدای تعالی این آیه فرستاد و خیانت او معلوم کرد چون او وحی سوا کشت مرتد گشت و با مکه شد خدای تعالی این آیات در حق او
بفرستاد الی قوله ان الله لا یغفر ان یشرک به مقاتل گفت زید بن السمین درعی بنزدیک طعمة بن ابیرق بودیعت نهاد چون باز
خواست جحود کرد و در سرای او بجست و درع ببام برد و در سرای همسایه انداخت آنگه در بگشاد و گفت سرای من بجوی بجستند
چیزی نبود ایشان بگاه ببام رفتند او گفت نگاه مکنم در سرای این همسایه درعی می بینم ندانم تا آنجا ذهبت یا نی چون بدیدند درع ایشان بود
و نام این همسایه ابو [illegible] بود مردمان تا بدید که درع پیش او بود جمع شدند و بنزدیک رسول الله شدند و این صاحب درع [illegible]
کردند که او صاحب ما را متهم کرد رسول خواست تا حکم [illegible] ایشان [illegible] ایشان را ملامت کند خدای تعالی این آیه فرستاد
مجاهد و قتاده و ابن زید و عکرمه گفتند آیه در بنو ابیرق آمد و ایشان سه برادر بودند بشر و بشیر و مبشر و گفتند این بشیر ابو طعمه بود [illegible]
در سرای عم قتادة بن النعمان زدند و تیغی و زرهی و پاره طعام بدزدیدند [illegible] شکایت با پیر برادر کرد قتاده و این قتاده مرد
بدری بود او بنزدیک رسول الله رفت و این قصه باز گفت و مردی از ایشان در میان قبیله نام او لبید بن سهل بود [illegible] درویش بود ولکن مردی
مؤمن شجاع بود بنو ابیرق قتاده را گفتند این کار ما نباشد این کار لبید است چون لبید این حدیث بشنید تیغ برگرفت و بیرون آمد
و گفت ای بنو ابیرق [illegible] شما را [illegible] که شما را [illegible] رسول [illegible] قریش [illegible] کار [illegible]
بکنم این تیغ در شما نهم [illegible] ایشان او را دلخوش کردند و خاموش کردند و چون بشنیدند که قتاده این حدیث با رسول
گفته است [illegible] خویشی بود نام او اسیر بن عروة [illegible] آوردند و این حال با او بگفتند او برخاست با جماعتی پیش
پیش رسول الله و گفت ای رسول الله این [illegible] باشد که قتاده بر ایشان [illegible] اهل البیت معروف بدزدی [illegible] کند [illegible]
حدیث در ایشان [illegible] رسول علیه السلام [illegible] ملامت کرد بگفتار [illegible] گواهی ایشان قتاده [illegible] رسول برگشت و گفت
این چه کار است که مرا آورده که رسول علیه السلام امروز [illegible] میکرد [illegible] کردم [illegible] گفت خدای [illegible]
و لکن چه تو آوردن الله المستعان [illegible] خدای تعالی [illegible] آیات فرستاد الی قوله و من یکسب خطیئة او اثما ثم
یرم به بریئا فقد احتمل بهتانا و اثما مبینا الی قوله و کان فضل الله علیک عظیما ابن [illegible] ابیرق [illegible] مرتد شد و بمکه گریخت و آنجا
مقام ساخت با قریش [illegible] رسول علیه السلام [illegible] خدای تعالی در ایشان این آیه فرستاد و من یشاقق الرسول من
بعد ما تبین له الهدی الآیه و چون بمکه آمد [illegible] او سلافة بنت سعد بن شهید و این زن شوهر [illegible]
از بنی عبد الدار حسان بن ثابت این زن را هجا کرد [illegible] ایشان را جای کرد [illegible] و قال [illegible] سعد [illegible]
[illegible] فلستم [illegible] الله [illegible] و فیما [illegible] چون آن شعر [illegible] سید رحل
ایشان [illegible] بیرون انداخت و گفت شاید [illegible] شعر [illegible] قوله انا انزلنا الیک الکتاب بالحق
تقدیم [illegible] خطاب کرد با رسولش و گفت ما فرستادیم این کتاب [illegible] برحق و راستی تا تو حکم کنی میان مردمان
بانچه خدای تعالی [illegible] و اعلام کرده [illegible] و لا تکن للخائنین خصیما خصومت مکن برای خیانت کنندگان یعنی طعمة بن
ابیرق یا [illegible] باختلاف روایات و استغفر الله و آمرزش خواه که خدای تعالی غفور و رحیم است و این آیه دلیل است
بر آنکه رسول علیه السلام چیزی کرده [illegible] صغیره بود یا کبیره برای [illegible] احتمال تاویل نکند درست شده است
که او معصوم است [illegible] صغیره و کبیره [illegible] خدای تعالی [illegible] بقوله و لا تکن للخائنین خصیما دلیل [illegible] خصومت
کرده است [illegible] باشد که [illegible] ایشان [illegible] کرده باشد [illegible] در قرآن بسیار است قال
الله تعالی لئن اشرکت لیحبطن عملک [illegible] واستغفر

الله دلیل باشد بر آنکه استغفار برای گناهی بود چه استغفار طلب عقاب است [illegible] و تحصیل ثواب باشد [illegible]
دون اسقاط عقاب چه اسقاط عقاب خدای تعالی کند توبه و استغفار [illegible] قوله و لا تجادل عن الذین یختانون انفسهم [illegible]
مجادله و خصومت مکن از آنان که با خود خیانت کنند ای [illegible] منهم و قوله یختانون انفسهم [illegible] معنی
آنست که عصیان کنند [illegible] معصیت کنند [illegible] معصیت عقوبت خواهند بود [illegible] آن باشد که با خود خیانت کرده باشد آنکه
[illegible] عاقبت [illegible] آنست که با مؤمنان [illegible] که حکم ایشان حکم شما باشد خیانت مکنید [illegible]
در دین و ملت و اعتقاد بوده اند [illegible] ایشان را نفس یکدیگر خواند کما قال تعالی و لا تقتلوا انفسکم ای بعضکم بعضا ان
الله لا یحب من کان خوانا اثیما که خدای دوست ندارد [illegible] خیانت کننده باشد [illegible] و اثیم باشد [illegible]
حاله [illegible] بنو ابیرق [illegible] ایشان [illegible] یستخفون من الناس [illegible] بیان کرد [illegible] قوم [illegible]
پوشیده میدارند [illegible] خدای [illegible] ایشان [illegible] باشد [illegible] و خدای تعالی [illegible] از ایشان [illegible]
عقوبت و [illegible] و [illegible] باشد و [illegible] پوشیده ندی [illegible] آنست [illegible]
از [illegible] کردن برای آنکه [illegible] پوشیده نشود و هو معهم [illegible] ایشان است [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible] انداخت [illegible] درع [illegible] باشد
[illegible] قوله [illegible] و [illegible] عبد [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] وعید و تهدید است قوله ها انتم هؤلاء [illegible]
میکنند [illegible] طعمة بن ابیرق [illegible] خصومت [illegible] ایشان [illegible]
در دنیا و [illegible] الذین [illegible] قول الزجاج [illegible] الذی [illegible] قول الشاعر [illegible]
[illegible] و [illegible] ایشان [illegible] مجادله و خصومت کردند [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] و اشتقاق جدل من [illegible] اذا احکمت فتله [illegible] الخلق [illegible]
[illegible] آنست [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] قیامت برای ایشان با خدای مجادله [illegible] وکیل [illegible] ایشان [illegible]
خصومت [illegible] تشنیع [illegible] و گفت هر که بدی کند یا بر خود ظلم کند [illegible]
کند [illegible] بالسرقة [illegible] و ظلم [illegible] آنست که [illegible] الله [illegible] یستغفر الله [illegible]
[illegible] خدای [illegible] پوشیده [illegible] و [illegible] آنکه [illegible]
[illegible] خلاف [illegible] از میان [illegible] حکم [illegible] و حکم [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible] دلیل است [illegible] خدای [illegible]
آنکه لفظ غفران [illegible] و [illegible] کند [illegible] قوله و من یکسب اثما [illegible]
[illegible] بر خویشتن [illegible] گناه [illegible] باشد [illegible] است
و خدای [illegible] بانکه [illegible] قوله و من یکسب خطیئة
[illegible] گناه [illegible] استعمال [illegible]
ثم یرم به بریئا [illegible] فقد احتمل بهتانا [illegible]
[illegible] سبحان [illegible]

فلان فلانا فهو باحث بحثا خفیه را والمفعول بمصومیت از کفتن با وشاده باشد واثما مبینا وبزه ظاهر وقوله ثم یرم به
کنایة بلفظ واحد است واکرچه خطیئة واثم دو لفظ است برای آنکه ذهاب الی جنس الفعل علی قول الفراء وبعضی برآنند جنس باشد
کفته اند رد کنایت کرد الکلام بها حسبنا وکفته اند رد الکنایة الی اقرب المذکورین وهو الاثم کما قال تعالی والذین یکنزون
الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله ولولا فضل الله علیک ورحمته ایکر خطاب کرد با رسول علیه السلام ویرسید
او را کفت ولولا فضل الله اکر نه فضل خدای ورحمت او بودی در حق تو فضل خدای بنبوت ورحمت بانزال وحی که همه کرده بودی که ترا
از ره صواب ببرند قیل یضلوک یعنی یزلوک عن الصواب وکفته اند معنی آنست که قصد هلاک کنند بتلبیس کار بحیله وما
یضلون وما یضلون الا انفسهم یعنی واضلال ایشان جز خویشتن را نکند برای آنکه وبال آن جز بایشان نرسد وعقاب آن
واقع نیست جز بر ایشان وما یضرونک من شیء وبتو هیچ زیان نکنند برای آنکه خدای تعالی ترا نکه دارد از توفیق وتسدید
خویش بانزال وحی وبیان [illegible] بر تو تلبیس کنند آنکه محق ومبطل وصادق ودروغ زن وانزل الله علیک الکتاب وخدای تعالی کتاب
بر تو فرستاد یعنی قرآن والحکمة یعنی نبوة وعلمک ما لم تکن تعلم وبیاموخت ترا آنچه ندانستی از حلال وحرام واحکام شرع وامور
غائبات وحدیث امم سالفه وحال او بر عموم کردن اولیتر است از بر خاص رسول علیه السلام بوحی معلوم کرده اند وکان فضل الله علیک
عظیما وفضل ونعمت خدای بر تو عظیم بوده است قدیما در شکر او قرآن [illegible] لا خیر فی کثیر من نجواهم الآیة کلبی کفت از ابو صالح از
عبد الله عباس که این آیه در بنی ابیرق آمد حق تعالی کفت خیر نیست در بسیار ایشان ومناجاة ایشان ونجوی حدیثی باشد که دو کس با یکدیگر
با تنها باو مخصوص باشد که سر بود آنکه بر او اشتقاقه من نجوت الشیء اذا خلصته ونجوت الجلد عن البعیر اذا القیته عنه
قال الشاعر نجوت مجالدا فوجدت منه وقلت انجوا عنها نجا الجلد انه سیرضیکما منها سنام وغاربه ونجوت فلانا اذا استنکهته
قال الشاعر نجوت مجالدا فوجدت منه کریح الکلب مات حدیث عهد ونجوت الوتر واستنجیته اذا خلصته قال الشاعر
جلت الاسر یستنجی الوتر واصله من النجوة وهی ما ارتفع من الارض قال الشاعر فمن بنجوته کمن بعقوته والمستکن کمن یمشی
بقرواح والنجوى للحدث لانه انما یکون خلف نجوات الارض ولیکن نامه منقول باشد کالغائط الا من امر بصدقة در محل
من سه قول کفته اند یکی جر عطفا علی قوله فی کثیر والتقدیر الا فی نجوى من امر بصدقة او نجوى من امر بصدقة و بر این قول نعت باشد که نجوی
اسم جماعة متناجیان باشد کقوله واذ هم نجوى متناجون وتقدیر آن باشد که لا خیر فی کثیر منهم الا فیمن امر بصدقة وقول
دوم آنکه محل و نصب بر استثنا منقطع بر آن قول که نجوی بر مصدر حمل کنند برای آنکه من امر بصدقة جنس مناجاة باشد
ووجه استثنا متصل بر قول آنکه نجوی را بر متناجیان حمل کنند برای آنکه من امر بصدقة جنس متناجیان باشد کانه قال لا خیر
فیهم الا من امر الا انا امر بصدقة وقول سوم آنکه محل او رفع باشد مثل قول الشاعر وبلدة لیس بها انیس الا الیعافیر والا
العیس فان وجه ضعیف است برای آنکه این آیه با بیت نماند که بیافیر وعیس که مرفوعست در بیت برای آنست که بدل القرآن
عدد ای محل کردن بر بدل ممکن نیست چه اکر بر بدل حمل کنند مجرور باشد نه مرفوع باشد که مبدل منه مجرورست وحکم این با حکم
بیت نابغه باشد که کفت وما بالربع من احد الا اواری چه در این بیت سه وجه روا است رفع ونصب وجر نصب بر استثنا
وجر بر بدل للفظ ورفع بر بدل از معنی که تقدیر اینست که وما بالربع احد الا اواری حق تعالی کفت خیر نیست در ایشان
در آن حال که با یکدیگر راز کویند یا حدیث نهانی کنند ایشان با یکدیگر الا کسی که از ایشان بصدقه فرماید یا امر معروف
کند یا سخنی کوید که اصلاح میان مردم پیدا شود ومن یفعل ذلک ابتغاء مرضات الله هر که این کند واشارة
ذلک با این جملات است صدقه وامر معروف واصلاح از میان مردمان آنکه قید ذکر باید کفتن که آنکه مراد کردن
عرض جانب خدای باشد وطلب رضای خدای وابتغاء منصوب بر مفعول له ومن بجاز ارادات ومفعول شرط باشد

وسوف حرفی باشد که فعل از حال ببرد با استقبال تخصیص کند نؤتیه اجرا عظیما ای ثوابا جزیلا وهرکه این کند
که اشارت کرده باشد باو دهیم در آن روز بزرک از نبی ساعظما اوطار زدی عظیم وثوابی بسیار دهیم ومن یشاقق الرسول وهرکه
مشاقت کند با رسول یعنی او را بر دروغ زن دارد وعصیان کند ومشاقه وشقاق مفاعله باشد من الشق از شکافتن وشق
الشیء نصفه فعل بمعنی مفعول وان از مفاعله باشد که میان دو کس بود که تعالی شاقوا الله ورسوله وطایفة الفعل برای آنکه
این شقاق از ایشان بود ان رسول علیه السلام بود وشاقه مباینه بود علی سبیل العداوة من بعد ما تبین له الهدی پس از آنکه حق
ظاهر شد او را وسلمانی او روشن شد پیش او ویتبع غیر سبیل المؤمنین ومتابعت کند جز راه مؤمنان یعنی بر راهی باشد که مؤمنان
بر آن راه نباشد نوله ما تولی ایکار داریم او را که او بخش تولی کرده باشد یعنی او را با معبود خویش کذاریم ونصله جهنم وبا تبیع خود
کنیم او را ونصله جهنم واورا ابد در دوزخ بار ان نقنا یم یعنی بدوزخ بسوزیم او را وساءت مصیرا وبجایست منزلی که تمتای بز ظعم بایرق
آمد وان خیانت که در وخیانت کردند چون خدای تعالی این آیات بفرستاد ودزدی بطعم درست شد وقطع واجب شد باو
بر خاست ومرتد شد ونکریخت ویکرفت خدای تعالی زخجا وآن آیه فرستاد چون بکه شد بر سر قوم دزد بود شیئ نقب
در سرای یکی از بنی سلیم زد در یکه نام او حجاج بن علاط دیوار فرو نشست و او در نقب بماند نتوانست بیرون آمدن تا روز شد
او را بکرفتند وخواستند تا بکشند دیکران کفتند مردیست پناه با آمده رها کنید او را وان بکریخت بیرون کردند با جماعتی از
بازرکانان از بنی قضاعه بشام شد چون ایشان بمنزل فرود آمدند متاعی از آن ایشان بدزدید او را بکرفتند وسنکسار کردند
وانکه سنک بسیار بر او بختند وکور او انست وبعضی دیکر کفتند در کشتی نشست وان بر همان کشتی کلبی بدزدید چیزی از
دزدان او بکرفتند ودر دریا انداختند وکفتند در بنی سلیم فرود آمد وایشان بت می پرستند تا بمرد ضحاک کفت از عبد الله
عباس که این آیه در حق قومی از قریش آمد که الکفر بیامدند واظهار ایمان کردند تا مقصودی که ایشان را بود تحصیل کردند آنکه برکشتند
با کفر شدند مرتد کشتند وجماعتی متکلمان در اصول الفقه وفقها بر این آیه استدلال کرده اند بر صحت اجماع وانکه اجماع حجت
با آنکه کفتند خدای تعالی وعید کرد بر اتباع غیر سبیل مؤمنان چنانکه بر مشاقه رسول وعید کرد باید تا اتباع سبیل مؤمنان
واجب باشد چنانکه اتباع رسول وترک مشاقه او وان درست نیست از چند وجه یکی آنکه بر قول جمله معتزلان در حق کرده
مخصوص معین آمده است از آن بجاء کردن در دلیل معنی ندارد واکر متناول باشد جز ایشان را باید تا در آن حکم باشد که در
حق ایشان بود از عبادة اصنام که مراد در این آیه در باب ایشان بقوله ویتبع غیر سبیل المؤمنین عبادة اصنامست ودر اعتقاد دلیل
باشد بر صحت اجماع دیکر آنکه مسلم نیست که مراد بمؤمنان عموم است بلکه آنکه او در سبیل جمله را بعضا است بر وجه عام باشد ما را
باشد که تخصیص کنیم بخلاف ایمان که کفر باشد وبمؤمنان تخصیص کنیم ببعضی وهم المعصومون علیهم السلام واکر حمل کند
بر عموم حمل باید کردن بر اهل جمیع اعصار دون اهل هر عصری علی حده برای آنکه عموم اقتضاء این کند چون ایشان تخصیص کنند
باهل هر عصری ما را بود که تخصیص کنیم بوجهی دیکر دیکر آنکه در این آیه بیان تحریم سبیلی است که نه سبیل مؤمنان باشد آنکه
اتباع سبیل مؤمنان موقوف بود بر دلیل دیکر آنکه اتباع سبیل ایشان بشرط ایمان واجب باشد ومادام که دلیلی که بداند
این برای آنکه ایشان مؤمن شدند دلیل آن ما را این که ایشان مؤمن اند موقوف باشد دیکر وعید متنا ولست آنکه مشاقه رسول کند
واتباع آنکه راه مؤمنان باشد علی الجمع آنکه بر آن افراد ستا وعید باشد وخدای تعالی بر جمع کفت قوله ان الله لا یغفر
ان یشرک به الآیة بیشتر مفسران بر آنند که آیه در شان طعمة بن ابیرق آمد که بر کشت وبمکه رفت ومرتد شد وبا سر شرک
برسید وشد خدای تعالی کفت او را وامثال او را از جمله دیکر یاد را نیز آیه ان اموات که بت پرستند یا با خدای
شریک کنند ان شیطان وجحودان دو ترسایان که کفتند عزیر ابن الله والمسیح ابن الله وان الله ثالث ثلثه وآیة اکرچه

داده بر سبیل معروف حکایة متعلقات با جماعات از دیگران تا هرکه شرک آرد او را مغفرة نباشد هرکه دون شرک آرد از فسق
و سائر معاصی مغفرة باو رسد اگر خدای تعالی خواهد و کار داده بر این باب موقوف بر مشیة باشد اگر خدای تعالی خواهد او را بیامرزد
از فضل و کرم و عفو او نیکوست و اگر خواهد تا بکناهش عقوبت کند او را بعدل کند و عدل کرده باشد و بر ایشان قطع نکرد
و بر مشیة موقوف کرد تا مکلفان بکناه مغرور نشوند و ضحاک روایت کند از عبد الله عباس که او گفت پیری بنزدیک رسول
آمد از عرب و گفت یا رسول الله من مردی ام منهمک در گناه و سر بسر جز که بخدای شرک نیاورده ام تا او را بشناخته ام و ایمان
آورده ام و ازو ولی جز خدا و مذکر فرا گرفته ام و آن معصیت که کرده ام نه بدلیری بر خدای کرده ام و نه بر وجه مکابره کرده ام
و طرفة العینی گمان نبرده ام که خدای از من … و عقوبة کردن من عاجز است و اعتقاد کرده ام که من از خدای
نتوانم گریختن اکنون پشیمانم و توبه میکنم و از خدای آمرزش میخواهم فما حالی عند الله حال من بنزدیک خدای تعالی چیست
خدای تعالی این آیة فرستاد و باز نمود که خدای تعالی … و آنچ فرود شرک است بیامرزد اگر خواهد
پیش ازین بیان کرده ایم و جه استدلال ازین آیة بر آنک خدای تعالی فاسق را بی توبه بیامرزد آنک گفت هرکه بخدای شرک آرد
فقد ضل ضلالا بعیدا او از راه … دور بگمراهی … قد ضل السبیل …

إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَاثًا وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا لَعَنَهُ اللَّهُ وَقَالَ ١١٧
لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا وَلَأُضِلَّنَّهُمْ وَلَأُمَنِّيَنَّهُمْ وَلَآمُرَنَّهُمْ
فَلَيُبَتِّكُنَّ آذَانَ الْأَنْعَامِ وَلَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ
وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا • يَعِدُهُمْ وَيُمَنِّيهِمْ وَمَا يَعِدُهُمُ
الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا • أُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَلَا يَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصًا •
وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا • لَيْسَ
بِأَمَانِيِّكُمْ وَلَا أَمَانِيِّ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ
وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا • وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ
الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا • وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ

مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا • وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ
وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطًا • وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ
وَمَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتَامَى النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَتَرْغَبُونَ
أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوِلْدَانِ وَأَنْ تَقُومُوا لِلْيَتَامَى بِالْقِسْطِ وَمَا تَفْعَلُوا
مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا • وَإِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا
فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَإِنْ
تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا • وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا
بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ وَإِنْ تُصْلِحُوا
وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا • وَإِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا حَكِيمًا

قوله ان یدعون من دونه الا اناثا ان بمعنی ما نفی است گفت نمی پرستند ایشان فرود خدای عز و جل مگر بتان را و ایشان بتان را
چرا اناث خواند و چند قول گفتند سدی و ابو مالک و ابن زید و زجاج گفتند مراد بتان ایشانند لات و منات و عزی و نائلة
برای آنکه مشرکان ایشان را بنام اناث و زنان نام نهادند قول دوم عبد الله عباس و قتاده و حسن بصری گفتند مراد اناث
موات است که روح ندارد مثل چوب و سنگ … و این مونث لفظ است زجاج گفت برای آن اناث خواند که ایشان را
بلفظ تانیث گویند … تقول العرب الاحجار تعجبنی ولا یقولون یعجبونی قول دیگر آنست که حسن بصری گفت ایشان را
بتانی بود که ایشان را نام زنان بود و عروه روایت کرد از عایشه که در مصحف عایشه هست الا اوثانا جمع وثن و عبد الله عباس
خواند الا اثنا جمع وثن … و الف قلب کردند مثل وجوه و اجوه و وقتت و اقتت و بعضی دیگر … خواندند
جمع اناث مثل ثمار و ثمر … الحسین المغربی گفت مراد باناث ضعیفان عاجزانند و قال انیث … و مونث و مخنث
اذا کان عاجزا ضعیفا و سیف انیث … باشد … تشبیها بالذکر والانثی من الحیوان قال صخر الغی فتحدره …
العقل … لا انیث من الرجال المخنث • قال الکمیت • و شذبت عنهم شوک کل قتادة بفارس یخشاها الانیث
الغمر و یدعون در اینجا بمعنی یعبدون است … قوله تعالی ادعونی استجب لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی
وان یدعون الا شیطانا … پرستند …
… مشرکان مجتمع … بودند …

لعقوله

میکردند و به بهانه اسلام دیگر دیوی بیامد و در شکم آن بت بنشست و از شکم او آواز داد یا بن سمیعا · فاتلا هذا ذی کعب بن رز العزا [illegible]
ولا احلام حالنا تلیم عیب علینا دین اباینا الحماة الکرام · چون مشرکان این بشنیدند بیک باره آواز بر آوردند و شاد شدند و گفتند
و گفتند محمد بکجاست تا بشنود که این خدایان ما چه میگویند و موعدی کردند با رسول علیه السلام که حاضر آید و بشنود که چه میگویند
رسول علیه السلام دلتنگ شد و دانست که این کار شیطان است او دیو بود چون کسی مؤمن بیامد و گفت یا رسول الله تو دلتنگ
مکن که آن شیطان که از شکم آن بت آواز داد مسعر نام بود من او را بکشتم و تو فردا آنجا حاضر شو با مجمع تا من بیایم و جواب آن
باز دهم رسول علیه السلام دلخوش شد و دیگر روز مشرکان بیامدند و بتان را بیاراستند و قربانها کردند و رسول علیه السلام حاضر
کردند است که رسول علیه السلام در آن مجمع شد بتان به نقش در آمدند مشرکان برخاستند و آن کار پوشیده کردند و بتان را زیارت کردند
و بنهادند و پیش ایشان بر افروختند و ایشان را ثنا گفتند و سجده کردند و گفتند ای معبودان ما الحق و گفتی که محمد حاضر شود از وی بگوید
تا او بشنود چون این بگفتند از شکم آن بت همین آواز بیامد انا الذی سمانی المطهر انا قتلت ذا الفجور مسعرا · اذ طغی لما طغی و استکبر
و انکر الحق و رام المنکرا · بشتمه نبینا المطهر قد انزل الله علیه سورا · من بعد موسی و اتبعنا الاثرا · مشرکان چون این بشنیدند
گفتند ده محمد تا امروز ما را می فریفت امروز خدایان ما را می فریبند و برخاستند آن بت را بر زمین زدند و بشکستند · چند رسول
افتادند و او را بزدند رسول علیه السلام برخاست و بخانه عم شد خواهر حمزه عبد المطلب آنجا بنشست آمد و بگفت و خواهر حمزه
ایشان را برخ میکرد است و حمزه بصید بود در آمد کمانی در دست گرفته خواهر را گریان یافت گفت چرا میگریی گفت نگر بدکسی که
در قبیله خود نه ازد و پهلوی بنشیند و باز تو الذ داشتن گفت امروز چنین حالی رفت حمزه ایشان را بیامد [illegible] که ایشان بدست گرفتند
مجمع آمد و ایشان بر جای بودند هنوز نشسته براد رد کرد که کس با دست گفتن که من کیم ابو جهل که بد لیری دنیا و اعتقاد
گفت منش ندیم و عمو زاد تو در دهن داشت که حمزه سوی وی برفت و از ان کمان چندان بر سر او زد تا کمان بشکست و سر او
چند جای بشکست و اکنون از سر او خون آمد و بگفت یا محمد یا ابن اخ برخیز که من طالب الثار تو با آن
خواستم رسول علیه السلام سر با و بر نداشت و با او تکرید و گفت یا عم تو از ایشانی مرا با تو چکار و هیچ راحت نیست و مرا دل
خشنود نشوم الا بایمان تو حمزه اندیشه کرد گفت اگر این کار کاری سرسری و باطل بودی محمد را در وقت این یاد
نجدی که من امروز برای وی کاری کردم که دهر عرب کسی را آن توقع نباشد و کینه خواستم و جز من نخواستی الا بایمان در دین
حقاست گفت یا محمد دست بیرون کن تا اسلام آرم و اسلام آورد و رسول علیه السلام گفت من از تو خشنود شدم آنگه
گفت اسلام عزیز باشد با اسلام حمزه عزیز شد و که نبین دلیل شود قوله ان یدعون الا شیطانا مریدا مراد اینست که شرح
دادیم و قول دیگر آنست که ایشان ار کو پرستند با عزا و اغوای شیطان می پرستند و قوله مریدا ای خارجا من الطاعة و این
فعیل باشد بمعنی فاعل چون قدیر و علیم و مرید و مرید و مرود ای مرید المراد و متمرد و حصن مرداء ای عاری و نجوم مرد
لا ورق علیها و منه الامرد للصبی الذی لم ینبت الشعر لعنه الله خدای او را از رحمت دور کند و روا بود که خبر باشد و دعا
و در جای صفت شیطان بود و قد در و مقدر باشد یعنی شیطانا مریدا قد لعنه الله ای شیطانا مریدا ملعونا من
قبل الله و قال لاتخذن من عبادک نصیبا مفروضا و گفت یعنی شیطان ای کریم از بندگان نصیبی مقدر مقطوع و اصل
فرض قطع باشد و فرضة النهر للمرفیه و فرضة القوس بحز علیها و فرضته فعیله باشد بمعنی مفعول و قوله و قد فرضتم
لهن فریضة ای قطعتم لهن قطعة من المال و ما فرق الشاعر اذا اکلت سمکا و فرضا ذهبت طولا و ذهبت عرضا ای الامة
یوخذ فریضة الزکوة و در معنی او چند قول گفتند ضحاک گفت قسما معلوما و گفتند شیطان نصیبی از بندگان با عزا و اغوا
و دعوت با ضلال باشد هر که او را اجابت کند در قسم او باشد در بعضی تفاسیر آمده که از هر هزار که نصیب شیطان است یکی نصیب

خدای

خدای باشد برای آن که اغلب خلقان فرمان شیطان برند و اندکی فرمان خدا برند آنگه گفت و لاضلنهم گمراه کنم ایشان را
یعنی بندگان خدای را و ان بدعوه باضلال و تزیین او باشد ضلال را بر چشم ایشان و لامنینهم و ایشان را آرزوها دهم و وعده
و امید تا امیدها ایشان دراز شود و هیچ عاقبة نیندیشند و لامرنهم فلیبتکن اذان الانعام و بفرمایم ایشان را تا گوشهای
چهارپایان ببرند یعنی از برای علامت بحیره و سائبه و تبتک قطع باشد سیفی بتوک ای قاطع شق است اینجا و گفته اند به
علامت کنند تا ما نشکا آن نصب اوثان است و نیز بفرمایم ایشان را تا خلق خدا را بگردانند عبدالله عباس گفت دین
انس و عکرمه یعنی تا آدمی را و چهارپای را خصی میکنند و روایتی دیگر از عبدالله عباس آنست و این قول مجاهد و ابراهیم
در روایت صادق و باقر علیهما السلام که مراد آنست که دین خدای بگردانند تغییر و تبدیل و تحریف با اشن فطرة الله التی
فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله ذلک الدین القیم ای دین الله الذی خلق الناس علیه بقرینه ذلک الدین القیم
و بعضی دیگر گفتند تغییر خلق و شم است و این قول حسن بصری است و ضحاک و ابراهیم و در خبر آمده است لعن الله الواشمات
والمتفلجات والمغیرات و اشمات آنان باشند که نگار کنند بدست و پای و اقدام زنان برینند و نیل و موشمات آنان که
نقل بجو ایشان کنند و متفلجات آنان که گوشهای دندان بشکنند تا گشاده دندان شوند که عرب بیوستگی دندان نفال
ندانند زجاج گفت مراد بقوله فلیغیرن خلق الله آنست که ایشان احکام و اغراض خدای تعالی در خلق او می بگردانند خدای
تعالی چهارپای بیافرید تا بار و منتفع شدند ایشان بر خویشتن حرام کنند بحیره و سائبه و ماه و آفتاب بیافرید تا
مسخر فرمان او باشد در منافع ما ایشان را عبادت کردند و قول اول که حمل بر دین و تغییر او کنند اولی تر است برای انکه
قائم دا [illegible] تر است آنگه گفت هر کسی که او شیطان را بدلی و یار و دوست گیرد فرود خدای تعالی فقد خسر خسرانا مبینا او زیان
کرده باشد بجویشتن ظاهر از حرمان ثواب و استحقاق عقاب که فرمان خدای رها کند و فرمان شیطان کند آنگه گفت
شیطان ایشان را با عزا و اغوا و وسوسه والقا خواطر محال و دروغ وعده دهد و یمنیهم و ایشان را آرزو دهد و حکم کند
بامانی آنگه گفت هر وعده که شیطان دهد جز غرور و باطل و محال و فریفتن نباشد اولئک ماویهم جهنم ایشان را جای
و مرجع دوزخ باشد و لا یجدون عنها محیصا و از آن محیص و معدلی نیابند یقال حاص عن کذا یحیص حیصا اذا عدل عنه
محیص جای عدول بود باشد و منه قولهم وقعوا فی حیص بیص اذا وقعوا فی امر لا یدرون [illegible] فیه و اصل
کلمه حیص بیص [illegible] و الذین امنوا و عملوا
الصالحات الآیه حق تعالی چون ذکر کافران و شیطان و دیو فرمانان بگفت و حکم ایشان و عقاب ایشان بگفت آنگه عکس
و خلاف آن بگفت از ذکر مؤمنان و ثواب ایشان که عادت چنین است عکس و خلاف آنست بگفت از ذکر مؤمنان و ثواب ایشان بگفت
آنان که ایمان آرند و عمل صالح کنند سندخلهم ما ایشان را ببهشتها بریم که در زیر درختان و کوشکهای آن جویها
روان باشد خالدین فیها ابدا نصب بر حال باشد ابدا نصب بر حال بود ای مقیمین و روا بود که بر ظرف باشد ای زمانا
دائما لا انقطاع له وعد الله حقا نصب بر وعد الله و عدا حقا آنگه گفت و لیکن چون فعل بیفکند مصدر را با اسم فاعل
اضافه کرد و شاید که حقا نصب بر حال بود از وعد ای وعد الله ما وعد حقا آنگه گفت و من اصدق من الله قیلا و کیست
آنکه از خدای راستگوی تر است بقول صورة صورة استفهام دارد و مراد تقدیر و جحد است یعنی لا احد اصدق من الله قولا
وعدا و غیر آنست قوله لیس بامانیکم و لا امانی اهل الکتاب الایه ضحاک و قتاده گفتند سبب نزول آیه آن بود که جهودان با
مسلمانان مخاصمه کردند و گفتند ما از شما بهتریم که دین ما قدیم تر از دین شماست و پیغمبر ما پیش از پیغمبر شماست و کتاب ما
پیش از کتاب شماست مسلمانان گفتند ما از شما بهتریم که پیغمبر ما بهترین پیغمبران است و خاتم انبیاست و شرع ما ناسخ

وکتاب ما نسخ کتابهاست خدای تعالی این آیه فرستاد مجاهد گفت سبب نزول آیه آن بود که مشرکان گفتند که بعث ونشور وحساب
وکتاب وثواب وعقاب نخواهد بودن و ما را باعمال ما جزا نخواهد بودن و جهودان گفتند
لن تمسنا النار الا ایاما معدودة در دوزخ ما را بسیار نبود که چند خدای تعالی این آیه فرستاد و باز نمود که این کار نه با رزو
تمناست و نه بامانی اهل کتاب و بدین قول خطاب با مشرکان و کافران باشد و بر قول اول خطاب با مسلمانان و این قول اولیتر است
بدلالت من یعمل سوء که در او تهدید و وعید و ملامت است و این بکافران لایقتر بود و آیه که پیش از این رفتست هم تهدید و وعید کافرانست
این آیه اولیتر آن بود که منسوق بود بر او و اسم لیس محذوفست و تقدیر آنست که لیس الامر بامانیکم و جار و مجرور در جای خبر لیس
بعلاو نصبست ای لیس الامر واقعا کاینا بامانیکم ولا امانی اهل الکتاب و امانی جمع امنیه باشد و امنیه آرزو و تمنا باشد و گفتم
چگونه باشد من یعمل سوء یجز به هر که بدی کند جزا یابد و گناهی با داشتن کند در خبرست از ابو صالح از عبدالله عباس که او گفت چون
این آیه آمد مسلمانان پیش رسول آمدند گفتند یا رسول الله کاری عظیمست این و کیست آنکه گناه نکند و هر که گناه کند او را
خواهند دادن و جزا [illegible] کس نیست اینجا رسول علیه السلام گفت بعضی جزا آنست که در دنیا باشد که بنده را بلی و محنت
ده و مصیبت دهد و بیک سیئه یکی چون یک حسنه بکند و یک سیئه او را ده باز الله اکبر گفت ویل لمن غلبت آحاده اعشاره [illegible]
کاحادا و اعشاره او غلبه کند یعنی سیئات حسنات [illegible] در خبرست که بعضی صحابه رسول را گفتند یا رسول الله ما الصلاح
صلاح باشد بعد ازین آیه که خدای تعالی گفت من یعمل سوء یجز به رسول علیه السلام گفت یا اهل ألست تمرض ألست تحزن
[illegible] گفت بلی گفت ان کان [illegible] در خبرست که چون این آیه آمد ابو بکر الصدیق گفت [illegible]
قاصمة این آیه پشت شکسته است و یک بعایه گفت انی وجدت انقصاما فی ظهری حتی لا اتطی بها رسول علیه السلام گفت انما
هی المصیبات فی الدنیا و بیان این حدیث قوله علیه السلام لا یصیب المؤمن وصب ولا نصب ولا سقم ولا اذی حتی الهم یهمه الا کفر الله
بها من خطایاه گفت مومن را هیچ دردی و رنجی و ماندگی و بیماری نرسد تا اندوهی که او را غمگین کند الا خدای تعالی آن بکفارة گناه
کند و در خبرست که رسول علیه السلام گفت چون این آیه فرود آمد و صحابه جزع کردند ابشروا و قاربوا و سددوا انه لا یصیب احدا
منکم مصیبة فی الدنیا الا کفر الله بها خطیئته حتی الشوکة یشاکها احدکم [illegible] گفت بشارت باد شما را نزدیک باشید با هم و بر
صلاح باشید که هیچ کس را نباشد که او را مصیبتی رسد الا خدای تعالی آن را کفارة گناهش کند تا آن مقدار که اگر خاری در پایش شود
کفارة گناهش باشد حسن بصری گفت درین آیه مراد بآیه کافرانست اما مومن را خدای تعالی جزا که دهد بنکوتر عملی دهد
و از سیئات تجاوز کند آنگاه این آیه برخواند لیکفر الله عنهم اسوأ الذی عملوا ویجزیهم اجرهم باحسن الذی کانوا یعملون و این
برخواند وهل نجازی الا الکفور آنگه گفت سیاق آیه دلیلست بر آنکه این آیه خطاب با کافرانست و مراد از کافرانند [illegible] ولا یجد
له من دون الله ولیا ولا نصیرا [illegible] و این معتمد نیست [illegible] من دون الله گفت و کافر را
و جز کافر را بیرون خدای ولی و نصیر نباشد و این قول که حسن بصری گفت از تخصیص آیه بکافران موافق مذهب ماست بلی
الا که کافران باشد که مقطوع علی عقابهم باشند اما فاسق مومنان معفو در حق ایشان مجوز است و عبدالله عباس
و سعید جبیر گفت مراد بسوء شرکست اما تعلق معتزله باین آیه که من یعمل سوء یجز به هر که کار بد کند باو جزا کنند
درست نباشد برای آنکه بیان کردیم که عموم را صیغتی مخصوص نیست که در خصوص مستعمل باشد و چون ایشان اخراج کنند از آیه
تائب را و صاحب صغیره [illegible] اخراج [illegible] قوله ومن یعمل من الصالحات من ذکر او انثی
وهو مؤمن [illegible] حق تعالی [illegible] ومن یعمل من الصالحات هر که از اعمال صالح
چیزی کند و من تبیین راست [illegible] باشد که زیاده بود و بدل این باشد و تقدیر

چیزی کند ومن یعمل من الصالحات من ذکر او انثی وهو مؤمن و او حال راست و برای آن ایمان شرط کرد تا بدانند که عمل صالح بی ایمان نافع
نبود فاولئک یدخلون الجنة ایشان در بهشت شوند ابن کثیر و ابو عمرو و ابو جعفر خواندند یدخلون علی ما لم یسم فاعله ایشان را به بهشت
برند ولا یظلمون نقیرا و بر ایشان باندک ظلم نکنند یعنی باندک و بسیار و مراد مبالغت یعنی هیچ وجه و نقیر آن گو باشد که بر پشت
استه خرما بود و این عبارة بود از اندک چیزی چنانکه بیان کردیم مسروق گفت چون این آیه فرو آمد اهل کتاب مسلمانان را گفتند ما با
شما راستیم که خدای گفت کار نه بآرزوی شماست هر که گناهی کند او را با شما باد است [illegible] خدای تعالی این آیه فرستاد ومن یعمل
من الصالحات من ذکر او انثی وهو مؤمن الآیه تا فرق پیدا شود میان مسلمانان و اهل کتاب ومن احسن دینا ممن اسلم وجهه
لله گفت کیست که دین نیکوتر است صورت استفهامست و مراد تقریر و نصب دینا بر تمییز است و این تمییز باشد بعد تمام الاسم
[illegible] تمام [illegible] کلام [illegible] تقدیر [illegible] ومن احسن الناس دینا ممن اسلم وجهه لله [illegible] تسلیم کرد خدای را
[illegible] بعضی [illegible] و وجه [illegible] تخصیص کرد [illegible]
[illegible] کلی شیء هالک الا وجهه [illegible] وهو محسن و او
حال راست [illegible] محسن [illegible] باشد [illegible] واتبع ملة ابراهیم حنیفا
و متابعت کند دین ابراهیم را حنیفا [illegible] و اختلاف اقوال در حنیف گفته شد
ذکر ابراهیم [illegible] خدای تعالی گفت [illegible] واتخذ الله ابراهیم خلیلا [illegible] من الخلة
[illegible] من الخلة [illegible] حاجت [illegible] فعیل بمعنی مفعول [illegible]
[illegible] دوستی خدای [illegible] خدای او را خلیل [illegible]
[illegible] دشمنان [illegible]
[illegible] گویند خلیل بمعنی فاعل باشد [illegible] احتیاج [illegible] خلیل یوم مسغبة [illegible]
[illegible] محتاج [illegible] الخلیل [illegible] المحتاج [illegible]
[illegible] خلل [illegible] محتاج [illegible]
[illegible] والخلل الطریق فی الرمل [illegible] والخلال [illegible]
[illegible] اشتقاق [illegible]
[illegible] خدای تعالی ابراهیم را [illegible] خلیل [illegible]
[illegible]
ابراهیم علیه السلام فقیر و محتاج است [illegible]
[illegible] موسی علیه السلام بکلیم [illegible] محمد صلی الله علیه و آله بحبیب [illegible] واتبع ملة ابراهیم
[illegible] مسواک کردن [illegible] الشارب و
[illegible] استنجا [illegible]
[illegible] قوله ولله ما فی السموات
وما فی الارض الآیه [illegible] ابراهیم را خلیل [illegible]
[illegible] آسمان و زمین [illegible] آسمان و زمین [illegible]
[illegible] ویستفتونک فی النساء الآیه [illegible] ابو صالح

ابن عبدالله عباس گفت آیة در حق دختران ام کجه ومیراث ایشان از پدر ایشان واین قصه در اول سوره برفت مفسران گفتند عرب در جاهلیة
عادت بود که چون دختری یتیم بودی که ولایت او بیکی از ایشان تعلق داشتی واورا مالی بودی اگر جمالی بودی این ولی اورا بزنی کردی
ومال او بگرفتی واگر جمالش نبودی ونکاحش مرغوب نبودی اورا منع کردی از آنکه شوهر کند تا بمیرد وآنگه مالش برداشتی خدای تعالی
درین آیة ازین نهی کرد حق تعالی گفت یا محمد از تو فتوی میپرسند در زنان بگو که خدای تعالی شما را فتوی میکند در حق زنان وسین طلب را
در استفتا ومستفتی طالب فتوی باشد ومعنی فتوی [illegible] باشد کالمستفید والمفید والمتعلم والعالم قوله وما یتلی علیکم خلاف کردند
در موضع ما از اعراب زجاج وفرا گفتند محل او رفعست بر ابتدا وتقدیر اینست وما یتلی علیکم ایضا یفتیکم الله فیه وما موصوله
باشد بمعنی الذی وفرا گفت روا باشد که محل او جر بود عطفا علی قوله فیهن وزجاج گفت این روا نباشد بدانک عطف مظهر بر مضمر
نکنند الا باعادت حرف جر زیرا که گفت اعادة جر کنیم تا روا باشد ای فیهن وفیما یتلی علیکم ودر تاویل این خلاف کردند سعید جبیر
از عبدالله عباس که مراد بما یتلی علیکم آنست که در اول سوره گفت از آیات مواریث که در جاهلیت عادة چنان بود که زنان واطفال را میراث
ندادندی خدای تعالی این حکم باطل کرد ببیان احکام مواریث وبعضی دیگر گفتند مراد بقوله وما یتلی علیکم فی الکتاب آیاتست که در آخر
سوره گفت من قوله یستفتونک قل الله یفتیکم فی الکلالة واین قول سعید جبیرست حق تعالی حدیث ایشان بیان کرد [illegible]
میپرسیدند در باب زنان که شما را در جاهلیة سنت وعادة آن بوده است که زنان را واطفال را میراث ندهید وخدای تعالی گفت بانکه میراث
بایشان رسد [illegible] زنان را واطفال را واموال [illegible] خدای تعالی فتوی خلاف این میکند ومیگوید ایشان را نیز حقی
هست که [illegible] ایشانرا [illegible] شرع با ایشان رسد ونیز اطفال را واین فتوی که اعلام کرد مجملست حواله کرد بقوله وما یتلی علیکم
در تفصیل آن در اوایل واواخر این سوره [illegible] مواریث است وبیان مقدار انصبای ایشان وما یتلی علیکم [illegible] محذوف
الخبر یعنی وما یتلی علیکم فی الکتاب مشروح ومفصل مفتی به فی یتامی النساء اللاتی لا تؤتونهن ای لا تعطونهن ما کتب لهن ای ما
فرض لهن واوجب ودر باب دختران یتیم که در حجر شما باشد [illegible] آن نصیب که ایشانرا مقدر ومفروض کرده [illegible] وترغبون
ان تنکحوهن [illegible] نکاح ایشان بطمع در مال ایشان وآیة محتملست هر دو معنی را [illegible]
احتمال دلالة بر آنست که آن حرف [illegible] مستعمل بود من لفظ فی وعن در آیة مذکور نیست وبیان کردیم [illegible]
[illegible] باشد که خواهد [illegible] وقوله والمستضعفین من الولدان بلا خلاف محل او
جرست عطفا علی قوله المستضعفین من الولدان ای من الصبیان جمع ولد واگر گویند عطف علی قوله فی یتامی النساء
تا تقدیر بحذف حرف جر باید کرد [illegible] وان تقوموا محل ان مع الفعل جرست عطفا علی فیهن وفی
الیتامی وفی ان تقوموا للیتامی بالقسط [illegible] در حق یتیمان قیام کنی بقسط وعدل [illegible] نظیره قوله وان خفتم الا تقسطوا
فی الیتامی [illegible] حق تعالی در اول واخر این آیة تحریص کرد مکلفان را بر رعایة حقوق یتیمان [illegible] ایشان [illegible] وما تفعلوا
من خیر فان الله کان به علیما بر سبیل ترغیب وتحریض بر خیرات وطاعات [illegible] خدای تعالی بان عالم است
وهمیشه عالم بوده است [illegible] قوله وان امرأة خافت
من بعلها نشوزا او اعراضا مفسران گفتند آیة در عمره وقیل خویله بنت محمد بن مسلمه [illegible] اسعد [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible] خدای تعالی [illegible] سعید بن جبیر گفت آیة در حق
[illegible]
[illegible]
من هر چه خواهی [illegible]

با رسول علیه السلام که رسول خواست تا اورا دست بدارد او گفت یا رسول الله مرا دست بدار [illegible]
من تراست هرچه خواهی بان میکن حق تعالی گفت [illegible] ترسد [illegible]
[illegible] واستعلا [illegible]
[illegible] فلا جناح علیهما [illegible] بینهما صلحا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ان کردن آنکه حق تعالی گفت والصلح خیر صلح بهتر باشد برای آنکه صلاح جواب باو متعلق بود [illegible]
واحضرت الانفس الشح [illegible] بخل وحرص [illegible] مطبوع ومجبولست [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قال الشاعر
لقد کنت فی قوم علیک اشحة بفقدک الا ان من طاح طائح [illegible] لو خلطوا علیک جلودهم [illegible] الموت النفوس
الشحائح [illegible] وان امرأة خافت [illegible]
[illegible]
قال الشاعر [illegible] وان تحسنوا وتتقوا [illegible]
[illegible] وتتقوا [illegible] فان الله کان
بما تعملون خبیرا خدای تعالی [illegible] ولن تستطیعوا ان تعدلوا بین النساء حق تعالی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فلا تمیلوا کل المیل [illegible] کالمعلقة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول علیه السلام [illegible]

كرچه ابعد در جمع زنان مى كرد ايشان نيز بر آن بنوبت اين و لاحق شد كه بعد بجميع حالت بمعبت وبعاد حيله و زن داشت هر دو ميل نورز
بطامعين و قرعه بر آنكه نشد ابتدا بجميع زنان دوم كه كار كند و نزديك ما هر كه چهار زن آزاد دارد شايد كه او شب نزديك يكى از ايشان دو شب مقام كند
لا برضا ديگران و چون سه زن دارد دو شب دو كس را باشد و دو شب بيكى و اگر دو زن داده شب بيكى باشد و سه شب و يكى بود
ماى [illegible] و اما چهار زن حلالست چون بگرده است از و ست و چون زن آزاد و زن ديگر برده بعقد نكاح دارد دو شب بزن آزاد دهد
و يك شب بزن برده و اما آنكه بملك يمين دارد او را با زن آزاد قسمت نباشد و چون بزنى بكر بعقد ببندد شايد كه او را در
قسم زياده كند و اما احوال بسر شب تا هفت شب و چون بقسمت بزنان نور خلوت كردن لازم نباشد و اما باختيار او بود و نكرو
كه عزل كند از زن آزاد مگر بدستورى او و با كنيزكى كه بملك يمين دارد او را بود كه عزل كند و رضا و اذن او معتبر نيست و حكم اهل كتاب
انجوسان و ترسايان كه مر و مسلمان را ايشان را زن بود دارد حكم پرستار باشد كه معتقد عليها باشد و نزديك شافعى فرق باشد
ميان زنان آزاد و مسلمان و ميان اهل ذمه درين باب اعنى قسمت الليالى وكان الله غفورا رحيما خداى تعالى غفور و رحيم بوده است از زنان
گناه و بخشاينده خطا است وان يتفرقا و اگر جدا شوند زن و شوهر يا مكيديگر و او شوهر نكند يا را جبه باشد مرد و زن
دا حقوق نكرده ايشان چون انشوند از يكديگر بطلاق خداى تعالى هر دو را مستغنى بكند از يكديگر بفضل و رحمت خويشتن و هيچ دو را ضايع نكند
و در فقر و خطا نگيرد وكان الله واسعا حكيما و خداى تعالى فراخ عطا بوده است و حكيم و هست واسع بحكم و بعد چند كه صلاح داند
باشد كه صلاح داند و عبد الله عباس و مجاهد و ديگر مفسران گفته اند مراد بسعت روزيست و در اين دليلست بر آنكه روزى بحق تعالى
تعلق دارد و اگر چه بعضى اسباب او متعلق است بخلق تا زن آنكه بر دست ايشان يا بسبب ايشان رسد قولهم تعالى

وَلِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِيْنَ اُوْتُوا الْكِتٰبَ مِنْ قَبْلِكُمْ ١٢٥
خداى راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمينهاست و بدرستى كه وصيت كرديم آنانرا كه داديم ايشانرا كتاب از پيش شما
وَاِيَّاكُمْ اَنِ اتَّقُوا اللّٰهَ وَاِنْ تَكْفُرُوْا فَاِنَّ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ وَكَانَ
و شما را نيز كه بترسيد از خداى و اگر كافر آيد خداى راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمينهاست و بوده است
اللّٰهُ غَنِيًّا حَمِيْدًا ۝ وَلِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ وَكَفٰى بِاللّٰهِ وَكِيْلًا ۝ اِنْ
خداى توانگر و ستوده و خداى راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمينهاست و بس است خداى وكيل اگر
يَّشَاْ يُذْهِبْكُمْ اَيُّهَا النَّاسُ وَيَاْتِ بِاٰخَرِيْنَ وَكَانَ اللّٰهُ عَلٰى ذٰلِكَ قَدِيْرًا ۝ مَنْ كَانَ
خواهد ببرد شما را اى مردمان و بيارد ديگران را و هست بوده است خداى بر آن قادر هر كه خواهد
يُرِيْدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللّٰهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ وَكَانَ اللّٰهُ سَمِيْعًا بَصِيْرًا ۝ يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ
مزد دنيا نزديك خداست مزد دنيا و آخرت و بوده است خداى شنوا و بينا اى آنانكه
اٰمَنُوْا كُوْنُوْا قَوّٰمِيْنَ بِالْقِسْطِ شُهَدَآءَ لِلّٰهِ وَلَوْ عَلٰۤى اَنْفُسِكُمْ اَوِ الْوَالِدَيْنِ وَالْاَقْرَبِيْنَ اِنْ يَّكُنْ
گرويده ايد باشيد ايستادگان براستى گواهان خداى را و اگرچه بر تنهاى شما باشد يا بر پدر و مادر و خويشان اگر باشد
غَنِيًّا اَوْ فَقِيْرًا فَاللّٰهُ اَوْلٰى بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوٰۤى اَنْ تَعْدِلُوْا وَاِنْ تَلْوٗۤا اَوْ تُعْرِضُوْا
توانگر يا درويش خداى سزاوارتر بايشان پس پيروى مكنيد هوا را از آنكه داد كنيد و اگر بپيچيد يا روى گردانيد
فَاِنَّ اللّٰهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُوْنَ خَبِيْرًا ۝ يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اٰمِنُوْا بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ وَ
خداى بوده است بآنچه ميكنيد دانا اى آنانكه ايمان آورديد ايمان آريد بخداى و بفرستاده وى
الْكِتٰبِ الَّذِيْ نَزَّلَ عَلٰى رَسُوْلِهٖ وَالْكِتٰبِ الَّذِيْۤ اَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَّكْفُرْ بِاللّٰهِ وَ
و آن كتاب كه فرستاد بر پيغمبر وى و آن كتاب كه فرستاد از پيش و هر كه كافر شود بخداى

مَلٰٓئِكَتِهٖ وَكُتُبِهٖ وَرُسُلِهٖ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلٰلًا بَعِيْدًا ۝ اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ثُمَّ كَفَرُوْا
و فرشتگان او و كتابهاى او و پيغامبران او و روز واپسين گمراه شود گمراهى دور آنانكه ايمان آوردند پس كافر شدند
ثُمَّ اٰمَنُوْا ثُمَّ كَفَرُوْا ثُمَّ ازْدَادُوْا كُفْرًا لَّمْ يَكُنِ اللّٰهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيْلًا ۝ بَشِّرِ
پس ايمان آوردند پس كافر شدند پس بيفزودند كفر را نباشد خداى كه بيامرزد ايشانرا و نه كه بنمايد ايشانرا راهى بشارت ده
الْمُنٰفِقِيْنَ بِاَنَّ لَهُمْ عَذَابًا اَلِيْمَا ۝ الَّذِيْنَ يَتَّخِذُوْنَ الْكٰفِرِيْنَ اَوْلِيَآءَ مِنْ دُوْنِ الْمُؤْمِنِيْنَ
منافقان را بآنكه ايشانراست عذابى دردناك آنانكه ميگيرند كافرانرا دوستان جز مؤمنان
اَيَبْتَغُوْنَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَاِنَّ الْعِزَّةَ لِلّٰهِ جَمِيْعًا ۝ وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتٰبِ اَنْ اِذَا
ميجويند نزديك ايشان عزت را عزت خداى راست همه و فرستاده است بر شما در كتاب كه چون
سَمِعْتُمْ اٰيٰتِ اللّٰهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَاُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوْا مَعَهُمْ حَتّٰى يَخُوْضُوْا
بشنويد آيتهاى خداى كه كافر مى شوند بآن و افسوس ميدارند بآن منشينيد با ايشان تا شروع كنند
فِيْ حَدِيْثٍ غَيْرِهٖۤ اِنَّكُمْ اِذًا مِّثْلُهُمْ اِنَّ اللّٰهَ جَامِعُ الْمُنٰفِقِيْنَ وَالْكٰفِرِيْنَ فِيْ جَهَنَّمَ
در حديثى جز آن كه شما آنگاه مانند ايشان باشيد خداى گرد آرنده منافقان و كافران در دوزخ
جَمِيْعَا ۝ الَّذِيْنَ يَتَرَبَّصُوْنَ بِكُمْ فَاِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِّنَ اللّٰهِ قَالُوْۤا اَلَمْ نَكُنْ مَّعَكُمْ
همه آنانكه چشم مى دارند بشما اگر باشد شما را فتحى از خداى گويند نبوديم با شما
وَاِنْ كَانَ لِلْكٰفِرِيْنَ نَصِيْبٌ قَالُوْۤا اَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعْكُمْ مِّنَ الْمُؤْمِنِيْنَ
و اگر باشد كافرانرا بهره گويند نه غالب شديم بر شما و بازداشتيم شما را از مؤمنان
فَاللّٰهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَلَنْ يَّجْعَلَ اللّٰهُ لِلْكٰفِرِيْنَ عَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ
خداى حكم كند ميان شما روز قيامت و نكند خداى كافرانرا بر مؤمنان
سَبِيْلًا ۝ اِنَّ الْمُنٰفِقِيْنَ يُخٰدِعُوْنَ اللّٰهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَاِذَا قَامُوْۤا اِلَى الصَّلٰوةِ
راهى منافقان فريب ميدهند خداى را و او فريب دهنده ايشانست و چون برخيزند بنماز
قَامُوْا كُسَالٰى يُرَآءُوْنَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُوْنَ اللّٰهَ اِلَّا قَلِيْلًا ۝ مُّذَبْذَبِيْنَ بَيْنَ
برخيزند كاهلان مينمايند مردمانرا و ياد نكنند خداى را مگر اندكى متحيران ميان
ذٰلِكَ لَاۤ اِلٰى هٰۤؤُلَآءِ وَلَاۤ اِلٰى هٰۤؤُلَآءِ وَمَنْ يُّضْلِلِ اللّٰهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهٗ سَبِيْلًا ۝ يٰۤاَيُّهَا
آن نه بسوى اينان و نه بسوى آنان و هر كه گمراه كند خداى نيابى او را راهى اى
الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لَا تَتَّخِذُوا الْكٰفِرِيْنَ اَوْلِيَآءَ مِنْ دُوْنِ الْمُؤْمِنِيْنَ اَتُرِيْدُوْنَ اَنْ
آنانكه ايمان آورديد مگيريد كافرانرا دوستان جز مؤمنان ميخواهيد كه
تَجْعَلُوْا لِلّٰهِ عَلَيْكُمْ سُلْطٰنًا مُّبِيْنًا ۝ اِنَّ الْمُنٰفِقِيْنَ فِي الدَّرْكِ الْاَسْفَلِ
كنيد خداى را بر شما حجتى روشن منافقان در درك زيرين
مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيْرًا ۝ اِلَّا الَّذِيْنَ تَابُوْا وَاَصْلَحُوْا وَاعْتَصَمُوْا بِاللّٰهِ
از دوزخ و نيابى ايشانرا يارى مگر آنانكه توبه كردند و نيكو كردند و دست زدند بخداى
وَاَخْلَصُوْا دِيْنَهُمْ لِلّٰهِ فَاُولٰٓئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِيْنَ وَسَوْفَ يُؤْتِ اللّٰهُ الْمُؤْمِنِيْنَ اَجْرًا
و خالص كردند دين خود خداى را ايشان با مؤمنان باشند و زود بدهد خداى مؤمنانرا مزدى

٦٩٨

عظیما · ما یفعل الله بعذابکم ان شکرتم وآمنتم وکان الله شاکرا علیما

بزرگ · چه کند خدای بعذاب شما · اگر شما شکر باشید · و مؤمن · و بوده است خدای حق‌شناس · و دانا

قوله ولله ما فی السموات وما فی الارض الآیة وجه اتصال این آیه بما تقدم آنست که خدای تعالی چون بگفت که اگر ایشان از یکدیگر جدا شوند
بطلاق یعنی زن و شوهر خدای تعالی مستغنی کند هر یکی را از ایشان از [illegible] چه سعه [illegible] ایشان خدای تعالی دارد [illegible]
که هرچه در آسمان و زمین است او را است و ... باشد مستغنی کردن هر یکی را از ایشان از صاحبش بفضل و سعه و رحمت و حق تعالی
گفت خدای راست هرچه در آسمان و زمین است بملک و ملک برای آنکه آفریده اوست و بعهده اوست و در قبضه قدرت اوست
تا چنانکه خواهد در ایشان تصرف کند [illegible] که گفت ما [illegible] و لقد وصینا الذین اوتوا الکتاب [illegible] از جهودان و ترسایان و معنی
وصیت از خدای تعالی امر باشد [illegible] امر تبلیغ [illegible] که [illegible] نکوکاران و دوستان او باشند
[illegible] ایشان و ایاکم و نیز شما را وصیت کردیم ان اتقوا الله که از خدای بترسید یعنی از عقاب او بترسید و از معاصی او بپرهیزید
و اگر چنانکه کافر شوی و مخالفت فرمان او کنی [illegible] خدای عز و جل را زیان [illegible] زیان آن راجع است با شما
[illegible] آسمان و زمین او را باشد و [illegible] مطیعان سود نباشد و از معصیت عاصیان زیان نباشد و او بحیث غنی [illegible]
و معنی غنی [illegible] است و معنی غنی راجع با نفی حاجت است و در حق ما [illegible] در حق خدای تعالی [illegible] باشد [illegible]
حاجت بود [illegible] الا کان غیر محتاج الیه و حمید فعیل باشد بمعنی مفعول یعنی محمود یعنی مستحق حمد و شکر
[illegible] بمعنی فاعل [illegible] که [illegible] و حمد کند [illegible]
[illegible] گفت خدای راست آنچه در آسمان و زمین و کفی بالله وکیلا و کفایت کننده [illegible] خلق [illegible] ایشان [illegible]
خدای تعالی [illegible] و [illegible] معنی [illegible] این الفاظ در [illegible] عقب یکدیگر [illegible]
[illegible] آسمان و زمین است [illegible]
[illegible] قوله ولقد وصینا الذین اوتوا الکتاب من قبلکم و ایاکم [illegible]
[illegible] قوله وکان الله غنیا حمیدا [illegible] حفظ و رعایة
خلق [illegible] قوله وکفی بالله وکیلا [illegible] که لفظ را [illegible] لاختلاف المعانی والله اعلم
قوله ان یشأ یذهبکم ایها الناس و یأت بآخرین آنگه حق تعالی [illegible] عزت و شوکت [illegible]
[illegible] بر قضایا الحکم [illegible]
و قادرم بر آن [illegible] پیش شما دیگران [illegible]
چنانکه در [illegible] سالفه [illegible] قاله قارون او لم یعلم ان الله قد اهلک من قبله من القرون [illegible]
و اکثر جمعا و لا یسئل عن ذنوبهم المجرمون [illegible] قوم نمرود [illegible] فرعون [illegible]
[illegible] جهان [illegible]
که در جهان آمدند [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] رسول علیه السلام [illegible]
پیش رسول آمدند [illegible] زمین دعوی [illegible] جبرئیل علیه السلام حاضر بود [illegible]
بعضی وحی رسول علیه السلام گفت یا رسول الله [illegible] زمین [illegible] ایشان [illegible] خلاف [illegible]
[illegible] بهلول [illegible] هرون الرشید [illegible]

فی [illegible] و میرا [illegible] بهلول [illegible] و گفت حدثنی ابی عن فلان عن فلان انه قال رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible]
علی حمار و لم یکن هناک ضرب و لا طرد گفت رسول الله [illegible] دیدیم [illegible] بر خری نشسته [illegible]
[illegible] گفت [illegible] بهلول [illegible] پیش [illegible]
[illegible] گفت [illegible] و بهلول [illegible] کفت ان الذی فی یدک [illegible]
بید غیرک ثم انتقل الیک [illegible] سینتقل منک الی غیرک [illegible] ملک و پادشاهی [illegible] دیگران
[illegible] گفت [illegible] اندیشه [illegible] دینار [illegible]
[illegible] دخل الدنیا
الناس قبلنا [illegible] فانک لا تدری [illegible]
و قبلک لا تدری [illegible] و حسبک قول الناس [illegible] سبقنا الی الدنیا
[illegible] ملکها [illegible] ساب [illegible] جریر بن عبدالله کفت نعمان
بن المنذر [illegible] عدی بن زید العبادی [illegible] عدی بن زید کفت ابیت اللعن
ایها الملک [illegible] ایها الرکب المخبون علی الارض [illegible]
[illegible] کر
[illegible] عدی بن زید کفت ایها الملک [illegible] من رآنا فلیحدث نفسه
انه موف علی قرن الزوال [illegible]
و لا یا [illegible] علیها [illegible] غیر عجال [illegible]
[illegible] گفت [illegible] عدی بن زید کفت [illegible]
[illegible] عدی بن زید [illegible]
[illegible] عبادت [illegible] نعمان [illegible]
[illegible] خالد بن الولید [illegible] نعمان بن منذر [illegible]
[illegible] آفتاب
[illegible]
[illegible] بینا نسوس الناس والامر امرنا اذا نحن فیهم سوقة [illegible] فاف لدنیا
لا یدوم نعیمها تقلب تارات بنا و تصرف · قوله من کان یرید ثواب الدنیا [illegible] گفت خدای تعالی [illegible] پیش
[illegible] منافع دنیا خواهد
[illegible] ثواب دنیا [illegible] منافع دنیا [illegible]
[illegible] ثواب آخرت [illegible] حقیقة باشد [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible] هل ثوب الکفار ما کانوا یفعلون [illegible]
شرع [illegible] لفظ [illegible] نکاح برای ازدواج لفظ اطلاق کرد
[illegible] گفت خدای تعالی [illegible] قوله یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط شهداء
[illegible] حق تعالی [illegible] مؤمنان [illegible] کفت ای مؤمنان [illegible] قیام کنی بقسط [illegible]

وقسط عدل باشد وقسط نصیب باشد وقسوط بیداد باشد واقساط عدل باشد شهداء لله گواهان خدای باشید که گواهی بحق دهید
وانصاف دهید و برای خدای دهید چنانکه گفت واقیموا الشهادة لله واگرچه آن گواهی بر خود باشد چنانکه گفت علیه السلام قل الحق ولو کان علیک
حق بگوی واگرچه بر تو باشد او الوالدین یعنی واگر گواهی باشد که بر پدر و مادر باشد اگر گویند کسی بر خویشتن گواهی چگونه دهد
گوییم معنی گواهی بر خود اقرار باشد یقال شهد علی نفسه بکذا اذا اقر به علیها ونظیره قوله شاهدین علی انفسهم بالکفر وقوله والوالدین
یعنی گواهی برای مادر و پدر بنزدیک ما گواهی پسر برای مادر و پدر روا باشد و برایشان روا باشد وگواهی مادر و پدر برای فرزند
و برادر روا باشد چون که ایشان باشند اهل شهادة واگرچه ظاهر این چنان مینماید که گواهی بر پدر و مادر بود باشد اما معنی آن
باشد که واگر بر پدر و مادر باشد حق باید گفتن و مبالات نکردن و جانب خدای نگاه داشتن و این بر سبیل مبالغه و توسع
باشد نه آنکه بر حقیقت اگر بر پدر و مادر گواهی دهد مسموع باشد چنانکه یکی از ما گوید ما ابالی بقول الحق ولو کان مع الامیر والسلطان
و در حق آنکه امیر و سلطان مبالغه باشد نه حقیقت وقوله ان یکن غنیا او فقیرا فالله اولی بهما یعنی مراد آنست که در مال
که توانگری و درویشی بحکومت پیش او رفتند او میل با درویش کرد از آنجا که آن بود که درویش بر توانگر ظلم نکند ...
آن باشد که توانگر بر درویش ظلم کند خدای تعالی این آیه فرستاد و این درست نیست بر آنچه این حدیث لا نعرفه ... سول اهل
بیت والمراد میل کند علی احد الخصمین بکار دنیا از توانگری و درویشی و درست آنست که آیه بر سبیل عامست در خطاب جمله مکلفان و
معنی آن باشد که قیام کنید علی کل حال و فی حق کل احد سواء کان غنیا او فقیرا بآن منکر که بر توانگر باشد یا درویش گواهی دهد بحق یا
بر درویش باشد برای او بدهد گواهی بحق برای آنکه عالم بمصالح خدا است و خدای بهر دو اولی تر است وقوله فالله اولی بهما گفت برای آنکه
ولاء او بهر دو هست از توانگر و درویش و بعضی گفتند برای آنکه خدای فقرا و اغنیا را خواست نه توانگر بعینه و بعضی گفتند
او بمعنی واو است درین آیه و بعضی گفتند چون هر دو مذکور بود ضمیر بهر دو باشد تثنیه کنایت کردن چنانکه وله اخ او اخت
فلکل واحد منهما وقوله فلا تتبعوا الهوی ان تعدلوا در چند وجه گفتند یکی آنکه فلا تتبعوا الهوی فی ان تعدلوا متابعت نکنی در آنکه عدل کنی
یعنی در باب عدل و ترک عدل متابعت هوای خود نکنی بلکه متابعت رضای خدا کنی قوله دیگر آنست که مراد من ان تعدلوا در باب آنکه از عدل
بگردید و میل کنید لئلا تعدلوا کما قال تعالی یبین الله لکم ان تضلوا والمعنی لئلا تضلوا و جه سیم آنست فلا تتبعوا الهوی لتعدلوا ان متابعت هوا
نکنی تا عدل کنید چنانکه گویی لا تتبع الهوی لترضی ربک یعنی متابعت باشد و ... گفته ان تنکر منی ... و معنی آنکه ترک هوا اعدلی و اولی
زجاج و ... است و قوله وان تلووا او تعرضوا و اگر تحریف کنید در گواهی یا اعراض کنید و معنی او در چند قول گفتند یکی آنکه
مراد بآیه حکام و قضات اند یعنی شما که قاضیانید میل مکنید علی احد الخصمین و اعراض مکنید از خصم دیگر و این قول ابن عباس است
چون حاکم آنست که هر دو خصم را بایستد جاوید ... هر دو را یکسان نگرد در سخن هر دو بر یکسان شنود و میل نکند حتی
تا چنان باشد که یکی گفت آنکه هنا خصوما ترفعنا الحکم الیس فی الشرمان لا اظلم الحکم اللفظ واللحظ والتقریب مشترك والجزء
والبر والاکرام مقسم وانت توسعه لطفا وقد سعی عنفا کانت فی التحقیق ... و در روایتی دیگر از عبد الله عباس و مجاهد آنست
که خطاب با گواهان است یعنی در گواهی تحریف و تغییر نکنید که گواهی بخلاف راستی دهید یا اعراض کنید خود گواهی
ندهید او کتمان کنید و این قول با قرائت علیه السلام وفق دو سخن باشد والعرب تقول لوی لسانه بکذا اذا تکلم بکلام
یلتوی فیه حق بطریق لغز و تعمیه گوید و سخن موهوم گوید و لوی بحقه والذی اذا ذهب به وقال الاعشی فی المطل
یلوینی دینی النهار واقتضی دینی اذا وقذ النعاس الرقد وابن عامر و حمزه خوانده اند وان تلوا بضم لام بیک واو من ولی الامر
تولاه والیا علیه و معنی آن باشد که اگر آنرا قیام نمایید گواهی بدهید و اگر اعراض کنید و گواهی ندهید خدای تعالی دانا است بآنچه کنید هر یکی را
جزا دهد بر وفق عمل و صاحب کتاب الحجه گفت این قراءة اولیتر است برای آنکه درآن قراءة تکرار باشد برای آنکه لی و اعراض یعنی

واحدیه لا تزال ... قال تعالی لعطاء وسعیم ... تهم ... یصعدون الیك ومعنی الیقا... حرکه حکایت کند ... حجاز ذکر الاختلاف
اللفظین کما قال ... والبعد ... آن ... که از پیش گفتیم ... والله ولی التوفیق یا ایها الذین آمنوا آمنوا بالله ورسوله
الایه حق تعالی گفتی ای آنانکه ایمان آورده اید ایمان آرید ... گرچه گفتند یکی آنکه یا ایها الذین اظهروا الایمان
بالسنتکم آمنوا بقلوبکم ای آنانکه اظهار ایمان کرده اید بزبان اعتقاد ایمان کنید بدل ... برین قول لفظ اول مجاز است
و لفظ دوم حقیقت و خطاب در این جا با منافقان باشد و این قول معتزله است و بیشتر مفسران برآنند قول
دیگر آنست یا ایها الذین آمنوا خطاب است با مؤمنان ولفظ حقیقت است آمنوا ای استقیموا علی الایمان بر ایمان استقامت
کنید و در آن لفظ دوم که صیغه امر دارد مجاز بود و معنی آنست که استدامت کنید بر ایمان بتجدید و حالا بعد حال برای آنکه ایمان از
معارف و علوم باشد و آن لا یبقی ... تجدید باید کردن حالا بعد حال و این قول زجاج است و جبائی و بلخی و این نیز وجهی
قریب است و جز این محمد بن جریر گفت خطاب اهل کتاب است یعنی ای آنانکه بخدای و موسی ایمان دارید ... ایمان ... و جهیم
... الایمان ... و جاهلان ... مجاز باشد برای آنکه ایمان عبارت است از مجموع علوم
که یا مجتمع شود ایمان ... و این جاری مجری عقل باشد در این باب پس ایمان بخدای و پیغامبران پیشین ایمان
نباشد با ایمان برسول ما و ایمان نباشد با ایمان بخدای و پیغامبران و هر یکی از آن اعتقاد باشد و علم و معرفت باشد و
ایمان نباشد الا آنکه که مجموع شود والکتاب الذی نزل علی رسوله و آن کتاب که برسول خود فرو فرستاد و آن قرآن است والکتاب
الذی انزل من قبل و آن کتاب که پیش از آن فرو فرستاد و آن قرآن است والکتاب یعنی توریت و انجیل و کتب اوائل و جمله قراء
فعل مستقیم خوانده اند نزل و انزل چنانکه فعل مسند باشد با قدیم جل جلاله ... ابن کثیر و ابو عمرو و کسائی نزل و انزل خوانده اند
بفعل ما لم یسم فاعله و بر قول آنکه گفت این خطاب با اهل کتابست فائده امر با ایمان بکتب متقدم آن باشد که ایشان اگرچه
بتوریة و انجیل ایمان داشتند با پاك کردن ذکر رسول ما علیه السلام و نعت و صفت و نبوت او کافر بودند و جحود کردند
ایمان بآن آیات نیاوردند و این هم مجاز باشد معنی ایمان ببعضی توریت و انجیل و کفر ببعضی از آن وجه که بیان کردیم
و قول دیگر آنست که این خطاب با جهودان که بتوریة ایمان داشتند و بانجیل و قرآن ایمان نداشتند خدای تعالی ایشان را
امر کرد بآنکه بقرآن ایمان آرید و هو الکتاب الذی نزل علی محمد و بانجیل ایمان آرید و هو الکتاب الذی انزل من قبل آنگه تهدید
کرد کافران را که بخدای تعالی و کتابهای او و پیغامبران او و فرشتگان او ایمان ندارند و بآن معاد که هرکه بدینها کافر باشد او
ذاهب باشد از راه راست و در عباة تعالی ... و در این آیه اگرچه متوجه است باهل کتاب که بعضی از این چیزها ایمان دارند
غرض روا آنست تا معلوم شود که ایمان بجمله بآن بمجموع نافع نباشد و ایمان نباشد قوله ان الذین آمنوا ثم کفروا الایه خلافست
مراد باین آیه کیست قتاده گفت مراد آنانند که ایمان آوردند بموسی علیه السلام آنگه کافر شدند بعبادة عجل آنگه ایمان آوردند بانجیل
عیسی آنگه کافر شدند بآن و کفر بیفزودند چنین قالوا و هو ابن الله زجاج و فرا گفتند بموسی ایمان آوردند آنگه بعزیر کافر شدند
یعنی بقولهم عزیر ابن الله آنگه ایمان آوردند بعیسی آنگه کافر شدند بمحمد علیه السلام و بر کفر بیفزودند با صرار ایشان بر کفر و مجاهد و ابن زید گفتند مراد منافقانند که اظهار ایمان کردند و باز اظهار کفر کردند و باز اظهار ایمان کردند و باز کافر شدند
و بر آن اصرار کردند و این قول بصواب نزدیکتر است ولفظ ایمان درین آیه بر مجاز باشد برای آنکه بنزدیك ما ایمان
مخلص زائل نباشد برای وجوهی که پیش ازین بیان کردیم وقوله لم یکن الله لیغفر لهم این لام برای تأکید نفی باشد نقول ما کنت
لا فعل کذا یعنی من از آن نیم هیچ وجه که این کار کنم خدای تعالی ایشان را هیچ وجه نیامرزد برای آنکه این ایمان که از ایشان حکایت کرد
نه ایمان است که برآن استحقاق ثواب باشد قول دیگر آنست که کفر که بپس آن ایمان آوردند بر مجاز است چنانکه این قول ما قصیر ...

کاین انعقاد دلیل آن بود که ایمان پیش از این بود و ایمان بود در حقیقت صورت ایمان داشت بلخی و زجاج گفتند بای ان نیام نزد ایشان
کرتوبه کردند و بر کفر اصرار کردند و این قول در اینجا نیست برای آنکه ما نفی بود و اصرار بر کفر این همه تکرار را اختلاف احوال
در کفر و ایمان کار بی باید چنانکه گاه و بیگاه در کفر آرد و اصرار کند و توبه نکند با جماع خدای تعالی و ما نیام نزد ولا لیهدیهم سبیلا
واورا راهی نماید یعنی بر بهشت و صواب و کا ثوق بحال ایشان اینست برای آنکه بر تربیت نفی غفران نفی بدایت را براین تفسیر باید
در روا باشد که مراد آن بود که ایشان را خذلان کند و لطف نکند با ایشان در مستقبل عقوبة لهم علی ما مضی من کفرهم و اصرارهم علیه
و نشاید که مراد نفی بیان باشد که آنکه تکلیف ما لایطاق بود بکفوبند آنکه مرتد بنزدیک ما بر دو ضرب است یکی آنست که او را استتابت
و توبه بر او عرض نکنند و او را بکشند و آن کسی باشد که از دار الحرب بدار الاسلام آمده باشد چون مرتد شود توبه بر او عرض کنند اگر
بپذیرد رها کنند او را و اگر قبول نکند بکشند و این مذهب عطاست و حسن بصری گفت استتابت نکنند مرتد را هیچ حال بعد
ابو حنیفه و شافعی و مالک و عامه فقها آنست که او را استتابت کنند بهر حال سوا که از اهل حرب آمده باشد یا بر فطرة اسلام زاده باشد
بر عکس مذهب حسن بصری و اگر مرتد زن باشد بنزدیک ما او را نکشند بل محبوس کنند او را یا بمیرد یا باسلام آید و این مذهب
ابو حنیفه و اصحاب اوست و اگر بدار الحرب گریزد او را برده گیرند و حکم حکم بردگان باشد و این قول قتاده است و روایتی
از امیر المؤمنین علیه السلام و مذهب شافعی آنست که حکم او همین باشد که حکم مرد است بعد استتابت چون توبه نکند بکشند او را
و این قول حسن بصری است و زهری و در فقها مذهب مالک است و اوزاعی و لیث و احمد حنبل و اسحق اما زندیق که اظهار
اسلام کند و در باطن کفر دارد چون مقر آید بزندقه و آنگه گوید توبه کردم از زندقه بنزدیک ما توبه او قبول نکنند و این مذهب
مالک است و شافعی گفت توبه او قبول کنند و ابو حنیفه را دو روایتست یکی مثل قول مالک و یکی مثل قول شافعی اما کسی که از اسلام
باز گردد چند بار توبه قبول کنند و باسلام آید و توبه کند و قتل از او برخیزد بنزدیک ما و بنزدیک جمله فقها و شافعی
قول حکایت کردند که او گفت قتل از او برخیزد اما آنکه استتابت باید کردن استتابت او را واجب بنزدیک ما و بنزدیک
ابو حنیفه آنست که استتابت سنت است او را و شافعی را دو قولست یکی چون قول ما و دیگر مثل قول ابو حنیفه اما آنکه
استتابت باید کردن در اخبار حدی محدود نیامده و شافعی را سه بار باسلام باید خواندن اگر اجابت کند و الا قتل کنند این
یک قولست او را و قول دیگر آنست که ابو حنیفه و احمد و اسحق است و قول دیگر شافعی آنست که او را یک بار استتابت کنند اگر توبه کند و الا بکشند
او را اگر کسی کافر را رها کند و اعتقاد کند که نباید کردن و مرتد هم بباید کشتن او را و اگر بکسل و تهاون رها کند فاسق باشد او را
وعظ کنند و زجر و منع فرمایند اگر کنند بکشند او را و مذهب ابو حنیفه و مالک آنست که حبس کنند تا نماز کند و مذهب شافعی
آنست که استتابت کنند او را اگر توبه کند و با سر نماز شود رها کنند او را و الا بکشند چنانکه مرتد را و مرتد چون بر فطرة اسلام زاده باشد
و او را انعام مرتد شود با انعقاد و حکم آن جمله مال او زایل شود و هر تصرف که در مال کند بعد ارتداد باطل باشد و اگر بخلاف این باشد
و از فطرة اسلام نباشد ملک او زایل نشود و تصرف او باطل نشود و اصحاب شافعی خلاف کردند بعضی گفتند ملک زایل شود
و تصرف صحیح باشد و بعضی گفتند ملک او زایل شود و تصرف باطل باشد و قول دیگر آنست که مراعی باشد اگر باز آید و باز مسلمان شود
دانیم که ملک او زایل نشد و اگر باز نیاید بدانیم که ملک او زایل است و ما شرط دو روایت مذهب ابو یوسف و محمد و مذهب ابو حنیفه
آنست که مال او میراث باشد مسلمانان را آنچه در حال اسلام کسب کرده باشد و آنچه در حال ارتداد باشد غنیمت بود و شافعی گوید
جمله مال او فی باشد و مرتد چون از سرای اسلام بدار الحرب شود او را بجای مرده گیرند پس مال او میراث شود و
مدبر او آزاد شود و مذهب ابو حنیفه و شافعی آنست که بجای مرده گیرند باشد مال او میراث شود و مدبر او آزاد شود
قوله تعالی بشر المنافقین بشارت ده منافقان را بآنکه ایشان را عذاب سخت خواهد بودن و بشارت در لغت خبری باشد که اثر آن

بر بشره پیدا شود از سرور یا حزن جز که عرف تحقیق شده است بخبری که متضمن باشد خیر و نفع را در بشره و مقابل به سبیل مجاز باشد تا جاج گفت معنی
که ایشان را بجای بشارت خبری ده که عذاب سخت خواهد بودن و بشارت در لغت خبری باشد که اثر آن بر بشره پیدا شود از سرور یا حزن جز که عرف تحقیق
شده است بخبری که متضمن باشد خیر و نفع را در بشره و مقابل به سبیل مجاز باشد بر تهکم گفت معنی آنست که ایشان را بجای بشارت خبری
که عذاب سخت خواهد بودن ایشان را چنانکه عرب گوید تحیتک الضرب و عتابک السیف. قال الشاعر. وخیل قد دلفت لها بخیل
تحیة بینهم ضرب وجیع. آنگه وصف کرد منافقان را آنان که یتخذون الکافرین اولیاء که کافران را بدوست گیرند دون مؤمنان از سوی کمیل
ایشان که قرابت و یا مؤمنان رای خدا تعالی ایبتغون عندهم العزة این منافقان طلب عزت و منعت از کافران میکنند و میندانند که
عزت و غلبه و منعت جمله خدای راست و اصل کلمه از شدت و صلابت است و ارض عزاز ای صلبة و تعزز ای تشدد و عز علی کذا ای صعب
و منه قولهم من عز بز ای من غلب سلب و اینجا نابایافت باشند و بدانکه این عزت خدای را بآنکه به طالبش دهد از و بحث باشد و قد
نزل علیکم فی الکتاب و بتحقیق مسلمانان فرو فرستاده الله در کتاب که ان اذا سمعتم آیات الله الله چون بشنوی آیات خدای
که با آن کفر می آرند و استهزا می کنند فلا تقعدوا معهم با ایشان منشینید در چنین حال تا آنگه که آن حدیث رها کنند و در حدیثی دیگر
شوند چنانکه خدای تعالی گفت پیش از این بشما فرستاده اند در کتاب آنست که در سورة الانعام گفت من قوله تعالی و اذا رأیت الذین
یخوضون فی آیاتنا فاعرض عنهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره الایة و این آیة سورة الانعام بمکه آمد بمدینه برای آنکه گفت و قد نزل علیکم
فی الکتاب مفسران گفتند سبب نزول این آیة آن بود که منافقان با جهودان و کافران بنشستندی و در قرآن طعن زدندی و در
مسلمانان و مسلمانان عیب کردندی خدای تعالی این آیة فرستاد و ایشان را و مؤمنان را از آن نهی کرد از آنکه در حال ایشان بنشینند
ضحاک روایت کرد از عبد الله عباس که گفت جمله محدثان و مبتدعان داخل‌اند در این آیة از محمد رسول علیه السلام تا بروز قیامت
و کلبی روایت کرد از ابو صالح از عبد الله عباس که او گفت این هر دو آیة منسوخ است بقوله و ما علی الذین یتقون من حسابهم من شیء
ای یتقون الشرک و الاستهزاء من حسابهم ای من حساب الکفار و المنافقین و حکی و ذکر علی کرم العلم یتقون ما فهو اهله و صحیح
آنست که منسوخ نیست و قوله انکم اذا مثلهم یعنی که اگر با ایشان بنشینی در آن حال که ایشان بر مسلمانی استهزا میکنند پس چنان باشد
که ایشان بجا خبر او مخذوف است و تقدیر آنست فان تقعدوا معهم انکم اذا مثلهم و اذا ملغی است از عمل برای آنکه در میان ...
و خبر آمده است و از اینجا گفت علیه السلام من تشبه بقوم فهو منهم هر که تشبه سازد بگروهی او از ایشان باشد و هم چنین
قوله علیه السلام من احب عمل قوم خیرا کان او شرا کان کمن عمله هر که دوست دارد کار گروهی اگر خیر باشد و اگر شر چنان است که کرده
باشد کاو

و قوله علیه السلام من مشی مع ظالم فقد اجرم هر که با ظالمی برود تبعه کار شود و قال الله تعالی و لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار
ان الله جامع المنافقین و الکافرین فی جهنم جمیعا که خدای جمع خواهد کردن منافقان و کافران را در دوزخ برای آنکه
حکم ایشان یکیست چه منافقان گرچه اسلام بر زبان میرانند در دل کفر میدانند حکم ایشان در قیامت حکم کافران باشد هر یک
جای در دوزخ حاضر باشد قوله الذین یتربصون بکم صفت منافقانست که ایشان انتظار دارند و بر آفات که روندی بر رسول
و بر اصحاب او و مفعول به از کلام محذوفست و تقدیر آنست که یتربصون بکم ایها المؤمنون احد الامرین اما الفتح و الظفر و اما
دائرة و محل الذین نصب است بدل آنکه صفت منافقان و کافرانست فی قوله ان الله جامع الکافرین و المنافقین حق تعالی گفت
این کافران و منافقان را چشم برهم نهاده اند تا خود چگونه آید که شما را که مؤمنانید فتحی و ظفری باشد از خدای عز و جل یا غنیمت
و طمع غنیمت کنند و گویند الم نکن معکم نه ما با شما بودیم و اگر دست کافران را باشد و نصیب ظفر ایشان را بود گویند الم نستحوذ
علیکم یعنی منافقان کافران را گویند ما شما را خبر دادیم باحوال و اسرار مسلمانان بر قول ابن جریج و سدی گفت معنی آنست که الم
نغلب علیکم نه ما بر شما غالب بودیم یعنی در این باب نصیب بیشتر ما داشت که ما شما را جاسوسی کردیم و اطلاع دادیم بر احوال

مؤمنان [illegible] غلبه است و منه قوله استحوذ علیهم الشیطان ای غلب و اصل کلمه حاذ یحوذ باشد قال العجاج یحوذهن و له حوذی
و له حوذی [illegible] روایة اصمعی و ابو عبیده [illegible] از این باب نباشد و بر این قاعده حاذ و استحاذ باشد و اینکه فعل بر اصل خود گفت
احوذ و استحوذ. قال لبید فی صفة عیر و اتن: اذا اجتمعت و احوذ جانبیها و اوردها علی عوج طوال اراد قوائمها. و قیل اراد
الحمل الطوال و معنی احوذ جانبیها لم یشذ منها شیء والاحوذ الرجل الخفیف المنکمش فی الامور و قیاس استحاذ باشد برای آنکه
هر آن واو که مفتوح که عین الفعل باشد و ما قبل او ساکن بود نقل حرکت او با فاء الفعل کنند و آن واو را قلب کنند با الف کقولهم
استحال و استبان و استنار و استعاذ و در این کلمه بر اصل رها کرده اند و مثله استنوق الجمل و استصوب رأیه و نمنعکم من
المؤمنین و نیز گویند که ما شما را از مؤمنان حمایت کردیم بآنکه شما را اطلاع دادیم بر اسرار ایشان و خذلان کردیم ایشان را و نصرت
نکردیم تا شما بدین چیزها بر ایشان ظفر یافتی و غالب شدی حق تعالی گفت من که خدایم فردا قیامت میان ایشان حکم کنم و لن یجعل
الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا و خدای تعالی کافران را بر مؤمنان راه ندهد یعنی ظفر و دست ندهد و سدی گفت مراد بسبیل
حجت است یعنی کافران را بر مؤمنان حجتی نباشد بوقت آنکه پیش خدای حکومت کنند ان المنافقین یخادعون الله بیان کردیم
در اول سورة البقرة که خداع چه باشد و اصل او چیست و مراد بخداع منافقان خدای را آنست که ایشان با خدای تعالی معامله
کنند که صورت خداع دارد و آن اظهار ایمانست و ابطان کفر برای آنکه تا جان و مال خود حمایت کنند حسن بصری و زجاج و زهری
گفتند معنی آنست که خدع میکنند پیغمبر خدای را خدای تعالی خداع رسول را خداع خود خواند چنانکه گفت یؤذون الله و قوله
آسفونا فلما آسفونا [illegible] ایشان و بر خدای ممکن نباشد و مثله فی المعنی قوله ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله مبایعة رسول
جاری مجری مبایعت خود داشت و از روی مبالغه گفت ید الله فوق ایدیهم و قوله و هو خادعهم و خدای ایشان را جزا دهد و این
بر دو معنی را محتمل بود یکی آنکه خدای تعالی با ایشان معامله خادعان کند چنانکه بیان آن کرده شد در سورة البقرة در دنیا و در
آخرة و وجه دیگر آنست که جزای خداع را خداع خواند بر سبیل ازدواج کما قال تعالی و جزاء سیئة سیئة مثلها و قوله و مکروا
و مکر الله و این در لغات بسیار است و [illegible] صورت خداع دارد از خدای تعالی با ایشان آنست که ایشان را در دنیا فرو گذاشته است [illegible]
و [illegible] رسول علیه السلام [illegible] تا احکام مسلمانان بر ایشان میراند با آنکه ایشان کافرند و اما خداع
ایشان در قیامت آن بود که ایشان را فرو گذارد تا در پی مؤمنان می دوند و عقبهای قیامت می برند تا آنکه که به بهشت رسند چون خواهند
که در بهشت شوند زبانیان در ایشان رسند و ایشان را با دوزخ برند [illegible] ایشان را در احوال [illegible] ایشان و اذا
قاموا الی الصلاة قاموا کسالی یراؤن الناس گفت چون بنماز برخیزند کسلان وار برخیزند و نیز برای دیدار مردمان نماز کنند و این
صفة منافقان باشد که [illegible] کنند از عمل برای خدا کنند بیاکنند برای آنکه ایشان اعتقاد ثواب و عقاب ندارند برای دفع مضرت
کنند چنانکه از عبد الکریم بن ابی العوجا حکایت کردند که کسی او را دید که نماز نیکو میکرد او را گفت این چه طریقه تو است گفت عادة البلد
و ریاضة الجسد و حمایة الاهل والولد گفت عادت شهرست و ریاضت تن و حمایت اهل و ولد و لا یذکرون الله الا قلیلا و ذکر خدا
نکنند مگر اندکی [illegible] گفت مراد آنست که [illegible] ایشان نماز میکنند قتاده
گفت مراد آنست که ذکر [illegible] کنند برای خدای لاجرم مقبول نباشد [illegible] هر چه خدای تعالی آنرا قبول کند آن اندک باشد و هرچه مقبول باشد
از قبل خدای تعالی آن بسیار باشد و حسن بصری و ابن زید گفتند هیچ از ذکر خدای تعالی اندک نباشد [illegible] از برای خدای بود
و قصد ایشان نه خدای باشد مراد بذکر قلیل [illegible] چنانکه قال ما رأیت مثله و المعنی ما رأیت مثله لا قلیلا و لا کثیرا و قوله مذبذبین
بین ذلک متحیرین مترددین و اصل کلمه حرکت و اضطراب باشد چون حرکت [illegible] و چیزی که آویخته باشد چون بجنبانند یک بار
بدین جانب شود و یک بار بدان جانب قال النابغة: الم تر ان الله اعطاک سورة تری کل ملک دونها یتذبذب و بعضی

اصل لغة گفت حرکت چیزی متتابع باشد و این فعل مضاعف ذب باشد و الذب الدفع و مراد آنست که منافقان مترددو متحیر باشند
[illegible] با جانب مؤمنان [illegible] و یک بار با جانب کافران [illegible] ایشان [illegible] من مخلص باشند [illegible] و نظیر
آیه در معنی قول النبی علیه السلام مثل المنافق کمثل الشاة العائرة بین الغنمین تعیر الی هذه مرة و الی هذه مرة لا تدری ایهما تتبع گفت مثل منافق
چون گوسپندی [illegible] است میان دو گله گاه بدین گله میشود و گاه بدان گله [illegible] و من یضلل الله و هر که خدای او را گمراه
کند یعنی از ره بهشت و ثواب و وجه دیگر آنست که معنی اضلال حرمان ایشان است از الطاف و خذلان ایشان بر سبیل عقوبت
فلن تجد له سبیلا تو برای او راه [illegible] یا ایها
الذین آمنوا لا تتخذوا الکافرین اولیاء من دون المؤمنین الآیة [illegible]
و صلة و معونه گفت مؤمنان [illegible] کافران دوستی [illegible] یعنی اگر چنین کنی خدا را
بر شما حجتی باشد ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار [illegible] منافقان در [illegible] اسفل باشند و طبقه زیرین [illegible]
خدای تعالی چنانکه هشت طبقات [illegible] درکات [illegible]
فی الدرک بسکون [illegible] کالشمع والشمع والنهر والنهر والشعر والشعر [illegible] خدای تعالی در دوزخ [illegible]
اسفل [illegible] عبد الله عمر گفت سه گروه باشند که روز قیامت [illegible] عذاب ایشان [illegible]
بود منافقان و کافران [illegible] و آل فرعون [illegible] قوله تعالی ان المنافقین
فی الدرک الاسفل من النار [illegible] خدای تعالی گفت [illegible] لا اعذب
عذابه احد و لا یوثق وثاقه احد و اما کافران [illegible] فی قوله تعالی فانی اعذبه عذابا لا اعذبه احدا من العالمین و اما آل فرعون فی
قوله ادخلوا آل فرعون اشد العذاب و لن تجد لهم نصیرا ای ناصرا [illegible] ایشان کند
که خدای تعالی [illegible] الا الذین تابوا
مگر آنان که توبه کنند [illegible] اصلاح کنند قوله و اصلحوا
[illegible] و اعتصموا بالله و دست بخدای زنند [illegible]
بخدای [illegible] و اخلصوا دینهم لله [illegible] فاولئک
مع المؤمنین [illegible] باشد [illegible] مؤمنان [illegible]
کرده باشند [illegible] و سوف یؤت الله المؤمنین اجرا عظیما و خدای تعالی
مؤمنان را مزدی عظیم خواهد داد یعنی ثواب بهشت [illegible] جل جلاله [illegible]
با بقاء [illegible]
خبر [illegible] لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر [illegible]
و با خاطر هیچ آدمی [illegible]
کار [illegible]
من لا تزید طاعة المطیعین ولا ینقصه معصیة العاصین [illegible] ما یفعل الله بعذابکم ان شکرتم و آمنتم
گفت خدای بعذاب شما چه خواهد کردن اگر شکر و ایمان آرید [illegible]
شاکر [illegible]
چه [illegible] و کان الله شاکرا علیما و حقیقة شکر [illegible] باشد

باشد بی تعظیم و این از میان بنده و خداوند باشد از میان خداوند و بنده صورت نبندد پس معنی شکر از قدیم تعالی آنست که از کرده نواز
کوید بر طریق مدح و ثنا تا خلقان بشنوند و برو ثنا کویند چنانک قصه پیغامبران کذشته و سیر ایشان و محامد و مناقب ایشان
باز کفت و مانا کفت از شکر خدای چنانک رسول علیه السلام فرمود که التحدث بالنعم شکر و قوله علیه السلام من ذکر فقد شکر و من کتم
فقد کفر و اینجا ساختی حکایت کرد از امیر المؤمنین علی علیه السلام و اهل البیت او چون در آن شبها طعام بمسکین و یتیم و اسیر دادند
ایشان را کفتند لا نرید منکم جزاء و لا شکورا ما از شما پاداشت چشم نمی داریم و باز آنکه توقع شکر نکنیم و در تفسیر اهل البیت آمد که ایشان این
حدیث بزبان نکفتند در دل داشتند چون خدای تعالی از دل ایشان یقین و صفا شناخت خبر داد از ایشان بدین خبر و از جهت
ایشان را از سائلان طمع شکر و جزا نباشد حق تعالی کفت این جزاء این بود و این شکر بود که کفت ان هذا کان لکم جزاء و کان سعیکم مشکورا قوله عز و جل

الجزء السادس ١٤٧

لا یحب الله الجهر بالسوء من القول الا من ظلم و کان الله سمیعا علیما . ان تبدوا
دوست ندارد خدای آشکارا بیدی از کفتار الا از کسی که بر وی ستم کرده شود و هست خدای شنوا دانا اکر پیدا کنید
خیرا او تخفوه او تعفوا عن سوء فان الله کان عفوا قدیرا . ان الذین یکفرون
نیکی یا پوشیده دارید یا عفو کنید از بدی خدای عفو کننده و توانا است ایشان که کافر شوند
بالله و رسله و یریدون ان یتخذوا بین ذلک سبیلا اولئک هم الکافرون
بخدای و پیغامبران او و خواهند که کیرند میان آن راهی ایشان کافرانند
حقا و اعتدنا للکافرین عذابا مهینا . و الذین آمنوا بالله و رسله و لم
بحقیقت و ساخته ایم کافرانرا عذابی خوار کننده و آنان که کرویدند بخدای و پیغامبران او و
یفرقوا بین احد منهم اولئک سوف یؤتیهم اجورهم و کان الله
جدا نکردند میان یکی از ایشان ایشان را بدهیم مزد ایشان و هست خدای
غفورا رحیما . یسألک اهل الکتاب ان تنزل علیهم کتابا من السماء فقد
آمرزنده و بخشاینده میخواهند از تو اهل کتاب که فرو آری برایشان کتابی از آسمان خواستند
سألوا موسی اکبر من ذلک فقالوا ارنا الله جهرة فاخذتهم الصاعقة بظلمهم
از موسی بزرکتر از این کفتند با ما نمای خدای را آشکارا بکرفت ایشانرا صاعقه بستم ایشان
ثم اتخذوا العجل من بعد ما جاءتهم البینات فعفونا عن ذلک و آتینا موسی
انکه کرفتند کوساله را از آنکه آمد بایشان حجتها عفو کردیم از آن و دادیم موسی را
سلطانا مبینا . و رفعنا فوقهم الطور بمیثاقهم و قلنا لهم ادخلوا الباب
حجتی روشن و برداشتیم از بالای ایشان کوه طور بعهد ایشان و کفتیم ایشانرا که در شوید در
سجدا و قلنا لهم لا تعدوا فی السبت و اخذنا منهم میثاقا غلیظا . فبما
سجده کنان و کفتیم ایشانرا که از اندازه مکذرید در روز شنبه و کرفتیم از ایشان عهدی کران
نقضهم میثاقهم و قلنا لهم ادخلوا الباب سجدا و قلنا لهم لا تعدوا فی السبت و
بشکستن ایشان عهد ایشان
اخذنا منهم میثاقا غلیظا فبما نقضهم میثاقهم و کفرهم بآیات الله
و کفر ایشان بآیتهای خدای

ان یفرقوا بین الله و رسله و یقولون نؤمن ببعض و نکفر ببعض و یریدون
که جدا کنند میان خدای و پیغامبران او و کویند ایمان داریم ببعضی و کافر شویم ببعضی و خواهند

و قتلهم

و قتلهم الانبیاء بغیر حق و قولهم قلوبنا غلف بل طبع الله علیها بکفرهم فلا یؤمنون
و کشتن ایشان پیغامبرانرا بناحق و کفتن ایشان که دلهای ما در غلاف است بلکه مهر نهاد خدای بر آن بکفر ایشان نکروند
الا قلیلا . و بکفرهم و قولهم علی مریم بهتانا عظیما . و قولهم انا قتلنا المسیح
مکر اندکی و بکفر ایشان و کفتار ایشان بر مریم دروغی بزرک و کفتن ایشان که ما کشتیم مسیح
عیسی بن مریم رسول الله و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم و ان الذین
عیسی پسر مریم پیغامبر خدای و نکشتند او را و بدار نکردند او را و لکن مانند کرده شد ایشانرا و آنان
اختلفوا فیه لفی شک منه ما لهم به من علم الا اتباع الظن و ما قتلوه
که خلاف کردند در وی در شک اند از آن نیست ایشانرا بدان هیچ علمی مکر پی کمان و نکشتند او را
یقینا . بل رفعه الله الیه و کان الله عزیزا حکیما . و ان من اهل
براستی بلکه برداشت او را خدای بسوی خود و هست خدای عزیز و غالب محکم کار و هست از اهل
الکتاب الا لیؤمنن به قبل موته و یوم القیامة یکون علیهم شهیدا
کتاب که ایمان آرد باو پیش از مرک او و روز قیامت بود بر ایشان کواه
فبظلم من الذین هادوا حرمنا علیهم طیبات احلت لهم و بصدهم
بستمی از آنان که جهود شدند حرام کردیم بر ایشان خوشیها که حلال بود ایشانرا و بباز داشتن ایشان
عن سبیل الله کثیرا . و اخذهم الربوا و قد نهوا عنه و اکلهم
از راه خدای بسیاری و کرفتن ایشان ربا را و نهی کرده بودند از آن و خوردن ایشان
اموال الناس بالباطل و اعتدنا للکافرین منهم عذابا الیما
مالهای مردمان بناحق و ساختیم کافرانرا از ایشان عذابی دردناک

قوله تعالی لا یحب الله الجهر جماعتی قرا برانند که ظلم خوانند بضم ظا و کسر لام علی ما لم یسم فاعله و در شاذ زید بن اسلم و ضحاک و جم
خوانده الا من ظلم بفتح ظا و لام بر آنک فعل مسند باشد با ضمیر مستکن که عاید بود با من عبدالله عباس و قتاده و حسن کفتند معنی
آیت آنست که خدای تعالی دوست ندارد که کسی بر کسی بد عا کند الا کسی که بر او ظلم کرده باشند و مظلوم باشد که او را رخصت است که بر ظالم دعا
کند و جهر بمعنی اظهار باشد و بر این قول روا باشد که من در محل نصب بود بر استثنا منقطع برای آنکه من از جنس قول بد و دعا بد
نباشد و شاید که بر حذف مضاف بود و تقدیر آن باشد که الا قول من ظلم یعنی الا دعاء المظلوم بر این قول استثنا متصل باشد و زجاج
کفت روا باشد که من در محل رفع باشد بر تقدیر محذوف و تقدیر آن باشد که لا یحب الله الجهر احد بالسوء الا من ظلم و روا بود که محل
او جر بود علی تقدیر لا یحب الله الجهر بالسوء من القول الا ممن ظلم فراء کفت معنی آنست که نفرین کند بر ظالم یا خبر دهد مردمانرا
بانک ظالم کرده باشد و فراء کفت مثال این آنست که قایل کوید اخذ فی کرم الخصومة و المراد الاجمال و اراد به و حیا الله و مثله قوله
لست علیهم بمسیطر الا من تولی و کفر علی تقدیر الا علی من تولی و کفر مجاهد کفت مراد مهمانست که فرو آید بمیزبانی نیکو نکند خبر دهد
مردمانرا بابخل او کرده باشد چنانک شاعری کفت که از بر ممدوح خود با شکایت بر کشت ماذا اقول اذا انصرفت و قیل لی
ماذا اصبت من الجواد المفضل . ان قلت اعطانی کذبت و ان اقل بخل الجواد بماله لم یجمل . فاختر لنفسک ما ترید
فاننی لا بد مخبرهم و ان لم اسئل . و عربا این معنی و اجب شناسند و آنک تقصیر کند در این اوداء الفت و مذمت کنند و آنرا
میزبانی نیک کنند او را مدح کنند و در تنزیه معنی مبالغتها کرده در نظم و نثر اینجا کفته اند که امدح بیت قالته العرب قول الشمر

لا یحب الله الجهر بالسوء من القول الا من ظلم [illegible]

[illegible]

في حسن الضيافة نصبوا لهم رحل الطريق تا ايشان ببينند دعوت بها على الضيفان . ويكاد موقدهم يجود بنفسه حب القرى حطبا على النيران
والمحابيب قالت العرب ابيات الاخطل في جفن الضيف وهم قوم اذا اكلوا اخفوا كلامهم واستوثقوا من رتاج الباب والدار
قوم اذا استنبح الاضياف كلبهم قالوا لامهم بولي على النار . وانيجا گفت شاعر . وقد علموا ما الجار والضيف مجبرا اذا رقا كل بلد
مولع . وسدى گفت وابن اشت گفت الا الذكر لا اعلم كشد انتقام وتشفى كند واين قول مروى است از باقر عليه السلام ونظيره . قوله تعالى ولمن
انتصر بعد ظلمه فاولئك ما عليهم من سبيل وقوله تعالى والذين اذا اصابهم البغي هم ينتصرون وقال تعالى وانتصروا من بعد ما ظلموا ودر
خبرست كه رسول عليه السلام بود كه مردى بگذشت كه با كسى خصومت ميكرد واو سفاهت ميكرد وان مرد ميگفت حسبي الله حسبي الله رسول عليه السلام
اورا گفت ابل من نفسك عذرا فاذا اعجزت فقل حسبي الله اول از خويشتن ابلاء عذرى كن چون عاجز شوى انگه بگو حسبي الله والمنتصر
گفت رد الحجر من حيث اتاك فان الشر لا يدفعه الا الشر گفت سزاى هر بدى [illegible] باشد باز فرست كه شر را دفع نكند الا الشر
اين معنى خواست شاعر انجا كه گفت وبعض الحلم عند الجهل للذلة اذعان وفي الشر نجاة حين لا ينجيك احسان وگويند
[illegible] گفت چنانكه تقديم وتاخير بگردان ايست . وعزيز بود [illegible] نزد ما دانى بود خوارى [illegible] بود دستى
چون [illegible] . وگويند [illegible] ابو العيناء گفت الى كم تمدح الناس وتذمهم قال ما احسنوا واساؤا وتا چند
[illegible] مدح وذم خواهى كرد گفت تا ايشان احسان واساءة كنند نبينى كه خداى تعالى چون از بنده راضى شود مدحش
چنين كرد كه نعم العبد انه اواب وچون [illegible] خشم گرفت [illegible] ذم چنين كرد كه هماز مشاء بنميم مناع للخير معتد اثيم عتل بعد ذلك زنيم
قال الشاعر اذا انا لم امدح على الخير اهله ولم اذم الجبس اللئيم المذمما . ففيم عرفت الخير والشر باسمه وشق لي الله المسامع والفما . ديگرى
معنى [illegible] گويد . وما المعتقد الا اقوى الشكر في الغنى . [illegible] . لحيث ترى حمدا على ذى اساءة فثم ترى شكر
الذوى حسن القرض [illegible]
فدونك فاحسن [illegible] واعلم بان [illegible] في الحساب . اودى ربيع [illegible] لا املى فانى قد خلقت من التراب . ديگرى
گفت . [illegible] عليه لحسن الناس [illegible] الاحسن الله له من الجزاء ومن كان سيئا لحقيق ان يساء . وقال آخر ما في
الشاعر [illegible] اسا الصنيع [illegible] . اما در قراءة الاكثر كه ظلم بضم ظا [illegible] خواند على الفعل المعروف معنى آن باشد كه خداى
دوست ندارد سخن بد الا از آنكه ظلم كرده باشد [illegible]
نظم كلام [illegible] باشد در باب اعراب آن [illegible] وابو القاسم [illegible] گفت از ضحاك [illegible] در كلام تقديم و
تاخيرست وتقديرش انست كه ما يفعل الله بعذابكم ان شكرتم وآمنتم الا من ظلم [illegible] منقطع باشد يعنى خداى [illegible]
كه عذاب شما اگر شاكر باشيد ومؤمن مگر هر ظالم فان الله يعذبه [illegible] خداى تعالى او را عذاب كند واين وجه
نيك [illegible] شاعر گفت كل اخ
مفارقه اخوه لعمر ابيك الا الفرقدان . [illegible] والفرقدان ايضا ومعنى آن باشد كه خداى تعالى سخن زشت دوست ندارد ونه نيز ظالم را
وقطرب وجهى گفت بر قراءة عامه وآن انست كه گفت [illegible] ومعنى آنست كه خداى تعالى دوست ندارد كه جهر كنند بكلام
قبيح [illegible] باشد در تكليف [illegible] اختيار [illegible] از ظالم بالاكراه على الجهر بسوء
القول [illegible] وجهى لطيفست وكان الله سميعا عليما وخداى تعالى شنواست [illegible] سخن بد گويد ودانا است [illegible]
واسرار وقصور ايشان [illegible] وخلق را رخصت داده در آنكه از ظالم انتقام [illegible] كرده [illegible]
از اساءه [illegible] مقابله كنند در اين آيه ترغيب كرد بر فعل خير واحسان وتفضيل وعفو وتجاوز از گناه انكس كه
اساءه كرده باشد گفت چيزى كه شما كنيد اگر پنهان كنيد واگر اشكار [illegible] يا عفو كنيد مستحق را از اساءه من بان عالم ازان

بدان هيچ پوشيده نيست تا در مردمان در فضل واحسان وخير وعفو انگاه كار [illegible] شوند وماننده ان در معنى قوله تعالى وان تعفوا
اقرب للتقوى ولا تنسوا الفضل بينكم وخصوصا كه عفو باشد از سر قدرت كه والعفو عن قدرة فضل من اكرم وعبد الله مسعود روايت
از رسول عليه السلام كرد كه گفت ان الله عفو يحب العفو خداى تعالى عفوست عفو كردن دوست دارد ورسول عليه السلام گفت من يغفر يغفر
له ومن يعف يعف الله عنه هركه بيامرزد كسى را خداى او را بيامرزد وهركه عفو كند گناه كارى را خداى تعالى او را عفو كند وخداى تعالى چنين
كرد در قوله عفا الله عما سلف واين آيه دليل است بر آنكه خداى تعالى عفو كند گناه كار انرا [illegible] چنانكه در اين آيه وديگر آيتها
[illegible] كرده [illegible] نكند ومدح آنرا كه عفو كند في قوله والعافين عن الناس [illegible] باشد [illegible]
لا سيما با حاجت ما باو واستغناء او از ما [illegible] عفو
ايشان [illegible] خداى [illegible] زيادتى [illegible] ومعصية
عاصى نقصانى فان الله كان عفوا قديرا وخداى تعالى هميشه عفو كننده وقادر بوده است وبدان عفو با قدرت كرد كه [illegible]
مجرد عفو كند بدان [illegible] قوله ان الذين يكفرون بالله ورسله [illegible] كافر شوند بخدا
وپيغامبران او بخداى [illegible] ايمان اريم وپيغامبران [illegible] يا بعضى ايمان اريم وبعضى [illegible] انكار
حق تعالى البيان وتفسير اراده ايشان تفريق را ميان خداى وپيغامبرانش با آنكه گفت في قوله ويقولون نؤمن ببعض ونكفر ببعض
ميگويند يعنى جهودان وترسايان كه بعضى پيغامبران تصديق ميكنيم وبعضى را تكذيب كنيم چه جهودان بموسى گويند وبعيسى
ومحمد [illegible] وترسايان بعيسى [illegible] ويريدون ان يتخذوا بين ذلك سبيلا وميخواهند كه از ميان اين
راهى بگيرند يعنى ميان كفر وايمان [illegible] جمله [illegible] ايمان
بعضى وكفر ببعضى [illegible] گفت قديم [illegible]
اولئك هم الكافرون حقا ايشان انانند كه كافر در حقيقت [illegible] ايمان عبارتست از مجموع علوم كه تا مجتمع نباشد ايمان نباشد
هر جمله ان معرفت باشد وعلم باشد واعتقاد باشد [illegible] ايمان انگه باشد كه مجموع بود چون عقل كه تا اجزاء مجموع نبود از
عقل نخوانند پس حق تعالى گفت كافر در حقيقت ايشانند تا كسى وهم نبرد كه ايشان را ايمان بعض انبيا با كفر بديگر پيغامبران ايمان
باشد يا سود دارد يا از ان حكمى بود انگه گفت واعتدنا للكافرين عذابا مهينا وما ساخته ايم كافران را عذابى خوار كننده مقرون با استخفاف واهانت تا
صفت عقاب مستحق باشد [illegible] عقاب [illegible] عذاب خاص تر است [illegible] گفت والذين آمنوا
بالله ورسله ولم يفرقوا بين احد منهم آنان كه ايمان آرند بخداى تعالى وجمله پيغامبرانش وتفريق نكنند ميان پيغامبران و
بعضى ايمان نيارند وبعضى بل بهمه ايمان دارند اولئك سوف نؤتيهم اجورهم ايشان آنانند [illegible] كه ما دهيم ايشانرا مزدهاى ايشان
وسوف براى [illegible] فعل باشد باستقبال واخراج آن از انكه حال را شايد وكان الله غفورا رحيما وخداى تعالى [illegible] آمرزنده
وبخشاينده بوده است [illegible] وگر چه واجب نبود [illegible]
در گذشتن قوله يسئلك اهل الكتاب الآية حق تعالى [illegible] رسول را عليه السلام تسليه داد از آنچه جهودان
او را گفتند وتحكم وتعنت نمودند وسبب نزول آيت آن بود كه كعب اشرف وفنحاص بن عازورا رسول را عليه السلام گفتند اگر تو
پيغامبرى كتابى بيار بجمله چنانكه موسى عليه السلام توريه بيك دفعه بياورد [illegible] ايشان تحكم بر خداى تعالى [illegible] فرستاد وگفت
[illegible]
[illegible] گفتند خداى را با ما نماى معاينه لاجرم [illegible] از آسمان [illegible] گفتند
[illegible] عقوبه بر ايشان ظلم بود [illegible] ايشان بود انكه [illegible] كردند گوساله را معبود خود ساختند وگوساله پرست شدند

انکه آیات و بینات و دلائل و معجزات با ایشان آمد و ودیعها این چند دلیلست بر صحت مذهب ما از چند وجه یکی آنکه ما گفتیم موسی علیه السلام
سؤال رؤیة نکرد برای خود برای قوم کرد فی قوله ارنی انظر الیک خدای تعالی بظاهر قرآن و صریح لفظ اضافه سؤال کرد با ایشان
که فقد سألوا موسی اکبر من ذلک فقالوا ارنا الله جهرة دیگر آنک در چند دلیلست بر ابطال الرؤیة یکی قوله تعالی فقد سألوا موسی
اکبر من ذلک حق تعالی بازنمود که اینان جهودان رسول را علیه السلام مطالبه کردند بکتابی از آسمان بر وجه تعنت آنچه کیا و عظیم‌تر است
آنکه بیان کرد که ایشان از موسی علیه السلام خواستند در باب رؤیة بمنزلت تر و عظیم‌تر تعنت اگر این خبر باشد که بود هما نا بلغ
عظیم‌تر باشد تا ایشان بنوده دگر قوله فاخذتهم الصاعقة بظلمهم بگرفت صاعقه ایشان را قوم از هر نالایق و فی ثانی دگر از نفی و تعنت
پیغامبر و کفر بخدای و عبادة عجل بکردند ایشان را صاعقه بنا سد چون سؤال رؤیة کردند صاعقه آمد تا سؤال رؤیة از آن
عظیم‌تر نباشد صاعقه بیا مدی دگر قوله بظلمهم هم دلیلست بر آنکه ایشان کردند دوم دلیلست بر آنک ... کردند که اگر بر
موسی بودی صاعقه موسی را سوختی و ظلم حواله بموسی بودی و از عبدالله عباس روایت کردند که در کلام تقدیم و تأخیر
هست و تقدیر آیت فقالوا جهرة ارنا الله چنانکه جهر از صله قول باشد نه از صفت رؤیة تا باشد سؤال رؤیة بر هر وجه از
وجوه که باشد شنیع بود سواء اگر رؤیة بالتشبیه باشد و اگر بوجهی دگر جهرة را برؤیة تعلق باشد یا بقول بلاد قوامع قوله
سعید و محمد بن کعب القرظی گفتند جهودان رسول را علیه السلام گفتند کتابی نوشته بیار چنانکه موسی تورات آورد بالواح نوشته
چنانکه تا آیة ایشان آمد و این قول که کتاب بمعنی مکتوب باشد چنانکه حساب بمعنی محسوب قتاده گفت معنی آنست که کتابی خاص
برای جماعتی بخصوص از ما که جز ما را در آن شرکتی نباشد زجاج گفت این سؤالات که کفار کردند که گفتند او ترقی فی السماء ولن
نؤمن لرقیک حتی تنزل علینا کتابا نقرؤه اکرم برسبیل تسلیه رسول گفت ان جهل ایشان آنست که ان پیغمبران در حق خلق
سؤال چنان کردند و نیز از جهل ایشان آنست که گوساله ساخته سامری برای آنک با آنکه از دو جانب آمد از معبود حق کردند
و مفعول دوم از اتخذوا محذوفست و تقدیر آنست که ثم اتخذوا العجل الها فعفونا عن ذلک عفو کردیم از آن و موسی را
حجتی دادیم روشن و سلطانی حجتی قاهر باشد و رفعنا فوقهم الطور بمیثاقهم عبدالله عباس گفت خدای تعالی بفرمود تا جبرئیل
کوه طور را که لشکرگاه موسی بود طور کوه است بر سر بالای سر ایشان بداشت و گفت سر ایشان را اگر بتوریة ایمان نیارید و شرایط احکام
بشنوید این کوه بر شما فرو داریم ایشان روی بر زمین نهادند و بنیمه روی و یک چشم در کوه می‌نگریستند و می‌گفتند حطة بجای آنکه
ایشان فرمود که گویند حطة یعنی خطایانا و قوله بمیثاقهم ای بعهدهم و قلنا لهم ادخلوا الباب سجدا و گفتیم ایشان را که باین در
در شوی ساجد و خضع و برحالت قتاده گفت دری از درهای بیت المقدس بود و گفتند دری بود نام او ایلیا گفتند ایلیا
و این قصه برفت در سورة البقرة و قلنا لهم لا تعدوا فی السبت اهل مدینه خوانند لا تعدّوا باسکان عین و تشدید دال بر
تقدیر لا تعتدوا و اگر تا در دال ادغام کردند لقرب المخرج و نظیره لا یهدّی این جز باختلاس شاید کفتن برای آنکه گر اسکان
صریح کنند جمع ساکنین باشد علی غیر حده و این جایز نباشد و باقی قرا خوانند لا تعدوا من العدوان و گفتیم ایشان را که تعدّی
مکنی ... در ماهی گرفتن و این قصه نیز برفت در سورة البقرة و اخذنا منهم میثاقا غلیظا و از ایشان در این حیز ما
عهدی گران موکد مغلظ گرفتیم فبما نقضهم میثاقهم ما زیادتست در این آیه چنانکه فی قوله فبما رحمة من الله لنت لهم و قوله
عما قلیل و جند ما هنالک و این ما در این جایها تا این زیادتی باشد نه زائده بلکه در تهم ازلی باشد و معنی این بود که فبنقضهم
میثاقهم لا یعبؤه لک و برحمة من الله لنت لهم و لا یغیبها و عن قلیل لاعن کثیر گفت بنقض عهد و شکاندن میثاق که ایشان
کردند و کفرشان بآیات خدای و کشتن ایشان پیغامبران را بناحق و کشتن پیغامبران اگرچه جز بناحق نباشد و لکن بگوید
باین وصف تا بداند که کشتن ایشان جز بناحق نباشد چنانکه گفت علی لاحب لا یهتدی بمناره یعنی لو کان هناک مناره لا یهتدی

وشیره

به پس قضا عهد ایشان بیعنوشان کرد و کلام در این و امثال این مستقصی برفت فی قوله و یقتلون النبیین بغیر الحق و معنی آنست که
فانک این پیغمبران چیزی کرده بودند که مستحق قتل بودند و قولهم قلوبنا غلف الآیة خلاف کردند در آنکه و گفتن ایشان که دلهای ما
در غلافست و پوشیده است یاد لها و عاء علمست و اختلاف اقوال کرده رفت فی قوله و قالوا قلوبنا غلف الآیة خلاف کردند در آنکه
باء بچه تعلق دارد فی قوله فبما نقضهم میثاقهم بعضی گفتند تعلق دارد بقوله تعالی فاخذتهم الصاعقة بظلمهم و در این آیه گفت بدل باء
و جمله تعلق دارد بقوله فاخذتهم و زجاج گفت تعلق دارد بفعلی محذوف و تقدیر آنست که لعناهم و اوجبنا علیهم اللعنة
بنقضهم میثاقهم و گفتیم آنکه حذف کرد از انکلام برای آنکه در کلام عوضی هست از آن که دلیل میکند و هو قوله بل طبع الله علیها
بکفرهم و گفتند این قول اولیتر است برای آنکه آنان که صاعقه ایشان را بسوخت در عهد موسی بر آنان بودند بر عهد رسول و در از
و این که زجاج گفت قبح نکند در قول اول برای آنکه بنی اسرائیل چون یک قبیله و یک گروهند بمنزله یک شخص اند که خطاب با اول
و آخرشان بیک وجه میرود بمینی که حق تعالی جهودان عهد رسول را میگوید و اذ قتلتم نفسا فادارأتم فیها و اذ فرقنا بکم
البحر فانجیناکم و قوله ثم بعثناکم من بعد موتکم الآیات و قوله بل طبع الله علیها بکفرهم خدای تعالی گفت بل طبع الله علیها
ای ختم و تفسیر ختم و طبع کرده شد پیش از این و جمله آنست که علامتی باشد که فرشتگان بآن بشناسند و بدانند مؤمن را
از منافق و کافر و آن چیزی باشد که منع نکند از ایمان بمینی که گفت فلا یؤمنون الا قلیلا ایمان نیارند مگر اندکی و اگر
مانع بودی منع کردی اندک و بسیار و بکفرهم و قولهم علی مریم بهتانا عظیما و بکفر که آوردند بخدای تعالی و بهتان که بر مریم نهادند
بهتان دروغی باشد که خلاف در نشان آن متحیر باشد چون بشنود مبهوت شود و بهتان ایشان بر مریم آن بود که گفتند او
زناکرده است و حق تعالی بهتان را برای آنکه در حق چنان کسی عجب باشد از عظیم خواند و قولهم انا قتلنا المسیح عیسی ابن
مریم رسول الله و ما قتلوه و گفتن ایشان که ما مسیح را که عیسی مریم است بکشتیم و او رسول خدا بود و او را نکشته بودند و بردار
کرده و لکن شبه لهم و لکن بر ایشان مشتبه کردند خلاف کردند در اشتباه عیسی بر ایشان کلبی روایت کرد از ابو صالح از عبدالله
عباس که گفت یک روز عیسی علیه السلام بجماعت جهودان فرا ایشان رسید چون او را بدیدند گفتند جاء الساحر
ابن الساحرة الفاعل ابن الفاعلة و قذف کردند و دشنام دادند عیسی را و مادرش را عیسی علیه السلام گفت اللهم انت
ربی و انا من روحک خرجت و بکلمتک خلقتنی و لم آتهم من تلقاء نفسی اللهم العن من سبنی و سب امی بار خدایا تو خدای منی
و من از روح تو آمدم و بکلمه خود آفریدی و من از نفس خود بایشان نیامدم بار خدایا لعنت کن بر آنانکه مرا و مادر مرا دشنام دادند
و خدای تعالی دعاء عیسی اجابت کرد و ایشان همه را تا حوکان کرد چون بهتر آنکه جهودان تو خان بدیدند بترسیدند و ایشان
نیز و ماکنند اتفاق کردند که او را باید کشتن بجمع شدند و با او در مناظره آمدند عیسی علیه السلام گفت یا معشر الیهود بدانید
هستی که خدای شما او دشمن دارد ایشان از گفتار او خشم آمد قصد او کردند از ایشان بگریخت و در خانه شد که در سقف او
روزنی بود خدای تعالی جبرئیل را فرستاد تا عیسی را از آن روزن باسمان برد مهتر جهودان که یهودا بود مردی را از ایشان
نام او ططیانوس گفت در این خانه شو و عیسی را بکش او در خانه رفت میگردید کسی را نیافت دراز ماند در خانه می‌جست کس را
نمی‌یافت دیر ماند اینجا ایشان گمان بردند که عیسی با او کارزار میکند یا بقا آورد اینجا خدای تعالی شبه عیسی بر او
افکند تا جهودان در آمدند پنداشتند که او عیسی است او را بگرفتند و بکشتند بعد از آن کردند چنانک او گفت من
ططیانوس صاحب شما از او قبول نکردند و وجه اشتباه در این روایة آن بود که چون او را کشته بودند گروهی گفتند
اکنون در این خانه عیسی بود و صاحب ما اگر این کو ما را کشتیم عیسی است صاحب ما کجا شد و اگر صاحب ماست عیسی
کجا شد و بعضی دیگر گفتند خدای تعالی شبه عیسی بر ططیانوس افکنده و روی او سار انسان و بر اندام ططیانوس و این روی

استشباه الامر فی قتل
عیسی علیه السلام

براشان مشتبه شد. مقاتل گفت جهودان رقیبی بر عیسی موکل کردند تا او را نگاه دارد تا ایشان در جستجوی کشتن جهود او
میکردید تا او بکوه برشد و ایشان مراقبه میکرد خدای تعالی در برشد تا عیسی را باسمان بردند و شبه او بران رقیب افکندند جهودان او را
یافتند گمان بردند که وی عیسی است او را بگرفتند و بکشتند و بر دار کردند چندانکه او گفت من عیسی نیم صاحب شما ام از وی قبول نکردند و
سیر گفت عیسی علیه السلام با عده حواریان در جایی بود و جهودان گرد آن جایگاه بگرفتند و در آمدند تا عیسی را بگیرند خدای تعالی
شبه عیسی بر هر یکی افکند جهودان کان بردند متعجب باشند و گفتند ما را مسحور کردی اگر یکی از شما عیسی است او را بما سپارید و الا همه را
بکشیم عیسی علیه السلام گفت کیست که ایثار کند و جان بفدای من کند تا او را بهشت باشد یکی گفت از ایشان که من چنین کنم
و از میان برخاست و گفت عیسی منم او را بیرون آوردند و بکشتند و دیگران را رها کردند از این وجه بر ایشان مشتبه شد و این قول
اختیار محمد جریر است و قول قتاده و مجاهد و سدی و ابن اسحق و ابن جریج است و اگرچه در عدد حواریان خلاف کردند نیز
در آن خلاف کرده که خدای تعالی شبه عیسی بر همه افکند یا بر یکی از ایشان و محمد بن اسحق گفت جهودان قصد کشتن عیسی کردند
عیسی بگریخت و جائی پنهان شد یکی از جمله حواریان بود منافق بیامد و گفت مرا چه دهی که شما را بر عیسی راه نمایم گفتند سی درم
آن سی درم بستد و ایشان را بالخانه آورد که عیسی در آنجا بود و او از پیش در رفت و عیسی را گفت آمدند تا ترا بکشند خدای تعالی
عیسی را باسمان برد و شبه عیسی بر این حواری منافق افکند تا جهودان در آمدند گمان بردند که وی عیسی است او را بگرفتند و
رسوا کردند و هر چند او قبول نکرد سود نداشت گفت وجه اشتباه آن بود که جهودان مردی را بگرفتند و بر درختی بلند کردند
و کسی را رها نکردند تا نزدیک او رفتی تا روزگاری بر آمد و او متغیر شد و صورتش ناشناس شد و گفتند این عیسی است تا
تا بر عوام تلبیس کنند برای آنکه چون ایشان قصد آن خانه کردند که عیسی در آنجا بود تا او را بگیرند خدای تعالی او را باسمان برد
ایشان بترسیدند که اگر عوام بدانند رغبت کنند در دین عیسی و بر وی بگروند … خلاف کردند با آنچه جهودان
که مطلع بودند بر این سر گویند روا باشد که خدای تعالی شبه شخصی بر شخصی افکند چنانکه او را از یکدیگر باز نشناسند و تجویز
این و امثال این … مشاهدات و محسوسات باشد سفسطه گویم این باستدراج شاید جز بر سبیل خرق عادت تا معجزه یعنی پیغامبر باشد یا معنی
ایمان یا کرامت بعضی اولیاء و صالحان اگر گویند بر نصاری خبر متواتر شده که ایشان در … که چون قصد عیسی کردند ترسایان
جمله بگریختند … هیچکس نماند الا آنکه شبه عیسی بر او افکند چون او را بکشتند کار عیسی بر ترسایان پوشیده
بود اگر گویند چگونه شاید که خلقی بسیار که عدد ایشان بدان حد باشد که ترسایان هستند و جهودان خبر دهند از چیزی و خبر
بخلاف خبر باشد … قول معتبر بود بالکه تواتر … شود با خبار متواتر و این مذهب … باشد گوییم ایشان خبر داده
از ظن و اعتقاد خود دادند برای القای شبه و آنکه از ظن خود و اعتقاد خود خبر دهد از چیزی بر اطلاق نگویند کاذب و دروغ
او را کذب نخوانند … باشد با بطلان اخبار فلان آن الذین اختلفوا فیه لفی شک منه و آنانکه در او اختلاف
کردند یعنی در عیسی در حال القای شبه ایشان شک بردند که آنکه او را کشتند عیسی است یا عیسی نیست حق تعالی گفت ما لهم
به من علم ایشان را بدین علمی نبود الا اتباع الظن الا آنکه پیروی گمان کردند و این استثنا منقطع باشد برای آنکه اتباع
ظن از جمله علم نبود زجاج گفت وجه اختلاف ترسایان آن بود که بعضی از ایشان گفتند عیسی الهست او را نکشتند و نتوان کشتن
و بعضی گفتند پسر خداست برادر او نیابند و بعضی گفتند خدا نیست بل بنده خداست روا باشد که او را بکشند …
از این وجه مشتبه شد بر ترسایان و قوله و ما قتلوه یقینا و نکشتند او را یقین در ضمیر دو قول گفتند یکی آنکه راجع است با عیسی
یعنی ایشان بیقین و حقیقت عیسی را نکشتند بل بعد گمان بودند که آن کشته مصلوب عیسی است یا نیست و قول دیگر آنست
که راجع است با ظن یا با علم و معنا مثل قول القائل قتلت الشیء علما و خبرا اذا علمته علما یقینا لا شک فیه من

آنچه را بگفتم علم یعنی یقین بدانستم و این در کلام عرب بود و در کلام عجم و معنی آن باشد که ایشان را علم یقین حاصل نبود
و بلکه دانسته که آن کشته عیسی است یا نه بل رفعه الله الیه بل خدای تعالی او را رفع کرد با خود یعنی با جوار رحمت خود باسمان برد …
و مقصد آن … اخبار معراج آمده که رسول علیه السلام عیسی را باسمان چهارم دید و قوله بل رفعه الله بیشتر قراء ادغام کردند لام را در راء
… و بعضی گفتند ادغام نشاید برای آنکه لام حرفی … است و … باشد و حرف … ادغام کنند در
حرف … شده باشد و … این دو حرف در دو کلمه است و سیبویه گفت هر دو روا باشد و ادغام اولی تر است و این لغت
اهل حجاز است و مراد بالیه بیان کردیم که آسمان است و جای کرامت … باشد چنانکه در قول حکایت از ابراهیم علیه السلام انی ذاهب
الی ربی و قال انی مهاجر الی ربی … یعنی بانجا که خدای … و کان الله عزیزا حکیما و خدای تعالی
عزیز است و قاهر و غالب کس او را غالب نیاید انتقام کشد از آنان که در او عاصی شوند چنانکه از ایشان … صاعقه بسوخت
چون سوال رویت کردند و حکیم است … کند بحکمت و صواب کند کس را با او اعتراض نباشد برای آنکه وجه حکمت نشناسد
… این کلام تهدید است و وعید آنان را که در عهد رسول بودند و تنبیه بر آنکه گر مطاوعت نکنند با ایشان
مانند آن رود قوله و ان من اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل موته ان بمعنی ما نافیه است و بیشتر که آید الا در عقب او باشد کقوله
تعالی ان الکافرون الا فی غرور و قوله ان انتم الا فی ضلال کبیر و مانند این … و اهل تاویل خلاف کردند در آنکه این ها …
… در قوله قبل موته حسن و قتاده و ربیع بن انس و ابو مالک و ابن زید گفتند … راجع است با عیسی علیه السلام
و معنی آنست که هیچکس نبود از جهودان و ترسایان و الا بعیسی علیه السلام ایمان آرد پیش از آنکه عیسی بمیرد و این در عهد صاحب الزمان
باشد چون عیسی از آسمان بزمین آید و دجال را بکشد و بروی زمین هیچ دین و ملت نماند الا دین محمدی …
کردن در روزگار … باشد همه بعیسی ایمان آرند … مخصوص باشد … و ترسایان آن روزگار …
روایت سعید جبیر است و عطا از عبدالله عباس و محمد بن جریر در تفسیر اختیار این قول کرد و علی بن ابراهیم در تفسیر اصحاب ما
… و ابو هریره روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله که او گفت الانبیاء اخوة لعلات امهاتهم شتی و دینهم واحد و انا اولی الناس بعیسی
بن مریم لانه لم یکن بینی و بینه نبی و یوشک ان ینزل فیکم ابن مریم حکما عدلا فاذا رأیتموه فاعرفوه فانه رجل تام الخلق الی الحمرة و البیاض
سبط الشعر کان راسه یقطر و ان لم یصبه بلل فیکسر الصلیب و یقتل الخنزیر و یضع الجزیة و یفیض المال و یقاتل الناس علی الاسلام
حتی یهلک الله فی زمانه الملل کلها غیر الاسلام و یکون السجدة واحدة لله رب العالمین و یهلک الله فی زمانه مسیح الضلالة الکذاب
الدجال و یقع الامنة فی الارض فی زمانه حتی ترتع الاسود مع الابل و النمور مع البقر و الذئاب مع الغنم و یلعب الصبیان بالحیات
لا یضر بعضهم بعضا ثم یلبث فی الارض اربعین سنة ثم یتوفی و یصلی علیه المسلمون و یدفنونه … و ان من اهل الکتاب
الا لیؤمنن به قبل موته قبل موت عیسی … ابو هریره سه بار گفت …
… عیسی بن مریم … پیغامبر … که از آسمان فرود آید …
… تمام خلق …
… صلیب بشکند و خوک را بکشد و جزیه … باسلام … خدای تعالی
در روزگار او همه ملتها هلاک کند مگر اسلام … جز خدای را و در روزگار او خدای تعالی مسیح ضلالت دجال کذاب هلاک
کند … در روزگار او ایمنی در زمین پدید آید …
… چهل سال در زمین مقام کند … وفات … مسلمانان …
… و ان من اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل موته … عکرمه و ضحاک و مجاهد … گفتند

روایة ابی هریرة فی خروج صاحب الزمان و صفاته و علاماته

ها در به موته عیسی است علیه السلام و در موته راجع است با اهل الکتاب که ایمان ارند و معنی آنست که هیچ کس نباشد از اهل کتاب
از جمله جهودان و ترسایان و الا پیش از انکه بمیرد بعیسی ایمان آرد انکه که ملک الموت را بیند در وقتی که ایمانش سود ندارد برای انکه
مطلع در وقت مرک بداند که انچه او بران بود باطل بود چون اعلام و امارات عذاب و فرشتکان عذاب ببیند و حق پیدا شود و درین روایة
علی بن طلحة است از عبد الله عباس که او کفت هیچ جهود و ترسا نمیرد تا بعیسی ایمان نیارد و اکرچه در اتش افتد یا در اب غرق
شود یا از کوهی در افتد یا در زیر دیوار بماند یا [illegible] بمیرد که باشد عبد الله عباس را کفتند اکر از بامی بیوفتد
کفت در هوا بکوید و بعیسی بکرود کفتند اکر کسی را کردن بزنند کفت زبانش بان متلجلج شود دلیل بر صحة این تاویل قراة ابی است قبل موتهم
کلبی کفت ذکر فرمودند آمدم تا بعطایا شان آمدم و ان دهی است پیش واسط [illegible] آمدم شهر بن حوشب را دیدم این ایه برو خواندم کفت
شهر بن حوشب کفت یک روز حجاج بواسط عطا می داد و من حاضر بودم و عطا ها بیش چون خواست و مردم را می خواند و
عطای او کرد آمد و مرا بخواند من ان عطا ندانم با جامه خلق و اسبی لاغر حجاج چون مرا بدید کفت یا شهر این چه زی است و حال
و این اسب چیست من کفتم ایها الامیر این اسب بخریدم چنین اتفاق افتاد و اما خلق جامه مرا انجا ان نقد بس باشد که
عورت بپوشد کفت تو مردی که جامه خز پوشی و عیب کنی تا اکر بپوشد کفتم من عادة نکردم که خز پوشم و دیکری عیب کنم انکه بپوشد
چیزی بخواست و در من بوشید چون من خواستم که بیرون ایم مرا کفت ایه از کتاب مرا مشکل شده است من کفتم آن کدام است ای امیر
این ایه بخواند و ان من اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل موته و وقتها باشد که اسیران را از جهودان و ترسایان پیش من آرند من بفرمایم
تا ایشان را کردن بزنند پیش من و از ایشان کلمه ایمان نشنوم من کفتم بدان که جهود را چون وقت مرک باشد فرشتکان عذاب بیایند
حاضر آیند و بمقارع و مقامع بر روی و پشت ایشان می زنند و کویند یا عدو الله عیسی مریم نیامد و بنده و پیغامبر صالح بود او را
تکذیب کردی و ایمان نیاوردی کوید اکنون ایمان آوردم که او بنده و پیغامبر صالح بود و در ان وقت ایمانش سود ندارد و مرد ترسا را چون
فرشتکان عذاب حاضر آیند و او در وقت مرک کویند یا عدو الله عیسی مریم نیامد بخدای و او بنده صالح بود و بنده و پیغامبر صالح بود و
ایمان نیاوردی و کفتی او پسر خداست کوید ایمان آوردم و در ان وقت او را ایمان سود ندارد شهر بن حوشب کفت حجاج در من نکرست
و کفت این از که شنیدی کفتم از محمد بن الحنفیة سر بر پیش افکند ساعتی بیک انکشت بر زمین می زد انکه سر برداشت و کفت
اخذتها من عین صافیة اخذتها من معدنها از چشمه صافی فرا کرفتی از معدنش فرا کرفتی کلبی کفت من شهر بن حوشب را کفتم
چرا کفتی که از محمد بن الحنفیة روایت کردی او کفت می خواستم ایشان را و خاصه ایشان را روایه کنند کفت قصد کردم تا او را بخشم آرم بعضی
دیکر کفتند ها در قوله به راجع است با محمد صلی الله علیه و اله و در موته راجع است با کتابی یعنی جهود یا ترسا و این روایة
عکرمه است از عبد الله عکرمه که او کفت هیچ جهود و ترسا نمیرد تا ایمان نیارد برسول ما صلی الله علیه و اله و بعضی دیکر کفتند ها راجع
با خدای عز و جل الا لیؤمنن به ای بالله یعنی بخدای ایمان آرد انکه که اشراط و اعلام مرک ببینند و معاینه فرشتکان را
ببیند ایمان آرد و ایمانش سود ندارد به و یوم القیمة یکون علیهم شهیدا و روز قیامت تو بر ایشان کواه باشی با انچ کرده باشند و قتاده
و ابن جریج کفتند عیسی بر ایشان کواه باشد بانچ کفتند و کردند چنانکه کفت و کنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم و قال تعالی و یوم
نبعث من کل امة شهیدا قوله فبظلم من الذین هادوا حرمنا علیهم طیبات الایة زجاج کفت فبظلم بدل فبما نقضهم میثاقهم است و باء
متعلق است بقوله حرمنا علیهم خدای تعالی کفت بظلمی و بیدادی که جهودان کردند ما طیباتی از ماکول و جز ان بر ایشان حرام
کردیم که حلال بود ایشان را چنانکه در دیکر ایه کفت و علی الذین هادوا حرمنا کل ذی ظفر الی قوله ذلک جزیناهم ببغیهم در اخبار هست
که هر کاه که ایشان کناهی کردندی خدای تعالی از طعامها حلال چیزی بر ایشان حرام کردی و روا بود که برسبیل عقوبت باشد و روا باشد که این بر سبیل
مصلحة باشد که مصلحت ایشان در ان بوده باشد که ان طعام بر ایشان حلال باشد مثل از کتاب معصیت چون معصیت کردند ١٦١

مصلحة بر ایشان حرام کردند و بصدهم عن سبیل الله کثیرا و بمنع ایشان بسیاری مردمان را از راه خدای یعنی از دین خدای و صد ایشان
بدعوت بود مردمان را با ضلالة و دعوی ایشان محالات را و تحریف ایشان کتاب خدای را و اخذهم الربوا و کرفتن ایشان ربا و آن زیاده
باشد بر سرمایه برای تاخیر دین از محل خود و قد نهوا عنه و از حال ان در حالی که ایشان را از ان نهی کرده اند و اکلهم اموال الناس بالباطل
و خوردن ایشان مالها مردمان بباطل از وجوهی که خدای تعالی ان را حرام کرده باشد از رشوة بر احکام و وجوهی که نا واجب است
و اعتدنا للکافرین منهم عذابا الیما و ما بساختیم برای کافران از ایشان عذابی بدرد رساننده مولم قوله تعالی
١٦٠ لکن الراسخون فی العلم منهم والمؤمنون یؤمنون بما انزل الیک وما انزل من
لکن ثابتان در دانش از ایشان و کرویدکان بکروند بانچ فرستادند بتو وانچ فرستادند از
قبلک والمقیمین الصلوة والمؤتون الزکوة والمؤمنون بالله والیوم الاخر اولئک سنؤتیهم
پیش تو و بپای دارندکان نماز و دهندکان زکوة و کرویدکان بخدای و روز بازپسین ایشان انند بدهیم
اجرا عظیما انا اوحینا الی نوح والنبیین من بعده واوحینا الی ابراهیم واسمعیل و
مزدی بزرک ما وحی کردیم بتو بسوی نوح و پیغامبران از پس او و وحی کردیم با ابرهیم خلیل و اسمعیل
اسحق ویعقوب والاسباط وعیسی وایوب ویونس وهرون وسلیمان واتینا داود زبورا
و اسحق و یعقوب و فرزندان یعقوب و عیسی و ایوب و یونس و هرون و سلیمان و بدادیم داود را زبور
ورسلا قد قصصناهم علیک من قبل وکلم الله موسی تکلیما رسلا مبشرین ومنذرین لئلا
و پیغامبرانی که قصه ایشان کفتیم برتو از پیش ازین و سخن کفت خدای با موسی سخن کفتنی پیغامبرانی بشارت دهنده و ترساننده تا
یکون للناس علی الله حجة بعد الرسل وکان الله عزیزا حکیما لکن الله یشهد
نباشد مردمان را بر خدای حجتی پس پیغامبران و بود است خدای عزیز و حکیم کار لکن خدای کواهی میدهد
بما انزل الیک انزله بعلمه والملئکة یشهدون وکفی بالله شهیدا ان الذین
بانچ فرستاد بتو فرستاد بعلم خود و فرشتکان کواهی میدهند و بسنده است کواهی خدای انان که
کفروا وصدوا عن سبیل الله قد ضلوا ضلالا بعیدا ان الذین کفروا وظلموا لم یکن
کافر شدند و باز کشتند از راه خدای کمراه شدند کمراهی دور انان که کافر شدند و ظلم کردند نباشد
الله لیغفر لهم ولا لیهدیهم طریقا الا طریق جهنم خالدین فیها ابدا وکان ذلک
خدای که ایشان را بیامرزد و نه نماید ایشان را راهی مکر راه دوزخ همیشه باشند در ان همیشه و بود است ان
علی الله یسیرا یا ایها الناس قد جاءکم الرسول بالحق من ربکم فامنوا
بر خدای آسان ای مردمان امد بشما پیغامبر براستی از خدای بکروید
خیرا لکم وان تکفروا فان لله ما فی السموات والارض وکان الله علیما حکیما
تا به بود شما را و اکر کافر شوید خدای راست انچ در اسمانهاست و زمینهاست و بود است خدای دانا و حکیم کار
قوله لکن الراسخون فی العلم لکن برای استدراک باشد و معنی با ما استثنا نزدیک باشد برای انکه هر دو را معنی اخراج بعضی باشد از جمله
دیکران در ان حکم باشد و با و نقض کلام اول کند چنانکه کلا خدای تعالی جهودان را کفت که حکم ایشان مخالف بود حکم انان را که ایشان صفت
باشد که آیات مقدم متضمن است کرایشان را کفت لکن انان که راسخ و ثابت قدم و پای بر جای باشند در علم از جمله اهل کتاب از جهودان
و ترسایان چون عبد الله سلام و بحیرا راهب و مانند ایشان از انان که از اهل کتاب عالم بودند و بر علم کار کردند و عناد

إلیک کما أوحینا
بتو چنانکه وحی کردیم

ورسلا لم نقصصهم علیک
و پیغامبرانی که قصه ایشان نکفتیم برتو

[illegible]

کاراسخون منهم ای من اهل الکتاب والمؤمنون برای ان عطف کرد مؤمنان این امت را بعالمان اهل کتاب که ایمان جمع کرد ایشان را
بدین ملت و فلان کانه اهل کتاب ایمان آوردند مؤمن باشند و حکم ایشان حکم اهل ایمان بود گفت هر یکی ایمان دارند بخدای و آنچ
خدای برتو فرستاد که محمدی از قران و آنچ بر پیغامبران مقدم فرستاد که پیش تو بودند از توریة و انجیل والمقیمین الصلاة علمای کتاب
بیای از ایشان خلاف کردند در آنک این چگونه هان را عجان در علم الله بالجر ایشان کردهی بگیرند بعضی مفسران گفتند ایشانند
و اگرچه در اعراب مقیمین مخالف را بحویانست آنک در اعراب او خلاف کردند بعضی گفتند غلطیست که از نویسنده افتاد در این قول
محاد بن سلمست که او روایت کرد از زبیر که او گفت عثمان بن عفان را گفتم مقیمین چرا مخالف افتاد در اعراب را بحوین و
مؤمنون را گفت غلط از نویسنده افتاد که نویسنده چون می نوشت باستملا املا ملای کرد چون بالغار سید ساعتی توقفی
افتاد آنک گفت املا کننده را که چه نویسم گفت اکتب والمقیمین الصلاة و املا کننده لفظ قران نگفت نصب کرد این لفظ بر قول
که بگفت اکتب و عروة بن الزبیر گفت از عایشه پرسیدم که این آیت چونست والمقیمین و قوله والصابئون و قوله ان هذان لساحران
گفت یا ابن اخی هذا عمل الکتاب اخطأوا فی گفت این کار نویسنده کانست خطا از ایشان افتاد و در مصحف عبدالله مسعود والمقیمون است
بواو و زجاج و قراء و دیگر نحویان گفتند او را صفة را بحویانست و لکن چون کلام دراز شد و کلام در مدح بود نصب کرد مقیمین را
بر مدح و این در لغت جایزست و مثال او قوله والموفون بعهدهم اذا عاهدوا والصابرین و بعضی گفتند مقیمین صفت نحو
نیست و او در محل جرست عطفا علی قوله بما انزل الیک والمقیمین و مراد این قول یقیمون الصلوة و پیغامبران باشند یا فرشتگان معنی
آن باشد که ایشان ایمان آرند بکتابها و اول و آخر و پیغامبران و فرشتگان چنانک گفت من امن بالله و ملائکته و کتبه و رسله و محمد
بن الحرر اختیار کرد این قول که گفت این قول اول بکتبست که در مصحف اوچنین است چون مصحف با مصحف ما لفظ موافق بود دلیل
کند بر آنک غلط نیست و این قول را در تفسیر اصحاب ما اهو فا و دیگر بر آنک مقیمین الصلوة ائمه معصومند علیهم السلام چنانک گفت دیگر
آیت و یؤمن بالله و یؤمن للمؤمنین و جماعتی نحویان نصب بر مدح لغتا شاید که مبتدا خبر خود گرفته باشد و کلام تمام شده
و لیکن خبر اولئک سنؤتیهم خواهد بود و زجاج این را انکار کرد و گفت روا باشد و گفت بسیار گفته اند چنین مثل قول شاعر
نحن بنی ضبة اصحاب الجمل و قول الشاعر نحن بنات البنیع لانبغیه و زجاج گفت مررت بزید الکریم برسه وجه روا باشد جر
و جر و رفع جر لفظ و نصب بمحل زید و رفع بر خبر مبتدا محذوف یعنی هو الکریم و نصب او بر مدح و از اشعار کلام
بسیار است منها قول جریر لا یبعدن قومی الذین هم سم العداة و آفة الجزر النازلین بکل معترک والطیبین معاقد الازر
و بعضی دیگر گفتند عطف علی قوله بما انزل الیک و الی المقیمین الصلوة یعنی الانبیا و بیشتر نحویان بصری این وجه را نحو جر
برای آنکه اسم ظاهر را بر مضمر مکنی عطف نکنند الا آنکه حرف جر باز آرند الا آنکه بقال مررت بک و بزید الا ان تقول و بزید که الله
لا یقول خلقت من اخذت منه و زید الا ان یقول و من زید و المؤتون الزکوة و لانا نکه زکوة مال بدهند و عطف بر الراسخون
و مؤمنون باشد و نیز ایمان دارند بخدای تعالی و بروز قیامت اولئک سنؤتیهم اجرا عظیما این جمله مبتدا و خبر باشد در محل خبر
ابتدا و لکن الراسخون و مؤمنون و آنچ تبع اوست ایشان آنانند که ما ایشان را مزد عظیم بدهیم حق تعالی گفت من زکوة مال داده ام
از آن مال زکوة بدهد و آن دهد آنک وی باشد مال العالمت و تو بنده ای کالعبد لا یملک شیئا و ان ملک علی اطلاقا من اول اینجا
بانفاق بعضی بانجام تا برای تو بمجرا از دست دختیره کم تا در دست قد تباه و نشئ کما عندکم ینفد و ما عندالله باق تا وقت آنکه
در ماندی باشی باتو دهم در بعد نفع و فاقت آنگه هر آن یلیم چنان باتو دهم در بعد نفع و فاقت آنکه هر آن یلیم چنان
باتو دهم بکی را ده و یکی را صد و بکی را هفتصد باتو دهم تلم کرده برود و گفته اغابه درعهد السلام آمد و ابن یامین و ابن صوریا
و اسد و اسید و ثعلبه خبر ایشان از علما جهود را که رسول علیه السلام ایمان آوردند قوله انا اوحینا الیک این خطابست با رسول

ماخذ او تعالی گفت یا محمد ما بتو وحی کردیم چنانک بدیگر پیغمبران وحی خدای تعالی به پیغمبران رسالت باشد بایشان بر دست فرشته یا به
نوشته چنانک در حق موسی علیه السلام فرمود که وکتبنا له فی الالواح تا بی واسطه خطاب بموسی علیه السلام کرد و رسولان اصل الاسطو را گفت
عبدالله عباس گفت و جماعتی مفسران که سبب نزول این آیه آن بود که چون خدای تعالی این آیات که پیش از این است من قوله یسألک
اهل الکتاب ان تنزل علیهم کتابا من السماء تا با آخر آیات بفرستاد و رسول علیه السلام بر جهودان خواند ایشان را خشم آمد گفتند ما
انزل الله علی بشر من شیء خدای هیچ چیز از کتاب نفرستاد خدای بر بشر ایشان این آیه فرستاد و گفت ما بتو وحی کردیم چنانک کردیم بنوح
و دیگر پیغامبران که از پس او بودند خدای نوح را نام برد و پیغامبر اکبر بود و قرآن در دو جا گاه بگرد و بنام او در یک آیه دیگر فی قوله و اذ اخذنا منهم میثاقهم
و منک و من نوح اگر گویند نوح را چه تخصیص است از دیگر پیغامبران هست که ابو الفضل گفته اند برای آنک اول پیغامبری است از پس آدم علیه السلام
که در عهد او عالم خراب شد و همه آدمیان هلاک شدند مگر جانوران که در کشتی بودند دگر آنک اول پیغامبر بود که صاحب
شرع بود و گفته اند برای آنک اول کسی بود که خدای تعالی خلقان را بسبب او هلاک کرد و گفته اند برای آنک شیخ الانبیا بود و عمر او از همه ایشان
بیشتر بود خدای تعالی معجزه او در قوت او پیدا کرد که او را زهر و با ضد سال عمر بود که دندان نجنبید و او را موی سپید نشد و قوتش
ناقص نشد و در خبرست که چون بوقت مرگ رسید ملک الموت او را گفت یا شیخ الانبیا کیف وجدت الدنیا فقال کبیت له بابان
دخلت باحدهما و خرجت من الآخر گفت چون خانه ای که در او را دو در باشد بیک در درآمدم و بیک در بیرون شدم و گفته اند برای آنک پنجاه
سال قوم خود را با وجود مبالغه و مقاسات نکرد و از کافران و آن رنج که او کشید کسی نکشید چنانک حق تعالی خبر دهد فی قوله رب انی دعوت
قومی لیلا و نهارا فلم یزدهم دعائی الا فرارا او در حق قوم کردی شب و روز تا بجهل ایشان اجابت نکردند و هیچ امت قومی بیش از آن کرد پیغامبران ایشان بودند
تکلیم بود و ایشان کردند بطغیان خود دست گرفتی و با پسر خود از قوم نوح را با او بنمودی گفتی ای پسر چون پیر شوی ای پسر این را اگر مرا وفات باشد نگر تا که او
این تکذیب قوم ای پسر دشوار و حدیث این گوش باز نکنی که این دیوانه است تا در دور و دیگر قال الله تعالی و قوم نوح من قبل
انهم کانوا هم اظلم و اطغی و گفته اند او را نوح نام کردند که بر قیامت نوحه بسیار کرد و در خبرست که نام او عبدالغفار بود و گفته اند برای آنک
او را نام شاکر بود فی قوله انه کان عبدا شکورا یعنی چنانک سوره الحمد را صدر قرآنست او را صدر پیغامبران باشد و در خبرست
که روز قیامت او را بهشت خوانند که اول شاکر بود و اوحینا الی ابرهیم و وحی کردیم به ابراهیم و فرزندان اسمعیل
و اسحق و فرزند اسحق یعقوب و باسباط که فرزندان یعقوب بودند ایشان دوازده سبط بودند از دوازده پسر یعقوب و عیسی
و ایوب و آن پیغامبر مذکور و صاحب یونس و صاحب نون بود و هرون که برادر موسی بود و سلیمان که پسر داود بود و آتینا
داود زبورا و دادیم داود را زبور در حمزه و خلف زبورا خواند بضم را و این را دو وجه باشد یکی جمع زبر باشد مصدر بود
بمعنی اسم مفعول چون الکتاب بمعنی المکتوب و هذا الدرهم ضرب الامیر ای مضروبه و هذا الثوب نسج الیمن ای منسوج
ای کتابا و صحفا مزبورة مکتوبة و وجهی دیگر آنست که این جمع بود با خلاف حرکات و اگرچه صورة لفظ یکی بود زبر و زبور
الواحد بود و زبور بضم را جمع چنانک قعود و قعود و قرشان و ورشان و دیگر قرا زبور بفتح زا خواندند و در خبرست
که داود علیه السلام زبور بر گرفتی و به صحرا شدی علما بنی اسرائیل در پس او ایستاده و مردمان از پس علما بایستادندی
و جنیان از پس مردمان بایستادندی و سباع و دواب صحرا از پس جنیان بایستادندی و مرغان در هوا پر در پر کشیده
و سایه بر ایشان افکنده از خوشی آواز داود علیه السلام و در خبرست که رسول علیه السلام در منقبت امیر المؤمنین گفت
حیث ذکر الکرامة ان یوم القیامة اعطی الله علیا من القوة مثل قوة جبرئیل و من النور مثل نور آدم و من الجمال
مثل جمال یوسف و من الصوت ما یدانی صوت داود و لولا ان داود خطیبا اهل الجنة فی الجنة لاعطاه مثل صوته
گفت چون روز قیامت باشد خدای تعالی چندان قوت دهد که قوت جبرئیل و چندان نور که نور آدم و آن جمال مانند جمال

یوسف وانا اوحینا انک تدبیک آواز داود بود و اکرم اقتی کرد او و خطیب اهل بهشت است در بهشت چنانک فی و دا واز داود
کرآواز داده ورسلا در نصبا و خلاف کرده اند کفت منصوبست بنزع حرف الجر والتقدیر اوحینا الیک کما اوحینا الی نوح
والی رسل چون ترجمه بیفکند فعل باو رسید او را منصوب کرد کقوله واختار موسی قومه ای من قومه ولا تعزموا عقدة
النکاح والمعنی علی عقدة النکاح وزجاج گفت منصوبست بفعلی کی در ضمن اوحینا است و ان فعل ارسلنا باشد برای آنک ارسلنا
ولا اوحینا در یک معنی باشد کانه قال و ارسلنا رسلا چنانک گفت للذین یؤلون من نسائهم والمعنی للذین یبعدون من نسائهم
ویعتزلونهن بالایلاء والحلف لانه لا یقال الی منها انما یقال الی علیه و وجهی دیگر آنست که نصب او بفعلیست مقدر محذوف که یدل
علیه ما بعده والتقدیر و قصصنا علیک رسلا قد قصصناهم علیک چنانک گفت والقمر قدرناه منازل والتقدیر و قدرنا القمر
قدرناه منازل قوله ورسلا و پیغامبرانی دیگر بر تو قصه ایشان بگفتیم و دیگرانی که قصه ایشان بگفتیم و اشتقاق قصص من قص اثره باشد اذا
اتبعه ومنه قوله و قالت لاخته قصیه ای اتبعی اثره و در مصحف ابی هست و رسل و کلم الله موسی تکلیما مصدر برای تاکید کی بتعدی
فعل چنانک ضربته ضربا والمعنی ضربا شدیدا و وجیعا و معنی الایة و کلم الله موسی تکلیما سخن گفت و در آیه دلیل است بر آنکه
کلام خدای محدثست برای آنکه خدای تعالی از کلام کی با موسی گفت بر طور سینا ان با ابراهیم سخن گفت و از آن وقت بوجود و حدوث
او معلوم باشد قدیم نبود که قدیم آن بود که در ازل موجود باشد و وجود ش طاری نباشد و انگه فرق کرد میان تکلیم و کلام با آنکه
گفت کلام قدیم باشد و تکلیم محدث خباط کفته باشد برای آنکه فرق کرده باشد میان آنکه در لغت تکلیم کلام را باشد که معنی گوید
و اگر جواز او را نمایی مخصوص نباشد و کلمه فلان انا خاطبه پس کلام ار تکلیم باشد خاص تر و تکلیم عام تر بود عجبا از حرکتی که ادا داد
کلوی خدای تعالی با موسی علیه السلام بر کوه طور در عهد موسی سخن گفت بکلام قدیم چون کلام را تعلیق کرد بدین چیزها از وقت
و جای و شخص و این همه دلیل است که کلام خدای باشد آن کند و حدیث معتمد بود بر کلام ازلی و حدیث محدث باشد و کلام کی پیش از آن باشد
بقا قدیم بود عجب تر آن باشد قوله رسلا بدل رسل اولی مبشرین و منذرین نصب بر حال است پیغامبرانی بشارت دهنده
و ترساننده بشارت دهنده مومنان را بثواب و ترساننده کافران را بعقاب لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد الرسل غرض انست
تا نباشد مردمان را بر خدای حجتی پس پیغامبران ابو علی گفت این مخصوص است بانان که در معلوم چنان باشد که ایشان را در
انبیا علیهم السلام لطفست چه اگر پیغامبری بدیشان نفرستد که ایشان را ارشاد کند بمصالح ایشان از عبادت و جز آن
ایشان را بر خدای تعالی حجتی بلیغ باشد این دلیل فساد قول آنکه گوید که بود در معلوم لطفی باشد که اگر خدا ما کافر کند ایمان آرد
بلطائف آنک چنین بودی چون ان لطف نکردی حجت کافر را بودی بر خدای تعالی فاما آنکه معلوم از حال او آن باشد که بعث
انبیا او را لطف نباشد خدای تعالی را برو حجت باشد بادله عقل و اگر چنانک او را با دله عقل حجت نبودی بر او تا پیغامبر فرستاده
این فاسد بودی و جای دیگر آن که ممکن بنودی عاجز اعلام بصدق انبیا و صحت نبوت ایشان حاصل کردن الا پس از آن که قواعد
توحید و عدل مقرر کرده بودی و آن جز با دله عقل ممهد نبود دیگر آنکه اگر حجت نبودی خدا را بر خلقان الا ببعثت رسل حاجت آمدی
که حجت بر رسول تمام نبودی الا برسولی که دیگر کلام در رسول دیگر چنان بودی که کلام در او تا مودی شدی بما لا نهایة له از برای آن
در سولی در این جمله برای آن گفتیم تا بدانند که بدین آیه استدلال نتوان کردن بر آنکه تکلیف نیکو نباشد الا پس بعثت انبیا و کان الله
عزیزا حکیما و خدای تعالی همیشه عزیز بوده است قادر بر انتقام از آنک در وی عاصی شوند و لیکن بحکمت بوقت کند و بوجه فرماید چنان که حکمت
اقتضا کند چه تعجیل آنگه کند که از فوت ترسد لکن الله یشهد لکن با جون تخفیف کنند عمل او باطل شود گفت لکن خدای تعالی گواهی
دهد بدانک درو فرستاد است بو از کتاب قرآن و احکام شرع و سلام آنکه نعلم و بکذا فی فرستاد بعلم خود فرستاد بمصالح
شما که لعلها فی و الملائکة یشهدون و فرشتگان نیز گواهی دهند و این آیه نیز بوجب چنان آمد که ذکر کرده اند ما از ابن عباس علی بشت

مر شی خدا بر صحبت آری چیزی بفرستاد خدای تعالی گفت شما انکار میکنید که خدای کتاب فرستاد از آسمان من که خدایم گواهی میدهم بر انک فرستادم
بر رسول خود و فرشتگان با من گواهی میدهند و کفی بالله شهیدا و خدای جل جلاله در گواهی کفایتست که اگر فرشتگان نه با من خواهد
تا گواهی خدا بدان تمام شود و با زیادت است در بالله والمعنی و کفی الله شهیدا در اعراب حالت حالیست چه اگر بر ظاهر حمل کنند لازم آید که علم
آن بود در از لها چنانک گفتی ذهاب گوی بکتبت بالقلم و قطعت بالسکین و کرمت بالقلم و بعید ذلک من الالات و چون محالست که علم ابزار بود
خدای را تعالی در افعال معلوم باشد که این بر ظاهر نیست که اشاعره بدان تمسک کنند قوله تعالی بشهید جانا الی الیک خدای تعالی بعد
گواهی داد او را بر صحت ایشان خود در قول شهد الله انه لا اله الا هو و گواهی داد بر نبوت مصطفی صلی الله علیه و آله فی قوله و کفی بالله شهیدا محمد رسول
الله و فی قوله قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و قوله قل الله شهید بینی و بینکم سوم بر اعمال بندگان فی قوله و لا تعملون من عمل الا کنا علیکم
شهودا اذ تفیضون فیه و قال والله شهید علی ما تعملون چهارم بر هر چیز گواهی داد فی قوله اولم یکف بربک انه علی کل شیء شهید
پنجم بر دروغ منافقان گواهی داد والله یشهد ان المنافقین لکاذبون ششم بر بشریت مصطفی گواهی داد در این آیه لکن الله یشهد
بما انزل الیک انزله بعلمه ان الذین کفروا و صدوا عن سبیل الله آنان که کافر شدند و مردمان را منع کردند از راه خدا و دین سلام فی
آن که گفتند ان محمد انست که ما نعت و صفت او در کتب خود نیابیم و این شکل و هیئت ندارد و این وقت بیامده است تا مردمان
بدو بگروند با ورود بدین او را و حقا جهودان بودند قد ضلوا ضلالا بعیدا ایشان در کفر و ضلالت و دور افتادند از طریق حق و در راه
و این بر طریق مبالغت باشد ان الذین کفروا و ظلموا آنان که کافر شدند و ظلم کردند هم کافر بودند و هم ظالم تا چنان باشد که مع کفر
مانع دیگران بودند بخلاف دین و سبیل که کافر شدند و بر مردمان ظلم کردند لم یکن الله لیغفر لهم خدای تعالی ایشان را نیامرزد که چنین بودند و دادن
کافر را نیامرزیم و این لام بیان کردیم که برای تاکید نفی باشد فی قول القائل ما کنت لا فعل کذا یعنی از آن نه ام که این کنم و لا لیهدیهم طریقا
ایشان را هیچ راه ننماید یعنی راه بهشت و ثواب برای آنکه هدایت بر ایمان سابق شده است بر سبیل عموم جمله مکلفانرا و هر چه بود که را آن
باشد که با ایشان لطفی کند که عند آن ایمان آرند در مستقبل ایام بعد از کسالیان در از بر کفر اصرار کردند و بالطاف متعلم منتفع
نشدند و این بر سبیل عقوبت باشد ایشان را و این راه خذلان گویند الا طریق جهنم مگر راه دوزخ و مگر است گفتن که استثنا
منفصل است بانک در ظاهر این نفی عموم کرد در باب هدایت بطریق آنکه ره دوزخ را از آن استثنا کرد کاور اهل است از جمله راهها و راه
که منقطع گویند برای آنک غرض آنست که ایشان را هدایت نکند بهیچ چیزی در بهشت و ره دوزخ از آن جمله نباشد اما معنی هدایتا و بر
دوزخ آن باشد که اما خذلان کند و تخلیه بر سبیل عقوبت تا کفر آرند و اعمالی کنند که مستوجب دوزخ شوند و اما آن بود که در
قیامت ره بهشت بر ایشان ببندد و بره دوزخ فرستد ایشان را خالدین فیها ابدا در آنجا یعنی در دوزخ مقیم باشند و کان
ذلک علی الله یسیرا و این بر خدای آسانست و متعذر نیست خطاب با ایشان قوله یا ایها الناس قد جاءکم الرسول بالحق من ربکم
حق تعالی بدین آیه با جمله عرب از مشرکان و جهودان و ترسایان بل جمله مکلفان خطاب کرد که عموم یا ایها الناس اقتضا این
کند گفت بدرستی که آمد شما ای مردمان از خدای شما کافی حق و یعنی رسول آورده و لام تعریف عهد است یعنی آن حق که شما او را
جهان طالب انی فامنوا خیرا لکم یعنی ایمان آرید بر او و خود تا شما را به افتد خلاف کرده اند نحویان در نصب خیرا خلیل و سیبویه و جمله بصریان
گفتند بر تقدیر فعلی باشد محذوف که این فعل در کلام هست بر او دلیل کند و تقدیر آن بود که فامنوا و افعلوا من الایمان خیرا لکم ای
فعلا خیرا لکم یعنی ایمان آرید باو و خیری کنید از عمل صالح و کذلک انتهوا خیرا لکم المعنی انتهوا عما انتم فیه و افعلوا خیرا لکم و
کسائی گفت بر حال تمام کلامست و محصول آن باشد که اسمی بعد تمام الکلام نصب کنند بر تمییز باشد و این صورت تمییز ندارد و مثال
این گفت لیعفو من خیر الک و این صورت تمییز ندارد و مثال خود تفسیر مسلم است این قول ضعیفست و ابو عبید گفت با اللخو فی
کلام درهم بود این دلیل اضمار کان می کند و تقدیر این است فامنوا یکن خیرا لکم و انتهوا خیرا لکم ای یکن الایمان و الانتها خیرا لکم و این قول اکثر

الدلیل علی ان کلامه تعالی حادث

ابطال کلام الاشعریة [illegible]

یجب القدرة [illegible] حادث

الدلیل علی حسن التکلیف

وقول او هم چنین و وجهها و ضعیف بسیار گفته‌اند که ما نیاوردیم ما آنکه معتقد نیست و آن تکفروا فان لله ما فی السموات والارض
و اگر کافر شوید خدای است آنچه در آسمان و در زمین است یعنی کفر شما او را زیان ندارد و در ملک او نقصانی نکند و کان الله علیما حکیما و خدای
تعالی عالم است باحوال شما و حکیم است در معامله با شما قوله تعالی عز وجل

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ ١٦٩
ای خداوندان کتاب از اندازه مگذرید در دینتان و مگوئید بر خدای جز راستی مسیح
عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ
عیسی پسر مریم پیغامبر خدای و سخن اوست بیفکند او را بمریم و روحی از او بگروید بخدا و پیغامبرانش
وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ
و مگوئید سه باز ایستید تا بهتر باشد شما را خدای یک خدایست منزه است از آنکه بود او را
لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا ۔ لَنْ يَسْتَنْكِفَ
فرزندی او راست آنچه در آسمانهاست و در زمین و بسنده است خدای وکیل ننگ ندارد
الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ
عیسی که باشد بنده خدای و نه فرشتگان نزدیک بوده خدای و هر که ننگ دارد از عبادت او و گردن‌کشی کند
فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا ۔ فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ
حشر کند ایشان را با خود جمله اما آنان که ایمان آوردند و کارهای نیکو کردند تمام بدهد ایشان را مزد ایشان
وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنْكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا ١٧٢
و بیفزاید ایشان را از فضل خود اما آنان که ننگ داشتند و گردن‌کشی کردند عذاب کند ایشان را عذابی
أَلِيمًا وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ۔ يَا أَيُّهَا النَّاسُ
دردناک و نیابند خود را جز خدای یاری و یاوری ای مردمان
قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا ۔ فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا
آمد بشما حجتی از خدای تان و فرستادیم بشما نوری روشن اما آنان که ایمان آوردند
بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ صِرَاطًا
بخدای و چنگ زدند باو درآرد ایشان را در رحمت از او و فضل و راه نماید ایشان را بخود راهی
مُسْتَقِيمًا ۔ يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ
راست فتوی می‌پرسند بگو خدای فتوی میکند شما را در کلاله اگر مردی هلاک شود نباشد او را فرزند و او را خواهری
فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا
او را بود نیم آنچه بگذاشت و او میراث گیرد از او اگر نباشد او را فرزند و اگر دو باشند ایشان را
الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَنِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ
دو سه یک باشد از آنچه بگذاشته بود و اگر باشند برادران مردان و زنان مرد را مانند بهره
الْأُنْثَيَيْنِ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ
دو زن بیان میکند خدای برای شما تا گمراه نشوید و خدای بهمه چیز داناست

قوله

قوله یا اهل الکتاب حق تعالی با این خطاب کرد یا اهل الکتاب از جهودان و ترسایان و نهی کرد ایشان را از آنکه در دین و ملت خود
غلو کنند و از آن تجاوز حد باشد و غالی گفتند آن را که در حق امیرالمؤمنین علی چیزی گفتند که با ولا نبی نبود و اصل او من
غلت القدر تغلی غلیا و غلیانا و غلا السعر یغلو غلاء و غلا الرجل فی الشی غلوا و لا تقولوا علی الله الا الحق و بر خدای تعالی جز حق مگوئید
بعضی مفسران گفته‌اند در ضرب و اصناف ترسایان آمد و ایشان نسطوریان اند و مار یعقوبیان و ملکائیان و مرقوسیان و ترسایان
نجران چه مار یعقوبیان گفتند عیسی خداست نسطوریان گفتند عیسی پسر خداست و مرقوسیان گفتند ثالث ثلثه یعنی بخدای تعالی
این محالات و ناسزا مگوئید انما المسیح عیسی بن مریم و اختلاف اقوال در مسیح بگفتیم بعضی گفتند فعیل است بمعنی مفعول
یعنی ممسوح من الذنوب معصوم و بعضی دگر گفتند لانه ولد ممسوحا بالدهن از مادر بزاد بروغن آلوده و گفتند
لانه ولد مختونا و قیل لانه ولد ممسوحا بالدهن اما در بزاد بروغن آلوده و گفتند لانه ولد مختونا و قیل لانه کان ممسح
للخلقای مشوه و قیل لانه کان ممسوح القدمین و گفته‌اند لکثرة مساحة الارض و سیاحته فیها از آنکه در زمین بسیار
رفتی چون زمین پیمای بود و بر این قول فعیل بمعنی فاعل باشد حق تعالی گفت او رسول خداست و ابو عبید گفت این لفظ
عبرانی است تازی نیست و درست آنست که تازی نیست و ابراهیم گفت مسیح صدیق باشد و اما دجال را برای آن مسیح خوانند لانه ممسوح
العین الیمنی قوله و کلمته گفتند مراد بکلمه رسالت است یعنی رسول خدای که از او گوید و گفتند مراد بکلمه رسالت یعنی رسول
خدای و گفتند مراد بکلمات الکلام است که فرشتگان او را بآن بشارت دادند فی قوله ان الله یبشرک بکلمة ای بشارة
منه و قتاده و حسن گفتند مراد آنست که خلق و عقد کار کن بود خدای تعالی گفت کن باش بود چنانکه گفت کلمه حق
مجاز است مراد آنست که او هم چنان را بیاید که بکلمه و برای این روح خواند که با و زنده باشد چنانکه بروح القاها الیه
گفتند معنی القاها آنست که خدا تعالی با او گفت و اعلام کرد او را چنانکه یکی را گوید القیت الیه کلمة کلمتی یا او انداختم
یعنی اعلام کردم او را و بعضی دگر گفتند معنی القاها خلقه ایجا یعنی خلقه فی رحمها و روح منه در وجه قول گفتند قول
آنست مراد از آن نفخ است که جبرئیل علیه السلام بفرمان خدای در دمید و روح و ریح بیک معنی باشد قال ذو الرمة فی وصف
نارا مر بالنفخ فیها ۔ فلما بدت کفنتها و هی طفلة بطلساء لم تکمل ذراعا و لا شبرا ۔ و قلت له ارفعها الیک و احیها بروحک
و اقتته لها قیتة قدرا ۔ و ظاهر لها من یابس الشخت و استعن علیها الصبا و اجعل یدیک لها سترا ۔ و بعضی دگر گفتند
مراد بروح رحمت یعنی در حق رحمت بعضی دگر گفتند که خدای تعالی او را بیافرید از آب نه از باد و بر زمان فرید او نطفه نبود
و آنکه علیه و آنکه مستغنی و آنکه عظام طل خدای تعالی او را خلق تمام بیافرید الا اول او را روح و بعضی دگر گفتند برای آن روح
خواندند او را که خدای تعالی روحی را لا احیا موتی کردی پس دست و او را رسیدی برای وجه زنده شدی و التقدیر
و کلمته و کلمة الله و روحه و رفع هر دو بر خبر مبتدای محذوف باشد و گفته‌اند روح اینجا جبرئیل است و او معطوف است
بر ضمیر منتظم در خدای تعالی یعنی القاها الله الی مریم و جبرئیل منه ای من امره و قبله فآمنوا بالله و رسله فرا است از خدا تعالی
بایمان بخدای تعالی و پیغامبران جمله مکلفان را و لا تقولوا ثلثة فهی است ترسایان را و جز ایشان را از آنکه با خلق بنا گیرند
گفت سه گوئی چنانکه بعضی ترسایان گفتند اله واحد و ثلثة اقانیم یک خدای سه اقنوم اقنوم اب و اقنوم ابن و اقنوم
روح القدس آنکه گفتند سه بودند متحد شدند یکی شدند و این نامعقول باشد که سه ذات یکی نبود و رفع ثلثة بر خبر
مبتدای محذوف باشد ای و لا تقولوا هو ثلثة و مثله قوله سیقولون ثلثة ای هم ثلثة انتهوا خیرا لکم بازایستید این و
امثال این که شما را بهتر باشد و جه نصب و دلایه مقدم بگفتیم انما الله اله واحد بحقیقت خدای یکیست و انما برای
اثبات چیزی باشد و نفی ماسواه و معنی آنست که الله لا اله الا هو و بیان کردیم که اله معبود باشد من الالهة و هی العبادة تعالی

یعنی منعوت کالکتاب والحساب سبحانه ان یکون له ولد منزه است از آنکه او را فرزند باشد برای آنکه ز حقیقتش برادر و پدر باشد
نه مجازش برای آنکه فرزند مانا باشد که جنس پدر بود و فرزند مانا و از آنکه آفریده بود و عکس با فرزند مانگیرند و خدای است که هرچه در آسمان و
زمین او راست و ان مع الفعل فراگفت در موضع نصبست و کسائی گفت در موضع جر یعنی من ان یکون او عن ان یکون له ولد وکفی بالله
وکیلا و خدای بس است تکفل کننده یا ... از حاجت باشد قوله لن یستنکف المسیح ننگ ندارد مسیح که عیسی بن مریم است از آنک بنده خدا
باشد یقال نکفت عن هذا و استنکفت و انفت و اصل او من نکفت الدمع اذا نحیته باصبعک عن خدک قال الشاعر: فبانوا فلولا
ما تذکر منهم من الحلف لم ینکف بعینیک مدمع · معنی استنکاف انقباض و امتناع باشد و استکبار گفت عیسی ننگ ندارد و استنکاف نکند
از آنکه بنده خدای باشد و نه نیز فرشتگان مقرب ما استدلال کنند که فرشتگان بهتر از پیغمبران اند بدین آیه و آنکه گفتند نکو نباشد
اگر کسی گوید لا یستنکف الامیر ان یرکب الیّ و لا الخادم وانما یقال لا یستنکف الوزیر ان یرکب الیّ ولا الامیر عطف برین جمله نکو
نباشد الا که عطف اعلی کنند بادون و بر عکس نکو نباشد صحیح نیست برای چند وجه یکی آنکه این خطاب با اقوامست که ایشان
اعتقاد کرده بودند که فرشتگان بهتر از پیغامبران باشند پس حق تعالی بر حسب اعتقاد ایشان با ایشان خطاب کرد و وجهی دیگر آنست
که گوییم ما اگرچه گفتیم پیغامبران از ایشان بهترند نگفتیم که چندان تفاوتست میان ایشان که میان امیر و پاسبان تا مثال لحال آید
کرد سوال آنچه و تمثال مسئله چنان باشد که دو کس باشند از ایشان اگر یکی با دیگری تفاوت بسیار نباشد آنکه گویند لا یستنکف الامیر
الفلانی ان یفعل کذا ولا الامیر الفلانی و اگرچه آنکه دوم بالا گوید او از وزیر بود از اول لم یفعله لکن با آنکه جواب سیم از این آنست
که ما نگوییم که عیسی علیه السلام و هیچ پیغامبر بهتر بود از همه فرشتگان جمله و آنکه گفتیم هر یکی از پیغامبران بهتر بود از یکی از فرشتگان و اگر
گفت و من یستنکف عن عبادته و هر کس که استنکاف و استکبار کند و ترفع نماید از عبادت او فسیحشرهم الیه جمیعا او جمله را
حشر کند بر خود یعنی خدای تعالی همه را جمع کند در جایی که در آن جای کس را حکمی نباشد مگر خدای را عز و جل چنانکه گوید امر
فلان الی فلان القاضی یعنی لا یملک غیره و مورد آیه تهدید و وعید است چنانکه گفت و الیه تحشرون و الیه ترجعون
و الی الله ترجع الامور فاما الذین آمنوا و عملوا الصالحات گفت مرجع و محشر و مجمع خلقان از مومن و کافر و مطیع و عاصی
با ملت من هر یکی را بر وفق عمل خود مکافات کنم اما آنان که مومنان باشند و عمل صالح و کار نیکو کرده باشند فیوفیهم من تمام اجورهم
مزدشان تمام بدهد و بر تمام بدهند باشد فضل تمام رسیدن باشد و نیز بر سری بیفزاید استحقاق ذکر فضل کنم بر سبیل تفضل اما
آنان که استنکاف و استکبار کرده باشند از عبادت من ایشان را عذابی کنم مولم دردرساننده و ایشان بدون من یاری و یاوری
و پناهی نیابند که ایشان را از من حمایت کند آنگه خطاب کرد عامه مکلفان را گفت یا ایها الناس ای مردمان قد جاءکم برهان یعنی برهانی
و حجتی یعنی رسول ما علیه السلام یعنی صاحب برهانی و صاحب حجتی و انزلنا الیکم نورا مبینا و فرستادیم نوری که راه نماید و بیان کننده
یعنی بشارت و نذارت است در باب هدایت و دلایل است برآنکه قرآن محدث است که خدای آنرا فرو فرستاد و انزال و فعل باشد و جسم
ملو ... مثل و این از صفات محدثان باشد آنگه وعده داد مومنان را و اهل طاعت را گفت اما آنان که ایمان آرند بخدای تعالی
و بعز با لطفای او دست در آویزند و طاعت و عبادت او دست آویز خود کنند ایشان را در رحمت و فضل و نعمت خود
برد و ایشان را هدایت دهد به روضات یعنی به بهشت برای آنکه در جای جزا و مکافات هدایت ... بود که مراد الطاف باشد
کایشان را با ایمان و تصدیق نزدیک کند من تفضل خود ان الطاف با ایشان بکند قوله یستفتونک جابر عبدالله انصاری
گفت آیه در میراث آمد و ابن یسار و محمد سیرین گفتند آیه در راه روی آمد که رسول علیه السلام ... در سبب نزول ...
کردند سعید بن المسیب گفت عمر خطاب از رسول علیه السلام پرسید که کلاله چه باشد خدای تعالی این آیه فرستاد و جابر بن
عبدالله الانصاری گفت آیه در من آمد که من بیمار شدم رسول علیه السلام بعیادت من آمد و ساعتی بنشست و آب بخواست و وضو

رد الاستدلال بهذه الآیة علی تفضیل الملائکة

الاستدلال علی حدوث القرآن

۲۲۴

من ریخت من گفتم یا رسول الله چه فرمایی که من با مال چه کنم مرا خواهرانست و فرزند نه هیچ ندارم رسول علیه السلام مرا هیچ جواب نداد
برخاست و بیرون شد و گر نوبتی باز آمد و گفت یا جابر تا از این بیماری ترا نباشد و خدای تعالی در حق تو و خواهران تو آیتی
فرستاد و ایشان را چهار دانگ نصیب کرد قتاده گفت صحابه رسول را هم در کلاله نبودی و از آن پرسیدند خدای تعالی این آیه
فرستاد و یستفتونک از تو فتوی می پرسند ای محمد در باب کلاله بگو که خدای فتوی میکند و اختلاف علما در کلاله بگفتیم پیش
ازین ان امرؤ هلک که مردی بمیرد و لیس له ولد و او را فرزند نباشد نرینه و مادینه و له اخت و او را خواهری باشد از مادر و پدر
یا از پدر تنها نیم مال او را باشد و بنزدیک ما باقی رد کنند با او به آیه اولو الارحام اگر عصبه باشد و اگر نه و جمله فقها گفتند
باقی عصبه را باشد که مرد را عصبه نباشد و عصبه عم باشد و پسران عم و پسران برادر و آنکه فقها را در قولست بیشتر فقها گویند
رد باید کردن بر خواهر و بمذهب شافعی و جماعتی فقها آنست که نیم باقی بیت المال را باشد جمله مسلمانان را و اگر چنان باشد
که متوفی این خواهر باشد و برادری را همچنانکه مادری و پدری یا پدری جمله مال او را باشد بلا خلاف چون فرزند نباشد نرینه
و مادینه اگر این زنی که فرمان یابد فرزند ندارد نرینه جمله مال از فرزند را باشد بلا خلاف و برادر را چیزی نرسد و اگر فرزند
دختر باشد نیم دختر را باشد بتسمیه و باقی رد بود با او بنزدیک ما و بنزدیک فقها نیم مال دختر را باشد و نیم مال برادر را و اگر
برادر نبود عصبه را و اگر عصبه نبود بر آن مذهب که گفتیم اما آنکه رد گوید با دختر دهند و آنکه رد نگویند بیت المال را باشد
و دلیل ما ظاهر قوله ان لم یکن لها ولد و دختر ولد باشد باتفاق اهل لغت و آنکس که گوید ولد فرزند نرینه باشد دون مادینه ...
و آنکه ... در آیه تخصیص کرده باشد بی دلیل و آنکه خدای تعالی گفت یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین و گفت
و لابویه لکل واحد منهما السدس ان کان له ولد اگر نرینه باشد و اگر مادینه و در این مسئله چون پدر و مادر را بهره کنند و دختر را
بنزدیک ما نیم دختر را باشد و دو دانگ پدر و مادر را و آن دانگی باقی رد باشد با ایشان بقدر سهامشان و بنزدیک
فقها آن باشد با پدر برای تعصیب برای آنک دختر را فرزند نخوانند و فقها که ما را خلاف کنند در مسئله دختر و برادر و گفتند
یک نیم دختر را باشد و یک نیم برادر را بخبری تمسک کردند که او روایت کند از رسول علیه السلام ما ابقت الفرائض فلاولی عصبة ذکر
و این خبر نزدیک ما خبر واحد است و در سند او طعن کرده اند اهل اخبار چنانکه در کتب فقه مشروحست و با خبار احاد ترک ظاهر
قرآن دست نبازند قوله فان کانتا اثنتین و اگر خواهر دو باشند ایشان را دو ثلث رسد بتسمیه بلا خلاف و باقی بنزدیک ما رد
با ایشان و بنزدیک فقها چنانکه گفتیم در باب یک خواهر و اگر دو خواهر بهم آیند یکی از مادر و پدر و یکی از پدر بنزدیک ما خواهر
پدری و مادری را باشد جمله مال نیم مال خواهر مادری و پدری را باشد و باقی رد باشد هم با او و بنزدیک فقها چهار دانگ و باقی
چنانکه بیان کردیم بر مذهب ایشان و بیت المال اگر عصبه نباشد فان کانوا اخوة رجالا و نساء یعنی اگر وارثان جماعتی باشند
از برادران و خواهران نصیب ایشان للذکر مثل حظ الانثیین باشد اگر مادری و پدری باشند یا پدری اگر مادری و پدری باشند
برادر و خواهر پدری حاجب است که اگر برادران پدری و مادری باشند و خواهران پدری جمله مال برادران را باشد بلا خلاف
و خواهران چیزی نگیرند و اگر خواهران مادری و پدری باشند و برادران پدری بنزدیک ما نیز خواهران را باشد و فقها برادران را
آنک ایشان ... دانند باستوفی و بنزدیک فقها چهار دانگ خواهران را باشد بتسمیه و دو دانگ برادران را برای
تعصیب و سهام شوهر و زن با ایشان ثابت باشد اگر شوهر بود نیم مال دارد و اگر زن بود ربع مال قوله یبین الله لکم ان تضلوا
بیان میکند برای شما تا گمراه نشوید و این را تاویل از دو وجه باشد یکی آنکه کلام عرض تقدیر کنند و حرف نفی را حذف باشد کلام
و حذف باو و تقدیر آنست که لئلا تضلوا و مثله قوله و القی فی الارض رواسی ان تمید بکم و قوله ان تقولوا یوم القیامة انا کنا عن
هذا غافلین ای لئلا یقولوا و وجه دوم در تاویل آیه آن بود که یبین الله لکم اراده و صیانة لکم ان تضلوا بیان میکند خدای تعالی

بارى شما تا صيانت كرده باشد شما را از انكه كمراه شويد وكذلك فى قوله ان تضلوا يعنى حفظا من ان تضلوا ... ديكر معناه كراهة ان تضلوا
يوم القيامة هذا القول ... كلام ... خطاب بر ... تا معنى مستقيم شود ولا معنى تباه شود اكر ... در
وجه تقدير ... كلام ... بيان براى رشاد ... براى ضلال ... بر زمين ... تا ...
بلكه تا ... شود ... والله بكل شىء عليم وخداى تعالى عالم است بهمه چيز ... ما
در عبادة ايشان و احكام شرع ... ايشان را كه بصلاح نزديك شوند ... فساد دور شوند والله يوفقنا لما يحب ويرضى

سورة المائدة

مدنى است در قول عبدالله عباس ومجاهد وقتاده و جعفر بن ... كفت مدنى است مكر يك ايه كه در حجة الوداع آمد
وهى قوله اليوم اكملت لكم دينكم ... اهل البيت ... آمد ... درين سورة در حجة الوداع ... از غدير
خم ... وهى قوله يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك الايه
عدد آيات او صد و بيست ايه است در كوفى ... و عدد كلمات دو هزار و هشتصد و چهار ...
يازده هزار و ... حرفست ... رسول عليه السلام در خطبه حجة الوداع اين سوره بخواند ... يا ايها الناس
ان سورة المائدة من اخر القران نزولا فاحلوا حلالها وحرموا حرامها ... سورة المائدة آخر سورتيست ... از قرآن ...
حلالها ... و حرامش ... عبدالله عمر روايت كردند كه چون اين سوره بر رسول عليه السلام فرود آمد رسول عليه السلام ...
... رسول عليه السلام ... روايت كرد ... كه رسول صلى الله عليه وآله
كفت هر كه سورة المائدة بخواند خداى تعالى ...
... بسم الله الرحمن الرحيم ... قوله تعالى عز وجل

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ

غَيْرَ مُحِلِّي الصَّيْدِ وَأَنْتُمْ حُرُمٌ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ ۝ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحِلُّوا

شَعَائِرَ اللَّهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلَا الْهَدْيَ وَلَا الْقَلَائِدَ وَلَا آمِّينَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ يَبْتَغُونَ

فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَرِضْوَانًا وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ

أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى

الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ۝ حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ

وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ

وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَٰلِكُمْ

فِسْقٌ الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ ... الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ

غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۝ يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ

وَمَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَاذْكُرُوا

اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ۝ الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ

أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ

مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ

مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ

ناكشتن ... و نه كيرندكان دوستان ... و هر كه كافر شود بايمان ... ضايع باشد كار او ... و او در سراى بازپسين

مِنَ الْخَاسِرِينَ ۝ قوله يا ايها الذين امنوا اوفوا بالعقود خداى تعالى بدين ايه خطاب كرد با جمله مسلمانان ...
از زيانكاران باشد ... از مسلمانان ... تكليف ... اوفوا بالعقود ... خداى تعالى ...
كه وفا كنند بعهدها وفى بعهده وفاء واوفى ... لغة ... عرب ... و اوفى لغة اهل حجاز است ... قرآن ... فى قوله
... بعهدكم والموفون بعهدهم ... اوفوا بعهد الله اذا عاهدتم والعقود جمع عقد ... عهد و ميثاق ...
... عقد ... باشد قال الحطيئة قوم اذا عقدوا عقدا لجارهم شدوا العناج وشدوا فوقه الكربا ... تاويل
خلاف كردند ... بعضى كفتند ان عهدهاست كه ايشان ... ومعاوية ...
... ايشان ... ابن عباس است ... انس ... ضحاك ... قتاده ... سفيان
ثورى ... و بعضى ديكر كفتند ... عهدهاست كه ... با اهل كتاب ... لتبيننه للناس ولا يكتمونه ... رسول
... عبدالله عباس ... در احكام حلال و حرام
و حدود و فرائض خداى تعالى ... بعضى ديكر كفتند ... از جمله عهدهات
... ابن زيد است ... عبدالله بن عبيدة ...
...
... عبدالله عباس ...
احكام و حدود و فرائض ... ابن ... من قوله احلت
لكم بهيمة الانعام حلال كرده شد شما را بهيمه ... چهارپايان ...
...
... الانعام ... لفظ جمع است در جمله

چهارپایان بکار دارند و مفسران خلاف کردند در بهیمة الانعام در این آیه حسن و قتاده و ربیع و سدی و ضحاک گفتند جمله چهارپایانرا
خواست که حلال کرد در شریعت برما از شتر و گاو و گوسفند و بعضی گفتند مراد جنین این چهارپایانست که در شکم ایشان باشد
برای آنکه ایشانرا خلاف افتاد و مشکل شد برایشان که اگر مرده باشد چه حکم دارد عطیه العوفی گفت عبد الله عباس را پرسیدم از این آیه
گفت مراد جنین چهارپایانست گفتم اگر مرده باشد چون مادرش را بکشند گفت حلال باشد برای آنکه او بمنزلت اندامی از اندام اوست چون جگر
و شش و جز آن و در خبر است که ذکاة الجنین ذکاة امه یعنی کشتن مادر کشتن او باشد و بنزدیک ما مراعی بود که تمام خلق شده
باشد و موی بر او رسته و پشم بر رسته باشد حکم آن باشد که کشتن مادر کشتن او بود که او بمنزلت جمادی بود مادام که در شکم مادر باشد پس
او بمثابت بعضی احشاء شکم باشد و اگر تمام نشده باشد خلقتش بهیچ وجه حلال نباشد و اگر تمام خلق شده باشد و جان در وی باشد
واجب باشد که او را نیز بکشند تا حلال باشد چه اگر زنده از شکم مادر بیرون آید بکشند تا بیدرد روا باشد و قابوس روایت کرد
از پدرش که ده زن گاوی بکشتند و در شکم او جنینی بود عبد الله عباس [illegible] بگفت هذا من بهیمة الانعام
التی احلت لکم و ابو سعید خدری گفت رسول را علیه السلام پرسیدم از جنینی که در شکم مادر باشد گفت ذکاته ذکاة امه کشتن او کشتن مادر
باشد و [illegible] مذهب ماست بیان کردیم و کلبی گفت مراد بهیمة الانعام وحوش اند چون آهو و گاو کوهی و خر کوهی و حمل کردن بر عموم اولیتر
[illegible] سورة الانعام است في قوله ثمانیة ازواج
من الضأن اثنین الایة و انعام اسمی باشد این سه جنس را از شتر و گاو و گوسفند بیانه قوله و الانعام خلقها لکم فیها دفء و منافع و منها
تأکلون [illegible] در تحلیل [illegible] گفت و الخیل و البغال و الحمیر لترکبوها و زینة آنگاه از آن
استثنا کرد گفت الا ما یتلی علیکم الا آنچه بر شما خوانند خلاف کردند در این استثنا و مستثنی مجاهد و قتاده گفتند مراد بعضی چهارپایانست
و استثنا متصلست یعنی جمله چهارپایان این جنس حلالست الا آنچه بر شما خوانند و بیان کنند شما را في قوله حرمت علیکم المیتة
والدم [illegible] و سدی و عبد الله عباس گفتند مراد
مستثنا خوکست و [illegible] در حال کشتن او نام خدای نبرند و بر این قول استثنا منقطع باشد و ما لم یذکر اسم الله علیه [illegible]
و بر این قول ذکر مفسران الا ما یتلی علیکم آنست که ذکر کرد في قوله حرمت علیکم المیتة والدم و لحم الخنزیر الی آخر الایة [illegible]
بر عموم [illegible] تحت قوله الا ما یتلی علیکم [illegible] هر چه داخل باشد در بهیمة الانعام و با استثنا [illegible]
[illegible] و المنخنقة و الموقوذة و المتردیة و النطیحة و ما ذبح علی النصب این همه استثنا متصل باشد و خوک
استثنا منقطع باشد برای آنکه او از جنس بهیمة الانعام نیست و علی بن الحسین المغربی گفت مراد بدین مستثنی بحیره و سائبه و وصیله و حام
که در سورة الانعام گفت و این سهو است از او برای آنکه این حرام نیست بر حقیقه ایشان بر خود حرام کردند و خدای تعالی [illegible]
في قوله ما جعل الله من بحیرة الایة قوله غیر محلی الصید نصب بر حالست در عامل خلاف کردند بعضی گفت اوفوا بالعقود غیر محلی
الصید فتقدیر آن باشد که اوفوا بالعقود التی عقدها الله علیکم لا محلین الصید في حال الاحرام و قول دیگر آنست که حال باشد من قوله
احلت لکم بهیمة الانعام [illegible] مراد به بهیمة الانعام وحوش است و التقدیر احلت لکم صید الوحش الا في حال الاحرام
صید وحش حلال کردند شما را الا در حال احرام یعنی استحلال صید [illegible] مادام تا محرم باشی چون محرم شوی صید حلال نیست شما را
قول غیر حال باشد از مفعول و ذو الحال ضمیر است في لکم و قوله و انتم حرم واو حالست [illegible]
اطلاق کرد و حلال کرد [illegible] صید وحش الا آنکه بعضی از آن استثنا کرد بقوله الا ما یتلی علیکم [illegible]
از آن بر شما خوانند [illegible] استثنا کرد در حال الاحرام و روا بود که نصب غیر بر استثنا بود
[illegible]

٧٢٨

ای [illegible]

ای ذکا و حرم جمع حرام باشد و مراد بحرام محرمست [illegible] یعنی و شما محرم باشی بحج یا بعمره و قال الشاعر فقلت لها فیئی الیک فانی
حرام و انی بعد ذاک لبیب ای ملب [illegible] ان الله یحکم ما یرید خدای تعالی در شرع آنچه حکم کند که خواهد [illegible]
[illegible] یا ایها الذین آمنوا لا تحلوا شعائر الله الایة حق تعالی در این آیه
مومنانرا [illegible] توجیه خطاب بمومنان کرد [illegible]
بخطاب خود تشریف کرد [illegible] تحقیقت در دین [illegible] که کفار بشرایع
متعبد اند بنزدیک فقها متعبد اند پس اگر چه بظاهر این خطاب داخل نباشد در این تکلیف که از عقب یا ایها الذین آمنوا آید
[illegible] در خطاب [illegible] توجیه خطاب [illegible] و دیگران
در قرآن مانند آن بسیار است من قوله یا ایها النبی اذا طلقتم النساء فطلقوهن [illegible]
[illegible] خطاب [illegible] رسول است [illegible] باتفاق
ایشان [illegible] و لفظ آمنوا [illegible] تا قیامت [illegible] در تکلیف [illegible]
[illegible] بعضی مفسران گفتند [illegible] شریح بن ضبیعة
[illegible]
[illegible] رسول علیه السلام [illegible] شهادة ان لا اله الا الله و اقام
الصلوة و ایتاء الزکوة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] چون سال دیگر [illegible] بحج آمد با حاجیان بکر بن وائل [illegible]
[illegible]
رسول علیه السلام [illegible] حرمت و ماه ماه حرامست [illegible]
[illegible] یا ایها الذین آمنوا لا تحلوا شعائر الله [illegible]
[illegible] عبد الله عباس و مجاهد گفتند مراد بشعائر مناسک حج است [illegible]
[illegible] قوله تعالی ذلک و من یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب
عطا گفت از عبد الله [illegible] عباس [illegible] حلال [illegible] صید [illegible] عطا گفت مراد بشعائر معالم شریعت
و معنی آنست که لا تحلوا حرمات الله محرمات شرع که خدای تعالی حرام کرده است حلال [illegible]
[illegible] بعضی گفتند مراد بشعائر معالم حرمست [illegible]
در حرم [illegible] و حلال [illegible] مجاهد گفت شعائر الله صفا است و مروه [illegible]
[illegible]
[illegible] و بعضی گفتند شعائر [illegible]

تا فرق بود میان حل و حرم خدای تعالی بدین مان را نهی کرد که آن را مباح دارید و در بکشید الحرام زجاج گفت و علی بن الحسین المغربی برای
آنست که حلال مدارید آن هدی که آن را برای خانهٔ خدای اشعار کرده اند که بدان فایق کنید و اشعار هدی آن باشد که کاردی در کوهان او
زنند تا خون از او بیاید و آن خون در او بمالند و تقلیدی چون نعلی و چیزی در گردن او بندند تا مردم که بینند دانند که آن هدیست و اصل کلمه اشعار
و آن اعلام بود و شعار بمعنی علامت بود و قال الکمیت. نقتلهم جیلا فجیلا تراهم شعایر قربان بهم نتقرب . و قوی ترین اقوال قول عطاست
که گفت معالم شریعت از حلال و حرام برای آنکه عام تر است و جامع تر است فواید را و واحد الشعایر شعیرة و هی فعیلة بمعنی مفعولة
من الاشعار و هی الاعلام ولا الشهر الحرام یعنی و لا تحلوا الشهر الحرام و ماه حرام بر خود حلال مدارید بقتال کردن و آن چهار ماه است
ذوالقعده و ذوالحجه و محرم و رجب واحد فرد و ثلثه سرد ای متتابعة متوالیه سه ماه پیوسته چنانکه بیتی و یک ماه فرد
و آن رجبست اما آن ماه که درین آیه مراد است در او خلاف کردند بعضی گفتند رجبست و بعضی گویند ذوالقعده است این قول
عکرمه است و جبائی گفت مراد جمله ماههای حرام است و اگر چه لفظ واحد است مراد جنس است ولا الهدی بعضی گفتند
این لفظ جمع است و واحدش هدیه باشد و بعضی گفتند جنس است و هدی نام آنست که مردم براندازند از شتر و گاو و گوسفند
بمعجه قربان و آن دو گونه باشد هدی متمتع بود و هدی آنکه بر حج قارن کند و هدی با خود براند تا هدی چون قربتی باشد او را
یعنی آن هدی حلال مدارید که کسی آورده باشد با خانهٔ خدای برای حج و عمره تا آن بکشد که بدان غارت کنی و بر او ...
معنی آنست که حلال مدارید که منع کنی هدی را از آنکه بمحل خود رسد از حرم بل رها کنی تا بجای خود رساند و قوله ولا القلائد
و هی جمع قلیدة ای مقلدة عبدالله عباس گفت مراد هم هدی است و لکن فرق این باشد که هدی باشد که نه مقلد بود و لکن قلاید هدی
باشد مقلد پس این خاص تر بود و آن عام تر و این از باب تخصیص بالذکر باشد قتاده گفت مراد بقلاید آنست که عرب چون بحج شدند
در گردن آویخته باشند از شکها که از درختان حرم و چون با قبایل و احیاء خود شوندی از درخت باشند و چیزی ...
خوردند از طعام و جز آن و ... کردن او بندند و ... خدای تعالی مسلمانان را از این کرد از نهب و غارت و استحلال آن بعضی گفتند
مراد آنست که در جاهلیت عادت بودی که مرد چون از خانه بیامدی روی بخانهٔ خدای نهاده برای حج پاره چوب سمر در گردن افکندی
تا علامت آن بودی که حج خواهد رفتن کس او را تعرض نکردی و چون بازگشتی قلاده از موی در گردن کردی تا علامت آن را
تا دانستندی که او از حج می آید کس او را تعرض نکردی عطا گفت از پوست درخت حرم بیاوردندی و در گردن افکندندی تا از ایشان احترام
بود ... و آنان که مراد اهل حرم بودندی قلاده از موی یا ازین در گردن کردندی مجاهد گفت پوست درخت حرم هر کس که در گردن
افکندی با در کردن ... این بود ... و برین قول معنی مستقیم نشود الا علی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه و التقدیر
ان باشد لا تحلوا اصحاب القلائد ابن زید گفت مراد آنست که مؤمنان را نهی میکند از آنکه استحلال کنند و حلال دارند که از درخت
آن حرم چیزی بکیرند از شاخ و پوست و جز آن چنانکه کافران در جاهلیت کردندی جبائی گفت نهی کرد خدای تعالی مسلمانان را
از آنکه بشری یا گاوی یا گوسفندی که هدی را نه باشد شیران بیدشند بلعلیه چون او را برای خدای در حرم خدای بر اندازند
ایشان را نباشد که شیران بخورند که بقصد قربت ... و این اقوال محتملست و حمل کردن بر مقلدها بهتر و جز آن سهل بود بحقیقه
او و لا امین البیت الحرام و نه قاصدان خانهٔ خدای و زوار آن حاج و معتمران و الآم القصد یقال امه یومه اما و اممت فلانا
و یممته اذا قصدته قال الشاعر انی کذاک اذا ما ساءنی بلد یممت صدر بعیری غیره بلدا . و مراد بیت الحرام کعبه است
بلا خلاف یبتغون فضلا من ربهم و رضوانا در محل حالست ای طالبین فضلا ای رزقا و رضوانا و رضا الله تعالی فی زیارة
البیت یعنی استحلال مکنی خون و مال آنان که قصد خانهٔ خدا کنند و آنجا طلب روزی بوسیله تجارت و طلب رضای خدای تعالی
بسیلیج و زیارت و اذا حللتم فاصطادوا و چون بیرون آئید تعالی حج که بر محرمان که محلال باشید صید کنند و ایشان را از صید کردن بود در حج

بیشتر قوه ایشان از آن بودی خدای تعالی الطالقان خطر کرد با اباحت گفت چون حلال شوی و از احرام بیرون آئی صید کن و صیف
اگر چه امر است مراد با اباحت چنانکه گفت فاذا قضیت الصلاة فانتشروا فی الارض و بیشتر اهل تحقیق گفتند امری که وارد باشد بعد
الحظر اقتضای اباحت کند بدین آیه درست نیست برای آنکه طریقه وجدان معتمد باشد و اما الخلاف فیه ود که نگاه در اصول فرقان
کامر بعد الحظر هست که اقتضای ندب میکند دون اباحت فی قوله و لا تحلقوا رؤسکم حتی یبلغ الهدی محله و بعد بلوغ الهدی
محله حلق راس مباح نیست بل عبادتست پس درست آنست که الامر الوارد بعد الحظر حکمه حکم الامر الوارد قبل اقتضاء الوجوب
او الندب علی ما دل الدلیل و تقدم حظر با مر تغییر حکم امر اثری نباشد و اصطیادوا افتعال باشد من الصید ته افتعال را طا کردند
تا مناسب صاد باشد که فا افتعال و دال طاق و این لفظ دلیل است بر آنکه امر نباشد بصورت و صیغه برای آنکه این صورت
امر وارد و با تفاق امر نیست با اباحت و حکم امر نکند بمباح و مرید مباح نباشد برای آنکه عبث بود و بیشتر مفسران بر آنند که
از این آیه چیزی منسوخست الا ابن جریح که او گفت از این آیه هیچ منسوخ نیست برای آنکه ابتدا بقتال مشرکان نشاید کردن در
ماههای حرام الا که ایشان ابتدا کنند و این از باقر علیه السلام روایت کرده اند و شعبی گفت از سوره المائده هیچ منسوخ نیست الا این
آیه آنکه آنان گفتند از این چیزی منسوخست خلاف کردند که چیست آن منسوخ شعبی گفت جمله آیه منسوخست و مجاهد همچنین گفت
گفت منسوخست بقوله اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم و بقوله ما کان للمشرکین ان یعمروا مساجد الله الایه و بقوله انما المشرکون
نجس ... روایت از عبدالله عباس است و ابن ابی نجیح گفت از مجاهد منسوخست قوله ولا القلائد و قوی ترین اقوال قول
الکلبیست که گفت ولا الشهر الحرام ولا القلائد ولا امین البیت الحرام منسوخست برای آنکه اتفاق اجماع کردند بر آنکه خدای تعالی
حلال کرده است قتال مشرکان در ماه حرام و جز ماه حرام و نیز اجماع است که یکی از مشرکان اگر جمله پوست درختان در گردن
قلاده کند منع نکنند و قوله ولا امین البیت الحرام عام است و متناول مؤمن و مشرک را جز که با تخصیص کنیم بمشرکان بقوله
اقتلوا المشرکین و چون مخصوص باشد بمشرکان هم منسوخ بود و اگر گویند ولا امین البیت الحرام مخصوصست منسوخ نیست اولی تر باشد
چه در قاصدان خانه هم مؤمنان باشند و هم مشرکان قوله ولا یجرمنکم عبدالله عباس و قتاده گفتند معنی آنست لا یحملنکم شما را بر آن ندارد تا حمل
کند و بر آن دارد و کسائی و زجاج هم این گفتند اخفش و جماعتی بصریان گفتند معنی آنست لا یحقن لکم من قوله تعالی لا جرم ان لهم النار
و معناه حق ان لهم النار و فرا گفت معنی آنست که لا یکسبنکم و عرب گوید از زین فاملاه بابن بیت استشهاد کردند و بر وفق قول خود تفسیر
کردند از وی . و لقد طعنت ابا عیینة طعنة جرمت فزارة بعدها ان یغضبوا . و معرفی گفت معنی آنست که قطعت فزارة و الجرم
القطع کالجذم و الجرم الکسب ایضا قال الشاعر یصف عقابا . جریمة ناهض فی راس نیق تری لعظام ما جمعت صلیبا . ای و کاسی
فی کاسب فرخ ناهض فی راس جبل طویل و یقال فلان جریمة اهله ای کاسبهم و قیمهم و الجرم ای الکسب الاثم و المجرم المذنب و الجریم
اسم للذنب المکتسب و این اقوال متقاربست جز که قول عبدالله عباس و آنان که گفتند معنی حملت روشن تر است شنآن قوم
و هو البغض و العداوة ان صدوکم ای لان صدوکم و منعوکم عن المسجد الحرام ان تعتدوا علی ان تظلموا و تجاوزوا الحد معنی آنست
که نباید که حمل کند شما را دشمنی قومی که شما را از خانهٔ خدای منع کردند عام الحدیبیه بر آنکه تعدی کنی و ظلم کنی و حد حرم نداری یقال شنئت
الرجل اشنؤه شنأ و شنآنا و شنأة و مشنأة فهو شانئ قال الله تعالی ان شانئک هو الابتر سیبویه گفت هر فعلی که مصدرش فعلان
باشد لازم بود کالخطران و النزوان و الغلیان و الهذیان و شنآن منها الا ما شذ من ذلک کالشنآن و بعضی عرب اسکان نون کردند و این
قراءة ابوبکر است عن عاصم و ابوجعفر و اسماعیل و بعضی عرب تخفیف همزه کردند چنانکه شاعر گفت . و ما العیش الا ما تلذ و تشتهی
و ان عاب فیه ذو الشنان و فندا . و ابو عبیده گفت شنئت بمعنی اقررت آمده است چنانکه فرزدق گفت . و لو کان هذا الامر
فی جاهلیة شنئت به او غص بالماء شاربه . و مصدر در این آیه مضافست با مفعول به و فاعل مقدر و التقدیر شنآنکم قوما لقوله

سوال بحقک ومن دعاء الخیر بسواله بحقک ومن دعاء الخیر وقوله ان صدوکم بکسر همزه واین قراة ضعیف باشد برای انکه شرط در
ماضی شود اندر وی معنی واجبا که لفظ ماضی هم باستقبال کردد چنانکه کوئی متی اکرمتنی اکرمتک لان المعنی ان تکرمنی اکرمک فاما انکه لفظ و معنی
ماضی باشد مستقیم نبود و اکر چه شیخ ابو علی الفارسی ازین عذر خواست ولکن عذر هم ضعیف و ان صدوکم که قراة عامه
قرا است بفتحات والمعنی لان صدوکم والصد المنع و این صد علم الحدیبیة بود فی قوله تعالی هم الذین کفروا وصدوکم عن
المسجد الحرام و ان صدوکم در محل جرات و التقدیر لصدهم ایاکم و ان تعتدوا در محل نصب بوقوع الفعل علیه و هو المفعول
الثانی لیجرمنکم ابو صالح روایة کرد از مجاهد که سبب نزول آیه آن بود که روز فتح مردی مومن را بکشتند در عرفات که حلیف
ابو سفیان بود و حما آکرد ننکه او و حلفاء رسول را کشته است رسول علیه السلام کفت لعن الله من قتل بذحل الجاهلیة کفت اعدی الناس
کرا و بکینه جاهلیة کسی را بکشد و خدای تعالی این آیه فرستاد و رسول علیه السلام کفت الا ان کل دم و مال و مأثرة کانت فی الجاهلیة
فانها تحت قدمی هاتین الا السدانة الکعبة و سقایة الحاج کفت هر خون و مالی و عملی که در جاهلیة بود و مات همه در زیر پای
منست یعنی از احکام بیفکندم الا خدمت کعبه و رعایة سقایة الحاج که آن بر قرار خود رها کردیم و در شاذ اعمش و عیسی و یحیی
بن ابی کثیر خواندند یجرمنکم بضم یا من اجرم یجرم و جرم یجرم لغتان الا ان الجرم لغة و افصح قوله تعالی و تعاونوا علی البر و التقوی
امر است از خدای تعالی جمله مکلفان را بر معاونة و مظاهرة و یاری دادن یکدیگر بر بر و تقوی و بر هر کاری که نیکو باشد از فضل
و احسان و بر و بره و هو بر و باره و تقوی پرهیزکاری باشد یعنی خویشتن نکاهداشتن از عقاب خدای با کردن فعلی
که مستحق عقاب شوند بان و قوله و تعاونوا عطف نیست علی قوله ان تعتدوا بل کلامی است مبتدا استانف و امر است
جمله مکلفان را بمعاونة و تفاعل از میان قوم باشد چنانکه مفاعله از میان دو کس باشد و لا تعاونوا علی الاثم و العدوان
و یکدیگر را یاری مکنید بر اثم و عدوان اثم کفتند هر معصیتی باشد که متعدی نبود از فاعلش بغیری و عدوان معصیتی باشد
متعدی چون ظلم و قتل و غصب و ابن [illegible] معبد کفت از رسول علیه السلام که بر و اثم چه باشد کفت بر آن باشد که دل تو بدان
منشرح شود و اثم آنکه در دل تو آن بود که در دل تو [illegible] کند و اکر چه مردمان ترا بدان فتوی کنند واتقوا الله ان الله شدید
العقاب از خدای بترسید که عقاب خدا سخت است عجب از ضعیفی که او از عقاب سخت بترسد چه آکاه می ارسد بیوی
یا ناصح با آتش دنیا بر نیاید کیف که بدین ترکیب ضعیف با آتش دوزخ که در خبر آمده است که [illegible]
در میان آتش دنیا [illegible] راحت و آسایش خواب نزدیک ایشان و در خبر است که چون آدم علیه السلام در زمین محتاج شد آتش
خدای تعالی جبرئیل را کفت جمره از دوزخ بر کیر و با آدم بر جبرئیل کفت بار خدایا تو عالم تری که جمره از دوزخ بزمین [illegible]
در وست سوخته شود کفت برو و از هفتاد بار بشوی اکر بزمین [illegible] کدام آتش یک جزو است از هفتاد جزو
جمله آتش دوزخ با انواع عذاب که خدای تعالی اعداد کرده است در روزها اعاذنا الله و ایاکم من عذابه برحمته حرمت علیکم المیتة
والدم الایه حق تعالی بیان آن جمله کرد که کفت الا ما یتلی علیکم که اول سوره بر شما خوانند [illegible] و این دلیل است بر انکه تاخیر البیان
عن وقت الخطاب روا باشد الی وقت الحاجة [illegible] که حالت خواندن رسول علیه السلام آیه کرد و کفت الا ما یتلی علیکم حالت
خواندن این آیه باشد [illegible] وقت [illegible] خواند باشد و این دلیل باشد بر آن که کفتیم خطاب کرد با ایه با جمله
مکلفان کفت حرام کردند بر شما بلفظ مالم یسم فاعله بر فعل مجهول و در قرآن از این بسیار است که افعال خدای تعالی بلفظ مالم
یسم کفته است برای انکه معنی معلوم است و [illegible] و نحو قوله کتب علیکم در جمله قرآن و قوله علمنا منطق الطیر المیتة و اصل
این کلمه میتة است انکه تخفیف کردند دو لغت است یقال میت و میت و سید و سید و هین و هین و لین و لین و میت
[illegible] مات یموت و [illegible] ابو جعفر المدنی و بعضی اهل علم فرق کردند میان تخفیف و تشدید

کفته

۷۳۳

کفتند میت بتخفیف آنرا خوانند که جان از او رفته بود و میت بتشدید آنرا خوانند که هنوز زنده باشد اکنون که بمیرد و شاعر
کفت فی الجمع بین اللغتین بمعنی واحد لیس من مات فاستراح بمیت انما المیت میت الاحیاء و بعضی اهل لغة کفتند میتة آن باشد که [illegible]
باشد خونی [illegible] از انواع حیوان و میتة [illegible] آنکه [illegible] و در رسول علیه السلام
و خبر است که [illegible] میتتان مباحان السمک والجراد والدم و این از جمله اسماء [illegible] و الاصل دمی بدلالة انک تقول فی تثنیة
دمیان قال الشاعر فلو انا علی حجر ذبحنا جری الدمیان بالخبر الیقین کفتند سبب نزول آیه آن بود که عرب و بعضی که خون ایشان
خون [illegible] میکردند [illegible] و حرام [illegible] در کتاب خدا [illegible]
مسفوح باشد یعنی خونی که ریخته شود و هو قوله او دما مسفوحا [illegible] باشد خونی که مختلط باشد با کوشت و با جکر
[illegible] حرام است و اکر با کوشت [illegible] آنچه در زیر [illegible] باشد از کوشت
[illegible] روایة کرده اند که [illegible] از امیر المومنین علیه السلام و عبد الله مسعود [illegible]
قول جمله [illegible] قوله المیتة والدم بظاهر عموم [illegible] بعضی [illegible] حرام نیست چون ماهی
و جکر [illegible] کوشت باشد [illegible] حرام است پلید است و حکم [illegible] و اکر [illegible]
[illegible] واجب بود [illegible] باشد [illegible]
[illegible] منهب ابو حنیفه و شافعی و ثوری و مالک و اصحاب ابو حنیفه [illegible]
[illegible] واجب [illegible] واجب [illegible]
[illegible] واجب [illegible]
[illegible] حرام است [illegible]
[illegible] قبل الدباغ و بعدها و مذهب جمله [illegible] باشد [illegible]
[illegible] پلید باشد [illegible]
[illegible]
[illegible] پلید [illegible]
[illegible]
[illegible] پلید باشد [illegible]
[illegible] و این علم اللفظ و المعنی است [illegible]
[illegible] حرام است و پلید [illegible]
[illegible] وما اهل لغیر الله به [illegible]
[illegible] نام خدای بر [illegible]
[illegible] نام خدای [illegible]
[illegible] پلید باشد [illegible]
[illegible] وما اهل لغیر الله
[illegible] نام اصنام [illegible] و اصل الاهلال رفع صوت بود و منه اهلال الصبی و اهلال المحرم بالتلبیة و منه الهلال لانه یرفع
الصوت عند رؤیته بالتکبیر والدعاء قال الشاعر یهل بالفرقد رکبانها کما یهل الراکب المعتمر و هر چه که [illegible] حرام با

و پلید بود و هرچه با و تعلق دارد پلید بود و تصرف در و حرام بود بسائر انواع تصرف و در آیة دلیل است بر آنکه ذبایح آنان که مخالف
اسلام باشند از سایر اصناف کفار حرام است برای آنکه ایشان نام خدای بر نبرند بران و اگر نام خدای بران بگویند ان نه نام خدای باشد
چه ایشان خدای را نشناسند اما ذبایح المجوس و المجسمة بنزدیک ما هم روا نباشد و نشاید بخوردن و المنخنقة و گلو باز گرفته سدی گفت
ایشان گاو و گوسفند را بگرفتندی و گلو ایشان در میان دو شاخ گرفتندی و سخت در کشیدندی تا بمردی آنگه بخوردندی و ضحاک
گفت بدست گلوش باز گرفتندی تا بمردی آنگه بخوردندی و اولی تر حمل آیة بر عموم بود بهر وجه که باشد گلو باز گرفته از جمله حیوانات
حلال حرام باشد و المخناق مطاوع خنق باشد یقال خنقته فانخنق و الموقوذة و نیز آنکه بچوب و عصا بزنند تا بمیرد یقال
وقذها یقذها وقذا و اوقذها یوقذها ایقاذا اذا اثخنها ضربا چون مبالغه کند در ضرب او و زدنش این گوید قال الفرزدق
شغارة تقذ الفصیل برجلها فطارة لقوادم الابکار و این قول عبد الله عباس است و قتاده و ضحاک و سدی و المتردیة آن باشد
که از کوهی بیوفتد یا از جائی بلند یا در چاهی افتد و بمیرد و این قول عبد الله عباس است و قتاده و ضحاک و سدی اگر گوسپندی یا گاوی
در چاه افتد و برنتوان آوردن و بر منحرش راه نیابند بکشند او را بان نوع که باشد روا بود و حلال باشد چه آن حال ضرورت
و گاو و شتر که عاصی شود و دست ندهد و کس براو نیارد شدن او را بتیر و نیزه فرو گیرند و بکشند هم روا باشد بنزدیک ما
و النطیحة آن گوسپند یا آن گاو که او را بر و زدن کشته باشد فعیله بمعنی مفعول اگر گویند نه فعیل اگر چه وصف مونث باشد
ها در نیارند کما یقال کف خضیب و لحیة دهین و امرأة قتیل گوئیم بصریان گفتند برای آن نطیحه گفت که مراد آنست فعیله بمعنی مفاعله
باشد و اگر چه او منطوح بود ناطحه باشد و مفاعله میان دو کس باشد هر یکی از ایشان فاعل و مفعول باشند چون مضاربه
و مقابله و قول دیگر بصریان را آنست که علی التشبیه بالفاعله ها در آوردند و کوفیان گفتند از فعیله آنگه ها بیفکنند که موصوف
مونث باشد با آن بگویند یقال امرأة قتیل و کف خضیب و عین کحیل چون مفرد باز کنند از این قرائن ها در آرند تا مشتبه نشود
مذکر بمونث و این قول قریبست بسداد و ما اکل السبع ما هم موصولست و موضع او رفعست چنانکه گفتیم در کلام دیگر ای و ما اکله ۷۳۴
السبع و آنچه در بعضی از آن بخورده باشد یعنی نیم خورده شیر و گرگ و سباع و جرح دده از آن بکشد و اگر چه چیزی از و بنه خورده هم حرام باشد
الا ما ذکیتم الا آنچه بکشی از آنکه ادراک او رسد مفسران خلاف کردند در آنکه استثنا بجمع با جیست بعضی گفتند راجعست با جمله آنچه در مقدمه
رفت الا آنچه زکاه و کشتن بر و افتد و آن مردارست و خون و خنزیر این ذکر چیزها از این انواع که بر شمرد هر که او را دریابند و در رو رمقی باشد
و علامتش آن بود که دست و پای یا دنبال می جنباند یا چشم برهم زند که آید بگلو او برانند او مزکی باشد و کشتار و حلال و پاکیزه و آنچه خلاف
این بود مذکی نباشد و این قول عبد الله عباس است و از امیر المؤمنین علی و از باقر و صادق روایة کرده اند و قول حسن بصری است
و قتاده و ابراهیم و ضحاک و ابن زید و عبید بن عمیر بعضی دگر مفسران گفتند استثنا از تحریم نیست نه از محرمات و گفتند معنی آنست
که فعل این چیزها حرام است بر شما از اختناق و وقذ و تردیه و حمل بر مناطحه که تزکیه حلال بود و بر این قول استثنا منقطع باشد
برای آنکه تزکیه از جمله معدودات نباشد و الا بمعنی لکن بود و ما مصدریه بود و التقدیر الا التذکیة و این مذهب مالکست و جماعتی
از اهل مدینه و اختیار جبائی است و مالک را پرسیدند از گوسفندی که گرگ شکم او بدرید گفت او را زکاة نباشد و حلال نبود و مذهب
بیشتر فقها آنست که اگر دریابند او را و در حیوة باشد و بکشند کشتار بود و از اگر نیابند که در وی حیوة است کشتار نبود و این موافق
قول ماست اگر گویند چرا در آیة تکرار کرد چون ذکر میتة کرد منخنقة و موقوذة و متردیة و نطیحة و اکیلة السبع این جمله
مردار باشد بلفظ میتة از و مستغنی بود گوئیم این خطابست با آنان که این چیزها را مردار نشناختند بل مردار آن شناختند که
روح از و جدا شود بی سببی و ماسه چیزی و این انواع را کشتار شناختند بر طریقه و اعتقاد خود و این چیزها از روی حکم
مردارست و بشرع براو این نام و حکم می رانند و الا اگر این چیزها با و نکردندی از حق فرزدن و انداختن و سر و زدن ظاهر حال آنست

در سورة البقرة برقرات فی قوله یسئلونک عن الخمر والمیسر یعنی دگر گفتند معنی القسم التدبیر تقلیب الرای فی الامر قال الشاعر وذلک قوم
یقسمون الوهم یعنون ام تلیلتون قلیلا ای یدبرون الوهم ذلکم فسق گفتند اشارت باستقسام و گفتند اشارت بحمله کلام
خطابی جمله مکلفانست و فسق خروج باشد از فرمان خدای تعالی ومنه فسقت الرطبة من قشرها اذا خرجت زجاج گفت الا این
مرفی عات یعنی منصوب بود علی تقدیر حرم الله ذلک ربطا و دی در عربیت گفت خواننده اند الیوم یئس الذین کفروا من دینکم الیوم نصب
بر ظرفست و عامل در او یئس است و مراد روزی معین نیست یعنی اکنون و در این روزگار چنانکه یکی از ما گوید من امروز پیر شدم و
نعمان باشد که آن روز فرموده باشد و یئس ییئس علی وزن لعب یلعب گفت امروز کافران از دین شما نومید شدند یعنی نومید شدند
از آنکه ایشان را دستی و ظفری بود بر شما و دین شما و از و هیچ توانند رسانیدن و یاس انقطاع الطمع باشد و خلاف کردند در آنکه این
کلام روزی است عبد الله عباس و سدی و جماعتی گفتند روز عرفه بود در حجة الوداع و آنکه عرب بیشتر در اسلام آمده بودند و بعضی دگر گفتند
این روز آن بود که رسول علیه السلام خطبه کرد و قومی بسیار حاضر بودند بهم نگاه کرد در میان ایشان هیچ مشرک نبود همه مسلمانان بودند
شادمان شد خدای تعالی این آیه فرستاد و آنچه قول صادق و باقر است روایت کرده اند که این آیه وان دیگر که از پس اینست روز غدیر خم آمد چون
رسول علیه السلام امیر المؤمنین علی را بر منبر برد و بر قوم عرضه کرد و تقدیر امامت او کرد بقوله من کنت مولاه فعلی مولاه و قوله الست اولی بکم منکم
بانفسکم چنانکه قصه آن در جای خود بیاید ان شاء الله از این سبب چون رسول علیه السلام از آن فارغ شد خدای تعالی این آیات فرستاد و قول آن
وخوی و خطاب دلیل این میکند بر آنکه علی یا جاء فی الاخبار چون رسول علیه السلام جمع را خبر داد بدین خبر منافقان ترسیدند و میگفتند
نعوذ بالله من ان الظم کرد نه بلکه امیدشان بود مگر کار بدین ترتیب نشود و شک میکردند و میگفتند اگر محمد
بمیرد ما دین او خراب کنیم و اصحاب او را بکشیم و اولاد کنیم چون رسول علیه السلام در این موقف بایستاد و این تقریر کرد و امیر المؤمنین علی
باز گرفت و آن خطبه کرد و آن سخن گفت ایشان گفتند اندیشه و کید ما باطل شد و نومید شدند از آنچه اندیشه کرده بودند خدای تعالی
فرستاد الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم و اخشون الیوم اکملت لکم دینکم الآیه عیاشی روایت کرد از صادق علیه السلام که گفت
در این آیه الیوم یئس الذین کفروا من دینکم ای از آنکه بخلاف الرسول فلا تخشوهم فی متابعتنا اهل البیت واخشون فی ترک المتابعة الیوم اکملت لکم
دینکم باقامت حافظه واتممت علیکم نعمتی بولایتنا ورضیت لکم الاسلام دینا ای تسلیم النفس لامرنا گفت امروز کافران نومید شدند
از دین شما چون رسول علیه السلام را اهل و فرزند و اصحاب از ایشان رسید در متابعت ما اهل البیت ... بترسید در ترک متابعت
امروز دین شما تمام کردم باقامت ... و نعمت بر شما تمام کردم بولایت اهل البیت و دین اسلام از شما پسندیدم که تسلیم نفس است فرمان ما
و چون قول ... بنظم و سیاق آیه این لایق تر است قول دیگر در روایت اینست که آیه روز عرفه آمد در حجة الوداع
و معنی آنست که خدای فرستاد فرایض و حدود و معالم دین را از حلال و حرام و امر و نهی تمامی فرستاده بود و بیان آن بر و جه نسخ و تغییر
و تبدیل نمانده و رسول علیه السلام پس از نزول این آیه هشتاد و روز بیشتر در دنیا نبود تا بالجوار رحمت ایزدی رفت و این قول عبد الله
عباس است و سدی و جماعتی مفسران سعید جبیر گفت و قتاده معنی آیه آنست که دین شما تمام کردم با تمام حج و افراد و تخصیص
شما بدین تشریف تا هیچ مشرک را با شما در این حج مشارکت نیست و با شما حج نکند و بعضی گفتند اطواف نکند زجاج گفت
معنی آنست که کار دشمنان کفایت کردم و دین و ملت آنکه تمام باشد که او ایمان باشد علی قاهر بود و آنکه ما روایت کرده ایم
و از جماعتی صحابه چون جابر عبد الله انصاری و ابو سعید الخدری و غیر ایشان که چون رسول علیه السلام در غدیر خم خطبه کرد و تقریر و ذکر
و تقریر ولایت امیر المؤمنین علی کرد آن جمع پراکنده نشدند تا این آیه آمد الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی رسول علیه السلام گفت
الحمد لله الذی جعل کمال الدین و تمام النعمة و رضاه برسالتی و ولایة علی من بعدی و روایت کرده اند از طارق بن شهاب که او
گفت مردی از جمله احبار جهودان بنزدیک عمر الخطاب آمد و گفت آیتی در کتاب شما بر پیغامبر شما فرود آمد که اگر در کتاب ما بر ما

فرود آمدی مان روز عید کردیمانی گفت و آن کدام است گفت الیوم اکملت لکم دینکم عمر گفت من دانم که این آیه کی فرود آمد و کجا فرود آمد
و ما با رسول علیه السلام حاضر بودیم و آن روز ما را عید بود و از پس ما جمله مسلمانان را عیدست تا بروز قیامت و از رضا علیه السلام پرسیدند
پرسیدند حدیث این روز گفت عید الله الاکبر و اسمه فی السماء الشعریة فی الارض فی حدیث طویل و بعضی اخبار آنست که این روز و روز آدینه
بود و از عبد الله عباس روایت کرده اند که او گفت روز دوشنبه بود و از عمر روایت کرده اند که او گفت رسول علیه السلام روز دوشنبه ولادت بود و روز
دوشنبه از مکه بیرون آمد و روز دوشنبه در مدینه شد و سورة المائدة روز دوشنبه آمد و الیوم اکملت لکم دینکم روز دوشنبه آمد و گویند
دین خدای تمام نبود تا این روز پس این روز تمام شد گویم دین خدای تعالی بحسب مصلحت خدای تعالی بیک بار فرو نفرستاد بل بر تدریج و از پس
امری و حکمی از پس حکمی دیگر از پس حکمی دیگر چون احکام بر حسب مصلحت خدای دانست که صلاح مکلفان تا انجامست فرستاد آخر چیزی که از آسمان آمد
این روز بود از اینجا روایت کرده اند که پس از این روز هیچ حکمی و امری و نهی نیامد جایی دیگر آنست که دین در هر وقت تمام بود و لکن جامعا
بالانک پس از آن زیاده میشد چون در هر وقتی آن مقدار که بود مصلحت آن قدر بود آن تمام بود و لکن با وقات مصلحت متغیر میشد
خدای تعالی زیاده میکرد چندانکه بیشتری فرود تمام نبود بمعنی آنکه بیشتر بود تا بحدی رسید که او را در مصلحت زیاده نبود من بایستی
در اول و میان و آخر تمام بوده باشد بان معنی بیان کردیم و اتممت علیکم نعمتی و نعمت خود بر شما تمام کردم و تمام نعمت دین و کمال دین
است خدای تعالی باز نمود که نعمت دنیا بر اعانت نعمت دین برساند و نعمت دین برساند خدا بعدیش را بنعمت که نبد رسد حق
شرایع بحسب مصالح مقسم کرد و اگر بیکباره فرو فرستادی بر مکلفان دشوار آمدی چون تاریخ کردی با حکمی یا حکمی هادی روزی چند
در میان داری تا نفس ایشان بان ساکن شدی و دل ایشان بان مرتبط شدی تا آنگه که تمام شد ختم آن بولایت ختم الاوصیا کرد
و از انعمت ساخت که آخر نعمتها دین کرد بالغایت تمام نعمت او خواند تمام این نعمت که بکمال دین متروف کرد بولایت رسید تمام باد
کرد خدای تعالی بقبول که آن او حاصل توان کرد موهبت الله عنزی جائزت املی و لیس یبلغها قولی ولا عملی لکن اثرها فی
وافضلها ولائی لامیر المؤمنین علی و رضیت لکم الاسلام دینا بعضی مفسران گفتند مراد بدین طاعت ایمان است و رضا آنست که ثقت
و نصیب و بجمالت اگر گویند فایده در اسلام چیست که خدای تعالی بپسندید و بیند که آنست که این روز پسندید بیانا جواب گویم
این قول بدلیل الخطاب باشد و آن باطل است بنزدیک محققان اهل علم بلی آنکه رضا او دین اسلام را بابی خلقان و مسلمانان
این روز و این وقت دلیل نکند بر نفی رضا او بپیشتر آن قوله فمن اضطر فی مخمصة اضطر افتعل من الضرورة جز آنست که تا
افتعال قلب کردند با طا برای مطابقه ضاد تا مرهجورها بر حرفی باشد ادغام و اطباق باشد و قرا معنی بعرن الکسیر کردند برای التقاء الساکنین
حملا علی الجرم و بضم نون خوانند لاتباع الضمه الفتحه فی مخمصة ای مجاعة یقال فلان خمیص البطن اذا کان جایعا و تشبیها بالخمیص
البطن اذا کان ضامر البطن خلقه قال الشاعر تراه خمیص البطن والزاد حاضر عتید و یغدو فی القمیص المقدد و قال الاعشی نظر
یبیتون فی المشتا ملا بطونکم و جاراتکم غرثی یبتن خمائصا و مراد در هر دو بیت خمیص بطن است از گرسنگی دون خلقه و در معنی
بیت نابغه ذبیانی است فی قوله والبطن ذو عکن خمیص لین و مراد در هر دو بیت خمص بطن مخمصة دراز مجاعت و مصدر است برقول
بعضی اسم غیر متجانف لاثم متجانف بحالت و متجانف متمایل باشد من جنف اذا مال یقال جنف کذا ولی کذا اذا مال الیه و معنی آن جا
شهوات تعریه فمن اضطر یعنی هر که مضطر شود ضرورة او را حمل کند بر آن آرد که او را تناول مردار یا گوشت خوک یا بعضی از این محرمات
باید کردن و حد آن ضرورت آنست که خائف باشد از تلف نفس و اما اگر حالی او را الجا کند بان تا خائف باشد بر قتل اگر تناول
نکند و حد این حال رخصتست او را که از مردار تناول کند و مقدار را خلاف کردند که چه مقدار حلال باشد بنزدیک ما بیش
از آن نشاید که امساک رمق کند و این مذهب فقهاء رافضست ابو حنیفه و اصحابش و ابن ابی لیلی و ابن شبرمه و غیرهم
و فقهاء مدینه گفتند روا باشد که سیر بخورد از آن و قول اول قول عبد الله مبارک است و قتاده و مجاهد آنکه از این حال اشارت کرد

مرد است البیت العتیق [illegible]

حالت بغی و عدوان را در بر گرفت فی قوله فمن اضطر غیر باغ و لا عاد چه اگر به اضطرار در حال بغی و عدوان بود مباح نباشد او را تناول آن و جماعة
ازین معانی کردن آنکه در بغی و عدوان خلاف کردند قتاده گفت معنی آنست که اگر بیرون آمده باشد برای ظلم و تعدی و در راه زدن و معنی ها از
ضروب معاصی آنگه مضطر شود روا نباشد او را تناول و لکن [illegible] گفته مراد آنست که غیر باغ ای غیر طالب که قوله الیه بقصد طلب باز و
این انواع محرمات نشود و لا عاد و لا متعدی [illegible] و ان القاتل [illegible] من سد الرمق [illegible] السبع چنانک در خلاف کرده اند
بعضی دیگر گفتند غیر باغ ای خارج علی الامام العادل او عاد متعد ظالم لغیره چه اگر اضطرار در حالی بود که او خارج باشد بر
امام عادل روا نباشد او را تناول این معنی کردن هذا معنی قوله غیر متجانف لاثم ای لم یقطع [illegible] در دیگر آیات [illegible] کمن اضطر غیر
باغ و لا عاد فلا اثم علیه [illegible] نیست مر تناول این اشیا بمقدار سد رمق در حکایات الصالحین هست که درویشی بود
نام وقتی [illegible] و چند حال خود فرو گذاشته داشتی [illegible] همسایه بود توانگر [illegible] داشت که بر دوست داشتی آن [illegible]
و قوم را تابع هوا و رضای او فرو گرفت و آن مرد اهل خانه [illegible] کودکان و از آن بیچارگی همسایه را چیزی نداد آن کودکان را
برکت [illegible] با خانه بیچاره رفته و در خانه چند که مطبخ ساخته بودند و انواع طعام بود و ایشان کودکان گفت مرا ازین که خانه هست هیچ
نمی باید مرا نمی باید فلان همسایه [illegible] من بخورند در اوفتادند بسیار انواع طبیخ و عرض کرد [illegible] استرداد
[illegible] کسی فرستاد و آن صاحب در را بخواند و گفت [illegible] همسایه من باشی [illegible] باشد گفت حاشا
و از آنجا افتاد و این شکایت [illegible] مرد [illegible] و گفت این سر [illegible] اشکال کرده و لا من هر کسی
این سر اشکال کردی من برای تحلیل تو الا آنکه [illegible] فلکی برای آنک خدای [illegible] طعامی بود که خدای تعالی مرا مباح
بکرده است [illegible] مباح [illegible] گفت یا سبحان الله طعامی باشد که در شرع نه حلال باشد و ما لم یحلل لنا باشد گفت [illegible]
کدام است و برخواند فمن اضطر فی مخمصة غیر متجانف لاثم فان الله غفور رحیم بگفت [illegible] من [illegible] بود
مرد توانگر [illegible] و گفت [illegible] و من [illegible] نگفتی آنکه [illegible]
[illegible] داشت از مال [illegible] مقاسمه کرد و بخشید [illegible] خواب [illegible] گفت [illegible] خدای
با فرجه کرد [illegible] مواساة [illegible] و این حکایت [illegible]
کرد [illegible] تا باشد که [illegible] مقصود [illegible] فان الله غفور
رحیم که خدای آمرزنده است و بخشاینده [illegible] گناه [illegible] و بخشاینده است بر بندگان بر ایشان تضییق و تشدید نکند و در حال
ضرورت تکلیف ایشان [illegible] در حال اختیار [illegible] تشدید تکلیف [illegible] تکلیف ما لا یطاق [illegible]
یسئلونک ماذا احل لهم [illegible] گویند که ایشان را حلال کرده اند [illegible] اب رفعا [illegible] و التقدیر
ای شیء الحلال لهم گفت اصحاب [illegible] ذکر [illegible] و مشتی که از طعام و انواع [illegible] که ایشان را حلال است [illegible]
جواب ایشان باز داد گفت احل لکم الطیبات بر شما حلال کرده اند از پاکیزها حلال و پاک است و مراد بطیبات محللات است برای
آنکه خدای تعالی هر جا ذکر حلال کرد او را وصف کرد بطیب نحو قوله و کلوا مما رزقکم الله حلالا طیبا و طیب را تفسیر بپاکی کرد
و این اختیار جبائی و طبری است و بعضی دیگر گفتند مراد بطیبات طعامها الذیذ است و طیب را تفسیر بلذت کردند و این اختیار ابو مسلم
[illegible] است و ما علمتم در کلام محذوفی هست و تقدیر آنست که صید ما علمتم من الجوارح و صید اینجا محذوف است [illegible] از الجوارح [illegible]
من الجرح و هو الکسب و الاجترام و الاکتساب قال الله تعالی والذین اجترحوا السیئات و هر چه صید کند از مرغان و سباع از جوارح
گویند و لحوق جارحة و قال الاعشی [illegible] ذات خد منضج میسمها یذکر الجارح ما کان اجترح مکلبین [illegible] و او
بحالات [illegible] و امور [illegible] باشد [illegible] و نیز بحال است و تقدیر آنست که مکلبین معلمین

انّ الکلاب حق تعالی عطف کرد صید بر جوارح که گفت در باب تحلیل بطیبات که حلال باشد و پاکیزه و مضاف [illegible] و مضاف
الیه بجای او بنهاد لدلالة الکلام علیه کقوله و سئل القریة و در جوارح خلاف کردند مذهب ما آنست که آیه مختص الصید بکلاب و [illegible]
صید او مخصوص بود شاید کردن و هیچ نوع از انواع جوارح از یوز و باز و چرغ و [illegible] باشد و انواع آن صید کند صید کرده روا نباشد
و اگر کشته حلال نباشد و این قول عبد الله عمر است و ضحاک و سدی و مجاهد و ابن جریح در روایه کرده اند از باقر و صادق علیهما السلام
و مذهب ابو حنیفه و اصحابش و شافعی و مالک و ربیعه و ثوری آنست که جمله جوارح از مرغ و جز مرغ صید روا باشد چون معلم
باشد و حسن بصری و نخعی و احمد و اسحق گفتند بجز صید روا باشد مگر سگ سیاه یک رنگ که نشاید و ظاهر آیه اگر چه عموم
من قوله من الجوارح و لکن تخصیص این عموم در آیت من قوله مکلبین و باتفاق چرغ و باز داد را سگ گویند [illegible]
جز سگ بان نباشد مغرانی گفتند بعضی که مراد بکلب معلم سگ صیدی است و گرانها طریقه احتیاط اقتضاء این میکند چه
بین قول الفاقت و در آن قولها خلافست و شرط سگ نیز آنست که معلم باشد و سر شرط باید تا سگ معلم باشد که آنکه
چون بروز و فرستی بشود و چون زجرش کنی منزجر شود و صید آنگاه بگیرد نخورد و این معانی از وی بدفعات حاصل شود
چنانک بعادة گویند معلم شد و مذهب شافعی هم چنین است و ابو حنیفه گفت چون دو بار چنین بکند کفایت باشد
در آنک معلم و ابو یوسف و محمد گفتند سه بار معلم شده صید که بسگی معلم کشته حلال باشد چون او بکشد و از آن بخورد
اگر نخوری عطا گفت روا باشد و عبد الله عباس گفت نشاید خوردن و در اخبار چنین آمده که بیش دیک ما [illegible] باشد که
اگر بخورد باشد خوردن صید را صید نشاید خورد ابو هریره [illegible] چنین آمده چون از و بخوردن و اگر بنا دو افتد و در حال بیک باشد و [illegible]
دو قول است و ابو حنیفه گفت نشاید خوردن بهیچ وجه بیان کردیم که صید جز سگ معلم نشاید خوردن فاما که جوارح از مرغان و
سباع از ایشان صید کنند و مردار از آن دریابد و بکشد حلال باشد و اگر مرده یا بد او را در چنگال ایشان حرام باشد بنزدیک ما
و بنزدیک فقها روا باشد چون معلم باشد و این قول حسن بصری است و مجاهد و طاوس و خیثمه و معز [illegible] و روایتی از عبد الله
عباس و باقر علیه السلام و این فتوی نیست ما را و این روایه از ایشان در بار است و یونس بن [illegible] دون سایر سباع و طیور سگ معلم
اگر از خون صید چیزی بخورد و گوشتش نخورد حلال باشد و جمله فقها چنین گفتند مگر نخعی که او گفت حکم خون حکم گوشت است
نام خدای بردن عند ارسال الکلب و رمی السهم واجبست بنزدیک ما اگر بقصد رها کند صید حلال نباشد و اگر بنسیان بود
حلال باشد و مذهب ابو حنیفه و سفیان هم اینست ابو یوسف و محمد اما داود و ابو ثور و شعبی گفتند شرط تحلیل التسمیات که
رها کند عامدا او ناسیا حلال نباشد و شافعی گفت مستحبست اگر نکند باکی نباشد ان جایگاه که سگ معلم آن صید بدندان بگیرد
پلید باشد و واجب بود شستن آن و شافعی گفت پلید باشد و آنکه باید شستن یا نه بر دو قول است چون مرد مسلمان سگ معلم
فروگذارد و کبری سگی فرو گذارد سگ گبر صید بگیرد و بنکشد و سگ مرد مسلمان باو رسد و آن و بستاند و بکشد حلال باشد
و مذهب شافعی هم چنین است و ابو حنیفه گفت حلال نباشد چون سگ صید بگیرد و بنکشد مرد باو رسد و نیز نکشد
از آنک در نیابد او را او نیز حلال نباشد و مذهب ابو حنیفه اینست و مذهب شافعی آنست که روا باشد چون سگ معلم را
برانگیزد بر صیدی معین بنام خدای سگ صیدی دیگر بگیرد حلال باشد و مذهب ابو حنیفه و مذهب شافعی آنست که روا
باشد مالک گفت حلال نباشد چون سگ از خویشتن برانگیخته شود یا آنکه ما حبش برانگیزد و صید را بکشد حلال نباشد
جمله فقها هم چنین است مگر اصم که او گفت حلال باشد چون صیاد بسگ معلم حبس او باشد آن صید حلال نباشد برای
آنکه تسمیه شرطست و او نام خدای نبرد بر حقیقه و جمله فقها گفتند حلال باشد و اگر گبر باشد یا بت پرست باتفاق حلال نباشد
و اگر صیاد را پدر و مادر گبر یا بت پرست نباشد باتفاق و اگر صیاد را مادر گبر یا بت پرست باشد بنزدیک ما هم حلال نباشد

و ابوحنیفه هم این گفت و شافعی گفت اگر بدو کرده باشد شاید صید او خوردن و اگر بیاد گیرد باشد علی قولین یعلمونهن مما علمکم الله
یعنی مفسران گفتند من بمعنی کاف تشبیه است ای کما علمکم الله و این در کلام عرب معروف نیست و من بمعنی کاف
تشبیه نیامد و حمل کردن او بر ظاهر اولیتر باشد و من تبعیض راست ای بعض ما علمکم الله فکلوا مما امسکن علیکم صورت امر دارد و معنی
اباحت کقوله و اذا حللتم فاصطادوا و در این آیه دلیل است بر آنکه چون سگ از وی بخورد روا نباشد برای آنکه چون معتاد باشد
از امساک برای خود کرده باشد نه برای شما و شافعی در قدیم گفت اگر بخورد از صید او عقیب قتل باشد حلال بود و در جدید
بر دو قول گفتند یکی آنکه حلال نباشد و این قول عبدالله عباس است و حسن بصری و شعبی و نخعی و اگر پیش از آن صید کرده
نخورده حلال باشد و ابوحنیفه و اصحابش گفتند این که از او چیزی بخورده باشد حلال نبود باقی و نیز اگر چیزی
از آن کرفته باشد و نخورده و مذهب بعضی فقها چنانست که اگر ثلثی بخورده باشد باقی حلال باشد و مذهب بعضی آنست که
اگر یک پاره مانده باشد باقی نخورده باشد حلال بود و اصح مذهب ماست بیان کردیم واذکروا اسم الله علیه امر است بر سبیل وجوب
و امر قرآن بظاهر محمول بود بر وجوب تا دلیلی پیدا شدن بر آنکه ندبست و بعضی مفسران گفتند من زیادتست فی قوله مما امسکن
علیکم چنانکه زیادتست فی قوله نکفر عنکم من سیاتکم والتقدیر فکلوا ما امسکن علیکم و غرض ایشان بدین آنست تا عام باشد
در جمله آنچ گیرند و این درست نیست برای آنکه کلام تا محمول شاید کردن بر وجهی که مفید باشد حمل نباید کردن بر وجهی
که فایده ندهد و من تبعیض راست اینجا و معنی آنست که از آنچ بگیرند بخورید و دلیل بر آنکه اگر کرفته باشد اول باید تا آن صید
در خور حلال باشد چه اگر چیزی محرم گیرد چون روباه و خوک گوشت حلال نباشد [illegible]
بجوارح گرفتن و صید کنند تا حلال باشد چه اگر چیزی محرم گیرد سگ [illegible] آمده که پیش از نزول این آیه
رسول علیه السلام بفرموده بود تا سگان مدینه را بکشتند و سبب آن بود که ابو رافع روایت کند که جبرئیل علیه السلام یک روز بدر سرای
رسول آمد و دستوری خواست دستوری داد و گفت در آی و بدر سرای بایستاد و در نمی آمد رسول علیه السلام گفت چرا در
نمی آیی انا لا ندخل گفت یا رسول الله هم چنین است که گفتی و لکن ما در سرایی نرویم که در او نقاشی صورت باشد
یا سگ باشد رسول علیه السلام بفرمود تا بگردیدند سگ بچه در بعضی جایها بود بفرمود تا بیرون کردند و در روایت کرده اند از
امیرالمومنین علی علیه السلام که گفت از رسول علیه السلام شنیدم که گفت فرشتگان در سرایی نشوند که در او نقاشی صورت باشد یا سگ
یا جنب ابو رافع گفت رسول علیه السلام مرا فرمود تا سگان مدینه بکشتم برفتم در مدینه بکشتم و هر سگ که دیدم بکشتم
مدینه برفتم زنی سگی داشت که حراست کردی برای او آن سگ را رها کردیم و باز آمدم و رسول را علیه السلام خبر دادم مرا گفت
برو و او را نیز بکش برفتم و آن سگ را بکشتم عبدالله عمر گفت از رسول شنیدم علیه السلام که میگفت باواز بلند که اقتلوا الکلاب
سگان را بکشید و ما سگان را میکشتیم تا زن اعرابی در مدینه آمدی با سگی آن سگ را بکشتمی و ابو هریره روایت
کرد از رسول علیه السلام که او گفت لا یحل ثمن الکلب و لا حلوان الکاهن و لا مهر البغی و نهی عن اقتنائها و امساکها و امر بغسل
الاناء من ولوغها ثلث مرات احدیهن بالتراب گفت حلال نباشد بهای سگ و مزد فال گوی و مهر زناکننده و ما را نهی کرد از
سگ داشتن و فرمود که اناها بشوییم از دهن او سه بار یک بار از آن بخاک انگه چون رسول علیه السلام فرمود تا سگان را بکشتند بیامد
گفتند یا رسول الله از جمله سگان که تو فرمودی ما را بکشتن از چه حلالست ما را رسول علیه السلام هیچ نفرمود تا خدای تعالی
این آیه فرستاد چون این آیه آمد رسول علیه السلام رخصت داد در اقتنای سگ صیدی و سگی که در آن نفعی باشد چون سگ شبان
و سگ باغ و بستان و گفت نگاه دارد و نهی کرد از داشتن سگی که در او نفعی نباشد و فرمود مارا سگ را رها کردن و بکشتند
و قتل بر داشت از آن سگ که گزنده و مضر باشد و ابوهریره روایت کند که رسول علیه السلام گفت من اقتنی کلبا الا کلب صید او

ماشیة فانه ینقص من اجره کل یوم قیراط هر که او سگی دارد که نه سگ صید باشد یا سگ گوسفندان از مزد او هر روز قیراطی کم ماند
و فی روایة اخری قیراطان و در روایتی دیگر دو قیراط و عبدالله بن معقل روایت کرد مانند این و در روایت او زیادتست که گفت لولا ان
الکلاب امة من الامم لامرت بقتلها فاقتلوا الاسود البهیم منها اگر نه آنستی که سگ امتی است از امتان بفرمودمی بکشتن ایشان سگ
سیاه یک رنگ را بکشید و گفته اند سبب آن بود که از عبدالله مبارک روایت کرده اند که کسی او را از این خبر پرسید که رسول علیه السلام گفت ینقص من اجره
کل یوم من قیراط او قیراطان گفت بلی منصور عمار پرسید از عمیر بن حبیب گفت این خبر روایت کرده اند ما را ما گفتیم سبب چیست گفت شنیدم
که سبب آنست که او مهمان را بانگ زند و او را بخاید و بترساند و اعرابی عرب برای این معنی سگ را دشمن داشتند و هجو کردند او را و مدح
که سگ دارند در بیوتات خود تا شاعری از ایشان گفت آنگه که بعضی احیاء عرب برسید و آواز سگ شنید نزلنا بعمار فاشلی کلابه
علینا فکدنا بین بیتیه نوکل فقلت لاصحابی اسر الیهم اذ الیوم ام یوم القیامة اطول و دیگری بنیاحت قومی میگوید سگ ایشان
او را بخاید لو کنت احمر [illegible] لم ینکر الکلب فی صاحب الدار لکن اتیت وریح المسک تقعی و عنبر الهند مشبوبا علی
النار فانکر الکلب [illegible] و کان یعرف ریح النتن والقار سعید بن جبیر گفت آیه در عدی حاتم و زید بن المهلهل الطائی
آمد و او زید الخیل بود که رسول علیه السلام او را زید الخیر خواند ایشان بنزدیک رسول آمدند و گفتند یا رسول الله ما مردمانیم که صید کنیم بسگان
صید و این سگان ما صید میکنند برای ما و بمیرد و بذبح آن نرسیم و [illegible] ما را از آن چه حلال
باشد چه حلال باشد و خدای تعالی مردار حرام کرده است چگونه [illegible] خدای تعالی این آیه فرستاد و بیان کرد که [illegible] جوارحی که
معلم من جهة المکلبین [illegible] یعنی از جهة سگ بانان آن حلال باشد قال الشاعر فباکره عند الصباح مکلبا ازل کر حان [illegible]
اغبر [illegible] و ابو ثعلبه الخشنی گفت یا رسول الله زمین ما زمین صیدست و صید
کنیم بسگ و بتیر ما تیر بیندازیم بنام خدای و دیگری سگی بر گمارد نا معلم چه حکم باشد از رسول علیه السلام گفت هر چه سگ معلم
بر گماشتی بنام خدای بکشد آن حلالست و آن نخورد و هر چه سگ نا معلم اگر زکاة آن دریابی بیاکت و حلال و الا مردار باشد
واتقوا الله ان الله سریع الحساب آنگه بنکال تخویف و تهدید کرد تا از و بترسند و از معاصی او بپرهیزند که وقت حساب نزدیکست
و او زود حسابست و لتخافوا قوله الیوم احل لکم الطیبات الایة حق تعالی در این آیه بیان کرد که حلال کردند شما را و بگفتیم که
ما تعداین الفاظ ازاینه مجهول با خدای تعالی مضاف بود الانک دلیل راه نماید باکه فعل خدایست در طیبات دو قول گفتند
که بیان کردیم از محللات و مستلذات و این بظاهر دلیل آن میکند که هر چه ملذ و مشتهی و مستطاب بود حلالست الا ما
اخرجه الدلیل و طعام الذین اوتوا الکتاب حل لکم مذهب ما آنست که این طعام که در این آیه اضافه کرد با اهل کتاب مراد حبوبست و لفظ
طعام در کلام عرب بر گندم و جو غالب باشد فاما طعامی که ایشان بدست خود مباشرت کنند از مطبوخات و مایعات حلال نباشد
یاک نباشد چه ایشان پلید اند و نجس العین اند بنزدیک ما و ذبایح ایشان هم حلال نباشد برای آنکه از نزدیک ما حلال
او تسمیت و ایشان تسمیه نکنند و اگر کنند نام خدای نبوده باشند نام معبود خود برده باشند معبودی که اعتقاد کرده اند
که عزیر پسر او است و مسیح پسر اوست و دین موسی و عیسی موید بکرده است و محمد را تصدیق نکرده است و آن نه خدایست
جل جلاله و اگر چنین بود ذبیحه باشد نه بنام خدای کشته حرام باشد لقوله و ما اهل لغیر الله به و بیشتر مفسران بر آنند که طعام
بر عموم است و ذبایح در وی داخلست و این قول بعضی اصحابنا ماست و قول الجبائی و طبری و جماعتی از مفسران و جمله فقها گفتند
روا باشد و شافعی دارد نصاری عرب دو قولست یکی آنکه روا باشد چون اهل ذمه کشند و قول دیگر آنکه مکروه باشد قوله و طعامکم حل لهم
و طعام شما که مسلمانانید بر ایشان حلال است ایشان اگر گویند این چه معنی دارد و ایشان بتحلیل ما استحلال نمیکنند گوییم از این دو معنی
یکی آنکه خدای تعالی حلال کرده است ایشان را اگر استحلال کنند و اگر نه دوم آنکه خدای تعالی ما را رخصت داد که طعام خود با ایشان دهیم

و اگر حرام بودی با ایشان روا نبودی ما را طعام با ایشان دادن و قوله والمحصنات من المؤمنات یعنی و احل لکم المحصنات
و حلال کرده شد شما را عفائف و زنان پارسا از جمله مؤمنان و گفته اند مراد زنان آزاد اند و این دلیل نکند بر آنکه ما سواهن حرام است
برای آنکه این دلیل الخطاب باشد و تحلیل آن بدلیل دیگر باشد و خلاف نیست که اگر عقد بندد بر زنان نا پارسا عقد درست
باشد جز که تا آنکه افضل بوده باشد و هم چنین عقد بر پرستار روا باشد و درست باشد اگر چه مغیرات خلاف کند در این و مراد
باین محصنات چیست بعضی گفتند مراد زنان آزاد اند سوا اگر عفیفه باشد اگر فاجره و پرستاران اهل کتاب حرام باشد به وجه
لقوله تعالی و من لم یستطع منکم طولا ان ینکح المحصنات المؤمنات فمما ملکت ایمانکم من فتیاتکم المؤمنات و لقوله تعالی فی هذه
الآیة والمحصنات من المؤمنات و این قول مجاهد است و طارق بن شهاب و عامر الشعبی و حسن و قتاده و بعضی دیگر گفتند
مراد عفائف اند و پارسایان اگر آزاد باشند و اگر بنده و ایشان روا داشتند عقد بستن بر بندگان اهل کتاب و این قول روایت
کرده اند از مجاهد و سفیان و ابراهیم و قتاده و حسن در یک روایت دیگر آنکه خلاف کردند در قوله والمحصنات من الذین اوتوا الکتاب
بعضی گفتند عام است در عفائف اهل کتاب سوا اگر آزاد باشد و اگر بنده و اگر ذمی باشد و اگر حربی و این قول المحصنات را
تفسیر بر عفائف باشد بعضی دیگر گفتند مراد به محصنات زنان آزاد اند نه که حربیه باشد ذمی کرده ای و شافعی گفت مراد آنکه
کار نسل بنی اسرائیل باشد دون آنان که در میان ایشان درآمد از دیگر ملتها و بعضی دیگر گفتند مراد آنان اند که ذمی باشند از جمله ایشان دون
آنان که در میان ایشان باشند از دیگر ملتها و بعضی دیگر گفتند مراد آنها که ذمی باشند از جمله ایشان دون آنان که حربی باشند و
این قول عبد الله عباس است و اختیار محمد جریر طبری است که مراد زنان آزاد اند از مؤمنان و از اهل کتاب و بنزدیک ما عقد نکاح
نشاید بستن نکاح دوام با اهل کتاب لعموم قوله و لا تنکحوا المشرکات حتی یؤمن و لقوله و لا تمسکوا بعصم الکوافر و اگر در تاویل این آیه
چنین گفته اند که مراد بقوله والمحصنات من المؤمنات آنست که جماعتی مسلمانان که وی باشند عقد بستن بر زنی مؤمنه که از کفر
در ایمان آمده بود و بر فطرت اسلام زاده بود خدای تعالی با این آیه بیان کرد که حرج نیست در آن و اما قوله والمحصنات من الذین اوتوا الکتاب
این را تخصیص کرد بزنانی که اسلام در دین ایشان و این قول اختیار ابو القسم البلخی است و بر این تخصیص کنند نکاح متعه با ملک
یمین برای آنکه بیان دو وجه روا باشد و ابو الجارود روایت کرد از باقر علیه السلام که او گفتا این آیه منسوخ است بقوله و لا تنکحوا المشرکات
حتی یؤمن و ما ندانیم روایت کرده اند از صادق علیه السلام اذا آتیتموهن اجورهن چون بدهید با ایشان مهرهای ایشان و معهود در
استمتاع بود و این قول عبد الله عباس است و جماعت مفسران محصنین غیر مسافحین عفت جویندگان بر حالت در معنی محصنین دو قول گفته
یکی آنکه عاقدین طالبین در حال که با ایشان عقد بندد و قول دیگر آنست که در آن حال که تمام با ایشان باشید نه زنا کننده و سفاح زنا باشد
لسفح الله بای دیعتن آب و اگر چه در جای این معنی باشد و لکن بعرف مخصوص شده است و لا متخذی اخدان نه بر سبیل دوست
گرفتن و اخدان جمع خدن باشد و الخدن المخدون الصدیق و المخادنة المصادقة و در عرب عادة بودی
یا اندر یا بمنزله نکاح ساخت خدای تعالی الزانی گفت این با ایشان بر سبیل نکاح خدای تعالی
این با ایشان بر سبیل نکاح باید نه بر سبیل سفاح نه دوست گرفتن و من یکفر بالایمان هر که او با ایمان کافر شود گفتند
معنی آنست که هر که کافر آید بدل ایمان و گفتند معنی ایمان اقرار باشد بالله و انبیاء و گفتند هر که کافر آید با خدای واجبست که بان ایمان آورند
و گفتند معنی آنست که هر که کافر آید یعنی جحود کند تصدیق و اقرار را و این بر ظاهر خود باشد فقد حبط عمله عمل او کرد او باطل شود
یعنی اعمال او بود جمله که ثواب نباشد فکر چون در ظاهر سوره واقع داده حبط برای آن گفت که آنست که عمل او هیچ
موقع قبول نبود برای آنکه شرط قبول عمل آنست که ایمان صحیح باو مقترن باشد و اعتقاد بنزدیک ما درست نیست الاحباط
او الجمع بین الثواب و العقاب علی سبیل الدوام علی ما بیناه و هو فی الآخرة من الخاسرین و در قیامت از جمله زیان کاران باشد

تشبیه کرد او را بآن زنان که با هر حال و ثواب او اگر مستحق باشد بسوء و عقاب و اگر با افعال قبیح باشد او را زیان باز گرداند
جعلنا الله من ... یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلاة فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی
ای آنان که ایمان آورده اید چون برخیزید بنماز بشوئید روهاتان و دستهاتان تا
المرافق و امسحوا برءوسکم و ارجلکم الی الکعبین و ان کنتم جنبا فاطهروا و ان
آرنج و مسح کنید بر سرهاتان و پایهاتان تا کعبها و اگر باشید جنب پس غسل کنید و اگر
کنتم مرضی او علی سفر او جاء احد منکم من الغائط او لامستم النساء فلم تجدوا ماء
باشید بیماران یا در سفر یا بیاید یکی از شما از جای خلا یا نزدیکی کنید با زنان و نیابید آب
فتیمموا صعیدا طیبا فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم منه ما یرید الله لیجعل علیکم
تیمم کنید بخاک پاک مسح کنید بروهاتان و دستهاتان از آن نمی خواهد خدای تا کند بر شما
من حرج و لکن یرید لیطهرکم و لیتم نعمته علیکم لعلکم
از تنگی و لکن می خواهد تا پاک کند شما را و تمام کند نعمت او بر شما تا مگر شما
تشکرون و اذکروا نعمة الله علیکم و میثاقه الذی واثقکم به اذ قلتم
شکر کنید و یاد کنید نعمت خدای بر شما و عهد او که گرفت بر شما چون گفتید
سمعنا و اطعنا و اتقوا الله ان الله علیم بذات الصدور یا ایها الذین آمنوا
شنیدیم و فرمان بردیم و بترسید از خدا که خدا داناست بآنچه در دلهاست ای آنان که ایمان آوردید
کونوا قوامین لله شهداء بالقسط و لا یجرمنکم شنآن قوم علی ان لا
باشید استادگان خدای را گواهان براستی و نباید که دارد شما را دشمنی گروهی بر آنکه داد
تعدلوا اعدلوا هو اقرب للتقوی و اتقوا الله ان الله خبیر بما تعملون
ندهید داد دهید که آن نزدیکتر است به پرهیزگاری و بترسید از خدا که خدا داناست بآنچه می کنید
وعد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات لهم مغفرة و اجر عظیم و الذین
وعده داد خدای آنان را که ایمان آوردند و کردند نیکیها که ایشان را آمرزش و مزدی بزرگ و آنان که
کفروا و کذبوا بآیاتنا اولئک اصحاب الجحیم یا ایها الذین آمنوا اذکروا
کافر شدند و دروغ داشتند آیات ما ایشان اهل دوزخ اند ای آنان که ایمان آوردید یاد کنید
نعمت الله علیکم اذ هم قوم ان یبسطوا الیکم ایدیهم فکف ایدیهم
نعمت خدای بر شما چون قصد کردند گروهی که دراز کنند بشما دستهاشان باز داشت دستهاشان
عنکم و اتقوا الله و علی الله فلیتوکل المؤمنون قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اذا
از شما و بترسید از خدای و بر خدای توکل کنند گرویدگان
قمتم الی الصلاة الآیة خدای تعالی
با این آیه خطاب کرد با جمله مؤمنان و ایشان را امر کرد بطهارت نماز در وقت نماز و اما ... خطاب ...
پیش از این بیان کردیم خدای تعالی گفت ای آنان که ایمان آوردید اذا قمتم الی الصلاة بعضی اهل معانی گفتند معنی آنست که اذا اردتم
القیام الی الصلاة چون خواهید که بنماز قیام کنید و نظیره قوله فاذا قرأت القرآن یعنی اذا اردت قراءة القرآن و مثله قوله فاذا کنت
فیهم فاقمت لهم الصلاة یعنی اذا کنت فیهم و اردت اقامة الصلاة و این کلام بر ظاهر رها کنند تقدیر این محذوف نکنند

مستقیم باشد بلفظ آنکه اذا ظرف زمان مستقبل بود و ظرف را عامل باید و اذا متضمن شرطست او را جوابی باید و جواب او عامل
بود در وی و اینجا جواب اذا و عامل در وی فاغسلوا ست و تقدیر آنست که فاغسلوا وجوهکم وقت قیامکم الی الصلوة و در این دلیلست
بانک طهارة نماز بوقت نماز واجبست و پیش از آن واجب نیست و بر این اجماعست بلفظ آنکه خدای تعالی امر کرد بطهارة که
لمرات بغسل الوجوه والایدی والمسح بالرأس والرجلین معلق بکرد بوقت قیام نماز و با جماع پیش از وقت نماز قیام نکنند نماز
و ارکنند مجزی باشد الا خلاف کردند در آنکه هر که قیام کند نماز طهارة بر او واجب باشد یا نباشد مذهب او بیشتر فقها و مفسران
آنست که در آیة محذوفی مقدرست و آن آنست که اذا قمتم الی الصلوة و انتم علی حدث او علی غیر طهر فاغسلوا و این قول
عبدالله عباس است و سعد بن وقاص و ابو موسی اشعری و جابر عبدالله انصاری و ابراهیم و حسن و ضحاک و سدی و ابو العالیه
و سعید بن المسیب و اختیار طبری و بلخی و جبائی و زجاجست و بعضی دیگر گفتند مراد آنست اذا قمتم من نومکم الی الصلوة چون
انتخاب برخیزید بنماز و این هم آن قول باشد جز آنکه قولی عام تر بود و این خاص تر برای آنکه خواب برخیزانکه غالب باشد ورع
همه از نواقض طهارتست و این قول ابن زید است و سدی و بعضی دیگر گفتند مراد آنست که هر وقت که نماز برخیزید خواهی محدث
وضو باید کردن و این قول عکرمه است و در روایات آنست که امیر المؤمنین علیه السلام و قول داود و بعضی ترکست و امیر المؤمنین
روایت کرده اند که محمول باشد بر فضل و استحباب برای آنکه نفل و ثواب در آن بود که هر نماز تجدید وضو کند و اما
نماز شام و خفتن که بیک وضو بکند روا باشد و بعضی دیگر گفتند در ابتدای اسلام طهارة نماز کردن هر نمازی واجب بود و حاکم
این حکم منسوخ بکرد بتخفیف و این قول از عبدالله عمر روایت کرده اند و این حدیث عبدالله بن حنظله بن ابی عامر غسیل الملائکه
روایت کرد که خدای تعالی هر نمازی وضو واجب کرد در ابتدای اسلام آنگه منسوخ کرد الا باستحباب رسول الله صلی الله علیه و آله
روایت کرد که رسول علیه السلام هر نمازی وضو تازه کردی تا آن سال که فتح مکه کرد آن سال چند نماز بیک وضو کرد عمر خطاب گفت یا رسول الله
هرگز چنین نکردی گفت قصد کردم تا بر بیان بیاید که وضو کردن هر نمازی واجب نیست علی بن الحسین المغربی گفت معنی
عزمست و قیام در این بمعنی عزمست و شاعر گفت رشیدا ما قام دون الفتی ابن امه و قد ضیاة فوق فیه رشید گفت یعنی
نا معنی آنست که ما عقد کار او نشد کیمیم تمام القیام و معدی گفت قیام عزم لا قیام جسم وقال الحکیم الهمدانی حدث نفسی
انتخیاط ان تا عشا حین قمنا للتعجیل ای حین عزمنا الی المسیر و بعضی دیگر گفتند مراد بایه اعلام رسولست علیه السلام بآنکه وضو
بر او واجب نیست چه بعضی بر آن گمان بودند که هر نمازی کار اعدا خواهند کردن وضو باید کردن خدای تعالی بآن آیه بیانکه
کار واجب نیست الا عند نماز تادر چنان بر بودند که اگر کسی بی وضو بودی کسی او را سلام کردی جواب ندادی تا وضو بازکردی و حقا
این حکم منسوخ کرد بتخفیف قوله فاغسلوا وجوهکم غسل شوی و حد غسل اجرای الماء علی العضو باشد آب بر عضو روان کردن
در حال اختیار و فراخی چنانکه سائل شود او در حال عذر و ضیق مثل الدهن شرعا و لا مح (?) بغیر دیک ما الیه
سر باشد تا تعارض بود منبت موی سر تا زنخدان بدرازا و پهنا چندانکه انگشت مهین و میانین بر او بگردد و هر چه از آن خارج باشد از وی
نیست و شستن آن واجب نیست و فقها در طول آن موافقه کردند و در عرض گفتند انکوش تا گوش جز مالک که او گفت از پس آن سپیدی که
بیاد موی میان گوش باشد از روی نیست و زهری گفت آنچه با پیش گوش بود از محاسن واجب نیست بر ذیل ما آنطولرا که روا باشد که شستن آن واجب بود
باقلد بر آنچه زیر کنگ است بود از محاسن واجب نیست بنزدیک ما از طول و از عرض و این مذهب ابوحنیفه است و بوق قول شافعی
و این قول اختیار زهری است و ایب باصول و حقا رسانیدن از محاسن و ابوجعفر شار بر واجب نیست و مذهب ابوحنیفه هم چنین
و شافعی گفت واجبست و تخلیل اللحیه واجب نیست بنزدیک ما و مذهب شافعیست که خلال کردن محاسن واجب است و
اسحق و ابوثور و مزنی گفتند واجبست و ابوحنیفه را دو قولست یکی آنکه آب بظاهر محاسن رسانیدن واجبست و دیگر آنکه بر ربع

عباس

عباس
واجبست و بیا بود که گفتند هر چه تقابل چشم را بود از خلاف چون دهن و بینی از آغاز موی سر تا محاذی موی زنخ و آنکه گفت که
از روی نیست و آب بوی رسانیدن واجب باشد و آنچه در زیر موی است از مغابن کرد که آن گذاشته بود و در زیر موی محاسن از روی نیست
و بعضی از آنکوش تا گوش گفتند و این قول ابراهیم نخعی است و غیر وی حسن بصری و ابن سیرین و شعبی و مجاهد و قتاده
والقسم بن محمد و عبدالله عباس و عبدالله عمر و این مذهب ماست جز که در مرفق خلاف افتاد و عبدالله عمر و قتاده و حسن گفتند
که شستن آن است در حد روی نیاید و دیگر گفتند از روی است که آنچه میان گوش است تا گوش در روی بیست طاهر است انا روایت
روایة نافع است از عبدالله عمر و ابو موسی اشعری و مجاهد و عطا و حکم و سعید جبیر و طاوس و ابن سیرین و انس بن مالک و ابو امامه
و ابو امامه و قتاده و عمار بن یاسر ابن جمله تخلیل شعر اللحیه گفتند اما اندرون دهان شستن و اما آنچه روی است ترمد و مجاهد
قتاده و حماد گفتند و شعبی گفت پیش گوش از جمله روی است و واجب باشد شستن و پس گوش را مسح باید دادن و دلیل بر صحت
ما اختیار کردیم آنست که گفتیم اجماع امت بر غسل آن و ما ذکر کردیم روایت و آنچه دیگر فقها گفتند بر آن اجماع نیست
و بر آن دلیل نیست هر که زیادت دعوی کند باید دلیل آرد و اما قوله و ایدیکم عطف است بر وجوهکم تا حکم کرد در اعراب و با شستن حکم و مثال
با شد و دستها را از آن جا که خدای تعالی حدها بقوله الی المرافق و مرجع مرفق و هو موضع الذی یرتفق علیه ای یتکأ و خلاف افتاد در آنکه الی بمعنی
انتهای غایتست یا بمعنی مع است بنزدیک ما الی بمعنی مع است برای آنکه الی در کلام عرب و قران بمعنی مع بسیار آمده بقوله
حفظا الی الک ای مع ذلک قال الله تعالی من انصاری الی الله یعنی مع الله و قال تعالی و لا تاکلوا اموالهم الی اموالکم ای مع اموالکم و قال الشاعر
امرؤ القیس له کفل کالدعص لبده الندی الی حارك مثل الرتاج المضبب ای مع حارك و قال النابغة الجعدی ولوح ذراعین
فی برکة الی جوجؤ رهل المنکب ای مع جوجؤ بر این قول حد داخل باشد در محدود و مرافق شستن واجب باشد و نزدیک ما ابتدا از
مرافق باید کردن تا بسرانگشتان و فقها در وجوب غسل مرفقین موافقت کردند مگر زفر و مالك بن انس و شافعی گفت
خلاف قیاس نیست در وجوب غسل مرفق اما ابتدا از مرافق جمله فقها خلاف کردند ما را و دلیل تمسک کردند بلفظ الی و آنکه انتهای غایة
باشد و جواب از آن آنست که اگر حد الی بمعنی انتهای غایة مستعملست بمعنی مع هم مستعملست چنانکه گفتیم و ظاهر استعمال دلیل حقیقت
کند باید تا در هر دو حقیقت باشد دلیلی دیگر مخصص مذهب ما در این باب طریقه احتیاطست و آنکه اجماعست بآنکه هر که آن کند
ما گفتیم ذمه او بری باشد بیقین و آنکه خلاف آن کند که ما گفتیم ذمه او بری باشد دلیلی نیست بر براءة ذمه او و زجاج گفت اگر گوید الی
بمعنی مع است لازم آید که تا بدوش بباید شستن برای آنکه نام دست تا دوشست گوییم اگر ما را با ظاهر رها کنند چنین گوییم جز که
دلیل بما خاست است از جهت اجماع که ما را از مرفق تا بدوش شستن و در وی دستها بیکبار شستن واجبست بظاهر آیه و در باب سنت
باخبار متواتر و مسح بسر موضعیست باختیار که روایت کرده اند از رسول صلی الله علیه و آله و از اهل البیت علیهم السلام قوله و امسحوا
برؤسکم در صفت مسح خلاف کردند بعضی گفتند مسح کند همه سر را تا مسح بر او آید چه پیش از این واجب نیست و این مذهب ماست
و قول عبدالله عمرست و القسم بن محمد و عبدالرحمن بن ابی لیلی و ابراهیم و شعبی و سفیان و مذهب شافعیست و اصحاب او و اختیار
طبریست و ابوحنیفه و ابو یوسف محمد بن الحسن گفتند مسح بکمتر از سه انگشت نشاید و مالك گفت مسح دادن بر همه سر واجبست
و بنزدیک ما مسح بر مقدم سر باید باشد و مسح هیچ اختیار نکردند جز که گفتند مسح بر هر جا که خواهند کنند روا باشد و دلیل
بر صحت مذهب ما قوله برؤسکم و آنکه با تبعیض در است اعجاز با آنکه تا حمل توان کرد بر مستغنا و حمل نشاید کردن بر زیادة و چون
با زیاده روا نباشد و تقدیر ملنا باشد لا بد او را معنی باید و هیچ معنی نیست او را الا تبعیض و الا لغو باشد اگر گویند در باب تیمم
لازم آید که بعض تیمم کنی برای باء تبعیض گوییم همچنین گوییم که بعضی روی باید کردن و آن بعض ذر قصاص الشعر الی طرف الانف که
ذا کمر و علی مسح بر عضو کنند در پیش پیچ بنا شد و مسح بنزدیک ما و بنزدیک جمله فقها مجزی باشد گفتند بلی آنکه غسل شتر

بود به مسح و این طریقه ما معتمدات برای آنکه اگر کسی پا را مسح باید کردن و حق پشتن پا را به رطوبت باید مجری باشد و در اول طهارت نماز باتفاق
باشد که مشغول و مستغرق باشد اعضای طهارت تقدیر آنکه معنی غسل مخالفت معنی مسح دارد چه مسح اسم است عضوی را باشد که تر بود و تفاوت باشد
بر عضوی بکو در غسل او آب باشد مسح نخواهد بود برای آنکه مسح داخل باشد در غسل و واجب نکند که هر دو یکی باشد بنیز که دستار را حق
نخوانند که چون حمزه و الخالویه در عمامه و مجله را خاص نخوانند و اگر چه مشتمل بود باو و شافعی با او در دو قول است یکی چنانکه گفتیم
و دوم چنانکه فقها گفتند و بتبدیل ماسح سر و مسح پای بیقیه نداوة و معنی باید و اولی تر باید کردن بلاو و جمله فقها خلاف
نکرده در این و گفتند اولی تر باید کردن و مالک گفت اگر بقیه نداوة مسح کند روا باشد چه اگر نماند تر است که آبی دیگر بگیرد و مسح
بر عمامه داون روا نباشد و مذهب ابو حنیفه و شافعی و مالک هم چنین است و ثوری و اوزاعی و احمد و اسحق گفتند روا باشد به شرط
ما مسح دارد بر کوتی روا نباشد و نیز مستی او و شافعی گفت مستحب که مسح بر دو عمه کو شها لابالی و ابو حنیفه گفت نکو تر آنکه
جمله سر را مسح باید داون اما ثقفی گفت این جمله روایت با بعضی باید کرد استن مالک و احمد حنبل گفتند ارباب اما مسح
واجب نباید و حسن بصری و شعبی و اسحق گفتند تخیر آنکه مستقبل است بشوید و اجب است برات مسح و صفا ... و ارجلکم الی الکعبین
نافع و ابن عامر و کسائی و حفص عن عاصم و یعقوب و اعشی خوانده اند و ارجلکم بنصب لام و باقی قرا خوانده اند و ارجلکم بجر لام
معرد و قرائه جر مفید مسح است و نصب غسل برای آنکه جر معطوف نباشد بر لفظ و نصب معطوف باشد بر محل و در کلام عرب ای دین
بیان است نقل العرب مررت بزید و عمرا برای آنکه جار مجرور در محل نصب اند بوقوع الفعل علیهما و از آنان کرد باید بر وجوب که
در مسح عبدالله عباس و حسن بصری و ابو علی الجبائی و محمد بن جریر الطبری و جماعتی دیگر این که و مخیر کنند بین المسح والغسل
و دلیل روایت از ایشان آنست که جمع کنند بین الغسل والمسح گفتند مسح برای کتاب گفتیم و غسل برای سنت و انجا فیهما
تابعین روایت کرده اند و جوب مسح چون عبدالله عباس و انس مالک و عکرمه و ابو العالیه و شعبی و انان که از ایشان مسح گفتند
یا بغسل گفتند استیعاب باید کرد ظاهر و باطن پای را اما بغسل و اما بمسح برای آنکه ایشان تبعیض نگفتند و اخبار بسیار
آمد برای این من طریق الخاصة والعامة اما من طریق العامه اوس بن اوس روایت کند که رسول را دیدیم علیه السلام که وضو ساخت و
و مسح بر نعلین با ایشان و عبدالله عباس گفت چون وضو رسول را علیه السلام وصف میکرد گفت مسح علی رجلیه یعنی بر پایها
و مسح بر پای داد و هم عبدالله عباس گفت کتاب خدای مسح آمد و مردمان ابا کردند و جز غسل نکردند و امیر المؤمنین علیه السلام گفت
ما نزل القرآن الا بالمسح و هم او گفت غسلتان و مسحتان ... غسل ... ولکن اما از طریق خاص قیاس نیست اما اگر گویند
بر قرائه نصب که اقتضای غسل کند بلکه آنکه عطف باشد بر وجوه و ایدیکم و تقدیر این باشد که اغسلوا وجوهکم ... الی المرافق
وامسحوا برؤسکم ... و ارجلکم الی الکعبین و اسحقی گوئیم روا نباشد برای آنکه فصل کرد میان معطوف و معطوف علیه اجنبی ... باشد
و معنی تباه شود ... که اگر کسی گوید ضربت زیدا و مررت بعمرو و اکرمت خالدا و بکرا ... و دعوی کند که بر معطوف بر زید است و
در باب ضرب و معطوف نیست بر خالد در کلام مستقیم نباشد برای آنکه طریقی نبود سامع را با این و این کلام و مثنی ... باشد
الکلام عقلا و حکما با ندوات ازو و ظاهر و نظم دلیل مسح میکند و وجه است که لا الازم آنست که خدای تعالی درین آیت ما را
بطهارت چهار عضو فرموده و مشغول دو عضو و مسح در عضو اول که وجه است تصریح کرد بغسل گفت اغسلوا وجوهکم اگر اشهاد
بر دوی عطف کرد بحرف عطف و هم چنین در دو عضو ممسوح در اول ام مصرح کرد بمسح در ... و پای ... را بر او عطف کرد
چنانکه حکم کردیم که ایدی مغسولست برای عطف بر وجوه بحرف عطف واجب بود که حکم کنیم بر ارجل بمسح برای آنکه معطوف
بر رؤس که ممسوح است و اگر ... وجوه عطف شاید که ... مخالف بود و شاید که در جمله اول که غسل است شاید که مخالفت کند و این
خلاف اجماع بود ... گویند عطف ارجل را ... تر باشد برای آنکه عضوی محدودست عطف او بر عضوی محدود اولی تر باشد

دستار قرآن لائق تر گوئیم این خبر اینکه قرآن لائق باشد آنست که ما گفتیم برای آنکه خدای امر کرد در حق چهار عضو بدو امر آنکه عطف
مغسول محدود را بر مغسول نا محدود و آن ایدیست که محدودست بر وجوه نا محدود عطف کرد و آنکه دو ممسوح را ... عطف کرد عضو
ممسوح محدود را و آن ارجلست بر عضو ممسوح نا محدود و دو ... راست پس نظم و نسق کلام چنین نکوتر باشد که ما یاد کردیم
و کلام بر این جمله است و کلام آنکه از طریق قیاس بجهت کلام با شستن قیاس میکنند و دلیل مسح میکند آنکه اعضا طهارت این چهار است
دو مغسول و دو ممسوح بدلالة آنکه در تیمم آنچه مغسولست ممسوح میشود و آنچه ممسوحست ساقط اگر فرض پای غسل بودی با آنکه
ممسوح بودی در تیمم نه ساقط چنانکه وجوه و ایدی چون ساقط شد در تیمم بل ممسوح آمد دانستیم که پای ممسوحست
چون رؤس برای سقوطش در تیمم اگر گویند بر قراءة آنان که وارجلکم بجر خوانند عطف نیست بر رؤس و انما مجرورست
بمجاورة اسمی مجرور چنانکه عرب گوید جحر ضب خرب و خرب از صفت جحرست نه از صفت ضب و انما جرا و بجا ورة مجرور
اول بجر کردند و چنانکه امرؤ القیس گفت • کان ثبیرا فی عرانین وبله کبیر اناس فی بجاد مزمل • و مزمل از صفت کبیرست
نه از صفت بجاد • و چنانکه اعشی گفت • لقد کان فی حول ثواء ثویته تقضی لبانات ویسام سائم • ثوا مجرورست بمجاورة حول
گوئیم از این چند جواب است اولا آنکه اعراب بمجاورة در کلام عرب معروف نیست بر سبیل شذوذ و ندرت آمده کلام خدای تعالی
حمل نشاید کرد بر شذوذ و دوم آنکه هرجا اعراب بمجاورة آمد حرف عطف در وی نیست و در آیت حرف عطف و حرف
عطف مانع باشد از مجاورة برای آنکه حائل بود و مجاورة با حائل صورة نبندد و وجه دیگر در ابطال جر بمجاورة آنست
که بعضی نحویان محقق گفتند تقدیر در جحر ضب خرب آنست که جحر ضب خرب جحره چنانکه مررت برجل حسن وجهه
پس خرب در بیت جای نعت جحر باشد چنانکه حسن از صفت وجه باشد و صفت مجاورة حاجت نبود و اما قول اعشی •
لقد کان فی حول ثواء ثویته جرا و بر بدلست و آن بدل الاشتمال باشد چنانکه اعجبنی زید عقله و ادبه و معنی آنکه اعجبنی عقل زید
و ادبه • فکذلک معنی البیت • لقد کان فی ثواء حول ثویته • اگر گویند چه گوئی در بیت امرؤ القیس که در او بجا مجاورة در بیت
و دو روایت عطفات معقولا • فظل طهاة اللحم من بین منضج صفیف شواء او قدیر معجل • و کذلک قول الشاعر •
فهل انت ان ماتت اتانک راحل الی آل بسطام بن قیس فخاطب • و این بیت را نیز حرف عطف درو است و اگر عطف بودی
بر احل رفع باید کرد گوئیم اما بیت امرؤ القیس جرا و بر عطف شواست و التقدیر او طبیخ قدیر اما بیت دیگر
لیه جواب آنست که رفع بود که راوی غلط کرد و قصیده بر جر باشد و یا شاعر اقوا کرده باشد در و دیگر چه قصیده بر جرست
این بیت بر رفع بود عطفا علی احل علی الاقوا و لکن راوی غلط کرد و حمل این بیت بر ابیات قصیده کرد در جر و معنا آنست که شاعر
اقوا کرد و جواب دیگر از و آنست فخاطب امرست از خاطب و کسر برای قافیه است والاصل فخاطبا ای خبر فی بالات فاعل
و اما قول الشاعر • لم یبق الا اسیر غیر منفلت او موثق فی عقال الاسر مکبول • جرا و بجا ورة نیست بلکه عطفست بر موضع
اسیر برای آنکه الا بمعنی غیرست و الا و غیر متعاقب باشد و تقدیر آنست که لم یبق غیر اسیر و غیر موثق پس عطف او
بر محل اسیر باشد اما قولهم المسح بمعنی الغسل مسح بمعنی غسلست برای آنکه مسح غسل خفیف باشد و استشهاد ایشان بقولهم
تمسحت للصلاة چیزی نیست برای آنکه ما فرق کردیم میان مسح و غسل و کار آنکه عد عطایا شدا نظام و نه دلیل عطف از
ظاهر روا نباشد و اما تقدیر ایشان فصل از میان معطوف و معطوف علیه اعنی الرأس والرجلین و آنکه گفتند تقدیر
اینست که وامسحوا برؤسکم و اغسلوا ارجلکم تا عطف باشد بر وجوه و ایدی چنانکه شاعر گفت • علفتها تبنا و ماء باردا
و تقدیر آنکه و سقیتها ماء باردا و هم چنین قول الشاعر • یا لیت بعلک فی الوغا متقلدا سیفا و رمحا • والتقدیر و حاملا رمحا
گوئیم این نوع آنکه روا باشد که در کلام دلیل بود بر تقدیر این محذوف و لبس زایل بود و معنی مستقیم نشود در تقدیر این

این محذوف برای آنک معلوم است بضرورة انکلام ایشان کر تعلیف در آب استعمال کنند و تعلیف در مسح بس لامحالة بضرورة تقدیر
محذوفی بایست کردن و منچنین بایستی برای آنکا ارجل چنانک محتمل مسح است وامر در ظاهر متعلقست بمسح برای کلام مزوة عدول
بایکردن از ظاهر مسح بتقدیر غسل ولا ضرورة ههنا ولا دلیلا اگر کویند چون این وجوه باطل کردی نصب ارجلکم بر چه باشد بر
قرأة آنکه بنصب خوانند کوییم عطف بود علی محل الرؤس برای آنک جار و مجرورانجا در محل نصبست لوقوعه موقع المفعول به
نسبتی کاکر باسنودی رؤس منصوب بودی و مثال او در عربیة قولهم لیس زید بقائم ولا قاعدا · قال الشاعر · معاوی اننا
بشر فاسجح فلسنا بالجبال · ولا الحدیدا عطف کرد حدیدا بر موضع جبال · وقال الاخر هل انت باعث دینار لحاجتنا او
عبد رب اخا عون بن مخراق · والتقدیر هل انت باعث دینارا او عبد رب · وقال الاخر جینی بمثل بنی بدر لقومهم او مثل
اخوة منظور بن سیار · این حمل بر معنی باشد برای آنک معنی جیئنی هات و احضر باشد مثل را بنصب بر او عطف کرد · وهم چنین
قول شاعر که گفت · اقول للبعل لما کاد یصرعنی لا بارک الله فی عین وما وهبا · اعطاف الحتف لما جئت زائره ومنع بالفضة
البیضا والذهبا · اراد منع بالفضة البیضا ومنع الذهب لان معناهما واحد و استقصا این کلام در این معنی اجل مرتضی علم
الهدی قدس الله روحه العزیز در مسائل خلاف و مسائل مفرده و کتاب الانتصار کرده است و اینجا بیش از این احتمال نکند چه
غلامان تطویل اینست والله ولی التوفیق · وقوله الی الکعبین بنزدیک ما کعبین این دو استخوان برآمده از پشت پای باشد
و محمد بن الحسن صاحب ابی حنیفه موافقت کرده ما را در کعبین بانک غسل گفت و بیشتر مفسران و فقیهان کعبین را تفسیر
بر دو استخوان برآمده دادند مدور علی جانبی القدم و دلیل بر صحة قول ما و ضعف این قول آنست که اگر چنین بودی الی
الکعاب باشستی برای آنکه هر مکلفی را دو پای باشد و بر این قول هر پای را دو کعب بود و چون جمع کنی چهار باشد و از
چهار کنایت بلفظ جمع کنند دکر آنکه چون مسح بدلیل درست شده که مسح کفت کعب آن باشد که ما گفتیم و هر که
بغسل گفت کعب آنست قول مسح با آنکه کعب آن باشد که ما گفتیم قولی باشد خارج اجماع و ترتیب در وضو واجبست
بعضی اهل لغت و فقها گفتند ظاهر آیة برای آنک واو ایجاب ترتیب کند ذکره الفرا و ابو عبیدا ما درست آنست که بنحو در شرع
دانسته ایم و در ظاهر آیه نیست برای آنک واو فائده عطف اشتراک دهد در حکم اما دهد اما ترتیب و تعقیب از فا شاید
دگر در طریقه بنا وان آنست که هر کس که مسح کوید وجوب ترتیب کوید و هر کس که وجوب ترتیب نکوید غسل کوید قول بانین
پس ان مخالف اجماع باشد و کر آنکه رسول علیه السلام چون اعرابی را وضوی ما موخت وضو باز کرد و گفت هذا وضو لا یقبل
الله الصلاة الا به و جماعت کر رسول علیه السلام در ترتیب آیة در باب طهارة خلاف نکرد و اگر طریقه احتیاط و آن آنست
که هر کس که ترتیب بجای آرد ذمة او بیقین بری شود و آنکه بجای نیارد در برات ذمه او خلافست و در آیة دلیلست
بر آنک مسح بعمامه و موزه روا نباشد برای آنک وجوب مسح تعلق کرد او بسر و دو پای و در حج لغة عمامه را سر
نخوانند و نه موزه را پای چنانک برقع را روی نخوانند و بیرهن را تن و در آیة دلیلست بر وجوب نیة بر آن تفسیر
که مفسران کفتند فیلم یا نیمان یا کرادا آنست که اذا اردتم القیام الی الصلاة و بر تفسیر قومی که مفسران کرده بقیام عزمست
و غسل این اعضا بر وجهی که برای نماز بود ممکن نباشد الا بنیة برای آنک فعل بر وجه بعزم و نیة شاید کردن قوله وان کنتم
جنبا فاطهروا و اگر شما را جنابتی رسد و نماز خواهی کردن غسل بکنی و بعضی مفسران گفتند این شرط معطوفست علی شرط
محذوف و ان محذوف آنست که تقدیر در آیة اینست که اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم و لفظ جنب صالحست
واحد و تثنیه را و جمع را و مذکر را و مونث را و جنابة بعد چنین باشد یکی انزال آب دافق و دیگر التقا ختانین چه
التقا ختانین غیبوبة الحشفة باشد و انزال آب دافق در هر حالی تا حال در خواب و بیداری بشهوة و بی شهوة یقال اجنب

الرجل وجنب اذا صار جنبا والمصدر الجنابة واصلها البعد قال الشاعر · فلا تحرمنی نائلا عن جنابة فانی امرؤ
غریب · وقوله فاطهروا اصله تطهروا تا قفعل را طا کردند و برای ادغام اسکان کردند و همزه وصل جلب کردند
وکذلک اطیرنا و اثاقلتم و اداراکوا وان کنتم مرضی و اگر بیمار باشی یعنی انجراحی و آبله و بیماری که استعمال
ما در و شما الحدث جنابة یا حدثی که نقض طهارة کند رسیده باشد او علی سفر یا بر سفری باشی او جاء احد
الحدث قضا حاجة رسیده باشد شما را و غائط نام زمینی باشد آنک نقل کردند این اسم را بحادثه
او لمستم النسآ · یا شما را با زنان لمسی و ملامسه رفته باشد و حمزه و کسائی و خلف لمستم خوانند بی الف و
با الف و لمس و ملامسه در این آیة و در سورة النسا مراد با و مقاربة و جماعست و کنایتست باشد از و اختلاف
در این لفظ در سورة النسا بگفتیم اگر کویند چون تعبیر لمس بمجامعة کنند قوله وان کنتم جنبا در پیش
باشد جواب از او آنست که آن در حق کسی گفت که آب یابد تا غسل کند و این در حق آنکه آب نیابد و
بگفت یکی مرض و برنج و منع که برا اعضا طهارة باشد یکی سفر که مردم در وی بسیار وقت آب نیابد و اگر یا
باشد که بها فروشید و او بها ندارد و جمله آنست که هر که آب نیابد یا متمکن نباشد از استعمال آن فتیمموا
اصل او قصد باشد یقال امه و امم و یممه و تیممه اذا قصده و این از اسما منقوله باشد خدای تعالی گفت
حدث رسید از جنابة و حدثان و آب نیابی یا متمکن نباشید از استعمال آب قصد کنی بعضی زمینی پاک
آری و از او تیمم کنی و از آن خاک در روی مالی و در دست مالی و در بیان این و کیفیة او در سورة النسا کرده شد و
وضو باشد تیمم یک بار دست بر زمین زند و از انجا که موی سر بود دست فرود آرد بر پیشانی و بر و بینی
دست راست را مسح دهد از بند دست تا سر انگشتان و بکف دست راست پشت دست چپ را و اگر تیمم بدل
دو بار بر زمین زند و کیفیة همان و نواقض تیمم نواقض وضو باشد جز که نیافتن آنجا تمکین بود از استعمال آب
علیکم من حرج آنکه حق تعالی چون کسی از کسی عذر خواهد آن تو عذر می خواهد که عرض من در این باب دفع
غرض من طهارة و پاکی تو است که من نخواهم که تو پلید باشی ای عجب خدای تعالی می خواهد که تو پلید
که آنکس که پاکست پلید باشد و خدای تعالی در سرای رنج بتو رنج نجاست در سرای خواری و راحت
گفت من پاکی تو می خواهم تو بعوض آن آلودگی دخواستی انج بتو لا انواست و بتو نجاست و از تو دو کرده
حواله با و کردی ولیتم نعمته علیکم و نیز می خواهد تا نعمت بر شما تمام کند شهر بن حوشب روایت کرد
صلی الله علیه و آله گفت ان الوضو یکفر ما قبله و صفه نماز کفارة آن باشد که پیش از آن کرده بود آنگاه
کا و وضو نماز باز کند و فرائض و سنن آن بجای آرد خدای تعالی از هر قطره آب که از دست او بچکد
استغفار میکند و امرزش خواهد تا بروز قیامت و لام با عمال آن عمل نصب کرده است وان مع الفعل
و تقدیرانست یرید تطهیرکم و اتمام نعمته علیکم کما قال الشاعر ارید لا نسی ذکرها فکانما تمثل لی لیلی بکل
ای لکی تشکروا تا شما شکر من کنید و اذکروا نعمة الله علیکم آنکه حق تعالی تذکیر نعمت خود کرد بر بندگان
یاد کرد او نعمت او بر ایشان و آن عهد و میثاق که بر شما گرفته است بلی جای گفتند مراد بیعت رسول است
رسول که بر ایشان گرفت و اوامر و نواهی خدای تعالی که امتثال کنند و مراد در عبادات از وضو نماز
ابو مالک روایة کرد از رسول صلی الله علیه و سلم که او گفت الطهور شطر الایمان نماز کردن نیمه ایمانست
کرد که با سلمان بودم شاخی برگرفت که برا و برگها خشک بود و دست با و فرود آورد و برگها از درخت

از رسول علیه السلام شنیدم که هر کس که او وضوی نماز بازکند و نیکو کند گناه از وی چنان بریزد که برگ از شاخ عمرو بن عبسه گفت رسول را
علیه السلام پرسیدم از معنی نماز و فضل او گفت هیچ کس نباشد از شما که آب برگیرد و مضمضه و استنشاق بکند والا هر خطا که
کرده بود در دهن و بینی کرده باشد با آب بیفتد شود و چون آب بروی فرو آید هر گناهی که بروی کرده باشد با آب از ریش او فرو آید
چون آب بدستها فرو آرد هر گناهی که بدست کرده باشد با آب از سر انگشتان فرو آید چون مسح بر سر کند گناهان سر
فرو ریزد و چون مسح بر پای کند گناهان که بپای بان سعی کرده باشد فرو ریزد چون برخیزد و بپای ایستد و نماز کند
و حمد و ثنای خدای کند و دل فارغ کند خدای را جل جلاله والا از گناهان بیرون آید چنانچه از مادر زاده انس مالک
گفت هشت ساله بودم که خدمت رسول علیه السلام کردم اول چیز که مرا آموخت وضوی نماز بود گفت احسن وضوئک یا انس یحبک
حفظتک و یزد فی عمرک گفت وضو نیکو کن تا نگاهبانان از فرشتگان دوست دارند و در عمرت بیفزاید رسول علیه السلام
گفت امتی الغر المحجلون یوم القیامة من آثار الوضوء گفت امت من روز قیامت اغر محجل باشند از آثار وضوی نماز یعنی
نور از روی ایشان و دست و پای ایشان می تابد بر سبیل تشبیه با اسب اغر محجل که روی سپید دارد و دست و پای ایشان
می تابد عبد الرحمن بن سمرة الانصاری گفت یک روز رسول علیه السلام در مسجد آمد و گفت من دوش خوابی عجب دیدم مردی دیدم
از امت من که در عذاب کرده بودند و وضوی طهارت تمام او بیامد و او را از آن برهانید و اما غسل جنابت و دریست از
اسرار مسلمانی که امتحان مؤمن بدان کنند و تمیز مؤمن از منافق بدان باشد ابو ذر غفاری روایت کند از امیر المؤمنین علیه السلام که گفت
جماعتی از احبار جهودان بنزدیک رسول آمدند و گفتند یا محمد خبر ده ما را تا چرا از آب منی غسل باید کردن و از بول و غائط نباید
و این پلیدتر است از آن رسول علیه السلام گفت برای آنکه چون آدم علیه السلام از درخت نهی بخورد آن در هر رگی و عصبی او آب منی گشت
چون آدمی مجامعت کند این آب از هر موی که از تن او بیرون آید خدای تعالی این غسل بر او واجب کرد تا طهارت و کفارت او باشد
از معاصی و شکران باشد که خدای تعالی از نعمت برو کرده است با صحابه آن لذت که با وی رسید منازل آن آب گفتند
گفتی اکنون خورده ما را آن ثواب آنکس که غسل جنابت کند گفت مؤمن چون نیت کند که غسل جنابت کند خدای تعالی با او
درجتی که شکر نیکو کند و هیچ بنده و پرستاری نباشد که او قیام کند بغسل جنابت و الا خدای تعالی با فرشتگان مباهات کند گوید
فرشتگان من بینید بنده و پرستار من مکری که بغسل جنابت قیام کرده است برای فرمان و از سرّ اعتقاد ترس من خاکستر شما گواه باشید
که من بیامرزیدم او را هر مویی که با تن او است و بسر او هزار حسنت بنوشتم و هزار سیئت بستردم و هزار درجه تن برفع
کردم او را احبار جهودان این بشنیدند گفتند اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله و انس مالک روایت کند که رسول صلی الله علیه و سلم
گفت مبالغه کن در غسل جنابت که تحت کل شعرة جنابة که در زیر هر موی جنابتی است گفتم یا رسول الله چگونه مبالغه کنم گفت
در اصول شعر سیراب بکن بنهایت موی را و ظاهر اندامت پاک کن تا چون از غسل گاه بیرون آیی از گناه بیرون آمده باشی عبد الرحمن
بن سمرة گفت رسول علیه السلام در مسجد آمد و ما در مسجد بودیم گفت دوش خوابی عجب دیدم مردی را دیدم از امت من
و یعنا بیرا از دیدم حلقه حلقه نشسته هر که خواست تا در حلقه شود براندند او را غسل جنابت بیامد و دست او گرفت و او را
در پهلوی من بنشاند قوله تعالی واذکروا نعمة الله علیکم خدای جل جلاله تذکیر نعمت کرد بندگانش را و گفت یاد کنید نعمت خدای
بر شما بیان و ایضاح دین حق شما را و اعلام کرد شما را معالم شرع و بر مصالح شما را متعلقات احکام
دین را از باب اسعد و طهارت نماز و غسل جنابت و تیمم در وقت عذر و جز آن از انواع نعمتها دینی و دنیاوی و میثاقه الذی
واثقکم به و آن عهدی که با شما کرد و بلغی و جانی گفتند مراد از آن عهد است که رسول علیه السلام با ایشان جا گرفت که طاعت خدای کند
و لشکر اسلام را او کنند و بعضی دیگر گفتند مراد بیعة لیلة العقبه است و بیعة الرضوان و این قول عبد الله عباس است اذ قلتم سمعنا

واطعنا چون گفتی سمعنا واطعنا شنیدیم فرمان تو شنیدیم و طاعت تو پیش گرفتیم واتقوا الله و از خدای بترسید که خدای تعالی
عالم است بذات الصدور با سرار دلها شما و ابو الجارود روایت کرد از باقر علیه السلام که گفت المیثاق آن عهدست که رسول علیه السلام بر امت
گرفت در حجة الوداع بولایت امیر المؤمنین علیه السلام و بحرمت حرم و کعبه و معنی یا ایها الذین امنوا کونوا قوامین لله شهداء
بالقسط خدای تعالی روی با مؤمنان آورد تا بعدل قیام کنند یعنی اقامت عدل کنند و انصاف بجای آرند و عدل ایشان
دانند و بجای آرند تا بعالم ان منتشر شود و تقدیم بنا مبالغه یا شاهدی کثیر القیام و وصف قوامین به حرکات و وصف شهدا
بر عدل و در آن حال که برای خدای تعالی گواه باشید با گواه خدای تعالی بحق دل راست گفت و فرمود و لا یجرمنکم شنآن قوم ای لا یحملنکم بغضاء ابو عبید گفت
لا یجرمنکم و بنا بر یکه قبار در شمنی و بغض قومی بر آن دارد که عدل نکنی و انصاف بدهی و اختلاف در این لفظ گفته شد فیه
در شان انکه امر بعدل الذمه گرفت گفت اعدلوا عدل کنید و داد دهید چون آن بتقوی و پرهیز کاری نزدیک تر باشد انکه و حکم
ایشان بقوله و اتقوا الله گفت از خدای بترسید طاعن معاصی و عقاب او اجتناب کنید که خدای تعالی داناست باخبر است بما تعملون
عبد الله بن کثیر گفت این آیه در جهودان بنی قریظه آمد که رسول علیه السلام بنو حصین ایشان فرو داد و ایشان همان کردند که اوما
بکشند مسلمانان که بر ایشان دین افزاده گشت خدای تعالی گفت نباید که بغض و عداوت ایشان شما را بر آن دارد که عدل نکنید
بلکه عدل پیشه کنید با دوست و دشمن و مؤمن و کافر ان الله خبیر بما تعملون که خدای تعالی داناست با آنچه شما می کنید و معنی
او وعد و تهدید و وعیدات قوله وعد الله الذین امنوا و عملوا الصالحات لهم مغفرة و اجر عظیم وعده داد خدای تعالی مؤمنان را
که عمل صالح کنند که ایشان را آمرزش و مزد عظیم دهد و وعد خبری باشد متضمن نفع موعود له و وعید خبری بود متضمن مضرة
ان که وعید بدو تعلق دارد فراکفت وعده بالخیر و الشر لفظ و عد چون مطلق باشد بخیر باشد بشر صالح بود هر دو را اما چون مطلق
باشد وعد خیر باشد و وعید شر و قوله لهم مغفرة جمله است در موضع منصوب تقدیر آنکه آن جمله را در تقدیر منزلت آرد الا
تعالی قوله للذکر مثل حظ الانثیین و عدنا الصالحین لهم جزاء و جنات و عینا سلسبیلا و جنات و عین را نصب کرد بر موضع جمله ظاهر
ان و تقدیر آیه است که ان لهم مغفرة و اجرا عظیما خدای تعالی برای ترغیب مکلفان بر طاعت ایشان را و عده آمرزش و ثواب وعید
تا دلهای ایشان قوی بود بفعل طاعت و اجتناب معصیت و وجهی دیگر در تقدیر آیه آنست که موعود به محذوف گوید
و التقدیر وعد الله الذین امنوا و عملوا الصالحات الجنة اما کلام مستانف از سر گرفت و گفت لهم مغفرة و اجر عظیم و این جمله
باشد از مبتدا و خبر و در اجر ثواب بلا خلاف برای آنکه اجر مزد بود و مزد عقیب عمل بود چون عمل کرد ایمان است
و عمل صالح اجر و مزد آن لا محاله ثواب باشد و اما مغفرة ستر باشد چنانکه گفتیم پیش از این آنگه در برابر آن چون ذکر ثواب کرد اهل طاعت را
کرد بیان عقاب کافران و عاصیان کرد تا طرف الترغیب و الترهیب و الخیر و الشر مکلفان را عرض کرده باشد گفت والذین
کفروا و کذبوا بآیاتنا اولئک اصحاب الجحیم گفت آنان که کافر شوند و آیات من بدروغ دارند ایشان اهل دوزخ باشند جحیم
فعیل باشد بمعنی فاعل من جحمت النار وهی نار نامی است از نامهای دوزخ و آن آتش بزرگ است کالجحیم للشی یا ایها
الذین امنوا اذکروا نعمت الله علیکم الآیة گفت یاد کنید نعمت را که بر شما کرد تا دفع اذیت و بلیه دشمنان از ایشان گفت یاد کنید و نعمت های
بر شما چون هم کردند قومی که دست بشما دراز کنند و قصد کشتن شما کنند مفسران خلاف کردند در آنکه ایشان که بودند
کاین گروه مجاهد و قتاده و ابو مالک گفتند جهودان بنی قریظه بودند آنکه رسول علیه السلام با ایشان رفت برای دیه
کشتگان از بنی کلاب بر واقعه بئر معونه و ان مُرّه بود که ایشان رسول علیه السلام را بودند عمرو بن امیة الضمری ایشان را
بکشت چون ایشان را گفت شما اسلام بیارید گفتند ما را تقدیم پیش رسول آمده ایم و ایشان را بکشت بیش از آنکه برسول
رسیدند رسول علیه السلام طلب کرد ایشان گفت ده ده دادی رو و رضا ما می کشتن و پیش آنکه ایشان با من حزم رسیدند

وَلِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝ وَ
و خدای راست پادشاهی آسمانها و زمینها و آنچه میان آنست بیافریند آنچه خواهد و خدای بر همه چیزی قادر است

وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارٰى نَحْنُ اَبْنَاءُ اللّٰهِ وَاَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ اَنْتُمْ
و گفتند جهودان و ترسایان ما پسران خدائیم و دوستان اوئیم بگو چرا عذاب میکند شما را بگناهانتان بلکه شما

بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَلِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ وَمَا
آدمی از آنکه آفرید بیامرزد آنرا که خواهد و عذاب کند آنرا که خواهد و خدای راست پادشاهی آسمانها و زمینها و آنچه

بَيْنَهُمَا وَاِلَيْهِ الْمَصِيرُ ۝ يَا اَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلٰى فَتْرَةٍ
میان ایشانست و بازگشت باوست ای خداوندان کتاب آمد بشما پیغامبر ما بیان میکند شما را باستی

مِنَ الرُّسُلِ اَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
از پیغامبران تا نگوئید نیامد بما از بشارت دهنده و ترساننده آمد بشما مژده دهنده و ترساننده و خدا بر همه چیزی تواناست

قوله تعالی ولقد اخذ الله میثاق بنی اسرائیل الآیة حق تعالی درین آیه باز گفت آن عهد و پیمانی که بر بنی اسرائیل گرفت بآن
امری که ایشان را کرد در کتابها ایشان و میثاق سوکندی موکد باشد من الوثیقه وثیقه استواری باشد و بنی اسرائیل
فرزندان یعقوب بند علیه السلام و آن دوازده فرزند بودند خدای تعالی در هر سبطی از اسباط ایشان نقیبی بداشت پس هر
فرزندی سبطی شدند و از ایشان قومی بسیار پدید آمدند و توالد و تناسل بسیار شد حق تعالی برای آن تا خلاف نباشد
ایشان را هر سبطی نقیبی برانگیخت ای عجب در یک عهد برای دوازده سبط دوازده نقیب بایست پس برای چندان خلایق
که عدد ایشان جز خدای نداند دوازده نقیب نباید اکر در یک عهد دوازده نقیب بسیار نباشد در یک عهد کم از یک
نقیب نشاید حق تعالی نقبا بنی اسرائیل را دوازده کرد تا احوال امت پیغامبر ما صلی الله علیه و علی آله با احوال بنی اسرائیل مانند مصداق
قول رسول را صلواة الله علیه که گفت سیکون فی امتی ما کان فی بنی اسرائیل حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة گفت هرچه در بنی اسرائیل بود
در امة من بباشد چنانک پای نعل با پای نعل ماند و پر تیر با پر تیر و رسول را علیه السلام پرسیدند از عدد ائمه گفت عدد الائمة
من بعدی عدد نقبا بنی اسرائیل گفت عدد امامان از پس من عدد نقیبان بنی اسرائیل باشد و در معنی نقیب چهار قول گفتند
حسن بصری گفت ضمین باشد آنک بایندان و معاقله قوم بود ربیع گفت امین و استوار قوم باشد قتاده گفت گواه باشد
بر قوم خود و قومی دگر گفتند رئیس باشد و عریف کار آن کارها برسد و اصل نقیب در لغة فعیل باشد از نقب و نقب سوراخ
فراخ باشد در دیوار و آنرا که آن سوراخ کند نقاب خوانند و ثقب و نقر و نقب متقارب باشد جز که نقب اندک بود و نقر از و بیش
باشد و کننده کرد انقاد گویند و چنگال مرغ را منقار گویند و نقبا ازهم بیشتر باشد و بعضی اهل لغة گفتند نقیب فعیل باشد
بمعنی فاعل برای آنکه او تعرف کند و آن کارها برسد و در غور کارها رود پس بآن ماند که نقب کند و بعضی گفتند فعیل باشد
بمعنی مفعول برای آنک کار او را تفحص کرده باشند و در غور رسیده تا بدانسته باشند که او صلاحیت نقابت دارد و منقبت خصلة
باشد که برو نقب کنند و در غور او شوند از فضیله مرد و جمعش مناقب باشد و نقبه ازار پای باشد که از ساق نبود برا
آنش نقبه خوانند لاتساع نقبتها و او لجرب را نقبه گویند ۰ قال الشاعر ۰ متبذلا تبدو محاسنه یضع الهنا مواضع النقب
و کلب نقیب گویند سگی که از سوراخی در گلو کشند تا آواز او بلند بر نیاید و این بخیلان کنند تا مهمان باواز سگ بایشان راه نبرد و در
معنی نقبا درین آیه دو قول گفتند حسن بصری و جبائی گفتند برای آن ایشانرا نقیب خواندند که ایشان را ضمان قوم خود کردند که مخالف
نکنند آنرا که اسداء را فرموده بودند مجاهد و سدی گفتند برای آن نقیب خواندند ایشانرا که ایشانرا فرمودند تا بر اثار آن جباران

عدد نقباء بنی اسرائیل و معاداة او عدد الائمة

معنی النقیب

معنی النقیب

٧٥۴

بشوند و قصه این آن بود که خدای تعالی مو...
ایشان کند و آنکه که این وعد بود در ...
ایشان بمیراث بشما دهم و این پس آنان ...
چون مصر ایشانرا مستخلص شد خدای ...
شو شهر بیت آن شهرهای شام و آن زمین ...
کنید که من ناصر شماام موسی علیه السلام این ...
فرزند یعقوب علیه السلام بفرمان خدا...
نصب کرد بفرمان خدای و نامهای ایشا...
بود و از سبط یهوذا کالب بن یوفنا بو...
و از سبط یوسف افرایم بن یوشع بن نون ...
و از سبط نفتال حیی بن وقسی بود و از ...
قوم و با لشکر و اسباط بنی اسرائیل با نزد ...
بفرستادند تا بروند و احوال بدانند و را...
سه هزار گز بود و سیصد و سی سه گز و ثلثی ...
در سر و روی و سینه عجی دو وقت بودی ...
اندر یا بگرفتی و در آفتاب بریان کردی و ...
با خود در کشتی نشان نوح علیه السلام گفت ...
زمین جهل برفته و عوج را بالای زانو ...
عناق دختر آدم بود علیه السلام و او کسی ...
ناحیه از آهن بماندند داسی و چون ...
هیزم بر نهاده لا نو او چون آن دو ...
چهل گز طول بود او ایشانرا بگرفت ...
پیش زن خود ریخت و گفت ایشان را ...
بیا و عالم زن گفت نباید رها کن ایشان ...
بیرون رفتند در راه از ایشان هر ...
که بنیه پوست او ده کس در زیر آن پنهان ...
با قوم بگوییم دل شکسته شوند با یکدیگر عهد ...
ببستند در آن انکه عهد بشکستند و هر یکی ...
انبیا بودند و این درست نیست چه ایشان ...
و آنکه گفت و بعثنا منهم اثنی عشر نقیبا لفظ بعث ...
در قصه پسران آدم فی قوله فبعث الله غرابا یبحث ...

فرسنگ بود طول و عرض [illegible] و درازی [illegible] پاره از کوه ببرید و بر سر گرفت بر آنکه تا بیفکند بر لشکرگاه موسی خدای تعالی هدهد
فرستاد پاره الماس در منقار گرفت تا بر آن سوراخ کرد بر سر او بسفت تا از میان کوه در گردن او افتاد بعاینه طوقی و حیات تا آنکه او بهیچ
باز نتوانست اسیر گشت حق تعالی وحی کرد بموسی که ای موسی در وی انداخت موسی بیامد و او دید جان عصای او [illegible] و بالای
عصا ده گز بود و بالای موسی ده گز بود و ده گز بهوا برجست و عصا بر کعب او زد و او از آن زخم بیفتاد و آن کوه بر گردن او نتوانست خاستن
بنی اسرائیل فرا شدند و تیغ و تبر [illegible] او را بکشتند و هر قومی [illegible] گفتند استخوان او چند سال پل بود و نیل کرده
این روایتست و در روایتی دیگر آنست که او در زمین بغی و طغیان از حد ببرد خدای تعالی سباع زمین را بر او گماشت شیران را
هر شیری چند میل و هر [illegible] چیزی نادر وافتادند و او ببدیدند و عجب [illegible] و قال الله انی معکم خدای تعالی
بنی اسرائیل را گفت من با شمام یعنی بنصرت [illegible] و کلام تمام است ابتدا کلامی دیگر کرد گفت لئن اقمتم الصلوة گویند که قسم
این لام جواب قسمی مضمرست و التقدیر والله لئن اقمتم الصلوة بخدای که اگر شما نماز بپای دارید و ارکان و حقوق آن بجای آرید و
[illegible] و اتیتم الزکوة و زکوة مال بدهید [illegible] و برسولان و پیغامبران من ایمان آرید و ایشان را
تصدیق کنید و حرمت دارید و تعظیم و توقیر کنید و قوله وعزرتموهم در تعزیر دو قول گفتند زجاج گفت مراد تعزیر [illegible] یعنی
اگر یاری کنید پیغامبران را [illegible] مراد بتعزیر توقیر و تعظیم است و ابو عبیده [illegible] بیتی استشهاد کرد
وکم من ماجد لهم کریم ومن لیث یعزر فی الندی ای یوقر فی المجلس و گفت اصل [illegible] منع [illegible]
التعزیر التادیب لانه یتادب به و یمتنع مما یمنع عنه و اقرضتم الله قرضا و قرض دهید یعنی مال صدقه [illegible]
و قرض کنید [illegible] قوله قرضا حسنا در وجه [illegible]
[illegible] کما قال الله تعالی ثم لا یتبعون ما انفقوا منا ولا اذی [illegible]
حرام و قرض [illegible] مصدر [illegible] والله انبتکم من الارض نباتا [illegible] ٧٥٠
[illegible] و قوله لاکفرن عنکم این لام جواب قسم مضمرست [illegible] سیئات شما [illegible]
آن باشد که حق تعالی گفت چون ایشان باین افعال و طاعات قیام کنند من گناهان ایشان [illegible] رحمت [illegible]
تغطیه و پوشش باشد و الکفر الستر قال لبید فی لیلة کفر النجوم غمامها [illegible]
[illegible] فمن کفر بعد ذلک منکم [illegible] فقد ضل سواء السبیل [illegible]
[illegible] قوله فبما نقضهم میثاقهم حق تعالی [illegible] رسول را علیه السلام تسلیه داد گفت اگر جهودان [illegible]
[illegible] جهودان [illegible] لعنت کردم [illegible] رحمت [illegible] ایشان [illegible]
و زیادت [illegible] باشد و فایده [illegible] اصل [illegible]
باشد که فبما نقضهم میثاقهم لعنٰهم یعنی [illegible] کردیم [illegible] فبما رحمة
من الله لنت لهم و مجیئی [illegible] اثبات [illegible] تاکید کند [illegible]
سواء [illegible] و جعلنا قلوبهم قاسیة
حمزه و کسائی [illegible] قسیة [illegible] و باقی [illegible]
[illegible] ابو القسم بلخی گفت [illegible]
ایشان [illegible] مراد آنست که [illegible]
[illegible]

بود که نقض عهد کرده بودند چون نقض عهد کردند آن [illegible] ایشان را [illegible] و قسیه [illegible] کالعلیه والعاریه
والزاکیة عبدالله عباس گفت قاسیة ای یابسة دل ایشان خشک کرد [illegible] بمعنی واحد و گفته اند غلیظا سخت
درشت [illegible] بموعظة [illegible] منکر [illegible] و گفته اند [illegible] فاسد [illegible] قسیة ای ردیه
قال الشاعر [illegible] یصف وقع المساحی فی الحجارة یحرفون الکلم عن
مواضعه [illegible] یحرفون الکلم من مواضعه و کلم جمع کلمه باشد من باب تمر و تمره و کلام جنس باشد
معنی دو قول گفتند یکی آنکه تاویل او [illegible] بر خلاف راستی [illegible] کلمات [illegible]
بزیادت و نقصان [illegible] و یقولون هو من عند الله و ما هو من عند الله و قوله وان منهم لفریقا یلوون السنتهم
بالکتاب لتحسبوه من الکتاب و ما هو من الکتاب و قوله و نسوا حظا مما ذکروا به [illegible] فراموش کردند یعنی
نصیب خود از ایمان برسول ما علیه السلام فراموش کردند [illegible] و گفته اند [illegible]
یعنی نصیب خود از [illegible] رها کردند [illegible] صفت رسول [illegible] تورات [illegible]
قوله و لا تزال تطلع علی خائنة منهم [illegible] خائنة [illegible] فاعلة [illegible] کالعاقبة
والطاغیة قال الله تعالی والمؤتفکات بالخاطئة و قوله فاما ثمود فاهلکوا بالطاغیة [illegible]
[illegible] قال الشاعر [illegible] نقل الاصبع [illegible]
[illegible] و قوله نقل الاصبع یعنی [illegible] خائنة [illegible]
صفة موصوف محذوف [illegible] و یحتمل الا قلیلا منهم نصبا [illegible]
خدای تعالی جماعتی [illegible] اسلام آوردند
چون عبدالله سلام [illegible] فاعف عنهم واصفح خدای تعالی گفت عفو کن ایشان را [illegible] برای اختلاف
لفظ [illegible] ان الله یحب المحسنین که خدای تعالی [illegible] دوست دارد [illegible]
[illegible] قتاده گفت این منسوخست بقوله قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله و ابو علی گفت منسوخست بقوله
واما تخافن من قوم خیانة فانبذ الیهم علی سواء ابو القسم بلخی گفت روا باشد که این [illegible]
[illegible] جزیه قبول کرده [illegible] و این قول حسن [illegible] و جعفر بن مبشر [illegible]
[illegible] منسوخ نباشد [illegible] جزیه [illegible] یحرفون الکلم عن مواضعه
[illegible] قسوة قلب [illegible] بلا ان کلامی مستانف [illegible] حال [illegible] یحرفون الکلم
[illegible] حظا مما ذکروا به [illegible] و قوله و من الذین قالوا انا نصاری [illegible] حق تعالی چون ذکر
جهودان و نقض عهد ایشان بگفت [illegible] ترسایان آمد و گفت از آنان [illegible] دعوی ترسائی میکنند [illegible]
[illegible] قالوا انا نصاری [illegible]
[illegible] جهودان [illegible] ایشان [illegible]
جهودان [illegible] نقض عهد [illegible] نسیان [illegible] محمد صلی الله علیه و آله فاغرینا بینهم العداوة والبغضاء
الی یوم القیمة [illegible] عداوت و دشمنی [illegible] تا بروز قیامت من قولهم غریت
بکذا [illegible] قال الشاعر [illegible] اذا قیل مهلا قالت العین بالبکا غراء [illegible] خلاف [illegible]

واجب است با جهودان و ترسایان یعنی ما میان جهودان و ترسایان دشمنی و کینه و بغض در کفتند میان ترسایان یعنی
فرق ایشان که از میان فرق ایشان خلاف تمام نمودند دشمنی استاد ملکایان و نسطوریان و یعقوبیان و سبب فساد آن خدای
تعالی انجه بمدد بود بکمال انجمد خذلان چنانکه کفتیم و کاه انجه امر او بمعاداة ایشان کرد ایشان اهل باطل اند و معاداة ایشان را واجب
بر همه مکلفان ذکر باد الله که غضب کرد بر بطلان مذاهب و مقالات ایشان چون فرقتی مطلع شوند بر فساد قول آن فرقه باید
دلیلها آن فرقه را دست کیرند اکرچه در حکمه دیکر در فساد با ایمان باشد ولکن او جاهل باشد بان و بر این واقع اغرا الله تعالی بین الکافرین
صحیح اما اغرا عداوة بین المومن و الکافر روا باشد بنابر آنکه مومنان بر حق اند و در اعتقاد صحیح بخلاف قول ایشان باید
نباشد بنابر آنکه این قول حقیقت بر بطلان قول کفار نخوانند تعالی اداد غضب کرده است که هر کس که در آن تقریر کند قول باطل ایشان اسد
دشمن کیرد ایشان را و سوف ینبئهم الله بما کانوا یصنعون و خدای تعالی خبر دهد هر کسی را با نچه کرده باشد از خیر و شر و صد
آیه مورد تهدید و وعید است یعنی جزا دهد هر کسی را با نچه کرده باشد بحسب استحقاق ایشان یا اهل الکتاب الکاف خطاب کرد
با جهودان و ترسایان یک جای و با ایشان تقریر و تصحیح نبوة پیغامبر ما صلی الله علیه و آله کرد کفت قد جاءکم رسولنا یعنی بجای
پیامبر و تبارک کفت که آمد شما را خدای تعالی رسول را یاد کرد در ذات تو که ایشان بکمال نبد بندهٔ پیغامبر واحد ثواب رسول و کار و شاید
بدله هر روکرو را اهل کتاب کفت و اهل کتاب بین لکم و اکرچه کتاب بدو است برای اکرام تعریف جهودان و بعضی در کفتند بر انکه
اند و کتاب بشاید یک کتاب است در معنی آنکه منسوخ و متروک است و کار بسته نیست چنانکه محالش اکرچه در بقا و بالحکم اند
کاف و الیم کو بر اکلات ایشان را و اکثر ملت واحدة و این بیان حق تعالی رسول را بروجه معجز تر بعد برای آنکه ایشان این احکام
اندرج ذات و بجهان بحقیقه و پوشیده که تحریف کرده بودند و کسی برآن مطلع نبود ایشان خدای تعالی اطلاع داد رسول را بر آن تا او
خبر داد ایشان را بصنع ایشان در توریة و انجیل تا علم باشد ایشان را علام معجز و دلیلی بر صدق و صحت نبوة او چه دانستند که هیچ
و این کس بنا خدا لا علام الغیب و این خبر از خدای یا فته بود و قوله یعفوا عن کثیر معنی است که این رسول را که امین ترسایان یعنی
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بسیار از احکام که شما از کتاب خویش پوشانیده و تاویل غلط کرده اند با بیان سکند و اشکارا میکرد و از
بسیار عفو میکند یعنی میداند و نمیکوید و این بحسب مصلحت باشد بامر خدای تعالی آنچه حق تعالی کفته باشد که اینها را اعلام
کن از خیانت ایشان که ایشان را ایا چرا ایشان را در آن لطفی باشد در آن اظهار کرد و آنچه کفت پوشیده دارد از احوال ایشان چه دانست
کرد اظهار آن لطفی نخواهد بودن پوشیده داشت برای این وجه دارد و روا باشد که چنانکه در اظهار آنچه اظهار کرد لطف باشد
و دلالت کردی بود در قول تا هیچ ترک کرده دلالت باشد قوی دارد برای آنکه این نوع بود از علم با حوال ایشان که اظهار کرد ایشان در چه
چیز خیانت کرده اند و بکفت و دیکر چیزها باشد که دانم هم خیانت کرده باشند که بکوید من میدانم ولکن عفو کردم شما را
از شرح آن تا اکر بعضی فعل ایشان را سول کرده باشد ایشان را بعضی اغماض کرده باشد و این هم دلالت صدق او بود
کرم او کفت قد جاءکم من الله نور رشما آمد از خدای تعالی نور یعنی رسول علیه السلام و کتاب مبین یعنی قرآن که کتاب است
بیان کننده و ابان هم لازم باشد هم متعدی و مبین روشن باشد و هم روشن کننده یهدی به الله خدای تعالی راه نماید بان کتاب
و راه نماید یعنی بیان و لطف باین کتاب و باین پیغامبر و روا بود که ضمیر عاید باشد الی کل واحد منهما و روا بود که الی الاقرب
المذکورین باشد و آن کتاب است و روا بود که الی ام المذکورین باشد و اکرچه واحد باشد کما قال و اذا راوا تجارة او لهوا انفضوا
الیها من اتبع رضوانه آنرا که متابعت رضا او کند سبل السلام و رضا نقیض سخط باشد و رضا و رضوان مصدر بود من رضی
یرضی و آن را اراده باشد و آن اراده خیر و ثواب بود و سخط اراده عقاب باشد مستحقش و سبل جمع سبیل باشد
و در سبل السلام چند قول کفتند یکی آنکه سلام نام خداست جل جلاله فی قوله السلام المومن خدای ایشان را راه نماید با یک بیانی اید

باشد او و اما علی تقدیر دین الله او دار ثواب الله مراد راه خدای اما دین اسلام باشد و اما آنکه بهشت علی حذف المضاف و اقامة المضاف
الیه مقامه و این قول حسن بصری است و سفیه بن جاج کفت مراد سبل سلامت است یعنی طریق نجاة از هر شری و رسیدن بهر خیر
و خیری و یخرجهم من الظلمات الی النور باذنه و ایشان را از ظلمات کفر بیرون می آرد بنور ایمان بدعوة و ترغیب و ترهیب بیان
او و الطاف او و ایشان را راه می نماید و هدایت میکند براه راست و آن راه دین اسلام است که در وی کژی و اعوجاجی نیست و معنی
هدایت هم آن باشد که کفتیم از بیان و نصب ادله و ازاحت علة و تمکین و الطاف و توفیق آنکه بذکر ترسایان آمد و تکفیر
ایشان کرد و حکم بر ایشان کرد بکفر و داد بان اعتقاد کردند در حق عیسی مریم که ایشان کفتند که ان الله هو المسیح ابن مریم
و لقد جاء به قسمی مقدر است و لام و قد برای تحقیق باشد و اختلاف احوال در لفظ مسیح کفتیم و این که خدای تعالی ایشان را باز
کفت که ایشان کافر شدند باین کفتن مراد آنست که کافر شدند باعتقاد الهیه عیسی و آنکه او خدایست و مستحق عبادت
و آنکه روا داشتند که محدث مخلوق خدای باشد و آنکه ضمنا آنکه خدای را او بود با ایشان اضافه با عیسی کردند و این هم در
اعتقاد کفر باشد آنکه حق تعالی بر سبیل احتجاج بر حجة کفت بر ایشان کفت یا محمد بکو ایشان را اکر کیست که مالک است یعنی قادر
که دفع کند از خدای تعالی اکر او خواهد که هلاک کند عیسی بن مریم و مادرش و هر چه در زمین هست اکر او خواهد
تا هر را هلاک برای مصیر مدفع و مانع نبود ایشان را از او و وجه احتجاج از این آیه آنست که اکر عیسی خدای بودی چون خدای
خواستی که او را هلاک کند و هلاک او نخواستی باید که تو انستی داشتن چون معلوم است که او این محال است و در میان او باز
میان شما داد و فرقی نیست باید دانستن که او صلاحیت الهیه و استحقاق عبادة ندارد و لله ملک السموات و الارض و ما بینهما
خدای راست ملک آسمانها و زمین و آنچه در میان آنست و عیسی از آن جمله است و عیسی باضافه با این جمله از روی
قیاس چیز باشد و الله سموات جمع است و ارض جنس است و بینهما کفت و بینهن نکفت برای آنکه بر طریقه دو جنس رفت و برفع رایدلالة
یخلق ما یشاء بیافریند آنچه خواهد چنانکه خواهد و این برای آن کفت که اکر ایشان را تهمت و شبهه آنست که من عیسی را از مادر بی پدر
آفریدیم من آنچه خواهم چنانکه خواهم بیافرینم بحسب مصلحة و بنکان مراد در مدد بیدبیر ... و کار ایشان را شبهه از انجامت که
خرق عادة بود که من خلق آفرینم از مادر تنها بی پدر من بر هر چیزی قادرم و الله علی کل شیء قدیر و خدای بر همه چیز قادر بود هیچ نوعی از انواع مقدورات او
برا و متعذر نبود آنکه آن محال و مقنا باطل و کفتار هذیان که هر و کرد و اعنی جهودان و ترسایان کفتند حکایت کرد با رسول علیه السلام
جهودان و ترسایان کفتند ما پسران خدایم و دوستان اویم عبد الله عباس کفت سبب نزول این آیه آن بود که چون رسول علیه السلام ایشان را
بترسانید بعقاب خدای کفتند یا محمد چه ترسانی ما را که ما پسران خدایم خدای ما را عقوبت نکند کما پسران او ایم و دوستان
او ایم سدی کفت دعوی کردند که خدای وحی کرد به یعقوب ان ولدک بکری من الولد فرزندان تو اول فرزندان منند من ایشان را
در آتش کنم روزی چند بعد از آن چندانی که از کناه پاک شوند و اثر کناه ایشان برود آنکه منادی بندا کند که بیرون آید
هر ختنه کرده از فرزندان یعقوب ما را بیرون آریم ختنه فذلک قوله لن تمسنا النار الا ایاما معدودة حسن بصری
کفت این بر سبیل مبالغه کفتند و معنی آنکه ما بخدای نزدیکیم چنانکه فرزند بپدر و خدای بر ما چنان مهربانست که پدر بر فرزند
ما را عقوبت نکند اما ترسایان چون اعتقاد کرده بودند که عیسی پسر خداست تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و عیسی از ایشان است
کفتند نحن ابناء الله بان معنی که چون پدر عیسی باشد بمثابه آن باشد که پدر ما بود که ما از یک جنسیم چنانکه قبیله هذیل را
شعر هذیل خوانند و اکرچه هر شاعر نباشند و عرب کوید فعلنا کذا و قتلنا فلانا و قال الشاعر و نحن خزنا بالحوفزان
بطعنة و آن یک کس بود که حوفزان را بنیزه زد و احبا جمع حبیب باشد بان رها نکردند که دعوی بنوت کردند تا نیز دعوی
محبة کردند حق تعالی کفت بکو این کافران را که اکر چنین است که شما میکویید چرا شما را عذاب میکند بکناهان کم میکند و این نیز سبیل

احتجاج کفت با ایشان که چه بدیر بکناهی که میکنند عقوبت نکند او را آنکه سبیل الصواب کرد از کلام او کفت بل انتم بشر ممن خلق بل
شما آدمیانید از آنان که او آفریده است با شما همان معامله کند که با ایشان اگر ایمان آرید وطاعت کنید ثواب دهد واگر کافر شوید ومعصیة
کنید جزا دهد شما را که او خداوندیست که از آنکه خواهد بیامرزد بفضل واز آنکه خواهد عذاب کند بعدل واو آنست که مستحق را ونامستحق را
بیامرزد ولکن در عهد او نیست که نامستحق را عقوبت کند وملک آسمان وزمین او راست وحکم وتصرف در آن او راست وهرچه
در میان آسمان وزمین است هم چنین ملک وملک اوست رد بر آنان که کفتند نحن ابناء الله واحباؤه بر آنکه چون ملک او
این باشد ایشان بندکان وپرستاران او باشند ودر قبضه قدرت او باشند واسیر حکم او باشند ایشان را باز کشت ومصیر ایشان
با او بود ایشان را جز او [illegible] رد وجواب آنانست که دعوی [illegible] تعالی عن ذلک علوا کبیرا یا اهل الکتاب قد
جاءکم رسولنا این آیت خطابست هم با ایشان کفت ای اهل کتاب از جهودان وترسایان پیغامبر ما یعنی محمد صلی الله علیه وآله
بشما آمد علی فترة من الرسل بر انقطاع پیغامبران وفترة [illegible] میان دو پیغامبر بود [illegible]
[illegible] است [illegible] پیغامبر [illegible] که در عهد پیغامبر داشتی [illegible]
که پیغامبران باقی بودند چون منقطع شد آمد نشان [illegible] والفتر الطرف [illegible]
وفترة میان [illegible] باشد [illegible] حسن بصری کفت این فترة که میان عیسی بود وپیغامبر ما علیهما السلام
ششصد سال بود وقتاده کفت پانصد وپنجاه سال بود وضحاک کفت چهار صد وسی واند سال بود ان تقولوا ما جاءنا
لئلا یقولوا حق تعالی [illegible] که سبب [illegible] پس از فترة محمد مصطفی را [illegible] تا کسی را [illegible] باشد
بآنکه کوید ما جاءنا من بشیر ولا نذیر هیچ پیغامبر [illegible] بشارة دادی وبترسانیدی واین آیه دلیل بطلان مجبره است
پیغامبر در تکالیف عقل [illegible] وقدرت وآلة [illegible] پیغامبر [illegible] کنه بر ایشان حجت باشد
[illegible] کلام [illegible] لفظ محذوف والتقدیر لئلا تقولوا [illegible]
ما رسول [illegible] وقوله یبین الله لکم ان تضلوا والمعنی لئلا تضلوا ومثله قوله والقی فی
الارض رواسی ان تمید بکم [illegible] ضلالة [illegible] زمین [illegible]
[illegible] بشیر ونذیر [illegible] بشارة دهنده بثواب وترساننده از عقاب والله
علی کل شیء قدیر وخدای تعالی بر همه چیز قادر است [illegible]
[illegible] کرهتم [illegible] وإن اختلف معنی متقاربة قوله تعالی
۲۰ وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنبِيَاءَ وَجَعَلَكُم
چون کفت موسی قوم خود را ای قوم یاد کنید نعمت خدای را بر شما چون کرد در شما پیغامبران وکرد شما را
مُّلُوكًا وَآتَاكُم مَّا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ ۝ يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي
پادشاهان وداد شما را آنچه نداد کسی را از جهانیان ای قوم من در شوید در زمین پاکیزه آنکه
كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ فَتَنقَلِبُوا خَاسِرِينَ ۝ قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّ فِيهَا قَوْمًا
نوشت خدای بر شما وباز مکردید بر پشتها تان که بر کردید زیانکاران کفتند ای موسی در آنجا قومی
جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَن نَّدْخُلَهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ ۝ قَالَ رَجُلَانِ
جباران اند وما نشویم در آنجا تا بیرون شوند ایشان از آنجا اگر بیرون شوند از آنجا ما در شویم کفتند دو مرد
مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ
از آنان که می ترسیدند نعمت کرده بود خدای بر ایشان در شوید بر ایشان بدر چون در شوید در آنجا شما غالب شوید

وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ۝ قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّا لَن نَّدْخُلَهَا أَبَدًا مَّا دَامُوا فِيهَا فَاذْهَبْ
وبر خدای توکل کنید اگر شما ایمان دارید کفتند ای موسی ما هرکز در نشویم در آنجا همیشه تا ایشان در آنجا باشند برو
أَنتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ ۝ قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي
تو وخدای تو کارزار کنید که ما اینجا نشسته ایم کفت بار خدایا من قادر نیم الا بر خود وبرادرم
فَافْرُقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ۝ قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ
جدائی کن میان ما ومیان کروه فاسقان کفت این شهر حرامست بر ایشان چهل سال متحیر شوند
فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ قوله واذ قال موسی الآیة خدای تعالی دیگر باره رسول را علیه السلام
در زمین اندوه مخور بر کروه فاسق
حکایت کرد واخبار کفت موسی علیه السلام قوم خویش را تذکیر نعمت خدای
با ایشان کفت یاد کن ای محمد چون کفت موسی قوم خویش را تذکیر نعمت خدای با ایشان کفت یاد کن ای محمد چون کفت موسی قوم خود را
ای قوم یاد کنید نعمت خدای بر شما وآن نعمتها او بر شما آنست که در میان شما پیغامبران کرد که شما الحق میخندا آسمان بعلم فیکفتند
مادر پیغامبران بودند که در عهد موسی بودند وپیروستان موسی وکفتند مراد پیغامبرانی بودند که از پس موسی خواستند بوده
ودیگر از نعمتها او بر شما آنست که شما را پادشاه کرد در معنی پادشاه در روایة خلاف کردند ابو سعید خدری روایت کرد
از رسول علیه السلام که او کفت در بنی اسرائیل هر که او را زنی بودی وخدمت کاری واسپی او را پادشاه خواندندی عبدالله بن
ومجاهد وحسن وحکم کفتند هر که او را سرای باشد وخادم وزنی او پادشاه باشد ابو عبدالله الجبلی کوید که از عبدالله بن عمرو ب
العاص شنیدم که او کفت تو زنی داری که بشب با او بشوی کفت بلی کفت سرای که مسکن تو باشد کفت آری کفت تو از جمله توانکرانی
کفت نیز خادمی که ترا خدمت کند کفت تو از جمله پادشاهانی ابو الدردا روایت کند از رسول علیه السلام که او کفت من اصبح معافی فی
بدنه آمنا فی سربه عنده قوت یومه فکانما حیزت له الدنیا بحذافیرها کفت هر که او در روز آید وتن با عافیت باشد ودر پناه خود
خوابین باشد قوت روز نزد او هم چنان باشد که همه دنیا وما بود وآنکه کفت من زن داده ام تا از دنیا چندان بدو که سد جوعت کند
باز بپوشد وکس خانه باشد که از آن شوی وانکاری باشد وکر پستانی باشد که بر نشیمان حریکه اشد که با او خادمی وسید
آب واز او بعمودی پوش ... است واخ بالا وآنت حساب باشد ضحاک کفت بر ای آن ایشان را پادشاه خواند که سرایها فراخ
داشتند در وآب روان که هرکه او سرای بزرک باشد وآب روان در و او پادشاه بود قتاده کفت اول کسی که بنده داشت وبنکان
فرمان ایشان بردند بنی اسرائیل بودند سدی کفت شما را آزادان کرد که ما الک خود باشید وشما را مالک خود بیس آنان که در دست
قبطیان اسیر بودید وبنده وخادم ایشان بودید من شما را از دست ایشان بر هانیدم وآتاکم ما لم یؤت احدا من العالمین وآن داد شما را
که کس را نداد از جهان در عهد شما زجاج کفت آنچه ایشان را داد خاصه بود ایشان را بدان ما فیه وبنا زنی عبدالله عباس کفت ایشان را آن داد
که کس را نداد پیش از آن از من وسلوی وابر سایه افکننده وسنک آب دهنده ودیگر احوال وآیات آنکه حکایت کرد که موسی علیه السلام ایشان را
چه کفت وچه نصیحت کرد وچه فرمود وایشان چه جواب دادند یا قوم ادخلوا الارض المقدسة التی کتب الله لکم ای قوم
در این زمین پاکیزه شوید که خدا نوشته است شما را مفسران خلاف کردند در آنکه آن زمین کدام است مجاهد کفت طور
وپیرامون آنست ضحاک کفت ایلیا وبیت المقدس است عبدالله عمر کفت مقدار آنکه حرم حرمست در زمین وآسمان هم
چنان حرم است ومقدار آنچه مقدس است در زمین در آسمان هم چنان مقدس است عکرمه وسدی وابن زید کفتند
اریحا است کلبی کفت دمشق است وفلسطین وبعضی اردن قتاده کفت جمله شام است در زمین شام است وبیت المقدس مسکن
انبیا بود در عهد پیشین ومقدس در لغت مطهر باشد وتقدیس تطهیر باشد وقدس طهارة باشد وبیت المقدس یالغة

خواند و تقدیس تسبیح باشد بعهد و تنزیه خدای باشد از نشانست و قوله کتب الله لکم یعنی در لوح محفوظ خدای نوشت که آن
مسکن ایشان خواهد بودن و اگر گویند چگونه نوشته باشد خدای تعالی ایشان را بآنکه میگوید فانها محرمة علیهم گوییم از چند جوابست
یکی آنکه خدای تعالی آن زمین هبه ایشان کرد و معنی کتب اینست چون ایشان عصیان کردند ایشان را از آن محروم کرد و این قول ابن عباس است
جواب دیگر آنست که نوشته بود برای ایشان اگر چه عصیان کردند ایشان را از آن محروم کرد و این قول ابن اسحاقست جواب دیگر آنست که نوشته
او برای ایشان چون عصیان کردند چهل سال از آن سال استثنا کرد و این بمثابه آن باشد که کسی گوید فلان جای ترا است جمله
بعد از آنکه چهل سال باشد تا تخصیص کند جواب دیگر آنست که آنان که برای ایشان حلال بود دیگر بودند و آنان که ایشان را نوشتند دیگر اند
که ایشان نوشته اند ابنای موسی بودند با یوشع بن نون در آنجا شدند جواب دیگر آنست که اگر ظاهرش عموم است مراد جماعتی اند که بودند
کردند و چون موسی علیه السلام در شهر شدند و آنان که نشدند داخل نه اند در خطاب و لا ترتدوا علی ادبارکم و بر مگردید بر پشتهای
و قول گفتند در روی کل انک بجوع مکنید از طاعت خدا با معصیت او و این کنایت باشد از منکر گشتن و قوله کرات جمع کنی و تأخر
و خوانند این شهر که شما را فرموده اند و اما قوله علی ادبارکم برای تقبیح حال تاکید گفت تا صادق باشد او و الا رتداد هم چنین
بود حق منعم و انکه فرا گشتنا نرجعت و لا تولوهم الادبار و قالعه ایشان را برادران که این نکنند و کذا فی کلام العرب فتنقلبوا
جواب امرست برادران بحرمت است که پس باز گردید زیانکار در دو قول گفتند یکی آنکه خدای تعالی شما را فرموده است و بر شما
نوشته چنانکه دیگر فرا غوض بخلاف مکنید که خلاف کنید زیانکار باشید و ثواب قیامت زیان باشد شما را و قول دیگر آنست
که این شهر دیگری که زیان کنید و شما فتح ما حاکم در معلوم آنست که اگر اینجا روی بشما رسد انخو شتن بعوض دل توت
مکنید که انکار زیانکار شوید ایشان بجواب دادند و گفتند یعنی قوم موسی ان فیها قوما جبارین که در آن شهر قوم
جباران هستند و سبب آن بود که آن جماعت که بجاسوسی رفته بودند و آن دیدند بازآمدند موسی را خبر دادند با نخ دیده بودند
موسی علیه السلام ایشان را گفت ما را این حدیث پنهان دارید و اگر کسی تا دل شکسته نشوند مقصد کردند که پنهان دارند و کس
نگویند الا که جمعی بشکافتند و هر کسی از ایشان قوم خود را خبر داد و تحذیر کرد مگر دو کس که بعهد وفا کردند یکی یوشع بن
نون بن افرائیم بن یوسف وصی موسی و دیگر کالب بن یوفنا داماد موسی بر خواهر موسی مریم بنت عمران علی کل حال وصی و داماد بود
که وفا کردند ایشان چون برین حال واقف شدند جزع کردند و گفتند یا موسی ممکن نیست که ما در این شهر
شویم ما دام تا ایشان در آنجا باشند ما در پیش ایشان هیچ نباشیم و ما قوت ایشان نداریم و گریستن گرفتند کاشکی ما در مصر
هلاک شده بودمانی یا در بیابان هلاک شدمانی و ما را درین شهر با ایشان شدن که ایشان ما را بکشند و زنان و فرزندان ما
برده کنند و مال ما غنیمت کنند و اگر ما شدن باشد انکه این گفته بیاید تا رئیسی اختیار کنیم تا در پیش ما ایستد و ما را بمصر برد
کما زعمت درین شهر شدن و جبار فعال باشد من الجبر و هو الکره و جبر العظم باز بستن استخوان شکسته اینجاست که منه
که اکراه میکرد او را بر صلاح و الجبار الممد و منه قوله علیه السلام جرح العجماء جبار و جبار در صفات خدای تعالی صفت مدحست یعنی
قادر بر آنچه خواهد تبارک و تعالی تقدس بر وجهی جبر میکند و در حق ما صفت ذم بود برای آنکه بلا نوبا شد و تقریر و تکبر
کنند و انا لن ندخلها لن نفی مستقبل را باشد ما در آنجا نشویم تا ایشان بیرون بیایند چون ایشان بیرون آیند ما
در آنجا شویم قال رجلان دو مرد گفتند یعنی یوشع بن نون و کالب بن یوفنا و این دو مرد آن بودند که بعهد موسی کار داشتند من الذین
یخافون از آنان بودند که از خدای می ترسیدند انعم الله علیهما خدای بر ایشان نعمت کرده بود بتوفیق طاعة و ثبات دل المخوف
از جباران ابو علی گفت یخافون از جباران می ترسیدند و بایشان که می ترسیدند در آنجا میکردند و در مر یا دلکی داشتند
و سعید جبیر خوانند که یخافون بفعل مجهول دو مرد که از ایشان می ترسیدند گفت دو مرد بودند از جمله جبابره که ایشان اسلام

آورده‌اند و این قول ابن قوله شاذ است و قول اعتمادست که گفتیم ایشان گفتند ادخلوا علیهم الباب بر این قوم در شوید از در شهر
چون در شده باشید غالب شما باشید و علی الله فتوکلوا بر خدای توکل کنید اگر ایمان دارید بخدای قالوا انا لن ندخلها ابدا ما داموا فیها گفتند یعنی
قوم موسی یا موسی ما هرگز تا این قوم جباران در آنجا باشند در آنجا نشویم و ما داموا در معنی مدت باشد یعنی مدة دوامهم فیها فاذهب
انت و ربک ضمیر متصل با فعل آن و ما عطف اسم ظاهر روا کردن براو که عطف اسم ظاهر بر ضمیر مستکن نشاید کردن بلکه
انک یا دن تا که عطف اسم بر فعل کرده و مثله قوله اسکن انت و زوجک الجنة و مثله قوله انه یریکم هو و قبیله گفتند
ما نرویم در آنجا تا ایشان آنجا باشند و قیل و حکایت سعی وکان در آنکه کرما در آنجا نشستیم و در خبر آمد که رسول علیه السلام
عام الحدیبیه چون مشرکان او را منع کردند از خانه خدای خواست تا اصحاب خود را امتحان کند گفت من بی رم و این هدی
خدی برم تا بزیارت خانه خدای بکشم مقداد اسود گفت والله که ما ترا آن نخواهیم گفتن که بنی اسرائیل با پیغامبر شان بگفتند
اذهب انت و ربک فقاتلا انا هاهنا قاعدون ولکن نقاتل من بین یمینک و شمالک و من بین یدیک و من خلفک و لو
بحر الخضناه معک ولو قصدت جبلا لعلونا معک ولو ذهبت بنا الی برک الغماد لتبعناک ولکن کار در آنکه ما از آن است رجب و بیش
و این قوله که رهبر باشی در دریا شویم باتو و اگر برکوه رفتن باتو برکوه آییم و اگر ما را بکمان بخت برک با تو بیاییم صحابه
چون این بشنیدند گفتند ما نیز هم این بگوییم و هم چنین کنیم رسول علیه السلام از این سخن شادمانه شد موسی علیه السلام
چون این بشنید از ایشان گفت بار خدایا انی لا املک الا نفسی و اخی من مالک نیم بر کسی از ایشان مگر بر خود و بر برادرم
از میان ما و این کافران فاسقان بخدا کن این دلیل آن میکند که انان که این قول گفتند کافر بودند انا تمنیه ذهاب و قتال
با خدای و ظاهر این تشبیه است و مورد کلام بمورد استهزاء و تهکم و هر دو کفر باشد و هم تفسیق در این کفرات برای آنکه
هر کافر فاسق بود و مگر هم فاسق کافر نبود خدای تعالی وحی کرد به موسی و گفت تا چند این قوم عصیان خواهند کردن و کرامات
و آیات مرا تصدیق نخواهند کردن اگر خواهی ایشان را هلاک بکنم و قومی دیگر را بیارم بدل ایشان بهتر از ایشان و بیشتر و قوی تر
موسی علیه السلام گفت بار خدایا اگر این قوم را هلاک کنی برای بیابان جماعتی دیگر باز آن که در شهرها اند حال
گویند موسی قوم خود را در بیابان برد و ایشان را وعده داد که شما را بشهری می بریم و چون بیابان شهری رسی و ظفر نیافت قوم
خود را هلاک کرد تو خداوند حلیمی بعقوبت تعجیل نکنی و آمرزنده و بخشاینده بار خدایا بیامرز ایشان را و هلاک مکن ایشان را
یا طنی میکویند و میگفت خدای تعالی گفت ایشان را بدعا تو از هلاک دفع کردم و لکن نام فسق از ایشان برنگیرم و تحریم کردم
که چهل سال در هیچ شهری شوند جز که در این بیابان میروند بجائی رسند که ایشان توقف کرده اند و تخلف نموده اند
من بلد سال ایشان را معذب دارم تا در این بیابان بمیرند جمیع ایشان در این بیابان بمیرند و ایشان را تمکین نکنم از آنکه
در زمین پاک شوند و فرزندان ایشان که از این خیر محروم بخرند ایشان را در زمین بریم فذلک قوله فانها محرمة علیهم
و مفسران در تحریم این خلاف کردند که تحریم منع است تا تحریم شرع و بجیشته باشد که تحریم منع است تا تحریم شرع و
بجیشته بر آنکه تحریم منع است و حرمته کذا اذا منعته ایاه و حرمته علیه اذا بلغت فی المنع اربعین سنة نصب اربعین
بر ظرف من قوله محرمة علیهم و نصب بر قید یتیهون فی الارض ای یتحیرون و یترددون فی در زمین
میروند متحیر و تاه از التیه بیابانی باشد که در وی متحیر شوند و تحیر او نصب بر حال فلا تأس ای لا تحزن اندوه مدار
بر آن گروه فاسقان و الاسی الحزن یقال اسی علی کذا یاسی اسی و اسو الجرح یاسو اسوا اذا عالجه و تاسیت فلان اذا عدت به و
اسیت فلانا علی مصیبته ای عزیته و لا اسی الصبر چهل سال بر این نسق باشد با و بار و
بعهد جهید تا چون آمدند هم اینجا که آنجا که از در میان ایشان شد

هر ادیر و مقاتل بودند وان ده مرد بودند نقیب که افشای سر و نقض عهد کرده بودند در تیه بردند و هر مردی که در تیه شد کس و سال او
بالای او بیست سال بود همه بمردند مگر یوشع بن نون و کالب بن یوفنا و این آنست که گفت فانها محرمة علیهم اربعین سنة
و اولاد ایشان بزرگ شدند و ایشان نرسیدند که در شهر شوند چون در تیه گرفتار شدند موسی را گفتند ما درین بیابان از گرما بمیریم خیمه و خرگاه
و سایه بان نداریم و قوت و کسوت ما چهل سال اینجا می باید بود خدای تعالی ابری فرستاد بمقدار لشکرگاه ایشان تا بر ایشان سایه بود
اگر رفتندی با ایشان برفتی و اگر فرود آمدندی با ایشان مقام کردی و ذلک قوله و ظللنا علیهم الغمام و ابر سپید و خنک بود
گفتند یا موسی ما درین بیابان شب روشنائی نداریم شبهای که ماهتاب نباشد تاریک بود خدای تعالی عمودی از نور فرستاد
تا چندانکه لشکرگاه ایشان بود نور بگسترد و روشنائی برافکند بعضی گفتند که بیدا بودی چون شب در آمدی پدید آمدی تا صبح روز برآمدی
گفتند یا موسی اکنون سایه بان و روشنائی پدید آمد ما را طعام باید طعام اینجا نیست خدای تعالی من بر ایشان بارید و در آن خلاف
کردند بعضی گفتند ترنجبین بود و بعضی گفتند صمغ بود و طعمش طعم انگبین بود و وهب گفت نان سپید تنک بود و زجاج گفت جمله
از طعام که خدای تعالی بدان منت نهاد بر ایشان بارید و در آن خلاف کردند بعضی گفتند ترنجبین بود بعضی گفتند صمغ بود و طعمش
طعم انگبین بود و وهب گفت نان سپید تنک بود و زجاج گفت جمله طعام که خدای تعالی منت نهاد بر ایشان در شب بود چنان
ایشان بیامد چون روز بامداد ایشان برخاستندی و از آن بمقدار حاجت برگرفتندی هر یکی صاعی بر سنگ و روز چند برآمد
گفتند یا موسی ما را دل بگرفت ازین ما را نان و گوشت باید خدای تعالی سلوی بر ایشان فرستاد و آن مرغی بود بر شبه سمانی بغایت و او
المالک گفت خدای تعالی باد جنوب فرستاد تا آن مرغ بر ایشان می بارید چنانکه جای میل بود و از آن انبوه بر یک دیگر و گوشت مرغی
باشد و طعم گوشت عکرمه گفت مرغی بود از آنچه کند مغرب و موج گفت سلوی بلغت کنانه انگبین باشد قال الشاعر وقاسمها
بالله حقا لانتم الذی السلوی اذا ما نشورها گفتند یا موسی طعام آمد و آب و روشنائی آب اینجا آب نیست خدای تعالی سنگی فرستاد
از آسمان و گفت یا موسی هر گه بایشان آب باید تو عصا بر سنگ زن تا دوازده چشمه آب پدید آید برابر هر سبطی چشمه تا ایشان با یکدیگر
منازعت نباشند چون از این فارغ شدند گفتند یا موسی کجا مده ما شوخگن شود ما جامه نداریم که جامه بیابان بشویم خدای تعالی
باری فرستاده هر وقتی که ایشان را جامه شوخگن شدی آن جامه ایشان بر میخ رسید کردی گفتند یا موسی ما را جامه که بشود
ما بجامه اینجا خدای تعالی گفت بگو ایشان را که من جامه ایشان را بر ایشان نگاه دارم تا کهنه و دریده نشود گفتند یا موسی ما را
کودکان در بیابان بزایند و بزرگ شوند و جامه این جامه کوتاه بیاید و ایشان کوتاه شود خدای تعالی گفت بگو ایشان را
که من جامه با ایشان می رویانم چون چهل سال برآمد موسی علیه السلام برفت و آن بقیه بنی اسرائیل که مانده بودند بحرب جباران
بود و اهل سیر خلاف کردند در آنکه فتح اینجا کرد بعضی گفتند موسی علیه السلام کرد و یوشع بر مقدمه او بود یوشع شهر بگشاد
و موسی و بنی اسرائیل در شهر شدند و مدتی مقام کرد آنجا و خدای تعالی قبض روح او کرد و این قول درست تر است برای آنکه
اجماع اهل نقلست که عوج عنق را موسی کشت بیدا و بعضی دیگر گفتند اینجا که زمین مقدس بود بدست یوشع بن نون
کشاده شد پس از موسی و موسی و هرون هر دو در تیه فرمان یافتند و هرون از پیش موسی فرمان یافت و
قصه وفات او آن بود که خدای تعالی وحی کرد بموسی که من قبض روح هرون خواهم کرد او را بر کیر و بفلان کوه و موسی علیه السلام
هرون را گفت ای برادر خیز تا بفلان کوه شویم برخاستند و آنجا رفتند بر آن کوه درختی دیدند که مانند آن هیچ کس ندیده بود
و خانه دیدند در زیر آن درخت و در خانه تختی نهاده و بر آن سریر بسترها افکنده و بوی خوش و نسیمی یافت و راحت هرون
موسی را گفت مرا می باید که ساعتی اینجا بخسپم گفت روا باشد گفت ترسم که خداوند خانه بیاید و خشم گیرد موسی گفت تو
اندیشه مدار که من جواب دهم هرون گفت تو نیز با من بیای و بخسپ تا اگر خداوند خانه بیاید و خشم گیرد هر دو بیک جای باشیم

ذکر وفات هرون علیه السلام

موسی علیه السلام گفت روا باشد بر خفتند هرون و موسی و بخفتند چون در خواب شدند ملک الموت هرون را بگرفت هرون را آن رنج نبود از
خواب برآمد و موسی را بیدار کرد و وداع کرد و جان بداد و فرشتگان بیامدند و آن سریر هم چنان برگرفتند و با آسمان بردند و آن
درخت ناپدید گشت موسی با بنی اسرائیل آمد ایشان گفتند هرون را چه کردی گفت خدای تعالی قبض روح او کرد گفتند هرون را مرده
نکشتی برای آنکه ما او را دوست داشتیم و بر او حسد کردی بدین سبب موسی گفت هرون برادر من بود او را دوست تر داشتم که شما را
بکشتم او را بر نداشتند و او را بنجوی میداشتند تا موسی علیه السلام دعا کرد و گفت بار خدایا مرا ساحر میخوانند و برگشت نماز کرد و این
دعا بکرد خدای تعالی بفرمود تا فرشتگان سریر بیاوردند و در میان بنی اسرائیل بنهادند و برابر ایشان کردند که هرون بمرده مات
حتف انفه و لم یقتله موسی بر انگشت خود مرده است و موسی او را نکشت عمرو بن میمون گفت موسی و هرون هر دو در تیه بمردند هرون
پیشتر از موسی بمرد و چنان بود که ایشان هر دو بمغاری رفته بودند خدای تعالی هرون را جان برداشت او را دفن کرد و باز آمد بنی اسرائیل
گفتند هرون را چه کردی گفت بمرد گفتند هرون را بکشتی و او را حسد بردی که ما او را دوست داشتیم و بنی اسرائیل هرون را دوست داشتندی
و با موسی ناخشنودی موسی علیه السلام این شکایت با خدای کرد خدای تعالی گفت دعا کن تا هرون را زنده کنم تا بگوید که قاتل او
نکشته موسی علیه السلام برخاست و جماعتی را از بنی اسرائیل برگرفت بیامد و بر کوه هرون را آواز داد تا خدای تعالی هرون را زنده
کرد و گفت شکایت و او برخاست و خاک از سر می افشاند موسی علیه السلام گفت ای برادر ترا من کشتم گفت حاشا من
برای خودی بمردم و بمنادی بود فذلک قوله تعالی لا تکونوا کالذین آذوا موسی فبرأه الله مما قالوا الآیه احمد و خطر موسی علیه السلام
محمد بن اسحق گفت موسی مرگ را کاره بود چون اجلش نزدیک رسید خدای تعالی خواست تا مرگ بر او محبب کند یوشع را پیغمبری
موسی بر پا داد و بنا نهاد که او را پیغمبری گفتی یا یوشع خدای بر تو چه وحی کرد یوشع گفت چندین سال است تا من تو را صحبت
تمام تر از من معلوم که هیچ سیمی جز تو کرا بعدا کردی تو ازمن چرا این سوال میکنی هنوز موسی علیه السلام چنین میکرد شد
و این قول معتمد نیست و در صحیح مرگ را بر خلاف گرده همام بن منبه روایت کرد از ابو هریره از رسول علیه السلام گفت چون ملک الموت
بموسی آمد و او را گفت اجب ربک او مرگ را کاره بود او لطمه بزد بر چشم ملک الموت که چشم او کور شد ملک الموت باز رفت
چندان که بیش آمد نزد من تو او را یک سال بنهاد گمان که خدای تعالی عاقبت او را بلند کفت بار خدایا تو عالم بتضرع
من کی وحشی بیابان اصحاب حدیث در این خبر آورده اند که چون ملک الموت علیه السلام آمد تا جان موسی بردارد گفت اجابت کن خدا را
موسی تپنچه بر روی او زد و یک چشم او کور کرد او را آنجا برگشت و با پیش خدای شد و گفت بار خدایا مرا بر بنده فرستادی که چون
خواستم که قبض او کنم روح مرا طپانچه زد و کور کرد خدای تعالی چشم او باز داد و گفت برو و او را مخیر کن تمام الحدیث عجب
آنکه اهل این مقاله را چگونه بر پیغامبر خدای این سفاهت روا داشتند که او بفرشته مقرب چنین کند و او را قصد یک خدای
آمدن و آنکه ملک الموت را با این ضعف و عجز دانستند که دفع او تپنچه او از چشم خود نتوانست کردن تعالی الله العصمة و الصیانة
من مثل هذه المقالات سعید روایت کرد از ابو مالک و ابو صالح از عبدالله عباس که یک روز موسی علیه السلام و یوشع
بیک جای میرفتند در بیابانی ناگاه بادی برآمد سیاه و سخت یوشع بترسید و چنان گمان برد که قیامت بیامد در موسی آویخت
از ترس و چون آن باد فرو نشست فرشتگان موسی را از میان پیرهن ببردند و پیرهن در دست یوشع بماند یوشع در پیش
قوم آمد و پیرهن موسی بدست گرفته گفتند موسی را چه کردی گفت او را از میان پیرهن ببردند و من ندیدم او را گفتند تو
خدای را بکشتی و یا از ما سعی و خواستند تا او را بکشند او گفت مرا سه روز مهلت دهید که خدای تعالی را ساحت من بیگناه
و لا من در دست شما بر این قرار دادند و قوم او را مهلت کردند و خدای تعالی را دعا کرد و تضرع کرد [illegible]
او خدای تعالی در خواب با ایشان نمود که او را متهم میداشتند بدان معنی که موسی علیه السلام برای خود [illegible]

ذکر وفات موسی علیه السلام

[illegible]

جمله بیک شب در خواب دیدند و دانستند که او فرمان حق یافت وهب بن منبه گفت موسی علیه السلام بجهت حاجات
خود میرفت جماعتی فرشتگان را دید که گوری میکندند موسی علیه السلام بنظاره ایشان بایستاد بغایت نکو آمد او را آن گور و نیکو دید
[illegible] سبزه و خرمی که از آن نکوتر نباشد گفت یا ملائکة الله این گور از برای که میکنید گفتند برای بنده که او بر خدای کریمست موسی علیه السلام
گفت همانا آن بنده پیش که او بر خدای تعالی کرامتی که چنین جای بایدش راحت و رحمت و نعمت [illegible] فرشتگان گفتند یا صفی الله خواهی
تا این گور ترا باشد گفت خواهم گفتند فرو شو اینجا و بخسب و روی برحمت خدای کن و دم آسان برآر موسی چنان کرد و فرو رفت و بخفت و روی
بقبله آورد و دمی برآورد و بآن دم جان بداد فرشتگان گور را برابر کردند بعضی گویند گفت ملک الموت بنزدیک او آمد گفت
یا نبی الله [illegible] گفت [illegible] بجای او [illegible] جانش [illegible] و دیگر ملک الموت آمد و او را سیبی آورد از بهشت او
بستد و ببوئید و جان بداد و جبرئیل گفت با ایشان جان کندن او یوشع بن نون او را در خواب دید گفت یا نبی الله سکرة موت یافتی که چیست
گوسپندی که زنده پوست بکنند و در بعضی تواریخ [illegible] که عمر موسی صد و بیست سال بود بیست سال در ملک افریدون و صد سال
در ملک منوچهر و چون مدت چهل سال تیه بسر آمد و خدای تعالی موسی را بجوار رحمت خود برد یوشع را بیغامبری داد و بنی
اسرائیل فرستاد و او را فرمود تا بجهاد آن جباران رود و بنی اسرائیل او را باور داشتند و متابعت کردند و بجهاد
با او برفتند و یوشع ایشان را [illegible] زمین مقدس است [illegible] با ایشان بود و ایشان شهر حصار کردند و یوشع شش
ماه بر در شهر حصار داد و چون ماه هفتم در آمد یوشع بفرمود تا لشکر تعبیه کردند و سرورها داشتند بجای بوق [illegible] تا بیک
بار بدمیدند و لشکر آواز نعره بلند کردند و دیوار شهرستان بیوفتاد و بنی اسرائیل در شهر شدند و با جباران قتال کردند و ایشان را
منهزم و مقهور کردند و بکشتند در خبر چنین آید که چند مرد از بنی اسرائیل بر یک مرد جمع شدندی تا سر او از تن جدا کردندی بجهت
ساعتی [illegible] از عظم خلق ایشان و این کار در آدینه بود نماز شام نزدیک رسید و آفتاب خواست
شدن بیک روایت [illegible] فرو شد یوشع نگاه کرد بعضی از ایشان مانده بود [illegible] اندیشه کرد که اگر شب در آید کشتن ایشان
فوت شود خدای را دعا کرد و گفت اللهم اردد الشمس علی بار خدایا آفتاب باز آر برای من چون آفتاب باز آمد گفت یا شمس انک
فی طاعة الله وانا فی طاعة الله فقفی لی ای آفتاب تو در طاعت خدای و من در طاعت خدایم توقف کن برای من تا این دشمنان خدای را
دمار بر آریم آفتاب باز آمد در جای خود بایستاد و هیچ سیر نکرد تا یک ساعت برفت و بنی اسرائیل با یوشع آن دشمنان را
بکشتند آنگاه آفتاب فرو شد و اتفاقست که آفتاب برای کسی باز نیامد مگر سلیمان و یوشع و داود علیه السلام و برای امیر المؤمنین و سید
المرسلین صلی الله علیه و علیهم السلام و اهل اخبار و احادیث [illegible] بر این متفق اند [illegible] ابو بکر مردویه حافظ و اخبار ابو العباس
ناطقی و اخبار ابو اسحق ابراهیم ثعلبی صاحب التفسیر آمده است با سانید درست از طرق مختلف و از عبدالله عباس رحمه الله علیهما
بچند طرق آمده و مذکور است که لم ترد الشمس الا لسلیمان و داود و یوشع و موسی و لعلی بن ابی طالب و نبی محمد صلی الله علیه و آله
کرده است ابو الحسن محمد بن احمد بن علی بن الحسن بن شاذان در این معنی نام این کتاب بیان رد الشمس علی امیر المؤمنین علیه السلام
در اینجا یاد کنم [illegible] آفتاب برای امیر المؤمنین علی علیه السلام بلا اختلاف [illegible] مشهور است در اخبار و طوائف روایت کرده اند
که دو بار آفتاب باز آمد برای او یکبار در عهد رسول علیه السلام و بار دیگر بعد از وفات او اما در حیوة او ام سلمه روایت کرده است و اسما
عمیس و جابر عبدالله انصاری و ابو سعید خدری و ابو ذر الغفاری و عبدالله بن عباس و جماعتی بسیار از اصحاب رسول صلی
الله علیه و رضی عنهم و احادیث ایشان متداخلست که یک روز رسول علیه السلام امیر المؤمنین علی را بمهمی فرستاده بود و چون باز آمد
نماز [illegible] رسول علیه السلام نماز دیگر بکرده بود و امیر المؤمنین علیه السلام باز آمد و با رسول علیه السلام بگفت [illegible]
[illegible] وحی بر پیغامبر فرود آمد رسول علیه السلام تکیه بر امیر المؤمنین کرد و سر بر زانو او نهاد مدتی دراز تا نزدیک آفتاب فرو رفت

[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام نماز نشسته باشارة بکرد و آفتاب فرو شد چون رسول علیه السلام از غشیه وحی وا آمد [illegible] علی تقریره
گفت یا علی چه رسید ترا گفت خیر یا رسول الله جز که نماز دیگر نکرده بودم و چون تو وحی آمد و سر تو بر کنار من بود نخواستم
که ترا برنجانم [illegible] باشارة نماز کردم [illegible] رسول علیه السلام گفت دلتنگ مکن که من دعا کنم تا خدای تعالی آفتاب
باز آرد و تو نماز بوقت شرائط و ارکان بگزاری انگه دست برداشت و گفت بار خدایا تو دانی که علی در طاعت تو بود و در طاعت
رسول تو اللهم رد علیه الشمس حتی یصلی بار خدایا آفتاب باز آر تا علی بوقت خود نماز بشرائط خود بگزارد راوی خبر گوید که بخدای
خدای که محمد را بحق بفرستاد که ما آفتاب دیدیم که باز آمد و او را آوازی بود [illegible]
آن دیدیم [illegible] تا امیر المؤمنین علی نماز کرد چون او سلام باز داد آفتاب فرو افتاد چنانکه [illegible]
بیک ساعت فرو شد و اما از پس وفات رسول علیه السلام اخبار مشهورست [illegible] که ببابل آفتاب باز آمد برای او
چنانکه ابو المقدام روایت کرد از جویریه بن مسهر که با امیر المؤمنین علی بودیم بزمین بابل وقت نماز دیگر در آمد ما را گفت شما
نماز مکنید که این زمینیست معذب و خدای تعالی درین زمین قومی را عذاب کرده است و هیچ پیغامبر را نشاید که اینجا نماز
کند جویریه گفت من اندیشه کردم که این چه حدیث باشد و گفتم من نماز نخواهم کرد [illegible] و نماز نکنم الا آنگه که او نماز کند
و میرفتیم تا آفتاب فرو شد و من متحیر و متفکر میرفتم تا او فرود آمد و وضو ساز کرد و دست برداشت و دعائی کرد
[illegible] آفتاب باز آمد بجای آنکه بوقت نماز دیگر بودی و او مرا گفت بیا نماز کنیم او نماز بکرد و من با او نماز بکردم
چون از نماز فارغ شد آفتاب فرو شد انگه روی با من کرد و گفت یا جویریه لعب الشیطان بک شیطان بتو بازی کرد گفتم
آری یا امیر المؤمنین گفت من خدای را بنام بزرگترین بخواندم تا آفتاب باز آورد تا من نماز بوقت بکردم من گفتم اشهد
انک وصی محمد حقا [illegible] اینجا [illegible] الله
از زمین [illegible] که خدای تعالی گفت وکان فی المدینة تسعة رهط یفسدون فی الارض ولا یصلحون [illegible]
[illegible] در اینجا جماعتی هستند در جمله ایشان [illegible] پیغامبران مقدم [illegible] نوح
و زن لوط و زن موسی بن عمران که بر [illegible] یوشع بن نون خروج کرد و زن یونس که بر شمعون وصی عیسی خروج کرد
و زن ایوب [illegible] در حدیث طویل [illegible] در این معنی شعرا در قصیده
علیه السلام [illegible] شعرها گفتند [illegible] حسان بن ثابت بود جابر عبدالله انصاری [illegible]
که رسول علیه السلام [illegible] با جماعت صحابه و علی [illegible] ایستاده بود [illegible] گفت معاشر الناس هذا علی بن
ابی طالب سید العرب والوصی الاکبر [illegible]
الله و رسوله و یحبه الله و رسوله لا یقبل الله التوبة من تائب الا بحبه آنگه گفت یا حسان [illegible] در این معنی چیزی بگو
حسان بر پای خاست و گفت لا تقبل التوبة من تائب الا بحب ابن ابی طالب اخی رسول الله بل صهره والصهر لا یعدله
بالصاحب یا قوم من مثل علی وقد ردت له الشمس من المغرب ردت علیه الشمس من شرقها حتی کانما الشمس لم تغرب
[illegible] و ابو عبدالله المفجع گوید در قصیده ردت الشمس بعدما حازها الغرب
[illegible] و علی اذ قال رسول الله من حجره و سادا وطیا اذ تجلی النبی اتاه الوحی [illegible]
فتراخت عن الصلاة و لم یوقظه اذ کان [illegible] فاجز المیعاد من کان وعده مأتیا قال الصاحب
[illegible] فعاد العشا بعد عشیا فقال علی بن احمد
[illegible] فی قصیدة [illegible] من ذا علیه الشمس بعد مغیبها ردت ببابل [illegible]

وعليه قد ردت لنوم المصطفى يوما وفي صفد جوهر اخبار حاز الفضائل والمناقب كلها ما ان يحيط ببحر اشعار ويقال
وسيد حميري گويد در قصيده [illegible] اين معنى ردت عليه الشمس لما فاته وقت الصلاة وقد دنت للمغرب حتى تبلج نورها في
وقتها للعصر ثم هوت هوي الكوكب وعليه قد ردت ببابل مرة اخرى وما ردت لخلق معرب الا ليوشع اوله من بعده
ولردها تاويل امر معجب وقدامة السعدي گويد خطاب بجماعه صحابان امير المؤمنين [illegible] بابل حاضر بود چون [illegible]
آفتاب باز آورد فقال في ذلك رد الوصي لنا الشمس التي غربت حتى قضينا صلاة العصر في مهل لا انسه حين يدعوها فتتبعه
طوعا بتلبيتها عاجلا على عجل فتلك آية فينا وحجة فضل الله في جميع الناس من مثل اقسمت لا ابتغي يوما به بدلا وهل يكون
لنور الله من بدل حسبي ابو حسن مولى ادين به ومن به دان رسول الله في الاول ولصاحب اسمعيل بن عباد رحمه الله من
كان النبي مدينة العلم الذي حوت الكمال وكنت افضل باب ردت عليك الشمس وهي فضيلة ظهرت فلم تستر بلف نقاب لم احك
الامامة نواصب عاد تك وهي مباحة الاسباب وقال ابو الحسن علي بن حماد بن عبيد العبدي وردت لك الشمس في بابل
فساميت يوشع لما سما ويعقوب ما كان اسباطه كنجليك سبطي نبي الهدى محمد بن عيسى روايت كرد از يونس بن عبد الله
كه گفت سالي بحج ميرفتم در بعضي منازل كنيزكي حبشي را ديدم نابينا دستها [illegible] وميگفت يا راد الشمس على امير المؤمنين
علي بن ابي طالب رد علي بصري [illegible] خداي كه آفتاب را بر امير المؤمنين علي باز آورد [illegible]
كنيزك علي را دوست داري گفت اي وحق فاطمه [illegible]
وگفت حاجت نيست [illegible]
اي سيد [illegible]
چون شب [illegible]
من مرا چنان كردم او دوست بداشت وگفت [illegible]
باز آورده خداي تعالى [illegible]
جمله [illegible]
[illegible] يوشع بن نون [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
يوشع [illegible] بني اسرائيل [illegible]
خداي تعالى [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] زمين شام [illegible]
[illegible] بني اسرائيل [illegible]
[illegible] يوشع [illegible]
[illegible] يوشع [illegible]
[illegible]
[illegible] يوشع [illegible]
[illegible] آسمان [illegible] يوشع عليه السلام [illegible] موسى

بدست

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بت و صفت [illegible]
٣ قربانا واتل عليهم نبأ ابني آدم بالحق اذ قربا قربانا فتقبل من احدهما ولم يتقبل من الآخر
[illegible]
قال لاقتلنك قال انما يتقبل الله من المتقين ۝ لئن بسطت الي يدك لتقتلني ما
[illegible]
انا بباسط يدي اليك لاقتلك اني اخاف الله رب العالمين ۝ اني اريد ان تبوء
[illegible]
باثمي واثمك فتكون من اصحاب النار وذلك جزاء الظالمين ۝ فطوعت له
[illegible]
نفسه قتل اخيه فقتله فاصبح من الخاسرين ۝ فبعث الله غرابا يبحث في الارض
[illegible]
ليريه كيف يواري سوءة اخيه قال يا ويلتى اعجزت ان اكون مثل هذا الغراب
[illegible]
فاواري سوءة اخي فاصبح من النادمين ۝ من اجل ذلك كتبنا على بني اسرائيل
[illegible]
انه من قتل نفسا بغير نفس او فساد في الارض فكانما قتل الناس جميعا
[illegible]
ومن احياها فكانما احيا الناس جميعا ولقد جاءتهم رسلنا بالبينات
[illegible]
ثم ان كثيرا منهم بعد ذلك في الارض لمسرفون ۝ انما جزاء الذين يحاربون
[illegible]
الله ورسوله ويسعون في الارض فسادا ان يقتلوا او يصلبوا او تقطع ايديهم
[illegible]
وارجلهم من خلاف او ينفوا من الارض ذلك لهم خزي في الدنيا ولهم
[illegible]
في الآخرة عذاب عظيم ۝ الا الذين تابوا من قبل ان تقدروا عليهم فاعلموا
[illegible]
ان الله غفور رحيم ۝ يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله وابتغوا اليه الوسيلة وجاهدوا
[illegible]
في سبيله لعلكم تفلحون ۝ ان الذين كفروا لو ان لهم ما في الارض جميعا
[illegible]

وَمِثْلَهُ مَعَهُ لِيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيٰمَةِ مَا تُقُبِّلَ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

و مانند آن با آن تا فدا کنند آن را از عذاب روز قیامت پذیرفته نشود از ایشان و ایشان را عذابی دردناک

يُرِيدُونَ أَنْ يَخْرُجُوا مِنَ النَّارِ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ

خواهند که بیرون آیند از آتش و نباشند ایشان بیرون آیندگان از آن و ایشان راست عذابی پاینده

قوله واتل علیهم نبأ ابنی آدم بالحق الآیة وجه اتصال الآیة بما تقدم آنست که چون خدای تعالی حدیث بنی اسرائیل کرد و صفت ایشان

نقض عهد ... ذکر فرزندان آدم کرد ... نقض عهد کرد ...

[illegible]

[illegible]

کرد آنست که گفت من کردم و گناه من کی نکرد و گفت برادرانش چون کسی را بکشد قیامت گناهان مقتول بر قاتل نهند و این قول
معتمد نیست برای آنکه خلاف ادله عقلست و ظواهر آیات محکم من قوله لا تزر وازرة وزر اخری و کل نفس بما کسبت رهینة و جزاء
بما کانوا یعملون و جزاء بما کانوا یکسبون و بقاعده عدل و ادله عقل این مطرد نیست الا بر مذهب مجبره راست برای آنکه چون
خدای تعالی گناه آفریند و گناه کار را بگیرد و فسق گناه آورند در ایشان نخواهد گرفتن و ایشان را در آن اختیاری نه و لذلک مجبور نجوا
نشاید که کسی را بگناه دیگری بگیرند و اگر چه او در آن بیگناه باشد در کلام تقدیر حذفی هست و معنی آن تبوء باثمی و اثمک و ذلک جزاء
الظالمین و این جزای و پاداشت ستمکارانست و این دلیل قول اصحاب وعید نکند برای آنکه ما نیز گوئیم که جزای ظالم دوزخ است
جز آنکه عفو روا دارد و بعید آن نیست که خدای تعالی عفو نکند او را ولی ترا این دعوی کردن دعوی باشد که از آن برای او
دلیل نیست فطوعت له نفسه در وی قولست مجاهد گفت شجعته علی قتل اخیه نفس او را دلیر کرد بر قتل برادر قتاده
گفت زینت له بیاراست بر چشم او و بعضی دگر گفتند ساعدته نفسه معنی آنست که نفس او را مساعدت کرد بر کشتن برادر
و اصل کلمه من الطاعة باشد یعنی نفس او و هوای او او را حریص کرد و طایع کرد و باید بر قسم تا بر او راست باشد
وقتل اخیه منصوبست علی انه مفعول به یقال طاع یطوع و انطاع و در بعض اللغة بمعنی انقاد و اطاعه یطیعه طاعة و طاعه
و طوعه ادخله فی الطاعة و الطوع فقتله بکشت او را قابیل آن روز برفت و هر وقت که می آمد و فرصت نگاه میداشت
تا یک روز بیامد هابیل را خفته یافت خواست تا او را بکشد ندانست چه باید کردن در آنجا ابلیس بیامد و مرغی را
بگرفت و بیاورد و سرش بر سنگ نهاد و بسنگی دیگر سرش بکوفت قابیل از وی بیاموخت بیامد و سنگی بزرگ برگرفت و بر سرش
زد هابیل را بکشت و او اول کشته بود که او را بر زمین بکشتند از آدمیان در قتلگاه او خلاف کردند عبد الله عباس گفت بر کوه ثور بود
بعضی دگر گفتند بنزدیک عقبه حرا بود و این قول محمد جریر است و از صادق علیه السلام روایت کردند که بر زمین بصره بود آنجا
که امروز مسجد آدینه است چون او را بکشت بر صحرا بگذاشت و ندانست که با او چه باید کردن برای آنکه او اول کشته بود
در زمین و اول مرده و بیم از وحوش و سباع زمین قصد او کردند و او را نگاه داشت که او را سباع بخورند او را برگرفت و در
جوالی نهاد و بر دوش گرفت با خود میگردانید یک سال تا مرغان و سباع از آن تغیر بوی بر او جمع شدند انتظار آن تا
او بیفکند تا ایشان بخورند فاصبح من الخاسرین او در زمره آمد از جمله زیان کاران که دین خود زیان کرده بود و معنی
آنست در چنین جا صار بود و در خبر [illegible] باشد و لکن برای الله [illegible] که بعاقبت [illegible] در روح [illegible]
این لفظ بیشتر استعمال کنند و معنی [illegible] بجا نیاید و معنی صار باشد فبعث الله غرابا الآیة چون قابیل [illegible]
خدای تعالی دو کلاغ را بفرستاد تا با یکدیگر جنگ کردند و یکی دیگری را بکشت آنگه بیامد و بچنگال زمین برفت و او را در آنجا
نهاد و خاک بر سر او کرد او از کلاغ بیاموخت برادر را همچنان دفن کرد و بعث در لغة بمعنی الهام است یعنی خدای الهام داد [illegible]
و گفته اند معنی بعث تحریکست و [illegible] و گفته اند معنی تقییض است و [illegible] و بعث و بمعنی [illegible] باشد [illegible]
نظلقه من حتفه تا با او بنماید که سوءة برادرش چگونه باز پوشد بعضی مفسران گفتند مراد بسوءة جیفه [illegible] است که او
[illegible] و گفته اند مراد عورت است و سوءة آن باشد که بقول [illegible] من [illegible] سوءة و
مساءة گفت یا ویلتا و حسن بصری [illegible] یا ویلتی با اضافه یا با متکلم و آن دو لغتست یقال یا حسرتی و یا حسرتا و یا
ویلتی و یا ویلتا و گفته اند این بر سبیل ندبه باشد و معنی آنست که [illegible] که ای ویل بیا و [illegible] که وقت آمدنست و کذلک
قولهم یا حسرتی و یا اسفی اعجزت همزه استفهام است و قوله فاواری نصب و بر جواب استفهام است بفاء اضمار ان گفت
عاجزم من که همچنین این کلاغ باشم و ندانم که او را دفن کنم تا سوءة برادرم باز پوشم فاصبح من النادمین در روز آمد

قابیل را گفتیم [illegible] که اینجا تنها مانده [illegible] پدر و مادران گفت بلی گفت [illegible] و در رقابه
[illegible] وطول ولایت [illegible] برنشست [illegible] گفت
این کار را تا [illegible] باشد و هم چنان که [illegible] از فسق و فجور [illegible] شدن مستولی
بود تا بعد طوفان نوح خدای تعالی ایشان را بطوفان غرق کرد و نسل شیث باماند عبدالله عمر روایت کند [illegible]
عذاب دوزخ قسمت کند [illegible] بر قابیل [illegible] عبدالله عمر روایت کند از رسول علیه السلام که [illegible]
[illegible] بر قابیل باشد یعنی [illegible] بدعت [illegible] قال علیه السلام من سن
سنة حسنة فله اجرها واجر من عمل بها الی یوم القیمة من غیر ان ینقص من اجره شیء ومن سن سنة سیئة فله وزرها ووزر من
عمل بها الی یوم القیمة من غیر ان ینقص من وزره شیء انس مالک روایت کند که رسول علیه السلام پرسید [illegible] روز سه شنبه
گفت [illegible] گفتند چگونه یا رسول الله گفت روز سه شنبه بود که حوا الحیض افتاد و روز سه شنبه بود که قابیل هابیل را
بکشت انس روایت کند که رسول علیه السلام گفت خدای تعالی [illegible] بعد از [illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاهان [illegible]
باشد قوله من اجل ذلک ابو جعفر [illegible] من اجل ذلک [illegible]
خوانند و معنی آنست من جرّاء ذلک [illegible] من سبب ذلک [illegible]
اجل علیهم [illegible] قال الشاعر واهل خباء صالح ذات بینهم قد احتربوا فی عاجل انا آجله
[illegible] من اجل ذلک [illegible] کما قال عدی اجل ان الله قد فضلکم
[illegible] الاجل الوقت المضروب للشیء [illegible] ومنه الاجل [illegible]
[illegible] ومنه الاجل [illegible]
بقتل قابیل هابیل کتبنا علی بنی اسرائیل ای حکمنا وفرضنا بر بنی اسرائیل نوشتیم یعنی حکم کردیم بر ایشان و فرض کردیم
که هر کس که [illegible] نفسی را بکشد [illegible] باشد [illegible] قصاص [illegible] او فساد فی الارض
[illegible] فکانما قتل الناس جمیعا [illegible]
[illegible] مجاهد گفت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] گفت ابو علی گفت [illegible]
[illegible]
[illegible] حسن و قتاده گفتند [illegible]
[illegible]
[illegible] فکانما قتل الناس جمیعا [illegible]

باشد هم چنین [illegible] فکانما احیا الناس جمیعا عبدالله عباس گفت [illegible]
[illegible]
[illegible] مجاهد گفت [illegible]
[illegible] ابو علی گفت معنی آنست [illegible]
[illegible]
[illegible]
فکانما احیا الناس جمیعا [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]
علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام با اصحابان [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible] یا امیرالمؤمنین [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام گفت [illegible]
[illegible] ومن احیاها فکانما احیا الناس جمیعا [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible] فکانما احیا الناس جمیعا [illegible]
[illegible] سلیمان بن علی الربعی گفت حسن بصری را دیدم گفتم [illegible]
بنی اسرائیل [illegible] بنی اسرائیل [illegible]
[illegible] ولقد جاءتهم رسلنا بالبینات [illegible]
[illegible] ثم ان کثیرا منهم بعد ذلک فی الارض لمسرفون [illegible]
[illegible] عبدالله عباس روایت کند از رسول علیه السلام [illegible]
[illegible]
باشد [illegible] ومن احیاها فکانما احیا الناس جمیعا قوله تعالی انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله الآیه

کفتند این آیه در قومی آمد از اهل کتاب که از میان ایشان و رسول علیه السلام عهدی بود آن عهد بشکستند و در زمین فساد کردند کلبی کفت این آیه
در هلال بن عویمر آمد که او را با رسول علیه السلام عهدی بود که او را ایستد نه با او باشد و نه بر او باشد و قوم او چون بنزدیک
رسول آمدندی ایمن بودندی و صحابه رسول نیز از ایشان ایمن بودندی جماعتی از بنی کنانه بنزدیک رسول آمدند تا اسلام آرند قوم هلال
بن عویمر بر ایشان راه زدند و ایشان را بکشتند و مالهاشان بستدند و این در غیبت هلال بن عویمر بود جبرئیل آمد و از این حال رسول را
خبر داد و این آیه آورد سعید جبیر کفت این آیه در جماعتی آمد از عرینه و عکل بنزدیک رسول آمدند و اظهار اسلام کردند و مدینه را نکرفتند
انکه کفتند که هوای مدینه با ما نمی سازد و صحابه کفتند ایشان را بیرون شوید بصحرا آنجا که شتران رسول الله و از شیر شتران بخورید
بیامدند و شبانان را بکشتند و شتران را براندند و مرتد شدند رسول علیه السلام فرمود تا و اندر پی ایشان بشدند جماعتی از صحابه
رسول را فرستادند و ایشان را بکرفتند و سلاح برکرفتند و ایشان را بیاوردند تا بفرمود و ایشان را کرفتند و پیش رسول آوردند بفرمود
تا ایشان را دست و پای ببریدند و چشمها بکندند و ایشان را بحره بیفکندند و رها کردند تا بمردند انکه اهل علم خلاف کردند
در آنکه این حکم برجایست یا منسوخ شد بعضی کفتند حکم برجایست و منسوخ نیست و بعضی کفتند منسوخ است و چشم کندن هم
چنین پس از آن رسول علیه السلام هیچ خطبه نکرد الا که در آن مثله را کفت لا تمثلوا ولو بالکلب العقور اهل علم خلاف کردند در محارب
بنزدیک ما محارب آن باشد که اظهار سلاح کند و راه بیم دارد در شهر و در صحرا و در بر و بحر و در سهل و جبل و هر جا که باشد و این
مذهب شافعی است و اوزاعی و مالک و لیث بن سعید و ابن لهیعه و بعضی دیکر کفتند محارب آن کس باشد که در سفر در راه آنکه
مکابره کند در شهر آن حکم ندارد باشد و چنین نبود و این مذهب ابو حنیفه است و اصحاب او و عطا خراسانی روایت
کردند در قوله یحاربون الله ای یحاربون رسول الله محاربت اکر چه با خدای تعالی کفت بظاهر این مراد رسول است و صحابه او
و اولیاء خدای تعالی کقوله ان الذین یؤذون الله و رسوله قوله و یسعون فی الارض فسادا اصل سعی اسراع در مشی
باشد و در این سعی آنست که تعالی فساد کنند و آن بدست کیرند و کار بندند و نصب فسادا بحالت چند وجه را یکی مفعول له
و یکی مصدری لان لفظ الفعل که وضع یسعون موضع یفسدون فسادا و وجه سیم آنکه مصدری باشد در جای حال
و تقدیر این بود که یسعون مفسدین فی الارض و قوله ان یقتلوا در محل رفع است بخبر ابتدا او المعنی انما جزاؤهم القتل و الصلب
انکه جزاء ایشان در جزو استحقاق ایشان باشد بعد از انکه کشته اکر قتل کنند و مرد کشتن باید کشتن ایشان را و اولیا مستوفی باشند که عفو کند
ایشان را و اولیا مستوفی باشند که عفو کند ایشان را و اکر قتل کنند و سلب مرد کنند و مال ربایند باید کشتن و بردار کردن پس از آن که کرفته
بوده باشند باز ستانند و چون یا بعد از آنکه مال ستانند و مرد نکشند حکم آنست که ایشان را دست و پای ببرند از خلاف یعنی
دست راست و پای چپ و اکر راه مخوف دارند و مرد بکشند و مال نستانند بر او چیزی از نفی باشد یعنی از شهر بیرون کنند این مذ
ماست و روایت باقر و صادق علیهما السلام و قول عبدالله عباس و ابو مجلز و سعید جبیر و سدی و قتاده و ربیع و ابراهیم
و ابو علی کفت و محمد جریر طبری و اوزاعی حکایت کرده اند که اکر مال ستانند و مکابره باید تا آن را بردار کنند و بعضی دیکر کفتند
امام مخیر است از میان این چهار چیز و این قول حسن بصری است و سعید بن المسیب و نخعی و مجاهد و در روایه والبی از عبدالله
عباس بظاهر آیه تمسک کردند و انکه او تخییر را باشد اکر چه خلاف کردند عبدالله عباس کفت حکم نفی آنکه دست و هر
جا که بدست آید باید کشتن او و طلبی امام مطلق کنند تا هر کجا او را بیند بکشد بعضی دیکر کفتند معنی آنست که او را از شهر بیرون
بشهری دیکر راند و این قول سعید جبیر است و عمر عبدالعزیز و مذهب شافعی است و بعضی دیکر کفتند معنی نفی حبس است
یعنی او را محبوس کنند و این مذهب ابو حنیفه است و مذهب مالک آنست که او را از بلاد اسلام براند بهر شهر که شود منع کند اهل
آن شهر تا او را مقام نکنند و براندش تا آنکه توبه کند و این قول عبدالله عباس است و انس مالک و مالک بن انس و حسن و سدی

رسول را مقام نکند و ...

و ذکر کا قرآن او را جای کفتند با ایشان محاربت کنند تا او را از بعضی از عرصه الله نفی کردند باشند و حکایة المتاع ابن متاع مبارك
و محال و قتاده و سعید جبیر و ربیع انس و زهری در روایتی دیکر اصحاب ما و آنست که دیار او کفر نیز مقام نکند ...
کی بشهر اندر شهر کردند و کذلک نفی الرجال و لم الطف که حکم ثابت است در اخبار و قال اوس بن حجر یقضی بن عرق الکرام
کما سقی المطارق ما طلی الفرد و آن آب باشد که ریزد در آن حکم از نفی خواستند قال الراجز کان متنه من النفی مواقع الطیر علی الصفا
ذلک لهم خزی اشاره است با آنچه رفت از قتل و صلب و قطع و نفی کفت آن ایشان را خزیست در دنیا یعنی نکالی و عقوبتی و رسوایی قال
خزیت الرجل اخزیه خزیا فهو مخزی اذا نکلت له و خزی نکال باشد و در جای عقوبت بکار دارند و خزی خجل و خزایة و
در برابر خزیة احزی اذا استحی قال لبید و اخزی الا من الله الاجل و لهم فی الآخرة عذاب عظیم و در این آیه دلیل است بر بطلان قول آنکس
که کفت حدود کفارت کناه باشد و جاهلانه خدای تعالی در این آیه جمع کرد بر این محاربان حدود مختلف و عذاب قیامت آنکه
استثنا کرد و کفت الا الذین تابوا من قبل ان تقدروا علیهم مکر آنکه توبه کنند کر در حکم امام کرفتار نشده باشند و محل الذین نصب است با استثنا و
نصبا کفت روا بود که محل رفع بود بر ابتدا و خبر او فاعلموا و اکر توبه آنکه کند که در قبضه امام حاصل شود دلیل بر او
کواهی دهد عقوبت از او بیفتند او حق خدای تعالی و اکر خدای تعالی در صدق داند توبه او قبول کند انکه خلاف کردند در آنکه آن که حدیه
کواهی دهد عقوبت از او بیفتد و بقدر قدرت بعضی کفتند آیه مخصوص است بمشرکان دون مسلمانان چه آنکس
توبه بیکند مشرک باشد یا مسلمان حسن بصری و قتاده و مجاهد کفتند آیه مخصوص است بمشرکان دون مسلمانان چه آنکس
که این معنی در حال کفر و شرک بکند آنکه اسلام آرد و هو قوله الا الذین تابوا این عقوبات ساقط شود از او لقوله علیه السلام الاسلام
یجب ما قبله و بعضی دیکر کفتند حال آنکه توبه بشرط آنکه بیش از آن قدرت بر او یابند چنانکه کفت اتبع حسنات فانها تمحق
حق آدمی باشد چون خون و مال ساقط نشود و این مذهب شافعی است و بعضی دیکر کفتند هر از و ساقط شود از عقوبات الا کبیره
باشد الا ان بحکم اولیا بود باشد بعینها کان واجب باشد با خدا و ندش داند یا حق کرده باشد که اولیای حق طلب کنند و این
مذهب مالک است و اوزاعی و لیث بن سعد و بعضی دیکر کفتند که نتقاد بیند و توبه بکند توبه بیش قبول کنند و اما نزد و حد
و صحیح حرابه بر ابو حنیفه کفتند از خون و مال الا بدین قول است و شعبی روایت کرد که حارثة بن بدر در عهد امیر المؤمنین علی
محاربه بیرون آمد و خون ریخت و راه زد و مال ستد انکه توبه کرد و بر نهاد امیدش تا آنکه بمسامیری داد او بنزدیک حسن علی آمد
و کفت شفاعت کن مرا بنزدیک امیر المؤمنین تا او قبول کند بنزدیک عبدالله جعفر شد او نیز قبول نکرد بنزدیک سعد بن قیس
الهمدانی آمد و قبول کرد و بخانه خود در جای کرد چون امیر المؤمنین نماز باداد بکرد کفت یا امیر المؤمنین جزاء الذین یحاربون الله
و رسوله چیست کفت آنچه خدای کفت است و آیه بخواند سعد کفت یا امیر المؤمنین و اکر توبه کند پیش از آنکه بکیرند کفت توبه
او مقبول باشد کفت یا امیر المؤمنین و اکر حارثة بن بدر باشد کفت حکم همانست کفت یا امیر المؤمنین او را امان ده که اسات و نیز
بکرد باختیار خود او را امان ده کفت بلکفت هر جای که تا بنویسد امیر المؤمنین در بر وی نوشت و او را امان داد حارثه در معنی
این معنی کفت الا ابلغا همدان اما لقیتها علی الناس لا یسلم من لا یصیبها لعمر ابیها ان همدان تتقی الا له و یقضی بالکتاب خطیبها
و قوله فاعلموا ان الله غفور رحیم در جای خبر الذین است و تقدیر آنست فهو مغفور له مرحوم فاعلموا ذلک یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله
و ابتغوا الیه الوسیلة خدای تعالی مؤمنان را فرمود تا از وی بترسند و از معاصی او اجتناب کنند و از محارم او دور باشند
و در طاعات تقربا و خوض بکنند و ابتغوا الیه الوسیلة و در معنی اشارت تا طلب وسیلت کنند و وسیله چیزی باشد که بدو
توسل کنند و توسل بکار برند قال توسل الیه بکذا و توصل و تسبب و تذرع قال الشاعر اذا غفل الواشون عدنا لوصلنا
و عاد التصافی بیننا و الوسائل و قال لبید ان الناس لا یدرون قدر امرهم الا کل ذی لب الی الله واسل حسن بصری کفت وسیلت
باشد و عاصم کفت وسیله محبت باشد و معنی آنست که یحبون الله بعضی مفسران کفتند معنی آنست که تقربا از خدای بترسید

وترس او را سبب سازند وسبب وسیله بمعنی دیگر گفت توسل و تسبب کنید بخدای بفعل طاعات واجتناب معاصی و بعضی دیگر گفت
توسل بخدای تعالی باجتناب محارم وما نهی وامر او علیه السلام گفت توسل کنید بخدای بطلب رضا او وبدانکه بقضاء او رضا دهی و بیان او
وه بسبیل او جهاد کنی اصبغ بن نباته روایت کرد از امیر المؤمنین علی علیه السلام که او گفت در بهشت دو لؤلؤ هستند که از زمین تا بطنان عرش
یکی سپید و یکی زرد ودرهر یکی هفتاد هزار غرفه است ایکه سپید است وسیله محمد وآل محمد است وآنکه زرد است وسیله ابراهیم خلیل و آل
اوست و رسول صلی الله علیه وآله گفت از خدای بخواهید برای من وسیله خواهی که آن درجات در بهشت که جز یک بنده در نیابد و امید میدارم
که آن بنده من باشم حمید طویل روایت کرد از انس مالک که رسول صلی الله علیه وآله گفت حجابی است میان بنده و خدای جل جلاله یعنی درج
تقوا میان و آن حجاب علی بوطالب است چون بنده باو توسل کند حجاب برداشته شود میان بنده و خدای تعالی ابو جعفر طبری روایت
کرد از جابر عبد الله انصاری که او گفت ما جماعت انصار فرزندان را بر علی بوطالب عرض کردیما هر کرا او را دوست داشتی دانستیم
که او حلال زاده است و هر کرا او را دشمن داشتی دانستیم که حرام زاده است و ما جماعت انصار هر گاه ما را حاجت بودی وسیله
علی را وسیله کردیمی تا حاجت من روا کردی زهری گفت بیمار شدم بیماری که از آن هلاک نزدیک شدم با خویشتن اندیشه
کردم که مرا بخدای تعالی وسیلتی باید در معهد خود را علی حسین زین العابدین فا اسل نزد شما خبر او را کرد گفتم یا ابن رسول الله
حال من اینست که تو می بینی گر من صدقه کنی بدعا کردن مهدا زتو گر او تو بر خدای تعالی بنده شدیدام ما گفت کلام حزمی
من دعا کنم تا تو امین گوئی یا تو دعا کنی من امین گویم گفتم یا ابن رسول الله تو دعا کنی و من امین گویم در از آن من امین گویم
علی بن الحسین علیهما السلام دست برداشت و گفت بار خدایا پسر شهاب با من گریخته است ووسیله بما ساز پس را
وبدرانم ما بتو خدای بحق ابا حامد که تا ز بیدان من ذانی نکند حاجات او روا کنی وا عطا اشغا دهی پس کرد دعا بر دود
برافراخ کرد وقت او در علم رفیع کنی زهری گفت با ن خدای که جان ما را در دست کیشان از مرگ بیدار شدم و دو سه کرد
در صحیح یعنی نرسید ما از آن وقت تا اکنون در راحت واسانشم وامید میدارم که خدای تعالی مرا رحمت بیامرزد بدعا زین
العابدین علی بن الحسین علیهما السلام • وقال بعضهم اذا الرجال توسلوا بوسیلة فوسیلتی حبی لا حمد • اللهم طهرهم
بفضل نبیه وبان شیعتهم بطیب المولد • العلا بن عبد الرحمن روایت کرد از بد رشیا از ابو هریره که رسول صلی الله علیه وآله
گفت که چون خدای تعالی آدم را بیافرید و روح در وی دمید او از دست راست عرش بنگریدا شباحی دید تا تیل و پدا او بعضی
بعضی راکع وبعضی ساجد بر صورت او گفت بار خدایا پیش از من کسی را آفریدی بر صورت من گفت نه گفت بار خدایا این صحیحی
کیستند که من ایشان را بر صورت خود می بینم گفت یا آدم این گروه ان نسل تو اند ولولا هم لما خلقتک و نکو اینا نند که من خود را
بنام ایشان بنام ایشان از نام خود مشتق کرده ام و اگر نه ایشان اند من آسمان و زمین و عرش و کرسی و بهشت و دوزخ و جن وانس
نیافریدمی فانا المحمود وهذا محمد وانا العالی وهذا علی وانا الفاطر وهذه فاطمة وانا ذو الاحسان وهذا الحسن وانا المحسن
وهذا الحسین بعزتی وجلالی که هیچ کس نباشد که بعد از آن بیاید وچندان سید بغض ایشان در دل دارد الا بدوزخ در آرم
وبالصعادیا واثم ایشان مخلوقی منتدار خلق من باشان نجاة دهم وبا ایشان هلاک کنم چون ترا من حاجتی باشد با ایشان توسل کن
فایشان را وسیله وشفاعت ساز من پس رسول علیه السلام گفت ما سفینه نجاة ایم هر که در وی نشیند نجاة یابد و هر که از آن بگردد
هلاک شود هر کرا بخدای حاجتی باشد باید که با توسل کند بخدای تعالی وشاعر گوید یا خیر ما کان یا من میم جبریل الا الکلم البرار
بین العباد فتفرق ویجمع یوم المعاد توسلی • وصاحب رحمه الله تعالی گفت خوابی است که علی الله توکلت وبالخمس توسلت • دیگر
گفت • علی الله فی کل الامور توکلی وبالخمس اصحاب العباء توسلی • ابو هریره العبدی روایت کرد از ابو سعید الخدری که رسول صلی الله علیه وآله
گفت چون از خدای چیزی خواهید برای من وسیله بخواهید از خدای تعالی ما گفتیم ای رسول الله وسیله چه باشد گفت او درجه منست

درجنت وآن هزار پایه است میان این پایه وآن پایه تا ختن اسپی نیک روست یک ماهه یک پایه از جواهر است ویکی از زبرجد
یکی از یاقوت یکی از زر ویکی از سیم ودیم چنین روز قیامت بیارند ودر میان درجات پیغامبران نهند ان درجه درجات ایشان
چنان باشد که ماه در میان ستارگان هیچ پیغامبر وصدیق وشهیدی نماند والاگوید خنک انرا که این درجه اوست ندا در آید
از قبل خدای تعالی این درجه محمد است آنگه من درایم حله از نور پوشیده وتاج کرامت بسر نهاده وعلی بن ابی طالب پیش من ایستاده
ولوا حمد بدست گرفته بر وی نوشته لا اله الا الله المفلحون هم الفائزون چون بپیغامبران بگذریم گویند این دو فرشته مقرب
کمایشانرا نمی شناسیم وچون بفرشتگان بگذریم گویند این دو پیغامبر مرسلند ومن بیایم در بر درجه خود بنشینم وعلی بن ابی طالب
درجه فرو تر نشیند هیچ پیغامبر وصدیق وشهیدی نماند والا گوید طوبی لهذین العبدین ما اکرمهما علی الله ندا آید از قبل
خدای تعالی خلایق بشنوند هذا حبیبی محمد وهذا ولیی علی طوبی لمن احبهما وویل لمن ابغضهما آنگه گفت یا علی هیچ کس
نباشد از دوستان تو که این بشنود والا این حدیث بیاید ورویش سپید شود ودلش شادمان شود وهیچ کس نماند
که با تو دشمنی دارد که این بشنود والا رویش سیاه شود ودلش مضطرب شود ما در این باشیم دو فرشته می آیند یکی رضوان
خازن بهشت ویکی مالک خازن دوزخ رضوان گوید السلام علیک یا احمد من گویم علیک السلام تو کیستی که روی چنین نکو
وبوی چنین خوش است گوید من رضوانم خازن بهشت خدای تعالی کلید های بهشت بتو فرستاده است تا آنکس که بهشت
خواهی من گویم من علی بپذیرفتم وخدای را شکر کردم آنگه بستانم وبیا دهم علی بوطالب دهم آنگه مالک فراز آید وسلام کند ومن جواب
دهم وگویم چه فرشته که صورتت هائل است ودیدنت ترسانده گوید من مالکم خازن دوزخ خدای تعالی کلید های دوزخ بیش
تو فرستاده است تا در دوزخ آنکس شود که تو خواهی من بستانم وشکر کنم وعلی بوطالب دهم ایشان برگردند وعلی بیاید
بهشت ودوزخ بدست گرفته بیاید و برکناره دوزخ بایستد دوزخ زفیر میکند وشرر می اندازد علی زمام او بدست او گیرد دوزخ
گوید جز یا علی فان نورک اطفأ لهبی بگذار که نور تو در من بنشاند وگوید بیا تا آید دوزخ آنگه مقاسمه کند گوید یا نار هذا لی هذا
لک این مرا وآن ترا خذیه فانه من اعدائی ودعیه فانه من اولیائی نار آنکس را که از دشمنان من است واین دوست بدار که از دوستان
منست آنگه گفت دوزخ علی را مطیع تر باشد از آنکه بنده مطیع خداوند خود باشد آنکه او خواهد واشارت کند دوزخ می کیرد ورها
از چپ ویمین اصحاب گوید یا ابا حسن لو ان حبک مدخل جهنم کان الفوز عندی بجحیمها • وکیف یخاف النار من کان موقنا
بان امیر المؤمنین قسیمها • وجاهدوا فی سبیله اوست از خدای تعالی بجاهد وجهاد در راه او برای آنکه جنگ بان توسل کنند وار وسیله
سازید دیگر جهاد است وجهاد بانواع باشد بدل ودست وزبان وتیغ وبیان کردیم که فرض بر کفایت است لعلکم تفلحون والفلاح الظفر
والبقا تا امانا ظفر یابید وبیان کردیم که لعل بمعنی لام کی است ای افعلوا وغرضکم الفلاح وانچه ما اختیار کردیم آنست که لعل بمعنی
حریات ومعنی ترجی در وی حاصل است برای آنکه قطع نیست مکلف را که عمل او بر وجهی واقع آمده است که بموقع قبول است وواله
ثواب واجب شده است پس شک راجع با مکلف است نه با مکلف قوله ان الذین کفروا لو ان لهم ما فی الارض جمیعا الایه خدای تعالی
خبر داد در این آیة که کافران هر چه در زمین هست از مال وملک فردا قیامت کافران را باشد ودو چندان با آن مضاف باشد وایشان
فدیه کنند تا از عذاب دوزخ بدهند ایشان قبول نکنند وفسانند وعذاب ایشان برهانند انس رضی الله عنه روایت کرد که رسول صلی الله
علیه وآله گفت روز قیامت کافر را گویند اگر ملک دنیا ترا بودی فدا کردی تا از این عذاب نجاة بودی ترا گوید آری گویند از تو
در دنیا این خواستند وکم از این لجابة نکردی با اسم موصول که الذین است واما عندنا که صلة اوست در محل رفع است با نعتا
وا و یا نج از خبر اوست ان ان واسم وخبر وانچه بر او عطف است من قوله ومثله معه ولیفتدوا لام غرض در وجه است وانچه جواب
اوست من قوله ما تقبل منهم جمله در جای خبر مبتداست اما قوله ولهم عذاب الیم واو تا باید که حال باشد ومعنی آنکه کار این شی

قوله فقد ... باشد کایشانرا عذابی الیم دردناک بود و شاید که واو عطف باشد و جمله را معطوف بجمله اولی [illegible]

وخبر ذلك [illegible] بیان الکافرین یعنی یریدون فی العذاب ... یریدون ان یخرجوا من النار خواهند تا از دوزخ بیرون آیند

... بسبیل مجاز یعنی ... ایشانرا که از دوزخ بیرون آیند [illegible]

... چنانکه گفت ... [illegible]

... ایشان بیرون خواهند آمد ... که خدای تعالی ... تا از دوزخ [illegible]

... [illegible]

... ایشان ... [illegible]

... انه قال ... عبدالله عباس ... [illegible]

قوله عز وعلا ٤٣ وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ

[illegible]

عَزِيزٌ حَكِيمٌ ۞ فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ

[illegible]

رَحِيمٌ ۞ أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَغْفِرُ

[illegible]

لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۞ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ

[illegible]

الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ

[illegible]

سَمَّاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ

[illegible]

هَٰذَا فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَٰئِكَ

[illegible]

الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ

[illegible]

عَظِيمٌ ۞ سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَّالُونَ لِلسُّحْتِ فَإِنْ جَاءُوكَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ

[illegible]

عَنْهُمْ وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئًا وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ

[illegible]

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ۞ وَكَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَاةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ ثُمَّ

[illegible]

يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ وَمَا أُولَٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ ۞ إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَاةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ

[illegible]

بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ

[illegible]

اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاخْشَوْنِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا

[illegible]

قَلِيلًا وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ ۞ وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا

[illegible]

أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ

[illegible]

قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ۞ قوله

[illegible]

والسارق والسارقة الآية سیبویه گفت نصب ... باشد وکذلك ... الزانیة والزانی ... عیسی

بن عمر بنصب خواندند و این خلاف ... قرآن ... و در ابتدا ... فاقطعوا ... گفتم

... فاقطعوا ... وظاهر آیه اقتضا وجوب قطع میکند بهر سارقی ... [illegible]

... سارق ... [illegible]

... والسارقون والسارقات فاقطعوا ایمانهما ... قطع واجب باشد ... قوله

... مذهب ... شافعی ... القطع فی ربع دینار

قول ... و این اختیار ابو علی است ... [illegible]

... امیر المؤمنین ... لا یقطع الخمس الا فی خمسة دراهم قول چهارم حسن بصری گفت

... قطع باید کردن ... و این مذهب ابو حنیفه است واصحابش ... [illegible]

... رسول علیه السلام گفت ... قطع دست ... [illegible]

قول ششم اصحاب ظاهر گفتند ... قطع واجب آید و این مذهب عبدالله زبیر است و قطع شرط آنست که سارق

... حرز ... واصحاب ما حدیث

... حرز ... [illegible]

... ابو علی الجبائی گفت حرز ... [illegible]

اصحاب ما ... ابو علی الجبائی گفت ... [illegible]

... قطع واجب ... [illegible]

... قطع واجب ... [illegible]

حرز ... اما کیفیت قطع ... از بن ... دست ... باید کرد

ویک انگشت وان معین باشد واین مذهب امیر المومنین علی است وبیشتر فقها گفتند از بند دست باید برید وخوارج گفتند
الله ودوش باید برید از انگشت چنانک دوش نیز مقطوع باشد اما قطع پای دوم چهار انگشت باید برید ونیم پای و
رها باید کردن وانگشت معین ودلیل بر صحت قول ما این است کآنچ ما گفتیم اجماع است وآنچ دیگران گفتند خلاف است
دنان واگر بظاهر حمل کنند از کتف باید برید واین قول منکر است ونیز اجماع خلاف است ودیگر آنک خدای تعالی گفت انما
یعمل فی قوله فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم اما سارق اگر بیم آنک در ستیش بمیرد باشد معاودت کند باز دزدی
چپش باید برید ومذهب ما چنین است اگر دیگر بار معاودت کند در زندانش باید کردن علت الخاطبین باشد تا بمیرد
واگر در زندان دزدی کند وچیزی بدزدد واز حرزی که نصاب قطع باشد باید کشتن ودر بار چهارم وجمله فقها خلاف
کردند وگفتند براو کشتن نیست تعزیرش باید کردن وچون دانستیم پالیز فیما باشد از سیم وجامه ومتاع ودر جنس
کرباس انجوعی وسوی بدزدد از حرز براو قطع باشد ومذهب شافعی هم چنین است وابو حنیفه گفت در چیزی
بها ده تا شود قطع نباشد اگر این نصاب در جنس وی منقوش باشد قطع باید کردن واو در نزدیک شافعی هم چنین
نزدیک ما باشد از معدن گرفته که بکداختن واصلاح محتاج باشد براو قطع نباشد واگر زر خالص بود قطع واجب باشد
بنزدیک ما وشافعی داود وقول است در واگر چیزی از حرزی بیاید بی وجه سرقة براو قطع نباشد بنزدیک ما وجمله
ابو حنیفه وشافعی ومالک هم اینست واحمد حنبل گفت براو قطع باشد چون سر کس نقب زند وشافعی از درهی بیرون آرد
وجمله آنکه باشد که نصیب هر یکی نصابی برسد یا بیشتر هر دو دست باید برید بلا خلاف از میان ما وابو حنیفه وشافعی ومالک
گفت اگر شافعی کان باشد قطع واجب باید والا نباید واگر کسی نقب کند وهر یکی از ایشان چیزی برگیرد وبیرون آرد از حرز اگر
کرده او نصاب بیع باشد قطع کند او را واگر نباشد قطع نکند ومذهب شافعی ومالک هم اینست وابو حنیفه گفت هر دو
نهادن وجمع کردن انگشتها کنند بیان هر سه اگر هر یکی را نصابی برسد قطع باید کردن واگر نرسد قطع نباید کردن اگر کسی
نقب کنند وشافعی جمع کند وبیرون آرد ویکی از ایشان از حرز بیرون آرد قطع بر آن کس واجب بود که بیرون آرد
وشافعی ومالک هم این گفتند وابو حنیفه گفت قیمت باید کردن بهر سه اگر نصاب برسد قطع کند والا نکند واگر کسی نقب
کند ودیگری در رود وشافعی برگیرد وبیرون دهد از حرز یا منی بیرون انداز در هم کار او را ببستانند بیرون حرز
او دهد دست انجوعی بیعت کرده ودرمیان بستانند قطع بر آن کس واجب آید که از حرز بیرون آرد
هم این گفت وابو حنیفه گفت بر هیچ دو قطع نباشد وفقها هم این گفتند جز ابو یوسف که او گفت قطع باشد بر او چنانک
اگر بند باشد اگر از دکه کسی دامد بدزدد براو قطع باشد وفقها هم این گفتند مگر مالک که او گفت قطع باشد براو
این قول گفتند هم در روایت دیگر اگر کسی مصحفی بدزدد در جامع یا از کتب فقه وادب وکلام شعر وقیمت آن بنصاب قطع باشد
قطع بود براو وبنزدیک ما وبنزدیک شافعی وبنزدیک ابو حنیفه براو قطع نباشد اگر چیزی بدزدد که در او قطع واجب بود واجزه
ذکر که براو قطع بود چنانک سینه کتاب در وی باشد یا شی بیمیکند در وی یا شیئی باشد یا دیگر قیمتی کرده یا حرز بها باشد
براو قطع بود بنزدیک ما وشافعی وبنزدیک ابو حنیفه قطع نباشد براو وهر که از جامه کعبه چیزی بدزدد بمقدار آنکه قیمتش
نصاب قطع برسد براو قطع بود بنزدیک ما وبنزدیک ابو حنیفه نباشد اگر بنده دزدی کند وبمقدار نصاب دزدی بدزدد
براو قطع بود چنانک بر آزاد وشافعی هم این گفت وگفت بر این اجماع صحابه است وابو حنیفه گفت براو قطع نباشد بنزدیک مالک
گر در سال قحط چیزی از طعام بدزدد اگر چه نصاب باشد یا بالا قطع ندارد بر حرز باشد براو قطع نبود واگر کرده باشد و باشد
بدست آید براو قطع باشد نباشد واو قطع واجب آید چون کس از کودک بیرون آرد قیمت او رضا قیاس بر این قول عبد الله بن یوسف است

وعمر بن عبد العزیز وحسن بصری وابراهیم نخعی وحماد بن ابی سلیمان و ربیعه ومذهب شافعی است ومالک وعثمان بتی وابو یوسف واحمد
اسحق ومذهب ابو حنیفه ومحمد واوزاعی وثوری آنست که براو قطع نباشد برای آنک کودک حرز نیست چون چیزی دزد تا بمیرد
بدو وجه دفتری و بید وماعنان ومضاب نرسد براو قطع بود وشافعی بلد روعی قول است بنا علی قوله فی انتقال الارض
یک آنک براو قطع باشد وگر آنک نباشد حکم سرقه باقرار سارق ثابت شود کرد وبار بر خود اقرار دهد ویک بار ثابت نشود دلیل
قول ابن ابی لیلی است وابن شبرمه وابو یوسف وزفر واحمد واسحق وابو حنیفه وشافعی ومالک گفتند ثابت شود بیک بار چون
بر خویشتن بدزدد فا قرار دهد دو بار قطع واجب شود بر او آنک رجوع کند وان آن بار آید قطع بر حیف آن دو نزدیک ما
بیشتر فقها وابن ابی لیلی گفت قطع اندر تخییر وچون چیزی بدزدد وقطع واجب آید قطع کنند وابلغ در بر بدیه باشد
اگر هیچان بجای باشد باکیفیا دوا اگر بر جای نباشد تا بان بستانند واین مذهب حسن بصری است ونخعی وزهری
واوزاعی ولیث وشافعی وابن شبرمه واحمد حنبل اسحق اگر زرد بر روایتش باشد یا قیمتا کرد وابو حنیفه گفت جمع نکنم براو قطع
غرامت اگر بنده انهال الحذو مقتضای بدزدد براو قطع نباشد عند جمیع الفقها وداود گفت براو قطع باشد اگر پدر از مال
فرزند چیزی بدزدد براو قطع نباشد باجماع مگر داود که خلاف کرد واگر فرزند از مال مادر و پدر چیزی بدزدد براو قطع باشد
بنزدیک ما وجمله فقها گفتند براو قطع نباشد اگر زن از شوهر یا شوهر از زن چیزی بدزدد وان از حرز براو قطع نباشد
واکثر این گفت شافعی بدو قول است یکی چنانک ما گفتیم وان اختیار مزنی است وقول دیگر آنک براو قطع نباشد واین مذهب
ابو حنیفه است اگر بنده از مال مولی خویش چیزی بدزدد براو قطع باشد بنزدیک ما وبنزدیک جمله فقها خلاف کردند وگفتم
ذکر آنکه از حکم اجابت باشد ونصاب که قطع واجب بود بر ایشان چون از مال ملکی چیزی بدزدد آنک از بیت المال و
غنیمت چیزی بدزدد بیش از آنکه نصیبا و باشد براو قطع بود وجمله فقها خلاف کردند وهم آنکه گریبان و آستین بیرون بلا
جیب وبر براو قطع باشد چه آنکه در حرز نیست واگر از گریبان واستین زیرین بود براو قطع باشد که آن حرز است وجمله
فقها گفتند براو قطع باشد معنی آنکه بنده چون بنده بر خویشتن اقرار دهد بدزدی قبول اقرارش کنند علی حق الغیر ونیز قبول
اقرار او قبول نکنند وجمله فقها گفتند قطع باقرار او واجب بود قوله فاقطعوا ایدیهما الآیه ضمیر تثنیه است که چون مضاف با
دو کس باشد جمع کنند مضاف را مانند آن که گفت ایدیهما وبگفت یدیهما وان نیز روا باشد قال الشاعر ومهمهین قذفین
ظهراهما مثل ظهور الترسین وقوله جزاء بما کسبا نصب و بر مفعول له باشد وکذلک قوله نکالا من الله وان را حال بود
که جواب باب باشد تا اگر کسی که بدزدد واجرادت باید بر بینه جواب قتل که جزا بما کسبا نکالا من الله حق تعالی یاد کرد که
آنچ بر ایشان رود از قطع دست یا قطع دست وپای ظلم نیست جزاء فعل ایشان است ونکال عقوبتی ومثلات از
خدای تعالی وعجب در بر آنکه گفت خدای تعالی لایعلم جز بعد دیدن جزا بر عمل جز اندرهم ونکال عقوبت باشد قال زهیر
ولولا ان ینال ابا طریف عذاب من حزیمتان نکال وازهری گفت برای آن عقوبت را نکال خوانند که چون دیگران بینند بدیع وزجر بود
نا نکال شوند او مثلان یعنی اقدام ان نکنند بر امثال آن والله عزیز حکیم وخدای تعالی عزیز بعقاب وقاهر است وحکیم است از عزه
مقرر کرد در باب عقوبات وجزا او بر باید بحکمت وصواب بود باید که بنده و بیان ولا یتجم بیخ ووقت دیگان او خشت بود و قران
می خوانند بر این آیه رسید بخواند که جزاء بما کسبا نکالا من الله والله غفور رحیم حمال او کفت یا عاطل خطاء خوانی گفت تو قرآن دانی
گفت نه ولکن دانم که این خطا است خطاب چرا این جایگاه لایق نیست و جامع یاد کرد گفت راست گفتی وبخواند والله عزیز
حکیم اعرابی گفت تعالی الله ربنا عزیز حکیم فمن تاب من بعد ظلمه واصلح آنگه حق تعالی خبر داد که اگر کسی توبه کند پس از آنک ظلم کرده باشد بر دزدی
بدزدد وچنان واصلح ونیز اصلاح بیاید ودعا اصلاح که حق تعالی توبه او بپذیرد آنگاه این توبه ای از ذو حد بیرون شود با پیش

ازان کند کاو را دفع کند با امام و گواهان بر او گواهی دهند یا پیش از آن اگر پیش از آن توبه کند دفع حد از او بباشد و معلوم شود که آن توبه
بااختیار است قطع از دست بود و حکم در جمله حدود این باشد و اگر پس از آنکه او را با امام رفع کنند و گواه بر او پیدا آید توبه کند
این توبه با تاخیر باشد در اسقاط قطع عوض حد از او در قیامت و قطع او بر سبیل امتحان باشد و اگر توبه نکرده باشد قطع او
بر سبیل عقوبت باشد و بنده را تواب خوانند و تواب خدا را خوانند جز که بنده اگر گوید تاب الی الله و در حق خدای تعالی گوید تاب
الله علیه برای آنکه بنده بتوبه رجوع میکند با خدای تعالی و خدای تعالی برحمت رجوع کند با بنده و قوله ان الله غفور رحیم دلیل میکند
بر آنکه خدای تعالی بقبول توبه متفضل است چه اگر واجب بودی بر خدای تعالی قبول توبه اینجا کلمه غفور و رحیم است که آنکه
چیزی کند که بر او واجب باشد او را بدان غفور و رحیم وصف نکنند و مجاهد گفت حد گناه را کفارت باشد و این درست نیست
برای آنکه اگر چنین بودی توبه را مجال بودی و موقع نبودی بل لغو بودی و خلاف این است باجماع و دیگر آنکه خدای تعالی مدح کند
او را بتوبه در این آیه ... خطاب ... و کلام ... تفضلات آنکه گفت الم تعلم ان الله ... خطاب که چه با رسولست
امت اند و خطاب که خطاب با مخاطبی مبهم است و غرض تنبیه مکلفان که ملک آسمانها و زمینها خدایراست جل جلاله
ملک خلق و اوراست ملک و تصرف و آنکه کسی را برای اعتراض نرسد و بر او حکم کند یعذب من یشاء از اگر خواهد عذاب کند و اگر
خواهد بیامرزد ... در طلب عذاب استحقاق معتبر است با دلیل عقل و اجماع است که از روی حکم جز از آنکه مستحق عقاب بود
که مستحق باشد عقاب ناستحق نخواهد ... آنکه ... فیح ... قبیح ... برای آنکه ظلم ...
اما غفران آنکه خواهد مشروط بتوبه نه موقوف بر استحقاق بل بظاهر خطاب است برای آنکه دلیلی نیست که ما را برای آن
عدول باید کردن از ظاهر و عموم ظاهر تائب و غیر تائب در شوند تا اگر حجت باشد بر اصحاب وعید و خدای تعالی
بر همه چیز قادر است و شیء اینجا مخصوص باشد بعدم دون موجود ... معدوم ... موجود ...
... و تعالی ... دلیل کرده است ... یا ایها الرسول لا یحزنک خطاب با
... آمد ... گفت ای فرستاده ... ما ... تا ... قول ... ایشان ...
و الحزن ... الذین یسارعون فی الکفر ... قالوا آمنا بافواههم ... گفتند ما
ایمان آوردیم بزبان ... ولم تؤمن قلوبهم ... ایمان ...
بزبان ... ایمان ...
و من الذین هادوا ... ایشان ...
... ایشان ...
صفت اوست و تقدیر ... سماعون للکذب ...
شنوات ... سماعون لقوم آخرین لم یأتوک ...
من الذین هادوا ... ایشان ... وصف کرده ...
... یسمعون ...
... سماعون ... سمع الله لمن حمده ...
...
... رسول علیه السلام ...
و ایشان ...

باشند که در پیش رسول صلی الله علیه و آله از تحقیق باشد و اهل خیبر را با رسول علیه السلام حرب بود کس فرستادند بجهودان بنی قریظه
و نظیر و گفتند ما را حادثه افتاده است و می خواهیم که از محمد فتوی بپرسیم اکنون شما را با او صلح است از یکسان ما را اخبار بپرسید تا این مسئله
بپرسند و ایشان را گفتند اگر محمد در حق ایشان حد جلد فرماید با او قبول کنید و اگر رجم فرماید از قبول مکنید آنگه بیامدند و خدا وند
با ایشان بودند و بنی قریظه و نضیر آمدند و این حال بگفتند بنو قریظه گفتند والله که شما را آن فرماید که از آن کاره باشید آنگه کعب
اشرف و کعب اسد و شعبة بن عمرو و مالک بن الصیف و کنانة بن ابی الحقیق و شاس بن قیس و ابو نافع و یوسف و عازار ...
بیامدند و گفتند یا محمد ما را خبر ده تا مردی و زنی که زنا کنند و ایشان محصن باشند حکم ایشان چه بود رسول علیه السلام گفت
من ... گفتند آری جبرئیل آمد بحکم ... فرود آمد از آن قوم با خویش نیامد و قبول نکردند رسول علیه السلام گفت
... گفتند ... کتاب شما ... گفت جبرئیل علیه السلام گفت بگو تا ابن صوریا را حاکم کنند میان تو و ایشان
... رسول را بگفت و رسول علیه السلام ... رسول علیه السلام گفت میان من و شما حکم ابن صوریا باشد گفتا مرتضی
... گفتند ... ابن صوریا ... جبرئیل ...
... رسول علیه السلام ... گفت ...
ابن صوریا ... گفتند ... چیزی ...
یا ابن خدای که توریة بر موسی عمران فرو آورد یا ابن خدای که شما را از مصر بیرون آورد ... شما
... و من و سلوی بر شما ... حلال و حرام ...
در توریة ... ابن صوریا گفت ...
... ایشان ...
... رسول علیه السلام گفت ...
حکم خدای ...
...
...
...
...
...
... رسول علیه السلام گفت ...
...
... رسول علیه السلام گفت ...
...
...
و ... یا اهل الکتاب قد جاءکم رسولنا یبین
لکم کثیرا مما کنتم تخفون من الکتاب و یعفوا عن کثیر رسول علیه السلام ...
... رسول ...

و گر چنین گوید در حق ما رسول علیه السلام گفت حکم آنکه این سنی پاک گفته ستر باشی تا مسئله چند و سم گفت روایت گفت خبر ده از
خواب تو گفت تنام عینای و لا تنام قلبی چشمهای من بخسبد و دلم نخسبد گفت راست گفتی گفت و اخبرنا زنان را فرزند آید
و بیند که گاه بمادر ماند و گاه بپدر ماند و گاه با هر دو ماند گفت آب هر یکی که سابق شود آب دیگر را بشورد و آن تخم بدو ماند
پدر ماند به پدر باشد و مادر را به مادر باشد حالی وحی فرود آمد و رسول علیه السلام در تماهی وحی بود آنگه رخها و عروق سرخ شد و
عرق از پیشانی بچکید شده وگفت گوشت و خون و ناخن و موی زن را باشد و استخوان و رگ و پی مرد را باشد ابن صوریا گفت راست
گفتی گفت یا محمد از فرشتگان که بتو می آید رسول علیه السلام گفت جبرئیل گفت یا محمد صفت جبرئیل مرا بگو گفت چنین و چنین است
و صفتی تمام بکرد گفت والله که در تورات هم چنین است و من گواهی دهم که ما در تورات خوانده ایم که تو پیغامبر خدایی و ایمان آورد و جهودان
در افتادند و او را دشنام دادند چون خواستند تا برخیزند بنو قریظه و بنی النضیر او بجستند و گفتند یا محمد ایشان برادران ما اند
پدران ما یکی اند و دین ما یکی است چرا باید تا اگر ایشان از ما یکی را بکشند انصاف ما ندهند و ما را بکشتن قصاص نکنند و دیه
دهند هفتاد وسق خرما و اگر ما از ایشان مردی را بکشیم قصاص خواهند از ما و اگر دیه خواهند صد و چهل وسق خرما
و اگر ما از ایشان مردی را بکشیم از ما دیه کنند و اگر ما از ایشان زنی بکشیم بقصاص مردی برکشند از ما و اگر با ایشان بکشیم از ایشان
انا دیه کنند و جراحات ما را بجراحات ایشان نیمه باشد میان ما حکم کن درین باب خدای تعالی این آیه فرستاد الی قوله و من لم یحکم
بما انزل الله فاولئک هم الظالمون و قوله سماعون للکذب ابو حاتم گفت لام درینجا لام کی است والمعنی انهم یسمعون منک لیکذبوا علیک
لاجل قوم لم یاتوک می شنوند برای آن تا نقل کنند با گروهی که حاضر نباشند یحرفون الکلم من بعد مواضعه کلم جمع کلمه باشد عند
الخلیل و سیبویه گفت اسمی باشد جمع را و جمع کلم شود برای آنکه هر چه جمع باشد تا او واحد جنس باشد بعد و کذلک تمر
و تمره از این باب باشد و کذلک قالوا رکب و شرب ... رکب و شارب و الناس اسم صیغ الجمع ... اسم جنس
جنس باشد ... در و شود ... و قوله من بعد مواضعه ای من بعد وضعه مواضعه و کنایه برای
تذکیر گفته است بلفظ که یقولون ان اوتیتم هذا فخذوه می گوید این ... بشاید و اگر ندهند ... حکم
کرد درایشان ... بعضی گفتند اشارت بدین ... است بعضی گفتند اشارت بجلد است که ایشان گفتند اگر
فتوی جلد کنند قبول کنید و اگر فتوی رجم کند قبول نکنید و قوله من بعد مواضعه زجاج گفت تقدیر آنست که بعد استقراره
فی مواضعه و معنی آنست که پس از آنکه حلال را حرام کردند و حرام را حلال کردند و بعضی اهل معانی گفتند بعد بمعنی عن است اینجا
و این بعید نیست برای آنکه عرب گوید جئتک من الفراغ من اشغالی ای بعد الفراغ و معنی آنست که از سر فراغ و اندیشه فراغ بکرد
این آنکه شاید که ترتیب کلام بالحذف و ایلا کند هر جای نشاید که کسی گوید رمیت بعد القوس بمعنی عن القوس و لیکن قوله و من
یرد الله فتنته هر کس که خدای فتنه او خواهد در وسوسه ... زجاج گفت مراد فضیحت است و رسوائی ایشان
که ... از توریت ... حسن گفت مراد هلاک است ... ابو علی جبائی و بلخی گفتند مراد عذاب است بیانه قوله یوم هم علی
النار یفتنون ای یعذبون ذوقوا فتنتکم ای عذابکم و قوله ان الذین فتنوا المؤمنین و المؤمنات ای عذبوا و اصل فتنه اختبار
باشد و تخلیص من قولهم فتنت الذهب فی النار فلن تملک له من الله شیئا هر که خدای تعالی عذاب و هلاک و افتضاح او خواهد
انخدای برای دفع الله چیزی نباشی یعنی دفع نتوانی کردن چه آن قدرت تو چیزی نیست اولئک الذین لم یرد الله ان
یطهر قلوبهم ایشان آنانند که خدای نخواست که دلهای ایشان پاک کند و در معنی او وجوه گفتند یکی آنکه حکم کند بطهارت دلهای
ایشان برای آنکه این حکم آنگه توان کردن که دلهای ایشان پاک باشد چون دلهای ایشان بکفر و شرک و جهل آلوده باشد خدای تعالی
چگونه خواهد تا حکم کند بطهارت آن ابو علی گفت معنی آنست که خدای نخواهد تا دلهای ایشان از ضیق و حرج که دلیل کفر باشد
پاک کند بر سبیل عقوبت و مخالفت ... مادر این بار که آنکه خدای تعالی ایشان را ایمان نخواهد بر آنکه او چنین باشد ایشان مکلف
نباشند بایمان و خدای تعالی تکلیف ایشان نبی چیز تکلیف ایشان ... باشد که در تکلیف و مشقت بود ما علم و اتفاق که
بایمان مکلف اند و لا معنی برید ... لهم فی الدنیا خزی ایشانرا در دنیا خزی باشد و نکال و خواری که قرآن و منافقان ...
کردند ایشانرا در دنیا ... و خزی ایشان در دنیا حکم قرآن است بذل ... ایشان و قتل مومنان ایشان را والتزام جزیه با ذلت و صغار
و ایشان را در آخرت عذاب عظیم باشد و بعضی گفتند این آیه در عبدالله بن صوریا آمد که او مرتد شد پس از آنکه اسلام آورده بود
که از پیغامبر علیه السلام ... کرده و صفت کرد این جمله بخصال ناپسندیده که در ایشان بود گفت سماعون للکذب شنوندگان دروغ
پا ... دروغ چنانکه تفسیر داده شد اکالون للسحت حرام خوارگان اند و روایت کرده اند از رسول صلی الله علیه و آله که او گفت
رشوه باشد در حکم و در سحت دو لغت است ضم حا و اسکان او و ضم حا و قرائت ابن کثیر است و کسائی و اهل بصره و ابو جعفر و باقی
باسکان حا خواندند عبدالله مسعود گفت و قتاده و مجاهد و ابراهیم و ضحاک و سدی که از سحت رشوت است و از امیر المومنین علی علیه السلام
روایت کرده اند که سحت رشوت باشد در حکم و مهر زنان نابکار و بها در ... و کسب حجام و بهای خمر و بهای سگ و مزد فال گوی
و چیزهای دیگر که بستانند در توسل بمعصیت و اصل سحت استیصال باشد و یقال سحته و اسحته اذا استاصل قال الفرزدق و عض زمان یابن
مروان لم یدع من المال الا مسحتا او مجلف و یقال السحت ایضا قال الله تعالی فیسحتکم بعذاب ای یستاصلکم به و حرام را از این معنی سحت
خوانند از اصل اشتقاق و چرا ... گفته اند زجاج گفت برای آنکه برکت او ببرد و عذاب استیصال باشد ابو علی گفت برای آنکه حلم دادن و ... بر کار
هلاک شود چون عذاب استیصال خلیل گفت قبیح که ... بمعرفت ... سحت و استیصال کند بعضی دیگر گفتند حلم باحرص
برابر ... باشد و شره فهو بمنزلة قولهم رجل مسحوت المعدة اذا کان شرها اکولا فان جاؤک فاحکم بینهم او اعرض عنهم گر پیش
تو آیند جهودان حکم کن میان ایشان درین دعوی محصن یا حکم کشتگان که میان بنی قریظه و بنی النضیر بود چنانکه شرح آن برفت در
حکم حاکم و اختیار او بخیار کرد و قول گفتند ابراهیم و عطا و قتاده و شعبی و زجاج و طبری گفتند حکم حاکم ثابت باشد در ایشان
و تخییر حاصل است اگر خواهد میان ایشان حکم کند و اگر خواهد ایشان را با اهل ملت خود تا بر ایشان حکم کنند و این روایت
از امیر المومنین علی کرده اند و اخبار ما بر این وارد است و حسن و عکرمه و مجاهد و سدی و حکم و جعفر بن مبشر و جبائی
گفتند اختیار منسوخ است بقوله و ان احکم بینهم بما انزل الله گفتند این آیه تخییر را منسوخ بکرد و حکم تعبد واجب کرد آنگه
گفت اگر از ایشان عدول و اعراض کنی تو هیچ زیان نتوانند کردن و اگر اختیار آنکنی که میان ایشان حکم کنی حکم بر راستی و داد
کن که خدای تعالی عادلان و منصفان را دوست دارد یقال اقسط الرجل اذا عدل و قسط فانا جائر و منه قوله و اما القاسطون فکانوا لجهنم حطبا
و هو من ... سلب و ازاله ... کقولهم عربت معدة و اعربتها ای ازلت فسادها و کیف یحکمونک و عندهم التوریة
و چگونه حاکم کنند ترا ... ایشان توریت است حکم خدای تعالی در آنجا و ایشان دعوی میکنند که ما آنرا تصدیق کرده ایم باتو
که چنین است الله عدول کنند و اعراض ... بیان ... که پیغامبر است بحکم او چگونه راضی باشند
او را حکم و حاکم کنند و اینجا بر سبیل تعجب رسول علیه السلام ... ایشان کرد ... که ما از احکام کریم
دروغ گویند چه ایشان بحکم توریت راضی نیستند با آنکه کتاب ایشان است اگر گویند چگونه گفت فیها حکم الله
و بر ... تغییر و تبدیل است گوئیم روا باشد که این حکم که ایشان در آن تبادر ... آمد ... رسول ... تغییر باشد
تغییر و تبدیل نکرده باشند دیگر آنکه ... ایشان تحریف و تبدیل نیست با شیء تا بر آن که آنکه منعند پس مراد آن باشد که
فیها حکم الله علی زعمهم و بقولهم و تولی افتراق باشد از چیزی و ترک او و یقال تولی عنه اذا اعرض عنه و تولی الیه اذا اقبل علیه
و تولاه ایضا اذا لم یکله الی غیره و تولیت فلانا اذا والیته و تولیت عنه تبرات عنه و قوله من بعد ذلک پس از آن وان ارشاد است

بحکم ایشان رسول را براه آنک ایشان نه با ایمان آمده اند بر توقع بای طلب رخصت آمده اند وما اولئک بالمؤمنین وایشان مومن
نیستند دو قول گفتند یکی آنک ایشان چون منکر اند نبوة تو وکتاب تو کافر اند مومن نیستند که مومن آن باشد که تو که
محمدی ایمان دارد و قول دیگر آنست که ایشان بحکم تو مومن نه اند وتقدیر این سخن آنکی تصدیق نکنند واعتقاد ندارند که آن حکم
قبل خدا است پس چگونه حاکم کنند ترا انا انزلنا التوریة فیها هدی ونور آنگه حق تعالی گفت من توریة بجز ستادیم بر موسی علیه السلام فیها
هدی در آنجا بیان نوع حلال است علیه السلام وامثال آن حقست وپیغامبرانست وتمام پیغامبرانست ونیز بیان احکام زنا که کرا ازیشان
حد باید زدن وکرا رجم باید کردن ونور یعنی آنک تاریک شد برایشان یعنی بیان آنچ مشکل شد بر ایشان واز این
تشبیه کرد که ظلمت بنور یحکم بها یعنی توریة حکم کنند بآن پیغمبران که مسلمان باشند یعنی آنان که جمع آمدند بعد ها بر آن
کلام موسی بودند وپیغامبر ما صلی الله علیه وآله در آن داخلست واین دلیل میکند بر آنکه او متعبد باشد بشرع ایشان بر آنکه
خدای نمود است اورا گر باز حکم کن میان ایشان ونیز دلیل ما حکم بها استخواهد بکتاب ما حکم کند با ایشان ونخواهد بکتاب
ایشان حکم کند اگر گوید چگونه گفت النبیون الذین اسلموا ظاهر این لفظ اقتضا آن میکند که پیغامبرانی باشند که مسلمان باشند
گوییم این دلیل الخطاب است وآن بنزد بیشتر اهل علم درست نیست واین چنانست که گفت فآمنوا بالله ورسوله النبی الامی الذی
یومن بالله وکلماته واین دلیل نکند بر آنکه جز پیغامبر ما خدای وکلام او مومن نیست هم ازین وجه که دلیل الخطاب باشد
جواب دیگر آنست که مراد باسلام در این استسلام وانقیاد است که آن اسلام که مدح کرد باشد وگفته اند مراد آنست که ایشان گردن خدا را
سپرده اند وخاضع فرمان او شدند وخدای تعالی باین آیه واین امر کرد رسول را تنبیه کرد جهودان را بر صحت نبوت رسول
علی آنکه ایشان دانسته که محمد علیه السلام توریة مخالفست وبا آنان که توریت دانند اختلاط نکرد ... آنکه از خواص علم آن واقف
ولحکای کرد را نجاهت ودشمار پوشیده داشته خبر بعد وانکه بیان میکند که تا چه تحریف کرده اید وبگردانید وچه بر جای خود نهاده
کرده واین دلیل باشد بر آنکه وانکه وکی بدانند وحی خدای جل جلاله میگوید والربانیون والاحبار کاینها تصریح باشد بجا طهر
وسیاست که امعا وتقیه این کلمه پیش ازین برفت والاحبار جمع حبر باشد عالم بود واشتقاق او از تحبیر باشد وآن تحسین بود ده
گفت مراد پیشوای ریاستست وحمل کردن بعموم اولی باشد وقرا در واحد احبار حبر گفت بکسر حا وگفت بیشتر چنین شنیده
نضر بن شمیل گفت اشتقاق او من الحبار باشد وهو الاثر الحسن قال الشاعر لا تملا الدلو وعرق فیها الا تری حبار من یسقیها
قطرب گفت حبر جمال باشد ومنه قوله علیه السلام یخرج من النار رجل قد ذهب حبره وسبره ... زیبا ... گفت هم
یا حبر که کرما الذی ... باشد وکرمال ... علامات باشد بما استحفظوا من کتاب الله با تعلق دارد با احبار که یعنی
علمات یا یخ ایشان را بحافظت کرده اند بر کتاب خدای وبا ایشان داده تا ایشان نگاه دارند باشند وروا باشد که با تعلق دارد
بقوله یحکم بها النبیون بما استحفظوا واین بدل باشد وکانوا علیه شهداء وایشان بر آن گواه بودند در ... گفتند عبد الله
عباس گفت گواه بودند بر آنکه آن حکم که رسول کرد موافق آنست که در توریت هست ودوم آنکه گواهی دهند بر آنکه آن حقست واز
نزدیک خداست فلا تخشوا الناس ... گفت خطاب با احبار وعلما جهودانست ومی گوید ایشان را که از مردمان مترسید وازیشان
حق بگویید از خدای بترسید در آنک حق پنهان کنید واخشون اهل ... وابو جعفر واسمعیل یا خوانند وباقی قرا بحذف
یا اکتفا بالکسرة عن الیاء ولا تشتروا بآیاتی ثمنا قلیلا ومفروشید آیات واحکام من بها اندک از رشوه ... بعوض
مکنید از آیات ... وآن ... بستانید ... ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم
الکافرون وآنانکه حکم نکنند بآنچ خدای فرستاده باشد بر سبیل جحود وانکار واعتقاد بطلان آن وایشان کافر باشند و
تخصیص این آیه کرده با دله عقل وشرع که دلیل کرد بر آنکه بنده بگناهی که فسق باشد کافر نشود وکر با افعال الجوارح تعلق ...

وانا افعال قلوبست چون ایمان وشرح این داده شد البراء بن عازب روایت کرد که رسول صلی الله علیه وآله گفت این آیات در کافرانست
بکافران وکافر را وصف کند بآنک ظالم وفاسق است ولکن هر ظالم وفاسق را وصف کند بکفر وعبد الله عباس وجماعتی گفتند
گفتند مخصوصست بجهودان وفقها خلاف کردند در آنک اهل ذمه را حد باید کردن در گناهانی که موجب حد باشد فقهاء ما گفتند
ایشان را حد باید زدن واستدلال کردند برین قول که رسول علیه السلام اندو را در کرد قصه ایشان برفت وفقهاء حجاز گفتند ایشان را
حد نباید زدن که جزیه حر عقوبات ایشانست ودر خبر رجم جهودان تأنی گفتند این پیش از جزیه بود چون جزیه فرو آمد
این حکم منسوخ شد ونیز تمسک کردند بآنک رسول علیه السلام ایشان را بر کفر عقوبت نمیکند وآن عظیم تر از زنا وسرقه است اسلام
تا این جنایت باید که گفت چون تعدی کنند وبا مسلمانان گفتند این صنیع از زنا وسرقه ایشان را حد باید زدن ورجم کردن و
قطع کردن ونیز دلیل ما ایشان را آنکه امان دهند وبعضی از ایشان قناعت کند که ذمه نگاه دارند ونگاه داشت ذمه
ایشان آنست که آنچ در دین مسلمانی حرامست از شرب خمر وزنا وربا ونکاح محرمات اظهار نکنند واگر کنند از ذمه
بیرون باشند وخون ایشان حلال باشد امام را ومردی جهود با زن مسلمان زنا کند قتلش واجب باشد اگر محصن باشد
واگر نباشد وبر زن مسلمان اما رجم باشد واما حد علی ما تحقق اگر اسلام آرد قتل از او بر نخیزد قوله تعالی وکتبنا علیهم
فیها الایه آنگه حق تعالی بیان کرد که ما در توریة بر جهودان بنی اسرائیل نوشتیم وبر ایشان فرض کردیم که نفس بالنفس قصاص باید کرد
چون او را بکشد بعمد وعاقل باشد ومقتول مکافی او باشد در خون یعنی که مسلمان باشد وآزاد باشد هم قاتل
هم مقتول واو هر دو کافر باشند یا هر دو مملوک باشند اگر قاتل مسلمان وآزاد باشد ومقتول یا کافر باشد یا مملوک
قاتل را باز نباید کشتن بنزدیک ما ودر صحابه مذهب علیست وعمر وعثمان وزید بن ثابت ودر تابعین حسن بصری
وعطا وعکرمه ودر فقها مالک واوزاعی وثوری وشافعی واحمد حنبل واسحق وابو عبید وابو ثور وجماعتی فقها گفتند
بدو باز باید کشتن ... اهل ذمت بامان ومعاهد آمده باشد بمسلمان باز باید واین مذهب ابو حنیفه است وشعبی
ونخعی ... ابو حنیفه هم چنین ... واگر کافری کافر را بکشد واسلام آرد او را باز نکشند بآنکه کافر بوده
هم این گفت وجمله فقها خلاف کردند ... آزاد را بر بنده باز نکشند ... او را باز نکشند باو وسواء اگر بنده او باشد واگر بنده دیگری
اگر بنده او باشد تعزیر ... کنند وبر او غرامت نباشد واگر بنده دیگری باشد تعزیرش کنند وبهای بنده غرامت کنند
ابدا وبرین اجماع صحابه است ومذهب شافعی ... گفت ... بکشند او را ببنده وابو حنیفه گفت بنده دیگری
باز کشند وبنده خود را باز نکشد واگر بنده جنایتی کند از قتل وجراحت بر کسی وباشد ... خواجه خواهد تا فدیه کند او
بر خواجه آنست که او را تسلیم کند بآنکه جنایت با او باشد وشافعی ... یکی آنکه مخیر است خواهد بنده را باز دهد
با ایشان وخواهد ارش جنایت بدهد ودیگر آنکه فدیه کند باقل الامرین من ارش الجنایة وقیمة العبد اگر بنده بنده را بکشد
وخواجه بنده مقتول خواهد تا هر دو باز کشد ... باخذ ... ایشان ... باشد
قیمت بنده او وشافعی گفت هم را باز کشد ولا شیء علیه واگر خواهد او را عفو کند ... وشافعی گفت ...
بها ... ایشان ... ادیه ... باشد ...
مسلمان آزاد باشد ... وابو حنیفه ومحمد بن الحسن هم این گفتند ... گفتند ...
باز باید کشتن تفاوت را میان قیمت بنده ودیه مرد آزاد وشافعی گفت دیه بنده قیمتش باشد چندانکه برسد ...
... باز نکشد هر چه ... باشد وجمله فقها این گفتند که مالک ...
باز کشند او را بپسر اما مادر ... بکشند ... قبل الام ... وشافعی گفت وجمله فقها گفتند ایشان

بانک بعد از قصاص مقتول بزن هیچ نرسد و او در لحق نباشد اما از دیت او را نصیب باشد و شافعی گفت او را از قصاص
نصیب باشد چون اولیای مقتول جماعتی باشند و بعضی از ایشان عفو کنند از مقتول حق دیگران از قصاص فرو نشود و ایشان را
قصاص برسد بشرط آنکه آنچ معفو باشد از حصهٔ آن برادران ایشان او را دهند بحساب چون جماعتی یکی را بکشند همه را بدان توان کشتن
بدو شرط یکی آنکه او مکافی ایشان باشد در آنکه یکی از دین [illegible] در اسلام و حریت و جزان و دوم آنکه جنایت بر یکی
از ایشان اگر منفرد بودی همان ملک حاصل شدی چون این دو شرط حاصل باشد همه را بدان توان کشتن و در صحابه مذهب علی است و عمر
و عبد الله عباس و در تابعین حسن بصری و سعید بن المسیب و عطا و در فقها مالک و اوزاعی و ثوری و ابو حنیفه و
اصحابش و شافعی و احمد و اسحق الا آنکه بنزدیک ما آنکه رسد اولیا آنکه را کشت که آنچ فاضل باشد بر دیت بدهند بقسمت با اولیاء
ایشان یا مگر با آنکه خواهد اختیار کنند و یکی بدان با قی آنچ نصیب ایشان بود از دیت باز گیرند با اولیاء مقتول دوم و در فقها
این قضیه اعتبار نکرده و محمد بن الحسن گفت این خلاف قیاس است و لکن قیاس رها کردیم برای اتباع اثر و قوی گفت همه را
باز نشاید کشتن و این مذهب داود است و اهل ظاهر و چون جماعتی شارک شوند در جراحتی چنانکه دست برند و
چشم کنند کران ایجاب قصاص کند او را باشد که از هم قصاص خواهد و این مذهب شافعی است و ربیعه و مالک و احمد
و اسحق و شرط ما آنست که در نفس گفتیم اندر فاضل دیت و مذهب ابو حنیفه و ثوری آنست که ایشان قصاص نکنند هر که او کسی را
بکشد بچیزی که باشد از مثقل و سنگ و آهن و چوب و هر چیزی که بغالب عادت بدان قتل حاصل شود چون غرق و حرق
و حبس طعام و شراب بر او قصاص واجب بود و این مذهب مالک است و ابن ابی لیلی و ابو یوسف و محمد و مذهب شافعی و جماعتی
اگر بمثقل کشد او را قود واجب نبود و این مذهب شعبی است و نخعی و حسن بصری و مذهب ابو حنیفه است چون ابو حنیفه
گفت اگر بمثقل آهن باشد چون عمود قصاص واجب آید و اگر بمحدد بود یا آلتی بود هم چنین چون نیزه و شمشیر و کارد و [illegible]
انکه چوب به بیرد با او قود بود و شافعی داد و [illegible] کسی کسی را بکشد و [illegible] با دست کند و رها نکند که بمیرد [illegible]
راه نکاه دارد تا بمیرد او را قود باشد و [illegible] را باید کردن و [illegible] کند و رها کند تا بمیرد او را قصاص
اگر [illegible] نکاه دارد بر او هیچ نیست و اگر برای قتل و ضرب [illegible] نگاه دارد بر او تعزیر بود و این مذهب ابو حنیفه است و اهل عراق
و مالک گفت اگر قصد کند هر دو را باید کشتن و اگر بیان نکند بر او هیچ نیست و ابو حنیفه گفت ناظر را کیفر باید نیز باید
کشتن و مسلک را باید کشتن دون ناظر قوله تعالی والعین بالعین کسائی خواند والعین بالعین برفع عطفا علی الموضع
هم چنین در لفظ النفس والانف بالانف والاذن بالاذن والسن بالسن و در روایت کرده اند که رسول علیه السلام این قراءت خواند و
نافع خواند الاذن بتسکین ذال و نافع و عاصم و حمزه و خلف و یعقوب والجروح بنصب و باقی قرا برفع خواندند [illegible]
در بیان قصاص [illegible] نفس بدل نفس و چشم بدل چشم و بینی به بینی و گوش بگوش و دندان بدندان و جراحتها قصاص
یعنی اگر کسی نفسی تلف کند بشرط شرعیه بقصاص نفس او تلف کنند هم چنین چشم کسی تباه کند چشمش تباه کنند و اگر بینی
کسی ببرد بینیش ببرند و اگر گوش کسی ببرد گوشش باز برند و اگر دندانش بشکند دندانش بشکنند و اگر جراحتی بر او کند مثل
آن جراحت بر او کنند بقصاص و بیاورد این الفاظ در قوله بالنفس و بالعین و غیره متعلق [illegible] بفعل محذوف و تقدیره آنست
که معادو بالنفس و مقتص بها [illegible] اگر کسی چشم کسی تباه کند بقصد [illegible] و قصد آن کرد [illegible] چشم
او باشد قصاص باید کردن او را و لکن نباید تا او [illegible] که چه روا باشد که [illegible] بباید کردن یا [illegible]
زیادتی رساند در بینی [illegible] وکیل کند چون وکیل کرده باشد وکیل بجراحت خواهد قصاص [illegible] بانکه کند یا [illegible]
خواهد و آنکه وکیل کنند فقها را خلاف نیست اما در آنچ بان قصاص کند شافعی را در دو قول یکی که با آنک روا باشد و کرکی

چون آهن روا باشد اگر خاصی کند بیان که روشنای چشم برود و حدقه بر جای باشد حکم آنست که [illegible] تکند و آینه گرم کنند و [illegible]
تا نرم را [illegible] و آهن کم کند و پنبه [illegible] چشم او نهند تا روشنایی چشم او برود و شافعی گفت این روا باشد و اگر بدان [illegible]
بتواند بردن ببرید و اگر نتوانند الا با فساد حدقه دیت بستانند بقصاص و گفتند اگر این اعضا که گفتم است یا گوش یا بینی و دست کسی
بر جنایتی کند و مجنی علیه یا وکیلی او قصاص کند جراحت اول مندمل شود و به شود و جراحت دوم که بر او قصاص کرده باشد سرایت
کند با نفس و مرد بمیرد خون او هدر باشد و قصاص کننده را چیزی لازم نیاید برای آنکه او قصاص بفرمان خدای کرده و حقی
که خدا او را داده و مذهب شافعی هم اینست و ابو یوسف و محمد بن الحسن هم این گفتند و ابو حنیفه گفت بر او ضمان نفس باشد اگر کسی
اگر کسی چشمی ازاله کسی بکند پیش از آنکه بهتر شود دیگری بیاید و چشمی دیگر بکند از آن او سرایت کند با نفس و مرد بمیرد اول را چشم باید کند
و دوم را باید کشتن و شافعی هم این گفت و ابو حنیفه گفت اول را قصاص چشم باید خواستن و از دوم قصاص نفس اگر جراحتی کند
بر یا عضوی از اعضاء او ببرد از گوش و بینی و دست و پای و جراحت سرایت کند با نفس و مرد بمیرد قصاص باید کردن و ابو حنیفه
هم این گفت و شافعی گفت ولی مخیر باشد خواهی ولی قصاص جراحت کند و آنکه قصاص قتل و اگر خواهد که قتل کند که مستوفی
باشد نفس را و اگر یک چشم باشد اگر چشم او با بینی خلقی تباه شده باشد اگر چشم او بکند او را دیت تمام لازم شود و اگر بقصاص [illegible]
نیم دیت رسد او را و جمله فقها خلاف کردند و این فرق نکردند مثال اگر کسی را حدقه درست باشد و روشنائی نبود و کسی بر کند ثلث
دیت باید او را و زید بن ثابت موافقت کرد و جمله فقها گفتند در او مصالحه باشد و اگر کسی چیزی بسر کسی زند و دعوی کند
که روشنای چشم او برفت و او را بان سوگند دهند چون چشم او درست باشد و در حکم امیر المؤمنین علیه السلام آمد رحمه الله که مرد دعوی کرد
بسر مردی زد آن مرد دعوی کرد [illegible] و دیدار چشمش و شنوائی گوشش و گفتار زبانش و بویائی بینیش باطل شد و حکومت پیش امیر
المؤمنین آمد امیر المؤمنین علیه السلام گفت [illegible] گفت یا امیر المؤمنین من [illegible]
بخورد و دیت بستاند حکم باید کرد [illegible] امیر المؤمنین این مرد را وعظ کرد و بترسانید بخدای و گفت اگر
در این دعوی خلاف میگوئی رجوع کن مرد اصرار کرد و طریق نبود بصدق و کذب او امیر المؤمنین علیه السلام گفت ظن من آنست
که این مرد دروغ میگوید و لکن من بدین حکم کنم که پیدا شود دروغ او از راستی آنکه گفت این مرد را [illegible]
اگر چشم بر کرده در [illegible] نگرد و چشم بهم نزند و آب با چشمش نیاید راست میگوید و اگر چشم بهم زند و آب با چشمش گیرد
دروغ میگوید و اختیار سمعش باید ترک کردن [illegible] دروغ میگوید و الا راست میگوید
و حدیث بینی [illegible] اگر عطسه پیش آید دروغ میگوید و اگر نیاید راست میگوید و زبانش
[illegible] اگر حرفی بیاید [illegible] راست میگوید و اگر [illegible] باشد دروغ میگوید [illegible]
که امیر المؤمنین علیه السلام گفت [illegible] و گفت تا با او بیش از آن نیست
که قصاص [illegible] اما جراحات [illegible] یا جراحتی باشد که اندر [illegible]
باشد در مقتل آمده باشد [illegible] در مقتل نباشد و در خطر نفس نبود آن قصاص شاید کردن و [illegible]
خطر نفس بود چون جائفه و مامومه در او قصاص نباشد برای آنکه در او خطر نفس است و جائفه جراحتی بود که بجوف [illegible]
و مامومه جراحتی باشد که بدماغ رسیده باشد [illegible] باشد و جراحات [illegible] مرتبت اول [illegible]
باشد و حارصه آن باشد که [illegible] در پوست [illegible] آن باشد که گوشت ببرد و در آن [illegible]
[illegible] آن بود که بگوشت فرو شود [illegible] باشد و سمحاق بود و آن آن باشد که بان پوست رسد
که میان گوشت و استخوان باشد و در آن [illegible] باشد و آن باشد که استخوان روشن کند و پدید آید

بیخ شتر بود درین جمله قصاص لازم باشد اگر مجروح قصاص خواهد و نزدیک فقها درین جراحات نه قصاص باشد و نه دیتی معین بلکه درین
حکومت بود و معنی حکومت در باب قصاص و ابو حامد الاسفراینی گفت در سه ازین جمله قصاص باشد ششم هاشمه باشد و آن آن بود که استخوان
بشکند و آنگه تباه کند و در وی ده شتر بود هفتم منقله بود و آن آن بود که نقل استخوان کند از جای خود و در وی پانزده شتر باشد
و هشتم مامومه باشد و آن آن باشد که به مغز سر رسد و در وی ثلث دیه باشد سی و سه شتر یا آنچ برو خواهد رسید از جنس که دیه
و همچنان نهم و دهم و حکم وی ... و در جمله قصاص باشد الا در مامومه و فقها درین خلاف کرده اند خلاف اصحاب که ایشان
گفتند اگر این جراحات کسی جراحتی بر کسی کند او را روا بود که جراحتی با او کند بقصاص و دیت و ارش ما بین الجراحتین بستاند
یعنی جمع کند بین القصاص و بین الارش اگر هاشمه بود که بزند و استخوان جا بجا شود شش دینار لازم بود او را یا قصاص و اگر بیخ
شود سه دینار لازم بود او را یا قصاص و اگر سرخ شود سه دینار یا قصاص و اگر ... نه هیچ گفته اند ... باشد ...
یا قصاص و الاستحسان ... حسن ... یا قصاص کند و اگر ... دیه تمام لازم آید و قصاص
نباشد ... باشد ... دیه لازم آید ... دیه تمام باشد یا قصاص و اگر کسی
بینی کسی ببرد ... باید دادن صد دینار ... دیه باشد تمام ...
بینی ... باشد و یا قصاص ... تمام دیه بود ...
در ... دندان ...
پنجاه دینار ... ششصد دینار باشد ...
...
کسی دندان سیاه شود ... ثلث دیه آن دندان باشد اگر ... قصاص کند و یا دیه
بستانند ... موجب گفتیم و اگر ... قصاص ... باید کردن ...
تفاوت نیز ... دیه تمام بود و هر یکی ... باشد چون زبان و بینی و اندام مرد ... دیه
دیه تمام باشد و دانگه که قصاص نفس یا جراحت خواهد کردن جز بفرمان امام یا حاکم نشاید تا کند و حاکم چون حکم خواهد کردن
کند تا جراحت مندمل شود و عاقبت صلاح و فساد او پیدا شود تا حکم بر آن کند و قصاص ... قوله تعالی فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ ... که هر که صدقه کند آن قصاص را یا ارش ... واجب باشد در شرع ... کفارت باشد
او را خلاف کردند ... راجع با کیست بعضی گفتند راجع است با متصدق یعنی ... و این قول عبد الله عمرو و عبد الله عباس
و حسن بصری و شعبی و قتاده و جابر بن زید است و دلیل این تاویل آنست که عباده بن الصامت روایت کرد از رسول علیه السلام
او گفت هر کس از تن خود چیزی بصدقه کند خدای تعالی آن را کفارت گناهان او کند ... او صدقه کرده باشد و ابو السفر روایت کرد که
مردی از قریش دندان مردی انصاری بشکست انصاری ... پیش معویه برد معویه شفاعت کرد ... دیه بستاند و قصاص
نکند قبول نکرد ابو الدرداء حاضر بود گفت از رسول علیه السلام شنیدم که گفت هیچ مسلمان نباشد که او را اصابتی و جنایتی کنند بچیزی
از اندامش او آن صدقه کند بجای آن خدای عز و جل درجتش بر فیع کند و گناهانش فرو نهد انصاری گفت این تو شنیدی
از رسول علیه السلام گفت بلی من شنیدم بگوش خود و یاد گرفتم ... انصاری گفت گواه باشید که عفو کردم او را ... و ابن الخدری
روایت کرد ... در عهد رسول علیه السلام اولیای مقتول را ... رسول علیه السلام ولی
مقتول را گفت ... عفو کنی ... گفت نه یا رسول الله دیه بستانی گفت نه گفت چه خواهی گفت قصاص گفت برو و قصاص
کن او را ... تا قصاص کند ... گفت عفو کن گفت نه گفت دیه بستان گفت نه جز قصاص نکنم گفت برو چون برفت

دربیان با زخم او را ... گفت عفو یا دیه قبول کنی گفت رسول علیه السلام گفت اگر عفو کنی او را کفارتی باشد ترا و صاحب ترا گفت یا رسول الله
عفو کردم و راعدی بن ثابت الانصاری روایت کرد که در عهد بعضی صحابه مردی را طعنه زدند بکشت اولیا مقتول او را بحکومت آوردند
یک دیت عرض کرد قاتل ولی مقتول قبول نکرد بدو کرد قبول نکرد بسه کرد قبول نکرد یکی از جمله صحابه روی گفت من از رسول علیه السلام
شنیدم که هر که او عفو کند کسی را از خون یا کم از آن کفارت گناه او باشد از آن روز که از مادر زاده باشد تا آنگه که او صدقه کرده باشد
مرد گفت گواه باشی که او را عفو کردم دست از وی بداشت جابر عبد الله الانصاری روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله که گفت هر که
او سه چیز بیاید با ایمان بخدای بهشت شود از هر در که خواهد و او را جفت حور العین دهند هر که او دیه داد بر کسی پوشیده باو دهد
جلو یعاکند و هر که او کشنده را عفو کند و هر که او از پس هر نماز فریضه ده بار قل هو الله احد بخواند یکی از جمله صحابه گفت یا رسول الله
اگر کسی با این هر سه مجتمع نشود یکی ازین سه کار کند گفت هر آنکه یکی ازین سه کار کند و بعضی دیگر گفتند کنایه راجع است در له
با جارح یا قاتل و معنی آنست که هر کس قتل یا جراحتی کند بر کسی مجنی علیه او را عفو کند و بر او صدقه کند قصاص و دیه خدای
تعالی کفارت گناه قاتل و جانی کند که اگر مخلوق با او کرم کرد خدای تعالی بکرم اولیتر است که او اکرم الاکرمین است و ارحم الراحمین و
این قول ابراهیم و مجاهد و زید اسلم است و در روایتی از عبد الله عباس و قول اول اولیتر که لایق تر بظاهر آیت و دلیل قول اول قرائت
ابی است فمن تصدق به فهو کفارة له و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون و هر کس که حکم نکند بآنچ خدای فرستاد
او ظالم و ستمکار باشد و وضع شیء کرده باشد نه بموضع خویش ظلم لغوی و یا نقصان حظ خود کرده باشد از ثواب که ظلم در لغت بمعنی
نقصان باشد و یا جالب مضرت عقاب بود بر نفس خود بمخالفت و فرمان خدای را بنزل ظالم نفس خود باشد قوله عز و علا

وَقَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِمْ بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ
و از پس ایشان فرستادیم عیسی پسر مریم را باور دارنده آن را که پیش از او بود از کتاب توریه و دادیم او را انجیل

فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ
در او راه نمایی و روشنایی و باور دارنده آن را که پیش از او بود از توریه و راه نمودی و پندی پرهیزکاران را

وَلْيَحْكُمْ أَهْلُ الْإِنْجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ
و حکم باید کردن اهل انجیل بآنچ فرستاد خدای در وی و هر که حکم نکند بآنچ فرستاد خدای ایشان

هُمُ الْفَاسِقُونَ ۝ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ
فاسقان باشند و بفرستادیم بتو قرآن را براستی باور دارنده آن را که پیش از او بود از کتاب

وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلٍّ
و گواه بر او حکم کن میان ایشان بآنچ فرستاد خدای و متابعت مکن هوای ایشان را از آنچ آمد بتو از راستی هر یکی را

جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَٰكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ
کردیم از شما شریعتی و راهی و اگر خواستی خدای کردی شما را جماعتی یکی و لیکن تا بیازماید

فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ
شما را در آنچ داد شما را بشتابید بنیکیها بخدایست بازگشت شما همه خبر دهد شما را بآنچ بودید در آن خلاف کردید

وَأَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ
حکم کن میان ایشان بآنچ فرستاد خدای و متابعت مکن هواهای ایشان را و حذر کن از ایشان که بگردانند ترا از

بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمْ أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ
بعضی آنچ فرستاد خدای بتو اگر برگردند بدان که میخواهد خدای که برساند بایشان بعضی گناهان

یعنی قول کفتند عبد الله عباس وحسن وقتاده ومجاهد کفتند امینا علیه وشاهدا قال الشاعر ان الکتاب مهیمن لنبینا والحق یعرفه ذوو الالباب
او شاهد سعید جبیر کفت مؤتمنا علیه امین باشد [illegible] اعتقادات [illegible] زجاج کفتند اصل کلمه من هیمن اذا ارتقب
وحفظ وشهد [illegible] بعضی دیکر کفتند اصل او مؤامن است من الامانة [illegible] چنانکه هرقت الماء والاصل اراقت [illegible]
[illegible] باشد وضحاک کفت قاضیا [illegible] مصدقا الکتاب [illegible] حالت [illegible] از رسول عبد الله عباس
وحسن بصری [illegible] کفتند حالت از قرآن ومعنی آنست که قرآن [illegible] مقدم است هرچه [illegible] فاحکم بینهم بما
[illegible] کنید ولا تتبع اهواءهم [illegible] بعضی دیکر کفتند حالت از رسول علیه السلام [illegible]
[illegible] رسول را علیه السلام [illegible] حکم کند میان اهل کتاب [illegible] کفت فاحکم بینهم
بما انزل الله عبد الله عباس وحسن [illegible] کفتند این آیه دلیل است [illegible] که حاکم را واجب است که میان اهل کتاب حکم کند
[illegible] ابو علی کفت این آیه ناسخ تخییر است من قوله فاحکم بینهم او اعرض عنهم [illegible]
ولا تتبع اهواءهم [illegible] عما جاءک من الحق [illegible]
[illegible] رسول علیه السلام [illegible]
[illegible] باشد [illegible] عملک [illegible] امت [illegible]
[illegible] لکل جعلنا منکم شرعة ومنهاجا [illegible]
[illegible] شریعت اسلام [illegible] فی هذا الامر [illegible]
[illegible] قال [illegible] الشریعة والطریقة [illegible] یعنی شریعة [illegible]
واصطلاح اهل اسلام شریعت عبارت بود [illegible] والمنهاج والمنهج الطریق البین الواضح [illegible]
باشد قال الراجز من یک فی شک فهذا فلج ماء رواء وطریق نهج [illegible] کفتند [illegible] خدای تعالی کفت [illegible]
[illegible] اهل انجیل را شریعتی واهل قرآن را شریعتی
دین یکی است در باب توحید وعدل [illegible] وشرایع مختلف [illegible] کفت شرعة ابتدا [illegible] ومنهاج [illegible]
[illegible] لفظ [illegible] زیادت معنی باشد [illegible] الا ان اتی الخطیئة [illegible]
[illegible] والبعد [illegible]
[illegible] عبد الله عباس کفت معنی آیه آنست که شریعت اسلام ومنهاج [illegible]
[illegible] آنست که منکم [illegible] خطاب [illegible]
حاضر باشد [illegible] ومعنی [illegible] کفتند [illegible]
تغلیب کفت [illegible] کتاب [illegible] وخطاب [illegible] امت [illegible] منکم [illegible] تغلیب [illegible]
[illegible] تغلیب [illegible] ولو شاء الله لجعلکم امة واحدة [illegible] لجعلکم [illegible]
امة واحدة [illegible] شریعت [illegible]
[illegible] حسن بصری [illegible]
[illegible]
[illegible] ولو شئنا لآتینا کل نفس هداها [illegible]
[illegible] ابو القسم بلخی کفت معنی آیه آنست که اکر خدای تعالی خواستی [illegible]

كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا
[illegible]
لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ • يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ
[illegible] جهودان وترسایان دوستان [illegible]
بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ • فَتَرَى الَّذِينَ
[illegible] از ایشان باشد [illegible]
فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَىٰ أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ
[illegible] در ایشان میکویند [illegible]
بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا أَسَرُّوا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ • وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا
[illegible] پشیمان [illegible]
أَهَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا
[illegible] باطل شد کار ایشان [illegible]
خَاسِرِينَ قوله وقفینا علی آثارهم چون قصه جهودان بکفت [illegible] توریة بر ایشان واجب کرد [illegible]
[illegible] وپیغامبرشان [illegible] قفینا [illegible] قفاه وقفیته کذا [illegible] یقفیه [illegible]
من القفا کفت از پس ایشان [illegible] یعنی پیغامبران پیشین [illegible] عیسی مریم را مصدقا لما بین یدیه حالت
[illegible] از کتاب انجیل [illegible]
[illegible] در ظلمات ضلالت [illegible]
[illegible] مصدقا [illegible] انجیل [illegible] وتصدیق کننده کتاب توریة [illegible]
[illegible] انجیل [illegible] وهدی [illegible]
[illegible] وموعظة [illegible] موعظه [illegible] وپند [illegible] للمتقین [illegible]
[illegible] تخصیص [illegible] قوله ولیحکم اهل الانجیل
بما انزل الله فیه [illegible] احکام انجیل [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] انجیل [illegible] وهو الاصل [illegible] والنجل القطع [illegible]
[illegible] القطع الذی [illegible]
الانجیل یعنی [illegible] ولیحکم اهل [illegible] انجیل
ومن لم یحکم بما انزل الله [illegible] فاولئک هم الفاسقون [illegible] خدای
[illegible] خدای تعالی [illegible]
وترسایان [illegible] ایشان [illegible] کتاب [illegible] وانزلنا الیک الکتاب
[illegible] کتاب یعنی قرآن [illegible] ومصدقا [illegible]
توریة وانجیل [illegible] القرآن [illegible]

شد عدی بمادرین بیانه علة ذلك در کفر چنانك کلمتان مختلف شد نف ولکن ببکر بلوا ایکم انا فقس منا فی حکم باشد و این نظیر
اینجا آیه مجد که گفت ولولا ان یکون الناس امة واحدة لجعلنا لمن یکفر بالرحمن لبیوتهم سقفا من فضة و معارج علیها یظهرون
الایات مراد آنست کامة واحدة فی الاجتماع علی الکفر و بعضی گفتند معنی آنست که اگر خدای خواستی همه خلائق در دین ایشان جمع کرد
تا یکی است بود جمله و این قول ضعیف است بدان که دعوت انبیا با شرایع باشد و شرایع مختلف و اختلافها در همه مصلحتهاست و تا لیه
با خدای تعالی جمع کند خلائق را بخلاف آنچه در دین مصلاح ایشان باشد علی بن الحسین المغربی گفت مراد آنست که اگر خدای تعالی خواستی
خلائق را بمقتضا عقل بعالم دین داشتی و ایشانرا تکلیف شرایع مختلف نکردی تا یکی است بودندی و علا الشاد و تکلیف ایشان
بر موجب عقل بودی و تعالی اول قول بیشتر مفسرانست ولکن لیبلوکم فیما آتاکم ولکن شما را امتحان و اختبار میکند در تکلیف شرایع
بشرایع بعد تکلیف صورة اختیار و ابتلا داده و حق تعالی تکلیف ابتلای آنان ابتلا امتحان نکرد تا کافران معاملا و در تکلیف معاملا کرد است
کامتحان کند تا حیرت نماند و منه قوله خلق الموت والحیوة لیبلوکم ایکم احسن و قوله ولنبلونهم بالحسنات والسیئات و هم اولئی
وارد قال النبی علیه السلام ان الدنیا حلوة خضرة وان الله مستخلفکم فیها فناظر کیف تعملون فاستبقوا الخیرات دو معنی دارد
یکی آنک بشتابید و مسابقت کنید یک دیگر را بکار خیر و هر کسی جهد کنید کان خیر و احسان که دیگران میکنند شما کنید و بالای شما
کنید و قول دیگر آنست که بشتابید پیش از آنک موت و فوت شود از شما چنانک گفت تا عرکت . فقدم حیلا اذا ما شئت فعلا کالا توخر فی
التاخیر آفات . استقوان العمر دنیف والکلام والاحسان اوقات الی الله مرجعکم جمیعا جمله را باختلاف اهوا و ادیان
با مطالعه بیانات مرجع با خدای است و بازگشت او و جای که در آنجا کسی را حکم نباشد جز او و تا خیر جمله کسی با قح کرد و ملک
ودران خلاف کردند و بیان داد ایشان حکم فرماید بحق و مورد پایه موعود و عید و تقدیر آنست قوله و ان احکم بینهم بما انزل الله موضع ان
نصب بعنها من الفعل نصبت و عامل او و انزلنا الیک الکتاب بالحق معنی که ان فعل را بر اولیا میکند و تقدیر آن باشد و
انزلنا الیک الکتاب بالحق و لان احکم بینهم ان احکم و قلنا لک فیه ان احکم و تقدیر بمصدر باشد یعنی امرناك فی الکتاب بالحکم بینهم
بما انزل الله حق تعالی گفت ما در این کتاب ترا فرموده ایم و در معنی تو که حکم کن میان ایشان یعنی میان اهل کتاب بانچه خدای تعالی
فرستاد از قرآن و لا تتبع اهواءهم و متابعت اهوا و اراده ایشان مکن گفتند تکرار برای آن کرد که حکم مختلف بود در دو وقت بدانچه حکم
پیش رسول الله صلی الله علیه محصن کردند که بوده باشد و دیگر در دیه کشته که میان بنی قریظه و بنی النضیر بود چنانکه قصه آن بشرح
و این روایت کردیم ما اندر آن قول تعالی یا ایها الرسول واحذرهم ان یفتنوك عن بعض ما انزل الله الیك و حذر کن از ایشان از آن یفتنوك معنی آن
گفتند که مراد بدین اعلالست و خدیعه . ابن عباس گفت معنی آنست که حذر کن از ایشان تا ترا فریبند و در دین نکنند
تابع دین و هوای خود بکنند با طماع تو در ایمان ایشان که ترا وعده دهند که ما ایمان خواهیم آورد تو با ایشان مقاربت و
کمی طمع اقل ایمان ابن زید گفت معنی آنست که حذر کن از آنکه ترا مغالطه زنند بانک گویند این احکام در تورات و ما اتفق و حکم
کایشان بر تو رشوت دهند میکوشند و این تورات و تقدیر آنست از کس بعد تقدیر کنند و معنی آن بود و احذرهم ان یفتنوك حذر کن از آنکه
ایشان ترا بفریبند و مثل این بگفت چنانک گفت یبین الله لکم ان تضلوا والتقدیر لئلا تضلوا و قال الله قل ان اعظکم ان تقولوا واحدة معنی
ان تقیلکم والمعنی لئلا تقیلکم و ان تولوا اگر برگردند و اعراض کنند علامت آنست که من خواهم تا ایشانرا عذاب کنم ببعض گناه
در این چند قول گفتند ابو علی گفت ببعض جمله است و اگر چه لفظ خصوصست معنی عموم است چنانک بسیار جای بر عموم گفت
معنی خصوص خواست قول دیگر آنست که عبارتست از تغلیظ عقاب یعنی اهلاک و تعذیب ایشانرا مواخذه ببعض گناه ایشان
که در آن تنها هم و هلاك ایشان بود قول دیگر آنست گفت ببعض گناه مراد آنست که ببعض گناه ایشان در التعجیل عقوبت کرد حسن بود که
مرادجلا بنی النضیرست و قتل بنی قریظه و حکم سعد معاذ در ایشان چنانک پیش از این رفت و ان کثیرا من الناس لفاسقون

و بسیار کاندر بیان فاسقند و خارج از فرمان خدای تعالی و این بسبیل تسلیت گفت رسول علیه السلام تا ملال نگیرد و کمی آن
که قوم تو از بیان کنند در و افحکم الجاهلیة یبغون ابن عامر تبغون خواند بتا خطاب و باقی قرا بیا خبر عن الغایبین بدان آنکه
که ذکر ایشان در آیت برفت از جهودان و ترسایان حاضر کرده و مراد آنکه چگونه در این طالبان حکم جاهلیت ... بهم
گفت مراد جهودانند که چون حکم رجم واجب شدی بر ریشان و ضعفا ایشان براندندی و چون بر توانگران و اشراف
واجب شدی در حق ایشان حد بدنی خدای تعالی بر ایشان انکار کرد گفت جاهلیت و کفار و عبده اوثان مجویند شما اهل
کتابی بعضی دیگر گفت خطابست با هر کسی او بخالفه کند احکام خدای را و بخلاف آن کار کند برای آنکه هر چه بیرون حکم خدای
و شرع رسول باشد حکم جاهلیت بود و نصب حکم بانست که مفعول یبغونست و معنی طلب باشد بنا حق و من احسن من الله
حکما و کیست که حکم نیکوتر است از حکم خدای و نصب حکما بر تمییز است لقوم یوقنون برای آنانکه ایشانرا یقین علم باشد و تخصیص
ذکر موقنان برای آن معنی است که چند جای ایشان کرده شد برای آنکه حکم خدای تعالی برای مرکز خود نیکوتر باشد چون اگر موقن با
و اگر شک جز که موقنان آن را در و شناسد و ایمان آورد و منکران بداند قوله یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا الیهود والنصاری
اولیاء الایة در سبب نزول خلاف کردند و اگر چه حکم عام است جمله مکلفانرا عکرمه و زهری گفتند سبب نزول آیه آن بود که چون
مشرکان بدان نکبت رسید و مسلمانان مظفر و منصور بازگشتند جهودان گفتند بدینکه خدای تعالی چه کرد با دشمنان ما
ایمان داری و الا بر روز چنین مثال اشوی مالك بن الصیف گفتند که شما مغرور شدید بانکه جماعتی غمر که ایشانرا علمی نبود و کار
در حرب شما اتفاق و اگر شما را با ما قتال باشد با شما چنانکه کار زار چون باشد عبادة بن الصامت گفت یا رسول الله مرا
جماعتی بسیار از حلفا و خویشان هستند از جهودان و بسیار عدد و بسیار سلاح سخت شوکت و من از موالاة ایشان بیزارم و
از ولا جمله جهودان و مولای من خدای و رسول خدایست عبدالله بن ابی سلول گفت که تو بیزاری من بیزار نیم که من ایمن و امان که
ترا گفت اندوه زمانیست رسول علیه السلام عبدالله بن ابی را گفت این خویشان و نفاست که تو بر عبادة بن الصامت که از جهودان و موالاة
ایشان ترا سابقه بود عبدالله بن ابی گفت پذیرفتم و قبول کردم ایشان خدای تعالی این آیه فرستاد و سدی گفت سبب آن بود که چون وقعه
احد برفت مسلمانان پاره ای شکسته شدند و ترسیدند از آنک مبادا که کفار را بر ایشان دستی باشد مردی از جمله مسلمانان
گفت من بجانب فلان جهود خواهم رفتن و امانی بستدن که من میترسم که مبادا جهودانرا بر ما دستی باشد و مردی دیگر گفت
من بجانب فلان ترسا خواهم رفتن تا مرا امانی دهد بجانب شام رفتن خدای تعالی این آیه فرستاد و نهی کرد ایشانرا از این معنی عکرمه
گفت آیه در ابو لبابه آمد ... بن عبد المنذر آنگه که بنی قریظه رضا دادند بحکم سعد بن معاذ ایشانرا گفت بدو که او حکم اند الذبح
اشاره کرد بدین که شما هلاکید قوله یا ایها الذین آمنوا خدای جل جلاله خطاب کرد با مؤمنان و ایشانرا گفت ای مؤمنان و معتقدان
که شما ایمانرا صحیح کرده اید شما اصلا جهودان و ترسایانرا دوست مگیرید چه ایشان دشمنان شما اند و شما خیر خواهند ...
با ایشان مواخذه نکنید و با ایشان موالاة و دوستی مکنید ایشان دوستان یک دیگرند و اتخاذ افتعال باشد از اخذ و اصل او ائتخاذ است
آنگه همزه را تا کردند و در تای افتعال ادغام کردند و هم چنین اتقاء اصل او اوتقاء بوده است واو را تا کردند و در تای افتعال
ادغام کردند و اصل کلمه اخذست و اخذ بمعانی مختلف استعمال کرده اند اخذ اهلاك باشد چنانک اخذته الصیحة قال الله تعالی و کذلك اخذ
ربك و فیه ذلك اول او را دوست گرفتیم با دشمن معنی آنست که او را با ایشان کار بدست فا ندیم و اخذ بمعنی تناول باشد چنانکه اخذ
الکتاب والثوب ای تناوله بیده بدست خود و دست کسی بستاند و اخذ بشا فی معنی بستن و تاکید و استیثاق باشد
یقال اخذت عهده علی ذلك و اخذ بمعنی عقوبت آمد فی قوله فاخذه الله نکال الاخرة والاولی و قوله ان اخذه الیم شدید
و اولیا جمع ولی باشد و ولی ضد عدو و ولیکن که یلی این کار را تولی کرد و او کند و تقدیر اولی الاقرب و قلادة و ولایة و قوله انما ولیکم

خدای تعالی درین آیه نهی کرد از تولا کافران و دوستی با ایشان و گفت ایشان باشند که دوستان یکدیگر باشند از آنکه
این کافر را مسلمان نیست هر کس که تولا کند با ایشان و با ایشان دوستی کند از ایشان باشد و منه قوله علیه السلام المرء مع من احب
عمل قوم خیرا کان و شرا کان علامه چنان که در مرد مومن و مومنات بعضهم اولیاء بعض لاجرم در حق ایشان
گفت یومنون کنفس واحدة و گفت المومن للمومن کالبنیان یشد بعضه بعضا و این غایة تحذیر است که خدای تعالی کرد
تا مومنان با کافران مخالطه و موالاة نکنند چه اگر کنند گفت از ایشان باشند ان الله لا یهدی القوم الظالمین و خدا
هدایت نکند ظالمان را در وعد و وعید گفت یعنی انه لا یهدیهم لطریق الجنة ایشان را به بهشت نماید و قوله دیگر ایشان را
به بهشت نماید و قوله دیگر ایشان را از حکم نکند که مومنان را کرد از حسن ثنا و مدح و نصرة بر اعدا قوله فتری الذین
فی قلوبهم مرض الایة گفت ببینی خطاب کرد با رسول علیه السلام و گفت ببینی یا محمد آنان را که در دلهاشان بیماری است و شک
و نفاق فیها یسارعون فیهم که شتاب زدگی میکنند در حق جهودان و ترسایان و قوله یسارعون در جای مفعول دوم
تری است والمعنی ترام مسارعین یعنی عبدالله ابن سلول یقولون در جای حال است از مفعول او قائلین در آن حال
که میگویند نخشی میترسیم که بما رسد دائرة یعنی که برما گردد از ایشان و دولتی و دوستی که ایشان را باشد بما و دولة را دایره
خوانند لدوره بین الناس برای آنکه میان مردمان گردد و دوله و دوریه یک معنی است قال الله تعالی و تلک الایام نداولها
بین الناس و تداولته الایدی اذا انتقل من ید الی ید و قال تعالی علیهم دائرة السوء قال الشاعر یرد عنک القدر المقدورا و
الدائرات السوء ان تقدر احق تعالی رد کرد بر منافقان و امید داد مومنان را گفت فعسی الله ان یاتی بالفتح باشد که خدای
تعالی گشاده گرداند برشما از نصرة و ظفر و دیگر رحمة و نصرة برشما گشاید سدی گفت فتح اینجا دیگر مفسران گفتند مراد
فتح بلاد و حصون مشرکان و جمهور دانست بر مسلمانان و اولی تر آن بود که حمل کنند بر عموم قتاده گفت مراد بفتح حکم و قضا
و حاکم را فتاح خوانند و منه قوله ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق و انت خیر الفاتحین یعنی حکم کند میان شما و ایشان او امر
من عنده یا کاری و فرمانی از نزدیک آورد و چند قول گفتند سدی گفت یعنی کاری پیدا دارد یا فرمانی دهد قاطع کردن
اهل اسلام باشد و اذلال الکفر یعنی دیگر گفتند مراد جزیت که بر اهل ذمه نهاد حسن بصری و زجاج گفتند مراد اذلال المنافقا
با اظهار اسرار در نفاق او و علی گفت مراد برای منافقانست برای آنکه اعلام و بیدا شود بدانکه مال کشت و ما بکار است پشیمان شوند
و نفاق که دارند و از الهار کردن خلاف آنکه در دل داشت فیصبحوا علی ما اسروا فی انفسهم نادمین آنکه گفت ایشان را برانی اعطا
و اسرار کرده باشند پشیمان شوند و یقول الذین آمنوا ابن کثیر و نافع و ابن عامر خوانند با اثبات و او و بحذف واو خواندند یقول بر
لام و ابو عمرو خواندند و یقول الذین امنوا عطفا علی قوله فعسی الله ان یاتی بالفتح اگر گویند چگونه شاید گفتن عسی الله ان یقول
الذین امنوا گوییم تقدیر خطا کرده چنین نیست عسی الله ان یاتی بالفتح و یقول و معنی آن باشد که حق تعالی امید میدهد و طمع
میکند مومنان را در آنکه خدای برای ایشان فتح و ظفر آورد و نیز طمع میکند در آنکه مومنان با نجا باشند کاین گویند و
ابو علی فارسی و بعضی دیگر گفت جوابی معنی است و تقدیر آنست که عسی ان یاتی الله بالفتح و عسی ان یقول الذین امنوا و بر الحمل
و این مستقیم باشد و معنی دیگر و وجه دیگر است تقدیر مختلف حق تعالی خبر داد که چون حال این حال باشد که خدای تعالی
فتح آرد برای مومنان و کافران و تعییر میان ببیند منافقان پشیمان شوند مر نفاق ایشان بصحرا و فضیحت افتد مومنان بتعجب
و استهزا در آیند و گویند اهولاء اینانند یعنی منافقان و آنکه سوگند خوردند بغایت سوگند شان که ما با شمائیم و از شمائیم و یک
دست و یک دل و یک زبانیم و با دوستان شما دوستیم و با دشمنان شما دشمنیم آنگه معلوم ایشان شد و ایشان گویند حبطت
اعمالهم ایشان اعمال باطل شد یعنی عملها که ایشان کرده بودند باطل شد که نفاق ایشان پیدا است کان عملهم حسنا باطل شد و ضایع شد

برای آنکه نه بر وجه ما مومن واقع آمد و بر وجه قربة و عبادة بل بر وجه ریا و نفاق تا ایشان جان و مال خود حرمت کنند فاصبحوا
خاسرین در زیان شوند زیان کار و اعراه مقدرات ما شما زیان کار شوند و ایشان آن زیان کاری پیدا شود و مثل اصبح و امسی
و اضحی اجلا و اضحی مطلقا و در وقت معین نیست بل معنی صارات و در تخصیص اصبح بمثل این موضع و جهی نکو گفتیم پیش از این
فی قوله فاصبح من النادمین و این دلیل نیست بر تحقق احباط از جهت آنکه لفظ احباط در عرب برای آنست و جهات که اشارة کرده شد
کار ایشان را عمل خود بموقع قبول افتند چون پدید آمد عاقبة کار ایشان معلوم شد که آن خود موقوف بوده است و اصلی نداشت
و لا بد اصحاب وعید را هم این باید گفتن برای آنکه ایشان نخواهند گفتن که منافقان را عملها هست بموقع تا بمعصیتی گشت محبط
برمعنی با نفاقات که کرده شد والله ولی التوفیق و هو حسبنا و نعم المعین

الجزء السادس ویتلوه فی السابع قوله تعالی
یا ایها الذین امنوا من یرتد منکم عن
دینه الایة و الحمد لله رب العالمین
والصلوة والسلام علی
محمد و آله اطهار

کتبه الفقیر الحقیر ... یوم الجمعة فی التاریخ سبع عشر رجب سنة الف و تسعین ...

فی الروضة الرضویة علی صاحبها السلام
والتحیة فی شهر ... ۱۰۹۰

عفا الله عنهم وحشرهم مع النبی و آله الطاهرین

المجلد الثاني

الجزء السابع والثامن والتاسع والعاشر من كتاب روض الجنان وروح الجنان في تفسير القرآن جمع الشيخ الاجل الاوحد الامام العالم الرئيس جمال الملة والدين قطب الاسلام والمسلمين شرف الائمة فخر العلماء مفتي الطائفة سلطان المفسرين ترجمان كلام الله المبين الحسين بن علي بن محمد ابو الفتوح الخزاعي الرازي رحمه الله تعالى عليه

الجزء العاشر	الجزء التاسع	الجزء الثامن	الجزء السابع
وجاء المعذرون	واذ نتقنا الجبل	ولو اننا نزلنا اليهم الملائكة	يا ايها الذين امنوا من يرتد منكم عن دينه

هذا المجلد كالمجلد السابق منقول من نسخة الاصل التي وقفها على الروضة الرضوية على مشرفها الف سلام وتحية مرقوم الرقم الاعظم السيد علاء الدين بن سيد مظفر بن سيد علاء الدين الناشر ... بن الامام الهمام موسى الكاظم عليه السلام في خامس ذي حجة الحرام سنة سبعين وثمانمائة

بسم الله الرحمن الرحیم

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ

[illegible]

أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَٰلِكَ

[illegible]

فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ

[illegible]

آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ

[illegible]

وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ قوله یا ایها

[illegible]

الذین آمنوا الآیة اقتصاص میکند که بر سبیل [illegible] و آن بسیار [illegible] قومی بوده اند که از دین برگشته اند بعد از آنکه در
اسلام آمده اند و بیان کرده که هر که مرتد شود [illegible] که ما را ایمن کرده است و مرتد [illegible] و اظهار ایمان کرده باشد مرتد
نه [illegible] شرح این داده شده است و برین [illegible] از اظهار ایمان بوده مومن خوانده علی التوسع چنانکه گفته یا ایها الذین
آمنوا آمنوا یعنی [illegible] اظهار ایمان کرده اید به زبان ایمان آرید بدل [illegible] ایمان را مومن خوانده به مجاز [illegible]
[illegible] یا ایها الذین آمنوا [illegible] لفظ منکم است [illegible] باشد که خطاب با مومنان محقق است [illegible] ایشان آن
مرتد شوند که ایمان به زبان داشتند و در دل [illegible] که مرتد شدند چنانکه در تواریخ آمده است یازده قوم بودند سه در عهد
[illegible] رسول علیه السلام از جمله آنکه در عهد رسول علیه السلام مرتد شدند جماعتی بودند از بنی مدلج و رئیس ایشان ذو الخمار
بن [illegible] کعب العنسی بود و لقب او اسود بود و مردی بود کاهن و متنبی در یمن [illegible] و دعوی نبوت کرد و رسول علیه السلام
باذان را بر یمن و نواحی آن والی کرده بود و او [illegible] بود که از ملوک عجم ایمان آورده بود و او امیری بود در بلاد یمن [illegible]
در عهد رسول علیه السلام وفات یافت و رسول علیه السلام پسر [illegible] او را [illegible] بر یمن و نام او شهر بن باذان بود و او را اسود مرتد [illegible]
دعوی نبوت کرد و بکشت و زن او را بزنی کرد از آن [illegible] بر یمن مستولی شد چون [illegible] اسود [illegible] ضعیف بود [illegible]
چون کار [illegible] ظاهر شد [illegible] و اتباع او بسیار شدند عاملان رسول را علیه السلام از یمن بیرون کرد رسول علیه السلام بمعاذ

حیله نوشت و سلام [illegible] بوده و ایشان را استمداد کرد و گفت بدین خود تمسک کنی و خویشتن را از اغوا و اضلال اسود دور
دارید و نامه نوشت به همدان و سادات یمن از ایشان عامر بن شهر [illegible] و ذو الکلاع و ذو ظلیم و ایشان را فرمود که کار اسود
[illegible] کفایت کنند بر ایشان [illegible] بکشتند [illegible] قتل او [illegible] فیروز الدیلمی [illegible]
در [illegible] خدای تعالی رسول را علیه السلام خبر داد و رسول علیه السلام صحابه را از قتل او [illegible] گفتند یا رسول الله
که کشت او را گفت رجل مبارک [illegible] نام او فیروز [illegible] فیروز گفت ظفر یافت و این در آخر ماه ربیع الاول بود [illegible]
اسامة بن زید [illegible] رسول علیه السلام [illegible] وفات یافت [illegible] انتقال کرد و گروه دوم بنی حنیفه بودند
[illegible] و رئیس ایشان مسیلمه کذاب بود [illegible] دعوی پیغمبری کرد [illegible] و دعوی کرد که من [illegible]
[illegible] نام رسول نوشت من مسیلمة رسول الله الی محمد رسول الله [illegible] اهل یمامه [illegible] محکم [illegible]
[illegible] و ایشان را [illegible] اهل یمامه بودند [illegible] رسول [illegible] ایشان گفت [illegible]
[illegible] رسول علیه السلام [illegible] بکشتی رسول من [illegible]
نامه نوشت من محمد رسول الله الی مسیلمة الکذاب اما بعد فان الارض لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین [illegible]
رسول علیه السلام [illegible] ابو بکر [illegible] خالد بن الولید را [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] وحشی [illegible] که قاتل حمزة بن عبد المطلب بود [illegible] وحشی گفت [illegible]
[illegible] خیر الناس [illegible] در جاهلیت [illegible] حمزه بن عبد المطلب [illegible] مسیلمه کذاب [illegible] شر الناس [illegible] در اسلام
و قوم سوم بنو اسد بودند [illegible] طلیحة بن خویلد بود [illegible] مرتد شد دعوی نبوت [illegible] ایشان [illegible] ابو بکر خالد
بن الولید را [illegible] لشکر [illegible] و طلیحه [illegible] و به شام شد [illegible]
[illegible] اسلام آورد و حسن اسلام [illegible] در عهد ابو بکر الصدیق مرتد شدند [illegible]
[illegible] رسول علیه السلام [illegible] انتقال کرد [illegible] اظهار نفاق
کردند [illegible] فزاره مرتد شدند و رئیس ایشان عیینة بن حصن [illegible] و غطفان مرتد شدند و قرة بن سلمة القشیری [illegible]
کردند و بنو سلیم مرتد شدند [illegible] سجاح بنت المنذر [illegible] دعوی پیغمبری کرد و [illegible] مسیلمه کذاب بود [illegible]
چون سجاح [illegible] مسیلمه [illegible] الا قومی الی المخدع فقد هیی لک المضجع وان شئت سلقناک وان شئت علی اربع
وان شئت بثلثیه وان شئت به اجمع فقالت بل به اجمع فانه للشمل اجمع وابو العلاء المعری [illegible] مسیلمه [illegible]
[illegible] امت سجاح ووالاها مسیلمة کذابة فی بنی الدنیا وکذاب وجماعتی از [illegible] کنده مرتد شدند و اشعث
قیس [illegible] و بنو بکر بن وائل مرتد شدند [illegible] حطم بن زید [illegible] و خدای تعالی [illegible]
[illegible] عمر رضی الله عنه جبلة بن الایهم الغسانی مرتد شد و [illegible] و اخبار ایشان در تواریخ مشهور است [illegible]
[illegible] احوال [illegible] و حذیفة بن الیمان و عبد الله بن عباس [illegible] و صادق علیه السلام [illegible]
[illegible] انتقال [illegible] و [illegible] زکوة [illegible] شرع [illegible]
از [illegible] اسلام [illegible] فسوف یاتی الله بقوم حسن بصری و قتاده گفتند مراد ابو بکر است و [illegible]
[illegible] گفت مراد [illegible] مجاهد گفت مراد اهل یمن [illegible]
چنانکه [illegible] ایشان [illegible] ابو موسی الاشعری [illegible] ایشان در عهد عمر خطاب [illegible] ایشان را [illegible] اسلام [illegible]

والمجد لجلاله [illegible] و این روایة کرده اند که آیه در امیر المؤمنین علیه السلام آمد و قتال او با اهل بصره و اهل شام و این روایة
عمار یاسر است و حذیفه یمان و عبد الله عباس و باقر و صادق علیهما السلام و از امیر المؤمنین علیه السلام روایة کرده اند که او گفت روز بصره
والله ما قوتل اهل هذه الآیة حتی الیوم [illegible] آنکه خدای تعالی [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] خدای تعالی [illegible] دوست دارد و او خدای
و رسول را دوست دارد و این معنی از قول رسول علیه السلام در حق او معلوم است [illegible]
روز حصن خیبر [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول علیه السلام [illegible] گفت یا رسول الله [illegible]
[illegible] رسول علیه السلام گفت لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله کرارا غیر فرار
[illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] رسول علیه السلام [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علی [illegible] گفت یا رسول الله [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible] رسول خدای [illegible]
رسول علیه السلام گفت یا علی [illegible] گفت یا رسول الله [illegible]
[illegible] رسول علیه السلام [illegible]
[illegible] خدای تعالی فتح [illegible]
[illegible] حسان بن ثابت گفت یا رسول الله [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] علی بن ابی طالب [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] علی بن ابی طالب [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] عبد الله [illegible]

دعا [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد سید البشر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کان والله شدید القوی بعید المدی
یقول فصلا و یحکم عدلا یتفجر العلم من جوانبه و ینطق الحکمة من نواحیه لا یطمع القوی فی باطله و لا ییأس الضعیف من عدله و کان والله
یجیبنا اذا سألناه و یبتدئنا اذا اتیناه و یأتینا اذا دعوناه و کان فینا کاحدنا و کان مع قربه منا و تقربه الینا لا نکلمه هیبة و لا
[illegible] و اشهد بالله لقد رأیته فی بعض مواقفه و قد ارخی اللیل سدوله [illegible] یتململ تململ السلیم و یبکی بکاء الحزین
[illegible] و یقول یا دنیا الی تعرضت ام الی تشوقت هیهات هیهات لا حان حینک غری غیری قد بتتک
ثلاثا لا رجعة لی فیک [illegible] قصیر و عیشک حقیر و خطرک یسیر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول علیه السلام [illegible]
[illegible]
امیر المؤمنین علیه السلام گفت یا رسول الله [illegible]

وبدست خود عمرو [illegible] را بکشت و او را گفت [illegible] علی [illegible] رسول الله [illegible]
یکبار امیر المؤمنین علیه السلام تیغ در بالای سر برداشت [illegible] از آهن در سر کشیده [illegible] تیغ [illegible] ببرید
خود و آهن ببرید و سر [illegible] و گردن و سینه [illegible] و گرده [illegible] که آنگه تیغ از او برکشید
و سر [illegible] رسول [illegible] و رسول علیه السلام تکبیر فتح کرد و شادمان شد [illegible]
[illegible] می گفت شعر ضربته بالسیف وسط هامه [illegible] فشککت [illegible]
[illegible] انا علی [illegible] [illegible]
گفت [illegible] رسول [illegible]
بستان [illegible] امام [illegible]
[illegible] دین [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] الله [illegible] یا [illegible]
[illegible]
[illegible] فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم [illegible]
[illegible]
[illegible] یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible] رسول علیه السلام [illegible]
[illegible] الاشعری [illegible] خالد بن الولید [illegible] رسول علیه السلام [illegible]
[illegible] والقاسطین والمارقین [illegible]
[illegible] اهل شام [illegible]
[illegible] رسول علیه السلام [illegible] تأویل القرآن [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
[illegible]
امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] رسول علیه السلام [illegible]
[illegible] رسول علیه السلام [illegible]
[illegible] رسول [illegible] امیر المؤمنین علی [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

او و بر گشتند از مقصود [illegible] حق تعالی [illegible]
[illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] محبوب [illegible]
[illegible] دوستان [illegible] دشمنان [illegible]
باشد [illegible] دوست [illegible] دوستان
ایشان [illegible] رسول [illegible]
[illegible] یا رسول الله [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible] دوست دارم [illegible]
دوست دارم [illegible] دوستان [illegible]
[illegible] حبیب [illegible]
[illegible] صحیفه [illegible] صحیفه [illegible] دوستان
[illegible] صحیفه [illegible]
[illegible] دوستان [illegible]
دوستان [illegible] دوست دارم [illegible]
ایشان [illegible]
[illegible] رسول
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] یجاهدون فی سبیل الله [illegible]
[illegible] ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء [illegible]
[illegible]
[illegible]
والله واسع علیم [illegible]
[illegible] عبد الله بن ابی بن سلول
[illegible]
[illegible] عبد الله بن عباس [illegible] عمار بن یاسر [illegible]
[illegible] عبد الله [illegible] علی بن الحسین [illegible] محمد بن جریر الطبری [illegible]

داد و معنی ولایت گفته‌اند ابو بصیر امیر المؤمنین علی ... در رکوع انگشتری بسائل داد و در این اجماع اهل البیت است و ثعلبی ... اصحاب الحدیث در تفسیر
این حدیث باسناد بیان ... عبد الله عباس ... گفت من ... حاضر بودم ...
علیم ... رسول الله صلی الله علیه وسلم ... قال رسول الله
قال صلی الله ... من ... [illegible]
از روی ... قال جندب بن جنادة ابو ذر الغفاری ... سمعت رسول الله
صلی الله علیه ... وقال ان علیا ... البررة ... منصور من نصره مخذول من خذله
هر کس ... جنادة ... ابو ذر غفاری ... رسول الله ...
کر ... چشم ... [illegible]
منصور است و مخذول ... رسول الخلائق ... نماز پیشین ... در مسجد رسول ...
چیزی ... رسول ... علی ... در رکوع
در ... انگشتری ... سائل ... در رکوع
و کریمی ... انگشتری بداد ... رسول ... گفت اللهم ان اخی موسی سالک فقال رب
اشرح لی صدری ویسر لی امری واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی واجعل لی وزیرا من اهلی هرون اخی اشدد به ازری واشرکه
فی امری فانزلت علیه قرآنا ناطقا سنشد عضدک باخیک ونجعل لکما سلطانا فلا یصلون الیکما بآیاتنا انا محمد نبیک وصفیک
اللهم فاشرح لی صدری ویسر لی امری واجعل لی وزیرا من اهلی علیا اشدد به ظهری ... یا موسی ...
خواست ... [illegible]
... [illegible]
باجابت ... سنشد عضدک باخیک ونجعل لکما سلطانا الآیه ...
... علی ابو طالب ...
گفت ... انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون ...
جابر عبد الله انصاری ... رسول الله صلی الله علیه وآله ... در مسجد ... نماز پیشین ...
از ... رسول علیه السلام ... این معنا را شاعر گوید شعر اتیت والعذر ...
ام الصبی عن الطفل ... وقد ...
وما علی ... وما التقی ... رسول علیه السلام گفت ...
... امیر المؤمنین علیه السلام ...
در رکوع ... انگشتری ...
انا مولی الا یا ... جبرئیل علیه السلام ...
انما ولیکم الله ورسوله الآیه ... رسول ... علی ابو طالب
رسول علیه السلام گفت هنیئا لک یا علی ... ابراهیم خلیل ...
هر که ... انگشتری ...
امیر المؤمنین علیه السلام این معنا را شاعر گوید شعر انا مولی الخمسة نزلت فیهم السور اهل طه وهل اتی فاقرؤا واقرؤا الخبر

والطواسین

والطواسین بعدها والحوامیم والزمر ... و حسان بن ثابت حاضر بود ... در این میدان شعری ...
این معنا را شاعر گوید شعر علی ولی المؤمنین اخو الهدی والفضل ذی العقل ومن کان ...
زکاتا ... فلما اتاه سائل ... الیه ... خاتم ...
... عبد الله عباس ... این آیه ...
این ... در حق علی ابو طالب آمد ... ولایت ... رسول علیه السلام
... ولایت ... علی ابو طالب ... رسول علیه السلام ...
... عبد الله ... عبد الله سلام ...
رسول الله ... مسجد ...
... [illegible]
... امیر المؤمنین علیه السلام در رکوع
انگشتری بسائل داد ... عبد الله عباس ... انگشتری بسائل داد ...
... رسول علیه السلام ... سائل ... در رکوع
رسول علیه السلام ... حسان بن ثابت حاضر بود ... رسول ... این معنا
را شاعر گوید شعر ابا حسن تفدیک نفسی ومهجتی وکل بطیء فی الهدی ومسارع ... ضائع وما المدح فی جنب الاله
بضائع وانت الذی اعطیت اذ کنت راکعا ... فانزل فیک الله خیر ولایة ... فی محکمات الشرائع ...
... اصحاب الحدیث ...
... شعر ... والزکوة مع الصلوة ...
من ...
...
... شعر ...
... امیر المؤمنین علیه السلام ...
... انما ...
...
...
وما ...
واثبات ...
...
... وقال الکمیت ...
التقی ...
...
... انما ولیکم الله ورسوله ...

بر همه خلقان ثابت گشت چون گفت و رسوله و رسول علیه السلام اولی بامر ایشان بود چه ولایة بمعنی بر نفس ثابت میباشد لا اعتبار
الرتبة بین الولی والمولی علیه چون گفت والذین امنوا رسول علیه السلام از این خطاب بیرون شد بحجة اجماع و اولم بیرون شد باعتبار
چنانکه در حق رسول علیه السلام و حق تعالی اگرچه ذکر نام خود و ذکر رسول صریح کرد و ذکر امام مصرح نکرد ولکن بوصف بجائی رسانید که جاری
مجری مصرح بود گفت و لیکن تا مکلفان بیندیشند و تا طلب نمایند حکمت جل جلاله و اولی تر است تا ایشان از فرمان او بر وی و طاعة
افتادکی ... بر کرفته بود و عطف که معنی او اثر ایشان ... لا بد باشد رسول خدای هم اولی تر است و در باب ولایة و اولی تر
حکم او حکم خداست عز و جل در اقتران ظاهر بود و از وجه دوم بود و عطف مؤمنان که وصف ایشان است که نماز کنند و زکوة دهند در آن
حال که راکع باشند و آن واو فی قوله وهم راکعون باتفاق واو حال است و اجماع است که در آن کس زکوة نداد در رکوع مگر امیر المؤمنین
علیه السلام این وجه دلالت است از آیه بحکم ظاهر بر امامت امیر المؤمنین علیه السلام و اهل البیت گفتند چون حق تعالی ولایة خود و رسول
خود بر مکلفان واجب کرد و ذکر آن بواو عطف بر سبیل اجمال مؤمنان را بدان معطوف کرد بلفظ امنوا همه مؤمنان در ولایة طمع کردند
چون گفت الذین یقیمون الصلوة کروهی که نماز گزار نبودند طمع ببریدند و نماز گزاران طمع در بستند چون گفت ویؤتون الزکوة آنان که زکوة
نداده بودند طمع برداشتند زکوة دهندگان طمع کردند چون گفت وهم راکعون همه جهانیان طمع ببریدند مگر امیر المؤمنین علیه السلام که
این وصف جامع بود ... و در مخالفان ... خلاف کردند ایشان است اهل شیعه و اصحاب الحدیث اتفاق کرده
که این آیه در حق امیر المؤمنین علیه السلام آمد اگر گویند چه گویی که در هم راکعون حالت و چرا نشاید که معنی این مؤمنان باشد که ایشان را
وصف کرد بنماز کردن و زکوة دادن یا معنی آیه آن باشد که وصف ایشان نیز آنست که راکع باشند و رکوع بسیار کنند جواب گوییم این
خلاف اهل لسان باشد و کلام عرب بر این که ایشان چون گویند رایت زیدا و هو راکب و رایته و هو غضبان و وجدته و هو فقیر کذا
این جمله را جز حال حمل نکنند و مراد آن باشد که در حال دیدن سوار بود که بود در حال ملاقات بر او خشمان بود و در حال وجدان
بر او مال نبود کار مشغول بود و محالست گفتن که آن معانی او را صفات لازم باشد و دیگر آنکه اگر وهم راکعون حمل کنند بر صفت دون حال
بر آنکه وصف بر کوع داخل باشد در یقیمون الصلوة و کلام خدای تعالی تا بر فائده محمول توان کردن اگر گویند چرا شاید که وهم راکعون
چنانکه گفتی ولکن معنی آنکه خاشع و خاضع باشند که رکوع بمعنی خضوع در کلام عرب آمده چنانکه شاعر گفت شعر لا تهین الکریم علک ان ترکع
یوما والدهر قد رفعه • والمعنی علک ان تخضع گوییم اتفاق است که در لغت و تعارف هر جا لفظی یابند که در اصل وضع برای معنی باشد
و در شرع نقل افتاده باشد آن بمعنی که عرف شرع حمل باید کردن که حکم او و آن باشد و حمل کردن آن را بر مجاز بود چه حکم طاری را بود
انجز باصل وضع مانع باشد و نقل و تخصیص در وی شده باشد حمل کنند بر وضع چون عرف بر وی طاری شود پس لذا ناسخ است
وضع را حکم عرف ثابت باشد و چون شرع بعرف طاری شود حکم شرع و طاری بشاید ناسخ حقیقت طاری و هر دو طاری باشد و آن
کی پیش او بوده باشد مجاز شود و جز بقرینه نشاید دلیل بر آنکه چنین است آنست که اگر کسی گوید رایت فلانا رکعا و ساجدا و مصلیا
او مؤدیا للزکوة باتفاق بلغت حمل نتوان کردن و او را فهم نکنند الا بحکم عرف شرع برای مستمرات از این رکوع و سجود و نماز و زکوة
که آن در شرع میدانیم دون خشوع و خضوع در معنی نماز ذکر آنکه رکوع در وضع لغت طاری در آن شده باشد و خشوع در باب
ان الرکوع خواند که در لغت بفعل خشوع و خضوع هست بر سبیل تشبیه دینی که انبیا میگویند شعر اخبر اخبار القرون التی مضت
ادب کانی کلما قمت راکع • و صاحب کتاب العین و ابن درید گفتند الراکع الذی یکبو علی وجهه و منه الرکوع فی الصلوة و قال الشاعر
شعر ولقلت حاجب فوق العوالی علی شقاء یرکع فی الغراب ای یکبو علی وجهها این معلوم شد که حقیقت اینست که ما گفتیم لغة و شرعا و ما
حقیقت باشد بر مجاز حمل نکنند کلام خدای تعالی جل جلاله اگر گویند الذین امنوا لفظ جمع است و کذلک الی آخر الایة چگونه حمل کنی بر امیر
المؤمنین و او یکی شخص است جواب گوییم عرب عادت کنند بلفظ جمع از یکی بر سبیل تفخیم و تعظیم چنانکه فرمود تعالی انا نحن نزلنا الذکر

و انا له لحافظون و قال تعالی رب ارجعون و قال تعالی علمنا منطق الطیر و قال الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لکم و خلاف
نیست که مراد بالناس نعیم مسعود است و بلفظ دوم ابو سفیان و قوله ثم افیضوا من حیث افاض الناس یعنی رسول الله و نظائر این در قرآن
بسیار است و جواب دیگر گفته اند این سوال که آیه با آن بظاهر بماند و آن آنست که مراد بالذین امنوا امیر المؤمنین و امامان علیهم السلام از فرزندان
او اند تا که اهل امامت بودند و منصوص علیهم بودند اگر گویند این معنی چگونه لایق باشد و ایشان در نماز زکوة ندادند جواب گوییم که چون این فعل از
امیر المؤمنین علیه السلام حاصل شد و او امام فرزندان او گشت و ایشان اتفاق نمودند و لکن حق تعالی آنچه او کرد آن نماز را با ایشان نسبت کرد از جا دادن
حسنات و ما تر بدان مفاخر فرزندان باشد چنانکه حق تعالی در محکم کتاب مجید فرمود در حق بنی اسرائیل و ان نعمتها که در حق اسلاف
ایشان فرموده بود بر فرزندان ایشان شمرد و آن را شکر ایشان فرمود و مدد آنکه در آن تعبیر فرزندان ایشان کرد چنانکه گفت یا بنی
اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم و انی فضلتکم علی العالمین الی قوله و اذ نجیناکم من آل فرعون یسومونکم سوء العذاب یذبحون ابناءکم الایة
الی قوله و موعظة للمتقین در این آیات آن نعمتها که بعهد ایشان کرد از نجات ایشان از فرعونیان و آنچه فرعونیان کردند با ایشان از
کشتن پسران ایشان و رها کردن دختران ایشان و استخدام مردان و زنان شان آنگاه آن نعمت که با ایشان کرد فی قوله و اذ فرقنا بکم
البحر فانجیناکم و در یا بشکافت و ایشان را برهانید و دشمن را غرق کرد و آنچه وعده داده بود موسی را فی قوله و اذ واعدنا موسی اربعین لیلة
و آنچه ایشان کردند در غیبت موسی از اتخاذ عجل و گوساله پرستیدن و آن عفو که او فرمود با ایشان تعفو کردن که ثم عفونا عنکم من
بعد ذلک آنچه بپدران ایشان کرد بعد در معنیها آنچه گفتی در روز شنبه بپدران ایشان از آن ممتنع کردند فی قوله و لقد علمتم الذین اعتدوا
منکم فی السبت و آنچه خدای تعالی بجزا ایشان با ایشان کرد از عقوبت و ایشان را مسخ کردن با قرده و تغییر خلق ایشان و اتفاق است که مراد
من اولها الی آخرها خطاب با جهودان عصر رسول است علیه السلام و از این معنی با ایشان هیچ نرفت و ایشان جز حکایت این نشنیدند
که با پدران ایشان رفت پس خدای تعالی آنچه با پدران کرد بشمرد بر فرزندان شمرد و آنچه پدران کردند بتغییر با فرزندان حواله کرد و عادة
عرب و طریق معروف کلام ایشان در کلام چنین است چنانکه چون قبیله ای را بلکه بکسی نسبت بود آنچه پدران کرده باشد الیها خود
با پسران آن قوم گویند ما با شما چنین کردیم و شما با ما چنین کردید و ما این غنیمت کردیم و شما آن کردید و ما این شما چند کرد کشتیم
و در تعالی کار اسلاف ایشان کرده باشند و اعمالی که پدران ایشان کرده باشند با اعقاب حواله کنند و این معنی در کلام و اشعار ایشان
فی القرآن است بسیار این جمله دلیل است بر آنکه اگر هیچ از جز امیر المؤمنین بجا در نشاید که این را بجای فرزندان او کنند چه این فعل بامره
که پیش از این ذکر کرده و لیس از دیگر دلیل تا بدان من قیاس که مانند اتفاق باشد که آن افعال مادر حق تعالی با ایشان شمرد این که در
عادت که ما کنند چنین افعال دیگری باز گوید اگر گوید خدای تعالی زکوة گفت و معلوم است باتفاق که امیر المؤمنین دو دویت در صفا
یکسال بجهاد کرد تا زکوة آن بر او واجب شد و باید تا آن دو دویت باشد برای آنکه در نصاب اول پنج درم باید دادن و بیک کمتر از آن
جز دیه شما و نصاب دوم که چهل درم باشد بیک درم و انگشتری نصاب اول لا یق باشد جز نصاب دوم نشاید و این مستغرقات
از بهر او که دو دویت چهل درم یکسال در خزینه کند تا زکوة شاید ادا جواب گوییم خدای تعالی اگرچه لفظ زکوة گفت مراد صدقات
و این هر دو لفظ مترادف شوند زکوة بمعنی صدقه گویند و صدقه بمعنی زکوة زمینی خدای تعالی گفت انما الصدقات للفقراء والمساکین
والعاملین علیها والفقراء است که مراد زکوات است چه این اصناف مستحقان زکوة اند دون صدقه اگر گویند نشاید که امیر المؤمنین علیه السلام
در نماز فعلی کند خارج از افعال نماز و انگشتری دادن در نماز فعل باشد نه از ذکر نماز دین نقصان نماز کند گوییم فعل اندک باتفاق
نماز را باطل نکند و او در نماز سنت بود چه اگر در نماز فریضه بودی در جماعت بودی مقتدی برسول علیه السلام و در آن وقت سوال و جوابی که
ذکر آن فعل که اندک و بسیار در حکم باز آنکه که انگشتری در دست بود از دست بر داشت تا سائل انگشتری را زود بگرفت و این فعل باشد
که نقصان تا نقص آید در نماز و لکن عجیب تر از خفتن او بود اگر نفع متعدی بنماید بل منفعت باشد بعجب که نسبت الا اولون کالخمر الاخیره

خواهند تا قلب کستاخ ... و آن حضرت ... رسول علیه السلام ... [illegible]
... رسول علیه السلام سوره و النازعات ... خدای تعالی ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
[illegible] شعر [illegible]
[illegible]
[illegible] شعر خیر الطیور علی القصور و شرها [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شعر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شعر [illegible]
[illegible] قال الله تعالی ... قوله تعالی

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوًا وَلَعِبًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ
[illegible]
وَالْكُفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوًا وَلَعِبًا ذَلِكَ
[illegible]
بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَنْقِمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ
[illegible]
مِنْ قَبْلُ وَأَنَّ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ
[illegible]

وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ
[illegible]
وَإِذَا جَاءُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكُفْرِ وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ وَتَرَى كَثِيرًا
[illegible]
مِنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ
[illegible]
عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ
[illegible]
غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ
[illegible]
مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ
[illegible]
كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ
[illegible]
وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأَدْخَلْنَاهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ وَلَوْ
[illegible]
أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ
[illegible]
أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ
[illegible]
مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي
[illegible]
الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ قوله یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا الذین اتخذوا الآیة عبد الله عباس گفت سبب نزول آیة
این بود که رفاعة بن زید التابوت و سوید بن الحارث اظهار اسلام کرده بودند و لکن ... بودند
منافق بودند جماعتی مسلمانان با ایشان دوستی کردند خدای تعالی این آیة فرستاد و نهی کرد ایشان را از آن ...
[illegible]
[illegible]
الکتاب من الکفار [illegible]
الذین [illegible]
[illegible]
[illegible]

واین وصف منافقان است در دیگر آیات میفرماید قوله تعالی انما نحن مستهزءون [illegible] واتقوا الله [illegible]

[illegible] واذا نادیتم الی الصلوة الآیة حق تعالی [illegible]

[illegible]

آنکه برد و زند

[illegible]

کقوله تعالی اکثر مالا و اعز نفرا و قوله من لعنه الله محل من رفع باشد که در محل رفع بود علی جزاء ... مخفوض [illegible]

و جعل منهم القردة و ... بعنی الذی و جعل منهم القردة جعل بمعنی خلق است چنانکه گفت و جعل الظلمات والنور و عبد الطاغوت

عامه قرا خواندند عبد الطاغوت بفتح باء و ... طاغوت علی الفعل الماضی و حمزه خواند عبد الطاغوت و گفت بعضی ... یقال

عَبُد و عَبد کما یقال سَبُع و سَبْع و ... باشد ... کسی ... و وجهی دیگر گفته ... حکایت ... الفقجمع

جمع باشد یقال ... و عبد کما یقال ... استثقال ... و ... خواند عبد الطاغوت ...

جمع باشد ... قال الشاعر [شعر] انسب العبد الی آبائه اسود الجلده من قوم عبد ... الطاغوت

بر ... و ابو جعفر خواند و عبد الطاغوت علی الفعل المجهول و حسن ... و عبد الطاغوت علی الواحد و عبد الله عباس خواند و عبد

الطاغوت علی الجمع ... و ... عباد الطاغوت ... و ابان بن تغلب خواند و عُبُد الطاغوت ...

... جمع باشد ... عبد الطاغوت مثل کلب و اکلب ... طاغوت ... گفته ...

شیاطین ... که اعتقاد ... بعبادة ... دعوت کردند ... ایشان ...

خدای ... ایشان ... بمکان ... و استحقاق ذم و عقاب ... و اضل

عن سواء السبیل ... و عبد الطاغوت معطوف ... و جعل منهم القردة والخنازیر ... معطوف علی

من قوله من لعنه الله و غضب علیه و من عبد الطاغوت ...

... خدای ... ایشان ... و کافران ...

... خدای تعالی ... ایشان ...

... ایشان ... و کلام ... ایشان ...

... خدای تعالی ...

الله ... علوا کبیرا ... القردة والخنازیر ...

... ایشان ... [شعر] ...

علی ... و قوله و اذا جاؤکم قالوا آمنا ... و صف منافقان کرد ... ایشان ...

اسرار ایشان گفت چون ... ما ایمان ... و قد دخلوا بالکفر ... و حالت ...

ایمان ... ایشان ... چنانکه ...

... ایشان ...

... و هم قد خرجوا به ...

یکتمون و خدای عالم است ... ایشان ... و تری کثیرا منهم الآیة حق تعالی ...

آن منافقان ... ایشان ...

... الاثم و العدوان ...

باشد ...

السحت ... ایشان ...

باشد ...

... ایشان ...

که ذم ایشان بلید ... که گفت عجلت ... عز و جل ... ایشان ... و ... آن ...

این ... ایشان ...

ان ... لبئس ما کانوا یعملون ...

کار ... مسند ... ایشان ...

آنگه ... قوله لولا ینهاهم الربانیون لولا اینجا بمعنی هلا است ... تحضیض باشد ...

حق تعالی ... علما ... ربانیون را ... و ... گفت ... الاثم و اکلهم السحت ...

...

...

... رسول صلی الله علیه و آله ...

معصیت ... ایشان ...

این ... ایشان ...

منع ... ایشان ...

...

...

...

... خدای تعالی ...

...

... ایشان ...

...

...

... ایشان ...

...

...

... ایشان ...

...

...

... عباس گفت ... خدای تعالی ...

... رسول علیه السلام ... خدای تعالی ...

...

... ایشان ...

... ید الله مغلولة ...

كنت بشارة آنست كه جهود گفتند حق تعالى درين آيه بيان آن كه كلام ناسزا گفت كه جهودان در حق خداى كردند گفت گفتند جهودان كه دست خدا
بسته است ببندد غل وبند باو عقاده وغرض ايشان ازين نه تجسيم بود ولكن خداى را جل جلاله اثبات دستى كنند كه جارحه باشد وغرض ايشان
وصف كردن بود تعالى علوا كبيرا ببخل وتضييق وامساك وعرب بكنايه گويند انفق بيد باز و گويند در غالب عادة در بتا عطا وعطا وامساك
وتماوا ودست باشد جود وبخل را بدست بيان بستند قال الشاعر شعر يداك يدا مجد فكف مفيدة . وكف اذا ما ضن بالزاد تنفق
وقال الاخر شعر له على ايادى لست اكفرها . وانما الكفر الا يشكر النعم . وقال الاخر شعر لهم ذو الخليجات ايديكانها . مواقع بالمزن في البلد القفر
وديگر بجميل گويند فلان جعد الانامل مقبوض الكف كز الاصابع مغلول اليدين وقال الشاعر شعر كانت خراسان ارضا اذ يزيد بها
وكل باب من الخيرات مفتوح . فاستبدلت بعده جعدا انامله . كانما وجهه بالخل منضوح . وديدن معنى قدما ومحدثان بسيار
تصريح بسيار اشعار كرده ابن طباطبا گفت شعر وكاتب حاسب او ربحت ملقتا . ما في يديه يدا ما جت محجبه . اضدادها حين
تفتق ماتخصه الى ثلث الاف وسبع مائة . وقال ايضا شعر ان ردت ما في يده ملقتا . وجدت اشكو اليه ضيق يدى . احتنا لها
ليرا وادعو منقوصة سبعة من العدد . يوسعه وبر معنى بسيار گويد شعر هفتم كن تو انجه [illegible] دواز غار
پس بعلتان زمان گفتا آمد كرد بيند گوبرين كرد اين ابيات مشتملات بدانكه اكثر كه اين عبدها شمار برانكه [illegible]
لعنهم وبعهد ودست او بسته بود حق تعالى رد كرد بر ايشان وجواب داد ايشان را بوجه زجر ولعنه وگفت غلت ايديهم دستهاى
ايشان غل بسته باد حسن بصرى گفت معناه آنست كه دست خداى از عذاب ما بسته است وگفتند خداى ما را عذاب نكند الا مقدار ايام
سوگند اورات كه چند گويند [illegible] برسيد الا مجاهد گفتند جهودان گفتند حق تعالى [illegible] دست
بسته [illegible] قتيل كرد كه دست بسته وگفت ابو اسرائيل [illegible] من عمان كرم كه دست [illegible]
نعم گفتند اين الفاظ كنايات ازين غلت ايديهم دست ايشان از خيرات بسته باد ودست شان بخير برساد وشايد كه حقيقت بود چنانكه
گفتيم كه دستهاى ايشان ببند وغل بسته باد ولعنه بر ايشان باد وگفت وصف بر بخلاف آنست كه ايشان گفتند بل يداه مبسوطتان ينفق
كيف يشاء بلكه دستهاى او گشاده است چنانكه خواهد انفاق ميكند [illegible] عقيده بحسب مصطلح اگرگويند آنچه جهودان از جود گفتند
كه يد الله مغلولة معنى آن بود بلكه نفى آن كنند [illegible] وصف او اين شايد كردن چگونه گفت خداى تعالى بل يداه مبسوطتان
خود را اثبات كرد [illegible] بسط كرم قديم جل جلاله درين باب طريقه ازدواج [illegible] ايشان [illegible]
ازين عبارة دست كه حق تعالى [illegible] زجر كه دو [illegible] مغلولة مبسوطة [illegible]
اورا تا از معقولات خلاف آنست بلكه مبسوطتان جواب مطابق امزاحن بود [illegible] در حق خداى تعالى [illegible]
خود بكلام عرب بمعانى است اما يد بمعنى جارحه بر خداى تعالى روا نيست از آنكه [illegible] جسم [illegible]
اعضا [illegible] مشبهه گفتند [illegible] له يد لا كالايدى [illegible] جاحيان ان متناقض باشد [illegible]
اين متناقض باشد [illegible] جسم اثبات كرد طول وعرض وعمق [illegible] كالاجسام [illegible]
باشد [illegible] يد لا كالايدى [illegible] معنى جارحه [illegible] جارحه باشد ودست [illegible]
معنى نه جارحه است اما اقسام [illegible] معنى جارحه بود چنانكه گفت فاقطعوا ايديهما وقال تبت يدا [illegible] الكتاب
بايديهم [illegible] چنانكه [illegible] وچنانكه رسول عليه السلام گفت يد الله على الجماعة [illegible] نعمت [illegible] قوة وقدرة
باشد چنانكه گويند [illegible] يد [illegible] وقوله اولى الايدى والابصار وقوله داود ذا الايد ومعنى ملك باشد [illegible]
وهذا [illegible] قوله تعالى [illegible] بيده عقدة النكاح ومعنى [illegible] بما كسبت يداك [illegible]
يداك [illegible] وقوله تعالى ذلك بما قدمت ايديكم [illegible] امام او [illegible]

اوابغات كه چون كايات انتغو بيد كه دست دو ات انده يا اكت سو باشد كه [illegible] حاجت يا [illegible] يزله وحوه
يا [illegible] وانكار وحقيقت ذكر گفتند عرب تثنيه گويند ومراد واحد چنانكه شاعر گفت شعر ومهمهين قذفين مرتين . قطعته بالام لا بالعين
بل مهمهات بسى كه قطعه گفت وقطعتها گفت وقال الاخر شعر يمشى كبا الحديين قد جعل الارطاة جنتين . وبعضى ذكر گفتند مراد ببشتيه
جمعات بدانكه [illegible] وقال الاخر شعر فقالا من ذكرى حبيب ومنزل . يعنى گفت شعر وقوله محمد
على طيبهم . [illegible] چنانكه خواهد [illegible] وليزيدن كثيرا منهم ما انزل اليك من ربك طغيانا وكفرا وبيفزايد بسيارى از
ايشان را [illegible] از قرآن كفر وطغيان معجزات [illegible] قرآن بدانكه معلومات [illegible]
قرآن ايشان را كفر وطغيان [illegible] وغطنت [illegible] الا عصيانا وطغيانا ما قال الله تعالى [illegible]
دعائى الا فرارا ومثله قوله واذا ما انزلت سورة فمنهم من يقول ايكم زادته هذه ايمانا [illegible] واما الذين في قلوبهم مرض فزادتهم رجسا
الى رجسهم والمعنى انهم ازدادوا [illegible] سورة [illegible] يزيدوا [illegible] معلومات [illegible]
[illegible] وقوله ما انزل اليك [illegible] وبحال او [illegible] است باسناد
الفعل اليه [illegible] كثيرا منهم [illegible] طغيانا وكفرا [illegible] والقينا بينهم العداوة والبغضاء الى يوم القيامة [illegible]
[illegible] خلاف كردند بعضى گفتند [illegible] با جهودان و ترسايان يعنى [illegible] جهودان و ترسايان دشمنى [illegible]
[illegible] ومثله قوله واغرينا بينهم العداوة والبغضاء [illegible] حسن بصرى [illegible] مجاهد گفتند مراد جهودانند [illegible]
مخالفه [illegible] جهود [illegible] ان قول رمانى است [illegible]
ايشان [illegible] ابو على گفت [illegible] ايشان [illegible]
با اختلاف [illegible] ايشان [illegible] عقوبة لهم على كفرهم [illegible]
الى يوم القيامة [illegible] كلما اوقدوا نارا للحرب اطفأها الله
[illegible] حسن بصرى [illegible] مجاهد گفتند [illegible] رسول صلوات الله عليه وسلم عليه
[illegible] جهودان [illegible]
[illegible] ايشان [illegible]
[illegible] رسول عليه السلام [illegible] ايشان [illegible]
[illegible] بنى قريظه [illegible] بنى النضير [illegible] قينقاع [illegible]
[illegible] ايشان [illegible]
[illegible] رسول عليه السلام [illegible]
[illegible] ايشان [illegible] شعر اذا ما الجنيس [illegible] الحرب [illegible]
وقال الاخر [illegible] الحرب [illegible] وقال الاخر [illegible] الحرب [illegible] ويسعون في الارض فسادا [illegible]
جهودان [illegible] فساد ميكنند [illegible]
[illegible] رسول [illegible] صلوات الله وسلامه عليه والله لا يحب المفسدين [illegible] خداى تعالى [illegible]
[illegible] ولو ان اهل الكتاب آمنوا واتقوا [illegible]
[illegible] ذكر گفتند [illegible]
[illegible] اثبات [illegible]

این باستقصا بر فرمانهای حق تعالی گفت اگر اهل کتاب که جهودان و ترسایان اند احکام توریة و انجیل بر پای داشتندی و توریة و کتاب قرآن
اندر بندندی و تقوی و پرهیزکاری پیشه گرفتندی ما گناهان ایشان مکفر و پوشیده کردمانی و ایمان و تقوی در کفارت گناهان ایشان کردمانی
و ایشان را بنعمت بهشت برسانمانی و نعیم تا ابد است آن نامها آمیخته و برای آنکه در او معنی نزلات کرده ما خوش شود معنی لاستقبال و حد ولو انهم
اقاموا التورية والانجيل آنگه گفت که چنانکه این جهودان و ترسایان اقامت توریت و انجیل کردندی و احکام آن کار بستندی وما انزل
اليهم من ربهم یعنی قرآن و بقرآن ایمان آوردندی و احکام او بدست گرفتندی و گفتند معنی آنست که اگر توریة و انجیل را صحیح خود
کردندی و در پیش خود بداشتندی تا هر شکل بجمیع باز کردندی لاكلوا من فوقهم ومن تحت ارجلهم از بالای ایشان و از زیر پای ایشان در و
چند قول گفتند یکی آنکه عبدالله عباس و مجاهد و قتاده گفتند مراد من فوقهم باران آسمان است ومن تحت ارجلهم مراد نبات زمین است
و بعضی گفتند مراد بالای ایشان و لیجا انجه فوقانست میوها درختانست و باغها انجه تحت است حبوب زمین و بعضی گفتند
بیان این بر وجه مجاز است و معنی آنست که من جمیع الجهات من الیمین و الیسر ومن حیث یحتسب ومن حیث لا یحتسب
یعنی از آنکه ایشان را بودی که انجا از خانه و نشیمن خود بر انبات تنگ در جا رحمی باشندی و در بندی از هر جای بایشان
فرستادمی چنانکه گفت یا ایها الناس قد جاءکم من ربکم و ایشان را ازین بالا شرح کردن و این بیش بتا سیف و بعضی گفت تا ایشان را حرج
نماندی و هکذا گفتند و مثل قوله تعالی ولو ان اهل القرى آمنوا واتقوا لفتحنا عليهم بركات من السماء والارض وقوله ومن يتق الله يجعل له
مخرجا ويرزقه من حيث لا يحتسب و مثل قوله وان لو استقاموا على الطريقة لاسقيناهم ماء غدقا قوله منهم امة مقتصدة از ایشان
یعنی از اهل کتاب جماعتی هستند مقتصد و اوان باشد که میانه رو باشد بی افراط و تفریط باشد میان هر دو غلو و افراط نکند و نیز تقصیر نکند
و القصد و سط الطريق والقصد العادة لا انها بين معتلين که از جانب و آن جانب که بیکی باشد و آنچه زیاده در است از آن قصد و بعد این
خواندند و گفتند از ایشان قصد خواندند که رفیق قصد باو که میان و مصدر است بفعیل کالرضا بمعنی الرضا بوعلی گفت جماعتی
مفسران گفتند ازین مؤمنان اهل کتاب اند که برسول علیه السلام ایمان آوردند و بعضی روایت کرده اند در تفسیر اهل البیت علیهم السلام
اکثرهم المقتصدون و ما قبله الفاظ ذم جمع کنند در حق یک قوم ایشان مدح و ذم و بعضی گفتند که این در نجاشی و قوم ترسا
و نجاشی حکایت کرده اند بعضی مفسران گفتند مراد قوی اند که با رسول علیه السلام اسلام آوردند و ذکر کرده اند و مجاهد گفت مسلمانان اهل
کتاب اند و این قول العلیست وكثير منهم ساء ما كانوا يعملون بسیاری از ایشان بد است آنچه میکنند و از ایشان بد است قوله
يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك مفسران در تفسیر این آیه و سبب نزول خلاف کردند محمد بن کعب القرظی گفت ابو هریره گفت رسول علیه السلام
در اسفار بعض غزوات که بودی بوقت فرود آمدن برای او جای طلب کردندی که سایه درختان بودی تا او بجای فرود آمدی یک روز
سایه درختی فرود آمد بعادت و شمشیر از شاخ آن درخت در آویخت و بخفت و اصحاب از او مشغول شدند اعرابی
بیامد و تیغ رسول بگرفت و از نیام بر آورد رسول علیه السلام بیدار شد گفت یا محمد من یعصمک منی امروز که حمایت کند رسول علیه السلام گفت الله
یعنی خدای مرا نگه دارد چون رسول علیه السلام این بگفت دست اعرابی بلرزید و تیغ از دستش بیوفتاد و او بجای فرو ماند و بخت میرد
تا دماغ از بینی او کنده شد و برو خدای تعالی این آیه فرستاد انس بن مالک روایت کرد که سبب نزول این آیه آن بود که ما شکفت رسول را
در خیمه حفظ بودیم ابن عباس گفت مهاجران و انصار شب ها رسول را پاس داشتندی رسول را حراست میکردند از دشمنان ما در بیت بودیم که آواز سلاح بر آمد
نگاه کردیم سعد بود و حذیفه گفتند ما آمده ایم تا ترا نگاه داریم رسول علیه السلام بخفت چنانکه ما غطیط او بشنیدیم جبرئیل آمد و این
آیه آورد رسول علیه السلام آواز داد گفت یا سعد و یا حذیفه باز گردید که خدای تعالی ضمان کرد که مرا از دشمن نگاه دارد حسن گفت
سبب آن بود که رسول علیه السلام گفت که چون خدای تعالی رسالت خود بمن داد دانستم که قومی مرا بزبانی بیازارند و از نکارت جهودان و ترسایان
می ترسیدم خدای تعالی این آیه فرستاد و بعضی گفتند در بدایت اسلام چون در مسلمانان ضعفی بود خدای تعالی رسول را از ... گردان

که زبان از زبان ... پرستان کشیده دار بقوله ولا تسبوا الذين يدعون من دون الله فيسبوا الله عدوا بغير علم رسول علیه السلام
زبان در کشید چون مسلمان قوت گرفت خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت برسان و بگو از عیب الهه ایشان ... ایشانست که ... بدان
یعنی کار زبان نگاه دارم بعضی گفتند این آیه در رجم جهودان آمد که رسول علیه السلام حکم رجم بگفت جهودان گفتند یا محمد پیغمبری ما را نگفت
که چنانکه ترسایان بعضی با رسول علیه السلام زبان ایشان گشاده کرد خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت بگو و برسان ایشان را فرمودیم تا بتبلیغ قیام نمائی
و ترسایان و مبالات مکن و بیم از ایشان که من ترا نگاه دارم تو آنچه فرمایند فرا است برسان و بگو ایشان را الستم علی شیء این آیه از بیم آن آمد
چنانکه این آیه برو آمد رسول علیه السلام گفت لا ابالی من خذلنی و من نصرنی بعضی دیگر گفتند در کار زنان رسول آمد که خدای فرموده بود
رسول را که ایشان را بگوید دنیا را اختیار کنند و تسبیح کنی گفت خدای تعالی این آیه فرستاد بعضی دیگر گفتند آیه در جهاد آمد که رسول علیه السلام
ترسید که بعضی ... مطاوعت نکنند در باب جهاد خدای این آیه فرستاد و این اقوالست که جماعتی مفسران گفتند اما بحمد الله تفسیر اهل البیت
و انایم ما و جماعتی صحابه روایت کرده اند چون براء بن عازب و جابر عبدالله انصاری و سلمان و ابو ذر و عمار و حذیفه و جز ایشان که این آیه در حق
امیر المؤمنین علی آمد در حجة الوداع چون رسول علیه السلام با ترسایان نجران مصالحه کرد بعد و آن را حله من حلل الاواقی و جبرئیل علیه السلام آمد
و گفت تا حج وداع مهیا کردن و علی را بجانب یمن فرستاد تا آن حلها تحصیل کند و ایشان بحج رفتن گرفت چون بیرون شد از مدینه رسول
نوشت با امیر المؤمنین علی که از جانب یمن بکه آید بحج چون کار حج تمام کرده با ما ... اهل یمن بکه آید بحج که با ما متفق باشد ان شاء الله او نامه و خواند
و شاد شد و رفتن بکه و بیامد و حاصل کرده بود از حلها در اعمال بیت و باقیهم خود برنشسته رفت تا بکه شد چون میقات اهل یمن رسید احرام
گرفت و جهل و چهار شتر هدی فرستاد و تیغ الکوکه ... بود و سی و سه شتر بود و هدیه ... بود چون رسول علیه السلام بکه رسید شتر ... خدای تعالی
این آیه فرستاد و اتموا الحج والعمرة لله رسول علیه السلام قوم را خطبه کرد و رسول علیه السلام احرام گرفته بود بحج و شتر راند بوده و شصت و شش
شتر هدیه قرآن کرده بود حج قارن خواست کردن چون آیه آمد رسول علیه السلام خطبه کرد و قوم را گفت هر که هدی نراند حلال شود و این
احرام را عمره کند که خدای تعالی عمره در حج برد و انگشتها در هم بست و بیکدیگر افکند آنگه گفت اگر من آنکه کنون میدانم پیش ازین دانستمی
هدی نراندمی ولکن من حلال نتوانم شدن تا هدی بمحل خود نرسد و قربان نکنم الا هر که با او هدی رانده است باید تا حلال شود
و حج تمتع کند و آنکه احرام بحج و عمره کرده بود قومی بعضی حلال شدند و بعضی با احرام باستادند و حلال نشدند رسول ایشان را عتاب
کرد گفت چرا حلال نمی شوید گفتند ما حلال شویم و تو محرم گفت تا هدی بمحل خود نرسد من حلال نشوم و قومی از آنکه حج قران بود آن است که بشنیده
در خلاف افکندند و بایکدیگر گفتند ما حلال شویم و با زنان خلوت کنیم و غسل کنیم و آب از سر ما فرو میچکد و رسول الله محرم
و رسول خدای کار بدین ... گفت امیر المؤمنین علی علیه السلام از راه یمن بیامد که رسید خلیفه بر قوم خویش بداشت و او بیامد تا رسول
بدید چون بیامد رسول علیه السلام بدو گفت بچه رسیدی یا علی گفت یا رسول الله بدین رسیدم که احوال ... گفت یا رسول الله تا
ز ... تمام کردم و حلها بستدم و در یکجا بستم و بسپردم و چون ... رسیدم قوم ... که احرام گرفت بر خواستم تا از آن
بیم گفت یا علی چه نیت کردی در احرام گفت یا رسول الله چون من نمی دانستم که تو ... بحج کرده ام نیت تو بستم و گفتم اللهم اهلالا
کاهلال نبیک گفت هدی راندی گفت بلی چهل و چهار شتر رسول علیه السلام گفت الله اکبر شادکامی در حج تو و هدی با من شریک کردی در حج
و هدی من نیز شصت و شش شتر است ... بر احرام می باش و باز گرد و قوم را بگیر و با قوم با نزدیک من آی امیر المؤمنین علیه السلام
باز گردید قوم آمده بود قومی دیدند که حلها بگرفته و آن حلها در پوشیده خشم گرفت ... را دیدند و گفت حلها چرا پوشیدید
گفت ما شفاعت کردیم و خواستیم تا خویشتن بیارائیم در احرام گفت یا سبحان الله حلها هنوز برسول نادیده چرا بر خود گرفتید
که کسی در بیفتد و بستد و حلها از ایشان بستد و بعضی نو ... بگیرید و ... مردم از آن خویش ...
... بر آورده و حلها برسول سپرد ایشان شکایت علی با رسول کردند ... بود رسول علیه السلام گفت ... که ... ایشان

اسلام کرد پس رسول علیه السلام بمنبر بر آمد و خطبه کرد و گفت ایها الناس لا تشکوا علیا فانه لاخشن فی ذات الله عز و جل [illegible]

کاورد [illegible] در ذات خدای [illegible] رسول [illegible]

حج کرد [illegible] حجة الوداع بود [illegible] بغدیر خم [illegible]

[illegible] جبرئیل آمد [illegible] رسول [illegible] گفت خدای تعالی [illegible]

[illegible] رسول علیه السلام

[illegible]

[illegible] تا همه جمع شدند [illegible]

رسول علیه السلام [illegible] مهاجر و انصار حاضر [illegible] خطبه [illegible] معروف و مشهور است [illegible]

[illegible]

[illegible]

کتاب الله عز و جل و عترتی اهل بیتی و ان اللطیف الخبیر [illegible] لن یفترقا حتی یردا علی الحوض [illegible]

[illegible]

[illegible] اللهم هل بلغت [illegible] من کنت مولاه فعلی مولاه [illegible]

[illegible] اللهم [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین [illegible]

اللهم هل بلغت [illegible] امیر المؤمنین علی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه [illegible]

و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله [illegible]

[illegible] اللهم هل بلغت

[illegible] اشهد [illegible]

آمد و وقت [illegible] خیبر [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین [illegible] صحابه [illegible]

[illegible] عمر خطاب بود گفت بخ بخ یا علی اصبحت مولای

و مولی کل مؤمن و مؤمنة [illegible] حسان بن ثابت الانصاری [illegible]

[illegible] یا رسول الله [illegible] رسول علیه السلام گفت قل

یا حسان علی اسم الله [illegible]

[illegible] گفت شعر یناديهم یوم الغدير نبيهم ❊ بخم واسمع بالرسول مناديا ❊ فقال فمن مولاكم ونبيكم ❊ فقالوا ولم يبدوا هناك التعاميا

الهك مولانا وانت ولينا ❊ ولن تجدن منا لك اليوم عاصيا ❊ فقال له قم يا علي فانني ❊ رضيتك من بعدي اماما وهاديا ❊ فمن

كنت مولاه فهذا وليه ❊ فكونوا له انصار صدق مواليا ❊ هناك دعا اللهم وال وليه ❊ وكن للذي عادى عليا معاديا ❊ [illegible]

[illegible] رسول علیه السلام گفت یا حسان لا تزال مؤیدا بروح القدس [illegible]

[illegible]

قیس بن سعد بن عبادة الانصاری گفت شعر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] گفت شعر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امیر المؤمنین [illegible]

[illegible] رسول علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رسول علیه السلام [illegible]

چه عذر بود کاحق پنهان دارد و چون تو ناصر او باشی چون این روز بود و این آیه آمد رسول علیه السلام در این کار اندیشه میکرد [illegible]
و این حال با علی بگفت امیر المؤمنین گفت یا رسول الله یاد داری که [illegible] ناصره فالیوم ما عذرک من کتم الحق [illegible]
حاضر آن روز گفت [illegible] آن روز [illegible] یاس [illegible] و مشاهده بود و این روز [illegible]
روز یاس بود [illegible] قوله الیوم یئس الذین کفروا من دینکم کان [illegible] الناس [illegible] قوله و انزلنا الحدید فیه باس شدید [illegible]
باش تا [illegible] بدست [illegible] یاس این روز [illegible] اعدا [illegible]
دشمنان دین بود [illegible] ایشان [illegible] تا [illegible] بدست [illegible]
آب [illegible] باشد [illegible] باشد [illegible]
[illegible] شعر [illegible] للمقعد [illegible]
[illegible] بیدا شود [illegible] دست [illegible]
[illegible] شعر [illegible] بدست [illegible]
کالیوم یئس الذین کفروا من دینکم کان [illegible] این کار [illegible]
[illegible] دشمنان [illegible]
[illegible] اصحاب الحدیث
در تفسیر [illegible] سائل بعذاب [illegible] که خدای تعالی گفت سأل سائل بعذاب
واقع للکافرین لیس له دافع من الله ذی المعارج [illegible] خدای [illegible]
سفیان [illegible] محمد بن علی [illegible]
[illegible] رسول علیه السلام [illegible] من کنت مولاه فعلی مولاه [illegible]
[illegible] النعمان الفهری [illegible] رسول [illegible]
[illegible] رسول علیه السلام [illegible] رسول [illegible] یا محمد
[illegible] خدای یکیست [illegible] رسول [illegible]
[illegible] ماه رمضان [illegible] زکوة [illegible] حج [illegible]
[illegible] فقلت من کنت مولاه فعلی مولاه [illegible]
[illegible] من کنت مولاه [illegible]
[illegible] رسول صلی الله علیه [illegible]
لا اله الا هو [illegible] من الله [illegible]
[illegible] اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم [illegible]
[illegible] آسمان [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible] سأل سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع [illegible]
[illegible] عذاب [illegible] لیس له دافع من الله ذی المعارج [illegible]
[illegible] الیوم اکملت لکم دینکم [illegible]
[illegible] الیوم اکملت لکم دینکم [illegible]

[illegible] طفل بود [illegible] بالغ [illegible] طفلا [illegible] الاسلام [illegible] وقت
البلوغ [illegible] الاسلام [illegible] الجمال [illegible] الرجال [illegible] رسول الله
[illegible] اعدائه [illegible] اعدائه [illegible]
اعدائه [illegible] منصوب و صاحب [illegible] فالمنبر منصوب [illegible] و صاحبه مرفوع
حقیقة [illegible] منصوب [illegible] منصوب [illegible] منصوب [illegible]
من ناصب [illegible] منصوب [illegible] قوله یا ایها الرسول بلغ [illegible]
[illegible] ما انزل الیک من ربک [illegible]
[illegible] تفسیر [illegible]
البیان عن وقت الخطاب [illegible] وقت الحاجة [illegible]
[illegible] بلغ ما انزل الیک [illegible]
[illegible] وان لم تفعل فما بلغت رسالته [illegible]
[illegible] والله یعصمک من الناس [illegible]
[illegible] معصوم [illegible] رسول علیه السلام
[illegible] سنة عشر من الهجرة [illegible] رسول علیه السلام [illegible]
[illegible] سنة احدی عشرة من الهجرة [illegible]
[illegible] صادق علیه السلام [illegible] یوم الغدیر عید الله الاکبر [illegible]
[illegible] عید [illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] عبد الله بن سنان [illegible] صادق علیه السلام [illegible]
[illegible] رسول علیه السلام علی را نصب کرد [illegible] احمد بن محمد [illegible]
[illegible] رضا علیه السلام [illegible]
[illegible] آسمان [illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] آنجا [illegible] یاقوت سرخ [illegible]
آب [illegible] درختان [illegible] انواع میوه [illegible] درختان [illegible]
[illegible] یاقوت [illegible] تسبیح و تهلیل [illegible]
[illegible] درختان [illegible] مشک [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] محمد [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible] روز [illegible]
[illegible] ماه رمضان [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible] ایشان [illegible]

[illegible]

قوله تعالى قل يا اهل الكتاب لستم على شيء حتى تقيموا التورية والانجيل وما انزل اليكم من ربكم

[illegible]

وليزيدن كثيرا منهم ما انزل اليك من ربك طغيانا وكفرا فلا تأس على القوم الكافرين

[illegible]

ان الذين آمنوا والذين هادوا والصابئون والنصارى من آمن بالله واليوم الآخر وعمل صالحا فلا خوف

[illegible]

عليهم ولا هم يحزنون لقد اخذنا ميثاق بني اسرائيل وارسلنا اليهم رسلا كلما جاءهم

[illegible]

رسول بما لا تهوى انفسهم فريقا كذبوا وفريقا يقتلون وحسبوا الا تكون فتنة فعموا

[illegible]

وصموا ثم تاب الله عليهم ثم عموا وصموا كثير منهم والله بصير بما يعملون لقد

[illegible]

كفر الذين قالوا ان الله هو المسيح ابن مريم وقال المسيح يا بني اسرائيل اعبدوا الله ربي وربكم

[illegible]

انه من يشرك بالله فقد حرم الله عليه الجنة ومأويه النار وما للظالمين من انصار لقد كفر

[illegible]

الذين قالوا ان الله ثالث ثلثة وما من اله الا اله واحد وان لم ينتهوا عما يقولون ليمسن الذين

[illegible]

كفروا

كفروا منهم عذاب اليم افلا يتوبون الى الله ويستغفرونه والله غفور رحيم ما

[illegible]

المسيح ابن مريم الا رسول قد خلت من قبله الرسل وامه صديقة كانا يأكلان الطعام

[illegible]

انظر كيف نبين لهم الآيات ثم انظر انى يؤفكون قل اتعبدون من دون الله ما لا

[illegible]

يملك لكم ضرا ولا نفعا والله هو السميع العليم قل يا اهل الكتاب لا

[illegible]

تغلوا في دينكم غير الحق ولا تتبعوا اهواء قوم قد ضلوا من قبل واضلوا كثيرا

[illegible]

وضلوا عن سواء السبيل لعن الذين كفروا من بني اسرائيل على لسان داود وعيسى ابن

[illegible]

مريم ذلك بما عصوا وكانوا يعتدون كانوا لا يتناهون عن منكر فعلوه

[illegible]

لبئس ما كانوا يفعلون ترى كثيرا منهم يتولون الذين كفروا لبئس ما

[illegible]

قدمت لهم انفسهم ان سخط الله عليهم وفي العذاب هم خالدون ولو كانوا يؤمنون

[illegible]

بالله والنبي وما انزل اليه ما اتخذوهم اولياء ولكن كثيرا منهم فاسقون لتجدن

[illegible]

اشد الناس عداوة للذين آمنوا اليهود والذين اشركوا ولتجدن اقربهم مودة

[illegible]

للذين آمنوا الذين قالوا انا نصارى ذلك بان منهم قسيسين ورهبانا وانهم

[illegible]

لا يستكبرون واذا سمعوا ما انزل الى الرسول ترى اعينهم

[illegible]

تفيض من الدمع مما عرفوا من الحق يقولون ربنا آمنا فاكتبنا مع

[illegible]

الشاهدين وما لنا لا نؤمن بالله وما جاءنا من الحق ونطمع ان

[illegible]

يدخلنا ربنا مع القوم الصالحين فاثابهم الله بما قالوا جنات تجري من

[illegible]

تجري من تحتها الأنهار خالدين فيها وذلك جزاء المحسنين ۝ والذين كفروا وكذبوا بآياتنا أولئك

روان جویها ... جاویدان باشند در آن ... و آنکه کافر شدند و تکذیب کردند ...

أصحاب الجحيم ۝ يا أيها الذين آمنوا لا تحرموا طيبات ما أحل الله لكم ولا تعتدوا

... ای آنکه بگرویدید حرام مکنید خوشیها ... آنچه حلال کرد خدای ... و از حد مگذرید

إن الله لا يحب المعتدين ۝ وكلوا مما رزقكم الله حلالا طيبا واتقوا الله الذي

که خدای دوست ندارد ... و بخورید از آنچه روزی داد شما را ... حلال پاکیزه ... و بترسید از خدای آن

أنتم به مؤمنون قوله يا أهل الكتاب عبد الله بن عباس گفت سبب نزول این آیت آن بود که جماعت جهودان بنزدیک رسول آمدند
و گفتند یا محمد تو مقری بتوریة و ... و مقر هستی که کتاب خدایست و حقست گفت آری گفتند ... ما
ما اتفقت ... در آنکه قرآن حقست ... خدای تعالی
این آیه فرستاد و گفت یا محمد بگو این جهودان و ترسایان را که شما بر هیچ چیز نباشید تا قائم کنید توریة و انجیل ... و
قرآن ... ایمان ... بانجیل ... و ... محمد ... ایمان ... کتاب ... قول دیگر ... مراد
... توریة و انجیل ... یعنی ... حکم شرع ... بکار داشتن ...
... تا باید ... و ما انزل الیکم من ربکم ... قرآنست ... ایمان ... قول دیگر ... آنکه
مراد قرآنست که خدای تعالی همه مکلفان را ... و تخصیص ایشان ... این آیه ... بر ایشان ... خطاب در
این آیه ... قوله ولیزیدن کثیرا منهم ... مراد ... خدای تعالی ... معجزه ... و توحید ... انبیا ...
صلی الله علیه و آله ولیزیدن کثیرا منهم ما انزل الیک من ربک طغیانا وکفرا ... بسیاری از ایشان ...
طغیان ... یعنی ایشان ... قرآن طغیان و کفر و این ... کرده ...
... مفسدان ... حاصل ...
... قرآن ... ایشان ...
قرآن ... ایشان ...
گفت ولیزیدن کثیرا منهم یعنی بیفزاید بسیاری از ایشان ... زیادة ... طغیان ...
قال الله تعالی ... ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی فلا تأس علی القوم الکافرین ای لا تحزن علیهم ...
... رسول علیه السلام ... ایشان ...
... ایشان ... ان الذین آمنوا ... خدای تعالی ... مؤمنانی که ...
... اهل کتاب ... رسول علیه السلام ...
... و صابئان ... ترسایان ...
... ایشان ... اهل کتاب ... صابیان ...
تفسیر صابئون ... و ... الصابی ...
... من آمن بالله ... ایشان ... و عمل صالح کند ...
... سیبویه گفت کلام ... تقدیم و تأخیر ... ان الذین آمنوا والذین هادوا
النصاری من آمن بالله ... والصابئون کذلک ... تفسیر

ولا فاعلموا انما ... فی شقاق ... والصابئون ...
... الفریب ... والصابئین ...
والذین هادوا والصابئون ... خطاست ... جهودان ...
عطف ... اسم ظاهر ... ضمیر ... تا اظهار ضمیر متصل ... زید ...
... زید ... ان الذین ...
... وانی وقیار بها لغریب ... وجوه ... عطف ...
... مع ... موضع الرفع بالابتدا ... تأکید ... وجهست ...
دو وجه ... قوله لقد اخذنا میثاق بنی اسرائیل ... حق تعالی احتجاج کرد ... جهودان ... ایشان را
... عهد ... ایشان ... گفت ... میثاق ... و ... زنده ... یعقوب ...
... میثاق ... ایشان ... و این ... احتجاج ... گفت ...
... رسولی ... ایشان ... ایشان ... گفت ...
... باشد ... ایشان ... هوی ...
... قلبه ... هوی ...
... هوی ...
... هوی ...
... کلما جاءهم ... رسول ...
... فریقا کذبوا وفریقا یقتلون ...
... تکذیب ...
... قوله کذبوا ویقتلون ... ماضی ... مستقبل ...
... قوله وحسبوا ان لا تکون فتنة ... ابو عمرو و کسائی و حمزه ...
برفع نون ... ان مخففه ... لا تکون ... ضمیر شان ...
... سیکون منکم مرضی ... نصب نون ...
... حسب ... بمعنی ظن ... الحسبان ...
... حسبان ...
... فعل ...
ان لا تکون ... فتنة ... عذاب ... سدی و قتاده و حسن و مجاهد ...
... عبد الله عباس گفت ... اختیار ...
... النار ... فتنة ... الذهب ...
... فعموا وصموا ... کور شدند ... کر شدند ... ایشان ...
... ایشان ... ضلالت و جهالت ...
انبیا و کشتن ایشان ...
... الناس

ان یترکوا ان یقولوا امنا وهم لا یفتنون آنکه گروهی از ایشان توبه کردند خدای تعالی توبه ایشان قبول کرد آنگه دیگر باره عزم دادند
باسر کفر و ضلالت شدند و کور و کر گشتند رسول را علیه و علی آله السلام وحی تعالی خطاب که با اهل کتاب عصر رسول کرد با ایشان که
بودند و لیکن پدران ایشان کرده بودند با ایشان شمرد برای آنکه چون ایشان اصل بودند بر ایشان منسوب بود ثم عموا وصموا کثیر منهم در چند
قول گفتند یکی آنکه بلغت آنان باشد که گویند اکلونی البراغیث بر فاعلیت مرفوع بود و قال ابو عمرو والعذاب الیم وما قال ابن وله یجوز ان
یعصر السلطان قاتله و این لغتی شاذ است لغت قرآن را بر این حمل نکنند و وجهی دیگر آنست که بدل ضمیر مرفوع متصل باشد که ضمیر
فاعل است من الواو فی قوله عموا وصموا چون این واو ضمیر مرفوع آمد بجا علیه کثیرا از و بدل کرد چنانکه مثل النعمی بل اکلها جیا انکه
جای القوم اکثرهم و وجهی دیگر آنست که خبر مبتدای است در جای فعل تقدیره والتقدیر ذو العمی والصمم کثیر منهم و مثله قوله شرا
هر ذا ناب والتقدیر ما اهر ذا ناب الا شر و اگر این تقدیر مکنند مبتدا نکره شود نه در جای خود و ایند در کلام ایشان نه درست باید وجهی
دیگر آنست که جواب سائلی باشد که پندارد چون گفت قدیم تعالی فعموا وصموا قال کیف من هم فاجاب وقال کثیر منهم والله بصیر بما یعملون
و خدای جل جلاله داناست با آنچه ایشان میکنند مورد او تهدید و وعید است یعنی بر آنچه پوشیده نیست از احوال ایشان تا هر یکی را
بر وفق آنکه باید چنانکه شاید جزا دهد لقد کفر الذین قالوا ان الله هو المسیح ابن مریم کافر شدند آنکه گفتند خدای معبود که
استحقاق عبادة دارد عیسی مریم است و بیان کردیم که کفر جحود بدل باشد اول آنکه جواب بود که با او اقرار دهد و دل قبیل اعتقاد باشد
و از ایا افعال الجوارح هیچ تعلق نیست اگر گویند مذهب ایشان همه را گفتی اکنون جواب گفت ترسایان با این قول کافر شدند گوییم از این دو
جواب یکی آنکه مراد بقول مذهب و اعتقاد ایشان است دیگر آنکه چون اعتقاد خبیث ایشان مستقر و ایشان پیدا شد خدای تعالی اعتقاد
قول خوانده کان ظهوره لنا عند ذلک و بر سیاق گفت کفر تصنیع حق تعو باشد اما بمجرد دل ما را بعد جاری مجری آن بود دو رسم حرم
و این کار گفت کفر عرف است در اصطلاح آنچه اوکیت کافر شمرد گویند و آن کروه از ترسایان که گفتند مسیح خداست فرقه ای اند که ایشان را
یعقوبیان خوانند و ایشان تثلیث گویند اقنوم پدر و اقنوم پسر و اقنوم روح القدس آنکه گویند پسر بود نیکی شد ند متحد گشتند
و آنانکه حق ایشاند مسیح را پسر خدای گفتند از مریم تعالی علوا کبیرا ایشان در حق مسیح این گفتند مسیح ایشان را گفت ای بنی اسرائیل
خدا را بپرستید که خدای منست و خدای شما تا تو گویا را با خدا ایشان گفتند و منکر شدند قول ایشان را و دعوت کرد ایشان را با عبادة خدا
و اقرار آنکه خدای منست و پروردگار شما او را خدای گفتند و نیز خدای شما الله من یشرک بالله آنکه بر سبیل تعلیل گفت برای آنکه هر که
او بخدای شرک آرد و با او انباز گیرد خدای تعالی بهشت بر او حرام کند و اصل شرک و شرک اجتماع در چیزی باشد و تعرف یقال
تشارکا فی کذا و شارک فلان فلانا و اشرکته اذا جعلت شریکا له او لغیره و این لفظ در شرع عبارة باشد از آنکه در عبادة
غیری را با خدای تعالی یار کند و این کفر باشد و مراد اعتقاد استحقاق غیری باشد عبادة را با خدای تعالی و آن عقاب موبد
باشد بحریم بهشت با این آیه و اجماع امت و نام شرک شامل بود بت پرست را و آفتاب پرست و شتان پرست را و گبر و جهود
و ترسا را وما للظالمین من انصار و مراد در این ستمکاران کافرانند چه دلیل دگر که قرآن در همه جا است ولقوله تعالی ان الشرک لظلم
عظیم و اگر حمل کنند بر عموم اولیتر باشد که فردا جز کافران برای آنکه هیچ کس باشد که کسی را بخدای حمایت کند و نصرة دهد را
از عقاب بر حقد و بر این آیه و ما نند این تمسک بر ند اصحاب وعید را در نفی شفاعت ظالمان که نه کافر باشد برای آنکه نصرت آ
باشد بر سبیل قهر و تسلط و شفاعت بر سبیل تضرع و لایه باشد فرق میان ایشان ظاهر است لقد کفر الذین قالوا ان الله ثالث ثلاثة
حق تعالی گفت کافر شدند آنانکه گفت خدای تعالی سیم سه است و این قول جمهور ترسایانست از ملکائیان و نسطوریان و یعقوبیان
و این سه گفتند بر طریق اتحاد گفتند و بیان کردیم که این نامعقولست برای آنکه محالست که دو ذات یک ذات شود و نه ثالث جز بر شاید
زجاج گفت اگر رابع ثلثة گوید نیز روا بود وجه شاید هم جر هم نصب بر اضافه رابع ثلثة و رابع ثلثه ای جاعلهم بنفسه اربعة

او بر مفعول به باشد اگر حق تعالی جزا داد و تکذیب کرد ایشان را بقوله وما من اله الا اله واحد نفی است و من موکد است کقولک ما فی الدار
من رجل این برای عموم و استغراق نفی باشد و ان لم ینتهوا عما یقولون و اگر باز نه ایستند از آنکه میگویند یعنی القول بالتثلیث لیمسن
الذین کفروا برسد با آنان که کافر شدند از ایشان عذاب الیم یعنی مولم یعنی با آنان که بر کفر اصرار کنند برای آنکه نگو باشد که گویند لیمسن
الکافرین منا که از پس چنانکه ایمان آرند و اگر اصرار کنند بر کفر با تفاق عذاب ایشان ساقط شود و وجهی دیگر گفتند و آن آنست که برای آن
گفت الذین کفروا منهم تا وعید شامل نباشد قوم را که گرویدن در اثنای آن است چه از ایشان گروهی بسیار ایمان آوردند پس منهم مخصص
عموم است در این روایت و این وجه بعقل نزدیکتر بوجه اول افلا یتوبون الی الله آنکه بر سبیل تقریع و توبیخ گفت این قوم چرا توبه نکنند
با خدای تعالی و رجوع نکنند با طاعة و عبادة او و از او آمرزش نخواهند از او و خدای تعالی غفور و رحیم است و رای این احوالست فی قوله
والله غفور رحیم یعنی بهمه حالی که خدای آمرزنده و بخشاینده است بیامرزد بفضل و رحمة او اگر با مرگاه او شود قوله ما المسیح ابن مریم
الا رسول حق تعالی رد کرد بر ایشان این مقاله شنیع ایشان انحال محال در عیسی مریم کرد و گفت نبود عیسی مریم الا پیغامبری که پیش از او
دگر پیغامبران رفتند و مادر وی زنی صدیقه بود راستگیر و نعل و فعال با مبالغه باشد چنانکه بسیار گفت و شرب و قوله دیگر
که مصدق بود بایات خدای و مومن بمنزلة او و بر پسر وی و با آنکه خدای تعالی در ایشان بخلقان نمود چنانکه گفت وصدقت بکلمات
ربها و قوله کانا یاکلان الطعام طعام خوردندی و این بر سبیل رد و انکار بر ترسایان است تا بینند که ما ایشان را برای آنکه که طعام خورد
محتاج طعام باشد و اگر نخورد زنده نماند و جسمی ضعیف محدث محتاج باشد و آنکه چنین بود الهیت را نشاید و بعضی اهل
معانی گفتند خوردن طعام در این کنایت است از قضاء حاجت برای آنکه کسی که او طعام خورد او را حدث بود و آنکه او محدث باشد
از این حدث مخصوص خدای محدث نتواند بودن یعنی موجد چه این حدث با تفاق نقص و طبع از و من اول الدلیل باشد برحدث
صاحبش آنکه گفت یا محمد بنگر که ما آیات برای ایشان چگونه بیان کنیم و ادله چگونه ظاهر میکنیم ثم آنکه بنگر که ایشان از آن چگونه
عدول و اعراض میکنند تا بجوی رسید عقول ایشان باز قبول حق و نظر در آیات و بینات من و اصرار بر کفر تا پندار و
که مجهول و مطبوع عند بر این کار و کسی جز ایشان ایشان را از آن می گرداند فهذا معنی قوله انی یؤفکون ای یصرفون و فلان مأفوک
اذا کان مصروفا عن الشیء و دروغ را برای آن افک گویند که مصروف بود از وجه خود و موتفکات گویند بادهای مختلف را و موتفکا
گفتند زمینهای که خدای تعالی بعذاب برگردانید قل اتعبدون من دون الله آنکه فرمود رسول خود را که بر سبیل احتجاج و انکار
با ایشان بگو با ایشان را که چرا می پرستید بدون خدای را که مالک نباشد و قادر بر نفع و ضر شما که بشما سود تواند کردن و نفع
و ضرر برای آنکه قادر بر نفع خدای باشد یا آنکه او را خدای تمکین کند و اگر عیسی علیه السلام بنفع و ضرر رسانیدن قادر بود بتمکین
خدای بود آنکه در حال حیوة چنین بود و ترسایان عصر رسول را از هیچ نفع و ضرری نبود و عبادة آنکس که از ضرر و نفعی نبود
جاری مجری عبادة اصنام و جمادات باشد و قبح آن معلوم است بضرورة و نفع فعل لذة باشد یا سرور یا آنچه موذی با آن یابکی
از آن مانند لذتهای که آدمی بدان منتفع شود از انواع مشتهیات و ضرر فعل الم باشد یا غم یا آنچه موذی بود با آن یا بکی از دیده
الام که در حیوان کنند و قذف و سب و بخشم در دین نیز از این باب بود والله هو السمیع العلیم و خدای تعالی شنوا و بینا
و دانا اقوال شما میشود و افعال شما می بیند هر کسی را بر وفق آن جزا دهد و مستحق باشد جزا دهد قل یا اهل الکتاب بگو ای جهودان
و ترسایان که خدا فرمان قوله ولجمل لا تغلوا فی دینکم غلو مکنید در دین خود و آن مجاوزة الحد باشد و ضد غلو تقصیر باشد
غیر الحق با حق و نصب او بر حال باشد والتقدیر غلوا غیر الحق ولا تتبعوا و متابعة مکنید و اقتدا با هواء و مذاهب و رایهای
قومی که ایشان آن مذهب هوای نفس نهادند نه باستخراج ادله که پیش شما بود و منهج صفت ایشان آنست که پیش از شما گمراه
بودند حسن و مجاهد گفتند این خطاب است با ترسایان تا آنکه اقتدا کنند در ضلال بجهودان و بعضی دیگر گفتند مراد آنست که اقتدا

بکیشها باسلاف و روسا و کبار خود و ضلالتها ایشان جز آنکه ضلالت خود و ضلال دیگر ان کنند قوی بسیار از کیش از ایشان بود مدد
ضلوا عن سواء السبیل زجاج گفت برای آن تکرار کرد کان خواست که ضلوا من قبل بلفظ اول و بدوم آنکه ضلوا من بعد بعضی گفتند برای آن
تکرار کرد که اول ضلال دین خواست و بدوم ضلال از طریق جنت و سواء السبیل مستقیم الطریق باشد که از میل و کژی دور باشد لعن
الذین کفروا لعنت کرده شدند آنان از بنی اسرائیل که کافر شدند بر زبان داود و عیسی بن مریم لعن طرد و ابعاد باشد از رحمت و در معنی و سبب آن گفتند حسن بصری
و مجاهد و قتاده گفتند ایشان را بر زبان داود لعنت فرمود تا قرده شدند و بوزینها وا داود خدای تعالی صورت ایشان را مسخ کرد و بوزینه
در زمان عیسی لعنت شدند و بعد آن تخصیص که بر این دو پیغمبر داد که از بین موسی از بین دو پیغامبر معروف تر بوده اند و ذکر سلیمان نکرد
آن نکرد که دین سلیمان دین داود بود و او را شریعتی نو نبود با تو علیه السلام گفت اما داود و اهل ایله را لعنت کرد بعد آنکه در روز
شنبه کرد در باب ماهی که منع داشته بودند گفت اللهم البسهم اللعنة مثل الرداء علی المنکبین و مثل المنطقة علی الحقوین پس
خدا لعنت کرد ایشان را و العنه شامل ایشان تا چون ردا بدوش ایشان در آمد و چون کرباس در میان ایشان در بود خدای تعالی ایشان را لعنت
کرد و اما عیسی علیه السلام و اصحاب مائده که از مائده بخواستند و چون خدای بفرستاد بیان کافر شدند ایشان را لعنت کرد خدای تعالی
ایشان را مسخ کرد قوله دیگر آنکه تا ایشان ابلیس و نومید باشند از مغفرت ما دام تا بر کفر اصرار کنند و دعای پیغمبران که ایشان را
و دعای انبیا لا بد مستجاب بود قوله سلم آنست تا بدانند که ایشان را سود نخواهد داشتن آنکه ایشان فرزندان پیغامبران اند و دو آن ایشان
که ایشان با آن فخر می آرند ایشان لعنت کرده اند ایشان را داود و عیسی بن مریم ذلک اشارت است بلعن ان لعنت برای آنست که ایشان عصیان
کردند و از حد اعتدال در گذشتند کقوله شعر فلیس تلک هند بلا اشتباه بما کان عصینا بالاعتدا و ما مصدریه است و معنی لکن ذلک الذی عصیانهم
و اعتداءهم و عصیان مخالفت امر با اراده باشد و عام بود در لغت مختص بود بفاعل و در اصطلاح متعدی بود او را اعتدا تعدی و ان
حد در گناه متعدی گویند کانوا لا یتناهون عن منکر فعلوه تفاعل از نهیان بهم معنی باشد که افعال تقاتلوا و اقتتلوا بهم و تشاتموا اما
قتل بعضهم بعضا و کذلک فی الضرب و الشتم حق تعالی گفت با ایشان عصیان و تعدی کنند یک دیگر را منع نمیکنند و نهی نمیکنند از منکر
و منها الشرک در عقل و شرع حرام است و ایشان بدست داشتند و تعاطی میکنند آنکه بر سبیل مدمت و نکوهش گفت ایشان را لبئس ما کانوا
یفعلون بد چیزیست آنچه ایشان میکنند و منکر خلاف معروف باشد و انکار ضد اقرار باشد و دیانکه مراد بمنکر حیث اینجا سوق گفته بلکه
مانکر و قتی است و در شد و دو آنکه شرع ست و در احکام اسلام آنکه ربا خوردنست و بهای پیه که بر ایشان حرام بود چون بسیار حق بود
میفروختند و بهای پیه میخوردند و میدانستند که اینجا عیش حرام باشد بهاء آن حرام باشد و حمل کردن بعموم اولیتر باشد چنانکه
نیست میان ما بن اقوال عبد الله مسعود روایت کرد از رسول علیه السلام که او گفت در بنی اسرائیل چون کسی منکری کردی دیگری با خدا و در دنیا
نهی کردی و باز نه ایستادی از آن و بعد کردی چون او دیدی با او اختلاط و هم کله و مشاربه کردی و از و زجر نکرد و چون خدای تعالی
از ایشان چنین دید دلهای ایشان بعضی بر بعضی زد و لعنت کرد ایشان را بر زبان داود و عیسی بن مریم و از ایشان قرده و خنازیر ساخت
و بان خدای که جان من بدست اوست که امر بمعروف کنی و نهی منکر کنی و دست سفیه بدست گیری و او را بر حق بداری و الا خدای تعالی
دلهای شما بر یکدیگر زند و لعنت کند شما را چنانکه لعنت کرد ایشان را تری کثیرا منهم ای محمد تو بینی ایشان را بسیاری یعنی گفته اند مراد اهل کتاب اند
از جهودان و ترسایان و بعضی گفته اند مراد جهودان اند تنها و بعضی گفتند مراد کعب اشرف است که ایشان تولا میکنند مشرکان قولا ای قولا
با یکدیگر دوستی میکنند تا یکدست و یک زبان باشند بر تو که محمدی لبئس ما قدمت لهم انفسهم بد چیز است که نفس ایشان برای ایشان
تقدیم کرد و از پیش بفرستاد لام جواب قسمی مضمرات چنانکه گفتیم و ما نکره موصوفه است و بدل آن فعل با نفس اضافه کرد تا اضافه فعل
محقق شود با ایشان و بدانند که ایشان کرده اند و جز ایشان نکرد چنانکه گفت با قدمت یداک و با قدمت ایدیکم و ما کسبت ایدیکم
ان سخط الله علیهم موضع ان مع الفعل رفع است و فعل با ان در جای مصدر است و آن مخصوص بالذم باشد که بید فی شأن

بئس الرجل زید و بئس رجلا زید و تقدیر آیت آنست که لبئس شیئا قدمت لهم انفسهم سخط الله علیهم و خلودهم فی النار و شاید کرد و قطعا
هم خالدون که او مبتدا باشد و بئس تعلق بدان ندارد ولو کانوا یؤمنون بالله و النبی اگر ایمان داشتندی بخدای و پیغامبر ایشان
و ما انزل الیه و القرآن مراد از آنچه گفتند مراد پیغامبر موسی است و از ابلیکانوا منافقان جهودند گفت اگر ایشان بخدای و پیغامبر خدا
یعنی موسی و توریة ایمان داشتندی ما اتخذوهم اولیاء مشرکان را دوست نگرفتندی خلاف قول حسن بصری است و مجاهد بر سبیل حکایت
ایشان با مشرکان دلیل آن میکند که ایمان ندارند ایشان بموسی و توریة چه ایشان بموسی و توریة کافر اند ولکن کثیرا منهم ایشان
فاسقند و خارج از فرمان خدای لتجدن اشد الناس عداوة آنکه رسول را علیه السلام احوال دوستان و دشمنان اعلام کرد گفت تجدن
یا تو بیابی ای محمد سخت ترین مردمان را بعداوة و دشمنی و ضد اوثق و تقدیرات للذین امنوا در محل نصب است بانکه مفعول دوم است و مفعول
فعل بعد آنکه جهود و منافق و مشرکان در مفعول دوم است از جهت آن جهودان را یعنی دشمن ترین کس سلمانان را جهودان باشند و بوجه
روایتی که رسول علیه السلام گفت هیچ دو جهود نباشند که با یک سلمان خالی شوند و الا قصد کنند کشتن او و قبیله الذین اشرکوا
و آنان که مشرک باشند برای عداوة مسلمانان مشرکان در جهودان با اختلاف ملل و اهواء ایشان دوست یکدیگر شده اند و لتجدن اقربهم
مودة و بیابی نزدیکترین ایشان بمودة و دوستی مؤمنان را آنان را که گفتند ما ترسایانیم و مراد بترسایان خصوصا است نه عموم برای آنکه
ترسایان با مسلمانان کمتر از جهودان دشمنی نکنند و تمام مراد نجاشی است و قصران گفتند در بدایت اسلام که رسول علیه السلام بمکه بود
مشرکان با یکدیگر نشستند و مشاورت کردند در کار مسلمانان و ایشان را در حکوم بر آنان نهند و قهر کنند گفتند هر یکی از ما
آنان را که از ایشان در جوار وی اند تکلیف کند باید کرد و ترغیب نمود تا باشد که از محمد بگردند و این معنی بر دست گرفتند تا بعضی را
که ضعیف تر بودند بر گشتند و جماعتی با ایمان ماندند رسول را علیه السلام عم او ابو طالب حمایت کرد چون رسول علیه السلام رنج اصحاب دید
ایشان را گفت شما هجرت باید کردن و بحبشه رفتن که پادشاه حبشه مردی است عادل ظلم نکند و در ولایت او بجای نیک بباشند
تا کسی بر شما ظلم نکند نجاشی را خواست باین نام و نجاشی بود و این بزبان حبشه عطا باشد و نجاشی نام پادشاه حبشه است چنانکه
قیصر نام پادشاه روم باشد و کسری نام پادشاهان پارس یازده مرد برخاستند و چهار زن و آنجا رفتند عثمان عفان بود و زبیر عوام
و عبد الله مسعود و عبد الرحمن عوف و ابو حذیفة بن عتبه و مصعب بن عمیر و ابو سلمة بن عبد الاسد و عثمان بن مظعون و عامر
بن ربیعه و حاطب بن عمرو و سهل بن بیضا بدریا رفتند و کشتی بگرفتند تا بزمین حبشه بردند و این در ماه رجب بود
در سنه خمس من المبعث سال پنجم از بعث رسول علیه السلام و این هجرت اول بود آنگه جعفر بن ابی طالب برفت و دیگران از مسلمانان
متفرق گرد آمدند و رفتند تا هشتاد و دو مرد بحبشه رفتند بیرون از زنان و کودکان چون قریش خبر یافتند عمرو بن العاص با جماعتی
و سلامتی هدیه با او بدست او بفرستادند نزد نجاشی که ایشان را بگیرد و بفرستد و این قصه تمام در سورة آل عمران بگفتیم چون برفتند
و نجاشی توانستند کردن و هر چند که ممکن بود کردند و نجاشی سخن ایشان گوش با نکرد و ایشان را رد کرد و اعمی عمرو عاص با اصحاب
ایشان باز گشتند خائب و نومید و مسلمانان آنجا مقام کردند در خیر و راحت و حسن جوار تا آنگه که رسول علیه السلام هجرت کرد و کار وی
بلند شد و مسلمانان قوت گرفتند و سال ششم رسید از هجرت رسول علیه السلام نامه نوشت به نجاشی بدست عمرو بن امیه الضمری تا
ام حبیبه بنت ابی سفیان را خواهد و او با شوهر خود هجرت کرده بود بحبشه شوهرش آنجا ترسا شد و بمرد و مسلمانان که آنجا بودند درخواست
تا بایشان فرستد نجاشی کنیزکی را از آن خود نام او ابرهه بنزدیک ام حبیبه فرستاد و خبر داد که رسول خدای او را میخواهد
ام حبیبه خلعت داد بشارت را بان کنیزک داد و گفت برو و بگو تا وکیلی فرستد بشرط تا من او را وکیل کنم که مرا باو دهد خالد
بن سعید بن العاص را بفرستاد او وی را وکیل کرد تا او را برسول داد بمهر چهار صد دینار آنگه از قبل رسول خطبه کرد نجاشی بود که بگزارد
تا چهار صد دینار بیاوردند و بدست آن کنیزک بام حبیبه فرستاد چون آن دینار بام حبیبه دادند از آن پنجاه دینار برگرفت و با ابرهه داد

کنیزکی گفت پادشاه مرا از تو بوده است که هیچ نشانم از ذوق وان بمن کی ها کرده ام با توهم وان عقد وان [illegible]

[illegible]

قسیس نام بود پسر کرا اقتدا کردندی بدو در طریق حق استقامت کردی او را قسیس خوانند سلمان پارسی گوید این آیه بر رسول علیه السلام خواندم

ذلک بان منهم قسیسین و رهبانا ایشان یعنی او رهبان عباد باشند و این لفظ واحد بود و هم جمع اگر گفت جمع است گفت

واحد او راهب باشد مثل فارس و فرسان و راکب و رکبان و اگر واحد است جمعش رهابین کقربان و قرابین و حزابین قال

الشاعر فی الواحد شعر لو ابصرت رهبان دیر فی الجبل لانحدر الرهبان یسعی و نزل و انشد فی الجمع شعر رهبان مدین لو راوک تنزلوا

والعصم من شعف الجبال الفادر و اصل او من الرهبة باشد و هی الخوف و انهم لا یستکبرون عطف است بر قوله بان منهم قسیسین و رهبانا اگر

از ایشان عالمان و زاهدانند دیگر آن سبب که ایشان استکبار نکنند آنگه حق تعالی وصف ایشان در خوف و خشیت و رقت قلب

گفت که چون بشنوند آنچه بر رسول خدا فرو فرستاده اند چشمهاء ایشان [illegible] فاضت عینه اذا سالت بالدمع

و تفیض العین [illegible] بالدمع و فاض النهر اذا سال الماء قال الشاعر شعر ففاضت دموعی [illegible]

و خبر مستفیض ای شائع و فاض القوم من عرفات اذا خرجوا منها و فاض [illegible] و فی الحدیث [illegible]

[illegible]

وکذبوا بایاتنا حق تعالی چون ذکر اهل کتاب کرد وایشان بدو نوع بودند مؤمنان و کافران چون ذکر مؤمنان شان بکرد
ولیکن ایشان را خواهد بود بیان ثواب ذکر کافران و وعید و عقاب ایشان بگفت تا طریق الخوف والرجاء والترغیب والترهیب
تکلفا را تحریض کرده باشد انکه تکذیب بکرد مقرون کرد که اگرچه کفر بچند طریق باشد کفر ایشان بتکذیب رسول بود علیه السلام و تکذیب
قران و ذکر انکه چون ایه در صفت ایشان بود وایشان جامع بودند هر دو را ایشان را هجو و صفت کرد اما بر عموم گفت تا ایشان
وجز ایشان داخل باشند دران و وعید دو بکرار نیز لطف باشد و کلمه اصحاب الجحیم ایشان اهل دوزخ اند و جحیم فعیل
باشد بمعنی مفعول و جحیم شدة ایقاد النار باشد قال الشاعر شعر والحرب لا یبقی لجاحمها التخیل والمراح — و در لغت
جحیم درکه و نام دوزخ است و او اسم علم است بلام که در و شرح است کالنجم للثریا فانه علم لها یا ایها الذین امنوا لا تحرموا
طیبات ما احل الله لکم الایه مفسران گفته سبب نزول این ایه آن بود که چون رسول علیه السلام صحابه و صفت قیامة کرد و احوال
او و سختی او بگفت کار ان جماعت صحابه بیامدند و در سرای عثمان مظعون بنشستند و گفتند ایشان ده کس بودند علی
ابو طالب بود و ابوبکر و عبدالله مسعود و عبدالله عمر و ابو ذر غفاری و سالم مولی ابی حذیفه و مقداد بن الاسود و سلمان پارسی
و معقل بن مقرن و اتفاق کردند بانکه روز روزه بگشایند و شب همه شب نماز بایستند و بر بستر نخسبند و گوشت نخورند و چربی
نخورند و گرد زنان نگردند و طیب بوی با ذکر نکنند و پلاس پوشند و دنیا بکلی ترک کنند و در زمین سیاحت کنند و بعضی
گفتند و خویشتن خصی کنند اگر این خبر درست باشد این حدیث در حق این مذکوران ممکن هست مگر در حق امیر المؤمنین
علی که با لااتفاق ثبت در زهد و عبادة او با این خبر نیاز نیست زیرا که بود و چون در حق او عصمة درست شد و رای آن خبر نباشد
این خبر برسول علیه السلام برسید و بخانه عثمان مظعون آمد ایشان را از ان خانه بر فته بود با اهلش و گفت ام حکیم دختر ابی امیه حکیم
چنین از جماعتی من رسانیده اند چنین است ام حکیم گفت یا رسول الله اگر عثمان با تو چیزی گفته است چنانست که او گفت و
در خانه گفته باشد ام حکیم گفت یا رسول الله دروغ گوید و نخواست که سر او فاش کند یا دروغ گوید و نخواست که بر شوهرش
عثمان مظعون باز آمد زن او بگفت رسول خدا اینجا بود و چنین و چنین گفت عثمان برخاست و پیش رسول آمد علیه السلام باز گشت چون
با پیش رسول شدند رسول علیه السلام ایشان را گفت این کار شما را گفته اند درست است گفتند بلی یا رسول الله و ما ازین جماعت
خیر نخواستیم رسول علیه السلام گفت مرا بدان نفرموده اند اما گفت بدانید که نفس شما را بر شما حقی هست حق او را بدهید روزه دارید
و روزه گشائید و نماز کنید و نیز بخسبید که من که روزه دارم گاه روزه دارم و نماز کنم و بخسبم و گوشت خورم و چرب خورم و با زنان
خلوت کنم و سنة و طریقه من اینست و من رغب عن سنتی فلیس منی و هرکه از سنت من رغبت کند او از من نیست الکرام را جمع کرد و خطبه
کرد و گفت ما بال اقوام چه بوده است مردمانی را که زنان بر خود حرام کرده اند و طعامهای لذیذ و بوی خوش و خواب و مباشرت
اما من شما را میگویم که جهت رهبانیت در بسایانیان باشید چرا که دین من ترک لحم نیست و تحریم زنان و تخاذ صوامع و سیاحت
امت من روزه است و رهبانیت ایشان جهاد است خدای را بپرستید و شرک میارید با و حج کنید و نماز کنید و زکات بدهید
و روزه دارید ماه رمضان و در استقامت باشید تا شما را استقامت باشد انکه پیش از شما بودند بتشدید هلاک شدند که بر خود سخت بکردند
خدای بر ایشان سخت کرد ایشان کرانه در صوامع و دیرها ماندند بقایای ایشان اند خدای تعالی این ایه فرستاد زید اسلم
روایت کند که عبدالله رواحه را مردی مهمان آمد عبدالله رواحه مشغول شد بشغلی بوقت شام بیامد و مهمان را طعام نداده بود زن را گفت
گفت مهمان را طعام دادید گفت نه گفت چرا گفت با انتظار تو گفت مهمان را طعام بدادی و با انتظار من این طعام بر من حرام است
زن نیز گفت بر من حرام است مهمان نیز گفت بر من حرام است هم نشستند و طعام در پیش نهاده نخوردند عبدالله رواحه
چون این بدید دست بیازید و گفت بسم الله و طعام پیش گرفت و طعام بخورد و مهمان را بداد و اهل او نیز طعام بخوردند پس رسول را خبر کردند

ورسول را علیه السلام خبر داد رسول علیه السلام گفت صواب کردی خدای تعالی این آیة فرستاد عکرمه روایت کرد از عبدالله عباس که گفت مردی
بنزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله من دوش پاره گوشت بخوردم در بیاد شب و انتشار ببخود داشت من گوشت بر خویشتن حرام کردم خدای
این ایه فرستاد یا ایها الذین امنوا لا تحرموا طیبات ما احل الله لکم خدای تعالی خطاب کرد با مؤمنان و گفت ای کسانی که ایمان و تصدیق کرده اید
حرام مکنید بر خود طیبات و مشتهیاتی که خدای تعالی شما را حلال کرده است از مطاعم و مشارب و ملابس و مناکح و انواع با و انتفاع برگیرید
تحلیل و تحریم تابع مصالح بود و مصالح ان داند که عواقب داند و عواقب علام الغیوب داند پس تحلیل و تحریم نه کار شماست کار حق است و کار
کسی که بدعهای حلال را یا چاشه حلال را با حرام که بر وی حلال است حرام نشود بر او و بنزدیک ما چیزی که خدای تعالی حلال کرده باشد بتحریم
تحریم حرام نشود و اگر مردی گوید زنش حلال حرام است طلاق حرام بنزدیک ما حرام نشود و طلاق نباشد و هیچ لازم نیاید جز توبه و بنزدیک
فقهای ما از کنایات طلاق بود و با وی طلاق را قصد و بنزدیک ما بکنایات طلاق واقع نباشد و اگر قصد و لو اقصد و قلم کنید بعضی
گفتند مراد آنست که قصد و مکنید انحلال بتحریم و بعضی گفتند مراد اعتبار آنست که در معنی غلو مکنید بر خویشتن خصی نکنید که خدای
دوست ندارد شما را که اعتداء و اسراف و غلو کنید و گفتوا بدانکه کم انصوصه صورة امرات و مراد اباحة و حده و ینکم چنین باشد
که حق تعالی که بان متمتع شود و کسی بایستد کلا و انرا ان منع کند و برای قاعده حرام بعد رفتن بود برای انکه خدای تعالی ما را منع کرده است
از حرام و تناول آن و تصرف در آن و در منافعت کما ان الطلاق که و مباح کرداند و ابلجه خلاف منع و خطر باشد ذکر اوج ا... کار
کار را مرده و خلق اتفاق کنند گفت و ما از قیام متقون ایم دو وعید که ما انرا که حرام خوردند تعالی کنند و بلی چیزی که بود و مو
باشد و قوله حلالا طیبا انتصاب حلالا است از مفعول و حق تعالی که ما را مباح کرده خوردن روزی فقد حلال و طیب مقید کرده ایم
تا حرام و خبیث از و خارج باشد تا فائده بود و شاید که انکه حال در کلام عرب بعینه فاعل یا مفعول به باشد اگر کسی گوید غلامش را
کامرت بالا تلحق و امس شاد فلان کس را بنت و در ان حال که بر هر باشد از خارج حال انکه ثالم و واجب باشد از ضرب و اعلة حال الواجب
از تحریر مغز و تتابع و الادهم بکی ازان خلاف کند عصیان کرده باشد خدای تعالی گفت و وزیرها حلال بجویشتن حرام مکنید و در اخر
حلال است برشما نیز اسراف مکنید و از تجاوز من شما را روزی کرده ام که حلال پاکیزه است از ان حق رسید واتقوا الله الذی انتم به مؤمنون و بترسید
از ان خدای که او را با بد ایده بعنی از معاصی او بپرهیزید تا از عذاب او رستگاری یابید عائشه روایت کرد که رسول علیه السلام وع بیان خورد
و پالوده و حلوا دوست داشتی و گفتی ان المؤمن حلو یحب الحلاوة و گفتی در شکم مؤمن زاویه هست از بهر حلوا شیرینی در روایت
که حسن بصری بکروز پالوده بخورد فرقد السبخی در نزدیک او شد حسن او را گفت چه گویی در این گفت من دوست ندارم این را و او لا این
خوردن حسن گفت یا سبحان الله لعاب النحل بلباب البر مع سمن البقر هل یعیبه مسلم و مردی بنزدیک حسن آمد و گفت مرا همسایه ایست که
پالوده نخورد گفت چرا گفت میگوید شکر این نتوانم گذاردن حسن گفت آب سرد خورد گفت بلی گفت همسایه تو جاهل است نمیداند که نعمت خدا
بر او در آب سرد بیشترست که پالوده قوله عز و علا لا یؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم ولکن یؤاخذکم

91

بما عقدتم الایمان فکفارته اطعام عشرة مساکین من اوسط ما تطعمون اهلیکم
او کسوتهم او تحریر رقبة فمن لم یجد فصیام ثلثة ایام ذلک کفارة
ایمانکم اذا حلفتم واحفظوا ایمانکم کذلک یبین الله لکم ایاته

لعلكم تشكرون. يا ايها الذين آمنوا انما الخمر والميسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشيطان
[illegible]
فاجتنبوه لعلكم تفلحون. انما يريد الشيطان ان يوقع بينكم العداوة والبغضاء
[illegible]
في الخمر والميسر ويصدكم عن ذكر الله وعن الصلاة فهل انتم منتهون. واطيعوا
[illegible]
الله واطيعوا الرسول واحذروا فان توليتم فاعلموا انما على رسولنا البلاغ
[illegible]
المبين. ليس على الذين آمنوا وعملوا الصالحات جناح فيما طعموا اذا ما اتقوا
[illegible]
وآمنوا وعملوا الصالحات ثم اتقوا وآمنوا ثم اتقوا واحسنوا والله يحب المحسنين
[illegible]
يا ايها الذين آمنوا ليبلونكم الله بشيء من الصيد تناله ايديكم ورماحكم
[illegible]
ليعلم الله من يخافه بالغيب فمن اعتدى بعد ذلك فله عذاب اليم. يا ايها الذين
[illegible]
آمنوا لا تقتلوا الصيد وانتم حرم ومن قتله منكم متعمدا فجزاء مثل ما
[illegible]
قتل من النعم يحكم به ذوا عدل منكم هديا بالغ الكعبة او كفارة
[illegible]
طعام مساكين او عدل ذلك صياما ليذوق وبال امره عفا الله عما
[illegible]
سلف ومن عاد فينتقم الله منه والله عزيز ذو انتقام. احل لكم
[illegible]
صيد البحر وطعامه متاعا لكم وللسيارة وحرم عليكم صيد البر
[illegible]
ما دمتم حرما واتقوا الله الذي اليه تحشرون. جعل الله الكعبة البيت
[illegible]
الحرام قياما للناس والشهر الحرام والهدي والقلائد ذلك لتعلموا
[illegible]
ان الله يعلم ما في السماوات وما في الارض وان الله بكل شيء
[illegible]

٨٣٠

عليم. اعلموا ان الله شديد العقاب وان الله غفور رحيم. ما على الرسول
[illegible]
الا البلاغ والله يعلم ما تبدون وما تكتمون. قل لا يستوي الخبيث
[illegible]
والطيب ولو اعجبك كثرة الخبيث فاتقوا الله يا اولي الالباب لعلكم تفلحون
[illegible]

قوله تعالى لا يؤاخذكم الله باللغو الآية در سبب نزول این آیه خلاف کردند عبد الله عباس گفت سبب آن بود که چون آن قوم آن چیزها بر خود
حرام کردند که گفتیم و بدان سوگند خورده بودند و رسول علیه السلام ایشان را از آن منع کرد ایشان گفتند یا رسول الله سمیع و مطیع فرمان ترا
اما سوگند چه کنیم خدای تعالی این آیه فرستاد ابن زید گفت در عبد الله بن رواحه آمد و مهمان او چون سوگند خورده بود چنانکه قصه ایشان
برفت حق تعالی گفت اگر چه [illegible] در حق شخصی یا قومی [illegible] در حال [illegible] باشد و [illegible] باشد
یا [illegible] گفت خدای تعالی شما را [illegible] نمی‌گیرد و مؤاخذه و عقوبت [illegible] سوگند تان و سوگند لغو آن باشد
که در خلال حدیث بر زبان ایشان می‌رود لا والله و بلی والله بی آنکه در دل دارند و عزم و نیت کرده باشند و این قول [illegible] مفسران است
و روایت کرده اند از باقر و صادق علیهما السلام و حسن بصری گفت و ابو مالک که سوگند لغو آن باشد [illegible] چنان گمان برده که
صواب و راست است [illegible] سوگند لغو کفارت واجب باشد [illegible] و مفسران [illegible] گفت کفارت واجب
[illegible] و اصل اللغو [illegible] کلامی باشد که در و فائده نبود یقال لغا فی کلامه لغوا و الغیت الشیء اذا اهملته و الالغاء تعطیل الاعمال
[illegible] قال الشاعر شعر [illegible] الجلد يعني [illegible] في الدية [illegible]
[illegible] ولکن یؤاخذکم بما عقدتم الایمان ولکن شما را بآن گیرد که سوگند [illegible] عقد دل [illegible] خواند
ما عاقدتم بالالف و معنی [illegible] باشد که عقدتم بتشدید برای آنکه فاعل و فعل [illegible] آمد [illegible] ضاعفت و ضعفت [illegible]
و در قرآن [illegible] خواندند فی قوله ربنا باعد بین اسفارنا و بعد [illegible] حمزه و کسائی و ابو بکر عن عاصم خواندند عقدتم بتخفیف قاف
من العقد و هذا علی وجهه فظاهر [illegible] باقی قرا خواندند عقدتم بتشدید قاف من التعقيد
[illegible] مفسران ازین قراءة امتناع کردند چون طبری و ابو عبید [illegible] گفتند برای آنکه تفعیل تکثیر [illegible] باشد [illegible]
لازم آید [illegible] سوگند خورد [illegible] کفارت لازم نبود [illegible] و این خلاف اجماع است و این خطا است
برای آنکه تفعیل [illegible] تکرار است [illegible] تشدید و تغلیظ است کالتعقيد فی عقد الحبل [illegible]
[illegible] باشد سوگند لغو [illegible] گفت تفعیل [illegible] خطاب [illegible]
[illegible] قوله و [illegible] چون [illegible] تفعیل گفت [illegible]
[illegible]
[illegible] کفارة [illegible] واجب [illegible] سوگند [illegible] باشد [illegible]
[illegible]
[illegible] و معنی [illegible]
[illegible] الحسین [illegible] تشدید [illegible] معلوم [illegible]
سوگند خورد والله لا افعل [illegible] کفارة لازم باشد و در [illegible] خلاف [illegible]

٨٣٨

نیکو بست وحقیقة عقد فی الحبل والعهد والیمین باشد برای آنکه مستولاست در هر یکی جدا واحد و ظاهر استوار الدلیل حقیقة کرده قال الشاعر
شعر قوم اذا عقدوا عقد الجارهم شدوا العناج وشدوا فوقه الکربا واعقدت العسل اذا جعلته منعقدا فهو معقد ومعقد گویند بدانکه سوگند منعقد باشد الا بنیة اما چون گوید اقسمت او اقسم او احلف یا چیزی که لفظ سوگند باشد آنگه گوید من بدین سوگند خواستم ابدا بدان تصدیق کنند و بخبر بیان داده مخبر باشد خدای را و حکم او بخبر ما اندو شافعی گفت فیما بینه وبین الله تعالی الوجه مقبول اما در حکم شرع در عهد و قول است شافعی را و سوگند جز بخدای تعالی و یا نامهای او یا نامهای حضرت او سوگند نیاید چون گوید و قدرة الله وعلم الله و حق الله مراد بش قادریت او علم و حق باشد سوگند باشد و اگر از ابن این معانی باشد کالشرفی گوید این سوگند نباشد وابو حنیفه واصحاب اوزخ گفت وشافعی واصحاب او گفتند سوگند باشد چون گوید و عمر الله و عمر و لشر سوگند باشد سوگند بود و الا نباشد و تفصیل عزل و هم این گفته و شافعی را در دو قول است چون گوید بالله و یا انه گویند سوگند داد سوگند باشد والا نبود و شافعی گفت چون برا طلاق گوید حمل باشد احلف بالله و استعین بالله و اقسم بالله و افعال گفتند اگر گوید سوگند خواستم یا نخواستم چون گوید بالله بحرف قسم سوگند باشد بنزدیک ما و جمله فقها و ابو جعفر استرابادی گفت از اصحاب شافعی سوگند باشد چون گوید و حق الله سوگند نباشد مگر قصد سوگند کرده باشد و همچنین گفتا ابو حنیفه و محمد بن الحسن و شافعی و ابو یوسف گفتند سوگند باشد چون گوید حلفت او حلفت او اقسم و مکرر بدانه بالله ان نامهای خدای سوگند نباشد نزدیک ما سوا اگر نیت سوگند باشد و اگر نباشد و شافعی هر این گفت و ابو حنیفه گفت سوگند باشد بهر حال و مالک گفت اگر سوگند خواست باشد سوگند باشد و الا نبود چون گوید اشهد بالله سوگند نباشد و شافعی را در دو قول است یکی آنکه اگر سوگند خواست سوگند باشد و این مذهب ابو حنیفه یکی قول چنانکه ما گفتیم چون گوید اعزم بالله سوگند نباشد و شافعی گفت اگر سوگند خواست باشد و الا نباشد اگر گوید خدا می‌تو سوگند میدهم از خدا بر این سوگند نباشد هیچ وجه و شافعی گفت اگر سوگند خواست باشد و الا نباشد و سوگند بغیر خدای بنزدیک ما سوگند نباشد و بدان کفارت نبود و شافعی گفت درست نباشد الا آنکه در آن کار کند او حانث شود و اگر نکند حانث شود و نبود کفارت باشد و احمد حنبل گفت کفارت باشد که سوگند او دروغ کند یعنی ان غیر چون گوید والله سوگند باشد بهم حال و بظاهر حکم سوگند بود تا اگر گوید سوگند نخواستم از و قبول کنند و شافعی هم این گفت جز که او گفت اگر گوید سوگند نخواستم از و قبول کنند چون گوید علی عهد الله بنزدیک ما این نذر باشد چون خلاف کند بر کفارت نذر بود و ابو حنیفه و مالک گفتند سوگند باشد و شافعی گفت در عزم و نکره داد گویند سوگند داشت سوگند باشد و الا نباشد سوگند لغو آن باشد که بر زبان او ساق شود بی قصد بلی والله و لا والله و در ولیش آن است که بر بلی والله این لغو باشد و کفارت نبود و شافعی هم این گفت و ابو حنیفه گفت در وی کفارت باشد و مالک گفت لغو الیمین سوگند باشد و آن آن بود که بر ماضی سوگند خورد دروغ بقصد چنانکه گوید والله لقد کان کذا و دروغ باشد و حرج و اثم حاصل بود و بر او کفارت نباشد و ابو حنیفه گفت لغو سوگند آن باشد که بر ماضی سوگند خورد بجهل و پندارد که چنین بود پس گرداند بر او کفارت نبود اگر بر محال سوگند خورد که عقد بود و نبود کفارت لازم نیاید او را و مذهب ابو حنیفه و شافعی است که در حال حانث شود و کفارت لازم آید اگر گوید او صعود کند بآسمان یا زنده کند مردگان را و مانند این اگر فلان کار نکنم و نکند این سوگند باشد نه الفقها حانث شود و کفارت واجب نبود بر او و این مذهب مالک و شافعی و اوزاعی ولیث بن سعد و ثوری و ابو حنیفه واصحاب او گفتند چون خلاف کند حانث شود و بر او کفارت سوگند بود و چون سوگند خورد که قبیح کند و واجب نکند واجبات باشد که قبیح کند و واجب بجای آرد و بر او کفارت نباشد و جمله فقها گفتند بر او کفارت باشد سوگند که بر ماضی خورد اگر بمعنی بود و اگر بر اثبات اگر عالم بود یا ناسی و اگر راست بود یا دروغ منعقد نشود و بر او کفارت نباشد و همچنین گفت مالک ولیث بن سعد و ثوری و ابو حنیفه واصحاب او و احمد و اسحاق و مذهب شافعی آن است که اگر راست خورد سوگند بر وی هیچ نیست و اگر دروغ

بود عالم باشد بان کفارت لازم آید و این مذهب او زاعی است و عثمان بتی و قول عطا و حکم است که سوگند خورد بر امری در مستقبل آنکه خلاف کند از کفارت واجب شود بر و بلا خلاف و اگر فعل چیزی کند بر و کفارت باشد بمعنی و شافعی را در دو قول است قوله فکفارته اطعام عشرة مساکین من اوسط ما تطعمون اهلیکم ضمیر فی قوله فکفارته محتملست که راجع باشد الی احد ثلثه اشیا یکی ما فی قوله بما عقدتم الایمان و دوم لغو فی قوله باللغو فی ایمانکم سیم راجع باشد با حنث که کلام بر او دلیل میکند و قول اول در شرح وان قول حسن بصری است و شعبی و ابو مالک و قوله اطعام عشرة مساکین ذکر بیان کرد ده درویش را گر چه باتفاق اگر بیک درویش دهد بجزو باشد بلخ فصل در ذکر ده من است کفارت اجزا و بسند باشد الامن که ان بود که ده درویش را بده طعام بدهد بقدر کفایت سیر ایشان و اصحاب ما از احد طعام بدهد یا یک مد بقدر طاقه و کفته اما هر یکی با این قدر بدهد و ما شمل این طعام حاضر کند و طلب دو رطل و نیم باشد هر یکی را اگر ده مد بدهد ضعیف این حاضر کند ده درویش را بیاورد تا بخورند و رطل باشد کان نصیب ده کس از این مقدار که گفتیم مکر آنکه کرده بنزدیک ما و فقها خلاف کرده ندار طعام نان نباید بمعده را باشد یا جاهلی فی الاخبار و شافعی گفت هر یکی را مدی بمد پیغامبر صلی الله علیه وآله وان یک رطل و ثلث باشد و این قول بیشتر این است و عبدالله عباس و عبدالله عمر و سعید بن المسیب و القاسم و سالم و سلیمان بن یسار و عطا و حسن بصری و تمسک کردند در این باب بخبر ابو هریره که روایت کرد او گفت مردی بنزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله من در روزه ماه رمضان با اهل خود مجامعت کردم گفت برده آزاد کن گفت ندارم گفت بر دو ماه پیوسته روزه دار گفت نتوانم گفت شصت درویش را طعام ده گفت ندارم رسول علیه السلام بفرمود تا پایه ده صاع خرما بیاوردند و باو داد و گفت این بشصت درویش ده گفت والله که در میان این دو سنگلاخ درویش تر کسی از اهلم گفت برو بر اهل خود نفقه کن و در کرمانی آن کس گفت ما و مجتهد خرما نشد که با پانزده صاع بود و بر شصت درویش قسمت کردند هر یکی را مدی رسید برای آنکه صاعی چهار مد باشد و ابو حنیفه گفت اگر گندم خواهد داد نیم صاع بدهد هر درویش را و اگر جو و خرما و مویز خواهد داد یک صاع کم نباشد و این قول علی است و عبدالله و عباس و ابن سیرین و شعبی و نخعی و سعید جبیر و مجاهد و حکم و سفیان مسلک کردند بحدیثی که روایت کردند و سفیان مجتهد او پیغمبر علیه السلام فرمود که بر او کفارت واجب بود گفت بر وی شصت درویش را ده و سیق شصت صاع باشد نصیب هر درویش صاعی و محمد بن کعب القرظی گفت باید که ده درویش را چندان دهد که چاشت و شام بخورند و این یک روایت است از امیر المؤمنین علیه السلام و شریح گفت باید تا نان خورش بان باشد و بنزدیک ما آنچه درویش بسته باشد دادن و بر قاتان دیگر باشد و میانه آن نان و حل و زیت و برترین آن نان و لحم و بنزدیک شافعی قیمت آن شاید دادن در کفارات و در زکوة اسلام جنس باید بعینه و بنزدیک ما و ابو حنیفه روا باشد و بنزدیک شافعی جز بده درویش نشاید دادن و بنزدیک ما و ابو حنیفه بر یک درویش تکرار شاید کردن ده بار و بنزدیک ما یا وجود ده کس بیک کس نشاید الا حملة ان و بنزدیک شافعی جز بآزادی مسلمان محتاج نشاید دادن و بنزدیک ابو حنیفه باهل ذمه شاید دادن و مذهب ما موافق قول شافعی است در مسلمانان که مادر که ما اتفاق جز مسلمان مومن ظاهر و مستر نشاید دادن جز آن یک یک قسم برسوله قوله من اوسط ما تطعمون اهلیکم از میانه طعامی باشد و اگر منتقل کند عبدالله عمر و اسود و عبیده و شریح گفتند مادر باید وافضل آن گوشت باید و حلوا و عیال زیت و جمیع باشد و این طعام باشد و این موافق مذهب ماست و بعضی ذکر کرده است از نسیر او سط بجهت ارادة من قوله تعالی قال اوسطهم الم اقل لکم لولا تسبحون است اوسطها دلیل از طعام ما اوسط است که با اهل خود دهی بقوت کرشا عادة در سال و آن که معین باشد چون بدیشان دهد شاید دادن در کفارة و قوله او کسوتهم او وسط ما تطعمون اهلیکم فی القلة والکثرة من حسب الیسار والعسر و از صادق علیه السلام روایت کردند کان کا فطعم الکسوتهم قوله عامة و ذکر کرده است و ابو عبدالرحمن السلمی کسوة خوانده بضم کاف و ذکر الفتان کالاسوة والاسوة

[illegible] ... حق است ... [illegible]

... رسول علیه السلام ... لعن الله الخمر وشاربها وساقیها وبائعها ومبتاعها وعاصرها ومعتصرها وحاملها والمحمولة الیه ... [illegible]

... [illegible] ...

... امیر المؤمنین علی علیه السلام ... [illegible]

... [illegible] ... ترکت النبیذ لاهل النبیذ ... [illegible]

... قوله انما الخمر ... [illegible]

... [illegible] ...

... والمیسر ... [illegible]

... [illegible] ...

... والانصاب ... [illegible]

... قال الاعشی ... وذا النصب المنصوب لا تنسکنه ولا تعبد الشیطان والله فاعبدا ... والازلام ... [illegible]

... [illegible] ...

... رجس من عمل الشیطان ... [illegible]

... فاجتنبوه ... [illegible]

... لعلکم تفلحون ... [illegible]

... انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة والبغضاء فی الخمر والمیسر ... [illegible]

... ویصدکم عن ذکر الله وعن الصلوة فهل انتم منتهون ... [illegible]

... واطیعوا الله واطیعوا الرسول واحذروا ... [illegible]

... فان تولیتم فاعلموا انما علی رسولنا البلاغ المبین ... [illegible]

... لیس علی الذین آمنوا وعملوا الصالحات جناح فیما طعموا ... [illegible]

... اذا ما اتقوا وآمنوا وعملوا الصالحات ثم اتقوا وآمنوا ثم اتقوا واحسنوا والله یحب المحسنین ... [illegible]

سوال اگر مؤمن بود و اگر کافر [illegible] هیچ کس که مباح کند مستحق ذم نباشد سوال اگر مؤمن بود و اگر کافر [illegible] جناح [illegible] که این شرط لغوست [illegible]
از این دو جواب است یکی آنکه در کلام اضمار [illegible] گویند تقدیره انه لیس علی الذین آمنوا وعملوا الصالحات جناح
فیما طعموا وفی غیره اذا ما اتقوا وآمنوا وعملوا الصالحات تا معنی آیه آن بود که هر کس که مؤمن باشد و عمل صالح کند بر او هیچ جناحی نباشد
در آنچه خورد و در [illegible] جناح [illegible] باشد [illegible] بر او جناح نباشد [illegible]
تفسیر [illegible] آن بود که اتقاء و ایمان و عمل صالح اگرچه شرطست [illegible] شرط حقیقی است و لکن [illegible]
با حکم او [illegible] ایمان و عمل صالح [illegible] وجوب [illegible] تاکید حکم معطوف علیه باشد [illegible] و این بر سبیل توسع و مجاز باشد
[illegible] در مجلس عمر خطاب [illegible] قدامه بن مظعون [illegible] خمر [illegible]
عمر [illegible] گفت [illegible] خدای گفت لیس علی الذین آمنوا وعملوا الصالحات جناح فیما طعموا الآیه [illegible]
حاضر باشد [illegible] امیر المؤمنین علی را [illegible] آمد و عمر [illegible] قدامه بن مظعون [illegible]
[illegible] گفت [illegible] این آیه [illegible] گفت [illegible] گفت [illegible]
حرام است [illegible] این آیه [illegible] تحریم خمر [illegible]
تحریم خمر [illegible] عمر گفت [illegible] گفت [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین گفت [illegible]
[illegible] مؤمن [illegible] صالح اگر چه [illegible]
[illegible] گفت [illegible] اذا شرب سکر و اذا سکر هذی
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] باشد یا ایها الذین آمنوا لیبلونکم الله بشیء من الصید الآیه مفسران گفتند [illegible]
[illegible] رسول علیه السلام [illegible] خدای تعالی امتحان کرد مؤمنان را بصید [illegible]
محرم باشند صید [illegible] ایشان دست [illegible] وحش [illegible] ایشان [illegible]
از میان [illegible] احرام [illegible]
احرام صید [illegible] رسول الله [illegible] خدای تعالی این آیه فرستاد [illegible] خطاب [illegible] با مؤمنان
گفت [illegible] لیبلونکم الله خدای تعالی [illegible] ابتلا [illegible] صید [illegible]
[illegible] ابتلا از خدای تعالی [illegible] ابتلا [illegible] باطن باشد [illegible]
باشد [illegible] وقوله بشیء من الصید [illegible] صید گفت [illegible]
[illegible] صید [illegible] صید بحر [illegible] گفته اند [illegible] حال الاحرام [illegible] الحلال [illegible]
عبد الله عباس گفت و مجاهد [illegible] صید [illegible] بدست توان گرفتن [illegible] صید [illegible]
[illegible] صید [illegible] معلوم [illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] گفت [illegible] آیات [illegible] حق تعالی [illegible] صید [illegible] احرام [illegible] قوله لیعلم الله [illegible]
در این آیه لفظ ابتلا [illegible] ابتلا [illegible] علم [illegible] خدای تعالی
در [illegible] ابتلا [illegible] و این بر سبیل توسع و مجاز [illegible]
[illegible] لیعلم الله [illegible] علم استعمال کرده اند [illegible]

دیت [illegible] مقدم [illegible] ولیکن [illegible]
[illegible] تا خدای تعالی ثواب دهد [illegible]
[illegible] من یخافه بالغیب یعنی تا کیست [illegible] بعد از آنکه [illegible] باشد [illegible]
الرحمن بالغیب [illegible] تا پیدا شود [illegible] فمن اعتدی بعد ذلک
[illegible] خدای تعالی [illegible] فله عذاب الیم
[illegible] یا ایها الذین آمنوا لا تقتلوا الصید وانتم حرم [illegible]
صید [illegible] معلوم [illegible] تحریم صید در حال احرام
[illegible] حرام [illegible] محرم [illegible]
[illegible] محرم [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] حرام [illegible] قتل صید در حال احرام [illegible]
[illegible] ومن قتله منکم متعمدا الآیه مفسران و فقها خلاف کردند
[illegible] قتل صید [illegible] کفاره [illegible]
[illegible] قتل صید [illegible] احرام [illegible] کفاره [illegible]
کفاره [illegible] قول حسن [illegible] و مجاهد [illegible] قتل صید [illegible]
کفاره [illegible] مذهب شافعی است [illegible] فقها [illegible]
[illegible] عبد الله عباس گفت [illegible] صید [illegible] در حال احرام [illegible] کفاره باشد
[illegible] خدای تعالی [illegible] ومن عاد فینتقم
الله منه [illegible] فجزاء [illegible] مثل ما قتل من النعم [illegible]
[illegible] مثل ما قتل من النعم [illegible] جزاء مثل ما قتل [illegible] و ابن عامر و اهل
[illegible] کفارة طعام [illegible] کفارة طعام [illegible] طعام [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] مثل ما قتل من النعم [illegible]
[illegible] النعم [illegible] المقتول [illegible]
[illegible] مثل [illegible] فلان لا یفعل کذا و مثلک لا یقول کذا
[illegible]
[illegible] وقول الشاعر شعر [illegible]
[illegible] صید [illegible] واجب بود جزا [illegible]
[illegible] قول مثل ما قتل [illegible] عبد الله عباس و حسن [illegible]
[illegible]
[illegible] مذهب [illegible]
[illegible] مذهب شافعی است [illegible] صید [illegible] خدای [illegible]

و این مذهب مخوف است که فتوی اشان [illegible] بطریق [illegible] این باب [illegible] و خلاف فقها [illegible] اکثر عبارات و مطول [illegible]
در اصل مسئله که باید تعلق [illegible] چون محرم شتر مرغ بکشد بر او کفاره شتری باشد اگر نیابد شتر را قیمت [illegible] طعام [illegible]
[illegible] بدهد و هر درویشی [illegible] اگر بیشتر بیفزاید با کاهد بر او بیش از آن نبود [illegible] مسکین باشد
[illegible] اگر نتواند کردن [illegible] هر نیم صاع یک روز روزه [illegible] اگر نتواند [illegible] روزه [illegible]
[illegible] صید بکشد [illegible] کفاره [illegible] باشد [illegible] بدهد [illegible] درویشی [illegible] اگر بیفزاید [illegible] باشد
و اگر [illegible] در مسئله اول گفتیم [illegible] هر نیم صاع [illegible] روزه [illegible] اگر نتواند [illegible] روزه [illegible]
[illegible] آهو صید کند و بکشد بر او گوسپندی باشد اگر نیابد [illegible] بکند [illegible] بدهد [illegible] درویشی [illegible]
نیم صاع اگر بیفزاید [illegible] باشد و اگر [illegible] بر او بیش از آن نیست [illegible] هر نیم صاع یک روز روزه [illegible]
اگر نتواند سه روز روزه دارد و هر که شتر [illegible] بکشد [illegible] و همچنین [illegible] و هر که [illegible]
یا علو [illegible] بکشد یا چیزی [illegible] کند و هر که [illegible] یا [illegible] یا چیزی [illegible] بکشد [illegible] طعام بدهد
هر که [illegible] بکشد [illegible] طعام بدهد [illegible] بکشد و او محرم باشد در حل بر او [illegible] باشد اگر محرم نباشد و اگر در حرم بود [illegible]
باشد اگر محرم باشد و در حرم بود بر او [illegible] باشد و قیمت [illegible] بکشد و او محرم باشد در حل [illegible] باشد و اگر در حرم [illegible]
و محرم نباشد [illegible] اگر محرم باشد در حرم بر او [illegible] کبوتری [illegible] محرم در حل [illegible] و اگر [illegible]
در حرم [illegible] و اگر محرم بود در حرم بر او [illegible] و [illegible] اگر کبوتر [illegible] باشد [illegible] کبوتر حرم [illegible]
[illegible] حرم [illegible] باید داد [illegible] باید داد [illegible]
[illegible] صید [illegible] در حرم بر او واجب است [illegible] کند و اگر [illegible] و [illegible] کند و کبوتر حرم [illegible]
[illegible] در حل باشد [illegible] کبوتر حرم بکشد صدقه بدهد [illegible] باشد و کبوتر حرم [illegible]
[illegible] حرم [illegible] باشد [illegible] کبوتر [illegible]
[illegible] اگر محرم باشد [illegible] بدهد و [illegible] ربع درم و اگر محرم باشد [illegible]
بکشد [illegible] کبوتر حرم [illegible] باشد [illegible]
[illegible] صید [illegible] باید [illegible] باشد و اگر جماعتی محرمان بر
صید جمع شوند و او را بکشند بر هر یکی فدیه باشد و اگر جماعتی گوشت صید بخورند [illegible] بر هر یکی فدای باشد [illegible]
[illegible] و یکی خطا کند [illegible] بر هر یکی فدا باشد و چون دو کس صید [illegible] یکی محرم باشد [illegible] در حرم [illegible]
محرم نباشد قیمت [illegible] در حرم فدا و قیمت [illegible] در حرم صید [illegible] باشد [illegible] اگر جماعتی [illegible]
[illegible] بر هر یکی فدای باشد [illegible] آن [illegible] فدا باشد [illegible] شتر مرغ [illegible] باشد
و اگر [illegible] شتر مرغ [illegible] کند [illegible] باشد [illegible] باشد و اگر [illegible] باشد
[illegible] آن [illegible] باشد [illegible] صید [illegible]
[illegible] طعام [illegible] اگر نتواند سه روز روزه دارد و هر صیدی که محرم کشد در حرم بر او فدا باشد و چون در حرم کشد [illegible] و قیمت [illegible]
و اگر [illegible] در حرم [illegible] بکشد [illegible] باشد و [illegible] حرمت حرم [illegible]
[illegible] بر [illegible] امام [illegible] محرم [illegible] الصید [illegible] باشد [illegible] کفارت کند [illegible] باشد [illegible]
کند [illegible] کفارت [illegible] باشد [illegible] ومن عاد فینتقم الله منه [illegible] صید [illegible]

کشتن و اگر [illegible] باید [illegible] باید کشتن [illegible] اگر [illegible] کفاره صید باشد [illegible]
[illegible] بچه [illegible] باید کشتن [illegible] صید بکشد [illegible] کفاره باشد [illegible] کشتن و [illegible] محرم
[illegible] قیمت [illegible] باشد و اگر [illegible] ربع قیمت باشد [illegible] قیمت [illegible] باشد
قیمت باشد اگر [illegible] قیمت باشد [illegible] تمام باشد و اگر [illegible] کشته شود [illegible]
بیشتر از قیمت نبود و اگر [illegible] گفتیم [illegible] صید باشد [illegible] صید [illegible]
[illegible] صید [illegible] حرم [illegible]
[illegible] حرم [illegible] صدقه [illegible]
[illegible] صید [illegible]
[illegible] صید [illegible] محرم [illegible]
بکشد [illegible] رسول [illegible] علیه السلام [illegible] محرم [illegible]
[illegible] محرم [illegible]
[illegible] صید [illegible] محرم [illegible] صید [illegible] باشد و همچنین [illegible]
صید [illegible] باشد [illegible] ریان بن شبیب [illegible] مأمون [illegible] رضا علیه السلام [illegible]
خواست [illegible] ابوجعفر محمد بن علی النقی [illegible]
چون عقل و فضل و علم و ادب و حکمت و رای [illegible]
[illegible] مأمون [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] خود [illegible] حاصل شده است [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] نکرد [illegible]
[illegible] اهل البیت [illegible]
[illegible] ابوطالب [illegible] مأمون [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] خدای [illegible]
اما [illegible] ابوجعفر [illegible] عقل و فضل و ادب و رای [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] العالمین [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] فقه [illegible]
[illegible] تمام است [illegible] اهل البیت [illegible] علم و فضل ایشان [illegible] باشد [illegible]

درم و زر بکسی محتاج نبوند و هم جهان با ایشان محتاج بیند و ایشان اندرین معنی بدرجه کمال بوند [illegible]
از ایشان که فضل و ادب [illegible] و اگر خواهی تا بدانی که چنین است [illegible] این جوان را بیازما تا خواهی دید از مسائل در فنون علم تا پیدا شود
[illegible] گفتند روا باشد [illegible] تا امتحانش کنیم [illegible] فقه و شریعت تا پیدا شود [illegible]
جواب [illegible] امیرالمومنین پیدا شود گفت روا باشد و برین اتفاق کردند که یحیی اکثم را [illegible] قاضی وقت
او را درخواستند و گفتند ایها القاضی [illegible] گفت [illegible] می باید کرد [illegible] باشد [illegible]
نزد امیرالمومنین مامون مسئله مشکل اختیار کنی [illegible] بپرسی [illegible] یحیی [illegible] بسیار وعده دادند
گفت روا باشد هم چنین کنم [illegible] مامون آمدند و گفتند [illegible] یحیی اکثم را [illegible] تا از وی مسئله پرسد [illegible]
پیدا شود [illegible] روز معین فرمای گفت همچنین کنم آنگه روزی [illegible] کردند و مجمعی عظیم بساختند و یحیی اکثم را [illegible] و حاضر کردند
و مامون بفرمود تا برای دست او برای محمد علی تقی دستی [illegible] آمد و در دست نشست یحیی اکثم در پیش
او بنشست و تقی علیه السلام در آن وقت نه ساله بود و چند ماه و مردم هر کس بمراتب خود بنشستند و بایستادند و مامون [illegible]
خود بنشست یحیی اکثم گفت یا امیرالمومنین دستور باشی تا [illegible] محمد بن علی التقی مسئله پرسم مامون گفت دستوری [illegible]
خود یحیی روی با او کرد و گفت جعلت فداک دستور باشی که مسئله پرسم ابو جعفر علیه السلام گفت بپرس گفت چه گویی در محرمی که صید
بکشد ابو جعفر گفت این صید اندر حل کشته یا در حرم عالم باشد یا جاهل بعمد باشد یا بخطا آزاد باشد یا بنده [illegible] باشد [illegible] باشد
یا معید صید از ذوات الطیر باشد یا از وحوش [illegible] صید [illegible] ایشان بود [illegible] باشد
محرم بحج احرام داده یا بعمره یحیی اکثم این بشنید متحیر شد و کلامش [illegible] انقطاع [illegible] ظاهر شد چنانکه اهل مجلس [illegible]
مامون گفت الحمد لله علی هذه النعمة والتوفیق فی الرای آنگه [illegible] گفت [illegible]
مصیب بود [illegible] روی با ابو جعفر محمد بن علی کرد گفت [illegible] دختر [illegible] گفت [illegible]
دختر تو میدهم [illegible] ابو جعفر علیه السلام گفت الحمد لله اقرارا بنعمته ولا اله الا الله اخلاصا لوحدانیته
و صلی الله علی محمد سید بریته والاصفیاء من عترته اما بعد فقد کان من فضل الله علی الانام ان اغناهم بالحلال عن الحرام فقال سبحانه
وانکحوا الایامی منکم والصالحین من عبادکم وامائکم ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله والله واسع علیم آنگه گفت [illegible] محمد بن علی بن
موسی [illegible] ام الفضل بنت عبد الله المامون [illegible] صداق [illegible] فاطمه زهرا علیها السلام [illegible]
[illegible] امیرالمومنین [illegible] صداق مامون گفت [illegible] دختر [illegible] ام الفضل [illegible]
تو قبول کردی گفت قبول کردم [illegible] آنگه مامون [illegible] بنشستند خواص و عوام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خواص و عوام [illegible]
چون [illegible] مامون گفت یا ابن رسول الله [illegible] مسائل فقهی را
بیان کنی تا ما را [illegible] گفت آری آنگه گفت محرم چون صید بکشد در حل و صید از ذوات الطیر باشد [illegible]
[illegible] باشد اگر در حرم کشد بر وی جزا و قیمت باشد مضاعف و اگر مرغ بچه باشد بر وی بره بود و اگر [illegible]
بر وی جزا و قیمت باشد و اگر صید از وحش باشد اگر [illegible] باشد و اگر شتر مرغ باشد بر وی شتری بود و اگر
آهوی باشد بر وی گوسفندی بود و اگر چیزی ازینها در حرم بکشد جزا مضاعف شود [illegible] جزا و قیمت و چون احرام

بحج گرفته باشد [illegible] محرم باشد [illegible] بکشد و جزاء صید بر عالم و جاهل [illegible]
باشد و اگر عمدا کند [illegible] باشد و اگر بخطا [illegible] باشد و اگر کشته آزاد باشد جزا [illegible] و اگر بنده
باشد [illegible] صید [illegible] کفارت [illegible] باشد [illegible] عقاب آخرت ساقط [illegible]
در آخرت عقاب باشد [illegible] گفت مامون گفت احسنت یا ابا جعفر احسن الله جزاک [illegible]
[illegible] ابو جعفر علیه السلام گفت روا باشد [illegible] یحیی اکثم گفت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اهل البیت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیرالمومنین [illegible]
[illegible] مامون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عبد الرحمن [illegible]
[illegible] عبد الرحمن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابو حنیفه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بالغ الکعبه صفت هدیست و اگرچه صورة معرفه دارد باضافه نامعرفه است بتقدیر انفصال زیرا که اضافه تحقیقی است و تقدیر آنست
که هدیا بالغا الکعبه کقولهم مررت برجل ضارب زید ای ضارب زیدا و قولهم هذا رجل حسن الوجه ای حسن وجهه یعنی
باید که صفت هدی باشد تمام خلق و بی عیب و شافعی گفت روا باشد که بعضی ذبح شود تا کل مرغی باشد روا بود و ابو علی گفت حرفی
باید هر چه باشد اما لفظ نعم اطلاق بر شتر و گاو و گوسپند کنند او کفارة طعام مساکین او عدل ذلک صیاما و عطف بر جزاء الکفاره
و طعام مرفوعست بانکه بدل کفارتست و اگر اضافه کرد گفت برای آنکه چون سه چیز بگفت در آیه از جزا و طعام و صیام تخصیص کرد تا اگر اما
نکارد قال کفارة طعام لا کفارة صید و کفارة صیام [illegible] کنند یکی آنکه جزا قیمت کند باشد چهار پای آنکه [illegible] طعام کند
و این قول [illegible] و مذهب ما اینست و قول دیگر آنست که قتاده گفت نقش صید را قیمت باید کردن کما اکثر [illegible]
الکرا قیمه طعام باید کردن او عدل ذلک صیاما تا از بر مدی [illegible] صاع [illegible] و بعضی گفتند ابو حنیفه
و شافعی گفتند [illegible] روزه و صیام و ضب او بر تمیزاست [illegible] مفعول دوم علی باشد [illegible]
او بالتمر و این و لیرات لیذوق وبال امره یعنی این کفارة بر وجه عقوبت و نکالست و اصل وبال من قولهم طعام وبیل [illegible]
مرعی لا یوافق الطبع فقال الشاعر شعر فقاصحه الرمون [illegible] البلاد یشتکی [illegible] عفا الله عما سلف در وجوه قول گفتند یکی آنکه
عما سلف من امر الجاهلیة خدای تعالی عفو کرد از آنچه در جاهلیة بود پیش اسلام و قول دیگر آنکه خدای تعالی عفو کرد از آنچه در مقدم سلام
رفت و من عاد فینتقم الله منه و هر که باز سر آن شود خدای تعالی از او انتقام بکشد و خلاف کردند در آنکه [illegible] جزا باشد یا عطا [illegible]
و سعید بن جبیر و مجاهد گفتند جزا لازم باشد او را و این قول بعضی اصحابنا است و دوم آنکه عبد الله عباس و شریح و حسن و ابرهیم گفتند
بر وی جزا نباشد و او را با خدای گذارند که خدای از او انتقام کشد و این مذهب بیشتر اصحابنا است و مذهب بیشتر فقها [illegible]
در خلاف کردند که بر وجه تخییر است یا نه عبد الله عباس و شعبی و سدی و ابرهیم گفتند این بر وجه تخییر نیست بر وجه ترتیب است
و این مذهب ما است اگر چه موضوع او تخییر باشد و لکن حمل بر ترتیب کنند بدلیل اجماع [illegible] عبد الله عباس و عطا و حسن
در روایات بعضی اصحابنا ما آنست که بر اصل موضوع خود مانده است و مراد تخییر است و الله عزیز ذو انتقام و خدای تعالی قادر است
هیچ چیز او را غالب نبود و کینه کشنده است از آنان بازی از فرمان او بیرون شوند و در آیه دلیل است بر صحت قیاس برای آنکه رجوع با وعدل
در قیمت جزا بنا با آنست که رجوع با دو مقوم در قیمت متاع و این بقیاس تعلق نیست قوله تعالی احل لکم صید البحر و طعامه الآیة عبد الله
عباس گفت و زید بن ثابت و سعید بن جبیر و سعید بن المسیب و سدی و مجاهد و ابرهیم بیان این حلالی کرد بر محرم را صید ماهی تازه است اما
ماهی شور خلاف نیست در آنکه حلال باشد گفتند آنچه از دریا برآید بر هر وجه باشد ماهی است و اجناس آن از آنچه ازان حلال باشد
و آنچه حرام باشد علی المحرم دائم حرام باشد و بعضی گفتند آنچه در بحر حلال باشد مثل آن در بر هم حلال باشد و مراد بحر در یا است
و بحرا بحار نهرها باشد الا ماهی که آن تحرم را بر تو محرم دائم حلال باشد و طعامه در وجوه قول گفتند یکی آنکه مراد آنست که آنچه در آب بمیرد
از حیوان حلال و موج بکنار افکند و این قول ابو بکر و عمر است و عبد الله عباس و عبد الله عمر و قتاده و قول دیگر عبد الله عباس
آنست و سعید بن المسیب و سعید بن جبیر و مجاهد و ابرهیم که مراد ماهی شور است و اختلاف است بمذهب ما آنست که مراد صید بحر
آنست که ماهی تازه که از دریا برآید و طعام او آنست که ماهی شور است چه آنچه در آب بمیرد و بی دلیل ما حرام است بر محرم و آنچه دا [illegible]
و از طعام که میدانیم قول دوم مذهب ما است و بعضی دیگر گفتند مراد بطعام آنست که از آب دریا رویید از نبات و گیاه و لیکن قول اجماع
متاعا لکم نصب او بر مصدر است لا من لفظ الفعل و در معنی او گفتند آنکه مراد آنست که منفعت یابید [illegible] حسن بصری و قتاده گفتند معنی آنست که منفعت
مقیم را و مسافر را و حرم علیکم صید البر ما دمتم حرما و حرام کرد بر شما صید بر که وحشی باشد مادام که محرم باشید قول ظاهر آیه اقتضا
تحریم صید کند در حال احرام بعضی گفتند محرم را حرام باشد هر صیدی که او کشد یا او را بفرماید کردن اما آنچه دیگری صید کند و او را

او را حلال باشد و این قول علماست بروایتی و قول ابو عثمان و عبد الله عمر و سعید بن جبیر و بعضی فقها گفتند که در میان آنکه در حال احرام صید کند
و آنچه صید کنند پیش از آنکه او احرام کرده باشد و تمیز است ما حرم را حرام باشد اما آنچه صید کنند محرم شافعی گفت او را حلال باشد
و دیگران حلال باشد و نزد یک ما حرام باشد و [illegible] مراد ابو حنیفه هم چنین است بعموم آیه بدلیل تحریم حمله میکند
و اتقوا الله الذی الیه تحشرون و بترسید از خدای که حشر جمع شما با ویست جعل الله الکعبة البیت الحرام قیاما للناس مجاهد گفت خدا
خانه کعبه را خانه حرام ساخت قیام و قوام معایش و مکاسب ایشان کرد و مقام صلاح دینی ایشان و جعل بمعنی صیرورت است و مفعولش
ابو علی فارسی گفت قیاما است که جعل اسم الکعبة اوصف الکعبة علی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه و کعبه را از آن کعبه
خوانند که خانه مربع و دارای گوشه ها بلند است تجاوزات در زمین و منه الکعب ناتیء من الرجل و منه قیل امراة کاعب ای کاعب
او رسیده باشد یا ازان که او را بجای برجستگی و بلندی است و الکعبة المرأة اذا صارت کذلک البیت الحرام خانه حرام محترم و حرمت کرده مقام
ابرهیم است که حرمت بر من و حرمت اینا اللهم بکر حرمتها یوم خلقت السموات و الارض و بلد حرمت یدیه ابلیس و حرمتها
انما حلت لی ساعة من نهار الا ان هذا البیت عار فحصته بعد اللتی بالربیعة حرمت جمیعه علی الناس من خلقهم خدای دیگر [illegible] نام زمین
است و حکم او حکم جلد شغلها و بعضی علما گفتند هر [illegible] و کلام انه باب مالت منه بالکعبه بیا الحرم و الحرج [illegible]
[illegible] که آسمان و زمین آفریدم و این دعوی ظاهر یعنی ظاهر بود [illegible] چنانکه [illegible]
[illegible] این خانه حق [illegible] و حرام کرد البیت الحرام و از ابراهیم
حرم مقتضی حرام خواند که هر کس پناه بود در حرم و محرم شود کس او را نیازارد و نزد یک ما [illegible]
[illegible] تا هیچ [illegible] و که [illegible] باشد و جوع [illegible] باشد و بیاع
[illegible] تعلق زمین آن [illegible] آنجا [illegible]
[illegible] و قیام [illegible] بقوم باشد
[illegible] و لکن [illegible] الفعل [illegible] و کذلک الصیام [illegible] قیام [illegible]
[illegible] و گفت [illegible] قیام کرد [illegible] مقاومة [illegible] چنانکه [illegible] قال
الراجز قیام [illegible] قوام دنیا و دینی [illegible] گفت قیام [illegible] ایشان [illegible] گفت [illegible]
[illegible] قیام [illegible] گفت [illegible] و بعضی گفتند [illegible] و عبادة [illegible]
[illegible] سعید بن جبیر گفت صلاح [illegible] و معاد ایشان [illegible]
زیادة [illegible] و برکات [illegible] قال الله تعالی لیشهدوا منافع لهم و یذکروا اسم الله فی ایام معلومات و الشهر الحرام جمع [illegible]
و [illegible] کفت [illegible] و ماه حرام است [illegible] رجب [illegible]
[illegible] و الهدی و القلائد [illegible] شتر [illegible] و القلائد [illegible]
جمع قلیده [illegible] بمعنی مفعول [illegible] در [illegible] گفت [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] و گفت [illegible] شتر [illegible] تا [illegible]
[illegible] و [illegible] کردن [illegible] باشد [illegible]
[illegible] کرد [illegible] المسجد الحرام و این قول [illegible]
[illegible] ذلک لتعلموا ان الله یعلم [illegible] خدای تعالی [illegible] در آسمان و در زمینست و انکه خدا

بچه چیزها باشد که گر بیان بچه نسبت دارد با آنچه در مقدمه آیه میرفت گوییم از این چند جوابست یکی آنکه گفتیم تعالی در اول این سوره قصه موسی
و تقریر احکام آن بگفت و اخبار امم سالفه داد چون رسول ما صلی الله علیه و سلم ندیده بود و از کسی نشنیده بود در کتابی نخوانده و کسی باو
ندیده بود بازنمود که این اخبار داد از وحی که مولای تو خبر میدهد عالم الغیب که او چیزها عالم باشد و علم احوال آسمان و زمین داند جواب دیگر
آنکه خدای تعالی الخبر در این آیه گفت من جعل الکعبة البیت الحرام قیاما للناس بعد از آن ذکر کرد احکام شرع و آنچه خدا در باب مصالح دین
و دنیا از آن سبب کرد که مصالح بندگان در آن شناخت و مصالح آن داند که عواقب داند و عالم باشد بآنچه در آسمان و زمین است و هم
چیزها عالم باشد جواب دیگر آنست که خدای تعالی پیش از آنکه اینها را از زید دانست که ایشان ظلم و تعدی خواهند کرد و هر یکی بر کسی ... فائده
ابراهیم علیه السلام و شریعت مصطفی صلی الله علیه و علی آله چنان نهاد که ایشان را در آن ... حرام حتم و محرم باشد که تحریم آن
و قتل و جرح که در آن اشعار و امن باشد اگر این نداند و چنین چاه ساختن عالم باشد بآنچه در آسمان و زمین است و عالم باشد بهر چیزی
اعلموا ان الله شدید العقاب و ان الله غفور رحیم حق تعالی در این آیه ترغیب و ترهیب کرد و وعید و وعده فرمود گفت بدانی که خدای تعالی سخت
عقابست تا این علم شما را داعی باشد بفعل طاعات و اجتناب مقبحات و دیگر چون بدانید که خدای تعالی آمرزنده و بخشاینده و کریم است
او را داعی باشد بفعل طاعات و ترک معاصی و این از جمله الطاف باشد که خدای تعالی با مکلف کند برای آنکه علم منافع و مضار دعوت کند
ما کرد را این و ... کرد از گردن آن ... باشد که انتقا سکون ... و عقاب ... باشد مستحق ... و ... و ... و در ... حق
باشد ... ما علی الرسول الا البلاغ حق تعالی تقریر ثواب و عقاب بگرد و تحریص کرد مکلفان را بر آن باز نمود که پیغمبر رسول
او تعلق دارد در حق شما جز بلاغ و رسانیدن نیست اما قبول و امتثال و ثواب و عقاب برسول تعلق ندارد و تکلیف تعلق
دارد و این ... بتکلیف و ... رسول ... باشد که ... باشد من البلاغة و هی ... رسول ... که
... باشد ... ثواب و عقاب ... معنی ...
قل لا یستوی الخبیث و الطیب ... باشد ... استوا ... باشد ...
اتفاق باشد و ... مقابله باشد ... باشد ... لا یستوی ... فی المقدار ...
... باشد و ... فی ... لا یستوی ... لا یستوی علیه ...
و در معنی خبیث و طیب ... حسن گفت ... حرام است ... مومن و کافر است و لو اعجبک کثرة الخبیث ...
... العجب ... باشد ... تعجب ... و تعجبت منه و عجب بکذا ... باشد ...
تعجب ... باشد ... تعجب ... تعجب باشد ...
چون ... تعجب ... من فلان ... و طیب ... خبیث ... باشد ...
خبث ... و ... ابو بکر ... آمد ... ابو ... بود ...
... و البلد الطیب یخرج نباته باذن ربه و الذی خبث لا یخرج الا نکدا ... لا یستوی الخبیث
و الطیب و لو اعجبک کثرة الخبیث فاتقوا الله یا اولی الالباب ... اجتناب معاصی و ادای طاعات
تا باشد که فلاح ... و فوز بثواب ابد و نعیم دایم قوله عز و علا
یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْیَاءَ إِنْ تُبْدَ لَکُمْ تَسُؤْکُمْ وَإِنْ تَسْأَلُوا 101
[illegible]
عَنْهَا حِینَ یُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبْدَ لَکُمْ عَفَا اللَّهُ عَنْهَا وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِیمٌ قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ
[illegible]

قَوْمٌ مِنْ قَبْلِکُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا کَافِرِینَ مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِیرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ
[illegible]
وَلَا وَصِیلَةٍ وَلَا حَامٍ وَلَٰکِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا یَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْکَذِبَ وَ
[illegible]
وَأَکْثَرُهُمْ لَا یَعْقِلُونَ وَإِذَا قِیلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى
[illegible]
الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَیْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ کَانَ آبَاؤُهُمْ لَا یَعْلَمُونَ
[illegible]
شَیْئًا وَلَا یَهْتَدُونَ یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا عَلَیْکُمْ أَنْفُسَکُمْ لَا یَضُرُّکُمْ مَنْ
[illegible]
ضَلَّ إِذَا اهْتَدَیْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُکُمْ جَمِیعًا فَیُنَبِّئُکُمْ بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ
[illegible]
یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَیْنِکُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ حِینَ الْوَصِیَّةِ
[illegible]
اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْکُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَیْرِکُمْ إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِی الْأَرْضِ
[illegible]
فَأَصَابَتْکُمْ مُصِیبَةُ الْمَوْتِ تَحْبِسُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ فَیُقْسِمَانِ بِاللَّهِ
[illegible]
إِنِ ارْتَبْتُمْ لَا نَشْتَرِی بِهِ ثَمَنًا وَلَوْ کَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَلَا نَکْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ
[illegible]
إِنَّا إِذًا لَمِنَ الْآثِمِینَ فَإِنْ عُثِرَ عَلَىٰ أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا فَآخَرَانِ یَقُومَانِ مَقَامَهُمَا
[illegible]
مِنَ الَّذِینَ اسْتَحَقَّ عَلَیْهِمُ الْأَوْلَیَانِ فَیُقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ
[illegible]
شَهَادَتِهِمَا وَمَا اعْتَدَیْنَا إِنَّا إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِینَ ذَٰلِکَ أَدْنَىٰ أَنْ یَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ
[illegible]
عَلَىٰ وَجْهِهَا أَوْ یَخَافُوا أَنْ تُرَدَّ أَیْمَانٌ بَعْدَ أَیْمَانِهِمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاسْمَعُوا
[illegible]
وَاللَّهُ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الْفَاسِقِینَ قوله یا ایها الذین آمنوا لا تسألوا عن اشیاء الآیه مفسران
[illegible]
در سبب نزول آیه خلاف کردند زهری و قتاده روایت کردند
از انس و ابو صالح از ابو هریره که جماعتی از رسول علیه السلام چیزها می پرسیدند تا رسول علیه السلام خشم آمد برخاست و بر منبر شد

واز غضب وخشم گفت اكنون هر چه پرسيد از آنچه خواهيد كه خداى كه در اين مقام است هيچ پرسيد ولا يا ان كم شما ما اصحاب رسول
ترسيدند تعالى از خشم رسول واندیشه كردند كه مبادا كه عذابى فرود آيد هر كسى سر در جامه بخفت وميگريست مردى از قريش از بنى سهم برخاست
نام او عبد الله بن حذافه و مطعون بود در نسب و گفتندى كه او منسوب نيست با پدر خويش و گفت يا رسول الله پدر من كيست
گفت حذافه بن قيس اين مرد مادر بر خاست و گفت ما رايت ولدا اعق منك من قرنيا فقال ما [illegible] انكار اين بود كه مادر
كارى كرده باشد كه در جاهليت كردندى برملا از رسول خدا خبر رسيد كه چنان بودى و جمله را در زمان رسوا شدى گفت والله
كه اگر مرا به بنده سياه الحاق كردى [illegible] برخاست گفت يا رسول الله اين انا گفت بدوزخ د
جماعتى صحابه برخاستند پاى رسول بگرفتند و بوسه ميدادند و گفتند يا رسول الله رضينا بالله ربا و بالاسلام دينا و بمحمد نبيا
و بالقرآن اماما مرا معذور دار يعنى عهد جاهليت و شرك ما را عفو كن كه خداى تعالى ترا عفو كناد رسول عليه السلام دلخوش شد و گفت بان
خداى كه جان من در اراده اوست كه در اين ساعت بهشت و دوزخ در برابر من مصور كرده بود و من در آن نگريستم [illegible]
عبد الله عباس گفت قومى رسول را عليه السلام ميگفتند يا رسول الله [illegible] باستهزا و يكى ميگفت من ابى و يكى ميگفت [illegible]
خداى تعالى اين آيه فرستاد و حج بر واجب كرد رسول او [illegible] برخاست نام او عكاشة بن محصن و گفت افى كل عام يا رسول الله
گفت هر سال بايد كرد رسول عليه السلام روى بگردانيد دو بار چون گفت جواب نداد سه ام بار باز گفت رسول گفت ويحك [illegible]
اما لو قلت نعم [illegible] واجب شود و اگر نكنى هلاك شوى چرا رها نكنى مرا چندانك از آنك پيش شما بودند
بر كردند هلاك شدند چون شما را چيزى فرمايم امتثال كنيد و چون نهى كنم اجتناب كنيد مجاهد گفت اين آيه آنگه آمد كه [illegible] جماعتى
مسلمانان رسول را عليه السلام از بحيره و سائبه و وصيله و حام پرسيدند [illegible] ديگر كه ان [illegible] كه خداى تعالى در
اين [illegible] از رسول عليه السلام سوال كنند كه ايشانرا كار نيايد گفت پيدا كه [illegible] ان چيزهاى كه بر شما اشكال كنند
و شما [illegible] و در صورت اشيا چند قول گفتند كسائى گفت وزن او افعال است جز انست كه صرف [illegible] تشبيها بحمراء
صفرا قول دوم اخفش گفت وزن او [illegible] و زجاج گفت [illegible] جمع كرده اند كه اصل او [illegible]
بوده است على وزن فيعل كصيب و انصبا و [illegible] على وزن [illegible] قول سيم قول خليل و سيبويه گفتند وزن او فعلا
مقلوبا الى افعال و اصل شيا بود [illegible] قلب كردند اشيا چنانك قلب كردند [illegible] و قسى را من قوس [illegible] تعالى
ان تبد لكم ظهر و بدا لكم اظهر تسؤكم يقال ساءه يسوؤه اذا احزنه و [illegible] كه قرآن فرود آيد [illegible] چون قرآن آمده است
خود پيدا كند شما را و بيان كند [illegible] يعنى خداى جل جلاله در قرآن بيان كند [illegible] مؤمنانرا از تعجيل سوال واستكشاف
انچيزهاى كه خداى تعالى بوقت خود [illegible] بيان كند يا صلاح دران باشد كه ان پوشيده يا مجمل باشد عفا الله عنها خداى عفو
كرد [illegible] گفتند قول اكثر علما است [illegible] وعفا الله عن مسائلكم وقول ديگر
[illegible] والله غفور حليم وخداى تعالى امرزنده و بردبار است [illegible] تعجيل عقوبت نكند چه تعجيل انكس كند كه از فوت ترسد قد سألها
قوم من قبلكم جماعتى كه پيش شما بودند [illegible] اين سوالها كردند چون قوم صالح كه از سنگ ناقه خواستند و قوم عيسى كه از و خوان خواستند و قوم
موسى كه سوال رويت كردند سدى گفت اين قوم گفتند رسول را كه از خداى در خواه تا كوه صفا را زر كند ابو على گفت يعنى [illegible]
چون [illegible] ايشان [illegible] و كافر شدند بدان [illegible] سوال طلب [illegible] اما با اخبار يا بيان
بدان كه سوال [illegible] باشد كه چون سوال مال باشد ويكى چون سوال علم سوال مال [illegible] باشد و سوال علم
بيان باشد و [illegible] محققان چنانست كه رسول عليه السلام چون از خداى سوال خواهد كرد [illegible] معجزه [illegible]
خواهد كه باشد [illegible] در اجابت او باشد پس [illegible] و چون [illegible] سوال كند پيغمبر باشد اگر

انقياد وجوه قبيح بايد اما در لفظ واما در ضمير پس برين قاعده نشايد كه يكى از ما پيغمبر را سوال كند كه پدر من كيست با او انكار
[illegible] شناخت كه اگر [illegible] كسى نايد الحاق كنند او [illegible] و اگر چه نه از آب او باشد پس خلاف مصلحت شناخت خداى سوال
كردن مفسدت باشد قوله ما جعل الله من بحيرة الآيه اين آيه من الدليل است بر بطلان مذهب مجبره كه ايشان گفتند اعمال كه مكلفان
ميكنند اگر ايمان و طاعت و معصيت و مباح و قبيح فاعلان برحقيقت خدايست و در اين آيه خداى تعالى تصريح كرد كه اين مشركان
كردند و [illegible] كه مشركان با شرك جبر گفتند بحيره و سائبه و وصيله و حام
نهادند و احكام بر [illegible] عجب [illegible] نهادند [illegible] با خداى حواله كردند تا خداى تعالى در تكذيب ايشان گفت
ما جعل الله من بحيرة الآيه دليل ديگر بر انكه مشركان مجبره بودند انست كه خداى تعالى از ايشان حكايت كرد كه ايشان خواهند گفت
سيقول الذين اشركوا لو شاء الله ما اشركنا ولا اباؤنا ولا حرمنا من شيء اگر خداى خواستى ما شرك نياوردمانى و پدران ما و چيزى
را حرام نكرديمى [illegible] گفت وقال الذين اشركوا لو شاء الله ما عبدنا من دونه من شيء نحن ولا اباؤنا ولا حرمنا
من دونه من شيء پس [illegible] قدرى [illegible] ما جعل الله [illegible]
اى ما حكم الله بذلك ولا انزل به سلطانا گفت خداى تعالى [illegible] حكم نكرد ان بحيره و ان شترى باشد كه گوش او بشكافتند
[illegible] و البحر الشق و منه بحر الماء لسعته [illegible] رجل متبحر اذا كان متوسعا فى العلم [illegible]
بعض مفسران گفتند بحيره شترى بود [illegible] پنج بطن بزادى و آخرين [illegible] گوش او بشكافتند
علامت را [illegible] از كشتن و نشستن و كار [illegible] و او را منع نكردند از هيچ آب و گياه بعضى ديگر گفتند چون شتر ده
بچه ماده بزادى [illegible] گوشت او و شير او [illegible] بر خود حرام كردندى و شير
او بمهمان دادندى و جز مهمان بر نشستى [illegible] گوش او شكافتندى [illegible]
[illegible]
[illegible] عبد الله عباس گفت چون شتر پنج بطن بزادى [illegible] بكشتندى و زنان و مردان از و
بخوردندى و اگر ماده بودى گوش او بشكافتندى و رها كردندى و از ركوب و شير و موى او انتفاع بر گرفتندى و بار بر او
ننهادندى [illegible] و بر زنان حرام بودى چون بمردى مردان و زنان از او بخوردندى و اما سائبه ان بودى كه [illegible]
[illegible] بر نشستندى [illegible]
گوشت او [illegible] و بعضى گفتند سائبه آن بودى كه در جاهليت كسى نذر كردى
كه اگر سفر باز آيد يا از بيمارى [illegible] آزاد كند از كوب و بار نهادن [illegible]
شتر را سائبه كردندى [illegible] آب و گياه منع نكردى [illegible] آزاد كردند
[illegible] ان برده را سائبه خواندندى [illegible]
[illegible] باشد و گفتند سائبه يعنى مسيبات فاعله بمعنى مفعوله كقوله ماء دافق
و عيشة راضية [illegible] حاجت نيست [illegible] فانها
صارت كذلك اما وصيله گوسپندى باشد كه هفت بطن بزايد [illegible] بكشتندى [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] فعيلة باشد بمعنى فاعله اما حام فحل باشد كه [illegible]
[illegible] بر نشستندى و بعضى گفتند [illegible] گويند حمى ظهره پشت خود را حمايت كرد او را
منع نكنند از آب و گياه و آزاد كنند و لكن الذين كفروا [illegible] افترا الافتعال باشد من الفرية

دفع دروغ [illegible] باشد واصل الوان فرق باشد وان قطع بود يقال ان ليزى الفرقان باتى بالعجب و فرى اذا قطع على وجه
الصلاح وافرى اذا قطع على وجه الفساد او عجب مشركان در وقتى [illegible] ايشان [illegible]
خداى تعالى ايشان را بگفت ولكن الذين كفروا يفترون على الله الكذب واكثرهم لا يعقلون [illegible]

[illegible]

[illegible]

که ایشان بتجارة از مدینه بشام شدند یکی عدی بن بدی بود و یکی تمیم بن اوس الداری و ایشان ترسا بودند و بدیل مولی عمرو بن العاص
مسلمان بود و از جمله مهاجر بود و در کتب چند بدیر خلاف کردند کلبی گفت بدیل بن ابی ماریه و قتاده و ابن سیرین و عکرمه گفتند ابن ابی
ماریه و محمد بن اسحق گفت ابن ابی ماریه چون بشام شدند این مرد مسلمان بیمار شد صحیفه بنوشت ... ما که او داشت تفصیل و در میان
بار خود تعبیه کرد و ایشان را بنگفت و چون بیماری سخت شد بر او ایشان را حاضر کرد و وصیت کرد ایشان را که این متاع من بخویشان من برید
و بایشان من سپارید و از دنیا برفت ایشان سبار او باز کردند اناء سیمین زر اندود در میان بود سیصد درم ارزش آن باز گرفتند
و بار ببستند و ندانستند که در میان بار صحیفه هست چون بار بکالی خود بکردند باز گردیدند بمدینه و باهل او تسلیم کردند
ایشان بار بگشادند و آن صحیفه بیافتند و برخواندند موافق بود مگر آن اناء سیمین که بر جا نبود دو ترسا را گفتند این مرد در شام
بیمار گشت و چیزی فروخت گفتند نه گفتند معامله کرد با کسی گفتند نه گفتند بیمار بود خرجی کرد گفتند نه روزی چند بیمار بود گفتند
اکنون اناء او سیمین بود بر آن نقش سیصد درم و بخط او نوشته است ایشان گفتند ما خبر نداریم و آنچه او داد بشما رسانیدیم بحکم
پیش رسول آمدند خدای تعالی این آیت فرستاد یا ایها الذین امنوا شهادة بینکم شهادة مرفوع است بابتدا و بینکم ابو علی گفت
الظرف المتسع فیه یعنی بین ظرف است باتساع در جای اسم نهاد برای آنکه بحقیقة او از ظروف نیست که نام اسم باشد کاللیل والنهار
وغیره الشعر والنثر لایقال هذا بین حسن او واسع کما قلت هذا مکان واسع فلا یجری بوجوه الاعراب و نگر چون اتساع کرد در وی ما
جاری مجری اسم کرد و بر توسع مجرور کرد او را باضافت و علی هذا قراءة من قرء لقد تقطع بینکم بالرفع وخرم بعضهم علی الوصل لقالوا
البین من الاضداد یکون بمعنی الفراق وبمعنی الوصل قال الله تعالی لقد تقطع بینکم ای وصلکم این قول یکی است در آیه لقد تقطع بینکم
برین قول خود اسم صریح باشد و بر قول متسع آمد قول الشاعر شعر فصادف بین عینیه الجبوبا والجبوب الارض و خبر او شاد
باشد علی تقدیر حذف المضاف واقامة المضاف الیه مقامه ای شهادة اثنین کقوله تعالی واسئل القریة ای اهلها قول دیگر در رفع
او آنست که خبر مبتداء محذوف است و ان ظرف مقدم است و رفع او هم بابتداست والتقدیر علیکم شهادة بینکم قول دیگر آنست که شهادة
مرفوع است بابتدا و اذا احضر در جای خبر او ست بر تقدیر آنکه اقامة شهادة بینکم وقت الحضور و علی التقدیر وقت شهادة بینکم
وقت الحضور و این قول ضعیف است برای آنکه اقامة شهادة وقت حضور مرگ موصی باشد و لیکن دعوی المدعی باشد وقت الحضور
الی الشهادة و اثنان مرفوع باشد بفاعلیت از فعل محذوف که در دلیل علیه لفظ الشهادة والتقدیر فلیشهد اثنان و بعضی گفتند
تقدیر چنین است که شهادة بینکم ان یشهد اثنان و این قریب بقول اول است و مراد معنی و قوله اذا حضر احدکم الموت یعنی چون نزدیک
بیک از شما مرگ یعنی حضور قربت مرگ حال آنکه اگر مرگ حاضر آید حاجت بشهیر نبود و وصیت نتواند کرده و گواه کردن و نظیره قوله اذا
اذا حضر احدکم الموت قال انی تبت الان و قوله حتی اذا جاء احدهم الموت توفته رسلنا و مراد در این مواضع مقاربة است
در معنی شهادة سه قول گفتند یکی آنکه گواهی است که عند اقامتها ان استحقاق حقی کنند دیگر آنکه حضور من قوم شهدت
کذا اذا حضره و منه قوله تعالی ولیشهد عذابهما طائفة من المؤمنین و سیم آنکه بمعنی سوگند است من قوله فشهادة احدهم اربع شهادات
بالله و قوله تعالی فشهادة احدهم اربع شهادات بالله و قیل اولا قوبزاست و لا قوتراست بتفصیل و قوله حین الوصیة نصب
بر ظرفیت و شاید که عامل در وی شهادة بینکم باشد برای آنکه او در او اعمال میکند و بیک عامل در او معمول عمل کنند در دو ظرف
یکی آنکه موت در و عامل باشد که آنکه حضر در و عامل باشد ای اذا حضره الموت حین او وقت الوصیة و سیم آنکه بدل اذا باشد و این
بدل الکل من الکل باشد و قوله ذوا عدل صفت اثنان است یعنی اثنان عدلان و منکم خلاف کردند بعضی گفتند مراد آنست که من المسلمین
و بعضی گفتند مراد آنست که من اقرباء الموصی از خویشان وصیت کننده و قول اول قول عبدالله عباس است و سعید بن المسیب و سعید بن جبیر
السلمانی و مجاهد و یحیی بن یعمر و قول باقر و صادق است علیهما السلام و قول دوم حسن بصری است و عکرمه او آخران من غیرکم یعنی

او شاهدان

او شاهدان آخران من غیرکم یا دو گواه دیگر که از شما باشند و در قول گفتند یکی آنکه از اهل ملت شما باشد و این قول باقر و صادق است
علیهما السلام و عبدالله عباس و ابو موسی اشعری و سعید مسیب و سعید جبیر و شریح و ابراهیم و ابن سیرین و مجاهد و ابن زید و قول دوم
عکرمه گفت و عبیده و ابن شهاب و حسن بن عزیمة که یعنی از قبیله و خویشان شما که وصیت مر اهلی کرده و حسن گفت بعادت
عشیرت او احوال او بهتر داند دیگران و این اختیار زجاج است گفت دگر برای آنکه گواهی که از آن متواتر شده یا آنکه از قبیله
باشد و معنی او اینجا تفصیل است تخییر برای آنکه معنی آنست که او آخران من غیرکم ان لم یکن منکم اگر از شما گواه نباشد از جماعت
و این قول باقر و صادق است و شریح و یحیی بن یعمر و عبدالله عباس و سعید جبیر و سدی و بعضی دگر گفتند او تخییر است
بگواهی وصیت که گواه کیرد و مخیر باشد اگر گواه خواهد اگر مسلمان و بعضی منکرند گفتند منسوخ است و بعضی گفتند گواه
برای احتیاط گفت و صایة بدو و مغی کند تا اگر ان انتم یعنی شما در تو باشید و این قول ضعیف است و تمامی آیت ان
انتم ضربتم فی الارض اگر شما در زمین ضرب کنید یعنی اگر مسافر باشید و در زمین سیر کنید فاصابتکم مصیبة الموت و بشما
رسد مصیبة مرگ یعنی مرگ بشما رسد تحبسونهما در کلام محذوف هست اسلوب مستقیم شود بدان آیت و تقدیر وصیته و لیشهد
علی وصایاکم شاهدین فانهم الورثة الشاهدین وقت اقامة الشهادة ینبغی ان تحبسوهما من بعد الصلاة که چون ایشان رسد
شما و صایه کرده باشید و ایشان را داده باشید و ایشان را انکار کنند و دعوی ... و شکی در آید که مال الیتامی ادا کرده باشند
دعوی کننده آنست که ایشان را بداعی فان لم ... بعد از نماز ... یعنی تا ... من بعد الصلوة که نماز عصر کردند که ... و کلام
نماز است بر این قول باقر و صادق است علیهما السلام گفتند و شریح و سعید جبیر که نماز دیگر است برای آنکه تمام مردم حاضر آیند و بیان دهند
ایشان ... وقت ... و گفتند که نماز گزارده و حسن بصری گفت نماز پیشین یا دگر و بعضی گفتند اسلام عبدالله عباس گفت نماز اهل ارزه
فریه باشد و کسی را نباید که او وصیت کند که اوکه ... باطل که ایشان را در کریه ... و گواهی ایشان ... دفع
الا در باب وصیت در سفر و گفت بعضی ... و شریح گفت بوی مسلمان ما را ... که او وصیت و چون بحضور شد کرد ...
خود گواه کند رسولا الله علیه ... که او گواه ایشان بگو ... بر ... ابو موسی اشعری ... گفت این حکمی است که بعد
در عهد رسول الله ... یکی قتاده و ایشان را بنزیع تا سوگند دهند بالله و مذهب امام چون این است که گواه کافر در هیچ حالی
بر مسلمان قبول نکنند الا در وصیة در حال ضرورت فیقسمان بالله ایشان یعنی آن دو گواه سوگند خورند بخدای که گواه را در این موضع بود
ای سوگند میخورد که او خصومت مدعی علیه ایشان یعنی قسم دهند که گواه وصیت بودند و خیانت نکردند و گواه باشند ابدا ایشان را
سوگند با یشان بحق و لاتکون علی من انکر ان ارتبتم اگر شما را قومی شک افتد در آنکه ایشان خیانت کردند و سوگند باز دهی
کار ایشان بخلاف راستی منهم تا بریب و بوض انذلک بسایلیم تا حق آن کسی بریم با حق و انکار شوم و قوله به راجع باشد
باجیم بایشد ما گفتیم سوگند یعنی ما این سوگند نبعض آن چیز اندک بها دهیم میکنم بخوان کردن و شاید که راجع به
باجیزی متعلق بشهادة یعنی بحرفین شهادتنا من ... ماها بدان به کفت بها آنکت که حذف مضاف و تقدیره عوض الاشتری
بدل ثنا در وجه گفتند یعنی آنکه او را باشد امعاوضات برای آنکه در بیع و بمثل معنی معاوضه باشد یعنی سوگند او تعریف ثمنا
خود در بار و متاع اندک نعیم و وجه دیگر آنکه در آیت که لا اشتری به ثمنا او ذا ثمن برای آنکه بها عوض متاع و بها عوض بعنی
تحریم جیزی که آن بها اندک باشد یعنی حطام دنیا و متاع اندک اندک است سوگند بحرم و کذلک قوله اشتروا بایات الله
ثمنا قلیلا ای و ذا ثمن قلیل و این وجهی غریب است و لطیف در این آیه در آیت که این لفظ ایدو معناه و لو کان ذا قربی و اگر چه
شهود له اگر برای آنکه او ... حق ... باشد و تخصیص ذوالقربی آنجا که ... باشد و لانکتم شهادة الله

وگوای خدای پنهان نکنیم و وجه اضافه شهادة با خدای تعالی آنجاست که از فرمان اوست و بها دشرع او و شاید که اضافه بمعنی لام بود
ای شهادة صکلام الخفض را باشد و معنی راجع باکرام کنیم و شعبی در شاذ خوانده ولا نکتم شهادة بتنوین الله بکسر علی تقدیر واو و الله بحذف حرف
قسم و معنی چنان کی پنهان باد نکنیم بحق خدای و پس ازین کلام محذوف هست و تقدیر اینست که ما انا ان کتمنا انا اذا لمن الآثمین چه اگر کتمان
پنهان کنیم از جمله بزهکاران باشیم و ابو جعفر خوانده بتنوین و لا نکتم شهادة الله چنانکه قسم تعلق بکلام اول ندارد انجا وقف باشد بر شهادة
آنگه ابتدا کند بسوگند که الله انا اذا لمن الآثمین ان کتمنا ذلک و کتمان الشهادة و بعضی خوانده بتنوین و الف استفهام در الله بعوض حرف قسم که
بیفکند و حرف قسم جای آن بود [illegible] آمده رسول علیه السلام [illegible] ایشان را [illegible] سوگند به
که ایشان ازین انا ذا سیبین که بر ایشان دعوی است [illegible] و خیانتی کرده اند سوگند بخورند رسول علیه السلام [illegible] ایشان را
سوگند خورید بر [illegible] الله بر دست ایشان [illegible] سعید جبیر گفت از عبد الله عباس که آن جام بر دست کسی دیدند و از ایشان
بخریدند [illegible] ایشان دعوی کردند که ما این از [illegible] خریدیم [illegible] گفتند برای آنکه ما ندانستیم این دعوی کردیم ایشان را
و رسول علیه السلام را خبر داد خدای تعالی این آیه فرستاد [illegible] و دعوی کردند و گواه نداشتند رسول علیه السلام
شرع ایشان را سوگند داد که سوگند بر مدعی علیه باشد قوله فان عثر علی انهما استحقا اثما اگر اطلاع افتد و واقف شوند و اطلاع
یافتن و افتادن باشد چنانکه عبارة ما کویند من بیان کار القدم و [illegible] بیفتد بر [illegible] بمعنی سقوط [illegible]
عثرات اذا عثرت ، فالتعس اولی لها من ان اقول لعا [illegible] علی کذا اذا اطلعت علیه و منه قوله و کذلک اعثرنا علیهم
و العثر الصاد [illegible] علی انهما بدان که ایشان [illegible] دو وصی [illegible] استحقا اثما مستحق [illegible] سوگند بدروغ
کخوردند و معنی آنست که چون معلوم شود که ایشان سوگند بدروغ خوردند فآخران یقومان مقامهما دو مرد دیگر از جمله ورثه
بجای ایشان بایستند من الذین استحق حفص خواند استحق بفتح تا و حا علی الفعل المستقبل و معنی آنکه مستحق اند و حق و جب علیهم
الاثم یقال حق و استحق و وجب بمعنی واحد و باقی قرا استحق خواندند بضم تا و کسر حا علی الفعل المجهول معنی قرائت مجهول آن باشد
که وصی الذین استحق علیهم [illegible] وات و ایشان مرد باشد برای آنکه حالی برمال ایشان سوگند بدروغ خوردند
بسبب ایشان باشد که مستحق اثم گردد و هذا معنی القراءتین اعنی قراءة حفص و قراءة الباقین و حمزه و ابو بکر و یعقوب و [illegible]
الاولین بتشدید واو علی الجمع جمع اول فتح نون علی انه نون جمع السالمه و باقی قرا الاولیان بسکون واو و نون مکسوره علی انه
التثنیه من بناء افعل التفضیل و حسن بصری خوانده در شاذ الاولان علی تثنیة الاول در معنی اولیان [illegible] گفته یکی سعید جبیر گفت
و ابن زید میراث که دو کس از آن که بمرده و میراث او اولی تر باشد قوله و هم عبد الله عباس گفت و شریح دو کس [illegible]
بگواهی یعنی سوگند من قوله فشهادة احدهم الایة قول اسلم زجاج گفت دو کس [illegible] سزاوارتر باشد بآنکه سوگند
دهند خصم را یعنی ان [illegible] اول سوگند خورند الذین سوگند دهند که ایشان ولی سوگند اند [illegible] اولیان [illegible]
الکرام ما لم یسم فاعله است بر قراءة الکسر که استحق خوانند علی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه و التقدیر استحق علیهم
اثم الاولیین ای استحق منهم و هم الاولیان [illegible] فی یقومان المعنی یقوم الاولیان مقامهما [illegible] الاولیان
من الذین استحق علیهم الوصیة و این اختیار زجاج است [illegible] بدل آخران است و ابو علی فارسی گفته [illegible]
و اولیان [illegible] بود و ابو علی فارسی گفت و تقدیر چنین باشد فالاولیان بامر المیت آخران من اهله او من اهل دینه یقومان
مقام الخائنین الذین عثر علیهما کقوله تعالی قیما [illegible] وجه جایز است و وجهی نکوتر است و وجه سیم ابو علی گفت روا باشد که خبر
مبتداء محذوف و تقدیر آنکه فآخران یقومان مقامهما الاولیان و قرات ابو الحسن اخفش گفت صفت آخران باشد روا
که آخران نکره است و اولیان معرفه است بلام تعریف و آنکه نکره است بوصف معروف وصف نشود مخصوص شده من قوله یقومان

مقامها و اما قراءة الکسر که اولین خوانند بجمع از اتباع الذین باشد و محلا جرّ بود و تقدیر آن بود که من الاولین الذین استحق
علیهم الایصاء و الاثم و در علیهم چند قول گفته اند یکی آنکه علی بمعنی من باشد ای استحق منهم کما قال تعالی الذین اذا اکتالوا علی الناس ای من
الناس و هم آنکه معنی آن باشد که استحق علیهما قال بالشهادة و معنی علی وجوب باشد برای آنکه گواهی که راه حق واجب شود
بر مدعی علیه و چون گواهی بدروغ داده باشند بجای ایشان از مدعی علیه بستانند و ایشان بر ایشان واجب بود و سیم آنکه
علی بمعنی فی باشد چنانکه خدای تعالی گفت و اتبعوا ما تتلوا الشیاطین علی ملک سلیمان ای فی ملک سلیمان و برعکس چنانکه فی بمعنی
علی آمد فی قوله و لاصلبنکم فی جذوع النخل ای علی جذوع النخل اینجا علی بمعنی فی آمد یعنی الذین استحق فیهم و لاجلهم الاثم و هم ورثه
استحق الخائنان بسبب ایشان که گویند روا باشد که اولیان مرفوع بود با سناد استحقاق با ایشان گوئیم روا بود آنکه استحق و صرفت
یا بحذف بمعنی درجیدنی باشد و اولیان مستحق نتوانند بودن با سناد استحق با ایشان گفته زجاج گفت این آیه در نحو از مشکلترین
آیتهاست در قرآن باعراب و وجه اعرابهء و نحو این باشد معنی مشتبه بوجه معنی از اعراب استخراج توان کردن و خلاصه
که اگر مطلع شوند بر آنکه آن دو گواهان یا وصیان دروغ سوگند خوردند بر وجهی که مستحق اثم و عقوبت شدند بآنکه خلاف
راستی خوردند دو مرد دیگر باید که اولی تر باشند بتوفی میراث او و یا آنکه گواهی و شهادت را قیام نمایند یعنی سوگند بمعنی که
سوگند حق بود چه خصم و مطالب ایشان باشند که باید سوگند خورند بخدای که شهادت ما یعنی سوگند ما حق تر و راست تر است
از سوگند ایشان و ما که ذکر [illegible] سوگند خوردند و ما درین سوگند اعتدا و ظلم نکنیم چه اگر چنین کنیم از جمله ظالمان باشیم
آنگه چون اولیا در آنچا مطلع شوند و خیانت ایشان تا این باشد سوگند خورند و دروغ زن باشند گوئیم اما یا آنکه
انجه در دعوی کرده باشند در دست ایشان ببینند یا آنکه ایشان انکار کرده باشند علم و خبر از آن یا آنکه ایشان اعتراف دهند
یا آنکه گواهی دهند و دعوی بر ایشان بخیانت و قوله اذا و لام جواب شرط محذوف باشد و التقدیر ان اعتدینا انا اذا لمن الظالمین
قوله ذلک ادنی ان یاتوا بالشهادة علی وجهها الایة ذلک اشارت است بسوگند خوردن یا بحکم یعنی آن سوگند یا آن حکم نزدیک
کرد الله تعالی باشد و نزدیکتر آنکه گواهی بوجه حق دهند یا سوگند براست خورند برای آنکه چون بداند که در شرع حکم
کرد الیمین کنند یا مدعی دعوی کند او مقبول خواهد بودن او را ادنی و زجر کند از آنکه سوگند بدروغ خورد یا گواهی بدروغ دهند
خلاف کردند در آنکه این گواه و سوگند باشد همه جای ثابت است عبد الله عباس گفت چون گواه کافر بود بر و سوگند باشد و گر جا گواهی
مرد سوگند بخورد واین مذهب ماست و بعضی گفتند مرد و گواه کو وصی باشد و در حق ایشان همچنین حاصل شود ایشان را سوگند
بایستی بدان و خلاف کردند مفسران در آنکه حکم در این مقدم منسوخ است یا نه عبد الله عباس و حسن و جبائی گفت که حکم این آیه منسوخ
و حسن بصری و جبائی معتزلی گفت حکم آن منسوخ نیست و اخبار ما و مذهب ما اقتضا میکند و ابو القسم بلخی گفت بیشتر اهل علم برآنند
که منسوخ نیست و اجماع علما است بر آنکه سورة المائده تا آخر قرآن او هیچ آیه منسوخ نیست و رسول علیه السلام در خطبه حجة
الوداع گفت ان سورة المائدة من آخر القرآن نزولا فاحلوا حلالها و حرموا حرامها و آنکه گفت منسوخ است گفت برای آنکه
در شرع هیچ جای گواه سوگند نیست این آنکه بود که از شرط گواه عدالت بود چون در واهد و اشهدوا ذوی عدل منکم این کسی که
نه ذوی عدل باشد و نه از گواهان پسندیده گوئیم اما این کفتی از سوگند برای آنست که ورثه مطلع شوند بر خیانت و دعوی
بر دعوی خیانت کنند او مدعی علیه شود چون ایشان گواه ندارند او سوگند باید خوردن که و الیمین علی المدعی علیه و امعا
شهود و قوله ممن ترضون من الشهداء روا باشد که در شرع جای بود که اضطرار حکم کند بر آنکه گواهی اهل ذمه قبول باید کردن
و اما استشهاد ایشان از سوگند باید دادن بوقت عبادة و بعد نماز ایشان تا وادع باشد ایشان را از آنچه سوگند بدروغ خورند
و قوله و یخافوا ان ترد ایمان بعد ایمانهم تا بترسند یعنی وصیان و گواهان که سوگند کنند با خصمان ایشان که اولیا مرده اند و قوله

بعد يا ايهم ضد اهل زمان ايشان اول سوكند خورند حق بما نزدوا اتقوا الله واسمعوا وان خداى بترسيد واز معاصى وكواه بدروغ
وسوكند بدروغ وخيانت كردن در وصيت وحرام وشنود وعظ خداى تعالى وخداى تعالى هدايت ندهد فاسقان را ما رسيل قوم
بحجت لان واما در قيامت در وقت نهايد ايشان از وفاسق خارج باشد از طاعت خداى تعالى فالحكم كند بانكه معتد است واما
يَوْمَ يَجْمَعُ اللّٰهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ ١٠٨

الْغُيُوبِ ۝ إِذْ قَالَ اللّٰهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَى وَالِدَتِكَ

إِذْ أَيَّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ

وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ

فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى

بِإِذْنِي وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا

مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ ۝ وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي

قَالُوا آمَنَّا وَاشْهَدْ بِأَنَّنَا مُسْلِمُونَ ۝ إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ

رَبُّكَ أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللّٰهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۝ قَالُوا نُرِيدُ

أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا وَنَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ

قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللّٰهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوَّلِنَا

وَآخِرِنَا وَآيَةً مِنْكَ وَارْزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ۝ قَالَ اللّٰهُ إِنِّي مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ

فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ

وَإِذْ قَالَ اللّٰهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَٰهَيْنِ

مِنْ دُونِ اللّٰهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ إِنْ كُنْتُ

قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ

عَلَّامُ الْغُيُوبِ ۝ مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ

وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ

عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ۝ إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ

وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۝ قَالَ اللّٰهُ هَذَا يَوْمُ يَنْفَعُ

الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ

فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

قوله يوم يجمع الله الرسل در عامل نصب يوم دو قول كفتند يكى آنكه فعل محذوف است وتقدير آنست كه اذكروا واحذروا
بترسيد در ... كه زجاج كفت واتقوا الله كه در آيه اولست قول ابو مسلم مغربى كفت قول والله لا يهدى خداى در ان روز هدايت
نكند يعنى دراه بهشت ننمايد فاسقانرا و برقول زجاج و بر قول او ظرف نباشد بلكه مفعول به و ظرف مفعول فيه باشد و بر وجه
قول ... وتقوى و ذكر تعلق ... محذوف دانسته باشد وتقدير اين بود كه ... عقاب يوم حق تعالى كفت بترسيد از روزى
كه خداى تعالى در ان روز پيغامبران را جمع كند و از ايشان بپرسد جمع ... ماذا اجبتم شما را فرستادم با ايشان رفتند
دعوت كرديد ايشانرا جواب دادند شما را آنكه خداى ... عالمتر باشد ولكن غرض توبيخ و تقريع و تجهيل ان كذابان كافران باشد
كه تكذيب پيغامبران كرده باشند صورت استفهامست و معنى تقرير با پيغامبرانست و غرض تقريع كافرانست در سؤال
ايشان بر سبيل سؤال جواب دهند كه لا علم لنا ما را علمى نيست در اين سر قول كفتند حسن بصرى و مجاهد و سدى كفتند از عظم
هول آن روز هر چه دانند فراموش كنند تا چون اين سؤال شنوند جواب نداشتند دادن دوم عبد الله عباس كفت معنى آنست
كه ما را علمى نيست ... الا آنكه تو ... پس علم ما با اضافت با علم تو چون معدوم باشد با اضافت با موجود قول
سوم آنست كه علمى نيست ما را با باطن احوال ايشان كه ثواب و عقاب بر آن باشد چهارم ... قول ... كه ... ماند ... قول
كه لا علم لنا با حقيقة بعد ما ما را علمى نيست با آنچه از پس ما احداث كردند علم ترا است كه علام الغيوب علم غيبها ... و
... وتعالى ... باشد ... كه براى آن كفت ... جمع كرد ... تمام الاوامر قوله واذ قال الله يا عيسى

بن مریم الآیة عامل در اذ مقدری باشد والتقدیر اذکر اذ قال الله [illegible] یوم یجمع الله الرسل باشد [illegible]

[illegible]

تا جون روز قیامت باشد خدای تعالی [illegible] عیسی بن مریم [illegible]

[illegible]

[illegible] فقال الخوارزمی شعر [illegible]

[illegible]

[illegible] بنی اسرائیل [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible]

[illegible] عیسی [illegible] بنی اسرائیل [illegible] ایشان [illegible]

[illegible]

عیسی علیه السلام بعضی نقل [illegible] کرده اند [illegible] و بسیاری [illegible] بنام خدای دست [illegible] و دست از [illegible] برگرفت و گفت بسم الله
خیر الرازقین [illegible] بیان کرده [illegible] روغن [illegible] سر [illegible]
[illegible] و بر یکی زیتون و بر یکی انگبین و بر یکی [illegible] روغن و بر یکی پنیر و بر یکی [illegible] گفت یا روح الله
این از طعام دنیاست یا از طعام بهشت گفت نه از طعام دنیاست و نه از طعام آخرت و لکن طعامی است که خدای تعالی [illegible]
بنام خدای گفتند یا روح الله اگر ما را [illegible] عیسی علیه السلام دعا کرد خدای تعالی [illegible]
[illegible] ایشان برسیدند عیسی علیه السلام گفت عجب [illegible]
[illegible] عیسی دعا کرد تا ماهی [illegible] گفتند یا روح الله [illegible] و گفت معاذ الله [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] عیسی علیه السلام [illegible] و ساعات [illegible]
[illegible] و هیچ [illegible] و لا [illegible] و هیچ [illegible] و لا [illegible]
[illegible] عیسی علیه السلام [illegible] میان ایشان [illegible] آمد [illegible]
[illegible] باسمان [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] خدای تعالی گفت من
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible] عیسی [illegible] عیسی علیه السلام [illegible]
قوم مستعد باشند عذاب خدای را عیسی علیه السلام گفت ان تعذبهم فانهم عبادک و ان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم [illegible] عذاب [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] عیسی [illegible] ایشان [illegible] و عیسی علیه السلام
[illegible] ایشان [illegible]
امیر المومنین علی علیه السلام از رسول صلی الله علیه و آله [illegible] فی قوله تعالی مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة
انبتت سبع سنابل [illegible] و اذ قال الله یا عیسی ابن مریم ءانت قلت للناس اتخذونی و امی الهین من دون الله
[illegible] خدای تعالی [illegible] عیسی مریم [illegible]
خدای تعالی [illegible] یوم یجمع الله الرسل فیقول ماذا اجبتم [illegible] قال الله تعالی یا عیسی اذکر
نعمتی [illegible] ءانت قلت للناس [illegible] خدای تعالی عیسی را [illegible]
[illegible] قال تعالی [illegible] و لو تری اذ الظالمون موقوفون [illegible] و لو تری اذ المجرمون ناکسوا رءوسهم عند ربهم [illegible]
شعر [illegible]
[illegible] شعر [illegible]
[illegible] شعر [illegible]
[illegible] در قرآن [illegible] و نادی اصحاب الجنة [illegible] و نادی اصحاب الاعراف [illegible]
[illegible] شعر [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible] عیسی علیه السلام [illegible]
استفهام [illegible] خدای تعالی [illegible] عیسی علیه السلام [illegible] استعمال است و مراد

تقریع و توبیخ آن قوم [illegible] و این چنان باشد [illegible] فلان [illegible]
[illegible] عیسی علیه السلام [illegible]
[illegible] خدای تعالی این [illegible] بصورت استفهام [illegible] عیسی [illegible]
گفتند عیسی علیه السلام جواب [illegible] سبحانک [illegible]
[illegible] ما فی نفسی و لا اعلم ما فی نفسک [illegible]
[illegible] نفس [illegible]
[illegible] کل نفس ذائقة الموت [illegible] کل نفس بما کسبت رهینة [illegible]
[illegible] نفس [illegible]
[illegible] نفس [illegible] قال الشاعر شعر [illegible]
[illegible] نفس [illegible]
[illegible] نفس [illegible]
و قال [illegible] شعر [illegible]
[illegible] رسول علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] و قال عبد الله بن قیس الرقیات شعر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عیسی علیه السلام [illegible] علام
الغیوب [illegible] ما قلت لهم الا ما امرتنی به [illegible] عیسی جواب [illegible]
للناس [illegible] ان اعبدوا الله [illegible]
[illegible] ان امشوا [illegible]
[illegible]
[illegible] ان اعبدوا الله [illegible]
[illegible] ان اعبدوا الله
[illegible] ایشان [illegible] خدای [illegible] و کنت علیهم شهیدا
ما دمت فیهم [illegible] فلما توفیتنی [illegible]
دلیل است بر آنکه خدای تعالی عیسی را [illegible] و کذلک قوله انی متوفیک و رافعک الی [illegible]
[illegible] لفظ [illegible] در قرآن [illegible]
[illegible] قوله الله یتوفی الانفس حین موتها و التی لم تمت فی منامها [illegible]
[illegible] متوفی [illegible] و این [illegible]
[illegible] متوفی [illegible] کنت انت الرقیب علیهم [illegible]

مراقب دادی و از میان ایشان ببردی تو نگهبان بودی بر ایشان و تو بیننده بر همه چیز [illegible] محافظت کند و مراقب آن
کرده باشند یقال رقبه یرقبه رقبا و رقبة قال علی [illegible] با خدا یا نعمات که تو نگهبان ایشان من تو بر هر چیز
حاضری و بر همه چیز گواه در جمیع [illegible] باشد قوله تعالی ان تعذبهم فانهم عبادك الآیة اگر عیسی علیه السلام چون خود
گفت فانك انت [illegible] العالمین گفت با خدایا اگر عذاب کنی ایشان را بندگان تو اند [illegible]
[illegible] وان تغفر لهم وا گر بیامرزی ایشان را تو خداوندی عزیز و حکیمی اگر گوید نه در این آیه غفور رحیم [illegible]
[illegible] الله عزیز حکیم [illegible] عیسی علیه السلام در اینجا نه استغفار ایشانست و استرحام برای ایشان [illegible]
غفران و رحمت [illegible] باشد [illegible] باشد و [illegible] حکمت اقتضا کند [illegible]
[illegible] عیسی علیه السلام آنست که [illegible] اگر تو عذاب کنی ایشان را [illegible] و غلبات [illegible]
[illegible] صواب کند و اگر بیامرزی [illegible] حکمت و صواب باشد قال الله تعالی هذا یوم ینفع الصادقین صدقهم نافع خواندیم [illegible]
[illegible] قرا بر رفع [illegible] خواند [illegible] یوم [illegible] باشد علی الظرف من قال
[illegible] قال الله هذا القول [illegible] یوم ینفع الصادقین و یوم [illegible] باجمله [illegible] که هذا یوم ینفع الصادقین
[illegible] و قوله هذا یوم ینفع الصادقین تعلق دارد [illegible]
للناس [illegible] عیسی علیه السلام که گفت ما قلت لهم الا ما امرتنی به با خدایا [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] باشد [illegible] که صدق [illegible] قیامت [illegible] دنیا [illegible] که یوم ینفع الصادقین
صدقهم فی الدنیا [illegible] ایشان خواهند [illegible]
ایشان را [illegible] عذاب دوزخ [illegible]
[illegible] وقال الشیطان لما قضی الامر ان الله وعدکم وعد الحق الآیة [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] جنات تجری [illegible]
[illegible] باشند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سورة الانعام عبدالله عباس و مجاهد و قتاده گفتند این سوره مکی است [illegible]
[illegible] گفت سوره مکی است [illegible]
گفت سورة الانعام یکبار فرود آمد [illegible] هفتاد هزار فرشته با آن بودند بتسبیح و تهلیل و تحمید و این سوره [illegible]
[illegible] رسول علیه السلام گفت [illegible] سورة [illegible]
[illegible] سورة الانعام [illegible] فرشته [illegible]
[illegible] بتسبیح و تهلیل [illegible]
[illegible]
خدای تعالی افتتاح توریت بدین آیه کرد و قل الحمد لله الذی خلق السموات والارض وجعل الظلمات والنور [illegible]

و ختم بدین آیه کرد و قل الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا ولم یکن له شریک فی الملک ولم یکن له ولی من الذل وکبره تکبیرا
چون این سوره جبرئیل علیه السلام بر رسول صلی الله علیه و آله [illegible] رسول گفت سبحان الله العظیم [illegible]
[illegible] اما فضل قرائة او عبدالله عباس روایت کند از ابی کعب که رسول صلی الله علیه و آله گفت سورة الانعام
بر من دفعة واحدة یکبار [illegible] هفتاد هزار فرشته از آسمان بزمین آمدند [illegible] این سوره [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي خلق السماوات والأرض وجعل الظلمات والنور
[illegible]
ثم الذين كفروا بربهم يعدلون هو الذي خلقكم من طين
[illegible]
ثم قضى أجلا وأجل مسمى عنده ثم أنتم تمترون وهو الله في
[illegible]
السماوات وفي الأرض يعلم سركم وجهركم ويعلم ما تكسبون وما تأتيهم
[illegible]
من آية من آيات ربهم إلا كانوا عنها معرضين فقد كذبوا بالحق
[illegible]
لما جاءهم فسوف يأتيهم أنباء ما كانوا به يستهزئون ألم
[illegible]
يروا كم أهلكنا من قبلهم من قرن مكناهم في الأرض ما لم نمكن
[illegible]
لكم وأرسلنا السماء عليهم مدرارا وجعلنا الأنهار تجري من
[illegible]
تحتهم فأهلكناهم بذنوبهم وأنشأنا من بعدهم قرنا آخرين
[illegible]
ولو نزلنا عليك كتابا في قرطاس فلمسوه بأيديهم لقال الذين كفروا
[illegible]
إن هذا إلا سحر مبين وقالوا لولا أنزل عليه ملك ولو أنزلنا ملكا
[illegible]

لقضي الامر ثم لا ينظرون ولو جعلناه ملكا لجعلناه رجلا وللبسنا

گزارده شدي كار پس مهلت نداده شدندي و اگر كرديمي او را فرشته كرديمي او را مردي و پوشانيديمي

عليهم ما يلبسون ولقد استهزئ برسل من قبلك فحاق بالذين

بر ايشان آنچه مي‌پوشانند و بدرستي كه افسوس كرده شد به پيغامبران از پيش تو پس فرود آمد بآنانكه

سخروا منهم ما كانوا به يستهزءون قوله الحمد لله الذي خلق السموات

افسوس كردند از ايشان آنچه بودند بآن افسوس ميكردند

مقاتل گفت سبب نزول اين آيت آن بود كه مشركان
با رسول عليه السلام محاجه كردند گفتند من ربك خداي تو كيست گفت خداي كه آسمانها و زمينها آفريد ايشان جحود كردند و تكذيب
او كردند درين حديث خداي تعالي اين سوره فرستاد و گفت سپاس خداي را كه آفريدگار آسمانها و زمينهاست مفسران گفتند خداي تعالي
آسمان بدو روز آفريد يكشنبه و دوشنبه و زمين بدو روز آفريد سه شنبه و چهارشنبه وجعل الظلمات والنور جعل اينجا
بمعني خلق است و لفظا گر متعدي بيك مفعول بود و بعضي گفتند جعل صله است اعني زياده و تقدير آنست كه خلق السموات
والارض والظلمات والنور سدي گفت مراد بظلمات و نور شب و روز است قتاده گفت مراد بهشت و دوزخ است و بعضي گفتند مراد
حقيقة تاريكي و روشنائي است و اين اولي‌تر است براي دو وجه يكي عموم لفظ و ديگر حمل كلام بر ظاهر و حقيقت و بعضي
ديگر گفتند تقدير آنست كه خلق السموات والارض وقد جعل الظلمات والنور والقدر اينجا تقريب الفعل من الوجود باشد
يعني آسمان و زمين بيافريد و ظلمات و نور آفريده بود يعني پيش از آن و حال باشد عطف نباشد قتاده گفت خداي تعالي
آسمان پيش از زمين بيافريد و ظلمت پيش از نور و بهشت پيش از دوزخ آفريد و كيفيت خلق آسمان و زمين در جلد
اول رفته است ثم الذين كفروا بربهم يعدلون قطرب گفت در كلام محذوفي هست و تقدير آنست ثم الذين كفروا بعد هذا البيان
بربهم يعدلون يعني كافران پس از اين بيان بتان و معبودان خود را با خداي تعالي برابر ميكنند و عدل برابر كردن چيزي بچيزي
باشد يقال عدلت الشيء بالشيء فاعتدل و عدل آنكه خلاف جور باشد از اينجاست براي آنكه راستي بود و عدل مثل باشد براي آنكه معادل
ديگر بود و نضر بن شميل گفت با بمعني عن است اينجا و تقدير آنست كه ثم الذين كفروا عن ربهم يعدلون من العدول يعني كافران
از خدايشان عدول و اعراض ميكنند و عرب با را بمعني عن گويند چنانكه خداي تعالي گفت فسئل به خبيرا اي عنه
والمعني سل عنه و چنانكه عنتره گفت شعر شربت بماء الدحرضين فاصبحت زوراء تنفر عن حياض الديلم والمعني شربت من ماء الدحرضين
هو الذي خلقكم من طين اوست خداي كه بيافريد شما را يعني پدر شما را كه آدم بود و اصل شما بود و اگر گويي پس ما نقصان
كرد بآنكه گفت آدم را از خاك آفريديم و در دگر آيه گفت از گل و در دگر آيه از حماء و در دگر آيه از صلصال اين متناقض بود جواب
گفتن جواب آنست كه گوييم در اخبار چنين آمد كه خداي تعالي بفرمود تا خاك آدم در بهشت بيكجا جمع كردند و بآب برآميختند گل شد
طالب چهل سال گل بود و چون چهل سال بگذشت خداي تعالي فرمان داد تا چهل شبانروز باران رحمت بر او باريد تا گل شد
چهل سال گل بماند تا متغير شد حماء مسنون گشت گل سياه و بوي گرفت چهل سال ديگر بماند تا خشك شد صلصال گشت
خداي تعالي صورت آدم بر آن صلصال بكاشت و چهل سال صورت كرد چنانكه صورت و شكل او راست فرشتگان بر او ميگذشتند
ميگفتند خداي ما خلقي خواهد آفريدن ابليس بر وي برگذشت با جماعتي فرشتگان و گفت خداي تعالي از اين جانور خلقي
خواهد آفريدن گر شما را طاعت او فرمايد چه خواهيد كردن گفتند انقياد و سمع و طاعت ابليس گفت اما من طاعت او نخواهم كرد
كز سر من كامل اوست تا بداني كه ابليس هميشه كافر بود و لكن نفاق ميكرد پس چون وقت آمد روح در او دميد و او را خلقي
سوي تمام بيافريد ثم قضي اجلا واجل مسمي عنده پس حكم كرد در او و اجلي ديگر وقت نام زد كرده نزديك اوست حسن

وبعضي گفتند اجل اول از وقت خلق بود تا بوقت مرگ و اجل دوم از وقت مرگ تا بوقت بعث بود مقام او در برزخ براي آنكه عندا
بوقت بعث خداي تعالي داند ... عطيه و ابو العاليه و ابن جبير گفتند اجل اول اجل دنياست و اجل دوم
اجل آخرت و براي آن گفت عنده كه آخرت حكم او باشد و حكم كسي ديگر نباشد و عطيه گفت از عبد الله عباس گفت اجل اول خواب است كه در او بود
مرگ است و اجل دوم از وقت بيداري در او باشد اجل دوم و براي آنكه گفت اين ... و براي آنكه ... گفتند مرگ و اجل
... تقدير كلام آنست كه قضي حكم اجلا و هو اجل مسمى عنده ... و اجل دوم ... مثبت بود ... و ...
... كه اجل در لوح محفوظ نوشته است و اين آيات گرسرا و حكم باشد ... و بعضي
... گفتند اجل اول اجل ... ماضي ... اجل ... باشد ... و ...
... معناي بود ... وقت ... باشد ... تقدير ... باشد كه وقت
... تعلق ... حادث چنان بود ... طلوع آفتاب چون قدوم زيد معلوم باشد و طلوع آفتاب معلوم
... باشد ... تقدير ... حادث باشد ... بحقيقه ... حادث ... چنانكه بود ... قدوم زيد ...
... حادث ... باشد و حادث بود ... تقدير حادث بود و ... در وجود ...
... چنين باشد اجل در وقت و جوب ... باشد و اجل ... وقت حصول ... باشد و اجل قتل وقت ... قتل
باشد ... اگر ... باشد ... و اگر قتل ... كشتي تا بآن وقت بماندي از ... مجاز
اجل ... گوييم ... وقت ... مجاز باشد چنانكه ... معلوم چنان بود كه اگر
... باشد ... و ... مجاز ... گفتند اجلا
... قتل ... بود ... معلوم باشد ... تا آن وقت بماندي و ... من قوله ثم
قضي اجلا واجل مسمى عنده ... اجل ... وقت ... اجل دوم ... خداي تعالي داند
كه اگر كشته نشدي ... تا آن وقت بماندي ... و انفقوا مما رزقناكم من قبل ان ياتي
احدكم الموت فيقول رب لولا اخرتني الي اجل قريب و جواب ... گفت ... اجل ... اجل ...
... خداي تعالي ... يؤخر ... اجل الله ... و يؤخركم الي اجل مسمى ...
... كشته نشدي ... بماندي ...
... معجزات ...
...
... بود ... خداي تعالي ...
... كشته ... واجب
... بودي ... واجب بود ...
در حال ... معلوم است ...
... خداي تعالي ...
... و خلاف اين معلومست ... قوله ثم انتم تمترون خطاب با مشركان كه گفت پس از اين همه دلالات و بينات از خلق
آسمان و زمين و ابداع غرائب و بدائع و اظهار انواع صنائع در وجود و خلق شما از آدم و خلق آدم از گل و حكم بر شما باجل و وقتي
... در وجود ... و وحدانيت ... و تفكر ... تا ... حاصل ... و شك ...
في السموات وفي الارض ... يعني ... در آسمانها و زمينها يعني معبود است و ...

درو کس ولا بالله ان شرک نیست چنانکه کی انما ... فی البلد والملک فی الولایة و مراد نه حلول ذات و اتحاد باشد و کذلک هو الخلیفة و قوله
والمغرب بمخالت و وجه او مر یک حال المشرق و مغرب یعنی خداوند ... در مشرق و مغرب و پادشاه است
هو بر ذات و اصعبات او و فی السموات و فی الارض ... فی السموات و فی الارض
... و الله فی الارض ... در معنی آیة ... و هو الله ... در آسمانها ... و الله فی السموات
فی السموات و فی الارض یعلم سرکم و جهرکم ... فی السموات و فی الارض ...
... یعنی آسمان ... و زمین ...

[illegible]

یا او وعید بعد ایشان و انشا ... ابتدای کلام است ... شروع و کفش و اذا اخذنا
انشا خواند ... استفهام است ... باشد ... کلام باشد ...
قوله و لو نزلنا علیک کتابا فی قرطاس ... ما کتابی ... ایشان ...
خدای تعالی گفت ... و لن نؤمن لرقیک حتی تنزل علینا کتابا نقرؤه
... ایشان ... یعنی ...
... کتاب من الله الی ... من محمد ... فلان بن فلان ...
ایمان آر ... محمد ...

[illegible]

یعنی حکم کرده است بان بر خود و واجب گردانید و مراد بنفس در حق خدای تعالی ذات او باشد و این عبارتست از آنکه ایجا واسطه
در میان خدای و بنده نیست چون خواهد که بر بنده رحمت کند و این لفظ استعطاف کرد بندگان را و استمالت بطاعت او و تعدیل شوند
در وی باز گاه او فقد ابو هریره روایت کرد که رسول صلی الله علیه و علی آله گفت خدای تعالی نوشت نوشت انرا بالای عرش و آن اینست که ان رحمتی
سبقت غضبی عمر خطاب از کعب الاحبار پرسید که اول چیزی خدای تعالی چه نوشت گفت کتابی نوشت ...
انی انا الله لا اله الا انا سبقت رحمتی غضبی سلمان پارسی روایت کرد که خدای را جل جلاله صد رحمتست یکی از آن میان اهل دنیا قسمت کرد
بر جن و انس و ... و وحوش و طیور و هر چه میان ایشان رحمتست و رحمت و شفقت همه از آن یک جزو رحمت چون روز قیامت باشد آن یک
جزو ... با دیگران و جمله بر سر گناه کاران ... و ایشانرا برحمت بیارید قوله لیجمعنکم لام جواب قسم محذوفست و تقدیر
الله ... لیجمعنکم این لام و این نون مشدد برای تأکید است ... یکی آنکه در کلام تقدیم و تأخیر هست و معنی آنکه لیجمعنکم الی یوم القیمة
الذین خسروا انفسهم یعنی جمع کند در قیامت میان شما و ایشان و جمع کند میان اول و آخر کانها بهم مجتمع شوند برای روزی که در آن روز شکی
در وی نیست و قول دوم آنست که کلام خود بظاهر خود است و معنی آنکه جمع کند میان شما در روز قیامت یعنی حساب و اهوال و احوال و عذاب
قیامت علی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه ... و گفته اند الذین خسروا انفسهم فهم لا یؤمنون الذین مبتدا باشد فهم مبتدا دوم
لا یؤمنون خبر مبتدا دوم باشد ... جمله دوم ... خبر مبتدا اول ... و این قول ... و ظاهر
موافق ... هرچه در شب و روز ساکن است یعنی هرچه شب و روز بر او مشتمل است بر سبیل التوسع شب و روز ساکن کرد و این
از جمله عبارات فصیح و استعارات ملیح باشد که کلام خدای جل جلاله از آن خالی نیست و ما بعض گفت شعر فانك كالليل الذي هو مدركي
وان خلت ان المنتأى عنك واسع ... شب را ... که بدینها الا ... در طلب ... و شاعر گفت شعر ...
و این را نظائر بسیار است ... هرچه در شب و روز ... و این اوقات بر و مشتملات هم مراد است ابو
روق گفت مراد آنست که هر که در شب مستقر باشد و در روز منتشر هم مراد است عبد العزیز بن یحیی و محمد بن جریر گفتند آنچه آفتاب بر وی
... جمله آنچه در زمین است از جماد و حیوان برای آنکه هیچ چیز نیست ... در روز بر و مشتملات بعضی گفتند معنی آنست
که هر کس ... و ذکر ... خدای راست بعضی اهل معانی گفتند مراد آنست که وله ما سکن و تحرك فی اللیل والنهار هر چه
در جهان وجودات از ساکن و متحرك همه او راست ... الکلام علیه ... چنانکه خدای تعالی گفت سرابیل تقیکم الحر و مراد آنست
که تقیکم الحر والبرد ... و هو السمیع العلیم السمیع لاقوالهم العلیم باحوالهم ... ایشان ... ایشان میداند کلبی
گفت ... از قریش که ... مناجات ... در تحقیر ایشان ... قل اغیر الله اتخذ ولیا کلبی گفت سبب
نزول این آیت ... آن بود که کفار قریش گفتند یا محمد ... و حاجت ... قل این گفتن اسباب
کن که ... با تو ... یا ... خدای تعالی ... که رسول را ... که همه
شب و روز ... که ... نجوای ...
کیم ... و فطر ...
انفطرت ... و الفطر ... عبد الله عباس گفت ... معنی فاطر ...
تا ...
الله ... و هو یطعم او روزی ...
دهد و اطعام کند و او را اطعام و روزی ندهند چنانکه گفت ما ارید منهم من رزق و ما ارید ان یطعمون ... و عمش خواند در
شاذ و لا یطعم ای لا یاکل الطعام یقال طعمت الطعام و اطعمته غیری ... و هو یطعم و لا یطعم ای یرزق و یحرم ...

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ ۝ قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كَتَبَ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ
فِيهِ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ۝ وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ
وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ۝ قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ أَتَّخِذُ وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ
يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ
الْمُشْرِكِينَ ۝ قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ۝ مَنْ يُصْرَفْ
عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ وَذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ ۝ وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ
بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ ۝ قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً
قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَٰذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَكُمْ
بِهِ وَمَنْ بَلَغَ أَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ آلِهَةً أُخْرَىٰ قُلْ لَا أَشْهَدُ
قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ وَإِنَّنِي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ ۝ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ
يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمُ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ

قوله قل سیروا فی الارض امر کرد این مکذبان را که در زمین بروید و بنگرید عاقبت آنان که مرا آیات و پیغامبر مرا بدروغ داشتند که با ایشان
چه رفت بعضی را بباد هلاک کردیم و بعضی را باب هلاک کردیم و بعضی را بصاعقه هلاک کردیم و بعضی را بصیحه هلاک کردیم و بعضی را بسنگ هلاک کردیم
و بعضی را بخسف هلاک کردیم و بعضی را بمسخ ... ایشان را ... آسمان و زمین است ... جواب ... ایشان
... جواب ... که خدای راست ... و از عدم بوجود آورده است ...
و جماد ... باشد و لکن ... کتب ربکم علی نفسه الرحمة ...

از کلم احد و انا لم احد ... ابو منصور الازهری گفت هو يطعم ولا يستطعم معنی آنست که او طعام دهد و طعام نخواهد از کس عرب گوید
اطعمت بمعنی استطعمت وقال الشاعر ... احمر انا لنطعم عند الضيف مطعنا . و قالت ... الزرع . ای ... اطعمنا
والطعم ما يوكل والطعم ... والطعام اسم لما يوكل ولا طعام اطعام الغير والاستطعام سوال الطعام قال الله تعالى استطعما اهلها
قال ... وقال علقمة بن عبدة ... اذ ... ای يستطعم الله
گفت بگو ای محمد که مرا فرمودند ... که من اول کسی باشم ... خلق ... [illegible]
... ولا تكونن من المشركين ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
قل انی اخاف بگو ای محمد که من میترسم ... عذاب روز قیامت ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... من يصرف عنه ... حفص و يعقوب يصرف ... [illegible]
يعنی من يصرف الله عنه العذاب ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... فقد رحمه ... [illegible]
بعث الله ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... وهو القاهر فوق عباده ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... عبد الله عباس روایت کرد که رسول ... [illegible]
... [illegible]
... احفظ الله يحفظك احفظ الله تجده تجاهك ... اذا سالت فاسئل الله واذا استعنت فاستعن بالله ... [illegible]
... [illegible]
ان تعمل بالصبر مع اليقين فافعل فان لم تستطع فاصبر فان فی الصبر على ما تكره خيرا كثيرا واعلم ان النصر مع الصبر وان الفرج
مع الكرب وان مع العسر يسرا ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

رست باشد ... [illegible]
... [illegible]
... وهو القاهر فوق عباده ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... قل ای شیء اکبر شهادة قل الله ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... واوحی الی هذا القرآن ... [illegible]
... لانذركم به ومن بلغ ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... ائنكم لتشهدون ... [illegible]
رسول عليه السلام گفت ... [illegible]
باشد حسن بن صالح گفت ... [illegible]
... [illegible]
... محمد بن کعب القرظی گفت هر کس که قرآن ... [illegible]
... رسول را علیه السلام ... [illegible]
آن ... [illegible]
... [illegible]
... الذين آتيناهم الكتاب ... [illegible]
... [illegible]
... يعرفونه ... محمد مصطفی را صلی الله علیه ... [illegible]
... [illegible]
گفت عبد الله سلام ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... عمر گفت صدق الله وصدق رسوله ... [illegible]
... الذين خسروا انفسهم ... [illegible]
... ومن اظلم ممن افترى على الله
كذبا او كذب بآياته انه لا يفلح الظالمون ويوم نحشرهم
جميعا ثم نقول للذين اشركوا اين شركاؤكم الذين كنتم تزعمون ثم

واختيار باشد چنانكه اينجا هست واين مذهب باطل است از وجوهى كه ذكر آن در كتب اصول مشروح است وجواب ديگر از آنست
كه لفظ كذب به اراده وخبر است ويقين نباشد كه اهل الحق گرچه ايشان را در عذاب كشند استغاثه كنند بكلمات كه از روى غايت
در آن عذاب خواهند بود چنانكه حكايت فرمود از ايشان كه گويند ربنا غلبت علينا شقوتنا الآيه وچنانكه ربنا ارنا الذين اضلانا من الجن
والانس نجعلهما تحت اقدامنا الآيه وقوله لولا انتم لكنا مؤمنين اين از آن جملات است كه بر سبيل تعلل گويند والله ربنا ما كنا مشركين
كه اين گفتار ايشان سوى نفس اعتقاد ايشان چون ظن واعمال ايشان دروغ شود وعقوبت ميشود حق تعالى از ايشان گفت انظر كيف كذبوا على انفسهم وكيد
جانب ايشانرا [illegible] ولو علم فيه قال الشاعر شعر كذبتم وبيت الله لا تأخذونها مراغمة مادام للسيف قائم وقال الآخر شعر كذبتم وبيت الله
لا تنكحونها بنى شاب قرناها تصر وتحلب اى كذبتم الحكم [illegible] ما كانوا يعتقدون وان دروغ [illegible] واعتقادات باطل [illegible] ايشان
كرشنيد وسعى ايشان باطل شود ومنهم من يستمع اليك كلبى گفت سبب نزول اين آيه آن بود كه ابوسفيان ووليد بن مغيره وعتبه وشيبه ابنا ربيعه
واميه وابى ابنا خلف ونضر بن الحارث بن علقمه بيامدند وحديث رسول عليه السلام بشنيدند وقرآن كه ميخواند سماع كردند [illegible]
گفتند چگونه ميدانى اين كه محمد عليه السلام ميگويد نضر گفت از جنس اساطير است كه من بر شما [illegible] نضر بن الحارث [illegible]
باز داشت وبسيار گفتى حق تعالى اين آيه بفرستاد وگفت ومنهم از ايشان كسانى اند من يستمع اليك كه بهست گوش باسخن تو ميكنند
كلمة من موحد اللفظ مجموع المعنى باشد آنكه گفت يستمع بلفظ واحد آنگه گفت على قلوبهم اكنة ان يفقهوه وليكن موجود است انها
مجاهد گفت مراد قريش اند وكلبى گفت مراد مشركان وجهود اند وترسايان اند حق تعالى گفت نحن فرو پوشيده وليكن ابوجهل
گفت لا جرم حاصل آن [illegible] ايشان از بى فايده كسى كه بدل پوشش آنكه مانع بود از آنكه او چيزى بداند وفهم درست شود
وعلامة الفتح [illegible] ايشان بجاى كه ربيت وبر سبيل تشبيهات واز اين قبيل [illegible] گفتيم قلوب لا يفقهون بها
ولهم اذان لا يسمعون بها وان موضع بليغ [illegible] ان فى ذلك لذكرى لمن كان له قلب او القى السمع وهو شهيد [illegible] ايشان در بيان حقى
عام گفت وان لغا اند براى آنكه دل براى دانستن باز يعنى از استماع انكار كردند [illegible] حضور كه ايشان گفت در الشبيه
چو عليا شدچون منتفع نيست [illegible] شوند وچون [illegible] شوند انكار كه حق نيست حسن [illegible] ميان ايشان [illegible]
شاد [illegible] سلى تمام [illegible] ومن يعرف شموم كالغاب ايشان [illegible] كه ايشان [illegible] باشد
شعر فقر الجهول بلا قلب الى ادب فقر الحمار بلا راس الى رسن آنكه جمع كرد باشد وان غطا [illegible] باشد [illegible]
واكنه كه غطا وغطيان آن يفقهوه اى من يفقهوه [illegible] من الفقه والعلم وفى آذانهم وقرا اى وجعلنا فى آذانهم وقرا
كان [illegible] باشد ووقر حمل باشد يقال وقرت اذنه [illegible] وقرا [illegible] شعر وكلام سيئ قد وقرت اذنى منه وما بى من صمم واوقرت الدابه
اذا اثقلتها بالحمل ووقر الرجل من الوقار فهو وقور ووقرت اذنه توقيرا ووقرته من الوقار ايضا وقال الشاعر الاول شعر ولى
اذن قد وقرت الصوت سمعها وان نيز هم بر طريق مبالغه در تشبيه باشد يعنى ثقل سماع واستماع وفهم واستماع [illegible]
از آن گوش كه ازو باشد ومثله قال الشاعر شعر اصم اذا ما يخرجت حتى [illegible] وبعضهم كان [illegible]
اذن وما بى من وقر وجعلنا نيز بمعنى حكم وتسميه باشد يقال جعل القاضى فلانا عدلا وجعله فاسقا اى حكم به وسماه ومن قوله
وجعلوا الملائكة الذين هم عباد الرحمن اناثا قال الشاعر جعلتنى باخلا كلا ورب منى [illegible] فى القرب اى سميتنى
وابو على گفت اين عبارت باشد از خذلان ومنع لطف از ايشان على سبيل العقوبه على كفرهم فى الزمان الماضى واين نيز وجهى باشد
انجوع گفتيم ايشانرا كه عبرت [illegible] وقساوت باشد وبيان اين قول دانى [illegible] گفت كه روايه كرده جهادهست
بيشتر كه ايشان بيانا آيه در حق [illegible] است كه معلوم از حال ايشان آنست كه بكفر ميميرند با رسول عليه السلام [illegible] ايمان نيايند
معلق نكرده واميد بدانكه وان [illegible] درحق [illegible] الياس [illegible] الحين [illegible]

ايشان در اين باب معنى عبادة واصول [illegible] وجهالت [illegible] تواند بود [illegible] وخصومت [illegible] ميگويد
اين نيست الا افسانه پيشينگان ويحدث اوليات ويجادلونك مجادله باشد وتقدير آنست جاوك [illegible] يقولون ان هذا
وان بمعنى ما نفى است واساطير جمع اسطاره واسطوره باشد كاقليم واقاليم [illegible] واشتقاق از من سطرت الكتاب اذا
كتبت باشد قال الراجز شعر انى واسطار سطرن سطرا لقائل يا نصر نصر نصرا وسطر هم سند باشد [illegible] باشد
بعد واساطير جمع باشد آنكه حق تعالى حكايت كرد از كافران كه ايشان [illegible] وهم ينهون عنه وينأون عنه [illegible]
يعنى آنكه مردمان را نهى ميكنند از ايمان بدو واز سماع كلام او [illegible] بود [illegible] ايشان [illegible] دور باشد [illegible]
مفسران [illegible] كه آيه در ابوطالب آمد كه او كرد [illegible] جمع [illegible] حاضر بود [illegible] ياطعن زدند [illegible]
[illegible] كردى [illegible] خويشى [illegible] ايمان بدو دوست داشتى [illegible] در تفسير [illegible] ابوطالب [illegible]
[illegible] يا محمد [illegible] رسول خدائى [illegible] ولكن من [illegible] احرازتكم [illegible]
قريش [illegible] شعر والله لن يصلوا اليك بجمعهم حتى اوسد فى التراب دفينا فاصدع بامرك ما عليك
غضاضة وابشر وقر بذاك منك عيونا ودعوتنى وزعمت انك ناصحى ولقد صدقت وكنت ثم امينا وعرضت دينا لا محاله انه من خير اديان
البريه دينا لولا الملامة او حذار مسبة لوجدتنى سمحا بذاك مبينا [illegible] كه اين ابيات [illegible] ميان اين بيت [illegible]
ابيات اول [illegible] وبعضى [illegible] آنكه حاصل است ميان اين بيت با ابيات اول [illegible]
وطمع [illegible] كه داد [illegible] باشد [illegible] رسالت [illegible] تحريض [illegible]
[illegible] پيش [illegible] ايمان بدو [illegible] كه او دعوى ميكرد [illegible] كرد [illegible] ولقد صدقت
[illegible] ايمان [illegible] ميان آنكه گويد الصادق فى
دعواه [illegible] ايمان باشد [illegible] شعر كه ايمان [illegible] گفته انه من خير اديان البريه دينا واقرار
[illegible] ايمان [illegible] ايمان [illegible] دليل ايمان [illegible] بيت
[illegible] آن نيست [illegible] گويد [illegible]
الثانى [illegible] وان يهلكون الا انفسهم [illegible] ما يشعرون [illegible]
[illegible] كه ايشان [illegible] الحيوة الدنيا [illegible] ايشان [illegible]
ما هى [illegible] يوم [illegible] موت [illegible] اكنون [illegible]
[illegible] دليلات [illegible] معارف [illegible] ايشان [illegible] دوزخ [illegible]
معارف ايشانرا [illegible] خداى تعالى [illegible] گفت [illegible]
بالله [illegible] ولو ترى اذ وقفوا على النار [illegible] متعدى [illegible] وقفت الدابه ووقفت المساكين [illegible]
[illegible] وقفت الدار [illegible] وقفت على كذا [illegible]
[illegible] ايشان [illegible] دوزخ [illegible] عذاب دوزخ [illegible]
[illegible] ايشان [illegible] دوزخ [illegible] ايشان [illegible] دوزخ [illegible]
چنين باشد كه گويند [illegible] يا ليتنا نرد ولا نكذب بآيات ربنا [illegible] نكذيب [illegible] ايمان [illegible]
[illegible] ولا نكذب [illegible] ونكون [illegible] ابن عامر [illegible] ونكون [illegible] ايشانرا

وباز قراهد و دروغ خوانند قوله ابدا دو وجه باشد یکی آنکه معطوف بر فعل زند و برین وجه لفظ باشد در تمنی یعنی کاشکی ما باز گردانیده شویمی و
وکاشکی نوعی تکذیب بآیات پروردگار تعلق داده و وجه دیگر آنست که کلامی مستانف بود و داخل نبود در تمنی یا تقدیر آن باشد که و نحن لا نکذب
ونکون و قوله داخل اختیار [illegible] و وجه [illegible] دهم این باشد که معنی و لا نعود ای فانا ممن لا یعود و این اختیار ابو عمرو است و دلیل
بانکه داخل نیست در تمنی آنست که گفت و انهم لکاذبون و کذب در تمنا نشود در خبر باشد و اما آنکس که نصب خواند در نکذب و نکون جواب آنست
که داخل و مجری و اگر در تمنی و جواب تمنا بفا منصوب باشد چنانکه گفت یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما درین قول تمنی به تعلق دارد [illegible]
در تحت تمنی [illegible] استفهام تکذیب و هم ایمان [illegible] که و معنی واو جمع باشد چنانکه لا تأکل السمک و تشرب اللبن المعنی مع ان لا
تجمع بینهما و تقدیر این باشد که یا لیتنا نرد مع ان لا نکذب و نکون برین وجه تمنی بهم تعلق داده و آنکه نکذب خواند و نکون [illegible] و استیناف
اگر گویند چگونه شاید که ایشان تمنای رجوع با دنیا کنند و معارف ایشان ضروری باشد و ضروره دانند استحقاق [illegible] گوییم واجب نیست که این
جمله معارف اهل آخرت ضروری باشد بل معرفت ایشان بخدای جل جلاله و ذات و صفات او ضروری باشد [illegible] و [illegible] که ایشان [illegible]
احوال آخرت بعضی شنیده باشند از عرش و کرسی و لوح و قلم و ترازو و حساب و کتاب و ثواب و عقاب و بهشت و دوزخ و [illegible]
همه معاینه بینند چون خبر ایشان عیان شود کان شان یقین شود شاید که چیزها واجب بود که ضروره دانند و روا بود [illegible] ایشان [illegible] دنیا
آیند و جواب دیگر آنست که تمنا محال [illegible] برای آنکه [illegible] تمنای محال بسیار کند و هم [illegible]
با انکه دانند که محالات اما گویند و بر زبان رانند و در دل آید و هیچ منع نباشد از آن علم و عقل [illegible] از این بسیار است که ایشان
تمناها صحیح و محال کنند مثاله قوله یا لیتنی کنت ترابا یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما یا لیتنی اتخذت مع الرسول سبیلا یا ویلتی لیتنی لم
اتخذ فلانا خلیلا یا لیت قومی یعلمون بما غفر لی ربی و جعلنی من المکرمین [illegible] ما کانوا یخفون
من قبل بل [illegible] الانتقال [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] بیدا شده در [illegible] احوال قیامت و بعث و نشر و ثواب و عقاب [illegible]
از [illegible] پوشیده بیدا است [illegible] ایشان [illegible] پوشیده بیدا شده [illegible]
باشد که [illegible] چنانکه [illegible] الله الکریم [illegible] آنست
کان معانی که ایشان پوشیده داشتند از خلقان [illegible] ایشان [illegible]
قول چهارم ابو مسلم گفت مراد باین منافقانند که [illegible] کفر [illegible] داشتند و اظهار ایمان کردند [illegible] ایشان [illegible]
از کفر و نفاق و قوله من قبل [illegible] بر حذف مضاف [illegible] آیات که [illegible]
ذلک و کذلک قوله الا کلام من قبل و من بعد [illegible] و مذهب [illegible] درست [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] گفت [illegible] که ایشان [illegible] و [illegible] باشند [illegible]
[illegible] و ایشان دروغ زنند [illegible] قول گفتند [illegible] ایشان [illegible] دنیا [illegible] تعالی وصف کرد ایشان را
بان گفت [illegible] ایشانست دروغ گفتن [illegible] دروغ در قیامت گویند [illegible] دروغ نگویند [illegible] باشند دروغ [illegible]
قول دیگر آنست که ابو القسم گفت خدای تعالی [illegible] ایشانست در قیامت و لکن [illegible] ایشان [illegible]
کاین حدیث [illegible] کنند [illegible] خدای تعالی [illegible] ایشان [illegible] گفت دروغ [illegible]
که این کذب [illegible] ایشان با دنیا [illegible] قول [illegible] مذهب [illegible]
[illegible] و معارف ایشان [illegible] ایشان [illegible] که ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] ایشان [illegible] باشد [illegible]

اوندهد و تاج از او بستاند و همه چیز [illegible] و [illegible] و [illegible] و اگرچه [illegible] باشد و لکن [illegible]
تکلیف [illegible] کردن [illegible] آن [illegible] که [illegible] اهل آخرت [illegible] باشد [illegible]
[illegible] و ثواب و عقاب و [illegible] باشد [illegible] و اگر چنین باشد [illegible] تکلیف باشد [illegible]
[illegible] تکلیف کرده باشد [illegible] اهل آخرت [illegible] ثواب و عقاب باشد [illegible]
که بهشت و دوزخ [illegible] و [illegible] باشد [illegible] که [illegible] کند [illegible]
بفعل [illegible] چنین [illegible] باشد [illegible] باشد [illegible]
که [illegible] و [illegible] فعل و ترک [illegible] این جمله دلیل است بر آنکه اهل آخرت مکلف نباشند و [illegible]
باشند [illegible] مذهب [illegible] قالوا ان هی الا حیاتنا الدنیا [illegible] منکران بعث و نشر [illegible] گفتند
در باره [illegible] یعنی [illegible] الحیوة الدنیا [illegible] ما [illegible]
[illegible] و ما نحن بمبعوثین [illegible] و نشر [illegible]
[illegible] گفتند که رسول علیه السلام ایشان [illegible] بعث و نشر و عقاب و دوزخ [illegible] ایشان [illegible]
ایشان آن [illegible] حق تعالی [illegible] ایشان گفت [illegible] ایشان [illegible]
یعنی [illegible] موعود که خدای تعالی کرده باشد از ثواب و عقاب [illegible] داده باشد از حشر و نشر و بعث و حساب و کتاب [illegible]
المضاف [illegible] قال [illegible] الله [illegible] خدای تعالی [illegible] ایشان [illegible]
بالحق [illegible] هست و درست هست نه حق و درست [illegible] ایشان گویند بلی و ربنا [illegible] خدای [illegible]
[illegible] واجب و استحقاق [illegible] فحوی [illegible] مشبهان [illegible]
اثبات [illegible] برای آنکه [illegible] مخصوص است [illegible] خدای [illegible]
ظاهر [illegible] مشاهده [illegible] حقیقت [illegible] جسم و [illegible] صورت [illegible] اجسام [illegible]
نیست تعالی [illegible] علوا کبیرا [illegible] ثواب و عقاب [illegible] حقیقت [illegible]
بامقابله [illegible] خدای [illegible] باشد [illegible] الاجسام [illegible] بهشت و دوزخ [illegible]
بلقاء ثواب الله و عقاب [illegible] بالخبر [illegible] الله [illegible] ثواب الله [illegible]
تحیتهم یوم یلقونه سلام و اما قوله فاعقبهم نفاقا فی قلوبهم الی یوم یلقونه [illegible] و کذا قوله علیه السلام لقی الله و لا وجه [illegible]
[illegible] و دلیل [illegible] خبر [illegible] علیه السلام من احب لقاء الله احب الله لقاءه و من کره لقاء الله کره الله لقاءه [illegible]
خدای [illegible] خدای تعالی [illegible] دوست دارد [illegible] خدای تعالی [illegible] آنست که هر کس
که [illegible] خدای [illegible] خدای [illegible] آنست [illegible]
[illegible] خدای [illegible] ثواب [illegible] کردن [illegible]
[illegible] معلوم [illegible]
[illegible] کرد [illegible] ثواب و عقاب [illegible] الساعة بغتة [illegible]
[illegible] بغتة [illegible] قال الشاعر شعر [illegible]
[illegible] گویند [illegible]
[illegible] ثواب و وقت ثواب و این عبارت [illegible] نعم و اصل [illegible]

البصر خاسئا و هو حسیر ای کلیل ... [illegible]

[illegible]

يعني مثل كالنجبه ... اهل مدينه و ابن عامر و حفص و يعقوب ... افلا تعقلون ... خطاب ... ذلك ... [illegible]

[illegible]

قال الشاعر شعر [illegible]

قد نعلم انه ليحزنك الذي يقولون فانهم لا يكذبونك

ولكن الظالمين بايات الله يجحدون ولقد كذبت رسل من

قبلك فصبروا على ما كذبوا واوذوا حتى اتاهم نصرنا ولا مبدل

لكلمات الله ولقد جاءك من نبإ المرسلين وان كان كبر

عليك اعراضهم فان استطعت ان تبتغي نفقا في الارض او سلما في

السماء فتاتيهم باية ولو شاء الله لجمعهم على الهدى فلا تكونن

من الجاهلين انما يستجيب الذين يسمعون والموتى يبعثهم الله ثم

اليه يرجعون وقالوا لولا نزل عليه اية من ربه قل ان الله قادر

على ان ينزل اية ولكن اكثرهم لا يعلمون وما من دابة في الارض

ولا طائر يطير بجناحيه الا امم امثالكم ما فرطنا في الكتاب

من شيء ثم الى ربهم يحشرون والذين كذبوا باياتنا صم

وبكم في الظلمات من يشا الله يضلله ومن يشا يجعله على صراط مستقيم

قل ارايتكم ان اتاكم عذاب الله او اتتكم الساعة اغير الله تدعون

ان كنتم صادقين بل اياه تدعون فيكشف ما تدعون اليه

انْ شَآءَ وَتَنْسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ ۞ وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا اِلَىٰ اُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَاَخَذْنَاهُمْ
بِالْبَاْسَآءِ وَالضَّرَّآءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ ۞ فَلَوْلَا اِذْ جَآءَهُمْ بَاْسُنَا تَضَرَّعُوا
وَلٰكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۞ فَلَمَّا
نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ اَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ اِذَا فَرِحُوا بِمَا
اُوتُوا اَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَاِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ ۞ فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ
ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۞ قوله قد نعلم حق تعالی بآیات تسلیه رسول میکند
با دلتنگ مدار که ما دانیم که ترا دلتنگ میکند آنچه ایشان میگویند جمله

قوله ولقد نعلم انه لیحزنک الذی یقولون واین آیات و مانند این متضمن باشد دو معنی یکی تسلیه رسول علیه السلام و دگر وعید
کفار گفت ما دانیم و خبر داریم ای محمد که آنچه کافران میگویند ترا تنگ میکند و ترا اندوهگن میکند و ...
ایشان ... ایشان در کار دین ... ایشان ترا میگویند ...
... بر من جمله تو را ... لیحزنک بفتح یا ... من حزن یحزن حزنا ... والفعل
... لیحزنک بضم یا و کسر زا من احزن یحزن ... والفعل لازم ... یقال حزن الرجل ... واحزنته
... وقال ... وخلیل فرق کرد میان حزنته واحزنته ...
یقول ... حزنته ... واحزنته اوجعلته ... جعلته یحزن
... واحزن مستعمل ... سیبویه گفت
... لغة ... والعرب ... وجعلته کذلک ... فانهم لا
یکذبونک ... بتخفیف ذال ... لا یکذبونک ... روایت کرده اند از علی علیه السلام
... صادق علیه السلام ... بتشدید خوانند من التکذیب ... گفتند کذب والتکذیب ... مثقله کذب
... وفرحته ... افعلته اذا نسبته الی الفعل
... لا یکذبونک ... اذا نسبته الی الکفر والفسق قال الکمیت شعر طائفة قد اکفرونی بحبکم
... واسرّبه ... اذا نسبته الی البخل والجبن ... جعلته کذلک ... معنی مقاربند و ...
... و کسائی گفت فرق آنست که اکذبته آن باشد ...
... که کذب ... را کذاب ... گفت فانهم لا یکذبونک ...
تکذیب ... معلوم است بضرورت که ایشان تکذیب کردند رسول را ... بر قراءت آنکه بتخفیف خوانند
صادق علیه السلام گفت معنی آنست که ... فالجبته ای ... وجدته
... معنی آنست که ایشان ترا بکذب ... نکنند ... اکذاب و تکذیب ...

ویکوید ... واین قول ... بر ای ... بمعنی تکذیب باشد و بر قراءت آنکه بتشدید خواند معنی آنست که ایشان ... نبایند
... که ترا بدروغ زنند ... قوله ... علیه السلام که بر قراءت تخفیف ... که آنست که ایشان
ترا بدروغ زنند ... که ایشان ... آزموده اند ... چنانکه در اخبار آمد که کافران رسول را علیه السلام
پیش از ... محمد الامین خواندند و این معروف بود تا ابو طالب رحمة الله علیه در حق او گفت ان ابن آمنة الامین محمدا ... وجه
دیگر آنست که معنی آنست که ... ولیکن ... که قصد ... بیان
... وجواب ... در این آنست که حق تعالی این بر سبیل تسلیه گفت رسول را علیه السلام که ... این
تکذیب با تو ... در حق تو ... برای آنکه تو رسول منی ... چنانکه ... بجواب
... جواب ... مراقیام باید کرد ... دلیل این ... ولکن
ذکر ... ولکن الظالمین بآیات الله یجحدون ... تکذیب ... ذکر ... آیات ...
تسلیه رسول علیه السلام گفت اگر ... ولقد کذبت رسل من قبلک
بدروغ داشتند پیش از تو ای محمد رسولانی دگر بودند ... صبر کردند بر آن تکذیب و ایذا ... که با ایشان
کردند ... تا نصرت ... آمد ... النصر مع الصبر وان الفرج مع الکرب ... صبر ...
... مع العسر یسرا ... صبر کن ... گفتم ... تواند کرد ...
جاءک من نبأ المرسلین ... خبر پیغامبران پیشین ... و شاید ... بعض ...
... رسید ... خدای تعالی ... منهم من قصصنا علیک وان کان کبر علیک اعراضهم ای محمد اگر ... بزرگ
می آید و ... اعراض ... ایشان ... بر زمین ... برهان ...
... که ایشان ... و جواب آن ... کلام محذوف ... فافعل ...
واین بر سبیل تسلیه رسول علیه السلام گفت ... ولو شاء الله ...
... ایشان ... ایمان ... خدای تعالی ... خدای تعالی ...
که ایشان ... ایمان آرند ... خدای تعالی ... ایشان ...
ایشان ... ایمان ... قوله ولو اننا نزلنا الیهم الملائکة وقوله ولئن اتیت الذین اوتوا الکتاب بکل آیة ما تبعوا قبلتک
... الالجاء ... ایشان ... بالایمان ...
خدای ... ولو شاء الله لجمعهم علی الهدی اگر خدای ... ایمان ...
... ومثله قوله تعالی ان نشأ ننزل علیهم من السماء آیة فظلت اعناقهم لها خاضعین
وکذلک قوله ولو شئنا لآتینا کل نفس هداها ... خدای تعالی ... ایمان ... کافران ...
... فلا تکونن من الجاهلین ...
... جاهلان ...
... باشد ...
... ومثله قوله لئن اشرکت لیحبطن عملک ...
... وقوله ...
... لا یدری ... مسلک ...

بشنود تا بر او آن رسالت‌ها که بر او رسالت است برساند قوله إنّما یستجیب الّذین یسمعون آنگه حق تعالی مبالغه کرد در وصف ایشان [illegible]
و عظ و انتفاع بوعظ و ترک استماع بآن گفت جواب آن دهد و اجابت دعوت آن کند که چیزی بشنود فامّا آنکه مرده باشد از نوع [illegible]
که چیزی شنود و ایشان بر حقیقت مرده نبودند لکن بمنزلهٔ مرده بودند در زوال استماع و قلّت انتفاع چنانکه در دیگر آیه گفت انّک لا تسمع الموتی
ولا تسمع الصّمّ الدّعاء و چنانکه شاعر گفت شعر لقد اسمعت لو نادیت حیّا • ولکن لا حیاة لمن تنادی • و دیگری گفت شعر علی عجب الفتی [illegible] من
مقاطعها • و ما علّة [illegible] والموتی یبعثهم الله [illegible] آنگه [illegible] یعنی ایشان بمنزلهٔ مردگانند [illegible] خدای تعالی
ایشان [illegible] که ایشان ایمان آرند [illegible] باختیار ایمان [illegible] ایشان [illegible] دعا تو و اجابت تو [illegible] باشد آنگه گفت
[illegible] ایشان [illegible] چنانکه [illegible] ایشان [illegible] گفت انّما یستجیب الّذین یسمعون
معنی آنست که اجابت دعوت تو مؤمنان کنند [illegible] دعوت تو کنند [illegible] خدای ایشان را [illegible]
بعضی گفتند معنی آنست که اجابت آن کنند که [illegible] کند [illegible] خدای ایشان را [illegible]
[illegible] الموفّق للصّواب و قالوا لو لا نزّل علیه آیة من ربّه
گفتند یعنی کافران [illegible] آیه [illegible] معترحات ایشان [illegible]
[illegible] گفت قل انّ الله قادر علی ان ینزّل آیة [illegible]
[illegible] آیات [illegible] جواب [illegible]
که خدای تعالی قادر است [illegible] تخفیف [illegible] ولکنّ اکثرهم لا یعلمون
[illegible] گفتند مراد آنست [illegible] حق تعالی
[illegible] ایشان [illegible] بعضی گفتند [illegible]
[illegible] بعضی [illegible] ایشان [illegible] ایمان [illegible] ایشان [illegible]
بعضی دیگر گفتند [illegible] آیه [illegible] عذاب بر ایشان واجب شود [illegible] استیصال
[illegible] آنگه گفت و ما من دابّة فی الارض [illegible] گفت نیست هیچ [illegible] در زمین [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] آنست که [illegible]
[illegible] بعضی [illegible] گفتند وجه تشبیه آنست چنانکه در
خلق و حسن تقدیر و لطف تدبیر [illegible] دلیل است بر آنکه شما را خالقی و صانعی و مدبّری [illegible]
[illegible] دلیل است بر آنکه [illegible] خالق [illegible] بعضی گفتند معنی آنست که
[illegible] حق تعالی [illegible]
[illegible] گفت [illegible] خدای تعالی [illegible] در قیامت [illegible]
[illegible] باشد [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] روز قیامت [illegible]
[illegible] مظلوم [illegible] حقّی دارد [illegible]
[illegible] مظلوم [illegible] بدهد آنگه
حق تعالی جمله حیوانات را که [illegible] عوض [illegible] میان ایشان [illegible]
خاک شوید [illegible] کافر [illegible] ایشان [illegible] گوید یا لیتنی کنت ترابا [illegible]

دلیل حجّت مذهب ما میکند در انقطاع عوض خلاف آنکه ابو القسم بلخی گفت عوض چون ثواب مؤبّد باشد گفت برای آنکه [illegible]
[illegible] شوند [illegible] مستحقّ عوض شوند تا مسلسل شود [illegible] و این باطل است برای آنکه خدای تعالی
[illegible] ایشان [illegible] بعضی دیگر گفتند امم فی التّصویر و امثالکم فی الایمان والمعرفة [illegible] مؤمن و معترف
و این خطاست برای آنکه ایمان با کمال عقل [illegible] و این [illegible] محال است امّا قوله ولا طائر یطیر بجناحیه
[illegible] گفتند طیران [illegible] بجناح [illegible] چرا گفت بجناحیه [illegible] جواب [illegible] تأکید است چنانکه
یعنی و سمعت باذنی [illegible] تأکید [illegible] ظاهر هست [illegible] طیران حقیقت [illegible]
استعارة و مجاز است برای آنکه [illegible] تشبیها [illegible] الّذی یطیر [illegible]
[illegible] السّفینة شعر قال [illegible] الطّریق • و قال الآخر شعر [illegible]
[illegible] و قال الآخر شعر [illegible]
[illegible] شعر [illegible]
[illegible] باشد [illegible] گویند [illegible]
فی الکتاب من شیء ما [illegible] کتاب [illegible] لوح محفوظ [illegible] ولا رطب ولا یابس الّا فی
کتاب مبین و بعضی گفتند [illegible] کتاب [illegible] احکام [illegible] حلال و حرام و قصص و امثال و مواعظ و اخبار [illegible]
[illegible] تفصیل [illegible] کما [illegible] الرّسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا
[illegible] و ما یعلم تأویله الّا الله والرّاسخون فی العلم و ابو القسم بلخی گفت
مراد آنست [illegible] کتاب [illegible]
[illegible] و این را بیان کرده شد [illegible] قوله و ما فرّطنا [illegible] من
النّاس یسقون و قوله تلک امّة قد خلت [illegible] یحشرون [illegible] جمع [illegible] حساب
[illegible] ثواب و عقاب [illegible] بیان کردیم امّا [illegible] خدای [illegible]
[illegible] باشد [illegible] تمام است [illegible] امثالکم قوله والّذین
کذّبوا بآیاتنا [illegible] آیات و بیّنات [illegible]
[illegible] نشوند [illegible]
[illegible] مبالغه در تشبیه است [illegible]
[illegible] ایشان در قیامت [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] قیامت [illegible] من یشاء الله یضلله [illegible] خدای [illegible]
[illegible] عقل و قرآن و سنّت و اجماع تخصیص باید کردن [illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] آیات [illegible] قوله و یضلّ الله
الظّالمین و قوله و ما یضلّ به الّا الفاسقین [illegible] والّذین اهتدوا
زادهم هدی والّذین جاهدوا فینا لنهدینّهم سبلنا [illegible] هدی [illegible]
[illegible] عقوبة [illegible] المتقدّم [illegible]
[illegible] آن [illegible] خدای خواهد

[illegible]

[illegible]

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَارَكُمْ وَخَتَمَ عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ

مَنْ إِلَٰهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ انْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ ثُمَّ هُمْ

يَصْدِفُونَ ۝ قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ بَغْتَةً أَوْ

جَهْرَةً هَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ الظَّالِمُونَ ۝ وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ

وَمُنْذِرِينَ فَمَنْ آمَنَ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ

قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ

إِنِّي مَلَكٌ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ

أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ ۝ وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ

لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ۝ وَلَا تَطْرُدِ

[illegible]

الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِم مِّن شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِم مِّن شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ ۞ وَكَذَٰلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لِّيَقُولُوا أَهَٰؤُلَاءِ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِم مِّن بَيْنِنَا أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ ۞ وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِن بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ۞ وَكَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ وَلِتَسْتَبِينَ سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ ۞ قُلْ إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ قُل لَّا أَتَّبِعُ أَهْوَاءَكُمْ قَدْ ضَلَلْتُ إِذًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ ۞ قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَكَذَّبْتُم بِهِ مَا عِندِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ يَقُصُّ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ ۞ قُل لَّوْ أَنَّ عِندِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَقُضِيَ الْأَمْرُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ

قوله قل ارأيتم ان اخذ الله سمعكم وابصاركم حق تعالى باين آيه حجت انگيخت بر كافران ميگويد بگو اى محمد اين كافرانرا بينيد شما اگر خداى تعالى شنوائى و بينائى شما باز ستاند و مهر بر دلهاى شما نهد تا چيزى نشنويد و نه بينيد و نه دانيد من اله غير الله كدام خدايست بجز خداى جل جلاله كه آن بشما باز دهد [illegible] سمع و ابصار و ختم قلوب [illegible] ميگويد يأتيكم به ابو الحسن اخفش گفت كنايه راجع است الى ما اخذ الله من ذلك [illegible] [illegible]

[illegible]

قوله واسل الخواتيم به [illegible] [illegible]

مناله لعلم حقوق نباید که ایشان برخیزند و متقی شوند واز معاصی اجتناب کنند تا از عقاب برهند قوله و لا تطرد الذین یدعون ربهم
بالغداة والعشی عبدالله مسعود گفت سبب نزول این آیت آن بود که جماعتی از مشرکان قریش برسول علیه السلام بگذشتند رسول را دیدند نشسته و بنزدیک
او صهیب نشسته بود و بلال و خباب الارت و سلمان و جماعتی ضعفا و درویشان و سو... گفتند یا محمد تو باینان راضی شدی از ما انما ...
بیعلمها کرفتی ایشان را دوستی که ما امثال ایشان باینک با ایشان نخواهیم نشستن تا ما بیائیم و تو با ایشان نه آئی و این ... کرد حنیفه گفت تا اسلام
ایشان را برانند و بیازارد روان کرد نیکان خود ایمان بیاورند تا رسول تنها ماند حق تعالی از سر ایشان و مکر ایشان رسول را خبر داد و این
آیت فرستاد سلمان روایت کند که اقرع بن حابس التمیمی و عیینة بن الحارث الفزاری بیامدند ما بر رسول علیه السلام نشسته بودیم و جماعتی
ضعفا چون بلال و صهیب و خباب و عمار گفتند یا محمد بیشتر ایشان ما را منع میکند از ایمان بتو و آمدن بنزدیک تو و نشستن
با تو چون اینان پیش تو باشند که ما را عیب باشد با ایشان نشستن اگر ایشان را دور کنی ما بتو ایمان آریم و پیش تو آئیم چنان جماعتی
که ایشان زنده جامه اند و صار السکان باشند انجا که ایشان رسول علیه السلام گفت ما انا بطارد المؤمنین من ایمان ... که ایشان
مؤمنانند گفتند تو نیکی بزرگ است هر کس بیامد باشد درویش ایشان گفت نکنم گفتند ایشان را فرو برکنید تا ما برتو بنشینیم خدای تعالی
این آیت فرستاد و در روایتی دیگر رسول علیه السلام که او حریص بر ایمان ایشان کاره بود خواست تا ایشان روزی و درویشی دیگر بیاید قوله
و گفت با ایشان آن قرار بر جای رسول علیه السلام امیر المؤمنین را حاضر کرد تا این قرار نامه نویسد جبرئیل آمد و این آیت آورد
و گفت در روح میگوید ایشان را آنست که تا تو ایشان را در کنی و ایشان بتو باید و تو تنها مانی ایشان را که دارد و نگاه
دارکه ایشان آمده اند و ایشان آنکه بیاید آمده باشد عکرمه گفت عتبه بن ربیعه و شیبه بن ربیعه و مطعم بن عدی و حارث بن نوفل
با جماعتی اشراف بنی عبد مناف بنزدیک ابو طالب آمدند و گفتند اگر برادر زادهٔ تو این بندگان و مزدوران را براند ما او را
او را بزرگ داریم و با او مجالست کنیم و حدیث او بشنویم و باشد که ایمان آریم ابو طالب رحمه الله علیه بیامد و گفت یا رسول الله این چه شود
گفت چه مصلحت باشد رسول علیه السلام گفت من بر گفت ایشان اعتماد ندارم که ایشان دشمنان منند با خدای مشورت کنم تا چه
فرماید جبرئیل آمد و این آیت آورد و لا تطرد الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی یعنی آنان را که خدای خود را میخوانند بامداد و
شبانگاه حمزة بن یحیی گفت من از حسن بصری پرسیدم که مراد باین آیت نمازست گفت حاشا مراد ابدانست که نماز ادا کنند و نماز دیگر
نماز شام در جماعت میکذارند مجاهد گفت نماز بامداد و نماز دیگر ابراهیم با سعید بن المسیب چون سلام داد نماز جماعتی را که درویشان بودند مجلس
کرده بودند من گفتم ببرسیدم از ایشان مجلس ذکر که خواهند که اهل این آیت باشند که یدعون ربهم بالغداة والعشی گفت سهوات
تعالی ایشان اند که این نماز کنند اند ما کرده ایم یعنی نماز بامداد و نماز دیگر این دعا و نماز تفسیر داده اند و نماز خود دعا باشد چو
اکنون آن رعایت دعا باشد عجب بود اگر دعا و تضرع و زاری هم برکت بیاد کردن الله ذکر خدای میکنند بامدادان و شبانگاه گفت ...
و میخوانند یریدون وجهه عوض از ایشان وجه ایشان رضای خدا و وجه الشیء نفسه و ذات الله باشد نظیره قوله کل شیء
هالک الا وجهه و قوله کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال و لا یعنی آنکه گفت چرا ایشان را ما علیک من حسابهم
من شیء از حساب ایشان بر تو چیزی نیست و از حساب تو بر ایشان با حساب هر کس بر اوست نه بر دیگری تا بر این ایشان را فتطردهم
بدانکه آنست که جواب نفی است فتطردهم جواب شرط چون نفی کند با ما زان وان امر است فعل و استفهام و عرض و جحد و تمنی ترجی
من الظالمین تعریف بدانکه جواب نهی است من قوله و لا تطرد ابن عامر خواند بالغدوة بواو و جماعتی نحویان تضعیف این قراءت
کردند و گفتند سیبویه گفت است که غدوة نکره در اسم علم است این وقت را الا آنکه تعریف درو نمیکنند و گفتند بالغدوة
دانکره کا یقال الیته بالغداة و لما یقال غدوة و نکره در چون لام تعریف درو است غداة باید خواندن بدانکه چون علم باشد علت
اول علم و لام تعریف بود بلام حاجت نباشد تا جمع نکرده باشد بین علامتی تعریف و غداة بعضی مصاحف غدوة بواو نوشته الصلاة

وازکی ابو القسم بلخی گفت وابو علی الفارسی اختیار سیبویه ابو علی گفت وجه قراءة او آنست که سیبویه گفت خلیل حکایت کرد از عرب که
بعضی از ایشان گفتند غدوة نکره عبرانی شوست یعنی علم نیست و معنا آنست که او گفتیم قوله و کذلک فتنا بعضهم ببعض حق تعالی
این بیان کرد که من امتحان و اختیار عالم را بعضی کردم تو انگر را بدرویش و درویش را بتو انگر تا درویشان در حال تو انگران نگرند
حال ثوب را وقانع و صبر کنند چون آن صابران باشند و تو انگران در حال درویشان و درحال اخوی نگرند باستا که خدای بر ایشان نعم کرد که گفت
تا شاکران باشند بعضی گفتند مراد بفتنه آنست که خدای تعالی گفت من امتحان کنم ایشان را و تو انگران را بآنکه بعوض مال و جاه ایشان
درویشان را که برسول ایمان داشتند با برتری و خدمت و مجالست رسول دائم با ایشان شهاب شدند عبرت گشتند حال ایشان
کردند و خواستند که آنان شرف و منزلت ایشان را نیز بود و بیامدند و باعظم ذنب و خصومت کنند و در آن باب و با ایشان سرخی
کنند من بعد ما کرم و درجت ندادیم بایشان که بر ما شادیم من قوله و لا تطرد الذین یدعون ربهم تا کلام ایشان بجائی رسید در حسد فحط
گفتند اهؤلاء من الله علیهم من بیننا ایشانانند که خدای تعالی انعام کرد بر ایشان منت فلا و ایشان را با تو فقیر دار و لام درایت فی قوله
لیقولوا اگر چه لام غرض است بدانکه لام غرض نیست لام عاقبت است بلی آنکه کرده باشد که غرض خدای تعالی از فتنه و اختبار ایشان آن
باشد تا چنین گفتار گویند و انگه ایشان را باین گفتار سرزنش کند و ملامت کند در زمین و عقوبت کند که آن ظلم و سفه باشد تعالی الله
لیس لام عاقبه در قرآن و کلام عرب بسیار است منها قوله تعالی فالتقطه آل فرعون لیکون لهم عدوا و حزنا و معلومست بنزد یک کل
فرعون موسی را نه برای عداوت و حزن برگرفتند تا ایشان را دشمن باشد و اندوه بل برای آن کرد چنانکه خدای باز گفت قرة عین لی
ولک لا تقتلوه عسی ان ینفعنا او نتخذه ولدا تا ایشان را فرزند باشد و قرة العین و لیکن چون عاقبت کار و انجام با آنجا خواست رسید حق
تعالی گفت بدان که با آن برگرفتند تا دشمن ایشان را باشد و این لام را لام عاقبت گویند و خواهند آن خارج نیست که لام غرض است جز که بمجاز در وقع
و مبالغة حتی کان جاهلا کاین کلام در واستعمال کردند من قول الشاعر شعر له ملک ینادی کل یوم لدوا للموت و ابنوا للخراب و قول
الاخر شعر فللموت تغذو الوالدات سخالها کما لخراب الدهر تبنی المساکن و قول الآخر شعر ام سوال فالحرص و للموت ما
تلد الوالدة و مثال این بسیار است و معلوم معنی آنست و اگر چه غرض از آن ثقه نیست و مقصد با کسب و بنا بر نیت خراب و هلاکی چون در بعضی است
کمال عاقبت این بود که برای باشد الاهلاک و عاقبت بنا خراب باشد علی کل حال بر وجهی کردند و لفظ لام با ایشان برسبیل توسع
انطاق سبالغه گفتند مادر ما را جان بیاورند و جهان برای خراب پاکرده اند تا بیند انکه غرض در این کار بوده است واین ...
نیست چه داین معنی اهل که دیدند پس آنکه این که لام غرض است ولکن نه بر حقیقت بل موضع این وجه که ما گفتیم تا مخالف دانند که
گوید لام عاقبت در کلام عرب و کتب نحو نیامد و این دو معنی است که شما نقد برای تقریر و اصلاح مذهب خود نیست و وجه ما گفتیم
دیگر اعتراض بسته باشد او گفت معنی فتنه در این آیت تشدید تکلیف و محنت است که خدای تعالی تکلیف سخت کرد بر اشراف
قریش و سادات عرب بآنکه ایشان را تکلیف کرد ایمان برسول علیه السلام و انقیاد فرمان او و نشستن پیش و نزدیک ان درویشان
و تفضیل ایشان بر ایشان برای سابقة ایمان و طاعت و تکلیف ایشان عزت داشت و تقدیم ایشان باستحقاق که داشتند و با ایشان
و برین مشقت صبر کردند تا بمنزلت اعلا رسیدند و اگر چه غرض قدیم جل جلاله در تکلیف تعریض ثواب هر چه شاق تر
بود ثواب بران بیشتر بود و خدای تعالی با ایشان خبر میخواست که ایشان بخود این روا داشتند و لذلک معنی قوله فتنا بعضهم ببعض
و این وجه سدید است آنگه حق تعالی جواب داد از اعتراض ایشان فی قولهم اهؤلاء من الله علیهم من بیننا فقال الیس الله باعلم
بالشاکرین خدای جل جلاله عالم ترست بآنکه شکر او که میکند و شاکر نعمت اوست و این به صورت استفهام است و معنی تقریر
تا اقرار دهند و این سخن دانان گویند هند و میگویند چنین است و با قوله باعلم الف الف است مؤکد نفی تشبیها فی قولهم لیس زید بمنطلق
و با در کرد قوله بالشاکرین تعلق دارد بعلم یقال فلان عالم بکذا و هو عالم به منک و ابو سعید بحر روایت کند که ما جماعتی از ضعفا

در مسجد نشسته بودیم و از بهر کرسنکی چنان بودیم که بعضی از ما جامه بر بعضی می پوشید و یکی از ما قران میخواند و ما استماع میکردیم رسول علیه السلام بیامد
و بایستاد چون آن خواننده رسول را بدید خاموش شد رسول علیه السلام بر ما سلام کرد و گفت در چه کار بودید شما گفتند ای رسول الله قاری قران
میخواند و ما استماع میکردیم رسول علیه السلام گفت الحمد لله که در امت من جماعتی را پدید آورده که مرا فرمود که با ایشان بنشینم و صبر کنم آنگه بیامد
و در میان ما بنشست و خویشتن را در نشستن با ما برابر کرد آنگه اشارت کرد بدست که گرد من حلقه شوید ما گرد رسول حلقه زدیم و رسول
در ما نگریست و گفت ابشروا معاشر الصعالیک المهاجرین بالنور التام یوم القیمة بشارت باد شما را ای درویشان مهاجر که در روز قیامت
پیش از توانگران به بهشت شوید بنیم روز که مقدار آن پانصد سال باشد انس روایت کند که رسول علیه السلام گفت ای جماعت درویشان
و اگر است که با شما نشینم و مجالست با شما کنم و مرا صبر کرد تا با ایشان باشم که خدای تعالی را بدین ایشان بیامرزد و دوستی ایشان در دل مجالس پیغامبران
کرد سلمان گریش شاه و مهد معیه بن قره روایت کند عن عائذ بن عمرو که روزی ما جماعتی نشسته بودیم امیر المومنین علی و سلمان و بلال و صهیب
ابو سفیان بگذشت ما گفتیم که باشد که شمشیرها خدای جای خود بکرد از گردن این مکار دشمن خدای ابو بکر حاضر بود گفت این سخن
که میگویید گفتند پیر قریش را و سید قریش را حاضر برسول رسید گفت یا ابا بکر مگر از ایشان عذر بخواه و دل ایشان خوش کن که اگر ایشان
بر تو خشمناک شوند خدای بر تو خشم گیرد ابو بکر بیامد و گفت یا علی و ای خدای دل خوش کن از آن سخن که من گفتم اگر رنجیده اید چیزی نگفت
من دل خوش کردم و دل این چیزی خشت ایشان نیز عذر بخواه و عذر خواست از ایشان تیز قول و اذا جاءک الذین یومنون بایاتنا الاستغفار
کرده در انکه آمد که آمد مکه گفت و در آن آمد که خدای تعالی پیغامبران را فرمود ایشان گفت و لا تطرد الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی
چون رسول علیه السلام ایشان را دیدی ابتدا بسلام کردی و گفتی الحمد لله الذی جعل فی امتی من امرنی بان ابداهم بالسلام الحمد لله که در من امت
خدای تعالی جماعتی را کرد که مرا فرمود که با ایشان ابتدا بسلام کنم عطا گفت این در امیر المومنین علی و حمزه و جعفر و عمار یاسر و ابو بکر
و عمر و عثمان و ابو عبیده و مصعب بن عمیر و عثمان بن مظعون و ارقم بن ابی الارقم و ابو سلمه بن عبد الاسد آمد انس مالک گفت جماعتی بنزدیک
رسول آمدند و گفتند یا رسول الله ما گناهان کرده ایم و اکنون از آن توبه میکنیم خدای تعالی ما را چه امر کند رسول علیه السلام خاموش شد جبرئیل آمد و
این آیت آورد وحق تعالی و گویند بعموم افعالها حق تعالی دین آیت رسول را علیه السلام فرمود تا توقیر مومنان و احترام ایشان و اعزاز خاطر
ایشان و تسلیه دادن گفت چون بتو آیند آنان که بمن و آیات من ایمان دارند بگو ایشان را سلام علیکم سلام بر شما باد محمد بن زید
گفت سلام در لغت چهار معنی دارد یکی مصدر باشد من قولک سلمت علیه سلاما و تسلیما و یکی سلامت باشد من باب فتر و ترحم
یکی نام خدایست جل جلاله و معنی او آنست که منزه است و پاک سلامت از عیوب و گفته اند معنی آنست که ذو السلام ای تسلیم الخلائق
من المکاره و سلام نام درختیست بزرگ من اشجار البادیة سمیت بذلک لسلامتها من الآفات و سلام بکسر سنگهای سخت باشد جمع سلامة باشد ازان جای
سلامت از آفات چنین خوانند و سلّم و سلام صلح باشد بدان که داده سلامت دارد و سلّم در روی باشد بدین که بدان کوشش دارد چون دلو سقایان
و سلم سلف را باز آن گویند که تسلیم آن باشد و واجب شد من حلول الاجل نقل باشد یعنی منقول و انگه از این بجای سازند و پیاده که قصد
قتا مر سلامت چه گرانی که آید نه بمعنای سلامت و تحیت بود اما قوله سلام علیکم رفع او با بتداست و ابتدا شاید کردن بنکره
بدان که اگر کرسنه باشد یا مستفهم یا موصوف یا مخصوص یا خبری ظرفی لازم التقدیم چنانکه شرح رفت در کتب نحو اما چون ازین
هیچ شرطی نباشد نشاید ابتدا بنکره بودن و در اینجا ازین هیچ چیز نیست جواب ازو آن است که این در اصل منصوب بوده است بر مصدر و تقدیر
آنکه بر سبیل دعا سلم الله علیک یا بر سبیل خبر علیک سلاما آنگه خواستند تا این را بدعا بر بدل کنند بجیزی که از آنچه دوام و ثبات مستمر کنند
سلام علیکم ای سلام ثابت مستقر عند ما ثم مستظل بما حاصل ثابت چنانکه مصدر رفع برود و ابتدا در جمله ابتدا کرده شود و برابتدا رفع
کردند و از آن نکره در وصف که تا دلیل بود ما نکره که در اصل مصدر بود منکر بوده است ذکر سیبویه فی الکتاب انکه فرمود رسول را تا ایشان را
امید دهد و دل خوش کن بگو کتب ربکم علی نفسه الرحمة خدای تعالی بر خود نوشته است اهل اشارت گفتند خدای تعالی چیزی بر خود

فرض

نوشت و چیزی بر تو اینجا از باب تکالیف و مشاق بود بر تو نوشت فی قوله کتب علیکم الصیام و کتب علیکم القتال و کتب علیکم اذا
و ماشدان و حجرة بر خود نوشت بلوغ که تو با عجز و ضعف و سقم این افعال بر تو نوشت او و وفا میکنی او را و او نکرم باکرم و فضل
با ستغنا او آنکه بر خود نوشت و توی مستغرقی بر نوشت خود با تو وفا کند اینجا تو توقف چون در حقی با و تعلق داشت از درون
و قتال و قصاص اگرچه فعل او بود حوالت بخود نکرد و نگفت که من نوشتم بل بلفظ مجهول گفت کتب نوشتند بر شما چون بر حمت رسید
گفت من نوشتم بجهت حوالت کرد گفت ربکم علی نفسه الرحمة نظیرش در شراب قطیعت فرمود و سقوا ماء حمیما فقطع امعاءهم گفت در
دوزخ ایشان را شراب حمیم دهند تا امعاء ایشان منقطع کند چون بشراب وصلت رسید گفت من دهم و قال من گفت و سقاهم ربهم شرابا طهورا
رسول و در نشر معرف انکه در مقام سقاهم ربهم شرابا طهورا نظیر دیگرش حکایت از ابراهیم علیه السلام و اذا مرضت فهو یشفین چون
من بیمار شوم او مرا شفا دهد بیماری در چه ها نه ادب نجی بود نگفت ادب گماشت که اگرچه فعل او بود باو حوالت کرد و چون در شفا رسید
حوالت باو کرد ابراهیم روا داشت که لفظ اینجا در و او بی مایه دهد باو حوالت کند نجات عجز کرم در چه بر جهان انا شافی و باران
او حوالت میکند نوبسند کان چهار اند کرام الکاتبین اند که اعمال تو نویسند و حفظه اند که احوال تو نویسند و قلم است که اعمال و احوال
تو نویسد و خدای است که رحمت برای تو بر خود نوشت چنانست که گفت بنده آنچه قلم نوشت بسترم که یمحو الله ما یشاء و یثبت و آنچه کرام
الکاتبین است و حفظه نوشتند بدل کنم که فاولئک یبدل الله سیاتهم حسنات آنچه من نویسم کس محو نکند و تغییر و تبدیل بان
راه نیابد ما یبدل القول لدی و ما انا بظلام للعبید آنچه خدای نوشت لا محال باشد و از تغییر بود گفت و لولا ان کتب الله علیهم الجلاء
بن جلا النضیر نوشت که نشیمن رها کنند و بروند برفتند اگر خواست آنکه بر خود نوشت که و لا غالب آید کما قال وان فی
قوله کتب الله لاغلبن انا و رسلی هم چنان آمد که نوشته و رسلی بجای تکلیف با ما نظر و مشاری اینجا او نوشت عنم ما فی منوع شد
و با او نظر مشار عن عزوجل اند فرمان کرد حکم او باشد و هم پادشاه آن از ولایت ممالک معزول باشد حکم هر جا که آن باطل باشد حکم
جان ولی بود در اینجا و آن که بخود نوشت بر تو برسد یا بنفع دافعی او تو مدفوع شود و هلا اگر چنین باشد سلیمان است که گفت
نامه نویسم بلقیس بنوشت انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم هدهد داد ببرد و بینداخت او برداشت و برخواند و پیش تخت
سلیمان آمد و اسلام آورد و کردن نهاد انه الا ذاکر الملک و سلیمان بود و نویسنده آصف بود و برنده هدهد بود و خواننده بلقیس بود چنانکه
گفت بدین آمد که هفتاد سال کرد بلقیس را چیزی شد چه بجای آنجا که قلم قلم عنایت باشد و لوح لوح رعایت باشد و هدهد او جبرئیل
هدایت باشد املا کننده ملک باشد و برنده جبرئیل باشد و خواننده محمد مصطفی باشد که چندان کلمات بدین آید که هفتاد ساله دین
ابلیس باطل شود و نوشته من بر آنست یکی کتاب منت بر تو یکی تکلیف منت بر تو و یکی رحمت منت برای تو آنچه کتاب منت
درست کرفتی و آنچه تکلیف منت بود درست کرفتی لاجرم آنچه رحمت منت درست مرد تو کیم آنچه درست کرفتی درستکار
تو کیم آنچه بر درست کرفتی تا تکلیف من اینجا سعادت باشد و نامه من اینجا فضل و عنایت باشد و رحمت من اینجا ولطف از دو
باشد انه من عمل منکم سوءا انه شان و مکاد راست که کار چنین آمد مکر که راه چنین داد که هر که او عمل کند بجهالت زیادت فی
مجاهد گفت معنی آنست که در وقت کار او حلال از حرام بشناسد بعضی دیگر گفتند مراد آنست که داند و لکن علم کار زیند و جهل
کار بنده معتقد او معصیت کند بجهالت کند بعضی دیگر گفتند معنی آنست که او جاهل باشد بال و عقوبت آن بعض دیگر گفتند جاهل
باشد چون اختیار معصیت کند بر طاعت ثم تاب من بعده و اصلح آنگه توبه کند از پس آن کار و صالح شود آنچه بکار افساد کرد
باشد بتوبه اصلاح کند و کرده پشیمان شود و بر این عزم کند که ما نند آن نکند فانه غفور رحیم خدای تعالی غفور رحیم است
آمرزنده و بخشاینده است بیامرزد و عیاد بو شد و رحم کند و بخشاید قول خلاف کردند در فتح و کسران وان فی المومنین فی
فی قوله انه من عمل فانه غفور رحیم ابن کثیر و ابو عمرو و حمزه و کسائی خواندند بر هر دو کسر علی الاستیناف عاصم و یعقوب بفتح خواندند

بر کسی بدل رحم باشد و تقدیر آن بود که گفت بکم انه من عمل منکم سوء بجهالة و گفت ایضا الله غفور رحیم و ابو علی گفت حجت تقدیر ابدال ان
فان الله غفور رحیم و اهل مدینه آن اول مفتوح خوانند و دوم مکسور بر ابتدا و ابو علی گفت و دوم بر ابتدا باشد قال و مثل قوله
من بعده فسیتم الله منه و تقدیر آنست که گر از پس او آمد که مرفوع بود بر ابتدا فان الله و بیتم منه قال و مثله قول ابن مقبل
وان انا انت تکاد منها فان على خطی من الارجاع ... قوله وکذلک نفصل
الایات ما هم چنین که بیان کردیم تفصیل آیات مفصل کنیم و تفصیل آیات تبیینات کردیم و ولتستبین سبیل المجرمین
بیم و بیان کنیم ... و ولتستبین سبیل المجرمین ...
حفص بیا با قرائت خوانند ... سبیل ... بنصب ... والباقون ...
... سبیل ... مذکر ...
تذکیر قوله وان یروا سبیل الرشد لا یتخذوه سبیلا وان یروا سبیل الغی یتخذوه سبیلا ... قوله لو تصدون
من سبیل الله من امن به ... سبیل ...
... سبیل المجرمین ... ولتستبین سبیل المجرمین قل
انی نهیت رسول علیه السلام ...
...
... قد ضللت اذا و ما انا من المهتدین ...
... اذا ... قد ضللت ...
بینة ...
من قوله ... بینة ...
... ما عندی ما تستعجلون به ...
... العذاب ...
...
... ان الحکم الا لله یقص الحق ...
... یقضی الحق ... یقص الحق من القصص ...
... وهو خیر الفاصلین ...
...
... قضیت الحق ...
...
...
...
...
وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ

وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ
وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ۝ وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ بِاللَّيْلِ
وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُمْ بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَى أَجَلٌ مُسَمًّى ثُمَّ
إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۝ وَهُوَ الْقَاهِرُ
فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ
رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ ۝ ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ أَلَا لَهُ الْحُكْمُ
وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ ۝ قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ
تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَئِنْ أَنْجَانَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ
الشَّاكِرِينَ ۝ قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ مِنْهَا وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ
أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ ۝ قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا
مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ
بَأْسَ بَعْضٍ انْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ ۝ وَكَذَّبَ
بِهِ قَوْمُكَ وَهُوَ الْحَقُّ قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ ۝ لِكُلِّ نَبَإٍ مُسْتَقَرٌّ وَ
سَوْفَ تَعْلَمُونَ ۝ وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ
عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ
فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ۝ وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ

حسابهم من شيء ولكن ذكرى لعلهم يتقون وذر الذين اتخذوا
دينهم لعبا ولهوا وغرتهم الحيوة الدنيا وذكر به أن تبسل نفس
بما كسبت ليس لها من دون الله ولي ولا شفيع وإن تعدل
كل عدل لا يؤخذ منها أولئك الذين أبسلوا بما كسبوا
لهم شراب من حميم وعذاب أليم بما كانوا يكفرون
قل أندعوا من دون الله ما لا ينفعنا ولا يضرنا ونرد على أعقابنا
بعد إذ هدانا الله كالذي استهوته الشياطين في الأرض
حيران له أصحاب يدعونه إلى الهدى ائتنا قل إن هدى الله
هو الهدى وأمرنا لنسلم لرب العالمين وأن أقيموا الصلوة
واتقوه وهو الذي إليه تحشرون وهو الذي خلق السموات
والأرض بالحق ويوم يقول كن فيكون قوله الحق وله الملك
يوم ينفخ في الصور عالم الغيب والشهادة وهو الحكيم الخبير

قوله وعنده مفاتح الغيب الآية اكر كفت نه آن تنها چنین است که هرچه در پرده غیبست بعلم منست کلید کنج [illegible]
بانعام واخبار منست وعنده مفاتح الغيب واحد مفتح باشد و[illegible] مفاتح الغيب جمع مفتاح [illegible]
[illegible] کردن لا یعلمها الا هو [illegible] بعلم باشد [illegible]
[illegible] مفاتح الغيب [illegible] عبد الله [illegible]
که رسول علیه السلام کفت [illegible] ان الله عنده علم الساعة [illegible] مفاتح الغيب
[illegible]
[illegible] ثواب وعقاب [illegible]

ذکر کنند مراد [illegible] احوال خلقانست از سعادت وشقاوت وکفت عواقب اعمار وخواتیم اعمالست
وکفته اند هرچیزاست که هنوز نیست وکی باشد که باشد وچکونه باشد عبد الله مسعود کفت پیغمبر ما صلوات الله علیه وعلی آله [illegible]
[illegible] الا مفاتح غیب ویعلم ما فی البر والبحر [illegible] مجاهد کفت [illegible]
آب باشد [illegible] وما تسقط من ورقة الا یعلمها [illegible]
الا یعلم من عبد الله عباس کفت هیچ درخت نیست در بحر وبر الا [illegible] فرشته موکلست [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مجاهد [illegible]
ومقادیر هرچیز عالمست ولا حبة فی ظلمات الارض [illegible] ظلمات الارض [illegible]
[illegible]
[illegible] عبد الله عباس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عبد الله [illegible]
[illegible] فرشته موکلست [illegible]
[illegible] رسول علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول صلی الله علیه وآله [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]
[illegible] وما تسقط من ورقة الا یعلمها ولا حبة فی ظلمات الارض ولا رطب
ولا یابس الا فی کتاب مبین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] والله تعالی [illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible]

ونه ایشان آنچه نیست شود یا نبود ومراد بکتاب لوح محفوظ است بنزدیک بیشتر مفسران وبعضی گفتند کتابت اعمال خدای تعالی [illegible]
این ومثال این در لوح محفوظ پیدا کند تا فرشتگان ببینند وبدانند که خدای تعالی علام الغیوب است وایشان را لطف باشد [illegible]
وبعضی از ایشان متعبد باشند بحفظ وحفظ آن وعبادة ایشان این بود چنانکه در خبر [illegible] قوله تعالی وهو الذی یتوفاکم
باللیل حق تعالی درین آیه از جمله نعم خود بعضی تذکیر کرد [illegible] گفت او آن خدا است که توفی کند شما را در شب [illegible]
[illegible] گفتند [illegible] یتوفاکم قبض روح کند شما را [illegible] از خواب وبعضی گفتند
[illegible] قال الشاعر شعر ان بنی آدم لیسوا من احد [illegible]
[illegible] ویعلم ما جرحتم بالنهار [illegible] کسب [illegible]
الطیر کواسبها وفلان جارحة اهله ای کاسبهم ومنه قوله وما علمتم من الجوارح [illegible] حق تعالی گفت او آن خدا است
که شما را [illegible] بیدار کند [illegible]
[illegible] بعث از خواب بیدار کردن باشد [illegible]
من قوله تعالی وان الله یبعث من فی القبور [illegible] فی قوله ولقد بعثنا فی کل امة رسولا [illegible]
[illegible] لیقضی اجل مسمی تا اجل معلوم [illegible]
[illegible]
[illegible] وهو القاهر فوق عباده حق تعالی [illegible]
[illegible] ویرسل علیکم حفظة [illegible]
[illegible] قال الشاعر شعر [illegible]
[illegible] ومن الناس من یعیش شقیا [illegible]
[illegible] حتی اذا جاء احدکم الموت [illegible] توفته رسلنا [illegible]
[illegible] ملک الموت واعوانه [illegible]
[illegible] رسول صلی الله علیه وآله [illegible]
[illegible]
[illegible] ملک الموت [illegible]
[illegible] لوح [illegible]
[illegible]

[illegible] وهم لا یفرطون [illegible]
[illegible] ثم ردوا الی الله مولاهم الحق [illegible]
[illegible] الا له الحکم وهو اسرع الحاسبین [illegible]
[illegible] قل من ینجیکم من ظلمات البر والبحر [illegible]
[illegible]
[illegible] لئن انجیتنا من هذه لنکونن من الشاکرین [illegible]
[illegible] قال الشاعر شعر [illegible] وقال آخر شعر [illegible]
[illegible] شعر [illegible]
[illegible] قل هو القادر علی ان یبعث علیکم عذابا من فوقکم او من تحت ارجلکم [illegible]
[illegible] او یلبسکم شیعا ویذیق بعضکم بأس بعض [illegible]
[illegible] رسول علیه السلام [illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible]

که آن تعالی شهید باد مراد آن و خواستم تا شیعه و باس ایشان بیفکند فرا اصحاب زمین در بحث و بداد مراد انظر کیف نصرف الآیات بنگر
که آیات چگونه میگردانیم تا باشد که ایشان بیابند اما معنی لبس شیع منع لطف باشد و خذلان و بسبیل عقوبت و تخلیه بعضهم بأس بعض یا بأس
قوله تعالی وکذلک نولی بعض الظالمین بعضا بما کانوا یکسبون و معنی اذاقة بعضی بأس بعضی هم تخلیه باشد و تمکین و منع لطف
برین وجه گفتیم وکذب به قومک وهو الحق و قوم تو دروغ میداشتند آن را و آن حق است خلاف کردند که ضمیر عائد با چیست بعضی گفتند
عائد است با قرآن یعنی قرآن دروغ میداشتند و آن حق و درست است و بعضی گفتند راجع است با تصریف آیات که تقرب بعد لیکن
انکار میکردند و بعضی گفتند که من بشما وکیل نیم یعنی موکل و مسلط و نگاهبان تا شما را از کذب و تکذیب منع کنم بقهر بلکه وکیل بود که باشد
محفظ چیزی و دفع آفات و مضرات از او ابو القاسم بلخی گفت این آیه بکر فرود آمد پیش از آنکه رسول را علیه السلام کارزار فرمودند پس چون
اول کارزار فرمودند منسوخ شد و مسلط بود و کذا قوله وما انت علیهم بجبار و قوله انما انت مذکر لست علیهم بمسیطر و قیل لیس وارد
هم بایات قتال منسوخ الا که گفت بگو این قوم را که لکل نبإ مستقر هر چیزی را از این اخبار که من کنم مستقری و قراری و هنگامی هست در وقت
وقتی که ظاهر شود ایشان را صدق آن خبر و بدانند که تو راست گفتی وسوف تعلمون و بدانید شما پس از این صدق و کذب آن
و این برجه تهدید و وعید است و آنگاه وقت مستقر خبر و وقوع مخبر باشد اما در دنیا و اما در آخرت یعنی گفتند مراد وقت ظفر
رسول است بایشان که دست او را باشد بر ایشان و سدی گفت لکل نبإ مستقر ای میعاد عطا گفت معنی آنست که هر عذاب که
وقتی هست که آن وقت برایشان فرود آید و آن عذاب رسد کلبی گفت لکل قول و فعل حقیقة اما در دنیا باشد و اما در آخرت
ابن عباس گفت استحقاق هر کسی از ثواب و عقاب و در بعضی تفاسیر آمده که این آیه منسوخ است و در بیان آن آمده
قوله تعالی و اذا رایت الذین یخوضون فی آیاتنا سبب نزول این آیه آن بود که مشرکان چون
با یکدیگر بنشستندی حدیث رسول کردندی و بر او استهزا کردندی و در قرآن طعن زدندی و مسلمانان حاضر بودندی
تغییر و نکیر نتوانستندی کرد خدای تعالی این آیه فرستاد و ایشان را نهی کرد از مجالست ایشان گفت یا محمد چون ببینی آنها را
با رسولان و ذات آیات ما که قرآنست و معجزات رسول استهزا میکنند و خوض در آن کنند خوض دخول باشد یقال خاض
فی الماء و خاض فی الحدیث حسن بصری و سعید جبیر گفتند معنی خوض ایشان در آیات ما آنست که ایشان آیات ما را
میزنند و دروغ میگویند و بعضی گفتند خوض تخلیط باشد و در حدیث شدن بسبیل استهزا و عیب و باید که روی بگردانی
تا کفت فلا تقعد معهم یعنی با ایشان منشین و غضب کن و بصیرت در حدیث و در خبر باشد از ایشان و اعراض کن و بگذار ایشان
در حدیث دیگر اند آنگه که در حدیثی دیگر شوند و اما ینسینک الشیطان و اگر چنانکه شیطان ترا فراموش گرداند و غرض آنست که ممکن
شیطان را چه خواند ینسینک بتشدید سین از تفعیل و باقی قرا بتخفیف سین من انسی ینسی و بیان کردیم که افعال و
تفعیل در باب تعدیه یکی باشد و در حکم تفعیل لیکن گوید که اگر این فعل در حال نسیان حاصل آید آنجا مؤاخذه نیست
فلا تقعد بعد الذکری بعد از آنکه یاد آید با این ظالمان که ایشان منشین و ذکری اذکار است سعید جبیر گفت و سدی و جعفر بن
مبشر و ابو القاسم بلخی این آیه منسوخ است و رسول در بدو اسلام بفرمود چون اسلام قوی شد و مسلمانان اظهار اسلام کردند و بر کافران انکار کردند
نشستن با ایشان بر سبیل احتجاج و بحث روا شد ابو القاسم بلخی گفت این آیه دلیل میکند بر آنکه سهو و نسیان بر پیغامبران روا باشد
بخلاف آنکه امامیه گفتند و این چیزی نیست که او گفت بلکه آنکه ما گوییم سهو و نسیان بر ایشان روا نباشد در تبلیغ از خدای تعالی
چیز که روا باشد و تا در چیزی از قول ایشان در گذارد و رسالت که ما در امور دنیا نگوییم روا و اما سهو و نسیان بر ایشان مادام تا مستقر
نشود که منفر باشند چگونه سهو بر ایشان روا نبود و ایشان معصومند و چاره نشوند و بحمد الله که ما سهو بر ایشان روا نداریم قوله تعالی وما علی الذین
یتقون من حسابهم من شیء در بیان قول گفتند یکی آنکه معنی آیه آنست که گرد حساب کافران حایل و در طعن قرآن بر ایشان

هیچ چیز نیست و این قول بعضی مفسران است بر آنکه مراد آیه اولست و متعلق است با او و جماعتی مفسران گفتند سبب نزول آن آن بود که چون
این آیه آمد مسلمانان را نهی کرد خدای تعالی از مجالست کافران در وقت خوض در طعن قرآن و در رسول مسلمانان گفتند یا رسول الله اگر چون
که مشرکان این حدیث کنند ما خانه خدای و مسجد الحرام و طواف و نماز رها کنیم کار ما با خلل شود خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت
از حساب و شمار ایشان چیزی نیست بر شما و بر این وجه این آیه دوم ناسخ آیه اول باشد مخصص و ناسخ از آن وجه باشد که نهی
از مجالست من حین باشد و این قول بعضی مفسران است چون سدی و سعید جبیر و بلخی و جز او و اما تخصیص از آن وجه باشد
که خدای تعالی گفت شما را از مجالست منع از آمد و شد و نماز و طواف و کار دینی نیست شما را این آیه از وجه مخصص است و اما بعضی
گفتند سبب نزول این آیه آن بود که مسلمانان گفتند ما ترسیم که اگر بر ایشان انکار نکنیم مستحق ذم باشیم خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت
از حساب ایشان بر شما چیزی نیست و قوله ولکن ذکری معنی آیه آنست که متقیان را از حساب پاکی و بی گناهی باشد بر ایشان
و چیزی از حساب ایشان اما تعب و مشقت و ما من حسابهم و ما من حساب بنو ایشان فاما ولکن ذکری ولکن یاد کرد تا چیزی کردن بر و سبیل
و در محل او دو وجه باشد یکی نصب علی تقدیر و لکن ذکرهم ذکری و دیگر رفع علی تقدیر و لکن علیهم ذکری لعلهم یتقون تا باشد که ایشان را در خوض
و از مجالست ایشان بپرهیزند آنگه گفت و ذر الذین اتخذوا دینهم لعبا و لهوا گفت رها کن گروهی را که دین خود بازی گرفتند
و سخریه و فسوس و استهزا و در فعلی است وهم جون و دع که از وی جز بنا مستقبل نیاید و طرح فی که مستقبل ماخوذ است فعل او
و مصدر او مستعمل نیست و نه فاعل و مفعول لا یقال وذر و لا ودع و لا وذرا و لا ودعا و لا موذور و لا مودوع و لا یقال
در ذلک و دعه و لا تذر و لا تدع و هو یذر و یدع گفتند رها کن ایشان را با ایشان مناظره و محاجه مکن و از ایشان توقع
انتفاع مکن بآن چه ایشان را آنچه گویند و شنوند از لهو و بطر و بازی و عبث شوند و گویند و غرتهم الحیاة الدنیا ایشان را مغرور کرده
و بعضی مفسران گفتند مراد آنست که هر امتی که ایشان را عیدی کردند و در آن عید ایشان را لهو و لعب بود مگر شما مسلمانان آن عید بدان
را جمعه که در ایشان عید ما را مسلمانان و لهو و بعد ان و عبادت در آن کنند و ذکر به ان تبسل نفس بما کسبت و یاد ده ایشان را
الکلام فی ما فعل خود کرده و بعضی اهل معانی گفتند معنی آنست که و ذکر به لئلا تبسل نفس و یاد ده و تذکیر کن تا ابسال
نکند هر نفسی بدانچه کرده باشد چنانکه گفت یبین الله لکم ان تضلوا خدای بیان میکند شما را تا گمراه نشوید و اگر این به ظاهر رها
کنند معنی مستقیم باشد و بدین تعسف حاجت نیست اما در آیه که با است بعاد او وجه چنان نشاید مفسران در معنی ابسال خلاف
کردند بعضی گفتند هلاک است این قول عبد الله عباس است قتاده گفت معنی و حبس است حسن و مجاهد و عکرمه و سدی
گفتند ابسال تسلیم النفس للهلاک باشد خوش و تنش با هلاک سپردن و علی بن طلحه گفت از عبد الله عباس ابسال احراق باشد
زید و مورج گفتند مواخذه بکار باشد قال الشاعر شعر وابسالی بنیّ بغیر جرم بعوناه ولا بدم مراق و بیدی حناه
اخفش گفت ابسال مجازاة باشد فراء گفت ابسال ارتهال باشد بکر منذر و انشد شعر و نحن رهنا بالافاقة عامرا بما کان
فی الدرداء یوما فابسلا عطیة العوفی گفت معنی آنست که او را بعذاب دوزخ سپارند اهل لغت گفتند اصل ابسال تحریم باشد
یقال ابسلت الشیء اذا حرمته و البسل الحرام قال الشاعر شعر بکرت تلومک بعد وهن فی الندی بسل علیک ملامتی و عتابی
و ابسال تحریم باشد که کسی بر او منع و بار نداشته ندارند بر خود حرام کرده است که گرد او گردد و شراب بسل ای متروک
قال الشنفری شعر هنالک لا ارجو حیاة تسرنی سمیر اللیالی مبسلا بالجرائر ای ماخوذا و مرتهنا لیس لها من دون الله
تا شد آن نفس را بیرون خدای عز و جل یعنی از دون که گشته و جز او یاری و نه شفاعت خواهی و اصل شفاعت من الشفع باشد که
شافع بعدم طالب بود در طلب بفتنه او و از اینجا گفت امیر المؤمنین علیه السلام الشفیع جناح الطالب شفاعت خواه بال جوینده است
وان تعدل کل عدل لا یؤخذ منها و اگر این نفس که گرد او رفت هر فدیه که شاید کرد بدهند از وی نپذیرند و بدل و عدل برای او مانند

[illegible]

[illegible]

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزَرَ أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً إِنِّي أَرَاكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ
٧٣ مُبِينٍ ۝ وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ
لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ ۝ فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي
فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ ۝ فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَذَا
رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ

فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَٰذَا رَبِّي هَٰذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ

مِمَّا تُشْرِكُونَ إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَ

مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ أَتُحَاجُّونِّي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِ

وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ

عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ

أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ

إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ

وَهُمْ مُهْتَدُونَ وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ

مَنْ نَشَاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا

هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ

وَيُوسُفَ وَمُوسَىٰ وَهَارُونَ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَزَكَرِيَّا

وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَ

يُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ

وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

ذَٰلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ

عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ

وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَٰؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيْسُوا بِهَا

بِكَافِرِينَ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ

عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرَىٰ لِلْعَالَمِينَ قوله تعالى واذ قال ابراهيم لابيه آزر الآية

جمله قرا خواندند آزر بفتح را ... من ابیه

مگر یعقوب و ابو یزید المدنی و حسن بصری که ایشان خواندند آزر برفع ... [illegible]

[illegible]

... قوله تعالى واذ قال ابراهیم لابیه ا تتخذ اصناما آلهة ... [illegible]

[illegible]

ومنزلت آن باشد که معمور باشد ... و كذلك نري ابراهيم ... چنين باز نموديم ابراهيم را ملكوت آسمان و زمين تا بيان توحيد و اعلام [illegible]
[illegible] بالحق كرد ... ملكوت ملك باشد ... [illegible] زياده [illegible]
در رحمت و جبروت [illegible] ... باشد [illegible]
[illegible] والشداء الكسائي شعر [illegible] ... چنين باشد [illegible]
[illegible] ملكوت السموات والارض ... مجاهد و سعيد بن جبير گفتند ... آسمان و زمين [illegible]
[illegible] خداى تعالى ابراهيم را ... آسمان ... تا زير عرش [illegible]
[illegible] زمين ... آسمان و زمين [illegible]
ابراهيم [illegible] ... حق تعالى [illegible] ... دعا كرد [illegible]
گفت [illegible] خداى تعالى گفت يا ابراهيم [illegible] ... قيس بن ابي حازم [illegible]
از امير المؤمنين عليه السلام ... ملكوت آسمان و زمين با ابراهيم [illegible]
[illegible] معصيتى ... دعا كرد [illegible] ... معصيتى [illegible]
تا بود [illegible] خداى تعالى گفت يا ابراهيم [illegible] مستجاب الدعوة [illegible]
[illegible] مسجد مقدس [illegible]
ابراهيم [illegible] ... ملكوت السموات ماه و آفتاب و ستاره بود [illegible] ملكوت آسمان و زمين [illegible] ابراهيم [illegible]
[illegible] ملكوت آسمان [illegible] ماه و آفتاب و ستاره و ملكوت زمين [illegible]
[illegible] ... ملكوت السموات والارض [illegible]
[illegible] ليكون من الموقنين ابراهيم ملكوت آسمان و زمين [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهيم عليه السلام [illegible]
[illegible] نوح [illegible] سال [illegible]
[illegible] سام بن نوح [illegible]
[illegible] سليمان [illegible] ذو القرنين [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آفتاب [illegible]

بخواند و اين خواب ايشان بر سيد ايشان گفتند اين خواب [illegible] كه در زمين [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهيم
[illegible] ابراهيم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهيم [illegible]
[illegible]
مادر ابراهيم [illegible]
[illegible] مادر ابراهيم [illegible]
[illegible] ابراهيم [illegible]
[illegible] ابراهيم [illegible]
[illegible]
[illegible] مادر ابراهيم [illegible]
[illegible]
[illegible] مادر ابراهيم [illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهيم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خداى [illegible]
[illegible] ابراهيم [illegible] خداى [illegible]
[illegible] خداى [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آسمان [illegible]
[illegible] جن عليه الليل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

قال هذا ربی اهل علم در این خلاف کرده اند ... [illegible] ... که ابراهیم علیه السلام این سخن ... [illegible]

[illegible]

قال هذا ربی ... [illegible]

[illegible]

و[illegible] ... [illegible]

[illegible]

برا وجه آن را چنان خوانند [illegible] للقلب و بعضی اهل لغه گفتند جن [illegible] است و هم [illegible] لغه قرآن [illegible] است بدلیل [illegible]
کرا از کفت جن علیه اللیل و در شعر عرب [illegible] آمد [illegible] قول بعضهم [illegible] و لما [illegible] و [illegible]
ایضا [illegible] و حرق [illegible] الیوم [illegible] مع الصبح [illegible] الیل [illegible] و گفت [illegible] آمده است در قول الشاعر
فلما جن علیه اللیل [illegible] ای [illegible] لغه [illegible] و اجن لغه تمیم و [illegible]
[illegible] و کسائی و خلف و یحیی [illegible] ابی بکر [illegible] و در سوره هود [illegible]
[illegible] در سوره [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] کند [illegible] مفتوح [illegible] و نافع [illegible]
[illegible] بضمه [illegible] در سوره النحل [illegible] الذین [illegible]
و اذا [illegible] در سوره الکهف [illegible] الاحزاب [illegible]
و [illegible] بکسر [illegible] و باقی [illegible]
حمزه و خلف و کسائی و یحیی [illegible] ابو بکر [illegible] و [illegible]
اما [illegible] بکر [illegible] و [illegible] الیاء [illegible]
[illegible] بکسر [illegible] و [illegible] المکسور [illegible] فعل [illegible]
عین الفعل [illegible] حرف صحیح [illegible] یقال [illegible] قال الشاعر [illegible]
[illegible] و قوله [illegible]
[illegible] قوله [illegible] ما [illegible]
من الکواکب [illegible] ابراهیم علیه السلام [illegible]
[illegible] تقدیم [illegible] توحید [illegible] لا اله الا الله [illegible]
[illegible] کفتند [illegible] شرک [illegible]
[illegible] اثبات [illegible] باشد [illegible] خدا [illegible]
[illegible] و این حال [illegible] حنیفا [illegible] مستقیما [illegible] الی الحق [illegible]
[illegible] من الاضداد [illegible] و الاستقامة [illegible] الناس [illegible]
[illegible] و حاجه قومه [illegible] محاجه [illegible] اتحاجونی [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] استخفاف [illegible] کشید [illegible]
[illegible] ما کم [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] بتشدید نون [illegible] حجی [illegible] ادغام [illegible]
[illegible] تخفیف [illegible] تشدید [illegible]
[illegible] است [illegible]
و [illegible] بعضی اهل لغه [illegible] لغه [illegible] است و بعضی گفتند [illegible]
[illegible] تحزنی [illegible] و یا [illegible] قوله [illegible] کسائی [illegible]
[illegible] ابراهیم علیه السلام ایشان را [illegible] استفهام [illegible] تقریع [illegible]

فی الله در باب خدای با من محاجه و خصومت میکنی [illegible] محال [illegible] خدای [illegible]
[illegible] ابن [illegible] ایمان [illegible] باشد [illegible] من قوله و کذلک
نری ابراهیم ملکوت السموات و الارض [illegible] مشرکین [illegible]
[illegible] خدایان [illegible] ایشان [illegible] خدای [illegible]
[illegible] باشد [illegible] الله [illegible] معلومات [illegible] الاصنام التی
[illegible] خدای [illegible]
[illegible] خدای [illegible] ایشان [illegible] قادر [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] خدای [illegible]
شیئا من الاسباب الا که خدای [illegible] خواهد [illegible]
[illegible] و سع ربی کل شی علما [illegible] خدای [illegible] معلومات [illegible]
[illegible] معلوم [illegible] استفهام [illegible] و تفکر [illegible]
[illegible] و لا اخاف ما تشرکون [illegible]
[illegible] خدای [illegible]
[illegible] خدای [illegible] قادر [illegible]
[illegible] سلطانا [illegible]
احق بالامن ان کنتم [illegible] دلیل [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] حجه [illegible] دلیلات [illegible]
و محاجه [illegible] ابراهیم علیه السلام [illegible] قوله الذین امنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم
[illegible] ابراهیم علیه السلام [illegible]
ابراهیم است علیه السلام [illegible]
[illegible] ایمان [illegible] کفر [illegible]
[illegible] عباس و سعید بن المسیب و قتاده و مجاهد و حماد بن زید [illegible] سلمان [illegible] عبد الله مسعود و ابی بن کعب و عبد الله عباس
[illegible] عبد الله مسعود [illegible] رسول علیه السلام [illegible] سلمان [illegible]
[illegible] رسول علیه السلام [illegible]
[illegible] ان الشرک لظلم عظیم [illegible]
[illegible] ایمان [illegible] صاحب کبیره [illegible] دلیل [illegible]
[illegible] کبیره [illegible] ایمان [illegible] اجماع است [illegible]
[illegible] عقل و قرآن و اخبار [illegible]
[illegible] دلیل الخطاب باشد [illegible] خدای تعالی [illegible] ایمان [illegible] بظلم [illegible]
[illegible] دلیل الخطاب [illegible]
دلیل الخطاب [illegible] باطلست و از امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] ابراهیم علیه السلام

و مکرو گفت این مخصوصات بطلبوان اصحاب رسول اصمعی گفت ظلم بنزدیک عرب وضع الشیء فی غیر موضعه باشد یعنی که شاعر گفت
در موضع قول شعر هو الذی [illegible] المحیزر یعنی ستیر جوان اگر وقت بگشد چون ظلم باشد و یقال للارض مظلومة اذا لم
تمطر قال النابغة شعر والنوی کالحوض بالمظلومة الجلد ای بالارض لا مطر بها برای آنکه چون زمین که باران نبارد وضع الشیء فی غیر
موضعه باشد حق تعالی گفت آنان کایمان آورند و ایمان خود را بظلم نپوشند یعنی ایمان آورند و بر وی استقامت کنند چنانکه گفت ان الذین قالوا
ربنا الله ثم استقاموا ایشان را امن و ایمنی باشد و ایشان مهتدی و راه یافته باشند زمین که در آخرت رسانده هم این جزا را داشت گفت
فی قوله تنزل علیهم الملائکة الا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة یعنی آن باشد که او تلک لهم الامن و اکمل گفت ابشروا بالجنة یعنی آن باشد
کردم مستعد ایشان را با نکال باشد بر بعث و تلک حجتنا اشارت بحجت مستعدم کرد ازین بعث بر حقت از محاجات قوم و قطع او
بر ایشان بحجت یقال لفلان حجة له وهذا حجة علی ابن حجر است و این حجت راست یعنی ابن حجر دفت من قول وحاجه قومه الا به کاید کرد عوت
که گفت الذین آمنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم یعنی ما ابراهیم الخبر کردیم بحجت و بر قوم او ظاهر کردیم و این زیادت باشد در علو و عطف او
وانقطاع منزلت آرد و گفت نرفع درجات من نشاء اهل کوفه و یعقوب نرفع درجات بر تنوین باقی بی تنوین بر اضافت کرد و توبت
در محل نصب افکند مفعول نرفع الفعل و درجات در محل نصب بر ظرف والتقدیر نرفع من نشاء درجات و انکه باضافة خواندند درجات
مفعول کرد و من در محل جر افکند باضافت درجات او حق تعالی خبر داد از خود که من را که خواهم رفع کرد ایم و چند درجه کاین بدرجات
و سائل و ارفع کرد ایم درجات بیان افکار که من خواهم و اصل درجات درجه باشد و بیان باشد کر بتدریج بالا و بلندی باید بروی قیمت
اندرجه و اصل کلمه من درج الذی بیاشد تدرج اذا ارتقی و مشی و ادراج درجه باشد بوکاء کند بود ماری شود و اشتقاق
طلب الادراج باشد و منه الدرج قال الله تعالی سنستدرجهم من حیث لا یعلمون و درج ابنعات کالعضد او بوجود درجه
باشد زینهار بپوشد گفت که خدای تعالی حکیم حکیمات و علیم کار اینکه باید و محاد و محوطه و دلالت تحید کنی و بنماید
عجب مطولی کند قوله تعالی و وهب الله ما لدیهم ما لو ادعوا یوم القیامة الایات اشارت بان حبس الشیء لفلان و بلغنی جنون محمد بلام ابن جرون
اعطیه که متعلق باشد بنفس خود معنی گفت ما لدیه ابراهیم و ازیشان اسحق و علیهما الحجة بالکتاب و سبب حرف
علیه است و الجمع و یعقوب پسر اسحق که فرزند ابراهیم بود و گفتند یعقوب گفت بپیش مراد برادر بودند و در روز ولادت
و گفته اند درست که یعقوب عیص زاده بود و در شان او نیز آمده که ماست قلنا هاتوا که بدل اسحاق از جهت برای او و نیز نوشت کلا هدی
سیوت کلاً هدینا و نوحاً هدینا من قبل یعنی کلاهم هدایت داد و نوح را پیش از ایشان و قبل ابراهیم چون سفاح الیاس رود و گفت
و نام که داود ابن ذریة و هدایة نبوت یعنی بیان والطاف در نبوت باشد و شاید که یعنی بنیوت بود و من ذریته و از فرزندان او و در قول گفت
یکی آنکه ضمیر عائد است با نوح برای آنکه در میان کسانی هستند که نه فرزندان ابراهیم اند مثل لوط است که پسر برادر او بود و گفته اند
برادر پسر و گفته اند الحجاب با ابراهیم و گفته اند الحدیث لوط مانع باشد از تعین برای آنکه کلام برای تعلیب ولد او باشد چون
قول الحجاب است و اصل او ذریة هیدیه باشد من ذرا الله الخلق او خلقهم از فرزندان او داود و پسرش سلیمان و ایوب و هو ایوب بن اموص
بن رازح بن روم بن عیصا بن اسحق بن ابراهیم و یوسف بن یعقوب و او است که رسول علیه السلام او را گفت الکریم بن الکریم یوسف بن یعقوب
بن اسحق بن ابراهیم و موسی و هرون پسران عمران بودند و هرون بیک سال از موسی علیه السلام مهتر بود و کذلک نجزی المحسنین و همچنین پاداش
دهیم نکوکاران را همچنانکه ابراهیم را جزا دادیم بر توحید و ثبات بر دین و مجاهده در راه مرفوع و همچنین فرزندان او را که با دیوان که و ند
همچنین پاداش دهیم و جمله محسنان را بر احسان که کنند و زکریا هو زکریا بن آذن بن که یحیی پسر او و عیسی پسر مریم بنت عمران بن
ماثان بن آموص بن حزقیا و الیاس عبد الله بن مسعود گفت الیاس ادریس است و او را دو نام بود چنانکه یعقوب اسرائیل گفتند و دیگر مورخان
گفتند الیاس از فرزندان هرون بود و هو ابن یس بن فنحاص العیزار بن هرون بن عمران و این قول درست تر است زیرا که برنسق باشد الگفت

مرتجل اساماها دیکان عقد و عدد این لیلات بر انکه حسن و حسین علیهم السلام از فرزندان رسول بودند لقوله تعالی و من ذریته داود و سلیمان
الی قوله و زکریا و یحیی و عیسی عیسی را با فرزندان ابراهیم را نوح خواند و نسبا و الیشان از جهت مادر چون که او پسر دختر بود
کرایشان نسب او را اندکه عیسی پسر نوح باشد چنانکه انساک که زنبیان ایشانست در زمان ما بوده اند و اندکه حسن و حسین
فرزندان پیغامبر باشند و از زبان ایشان پیغامبر علیه السلام ظاهرست رسول الله صلی الله علیه و مذهب شافعی در این باب موافق مذهب
ملت و دلیل مسئله فقهی که گر بد و وقف کند علی اولاده و اولاد اولاده و اهل بیت خویش و لد البنات لم لا نحن و آن داده و وقف شود بیاد نخو
اهل البیت و مذهب شافعی آنست که داخل باشد و در وقت مذهب ابو حنیفه آنست که ایشان ابو حنیفه تمسک کرده بقول شاعر که گفت شعر
بنونا بنو ابنائنا و بناتنا بنوهن ابناء الرجال الاباعد و شافعی تمسک کرده بآیات و بقوله تعالی ندع ابناءنا و ابناءکم و گفته که همین قو نیز
دوالیه و که انجه ابو حنیفه از ین بجملانر و بعاهد در جات کرده و نامون با علی و می الرضا علیه السلام نشسته بود گفت یا بن رسول
دلیل تو ان گفتی از کتاب خدای تو از تو بغیر بنشد بجهت علم و گفت از مباهله ندع ابناءنا و ابناءکم و از سوره انعام نحو انعام و من
ذریته داود و سلیمان گفت ان قیل کم گفت چه گفت قوله تعالی حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم گفت ابنکا دیدا ستمکاریا یا گفت چه گونه اگر
رسول خدای تعالی حاضر آید و خطبه کند بنو حضرت او را نخواهد با ورد کی گفت چگونه بدم که باشد کاین در نجیب نکند گفت اگر
از من خواهد شاد دختر او را دهم باو گفت چرا گفت از انکه دختر کرابهام است که فرزندزادهای بودند و دختر زاده و هر دو حلیه
نیز انکه اگر من زنده کی باشم بحکم رسول علیه السلام ان زن را ابن بخواهد کرد و گفت نیر گفت لقوله وحلائل ابنائکم الذین من
اصلابکم و اسمعیل نیز از فرزندان ابراهیم اسمعیل بود و الیسع و هو الیسع بن اخطوب بن العجوز و کسائی و حمزه خواندند
والیسع بتشدید لام و فتح او و سکون یا الیاء و هو سوره باقی و بتکون لام و فتح یا زجاج گفت این دو لغت است ابو علی الفارسی گفت
الف کلام تعریف است بدل ازیادتست برای آنکه اسم علم است و در جمیع تکده بین علامتی تعریف فی اسم واحد و کسائی گفت
لام تعریفات و گفت اسم لیسع بوده است فتح لام و سکون یا الکلام تعریف در و بسنا الیسع شد و لام در لام ادغام کرده و مشدد
ویندیک او اسم بر وزن فعیل باشد انکه گفت اسم لیسع بوده بر وزن فعل کلام بدر و بحال خود چنانکه میزید و تشکیر شود وهد
یحیی اصمعی گفت من او را نکنم لیسع چه گونی کلاهم تنسیم میگوید نوعی سه را والبعلة النائیة القوینة المفتحی من الیمن گفت و امانند
وعجایب شاد و انکار ایشان لیسع نام نهشد و الیسع نام نهند فراگفت تشدید قرائت با اسم العجمی متر باشد و اکثر ایشان الف
کلام در او که متعرفه باشد بغیر لام و بر وزن شعر چنانکه گفت شعر وجدنا الولید بن الیزید مبارکا شدیدا باعباء الخلافة کاهله
گفت برای آن الف و کلام در او بود در عهد علیه بود و این که فراگفت چیز نیست بل که فرانچه اسم لا یعرف و لام تعرف دد
نبود زعم که دار او بحال بیش و تقول مررت بالاحمر والحمراء و بر بیدیعنی بان کسی خود که اسم علامت و جواب اصمعی گفت که اذ
بان فرو مانند ایشانست کان اسما کاولی و هیچ علم نیست از تو و بدان تکی لیسع علم است اگر تا باید علی قول الکسائی و لیتیه
تعریف باشد و علامت تعریف باشد و جمع کرده میان دو علامت تعریف در یک اسم معنی ندارد و بس معنکه شیخ ابو علی گفت و
یونس هو یونس بن متی و لوطا هو لوط بن هاران برادر ابراهیم بود و گفتند برادرزاده بود و کلا فضلنا علی العالمین و هر یکی را
یعنی ایشان ما فضل دادیم بر جهانیان یعنی بر اهل زمان خود هر پیغامبری در وقت خود با امت خود بود برای آنکه شاید که
حکیم تقدیم کند مفضول را بر فاضل که در حکمت زشت باشد در عالم که در یک وقت کان نبی پیغامبر و بیغمبر و بهتر و مکرم بیشتر باشد
و یکی را یک مفضل باشد پس از آنکه مفضول بوده باشد علی العالمین یعنی بر علامت مفضل باشد حتی که لوط علیه السلام و یونس کان ابراهیم
بود و مفضل بود بر ابراهیم بل ابراهیم مفضل بود بر و با جماع و من آبائهم از پدران ایشان پیغامبران و ذریاتهم و فرزندان ایشان و برادران
شان و قوله گفت و کلا فضلنا علی العالمین و فضلنا ایضا من آبائهم و ذریاتهم و اخوانهم علی کثیر من الناس و از ایشان که ذکر کردیم اخوفنا

[illegible]

قوله تعالى عز وجل

وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ 91

[illegible]

أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَىٰ نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ

[illegible]

قَرَاطِيسَ تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا وَعُلِّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ

[illegible]

قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ وَهَٰذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ

[illegible]

مُبَارَكٌ مُصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا وَالَّذِينَ

[illegible]

يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَهُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ

[illegible]

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ

[illegible]

شَيْءٌ وَمَنْ قَالَ سَأُنْزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ

[illegible]

الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُو أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ

[illegible]

عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ

[illegible]

تَسْتَكْبِرُونَ وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ

[illegible]

وَتَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَمَا نَرَىٰ مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ

[illegible]

الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنْكُمْ

[illegible]

مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَىٰ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ

[illegible]

وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ذَٰلِكُمُ اللَّهُ فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ فَالِقُ الْإِصْبَاحِ وَجَاعِلُ

[illegible]

اللَّيْلِ سَكَنًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حُسْبَانًا ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ

[illegible]

الْعَلِيمِ وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ

[illegible]

الْبَرِّ وَالْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ

[illegible]

مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ

از یک تن قرار داده و ودیعت نهاده جدا کردیم آیتها را گروهی که دانند

وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا

واوست که فرستاد از آسمان آبی بیرون آوردیم باو نبات هر چیزی بیرون آوردیم

مِنْهُ خَضِرًا نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا وَمِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ

باو سبزی که بیرون آریم ازو دانها برهم نشسته و از درخت خرما از میوه وی خوشه‌ها

دَانِيَةٌ وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُشْتَبِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ انْظُرُوا

شاخها نزدیک بستانها از انگورها و زیتون و انار مانند و نا همتا بنگرید

إِلَىٰ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ إِنَّ فِي ذَٰلِكُمْ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ وَجَعَلُوا

بمیوه او چون میوه آرد و پختن آن درین نشانها هست گروهی را که گرویدن دانند کردند

لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَخَلَقَهُمْ وَخَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحَانَهُ

خدا را انبازان پری و بیافریدشان او و بربافتند او را پسران و دختران بی دانش منزه است

وَتَعَالَىٰ عَمَّا يَصِفُونَ قوله تعالی وما قدروا الله حق قدره الآیة سعید جبیر گفت سبب نزول این آیة آن بود

و بلند تر از انکه وصف میکنند کم مردی نام او مالك بن الصیف جهودی بیامد و با رسول علیه السلام خصومت میکرد رسول

او را گفت بخدای بر تو سوگند میدهم تو در توریة نمی یابی که ان الله یبغض الحبر السمین خدای دشمن داند عالم فربه را او فربه بود و دعوی

علم میکرد او را سخت آمد و در خشم شده گفت والله ما انزل الله علی بشر من شیء بخدائی که خدای تعالی بهیچ ادمی چیزی نفرستاد از کتاب

و وحی رسول علیه السلام گفت ولا علی موسی و نه بر موسی گفت و نه بر موسی خدای تعالی این آیة در شان او فرستاد سدی گفت آیة در فنحاص

بن عازورا آمد و این بخنا و گفت محمد بن اسحق گفت جماعتی جهودان بنزدیك رسول آمدند و گفتند یا ابا القسم کتابی بیاری برای ما

از آسمان چنانکه موسی الواح آورد ما را از نزدیك خدای حق تعالی آیة فرستاد یسالك اهل الکتاب ان تنزل علیهم کتابا من السماء الآیة یکی از جمله

ایشان گفت خدای تعالی بر هیچ ادمی کتابی نفرستاده نه بر تو و نه بر موسی و نه بر عیسی خدای تعالی این آیة بفرستاد ما قدروا الله حق قدره حق تعالی

گفت این کافران و جهودان قدر نکردند خدای را حق قدرش یعنی او را نشناختند و ندانستند حق معرفتش یقال قدرت الشیء و قدرته

قدرا و قدرا او انکس که او چیزی بتقدیر باز اندازد بداند پس قدر بکنایة کرد خدای تعالی از علم ایشان بخدای یعنی خدای را نشناختند

حق المعرفة بعضی دیگر گفتند ما قدروا الله یعنی اقرار نکردند بقادری حق تعالی و این قول عبد الله عباس است بروایة علی بن طلحه

آیة در کافر آمد که ایشان بقادری خدای ایمان نداشتند قولی دیگر انست که ما عظموه حق عظمته خدای را تعظیم نکردند حق عظمتش

من قولهم هذا الرجل له قدر و خطر این کاری با قدر یعنی با عظمة مجاهد گفت مشرکان قریش گفتند ما انزل الله علی بشر من شیء

حق تعالی گفت جواب ده این جهود را او بگو که فرستاد این کتاب توریة که موسی بیاورد که شما از ان لاف میزنید که در ان کتاب نور

و روشنائی و بیانست مردمان را و هدی و لطف است و شما ان را بکاغذها کرده اید یعنی بر کاغذها نوشته اید بعضی اظهار میکنید

و بعضی پوشیده میدارید و بیشتر انست که پوشیده میدارید چنانچه نعت و صفت و احوال و اوصاف منت تا مردمان نه بدانند

و مسلمانی را عف نشوند انگه گفت و علمتم ما لم تعلموا انتم ولا اباؤکم درین دو قولست یکی انست که این خطاب مسلمانان است

بر سبیل منة یعنی که آموخت شما را آنچه ندانستی شما و پدران شما و قولی دیگر انست که هم خطاب جهودانست و تقدیر انست که من علمکم

ما لم تعلموا انتم ولا اباؤکم ما محمول باشد بر ان نحو بیشین که من انزل الکتاب الذی جاء به موسی و قول او له درست نزا

وما نازل شد چون این آیه فرود آمد ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طین الی قوله ثم انشأناه خلقا آخر او را عجب آمد از تفصیل خلق آدمی
بر زبانش برفت فتبارک الله احسن الخالقین رسول علیه السلام گفت بنویس همچنین فرود آمده است و شک افتاد و با خود گفت اگر محمد در آنچه میگوید
صادق است این وحی بمن نیز میآید و اگر کاذب است من نیز مثل او میگویم پس مرتد شد و با نزدیک مشرکان شد و
گفت احوال محمد بر من پوشیده نیست او بمن املا میکرد و من تغییر و تبدیل میکردم و چنانکه میخواستم مینوشتم و او میگفت و رسول الله صلی الله علیه بروز فتح مکه
خون او هدر کرد و عثمان او را پیش رسول آورد و شفاعت کرد تا رسول از او درگذشت و او مسلمان شد و بعد از آن پشیمان شد
خبر داد که ایشان را کیفر و عذاب کنند و گفت عمار بن یاسر و جماعتی که با او بودند تا ایشان را از اسلام برگردانند خواستند
تعالی در حق عمار آیه فرستاد من کفر بالله من بعد ایمانه الا من اکره وقلبه مطمئن بالایمان یعنی عمار ولکن من شرح بالکفر صدرا فعلیهم
غضب من الله یعنی عبد الله بن سعد بن ابی سرح انک گویند که اسلام آورد پیش از فتح مکه و او عاملی بود و رسول علیه السلام از جهت
عذاب کفار وعید داد و گفت ولو تری و اگر ببینی ای محمد آنگه که ظالمان یعنی کافران در غمرات الموت باشند در غمرات الموت
غمرة الموت سکرة باشد و غمرة بتلو بیشتر باشد واصل غمره پوشیدن باشد چیزی را که او را بپوشد و غمرة الناس جماعت
آن باشد که در میانه ایشان شوی چنانکه پوشیده شوی و ایشان در غمرة مرگ و جهل باشند برای آنکه جامه پوشد و بدستار خود داراد
جرکی را شبیه کوه سیند و العرب گوید غمره فتح کنم جایی که در میان متاع نا پدید بود و غمار بعید باشد برای آنکه برآورد غمرة
بیانبود و غمار و عمارا یکی باشد و غمر مرد کافر نا آزموده باشد و همچنین بتوسط الملائکة باسطوا ایدیهم و این حالت در آن حال که رسیده
دست گسترده باشند و فراخ کرده برای قبض روح ایشان اخرجوا انفسکم در کلام محذوف هست یعنی میگویند اخرجوا انفسکم
جان بیرون کنید از تن یعنی جان ببدهید و بعضی از مفسران گفتند باسطوا ایدیهم دست برایشان گشاده باشند بضرب وجوه
وسیاط تا زیانه بر روی و پشت ایشان میزنند و میگویند جان ببدهید و بعضی گفتند معنی اخرجوا انفسکم آنست که گویند خود
را برهانید اگر توانید بطریق استهزاء الیوم تجزون عذاب الهون و نیز گویند امروز پاداشت کرده شود عذاب خواری و خواری و هون
و هوان یعنی خواری باشد قال الله تعالی وعباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا یعنی قال الشاعر شعر هونی فان برد الدهر
من فاتنا الاهلکن اسفا فی اثر من ماتا ای رفقا و هون بمعنی هوان آمده است همچنین قال عامر بن جوین شعر لعمر الکنود
هون النفوس عند الکریهة احلها ولغة معروف در معنی هوان هون است بضم الها قال ذوالاصبع العدوانی شعر اذهب
الیک فما امی براعیة ترعی المخاض ولا اعضی علی الهون و رسول علیه السلام گفت هلا بالهون تنکل باشد در وقت مرگ بما کنتم تقولون
علی الله غیر الحق این پاداشت بدان است که گفتید بر خدای ناحق یعنی آن دروغها بر خدای نهادید وکنتم عن
آیاته تستکبرون و از آیات او استکبار میکردید یعنی دلیل است بر آنکه جزا بعمل باشد و عقوبت بر گناه بخلاف قول مجبره
قوله ولقد جئتمونا فرادی انکه حق تعالی حکایت کرد آنکه با کافران خواهد گفت روز قیامت بر سبیل تعییر و سرزنش گفت آمدید
بما ای کافران تا کی یکان تنها و فرادی جمع فرید و فرد و فردان باشد از هر یکی گفت فرادی و فراد معدولات عن فرد
و فرید چون ثلاث و رباع قال الشاعر شعر ترعی القرارات الرزق تحت لبانه فرادی و مثنی اصعقتها صواهله وقال الآخر
شعر الیمانی بن وحشی و جن سوی کاه طاوی المصیر کسیف الصیقل الفرد یقال للواحد فرد و فرد و فرید جمع افراد
فرادی و القربان الفرد و جمعه فرادی کسلان و کسالی و سکران و سکاری تنها آمدید کما خلقناکم اول مرة چنانکه اول بار آفریدیم شما را
احفاة عراة غرلا برهنه پای برهنه ختنه نا کرده و علامت نا زده و نا الدائید با خود عقابی که دره یا در شستن کردید که غره
باد سوختید وترکتم ما خولناکم وراء ظهورکم و بگذاشتید آنچه شما را دادیم و در دنیا دهاکرده و آماده پشت سر خود وفرزندان و اتباع و اشیاع وما نری
معکم شفعاءکم و نمیبینیم شفیعان که دعوی کردید ایشان را که ایشان بزعم شما شفیعان شمایند یعنی قول هؤلاء شفعاؤنا عند الله ایوم

روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله که چون خدای تعالی اسرافیل را فرماید که در صور دمد اول چون دمد همه زمین برلرزد و جان همه رود
صورت عقل منسخ کسی باشد که حق تعالی گوید که عزت و جلال من که هر جانی با کالبد خود شود تا آنگه ارواح متهیا باشند تا بر بدنی بدنی
جای رود که بر هر بدن درآید آنگه زمین بشکافد و آدمی که زیر زمین بود بشکافد شود من باشم اول که از زمین برخیزند و بشتاب بعرصه قیامت آیند
بوقف عرض هفتاد سال ایستاده باشند حفاة عراة غرلا پا برهنه ختنه نا کرده و بجامت کس با ایشان سخن نکند و خدای تعالی میان ایشان
حکم نکند خلایق چندان بگریند که آب چشم ایشان منقطع شود و چندان عرق از ایشان جدا شود که کام بعضی بدان بگیرد در خبر است که
رسول علیه السلام بگریست چون این آیه بخواند ولقد جئتمونا فرادی کما خلقناکم اول مرة عایشه گفت یا رسول الله زنان نیز برهنه باشند گفت آری
گفت واسوءتاه وای رسوائی رسول علیه السلام گفت روز قیامت هر کسی را چندان مشغله باشد که در یکدیگر ننگرند و نه آنجا و کلام است و ایر
نماند تا نکلمات لکل امری منهم یومئذ شان یغنیه اگرچه مرسل بصیر و فرح گوید ایشان را وما نری معکم شفعاءکم الذین زعمتم که
شفاعت ایشان داشتید ایشان را با شما شریک لقد تقطع بینکم اهل مدینه و کسائی و حفص نصب خوانند بینکم بنصب نون و باقی قراء برفع و بین بمعنی
یا بین باشد قال الشاعر شعر بان الخلیط برامتین فودعوا او کلما ظعنوا لبین تجزع و بین از جمله اسمات است که کبار استعمال
کنند اسم و گاه ظرف و مراد باسم آنست که چون اعراب سکاز کرده قال الله تعالی هذا فراق بینی وبینک وهذا عهد بینی وبینک
قال الله تعالی ومن بیننا وبینک حجاب وعلیه هذا قراءة من قرأ بالرفع لقد تقطع بینکم و بین از اضداد است بمعنی فراق باشد
بمعنی وصال و اینجا بمعنی آنست که لقد تقطع وصلکم اما بر قراءة آنکس که نصب خواند در او قول است یکی ظرف و یکی معمول به و آنکه
مفعول گفت گفت فاعل در او مضمر است و چون بجا نگیرد که نقل است دو مقتضای من قوله وما نری معکم شفعاءکم که در او معنی
تقاطع و تهاجر است تقدیر این باشد که لقد تقطع وصلکم بینکم و بین تقدیر ما بطون که ظرف باشد و قول دیگر آنست که فاعل در او
مضمر است ولکن حذف کرد لدلالة الکلام علیه والتقدیر لقد تقطع ما بینکم ای الشیء کان بینکم و بین ندد جز و نبا شد علی کل حال و ضل
عنکم ما کنتم تزعمون و گم شد از شما دعوی بیکه میکردید ان بتان و عبادة ایشان و شفاعت ایشان شما را تقرب شما را ایشان بخدای و گم شد
و باطل شد عمل و دعاتها ما الیه بود که شفیع آنگه بر سبیل تنبیه و تذکیر و اقامت حجت بر کافران گفت ان الله فالق الحب والنوی
خدای معبود کار از هیچ بجو و همگی کشد حالات است که دانه در زیر زمین دانه بشکافد و استخوان میوه و برای آن تخصیص کرد این دانه
که دست آدمیان را نارسیده باشد و معلوم است بعادت تجربه که هر که ان کسی بشکند چز خدای تعالی و در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام
بسیار آمده والذی فلق الحبة وبرأ النسمة آنکه خلقی که در زیر زمین دانه شکافد و در رحم تاریک صورت نگارد برای آنکه ظهورها وید
از آنکه هیچ مخلوق را دست بدان نرسد و واحد الحب حبة و واحد النوی نواة من باب تمرة و تمر و نوی استخوان میوه باشد که از
درخت روید و جمع قادر بقدرت این تولد کرد که الابداء و الانشاء چون قدیم تعالی بیکند محتوی بعادت که او قادر الذات بخلاف
دیگر فاعلان و قادران یخرج الحی من المیت از مرده زنده بیرون آورد قول آنست که از دانه خوشه بیرون آرد و تشبیه کرد این را به المیتة
که بیزاید و از انقطاع نبات باشد و دانه زنده که از انتفاع باشد و از نفع آید چنانکه الاحیاء و این بر توسع باشد قول دیگر آنست که از نطفه
حیوان نطفه آرد قول دیگر آنست که از خایه مرغ آرد و از مرغ خایه آرد قول دیگر آنست که از کافر مؤمن آرد و از مؤمن کافر آرد و این
باستقصاء در سورة آل عمران رفته است ذلکم الله یعنی فاعل این افعال خداست جل جلاله فانی تؤفکون بچه میگردانند شما را از
راه روشن و طریق راست حسن گفت معنی آنست که عقل شما را از کجا بگردانند و بیکار کنند و قتاده گفت از کجا دروغ میگویند
بکدام راه میکنید کما قال تعالی فاین تذهبون کجا میشوید از وجه صواب و از بر ما معبود آمد گفت و معنی وجه و ایجاد و معنی را
محتاج است کیف و این و لا افک الافتراء و لا افک الکذب و قوله یعنی مثل لا مصروف عن وجهه فالق الاصباح او شکافنده
صبح است و انفلاق آن شکافتن شب تا نیک بروز روشن بشکافد و این جمله آنست که دست و لا قادر بقدرت با و برسد

وجاعل اللیل سکنا ای شب را مسکن ساخت و سکن فعل بود بمعنی مفعول یعنی قرارگاه که در وی خلق آرام گیرند و جعل اللیل سکنا بفعل
ماضی و باقی قرا جاعل اللیل خوانند بر فاعل وجه ایشان آنست که عطف اسم بر اسم اولیتر باشد از عطف فعل بر اسم برای آنکه در باب عطف
تشاکل معتبر است از عطف اسم بر اسم و فعل بر فعل و جمله بر جمله و مفرد بر مفرد وجه آنان که جعل خوانده اند آنست که گفته فالق
بمعنی فلق است چون اسم فاعل بمعنی فعل ماضی باشد که فعل را بر وی عطف کنند حملا علی المعنی یعنی که گوید هذا معطی زید درهما امس وکان
قد قلت هذا الذی اعطی زیدا بالامس [illegible] برای آنکه اسم فاعل عمل فعل کند [illegible] از لیس [illegible]
عطف کرده من قوله والشمس والقمر این مذهب کوفیان است [illegible] بصریان اسم فاعل [illegible] کنند بمعنی فعل باشد الا
[illegible] بمعنی ماضی باشد عمل فعل نکند [illegible] فالق الاصباح [illegible]
خبر باشد کقوله هذا حلو حامض وکقوله ان الله غفور رحیم و ان الله علیم حکیم [illegible] فالق الاصباح [illegible]
[illegible] والشمس والقمر معطوف [illegible] بر محل اللیل [illegible] و ایشان عطف کنند [illegible] بر لفظ [illegible] قال [illegible]
الحدید [illegible] حسبان [illegible] یقال حسبت الحساب احسب حسبا وحسابا وحسبت الشی اذا ظننته احسبه واحسبه حسبة
ومعنی آنست که حق تعالی گفت من آفتاب و ماه را در فلک خود میگردانم بحساب [illegible]
[illegible] ذلک تقدیر العزیز العلیم [illegible]
[illegible] تاریک باشد [illegible] معاش [illegible]
[illegible] تاریک [illegible] معاش [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] روشن [illegible]
[illegible] وجعل الشمس سراجا [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible]
[illegible]
[illegible] ماه و ستاره [illegible]
[illegible] آسمان [illegible] زمین [illegible]
[illegible]
[illegible] الاسلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الفجر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

مرتفعا [illegible] طلب معاش [illegible] وقت آسایش است وجاعل اللیل سکنا [illegible]
[illegible] طلب معاش [illegible]
[illegible] والشمس والقمر حسبانا آفتاب و ماه را حساب [illegible]
[illegible] مغرب [illegible] فلا اقسم برب المشارق والمغارب [illegible]
مطالع و مغارب [illegible]
[illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] ماه [illegible] ایام و شهور و سنین [illegible]
[illegible] معاملات و وقت عبادات [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] ذلک تقدیر العزیز العلیم [illegible]
[illegible] مصالح خلائق [illegible]
[illegible] هو الذی جعل لکم النجوم [illegible]
[illegible] لتهتدوا بها فی ظلمات البر والبحر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ستارگان [illegible] آسمان [illegible]
[illegible] زمین [illegible] ستارگان [illegible] آسمان [illegible]
[illegible] آسمان [illegible] زمین [illegible] ستارگان [illegible]
النجوم امان لاهل السماء [illegible] من النجوم [illegible] اهل السماء [illegible] الارض [illegible]
[illegible] اهل الارض [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قد فصلنا الآیات [illegible]
[illegible] وهو الذی انشاکم من نفس واحدة [illegible]
[illegible] فمستقر و مستودع [illegible]
[illegible] مستقر [illegible] مستودع [illegible]
[illegible] مستقر [illegible]
[illegible] مستقر [illegible] مکان [illegible]
[illegible] مستودع [illegible] مستقر [illegible] سعید جبیر [illegible]
[illegible] صلب [illegible]
[illegible] مستقر [illegible] مستودع [illegible]

ودیعة او باشد تا بوقت بعث [illegible] سعید جبیر گفت [illegible] عبد الله مرا گفت یا ابن جبیر [illegible]

[illegible]

مرا [illegible] بنویس بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله بن عباس [illegible] اما بعد [illegible] مستقر و مستودع [illegible]

[illegible]

[illegible]

قوله تعالى بديع السموات والارض انى يكون له ولد ولم تكن له صاحبة

101 وخلق كل شيء وهو بكل شيء عليم ذلكم الله ربكم لا اله

الا هو خالق كل شيء فاعبدوه وهو على كل شيء وكيل لا تدركه

الابصار وهو يدرك الابصار وهو اللطيف الخبير قد جاءكم بصائر

من ربكم فمن ابصر فلنفسه ومن عمي فعليها وما انا عليكم

بحفيظ وكذلك نصرف الايات وليقولوا درست ولنبينه لقوم يعلمون

اتبع ما اوحي اليك من ربك لا اله الا هو واعرض عن المشركين

ولو شاء الله ما اشركوا وما جعلناك عليهم حفيظا وما انت عليهم

بِوَكِيلٍ وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَٰلِكَ زَيَّنَّا
[illegible]
لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِم مَّرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
[illegible]
وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِن جَاءَتْهُمْ آيَةٌ لَّيُؤْمِنُنَّ بِهَا قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ
[illegible]
عِندَ اللَّهِ وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ
[illegible]
وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَنَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ
[illegible]

قوله بديع السموات وصف كرد خويشتن را بانكه آفريننده آسمان و زمين است و در بيچون آفريننده بديع فعيل است بمعنى مبدع چنانكه اليم بمعنى مولم آيد وقال الشاعر شعر امن ريحانة الداعي السميع يؤرقني واصحابي هجوع و در رفع وى بخبر ابتداء محذوف اى هو بديع السموات والارض و آفريننده و پديد آرنده آسمان و زمين است و ابداع فعل كردن باشد ابتدا و انكه اقتدا كرده [illegible] بكس وكذلك الابتداع الانشاء وهو من الابدال كالمدح والمده ومعنى آنست كه خداى تعالى اين فعل بر وجه اختراع كرد و هيچ فعلى بود كه كنند نه تقدير نه در مجال قدرت و اين قادر الذات تواند كردن ان يكون له ولد و كيف يكون له ولد و لم يكن له صاحبة و او را زن نبوده است و محال است كه فرزند باشد بى زن چون بيان كرد كه [illegible] محالات [illegible] و فرزند رد است بر جهودان و ترسايان و مشركان عرب [illegible] بنات الله و خلق كل شئ و هر چيز او آفريده است و اين [illegible] باشد بر آنكه كل [illegible] و [illegible] اثبات است [illegible] معظم اثبات است خداى تعالى [illegible] و [illegible] معنى آن باشد كه هر جهت فعل اوست اما بر حقيقت يا بواسطه [illegible] ما و ديگر حيوانات [illegible] بر حقيقت فعل خداى باشد [illegible] چنانست كه فعل او [illegible] در وجود [illegible] فعل ما را بر اطلاق خلق نتوان گفت [illegible] خلق بمعنى تقدير باشد من قولهم خلقت الاديم و قال الشاعر شعر ولانت تفري ما خلقت وبعض القوم يخلق ثم لا يفري وهو بكل شئ عليم و او بهمه چيزى عالم است ذلكم الله ربكم ذلك اشارت است باچه از پيش رفت [illegible] بمعنى فاعل اين افعال و موصوف باين صفات او [illegible] خداى شماست لا اله الا هو جز او خداى نيست [illegible] جاى [illegible] صفت موصوف است [illegible] باشد كه خبر بود در [illegible] خالق كل شئ آفريدگار همه چيزهاست بان معانى كه گفتيم [illegible] وجه [illegible] بمعنى [illegible] ثم جعل على كل جبل منهن جزءا [illegible] فاعبدوه و او را پرستيد [illegible] سزاوار پرستش اوست [illegible] و او [illegible] بر اين اشيا [illegible] و [illegible] اصول و فروع [illegible] و عبادة [illegible] وهو على كل شئ وكيل [illegible] حافظ و نگهبان است [illegible] [illegible] لا تدركه الابصار [illegible] خداى تعالى [illegible] بان مدح كرد [illegible] لا تدركه الابصار [illegible] و [illegible] جمله ادراك روشن است [illegible] خداى تعالى [illegible] و [illegible] خداى تعالى [illegible] نفى ادراك بر كه

از خويشتن بعجز [illegible] و مدح راجع است بذات او و هر مدح كه راجع بود با نفى [illegible] مدح بان ذات او بود در اثبات [illegible] و اين فصل محتاج است بيان چند چيز يكى آنكه خداى تعالى [illegible] كرد بنفى رؤية از ذات خود و دوم آنكه ادراك بصر رؤية بصر باشد سوم آنكه هر مدحى كه راجع باشد با نفى [illegible] اثبات نقص بود و دليل بر فصل اول دو چيزست يكى اجماع امة كه امت اجماع كرده اند بانكه خداى بان مدح كرد خويشتن را جز كه مخالفان گفتند مدح بان كرد كه قادرست بر آنكه [illegible] از ذات خود [illegible] خلق نيست و آنكه مدح است وجه دوم آنكه [illegible] اين آية است هم مدح است [illegible] در [illegible] باشد اما كلام در فصل دوم دليل بر آنكه ادراك بصر رؤية بصر باشد آنست كه اهل [illegible] فرق نكنند ميان رايت و احسست وابصرت وادركت ببصرى چه [illegible] ادراك [illegible] رؤية [illegible] اطلاق كنند بذكر معانى آيد بمعنى لحوق باشد چنانكه گويند ادركه قتادة للحسن وادرك فلان فلانا اذا كان في عهده و ايامه و ادراك بمعنى نضج باشد چنانكه گويند ادركت الثمرة وادركت القدر و ادراك بمعنى بلوغ باشد يقال ادرك الغلام اذا بلغ وقال الشاعر شعر اذا للعرة الشعر ادرك [illegible] فشب الا الحين [illegible] القبائل اما چون مقيد باشد بحاسة از حواس فائت ادراك آن [illegible] كه بان حاسه باشد چنانكه ادركت بمعنى آن باشد كه شنيدم وادركت [illegible] وادركت بيدى لمس كردم وادركت بمعنى [illegible] آن باشد كه [illegible] كردم همچنين [illegible] بصرى آن باشد كه بديدم دليل ديگر بر آنكه ادراك بصر رؤية بصر باشد آنست كه [illegible] اثبات [illegible] باشد [illegible] ادركته ببصرى وما رايته [illegible] ادركته ببصرى [illegible] باشد [illegible] اما شبهه ايشان [illegible] ادركت ببصرى حرارة الميل و اين ادراك مقيد است ببصر [illegible] جواب از اين آنست كه [illegible] مقيدات ببصر اين حكم مخصوص نيست [illegible] آنكه ادراك حرارة [illegible] كنند [illegible] باشد [illegible] گويند ادركت بيدى [illegible] امارا [illegible] و [illegible] است [illegible] شبهه [illegible] ايشان را دليل برين آنست كه اگر كسى ميل گرم كند [illegible] كسى [illegible] و گويد كه ادركت بيدى حرارة الميل و همچنين [illegible] باشد [illegible] فائده دهد اما آنكه گفتند ادراك [illegible] بمعنى احاطت است اين بخلاف كلام عربست چه در كلام عرب ادراك بمعنى احاطت نيامده [illegible] گفتند [illegible] بالدقيق والسور بالمدينة [illegible] و خلاف اين معلوم است اما قوله حتى اذا ادركه الغرق معنى آنست كه لحقه [illegible] بمعنى احاطت نيست [illegible] احاطت [illegible] وادراك [illegible] لا يقال ادركت [illegible] ولا يقال [illegible] اما يقال [illegible] به علما قال الله تعالى و ان الله قد احاط بكل شئ علما وقال الا ان الله بما يعملون محيط [illegible] ادراك [illegible] قوله تعالى حتى اذا ادركه الغرق [illegible] كرد از قوم موسى كه گفتند انا لمدركون [illegible] اما دليل بر آنكه هر مدح [illegible] باشد [illegible] است [illegible] اثبات [illegible] مدح [illegible] باشد [illegible] نقص باشد [illegible] كسى گويد فلان ظلم نكند [illegible] مدح است چون گويد [illegible] باشد [illegible] خداى تعالى [illegible] چنين [illegible] معنى [illegible] و قوله ما اتخذ الله من ولد وما كان معه من اله [illegible] لم يتخذ صاحبة ولا ولدا وقوله لم يتخذ صاحبة ولا ولدا وقوله لم يتخذ ولدا ولم يكن له شريك في الملك ولم يكن له ولي من الذل وكبره تكبيرا وقوله لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد وقوله ان الله لا يظلم الناس شيئا [illegible] خويشتن نفى كرد [illegible] و [illegible] جمله مدح است [illegible] جاى كه [illegible] محالات در دنيا و آخرة [illegible] نقص باشد همچنين [illegible] نفى ادراك [illegible] خود بر سبيل تمدح [illegible]

لجمیع ذات او در اثبات نقص باشد در جمیع احوال اگر چه بدنیا گویند و اگر در آخرة اگر گویند مشارکت در نفی تعلق ادراک با او در دنیا
از اغراض و معدومات باید تا ایشان نیز ممدوح باشند جواب گوییم خدای تعالی تمدح بکرد بنفی ادراک پس با قدح که نفی ادراک مدرکان او را
و اثبات ادراک او مبصران و مدرکان را کرد و هو یدرک الابصار پس مدح که هست بمجموع هر دو کار است یعنی نفی ادراک مدرکان از وی که
اثبات او مدرکان را برای آنکه چیزها بر چهار ضرب است یکی آنست که نبینند و او را نبینند چون معدومات و بسیار از اغراض و دیگر
آنست که او را بینند و او چیزی نبیند و آن جمادات است و الوان و دیگر آنست که او بینند و او را بینند چون انسان و دیگر حیوانات چهارم
حاصل بود اما ذاتی که او را نبینند و او بینندگان را بیند مدرک باشد مدرکات را و هیچ مدرک او را مدرک نباشد جز خدای جل جلاله
نیست پس تعزز او باین وجه او را مدح است اگر گویند هر یکی از این دو کار مدح نیست علی حده زانکه بسیار چیزها را نبینند و بسیار بیند اگر و بالله
کا تمدح نبود بانضمام با آنکه نه مدح بود مدح شود لازم آید که هیچ بانضمام یا لا هیچ مدح بود و شیء بانضمام با هیچ مدح بود
و خلاف این معلوم است جواب گوییم ممتنع نباشد از آنکه نفی از رفات و از ذات از ذوات آنکه مدح باشد که او بصفتی باشد
از صفات بر معنی که نفی سنة و نوم القیوم تعالی آنکه مدح باشد که او حی بود چه اگر چنین بود نفی آن نفی مدح نبود و همچنین نفی ظلم
از آنکه مدح باشد که او حی بود و قادر بود بر ظلم و داعی بود که او را داعی باشد بظلم تا این ثنا بود نفی ظلم مدح بود و بنحو تحقیق
این آنست که صفات مدح بر دو ضرب است یکی راجع با اثبات و یکی راجع بالنفی آنچه راجع باشد با اثبات محتاج نیست شدند
بشرط احوال و شرطی تا مدح باشد برای اختصاص با اثبات و آنچه راجع است با نفی باشد مدح نبود تا مقید و مشروط نبود بشرطی
برای عموم نفی و آنکه نفی علم باشد مدح نبود که ذوات که عالم و قادر و حی و موجود نباشد بسیار است ذات از ذوات عالم و قادر و حیه
موجوده تا عالم از نا عالم ممیز باشد و بسیار احیا باشند که عالم و قادر نباشند و بسیار موجودات حی نباشند و معدومات [illegible]
نهایت نیست بطلان آنکه در نفی وارد اگر نفی جهل و عجز آنکه مدح باشد که او حی فی کنند برای آنکه نفی این از جماد مدح نباشد
و همچنین آنچه بیان کردیم در نفی ظلم و سنة و نوم پس باین جمله روشن شد فرق از میان معنی که اثبات باشد با معنی که نفی از آن حاصل
نباشد و این جز مشروط نباید والله ولی التوفیق اگر گویند خدای تعالی گفت ابصار را نبیند چرا شاید که مبصران بیند او را و نوع
گوییم عرب اگر چه فعل اضافت کنند با محل فعل با الله فعلم تا آنکه فعل باشد با جمله چنانکه گویند یده لا تبطش و رجله لا تمشی و
لسانه لا یتکلم و مراد آنست که جمله این کارها نکند و منه قوله تعالی ذلک بما قدمت ایدیکم ای بما قدمتم و قوله بیدک و کما قوله تجری
الباب اگر گویند خدای تعالی گفت جمله مبصران او را نبینند چرا نشاید که بعضی او را بینند و آن مؤمنان باشند جواب آنست که گوییم
خدای تعالی بنفی ادراک تمدح کرد و چون مدح تعلق بنفی دارد اثبات آن نقص بود اگر از جمله باشد اگر از بعضی و هو اللطیف الخبیر لطیف
کننده است با بندگان و دانا باحوال ایشان و اصل او فاعل بود است برای مبالغه نقل کرده اند و گفته اند اللطیف برای دقیق النظر فی
الابصار من اللطافة و این هم مبالغه باشد در باب حجت قد جاءکم بصائر من ربکم بصائر جمع بصیرة باشد و آن دلالتی باشد که
ایجاب علم کند بر وجهی که از وضوح بحدی باشد که گویند گوئی مدرک معلوم را بچشم می بینند و مراد اینجا ادله و براهین است که قرآن
بیان آن ناطق است قال الشاعر شعر جاءوا بصائرهم علی اکتافهم * و بصیرتی یعدو بها عتد وای * و بصیرة بر جائی عقل بکار رود که
آنست که بحجة روشن شد پس هر که بینا باشد فمن ابصر فلنفسه هر که او بیند یعنی بداند و اندیشه کند فلنفسه منفعت او را بود و من
عمی فعلیها هر که نابینا شود یعنی اندیشه نکند و بنده را فعلیها بر او باشد و او بر سبیل تهدید و وعید گفت و حجت [illegible] بر ایشان
و کار ایشان در خیر و شر با اختیار ایشان افکند و ما انا علیکم بحفیظ و مکلفکم [illegible] که من بر شما نگاهبان [illegible] کردن
زجاج گفت این آیة و ما قبل این پیش از آن آمد که خدای تعالی قتال فرمود و کذلک نصرف الآیات آنکه گفت با آیات و بینات حسن
کردانیم و لیقولوا درست ابن کثیر و ابو عمرو خواندند دارست من المفاعلة یعنی تو با اهل کتاب درس کرده ای و اندارس و ابن عامر خواند

و لیقولوا

و لیقولوا درست بفتح سین و سکون تا ای انمحت من الدروس و تا گویند آن آیات مندرس شده کهنه گشت و باقی قرا خواندند درست
من درس الکتب و اصل کلمه از [illegible] است و ان کنت شدت یقال درس الشیء دروسا اذا اندرس و الحق [illegible] الدرس [illegible] درس
برای آنکه چند بخوانند کهنه شود و در بری خانه کهنه باشد و درس استمرار تلاوة باشد و الدرس الحیض ایضا اما معنی آن باشد که لیقولوا
او کراهة ان یقولوا تا نگویند چنانکه گفت یبین الله لکم ان تضلوا ای المعنی لئلا تضلوا او کراهة ان تضلوا [illegible] و لا تقولوا ما جاءنا من بشیر
و لا نذیر ای کراهة ان یقولوا یعنی ما این آیات را محکم و مفصل و مصرف نکردیم تا شما نگویند که این چیزیست که قوم درس کرده تا این
اخبار است کهنه شده از اخبار گذشتگان و قوله لام درآن کلام عرض دارست و معنی آنکه ما این برای آن کردیم تا ایشان بگویند که تو این بر
خواندی بخرق ما و قول دیگر [illegible] تا چه را ایشان بایستد ببینند قول درست یعنی قرآت و لغت باشد زجاج گفت لام
ما قرأت و معنی آنکه ما تفصیل این آیات برای آن کردیم تا ایشان این بگویند و لکن عاقبة حق بود که این بگفتند بیشتر ماخوذ
بلطف اکر کردیم تا ایشان این گفتار بگویند و [illegible] گفت تقریبا اجرا معنی دار باشد در معانی متقارب و وجه کاف تشبیه آنست که گفت
ما در این سوره همچنان تقریب آیات کردیم که در دیگر سورها و لنبینه لقوم یعلمون تا بیان کنیم برای قومی که ایشان دانند و سوره اول آیه
هم وعید و تهدید است اتبع ما اوحی الیک من ربک خدای تعالی در این آیه امر کرد رسولش را بمتابعت آنچه برو وحی کرد [illegible] خدای تعالی
و وحی لغة الالقاء المعنی الی النفس باشد از جهتی پوشیده و وحی [illegible] باشد اشارات و قوله فاوحی الیهم ان سبحوا بکرة و عشیا لا اله الا هو
گفته معنی آنست که اشارات او حق کرد با ایشان و گفته اند معنی آنست که نشاید بعبادة مگر کسی را که او را شریک و انداد نباشد که لا اله الا هو اگر گفت
و اعرض عن المشرکین [illegible] از مشرکان و گفته اند [illegible] گفت این حکم منسوخ است بآیت قتال و اصل الاعراض صرف الوجه الی جهة
العرض برای آنکه [illegible] طول [illegible] نبود جهة عرض باشد و گفته اند [illegible] العرض و هو الجانب و العرض
اذا ظهر کانه مکن من عرضه ای ناحیته و منه قول عنترة شعر و لو حیت الیمامة و البحرین چنانکه گویند [illegible] من کانه
و العرض خلاف الطول و العرض الجانب و عرض الرجل ما یمدح و یذم به و عرض الدنیا ما یعرض منها تشبیها بالعرض الذی لا یلبث
علی صفات الاجسام و [illegible] عرض [illegible] باشد و اعتراض [illegible] باشد و لو شاء الله ما اشرکوا خدای تعالی گفت
اگر خدای خواستی ایشان مشرک نبودندی [illegible] ارادة تعلق بنفی [illegible] تعلق دارد که حد و شرح [illegible]
حکم این آیه چگونه باشد جواب گوییم مراد آنست که ایشان را قهر کردی خواهد برایمان [illegible] تعلق اراده در این تحقق [illegible] و آن
حمل ایشان است برایمان بر سبیل قهر و الجا و این ارادة لا بد محصل باشد [illegible] درست شده است که خدای تعالی
[illegible] ایشان [illegible] بر سبیل اختیار [illegible] کرده است ایشان را با ایمان [illegible] ارادة [illegible] چون بر
اختیار [illegible] باشد [illegible] اگر گویند چرا این وجه از ایشان ایمان نمی خواهد گوییم برای آنکه [illegible] منافی تکلیف
[illegible] تکلیف [illegible] ثواب [illegible] اختیار [illegible] مکلف مستحق ثواب [illegible]
چه الجا منافی تکلیف بود [illegible] خدای تعالی از ایشان [illegible] ایمان می خواهد
[illegible] تخصیص بدلیل عقل و قرآن [illegible] کردیم [illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] مطیع بود [illegible] باشد [illegible]
[illegible] اراده او [illegible] مطیع [illegible]
[illegible] خدای [illegible] و ما جعلناک علیهم حفیظا گفت [illegible]
ایشان [illegible] نگاهبان [illegible]
تا باقی باشد و ما انت علیهم بوکیل و تو بر ایشان وکیل [illegible] وکیل آن باشد که حفظ آن باشد که ایشان [illegible]

الا که در کار ایشان خلل باشد و تکمیل آن باشد که در آن کند مصالح ایشان از مصالح دین و دنیا و این همه در رسول علیه السلام معنوی نیست بر آنکه
جل جلاله کرد تو رقیب و حفیظ افعال و احوال ایشانست و تکفیل کفیل ارزاق ایشانست و انما الیک بر رسولست علیه السلام البلاغ و الاداءست و گفته اند
این که آمد پیش از امر بقتال قوله و لا تسبوا الذین یدعون من دون الله الآیة عبدالله عباس گفت سبب نزول آن بود که چون این آیه فرود آمد
انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم الآیة مشرکان گفتند ای محمد تو از دشنام خدایان ما باز ایستی و الا ما نیز خدای ترا دشنام دهیم
خدای تعالی این آیه فرستاد و قتاده گفت مسلمانان بتان را دشنام دادندی خدای تعالی نهی کرد ایشان را و گفت ایشان سفیهانند معبودان ایشان را
دشنام مدهید که ایشان شما را دشنام دهند سدی گفت سبب نزول آیه آن بود که رسول علیه السلام بحمایت ابوطالب عمش بود و ابوطالب
وفات نزدیک رسید مشرکان گفتند بیای تا بر وی رویم و بگوئیم و او را گوئیم او را برادرزاده را از ما باز دارد که او ما را برنجانید
تا او را چیزی نمی کنیم که تو بمیری مانی و سید مائی و لا نکشیم او را اگر بکشیم و بعد از آن بوطالب شد ابوسفیان بود و ابوجهل
و نضر بن الحارث و امیه و ابی ابنا خلف و عقبة بن ابی معیط و عمرو بن العاص این حدیث بگفتند ابوطالب کس فرستاد و رسول را علیه السلام
حاضر کرد و گفت این قوم تو اعمام تواند رسول علیه السلام گفت چه می خواهند گفتند ما از تو آن می خواهیم که دست از ما و خدایان ما بداری
تا ما دست از تو و از خدای تو بداریم رسول علیه السلام گفت اگر این کنم شما مرا مساعدت کنید بکلمتی که بآن کلمه بر عرب و عجم مالک شوید و هم
جهان شما را منقاد شوند گفتند و آن کلمه چیست گفت آنکه بگوئید لا اله الا الله گفتند ما این نگوئیم و انکار کردند ابوطالب گفت ... که
ایمان این ساعت نکنند با تو رسول علیه السلام گفت من عم این دامن نشوم و اگر آفتاب بیارند و بر دست من نهند گفتند یا محمد از دشنام
و دشنام خدایان ما باز ایستی و الا ما نیز خدای ترا دشنام دهیم خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت دشنام مده خدایان ایشان را که
بر ایشان را دشنام دهند بظلم بغیر علم و طعن ... و ان را ایشان معنی باشد و قوله فیسبوا الله محل این فعل نصبست بآنکه
جواب نهیست و علامت نصب سقوط نونست عدوا ای عدوانا و ظلما و نصب او بر تمییز شاید که مفعول له بود و یعقوب خواند
و حسن و قتاده و عطا در شاذ عُدُوًّا بر وزن فعول و دیگران عَدْوًا علی وزن فعل یقال عدا علیه یعدو عدوا و عدوانا و عداء و عدوا
و معنی همه یکیست تجاوز الحد و اعتدا احتدا و ... بر این معنی باشد و ... الامیر علی فلان ای تظلمت من عدوانه فاعدانی فعلیه ذلک
عنی ... و دلیل است بر وجوب تقیه و نیکو داشتن در جای و وقتی که جای اظهار حق باشد قوله تعالی کذلک زینا لکل امة عملهم
ایشان را مکن که تو در سر ایشانی و ایشان بیارانند و ایشان را ... ایشان سازوار نده و تو ... وی شعر و ما هم ما دمت
فی دارهم و ارضهم ما کنت فی ارضهم چون رسول را وقت ضعف تقیه فرمایند و ما حظر لهم اولیتر که باید اوانی باشیم فرمود
باشیم و اگر ... باشند با ایشان اولیتر و وجوب دفع مضرت از نفس تقاضای عقلست و شرع بآن وارد است در قوله
و کذلک زینا لکل امة عملهم ما بیاراستیم هر قومی را کار ... گفتند یکی آنکه مراد بکار ایشان آنست که ایشان را ...
الا ایمان و طاعت بیاراستیم و لکن الله حبب الیکم الایمان و زینه فی قلوبکم یعنی چنانکه آراستیم ایمان در نزدیک شما و ترغیب بآن و نهی
ودواعی آن سلف را همچنین کردیم در ... دواعی کردیم و بانواع الطاف ... و عقابی که باشان کردیم با ایشان نیز کردیم و ...
ما مورند عمل ایشان و خدای ... بعضی از ایشان خود ... چنانکه یکی از ایشان ... کار خود ...
و عمل خود بدست بیاراید ... از رشد و صلاح خود و این قول حسنست و جبائی و طبری
و رمانی قول دیگر آنست که ما هر کسی را باس فرق ایشان عمل کردیم ... مذهب ... شبهه ...
کالعقل باشد ... که مان ... دو شبهه ... ایشان
باشند که اعمام ... تا شبهه ... ایشان را ... آنست کمراد بترین عمل اعمال ایشانست و خلق علم بحسن ...
و قبح ... کار ... و از قبیح اجتناب کند و جمعی ... ابوالقسم بلخی گفت ... آنست که خدای ... در عقل

وجوب شکر منعم او و تعظیم حق او و وجوب امتثال امر و فرمان او اما چون مشرکان ازآنکه نظر کردند از اعتقاد ایشان در معبود
شان چنان بود که این خیر از ایشان است این تعظیم ایشان را کردند پس تقصیر و تفریط از ایشان آمد در ترک نظر و الا آنکه خدای تعالی در نظر
مرکوز نکرده هر قومی را از مؤمن و کافر زینت معنی ... حاشا آنکه بسبیل تهدید و وعید گفت ثم الی ربهم مرجعهم باشد ...
بآنچه کرده باشند یعنی جزا دهم و مکافات کنم قوله و اقسموا بالله جهد ایمانهم محمد بن کعب القرظی و کلبی گفتند سبب نزول آیه آن بود که قریش
گفتند یا محمد تو ما را خبر میدهی که موسی را عصائی بود که بر سنگ زدی از او چشمها آب روان شدی و عیسی مرده زنده کردی و مرده را
پیدا کردی و عیسی احیاء موتی کردی و صالح را ناقه بود از سنگ بیرون آورده تو نیز آیتی بیار تا ما ترا تصدیق کنیم رسول علیه السلام
گفت چه آیت خواهید گفتند این کوه صفا را از زر کن و جماعتی مردگان را زنده کن تا بصدق تو گواهی دهند و جماعتی فرشتگان را از
آسمان فرود آر تا بگویند که تو رسول خدائی رسول علیه السلام گفت چنانست که من از خدای در خواهم و خدای اجابت کند شما بآن ایمان آرید
هم ایمان بیاریم ایشان سوگندان گران خوردند که ایمان آریم صحابه گفتند یا رسول الله از خدای درخواه تا آنکه ایشان می خواهند بکند رسول علیه السلام
گفت تا من با خدای مشورت کنم آنگه گفت بار خدایا تو دانی که ایشان چه میگویند جبریل آمد و گفت تو مخیری اگر خواهی بخواه تا بدهد و لیکن
پس از آن اگر ایمان نیارند بعذاب استیصال کنم و اگر خواهی مهلت دهم تا باشد که قومی از ایشان و از نسل و اولاد ایشان باشند که ایمان آرند
رسول علیه السلام گفت من صبر و امساک اختیار کردم خدای تعالی این آیات فرستاد و بیان کرد که ایشان هم ایمان نیارند با آنچه سوگند
کردی خوردند گفت سوگند خوردند بغایت طاقت و نهایت جهد ممکن باشد که بآن سوگند خورند که اگر آیتی بایشان آید ایمان آرند آنگه گفت یا محمد
تو جواب ده ایشان را بگوی که آیات بدست من نیست بامر خداست تا بر تو اقتراح نکنند و قوله جهد ایمانهم نصبست بر مصدر از
فعل محذوف ای حلفوا بالله و اجتهدوا جهدا فی ایمانهم چنانکه گویند جهدک و طاقتک ای تجتهد جهدک و تطیق طاقتک
آنگه گفت و ما یشعرکم ای ما یعلمکم چنانکه گوئی تو چه دانی و چه شناسی و ما ادریکم آنگه معنی آن در خلاف کردند بعضی گفتند خطاب
و ما یشعرکم با کیست بعضی گفتند خطاب با مشرکانست که سوگند خوردند ایشان را گفت شما چه دانید آنکه میگوئید و این قول آنگه تمام
باشد که انها خوانند بکسر همزه و گویند اینجا کلام تمامست و انها کلامی مبتداست و معنی آنکه شما که مشرکانید چه دانید که عواقب کارها
چیست و در انها هر کسی چیست آنگه خبر داد از ایشان آنکه نتوانستند گفت حال اینست که اگر این آیات بیاید ایشان ایمان نیارند
و در این قول لا زیاده نباشد و این قراءة ابن کثیر و ابوعمرو و شبلیست و در شاذ مجاهد و قتاده و ابن محیصن و جحدری انها بکسر همزه
انها و بعضی دیگر گفتند خطاب با مسلمانانست که ایشان پنداشتند که اگر خدای تعالی این آیات اظهار کند ایشان ایمان آرند
گفت ای قوم شما چه دانید که چون آیات بیاید ایشان ایمان نخواهند آورد و در این قول لا زیاده باشد در تقدیر و ما یشعرکم ان الآیات
اذا جاءت لا یؤمنون بها چنانکه گفت ما منعک ان تسجد و المعنی ان تسجد و قوله و حرام علی قریة اهلکناها انهم لا یرجعون ای یرجعون
علی احد القولین و قوله قل تعالوا اتل ما حرم ربکم علیکم الا تشرکوا به شیئا ای ان تشرکوا به شیئا و این بر قراءة آنکس باشد که انها
خواند بفتح همزه و بیشتر کوفیان اعمال کنند در انها و بعضی نحویان گفتند انها بمعنی لعلها است تقدیر و ما یشعرکم لعلها اذا جاءت
لا یؤمنون و در مصحف ابی لعلها است و عرب انت السوق ائت السوق انک تشتری شیئا ای لعلک و این در اشعار بسیارست در شعر عرب
قال عدی بن زید شعر اعاذل ما یدریک ان منیتی الی ساعة فی الیوم او فی ضحی الغد ای لعل و قاله درید بن الصمة شعر دریني اطوف
فی البلاد لانني ارى ما ترين او بخيلا مخلدا و قال الآخر شعر هل انتم عائجون بنا لانا نرى العرصات او اثر الخيام ای لعلنا
و قال ابو النجم شعر قلت لشیبان ادن من لقائه انا نغدی القوم من شوائه ای لعلنا و گفت یقول العرب لعلک و لعلنک و علنک
و انک ولانک بمعنی واحد و ابو عامر و حمزه و حمد بحت الله لا یؤمنون بتاء الخطاب چنانکه خطاب با مشرکان باشد و ما یشعرکم
ایها المشرکون الآیات اذا جاءت لا یؤمنون بها در حرف ابی انست که لعلکم اذا جاءتکم لا یؤمنون قوله و نقلب افئدتهم و ابصارهم الآیة

حق تعالی گفت ما برگردانیم دلها و چشمهای ایشان را بر سبیل عقوبت [illegible] چنانکه ایشان اول بار ایمان نیاوردند ما
وقت دوم دلهای ایشان برگردانیم و در کفر [illegible] تقلیب القلوب [illegible] در دوزخ باشد که دلهای ایشان و
چشمهای ایشان برگشته در دوزخ [illegible]
و [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] عقوبت ایشان و [illegible] ایشان باشد [illegible]
باشد [illegible]
و خدای تعالی ایشان را [illegible] ایمان [illegible] در حق ایشان دروغ بودی [illegible]
[illegible]
[illegible] ایشان [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
ایشان را [illegible] ایشان [illegible] ایشان [illegible]
ایشان [illegible] خدای تعالی [illegible] طغیان ایشان [illegible] رسول و
و امام مسلمانان [illegible] التمکین و تخلیة [illegible] شوند
و [illegible] ایشان را و
طغیان و مجاوزة الحد [illegible] باشد
من [illegible]
[illegible] باشد
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
من [illegible]
[illegible]

تم الجزء السابع من تفسير القرآن
ويتلوه قوله تعالى ولو اننا نزلنا اليهم
الملائكة الاية في المجلد الثامنة

بسم الله الرحمن الرحيم

وبه نستعين وعليه توكل

١١١ ولو اننا نزلنا اليهم الملائكة وكلمهم الموتى وحشرنا عليهم

[illegible]

كل شيء قبلا ما كانوا ليؤمنوا الا ان يشاء الله ولكن اكثرهم

[illegible]

يجهلون وكذلك جعلنا لكل نبي عدوا شياطين الانس والجن

[illegible]

يوحي بعضهم الى بعض زخرف القول غرورا ولو شاء ربك ما فعلوه

[illegible]

فذرهم وما يفترون ولتصغى اليه افئدة الذين لا يؤمنون بالآخرة

[illegible]

وليرضوه وليقترفوا ما هم مقترفون افغير الله ابتغي حكما وهو

[illegible]

الذي انزل اليكم الكتاب مفصلا والذين آتيناهم الكتاب

[illegible]

يعلمون انه منزل من ربك بالحق فلا تكونن من الممترين وتمت

[illegible]

كلمت ربك صدقا وعدلا لا مبدل لكلماته وهو السميع العليم

[illegible]

وان تطع اكثر من في الارض يضلوك عن سبيل الله ان يتبعون الا

[illegible]

الظن وان هم الا يخرصون ان ربك هو اعلم من يضل عن سبيله

[illegible]

وهو

وهو اعلم بالمهتدين قوله تعالى ولو اننا نزلنا اليهم الآية عبد الله عباس کفت آیة در شان آن جماعة کفار آمد که خدای تعالی از ایشان

[illegible]

کفت که ایشان ایمان نیارند ودر کفر اصرار کنند تا مردند ابن جریج کفت آیة در آنان آمد که ایشان اقتراح کردند

وآیات خواستند از رسول علیه السلام وسوکند خوردند که اکر آیتی بایشان آید ومعجزه از آن مقترحات ایشان ایمان آرند خدای تعالی

ذکر کرد وایشان وبیان کرد رسول را که دروغ میکویند چه اکر ما فرشتکان را از آسمان بزمین فرستیم بایشان ومردکان با ایشان بسخن

ودر زنده کنیم با ایشان [illegible] بر ایشان [illegible] ایمان نیارند مکر [illegible] ایشان [illegible] بر ایمان وایشان [illegible]

این آیات اقتراح کردند قوله او تاتی بالله والملائکة قبیلا وقوله وقالوا لولا انزل علیه ملک الآیة کفتند چرا فرشتکان

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

جمع باشد [illegible] والملائکة

قبیلا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بارادهٔ قدیم چنانکه یاد کردیم ولکن اکثرهم یجهلون ولکن بیشترینه ایشان جاهلند یعنی جاهلند بانکه اگر خدای تعالی با ایشان هر چه خواسته
بکند هم ایمان نیارند بطوع و بدرایت و دلیلست بر آنکه اگر خدای تعالی از ایشان آنچه خواستند بداشتی ایمان آوردندی نکردی تا ایمان بدری
و این دلیل کند بر فساد قول آنکس که گوید روا باشد که در معلوم لطفی باشد که خدای تعالی اندکرد تا کافر که کافر ایمان آرد عند آن و انکار
کند و مانا که گر باشد واجب بود بر خدای تعالی که بکند الکافر ایمان آورد لا سوی بود بانقضی غرض و منافی حکم باشد قوله وکذلک جعلنا لکل
نبی عدوا و حدتیه بر کذلک محتملست دو وجه را یکی آنکه گر پیغمبران را دشمن بودند همچنین ترا دشمنانند دوم وجه دیگر گفتند چنانکه تمکین و
تخلیه کردیم دشمنان پیغمبران را همچنین دشمنان ترا تخلیه کنیم و تمکین و منع نکنیم ایشان را بجبر و قهر جعلنا در اینجا در تفسیر او چهار وجه
گفته اند یکی حکم و تسمیه یا حکم کردیم بانکه ایشان دشمنند و ایشان را دشمن نام نهادیم و حکم و تسمیه تابع محکوم و مسمی باشد و ازینکه در تعبیه
آن بل تعلق ایمان علی الحقیقه باشد و وجه دوم آنست که بمعنی تخلیه و تمکین است و تخلیه و تمکین اندر الحال تکلیف چه اگر تکلیف
ممکن و محل نباشد نجا و منتظر ... بود و این منافی تکلیف باشد و روا باشد و وجهی دیگر و آن آنست که چون خدای تعالی بر رسولم
نعمتها عظیم کرد دشمنان او بدان حسد کردند شاید تا گوید جعلنا ما کردیم آن دشمنی را برای آنکه سبب عداوت و حسد ایشان آن
نعم باشد کما گویند یعنی که یکی از ما چون بر کسی نعمت کند ... سبب دشمنان و حاسدان چنین گوید جعلت لک اعداء و حسادا
من ترا دشمنان و حاسدان پدید آوردم و وجهی دیگر آنکه گفته که ما نا و پیغامبران را فرمودیم که کافران را دشمن گیرید و با ایشان معاداة
کنید چون چنین بود ایشان نیز معاداة کردند پس سبب دشمنی پیغامبران بود ایشان را فاند دشمنی با فرمان خدای بود پس بدین معنی از جعل او
باشد و این نیز وجهی لطیف است و حق تعالی این بر وجه تسلیهٔ رسول علیه السلام گفت تا بداند که این دشمنی نه او را تنها بوده است پیش از او
پیغامبران دیگر را دشمنان بودند اما شیاطین انس و جن گفتند مراد مردهٔ جن و انس اند از جملهٔ کافران و این قول حسن و قتاده
و مجاهدست و قوله عدوا مفعول دوم جعلناست و شیاطین بدل او است و قوله یوحی بعضهم الی بعض وحی القاء کلام خفی باشد
و این دعوت انس و وسوسهٔ جن باشد و زخرف القول غرورا آراسته باشد چنانکه ما گفتیم سخن بکار و زخرف زینت باشد و کلام
مزخرف ای مزین و زخرف زر باشد همچنین و غرورا نصب او بر مصدر باشد از فعل محذوف و شاید که مفعول له باشد آنکه گفت اگر
من خواستمی که نکنند بر سبیل قهر و اجبار نکردندی و لکن تخلیت برای آنکه ارادهٔ چنین منافی تکلیف باشد آنکه گفت فذرهم و ما
یفترون رها کن ایشان را با آن دروغ که میگویند یعنی ایشان را با اختیار خود رها کن و منع بقهر مکن ایشان را که خدای تعالی ایشان را مکافات
کند و این بر سبیل تهدید بگفت ایشان را چنانکه گفت اعملوا ما شئتم تا نگوئی این بر حقیقت امرست بل تهدیدست و بار قوله و لتصغی معنی
آنکه یوحی بعضهم الی بعض آنست که شیاطین یکدیگر را ... بیاموزند تا خلق را بدان اغوا کنند قوله و لتصغی صغو میل
باشد یقال اصغا الیه اذا مال الیه صغی صغوا و صغیت صغیا بالیاء والواو و اصغیت الیه اذا استمعت الیه برای آنکه گوش بجانب
با او دو زبان ما آنسته گوش با او کرده قال الشاعر ترى السفيه به عن كل محكمة زيغ و فيه الى التشبيه اصغاء و يقال اصغيت الاناء اذا املته
و فی الحدیث ان رسول الله اصغی لها الاناء ای للهرة و قال انها لیست بنجس انها من الطوافین علیکم و الطوافات رسول علیه السلام آنا آخرد
برای گربه بجانب نهاد تا آب بازخورد و گفت او پلید نیست که از جملهٔ گرد آیندگانست بر شما و لام تعلق دارد بقوله ولتصغی بجوابی
و معنی آیه آنست که شیاطین جن و انس وحی و القا کنند سخن آراسته را بر سبیل غرور تا دلهای کافران با ایشان میل کند و بدان
از حق بجنباند و لیرضوه و لیقترفوا ما هم مقترفون و بپسندند تا آنچه خواستند کردن بکنند و این قول ...
و این پدید صدوی است و این اولیترست از آنکه جعلنا بدان ملک کنند در وی برای آنکه این علم ... با خدای پلید کردن و این شیطان
لا تو... از آنکه بخدای تعالی و اگر تعلیق لام کنند بجعلنا لام غرض نباشد لام عاقبه باشد و این قول زجاجست و لام
... و قول ... ترا ست برای آنکه کلام با او بر ظاهر خود راند ... چنانکه گفت لام ... معنی تهدید چنانکه اعملوا ما شئتم

ما شئتم و آن خطاب با کافرانست لا جرم فعل کنند و ایما فعل مجزوم نیست که لام امر نیست و التسمیع با شتی و کتابت فی قوله ولیقترفوا
با جمعات با ذمراد القتل و القرف الکسب و الاقتراف الاکتساب و القرف القشر و القرف القذف یقال قرفه بکذا اذا رماه به و طعن
به و اصله اذا قرف قرحه ... و اقترف الکذب ای افتراه قال الشاعر شعر اعیا اقتراف الکذب المعروف تقوی التقی و عفة العفیف
قوله افغیر الله ابتغی حکما خدای تعالی فرمود رسول را که بگوی کافرانرا که جز خدای داوری طلب کنم گویند بلفظ استفهام و معنی انکار و غیر منصوب
بفعل محذوف که این فعل ظاهر او را تفسیر میکند والتقدیر ابتغی غیر الله حکما و روا آن فعل را تاخیر کرد که استفهام را صدر کلام باشد
حاکم و حکم یکی باشد و گفتند الحکم ابلغ من الحاکم بلیغ تر است و گفتند حکم آن باشد که حکم جز بحق نکند و هم با حق و معنی آیه تقریع و
ملامت ایشان است برآنکه توقع کردند که رسول با ایشان بسازد و بحکمی که ایشان کنند رضا دهد و هو الذی انزل الیکم الکتاب ...
خداست که کتاب بشما فرو فرستاد تفصیل و کتاب را وصف کرد بانکه مفصلست یعنی مبین و مشروح در وی اشتباه و التباس نیست
چنانکه گفت کتاب فصلت آیاته و در جای الفاظ و تعبیر نیست و در و معانی مفصلات و دلائل محض و ... و در حلالست و حرام مفصلست
در و ضلالت بیان حلال و حرام و شرایع و احکام و کفر و ایمان و هدی و ضلال این قول حسن بصریست والذین آتیناهم الکتاب
و آنانکه ما ایشان را کتاب دادیم از جهودان و ترسایان میدانند که این کتاب قرآن منزلست از خدای تعالی و خدای ...
بحق و این در عموم حمل نشاید کردن برای آنکه بیشتر اهل کتاب این ندانند این مخصوص باشد با حبار و علمای ایشان که دانند و عالم
باشند بتوریت و انجیل و ذکر رسول ما صلوات الله علیه و آله ... باشند و ابن عامر و حفص خوانند منزل بتشدید ز
من التنزیل و باقی قرا منزل بالتخفیف من الانزال و معنی متقارب باشد و قوله بالحق در وجه ... گفتند یکی آنکه بالحق در وی
حق و صدقست و یکی آنکه نزل بالدلالة و البرهان ... چگونه روا باشد که خدای وصف کند بانکه ایشان حق میدانند و آنکه حق
دانند مؤمن باشند و اصحاب ما گویند تا آنکس که ایشان علم ... مرتد شوند و منکر و کافر شوند گوئیم ازین چند جواب یکی آنکه ایشان
با آنان که مستقبل ایام ایمان آوردند و اگر چه بدان حال مؤمن نبودند در آن وقت عالم بودند بحق و آنکه از رب تو است و دیگر این
معتقد ایمان باشد که ایمان عبارتست از مجموع علمی که تا جمع نشد ایمان ... از علم بحدوث اجسام و آنکه از محدث حاصل ...
کمال و ... بر وجه روا باشد و وجه رد نباشد و آنکه علم بنبوت و امر و علم بثواب و عقاب و این در اوقات بسیار حاصل آید جواب دوم
آنکه نیز دانند و لکن نه بر وجهی که مستحق ثواب باشند برای آنکه نظر ایشان در دلیل نه از وجه وجوب نظر بود باشد بل برای
وجهی دیگر کرده باشند پس ایشان را علم حاصل آید و لکن بر آن مستحق ثواب نباشد جواب دیگر آنست که محتمل باشد که معنی این بود
که ایشان بر دلیل خود و در ظن و اعتقاد خود عالم باشند برای آنکه چون اعتقاد صحت توریت دارند و در ایجاد ذکر رسول باشد
و ایشان اعتقاد کرده باشند که هر چه در انجا حقست و لکن نه از دلیل دانند ایشان بر دلیل خود عالم باشند با آنکه قرآن منزلست
بحق و جواب چهارم این آنست که مراد با آنان که ایشان را کتاب دادند مؤمنانند و مراد بکتاب قرآنست که خدای تعالی قرآن را بسیار جا
کتاب خواند فی قوله الم ذلک الکتاب لا ریب فیه و فی قوله و انه لکتاب عزیز و فی قوله حم و الکتاب المبین ... و در این وجه سوال ...
باشد فلا تکونن من الممترین تا گمان مبر ... و روا باشد و دلیل ... بر آنکه او وقتی ... چنانکه
گفت لئن اشرکت لیحبطن عملک ... و روا بود که خطاب با او باشد و مراد امت چنانکه گفت یا ایها النبی اذا طلقتم النساء والمرية والامتراء
الشک قوله و تمت کلمت ربک صدقا و عدلا کوفیان و یعقوب خواندند کلمة ربک بر توحید و باقی قرا خواندند کلمات ربک علی الجمع و
این جمع اسم جنس باشد مفرد گفتند مراد بکلم و کلمات وعد و وعید که خدای تعالی گفت بثواب و عقاب که در آن تغییر و تبدیل باشد
صدقا و عدلا بر ... ایشان و ... مصدرست در موضع حال ای صادقة عادلة چنانکه گفت ...
... و بعضی ... گفتند مراد بکلمات شرائع است ... برای آنکه شرایع ... و خدای تعالی گفت صدقا ...

[illegible]

[illegible]

فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ

۱۱۹ وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ
عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ وَإِنَّ كَثِيرًا لَيُضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِمْ بِغَيْرِ
عِلْمٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ وَذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ إِنَّ الَّذِينَ
يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ وَلَا تَأْكُلُوا
مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ
إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ
أَوَمَنْ كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي
النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ
زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ

[illegible]

[illegible]

قَرْيَةٍ أَكَابِرَ مُجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا وَمَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَمَا يَشْعُرُونَ
وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَى مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ
اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَاتِهِ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ
اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ
صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا
كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ

لا يؤمنون [illegible]

[illegible]

علىٰ مكانتكم إني عامل فسوف تعلمون من تكون له عاقبة الدار

إنه لا يفلح الظالمون ۝ وجعلوا لله مما ذرأ من الحرث والأنعام نصيبا

فقالوا هذا لله بزعمهم وهذا لشركائنا فما كان لشركائهم

فلا يصل إلى الله وما كان لله فهو يصل إلى شركائهم ساء ما

يحكمون ۝ وكذلك زين لكثير من المشركين قتل

أولادهم شركاؤهم ليردوهم وليلبسوا عليهم دينهم ولو شاء

الله ما فعلوه فذرهم وما يفترون ۝ وقالوا هذه أنعام وحرث

حجر لا يطعمها إلا من نشاء بزعمهم وأنعام حرمت ظهورها وأنعام

لا يذكرون اسم الله عليها افتراء عليه سيجزيهم بما كانوا

يفترون ۝ وقالوا ما في بطون هذه الأنعام خالصة لذكورنا

ومحرم على أزواجنا وإن يكن ميتة فهم فيه شركاء

سيجزيهم وصفهم إنه حكيم عليم ۝ قد خسر الذين قتلوا

أولادهم سفها بغير علم وحرموا ما رزقهم الله افتراء

على الله قد ضلوا وما كانوا مهتدين [illegible]

[illegible]

ساعة ولفظ وعد صالح باشد خیر وشر را ولفظ وعید مختص بود بشر قال وعدنا خیرا وشرا وچون وعید خواهی گوئی وعده به ایشان گفتن و
جبا لک گفت مراد وعده است بثواب وعقاب وقوله وما انتم بمعجزین ای نکنند که او گفت شما خدای را عاجز نتوانید کردن واز قبضه
قدرت او بیرون نتوانید شد و اگرچه عمل آن میکنند که بنده ایشان را بعذاب وسلامت خواهد در دنیا و عزو شان طول سلامت وایزهم وارددت
سوره وعید وتهدید قل یا قوم اعملوا علی مکانتکم گفت ای محمد بگو ای مکلفان آنکه میکنید بجای آرید بر حسب مکنة وطاقة وبعضی گفتند
ما یمکنه طریقت و بعضی گفتند مراد طاقة و مکنة است عبدالله عباس وحسن گفتند ناحیة باشد بجائی گفت علی حالتکم زجاج گفت
بر آنکه گفت واگرچه صیغه امرست مراد تهدید است کقوله اعملوا ما شئتم واین صیغه در این معنی بلیغ باشد الجزاء گفت انی عامل من نیز
عمل خواهم کرد ولکن بطاعت خدای و بحجرم امر موعود است و روا بود که انی عامل خبر ان خدای باشد والمعنی انی عامل بکم ما یستحقونه
من الثواب والعقاب فسوف تعلمون بدانید بحق میکنید واین نیز بر سبیل تهدید است وسوف برای خلوص فعل باشد باستقبال وسین بمعنی
سوف هم این معنی دارد یعنی بدانید جزاء اعمال خود وطلب آن مستحق اید ابو بکر خواند مکانتکم جمع وباقی قرا بواحد مکانتکم و
من یکون له عاقبة الدار حمزه وکسائی خواندند من یکون بیا برای تقدیم فعل وباقی قرا تکون بتا برای تانیث عاقبة وآنکه بیا خواندند حمل کرد
بر معنی که عاقبت مال واخر کار باشد ومثله قوله واخذ الذین ظلموا الصیحة ای الصوت الشدید وبالعکس من هذا قول سائل بنی اسد ما هذه
الصوت فانما عنی الصیحة وموضع من از اعراب محتملات دو وجه دارد یکی رفع والتقدیر ایهم یکون له عاقبة الدار ودیگر نصب بتعلمون
یعلمون و بر قول اول من استفهامی باشد و بر دوم موصوله باشد بمعنی الذی ومعنی آنکه بدانید که عاقبت سرای آخرت و ثواب بهشت
مؤمنان را خواهد بود نه کافران را و اگرچه کافران نیز علی التحقیق از عقوبت باشند چه معلومات که عاقبت حمید الحمد
چنان باشد که عرب گوید لم الحمد ونیز مطلبها تحریکه چه عاقبت بدلم نباشد علیم باشد انه لا یفلح الظالمون
از مؤمنان وکافران یعنی شان وکافران چنین ما منکم الالا یعنی کافران در این آیه فلاح وظفر وبقا نیابند جاحلین بقا نباشد
ایشان را وبا جاهلی فوز وظفر نبود ایشان را قوله وجعلوا لله مما ذرأ من الحرث والانعام نصیبا الایة آنگه خبر داد از کافران که
ایشان خدای را نصیبی کردند از کشت وچهارپایان که او آفرید وذرأ ای خلق وذرأ ان خلق باشد بر سبیل اختراع
واصل او ظهور باشد ومنه ملح ذرانی ودرنا فی تو که بحت سپید باشد والذرة ظهور الشیب وبیاضه قال الراجز
وقد علتنی ذرة بادی بدی ورثیة تنهض فی تشددی یقال ذرت لحیته اذا شابت وذرت الریح التراب اذا نثرته وطیره ما اذا
نا واز الفاه وذرو الحبل اعلاه والحرث ذرع باشد وهو کشت کاروست قوله تعالی وحرث لکم ولا انعام المواشی چهارپایان باشد
از شتر وگاو وگوسپند والحدش نیز باشد گفتند برای الجمع ظلم دوات الظلف والخف والانعام خواندن ذوات الحافر
فقالوا هذا لله بزعمهم گفتند این نصیب خدای است واشارت هذا بنصیبی است وهذا لشرکائنا واین نصیب دیگر از آن ماست
یعنی بتان ما وبدان بتان ما بتان آن ایشان خواندند بانکه ایشان از ایشان آن خدای کردند یعنی اینها دانی که ایشان فریفته شدند
بدان از ایشان خواندند که مال الشرکه دانی کردند میان خدای وایشان معران گفتند سبب نزول آیه آن بود که مشرکان
چیزی که ایشان دادن بودی بعضی نذر کرده بودندی وچنان بود که قسمت نهادندی گفتندی این یک قسم خدای است وآن دیگر قسم
ایشان ولا بر حقیقه هم خدای است وکسائی خواند بزعمهم بضم زا در هر دو جای وباقی قرا بزعمهم خواندند بفتح زا آنگه گوید
بودی که از نصیب خدای چیزی در نصیب اوثان افتادی رها کردندی واگر نصیب خدای افتادی با جای نهادندی
وبر وی الله شعبی گفتند که خدای از آنکه است واوثان درویش اند نشاید که از نصیب ایشان چیزی بر نصیب او افتد آنگه بجز نصیب
خدای بود وبهائم را دادندی وتغییره کردندی واین قول عبدالله عباس است وقتاده وحسن وسدی گفتند که از نصیب بتان
چیزی تلف شدی بدل آن از نصیب خدای برداشتندی واگر از نصیب خدای تلف شدی از نصیب ایشان بدل برداشتندی

حتی تعالی این معنی از ایشان باز گفت وانکار کرد که بد میکنند ساء ما یحکمون ای ساء الحکم حکما یحکمون به وموضع ما نصب باشد
علی التمییز موصوفة ای ساء حکما یحکمونه وزجاج گفت روا باشد که موضع او رفع باشد علی انها موصولة ای ساء الحکم الذی یحکمونه
وکذلک زین لکثیر من المشرکین ابن عامر تنها خواند وکذلک زین بضم زا وکسر یا علی الفعل المجهول قتل اولادهم شرکائهم بنصب اولادهم وخفض شرکائهم
یا علی التقدیر زین قتل اولادهم شرکائهم وفصل کرد میان مضاف ومضاف الیه بمفعول واستشهاد کرده به بیتی وضعیف منها قول الشاعر
شعر فزججتها بمزجة زج القلوص ابی مزاده ای زج ابی مزاده القلوص وقال الاخر شعر تمر علی ما تستمر وقد شفت غلائل عبد القیس
منها صدورها علی تقدیر شفت عبد القیس غلائل صدورها واین قراة ضعیف است واین ابیات محمول بر شذوذ وکلام خدای
منزه باشد از شذوذ ومحمول نکنند ومعرب نخوانند وفصل کردن میان مضاف ومضاف الیه بظرف روا باشد چنانکه شاعر گوید شعر کان اصوات
من ایغالهن بنا اواخر المیس اصوات الفراریج وباقی قرا خواندند زین بفتح زا ویا علی الفعل المتعدی قتل اولادهم بنصب شرکائهم
زین باشد وقتل مفعول او و معنی آنست که بیارآستند برای بسیاری از مشرکان بتان ایشان کشتن فرزندان ایشان الا انست که تقدیم مفعول کرد
بر فاعل وابو عبدالرحمن سلمی خواند زین بضم زا وکذلک زین لکثیر من المشرکین قتل اولادهم شرکاؤهم بر فعل مجهول وبرفع شرکاؤهم که
تقدیر الکلام بنا فیه چون گفت زین لکثیر من المشرکین قتل اولادهم سائلی سوال کرد وگفت من زینه فقال شرکاؤهم وعلی هذا قراءة
من قرا یسبح له فیها بالغدو والاصال رجال بفتح با سبح مجهول کرد بجای آنکه مرفوع باشد که سائل پرسید من یسبح فقال رجال ومثل قول
الشاعر شعر لیبک یزید ضارع لخصومة ومختبط مما تطیح الطوائح حق تعالی در این آیه حکایت کرد که عرب دختران خود را
زنده در گور کردندی از بیم استنکاف وننگ تا ایشان را کسی نباید دادن که وجه تشبیه در کذلک آنست که چنانکه شیطان با اوثان
نصیبی داد اوثان برای ایشان مزین بکرد که خدای را نصیبی کنند وبتان را نصیبی کنند همچنین مزین بکرد برای ایشان قتل اولاد وکشتن
فرزندان ایشان ودر شرکا سه قول گفتند حسن ومجاهد وسدی گفتند مراد شیاطین است که با ایشان داد ودفن دختران زنده
مزین بکرد تزیین بعد از آنکه زجاج گفتند سدنه وخدم بتان بودند بعضی دیگر گفتند غواة ومضلان بودند از مردمان
بعضی دیگر گفتند شریک ایشان بودند بعضی دیگر گفتند شریک ایشان بودند در شرک بنفسه وهم ها هلاک کنند ایشان را والردی
الهلاک والارداء الاهلاک یقال ردی یردی ردی وارداه غیره وتردی اذا هلک فهو رداء گویند بگرد شد که اذکی بر اید وکلمه
بکذر انها مستوجب است ودین ایشان بر ایشان پوشند وبعضی اهلال الدواهی ودوشا الله ما فعلوه اگر خدای خواستی نکردندی ایشان
معنی که خدای خواستی ایشان را منع کردی بقهر جز آنکه حکمت راه نداد ودر تکلیف که چنین کنند آنگه رسول را گفت دعهم
کن ایشان را بانچه میکنند واین منسوخ است کما یقولون واین معنی تهدید ووعید باشد کقوله اعملوا ما شئتم وقالوا هذه انعام
وحرث حجر آنگه خبر داد از اعتقاد باطل وگفت ومقال ایشان که گفتند این انعام وچهارپایان وکشت وزرع برای اصنام خود کردند
بنام ایشان بر خویشتن حرام کردند وانعام دوم گفتند مراد بحیره وسائبه ووصیله وحام است وهی الانعام التی حرمت ظهورها
کرشت ایشان بر خود حرام کردند وحی ظهوت خود حمایت کردند وطعام بدان آن چهارپایان است که ایشان کشتندی ولیکن
تام خدای بر نهادندی ومعنی حجر حرام باشد یقال حجرت علی فلان کذا اذا حرمته علیه ومنه قوله حجرا محجورا ای حراما محرما
وحجر منع باشد وحجر بمعنی برای منتاع او وحجر عقل برای آنکه مانع باشد از نا شایست وحجر بمعنی دار بر گرفتن وامتناع شاید گفتند
وقال المتلمس حنت الی النخلة القصوی فقلت لها حجر حرام الا تلک الدهاریس وقال الدعة وحجر ایت لها حجری وقال الاخر
شعر فبت مرتفقا والعین ساهرة کان نومی علی اللیل محجور وحجر وحرج لغتان بعضی المقلوب مثل جذب وجبذ واین قراءة
عبدالله عباس است وحسن وقتاده خواندند حجر بضم الحا وحجر وحجر کم در باشد وتخفیف معنی آنست که خدای تعالی گفت از
گفتند کان چهارپایان وکشت وزرع حرامست که بکس روا نباشد که خورد الا آنکس را که ما خواهیم بکفار ودعوی باطل تا بدروغ

و بعضی چهارپا یا فی گفتند [illegible] که الله این تفسیر [illegible] چهارپا یا فی [illegible] که بر آن نام خدای [illegible] باشد [illegible]
بعضی [illegible] بیان دروغ و فریه گفتند بر خدای تعالی [illegible] که ایشان را [illegible] دروغ [illegible]
[illegible]
[illegible]

مرده باشد زنان و مردان از آن بخورند و هم را حلال باشد اگر حق تعالی گفت سیجزیهم [illegible] ایشان را باین وصف که کردند و این دروغ که گفتند
و اینکه گفتند [illegible] بوصف رسید و در و عمل کرد و مفعول به بیفکند والتقدیر سیجزیهم العقاب بوصفهم و زجاج گفت مضاف بیفکند و مضاف
الیه بجای خود بنهاد و تقدیر آنکه سیجزیهم جزاء وصفهم انه حکیم علیم او حکیم است آنچه کند بحکمت کند و علیم و داناست بمصالح بندگان
در حلال و حرام قد خسر الذین قتلوا اولادهم حق تعالی گفت زیان کردند آنان که فرزندان خود را بکشتند و زنده در گور کردند از خوف درویشی
و اندیشه عار تا کسی ایشان را بنکاح بحکم خود کند و اصل خسران هلاک باشد و خسران در بازرگانی هلاک سرمایه باشد ابن کثیر و ابن عامر خواندند
قتلوا بتشدید تا علی التفعیل لتکثیر الفعل و قوله سفها نصب [illegible] مفعول له [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وهو الذی انشا جنات معروشات وغیر معروشات

١٤١ وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أُكُلُهُ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُتَشَابِهًا وَغَيْرَ
مُتَشَابِهٍ كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ
وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ ۝ وَمِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةً وَفَرْشًا
كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ
إِنَّهُ عَدُوٌّ مُبِينٌ ۝ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ
قُلْ آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنْثَيَيْنِ
نَبِّئُونِي بِعِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۝ وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ
اثْنَيْنِ قُلْ آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ
وَصَّاكُمُ اللَّهُ بِهَذَا فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ

لیضل الناس بغیر علم ان الله لا یهدی القوم الظالمین ۝ قل لا اجد

تا گمراه کند مردمان را بی دانشی بدرستی که خدای تعالی راه ننماید گروه ستمکاران را بگوی ای محمد نمی یابم

فیما اوحی الی محرما علی طاعم یطعمه الا ان یکون میتة

در آنچه وحی کرده اند بمن حرامی بر خورنده که بخورد آن را مگر آنکه باشد مردار

او دما مسفوحا او لحم خنزیر فانه رجس او فسقا اهل لغیر

یا خون روان یا گوشت خوک که آن پلید است یا حرامی که آواز برداشته باشند بنام غیر

الله به فمن اضطر غیر باغ ولا عاد فان ربک غفور رحیم ۝ و

خدای بر او پس کسی که بیچاره شود نه بیرون آینده و نه از حد گذرنده پس بدرستی که خدای تو آمرزنده و بخشاینده است و

علی الذین هادوا حرمنا کل ذی ظفر ومن البقر والغنم حرمنا

بر آنان که جهود شدند حرام کردیم هر خداوند ناخن را و از گاو و گوسپند حرام کردیم

علیهم شحومهما الا ما حملت ظهورهما او الحوایا او ما اختلط

بر ایشان پیه ایشان را مگر آنچه برداشت پشت ایشان یا آنچه در امعا باشد یا آنچه آمیخته باشد

بعظم ذلک جزیناهم ببغیهم وانا لصادقون ۝ فان کذبوک

باستخوان آن پاداش دادیم ایشان را بستم ایشان و ما راستگویانیم اگر دروغ دارند ترا

فقل ربکم ذو رحمة واسعة ولا یرد باسه عن

بگوی خدای شما خداوند رحمت فراخ است و باز نگردانند عذاب او از

القوم المجرمین قوله وهو الذی انشأ جنات الآیة وجه اتصال این آیه بما تقدم آن است که خدای تعالی چون ذکر کرد آنکه ٩٦٢

قوم گناهکاران

بر ایشان رد کرد و باز نمود که خطا کردند بدانکه برای خود بعضی را بعضی حرام کردند تا بداند که

کسی را نرسد که تحلیل و تحریم کند مگر آنکه منعم باشد بر بندگان خود بانواع این نعم و ما ذکر کردیم که انشا احداث فعل باشد

بر سبیل ابتدا بر وجه اقتدا بمثالی سابق مثله الابتداع والاختراع جنات جمع جنة باشد و آن بستان بسیار درخت باشد که

زمین او را از آفتاب بپوشد معروشات در وی اقوال گفتند یکی آنکه عبدالله عباس و سدی گفت مراد حفصات است که مردم بر

بندند برای بلندی قول دوم آن است که ابو علی گفت آن حیات تا که بناها بلند برآید از دیوار بیست و حظیره و اصل عرش رفع

باشد و منه سمی السریر الرفیع عرشا و منه قوله ولها عرش عظیم ای سریر کبیر و قوله خاویة علی عروشها ای ساقطة علی سقوفها و سقف را

برای بلندی عرش خوانند و غیر معروشات والجمع بخلاف این باشد یعنی و ضیاعات بر صفت جنات والنخل والزرع عطف

بر جنات و انشا النخل والزرع و درختان خرما نیز بیافرید و زرع برویانید مختلفا اکله نصب او بر حال است و اکل میوه باشد و کل ثمره

و مثله قوله ربت بجعل معه صغرها بدا بر غذا ای یقدر المصیبة غدا و گفتند مراد با کل میوه است و بیت و حجم تا دلیل

حاجت باشد والزیتون والرمان و زیتون و نار یعنی درختان او نیز عطف است بر معدوم متشابها و غیر متشابه نصب او

بر حالت یعنی بهری با بهری ماننده درختان در نگاه اغصان و بار برگرفتن میوه و با یکدیگر نمانند ذکر او و مانی و گفته اند

متشابها فی اللون والشکل غیر متشابه فی الطعم در شکل و لون با یکدیگر مانند در طعم با یکدیگر نمانند بل طعم شان مختلف باشد

کلوا من ثمره اذا اثمر صیغه امر است و مراد اباحت است گفت بخورید از میوه او چون میوه بیارد واتوا حقه یوم حصاده و حق او

بدهید آن روز که بدروید اهل حرم و ابن عامر و عاصم خوانند حصاده بفتح حا و باقی قراء بکسر و این هر دو لغت است سیبویه گفته

معاذری گویا بهر زمانی آید از بعد زینها گفتند کالحصاد والجداد والجذاذ والصرام والقطاع والحصاد و فتح نیز روا باشد و در این

حق خلاف است عبدالله عباس گفت و محمد بن الحنفیه و زید بن اسلم و حسن بصری و طاوس و جابر بن زید و قتاده و ضحاک

گفتند مراد زکوة است و حق چنین باشد از ده یک و بیست یک و این روایت از باقر علیه السلام روایت کردند و عطا و مجاهد و عبدالله عمر و سعید

جبیر و ربیع انس گفتند مراد آن است که آن درخت بیوفتاد آن بدرویش باید دادن بر سبیل صدقه و اصحاب ما روایت کردند که آن

دسته باشد که بوقت درو بدرویش دهند بیرون از زکوة ابراهیم و سدی گفتند آیه منسوخ است بفرض زکوة در مدینه بود و این سوره

مکی است و نیز آنکه روایت کرده اند که الزکوة نسخت کل صدقة که زکوة همه صدقات را منسوخ کرد یعنی وجوب ذکوة و بعضی گفتند

یوم حصاده وقت وجوب باشد و نعم نعمت وقت دادن و بعضی گفتند ماعند یو و صلاح زکوة واجب شود و دادن

بوقت ارتقاع باشد ولا تسرفوا و اسراف مکنید در وجه چند قول گفتند یکی آنکه مراد آنست که توانگران مرا آن عهد در دادن اسراف

کردندی تا محتاج شدندی با دعای کردند که ثابت بن قیس بن الشماس را پانصد درخت خرما بود بوقت ارتقاع همه را داد و

خدای تعالی این آیه فرستاد رسول علیه السلام گفت ابدا بمن تعول ابتدا کن بآن که نان ده تو باشد و عطا

بصدقه بعضا اسراف باشد و گرو عطا در معصیت دهد اسراف باشد و انچه سعید بن المسیب گفت که حاتم طائی را گفتند لا خیر فی السرف گفت

لا سرف فی الخیر لا سرف فی التبذیر و فی الاخطاء بعضی دیگر گفتند این خطاب با سلطانان است یعنی آنکه حق خود ستانند

و بعضی دیگر گفتند خطاب عام است با همه و گفته اند اسراف هم در افراط مستعمل است و هم در تقصیر و این بیت را بر

تفسیر دادند شاعر گفت شعر اعطوا هنیدة یحدوها ثمانیة ما فی عطائهم من ولا سرف ۰ او من ولا تقصیر و نقل

الرف الاخطام من قولهم مررت بکم فسرفتکم ای اخطأتکم معنی آن باشد که بجای خود فی و آنجای استحقاق تعذیکنی

و انچه واجب است مقالات و نفار عشر است با نصف العشر و نصاب در پنج وسق باشد هر وسقی شصت صاع هر صاعی

چهار مد هر مدی دو رطل و نیم و نصف باشد و بیمانان هر چه بر آید با آن آن دانند بسیار یا عشر

یا نصف العشر باید دادن اگر آنجا آب نهر کاریز است و یا یتیم چون آب باران و رود عشر باید داد و ده یک و اگر بدلوی

باشد چون آب کاریز نصف العشر باید دادن و آنچه بدهد درع شد امام یا امام مسلمانان باید بودن تا او بر مستحقان قسمت کند

یا بر مستحقان دهد و اگر جماعتی بیک کس دهد روا باشد آنگاه گفت خدای تعالی مسرفان که اسراف کنند و آنان که بعقد کنند دوست ندارد

و من الانعام حمولة و فرشا و از چهارپایان بیافرید برای شما حمولة و فرش و عامل در حمولة و فرشا همان عامل متقدم است

من قوله انشا یعنی انشا حمولة و فرشا و در معنی حمولة و فرش سه قول گفتند یکی آنکه عبدالله مسعود و حسن و مجاهد گفتند حمولة

شتر بزرگ باشد و فرش شتر کوچک قال عنترة شعر ما راعنی الا حمولة اهلها وسط الدیار تسف حب الخمخم و فعول

فی قا در وی مذکر و مونث در وی یکسان باشد کالقرونة والعروقة جو او بمعنی مفعول باشد فرق کنند میان مذکر و

مونث هر کالحلوبة والرکوبة و فرش را شاهد قول راجز است که گفت شعر اورثنی حمولة و فرشا امسها فی کل یوم مسا

و قال الاخر شعر وحوینا الفرش من انعامکم والحمولات ربات الحمل و قول دوم آن است که قتاده و ربیع و سدی و ضحاک

گفتند که حمولة شتر و گاو باشد و فرش گوسپند قول سوم عبدالله عباس آنست که حمولة هر چهارپایی باشد که بار کش

بود از اشتر و اسب و استر و خر و گاو و فرش گوسپند باشد و حمولة اسم جمع باشد و از لفظ خود واحد ندارد و حمول ایشم الحاء

بارها باشد و گوسپند را بدان فرش خواندند که از نحو و ستر پشت باشد بر زمین و فراش زمین مطلق باشد و فرش

شتر و زمین بچون شده قال الراجز شعر کمشی الذئب یلوی الفرشا آنگاه گفت کلوا مما رزقکم الله بخورید از آنچه خدای تعالی

و او معنی و اوات و ایشم مستثنات چنانکه چربیها که الا ما حملت ظهورهما و تقدیر آنست که و علی الذین هادوا حرمنا کل ذی ظفر و من البقر و الغنم حرمنا علیهم شحومهما الا ما حملت ظهورهما او الحوایا او ما اختلط بعظم [illegible]

[illegible]

سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَّمْنَا
مِن شَيْءٍ كَذَٰلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ حَتَّىٰ ذَاقُوا بَأْسَنَا
قُلْ هَلْ عِندَكُم مِّنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ
وَإِنْ أَنتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ
لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ قُلْ هَلُمَّ شُهَدَاءَكُمُ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ
أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَٰذَا فَإِن شَهِدُوا فَلَا تَشْهَدْ مَعَهُمْ وَلَا تَتَّبِعْ
أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَهُم

بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ
أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُم
مِّنْ إِمْلَاقٍ نَّحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ
مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَٰلِكُمْ
وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا
بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ
لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ
ذَا قُرْبَىٰ وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذَٰلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ
تَذَكَّرُونَ وَأَنَّ هَٰذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ
فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ذَٰلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ
تَتَّقُونَ ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ
وَتَفْصِيلًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَّعَلَّهُم بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ
يُؤْمِنُونَ وَهَٰذَا كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا
لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ أَن تَقُولُوا إِنَّمَا أُنزِلَ الْكِتَابُ عَلَىٰ طَائِفَتَيْنِ
مِن قَبْلِنَا وَإِن كُنَّا عَن دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ أَوْ تَقُولُوا
لَوْ أَنَّا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْكِتَابُ لَكُنَّا أَهْدَىٰ مِنْهُمْ فَقَدْ جَاءَكُم

بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَّبَ بِآيَاتِ
حجتى از خدايتان و هدايت و بخشايشى پس كيست ستمكارتر از آنكه دروغ داشت آيات
اللَّهِ وَصَدَفَ عَنْهَا سَنَجْزِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ
خداى و روى گردانيد از آن پاداشت دهيم آنان را كه روى گردانند از آيتهاى ما بدى عذاب
بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ قوله سيقول الذين اشركوا حق تعالى درين آيه بر سبيل معجز رسول را عليه السلام خبر داد كه
بآنچه روى گردانيده باشند
مشركان خواهند گفت تا با تو مجادله كنند ايشان [illegible] و خبر موافق مخبر بود و درين وجه
[illegible]

خوانند دیگران عامر کرا و مفتوح خوانند بصراطی یعقوب همچنین خواند و ابن کثیر و ابن عامر صراطی بسین خوانند دیگران بصاد و حمزه [illegible]
بیان صاد و زا خوانند اما نان کان یفتح حمزه خوانند قراءة ایشان محتملات دو وجه را یکی آنکه معطوف باشد بر اتل والتقدیر اتل ما حرم
ربکم علیکم وان هذا صراطی مستقیما و دوم وجه آنکه بتقدیر لام کرد ولان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه والمعنی اتبعوه لاجل الاستقامة [illegible]
حمزه را قراءة او نیز محتملات دو قول یکی عطفا علی قوله اتل وتلاوة والقسیر بقول کند کانه قال اتل ما حرم ربکم علیکم و قیل
ان هذا صراطی مستقیما وجه دوم آنست که کلامی مستانف باشد غیر متعلق بما قبله وانکه تخفیف [illegible] کرد گفت ان مخففه است
از ثقیله [illegible] چون تخفیف کند عملش باطل شود و هذا با او در محل رفع باشد [illegible] و ضمیر شان [illegible]
والتقدیر انه هذا [illegible] تخفیف کند [illegible] شرط باشد [illegible] علم ان سیکون منکم مرضی والتقدیر انه سیکون [illegible]
[illegible] و مستقیما نصب بر حالست [illegible]
[illegible] مکارم اخلاق و آداب شرع که درین آیات [illegible]
[illegible]
[illegible] ثم آتینا موسی الکتاب تماما [illegible]
[illegible]
[illegible] قال اتل ما حرم ربکم علیکم [illegible]
[illegible]
[illegible] تماما علی الذی احسن [illegible]
[illegible] قال الشاعر [illegible]
[illegible] قال الشاعر [illegible]
[illegible]

[illegible] والفضل [illegible]
[illegible] احسن [illegible] قال [illegible]
[illegible] قال الشاعر [illegible]
[illegible] انزل علینا الکتاب [illegible]
[illegible]
[illegible] قال الشاعر [illegible]
[illegible]

١٥٨ قوله تعالى هَلْ يَنظُرُونَ إِلَّا أَن تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ
بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ
تَكُنْ آمَنَتْ مِن قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انتَظِرُوا
إِنَّا مُنتَظِرُونَ إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا لَّسْتَ مِنْهُمْ
فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ
مَن جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَن جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى
إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ قُلْ إِنَّنِي هَدَانِي رَبِّي إِلَىٰ صِرَاطٍ
مُّسْتَقِيمٍ دِينًا قِيَمًا مِّلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ
قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ
لَهُ وَبِذَٰلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغِي رَبًّا وَهُوَ
رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ
وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُم مَّرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ فِيهِ
تَخْتَلِفُونَ وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ
فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ
وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ

[illegible]

قوله هل ينظرون [illegible]

فرشتگان

فرود آیند بخرق عادة بحسب اقتراح ایشان [illegible]

[illegible]

قوله لا یجزی الا مثلها ... لا یظلمون فی ثنا جعلت له مثلها معفرة گفت خدای تعالی گفت بلی حسنه بده یا بیشتر [illegible]
بلی جزا دهم و بیامرزم بیرون ای ... [illegible] ... یعنی سیات او حسنات را غالب شود و هرکه زمین ... [illegible]
و عدل میان ترازو ... [illegible] ... عبد الله و عباس و عبد الله عمر گفتند این آیه مخصوص است با اهل بدو ... [illegible]
ایشان ... [illegible] ... و در احکام شرع موافق باشند در حق ایشان ... [illegible]
یله حسنه یضاعفها و یؤت من لدنه اجرا عظیما ... [illegible] ... مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة
انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء قتاده گفت ... [illegible] ... رسول علیه السلام گفت
اعمال ... [illegible] ... مضاعفات ... [illegible] ... موجب ... [illegible] ... خدای شود
... [illegible] ... مثلها ... [illegible] ... شود ... [illegible]
... [illegible] ... در سبیل خدای ... [illegible]
... [illegible] ... حسنه ... [illegible]
و ... [illegible] ... خدای تعالی ... [illegible] ... من جاء بالحسنة ... [illegible] ... رسول علیه السلام گفت ... [illegible]
حق تعالی ... مثل الذین ینفقون فی سبیل الله الآیة گفت ... [illegible] ... من ذا الذی یقرض الله قرضا
حسنا فیضاعفه له اضعافا کثیرة گفت رب زدنی ... [illegible] ... انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر
حساب ... [illegible] ... و هم لا یظلمون ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
من ... [illegible]
صراط مستقیم ... [illegible] ... خدای تعالی ... [illegible]
... [illegible] ... مستقیم است ... [illegible] ... هدیت القوم الطریق ...
اهدنا الصراط المستقیم ... [illegible]
... [illegible] ... دینا قیما ... [illegible]
دینا قیما ملة ابراهیم حنیفا ... [illegible]
... [illegible] ... الاستقامة و کذلک القیوم ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... ابراهیم علیه السلام ... [illegible]
املا کتاب ... [illegible] ... ابراهیم علیه السلام ... [illegible]
... [illegible] ... ابراهیم علیه السلام ... [illegible]
... [illegible] ... من الاملال ... [illegible]
... [illegible] ... الحنیف المائل الی الاسلام ... [illegible] ... قاله الزجاج و قیل الاستقامة
... [illegible] ... و ما کان من المشرکین یعنی ابراهیم علیه السلام ... [illegible]

انکه گفت بگوای محمد که نماز من و نسک ... [illegible] ... سعید جبیر و مجاهد و قتاده و سدی و ضحاک گفتند ... [illegible]
... [illegible] ... حسن بصری گفت ... [illegible] ... زجاج ... [illegible]
عبادات ... [illegible]
تسبیح و محیای ... [illegible] ... رکوع و سجود ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
میان این ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
خضوع و خشوع و تسلیم و تفویض است تا خدای تعالی لا شریک له ... [illegible]
... [illegible]
حسن ... [illegible] ... و انا اول المسلمین ... [illegible]
... [illegible] ... قل اغیر الله ابغی ربا ... [illegible]
احتجاج ... [illegible] ... خدای ... [illegible]
عبادة ... [illegible]
... [illegible] ... استفهام ... [illegible]
... [illegible] ... رب کل شیء ... [illegible]
... [illegible] ... و لا تکسب کل نفس الا علیها ... [illegible]
... [illegible] ... و لا تزر وازرة وزر اخری ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... قال الله تعالی ... [illegible]
کل نفس الا علیها ... [illegible] ... و لا تکسب
... [illegible] ... و لا تزر وازرة وزر اخری ... [illegible]
... [illegible]
مذهب جبر قوله و هو الذی جعلکم خلائف الارض حق تعالی ... [illegible] ... و ابطال
... [illegible] ... خلیفه ... [illegible]
... [illegible] ... خلیفه ... [illegible]
... [illegible] ... یقال خلفه یخلفه ... [illegible]
حکایة عن موسی علیه السلام ... [illegible] ... قال الشماخ شعر ... [illegible]
... [illegible] ... خلیفه ... [illegible]
... [illegible] ... خلیفه ... [illegible]
... [illegible] ... انی جاعل فی الارض خلیفة
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... انی جاعل فی الارض

خلیفه وختم بخلافت او خلفا صاحب الزمان کما استخلفهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم و [illegible] بجای ایشان [illegible] و قوم [illegible]
عواقب وحوادث باشد لاجرم رسول علیه السلام گفت [illegible] و اولیاء [illegible] صادق گفت علیه السلام و ربما بود که [illegible]
[illegible] رفیع باشد که [illegible] رفیع نکند [illegible] رسول علیه السلام چنانکه ایشان علیهم السلام [illegible] گفتند و [illegible]
ورفع بعضکم فوق بعض درجات و بعضی را [illegible] بدرجات [illegible] و رفیع الدرجات باشد ازیشان استحقاق [illegible]
داده [illegible] رفیع الدرجة باشد ازیشان اول و اخری [illegible] معنی [illegible] حقیقة سزای خلافت باشد [illegible]
خلافت کرده [illegible] رفعت درجه [illegible] بعضی گفتند فی الخلق چنانکه گفت یزید فی الخلق ما یشاء بعضی گفتند
فی القوة چنانکه گفت وزادکم فی الخلق بسطة بعضی گفتند فی الرزق چنانکه گفت والله فضل بعضکم علی بعض فی الرزق و در رفع
درجات چند قول گفتند یکی آنکه [illegible] سوطا [illegible] قال الشاعر [illegible]
حرف الجر کانه قال الی درجات فلما حذف حرف الجر وصل الفعل [illegible] مفعول دوم باشد [illegible]
من باب کسوة ثوبا باشد و وجه حکمت در انکه تفضیل [illegible] بعضی را بر بعضی [illegible] استحقاق و صلاح [illegible]
ارباب الطاف [illegible] مصالح نزدیک باشد [illegible] و دیگری [illegible] باشد و یکی را درویشی
و یکی را [illegible] و یکی را مال بسیار و یکی را انکه هیچ مال ندارد و یکی را [illegible] و یکی را [illegible]
که مصلحت شناخت [illegible] بیان کرد و بگفت این [illegible] ابتلا و امتحان [illegible]
[illegible] امتحان را تفسیر داده ایم در چند جای [illegible] صورة امتحان [illegible]
و بیان این آیة فی خلق الموت والحیوة لیبلوکم ایکم احسن عملا [illegible] ابتلا [illegible]
امتحان [illegible] که حق تعالی در تکلیف [illegible] امتحان کنند [illegible]
صورة امتحان باشد و معنی تکلیف [illegible] سریع العقاب [illegible] عقاب
[illegible] کل ما هو آت قریب [illegible] و مثله قوله وما امر الساعة الا کلمح البصر او هو اقرب [illegible]
[illegible] سریع العقاب باشد [illegible] عقاب [illegible]
[illegible] سریع العقاب [illegible] غفور رحیم [illegible] عقاب [illegible]
[illegible] مستحق عقاب باشد. آخر سورة الانعام سورة
الاعراف قتاده گفت این سورة مکی است جمله و بعضی گفتند سوره مکی است الا قوله واسئلهم عن القریة التی کانت حاضرة البحر
تا باخر سوره که آن مدنی است و بعضی مفسران گفتند همه محکم است [illegible] منسوخ نیست و بعضی گفتند در وی منسوخ
یکی آیة خذ العفو [illegible] و اعرض عن الجاهلین [illegible] منسوخ است و این سوره دویست
شش آیت است در عدد اهل کوفه [illegible] هزار [illegible] سیصد و
ده حرف است و روایت است از ابو امامه از ابی بن کعب که گفت رسول خدا گفت هر که سورة الاعراف بخواند [illegible]
ابلیس حجابی بدید آرد و آدم روز قیامت برای او شفاعت کنند قوله عز و علا

بسم الله الرحمن الرحیم

المص ۔ کتاب انزل الیک فلا یکن فی صدرک حرج منه
لتنذر به وذکری للمؤمنین ۔ اتبعوا ما انزل الیکم من

ربکم ولا تتبعوا من دونه اولیاء قلیلا ما تذکرون ۔ وکم من قریة
اهلکناها فجاءها باسنا بیاتا او هم قائلون ۔ فما کان دعواهم اذ جاءهم
باسنا الا ان قالوا انا کنا ظالمین ۔ فلنسئلن الذین ارسل الیهم ولنسئلن
المرسلین ۔ فلنقصن علیهم بعلم وما کنا غائبین ۔ والوزن یومئذ
الحق فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون ۔ ومن خفت موازینه
فاولئک الذین خسروا انفسهم بما کانوا بایاتنا یظلمون ۔
ولقد مکناکم فی الارض وجعلنا لکم فیها معایش
قلیلا ما تشکرون ۔ ولقد خلقناکم ثم صورناکم
ثم قلنا للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس لم یکن
من الساجدین ۔ قال ما منعک الا تسجد اذ امرتک قال
انا خیر منه خلقتنی من نار وخلقته من طین ۔ قال فاهبط منها
فما یکون لک ان تتکبر فیها فاخرج انک من الصاغرین ۔
قال انظرنی الی یوم یبعثون ۔ قال انک من المنظرین ۔ قال فبما
اغویتنی لاقعدن لهم صراطک المستقیم ۔ ثم لآتینهم من
بین ایدیهم ومن خلفهم وعن ایمانهم وعن شمائلهم ولا تجد
اکثرهم شاکرین ۔ قال اخرج منها مذؤوما مدحورا لمن تبعک

[illegible]

منهم لأملأن جهنم منكم أجمعين ويا آدم اسكن أنت وزوجك الجنة

فكلا من حيث شئتما ولا تقربا هذه الشجرة فتكونا من الظالمين

فوسوس لهما الشيطان ليبدي لهما ما ووري عنهما من سوآتهما وقال

ما نهاكما ربكما عن هذه الشجرة إلا أن تكونا ملكين أو تكونا

من الخالدين وقاسمهما إني لكما لمن الناصحين فدلاهما بغرور

فلما ذاقا الشجرة بدت لهما سوآتهما وطفقا يخصفان عليهما من ورق

الجنة وناداهما ربهما ألم أنهكما عن تلكما الشجرة وأقل لكما

إن الشيطان لكما عدو مبين قالا ربنا ظلمنا أنفسنا وإن لم تغفر لنا

وترحمنا لنكونن من الخاسرين قال اهبطوا بعضكم لبعض عدو

ولكم في الأرض مستقر ومتاع إلى حين قال فيها تحيون

وفيها تموتون ومنها تخرجون [illegible]

[illegible]

والعیش ایضا اسم لما یعاش به و وزن او مفعلیات جمع او معایش و در اصل معیشة بوده است کسره و مسائل و اصله مسئلة و مقام
و مقاوم و اصله مقوم قال الشاعر شعر و انی لقوام لمقاوم لم یکن جریر و لا مولی جریر یقومها و این جعل بمعنی خلق باشد و او اکثر متعدی
بیک مفعول و چون متعدی باشد بدو مفعول بمعنی تصییر باشد حق تعالی گفت منت بر شما نهادیم و شما را در زمین قرار دادیم و بیافریدیم [illegible]
ارزاق و آلات [illegible] قلیلا ما تشکرون الله شکر من [illegible] و معنی آنست که هیچ شکر نمی‌کنید چنانکه گویند قلما رایت مثله
و [illegible] قلیلا ما [illegible] و شکر اعتراف بنعمت باشد با مر [illegible]
[illegible] و لقد خلقناکم این خطاب [illegible]
خلقنا آدم و این [illegible] و خلق اخراج الشیء من العدم الی الوجود باشد [illegible]
[illegible] و ما با خالق [illegible] باطلاق [illegible]
تقدیر [illegible] ثم صورناکم [illegible] و جعل الشیء علی صورة
[illegible] گفت ما [illegible] و [illegible] بر قالب [illegible]
[illegible] فی ظلمات ثلث [illegible]
[illegible] تا [illegible] صورت [illegible]
[illegible] ثم قلنا للملائکة اسجدوا لآدم [illegible] فرشتگان را گفتیم که آدم را سجده کنید [illegible]
سجده [illegible] در سورة البقرة [illegible] اگر گویند چگونه گفت
ثم قلنا للملائکة اسجدوا لآدم پس از آنکه شما را [illegible] فرشتگان را گفتیم که آدم را سجده کنید و سجده فرشتگان آدم را پیش از خلق ما بود
گوییم [illegible] ما خلق و تصویر [illegible]
[illegible] فرشتگان [illegible] سجده کنید و این چنان باشد که خطاب [illegible] باشد
چنانکه در [illegible] بنی اسرائیل [illegible] فی آیات کثیرة من قوله تعالی و اذ فرقنا بکم البحر فانجیناکم و قوله و اذ نجیناکم من آل فرعون
یسومونکم سوء العذاب الآیات و [illegible] گفت [illegible] خلقنا [illegible] خلق آدم ثم صورنا
ثم قلنا للملائکة [illegible] عبد الله عباس [illegible] گفت معنی آنست که خلقنا آدم ثم صورناکم فی ظهره ثم قلنا
للملائکة [illegible] فرشتگان را گفتیم آدم را سجده [illegible]
[illegible] ثم الله شهید
علی ما یفعلون و مثله قوله ثم کان من الذین آمنوا و قوله و استغفروا ربکم ثم توبوا الیه [illegible] قال الشاعر شعر [illegible]
[illegible] قد ساد قبل ذلک جده [illegible]
[illegible] گفتند خلقناکم [illegible] تقدیر شما [illegible] فرشتگان [illegible]
بسجدهٔ آدم سجده کردند جمله فرشتگان که مأمور بودند بسجدهٔ آدم مگر ابلیس که از جمله ساجدان نبود قال ما منعک الا تسجد
اذ امرتک خدای تعالی گفت ابلیس را چه منع کرد ترا از سجده آدم [illegible] و ما [illegible]
[illegible] لا تسجد [illegible] لئلا یعلم اهل الکتاب و معنی [illegible] لا اقسم بیوم القیامة
و کقوله فلا اقسم بمواقع النجوم و قال الشاعر شعر [illegible]
[illegible]
[illegible] لا تسجد [illegible]

نفی بود مؤکد کرد [illegible] چنانکه [illegible] قال الشاعر شعر [illegible]
[illegible] گفت ما منعک [illegible] ابلیس [illegible] سجده [illegible] از اعتقادات باطل [illegible]
[illegible] جواب ابلیس [illegible] گفت [illegible]
[illegible]
[illegible]
خدای [illegible] تفضیل [illegible]
[illegible] و تفضیل [illegible]
بنی [illegible] گفت ان اکرمکم عند الله اتقاکم [illegible] از خاک [illegible]
[illegible]
[illegible] جمله حیوانات [illegible]
[illegible] چنانکه گفت الم نجعل الارض کفاتا احیاء و امواتا [illegible]
حیوانات [illegible] شاعر گوید شعر [illegible]
[illegible] عبد الله عباس گفت اول من قاس ابلیس فاخطأ القیاس فمن قاس الدین [illegible]
مع ابلیس [illegible] خدای تعالی [illegible] جواب [illegible]
[illegible]
[illegible] و لو کان من الکافرین [illegible]
[illegible] ابلیس [illegible]
[illegible]
[illegible] ابلیس [illegible]
[illegible] قال الشاعر شعر [illegible]
[illegible]
[illegible] ابلیس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و الصغار الذلة و اصله من صغر [illegible]
یقال صغر الشیء صغرا [illegible] و من الاول صغیر و من الثانی صاغر قال الله تعالی حتی یعطوا الجزیة عن ید و هم
صاغرون [illegible]
[illegible] ابلیس [illegible] آدم [illegible]
[illegible] قال انظرنی الی یوم یبعثون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابلیس [illegible]

او قبلا وجعلا تعالى الخلق يفعل ويجعل يفعل واحد تفعل كذا با ايستاد مند و برك درختان بهشت بر هم ميدوختند و بر عورت خويش [illegible]

مفسران كفتند برك انجير بود حق تعالى بلفظ خصف كفت براى انكه جون [illegible] مى دوختند تا عورت بپوشيدند عبد الله عباس

و قتاده كفتند خداى تعالى كفت يا ادم [illegible] بهشت ترا مباح كرده بودم كفت بلى كفت [illegible] درخت [illegible] كفت يا رب خدايا كمان نبردم

كه كسى سوكند خورد بدروغ بنام تو [illegible] حق تعالى كفت [illegible] عيش بر خويشتن تباه كردى محمد بن قيس كفت ابليس [illegible] وسوسه القا كرد با

مار القا كرد [illegible] حوا با ادم [illegible] خداى تعالى [illegible] كفت حوا كفت مرا [illegible] كفت مار كفت

مرا مار [illegible] كفت ابليس كفت [illegible] آدم [illegible] بزمين فرو شويد بعضى دشمن بعضى باشيد شيطان دشمن شما باشد

دشمن او و مار دشمن شما باشد [illegible] شما باشد [illegible] صاحب [illegible] بايد [illegible] حوا كفت [illegible]

[illegible] كفت [illegible] بهشت [illegible]

[illegible] ابليس [illegible] ملعون [illegible] آدم [illegible] بزمين [illegible] بهشت [illegible]

[illegible] آدم [illegible] بزمين [illegible] خالق [illegible]

[illegible] كفت [illegible] جبرئيل آمد كفت [illegible]

[illegible] طعام [illegible] بهشت [illegible]

[illegible] جبرئيل [illegible]

كفت [illegible] كفت [illegible]

[illegible] آدم كفت [illegible]

[illegible] زمين [illegible]

[illegible] زمين [illegible]

[illegible]

جبرئيل كفت [illegible] خواست تا بخورد كفت [illegible]

تا بخورد كفت [illegible] خواست تا بخورد كفت [illegible]

خواست تا بخورد كفت [illegible] خواست تا بخورد كفت [illegible] خواست تا بخورد كفت

[illegible] آدم [illegible]

[illegible] جبرئيل كفت [illegible]

[illegible]

[illegible] راحت [illegible]

شعر [illegible]

[illegible]

[illegible] آدم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سنة الرجاء وعن غير [illegible] الذنوب الى الذنوب [illegible] الجنان [illegible] العابد [illegible] ان الله [illegible]

الى الدنيا [illegible] واحد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ابليس [illegible]

[illegible] ظلم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اطلاق

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حق تعالى خطاب كرد [illegible] آدم و حوا و ابليس [illegible]

حكايت كرديم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ولكم فى الارض مستقر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] منها خلقناكم وفيها نعيدكم ومنها نخرجكم تارة اخرى [illegible]

يا بني آدم قد أنزلنا عليكم لباسا يواري سوآتكم وريشا ولباس
التقوى ذلك خير ذلك من آيات الله لعلهم يذكرون يا بني آدم
لا يفتننكم الشيطان كما أخرج أبويكم من الجنة ينزع عنهما
لباسهما ليريهما سوآتهما إنه يراكم هو وقبيله من حيث لا ترونهم
إنا جعلنا الشياطين أولياء للذين لا يؤمنون وإذا فعلوا فاحشة قالوا وجدنا
عليها آباءنا والله أمرنا بها قل إن الله لا يأمر بالفحشاء أتقولون على الله ما لا
تعلمون قل أمر ربي بالقسط وأقيموا وجوهكم عند كل مسجد
وادعوه مخلصين له الدين كما بدأكم تعودون فريقا هدى وفريقا
حق عليهم الضلالة إنهم اتخذوا الشياطين أولياء من دون الله
ويحسبون أنهم مهتدون يا بني آدم خذوا زينتكم عند كل
مسجد وكلوا واشربوا ولا تسرفوا إنه لا يحب المسرفين قل من
حرم زينة الله التي أخرج لعباده والطيبات من الرزق قل هي
للذين آمنوا في الحياة الدنيا خالصة يوم القيامة كذلك نفصل
الآيات لقوم يعلمون قل إنما حرم ربي الفواحش ما ظهر
منها وما بطن والإثم والبغي بغير الحق وأن تشركوا بالله
ما لم ينزل به سلطانا وأن تقولوا على الله ما لا تعلمون

ولكل أمة أجل فإذا جاء أجلهم لا يستأخرون ساعة ولا
يستقدمون يا بني آدم إما يأتينكم رسل منكم يقصون
عليكم آياتي فمن اتقى وأصلح فلا خوف عليهم ولا هم
يحزنون والذين كذبوا بآياتنا واستكبروا عنها أولئك
أصحاب النار هم فيها خالدون قوله يا بني آدم قد أنزلنا عليكم لباسا

[illegible]

[illegible] من آیات الله لعلهم یذکرون [illegible]

[illegible] آدم [illegible] شیطان [illegible]

[illegible] السوءة [illegible]

من حیث لا ترونهم [illegible] ابلیس [illegible]

[illegible] انا جعلنا الشیاطین اولیاء للذین لا یؤمنون [illegible]

[illegible] واذا فعلوا فاحشة قالوا وجدنا علیها آباءنا والله امرنا بها [illegible]

[illegible] قل ان الله لا یأمر بالفحشاء [illegible]

[illegible] اتقولون علی الله ما لا تعلمون [illegible]

[illegible] قالوا وجدنا علیها آباءنا [illegible] قل امر ربی بالقسط [illegible]

[illegible] لا اله الا الله [illegible] مجاهد [illegible]

[illegible] واقیموا وجوهکم عند کل مسجد [illegible]

[illegible] کما بدأکم تعودون [illegible]

[illegible] فریقا هدی وفریقا حق علیهم الضلالة [illegible]

[illegible] انهم اتخذوا الشیاطین اولیاء من دون الله [illegible]

حق کردند و این همه نیز اگر گویند ایشان معتقد بوده‌اند از وحی بیان نکنی و کان باشد قوله تعالی یا بنی آدم خذوا زینتکم عند

کل مسجد مفسران گفته‌اند سبب نزول این آیت آن بود که عرب عادت داشتند که چون گرد خانه طواف کردندی عریان بودندی زنان به شب

مسجد را و مساجد رسیدندی جامه را اختلاف و بعضی شدند و بعضی در مسجد نشستندی و اگر کسی با جامه طواف کردی او را نیز

جامه از تن بکندی حق تعالی این آیت فرستاد و امر کرد و زینت گفت پوشیدن جامه است حق تعالی لباس را زینت خواند به هر مسجد

مراد به زینت جامه است مجاهد گفت آنچه عورت را بپوشد زینت است و اگر چه ادنی باشد از علی علیه السلام گفت مراد جامه نیکوست و اگر

در روز جمعه و عید و در نماز آید که مسجد جامع و مساجد شوند دارند و گفتند مراد به زینت شانه است که چون به مسجد خواهند شد موی را شانه

کنند قاسم گفت زینت دست بر داشتن باشد در نماز و قسمی بحث و گفته از رسول علیه السلام که گفت ان لکل شیء زینة و زینة الصلاة

رفع الایدی و گفتند مراد نماز است و از ابن عباس نقل است که در رکوع و سجود و نزد هر نماز طواف و بعضی

در مسجد شدند و بعضی گفتند که اگر کسی را جامه نباشد به عیب دوم آنکه تعالی گوید بکرها و بعضی گفتند

شدند بعضی طوافی کردند و کلوا واشربوا گفت سبب آن بود که بنو عامر در ایام حج طعام نخوردندی الا به قدر قوت باشند تا آن

وجه بود که تعظیم حج کنند ما سلمانان گفتند ما اولی‌تریم بدین خدای تعالی این آیت فرستاد که در ایام حج تعظیم شعائر طعام و شراب

مباح است و اسراف مکنید و بعضی از مفسران گفتند و لا تسرفوا تعدوا من الحلال الی الحرام و گفته‌اند عبدالله بن عباس گفت

هر چه خواهی بخور و هر چه خواهی بپوش مادام که دو چیز از تو دور باشد اسراف و تکبر مجاهد گفت اسراف آن باشد که در معصیت خدای

۱۶۸

[illegible] قوله تعالى

فمن اظلم ممن افترى على الله كذبا او كذب بآياته اولئك ينالهم ٣٥
نصيبهم من الكتاب حتى اذا جاءتهم رسلنا يتوفونهم قالوا
اين ما كنتم تدعون من دون الله قالوا ضلوا عنا وشهدوا على
انفسهم انهم كانوا كافرين قال ادخلوا في امم قد خلت
من قبلكم من الجن والانس في النار كلما دخلت امة لعنت
اختها حتى اذا اداركوا فيها جميعا قالت اخريهم لاوليهم
ربنا هؤلاء اضلونا فآتهم عذابا ضعفا من النار قال لكل ضعف
ولكن لا تعلمون وقالت اوليهم لاخريهم فما كان لكم علينا
من فضل فذوقوا العذاب بما كنتم تكسبون ان الذين كذبوا بآياتنا
واستكبروا عنها لا تفتح لهم ابواب السماء ولا يدخلون الجنة
حتى يلج الجمل في سم الخياط وكذلك نجزي المجرمين لهم

من جهنم مهاد ومن فوقهم غواش وكذلك نجزي الظالمين و
الذين آمنوا وعملوا الصالحات لا نكلف نفسا الا وسعها اولئك
اصحاب الجنة هم فيها خالدون ونزعنا ما في صدورهم
من غل تجري من تحتهم الانهار وقالوا الحمد لله الذي هدانا لهذا
وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق
ونودوا ان تلكم الجنة اورثتموها بما كنتم تعملون ونادى
اصحاب الجنة اصحاب النار ان قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقا قالوا نعم
فأذن مؤذن بينهم ان لعنة الله على الظالمين الذين يصدون عن
سبيل الله ويبغونها عوجا وهم بالآخرة كافرون وبينهما
حجاب وعلى الاعراف رجال يعرفون كلا بسيماهم ونادوا
اصحاب الجنة ان سلام عليكم لم يدخلوها وهم يطمعون
واذا صرفت ابصارهم تلقاء اصحاب النار قالوا ربنا لا تجعلنا مع القوم
الظالمين ونادى اصحاب الاعراف رجالا يعرفونهم بسيماهم
قالوا ما اغنى عنكم جمعكم وما كنتم تستكبرون اهؤلاء الذين
اقسمتم لا ينالهم الله برحمة ادخلوا الجنة لا خوف عليكم ولا انتم
تحزنون ونادى اصحاب النار اصحاب الجنة ان افيضوا علينا من الماء

أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا

دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ

يَوْمِهِمْ هَٰذَا وَمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ

[illegible]

[illegible]

ابواب السماء [illegible] آسمان [illegible] الجمل [illegible]

و بيان [illegible] سم الخياط [illegible] سوراخ سوزن [illegible] سعيد جبير [illegible]

[illegible]

فانك سوف تعلم [illegible]

[illegible] والفرزدق [illegible]

[illegible] لهم من جهنم مهاد ومن فوقهم غواش [illegible]

[illegible] نجزي الظالمين [illegible]

والذين آمنوا وعملوا الصالحات [illegible]

[illegible]

[illegible] لا نكلف نفسا الا وسعها [illegible]

[illegible] والذين آمنوا وعملوا الصالحات [illegible] اولئك اصحاب الجنة هم فيها خالدون [illegible]

[illegible] ونزعنا ما في صدورهم من غل [illegible]

[illegible] اهل بهشت [illegible]

[illegible] الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله [illegible]

[illegible] اهل بهشت [illegible] اهل دوزخ [illegible]

[illegible] درجات [illegible] دركات [illegible]

که اگر تو نیز چنان کنی که ایشان کردند عذاب کنم و همچنین اگر کردند این میراث ایشان را نبود داشتم از ایشان باز گرفتم و با عملها باستحقاق
که الا فضل الله ایشانست و ایشان را شاید ایشان دادم و قسم کریم میان شما و ایشان آنگه منادی ندا کند که ای اهل بهشت تو بیرون است شما که بدان
یاد شد باشد و رضای که بدان جهت باشد و رنگی که بدان برآید باشد و خلودی که بدان بقا باشد و نعیمی که بدان سرشته باشد که بدانید آنست
که سخنان خدای الحمد لله الذی گفتند ما لقد جاءت رسل ربنا بالحق و نودوا ان تلکم الجنة اورثتموها بما کنتم تعملون ... باید کرد
انا ایان و جاهلان فهذا معنی قوله تعالی و نودوا ان تلکم الجنة اورثتموها بما کنتم تعملون ... از بهر خدا که آن تعبیر خلاف و دو وجه
اعمال شما و او نیست کتند بلی اگر این جمله ما تقبلت بان جمله ادعو ستغنی از جمله که گفت سیقولون ثلثة رابعهم کلبهم و باقی تر اول
خوانده شد گفتند دو جملات است معطوف بر کل اول و ذکر روا باشد این عبارت جمله سورة الکهف الثناء عنه و من موجودات
و اینجا ان الناس رضیت ... علی قسمه ابو عمرو خوانده اند تخوتها بادغام ثاء در تاء با اول که دو حرف بهم رسیده اند مستقل العرض و ثانی ...
که حق تعالی حکایت کرد از گفتار که میان اهل بهشت و دوزخ رود گفت اهل بهشت اهل دوزخ را فعلی ان بلفظ ماضی گفت و کرد جز
معنی در مستقبل ... ایضا ... بان ذلک لا محالة واقع کان قول ان قد کان ... تبارک ... الکلام ان الله خیر ...
گفت ندا کند بهشتیان آن را دوزخیان ... که گوید ما آنچه خدای با ما وعده داد یافتیم ... حق ... الحق خلق شما را
وعده داده دوزخیان ... در سبیل ... خدای واستعمال ... گویند ایشان جواب دهند کی نعم ... گفتند ... حق ... است که ... نعم
و ... نعم ... والصافات ... بکسر عین ... و باقی ... بفتح عین و این دو لغت است ... باشد و جواب ... شیه در میان ایشان ... منه
آنان و عده که ... خدای ... ایشان را ... ابعاد ... تا ... فلا ... ایشان ... جمع ... که ... حق ... مقاتل ... خدای
باشد و ... طرد ... باشد و اصل ... و ... اعلام باشد ... الایقاع ... الان ... نکرد ... استمعت له ... و ازته
بگذارد ... فی اذنه ... ومنه الاذان ... اعلام بالصلاة ... تا ... خوانند ... مجاهد ... ان لعنة الله بالتخفیف
ان ... ورفع اللعنة ... ان مخففه ... باشد از ... تحقیق ... اسم ... ضمیر شان ... باشد ان لعنة الله علی الظالمین
و مثله قوله ... الحمد لله رب العالمین ... قول الاعشی شعر في فتية كسيوف الهند قد علموا ... ان هالك كل من يحفى و ينتعل
للعين انه ... ای انه الامر و الشان هالک کل حاف و ناعل و باقی قراءت ... خوانند ... اصل ... ظالمان را که مستحق
خدای ... ایشان منع کنند از ... خدای ... صید ... باشد ... اعراض ... بود و ... شدید
تا ... صد ... منع باشد ... الذین کفروا و صدوکم عن المسجد الحرام ... باشد ... ازو ... خلق
و در ... ایشان ... بصد ... باشد ... صد ... صدید ... ویبغونها عوجا و طلب آن کنند تا ...
تلبیس کنند ... العوج بالکسر فی الدین و الامر و العوج بالفتح فی العصا و ... و الحائط ...
... بالفتح و بالکسر ما ... و لکن کذلک ... باشد ... و یکی ... یطلبون هذا النوع من
... و ... و ایشان بقیامت ... در ... حجاب ... بهشت ... و دوزخ ... باشد و ... ان ... حجاب ... و الحاجب ...
الناس ... الرجل ... الاعراف ... جمع عرف باشد ... بلندی ... باشد ... عرف الدیک و عرف
العادة ... و قال الشماخ شعر و ظلت باعراف تغالی کانها رماح نحاها وجهة الریح راکز ... و قال الاخر شعر
کل کناز لحمه نیاف کالعلم الموفی علی الاعراف ... معنی ... بهشت ... گفت ...
ابن ... مجاهد ... گفت ... اعراف ... ابن ... گفت ...
... اعراف ... باشد ... ابن ... عباس ... حذیفة بن الیمان گفتند

گر دیدی بیکی

گردید باشند که سیئات و حسنات ایشان یکسان بود سیئات ایشان قاصر بود از بهشت و حسنات ... بهشت نبود خدای تعالی
ایشان را آنجا بدارد چون حساب خلایق بکند ایشان را ببهشت ... آخرین کسانی باشند که ببهشت شوند ...
و اهل دوزخ را بشناسند خدای تعالی چون خواهد که ایشان را ببهشت برد ... ایشان ... بنهر الحیوة ...
... سیاه ... ایشان را ... ایشان را ... سید ... ایشان ...
که ایشان ... بشناسند خدای تعالی ... ایشان ... خواهد ... ایشان ...
ایشان ... حق تعالی ... تا ... که ... بهشت شوند اهل بهشت ایشان را ...
ایشان ... خوانند عبد الله مسعود گفت خدای تعالی بقیامت حساب خلقان براند هر کس را که حسناتش بسیار
بیفزاید ... بکند ... خدای تعالی ... تا او را ببهشت برند و هر کس را که سیآتش از حسنات ... زیاده بود ...
تا او را بدوزخ ... فمن ثقلت موازینه فاولئک ... الذین خسروا انفسهم ... گفت ترازو بمثقال حبه ...
سیئات و حسنات او یکسان بود او از اصحاب اعراف باشد ... ایشان ...
... بدوزخ ... ایشان ...
... باشند و ... ایشان ... باشد ...
ممنوع باشند ایشان ... اهل بهشت باشند ... گفت ... باشد ...
... گفت ... ایشان ... باشند ... ابو مجلز ... گفتند ...
... گفت ... عبد الله عباس گفت جماعتی باشند که ...
و ... گفت ... باشند ... کفت ... جماعتی باشند که طمع دارند که ببهشت ...
ایشان ... ایشان ... مجاهد گفت جماعتی باشند ...
... خدای تعالی ایشان را ... بدوزخ ...
... باشند ... خدای تعالی ... حساب خلقان ... عبد العزیز بن یحیی ... گفت ... باشند که ...
... باشند ... تفسیر ... گفت ... باشد ...
... ایشان ... باشند ... اصحاب الحدیث در تفسیر ...
... سعید ... عبد الله عباس گفت ... اعراف ... باشد ...
... و علی بن ابی طالب و جعفر الطیار ... دوستان ... دشمنان ...
ایشان ... باشند و دشمنان ... علیه السلام ... معصوم ... علیه السلام ... ایشان
... علیه السلام گفت ... بهشت ... دوزخ ...
... بالشکر ... امت ... بهشت شوند ...
... بهشت ... ایشان ... سلام ... و نادوا اصحاب الجنة ان سلام علیکم ...
... بهشت ... ایشان ... و ذلک قوله لم یدخلوها و هم یطمعون
و اذا صرفت ابصارهم تلقاء اصحاب النار قالوا ربنا لا تجعلنا مع القوم الظالمین ...
... ربنا لا تجعلنا مع القوم الظالمین ... و ...
... ما اغنی عنکم جمعکم و ما کنتم تستکبرون ... اشارة ... مستضعفان ... ایشان ... دنیا ...

کدخدا برایشان [illegible] نکند و ذلک قوله اهؤلاء الذین اقسمتم لا ینالهم الله برحمة آنکه این مستضعفان را بخدا [illegible] و ایشان را گویند
ادخلوا الجنة لا خوف علیکم و لا انتم تحزنون [illegible] این حدیث است [illegible]
[illegible] باشند میان الجنة و النار [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] الجنة [illegible] النار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اهل الجنة [illegible] اصحاب الاعراف [illegible]
[illegible]
[illegible]
یا امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عباس و ابن مسعود و الحسن و قتاده [illegible]
[illegible] سعید بن جبیر [illegible]
[illegible] ابراهیم علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اصحاب دوزخ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بسیار و علامات ایشان سیاهی روی [illegible] و علامات ایشان را گویند و ما اغنی عنکم جمعکم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اهؤلاء الذین اقسمتم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ادخلوا الجنة [illegible]
[illegible]
[illegible] اصحاب الاعراف [illegible] لا خوف علیکم و لا انتم تحزنون [illegible] و نادی اصحاب النار اصحاب الجنة
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ان افیضوا علینا من الماء او مما رزقکم الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

وَلَقَدْ جِئْنَاهُم بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

[illegible]

هَلْ يَنظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِن قَبْلُ

[illegible]

قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَل لَّنَا مِن شُفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلَ غَيْرَ

[illegible]

الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ

[illegible]

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ

[illegible]

عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ

[illegible]

مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ۝ ادْعُوا

[illegible]

رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ۝ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ

[illegible]

بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ ۝

[illegible]

وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ نُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا

[illegible]

ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَنزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِن كُلِّ

[illegible]

الثَّمَرَاتِ كَذَٰلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ۝ وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ

[illegible]

يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبُثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا

[illegible]

كَذَٰلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ

[illegible]

[illegible]

[illegible] شفاعت کنند [illegible]

[illegible]

[illegible] در سورة القیامة قوله وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة [illegible]

[illegible]

شعر قد استوی بشر علی العراق من غیر سیف ودم مهراق [illegible]

[illegible]

[illegible] والشمس والقمر والنجوم مسخرات بامره [illegible]

[illegible] الا له الخلق والامر تبارک الله [illegible]

[illegible]

القراة طمعا في ثلاث ان رحمة الله قريب من المحسنين حق تعالى خداوند نيكو كارانست نزديك از رهي معنى قريب با ذكر فعيل بمعنى فاعل باشد
مونث انكار ... مذكر باشد و چون بمعنى مفعول بود مذكر و مونث يكسان باشد يقال امراة قتيل وكف خضيب ولحية دهين
بلاها در اين چند وجه گفتند سعيد جبير گفت اين لفظ محمولست بر معنى مراد باين رحمت ثواب است اخفش گفت مراد مطرست و قيل
... القسم ... والنساء والساكن ... قوم ... ولم يقل ... الميراث والمال ... و ... آنست اين فعيل را
بان فعيل تشبيه كرد بمعنى مفعول باشد ... و ... ذهب به الى المصدر ... ومصدر ... باشد و الفعل ...
مونث و ... گفت قريب وبعيد ... اما ... الشيء والجمع والتذكير والتانيث ...
بقول الشاعر شعر ... بعيد ... شعر ... حتى ... تقاربها
... شعر ... وقال عروة بن حزام شعر ... لاعفراء ...
قريبة ... وسيبويه گفت ... ان ... تقدير ... چنانكه ...
المونث ... بعض ... كما گفت تقديرا ... رحمة الله ... قريب چنانكه حق تعالى گفت وما يدريك لعل الساعة قريب
اى لعل الساعة اتيانها قريب ... نقيض ... بالمصدر ... فمن جاءه موعظة من ربه ... قال الشاعر
شعر ان السماحة والمروة ... على الطريق الواضح ... ولم يقل ... لانهما مصدران ابو عمرو بن العلا گفت قريب در لغت بر وجه
قريب ... ومن ... الم ... باشد ... چنانكه ... قريب منك من جهة النسب ...
قريب منك بمعنى المسافة ... وقال امرؤ القيس شعر له الويل ان امسى ولا ام هاشم قريب ولا البسباسة ابنة يشكرا ابو عبيدة گفت
... قريب فهو قريب ...
... ولا ... بعيد ... عليها ... وجوه ... ششم ... چنانكه در قول
وهو الذي يرسل الرياح بشرا بين يدي رحمته ... ويا ... جمع ... ريح
... ريح ... باد ... جمع ... در سورة النمل و در سورة الروم و در سورة فاطر
... بالباء و سكون السين وضم الباء ... بنون و ضم نون و سكون شين نشرا ... وكسائي و حمزه
... بنون مفتوح و سكون شين نشرا ... وباقي قرا بنون مضموم و شين مضموم نشرا
... و اهل البصرة ... وكذلك في الفرقان ... اختلاف ... ابو علي گفت ... كريم
... جمع القليل وفي الكثير رياح ... اقل ... الا ... ما قبلها
... شعر اذا هبت الارواح من نحو جانب به اهل مي هاج شوقي هبوبها اما ... جمع
استعمال ... والرياح مبشرات ... جمع ... و ... معنى
... قول امرئ القيس شعر كان المدام وصوب الغمام وريح الخزامى ونشر القطر ... جمع
... باشد ...
... جانب ... ابو زيد گفت نشرا من قولهم انشر الله الموتى احياها فنشروا اي حيوا ... الريح ...
... قال ... الدليل قول المراد الفقعسي شعر وهبت له ريح الجنوب واحييت له ريعة يحيي المياه نسيمها والريدة
والريدانة الريح قال الشاعر شعر ... ريح ... باد ... وصف ... موت ...
قال الشاعر شعر اذا ... الريح ... و ... بفتح النون والشين ... و ...
جمع ... معنى ... قول الاعشى شعر يا عجبا للميت الناشر ... جمع ناشر باشد ...

ونازل دو ... وقال الاعشى شعر الا ... ما ... نشرا بضم النون واسكان السين ... كه
نعول و فاعل باشد ... الفعل ... كردند ... رسل ... جمع فاعل باشد ... و ...
خواند بفتح النون ... باشد ... مصدر ... محتمل بود ... معنى ...
نشر ... باشد ... كاله ... قريب ... باشد ... ابو عبيدة گفت
... انشر الله الموتى ... نشر ...
مصدر باشد ...
باشد ... مفعول باشد ...
من باب ... الفعل ... ورسل ...
جمع ... باشد ... نشر جمع نشير باشد و فعل
جمله ... باشد ... عطف ...
... قوله خلق السموات والارض في ستة ايام الاية
... رحمت ...
... ارسال ... قوم ارسلت ...
... رسول ...
... محمد ... باشد ...
... باشد ...
... باشد ...
... باد ... چون ...
... لازم است ... مصدر ...
... باشد ... رحمت ...
بيان ... رحمت ...
... رحمت ... ملايكه ...
... باد ... باران ...
... عذاب ... باشد ...
... قيامت ... عذاب ...
عليه السلام ... گفت ... چه گفت ...
... دوست ...
... گفت ...
... گفت ...
... دوست دارم ... قوله تعالى افلا ...
اقلت سحابا ثقالا ... بين يدي رحمته حتى اذا
... باشد ... جمع ...
... باشد ... جمع ...
... ثقال ... سحاب ...
... جمع ... باشد ... ثقيل ...

وازل

و بعضی گفته اند که راجع باشد بآن اجزا و بعضی گفتند مرجعش بکیفیة تالیف باشد یعنی اجزا جمع آید و نهض در آید
یعنی این باد ها بر ابرها میراند و ابر بار دارد که ... بسوی شهری مرده و سوق داندن باشد و حثّ الشیء و السرح
یقع الاسراع یقال سقته فانساق و ساق الابل و استاقها بمعنی و السیقة ما استاق العدو من الدواب و بلد بلد یا باشد بلد
یا با یا بلدة خوانند الاترى الى قول الشاعر شعر و بلدة لیس بها انیس الا الیعافیر و الا العیس و در بعضی راه باشد و بلد میت
مرده نبات باشد و از و انتفاع نتوان گرفت چون مرده باشد فانزلنا به الماء هم لغت باشد قبل العطف و کذلک قوله سقناه و کهنه ...
در وی راجع است با بلد یا بمن ابر یا باین حال آب فرو فرستادیم از بعضی نبات و قوله فاخرجنا به من کل الثمرات با دانیم بوده ...
در وی ثمرات که راجع باشد بآب و شاید که راجع باشد بابلد و مرده باشد که بعضی از دو قول است سحر و نباشد
کذلک نخرج الموتى یعنی چنانکه این زمین مرده را بآب باران زنده گردانیم و نبات بیرون آریم همچنین مرده گان را زنده کنیم و از خاک بیرون
و غرض از این تمثیل و این تشبیه است تا مکلفان تنبیه باشند که خدای تعالی قادرست بر احیاء موتی و چنانکه باران مرده زمین
که زمین مرده نبات زنده کند همچنین مرده و متفرق شده را زنده کردن و چون باک کرد در آید که غرض من آنست تا شما اندیشه کنید
فی قوله لعلکم تذکرون یعنی تا شما تفکر و اعتبار کنید و تقیه یا بلاد و تا شما اندیشه کنید و عبرت برگیرید و بدانید که خدای تعالی قادر باشد
بر آنکه از زمین خشک بی آب باران بنات دارد و آن نبات دایم باشد و خشک کرد و اندو باز خشک شکافته باز رود
کنند بشکافد و میوه بعضی آید قادر باشد بر آنکه مرده را زنده کند و جمع و پراکنده را فراهم آورد و چنانکه حکمت و مستعد
این نبات تجهیزات و ابوالقسم بلخی با این استدلال کرد بر اثبات طبع بقوله فاخرجنا به من کل الثمرات خدای گفت من بیرون
با آن بیرون آیم شاید که در باران طبعی بود که آن تحقیقا لازم بود باشد که مرآن طبع نبات روید گفت این منکر نیست سنکر آن باشد
که طبع قدیم گویند بالطبع باقا گویند و این خبط نیست بلکه طبع خود معقول نیست و بطریق نیست اما اثبات او و گفتن که
در باران طبعیست که نبات روید این دعوی باشد محض او محض بر آن طبع باشد گفت دلیل اگر از تلفا دون
و در بدست آنست که خدای تعالی بیرون آورد نبات را عند نزول باران بعادة او بر که چنانکه گفت خیخ ... باران آسمان بر زمین بیاید
و آنکه خواهد بارد ... نبات بدین خدای تعالی باد و صبا بر ابر انگیزد و شمال جمع کند و جنوب باران بیرون آید و جنوب پراکند
ابو هریره و عبدالله عباس گفتند که چون مرده در لحد ناهید ... خدای تعالی چهل سال باران بر ایشان بارد تا ابدانشان ... عذاب
مردمان تا باشد ... هست که از آب ما المحیوان ... ایشان ... بعد باران ... و چنانکه ... بعد
بلب بعید ... ایشان تمام خلق شود خدای تعالی بعز ... در ایشان در روح دمد ... ایشان آنکه ...
برایشان ... بعد دیگر زنده شوند و ایشان طعم خواب در دماغ خود یابند چون مرده که از خواب بیدار شود گویند
یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا هذا ما وعد الرحمن الآیة قوله و البلد الطیب یخرج نباته باذن ربه عبدالله عباس و حسن و مجاهد
و قتاده و سدی گفتند این مثل است که خدای تعالی زده برای مؤمن و کافر تشبیه کرد مؤمن را در ایمان و طاعات و اعمال و انتفاع
با علم و بیان بزمینی نیک و بر خیزد و زمین خوش شستسته صالح نبات را چون باران برو آید و او صلاحیت و استعداد دارد انواع نبات
بار و بیاید بفرمان خدای و تشبیه کافر را در کفر و جهل و کفران و معصیت بزمینی شوره شود که اگر چه بسیار باران بر وی آید هیچ
و اشتها افزاید ... نباتی بار نیاید یعنی مؤمن قبول ... یقین دارد ... تفکر و باب ... شده
... نباتی ... خلق ... نشود ... در دل او جای گیر شود ... ثبات کند ... بسبب ... کند چنانکه
در زمینی پاک و کافر چون دل ... ندارد ... پند ... و معدد ... نظر ... یافته ... بر ... ازو
و معصیة اگرچه بسیار ... خدای ... رسول ... بسبب هیچ اثر نکند بر چنانکه ... زمین شوره انتفاع ... نبات نیارد

والذي خبث صفة موصوف محذوف وتقديره والبلد الذي خبث لا يخرج الا نكدا النكد العسر قليل الخير ممتنع عطاؤه بخيلا
يقال نكد ينكد نكدا ونكدا فهو نكد ونكد كحذر وحذر ونقط ونقط قال الشاعر شعر لا يجد العدان وعدت وان اعطت
اعطت تافها نكدا وقال الازهري شعر نكد العطاء اذا قلله وحرمه قال الشاعر شعر واعط ما اعطيته طيبا لا خير في المنكود
والناكد والنكد الشيء القليل الخير ايضا ابو جعفر خواند الا نكدا بفتح الكاف وهما لغتان وزجاج گفت نكدا بضم النون وسكون
الكاف هم لغتست و مكر خواند كذلك نصرف الآيات لقوم يشكرون گفت ما آيات تصريف چنين كنيم و چنين گردانيم آيات را برای
قومی که ایشان شاکر نعم ما باشند و تصریف توجیه چیزی باشد در یک جهت یعنی این و ... متضمن این نعمتها ما حاصل از رو
انتفاع و حاصل از وی اندیشه و تفکر تا ما حجتش دانیم بسا اندکه در این نعمت قیامت است ... حکمت باشد ما و سکینه ... بعد
حال باک کرد تا شما در او اندیشه کنید و بدانید که این همه نعمت از من بر شما و اعتراف دهید با و تعظیم کنید منعم را تا شکر نعم
مرا تا من نعمت بر شما زیاده کنم که الشکر قید النعمة والشاکر یستحق المزید قوله تعالی عز وجل

لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ
بدرستی که ما فرستادیم نوح را بقوم او پس گفت ای قوم من بپرستید خدای را نیست شما را
إِلَٰهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ۝ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ
خدای جز او من میترسم بر شما عذاب روز بزرگ گفتند بزرگان از قوم او
إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ۝ قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَلَٰكِنِّي
ما می بینیم ترا در گمراهی پیدا گفت ای قوم من نیست در من گمراهی ولکن من
رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۝ أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنْصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ
رسولم از پروردگار عالمیان میرسانم بشما پیغامهای خدای و نصیحت میکنم شما را و میدانم
مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ۝ أَوَعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَىٰ
از خدای آنچه شما ندانید عجب داشتید که آمد بشما پندی از پروردگار شما
رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنْذِرَكُمْ وَلِتَتَّقُوا وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ۝ فَكَذَّبُوهُ
مردی از شما تا بترساند شما را و تا بترسید و تا شما رحمت کرده شوید دروغ داشتند او را
فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ
برهانیدیم او را و آنان که با او بودند در کشتی و غرق کردیم آنان را که دروغ داشتند آیات ما را ایشان
كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ ۝ وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا
بودند گروهی نابینایان و بعاد برادر ایشان هود را گفت ای قوم من بپرستید
مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ ۝ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ
نیست شما را خدای جز او نترسید گفتند گروهی که کافر شدند از قوم او
إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ۝ قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ
ما می بینیم ترا در بی خردی و ما می پنداریم ترا از دروغ گویان گفت ای قوم من نیست
بِي سَفَاهَةٌ وَلَٰكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۝ أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ
در من بی خردی ولکن من رسولم از پروردگار عالمیان میرسانم بشما پیغامها

رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ ۞ أَوَعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ
مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنْذِرَكُمْ وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ
خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَسْطَةً فَاذْكُرُوا
آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ۞ قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَنَذَرَ
مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ
قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَغَضَبٌ أَتُجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءٍ
سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ فَانْتَظِرُوا
إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ ۞ فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَقَطَعْنَا
دَابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَمَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ ۞ وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ
صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ
بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَٰذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةً فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي
أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۞ وَاذْكُرُوا
إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا
قُصُورًا وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ
مُفْسِدِينَ ۞ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِمَنْ
آمَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ

بِهِ مُؤْمِنُونَ ۞ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ۞ فَعَقَرُوا
النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ
مِنَ الْمُرْسَلِينَ ۞ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ
فَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَةَ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَٰكِنْ
لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ ۞ وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ
بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ ۞ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ
النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ ۞ وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا
أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ ۞ فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ
إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ ۞ وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَانْظُرْ
كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ ۞ وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ
يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ
فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي
الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ
مُؤْمِنِينَ ۞ وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ
اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَتَبْغُونَهَا عِوَجًا وَاذْكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا
فَكَثَّرَكُمْ وَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ۞ وَإِنْ كَانَ

طَائِفَةٌ مِنْكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ وَطَائِفَةٌ لَمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا
[illegible]
حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ ۝ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ
[illegible]
اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ
[illegible]
قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ ۝ قَدِ افْتَرَيْنَا
[illegible]
عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْهَا وَمَا
[illegible]
يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ
[illegible]
شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ
[illegible]
خَيْرُ الْفَاتِحِينَ ۝ وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا
[illegible]
إِنَّكُمْ إِذًا لَخَاسِرُونَ ۝ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ
[illegible]
جَاثِمِينَ ۝ الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا الَّذِينَ كَذَّبُوا
[illegible]
شُعَيْبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ ۝ فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ
[illegible]
أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسَى
[illegible]
عَلَى قَوْمٍ كَافِرِينَ ۝ قوله تعالى لقد ارسلنا نوحا الى قومه الآية خدای عز وجل درین آیة تذکیر همی کرده
[illegible]
بعکافات ... لقد ارسلنا نوحا الى قومه فقال یا قوم ... وهو نوح بن لامک بن متوشلخ
بن اخنوخ وهو ادریس النبی بن مهلائیل بن یرد بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم و نوح علیه السلام اول پیغامبری بود که خدای تعالی
او را فرستاد از پس ادریس و چون خدای تعالی او را بپیغامبری فرستاد او را پنجاه سال بود و گفته‌اند ... و مادرش ...
... بن ... با اخنوخ بود ... فرزندان قابیل ... فرزندان شیث ... ایشان ... عبد الله ...
گفت ... آدم ... کوه ... فرزندان آدم ... کوهستان ... فرزندان ...
... ابلیس ... اهل سهل ...

مرا همی باید تا خدمت او کنم مرد گفت خواهی پیش من آی و خدمت من کن تا مزد دهم گفت نیک آید و پیش او رفت و چند
اگاه و گوسپند او وی چرانید روزی بایستاد و نی بساخت ... پیش او کس ساخته نبود و بنه مردم او از وی شنیدند
که ... شنیده نبود شهر روز جماعتی برو ... سماع او کردندی و خبر با اهل جبل رسید که ... در سهل کسی ...
با ... آواز او خوش می آید و ایشان را عیدی بودی که هر سالی یک بار عید ایشان بیرون شدندی و زنان ...
... در میان ایشان ... بیرون ... ایشان ... درین عید ... اهل کوهستان بیامدند
تا نظاره عید کنند ... زنان ... از جمال ایشان عجب ... و اهل کوهستان را
خبر دادند از جمال زنان ایشان جماعتی بیامدند و با این زمین ... با ایشان اختلاط ... کردند ... زنا
... شد ... ایشان فاحشه در میان ایشان آشکارا شد و هو قوله تعالى ولا تبرجن تبرج الجاهلية الاولى ...
گفت که آدم علیه السلام وصیت کرده بود فرزندان شیث را که با فرزندان قابیل ... گفت فرزندان شیث آدم ...
... تا ... که از فرزندان قابیل ... گفتند ... فرزندان
قابیل ... و این ... فرزندان قابیل ...
... ایشان ... و ایشان را ... ایشان ... ایشان گفتند ...
... دیگر ... ایشان را ... اختلاط شدند ...
کردند و فساد آشکارا شد در میان ایشان و بنو قابیل بسیار شدند و ... فساد آشکارا کردند
نوح را بایشان فرستاد و او را پنجاه سال بود و در میان ایشان هزار سال کم پنجاه سال مقام کرد و ایشان را دعوت میکرد
و ... و تهدید و وعید میکرد بعقاب خدای ... و ایشان ... طاغی تر ... بودند
خدای تعالی گفت ... قوم نوح ... ظلم و اطغى ... دعوت کرد ... ایشان ...
... گفت عبد الله عباس ... نوح ... ایشان ...
... بایشان ... بیرون ... دعوت ... هزار سال ... بود ...
از ایشان ... و ... ای ...
... و ... و ...
... نوح ... و ... نوح کردی ...
... ایشان ... فقال یا قوم اعبدوا الله این حکایت دعوت نوح است که نوح قوم را گفت یا قوم
... یا قوم من اعبدوا الله خدای را پرستید و عبادت ... باشد ...
... عبادت ... عبادت ... باید
... خدای ... تاکید ... ما لكم من اله
... ما لكم من اله ... باشد ...
... غيره ... لا اله ... باشد ...
... وهو قوله ما لكم من اله ... لا اله ...
... إلا الله ...
الله ... إلا ... باشد ...
غير زيد ... برجل غير ... لا ... ولا زيد ... باشد

تابع موصوف بود در اعراب آنگه ایشان را گفت انی اخاف علیکم عذاب یوم عظیم من می‌ترسم بر شما از عذاب روزی عظیم و آن روز
قیامت و عذاب الیم [illegible] و باشد که نباشد اما عقاب جز مستحق نباشد و خوف اگر چه اصل او ظن باشد اینجا علم است
چنانکه ظن بمعنی علم استعمال کنند و خوف با علم باشد و اگر چه با ظن بیشتر بود [illegible] از مرگ و گور و قیامت و حساب ترسد
و اگر چه این همه بیقین داند قال الملأ من قومه گفتند جماعتی قوم او و در ملأ دو قول گفتند یکی آنکه جماعتی باشند از مردان خاصه دون زنان
کالقوم والنفر والرهط و بلفظ ایشان ملأ خوانند که محافل و مجامع مملو کنند و قول دگر آنست که ملأ اشراف و رؤسا باشند لانهم
یملؤن العیون والقلوب هیبة و جلالة و از اینجاست قول رسول علیه السلام بعضی انصار را بروز بدر چون گفت ما رأینا الا عجایز
صلعا [illegible] رسول علیه السلام گفت اولئک الملأ من قریش ایشان اشراف و سادات قریش اند و قوم
جماعت مردان باشند بی زنان لقیامهم بالامور دون النساء و منه قوله تعالی الرجال قوامون علی النساء الایة و بیان این قوله لا یسخر
قوم من قوم عسی ان یکونوا خیرا منهم و لا نساء من نساء قوم را در برابر زنان نهاد بدل رجال این جماعت از قوم او گفتند انا
لنریک فی ضلال مبین ما ترا در ضلال و خسار و گمراهی ظاهر می‌بینیم و در نراک سه قول گفتند یکی آنکه رؤیت بمعنی علم است و دوم آنکه
بمعنی ابصار است من رؤیة البصر سوم آنکه از رأی است و هو الظن فکانهم قالوا انا لنظنک و مراد بضلال اینجا عدول از
ره صواب است و مبین از فعل لازم است ای بین ظاهر نوح علیه السلام جواب داد که یا قوم لیس بی ضلالة [illegible]
و عدول نیست [illegible] کرایشان حوالت کردند که این کار بعادتی که در وی پدید آمده است
چون [illegible] معانی [illegible] استعمال کنند یقال به جنة و به لمم و طیف و به سقم [illegible] ولا یقال به معرفة لان
هذه من الالام و تلک من العوارض کما یقال به جوع و عطش و لا یقال فیه ولکنی رسول من رب العالمین ولکن من رسولی
[illegible] بمعنی [illegible] رسول بمعنی مرسل باشد و حقیقت او در شرع شخصی باشد که او را تکلیف کنند قیام کردن باعباء
نبوة و رسالت و تحمل پیغامها از خدای تعالی بخلقان که بدان مستحق ثواب عظیم شود از خدای تعالی و از ما مستحق غایت اجلال و اعظام و اصل
لکنی لکنننی بوده است بدو نون بیفکند تا سه نون مجتمع نباشد که حرف مشدد دو حرف باشد [illegible]
در لعلی بعضی هر دو وجه روا باشد لعلی و لعلنی لعلی اقرب اللام من النون من جهة المخرج [illegible]
[illegible] صادر من قبل الله ابلغکم رسالات ربی حکایت قول نوح است علیه السلام
که با قوم میگوید گفت میرسانم بشما پیغامهای خدای ابو عمرو تنها خواند ابلغکم بتخفیف لام من الابلاغ و باقی قراء بتشدید لام من التبلیغ
[illegible] تبلیغ مبالغتی باشد زیاده و بلغ فعل لازم باشد متعدی [illegible] چون همزه با تضعیف العین
در آرند متعدی شود بدو مفعول و قرآن بابلاغ و تبلیغ ناطق است فی قوله تعالی فان تولوا فقد ابلغتکم و قوله یا ایها الرسول
بلغ و ابلاغ القا چیزی باشد که در وی بیان و افهام بود و بلاغت از اینجاست و آن اتصال معنی باشد [illegible] لفظ بلیغ
[illegible] بلاغت باشد و رسالات جمع رسالت باشد و برای آن جمع کرد [illegible] انواع و ضروب باشد از ترغیب و تحذیر
و وعد و وعید و مواعظ و زواجر و حلال و حرام و حدود و احکام و انصح لکم و نصیحت میکنم شما را و نصیحت اخلاص باشد
از [illegible] من قولهم [illegible] العسل [illegible]
من الله ما لا تعلمون و من از خدای [illegible] دانم که شما [illegible] طاعت و [illegible] معصیت [illegible]
طاعت و معصیت [illegible] که خدای تعالی با مطیعان چه خواهد کردن و عاصیان [illegible]
[illegible] نصیحت میکنم شما را [illegible] بایمان و طاعت و تحذیر میکنم از کفر و معصیت او عجبتم صورت این کلام استفهام است و معنی تقریع
ملامت گفت عجب میدارید [illegible] شما آید مذکری [illegible] شما آرد [illegible] عجب [illegible]

باشد از عبارة خارج بود و در [illegible] باشد و علی برای آن گفت که جا متضمن است بمعنی انزل یعنی چه جای تعجب و انکار است
از آنکه خدای ذکری [illegible] بیان [illegible] از اوامر و نواهی و شرایع که مصالح مکلفان بدان متعلق باشد بمردی فرستد بر مردی که هم از شما باشد یعنی از جنس
و از نشیا باشد و از شهر و نسب شما باشد غریب نباشد غرض او آن تا شما را بدان بترساند یعنی اعلام با تخویف باشد تا شما از معاصی او پرهیز
و اجتناب کنید و تا باشد که بر شما رحمت کنند و این آیه دلیل است بر بطلان قول مجبره که گفتند خدای تعالی از کافر کفر و معصیت خواهد و از ایشان
ایمان و تقوی نخواهد و خدای گفت غرض من بفرستادن نوح آنست تا قوم او بانذار او متقی شوند و از کفر و معاصی بپرهیزند تا ایشان را رحمت کنم
فکذبوه این خبر است که خدای تعالی از قوم نوح میدهد که ایشان نوح را تکذیب کردند [illegible] و چندانکه او دعوت پیش کرد ایشان
[illegible] سود نداشت و موعظه و دعوت ایشانرا [illegible] فانجیناه برهانیدیم نوح را و آنان که با او بودند [illegible] گفت سه پسر نوح بودند سام
و حام و یافث و زنان ایشان [illegible] و شش کس دیگر [illegible] پنجاه سال بود با او ایمان آورده بودند [illegible] گفت هشتاد کس بودند
چهل مرد و چهل زن [illegible] گفتند [illegible] هشتاد کس بودند فی الفلک در کشتی و این لفظ صالح است یکی را و جمع را و اصل او اشتقاق او از
دوران است و منه فلکة المغزل و الفلک لدورانه و کذلک فلکة [illegible] الاستدارة و اغرقنا الذین کذبوا بآیاتنا و غرقه کردیم آنان را
که آیات ما تکذیب کردند و اصل غرق غوص در آب باشد بر وجه هلاک و منه قولهم اغرق فی نزع القوس اذا بلغ بها الی الحد برای آنکه [illegible]
[illegible] شود و اغراق فی الامر [illegible] البالغ فیه و استغرق الشیء [illegible] انهم کانوا قوما عمین [illegible] بر طریق تعلیل [illegible] گفت برای آن غرق
کردیم ایشان را [illegible] بودند [illegible] راه حق [illegible] ندیدند و اندیشه نکردند [illegible]
گفت کنایت است از کفر [illegible] دگر گفت کنایت است از جهل حسین بن الفضل گفت عرب [illegible] عن الحق [illegible] والی عاد اخاهم هودا
یعنی و ارسلنا الی عاد اخاهم هودا یعنی و ارسلنا الی عاد حرف جر تعلق دارد بفعلی محذوف که آن فعل [illegible]
[illegible] هود را علیه السلام اما عاد [illegible] عاد بن عوص بن ارم بن سام بن نوح قال یا قوم اعبدوا الله گفت ای قوم من خدای را پرستید
که شما را جز او خدایی نیست افلا تتقون [illegible] برادر ایشان بود [illegible] پدر اما از قبیله ایشان بود [illegible]
نسب [illegible] برادر ایشان خواندند [illegible] و علی هذا حمل قول امیر المؤمنین علیه السلام فی اهل الجمل و صفین
[illegible] اخواننا بغوا علینا [illegible] قال الملأ الذین کفروا من قومه گفتند رؤسا و اشراف قوم او از کافران ما ترا در
سفاهتی میبینیم و سفاهت خفت حلم باشد و ثوب سفیه [illegible]
[illegible] از جمله دروغ زنان می‌پنداریم [illegible] گفت ظن بمعنی علم است هود علیه السلام جواب داد گفت یا قوم لیس
بی سفاهة مرا سفاهتی نیست [illegible] ولکنی رسول من رب العالمین [illegible] ابلغکم رسالات ربی پیغامهای خدای تعالی شما را
میرسانم و [illegible] و من شما را ناصح [illegible] گفت معنی آنست که من پیش از این در میان شما امین [illegible]
چون از خدای تعالی [illegible] امین [illegible] او عجبتم همزه استفهام است و واو عطف را و معنی تقریع و ملامت گفت عجب میدارید
که [illegible] شما آید [illegible] از خدای تعالی [illegible] تا شما را بدان بترساند و اذکروا اذ جعلکم خلفاء [illegible] خدای تعالی
یاد [illegible] کنید چون خدای تعالی شما را خلیفه کرد از پس قوم نوح و خلیفه کسی باشد که قائم مقام دیگری بود از پس او [illegible] یخلف صاحبه
المتقدم ای یجئ خلفه و جمع این لفظ [illegible] برای آنکه مراد [illegible] ظریف و ظرفا [illegible] و جمع [illegible] کریم و کرما
[illegible] و فضیلة و فضائل و زادکم فی الخلق بسطة و بیفزود شما را در خلق و آفرینش بسطت [illegible] بعضی گفتند [illegible] بعضی
دگر گفتند [illegible] قامت [illegible] کوتاه ترین ایشان [illegible] بود و درازترین ایشان صد گز بود و باقر علیه السلام
گفت هر یکی از ایشان [illegible] چنان بود [illegible] از ایشان [illegible] دست [illegible] بکوه زدی [illegible]
[illegible] عبدالله [illegible] گفت هر یکی [illegible] گز بود [illegible] ابو حمزه الثمالی گفت هشتاد گز [illegible] مقاتل گفت دوازده گز

وهب گفت سر هر یکی از ایشان بر مثال قبه‌ای بزرگ بودی و بینی ایشان چندان بودی که سباع در سوراخهای بینی ایشان خانه ساختندی و بچه نهادندی قوله فاذکروا
آلاء الله یاد کنید نعمتهای خدای تعالی واحدها الی والی مثل معا و امعاء و نظیر ... آناء اللیل واحدها انی و انی و انو قال الشاعر
شعر ابیض لا یرهب الهزال ولا یقطع رحما ولا یخون الا . اوغیره لعلکم تفلحون تا همانا ظفر یابید به بقا و نعیم که فلاح در ثواب خدای بر سید بود
دائم ایشان بر سبیل انکار و تعجب گفتند اجئتنا لنعبد الله وحده تو با آمدی تا ما خدای را پرستیم و دست بداریم آنچه پدران ما پرستیدند فاتنا بما تعدنا
بیان کردیم که اجئت فعل ماضی مستقبل استعمال کرده‌اند ... از مضارع ماخوذ است از او بنا ماضی و مصدر و فاعل و مفعول ... الله
احب قول و وحده فاتنا بما تعدنا بیار آنچه ما را وعده میدهی از عذاب ان کنت من الصادقین اگر راست میگوئی و این آن گفتند که هیچ گونه اعتقاد نکرده بودند
که او راست میگوید. پس رسول ... علیه السلام جواب داد ایشان را و گفت قد وقع علیکم من ربکم رجس و غضب گفت واقع شد و
واجب شد شما را از خدای تعالی عذابی و مراد به رجس عذاب است و خشم و رجز و رجس واحد بمعنی العذاب و وقوع حصول باشد و این
کذب که تعلیق باشد عذابی بر شما که خدای تعالی بر شما و بغض العذاب در رجز و رجس واحد بمعنی عذاب باشد و صمیم را ایمان بدید که گفت
ترب الحرام جعلنا کانا ادیمین فی قول الشاعر شعر لا حملیه حتی اسلاه عروة بن بریح لسام الثبات ای الناس لیسوا بعطف و کا ... آ
هم آنکه کا من وعضب از ربکم عقاب باشد مستحق و عضب و رضا از باب اراده باشد و رضا را دلیل باشد که او شر و روحه ابدی
کا ... معتقب و باشد و اطلاق هر دو کنند بر خدای تعالی اتجادلوننی فی اسماء میکنید در نامها که شما نهادید پدران شما و اعجز ... کم
شما نهادید مر بتان را بی‌هیچ نیت و دیگران معنی الهیة و استحقاق عبادة چیزی نیست در ایشان و این ابلغ تر باشد میکنند ایدوی
جانکالام ... باشد مسمی و دیگر گفت اتجادلوننی فی اسماء با من جدل و خصومت میکنید در نامهای که شما نهادید شما و پدران شما اگر
اسم و مسمی یکی بودی ایشان را دستی بود که گفتندی ما با تو در نامها جدل میکنیم در مسمی جدل میکنیم و لکن تو این مسمی ندانی تا ...
پوشیده است که اسم و مسمی یکی باشد چون هود فرق کرد میان اسم و مسمی ... جمع میکند با تو تعظیم باشی با او و الخطاب الیک ...
ایشان اگر اسم مسمی بودی واجب کردی که ... الله بودند تحقیق برای اکثار ایشان نام الها و اطلاق میکردند بر ... کرد تا ... وقت عباده
یکی بود و جواب ایشان آنکه گفتندی اینجا ... الله تعالی و خلاف ... معلوم است و مقاله ... او را که در این ... مقالات حقیقتا باشد و ما نزل الله بها من
سلطان خدای تعالی بر آن حجتی و برهانی نفرستاد و برهان و حجت آن کند و بعضی گویند آیات نامها ست فانتظروا انتظار وقوع عذاب کنید که من با شما از
جمله منتظرانم و منتظر ایشان باشم یعنی انتظار عقاب ... کنم من نیز انتظار ... در عذاب شما ... قوله قل تربصوا فانی معکم
من المتربصین فانجیناه ما نجات دادیم هود را و آنان که با او بودند از اهل دین او که با او ایمان آورده بودند و نجات خلاص باشد و اصل
او النجوة است و هی الارض المرتفعة برای آنکه ... چون افتاده باشد ... و نشیب جون از نجات خلاص یابد خلاص ... و ...
از آن ... باشد چون ... بر نجوة زمین باشد ... برحمة منا یعنی آن نجاة که ما دادیم ایشان را
بحمد ... و قطعنا دابر الذین کذبوا بایاتنا و بریدیم اصل و بیخ آنان که آیات ما به دروغ داشتند و ما کانوا ... قطع ازاله چیزی باشد
از چیزی ... بر تقدیر اتصال بود و دابر ... کسی که ... کردیم ایشان را از خر ... ایشان یعنی ... کردیم ایشان را
نکردیم ... باشد ... که اصل ایشان و نسل ایشان ببریدیم و دابر چیزی باشد از ... تقصیر ...
بود و قال ... من قبل ... و قوله ... و ... در بعض ... الدبر ... بعض ...
قطع دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین و ما کانوا مؤمنین و ایشان ایمان نداشتند ... که مؤمنان بودند ... و هلاک شدند
القصة عاد و هلاک ایشان بروایت محمد بن اسحق و السدی و جز ایشان از مفسران و اهل تواریخ گفتند عاد در زمین بودند
بجایی که آن را احقاف گفتندی و ذلک قوله تعالی واذکر اخا عاد اذ انذر قومه بالاحقاف ... بود که بعضی ... زمینی که عالج ...
و بعضی ... تا ... از یمن تا حضرموت اکنون در زمین فاش شدند و شایع گشتند و قهر کردند مردمان را بفضل

قوله کرد خدای تعالی ما را بر شما ... و خدای تعالی ایشان را قوتی عظیم داده بود و ایشان بت پرست بودند و بتان داشتند قبیله نام یکی صدا بود و نام
یکی صمود و نام یکی هبا و هر قوله اتجادلوننی فی اسماء سمیتموها انتم و آباؤکم خدای تعالی هود را بایشان فرستاد و او در میان ایشان
از حسب ... بود و نسب تا او را بایشان فرستاد و حق گردید با خدای تعالی و منع کرد از عبادت اصنام و ظلم کردن بر مردمان ابا کردند و گفتند
و او را دروغ داشتند من اشد منا قوة گفتند کیست که از ما قوی تر و بناها و مصانع کردند و ... کردند در بناها و مصنعها آنکه خدای تعالی ایشان را بوعید
در قرآن ... کرد کردند ... اتبنون بکل ریع آیة تعبثون و تتخذون مصانع لعلکم تخلدون و اذا بطشتم بطشتم جبارین چه
فساد و ظلم از حد ببرند خدای تعالی باران از ایشان باز گرفت سه سال ... ایشان بجهد و رنج شدند و عادت ایشان چنان بود که چون
رنجی رسیدی و خواستندی تا دعا کنند و خلاص جویند از آن بمکه آمدندی بیت الحرام و آنجا دعا کردندی مسلمانان و مشرکان هم بمکه جمع
شدندی بمختلف دینها و مختلف زبانها و لغات و دعا کردندی و هر خانه خدای را تعظیم کردندی ... که خانه و شعر مکه را
و که در آن عهد عمالقه داشتند عمالقه ایشان را عملیق خواندند که ... ایشان عملیق بن لاوذ بن سام بن نوح بود و سید و مهتر ایشان
که در آن وقت مردی بود نام او معویة بن بکر و مادر او کلهده بنت الخیبری بود ... چون باران از ایشان منع کردند ایشان را
قحط رسید و گفتند وفدی ... باید ساخت بمکه تا ... باران خواهند جماعتی را نام بردند منهم قیل بن عنز و لقیم بن هزال بن هزیل و عتیل
بن ضد بن عاد الاکبر و مرثد بن سعد بن عفیر و این مرد مسلمان بود اسلام پنهان داشتی و جلهمة بن الخیبری خال معویة بن بکر و لقمان بن
عاد را بفرستادند با این گروه هر یکی از ایشان قومی با خود ببردند از قبیله و عشیره خود عدد ایشان هفتاد مرد رسید چون بمکه رسیدند
نزدیک معویة بن بکر فرود آمدند او بظاهر مکه بود خارج حرم ایشان را فرود آورد و اکرام کرد چه ایشان اخوال و اصهار او بودند ایشان
یک ماه مهمان داری کرد و نیکو میداشت و ایشان نزدیک او خمر میخوردند و این معویة دو کنیزک مطربه داشت ایشان جراد
نام گفتندی ایشان سماع میکردندی و ایشان خمر میخوردندی بعیش و عشرت مشغول شدند و قوم خود را وجهد و رنج و قحط ایشان
فراموش کردند و هر روز نام وعده گذشت و ... معویة بن بکر و شکایت از عجز حال و معویة شرم داشت از ... گفتن
و ایشان عرض کردن گفت نباید که بخل نسبت کنند که ایشان مهمان منند ... که گفت و تلقین کرد این کنیزکان را گفت ...
چون این جماعة بلهو مشغول شدند این بیتها بغنا بر ایشان میخوانند تا باشد که ایشان از آن آگاهی باشند و بیتها این است شعر
الا یا قیل ویحک قم فهینم لعل الله یصحبنا غماما . فیسقی ارض عاد ان عادا قد امسوا ما یبینون الکلاما . من العطش الشدید
فلیس نرجو به الشیخ الکبیر ولا الغلاما . وقد کانت نساؤهم بخیر فقد امست نساؤهم عیامی . وان الوحش تاتیهم جهارا ولا
تخشی لعادی سهاما . وانتم ههنا فیما اشتهیتم نهارکم ولیلکم التماما . فقبح وفدکم من وفد قوم ولا لقوا التحیة والسلاما
چون جرادتان این بیتها بخواندند ایشان گفتند قوم ما ما را بکار فرستادند و ایشان در رنج و ما بلهو و طرب مشغول شدیم بر
کما گردیم بحطاب ... بلند ... و در این حرم شویم و دعا کنیم تا باشد که خدای عاد را و قوم ما را باران فرستد مرثد بن سعد بن عفیر
که مسلمان بود و اسلام پوشیده میداشت ایشان را گفت ای قوم شما را استسقا خطا کرده باید علما و شما باران نیابید اگر خواهید
تا خدای بر ما و شما رحمت کند و باران فرستد ما را باید تا بپیغمبر خدای هود ایمان آریم که این باران بدعای او بیاید و هود مانا گفت
و اظهار اسلام کرد چون ایشان این سخن از او بشنیدند جلهمة بن الخیبری خال معویة انکار کرد او این بیتها بگفت شعر ابا سعد
فانک من قبیل ذوی کرم و امک من ثمود . فانا لن نطیعک ما بقینا ولسنا فاعلین لما ترید . اتامرنا لنترک دین رفد و رمل و آل
صدو العبود . ونترک دین آبائکم ذوی الرای ونتبع دین هود . آنکه معویة بن بکر را گفت مرثد بن سعد را گفت بر خود باز دار
تا با ما نباشد که او بر دین ما نیست بر دین هود است و این مرثد بر ره حسیب و ... بودند که او را تا ایشان بر فتند آنگه رهگذ
مرثد بیکه قصد ... آمد و ایشان هنوز هیچ دعا نکرده بودند بایستاد و گفت بارخدایا قوم ... مرثد بن سعد را ...

بارخدایا حاجت من درازی عمر و دولت و ملکی و مراد وفد و جمله ایشان بکن بارخدایا قیل را نیز بخواهد از تو و لقمان بن عاد نیز
از این وفد و جماعه ما بس ایستاده بود و همه ایشان نشد بکار رفت و گفت بارخدایا من تنها آمدم تو دو حاجتی کو لهب باید
عادیم قیل بن عنز برخاست و گفت بارخدایا من نه بیمار بودم تا داروی کنم و اوله بلی شتوی تا دو رفته‌ام او را بارخدایا عاد را ده
آنچه خواهد از دیده‌ای داده بارخدایا اگر هود پیغامبر راست می‌باید ... که هلاک شدیم خدای تعالی ابر بید کرد یکی سپید و یکی سیاه و دیگر
سرخ آنگاه ایشان را منادی آواز داد و گفت یا قیل اختیار کن برای خود و قوم خود از این سه ابر یکی او گفت ابر سیاه اختیار کردم که او آب بیش
باشد منادی آواز داد و گفت شعر لقد حققت رمادا رمددا لا یبقی من العاد احدا ۰ لا والدا یترک ولا ولدا الا جعلتهم همدا ۰ الا بنوا اللوذیه المهدا
وبنوا اللوذیه رهط لقیم بن هزال بودند و بمکه بودند ... بعاد نبودند در میان ایشان و ایشان را عاد آخر خوانند و عاد
بزرگ تا آن جماعت ایشان را هلاک کردند و بر زمین عاد از دو برآمد و ایشان گفتند این ابر است باران خواهد باریدن ... گفت هذا
عارض ممطرنا بل هو ما استعجلتم به ریح فیها عذاب الیم تدمر کل شیء بامر ربها
این است که شما بآن شتاب کردید بعذاب بادی است که در وی عذاب دردناک است هلاک کند همه چیز را ... بفرمان خدای
نقل بودند ... گفتند چون ابر عذاب بدید بترسید و بدان رو چون ... درآمد و گفت تا چه بود گفت بادی ... دیدم
باد ... در میان آن ... باز ... کرد چنانکه ... بن شعیب روایت کرد ... که خدای تعالی باد بر ...
کرد و قوم هود را هلاک کرد ... عاد را ... خدایا ... یا عظیم چه مقدار بیرون کنیم حق تعالی گفت برسیل ...
کرسی ... بعد ... گفتند خدایا تو عالم تری ... از آن ... وا ... خازنان ... و عالم ... کند حق تعالی گفت ... فی
... بعد ... عظیم بیرون کرد ... هفت شب و هشت روز ... بر ... مسلط شد ... بود ... علیهم سبع لیال و ثمانیه
ایام حسوما فتری القوم فیها صرعی کانهم اعجاز نخل خاویه ... وا هلاک کرد مردان و شتران ایشان ... ایشان را در هوا
برد میان السماء والارض و بینداخت و پست کرد ... چنان ... در جاها ... با ... ود ... هوا
بجان کردی و ایشان را برگرفتی و در هوا بردی و بینداختی و پست کردی در جاها ... باد در جاه ... ایشان را
از آنجا بیرون آوردی و بر زمین زدی و پست کردی و هود علیه السلام و ... با ... ایشان رسیدی
... باد ... چنان ... شتر ... در ... بر گرفتی ... پدید
و بر زمین زدی و هلاک کردی و چون خدای تعالی ایشان را هلاک کرد ... مرغان سیاه ... تا ایشان را برگرفتند و در دریا انداختند
این کیسان گفت چون خدای تعالی ... قوم ... عاد هفت مرد ... ایشان ... بودند ... ایشان ... بود نام ... گفتند با
... عاد ... برآورد ... باد ... که ... در ... بر ... بر ... و درختان
... و درختان ... ایشان ... کرد ... گفت
گفت کانهم اعجاز نخل خاویه تا ایشان ... لاخلخان ... و ... باد ... گفت شعر لم یبق الا الخلخان
نفسه ... ۰ ... هود علیه السلام ... گفت ... یا ... سلم
اسلام ... گفت الاسلام ... خدای ... ایشان ... از ایشان ... باز ...
شتران ... گفتند ... کفت ... اسلام آرم ... قوم من ... ایشان ... کشته
برای من گفت ... بادشاه ... گفت ... کشته
و ... گرد و با اصحاب ... باطل ... روایت کرد ... گرفت ... بچهار
و شراب ... خدای تعالی ایشان را خسف کند و بر زمین فرو برد و ... عاد را هلاک کرد

کاره بانگ ... خانه ... باشد و زنان مطرب دارند و جامه حریر پوشند و چون بر قد و از عاد کس تا ... کرده بکه بعد
از آنکه بیرون آمدند و بما ... معویه بن بکر ... هود رسید ... سلم از هلاک عاد و خبر داد ایشان را بحدیث عاد و هلاک
ایشان گفتند هود ... کرد ... گفت ... بساحل دریا ایشان ... آمد ... گفت او ایشان را ... بنت بکر گفت صدق ...
مکه مرثد بن سعد و لقمان بن عاد و قیل بن عنز ... گفتند چون ... بکردعا کردیم گفتند بارخدایا ما را ... که ...
ایشان ... خدای تعالی دعاء شما اجابت کرد اکنون حاجت بخواهید و آرزوی خود بگویید اما مرثد بن سعد گفت اللهم اعطنی ...
بارخدایا ... و صدق ... بخواست ... گفت ... قوم ... رسید گفتند هلاک رسید بایشان گفت
... لا حاجه لی ... ایشان ... باد ... هلاک کرد و لقمان بن عاد گفت بارخدایا ... عمری
دراز ده گفتند چه مقدار ... گفت ... کرکس ... برادر ... کرکس ... اختیار کرد ...
... تا بمردی ... دیگر ... تا بمرد ... چنین تا نوبت بهفتم رسید و گفتند ... کی ... باشد
باشد و گفتند هشتاد سال چون کرکس هفتم رسید ... بود و گفت ... قوم ... کرکس ... گفت یا عم
هذا لبد ولبد بزبان ایشان ... گفت ... لبد ... دادن ... کرکس ...
... لبد ... لقمان ... لبد ... بوده است در ... ایشان ...
... لبد ... گفت انهض یا لبد ... لبد ... لبد ... برخاست ... و لقمان عاد
... و حدیث لبد ... و گفتند اتی ابد علی لبد ... علی ... قال النابغه شعر امست خلاء و امسی
اهلها احتملوا اخنی علیها الذی اخنی علی لبد ۰ محمد بن اسحق گفت مرثد بن سعد چون حدیث هلاک عاد بشنید این بیتها گفت
شعر عصت عاد رسولهم فامسوا عطاشا ما تبلهم السماء ۰ لهم صرد ... ۰ الا ... حلوم عاد
فان قلوبهم قفر هواء ۰ من الخبر المبین ... وما ... النصیحه والعناء ۰ ... ولم ...
... القلوب ... وقد ذهب الصبا ۰ ... صداء والعناء ۰ ... لما ...
من ... الشفاء ۰ ... ۰ ... ۰ ... من ماء
ماشاء الله ... و چون هود علیه السلام ... ابو الطفیل عامر بن واثله گفت امیر
المومنین علی ... کرا ... گفت ... یا امیر المومنین ... کسی ... باشد
گفت ... یا امیر المومنین ... گفت ... هود علیه السلام ... روایت کرد
از عبد الرحمن بن سابط ... کی ... هود و شعیب و صالح و اسمعیل
علیهم السلام ... قوم او ... هلاک ... و ...
تا ... صالح ... سلما ... صالحا ...
... صالح ... ثمود بن ... بن سام بن نوح ... ثمود ... قبیله ... گفت
... شعر الحام ... ۰ ... ایشان ... میان
حجاز و شام ... الوادی ... صالح ... صالح بن عبید بن آسف بن ماسخ بن عبید بن حادر بن ثمود و ثمود را دو وجه صرف
۱۲۷ و صرف روا باشد ... صرف ... گفت ... الا ان ثمود کفروا ربهم الا بعدا لثمود اول را صرف کرد و دوم
صرف نکرد ... باشد ... گفت اسم قبیله است و قبیله مونث باشد
و سبب دیگر ... قال یا قوم اعبدوا الله گفت یا قوم خدای را پرستید که شما را خدای ... و در ... برفع و جر روایت

قد جاءتکم بینة من ربکم هذه ناقة الله لکم آیة [illegible]

[illegible]

وبوأکم فی الارض تتخذون من سهولها قصورا وتنحتون الجبال بیوتا [illegible]

[illegible]

قال الملأ الذین استکبروا [illegible]

[illegible]

فاخذتهم الرجفة فاصبحوا فی دارهم جاثمین [illegible]

[illegible]

فعقروا الناقة وعتوا عن امر ربهم وقالوا یا صالح [illegible]

[illegible]

تا هم چنان آب [illegible] بود و شیر عوض [illegible] ایشان [illegible] شد که آب [illegible]
[illegible] کردندی [illegible] سعی [illegible]
[illegible]
[illegible] گفت [illegible] رسید [illegible]
[illegible]
[illegible] و لیکن [illegible] و خدای تعالی [illegible]
[illegible] بکشیم [illegible]
در ثمود [illegible] عنیزه بنت غنم [illegible] و دختران نیکو داشت [illegible]
[illegible] صدوف بنت المحیا نام بود [illegible]
[illegible] صالح [illegible] بکشیم [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] صالح [illegible]

[illegible]

فرود آمد و نام او [illegible] بود و گفته‌اند [illegible] ایشان او را پناه دادند کافران مسلمانان قوم او را [illegible] و عذاب میکردند و میگفتند [illegible]
[illegible] صالح چون [illegible] بیامد و گفت یا رسول الله این کافران ما را در عذاب کشیدند [illegible] گفت
ایشان گفتند ما را چه عذاب میکنی [illegible] ایشان بیامدند [illegible] گفتند صالح را [illegible] گفت لا [illegible] صالح
[illegible] صالح [illegible] و ایشان [illegible] اشتر صالح را [illegible] و معصیت خود ظاهر [illegible]
تا روز پنجشنبه [illegible] روی ایشان [illegible] سرخ بود [illegible] ایشان را [illegible]
[illegible] روز سیم برخاستند و روی‌های ایشان سیاه بود پنداشتی [illegible] قوله تعالی فقال تمتعوا فی دارکم ثلثة ایام
ذلك وعد غير مكذوب چون روز [illegible] صالح علیه السلام از میان ایشان بیرون رفت و آنان که [illegible] جمله [illegible]
با وی بشام آمدند [illegible] فلسطین فرود آمدند چون روز [illegible] و ایشان سیاه روی شدند [illegible]
بگریستند و کفن در پوشیدند و حنوط بر خود کردند و حنوط ایشان صبر بود و کفن ایشان [illegible] و نشستند [illegible]
منتظر عذاب خدای [illegible] زمین [illegible] که عذاب خدای [illegible] ایشان [illegible]
از آسمان بیامد [illegible] ایشان [illegible]
و از ایشان هیچکس نماند از خرد و بزرگ الا [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible] بوادی القری [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible]
که رسول علیه السلام در غزات تبوک [illegible] اصحابان را گفت [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] صالح [illegible]
چون [illegible] تا خدای تعالی ایشان را عذاب کرد [illegible] رسول علیه السلام اشارت کرد و گفت [illegible]
[illegible] خدای [illegible]
زمین [illegible] مشارق و مغارب زمین [illegible]
خدای تعالی [illegible]
[illegible] رسول علیه السلام اشارت کرد [illegible]
[illegible] صالح [illegible]
[illegible] هلاک [illegible] شام [illegible]
که رسول صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علی را گفت یا علی اتدری من اشقی الاولین والآخرین [illegible] اشقی ترین اولین کیست گفت
الله و رسوله اعلم خدای و پیغامبر [illegible] صالح [illegible] گفت اشقی ترین آخرین [illegible] گفت خدای و پیغامبر
گفت کشنده تو [illegible] عبد الرحمن بن ملجم [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] عبد الرحمن گفت یا امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] صالح گفت [illegible] خدای [illegible]
[illegible] گفت [illegible]

که میگفت [illegible] یا امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام
این بیت انشاء کرد شعر اشدد حیازیمک للموت فان الموت لاقیکا ولا تجزع من الموت اذا حل بوادیکا [illegible]
[illegible] یا امیر المؤمنین [illegible] امیر المؤمنین گفت [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام شعر
ارید حباءه ویرید قتلی عذیرک من خلیلک من مراد [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] عبد الرحمن بن ملجم [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible] علی بن ابی طالب [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] سورة الانبیاء [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] فزت ورب الکعبة [illegible]
شعر فلم ار مهرا ساقه ذو سماحة کمهر قطام من فصیح واعجم ثلاثة آلاف وعبد وقینة وضرب علی بالحسام المصمم فلا مهر اغلى
من علی وان غلا ولا فتک الا دون فتک ابن ملجم قوله ولوطا اذ قال لقومه [illegible]
[illegible] ولوطا اذ قال لقومه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ما سبقکم بها من احد من العالمین [illegible]
[illegible] لوط بن هاران بن تارخ [illegible] ابراهیم علیه السلام [illegible]
فلسطین [illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] استفهام [illegible]

قصه لوط با قوم [illegible]

[illegible]

تا ایشان [illegible] مجتمع شد [illegible] روایت آمده است [illegible]

[illegible]

زن و مرد مخزون بودند که چون تو در دیار آن ابر حاضر شد ابو العالیه گفت آن ابر بالای شعر ایشان آمد ایشان در سایه او خود بودند چون ابر
سایه بر سر ایشان افکند و هر در سایه ابر حاصل شد حق تعالی قال الذین از بهر ایشان بیجا بند و آتش از آن ابر فرود آورد تا همه ایشان را بسوخت
قوله فاخذهم عذاب یوم الظلة فاصبحوا فی دیارهم جاثمین محمد بن مروان گفت هر کجا در قرآن جاثمین است مراد شعر است و هر کجا دیارهم است مراد رجفه
محمد بن اسحق گفت مردی [illegible] آن ابر بدید و در وی عذاب بشناخت که آن ابر رحمت نیست بلکه عذاب است این بیت بگفت
شعر یا قوم ان شعیبا مرسل فذروا عنکم سمیرا و عمران بن شداد · انی اری غیمة یا قوم قد طلعت تدعو بصوت علی صمانة الوادی · وانه لن تروا فیها ضحی
غدا الا الرقیم یمشی بین انجاد · سمیر و عمران ساحر و کاهن بودند در میان قوم شعیب [illegible] و ابو عبد الله بجلی گفت ابجد و هوز و حطی و کلمن
و سعفص و قرشت نامهای پادشاهان مدین بود و پادشاه مدین در روزگار شعیب کلمن نام بود چون هلاک شد خواهر او برادر او را مرثیت گفت و نوحه
میکرد و میگفت شعر کلمن هدم رکنی هلکه وسط المحله · سید القوم اتاه الحتف نارا وسط ظله · جعلت نار علیهم دارهم کالمضمحله · الذین
کذبوا شعیبا خدای تعالی از ایشان باز گفت که آنها که شعیب را تکذیب کردند و او را دروغ زن داشتند چنان شدند که ان لم یغنوا فیها
پنداشتی که در آن سرایها نبودند و منازل نبوده اند و مقام نکرده اند من قولهم غنی بالمکان یعنی اقام به والمغنی المنزل یعنی اذا قام به والمغنی
المنزل جمعه المغانی وقال لبید شعر وغنیت دهرا قبل مجری داحس لو کان للنفس اللجوج خلود · وقال حاتم شعر غنینا زمانا بالتصعلک والغنی
وکلا سقاناه بکأسیهما الدهر · فما زادنا بغیا علی ذی قرابة غنانا ولا ازری باحسابنا الفقر · وقال رؤبة شعر وعهد مغنی دمنة بلعلعا
خدای تعالی بعد تدمیر و هلاک ایشان گفت پنداشتی که ایشان در آن دیار نبودند و مقام نداشتند
از آن که ایشان را اثر و رسم نماند چنانکه گفت کان لم تغن بالامس وکما قال الشاعر شعر کان لم یکن بین الحجون الی الصفا انیس ولم
یسمر بمکة سامر · بلی نحن کنا اهلها فابادنا صروف اللیالی والجدود العواثر · الذین کذبوا شعیبا حق تعالی این لفظ تکرار کرد بر وجه تغلیظ
فی تکذیب شعیب تاکیدا وتعظیما للشان فی ذلک کانوا هم الخاسرین ایشان بودند که زیان کار بودند [illegible]
[illegible] الخاسرون [illegible]
بین الصفة والخبر حق تعالی گفت چون شعیب از ایشان برگشت و گفت یا قوم لقد ابلغتکم رسالات ربی
[illegible] فکیف آسی علی قوم کافرین [illegible]
و تسلی [illegible] والحجت عینه من فرط الاسی قال
امرؤ القیس شعر یقولون لا تهلک اسی وتجمل [illegible]
الحزن والاسی الصبر [illegible] قوله تعالی عز وجل
وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ ۹۲
لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ
حَتَّى عَفَوْا وَقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً
وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا
عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا

فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَى أَنْ يَأْتِيَهُمْ
بَأْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ أَوَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَى أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا
ضُحًى وَهُمْ يَلْعَبُونَ أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ
الْخَاسِرُونَ أَوَلَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا أَنْ
لَوْ نَشَاءُ أَصَبْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَنَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا
يَسْمَعُونَ تِلْكَ الْقُرَى نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَائِهَا وَلَقَدْ
جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا
مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ
وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ
لَفَاسِقِينَ قوله وما ارسلنا فی قریة من نبی حق تعالی گفت در دیار کرمن [illegible] شعر [illegible]
شهر را یا ما و [illegible] بر سبیل امتحان و اختیار تا باشد که بعد ایشان [illegible] شوند با خدای گرویدند
تضرع و لابه کنند من فی قوله من نبی زیادت برای تاکید نفی [illegible] بعضی گفتند باساء رنج و سختی
که بتن ایشان رسد و ضراء الحال ایشان رسد از نکبات تا درویش شوند حسن گفت باساء گرسنگی باشد و ضراء بیماری
گفت باساء گرسنگی باشد و ضراء درویشی و لعلهم لفظ لعل آورد که حق تعالی با ایشان معامله مختبران [illegible]
ترجی آورد [illegible] لعل بمعنی لام کی است [illegible] یتضرعون بوده است ادغام کرده اند [illegible]
چنین شده است که حق تعالی گفت هم بر سبیل امتحان و اختیار بوده است [illegible] امتحان کردیم [illegible]
[illegible] باشد که ایشان [illegible]
[illegible] که آن خود باستحقاق است با ایشان و مغرور شدند
حتی عفوا تا بسیار شدند یقال عفا النبت اذا کثر [illegible]
[illegible] تا بسیار شوند حسن بصری گفت
تا فربه شدند [illegible] گفت تا بسیار شدند قال الشاعر شعر ولکنا نعض السیف منها باسوق عافیات اللحم کوم · وقال آخر
شعر عفوا من بعد اقلال وکانوا زمانا لیس عندهم بعیر · ومنه قوله علیه السلام احفوا الشوارب واعفوا اللحی [illegible]

حتى عفوا التراك حتى يكثر عبد الله عباس گفت تا عدد ایشان بسیار شد قتاده گفت تا خرم شدند مقاتل بن حیان گفت تا مال گرد

ایشان و اندر ... [illegible] ... گفتند چه ما اگر ما را پیش از این ... [illegible] ... چنین بود که ما در شدت

بودیم ... [illegible] ... حق تعالی گفت چون ایشان این شدند ... [illegible]

بگرفتیم بعذاب ... [illegible] ... ایشان ... [illegible]

... [illegible] ... قال الشاعر *شعر* ... [illegible]

... [illegible] ... ولو ان اهل القرى آمنوا واتقوا حق تعالی ... [illegible] ... ترغیب و ترهیب ... [illegible] گفت

اگر اهل این شهرها ایمان آوردندی ... [illegible] ... برکات بر ایشان ... [illegible]

از آسمان و زمین ... [illegible] ... برکات آسمان ... [illegible]

و برکات زمین ... [illegible] ... ولکن کذبوا ... [illegible] ... فاخذناهم بما کانوا یکسبون ... [illegible]

افامن اهل القرى ان یأتیهم بأسنا بیاتا ... [illegible] ... شب ... [illegible]

بیاتا وهم نائمون ... [illegible]

او امن اهل القرى ... [illegible] ... ضحى وهم یلعبون ... [illegible]

... [illegible] ... عذاب ما ... [illegible]

... [illegible] ... افامنوا مکر الله ... [illegible]

... [illegible] ... قال الشاعر *شعر* ... [illegible]

... [illegible] ... فلا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون ... [illegible]

... [illegible] ... اولم یهد للذین یرثون الارض من بعد اهلها ان لو نشاء اصبناهم بذنوبهم ... [illegible]

... [illegible] ... ونطبع على قلوبهم فهم لا یسمعون ... [illegible]

... [illegible] ... ایشان ... [illegible] ... هلاک کرد ... [illegible] ... قوم نوح و عاد و ثمود و صالح و شعیب ... [illegible]

... [illegible] ... ونطبع ... [illegible] ... علی قلوبهم ... [illegible]

... [illegible] ... کالطبع علی قلب ... [illegible]

... [illegible] ... طبع الله علیها بکفرهم فلا یؤمنون الا قلیلا ... [illegible]

... [illegible] ... تلك القرى نقص علیك من انبائها ... [illegible]

... [illegible] ... قوم نوح و عاد و ثمود و شعیب و لوط ... [illegible]

... [illegible] ... ولقد جاءتهم رسلهم بالبینات ... [illegible]

... [illegible] ... فما کانوا لیؤمنوا بما کذبوا من قبل ... [illegible]

... [illegible] ... کذلك یطبع الله علی قلوب الکافرین ... [illegible]

... [illegible] ... ایشان

[illegible]

ثم بعثنا من بعدهم
موسى بآياتنا إلى فرعون وملئه فظلموا بها فانظر كيف كان ١٠١
عاقبة المفسدين ۞ وقال موسى يا فرعون إني رسول من رب العالمين حقيق
على أن لا أقول على الله إلا الحق قد جئتكم ببينة من ربكم فأرسل معي
بني إسرائيل قال إن كنت جئت بآية فأت بها إن كنت
من الصادقين ۞ فألقى عصاه فإذا هي ثعبان مبين ۞ ونزع يده فإذا هي
بيضاء للناظرين ۞ قال الملأ من قوم فرعون إن هذا لساحر عليم ۞
يريد أن يخرجكم من أرضكم فماذا تأمرون ۞ قالوا أرجه وأخاه
وأرسل في المدائن حاشرين ۞ يأتوك بكل ساحر عليم ۞ وجاء
السحرة فرعون قالوا إن لنا لأجرا إن كنا نحن الغالبين

قال نعم وإنكم لمن المقربين ۞ قالوا يا موسى إما أن تلقي
وإما أن نكون نحن الملقين ۞ قال ألقوا فلما ألقوا سحروا أعين الناس واسترهبوهم
وجاءوا بسحر عظيم ۞ وأوحينا إلى موسى أن ألق عصاك فإذا هي
تلقف ما يأفكون ۞ فوقع الحق وبطل ما كانوا يعملون ۞
فغلبوا هنالك وانقلبوا صاغرين ۞ وألقي السحرة ساجدين ۞
قالوا آمنا برب العالمين ۞ رب موسى وهارون ۞ قال فرعون
آمنتم به قبل أن آذن لكم إن هذا لمكر مكرتموه
في المدينة لتخرجوا منها أهلها فسوف تعلمون ۞ لأقطعن
أيديكم وأرجلكم من خلاف ثم لأصلبنكم أجمعين ۞
قالوا إنا إلى ربنا منقلبون ۞ وما تنقم منا إلا أن آمنا
بآيات ربنا لما جاءتنا ربنا أفرغ علينا صبرا وتوفنا مسلمين

[illegible]

باشد و به معنی تبدیل حاصلات دران قول فرصت فانظر کیف کان عاقبة المفسدین این نظر یعنی تفکرات اندیشه کن و تامل و بنگر چگونه بود
تا عاقبت این مفسدان که جامه سیاه چگونه بود و ما با ایشان چه کردیم وقال موسی یا فرعون موسی گفت ای فرعون و نام او قابوس بود بر قول اهل
کتاب و وهب گفت نام او ولید بن مصعب بود و از جمله قبطیان بود و عمر وی چهار صد سال بود و چنانکه در اخبار آمده در مدت [illegible] هیچ درد
و گرسنگی ندید و هیچ بار رنجور نشد و او را اشغال و مغانی و حرم و شهوت بود و اگر بدی به بدن پوشیده داشتی و بیشتر طعام او بود
تا ثقل نباشد از او و او محتاج ثقل کردن نیامد و بالوهیت دعوی کرد موسی معروف را علیه السلام خدای بایشان فرستاد و بیامد بر در
سرای ملک مقام کرد [illegible] فرعون بر آنکه [illegible] در پیش و خلق جاه و [illegible] بودند در حضرات که موسی
جامه پشمین داشت از پلاس و کلاه پشمین در سر [illegible] و عصا بدست گرفته و همچنین تا یک سال بود
فرعون را کسی پیش فرعون حدیث ایشان یاد کرد [illegible] این سخن [illegible] در سرای
حدیث کند این حدیث [illegible]
حاجب خداوند را بر فرعون و قوم وی فرستاد [illegible] تا با ما ایمان آرند و [illegible] فرعون گفت این چه حدیث است که تو میگوئی و تهدید میکرد
یا فرعون گفت هر آنچه باشد حقیقت و این سخن که [illegible] فرعون را [illegible]
فرعون چون این بشنید بتهدید [illegible]
فرعون با ایشان [illegible] و گفت من [illegible] انی رسول من رب العالمین [illegible]
که خدای جهانیان است که میان ایشان این مناظره رفت که حق تعالی در سورة الشعرا حکایت کرد از ایشان فرعون [illegible]
قال الله تعالی [illegible] فرعون گفت حقیق [illegible] موسی علیه السلام گفت حقیق علی ان لا اقول علی الله الا الحق گفت [illegible]
من بخدا حق [illegible] و حقیق فعیل باشد من الحق [illegible] بمعنی فاعل باشد [illegible] بمعنی مفعول [illegible]
معنی [illegible] ما قول [illegible] لا اقول [illegible] و حقیق [illegible] باشد کانه حق علی ان لا اقول علی الله الا
الحق [illegible] بمعنی مفعول باشد [illegible] بمعنی باء [illegible] فلان [illegible]
[illegible] قرائة الحسن
[illegible] بان لا اقول [illegible] عبد الله مسعود [illegible] حقیق ان لا اقول [illegible] ابو عبیده گفت
معنی آنست که حریص علی ان لا اقول [illegible] بخدا بر حق [illegible] واجب [illegible] بر خدا بجز حق [illegible]
و ابو علی الفارسی گفت [illegible] حقیق [illegible] قال الله تعالی [illegible] و قال الحق [illegible]
[illegible] گفت فرعون را [illegible] دلیل [illegible]
من ربکم من [illegible] فارسل معی بنی اسرائیل [illegible] یعقوب [illegible]
[illegible] فرعون بنی اسرائیل را [illegible] موسی [illegible] یوسف [illegible]
یوسف [illegible] ایشان [illegible] بنی اسرائیل [illegible]
ایشان [illegible] فرعون موسی [illegible] یوسف علیه السلام [illegible] موسی علیه السلام [illegible]
فرعون موسی [illegible] فالقی عصاه موسی علیه السلام عصا [illegible]
و اصل عصا من العصیان [illegible]
قال الشاعر شعر [illegible] ذاک فعل الصیقل بالعصا و السیف [illegible]
العصا [illegible] بالعصا و عصیبة بالسیف [illegible] حقیقت [illegible]

[illegible] قال الشاعر شعر فالقت عصاها و استقرت بها النوی کما قر عینا بالایاب المسافر بعضی [illegible]
از عصیان [illegible] و العصا [illegible] عصی [illegible] و عصیة [illegible] عصا و عصوان [illegible]
بالعصا قال الشاعر شعر [illegible] و اصل الق من اللقاء باشد بمعنی [illegible]
[illegible] قال [illegible]
[illegible]
فاذا [illegible]
[illegible]
[illegible] قال الشاعر شعر [illegible] کثعبان [illegible]
[illegible] موسی [illegible]
[illegible] عبد الله عباس [illegible] فرعون [illegible]
[illegible] فرعون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] موسی علیه السلام [illegible]
[illegible] موسی [illegible]
چون شعاع آفتاب فرعون گفت [illegible] موسی علیه السلام [illegible]
[illegible] فرعون [illegible] موسی علیه السلام [illegible]
[illegible] فرعون [illegible] هامان [illegible]
[illegible] موسی علیه السلام [illegible]
[illegible] فرعون [illegible]
فرعون گفت [illegible] موسی علیه السلام [illegible] هامان [illegible] فرعون [illegible]
[illegible] هامان گفت [illegible]
[illegible] فرعون [illegible]
[illegible] فرعون [illegible] موسی علیه السلام [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] موسی [illegible] فرعون [illegible]
[illegible] هامان [illegible]
[illegible] فرعون [illegible]
[illegible] موسی [illegible]
[illegible]
[illegible]

فی جیبك تخرج بیضاء من غیر سوء در روایة نزع گفت و نزع بعد ادخال باشد و در روایة دیگر ادخال گفت [illegible]
[illegible] فاذا هی بیضاء از جمله مفاجات [illegible] یعنی عقیب نزع و اخراج [illegible]
[illegible]
قال الملأ من قوم فرعون [illegible]
[illegible]

[illegible]

سحر [illegible] تا ساحران تمام شدند ایشان را پیش فرعون فرستادند [illegible]
[illegible]

بدعت گرفتند حاجت نبودی ایشان را بانچه گفتند ائن لنا لاجرًا [illegible] سحر بیاورند و در مقابل موسی بایستادند

موسی علیه السلام [illegible] گفت و انه لمن [illegible] ثواب و عقاب ایشان [illegible]

[illegible]

ایمان [illegible]

[illegible]

روایة یعنی [illegible]

[illegible]

[illegible]

وقال الملأ من قوم فرعون أتذر موسى وقومه ليفسدوا

في الأرض ويذرك وآلهتك قال سنقتل أبناءهم ونستحيي

نساءهم وإنا فوقهم قاهرون ۝ قال موسى لقومه استعينوا

بالله واصبروا إن الأرض لله يورثها من يشاء من عباده والعاقبة

للمتقين ۝ قالوا أوذينا من قبل أن تأتينا ومن بعد ما جئتنا

قال عسى ربكم أن يهلك عدوكم ويستخلفكم في

الأرض فينظر كيف تعملون ۝ ولقد أخذنا آل فرعون بالسنين

ونقص من الثمرات لعلهم يذكرون ۝ فإذا جاءتهم الحسنة

قالوا لنا هذه وإن تصبهم سيئة يطيروا بموسى ومن معه ألا إنما

طائرهم عند الله ولكن أكثرهم لا يعلمون ۝ وقالوا مهما تأتنا

به من آية لتسحرنا بها فما نحن لك بمؤمنين ۝ فأرسلنا عليهم

الطوفان

الطوفان والجراد والقمل والضفادع والدم آيات مفصلات فاستكبروا و

كانوا قوما مجرمين ۝ ولما وقع عليهم الرجز قالوا يا موسى ادع لنا

ربك بما عهد عندك لئن كشفت عنا الرجز لنؤمنن لك ولنرسلن

معك بني إسرائيل ۝ فلما كشفنا عنهم الرجز إلى أجل هم بالغوه

إذا هم ينكثون ۝ فانتقمنا منهم فأغرقناهم في اليم بأنهم

كذبوا بآياتنا وكانوا عنها غافلين ۝ وأورثنا القوم الذين كانوا

يستضعفون مشارق الأرض ومغاربها التي باركنا فيها وتمت كلمة

ربك الحسنى على بني إسرائيل بما صبروا ودمرنا ما كان

يصنع فرعون وقومه وما كانوا يعرشون ۝ وجاوزنا ببني

إسرائيل البحر فأتوا على قوم يعكفون على أصنام لهم قالوا يا

موسى اجعل لنا إلها كما لهم آلهة قال إنكم قوم تجهلون

إن هؤلاء متبر ما هم فيه وباطل ما كانوا يعملون ۝ قال

أغير الله أبغيكم إلها وهو فضلكم على العالمين ۝ وإذ

أنجيناكم من آل فرعون يسومونكم سوء العذاب يقتلون

أبناءكم ويستحيون نساءكم وفي ذلكم بلاء من ربكم عظيم

قوله وقال الملأ من قوم فرعون الآية خداي تعالى حكايت آن انكار كرد گروهي از قوم فرعون و اشراف و معروفان ايشان كردند و فرعون گفتند

تعالی فرعون را که موسی را و قومش را تا در زمین فساد کنند یعنی دعوت کنند خلق را با خلاف تو و عصیان تو و ترا و خدایان ترا و عبادة
ترا بگذارند و خدایان ترا حسن بصری گفت فرعون علیه اللعنة بت پرست بود و با آنکه دعوی خدائی کرد بت پرستیدی پس هم عابد بود
هم معبود و آنجا که گفت انا ربکم الاعلی یعنی انا ربها و ربّ ایشان سدی گفت او و قوم بتی داشتند که او را خدائی کرده بود و می‌پرستیدند هر جا که گاو
نیکو دیدندی گفتندی این خدای است و او را عبادة کردندی گفت برای این بود که سامری گوساله برای ایشان ساخت هم جوانات کما الجبابرة
بحاج گفت او را بتانی اختیار کرده بود برای قومش تا آنرا پرستیدندی تقربا الیه چنانکه بت پرستان گفتند ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله
زلفی در روایت کرده ابو عبیده از حسن بصری که او را رسیدند که فرعون چیزی پرستیدی گفت کان یعبد تیسا بنزد او داشت
آنرا پرستیدی و عبدالله عباس و عبدالله مسعود و بکر بن عبدالله و شعبی و ضحاک و ابن ابی اسحق خوانده‌اند و یذرک و الاهتک
و این لغة بمعنی گفتند یکی آنکه و عبادتک من قولهم اله یأله الاهة ای عبد و منه الاله المستحق للعبادة ترا رها کنند و عبادة
تو را نپرستند چنانکه دیگرانرا می‌پرستند و قول دیگر آنکه مراد بالاهة آفتابست من قول الشاعر شعر تروحنا من اللعباء
قصرا و اعجلنا الالهة ان تؤوبا و برین معنی تعبّد ای الشمس و بلوی ابا و اصنام کرد و آفتاب پرستیدی فکان تقدیر
بگذارد و معبود ترا و بعضی گفتند الالهة الدجرة تا ثابت در برو چنانکه ایشان گویند ولقد ذکرکتی و هو اهله ذلک قال الرجز
شعر یا منزل الجمرات اسرعی وانت تحالق وانت طرق و فرعون جواب داد که سنقتل ابناءهم اهل حجاز سنقتل خوانند
بتخفیف من القتل و باقی قرّا بالتشدید من التقتیل لکثرة الفعل و برای آنکه قوم موسی علیه السلام دیدند وعده کار ادولت
کرد او چیزی که نوع از کردن گفت هم با پسران کار رشتیم که با ول میکردیم از کشتن بنی اسرائیل و رها کردن دختران بر این طها
کار او حیوة دادند که در آن سال مولود با این که ملک تو بر دست او تباه شود و تو هزیمت بود تاگوید که آن زمین را بیکشت چنانکه قصه آن
رفت و برای آن زنان گفت یعنی که ایشانرا تا کسی باشد که ایشانرا خدمت کنند و ایشان از تراث ایشان ایمن باشد که زنانرا
شوکت کارزار نباشد و انا فوقهم قاهرون و ما ان بالای ایشان قاهر و غالبیم و ایشان زیر دست و ایشان از قوم موسی با موسی
شکایت کردند موسی گفت قومش را استعینوا بالله و اصبروا از خدای یاری خواهید و صبر کنید و یاد بار و دهید استعانة
طلب معونة باشد و این را سین طلب گویند و صبر حبس النفس علی ما یکره باشد و خلاف او جزع قال الشاعر شعر فان تصبرا
فالصبر خیر مغبة و ان تجزعا فالامر ما تریان ان الارض لله یعنی گفتند زمین مصر است و همه و گروهی گفتند عموم اولی تر باشد زمین
خدا است میراث با آنکه و هر که خواهد از بندگان و ارث و میراث جعل الشی للخلف بعد السلف باشد یعنی از پدر بازماند و به
مستحق از راث و میراث و وراث خوانند و در چنین جای استعمال کند بر سبیل مجاز گفتند علیه السلام العلماء ورثة الانبیاء
و بمعنی تعقیب استعمال کنند کقولهم اورثه اکل التمر صفرة اللون ای اعقبه و ایراث میراث رها کردن باشد و در معنی ابدو
قول گفتند یکی تسلیة دادن و دلخوشی دادن ایشان برانکه دنیا برکسی نماند کار زنان او انقلاب و انتقالات چنانکه شاعر
بیت و شعرا بر و بسیار گفتند منها شعر و حسبک قول الناس فیما ملکته لقد کان هذا مرة لفلان و قول دیگر آنکه ایشان را
وعده داد بقطع وطمع آنکه زمین مصر و ملک فرعون ایشان را خواهد بودن و عد من الله له بذلک و بشرة اراد لک
در دو قول حمل علی وجه دون وجه والعاقبة للمتقین و انجام بهتر کار را باشد برای آنکه ایشانرا ثواب خدای شود و قوم
موسی بر سبیل توجع و تالم گفتند اوذینا من قبل ان تاتینا و من بعد ما جئتنا ای موسی یا نبی الله ذلک را ایشان ما را رنجه کردند
پیش از آمدن تو و نیز پس از آنکه تو بیامدی چون در عهد ما بیامدی ما رنج می‌باید بودن آخر زحمت میان حق و حق تو
بیت چون لحن قول تو با قوام دیگر باید ذست پیغمبر قبان و ما با جان تو جست و اذی رنجی باشد که تلف نفس نرسد و ابدا
ایشان قوم موسی را آن بود که فرعون گفت قوم فرعون بنی اسرائیل را بیگار گرفتی و بد ایشانرا کارهای گران فرمودی چون سنگ کندن

از کوه و نقل کردن و بناها کردن و سفالها کردن و انواع حرف و صناعات از گلگیری و آهن گری و درودگری و خشت زدن و گچ
تراشیدن کردن و ضعیف بودی و ملحق به بطاره بودندی که در باه و هر روز خراجی دیگرتا خبر کردی و نداری اولین روزی هارا داشته
و چنانکه بدی و زنان را بسر رشتن و جامه بافتن و در زیادن کردن فرمودندی و کارهای گران بر ایشان بودی موسی علیه السلام
ایشان را دلخوشی داد و گفت عسی ربکم ان یهلک عدوکم امیداست که خدای تعالی دشمن شما را هلاک کند و شما را در زمین خلیفه کند ابو علی گفت
خدای تعالی ایشانرا خلیفه کرد در زمین مصر از پس موسی آنکه بیت المقدس بگشاد برای ایشان بدست یوشع بن نون آنگه در روزگار
دکر شهرها بگشاد برای ایشان و در عهد سلیمان ملک زمین با ایشان داد فذلک قوله و یستخلفکم فی الارض آنگه گفت خدای تعالی
با شما این بکند و امتحان کند شما را تا خود چه خواهید کردن خدای تعالی فرعون را هلاک کرد و ملک مصر ایشان داد و ایشان دیگران
گوساله پرستیدن بیشتر گرفتند چنانکه قصه او بیاید انکه حق تعالی از ما بقیه قوم فرعون حکایت میکند و میگوید و لقد اخذنا آل فرعون
بالسنین یعنی آل فرعون را بالحط لام تاکید راست و قد لتقریب الماضی من الحال چنانکه کسی را جوی کند منتظر کسی باشد گوید قد رکب
الامیر یعنی این ساعت برنشست و آل مرد خاص کسان او باشند که بر و امر مرجع الیه گفته اند آل اهل خاص تراست لهذا یقال اهل البلد و لا یقال
آل البلد و سنین جمع سنه باشد و بسیار کنایه کنند از قحط و این را بکثرة استعمال مخصوص کرده اند بالقحط تا اند قول بیکرنسته قحطا
سنة القوم اذا دخلوا فی السنة ای فی القحط قال الشاعر شعر عمرو العلی هشم الثرید لقومه و رجال مکة مسنتون عجاف و فرا گفت سنین
یعنی سال‌های قحط تا ان یقول العرب و حنا البلاد سنین ای وجد وبا قال شعر وامر اللئیم بکل ارض یعینه الحوانج
والسنون وقال الاخر شعر کان الناس اذ فقدوا علیّا نعام جال فی بلد سنینا و اهل حجاز و قیس علی حجایبن گفته‌اند و در
رفع بواو و در حال نصب و جر بیاء بعضا جمع سالمت و بعضی تمیم فی الاحوال الثلثة بیا گفتند قال و اقامت علینا سنین او قحط
و بنو عامر صرف کردند او را و گفتند اقمنا عنده سنینا کثیرة و کسائی گفت لا تحجنی ابن فتح النون بالیه کان بوزن جمع است
کقلة و قلین و کرة و کرین و عزة و عزین گفت و بعضی عرب اعراب بر نون افکندند و چنان ساختند که نون از اصل کلمه است
فقال الشاعر شعر سنینی کلها قاسیت حربا اقاسی مع الصلادمة الذکور و قال الاخر شعر و لقد ولدت بنین صدق سادة
بعد الله کیت السید نون جمع با اضافه بیا در دوات از من وجه کلیم و نقص من الثمرات و نیز امتحان کردیم ایشانرا بنقصان
میوها تا باشد که ایشان اندیشه کنند قتاده گفت قحط در بادیه و اهل مواشی بود و نقصان میوه در شهرها و کعب الاحبار
گفت روزی در آید بر مردمان که درختی خرما بر نیارد مگر یک خرما آن فاذا جاءتهم الحسنة چون تنعم و خصب و سعت بایشان رسیدی
گفتندی و لنا هذه این حق ماست و حق ماست در حسب عادة ما با استحقاق و گفتند تا متقار کردند جهل و کار ایشان را ساختند
ان تصبهم سیئة و اگر بد و وبائی گفتندی که شوم موسی است و قومش و تطیرا تشأم باشد بزجر الطیر و در عرب عادة بدان بود که مرغ را بر
یا بانگ کند و یا بر درختی نشیند بفال نیک گیرند و اگر از چپ بر خیزد تشأم کنند و گفتند زراست مرا میدوان زجر قال الکمیت
شعر و لا انا ممن یزجر الطیر همه اصاح غراب ام تعرض ثعلب و لا السانحات البارحات عشیة امر سلیم القرن ام مر اعضب و قال الاخر
شعر زجرت لها طیر الشمال فان یکن هواک الذی تهوی یصبک اجتنابها و قال الاخر شعر فقلت غراب لاغتراب من النوی
و بان لبین ذی العیافة والزجر و قال آخر فی معناه شعر تنادی الطائران ببین سلمی علی غصنین من غرب و بان فکان البان ان
بانت سلمی و فی الغرب اغتراب غیر دان الا انما طائرهم عند الله الا طائرهم و زجرهم و خیرهم و شرهم و نفعهم و ضرهم و خیر و شر ایشان از
نفع و شر ایشان بنزدیک خداست گر بقال از نفع و شر ایشان خدای خواسته است و اسد قامع شرازه کردندی و بعضی دیگر گفتند طائر بمعنی
نصیب آمده است و معنی آنکه حظ و نصیب ایشان تا از خیر و شر بنزدیک خداست و لکن بیشترینه ایشان نمیدانند حسن بصری خواند الا
انما طائرهم بالف و بعضی گرانت قال الجوهری طیر جمع طائر و شر و قال و کذا لک الطیر یجری بسعدها و نحوس و بعضی عرب گفتند طیر

جمع طائر باشد مثل تاجر و تجر و راکب و رکب آنگه حق تعالی حکایت کرد از ایشان یعنی قوم فرعون که گفتند وقالوا مهما تاتنا
به من آیة لتسحرنا بها و تخدعنا کفی و هر چه [illegible] ما بتو ایمان نیاریم و تا باشی بر این بایستیم کوفیان گفتند مهما ما بود اصل ما و لها ما الجزائیة و ما
دعم زیادة ما ولیکن قوم ما استقبحوا جمع بما دوم چون ماء اول را ها و جعلوها و سیما ساقط است که کلمات شرط [illegible] والمعنی ما تاتنا به من
آیة و بصریان گفتند اصل مه و ما مجازات مه با او ترکیب کردند و معنی مه کف باشد و معنی آنکه گفت مه یقول و اسمع فانه ما تسمع
اسمع و این اولیتر است برای آنکه کلام با او بی ظاهر است و در بعضی لغت [illegible] تاتنا جزم است بهما و جواب او فات فما نحن لک
بمؤمنین آنگه حق تعالی بیان آیاتی کرد که خدای تعالی بعجز موسی بر فرعون و قومش اظهار کرد گفت عبدالله عباس گفت اول طوفان بود
و طوفان سیل باشد عام که بعموم همه زمین یا بیشتر بگیرد و اشتقاق او از طوف و گردیدن باشد و گفته‌اند مصدر است کالرجحان
والنقصان و اخفش گفت اسم جمع است و واحد طوفانه باشد مفسران خلاف کردند در معنیش ضحاک گفت از عبدالله عباس که
غرق است مجاهد گفت مرگ بود بیماری که [illegible] عبدالله عباس گفت فرمان بود از خدای تعالی که بر ایشان بگشت و قال الراجز شعر تفنی
از العیش ادرکها [illegible] الطوفان و الروذ و ابو عبیده گفت طوفان چون [illegible] باشد و سیل عظیم باشد و
در [illegible] گویند [illegible] باشد و قول مجاهد و قتاده [illegible] گفتند [illegible] است و در روایتی [illegible] که قمل [illegible] سیاه باشد
[illegible] ابن زید گفت قمل [illegible] باشد کلبی و سعید جبیر و حسن بصری گفتند جانوری [illegible] سیاه و خرد عطا خراسانی گفت قمل
حسن بصری قمل [illegible] و عکرمه [illegible] ابو عبیده و اخفش گفتند نوعی بود [illegible] بزرگ کرد [illegible] بود و [illegible]
و قال الاعشی شعر قوم یعالج قملا ابناؤهم و سلاسلا [illegible] ابو العالیه گفت [illegible] خدای تعالی [illegible]
بر [illegible] ایشان تا [illegible] بعضی گفتند [illegible] قال الشاعر شعر ارسل
الاله علیهم [illegible] و الضفادع جمع ضفدع باشد جانوری است معروف [illegible] بپارسی وزغ
گویند والدم و خون آیات مفصلات [illegible] من قول [illegible] آیات [illegible] عبدالله
عباس و سعید جبیر و قتاده و محمد بن اسحق بن یسار روایت کردند و حدیث بعضی در بعضی داخلست که چون [illegible] ایمان نیاوردند
و فرعون [illegible] برکت [illegible] و اصرار بر کفر و معصیت [illegible] خدای تعالی ایشان را امتحان کرد
بقحط و نقصان ثمرات و [illegible] چون موسی علیه السلام ایشان را [illegible] که عصا بود و ید بیضا و قحط
و نقصان [illegible] و ایشان [illegible] متنبه نشدند موسی علیه السلام دعا کرد گفت بارخدایا [illegible] ایشان را [illegible] باشد
و قوم مرا [illegible] باشد [illegible] خدای تعالی طوفان فرستاد بر ایشان و آن آبی بود که از آسمان [illegible]
خانهای ایشان افتاد چنانکه ایشان در خانها در میان آب بودند تا بزانو بر ایشان غلبه کرد و طعام و شراب و متاع
بر ایشان تباه شد و خانهای اسرائیلیان با خانهای قبطیان آمیخته در میان آب بود [illegible]
در خانه اسرائیلیان با خانهای قبطیان آمیخته در میان آب بود [illegible] یک قطره نبود [illegible] قبطیان [illegible]
و بناها خراب [illegible] آب [illegible] ایشان [illegible]
کردند این حال بر ایشان مسلط شد هفت روز از شنبه تا شنبه باستغاثه [illegible] موسی آمدند و گفتند دعا کن خدایت را تا این
عذاب از ما برگرداند تا ایمان آریم و طاعت تو داریم و بنی اسرائیل را با تو بفرستیم موسی علیه السلام دعا کرد خدای تعالی آن طوفان را
[illegible] ایمان نیاوردند و بنی اسرائیل را دست باز نداشتند [illegible] خدای تعالی آن سال [illegible] ایشان را [illegible]
[illegible] و زرع و ریع بسیار [illegible] ایشان گفتند این آن است که ما [illegible]
[illegible] یک ماه [illegible] و ایشان [illegible]

کرد آن قوم بیفزود خدای تعالی ملخ فرستاد بر ایشان تا هر چه ایشان را بود از زرع و میوه بخورد و برگ درختان ایشان بخورد و [illegible]
با میخها و خانهاشان [illegible] و جامهای ایشان [illegible] و خانهاشان [illegible]
مصریان [illegible] شدند و از آن ملخ یکی در خانه اسرائیلی نرفت و ایشان از آن بجان آمدند بفزع بر موسی آمدند و تضرع کردند و گفتند دعا کن یا موسی
تا این بلا از ما برگرداند که ما [illegible] ایمان آریم و فرمان تو کنیم و دست از بنی اسرائیل بداریم و عهد و میثاق و پیمان کردند
موسی علیه السلام دعا کرد خدای تعالی آن بلا از ایشان برداشت پس از آنکه هفت روز مقام کرد با ایشان از شنبه تا شنبه و گفتند موسی علیه السلام
بدعا کردن بصحرا بیرون شد چون دعا کرد بعصا اشارت کرد بمشرق و مغرب آن ملخ هم از آنجا که آمده بودند باز گشتند و [illegible] شدند
چنانکه یکی نماند آنجا چون ملخ برفت ایشان بیامدند و زرعها و باغها [illegible] بقایای اندک مانده بود گفتند [illegible]
چه مانده است ما را [illegible] و دین خود نگاه داریم و رها نکنیم و آن عهد [illegible] نکردند و [illegible]
بیکباره بر این بگذشت و ایشان آن فراموش کردند خدای تعالی قمل فرستاد بر ایشان و کیفیتش آن بود که خدای تعالی موسی را گفت
[illegible] مصر [illegible] عین الشمس خوانند [illegible] ریگ روان آنجا دعا کن و عصا بران [illegible]
[illegible] موسی آنجا آمد و دعا کرد و عصا بران [illegible] زد خدای تعالی [illegible] آنجا برخاستند و بران بقایای
زرع و کشت و میوه ایشان افتاد و جمله بخوردند چنانکه پوست زمین باز کردند [illegible] ایشان کرفتند [illegible]
ایشان افتادند و ایشان را [illegible] میکردند و در طعام و شراب ایشان افتادند [illegible]
[illegible] با ایشان [illegible] و میان سرای [illegible] و طعام و شراب [illegible]
[illegible] قمل [illegible] قتاده گفت [illegible] ایشان افتاد [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] در طعام ایشان [illegible]
[illegible] ایشان و جامهای ایشان افتاد و ایشان [illegible] بر سر و اندام ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] و خواب و قرار از ایشان باز داشت بیامدند و [illegible] خواستند از موسی [illegible]
کردند [illegible] گفتند [illegible] و ایمان آریم و بنی اسرائیل را دست بداریم [illegible]
دیگر بار دعا کرد خدای تعالی [illegible] قمل از ایشان برداشت پس از آنکه هفت روز [illegible] با ایشان از شنبه تا شنبه [illegible]
دو [illegible] گفتند ما [illegible] جادو [illegible] سنگ و ریگ [illegible] فرعون [illegible]
خدای تعالی ایشان را [illegible] دیگر [illegible] ضفادع بر ایشان گماشت و آن جمع ضفدع باشد جانوری معروف که در آب [illegible]
و [illegible] گویند [illegible] و جای ایشان [illegible] در طعام و شراب [illegible] ضفادع بود [illegible]
[illegible] آب [illegible] چیزی [illegible] مسلط شد [illegible] ایشان چون [illegible] ضفادع [illegible]
[illegible] چندان [illegible] بر اندام [illegible]
[illegible] خواستی [illegible]
[illegible] عبدالله عباس گفت ضفدع [illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] عظیم افتادند [illegible] موسی آمدند [illegible] و جزع کردند [illegible]
[illegible] کردند که [illegible] موسی علیه السلام دعا کرد و خدای تعالی کشف کرد [illegible] آنکه یک هفته [illegible]
تا شنبه [illegible] دیگر [illegible] ایشان [illegible] خدای تعالی خون بر ایشان گماشت تا آب [illegible] و جمله [illegible]
ایشان خون شد خون [illegible] و جمله آب [illegible] خون شد [illegible] فرعون آمدند و گفتند [illegible]

[illegible]

ثلاثين ليلة وأتممناها بعشر فتم ميقات

ربه أربعين ليلة وقال موسى لأخيه هارون اخلفني في

قومي وأصلح ولا تتبع سبيل المفسدين ولما جاء موسى

لميقاتنا وكلمه ربه قال رب أرني أنظر إليك قال لن تراني

ولكن انظر إلى الجبل فإن استقر مكانه فسوف تراني

فلما تجلى ربه للجبل جعله دكا وخر موسى صعقا

فلما أفاق قال سبحانك تبت إليك وأنا أول المؤمنين قال يا موسى

إني اصطفيتك على الناس برسالاتي وبكلامي فخذ ما آتيتك

وكن من الشاكرين وكتبنا له في الألواح من كل

شيء موعظة وتفصيلا لكل شيء فخذها بقوة وأمر قومك يأخذوا بأحسنها سأوريكم دار الفاسقين

سأصرف عن آياتي الذين يتكبرون في الأرض بغير الحق

وإن يروا كل آية لا يؤمنوا بها وإن يروا سبيل الرشد لا يتخذوه

سبيلا وإن يروا سبيل الغي يتخذوه سبيلا ذلك بأنهم

كذبوا بآياتنا وكانوا عنها غافلين والذين كذبوا

بآياتنا ولقاء الآخرة حبطت أعمالهم هل يجزون إلا ما كانوا

يعملون واتخذ قوم موسى من بعده من حليهم عجلا

جسدا له خوار ألم يروا أنه لا يكلمهم ولا يهديهم سبيلا

اتخذوه وكانوا ظالمين ولما سقط في أيديهم ورأوا

أنهم قد ضلوا قالوا لئن لم يرحمنا ربنا ويغفر لنا لنكونن

من الخاسرين ولما رجع موسى الى قومه غضبان اسفا قال
بئسما خلفتموني من بعدي اعجلتم امر ربكم والقى الالواح
واخذ براس اخيه يجره اليه قال ابن ام ان القوم استضعفوني وكادوا
يقتلونني فلا تشمت بي الاعداء ولا تجعلني مع القوم الظالمين
قال رب اغفر لي ولاخي وادخلنا في رحمتك وانت ارحم الراحمين
ان الذين اتخذوا العجل سينالهم غضب من ربهم وذلة في الحيوة
الدنيا وكذلك نجزي المفترين والذين عملوا السيئات ثم تابوا
من بعدها وامنوا ان ربك من بعدها لغفور رحيم قوله عز وجل وواعدنا

موسى ثلثين ليلة
مواعدة وعده باشد از ميان دو كس وبيان كرديم كه وعده خبري باشد متضمن خير ... [illegible]
[illegible]

تو بمعنی [illegible] و لکن [illegible] علی قول السدی و آن بود که گفت چون خدای تعالی گفت
من تجلی [illegible] کوه بعضی [illegible] چهار پاره [illegible] که خدای تعالی تجلی [illegible]
[illegible] تجلی [illegible]
[illegible] عبدالله [illegible] گفت حق تعالی [illegible]
[illegible]
[illegible] و گفت [illegible] خدای تعالی تجلی [illegible] کوه [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible] کوه [illegible] زمین [illegible]
[illegible] تجلی [illegible]
[illegible] تجلی [illegible] خدای [illegible] تجلی [illegible]
[illegible] شعر تجلی لنا بالمعرفة [illegible]
[illegible]
[illegible] تجلی [illegible]
تجلی ربه للجبل [illegible]
موسی علیه السلام [illegible] خدای تعالی تجلی [illegible] کوه [illegible] موسی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول علیه السلام [illegible] چون خدای تعالی تجلی کرد بکوه [illegible]
[illegible]

صورة [illegible] ایشان تسبیح و تهلیل بلند شد چنانکه نزدیک بود که کوه بدرد [illegible] در فرش آتش [illegible] آنگه فرشتگان آسمان چهارم
فرود آمدند و ایشان [illegible] در فرش آتش بودند [illegible] آواز تسبیح و تهلیل [illegible] فرشتگان
[illegible] آنگه فرشتگان آسمان [illegible] فرود آمدند [illegible] موسی علیه السلام [illegible] ایشان [illegible] خوف [illegible]
[illegible] فرشتگان [illegible] فرشتگان آسمان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] آتش [illegible] ایشان [illegible] در فرش آتش [illegible] تسبیح [illegible] فرشتگان جواب [illegible] تسبیح
ایشان این بود که میگفتند سبوح قدوس رب العزة [illegible] موسی علیه السلام [illegible] ایشان
[illegible]
[illegible] فرشتگان گفت [illegible]
[illegible] فرشتگان آسمان [illegible] ایشان [illegible]
[illegible]

[illegible]

... موسی علیه السلام ... [illegible]

[illegible]

... قوله تعالی یسالک اهل الکتاب ان تنزل علیهم کتابا من السماء فقد سالوا
موسی اکبر من ذلک فقالوا ارنا الله جهرة وقوله تعالی لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة ... [illegible]
فاخذتهم الصاعقة بظلمهم ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

و بیش از مومنان بود گفت بار خدایا آن کیست که چون او را کسی سوال دروغ کرد من بد بود و بیش از من کسی نکرده بود و دیگری که ایمان آورده
بعد السؤال و صلاح الجواب بانکه خدا را نتوان دید ... عبد الله عباس گفت چون موسی علیه السلام بکوه طور رسید میقات حق تعالی ...
... آمد ... حق تعالی گفت یا نبی الله موسی ... گفت بار خدایا از بندگان ... دوست تر داری گفت
آنکه مرا یاد دارد و فراموش نکند گفت بار خدایا کدام بنده توانا تر است گفت آنکه ... گفت بار خدایا کدام بنده
... تر است گفت آنکه ... عبد الله مسعود گفت ...
خدای تعالی چون موسی را ... گفت بار خدایا این بنده کیست گفت ...
[illegible]

[illegible]

ما امرنا في قوله [illegible] الا تعبدوا الا اياه وبالوالدين احسانا الى قوله ذلك مما اوحى اليك ربك من الحكمة [illegible] جمع كرد اين ده در سورهٔ
انعام في قوله تعالى قل تعالوا اتل ما حرم ربكم عليكم الى قوله لعلكم تتقون موعظه [illegible] باشد يعنى الوعظ وتفصيلا لكل
شيء وتفصيل هر چيز از حلال وحرام وحدود واحكام فخذها بقوة [illegible] بستان [illegible] گفت [illegible] محال [illegible]
واجتهاد [illegible] تمام [illegible] بجاى [illegible] درست [illegible] باشد [illegible]
[illegible] تا كار [illegible] بهترين [illegible]
گفت [illegible] احسن [illegible] يعنى جمله [illegible]
احسن يعنى حسنات [illegible] ولذكر الله اكبر حسين بن الفضل گفت [illegible]
[illegible] احسن الوجوه [illegible] سنة [illegible] الاحسن [illegible]
بيان [illegible] سأريكم دار الفاسقين [illegible]
[illegible] الفاظ [illegible] باشد [illegible]
الفاسقين [illegible] مجاهد گفت [illegible]
[illegible] فاسقان [illegible]
[illegible] گفت [illegible] مصر [illegible] عبد الله [illegible] سأريكم دار الفاسقين
[illegible] دار الفاسقين [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] دار الفاسقين [illegible]
[illegible] بنى اسرائيل [illegible] قوله تعالى سأصرف
عن آياتي الذين يتكبرون في الارض بغير الحق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] گفت [illegible] فاصرف الله قلوبهم [illegible]
[illegible]
[illegible] وكتبنا له في الالواح من كل شيء [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible] وقال الذين كفروا لا تسمعوا لهذا القرآن والغوا فيه [illegible]
[illegible]
عن الذين يتكبرون [illegible] الآيات و[illegible]
[illegible]
[illegible] وكقول الشاعر شعر كانت [illegible] الا كما [illegible]

وكقول الشاعر شعر حرمت [illegible] اى حرمت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ذلك بانهم كذبوا بآياتنا [illegible]
[illegible] تكذيب آيات [illegible]
[illegible] بغير الحق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ويقتلون النبيين بغير الحق
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ذلك بانهم كذبوا بآياتنا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

جمعی گویند فلان تکذیب بکذا اذا کان یعتقد بطلانه و حقیقتها آن باشد که کان قائلا و مخبرا اخبره بذلک [illegible]

باشد که آیات [illegible] الکتب المنزله [illegible] و تکذیب [illegible] باشد [illegible]

[illegible] گویند [illegible] باشد [illegible]

[illegible] و این [illegible]

و [illegible] آیات خدای تعالی [illegible] حال [illegible] باشد [illegible]

[illegible] والذین کذبوا بآیاتنا ولقاء

الآخرة حبطت اعمالهم [illegible] باشد [illegible]

[illegible]

[illegible] قرآن [illegible]

[illegible]

[illegible] قوله واتخذ قوم موسی من بعده من حلیهم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بنی اسرائیل [illegible]

[illegible]

[illegible] موسی علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible] بنی اسرائیل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] جبرئیل [illegible]

[illegible]

[illegible] من بعده [illegible] المیقات [illegible] موسی [illegible]

[illegible] عجلا جسدا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] الظالمین [illegible]

[illegible] عبادت عجل [illegible] ولما سقط فی ایدیهم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] موسی علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible] قال رب اغفر لی ولاخی وادخلنا فی رحمتک وانت

ارحم الراحمین [illegible]

[illegible] ولما رجع موسی الی قومه غضبان اسفا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بئسما خلفتمونی من بعدی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الالواح [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ابن ام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فلا تشمت بی الاعداء [illegible]

مقابه باشد چنانکه لا یخرج زید بناید تا زید بشود ولا تجعلنی مع القوم الظالمین ومرا با قوم ظالمان که ایشان در پرستش گوساله
ومجاهد اند مکن واین بر من مخفی مکن کرمن از ایشان تبرّا میکنم وتاخیر نکردم که صلاح بود که ایشان با حضور من کوساله پرستی شوند
ودعوت من بجا نا بتر کی وشف وعذر باین خواست کرد ان خشیت ان تقول فرقت بین بنی اسرائیل ولم ترقب قولی چون موسی علیه السلام را
ساخت هرون بدانست عذر بگفت رب اغفر لی ولاخی بار خدایا بیامرز مرا وبرادرم را وادخلنا فی رحمتک وانت ارحم الراحمین
ودر آر ما را در رحمت خویش استحقاق وغضب بود که انکر ... چنان معامله کرد عفو ایشان را ... رحمت
... تا ... بیچاره ... کفت ان الذین اتخذوا العجل سینالهم غضب ... معبود خود کرفتند ... پرستیدند
باشد ... استقبال است ... حال ... مستقبل ...
باستقبال ... وذلة ... واین مقصود ... ایشان ...
... جواهر ... بحق تعالی ...
... باشد ... والذین عملوا السیئات ثم تابوا من بعدها وآمنوا
... ایشان ...
باشد ... آن ... خدای تعالی غفور ورحیم است ... ان ربک من بعدها لغفور رحیم
... باشد ... حقیقة ...
... باشد ... ایمان ...
... ایشان ...
... ایمان ...
... جواب ...
... التوبة ... ایمان ...
... ایمان ...
...
چون چنین باشد ... والله اعلم بمراده قوله تعالی ولما سکت عن موسى الغضب
أخذ الألواح وفي نسختها هدى ورحمة للذين هم لربهم يرهبون

واختار موسى قومه سبعين رجلا لميقاتنا فلما أخذتهم

الرجفة قال رب لو شئت أهلكتهم من قبل وإياي أتهلكنا

بما فعل السفهاء منا إن هي إلا فتنتك تضل بها من تشاء

أنت ولينا فاغفر لنا وارحمنا وأنت خير الغافرين ۝ واكتب لنا

في هذه الدنيا حسنة وفي الآخرة إنا هدنا إليك قال عذابي أصيب به من

أشاء ورحمتي وسعت كل شيء فسأكتبها للذين يتقون ويؤتون

الزكاة والذين هم بآياتنا يؤمنون ۝ الذين يتبعون الرسول النبي الأمي الذي

يجدونه مكتوبا عندهم في التوراة والإنجيل يأمرهم بالمعروف

وينهاهم عن المنكر ويحل لهم الطيبات ويحرم عليهم الخبائث

ويضع عنهم إصرهم والأغلال التي كانت عليهم فالذين آمنوا به

وعزروه ونصروه واتبعوا النور الذي أنزل معه أولئك هم المفلحون

قل يا أيها الناس إني رسول الله إليكم جميعا الذي له ملك

السماوات والأرض لا إله إلا هو يحيي ويميت فآمنوا بالله ورسوله النبي

الأمي الذي يؤمن بالله وكلماته واتبعوه لعلكم تهتدون

ومن قوم موسى أمة يهدون بالحق وبه يعدلون ۝ وقطعناهم اثنتي

عشرة أسباطا أمما وأوحينا إلى موسى إذ استسقاه قومه أن اضرب

بعصاك الحجر فانبجست منه اثنتا عشرة عينا قد علم كل أناس

مشربهم وظللنا عليهم الغمام وأنزلنا عليهم المن والسلوى كلوا

من طيبات ما رزقناكم وما ظلمونا ولكن كانوا أنفسهم

يظلمون ۝ وإذ قيل لهم اسكنوا هذه القرية وكلوا منها حيث

شئتم وقولوا حطة وادخلوا الباب سجدا يغفر لكم خطاياكم
كه خواهيد و بگوييد اين كلمه و در شويد در سجده كنان تا بيامرزيم شما را گناهان شما
سنزيد المحسنين . فبدل الذين ظلموا قولا غير الذي قيل لهم فأرسلنا
بيفزاييم نيكوكاران را بدل كردند آنان كه ستم كردند گفتارى جز آنكه گفتند ايشان را فرستاديم
عليهم رجزا من السماء بما كانوا يظلمون . وسئلهم
بر ايشان عذابى از آسمان بدانچه كه كرده بودند بپرس ايشان را
عن القرية التي كانت حاضرة البحر اذ يعدون في السبت
از ديه كه بود حاضر دريا چون تجاوز كردند در شنبه
اذ تأتيهم حيتانهم يوم سبتهم شرعا ويوم لا يسبتون لا تأتيهم
چون بيامدى ايشان را ماهيان ايشان روز شنبه ايشان پيدا و بر آب و روزى كه شنبه نكردندى نيامدى بديشان
كذلك نبلوهم بما كانوا يفسقون قوله تعالى ولما سكت عن موسى الغضب
چنين آزموديم ايشان را بدانچه فاسق بودند
اخذ الالواح الآية حق تعالى بر سبيل توسع

و مجاز گفت سكن غضب را سكوت نام نهاد و اگر چه خشم سخن نگويد براى آنكه مرد در خشم بسيار در حال الخشم كه خشم او چون شد بدانكه
خشم او ميگويد از آنچه در دل او نفس اوست چون نفس بجاى كلام بود سكوت بجاى سكون بگفت و اين از لطيف تشبيهات و سكوت
و سكوت انيك و اوليت من حيث المعنى و من حيث المقابلة بلى الكلام تا قريب المخرج است و سكوت تسكين الكلام باشد چون
خشم موسى عليه السلام ساكن شد آن الواح بيفكنده بود بر گرفت الواح را آن بيفداخت كه از قوم در خشم شده بود و از الواح
براى قوم [illegible] جاى ايشان را ديد كه پشت بر مسلمانى كرده بودند و روى بعبادت عجل نهاده از خشم ايشان الواح بر زمين
زد چون ساكن شد آن خشم الواح بر گرفت و في نسختها و در آنچه راست و در نسخه الواح هدى بود يعنى بيان و رحمت يعنى آنكه
هرچه از كار دين و رحمت نزديك شدى و اين بيان و رحمت آنان را بود كه از خداى تعالى بترسند بخوبان در رحم لام اختلاف كردند گروهى
لام زيادت گفتند بالكر فعل متعديست يقال رهبته از خفته قال الله تعالى واياى فارهبون كما في گفت چون فعل را بر اسم
ضعيف شد از كردن مفعول را كند استعانت كرد بحرف جر چنانكه گفت ان كنتم للرؤيا تعبرون [illegible] اختصاص
يعنى رهبتهم كانت لربهم لا لغيره چنانكه هو اخ له واب له [illegible] والاصل [illegible] لا تشفع
الشفاعة عنده الا لمن اذن له قطرب گفت معنا آنست كه من ربهم و من اجل ربهم ترسان ايشان براى خداست چنانكه شاعر گفت شعر
تسمع للجرع اذا استحيرا للماء في اجوافها خريرا . واختار موسى قومه اختار متعدى باشد بيك مفعول [illegible]
[illegible] و حق تعالى گفت و گزيد موسى قومش را هفتاد مرد و تقدير آنست كه من قومه و لكن چون حرف جر بيفكند فعل با و رسيد
در وى عمل كرد منصوب شد و قال الفرزدق شعر ومنا الذي اختير الرجال سماحة وجودا اذا هب الرياح الزعازع اى من
الرجال و قال الآخر شعر فقلت لها اخترها قلوصا سمينة ونابا عليها مثل نابك في الحيا اى اخترمنها [illegible]
خافض منصوب شد و اين طريق معتمد نيست در روايت كه قومه مفعول به باشد و سبعين بدل البعض من الكل باشد چنانكه گفتا
القوم [illegible] و لام متعلق است باختيار يقال اخترته كذا و مفسران خلاف كردند در سبب اختيار موسى اين هفتاد مرد سدى گفت
سبب آن بود كه خداى تعالى گفت [illegible] عبادت عجل كه قوم كردند و هفتاد مرد را بر گزيد [illegible]
براى آنكه [illegible] تا دعا كنند [illegible] ايشان بگو

و عقوبت كه سدى گفت چون آمدند [illegible] گفتند لن نؤمن لك حتى نرى الله جهرة ما را [illegible] تا خدا را معاينه ببينيم حق
تعالى گفت اگر چه ايشان مستحق ذم و عقوبت بودند بحكم كرم [illegible] مهلت نخواهم داد [illegible] صاعقه
فرستاد تا آتش آسمان همه هفتاد را بسوخت مجاهد گفت ايشان را [illegible] اختيار كرد وهب گفت جماعتى از بنى اسرائيل گفتند ما را
باور نيست كه خداى با تو بى واسطه سخن ميگويد و اگر چنين است [illegible] كه كلام او بشنود اگر چنين
ما را با خود ببر تا ما بشنويم كه خداى با تو سخن گويد موسى عليه السلام از ايشان هفتاد مرد را برگزيد تا كلام او بشنوند چون بشنيدند
گفتند ما چه ايمن باشيم كه اين كلام خداست يا كلام شيطانست ما را [illegible] تا خدا را معاينه ببينيم [illegible]
كلبى گفت هفتاد [illegible] ابو سعيد الرقاشى گفت چهل سال [illegible] يكى از ايشان [illegible] گفتند خداى تعالى گفت [illegible]
شش كس را [illegible] اختيار كرد هفتاد [illegible] موسى عليه السلام گفت هفتاد بايد و [illegible]
گفت ما از آن [illegible] موسى گفت هر كه [illegible] ثواب باشد [illegible]
و كالب بن يوفنا گفتند ما نشينيم باقى برفتند و آن جماعت [illegible] فلما اخذتهم الرجفة رجفه زمين
لرزه باشد چون بگرفت ايشان را رجفه محمد بن اسحق و سدى گفتند سبب آن بود كه چون موسى در حجاب شد و ايشان را
ابرى بيامد و بپوشيد و خداى تعالى با موسى سخن گفت [illegible] امر و نهى و وعظ و زجر و ايشان مى شنيدند چون موسى عليه السلام
بيرون آمد گفتند [illegible] كلام خداى [illegible] خداى تعالى [illegible]
ايشان اين سخن گفتند [illegible] عبد الله عباس گفت موسى عليه السلام اين هفتاد مرد را برگزيد تا با موسى دعا كنند [illegible]
گفتند بار خدايا ما را [illegible] حق تعالى اين دعا [illegible] ايشان را رجفه و صاعقه فرستاد و اين قول [illegible]
سبب رجفه و هلاك [illegible] ايشان [illegible] خداى عذاب فرستاده [illegible]
كه در بعضى روايات از امير المؤمنين روايت كرده اند كه سبب آن بود كه ايشان حوالت كردند بموسى عليه السلام [illegible]
كه موسى و هرون [illegible] بدامن كوه [illegible] خداى تعالى او را وفات داد چون موسى عليه السلام [illegible]
كه هرون بفرمان خداى [illegible] بنى اسرائيل گفتند [illegible]
هرون را [illegible] بنى اسرائيل [illegible] موسى عليه السلام گفت [illegible]
كند [illegible] گفت [illegible] اختيار [illegible]
[illegible] بر موسى عليه السلام [illegible] موسى عليه السلام دعا كرد [illegible] كه موسى گفت [illegible]
[illegible] گفت معاذ الله [illegible] خداى تعالى [illegible] صاعقه [illegible]
[illegible] سؤال [illegible]
[illegible] بنى اسرائيل [illegible] عبادت عجل [illegible] و ابن جريج و محمد بن كعب گفتند سبب
آن بود كه ايشان [illegible] بنى اسرائيل [illegible] عبادت عجل مشغول شدند وهب گفت [illegible]
و لكن [illegible] ايشان بميقات [illegible] موسى [illegible]
[illegible] چون موسى عليه السلام [illegible] دعا [illegible] كرد تا خداى تعالى [illegible]
[illegible] ايشان [illegible] كلام خداى [illegible] اهلكتهم من قبل واياى اتهلكنا
بما فعل السفهاء منا [illegible] سدى گفت [illegible] عجل [illegible] موسى [illegible]
اختيار كرد [illegible] صاعقه فرستاد [illegible] موسى عليه السلام گفت بار خدايا [illegible] بنى اسرائيل

وعقوبة

دعنا ... ایشان ... و ... ایشان ... ما را ... بانچه ... سفها ... حق تعالی گفت ...
... خدای تعالی ... که ... گفت قوله افتهلکنا بما فعل السفهاء منا ... استفهام است ... استعطاف
و استرحام است ... فعل ... قوم ما کرده اند ... دانست که ... و ... گمراهی ...
دیگری ... ان هی الا فتنتک ... نیست الا امتحان ...
... در باب ... تکلیف ... فرستادی ... سوال رویت ...
ایشان ... قوله او لا یرون انهم یفتنون فی کل عام مرة او مرتین ...
... امتحان ... و کذلک قوله الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا وهم لا یفتنون ولقد فتنا الذین من قبلهم ...
عباس گفت ... الا عذابک ... خدای تعالی ... یوم هم علی النار یفتنون ای یعذبون ...
الاعذاب ... قال المسیب بن علس ...
قناع ... کشف ... باشد ...
تضل بها من تشاء ... و تهدی من تشاء ... بالعکس ...
... انت ولینا ... فاغفر لنا وارحمنا وانت خیر الغافرین ...
... واکتب لنا فی هذه الدنیا حسنة ... فی الآخرة ...
... فی الآخرة ...
بنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة ...
... عبدالله
عباس ... سعید جبیر و ابراهیم و قتاده و مجاهد ... انا هدنا الیک ای رجعنا ... و ابو وجزه السعدی ...
... قال الشاعر **شعر** قد علمت سلمی و جاراتها ... انی ... الیها ...
... التوبة ...
... یعقوب علیه السلام ... حق تعالی ... عذاب
... عذابی اصیب به من اشاء ...
... من ... حسن بصری و ابن السمیفع ...
... ورحمتی وسعت کل شیء ...
... رحمت ...
... فی الرحمن ... فی الرحیم ...
... فساکتبها للذین یتقون ...
... مومنان ...
... مومنان ...
... رحمت ...
... وسعت کل شیء فی التوریة ... عبدالله عباس و قتاده و ابن جریج ...
... خدای تعالی گفت ...

فساکتبها للذین یتقون ویوتون الزکوة والذین هم بآیاتنا یومنون ... خدای ...
... باشد ... حق تعالی گفت ...
تخصیص ... الذین یتبعون الرسول النبی الامی ... محمد صلی الله علیه و سلم ...
... رحمت ... خدای ...
... ویتبعون النور الذی انزل معه یعنی علی بن ابی طالب ...
... رسول ...
... آسمان ...
... رسول علیه السلام ...
... رسول علیه السلام ... امیر المومنین علی علیه السلام
... الی ... انا و ... شعر ...
... اصلاب الطاهرین الی ارحام الطاهرات ...
... رسول صلی الله علیه و سلم ...
... شعر ...
... رسول علیه السلام ...
... سلمه ... هذا قریبی فی الدنیا والآخرة کان قریبی فی ظهر آدم ... نوح فی السفینة
وکان قریبی فی ظهر ابراهیم ... لم یزل ینتقل من اصلاب الطاهرین الی
ارحام الطاهرات الی ان ... عبد المطلب ... ذلک النور والنطفة ... عبدالله ... و نصفه فی
ابی طالب ...
نوح در کشتی ...
... اصلاب ... ارحام ... عبد المطلب ...
... عبدالله ... ابو طالب ...
... علمنی الف باب من العلم ...
باب ... **شعر** انا ...
العرش ...
...
... موسی علیه السلام ...
...
...
...
... فاجعلها للذین یتقون ویوتون الزکوة الی تمام الطوین خدای تعالی ...

فادم موسی کفت ایشان را امت من کن کفت ایشان امت محمد باشند کفت بار خدایا مرا از ایشان کن کفت یا موسی تو ایشان را در نیابی کفت بار خدایا

من ... ومن قوم موسی امة یهدون بالحق ...

[illegible]

[illegible]

ابن جریج گفت چون اسباط بنی اسرائیل دست بعصیان برآوردند و پیغامبران را بکشتند و در بعضی سبطی از جمله ایشان گفتند بارخدایا ما از ایشان
و بفعل ایشان راضی نه ایم از میان ما و ایشان جدائی کن خدای تعالی ایشان را [illegible] در زمین [illegible] تا یک سال و نیم [illegible] ایشان
آنجا مقام کردند و مسلمانان اند [illegible] کلبی و ربیع و ضحاک و عطا گفتند این قومی اند [illegible] اهل مغرب [illegible]
چون بجهت کرد نزدیک [illegible] ایشان [illegible] باشد میان ایشان هیچ کس منع نکند [illegible]
کرمان [illegible] آدمیان ایشان را [illegible] و ایشان [illegible] کس رسد [illegible] و از ایشان کس بما نرسد و ایشان بر حق
حکم کنند یهدون بالحق و به یعدلون [illegible] استقامت در حق اند و براستی کار کنند و عدل و انصاف [illegible] قوله و قطعناهم
اثنتی عشرة اسباطا امما گفت بنی اسرائیل را بدو از ده سبط بکردیم و سبط در بنی اسحق بمنزله قبیله باشد در بنی اسمعیل [illegible]
قبیله ها [illegible] گفتند [illegible] قال الشاعر شعر وان قریشا کلها عشر ابطن وانت بریء من قبائلها العشر هم چنانکه
درین بیت بطن را بجای قبیله آورده [illegible] گفت اسباطا امما جمع [illegible] توجیهات [illegible]
[illegible] بل جمله اثنتی عشرة [illegible] و علی ذلک [illegible]
اگر [illegible] توحید جواب دیگر آنست که در کلام تقدیم و تاخیر هست والتقدیر و قطعناهم اسباطا امما [illegible]
حال باشد [illegible] اثنتی عشرة علی البدل والتفسیر [illegible] رجلا اثنی عشر [illegible]
[illegible]
[illegible] گفت شعر علی والثلثة من بنیهم الاسباط لیس بهم خفاء فسبط سبط ایمان و بر و سبط غیبته کربلا [illegible]
منهم سبط [illegible] قال الاسباط جواب چهارم [illegible] موصوف محذوف باشد اثنتی عشرة فرقة [illegible]
[illegible] السبوطة [illegible] باشد من قولهم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کما قال تعالی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا الآیة و اوحینا الی موسی الآیة
و وحی کردیم بموسی چون قوم او از او آب خواستند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قد علم کل اناس [illegible]
[illegible] و ظللنا علیهم الغمام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
قوله [illegible] قال الشاعر [illegible] شعر [illegible]
[illegible] و منه قوله [illegible]

الظلم [illegible] و قوله تعالی و اذ قیل لهم اسکنوا هذه القریة [illegible] بیت المقدس [illegible]
[illegible] و قولوا حطة [illegible] استغفار [illegible] نغفر لکم خطیئاتکم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فارسلنا علیهم رجزا من السماء [illegible]
[illegible] و اسألهم عن القریة التی کانت حاضرة البحر [illegible]
[illegible]
[illegible] اذ یعدون فی السبت [illegible]
[illegible] عبد الله عباس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و یوم لا یسبتون لا تأتیهم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کذلک نبلوهم بما کانوا یفسقون [illegible]
[illegible]
[illegible] اذ تأتیهم حیتانهم یوم سبتهم شرعا و یوم لا یسبتون لا تأتیهم [illegible]
[illegible] عبد الله عباس [illegible]
[illegible] سورة الاعراف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کذلک نبلوهم بما کانوا یفسقون [illegible]
[illegible]
[illegible]

چون شکمها شتران آبستن و بیکدیگر می‌افتادندی از بسیاری چنانکه روی آب پوشیده شدی ایشان آن را می‌دیدندی و زهره نداشتندی
که یکی را تعرض کنندی چون شنبه بگذشتی یک ماهی روی ننمودی در طول هفته تا دیگر باره روز شنبه آمدی ماهیان همچنان انبوه شدندی
روزگاری برین برآمد شیطان ایشان را وسواس کرد و گفت ای بیچارگان نمی‌دانید شما را ماهی از روز شنبه کرده‌اند حیله‌ای بسازید در کنار دریا
حوضها و جاها بکنید و آب دریا بدان کشید روز آدینه تا ماهیان در آن حوضها و جاها شوند روز شنبه آنگه راه بر بندید
بر ایشان تا باز بیرون نتوانند شدن آنگه روز یکشنبه بگیرید ایشان گفتند این چاره لطیف است همچنان کردند و راه این حوضها بر آب
کردند و روز شنبه بسیار ماهی شد و آخر روز راه بگرفتند و روز یکشنبه بدست گرفتند این روز که ایشان را روز شنبه ماهی
این صفت بیامدی دیده کردی و دنها بکردی و خودی ایشان را آرزو آمدی روی باطعمه دیده کردی و دنها بکردی و خودی ایشان را ماهی آرزو بود
در روز شنبه ماهی بگرفت و رسن در دنبال او بست و او در کنار دریا میخی بکوفت و رسن در آن میخ بست و ماهی را در آب کرد و روز یکشنبه
بیامد و برکشید و آن ماهی بگرفت با خانه برد و بریان کرد همسایه از نزدیک او بوی ماهی شنید گفت یا فلان از نزدیک تو بوی ماهی می‌آید
که ماهی گرفته گفت نه و آن بوی از نزدیک او بود همسایه در رفت و بدید و اندک شد و گفت ای مرد از خدای بترس که خدای تعالی
این صید بر ما حرام کرده است و او را وعظ کرد او نشنید و پند و در انتظار عذاب بنشست چون خدای تعالی معاجله نکرد مرد دلیر شد دیگر
روز ماهی بگرفت و رسن بست چنانکه گفت روز یکشنبه بگرفت چون عذاب نیامد بار دیگر همان بکرد و مردم همه بدین کار رسیدند و
این کار داشتند و بر ماهی گرفتن دلیر شدند و ماهی بسیار گرفتند و می‌خوردند و می‌فروختند و توانگر شدند علما علم ایشان جمع
و در آن شهر هفتاد هزار مرد بودند سه فرقه شدند گروهی که آن بودند و نهی کردند گروهی ظالم بودند تعدی کردند و گروهی آن
نکردند گروهی ظالم بودند و تعدی کردند و گروهی آن نکردند و نهی نکردند که ماهیان را گفتند لم تعظون قوما الله مهلکهم
او معذبهم عذابا شدیدا چنانکه خدای تعالی گفت و اذ قالت امة منهم الآیة این مردمان که کار معصیت بود نه و ماهی میگرفتند ظالمانرا
گفتند ما با شما درین شهر نباشیم این شهر را ما بخشید شهر بخشیدند و بدو قسمت کردند و دیواری کشیدند بدو شاده و در جداگانه
و گفتند ما ایمن نباشیم که خدای عذاب فرستد ما را با شما اندر نگیرد باشیم چون مدتی بر این برآمد و ایشان را اصرار بر معصیت خدای تعالی
ایشانرا عذاب فرستاد و هم را بوزینه کرد و ایشان روزی که این ناهیان در خانه شدند از شهر هیچ آوازی و حسی نشنیدند کسی
بیرون نیامد و در نگشادند عجب داشتند گفتند این مردمان دو سه روز است بیرون نیامدند و در نیز بیگانه نمی‌رود نگاه ... برآمد
و دیوار برآمدند و نگه کردند همه اهل این شهر را بوزینه شده بودند قتاده گفت جوانان بوزینه شدند و پیران
خوک این مردمان در این شهر شدند آنان را که خویشان و آشنایان بودند ایشان را می‌شناختند و ایشان ایشانرا می‌شناختند ایشان
می‌آمدند و خویشتن در ایشان می‌مالیدند و می‌گریستند و ایشان می‌گفتند ما گفتیم شما را که مکنید که عذاب خدای بشما رسد ایشان
بسر اشارت می‌کردند سه روز همچنان بود و آنگه بمردند و هر مسخی چنین باشد قوله تعالی
وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا ۱۶۴
و چون گفتند گروهی از ایشان چرا پند میدهید گروهی را که خدای هلاک کننده ایشانست یا عذاب کننده ایشان عذابی
شَدِيدًا قَالُوا مَعْذِرَةً إِلَى رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ۔ فَلَمَّا نَسُوا
سخت گفتند بوسیلت عذر با خدای شان و تا مگر ایشان بپرهیزند چون فراموش کردند
مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا
آنچه یاد داده بودند ایشانرا برهانیدیم آنانرا که باز میداشتند از بدی و بگرفتیم آنانرا که ستم کردند
بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ۔ فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ
بعذابی سخت بدانچه فاسق بودند چون سر کشیدند از آنچه باز داشته بودند ایشانرا گفتیم ایشانرا

كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ ۔ وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ
باشید بوزینگان دور رانده چون آگاه کرد خدای تو که برانگیزد بر ایشان تا روز قیامت
مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ
کسی را که بچشاند ایشانرا عذاب بد خدای تو زود عقوبت است و او آمرزنده و بخشاینده است
وَقَطَّعْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَمًا مِنْهُمُ الصَّالِحُونَ وَمِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ وَبَلَوْنَاهُمْ
و پراکندیم ایشانرا در زمین امتان از ایشان نیکان و از ایشان فرود و بیازمودیم ایشانرا
بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ۔ فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ
بنیکیها و بدیها تا مگر ایشان باز آیند پس آمد از پس ایشان جماعتی که میراث بردند کتاب
يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَى وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا وَإِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلُهُ
میگرفتند مال این دون و میگفتند بیامرزند ما را و اگر بایشان آید مالی مانند آن
يَأْخُذُوهُ أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ
بگیرند آنرا نه گرفتند بر ایشان عهد توریت که نگویند بر خدای
إِلَّا الْحَقَّ وَدَرَسُوا مَا فِيهِ وَالدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا
الا راستی و بخواندند آنچه درویست و سرای بازپسین بهتر است آنرا که پرهیزند آیا
تَعْقِلُونَ ۔ وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا
خرد ندارید شما و آنانکه چنگ درزدند بکتاب و نماز بپای داشتند ما
لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ قوله و اذ قالت امة منهم این تمامی قصه اصحاب السبت است حق تعالی گفت یاد کن ای محمد
ضایع نکنیم مزد نیکوکاران چون گفتند گروهی از ایشان یا عذاب خواهد کردن ایشانرا عذابی سخت گفتند این جماعت واعظان
که امر بمعروف و نهی منکر میکنند که معذرة الی ربکم یا عذر بگوییم باشیم بنزدیک خدای تعالی با ایشان در منع او و زجر ایشان است محمد
والتقدیر موعظتنا معذرة الی ربکم و حفص خواند معذرة بنصب علی انه مفعول له و ازجو اوانست که جواب لم تعظون باشد
چنانکه گویی موعظة ندانیم تا گویند لم عظمتم گویی تا دیه الله و تا باشد که ایشان از این معصیت بپرهیزند مفسران خلاف کردند در آن
گروه که این گفتند لم تعظون قوما ایشان نجات یافتند یا هلاک شدند گروهی برآنند که هلاک شدند برای آنکه این وسیلت هم
گفتند و نهی کردند ماهیان را از آن منکر و بر ایشان انکار کردند بقول لم تعظون قوما ذکر و هم گفتند از جمله ناجیان بودند و این
سخن از ابن عباس گفتند و بر این گفتند که ایشان بجز مستر لیدا این قول موافق ظاهر است و بیشتر مفسران برآنند و عکرمه
بن رباب گفت نجت الطائفتان و گروهی گفتند بیافت یعنی ناهیان و آنان که گفتند لم تعظون عکرمه گفت عبد الله عباس گفت لا تنتهوا
کاشکی ما دانستمی که خدای با آن گروه سوم چه کرد من گفتم جعلت فداك باید کرد آن برو مشتبه باشد سبب آنکه ایشان گفتند
میگوید خدای ایشانرا عذاب خواهد کردن و این قول مؤمنان موحدان باشد و چندان بالا و گفتم تا معلوم شد او ایشان ناجی
حله بیاورد بفرمود من پوشید فلما نسوا ما ذکروا به قصه ایشانست گفت چون فراموش کردند آنچه ایشانرا یاد دادند یعنی مجاهد
ست انجینا الذین ینهون عن السوء ماهی صید ماهی در روز شنبه و عاقبت ایشان که منکر کردند و ظالمان را بگرفتیم بعذاب سخت قراء در لفظ
خلاف کردند اهل مدینه خواندند بیس با کسر و اسکان و ابن عامر خواند بئس و یا همز کرد و ابو بکر عن عاصم
خواند بئیس علی وزن فیعل کصیقل و ضیغم قال الشاعر شعر کلاهما کان رئیسا بیئسا یضرب فی الهیجاء منه القونسا و بعضی

خوانند بئس علی وزن فعل کنند و باقی قراء خوانند بئس علی وزن فعیل ای شدید قال الشاعر [illegible] له بئس
وحسن [illegible] خوانند بعذاب بئیس [illegible] بعذاب بئیس بالعقاب مجاهد خواند بعذاب [illegible] عاصم خواند بئیس با
کانوا یفسقون [illegible] فلما عتوا عن ما نهوا عنه [illegible]
[illegible]
[illegible] قلنا لهم کونوا قردة خاسئین ای صاغرین ذلیل [illegible] سعید جبیر [illegible] موسی علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قال الشاعر شعر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صلی الله علیه وآله [illegible] تا قیامت [illegible]
تا قیامت [illegible] ان ربک لسریع العقاب [illegible] مستحق عذاب باشند و انه لغفور رحیم است
بر مؤمنان [illegible] وقطعناهم فی الارض امما [illegible] من بنی اسرائیل [illegible]
[illegible] منهم الصالحون [illegible]
[illegible] صالحان [illegible] عیسی علیه السلام و محمد صلی الله علیه وآله [illegible]
[illegible] ومنهم دون ذلک [illegible]
[illegible] بالحسنات والسیئات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابن عباس وحسن

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فی سبیل الله
[illegible] انا لا نضیع اجر المصلحین [illegible]
[illegible]
والذین یمسکون بالکتاب واقاموا الصلوة انا لا نضیع اجر المصلحین [illegible]
[illegible] والله ولی التوفیق وهو حسبنا ونعم الوکیل

تم الجزو الثامن من التفسیر
ویتلوه فی التاسع قوله
واذ نتقنا الجبل
فوقهم
کان الفراغ [illegible] الحمد لله رب العالمین
والصلوة علی محمد وآله
اجمعین
تم

الجزو التاسع

بسم الله الرحمن الرحيم

وإذ نتقنا الجبل فوقهم كأنه ظلة وظنوا أنه واقع بهم خذوا
ما آتيناكم بقوة واذكروا ما فيه لعلكم تتقون وإذ أخذ
ربك من بني آدم من ظهورهم ذريتهم وأشهدهم على أنفسهم
ألست بربكم قالوا بلى شهدنا أن تقولوا يوم القيامة إنا كنا
عن هذا غافلين أو تقولوا إنما أشرك آباؤنا من قبل وكنا
ذرية من بعدهم أفتهلكنا بما فعل المبطلون وكذلك
نفصل الآيات ولعلهم يرجعون واتل عليهم نبأ الذي آتيناه
آياتنا فانسلخ منها فأتبعه الشيطان فكان من الغاوين ولو شئنا
لرفعناه بها ولكنه أخلد إلى الأرض واتبع هواه فمثله كمثل
الكلب إن تحمل عليه يلهث أو تتركه يلهث ذلك مثل القوم
الذين كذبوا بآياتنا فاقصص القصص لعلهم يتفكرون ساء مثلا القوم الذين كذبوا بآياتنا وأنفسهم كانوا يظلمون من يهد الله فهو المهتدي
ومن يضلل فأولئك هم الخاسرون ولقد ذرأنا لجهنم كثيرا

من الجن والإنس لهم قلوب لا يفقهون بها ولهم أعين لا يبصرون بها
ولهم آذان لا يسمعون بها أولئك كالأنعام بل هم
أضل أولئك هم الغافلون ولله الأسماء الحسنى فادعوه بها
وذروا الذين يلحدون في أسمائه سيجزون ما كانوا يعملون
وممن خلقنا أمة يهدون بالحق وبه يعدلون والذين كذبوا بآياتنا سنستدرجهم من حيث لا يعلمون وأملي لهم إن كيدي
متين أولم يتفكروا ما بصاحبهم من جنة إن هو إلا
نذير مبين أولم ينظروا في ملكوت السماوات والأرض
وما خلق الله من شيء وأن عسى أن يكون قد اقترب أجلهم فبأي
حديث بعده يؤمنون من يضلل الله فلا هادي له ويذرهم
في طغيانهم يعمهون يسألونك عن الساعة أيان مرساها
قل إنما علمها عند ربي لا يجليها لوقتها إلا هو ثقلت في السماوات
والأرض لا تأتيكم إلا بغتة يسألونك كأنك حفي عنها
قل إنما علمها عند الله ولكن أكثر الناس لا يعلمون قل لا أملك
لنفسي نفعا ولا ضرا إلا ما شاء الله ولو كنت أعلم الغيب
لاستكثرت من الخير وما مسني السوء إن أنا إلا نذير
لقوم يؤمنون قوله تعالى وإذ نتقنا الجبل فوقهم الآية [illegible]

تقدیر آنست که اذکروا یاد کنید ای محمد چون ما بر داشتیم کوه را بالای سر ایشان کانه ظلة گویا سایه بانی است ابن الاعرابی گفت النتق الرفع والنتق
والبسط جمیعا نتق بر داشتن باشد و شکافتن و گستردن و عرب بمعنی جنباندن استعمال کند قال العجاج شعر ونتقوا احلامنا الاثاقلا وامرأة
ناتق وناق کثیرة الولد قال النابغة شعر لم یحرموا حسن الغذاء وامهم طفحت علیک بناتق مذکار والنتق الحرکة تقول نتقته نتقا
السیر اذا حرکته [illegible] گفت عربی فصیح شنیدم که غلامش را میگفت خذ الجوالق فانتقها ای فکسه وقولهم انتق [illegible]
یعنی بار و چهار پای [illegible] تا نیک [illegible] باشد بفوق کانه ظلة پنداشتی سایه بانی است عطا گفت سقیفه معرب
گفت چون بنی اسرائیل احکام توریة قبول نمیکردند و کار بر ایشان [illegible] تعالی کوه را از جای برکند و بالای سر ایشان بداشت بمقدار لشکرگاه ایشان
یک فرسنگ در یک فرسنگ بمقدار قامت مردی گفت اگر قبول نکنید این کوه بر شما فکنم حسن بصری گفت چون بدیدند که کوه بالای سر ایشان آمد
بسجده در افتادند بیک روی ابروی چپ بر زمین نهادند و بچشم راست بکوه مینگریدند و بیم بردند که بر ایشان افتد
وظنوا انه واقع بهم و گمان بردند که بر ایشان خواهد افتادن از آنکه بر آنچه ایشان سجده بر آن بر چپ کنند و گویند این سجده
بلک آن سجده است که عذاب از ما بر داشت و آن سجده بود از صدق دل که خدای تعالی بپسندید از ایشان و آن عذاب برداشت خذوا
ما آتیناکم بقوة یعنی بجد و کوشش و گفتیم ایشان را که بگیرید آنچه
آنچه ما دادیم شما را بقوة یعنی بقوت و جد و اجتهاد و عزم و جزم [illegible] و گفته اند بنشاط و گفتار گروهی از مفسران گفتند چون موسی علیه السلام
الواح توریة [illegible] بود اظهار کرد هیچ سنگی و درختی و کوهی نماند الا اهتزاز کرد الا جهود [illegible] که توریة را در خواندند الا
اهتزاز کنند و نشاط شوند و سر بجنبانند واذکروا ما فیه و یاد کنید آنچه در توریة است یا در دارید آنچه در آنجا است از حلال و حرام تا باشید از معاصی پرهیزگار
شوید یعنی لعلکم تتقون باشد تا شما از دار و اوامر و واجبات و اجتناب منهیات قوله و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم جماعتی از مفسران
سلف و اصحاب حدیث گفتند معنی آیت آنست که خدای تعالی پشت آدم بمالید و جمله فرزندان او را بیرون آورد بصورة ذره ای مور چه
خلاف کردند که این کجا بود بعضی گفتند بطن نعمان وادی است در پهلوی عرفات و گفته اند ببصرا بود از زمین هند و آن جا بود
کادم انجا فرود آمد از آسمان کلبی گفت از میان مکه و طایف بود و سدی گفت در آسمان بود که خدای تعالی پشت آدم بمالید جانب راست و فرزندان
او را از آنجا بیرون آورد چون مروارید سپید و ایشان را گفت درآیید بجنت بر حمت من و جانب چپ پشتش بمالید و فرزندانی بیرون آورد
سیاه گفت بدوزخ شوید و لا ابالی باک ندارم و با ایشان خطاب کرد و گفت بدانید که جز من خدای نیست و من خدای شمام جز مرا
باید پرستیدن [illegible] خواهم فرستاد بر شما عهد من یاد شما دهند و با شما پیمان کنند و بر شما کتابها خواهم فرستادن بگوئید تا چه
میگوئید ایشان گفتند گواهی میدهیم که تو خدای مائی و ما را خدای نیست جز تو گروهی آن روز این اقرار بدادند بطوع و رغبت و گروهی
بنفاق خدای تعالی از ایشان این عهد بستد انگه اجال و ارزاق و مصایب ایشان بنوشت آدم در ایشان نگریست ایشان را دید مختلف
اشکال و الوان و متفاوت الصور بعضی نکو و بعضی زشت و بعضی کوتاه و بعضی دراز و بعضی توانگر و بعضی درویش گفت بار خدایا
چرا ایشان را متساوی نیافریدی گفت خواستم تا ایشان شکر من بیاوه کنند سدی گفت و در میان ایشان پیغامبران بودند با شمعها و
درخشان آدم از آن میان مردی بدید گفت این پیغامبریست از فرزندان تو نام او داود گفت بار خدایا عمر او چند است گفت شصت
سال گفت بار خدایا بیفزای گفت قلم برفت با جال بندگان گفت بار خدایا از عمر من چهل سال بدو دادم آدم را عمر هزار سال بود چون چهل سال
باو داده بود هزار سال کم چهل سال شد چون عمر او بنهصد و شصت رسید ملک الموت بیامد آدم گفت چه کار آمدی گفت تا جانت بردارم گفت
مرا چهل سال عمر مانده است گفت نه بداود دادی انکار کرد و جحود پیش آورد گفت ندادم لاجرم فرزندانش جاحد شدند و نسیان افتاد
او را فراموش کرد عهد خدای را فرزندانش فراموش کار شدند و خطا کرد تا فرزندانش خطی شدند ونعوذ بالله من شر هذه المقالات
التبعات الشنیعات ملک الموت باپیش خدای آمد و گفت بار خدایا آدم چهل سال میگوید که گفت برو بگوی او را که داود را بتو گفت

بکم

بکم چو میگفت بر بعض اشیا بیدار و دلیل انکه که قلم ترا [illegible] و ما در [illegible] نوشتیم با ما جهود از پیش چو حریق علیه السلام موزلک
او برفت تا دم بجاه بود الست انگه چون عهد فرزندان آدم بستد با ایشان گفت با پشت آدم شوید که بقیامت در الکنیم تا از تو آنگاه اعتوا
تا در وجود نیاید عمر [illegible] چو مستوی نشاندند جز در سنگ ها الفاظ ما بمعنی از الفاظ اخبار کنند و این در جبت بنشست
مخالفت او دلیل عقل و ظاهر قرآن را امام مخالفت او دلیل اعتقاد ارباب الطاعات که حال آن فرزندان که موجود میکنند که خدای تعالی ایشان را بیرون
بصورة ذره با ایشان خطاب کرد و تقریر کرد ایشان را بقوله الست بربکم انجمعیدون نبود که کامل عقل بود تا نبود نداشت عقل بودند
از حکم تکلیف با ایشان و تقریر با ایشان و کرکامل عقل بودند لامحال باید تا آن حال یاد دارند و فراموش نکنند که عاقل ایشان حال عفو
در شوق و نادر که با کمال عقل فراموش نکند چه چیز بر و قسم باطل است و دلیل کند بر بطلان این قول آنکه کوید نطق مخ خلل بر دهد میان ایشان
ایشان بود که تم طولانی اگر نسیان آن روز غفلت آن باشد در جمله یکبار ناسی شوند انکه در حال نمی یک بار حالی چنان عزیب و نادر
و ایشان کامل عقل با کمال عقل چگونه فراموش کنند آن را و لما تقال علیه ما اگر و این ناشی بعد و باشی که عقلا نوم و سکر و جنون و ابتلا هیچ
عقل دار در نشد بود که این حاله مرتب عقلاست و ما بسیار که خفته چون بیدار شود و مغمی علیه چون با هوش آید و مست چون هشیار شود
آنچه دانسته باشد یاد بر آید و علت آن حمل از نمیبینی اصحاب الکهف با آنکه سیصد و نه سال خفته بودند چون برخاستند هرچه دانستند
هر آنچه ایشان اند هیچ خلل نبود و این حال با قفات و اتفاق مخالف نشود و دیگر آنکه خدای تعالی بیان کرد که عرض بیرون آوردن آنست تا در
قیامت نگویند انا کنا عن هذا غافلین با آنکه ما از این غافل بودیم و فراموش کرده باشند اولی آنکه در قیامت نتوانند گویند که لا یحتج به باشند و حجة الحق
یاد ندارند که ما را بدین احتجاج کرد بر آنکه گفتیم عاقل با کمال عقل و ظاهر عاقل باشد با خلاف ظاهر قرآنست که خدای تعالی گفت و اذ
اخذ ربک من بنی آدم و نگفت من آدم و نگفت من ظهوره و گفت من ظهورهم و نگفت ذریته گفت ذریتهم دیگر آنکه گفت ان تقولوا یوم القیامة
انا کنا عن هذا غافلین و العنی لئلا تقولوا یوم القیامة تا در قیامت نگویند که ما از این غافل بودیم ما نبودیم که این برای آن کردیم تا در قیامت دعوی
غفلت نکنند تا حجة بر ایشان قایم شود اگر فراموش کنند و غافل شوند حجة ساقط شود و این غرض حاصل نباشد دیگر آنکه گفت او تقولوا
انما اشرک اباؤنا من قبل تا نگویند که پدران ما مشرک بودند شرک پدران عذر ما بود و این در حق کسانی صورت بندد که ایشان را پدران
مشرک بوده اما آنان که از پشت آدم بیرون آمدند ایشان را چگونه گویند اشرک آباؤنا من قبل وکنا ذریة من بعدهم اگر گویند چه
تاویل الفاظ و خطاب ایشان با طل کردی تاویل صحیح چیست این آیت نزدیک ما گوئیم ما در تاویل آیت دو وجه است یکی آنکه مراد آیت جماعتی
از فرزندان آدم که خدای تعالی ایشان را بیافرید و کامل العقل کرد و دلالات و تمکین و تکلیف کرد ایشان را و پیغامبران با ایشان تقریر کرد
کالست بربکم ایشان از سر نظر در ادله و تحصیل علم و معرفت بخدای تعالی گفتند بلی ایشان را بر یکدیگر گواه کردیم تا در قیامت نگویند
که ما از این غافل بودیم تا اقلال کنند بشرک پدران یا گویند ما را پدران مشرک بودند ما نیز بر آن شرک آوردیم کرما اطفال بودیم و با ایشان
اقتدا کردیم و ایشان را شبهه از آن قتاده که کاو بودند که لفظ ذریة در اول بانعدا اطفال صغار بود و پنداشتند که اشتقاق آن از ذر
است و این [illegible] خطات بای آنکه جمله بشرط ذریة آدم خوانند از کوچک و بزرگ و بالغ و نابالغ قال الله تعالی ربنا وادخلهم
جنات عدن التی وعدتهم ومن صلح من آبائهم وازواجهم وذریاتهم و لفظ صلح واقع باشد الا بر بالغان و دعا قالان دعوت الخالق
و وجه دوم در تاویل آیت آنست که چون خدای تعالی ایشان را بدیع فطرة و کمال صنعت چنان آفرید و ترکیب عجیب و آیات و دلائل
و عبرة در خلق ایشان که دلیل کند بر آنکه ایشان را خالقی است قادر عالم حی مدبر حکیم سمیع بصیر مرید کان ... حاصل بصفات
کمال در این خلق بمنزله گواهی بود که گواه بر ایشان کیرد تا انکار نتوانند کردن که این جمله را خالقی و آفریدگاری و مقدری و مدبری
باید و ایشان در این باب بمنزله معترفی باشند و اگرچه لفظا شهادت و اعتراف حقیقی نباشد چنانکه خدای تعالی گفت ثم استوی الی
السماء وهی دخان فقال لها وللارض ائتیا طوعا او کرها قالتا اتینا طائعین و بحقیقة نه از خدای تعالی قولی بود و نه از آسمان و زمین

وشله قوله شاهدین علی انفسهم بالکفر ومراد انه که هیچ کس بکفر خود گواهی نمی‌دهد و مراد آنست که فعل ایشان گواهی می‌دهد که دلیل کفرشان کند وما لازین قوله

قال لات خارجی تشهد نعمك وحال تشهد بمعنی تدبر احسانك ومثله فی التوسع قول الشاعر نظم فلئن نطقت بشکر برك مفصحا

فلسان حالی بالشکایة انطق [illegible]

[illegible]

که اصحاب حدیث گویند و روا دارند و این محالست و مخالف عقل و شرع است ولکن من رای ان آوردم تا مردم مقالات مخالفان بدانند
ایشان نیز بشنوند و جماعتی عبد الله بن عمرو و سعید بن المسیب و زید بن اسلم و ابو روق گفتند آیه در امیة بن ابی الصلت الثقفی آمد
و او مردی بود کتب اوائل خوانده بود و علم حکمت شناخته و در کتب خوانده بود که خدای تعالی در آن عهد پیغامبری خواهد فرستادن طمع
داشت که او بود او و در آن وقت که خدای تعالی پیغامبر را فرستاد بنزدیک بعضی ملوک بود چون باز آمد بمدینه بگذشت و آن کشتگان بدر را
دید گفت ایشان را که کشت گفتند محمد که پیغامبر آمده است گفت اگر او پیغامبر بودی خویشان خود را نکشتی چون بمرد خواهرش فارعه
بنزدیک رسول آمد رسول علیه السلام گفت اخبرینی عن وفاة اخیک ما وجدته از وفات برادرت گفت او شبی از شبها خفته بود دو کس
ببالین او آمدند سقف خانه شکافته شد و دو شخص فرود آمدند یکی بر بالین او بنشست و یکی بپایین او آنکه بنزدیک بالین بود او را
گفت که ببالین او بود اوعی قال وعی قال ازکی قال ابی گفت بیدار است گفت بلی بیدار است گفت نیکی شد گفت زان اگر و مر ان
مار خواب در آمد من او را خبر دادم ازان حال گفت خیری بود که از من بگردانیدند آنگه بیهوش شد چون با هوش آمد این بیتها گفت
شعر كل عيش وان تطاول دهرا صائر مرة الى ان يزولا · ليتني كنت قبل ما قد بدا لي في قلال الجبال ارعى الوعولا · ان يوم الحساب
يوم شديد شاب فيه الصغير يوما ثقيلا · رسول علیه السلام او را گفت چیزی بخوان از شعر او گفت شعر لك الحمد والنعماء والفضل ربنا
ولا شيء اعلى منك جدا وامجد · مليك على عرش السماء مهيمن لعزته تعنو الوجوه وتسجد · این قصیده دراز است تا آخر بخواند آنگه قصیده
دیگر بخواند که در او میگوید شعر وقف الناس للحساب جميعا فشقي معذب وسعيد · آنگه قصیده دیگر بخواند که در او میگوید شعر
عند ذي العرش يعرضون عليه يعلم الجهر والسر الخفيا · يوم ياتي الرحمن وهو رحيم انه كان وعده ماتيا · رب .... مثل ما قال ربنا انا
بد داخلا او غويا · اسعيد سعادة انا ارجو ام مهان بما اكتسبت شقيا · او اخذ بما اجترمت فاني سوف القى من العذاب فريا
رب ان تعف فالمعافاة ظني او تعاقب فلم تعاقب بريا · رسول صلی الله علیه گفت امن شعره وکفر قلبه گفت شعرش مومن بود و
دلش کافر حق تعالی در حق او این آیت فرستاد بعضی دیگر از مفسران گفتند آیه در مردی آمد نام او بسوس و او مردی بود که او را سه دعا مستجاب بود
داد و زنی داشت و از آن زن فرزندان داشت او گفت از این دعاها یکی در کار من کن گفت روا باشد یکی در کار تو کنم چه خواهی گفت
دعا کن تا خدای تعالی مرا نیکوترین زنی کند در بنی اسرائیل دعا کرد خدای تعالی او را جمالی داد که نیکوترین اهل زمان شد چون با او فخر شد
چون جمال خود بدید گفت ترا نخواهم و او را سخن درشت گفت خشم آمد خدای را دعا کرد تا او را سگی کرد گونه بانگ .... دعا را
فرزندان بیامدند و جزع و ملامت کردند و گفتند ما را این صبر نیست که مادر ما سگی باشد دعا کن تا خدای تعالی او را با حال
اول برد او دعا کرد خدای تعالی او را با جمال اول برد و سه دعا در کار شد سعید بن المسیب گفت آیه در ابو عامر بن النعمان بن صیفی
آمد و او را جمله رهبان ترسایان بود و او آن بود که رسول صلی الله علیه او را فاسق خواند او در جاهلیت زاهد بود و پلاس پوشیدی و رهبانیت
و تعبد کرد و رسول را علیه السلام گفت تو چه آوردی گفت دین ابراهیم و ملت حنیفی گفت من بر آن دینم رسول علیه السلام گفت
تو بر آن دین نه که چیزی در دین ابراهیم آورده که از آن نیست ابو عامر گفت خدای از ما آن دروغ زن را که دروغ میگوید طرید و وحید جاهل بمیراند
از آنجا برفت و بشام شد و کفر و زنار بست .... منافقان که مستعد باشید که من لشکری آرم که با محمد کارزار کنم و برای من مسجد
کنید .... لشکر .... تا محمد و اصحابش را از مدینه بیرون کند .... فذلک قوله والذین اتخذوا مسجدا ....
من قبل .... لشکر .... و پادشاه .... عبادة بن الصامت گفت آیه در قریش آمد که خدای تعالی کتاب بایشان داد
بایشان داد و ایشان منسلخ شدند و قبول نکردند حسن و ابن کیسان گفتند آیه در منافقان اهل کتاب آمد که رسول را می شناختند
چنانکه فرزندان خود را و ایشان بیاد میدادند عکرمه گفت آیه عام است در حق هر کافری قتاده گفت این مثلی است که خدای تعالی زد در حق
آنان که هدی بر ایشان عرض کنند ایشان اعراض کنند .... عبد الله عباس و سدی گفتند مراد بایات نام معتبرین

خلاف دروغ بود دیگر آن است که آیات را که .... بها او دادند فانسلخ منها بیرون آمد از آن چنانکه مار از پوست بیرون آید یقال انسلخ الحية من جلدها فاتبعه الشيطان یقال تبعه واتبعه اذا
قفاه واتبعه اذا لحقه .... فكان من الغاوين .... من اضد الرشد و این قول آنکس است که گفت که آیه در حق بلعم است انبیا را علیهم السلام
دعا کرده اند فکان من الغاوین از جمله گمراهان بود .... اگر خواستمانی او را بدان آیات رفع کردیمی
آیات که در .... ایمان آوردی .... بایات بحقیقت نباشد .... آیات فعل خدا بود
.... که چنین .... بعضی دیگر گفتند .... ولکنه
اخلد الى الارض سعید جبیر گفت میل کرد مجاهد گفت سکون .... گفت رضی بالدنیا .... مخلد گوید .... گفت
خلد واخلد بمعنی واحد و اصل کلمه از خلود باشد و آن دوام است یقال اخلد فلان بالمکان اذا اقام به و منه قول زهیر شعر لمن الديار
غشيتها بالفرقد كالوحي في حجر المسيل المخلد یعنی المقیم و قال مالک بن نویره شعر بابناء حي من قبائل بن يربوع اقاموا فاخلدوا
ولکن او در زمین مقام کرد مقام کسی که .... خواهد بود .... تعالی اقام فیها الخلود
واتبع هواه و پی نبال هوای نفس برفت .... گفت .... گفت طلب الدنیا واطاع الشیطان .... گفت
گفت اتبع هواه ای امراته .... مشتهی .... شاعر گفت شعر هوای مع الركب اليمانين مصعد ....
گفت این مثل کسی است که کتاب خوانده .... که حق تعالی .... آیات ....
تحسیس .... در جمله .... گفت .... سگ .... زبان بیرون
یعنی فی حالتی الراحة والکد والعطش .... و دیگر حیوانات در حال رنج و تشنگی .... زبان بیرون افکند مگر سگ که در جمیع
احوال زبان بیرون افکند .... گرد .... این ....
چه سگ را اگر .... زبان بیرون کند .... تحمل علیه .... الحملة التی هی الصولة
و جهد کنی .... من الحمل ....
.... کند .... گفت .... معنی آنست که ....
سگ .... حسن بصری گفت .... ذلک
باین مثل که زد .... گفت این مثل آن قوم است که آیات ما .... فاقصص القصص ....
بگو تا باشد که تفکر کنند محمد بن اسحق گفت معنی آنست که خبر اسلاف با این اهل کتاب بگو ....
موافق .... ایشان است ....
.... مثلا القوم الذين كذبوا باياتنا ....
معرف ....
الف و لام جنس باشد .... المخصوص بالمدح والذم باشد .... اسم کرد .... لام جنس باشد
و نصب .... تمیز .... ساء مثلا القوم ....
کان .... باشد .... منصوب ....
.... بالمدح والذم .... نعم الرجل ....
مضاف .... وسئل القرية ....
ما تکذیب کردند .... دروغ داشتند و بر خود ظلم کردند و نقصان حظ خود کردند و نصب انفسهم یظلمون است من

من یهد الله فهو المهتد علی الاجماع قرأت بالکسرة من الیاء و در آیه سه وجه گفته‌اند یکی آنکه جبائی گفت معنی آن است که هر که را هدایت کند
خدای تعالی بثواب و نعیم بهشت او مهتدی باشد به اسلام و ایمان اکنون [illegible] من دخل الجنة فهو ممن یطیع و هر که را گمراه کند
از نعیم و ثواب و بهشت ایشان آنانند که خویشتن زیان کار کردند بکفر و حظ نفس خویش بجحود تباه کردند ابو القسم بلخی گفت معنی آن است
که حق تعالی گفت معنی آن باشد که خدای هدایت کند او را بالطاف و تمکین او و قبول هدایت کند و اجابت کند دعوت او را و آنانکه
خدای اضلال کند بمعنی التخلیة بینه و بین الضلال و ترک المنع بالجبر ایشان خاسر و زیان کار اند بآنکه روا باشد که چون ضلال
عند امتحان و تکلیف خلق باشد با خدای [illegible] نسبت و اضافت با خدای کند که زیادة الایمان و الکفر فی قوله زادتهم ایمانا و هم یستبشرون و اما
الذین فی قلوبهم مرض فزادتهم رجسا الی رجسهم ای ازدادوا عند نزول السورة ایمانا و کفرا [illegible] طریقه [illegible] روایات
دیگر وجه سیم در آیه آن است که هر که را خدای هدایت او حکم کند مهتدی باشد و هر که را اضلال او حکم کند زیان کار و خاسر و زیان
کار باشد و تا محکوم به چنان باشد حاکم را و حکم نکند که حکم حاکم تبع حال المحکوم له او علیه باشد قوله ولقد ذرأنا لجهنم
الآیه گفت گروهی بسیار هستند که ایشان را [illegible] و بار [illegible] رسول انکار کردند و حجت عقل کار نبستند [illegible] من
چنان بود که ایشان هرگز ایمان نیاورند و اختیار نکنند و لا محاله [illegible] مرجع و مآب ایشان دوزخ باشد [illegible]
که بداشتی ایشان را در اصل خلقت برای دوزخ آفریدند تا گرفتند که ایشان را [illegible] جعلوا [illegible] علی سبیل المبالغة
فی التفسیر لام [illegible] گفت ولقد ذرأنا لجهنم ما یا فیهم برای دوزخ بسیاری از الجنیان و الانسیان و این لام را لام [illegible]
و متکلمان لام عاقبت گویند و تحقیق و اصل او آن است که بیان کرده شد [illegible]
که عرب لام عاقبت نشناسد و این را امثالها بسیار است در قرآن و کلام عرب منها قوله تعالی فالتقطه آل فرعون لیکون لهم عدوا و
حزنا [illegible] بعداوة و حزن [illegible] و منها قوله انما نملی لهم لیزدادوا
اثما و منها قوله ربنا انک آتیت فرعون و ملأه زینة و اموالا فی الحیوة الدنیا ربنا لیضلوا عن سبیلک و مثله قول القائل [illegible]
للخیر [illegible] الحائط [illegible]
الشاعر شعر اموالنا لذوی المیراث نجمعها ودورنا لخراب الدهر نبنیها وقال شعر فللموت تغذو الوالدات سخالها کما لخراب الدهر
تبنی المساکن وقال آخر شعر [illegible] فللموت ما تلد الوالدة وقال آخر شعر له ملک ینادی کل یوم لدوا للموت وابنوا للخراب
وقال آخر شعر لکل مولود فللموت یولد [illegible] اکثر [illegible] و قد ذکر [illegible]
[illegible] قلوب لا یفقهون بها ایشان را دلهای هست [illegible]
[illegible] و لهم آذان لا یسمعون بها [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شعر [illegible] اذا ما جارتی خرجت حتی یواری جارتی الخدر
[illegible]
[illegible] شعر [illegible] وقال الآخر شعر [illegible]
[illegible] ذرئت الطعام و ذریت
الشعیر [illegible] و منه قوله تذروه الریاح [illegible]
[illegible] دوزخ [illegible] الجنیان و الانسیان [illegible] چنانکه گفت ما کان الله لیذر المؤمنین علی ما انتم علیه

حتی یمیز الخبیث من الطیب و این وجهی بود در تاویل آیه اگر [illegible] لفظ [illegible] ذریت و قرات [illegible] مهموز است و آن از
ناقص لام [illegible] او واو است [illegible] لغت در رو [illegible] ذرأ و ذرأ [illegible]
مهموز باشد تخفیف همزه کند و [illegible] مهموز باشد مهموز [illegible] باشد و ایشان طلب تخفیف کنند [illegible]
در آیه وجهی دیگر گفته‌اند و آن وجه ذریت و آن است که [illegible] مستقبل است و ذرأنا بمعنی وا باشد چنانکه و نادی اصحاب
الجنة اصحاب النار و نادی اصحاب الاعراف المعنی ینادی [illegible] باشد که [illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] باز [illegible] دوزخ [illegible] و عقوبت کند [illegible] کفر و معاصی که در دنیا کرده باشد و [illegible]
[illegible] باشد برای آنکه خدای تعالی بسیاری مستحقان دوزخ [illegible] باشد [illegible] قبح و اعتراض [illegible]
و استعمال [illegible] مستقبل باشد در کلام عرب شایع [illegible] در قرآن و اشعار بسیار است اما آنکه لام [illegible] باشد و
حقیقت چنانکه خدای تعالی ایشان را در اصل خلقت برای دوزخ آفریده باشد [illegible] معصیت کنند تا ایشان را [illegible]
بدوزخ [illegible] ایشان کفر و معاصی [illegible] نشاید برای آنکه این قبیح باشد و قدیم تعالی از قبیح و اراده قبیح متعال است برای
آنکه عالم است بقبح قبیح و مستغنی است از فعل قبیح و عالم است بآنکه مستغنی است [illegible] فاعل قبیح منقوص باشد و [illegible]
حاصل [illegible] قوله [illegible] کرد با یان و طاعت کفر و ما خلقت الجن و الانس
الا لیعبدون گفت جن و انس را [illegible] برای عبادت [illegible] و ما ارسلنا من رسول الا لیطاع باذن الله [illegible] و
لعلهم [illegible] و لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان لیقوم الناس بالقسط [illegible]
انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا لتؤمنوا بالله و رسوله الآیة و [illegible] بسیار است [illegible] باشد و آن لام [illegible]
عرض باشد [illegible] قرآن [illegible] و آنکه گفت اولئک کالانعام [illegible]
در آیات [illegible] ایشان [illegible] بایجاب ایمان [illegible]
[illegible] ایشان انعام [illegible] انعام [illegible]
[illegible] بشناسد [illegible]
و آیات [illegible] ایشان انعام [illegible] گفت اولئک هم الغافلون ایشان [illegible] آیات [illegible]
و [illegible] قوله و لله الاسماء الحسنی [illegible] ایشان [illegible]
گفت [illegible] بر آنکه [illegible] باشد برای آنکه خدای تعالی [illegible]
بسیار است [illegible] و ذروا الذین یلحدون فی اسمائه [illegible] یلحدون بفتح یا و حا [illegible] من لحد یلحد [illegible]
یلحدون من الالحاد [illegible] سورة النحل [illegible] بفتح یا و حا ابو الحسن اخفش گفت لحد و الحد لغتان
الا آنکه الحد در استعمال بیشتر است قال الله تعالی و من یرد فیه بالحاد بظلم [illegible] در استعمال شایع تر است قال الشاعر
شعر لیس الامام بالشحیح الملحد [illegible] ابو عبیده گفت [illegible] الحد [illegible] کلام عدول باشد از سنن استقامة
و [illegible] لحد [illegible] از استقامت [illegible] باشد و معنی آنکه یلحدون فی اسمائه یعنی میل میکنند در نامهای
او [illegible] ابن جریج گفت [illegible] کار ایشان [illegible] اسم الله [illegible]
[illegible] عباس گفت الحاد ایشان تکذیب ایشان بود قتاده
گفت [illegible] ایشان [illegible] الحاد [illegible] نامهای خدای [illegible]
[illegible] دلیل بر آنکه خدای تعالی [illegible]

بان مقطوع به از این و چنین معلوم سیجزون ما کانوا یعملون جزا کنند ایشان را و پاداشت دهند ایشان را بآنچه کرده باشند مقاتل گفت
سبب نزول این آیه آن بود که بعضی مشرکان عرب شنیدند که رسول علیه السلام خلق را دعوت میکرد با خدای بنام الله انگه شنیدند که او میخواند
و میخواند رحمن و رحیم گفتند محمد دعوی میکند که من یک خدای را میخوانم [illegible] خدا را نامهاست نیکو او را بان بخوانید و حسنی تانیث احسن
باشد که افعل تفضیل بود کالکبری والصغری فی تانیث الاکبر والاصغر و ابو هریره روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله گفت ان لله تسعة
و تسعین اسما مایة غیر واحدة من احصاها کلها دخل الجنة گفت خدای را جل جلاله نود و نه نام است صد کم یکی هر که او را برشمارد و حفظ
کند و بان بخواند ببهشت شود گفتن ما که ان اسمای خدای را بان خوانند بعضی صفات ذات است و بعضی صفات فعل صفات ذات چون قادر و
عالم و حی و موجود و مرید و کاره و بعضی ازین باز رجع با این صفات است چون سمیع و بصیر و حکیم و مالک که سمیع و بصیر
رجع با حی است و حکیم با عالم و مالک با قادر و بعضی از صفات افعال گویند بعضی از ان نام صفت فعل او باشد نه ذات
او چون خالق و رازق و منعم و متفضل و محیی و ممیت است قوله و ممن خلقنا امة یهدون بالحق حق تعالی درین آیه وصف قومی کرد
که ایشان راه نمایان بحق و عادلان اند گفت از انان که بیافریدیم ایشان را امتی و گروهی و طائفه هستند و من تبعیض را باشد من قوم
و ضمیر که باین عاید باشد محذوف و تقدیر آن است که و من خلقنا [illegible] ایشان را و امة اینجا فرقت و جماعت
بالحق بحق هدایت کنند و بر او [illegible] قتاده و ابن جریج گفتند روایت کردند ما انگه رسول صلی الله علیه و آله این آیه بخواند گفت
این آیه است مرا [illegible] که ایشان بحق گیرند و بحق دهند و بحق حکم کنند و از پیش شما قومی بوده اند چنین [illegible] بخواند
و من قوم موسی امة یهدون بالحق و به یعدلون ربیع انس گفت رسول علیه السلام این آیه بخواند و گفت از امت من قومی باشند
بر حق ثابت کرده و استاده باشند تا انگه که عیسی بن مریم فرود آید و رسول علیه السلام گفت لا تزال طائفة من امتی علی الحق ظاهرین
حتی یاتی امر الله لا یضرهم من خذلهم ولا من خالفهم گفت [illegible] همیشه گروهی از امت من بر حق استاده و اظهار کننده تا فرمان خدا
آید و ایشان را زیان ندارد خذلان خاذلی با طلاق مخالفی عطا گفت مهاجر و انصار اند و انان که باحسان اتباع ایشان کنند
و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام آمد که این آیه مخصوص است با ائمه معصوم علیهم السلام بما انگه این صفات با ایشان لایق است یهدون
بالحق هدایت کنند و چون [illegible] تعالی جل جلاله اطلاق [illegible] هدایت بحق [illegible] که مامون الجانب باشد و مقطوع علی
عصمتهم اولی تر باشد انگه به یعدلون و عدل کنند در حکم بحق و [illegible] قوله و جعلناهم ائمة یهدون بامرنا و اسند الایه الیه
[illegible] اجماع اهل عصر [illegible] حجت [illegible] که گویند [illegible] باشد از مخصوص که قول [illegible] فاما الذین قاموا به
که گشته در آیه دلیل نیست [illegible] خدای گفت از خلقان ما گروهی هستند که بحق راه نمایند و بدان عدل کنند و این دلیل
نکند برای انکه ما بیاید که در هر عصری باشد [illegible] باشد و فایده آیه حاصل بود [illegible] گویند [illegible] مقطوع
[illegible] است که [illegible] باشد [illegible] خدای تعالی [illegible] گفت آنان که بآیات من تکذیب کنند و در
دارند من ایشان را استدراج کنم [illegible] ایشان ندانند عطا گفت یعنی مکر کنم با ایشان از آنجا که ایشان ندانند کلبی گفت اعمال ایشان
مزین کنم ایشان تا وقت هلاک شان ضحاک گفت معنی آن است که هر گه ایشان معصیت کنند من ایشان را نعمتی نو دهم خلیل احمد
گفت عمر ایشان دراز کنم بر غفلت ایشان ابو عبیده و مورج گفتند [illegible] ایشان را از آنجا که ایشان ندانند اهل معانی گفتند
استدراج طلب درج و [illegible] باشد یعنی چنان سازم که کار ایشان در خفیه ایشان اندک اندک پایه پایه [illegible]
مجاهرت کنم با ایشان بعذاب و اشتقاق او من درج الصحیفة باشد که اندک اندک [illegible] و من درج المرقاة که پایه پایه بر شود
[illegible] درج القوم الاصلات بعضهم فی اثر بعض و درج الصبی اذا قارب بین خطاه و منه قولهم کل دارج و درج [illegible]
از جمله معجزات [illegible] اخبار است از غیب [illegible] در مستقبل ایام و مخبر وفق خبر آمد [illegible]

[illegible] ملاوة من الدهر و ملاوة من الحین قال الله تعالی حینا و دهرا و ایاما و وقت مدة ملیا قال الشاعر شعر لو قلتم عشیة [illegible]
الغراب و علینا [illegible] من بعض الذبرة او بعاد من بعض الذباجعد · این لفظ [illegible] استدراج گفت کام ایشان [illegible]
کنم با ایشان بعقاب که ان الله یمهل ولا یهمل خدای تعالی امهال کند و اهمال نکند مهلت دهد و لکن مهمل نکند او حلیم است تعجیل نفرماید انما یعجل
من یخاف الفوت تعجیل آن کند که ترسد که فائت شود و هیچ چیز از قبضه قدرت او فوت نیست ان کیدی متین ای عذابی شدید که عذاب من سخت
و عقاب من محکم است استدراج و امهال و انظار [illegible] کید خواند [illegible] بصورت کید [illegible] عذاب را کید خواند [illegible] متین
القوی والمتانة القوة والشدة و منه المتن لجانب الصلب لمتانته او لقوته و کذلک سمی الصلب لصلابته و کید و مکر [illegible] باشد [illegible]
[illegible] کید [illegible] از قارب [illegible] وقت [illegible] اولم یتفکروا [illegible]
اندیشه نکنند که صاحب ایشان را یعنی محمد صلی الله علیه و سلم هیچ دیوانگی است با او [illegible] استفهام است و معنی تقریع و توبیخ
قتاده گفت سبب نزول این آیه آن بود که رسول علیه السلام در وقت موسم بر کوه صفا بایستاد و قبایل و بطون و افخاذ قریش را [illegible]
[illegible] نام میخواند و دعوت میکرد یا بنی فلان و یا بنی فلان فاتقوا الله [illegible] ایشان را تخویف و تحذیر میکرد گروهی از کافران گفتند
ان صاحبکم لمجنون [illegible] صاحب شما دیوانه است [illegible] میباید چون دیوانگان خدای تعالی این آیه فرستاد که صاحب
ایشان یعنی محمد دیوانه است والجنة الجنون والجن والجنة [illegible] الترس والجنة البستان و اصل کلمه از ستر است و بیان [illegible]
[illegible] فکر ایشان [illegible] دیوانه خواندند که چون [illegible] کمال عقل [illegible] فضل [illegible]
[illegible] دیوانه خواندند [illegible] جمع کردند [illegible] ساحر و کاهن
[illegible] کامل باشد [illegible] لفظ [illegible] بگوید [illegible]
[illegible] شنیدند [illegible] ساحر است چون [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] عاجز [illegible]
[illegible] گفت [illegible] خدای تعالی [illegible]
بیان کند [illegible] اولم ینظروا [illegible] نظر [illegible] تفکر [illegible] ملکوت السموات والارض ملکوت
باشد من الملک و این بنا مبالغه است کالجبروت والرغبوت والرهبوت [illegible] نظر [illegible] در ملکوت [illegible]
خلق [illegible]
[illegible] دوازده برج [illegible] زمین گسترده [illegible]
[illegible] و ما خلق الله من شیء [illegible] باشد [illegible]
[illegible] واسطه [illegible] تفکر و اندیشه [illegible] ایشان [illegible] اندیشه
[illegible] ایشان را [illegible] دنیا و حرص [illegible] اندیشه [illegible] کنند
[illegible] حدیث بعده یؤمنون [illegible] قرآن [illegible] حدیث [illegible]
[illegible] معجزات [illegible] حدیث [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] حدیث بعد هذا الحدیث [illegible] حدیث [illegible]
[illegible] حدیث [illegible] دلیل است بر وجوب نظر [illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] واجب باشد [illegible] دلیل [illegible] من یضلل الله فلا هادی له [illegible] گفت [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible] امتحان [illegible] هادی نباشد [illegible]

آن روز برهانی نکرد بایشان آن دلالت که خدای نصب کرده است بر آن و با مقابل بیان یا پیش از آن بود و هر که ایشان را در جمله التشان [illegible]
تا ایشان بامر رغبت بیرون نه حجت [illegible] ایشان را باحوز [illegible] و منع کند ایشان را از فقر و حجر و الحاق کرد با مومنان که بایشان
نکند چه معلوم بود که ایشان از لطف بخواهند بودن و وجهی دیگر در آیه آنست که محتمل است که مراد آن بود که او را خدای تعالی را تمام بدیهیت
بسبیل استحقاق و عقاب بکرزش [illegible] خدای او را [illegible] باشد و او را رها کند تا در ظلمات قیامت در عرصات موقف متحیر
میگردد یا در تشکان عذاب [illegible] و بعد از وجه سیوم در آیه آنست که ایشان را خدای تعالی حکم کند بضلال او [illegible]
خواند و هم [illegible] باشد که این حکم [illegible] نکند و این نام ازو بدانند اهل عراق حمزه و کسائی و خلف خوانند و یذرهم بیا و جزم با
باقی قرا بنون خوانند و ضم یا [illegible] قراة اولان بود که معطوف بود بر جمله که محل او جزم است بجزای شرط بلکه تقدیر آنست [illegible]
فلا هادی له و یذرهم [illegible] و قوله لولا اخرتنی الی اجل قریب فاصدق و اکن حزم کرده [illegible] عطف بر محل فعل منصوب
المقطع بالفا [illegible] و یذرهم [illegible] منصوب شد لولا اخرتنی [illegible] اصدق و اکن [illegible]
[illegible] قراة آنکه برفع خواند [illegible] باستیناف حمل کند [illegible] لا تحصیص [illegible] و طغیان از حد گذشتن باشد
[illegible] باشد [illegible] یسالونک عن الساعة الایة آنگه گفت این کافران [illegible] بعث و نشور [illegible]
که خواهد بود [illegible] عن کذا [illegible] و الساعة اسم القیامة [illegible] العلم
[illegible] سوال باشد [illegible] مرسیها ای متی وقت قیامها قال الراجز [شعر]
ایان [illegible] صدر است [illegible] مصدر باشد [illegible]
[illegible] خواهد بود [illegible] عبارت است از [illegible]
کرد [illegible] جواب ده ای محمد و بگو که علم آن نزدیک خداوند است لا یجلیها لوقتها الا هو ١٥٢
[illegible] وقت قیام ساعت [illegible] باشد [illegible] ١٠٤٨
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] تکلیفات
ثقلت فی السموات و الارض [illegible] اهل آسمان و زمین [illegible] اهل آسمان و زمین
[illegible] آنگه گفت لا تاتیکم
الا بغتة [illegible] قیامت [illegible]
[illegible] سوال [illegible] فی المسئلة [illegible]
حفی عنها [illegible] فی المسئلة [illegible] شعر سوال
[illegible]
[illegible] فی المسئلة [illegible]
[illegible]
[illegible] قل انما علمها عند الله یا محمد بگو که علم آن نزدیک خدا است [illegible]
[illegible] قل انما علمها عند ربی [illegible] عبدالله [illegible]
[illegible]
[illegible] عبدالله [illegible] رسول علیه السلام [illegible]

بخیزد و بناگاه [illegible] اصلاح میکند و یکی [illegible]
و یکی [illegible] ترتیب میکند و جای [illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible]
باشد [illegible] قل لا املک لنفسی نفعا و لا ضرا عبدالله عباس گفت سبب نزول این آیه آن بود که اهل
مکه رسول را گفتند [illegible]
[illegible] قل لا املک [illegible]
[illegible] الا ما شاء الله [illegible]
[illegible]
[illegible] و لو کنت اعلم الغیب [illegible]
[illegible]
[illegible] الا ما شاء الله [illegible]
[illegible] بشیر لقوم یؤمنون [illegible]
[illegible] و لو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر [illegible]
[illegible]
١٨٩ هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ
[illegible]
حَمْلًا خَفِيفًا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَوَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْتَنَا صَالِحًا لَنَكُونَنَّ
[illegible]
مِنَ الشَّاكِرِينَ فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا
[illegible]
فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ أَيُشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ وَلَا
[illegible]
يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى
[illegible]
لَا يَتَّبِعُوكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ إِنَّ الَّذِينَ
[illegible]
تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَالُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ
[illegible]
إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ أَلَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبْطِشُونَ بِهَا
[illegible]
أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا قُلِ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ
[illegible]

ثُمَّ كِيدُونِ فَلَا تُنظِرُونِ ۝ إِنَّ وَلِيِّيَ اللَّهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ

انگه کید کنید ومهلت مدهید مرا یاور من خدایست آنکه فرستاد قرآن او دوستی کند نیکان را

وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَكُمْ وَلَا أَنفُسَهُمْ يَنصُرُونَ

وانانکه میخوانید بجز او نتوانند یاری شما ونه خود را یاری کنند

وَإِن تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ لَا يَسْمَعُوا وَتَرَاهُمْ يَنظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ

واگر خوانی شان بهدایت نشنوند وبینی ایشانرا مینگرند بتو وایشان نمی‌بینند

خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ ۝ وَإِمَّا يَنزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ

بگیر عفو وفرمای بمعروف وبگردان از نادانان واگر بازگرداند ترا از دیو

نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۝ إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ

تباهی پناه جوی بخدای که او شنوا وداناست آنانکه ترسند چون رسد بایشان خیالی

مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُم مُّبْصِرُونَ ۝ وَإِخْوَانُهُمْ يَمُدُّونَهُمْ

از دیو یاد کنند خدا را که ایشان می‌بینند وبرادرانشان که کشند ایشانرا

فِي الْغَيِّ ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ ۝ وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِم بِآيَةٍ قَالُوا لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا قُلْ

در بدی پس باز نمی‌ایستند وچون نیاری بایشان آیتی گویند چرا اختیار نکردی آنرا بگو

إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِن رَّبِّي هَٰذَا بَصَائِرُ مِن رَّبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ

جز این نیست پیروی میکنم آنرا که وحی کرده می‌شود بمن از پروردگار من این حجتهاست از خدای شما وراه وبخشایش

لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ۝ وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ

برای گروهی که میگروند وچون خوانده شود قرآن پس بشنوید آنرا وخاموش باشید تا مگر شما بخشایند

وَاذْكُر رَّبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ

یاد کن خدای را در تن خود بزاری وترس وفرو از آواز بلند از گفتار بامداد

وَالْآصَالِ وَلَا تَكُن مِّنَ الْغَافِلِينَ ۝ إِنَّ الَّذِينَ عِندَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ

وشبانگاه ومباش از غافلان آنانکه نزدیک خدای تواند تکبر نکنند

عَنْ عِبَادَتِهِ وَيُسَبِّحُونَهُ وَلَهُ يَسْجُدُونَ قوله تعالى هو الذي خلقكم الآية قديم جل جلاله در بیان نعمت

از پرستش او وتسبیح کنند او را واو را سجده کنند [illegible] بر خلقان ویاد داد ایشانرا نعمت خویش بخلق [illegible] ایشان

از آدم وحوا گفت او آن خداست که بیافرید شما را از یک نفس یعنی آدم علیه السلام که پدر همه است وخلق منها زوجها وهم از آدم جفت او

که حواست بیافرید چنانکه در اخبار آمد که حوا را از پهلوی چپ آدم آفرید وظاهر آیه دلیل این میکند لیسکن الیها تا آدم با او سکون

شود وآرام گیرد وسکون او باشد فلما تغشاها چون جلوت کرد با او وتغشی کنایت باشد از جماع حملت حملا خفیفا بار گرفت حوا از

آدم حملا خفیفا باری سبک یعنی اکنون آب بود در رحم او فمرت به ای استمرت به مستمر گشت بآن حمل در روزگار او

بلند فلما اثقلت چون گران شد ای صارت ذات ثقل چون گران شد ای صارت ذات ثقل چنانکه اثمرت الشجرة اذا صارت

ذات ثمرة وامر الشیء اذا صار ذا مرارة دعوا الله ربهما خدا را خواندند شکر [illegible] ایشان [illegible] وگفتند لئن آتیتنا صالحا اگر ما را

فرزندی صالح دهی لنکونن من الشاکرین ما از جمله شاکران وحق شناسان نعمت تو باشیم فلما آتاهما صالحا جعلا له کردند [illegible]

و [illegible] در [illegible] باد فتعالى الله عما يشركون متعالی است خدای جل جلاله از آنکه با او شریک آرند اما مخالفان ما را

تفسیر چنین داده اند که چون حوا بار برگرفت ابلیس پیش وی آمد بصورت مردی واو را گفت تو دانی که این که در شکم تو است چیست

گفت نه گفت چه ایمن باشی که حیوانی باشد از جنس شما حیوانی باشد از جنس سگ وخنزیر وخوک وسباع که در زمین

می بینی زیرا که زمین ازین مملوست واز جنس شما [illegible] گفت پس چه باید کرد گفت من مردی ام که مرا نزد خدای منزلتی هست

ودعای مستجابست اگر من دعا کنم فرزند تو از جنس شما باشد گفت پس دعا کن گفت نکنم تا با من شرط کنی که او را عبد الحارث نام

کنی وابلیس را نام حارث بود شرط کردند که چنین کنند چون بزاد عبد الحارث نام کردند فذلك قوله فلما آتاهما صالحا جعلا

له شرکاء فیما آتاهما یعنی فی التسمیة واین روایت کلبیست سدی گفت آدم وحوا را فرزندی میآمد چند فرزند بزادند بمردند پس

ابلیس بیامد وایشانرا وسوسه کرد وگفت من درمانی دانم که فرزند شما بماند وهلاک نشود گفتند آن چیست گفت عبد الحارث

نام نهید تا بماند که این تجربت کرده ام عبد الحارث نام نهادند [illegible] یعنی خلاف [illegible] مرجع

ما [illegible] کما گفتیم [illegible] عظیم باشد [illegible] شرک کنند [illegible] ایشان [illegible] شدند ومشرک [illegible]

بخدای تعالی [illegible] الفکر [illegible] ایشان [illegible] ایشان

یکی است اگر دعوت کنید واگر نکنید که ایمان نیارند [illegible] آنست که ایشان بکفر میرند ومثله قوله تعالى سواء عليهم

أأنذرتهم أم لم تنذرهم لا يؤمنون [illegible] فی قوله سواء علیکم ادعوتموهم ام انتم صامتون وگفت

ام صمتم [illegible] فی القرآن بمثابة القوافی فی الشعر [illegible] نکند [illegible]

[illegible] کما قال الشاعر شعر سواء اذا ما اصلح الله امرهم علینا [illegible] ام [illegible] ۝ وقال الآخر شعر سواء علیک

الفقر ام بت لیلة باهل القباب من نمیر بن عامر ۝ ان الذین تدعون من دون الله عباد امثالکم آنگه خطاب کرد با بت پرستان و

ایشانرا تقریع وملامت کرد گفت آنانکه شما میخوانید وعبادت میکنید بندگانند همچون شما عاجزند واسیر ومحتاج فادعوهم [illegible]

وبخوانید ایشانرا تا اجابت کنند شما را [illegible] که اشتقاق عبد [illegible]

از مذلت [illegible] یعنی ذلیل [illegible] من قولهم طریق معبد [illegible] معبد اذا کان مطلیا بالقطران فهو اذا ذلیل [illegible]

گفت معنی آنست که ملک خدایند جل جلاله چنانکه بنده مالک ملک باشد [illegible] که ایشان عبید [illegible]

[illegible] لاعبد [illegible] فانت مثل عبد [illegible]

فلیستجیبوا لکم لام امر [illegible] اجابت کنید شما [illegible]

[illegible]

گفت ایشانرا پایها اند که بآن بروند ام لهم ایدی یبطشون بها یا دست [illegible] یبطشون [illegible]

[illegible] استفهام

معنی انکار وتقریع یعنی [illegible] نه پای رونده ونه دست گیرنده ونه چشم بینا ونه گوش شنوا [illegible]

[illegible]

چنین باشد صلاحیت الهیت ندارد [illegible] عبادت [illegible]

[illegible] رسول [illegible]

ایشان [illegible]

عن هشام کیدونی [illegible] یعقوب [illegible]

در وصل مبالغه کردند و در وقف یا بیفکنند و یا قرائتی یا خوانند در حروف و حال ابو علی گفت روس الآیات در باب وقف بمنزله
قوافی شعر بود در آن باب که بر او وقف باید کردن و چون یا افتند از آخر آیات و ابیات بیفکنند اعنی با اضافه الی النفس المتکلم یعنی
که شاعر چگونه گفت شعر فهل یمنعنی ارتیادی البلاد من حذر الموت ان یاتین والتقدیر ان یاتینی وان تکن ذرهیم لام ابدا باوهم
این معامله کردند و اگر چه با اضافه باشد چنانکه گفت یلبس الاخلاس فی منزله بیتیه کالیهودی المصل النضوری ابیا لابی الله
نزل الکتاب آنگه گفت بگوی ای محمد که ولی من و ولی نگاه دارنده من و خداوند و نگاه دارنده من خداست اگر او تولی کار من کند و کتاب قرآن
او فرستاد و تولی کار آن باشد که مباشر آن کند و تفریج و با کسی دیگر نگذارند والذین تدعون من دونه آنان که شما ایشان را
می خوانید و می پرستید بدون خدای عز و جل نصرت شما نتوانند کردن و نه نصرت خویشتن آنگاه که حاجتمند و صلاحیت چیزی ندارند
ندارند و این بر سبیل توبیخ و تقریع میگوید ایشان را در پرستیدن چیزهائی که ایشان چنین عاجز و بیچاره و مضطر باشند و ان تدعوهم
الی الهدی لا یسمعوا گفت و اگر چنانکه ایشان را هدی و دین مسلمانی و بر راستی خوانی نشنوند از آنکه ایشان نشنوند و کفار اند
سامع بمعنی قبول است یعنی بپذیرند و تریهم ینظرون الیک وهم لا یبصرون و بینی ایشان را که در تو می نگرند و نمی بینند یعنی بر آنچه
کر ایشان کرده اند و پیراسته از چیزهای دست چنانکه در شکل کرده و صورت ناظران و نگرندگان دارند و نمی بینند چون آنکه لفظ
نظر انجام باشد برای آنکه نظر بجهت تقلیب الحدقة الصحیحة نحو المرئی طلبا لرؤیته باشد و ایشان حدقه صحیح ندارند ایشان را
ناظر خواند پس شکل نظر است و صورت و ابصار نیست هیچ و بعضی دیگر گفتند مراد او نظر مقابله است معنی و تریهم مقابل تو اند تا چشم
وهم لا یبصرون چنانکه گفت اما رایت الجبل ینظر الیک و دور بی قلان متناظرة ای متقابلة قال الشاعر شعر اذا نظرت بلاد بنی تمیم
یعنی بلادی صباح ۰ یریدنا مقابلی و قول اول درست تر است و گفتند مراد آنست که و تریهم ینظرون الیک ای کانهم ینظرون الیک
کما قال تعالی و تری الناس سکاری وما هم بسکاری ای کانهم سکاری و باین تقدیر حاجت نیست برای آنکه و تریهم معنی آنست که و تظنهم
ینظرون ینظرون الیه چون رویه بمعنی ظن باشد بدین تقدیر حاجت نبود و گفتند مراد بهم مشرکان اند و کنایت از عقلاست و چون
چنین باشد نظر حقیقت باشد وهم لا یبصرون مجاز بود المعنی وهم لا یعلمون برای آنکه ایشان بر حقیقت می بینند لکن منتفع
نیستند بدیدن چنانکه گفت ولهم اعین لا یبصرون بها و بر قول اول برای آن از ایشان بهم کنایت کرد که ایشان معبود بودند بصورت
بنی آدم و از ایشان خبر داد با فعال بنی آدم چنانکه رایتهم لی ساجدین و لم یقل ساجدة خذ العفو حق تعالی در این آیه رسول را
میفرماید که عفو بستان مجاهد گفت مراد بعفو مسامحه و مساهلات در معامله و معاشره و مکارم اخلاق کار بستن و ترک تشدید
تضییق و معنی اخذ عمل باشد چنانکه گویند انا اخذ بقولک من قولی تو کار بندم گفته یعنی آنکه از خواهم کرد عبد الله عباس و سدی و ضحاک
و کلبی گفتند مراد آنست بخواهی و صدقه از زکوة اموال و صدقات برای درویشان و حقوق که واجب باشد با ایشان بخواهی یعنی آنکه
و سهل از ایشان بستان و استقصا و مبالغه در نقد و تشدید مکن و گفتند این پیش از آن بود که صدقات بود و وجوب زکوة و چون آیه
زکوة آمد این آیه منسوخ شد و چون زکوة واجب شد ستدن آن بطوع و کره فرمود و ناید که در رسول علیه السلام عمال را بگماشت تا بستدند
ان وامر بالمعروف و این فعل باشد بمعنی مفعول کالخبز بمعنی المخبوز و عیسی بن عمر و عرف بر این خواند بالمعروف بدو ضمه و هو لغة فیه کالعلم
والحلق والحلق والعرف والعرف والمعروف والعارفة کل فعل حسن فی العقل والشرع و نقیضه المنکر والمنکر گفتند امر بمعروف کن و مردمان را
طاعت فرمای از واجبات و مندوبات و قال الشاعر شعر فی المعروف من یفعل الخیر لا یعدم جوازیه لا یذهب العرف بین الله
والناس ۰ عطا گفت وامر بالعرف معنی آنست ان تصل من قطعک و تعطی من حرمک و تصفح عمن ظلمک آنکه بر او بودی تا آنکه او
بیدو بعدها را از کرانه دهد و عفو کنی از آنکه بر تو ظلم کند پس شاعری از آن نظم کرد و گفت شعر مکارم الاخلاق فی ثلثة من کملت فیه
خذ ا کل الفتی ۰ اعطا من یحرمه و وصل من یقطعه و العفو عن اعتدی صادق علیه السلام گفت خدای تعالی مکارم اخلاق فرمود

ای بالمعروف

در هر قرآن آیتی نیست جامع تر مکارم اخلاق را از این آیه و رسول علیه السلام گفت بعثت لاتمم مکارم الاخلاق و بعضی زنان
رسول گفتند مکارم اخلاق ده چیزاست آنکه راست گوید و مسلمان را بر است دارد و سائل را عطا دهد و مکافاة نیکوئی کند
و صله رحم کند و ادا امانت کند و همسایه را حرمت دارد و در رفیق را یاری دهد و مهمان را طعام دهد و سر هم مکارم اخلاق شرم است
ابو جعفر القرشی گفت شعر کل الامور تزول عنک و تنقضی الا الثناء فانه لک باقی ولو اننی خیرت کل فضیلة ما اخترت غیر مکارم
الاخلاق ۰ واعرض عن الجاهلین بگردان از جاهلان و با ایشان مخالطت مکن یعنی با کافران و مفسران گفتند ابو جهل و اصحابش است و اصحابش
و این منسوخ کرده به آیه السیف و اما ینزغنک عبد الرحمن بن زید گفت چون آیه ولا بد خذ العفو وامر بالعرف واعرض عن الجاهلین
رسول علیه السلام گفت یا رب با خشم چه کنم خدای تعالی این آیه فرستاد و اما ینزغنک ای یصیبنک و بیابد الکامر تو وسواس شیطانی
و اصل این حرکت باشد یقال نزعه ینزعه اذا حرکه و نزع عرقا اذا نبض و هاج و بین لغتان نزع و نغز یقال الایال والنزاع والنغاء
هو الولوع بالفساد قال الله تعالی من بعد ان نزغ الشیطان بینی وبین اخوتی ای افسد حق تعالی گفت اگر چنان باشد که از شیطان
وسواسی و تحریکی و فسادی بتو رسد و ترا بر تخاند پناه با خدای ده و با او کرد که او سمیع و علیم است شنواست داناست
وسواس شیطان را و دانا است احوال او و شما ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان الآیه ابن کثیر و کسائی و ابو عمرو خواندند
و اهل بصره طیف بی الف و باقی قرا طائف بالف و این دو لغت است کالمیت والمایت و بعضی اهل علم فرق کرده اند ابو زید گفت طاف
الرجل اذا اقبل و ادبر و طاف یطیف اذا جعل یسیر بالقوم و یاتیهم من نواحیهم و طاف الخیال یطیف طیفا اذا الم فی المنام
بعضی دیگر گفتند الطائف ما طاف بک من وسوسة الباطل و الطائف وسوسه باشد که تا مرد آید از باطل و طیف دیو انگیز
و طیف بر خیال قال شعر ومن طیف علی الاهوال الطراف ۰ وقال الاعشی شعر و یصبح من غب السری و کانما الم بها من طائف الجن اولق
حق تعالی گفت آنانکه متقی و پرهیزکار و خدای ترس باشند چون وسوسه از شیطان بایشان رسد با دعوت جنس سود و چون باشد
تذکر و خدای را یاد کنند و بخدای و به عبد الله عباس گفت طائف نزغی باشد از نزعات شیطان کلبی گفت گناهی بود مجاهد گفت خشم
تذکروا خدا را یاد کنند بعضی گفتند تفکر کنند در آلا و نعمای خدای و نوفل گفت ابتهال و تضرع کنند با خدای تعالی سعید جبیر گفت
این مرد باشد که او خشم گیرد خدا را یاد کند در حال از معصیت سدی گفت چون یاد کنند توبه کنند بعضی دیگر گفتند اللّٰه شریک
کنند و راه بحق خلاص او دان بود و آن توبه است و توبه کنند فاذا هم مبصرون آنگه ایشان مبصر باشند آنکه کوی ایشان مبصر
و مستبصر باشند بمعانی عبارة بودن از سرعه و بعضی ملا گفتند المتقی ما یشتهی فیستحی و یبصر فیقصر آنگه ذکر کفار کرد و گفت
و اخوانهم یمدونهم فی الغی و برادران ایشان یعنی برادران شیطان ایشان را در بیداد انی و غوایت و جهالت میکشند من المد
و بعضی دیگر گفتند یمدونهم ایشان را در بیداد انی و غوایت مدد میکنند و زیاده میکرده اند و نافع خواند یمدونهم من الامداد
و باقی قرا یمدونهم من المد و فرق گفته ایم میان مد و امد و بر چند وجه گفته ثم لا یقصرون آنگه باز نمی ایستند چنانکه
متقیان باز می ایستند آنگاه بکار اوامر کنند این قول عبد الله عباس و سدی و ابن جریج و قتاده گفت یعنی شیاطین باز نمی ایستند
و استغفار نمی کنند و استغنی ایشان یقال قصرت من الشی و اقرت اذا احتسبت عنه و وجه قراءة نافع و عاصم اولانکه
امداد در خیر گویند و مد در شر چنانکه فرمود و امددناکم باموال و بنین و یمدهم فی طغیانهم یعمهون آنست که و بسم که این
معنی در جای آن بکار داشت چنانکه حق تعالی بشارة در عذاب استعمال کرد فی قوله فبشرهم بعذاب الیم و عیسی بن عمرو در شاذ
خواند یقصرون من القصر و لغة معروف است اقصرت قال امرؤ القیس شعر سما لک شوق بعدما کان اقصرا و حلت سلیمی
بطن خبت فعرعرا ۰ قوله و اذا لم تاتهم بایة حق تعالی در این آیه با رسول علیه السلام خطاب کرد و گفت چون آیتی با ایشان نیاری
اقتراح کنند و گویند لولا اجتبیتها یعنی تخصیص چرا اجتبا نکردی یعنی انشا نکردی و از عالم من قبل نفسک از خویشتن این

قول زجاج و قراءت قال الفرا اجتبيتها الكلام اى اختلقته و ابن زيادت و يك روايت از عبدالله عباس است كه هلا تلقيتها او اخذتها من
قبل نفسك ... و سوال از خداى تعالى تا بفرستادى انكه گفت بگو اى محمد و جواب ده كه من متابعت آن كنم كه برمن وحى كند از
خداى تعالى مرا نباشد كه اقتراح كنم و سوال كنم و اختلاف كنم و رد وحى در وجه بر خداى تعالى ابو زيد گفت لفظ اجتبا در كلام جاى استعمال كنند
كه كسى كلامى نانديشيده گويد و اصل اجتبا اختيار بود آنگه گفت هذا بصائر من ربكم اين قرآن بصيرتهاست از خداى تعالى و واحد البصيرة
باشد و آن دليلى باشد كه بدان حق از باطل بينند و بدانند و البصيرة الترس لانها تبصر و البصيرة بقية الدم على القاتل لانها تبصر و
تراءى قال شعر وعلى بصائرنا وان لم تبصر و هدى و بيان و معجزات و رحمت جماعتى مؤمنان را براى آنكه منتفع ايشان بوده
دون كافران ايشان را تخصيص كردند و اذا قرئ القرآن عبدالله مسعود گفت سبب نزول آيه آن بود كه در ابتدا شرع در نماز سخن
بود كه بر يكديگر سلام كردندى خداى تعالى اين آيه فرستاد و حرام كرد ابو هريره گفت سبب نزول آن بود كه ايشان در نماز سخن گفتندى
اين آيه آمد و سخن گفتن در نماز حرام شد زهرى گفت آيه در مردى از انصار آمد كه چون رسول عليه السلام در نماز آيتى خواندى او بر سول
همى خواندى خداى تعالى اين آيه فرستاد و او را از آن منع فرمود تا در نماز خاموش باشد و گوش با قراءت امام كند بشير
بن جابر روايت كرد كه روزى در قفا عبدالله مسعود نماز ميكرديم بعضى مردمان قراءت همى خواندند چون سلام باز داد روى با ايشان
كرد و گفت اما آن لكم ان تفقهوا اما ان لكم ان تعقلوا وقت نيامد شما را كه فقيه و عاقل شويد بشنويد كه خداى تعالى چگونه گفت واذا
قرئ القرآن فاستمعوا له وانصتوا ابو هريره گفت براى آن آمد كه جماعتى در قفاى رسول چون الله اكبر گفتى آواز برآوردندى خداى تعالى
اين آيه فرستاد كلبى گفت چون ذكر دوزخ شنيدندى جزع كردندى خداى تعالى اين آيه فرستاد قتاده گفت در نماز سخن همى
سخن گفتندى و از يكديگر مى پرسيدندى كه نماز چند ركعت كرديد و جواب دادندى خداى تعالى حرام كرد و اين آيه فرستاد و بيشتر
مفسران و علما بر آنند كه استماع و انصات قرآن در نماز فرمود براى آنكه اول قرآن بر وجوب باشد و اتفاق است كه استماع
قرآن جز در نماز واجب نيست سعيد بن المسيب گفت اين آيه آمد چون قريش و ديگر كفار گفتند لا تسمعوا لهذا القرآن
والغوا فيه يعنى چنان مكنيد كه مشركان ميكنند شما گوش با قرآن كنيد تا معانى او بدانيد و بدان منتفع شويد و بوا عظش
متعظ شويد سعيد جبير و مجاهد و عطا و عمرو بن دينار و زيد بن اسلم و القسم بن مخيمره و شهر بن حوشب و مسلم بن يسار گفتند
اين در خطبه روز آدينه است كه امام خواند و اينجا قرآن گوش باز كردن بدان واجب بود و اگرچه قرآن گفت دليل
بر اجماع معلوم شده است كه استماع خطبه واجب است ماموم را براى آنكه آن دو خطبه بجاى دو ركعت نماز است
مجاهد و عطا گفتند اينجا كسى قرآن خواند استماع آن واجب و اين قول شاذ است و علما جمله برآنند كه استماع سنت است سعيد جبير
گفت خطبه روز آدينات و عيدين و انصات اصغا و گوش باز كردن باشد و نگاه داشتن و محافظت كردن قال الشاعر شعر
قال الامام عليكم امر سيده كم فلم يخالف وانصتنا لما قالا زجاج گفت روا باشد كه معنى آن بود كه عمل كنى بانچه در قرآن هست
از و قصدى مكنيد من قول القائل سمع الله لمن حمده اى اجاب الله من دعاه لعلكم ترحمون تا بر شما رحمت كنند و اذكر ربك
فى نفسك آنگه حق تعالى خطاب كرد با رسول و گفت ياد كن خدا را در خويشتن بتضرع و تضرعا و معنى الحالت و
ثابتك درجات حال بود و التقدير متضرعا و خيفة اى خوفا من عذاب الله و گر خطاب با رسول است مادامت الدعيد الى مرهم
گفت مراد قراءت در نماز است كه ماموم در قفا امام قراءت خواند فيما بينه و بين نفسه و اين محمول باشد بر آنجا كه امام بقراءت جهر
اما آنجا كه امام جهر كند بالاتفاق استماع واجب است لقوله عليه السلام من صلى خلف امام موافق فقراءة الامام له قراءة هر كه در قفا امامى موافق
نماز كند قراءت امام قراءت است اما امام چون جهر نكند در قراءت و حال الحال اخفات باشد ماموم بتر و بل فاتحه خواند فيما بينه
و بين نفسه در جهر و سورت خواند و اگر امام ترتيل باشد و هم او شود هم استماع بايد كرد و مجاهد و ابن جريج گفتند خدا

توجه با مكلفان او را ياد كنند در دل فراموش نكنند و تضرع كنند در دعا و استكانت و خضوع كنند و بيم او حاجت كه خواهند آواز
برنداشته بالكى بگويند و پوشيده بيت لحوائج ايشان اهل معانى گفتند معنى است كه بقرآن متعظ شويد يا بانش معتبر شويد خدا را
ياد كن بطاعت در او امر او بتضرع و تواضع و تخشع و تملق و بسبب خوف از عقاب او چون قرآن خواند و دعا كنى جهر مكن و آواز
بلند مكن و وقتش معين كرد گفت بالغدو والاصال بامداد و شبانگاه و اصال جمع اصيل باشد كه يا بات و يمين و اصل اصله گفتند از
نماز ديگر باشد تا نماز شام آنگه امر او موكد كرد و منبه بقوله ولا تكن من الغافلين گفت از جمله غافلان مباش ان الذين عند ربك
كه آنان كه بنزديك خداى تعالى اند از فرشتگان و مراد بعنديت قرب مسافت نيست بل قرب ايشان است از فضل و رحمت خداى تعالى
و بنزديكى ايشان نمايد از عبادت و پرستش او و او را تسبيح و تنزيه ميكنند و او را سجده ميكنند و معنى آيه حث است بنگاه داشت
بطاعت خداى و آنكه اخلال نكنند در او امر او و امتثال آن چه فرشتگان با رفعت منزلتشان و قرب مقام شان رحمت او
از استكبار و استعظام نكنند و ياد بندگى بابند و او را تسبيح در روز تسبيح و تهليل او ميكنند و او را سجده و خشوع مى نمايند چنانكه
گفت يسبحون الليل والنهار لا يفترون سورة الانفال بدانكه اين سورة مدنى است در قول قتاده و مجاهد و عبدالله
عباس گفت اين اول سورتيست كه بمدينه فرود آمد و در روايتى ديگر از عبدالله عباس است كه سورت مكيست مگر هفت آيه كه بمدينه فرود آمد
اولها قوله واذ يمكر بك الذين كفروا تا باخر هفت آيه و اين سورت هفتاد و پنج عدد آيت است در عدد كوفيان و هفتاد و هفت شامى
و هفتاد و شش مدنى و بصرى و هزار و نود و پنج كلمت و پنج هزار و هشتاد حرفست و در روايتست از ابو امامه از ابى كعب كه گفت رسول
صلى الله عليه و على آله گفت هر كه او سورة الانفال و برائة بخواند من شفيع او باشم روز قيامت و گواه او باشم كه بيزارست از نفاق و او را
بعدد هر منافق و منافقه كه در دار دنيا بوده باشد ده حسنه بنويسند و ده سيئه بسترند و ده درجه رفيع كنند و فادر دنيا
زنده باشد حاملان عرش بر وى صلوة فرستند قوله تعالى عز و علا

بسم الله الرحمن الرحيم

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا
همى پرسند ترا از غنيمتها بگو كه غنيمتها خدا راست و پيغمبر را بترسيد از خداى و با صلاح آريد
ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ . إِنَّمَا
آنچه ميان شماست و فرمان بريد خدا و پيغمبر او را اگر ايمان آورنده ايد و گرويده جز اين نيست
الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ
گرويدگان آنها باشند كه چون ياد كنند خدا را بترسد دلهاى شان
آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ . الَّذِينَ يُقِيمُونَ
و چون خوانند بر ايشان آيتهاى او بيفزايد ايشان را ايمان و بر خداى شان توكل كنند آنان كه بپاى دارند
الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ . أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا
نماز و از آنچه روزى داده ايم ايشان را نفقه كنند ايشان اند كه گرويده اند براستى ايشان را
لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ . كَمَا أَخْرَجَكَ
پايها باشد بنزديك خداى شان و آمرزش و روزى با كرامت چنانكه بيرون آورد ترا
رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ . يُجَادِلُونَكَ فِي
خداى تو از خانه تو براستى و گروهى از مؤمنان كاره بودند جدل ميكنند با تو در

لِلْحَقِّ بَعْدَمَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ ۝
در حق ایشان پس از آنکه روشن شد پنداری که میرانندشان را بمرگ و ایشان می نگرند
وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ
و چون وعده داد شمارا خدای یکی گروه که آن شمار است و خواستید که
غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ
جز آن که سلاح داشت باشد شمارا و میخواهد خدای که درست کند حق بسخنهاء خویش
وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ ۝ لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ
و ببرد اصل کافران تا درست کند حق را و باطل کند باطل را و اگر چه خواهند
إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِأَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ
چون فریاد می خواستی از خدای تان پاسخ داد شمارا که من مدد دهنده شمارا به هزار از فرشتگان
مُرْدِفِينَ ۝ وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَى لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ
از پس یکدیگر فرشته نکرد آنرا خدای مگر مژدگان شمارا و تا ساکن شود بآن دلهاء شما
وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ۝ إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ
و نیست یاری مگر از نزدیک خدای که خدای غالب و محکم کارست چون پوشانید شمارا خواب
أَمَنَةً مِنْهُ وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَيُذْهِبَ
با ایمنی ازو و فرو فرستاد بر شما از آسمان آبی تا پاک کند شمارا بآن و ببرد
عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ ۝
از شما پلیدی دیو و تا بازبندد بر دلهاء شما و بجای بدارد بآن پایها
إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأُلْقِي
چون وحی کرد خدای بفرشتگان که من با شمام بجای دارید مومنانرا در افکنم
فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا
در دلهاء آنان که کافر شدند ترس بزنید بالای گردنها و بزنید
مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ
از ایشان هر سر انگشتی آن بآنست که ایشان نافرمانی کردند خدای را و پیغامبرش را و هر که نافرمانی کند
اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ۝ ذَلِكُمْ فَذُوقُوهُ وَأَنَّ
خدای را و پیغامبرش خدای سخت عقوبت است آنرا بچشید
لِلْكَافِرِينَ عَذَابَ النَّارِ ۝ قوله یسالونک عن الانفال الایة عبدالله عباس گفت سبب نزول این
کافرانرا عذاب دوزخ باشد
بود که رسول علیه السلام گفت هر که فلان جای شود و فلان از نقل چندین باشد
هر که کسی را بکشد او را چندین باشد و هر که کسی را اسیر بیارد او را چندین باشد چون قوم روز بدر آمدند جوانان بشتافتند
و پیران در زیر رایتها بیستادند و با رسول علیه السلام بیستادند در زیر رایت چون خدای تعالی ظفر داد مسلمانان را بر کافران آمدند
و آنچه رسول گفته بود بخواستند پیران و فرو ماندگان که با رسول بودند و در زیر رایت بوده بودند گفتند چنین نباشد ما نیز برای آن نشستیم که

کرما این فتح و ظفر بود و لیکن ما خدمت رسول و مراعات رایت او را نگاه داشتیم چه اگر رسول را تنها رها کردیمانی این نشاستی بود
که جماعتی مشرکان برو حمله آوردندی و رنجی بدو رسانیدندی و رایت بیفکندندی و ما درین مقام که ایستاده بودیم مدد
شما بودیم و مردی از شما کمتر نبود ما تا شما را ظفر بود و شما باشید ما را رها کنیم تا شما غنیمت ببرید بی ما مردی از انصار دیگر از بنی سلمه برخاست نام
او ابو الیسیر بن عمرو و گفت یا رسول الله تو گفتی هر که مردی را بکشد او را چندین غنیمت باشد و هر که اسیری بیارد او را چندین
باشد ما هفتاد مرد را کشتیم و هفتاد اسیر آوردیم سعد معاذ گفت یا رسول الله اگر ایشان طلب کردند ما را با شت
یا ما از ایشان بد دلتر بودیم و لیکن ما نخواستیم که صف تو تنها و خالی رها کنیم رسول علیه السلام در آن کار توقف کرد مردم
در آن گفت و گوی بودند سعد گفت یا رسول الله مردم بسیار اند و غنیمت کم اگر این مردم است اگر اینان را وعده داده ایشان را ندادیمان
دهی با این دیگر قوم چیزی نماند و مشکل شوند خدای تعالی آیة فرستاد و رسول علیه السلام غنیمت از میان ایشان
بسویة قسمت کرد مکحول روایت کرد از ابو امامه که او گفت من عباده بن صامت را پرسیدم ازین آیة گفت این در اهل
بدر آمد چون ما خلاف کردیم در آن و بدخوی کردیم خدای تعالی از ما بستد و قسمت کرده آن با رسول افکند و از پس
تقوی بود و طاعت خدای و رسول و صلاح ذات البین و رسول علیه السلام ما بسویة قسمت کرد سعد ابو وقاص گفت
این آیة در من آمد و سبب آن بود که برادر مرا بکشتند روز بدر عمیر را و من سعید بن العاص را بکشتم و تیغ او برگرفتم و آن تیغ
نیکو بود معروف آن را ذو الکتیفه گفتندی پیش رسول آوردم و گفتم یا رسول الله این تیغ مرا ده که من خشم را فرو بردم و بکشتم
گفت این تیغ نه از آن تست و نه از آن منست مسلمانان را است برو بر سر غنایم نه من باز آمدم و آن بر سر دیگر غنایم نهادم و در رنجی عظیم
بدل من رسید گفتم باشد که این تیغ بکسی دهند که این رنج نبرده باشد که من خدای تعالی این آیة فرستاد و رسول علیه السلام فرمود
بگیر و آن تیغ با رسول افتاد و من بخشید ابو اسید مالک بن ربیعه گفت روز بدر تیغی گرانمایه بدست من افتاد که از ارقم بود
گفتند رسول علیه السلام فرموده بود که هر کس چیزی که دارد از غنیمت باز جای آورد من آن تیغ با سر غنیمت نهادم ارقم بن ابی ارقم از
رسول علیه السلام بخواست با و بخشید ابن جریج گفت این آیة در مهاجر و انصار آمد که بر سه فرقه شدند در غنیمت خلاف
کردند خدای تعالی کار انفال با رسول افکند تا چنانکه صواب بیند قسمت کند بسویة قوله یسالونک عن الانفال گفت ترا می پرسند
ای رسول من از انفال که از آن کیست بگو که خدای راست و پیغامبر را بعضی مفسران گفتند عن بمعنی من است من تبعیض ای من الانفال
یعنی بعض الانفال که الله سوال الله سوال استفاده باشد سوال استماحه باشد و بعضی دیگر گفتند عن صلت است و زیادت
و التقدیر یسلونک الانفال و قرائة عبدالله مسعود بر اینست مفسران در معنی انفال اختلاف کردند بعضی گفتند مراد از غنایم است
که رسول علیه السلام روز بدر گرفت صحابه گفتند این کرات خدای تعالی گفت خدای و پیغمبر راست و این قول عبدالله عباس است و عکرمه
و مجاهد و ضحاک و قتاده و ابن زید و علی بن صالح بن حی گفتند انفال سرایا است که رسول علیه السلام سریه را با جماعتی با جایی
فرستادی او را مددی و غنیمتی آوردی نا نکو بوسید مر آن کرات خدای تعالی این آیة فرستاد و گفت خدای راست و پیغامبر را عطا
گفت آن چیزی باشد که از مشرکان بدست مسلمانان افتادی بی قتالی از بنده و چیزی تا بعه و اسپی و مانند این گفت آن خاص پیغمبر را
باشد و علی بن ابی طلحه از عبدالله عباس روایت کرد که انفال آن بود که از غنایم فرو افتادی در معرکه چون ساعتی و روایتی دیگر آنست که از سلب
و سلاح و جامه و اسپ کسی مرد مقتول را باشد رسول را بودی بآن و اولی کرا او خواستی بمجاهد گفت خمس است بر آن که مهاجر
گفتند این خمس آن که از ما باز گیرند که را خواهد بود خدای تعالی گفت خدای و پیغامبر را اما الجعفر روایت کرده انداز باقر و صادق
علیهما السلام انست که انفال چند چیزست هر زمینی خراب که از اهل و مستحق نباشد یا اگر باشد بی رنج مجله و هر زمینی که بی
قتال اهلش بسپارند و سرها کوهها و رودها و بیشها و زمینها موات که بر آن زرع نکرده باشد و از ارباب نباشد و

اقطاعات پادشاهان که در دست ایشان نه بر وجه غصب باشد و میراث کسی که او را وارث نباشد و از جمله غنایم بیش از قسمة
آن کنیزکی نیکو و اسپی تیز و جامه که او را در آن خیر باشد در غنیمة آنچه جز متاع وجود قوی قتال کنند و دستوری امام
هر غنیمة که آرند آن جمله امام را باشد این جمله آنست که رسول را باشد علیه السلام و از پس او قایم مقام او را که ناظر باشد در کار
مسلمانان بجز مانی او و چون ظاهر باشد فاما در حال غیبة امام شیعه او را مرخص است که در آن تصرف کنند از آنجا ایشان را از آن
چاره نباشد از متاجر و مناکح و مساکن و چون پیغامبر علیه السلام یا امام زمین از این زمینها بکسی دهد باجاره معلوم با ربع
دخل آن یا بثلث و کمتر و بیشتر او را حلال باشد که بعد باقی و حلال باشد و در قراءة اهل البیت نیز چنین آمد که قراءة عبد الله عباس
مسعود است یسئلونك الانفال اذ تو پیغامبر هستند انفال بکو الانفال لله است و پیغامبر را که ایشان مستحق آن بودند خدای گفت
فاتقوا الله از خدای بترسید و انفال جمع نفل باشد و نفل در لغت زیادة باشد و منه النافلة لانها زیادة علی الفرض قال لبید
شعر ان تقوی ربنا خیر نفل و باذن الله ریثی والعجل و فرزند زاده را نیز نافله برای آن گویند که زیاده باشد بر فرزند
قال الله تعالی و وهبنا له اسحق و یعقوب نافلة خلاف کردند در آنکه آیه منسوخ هست یا نه بعضی گفتند منسوخ است
بقوله واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه الایة این قول مجاهد و عکرمه و عامر الشعبی است و اختیار جبائی
و دیگر مفسران گفتند منسوخ نیست و درست آنست که منسوخ نیست برای آنکه نسخ محتاج بود بدلیل و چیزی نیست که دلیل
نسخ او میکند در آنکه تنافی نیست میان این آیه و آیه خمس و نسخ آنجا باشد که تنافی بود میان ناسخ و منسوخ و جمع
نتوان کردن میان ایشان و خلاف کردند در آنکه پیغامبر علیه السلام کی را انفال باشد سعید بن المسیب گفت و عمرو
بن شعیب گفتند لا نفل بعد رسول الله این در عهد رسول بود پس از او کسی را نیست و بنزدیک ما و بنزدیک جماعتی فقها آنست
که انفال رسول را باشد در حیوة او و امام را از پس او که قایم باشد مقام او آنگه گفت فاتقوا الله از خدای بترسید و طاعت او کار بندید
و از معاصی او اجتناب کنید و اصلحوا ذات بینکم و در معنی او خلاف کردند قتاده و ابن جریج گفتند آن خواست که در
عهد رسول چون مسلمانان کارزار کردند بکشتی سلب و سلاح کشتگان مردان مهاجری چند این آیه آمد و رسول آنرا … بعضی ببعضی
رد میکردند بوجه مصالحة و توسط مجاهد گفت این امر باصلاح ذات البین در معنی نهی است از آن اختلاف که ایشان کردند
روز بدر در غنیمة و این قول عبد الله عباس و سدی است و خلاف کردند در آنکه چرا لفظ تانیث گفت ذات و بین مذکر
بعضی گفتند … الحال التی کانت بینهم و حال مونث است چنانکه گویند جانی فلان ذات العشاء ای الساعة التی فیها
العشاء زجاج گفت آن حال خواست که کار مسلمانان بآن باصلاح آید و اخفش گفت این از جمله آنست که تانیث و تذکیر را نشد
نه بقیاس کالدار و النار و الدلو و العصا و غیرها و این را تعلق باشد که ایشان گویند بیت مذکر باشد و دار مونث و رمح مذکر
باشد و عصا مونث و آب مذکر باشد و آتش مونث و ماه مذکر باشد و آفتاب مونث و اطیعوا الله و رسوله ان کنتم
مؤمنین و طاعت خدای آرید و طاعت رسول و اوامر ایشان امتثال کنید و از نواهی ایشان منتهی شوید اگر گرویده اید
و ایمان دارید که آنکه ایمان دارد بخدای و ثواب و عقاب ایمان ایشان را حامل و باعث باشد بطاعت خدای و رسول
داشتن آنگه … و وصف کرد مؤمنان مخلص مستکمل شرائط ایمان را و اسلام را گفت انما و بیان کردیم که انما لاثبات الشیء و
نفی ما سواه باشد حق گوید این آیه بر وجه مبالغة نه بر طریق حقیقة گفت مؤمنان آنان باشند که چون ذکر خدای کنند …
ایشان و نام خدای بشنوند دلهای ایشان بترسد و در مصحف عبد الله مسعود هست که فرقت قلوبهم و معنی یکی باشد الخوف
والخشیة والوجل والفرق والفزع والروع همه نزدیک باشد و اذا تلیت علیهم آیاته و چون آیات او برایشان خوانند
ایمان بیفزاید و ایشان بر خدای توکل کنند و با این آیه تمسک کردند آنان که گفتند ایمان زیاده و نقصان پذیرد و افعال جوارح

ایمان باشد بآنکه گفتند نه چنین خدای تعالی گفت چون آیات خدای برایشان خوانند زادتهم ایمانا ایمان بیفزاید آنگه گفت نماز بپای دارند و نفقه
کنند و از پس این جمله شرائط و افعال گفت ایشان مؤمنانند بحقیقة دلیل کند بر آنکه هر که چنین باشد مؤمن نبود جواب گوییم اولا
گفتن که هر که نه چنین باشد مؤمن نبود جواب گوییم اولا گفتن که هر که نه چنین باشد مؤمن نبود قول بدلیل الخطاب درست نیست
بنزدیک محققان اهل علم دگر آنکه خدای تعالی در این آیه وصف افاضل و خیار مؤمنان کرد و ممتنع نباشد که مؤمنان در حالات
متفاضل باشند و اگر چه در ایمان متساوی باشند دلیل بر این آنست که در این آیه گفت وجلت قلوبهم و باجماع امت وجل القلب
در ایمان شرط نیست و نیز حق تعالی در جای دیگر گفت الذین آمنوا و تطمئن قلوبهم بذکر الله گفت آنکه ایمان دارند دلهای ایشان بذکر
خدای ساکن شود و اگر هر دو از شرط صحة ایمان بود متناقض باشد فاما مراد آنست که از فضل مؤمن آنست که چون ذکر خدای …
او بترسد از وعید او و بوعدهای او واثق باشد … و واثق باشد و چون آیات خدای برایشان خوانند در آن تامل کند شك
نیست که معارف ایشان بیفزاید و آن زیاده در ادله و طرق ایمان باشد و الا ایمان عبارتست از مجموع علومی که تا مجتمع نشود
مستحق نام نشاید اما قوله الذین یقیمون الصلوة و مما رزقناهم ینفقون این هر دو یعنی نماز و انفاق از فضل ایمانست نه از شرط ایمان
دلیل بر آنکه چنین است آنست که نماز و انفاق هر یکی از آن مشتملست بر فرض و سنت و در این آیه مطلق است و گفتن اخلال بنماز
سنت و ترك نفقه سنت ایمان را خلل و نقصان کند خلاف اجماع باشد پس ایشان را در این تمسک نیست ایشان را از این وجه که گفتیم اما قوله
اولئك هم المؤمنون حقا دلیل نکند بر آنکه آنان که نه چنین باشند مؤمن نباشند حقا که این دلیل الخطاب بود و آن باطلست و الحق
حقا نصب او بر مصدر است کانه قال الحق ذلك هم حقا و حقوا ایمانهم حقا کما تقول صدقا قول احمد قال عبد الله عباس گفت بریئوا من
الکفر بیزار شدند فهم حقیقة ایمانهم مقاتل گفت معنی آنست که شکی نیست چنانکه در ایمان منافقان قتاده گفت ایشان مستحق نام
ایمانند بحق و درستی و عبد الله عباس گفت هر که منافق نباشد او مؤمن است حقا ابن ابی نجیح گفت مردی حسن بصری را گفت تو مؤمن
هستی گفت ایمان دو است اگر ایمان بخدای و فرشتگان و کتابها و رسولان و قیامت و بهشت و دوزخ و بعث و نشر و حساب
و کتاب و ثواب و عقاب خواستی من بآن جمله مؤمنم و ایمان دارم و اگر آن خواستی که این آیه متضمن آنست اعنی قوله انما المؤمنون الذین
اذا ذکر الله وجلت قلوبهم … این قول از حسن بصری دلیل صحة مذهب ماست که او باول
بحر ایمان خواست که باتفاق ایمانست و دوم فضل ایمان خواست و فضیلت او علقمه گفت ما در سفری بودیم جماعتی را دیدیم گفتند
ایشان را شما چه مردمانید گفتند ما مؤمنانیم حقا ما ندانستیم که ایشان را چه جواب دهیم تا عبد الله مسعود را دیدیم گفتیم چنین حال
فتاد گفت بایستی گفتن ایشان را که اگر میگویند قطع کنند که از اهل بهشتند که مؤمن حقیقی بهشتی باشد … سفیان ثوری گفت هر که
او گوید من … که او مؤمنست حقا و قطع نکند بر آنکه او از اهل بهشت است او مؤمن باشد بنیمه آیه و بنیمه دگر مؤمن نباشد
بعضی مفسران وقف کردند عند قوله حقا و بعضی مؤمنان وقف کردند عند قوله اولئك هم المؤمنون آنگه ابتدا کردند حقا
لهم درجات اولهم درجات عند ربهم حقا مجاهد گفت اعمال رفیعة این درجات اعمال رفیع مقبولست عطا گفت درجات بهشت
خواست هشام بن عروه گفت مراد آنست که خدای تعالی برای ایشان … است در بهشت از نعیم و لذات ماکل و مشارب
و … عیش ابن محیریز گفت لهم درجات عند ربهم ایشانرا درجات باشد بنزدیک خدای تعالی یعنی در بهشت و آن هفتاد درجه
باشد هر درجه چندانکه اسپی نیك رو هفتاد سال تاختن کند و اصل درجه نردبان پایه باشد و منه التدریج و مغفرة
و آمرزش گناهان ایشان و این دلیلست بر صحة قول ما که ایشان بگناه کافر نشوند یا ناقص ایمان نشوند که مغفرة باشد
و رزق کریم دلیل میکند بظاهر آیه بر آنکه گناه کار بگناه او از آن نشود که مؤمن باشد حقا که آن مقاله گفتند معتزله و اصحاب
اخلال گفتند که گناه کبیره و بعضی گفتند صغیره نیز و ترك نوافل ایمان را خلل و نقصان کند و این قولی است ظاهر الفساد چه برای

قاعده جمع بعير واماء وصديق ونستعيذ تمم ايمان نباشد نعوذ بالله من مثل هذه المقالات ونحوه بهذه المحالات ورزق كريم روزى
با كرامت قتاده گفت بهشت است و بعضى دگر گفتند لا حساب عليهم في ذلك حساب نباشد ايشان را بران قوله كما اخرجك ربك من
بيتك بالحق خلاف كردند مفسران در اين كاف تشبيه با اخراج رسول عليه السلام از خانه بمن شهبت عكرمه گفت وجه تشبيه آنست كه فا
اتقوا واصلحوا ذات بينكم فان ذلك خير لكم كما كان اخراجك اصحابك من بيتك بالحق خيرا لهم ولكم فان كرهتموه فذلك گفت از خداى بترسيد
واصلاح ذات البين كنيد كه شما را آن به بود چنانكه خداى تعالى رسول را از خانه خود بيرون آورد وطن به بود ايشان را اگرچه كراهيت كردند
مجاهد گفت وجه تشبيه آنست كه چنانكه خداى تعالى ترا از خانه بيرون آورد و مسلمانان از آنكه همچنين قتال خواهند و بيرون شدند و جاى
از كاف زجاج گفت مبتدا و خبر الى قوله يسئلونك عن الانفال براى آنكه خداى تعالى قتال را تخصيص كرد بخداى و رسول و صحابه از آنكه
همچنين ترا از خانه بيرون آورد جماعتى از ايشان بعضى دگر گفتند وجه تشبيه آنست كه يسئلونك عن الانفال مجادلة كما جادلوك في اخراج
الله اياك من بيتك ترا بسبيل مجادله مى پرسند از انفال همچنانكه مجادله كردند با تو آنگه كه خداى گفت از خانه بيرون شو بطلب عير و گفتند
ما را آنگه خبر نبود كه ما را كارزار بايد كرد تا ساز كرده بوديمى بعضى گفتند وجه تشبيه در حق است خداى تعالى گفت اولئك هم المؤمنون
حقا كما اخرجك ربك من بيتك بالحق يجادلونك في الحق يعنى چنانكه آن حق بود و در آن جدل كردند همچنين در حق جدل كردند از
پس از آنكه حق روشن باشد و گفت وجه تشبيه آنست كه چنانكه خداى ترا از خانه بيرون آورد و ايشان كاره بودند با كراهت ايشان كار كرد
و بران رفتى هم در باب غنائم بر رغم ايشان خداى برود با كراهت ايشان منكر و كسائى گفت ما موصول است و در جاى قسم است
تقديره انت كه والذى اخرجك من بيتك بالحق انهم يجادلونك في الحق و در اين مخالفت ظاهر است در چند جاى و اين
قول بعيد است و ابو عبيده معمر بن المثنى گفت ما مصدريه است اى كاخراجك ربك من بيتك بالحق و درست آنست كه ما كه ثابت
كرد كاف تشبيه صورت است چنانكه اما و كما ما حق تعالى گفت چنانكه بيرون آورد ترا خداى تعالى از خانه ات در مدينه براى عير …
وان فريقا گروهى از مؤمنان از آن كاره بودند و اين قول بيشتر مفسران است يجادلونك جدل ميكنند با تو في الحق اى في القتال در قول
مجاهد و جماعتى مفسران و يجادلونك حكايت حالست اى يجادلونك في الحق واصل جدل در لغت سختى باشد من قولهم جدلت
الحبل اذا احكمت فتله والاجدل الصقر لشدته والجدالة الارض لصلابتها والجديل الزمام من الادم لشدته واحكامه بعد ما
تبين پس از آنكه روشن شد كه آن حق است و انقيل حالست و بعضى آن دوست كانما يساقون الى الموت بغايت كراهيت و شدت مجادله
با كسى مانند كه بند اهل بار انشائ الموت ميرانند و ايشان در آن مى نگرند يعنى بكام و نكام اگر خواهند و اگر نه مى بايد رفتن ايشان را چنانكه
مرده را به مرگ بايد رفتن اگر خواهند و اگر نه قوله اذ يعدكم الله احدى الطائفتين ياد كن اى محمد چون خداى تعالى وعده داد از اين
دو طائفه وعده كرد و يكى شما را اما عير و اما قريش و تودون ان غير ذات الشوكة تكون لكم و شما خواستيد كه آن باشد
شما را كه ضعيف تر بود شوكه و سلاح بود يعنى عير و كاروان حسن بصرى گفت مسلمانان عير مى خواستند و رسول عليه السلام
قريش را خواست و اگر چه با شوكت و حد و شدت بودند و خداى تعالى رسول را عليه السلام وعده داد از دو كار يكى العير واما
قريش و قوله احدى الطائفتين در محل نصب است بانكه مفعول دوم وعدست وانها لكم در محل نصب است بانكه بدل احدى
الطائفتين است بدل الاشتمال … و تودون ان غير ذات الشوكة تكون لكم و شما آن دوست داشتيد كه شما را آن بود كه در وى نه
شوكتى و سلاحى باشد و وددت الشئ اذا تمنيته اوده ودادة ووددت الرجل اذا احببته اوده ودا و مودة و هى
دوى و ودعيدى … محتملست … و ذات الشوكة براى تيزى حد او من الشوك الذى هو …
تشبيه و مجاز است و شوكه كنايه باشد از حدة يقال لفلان شوكة اى حدة والشوكة والشكة السلاح يقال فلان شاك
في السلاح وشائك في السلاح و شال من الشكة قال الشاعر شعر فقلت لهم … فانى انا ذلكم شاك سلاحى في الحوادث معلم … بيده

ان يحق الحق يعنى همانا خداى تعالى مى خواهد تا حق محكم كند و او را ظفر دهد بر دشمن بكلماته قيل بامره و قيل بوعده بنصرتى كه داد شما را بقتال
كفار يا بوعده كه شما را بظفر بر ايشان كرد از آن و استيصال كند ايشان را و نيز تا حق را حق كند يعنى تا حق آشكارا كند بادله چنانكه روشن
باشد كه حق است و باطل را باطل كند يعنى ظاهر كند بطلان و لا محاله حق حق باشد و باطل باطل نه اين معنى بايد كردن كه آن
باطل را اگرچه كافران كراهت دارند از آن باشد قصه اين آيت آنست كه عبد الله عباس و عبد الله زبير و … روايت كردند
… جابر و القرظى … تا … خبر برسول عليه السلام رسيد …
… سال مقام كرد آنگه خبر آوردند كه ابو سفيان از شام مى آيد با كاروانى از آن قريش عمرو
بن العاص با ايشان بود و عمرو بن هشام و مخرمة بن نوفل الزهرى با جمله سوار از بزرگان قريش و مالى عظيم با خويشتن
داشتند از اهل تجارة و مبلغ عطر داشتند چون بنزديك بدر رسيدند و اين ايام جاهليت است خبر برسول رسيد … ايشان
رسول عليه السلام اصحابان را خبر كرد و خبر داد بقلة قوم و كثرة مال و گفت اينك كاروان قريش با مال بيرون شويد تا باشد
كه خداى تعالى مال ايشان بغنيمت كند صحابه كه اين شنيدند بشتافتند بطمع غنيمت با سلاح و بى سلاح و چنانكه اتفاق افتاد
و ايشان را گمان چنان بود كه كارزار نبايد كرد چون ابو سفيان شنيد كه رسول عليه السلام با ايشان آمد ضمضم بن عمرو الغفارى
بمكه فرستاد تا ايشان را خبر كرد و گفت كه محمد با كاروان آمده است و اگر تقاعد و تكاسل كنيد مالها … ايشان … انگه شيطان
در پيش ايشان و ابليس بيامد بر صورت سراقة بن جعشم و ايشان را خبر داد و گفت لا غالب لكم اليوم من الناس وانى جار لكم
ترسيد كه امروز شما را در جهان كس غالب نباشد و من يار و همسايه شما ام اهل مكه اين شنيدند مجتمع شدند …
… و رسول عليه السلام از مدينه با لشكر بيرون آمد …
… اخبار يافت كه قريش … ساز كرده و بيامدند تا كاروان را حمايت كنند …
… جاسوسى از آن قريش بگرفت و او خبر قوم بگفت و رسول عليه السلام نيز جاسوسى فرستاده بود
از جهينه كه حليف انصاريان بود او را عبد الله بن اريقط گفتند او باز آمد و خبر قوم باز آورد و كاروان در پيش افتاد جبرئيل
آمد و گفت يا رسول الله خداى تعالى ترا وعده ميدهد كه يكى طائفه از اين دو يعنى عير قريش ترا خواهد بود و صحابه اختيار عير و
كاروان ميكردند و رسول عليه السلام با اصحابان مشورت كرد گفت اكنون چه صلاح باشد بدنبال عير رويم يا با نفير كارزار كنيم
و نفير آن قوم بودند كه از مكه مى آمدند از جمله قريش بحمايت كاروان و قوم اين دو گروه بودند بعضى با كاروان و بعضى با نفير اهل
قريش … اين حديث در حق كسى …
… لا في العير ولا في النفير صحابه هر كسى برخاستند و گفتند يا رسول الله …
كه ما … نخواهيم گفتن كه بنى اسرائيل بموسى گفتند اذهب انت وربك فقاتلا انا ههنا قاعدون …
اگر ما را فرمائى در آتش شويم … حبشه … با تو بيائيم رسول عليه السلام ديگر باره مشورت كرد با سعد معاذ گفت يا رسول
الله همانا ما را ميخواهى كه انصار باشيم گفت آرى گفت يا رسول الله ما دست بيعت با تو داديم و بخداى و تو ايمان آورديم
و با تو عهد و پيمان … اگر فرمائى ما را كه در دريا غوطه خوريم طاعت داريم … رسول عليه السلام
شادمان شد و براى آن انصار را تخصيص كرد بدين معنى كه ايشان چون با رسول بعقبه بيعت كردند گفتند يا رسول الله تو
… چون بسراى ما فرود آمدى باشى تا حمايت كنيم … فرزندان خود را از آن حمايت
كنيم رسول عليه السلام انديشه كرد كه نبايد كه … كه ما از مدينه بيرون آئيم انصاريان گمان بردند …
… گفته بودند چون سعد معاذ اين بگفت رسول عليه السلام واثق شد سعد گفت يا رسول الله ما را …

هر کجا بینی و کاروان شناسد خدای باقی نماید در مال نخیر چشم تر باد و پیش شود فانا صبر فی الحرب صدق فی اللقا انکه لشکر گفت سیروا
علی برکة الله بروید بر برکه خدای و بشارت باد شما را که خدای تعالی از این دو طایفه یعنی عیر یا نفیر مرا وعده داده است اما عیر ابوسفیان بود
جماعتی در نفیر ابوجهل بود با لشکر صحابه رسول [illegible] و کاروان بدنبال بود و ساکنان از رازی باشند و لیکن قتاده بود و انکه تشکر کرده
کار ایشان بدنبال کاروان روند قریش از پی ایشان درآمدند کاروانیان روی با پیر کشند و ایشان را در میان گیرند و رسول علیه السلام
قریش باستادن بالکارزار [illegible] که چون قریش را کشته و اسیر کرده باشند مال و احوال ایشان جمله او را بود پس حق تعالی درین آیه خبر داد
که شما مسلمانان [illegible] دوست میدارید که کاروان و مال و کاروانیان [illegible] منفعت تر دیگر شما را باشد و لیکن مراد خدا است خلاف اینست
درست کردن حق و باطل کردن باطل یعنی ذلیل کردن قریش بکارزار بدر تا مسلمانی ظاهر شود و رسول علیه السلام فتح کرد
و کافران مستاصل شوند انکه گفت اذ تستغیثون ربکم یاد کنید ای مسلمانان چون استغاثه میکردید و فریاد میخواستید از خدای
تعالی او خبر گوید که چون رسول علیه السلام ببدر رسید و نگرید ان کثرة و شوکة و سلاح و عدة مشرکان دید و قلة مسلمانان چنانکه
طرفی شرح داده ایم در سورة آل عمران در عریش شد و روی بقبله کرد و جماعتی صحابه با وی دست برداشت و میگفت اللهم انجز لی ما
وعدتنی بار خدایا آن ظفر مرا وعده داده با خدایا تو دانی که اگر این گروه که هلاک شوند ترا در زمین عابدی نباشد
کرا پرستند چندان تضرع بکرد تا ردا از دوش بیفتاد یکی از جمله صحابه گفت یا رسول الله مناشده تو با خدای معلوم باشد انچه
مراد که خدای تعالی وعده تو انجاز کند و استغاثه طلب غوث باشد و غوث و اغاثه فریاد رسیدن باشد و مستغیث فریاد خواه باشد
و مغیث فریاد رس یقال استغاثه و استغاث به و در آیه متعدی است فاستجاب لکم ای اجاب و استفعل بمعنی افعل
و دوم بمعنی افعل اجابت کرد شما را ای متعلق باشد باستجاب و گفت تقدیر اینست که بانی عیسی بن عمر بکسر خواند انی ممدکم
علی تقدیر فقال انی ممدکم من شما را مدد فرستم و امداد مدد فرستادن باشد و اصل کلمه از زیادت و ماده و مدد
ازینجاست که کشیدن باشد بالف من الملائکة مردفین است مردفین اهل مدینه و یعقوب خواندند مردفین بفتح دال
و باقی قرا بکسر ابو علی گفت هرکه مردفین خواند بکسر قراءة و محتمل بود دو وجه یکی انکه مردفین [illegible] ردیف بر گرفته باشد
یقال ردفت فلانا اذا جعلته ردیفا لک و وجه دوم انکه مردفین بمعنی تابعین اخفش گفت بنو العرب بنو فلان [illegible]
و بیان قول [illegible] و قول الشاعر اذا الجوزاء اردفت الثریا ظننت بآل فاطمة الظنونا و [illegible]
ردفه اذا تبعه و اردفه اذا جعله ردیفا تابعا و اما بر قراءة آنکه مردفین خواند معنی آن باشد مجعولین ردیفا و در معنی او قول
عبدالله عباس گفت هر فرشته دیگری را ردیف داشت جبرئیل گفت ده هزار بودند لکن خدای تعالی ردیفان را در حساب نیاورد
وجه دوم سدی و قتاده گفتند متابعین یعنی از پی یکدیگر می آیند قول سیم مجاهد گفت یلی بالارداف مدد داد متتابع
تقول العرب هذه دابة لا تردف و لا ترادف الرجل رد فاخذ و تعالی گفت یا دکنید چون الله یمدکم بعد استغاثة که بید بدر
فریاد خواستید در دعا شما اجابت کردم ده هزار فرشته ببدد شما فرو فرستادم داود جنگ یک روز بدر جبرئیل فرود آمد با پانصد
و میکائیل فرود آمد با پانصد فرشته جبرئیل با این گروه بمیمنه رسول رفت و میکائیل با جماعتی بمیسره رسول رفت و با جامها سپید و
دستارها سپید و کتفها ... و کارزار کردند با مشرکان و بیشتر ایشان که ... پیش ... و ... پیش از آن که ... فرود آمدند
مدد کردن و قتال کردند عبدالله عباس گفت بسیار کس که از مشرکان حمله میکردند مسلمانان ... از سر او
مرد مسلمان که کار کردی مرد ... افتاده بودی ... و ... او را بیدا ... که ... ضربه ... و ... یا محمد رسول را
این حال بگفتند گفت راست میگویند از فرشتگان که خدای تعالی ایشان را بیاری ما فرستاده و امیر المؤمنین علی بیسید رسول الله علیه السلام
که یا رسول الله فرق میان کشتگان ما و کشتگان فرشتگان چیست گفت آنکه کشته شما را حزن و جراحت زخم پیدا باشد و کشته فرشتگان را

ذرم ندانند و از جراحت پیدا بود و این روز اعتقاد مردم را بگشته و معتاد ... و قوله اذ تستغیثون ربکم جواب است
راه رسول علیه السلام از قول عمر خطاب و عبدالله عباس و سدی و ابو صالح و روایت باقر علیه السلام حسن بصری گفت پنج هزار بودند
که در آل عمران گفت جمله پنج هزار بودند که روز بدر مدد ... و بعضی گفتند اول سه هزار بودند انگاه پنج هزار از انجا گفت ده هزار بودند
ایشان با جمله پنج هزار شدند و بعضی گفتند پنج هزار بجا بودند و سه هزار بجا جمله هشت هزار بودند والله اعلم بذلک و ما جعله
الله بکرمه خدای این امداد در ضمیر خلاف کرده اند که عاید با چیست فراگفت با الامداد و بای آنکه این حسن و سیل بشارت متقدم شده بود
حق تعالی گفت نکرد خدای این مگر بشارت و جعل خلق باشد و بمعنی تصیر باشد و بمعنی الحکم باشد مثل و له جعل الظلمات والنور
و قوله و جعل منها زوجها و بمعنی تصیر جعلت الطین خزفا و مثال سیم جعل القاضی فلانا مفلسا ای حکم بافلاسه و این را قسم
چهارم باشد و آن بمعنی تسمیه کقوله تعالی و جعلوا الملائکة الذین هم عباد الرحمن اناثا و لتطمئن به قلوبکم و تا دلهای شما بدان
یا ... ساکن شود و الاطمینان السکون و نقیضه الانزعاج و ما النصر الا من عند الله و نصرت و یاری و ظفر نباشد مگر از نزدیک
خدای یعنی بتوفیق و تائید او ... هستند و بر ای اینجا خدای تعالی اضافه کرد تا کامان نبرد که انجمه فرشتگان بودند که کرده بودند خدای بود
فرشتگان ... و بعضی منا ... منصور باشد من قبل الله اگر غالب باشد چه اگر مغلوب باشد منصور باشد بحجة
پس یکبار بحجت منصور باشد و یکبار بقهر و غلبه و بر این گفت لا تری کم معنی آن عدد بود بشارت و اطمینان مؤمنان گفت و لا
بلی فرشته و ماده جمله کفار اهل زمین بر تواند آوردن نبینی که جبرئیل علیه السلام از هفت شهرستان قوم لوط بنجای بکند و برگرفت و
فاد و چندان ببرد که اهل آسمان ایشان و اهل بیابان بشنید فانگه سرنگون کرد انا جعلنا عالیها سافلها و گفت انه عزیز حکیم که از همه
صاحب و ما کسی را سبب یعنی که قدرت من کم و فرشتگان بود و گفت ما را ایشان غلبه کردند شما قوله اذ یغشیکم النعاس امنة منه ابن کثیر
و ابو عمرو خواندند اذ یغشاکم النعاس امنة منه بر حسن یعنی علی فعل یفعل و برای قراءة فعل بود ثلاثی متعدی بیک مفعول و بر قراءة باقی
قرا اذ یغشیکم النعاس بضم یا و تشدید بر شین از افعال بود باشد من التغشیه فعل متعدی بدو مفعول یعنی قراءة عامه است ایا کنید چون
دو شما پوشانید خدای و بعضی قراءة ابو عمرو و ابن کثیر آنست که یاد کنید چون باز پوشید شما را خواب یعنی چون شما رسید خواب بقال
غشیة الامر اذا اصابه و غشی الرجل امراته اذا وطیها و غشی علی الرجل اذا اغمی علیه و الغشیان النکاح و الغشاوة الغطاء و غشاء
السرج ما یستره و نعاس ابتداء خواب باشد و نعس ینعس نعاسا فهو ناعس و نعسان امنة منه مصدر امن باشد یقال امن یامن
امنا و امنة مثل علم علما و ضیاء و ضیاء و برو مفعول له است معنی آن گفتند خدای تعالی خواب نعاسی بر مؤمنان افکند تا از آنچه کافران
میکردند غافل بودند و حق فی بدایشان رسید عبدالله مسعود گفت نعاس در قتال مؤمنان را ایمنی باشد از خدای تعالی
و در نماز غفلتی از قبل شیطان و ینزل علیکم من السماء ماء لیطهرکم به و یذهب عنکم رجز الشیطان و فرو فرستاد بر شما از آسمان آبی
تا شما را بدان پاک کند و کید و وسوسه شیطان از شما ببرد و دلهای شما بجای بدارد و پایهای شما ثابت کند و جای بدارد
سبب این بود که مسلمانان برسیدند مشرکان بر سر چاه بدر فرود آمده بودند و آب بدست گرفته مسلمانان را از ایشان رنج
رسید امدند از زمینی ریگ که پای در آن می نشست و اسب بر ریگ ها ایستاد و آب نداشت و بعضی را جنابت رسید و بعضی را حدث
و تشنگی غالب شد بر ایشان و شیطان وسواس اورد ایشان را و گفت شما دعوی میکنید که صاحب حق در میان شما است و شما
اولیای خدای و مشرکان شما را غلبه کردند و شما اینجا مانده اید بر زمین چنانکه قرار قدم نیست بر و بعضی جنب و بعضی محدث و تشنه
و عجیب ... امید دارید که شما را بر ایشان ظفر و غلبه باشد خدای تعالی باران فرستاد که چندان سیل خاست که وادی پر شد
و مسلمانان انجا ... و طهارت و غسل کردند فذلک قوله و ینزل علیکم من السماء ماء لیطهرکم به من الحدث و الجنابة و یذهب
عنکم رجز الشیطان ای عذابه و وسوسته و لیربط علی قلوبکم و تا دلهای شما ببندد و بدان باران زمین سخت شد تا ثبات قدم ایشان

وجهادیا یان پدید آمد فقال ثبت قدمه وثبت به الاقدام وابن محیصن در شاذ رجز خوانده وما لفتان وابو العالیه رجس خواندیس
هم در شاذ و عرب معاقبه کند میان سین وزا فی قولهم سبق وزرق والسراط والزراط و گفتند ثابت قدم تبا شید و توفیق و
صبر کرد که ایشان را داد اذ یوحی ربک یاد کن ای محمد چون وحی کرد خدای تو بفرشتگان که من با شمااَم یعنی بیاری دادن و نصرت
یقال فلان مع فلان علی عدوه وحی کرده با ایشان که مومنان را بجای داریدیعنی بقوت دل و تحریص و تثبیت در جهاد کفار
بحضور با ایشان در کارزار وگفته اند معونت ایشان کاهو منان را در حرب ابو روق گفت فرشته می آمد بصورت مردی و بجا
رسول میگفت واثق باشید بفتح و ظفر که ایشان با یکدیگر میگویند که اگر مسلمانان بر ما حمله آرند ما کس بر جای نماند مسلما
قوی دل میشدند انکه گفت ساالقی دیگران بود که گفت من ترسم بدل کافران افکنم رسول علیه السلام گفت نصرت بالرعب مسیرة شهر
گفت مرا بترس یاری داد بمسافت ماهی راه انکه کیفیت حرب و تیغ زدن و مبارزت کردن باز اموخت ایشان را گفت فاضربوا فوق
الاعناق گردنهاشان بزنید این قول عطیه و ضحاک است و گفتند فوق صله است والمعنی فاضربوا الاعناق و بعضی دیگر گفتند
فوق بمعنی علی است رسول علیه السلام گفت خدای تعالی انه بلایان فرستاد تا عذاب خدای کنم انما عذاب من ضرب الاعناق و شد
الوثاق باشد یعنی قتل و اسیر و این سخن با آنچه عبد الله عباس گفت معنی انست که فاضربوا فوق الاعناق وما فوقها من الرء
کقوله فان کن نساء فوق اثنتین فلهن ثلثا و براین قول امر بسر بریدن باشد واضربوا منهم کل بنان عطیه گفت کل مفصل و ادهم بند
و شاولست عبد الله عباس وابن جریج و ضحاک گفتند مراد اطراف و اصل است یعنی انگشتان دست و پای باشد و اشتقاق او من
ابن بالمکان اذا اقام به و لازم باشد برای انکه ملازم باشد بجای خود یا بالحجز قبض کند بدو وقال الشاعر شعر الا لیتنی قطعت
منی بنانه و لاقیته فی البیت یقظان حاذرا یمان بن رئاب گفت فاضربوا فوق الاعناق کار اینست نصاپید و پس وکلبان
کار اینست ایشان و این قول لطیفت سهل بن حنیف گفت روز بدر ما تیغ بنزدیک سر کافران می بردیم تیغ بدو نارسیده
سر ایشان از تن می بیوفتاد دانستیم کار کار عنایت فرشتگان میکنند عبد الله عباس گفت مردی از بنی غفار مرا حکایت کرد من و پسر
عم از این من روز بدر بیامدیم و بر بالای کوهی شدیم منتظر ان تا دست کرا باشد و کجا عادت کنند تا ما چیزی بربائیم کفار بره
برآمد بنزدیک ما آمد از میان ان ابر همهمه اسپان شنیدیم و آواز سواران کمیگفتند اقدم حیزوم اما پسر عم ازان ترس بر جای
بیوفتاد و بمرد و اما من تمسک کردم بیم انکه من هیچ قوت نماند تنزدیک بود با هلاک شوم عکرمه گفت که انا بو رافع شنیدم مولی رسول
صلی الله علیه و آله که گفت من غلام عباس بن عبد المطلب بودم و اسلام در خانها ما آمده بود من اسلام آورده بودم و ام الفضل زن عباس
عبد المطلب ایمان آورده بود و عباس نیز مایل بود با سلام و اظهار نیارست کردن برای قوم خویش که مخالفت ایشان نمیخواست چه او را
مال بسیار بر مردمان بود پراکنده و ابو لهب بدر نرفته بود و بدیل خود عاص بن هشام بن المغیره را فرستاده بود و هم چنین
هر مردی که نرفته بود بدیل فرستاده بود چون خبر آمد که خدای تعالی بدر اسلام را نصرت داد بر مشرکان ان قوم که بمکه بودند از ابولهب و جز او
ذلیل و معین بود دل شکسته شدند و ما در خویشتن قوتی و منعتی یافتیم و من مردی ضعیف بودم تیر تراشیدمی و این روز بنزدیک
زمزم خیمه زده بودم و ام الفضل در ان خیمه بود و من در کنج خیمه تیر می تراشیدم و ما شاد بودیم بدان خبر که با رسید بود ان ظفر
رسول علیه السلام کناگاه دیدیم ابو لهب بیامد و در زیر ان خیمه بنشست و پشت او با پشت من بود و من در خیمه بودم خبر آمد که ابو سفیان
رسید گفت بگو برادرزاده تا من از تو خبری پرسم او بیامد و بنشست ابو لهب گفت یا برادرزاده بگو تا این حال چگونه افتاد
گفت چگویم چندان بود که ما ایشان را بدیدیم پشت بهزیمت دادیم و ایشان تیغ در ما نهادند و ما را میکشتند و اسیر میکردند
چنانکه خواستند و من مردم را ملامت نمیکنم که ما جماعتی را دیدیم مردانی سپید روی بر اسپان ابلق از میان آسمان و زمین که
کس پیش ایشان نتوانست استادن ابو رافع گفت من دامن خیمه برداشتم و گفتم ان فرشتگان بودند ابو لهب دست برآورد

وطایفه

١١١٤

وطایفه بر روی من زد برخاستم در وجستم و او مردی ضعیف بود او را بر زمین زد و بر سر من نشست و من مردی ضعیف بودم ام الفضل از خیمه
بیرون آمد و عمودی از عمودهای خیمه بدست گرفت و بزد بر سر ابولهب و سر او بشکست شجه منکره و گفت او را از من گرفته برای
انکه سیدا و غایبست او برخاست برفت ذلیل و معین بخدای که بعد از ان بیشتر از هفت روز زنده نماند تا خدای تعالی علت
بر او افکند و در ان برد او را و پسران او دو شب بر داشت از بیم آنکه دفن کنند که او را و دیگر بخشیدند پس تعدی و طاعون ازین ایشان
اطلاعون سخت ترسید ندی تا در خانه بکشیدند و هیچ ایشان را ملامت کردند تا حتی چند روز بر بستند تا بیامدند و آب
بروی بخشیدند از دور و دیوار دیوار بر زیر دیوار بنهادند و سنگ بر وانبار کردند مقسم روایت کند از عبد الله عباس
که او گفت آن روز که بدر عباس را اسیر گرفت ابو الیسر کعب بن عمرو گفت از بنی سلمه و ان مردی کوتاه بالا و عباس
مردی بلند بالا و قوی هیکل بود رسول علیه السلام او را گفت عباس را چگونه اسیر کردی گفت مرا یاری داد بدو یاری او که من ان مرد را
پیش از ان ندیده بودم و نیز درو ندیدم او بدین شکل و هیئت رسول علیه السلام گفت لقد اعانک علیه ملک کریم ان فرشته کریم
بوده است که یاری تو بود بر اسیر کردن او ذلک بانهم شاقوا الله و رسوله ذلک اشارتست بان قتل و اسر گفت ان برای آن بود که
ایشان مشاقت و مخالفت کردند با خدای و پیغامبر و مشاقت مفاعله باشد من الشق والشق یعنی ایشان در شقی بودند و خدای
و پیغامبر در شقی و جانبی که مخالفت ایشان خدای و پیغامبر را و هر کس که با خدای و پیغامبر مشاقت و مخالفت کند خدای تعالی سخت
عقوبت است قلکم فذوقوه اشارتست نیز بان تعجیل عقوبت از قتل و اسر گفت بعضی که این رفع است یعنی ان کشتن و اسیر کردن
در محل المحل ذلکم در رفع قول گفتند یکی انکه محل او رفع باشد علی انه خبر مبتداء محذوف والتقدیر الامر ذلکم زجاج گفت
شاید که ذلکم مبتدا باشد و فذوقوه خبر او برای فاء جزا انچه از پیش بیاید نشاید تا خبر مبتدا بود لا یجوز زید فمنطلق و لا زید
فاضربه الا علی تقدیر هذا زید فاضربه کما قال الشاعر شعر وقائلة خولان فانکح فتاتهم واکرومة الحیین خلو کما هیا ای
هذه خولان و وجه دوم آنست که محل او نصب باشد بفعلی مقدر چنانکه زیدا فاضربه ای اضرب زیدا فاضربه و فذوقوه در باب
عذاب توسع باشد برای انکه متالم چون ادراک الم کند بمثابه ذائق باشد و ذوق و قطب ادراک طعم باشد نتاول المذکور از
مذوق و بنفس حدوه معنی باشد و لهذا باشد با او ان گویند ذقته فلم احل له طعما و معنی آن ذوق گفت که این که در دنیا گفت
با ایشان با ضافه انچه در قیامت خواهد رفت بمثابه ذوقی است مر اکل را و مطعم طعم عذاب پیش از ان خواهد بود وان للکافرین
عذاب النار موضع ان محتملست دو وجه را از اعراب یکی رفع بتقدیر بتکریر ذلکم ای ذلکم فذوقوه وذلکم ان للکافرین و وجه
دوم نصب اما بفعل مضمر چنانکه فاعلموا ان الله و اما بتقدیر باء ای بان الله چون باء بیفکند منصوب بگردد از قوله تعالی
١٥ یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم الذین کفروا زحفا فلا تولوهم الادبار
ای گروندگان چون ببینید از کافران گروهی جمع شده که بر ایشان بجهاد تازان
ومن یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء
هر که بدهد ایشان را انروز پشت مگر ساز کننده کارزار یا بازگردنده با گروهی باز آمد
بغضب من الله و مأواه جهنم و بئس المصیر فلم تقتلوهم ولکن
بخشمی از خدای و جای او دوزخ بود و بد جایست ان نکشتید ایشان را و لکن
الله قتلهم و ما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی و لیبلی المومنین منه
خدای کشت ایشان را و تو نینداختی چون انداختی و لکن خدای انداخت و تا بیازماید مومنان را از او
بلاء حسنا ان الله سمیع علیم ذلکم و ان الله موهن کید
آزمایشی نیکو که خدا شنوا و داناست آن بار است که خدای ضعیف کننده

الکافرین . ان تستفتحوا فقد جاءکم الفتح وان تنتهوا فهو خیر لکم
کافران اگر فتح میخواستید آمد شما را فتح و اگر باز ایستید آن به بود شما را
وان تعودوا نعد ولن تغنی عنکم فئتکم شیئا ولو کثرت وان
و اگر باز آئید ما باز آییم و بی نیاز نکند از شما گروه شما چیزی و اگر چه بسیار بود و
الله مع المؤمنین . یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله ورسوله ولا تولوا عنه
خدای با مؤمنانست ای ایشان که ایمان آوردید طاعت کنید خدای را و پیغامبر او را و برمگردید از او
وانتم تسمعون . ولا تکونوا کالذین قالوا سمعنا وهم لا یسمعون
و شما میشنوید و مباشید چنانکه ایشان که گفتند شنیدیم و ایشان نشنوند
ان شر الدواب عند الله الصم البکم الذین لا یعقلون . ولو علم الله فیهم
بترین جانوران نزدیک خدای کران گنگانند ایشان که نمی دانند و اگر دانستی خدای در ایشان
خیرا لاسمعهم لتولوا وهم معرضون . یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله — ولو اسمعهم
خیری بشنوانیدی و پشت بکردندی ایشان روی گردانیده بودند ای ایشان که گرویدید اجابت کنید خدای را
وللرسول اذا دعاکم لما یحییکم واعلموا ان الله یحول بین المرء وقلبه
و رسول را چون خواند شما را بآنچه زنده کند شما را و بدانید که خدای میگردد میان مرد و دل او
وانه الیه تحشرون . واتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا منکم
و آنکه با او حشر کنند شما را و بترسید از فتنه که نرسد تنها بآنان که بیدادی کردند از شما
خاصة واعلموا ان الله شدید العقاب . واذکروا اذ انتم قلیل
خاصه و بدانید که خدای سخت عقوبتست و یاد کنید چون شما اندک بودید
مستضعفون فی الارض تخافون ان یتخطفکم الناس فآواکم
و ضعیف در زمین میترسیدید که بربایند شما را مردمان جای داد شما را
وایدکم بنصره ورزقکم من الطیبات لعلکم تشکرون
و قوی کرد شما را بیاری خود و روزی داد شما را از پاکیها تا مگر شما شکر کنید
یا ایها الذین آمنوا لا تخونوا الله والرسول وتخونوا اماناتکم وانتم
ای ایشان که ایمان آوردید خیانت مکنید خدای را و پیغامبر را و خیانت مکنید امانتهای خود را و شما
تعلمون . واعلموا انما اموالکم واولادکم فتنة وان
دانید و بدانید که مالهای شما و فرزندان شما فتنه اند و
الله عنده اجر عظیم . یا ایها الذین آمنوا ان تتقوا الله یجعل لکم
خدای نزدیک او مزدی بزرگست ای ایشان که گرویدید اگر بترسید از خدای کند شما را
فرقانا ویکفر عنکم سیئاتکم ویغفر لکم والله ذو الفضل
جدا کننده و بپوشد از شما گناهان شما و بیامرزد شما را و خدای خداوند فضل
العظیم . واذ یمکر بک الذین کفروا لیثبتوک او یقتلوک
بزرگست و چون مکر کردند با تو آنان که کافر شدند تا باز دارند ترا یا بکشند ترا

او

۱۱۸

او یخرجوک ویمکرون ویمکر الله والله خیر الماکرین . واذا تتلی
یا بیرون کنند و مکر میکنند ایشان و جزای مکر میکند خدای و خدای بهترین مکر کنندگانست و چون خوانند
علیهم آیاتنا قالوا قد سمعنا لو نشاء لقلنا مثل هذا ان هذا الا
بر ایشان آیات گویند شنیدیم اگر خواهیم بگوییم مانند این نیست این مگر
اساطیر الاولین . واذ قالوا اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک
افسانهای پیشینگان و چون گفتند خدایا اگر هست این حق در نزدیک تو
فامطر علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم . وما کان
بباران بر ما سنگها از آسمان یا بیار بما عذابی دردناک و نیست
الله لیعذبهم وانت فیهم وما کان الله معذبهم وهم یستغفرون
خدای تا عذاب کند ایشان را و تو در میان ایشان و نیست خدای عذاب کننده ایشان و ایشان آمرزش میخواهند
وما لهم الا یعذبهم الله وهم یصدون عن المسجد الحرام
و چیست ایشان را که عذاب نکند ایشان را خدای و ایشان باز میدارند از مسجد حرام
وما کانوا اولیاءه ان اولیاؤه الا المتقون ولکن
و نبودند دوستان او نیستند دوستان او مگر پرهیزکاران و لیکن
اکثرهم لا یعلمون . وما کان صلاتهم عند البیت الا
بیشتر ایشان نمیدانند و نبود نماز ایشان نزدیک خانه مگر
مکاء وتصدیة فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون
صفیر و دست بهم زدن بچشید عذاب بآنچه بودید که کافر میشدید

قوله یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم الآیه حق تعالی درین آیه خطاب کرد با مؤمنان و گفت ایشان را ای گرویدگان چون دیدار
من و رسولان من چون بینید کافران را که بیکبار بر شما افتند پشت بکنید و هزیمت نروید و الزحف الزحمة و قوله زحفا
او مجتمعین متزاحمین و اصل الزحف تقارب باشد قال الاعشی شعر لمن الظعاین سیرهن ترحف عوم السفین اذا تقاعس
مجدف و زحف مصدر است برای این تثنیه و جمع نکرد او را و نصب او محتملست دو وجه را یکی مصدر علی تقدیر زاحفین
زحفا و دوم مصدری در موضع حال او متزاحمین فلا تولوهم الادبار پشتها مدهید با ایشان معنی و معنی آنکه هزیمت مروید و لفظ
و بر بلی استقبال حال گفت تا باشد که ایشان را استنکاف کند از آنکه بگریزند و هم مبالاة نکردند آنکه گفت و من یولهم یومئذ دبره الا
هر که پشت با ایشان دهد هزیمت جز که بکار نقال کار او خود رها کند تا سازد و الحی و سلاحی و معرفی بدست آرد و متحرفا
الی فئة یا خواهد بان جماعتی رود که ایشان را محتاج باشد هر که بیرون ازین دو وجه صف کارزار رها کند و پشت بر دشمن
کند فقد باء بغضب من الله بخشم خدای باز آید و مستحق خشم خدای شود و جای او دوزخ باشد و آن بد جایست و اصل زحف تقارب
باشد یقال زحف العدو اذا تقارب منه و منه الزحف فی الشعر تقارب الحرف علی وجه یخرج من الطبع و اما قوله حجارة چیزی باشد
بحیث یلی غیره و او متعدی باشد بدو مفعول یقال ولی کذا و لاه فعاه و فلان البلد و غیره و یومئذ ظرف است و باشد
بنا یشن اما اعراب و علة او برای آنکه او اضافت متمکن بتقدیر اضافه و نصبا و بر ظرف باشد و اما بنای برای آنکه او اسم
مرکبست و معنی کرب و تعلیلت و تعرف زایل باشد از جهت استواء حرف الثنی حین و الحرکة بالصنعة لانه حرف

الیها والحرفة الحرمان لانحراف الرزق عنه وقد حرف فلان اذا حرم فهو محارف ومنه حروف الهجاء لانها اطراف الکلام وحرف الجبل
جانبه وحرف السیف حده والحرف البعیر الضامر تشبیها بحرف الهجاء والحرف البعیر الصلب تشبیها بحرف الجبل وتحیز طلب حیزی تا
نادر و متمکن شود واحاز الیه وحاز الشیء اذا جمعه والحیز المکان الذی فیه الجوهر وفیه جماعة باشند از مردمان منقطع از دیگران
و گفته اند اشتقاق او من فاز یحوز باشد و گفته اند من فاء فات ولیسه اذا قطعته علما خلاف کردند در حکم این ذکر خاص است
بروز بدر یا عام بجمیع مواضع ابو سعید خدری گفت و حسن بصری و قتاده و ضحاک که این آیه مخصوص است و این حکم بروز
بدر بود برای آنکه در میان مسلمانان جماعت نبود که با پیغمبر حاضر بود تا اگر کسی از آنجا بگریختی در آنجا نبودی جز که با مشرکان گریختی امروز اگر روز
هم اجماع مسلمانان شود این حکم در حق او ثابت باشد یزید بن ابی حبیب گفت این حکم روز بدر بود اما روز احد چون بگریختند
خدای تعالی عذر خواست بجای ایشان گفت انما استزلهم الشیطان ببعض ما کسبوا و لقد عفا الله عنهم وعطا گفت آیه منسوخ است
بقوله الان خفف الله عنکم و علم ان فیکم ضعفا و کلبی گفت هر کو از دو کافر بگریزد اگر مقبل باشد و اگر مدبر شهید است در بهشت
آنست که فرار از زحف معصیت کبیره است و این قول عبدالله عباس است و او گفت اعظم الکبائر الشرک بالله ثم الفرار من الزحف
و این قول امام صادق و باقر است علیهما السلام و دلیل بر این عموم آیت و الفاظ عموم را در قرآن واجب بود حمل کردن بر عموم الا که دلیل
باشد مخصص که از آن تخصیص کند و اینجا لفظ عموم است و دلیل تخصیص نیست و آن آیه که در روز احد آمد و در جهت ایشان الله
گفت عفا الله عنهم و عفو از گناه باشد اگر فرار از زحف نبودی گناه نبودی عفو با نسبت آن خدای و اما قول عطا که گفت منسوخ است
اگر دلیل تخصیص محتاج باشد نسخ اولیتر و لا دلیل علی نسخه کما انکه جمع از زمان هر روایة ممکن است انکار دعوی نسخ آن کرد
در قرآن خلاف قول جمله علمات و قوله فقد باء ای رجع و باء بکذا اقر به والبواء الکفو فی الدم و قوله متحرفا او متحیزا نصبهما
بر حال باشد و روا بود که بر استثنا بود که قال الا متحرفا و متحیزا الکوفیه موسی فی نحو هر باشد و هر دو وجه
محتملات قوله فلم تقتلوهم ولکن الله قتلهم ابن عامر و کسائی و خلف و حمزه خواندند ولکن الله بتخفیف نون و رفع الله
برای آنکه لکن وان ولکن این هر چهار را چون تخفیف کنند عمل ایشان باطل شود حق تعالی درین آیه باز نمود بر سبیل مبالغه ۱۱۱۸
که بحقیقت روزید بدر بقوت و عزت و منعت تو بود بل بفضل و رحمت و تقویت و تأیید و نصرت من بود و تسبیب و من از آن
و من او را بقوت خویش آن تا سببی در رساند که از وی نفی کرد و با خود حواله کرد چنانکه گویند چون کسی را بدست یا بحجت
نصرت کند گوید خصم را تو غلبه کردی یعنی من غلبه کردم و این ظاهر و شایع است در استعمال که فعل المتسبب فعل نفی کنند و
سبب اضافت کنند علی سبیل المبالغة فی التوسع یکی آنکه گوید این کار در قوت و قدرت تو نبود و اگر نه عنایت من بودی و یاری
و نصرت من این کار را بر نیامدی و باشد که او را انکار کلمتی گفته باشد بنا بر این قول که شاعر گفت شعر ازادوعانی القدیمین
یستعینا ❊ والعانی بغیة الرفق فی القد و یقال لیا العفو والعفا و حواله رد ما انبه فرق کرده بر حقیقت انفعال صاحب قدرتا
ولکن چون سبب بود او بود اضافه با او کرد و قوله وما رمیت اذ رمیت مفسران خلاف کردند درین رمی که چه بود گروهی گفتند
چون رسول صلی الله علیه و آله ببدر آمد گفت هذه مصارع القوم ان شاء الله گفت این قتلگاه قوم است ان شاء الله چون بر بلندی
گفت هذه قریش تجر خیلاءها و فخرها یکذبون رسولک اللهم ان اسئلک ما وعدتنی گفت این قریش که جامه تکبر و فخر پوشیدند
در رسول تو تکذیب میکنند بار خدایا من از تو میخواهم آنچه مرا وعده داده جبرئیل آمد و گفت قبضه خاک بر گیر و بروی ایشان
انداز چون صفها راست کردند رسول علیه السلام امیرالمؤمنین علی را گفت پاره خاک مرا ده امیرالمؤمنین علیه السلام دست کرد کفی
خاک با سنگ ریزه برسول داد رسول علیه السلام در روی ایشان انداخت و گفت شاهت الوجوه زشت باد این رویها هیچ از ایشان
نماند الا خدای تعالی از آن خاک و سنگ ریزه پاره بچشم او رساند و دهن و بینی تا آنکه مومنان روی فرو نهادند ایشان را

کشتن

کشتن و اسیر کردن گرفتار آن سبب هزیمت قوم بود حکیم بن حزام گفت چون روز بدر بود ما از آسمان آوازی شنیدیم که بما رسید گاو
از آسمان در زمین آمد که در طشتی انداختند و رسول علیه السلام آن قبضه خاک در روی ما انداخت و ما هزیمت شدیم قتاده و انس و ابن زید
گفتند ما چنین روایت کردند که رسول علیه السلام روز بدر سه سنگ ریزه برگرفت و یکی در میمنه قریش انداخت و یکی در میسره و یکی در
قلب و گفت شاهت الوجوه زشت باد این رویها مشرکان را هزیمت رفت سعید بن المسیب گفت این آیه در قتل ابی بن خلف الجمحی آمد
و آن آن بود که او در روز احد استخوان پوسیده پیش رسول آورد و بدست خرد کرد و با او گفت تو میگوئی خدای این را زنده خواهد کردن
و ذلک قوله و ضرب لنا مثلا و نسی خلقه قال من یحیی العظام و هی رمیم چون روز بدر او را اسیری بگرفتند او فدی کرد و خویشتن
باز خرید چون بخواست رفتن گفت یا محمد اسبی دارم که هر روز فرقی گاورس میدهم او را بعلف تا بر آن اسب بنشینم ترا بکشم رسول علیه السلام گفت بل
من ترا بکشم ان شاء الله چون روز احد بود ابی بن خلف درآمد بر آن اسب می تاخت تا بنزدیک رسول رسید جماعتی از مسلمانان پیش او
رفتند که بکشند او را رسول علیه السلام گفت رها کنید ایشان دور شدند رسول علیه السلام حربه بر داشت بینداخت بر پهلوش زد
استخوان بشکست او را آنجا برگرفتند و میگفتند باکی نیست این زخم کاری نیست گفت با من میگوئی بخدای که اگر این زخم که بر من
کار کرد بر اهل زمین بودی همه را هلاک کند و من از این جان نبرم نشنیدید که روز بدر گفت من ترا بکشم ان شاء الله و الله لو بصق
نکو نیامدی او را بر دست گرفتند و هی بودند بدست رهان در میان راه بمرد او را دفن کردند نظر با صفوان بن عمرو گفت از عبدالعزیز
بن جبیر که رسول صلی الله علیه و سلم روز خیبر کمان بخواست کمانی دراز پیش آوردند نپسندید کمانی دیگر آوردند رسول علیه السلام
تیری در کمان نهاد و بینداخت بجانب حصن خیبر تیر میامد تا بر کنانة بن ابی الحقیق آمد و او بر بستر خفته بود و او را بکشت
خدای تعالی این آیه فرستاد و ما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی حق تعالی این فعل با خود گرفت که توفیق و تسبیب و تأیید
از خود بود چنانکه شرح گفته شد بعضی دیگر گفتند برای آن گفت تا ایشان اعجاب نکنند و عجب نیارند و نگویند این ما کردیم و دهن بهجز کرده
مجاهد گفت سبب آن بود که جماعتی صحابه در جماعت کشتگان خلاف کردند این گفت من کشتم و آن گفت من کشتم خدای تعالی این آیه فرستاد
فلم تقتلوهم ولکن الله قتلهم حسین بن الفضل گفت اینجا اشکالی بود جراحت بود اماته و قبض روح از من بود و این قول معتمد باشد و ما رمیت
اذ رمیت تو انداختی الخ انداختی ولکن خدای انداخت یعنی آن خاک و سنگ ریزه تو انداختی و بچشمهای ایشان خدای
رساند و آن بیک انداختن انداختی خدای رساند و این بر وجه معجز باشد محمد بن اسحق گفت آن که در هم ایشان که انداختی تو بود بل
مای بود که خدای تعالی ترس در دل ایشان فکند ابو عبیده گفت و حکایت باشد بنصرت بخذلان عرب گویند نصرک الله لک ای نصرک و
الله ای خذلک و لیبلی المؤمنین منه بلاء حسنا قال امتحان کند مومنان را بان امتحان و ابتلاء نکو و گفتند انعام کند بر آن
مومنان منعمتی نکو بنصرة و غنیمة و اجر و مثوبة محمد بن اسحق گفت معنی آنست تا مومنان بدانند که خدای چه نعمت کرد با ایشان در
فتح و ظفر بر مثال حال که ایشان اندک بودند و دشمن بسیار تا شکر این نعمت بگذارند ان الله سمیع علیم ای سمیع لاقوالکم علیم باحوالکم
و قیل سمیع لاسلامکم علیم بانحادکم ذلکم ان اشارت است بآن که رفت از قتل و اسر و ... قوله ذلکم رفع است علی قول الزجاج بحذف مبتدا
التقدیر الامر ذلکم کار آن بود که شما دیدید و ان الله در وجه او گفتند زجاج گفت محل ان رفع است عطف بر خبر مبتدا المحذوف تقدیره والامر
ان الله و دیگران گفتند محل او نصب است باضمار فعل مقدر و التقدیر واعلموا ان الله موهن ابن عامر و حمزه و کسائی و ابو بکر
عن عاصم خواندند موهن بتخفیف و تنوین و نصب کید من الاهانة یقال اوهنه یوهنه ایهانا و ابو عمرو و ابن کثیر و نافع خواندند
موهن مشدد منون من التوهین و نصب کید و حفص عن عاصم خواند بتخفیف و اضافه و جر کید موهن کید الکافرین یقال وهن
الشیء یهن وهنا فهو واهن و اوهنته و وهنته انا و اوهنته قیاس افعال الازم و متعدی کرد چون قعد و جلس تا کنی
کنی یا تضعیف عین حق تعالی گفت این بلاغت تا بدانی که خدای تعالی جز کرد بان کرد تاکید مکر کافران ضعیف کرد الا انکه گفت

ان تستفتحوا فقد جاءكم الفتح اگر طلب فتح میکنید فتح آمد شما را خلاف کردند مفسران در انکه خطاب با کیست و سبب نزول این چه بود بعضی
گفتند سبب آن بود که ابو جهل روز بدر گفت اللهم ایّنا کان افجر واقطع للرحم واتانا بما لا یعرف فاحنه الغداة بار خدایا هر که از ما فاجرتر
و قاطع تر است رحم را و چیزی آورد به ما که ما نمی شناسیم او را امروز زبون گردان خدای تعالی این آیه فرستاد و دعا او ایشان را رسید
ابو جهل را دو مرد بکشتند نام ایشان معوذ و معاذ پسران عفرا بودند و عبد الله مسعود سر او برید سدی و کلبی گفتند مشرکان چون از مکه
بیرون آمدند و استار کعبه درآویختند و گفتند اللهم انصر اعلی الجندین واهدی الفئتین واکرم الحزبین وافضل الدینین بار خدایا نصرت کن
از دین دو لشکر آنکه بلندتر است و از دو گروه آنکه راه یافته تر است و از دو جماعت آنکه گرامی تر است و از دو دین آنکه فاضل تر است
خدای تعالی رسول را نصرت کرد بر ایشان و این آیه فرستاد عکرمه گفت بار خدایا ما یا محمد آنکه محمد آورده است حق است بار خدایا
ما و محمد را حکم کن و میان ما بحق و فتح در اینجا بمعنی حکم است والفتاح الحاکم ابی بن کعب و عطاء الخراسانی گفتند این خطاب با
رسول است خدای تعالی با ایشان گفت بر سبیل اینکه اگر فتح می خواستید فتح آمد شما را از خدای و خباب بن الارت گفت ما پیغامبر را گفتیم یا رسول الله
برای ما از خدای فتح خواه روی رسول سرخ شد و گفت آنان که پیش از شما بودند ایشان را عذاب کردند و به ستره نیم کردند و از دین خود بر
نگشتند و لعضای ایشان مغفل میکردند و ایشان از دین خود برنگشتند الکه چنان شد که سوار از صنعا بحضرموت آید و بجز از کس
نترسیدی مگر از خدای و گوسپند از گرگ نترسیدی شما را تعجیل است بفتح و نصرت خدای تعالی این آیه فرستاد اگر این خطاب با مومنان بود و اول
گر خطاب با کافران گفت وان تنتهوا فهو خیر لکم اگر باز ایستید از کفر و تعدی شما را به باشد فی العقبه و اتقوا اتقوا لتطاولوا
قیاس سطرها و ان تعودوا نعد و اگر شما بحرب محمد باز آیید ما باز نصرت و فتح او دهیم و لن تغنی عنکم فئتکم شیئا و گروه و جمع شما از شما دفع نکند
و اگرچه بسیار باشد و ان الله مع المومنین نافع و ابن عامر و حفص خواندند و ان الله بفتح الف و علت آن باشد که گفتند حرف جر
مقدر است اینجا و بحذف و التقدیر و لان الله مع المومنین و باقی قراء خواندند و ان الله بکسر الف بر ابتدا و خدای جل جلاله نصرت با
مومنان است یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و رسوله آنگه حق تعالی خطاب کرد با مومنان گفت ای گروهی که ایمان آورده اید طاعت
دارید خدا را و پیغامبر را و امتثال فرمان ایشان کنید و لا تولوا عنه و از و برمگردید و انتم تسمعون و شما دعوت او میشنوید و کلام خدا
میشنوید و او ل عطف است و دوم حال و لا تکونوا کالذین قالوا سمعنا و هم لا یسمعون و چنان مباشید که آنان که میگفتند ما شنیدیم
و نشنیده بودند و معنی نشنیدن منتفع نبودند بمنزله آنان بودند که نشنوند و داوم حال است ابو علی گفت مراد نفی سمع قبول است
بعضی گفتند مراد منافقانند و این قول محمد بن اسحاق است حسن بصری گفت مشرکانند بعضی دیگر گفتند اهل کتابند جهودان و ترسایان
قوله ان شر الدواب عند الله گفت بترین جانوران و کل ما دب علی الارض فهو دابة و عیب نیم رفتن باشد اینجا کنایت است از جمله جانوران
گفت بترین جانوران بنزدیک خدای کرانی گنگان باشند که فعل کار نبندند و اندیشه نکنند و مراد دیگر و گنگانند که حق نشنوند
فکو بیند نا آنان که ایشان را آلتی مختل باشد که گوش و زبان چنانکه گفت صم بکم عمی فهم لا یرجعون و کلام در این معنی با استقصا گذشت
انکه گفت و لو علم الله فیهم خیرا و اگر خدای در ایشان خیری دانستی بشنوانیدی ایشان را یعنی اگر خدای از ایشان اختیار ایمان و خیر دانستی
شناختی با ایشان لطف کردی تا بشنیدندی و کار بستندی و لکن از ایشان رد اختیار بر ایشان و امر او ایشان بر کفر اصرار میداند
که ایشان را بشنواند بشنوند و لکن از و بر گردند و اعراض کنند و کار نبندند و ابن جریج و ابن زید گفتند لاسمعهم الحجج و المواعظ و ابو علی
گفت سبب نزول این آیه آن بود که ایشان گفتند ما تو را نگرویم تا قصی بن کلاب که سالها است تا مرده است از گور برخیزد و ما گواهی دهیم
با ما سخن گوید و ما سخن ایشان بشنویم خدای تعالی آیه فرستاد که لو علم الله فیهم خیرا اگر خدای در ایشان خیری دانستی یعنی از ایشان
ایمان شناختی لاسمعهم کلام الموتی کلام مردگان بشنوانیدی ایشان را و اگر نیز بشنوانیدی اعراض کنند و بر گردند و عدول نمایند حسن
این اختیار است از علم او چنانکه او علم و العالم ما فرغنا عند در آیه و دلیلات بر بطلان قول آنکه گفت ما باید که دعوت در لطف باشد

خدا تعالی با کافر کندا ایمان آرد و نیز بند کند تا او اگر چنین کند موجود بود با تعقیب نیز تعالی علوا کبیرا یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله و للرسول
الآیه خدای تعالی در این آیه خطاب کرد با مومنان و گفت ای گروهی کان اجابت کنید مرا و پیغامبر را و اجابت و اجابت یکی باشد و ان طلب موافقه
داعی باشد در آنچه او را بدان دعوت کند و فرق میان دعا و دعوت آنست که در شرع دو امر معتبر است و در دعوت معتبر نیست اذا دعاکم چون شما را دعوت کند
یعنی رسول علیه السلام با کاری که شما را زنده کند مفسران خلاف کردند سدی گفت لما یحییکم ای للایمان چون شما را دعوت با ایمان کند آنگه ایمان
حیات خواندن از بهر آنکه تا باشد کافر آنکه مرده را کافر خواند فی قوله لا تسمع الموتی و در کرد آنکه ایمان سبب حیات ابد باشد فی قوله فلنحیینه
فلنحیینه حیوة طیبة مجاهد گفت یعنی للحق چون شما را با حق دعوت کنند و حق را بحیوة تشبیه کرد از آنکه مقتضی باشد با حیات قتاده
گفت مراد قرآنست که در او حیات و نجاتست و عصمت است محمد بن اسحاق گفت مراد جهاد است برای آنکه جهاد سبب حیات است من
قوله تعالی و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون و مراد با استجابت در این طاعت ابو هریره روایت کرد
که رسول علیه السلام بگذشت بابی کعب و او در نماز بود او را آواز داد گفت یا ابی التفت الی نماز تخفیف کرد و پیش رسول آمد رسول علیه السلام
گفت یا ابی چرا اجابت ندادی مرا چون ترا بخواندم الم تسمع الله تعالی یقول یا ایها الذین امنوا استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم
لما یحییکم گفت ندانستم ای رسول الله لاجرم از این پس هر که مرا بخواند اجابت کنم تا و اگرچه در نماز باشم آنگه گفت خواهی که چیزی
ترا بیاموزم که در تورات و انجیل و زبور و قرآن مثل آن سوره نفرستاد گفت بلی یا رسول الله گفت از مسجد بیرون نشوم
تا ترا بیاموزم چون ساعتی برآمد رسول برخاست تا بیرون شود چون بدر مسجد رسید ابی گفت یا رسول الله آنچه مرا وعده داد
گفت تو در نماز چه خوانی گفت فاتحة الکتاب گفت بدان خدای که جان من بدو است که مثل این سوره در تورات و انجیل و زبور
و قرآن نفرستاده اند و آن سبع المثانی است و خدای تعالی جز من نداده و اعلموا ان الله یحول بین المرء و قلبه و بدانید که خدای تعالی مع
کند میان مرد و دل او مفسران گفتند ایجون و منها العقل بین متمتع نباشد بدل خود و جان تدارک ما فات نتواند کرد و در ایه برو جه تحریص است
علی مبادرة التوبة قبل حین الحالة بتوبه بشتابید پیش از آنکه این حال پیدا شود و وجهی دیگر آنست که منع کند با آن العقل و عقل را
قلب خواند لما کان فیه قال الله تعالی ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب و قال الشاعر شعر و لی الف وجه قد عرفت مکانه و لکن
بلا قلب الی این اذهب و این بر سبیل مبالغه باشد که او را دل نبود که محل عقلاست عقل چگونه بود و این وجه قریب است بر وجه
اول با آنکه مردم را در حق بر طاعت و تدارک کار تو بر پیش زوال عقل و سلامت آنگه چاره باشد این از آنکه بیندگان نزدیک است
و عالم است با حوال ایشان چنانکه گفت و نحن اقرب الیه من حبل الورید کانه قال الله الحائل بین المرء و قلبه و الماتیه و بین قلبه
بعنی القرب و معنی القرب العلم و وجه چهارم آنست که قادر است که منع کند میان دل او افعال او از اعتقادات و ارادات و کراهات
و آنچه افعال دل است و معنی آیه آن بود که افعال جوارح شما تابع افعال قلوب است و افعال قلوب اگر من خواهم حایل و مانع باشم میان آن
و میان شما و وجه پنجم آنست که گفتند مومنان هر وقتی اندیشه کردندی در آنکه دشمن بسیار است و ایشان اعداد اندک است خوفی در دل
ایشان آمدی خدای تعالی بار گفت که منع کنم میان دل ایشان و آن خوف تا خائف نباشند و خوف شان با امن بدل کنم و کافران را ظفر
و قلب ترس و بیم بدل کنم و وجه ششم در روایت است که من منع کنم میان بنده و دواعی او از آنچه او را دعوت کند با کفر و قبایح ما بر و جه فرو
معد و وعید و خلاف نیست که تکلیف حائل است و مانع میان بنده و آنچه خواهد که کند از بسیاری فعلها و تکلیف خداست جل جلاله
حائل باشد میان دل بنده و دواعی قبایح و این حیلوله منع و عظ باشد نه حیلوله قهر و جبر چنانکه عبد الله بن قیس الرقیات گفت
شعر حال دون الهوی و دون سری اللیل مصعب ٭ و سیاط علی اکف رجال تقلب و مراد این که این منع تخویف و ترهیبات است بجا
و جه هفتم آنست که خدای تعالی منع کند میان دل مومن و اعتقاد و کفر با دله و حجج و میان آنچه لا بعجال از الطاف و آنچه او با ایشان توفیق
کند و این وجه مخصوص باشد بالدلیل دون الفقه و بالکفر دون الایمان و المجبره را در این آیه تمسکی نیست برای آنکه در آیه آنست که خدای

حیلو کند بیان بنده و دل تو نگفته است میان بنده و ایمان و اگر این ظاهر بودی کافر را تکلیف ایمان کردی واجب نبودی عدول کردن از ظاهر دلیل
کفت و لا تقام الها یقتضیها ... چه از حکیم نیکو نبود که منع کند میان بنده و آنچه او را فرموده باشد و او را تکلیف کرده و گر این قبیح بود و تابع
بعد روایت و انکم الیه تحشرون و شما را با او حشر جمع کنند ... و الامر انکم تحشرون الیه و اتقوا فتنة
لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة ... اختیار و امتحان باشد و ... و ان بلیة ... آدمی ... خواسته شد
... عبدالله عباس گفت معنی آیت آنست که خدای تعالی گفت ... و بعضا
... که عذاب خدای که بیاید ظالم و الزنا ... قول بیشتر مفسران است که فتنه در آیت عذابست نه عذاب
... ظالمان را بظلم باشد و آنان که ظلم نکرده باشند ... مکلف باشند از اطفال و
مجانین و ... به سبیل امتحان و تقدیر آیت آنست که و اتقوا فتنة ... بالظالمین فی لا تصیبن محتمل است دو وجه را یکی نفی
... عبدالله عباس ... است که نهی ... جواب قسم باشد ...
... تاکید ... کلام متضمن ...
... دراوردن کاقالوا اتق الاسد لا یا کلنک و ... وجه ضعیف است ... مثال که آورد فعل مضارع در جای
جواب امر است ... و جواب درست ... که کلام متضمن شرط و جزا است و تقدیر ... که و اتقوا فتنة ان لم تتقوها تصیبکم
ظالمین و غیر ظالمین ... عذابی که باید بخاص و عام و ظالم و ... برسد یعنی ...
بیاید ... عذاب استیصال ... و هو موقع الشرط و الجزاء دخل
علیه النون تاکید و وجه دیگر آنست که لا تصیبن نهی است ... و در ظاهر نهی است ...
... ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم
سلیمان و جنوده ... متعلق است بسلیمان ... و قوله و اتقوا فتنة کلام
لا تصیبن ... غیر موصوفه ... الا تصیبن ...
ظالمان ... و غیر الظالم ... و بین
... تصیب الظالم خاصة ... فی علم کلام بدایة العقول ... فی تفسیره ... اهل الفضل و اصحاب الفضول ... مرتبع نون تاکید
... باشد ... کالامر و النهی و جواب القسم و الشرط و الجزاء ... تفعلن کذا ...
تفعلن کذا و الله لا افعلن ... جزاست که شرط را ... فاما ترین و اما نخافن و اما نعرضن
... در جواب قسم ... جواب سوال ... بحذف
... و الله اعلم ... حسن بصری گفت آیت در ... رسول ... و عمار و گفت زبیر آیت
... تا امروز ندانستیم که اهل این آیتیم ... گفت آیت در ...
... عبدالله مسعود گفت ... و الا و فیه ... است
... انما اموالکم و اولادکم فتنة ... پناه با خدای ... از مضلات فتن پناه با خدای ... حذیفة بن
الیمان گفت از رسول علیه السلام ... که ... باشد که خدای ... بن
... شوند ... گفت که رسول علیه السلام گفت قیامت ... فتنه ...
کور تا ... فتنه ... باشد ... گذشته باشد ... ایستاده باشند ... ایستاده باشد

بهتر رونده باشد و اگر رونده باشد بهتر دونده باشد یکی از جمله اصحاب رسول علیه السلام گفت یا رسول الله گر این فتنه مرا دریابد و من
در آن خانه باشم گفت در خانه خود باشم گفت اگر ... باشم گفت بنشین گفت اگر فتنه ...
گفت ... با خویش ... و حذیفة بن الیمان گفت رسول علیه السلام گفت فتنه بیاید
... رسول علیه السلام گفت ... العقیق ...
العباد ... گفت فتنه بیاید ... که ... خدای ... با یابد ... العقاب و
بداند که خدای ... عقوبت و اذکروا اذ انتم قلیل مستضعفون فی الارض حق تعالی با این آیة خطاب کرد با مهاجر گفت یاد کنید
چون شما در زمین ... بودید مستضعف ... بودید در ابتداء اسلام ... در می باید شما را یعنی
اهل پارس و روم فآویکم شما را بمدینه برد و اید کم بنصره و دست شما قوی بکرد بنصرت و فتح کرد ... و رزقکم
من الطیبات و شما را ... حلال و پاکیزه ... نعمت دیگر ... کرد تا شما
شاکر باشید ... رسول علیه السلام ... ذلیل ...
... موقوف بود
... حسد ...
... زمین ... ذلیل ... تا خدای تعالی رسول را ... و ... فراخ روزی
... بچنین حال شکر باید کرد ... تا شکر کنی یا ایها الذین آمنوا لا تخونوا الله و الرسول
خدای تعالی این آیة خطاب کرد با مؤمنان و گفت ای گروه ... با خدای ... عطا بن ابی رباح گفت از جابر عبدالله
انصاری که گفت سبب نزول آیت آن بود که جبرئیل آمد و رسول را خبر داد که ابو سفیان ... جای فرود آمد با جماعتی مشرکان ...
... از جمله منافقان نامه نوشت و خبر داد ابو
سفیان را ... مسلمانان ... اصحاب او خدای تعالی این آیة فرستاد ... گفت آیة در جماعتی آمد
... از رسول علیه السلام ... تا مشرکان ... گفت آیة در ابو لبابه آمد
بن عبد المنذر الانصاری ... بن مالک و این آن بود که رسول علیه السلام ... قریظه را حصار ... بیست و یک روز
... و طلب صلح کردند ... چنانکه ... با ایشان ... زمین شام رسول
علیه السلام گفت صلح ... بحکم سعد معاذ ... گفتند ... تا ابو لبابه را بما فرستی ... رسول علیه السلام
ابو لبابه را ... فرستاد ... ایشان ... مال و ... ایشان ...
سعد معاذ ... گفت ... و اشارت کرد ... حلق ... گفت ذبح و کشتن باشد
ایشان ... خدای تعالی این آیة فرستاد که یا ایها الذین آمنوا لا تخونوا الله و الرسول ابو لبابه گفت ...
... دانستم که ... خیانت کرده ... با خدای و رسول پشیمان ... و ...
... ابو لبابه ... در ستون مسجد ... طعام و شراب
... با خدای توبه ... طعام و شراب نخورد ... ضعیف شد و بیهوش گشت خدای
توبه او بپذیرفت گفت والله که من ... رسول علیه السلام ... ابو لبابه
گفت تمام توبه من آنست ... رسول علیه السلام گفت ...
... و این روایت ... باقر و صادق علیهما السلام محمد بن اسحق گفت معنی آیة آنست

که اظهار حق کنید رسول را تا بنماکان نیک ببینند که ...ت مخالفت کنید او را پس این قول خطاب با منافقان باشد عبدالله عباس گفت با
خدای خیانت مکنید بترک فرایض و با رسول بترک سنن و لا تخونوا اماناتکم در عهده و قول گفتند یکی آنکه او عطفست و محل او جزم است علی
النهیات والمعنی لا تخونوا ایضا اماناتکم والمعنی تعلمون حالاست و بیشتر با امانات خود که بمخیانت مکنید و شما دانید که این چیز که بکنید خیانت
و وجه دیگر آنست که او جمع است و محل او نصب است و التقدیر و ان تخونوا اماناتکم علی معنی مع ان تخونوا اماناتکم یا تکخیانت کنید
با امانات خود و شما الا والجان باشد انکلام جمع او جمع کلام که لا تاکل السمک و تشرب اللبن ... باشد نعره و ... و ... باشد عن الجمع
بینهما قال الشاعر فی الجمع اشان المنفصل الجمیع بینهما شعر لا تنه عن خلق و تاتی مثله عار علیک اذا فعلت عظیم ای مع ان تاتی مثله عبدالله عباس
گفت مراد با امانات ایشان هرچیزیست که از بهان پوشیده باشد از اقراض خدا و چون غسل الجنابة و روزه و نماز و زکوة ابن زید گفت معنی
امانات دیانات است ابجاولین خطاب با منافقانست که دعوی ... ایمان ... خلاف آن کویند قتاده گفت بدین خدای ... بدین خدا است یعنی
اینکه دین خدای با امانت ... نگاه داریدند تا او بسپارید که ادا امانت واجب بود و خیانت در ... منع حق باشد که ادا واجب ... بود ...
باشد و اصل او در لغت نقصان بود قال النبی علیه السلام ادّ الامانة الی من ائتمنک ولا تخن من خانک امانت ... کرد امید دارد و خیانت مکن
با آنکه با تو خیانت کند جبائی گفت ... است از خیانت در غنیمت و امانت از آن من باشد و این جائی بود که با آن کار ... بباشد از منع حق که ...
وانتم تعلمون در وجه دو قول است یکی آنکه تعلمون ... امانت و شما دانید که این امانتست و دوم آنکه شما دانید که عقاب آن چه باشد ... اما ان که ...
واعلموا انما اموالکم واولادکم فتنة یعنی آن ... و فرزندان که ... از ... بنی قریظه است گفت بدانید که مالها و فرزندان فتنه ... است و ...
قوله آیه مخصوص با شما بولبابه و ... باشد کلیه در حق ... باشد و دیگران داخل باشند در این حکم و مراد با آن خطاب و بیان کردم
که فتنه اصل و اختیار و امتحان باشد و ... و معنی آیه آنست که نظر با مال و فرزندان مفتون نشوید که آن سبب فتنه شماست و در وجه
شکر ... کنید که ... نزد خدای تعالی مزد عظیم هست و ثواب جزیل از آنکه متابعت حق کنید درین باب و مخالفت یا ایها الذین آمنوا
حق تعالی گفت درین آیة ای ... کسانی که ایمان آوردید اگر از خدای بترسید و از معاصی و اجتناب کنید و از خیانت دور باشید یجعل لکم فرقانا خدای
شما را فرقانی و مفارقتی کند مجاهد گفت مخرجا فی الدنیا والآخرة ای خلاصا خدای تعالی شما را در دنیا و آخرت خلاص ... ... مقاتل
ابن زید و ابن اسحق گفتند هدایتی ... شما را در ... تا بدان فرق کنید میان حق و باطل سدی گفت نجاة ... ... دهد ...
ذا گفت فتحا و نصرا ... شما را فتح و نصرت دهد کقوله یوم الفرقان ای یوم بدر که ... یوم الفتح و الظفر جبائی گفت فرق کند میان شما و میان
شما در ... و در حکم بنصرت شما و خذلان ایشان با عزاز شما و اذلال ایشان بثواب و عقاب ایشان و فرقان مصدر باشد کالسبحان
والغفران والرجحان و یکفر عنکم سیآتکم و سیآت شما مکفر کند و ... تقوی ... ... کفارت گناهان شما کند و یغفر لکم و بیامرزد شما را
و خدای تعالی خداوند فضل و فضل عظیم است و اذ یمکر بک الذین کفروا و یاد کن ای محمد چون مکر کردند کافران والمکر الفتل ... الحجة ... فی
حقیقة ... ... باشد در خفیه و ... ... امرأة ممکورة ای ... ...
با آن شعرت بیرون کشند عبدالله عباس گفت و جماعتی مفسران که چون انصار با آن ایمان آوردند و ... بیعت کردند قریش را ...
بشکوهیدند و ترسیدند که کار رسول علیه السلام بلند شود و مشایخ ایشان مجتمع شدند در ... ندوه تا مشورت کنند که او
در روسا ایشان آن روز عتبه بود و شیبه پسران ربیعه و ابوجهل و ابوسفیان بود و طعیمة بن عدی والنضر بن الحارث و ابو
البختری بن هشام و زمعة بن الاسود و حکیم بن حزام و نبیه و منبه پسران حجاج و امیة بن خلف چون مجتمع شدند ... ...
ابلیس علیه اللعنة بیامد بر صورت پیری ... و ... بدید گفتند ... کیستی گفت من مردی ام از اهل نجد شنیدم که شما ... اجتماع کرده اید ...
حق این محمد خواستم تا من نیز حاضر باشم و رای شما بشنوم و اگر صواب باشد از پیش برم و اگر خطا باشد من ... ... که شما ... ...
و شنید گفتند ... ابو البختری گفت رای من در آنست که او را بگیرید و در خانه محبوس کنید و بند ... ...

که طعامی و شرابی از ... ... گفت بدین رای است اینکه دیدید
اینکه کسی نتواند کردن که او را ... ...
محبوس کنید خویشان او ... ...
بیفتند و کشتن ... ... گفت این شیخ نجدی هشام بن عمرو من بنی عامر بن لوی گفت رای آنست که ... او را ... و ... ...
و ... ... خوردن ... ... گفت که ... ... ابلیس گفت بئس الرای ما ... ...
اینکه دیدید مردی با این صفت که اوست با حسن خلق و خلق و حلاوت منطق و ... لسان و فصاحت تمام اذ ایشان شما ... ...
شود و هرکرا دعوت کند اجابت کنند و ... شوند تا ... لشکری جمع کند و بیاید و جهان بر شما تنگ کند ... ...
... ... گفت صدق الشیخ النجدی ابوجهل گفت رای من آنست که ده مرد ... از بطون قریش اختیار کنیم تا او ... ...
چنانکه مهاجران ... ... قصاص نتوانند کردن لا بد ... ...
ثم ما رایت الرای ما ... ... این ... ... روایتی دیگر آنست که این رای ابلیس ... ...
و گفتند الرای رای الشیخ النجدی رای رای ... ... اتفاق کردند و ده مرد از قریش اختیار کردند و نصب کردند ...
که جبرئیل آمد و این آیه آورد و رسول را علیه السلام خبر داد از آن احوال و گفت خدای تعالی میفرماید که مضجع خود ... ...
بیرون شو رسول صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علی را بخواند و گفت خدای ... ...
خفتن تا قریش ... ...
بکند ... ... گفت ... ... امیرالمؤمنین علی علیه السلام ... ... رسول علیه السلام ... ...
و این جماعت ... ... این آیات بخواند انا جعلنا فی اعناقهم اغلالا الی قوله فهم لا یبصرون ... ...
... ... و امیرالمؤمنین ... ...
... ...
بکشد امیرالمؤمنین علی علیه السلام ... ... گفتند محمد کجاست گفت ... ما کنت علیه رقیبا
من رقیب ... ...
تا ... غار کرد رسول علیه السلام ... ... عنکبوت ... ...
غار ... است ... ... عنکبوت ... ...
بوده اند و خدای تعالی ... امیرالمؤمنین را ... آیه ... و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضاة الله ... ...
... ... و اذ یمکر بک الذین کفروا لیثبتوک ای لیوثقوک فی قول ابن عباس و مجاهد ... ...
... ... ابو حاتم و ابان بن ثعلب گفت لیثبتوک بالجراحات والضرب تا ... ... شعر فقلت و یحک
ماذا فی صحیفتکم قالوا الخلیفة ... ... ابراهیم النخعی ... ...
... آنست که ... ... او یقتلوک او یخرجوک تا ... ...
یمکرون ... ایشان مکر ... ...
کقوله و جزاء سیئة سیئة مثلها و کقوله فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم و کقول عمرو بن کلثوم شعر الا لا یجهلن
احد علینا فنجهل فوق جهل الجاهلینا و معلوم است که ... ...
که با ایشان معاملتی ... ... صورت مکر ... ... در معنی عدل ... ... والله خیر الماکرین و خدای ...

مکر کنند کافر برای آنکه مکر ایشان بکار نه افتاد و ایشان خدای کرد موافق خواست و رضای او و اذا تتلی علیهم آیاتنا قالوا قد سمعنا
لو نشاء لقلنا مثل هذا الآیه حق تعالی درین آیه حکایت کرد از نضر و جمعی کافران گفت چون آیات ما از قرآن بر ایشان خوانند گویند
شنیدیم این قرآن را اگر ما نیز خواهیم مانند این بگوییم که این نیست الا افسانه پیشینگان خدای تعالی تکذیب ایشان کرد و تحدی تا عاجز
شدند و اگر جبر ایشان گذرت نیز تنها اگر جن و انس جمع شوند بر آنکه مثل این بیارند نتوانستند آوردن و اگر چه بعضی بعضی را معاون گشتند
فی قوله قل لئن اجتمعت الانس والجن الآیه بعضی مفسران گفتند آیه در نضر بن الحارث بن کلده آمد که او بپارس و حیره رفته بود و تجارت کرد
ایشان شنیده و ذکر اخبار رستم و اسفندیار و ترسایان را دیده بود که توریت و انجیل خواندندی و تا ذکر میکردند و چون بمکه آمد رسول را دید که
قرآن میخواند و تا نیز میکرد گمان برد که این جنس آنست گفت این اخبار اولیت و قصه های پیشین ست و گفت اساطیر الاولین ای
اسا جیع اهل الخیر و بجمعها اهل جیرات و اساطیر جمع اسطوره و اسطاره باشد و گفته اند جمع جمع است سطر و اسطار و اساطیر
و اسلام من السطر باشد و هو الکتابه و اذ قالوا اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک الآیه این آیه نیز در نضر بن الحارث آمد چون گفت لو
نشاء لقلنا مثل هذا اگر ما خواهیم مثل این بگوییم و این اساطیر اولیاست عثمان بن مظعون گفت اتق الله ان النضر یعنی محمد حق میگوید گفت
من نیز حق میگویم گفت محمد میگوید لا اله الا الله گفت من نیز میگویم لا اله الا الله ولکن میگویم هولاء بنات الله یعنی بتان را و حق سبحانه
بخبر کان دعوی محمد است حق کند آنکه گفت بار خدایا اگر چنانکه این کلام تو است و حق است از نزدیک تو است بباران بر ما سنگ
از آسمان ابو عبیده گفت در رحمت مطر گویند و در عذاب امطر قال الله تعالی فامطرنا علیهم حجارة و امطرنا علیهم مطرا فساء مطر المنذرین
و در حق او آمد سال سائل بعذاب واقع للکافرین عطا گفت در حق او ده آیه و سیزده آیه از قرآن فرود آمد سعید جبیر رسول علیه السلام
نضر بن بدر بسر کسی را بکشت بصبر آن باشد که کسی را محبوس بکنند و طعام ندهند و شراب تا بمیرد و مطعم بن عدی را و
عقبة بن ابی معیط را و نضر بن الحارث را و نضر اسیر مقداد بود و چون رسول علیه السلام فرمود تا او را بکشند مقداد گفت یا رسول الله
اسیر منست رسول علیه السلام گفت اللهم اغن المقداد من فضلک بار خدایا مقداد را از فضل خود بی نیاز گردان مقداد گفت یا رسول الله
مرا این طمع داشتم قوله و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم الآیه مفسران خلاف کردند محمد بن اسحق گفت این حکایت کلام مشرکانست
و معنی و مرادست بر کلام اول که از ایشان حکایت کرد که ایشان گفتند ما از عذاب ایمنیم اگر محمد راست میگوید که حجرات بر ما که
صحیح است عذاب نکند و پیغامبر شان در میان ایشان باشد و نیز اگر ما استغفار کنیم عذاب نیاید خدای تعالی بر ایشان رد کرد قوله
و ما لهم الا یعذبهم الله و بعضی گفتند این کلام است مستانف و عطف نیست بر کلام مشرکان و حکایت کلام ایشان نیست بل خدای تعالی
گفت یا محمد تا تو در میان ایشان باشی خدای ایشان را عذاب نکند و نیز عذاب نکند ایشان را تا استغفار کنند انکار کردند و...
کردند ابن عباس و ابو مالک و ضحاک گفتند خدای تعالی این آیه بمکه فرستاد و رسول در میان ایشان بود چون رسول علیه السلام از آنجا
بیرون آمد جماعتی مسلمانان آنجا ماندند ایشان چنان که پیش از آن استغفار میکردند چون آن جماعت مسلمانان از میان
ایشان بیرون آمدند خدای تعالی ایشان را عذاب کرد بفتح مکه و قتل و اسر ایشان را بر ما کند و مستاصل کرد عبدالله عباس گفت
هیچ کس را با وجود پیغمبر هلاک نکند و با مومنان در میان ایشان باشند ایشان را عذاب نیاید چون پیغمبر و آنان که با او بودند
از آنجا بیرون رفتند خدای تعالی عذاب فرستاد لاجرم تا رسول الله در میان ایشان بود ایمن بودند از عذاب چون رسول بیامد و مومنان
بمدینه هجرت کردند خدای تعالی ایشان را روز بدر هلاک کرد و در روایتی دیگر از عبدالله عباس آنست که استغفار راجع است با مشرکان
و استغفار ایشان آن بود که ایشان که خانه طواف کردندی و گفتندی لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک الا شریکا هو لک تملکه
و ما ملک غفرانک یزید بن رومان گفت و محمد بن قیس که قریش گفتند چون فتاد آنکه محمد خدای را از میان ما کرامت کرد اللهم ان کان
هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم چون شب در آمد پشیمان شدند از آن گفتار و ترسیدند

گفتند غفرانک اللهم غفرانک خدای تعالی این آیه بفرستاد ابو موسی اشعری گفت دو امان در میان ما بود یکی رسول علیه السلام از میان ما برفت
و استغفار ماند قتاده و سدی و ابن زید گفتند معنی آیه اینست که خدای عذاب نکند ایشان را تا تو در میان ایشان باشی و ما دام تا
ایشان استغفار کنند اگر کسی گوید چون استغفار بکنند و نیز نکنند و اگر کردندی مومن بودندی مجاهد و عکرمه گفتند مراد باستغفار اسلام است گوید
اگر اسلام آوردندی ایشان را عذاب نکردندی و در روایتی دیگر از عبدالله عباس آنست که مراد باستغفار نماز شب مادام تا نماز کنند عذاب نیاید
حسن بصری گفت آیه منسوخ است بآیه دیگر که از دنبال آنست و ما لهم الا یعذبهم الله یعنی که ایشان را عذاب کرد مکه و قحط و قتل در فتح مکه عذاب کرد
و این درست نیست برای آنکه این خبر محض است و نسخ در اوامر و احکام شود دون اخبار و ما لهم الا یعذبهم الله و چه شد ایشان را که خدای عذاب
ایشان نکند یعنی رسد ایشان را و این منزله و مرتبه بود ایشان را که خدای تعالی بر ایشان ابقا کند و فعل و سیرة ایشان اینست که خدای حکایت کرد
از ایشان که هم یصدون عن و محالات و محال ایشان آنکه مانع بودند رسول را و مومنان را از خانه خدای که مسجد الحرام است بعضی گفتند
آن صلات و زیادت و تقدیر آنست که و ما لهم الا یعذبهم الله چه بوده است ایشان را که خدای ایشان را عذاب نکند باشد و
و صد معرض کا با باشد و صد بیند عذاب باشد و ما کانوا اولیاءه و ایشان دوستان و خاصگان خدای نیستند اگر چه دعوی میکنند
ان اولیاؤه الا المتقون یعنی ما تقوی است و پیشتر آن بود که الا ولیس اولیا دوستان خدای جز متقیان نباشند باقر علیه السلام گفت
و حسن بصری گفت ضمیر عائد است با مسجد الحرام و سبب آن بود که قریش گفتند ما اولیا مسجد الحرامیم و والیان آن خدای تعالی گفت دروغ
میگویند و لاة و اولیا و اهل آن ناس بالمسجد الحرام جز متقیان نباشند و این اختیار ابو علیست آنکه گویند بر قول حسن که گفت آیه اول
منسوخ نیست چگونه جمع کنی میان این آیه و آیه دیگر که از پس اوست که متناقض مینماید که در آیه اول نفی عذاب کرد و در آیه دوم اثبات
عذاب کرد گوییم از این چند جواب است یکی آنکه آیه دوم عذاب آخرت خواست و تقدیر آنست که و ما لهم الا یعذبهم الله فی الآخرة تا نفی عذاب
دنیا باشد و اثبات آن در آخرت تا متناقض نبود و جواب دوم آنست که نفی کرد در آیه اول عذاب استیصال است و اکرام اثبات
کرد در آیه دوم عذاب قتل است و ما شرط استغفار مراد بان ایمانست برای آنکه و استغفار انکه درست
نیاید و چون ایمان آرند عذاب از ایشان ساقط شود در دنیا و آخرت مادام تا چنین کنند که در آخرت مستحق عقاب شوند و لکن
اکثرهم لا یعلمون و لکن بیشتر ایشان نمی دانند این دلیلات و بطلان قول اصحاب معارف که گفتند معارف ضروریست قوله
کان صلاتهم عند البیت الا مکاء و تصدیة حق تعالی در بیان ایشان کرد که کرسی ایشان را که بنزدیک خانه خدای نماز
کنند گمان بری که آن نماز و قربت و عبادتست یا بسبب دفع عذاب باشد بر سبیل استغفار است بل نماز ایشان آنجا که الا مکا
مکا صفیر یقال مکا الطیر و الرجل یمکو مکا قال عنتره شعر وحلیل غانیة ترکت مجدلا تمکو فریصته کشدق الاعلم و مکا صفیر
باشد بدهن جعفر بن ربیعه گفت ابو سلمه بن عبد الرحمن را پرسیدم از این آیه دستها بهم باز نهاد و باد در وی کرد تا آنجا صفیری
بیامد و گفت چنین کردندی عبدالله عباس گفت قریش چون که در خانه طواف کردندی بعضی صفیری زدندی مجاهد گفت
از بنی عبد الدار چون رسول علیه السلام طواف کردی ایشان بر طریق استهزا از پیش او میرفتندی و بدهن صفیری میزدندی و دست
میزدندی مقاتل گفت چون رسول علیه السلام در مسجد الحرام نماز کردی دو مشرک بیامدندی برابر او بایستادندی و دو
بر چپ و صفیری میزدندی و دست میزدندی تا او را تخلیط افکنند خدای تعالی ایشان را مکا و تصدیه خواند و سدی گفت مکا صفیر
باشد بلحن مرغی سپید که بحجاز باشد او را مکا گویند و بپارسی از ایشان میگویند قال الشاعر شعر اذا غرد المکاء فی غیر
روضة فویل لاهل الشاء و الحمرات و قال امرؤ القیس فجمع هذا الطائر فقد جمع علی مکاکی شعر کان مکاکی الجواء غدیة صبحن سلافا
من رحیق مفلفل قوله و تصدیه عبدالله عباس گفت تصفیق احد الیدین علی الاخری دست بدست زدن باشد سعید جبیر
و ابن زید و ابن اسحق گفتند تصدیه تصد ایشان بود و منع ایشان مومنان را از خانه خدای و بر این تاویل تصدیه بمعنی تصد

باشد وتصدية يعني تصدد والكريك دال بايا كرده اند كقولهم ظننت وظنيت قال الشاعر شعر تقضي البازي إذا البازي كسر أي تقضض وقال

الراجز شعر هنت بخد بجلت علي خدا أي من غزوا لهوى أصدى أي أصدد وقيل معناه أصدى أصفق بيدي تصفيقا والعرب هي

[illegible]

[illegible]

كان يمكس قراءة الفتى القطامي شعر نو قبل التفرق يا ضباعا ولا يك موقف منك الوداعا فذوقوا العذاب در كلام عرب

هست وقتي برانت كه بيفتا الهمه نوق العذاب ... ايشان ... عذاب ... ما ... ومصدر ... ايديكم ... قوله عز وجل إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنفِقُونَ

أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً

ثُمَّ يُغْلَبُونَ ۚ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ ۞ لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ

بَعْضَهُ عَلَىٰ بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلَهُ فِي جَهَنَّمَ ۚ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ۞

قُل لِّلَّذِينَ كَفَرُوا إِن يَنتَهُوا يُغْفَرْ لَهُم مَّا قَدْ سَلَفَ وَإِن يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ

الْأَوَّلِينَ ۞ وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ ۚ فَإِنِ انتَهَوْا

فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ۞ وَإِن تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ ۚ نِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ

النَّصِيرُ ۞ وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ

وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِن كُنتُمْ آمَنتُم بِاللَّهِ وَمَا أَنزَلْنَا عَلَىٰ

عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ ۗ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۞ إِذْ أَنتُم بِالْعُدْوَةِ

الدُّنْيَا وَهُم بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَىٰ وَالرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنكُمْ ۚ وَلَوْ تَوَاعَدتُّمْ لَاخْتَلَفْتُمْ

فِي الْمِيعَادِ ۙ وَلَٰكِن لِّيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا لِّيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ

عَن بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَن بَيِّنَةٍ ۗ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ ۞ إِذْ يُرِيكَهُمُ اللَّهُ

فِي مَنَامِكَ قَلِيلًا ۖ وَلَوْ أَرَاكَهُمْ كَثِيرًا لَّفَشِلْتُمْ وَلَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَ

لَٰكِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ ۗ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ۞ وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ

إِذِ الْتَقَيْتُمْ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا وَيُقَلِّلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ

لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا ۗ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ۞ يَا أَيُّهَا

الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ

تُفْلِحُونَ ۞ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ

رِيحُكُمْ ۖ وَاصْبِرُوا ۚ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ ۞ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ

خَرَجُوا مِن دِيَارِهِم بَطَرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ ۚ

وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ۞ وَإِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ

لَا غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَّكُمْ ۖ فَلَمَّا تَرَاءَتِ

الْفِئَتَانِ نَكَصَ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنكُمْ إِنِّي أَرَىٰ مَا لَا تَرَوْنَ

إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ ۚ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ ۞ إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ

فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ غَرَّ هَٰؤُلَاءِ دِينُهُمْ ۗ وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ

فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ۞ وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا ۙ الْمَلَائِكَةُ

يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ۞ ذَٰلِكَ بِمَا

قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ ۞ قوله تعالى إن الذين كفروا ينفقون اموالهم

الایه حق تعالی درین آیه ذکر کافران کرد که ایشان مالها خرج کردند تا مردمان از راه دین خدای بگردانند سعید بن جبیر و ابن ابزی
گفته‌اند این آیه در ابوسفیان حرب آمد که روز احد دو هزار مرد از احابیش مزد بستد و بجنگ رسول آورد بیرون از آنکه از عرب جمع کرده بود
و درین معنی گفت کعب بن مالک شعر فجئنا الی موج من البحر وسطه احابیش منهم حاسر ومقنع ۰ ثلثة آلاف ونحن بقیة
ثلث مایین ان کثرنا فاربع ۰ الحکم بن عیینه گفت این آیه در ابوسفیان آمد که روز احد چهل اوقیه زر بر مشرکان خرج کرد هر اوقیه
چهل و دو درم محمد بن اسحق گفت چون روز بدر آن وقعه افتاد قریش را هزیمت بامکه آمدند و ابوسفیان بیامد و کاروان خود
بمکه آورد عبد الله بن ابی ربیعه و عکرمه بن ابی جهل و صفوان بن امیه با جماعتی از قریش که پدران ایشان و برادران ایشان کشته
بودند ببدر بیامدند و با ابوسفیان گفتند و آنان را که در آن کاروان مال بود که ای جماعت قریش دیدید که محمد چه کرد و بزرگان
ما کشت و [illegible] شنیده است که [illegible] ما را و عزیزان ما را بکشت کنون باین مال که جهانیدید ما را یاری
باید دادن تا باشد که ما کین خواهیم گفتند هم چنین کنیم و هر کسی نصیبی از مال بدادند خدای تعالی این آیه فرستاد ضحاک
گفت مراد اهل بدرند مقاتل و کلبی گفتند مراد آنانند که روز بدر مقاتلان را طعام میدادند و نوبت میکردند و ایشان دوازده
مرد بودند ابو جهل هشام بود و عتبه و شیبه پسران ربیعه عبد شمس و نبیه و منبه پسران حجاج و ابو البختری بن هشام و النضر بن
الحارث و حکیم بن حزام و ابی بن خلف و زمعة بن الاسود و الحارث بن عامر و العباس بن عبد المطلب و هم قریشی بودند هر روز ده شتر
نحر میکردند خدای تعالی در ایشان این آیه فرستاد خدای تعالی گفت این مالها که نفقه میکنند باشد تا آنگه باشد که غالب شوند و ایشان را
ظفری باشد آنگه چون بر خلاف مراد ایشان بود مال از دست بشده باشد و نفقه کرده آن بر ایشان حسرتی شود و آنگه که بشکنند و مغلوب
و مقهور شوند و این آیه از جمله اعلام معجزاتست برای آنکه خبرست از غیب و مخبر بر وفق خبر آمد آنگه گفت این خود حسرت
دنیاست تا او را که عقاب آخرت بود والذین کفروا الی جهنم یحشرون آنانکه کافر شوند حشر جمع ایشان بدوزخ کنند و جهنم نامی
علم دوزخ را و گفته‌اند نام درکات دوزخ لیمیز الله الخبیث است تا خدای تعالی تمییز کند و جدا باز کند پلید را از پاک
یعنی مومن را از کافر مومن را بهشت برد و کافر را بدوزخ کلبی گفت یعنی عمل نیک را از عمل بد تا این عمل را مزکی کند و ثواب زیادت
و آن عمل را [illegible] کند و جزا دهد تا بدوزخ ابن زید گفت یعنی نفقه حلال پاکیزه را که در سبیل خدای کنند از نفقه خبیث که
در ره کفر و ضلالت و باطل کنند بعضی گفته‌اند تا مومنان را جدا کند بحکم آنکه کافران و خبیث نقیض طیب بود و منه خبث الحدید
خبث الفضة و منه الشی خبیثا فهو خبیث و طیب پاک بود و طعام از پلید طیب گویند و طیب نیز حلال باشد و طیب [illegible]
حلال را باشد و یجعل الخبیث بعضه علی بعض آنگه چون پلید از پاک جدا کرده باشد این پلید را جمع کند و بعضی بر بعضی چنانکه متاع
بدکیج کار را بنهد [illegible] فیرکمه جمیعا [illegible] بر هم بنهند و من قوله تعالی
سحاب ثم یجعله رکاما و ترکم الشی اذا ترکب [illegible] حق تعالی گفت ایشان زیانکارانند [illegible]
کردند و معصیت [illegible] قل للذین کفروا ان ینتهوا [illegible] تا ایشان از کفر و اصرار کنند
ان که [illegible] لهم ما قد سلف [illegible] الاسلام یجب ما قبله [illegible] و اجماع امتست که خدای تعالی
کفر و جمله معاصی [illegible] باشد و معاصی [illegible]
و هو [illegible] سلف و [illegible] سلف [illegible] و منه السلف بالبیع و اسلف اذا
باع [illegible] اشتری سلفا و السالف [illegible] العنق و السالفة [illegible]
ما تقدم منها و السلفان [illegible] شاعر [illegible] شعر یستوجب العفو الفتی اذا اعترف
بالسوء ما تاه و اقترف ۰ و بقوله قل للذین کفروا ان ینتهوا یغفر لهم ما قد سلف ۰ و ان یعودوا و اگر باز آیند یعنی با معصیت

گفته‌اند

گفته‌اند معنی ایمانا بمعنی امرا است و گفته‌اند باز آن معنی گفت که [illegible] فقد مضت سنت الاولین گفت یعنی اگر آن کافران باز گردند بکفر باید که بدانند که
طریقت اول شوید فقد مضت فا برای جواب شرطست سنت و طریقت و عادت ما که در شرع [illegible] در بعضی مومنان و
خلاف کافران و التقدیر فقد مضت سنتنا فی الاولین علی اضافة المصدر الی المفعول آنگه خطاب کرد با مومنان و رسول علیه السلام
داخل بود در آن خطاب گفت کافران را [illegible] گفت وقاتلوهم حتی لا تکون فتنة تا آنگه که فتنه نماند و فتنه نباشد یعنی کفر
[illegible] است [illegible] والمعنی حتی لا توجد فتنة [illegible] قوله تعالی والفتنة اشد من القتل [illegible]
[illegible] ابن عباس و حسن
گفتند ای شرک و معنی یکی باشد [illegible] کفر و شرک باشد که فتنه نبود
[illegible]
کفر چنان ذلیل و مقهور شود که سبب فتنه نباشد ویکون الدین کله لله [illegible] والله درجای
خبر [illegible] کان الله [illegible] یعنی [illegible]
هر خدای [illegible]
[illegible]
کافران [illegible] فان انتهوا [illegible]
[illegible]
[illegible]
فی قوله [illegible] در سورة المائدة [illegible] نعم المولی [illegible] ونعم النصیر
[illegible]
[illegible]
کردن [illegible] شعر وهند اتی من دونها النای والبعد ۰ لاختلاف اللفظین [illegible]
[illegible]
[illegible] من کنت مولاه فعلی مولاه [illegible]
[illegible] والله ولی التوفیق واعلموا انما غنمتم من شی الایة آنگه حق تعالی خطاب کرد
با مومنان گفت [illegible] کفار [illegible]
[illegible] فی [illegible] باشد [illegible]
[illegible] ما افاء الله علی رسوله من اهل القری فلله وللرسول ولذی
القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
لقوله تعالی ما افاء الله علی رسوله من اهل القری فلله وللرسول ولذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل [illegible] و صحت

مذهب ما دربن باب آنست که این لامها تعریف والیتامی والمساکین وابن السبیل بدل الفاظ است که از قال ولیتامانا ومساکیننا
وابنا سبیلهم برای آنکه باتفاق لام در ذی القربی بجای لام اضافت است والتقدیر والرسول ولذی قربانا و بیان این آنست که انفاق
لام تعریف در رسول بجای لام اضافت است والتقدیر فلله وللرسول کذلک فی باقی الاسماء وامّا قول آنکه گفت سنن خمس درست
نیست برای آنکه تا فی نیست بیان هر روایه وجمع میان شان صحیح است دگر آنکه تا فی نیست میان هر دو دلیلی محال باشد اما فرق
میان غنیمت و فی آنان وجه باشد که گفتیم و مذهب شافعی درین مسئله موافق مذهب ماست و قوله من شیء من برای تاکید
بتکرار آمد فائده واستغراق باشد معنی آن گفتند حتی الخیط والمخیط برای آنکه گفت تا هیچ چیز از وی بیرون نشود تا ششم وسوزن فان
لله خمسه آنکه غنیمت کاف برای حرب بقتال بر گیرند پنج قسمت باید کردن ویک خمس از وجدا کردن وا بعد الیها او قسمت کردن
میان مقابله آنان که قتال کرده باشد وبقتال حاضر باشد سواران سهم وپیاده را یک سهم واگر مردی باشد که اسپان بسیار دارد
دو اسپ بیشتر نه هر یک سهم او را بدهد باشد و اگر که هو و ستد بیا دی ی سلطان از غنیمت قسمت غنیمت ایشان نیز در قسمت باشد واگر
بعد الفراغ من القسمة باشد ایشان را چیزی نرسد آنگاه خمس را شش قسمت کنند چنانکه خدای تعالی فرمود یک سهم خدای را باشد ویک
سهم رسول را ویک سهم خویشان رسول را اعنی قائم مقام او و آنکه متولی کار باشد از بعد او و از اقربا او قسمتی یتیمان ایشان را وقسمتی
مسکینان ایشان را وقسمتی ابنا سبیل ایشان را خاص واین مذهب اهل البیت است و روایه از زین العابدین و باقر و صادق علیهم السلام
اما از بعد رسول علیه السلام سه سهم که سهم خدای و رسول و ذی القربی است خاص امام را باشد که او قائم مقام رسول بود و از بهر او آنکه
بجای او بود و سه سهم دیگر که سهم این تام نزدیکانست از یتامی و مساکین و ابنا سبیل بنی هاشم را باشد نزدیک اهل البیت علیهم السلام
وایشان فرزندان علی باشند وعباس وجعفر وعقیل وچون تحقیق کنی دو گروه را باشد طالبیان را وعباسیان را و آن فرزندان
عبدالمطلب بن هاشم عقب نیست برای آنکه حارث را وابولهب را عقب نیست اما مطلب بن اولاد عبد مناف بن نزدیک اهل البیت
ایشان را از خمس چیزی نرسد ونزدیک بیشتر علما و شافعی گفت ایشان نیز با بنی هاشم درین باب شریک گرفت عبدالله عباس و ابراهیم
وقتاده و عطا گفتند خمس پنج قسمت کنند قسم خدای و پیغمبر یکی کردند وبعضی دگر گفتند چهار قسمت کنند سهم بنی هاشم را باشد و سهم
یتیمان و مسکینان و ابنا سبیل مسلمانان را علی العموم واین مذهب شافعی است و اهل عراق گفتند و ابوحنیفه اهل ترو ابن ابی لیلی و
شعبه خمس را سه قسمت کنند از قسمت سهم خدای و رسول و ذی القربی باشد انداختند قسمت است برای آنکه ایشان در عهد رسول بودند ایشان بود
ذکر ایشان آن زیان کردند و سه قسمت باقی ماند من افنا الناس و مذهب مالک آنست علی ما ذکره امیر که متصرف امام باشد بحسب مصلحت
قسمت میکند و این قریبست بمذهب ما و ابوالعالیه گفت و او مردیست صالح از تابعین بر شش سهم قسمت کنند چنانکه خدای فرمود و گفت
سهم خدای کعبه را باشد و تاویل چنین کرد فان لله خمسه ای لبیت الله علی حذف المضاف واقامة المضاف الیه مقامه و ما بیشتر گفتیم
که آن نیز آنکه گفتیم لرسول الله ولذی قرباه عبدالله عباس و مجاهد گفتند ذو القربی بنو هاشم اند و این مذهب ماست و ربیع اهل البیت
و حسن و قتاده گفتند سهم خدای و رسول و ذو القربی امام را باشد که قائم مقام پیغامبر بود و این در معنی مثل مذهب ماست جبیر
بن مطعم گفت خبری روایت کرد که رسول از غنائم بنی هاشم و مطلب داد پاره و این اختیار شافعی است و بنزدیک ما خمس واجب باشد بیرون کردن
از بیست و پنج جنس غنیمت که برای حرب یافته باشد و از ارباح تجارات و زراعات و مکاسب پیران آنکه موونه او و عیال او بگذاشته
و هر چه از معدن بیرون آید از جمله معادن از زر و سیم و آهن و مس و دیگر و ارزیز و نفط و کبریت و هر چه نام معدن بروی
افتد از پنج درم و بسیار و گنجی که بیابد از زر و سیم و غیر آن و آنچه بغوص از دریا بر آرند از مروارید و دیگر جواهر و غیر آن
و مال که حرام با حلال آمیخته باشد و تمییز نتوان کردن و چون این قسمت شود مالی که بمیراث یابد آنکه کسب او حرام و حلال بوده باشد
و این جمله آنست که ما گفتیم و هر کس که غنیمت حواله کند برای آنکه خمس تنها است شامل آنچه گفتیم و بعضی از مستالین

کردن بر وجوب اخراج خمس از جمله برای آنکه لفظ عموم متناول است از اموال و چه جای دیگر امام و نگفتن او از تفرقه در جمله خاصه و این شش سهم
بود قسمت کند یک قسمت او برای آنکه سهم خدا و رسول و ذی القربی باشد و سه سهم مستحقان آن بعد از یتامی و مساکین و ابنا سبیل بنی هاشم
و اما در حال غیبت امام از تفرقه آنکه خمس واجب باشد در مال ایشان در قسمت حد کند و بعضی برای امام نگهدارد تا آنکه ظاهر شود و وصیت
و صایت کند تا آنکه بوی برسد و آن سه سهم دیگر بخشد میان ایشان که و نزدیک ما این عوضی است که خدای تعالی داد اهل بیت را و بنی هاشم را
در بدل آنکه ما عوض آنکه ایشان را حاجت که از صدقات اموال و زکوات که آن ضایع مال باشد تا ایشان را بدین وجه ایشان را سد دهد و ایشان را کرامت بود
و قسمت یتیم و مسکین و ابن السبیل بیشتر ایشان نیست است فلا تجعلوا عادة که گفته اند یتیم چون آن تا قبل مادر یتیم باشد مگر که ازین بالغ شد یتیم
باشد و ابن السبیل غریب منقطع به باشد و نگفته در غنیمت آنکه باشد و قوله فان لله خمسه فتح ان در دو وجه گفتند یکی که عطف برای ان قوله
انما غنمتم من شیء و وجه بحذف حرف الجر والتقدیر فان لله خمسه و ما فی قوله ما غنمتم خبر است و ذا جواب شرط آمد و قوله ان کنتم آمنتم بالله
محذوف و تقریع و تقدیر آنست چنانکه گفتیم تا آنکه بوقت واجبست آنکه مسلمانی را ذات که یک قرآن واجب نیست مرادات که
سبق در تک تمام و ما انزلنا علی عبدنا و صلوات بعنی الذی و آنچه ما انزل کردیم بر بنده ما یعنی محمد صلی الله علیه و آله از قرآن و قیل
من الفتح و الظفر و امداد الملائکة یوم الفرقان این فرقان یعنی روز بدر که خدای تعالی فرق کرد میان مؤمن و کافر و حق و باطل
و زجاج گفت روا باشد که ان کنتم آمنتم بالله تعلق دارد بقوله فاعلموا ان الله مولاکم بدانید که خدای مولای شما است اگر بخدای ایمان
دارید و آنچه فرستادیم بر بنده رسول آن روز که آن دو جمع در هم آمدند و مقابل شدند آن روز آدینه بود هفدهم
ماه رمضان و گفته اند نوزدهم ماه رمضان سال دوم از هجرت رسول علیه السلام و این روایت از صادق و ابو عبدالله جعفر بن محمد است
والله علی کل شیء قدیر و خدای بر همه چیزی قادر است پس عاجز نباشد از جزا هر کس بر وجه و روی استحقاق بعاد ان اذ انتم بالعدوة
الدنیا ابن کثیر و ابو عمرو و یعقوب خواندند بکسر العین و باقی قرا عدوة بضم عین و هما لغتان قال الراعی فی الکسر شعر و عینان
حمر ماقیهما کما نظر العدوة الجوذر و قال اوس بن حجر فی الضم شعر وفارس لا یحل الحی عدوته ولوا سراعا وما هموا باقبال و جه
که آن روا باشد و عدوة الوادی شفیره و جانباه برای آنکه چون از وی در گذشته باشی و بقعه دیگر بود که آن بود فالعدوة و عدوه
من العدو والذی هو التعدی و عیسی بن عمر گفتند که بیشتر است و احمد بن یحیی گفت ضم بیشتر است و گروهی گفتند متساویند و دنیا
تانیث ادنی باشد و قصوی تانیث اقصی باشد و فعلی تانیث افعل تفضیل باشد حق تعالی گفت یاد کنید چون شما بکناره وادی
بودید آنکه بمدینه نزدیک تر بود و ایشان یعنی مشرکان بکنار دیگر که از مدینه دورتر بود و گفته اند از مکه دورتر بود یعنی شما بجای
خود نزدیک بودید و قریش از جای خود دور بودند و الرکب اسفل منکم و کاروان اسفل منکم فروتر از شما بود یعنی ابو سفیان و اهل کاروان فروتر از شما بودند
بساحل دریا و تقدیر آنست که و الرکب فی مکان اسفل منکم معنی موصوف بحذف صفت و جای آن مفتوح است که لا ینصرف بمعلوم
باهل الوادی فی و آمده بود و مشرکان باسفل الوادی و ابو سفیان کاروان را بکناره دریا بیرون برده بود و لو تواعدتم لاختلفتم فی
المیعاد و اگر شما با ایشان وعده کرده بودی یعنی مسلمانان و مشرکان با یکدیگر میعادی نهادی ممکن بودی که بایستادی و مختلف شدی و لکن
خدای تعالی این اتفاق این کار را باتفاق راست کرد تا بی وعده آنکه شما را میعادی و وعده بود و لکن تا خدای تعالی کاری که کردنی
بود قضا کند و تمام کند و از پیش برید و محمد بن اسحق گفت معنی آنست که اگر میان شما میعادی بودی ممکن بودی که آن میعاد مختلف شدی
از بسیاری شما چون شما شنیدید بسیاری ایشان و قلت شما و مثل آنچه ایشان و پی ساز شما و لکن خدای تعالی باتفاق شما را جمع کرد
تا کرد مثل آن کار را خدای تا کاری که کردنی بود کرده شود و اصل القضا الاتمام و من قوله منهم من قضی نحبه ای تم نذره و قوله قضیت الامر و اقتضی
ای قسمه ثم و قوله تعالی فوکزه موسی فقضی علیه ای قضی علیه اجله و هو عمره و برا رده و معنی آیة عطاف قول شاعر است شعر و ترجع
الریاح علی رسوم دیارهم کانما کانوا علی میعاد و معنی آنکه کار یعنی فتح و ظفر مسلمانان بود برای آنکه عزت دین و ادلال کفر و شرک و خذلان

کافران بود بقتل و اسر انکه بان نمود کرا نخه کردیم بر تظاهر کردیم معجزه کردیم و بعلاو اظهار معجزات و دلالات و براهین حجج و بینات و انزال آیات
محکمات تا هر که هلاک شود از سر حجت هلاک شود و هر که زنده باشد از سر حجت باشد نافع خواند و ابو بکر من عاصم و ابن کثیر در روایت البزی
و شبل حی باظهار دو یا و باقی قرا بادغام خواند حق تعالی مومن را بحیوة ذکر کرد و کافر را بمرده و هلاک بلغ انکر ما الا این بحیوة و هلاک
باهلاک وان الله لسمیع علیم و خدای تعالی شنوا و داناست باقوال و احوال ایشان اذ یریکهم الله فی منامک قلیلا و یاد کن ای محمد چون خدای
تعالی ایشان را بتو نمود در خواب اندک گفتند پیش از آن رسول علیه السلام در خواب دید قریش را کیا اوکا از از کردند و عدد اندک بود
و اصحابان را خبر داد دلخوش شدند و قوی دل شدند و قولی دیگر انست که فی موضع منامک ای فی عینک در جای خواب تو یعنی در چشم
تو خدای تعالی بچشم رسول ایشان را حقیر و مقلل کرد اندک گفت و لو اریکهم کثیرا و اگر ایشان را بسیار با تو نمودی لفشلتم بددل و متعدد شد
بیانی منازعت و خصومت کردید با یکدیگر و لکن خدای تعالی سلامت دارد شما را انه علیم بذات الصدور یعنی انت منازعت که او عالمست باسرار و بماهو
اسرار و بما از ذات الصدور خواند برای آنکه در دل باشند تایید الله خداوند آن را اندر پیش از این حد بود گفته ایم که شعری باشد که شنید
احساس با و زائل شود و گفته اند سهوی باشد با سترسال اعضای جمادی و ادبرکوم و نیز او گفتند چون اینها نبود و ایشان را بوقت ملاقات
و مقابله در چشم ایشان اندک و شمارا نیز در چشم ایشان اندک کرد و حکمت در آن بود تا مسلمانان در صف اول که ایشان را اندک بینند بد دل
نشوند و قوی دل باشند مقاتل گفت برهان آن بود که رسول علیه السلام ایشان را در خواب دید که اندک بودند اصحاب گفت خدای تعالی خواب
تا خواب رسول علیه السلام خلاف نشود عبد الله بن مسعود گفت در چشم ما چنان آمد که من گفتم یکی را از جمله ما که ایشان را هفتاد بینی باشند
گفت تا صد مرد و یقللکم فی اعینهم و شما را در چشم ایشان اندک کرد تا اصحاب و ساز نکنند و جد و جهد و سالعر نکنند و با کل و تهاون کنند
تا سبب ظفر مسلمانان باشد و خذلان ایشان سدی گفت چنانکه اندک نمود مسلمانان در چشم کافران یکی از ایشان گفت بیاید تا بازگردیم
که کاروان بسلامت رفت ابو جهل گفت برویم تا ایشان را استیصال کنیم انکه گفت هیچ کس سلاحی بگیرید ایشان را بدست بگیرید
بگیرید و بر ریسمانها ببندید تا با خود ببریم که ایشان را سلاح گرفتن کرا نکند کلبی گفت برآن بود تا هر یکی از دو لشکر دلیر شوند و
تا خدای تعالی حکمی که خواست کردن بکند اگر گویند روا باشد که خدای تعالی ایشان را در چشم بینند کان کم نماید آنکه ایشان را بینند
نه آن مونه بود با آنکه الله معنی بود تا … بر چنین بمشاهدات که گمان دیدن حقیقی باشد و ایشان در دیدن و حجز استقصا
نکرده باشند در روا باشد که موانعی باشد از انحاز و بر چون گرد و غبار و استار بعضی بعضی و نیز روا باشد که خدای تعالی قطع شعاع
کند میان ایشان و بعضی مرئیات بر سبیل معجز و این جمله وجوه آنست که بوجه توان کردن در این باب تا امر ایکند با بین فساد که … و الی
الله ترجع الامور و بازگشت همه کارها با خداست چون وعد ان زوال بود بازگشت با او باشد و علاوه ملاک زائل شود و حکم هر حکم
باطل حکم خداوند باشد در قیامت در جمله کارها برای این گفت و الی الله ترجع الامور و کلام در این معنی مستقصی در قبرات در سورة
البقرة یا ایها الذین امنوا اذا لقیتم فئة فاثبتوا الایة خدای تعالی در این آیة امر کرد مومنان را که چون گروهی را از کافران بینند بر جای
بایستند و بنگریزند و پناه با خدای و ذکر خدای بجهند و دعا و تضرع کنند تا شما ظفر یابند و فلاح نجاح باشد و بقا باشد
و ظفر باشد قتاده گفت خدای تعالی بندگان را فرموده در حالی که بغمه مشغول باشند ذکر او کنند تا بدانند که در هیچ حال رخصت نیست
ایشان را ذکر او ترک کنند قوله و اطیعوا الله و رسوله گفت و اطاعت خدای و ایند و فرمان پیغامبر برید و منازعت و مخالفت و خصومت
مکنید که بس بد دل و ضعیف شوید و تذهب ریحکم و باد نان بشود مجاهد گفت نصرت مقاتل گفت حد تکم تیزی شما بشود عطا گفت حلم
شما تمام بشود یمان گفت علیکم نصرت بیمار گفت قوتکم اخفش گفت دولتکم ابن زید گفت باد نصرت خواست که خدای تعالی بفرستد
وقت نصرت کرد مومنان را ولا بادی فرستاد که خاک بر روی و چشم کافران کرد الا ترئ کمی قوله تعالی فارسلنا علیهم ریحا و جنودا لم تروها
و قوله علیه السلام نصرت بالصبا و اهلکت عاد بالدبور و در عرف معروفست که چون کسی را کار بر وان باشد گویند الریح له و …

و زبان ما گویند باد باد اوست و قال عبید شعر کما حمیناک یوم النعف من شطب والفضل للقوم من ریح و من عدد و قال الاخر شعر
یا صاحبی الا ترعی بالوادی الا عبید قعود انتم ادنی انتظران قلیلا ریث غفلتهم ام تعدوان فان الریح للعادی و قال الاخر شعر اذا
هبت ریاحک فاغتنمها فان الخافقات لها سکون و لا تغفل عن الاحسان فیها فلا تدری السکون متی یکون و قال الاخر شعر رب ریح
لاناس عصفت ثم ما ان لبثت ان سکنت و کذاک الدهر فی اطواره قدم زلت و اخری ثبتت و کذا الایام من عادتها ما سرة ما
احلت و اصبروا ان الله مع الصابرین و صبر کنید که خدای با صابرانست حق تعالی در این آیة مومنان را صبر و ثبت و پایداری فرمود
و ترک منازعت و اختلاف چه هیچ اختلاف مذموم نیست بر خات الا بتدال قوله علیه السلام الجماعة رحمة و الفرقة عذاب مجاهد گفت و هی
که در روز احد پیدا شد نبود الا از جهت منازعت و اختلاف و لا تکونوا کالذین خرجوا من دیارهم بطرا و رئاء الناس مومنان را از آنکه
چنان باشند که کافران که بیرون آمدند نه برای خدای بل برای بطر و ریا این آیة نهی کرد مومنان را از آنکه چنان باشند که آن گروه که بیرون آمدند
نه برای خدای بل برای بطر و نصب بطرا و رئاء بر مفعول له باشد و روا باشد که مصدر باشد در جای حال ای بطرین مرائین و یصدون
عن سبیل الله که عطف بود در جای حالست و تقدیر آنست که یبطرون و یراءون و یصدون و نیز مردم را منع کنند از راه خدای
و ایمان با و جهاد در راه او مفسران گفتند مراد اهل مکه اند و سبب نزول آیة آن بود که چون ابو سفیان بیرون برد کاروان را باهل مکه
کس کرد که بیایید که کفایت شد و ما کاروان بیاوردیم این جماعة قریش را عجب دیدند گفتند ابو سفیان میگوید که کاروان
بسلامت بیاوردیم ابو جهل گفت لا والله که باز نگردیم تا ببدر شویم و آنجا موسم بود که هر وقت عرب آنجا شدندی و طعام
کنیم و شتر بکشیم و خمر خوریم و مطربان برای ما غنا گویند و مردم را طعام دهیم و مهمان کنیم و عرب ذکر ما بشنوند عزة و منعة ما
بدانند چون ببدر آمدند بجای مهمانی کشتن شتران خود را کشتند و بجای کاس خمر کاس مرگ خوردند و بجای مطربان نوحه گران
بر ایشان نوحه کنند و بجای طمع عزت و منعة ذلت و خواری یافتند حق تعالی گفت اهل مکه بر این وجه بیرون آمدند شما که مومنانید چنین
بیرون مشوید و بطر خروج باشد از موجب شکر نعمت با کفران و فصل او شق و شکافتن باشد و منه البیطار و بیطار از آنجا باشد
که گوشت بشکافد بنشتر و یقال بطر الانسان یبطر بطرا و ابطره الغنی ابطارا و ریا اظهار کار نیکو باشد تا مردمان بینند با آنکه
کار به نهان کرده باشد و صد منع بود و بعضی فرق کرده اند میان صد و منع گفتند منع آن باشد که فعل با و متعذر بود و صد
آن باشد که دعوت کند با ترک فعل والله بما یعملون محیط و خدای تعالی عالمست بآنچه ایشان میکنند و عالمی و بیان محیط
روا بود که گویند قادرست برایشان و ایشان از قبضه قدرت او بیرون نشوند نه بس بمنزلت آنست که محیطست بایشان و اذ
زین لهم الشیطان اعمالهم گفت یاد کنید چون بیاراست ابلیس برای ایشان عملها ایشان و سبب آن بود بروایت عبد الله عباس
و محمد بن اسحق و سدی و کلبی که قریش خواستند که از مکه بیرون آیند یاد آمد ایشان را که میان ایشان و بنی بکر بن عبد مناة بن
کنانه کارزاری هست و کینه قدیم گفتند باید که این کنانیان ما را تعرض کنند و ما دو فرقه باید شدن و دو خصم پیش باشد
ما را و جای و کروه جنگ باید کردن توقف مینمودند تا در این کار اندیشه کنند ابلیس بیامد با لشکری بصورت سراقة بن مالک بن
جعشم الشاعر الکنانی ثم المدلجی و او از جمله اشراف و مهتران بنی کنانه بود و گفت قریش را لا غالب لکم الیوم من الناس امروز
از همه آدمیان کس بر شما غالب نشود و انی جار لکم و من همسایه و پناه شمام و الجار المجیر قال الشاعر شعر یا طالبی ان … فانی
فالله من کل الحوادث جاری ای مجیری چون ایشان این بشنیدند گفتند ما از بنی کنانه ایمن شدیم برلاف بیرون آمدند و روی
ببدر نهادند و شیطان با ایشان بود و راست کرد و لشکر … بهم آوردند و مدد فرشتگان از آسمان برسید … فلما
در کشید گرفت نکص علی عقبیه ای عبارة باشد عن الرجوع و الهرب و بگریخت و گفت من بری منکم انی اری ما لا ترون بینم که شما نمی بینید
کلبی گفت ابلیس دست در دست حارث بن هشام نهاده بود در صف مشرکان بصورت سراقه چون فرشتگان را بدید دست

از دستها بکرفت وپشت بهزیمت داد حارث کفت یا سراقه کجا میروی درمثل این حالت مرا خوار کذاری کفت انی بریء منکم
انی اری ما لا ترون بهزیمت رفت وقوم هزیمت او هزیمت کرفتند چون بمکه آمدند کفتند سبب هزیمت سراقه بود سراقه را هزیمت کرد خبر این قوم رسید
کفت شنیدم که شما قریش میکوئید سبب هزیمت ما بودی بخدای که من از رفتن شما خبر نداشتم واز قتال شما وهزیمت شما بمن رسید وچون
خودشان را بدیدیم کفتند فلان روز نه تو آمدی وما را وعده دادی ومرا دو کفتی لا غالب لکم الیوم من الناس وانی جار لکم سوکند خورد که
از این هیچ خبر ندارم چون ایشان بیشتر اسلام آوردند بدانستند که آن ابلیس بوده است واین روایت باقر وصادق است علیهما السلام قوله نکص
علی عقبیه ضحاک کفت ولی مدبرا نضر بن شمیل کفت رجع القهقری قطرب کفت وابان بن تغلب کفتند بدان راه که آمد برفت قال الشاعر
شعر نکصتم علی اعقابکم یوم جئتم ترجون انفال الخمیس العرمرم وقال عبد الله بن رواحة شعر فلما ابیتم رسول الا الله نکصتم ودکم ها ربیا
وقال زهیر شعر هم یضربون حبیک البیض اذ لحقوا لا ینکصون اذا ما استلحموا وحموا الی اری ما لا ترون حسن بصری کفت جبرئیل را
دید باده هزار فرشته از آسمان برسول الله آمده وعنان او بدست کرفته ابلیس اورا بشناخت از وی بترسید بکریخت خلاف کردند در معنی سلطان
تا ایشان او را بدیدند ابو علی کفت وجماعتی کفتند از متکلمان که خدای تعالی صورتی دیکر داد بمعجزه رسول علیه السلام وتشدید محنه
بر مکلفان وسبب خذلان کافران ونصرت مؤمنان واین وجهی درست وصحیح این قول با قول باقر وصادق است که از پیش رفت ابو القسم
بلخی وجماعتی کفتند مطعون شود بوسوسه بود وقول اول در اخبار ظاهرتر است وبعضی افضل در مقاطعه این روز میکفت شعر ویبدیه دار
عرفه جبرئیل بحث لی انا وبحمد قتاده ومحمد بن اسحق کفتند ابلیس چون کفت انی اری ما لا ترون راست کفت که او فرشتکان را دید
دید واین که کفت انی اخاف الله خدای میترسم دروغ کفت ولکن بدان بکریخت که دانست که او قوة ایشان ندارد وطاقت خود نیست
که اصحاب خود را بمهلکه رسانید او وکرده واز ایشان تبرا کند عطا کفت معنی آنست که کفت میترسم که خدای مرا هلاک کند دروین میان باشیما
کلبی کفت معنی آن بود که کفت من جبرئیل را میبینم واز آن میترسم که شما بیا شید تا من بترسم رسول خدا را تا رسول چنان بعضی دیکر کفتند
انی اخاف الله معنی آنست که من صدق وعده خدای دانم والمعنی انی اعلم من الله ما لا تعلمون وبعضی دیکر کفتند انی اخاف الله علیکم من
ان خدای میترسم بر شما اکر قضیه این اقوال رای آنست تا در وعید بابلیس حواله نباشد در وی از ابلیس مستبدع نیست کفتن دروغ که حق تعالی
از وی حکایت کرد قوله وعدکم ولکنتم واکر قائلان این اقوال این احتیاط در حق پیغامبران ومعصومان ایشان کردندی
اولی تر بودی والله شدید العقاب این کلام خدایست حکایت نه از کلام ابلیس خدای تعالی همی این حکایت بکفت خدای سخت
عقوبت سزاوار باشد که ابلیس وجز ابلیس از عقاب او بترسد بعضی دیکر از مفسران کفتند این هم حکایت کلام شیطانست واین
نسق کلام به مالک بن انس روی خبر کوید طلحة بن عبید الله که رسول الله صلی الله علیه وعلی آله کفت هیچ روز شیطان از آن ذلیل تر وحقیرتر باشد
که در روز عرفه ولی بر آن بود که رحمت وغفران چندان کناه کاران است من فرود می آید الا روز بدر چون دیکر بر جبرئیل او دید که در پیش
فرشتکان می آمدند روز بدر تعاقب ذلیل شد نکص علی عقبیه وقال انی بریء منکم انی اری ما لا ترون الایه اذ یقول المنافقون دو ابو که مطلاق
دو چیز باشد یکی آنکه تعلق بمحذوف بکان ذلک ووقع ذلک وقت قول المنافقین ووجه دیکر آنکه اذکر یا محمد چون کفتند منافقان
والذین فی قلوبهم مرض ایشان بیماری بود یعنی شک وشرک ونفاق وان جماعتی بودند از منافقان در مکه که یقینی نبود ایشان را برسول الله
غره هولاء دینهم علت آنکه خویشان را با اهل بهلاکت دادند چون قریش بدید و قدرت قریش بدید آمدند چون سه هزار مسلمانان که بر آن کافران دیدند
شکشان زیاده شد یکبارکی مرتد شدند پیش قتال رسول خدا شدند وایشان جماعتی بودند منهم قیس بن الولید بن المغیرة وابو قیس
بن الفاکه بن المغیرة والحارث بن ربیعة بن الاسود بن المطلب وعلی بن امیة بن خلف والعاص بن منبه بن الحجاج والولید بن عتبة وعمرو بن
امیه چون در میان معرکه افتادند فرشتکان برویها وپشت ایشان میزدند تا کشته شدند قوله ولو تری اذ یتوفی الذین کفروا الملائکة یضربون
وجوههم وادبارهم غره هولاء میکفتند در آن حال که بدید خواهی اسپ که بر غرقه که مغرور کرده ایشان یعنی مؤمنان واصحاب رسول را

دیدند

ویشان مغرور وانتها نصیحة باشد بالکه عقوبت بود وایشان را انکه حق تعالی کفت رد علیهم ومن یتوکل علی الله هر که بخدای توکل کند فان الله عزیز حکیم
عزیز باشد وغالب وقاهر هیچ چیز او را غالب نباشد وحکیم است این تقریر وتقدیر بحکمت وصواب کند آنکه کفت بر سبیل التعجب ولو تری یعنی
یا محمد اذ یتوفی الذین کفروا الملائکة آن وقت آن حال که فرشتکان جان آن کافران بر میدارند میزدند بر رویها وجوهم در جای حالت وسیاق کردیم
کاو فی ولسیتا تمام بستدن باشد وایفاء تمام بدادن در آن حال بر رویها وپشتها ایشان میزدند واین کنایة باشد از جمیع جهات ای ما اقبل
منهم وما ادبر واین قول سعید جبیر است ومجاهد وابن جریج وعبد الله عمار کفت هر کاه چون روی بمسلمانان کردندی مسلمانان تیغ
بر روی ایشان میزدندی وچون پشت بهزیمت دادندی فرشتکان در ایشان رسیدندی وپشتهای ایشان بمقامع میزدند
حسن بصری روایت کرد که مردی کفت یا رسول الله من بر پشت ابو جهل اثر ضرب دیدم کفت ذلک ضرب الملائکة کفت ابن زید فرشتکان
بود حسین بن الفضل کفت ضرب الوجوه عقوبت کفر ایشان بود وضرب الادبار عقوبة معاصیشان وذوقوا ای ویقولون لهم ذوقوا و
کفتند ایشان را یعنی فرشتکان کافران را بچشید عذاب الحریق عذاب دوزخ سوزنده وفعیل بمعنی مفعل است ای النار المحرقة واین
مراحم بالشد حسن بصری کفت این عذاب دوزخ که میکنند وبعضی تفاسیر آمده که فرشتکان مقامع آهنین داشتند هرکه بر ایشان
زدندی از جراحات ایشان آتش بار وبرخی تذلک قوله وذوقوا عذاب الحریق ودوق کنایت باشد از مقاساة ومکابدة قال الشاعر
شعر فذوقوا کما ذقنا غداة محجر من الغیظ فی اکبادنا والتحوب وذوق در جای امتحان واختیار استعمال کنند یقول العرب ارکب هذا
الفرس وذقه وتقول الحرب فلانا وذقت طعمه ویقال کلمت فلانا فذقت ما عنده قال الشماخ شعر فذاق فاعطته من اللین جانبا کفی ولها ان
یغرق السهم حاجز واصل ذوق بدهن است وهو ادراک الطعم باللهوات واللسان وجواب لو محذوف لدلالة الکلام علیه ومثله لو رایت فلانا والسیاط
تاخذه والتقدیر لرایت امرا عظیما وحذف بلیغ تر است ایجاز ذکر تا دل بدو وجوه بسیار مظنون باشد وهاد کر وجه باشد قوله ذلک بما قدمت ایدیکم
ذلک اشارتست بعذاب کفت این عذاب که دیدند وچشیدند مظلم نیست بما قدمت بانست که دستها شما تقدیم کرد واضافة فعل بالله برای تحقیق
اضافة فعل است ما ما برای آنکه محالست که کسی فعل کند به ای الله عنیری وعلی هذا قولهم فی المثل یداک اوکتا وفوک نفخ ومراد بتقدیم فعل
کذشته است ای بما فعلت وکسبت وجعلته مقدما حتی تقدم علیه الجزاء ویا برای بجانست وبدل وما موصولست بمعنی الذی
وشاید که موصوفه باشد ای باعمال قدمتها ایدیکم وشاید که بمصدری باشد ای ذلک بتقدیم ایدیکم افعالها ومعاصیها وان الله لیس
بظلام للعبید او عطفست ومعنی آنست وبان الله ونیز برای آنکه خدای بیداد کر نیست بر بندکان برای آنکه جزا عمل دادن بر
وفق استحقاق عدل باشد ظلم نباشد یعنی تا بدانی که خدای این که کرد با ایشان بر ایشان ظلم کرد قوله عز وجل ۱۱۳۸

۵۳ كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَأَخَذَهُمُ
چون خوی وعادت آل فرعون وانانکه پیش ایشان کافر شدند بآیتها خدای بکرفت

اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ
خدای ایشان را بکناهان ایشان که خدای قادر سخت عقوبت این بانست که خدای نباشد

مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ
بکرداننده نعمتی را که کرده باشد بر قومی تا بکردانند آنچه با ایشان باشد

اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا
وخدای شنوا ودانا است چون خوی آل فرعون وانانکه پیش ایشان بودند دروغ داشتند

بِآيَاتِ رَبِّهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَكُلٌّ
آیات خدای ایشان را هلاک کردیم ایشان را بکناهانشان وغرقه کردیم آل فرعون را وهمه

كانوا ظالمين . إن شر الدواب عند الله الذين كفروا فهم
لا يؤمنون . الذين عاهدت منهم ثم ينقضون عهدهم في كل
مرة وهم لا يتقون . فإما تثقفنهم في الحرب فشرد بهم من خلفهم
لعلهم يذكرون . وإما تخافن من قوم خيانة فانبذ إليهم
على سواء إن الله لا يحب الخائنين . ولا يحسبن الذين كفروا
سبقوا إنهم لا يعجزون . وأعدوا لهم ما استطعتم من قوة ومن
رباط الخيل ترهبون به عدو الله وعدوكم وآخرين من دونهم
لا تعلمونهم الله يعلمهم وما تنفقوا من شيء في سبيل الله يوف إليكم
وأنتم لا تظلمون . وإن جنحوا للسلم فاجنح لها وتوكل على
الله إنه هو السميع العليم . وإن يريدوا أن يخدعوك فإن
حسبك الله هو الذي أيدك بنصره وبالمؤمنين . وألف بين قلوبهم
لو أنفقت ما في الأرض جميعا ما ألفت بين قلوبهم ولكن الله ألف
بينهم إنه عزيز حكيم . يا أيها النبي حسبك الله ومن اتبعك
من المؤمنين . يا أيها النبي حرض المؤمنين على القتال إن يكن
منكم عشرون صابرون يغلبوا مائتين وإن يكن منكم
مائة يغلبوا ألفا من الذين كفروا بأنهم قوم لا يفقهون

١١٣

الآن خفف الله عنكم وعلم أن فيكم ضعفا فإن يكن منكم
مائة صابرة يغلبوا مائتين وإن يكن منكم ألف يغلبوا
ألفين بإذن الله والله مع الصابرين . قوله تعالى كدأب آل فرعون الآية کاف در موضع رفع است
بانکه خبر مبتدا است وتقدیر آنست که دأبهم کدأب آل فرعون
ای عادتهم مثل عادة آل فرعون ای عادتهم مثل عادة آل فرعون ضحاک گفت کصنیعهم مجاهد و عطا گفتند کسنتهم یعنی گفت
کفعلهم یعنی اهل بدر همان کردند که با آل فرعون کردند از عقاب و نکال کسائی گفت کشأن آل فرعون یعنی چنانکه ایشان کفر آوردند و جحود
کردند ایشان هم انکار کردند حفص وصحیح گفت کعادة آل فرعون وقال الخراش بن زهیر العامری شعر وما زال ذاک الدأب حتی تجادلت هوازن
وأرفضت سلیم وعامر والفرعون قوم او اهل دین او بودند و برابران او خواص ایشان [illegible] و کذلک
اهل باشند [illegible] والذین من قبلهم [illegible] کافر شدند بآیات خدای
کافر شدند فأخذهم الله بذنوبهم خدای ایشان را بگرفت [illegible] قادر است و سخت
عقوبة ذلک بأن الله لم یک مغیرا [illegible] در غزاة بدر [illegible] باشد
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
کایشان حال [illegible]
[illegible]
[illegible] وأن الله سمیع
علیم [illegible] کدأب آل فرعون والذین من قبلهم کذبوا بآیات ربهم [illegible]
هلاک کردیم [illegible]
[illegible] وأغرقنا آل فرعون [illegible] وکل کانوا ظالمین [illegible]
[illegible] فأهلکناهم بذنوبهم [illegible]
وکل کانوا ظالمین [illegible]

کار ایشان نفی کند و بعضی گفته‌اند ان شر الدواب شر نقیض خیر باشد و گفته‌اند شر هر مضرتی باشد عظیم و خیر هر نفعی باشد بالکلیه که
النادر و اصل او شر اظهر باشد بای اکثر شر را اشر چون اعنی که بیچه ظاهر میشود و منه قول الشاعر شعر وحتی اشرت بالاکف المصاحف
ای اظهرت و نشرت حق تعالی گفت بترین جانوران بنزدیک خدای تعالی کافرانند و بعضی اینها گفتند که ایشان بتر از چهارپایانند
فی قوله اولئک کالانعام بل هم اضل که خبر داد که ایشان ایمان نیارند با رسول علیه السلام توقع نکنید و طمع از ایمان ببرید ایشان
بند علیا الذین عاهدت منهم آنان که تو با ایشان عهد کردی از جمله این کافران و این عهد تو بشکافتند هر باری و از خدای نمی‌ترسند
در نقض عهد مفسران گفته‌اند این در بنی قریظه آمد که با رسول عهد کرده بودند که با او قتال نکنند و کس را یاری ندهند عهد او بشکافتند
یکبار مشرکان مکه را بسلاح یاری دادند چون رسول کس فرستاد با ایشان ملامت کرد ایشان گفتند ما را فراموش بود دیگر باره
خندق عهد بشکافتند و بکار امدند با مشرکان بر حرب رسول علیه السلام کار زار کردند خدای تعالی گفت ثم ینقضون
عهدهم فی کل مرة حق تعالی گفت فاما تثقفنهم فی الحرب اگر ایشان را در کار زار بیابی و ملاقات باشد ترا با ایشان و بدست تو افتند فشرد
بهم من خلفهم عبدالله عباس گفت نکل بهم من خلفهم ایشان را نکال دیگران کن قتبی گفت عظ بهم من سواهم ایشان را وعظ
دیگران کن سعید جبیر گفت انذر بهم با ایشان تر سان دیگران را کز پس ایشان باشند و بعضی گفتند فرق بهم بیدا کن ایشان را
یعنی با ایشان کاری کن که دیگران ازو عبرت گیرند و بیم برند عطا گفت اثخن فیهم القتل قتل در ایشان شایع کن تا دیگران بترسند
قتبی گفت سمع بهم شنوان با ایشان یعنی کاری کن با ایشان که بازگویند و انشد شعر اطوف فی الاباطح کل یوم مخافة ان یشرد بی حکیم
و تشرید تطرید باشد و تفریق و تبدید و قرأ فشرذ بهم بالذال و عبدالله مسعود خواند بالذال المعجم و گفتند معنی یکی باشد و قطرب گفت بذال
تنکیل باشد و بدال تطرید و تفریق من خلفهم اثار اکا انکس ایشان آیند و اعمش در شاذ خواند فشرد بهم من خلفهم و انکس من حرف جر
باشد و مفعول کلام محذوف و معنی آن باشد که ایشان را نیکو من بتر کن گونه ایشانی بدتر من گذاشت کند ایشان و نقض عهد
نکنند و اما تخافن و اگر تو بترسی ای محمد و بجوف گفتن و باز نمودن کار از جانب خلقت اگر آن بترسی که زین ایشان بطن بمعنی علامت و نعل ترجیع
بالفت تاکید با کسر بفتح چون فعل مذکر باشد و اگر جمع مذکر باشد بر ضم باکنند و اگر فعل مونث مخاطب باشد بکسر اگر تو بترسی از قومی
خیانتی گفتند از نقض عهد با ما دیگر که آن پیدا شود چنانکه بنی قریظه کردند و خیانت نقض عهد باشد در جای این کرده باشند او را
مادیها الخائن یعنی حق را و اختار الضاو حقیقه ادانه سیه الخیانة فانبذ الیهم عهد ایشان با ایشان افکن و نبذ انداختن باشد و نبیذ
فعیل بمعنی مفعول لانه ینبذ فی الخابی ای یطرح قال کنت بما اختلفت من غالب کاملسوابر بستی درود و قوله گفتند علی سواء
تا ایشان نیز دانند که تو حرب با ایشان کنی نه پندارند که تو بر عهدی و تو بر حرب باشی لکنی اشکند این بار عهد بی باشد و این سویه
در علم باشد یعنی ما ایشان از تو دانند که تو از ایشان وافی و سوی و قیل دعیکرانت علی سوا او علی عدل قال الراجز شعر و اضرب و جه
العذاذ الاعدا حتی یجیبوا الی السوا ای الی العدل و میانه کار را سوا گویند لاستوا الی الطرفین قال الله تعالی فی سوا الجحیم ای فی وسطها
و قال حسان شعر یا ویح انصار النبی بعد المغیب فی سوا الملحد ای فی وسط الملحد و سوی و سوی لغتان فیه قال الله تعالی مکانا
سوی ای وسطا بیننا و بینکم کالوجد نا ابا نا کان حلا بلدة سوی بین قیس قیس عیلان والفزر ولید بن مسلم گفت علی مهل
بر استکی واین مولا معروفترست اگر گویند چگونه روا باشد که نقض عهد کند رسول علیه السلام بظن و خوف گوییم بر قول اگر
ظن را بعلم تفسیر کرد این سوال لازم نباشد و بر قول اگر ظن گفت لا بد ظن باشد عن امارة صحیحة و انجه راجح باشد او را حق
اورا نبذ عهد کردن متقلا و شرعا ان الله لا یحب الخائنین که خدای تعالی خیانت کنندگان را دوست ندارد و مرید نفع و ثواب ایشان
باشد چه ایشان مستحق عقاب و لعنت و استحقاق باشد و این آیه در بنی قریظه فرود آمد و واقدی گفت در بنی قینقاع آمد
و بنایه رسول علیه السلام بر ایشان رفت و با ایشان قتال کرد و لا تحسبن الذین کفروا سبقوا ابن عامر و حمزه و ابو جعفر

١١٣٢

خوانند لا یحسبن بیا و محتمل باشد سه وجه را یکی آنکه مسند باشد و با الذین و الذین فاعل او باشد و مفعول او مقدر
باشد ای لا یحسبن الذین کفروا انفسهم سابقین لنا یا بد تا کافران مپندارند خود را که ما را سبق توانند بودن و وجهی دیگر در آنست
که فاعل او مضمر باشد تقدیر آن باشد که لا یحسبن النبی و المؤمنون الکافرین سابقین لنا فاعل مقدر باشد و کافرین مفعول
اول و سابقین مفعول دوم و وجهی دیگر آنست که ان تقدیر کنند و هی المخففة من الثقیلة و تقدیر ان باشد و لا یحسبن الذین
کفروا ان سبقوا ای انهم سبقوا تا هر بکار آن اسم و خبر در جای مفعول حسب و اخوات او افتد قایم مقام هر دو مفعول باشد
تقول حسبت ان زیدا منطلقا و المعنی حسبت زیدا منطلقا و متعلقا و مثله قوله الم احسب الناس ان یترکوا ان تقولوا
امنا و باقی قرا لا تحسبن بتا خوانند خطاب با النبی صلی الله علیه و علی اله و الذین مفعول اول باشد و سبقوا مفعول دوم گفت پندار
تکافران بترکانان که کافرشنند ما را سبق توانند بودن تا از من بتوانند گریختن و مفعول محذوف است لدلالة الکلام علیه و التقدیر
سبقوا الله و مثله فی اللفظ و المعنی قوله ام حسب الذین یعملون السیئات ان یسبقونا ساء ما یحکمون انهم لا یعجزون جمله قرا انهم
خواندند بکسر همزه علی الابتداء و الاستیناف و اهل شام خواندند انهم بفتح و گفتند لا صلات و تقدیر آن باشد لانهم لا یعجزون ای لا یعجزون
الله و این بدل سبقوا بالمشدای لا یحسبن الکافرین سابقین الله معجزین له و مورد این آیه وعید و تهدیدات گفت کمان مبر
کافران که از من بشوند یا مرا عاجز کنند یا از قبضه قدرت من بیرون توانند شدن بالاسیر و کو فرستند و در ملک و ملکت
من شدند من فایت نه الله مرکو ایم ایشان را گرفتار توانم کردن و حجت الله ایشان را بر دو قوم ماه ایشان و حسبان ظن باشد و حسبان
حساب باشد یقال حسبت الشیء احسبه و احسبه حسبانا و حسبت الحساب احسبه حسابا و حسبانا و حسبة و حسبة
حسن بصری گفت لا یعجزون ای لا یفوتون الله از خدای بنایت باشد اما که مؤمنان را گفت و اعدوا لهم سازگیرید برای ایشان از آلات
کارزار آنچه بتوانید و بیاورید آنچه حاجت باشد بدان در کارزار استطاعت معنی باشد که جوارح بدان مطاوع باشد فعل اما بالفعل
ما نع و اصل اعتاد باشد دو قول من قوة قیل الاداة من بعد ذکی الفزا و روایة عقبة بن عامر من النبی صلی الله علیه و آله ذکرها الطبری گفت
تیر انداختن است عکرمه گفت مراد حصنهاست و من رباط الخیل گفتند مراد از رباط اسپی باشد که آنرا ببندد و رباط مرابطه باشد
در سلطان دمن باشد کلاب لما یاده بند شود و رباط نام آنجای باشد که اسپ را آنجا بندند و رباط که مصدر معنی داعی کنند
برآسیا و قال الشاعر شعر ان الرباط النکد من ال داحس ابوا فما یفلحن یوم رهان ترهبون به عدو الله و عدوکم
که بدان بترسانید دشمنان خدا را و دشمن خود را و الرهب و الرهبة الخوف و الارهاب و الترهیب الاخافة و الاسترهاب
الرهاب ایضا و آخرین من دونهم و جماعتی دیگر را کجز ایشان اند که تو ایشان را ندانی خدای داند ایشان را و این عطف علی عدو الله
و عدوکم و در آنکه مراد بایشان کیستند خلاف است مجاهد گفت بنو قریظه اند سدی گفت اهل پارس اند حسن بصری و ابن
زید گفتند منافقانند طبری گفت جنیان اند چنانکه گفت بر عموم است یعنی هر دشمنی که تو دشمن او ندانی که دشمن تو است و علم بمعنی
معرفت قال شعر فان الله یعلمنی و وهبا وانا سوف تلقاه کلانا و برا و ان کثیر که علم بمعنی معرفت که متعدی بیک مفعول و ما تنفقوا
من شیء فی سبیل الله یوف الیکم ما جزا و ثواب و انجه هر چیز که نیفقه کنید از زیادت و معنی زمانی و چیز انجه مال است فی سبیل الله در راه خدای یوف الیکم
قوا بان تمام بشما دهد و بیح ظلم و نقصان نکنند شما را قوله و ان جنحوا للسلم فاجنح لها گفت و اگر میل کنند و اگر حد باشد که این آیه در معاد بنی
قریظه است ایشان میل کنند با صلح کن و میل بصلح کن ملتقت و سلم در اثقلات دو و کسر قراءة ابو بکرست عن عاصم و فتح قراءة باقی قراءت
و بفتح سین و لام هم متری خواند در اصل ای کلفت و معنی هر دو سالمة و صلح باشد برای آن تانیث کرد آنرا گفت فاجنح لها و قال الشاعر
فی السلم بمعنی المصالحة شعر انائل انی سلم لا هله فاقبل سلمی ای صلح و سلم و سلف بالشد و سلم استسلام باشد و سلم درختی است در بادیه
الواحدة سلمة و الجنوح المیل قال جنح الیه یجنح جنوحا و منه الجناح جناح الطائر لانه یمیل به الجانب در راه

وقتال علیك نیست والكرچه كفار صلح كنند رسول را علیه السلام یا امام را واجب است اجابت كردن بل روا بود كه مصلحت در خلاف صلح بود
و این قول از جمله آن بود كه دین بدو چون بدین قاعده عدول باید كردن بدلیل و آن اجماع اهل البیت است یا باید گفتن كه آیه مخصوص است به بنی
قریظه و این حكم مطلق نیست اعنی وجوب صلح در حال طلب ایشان صلح علی ما رواه النبی والامام و بعضی مفسران گفتند آیه منسوخ است بقوله اقتلوا المشركین
حیث وجدتموهم و درست آنست كه منسوخ نیست برای آنكه آیه در حق مشركان است و این آیه در اهل كتاب است اذ فی قریظه والنضیر و كه اقتلوا
المشركین در برائة تسع فرود آمد و پس از آن با اهل نجران صلح كرد بعد از آنكه آیه در حق ایشان آمد بعد از ده سال بنسخ ...
نیست والغبره دعوی نسخ كردند ناسخ پیش از منسوخ فرود آمد و این هر دو معنی مانع باشد از نسخ و نسخ قول حسن بصری و قتاده
و توكل علی الله و اعتماد بر خدای كن و كار با وی گذار انه هو السمیع العلیم كه او خدا شنوا و دانا است شنوات دعا و دانا و عالم است بصالح ایشان
وان یریدوا ان یخدعوك و اگر خواهند تا بفریبند ترا بنو قریظه با اظهار صلح و حیلت با اظهار امری محبوب باشد برای حصول غرض خود با اظهار
خلاف آن واصل او بناهی باشد من قول الشاعر شعر طیب الریق اذا الریق خدع ای فسد فان حسبك الله بسنده است ترا خدای عز وجل
یعنی دلالت تنگ مكن و معرض ایشان چشم مدار و از مكر و خداع ایشان اندیشه مكن كه خدای تعالی ناصر تو بس باشد هو الذی
ایدك بنصره و بالمؤمنین اوآن خدایست كه ترا قوت داد بنصرت و یاری خود و متابعت مؤمنان من الایدی و هو القوة والف بین قلوبهم
جمع كرد میان دلهای ایشان جمع كرد و كلمه خدای تعالی جمع كرد و الفت داد و بیشتر مفسران گفتند مراد آن عدو و الفت كه میان اوس و خزرج
بود در روزگار جاهلیت خدای تعالی ببركت رسول علیه السلام از میان برداشت و از میان ایشان باسلام مودة پدید آورد و چون برادران شدند
چنانكه فرمود فاصبحتم بنعمته اخوانا و این قول صادق و باقر است علیهما السلام و مجاهد گفت عادات در هر ... درست كه بایشان ذكر
الف باشد ایشان را الف والله از قبل خدا آید و ما را دران صنع نیست انه عزیز حكیم او غالب است و محكم كار یا ایها النبی حسبك
الله و من اتبعك من المؤمنین آنگه حق تعالی بر جمله رسول را تسلیه داد و تقویه دل با این آیه گفت از روی نصرت من ترا كفایت و آن
مؤمنان كه پیرو تو اند و در تفسیر اهل البیت آمد كه مراد با آیه امیر المؤمنین علی است و ظواهر اخبار و سیر شاهد این قول است
برای آنكه مستفاد آیه نصرت است و آن نصرت كه بعد الله تعالی رسول را بود بغیر خدای را از امیر المؤمنین علی بود آنكه بود بدیع
باشد كه آیه خاص بود با وجود معنی آیه و اعراب من دو قول گفتند یكی آنكه محل او رفع بود عطفا علی اسم الله تعالی و این اعراب
برین معنی اند كه گفتیم و قول دیگر آنكه محل او نصب است عطفا علی محل الكاف و محله منصوب بوقوع الفعل علیه و ان كان رفع
الظاهر مجرورا بالاضافة والتقدیر حسبك الله و حسب من اتبعك علی معنی یكفیك الله و یكفی من اتبعك و مثله قوله انا
منجوك و اهلك قال الشاعر شعر اذا كانت الهیجا و انشقت العصا فحسبك والضحاك سیف مهند و این قول شعبی است و ابن زید
و جمهور مفسران بر قول اول اند یا ایها النبی حرض المؤمنین علی القتال آنگه خطاب كرد با رسول علیه السلام فاو را فرمود تا حث كند و ترغیب
كند كه حالی خواهی شدن من قوله تعالی حتی تكون حرضا او تكون من الهالكین و تفعیل بمعنی ازاله باشد انحا ان یكن منكم عشرون صابرون
ای و المعنی متصل و بوجود منكم اگر از شما بیست مرد صابر باشند باید تا دویست مرد را غلبه كنند انكار قرآن و كار آن مجاهد
مرد باشند تا هر ایشان ... نفس منازع ان هو وصف جزع باشد قال الشاعر شعر فان تصبرا فالصبر خیر مغبة و ان
تجزعا فالامر ما تریان بانهم قوم لا یفقهون این برای آنست كه ایشان قومی اند كه نه دانند یعنی قتال كه میكنند برجاء ثواب و حسبا
میكنند نمیجوید شما كه بر بصیرة و امید بهشت میكنید و بعضی گفتند ایشان استحقاق ثواب ندانند برای آنكه میكنند چنانكه
نماد اند و هر دو قول متقارب است بمعنی و این آیه اگر چه ظاهر او خبر است معنی او امر است برای آنكه آیه منسوخ الحكم است باتفاق
و اگر خبر محض بود و نسخ در و نشدی و دگر قوله تعالی الان خفف الله عنكم و تخفیف از مشقت تكلیف باشد چون حق برادر
مسلمانان را عدد بسیار شد خدای تعالی فضل كرد و كرم و تخفیف تكلیف كرد بر ایشان و این آیه فرستاد و حكم آیه اول را

منسوخ كرد و حكم آیه اول آن بود كه اگر مردی مسلمان ده مرد كافر را بدیدی بگریزد ایدی فاسق بودی و مستحق ذم و عقاب خدای تعالی تخفیف
كرد و آن با دو واحد بگفت الان خفف خدای سبك بكرد از شما و دانست كه در میان شما ضعیف اند اكنون حكم آنست كه اگر از شما صد مرد
صابر باشند باید تا دویست مرد كافر را غلبه كنند و اگر هزار مرد باشند باید كه دو هزار مرد را غلبه كنند بفرمان خدای این آیه بلا خلاف
ناسخ است و الفع حكم آیه اول و این حكم ثابت است و مستقر هر كه امروز از دو كافر در جهاد بگریزد فاسق بود و مستحق ذم
و عقاب باشد والله مع الصابرین و خدای تعالی یعنی نصرت با ایشان است یعنی آنان كه بر شدائد جهاد و مقاساة آن صبر كنند قوله تعالی
مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَىٰ حَتَّىٰ يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ
نباشد هیچ پیغامبر را كه باشد او را اسیران تا بسیار كشد در زمین میخواهید مال
الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ۝ لَوْلَا كِتَابٌ
دنیا و خدای میخواهد آخرة و خدای عزیز محكم كار است اگر نه كتابی است
مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ۝ وَكُلُوا
از خدای سابق شده برسیدی بشما در آنچه گرفتید عذابی بزرگ و بخورید
مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۝ يَا أَيُّهَا
از آنچه غنیمت گرفتید حلال پاكیزه و بترسید از خدای كه خدای آمرزنده و بخشاینده است ای
النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسْرَىٰ إِنْ يَعْلَمِ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ
پیغامبر بگو آنانرا كه در دست شما اند از اسیران اگر داند خدای در دلها
خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ
ایمان بدهد شما را به از آنچه گرفته اند از شما و بیامرزد شما را و خدای آمرزنده
رَحِيمٌ ۝ وَإِنْ يُرِيدُوا خِيَانَتَكَ فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ
و بخشاینده است و اگر خواهند خیانت تو خیانت كردند با خدای پیش از این تمكین كرد از ایشان
وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ۝ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ
و خدای دانا و محكم كار است آنان كه ایمان آوردند و هجرت كردند و جهاد كردند بمالهای خود و جانهای خود
فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَٰئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَالَّذِينَ آمَنُوا
در راه خدای و آنان كه پناه دادند و یاری دادند ایشان بعضی اولی ترند ببعضی و آنان كه ایمان آوردند
وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا وَإِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ
و هجرت نكردند شما را از ولایت ایشان چیزی تا هجرت كنند و اگر یاری خواهند از شما
فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ إِلَّا عَلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ وَاللَّهُ
در دین بر شماست یاری مگر بر قومی كه میان شما و ایشان پیمانی باشد و خدای
بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ۝ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِلَّا تَفْعَلُوهُ
بآنچه شما میكنید بینا است و آنان كه كافر شدند بعضی دوستان بعضی اند اگر نكنید
تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ ۝ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا
آن باشد فتنه در زمین و تباهی بزرگ و آنان كه ایمان آوردند و هجرت كردند

وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ
وجهاد کردند در راه خدای وآنان که جای دادند ویاری کردند ایشان مؤمنان اند بحق مردمان
حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ۝ وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهَاجَرُوا
بدرستی بود ایشان را آمرزشی وروزی نیکو وآنان که ایمان آوردند از آن پس وهجرت کردند
وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَٰئِكَ مِنْكُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ
وجهاد کردند با شما ایشان از شمااند وخویشاوندان بعضی اولیتر اند
بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ قوله تعالی
از بعضی در کتاب خدای خدای بهمه چیزها داناست

ماکان للنبی ان یکون له اسری الآیة عبدالله مسعود گفت سبب نزول این آیة آن بود که چون روز بدر اسیران را آوردند رسول را علیه السلام
در حق ایشان با صحابه مشورت کرد گفت چه گویید در باب این اسیران ابوبکر رضی الله عنه گفت یا رسول الله قوم تواند و خویشان
تواند ابقا باید کردن ایشان را و رها کردن باشد که خدای لطف کند با ایشان تا ایمان آرند ایشان فدیه بستان از ایشان و
آنچه بستانی بساز و عدّه کارزار دیگران کن که باشد که ما را بود با دشمنان عمر گفت یا رسول الله ایشان کافرانند و ترا تکذیب کردند
و از خانه خودت بیرون کردند ایشان را رحمت نباید کردن و بباید کشتن و عقیل را بدست علی باید داد تا او را بکشد و فلان را بدست من
باید داد تا خویشان او را گردن بزنم عبدالله رواحه گفت رای من آنست که در وادی تا ایشان را جمله در وادی جمع کنند
و خار و هیزم بسیار گرد ایشان در آرید و آتش در اندازید و ایشان را بسوزید عباس گفت قطع رحم خواهد کردن پیغمبر علیه السلام
هیچ جواب نداد و برخاست و در حجره شد مردمان هر کسی چیزی گفتند یکی گفت با رای ابوبکر کار کند و یکی گفت با رای عمر شود و یکی
گفت برای عبدالله رواحه کار کند رسول علیه السلام بیرون آمد و گفت خدای تعالی بعضی دلها مردمان نرم کند تا از شیر نرم تر باشد
و دلها بعضی سخت کند تا از سنگ سخت تر باشد آنگه روی با اسیران کرد و گفت امروز کار شما از دو بیرون نیست یا اسلام آرید و گرنه
بستم شما را یا فدیه کنید خویشتن را عبدالله مسعود گفت من گفتم الا سهیل بن بیضا که من از وی ذکر اسلام شنیدم رسول علیه السلام
هیچ نگفت عبدالله گفت من بترسیدم سخت تا آن روز که سنگ از آسمان بمن فرود آید تا چرا پیش خدای و رسول سخن گفتم و در حدیث رسول علیه السلام
گفت الا سهیل بن بیضا چون گفت ... بود ... رسول ... یا رسول الله ...
افتاد ... یا اصحاب ... که خدای ایشان را ... فرستاد و عذاب
با ایشان ... نزدیک بود ... درخت ... ماکان للنبی ان یکون له اسری
خوانند ... تکون له اسری ... قرا ... قراة بصریان آنست که اسری جمع است جمع مؤنث باشد و حجة قراة
آنان که یا خوانند آنست که فعل مقدم است و تانیث نه حقیقی است و فصل هست میان فعل و فاعل بقوله و الاخفش ...
کرد ابو جعفر تنها خواند اساری و باقی قرا خواندند اسری ابو علی گفت اسری بقیاس مطرد تر است در جمع فعیل و نظیر جرحی
در جمع جریح و قتیل و قتلی و عقیر و عقری و لدیغ و لدغی این جمله فعیلات بمعنی مفعول و هم چنین ... صاحب ... باشد
... و احمق و حمقی و سکران و سکری و اساری در جمع اسیر خلاف قیاس است و ... بکسلان و کسالی و ابو
الحسن فرق کرد میان اسری و اساری گفت اسری اسیران بی بند باشند و اساری اسیران در بند باشند و دیگری گفت اسری جمع
اسیر است و اساری جمع اسری است فهو اذا جمع الجمع و اصل کلمه شد باشد و اسیر مشدود بود فعیل بمعنی مفعول
قوله و شددنا اسرهم ای حکمنا خلقهم و قتب ماسور ای مشدود بالقد قوله حتی یثخن فی الارض اثخان مبالغه در قتل باشد

وتغلیظ حال من الثخانة وهی الغلظ ... ازحق تعالی این آیة فرستاد که هوای صحابه رسول الا من شد منعم ... که اسیران را بکشند
و فدیه ستانند چه ایشان را میل بمال بود و آنچه خدای خواست از مصلحت در کشتن ایشان صحابه بندانستند متفق شدند که ایشان را فدیه
باید ستدن و رها کردن خدای تعالی این آیة بعتاب ایشان بفرستاد و اگرچه خطاب با رسول است و حدیث اسیران واما از ایشان بارسول
عتاب با قوم است فی قوله تریدون عرض الدنیا و قول اگرچه آنست که گفت رسول را خطاب است در عتاب با ایشان برای آنکه خدای تعالی توجیه عتاب
بجز او کرد و آنچه عتاب بدان متوجه است تجرید دنیا گویند که رسول ما صلی الله علیه وآله بدان موصوف نبوده است بلکه خدای تعالی دنیا و مال دنیا را
عرض گویند او قبول نکرد و مذهب ما آنست که رسول علیه السلام هرچه کرد الا از وحی نکرد و اگر آن مشورت کرد هم برای آن بود که او را خدای
فرمود در مشورت با ایشان ... بعتاب ... متوجه نیست و مال دنیا را عرض خواند تشبیها بالعرض الذی لا بقاء له الاجسام یعنی ... ماند
که عرض چنانکه ... عرض ... مال و ملک دنیا هم چنین باشد والله یرید الآخرة و خدای تعالی الآخرة میخواهد یعنی برای شما ثواب
آخرة و نعیم ... انقطاع نبود و ... تعظیم و تبجیل مقرون والله عزیز حکیم ... حکیم محکم کار ... دلیل است بر بطلان مذهب
مجبره برای آنکه خدای تعالی ... اراده خود اثبات کرد ... گفت اراده شما ... یعنی ... الدنیا ... من ... الآخرة
... و مذهب مجبره آنست که هرچه مرادمانست ... واجب باشد که ... باشد ... و مذهب اعنی ... و مذهب اشعری که این ... است که ... خدای را ... باراده قدیم ... واجب باشد که جمله ... مراد او بود ...
چنین بود فصل کردن میان ما ... و محال بود لولا کتاب من الله سبق ... از خدای ... عبدالله عباس گفت ... بر
امثال دیگر حرام بود خدای تعالی ... ایشان ... حلال شود ... در وجه ... کفتند ... خدای تعالی در لوح محفوظ
نوشته که غنیمت و اسیران حلال ... محمد را صلی الله علیه وسلم ... روز بدر ... مسلمانان ... غنیمت ... اسیران خدای تعالی
این آیة بفرستاد و گفت اگر آن نبودی که در لوح محفوظ نوشته ام که حلالست شما را غنیمت شما را رسیدی بآنچه گرفتید عذاب عظیم حسن و مجاهد
و سعید جبیر گفتند اگر آن نبودی که خدای نوشته در لوح که عذاب نکند اهل بدر را ... گفت اگر آن نبودی که من نوشته ام که ... را معذب
شد ... الحکم ... قول وما کان الله لیضل قوما بعد اذ هداهم حتی یبین لهم ما یتقون و ... کس را عذاب نکرم تا ... ایشان را
شما را عذاب عظیم رسیدی ... محمد بن سیرین روایت کرد ... که رسول علیه السلام صحابه را گفت در باب اسیران
... ایشان ... کدام اختیار کنید ... و اگر خواهید بستانید ... شما را
... ایشان ... شهادة ... بدر ... ازین ... و ...
... فکلوا مما غنمتم حلالا طیبا ... حلال ... ابو هریره روایت
کرد از رسول صلی الله علیه وعلی آله که گفت خدای تعالی غنیمت حلال بکرد ... حلال کردند ... صفت
... عبدالله عباس گفت رسول صلی الله علیه وآله گفت خدای تعالی ... زمین ... هر ... بترسیدند
... من ... از پیش من ... خدای تعالی ... قوم خود
... و ... از ... ما ...
... شفاعت ... امة ...
من شاید ... حلال ... حلال است ... معنی ...
حال کحلال ... واتقوا الله از خدای بترسید که خدای تعالی غفور و رحیم است ... یا ایها النبی قل لمن
فی ایدیکم من الاسری ... رسول علیه السلام گفت ... اسیران ... خدای تعالی ... خیرا ... یعنی
ایمان ... ابو جعفر ...

باثبات الفوبين السين والواو باقي قرا خواندند من الاسرى يوتكم خيرا شما را بعد به از ان كه از شما كرفته باشد و بر سرى بيامرزد مفرداد
كفت اين آيه در اسيران بدر است در عباس عبد المطلب كفت اية در من امد و در اصحاب من و عباس از جمله آن ده مرد بود كه ضمان طعام اهل بدر
كرده بودند كه كافران و آن روز نوبت عباس بود و عباس براى ان بيست اوقيه زر داشت تا صرف كند كه از بدر بيرون
وا ايشان رسيد و قوم كشته و اسير و منهزم شدند و ان بيست اوقيه زر از عباس بستدند و از وقت آنكه اسير شد رسول آمد و
رسول عليه السلام با او سكار عرض كرد از اسلام وعقيل و نوفل او كفت از من بيست اوقيه زر بستدند و در اين كار او بفرما تا بعد
از من بكيرند رسول عليه السلام كفت زرى كه از تو بستدند تو آورده بودى كه بكار برى اما خرج كنى از تو بستدند در حساب
خدا بكنم باشد محال الكو و فدا خود و ان جابر بن ارقم كه بتو عقيل و نوفل بن الحارث كفت از كجا آرم كفت از ان زر كه با ام الفضل داده
وقت انكه بيرون آمدى كفتى اكر كفتي وراى تو است و براى قثم و عبد الله و عبيد الله و فضل و قثم و كرم دارم و مال را باسوالها ايد
كردن اين بيان تو ديد و اما تو وليكن تراكه خبر داد از آنچه من با ام الفضل داده ام كفت خداى داند بود چندين بود و كيسه و كيفيه از آن
عباس كه انديشيد كفتا اين حديث را لست و اين نتوان دانست جز بوحى از خداى كفت يا محمد داشت ميكويى و اين سر بود ميان من
و ام الفضل و كس را بر ان اطلاع نبود و انا اشهد ان لا اله الا الله و انك رسول الله و اسلام آورد و در اين روايت و بليغ دو آيات است كه بلا
ان تا فديه بايد داد و ان الطها را اسلام كرد و مرد بدل نداشت و برجاست و كفت يا رسول الله اكنون دستور باش تا بروم كه ام الفضل را كه كفته
بيابم كفت بر محنا زمين نيد آمد در آكر فت كرد با مكر شو و آنجا مقام كند و بيرون كفر باشد و شب با مدينه بايد جبرئيل با امد و رسول راز
سرا و خبر داد رسول عليه السلام كس فرستاد تا او را باز آوردند و او را كفت يا عباس يا عم جون بخلاف آنچا يكاه رسيدى نه بكريستى
و كفتى با انكه من و بر رفتن با مدينه بكنم اينجا محبوس مى باشى تا ايمان آرى ايمان درست يا فدا كنى خود را عباس انديشه كرد كفت كر
اين سر بود ميان من و ام الفضل اين سر بود ميان من و خداى و كس را بر ان اطلاع نباشد كر خداى را كفت با محمد درست
شد حقيقة كه تو پيغامبر خداى و ترا از اسمان وحى مى آيد بغيب و او را بعد از دست مراد ها تا ايمان تمام ايمان درست انكه ايمان آورد و ايمان
او درست شد و اسلام نيكو بپرو خداى تعالى بحق و او آن جا عارف آية فرستاد و كفت كه خداى تعالى نه از شما حقيقة ايمان داد اند بعوض
اينكه از شما بستدند شما را عوض باز ان دهد بيش از ان باز دهد عبد الله عباس كفت بودم كفت صدق الله نبى الخبر داشت كفت خداى تعالى پنج
كفت از من بيست اوقيه زر بستد خداى تعالى بعوض آن بيست غلام بمن داد كه بيست هزار مرد را كه بر يك بمال بيار داد تا تجارت كنند
براى من كه بيست غلام بيست هزار ده مرد بر سراى داشتم كفت بخداى كس زيان نكند مال را بيند با ضعاف با ضعاف ان مى خوانم و
مغفرة بر سره كه تعويض كم و بيامرزد شما را براى آنكه او امرزنده و بخشاينده است و قتادة كفت روايت كرده اند كه رسول را عليه السلام هشتصد
هزار درم بها خدا نياز رسول عليه السلام و ضو ساز كرده بود تا نماز پيشين كند تا نماز پيشين نماز نكرد تا جمله ببخشيد و فقير نكرد
هيچ سايل را رد نكرد و عطا فرمود اتكى عباس را كفت مرا بخش و قرض من كن او كفت چنانكه خواهى بستان من آن روز بر نشاندم اكر كفته
ابن چنين از ان و بياوردن كه از من بستدند عوض بدين مغفرة و امرزش بر سرى كه من بعوض ان جمله مال اهل مكه نستانم
و ان يريدوا خيانتك حق تعالى كفت اكر اسيران اين با بعضى از ايشان خيانتى در دل كيرند با تو مكر تا آنكه فديه نكنند كه پيش از اين با خداى
خيانت كرده اند يعنى افعال كرده اند كه صورت خيانة دارد تا آنكه بعد ان كان التحدا و پوشيده است اما خيانة تمام كرده اند با شرك خدا
و اوليا خدا و خيانت كرده اند خداى تعالى تمكين كرد از ايشان و ايشان را اسير كرد تا كرده بالجمله كشته شدند بعضى و اسير و منهزم
نيز اكر با تو خيانت كنند و نقض عهد تو كنند و با تو در باطن كار بد سكالند كه در ظاهر خلاف آن دارند خداى تعالى نيز تمكين كند تا از ايشان
و خداى تعالى عالم است بحكم كار عالم است با سرار ايشان و حكمت با نچه فرمايد در باب ايشان بكمال رسالة و تحصيل الفقوت ان
الذين امنوا وهاجروا و جاهدوا ذكر كافران بكرد و آنچه از ايشان كردند و آنچه در حق ايشان و بود حقيقة ذكر مومنان مهاجران مجاهدان

كرد

كرد كفت انان كه ايمان آوردند و بكرويدند بخداى و رسول عليه السلام و تصديق او واجب و هجرة كردند و انكه بلا بينا امدند موافقة او و خانه
خود رها كردند و نيز در سبيل من جهاد كردند بمال و جان مال خرج كردند و جان بذل كردند ايشان مهاجران اصحاب رسول بودند
والذين اووا و نصروا و انان كه ايوا كردند تا اصحاب تابعين تا جاى كردند و با خود كرفتند و با خود بردند و نصرت و ياري كردند يعنى انصار ان
كه اهل مدينه بودند اولئك ايشان انا ننه كه بعضى دوستان بعضى اند يعنى ايشان دوستان يكديكراند و ان بر معنى وحكم ايمان و احكام اسلام هر كي اند
واما انان كه ايمان آوردند و هجرة نكردند باتفاق عبد الله عباس كفت و حسن و قتادة و سدى مراد آنست كه اوليا ايشان يكديكر اند در ميراث
و ايشان بود كه در ابتداى اسلام ميراث با ايمان كرفتند و هجرة تا انان كه هجرة نكردند ايشان از ميراث مهاجران چيزى نرسيد و كرچه
خويشاوند بودندى و مومن بودندى بلكه هجرة نكرده بودند تا انكه اية اولوا الارحام انرا منسوخ كرد و هو قوله و اولوا الارحام
بعضهم اولى ببعض فى كتاب الله فذلك قوله والذين امنوا ولم يهاجروا مالكم من ولايتهم من شىء يعنى ولاية الميراث چنانكه ياد كرديم
كه مومنان هجرة نا كرده را از ميراث مهاجران چيزى نرسيدى تا هجرة نكردندى حمزه خواند مالكم من ولايتهم بكسر واو و باقى قرا بفتح
واو و باقى كفتند دو لغتست فتح و كسر بيك معنى و بعضى دكر كفتند ولاية مصدر باشد كالسماحة والظرافة و ولاية بكسر صناعة
كالصباغة والحياكة ابو عبيده كفت بفتح مصدر مولى باشد تقول هذا مولى بين الولاية و بكسر من وليت الشىء ولاية و اخفش كفت
وا و او ولاية تو لا چيزى باشد و بكسر ولاية سلطان بود ابو على كفت بفتح اولى تر است ايجا از كسر و ان ولاية در دين باشد با قوله عليهم
كفت بو لحا اولى كه پيغامبر ميان ايشان و او ميراث كرفتندى بعهد كرفتند مراد ولايت ملك دستى است و انكه حكم ايشان نكرداند
فرق كرد ميان ايمان و ايشان جز ايشان ايمان و هجرة بود و اين قوم ديكر با ايمان بود و بى هجرة كفت حكم ايشان دكر است كه ايشان بنا بر لك
تن اند و شما انرا پايسيت كه از ايشان باشيد انكه كفت اكر چنان باشد كه ايشان استعانة كنند و از شما طلب نصرة كنند مدد بايد
كرد شما را واجبست نصرة ايشان الا بر قومى كه از ميان شما و ايشان عهدى و ميثاقى باشد اكر چه ايشان استنصار كنند شما را نصرة ايشان
نبايد كردن بر ايشان با ان تا نقض عهد نكرده باشد و خداى جل جلاله هر چه شما كنيد دانا و بيناست والذين كفروا و انان كه كافر شدند
هر كافر اوليا هر ايند ولاية نصرة كه دوست باشد با انان كه ملت ايشان دارند عبد الله عباس كفت مراد ولاية ميراث است كه كافران
مادام تا اهل ملت باشند ميراث كيرند از يكديكر سدى كفت اية در مردى آمد كه او كفت احوال ميراث ما با مشركان چه باشد ما
از ايشان و ايشان از ما ميراث كيرند با خداى اين ايات بفرستاد ابن زيد كفت مومن با مهاجران مومن مهاجر ميراث نكرفتى
و اكر چه برادران بودندى تا رسول عليه السلام مكه بكشاد انكه هجرة برخاست و حكم اول از ان شد ميراث بخويشى و رحم افتاد قتادة كفت
سبب نزول اين آيه ان بود كه مردى با مرى و ميان مردى شكر و قيد اسعد كفت اكر ايشان را دست باشد از ايشان و اكر ايشان را دست باشد ايشان
حق تعالى اين ايات فرستاد و بيان كرد كه از مومنان انكه باشد كه مومن بود بنقل اولئك بعضهم اولياء بعض تا انكس لحكى باشد خلاف
كرده اند در انكه اين ضمير با چه راجعست از ان بيان باشد از ايشان الا تفعلوه اكر نكنيد ابن عبد الرحمن بن زيد كفت اكر رها نكنيد
تا ميراث هم بر قاعده اول باشد چنانكه بود فتنه باشد ابن جريج كفت اكر معاونة و نصرة نكنيد يكديكر را فتنه و فساد عظيم
پديد آيد و جمله آنست كه ضمير فى قوله الا تفعلوه راجعست با معنى بخير اين ايات اول ديدنا اكر آنكار نشوند فتنه باشد
و فساد بزرك و قوله تكن فتنة فى الارض كان تامات والمعنى تحدث فتنة پديد آيد در زمين و فسادى عظيم انكه كفت
انانكه ايمان دارند و مهاجر باشند مجاهده با خداى جل جلاله و هو او نصرة كنند در اين اية در هجرت مهاجر و انصار را
و كفت جمله مومنان اند بر حقيقة ابن كيسان كفت ايشان يعنى مهاجران ايمان خود محقق كردند لاجرم جمله هجرة و جهاد در
راه خداى بذل جان و مال و انصار با ايوا و نصرة و مجاهدة بجان و مال ايمان خود محقق كردند لاجرم جمله بحق شدند
مر ايشان را ثواب و استحقاق او حق تعالى كفت ايشان را آمرزش كاه بود و روزى كريم و اين همه ايشان را خلاف كردند و انكه

حكم هجرت برخاست امروز نيايد يعني كفتند هجرت نيست امروز لقوله عليه السلام لا هجرة بعد الفتح از پس فتح مكه هجرت نباشد و درست است
كه حكم هجرت برخاست و قول اوانرا كه در سراى حرب ايمان آرد و جان و مال و اسباب و املاك رها كند و بسراى اسلام آيد حكم حكم
مهاجران باشد و فقها با قول ايشان جهاد كرده كه بجاى رسول كرده اند و انتقال الانكر با مدينه اما قوله عليه السلام لا هجرة بعد الفتح
چون فتح مكه مخصوص است نفي هجرت و حكم او با هل مكه مخصوص باشد يعني انكه هجرت آن بود كه از سر اختيار خانه رها كند و از سراى
حرب با سراى سلم آيد و بعد فتح مكه سراى اسلام بود بيشتر باشد كه مردمان از دو سراى باشند سراى يا سلم آيند قوله والذين امنوا من
بعد وهاجروا وجاهدوا معكم گفت آنان كه ايمان آوردند و هجرت كردند و جهاد كردند در دين خداى يعني پس از آنكه شما هجرت كرديد ما شيئا
من بعد معناه اليه ... وانرا نكره بعضى كويند اين را دفع على الغاية كويند والمعنى من بعد هجرتكم اگرچه با شما در پي شما بودند
از پس شما بودند مادام تا در پي شما بودند و باختيار خود سراى خود و اسباب و خويشان خود را رها كردند و از پس شما بيامدند
و با شما در جهاد كافران موافقت نمودند ايشان از شما اند بلى انكه دو روز يا چند پس از شما آمدند از شما اند در وجوب موالاة
و بعلم نصرة و وجوب ميراث انكه كفت واولوا الارحام و خداوندان رحم ها و خويشان بعضى اولى ترند يعني در باب ميراث
هر چه نزديك تر باشد مستوفى ميراث اولى تر باشد چون جهة استحقاق ميراث قرابت و سبب رحم هر چه قرابت قريب تر باشد و
رحم ماسّه تر بود بميراث اولى تر باشد و اين آيه دليل است بر انكه ميراث بقرابت باشد اگر عصبه باشد و اگر نباشد و اگر نسبى باشد اولى كه
نباشد بل انكه نسبى بعلم باشد باقرابت قريب و انان كه با ما موافقة كردند در توريث ذوى الارحام الفقها عصبه را استثنا كردند
ذوى السهام را و اين استثنا كرده بل انكه دليل نيست موجب استثنا و اين آيه ناسخ است حكم ميراث ندارند و انان كه گفتند
و لا يتولاه اولى ولايت قرابت دون ولايت ميراث گفتند هر دو آيه محكم است و آيه اول منسوخ نيست باين آيه عبدالله زبير گفت
سبب نزول اين آيه آن بود كه در جاهليت دو مرد با هم دوستى كردند بايكديگر شرط كردندى كه هر كه از ايشان وفات يابد صاحبش ميراث
او بركيرد خداى تعالى اين آيه بفرستاد و آن حكم باطل كرد في كتاب الله زجاج گفت في اللوح المحفوظ من قوله ما اصاب من مصيبة في
الارض ولا في انفسكم الا في كتاب من قبل ان نبرأها و قوله يكرانست كه في كتاب الله اى في حكم الله در حكم خداى چنين بود و قوله يكرانست كه في كتاب
اى في القرآن در قرآن چنانكه در سورة النساء شرح داده و اولوا الارحام اين لفظ مخرج واحد ندارد واحد مذو باشد در جال چنانكه برادو باشد در جال
نصيحة يا جار جمع است بخلاف واحد كه دوست كه او را ب سكانه مستحق ببود و تفضيل رجال دفع ... در جال غضب بالف ...
حال جريا ... [illegible] ... كه كلام مستقيم شرط و جزاست كانه قال الكل من كان كذلك فله هذا الحكم كما يقول القائل الذى
دخل دارى فله درهم لان معناه من دخل دارى فله درهم ومثله قوله الذين ينفقون اموالهم بالليل والنهار سرا وعلانية فلهم اجرهم
عند ربهم ان الله بكل شيء عليم خداى تعالى بهمه چيزها عالم و داناست و اين سورة مدنى است بغزاة بدر آمده در هفدهم ماه رمضان هژده
ماه از هجرت رفته والله ولي التوفيق سورة التوبة اين سورة را سورة التوبة نيز گويند و آن صد و بيست و نه آيت است در كوفى
و صد و سى در بصرى و قتاده و مجاهد و عثمان گفتند مدنى است و گفتند اين آخر سورتيست كه بمدينه فرود آمد بر رسول عليه السلام و كلمات
چهار هزار و هشت كلمت است و حروف ده هزار و چهار صد و هشت حرف است حذيفه ابن اليمان گفت اين سورة را ميگوئيد سورة التوبة
و اين سورة سورة عذابست سعيد جبير گفت عبدالله عباس را گفتم در معنى سورة توبه گفت اين سورة فاضحه است در سوا كننده
چنانكه در اين سورة بايد كه و منهم و منهم تا ما پنداشتيم كه هيچ كس را رها نكند او را ذكر كند و رسول صلى الله عليه و على آله گفت قرآن
برمن اين آية الذكر سورة التوبة و سورة الاخلاص كه جمله فرود آمد با هر يكى هفتاد هزار فرشته بودند ميگفتند يا محمد تا دعا كنيد سورة
كه در وقت نزول مخافات يعني سورة الاخلاص عبدالله عباس گفت عثمان عفان را پرسيدم گفتم سورة الانفال از مثانى است و سورة
برائة از مئين است چرا جمع كرديد ميان ايشان و براءة از سبع طوال است سورة الانفال چرا در ميان آورديد و چرا بسم الله الرحمن الرحيم

نوشتى در اول او گفت براى انكه چون آيتى چند آمدى رسول عليه السلام كاتب را بگفتى اين آية در فلان سورة بنهيد و اين آيه در فلان سورة
بنويسيد انفال و سورة التوبة هر دو بمدينه فرود آمد و در هر دو ذكر عهد بود هر دو را مشتبه شد و بيان فرمود از رسول عليه السلام در آن
بيان بسم الله الرحمن الرحيم ننوشتيم كه بدانستيم كه تا كلمات الحق ان سورة و ليوات سورة ميرد گفت سفيان بن عيينه براى انكه
بسم الله الرحمن الرحيم آية رحمت و امانست و سورة براءة بتيغ فرود آمد در حق مشركان و منافقان و ايشان از امان و رحمت بى بهره اند
اين ننوشتند قوله تعالى بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ
بيزارى از خداى و پيامبرش بانان كه پيمان كرديد شما از مشركان
فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَأَنَّ
برويد در زمين چهار ماه و بدانيد كه شما عاجز نكنيد خدا را
اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ ۝ وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ
و خداى هلاك كننده كافرانست و آگاهى از خداى و پيامبرش بمردمان روز حج مهتر
أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ فَاعْلَمُوا
كه خداى بيزارست از مشركان و پيامبرش اگر توبه كنيد آن بهتر بود شما را بدانيد شما
أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ۝ إِلَّا الَّذِينَ
كه شما عاجز نكنيد خدا را و مژده ده كافران را بعذاب سخت مگر انان
عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا
كه پيمان كرديد از مشركان پس نقصان نكردند شما را چيزى و يارى ندادند
عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَى مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ
بر شما كسى را تمام كنيد بايشان پيمانشان تا بوقت شان كه خداى دوست دارد
الْمُتَّقِينَ ۝ فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ
پرهيزكاران را چون برود ماههاى حرام بكشيد مشركان را هر كجا بيابيد ايشان را
وَخُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ
و بگيريد شان و باز داريد شان و بنشينيد براى ايشان بهر رهى اگر توبه كنند و بپاى دارند نماز را
وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۝ وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ
و بدهند زكوة را رها كنيد راه ايشان كه خداى آمرزنده و بخشاينده است و اگر كسى از
الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ
مشركان بناه جويد ترا بناه ده تا بشنود سخن خداى پس برسان با من گاهش
ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ ۝ كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ
آن براى آنست كه ايشان گروهى اند كه ندانند چگونه باشد مشركان را عهدى نزديك
اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ
خداى و نزديك رسولش مگر انان كه پيمان كرديد نزديك مسجد حرام مادام تا ايشان راست باشند
فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ۝ كَيْفَ وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ
راست باشيد ايشان را كه خداى تعالى دوست دارد پرهيزكاران را چگونه و اگر دست يابند بر شما

لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلًّا وَلَا ذِمَّةً يُرْضُونَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَتَأْبَىٰ قُلُوبُهُمْ وَ
نگاه ندارند در شما عهدی و نه حقی خشنود میدارند شما را بدهنهای ایشان و کارهیت دلهای ایشان
أَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ اشْتَرَوْا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَصَدُّوا عَنْ
و بیشتر ایشان فاسقانند بخریدند بآیات خدای بهای اندک بازداشتند از
سَبِيلِهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلًّا
راه خدای ایشان بد آنچه بودند که کردند نگاه نمیدارند در مؤمنی عهدی
وَلَا ذِمَّةً وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا
و نه حقی ایشانند که گذرندگانند از حد خود اگر توبه کنند و بپای دارند نماز و بدهند
الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَنُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ وَإِنْ نَكَثُوا
زکوة برادران شمااند در دین و تفصیل میکنیم آیتها را بقومی که میدانند اگر بشکنند
أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ
سوگندهای شان از پس عهدهای شان و طعنه زنند در دین شما کارزار کنید با امامان کفر
إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ أَلَا تُقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ
که ایشان را سوگند نباشد تا ایشان باز ایستند کارزار نکنید با گروهی که بشکستند سوگندهای شان
وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ
و همت کردند به بیرون کردن پیغامبر و ایشان آغاز کردند نخست بار میترسید از ایشان خدای سزاوارتر که بترسید از او
إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ
اگر گرویده اید کارزار کنید با ایشان تا عذاب کند خدای ایشان را بدست شما و خوار کند ایشان را
وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ وَيُذْهِبْ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ
و یاری دهد شما را بر ایشان و شفا دهد سینهای گروهی مؤمنان را و ببرد خشم دلهای ایشان
وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا
و توبه پذیرد خدای بر آنکه خواهد و خدای دانا و محکم کار است یا پنداشتید که رها کنند شما را و هنوز
يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا
ندانسته خدای آنان را که جهاد کردند از شما و نگرفتند از جز خدای و نه رسول وی و نه
الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ قوله براءة من الله ورسوله الآية رفع براءة
مؤمنان دوستی و خدای داناست بآنچه میکنید

دو وجه دارد یکی آنکه خبر مبتدای محذوف و التقدیر هذه براءة و دوم آنکه مبتدا باشد علی نیة التاخیر من الخبر و التقدیر الی الذین عاهدتم من المشرکین براءة و وجه اول معتمد است براءة یقال بریت من الرجل براءة و براوا نا بری و بریت من المرض براوا و بریت ایضا و بریت القلم بریا از القطعة و براءة الله ای خلقه والبری التراب و ابریت البعیر اذا جعلت له برة و اصل هذه الکلمة القطع لان البرء قطع یعنی میگوید حق تعالی بیزاری گفت این سوره بیزاریست از خدای و رسولش یعنی خدای و رسولش بیزارند از آنکه شما عهد بستید با ایشان از جمله مشرکان و من ابتدا غایت و الی انتها غایت کان البراءة صدرت من الله و وصلت و انتهت الیهم این بیزاری از خدای آمد و با ایشان رسید از مشرکان

که شما با ایشان عهد بستید و حق تعالی بند عهد ایشان را با ایشان باز افکند که ایشان عهد بستند و وفا نکردند و اشتباه افکندند و عهد را شکستند تا خلاف کردند و بیم آن نبود که مشروط باشد چون شرط بجای نیاوردند واجب نبود وفا کردن در روایت که عهد با آن قوم بود که مطلق بود با مدت معلوم
مدة تبرا و عهد ایشان بینداختند و شرک اثبات شریکی باشد با خدای جل جلاله این باب قریه و کفر و مفعول محذوف ای عاهدتم و ذکر کلام بشرح آورد و گفت الی الذین عاهدتم من المشرکین بالله من شیئین را باشد فسیحوا فی الارض ای خبر با خطاب آمد گفت بروید ای مشرکان در زمین چهار ماه و سیح رفتن باسانی باشد یقال ساح الارض یسیح سیحا و سیاحا و سیاحة و سیوحا و سیحانا و الساح ایضا و سیحة سیحا
حق تعالی گفت این چهار ماه که ماههای حرام است عبدالله عباس گفت سه ماه از آن چهار حرام است و یک ماه حلال اما چهار ماه شوال و ذوالقعده و ذوالحجه و محرم و شوال ماه حلال بود و سه ماه از بهر او حرام و محمد بن اسحق گفت این اجل چهار ماه بر آنان بود که با حق
بودند که ایشان را با رسول عهدی بود تا کمتر از چهار ماه حق تعالی ایشان را برای بلاغ حجت را چهار ماه تمام مهلت داد دیگر گروهی بودند که ایشان را عهدی نبود ایشان را نیز در این اجل آورد تا اندیشه کنند و رای زنند و اختیار کنند برای خود آنچه خواهند که صلاح ایشان است
اگر بعد چهار ماه تمام ایمان نیارند قتل و اسر و حبس و ما شد این باشد و اول مدة یوم الحج الاکبر بود تا دهم ربیع الآخر آنان را که عهدی بود با رسول و آنان را که عهدی نبود پنجاه روز مدة مهلت ایشان بود تا تمامی ماههای حرام بر اصلش بیست روز از ذوالحجه یک ماه تمام محرم و زهری
گفت سوره در اول شوال فرود آمد و اول مدت از آن بود تا آخر محرم چنانکه از عبدالله عباس حکایت کردیم کلبی گفت مهلت چهار ماه آنان را بود که ایشان را عهدی بود برای حجت و اما آنان را که عهدی بود تا بدین عهد ایشان مراعی بود تا تمام مدة فی قوله فاتموا الیهم عهدهم الی مدتهم
مقاتل گفت این در سه قبیله آمد خزاعه و بنی مدلج و بنی خزیمه ایشان را با رسول علیه السلام عهدی بود در حدیبیه تا دو سال خدای تعالی گفت خبر ده ایشان را که این عهد تا چهار ماه است تا برای خود اندیشه کنند و پیغامبر علیه السلام بیزاری با کس عهد نکرد حسن بصری گفت خدای تعالی
رسول را فرستاد و او را فرمود تا خلقان را دعوت کند با اسلام و شرایع او و گفت جهاد کن با آنان که با تو قتال کنند فی قوله و قاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم و رسول علیه السلام آنکه قتال نکرد الا با کسی که با او قتال کردی و دست از معاهدان کوتاه داشتی حق تعالی گفت کنون ایشان را
چهار ماه مهلت ده تا نظر و اندیشه کنند و پس از آن مهلت نیست اگر ایمان آرند و الا فاذنوا بحرب من الله و رسوله و هر که بعد از چهار ماه در اسلام نیاید خون و مال او حلال بود رسول را محمد بن اسحق و مجاهد و قومی دیگر از مفسران گفتند آیة در اهل مکه آمد که با رسول علیه السلام
عهدی بستند در عام الحدیبیه تا ده سال با آن که تا ایشان ایمن باشند بیایند و بشوند و بنو خزاعه در عهد رسول بودند و بنو بکر در عهد
قریش میان ایشان و قبیله خصومتی افتاد و قریش معاونت خود را از بنی بکر مدد کردند بسلاح و قوة ایشان از خزاعه اصابتی کردند و کشتی
چون خزاعه بدیدند که قریش عهد بشکستند و بیاری بنو بکر آمدند و معاهدان رسول را دست در ایشان کردند عمرو بن سالم الخزاعی بیامد
و بمدینه آمد و پیش رسول باستاد و گفت شعر یا رب انی ناشد محمدا . حلف ابینا و ابیه الاتلدا . کنت لنا ابا و کنا الولدا . ثمت
اسلمنا و لم ننزع یدا . فانصر هداک الله نصرا اعتدا . وادع عباد الله یاتوا مددا . فیهم رسول الله قد تجردا . ابیض مثل الشمس ینمو صعدا .
ان سیم خسفا وجهه تربدا . فی فیلق کالبحر یجری مزبدا . ان قریشا اخلفوک الموعدا . و نقضوا میثاقک المؤکدا . و زعموا ان
لست تدعو احدا . و هم اذل و اقل عددا . هم بیتونا بالحطیم هجدا . و قتلونا رکعا و سجدا . رسول علیه السلام گفت لا نصرت ان لم
مرا یاری کنا مما کرده اند یا رنجکم و بنجات و ساز کرد و بجانب مکه رفت و مکه بگشاد و این سال هشتم بود از هجرت و پیش از آن رسول
علیه السلام بغزاة تبوک بود و منافقان اراجیفها افکنده بودند قریش از انجا لیری کردند و عهدی که میان ایشان و رسول علیه السلام
بود بشکستند حق تعالی فرمود با رسول عهد ایشان بینداز و خبر ده ایشان را بکار از اخذ ذلک قوله و اما تخافن من قوم
خیانة فانبذ الیهم علی سواء چون سنه تسع بود رسول علیه السلام خواست تا حج کند آنگه گفت مشرکان حاضر آیند و بر هنه طواف
کنند و من نخواهم که آن باشد ابوبکر را بخواند و او را بموسم با حج امیر فرستاد و چهل آیة از اول سوره براءة با وی داد تا بر اهل موسم خواند

چون ابوبکر رفت جبرئیل آمد و گفت خدایت سلام میکند و میگوید لا یؤدی عنها الا انت او رجل منک این آیات از تو [illegible] مگر تو یا مردی که از قبیلهٔ تو باشد
علیه السلام امیر المؤمنین را بخواند و سوره برائة بدو داد و گفت برو و در عقب ابوبکر برو و ازو بخواه و ابوبکر را مخیر کن اگر خواهد با تو بیاید و اگر خواهد باز گردد امیر المؤمنین
علیه السلام بیامد بر ناقه عضبا ناقه رسول علیه السلام نشسته و ابوبکر را بذو الحلیفه دریافت جابر عبد الله انصاری گوید من با امیر المؤمنین علی بودم چون
رسول [illegible] ابوبکر برنشست و بجائی رسید [illegible] وقت صبح بود و ابوبکر نماز بامداد خواست کردن [illegible] ابوبکر گفت والله
انه [illegible] ناقه رسول الله العضبا [illegible] انا ناقه عضبا است ناقه رسول [illegible] آمد [illegible] چون [illegible] گفت
[illegible] آمد گفت رسول علیه السلام گفت این آیات از تو بستان [illegible] و گفت تو بر مشرکان خوان [illegible]
چه [illegible] رسول گفت [illegible] پیش رسول شد و گفت یا رسول الله اهلتنی
لامر طالت الاعناق الیه فلما [illegible] بعض الطریق عزلتنی قال ما فعلت ولکن الله فعل قال انزل فی شیء قال لا [illegible] ولا
ولکن جبرئیل [illegible] وقال ان الله یقول لا یؤدی عنک الا انت او رجل منک [illegible] رسول الله [illegible]
[illegible] چون [illegible] رسیدم [illegible] گفت [illegible] خدای [illegible] گفت [illegible] جبرئیل آمد
و گفت این آیات [illegible] الا [illegible] از تو من علی را فرستادم [illegible] امیر المؤمنین بیامد و [illegible]
[illegible] روز [illegible] بایستاد و خطبه کرد [illegible] سوره برائة بر مشرکان خواند و عهد قریش بینداخت [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علی [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible] طواف نکند [illegible] پیش از [illegible]
[illegible] الا مؤمن [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] رسول علیه السلام [illegible] حج [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و علی آله الطاهرین قوله و اعلموا انکم غیر معجزی الله خطاب با مشرکان
میگوید بدانید که شما خدای را عاجز نتوانید کردن [illegible]
[illegible] و ان الله مخزی الکافرین [illegible]
[illegible] الله [illegible] عطف علی قوله براءة من الله و رسوله و
[illegible] الاذان اسم [illegible] الاعلام
بالصلاة [illegible] من الله [illegible]
سوره برائة [illegible] اعلام [illegible] من الله و
رسوله الی الناس [illegible] یوم الحج الاکبر [illegible] و مجاهد و عطا
و طاوس [illegible] عبد الله عباس [illegible] امیر المؤمنین علی
[illegible] سعید بن المسیب [illegible] و این مذهب ابو
حنیفه است [illegible] امیر المؤمنین است و عبد الله عباس و سعید جبیر و عبد الله بن اوفی و ابراهیم
و مجاهد و شعبی [illegible] روز عید است [illegible] حج اکبر خوانند [illegible] مسلمانان و مشرکان [illegible]
حج حاضر بودند [illegible] مشرکان حج نکردند [illegible] امیر المؤمنین علی [illegible] روز عید [illegible]

س وقت [illegible] گفت روز حج اکبر گفت سبحان الله روز عید باشد [illegible]
و حرام [illegible] دلیل [illegible] امیر المؤمنین سوره برائة بر مشرکان روز عید خواند [illegible]
گفت [illegible] اعلام من الله و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر و این اعلام در روز عید بود سفیان ثوری گفت یوم الحج الاکبر مراد
[illegible] یوم الجمل و یوم صفین و یوم بعاث مراد حین و زمان [illegible] باشد و [illegible] خلاف کردند [illegible]
این روز را حج اکبر خواندند حسن بصری گفت برای آنکه مسلمانان و مشرکان در این روز حج کردند و عبد الله بن الحارث گفت
حجة الوداع بود [illegible] مسلمانان و مشرکان حاضر بودند [illegible] ایشان [illegible] حاضر بودند [illegible]
[illegible] حج اکبر و حج اصغر مجاهد گفت حج اکبر [illegible] حج اصغر [illegible] و شعبی
[illegible] حج اکبر حج است و حج اصغر عمره [illegible] ان الله بریء من المشرکین [illegible]
[illegible] مشرکان و رسوله [illegible] حذف کرد [illegible]
در جمله اول [illegible] شعر فمن یک امسی بالمدینة رحله فانی و قیار بها لغریب
[illegible] بیان [illegible] و رسوله بری [illegible]
[illegible] قوله ان الله بری من المشرکین و رسوله [illegible]
[illegible] مشرکین [illegible] ابوبکر [illegible]
[illegible] فان تبتم فهو خیر لکم [illegible] توبه کنید [illegible] مشرک [illegible]
[illegible] رجوع کنید فهو خیر لکم [illegible] و ان تولیتم [illegible]
[illegible] بدانید که شما خدای را عاجز نتوانید کردن [illegible]
[illegible] و بشر الذین کفروا [illegible] محمد بشارت ده [illegible]
بشارت [illegible] بشارت [illegible] بر ایشان [illegible] عبادت اصنام
[illegible] خیر [illegible] بشارت ده [illegible] عذاب [illegible] بشارت [illegible]
[illegible] عذاب [illegible] استثنا کرد [illegible] گفت الا الذین عاهدتم من المشرکین [illegible] عهد بستید و
[illegible] ایشان بر عهد ثبات کردند و هیچ نقصان نکردند شما را [illegible] عهد شما [illegible]
[illegible] دشمنان شما [illegible] معاونت نکردند [illegible]
عهدی بود تا مدت [illegible] مراقبت کنید [illegible] تمام [illegible] خدای تعالی
[illegible] قوله الا الذین خلاف کردند [illegible] استثنا [illegible] گفت استثنا از
برائة خدای و رسول است یعنی خدا و رسول [illegible] مشرکان [illegible] گفت استثنا [illegible] منقطع
[illegible] خدای تعالی [illegible] ایشان را [illegible] چهار ماه
با ایشان خطاب کرد [illegible] استثنا [illegible] قوله فسیحوا فی الارض [illegible] مجاهد گفت [illegible]
[illegible] عبد الله عباس گفت [illegible] میان او و رسول علیه السلام عهدی بود [illegible]
عبد الله عباس گفت [illegible] رسول را مخالفت نکردند [illegible] معاونت نکردند [illegible]
که رسول را با ایشان عهدی بود [illegible] رسول علیه السلام چون به تبوک میرفت [illegible]

بسیار عهد عهد بمصالحت کرد چون اهل هجر و اهل بحرین و اهل ایله و دومة الجندل و اهل اذرح و معنی و ایشان جماعتی بودند
از جهودان و برای ایشان صلح نامها نوشت و جزیتی بر ایشان نهاد و ایشان را در زنهار گرفت و ایشان در ثبات عهد کردند تا رسول
از دنیا برفت و رسول علیه السلام با ایشان بر عهد بود لاجرم عهد با ایشان بر جاست تا روز قیامت مادام تا شرط زنهار بجای آرند و نقصان خط
معنی با شما نقض و نقض لو و نقض بود و آن امانت چیزی باشد از معدود و جز معدود و معنی آنست که ایشان نقض کردند از شرط العهد شیئا
و لم یظاهروا علیکم احدا نقصان نکردند و مظاهرت معاونت باشد من الظهر و ظاهر علیه و اعان علیه خلاف ظاهره و اعانه باشد چون
علیه گوید یا و پشتی باشد بو او قتاده گفت این جماعتی مشرکان بودند که عام الحدیبیه با رسول عهد کردند تا مدتی و از مدت ایشان چهار
ماه مانده بود از روز عید اضحی خدای تعالی گفت آن مدت تمام با ایشان بکنید و مدة زمانی طویل الضمیر باشد و اشتقاق او من المد باشد و قول
کلبی گفت بنی عهد مشرکان بمکه بود با طلات برای آنکه فتح مکه در سنه ثمان بود و در سنه تسع سال که ادای اسلام کشت و بنی عهد در سنه تسع
قوله فاذا انسلخ الاشهر الحرم انسلاخ خروج الشیء مما لابسه باشد و اصل او من سلخت الشاة و فانسلخت و دو ماهها حرام دو قول گفتند یکی گفت
ذوالقعده و ذو الحجه و محرمست و رجب واحد فرد و قتاده و قولی دیگر آنکه چهار ماه است اما از اول شوال تا آخر محرم و قال ابن عمر
تا ده روز از ربیع الاخر بر سبیل علی اختلاف الاقوال فیه علی ما مضی چنانکه بیان کردیم حق تعالی درین آیة وعده کرد چون این ماه بگذرد و بگذشت
او ماهها حرام بر سد از آن پس مشرکان را کجا یابید بکشید و گفت و او است کم کرا کجا باشید و هر جا که باشند اگر در حل باشد اگر در حرم و گرد
حصون باشند و اگر در صحرا و اگر در شهرها و اگر در ماه حلال باشد و اگر در ماه حرام و خذوهم و بگیرید ایشان را و احصروهم و الحصر المنع و منه
المحصار و احصر طریق اذا منعه السیر و حصره العدو و حصر فی کلامه اذا عیی فیه و الحصر الحبس و الحصر العد ایضا لان المعدود یعد
یحصر و اقعدوا لهم کل مرصد و بنشینید برای ایشان بر سر راه و در هر جای رصد باشد آنجا که ایشان را بتوان بشنید و اصل رصد حفظ باشد و راصد را
رصد برای آن خوانند که ایشان را نراقب کند و نگاه داند و دست و قال لبید لیالی المرصاد و قوله کل مرصد نصب او بر ظرف و گروهی از گفتند
بحذف حرف الجر کما قال الشاعر شعر نغالی اللحم للاضیاف نیا و نرخصه اذا نضج القدور ای باللحم و در رصد موضع الرصد باشد کالمذهب
للجمع شعر ان المنیة للفتی بالمرصاد فان تابوا اگر توبه کنند از کفر و ایمان آرند و اقاموا الصلوة و آتوا الزکوة و مال بر هند و شرائط اسلام
بجای آرند فخلوا سبیلهم راه ایشان بگشایند یعنی دست از ایشان بدارید که خدای غفور و رحیمست و گروهی بدین آیة استدلال کردند
بآنکه تارک نماز را قتل واجب باشد چون قصد کند برای آنکه خدای تعالی فرمود که مشرکان را بکشید مگر ایمان آرند و نماز کنند چنانکه
ایمان سبب حقن خون ایشان کرد همچنین نماز و زکوة را پس تارک این منزلت تارک آن بود قتلش واجب باشد و لحجة باین معنی
تعلق دارد گفتند شرعیات پیش از ین علما خلاف کردند در حکم این آیة اعنی قوله فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم حسین بن فضل
گفت این آیة ناسخست هر آیتی که در او ذکر عفو و اعراض و مدارات و مدافعت کفار است و این آیة منسوخست بقوله فاما منا بعد و اما
فدا قتاده گفت این ناسخ آنست و درست آنست که مرد محکم اند برای آنکه اتفاق است کار از و لکن رسول علیه السلام هم قتل کرد
هم عفو هم فدا شد دلیل بکرم در این آیة و خذوهم و اخذ اسیر باشد و اسیر را باشد که فدا کند خود داد و دلیل بر این حدیث عطا
که گفت مردی را پیش رسول آوردند اسیر و او ابو ثمامه گفتند سید یمامه بود رسول علیه السلام او را گفت یا اسلام آر یا خویشتن باز
خر یا بکشم یا آزاد کنم گفت یا محمد اگر بکشی مردی بزرگ را کشته باشی و اگر فدا ستانی بزرگی را ستده باشی و اگر آزاد کنی
هم چنین و اما اسلام نخواهم رسول علیه السلام گفت بفکان آزاد کردم او چون این شنید گفت اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول
الله کرم قوله دلیل میکند که تو بفا میر خدای ببخشات و با یمامه رفت و طعام مکه را ماده از یمامه باشد و طعام از اهل مکه منع کرد و گفت طعام
منع شما را تا ایمان نیاورید و ایشان همه برسول علیه السلام نوشتند و شکایت بر رسول علیه السلام رسول گفت یا ابا ثمامه طعام
از ایشان منع مکن او بفرمان رسول ایشان را طعام داد قوله و ان احد من المشرکین استجارک و اجره حق تعالی گفت اگر کسی از جمله مشرکان

بتو پناه جوید یا امان خواهد و بجوار تو آید او را پناه ده و بجوار گیر و ان اذ حرف ان باشد که از پس او فعل باشد برای آنکه شرط است و شرط در افعال شود و اگر
چنانکه از پس او اسم آید بر تقدیر اضمار فعل باشد کقول الشاعر شعر لا تجزعی ان منفس اهلکته فاذا هلکت فعند ذلک فاجزعی التقدیر
ان اهلکت منفسا اهلکته و فی الاتیان استجارک احد من المشرکین استجارک در موضع جزم است بان علی قول الفراء فاجره جوابه و است
و الاجارة الادخال فی الجوار پس جوار ده او را و بناه خود گیر او را حتی یسمع کلام الله تا کلام خدای بشنود و بحجت و برهان متوجه شود که اسلام
آرد نجات دنیا و آخرت یافت و گر او را با منگاه خود برسان که حمایتی تو است این علم برای آن میباید که ایشان گروهی اند که نمیدانند تحصیل
مکن با ایشان تا با شد که بدانند قوله حتی یسمع کلام الله این دلیلست بر آنکه کلام حرف و صوت باشد که کلام خدای تعالی هم
از قبیل حرف و صوتست برای آنکه سماع در حرف و صوت صورت بندد و تعلق ندارد بآن معنی که دعوی کردند که بذات متکلم قائم باشد
در اخبار خوارج آمد که جماعتی خارجیان جمع شده بودند و رای زدند و گفتند اگر بر مذهب ایشان بودند و گفتند اتفاق
اتفاق افتاد که کار علی با ایشان بگذشت و ابو الهذیل علاف در میان ایشان بود ایشان بترسیدند و میدانست که ایشان بشنید
ابو الهذیل گفت هیچ اندیشه مدارید و این کار بمن رها کنید که من دفع ایشان بکنم ایشان چون برسیدند گفتند شما چه قومید ابو الهذیل
گفت ما قوم مشرکانیم مستجیران آمدیم تا کلام خدای بشنویم خارجیان گفتند هر جا بگروا یا قر چند از قرآن بر ایشان خواندند ایشان گفتند
اما دانستیم اکنون گفتند شما هر جا خواهید بروید بسلامت ابو الهذیل گفت نه حق ما تمام نکردید گفتند چگونه گفت ما را بمامن برسانید
خدای تعالی میگوید و ان احد من المشرکین استجارک فاجره حتی یسمع کلام الله ثم ابلغه مامنه گفتند راست گفتی ایشان برفتند و ایشان را
با من گاه خود رسانیدند قوله کیف یکون للمشرکین عهد عند الله و عند رسوله کیف سوال از حال باشد و معنی او استفهام است
و در این بر وجه تعجب آمد و نفی گفت چگونه باشد مشرکان را عهدی بنزدیک خدای و پیغامبر یعنی نباشد ایشان را عهدی چنانکه بگو کیفا گوید
کیف احتمل هذا منک ای لا احتمل چگونه احتمال کنم از این حدیث تو یعنی نکنم و مثله قول الشاعر شعر هل انت الا اصبع دمیت و فی
سبیل الله ما لقیت ای ما انت الا اصبع استثنا کرد و گفت الا الذین عاهدتم عند المسجد الحرام مگر آنان که عهد با ایشان بنزدیک خانه
خدای کردید خلاف کردند در ایشان عبدالله عباس گفت قریش اند قتاده و ابن زید گفتند اهل مکه اند که با رسول عهد کردند عام
الحدیبیه مجاهد گفت خزاعه اند ابن اسحق گفت قومی اند از بنی کنانه و مسجد جای سجود باشد و مسجد الحرام خوانند برای آنکه معظم است و حرمت
باشد فما استقاموا لکم این ما مدت گویند محل او نصب باشد بر ظرف و التقدیر استقیموا لهم مدة استقامتهم لکم گفت مادام تا ایشان
بر عهد باشند و استقامت میکنند شما نیز و قوم تو با ایشان بر استقامت و راستی باشید ایشان استقامت نکردند و نقض عهد
کردند و معاونت بنی بکر کردند بر خزاعه رسول علیه السلام ایشان را چهار ماه مهلت داد تا اندیشه کنند در کار خود یا اسلام آرند یا
بروند و حرم بازگذارند و شهرها دیگر شوند ابن اسحق و کلبی گفتند این جماعتی بودند از بنی بکر و بنی خزیمه و بنی مدلج و بنو
ضمره و بنو دیل و ایشان در عهد قریش بودند در حدیبیه تا آن مدت که رسول علیه السلام نهاد ایشان را قریش عهد بشکستند
و این جماعت بر عهد بودند خدای تعالی گفت تا ایشان بر شما بر عهد باشند شما نیز بر عهد باشید و گفتند ایشان از انانند که خدای
گفت الا الذین عاهدتم من المشرکین ثم لم ینقصوکم شیئا الایة و اولیتر آن باشد که ایشان آن گروه که باشند تا حدیث مکه نباشد
ان الله یحب المتقین خدای تعالی متقیان را و پرهیزکاران را دوست دارد قوله کیف و ان یظهروا علیکم الایة در کلام حذف
هست که معنی را اقتضا میکند و تقدیر آنست کیف یکون لهم عهد و کیف لا تقاتلونهم و کیف یرقبون الا و لا ذمة از این معنی
ایشان را چگونه عهدی باشد تا چگونه بکشید ایشان را تا چگونه مراقبت عهد و حرمت ایشان کنید و لکن بیفکند لدلالة الکلام
علیه حق تعالی گفت چگونه باشد این حال و اگر چنان بود که ایشان بر شما ظفر یابند در حق شما مراقبت هیچ عهد و خویشی و حرمت
نکنند شما چگونه مراقبت کنید و چگونه ایشان را نکشید و گرد بر ایشان شما را ازیشان رها نکنند و این قال الا ان الکلام بیاد

حذف کنند چون در کلام دلیلی باشد بر وی و مثله قول جمیل شعر فقالوا نعم الله سعلاه و حبا • و لو ظفروا بی ساعة قتلونی • فکیف و لا قوی
و ما دوم دنی • و لا ام ذو کثرة فیذوف • المعز فکیف یقتلونی • و قال الآخر شعر و خبرتمانی انما الموت فی القری فکیف • و هذی هضبة و کثیب
ای کیف مات هنالک فی المتوفی و لم یکن فی القری • و قال الحطیئة شعر فکیف و لم اعلمهم خذلوکم • و لا ادکم فذوا ای کیف یلومونی علی مدح
قوم لیس بینی و بینه عداوة و نظائر این را حصر نباشد چون در کلام دلیلی بود حذف کنند بعد الاثبات و ان یظهروا علیکم یقال ظهر علیه
و ظفر علیه بمعنی لا یرقبوا فیکم لا یحفظوا فیکم و المراقبة مراعاة باشد الا و لا ذمة در معنی ال شش قول گفتند مجاهد و ابن زید گفتند
عهد باشد و لکن بلفظی دیگر [illegible] تکرار کرد کقول الشاعر شعر والفی قولها کذبا و مینا • عبدالله عباس گفت قرابة باشد یعنی خویشی گفت رحم
باشد [illegible] قول حسان بن ثابت شعر لعمرک ان الک من قریش • کال السقب من رال النعام • و قال ابن مقبل شعر افسد الناس خلوف خلفوا
قطعوا الال و اعراق الرحم • و قال الحزنی لا ال شعر یعنی العهد [illegible] کازیاتم • و قولا لها العهد لا یکذب • ابو عبیده گفت سوگند و پیمان
باشد حسن [illegible] گفت حاد ابو مجلز گفت [illegible] الا اعلام الله عز و جل و عبید بن عمیر [illegible] عبدالله و در خبر
هست که قومی از قوم مسیلمه در عهد ابوبکر [illegible] ابوبکر [illegible] گفت [illegible] ایشان [illegible] ابوبکر گفت هذا الکلام
لم یخرج من ال ای من الله و قراءة عکرمه آنست ایلا بالیاء و الایل هو الله عز و جل و منه جبرئیل و میکائیل و اصل کلمه من الال و هو البریق
باشد یقال ال لونها [illegible] و منه الال [illegible] شبهه بالحربة [illegible] الا و لا ذمة قیل عهدا و قیل [illegible] و جمعها ذمم یرضونکم
بافواههم [illegible] یعنی بزبان و گفتار و دل ایشان کاره است و قابل هست از گرد زبان میگویند [illegible] باشد
[illegible] باطن خلاف ظاهر داشتن [illegible] منافقان بود و بیشتر ایشان فاسقند [illegible] و جمله اند [illegible]
چنانکه گویند [illegible] و بعضی [illegible] گفتند لفظ اکثر [illegible]
[illegible] فاسقند [illegible] ابن الاخشاد گفت [illegible] معترد [illegible]
گفت اشتروا بآیات الله ثمنا قلیلا [illegible] آیات الله و اشتری [illegible] باشد بعوض آیات خدای [illegible] اندک [illegible]
[illegible] و بعوض [illegible] و گفتند [illegible] یعنی آیات خدای [illegible]
[illegible] ابو سفیان آمد [illegible] طعامی [illegible] و گفتند [illegible] طعام میدادند
[illegible] رسول [illegible] عبدالله عباس گفت [illegible] اهل طائف [illegible] که ایشان [illegible] کردند و بار رسول
[illegible] گفت [illegible] که عهد رسول بشکستند [illegible] ایشان [illegible] قلیل [illegible]
[illegible] قلیل بود و اگر چه [illegible] کثیر بودی باضافت [illegible] ایشان [illegible] قلیل بودی فصدوا
عن سبیله [illegible] خدای [illegible] خدای [illegible] ساء ما کانوا یعملون ایشان بد کاری بود [illegible]
[illegible] و محل و نصب علی التمییز [illegible] معروف با ابتدا [illegible] محذوف
و التقدیر ساء العمل عملا کانوا یعملون لا یرقبون فی مؤمن الا و لا ذمة [illegible] که این آیة در حق آنانست که ایشان با آیات
خدای عوض اندک [illegible] خدای [illegible] در حق جمله [illegible] چنانکه گفت
این آیة در حق جهود [illegible] در حق ناقضان عهد [illegible] ایشان گفت [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] کنند [illegible] ایشان [illegible] ایشان فاخوانکم
فی الدین ایشان برادران شما اند [illegible] گفت اولئک هم المعتدون ایشان ظالمان و متعدیان اند [illegible] و متجاوز
از [illegible] ایشان [illegible] گفت [illegible] کنند [illegible] اقامت کنند [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] برادران شما اند [illegible] باشد [illegible] نماز [illegible] اسلام است [illegible]

نباشد و هم مسلمان و مرتفع [illegible] خبر مبتدای محذوف و التقدیر فهم اخوانکم فی الدین [illegible] گفت [illegible] و بیان آیات [illegible]
با قومی که [illegible] و این بیان علم است [illegible] تخصیص کنند چنانکه گفت [illegible] و قوله [illegible]
و بیان این طریقه [illegible] قوله و ان نکثوا ایمانهم من بعد عهدهم ای نقضوا و اگر چنانکه بشکنند سوگندشان و خلاف کنند
عهد که [illegible] باشد [illegible] قال الله تعالی و لا تکونوا کالتی نقضت
غزلها من بعد قوة انکاثا [illegible] نکث [illegible] و نقض [illegible] یقال
نقض البناء و الحبل و العهد و طعنوا فی دینکم [illegible] فقاتلوا ائمة الکفر قتال [illegible] بالهمزة
که عبدالله عباس گفت [illegible] ابو سفیان حرب و الحارث بن هشام و سهیل بن عمرو و عکرمة ابن ابی جهل [illegible] و سائر قریش
که عهد رسول بشکستند و ایشان بودند [illegible] رسول را از مکه بیرون کردند [illegible] حذیفة بن الیمان
گفت اهل این آیة [illegible] گفت [illegible] و [illegible] خدای
[illegible] تحقیق [illegible] تخفیف و ابن عامر [illegible]
هشام [illegible] بالفتح لا ایمان لهم [illegible] سوگند نباشد [illegible] سوگند باشد
[illegible] گفت سوگند [illegible] ایشان [illegible] ایشان حرمت سوگند [illegible]
ثبات [illegible] اعتقاد [illegible] گفت لا ایمان لهم ای لا وفاء لهم و استشهد
بقول الشاعر شعر و ان حلفت لا ینقض النأی عهدها فلیس لمخضوب البنان یمین • ای وفاء بالیمین و سوگند [illegible]
خوانند [illegible] سوگند [illegible] و حسن و عطا [illegible]
ایمان [illegible] کفر [illegible] ایمان [illegible] شبهات [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] ایمان باشد [illegible] لا ایمان لهم ای لا امان لهم یعنی [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] ایمان [illegible] باشد [illegible]
[illegible] الا تقاتلون قوما نکثوا ایمانهم [illegible] سوگند [illegible] پیغامبر خدای را
[illegible] ایشان [illegible] قتال [illegible]
[illegible] اتخشونهم [illegible] ایشان [illegible] خدای [illegible] قتال ایشان [illegible]
خدای [illegible] عقاب [illegible] قتال ایشان [illegible] ترغیب و تحریص بر قتال ایشان [illegible]
و سبیل [illegible] قاتلوهم [illegible] ایشان [illegible] ایشان [illegible] کرده اند و
عذاب [illegible] قتل است و اسر [illegible] کشته شوند و بعضی اسیر [illegible] و ینصرکم علیهم و یشف
[illegible] ایشان [illegible] رسول علیه السلام و در آیة معجزه
از معجزهای رسول علیه السلام برای آنکه این خبر است از غیب [illegible] خدای تعالی و یذهب
غیظ قلوبهم [illegible] ایشان [illegible] حاصل کنند
دل ایشان [illegible] و یتوب الله علی من یشاء برفع [illegible] استیناف باشد [illegible] جواب قاتلوهم [illegible] نباید [illegible] که گویند ندارد
[illegible] خدای [illegible] ایشان [illegible] برای [illegible] ابوسفیان [illegible] عکرمه بن ابی جهل و سهیل بن عمرو [illegible] و یتوب الله [illegible]
با اهل [illegible] مع ان یتوب الله [illegible] الثابت [illegible] و خدای تعالی [illegible] ایشان

بپذیرد چون توبه کنند بر اعتقاد خویش و در خبر بشارتست با آنکه بعضی از ایشان ایمان خواهند آوردن و نیز معجزی باشد رسول را علیه السلام
که خبر وعده از غیب و مخبر به وفق خبر باشد که آنکه تا بدانند که قتال با ایشان مانع نخواهد بودن ایشان را از ایمان والله علیم حکیم
و خدای داناست بتوبه ایشان چون توبه کنند و حکیمست در امر کردن بقتال ایشان پیش از توبه ام حسبتم ان تترکوا ام اینجا استفهامیست
که در میان کلام افتد آن استفهام تام کنند تا فرق باشد میان او و میان استفهامی که در اول کلام افتد که آن منفصل باشد یا همزه چنانکه
یکی از ما گوید میان سخن یا چنین نکند و بعضی دیگر گفتند میم صلتست والتقدیر احسبتم حق تعالی گفت پنداشتید که شما را
رها خواهند کردن و ترک در لغت آن باشد که فعل را بگذارد و تعرض نکند کقوله و ترکهم فی ظلمات لا یبصرون و در اصطلاح متکلمان
ترك ضدی باشد که ما فاکند فعلی بتدارك در محل قدرت برو و لما یعلم الله رها کنند شما را و خدای هنوز نشناسد که از میان شما مجاهد
کیست و معنی آنکه شما هنوز جهاد ناکرده تا خدا شما را مجاهد داند چه تا ایشان مجاهد نباشند خدای ایشان را مجاهد نه داند لم یزل
فیما لم یزل ولا یزال عالم بود به آنچه معلومات والعلم بان الشیء سیوجد علم بوجوده اذا وجد تا کسی گمان نبرد که علم بعد از آن بود و علم
تعلق دارد بالشیء علی ما هو به و او را علی ما هو به نکرده اند پس نفی علم بجای نفی معلوم نهاد برای آنکه لما نفی را باید نفی فعل بعد جمیع
فی وقع المعنی ام حسبتم ان تترکوا و لما تجاهدوا باید پنداشتید شما را رها خواهند کردن و شما جهاد ناکرده و گفتند معنی آنست که حق
تعالی با شما معامله آنان نا کرده که ایشان را باختبار و امتحان استخراج احوال عزی کند که خدا داند تا باید چون تکلیف این صورت دارد این
عبارت باو اجراکرده و این در معنی جاری مجری آنست که گفت الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا و هم لا یفتنون و این بوجهی اسات
ذکر و وجهی دیگر گفته و این آنست که علم بمعنی معرفت چنانکه بسیار جاها دیده بمعنی علم الملک و لما یعلم الله الذین جاهدوا منکم والذین
لم یتخذوا من دون الله و ظهر هما التام لم یعرف بوجود باشد خدای تعالی پیدا را چه رؤیت معلوم بحالست و این وجهی نیکوست و لم
یتخذوا ایشان هنوز نا کرده یعنی المجاهدین یعنی خدای از ایشان نادانسته که از خدا و پیغامبر و مؤمنان دوستی در برون خاص
گرفتند یعنی خدای از شما جهاد نادانسته و شما خدای و پیغامبر و مؤمنان دوست نا گرفته و ولیجه دخیله باشد من ولج اذا دخل و آن
دوست را گویند که خله کار او طریق سر بر مطلع باشد و او را ولیجه خوانند و نظیره البطانة والدخیله و اصل او از ولوج باشد
وهو الدخول و خانه را هوبرا نویج خوانند از او وجه قال العجاج شعر متخذا منها الکاس تولجا وقال طرفه شعر فان القوافی یلجن
مولجا تضایق عنه ان تولجه الابر وقال ابان بن تغلب شعر فبئس الولیجة للهاربین والمعتدین و اهل الریب قتاده و ولیجة اولیاء
وضحاك گفت خدیعه حسن گفت کفر و نفاقا قاو بربیع گفت قول فر اکفت معنی آنست که و لما یعلم الله المجاهدین منکم والذین لم یتخذوا من
دون الله بطانة او خدیعة و کفرا و نفاقا و جماعة نیشون الیهم سرکم و لیجه گفتیم کسی باشد که تو سرخود با او گویی و خدا نادان ازما
که مجاهد کیست از شما و آنکه شما بیرون خدا و پیغامبر و رسول دوستان درونی می گیرید بر سبیل کفر و نفاق و خدیعه و خیانت مجاز گفت
معنی آیه فرات از نفاق حسن گفت فرات است از کفر و نفاق و این دو معنی که درین آیه گفتیم معنی باز پسین هیرات لقوله
من دون الله و اگر من الله بودی عطف آن معطوف بودی و تخصیص لا یتحل هذا المعنی و لما یعلم الله المجاهدین منکم و الذین لم یتخذوا من دون الله ولیجة
من دون الله و رسوله و المؤمنین و اعتماد معنی آیه بر لیست و برآن قول باید گفتن دون صلتست و این قول باطل و ظاهر باطلست
والله خبیر بما تعملون و خدای با آنچه شما میکنید داناو باخبرست قوله تعالی عن و جل
١٧ مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بِالْكُفْرِ
نباشد مشرکانرا که آبادان کنند مسجدهای خدای را گواهی دهنده برخود بکفر
أُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ ۝ إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ
ایشانرا باطلست کردارهای ایشان و در دوزخ ایشان همیشه باشند آبادان کند مسجدهای خدای را

مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ
آنکه ایمان آرد بخدای و روز بازپسین و بپای دارد نماز را و بدهد زکوة را و نترسد مگر از خدای
فَعَسَىٰ أُولَٰئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ ۝ أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ
همانا ایشان باشند از راه یافتگان کردید آب دادن حاجیان
عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ
و آبادان کردن مسجد حرام چون آنکس که ایمان آرد بخدای و روز قیامت و جهاد کند در راه
اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ۝ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا
خدای راست باشند نزدیک خدای و خدای راه ننماید گروه بیدادکاران را آنانکه ایمان آوردند و هجرت کردند
وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ
و جهاد کردند در راه خدای بمالها و جانهای ایشان بزرگترند بپایه نزدیک خدای
وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ ۝ يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ
و ایشان رستگارانند مژده میدهد ایشانرا خدای ایشان ببخشایش از و خوشنودی و بهشتها
لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُقِيمٌ ۝ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ
که ایشانراست در آنجا نعمتی پاینده همیشه باشند در آنجا جاودان خدای نزدیک اوست مزدی بزرگ
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ
ای آنان که بگرویدید مگیرید پدرانتان را و برادرانتان را دوستان اگر
اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ
اختیار کنند کفر بر ایمان و هرکه دوست گیرد ایشانرا از شما ایشان
الظَّالِمُونَ ۝ قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ
بیدادکارانند بگو اگر باشند پدرانتان و پسرانتان و برادرانتان
وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ
و زنانتان و خویشانتان و مالها که اندوختهاید و بازرگانی که میترسید
كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ
از کسادآن و جایها که بپسندیدآنرا دوست تر بشما از خدای و پیغامبرش
وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي
و جهاد در راه او پس انتظار کنید تا بیارد خدای فرمانش و خدای راه ننماید
الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ۝ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ
گروه فاسقان را یاری کرد شما را خدای در جایها بسیار
وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا
و روز حنین چون بعجب آورد شما را بسیاریتان بکار نیامد از شما چیزی
وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ ۝ ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ
و تنگ شد بر شما زمین با فراخیش پس برگردیدید پشت داده پس فرو فرستاد خدای

سَكِينَتَهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنزَلَ جُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ
آرامش خود بر پیغامبرش و بر گرویدگان و فرستاد لشکرها که ندیدید شما و عذاب کرد آنانرا
كَفَرُوا وَذَٰلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ . ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مِن بَعْدِ ذَٰلِكَ عَلَىٰ مَن يَشَاءُ
که کافر شدند و آن پاداشت کافرانست پس توبه پذیرد خدای از پس آن برآنکه خواهد
وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ قوله ما کان للمشرکین ان یعمروا مساجد الله الایة عبدالله عباس گفت سبب نزول این آیة آن بود که چون
وخدای آمرزنده و بخشاینده است عباس را باسیری گرفتند در بدر مسلمانان در وی افتادند و او را ملامت کردن گرفتند
بکفر و قطیعهٔ رحم و سخن درشت گفتند او را عباس گفت چه نیست که ساوی ما میگویید و محاسن ما فراموش کرده اید امیرالمؤمنین
علی گفت چه محاسنست شما را گفت عمارت مسجد حرام و حجابت کعبه و سقایة الحاج و فک الاسری خدای تعالی این آیة فرستاد در
رد عباس گفت ما کان للمشرکین نباشد مر کافرانرا که مساجد خدا را عمارت کنند در آن حال که ایشان بر خود گواهی میدهند بکفر یعنی
افعالی میکنند که دلیل کفر ایشانست تا بمنزله آن باشد که بر خود گواهی داده باشند و نصب شاهدین بر حال باشد و ابن کثیر و ابو عمرو
خوانند مسجد الله بر واحد علی ان المراد به المسجد الحرام و باقی قرا مساجد الله خوانند بر جمع و آن دو معنی احتمال کند یکی آنکه جمله
مساجد باشد بر عموم و دیگر آنکه مراد مسجد الحرام بود آنکه هر بقعه از مسجد کردمات و برای کثرت او و برای آنکه مردم در وی بهر
جانب نماز کنند یعنی بجای جهت خانه کعبه کرده و در جمع مسجد این باشد و مراد این آیة آنست که ایشانرا نرسد که خویشتن را عمار
مسجد خوانند و ایشان بر کفر اصرار کرده و قوله شاهدین علی انفسهم بالکفر در وجهی قول گفتند یکی گفتند یفعلون ما یدل علی کفرهم
و این قول حسن بصریست و دیگر آنکه سدی گفت مراد تصریح شهادة و بخرا است چنانکه جهود بگوید که من جهودم و ترسا بگوید که من
ترسایم ایشان نیز میگفتند ما مشرکیم و این صریح گواهی باشد بکفر خود کلبی گفت معنی آنست که گواهی میدهند بر رسول ما
علیه السلام بکفر و چون بر کفر او گواهی دهند بر خود گواهی داده باشند چه او از ایشان بود فی قوله لقد جاکم رسول من انفسکم ضحاک گفت
از عبدالله عباس که گواهی ایشان بر خود بکفر سجده ایشان بود بتان را بالات میکنند بتان بر مخلوق شدند خدای تعالی گفت اولئک
حبطت اعمالهم ایشان آنانند که اعمال ایشان باطلست و مراد تعالی است که ایشانرا عملی بود و واقع آنکه باطل گشت بلکه مراد آنست
که ایشانرا هیچ عملی واقع نبود و ایشان در دوزخ جاوید باشند ابن السمیفع در شاذ خواند انما یعمر ابن عمار بعضهم یا و کهیم و او را
دو معنی باشد یکی آنکه یجعلها عامرا برای آنکه عمر عمر لازمست و هم متعدیه و جوء لازم الکافر داد عمرا و متعدی کند قیاسا
علی ما اخواته و وجهی دیگر آن بود یعینوا علی عمارتها که بر عمارت آن یاری کنند کان را انما یعمر مساجد الله آنکه بلفظ انما کرد اثبات
الشی و نفی ما عداه باشد گفت عمارت مسجدهای خدای آنکس کند که بخدای ایمان دارد و نماز بپای دارد و زکوة مال دهد ایشان همانان
جمله را یاد کنان باشد عبدالله عباس و حسن گفتند یعنی بخدای واجب باشد و بعضی دیگر گفتند برای آن لفظ عسی را
تاکید کنند و بر حذر باشد از معاصی و از جمله عمارت مسجد قصد او باشد بنماز مسجد بنماز جماعة و ابو هم نماز کنان آبادان باشد
ابو سعید خدری روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله گفت چو بینی که مردی آمد و شد مسجد بنماز بپای میدارد گواهی دهی برایمان
او برای آنکه خدای جل جلاله میگوید انما یعمر مساجد الله من آمن بالله والیوم الاخر الایة اجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام
مفسران و اهل سیر در سبب نزول این آیة خلاف کردند نعمان بن بشیر گفت من بنزدیک منبر رسول علیه السلام بودم با گروهی
مردی میگفت من باک ندارم از آنکه هیچ عمل نکنم بعد از آنکه حاجیانرا آب دهم و دیگری گفت باک ندارم که هیچ عمل نکنم بعد از آنکه
عمارت خانه خدای کنم و دیگر گفت جهاد در سبیل خدای از هر دو فاضل ترست عمر گفت باک مدارید و خصومت مکنید بنزدیک
منبر رها کنید تا رسول علیه السلام بیرون آید من از و پرسم تا بگوید که کدام فاضل تر است از این هر سه چون رسول علیه السلام

بیرون آمد بحکومت پیش او رفتند خدای تعالی این آیة فرستاد علی ابن ابی طلحه روایت کرد از عبدالله عباس که سبب نزول آن بود که عباس گفت
جماعتی سابقان مهاجر را اگر شما ما را باسلام و هجرت سبق بودید ما شما را سبق بردیم بسقایة الحاج و عمارت مسجد الحرام خدای تعالی
این آیة فرستاد رد علیه عطیه العوفی روایت کرد از عبدالله عباس که گفت سبب نزول آیة آن بود که جماعتی مشرکان گفتند سقایة
الحاج حاجیانرا آب دادن و عمارة خانه کعبه و مسجد الحرام کردن بهتر است از ایمان بخدای ابن سیرین و مرة الهمدانی گفتند سبب
آن بود که امیرالمؤمنین علی عباس را گفت چرا هجرت نکنی چرا موافقت پیغمبر نکنی و در صحبت او نباشی گفت من کاری دارم از
سقایة الحاج و عمارة مسجد الحرام بهتر است از هجرت خدای تعالی این آیة فرستاد حسن بصری و شعبی و محمد بن کعب القرظی گفتند
آیة در شأن امیرالمؤمنین علی آمد و سبب نزولش آن بود که یک روز عباس عبدالمطلب و طلحه بن شیبه با یکدیگر خلاف
کردند عباس گفت من بهترم که سقایة الحاج بدست منست و حاجیان آب از دست من خورند طلحه بن شیبه گفت بل من بهترم
که کلید خانه بدست منست و عمارت آن من دارم و اگر خواهم امشب در خانه کعبه توانم بودن چون گفتا گوی در از شد گفتند
بیا تا او را کس کاذبین راه بر ایشان او را حاکم کنیم و از و بپرسیم که تا بر ما باشد نگه کردند امیرالمؤمنین علی برآمد گفتند الله اکبر
بعد از این حاکم تو باشی ما او را دست گرفتند و پیش او آمدند و قصه با او بگفتند او گفت الا ادلکما علی خیر منکما راه نمایم شما را بر کسی که
از شما هر دو بهتر است گفتند کیست ان گفت من که بر زدم هر دو شما را بالسیف حتی قادتکما الی الاسلام الکریم از سر شما باز نگرفتم شما را
باسلام در آوردم گفتند عم ما را درخور حکایت میکند گفت علی وجه منع کند مر ما را از آنکه این گویم و من بیرون آمد و صاحب جهاد بدین
خایم بد و قبله با رسول نماز کرده ام و مدتها مرا از پیش از زمان دیگر ایشانرا خصومت خود فراموش شد و با او کرده او گفتند
خصومت ما باقی افتاد بیا تا با رسول خدای شویم بحکومت پیش رسول رفتند و گفتند یا رسول الله این کودک با بنی کریما تفاخر
میکند رسول گفت چگونه قصه با او بگفتند رسول علیه السلام هیچ نگفت انتظار وحی را تا آنگه که بدیر ساعة جانب علی کرد خدای
این آیة فرستاد اجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام الایة حق تعالی گفت اجعلتم سقایة الحاج کردید سقایة الحاج را و سقایة
فعالة باشد در فعالة فعل را گویند که بسیار بکنند تا صنعت گردد کالخیاطة والحیاکة والصیاغة و فعالة بفتح مصدر باشد
کالسماحة والظرافة و مصدر این فعل سقی بود یقال سقیته سقیا و ابجا جای آن در زن فعاله آورد کاین کار را حیثی را
بشایة صناعة بود و گفتند خود مصدر است کالرعایة والحمایة و ضحاک در شاذ خواند سقایة بضم سین حق تعالی گفت آب
دادن حاجیان و عمارت خانه خدای کردید چون کسی که ایمان آرد بخدای و پیغامبر و بقیامت بنشیند و جهاد کند در سبیل الله
و معنی آیة آنست که اجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام کایمان من امن بالله علی حذف المضاف و اقامة المضاف
الیه مقامه چنانکه گویند السخا حاتم و الشجاعة عمرو معنی آنکه السخا سخا حاتم والشجاعة شجاعة عمرو قال الشاعر شعر حسبت
بغام راحلتی عناقا وما هی ویب غیرک بالعناق ای صوت عناق و قال الخنساء شعر لعمرک ما الفتیان ان تنبت اللحی
ولکنما الفتیان کل فتی ندی و این طریقه را ترتیب کرده ایم چند جا در این کتاب و وجهی دیگر در آیة آن بود که اسم فاعل
بجای مصدر بنهد گویند تقدیر آنست که اجعلتم ساقی الحاج و عامر المسجد الحرام کمن امن بالله آب دهنده حاجیان را
و عمارت کننده مسجد را چون مؤمن کرده بخدای و بروز قیامت و چون مجاهدی در سبیل خدای و دلیل این تاویل قرأة
عبدالله زبیر است و ابو وجزة السعدی در شاذ خواندند اجعلتم سقاة الحاج و عمرة المسجد الحرام فی جمیع ساقی و
عامر آنکه گفت لا یستوون عند الله برخدای راست نباشد والله لا یهدی القوم الظالمین و خدای تعالی هدایت نده
کروه ظالمانرا یعنی الطاف زیادت نکند و گفتند در بهشت تا بدانکه وصف کرد آنانرا که این تفصیل ایشانرا بر عباس
و شیبه که ایشان آنانند که ایمان دارند و هجرت کردند و جهاد کردند در راه خدای بجان و مال و گرچه الذین امنوا درجاه

رفیع است باشد و اعظم خبر اوست و بیان آنکه این جمله است بی کار مراد این آیه ممتنع بود که مردم او باشد گفت ایشان بدین چه دارند
نزدیک خدای بزرگتر اند و اولئک هم الفائزون و ایشان رستگاران و ظفر یافتگان اند و این جمله دیگر است از مبتدا و خبر که
گویند و خبر مختلف است از یک مخبر فصل که میان و بدل و عطف هم روا باشد و جه منع است آنکه گویند این آیه در امیر
المؤمنین علی است و لیحضر بان آن بخبره او باد و لا نوشتست آنکه بعجز او اما قوله اعظم درجة عند الله تا آنست که لا یستوون
عند الله و کرد آنکه رسول علیه السلام گفت ان احب الناس الی الله یوم القیمة و ادناهم مجلسا امام عادل گفت دوستترین خلقان نزدیک
خدای تعالی روز قیامت و نزدیکتر بمجلس امام عادل باشد و این لا نوشت اما قوله و اولئک هم الفائزون جابر عبد الله
انصاری روایة کرد و جز او که رسول علیه السلام گفت علی و شیعته هم الفائزون و الظفر یافتگان باشند بنبی که ان سید اعلی
جه الرحمة ندیدند و لکم انعام این شنیدند گفت فزت و رب الکعبة بخدای کعبه که ظفر یافتم قوله یبشرهم ربهم برحمة منه
سید هند ایشان را خدایشان برحمتی از خشنودی بشارة خبری باشد متضمن نفع و بسیار که اثر آن بر بشره پیدا شود ورضوان
مصدر باشد و خشنودی از خدای و جنات و بهشتهای که ایشان را در آنجا نعمتی مقیم دائم خالد باشد که آن را انقطاع نبود که
اصفان و صفا نقشاند که در آن فیها ما لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر در آنجا آن باشد که هیچ چشم چنان
دیده نباشد و هیچ گوش چنان نشنیده و بر خاطر هیچ بشر چنان نگذشته خالدین فیها ابدا ان الله عنده اجر عظیم در آنجا همیشه
باشند و نصب او بر حالست ابدا نصب او بر ظرفست و فیها ضمیر بهشت ان الله عنده اجر عظیم خدای عز و جل نزدیک او
مزدی هست بزرگ و ابد در عرف عرب کنایت باشد عن الزمان المستقبل الی آخره و قط عبارة باشد من الزمان الماضی الی
اول تقول ما فعلت ذلک قط و لا افعل ذلک ابدا و تقول لا افعل ذلک ابد الآبدین و جمع الابد آباد و ابود و قالوا للمنزل
اذا لم یکن فیه الابد فتوحش و لا بد الداهیة العظیمة و للابد الوحش سمیت بذلک لطول اعمارها و چنین گفتند آنکه کرکس وحش
مرده ندیده است برای خود مرده باشد الا باتفاق آنکه عرب لفظ ابد بر حقائق روزگار استعمال کنند و کر چه مراد به همیشه باشد
قال النبیذ شعر اهاج علیک الشوق اطلال الدمنة باصفه البدوین او بجانب الجبل * الی ابد من دون حدثان عهدها
و جرت علیه ما لجرت مثل * و قالت صفیة بنت عبد المطلب فی جمع الابد * و خالفت اباد الدهور علیکم و اسماء ابی یشوا بلاء
ابد * فلو کان شیء مشرکا لعدنه و لکن زمانا یرعم الناس مسلم * مراد نه جملة اوله بآنکه ابد همیشه نباشد آنکه همیشه با جمع
نکنند و گویند تا بقا الربیع انا مرعلیه قطعة من الدهر قال لبید شعر عفت تابدها و لها فرحامها * قال مزاحم العقیلی
شعر الفرقة بالعرین دائما تابعت من لحی و استنت علیها العواصف * اما خلود هم در همه همیشگی باشد و ادیم و فاره
است از معنی عمان قال الشاعر شعر الا رماد اهامدا دفعت عنه الریاح خوالد سحم * اراد الاثافی لما بنی ابیات در جا الدها بدیه
ان گفته شد تا کردار بعضی اصحاب و عیدی بظاهر این تمسک کنند معلوم باشد که این دو لفظ دلیل همیشگی نیکند در کلام عرب قوله
یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا آباءکم و اخوانکم اولیاء الآیة مجاهد گفت این آیه متصل است بآن آیات که پیش از آنست که در قصه علی
و طلحه بن شیبه آمد و آنکه ایشان هجرت می کردند و جویبر گفت از ضحاک عبد الله عباس که چون خدای تعالی مؤمنان را فرمود که هجرت کنید
با رسول علیه السلام و از مکه بمدینه شوید پیش از فتح مکه و ایشان را فرمود که بترک پدران و برادران و خویشان بگویند چون ایشان
کافر اند و بدین تمایل اند مسلمانان گفتند یا رسول الله گر ما را تبرا می باید کردن از کافران پس ما را از پدر و برادر و جمله خویشان
تبرا باید کردن و سلمانی ما و بقای ما تباه شود و سرا های ما ویران شود خدای تعالی این آیه فرستاد کلبی گفت از ابو صالح
از عبد الله عباس که چون خدای تعالی رسول را و مؤمنان را فرمود که هجرت کنند و از مکه با مدینه شوند مردی بامد و ننگ را و فرزندان و برادران و
خویشان را گفتی که من بمدینه می شوم اگر من بیائید و فلا حتی من رفته باشم بیان من و شما خویشی نباشد و اگر پس از من آنجا

اید من با شما اتفاق نکنم کس بودی که رغبت کردی و هجرت کردی و کس بودی که گفتندی نیاییم و کس بودی که در او بیخیدی و گفتندی الله الله که
تو بروی و ما را باز ایستادی شفقت بر اهل و عیال و هجرت رها کردی خدای تعالی این آیه فرستاد مقاتل گفت این در آن نه مرد آمد که مرتد گشتند
و از مدینه با مکه شدند خدای تعالی این آیه فرستاد و منع کرد مؤمنان را که با ایشان دوستی کنند گفت ای آنان که ایمان آورده اید مگیرید پدران را
و فرزندان را بدوست مگیرید با ایشان اختلاط و دوستی مکنید اگر چنان باشد که ایشان ایمان نیارند و اختیار کفر کنند بر ایمان
و استحباب طلب محبة باشد و گفتند استحب بمعنی احب است چنانکه استجاب و اجاب و من یتولهم منکم و هر که از شما با ایشان موالاة و
دوستی کند و تولا کند با ایشان ظالم باشد آنکه گفت ایشان را بگوی یا محمد که اگر پدرانتان و فرزندانتان و برادرانتان و زنانتان
و خویشانتان و ابو بکر عن عاصم و یعقوب خواندند و عشیراتکم بجمع و دیگر قراء بواحد عشیرتکم و او فعیله باشد بمعنی مفاعله از
عشرة و معاشرة یعنی عمار او باشد و گفتند عشیره جماعتی باشد که مرجع ایشان با یک عقد بود که عقد العشرة و العشرة جمع
من العشرة و العشرة المعاشرة و العشیر الخلیط و العشار النوق اللواتی قد اتی علی حملها عشرة اشهر و المعشر الجماعة من الناس و
جمع معاشر و اصل کلمه از جمعات و اجتماع و اموال اقترفتموها و مالهای که از اکتساب کرده اید و الاقتراف و الاقتراف القشر و اصل
آنست آنکه مبالغه در کسب را قرف گویند چنانکه بزبان ما گویند فلان کس فلان کار را بر پوست می کند چون مبالغه کنند در کردن
او آن کار را و القرفة القشر و القرف القذف ایضا و مرجع او هم با قشر بود که آن عبارت کنند بآنکه بوستید اوی دره
و تجارة تخشون کسادها و تجارتی که از کساد او ترسید و کساد خلاف نفاق باشد و اصل کساد و قوف باشد چنانکه اصل
نفاق خروج باشد و مساکن ترضونها جمع مسکن باشد و آن سرای و نشست بود که شما را بپسندید احب الیکم خبر او
بخبر کان است و جمله تا اینجا تمام است یعنی که این چیزها که برشمرد از خویشان و مال و تجارة و خانه بنزدیک شما دوست
تر است از خدای و رسول و جهاد کردن و غزاة در راه دین او فتربصوا توقف کنید و انتظار و فا برای جزا شرط آمد که
جزا شرط چون با من باز آید از فا چاره نباشد حتی یاتی الله بامره تا خدای تعالی کار که خواهد کردن بکند مجاهد گفت
مراد بامر اینجا فتح مکه است و حسن بصری گفت مراد عقوبتهاست عاجل یا آجل و اینکه امر اینجا لا محال افعالست قول انیست
و آنکه مراد می شناسد اند و قرائن دلیل کند بر آنکه این لفظ حقیقت است در فعل چنانکه در قول و چون درست شد که حقیقة
بظاهر استعمال باشد این لفظ در فعل مستعمل تر است و شایع تر از آنکه در قول در قرآن و اشعار و کلام عرب والله لا یهدی القوم
الفاسقین و خدای تعالی راه ننماید بهشت بدلیل آنکه ایشان را با ایمان ره نموده است فی قوله فاما ثمود فهدیناهم فاستحبوا
العمی علی الهدی قوله لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة آنکه حق تعالی در تذکیر نعمت خود گرفت بر ایشان گفت و خدای تعالی شما را
نصرت کرد و یاری داد در بسیار جایها و یوم حنین و روز حنین و او بر کحذوف اذکروا باشد یعنی یاد کنید روز حنین و او نام وادی
و گرفتا ویل کنند علی البقعة تا علیت و تانیث در وی باشد صرف نباید کردن او را چنانکه شاعر گفت شعر نصروا نبیهم و شدوا
ازره بحنین یوم تواکل الابطال * و قصه حنین علی ما ذکره المغزون چنانکه مفسران گفتند با الفاظ مختلف و معانی متفق
آن بود که چون رسول علیه السلام فتح مکه کرد در ماه رمضان چند روزی نماند و آنگه از مکه بیرون آمد و روی بحنین نهاد
برای قتال هوازن قتاده گفت آن روز دوازده هزار مرد با رسول بودند از مهاجر و انصار و دو هزار مرد از جمله طلقا
مقاتل گفت یازده هزار و پانصد بودند کلبی گفت ده هزار بودند و از آن بیشتر جمع که آن روز نبوده هرگز نبوده و مشرکان چهار
هزار مرد بودند از هوازن و ثقیف و رئیس هوازن مالک بن عوف النضری بود و رئیس ثقیف کنانة بن عبد یالیل
بن عمرو بن عمیر الثقفی چون بیک دیگر رسیدند ابو بکر گفت چون جمع لشکر رسول چنان دیدند لن نغلب الیوم من قلة
ما را امروز غلبه نکنند از اندکی و گفتند این سخن رسول گفت علیه السلام و گفتند مردی گفت نام او سلمة بن سلامة گویند چون

چون رسول علیه السلام این بشنید خوش بنالید و او را دعا کرد و ذلک قوله و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئا اکبر کار برزد و مسلمانان
بر مشرکان زدند و ایشان را ببردند و مکر کرده کی بدند و بغنیمت مشغول شدند مشرکان گفتند یکبار دیگر حمله کنیم و حمله آوردند بر ایشان و ببردند
ایشان در پشت ایشان بر هامیکشید رجعت کردند و باز آمدند و قوم بغنیمت مشغول شدند مستعد شدند بر مسلمانان زدند و ایشان را ببردند قال گفت
سبب هزیمت از طلقا بود و کلبی گفت آن روز با بیعلیر سید مرد پیش نماند باقی هزیمت شدند و بیشتر راویان روایت کردند که چون لشکر هزیمت
شدند با رسول علیه السلام کس نماند الا ده کس از بنی هاشم و ده هم ایشان این بود این مرد انصار بود او را بکشتند و ان نه مرد حال و ست کردند با
رسول علیه السلام تا آنگه حق تعالی ایشان را مدد فرستاد و آن نه مرد که با رسول علیه السلام بایستادند نه از بنی هاشم امیر المومنین علی بود در پیش رسول
و عباس عبد المطلب بر راست رسول بود و فضل بن العباس بر چپش بود و ابوسفیان بن الحارث بن عبد المطلب و عتبه و معتب پسران ابولهب
این نه مرد بیرامن رسول بود که گرد او در آمده دیگران جمله گریخته بودند و در این معنی مالک بن عباد الغافقی گوید این بیت شعر لم یواس النبی
غیر بنی هاشم عند السیوف یوم حنین هرب الناس غیر تسعة رهط فهم یهتفون بالناس این ثم قاموا مع النبی علی الموت فابوا زینا لنا
غیر شین و ثوی ایمن و الامین من القوم شهیدا فاعتاض قرة عین و عباس بن عبد المطلب رحمه الله علیه گفت هم درین مقام شعر
نصرنا رسول الله فی الحرب تسعة و قد فر من قد فر منهم فاقشعوا و قولی اذا ما الفضل کر بسیفه علی القوم اخری یا بنی
لیرجعوا و عاشرنا لاقی الحمام بنفسه لما ناله فی الله لا یتوجع یعنی ایمن رام این چون رسول علیه السلام دید که قوم هزیمت شدند
عباس را گفت آواز ده در ایشان نه ده و عباس مردی جهوری بلند آواز بود و از بلندی آوازش آن بود که روایت کردند که در روز
غارتی بود عباس آواز بر داشت و گفت و اصباحاه هیچ آبستن نبود که آواز او بشنید و الا که ولد بینداخت عباس بانگ کرد با رفع
صوته یا اهل بیعة الشجرة یا اصحاب سورة البقرة الی این تفرون اذکروا العهد الذی عاهدکم علیه رسول الله گفت یا اهل بیعة
شجره ای اهل سوره بقره کجا میروید یاد کنید آن عهد که رسول خدای با شما کرد و این هزیمت در شب بود و رسول علیه السلام میفرمود که
بود و مشرکان از شعاب و جنبات و مضائق وادی کمین گشاده بودند و به تیغ و نیزه و عمود بر مسلمانان میزدند و میزدند
و میکشتند و میفکندند رسول علیه السلام در آن شب تاریک متحیر بود باز نگرید چنانک از روی آن ماه تابان که ماهوار روی شب
شد پنداشتی ماه بر آمد در شب بدر و باری تنها مسلمانان را گفت این ما عاهدتم الله علیه کجا شد آن عهد که با خدای کردید
هر قوم را این حدیث بشنوانید هیچکس نبود که آواز رسول بشنید و او روی در هزیمت نهاده الا روی باز پس کرد و باز شد و در
کارزار آمد باوی کعب خبر روی عما اهل تو آن بر شتری سرخ موی نشسته رایتی سیاه بدست گرفته بر سر نیزه در انگنده در پیش
ایستاده چون ظفری یافتی از مسلمانان و نیزه بر او زدی افتادی و برندی و بکشتی و میفکندی و چون رفت بیافتی رایت بلند کردی
و جماعتی در دنبال او رفتاری و بیعقب هزیمتیان رفتی و او این بیت میگفت شعر انا ابو جرول لا براح حتی نبیح القوم او نباح
امیر المومنین علیه السلام اهنگ او کرد و بدنبال او برسید ضربتی بزد او را بر شتر آمد شتر بیفتاد و بر زمین افتاد تیغی زد او را
الا که گفت شعر قد علم القوم لدی الصباح انی فی الهیجا ذو نضاح سبب هزیمت مشرکان بکشتن ابوجرول بود و مسلمانان
با هم افتادند و صف برکشیدند و روی بدشمن کردند و رسول علیه السلام گفت اللهم انک اذقت اول قریش نکالا فاذق آخرهم
نوالا بار خدایا اول قریش را نکال چشانیدی آخر شان را نوال و عطا بچشان زهری گفت چنین رسید بمن که شیبة بن
عثمان گفت در آن وقت که رسول علیه السلام تنها بماند و تیغ چند با او بود من خواستم که او را بکشم بعوض برادرم طلحه
بن عثمان عثمان بن طلحه که ایشان را در احد علی کشته بود حق تعالی رسول را ازین خبر داد بیدم و بر گرد بید و بر سینه من کرد
وقت بر سینه من نهاد و مرا گفت یا شیبة اعیذک بالله تعالی عصمت به پناه تو با خدای میدهم از آنچه همت کردی بان گفت مرا
دست بلرزیدم افتاد و دانستم که خدای تعالی او را اطلاع داده بر سر دل من در روی رسول نگریدم چشم من چنان لعنکم ندانم

انجان و چشم دو ستر است گفتم اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله و ان الله قد اطلعک علی ما فی نفسی محمد بن اسحاق گفت من
برابن عاذب را پرسیدم گفتم روز حنین رسول علیه السلام هزیمت رفت گفت لا والله که رسول علیه السلام هزیمت نرفت ولکن چون قوم هزیمت
و عباس آواز داد ایشان داد و باز آمدند و کارزار در پیوستند رسول علیه السلام در رکاب بپای خواست و گفت الان حمی
الوطیس اکنون تنور گرم شد یعنی کارزار آنگه گفت شعر انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب و پاره خاک و ریگ بر گرفت
و در روی مشرکان انداخت و گفت شاهت الوجوه زشت باد این رویها هزیمت گرفتند و حق تعالی ایشان را نکو شد و شکسته گشتند
یزید بن عامر گفت من در جمله مشرکان بودم پنداشتی که هیچ کس از ما نماند الا آن خاک که رسول بینداخت پاره بچشم
او برسید و بند اشتی گویی رسید سعید بن جبیر گفت این روز خدای پنجهزار فرشته بمدد فرستاد حسن گفت هشت هزار بودند
عطا گفت شانزده هزار بودند سعید بن المسیب گفت یکی از جمله مشرکان مرا حکایت کرد که روز حنین چون ما را ملاقات افتاد
با مسلمانان بر ایشان زدیم و ایشان را پراکنده میکردیم تا بنزدیک خداوند استر سپید رسیدیم یعنی رسول علیه السلام بیرامن
او مردانی دیدیم نکو روی سپید جامه چون مارا دیدند گفتند شاهت الوجوه و بدنبال ما در نهادند و ما را هزیمت کردند واقع
خبر گویند که مردی از جمله ایشان مرا گفت آن مردان نکو روی سپید جامه بر اسپان ابلق که با ما کارزار میکردند کجا رفتند ما بر
ایشان کشته شدیم من رسول را گفتم یا رسول الله ما ایشان را ندیدیم ایشان که بودند فرمود که فرشتگان بودند و ذلک قوله و انزل
جنودا لم تروها و عذب الذین کفروا حق تعالی چون امیر المومنین ابو جرول را بکشت و کافران را شکسته شدند کر گفت و میکشت تا چهل
مرد بکشت از انجا مشرکان هزیمت شدند و مسلمانان تیغ در نهادند و از مشرکان میکشتند تا روز بلند برآمد منادی رسول
ندا کرد که رسول علیه السلام میفرماید که اسیر از میکشید مردم دست بداشتند و در ایام فتح مکه جبرئیل مردی را جاسوس فرستاد
او را با بن الاکوع گفتند او را روز حنین اسیر گرفتند عمر خطاب بگذشت او را دید انصار را گفت دانی تا این کیست این است
که ایام فتح جاسوس بود بر ما بکش این دشمن خدا را انصار او را بکشت رسول را آن خشم آمد و گفت نشنیدی که منادی من
ندا کرد که هیچ اسیر را مکشید و مردی دیگر را بکشتند نام او جمیل بن معمر رسول کس فرستاد و گفت من نگفتم که اسیر را مکشید
چرا کشتید این اسیر را گفتند ما بقول عمر کشتیم و ازان عذر خواستند و مشرکان از انجا گریختند بطائف و طائف آمدند رسول علیه السلام
مر بیرانا برفت کردار اشعریان او را ابو عامر گفتند و لشکری با و داد تا او برفت و ایشان را بپراکند و اسیر شان بگرفت و غنائم
اسیر بسیار آوردند و این مرد که ابو عامر نام بود بکشتند و امیر مشرکان که مالک بن عوف النضری بود بطائف گریخت و انجا در
حصن شد رسول علیه السلام بر اثر ایشان بطائف شد و طائف را حصار داد و شوال تا آخر کارزار کرد چون ذوالقعده در آمد
که ماه حرام بود باز ایستاد از انجا بمکه و ببید و بمنزل آمد که از جعرانه گفتند و انجا احرام گرفت بعمره و سبی و مال و غنائم حنین و
اوطاس قسمت کرد و ضیعی تمام داد مولفة قلوبهم را چون ابوسفیان حرب را و عکرمه ابوجهل را و صفوان امیه را و حارث
بن هشام را و سهیل بن عمرو را و زهیر بن امیه را و عبد الله بن امیه را و معویه بن ابی سفیان را و هشام بن المغیره را و اقرع بن
حابس را و عیینة بن حصن و امثال ایشان را هر یکی را از انجا شتر صد بداد و انصار را نصیبی اندک داد از جهانج
و ماند این انصار را از تحت آمد و در آن گفتنی نکردند یکی گفت این شد در ما نشد هیچ روشنی باید و یکی گفت غنیمت بقوم خود
داد هر و ما را محروم کرد و یکی گفت تیغ ما زدیم و غنیمت کافران بردند عباس بن مرداس السلمی در این معنی گفت شعر اتجعل
نهبی و نهب العبید بین عیینة و الاقرع فما کان حصن و لا حابس یفوقان جدی فی مجمع و ما کنت دون امری منهما و من تضع
الیوم لا یرفع این حدیث برسول علیه السلام رسید و غم بود تا اندک کردند که رسول علیه السلام میفرماید که انصار یان مجتمع شوند و جای
بنشینند و کسی دیگر با ایشان نباشد که از ایشان نبود ایشان مجتمع شدند و بنشستند و رسول علیه السلام بیامد و دعا با او بود تا در میان

ایشان نیست الا که گفت شما را چیزی نمی‌رسد جواب دهید مرا گفتند بگو ای رسول الله گفت نه شما ضال بودید خدای تعالی شما را بمن هدایت داد گفتند
بلی لله المنة ولرسوله گفت نه شما اندک بودید خدای تعالی شما را بمن بسیار کرد گفتند بلی لله المنة ولرسوله گفت نه شما دشمنان یکدیگر بودید
خدای تعالی میان دلهای شما الفت داد بمن گفتند بلی منت خدای و رسول را الا که خاموش شدند ساعتی آنگه گفت جواب ندهید مرا با چندین نیکی
شما گفتند جواب دادیم بانچه دانستیم و سپاس داری کردیم و گفتیم کرم و فضل خدای راست و آنگه ترا رسول علیه السلام گفت اگر
خواهید تا جواب دهید توانید گفتن وانت قد کنت جئتنا طریدا فآویناک وخائفا فآمناک ومکذبا فصدقناک و تو نیز ما را اندوهگین
تو را براندند بودند ما ترا پناه گرفتیم و خائف بودی ما ایمنت کردیم و قوم تو دروغ زن داشتند ما ترا براست داشتیم انصار بدان که این بشنیدند
دست در گریه و زاری نهادند و برخاستند و دست و پای رسول بوسه دادند و گفتند ای رسول الله تن و جان من فدای تو باد و هر مال
که ما راست بحکم تو است اگر خواهی بر قوم خود تفرقه کن و جوانان ما که این سخن گفتند برای آن گفتند که پنداشتند برای وضع قدر
ایشان است اکنون عذر میخواهند و استغفار میکنند برای ایشان استغفار کن رسول علیه السلام اللهم اغفر للانصار ولابناء الانصار ولا
بناء ابناء الانصار یا رب بیامرز انصار را و فرزندان ایشان را و فرزندزادگان ایشان را یا معشر الانصار اما ترضون ان ینصرف الناس
بالشاء والنعم وترجعون انتم فی سهمکم رسول الله راضی نباشید که مردمان بر گردند و نصیب ایشان گوسپند و شتر بود و در نصیب شما
رسول خدای باشد گفتند بلی رضینا بالله ربا و برسوله وعنه ما بخدای و پیغمبر راضیم و از خدای و پیغامبر راضیم رسول گفت
الانصار کرشی وعیبتی لو سلک الناس وادیا وسلکت الانصار شعبا لسلکت شعب الانصار انصار یاران صاحب سر من اند
و خواص من اند اگر مردمان بیک وادی فرو شوند و انصار براهی فرو شوند من براه انصار فرو شوم آنگه عباس مرداس را بخشید
خواند و گفت تو گفتی اتجعل نهبی ونهب العبید بین الاقرع وعیینة ابوبکر گفت یا رسول الله بابی انت وامی نیست شاعر مادر
و پدر من فدای تو باد تو شاعر نه او چنین گفته است گفت بین عیینة والاقرع آنگه علی را گفت یا علی قم
فاقطع لسانه برخیز و زبان این عباس ببر گفت والله که این کلمه بر من سخت تر آمد که آن روز که دشمنان ما بر ما آمدند بر
علی دست من گرفت و مرا ببرد و گفتم اشتری که باشد که مرا اندر دستاند فرا یاد خواستی اندوه کن داشتم که کسی باشد
که پای من بیش ازین چون مرا بیرون برد گفتم یا علی زبان من بخواهی بریدن گفت بخدا ازین زبان اند در حق تو بحکم کردن و هرچند
ما را بیشتر بوده من گفتی یا علی زبان من بخواهی بریدن و جواب داد که ابخبرا گفت الله در حق تو بحکم کردن مرا آورد تا بنزدیک
شتر غنیمت آنگه مرا گفت رسول ترا چهار بهره داده است آن ستور من گفتم چهار گفت اکنون برو از چهار تا صد شمار که تراست من
گفتم یا علی رسول خدای بزبان بریدن این خواست گفت ای کفتم بابی انتم وامی ما اکرمکم واعلمکم واحلمکم پدر و مادر من فدای
شما باد چه کریم و چه حلیم و عالمی اگه گفتم مرا مشورت کن مرا تا چه صواب باشد گفت صواب در آن باشد که چون رسول علیه السلام
ترا چهار داد واز اهل جهاد کرد تو نیز چهار بستان و از اهلان باشی یعنی انصاریان را چند بداد و میها جران داهم و مغل
این داد نعزیمت گفت که سعید بن المسیب گفت این روز شش هزار برده بیاوردند انس گفت رسول علیه السلام گفت هر کس که
برده دارد که ابستن است با او نزدیکی نکند و هر چه آبستن نیست خویشتن را نده و رداره تا آنگه که استبرا کند او را بحیض
آنگه جماعتی از هوازن بیامدند و بطوع اسلام آوردند و گفتند یا رسول الله تو مهتر و کریم تر هر چه در جهان و زنان و فرزندان
ما و مالهای ما بر گرفتی و بیاوردی و مال رود مسلمانیم بر ما تا با ما دهند رسول علیه السلام گفت این غنیمت است و لکن از طرفی
مسالحت زنان و فرزندان خواهید که با شاد هم یا مال گفتند یا رسول الله ما بر حسیح نکریم بر ما تا زنان و فرزندان ما کداما
دهند رسول علیه السلام گفت هر چه در نصیب من افتاد و نصیب اهل البیت من و جمله بنی هاشم من با ایشان دادم کیست
که مرا موافقت کند جمله گفتند ما موافقت کنیم و هر چه در دست ایشان بود از زنان و فرزندان ایشان هم باجای دادند رسول علیه السلام ۱۱۷

گفت

گفتا این ترا خواست و من ترا جای دیگر قسمتی افتد من ترا عوض دهم و هرکه خواهد که حق از نصیب خود بخشد رضا داد گفتند یا رسول الله ما راضی شدیم
و قلوبهم رسول علیه السلام مردی بفرستاد تا بدر خیمها ندا کند و این بگفت و از هر رضا بستد و هرکه نداد کردند که صفوان بن امیه کافر بود و آن دو را زد
با بدانست بعد حال با ایشان تمام داد و هم چنین گویند که چون رسول علیه السلام غنائم حنین بخشید مردی بیامد و از کنیم گوسپند پشت دو قبا کرده بر و در دو مشرقی
او اثر سجود بود گفت بشنیدم که چه کردی با این غنائم گفت چه کردم گفت عدل نکردی رسول را خشم آمد گفت ویلک چون عدل نبود نزدیک من نبود نزد یک که
بود مسلمانان گفتند یا رسول الله دستوری باشد تا گردن بزنیم گفت دعوه فانه سیکون له اتباع یمرقون من الدین کما یمرق السهم من الرمیة یقتلهم الله
علی ید احب الخلق الیه گفت رها کنید که او را اتباعی باشند که از دین بیرون شوند چنانکه تیر از نشانه بشود و خدای تعالی ایشان را بدست مردی
بکشد که از همه خلقان او را دوست تر دارد امیر المؤمنین علی علیه السلام کشته شد و هر دو آن در جمله خوارج قوله اذ اعجبتکم کثرتکم یقال اعجبه
کذا اذا سره یعجب آورد او را فلا چیز یعنی چنان خرم شد باو که متعجب شد اندر و عجب آمد او را ذلک یعنی شما بسیاری خود نازید و عجب
کردید و بدان آمد شما را بسیاری شما آنکه حق تعالی خواست تا با ایشان نماید که کثرة از ایشان غنا نکند که فتح و ظفر ایشان را نه بکثرة بود و اما بخدای تعالی
بود گفت فلم تغن عنکم شیئا و آن کثرة از شما هیچ کفایتی نکرد و سود نداشت یقال اغنی الامر لا یغنی منک شیئا ای لا ینفعک شیئا قال الله
ما اغنی عنی مالیه وقال الله تعالی انهم لن یغنوا عنک من الله شیئا وضاقت علیکم الارض بما رحبت وما مصدریة وبا بمعنی مع ای مع
رحبها و زمین بر شما تنگ شد با فراخی خود ثم ولیتم مدبرین و انگه پشت بدادید و معنی الکلام محذوف کانه قال ولیتم ادبارکم
و لکن بیکسیه برای آنکه مدبرین خواست گفتی ونصب مدبرین بر حالست ثم انزل الله سکینته علی رسوله وعلی المؤمنین پس خدای
بر ایشان سکینه فرستاد معنی پس از آنکه هزیمت برفتند و رسول را تنها رها کردند خدای تعالی سکینه یعنی چیزی که ایشان بآن سکون
شد و ثبات قدم یافتند و گفتند مراد طمانینه و صافی است و آسایش است از نخوف و حسن گفت سکینه وقار باشد قال الشاعر
شعر لله قبر غالها ماذا یجن لقد اجن سکینة ووقارا و خدای تعالی این سکینه و وقار بگفت که بر رسول فرو فرستادم و بر مؤمنان
و اگر حمل کنند بر جماعه اندک که هزیمت نرفتند وانحدمت رسول جدا نشدند بعید نباشد وانزل جنودا لم تروها و فرو فرستاد
لشکرهای که شما ندیدید ایشان را و چند لشکر کرده باشد و لجنا جمع قلیلش باشد و جنو جمع کثیر تر جیا فی گفت روز حنین گر
بعد تجمیع و تقویت دل العدد که با نزار کرده ندا لا روز بدر و عذب الذین کفروا و عذاب کرد کافران را بقتل واسر و سلب اموال و اذلال
و صغار آنگه گفت این جمله جزا و پاداشت کافران باشد ثم یتوب الله من بعد ذلک علی من یشاء پس خدای تعالی توبه بپذیرد از که
خواهد از جمله مؤمنان تا باد و برین دو قول گفتند یکی آنکه از آنت که توبه مؤمنان بپذیرفت از آنکه رسول را تنها کردند و بگریختند
و ما یاد کردیم که فرار از زحف معصیت باشد توبه کردن واجب بود و قول دیگر آنست که توبه کافران بپذیرفت که از کفر توبه کردند
بسیار که از دار حنین و این گفت علم ایشان دلیل آن میکند که قبول توبه بر خدای تعالی واجب نیست چه اگر واجب بود موقوف بر
مشیت چه آنکه ثواب بر طاعت و اعراض الام در هیچ جای موقوف نیست بر مشیت از آنجا که واجبست والله غفور رحیم و خدای تعالی
آمرزنده و بخشاینده است و ذکر غفور و رحیم عند قبول توبه هم دلیل آن باشد که قبول توبه بر خدای واجب نباشد بل آن تفضل
قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا انما المشرکون نجس فلا یقربوا المسجد الحرام بعد عامهم ۲۸
ای آنان که گرویده اید مشرکان پلیداند نباید که بر من مسجد حرام گردند پس از این سال
هذا وان خفتم عیلة فسوف یغنیکم الله من فضله ان شاء ان
و اگر ترسید از درویشی توانگر کند شما را خدای از فضلش اگر خواهد
الله علیم حکیم . قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله ولا باليوم الآخر
که خدای دانا و محکم کارست کارزار کنید با آنان که ایمان ندارند بخدای و بروز بازپسین

وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
حرام نمیدارند انچه حرام کرد خدای و پیغمبرش و دین حق ندارند از انان که داده شد ایشان را کتاب
حَتّٰى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ ۔ وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللّٰهِ
تا بدهند جزیه از دست و ایشان ذلیل باشند گفتند جهودان که عزیر پسر خداست
وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللّٰهِ ذٰلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ
و گفتند ترسایان که مسیح پسر خداست ان سخن ایشانست بدهنهای ایشان مانند میکنند با سخن انان
كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللّٰهُ أَنّٰى يُؤْفَكُونَ ۔ اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ
که کافر بودند از پیش بکشاد خدای ایشان را چگونه میگردانند ایشان گرفتند عالمان ایشان را و زاهدان ایشان را
أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلٰهًا وَاحِدًا
خدایان بجز خدای و عیسی پسر مریم را و نفرموده اند مگر تا پرستند یک خدای را
لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ۔ يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللّٰهِ بِ
نیست خدای مگر او منزه است از انچه انباز میگیرند میخواهند که بکشانند نور خدای
أَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللّٰهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ۔ هُوَ الَّذِي
بدهنهای ایشان و نمیخواهد خدای مگر که تمام کند نور خود را و اگر چه نخواهند کافران اوست
أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ
که بفرستاد پیغامبرش براه راست و دین حق تا غالب گرداند او را بر دینها همه و اگر چه نخواهند
الْمُشْرِكُونَ ۔ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ ١١٧٢
مشرکان ای انان که ایمان اورده اید بسیاری از عالمان جهودان و زاهدان ترسایان
لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ وَالَّذِينَ
میخورند مالهای مردمان بباطل باز میدارند از راه خدای و انان
يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ فَبَشِّرْهُمْ
که گنج مینهند زر و سیم و نفقه نمیکنند در راه خدا مژده ده ایشان را
بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ۔ يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ
بعذاب دردناک ان روز که تابنده شود بران در دوزخ داغ کنند بان پیشانیهای ایشان
وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هٰذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ
و پهلوهای ایشان و پشتهای ایشان این انست که گنج نهادید برای خود بچشید انچه
تَكْنِزُونَ ۔ إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللّٰهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ
نهاده بودید عدد ماهها نزدیک خدای دوازده ماهست در کتاب
اللّٰهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذٰلِكَ الدِّينُ
خدای آن روز که بیافرید اسمانها و زمین از ان چهار ماه حرامست این حسابی راست
الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً
ظلم مکنید در این ماهها بر خود و کارزار کنید با مشرکان همه

كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ۔ إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي
چنانکه کارزار میکنند با شما همه و بدانید که خدای با پرهیزگارانست باز پس داشتن زیادتیست
الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِيُوَاطِئُوا عِدَّةَ
در کفر گمراه میشوند بان کافران حلال میدارند از سالی و حرام میکنند از سالی تا موافق اید عدد
مَا حَرَّمَ اللّٰهُ فَيُحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللّٰهُ زُيِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ وَاللّٰهُ لَا
انچه حرام کرد خدای حلال کنند انچه حرام کرد خدای بیاراسته شد برای ایشان بد کردارهای ایشان و خدای راه
يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ۔ قوله یا ایها الذین امنوا انما المشرکون نجس الایة حق تعالی با مؤمنان
نماید گروه کافران را
خطاب کرد و اعلام کرد ایشان را که مشرکان پلیدند نجس مصدرست و عرب نام را بمصدر وصف کنند برای مبالغه فقالوا رجل صوم وعدل و فطر و رضا ای عادل و صایم و مفطر و مرضی و چون وصف بمصدر باشد واحد و تثنیه و جمع و تذکیر و تانیث بیک لفظ باشد یقال رجل نجس بفتح الجیم و رجلان نجس بفتح الجیم و رجال نجس و امراة نجس و امراتان نجس و نساء نجس اما چون نجس گویند که وصف باشد بکسر جیم تثنیه و جمع و تذکیر و تانیث مراعاة باید کرد اما نجس بکسر نون و سکان جیم مفرد نگویند الا با رجس بیک جای یقال هذا رجس نجس پس در لفظ چهار لغتست نجس این لفظ قرانست و نجس و این نام وصفست و کذلک نجس ککبد و کبد و کرش و کذب و کذب و ضحک و ضحک و نجس بضم الجیم کندس و یقظ و حذر و فیه معنی او خلاف کرده اند و بعضی گفتند قذر ابن الانباری گفت خبیث عبدالله عباس گفت ما المشرکون الا رجس خنزیر او کلب خلافست میان علما که کافر نجس العین است یا نجس الحکم نزدیک شافعی و دیگر فقها انست که کافر نجس الحکم است چون جنب و حایض و نزدیک ما چنانست که کافر نجس العین و نجس الحکم است و ایة بظاهر دلیل انست که نجس العین است و هیچ مانع نیست انکه گوییم نجس العین است و هم نجس الحکم برای انکه میان ایشان تنافی نیست که مانع باشد من الجمع بینهما و مراد ما بنجس العین انست که هر چه کافران را مماسة کند پلید شود و پلیدی او متعدی باشد و اگر نجاسة او مقصور بودی علی الحکم دون العین تعدی نکردی چنانکه نجاسة جنب و حکم حیض زن حایض پس معلوم شد که کافر بخلاف جنب و حایض و مراد با نکه نجس الحکم است انست که با ایمان حکم نجاسة او زایل شود نه از ان یک وجه کالکلب و الخنزیر است والبول والغائط فی تعدی النجاسة و از یک وجه کالجنب والحائض است و فرق در انست که نجس العین باب پاک نشود کالبول والغائط والکلب والخنزیر و نجس الحکم باب پاک شود و حدیث عبدالله عباس دلیل صحة قول ماست و مذهب ما انست که حکم جهودان و ترسایان و صابیان و مانند ایشان هم حکم مشرکانست درین مسئله و هر چه ایشان دست بر وی نهند و اندکی تری باشد پلید شود و اگر خشک باشد و برش بالمای و آب بر وی باید زدن و هر ولی باب بباید شستن و اگر کسی مصافحه کند با ایشان و دست یکی تر باشد باید شستن و اگر خشک باشد مخالف بباید مالیدن و حسن بصری گفت من صافح مشرکا فلیتوضا و اخبار بسیارست برین اصحاب ما و این انست که برین اخبار مخالفان نیز موافقت کرده اند فلا یقربوا المسجد الحرام معنی انست نباید تا بیرامن مسجد الحرام گردند و بعضی گفتند این نهی است از دخول مسجد الحرام چنانکه گفت و لا تقربوا هذه الشجرة و مراد نهی بود از انکه بدرخت و لیکن محققان انست و ظاهر ایة انست که ایشان مسجد را از دخول محل حرم برای انجا که اهل البیت روایة کرده اند و بر ظاهر ایة که انکه گرد حرم شوند و قاصد بود مسجد الحرام را بعمارة و حقیقة نکردن اولیتر باشد که بر نجاسة مقرون بود یقال القرب اقرب قربانا و انا قریب منه و ما قربتک الا قربا و قربانا فانا قارب قوله بعد عامهم هذا یعنی از امسال بعضی گفتند مراد ان سالست که رسول علیه السلم ابو بکر را بحج فرستاد

که آن سال خواست که امیر المؤمنین علی علیه السلام سورهٔ برائة بر ایشان خواند و بعهد بینداخت و آن سال نهم بود از هجرة و آیهٔ علم
در بیان اصناف کفار که ایشان را در مسجد شاید شدن و مسلمانان باید تا رها کنند تا در آیند مساجد و همچنینست دیگر مسجدها
که مسجد الحرام است و ابتدا این شان از آیه ... و آن سال در مسجد شدند الا آنکه ایمان آرند و این مذهب اهل البیت است
و قول جابر عبد الله انصاری و قتاده و عمر عبد العزیز ... ایشان و ان خفتم عیلة ای فقرا و اگر ترسید از درویشی والعیلة العالة الفقر
ویقال ... قال الشاعر شعر فلا یدری الفقیر متی غناه ولا یدری الغنی متی یعیل ... گفتند سبب
نزول این آن بود که مشرکان ... و انواع متاع و طعام آوردندی چون خدای تعالی این آیه فرستاد گفتند یا رسول الله
ما را ... چون ایشان نیایند طعام بر ما تنگ شود و تجارة منقطع گردد و بازارها کاسد شود و مواقف و منافع ما فائت شود
خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت که چنانست که شما اندر فقر و درویشی ترسید خدای شما را از فضل و رحمة خود مستغنی کند و در مصحف
عبد الله مسعود چنین است وان خفتم عیلة ... ای تشق علیکم عکرمه گفت خدای تعالی ایشان را توانگر کرد بباران ...
... بسیار شد مقاتل گفت سبب توانگری ایشان آن بود که اهل جرش و صنعا و جرش ایمان آوردند ...
یمن طعام ... کلبی گفت خدای تعالی در زمین تباله و جرش خصب و فراخی ... اهل مکه ... توانگر شدند
ضحاک گفت خدای تعالی ایشان را توانگر کرد بجزیه اهل ذمه و قوله ان شاء اگر خواهد ... و کار ... بمعنی ...
از ایشان ... خبر رسید ... تا ... با خدای فزع کنند ... و امید ... کما قال تعالی لتدخلن
المسجد الحرام ان شاء الله ان الله علیم حکیم خدای تعالی عالمست بمصالح شما در تکالیف و حکیمست در منع مشرکان از مسجد الحرام
قوله قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله حق تعالی در این آیه رسول را علیه السلام و مسلمانان را فرمود که با اهل کتاب از جهودان و ترسایان
قتال کنند مجاهد گفت این آیه آنگه آمد که رسول را ... رسول علیه السلام بعد نزول این آیه بغزاء تبوک شد کلبی
گفت در بنی قریظه و بنی النضیر آمد ... رسول علیه السلام ... قتال ایشان رفت ایشان صلح کردند و اول جزیتی بود در اسلام
و اول ذلی که باهل کتاب رسید حق تعالی این آیه وصف کرد جهودان و ترسایان را با آنکه ایشان بخدای ایمان ندارند
اگرچه خدای را دانند ... و آنکه خدا را ... و آنکه در حق خلق ... روا دارند بخدای ایمان ندارند
و نیز گفت بقیامت ایمان ندارند و ایشان گرچه معتقد این چیزها باشند مؤمن نباشند برای آنکه اعتقاد آنگه ایمان باشد که علم ...
و از مر دلیل ... موافق مذهب ماست در حق مقلدان و معتقدان باطل و دیگر وصف آنست که ایشان ... و رسولش ...
ایشان ... و آنکه شرع رسول ما که ناسخ شرایعست ایمان ندارند و لا یدینون دین الحق و ایشان دین حق ندارند و دین ایشان
دلیلست بر آنکه جهودی و ترسائی حق نیست و باطلست بعضی مفسران گفتند حق در این آیه نام خدایست جل جلاله که
از نامهای خدای یکی حق است یعنی که ایشان دین خدای ندانند و معنی ... دیگر و اقسام دین گفته ...
... قال الشاعر شعر لئن حللت بجو فی بنی اسد فی دین عمرو و حالت بیننا فدک ... من الذین اوتوا الکتاب ...
... ایشان ... که گفت جامع است ... که اهل کتاب ... غایة ... باشد
گفت ایشان قتال ... تا آنکه جزیه بدهند حکم اهل کتاب و اهل ذمه آنست که اول ایشان را دعوة کنند اگر قبول کنند ...
مسلمانان ... و اگر قبول نکنند جزیه بر ایشان عرضه کنند و شرائط ذمه اگر قبول نکنند با ایشان کارزار کنند تا آنکه
که ایمان ... جزیه ... دلیلست بر آنکه قتال اهل کتاب ... حلالست بل واجبست چون قبول جزیه نکنند تا آنکه
جزیه بدهند از دست خود ... و هم صاغرون ... و حال ایشان در این حال که ذلیل و صاغر باشند و جزیه فعله من جزی
یجزی من الجزاء ... و فعلة ... باشد کالجلسة والمشیة والرکبة و بر آنکه گفت عن ید تا بدانند که ایشان ...

وازشان

و از ایشان بستانند ... و بعضی تعلق دارد بمحذوف والتقدیر اخراجا عن الید ابو علی گفت معنی آنست که بایستی بدست خود بدهند
و روا نباشد که در این معنی نایب فرستند تا مذلة و صغار ایشان پیدا شود و بعضی دیگر گفتند معنی آنست که عن ید چنانکه گویند
بعته هذا یدا بید ای نقدا و بعضی دیگر گفتند عن ید لکم علیهم از دست نعمتی که شما را باشد بر ایشان بقبول جزیه و تقریر ایشان
و معمر گفت بمعنی قهرا است یعنی عن قهر و غلبة و این قول زجاج است و صغار مذلتی باشد که قدر صاحبش صغیر بکند و گفته اند
معنی صغار در این آیه آنست که حالت جزیه دادن باید تا بر پای ایستاده باشند بمقام مذلة و آنکه میگیرد نشسته باشد و بر تر جوید
قتیبی گفت هر چیزی که مبتدا دهند ... بسبیل مجازاة ... از اعطاء عن ید خوانند نزدیک ما جزیه از سه گروه گیرند از جهودان و ترسایان
و گبرکان و اما صابیان نزدیک ما از ایشان جزیه نگیرند و حکم ایشان حکم دیگر کفار باشد و ابو سعید اصطخری من اصحاب الشافعی
هم این گفت و جمله فقها خلاف کردند اما گبرکان خلاف کردند علما خلاف کردند در آنکه ایشان اهل کتابند یا نه بعضی
گفتند اهل کتاب نه اند و لکن حکم ایشان در اعطاء جزیه حکم اهل کتاب باشد و شافعی را در دو قولست یکی آنکه ایشان را کتاب بود
و یکی آنکه ایشان را کتاب نبود و خدای تعالی باز گرفت از ایشان و ابو حنیفه بر آنست که ایشان را کتاب نبود و از امیر المؤمنین علی روایة
کردند که ایشان را پیغمبر بود و کتاب پیغمبر را بکشتند و کتاب بسوختند و جزیه را بنزدیک ما حدی محدود نیست بل امام چندانکه
مصلحت داند بر ایشان نهد اما بر سر ایشان و اما بر زمین شان و جمع نکند میان هر دو و ثوری موافقت کرد ما را در آنکه حدی محدود نیست
بل امام چندانکه مصلحت داند بر ایشان نهد اما بر سرشان و اما بر زمین شان و جمع ... شافعی گفت ... دیناری بنهد ... کنند
ای توانگر باشد اگر درویش و اگر متوسط و مالک گفت کمتر از چهار دینار نباشد بر آنان که زر دهند و اگر درم دهند چهل هشت درم ابو حنیفه
گفت جزیه درویش دوازده درم و جزیه متوسط بیست و چهار درم و جزیه توانگر چهل و هشت درم اما آنکه او را مالی نباشد و کسبی نباشد
او را بر وی جزیه نیست و ابو حنیفه هم این گفت و شافعی را در دو قولست چون سال برگردد جزیه واجب شود بر ذمی آنکه بمیرد یا اسلام
آرد ابو حنیفه گفت جزیه بیوفتد و شافعی گفت نیوفتد و بر ... و مذهب مالک همچنینست روا باشد که ...
کنند که در حرم ... بهیچ حال نه برای کار ... و نه ... کند و شافعی هم این گفت و ابو حنیفه هم این گفت روا باشد چون محتاج باشد یا
... اهل ذمه ... انتقال کنند چنانکه جهود باشد ترسا شود یا گبر باشد جهود شود ... جزیه رها کنند و ابو حنیفه
هم این گفت و شافعی را در دو قولست اهل ذمه را شرائط ذمه باشد از آنکه اظهار نکاح محرمات نکنند و شرب خمر ... با ایشان ...
باشد جزیه قبول کنند از ایشان و اگر اظهار چیزی ازین معنی کنند از ذمه بیرون باشند و قتال ایشان حلال شود و اگر چیزی کنند که در
شرع ما باشد و در شرع ایشان موجب حد باشد حد بزند امام ایشان را تمام و جمله فقها خلاف کردند و گفتند بر ایشان حد نباشد ...
... مطلق جزیه بستانند و اگر وقتی باشد و وقتی نباشد حکم اغلب را باشد و ابو حنیفه هم این گفت و شافعی گفت جزیه از ... ساقط
باشد علی کل حال از شیوخ و رهبان و اصحاب صوامع جزیه بستانند و شافعی را در دو قولست روا باشد اهل ذمه را که دستار بر سر ...
... درویش و شافعی هم این گفت و ابو حنیفه و احمد حنبل گفتند رها نکنند ایشان را تا معین باشند اگر گویند چه گوئی در جزیه اهل
کتاب طاعتست یا معصیة اگر معصیتست خدای تعالی نشاید تا معصیة فرماید و اگر طاعتست ایشان را باید تا بر آن مستحق ثواب
باشند جواب گوئیم اما ستدن امام طاعتست و اما دادن ایشان نه طاعتست نه معصیة بل بر سبیل فدیه و دفع قتلست از
نفس خود و جزیه ... و جزا را وصف نکنند بآنکه طاعتست یا معصیة قوله و قالت الیهود عزیر ابن الله عاصم
خواند و کسائی و عبد الوارث عن ابی عمرو عزیر بتنوین و باقی قرا بی تنوین اما آنان که بی تنوین خواندند سه وجه گفتند
یکی آنکه ابن اینجا صفتست میان دو اسم علم افتاده و چون چنین باشد تنوین بیفتد ... میان او چون صفت باشد
یا خبر باشد ... قال الحادی زید بن عمرو و رایت زید بن عمرو و گفت ... و سیاق کلام تقدیر آنست عزیر ابن الله معبودنا ...

وجه دوم آنست که اسم لا ینصرف بدانند از کرم علمیت و عجمی و تصغیر لحاجه نجری یا مصغر که تنوین از او بیفتد بعلیه منع صرف وجه
سیوم آنست که تنوین برای جمع ساکنین بیفکند بر سبیل تشبیه بحرف لین چنانکه در قاضی و داعی کرد و شنیده علی هذا القراءه من قرا قل هو الله احد
الله الصمد بلا تنوین لالتقاء الساکنین و علی هذا قول الشاعر شعر فالفیته غیر مستعتب ولا ذاکر الله الا قلیلا ولا اصلا ولا ذاکرا
الله و آنکه گفت خوانند این خبر ابنست که دعوی تحیان آنگاه این صفت باشد یا خبر آنست که چون لا بد تنوین باید و گرچه در جزو دوم
شعر بر صفت تنوین آورده اند چنانکه شاعر گفت شعر ولاکن مال هناک فانه سیاق تنائی نبتا ابن مغفل شعر جاریه من
قیس بن ثعلبه کانها حلیه سیف مذهبه و فرق دیگر آنست که چون صفت باشد واقع بین علمین الف باید نوشتن و چون
خبر باشد الف باید نوشتن اگر گویند خدای تعالی این حوالت چگونه کرد بر جهودان و ایشان این را منکرند جواب آنست که گوئیم با قول جماعه
آنکه جهودان را که تا قرار باشد و دلیل بر آنکه چنین است آنست که چون این آیه آمد جهودان عهد رسول بودند منکر نشدند و جواب دیگر آنکه
که جمله جهودان این نگفتند و آنگروهی مخصوص گفتند منهم سلام بن مشکم و نعمان بن اوفی و شاس بن قیس و مالک بن الصیف و این
چنان باشد که گویند خوارج تعذیب اطفال گویند و این مقاله ازیشان گروهی گویند که ایشان را ازارقه گویند عبید بن عمیر گفت این مقالت
از جهودان یک شخص گفت نام او فنحاص بن عازورا و او آن بود که گفت ان الله فقیر و نحن اغنیاء و سبب آنکه جهودان این گفتند
آن بود که عطیه العوفی گفت از عبدالله عباس که عزیر از جمله اکابر و بزرگان بنی اسرائیل بود و بعضی گفتند پیغامبر بود و توریت در میان قوم
و انعم او و لحای او و تابوت بود و مردم بعضی با او داشتند چون بمعصیه مشغول شدند عظیم و عهد و آن پیش گرفتند خدای تعالی
تابوت از میان ایشان برگرفت و از دل ایشان برفت مدتی بر این بدایشان پشیمان شدند و آن عصر بنی شناختند توبه کردند و تضرع
کردند با عزیر و عزیر دعا کرد و تضرع کرد و از خدای تعالی درخواست تا توریه یاد او دهد خدای تعالی دعا او اجابت کرد و نوری در دل او
فاد و توریت یاد او آمد بجمله در میان قوم آمد با بشارت داد که خدای تعالی توریه بیاد من داد و توریت بخواندن گرفت و بر ایشان تکرار
هر یک اجماد کردند و هر یک کردند تا آنگه خدای تعالی تابوت با ایشان داد و آنچه ازو نوشته بود با آن مقابله کردند یک حرف
بود مقاتل گوید که یک حرف زیاده و نقصان نیامد گفتند این تخصیص عزیر بدان آن بود که او پسر خداست تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا و سدی گفت
سبب آن بود که چون عمالقه بر بنی اسرائیل مسلط شدند و ایشان را میکشتند و می نجاتند و ایشان را بکر بخنتند و متواری شدند و علما
بکشتند و نسخه آن توریت را تشتند که و هیچ نهادند و عزیر نیز بگریخت و بعضی کوهها خدای را عبادت میکرد و از کوه فرود
نیامدی الا روز عید روزی از روزهای عید فرود آمد زنی را دید بر سر گوری ایستاده و میگفت و امطعماه و واکاسیاه و عزیر بدو رها
و تضرع بسیار میکرد با خدای یا بنی اسرائیل را در عالم رها کرده عزیر از آن زن رد و عظ کرد و گفت نخواه ...
چنان بدان که شوهر تو باید تو چنان ندادی که روزی تو بدست شوهر تو بود روزی ده خداست تا او شوهر تو بود و جمله خلایق
ندگفت چندانکه بیدا که روزی ده خداست و هر جهان را روزی دهد و هیچ خلق را بیرون نبود بگفت و نیز اکنون عظیم
و بنی اسرائیل را در عالم رها کند عزیر گفت دست گشتی و میکن تو کیستی گفت من دنیا ام آمده ام تا ترا اشارت دهم بر آنکه ترا نماز کنی
چشمه آب پیدا آمده در زمین بگذارد آن چشمه خواهی رسید تو از سبوی آن درخت بخور و از آنجا وضو کن و دو رکعت نماز بکن که
ترا پیری بخواهد آمد چون عزیر از آنجا برفت و با نماز کاه خود رفت بدو که بر روی چشمه آب آنجای بجا و ابر بید و بخورد و
شد و با نان و میوه بخورد و از آن آب باز خورد و چشمه نگاه کرد پیری می آمد بر روی عزیر آمد و گفت دهن باز کن او دهن باز کرد
چیزی در دهن او نهاد و گفت فرو بر و فرو برد آنگاه او را گفت در این چشمه رو هم آنجا در برآ تا بقوت دست تو بچه جهان کرد چشمه
آب برفت چندانکه بیشتر میرفت علمش زیاده می شد تا بقوم خود رسید و بجمله توریه یاد داشت و بقوم باز گفت برو بید قلمی چند
بیل ببریدند و چند قلم بیاوردند و هر انگشتی را قلمی بر بست و بجمله قلمها توریت نوشتن گرفت تا جمله بر نوشت ایشان چون بدید

برفتند و آن نسخه توریت کر در کوهها پنهان کرده بودند بیاوردند و معارضه کردند با آنکه او نوشته بود یک حرف تفاوت نبود گفتند توریت
با این بزرگی و مشکل مقدر کس نبود که یاد گیرد و عظمان در دل او بما ندان خصوصیت بر او آنست که عزیر پسر خداست کلبی گفت بدان آن گفتند
که چون بخت نصر بیت المقدس بیران کرد و بنی اسرائیل را بکشت و آواره کرد گفت در میان شما کیست که توریه داند گفتند عزیر برفتند و او را
یاد ندارند و گفتند کی بود کوچک بخت نصر با ویرانست کار او با صغر سنش توریه یاد دارد چون عزیر برفت از آنجا و آن کار و آن بود که خدای
از حکایه کرد در سوره البقره او کالذی مر علی قریه و آنجا در آن بیابان صد سال مرده بماند پس خدای تعالی او را زنده کرد و با میان قوم آمد
در میان قوم هیچکس نبود که توریه دانست و هیچ نسخه نبود چون او گفت من عزیرم او را باور نداشتند از آنکه او جوان بود و فرزندان و فرزند
زادگان او پیر بودند گفتند عزیر را علامتهاست و علامتی او آنست که توریت یاد داشت گفت من عزیرم و توریت یاد دارم خواندن گرفت
و هیچ خواند تا جمله بخواند ایشان گفتند ما مصدقان این را که او نیز هیچ نبود و گفت مرا بدیدم و وصیت کرده که نسخه از توریه در فلان رز بزیر خنبی نهاده
و سر پوشیده برفتند و سر باز کردند و بیرون آوردند و معارضه کردند با یک حرف که بیش نبود گفتند این مزیه برای آن کارهست نیست الا با آنکه
پسر اوست اما گفتار ترسایان در عیسی بن مریم که او پسر خداست گفت سبب آن بود که ایشان از پس آنکه عیسی را با آسمان بردند هشتاد و یک
سال بر طریقت سداد و صلاح بماندند نماز میکردند و روزه میداشتند و عبادت میکردند تا از میان ایشان و میان جهودان کارزار افتاد و
جهودان مردی بود شجاع نام او بولس او بیامد و جماعتی بسیار از ترسایان بکشت آنگه جهودان را گفت من میترسم که مبادا که ترسایان بر حق باشند و ما
بر باطل و اگر چنین باشد ایشان به بهشت شوند و ما به دوزخ و لکن من کاری کنم که ایشان نیز به دوزخ شوند آنگه بیامد اسبی داشت نام او
عقاب اسپ را پی کرد و بر آنکار کرد در بیان صفت آمد و آن اسپ را پی کرد و خاک بر سر کرد و گفت یا قوم مرا دانید گفتند
بولس گفت من بولس که چندگاه با شما کارزار کردم و اکنون پشیمان شدم و توبه کردم مرا از آسمان ندا کردند که توبه تو مقبول نخواهد بود
مگر که ترسا شوی اکنون من ترسا شدم و شما را آگاه کردم تا با خبر باشید از کار من و از آنجا برفت و یک سال در کلیسیا شد و انجیل بیاموخت
و آنگه بیامد و انجیل خواندن گرفت و ترسایان را گفت مرا از آسمان ندا کردند که خدای توبه تو بپذیرفت و از تو خشنود شد ترسایان
او را بدوست داشتند و از آنجا به بیت المقدس رفت و مردی را بر ایشان خلیفه کرد نام او نسطور او را تعلیم کرد که خدای و عیسی
و مریم سه شخص بودند یک خدای شد ملین تثلیث و از آنجا روم رفت و ترسایان میکردند از آنجا بروم رفت و ایشان را لاهوت و ناسوت تلقین
کرد و گفت عیسی انس نبود و جسم نبود و لکن پسر خدای بود و مردی دیگر را پیش گرفت نام او یعقوب و این مقاله او را بیاموخت آنگه مردی
دیگر را بخواند نام او ملکا و او را گفت بدانکه عیسی خدای بود لم یزل و لا یزال آنگه هر سه را بخواند جمع کرد و ایشان را وصیت کرد و گفت از پس من
میان را وصیت کنید با آنکه من شما را آموختم و بدانید که من عیسی را بخواب دیدم مرا گفت از تو راضی شدم و من فردا خویشتن قربان کنم
چون دیگر روز بود به مذبح آمد و خویشتن را بکشت و آن سه مرد از پس او ترسایان را بر این مقاله دعوت کردند هر یکی را گروهی تبع
کردند و میان ایشان خلاف افتاد تا با مروز کارزار و کشتن در میان ایشان افتاد پس ایشان از تلقین و تعلیم و گفتند که عیسی
پسر خداست بعضی را گفتند بلعاد و گفتند این کار و این مادر بعید و بیرون خدای او را پدید آوردند از جمل و کفر شان تعالی عن ذلک
علوا کبیرا ذلک قولهم بافواههم حق تعالی در این آیه گفت جهودان گفتند عزیر پسر خداست و ترسایان گفتند عیسی پسر خداست این
حکایت است از ایشان آنگه گفت ذلک قولهم بافواههم این سخنی است که ایشان میگویند بدهنهاشان و این کنایه باشد از قولی که از او اصل نباشد چنانکه
یکی را گویند فلان از بن دندان چیزی میگوید و حقیقت ندهد و بر زبان دارد و عرب هر کجا حدیثی باشد که او را حقیقت نبود بدهن باز بندد
چنانکه گفت یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم و قوله یقولون بالسنتهم ما لیس فی قلوبهم و قوله کبرت کلمه تخرج من افواههم ان یقولون
الا کذبا قوله یضاهئون قول الذین کفروا من قبل مانند کنند در این سخن با کافران که پیش از ایشان بودند و مضاهاة مشابهت باشد
یقال ضاهاه و ضاهاه و بالهمز اذا شابهه و عارضه و منه امراة ضهیا التی لم تحض لانها تشبه الرجال و عاصم خواند یضاهئون بهمز و باقی

قراءة عامّه باشد بر قراءة عاصم قرا ضاهت قول الذين كفروا من قبل قتاده و سدّی گفتند مراد آنست که ترسایان در این قول مشابهت میکنند با
جهودان که گفتند عزیر ابن الله مجاهد گفت جهودان و ترسایان مضاهات میکنند در این قول با قول مشرکان که گفتند فرشتگان دختران
خدایند حسن بصری گفت وجه شبه کفر است یعنی ایشان بدین گفتار کافر شدند چنانکه کافران بمقالات کفر کافر شدند و این چنانست
که گفت کذلک قال الذين من قبلهم مثل قولهم تشابهت قلوبهم قتیبی گفت مراد آنست که جهودان و ترسایان عهد رسول علیه السلام گفتند که
اسلاف ایشان که پیش از ایشان بودند قاتلهم الله عبد الله عباس گفت لعنهم الله قال ابان بن تغلب شعر قاتلها الله تلحانی وقد علمت
انی لنفسی افسادی و اصلاحی ابن جریج گفت قاتلهم الله خدای بکشد ایشانرا بعضی دگر گفتند ایشان در این کلمه چون مقتول و ملعون
خدا از ایشان معاتل ایشان از رحمت ایشان ابو بکر چگونه بر بکرد انید ایشانرا بالفك و دروغ و این بر سبیل تعجب و مبالغه میفرماید
جای تعجب آنست که با چندین دلائل قاهره و حجج ظاهره چگونه از الحق بر میگردند و این بر سبیل عادت عرب است در کلام عرب بمعنی کیف و این چنین
و لکیفیات قال الشاعر شعر انی الرباب الخیال یطیف و قال الکمیت شعر انی من ایناب الطرب قوله اتخذوا احبارهم و رهبانهم
اربابا من دون الله احبار جمع حبر باشد و حبر عالمی بود که صناعت او تحبیر و تحسین اشیا باشد و احسان یعنی علم استعمال میکند عرب
یقولون فلان یحسن کذا چون نیک داند و رهبان جمع راهب باشد و آن زاهد ترسایان را گویند و اشتقاق او از رهبة باشد که
خوف بود حق تعالی مذمت و منقصت جهودان و ترسایان را در این آیه بر شمرد و گفت ایشان اعنی جهودان و ترسایان عالمان و زاهدان
خود را خدایان گرفتند بقبول ایشان حرام را حلال میدانند و حلال را حرام مصعب بن سعد روایت کرد از عدی بن حاتم من ترسا بودم و صلیبی
در گردن داشتم و صلیبی از زر بر گردن داشتم مرا گفت یا عدی این بت از گردن بیرون کن من از آن کردن برآوردم و بینداختم آنگه رسول علیه السلام
سوره برائة میخواند تا بدین آیه رسید که اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله من گفتم یا رسول الله ما ایشان را نپرستیم گفت نه بقول ایشان
حرام را حلال داری و حلال را حرام گفتم آری گفت این عبادت ایشان بود احبار و رهبان را و مانند این روایت کردند از باقر و صادق علیهما السلام
عطا گفت از ابو البختری در این آیه که ایشان عبادت نکردند احبار و رهبان را بمعنی آنکه ایشان را پرستیدند و لکن قبول قول ایشان کردند در
حلال و حرام حتی ربیع گفت ابو العالیه را گفتم این ربوبیت احبار و رهبان چگونه بود گفت در توریة و انجیل احکام حلال و حرام
دیدند که گفتند ما سبق بر علما و احبار و رهبان را ما لم کافر که ایشان گویند ایشان بخلاف توریة و انجیل گفتندی ایشان قبول کردندی
و ذلک قوله نبذ فریق من الذين اوتوا الكتاب كتاب الله وراء ظهورهم كانهم لا يعلمون بعضی اهل معانی گفتند معنی آنست اتخذوهم
كالارباب فی وجوب الطاعة ایشانرا چون خدایان گرفتند در وجوب طاعة چنانکه گفت حتى اذا جعله نارا ای کالنار و قال
عبد الله بن المبارک شعر و هل بدل الدين الا الملوك و احبار سوء و رهبانها و المسيح بن مريم و نیز عیسی بن مریم را قوله ثالث ثلاثة ان الله
ثالث ثلثة و عطف است بر احبار و رهبان و ما امروا الا ليعبدوا الها واحدا و نفرمودند ایشانرا که پرستند مگر یک خدا را لا اله
یا این کلام رد کرد بر ایشان و اعتقاد ایشان در عیسی و رهبان و احبار لا جرم حق خدای تعالی واجب باشد لا اله الا هو سبحانه
خدای تعالی که سزاوار عبادت باشد او را پرستید سبحانه منزه است او از آنکه با او انباز گیرند یریدون ان یطفئوا نور الله
بافواههم میخواهند تا نور خدای بنشانند و تاریک کنند بدهنشان و این مثل است یعنی میخواهند تا دین خدای باطل کنند
بگفتار و حجة کلبی گفت مراد آنست که قرآن را تکذیب میکنند بزبان و قبول نمیکنند عبد الله عباس گفت مراد جهودانند و ترسایان
که میخواهند تا تمام الحجة و معجزه عبادت بر احبار و رهبان خوانند و نور خدای که توحید است و اصل دین او بنشانند با قول باطل
که میگویند ضحاک گفت تا امر رسول باطل کنند و هلاک دین او بعضی اهل معانی گفتند این بر طریق مثل یعنی ایشان در قول
حال کسی مانند که بگفتار و حجة دین خدای باطل کند با کسی مانند که خواهد که نور آفتاب بباد دهن بنشاند چنانکه کسی را
چراغ بنشاند یا دهن یعنی می پندارند این حجتهاست که بگفتار ایشان باطل شود چون چراغی ضعیف که بادی از دهن بکشد

۱۱۷۶

وسدی گفت نور خدای اسلامست و حسن گفت قرآنست و بعضی دگر گفتند دلیل و برهانست و وجه تشبیه آنست که بدو راه یابند چنانکه بنور
و روشنائی و یابی الله الا ان یتم نوره و خدای تعالی امتناع کرده است و نمیخواهد که باشد الا تمامی نور او ایشان میخواهند که بنشانند و خدای
میخواهد تا تمام کند و مراد خدای موجود اولی تر از مراد ایشان و اباء منع باشد و امتناع قال الشاعر شعر وان اراد و ظلمنا ابینا و قالت
یابی الظلم ای یمنع و قال ابی اذا کان ما قالوا من الظلم و لو کره الکافرون و اگر چه کافران آنرا کاره باشند و نمیخواهند که دین خدای ظاهر باشد
آنگه گفت هو الذی ارسل رسوله بالهدی خدا آنست که پیغامبر است یعنی محمد را صلی الله علیه و سلم بفرستاد بالهدی عبد الله عباس گفت بقرآن و بعضی دگر گفتند
بیان ادله و حجج و بینات و دین الحق دین اسلام لیظهره تا ظاهر کند او را و بر غلبه دهد این دین را بر همه دینها و اگر چه مشرکان کاره باشند آنرا
اما معنی آیه مفسران در خلاف کردند عبد الله عباس گفت ها راجع است با رسول علیه السلام و معنی آنست که لیطلعه علی شرائع الاسلام تا او را بر شرائع
اسلام مطلع کرده اند تا هیچ بر او پوشیده نماند دیگر مفسران گفتند ها راجع است با دین حق ابو هریره و ضحاک گفتند معنی آنست که تا دین محمد
اظهار کند بر همه دینها و این عند نزول عیسی باشد از آسمان و سدی گفت عند خروج مهدی باشد علیه السلام که هر دینها یکی شود و هیچکس نماند
که نه مسلمان آید اما بطوع و اما بکره تا گروهی جزیه دادند و این دو روایت متقاربست برای آنکه نزول عیسی از آسمان در خروج مهدی بیک جای
باشد چنانکه در اخبار مخالف و موافق آمده است و این قول روایت کردند از باقر و صادق و جمله اهل البیت علیهم السلام کلبی گفت تاویل این آیه
هنوز نیامده و ظهور نخواهد بودن و قیامت بر نخیزد تا نباشد مقداد اسود روایت کرد از رسول علیه السلام که او گفت لا یبقی علی ظهر الارض بیت و بر و لا
مدر الا و خدا در او کلمه الاسلام اما بعز عزیز و اما بذل ذلیل اما الذين یعزهم فیجعلهم الله من اهله فیعزوا به و اما الذين یذلهم فیدینون له گفت بر پشت زمین هیچ
خانه سنگی و مدری نماند الا و خدای تعالی کلمه اسلام در و برد اما بعز عزیز یا بذل ذلیل اما خدای تعالی ایشانرا بتوفیق اسلام عزیز کند تا طوع
ایمان آرند و اما آنان شوند و ایشان عزیز گردند و اما ذلیل کند ایشانرا تا گردن نهند حق را بعنف و ابو سلمه روایت کند از عایشه که گفت رسول
علیه السلام گفت روز و شب فانی نشود تا مردمان لات و عزی بپرستند گفت من گفتم یا رسول الله من چنان پنداشتم که این باشد پس از آنکه خدای تعالی
این آیه بفرستاد لیظهره علی الدين كله و لو کره المشرکون گفت این باشد ماشاء الله آنگه خدای بفرستد بادی خوش بر ایشان و هر کسی را
که بر دل مثقال ذره خیر باشد او را قبض کند تا نماند الا آنان که در ایشان خیری نباشد و مردم بر گردند با دین پدران خویش بعضی دگر گفتند
معنی آنست تا این دین او را بر همه ادیان اظهار کند و تفوق و ظفر دهد بحجة و دلیل و حجة این ظاهر باشد و دلیل او روشن تر بعضی دگر گفتند
مراد ظهور اسلام است تا اسلام چنان ظهور کند که هیچ مسلمان ضعیف بود اهل ذمه چنانکه اهل ذمه میبینی بذل جزیه و بعضی دگر
گفتند تا این دین را غلبه دهد بلاد و قرا که به بعد از رسول الله آمد از شرک و جهودی و ترسائی و دینهای ایشان منسوخ و مقهور کند والعاقبة
علیه السلام بعایت کردند که تا و یطاق از و بر یا معشر و هر و پا یکه که حکایت بیرون بیا یدیا ایها الذين آمنوا این آیه خطاب با مؤمنان
گفت ای گروهی که ایمان آورده اید بدانید که ان کثیرا من الاحبار و الرهبان یعنی عالمان ترسایان لیاکلون اموال الناس بالباطل و میخورند مال مردمان بباطل و ناحق و نا واجب
بر شوت گرفتن در حکمها و تحریف کتاب خدای میکنند برای هوای ایشان تا بدان جاه و طعام بستانند از قول حسن است و جبائی و بعضی
اهل معانی گفتند اکل اموال الناس بالباطل کنایت است از کسب آن از وجه حرام و در اکل تعلق است برای آنکه غرض از تملک اکل باشد
و بعضی دگر آنست که برای آنکه اکل گفت که ان مال آنهم فی ماکول او بود پس مال را ماکول خواند چنانکه شاعر گفت شعر ذر الا کلین الماء ظلما
فما اری ینالون خیرا بعد اکلهم الماء ای ثمن الماء بعضی دگر گفتند آن بهاست که در سورة البقره گفت فويل للذين يكتبون الكتاب بايديهم
الآیه بدست خود چیزی بنوشتند که بدل احکام و صفت محمد کرده آمدی و گفتند این در توریة است و بدان چیزی بستدند از عوام
و صفته و یصدون عن سبيل الله و مردم را از راه خدای و دین او منع کنند و رهبانان گفت تا مردمان در اسلام آیند و فرضها از راه
منع مسلمانان است از صحبت و مجالست ایشان و تحذیر از آنکه با ایشان مجالست کنند آنگه گفت والذین یکنزون الذهب و الفضة
و آنان که ایشان زر و سیم گنج نهند محمد بن ابراهیم بن عروه گوید اوستاد من گفت از ابا ذر آن زر و ذهب خوانند که ذاهب باشد

دفعه بود و سیم را برای آن خرج خواهند کرد نفس شود و متفرق و علما خلاف کردند در معنی کنز عبدالله عمر گفت هر مالی که از او زکوة بدهند آن کنز نباشد
و اگرچه در زیر زمین بود و آنچه از او زکوة نداده باشند آن کنز باشد و اگرچه بر بالای زمین باشد و این روایت از عبدالله عباس و ضحاک
و سدی و جابر بن عبدالله انصاری گفت چون زکوة مال بدهی کنز نباشد و ابن عمر گفت و نبود کنز آنچه شنیدم سعید بن المسیب گفت مردی بنزدیک
عمر خطاب رضی الله عنه آمد و گفت ملکی بفروختم بهای آن چکنم گفت به نگاه دار و در زیر زمین نه گفت پس کنز باشد
گفت چون زکوتش داده باشی کنز نباشد و از امیرالمومنین علی علیه السلام روایت کردند که هر مالی که بر چهار هزار درم بیفزاید آن کنز بود اگرچه زکوة
بدهی و کرمانی ابوالجعد روایت کرد از ثوبان که رسول صلی الله علیه و آله چون این آیه فرود آمد گفت تبا للذهب تبا للفضة این حدیث سه بار تکرار کرد
اصحاب رسول را سخت آمد گفتند یا رسول الله ما کدام مال کنیم و سرمایه سازیم گفت لسانا ذاکرا و قلبا شاکرا و زوجة مومنة تعین
احدکم علی دینه یعنی زبانی ذاکر و دلی شاکر و زنی مومنه که یکی از شما را بدینش یاری دهد ابوذر غفاری روایت کرد گفت بنزدیک شدم علیه السلام
و او در سایه کعبه نشسته بود چون بنزدیک او رسیدم گفت هم الاخسرون ورب الکعبه ایشان بعد زیانکارترانند آمد و بترسیدم و گفتم
مگر از من حادثه آمده است گفتم یا رسول الله کیستند ایشان گفت الاکثرون الا من قال بالمال هکذا و هکذا عن یمینه و شماله و خلفه
و قلیل ما هم گفت بیشترینه مردمان الا آنکه مال خود آنجا خرج میکند رضای خدا از چپ و راست و پیش ایشان اندک باشند
قتاده گفت که ما را روایت کردند از ابوذر و ابوهریره که هر مالکی که صاحبش بمیرد از آن زر و سیم آن کنج باشد تا آنکه بمیرد از او زکوة
ستر روایت کرد از ابوذر الغفاری که گفت هر کاو بمیرد زر و سیم بنهاد در هر کفتی از او داغ کرده بود و ابوهریره گفت هر کاو
ده هزار درم رها کند او را اضعاف کرده باشند و او را بدان عذاب کنند تا خدای تعالی از حکومت خلقان بپردازد و ابوذر گفت قوم عیسی
مائده خواستند چون بیامد بدان کافر شدند و قوم صالح ناقه خواستند چون بیامد بدان کافر شدند و شما را داغ کردند
کرد زر و سیم کنج نهید و ستعی نشدید کنج را نفیس گفت کنج را گفت ایشان را بیکدیگر را میکشد شعبه گفت که ابوهریره
داشت نعل آن سیم بود ابوذر غفاری او را از آن نهی کرد و فرمود تا سیم از او بگرفت و گفت از رسول علیه السلام شنیدم که هر که او
سیم رها کند داغ کنند او را بدان روز قیامت ابو امامه گفت مردی از اصحاب صفه فرمان یافت در جامه او
دیناری یافتند پیغمبر علیه السلام گفت کیة داغی است الخ او مردی دیگر از ایشان بمرد در جامه او دو دینار یافتند رسول علیه السلام گفت
کیتان دو داغ است این دو دینار او را و قول اول بصواب نزدیکتر است برای آنکه وعید بر منع زکوة نه بر جمع مال از
حلال دلیل بر این قول رسول علیه السلام گفت من ادی زکوة ماله فقد ادی الحق الذی علیه فی ذلک و من زاد فهو خیر له گفت
هر که زکوة مال بمستحقان که حق بر وی است داده باشد و آنکه بیفزاید بر زکوة او را بهتر باشد و رسول علیه السلام گفت نعما بالمال
الصالح للرجل الصالح نیک چیزیست مال نیک مرد نیک را و کاتب عبدالله بن رواحه رسید بنا ذی آیه گفت هر که زر و سیم کنج
و سیم کنج نهد و زکوتش ندهد و هر که زکوة بدهد و بالک نیست گفت من با کنز نام از آنکه ابوبکر را گفت احمد بن باشد
و من عدد احد ایمن زکوتش بدهم و در طاعت خدای خرج میکنم و گفته در کلام عرب مال باشد مجموع بر هم نهاده اگر در زیر زمین
بود و اگر بالای زمین و دلیلش قول الشاعر شعر لا درّ درّی ان اطعمت نازلهم قرف الحتی و عندی البر مکنوز ای مجموع و الحق موقوع
المثل و در شان نزول این آیه خلاف است گفتند مفضوض بنصر السو و جعل کنز آنکه خواهند و این هر دو لغت و شاید یکنزون و یکنزون و ذکر
الکنز و کسر ... رعا باشد و کنتا از اجتماع باشد و جوهر گفته اند که مغز درو بسیار بود و لا ینفقونها فی سبیل الله و از انفاقه
نکنند و آنجا گفت ینفقونها و ذکر کرد در پیش دو ایشان زر و سیم و ینفقونها گفت تا ضمیر عاید باشد یا بر هر دو یا برای چند وجه را
قطرب گفت ها عاید است با کنوز و اموال و عیال زر و سیم و این ضمیر جمع باشد با معنی برای آنکه زرها و سیمها بسیار دینار
در مال لکن ها باشد و وجه دیگر آنست که گفتند ها ایجاب است با زکوة و معنی انفاق اخراج باشد علی ما بینا فیما تقدم در زکوة از آن

بی دون نکنند که آنچه وعید بان تعلق دارد منع زکوتست نه جمع مال و این وجه حبیب المغربی لا یخرجون الزکوة بل ینفقونها کما ادیکم
اند مگر چنانکه گفت و اذا راو تجارة او لهوا انفضوا الیها و لم یقل الیهما و چنانکه گفت فاستعینوا بالصبر و الصلوة و انها لکبیرة و لم یقل
و انهما و مثله قول الشاعر شعر نحن بما عندنا و انت بما عندک راض و الرای مختلف و لم یقل راضیان و قال الاخر شعر
رمانی بامر کنت منه و والدی بریا و من حول الطوی رمانی و لم یقل بریین و قال الاخر شعر ان شرخ الشباب و الشعر الاسود
ما لم یعاص کان جنونا و لم یقل ما لم یعاصیا اگر کو ضمیر چرا با فضه برد و نه با ذهب گوییم ایشان را فی رد الضمیر الی احد المذکورین
دو طریقت یکی آنکه رد کنند الاقرب المذکورین چنانکه در این آیت که فضه نزدیکتر است از آنکه ذهب و لا ینفقونها یعنی الفضة و ما انکه
رد بان کنند که نظر با او باشد کقوله و اذا راو تجارة او لهوا انفضوا الیها نظر با تجارت بود و لهو که آن کمتر بود و قوله بالصبر و الصلوة
و انها اقرب المذکورین است و هم اهم است ابن الانباری گفت با رای با فضه بود که فضه عام تر بود و بیشتر فبشرهم بعذاب الیم بشارت ده
ایشان را بعذابی الیم و بشارت گفت در جای انذار بر سبیل توسع و مجاز برای آنکه هر دو بر بشره پیدا شود از آن و این را شرح داده ایم یوم یحمی
علیها فی نار جهنم عامل در ظرف یوم عذاب باشد ای بشرهم بان یعذبوا بها یوم القیمة گفت بشارت ده ایشان را بعذاب در روزی که آن
سیمها و زرها ایشان تابند در آتش دوزخ و ضمیر راجع به با کنوز و اعیان مال یا با فضه بر آن قول که گفتیم و قال فی الحدید
قال النار و احمیتها احماء و ولی آن گفت علیها و فیها نگفت که آن در زیر آتش کنند و آتش بر سر آن کنند فتکوی بها جباههم داغ کنند
بان پیشانیهای ایشان و کی بداغ کردن باشد و الکوا و یکویه کیا و المکوا داغ باشد که التکی بود قال الشاعر فی المثل شعر العیر یعرظ
و المکواة فی النار و در شاهست که داغ الله الکی و در روایتی دیگر اخر الدواء الکی آخر درد داغ باشد یعنی آخر درد بان ابتلا کند که آن دواغ
بعایت فعاون این مثل در آنجا گویند که مدارا در فوق سود ندارد گویند داغ می باید تا در پیداید که آخر درد داغ باشد و معنی روایت
دیگر آنست که آخر دارو داغ بود یعنی تا بدیگر دارو ها دفع آن کردن بتاخیر نباید کردن کرد داغ آنگاه کنند که آنچه و افق و مانند این مثل
آنجا زنند که گویند تا ممکن باشد مدارا باید کرد چون مرفقة از آن بدر شد باید گشت آنگاه آن پیش باید گرفت چنانکه شاعر گفت
در این معنی و قارب اذا ما لم یکن لک حیلة و صمم اذا ایقنت انک عاقر حق تعالی گفت روز رستخیز خواهند بود که آن زر و سیم ایشان را بتابند
و بر پیشانیهای ایشان نهند و بر پهلوهاشان و بر پشتهاشان عبدالله مسعود را از این آیه پرسیدند گفت والله که این دینارها و درمها که داغ
کنند هیچ بر جای یکدیگر ننهند و لیکن خدای تعالی پوستهای ایشان فراخ کند تا هر یک دینار و درم با داغ کاهی باشد ابوبکر وراق را
پرسیدند که چرا تخصیص کرد پیشانی و پهلو و پشت گفت برای آنکه اول چون سائل را ببیند که روی بر پیشانی زند آنگه پهلو از او بر گرداند آنگه
پشت بر وی کند محمد بن علی الترمذی گفت برای آنکه بشارتی کنا در پیشانی باشد و پهلو کاه در رفتن و پشت احنف بن قیس گفت بوقتی آمدم
در میان حلقه نشسته بودم از قریش مردی درآمد خشن جامه درشت روی درشت اندام که بیامد و آنجا بایستاد و گفت بشارت باد آنان را
که از شما مال جمع میکنند و پشتم نهند که حق تعالی روز قیامت آن را داغی سازد که بر پیشانشان نهند که تا از پیش بیرون آید و چون بر کتفشان نهند
پیشانیش بیرون آید و میان داغ پیشانی و پشت و پهلوشان داغ کنند گفتند این قوم سر در پیش افکندند و کسی با او سخن نکرد
او برخاست و تا او را نزدیک ستونی بنشست من بنزدیکش رفتم گفتم ای شیخ این سخن که تو گفتی این قوم را خوش
نیامد گفت ایشان عاقل نباشند من پرسیدم که این مرد کیست گفتند ابوذر غفاری است هذا ما کنزتم لانفسکم ای ان یقال لهم هذا ما کنزتم و قول
از او حذف کردند و التقدیر یقال لهم هذا ما کنزتم لانفسکم این آن گنج است که برای خویشتن نهادید بجهت آن گنج نهادید و ما نزلت در قرآن
بسیار است این حذف قول از کلام علما خلاف کردند در این آیه در حق که آمد زید بن اسلم گفت عبدالله بن عمر را از این آیه پرسیدند گفت این پیش
از آن بود که آیه زکوة آمد چون خدای تعالی آیه زکوة بفرستاد زکوة را طهر اموال کرد مجاهد گفت از عبدالله عباس که چون این آیه آمد و مسلمانان
بشنیدند سخت آمد بر مسلمانان گفتند چگونه توان کردن که یکی از ما برای فرزندان ضعیف که پیدا چیزی که نهد که ایشان را روزی باشد

پیش رسول آمدند و گفتند یا رسول الله این آیه بر ما سخت می‌آید رسول علیه السلام گفت بدانید که خدای تعالی زکوة واجب نکرد الا برای آنکه
مالهای شما پاکیزه کند بآن چون زکوة داده باشید آن باقی پاکیزه است و مواریث فرض کرد در مالهائی که از شما باز ماند تا کسی که بعد از شما بماند
کنز نکرده باشید خود را گفتند بلی یا رسول الله گفت نه خبر دهم شما را کنجی که چون در وی نگرد شاد شود و چون بکارش فرماید طاعتش دارد و چون غایب
شود از وی حفظ الغیب کند بعضی صحابه گفتند این آیه در اهل کتاب آمد خاصه سدی گفت در مانعان زکوة آمد از اهل قبله ضحاک گفت عام است
در مسلمانان و مشرکان هر کسی که مالی حلال بدست آرد و حق تعالی از آن بنهد آن کنج باشد اگرچه اندک بود و بر بالای زمین باشد
و آنچه حق خدای از آن بدهند آن کنج نباشد اگرچه بسیار بود و در زیر زمین بود زید بن وهب گفت برفتم تا بربذه شدم ابوذر غفاری را دیدم
ابوذر را گفتم یا باذر ترا بدین منزل چه فرود آورد گفت بشام بودم مرا با معویه گفتگوی رفت در این آیه او گفت آیه در اهل کتاب است
من گفتم این در ما و در ایشانست و از آنجا با مدینه آمدم تا معویه نوشت بشکایت من مردم بر من افتادند بملامت چنانکه ...
هرکس من بشکایه عثمان رفتم گفت روی از این شهر را تو خوش نیست تا از اینجا با مدینه رفتی من بدینجا آمدم و اینجا آمدم و بعضی گفتند این آیه
مخصوص است بمانعان زکوة و دلیل این قول آنست که عبد العزیز روایت کرد از سهیل از پدرش از ابوهریره از رسول صلی الله علیه و آله که او گفت هیچ
کنزی نباشد که او زکوة مال نبدهد و الا آن زر و سیم او را آتش دوزخ تابند و پیشانیها کنند و بآن پیشانی و پشت ایشان داغ کنند
تا خدای تعالی کار بندگان بگذارد در روزی که مقدار آن روز پنجاه هزار سال باشد از سالها شما چون خدای تعالی کار خلقان بگذارده باشد ایشان
ایشان فصل کرده باشد اگر بکر بد نام در اهل بهشت اگر اهل بهشت باشد به بهشتش برند و اگر اهل دوزخ باشد بدوزخش برند و اگر مرد صاحب شتر
باشد در زکوة بداده باشد خدای تعالی بفرماید تا او را بصحرای بیفکنند و آن گوسپندان او را بپای بکوبند و بسروی بزنند تا آنکه خدای تعالی
حساب فصل کند میان خلقان در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال باشد و همچنین تا حدیث که آخر گفت یا آنکه گفت ثوبان روایت کرد که رسول
صلی الله علیه و سلم گفت هر که او کنزی بنهد در زکوة آن نداده باشد حق تعالی آن کنج او را ماری گرداند که او را دو نقطه سیاه باشد بر بالای چشم
تا او را بمیرد در هر جا که او میرود او گوید ویلک تو کیستی که ملازم من شدی گوید من آن کنج توام که بنهادی تا او را خرد بشکستن و فرو بردن اگر
با ایدی و دستش در دهن کند و بشکند و فرو برد و همچنین اندامش یک یک تا هم اندامش فرو برد قوله ان عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهرا
في كتاب الله الایه حق تعالی در این آیه گفت عدد ماهها سال دوازده است جمله قرا عشر خواندند بفتح عین مگر ابو جعفر که او خواند اثنا عشر بسکون
عین بطرفان از روایتی که حذف الف تا جمع ساکنین نباشد اثنا عشر و نصب شهرا بر تمییز است بعد تمام الاسم و آن بازده باشد تا نوزده
نه و معنی تمام الاسم آنست که اسم در تقدیر تنوین است برای آنکه تقدیر آنست که اثنا و عشر چون ترکیب کردند بنا کردند او را بر فتح و تنوین
بیفتاد تا نام بیسم چهار چیز باشد اضافه و تنوین و نون تثنیه و نون جمع پس هر کلمه این چهار چیز در این افتد منع کند او را
از آنکه او را اضافه کنند او را چهار این چیزها با اضافه سپس حق بیان شد و آن دوازده ماه مراد ماهها تازیان است و معلم المحرم
صفر شهر ربیع الاول شهر ربیع الاخر جمادی الاولی جمادی الاخرة رجب شعبان رمضان شوال ذو القعدة ذو الحجة اما المحرم را
برای آن محرم خوانند که عرب حرام داشتندی در آن ماه قتال کردن و صفر را برای آن صفر خوانند که در این ماه خالی شدی خانه‌ها ایشان
و گفتند برای آنکه در این ماه بدید آمدی که ایشان را بعضی در شده و ابو عبیده گفت برای آن صفر خوانند که در این ماهها بادیها
بسیار شدی و گفتند برای آن ربیع خوانند که ارتبعوا فیه سکنتهم ای اقاموا و جمادی را برای آن خوانند که آب در وی بفسردی
رجب را برای آن خوانند که ایشان او را ترجیب و تعظیم کردندی یقال رجبه و رجبته ای عظمته بتخفیف و تشدید قال الکمیت
شعر: ولا غيرهم ابغى لنفسي جنة ولا غيرهم ممن اجل وارجب ~ و بعضی رجب و گفتند اند برای آن رجب خواندند که در این ماه
تا الکرد نفی من قوم نصال رجبه اذا کان لا قطع لا یمکن العلا رجب و دست بیک باشند که کافی تواند کرد و در وجه دیگر پدید آمد که
رسول علیه السلام را پرسیدند از رجب گفت نام جوئی است در بهشت از شیر سفیدتر و از انگبین شیرین‌تر هر که روزی از این ماه روزه دارد

خدای تعالی او را از آن جوی آب دهد و شعبان برای آن شعبان خوانند که در این ماه قبایل منشعب و متفرق شدی و انس روایت کرد
که رسول علیه السلام گفت برای آن این ماه را شعبان خوانند که حسنات در وی منشعب شود و هم از رسول علیه السلام روایت کردند که گفت
برای آنکه ارزاق مؤمنان در وی منشعب شود و اختلاف اقوال در ماه رمضان بر فتنه است در سورة البقرة و از جمله اقوال یکی آنست که اسمی
از اسماء رمضان و آن نیک کم باشد و قولی دیگر آنکه رمض الذنوب ای یحرقها که گناهان ایشان را بسوزد و دیگر آنکه نامی است از نامهای خدای تعالی
برای آن شوال گفتند و شوال را برای آن شوال خوانند که شتران دم بر افکنند در این ماه تا اشتر ایشان بلا شدی برای آنکه شتران دنبال برداشتندی
در وقت و این کنایه باشد از سفر ایشان و ذو القعدة برای آنکه قعود کردندی از قتال و کار او ذو الحجة برای آنکه در این ماه حج کردندی و بعضی
بلغاء عرب را پرسیدند که این نامها چرا این نامها خوانند گفت لان العرب اذا رأت السنابل قد ذکرت الحاده و حرموا الغارات قالوا المحرم
و اذا صفت الکمام و حرفت ابدانهم و امرضت الوانهم قالوا صفر و اذا نعرت البساتین و ظهرت الریاحین و ابتعت المساکین قالوا ربیعان
و اذا قل الثمار و امسکت السماء و جعل الماء قالوا جمادیان و اذا ماجت الجباد و جرت الانهار و رجبت الاشجار قالوا رجب و اذا تفرقت القوم الی دیارهم
الحبایل و تشعبت القبائل قالوا شعبان و اذا دمضت الفضاء و حمیت الرمضاء قالوا رمضان و اذا انقشع السحاب و کثر التراب و شالت
من الابل الاذناب قالوا شوال و اذا رأوا عامة الحجاج یقعدون عن الاسفار قالوا ذو القعدة و اذا قصدوا حج البیت من کل فج و اسمعوا بحجیج
الحج و اظهروا علامات الحج قالوا ذو الحجة و این فصل بر این جملت بتازی نوشتم تا معنی آن دانسته شود و معنی آن بر نزدیک عرب پارسی گفتیم و برای
آن گفته دوازده ماه نهادند عرب که عجم نیز سال بر دوازده ماه نهاده بودند نیز و لیکن عجم را نیز دوازده برج پس قیاس نکنند با ایشان
نیز سال بر دوازده ماه نهادند جز که ماهها عجم بر آفتاب باشد و ماهها عرب بر هلال و ماه که نو می‌شود قال الله تعالی و الشمس
و القمر بحسبان و اشتقاق شهر از شهرة کار او وقت در آنچه مردم محتاج باشند با او در محاسبات و معاملات ایشان و محل دیون و شک
و حج و روزه و عبادات که محتاج باشند بدان ماه فی کتاب الله در کتاب خدای گفتند در لوح محفوظ و گفتند در قضای و حکم
که کرد آن روز که آسمان و زمین آفرید متعلق است بعده یعنی این حکم بنزدیک خدای امروز تقریر افتاد که خدای تعالی آسمان و زمین آفرید
و عامل در آن معنی استقرار است و عند الله ان استقرار ای استقر عند الله یوم و او محل که بود است در هر ظرف ظرف مکان
و ظرف زمان منها اربعة حرم از آن یعنی از آن ماهها چهار ماه حرام اند واحد فرد و ثلثه سرد یکی تنها و آن رجبست و سه پیوسته
و آن ذو القعده و ذو الحجه و محرمست و برای آن حرام خواندند که حرام کرد از ایشان حرب و قتل و گفتند برای آن حرم خواند این ماهها را که انتهاک
حرمات در این ماهها عظیم تر بود و عرب این ماهها را حرمت داشتندی و تعظیم کردندی تا اگر مرد قاتل پدر و برادر خود را دیدی
در این ماه او را تعرض نکردی بتعظیم حرمت این ماهها و قول آنست که رجب را از این ماهها حرام برای آن اصم خوانند که در او آواز
سلاح نشنیدندی در جاهلیت چندین حرمت بود این ماهها را جز حرمت و فضلی بیشتر و علی الخصوص ماه رجب که حق تعالی
از ماهها این چهار ماه برگزید و از این چهار ماه ماه رجب برگزید و ابو سعید خدری روایت کرد از رسول علیه السلام که گفت الا ان
رجب شهر الله الاصم و انما سمی الاصم لانه لا نزاده من الاشهر الحرم و ابو رجا العطاردی گفت این ماه را در جاهلیت منصل الاسنة گفتندی
و منزل الاسنة هیچ آهنی در هیچ رمحی نکردندی و الا گرفتندی و اخبار در فضل رجب و در روزه او و قیام در شبهای او بی اندازه
منها انا بجملة خبر روایت کرد ما از حسین بن علی علیه السلام که گفت هر که یک روز از رجب روزه دارد خدای تعالی صد هزار حسنه
بنویسد او را و هر که دو روز روزه دارد صد هزار آنگاه او را زو بستر و هر که سه روز روزه دارد صد هزار درجه برفیع کند و هر که
پنج روز روزه دارد هفت در دوزخ بروی ببندد و هشت در بهشت بروی بگشاید تا از هر کدام در که خواهد در بهشت رود و هر که
تمام رجب روزه دارد منادی ندا کند که کردار بازگیر که آنچه گذشت بیامرزیدند ترا و صادق علیه السلام گفت هر که او یک روز از
رجب روزه دارد خدای تعالی از او خشنود شود و هر که دو روز از این ماه روزه دارد خدای تعالی از او خشنود شود و او را خشنود

حدیقة

وهرکه سه روز روزه دارد ازین ماه خدای او را از درخشم شود و او را ازو خشنود کند و خدا نیش را ازو خشنود کند و هرکه هفت روز از وی روزه دارد
هفت در آسمان برای روح او بگشایند تا بملکوت او برسد و هرکه هفت روز روزه دارد هشت در بهشت بروی بگشایند و هرکه پانزده روز روزه دارد
خدای تعالی حاجات او روا کند الا حاجتی که در باب محرمی خواهد یا قطیعه رحمی و صادق علیه السلام گفت هرکه یک روز روزه دارد از رجب در او آتش دوزخ
واجب شود او را و هرکه یک روز در میان این ماه روزه دارد شفاعت او قبول کنند در مثل ربیعه و مضر و هرکه روزی روزه دارد از آخر
این ماه خدای تعالی او را از جمله پادشاهان بهشت کند و شفاعت او قبول کنند در جمله خویشان او و امیر المؤمنین علیه السلام گفت هرکه او روزه
از رجب روزه دارد از اول یا میانه یا آخر خدای تعالی گناهان گذشته و آینده او بیامرزد و رسول علیه السلام گفت هرکه اول یک روز از رجب روزه دارد
خدای تعالی بر او عطا پدید آید میان او و میان دوزخ خندقی گشاده از مشرق تا بمغرب و روزه یکساله بنویسند او را و بهشت واجب
السنة و بهشت واجب شود او را القطع و در بقیتنا قول رجب کتابها معروف کرده اند و این قدر کفایت است انها ذلک الدین القیم فی الحساب المستقیم
دین بمعنی حساب آمده از وجوه او یکی حساب و منه قوله علیه السلام الکیس من دان نفسه و عمل لما بعد الموت ای حاسب نفسه او محمد
ماهها که صلاح معاش ما و متعلق است خدای تعالی بآن تکلف شده که گفت عند الله فی کتاب الله و ودیعه امامان که صلاح معاد و دین ما و
باقی کنار بگذرانیم که عدد شهور است عند الله است و فی کتاب الله عدد آن ماههای دین ما ولی و حق کار آن دلیل او باشد عدد
کتاب ما و باشد انچه این عددات و مثل این عددات و عبرت امامه و قول است این دلیلی است عدد نقبا بنی اسرائیل و سه مرد
اوست و بعثنا منهم اثنی عشر نقیبا و اگر چنانکه این بود که بیست موسی ظاهر شد فانفجرت منه اثنتا عشرة عینا بعوزبان او و حق و عدد
انچه او و یاور اهل او دانیم در دوازده بود از لطیف صنع او و ذکر الفضل و نجات موسی و قوم بالحجر نجات و بعد او هر چیز باشد از آن
باشد و صلاح معاد و معاش ما منوط بود بدینها و ما باز ایشان شکایت است بدینها تا این دین تو باشد و آنچه ترا معین باشد بمصالح دین بیرون باشد این
دوازده ماه از چهار ماه حرام که یک تا هر ماه بچنانکه از امام در جزای یکیست و ذلک قوله علیه السلام الائمة من بعدی اثنا عشر اولهم علی
و رابعهم علی و ثامنهم علی و آخرهم مهدی گفت امامان از ایشان دوازده اند و ایشان علی و او نواقیات و چهار نشان علی و سید عماد
و بعضیات و هشت نشان علی بن موسی الرضا است و هم نشان علی بن محمد النقی که او از نقیبات و آخرشان مهدی که بابین ایشان
چون مهدی تمام کرد از خلائق کند و برخواند ذلک الدین القیم این دین قویم است صراط مستقیم است فلا تظلموا فیهن انفسکم در روزها کشته
مکن انکه ضمیر راجع است با چهار ماه حرام و تخصیص ایشان بذکر از آنست که ارتکاب ظلم اگرچه همیشه واجبست تاکید شد درین ماهها
چنانکه گناهی بیشتر است و کار او قریب تر است و در کنایت الی الاقرب المذکورین اولی تر باشد و قول دیگر آنست که با جمله ماههای شود بد
عوض کنند این اولی تر است برای آنکه چون بدین حال کنند چهار ماه در دوازده باشد و چون بر چهار حمل کنند هشت ماه
از و خارج باشد و مقرر این بیشتر بر قول اعلا الله حق تعالی گفت در این ماهها بر خود ظلم مکنید و بهمه قول است یکی آنکه بر خود کار نکنید
کار در کار ستم کسی بخود باشد و ایشانکه از او نجوی باشد و قول دیگر آنست که بیکدیگر ظلم مکنید که تو بر برادرت کنی بر خود کرده باشی که جنس
یکیست والمؤمنون کنفس واحدة و قاتلوا المشرکین و با مشرکان کارزار کنید کافة ای جمیعا عامة مؤتلفین مجتمعین علی حرب کیف
بعضکم بعضا و یرحم بعضکم بعضا و اشتقاقه من الکف الذی هو المنع یا در انکه چون جمله باشند و مجتمع مردم باشند و چون مردم
باشند بیان ایشان مکافه و ممانعه و مدافعه بود کما یقاتلونکم کافة چنانکه ایشان با شما کارزار میکنند مجتمع کلمه واحد با اختلاف و کامل
کهست و از ایشان تکثیر با شید اگر بیشتر باشید و نصیب در بیعات اندو و اعلموا ان الله مع المتقین و بدانید که خدای تعالی با متقیان
و بصیر کار ایشانست و علما خلاف کردند در آنکه قتال ماهها حرام حرامست هنوز یا منسوخ شد قتاده و عطا خراسانی گفتند قتال در ماهها
حرام کاری عظیم بود لقوله قل قتال فیه کبیر پس منسوخ شد بقوله فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم و بقوله و قاتلوا المشرکین کافة زهری گفت
حرام بود قتال در ماهها حرام با خدای تعالی سوره برائت بفرستاد منسوخ کرد آنرا ابو اسحق گفت سفیان ثوری بدین سیدم گفت و الحرام بود

الکفار منسوخ است و حجت آورد بآنکه رسول علیه السلام قتال کرد با هوازن بحنین و ثقیف بطائف در شوال و بعضی ذو القعده ابن جریح عن
عطا ابن ابی رباح علیه سیدم که این حکم منسوخ است یا نه یعنی قتال در ماه حرام سوگند خورد که منسوخ نیست برای آنکه دلیلی قاطع نیست
بر نسخ آنکه و آیاتها آمده در دلیل نسخ این حکم نیست برای آنکه در وی که توقیت و تعیین نیست مقاتلها چنانکه گفت ایا تها ناسخ است علی التی را
که در وی خصوص هست قوله تعالی انما النسیء زیادة فی الکفر ابو جعفر و ابن نوح عن البزی خواندند النسی بالتشدید بی همز قلب کرده یا بیا و ادغام
یا کرده در یا و باقی قراء بهمز خواندند و به همزه و قراءة و رزنا فعیل باشد و روا بود که مصدر باشد کالحریق و السعیر و این اسم مصدر بود و گفتند
فعیل است بمعنی مفعول کالجریح و القتیل قال الشاعر الوجز شیل وایه کردا ابن کثیر نسی علی و زن نسع و نساً با خیر باشد قال الشاعر الا بل من الوصی
و بنا فاقا من علیها یوما او یومین از الحرفا انا و ها انشاء وتقول ینا اصحاب حلها و انا اینا حلیه و منه النسیة لما فی تاخیرها و منه المنا
العصا لانها توخر قال الله تعالی تاکل منساته یعنی نیس واینها و علما در وجه فرق گفتند قتاده گفت در جاهلیت جمعی که اند در ماه حرام
زیادتی کردند یکسال منادی در موسم ندا کردی که خدایان شما محرم را حرام کردند حرام دارید او را و اگر سال ندا کردی که خدایان شما محرم را حلال
کردند حرام دارید او را و اگر سال ندا کردی که خدایان شما صفر را حرام کردند حرام دارید او را و این را صفرین خواندندی و جماعتی مفسران گفتند
بالفاظ مختلف و معانی متفق که عرب این چهار ماه حرام را از عهد ابراهیم و اسمعیل علیهما السلام حرام داشتندی و عرب را کار حرب و غارت بودی
سخت بر ایشان که سه ماه پیوسته امساک کنند از حرب و غارت گفتند ما را کار است و ما بی توالی این ماهها بیابید بحزن و شوم و بحوار
کاستحلال کنند پیاپی تا ماه حرمت کردند و تاخیر کردند ماه حرام را محرم یعنی صفر سه ماه ببین بود که صفر حرام باشد و محرم حلال و این اهلی
الصفر خواندند و بعضی اهل تاویل قول رسول علیه السلام که گفت لا صفر بر این تفسیر داد که اکنون ایشان را حاجت افتاد که از صفر تاخیر کنند
تا ربیع و از آن نیز ماه تاخیر کردند تا بدوازده ماه و بیدچون اسلام در این حساب که ایشان نهاده بودند که هر سال یک ماه تاخیر
کردندی ماه حرام المحرم افتاده بود و این از آن بود که درازد مجاهد گفت عرب هر دو سال حج در یک ماه از ماهها حرام کردندی
دو سال در ذو القعده و دو سال در ذو الحجه و دو سال در محرم و دو سال در صفر این نسی ایشان بود تا اتفاق چنان افتاد که آن سال که ابو بکر
علیه السلام سوره برائت فرستاد حج در ذو القعده کردند پس سال دیگر که رسول علیه السلام حجة الوداع کرد حج باز ذو الحجه افتاده بود و حق تعالی
این سوره فرستاده و نسی حرام کرده و رسول علیه السلام در حجة الوداع خطبه کرد و در آنجا گفت الا ان الزمان قد استدار کهیئته یوم خلق
الله السموات والارض السنة اثنا عشر شهرا منها اربعة حرم ثلث متوالیات ذو القعده و ذو الحجه و المحرم و رجب مضر الذی بین جمادی
و شعبان در روز گار بگردید چنانکه آن روز بود که خدای آسمان و زمین آفرید سال دوازده ماه از آن جمله چهار ماه حرامست سه
پیاپی ذو القعده و ذو الحجه و المحرم و رجب که مضر گویند آنکه بین جمادی و شعبانست مراد آن بود که ماهها حرام با جای خود افتاد و حج
باز ذو الحجه افتاد و نسی باطل شد و خلاف کردند در آنکه اول کسی که نسا کرد که بود عبد الله عباس و قتاده و ضحاک و مجاهد گفتند اول کسی که
انسا کرد بنو مالک بن کنانه بودند و از ایشان اول کس جناده بن عوف و ابو ثمامه کنا و هر سال در موسم ندا کردی و بعضی گفتند که ایشان اول
ولا اعاب ولا مرد لما قضیت الا ان المحرم واحرنا صفرا را عیب نکنند و جواب ندهند و لخم من گوید یا نام او بیابانی شرماه محرم حرام کرد یم
وصفر را تاخیر کردیم سال دیگر باز ندا کردی که الا ان المحرم اصغر واحرمنا المحرم ماه صفر حرام کردیم و محرم را از پس کشیم کلبی گفتا و کلبی گر یکی کرد
مردی بود از بنی کنانه نام او نعیم بن ثعلبه و او امیر بود بر موسم و وقت آنکه عرب باز خواستندی گشتن خطبه کردی و ایشان را او گفتی لا مرد
لما قضیت انا الذی لا اعاب ولا اجاب مشرکان گفتندی لبیک آنگاه از و در خواستندی تا ما را ماه کند یک ماه او گفتی اسال محرم را
ایشان نسا کرد و بنی بکر کنانه را بپذیرند و حق تعالی این آیه بفرستاد و درین آیت ما را تحریم حرام نهد بکرد شیء و اگر کفتی که امسال صفر حرام است
محرم حلال است ایشان گفتار او بپذیرفتندی و سالی چهار بدین سبب نهادندی و آخر ایشان نعیم بن ثعلبه بود بود نام او جناده بن عوف و اول آن بود که زیر عم
اما در یافت حج رسول بروایت که ضحاک از عبد الله عباس کرد اول کسی که نسا کرد عمرو بن یحیی بن قمعة بن خندف بود و عبد الرحمن بن زید بن اسلم

كفت مردى بوماني كنانه ... در جاهليت ... اين ماهها حرام را تعظيم حرمت داشتند ... [illegible]

[illegible]

... ونحن الناسئون على معد شهورا ... وقال الكميت شعر ومنا ناسئ الشهر قلمس شعر ... [illegible]

... فذلك قوله انما النسيء زيادة في الكفر ... [illegible]

... يضل به الذين كفروا ... [illegible]

... يحلونه عاما ويحرمونه عاما ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

٣٨ قوله تعالى يا ايها الذين آمنوا ما لكم اذا قيل لكم انفروا في سبيل الله اثاقلتم الى

[illegible]

الارض ارضيتم بالحيوة الدنيا من الآخرة فما متاع الحيوة الدنيا في الآخرة

[illegible]

الا قليل الا تنفروا يعذبكم عذابا اليما ويستبدل قوما غيركم ولا

[illegible]

تضروه شيئا والله على كل شيء قدير . الا تنصروه فقد نصره الله اذ

[illegible]

اخرجه الذين كفروا ثاني اثنين اذ هما في الغار اذ يقول لصاحبه ١١٨٦

[illegible]

لا تحزن ان الله معنا فانزل الله سكينته عليه وايده بجنود لم

[illegible]

تروها وجعل كلمة الذين كفروا السفلى وكلمة الله هي

[illegible]

العليا والله عزيز حكيم . انفروا خفافا وثقالا وجاهدوا باموالكم

[illegible]

وانفسكم في سبيل الله ذلكم خير لكم ان كنتم تعلمون . لو

[illegible]

كان عرضا قريبا وسفرا قاصدا لاتبعوك ولكن بعدت عليهم الشقة

[illegible]

وسيحلفون بالله لو استطعنا لخرجنا معكم يهلكون انفسهم والله

[illegible]

يعلم انهم لكاذبون . عفا الله عنك لم اذنت لهم حتى يتبين

[illegible]

لك الذين صدقوا وتعلم الكاذبين . لا يستاذنك الذين يؤمنون

[illegible]

بالله واليوم الآخر ان يجاهدوا باموالهم وانفسهم والله عليم بالمتقين

[illegible]

انما يستاذنك الذين لا يؤمنون بالله واليوم الآخر وارتابت قلوبهم

[illegible]

فهم في ريبهم يترددون . ولو ارادوا الخروج لاعدوا له عدة

[illegible]

ولكن كره الله انبعاثهم فثبطهم وقيل اقعدوا مع

[illegible]

القاعدين . لو خرجوا فيكم ما زادوكم الا خبالا ولاوضعوا

[illegible]

خلالكم يبغونكم الفتنة وفيكم سماعون لهم والله عليم

[illegible]

بالظالمين . لقد ابتغوا الفتنة من قبل وقلبوا لك الامور حتى جاء

[illegible]

الحق وظهر امر الله وهم كارهون . ومنهم من يقول ائذن

[illegible]

لي ولا تفتني الا في الفتنة سقطوا وان جهنم لمحيطة بالكافرين

[illegible]

ان تصبك حسنة تسؤهم وان تصبك مصيبة يقولوا قد اخذنا

[illegible]

امرنا من قبل ويتولوا وهم فرحون . قل لن يصيبنا الا ما كتب الله

[illegible]

لنا هو مولينا وعلى الله فليتوكل المؤمنون . قل هل تربصون بنا

[illegible]

الا احدى الحسنيين ونحن نتربص بكم ان يصيبكم الله بعذاب

[illegible]

من عنده او بايدينا فتربصوا انا معكم متربصون . قل انفقوا

[illegible]

طوعاً او كرهاً لن يتقبل منكم انكم كنتم قوماً فاسقين • وما منعهم

برغبت يا بكراهت پذيرفته نشود از شما بدرستی كه بوديد گروهی فاسقان وچيزی منع نكرد ايشانرا

ان تقبل منهم نفقاتهم الا انهم كفروا بالله وبرسوله ولا يأتون

كه پذيرفته شود از ايشان نفقاتشان مگر آنكه ايشان كافر شدند بخدای وبرسولش ونيايند

الصلوة الا وهم كسالى ولا ينفقون الا وهم كارهون • فلا

بنماز الا وايشان كسلان باشند ونفقه نكنند الا وايشان كاره باشند پس

تعجبك اموالهم ولا اولادهم انما يريد الله ليعذبهم بها في الحيوة

عجب نيارد ترا مالهای ايشان ونه فرزندانشان • جز اين نيست ميخواهد خدای كه عذاب كند ايشانرا بآن در زندگانی

الدنيا وتزهق انفسهم وهم كافرون • ويحلفون بالله انهم

دنيا وبرآيد جانهای ايشان وايشان كافر باشند وسوگند ميخورند بخدای كه ايشان

لمنكم وما هم منكم ولكنهم قوم يفرقون • لو يجدون ملجأ

از شما اند ونيستند ايشان از شما وليكن ايشان گروهی اند كه می ترسند اگر يابند پناهگاهی

او مغارات او مدخلا لولوا اليه وهم يجمحون • قوله يا ايها الذين آمنوا

يا غارها يا جای در رفتن بر گردند بآن وايشان سركشی ميكنند اذا قيل لكم انفروا في سبيل الله

الايه بتثاقل وتكاسل كرديد از جهاد چون رسول عليه السلام بحرب تبوك خواست رفتن از حرب طائف برگشته بود ومردم مانده

وتنگ بودند ودرهنگام تنگی وعسرت بودند وآن زمين قحط بود ووقت دخل نزديك بود وميوها برآمده مردم را دل نميداد كه وطن

رها كنند وبغزاة روند وبتبوك تقاعد وتكاسل كردند ورسول عليه السلام كم بودی كه بجای خواستی رفتن آنرا اظهار كردی وكنايه

وتوريه كردی وخواستی تا مردمان احوال ندانند تا اوناگاه بسر دشمن رود مگر غزوه تبوك كه رسول عليه السلام تصريح ميكرد

تا مردمان ساخته كنند چه راه دور بود ودشمن بسيار ومردم از ين اسباب ثقل ورزی ميكردند خدای تعالی اين آيه فرستاد وگفت ايشانرا

ای گروهيكه ايمان آورده ايد ما لكم چه بوده است شما را ما استفهام است واين كلمه اگر چه بصورت استفهام داده ومعنی تقريع وتوبيخ است

چون گويند شما را انفروا في سبيل الله النفر ضد القعود وقال نفر الى العدو ونفر الى الثغر ينفر نفراً ونفيراً ونفر جه در مكروه باشد تشبيهاً

بنفور البهيمة عما يخاف او ينفار الطبع عما يكره ونفرت الدابة ينفر نفوراً ونفاراً ونفر الحاج من منى ينفر نفراً ونفر هم مصدرها

وهم جماعت كه از جا بيايند كالركب والشرب للراكبين والشاربين في سبيل الله ای في الجهاد وجهاد را بدان راه خدای گفت كه

دين خدای بدو آسان شود واين لفظ اعنی في سبيل الله كه اسمی معروف از جهاد اثاقلتم اصله تثاقلتم تا را اسكان كردند ضرورة

ادغام كردند ومن وصل ودر بدل ليعتمد اللسان عليها في النطق فصار اثاقلتم وكذلك قوله اداركوا واطيرنا ودليل قال الشاعر

شعر تولی الضجيع اذا ما استافها خصرا عذب المذاق اذا ما اتابع القبل ای تتابع وتثاقل اظهار ثقل باشد در نفس كه تمام ونقيض

التغافل ومثله التباطی ووجهی از وجوه تفاعل اين باشد وخلاف التشرع ودر معنی او دو قول گفتند يكی آنكه بر زمين خود مقام

كردی واختيار رفتن نكردی وديگر آنكه بلی آنكه وقت ميوه ودخل بود رغبت نكردی ومتم كرديد كقوله اخلد الى الارض كه برسبيل

گفت ايشانرا اكراهی شديد بحيوة دنيا از آخرة ومن بدل است آنكه ذم دنيا كرد گفت فما متاع الحيوة الدنيا في الاخرة الا قليل

نيست زندگانی سرای دنيا در جنب آخرت وباضافت با او الا اندكی آنگه تهديد كرد ايشانرا ووعيد وزجر نمود وگفت اگر نرويد عذاب كند

شما را عذابی سخت بدرد آرنده وشما را ببرد وبجای شما قومی بياورد جز شما وشما با او هيچ مضرت نتوانيد كرد ودفع كرد نتوانيد رسانيد

درها خلاف كردند بعضی گفتند راجع است بانام خدای جل جلاله وبعضی گفتند راجع است با رسول عليه السلام والاهارة ان لا يعود است

دركلام ادغام كرده اند ونون جمع بحرف ابی سوفاده است وبعضكم ويستبدل ولا تضروه همه جزا شرطاست وآنكه گفت خدای بر همه چيز قادر است

بعذاب شما واستبدال شما ونصرت رسولش بی شما آنگه حال با ايشان آورد گفت ورا ما نصروه نصرت شما چه حاجت آنگه شما او را نصرت نكنيد

خدای جل جلاله نصرت كرد او را شب غار اذ اخرجه الذين كفروا آنگه كافران او را از مكه بيرون كردند چنانكه قصه آن رفت في قوله واذ يمكر بك الذين

كفروا ليثبتوك او يقتلوك او يخرجوك ثانی اثنين دوم دو وبنصب بر حالاست يقال خرج ثانی اثنين وخرجت احد اثنين وثالث ثلثة ورابع

اربعة وثانی ثلثة وثالثاً يعنی اين مرد كه گويند اول برتقرير آنكه او دوم است صاحبش با چون بيك جای باشد وبعضی دوم آنكه او ودوم يكی است

واين نحو حقيقت است وخلاف نيست كه آن دو كس كه در غار بودند رسول بود صلی الله عليه وآله وابوبكر رضی الله عنه اذ هما في الغار اذ ظرف

بامعنی من الزمان آنگه كه ايشان هر دو درغار بودند اذ يقول لصاحبه آنگه ميگفت صاحبش را يعنی ابوبكر را وصاحب رفيقت اينجا

لا تحزن اندوه مدار كه خدای با ماست بمعنی نصرت وگفتند حزن او خوف بود وگفتند حزن او بر پيغامبر بود واو ميگفت يا رسول الله اگر مرا

بكشند من يك مردم وگر والعياذ بالله ترا كشند دين سراسر هلاك شود انس مالك روايت كرد كه ابوبكر گفت يا رسول الله اگر از ايشان يكی در پای خود نگرد

ما را ببيند رسول گفت هيچ انديشه مدار كه خدای با ماست مجاهد گفت رسول عليه السلام در غار سه روز بماند وگفت ابوبكر را گوسپندی چند بود عامر بن

فهيره تا شبان آن گوسپندان بود ابن عباس گفت مولی ايشان از شبانان گوسپندان بعضی برده وقتا در گفت عبد الله بن ابی بكر با مادر وشبانگاه طعام

با غار می آورد پوشيده چون خواستند تا برود واشتر بيا ورد تا يكی رسول بنشست ويكی ابوبكر چون برفتند چهار كس بودند رسول بود وابوبكر وعبد الله

وعامر بن فهيره وعبد الله بن اريقط الليثی زهری گفت چون رسول عليه السلام در غار رفت وتمام در غار نيز بود حق تعالی بفرستاد تا تار پودها فرو تنيد

عنكبوت الحامادی تا العنكبوت كرد ازكبوتر بيامد وبالحاء به خانه چون سراقه بن مالك بطلب بيامد او گرفت گفت تا الحفا ابا السلمان

نفقات است با زمين فرو رفته است تا در اين غار شده است ودر غار رفتن صورت نيست برای آنكه خانه عنكبوت برجای است در پيش غار

ودوكبوتر تنكسته شده بنشسته تا مرا پای برغار ديدت وانرا خبر گويند چون ابوبكر ازين فزع كرد رسول عليه السلام او را تسلی داد وميگفت ما ظنك

با ثنين الله ثالثهما ايشان ما را نمی بينند اگر يك از ايشان خواست تا او را تفتيش كند روی بغار آورد رسول عليه السلام او را تسلی داد وميگفت ما ظنك

دوكبوتر آنجا ديد وگفت اگر ابوبكر ديدی خانه عنكبوت نكرو برفتند رسول عليه السلام دعا كرد گفت اللهم اعم ابصارهم عنا بارخدايا چشم ما

كور كن از ما حق تعالی شر ايشان صرف كرد از رسول عليه السلام وهم كوری كردند وبر در غار شدند محمد بن سيرين گويد كه جماعتی در عهد

عمر خطاب بعضی او را بر ابوبكر تفضيل مينهادند عمر گفت نه بر ابوبكر رضی الله عنهما عمر گفت سوگند بدان خدای كه من ازو تفضيل نيستم

تفضيل بعضی با ابوبكر والله كه ابوبكر يك شب از ابوبكر شب ها بهتر بود كه او در صحبت رسول بود وبهتر بود از عمر وآل عمر يك روز از ابو بكر بهتر

عمر او آن شب با رسول بغار رفت كه در پيش رسول ميرفت كه باز پس ايستادی رسول عليه السلام او را گفت يا ابابكر چرا ساعتی از پيش ميروی

وساعتی باز پس گفت آن كه از پيش ميروم انديشه ميكنم كه مبادا كسی در راه كمين كرده باشد تا اگر از كمين بيرون آيد باجمعند بيند

از در من آيد تو نبايد وچون باز پس ميروم انديشه آن باشد كه اگر كسی بدنبال ما بيايد بمن رسد ومن سپر تو باشم چون بغار رسيدند رسول

خواست تا در غار رود ابوبكر گفت يا رسول الله برجای من باش تا من بنگرم نبايد كه كسی كمين كرده باشد در غار رفت وگرد او بكرديد

ديگر بديد چون كسی را نيافت رسول را گفت در آی تا عمر گفت ابن شب از ابوبكر بهتر از عمر وذريت عمر ابوبكر صديق اين ابيات ميگفت

شعر قال النبي ولم اجزع يوقرنی • ونحن في سدف من ظلمة الغار لا تخش شيئاً فان الله ثالثنا • وقد تكفل لی منه باظهار

انما كيد من تخشی بوادره • كيد الشياطين قد كادت لكفار • والله مهلكهم طراً بما صنعوا • وجاعل المنتهی منهم الى النار فانزل الله سكينته

عليه خدای تعالی سكينه ووقار وطمأنينت بر رسول عليه السلام فرستاد اين قول بيشتر مفسرانست وقول بعضی آنست كه ضمير عايد است

با ابوبكر برای آنكه سكينه از رسول عليه السلام جدا نبود هرگز برای آنكه خوف وحزن ابوبكر را بود نه رسول را وسكينه محتاج تر بود وذكر مفرد

گفت ضمیر عائدست با رسول علیه السلام بدانکه جمله کنایات که درین آیه هست همه راجعست با رسول من قوله تعالی الا تنصروه فقد نصره الله اذ
اخرجه الذین کفروا ثانی اثنین اذ هما فی الغار اذ یقول لصاحبه چون چهار جای کنایة راجعست با رسول در انجام چنان باشد و دیگر آنکه منقبت
در شان این آیه تصریح کرد سکینه بر رسول علیه السلام فی قوله تعالی فانزل الله سکینته علی رسوله وعلی المؤمنین وانزل جنودا لم تروها الا ظهر
این ضمیرها نیز جز با رسول علیه السلام الی کلی نمیاز نباید که راجع باشد جز با رسول آنگاه گفت وایده بجنود لم تروها وقوه داد او را بلشکرهای که شما
ندیدید یا شما را یعنی فرشتگان وجعل کلمة الذین کفروا السفلی وکلمة الذین کفروا آنکه کافر بودند نازل وزیر کرد وکلمه خدای کلمه تمامست وکلمه
ایشان وکلمه حق تعالی گفت مراد کلمه قرآنست وقوله فانهم بسا قول ومعنی ومعلوب کرد وکلمه خدای یعنی دین او وشریع رسول او وحجت او ثابتة
وکلمة الله هی العلیا والله عزیز حکیم ومحمد صلوات بر دین بصریان ... حمدالله عباس گفت کلمه کفار شرک
شرک وکلمه خدای تعالی لا اله الا الله گفتن لا اله الا الله والله عزیز حکیم او غالبست کی حاجت نیست ورسول را نا او سنجر در کار فرستاد بل
از جهت حکمت انفروا خفافا وثقالا ابو الضحی گفت واول آیه از سوره برات که فرود آمد این آیه بود مجاهد گفت سبب نزول این آیه آن بود که
مجاهدان استغاکه بجهاد تعلل کردند وگفتند در میان ما ثقلا وبعضی ضعفا صنعه وحاجه واشتغال بسیار است ... خدای این آیه فرستاد
گفت بیرون آئید خفیف وثقیل بر آنچه بود ان ... بجهاد بروید با بیامدت ... گفت این نه عذر باشد ... کردند در معنی خفافا وثقالا
انس ضحاک ومجاهد وقتاده وعکرمه ومقاتل بن حیان گفتند شبانا وشیوخا ... کرجوانان وحسن گفت گرشغولی کرد
ابو صالح گفت خفافا من المال اغنیا وثقالا ... گفت مال ... عیالست ... وحرفه که این
گران ابن زید گفت ... سبک بوند عبدالله عباس گفت ... عطیه گفت رکبانا ومشاة گرسوار
واکرپیاده ... گفت ... ومتاهلین ... وبعضی دیگر گفتند ... از سلاح
واکرسلاح ... گفت ... واندیشه کرده ... فقالا ... وخفاف جمع خفیفست
وثقال جمع ثقیل وفعال جمع فعیل که بمعنی فاعل بود قیاس ... وحالات گفت ... هر حالی که هستید ازین حالات بروید
وبجهاد شوید وجاهدوا باموالکم وانفسکم فی سبیل الله ودر رضای خدای بجان ومال جهاد کنید ... ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون
یعنی جهاد شما را نیکوتر ... روایت کرده که ابو طلحه این سوره ... گفت یا بنی ... بسازید
بکنید ... گفتند ... بر رسول ... بکر وعمر جهاد کردی ... بیادیم گفت ... تا ایم
او را سلاح کردند بغزاة ... برفت ... در کشتی ... بعد از هفت روز ... آنکه او را دفن کنند ... بود وهیچ تغیری
نبود ... هفت روز ... سعید بن المسیب ... گفت ... گفتند این
... جهاد ... اغنیا وفقرا ... گفت ...
مسلمانان بسیار ... خدای تعالی این آیه فرستاد که
لو کان عرضا قریبا وسفرا قاصدا لاتبعوک ... ایشان را ... یعنی
غنیمتی عاجل عرض مال الدنیا باشد ... عرض ... کالعرض ... بما الاجسام ... وسفرا قاصدا وسفری
... وقصدیا ... تفسیر ... تابعه ... کرده
... ولکن بعدت علیهم الشقة ... وساف بر ایشان ... وانحرف ... گفته سفر ... ایشان دور
گردیدند ... که او را ... باشد ... انفسهم ... من استطاع ... خدای تعالی گفت
... آنکه ... استطعنا ... بیامدیمانی یا تو و ... خبر ... اهل بیت ... رسیل
... ایشان ... سوگند ... استطاع ... حق تعالی گفت یهلکون انفسهم خود را هلاک میکنند بآن

۱۱۹

تخلف کرده میکنند ودروغ که میگویند وسوگند دروغ که میخورند والله یعلم انهم لکاذبون وخدای میداند که ایشان دروغ میگویند در خبر آمده
که چون رسول صلی الله علیه وآله عزم غزای تبوک کرد وآن مسافتی بود دور تا بعید وهم منافقان طمع کردند که چون رسول صلی الله علیه وسلم بیرون شود
ولشکر بعضد مدینه خالی ماند ایشان تکایتی کنند وبخانه رسول ومحارم او شوند وچیزی که یابند بیرون برند ... وکان دل آرده گشت حق تعالی
جبرئیل را فرستاد ودرین حال رسول را علیه السلام گفت بیرون چه رایست وچه باید کرد جبرئیل گفت خدایت سلام میکند ومیگوید در غزاه
که میروی تیغ نمی باید زدن بل صلحی باشد میان تو وایشان ... علی را بر جای خود بداری ومحراب ومنبر با وسپاری
یا بنگذار مدینه را حمایت کند ... تو را صلاحیت ... گفت وکالت ... علی و ...
رسول علیه السلام علی را بر جای خود بنشاند ومدینه با وسپرد منافقان چون آن دیدند دانستند که ایشان باطل شد چون رسول علیه السلام از مدینه بیرون شد
بعضی زبان طعن در علی دراز کردند وگفتند الا ان محمدا قد قلی علیا الا تراه قد خلفه مع النساء والصبیان محمد علی را بپرورد میکی در ...
وکان دعا کرد امیر المؤمنین علیه السلام این بشنید سخت آمد او را وبرخاست وبرفت وسلاح در پوشید وشمشیر حمایل کرد واز پی رسول
برفت تا اندک راه رسید که رسول علیه السلام از خیمه بیرون آمد ... دیگر به دید علی را بشناخت گفت ... علی ...
رسید رسول گفت یا علی حاجت علی گفت ... منافقان ... رسول علیه السلام
گفت یا علی اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی
گفت ... یا علی ... انت منی ... وانت منی ...
... منزلت ... امیر المؤمنین گفت رضیت رضیت ... شعر
الا ما بال اهل النفاق واهل الاراجیف والباطل یقولون لی قد قلاک الرسول فخلاک الخاذل ... وما ذاک الا ان النبی جاء بما
کان بالفاعل فرجت ورسی ... الامام الحاکم العادل فلما رأی ... قلبه ... الاح السائل ... فانابه ...
الداخل فقال الحق انت ... من موسی ولو ... الله حق تعالی رسول را گفت عفا الله عنک لم اذنت لهم یعنی گفت ...
رسول ایشان را ... خدای گفت ... اذنت لهم ... کلام ... تعظیم ...
ولا افتتاح بالدعا ... عفا الله عنک ... وعز الله ... لم فعلت کذا ولا تفعل کذا ...
وهم ... کلام خطاب ... بیت ...
الطاف باشد ... حق تعالی بیان کرد که چرا ایشان را دستوری داد حتی یتبین لک الذین صدقوا
تا پیدا شود ترا آنان که راست گویند ... وتعلم الکاذبین ... صادق ...
... منافقان که ایشان ... بجاستی ... بجاهد ... باشد
که ... ایشان ... جان ... بیانست ... علی ... آمدند ...
... خواستند ... ما ... دستوری ... مقام ... واز ...
بانم حق تعالی ... رسول را علیه السلام خبر داد وگفت لا یستأذنک الذین یؤمنون بالله والیوم الآخر ان یجاهدوا باموالهم و
انفسهم دستوری نخواهند آنان که بخدای وقیامت ایمان دارند ... جهاد ... بیند ...
... خدای ... ایشان ... دستوری خواستن چه حاجت باشد ...
... باشد دستوری خواستن ... مؤمنان ... حق تعالی گفت ... علیم بالمتقین
تا ... والله علیم بالمتقین ...
... گفت دستوری ... بخدای وقیامت ایمان ندارند

وطالبان شاك و مرتاب باشند ایشان در شك و حیرانند متردد باشند و متحیر و این صفت منافقانست چنانكه در دیگر آیت گفت ایشان را مذبذبین
بین ذلك لا الی هؤلاء و لا الی هؤلاء و رسول علیه السلام گفت مثل المنافق كمثل الشاة العائرة بین الغنمین و این دلیلست بر بطلان قول اصحاب
معارف كه گویند معارف جمله ضرورتست و خدای تعالی ایشان را وصف كرد بان كه دلهاء ایشان شاكست و ایشان در شك مترددند
و این صفت عالم نباشد [illegible] باشد انگه حق تعالی گفت اگر ایشان در اول عزم بیرون بودندی ساز آن كرده بودندی ساز آن كردن دلیل او
بودی بر عزم ایشان بر خروج [illegible] و لكن كره الله انبعاثهم انبعاث مطاوع بعث باشد یقال بعثته
فانبعث و انطلاق باشد بسرعت و لكن خدای نخواست كه ایشان از جای برخیزند [illegible] دلیل [illegible] كه خدای تعالی گاه
بعض چیزها كه فرماید [illegible] ایشان مامور بودند با نبعاث و خدای گفت و لكن كره الله انبعاثهم جواب گوییم خدای تعالی كاره بود
ایشان را [illegible] معلوم بود خدای را معلوم بود كه ایشان گر بیرون شوند جز فساد و تخلیط و تفریق نكنند
میان مسلمانان و [illegible] چنانكه در آیت دیگر گفت لو خرجوا فیكم ما زادوكم الا خبالا چون
چنین بود فثبطهم خدای تعالی ایشان را تثبیط كرد و گران كرد و التثبیط [illegible] باشد تا بنشینند و خبال و فساد نكنند
وقیل اقعدوا مع القاعدین و گفتند ایشان را بنشینید با نشستگان [illegible] گفتند كه این گویندگان اصحاب ایشان بوده
كه ایشان را [illegible] كه با پیغامبر علیه السلام و الصلوة بیرون شوند [illegible] رسول باشد علیه السلام [illegible]
[illegible] باشد كما قال الشاعر شعر فاقعد فانك انت الطاعم الكاسی و این بر سبیل
تقریع [illegible] مع القاعدین ای مع النساء و الصبیان و الزمنی و [illegible]
[illegible] محمد بن اسحق گفت آنان كه این دستوری خواستند رؤسا و اشراف منافقان بودند چون عبد الله ابی سلول و جد
بن قیس [illegible] و كذلك [illegible] انگه حق تعالی [illegible] ایشان [illegible] گفت
[illegible] و خبال فساد [illegible] باشد [illegible] و اضطراب [illegible] در میان شما
اسراع كنند [illegible] و سعی بفساد و قال الشاعر شعر [illegible] بالطعام و بالشراب یقال وضع
الشمع و متضع لغو فیه قال الشاعر شعر [illegible] و وضع [illegible] در میان شما بسر آیند ایشان ۱۱۹۲
یبغونكم الفتنة و یقال ایضا [illegible] گفت فتنه گرانند [illegible] فساد و شر
[illegible] گفتند [illegible] در میان شما [illegible] و الله علیم بالظالمین
[illegible] رسول علیه السلام لشكرگاه [illegible] عبد الله ابی لشكرگاه خود با جمعی منافقان
[illegible] رسول علیه السلام [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] رسول علیه السلام [illegible] خدای تعالی [illegible] لقد ابتغوا الفتنة من قبل انگه حق تعالی گفت
این عادت [illegible] ایشان بوده است [illegible] طلب فتنه [illegible] بانواع مكر و حیله و خدیعه
[illegible] و قلبوا لك الامور [illegible] حتی جاء الحق یعنی نصرة و فتح
و ظهر امر الله [illegible] یعنی دین خدای [illegible] قوله و منهم من یقول
ائذن لی و لا تفتنی الا فی الفتنة [illegible] گفت از ایشان یعنی منافقان [illegible]
[illegible] منافقان [illegible] چون رسول علیه السلام [illegible] گفت یا ابا وهب هل لك فی جلاد بنی الاصفر تتخذ منهم
سراری و وصفاء [illegible] بنی الاصفر [illegible] و وصیفتان [illegible]
الاصفر [illegible] و دیگران [illegible]

جمع شده بودند [illegible] رسول علیه السلام [illegible] گفت یا رسول الله قوم من دانند كه من بزنان مولعم [illegible]
كه من زنان [illegible] ایشان [illegible] فتنه [illegible] دستوری باش مرا تا بنشینم رسول علیه السلام [illegible] و گفت
دستوری دادم [illegible] خدای تعالی [illegible] و گفت از ایشان بعضی هستند كه میگویند ائذن لی دستوری ده مرا
[illegible] یعنی بزنان روم قتاده گفت لا تفتنی ای [illegible] الا فی الفتنة سقطوا ایشان در فتنه افتادند
[illegible] حق تعالی گفت بر سبیل تعجب [illegible] نظر [illegible]
[illegible] و ان جهنم لمحیطة بالكافرین [illegible] و الحیطات [illegible]
[illegible] رسول علیه السلام [illegible] گفت من سیدكم یا بنی سلمة [illegible] جد بن قیس [illegible]
[illegible] رسول علیه السلام گفت و ای داء ادوأ من البخل [illegible] بل سیدكم الفتی الابیض الجعد بشر بن البرا
بن معرور [illegible] بشر [illegible] حسان بن ثابت الانصاری [illegible] گفت شعر و قال رسول الله و القول
لاحق بمن قال منا من تعدون سیدا فقلنا له جد بن قیس علی الذی بخله فینا و ان كان انكدا فقال و ای داء ادوأ من الذی قلتم
به جدا و ما لا یقالها [illegible] بشر بن البراء [illegible] ازا ما اتاه الوفد انهب ماله و قال خذوه انه عائد غدا
قوله ان تصبك حسنة تسؤهم [illegible] اگر خیری و فتحی و نصرتی و غنیمتی بتو رسد دلتنگ
شوند [illegible] و ان تصبك مصیبة [illegible] یقولوا قد اخذنا امرنا من قبل
[illegible] و یتولوا و هم فرحون [illegible] و جمله [illegible]
گفت بگو ایشان را [illegible] لن یصیبنا الا ما كتب الله لنا [illegible] عبد الله مسعود [illegible] قل لن یصیبنا
الا ما كتب الله لنا بگو ای محمد [illegible] بر سبیل استفهام [illegible] یعنی كتب الله لنا فی اللوح
المحفوظ [illegible] لوح محفوظ [illegible] حسن بصری گفت معنی آنست [illegible]
[illegible] لوح محفوظ بنوشته تا اعلام باشد فرشتگان را و لطف [illegible]
معنی آنست كه الا ما كتب الله لنا فی عاقبة الامر من النصر و الظفر [illegible]
و این بر سبیل [illegible] هو مولینا او خدای ماست و مدبر كار ما و [illegible] گفت كه او متولی حیاطت و
[illegible] و دفع مضرت او كند [illegible] و علی الله فلیتوكل المؤمنون [illegible] مؤمنان [illegible]
انگه گفت بگو ای محمد هل تربصون بنا الا احدی الحسنیین [illegible] و اما
قتل و شهادت [illegible] گفت اگر دست ما [illegible]
[illegible] و اگر دست بر ما باشد و ما كشته شویم [illegible] درجه شهادت [illegible]
[illegible] گفت خدای [illegible] ایمان بخدای و رسول [illegible] شهادت [illegible]
[illegible] هذا معنی قوله الا احدی الحسنیین و نحن نتربص بكم ان یصیبكم الله بعذاب من عنده
[illegible] عذاب خدای تعالی [illegible] بعذاب من عنده او بایدینا [illegible] عذاب [illegible]
[illegible] یعنی شما [illegible] نفاق [illegible]
[illegible] شیطان [illegible] و اباطیل [illegible] رسول علیه السلام
[illegible] قل انفقوا طوعا او كرها انگه گفت شما مال نفقه كنید
بطوع و رغبت یا بكراهت كه از شما هیچ مقبول نخواهد بودن برای آنكه شما فاسقانید یعنی كافران و چون اعتقاد درست ندارند

عمل فایمان و اعتقاد صحیح عمل نفع نکند یعنی کاز برصدقات و نفقات شما و اگر موقع قبول افتد هر آنست که بکسی نفقه میکنید اگر هیچ در
زمین مالست بطوع در رغبت خرج کنید از شما مقبول نباشد برای آنکه ایمان ندارید آنکه این علت مهمل و پوشیده رها نکرد تا بیان کرد که چرا نفقات
ایشان بموقع قبول نمی افتد و ما منعهم و مانع ایشان باشد که نفی ما باشد و معنی آن بود که هیچ منع نیست از قبول صدقات ایشان لا انهم الا انهم
کافرند بخدای و بپیغامبر و باشد که استفهام بود و معنی آن باشد که چه منع میکند ایشان را از آنکه صدقات ایشان بموقع قبول افتد
الا کفر ایشان بخدای و بپیغامبر و استفهام و نفی از نیک و ادی باشد از بهر معنی آن فعل یا برای آنکه فعل مقدم است با آنکه قرأت یقبل
لفظ صدقات اگر خبر داد از نماز ایشان که گفت و لا یأتون الصلاة الا و هم کسالی این ایشان نماز نکنند الا آن یا است که برپ کویدیت
الامر از فعله گفت این نماز که ایشان میکنند نه بطوع و طبع تمام بکنند الا و ایشان کسلان باشند و این حال ذات و جمله در محل نصب بر حال
و این علامت نفاق باشد در خبر است که روی عبد الله رسول الله و گفت یا رسول الله من بنی تمیم که نباید که من منافق باشم رسول صلی الله علیه و سلم
گفت یا هذا که تنها باشی هیچ نماز کنی گفت الله گفت برو که منافق نه و در تاریخ هست که بعضی زندیقان را دیدند که نماز نیکو میکرد
او را گفتند این حسبت که میکنی و این ما از طریقت گفت عادة البلد درباره الجسد و حیاطة الاهل و المال و لا ینفقون الا
و هم کارهون و هیچ نفقه نکنند الا و ایشان کاره باشند از آن و در حال است آنکه گفت یا محمد فلا تعجبک اموالهم و لا اولادهم بسیار ایشان
ما را از غلظت ایشان بسیاری کالات ایشان است انما یرید الله خدای می خواهد که ایشان را بآن مال و فرزندان عذاب کند در دنیا چه قول
گفت عبد الله عباس و قتاده و مجاهد و سدی گفتند در آیه تقدیم و تاخیری هست و تقدیر آنست که فلا تعجبک اموالهم و لا اولادهم
فی الحیوة الدنیا انما یرید الله لیعذبهم بها فی الآخرة گفت تعجب بسیار اندازد مال و فرزندان ایشان را در دنیا خدای میخواهد که ایشان را
بآن در قیامت عذاب کند برین قول حیات دنیا ظرف اموال و اولاد باشد نه ظرف عذاب و مثله فی التقدیم و التاخیر قوله فالقه الیهم
ثم تول عنهم فانظر ماذا یرجعون و التقدیر فالقه الیهم فانظر ماذا یرجعون ثم تول عنهم برای آنکه اگر برگردی باشد از آنچه ایشان
چه جواب دهند و این اختیار قول است و وجه دیگر این است که گفت خدای میخواهد تا ایشان را در دنیا عذاب کند از جمع آن و حفظ
آن و رنج و مصائب در آن و حرمان از انتفاع بآن یعنی ایشان را مال بسیار ایشان را از آن انتفاع نیست از بخل و لوم و
خساست طبع شان این عذاب باشد ایشان را که مشقت کسب و حفظ برایشان باشد و انتفاع دیگران را باشد وجه سیوم جبائی گفت
معنی آنست که خدای تعالی میخواهد تا مال و فرزندان ایشان ایشان را عذاب کند تا غنیمت کار ایشان ما را غنیمت شما شود و
فرزندان سبی و بنده شما شود و آن شما را بود و در دست ایشان از آن جز حسرت نماند وجه چهارم الحسن و زجاج گفتند معنی
آنست که این مال و فرزندان و بال ایشان برای آنکه خدای تکلیف کرده است ایشان را که مال را خرج کنند و فرزندان را در کار کنند
تا بجهاد روند آنگه می باید کردن ایشان را این معنی ساکنی ام ابوا اگر خواهند و اگر نه چه اگر نکنند مستحق کشتن شوند پس این انفاق
برایشان غرامت است و حسرت و نیز ایمان ندارند بثواب آخرت تا ایشان را تسلی بود وجه پنجم آنست که خدای تعالی این مال و فرزندان
بنا دایشان را تا ایشان ممتنع شدند و ما این بعضی چند آنکه ایشان را از اسلام برآید برد تا حسرت ایشان عظیم تر باشد از حسرت آن
کافر ندارد و بدان ایشان را امید مال و فایده باشد که این امید مؤمنان را بود و وصف نعل مضارع باضمار آنست قوله و تزهق انفسهم و هم کافرون
هلاک شود و ایشان در حال کفر و این حال ذات و الزهوق الهلاک و البطلان قال الله تعالی و قل جاء الحق و زهق الباطل ای بطل الباطل و هم
گفت خدای میخواهد که ایشان را با خود بر ها کند و نه بعذاب عقوبة علی کفرهم التقدیم قوله و یحلفون بالله انهم لمنکم آنگه حق تعالی
نا باک ما رها ایشان و حال ایشان به نفاق بارگفت گفت سوگند میخورند بخدای که ایشان از شما اند که میگویند ما از شما ایم و برو دین شما ایم
و حق تعالی تکذیب ایشان میکند میگوید دروغ میگویند و ما هم منکم که ایشان از شما نه اند و لکن گروهی که میترسند از شما این برای
خوف میگویند و الفرق الخوف و رجل فروقة ای جبان و الهاء للمبالغة آنگه گفت لو یجدون ملجأ اگر این منافقان حیزی و پناهی

یا تنسی

۱۱۹۳

یا تنسی و مغارات جمع مغارة و یا غارة در کوهی و آن جای باشد که بار و در شوند من غار الما و مغارت حینه عوره او العوره
الارض المنخفض بالنجد خلافه و عبد الرحمن بن عوف در شاذ خوانده و مغارات بضم میم اوکرده است من اغار ای موضع غزوة قال الشاعر
شعر فعد طلابها و تعد عنها بحرف و قد تغیر اذ تبوع او مدخلا موضع دخول مفتعل باشد از دخول بجای که در شوند مجاهد گفت
محرزا قتاده گفت سرها کلبی گفت نفقا کالنفق الیربوع ضحاک گفت ماؤی یاوی الیه حسن گفت وجها یتوجه الیه این جمله متقاربست
از روی معنی ابن کیسان گفت مدخلا ای دخلا دوستانی که ایشان را حمایت کنند لولوا الیه روی بآن فا ندی و در کمندی
و هم یجمحون بشتاب سر در نهاده چنانکه اسپ سرکش رود و الجموح اذا رکب راسها و مضت علی وجهها قال الشاعر
شعر لقد جمحت جماحا فی دمائهم حتی لقت ذوی احسابهم حمدوا قوله تعالی عز و جل
۵۸ وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطَوْا مِنْهَا
و از ایشان کس هست که عیب میکند ترا در دادن زکوة اگر بدهند ایشان را از آن خوشنود شوند و اگر ندهند ایشان را از آن
إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ
آنگه ایشان خشم میگیرند و اگر ایشان خشنود شوند بآنچه داده باشد خدای و پیغامبرش و گویند بسندست ما را خدای
سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ
بدهد ما را خدای از فضلش و پیغامبرش ما با خدای رغبت کنیم زکوات
لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ
درویشان راست و آنان که درویش باشند و کار کنان آن را و آنان را که دلهای ایشان بدست آرید و در گردنها
وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ
و وام داران و در راه خدای و در راه گذری فریضه است از خدای و خدای دانا و محکم کار است
وَمِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ يُؤْمِنُ
و از ایشان آنانند که رنج مینهند پیغامبر را و میگویند او گوش است بگو گوش خیر است شما را ایمان دارد
بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ
بخدای و باور دارد مؤمنان را و رحمتست مؤمنان را از شما و آنان که رنج مینهند رسول
اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيُرْضُوكُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ
خدای را ایشان را عذابی دردناک بود سوگند میخورند بخدای برای شما تا شما را خشنود کنند و خدای و پیغامبرش
أَحَقُّ أَنْ يُرْضُوهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يُحَادِدِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ
سزاوارتر که خشنود کنند او را اگر ایشان مؤمنانند ندانند که هر که مخالفت کند با خدای و پیغامبرش
فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا ذَلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ
او را بود آتش دوزخ جاوید باشد در آن اینست رسوائی بزرگ میترسند منافقان
أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهْزِئُوا إِنَّ اللَّهَ
که فرو فرستد بر ایشان سورتی که خبر دهد ایشان را بآنچه در دلهای ایشانست بگو افسوس کنید بدرستی که خدای
مُخْرِجٌ مَا تَحْذَرُونَ وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ
بیرون آرد آنچه میترسید از آن و اگر بپرسی ایشان را گویند ما در میشدیم و بازی میکردیم

قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ ۝ لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ
بگو بخدای و آیتهاء او و پیغامبر او افسوس میداشتید عذر مخواهید که کافر شدید پس
إِيمَانِكُمْ إِنْ نَعْفُ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ نُعَذِّبْ طَائِفَةً بِأَنَّهُمْ
ایمان تان اگر عفو کنیم از گروهی از شما عذاب کنیم گروهی را بآنکه
كَانُوا مُجْرِمِينَ ۝ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ
گناه کاران بوده اند مردان منافق و زنان منافقه بعضی از بعضی اند میفرمایند
بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ
منکر و نهی میکنند از معروف و فراز میگیرند دستهای خود فراموش کردند خدای را فراموش کرد ایشانرا که
الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ۝ وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ
منافقان ایشان فاسقانند وعده داد خدای مردان منافق و زنان منافقه را و کافرانرا
نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعَنَهُمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ ۝
آتش دوزخ همیشه باشند در آن او بس است ایشانرا و لعنت کرد ایشانرا خدای و ایشانراست عذابی دایم
كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَأَكْثَرَ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا
چنانکه آنانکه بودند پیش شما بودند چنانکه ایشان بودند سخت تر از شما بقوت و بیشتر بمال و فرزندان
فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلَاقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلَاقِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ
برخوردار شدند بنصیب ایشان برخوردار شدید شما بنصیبتان چنانکه برخوردار شدند آنانکه پیش از شما بودند
بِخَلَاقِهِمْ وَخُضْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا
بنصیب خود و در شدید چنانکه ایشان در شدند ایشان باطل است کارهاشان در دنیا
وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ۝ أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَوْمِ
و آخرت و ایشان زیانکارانند نیامد بایشان خبر آنان که پیش ایشان بودند گروه
نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَقَوْمِ إِبْرَاهِيمَ وَأَصْحَابِ مَدْيَنَ وَالْمُؤْتَفِكَاتِ أَتَتْهُمْ
نوح و عاد و قوم صالح و قوم ابراهیم و خداوندان شهر مدین و شهرها برگردیده آمد بایشان
رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ
پیغامبرانشان بحجتها نبود که کرد بر ایشان خدای هیچ ظلمی ولکن ایشان بر خود ستم کردند

قوله ومنهم من یلمزک فی الصدقات حق تعالی گفت ومنهم از ایشان یعنی از منافقان من یلمزک من نکره موصوفه است والتقدیر رجل او انسان
که ترا عیب میکند تا در صدقات ابو سعید خدری گفت و عبد الله عباس که رسول علیه السلام غنایم هوازن قسمت میکرد مردی
برخاست که او را ذو الخویصره گفتند از بنی تمیم نام او حرقوص بن زهیر و او سر خوارج بود و گفت عدل کن یا رسول الله رسول علیه السلام
گفت ویلک اگر من عدل نکنم در جهان عدل که کند یکی از صحابه گفت دعنی تا گردن بزنم رسول گفت دعه که او را اصحابی باشد
که یکی از شما نماز و روزه خود در جنب نماز و روزه ایشان هیچ نداند و لکن از دین چنان بیرون شوند که تیر از نشانه اگر در پیکان تیر
نگرند هیچ نباشد و در چوبش نگرند هیچ نباشد و در حشو و پیکانش نگرند هیچ نباشد در پرش نگرند هیچ نباشد و این جماعت
ان الکتابت اند از هیچ دین و اعتقادی نباشد سیما ایشان مردی باشد که او در جای یک دست پاره گوشت دارد چون پستان زن بر وی

در وقت قسمت چون ایشانرا بدهند ایشان بکشید و بر بکشید ایشان بترین خلقان باشند و ایشانرا بهترین خلقان
بکشند ابو سعید خدری گوید که ای قوم سوگند میخورم که این از رسول علیه السلام شنیدم و سوگند میخورم که امیر المؤمنین علی با ایشان حرب کرد و من با او
که ایشان را بکشت یعنی خارجیان را و این مرد را طلب میکرد و میگفت والله ما کذبت ولا کذبت بخدای که من دروغ نگفتم و با من دروغ
نگفتند تا او را از زیر کشتگان بیرون کشیدند هم بران نشان که رسول علیه السلام گفته بود و امیر المؤمنین ایمان کردن به خدای تعالی
این آیه در و فرستاد کلبی گفت آیه در منافقان آمد که چون رسول علیه السلام قسمت میکرد منافقی نام او ابو الجواظ گفت این قسمت نه
بسویه کرد خدای تعالی این آیه فرستاد یعقوب خواند یلمزک بضم المیم و باقی قرا بکسر میم و هر دو لغت است یقال لمزه و یلمزه
اذا عابه و لمز عیب باشد بروجه پوشیده و همز و لمز قریب المعنی اند و در هر دو لغت در مستقبل ضم و کسر آمده است قال الشاعر
شعر اذا لقیتک تبدی لی مکاشرة وان تغیبت کنت الهامز اللمزة و قال رؤبة شعر قارب بین عنق وجمزی فی ظل عصری باطلی و لمزی
و همز قول و لمز کل همزة لمزة مجاهد گفت یلمزک ترا می آزماید عطا گفت غیبت میکنند تا قتاده گفت طعن میزنند بر تو این دیگر گفتند
این قوم که این گفتند منافقان بودند چون رسول علیه السلام قسمت صدقات کرد ایشانرا توقع بود که رسول علیه السلام چیزی بایشان
دهد رسول علیه السلام نداد که ایشان اهل آن نبودند ایشانرا تحت امر کی طعن زدند و گفتند محمد چیزی که به صدقه ها بمیدهد
و یا ان میدهد که دل خواهد خدای تعالی این آیه فرستاد در ایشان و گفت بعضی از این منافقان آنانند که در قسمت صدقات بر تو عیب
میکنند و بران بر تو طعن میزنند اگر ایشان چیزی بدهی راضی شوند و اگر ندهی خشم کنند و نمی اندیشند که ایشانرا استحقاق صدقه نا
اول ایمان است و اگر صلاحیت و ظاهر ستری و اگر در و نشوا است ایشان که فرو فاسق و نو لکن بودند و چشم صدقه میداشتند
بخلاف که ندیدان ان گفتند که بان صدقه حلم باشد بعضی گفتند هر کسی که او نصاب دارد که بران زکوة بود به بیست دینار یا دویست
درم زکوة با و نشاید دادن و بعضی دیگر گفتند هر که او قادر باشد اندخل یا از کسی که مالک نصاب باشد یا نباشد صدقه
حلال است او را و بیش ازین مالک گفتند درم و آنرا بیان تصرف نداند کردن و زکوة با و شاید دادن و آنکه هفتاد درم دارد
با امکان زکوة با و شاید دادن آنکه گفت اگر ایشان بحکم و قضا خدای رضا دادندی ایشانرا به بودی گفت ولو انهم رضوا و اگر ایشان
رضا دادندی و خرسند بودندی بانچه خدای و پیغامبر با ایشان دادی و گفتندی حسبنا الله ما را خدای بس است و از حسن الاعتقاد
و ثنا بر خدای گفتندی سیؤتینا الله من فضله خدای تعالی ما را خود از فضل و رحمت خود دهد و پیغامبر نیز بعد و در هر وقت که ما را بخیر برساند
و امید بستندی و اگر جواب و حکمت ازین کلام را حکم عطیه و اقتضاء به بان اگر کلام بعطف میکند و اقتضاء او میکند و التقدیر که
خیر الهم ایشانرا به بودی اگر چنین کردندی و چنین گفتندی آنگه گفت من قسمت صدقات و زکوة بیان کرد و مستحقان را معین کرد و گفت
معین کرد گفت انما برای آن کرد که تا این لفظ برای اثبات خبر باشد و نفی ما سواه یعنی زکاة ایشانراست لا غیر الصدقات باتفاق مراد
بدین صدقات اینجا زکوة است و این لفظ مشتمل است اندر زکوة بمعنی صدقة آمده و صدقة بمعنی زکوة حق تعالی گفت صدقات بیست
مگر فقرا و مساکین را و خلاف کردند در معنی فقیر و مسکین و فرق میان شان عبد الله عباس و حسن بصری و جابر بن زید
و زهری و مجاهد گفتند فقیر آن باشد که سوال نکند و مسکین آن باشد که سوال کند و ابو هریره روایت کرد که رسول علیه السلام گفت
مسکین آن نباشد که او را یک لقمه یا دو لقمه بان بیاز گرداند تا یک خرما یا دو خرما و لکن مسکین آن باشد که او را عفاف
باشد که بان مستغنی باشد از مردمان و از مردمان سوال نتواند کردن و شرم دارد کردن قتاده گفت فقیر مرد زمن محتاج باشد
و مسکین محتاج تندرست باشد و بعضی اهل لغت گفتند فقیران باشد که چیزی ندارد و مسکین آن باشد که او را چیزی بود
و لکن کفایت نبود او را و بعضی دیگر گفتند و قومی گفتند هر دو یک معنی باشد قال الشاعر شعر اما الفقیر الذی کانت حلوبته وفق العیال فلم یترک
له سبد این بیت دلیل آن میکند که فقیر آن باشد که او را بلغه از عیش باشد و بعضی آنانکه گفتند این صفت مسکین است فی الجمله

اما السفینة فکانت لمساکین کشتی درویشان بود و مطلق این خدای تعالی صاحبان را مسکین می خواند و ضحاک و ابراهیم نخعی گفتند فقرا درویشان بوده
که هجرت کردند و مسکین درویشی بود که مهاجر نبود عکرمه گفت فقیر از مسلمانان باشد و مسکین از اهل ذمه قتاده گفت فقیر اهل الفقه بود که
کار ایشان را ماوی و مسکن نبود و مسکین آنان بودند که ایشان را جای بود و محمد بن مسلم عسکری گفت فقیر آن باشد که او را مسکنی بود که در
نشیند و کسی که او را خدمت کند و لیکن محتاج باشد و چیزی محتاج را فقیر خوانند چنین که خدای تعالی میگوید یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله
و مسکین آن باشد که این هیچ نباشد و ما نبینی که خدای تعالی حکایت از حرص کرد با طعام و چنین جا گفت علی طعام المسکین و طعام کفارت گفت
با وجود و هیچ حاجت عظیم تر از حاجت مسجوعه باشد و مدی مستطیع لحیله را مسکین خوانند من قوله علیه السلام مسکین مسکین رجل لا زوجة
له و مسکینة مسکینة امرأة لا زوج لها و فی حدیث مساکین اهل النار و قال الشاعر شعر مساکین اهل الحب حتی قبورهم علیها تراب الذل بین المقابر
و فقیر فعیل باشد بمعنی مفعول یعنی مفقور و هو مکسور فقار الظهر من قولهم فقرته اذا اصاب فقار ظهره و اصل فقیر شکسته پشت باشد
و مسکین مفعیل باشد من السکون پندارد از حرکت نشاط ساکن است و حرکت ساکن است و العاملین علیها و آنان که بر آن عامل کنند یعنی
آنان که سعی کنند در آن و جبایت آن کنند و آن ستانند و جمع کنند ایشان را نصیبی باشد و در مقدار سهم ایشان
کردند مجاهد گفت و ضحاک ثمن ایشان حاصل باشد او را دهند و عبدالله بن عمر گفت و حسن و ابن زید گفت بقدر عمل دهند او را و این مذهب
شافعی است و ابو ثور و روایت عبدالله عباس و عمر خطاب و حکایت ایمان و عطا و ابراهیم و سعید جبیر است و قول امام صادق و باقر است که موسی باشد
با امام باشد صاحب السلام عهد و این مذهب مالک است و فقها عراق والمؤلفة قلوبهم خلاف کردند در وقتا ده گفت عطا اقوی بودند از عرب که رسول
دل ایشان نرم میکرد و استمالت میکرد ایشان را تا باشد که ایمان آرند معقل بن عبدالله گفت زهری را پرسیدم از مؤلفة قلوبهم گفت آنان
بودند که اسلام آورده بودند از جهودان و ترسایان گفتم و اگر چه توانگر باشند عبدالله مبارک گفت قومی بودند قریب العهد باسلام آمده بودند
پادشاه رسول الله میخواست تا آن جمعی بدان دل ایشان را گشتی این دین نیکو بیات بدانکه معتقل کردی و اگر نه از وی برگشتندی و اکنون
گفت جماعتی بودند که انجمله که آنان رسول علیه السلام ایشان را در خواست تا با ایشان یاد کرد و ایشان را بدان تحق تعالی ایشان را
نصیب نهاد کلبی گفت جماعتی بودند از اشراف قبائل عرب که رسول علیه السلام روز حنین نصیبی وافر داد ایشان را چنانکه رفت
آن قصه در ذکر حرب حنین و آنکه عباس مرداس السلمی گفت و این ابیات رفته است و لکن در این موضع نیز ذکر رفت برای رعایت گفتیم و هی
اتجعل نهبی و نهب العبید بین عیینة و الاقرع ۔ و ما کان حصن و لا حابس یفوقان مرداس فی مجمع ۔ و قد کنت فی الحرب ذا تدرء
فلم اعط شیئا و لم امنع ۔ الا افائل اعطیتها عدید قوائمها الاربع ۔ و کانت نهابا تلافیتها بکری علی الناس بالاجرع ۔ و ایقاظی القوم
ان یرقدوا اذا هجع الناس لم اهجع ۔ و ما کنت دون امری منهما و من تخفض الیوم لا یرفع ۔ رسول علیه السلام عباس بن مرداس را
صد شتر بخود و حکیم بن حزام را همچنان حکیم گفت یا رسول الله چرا دیگری را بر من تفضیل نهادی بهره و داده و یکی بیش بیداد ترا کرد و دیگری را صد
شتر تمام شد گفت یا رسول الله این خیرات یا انکه اول تو دادی گفت انکه من اول بدادم گفت والله که جز آن نستانم و صد شتر بگرفت
و ادی حجر کو بود مات رحمه الله کثیر الناس مال ایجون برده مالی عظیم بدان داد او را و بحر کو بر صفوان بن امیه که رسول علیه السلام را عطائی
و در هر جهان تا از وی و دشمن تر نبود بدان من تا اکنون ساعتی اجابت دهد که او را بعد دوست تر بر روی زمین کس نداشتم هذا معنی قوله والمؤلفة قلوبهم
خلاف کردند در آنکه مؤلفه قلوبهم در عهد رسول بودند یا در هر عهدی باشند شعبی و حسن بصری گفتند این در عهد رسول بود که از
رسول بود و ندا ایشان و این معنی در عهد ابوبکر منقطع شد و این مذهب فقها عراق است ابو حنیفه و اصحاب او و ابن ابی لیلی و ابن شبرمه
و بیشتر اهل علم گفتند مؤلفة قلوبهم در هر عصری باشند جز که موقوف باشد بر جهاد و وجه امامی عادل که بدیشان ما و ابو علی جبائی از رجال
گفت و مذهب شافعی آنست که ایشان بدو قوم بودند مشرکان و مسلمانان اما مشرکان ساقط شدند اما مسلمانان سهم ایشان بجایست
و ابو ثور موافقت کرد ما را در این مسئله و فی الرقاب المعنی فی فک الرقاب علی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه و سهمی

۱۱۶۸

دررقاب رقاب آنکه در آن خلاف کردند بیشتر فقها خلاف کردند بیشتر فقها گفتند مکاتبان باشند که خویشتن با حریه باشند از بهای خود
بعضی داده باشند سهمی از زکوة بایشان صرف کنند تا کردن خود از کتابت بتدریج و این مذهب شافعی است و لیث بن سعد و روایت
کردند که یک روز ابو موسی اشعری بر منبر خطبه میکرد مکاتبی برپای خاست گفت حث الناس علی مرة انا اکون تا در حق من سعی کنند او گفت
این غلام مکاتب است و میخواهد تا خود را باز خرد او را بدهید مردم زر و جامه و انگشتری بسیار در وی انداختند ابو موسی گفت
جمع کنید جمع کردند و بیشتر و بدو داد و بهای غلام بداد و از آنجا و باقی صرف کردم در بهای بندگان و آزاد شان کرد و عبدالله عباس گفت
و حسن بصری مراد بر رقاب بندگانند سهمی از زکوة بدهند و بندگان را بخرند و آزاد کنند و این مذهب مالک است و احمد و اسحق و ابو ثور و
ابو عبید سعید جبیر و ابراهیم نخعی گفتند از سهم رقاب بنده تمام بخرند و لکن بعضی از بهای او بدهند تا مکاتب شود و از باقی بهای مکاتبی
بدهند تا آزاد شود و این مذهب ابو حنیفه است و ابو یوسف و محمد و زهری گفت سهم رقاب بدو نیم باید کردن یک نیمه در بهای
مکاتبان کنند و یک نیمه در بهای بندگان که مسلمان باشند و ما ذکر مذهب ما آنست که امام را اختیار باشد و با آنکه صاحب مال باشد
در وقتی که امام متفرق باشد مخیر است اگر خواهد این سهم جمله در فک رقاب کند از بندگان و مکاتبان اگر جمع خواهد اگر بر افراد
و لفظ صالح است هر دو را و جامع هر دو و فایده در این سهم به بندگان و مکاتبان دهند که در رنج باشند و کردن ایشان آزاد
کنند والغارمین و وام داران بشرط آنکه وام بسته باشد در معصیت و اسراف صرف نکرده باشد و این قول قتاده است
مجاهد گفت غارم آن باشد که غرامت زده شده باشد از آن وجه که با خانه ایش بسوخته باشد یا مالش سیل ببرده باشد
یا علم که رفته باشد برای عیال و باقر علیه السلام غارمان آنان باشند که وام بسته باشند و صرف کرده نه بر معصیة الهی و بحیث
للمال وام ایشان بگذارد و ابن زید گفت غارم صاحب غرامت باشد از هر چه باشد شافعی گفت غارمان دو نوع باشند یکی آنکه
وام بسته باشد و در مصلحت خود و عیال صرف کرده نه بر وجه اسراف و معصیة الا که قضا نتواند کرد
و عاجز باشد از آن و صنف دیگر آنان باشند که وام بسته باشند در حق غرامتی و اصلاح ذات البین و معروفی صرف کرده
و ایشان را تمامی باشد که اگر بفروشند احوال ایشان مختل شود این هر دو گروه را از این سهم نصیب کنند و شرط هر دو قوم آنست
که وام که بسته باشد در معصیة صرف نکرده باشد و اصل غرامت حزن و نقصان باشد و منه الحدیث فی الرهن له غنمه
و علیه غرمه و عذاب را از این جا غرام خوانند قال الله تعالی ان عذابها کان غراما و الغرام العشق لقولهم فلان مغرم بالنساء ای مولع بهن
و غارم من باب تامر و لابن ای ذو غرامة و فی سبیل الله جهاد باشد و اصحاب و الغزاة و مرابطان چون محتاج باشند و غیر ذلک
اگر درویش باشد چیزی بایشان نشاید دادن و شافعی گفت و مالک و اسحق و ابو ثور و ابو عبید نصیبی از آن بغازیان
دهند اگر توانگر باشند و اگر درویش و مذهب ما صحیح آنست که درویشی اعتبار نیست در غزاة قوله و ابن السبیل مسافر و مجتاز
و هر که لازم چیزی باشد او را ابن السبیل گویند چنانکه مرغ آبی را ابن الماء گویند و مرد کارزاری را ابن الحرب گویند قال الشاعر شعر
انا ابن الحرب ربتنی ولیدا الی ان شبت و اکتهلت لداتی ۔ نصیبی از زکوة مرد غریب منقطع را باشد و محتاج و اگر چه در
شهر خود خداوند مال بسیار باشد این قول مجاهد است و زهری و مالک گفت و فقها عراق ابو حنیفه و اصحابش حاجیان منقطع
باشد شافعی گفت کسانی باشند که بسفری خواهند شدن و هیچ نداند سفری که نه معصیة باشد و قتاده گفت مهمان باشد و در حکم
من الله نصبا و بحال است من قوله للفقرا ای هذه الصدقات ثابتة کائنة لهؤلاء المذکورین فریضة من الله اما در عهد رسول علیه السلام
و نایبان او شرط آن بود که بیشتر او بدهند و قسمت کند علی ما یعطی چنانکه صلاح داند و اما عند غیبة امام و قصور ید او آنکه صاحب
مال قسمت کند بر هیچ قسمت بنزدیک ما فقرا و مساکین و رقاب و الغارمین و ابن السبیل باشند که عاملان ساقط شوند از آنجا که عاملان
و جبایة از قبل امام باشد و چون امام ایشان را نصب نکرده باشد این کار ایشان را نصیبی نباشد و المؤلفة قلوبهم ترابعیهما آ

درفک

وجهاد را وجوبش بوجود امام موقوفست تا امام نباشد جهاد واجب نبود و همچنین فی سبیل الله که اسباب و آلات جهادست
اما آنکه نصیب هر یک چند باشد و مخیرست خواهد جمله بیک صنف دهد و خواهد بیکی شخص دهد و خواهد تفرقه کند میان اشخاص صنوف
یا متفاوت چنانکه مصلحت بیند هیچ کرا یک شرط معتبرست و آن آنست که کمتر از نصیب یک نصاب بیک کس ندهد اما بیشتر اگر زیادت
پانصد درم اگر دهد باشد پس از آن نصاب دوم عشر دیناری یا یک درم و مذهب شافعی آنست که بهشت قسم بدهد که قسم مؤلفة
قلوبهم ساقطست امروز یا بر شش قسم اگر هی قولا. قسمتش کند اگر این شش قسم مستحق را از این اصناف نصیبی دهد و هیچ کس را
از ایشان محروم نکند مادام تا در شهر باشد ایشان را و آن شهر خود نشمری دیگر نفرستد مادام تا در شهر خود مستحق یابد و نصیب
اثناه که در شهر باشد ایشان را صرف کند بایشان که در شهر باشند و این قول عمر عبد العزیزست و عکرمه و زهری و خدای تعالی علیم
بمصالح شما و حکیمست در آنچه فرماید و ایجاب کند. آنگه باذکر منافقان آمد گفت و منهم از ایشان یعنی از منافقان الذین یؤذون
النبی آنانند که می رنجانند پیغامبر را مفسران گفتند آیه در جلام بن خالد آمد و جلاس بن سوید و ایاس بن قیس و مخشی بن حمیر و
سماک بن یزید و عبید بن هلال و رفاعة بن زید و رفاعة بن عبد المنذر و ودیعة بن مالک که ایشان رسول را علیه السلام بطعنه
و یقولون هو اذن گفتندی او گوش است نافع تنها خواند هو اذن بسکون الذال و باقی قرا بضم ذال و نافع اختیار تخفیف کرده
و تخفیف فُعُل الی فُعْل قیاسی مطردست که عُنُق و عُنْق و ظُفُر و ظُفْر و خُلُق و خُلْق مفسران در معنی اذن در این محل خلاف کرده
بعضی گفتند این جماعت منافقان رسول را ناسزا گفتندی و آنگه یکی از ایشان گفت در غیبت او چنین چیزها مگوئید که باید که بسمع او
رسد در ما افتد گفتند ما اکنون هر چه خواهیم میگوئیم اگر با او رسید بدیم و عذر خواهیم و انکار کنیم که او زود باور کند او گوشست
گوشست یعنی هر چه بگویند او قبول کند چون گوش هر چه گویند بشنود محمد بن اسحق بن یسار گفت و جماعتی دیگر از مفسران
آیه در مردی بود از منافقان نام او نبتل بن الحارث و او مردی بود سیاه کالیده موی ... سرخ چشم مشوه الخلق
زشت الوجه و او آن بود که رسول علیه السلام گفت من اراد ان ینظر الی الشیطان فلینظر الی نبتل بن ... گفت هر که او خواهد که در شیطان نگرد
یعنی ابلیس گو در نبتل بن الحارث نگر و او حدیث رسول علیه السلام با منافقان نقل کردی او را گفتند این مکن که اگر محمد بر این ١٣٠
واقف شود ترا ملامت کند گفت انما هو اذن سامعة او مردیست شنونده قبول کند هر چه بگویند بشنود و قبول کند و گر ...
نکند سوگند خوریم تا او را باور دارد خدای تعالی این آیه بفرستاد و رسول را بگفتار ایشان خبر داد و خلیل گفت روا باشد که مردی را
وصف کنند گویند فلان ... باشد و اذن سامعة ... قبول کند چنانکه ... گوید
... و ازین لفظ فعل با لمجرد فقالوا اذن لکذا یا اذن اذا استمع الیه و منه
قوله علیه السلام لا یاذن الله لشیء کاذنه لنبی یتغنی بالقرآن و یروی کاذنه لعبد یتغنی القرآن اذنه له ان باشد که گوش با وی دارد و قال الشاعر
شعر فی سماع یاذن الشیخ له و حدیث مثل ماذی مشار. و قال عدی شعر ایها القلب تعلل بددن ان همی فی سماع و اذن
و قال الاعشی شعر صم اذا سمعوا خیرا ذکرت به و ان ذکرت بسوء عندهم اذنوا. حق تعالی گفت جواب ده ایشان را بگو
که اذن خیر لکم بگو که او گوش خیرست خیر شنود و قبول کند و شر قبول نکند و قتبی گفت معنی آنست که او گوش است لیکن شما را یعنی
او بشنود و تصدیق کند شما را بدانچه باشد که چون بشنود تکذیب نکند و باور دارد او را و یؤمن للمؤمنین و تصدیق کند
مؤمنان را دون منافقان و گفتند لام مقحمست کقوله ردف لکم والمعنی ردفکم و قوله لربهم یرهبون ای یرهبون ربهم و بعضی
دیگر گفتند معنی آنست که یؤمن للمؤمنین من الامان و مؤمنان را ایمن گرداند و رحمة للذین امنوا منکم جمله قرا رحمة خوانند
برفع علی انه خبر المبتدا عطفا علی قوله خیر ای اذن خیر و رحمة او رحمتیست مؤمنان را از شما آنگه گفت و آنان که رسول را
ایذا کنند و رنج نمایند ایشان را عذابی الیم خواهد بود ... یحلفون بالله لکم لیرضوکم قتاده و سدی گفتند جماعتی

منافقان منهم جلاس بن سوید و ودیعة بن ثابت رسول را ناسزا میگفتند و گفتند اگر آنکه محمد میگوید حقست پس ما از
خر بتریم کودکی انصاری بشنید این حدیث خشم گرفت گفت بلی هم چنین است آنچه محمد میگوید حقست و شما از خر بترید
و بیامد و رسول را خبر داد رسول علیه السلام ایشان را بخواند و از این حال پرسید انکار کردند و سوگند خوردند که این غلام دروغ
گفت رسول علیه السلام برای سوگند ایشان را باور داشت غلام دلتنگ شد و نام او عامر بن قیس بود سر سوی آسمان کرد و گفت
اللهم صدق الصادق و کذب الکاذب بار خدایا راست و دروغ این حدیث پیدا کن تا معلوم شود که راست گفت و
دروغ که گفت خدای تعالی این آیه فرستاد و آن کودک را راست گوی کرد و منافقان را دروغ زن مقاتل و کلبی گفتند
آیه در جماعتی منافقان آمد که از غزاة تبوک تخلف کرده بودند چون مؤمنان باز آمدند تعلل کردند و عذر خواستند و سوگند
خوردند تا رضا ایشان بجویند خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت این منافقان سوگند میخورند برای آن تا شما را که اصحاب
رسولید رضا کنند و خشنود گردانند والله و رسوله و خدای و پیغامبر سزاوارترند بآنکه ایشان را خشنود گردانند اگر
در ضمیر بلفظ واحد کرد با آنکه مذکور دوست والله و رسوله احق ان یرضوهما نگفت برای چند وجه یکی آنکه ضمیر با کرد الی
اقرب المذکورین و هو النبی علیه السلام برای آنکه در رضا رسول علیه السلام رضا خدای باشد جل جلاله بر حصول رضا او و صفت
رضا باری جل جلاله بمجانست که بعضی گفتند وجهی دیگر آنکه رد کنایه کرد الی کل واحد منهما کانه قال الله احق ان یرضوه
والرسول ایضا احق ان یرضوه فاکتفی باحدهما عن الآخر و وجه سوم آنست که تعظیم خدای تعالی ضمیر نام او و نام نکرد با ضمیر
نام غیری و این جاری مجرای آن باشد که مردی میگفت بحضرة رسول علیه السلام من اطاع الله و رسوله فقد فاز و من عصاهما
فقد غوی رسول علیه السلام او را گفت بئس الخطیب انت بد خطیبی تو هلا قلت و من عصی الله و رسوله و هر که در خدای
و پیغمبر عاصی شود ... آنگه چرا ضمیر نام خدای با ضمیر نام من ... ان کانوا مؤمنین اگر ایمان دارید الم یعلموا انه ندانند
این منافقان که هر کس که بجاهد و مضادت کند با خدای و پیغامبر خدای و مجاهده مخالفت باشد من الحد و هو المنع و معنی
مخالفت و عصیانست و گفتند مجاهده مجاورة الحدیات و قوله الم یعلموا الخ تقریع و تنبیه است استبطاء
لعلمهم و تقریعا لهم علی جهلهم فان له نار جهنم فاء جواب شرطست او را باشد بواجب که حقاق آتش دوزخ و همیشه باشد
او در آنجا ذلک الخزی العظیم اینست خزی و عذابی عظیم و عامل در ان الم یعلموا باشد و زجاج گفت اگر ان مکسر گویند روا
باشد در عربیه بر استیناف جز آنکه خواند ... حق تعالی از سر منافقان رسول را خبر داد و گفت یحذر المنافقون
منافقان می ترسند از آنکه سوره فرود آید بر ایشان که ... کشف سر ایشان و هتک سر ایشان باشد و خبر دهنده
از سوره از خبث دل ایشان آنگه بر سبیل تهدید گفت بگو ای محمد این منافقان را که شما استهزا میکنید که خدای تعالی بر شما
پوشیده نخواهد داشتن هر که بر مجاهد و آشکارا کند و شما را از آنچه می ترسید ... قتاده گفت این سوره را فاضحه
گفتند یعنی رسوا کننده و مثیره از خاک بیرون آورنده و مبعثره از گور بیرون آرنده از آنکه در ... کشف اسرار است
من قوله تعالی ان الله مخرج ما تحذرون ابن کیسان گفت این آیه در شان دوازده کس آمد از منافقان که در شب بر راه رسول
کمین کردند بعقبه در شبی تاریک تا رسول را بکشند یا شترش برمانند تا او را بیفکنند و گفتند بیت هشت مرد بودند
و با این همه خائف بودند از آنکه خدای تعالی رسول را خبر دهد و ایشان را رسوا کند و رسول علیه السلام بیخبر بود از این حال
تا جبرئیل آمد و رسول را خبر داد رسول علیه السلام امیر المؤمنین را گفت تو از پیش برو و مهار ناقه
بدست گرفت و بیک دست تیغ داشت و حذیفة بن الیمان را فرمود تا سایق بود چون بآنجا رسید که ایشان کمین کرده بودند
رسول علیه السلام آواز داد یک یک را بنام یا فلان و یا فلان چون ایشان بدانستند که رسول علیه السلام بر سر ایشان مطلع شد

پیش دویدند رسول گفت چه حمل کرد شما را بر آنکه ما را رها کردید و از پیش بیامدید گفتند ای رسول الله این بجای مخوف
دگمون؟ که دشمن بیامدیم تا الحال بنگریم تا اگر دشمنی باشد او را با هم و در او مالک کنیم رسول علیه السلام گفت خلاف اینست و خدای مرا خبر داد
که با هم چه آمدید و از سر بند؟ و خبث نیت شما مرا آگاه کرد امیر المؤمنین گفت یا رسول الله دستوری باشی تا هر دو را گردن بزنم گفت خواهم که مردمان
گویند که محمد قوم او را و اصحاب خود را می کشد خدای تعالی کار ایشان مرا کفایة کند بدبیله گفتند یا رسول الله دبیله چه باشد گفت در فشی
از دوزخ که خدای بدل ایشان زند تا جان ایشان از آن بیرون شود ولئن سألتهم لیقولن الایة اگر بپرسی از ایشان عبد الله عمر و قتاده و زید
بن اسلم و محمد بن کعب گفتند مردی از جمله منافقان در غزای تبوک گفت ما مثل این قرا مانشکم بزرگ تر و دروغ زن تر و
دل تر ندیدیم کارزار یعنی اصحاب رسول عوف بن مالک بشنید بانگ برآورد و او را گفت دروغ میگوئی ای منافق اکنون بیامد
و رسول را خبر داد آن مرد منافق بیامد و رسول علیه السلام برنشسته بود و در رکاب رسول میرفت و عذر میخواست و میگفت انما
کنا نخوض و نلعب ما بازی کردیم بر سبیل مزاح و هزل سخنی میگفتیم و قوله نخوض ای نخوض فی الحدیث یعنی ما در میان حدیثی
بودیم و چون از هر جنسی حدیث رود عرب گوید خاض فی الحدیث و خاض فی الماء اذا دخل فیه انجا عبارتست از آنکه گوید مخوض بر سر؟
قل ابالله و رسوله علیه السلام میگفتند بالله و آیاته و رسوله کنتم تستهزءون بخدای و کتاب خدای و رسول خدای استهزا میکردید
قتاده گفت سبب نزول آیة آن بود که در غزای تبوک جماعتی منافقان در پیش رسول میرفتند و با هم دور و بالیکدیگر میگفتند این
مرد گمان می برد که حصون شام و قصور ایشان خواهد شد دور است این طمع خطا رفتنا زیحال بهمات هیهات دور است این کار خدای؟
رسول را خبر داد که ایشان رسول علیه السلام گفت بر ایشان راه بندید ایشان را بگرفتند و باز داشتند رسول علیه السلام گفت چه
میگفتید در این راه گفتند خبر دروغ میگویند که چنین میگفت گفتند یا رسول الله انما کنا نخوض و نلعب ما در میان حدیثی خوش؟
بودیم مجاهد گفت بعضی از منافقان با جماعتی هم از ایشان میگفت که پیغمبر این محمد را خبر میدهد که ناقه فلان کم شده است
بفلان وادی است او چه داند غیب میگوید خدای تعالی رسول را خبر داد از گفتار ایشان بیامدند و عذر خواستند و گفتند انما کنا
نخوض و نلعب ما بازی میکردیم و ضحاک گفت آیة در عبد الله ابی سلول آمد که بر رسول و بر مسلمانان استهزا کردی و چون خدای تعالی ۱۲۰۳
خبر داد گفتند انما کنا نخوض و نلعب حق تعالی گفت بگو این منافقان را لا تعتذروا عذر مخواهید که کافر شدید بدان گفتار از پس
ایمان تان یعنی اظهار شما ایمان را پیش از آنکه کفر از پس ایمان درست نیاید بر اصل مذهب آنکه بیان کردیم پیش از این چه اگر چنین باشد موجب؟
با حبط؟ معنی اینست که ظهر کفر شد؟ پس از آنکه ظهر ایمان بود یعنی کافر شدید پس از آنکه منافق بودید ان نعف عن طائفة منکم اگر
جماعتی را از شما عفو کنند جماعتی را عذاب کنند و جمله قرا خواندند ان یعف و یعذب بضم یاء در هر دو لفظ و فتح فا و جزم با
علی الفعل المجهول و حفص خواند ان نعف عن طائفة منکم نعذب طائفة علی اضافة الفعل الی الله تعالی بلفظ الجمع تفخیما
و تعظیما اگر جماعتی را عفو کنیم جماعتی را عذاب کنیم مفسران گفتند مراد بطائفه اول یک مرد است نام او مخشی بن حمیر الاشجعی که هر
وقت که ایشان از این معنی چیزی گفتندی بر ایشان انکار کردی و معاونة نکردی ایشان را بر آن انکار کردی و معاونة نکردی ایشان را
بر آن و مفارقة کردی از ایشان چون این آیة آمد پیش رسول آمد و گفت یا رسول الله خدای تعالی ... آیتی آمد در شان
منافقان من دانستم که مرا از آن جمله ام ... بارخدایا ایمان و بیعم ایمانی رب؟
با نغایا؟ و وفاتی من قتلا کن در سبیل تو بر شهادت چنانکه کس نگوید منش بشستم و منش کفن کردم و منش دفن کردم روز یمامه ش
بکشتند و چندانکه جستند او را نیافتند و بعضی مفسران گفتند معنی آیة آنست که اگر بعضی را عفو کنیم بتوبه بعضی را
عذاب کنیم بامرار؟ ذلک بانهم کانوا مجرمین این برای آنست که ایشان کافران و منافقانند منافقان از یکدیگراند
بمنزلة یک نفس ... امر کنند بمنکر و نهی کنند از معروف بر عکس آنکه در عقل و شرع واجبست و معروف عبارتست

از هر خیری و طاعتی و منکر عبارتست از جمله معاصی و یقبضون ایدیهم دست بسته اند از خیرات و صدقات و این عبارتست
از بخل و بخیل را ممسک گویند و قابض الید و جعد الکف و کز الانامل و سخی را گویند منبسط الید و سبط البنان الاتری الی قول الشاعر
شعر و کاتب و جاب؟ ان رحت ملتمسا ما فی یدیه اذا ما جئت مجتدیا اماف؟ تسعین تقفوها ثمانیة الی ثلثة الاف و تسع مائة
نسوا الله فنسیهم ای ترکوا طاعة الله فترک الله ثوابهم ایشان دست از طاعت بداشتند خدای تعالی ایشان را از ثواب رها کرد و وجهی دیگر
آنست که ایشان خدای را فراموش کردند خدای تعالی جزای ایشان را از آن فراموشی بداد و وجهی دیگر آنست که عاملهم معاملة الناسی
فعل ایشان بحقیقة نسیان باشد و فعل خدای تعالی بر سبیل ازدواج ان المنافقین هم الفاسقون که منافقان بحقیقة از دین
خدای تعالی بیرون باشند آنگه گفت خدای وعده داد مردان و زنان منافقان را و نیز کافران را آتش دوزخ
و وعد متناول باشد خیر و شر را اما وعید جز در شر نگویند خالدین فیها همیشه باشند آنجا و نصبا؟ او بر حالست هی حسبهم
آن بسنده است ایشان را یعنی دوزخ و لعنهم الله و خدای تعالی لعنة کرد ایشان را و از رحمت دور کرد و لعن طرد و ابعاد باشد و لهم عذاب مقیم
و ایشان را عذاب باشد دایم کالذین من قبلکم یعنی همچنان کردی که آنان کردند که پیش شما بودند از کفر و معصیة تا همچنان رسید که ایشان را از
پیش شما بودند که ایشان را قوة بیش از شما بود و مال و فرزندان بیش از شما داشتند ایشان متمتع شدند و ... ایشان
بنصیب خود از دنیا و شما نیز هم متمتع شدید بنصیب خود و مستمتع شدید بنصیب شما چنانکه ایشان مستمتع شدند که پیش شما بودند
بنصیب ایشان از دنیا و خلاق نصیب باشد ابو هریره و حسن گفتند بخلاقهم ای بدینهم بدین و طریقت شما و خضتم کالذی خاضوا
و خوض کردید باطل چنانکه ایشان خوض کردند در باطل و کفر و تکذیب رسولان و استهزا بمؤمنان و الذی یعنی الذین است
بدل یجری من است که واحد و جمع را شاید دو شاهد؟ قول الشاعر کمثل الذی استوقد نارا ثم قال ذهب الله بنورهم و ترکهم فی ظلمات لا
یبصرون و قال الشاعر شعر و ان الذی حانت بفلج دماؤهم هم القوم کل القوم یا ام خالد و بعضی دیگر گفتند الذی در اینجا بجری مای مصدریه
ای و خضتم و خوضهم و خوض کردید چنانکه خوض ایشان اولئک حبطت اعمالهم ایشان را اعمالهاشان باطل شد یعنی واقع نشد بموقع
خود چنانکه عمل مؤمنان که بر آن ثوابی باشد و مراد بحبوط عمل بر مذهب ما آنست که خدای تعالی اثبات ثواب؟ نکرد بر عمل که ایشان کردند که ایمان
حکم توان کرد بر ایمان و اسلام صاحبش ایشان را آن نیست شود با طلاع خدای تعالی بر سر نفاق ایشان و اما در الاخرة آنست که ایمان
ثوابی نخواهد بود و اولئک هم الخاسرون و ایشان زیانکاران باشند ابو هریره روایة کرد از رسول صلی الله علیه و سلم که او گفت لتاخذن
الامم من قبلکم ذراعا بذراع و شبرا بشبر و باعا بباع حتی لو ان احدا من اولئک دخل جحر ضب لدخلتموه گفت شما همان طریق
گیرید که آنان که پیش شما بودند ارش بارش و بدست و بدست و باز بباز تا اگر یکی از ایشان در سوراخ سوسمار شده باشد شما نیز
هم چنان کنید آنگه ابو هریره مصداق این حدیث را گفت و اگر خواهید قرا کنید این بدانید بر خوانید قول خدای را کالذین من قبلکم
کانوا اشد منکم قوة الایة گفتند یا رسول الله چنانکه جهودان و ترسایان و اهل کتاب گفت هستند این مردمان مگر جز
ایشان عبد الله عباس گفت در دینا؟ ما اشبه اللیلة بالبارحة گفت این چه سیاهی که ما را با ایشان تشبیه کرده اند و عبد الله مسعود
گفت شما ماننده ترین مردمانید بنی اسرائیل بسمت و هدی و طریقه متابع عمل ایشان چنانکه پای بپای نعل بپای نعل مانند و تیر با تیر
الا آنست که نمیدانم که شما گوساله پرستید یا نه و حذیفه بن الیمان گفت منافقان شما بدتر از منافقان عهد رسول گفتیم چگونه
گفت برای آنکه ایشان نفاق پوشیده داشتند و شما نفاق آشکارا میکنید الم یاتهم نبا الذین نیامد بایشان یعنی بایشان نرسید بایشان
یعنی منافقان را خبر آنان که پیش ایشان بودند آنگه تفصیل داد آن جمله را گفت قوم نوح مجرور بر بدل الذین قوم نوح بود که
ایشان را بطوفان غرق کردیم و عاد و قوم هود که ایشان را بباد هلاک کردیم و ثمود قوم صالح که ایشان را بصیحه هلاک کردیم
و قوم ابراهیم را نمرود و ... که ایشان را به پشه هلاک کردیم و اصحاب مدین قوم شعیب که ایشان را بعذاب یوم الظلة هلاک کردیم و مؤتفکات

دو مؤتفکات یعنی زمینها برکشته از شهرها قوم لوط که من اما برکردانیدم اتتم وسلم بیغامبران شان بایشان آمدند با معجزات
خدای بایشان ظلم نکرد و لیکن ایشان بر خویشتن ظلم کردند که کافر شدند
باشد وایشان را بر خویشتن ظلم بعد آخر بان سحق عتاب شدند قوله تعالی عزّ وجلّ
وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ ٧٢
عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَوٰةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَوٰةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ
أُولَٰئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ۔ وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ
وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ
طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ
يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ
جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ۔ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ
الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا وَمَا نَقَمُوا ١٢٠٣
إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ وَإِنْ
يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ
مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ۔ وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ
وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ ۔ فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ
مُعْرِضُونَ ۔ فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَىٰ يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا
اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ ۔ أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ

وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ۔ الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ
فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ
مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۔ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ
سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ
لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ۔ فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ
وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا
تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ
فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ۔ فَإِنْ
رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَىٰ طَائِفَةٍ مِنْهُمْ فَاسْتَأْذَنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا
مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا
مَعَ الْخَالِفِينَ ۔ وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ إِنَّهُمْ
كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ ۔ وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ
إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ
وَإِذَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمِنُوا بِاللَّهِ وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ أُولُو الطَّوْلِ
مِنْهُمْ وَقَالُوا ذَرْنَا نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ ۔ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ
وَطُبِعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ ۔ لَٰكِنِ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا

مَعَهُ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأُولَٰئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأُولَٰئِكَ هُمُ
با او جهاد کردند بمالهاشان و بجانهاشان ایشانرا باشد نیکیها و ایشان
الْمُفْلِحُونَ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَٰلِكَ
ظفر یافتگان باشند ساخته است خدای برای ایشان بهشتها که میرود در زیر آن جویها همیشه باشند در آنجا آن
الْفَوْزُ الْعَظِيمُ قوله والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض الایة قدیم [illegible] بر عادة کریمه چون ذکر منافقان
فیروزی بزرگ است
بکرد و اوصاف ایشان بگفت و سیرت و طریقت ایشان بخلقان نمود عقیب آن ذکر مؤمنان کرد و صفت ایشان
گفت و حال اخیار ایشان و طریقه پسندیده ایشان با خلقان باز گفت المؤمنون والمؤمنات گفت مردان و زنان مؤمنان بعضی دوستان
بعضی اند [illegible] اولیا مودت‌اند و اولیا نصرت‌اند و اولیا [illegible] یکدیگر تولا کنند و از یکدیگر باشند و امر بمعروف کنند و نهی منکر
کنند و فرمان خدای [illegible] جریر بن عبدالله گفت از رسول صلی الله علیه وآله شنیدم که گفت مهاجر و انصار یاران بعضی اولیا
بعضی اند امر بمعروف میکنند یعنی بایمان و خیر و نهی منکر میکنند یعنی [illegible] در شریعت و سنت [illegible] ابو العالیه گفت هرجا در قرآن امر
معروفست آن دعوتست از کفر بایمان و هرجا نهی منکرست منع است از عبادت اوثان و شیطان و فرائض نماز بجای آرند و ایتاء
زکوة بگذارند و اوامر خدای و رسول را انقیاد نمایند اولئک سیرحمهم الله ایشان آنان باشند که خدای بر ایشان رحمت کند
که خدای عزیز است هیچ چیز او را غالب نیاید و حکیم است [illegible] بحکمت و مصلحت کند [illegible] آنان که محلی باشند
باین حلیه و متسم باین سیما و این نام و این حکم دارند خدای ایشانرا وعده [illegible] میدهد [illegible] مردان و زنان [illegible] جنات بهشتها
که درختان آن زمین را پوشیده باشد و در زیر درختان آن جویها روان باشد و ایشان در آنجا خالد و مخلد [illegible]
و نیز وعده میدهد ایشانرا مسکنها و جایها خوش حسن بصری گوید از ابو هریره و عمران بن الحصین پرسیدم که این که خدای تعالی میگوید
و مساکن طیبة در این چیزی شنیدها از رسول علیه السلام گفتند علی الخبیر سقطت بر دانا افتادی ما از رسول [illegible] پرسیدیم گفت
کوشکی باشد در بهشت [illegible] از لؤلؤ در و هفتاد سرای باشد از یاقوت سرخ در هر سرای هفتاد خانه از زمرد سبز
در هر خانه هفتاد [illegible] در هر [illegible] هفتاد [illegible] از حور العین در هر خانه هفتاد خوان در هر خوانی هفتاد
لون طعام در هر خانه هفتاد وصیفه حق تعالی مؤمن را چندانی قوة و شهوة [illegible] دهد که بیک بامداد [illegible]
و قوله فی جنات عدن ای در بهشتها مقام و جای ایستادن و خلود یقال عدن بالمکان اذا اقام به و منه المعدن و قال الشاعر
شعر وان یستضیفوا الی حلمه یضافوا الی راجح قد عدن • و رسول صلی الله علیه وآله گفت عدن بهشتی است خاص از
بهشتهای خدای هیچ چشم مثل آن ندیده و بخاطر هیچ بشر [illegible] نگذشته است در آنجا باشد [illegible] پیغامبران و صدیقان
و شهیدان حق تعالی گوید [illegible] آنکه در اینجا شود عبدالله مسعود گفت هو بطنان الجنة ای وسطها آن میان بهشت [illegible]
برجای باشد عبدالله عباس از کعب الاحبار پرسید که جنات عدن چه باشد گفت عدن بسریانی [illegible] باشد و انواع [illegible]
[illegible] گفت جنات عدن [illegible] کوشکهاست در بهشت [illegible]
[illegible] در آنجا نشود الا پیغامبری یا صدیقی یا شهیدی یا حاکمی یا عادل ضحاک گفت عدن شهرستان بهشت است و در آنجا [illegible]
و امامان و شهیدان باشند و در میان [illegible] ایشان باشد و بهشتها پیرامن آن باشد عطا بن السائب گفت عدن جوئیست
در بهشت درختان [illegible] مقاتل و کلبی گفتند عدن بلندترین درجات در بهشت و چشمه تسنیم در وست و بهشتها پیرامن است
و آنکه خدای تعالی [illegible] پوشیده است [illegible] نیاید اهل او انبیا و صدیقان و شهیدان و صالحان باشند و
آنان که خدای [illegible] از در و یاقوت [illegible] کوشکهاست [illegible] بهشتها

۱۲۰۶

شد

بهشتهاشان سپید [illegible] کوشکها [illegible] عطا الخراسانی گفت فی قوله و مساکن طیبة فی جنات عدن گفت کوشکهاست از زبرجد
و یاقوت سرخ و مروارید [illegible] و جنات عدن قصبه بهشت است و سقف آن عرش خدایست و رضوان من الله اکبر و رضا خدای
از ایشان بزرگتر بود از بهشت [illegible] ابو سعید خدری روایت کند از رسول علیه السلام که گفت چون اهل بهشت در بهشت قرار گیرند
خدای تعالی گوید یا اهل الجنة ای اهل بهشت ایشان گویند لبیک ربنا و سعدیک گوید هل رضیتم راضی شدید گویند ربنا و ما لنا
لا نرضی بار خدایا چگونه راضی نشویم [illegible] ما را [illegible] آنچه کس را نداده حق تعالی گوید من شما را بهتر از این بدهم گویند بار خدایا به ازین چه
گوید رضا و خشنودی من از شما و رضوان من الله اکبر رضا [illegible] هرگز خشم [illegible] ذلک هو الفوز العظیم این ظفری بزرگست
قوله یا ایها النبی [illegible] حق تعالی رسول را خطاب کرد و گفت ای پیغامبر [illegible] جهاد کن با کافران بتیغ و با منافقان
[illegible] جهاد با منافقان [illegible] عبدالله مسعود گفت جهاد با ایشان بدست باشد اگر نتوانند بزبان و اگر
نتوانند [illegible] عبدالله عباس گفت بزبان [illegible]
[illegible] با ایشان [illegible] ابن جریج [illegible] با ایشان [illegible]
[illegible] عبدالله عباس [illegible] جهاد منافقان [illegible]
جاهد الکفار بالمنافقین [illegible] جهاد کن و جهاد و مجاهده بیک معنی باشد و اشتقاق از الجهد [illegible]
[illegible] و اغلظ علیهم [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] با مؤمنان باشد [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] یحلفون بالله ما قالوا [illegible]
[illegible] عبدالله عباس گفت رسول علیه السلام [illegible] اصحابان [illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible] منافقان با رسول علیه السلام
[illegible] رسول علیه السلام [illegible] حذیفة بن الیمان [illegible] ایشان
[illegible] با رسول علیه السلام [illegible] ایشان [illegible] خدای تعالی آیة [illegible]
یحلفون بالله ما قالوا و لقد قالوا کلمة الکفر [illegible] جلاس بن سوید [illegible] رسول علیه السلام یک روز [illegible]
[illegible] منافقان [illegible]
[illegible] عامر بن قیس گفت والله که محمد راست [illegible] رسول علیه السلام [illegible]
[illegible] رسول علیه السلام [illegible]
[illegible] سوگند [illegible] عامر [illegible]
[illegible] دروغ گفت [illegible] الصادق المصدق [illegible] رسول علیه السلام و مؤمنان گفتند
آمین [illegible] جبرئیل آمد [illegible] یحلفون بالله ما قالوا و لقد قالوا کلمة الکفر [illegible] رسول علیه السلام [illegible]
[illegible] رسول الله خدای تعالی [illegible] توبه [illegible]
دروغ گفتم [illegible] قتاده گفت سبب نزول آیة آن بود که دو مرد [illegible]
[illegible] غفاری [illegible] عبدالله [illegible]
[illegible] رسول علیه السلام [illegible]

رسول علیه السلام عبدالله ابی را بخواند گفت این سخن تو گفتی سوگند خورد که نگفتم خدای تعالی این آیه فرستاد قدیم جلاس گفت سوگند
میخورند که نگفتند آن سخن که با ایشان حوالت با این سوگند دروغ که می خورند کلمهٔ کفر میگویند که سوگند بدروغ ازیشان [illegible]
والکافر و منافق کفر باشد که او اعتقاد ندارد و همّوا بما لم ینالوا و قصد کردند بچیزی که نرسیدند مجاهد گفت آن منافق که آن سخن گفته بود
چون بدانست که مومنی بشنید و نقل کرد خواست تا او را بکشد تا فضیحت نکند سدّی گفت مراد آن بود که گفتند ما چون بمدینه رویم تاج بر سر
عبدالله ابی نهیم یعنی او را پادشاه دهیم بر رغم رسول و مسلمانان حق تعالی گفت چیزی دیگر نیافتند که بدان رسیدند کلبی گفت این آیه در پانزده
کس آمد که قصد کردند که شبی عقبه رسول را بکشند چون رسول علیه السلام مطلع شد بر احوال ایشان سوگند خوردند که ما این معنی نگفتیم و
نسگالیدیم الکلبی گفت درین معنی هم بچیزی که نیافتند کشتن رسول علیه السلام که از آن نرسیدند عبدالله عباس گفت مردی بود از بنی عدی کشته
رسول را بکشت نام او ابوالاسود الکلبی گفت و ما نقموا الا انکار کردند بخدای و رسول الا آنکه خدای تعالی ایشان را مستغنی بکرد از فضل
و کرم خویش و سبب آن آن بود که مولای این جلاس بکشته بود عمر عمر را رسول علیه السلام دیة او از فاتل بستد دوازده هزار درم
بجلاس داد تا او توانگر شد پس از آنکه درویش بود کلبی گفت ایشان پیش از آنکه رسول علیه السلام بمدینه آمد در سختی و جهد و رنج
درویشی بودند خدای تعالی ایشانرا بغنایم بعطا الغنی کرد و این از مثل مشهورات گفتند اتق شر من احسنت الیه از شر آنکس بترس
که با او احسان کرده باشی آنگه حق تعالی گفت فان یتوبوا یک خیرا لهم اگر توبه کنند ایشان را به باشد که در دنیا این منافقت و عار و بدی رشتی
بر حسد و در قیامت از عذاب دوزخ و ان یتولوا و اگر برگردند و اعراض کنند از ایمان حق تعالی عذاب کند ایشان را در دنیا و آخرة
در دنیا بقتل و خزی و در آخرة بدوزخ ایشانرا در زمین یاری و یاوری باشد که ایشانرا حمایت کند قوله و منهم من عاهد الله الآیة
ابو امامة الباهلی گفت سبب نزول این آیه آن بود که ثعلبة بن حاطب الانصاری بیامد و رسول را علیه السلام گفت یا رسول الله خدای را دعا
کن تا مرا مالی دهد رسول علیه السلام گفت ویحک یا ثعلبه بر قناعت کن باین که داری که اندکی که شکرش کنند به از بسیاری که چند برفت
باز آمد دگر بار گفت یا رسول الله از خدای تعالی درخواه تا مرا مالی دهد رسول علیه السلام گفت ترا بمن اقتدا نیست که بعزت خدای که اگر من
بخواهم که جبالهای زمین زر و سیم شود با من برود پس از آن باز آمد گفت یا رسول الله از خدای بخواه تا مرا مالی دهد که من حق خدای ١٢٠٨
از وی بدهم و حقها بگذارم با او و صله رحم کنم رسول علیه السلام گفت بار خدایا ثعلبه را مالی ده ثعلبه گوسپندی چند داشت خدای
زیاده در و نهاد تا چنان که موی چیزی ایشان میفزود چون مالش بسیار شد خوشتن با تعهد و مراعات مال داد پیش از آنکه هیچ
نماز در مسجد با رسول علیه السلام کردی چنان شد که جایی بساخت بیرون از مدینه که گوسپند در آنجا بودی و نماز پیشین و دیگر با
رسول میکرد و نماز بامداد و شام و خفتن آنجا کردی گوسپند زیاده شد بیشتر برفت وادی بزرگ بود از مدینه دور آنجا رفت
و جای ساخت و هر پنج نماز از مسجد برو و آنجا باند و از مسجد و نماز جماعت و اقتدا برسول علیه السلام باز ماند آدینها بیامدی
و نماز آدینه بمسجد آوردی چون مالش بیشتر شد نماز آدینه نیز باز ماند و آنجا مقیم شد و اگر کسی آنجا بگذشتی احوال مدینه
بپرسیدی رسول علیه السلام گفت ثعلبه چندان گوسپند دارد که هیچ وادی نگنجد بفلان وادی رفته است و آنجا جای ساخته و
مقام کرده آنجا رسول علیه السلام گفت یا ویح ثعلبه یا ویح ثعلبه ای وای ثعلبه سه بار چون خدای تعالی آیت صدقه فرو فرستاد رسول
مرد برا از جهینه بخواند و یکی را از بنی سلیم و برای ایشان احکام و اسنان صدقه بنوشت و گفت بروید و از ثعلبه حق تعالی
بستانید و بفلان مرد سلمی روید و او شتر بسیار داشت و او نیز زکوة بستانید ایشان بیامدند و نامه رسول علیه السلام بر ثعلبه خواندند
و از و زکوة خواستند او گفت این چیست این نیست الا مانند جزیه بروید بجای دیگر که خواهید رفتن تا چون باز آیید رای
خود به بینم ایشان برفتند و بنزدیک آن مرد سلمی شدند و نامه رسول برو خواندند او گفت سمعا و طاعة لامر الله و حکم رسول
سمیع و مطیع فرمان خدای را و فرمان رسول را آنگه در میان شتر افتاد و آنچه رسول نوشته بود از اسنان شتر بگزید جدا کرد

این ساعیان گفتند ما را فرموده اند که خیار مال ستانیم و ما از تو جز میانه مال نه ستانیم گفت خواستم که من جز خیار نکرده مال بحلف و بطیبه
دهم ایشان آن بستدند و باز آمدند بنزدیک ثعلبه گفتند چه بود هیچ به نیاید تا بدهم اوه که برآن همان مقاله کرد که این جزیت است و ما اشبه جزیت
بروید جاهای دیگر و چون از هم پرداخته باشید باز نزدیک من آیید ایشان برفتند و صدقات بستدند و باز نزدیک ثعلبه آمدند گفت
این نامه را که دارید نامه بستد و گفت برخوانید و گفت این جزیت است شما بروید تا من رای خود درین معنی ببینم ایشان باز پیش رسول
آمدند و این حال بگفتند رسول علیه السلام بگفت یا ویح ثعلبه یا ویح ثعلبه ای وای ثعلبه آنگه سلمی را دعا کرد بخیر و خدای تعالی در حق
ثعلبه این آیه فرستاد و منهم من عاهد الله لئن آتانا من فضله لنصدقن ولنکونن من الصالحین فلما آتاهم من فضله بخلوا به وتولوا
وهم معرضون فاعقبهم نفاقا فی قلوبهم الی یوم یلقونه بما اخلفوا الله ما وعدوه وبما کانوا یکذبون چون این آیات در حق ثعلبه آمد در مجلس رسول
علیه السلام در صحابه حاضر بود از خویشان ثعلبه حاضر بودان بشنید و برخاست و بنزدیک ثعلبه آمد و گفت ویحک یا ثعلبه خدای تعالی
در حق تو چنین آیه قرآن فرستاد ثعلبه برخاست و بنزدیک رسول آمد و گفت یا رسول من صدقه بیاوردم چنانکه فرمان فرمودی رسول علیه السلام گفت خدای تعالی
گفت خدای مرا فرموده است صدقه تو قبول نکنم او برخاست و خاک بر سر کرد و فریاد کردن گرفت رسول علیه السلام گفت این آنست که من ترا گفتم
و تو فرمان نبردی او برخاست و باز گشت و بجای خود شد و رسول علیه السلام در این حال بجوار رحمة ایزدی شد و صدقه او قبول نکرده بود
عهد ابوبکر رضی الله عنه بیامد و گفت صدقه من قبول کن گفت رسول صدقه تو قبول نکرد من نیز قبول نکنم چون عمر بخلافت بنشست بیامد و
خواست تا صدقه بیارد عمر نیز قبول نکرد و او در آخر عهد عثمان از دنیا برفت عبدالله عباس و سعید جبیر و قتاده گفتند ثعلبه
بمجلسی از مجالس انصار آمد و گفت من شما را گواه میکنم که اگر خدای تعالی مرا مالی دهد من از و حقها بگذارم و صدقه دهم و صله رحم کنم او
بر عمی بود مال بسیار داشت در میراث یافت و با وی رها کرد او آنچه گفته بود وفا نکرد خدای تعالی این آیه فرستاد مقاتل گفت ثعلبه این
حدیث در جمعی از انصار بکرد و این عهد گفت با خدای عهد میکنم که اگر خدای مرا مالی دهد من صدقه دهم از آن و در صلاح خرج کنم
کسی از خویشان او مرد بی عمی و او از آن او بگفت رسول علیه السلام دیت بستد با او داد او وفا نکرد بدان عهد خدای وفا نکرد حسن گفت
این آیه در ثعلبه آمد و معتب بن قشیر که ایشان عهد بکردند و چون مال بدست آمد وفا نکردند کلبی گفت این آیه در حاطب بن ابی بلتعه آمد
او را مالی بشام بود و دیر تا بان بر آمد و باو نمی رسید و عهد کرد با خدای تعالی که اگر آن مال با او رسد و صدقه دهد و خیرات کند چون
مال با او رسید او وفا نکرد بآنچه پذیرفته بود حق تعالی آیه فرستاد در حق او و در شان ایشان یعنی از منافقان من عاهد الله کسی هست که عهد
میکند با خدای و عهد و نذر با خدای یکی باشد و بنزدیک ما فرقی نیست میان آنکه کسی گوید عاهدت الله او نذرت لله فی کذا ازانکه
وفا واجب بود و اگر نکند بر او کفارت واجب بود خلاف است میان اصحاب ما که بعضی گفتند نذر و عهد اگر مطلق باشد و اگر مقید با
واجب بود و سید رحمة الله علیه گفت عهد و نذر آنگه منعقد شود که بشرط بود چنانکه عاهدت الله لئن کان کذا فعلت کذا یا خداوند
عهد کردم که اگر چنین باشد من چنین کنم و نذرت لله ان افعل کذا ان قدمت من سفری و حصلت لی العلی او برئت من مرضی
نذر کردم که فلان کار کنم اگر با خانه شوم از سفر یا از بیماری بر شوم و لله علیّ کذا ان کان کذا و اگر فلان کار باشد خدای را بر
من فلان چیزها است از روزه و صدقه و حج و مانند این اگر این نذر و عهد را خلاف کند بر او کفارة باشد بر ماه از کنیا بستد
مسکین را طعام دهد یا دو ماه پیوسته روزه دارد لئن آتانا من فضله گفت که هست از منافقان که عهد میکنند که اگر خدای ما را
مالی دهد بیرون از فضل و کرم مال است لنصدقن ما صدقه دهیم و تقدیر آنست که لنتصدقن آنگه تا در صاد ادغام کردند قرّبا المخرج و
بصریان گفتند تا را صاد کردند و صاد در صاد ادغام کردند چنانکه در آیات کریم مدارا در کی و اثاقلتم و اطیرنا ولنکونن من الصالحین
و از جمله صالحان باشیم فلما آتاهم من فضله چون خدای تعالی بداد ایشان را آنچه خواسته بودند بخلوا به بخل کردند بآنچه گفته
بودند قول بخلوا به بخل منع سائل باشد چیزی که خواهد برای مشقت اعطا و در شرع عبارتست از منع واجب برای آنکه بخل لازم

ذم است و بخل مذموم باشد و بر ترك تفضل كرد يا ذم نشايد كردن اما عرب كه اخلاق ميكنند بخل برانكس كه طعام بسيار بدهد و عطا بسيار
ودهد و شاعر در عهد ميكويد شعر ان البخيل ملوم حيث كان ولكن الجواد على علاته هرم . بر ان است كه ايشان اعتقاد كرده اند كه اين جمله
واجبست بلكه انكه ميكنند تا رله اورا و تولوا و بر كردند و پشت بر كردند وهم معرضون و احوال ذات در اين حال كه اعراض كرده بودند
الكه كفت فاعقبهم نفاقا خلاف كردند در ضمير مستكن كه فاعل اعقب جيست مجاهد كفت اعقبهم الله نفاقا الى حاذاهم يقال اعقبه الله جلاله
كذا الحاق ثانى واعقبه بعصيته كذا اى عاقبه به قال النابغه شعر فمن اطاع فاعقبه بطاعته كما اطاعك وادلله على الرشد . اكر معنى اين باشد
كه خداى تعالى الهاه نفاق كرد كه در دل ايشان بود و اعلام كرد رسول را عليه السلام كه ايشان خواهند مرد و توبه نخواهند كردن و از اعقاب
و جزا بدل بخواهند كه عقب آن فعل بود كه ايشان كردند از بخل و خلف وعد و نفاقا مفعول دوم است و ضمير هم مفعول اول الى يوم يلقونه
تا آن روز كه ايشانرا ملاقاة باشد با خداى و اين ابطال ميكند تمسك انان را كه تعلق كردند بانكه لقا رويت باشد براى انكه خداى تعالى
در حق منافقان اطلاق كرد و كفت آن روز كه ايشانرا با خداى ملاقاة باشد و باتفاق منافقان خداى را نبينند پس معلوم شد انجا كه
لقا ديدار نباشد و تفسير اين لفظ انجا كه ايد بر حسب اقتضا معنى يا بر ثواب كند يا بر عقاب يا بر رجوع و مصير و رد با خداى تعالى معنى
كه تا آن روز كه بايستد خداى شوند و محاسبه آيند جائى كه در انجا حكم جز او نبود و فرمان جز او نباشد و على هذا قوله عليه السلام من احب
لقاء الله احب الله لقاءه ومن كره لقاء الله كره الله لقاءه هر كه لقاء خداى دوست دارد معنى انست كه هر كه خواهد و دوست دارد كه با جوار
ثواب خداى شود خداى خواهد كه او را با جوار و ثواب خود برد و هر كه نخواهد كه با جوار خداى شود خداى نخواهد كه او را با جوار و ثواب
خود برد و اكر چنين باشد و لقا را بر ديدار تفسير كنند معنى ان باشد كه هر كه كاره باشد ديدار خدا را خداى كاره باشد ديدار او را و خداى
تواند كردن كه او را نبيند با حصول شرائط رويت بر مذهب ايشان [illegible] با انكه كاره باشد ديدار او را بر كراهت خود و جمله
فاسدات ابتدا اكر كنند اين هم فاسد باشد و [illegible] ان ضمير فاعل در اعقب كه ضمير نوع مستكن است بخل است والمعنى
فاعقبهم نفاقا و معنى اعقاب بر اين قول ايراث و تخليف باشد من قولهم اعقب اكل الطير صفرة اللون اى اورثه ذلك والسقام
او اعقب و تعقيب باشد يعنى ان بخل و خلف و وعد ايشانرا با نفاق رسانيد و پس ايشان او بر نفاق در دلهاى ايشان و [illegible]
تحقيق كنى اين قول دوم راجح باشد با معنى قول اول براى انكه بخل فعل [illegible] تفسير بر ان بايد دادن كه خداى تعالى عند
بخل ايشان با معنى قول اول براى انكه اين جزا را وا ايشان تا بايد كفتن بخل ايشان ايشانرا الزام نفاق كرد تا ان بخل منافق شد بد
الى يوم يلقونه و اين قول [illegible] باشد با بخل و معنى جزا تا ان روز [illegible] و در اين قول [illegible] مجاز
و بر قول اول جاى مجاز باشد در اعقبهم و يلقونه نباشد و تقدير حذف مضاف بايد كردن لان التقدير على الحذف الى يوم يلقون
جزا بخلهم و يصلون اليه فحذف الجزا و اوقع [illegible] والله اعلم بمراده من كلامه بما اخلفوا الله
ما وعدوه اين با مجازات است با انكه خلاف كردند وعده خدا را [illegible] و بكذبهم و انكه دروغ ميكفتند
[illegible] كفت اين معنى [illegible] الم يعلموا ان الله يعلم سرهم ونجويهم ميدانند ايشان كه
خداى تعالى داند [illegible] ونجويهم [illegible] سر احاديث النفس و
نجوى [illegible] باشد [illegible] من جهة [illegible] اشتقاق [illegible] كان الناجى [illegible]
الانشا و كفته اند سر [illegible] لفظ كقول شعر وهذا [illegible] الناى والبعد . وقال ذو
الرمه شعر [illegible] . والسر [illegible]
يقال [illegible] قال الله تعالى واذ اسر النبى الى بعض ازواجه حديثا [illegible] علام
الغيوب و خداى تعالى عالم است بغيبها و غائبها [illegible]

روايت كرد از عبد الله بن عمر كه رسول صلى الله عليه وسلم كفت اربع من كن فيه فهو منافق ومن كانت فيه خصلة من النفاق واذا حدث
كذب واذا وعد اخلف واذا عاهد غدر واذا خاصم فجر كفت چهار خصلت است كه هر كه اين چهار خصلت در او باشد منافق بود
و هر كه يك خصلت از اين خصالت در او باشد در او خصلتى از نفاق باشد چون حديث كند دروغ كويد و چون وعده دهد خلاف كند
و چون عهد كند غدر كند و چون دست يابد فجور كند و حسن بصرى روايت كرد از رسول عليه السلام كه او كفت ثلث من كن فيه فهو منافق
وان صلى وصام وزعم انه مؤمن اذا حدث كذب واذا وعد اخلف واذا اؤتمن خان عبد الله مسعود كفت اعتبروا المنافق بثلث
اذا حدث كذب واذا وعد اخلف واذا عاهد غدر و تصديق ذلك فى كتاب الله قوله ومنهم من عاهد الله الى قوله بما كانوا يكذبون
واين حديثها بظاهر او موافق اصول نيست لابد تا تخصيص بايد كردن ويا تاويل [illegible] كفت از [illegible]
كفت من [illegible] اين حديث خوانده ام از ابو سعيد مقبرى از ابو هريره كه رسول صلى الله عليه وآله كفت ثلث من كن فيه فهو منافق
اذا حدث كذب واذا اؤتمن خان واذا وعد اخلف كفت اين حديث بر من سخت آمد وكفتم كه باشد كه اين خالى بود و اين حديث
بر خود بترسيدم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و خداى تعالى در ايشان بر فرستاد ان المنافقين يخادعون الله وهو خادعهم واذا قاموا الى الصلوة قاموا كسالى يراؤن الناس ولا
يذكرون الله الا قليلا وقال فويل للمصلين الذين هم عن صلوتهم ساهون الذين هم يراؤن [illegible]
كه ثعلبة بن حاطب بيامد و كفت يا رسول الله ان لى غنيمات [illegible]
[illegible]
[illegible] ومنهم من عاهد الله لئن اتانا
من فضله لنصدقن الى قوله وبما كانوا يكذبون [illegible]
[illegible] كفت رسول صلى الله عليه وآله كفت ثلث من كن فيه فهو منافق وان صام وصلى وزعم

ان مسلمانان اذا وعد اخلف واذا حدث كذب واذا اؤتمن خان من كفتم يا ابا سعيد اكر كسى را بر من حقى باشد ومرا قضا نكند ومن ترسم كه مرا هجو كند
در هجو بكويم كه سه ماه ترا كسيل كنم اكر وعده قوام كردن منافق باشم كفت اين حديث چنين آمده انكه كفت عبد الله بن عمرو كفت پدرم را چون
وفات نزديك آمد وصيت كرد وكفت دختر مرا بفلان دهيد كه من او را وعده داده ام نخواهم كه وعده را خلاف كنم كه به پيش خداى شوم بثلثى
نفاق كفتم يا ابا سعيد ومردى باشد كه ثلثى او منافق بود وثلث مؤمن كفت حديث چنين آمد پس اتانا الحجاج نعم عطا بن ابى رباح
ديدم اين قصه باز كفتم وكفت ميان برادران ... كفت چرا حسن را نكفتى كه برادران يوسف نه بر ... دادند در حق يوسف
وخلاف كردند با او وحديث كردند ودروغ كفتند وپدر ايشان را امين كرد وخيانت كردند منافق بودند نه اين روايت آنست كه ايشان
پيغامبران بودند وپدر ايشان پيغامبر بود من كفتم يا ابا محمد پس مرا معنى اين حديث بكو واين مشكل حل كن كفت جابر عبد الله
الانصارى روايت كرد كه رسول عليه السلام اين حديث در حق منافقان كفت كه با رسول حديث كردند دروغ كفتند ورسول ايشان را
بعضى امرا امين كرد خيانت كردند وبا او وعده دادند كه با او جهاد كنند خلاف كردند وكفت ابو سفيان از مكه بيرون آمد جبرئيل
رسول را خبر داد كه ابو سفيان بفلان منزل فرود آمد لشكر بر او فرست رسول عليه السلام بكفت با صحابه وكفت پوشيده دارد از منافقان
منافقان نامه نوشتند واو را اعلام كردند خداى تعالى اين آيه بفرستاد يا ايها الذين آمنوا لا تخونوا الله والرسول وتخونوا اماناتكم واين آيه
بفرستاد در منافقان ومنهم من عاهد الله لئن آتانا من فضله لنصدقن الى قوله وبما كانوا يكذبون چون حسن را اين از من سلام
برسان وبكو كه اصل اين حديث اينست كفت چون بنزديك حسن رسيدم كفتم يا ابا سعيد برادرت عطا ترا سلام ميكند واين حديث او كفتم
دست مرا كرفت ومرا با اصحاب خود برد كفت يا اهل العراق عاجز آمديد از آنكه چنان باشيد كه اين مرد حديثى شنيد از ما كه [illegible]
با معصيت داشت تا برخاست ورحلت كرد واصل ومعنى اين حديث بدست آورد عطا راست كفت اصل اين حديث در منافقان است
وممكن باشد كه شبهه كه حسن را افتاد در آنك ذاتى منافقان است اصل او از اين حديث بوده باشد ونيز ممكن است اين حديث آن خواست
كه هر كه اين خصلت كار بنده باشد باعتقاد جوارح او منافق باشد قوله تعالى الذين يلمزون المطوعين من المؤمنين في الصدقات الآية
كفتند سبب نزول اين آيه آن بود كه رسول عليه السلام صحابه را تحث كرد بر صدقات عبد الرحمن عوف آمد چهار هزار درم آورد وكفت يا رسول الله ۱۲۱۲
من هشت هزار درم داشتم چهار هزار از براى عيال باز كرفتم وچهار هزار صدقه كردم رسول عليه السلام او را دعا كرد وبركه كفت بارك الله
لك فيما اعطيت وفيما امسكت خداى تعالى او را چندان مال داد كه چون او وفات آمد چون مال ميان ايشان قسمت كردند هر يكى
هزار درم بيامد هشتاد هزار درم بيامد عاصم بن عدى بن العجلان بيامد وصد وسق خرما بياورد
صدقه رسول عليه السلام بخشيد وعقيل الانصارى بيامد وصاعى خرما بياورد وكفت يا رسول الله دوش همه شب كار كردم دو
صاع خرما مزد دادند يكى براى عيال باز كرفتم ويكى بصدقه آوردم رسول عليه السلام كفت بر سر خرما صدقه كن منافقان طعن زدند
وكفتند عبد الرحمن وعاصم آنچه دادند بريا دادند وخداى مستغنى است از صاعى خرما كه ابو عقيل آورد ولكن خواست تا نام او
باشد خداى تعالى اين آيه فرستاد الذين يلمزون المطوعين من المؤمنين في الصدقات بيان كردم واختلاف اقوال
در وجه تعالى كفت آنان كه عيب كنند وطعن زنند بر آنان كه تبرع كنند از مؤمنان در صدقات والمطوعين
متطوعين بوده است [illegible] عبد الرحمن وعاصم والذين لا يجدون
الا جهدهم واز آنها كه عيب كنند كه ايشان جز طاقت خود نيابند يعنى ابو عقيل يعنى اهل لغة كفتند جهد وجهد
هر دو لغت است كالوجد والوجد وشعبى كفت الجهد في العمل والجهد في القوت وقتيبى كفت الجهد الطاقة والجهد المشقة فيسخرون
منهم فيسخرون خداى از ايشان جزا سخريه ايشان بر لفظ مجازى بر خواند براى ازدواج
كما قال تعالى وجزاء سيئة سيئة مثلها وقوله فمن اعتدى عليكم فاعتدوا عليه بمثل ما اعتدى عليكم كالذين

لتناو

الشاعر شعر وانا ولهم عذاب اليم وايشان را عذابى مرجع باشد ابو السليل روايت كند كه مردى بيامد در بقيع ما باشد
وكفت حدثنى ابى او عمى كفت پيغامبر مرا حديث كرد كه رسول عليه السلام كفت هر كه امروز صدقه دهد من بروز قيامت براى او كواهى دهم
پدرم كفت من عمامه داشتم خواستم تا از سر باز كنم وصدقه دهم ياد آمد شرم آمد مردى بيامد كه در بقيع اندر
[illegible] سياه بدست كرفت [illegible] در بقيع وكفت يا رسول الله اين را قبول
كن صدقه است منافقان كفتند اين ابله را شتر رسول عليه السلام
بشنيد كفت لا بل او بهتر است [illegible] باشد خداى تعالى اين آيه بفرستاد انك كفت استغفر لهم سوره
امر است وبر تخيير ومعنى آن استغفار كن براى اين منافقان يا مكن يعنى راست استغفار كنى براى ايشان وترك استغفار
استغفار كن وخواهى مكن چه اكر استغفار كنى براى ايشان مثلا هفتاد بار كه خداى تعالى ايشان را نيامرزد وايت وارد است معنى
داون از مغفرت ايشان وتخصيص هفتاد براى آن كرد كه اين عدد بنزديك عرب غايت مستقصى است وكفته اند براى آنكه او جمع صفت
بعضى عدد اغلب مخلوقات چون آسمانها وزمينها وكوهها ودرياها واقاليم واعضاء ودر بعضى تفاسير آمد كه تخصيص هفتاد
براى آن كرد كه رسول عليه السلام بر حمزه هفتاد تكبير بكرد حق تعالى كفت اكر بعدد تكبيرات حمزه براى منافقان استغفار كنى
نيز ايشان را نيامرزد ضحاك كفت چون خداى تعالى اين آيه فرستاد رسول عليه السلام كفت بار خدايا اكر بر هفتاد بيفزايم ايشان را
بيامرزى خداى تعالى اين آيه فرستاد سواء عليهم استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم لن يغفر الله لهم وكفته اند آيه در عبد الله ابى
سلول آمد كه كفت لا تنفقوا على من عند رسول الله حتى ينفضوا الى قوله ولكن المنافقين لا يعلمون پس بيامد وكفت استغفر لى
يا رسول الله براى من استغفار كن حق تعالى كفت اكر خواهى استغفار كن يا مكن كه خداى تعالى نيامرزد اين منافقان را ذلك بانهم
كفروا بالله ورسوله براى آنكه ايشان بخداى وپيغامبر كافراند وخداى تعالى هدايت نكند بر بهشت فاسقان را ومنافقان كافر را
قوله فرح المخلفون بمقعدهم خلاف رسول الله حق تعالى در اين آيه ذكر آنان كرد كه ايشان در غزا تبوك از رسول عليه السلام باز پس ماندند
كفت آن مخلفان باز پس كذاشتكان شاد شدند بخلاف ومخالفت رسول واين قول قطرب ومورج است ونصب او بر مفعول له
باشد ابو عبيده كفت بعد رسول الله وانشد قول الشاعر شعر عقب الربيع خلافهم فكانما بسط الشواطب بينهن حصيرا اى
بعدهم ودليل اين قول قراءة عمرو بن ميمون [illegible] خلف ونصب او بر ظرفيت وكرهوا ان يجاهدوا كراهت داشتند كه جهاد كنند بمال وجان خود
در سبيل خداى تعالى وكفتند يكديكر را كه در كرما بيرون مشويد وغزا تبوك در فصل تابستان بود وكرماى عظيم بود ايشان بكرما
تعلل كردند خداى تعالى كفت بكو كه آتش دوزخ كرمتر است اكر با اين صبر نميتوانيد با آن چكونه [illegible] انك كفت بكو
اين منافقان را كه اندكى بخندند كه بسيار بخواهيد كريستن در قيامت ولفظ لفظ امر است ومراد خبر يعنى بخنديد وكرياى تعجب
وخنده باشد [illegible] قوله فليضحكوا لفظ امر است ومراد خبر است از ايشان والمعنى فسيكون كثيرا جزاء ونصب او بر مفعول
له است يعنى بسيار بخواهيد كريست چون عقاب خداى ببينيد وآنان سبب بكرييد بسيار [illegible] باشد كه در
پديد آيد وعند آنكه عجبى ببينيد يا بشنويد [illegible] باشد كه [illegible]
بدلالة آنكه موقوف بر اختيار ما نيست [illegible]
تكليف [illegible]
چرا كه چنين باشد [illegible] عذاب [illegible] قتاده روايت كرد از انس
مالك كه رسول صلى الله عليه وآله كفت لو تعلمون ما اعلم لضحكتم قليلا ولبكيتم كثيرا كفت اكر من [illegible] بدانستيد
وبسيار كريستيد قوله فان رجعك الله الى طائفة منهم رجع [illegible] لازم [illegible] رجوع باشد و[illegible] متعدى باشد

١٢١٣

بقاله جعفه فرجع كفت اكر حفا انكه خداى تعالى ترا باز برد بكروهى از ايشان بردو طايفه جماعتى باشند كه يطوفون فى الامور انكه عام شد تا تشكيكان باز لقفا
خواهند تا انكه ايشان دستور بخواهند تا با تو بجهاد بيرون ايند ايشانرا بكوى هركز شما نكنى با من بيرون نياييد و با من بيايند و هركز با من جهاد مكنيد با دشمنى
اند و وجه انكه از شما اين نيايد كه شما منافقيد و اعتقاد وجوب جهاد ندارند و جه انكه چون من از شما ان دانم كه من نكنم از اين معنى و جه چنين
باشد تا شما باشيد با من بيرون نياييد و جهاد نكنيد با هيچ دشمنى مرا انكم رضيتم بالقعود اول مرة براى انكه شما را خوش شد بيخيت با ترشيد
بنشينيد با خالفان و مخالف كردند بعضى كفتند مع النسا والصبيان با زنان و كودكان و بعضى كفتند مع المرضى والزمنى با بيماران و
زنان و بعضى كفتند مع المتخلفين بقال خلف و تخلف بمعنى باز پس ايستاد كان قوله ولا تصل على احد منهم مات ابدا مفسران كفتند بر روايات
تخلف كرب تر روايت ان بود كه عبد الله ابى سلول در جاى مكه قرشا در رسول را بيالين خود حاضر كرد رسول عليه السلام بيالين او شد و او را
كفت اهلكك حب اليهود رسول كفت دوستى جهودان ترا هلاك كرد كفت يا رسول الله من ترا بتكليف حاضر نكردم من از تو استغفار خواستم اكنون براى
من استغفار كن و مرا در زوت كرباس خود دركفن كن و بر من نماز كن چون عبد الله بمرد پسر وى پيش رسول آمد و كفت يا رسول الله
حاضر اى رسول عليه السلام او را كفت نام تو چيست كفت الحباب بن عبد الله كفت نه بل عبد الله بن عبد الله ان الحباب هو الشيطان حباب نام ديو
تو عبد الله بن عبد الله انكه رسول عليه السلام برفت و در روايتى ديكر انست كه او را كفن كرد به پيرهن خود و نماز كرد بر وى و در روايتى انست كه كفن
در پيرهن خويش و لكن خواست تا بر وى نماز كند جبرئيل بيامد بجامه رسول بكرفت و اين ايت بياورد و اين اثر بر وى خواند ولا تصل على احد منهم مات
ابدا ولا تقم على قبره كفت رحمكم الله بر اين منافقان كه بمرده اند نماز مكن و بر سر كور او مايست در روايتى انست كه رسول عليه السلام خواست تا بر وى نماز كند
عمر بن الخطاب كفت يا رسول الله بر وى نماز مى كنى كه او فلان روز چه كفت و فلان روز چه كرد و سخنهاى وى ياد كرد رسول كفت دع يا عمر رسول عليه السلام تبسم
ميكرد چون بسيار بكفت رسول كفت يا عمر چندين مكوى خداى مرا مخير كرد در استغفار ايشان كفت اگر خواهى استغفار كن براى ايشان و اگر خواهى
مكن و اگر من دانستمى كه اگر استغفار براى ايشان زيادت از هفتاد بار كنم بيامرزد بكردمى و انكه نماز كرد بر وى و دفن كرد او را عقيبان جبرئيل آمد و رسول عليه السلام از
نماز بر منافقان نهى كرد و اين ايت آورد ولا تصل على احد منهم مات ابدا ولا تقم على قبره يعنى بدفن و دعا مرو براى من قوله قام فلان على فلان اذا
قام بامره و در نماز بر مرده خلاف كردند بعضى كفتند نماز نيست دعاست على عرف اللغة براى انكه در وى طهارت شرط نيست و قرات نيست و در وى
نيست ركوع و سجود نيست و اين مذهب اهل البيت است و بنزديك اهل البيت قرات مكروهست و اين مذهب ابو حنيفه است و ابو يوسف و محمد
ثورى و مالك و داود و اوزاعى و شافعى كفت لا بد است از قرات الحمد چه نماز بدان منعقد شود كفت اگر نماز بر مرده برد و بنركند بقرات الحمد الفاتحه كند
و اگر بيست باشد بقرات الحمد جهر كند حملا على صلوات الليل والنهار و مذهب محمد حنبل انست اما تكبيرات در وى پنج است بنزديك ما و اكثر
و از پس او شهادتين بكويد و دوم تكبير بكند و از پس او صلوات محمد و آل محمد بكويد و سوم تكبير بكند و دعا بكند مؤمنين و مؤمنات را و تكبير
چهارم بكند و دعا كند مرده را اگر مؤمن باشد و لعنت كند اگر منافق باشد و تكبير پنجم بكند و نماز با وى ختم كند شافعى كفت تكبير اول بكند و دعا
مرده بكويد و تكبير چهارم بكند و سلام بان دهد و در مذهب ما سلام با نماز نيست در نماز بر وى و جمله فقها در اين خلاف كردند و ميان ايشان
خلافست كه سلام در وى فريضه است يا سنت اما طهارت در وى شرط نيست و اگر چه اولى تر طهارت باشد و اگر تيمم بكند بنزديك ما روا باشد و لكن
انكه او نماز نيست دعاست چنانكه كفتيم و شافعى كفت نماز است بطهارت درست نباشد در وى و ابو حنيفه كفت طهارت بايد اگر اب باشد و اگر
نباشد تيمم روا بود قوله انهم كفروا بالله و رسوله خارج است مخرج تعليل براى انكه ايشان بخداى و پيغامبر كافر شدند و ماتوا و هم فاسقون
و انكه كه مرده اند بر فسق مرده اند يعنى كفر و در اين ايت دليل است بر بطلان قول انان كه كفتند كه ايمان اقرار بزبان و عمل بار كان باشد چه اگر
چنين بودى منافقان را در ثلث ايمان بودى خداى تعالى كفتى كه انهم كفروا بالله و رسوله با انكه بنزديك ايشان ايمان زياده و نقصان
پذيرد قوله و لا تعجبك اموالهم و لا اولادهم الاية تفسير مثل اين ايت برفت و وجهى ندارد اعاده كردن اما وجه حسن تكرار ابو على كفت مجمع
باشد كه اين دو ايت براى دو كروه از منافقان امده باشد در دو وقت و جهى اين ايت و ايات سوره در منه تعاق و اهلش و وعظ مؤمنان و

وعيد بر ايشان ان كه چشم دارند بال و فرزندان و ضبط كنند بان منافقان را و معلومست كه بمحض چنين باشد وعظ و تحذير و تذكير و تكرار
در وى نكو باشد و اذا انزلت سورة حق تعالى كفت چون سورتى فرو فرستند در اعجاز باشد با ايمان و ثبات بر ايمان و امر باشد بجهاد كالا
آنان كه توانكران و خداوندان طول و استطاعت و مال باشند دستورى خواهند از تو و كويند ما را رها كن تا با نشستكان باشيم با انكه اهل
جهاد باشند از زنان و كودكان و پيران و بيماران رضوا بان يكونوا مع الخوالف كفت راضى شدند بانكه خوالف باشند و خوالف كفتند
زنان و كودكان و پيران و بيماران و خداوندان عاهت باشند كه بان معذور باشند در تخلف از جهاد و خوالف جمع خالفه باشد بر قياس
و جمع خالف على غير قياس و حروف شاذة غير منقية و نظيره هالك و هوالك و فارس و فوارس و غارب لا على الكوج و غوارب و طبع
الله على قلوبهم و مهر نهاد خداى بر دلهاى ايشان و فايده ان و معنى باشد يكى انكه مهر علامتى بود و نهد بر دلها ايشان كه فرشتكان بدان نشانند
و فرق كنند ميان مؤمن و منافق تا براى ايشان استغفار كنند و بر ايشان لعنت كنند و ايشان در روى فرشتكان را از ان لطفى باشد در عبادت
دان علامت مانع نبود از ايمان چنانكه مهر بر در خانه مانع نبود از دخول و لكن علامتى باشد لا ترى الى قوله تعالى بل طبع الله عليها بكفرهم
فلا يؤمنون الا قليلا و اگر مانع بودى مهر را مانع نبودى و وجه ديكر انكه معنى آن باشد كه ايشان را از انكه ايمان در دل خود راه ندهند و هيچ انديشه
و نظر در وى معرفت اين عزايم و اعتقادات علم و عزم بر كار ها نكنند و افعال اين طاعات كه بدل توان كردن نكنند تشبيه ان باشد كه بدل
مهر را بدو نهند بر سبيل مذمت و ملامت كفت ايشان را و بر سبيل مبالغه و خبر داد از انكه در باب ايمان نياورند چون مختوم
على قلوبهم آيد و فيما ستعلكن الرسول و لكن رسول خداى و مؤمنان جهاد كنند بمال و جان و اولئك لهم الخيرات ايشانرا ثواب باشد
يعنى حسنات مير كفت النساء الخيرات زنان نيكو را كويند و خيرات هم مثل نيكو باشد من قول الشاعر شعر ولقد طعنت مجامع الربلات ربلات
هند خيرة الملكات و اين واحد خيرات است بيانه قوله فيهن خيرات حسان و اولئك هم المفلحون و ايشان ظفر يافتكان بحاج
رسيدكان باشند و مراد يافتكان اعد الله لهم خداى تعالى براى ايشان معد كرده است و بجاى نهاده بهشتهاى كه در وى جويها ميرود و زير
درختان او و ايشان در ان جاودانه مؤبد باشند چنانكه در خبر است كه حق تعالى چون اهل بهشت در بهشت قرار كيرند و اهل دوزخ در دوزخ
منادى بفرمايد تا ندا كند يا اهل الجنة خلود فلا موت ابدا اى اهل بهشت جاودانى است شما را كه بان مرك نباشد و اى اهل دوزخ
جاودانى است شما را كه بان مرك نباشد ذلك الفوز العظيم رستكارى و ظفر و مراد يافتن
بزرك اوراست جعلنا الله منهم بفضله و رحمته تم

المجلدة التاسعة و يتلوه ان شاء الله تعالى فى
العاشرة و قوله تعالى و جاء المعذرون
من الاعراب

بسم الله الرحمن الرحيم ...

وجاء المعذرون من الأعراب ليؤذن لهم وقعد الذين كذبوا الله ورسوله ۹۱
وآمدند عذر خواهان از عرب تا دستوری دهند ایشان را ونشستند آنان که دروغ گفتند با خدای و رسول او
سيصيب الذين كفروا منهم عذاب أليم . ليس على الضعفاء ولا على المرضى ولا على
برسد بانان که کافر شدند از ایشان عذابی دردناک . نیست بر ضعیفان و نه بر بیماران و نه بر
الذين لا يجدون ما ينفقون حرج إذا نصحوا لله ورسوله ما على المحسنين من سبيل والله
آنان که نیابند آنچه خرج کنند تنگی چون نصیحت کنند خدای را و پیغامبر او نیست بر نیکوکاران از راهی و خدای
غفور رحيم . ولا على الذين إذا ما أتوك لتحملهم قلت لا أجد ما أحملكم
آمرزنده و بخشاینده است . و نه بر آنان که چون بیایند بتو تا برنشانی ایشان را گویی نیابم چیزی که برنشانم شما را
عليه تولوا وأعينهم تفيض من الدمع حزنا ألا يجدوا ما ينفقون . إنما السبيل على
بران بازگردند و چشمهای ایشان میریزد از اشک بغم که نیابند آنچه خرج کنند . راه
الذين يستأذنونك وهم أغنياء رضوا بأن يكونوا مع الخوالف وطبع الله على قلوبهم ۱۲۱۶
آنانست که دستوری میخواهند از تو و ایشان توانگران باشند خشنود شدند بانکه باشند با بازماندگان و مهر نهاد خدای بر دلهای ایشان
فهم لا يعلمون . يعتذرون إليكم إذا رجعتم إليهم قل لا تعتذروا لن نؤمن
ایشان نمیدانند . عذر میخواهند از شما چون باز شوید با ایشان بگو که عذر مخواهید که باور نداریم
لكم قد نبأنا الله من أخباركم وسيرى الله عملكم ورسوله ثم تردون
شما را خبر داد ما را خدای از خبرهای شما و ببیند خدای کار شما و پیغامبر او پس باز برده شوید
إلى عالم الغيب والشهادة فينبئكم بما كنتم تعملون . سيحلفون بالله
بداننده نهان و آشکارا خبر دهد شما را بانچه کرده باشید . سوگند خورند بخدای
لكم إذا انقلبتم إليهم لتعرضوا عنهم فأعرضوا عنهم إنهم رجس ومأواهم
برای شما چون باز گردید با ایشان تا بگروید از ایشان بگروید از ایشان که ایشان پلیدند و جای ایشان
جهنم جزاء بما كانوا يكسبون . يحلفون لكم لترضوا عنهم فإن
دوزخ است پاداش آنچه کردند . سوگند خورند برای شما تا راضی شوید از ایشان اگر
ترضوا عنهم فإن الله لا يرضى عن القوم الفاسقين . الأعراب
راضی شوید از ایشان پس خدای خشنود نشود از گروه فاسقان . عربیان

أشد كفرا ونفاقا وأجدر ألا يعلموا حدود ما أنزل الله على رسوله والله عليم
سخت ترند بکفر و منافقی و سزاوارتر که ندانند حدهای آنچه فرستاد خدای بر رسول او و خدای دانا
حكيم . ومن الأعراب من يتخذ ما ينفق مغرما ويتربص بكم الدوائر
بحکم کارهاست . از عرب کسی هست که گیرد آنچه نفقه کند غرامت و چشم میدارد شما را
عليهم دائرة السوء والله سميع عليم . ومن الأعراب من يؤمن بالله واليوم الآخر
بر ایشان باشد گردش بد و خدای شنوا و داناست . و از عربیان کسی هست که ایمان دارد بخدای و روز بازپسین
ويتخذ ما ينفق قربات عند الله وصلوات الرسول ألا إنها قربة لهم
و گیرد آنچه خرج کند نزدیکیها نزدیک خدای و دعاهای رسول آگاه باشید که آن نزدیکیست ایشان را
سيدخلهم الله في رحمته إن الله غفور رحيم . والسابقون الأولون
در آرد ایشان را خدای در رحمت خود خدای آمرزگار و بخشاینده است . و پیش روان پیشینگان
من المهاجرين والأنصار والذين اتبعوهم بإحسان رضي الله عنهم
از مهاجران و مددیاران و آنانکه پس روی کردند بنیکوئی خشنود است خدای از ایشان
ورضوا عنه وأعد لهم جنات تجري تحتها الأنهار خالدين فيها
و خشنودند ایشان ازو و ساخته است برای ایشان بهشتها که میرود در زیر آن جویها جاوید باشند آنجا
أبدا ذلك الفوز العظيم قوله وجاء المعذرون يعقوب خواند از جمله قرا و در شاذ عبد الله عباس و ابو
همیشه آن پیروزی بزرگست عبد الرحمن و ضحاک و قتیبه و مجاهد خواندند معذرون باسکان عین من الاعذار

يقال اعذر اذا اتى بعذر و اعذر صار ذا عذر يعنى امدند عذر خواهندگان از جمله اعراب و قراءه باقى قرا تشديد ذال و از ان دو وجه بود
يكى معتذرون بوده باشد در اصل انكاه تا را ادغام كردند تا را در ذال جنانكه يذكرون و الاصل يتذكرون دوم وجه انست من عذر يا شدن اذا
قصر و مرض معنى تقصير كننده كان من تبيين راست ليؤذن لهم تا دستورى دهند ايشان را و زجاج گفت روا باشد كه معذران معتذران
باشند و شايد كه ما را عذر نيست و ايشان را عذر باشد و معذر كى بتقصير حاكند و معتذر باشد و لكن عذر خواهند و تقصير باشد
حسن گفت اعتذروا بالكذب عذر بدروغ ميخواستند و انجاست قوله عليه السلام كه گفت المعاذير اكثرها كاذب عذر ها بيشتر دروغ
باشد و رسول عليه السلام گفت اياك و ما يعتذر منه و بر باش از انچه عذر باشد خواست ضحاك گفت ايشان رهط عامر بن الطفيل بودند
غزاه تبوك بيامدند و گفتند يا رسول الله اگر ما با تو بيائيم طى قبيله ما را در زمان ما تعرض رسانند ما را دستورى باش تا مقام كنيم خداى تعالى
و خبر داد از اسرار و اخبار شما قد نبانا الله من اخباركم و قعد الذين كذبوا الله و رسوله و بنشستند از جهاد انان كه با خداى و پيغامبر دروغ
گفتند يعنى منافقان در اظهار ايمان و ابطان كفر محمد بن اسحق گفت اين ايه در بنى غفار بن خفاف بن ايما امد كه ايشان خويشتن را بر رسول
عليه السلام عرض ميكردند و غرض ايشان آن بود كه تا رسول عليه السلام ايشان را دستورى دهد در تخلف بعد تا باز پس ايستند و ميگفتند
ما بجهاد و ايم و در دل نداشتند و عاقبة و ما نگرند و بنشستند و بجهاد نرفتند انگه گفت سيصيب الذين كفروا منهم عذاب اليم بكافران
رسد از جمله ايشان عذابى دردناك و براى آن منهم گفت كه آنان كه تخلف كردند از جهاد هم كافر نبودند بعضى كافر بودند عذر
بدروغ انگيختند بعضى مومنان بودند معذور بودند كه سلاح نداشتند و زاد نبود ايشان را لاجرم حق تعالى براى ايشان عذر خواست
گفت ليس على الضعفاء و لا على المرضى نيست ضعيفان كه قوة ندارند و بر بيماران كه بيمار مانده اند و لا على الذين لا يجدون ما ينفقون
من حرج و بر انان كه نيابند انچه نفقه كنند بر خود در ساز باشد حرجى و ضيقى و تنگى و برای تنگ اين جمله معذور اند اذا نصحوا

لله و رسوله چون نصیحت کنند با یاران خدای و رسول او و معنی نصح در لغت اخلاص عملست از غش یقال نصحته فی عمله نصحا و منه التوبة النصوح وقال
ناصح الجیب اذا کان خالص النیة ولا اعتقاد و ما علی المحسنین من سبیل کس بنیکوکاران راهی نیست یعنی کسی را با ایشان کاری نیست و ملامت
مذمت را بر ایشان راهی نیست ولا علی الذین و نه نیز بر آنان حرجی است که چون آیند تا تو ایشان را بر نشانی تو گوئی نمی یابم چیزی
که شما را بر آن نشانم ایشان برگردند و چشمهای ایشان آب می ریزد از اندوه بانکه چیزی ندارند که خرج کنند در آن جهاد و
حمل در آیت [illegible] تولوا و اعینهم تفیض [illegible] حال است و من تبیین است حزنا نصب بر
تمییز است و ان مع الفعل در محل نصب است [illegible] الحروف الجاره ای حزنا علی ان لا یجدوا [illegible]
باور [illegible] مفعول له [illegible] من الارض [illegible]
مجاهد گفت این آیت در جماعتی از مزینه آمد محمد بن کعب القرظی و محمد بن اسحق گفتند در هفت کس آمد از قبائل مختلف و اقدی گفت هفت
مرد از انصار بودند [illegible] ایشان در جهاد [illegible] عثمان دو مرد را برنشاند و عباس دو را و یامین
بن کعب [illegible] و اقدی گفت [illegible] رسول علیه السلم [illegible] السبیل انکه حق تعالی چون عذر
معذوران بخواست گفت ما علی المحسنین من سبیل باز نمود که راه ملامت بر ایشان [illegible]
گفت انما السبیل علی الذین یستاذنونک و هم اغنیاء [illegible] بودند و ایشان [illegible]
راضی اند [illegible] نشستند و خدای [illegible] ایشان [illegible]
ایشان [illegible] حق تعالی [illegible] متخلفان باز
شوند از جهاد [illegible]
که عذر [illegible] خدای تعالی [illegible] و اعتذار است
[illegible]
بود و اعتذار [illegible] و قال الشاعر **شعر** فان یك ذنبی
کل ذنب [illegible] و قال آخر **شعر** اذا اعتذر الجانی محا العذر ذنبه • وکل امرئ لا یقبل العذر مذنب • و در
مذهب [illegible] قبول توبه [illegible]
طریقت [illegible]
از ما بقبل [illegible] و سیری الله عملکم و رسوله [illegible]
[illegible]
شما را [illegible]
ایشان [illegible] رسول علیه السلم [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
استخفاف [illegible]
چنانکه [illegible] ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible] لکم لترضوا عنهم [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] سوگند [illegible] ١٢١٨

راضی شوید و گمان برید که احوال ایشان [illegible] ایشان راضی نشود که ایشان فاسق اند و خارج از فرمان خدا
[illegible] فاسق کافر است ایضا انکه گفت الاعراب اشد کفرا و نفاقا این اعراب جمع عرب و عرب جمع باشد [illegible]
این [illegible] باشد [illegible] گفتند اعراب جمع [illegible]
جفاة [illegible] ایشان [illegible] نفاق [illegible] ایشان را
[illegible] باشد [illegible] ایشان [illegible] گفتند [illegible]
[illegible] ایشان در کفر و نفاق [illegible] اذا کان منسوبا الی العرب و ان سکن البلاد و اعرابی اذا
کان من سکان البادیة [illegible] ایشان [illegible] حدود قرآن و احکام سنت و شرائط شرع ندانند [illegible] ایشان
[illegible]
[illegible]
[illegible] باشد [illegible] گفت [illegible]
این [illegible] گفت [illegible]
الله حیث یجعل رسالته [illegible] الاعراب اشد کفرا و نفاقا و اجدر الا یعلموا حدود ما انزل الله علی رسوله و الله علیم حکیم و خدای عالم است باحوال
ایشان حکیم است [illegible] ایشان [illegible] باشد [illegible] ایشان [illegible] ما ینفق مغرما
[illegible]
[illegible] قال **شعر** [illegible]
[illegible]
[illegible] ایشان
[illegible] ایشان [illegible] دائرة السوء [illegible] ایشان
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] قال الشاعر **شعر** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
چنانکه اعشی گفت **شعر** تقول بنتی و قد قربت مرتحلا • یا رب جنب ابی الاوصاب و الوجعا • علیك مثل الذی صلیت فاغتمضی نوما فان
لجنب المرء مضطجعا • [illegible] الا انها قربة لهم [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] سیدخلهم الله [illegible] ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible] گفت [illegible] و السابقون الاولون [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]

که با رسول به مدینه هجرت کردند و نیز انصار که در مدینه یاوران رسول بودند و او را یاری کردند و این گروهی بودند که پیش از هجرت بدو ایمان
آوردند و یعقوب و الانصار برفع عطفا علی قوله والسابقون الاولون روایت کردند که بعضی صحابه می خواندند والانصار الذین اتبعوهم باحسان
برفع راو او ساقط کرده اند و خطاب بدو باز گرداند آنجا که الذین اتبعوهم واتان که تابعان ایشان گروند و بر روایتشان نهفتند در ایمان و هجرة
و نصرت و بر قرائت آنکه برفع خواند انصار جمله سابقان اولان باشند و بر قرائت آنکه بجر خواند انصار در جمله باشند و نقلی امام محمد الجعفی
در تفسیر آورده که از صحابی که والانصار خواند عمر خطاب بود ابی کعب او را گفت والانصار بجر باید خواند والذین اتبعوهم و ای بگفت و
الانصار والذین اتبعوهم باحسان و او را با جهاد بر عمر گفت چرا این سخن گوی والله لقد قرات علی رسول الله والانصار والذین اتبعوهم
وانت تبیع القرظ ببقیع الغرقد گفت آنکه من برپیغامبر این خواندم تو به بقیع قرظ می فروختی عمر گفت صدقت و است می گوید
حفظتم ونسینا وتفرغتم وشغلنا وشهدتم وغبنا شما یاد داشتید و ما فراموش کردیم و شما فارغ بودید و ما مشغول بودیم و شما حاضر
بودید و ما غائب بودیم آنگه گفت یا ابی انصار از خدای در جمله سابقان کرد گفت بلی و ای خطاب و بر این شوره بکرد عمر گفت
من پنداشتم که در منزلت ما را رفعتی داد که کس با ما در آن مشارکت نیست گفت خلاف آنست که تو پنداشتی و مصداق این در اول سورة
الجمعة است فی قوله وآخرین منهم لما یلحقوا بهم وهو العزیز الحکیم و در وسط سورة الحشر فی قوله والذین جاؤوا من بعدهم یقولون ربنا
اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان و در آخر سورة الانفال فی قوله والذین آمنوا من بعد وهاجروا وجاهدوا معکم فاولئک منکم
و اهل علم در سابقان اول خلاف کردند ابو موسی الاشعری و سعید بن المسیب و قتاده و ابن سیرین گفتند آنان بودند که به دو قبله با رسول علیه السلام
نماز کردند و عطا بن ابی رباح گفت آنانکه بدر حاضر بودند شعبی گفت آنانکه در بیعة الرضوان حاضر بودند و خلاف کردند در آنکه
اول کس که برسول علیه السلام ایمان آورد که بود از پس خدیجه چه در حق خدیجه خلاف نکردند که اول او بود عبد الله بن عباس و زید بن ارقم و جابر بن عبد الله
انصاری و محمد بن المنکدر و ربیعه و ابو حازم المدنی و جمله اهل البیت گفتند امیر المومنین علی بود که اول کس که برسول ایمان آورد و فاد
کرد کلبی گفت امیر المومنین ایمان آورد و او نه ساله بود مجاهد و محمد بن اسحق گفتند ده ساله بود و محمد بن اسحق بن یحیی گفت من عبد الله
بن ابی نجیح من مجاهد که او گفت از نعمتهای که خدای تعالی بعلی بن ابی طالب خواست آن بود که سالی قریش را قحطی رسید و ابو طالب عیالمند بود
دانست رسول صلی الله علیه و علی آله عمش را عباس را گفت یا عم قحطی عظیم است و ابو طالب از دست عیال درماندگی باشد بیا تا
برویم و او را تخفیفی کنیم گفت صواب باشد برفتند و بنزدیک ابو طالب شدند و رسول علیه السلام او را گفت یا عم ما آمدیم تا عیال
تو تخفیف کنیم گفت عقیل را من بگذارید و دیگر را از شما هر چه خواهید ببرید رسول صلی الله علیه و آله گفت من علی را بگیرم و عباس
جعفر را برگرفت و علی با رسول بود تا آنگه که رسول را خدای تعالی نبوت داد و علی او را متابع بود که با او ایمان آورد و با او نماز کرد و جعفر با عباس
می بود تا آنگه که اسلام آورد و از عباس مستغنی شد اسمعیل بن ایاس بن عفیف روایت کرد از پدرش از جدش عفیف که گفت من مردی
بازرگان بودم بمکه آمدم و بنزدیک عباس عبد المطلب فرود آمدم و عباس دوست من بود مرا همی ایشان و عطر خرید و در موسم باز فروخت
گفت یک روز با عباس نشسته بودیم در مکه در وقت زوال آفتاب نگاه کردم جوانی نکوروی دیدم که بیامد و در قرص آفتاب نگاه کرد
آنگه روی بکعبه کرد و گفت الله اکبر کودکی بیامد و بر دست راست او بایستاد و تکبیر کرد و زنی بیامد و در قفای هر دو بایستاد و تکبیر کرد
ساعتی بود آن جوان بر کوع شد ایشان برکوع شدند چون سر برداشت ایشان نیز سر برداشتند آنگه جوان بسجود شد ایشان نیز بسجود
شدند چون سر برداشت ایشان نیز سر برداشتند من عباس را گفتم امر عظیم کاریست عظیم این چیست که اینان می کنند گفت نمی دانی
این جوان برادر زاده منست محمد بن عبد الله بن عبد المطلب و آن کودک هم برادر زاده منست علی بن ابی طالب بن عبد المطلب و آن زن خدیجه
بنت خویلد زن محمد است و محمد همی گوید که خدای او را بدین دین فرستاده است و والله ما اعلم ظهر الارض احدا علی هذا الدین غیر هولاء
الثلثة تو بجز این سه کس بر این دین کس را نشناسم بر پشت زمین چون این سخن از او عفیف گفت من بدل من افتاد که کاشکی من چهارم ایشان

بر این حدیث انس روایت کرده اند پس آنکه اسلام آورده بود در خبرآنست که ابو طالب علی را گفت این دین چیست که تو با او گرفتی گفت ای بابا بخدا و برسول
ایمان آوردم گفت اما محمد ترا جز با خیر دعوت نکند با او ملازمت کن و او را طاعت دار انس مالک روایت کند که رسول صلی الله علیه و آله
گفت صلت الملائکة علی و علی علی سبع سنین لانه لم یرفع الی السماء شهادة ان لا اله الا الله الا منی و من علی فرشتگان صلوة فرستادند هفت سال
بر من و بر علی برای آنکه در آن هفت سال گفت لا اله الا الله کواهی وحدانیة و تصدیق نبوت به آسمان نبردند الا از من و از علی عباد بن عبد الله
روایت کرد که امیر المومنین علی شنیدم که میگفت بر منبر انا عبد الله واخو رسوله لا یقولها بعدی الا کذاب ولقد صلیت قبل الناس بسبع سنین
گفت من بنده خدایم و برادر رسول او پس از من کسی که این دعوی کند الا دروغ زن و من نماز کرده ام با رسول علیه السلام هفت سال پیش از مردمان
معاذة بنت العدویة گفت از امیر المومنین علی شنیدم بر منبر بصره که میگفت انا الصدیق الاکبر آمنت قبل ان یؤمن ابو بکر واسلمت قبل ان یسلم گفت
من صدیق اکبرم ایمان آوردم پیش از آنکه ابو بکر ایمان آورد و اسلام آوردم پیش از او ابو ذر غفاری روایت کرد گفت من و عمار یاسر و حذیفه
بن الیمان بودیم در بعض مقام کردیم چون نخواستیم آمدن گفتیم یا ابا ذر احادیث بیاد داری در میان ما چه باید کرد ما را گفت
الزموا کتاب الله وعلی بن ابی طالب فاشهد علی رسول الله انه قال علی اول من آمن بی واول من یصافحنی یوم القیمة وهو الصدیق الاکبر
والفاروق بین الحق والباطل وانه یعسوب المومنین والمال یعسوب الظلمة گفت علی اول کسی است که بمن ایمان آورد و اول کسی که روز
قیامت بمن دست دهد صدیق اکبر است و فرق کننده میان حق و باطل و او پیشوای مومنانست و مال پیشوای ظالمان
و اخبار در این معنی بسیار است و اندر روایت کردند که امیر المومنین گفت شعر انا اخو المصطفی لا شک فی نسبی معه ربیت وسبطاه هما ولدی
جدی وجد رسول الله منفرد وفاطم زوجتی لا قول ذی فند صدقته وجمیع الناس فی ظلم من الضلالة والاشراک والنکد فالحمد لله
شکر اللعالمین بالعبد الباقی بلا امد و خزیمة بن ثابت ذو الشهادتین گوید شعر ما کنت احسب هذا الامر منصرفا عن هاشم
ثم منها عن ابی الحسن الیس اول من صلی لقبلتهم واعرف الناس بالآثار والسنن واخر الناس عهدا بالنبی ومن جبریل عون له
فی الغسل والکفن من فیه ما فیهم لا یمترون به ولیس فی القوم ما فیه من الحسن ماذا الذی ردکم عنه فنعلمه ها ان بیعتکم من اغبن
الغبن وعا الفان ما اگرچه روایت کردند که از جمله سابقان ابو بکر بود و زید بن حارثه تسلیم نکنند که علی بر ایشان سابق بوده
ایمان چرا که گفتند علی کودک بود و ابو بکر چه ایمان علی با آن موقع نبود که ایمان ابو بکر نکرد لاجرم ایمان علی از کفر باشد و ایمان جز در
ایمان کفر باشد و گر ایمان موقع دفعی بود موقع قبول است محال باشد این دعوی کردن برای آنکه تا رسول دعوت نکرد علی غیب نداند که ایمان
آورده باید واجبست و گر رسول علیه السلام علی را از روی جهت بابخاند است که او دعوت باید کردن و انکه دعوت کرد او ایمان تا ایمان
و طعن بر رسول علیه السلام است و اگر او موقع کثرة توانست وقت او اتفاق است که هیچ پیغامبر را دعوت نرسد با این طریق نیست
مانکه تعلل صغر سن است اعتبار در این معنی نیست بکمال عقلست که منکر و مستبدع نیست که عیسی کی ساعت در گهواره بفضل
باشد و می گوید انی عبد الله آتانی الکتاب وجعلنی نبیا وجعلنی مبارکا اینما کنت واوصانی بالصلوة والزکوة ما دمت حیا و یحیی را
میگوید وآتیناه الحکم صبیا او النبوة علی من شاید تا سه سال یا ده ساله یا بروایتی دوازده ساله مومن باشد و ایمان او موقع باشد دلیل
دعوی کردن مروج است اسلام برای آنکه اتفاق است که علی چون یک بار ایمان بیاورد که معروف است و در روایت نکردند که او دعوی
تجدید اسلام و ایمان کرد اگر آن او وقتی بود صدق که وقتی از قد آنکه بود او خود مومن نبوده باشد چه در حق رسول بیم در عطای
کامل است کرده وانکه این نه داده و در حق او مقطوع علی الغیب باشد و اگر نه روایت کرده اند مخالفان و موالفان من طریق مختلفة
از رسول علیه السلام که او گفت لو وزن ایمان علی بایمان امتی و فی روایة وایمان امتی لرجح ایمان علی علی ایمان امتی الی یوم القیمة اگر ایمان
علی با ایمان جمله امت من بر سنجی ایمان علی بر ایمان جمله امت بچربد تا بروز قیامت و اخبار در این معنی بسیار آست اما ما سلوه
آنان که چرا و پیدا خبار در ایشان مختلفست و ذکر آن در تواریخ رفته است فاما سابقان انصار علی ما جاء فی الاخبار اهل بیعة عقبه

عقبه بودند بیعت اول و آن هفت کس بودند در بیعت دوم و بیعت عقبه هفتاد کس بودند و آن انک بوده که ابو زراره و مصعب بن عمیر بن هاشم
بن عبد الدار بنزدیک ایشان رفت و ایشان را قرآن بیاموخت و اول کسی بود که در مدینه نماز جماعت کرد و ایشان سعد بن معاذ و عمرو
بن الجموح و بنو عبد الاشهل ایمان آوردند و جماعتی بسیار از زنان و جوانان و مصعب بن عمیر صاحب رایت رسول بود در روز
احد و چون مردم هزیمت شدند روز احد و با رسول الله مقام کرد تا شهید شد رسول علیه السلام در حق او گفت از وی شریف تر مرد ندیدم
او را یکی دیدم [illegible] نعلین در پای کرده [illegible] از زر و دو غلام [illegible] هر یکی از ایشان [illegible]
در دست گرفته [illegible] رسول علیه السلام چون [illegible] نظر افکند [illegible] بر وی مصعب بن عمیر گاه
و آن [illegible] خدای تعالی [illegible] و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی الماوی [illegible]
بن عمیر [illegible] برای حرمت مصعب [illegible] گفت [illegible]
[illegible] و طعام آوردند [illegible]
[illegible] اهل مدینه [illegible] جماعت مصعب [illegible]
[illegible] بالاسلام [illegible]
[illegible] مصعب [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible] و اما من طغی و آثر الحیوة الدنیا فان الجحیم هی الماوی [illegible]
[illegible] شعر [illegible]
[illegible] شعر [illegible]
[illegible] ولا تقم الرجس [illegible]
[illegible] والذین اتبعوهم باحسان [illegible] مهاجر و انصار [illegible]
[illegible] رسول [illegible] اصحاب [illegible]
١٣٢٢ [illegible] تابعین [illegible] رضی الله عنهم و رضوا
عنه خدای تعالی [illegible] و اعد لهم جنات تجری تحتها الانهار [illegible]
[illegible]
[illegible] خالدین فیها [illegible] ذلک الفوز العظیم [illegible]
قوله تعالی وَمِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا ١٠٢
[illegible] عرب [illegible] و از اهل مدینه [illegible]
تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ
[illegible] عذاب [illegible]
وَآخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ
[illegible]
إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ • خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ
[illegible]
عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ • أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ
[illegible]

التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ • وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ
[illegible]
عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ
[illegible]
بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ • وَآخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ
[illegible]
حَكِيمٌ • وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا
[illegible]
لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ
[illegible]
لَكَاذِبُونَ • لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ
[illegible]
رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ • أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ تَقْوَىٰ مِنَ
[illegible]
اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي
[illegible]
نَارِ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ • لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي
[illegible]
قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ • إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ
[illegible]
مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ
[illegible]
وَيُقْتَلُونَ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ
[illegible]
مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ •
[illegible]
التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ
[illegible]
بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ
[illegible]
مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولِي قُرْبَىٰ
[illegible]

مِنۢ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ۝ وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَن
پس از انکه روشن شد ایشان را که ایشان یاران دوزخ‌اند و نبود آمرزش خواستن ابراهیم پدرش را مگر از
مَّوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِّلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ ۝ وَمَا
وعده که داد اورا چون پیدا شد اورا که او دشمن خدای است بیزار شد از وی بدرستی که ابراهیم نیک بیداری بود
كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُم مَّا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ
نبود خدای که گمراه کند گروهی را پس از انکه راه نمود ایشان را تا پیدا کند ایشان را ... بدرستی که خدای به
شَيْءٍ عَلِيمٌ ۝ إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ
همه چیز داناست خدای است پادشاهی آسمانها و زمینها زنده کند و بمیراند و نیست شما را جز
اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ۝ لَقَد تَّابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنصَارِ
خدای از یاری و یاوری توبه پذیرفت خدای بر پیغامبر و مهاجران و انصار
الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنۢ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ
انکه پی او گرفتند در وقت دشواری از ان پس که نزدیک بود که بگردد دلهای گروهی از ایشان
ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ۝ وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا حَتَّىٰ إِذَا
پس توبه پذیرفت بر ایشان که او با ایشان مهربان و بخشاینده است و بر ان سه کس که باز پس افکندند ایشان را تا انگاه که
ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَن لَّا مَلْجَأَ
تنگ شد بر ایشان زمین با فراخی و تنگ شد بر ایشان تنهاشان و دانستند که پناه نیست
مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ۝
از خدای مگر با او توبه پذیرفت بر ایشان تا توبه کنند که خدای توبه پذیر و بخشاینده است

قوله ومن حولکم من الاعراب حق تعالی چون حال ... ذکر بکرد ... مهاجر و انصار بکرد و ... ایشان ... بودند ...
که انجا منافقان که بعضی در مدینه بودند و بعضی بیرون مدینه بر بیرامن مدینه بکفتند ... منافقان ... قبیله اسلم ...
و اسلم و اشجع و غفار این جماعت بیرامن مدینه بودند و من اهل المدینه ... در کلام حذف ... اختصار ... تقدیر ... و من اهل المدینه
قوم ... منافقون ... مردوا علی النفاق ... در مدینه ... هستند ... باشد ... منافقان هستند که ایشان ... در نفاق ...
... و مرید و من الشیطان المرید ... و من الصرح الممرد ای المجلس ... الا
... ثیابا ... لا خیر فیه ... بکرد ...
کفته مردوا ای قاموا علیه ولم یتوبوا ... ابن ثعلب شعر مرد القوم علی ... اعلم ...
... فیه ... کفت ... کلام تقدیم و تاخیر ...
و من حولکم من الاعراب منافقون و من اهل المدینه ... کفت ... منافقان
و ... اهل مدینه جماعتی ... کفر و نفاق ... ایشان ... نفاق ... باشد
... بطان کفر ... باطن ... سنعذبهم مرتین ... ایشان ...
... کفت ... فلان ... و فلان ...
... ایشان ... باب ... اکر ...

بیش

نبینی که نوح علیه السلام میکوید وما علمی بما کانوا یعملون و شعیب میکوید وما انا علیکم بحفیظ و حق تعالی میکوید رسول را علیه السلام
کلا تعلمهم نحن نعلمهم اما قوله سنعذبهم مرتین مفسران در تفسیر دو عذاب خلاف کردند بعضی گفتند ... ازو مالک
از عبد الله عباس که یک عذاب ... رسول صلی الله علیه و اله روز ادینه بر منبر که خطبه میکرد ... و اشارت کرد و گفت یا فلان
بیرون شو از مسجد که تو منافقی و یا فلان و یا فلان و جماعتی را نام برد و ایشان را ... و از مسجد بیرون کرد ... کرد
ایشان را این فضیحت یک عذاب است و عذاب دوم عذاب گور است مجاهد گفت عذاب اول ... و قتل است و عذاب دوم عذاب
گور است قتاده گفت عذاب اول ... است و دوم عذاب گور ابن زید عذاب اول مصائب است در اموال و اولاد و دوم عذاب
عبد الله عباس گفت عذاب اول ... ایشان ... و دوم عذاب گور محمد بن اسحق گفت عذاب اول ...
ایشان ... آمد ... ایشان ... دوم عذاب گور و سیوم عذاب دوزخ بعضی
دیگر گفتند عذاب اول ... ایشان ... و دوم عذاب گور و گفتند تفسیر او ...
قوله ... عذابا فوق العذاب مقاتل بن حیان گفت عذاب اول ... و دوم عذاب ...
حسن بصری گفت عذاب اول ... ملعونین اینما ثقفوا اخذوا و قتلوا تقتیلا عذاب دوم عذاب گور عطا گفت عذاب اول ...
... و العذاب ...
... گفت عذاب ... عذاب گور است و دوم عذاب دوزخ
و گفتند عذاب اول ... دوم عذاب دوزخ ...
عذاب دوم ... یردون الی عذاب عظیم ... عذاب دوزخ است قوله و آخرون
اعترفوا بذنوبهم مفسران گفتند ... جماعتی ... رسول علیه السلام ...
... رسول خدای ... مسجد ...
... رسول علیه السلام ...
... ایشان ...
... خدای تعالی این آیه ...
... ایشان ...
... استغفار ... رسول علیه السلام ... خدای تعالی آیه ... من اموالهم صدقه
تطهرهم و تزکیهم بها خلاف کردند در عدد ایشان که چند کس بودند ... امیر المؤمنین علی و عبد الله عباس که ده کس بودند
از جمله ایشان ابو لبابه ... الانصاری سعید جبیر گفت ... کس بودند از ایشان هلال بود و ابو لبابه ...
و ابو قیس قتاده و ضحاک گفتند هفت کس بودند از جمله ایشان ... ابو لبابه ...
از عبد الله عباس که پنج کس بودند یکی از ایشان ابو لبابه بود و بعضی دیگر گفتند ... ابو لبابه ... مجاهد گفت ... ابو لبابه
... قریظه ... سعد معاذ ... سوره الانفال ... گفت ... ابو لبابه
آمد چون بغزا تبوک ... بر پیشان ... ستون مسجد باز بست و گفت هیچ طعام و شراب نخورم تا بمیرم یا خدای
توبه من بپذیرد ... خدای تعالی این آیه ... و توبه او قبول کرد ...
... ابو لبابه گفت یا رسول الله ... مال ...
... رسول علیه السلام گفت ... حق تعالی گفت و آخرون ... جماعتی دیگر ...

ازغزاة تبوك انان كه اعتراف دادند بكناه شان خلطوا عملا صالحا وآخر سيئا درآميختند با عمل بد عسى الله ان يتوب عليهم معتزله كفتند عسى از خداى واجب
باشد و ايشان كويند كه اهل عسى واجب تقصير باشد از خداى تعالى و براى ان كفت تا مكلف قطع نكند بل متردد مى باشد بين الخوف والطمع همانا
خداى توبه ايشان بپذيرد كه خداى تعالى غفور و رحيم است آمرزنده كناهان و بخشاينده بر بندكان انكه كفت خذ من اموالهم صدقة بكير از
مالهاشان ومن تبعيض راست براى آن مال ايشان جمله بر نكرفت صدقه بعضى كفتند زكوة است بعضى ديكر كفتند مانند كفارت بعضى
كفتند صدقه تطوعست تطهرهم وتزكيهم بها كه پاك كنيد ايشان را و ايشان را در بركت كنيد ايشان را بدان و در قرات بكى اكر در بدل معروف
ولكن عطف كرد يكى را بر ديكرى لاختلاف اللفظين كالناى والبعد والكذب والمين وقوله بر كرانست كه تكيم تزيدهم وتنميهم تاملنا
... بيد ... من الكامعنى النما والزيادة وتطهرهم بر رفع ... و صفت بر حال اى مطهرا لهم و مزكيا و اكر بها در ايشان ...
محل رفع بودى بر صفت صدقة اى صدقة مطهرة مزكية ولكن بها ضمير صدقات شايد تا فعل بود و جواب بيت تا محل جزم
باشد و مثله قوله تعالى فهب لى من لدنك وليا يرثنى برفع و مثله قول الشاعر شعر متى تاته تعشو الى ضوء ناره تجد خير نار عندها
خير موقد اى متى تاته عاشيا و صل عليهم و دعا كن ايشان را خواند تطهرهم و تزكيهم بجزم بر جواب كرفته اند معنى آنست كه صلهم
كه ايشان را باصلاح آيد و كفتند ترفع ما نزلهم منزلة ايشان رفيع بكند از منازل منافقان و صل عليهم دعاكن ايشان را الصلوة
فى اللغة الدعا كقول الاعشى شعر وصلى على دنها وارتسم اى دعا لها و منه قول النبى عليه السلام اذا دعى احدكم الى الطعام فليجب فان كان
مفطرا فليأكل وان كان صائما فليصل اى فليدع له كفت بكى را از شما دعوت كنند با طعامى بايد تا اجابت كند كه روزه دار نباشد طعام
بخورد و اكر روزه دار باشد دعا بكند اشكر را ان صلوتك سكن لهم كوفيان خواندند ان صلوتك بر واحد و باقى قرا خواندند صلواتك
بر جمع صلات و كسر تا و در قوله اول نصب تا و ابو عبيده اختيار و حاتم كرد و كفت صلوة اكر چه لفظ واحد است از جمع صلوات بيش باشد
با انكه جنس است و مصدرست و مصدر بر جمع افتد نبينى كه خداى تعالى جمله مكلفان را امر فرمايد بلفظ واحد تا ايشان خود بقوله اقيموا
الصلوة و آتوا الزكوة و جمع كويند صلوات الى عشر و اين جمع قليل باشد و ابو حاتم اختيار جمع كرد و كفت اكر ظن برد كه
از جمع بلغ تر است غلط افتاد و اورد الا ترى الى قوله ما نفدت كلمات الله و قوله و صدقت بكلمات ربها حق تعالى دعا ترا ايشان را
سكون و طمانينت باشد عبد الله عباس كفت رحمة لهم قتاده كفت وقار لهم كلبى كفت طمانينة لهم بان الله قبل منهم و دعا ايشان سكن
شود بانكه خداى از ايشان قبول كرد و كفتند صلوة انست كه ايشان را بسبب تقبل بكويد آجرك الله فيما اعطيت و بارك لك فيما ابقيت
اينجا دادن حكايت بزركوار او ابن بنا كه آيد خداى بران و نكتر كارد عبد الله ابن ابى اوفى روايت كرد كه چون كسى صدقه پيش رسول
آوردى و كفتى اللهم صل على آل فلان روز ابى بيدم صدقه پيش رسول بردم رسول عليه السلام كفت اللهم صل على آل ابى اوفى عكرمه كفت
اين صدقة زكوات است و ابو على جبائى كفت واجبست بر هر ساعى كه دعا كند متصدق را چنانكه رسول عليه السلام و الله سميع عليم و خداى
تعالى مى شنود كفتار ايشان و ميداند كردار ايشان الم يعلموا ان الله هو يقبل التوبة عن عباده و يأخذ الصدقات عكرمه كفت سبب
نزول اين آن بود كه چون خداى تعالى توبه ايشان بپذيرفت و ايشان را با منازل و درجات خويش برد منافقان طعن زدند و كفتند ايشان
هم ان قوم اند كه دى بفعل با ايشان حديث نمى توانست كرد و مسايلة و مكالمه با ايشان روا نبود اكنون با پايه خود رفتند چه
افتاد ايشان را خداى تعالى بيان كرد كه سبب توبه و صدقه ايشان بود كه توبه ايشان موقع قبول افتاد و صدقه ايشان بجاى حق واين
اية فرستاد الم يعلموا ان الله يقبل التوبة عن عباده و يأخذ الصدقات كفت ان خداست كه توبه قبول كند از بندكان و صدقات
بستاند الم يعلموا ميدانند اين منافقان كه اين طعن ميزنند كه قبول توبه بخدا است جل جلاله و صدقات او ستاند و اوكيرد و معنى
اخذ قبول باشد و ايقاع ان موقع استحقاق ثواب ابو هريره كويد كه از رسول عليه السلام شنيدم كه كفت بان خدايى كه جان من بامر اوست
كه هيچ بنده باشد كه صدقه دهد از كسب حلال و خداى تعالى جز حلال نپذيرد و بر آسمان نشود الا صدقه پاك و الا آن صدقه در دست كرم خداى ۱۲۳۶

و بعد خداى نربيت انرا زيادى ميرساند چنانكه يكى از شما اسب كره را ميپرورد تا انكه قرص كوه ميشود براى خداى داده باشد ما ننده كوه عظيم شود
انكه اين اية بخواند الم يعلموا ان الله هو يقبل التوبة عن عباده و يأخذ الصدقات وان الله هو التواب الرحيم و تواب رجاع باشد بنا
مبالغة كثير الرجوع باشد در صفت بنده ان باشد كه بسيار توبه كند و بار در خداى شود و در صفت خداى تعالى ان باشد كه بسيار قبول توبه كند
و رحمة بر بنده آرد و رحيم و بخشاينده است قوله و قل اعملوا حق تعالى در دنيا بيامبر كرد مكلفان را بطاعت كفت بكوى اى محمد ايشان را كه
بر ان وجه كه فسيرى الله عملكم ورسوله ولا تعملوا برسبيل التهديد بكفت اعملوا ما شئتم اينجا خواهيد ميكنيد كه لا محاله اين اعمال عرض خواهيد افتاد
بر خداى و بيغامبر و امامان اما قوله فسيرى الله سين براى تحقيق فعل آمد باستقبال و اخراج وانرا معنى چنان است كه خداى تعالى عملها شما
بخواهد ديد ... در ديده و قول كفتند بيك اكر بيعنى علم و معرفت است بيك اكر بمعنى علم بود متعدى بدو مفعول و اين بعد جواستى
باشد كفت چنانكه ... دو مفعول است يكى بمعنى ابصار و يكى بمعنى علم علمت چنين بدو مفعول است يكى بمعنى معرفت و يقين وان متعدى الى مفعول واحد
كقولك علمت زيدا بمعنى عرفت تحقيقه و اكر متعدى باشد بدو مفعول بمعنى ظن بود چنانكه علمت زيدا فاضلا بمعنى ظننته و اينجا
وجه ننهد اينجا بمعنى معرفت متعدى بيك مفعول است و بر قول اعراض دكرهست و آن انست كه فسيرى الله عملكم خداى بيند كه
علم تفسير و وصف لا زم آيد كه خداى تعالى عالم بود بعلم محدث بر اى انكه سين استقبال را است چنانكه كفتيم معنى آن باشد كه خداى
تا نخواهد انستن چنانكه اينجا معنى انست كه خداى تعالى عملها شما بخواهد ديد بان معنى كه برو عرض خواهد افتادن يعنى اين آنست
كه خداى تعالى اما بر سبيل حث و ترغيب بر مى بود كه طاعت كنيد و محرض و باعث اين كرد كه كفت عمل شما بر خداى و بر رسول عرض
خواهد افتادن با مكلفان را داعى باشد با انكه طاعت كنند و اما بر سبيل تهديد كه كفت اينجا خواهيد ميكنيد كه عمل شما عرض خواهد
افتادن بر خداى و رسول و مومنان و اين عرض و وقت امده و قولست يكى انكه بقيامت باشد و يكى انكه در اخبار امده است
كه اعمال امت هر شب دوشنبه و پنجشنبه بر رسول عليه السلام عرض كنند و مراد بمومنان امامان معصوم باشد براى انكه معطوفند بر
خداى و رسول چنانكه فرمود در اية ديكر انما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا الاية و قوله فان الله هو مولاه و جبريل وصالح المؤمنين و قوله اطيعوا
الله واطيعوا الرسول واولى الامر منكم و مانند اين بسيار است و سترون الى عالم الغيب والشهادة و شما را باز كردانند با خداى كه عالم غيب داند و نهان و آشكارا
عالم باشد فينبئكم بما كنتم تعملون و خداى شما را با خبر كرده باشد و خبر دادن كنايت از جزا و پاداشت و عقوبت چنانكه يكى از ما كويد
خبر بتو رسد و اين حديث بتو آيد و با تو بكويند و من با تو بكويم و اينجا مانند اين باشد و آخرون مرجون لامر الله مدينيان و كوفيان
و حمزه و كسائى و خلف و حفص و كسائى از ابو بكر مرجون بى همز على وزن مفعولون و همزه قرائه اول ارجيت باشد بتحقيق
و هم ارجات و على هذا قرى ارجه و اخاه و ارجئه واخاه و لا رجا التاخير و اصل همز است و قرائه اول محمولست على تخفيف
الهمز حق تعالى كفت و ديكران كه ديكر هستند موخر و باز پس داشته براى فرمان خداى در كار ايشان در مشيت است اما عذاب
كند ايشان را اكر خواهد و اما توبه ايشان بپذيرد معتزله كفتند اين جماعت كسانى بود منكه در حق ايشان آمده و على الثلثة الذين
خلفوا الاية و قصه آن بيايد در جاى خود ان شاء الله و ايشان آنان بودند كه از غزاة تبوك باز ايستادند لا من نفاق ولكن
از توانى و تقصير و بكذاشتن اجتهاد و صبا الغزو نكردند در قصه كه ابو لبابه و اصحابش كردند رسول عليه السلام بفرمود تا ايشان را
باز ندهند و هجران كيرند از ايشان و قوم خود صحابه را كه با ايشان سخن نكويند ايشان مهجور بودند تا وقتى رسول بپذيرفت
سلام و صباح و مكالمه و مخالطه نكردند و زنان ايشان بيامدند و كفتند يا رسول الله ما از ايشان ببريدن ايم كفت و لكن
تمكين مكنيد از مقاربه ايشان بريد قاعده بيكاه روز بماندند باحزن و كريه و خوف و اضطراب قلق و انتظار توبه تا ايشان آمد حق تعالى
كفت كار ايشان عذاب است اكر خواهد عذاب كند ايشان را و اكر خواهد عفو كند ايشان را و در اين اية دليل است بر انكه خداى را باشد كه قبول توبه
نكند و او معتزله منقضت است چه اكر واجب بودى موقوف بودى بر مشيت چه اينجا واجب باشد بر مشيت موقوف نبود و قاطع

اتان کردن مخیص باشد و اماد کلام عرب لو ثقع احد الشیئین باشد یقال الفعلت اما هذا و اما ذاک و یدرا مرجون باشد اما هذا
و اما ذاک و خدای تعالی عالم است بحق خواهد کرد این اهل بریکافتا کرد تا معرفی شود بقبیح و از میان خوف و رجا باشد و خدای تعالی
عالم است بمصالح بندکان و تعجیز ایشان را با صلاح آرد و حکیم است بحق و فضاید حکم و مصلحت و زیادت قوله والذین اتخذوا مسجدا ضرارا
الآیة مفسران گفتند بنو عمرو بن عوف مسجد قبا را بنا کردند و از رسول علیه السلام التماس کردند تا بیاید و در آنجا نماز کند تا به جماعت کرد بنی غنم ایشان را
حسد آمد بر ایشان گفتند ما نیز مسجدی کنیم و این ابو عامر از ایشان بود و پدر حنظله بود که او را غسیل الملائکه گفتند در احد او را بکشتند
ندیم کرد او داشت یافتند رسول را بگفتند گفت من حبیبم مرا نیکان را که از مسلمانان و پدر داخر بودند با ایشان در برابر مسلمان شد
ابو عامر ترسا بود راهب بود در جاهلیت چون رسول علیه السلام بیامد بمدینه بنزدیک رسول آمد و او را گفت این دین چیست که تو آورده
رسول علیه السلام گفت دین حنیفی است دین ابراهیم گفت من بر آن دینم رسول او را گفت تو بر آن دین نه او گفت این دین را بعلت
فکر تو چیزی در آن آورده که از آن نیست رسول علیه السلام گفت نه چنین است که تو گفتی و لکن جئت بها بیضاء نقیة و بکرد دین آنرا
پاکیزه و روشن کرد و آورده ام ابو عامر گفت امات الله الکاذب منا طریدا وحیدا غریبا آنکه از ما دروغ گوید خدای او را بمیراناد
غریب تنها رانده پیغامبر گفت آمین و او را ابو عامر الفاسق خواند پس چون این روز گفت هیچ قوم را نیابم که با تو کارزار کنند و با ایشان
باشم میقود در احد و حنین در میان کافران با رسول و لشکر رسول کارزار کرد تا روز حنین چون روز حنین بود و هوازن
بگریختند او نیز بگریخت و بشام شد و کس فرستاد بمنافقان که چند آنکه توانید ساز و سلاح بدست آرید و برای من مسجدی بنا کنید
که من نزدیک قیصر روم می شوم تا از او لشکری بستانم و بیایم و محمد را از مدینه و ایشان را بیرون کنم این جماعت بنا کردند
بودند ثعلبة بن حاطب بود و معتب بن قشیر و ابو حبیبة بن الازعر و عبادة بن حنیف برادر سهل بن حنیف و جاریة بن عامر
و پسر اش مجمع و زید و نبتل بن الحارث و بجاد بن عثمان و بحزج و ودیعة بن ثابت و مسجدی بنا کردند بر پهلوی مسجد قبا
و مجمع بن جاریة امام مسجد بود چون فارغ شدند بیامدند برسول و گفتند یا رسول الله ما بدین آنجا جای کنیم تا برای ما و آن
آن وقت بود که رسول علیه السلام ساز آن میکرد تا بغزاة تبوک شود رسول علیه السلام گفت من مشغولم چون باز آیم انشاء الله بیایم
چکونه باید کردن چون رسول علیه السلام باز گشت ایشان آمدند و گفتند ما میخواهیم تا مسجد ما آئی و آنجا نماز کنی و دعا کنی ما را برکت
و رسول علیه السلام عزم کرد بیامد و مقصود ایشان بشناخت در آن بود و جبرئیل آمد و این آیات آورد قوله والذین
اتخذوا مسجدا ضرارا و کفرا و تفریقا بین المؤمنین گفت آنان که بکرفتند مسجدی برای ضرار و مضرت و ضرار مصدر باشد و نصب او
و مفعول له است و کفرا عطفست بر ضرار و تفریقا و ارصادا گفته اند رصدوه و ارصادا انتظارا و استظهارا لمن حارب
الله که او کار زار کرده است با خدای و رسول پیش از این یعنی با ابو عامر الراهب تا از شام بیاید و از روم لشکر آرد بیاری کفر
و نفاق ایشان که ایشان سوگند میخوردند که ما الا خیر میگوئیم ما نیت خیر و حسنی داشتیم احسن باشد و آن آن بود که ایشان را پیغامبر
گفت چرا خود مسجدی بنا کردید بنا کردید گفتند ما این مسجد برای بیماران و پیران و ضعیفان کرده ایم که نتوانند بمسجد قبا آمدن و
برای شبهای زمستان و بیماران ما این بر آن سوگند خوردند که غرض ما در این باب جز خیر و صلاح نیست حق تعالی تکذیب
کرد ایشان را گفت والله یشهد انهم لکاذبون خدای گواهی میدهد که ایشان دروغ زنند آنکه نهی کرد رسول را گفت لا تقم فیه
ابدا هرگز آنجا مرو و آنجا نماز مکن و بطلب رسول ذات و بعضی رسول را و جماعه مؤمنان را که در آن مسجد ضرار شوند آنکه مدح کرد
مسجد دیگر را رسول علیه السلام چون این آیات آمد النبی الرحیم با ودا و ذی خوف بود و معن بن عدی را و عامر بن السکن را
گفت بروید و مسجد این ظالمان خراب کنید و بیران کنید و بسوزید برفتند و آنجا رسیدند و مالک بن الدخشم را آنجا قبیله بود وقت
و بیامد آتش آورد و آتش در آن زدند و کسانی که آنجا بودند بگریختند و گفتند بعضی اهل آن مسجد ظلم کردند آنجا تا اثر با ایشان رسید نصر

۱۲۲۸

بسوخت از ایشان و مسجد بیران شد و رسول فرمود تا آنجا مزبله کردند و جای ریختن پلیدی شد و ابو عامر الراهب بشام بمرد غریب تنها و حید چنانکه
کعب بن مالک در حق او میگوید شعر معاذ الله من فعل خبیث . کسعیک فی العشیرة عبد عمرو . و قلت بان لی شرفا و ذکرا . فقد تما
بعت ایمانا بکفر . و در خبر است که مجمع بن جاریه که امام آن مسجد بود در عهد عمر خطاب بیامد و از و امامت مسجد قبا خواست گفت
لا و لا کرامة ترا امام مسجد ضرار بوده ای گفت مرا یا امیر المؤمنین لا تعجل علی با من باش و تعجیل مکن و من ای امیر المؤمنین والله که من
جوان بودم و ایشان پیران بودند و من قرآن دانستم و ایشان ندانستند و من براحوال ایشان مطلع نبودم و اگر احوال ایشان دانستمی
طاعت داشتمی یک ساعت با ایشان مقام نکردمی عمر او را معذور داشت و امامت مسجد قبا فرمود او را و عطاء روایت کند که در عهد
عمر خطاب شهرها که گشاده میشد مسلمانان را او میفرمود تا آنجا مسجدها بنا میکردند و فرمود ایشان را تا آنکه دعا کنند که کسی مسجدی بر اثر
مسجدی بنا کند یا بر پهلوی مسجدی بسبیل حسد و ضرار و نشاید آنکه حق تعالی فرمود که در آن مسجد نماز مکن آنکه مدح مسجد دیگری کرد
گفت لمسجد اسس علی التقوی مسجدی که بنا بر تقوی و پرهیزکاری کرده باشند از اول روز و زود آنجا سزاوارتر باشد که تو در آنجا روی
هستند که در آن دوست دارند و پاکیزگی از خدای و پاکیزگان را دوست دارد و مفسران خلاف کردند در آنکه مسجد کدام است عبد الله عمر و زید ثابت
و ابو سعید الخدری گفتند مسجد رسول است در مدینه ابو سلمه گفت از عبد الرحمن بن ابی سعید الخدری شنیدم گفت از پدرم شنیدم که گفت
در آن مسجد که خدای گفت اسس علی التقوی من اول یوم گفت از پدرم شنیدم گفت یک روز رسول علیه السلام در حجره بعضی زنان بود
من در نزدیک او شدم گفتم یا رسول الله آن مسجد کدام است که خدای تعالی گفت اسس علی التقوی من اول یوم مشتی سنگریزه
برگرفت و بینداخت و اشارت بمسجد خود کرد و گفت مسجد کم هذا مسجد المدینة گفت این مسجد شما است مسجد مدینه هم ابو سعید الخدری
روایت کرد گفت یک روز دو مرد از بنی خدره و مردی از بنی عوف با یکدیگر خصومت کردند در باب این مسجد تا این مسجد که بنا کرده بر تقوی
کدام است خدره گفت مسجد رسول است عوفی گفت مسجد قبا است پیش رسول آمدند بحکومت رسول علیه السلام گفت مسجد مدینه است
ابن بریده و ابن زید و عروة بن الزبیر گفتند مسجد قبا است و این روایت علی بن ابی طلحه است از عبد الله عباس قوله من اول یوم من ابتداء
غایت و گفته اند من در اینجا بمعنی منذ باشد و منذ در زمان بود و لکن توسع کرد چنانکه زهیر گفت شعر لمن الدیار بقنة الحجر اقوین من حجج و من دهر
قوله احق ان تقوم فیه سزاوارتر و حق تر آنست که آنجا باشی و اگر آنجا بودن قبیح و معصیت است بمعنی آنکه اگر قیام در آن مسجد
حق بودی هم آن اولیتر بودی که آنجات مقام کردی و علی هذا قولهم فعل الواجب اولی من ترکه و فعل الندب خیر من فعل القبیح و اگرچه قبیح
هیچ وجه خیری و صلاحی نباشد و گفته اند علی ظاهر الحال بحسب آنکه حال ایشان در آن ظاهر شد و بنده نفاق ایشان ندیده شد
آن مسجد بود بعبادة کا میعته القیام فیها خیر و صلاح و قیل علی ظنهم و اعتقادهم ان لهم فیها فعلوا خیرا و صلاحا برای آنکه ایشان بر آن
ظن و اعتقاد خیر و صلاح میکردند و اگرچه ظن خطا بود و اعتقاد جهل و علی هذا قوله ذلک خیر نزلا ام شجرة الزقوم و قوله اذلک خیر ام جنة
الخلد التی وعد المتقون قوله فیه رجال این طرف قیام است و دوم طرف کون الرجال و قوله یحبون ان یتطهروا در جای صفت رجال
او یحبون المتطهر والله یحب المتطهرین ای المتطهرین ادغام کرد چنانکه در نظایر او رفت قوله افمن اسس بنیانه قراء خلاف کردند
نافع خواند و ابن عامر اسس بضم همزه و کسر سین علی ما لم یسم فاعله بنیانه برفع و باقی قراء اسس بفتح همزه و سین علی الفعل المستقیم بنیانه بنصب
علی المفعول به و در شاذ ءعان خواندند اسس علی وزن فاعل و اسس فعل و فعل بر تقدیری یکی باشد بر قراءت آنکه بر فعل مستقیم خواند اسس بمعنی
آن باشد که آنکه که باخر نهاد بنا مسجد خود بر تقوی و پرهیز کاری نهد و رضای خدای تعالی بهتر باشد یا آنکه بنای مسجد خود بر کران
جایی ملحاد بیران نهد که آن فرو شود و بنیاد را با خود ببرد در نار دوزخ در جهنم و قراءت آنکه بر فعل مجهول خواند معنی هم این باشد و اما آنکه
اگر جاودان باشد بنفس خود میکردان گفتند هم بر این او گفتند و امر ایشان را اینجا تقدیر محذوف باید کردن تا معنی روشن شود و تقدیر او
باشد که افمن اسس بنیانه آنکه بهتر باشد که بنا مسجد او کند بر تقوی و رضوان گفته اند یا آنکه بنا او بر شفا جرف هار تقدیر چه

مضاف باید کرد بنا قامة المضاف الیه مقامه و التقدیر ابنا من اسس بنیانه علی تقوی من الله و رضوان خیر گفت بنای آنکه بنا او بر تقوی کند
بر باشد اما آنکه بر خلاف این باشد و بهره و قوله ام من اسس تقدیر سطر باشد و معادله می باید و مساواة نه و ابوه کند بین البابین باشد علی نظام
الکلام و ما بوه کند بین السادین باشد علی هذا التقدیر همزه درایة اول استفهام است بمعنی انکار و اس قاعده و بنیان دیوار باشد و کذلک
الاساس و جمع الاس اساس و بنیان مصدر است چون سبحان و غفران و واحدش بنیانة کضرب و ضربة قال اوس شعر کبنیانة القربی
موضع رحلها ٭ و آثار نسعیها من الدف ابلق ٭ ابو علی گفت این که گفتند روا باشد که بنیان جمع بنا باشد کالجمع بعد ما نقلان باشد
کقضبان و رغفان و احدش بفعیل کقضیب و رغیف و اما وحدان در و نشود چنانکه شاعر گفت است بنیانة و الامر بمصادر باشد
کضرب و ضربة و قطع و قطعة و قال الجوهری بنیتا بنی بنیا و بناء و بنیانا و بنیة و جمعها بنی و انشد شعر بنی السماء فسوّیها بیلیتها
و لم تمد باطناب و لا عمد ٭ بنی بنا و بنیة مصدر است و بلغت بنا در مرد و زن شاهد فی قوله جعل لکم الارض فراشا و السماء بناء و البنیة الجمع
البنیة فعیلة بمعنی مفعولة و منه الکعبة بنیة و بنا و ضع الله باشد بمعنی بر بعضی بر وجه التراق و ابو الحائط حجر باشد و قوله علی تقوی
من الله و رضوان جار و مجرور و در محل حال است و التقدیر افمن اسس بنیانه متقیا مرضیا الله تعالی و کذلک قوله علی شفا جرف هار
و التقدیر مخاطرا مجازا معرضا ملقیا نفسه و بناه فی الخطر و رضوان مصدر است و مراد باو رضا خداست جل جلاله و لفظ خیر و شر
صالح باشد در معنی بی تفضیل و بکی بلا تفضیل است و در آیه بلا تفضیل است معرکها قرینه می باشد بمعنی تفضیل بود یقال هذا خیر من ذلک
و فلان شر من ذلک و بلفظ کس باشد بی تفضیل باشد چنانکه شاعر گفت شعر والخیر و الشر مقرونان فی قرن ٭ فالخیر متبع و الشر محذور
اما قوله تعالی و افعلوا الخیر محتمل است هر دو را الفعل الخیر و الافضل من الافعال و شفا کرانه چاه باشد یقال شفا البئر و شفیر الوادی
و صفر النهر و حافة الشیء و حافته و حفاف الاد و حاشیة الکتاب و طرة الثوب و التثنیة شفوان و الفعل و منقلبات از واو بدلالت
تثنیه که گفتیم و در حروف و حقیق گفتند یکی بیواو تطویها هی تا بیاست و بسیار بنیا و بدو و الجرف ایضا الهوه حال باشد که ایها
بالان بیوان شده و اصله من اجترف الشیء و اقتلاعه یقال الجرف السیل الارض و اجترفه ان باشد که زمین بکند و جاه کاری بود
و منه الجرفة الا ان الجرف و قوله هار الانه مقلوب و اصله هاو من هار یهور هورا فهو هار و هو و هاو هاوا و اهار ایضا و هار الانیضا
هار ایضا کهاب یهاب و خاف یخاف و الفعل و منقلبات از واو و معناه سقط و الهاو الساقط و مثله فی القلب قول الشاعر
شعر و لم یعنی من هواها عاق و یا عاق ٭ و قوله ایضا شعر لاث به الاشاء و العبری ای لائث ٭ ای مطیف و الاشاء النخل الصغار و البری
السدر الذی علی ساق الانهار ٭ و منه قولهم شاکی السلاح و شائك السلاح ای تام السلاح فانهار به فی سقط بصاحبه او فعفو من الانهار
و ان کان حرف و حوی بر هنیف باشد ما حیض و ما گفته ایشن آمد التری و زنج اقکند و فرو شود ان اهل الحبش بالتری و طرح دودة
کرده انجا جابر عبدالله انصاری که او گفت انجا بگذشتم دود دیدم که از انجا می بر آمد در روایة که چون که تیر تنیا بر بکند دود از او
بر آمد خلف بن یاسین الکوفی گوید باید بر یج نعم که بیغامبر علیه السلام در بود و قبله آن ذکر و محراب او بجانب بیت المقدس بود
و آن در بود کار بی اسیر بود چون کار با ابوجعفر المنصور افتاد و جر بود تا قبله بگردانند و گفت بباید که کسی که آن بگرداند باز قبله باز
کند یعنی مسجد قبا و این عمارت که امروز هست آنست که منصور کرد بدست عبدالصمد بن علی گفت و مسجد کار دیدم بیرون ده بود و در
پایه دیوار او دود آن بلا مات و الله لا یهدی القوم الظالمین خدای راه ننماید بهشت کافران را لا یزال بنیانهم الذی بنوا ریبة فی قلوبهم
بناها که بنا کردند آن مسجد از اساس است ایشان را نفاق و کفرشان و کرده آن بناء درد ایشان شکی و نفاق تمرد است ثابت که
زائل نشود تا دل ایشان بجای باشد مگر دلهاشان پاره پاره کنند و این حجت ایشان که ایشان بر کفر بمیرند رجوع در توبه نکنند
از کفر یعنی گفتند مراد آنست که ایشان مریح بود بنا کردن و پنداشتند نیک میکنند چنانکه قوم موسی گمان بود در دهان عجل ایشان
قوله عبدالسجاد است و ابن زید و کلبی گفت حسرة و ندامة بر اینکه ایشان پشیمان شدند بدان بنا کردن پشیمانی که تو بشیمان کنم

بعضشان

بعضشان منافع شد و مال تلف و مقصود نا حاصل شد گفت و حبیب و بیرد لا یزال الهدم بنیانهم ریبة ای حرارة و غیظا
جیان کردن آن بنا در دلهای ایشان حشو باشد و ثابت گشت و ایر مقیم که زائل نشود از دلهای ایشان الا ان تقطع قلوبهم ابن
عامر و حمزه و یعقوب و ابو جعفر و حفص بفتح تا خواندند بر آنکه فعل دل را باشد باسناد الفعل الیه ای الی القلوب و الاصل الا
ان تتقطع تا بیین الا که دلهای ایشان پاره پاره شود و باقی قرا بضم تا خواندند بر فعل مجهول اسناد کرده با مفعول الا ان تقطع قلوبهم
الا که دلهای ایشان پاره پاره کنند پس آن ذائل شود بزوال القلوب و بر این وجه که تفسیر دادیم استثنا متصل باشد و اگر تفسیر
بدان نهند که الا ان تتوبوا الا که بمیرند و قول ابن قتیبه قراءة ابی است فی قلوبهم حتی الممات و قراءة تقطع قلوبهم همان باشد الا که بمیرند
دلهای ایشان بپوسد و بریزد بر این وجه استثنا منقطع باشد و اگر بجای الا در آیه که بمعنی استثناست الی بنهند معنی همان باشد
با آنکه الی انتها غایة را بود و استثنا اخراج از زمان مستقبل است و زمان مستقبل الغایة با او برسد و مثله قولهم لا ازمنك و تعطینی
حقی بمعنی حتی محتمل است هر دو معنی را الا ان تعطینی و الی ان تعطینی و الله علیم حکیم و خدای داناست بانچه در دلهای ایشانست حکیمست در آنچه
فرمود بانهدام و احراق مسجد ضرار قوله ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة خدای جل جلاله چون حدیث کافران
و منافقان بگرد و بیان نمود که ایشان با یقین میکنند مستحق کشتن اند و مسلمانان را ترغیب کرد بر جهاد ایشان گفت ان الله اشتری خبر بدهد
از مؤمنان جانها و مالها ایشان با آنکه بجای بهشت بدهد محمد بن کعب القرظی گفت سبب نزول این آیه آن بود که چون انصار بیعت لیلة العقبة
با رسول بیعت کردند ایشان هفتاد مرد بودند عبدالله بن رواحه گفت یا رسول الله شرطی کن خدا ترا یا ما هست و شرطی که تراهست با ما
بگو گفت اما شرط خدای آنست که او را پرستید و با او شرک نیارید و آنا گوید و شرط من آنست که از جانهای خود و مالهای خود نگاه دارید
کنید مرا از آن حمایت کنید گفتند اگر کردیم یا رسول الله فما لنا پس ما را چیست گفت الجنة بهشت گفتند ربح البیع لا نقیل و لا نستقیل
ما قیل انکیم و قیل بخریم خدا و قلال این آیه برسید و اهل اشارت گفتند قیمة متاع به چیز پیدا شود مشتری و دلال و بها چون مشتری
جلیل بود دلال نبیل بود و بها جزیل بود لا جرم متاع نفیس شد پس آنکه حسیس بود جلیل شد پس آنکه ذلیل بود کثیر شد پس
آنکه یسیر بود کبیر شد پس آنکه صغیر بود رفیع شد پس آنکه وضیع بود سالم شد پس آنکه هالک بود شریف شد پس آنکه
ضعیف بود کامل شد پس آنکه خامل بود عظیم شد پس آنکه ذمیم بود عزیز شد پس آنکه وقف بود ثمین شد پس آنکه مهین بود این و نمانت
نفس مؤمن و مالش ان الله اشتری خدای خریدار است و دلال محمد مختار است و بها بهشت دار القرار است با این مشتری و دلال
و بها متاع قیمتی شد بعضی اهل اشارت گفتند نعم المشتری المولی و نعم الدلال المصطفی و نعم الثمن جنة المأوی و نعم المشتری و ساله
الدلال الخیر البریء و نعم الثمن عیشة راضیة نعم المشتری الملك الجبار و نعم الدلال سید الابرار و نعم الثمن دار القرار نعم المشتری الرحیم
و نعم الدلال الرسول الکریم و نعم الثمن جنة النعیم سؤال کرد که چرا گفت بهشت بریشان گفت بنده رحیم گفتند بدای آنکه اگر بکی چیزی
فروشد با آنجا چیز شد و با ای شود و این هیچ ببخاید و این گفت مر او بهشت جاوید است و لکن بنده در حقیقت فرو نهاد
بنده خداست آنکه بنده در حقیقت است ذکر آنکه اگر گفتی من بهشت می فروشم که نعره داشتی که گفتی من بهشت می خرم با من بهای بهشت
دائم بهشت نا چیز به ماند و بنده اول خیر بود و این بدیدا آمدی و تفلس بیدا شدی قولی المؤمنین گفت من این مبایعه و شاراة
با مؤمنانست که کافران را نشناسند و آنکه کسی را نشناسد چیزی نمی تواند بها می فرو کند که لا کافر از منزلتهم که با او
بایعه تکرده تا از ... تا بعه نباشد از مبایعه نباشد چون توان متابعه فرمان او است که این او را نصابیعه مال و جان فرو بهشت
نماید که آنکه این مبایعه در سرای شرع بیرون و شایع در بنیان مبایعه دلالت آنکه با او در سرای حاضر بیاید با این دلال العزیز فیه فلا دائن
فلا در آنکه رسد که مبایع مابا شد نه مبایع ما نبود تا تابع تو نبود فاتبعونی یحببکم الله دعوی دوستی او میکنی که خدمت ما بکار
بنده تا دو خرای بنحن باوی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله اگر خواهد که چیزی بخرد باو دل بلا اشود دلال شکند و آنکه جیزه

بهاداده بدلالتسلیم کند تا دلالغرض کند تا اگر آیات باشد کافر بجان و مال بهای بهشت لابهم برای درکا هش روان بهشت و انجان و مال کم
باین بها بهای بهشت در وجود پس بهای بهشت هر کجیری با بهاده در بی درگاه بر بهاداده نسلوا اتو معرض یا بد تا از کلاه شفقت بود که کاف
بالمؤمنین رحیما تا از مشتریست صفقه بوده که ان الله اشتری من المؤمنین تا تو بیگانه باشی او را چه کرد که کند که با تو شرکت کند و چون شاشی
او را جمع کند تا انکه با تو بیع کند بیس او را قدم در دست بیعت بده تا بتو به دهم تصفق بیع دست بر دست زنند یا وفد بر نه و دست بده
و جان و مال از دست بده تا خود مالت باشد چون نجات نباشد نجات نباشد تا تو مالک خودی تا تو مالک مالکی نباشی و از که
مالک مالک بود و نهایت هالک بود جواز ملک خود بیزار شدی بملک من در آمدی کلاجرم فرمان ملک تا با ملک و ملک من که رنجورده
مملوکان من را نبود که ما علی المحسنین من سبیل قوله تعالی تجاهدون فی سبیل الله باموالکم و انفسکم ... ماند با غمر بستانی و جواب داد
سواد و رستاق آنست و عزوشرف بجاری بیاده و جهان است که حواشی برود دست برو آنست وان غمر بستان را استحوذی بازار
ثم تجاهدوا فی سبیل الله تعالی و البلد الطیب یخرج نباته باذن ربه اگر آن مدینه را حاجات یکی آدم کرد و البشرات خلقکم من نفس واحدة یکی
یا ابراهیم ملة ابیکم ابراهیم یکی یا محمد مصطفی لقد جاءکم رسول من انفسکم یکی با بدیت ادعوهم الا باسمهوا قسط عند الله و این مدینه را
چهار دراست بر توحید شهادة کشاده و دیگر راه بصدق و زهادة نهاده و یکی با اخلاص طاعت و یکی باجمعه و جماعت و بجبال که مدینه
خوبه قلب چهار دری بیا به مدینه علم رسول دل لیلد و رسایدیز مالت در چهار در است یکی با زکوة و دیگر با صدقات و دیگر با نفقات
چهارم با صلات بعضی اهل علم گفته اند اشتری یعنی اختیاراست چنانکه گفت اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی ای اختاروا الضلالة
علی الهدی گفت نفس مؤمن اختیار کردیم که او اختیار من کرد و او دو خواستم که او مرا خواست منا فیجون مرا بخواست تا استحق دیگر
که با ایمانهم تطهرهم بها الشیء من اثنا ثلث گفتند قل انفقوا طوعا او کرها لن یتقبل منکم مؤمن چون مرا اختیار کرد منهر اختیار کردم
مواجب انکه چون برای من دادی من بستم انه هو یاخذ الصدقات نه هر رحمی بستان را شاید نه هر سازی بجان باشد هرکی دلی درگاه
ما را اثبات اشارة عزیز مصر یوسف را بخرید و خواهان را لخدمت او مشغول کرد تا هر یکی حافظان تو اند و هر یکی بیران تو اند و هر یکی
خازنان تو اند و هر یکی بانی به روان و وکیل دران و عذر خواهان تو اند و یستغفرون للذین امنوا اشارة اخری بگاه یوسف را بخرید
و بجاه بر دو هر دل او و طعام او و بتر کرامت و لطافت فرمود اندر قرآن گفته است انکه ملکت با او و نانرا بعد الحسن حق تعالی بجسمی
تر ابخرید با انواع کرامت و اعزاز بنواخت و لقد کرمنا بنی ادم انکه در دنیات بازداشت که الدنیا سجن المؤمن انکه در زندان تو با و بلاد رابع
ارسل فانا لی وارکوا کرمن دعا فی الجنة و من سالنی اعطیته و من اطاعنی شکرته و من عصانی سترته و من تفرد بحبه و من قربه تقرب
حبیبه و من احبنی ابتلیته و من قتلته فعلی دیته و من علی دیته فانا دیته گفت هر که مرا خواند اجابتش کنم و هر که از من بخواهد ...
و هر که طاعت من دارد شکر ش کنم و هر که در من عاصی شود راز او بپوشم و هر که بمن آید مقصود ش برآرم و هر که مرا شناسد ... کنم و
هر که مرا دوست دارد بلایش ابتلا کنم و هر که او دوست دارد بکشم وانا دیته من کشتم دیة من دهم و انا کرده من دهم دیتا و من باشم قال الشاعر
شعر ولقد همت بقتلها من حبها کیما تکون خصیمتی فی المحشر طمعا بطول الحشر ... و قوفنا فلتلذذ عینی من لذة النظر فتکون
او لها ستقبض نظرا کما یوم القیامة والخلائق تحضر انکه بیران حبس و قتل پادشاهی بدست تو دهد که واو دات ... استقیموا له
کبیرا اشارة اخری ترا بخرید تا ابلیس طمع بهادر و بداند که تو ملک او نگردی تو نکردی پس اگر ابلیس ... انکه ... بیع و باطل بود
که بیع بر بیع باطل باشد اشارة اخری چنانکه حق تعالی گفت ... و حال او بده تو درا ... تو آست ... تو است
صالقت تو و مرا هیچ ... است از ان ... و ... مرا بکار نیست ... بیاد و بای تعمه ... تن بده و جان بستان و ملک
بده و رضای حق بستان اشارة اخری اندر گردن بحلق ... بود ... بحر ... و صاحب بصیرت ... ... بر ...
ایشان را بخواهد کرد و این ... او ... ... بدیت ... است شود ... با ... و اصلاح ... اصلاح ... حق تعالی بنده

بخرید او را پسندند و عیبها بر وی پوشیده که اما انش بیار بنده اشارة اخری پادشاه چون صنعتی بیرون بخرد چون ببیند آنرا ندید
معاملت بر کار نهد و از جایی باده و بجمال بحمال را بازار تا هر که بیند باز شناسد همچنین حق تعالی بنده را بر عیب بخرید و او را بتوفیق موفق کرد
و بتایید مؤید کرد و بتسدید مسدد کرد و بحجت تکرم کرد تا آثار جمع و حسن نظر او بر وی پیدا شد اشارة اخری در خبرست که جابر رضی الله عنه
که در بعضی غزوها با رسول علیه السلام بود بر شتری داشت ضعیف بود و مرد تا او در ماند بود و قرب شب و تکلیف می کشید بود و کسی می خرید
و کاستی کرد بیر رسول علیه السلام آمد و اشتکا کرد رسول علیه السلام گفت مرا فروش گفت یا رسول الله چه خواهی کرد با این حکایتها تا رسول گفت
رسول علیه السلام او را بخرید در خبرست که جون از آنجا نان درو با ملک رسول افتاد قوة گرفت و نشاط شد و در لشکر از پیش همه شترها
بنفاذ کرد حق ملک رسول بر شتری بیدا شد حسن ملکه ما للطللول اگر بنده عاصی بیدا شود و چه عجب جابر عبد الله انصاری گوید این
شتر من بود رسول آنرا بمن سپرده بید حاضر آمد و با حد حاضر آمد و بحدیبیه حاضر آمد رسول علیه السلام و این بخشیده بودیم
او را تا پیر شد تا بعهد عمر خطاب انکه پیش عمر شدم گفتم چه کنم شتری را که بید و احد و حدیبیه با ملحاضر بوده و امروز ... گا ... آمد
گفت آن کیست گفتم این شتر رسولست از من بها کرد او را بخرید و آزاد کرد صدقه کرد تا در جریده گیرد ابر و سبیل بود
اگر جریده رسول وقا نادر کرده او با شتری همانا بوده نا شطارا برق را بود و در قیامت نیز اشارة اخری کسی چیزی بخرد معیب و او عیبان
ندانند در شیئی ماو بود کرعیب رد کند چون تعالی باشد بعیبان بیش انعقد بیع نرسد کر بعیب رد کند حق تعالی ترا بخرید و عالم بود
بعیوب تو انشتراک علام الغیوب است که چون ترا با همه عیب قبول کرد و بکلاهت رد نکند تا در بیتک عاطف کر ... کر او
بها از آزادی دیکران بیت ان اذکمکن بنید که همه مرا ان بنیکت تعرا با ذادی به اشارة اخری مرد بنده بخرید و انکه او را بنام
ان آذان بر خواند بنده یک بعضی فقهها آنست که ان معتق است با ن آزاد شود حق تعالی ترا بخرید و بنام خدمت بر خواند و بنا
نام مؤمنت تر امومن خوانند اسیدات کم نام خود را از آتش دوزخ آزاد کند اشارة اخری ابوبکر وراق گفت بنده را بهیچ ...
کربان تقرب کند بخدا و جز مال و جان حق تعالی گفت هر دو بمن فروش تا ان طاعت که هر دو کنی با وجهت نشوی که تصرف در
ملک غیر کرده باشی و بحجت نرسد تا بحجب تو طاعت ترا حضیر نکند که او لم تذنبوا لخشیت علیکم ما هو اشد من ذلک العجب العجب
اشارة اخری نفس و مال از تو بخرید تا با مردم بان خصومت نکنی نگویی مال و حال و احوال و فعل رتعالی از اجلال او اولی
و جمال و شاق و غنی و ما شیتی و تقوی و جود ربی بها و کرمی برای انکه کس جامه او کان با مرد مان خصومت نکند تا از زید
برسل باشی و بر مردمان عزیز و مکرم باشی اشارة اخری تن و مال از تو بخرید تا از هر دو بندانی تو ما فی وصل بر هر دو بدانکی از دل
بود و لکنی دلت با او منقطع باشد و او بر ملت مطلع باشد اشارة اخری هر کاو بنده خرد و بنده با مالی باشد مال بنده
سید را باشد چون رسید مال بیع انخود بها کند تا بنده آزاد شود مال او را باشد حق تعالی گفت مرا بمال تو حاجت نیست و ما
تنفقوا من خیر یوف الیکم ان احسنتم احسنتم لانفسکم مال بستد او را که تراست و من با قیمه کردم و نفس عزیز بنده را که مراست اشارة
اخری این کرم نگر بنده بنده او و مال او خدا و بهشت بهشت او و مالک او و ملک او و بها او نزدیک او و بنده خود را از خود با مال
خود و بهشت خود بخریدم او و ما حیم او و ما النعیم او و شتری ملک العظام و ابت المنعم و بالحکم اشارة اخری مرد بنده
خرد ببهای اندک یا بسیار داد و او کاء بعض و فرما بد ... پاد شخوا ... و الاجرة نباید دادن برای انکه او بجایداد دکیا ادکیم ... کر
بنده خود با لخود بخرید انکه او کار ... کر بعطات او باز کرد و انکه میگوید بنده مزدت بر منت و در حجت صانع نیست
انا لا نضیع اجر من احسن عملا انا لا نضیع اجر المطیعین اشارة اخری هر که بنده خود برای کار بخرد انکه کاریا او ... شد
یا آزاد کند کریم بود محتاج بود بخرید یا کریم بود با حتیاج م بخرید پس حاجت بر من روا نیست و من کریم الاکرمینم
چنین است از انکه ترا آزاد کنم اشارة اخری خلق فان بنده برای آن خرند تا ایشان را نگاه دارد بنده من ترا بخریدم تا ترا

تا از آنکاه دلم شعر کل یبید حاله لجیوة یا من یبیعه الجیوة بالجبه • درما او احوالت کاه میدارد در خواب میداند وبهار وسر وحضر
شعر مالنا والفضل یرسه من کلیو یدب فی القلم • کیف تنام العیون عن ملک یاتک منه فوائد النعم • قوله من یکلوکم باللیل والنهار من الرحمن
اشارة اخرى بماره چنان و فتاده است که اکر کسی بنده خود و فرزند بنداند و خویشی و وارث چیزی که دارد بنام او کند حق تعالی کفت صبرم حال
من با تو اینست تو بنده منی خود مرا خویش وبیوند نیست وزن و فرزند نیست هرچه مرا است بحکم تو است الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون
اشارة اخرى بنده هرچه از دیر با فنا برم اند بیا بآخرت وبهشت با زآفریم کر تو از من می و بهشت از آن تو و وعده تو و بآن از تو که بنام
دشمنان تو است تا چند انکه تو ایشانرا بنام باشی ایشان ایشان ایشان ایشان انرا باشند تا قیر ارمن باشی وایشان بکام تو اشارة اخرى در بیع کسی
کنیز کی خرد و چون از و بار برکرفت فروختن او بیخلات برای جرت حمل بنده من تو از من بار امانت دارد باری که آسمان و زمین
بنکرفت وکوه قوة نداشت وحملها الانسان تا لعاقبت علیه تو است حمل بنده بیع بر تو حرام است این باش که از ملت خود بیرون کنم
اشارة اخرى اکر بار دارد تا بار تنهد وبندد که حق حقیقی بنده است او را مادر فرزند نخواند و نیز انکه با این مشابه باشی که بیع
باقی ماند که داری نکو دارد در امانت خیانت مکن اکر بچنین کوی که هرچه کرده باشی که سور تو فرمان بر دار و بعضی که در باقی باشد
یک ره باد عدل باد و فرسم تا چون خرمن خاک بعز باد جای که آب نباشد در آتش دید و قدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء
منثورا قوله بان لهم الجنة بآنکه بهشت ایشانرا باشد قتاده کفت بها کرد با ایشان و بها کران کرد حسن بصری کفت بنکرید بازیع
وبیعه که هیچ سود مند است که خدای تعالی با مرمومن کرده است بخدای که هیچ مومن نماند که درین بیع بیاید در خبر است که اعرابی بود
بکذشت ورسول این آیت میخواند کفت این کلام کیست کفتند کلام خدای کفت بیع والله مربح لا نقیله ولا نستقیله انکه بدو سوی غزا
رفت و بازنکشت تا شهید شد اصمعی انشاد کرد این بیتها و کفت صادق ورات علیه السلام شعر اثامن بالنفس النفیسة ربها
فلیس لها فی الخلق کلهم • بها اشتری الجنات ان انا بعتها بشیء سواها ان ذلکم غبن • اذا ذهبت نفسی بدنیا اصبتها فقد ذهبت نفسی بدنیا
فقد ذهب الثمن وکفت صادق علیه السلام کفتی مادون هر تو خود را نشناسی مکر که خویشتن جز بهشت بفروشی که بهای تو بهشت است
بان لهم الجنة سوا انشد الحسین بن حامد الکرابی شعر من یشتری قبة فی الخلد عالیة فی ظل طوبی رفیعات مبانیها • دلالها المصطفی
والله بایعها ممن اراد وجبریل منادیها قوله تعالی یقاتلون فی سبیل الله در جای حال است یعنی مقاتلین فی سبیل الله در ان حال که
ایشان مقاتله و کارزار کنند در سبیل خدای یعنی جهاد با کافران فیقتلون ویقتلون میکشند ایشان دشمن را و میزایشان را
میکشند بجای دیگر معنا الاستای قاتلین ومقتولین در حال که کشته باشند و کشت بعضی کشته و بعضی کشتن و در وا بود که بیک
مردم کشته باشد با ولاد هم او با حر کشته و اما بر قراء حمزه و کسائی و خلف که عکس خوانند فیقتلون ویقتلون علی تقدیم
المقتولین علی القاتلین هر این معنی درست آید بلی اکر واو ایجاب ترتیب نکند ووجهی دیکر و آن آنست که ایشان را بکشند و اکاه
ان باقی مسلمانان کشتند کان ایشانرا بکشند وعدا علیه حقا منصوبا بوده وجه محتمل بود یکی مصدر که این لفظ الفعل وهو
اشتری لان فیه معنی الوعد کانه قال اشتری وعدا کما قال الجمیل الذی حاشد بیاورد که انکه وعده در کلام مقدم باشد ای وعده لهم
وعدا واجبا علیه الوفاء والله وعده وفا کردن با او واجب است که انجه کفت است عمل و ثواب بر جهاد دارین واجب است و دیکر انکه
انجاز وعدات وخلف وعده قبیح باشد و این مشتمل بود ثواب و عوض را ثواب بر یقتلون و عوض بر یقتلون فی التوریة والانجیل
والقرآن زجاج کفت انه دلیل میکند بر انکه جهاد واجب بوده است بر قوم موسی و عیسی چنانکه بر امت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم
فاستبشروا شاد و مانباشد ببیعکم که کردید در هم سود است و هیچ زیان نیست و لفظ بیع و شرا در این مجازات و تشبیه یعنی
حق تعالی الذی باب با شما آن میکند که معامل کند تا معامل از انکه چیزی بستاند و چیزی بدهد و مثله قوله من ذا الذی یقرض الله
قرضا حسنا چه صورت قرض داد و لیعوض و ستاند تا بیشتر بهتر و نکوتر با جای عدد او قرض خواند و ذلک هو الفوز العظیم ١٢٣٤

وان فلاح و ظفر بزرکوار است که چیزی در مقابله آن نیفتد انکه وصف کرد این مومنان را که این بیع میکنند کفت التائبون در رفع
او بر خبر مبتدا محذوف والتقدیر هم التائبون ایشان توبه کاران اند و با درکاه من ایند که کنند و باطاعت رجوع کنندکان و وجهی
دیکر در رفع او انست که مبتدا باشد و خبرش با خر مقدار و هو قوله لهم الجنة وجه سیوم آنست که روا بود که رفع او بر فاعلیه
بود بدل الضمیر فاعلان فی قوله یقاتلون کان سائلا سال و قال من هم فقال التائبون و در مصحف ابی و عبد الله مسعود جمله منصوب است
برپا و نون بانکه صفت مومنان است و نصب او بر مدح باشد کانه قال اعنی التائبین ماد در مجاز جرعلی صفة المومنین العابدون
خدای پرستانند و اصل عبادة بکفتیم که تذلل باشد من قولهم طریق معبد ای مذلل موطوء الحامدون شکر کذارندکان نعم او باشند
السائحون در و خلاف کرده اند مورج کفت روزه داران باشند بلغة هذیل و اخفش ابن ابو صالح روایة کرد از رسول صلی الله علیه و آله
که کفت السائحون الصائمون و خبری روایه کردند که رسول علیه السلام کفت سیاحة امتی الصوم سیاحة و در قومی امت من روزه باشد
چنانکه زهد و عبادة امت سلطان بود که در زمین رفتن بعبادة امت من جهاد ان سیاحة روزه است و این قول عبد الله
مسعود است و عبد الله عباس و سعید جبیر و حسن و مجاهد حسن کفت انانند که روزه فرض دارند و بعضی که کفتند انانند
که صائم الدهر باشند سعید جبیر کفت دلیل بر انکه سائح صائم باشد آنست که انچه ذکر سائح کرد ذکر صائم نکرد و انجه ذکر صائم نکرد
کفت سائح نکفت تا تکرار نباشد سفیان بن عیینه کفت روزه دار برای سائح خواند که او بعادة تحنث کرده باشد از طعام و شراب
و نکاح و قال الشاعر شعر تراه یصلی لیله و نهاره یصلی کثیر الذاکر الله سائحا • حسن بصری کفت انان باشند که از حلال روزه
دارند و از حرام امساک میکنند بعضی علما کفتند برای انکه روزه دار را سائح خواند که در خبری آمد که روز قیامت اهل بهشت را کویند
منزلی معین و جای معین باشد مکر روزه دار را که خدای تعالی کوید تو در بهشت سیر کن و سیاحة میکن تا آنجا که خواهی عطا
عطا کفت سائحان غازیان و مجاهدان باشند عکرمه کفت سائحان طالبان علم باشند که ایشان روند و سیاحة کنند در طلب علم
الراکعون الساجدون رکوع کنندکان و سجود کنندکان باشند یعنی نماز بپای دارند الآمرون بالمعروف امر بمعروف کنندکان و نهی
منکر کنندکان مردمانرا باطاعت فرمایند و از معصیت باز دارندکان والحافظون لحدود الله حدها خدای نکاه دارنده و از ان تعدی
نکنند و اوامر و نواهی خدا تعالی را مراعاة کنند و امر را امتثال کنند و از نواهی اجتناب کنند وبشر المومنین بشارة ده مومنانرا
قوله ما کان للنبی والذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین بعضی مفسران کفتند سبب نزول این آیت آن بود که چون ابوطالب را وفاة در
رسید رسول علیه السلام ببالین او آمد و او را کفت یا عم انک اعظم الناس علی حقا و احسنهم الی کفتا ای عم دریم جهان آن حق که تو
بر من کسی باشد و حق تو چه کس رسانیدست و حق تو بر من از حق پدرم بیشتر است مرا بکلمتی یاری ده و بکو
شهادة تا ابوجهل حاضر بود و عبد الله بن امیه کفتند بر غبت مله عبد المطلب ابوطالب کفت انا علی دین عبد المطلب و بروایتی
دیکر آنست که او را کفتند یا ابا طالب نه ما از تو هم غرت شنیدم که کفتی من بر ملة ابرهیم کفت چنین کفتم و او رو و هم این میکوییم من بر
ملة ابرهیم رسول علیه السلام کفت لاجرم استغفار میکنم برای تو پس رسول علیه السلام برای او استغفار میکرد این آیه آمد و این باطل است
از انجا که اتفاق است که این سوره با خر عهد رسول آمد و اخر عهد ابوطالب در ابتداء اسلام وفات یافت این بعد و اتفاقست دیکر انکه
اکر این حدیث درست باشد این دلیل ایمان ابوطالب کند نه دلیل کفر او برای انکه چون کفت من بر دین عبد المطلبم عبد المطلب بنزدیک
ما و در اخبار و روایات ما و مخالفان نیز آنست که مسلمان بود و در حدیثی بر صحت آمد که چون عبد المطلب بنزدیک او حاضر آمد
او کان بر که او آمده است تا او را شفاعت کند تا از انجا بر کرد او کفت ای ملک من برای جوا مده ام که کسی تواند ستن من که فرزند
بنزد ملک تا بجای باز دهند او کفت بنداشتم خر خود را بستان از اوصد ما آمده ام تا لشکرها کران و سپاه تا این خانه که شرف ما
تدیما و حدیثا درست بیران کنم تو در شتر چند کرد کی حدیث میکوی کفت چنین است مرا باشتر خود کار است این حدیث خانه را خدائی

نه ابو کران المسیب رضی الله عنه خانه را خلوت کرد که نگاه دارند و این باشد که الا عن مؤمنان موحدان جز خاصیان ایشاند بلغنی کار حدیث
روایت کرده اند که چون بدر فی بیت در کفر میان ایشان که عزاب خانه آمده بود و میان عبد المطلب انکفت و اما بر روایت دیگر که گفت من جملة
ابراهیم الکری کو بهکونند این کلام کافر باشد کاذرا باشد برای آنکه رسول را بمیز نماید و اتبع ملة ابراهیم حنیفا رسول میگوید اما اطوعه
ابراهیم و اذ یوسف علیه السلام حکایت است و اتبعت ملة آبائی ابراهیم و اسحق و یعقوب و دیگر آنکه گفت یعقوب گفت برای او استغفار میکرد و استغفار
میکرد مسلمانان نیز در رسول نگاه کردند برای پدران مشرک خود استغفار میکردند خدای تعالی آیة فرستاد و نهی کرد که این روایت درست
استغفار رسول علیه السلام برای ابو طالب رحمة الله علیه من دل الدلیل علی ایمانه باشد برای آنکه رسول علیه السلام که قبله تعبد و حرم ملک
در علو دین چگونه شاید این مایه نداشتی اتقوا الدین که برای مشرکان مصر بر کفر استغفار نشاید کرد که او واجب است که از او تبرا کند
و در دلالة او گفتیم که ابن عمر و مسلم [illegible] طعن بر رسول است آنکه گر درست شود هم آیة را وجه روایه در تفسیر ظاهر و تاویل
هست اما روایة ممتنع باشد که رسول علیه السلام برای ابو طالب استغفار کرد و آنان که میگفتند رسول علیه السلام ایشان را ایمان ابو طالب علی
نبود گمان بردند که رسول برای مشرکی استغفار میکند ایشان برای مشرکان استغفار کردند خدای تعالی آیه فرستاد و ایشان را نهی کرد و بر گمان
بد و ظن خطا که رسول بردند گفت نه آنکه پیغامبر باشد که برای مشرکان استغفار کند و اما تفسیر آیه آنست که این نفی است بر معنی نهی
چنانکه گفت ما کان لکم ان تنبتوا شجرها و قوله وما کان لنفس ان تموت الا باذن الله وما کان لنفس ان تؤمن الا باذن الله و محالست
گفتن که این آیات را معنی نهی است برای آنکه انبات درخت و مرگ مقدور بر ایشان نیست ما دام چگونه نهی کنند و حدوث ایمان ما دام
لطف که مانند نفی بیش این آیه را و این آیات را معنی نفی باشد یعنی نباشد و نکنند و روا نداره پیغامبر و هیچ مؤمنی که استغفار کند برای
مشرکان بعد ما تبین لهم انهم اصحاب الجحیم پس از آنکه روشن شده باشد که ایشان را یعنی پیغامبر را و مؤمنان را که ایشان اهل دوزخ اند بیان کرده
حدیث ابراهیم علیه السلام که او برای عم خود استغفار کرد و علت حسن آن بیان کرد آنان که ندانستند گفت و ما کان استغفار ابراهیم لابیه
الا عن موعدة وعدها ایاه گفت نبود استغفار ابراهیم برای پدر یعنی برای عم خود آزر چنانکه بیان کردیم در آیاتی که رفت در سورة البقرة و کجا
لا فعلکه [illegible] ابراهیم بود و پدر بود تارخ [illegible] خلاف زمان و ایمان در [illegible] که تارخ [illegible] آورد ابراهیم علیه السلام برای
او استغفار کرد و استغفار او مشروط و مرتبط اگر چه در ظاهر لفظ نیست لابد مراد باشد که نشاید که ابراهیم علیه السلام عالم باشد بر این مسئله و
استغفار چنین کرده باشد که اللهم اغفر لابی اذا آمن و در روایت که گفت [illegible] ابراهیم و گفت من موضع ابراهیم علیه السلام برای
او استغفار کرد چنانکه گفت و اغفر لابی انه کان من الضالین گفت بیامرز پدرم را که او از جمله ضالان بود یعنی [illegible] الان است
و بعضی دیگر گفتند وعده ابراهیم داد پدر را باستغفار و این قول نیک نیست برای آنکه خلاف ظاهر قرآنست و این قول آن مقتضی آن باشد
که ابراهیم علیه السلام استغفار نکرد برای وعده استغفار داد و حق تعالی چنین گفت بلکه گفت نبود استغفار ابراهیم پدر را الا از وعده که
او را بر استغفار و حسن او معلل نکرد به وعده و اگر وعده و وعده استغفار بودی معلل بودی بنفس خود والشی لا یعلل بنفسه و قوله
وعدها ایاه در وعدها ضمیر مرفوع مستکن است و ضمیر پدر باشد و ها ضمیر منصوب متصل است برای آنکه مفعول اول وعد است و
رجوع او با موعده است و ایاه ضمیر منصوب منفصل است بر مفعول دوم و معنی آنکه بیان کردیم در آنکه وعده او بود به ایمان آوردن گفت
که گفت فلما تبین له انه عدو لله تبرأ منه چون پیدا شد ابراهیم را علیه السلام که او دشمن خداست و آن وعده خلاف است و آن اظهار
ایمان نفاق است از او تبرا کرد و بیزار شد و بعضی مفسران گفتند که این عم ابراهیم و این بیان روز قیامت باشد که او بیند او را که
عم او مؤمن بود و طمع [illegible] حق بود ابراهیم گوید اللهم ای بار خدایا بیدم [illegible] حق تعالی گوید با ابراهیم [illegible] ای بار خدایا [illegible]
بصورت کفتاری [illegible] ابراهیم گوید بار خدایا این کیست گوید پدر تو است از رحمت تو [illegible] گفت و ما [illegible]
عدلان حال ابراهیم از او تبرا کند ان ابراهیم لاواه حلیم که ابراهیم اواه بود و [illegible] در معنی اواه چند قول گفته اند [illegible] ١٢٣٦

که بروایتی میرسد که رسول علیه السلام گفت چون او را پرسیدند از اواه گفت الاواه الخاشع المتضرع گفت اواه گفتند باشد انس روایت کرد که قومی
رسول علیه السلام سخنی بگفت که رسول را آن کراهیت حاصل آمد عمر با تو بار او برد رسول علیه السلام گفت دعوها فانها اواهة رها کنید او را که او
اواهست گفتند یا رسول الله اواه چه باشد گفت خاشع کعب الاحبار را پرسیدند از معنی اواه گفت آن باشد که چون ذکر دوزخ شود
آه کند عبد الله مسعود و عبید بن عمیر گفتند اواه دعا باشد بسیار دعا گفت هو الجامع الدعاء مر جمیع کننده دعا گفته باشد ابن
مسعود پرسیدند گفت اواه رحیم باشد و قتاده هم این گفت و حسن بصری نیز عبد الله عباس گفت اواه تواب باشد قول مجاهد گفت
مومن باشد عکرمه گفت مستیقن باشد بلسان الحبشة کعب گفت [illegible] که چون [illegible] آن حیث گویا او [illegible]
ابو میسره گفت موقن باشد کلبی گفت اواه مسبح باشد [illegible] عقبة بن عامر گفت مرد باشد که ذکر خدای بسیار کند
و حکایت کرده اند حسن بن مسلم که مردی بود که ذکر خدای بسیار کردی و در وقت کار خود بر تسبیح و تهلیل مستغرق کرده بود حدیث او پیش رسول
علیه السلام کردند گفت او اواه است و گفته اند اواه آن باشد که قرآن بسیار خواند عبد الله عباس گفت در عهد رسول صلی الله علیه و آله
مردی بود قرآن بسیار خواندی او وفات رسید رسول علیه السلام برای او نماز کرد و او را دفن کرد آنگه گفت رحمک الله انک کنت لاواها خلفه مرة
گاه گفتی او اه بود یعنی قرآن بسیار خواندی و گفته اند آن باشد که [illegible] خدای و دعا و قرآن [illegible] بسیار گوید [illegible]
که ابراهیم علیه السلام بسیار گفتی آه من النار قبل ان لا ینفع آه [illegible] ابو یونس گفت [illegible]
قاضی بود [illegible] ابو ذر [illegible] مردی [illegible] طواف کعبه [illegible] دعا گفتی [illegible] رسول گفت یا رسول الله
نیکست این که این مرد میکند رسول علیه السلام گفت دعه فانه اواه گفت رها کن او را که او اواهست گفت شبی بیرون آمدم رسول را دیدم
که او با دوست خود [illegible] دفن میکرد و چراغ [illegible] گفت او اه [illegible] باشد گفت آن باشد که آه کند سعید جبیر گفت معلم خیر باشد عطا
گفت تایب باشد [illegible] معاصی که خدا [illegible] ابو عبید گفتند آن باشد که [illegible] بسیار گوید [illegible] تضرع کند [illegible]
باشد زجاج گفت این قول جامع است مر چیزها [illegible] و اصل او از تاوه است و [illegible]
او اه من تا [illegible] قال المثقب العبدی شعر اذا ما قمت ارحلها بلیل تأوه آهة الرجل الحزین و قال الاعشی شعر [illegible] الراعی [illegible]
یقول العرب آه من کذا قال الشاعر شعر فاوه لذکراها اذا ما ذکرتها و من بعد ارض بیننا و سماء و عرب او گویند [illegible]
[illegible] است [illegible] الحلیم [illegible]
مستحق [illegible] قادر باشد بر تعجیل عقوبة قوله و ما کان الله لیضل قوما بعد اذ هداهم الآیة مجاهد گفت وجه اتصال این آیه
مقدم است که خدای تعالی چون مسلمانان را نهی کرد از آنکه برای کافران استغفار کنند ایشان گرفتند از آن استغفار کرده بودند گفتند یا رسول الله
پس حکم ما چیست که ما استغفار کرده ایم خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت خدای تعالی [illegible] هدایت داده ایشان را [illegible]
[illegible] ایشان پس از آنکه توفیق ایمان داد ایشان را [illegible] الطاف کرد که ایشان [illegible] اختیار ایمان و طاعت کردند تا بیان کند
ایشان را [illegible] اجتناب [illegible] مجاهد گفت این آیه خاص است در استغفار برای مشرکان و عام است
در سایر معاصی مقاتل و کلبی گفتند سبب نزول آن بود که خدای تعالی احکامی در شرع [illegible]
یاد کرده [illegible] و قبله [illegible] احکام منسوخ [illegible] رسول علیه السلام
و صحابه [illegible] عمل میکردند گفتند یا رسول الله حکم ما چیست [illegible] عمل کردیم [illegible] منسوخ است خدای تعالی
این آیه فرستاد و گفت من اضلال هیچ قوم نکنم پس از هدایة یعنی ابطال عمل ایشان نکنم که منسوخ عمل کرده باشند به قصد
بالنسخ [illegible] تا بیان کند برای ایشان احکام ناسخ [illegible] و اضلال بمعنی ابطال عمل آمد فی قوله والذین قتلوا فی سبیل الله فلن یضل
اعمالهم ای فلن یبطل اعمالهم ضحاک گفت معنی آنست که خدای تعالی عذاب نکند و اضلال نکند هیچ قوم را [illegible] تا بیان نکند برای

ایشان و حرام را حلال [illegible] و این آیه جاری مجری آن باشد که گفت و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا ان الله بکل شیء علیم
خدای تعالی به همه چیز عالم است مصالح او داند بیان بکند بحسب مصلحت ان الله له ملک السموات و جای اتصال این آیه با آیات متقدم
که خدای تعالی چون احکام کفار با اختلاف در آیات اول بگفت و حدیث مسجد ضرار و منافقان گفت این احکام مفوض بخدا است از بهر آنکه
که ملک آسمان و زمین او راست خلقا و ایجادا و حکما و تغییرا و ملک اتساع مقدور باشد او را که سیاست و تدبیر او را رسد و
تصرف بر حقیقت خدای راست جل جلاله که او قادر است بر احیا و اماتت مرده را او زنده کند و زنده کان را او بمیراند و شما را که خلق اید
بدون او ولی و یاوری نیست [illegible] و ولی و ناصر بحقیقت خدا است جل جلاله [illegible] جل جلاله [illegible]
[illegible] باشد [illegible] قیاس فاعل [illegible] چون سمیع و علیم و بصیر قوله لقد تاب الله علی النبی الآیة حق تعالی گفت توبه بپذیرفت خدای
بر پیغامبر صلی الله علیه و آله و بر اصحاب او از مهاجر و انصار رضی الله عنهم آنان که تابع او بودند بدانکه نزدیک ما توبه بر پیغامبران صلوات الله
علیهم از آنکه [illegible] گناه بر ایشان روا نیست نه صغیره و نه کبیره [illegible] و بنزدیک ما توبه را اثر نبود در اسقاط عقاب بخدا که خدای
جل جلاله عند توبه تفضل [illegible] توبه در تحصیل ثواب باشد و قبول توبه از خدای تعالی بعوض ضمان ثواب بود [illegible]
[illegible] ثواب بود نه اسقاط عقاب و توبه پیغامبران علیهم السلام بر سبیل خشوع و خضوع و [illegible] و انقطاع
بود با خدای تعالی و توبه [illegible] باشد اما توبه مهاجر و انصار آنکه از ایشان معصوم نبود [illegible] توبه آدم [illegible]
[illegible] چون توبه [illegible] کبیره و صغیره و حقیقت توبه بیان کردیم [illegible] رجوع باشد [illegible]
الله علی العبد ان باشد [illegible] مهاجر و انصار گفت [illegible] در وقت عسرت [illegible]
ساعت دشواری بود و تنگی طعام و شراب [illegible] در غزاة تبوک جابر بن عبدالله الانصاری گفت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ۱۲۳۸
[illegible] گفتند یا رسول الله [illegible]
دست برداشت و دعا کرد خدای تعالی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قال الله تعالی فلما زاغوا ازاغ الله قلوبهم [illegible]

کرده

کرده بود [illegible] ابو خیثمه عبدالله بن خیثمه گفت [illegible] رسول علیه السلام [illegible] در غزای تبوک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول علیه السلام [illegible]
ابو خیثمه [illegible] رسول علیه السلام گفت [illegible] یا رسول الله [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول [illegible] و خدای تعالی [illegible] ایشان قبول کرد
و ذلک قوله ثم تاب علیهم [illegible] من بعد ما کاد یزیغ قلوب فریق منهم [illegible] فی ساعة العسرة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کعب بن مالک الانصاری شعر [illegible] شعر [illegible]
[illegible] الرحیم قوله و علی الثلثة الذین خلفوا الآیة گفت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
[illegible] کعب بن مالک [illegible] عبدالله بن کعب بن مالک [illegible]
[illegible] رسول علیه السلام [illegible] غزاة تبوک [illegible] رسول علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] تبوک [illegible] رسول علیه السلام [illegible]
تا رسول علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] تبوک [illegible] کعب بن مالک [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible] ابو خیثمه [illegible]
علیه السلام غزاة تبوک تمام کرد [illegible]
[illegible] رسول علیه السلام در مدینه آمد [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول علیه السلام از ایشان [illegible]

شدم در روی من تبسمی کرد با خشم و مرا گفت رنجا ... تا پایان من گفتم یا رسول الله اگر بجای تو دیگر کسی بودی من با او عذرها
آوردمی که از من قبول کردی ولکن با تو جز راستی نتوانم گفتن چه اگر جز راستی گویم ترا وحی معلوم کند و من با تو جز راست نتوانم گفتن مرا
هیچ عذر نبود جز توانی و تکاسل [illegible] خدای توبه من قبول کند [illegible] رسول علیه السلام نظر
بقوم کرد و گفت اما هذا فقد صدقکم الحدیث [illegible] تا خدای [illegible] حکم است من برخاستم و از
مسجد بیرون آمدم قوم من [illegible] ملامت [illegible] چرا عذری [illegible] قبول کردی [illegible]
استغفار [illegible] پشیمان شدم و خواستم [illegible] دروغ زن کنم [illegible]
گفتم [illegible] رسول علیه السلام [illegible]
هیچ سخن نگوید و [illegible] ما سخن نگفت و جواب سخن [illegible]
داشتم [illegible] رسول علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] جواب [illegible] خدای و رسول [illegible]
گفتم [illegible]
کعب بن مالک [illegible]
[illegible]
[illegible] یا رسول الله [illegible]
گفتم [illegible] یا رسول الله [illegible]
[illegible]
[illegible] کعب بن مالک [illegible]
کخدای [illegible] مسجد [illegible]
مسجد در شدم طلحة بن عبیدالله برخاست [illegible] رسول [illegible] سلام کردم ۱۲۴۰
در روی رسول علیه السلام [illegible] بشارة باد [illegible]
گفتم یا رسول الله امن عندک ام من عند الله [illegible] لا بل من عند الله [illegible]
لقد تاب الله علی النبی والمهاجرین والانصار الایة الی قوله وکونوا مع الصادقین من گفتم یا رسول الله [illegible]
[illegible] رسول علیه السلام گفت [illegible]
[illegible]
صدق [illegible]
تخلف [illegible]
برایشان تنگ شد [illegible] وضاقت علیهم انفسهم [illegible]
یعنی [illegible] وظنوا ان لا ملجأ من الله الا الیه [illegible]
شدند [illegible]
و قوله [illegible] وقال الشاعر شعر [illegible] بیقین شناختند

کایشان [illegible] خدای [illegible] تاب علیهم لیتوبوا [illegible] توبه [illegible] توفیق توبه داد و الطاف کرد
بایشان [illegible] تاب الله علیک ای [illegible] التوبة [illegible] قبول توبه ایشان کرد
تا [illegible] ان الله هو التواب الرحیم [illegible]
[illegible] اللّٰه [illegible]
ان الله هو التواب الرحیم [illegible] بخشاینده [illegible]
قوله تعالی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ ۝ مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ
۱۲۰ ای آنان که گرویدید بترسید از خدای و باشید با راست گویان نباشد اهل مدینه را و آنان که پیرامن ایشانند
مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا
از عرب که باز پس ایستند از رسول خدای و دریغ نکنند تن خود از تن او آن بآنست که نرسد ایشان را تشنگی و نه
نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطَئُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَيْلًا
رنج و نه گرسنگی در راه خدای و نه نهند پای بجای که خشم آرد کافران را و نیابند از دشمن دریافتی
إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ۝ وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً
مگر بنویسند ایشان را بآن کرداری نیک که خدای تعالی ضایع نکند مزد نیکوکاران و نفقه نکنند نفقه کوچک
وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا
و نه بزرگ و نبرند وادی الا بنویسند ایشان را تا جزا دهد ایشان را خدای نیکوتر آنچه
يَعْمَلُونَ ۝ وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ
کرده اند و نباشد مؤمنان که بروند همه چرا نروند از هر گروهی از ایشان
طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ
جماعتی تا فقه آموزند در دین و بترسانند گروه خود را چون باز شوند با ایشان تا باشد که بپرهیزند
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً
ای آنان که گرویدید کارزار کنید با آنان که نزدیک اند از کافران و باید تا یابند در شما درشتی
وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ۝ وَإِذَا مَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ
و بدانید که خدای با پرهیزکارانست و چون فرو فرستند سورتی از ایشان که گوید کدام را
زَادَتْهُ هَٰذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ۝ وَ
بیفزود این سورت ایمان اما آنان که ایمان آوردند بیفزاید ایشان را ایمان و ایشان شادمان باشند
أَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ
و اما آنان که در دلها ایشان بیماریست بیفزاید ایشان را کفر با کفر و بمیرند و ایشان
كَافِرُونَ ۝ أَوَلَا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ
کافر باشند نمی بینند که ایشان را بیازمایند در هر سال یکبار یا دو بار
ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذَّكَّرُونَ ۝ وَإِذَا مَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ نَظَرَ بَعْضُهُمْ
پس توبه نکنند و نه ایشان عبرت گیرند و چون فرو فرستند سورتی بنگرند بعضی

إِلَىٰ بَعْضٍ هَلْ يَرَاكُم مِّنْ أَحَدٍ ثُمَّ انصَرَفُوا ۚ صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُم بِأَنَّهُمْ

با یکدیگر می‌گویند شما را کسی از کسی پس برگردیدند برگردانید خدای دلهای ایشان بانکه

قَوْمٌ لَّا يَفْقَهُونَ ۝ لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ

گروهی اند که نمی‌دانند آمد شما پیغامبری از شما سخت بر او آید کرنج

حَرِيصٌ عَلَيْكُم بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ۝ فَإِن تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ

حریص است بر شما مؤمنان مهربان و بخشاینده است اگر برگردند بگو بس است مرا خدای نیست خدای مگر او

عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ ۖ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ۝ قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله در این آیه خطاب کرد

بر او اعتماد کردم و او خداوند ملک بزرگوار است

با مؤمنان و ایشان را امر کرد با تقوا از خدای و بترسید با صادقان و راستگویان باشید نافع گفت محمد و مجاهد ابن جریج گفت مع المهاجرین و دلیلش قوله للفقراء المهاجرین الی قوله هم الصادقون ضحاک گفت مع النبیین والصدیقین امر میفرماید ایشان را باشی تا فردا با ایشان باشی و اولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین بعضی دیگر گفتند مراد آنانند که در این آیه ذکر ایشان کرد فی قوله رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه الآیة فمنهم من قضی نحبه ومنهم من ینتظر آنان که قضا نحب کردند حمزه بود و جعفر بن عبدالمطلب و جعفر بن ابی طالب و آنکه منتظر بود امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود گفت از رسول صلی الله علیه وآله که مع علی بن ابی طالب و اصحابه گفت یا علی ابو طالب باشی و اصحاب ایشان و جابر بن عبدالله انصاری روایت کرد از ابو جعفر الباقر علیه السلام که او گفت مع الصادقین مع آل محمد یا آل محمد باشی با ایشان بن زیاب گفت راست گوی چنانچه سر کسی بود مانند که خدای تعالی ذکر ایشان کرد گفت وعلی الثلاثة الذین خلفوا عبدالله عباس گفت با آن باشی که ایشان صادق النیة خالص العمل مستقیم القلوب باشند راست نیت خالص عمل راست دل آنان که با رسول بتبوک شدند دون آنان که تخلف کردند عبدالله مسعود گفت وکونوا مع الصادقین و این قرائت و قرائت عبدالله عباس و عبدالله مسعود گفت اند روع با خدای و هزل راست نشود تا آن قدر که بعضی از شما بنده را وعده دهد آنکه وفا نکند اگر خواهی بخوانی یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین هیچ در قرآن رخصتی یعنی در دروغ گفتن و در خبر آمد که بنده راست میگوید لا یزال الصدق حتی یکتب عند الله صدیقا تا بنزدیک خدای نام او در جریده صدیقان بنویسند و ان العبد لا یزال یکذب حتی یکتب عند الله کذابا و بنده تا دروغ میگوید تا چندان دروغ بگوید که بنزدیک خدای نام او در میان دروغ زنان بنویسند و در خبرات که رسول علیه السلام گفت علیکم بالصدق فان الصدق یهدی الی البر وان البر یهدی الی الجنة وایاکم والکذب فان الکذب یهدی الی الفجور وان الفجور یهدی الی النار گفت بر شما باد که راست گوئید که صدق راه نماید ببر و بر راه نماید ببهشت و دور باشید از دروغ که دروغ راه نماید بفجور و فجور راه نماید بدوزخ و در خبرات که روزی ابوذر غفاری رحمة الله علیه حدیثی روایت میکرد از رسول علیه السلام جماعتی گفتند این دروغ میداشت و تصدیق آن نکردند چون رسول علیه السلام در ابوذر شکایت بازو کردند رسول علیه السلام گفت ما اظلت الخضراء ولا اقلت الغبراء اصدق لهجة من ابی ذر گفت آسمان سایه بر کسی نیفکند و زمین کسی بار بر نگرفت راستگوتر از ابوذر و چون این بگفت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مجلس با عمر رسول علیه السلام گفت الا هذا الرجل المقبل فانا الصدیق الاکبر وانا الفاروق الاعظم قوله ما کان لاهل المدینة ومن حولهم من الاعراب ان یتخلفوا عن رسول الله گفت نباشد اهل مدینه را ظاهر او نفی است و معنی نهی چنانکه گفت وما کان لکم ان تؤذوا رسول الله یعنی تاکید و حوالی و حواليات اهل مدینه را و آنان که گرد بر گرد مدینه اند از اعراب جهینه و مزینه و اسلم و اشجع و بنی غفار که از پیغامبر علیه السلام باز پس ایستند و تخلف کنند او فرود و آن مع الفعل در تاویل مصدر است در محل رفع باسم کان ولا یرغبوا بانفسهم عن نفسه و نه آنکه رغبت نمایند بخویشتن و تن و جان خود از او و از تن و جان او یعنی خود را حمایة

و جان او را بر قتال و تن و جان خود را بقا او نکنند یقال رغب فیه اذا اراده و رغب عنه اذا لم یرده ذلک بانهم این بسبیل تفضیل آنکه ایشان بهایی آنست که لا یصیبهم ظمأ نرسد بایشان تشنگی یقال ظمئ یظمأ ظمأ فهو ظمئ و ظمآن و الظماءة ما الظما ولا نصب و نه رنجی و النصب و النصب والتعب واحد یقال نصب ینصب نصبا فهو نصب و ناصب و دلیله قاسیة تعب گرگ ولا مخمصة و نه گرسنگی و اصل آن کلام من خموص البطن باشد یقال رجل خمیص البطن و امرأة خمصانة فی سبیل الله فی جهاد الاعداء و قتال المشرکین در راه خدای که غزا است و جهاد با مشرکان ولا یطؤن موطئا و پای ننهند و هیچ جای ننهند و هیچ قدمی برنگیرند که دران کافران را غیظی و خشمی باشد ولا ینالون من عدو نیلا و نرسند دشمنان را هیچ اصابتی نکنند از قتل و جراحت و ایشان را زخم برسد و نه ایشان را بغارت و سلب مالی و حرمانی الا کتب لهم الا آنکه ایشان را بدان عملی صالح بنویسند حق تعالی این آیه بر سبیل ترغیب فرمود مؤمنان را بر جهاد و باز نمود که هیچ حالتی از حالات و نه خطوتی از خطوات و هیچ رنجی اندک و بسیار بایشان نرسد الا ایشان را بدان حسنتی بنویسند و خدای جل جلاله ان الله لا یضیع اجر المحسنین کار نیکوکاران ضایع نکند و این آیه از جمله آیات است که دلیل میکند بعدل خدای تعالی و آنکه عمل هیچ عامل با اندک و بسیار بعفو و بلطف و مغفرت در حکم این آیه خلاف کردند قتاده گفت این حکم خاص است برسول علیه السلام چون او بنفس خود بجهاد رفتی هیچ کس را از مسلمانان روا نبودی که از وی تخلف کردندی اما آنان که از بعد وی بودند تا امام واجب نیست جمله مسلمانان را که با ایشان مساعدت کنند و این مذهب ماست در آنکه جهاد فرض بر کفایت است چون جماعتی که بایشان غنا و کفاف باشد بان قیام کنند از باقی بیفتد ولید گفت و عبدالله بن المبارک و الفرایک والسبیعی و ابو جابر و سعد بن عبدالعزیز گفتند این آیه عام است جملات را اول و آخر ایشان را این زید گفت این آنگه بود که در مسلمانان قلتی بود فاما چون مسلمانان بسیار شدند این آیه منسوخ شد بقوله تعالی وما کان المؤمنون لینفروا کافة الآیة و این قول صحیحست از آنجا که درست شد که جهاد از فروض کفایاتست و اگر حکم آیه منسوخ نبودی جهاد از فروض اعیان بودی قوله ولا ینفقون نفقة صغیرة ولا کبیرة عطفست بر آیه اول گفت و نفقه نکنند نفقه اندک و بسیار کوچک و بزرگ ولا یقطعون وادیا و قطع هیچ مسافت نکنند از زمین سر که روند وادی از آن میگویند که زا الا کتب لهم الا ایشان را بنویسند تا بوقت جزا خدای تعالی ایشان را پاداش دهد بیشتر و بهتر از آنکه کرده باشند جا نعمی بسیار روایت میکنند از رسول علیه السلام چون امیرالمؤمنین علی و ابو الدرداء و ابو هریره و ابو امامة الباهلی و عبدالله بن عمر و جابر بن عبدالله و عمران بن حصین که رسول علیه السلام گفت هر که نفقه بفرستد برای غزا زیان و او بجای بنشیند هر درمی هفتصد درم بنویسند او را و هر که او بنفس خود غزا کند هر درمی که در آن خرج میکند خدای تعالی او را در قیامت هفتصد هزار درم عوض بدهد آنگه این آیه برخواند والله یضاعف لمن یشاء قوله وما کان المؤمنون لینفروا کافة کلبی گفت از عبدالله عباس که سبب نزول این آیه آن بود که چون رسول علیه السلام بغزا رفتی هیچ کس از مسلمانان باز نماندی الا منافقان و معذوران از اصحاب بلا چون خدای تعالی در حق منافقان آیات فرستاد و عیب و نفاق ایشان آشکارا کرد چون بغزاة تبوک تخلف کردند مسلمانان گفتند ما دیگر پس هرگز باز پس نمانیم از رسول علیه السلام که او برود و اگر سریه‌ای بغزا فرستد چون پس از آن رسول علیه السلام سریه‌ای نامزد کردی بغزای جمله مسلمانان برفتندی و رسول را تنها رها کردندی در مدینه خدای تعالی این آیه فرستاد وما کان المؤمنون لینفروا کافة گفت مؤمنان نباید تا جمله بروند و رسول را رها کنند قوله کافة نصب است بر حال اشتقاق و معناه بانشان جمله و عموم و اصل او از کف باشد که منع بود برای آنکه چون جمع باشند ممانعت کنند دشمن را منع کنند فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة آنگه گروهی بروند و گروهی با رسول علیه السلام مقام کنند تا او فقه آموزند و قوم خود را که رفته باشند بغزا چون باز آیند بیاموزند و وعظ و زجر کنند ایشان را این قول عبدالله عباس است و ضحاک و قتاده و مجاهد گفت این آیه در حق گروهی آمد از صحابه رسول که ایشان ببادیه رفتند عرب رفته بودند ببادیه تا ایشان را فقه آموزند چون عتاب منافقان که تخلف کردند بغزاة تبوک بشنیدند بترسیدند پس از آن همه بازگشتند ایشان آن کار رها کردند و با ایشان برفتند خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت چرا همه نه آنکه با سریه می‌بیدند

رسول‌ما نشنوند و فقه نیاموزند تا چون بنزدیک قوم خود باز شوند ایشان را بیاموزند و ایشان را وعظ و زجر کنند تا از معاصی حذر کنند
حذر کنند کلبی گفت آیة در حق اسدی که ایشانرا قحطی رسید برخاستند و بمدینه آمدند و گفتند ما
آمدیم تا فقه آموزیم از رسول علیه السلام سفر کردن گرفتند و راهها پلید بکردند و اسعار گران شد خدای تعالی این آیه فرستاد گفت ... کردند
چرا گروهی از ایشان نیامدند و فقه نیاموختند تا چون با قوم خود رجوع کردند ایشانرا وعظ و تذکیر کنندی تا ایشان حذر کردندی
و حسن بصری گفت مراد باین فرقه جماعه نافر اند و معنی آیة آنست که چرا از هر فرقی گروهی بغزا برفتند تا استیقان و بصیرت شدندی
بنظر و اعتبار در احوال کفار و نصرة خدای مسلمانان را و خذلان و کافران را تا چون با قوم خود شدندی کافرانرا ایشان را تحذیر کردندی
و ترسانیدندی تا ایشان انکار نیاوردندی تا ایشان را مثل آن رسید که ایشان را رسید و باقر علیه السلام روایت کرد که از عبد الله عباس و
ضحاک حکایت کردیم چون مسلمانان بسیار شدند خدای تعالی گفت همه بجهاد نروید که چون جماعتی بروند جماعتی با رسول مقام کنند
تا فقه آموزند که نوبه ایمان برسند و ایشان مقام کنند و گروهی استدلال کردند باین آیة بر وجوب عمل بخبر واحد گفت خدای تعالی
حث کرد طائفه را بر تفقه تا چون باز قوم خود روند ایشانرا فقه آموزند و طائفه لفظ واقع است بر جماعتی اندک
که عدد ایشان عدد تواتر نباشد بل جای بود که عبارة بود از یکی کس چنانکه در قوله و لیشهد عذابهما طائفة من المؤمنین و اگر یکی حاضر باشد
هم روا باشد و اگر قول ایشان و انذار ایشان قبول کردن واجب نبودی در انذار و اعلام ایشان قوم خود را هیچ فایده نبودی جواب آن
گوییم که لفظ انذار اقتضا میکند بیش از وجوب تفقه بر طائفه و تعلیم باشد بر که بر اهل بلاد و یکطائفه اسمی باشد که بعدد
آنقدر که ایشان بعدد تواتر باشند و خبر ایشان را ایجاب علم کند و اگر تسلیم کنیم که این یکی باشد حاجتی اندر آن نکا چون انذار ایشان واجب بود
قبول ایشان واجب شد که چون شنوند بیش از آنکه نظر کنند و بحث کنند و خدای تعالی عند انذار منذران بر شنوندگان ایجاب حذر کرد قبول
باشد بل روا بود که حذر بعد از بحث عن ذلک باید کردن بسبب که چون خاطر وارد آید مکلف را عند خطور الخاطر واجب بود اول که بحث
کند و بکند و اعتقاد کند اما واجب بود نظرات تا چون نظر کند و علم حاصل کند خود را اگر بخبر موافق ادله باشد قبول واجب بود و هم
چنین ممتنع نباشد که بر مستمعان انذار بحث و نظر و اجتهاد واجب باشد تا از آن اقوال قبول آن کنند که موافق ادله باشد و الله
اعلم بالصواب قوله یا ایها الذین آمنوا قاتلوا الذین یلونکم من الکفار حق تعالی باین آیه خطاب کرد با مؤمنان و گفت ای گروهی
هرکجا عجمی نزدیکترند بکشید با آنان که بشما نزدیکترند و متعلق اند از خویشان و همسایگان و نزدیکان ... در معرض خدای
کرخدای تعالی گفت و انذر عشیرتک الاقربین و چنانکه رسول علیه السلام گفت الجار احق بصقبه و آیة دلیل است بر آنکه واجبست بر اهل ۱۲۲۴
هر ثغری قتال کردن با آن کافران که در نواحی و ولایت ایشان باشد بسبیل دفاع از خویشتن و از بیضه اسلام چون بر او خائف
باشند و اگر چه امام حاضر نباشد و آنکس که او قریب باشد اگر و یا بعد که ترک کنند که باذن امام کند مصیب باشد اگر باذن امام کند
مخطی باشد و لیجدوا فیکم غلظة این امر بر غلظت و باید تا بر شما درشتی یابند با ایشان رفق و این نکنید و مفضل عن عاصم خواند غلظة
بفتح الغین و ابو الحسن اخفش گفت من قیس شناختم و زجاج گفت دو ره لغت فتح و ضم و کسر و کسر فصیح تراست یعنی درشتی باشد
باشی با ایشان که چون چنین باشید ایشان شما را چنین یابند برای آنکه واحد موجود را علی ما هو به یابد و اعلموا ان الله مع المتقین یعنی
که خدای با آنان باشد که از معاصی اجتناب کنند یعنی بنصرة قوله و اذا ما انزلت سورة بعضی از ایشان گفتند ما زیادت بعضی گفتند
با ایشان آمدند تا از او رجا سلط شود ما زما و حیثما انجا در جواب داد فا باز آمد فی قوله فمنهم و ضمیر راجع است با منافقان در
قول حسن بن جریج حق تعالی گفت چون سوره فرو آید گفتند و از آسمان بزمین فرستند از جمله منافقان کس باشد که گوید بعضی ببعضی اگر گویند
ایکم زادته هذه ایمانا کدام است که این سوره کرا ایمان بیفزود بر سبیل تهکم و تعزیه یعنی ما را از جمله این سوره هیچ ایمان بنفزود حق تعالی جواب داد
ایشانرا و گفت اما مؤمنان را این سوره بیفزود ایمان و ایشان بتنزیل این سوره شادمان اند و حقیقت آنست که ایشان عند تنزیل

ایمان

ایمان بیفزاید و بکن چون این زیاده عند تنزیل سوره بود انرا بسوره اضافه کرد ضحاک گفت از عبد الله عباس مراد بسوره سوریست محکم
که در او احکام حلال و حرام باشد و اما الذین فی قلوبهم مرض و اما آنان که در دل ایشان بیماری باشد یعنی شک و نفاق سوره ایشان را
پلیدی بر پلیدی بیفزاید یعنی کفر با سر کفر یعنی ایشان عند تنزیل سورة کفر بیفزایند حوالة با سوره هم از این طریق است که گفته شد و مثله قوله
کفی بالسلامة داء اثرا در وقت درستی بسبب آنکه درستی سبب آن ... حاصل آید و سلامت او ابدی کند و قال الشاعر
شعر اراهم تدرجنی بعد صحة و حسبک داء ان تصح و تسلما و مراقوا و هم و هم کافرون و عطف
در وقت حال و بمیرند ایشان و کافر باشند یعنی ملازم بر کفر بمیرند اهل کلام در زیادة و نقصان ایمان سلف برآنند که ایمان زیاده و نقصان
پذیرد و از صحابه روایت کرده اند و حدیث رسول علیه السلام که گفت لو وزن ایمان علی بایمان اهل الارض لرجح ایمان علی و مثل این عمر گفت در حق
ابو بکر و از امیر المؤمنین روایت کردند که او گفت ان الایمان یبدو لمظة بیضاء فی القلب فکلما ازداد الایمان عظما ازداد ذلک البیاض حتی یبیض القلب
کله و ان النفاق یبدو لمظة سوداء فی القلب فکلما ازداد النفاق ازداد ذلک السواد حتی یسود القلب کله گفت ایمان سپیدی باشد که در دل
پدید آید چندانکه ایمان زیاده می‌شود آن سپیدی زیاده می‌شود تا همه دل سپید گردد و نفاق سیاهی باشد که در دل پدید آید چندانکه
نفاق و کفر ایشان سیاهی بیفزاید تا دل همه سیاه شود و لذلک گفت و ایم الله بخدای که اگر دل مؤمن شکافی سپید یابی دلش و اگر دل منافق شکافی
سیاه یابی دلش و از تابعین مانند ابن جریج روایت کرده اند و حقیقت آنست که چندانکه ایمان زیاده گردد دل منور گردد و هر آنچ آن باشد که او
کند ... نظر و دلیل و کر نظر کند او را علمی دیگر پدید آید و حاصل آید و آنکس که او ایمان بعلم جمله اندر بیند تفصیل بداند علم او زیاده بود چنانکه
یکی از ایشان چون عدد سورتها قرآن بداند که ایمان دارد که جمله قرآن حقست و تصدیق کند کلام خدای و وحی و تنزیل اوست آنکه سوره‌ها
قرآن یک یک می‌آموزد و می‌شناسد بهریک ایمان تازه میکند و اظهار یکی وجه استدلال طلب میکند و دلیلی دیگر بر آنکه کلام خدای
و کلام مخلوق است زیادة در ایمان بر این وجه باشد اما آنکه ایمانی باشد ناقص این نه برای آنکه ایمان عبارتیست از جمله علوم توحید و عدل و
علوم عدد علم نبوة و امامة و وعد و وعید که تا مجتمع نبود ایمان نخوانند از پس بعضی از این علوم ایمان نباشد که جمله باشد قوله اولا یرون
الف استفهام است تعارض و عطف را واو ... در او و باستفهام تقریع و ملامت گفت نمی‌بینند جمله قرا بیا خواندند الا حمزه و یعقوب که بتا
خواندند خطاب للمؤمنین گفت نمی‌بینند شما که مؤمنانید که ایشان یعنی منافقانرا در یک سال در یک دو بار امتحان و ابتلا کنند
به بیماری و اجاع و این قول عطیه است مجاهد گفت بقحط و شدة قتاده گفت بغزو و جهاد و گفتند در سمن و گفتند ایشانرا امتحان کنند تا یک
بار معترف شوند و یک بار منکر و این سرّ منافقان باشد ... حمانی گفت از انجاکه است و این بعیدست مقاتل حیان گفت ایشانرا
رسوا کنند با اظهار نفاق ایمان گفت ... بعضی و قوله ترحلا و باشد و بعموم ... و ... نصب و بر مصدر بود کانه قال افتنا و فتنتین
ثم لا یتوبون ثم لا هم یذکرون انکار ایشان نه توبه کنند و نه اندیشه کنند و نه پند گیرند که ... اندیشه بلا و امتحان کنند و در آیات و هم
من تامل و تفکر کنند و لا هم یتفکرون و اذا ما انزلت سورة نظر بعضهم الی بعض حق تعالی در این آیه ذکر منافقان کرد و ذکر علم ایشان
و اظهار نفاق ایشان گفت چون سوره فرو فرستند بعضی از این منافقان بعضی بیکدیگر نگرند هل یریکم من احد و اختصاره
هست و التقدیر و قالوا هل یریکم من احد که کسی شما را می‌بیند یعنی هیچ کس را با نظر هست اگر کسی را با ایشان نظر باشد بنشینند
و بجای بیاشند که مسلمانان بخویشتن مشغول باشند بگریزند و برخیزند و باز گردند تا آن نشنوند که تعییر آنکه بایشان در حق
ایشان بود و بعضی دیگر گفتند ثم انصرفوا عن العمل بذلک انکه رعایت کردند بر ایشان گفت صرف الله قلوبهم خدای تعالی دل ایشان بگردانید
از رحمت خویشتن عقوبت هم علی کفرهم و نفاقهم بانهم قوم لا یفقهون بآنکه ایشان نمیدانند با آنکه می‌گوانند تا بدانند و شاید که خبر
باشد و بر سر کردند خدای ایشانرا بر کرداند که ایشان بر کرده اند بعقوبت انکه اندیشه نمیکنند و بحق و اجب است بر ایشان نیاندیشند
قوله لقد جاءکم رسول من انفسکم حق تعالی گفت امد بشما پیغمبری هم از شما بجهول که شما او را نشناسید و حسب و نسب و اصل و قرار او

دردیانه و صیانة اوسه گفت من العرب من بنی اسمعیل از عرب از فرزندان اسمعیل عبدالله عباس گفت در عرب هیچ قبیله نیست
که الا در نسب رسول است ان قد از مضری و ربیعی و یمانی انصاری و صادق علیه السلام گفت از ولادة جاهلیت چیزی بادی نرسید یعنی پدران او همه کافر
نبودند ابوالحویرث روایت کند از عبدالله عباس که گفت رسول صلی الله علیه وعلی آله گفت ما ولدنی من سفاح اهل الجاهلیة شی ما ولدنی
الا نکاح کنکاح اهل الاسلام گفت مرا از ادا سفاح اهل جاهلیت نزاد مرا الا نکاحی چون نکاح اهل اسلام و این هم دلیل است که آبا و اجداد او
همه کافر نبودند و در اخبار آمد که بعضی انبیا بودند و بعضی اوصیا و بعضی ملوک و جمله قرا خواندند من انفسکم و در جمع نفس و در شاذ خواند
عباس و ابن عطیه و عبدالله بن قسیط المکی و زهری و ابن محیصن و نیز روایت کرده اند از فاطمه زهرا علیها السلام که خواند من انفسکم بفتح
فا و افعل تفضیل از نفاسة یعنی از شما اشرف و بزرگوار تر و نفیس تر پس شما قتاده گفت او را از شریف تر ین ایشان کرد تا حسد نبرند
باو مبنی بیان گفت عزیز علیه ما عنتم نعلیه صفت رسول و خبر مقدم علی ای شق علیه ما عنتم ما مصدریه ای عنتکم ای کرم
و شقا کم بحث سختی آید برو یعنی بر و من کلبی گفت عنتم و بزه کار شما قتیبی گفت رنج شما و زیان شما عبدالله عباس گفت ضلال شما
ابن الانباری گفت هلاک شما حریص علیکم حریص است بر شما یعنی بر ایمان و صلاح شما قتاده گفت حریص است بر ضلال شما تا ایمان آرید قرا
گفت بر وجیلات شما که در دوزخ شوید بالمؤمنین رؤف رحیم بمؤمنان مهربان و بخشاینده است حسین بن الفضل گفت
هیچ پیغامبر را خدای تعالی دو نام خود بنخواند الا رسول ما را که او را گفت رؤف رحیم در این آیه و خود را گفت ان الله بالناس لرؤف
رحیم یحیی بن جعده گفت عمر که را این آیت در مصحف ثبت نکرد تا دو گواه که گواهی دادند که این آیت کان روایت کرد یا دو هر دو
بیاوردند خزیمة گفت که انا خواهم که روالله کذلک بعد از رسول خدای چنین بود و گفتند این آخر آیتست که در قرآن آمد و این سوره آخر
سورتیست که تمام فرود آمد از قرآن قتاده گفت آخر القرآن عهدا بالسماء الآیتان فی براءة خاتمه در خبر است که صالح مری در خواب دید
علیه السلام گذشته بود جماعتی صحابه با او نشسته بر یکی از جمله اشارات ایشان در اراده درخواست تا بشنید رسول علیه السلام ابتدا دست گرفت
و بالای صحابه بنشاند در میان گفتند یا رسول الله این کیست که او را رفعت دادی بر بزرگان صحابه گفت این مردیست که در ختم تلاوت
خاتمه سوره براءة میخواند لقد جاءکم رسول من انفسکم تا باخر سوره فان تولوا گفت اگر روی بگردانند و پشت بر کنند و اعراض کنند از تو و ایمان
نیارند فقل حسبی الله بگو بس است مرا خدای و بالقوة و معاونة او مرا بکس حاجت نیست لا اله الا هو جز او خدای دیگر نیست علیه توکلت بر او
اعتماد کردم و تکیه کردم و او خداوند عرش بزرگست و بخصوص عرش آمده است از اقوال و اخبار گفته شده است قال و جه لا عادت
سوره یونس علیه السلام این سوره صد و نه آیتست هزار و هشتصد و سی و دو کلمتست و هفت هزار و پانصد و شصت و هفت حرفست
در روایتست از ابو امامه از ابی بن کعب که رسول صلی الله علیه وعلی آله گفت هر که سوره یونس بخواند خدای تعالی بعدد هر کسی که ایمان داشت بیونس
و انکه نداشت و بعدد آنان که با فرعون غرق شدند ده حسنت بنویسد قوله تعالی عز و جل ۱۲۳۶
بسم الله الرحمن الرحیم
الر تلك آیات الکتاب الحکیم ۔ اکان للناس عجبا ان اوحینا
ان ایتها کتاب محکمات بود مردمان را عجبی که وحی کردیم
الی رجل منهم ان انذر الناس و بشر الذین آمنوا ان لهم قدم صدق
بمردی از ایشان که بترسان مردمان را و مژده ده آنان را که بگرویدند که ایشان راست سابقه اخلاص
عند ربهم قال الکافرون ان هذا لسحر مبین ۔ ان ربکم الله
بنزدیک خدای ایشان گفتند کافران این جادوییست روشن بدرستی که خدای شما خداست
الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش یدبر الامر
آنکه بیافرید آسمانها و زمین در شش روز پس مستولی شد و بر عرش تدبیر میکند کارها را

ما من شفیع الا من بعد اذنه ذلکم الله ربکم فاعبدوه افلا تذکرون
شفاعت خواهی نکند مگر از پس فرمان او آن خداست خداوند شما بپرستید شما او را پس آیا پند نمی گیرند
الیه مرجعکم جمیعا وعد الله حقا انه یبدؤ الخلق ثم یعیده لیجزی الذین
با وست بازگشت شما همه وعده خدای است براستی که او ابتدا کند خلق را که باز آرد تا پاداش دهد آنانرا
آمنوا و عملوا الصالحات بالقسط والذین کفروا لهم شراب من حمیم و عذاب الیم
که ایمان آرند و عمل صالح کنند براستی و آنان که کافر شدند ایشان را شرابی از آب گرم و عذابی دردناک
بما کانوا یکفرون ۔ هو الذی جعل الشمس ضیاء والقمر نورا و قدره منازل
بانچه کافر شدن باشند او خدایست که کرد آفتاب را روشنایی و ماه را روشنایی و منزلها ساخت او را
لتعلموا عدد السنین والحساب ما خلق الله ذلک الا بالحق یفصل الآیات لقوم
تا بدانید عدد سالها و شمار نیافرید خدای آن مگر براستی تفصیل داد آیاتها را برای قومی
یعلمون ۔ ان فی اختلاف اللیل والنهار وما خلق الله فی السموات والارض
که دانند در گردش شب و روز و آنچه بیافرید خدای در آسمانها و زمین
لآیات لقوم یتقون ۔ ان الذین لا یرجون لقاءنا و رضوا بالحیوة الدنیا واطمأنوا بها
دلیلهاست گروهی را که بترسند آنان که امید ندارند ثواب ما را و راضی شدند بزندگانی دنیا و ساکن شدند بآن
والذین هم عن آیاتنا غافلون ۔ اولئک مأواهم النار بما کانوا یکسبون
و آنان که ایشان از آیات غافلند ایشانرا جای ایشان دوزخ بود بانچه کرده باشند
ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات یهدیهم ربهم بایمانهم تجری من تحتها الانهار
آنان که ایمان دارند و کار نیکو کنند ثواب دهد ایشانرا خدای ایشان با ایمان ایشان میرود زیر جویها
فی جنات النعیم ۔ دعویهم فیها سبحانک اللهم و تحیتهم فیها سلام
در بهشتها دعوی ایشان در آنجا خدایا که توئی و تحیت ایشان در آنجا درود باشد
و آخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین ۔ ولو یعجل الله للناس الشر استعجالهم
و بازپسین دعوی ایشان آن بود که سپاس مر خدای را خداوند جهانیان اگر شتاب کند خدای با مردمان بدی چنانکه شتاب میکنند
بالخیر لقضی الیهم اجلهم فنذر الذین لا یرجون لقاءنا فی طغیانهم
بنیکی گذارده شدی بایشان وقت مرگ ایشان بگذاریم آنان را که امید ثواب ما ندارند تا در گمراهی ایشان
یعمهون ۔ قوله الر الآیة الر گفتیم که چنانکه الم و طه برای آنکه این علامت سوره است و قرآن و وقف و ابن کثیر متحیر شوند
و نافع و ابو جعفر الر بتفخیم خوانند حمزه و کسائی و ابو عمرو و ابن عامر بامالة خوانند و از عاصم خلاف است
حمزه و ابو عمرو باماله روایت کنند و دیگران بتفخیم ابجد در حروف مقطع آمده است گفته شد در سورة البقره عکرمه و سعید جبیر و ضحاک گفتند
الر و حم و ن چون جمع کنی الرحمن باشد قتاده گفت من اسماء القرآن ابو روق گفت فاتحة السورة و گفتند انا الله و گفتند
قسم و سوگند است مجاهد و قتاده گفتند مراد بآیات آیات توریت و انجیل و کتابها پیشین است برای آنکه تلک اشارة باشد
بمولی غائب و دیگر مفسران گفتند مراد آیات قرآنست و کتاب قرآنست و حکیم محکم است و این بقرآن لایق است و دیگر آنکه ذکری
نرفته است توریت و انجیل را و قرآن را ذکر میرود و تلک مانع نیست از آنکه اشارة باشد بحاضر چنانکه گفت الم ذلک الکتاب

وبا قرائت پس تلک اینجا بمعنی هذه باشد و ذلک اینجا بمعنی هذا چنانکه رفته است و حکیم بمعنی محکم باشد بحلال و حرام و حدود و احکام
مقاتل گفت محکم است از باطل و هیچ دروغ نیست و این فعیلست بمعنی مُفعَل کقول الاعشی فی وصف قصیدة شعر وغریبة تأتی
الملوک حکیمة ۞ قد قلتها لیقال من ذا قالها ۞ و گفته‌اند رواست که فعیل بمعنی فاعل دلیله قوله و انزل معهم الکتاب بالحق
لیحکم بین الناس فیما اختلفوا فیه چنین گفت حکیم ای حاکم بالعدل والاحسان و ایتاء ذی القربی و ینهی عن الفحشاء والمنکر والبغی و بالجنة
لمن اطاعه و بالنار لمن عصاه گفت قرآن کتابیست حکم کننده بعدل و احسان و عطا دادن خویشان و نهی کردن از کار زشت و منکر
و ظلم کردن و وعده بهشت آنرا که طاعت باشد و وعید دوزخ آنرا که نافرمان باشد عطا گفت حاکم است بارزاق و آجال و بنفی
الدوات و بحسب بحلت اکان للناس عجبا عبدالله عباس گفت سبب نزول این آن بود که چون رسول علیه السلام بیرون آمد و دعوی
پیغمبری کرد قرآن گفتند خدای از آن بزرگتر است که او را از آدمیان پیغامبری باشد خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت مردمان را یعنی اهل مکه را
عجب می‌آید که ما وحی کردیم بمردی از ایشان یعنی محمد صلی الله علیه و علی آله ان مع الفعل در تأویل مصدر است در محل رفع باسم
کان و عجبا نصبست بر خبر کان والتقدیر اکان ایحاؤنا الی رجل منهم عجبا وحی کردن ما بمردی از ایشان عجیبست و قوله ان انذر الناس
ان مع الفعل در محل نصبست بانکه مفعول اوحیناست و در جای مصدر است ای اوحینا الیه انذار الناس و تبشیرهم گفت بیم کن مردمان را
بترسان یعنی کافران که در دوزخ و مؤمنان را که ایشانرا بشارت ده که نزدیک خدای ایشان قدم صدق است و ان مع اسمها و خبرها در محل نصبست
بوقوع البشارة علیه عبدالله عباس گفت بمعنی قدم صدق منزلتیست نیکو با عمالی صالح که تقدیم کرده‌اند ضحاک گفت ثواب صدق
مجاهد گفت الاعمال الصالح باشد علی بن ابی طلحه گفت از عبدالله عباس بخیر سابق شده باشد ایشانرا از سعادة در روز اول قتاده
گفت سلف صدق زید بن اسلم گفت شفاعت رسول است صلی الله علیه و علی آله الریان گفت ایمان ایشانست عطا گفت مقام صدق که
کار از زوال نبود و در وی تحیری نبود بل نعیمی مقیم باشد و خلودی که با آن مرگ نبود حسن گفت عملی که تقدیم کرده باشد صالح بر آن
تقدیم کنند ابوحاتم گفت منزل صدق نظیره قوله رب ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق عبدالعزیز بن یحیی
گفت معناه فی قوله ان الذین سبقت لهم منا الحسنی زجاج گفت منزلتی رفیع باشد و گفته‌اند قدم تقدیم خداست سبحانه و تعالی این
امت را بذکر ایشان در بعث و نشور بعد از قیامت و هو من قوله علیه السلام نحن الآخرون السابقون یوم القیمة و قدم مقدم باشد
و فعل بمعنی مفعول کالقبض والنقض انکه اینجا ذکر او را با صدق و آنرا زصفت است کمسجد الجامع و حب الحصید ابن الاعرابی ١٢٤٨
القدم المتقدم فی الشرف ریش دو باشد در شرف قال العجاج شعر ذل بنو العوام من آل الحکم ۞ و ترکوا الملک لملک ذی قدم
او ذی اقدام ای ذی تقدم ابوعبیده و کسائی گفتند هر سابقی در خیر و شر او نزدیک عرب قدم باشد یقال لفلان قدم فی الاسلام
و لبعضهم قدم صدق و قدم سوء و این لفظ مؤنث است حملا علی قدم الجارحة یقال قدم حسنة و قدم صالحة قال حسان بن
ثابت لنا القدم العلیا الیک و خلفنا لاولنا فی طاعة الله تابع و قال ذو الرمة شعر لکم قدم لا ینکر الناس انها مع الحسب العادی
طمت علی البحر وقال الآخر شعر صدقت بهم قدم الفخار و عودت انسابهم رغضا من خالق قال الکافرون گفتند کافران
این سحریست روشن و هذا اشارة باشد بقرآن که ذکر او رفت فی قوله تلک آیات الکتاب الحکیم و کوفیان خواندند لساحر
مبین بمعنی فاعل و بر این قرائة هذا اشارة باشد برسول علیه السلام حاشاه من ذلک قوله ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض
فی ستة ایام حق تعالی گفت خداوند شما آن خداست که آسمانها و زمینها بیافرید در شش روز با این همه که بگردد و اختراع آن
با چندین انواع بدایع و عجائب و بیان کردیم که لفظ رب در حق تعالی مطلق گویند و در حق جز خدای مقید ثم استوی علی العرش
و بر عرش مستولی و مثل این آیت در تفسیر سورة الاعراف گذشت و در خلق آسمان و زمین در شش روز با آنکه قادر بود که بیک
طرفة العین بیافریند دو قول گفتند یکی آنکه دانست که مر ایشانرا در آن لطفی و اعتباری باشد و روا بود دیگر مکلفان را

چون بشنوند هم لطف باشد و وجه دوم آنکه بتدریج آفریدن چنانکه آدمی را بتدریج می‌رساند و انحال تا در رتبه باشد انعلیم
اتفاق و دعوی طبع و ایجاب و بخر طبیان مبطل آن گشتند و قوله یدبر الامر کارها تدبیر و تقدیر میفرماید و ابو القاسم گفت روا باشد
که خلق آسمان و زمین باین مدت راست شود و مقدور نبود مرساقة افزودن کالجمع بین الضدین و ان یکون الجوهر لا فی محل و این
چیزی نیست این اختراع جوهر نیست و جهل او بوجود موقوف نیست نه وقتی دون وقتی این هیچ وقت نباشد و لا قادر لذات قادر
باشد بر آنکه چنانکه خواهد بیافریند مادام تا در ازل نباشد و نه چیزیست جمع ضدین و احتیاج حرکة بمحل آنکه گفت ما من شفیع
هیچ شفیعی نیست الا از پس فرمان او یعنی تا او فرمان ندهد کس را شفاعت نرسد و شفیع سائل باشد در باب اسقاط مضار از
غیری و ایجاب و بعید گفت سائل باشد در حق غیری زیاده منافع حق تعالی بیان کرد که کس را شفاعت نباشد الا بفرمان خدای
تعالی آنان که گفتند از مشرکان هؤلاء شفعاؤنا عند الله این بتان ما را شفیع باشد بنزدیک خدای طمع بریدند و بدانستند که این شفاعت
نرسد ایشانرا و هیچ کس را تا خدای دستوری ندهد هر چه محتملست در آنچه سه معنی ذلکم یعنی ملک اینچنانکه شاعر گفت
شعر ولعمر شیئی بنکم جا نابه ۞ ذکر بمعنی نا من قوله هما یرشون و منه العرش ذکر بمعنی سریر فی قوله ولها عرش عظیم و هر شخصی
که از عظیم خواند از قمر سرایر باشد ذلکم الله ربکم و خدای شما است که از شما مستحق عبادتست با نعمتهای که با شما کرد از اصول نعم که هم
سلمان یکی ان تام شود ان حق و قدر توحق و غیره ذلک العقل فاعبدوه او را بپرستید که سزاوار پرستش اوست بفعل این نعمتها
افلا تذکرون اندیشه نمی‌کنید الیه مرجعکم جمیعا حق تعالی بطریق تذکیر نعم خلق را دعوت کرد در آیت اول باز در این آیه بطریق ترغیب
و تخویف و تحذیر گفت مرجع و بازگشت شما با او خواهد بود و جمیعا نصب او بر حال است ای مجتمعین وعد الله نصب او بر مصدر است
ای وعدکم الله وعدا حقا و قیل وعد الله وعدا و حق ذلک الوعد حقا و روا بود که نصب حقا بر حال بود انه یبدؤ الخلق ثم یعیده ابتدا
خلق او کند و ابتدا انشا از عدم و هیچ نابوده باز اعادة کند پس از آنکه نیست کرده باشد و مراد خلق مخلوقست و جمله قرا انه
خوانند بکسر همزه علی الابتدا مگر ابوجعفر که او خواند انه بفتح همزه علی تقدیر لانه او بانه کما قال الشاعر شعر احقا عباد الله ان
لا قیا بتنه او یلتقی الثریا رقیبها ۞ فراء گفت الف بر آن باشد که مفعول حقا بود او حقا انه چنانکه در بیت هست لیجزی الذین آمنوا
وعملوا الصالحات بالقسط تا خدای جل جلاله آنانکه ایمان آورده باشند و عمل صالح کرده جزا دهد براستی و داد بعدل و
داستان چنانکه از حق ایشان هیچ نقصان نکند آنگه ابتدا کلامی دیگر کرد گفت والذین کفروا لهم شراب من حمیم بما کانوا ایشانرا
شرابی باشد از حمیم یعنی بغایت گرم تا آنکه فعیل بمعنی مفعول عرب هر چه بجوشانند آنرا حمیم خوانند قال المرقش شعر وکل یوم
لها مقطرة فیها کما معدة حمیم و عذاب الیم و نیز ایشانرا عذابی بود سخت مولم بدرد آرنده بواجب و استحقاق بآنکه کافر آمده باشند
قوله هو الذی جعل الشمس ضیاء او آن خدائیست که آفتاب سبب روشنائی روز ساخت و ماه سبب روشنائی شب ابو علی گفت
ضیاء از دو وجه بیرون نیست یا جمع ضوء باشد کسوط و سیاط یا مصدر ضاء یضوء ضیاء باشد کالقیام و عاد عیاد الکلبی
گفت روی ماه و آفتاب با اهل هفت آسمانها را روشنائی میدهد و پشت شان با اهل هفت زمین را و گفته‌اند ضیاء بلیغتر از
نور باشد برای آن آفتاب را ضیاء گفت و قمر را نور و یقال اضاء النهار و اظلم اللیل ولا یقال اضاء اللیل و حق تعالی در آفتاب
و ماه دو علامت و دلالت نهاد و در گردانیدن ایشان در هوا معلق بی دعامه از زیر و علاقه از بالا الا که هر روز از سیر مقدر که
در بند و آنرا بر یکی صفت نکان و یکی که از او صف کرد بالخنس الجوار الکنس و سیر ایشان چنان نهاد که راجع نشوند و قوله وقدره
منازل گفتند قدر بمعنی جعل کرد و برای آن متعدی کرد او را بدو مفعول و بعضی گفتند آن خواست وقدر له منازل او ازالقدر
کرد منازل بعضی گفتند ضمیر راجع با قمرست برای آنکه او اقرب المذکورینست و نیز برای آنکه اختلاف او بیشتر است از آنکه
ماهها عرب بر او دست از محرم تا بذی الحجه و معاملات و مداینات و آجال دیون و جز آن بر ماههای اوست که علامت آن اهلّه باشد

ومنازل بیست وهشت منزلست بعدد شبها ماه چنان در هر شب که در هوا باشد که بینندوآنا وگفته اند در بیست وهشتم آفتاب به
آنوقت اجتماع تابان وقت که دوازده درجه ماکه بیش او بماند پس اختلاف منیم فی ذلک هر شب یک منزل باشد از بنهالها
ونامهای منازل اینست الغفر الزبانی الاکلیل القلب الشولة النعائم البلدة سعد الذابح سعد بلع سعد السعود سعد الاخبیة
فرغ الدلو المقدم فرغ الدلو المؤخر بطن الحوت الشرطان البطین الثریا الدبران الهقعة الهنعة الذراع النثرة الطرف الجبهة
الزبرة الصرفة العوا السماک وابن اسماء کواکبست که منازل ماه باشد وگفته اند وقدرها یعنی برای آفتاب ومهها منازل تقدیر کرد
ولکن اکتفا کرد بذکر یکی از ذکر دو چنانکه گفت والله ورسوله احق ان یرضوه وچنانکه شاعر گفت شعر رمانی بامر کنت منه ووالدی
بریا ومن جول الطوی رمانی ومنازل شمس وقمر وزهره ومشتری ومریخ وزحل وعطارد که جمله هفت اند این دوازده است که ازا
بروج میخوانند وآن حمل است وثور وجوزا وسرطان واسد وسنبله ومیزان وعقرب وقوس وجدی ودلو وحوت
آنکه از تقدیر او جل جلاله است که مقام این کواکب در این بروج مختلف ساخت قمر ماه در هر برجی دو روز وثلث روزی باشد وفلک
به بیست وهشت روز ببرد ومقام آفتاب در هر برجی یک ماه باشد وفلک بیک سال ببرد ومقام عطارد در هر برجی پانزده روز
باشد وفلک بشش ماه ببرد ومقام زهره در هر برجی بیست وهشت روز باشد وفلک بده ماه ببرد ومقام مریخ در هر برجی چهل
پنج روز باشد وفلک بسالی ونیم ببرد ومقام مشتری در هر برجی یک سال باشد وفلک بدوازده سال ببرد ومقام زحل در هر
برجی دو سال ونیم باشد وفلک بسی سال ببرد وگفته اند آفتاب چند صد وشصت بار در ربع مثل زمینهاست در زمین از ماه بهتر است
بسی وند بار وآفتاب از ماه بهتر است هزار وششصد وچهل وچهار بار علی ما زعم اهل الحساب والله اعلم بتحقیق ذلک آنکه یاد
کرد که این حرام کردم گفت لتعلموا عدد السنین والحساب تا شما عدد سالها بدانید وحساب بشناسید برای آنکه حساب ایشان دو گونه است
یکی حساب تازیانست وآن بر ماهاست ویکی حساب پارسیانست وآن بر آفتابست این بر فضول باشد وآن بر اهله آنگه گفت این
بخلقنا ندیدم بباطل بحکمت آفریدیم نه بازی نفصل الآیات لقوم یعلمون تفصیل میدهیم آیات ما ودلالات را برای قومی که دانند واند
کثیر وابو عمرو وحفص خوانده اند یفصل بیا علی اسم الله تعالی وباقی قرا بنون علی اخبار الله تعالی عن نفسه علی سبیل التعظیم وقوله
ما خلق الله ذلک این اشارت بخلق دون اعیان چه اگر اشارت با عیان بودی تلک بودی ان فی اختلاف اللیل والنهار در اختلاف
شب وروز در پی یکدیگر گفتند یکی آنکه اختلاف آمد شد باشد برای آنکه بخلاف یکدیگر باشند چه قطع مسافت باشند در ۱۲۵۰
جهات مختلف واکوان باختلاف جهات متضاد شوند فعل بر اختلاف یقال اختلفت الی فلان مدة آمد شد کردم بنزد
فلان معنی یعنی شب می آید وروز میشود وروز می آید وشب میشود وقول دیگر آنست که مختلف اند وبا یکدیگر نمانند در شکل چه
یکی نورانی است وروشن ودیگر مظلم وتاریک پس از این وجه بخلاف یکدیگر اند وقول سیم آنست که مختلف اند در طول وقصر که
روز دراز است وشب کوتاه وگاه شب دراز است وروز کوتاه وهر چه از شب بکاهد در روز بیفزاید وهر چه از روز
بکاهد در شب فزاید ودر سال دو روز باشد که شب وروز برابر باشند یکی آنکه آفتاب بسر حمل فرود آید وما خلق الله فی السموات
والارض وآنچه خدای تعالی در آسمان وزمین آفریده است در آسمان از ماه وآفتاب وستارگان وبروج ومنازل وکواکب ثوابت
وسیاره وانواع فرشتگان وعرش وکرسی ولوح وقلم وبهشت وآنچه در زمین آفریده از انواع حیوان وجماد از کوهها ودریاها
وآدمیان وجنیان وبهایم وسباع ووحوش وطیور وآنچه تفصیل آن دراز است لآیات در این جمله آیاتی هست ودلالاتی و بیانی
اما آنکه متقی باشد واز عقاب او بترسد واز معاصی او اجتناب کنند عبدالله عباس گفت سبب نزول این آیة آن بود که کافران
گفتند ای محمد آیتی بیار ما را تا ما بتو ایمان آریم حق تعالی این آیات فرستاد وگفت این همه آیات وبینات وحجج ودلالاتست
بر الهیت ووحدانیت من ولکن کسی را آیات باشد که در آن نگرد آنگه گفت ان الذین لا یرجون لقاءنا آنکه ثواب ما امید ندارند

واز عقاب ما نترسند وایمان ندارند ببعث ونشور وانکار ایشان را باز دما علی بیا آمدن وملاقات حساب وکتاب ورضوا بالحیوة
الدنیا وبدنیا کافی دنیا که نزدیکتر است راضی شده اند وهمه ایشان از آن بدنیا شود واطمأنوا بها وبدنیا ساکن شده اند ودلت
باو باز داده واعتماد کرده بود وآنان که از آیات وادله وحجج ما غافلند بجنبند عبدالله عباس گفت مراد بآیات ما قرآنست
ومحمد وحملان بر عموم کردن اولی تر باشد وبعضی اهل لغة گفتند رجا در این آیه بمعنی خوفست چنانکه هذلی گفت شعر اذا لسعته
النحل لم یرج لسعها وخالفها فی بیت نوب عوامل وعلی ذلک فسر قوله تعالی ما لکم لا ترجون لله وقارا ای لا تخافون لله عظمة
وتفسیر لقاء بیش از این مستقصی رفته است اولئک مأویهم النار آنان که بدین صفت باشند آتش را ایشان را ماوی وجای ومرجع است
بآنچه کرده باشند وآن هم از آن آیاتست که دلیل عدل میکند وانکه جزا بر عمل باشد ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات گفت آنان
که بگرویدند وعمل صالح کردند واین آیه واشاه این جمله دلیلست بر آنکه عمل صالح از ایمان نباشد یهدیهم ربهم بایمانهم خدای تعالی ایشانرا
هدایه دهد بایمانشان هدی در این آیه بمعنی ثوابست یعنی ثواب دهد ایشانرا بایمانشان نظیره قوله والذین قتلوا فی سبیل الله فلن
یضل اعمالهم سیهدیهم این سیتیهم برای آنکه پیش از کشتن وشهادة هدایت بایمان باشد وکرتره دهد بعد آنه بهشت هم معنی
ثواب باشد تجری من تحتهم الانهار در زیر ایشان جویهای رود وایشان در بهشتهای نعیم باشند مجاهد گفت یهدیهم بالنور
علی الصراط کما قال تعالی ویجعل لکم نورا تمشون به در خبر است که رسول صلی الله علیه وآله جبرئیل را گفت کیف یجوز امتی الصراط امة
من صراط چگونه گذرانند برفت وباز آمد وگفت خدایت سلام میکند ومیگوید امتک تجوز الصراط بنوری وعلی بن ابی طالب وحوض
بنور تو گذرند ولقه تو بصراط بنور علی فنور امتک بنور علی ونور علی من نورک ونورک من نور الله گفت تو بصراط بنور من
گذری وعلی بن ابی طالب بنور تو گذرد وامت تو بصراط بنور علی بگذرند ونور امت تو از نور علی باشد ونور علی از نور تو
نور تو از نور خدای در خبر است که رسول صلی الله علیه وآله گفت چون بنده مسلمان گور بیاید عمل صالح پیش او آید بر نکوترین صورتی
وخوشترین بوی گوید تو کیستی که من از این نکو روی ونکو سیرت ونکو طریقه تر ندیدم گوید من عمل صالح توام انگه نور او شود وقائد او بهشت
وکافر چون سر از گور بیرون آید عمل بد او در صورتی زشت وخبیث ترین بوی گوید تو کیستی که من از تو زشت تر روی ندیدم گوید
من عمل بد توام وبا تو با تو مفارقت نکنم تا ترا بدوزخ رسانم واین مثل رسیل گفته است وبعضی دیگر گفته یهدیهم ربهم بایمانهم
الی الاعمال الصالحه ای یجعل ایمانهم لطفا لهم فی الطاعات والاعمال الصالحة خدای تعالی ببرکت ایمان ایشانرا هدایه دهد ولطف کرد
تا عمل صالح کنند وثواب بهشتی برسند تجری من تحتهم الانهار که در آنجا جویها روان باشد از زیر ایشان یعنی از زیر کوشکها ودرختها
وبستانهای ایشان وگفته مراد آنست که تجری من دونهم وبین ایدیهم مراد آنست که در زیر ایشان رود وایشان نظاره باشند ومراد آنست
که در حکم ایشان میرود وبا ایشان ارزد باشد وبعضی اهل معانی گفتند در کلام حذفی واختصاریست وتقدیر آنست که یهدیهم ربهم بایمانهم
الی مکان ولی جنة تجری من تحتها الانهار ودر اخبار هست که جوهای بهشت در اخادید وشقوق نرود بل بر روی زمین رود بقدرت
وقدرت از ادات میرانند ودر خبر است که هر چهار جوی یک جا میرود از آب وشیر وانگبین وباده ولکن دیگر آمیخته نشود وبعضی
دیگر گفته که مراد آنست که تجری من تحت امره وفی تصرفهم چنانکه گفت قد جعل ربک تحتک سریا ومعلوم است که جوی در زیر مریم بنود
وآنا در حکم او بود وبر تحت امر ودر فرمان او ومثله قوله تعالی حکایة عن فرعون الیس لی ملک مصر وهذه الانهار تجری من تحتی ای فی
حکمی وتحت تصرفی قوله دعویهم فیها سبحانک اللهم ای قولهم وکلامهم سخن ایشان وگفتار ایشان در آن بهشتها آن بود که گویند سبحانک
اللهم بارک ومنزهی از هر چه نقص باشد وعیب دارد طلحة بن عبیدالله گفت از رسول علیه السلام پرسیدند که سبحان الله تفسیر آن
گفت هو تنزیه الله من کل سوء تنزیه خدای باشد از همه عیبها ابن الکوا از امیر المؤمنین علی پرسید که سبحان الله چه باشد گفت
کلمة رضیها الله لنفسه کلمتی است که خدای تعالی برای خود پسندیده است معتزلی گفتند این کلمه علامت باشد میان اهل بهشت وخدم

ایشان در باب طعام چون ایشان را آرزو طعام و شراب باشد سبحانک اللهم ایشان طعام و شراب حاضر کنند بر خوانها
طولانی خوان بیل در میان بود بر آنجا انواع طعام چون از طعام و شراب فارغ شوند شکر خدای بگذارند فذلک قوله و آخر دعویهم ان الحمد
لله رب العالمین و مراد آنست که این آخر سخن باشد که ایشان را آن ذکر سخن نگویند تا آن سخن دیگر گویند ولکن باضافه با اول این آخر اشد
و حقیقة دعوی قول باشد که بآن دعوی کنند با کاری و تحیة تکرمة باشد بحال نیکو و اینجا ملک را تحیة خوانند و قال عمرو بن معدیکرب
شعر اذور بها ابا قابوس حتی انیخ علی تحیته بجند ای علی ملکه و قال زهیر بن جناب الکلبی شعر من کل ما نال الفتی قد نلته الا التحیة و سلام
و خطاب نیکو و تحیة از آنجا خوانند که معنی او راجع است با تمام احوال از رجوع طیبه و حیاک الله ایضا و تحیه اهل بهشت سلام باشد
یعنی بسلامت رسیدی بعضکم بر سلام کنند چنانکه در باب گفت و فرشتگان بر ایشان سلام کنند چنانکه گفت والملائکة یدخلون علیهم
من کل باب سلام علیکم و خدای بر ایشان سلام کند چنانکه گفت سلام قولا من رب رحیم و ابن کیسان گفت افتتاح کلام توحید
و عدل کنند و اختتام شکر و حمد و قوله ان الحمد لله رب العالمین ان مخففه است از ثقیله و التقدیر انه الحمد لله و حاضر شاذ
و کار باشد کقول الشاعر شعر فی فتیة کسیوف الهند قد علموا ان هالک کل من یحفی و ینتعل و در شاذ بلال بن ابی برده و ابن محیصن
خواندند بتثقیل ان الحمد لله قوله و لو یعجل الله للناس الشر استعجالهم بالخیر در آیه حذفی و اختصار هست و معنی آنست و تقدیره
لو یعجل الله للناس اجابة دعائهم فی الشر کاستعجالهم بالاجابة فی الخیر لقضی الیهم اجلهم ای فرغ من هلاکهم و تعجیل هلاکهم حق تعالی در باب
بالنود که تعجیل از باب خیر باشد من حق معجل دائم و تعجیل از باب شر باشد در ان تعجیل حکم بل تاخیر کنم اگر خدای تعالی تعجیل کردی
در دعا آدمیان چنین باید دیگر اینجا اجابت آن چنانکه در باب خیر کرده است و میکند زود هلاک بر ایشان اول و اجل بر اه
با ایشان رسیدی مجاهد گفت این آن باشد که مرد در وقت مجادله بر خود و اهل و مال و ولد خود نفرین کند و گوید لا بارک الله فیه
و عجل الله هلاکک و دمر الله علیک و انجز بنی مانند خدای تعالی گفت من این دعا تعجیل اجابت کنم که ایشان را این دعا از ایشان کند و وقت و دم
بیشمان باشد و قتاده همین گفت شهر بن حوشب گفت در بعضی کتب خواندم که خدای تعالی فرشتگان موکل کرد تا با نخرین من در
حال تعجیل گوید بر وی منویسید و مثله فی هذا المعنی قوله و یدع الانسان بالشر دعاءه بالخیر و کان الانسان عجولا و قوله لقضی
الیهم اجلهم عامه قراء خواندند لقضی الیهم بفعل مجهول و رفع اجل مگر ابن عامر و یعقوب و در شاذ عوف و عیسی که ایشان
خواندند لقضی الیهم اجلهم بفعل مستوی و اسناد الی اسم الله تعالی و نصب اجل بوقوع الفعل علیه و اعمش خواند لقضینا الیهم
اجلهم و در مصحف عبدالله مسعود چنین است و بعضی مفسران گفتند آیه در نضر بن الحارث آمد که او گفت دعا کرد اللهم ان کان هذا ١٢٥٢
هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة من السماء الآیه و لام در قوله لقضی جواب او است و لو چون در اثبات شود و جواب
هم اثبات باشد معنا و امتناع چیزی بود از برای امتناع چیزی دیگر چنانکه در این هست و قوله استعجالهم نصب او بر مصدر است
لا من لفظ الفعل و اضافه مصدر با مفعولات و مثله قولهم ضربته ضرب زید عمرا ای ضربا مثل ضرب زید عمرا و قوله الیهم
بآن کفت که در قضی معنی فرغ مضمر کرد و او را بالی تعدیه کند و مثله قوله للذین یؤلون من نسائهم بر آن آنکه در وی ایلاء معنی بعد
چنان این معنی در وی تضمین کرد تعدیه کرد او را بحرف که بعد را بآن تعدیه کنند بمعنی دیگر گفته اند و الی متعاقب باشند در باب
تعدیه فعل با او تقول العرب قضیت الیه و الاصل قضیت له کما یقال اوحیت له و الاصل اوحیت الیه قال الله تعالی بان ربک
اوحی لها و یقال فرغت الی فلان و لفلان و قال الله تعالی سنفرغ لکم ایه الثقلان و قضا در مثل این موضع بر در آوردن باشد و فعل کم انتهی
یقال قضیت الامر فانقضی ای اتممته فتم و منه قوله تعالی فوکزه موسی فقضی علیه یعنی اجل با ایشان انجامد و بر اجل ایشان
و مرگ با ایشان رساند فنذر الذین لا یرجون لقاءنا فاقعقب باشد و الا بس رها کنیم اما آن گروهی که امید لقاء ما ندارند یعنی آنان که
ایمان ندارند و امید ثواب ما ندارند و از عقاب ما نترسند تا در جهل و تعدی و طغیان خود متحیر میروند و کرد بر تحقیق

در میشوند و از آن کایشانست از خدلان بر سبیل عقوبت بر کفر متقدم و تخلیه خدای تعالی میان ایشان و میان خود بحفظ اعلیهم کفرهم و قطع
یعمهون در محل حال است و العمه التحیر و التردد قوله تعالی عز و علا
١٣ وَإِذَا مَسَّ الْإِنسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ
چون برسد بمردم سختی خواند ما را بر پهلو خفته یا نشسته یا ایستاده چون برگشاییم از او
ضُرَّهُ مَرَّ كَأَن لَّمْ يَدْعُنَا إِلَىٰ ضُرٍّ مَّسَّهُ كَذَٰلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا
سختی برود پنداری نخواند ما را با آن سختی که رسید باو و چنین بیاراسته اند برای گزافکاران آنچه
يَعْمَلُونَ ۝ وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِن قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَاءَتْهُمْ
میکردند هلاک کردیم ما جماعات را از پیش شما چون ستم کردند و آمدند بایشان
رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ
پیغامبرانشان بحجتها و ایشان نیامدند چنین پاداشت دهیم گروه کافران را
ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِن بَعْدِهِمْ لِنَنظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ
پس کردیم شما را خلیفتان در زمین از پس ایشان تا بنگریم چگونه میکنید
وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا ائْتِ بِقُرْآنٍ
و چون خوانند بر ایشان آیتهای روشن گویند آنان که امید ندارند دیدار ما را بیار قرآنی
غَيْرِ هَٰذَا أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِن تِلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ
جز این یا بدل کن او را بگو نباشد مرا که بدل کنم او را از نزد خود نمی پسندیم
إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ۝ قُل لَّوْ
مگر آنچه وحی کنند بمن که من میترسم اگر عاصی شوم در خدای عذاب روزی بزرگ بگو اگر
شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُم بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ
خواستی خدای نخواندمی او را بر شما و نه دانا کردی شما را بآن بایستادم در میان شما
عُمُرًا مِّن قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ۝ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا
عمری از پیش آن چرا خرد ندارید کیست ستمکارتر از آنکه دروغ نهد بر خدای دروغی
أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ ۝ وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ
یا دروغ داشت آیات او را که او پیروز نباشد گناهکاران میپرستند از فرود
اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَٰؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِندَ اللَّهِ
خدای آنچه زیان نکند بایشان و نه سود کند ایشان را و میگویند ایشان شفاعت خواهان ما اند نزدیک خدای
قُلْ أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ
بگو خبر میدهید خدای را آنچه نداند در آسمانها و نه در زمین منزه است او
وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ۝ وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا
و برتر است از آنچه انباز میگیرند و نبودند مردمان مگر گروهی یک خلاف کردند
وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِن رَّبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ
و اگر نه سخنی است سابق شده از خدای تو حکم کردندی میان ایشان در آنچه در آن خلاف کردند

وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِّن رَّبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُم مِّنَ
میگویند چرا فرو فرستاده نشد بروی آیتی از خدایش بگو که غیب خدایراست منتظر باشید که من با شما از
الْمُنتَظِرِينَ ۝ وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً مِّن بَعْدِ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُمْ إِذَا لَهُم مَّكْرٌ
[illegible] و چون بچشانیم مردمانرا بخشایشی از پس سختی که رسیده باشد ایشانرا مکری بود
فِي آيَاتِنَا قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ قوله واذا مس
در آیات ما بگو که خدای زودتر عقاب تراست و رسولان ما مینویسند آنچه مکر میکنید الانسان الضر
الآیه حق تعالی درین آیت جزع آدمی و قلت صبر او بیان کرد و آنکه چون بلائی بدو رسد درگاه من افتد و خویشتن با دعا
و تضرع دهد علی الحالات [illegible]
[illegible]
[illegible]

شعر [illegible]

[illegible]

ائت بقرآن غیر هذا او بدله [illegible]
[illegible]

شعر [illegible]

[illegible]

١٢٥٣

یعوث انکه رسول را فرمود که بگوی ایشان را بر سبیل الزام اتنبئون الله بما لا یعلم تا خدا را خبر دهید از چیزی که او نداند و آن شفاعت
اصنام است و این چیزیست که در علم خدا نیست از انجا که این را اصلی نیست و اگر این را اصلی بودی خدا دانستی فی السموات و لا فی الارض تا خدا را
چیزی بیاموزید که خدا نمیداند و این بر سبیل الزام میگوید بر طریق تهکم و تعریض انکه تنزیه کرد خود را گفت سبحانه و تعالی عما یشرکون
منزه هست و پاکیزه از انکه با او انباز گیرند قوله و ما کان الناس الا امة واحدة فاختلفوا حق تعالی در این ایت خبر داد که مردمان همه یك
امت بودند و امت جماعتی باشد مجتمع بر امری و مستمر بر طریقی و اصل او از ام باشد و آن قصد است و مراد در این ایت که مردمان پیش
از اختلاف بر یك دین و طریقت بودند مفسران خلاف کردند که آن چه دین بود بعضی گفتند دین آدم بود علیه السلام و خلاف نبود پس
خلاف پدید آمد چون قابیل هابیل را بکشت حسن بصری گفت ان دین شرك بود چنانکه خدای تعالی گفت کان الناس امة واحدة
فبعث الله النبیین مبشرین و منذرین و قول اول قول مجاهد و سدی است عبدالله عباس گفت میان آدم و نوح ده قرن بود همه بر حق
و دین شریعت میان ایشان خلاف نبود در عهد نوح خلاف کردند خدای تعالی نوح را فرستاد با ایشان و بعضی گفتند یك قول
بودند بر میثاق و این قول انکس باشد که بذر گوید و بیان کردیم که این معتمد نیست در سورة الاعراف بعضی دگر گفتند با این ناس
اثان را خواست که در سفینه نوح از غرق برستند و در جمله [illegible] ایشان او بنوح همه یك قول و یك ملت بودند بر شریعت نوح
عطا گفت در عهد ابراهیم علیه السلام مردم همه یك ملت شدند [illegible] نمرود و بدین ابراهیم بودند تا عمرو بن لحی خلاف پدید کرد
تفرقی در میان مردم انکه کلبی گفت پیش از ابراهیم مجتمع بودند بر کفر خدای تعالی ابراهیم را بفرستاد مختلف شدند بعضی ایمان آوردند
و بعضی بر کفر باستادند زجاج گفت مراد عرب است که بر کفر بودند پیش مبعث رسول علیه السلام چون رسول علیه السلام بیامد مختلف
شدند بعضی ایمان آوردند و بعضی کافر ماندند و در حرف عبدالله مسعود آنست که و ما کان الناس الا امة واحدة علی هدی فاختلفوا
عنه و این قراة قول اثان را که گفتند ملة اسلام بود تقوی کند و این خبر نیز تقویت این قول کند ان رسول علیه السلام گفت کل مولود
یولد علی الفطرة فابواه یهودانه و ینصرانه و یمجسانه چون جمله مردمان در وقت خلقت بر فطرة اسلام باشند تا معقل و اغراض شده
بکفر مادر و پدر باشند دلیل آن کند که مردم بر اسلام بوده باشند پس از آن بدخول شبهات و فقد فکر و نظر و دعوت مادر و پدر
و حب نشو و عادة و تقلید و ما بدین اسباب کافر شده باشند قوله فاختلفوا الخلاف که ذهاب باشد در دو جهت یا بیشتر
از جهات و حد مختلفین ان بود که یکی قیام مقام صاحبش نباشد فیما یرجع الی ذاته چون سواد و بیاض و علم و جهل و لولا کلمة
سبقت من ربك اگر نه کلمتی است سابق شده از خدای تعالی که [illegible] در دنیا تعجیل عقوبت نکند این قول کلبی است ابو روق ١٢٨٦
گفت کلمه سابق آنست که خدا تعالی دنیا را مدتی کرده است و آن مدت را اجلی نهاده است بعضی دگر گفتند آن کلمه انست که خدا تعالی
بگفته است که هیچ کس را عقاب نکند الا بعد اقامة الحجة علیه چنانکه گفت و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا حسن گفت کلمه آنست
که در سابق حکم او رفته است که حکم نکند میان ایشان در انچه در آن خلاف میکنند بثواب و عقاب الا روز قیامت لقضی بینهم فی
الدنیا میان ایشان حکم کرده شدی کافر را [illegible] در دنیا تا مؤمن بهشت شدی و کافر بدوزخ و ابو روق گفت لقضی بینهم
یعنی قیامت را [illegible] بر ایشان و گفت لفرغ من هلاکهم هلاك بکردی ایشان را و از ایشان فارغ شدی و عیسی بن عمر خواند لقضی
بینهم بر فعل مستقیم اسنادا الی اسم الله تعالی حکم کردی خدای تعالی میان ایشان در انچه ایشان در ان خلاف میکنند و در قراة عامه حکم کردی
میان ایشان بر فعل مجهول و معنی یکی باشد چه آنکه حکم نیز با خدای تعالی مسند بود و یقولون لولا انزل علیه آیة من ربه انکه
حق تعالی از کفار حکایت کرد که ایشان گفتند لولا انزل چرا نمی فرستد خدای بر محمد آیتی و دلالتی و علامتی در ارشاد
علامتی بود که ایشان عند آن مضطر و ملجا گردند بمعرفت صدق او [illegible] معجز بود چه معجزات رسول را علیه السلام بی اندازه بود [illegible]
ایتی خواستند بیرون قران خدای تعالی گفت بگو ای محمد انما الغیب لله غیب خدا راست و او داند که مصلحت مکلفان در جیت آن

قضا

از اظهار آیات و ایراد معجزات و مکلفان عند کدام صلاح نزدیك تر باشند بایمان با انکه اقتراح کنند که باشد که در آن مصلحت نبود
این با خدای تفویض بباید کردن که او علم الغائبات و عالم بمصالح و مکلفان انکه گفت بگوی ایشان را که انتظروا خدای وعده داده است از استیصال
از ضرع مؤمنان و ظفر ایشان کسی نیز گفت انتظروا انی معکم من المنتظرین [illegible] ما لا بد منه و معنی آید که استماع السماع [illegible] نحو قوله فلولا
انه کان من المسبحین للبث فی بطنه الی یوم یبعثون و قوله لولا عمرك لهلك عمرو که بمعنی تحضیض آید چنانکه در این آیه هست قوله
و اذا اذقنا الناس رحمة من بعد ضراء مستهم حق تعالی در این آیه خبر داد که چون بچشانیم مردمانرا یعنی کافرانرا و این عموم را تخصیص
بقرینه بباید کردن من قوله اذا لهم مکر فی آیاتنا برای انکه این صحیح حال کافران نباشد رحمتی یعنی نعمتی و خصبی من بعد ضراء از پس قحطی
و تنگی و درویشی و سوء حالی که بایشان رسیده باشد اذا لهم مکر فی آیاتنا این اذا دوم جواب اذا اولست و این را اذا المفاجاة
گویند و برای آن صالحست که جواب او باشد که اذا اسم [illegible] متضمن فعل برای انکه اذا اول ظرفست و ظرف را جای باشد
از عامل و عامل او جواب او باشد و این جواب فعل باید یا چیزی که در معنی فعل بود چنانکه در آیه هست من تولهم مکر فی آیاتنا
و التقدیر و اذا اذقنا الناس رحمة بعد الضراء مکروا فی آیاتنا و لکن در معنی فرقی بسیار باشد میان انکه فعل صریح گفتی و میان آن
که این جمله گفت از مبتدا و خبر برای انکه اینجا مبالغتی هست که آنجا نیست چه اینجا معنی آنست اذا لهم مکر ثابت حاصل مستقر لا
یندل و اگر این معنی که در اذا مفاجاة هست از سرعت و فجاة و معنی انکه چون ما چنین کنیم بعوض انکه بایستی ایشان شکر کنند
و در حمد ما ایستند که بنگرید ناگاه و [illegible] اندیشه ایشان را در آیات ما مکری باشد مجاهد گفت مراد بمکر استهزا و تکذیب است مقاتل
گفت آن که گفتند این مکر آنست که ایشان عند آن حال نگفتندی که این خیر و نعمت است که خدای تعالی بما داد گفتندی سقینا بنوء کذا
ما را بنوء عقرب و سرطان و حوت و مانند این آب دادند و باران فرستادند باران را با نجوم حواله کردندی و نوء [illegible]
ستاره باشد یا فرو شدن که ایشان گفتندی باران آید و علی هذا قوله تعالی و تجعلون رزقکم انکم تکذبون قل الله اسرع مکرا
محمد تو جواب ده و بگو که خدای تعالی سریعتر بمکر تراست یعنی زودتر عقوبت تراست و مکر از خدای تعالی عقوبت باشد و برای آن
مکر خواندند انرا که در برابر مکر ایشان بود بنام [illegible] و وجهی دگر آنست که برای ان مکر خواندند انرا که بصورت مکر بود از امهال
و استدراج نحو قوله سنستدرجهم من حیث لا یعلمون و قوله انما نملی لهم لیزدادوا اثما و لهم عذاب مهین انکه گفت ان رسلنا
یکتبون ما تمکرون فرستادگان ما یعنی فرشتگان که موکل اند بر بندگان مینویسند انچه ایشان میکنند و [illegible]
ارباب مکر [illegible] خدای تعالی با نجوم و حیوان جمله قراء با تا خواندند تمکرون [illegible] و یمکرون خوانده اند
و نیز از یعقوب روایة کردند در شاذ حسن و مجاهد و قتاده ردا علی قوله اذا لهم مکر فی آیاتنا قوله عز و جل
٢٣ هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّى إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ وَجَرَيْنَ
او آنست که میبرد شما را در خشك و دریا تا چون باشید در کشتی و رفتند بایشان
بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ
باد خوش و شاد ماندند بآن بیامد بایشان بادی سخت و آمد بایشان موج از
كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِنْ أَنْجَيْتَنَا
هر جای و گمان بردند که ایشان را گرد در گرفته اند بخواندند خدا را خالص کرده او را طاعت که برهانی ما را
مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ۝ فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي
از این باشیم از شکر کنندگان چون برهاند ایشان را که ایشان ظلم میکنند در
الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ مَتَاعَ الْحَيَوةِ
زمین بناحق ای مردمان ظلم شما بر خودهاست بهره زندگانی

ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ . إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَوٰةِ
پس با ما باشد بازگشت خبردهیم شما را بانچه کرده باشیم مثل زندگانی
الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ
دنیا چون آبیست که فرو آوردیم از آسمان آمیخته شود بدان
نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ
گیاه زمین از آنچه می‌خورند مردمان و چهارپایان تا چون بگیرد زمین زینت خود و آراسته گردد
وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا
و گمان برند اهلش که ایشان توانا شدند بران آید بایشان فرمان ما بشب یا بروز کردیم آنرا درویده
كَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ . وَاللَّهُ
پنداری که نبوده است دی همچنین تفصیل میدهیم نشانها برای گروهی که اندیشه کنند و خدای
يَدْعُو إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ . لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا
میخواند با سرای سلامت و راه نماید انرا که خواهد با راه راست آنانرا که نیکوئی کنند
الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا
نیکو باشد و بهشت و درنرسد بروی ایشان گردی و نه خواری ایشان اهل بهشتند ایشان درانجا
خَالِدُونَ . وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَتَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ مَا
همیشه باشند و آنانکه کردند بدیها جزاء بدی باشد مانند آن و درسد بایشان خواری
لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطَعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا
ایشانرا از خدای از نگاه دارنده پنداری بپوشیده شد رویهای ایشان پارها از شب تاریک
أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ . وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ ۱۲۵۸.
ایشان اهل دوزخند ایشان درانجا همیشه باشند و آن روز که گرد کنیم ایشانرا همه پس گوئیم
لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَاؤُكُمْ فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ وَقَالَ شُرَكَاؤُهُمْ
آنانرا که انباز کردند بر جای خود باشید شما و انبازان شما جدا کردیم میان ایشان و گفتند انبازان ایشان
مَا كُنْتُمْ إِيَّانَا تَعْبُدُونَ . فَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ إِنْ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ
نبودید ما را می‌پرستیدید بسندست خدای گواه میان ما و میان شما اگر بودیم از پرستش شما
لَغَافِلِينَ . هُنَالِكَ تَبْلُو كُلُّ نَفْسٍ مَا أَسْلَفَتْ وَرُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ وَضَلَّ عَنْهُمْ
غافل آنجا بیازماید هر کسی آنچه در پیش فرستاده بود و باز برده شوند با خدای خداوند ایشان براستی و گم شد از ایشان
مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ . قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ
آنچه بودند دروغ میگفتند بگو کیست که روزی میدهد شما را از آسمان و زمین یا کیست که مالکست شنوائیها
وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ
و چشمها و کیست که بیرون آرد زنده را از مرده و بیرون آرد مرده را از زنده و کیست که تدبیر کند کارها
فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ . فَذَٰلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ
گویند خدای بگو چرا نمی‌ترسید شما آن خدای خداوند شماست براستی چیست پس

الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّىٰ تُصْرَفُونَ . كَذَٰلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا
حق مگر گمراهی پس کجا میگردانند همچنین واجب شد عذاب خداوند تو بر آنانکه فاسق شدند
أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ . قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ
که ایشان ایمان نیارند بگو هست از انبازان شما کسی که ابتدا کند خلق را و باز گرداند
فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ . قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ
چگونه میگردانند شما را بگو هست از انبازان شما کسی که راه نماید بحق بگو خدای
يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ
راه نماید بحق آیا کسی که راه نماید بحق سزاوارتر که پیروی کنند یا آنکه راه نیابد مگر که راه نموده شود
فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ . وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ
چه بوده است شما را چگونه حکم کنید و پیروی نکنند بیشتر ایشان مگر گمانرا که گمان
لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ قوله تعالى هو الذي يسيركم الآية قديم جل جلاله
بی نیاز نکند از حق چیزی خدای داناست بانچه میکنید

در این آیة تذکیر نعمة خود کرد با بندگان گفت
اوان خدا است که برد شما را در دریا و خشک یقال سار و سیره برفت و من بروانید مثل وان تمکین باشد و قد ابن عامر
الا ان فی البر و زمین بتا بان ابن عامر و ابو جعفر خوانده‌اند ینشرکم بنون و شین من النشر و آن است که شما را می‌پراکند در زمین
خشک و در دریا ابو بکر گفت جمع ایشان که این خوانده‌اند قوله و بث منهما رجالا کثیرا و نساء و بث تفریق باشد و قوله تعالی فانتشروا فی
الارض و قوله ثم اذا انتم بشر تنتشرون و وجه باقی قرأ که یسیرکم خواندند بسین و یا من التسییر قوله تعالی قل سیروا فی الارض و هو بر معنی
بیکدیگر نزدیک است حق تعالی منت نهاد بر ما بتمکین او ما را از آنکه در زمین میرویم و از با لجواب که حق تعالی گفت من ... دوام شما را ... البحار
و از تمکین و سیرو ... در بحار قدرت ... و پای ... جوارح خلق ... قدرت که فعل با ... کردن از فعل ... چهارپایان
کرده است او ... کردن از خلق او ... ساختن ... رفتن فعل ... بنوعی ... گفت ... دار...
من ... و اگر چه سیر فعل ما ... و بر زمین خشک ... ساحل ... خشک فراخ که ... وشع ... باشد و ... باشد
باشد فعل اشتقاق ... اصل ... فراخ است ... از فراخی ... مستقیم باشد فراخ و اشتقاق او
هم از فراخی است و منه البحر الذی هو الشق و البحیرة الابل التی یشق اذنها و جمع قلیل ابحر و جمع کثیر بحور باشد و ... فراخ
از بحار تشبیه کنند ... حتی اذا کنتم فی الفلک حتی ... حاصل ... کشتی ...
یعنی ... باشد ... فی الفلک ... کشتیها باشد ...
... و الفلک الی ... در آب و فلک ... کردن ... باد ...
و این لفظ ... باشد ... فی قوله الفلک المشحون ... وجرین بهم ...
بانیاب ... کشتیها ... ریح طیبة باد ... باد ... کشتی ... روان ...
بها ... کشتی ... شادمانه شوند بان باد ... جان ... عاصف بادی سخت
بیاید ... و موج ... و جاءهم الموج من کل مکان از هر جانبی ... ترسند ...
... عذاب ... بایشان محیط شد ... دعوا الله در دعا ... خدای ... اخلاص کار
... بدعا ... خدایا اگر ما را ... از جمله شاکران و شکر کنندگان باشیم فلما انجاهم ...

چون خدای تعالی ایشان را بهامان داد ایشان مرحبا ازلم بیغون ایشان را بیمی کرد که ظلم وتعدی کردند در زمین آنگه گفت ای بو ایشان بر لجم زانت
او بردمان ظلم باغی بر خویشتن بغی میکنید وبجای خود بد میکنید قوله وجرین بهم بریح طیبة فلک که جمع هادا ازاینجا تقدیر راست فی بهم
وفی قوله بریح الذرات چنانکه گفت بالقلم وریح مونث است برای آنکه گفت طیبة وبیان کردیم در سورة الاعراف که عرب بسیار
عدول کنند از مخاطبه بمغایبه وان مغایبه بمخاطبه منها قول الشاعر شعر باتت تشکی الی النفس مجهشة وقد حملتک سبعا بعد سبعینا
اغازیها مذکور دانکه با خطاب رجوع کرد وبدرایه همچنین کرد وقوله جاءتها ضمیر راجع است یا با دجا تها ضمیر فلک است که جمع
کرد از آن عاصف از اوصاف مخصوصات است برای آن تا ء تانیث در وی باید فی قوله الکوفیین کحائض وطالق وطامث وحامل چون
این اوصاف مختص است بزنان ومشترک نیست بین الرجال والنساء تا تانیث حاجت نبود تا فرق کند بین التذکیر والتانیث
وبعضی گفتند این علامت نسب است او ذات حیض وطمث وریح ذات عصف والعصف شدة الریح
ولا یستعمل الا فی الریح قال الشاعر شعر حتی اذا عصفت ریح مزعزعة فیها قطار ورعد صوته زجل · وجاءهم الموج من کل مکان
در راست موج اسم جنس است وقوله احیط بهم کنایت است از هلاک ومنه قوله تعالی واحیط بثمره محیطات بهم هلاکت ثم دعوا الله
جواب اذا است وعامل در مخلصین نصب بر حالت ودین مطاعت ونصب او بر مفعول به است وقوله لئن انجیتنا
در کلام حذفی واختصاری هست والتقدیر یقولون لئن انجیتنا وعرب حذف قول بسیار کنند چنانکه بسیاری جای نظائر
این برفت وبعضی گفتند حال ما باشد ومحذوف ولام او لدرین جواب قسمی مضمرست ودر وعم لنکونن جواب آن است
ونون تاکید راست ومن تبیین راست وتبعیض نیز محتمل است آنگه حق تعالی در آیه دیگر گفت فلما انجیهم گفتند چون
با حال سلامت وبجای امان رفتند در امر بغی وظلم رفتند وبغی فساد وتکاری باشد وانجیته ونجیته یعنی واحد باشد وتخوف
بد من چنین وقوله انما بغیکم ازاینجا راست که تکریر ایشان در زمین بغی میکنند بناحق آنگه گفت این ظلم که بر یکدیگر میکنید بر خود
میکنید از آنچه که وبال آن راجع با شماست چنانکه گفت ولا یحیق المکر السیء الا باهله وچنانکه گفت وما ظلمونا ولکن کانوا انفسهم یظلمون
وقولی بر تکت فانما ینکث علی نفسه قوله متاع الحیوة الدنیا نصب عین علی التحذیر چنانکه الاسد الاسد والمعنی احذر الاسد ووجهی
دیگر آنکه بفعل مضمر منصوب باشد کانه قال تبغون الحیوة الدنیا مفعول به باشد ووجهی دیگر آنکه مفعول له باشد العقول انما بغیکم ۱۲۶
علی انفسکم لمتاع الحیوة الدنیا ووجهی دیگر آنکه نصب ور مصدر بمحذوف فعل باشد کانه قال تمتعون الحیوة الدنیا آنگه گفت ثم
الینا مرجعکم پس باز گشت شما با ماست وما خبر دهیم شما را بآنچه کرده باشید وموی بر این موره وعیدات وتهدید ودر خبر
کرامت انجزا زدن وایی را بیان بوقت مقالکه گفت تبغون فی الارض بغی ایشان در زمین بیت برسیدن بود دیگران گفتند هر چند
ما بالشان از بغی بیش ما در ایشان مومنان را عو انک بیشتر جسته آنگه شان ذکر دنیا را وتشبیه کرد او را بآنچه مردم را آزآن رغبت بود گفت
انما مثل الحیوة الدنیا مثل و مثل آنکه ما باشد کتب شبیه ودنیا تانیث ادنی باشد افعل تفضیل وان صفت حیوة است وابن دار را رجوع
دنیا خواند که بر این حیوة دیگر خواهد بود در عقبی آنگه گفت تا چه ماند که حال چون آبی است که از آسمان فرو باریم وحمل قوله فی
باشد که با وتشبیه کند حال مذکور بدوم را بحال مذکور اول فاختلط به نبات الارض نبات وگیاه زمین با آن آمیخته شود وبلی
آن گفت که نبات با آب آمیخته شود یعنی آب باندرو جوانا شیده وما دام آب با او باشد تا نبات نیکوتر وسیراب تر باشد آنکه
تفصیل داد نبات را از هر نوع که باشد انجه مردم خورد چون غله وحبوب وفواکه وانجه انعام خورد از سبزه واز انواع گیاه و
حشیش حتی تا آنکه که تمامی نبات رسد وزینت خود بگیرد وآراسته شود واهل آن زمین گمان برند که ان درست وسلامت وتصرف
ایشان حاصل شود وایشان از استخصار حاصل شود ناگاهی فرمان ما بیاید بشب یا بروز وآن را چون حصید گردانیم که گوئی هرگز نبود بالامس
تا چنان شود که پنداری دی نبوده است غنی قوم بالمکان اذا قام به والمعنی المنزل للمغانی المنازل قال النابغة شعر غنیت بذلک

ازم لک حیرة منها بعطف رسائل ونفود · آنکه خلاف کردند که این تشبیه چیست وانکه است بعضی اهل معانی گفتند تشبیه بآب است چون
از آسمان فرو آید اول پاکیزه باشد وصافی وبسیار وخوش طعم آنگه با نبات مختلط شود طعم بگرداند ورنگ خاک زمین آید تیره شود وچون
مدتی در غدیر وآبگیر بماند متغیر کند وخشک شود متاع دنیا با این ماند وحیوة دنیا وبعضی دیگر گفتند تشبیه بنبات است
که اول چون باید در اوان خود ووقت که هی باعتدال باشد وبا رطوبات باشد نبات بروید تازه وطری وسبز وخوش آید
چند بایستد گرم شود وباران بازایستد گیاه زرد شود وخشک گردد چنانکه در آیه دیگر گفت کمثل غیث اعجب الکفار نباته ثم یهیج
فتریه مصفرا ثم یکون حطاما وبعضی دیگر گفتند حیوة دنیا در قلت لبث وقلت بقاء آن آب وگیاه تشبیه کرد ولفظ حالت آن را
بماند که تشبیه بگیاه ونبات است والله اعلم بمراده کذلک نفصل الایات ما چنین تفصیل دهیم آیات را برای قومی که اندیشه کنند و
بیان وتفصیل برای همه مکلفان است ولکن این قوم را تخصیص کرد بذکر که ایشان منتفع باشند قوله والله یدعوا الی دار السلام الایه
حق تعالی رسول را گفت یا محمد ادع الی سبیل ربک خلقان را با راه من دعوت کن وبیان کار دین ونماز کن که کار رسولان دعوت باشد بسوی
وبیان ملت وطریقت حق را این دعوت بنوا است آنکه دریغ است چون قوم به دعوت دار السلام رسید که هم گفت فی بیع هو رحمت
بی محمد هم راست وانجا گفت تو خاموش باش تا من بنیاد بیاد من بکنم والله یدعوا الی دار السلام چون سرای سرای منت ومعان
معان منت ومیزبان میزبان اولی تر که دعوت من کند پنده دعوت را تمام است تا من باجابت مقرونش کنم ادعونی استجب لکم ان دعوت کرد
منت واجابتش بنوا این دعوت واجابت قوله استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم لما یحییکم اجیبوا داعی الله ومن احسن قولا
ممن دعا الی الله آنگه داعی الله نکو باشد که داعی الله بود چگونه باشد اهل السلام گفتند ان السلام دعا الانام من دار السلام الی دار السلام
فمن اتی فدخولها علیه حرام ومن ابی فلة الکرام ولا نعام اجر شعر ان المجید دعا العبید من الوعید الی المزید فمن ابی فهو طرید ومن اتی
فهو حق المزید ان الوهاب دعا الاحباب من الحجاب الی الثواب · فمن ابی فذلق العتاب ومن اتی فاهل العتاب · ویقال الیوم ابی المغفار
یدعوا من دار البوار ومن دار الفرار الی القرار ومن دنیا الی العقبی ومن دنیا ذنب الی جنة رضیة ومن دار التکلیف الی دار التشریف ومن دار
البلوی الی محل المولی ومن دار الفنا الی دار البقا ومن دار الغنا الی دار الغنا ومن دار الزوال الی دار النوال ومن دار اصلها مدر وعودها
عذر ونفعها ضرر الی دار اصطارها در ودر نهار رحلها عز من لدار وهابکا وا وسطها هنا واخرها فنا الی دار اولها عطا وا
فنا ووا اخرها بقا خدای تعالی گفت خدای میخواند بسرای سلام مفسران در معنی او خلاف کردند قتاده گفت دار الله السلام خدای
وسلام از جمله نامها او است السلام المؤمن سرای سرای او بنده در فنا او در سرای بقا او در تشریف عطا او در رحمت بقا او بدید
لقا او فنعم الدار ونعم الجار ونعم الجوار ونعم المزار زجاج گفت دار السلامة مراد بسلام سلامت است وان دو لغت باشد کالرضاع والرضاعة
واللذاذ واللذاذة قال الشاعر شعر یحیی بالسلامة ام بکر وهل لک بعد قومک من سلام · ای من سلامة برای آنش سرای سلامت
خواندند که در وی با سلامت باشند از آفات وعاهات ونکبات وبلیات از اوجاع وامراض وصعود واعراض از سکرت موت و
حسرت قال الله تعالی ادخلوها بسلام آمنین گفتند مراد بسلامة تحیة است برای آنش سرای سلام خواندند که اهلش آنجا که رسیدند با فشا
السلام واطعام الطعام وصلة الارحام من قوله علیه السلام افشوا السلام واطعموا الطعام وصلوا الارحام وصلوا باللیل والناس نیام
تدخلوا الجنة بسلام ای بسلامة وچون در شوند بسلام در شوند ادخلوها بسلام ومتکلمان در ایشان بسلام در شوند والملائکة یدخلون علیهم
من کل باب سلام علیکم وتحیة ایشان در انجا سلام بود تحیتهم یوم یلقونه سلام وطیب عیش ایشان بسلام بود لا یسمعون فیها لغوا ولا
تاثیما الا قیلا سلاما سلاما وانجه حق تعالی بر ایشان سلام بود سلام قولا من رب رحیم اهل اشارة گفتند سلام برای آن کرد خدای
بر ایشان که ایشان را نجات داد گناه کار ی بیطعم وبزرگوار او ومکر ندیا بعا جناب کردن حق تعالی بر ایشان سلام کند تا من آنش شوند
جابر عبد الله انصاری روایت کرد که رسول علیه السلام گفت در خواب دیدم که جبرئیل بر بالین من بود ومیکائیل بر پایان من با یکدیگر

میگفتند که ما را مثل زدند آنگه گفت بشنو که گوشت بشنواد و دلت دریابد مثل تو و مثل امت تو چون مثل پادشاهی است که سرای
بنا کند و در آن سرای خانه سازد و در آن خانه خوانی نهد آنگه رسولی فرستد و قومی را بدعوت خواند و بعضی اجابت کنند و بعضی نکنند پادشاه
خداست و سرای اسلامست و خانه بهشت و تو که محمدی رسولی هر که ترا اجابت کند باسلام درآید و هر که باسلام درآید بر او سلام
درآید و بطعام حاضر آید و جان نعمتها شود و یحیی معاذ گفت یا بن آدم خدای تعالی ترا برای سلام دعوت میکند بنگر تا او را از کجا اجابت
کنی اگر از دنیا اش اجابت کنی بهشت روی و اگر از گور اجابت کنی ممنوع شوی و محروم مانی و یهدی من یشاء الی صراط مستقیم
حمل توان کردن علی معنیین بر دو معنی یکی آنکه چون دعوت کرد لطف کند با آنکه او خواهد تا مهتدی شود به راست و حمل توان کردن
بر راه بهشت از آنکه خواص اهل اشارة گفتند دعوت عام کرد برای اظهار حجت و هدایت خاص کرد برای استغنا اول اظهار دعوت عام
کرد که طریقت نعمت و هدایت خاص کرد که طریقت منعم قوله للذین احسنوا الحسنی وزیادة الایة گفت آنان که کارها نکو کردند از
طاعات و ایمان ایشان را ثواب و جزاء آن نکوتر باشد و حسنی تانیث احسن باشد و زیادة حسنی که در برابر احسان
باستحقاق بود و زیادت بود تفضل یعنی قوله تعالی من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و قوله مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله
کمثل حبة انبتت سبع سنابل الایة و این قول عبدالله عباس است و گفت للذین احسنوا الحسنی وزیادة یراد باحسان گفت
لا اله الا الله است و حسنی بهشت و زیادة النظر وعده داد با و نظر را و یکی با هفصد امیر المومنین علی علیه السلام گفت حسنی
بهشت و زیادة غرفه است از لؤلؤ و یک دانه مروارید از چهار در ست مجاهد گفت حسنی آنست که حسنی بحسنی و زیادة مغفرت
و رضوان است ابن زید گفت حسنی بهشت و زیادة آنچه ایشان را داده باشند از نعمت و انواع خیرات که ایشان را بدان حساب نخواهد
بعضی دگر گفتند زیادة آنست که چون در بهشت قرار گیرند ابری بر اید بر ایشان بیارد و ما قول آنان که گفتند مراد به زیادة دیدار
خداست باطلست برای ادله عقل و سمع که بر خلاف است و انگه این معنی بر خدا روا نیست اما در آیة چند دلیل است بر انکه تاویل
که مراد دیدن باشد یکی آنکه حق تعالی این حسنی وزیادة را بجزاء ایمان و عمل کرد گفت آنان که احسان کنند حسنی باشد ایشان را
وزیادة و روز بیت اما آنکه این معنی بر خدا روا نیست و آنچه جزا بر عمل بود پس تفسیر آیة دادن بر وجهی که اصلی در اصول ایشان را
نقض کند وجهی ندارد چه واجب بود رجوع کردن از یکی از ان دو و دیگر آنکه زیاده بر چیزی هم از جنس آن چیز باشد
چنانکه یکی را ما چیزی حق چون استزاده کند و زیاده خواهد گوید ندانی زیادتی بر هم از آن جنس و هر ... که معلوم ۱۲۶۲
از آنچه باشد و جسد دیگر آنکه زیادة که از آن تخیر باشد که اصل بود نه بینی که آنکه کار اعطا زیادة باب کل جزء نکو باشد او گوید
مرا زیاده بر این ... ده و نیز آنکه ... شکر بر این زیاده خواهد ... معلوم شد که حسنی
باستحقاق باشد و زیادة بتفضل و لا یرهق وجوههم قتر و لا ذلة الرهق الغشیان یقال رهقته بمکروه اذا غشیته و رهقته
... ومنه غلام مراهق اذا قارب البلوغ و رهقته کذا اذا غشیته ایاه و قال الله تعالی فخشینا ان یرهقهما طغیانا
وکفرا والقتر الغبار واحدها قترة والقتار ریح الحرق و ... والاقتار التضییق والمعیشة و ابن قتیبة نوع من ...
... بالتراب قال الشاعر شعر متوج برداء الملک یتبعه موج تری فوقه الرایات والقترا حق تعالی گفت نرسد
... ایشان را گردی ومنه قول عبدالله عباس و قتاده گفتند سیاهی روی و خواری بعضی گفتند ما آیه ...
و حسن بصری خواند قتر بسکون التاء و هما لغتان کالعذر والعدد و نیز مذلتی و صغاری با ایشان نرسد و لیک اصحاب
الجنة ایشان اهل بهشت باشند و در انجا همیشه مخلد باشند قوله والذین کسبوا السیئات ... که ایشان کسب سیئات
... حق تعالی ... در باب ترغیب و ترهیب و وعده و وعید چون ذکر مومنان و مطیعان و جزاء ایشان بگفت عقیب
آن ذکر کافران و عصاة و جزاء ایشان گفت در آیة اول بیان فضل خود کرد ... و در این آیة بیان عدل خود کرد گفت

... حق تعالی ... بدهم و زیاده از فضل خود که دادن عدلست و زیاده دادن فضل تمام عدل کار دستت باشم هم فضل در این آیة گفت آنانکه ایشان
بدی کسب کنند جزاء ایشان هم یکی باشد مثل یکی بپاداشت بدهم تا عدل کرده باشم چه اگر از آن زیاده کنم آنگه بدهم ظلم کرده باشم چه مثل
بمثل سر بسر بود و فضل علاوت زیاده و اگر نقصان کنم فضل کرده باشم چه حق منست و من بعضی را استیفا بنیت و در این ... اسقاط حق
غیری نیست که با اسقاط کنم اولی و افضل و احسن و اجمل چه از حکمت نقصان کرده شود که عقاب کفار اسقاط نکنم و قوله ایة فی
قول جزاء سیئة بمثلها دلیلست که زیاده در آیة اول تفضلاتست و اکرام و زیاده بر قدر مستحق تا معلوم شود ... ملازم شود بر ... وجه که
بیان کردیم چه اگر نه چنین باشد این دو آیة را بیک دیگر ... نبود که ... منفعة یا دفع مضرت کنند و برای آن فعل
سیئة را کسب خوانند که فاعلش پندارد که بجود سود میکند و سیئه فعلی باشد که بر صاحبها صاحبش را ... کند و رفع جزاء ...
باشد یکی آنکه مبتدا بود و خبرش مقدر مقدم بود والتقدیر فلهم جزاء سیئة تا مطابق آیه اول بود فی قوله للذین احسنوا الحسنی و وجه دوم
آنکه مبتدا بود و خبرش فی قوله بمثلها والتقدیر کائن حاصل بمثلها و ترهقهم ذلة ای تغشاهم ذلة ای مذلة و با ایشان رسد مذلتی و خواری
تمام و ذلة را تنکیر کرد تا ابهام کند بر مخاطب تعظیم و تهویلش را ... گفتند ... تا وصف بذلت کند بر عکس آنچه اول ما لهم
من الله من عاصم ایشان را از خدای عاصمی نبود و یاری دهنده نباشد و پناه دهنده کانما اغشیت وجوههم پنداری که روهای ایشان
در پوشیده اند پارهای از شب تاریک یعنی روهای ایشان سیاه باشد و قوله مظلما در نصب او دو وجه است یکی آنکه حال بود از
... کانه قال من اللیل المظلم چون الف ولام از او بیفکند نصب کرد او را بر حال چنانکه جاء زید راکبا والمعنی زید الراکب و وجه
دیگر آنست که صفت قطعا باشد و برای آن مظلما گفت که تانیث نه حقیقیست و من فاصله ... بیان صفت و موصوف
چنانکه شاعر گفت شعر لو ان مدحة حی منشر احدا احیا اباکن یا لیلی الامادیح و قطعا جمع قطعة باشد و ابن کثیر و کسائی
خواندند قطعا بسکون طا و هما لغتان ابو عبید گفت القطع ساعة من اللیل یقال اتانا بقطع من اللیل ای ساعة من اللیل
قال الشاعر شعر ... علیها من قطع اللیل البهیم و برین قراءة مظلما صفت باشد لا غیر کقوله و هذا کتاب انزلناه مبارک اولئک
اصحاب النار هم فیها خالدون ایشان اهل دوزخ باشند و در آنجا همیشه بمانند و ... تابید و تخلید و یوم نحشرهم جمیعا یوم منصوب
باضمار فعلی مقدر کانه قال اذکر یوم نحشرهم جمیعا یاد کن ای محمد روزی که ما حشر کنیم ایشان را جمله و نصب جمیعا بر حال باشد
از مفعول نحشر ... در حشر گویند مردم جمع کرد ... نقل بمعنی مفعول و نحشرهم جمیعا ... باشد که ... کرده
... ثم نقول للذین اشرکوا مکانکم نصب او باضمار فعلی باشد که حذف آن ... در کلام ایشان و التقدیر الزموا مکانکم بجای
خود باشید قال الشاعر شعر ... مکانک حتی ...
... انتم و شرکاؤکم قوله انتم ضمیر مرفوع منفصلست بدل از ضمیر مرفوع متصل که در فعل مقدرست من قوله الزموا انتم و شرکاؤکم
بر جای باشید شما و انبازان شما یعنی معبودان شما یعنی تا میان شما حکم کنم قوله فزیلنا بینهم ای فرقنا بینهم میان ایشان جدا کنیم یقال زلته
عن مکانه و ازلته انا و زیلنا للمبالغة و لفظ ماضیست و مراد مستقبل چنانکه نظایر برفت در بسیار جایها و وجهش گفته شد و قال
شرکاؤهم و آن معبودان ایشان گویند ما را نپرستیدید و چند قول گفتند مجاهد گفت خدای تعالی ... بآواز ... تا گویند ما نخواندیم از
عبادت شما ما را و قول دیگر آنست که این شیاطین گویند ... باشد یکی آنکه شما ما را نپرستیدید ...
باشد و دیگر آنکه این حالت ... و حیرت گویند چنانکه ... گوید و چنانکه گفت عبادت شما ما را ...
... این تاویل باید کردن که بیان کردیم که ... باشد که اهل قیامت دروغ گویند چه ایشان ملجا باشند ...
خواهند ... فکفی بالله شهیدا بیننا و بینکم این حکایت ... شرکا است و معبودان ایشان که گویند خدای
بس گواه میان ما و شما که ما از عبادت شما غافل بودیم و ... بالله با زیادة است و المعنی کفی الله و نصب شهیدا بر حال باشد و ... گفت

بینا وبینکم تا شاهد بود امکر شاهدًا لنا وعلیکم وبعضی دیگر گفتند نصب شهیدا بر تمییزاست وقوله ان کلا مخففاست از ثقیله
وما فان لام در جزا بیاید آمده وزجاج گفت این بمعنی کی نافیه است وما بمعنی الا کانه قال ما کل من عبادکم الا عاقلین ابن جریر است
اگر جماعات [illegible] احیانا [illegible] ایشان را هنالک تبلوا کل نفس ما اسلفت هنالک ظرف مکانست یعنی انجا
بیان نماید ومعاینات کند هر کسی انچه کرده باشد وحمزه وکسائی تتلوا خواندند یعنی آن جایگاه بر خواند هر نفسی
کرده باشد یعنی نامه نوشته او باعمال که نوشته باشد در ورق تا قوله تعالی وبلوناهم بالحسنات والسیئات وحجت از انکه تتلوا خواند
قوله فاولئک یقرؤن کتابهم وقوله اقرا کتابک وقوله ان رسلنا یکتبون ما تمکرون وگفتند معنی تتلو تتبع باشد ومعنی انکه او
علی حسب عمله من قولهم تلوت الرجل اتلوه تلوا اذا تبعته وردوا الی الله مولیهم الحق وایشانرا باخدای برند که خداوند ایشانست بدرستی
[illegible] ایشانرا [illegible] رسته باشند بدروغ وافترا از ایشان گم شود [illegible] از قوله قل من یرزقکم من
السماء والارض انکه حق تعالی رسول را علیه السلام بیاموخت طریق مجادله با ایشان گفت از طریق مناظره بگو که کیست که شما را روزی
میدهد از آسمان وزمین از آسمان بباران واز زمین بنبات وگفتند از آسمان بتقدیر واز زمین بتسبیب امن یملک السمع
والابصار یا کیست که او مالک سمع وبصر شماست که قادرست بر آن وآفریدن آن وقدرت داشتن از [illegible] وعاهات
از او خلق از وجهی که باو رسند وشنوند در جزء آید که خدا را [illegible] ما [illegible] که شیاطین را زجر [illegible] ما
بازمیدارند [illegible] ومن یخرج الحی من المیت وکیست که زنده از مرده بیرون آرد وجوه
تغییر دادیم در سورة آل عمران ومن یدبر الامر وکیست که او تدبیر کارها کند در آسمان وزمین انکه جواب این هیچ نباشد از آنکه [illegible]
کند وانصاف بدهد الا انکه گوید خدای حق تعالی خبر داد که ایشان بعد از آن حال تسلیم کنند وگویند الله خدایست که این کند ودرین
قادر باشد فقل افلا تتقون بگو که شما نترسید از وی که چون او را شناسید وعبادت نکنید [illegible] مستقیم [illegible]
[illegible] فذلکم الله ربکم الحق انکه موصوفست باین صفات وفاعل این افعالست خداوند شماست
[illegible] خداوندی ومستحق عبادة چون درست شد که حق او است [illegible] فماذا بعد الحق الا الضلال فانی تصرفون چگونه [illegible]
تمامی معنی انکه چگونه [illegible] معرفة عبادة او باجندین آیات ودلالات وعبر وعجایب [illegible] بلفظ ما [illegible]
گفت [illegible] انصراف [illegible] مختار [illegible] سوره [illegible]
[illegible] دلیلست [illegible] انصراف ایشان وکفر ایشان بفعل ومشیة خدای
قوله کذلک حقت کلمة ربک اهل مدینه وابن عامر خواندند [illegible] در سورة المؤمن کلمات [illegible]
خواندند کلمة ربک معنی کلمة آن حجتست که خدای [illegible] در لوح نوشته [illegible] که ایشان ایمان نیارند
وانکه بر جمع خواند گفت [illegible] کلمات [illegible] وحاصل [illegible] معنی [illegible]
قصیده را [illegible] لفظ واحد بود [illegible] صالح بود واحد را وجمع را [illegible]
وتقدیر [illegible] کذلک [illegible] بل انکه [illegible] بعد الحق الا الضلال [illegible]
کلمة عذاب [illegible] ایشان [illegible] عصیان ایشان [illegible]
[illegible] واجبست [illegible] اختیار ایمان نکنند [illegible]
از فرمان خدای تعالی [illegible] خارج باشد از فرمان خدای [illegible] کلمة عذاب باشد [illegible]
[illegible] کلمة العذاب [illegible] لا یؤمنون کلمة عذاب برایشان واجب شد بانکه ایشان ایمان نخواهند آوردن [illegible]
کفر [illegible] ایشان را بر کفر مصر [illegible] دلیلست [illegible] که ایشان ایمان

بیان دخت وصدق قل هل من شرکائکم از طریق مجادله گفت بگو این مشرکانرا که هست از این بتان شما یعنی از این معبودان شما
که از ایشان که او آید باخلق که ابتدا خلق تواند کردن وانکه اعاده واختراع کند چنانکه خدای میکند انکه از این بتان چون با فنا شد باشد اعاده
[illegible] ایشان جواب دهند وتسلیم کنند وگویند خدایست [illegible] در جواب [illegible] خدایست که ابتدا خلق کند واعاده [illegible] قادر
باشد الخالق قادر [illegible] است وقوله فانی تؤفکون همان معنی دارد که فانی تصرفون والافک والقلب در معنی باشد کیف واین معنی کیف
باشد کیف تکفرون بالله ومعنی اینجا انکه گفت وانیه تذهبون الا وان الصرف والقلب در زمین قوم لوط [illegible]
منقلب [illegible] باشد [illegible] معروف [illegible] فعل یعنی معقول قل هل من شرکائکم من یهدی الی الحق الایة [illegible]
طریق [illegible] رسول را گفت بگو ایشانرا این مشرکان [illegible] کیست که او کسی را بحق راه نماید [illegible]
[illegible] یا و سکون ها و تشدید دال ابن کثیر وابن عامر وابوعمرو بفتح یا وها وتشدید دال یعقوب وحفص واعشی [illegible] خواندند
وها وتشدید دال یهدی وابن اختلاف در قوله تعالی امن لا یهدی [illegible] در جای خود است حق تعالی گفت بگو این کافرانرا که این معبودان
شما هیچ کس هست که هدایت کند کسی را بحق اگر جواب دهند با انصاف بگویند نه قل الله یهدی للحق خدای باشد که بحق هدایت کند
نگویند وانصاف ندهند [illegible] قل الله یهدی للحق انکه گفت بر طریق حجاج بصورت استفهام ومعنی جحد وتقریع افمن یهدی
الی الحق انکه او [illegible] اولی ترکه متابعت کنند یا انکه لا یهدی واین اختلاف در قراءات [illegible] لا یهدی ویهدی
[illegible] ادغام کردند تا را در دال [illegible] مشدد شد [illegible] اسکان ها کردند وتشدید
دال [illegible] است برای انکه جمع ساکنین است علی غیر حده وانکه یهدی خواندند بفتح یا وها وتشدید دال مراد یهتدی است
وانکس که یهدی خواندند ها را مکسور [illegible] علی الجزم فانه یحرک الکسر از التقاء ساکنین [illegible]
باتباع [illegible] الکسرة الکسرة وگفتند [illegible] من قال نهد ونستعین واین لغتی ضعیفست [illegible] که این لغة گویند در افعل
وتفعل گویند ونفعل گویند در تفعل [illegible] باشد [illegible] حاصل نشود ومعنی براین قراءتها شد [illegible]
[illegible] او بحق راه ننماید یا انکه برای خود بحق راه نبرد الا که او وا راه نمایند یعنی او در نفع خود
مستقل نباشد [illegible] قادر نباشد دیگر را چون نفع کند وبر قراءت انکس که یهدی خواند معنی آن باشد که متابعت آن
اولی تر باشد که بحق هدایت کند یا انکه هدایت نکند [illegible] او را هدایت کنند پس فرق اینست که [illegible] لازم
باشد یا [illegible] متعدی یقال هدیته فاهتدی ومضارع [illegible] ادغام [illegible] چنانکه بیان کردیم وابوعمرو باختلاس
خواند بین بین اعنی بین الحرکة والسکون فی الهاء [illegible] قراءت [illegible] تخفیف برای انکه بعضی عرب گفتند
هدیته فهدی اوهتدی [illegible] زدیه [illegible] وجبرته فجبر [illegible] لازم باشد [illegible] متعدی
چون [illegible] ایشان [illegible] مشرکان [illegible]
[illegible] سوال باید که چگونه گفت اصنام جماد که ایشان [illegible] تا هدایت نکنند ایشان واصنام [illegible]
[illegible] هدایت کسی تواند کردن جواب این آنست که گوئیم چون مشرکان ایشان را بجای معبود نهادند
وبعد عبادة کردند [illegible] حق تعالی از ایشان [illegible] ان تدعوهم لا یسمعوا دعاءکم ولو سمعوا
ما استجابوا لکم ویوم القیمة یکفرون بشرککم وقوله [illegible] ولا انفسهم ینصرون وان تدعوهم الی الهدی لا
یسمعوا وتریهم ینظرون الیک وهم لا یبصرون واین جاری مجری آنست که گفت فظلت اعناقهم لها خاضعین وکذلک قوله انی
رأیت احد عشر کوکبا والشمس والقمر رأیتهم لی ساجدین چون خضوع وسجود [illegible] باشد [illegible] کرد
[illegible] خاضعة وساجدة [illegible] معنی حمل است یقال هدیته ای حملته وعلی هذا قول الشاعر

المعنى عقل بعضش بد حيث يعقل ساقر فكره . اى حيث يحمل ومعنى آن بود كه نتوانستند دقيق الا كرا ايشان را بكرند ومستقل نشوند

الا كه تقليد كنند ايشان را جز كه اين لغتى است نامعروف وتفسير قرآن بر اين لغت حمل نتوان كردن فما لكم كيف تحكمون چه بوده است شما را

وچگونه حكم كنيد ... بتحصيل وتفضيل راى ايشان كه كمال عقل ... تسويه كردن در عبادت ميان ...

وميان خداى جل جلاله كه او قدير القادر ... وما يتبع اكثرهم الا ظنا انكه كفت اين كافران كه عبادت اصنام ميكنند ...

ظن وكمان ميكنند چنانكه خداى تعالى از زبان حكايت كرد كه انا وجدنا آبائنا على امة الاية انكه كفت ان الظن لا يغنى من الحق شيئا

ظن وكمان از حق بكريزانند يعنى انجا كه علم بايد چون معرفت خداى تعالى وصفات او ... استحقاق او عبادت را واصول ديانات را

انتقليات ... ظن ... انجا بكار آيد كه علم انجا ممكن نباشد چون ... صدق مدعى

عند اقامت بينه ... ظن تمام ... علم ... ممكن باشد ...

ظن ... ازين ... بيان ... اللطيف ... ديات ...

قياس ... ان الله عليم بما يفعلون خداى تعالى عالم است با انچه ايشان ميكنند ... وعيد

يعنى چون عالم ... بر هيچ از ... پوشيده نيست ... استحقاق ... از ثواب وعقاب قوله تعالى

۱۳۸ وَمَا كَانَ هَٰذَا الْقُرْآنُ أَن يُفْتَرَىٰ مِن دُونِ اللَّهِ وَلَٰكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ

ونبود اين قرآن كه فرو بافند از فرود خداى ولكن راستى انچه پيش

يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ۞ أَمْ يَقُولُونَ

است وتفصيل كتاب كه نيست شك درو از پروردگار جهانيان يا ميگويند

افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُم مِّن دُونِ اللَّهِ إِن

فرو بافت انرا بگو بياريد سوره مانند او وبخوانيد انرا كه توانيد از جز او اگر

كُنتُمْ صَادِقِينَ ۞ بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ

هستيد راست كويان بل دروغ داشتند انچه محيط نشد بدان وبنيامد بايشان تاويل او

كَذَٰلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ ۞ ۱۲۶۶

چنين دروغ داشتند انان كه پيش ايشان بودند بنگر چگونه بود عاقبت بيدادگران

وَمِنْهُم مَّن يُؤْمِنُ بِهِ وَمِنْهُم مَّن لَّا يُؤْمِنُ بِهِ وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ ۞

واز ايشان كروهست كه ايمان دارد بدان واز ايشان ... ايمان ندارد بدان وخداى تو داناتر است بتباهكاران

وَإِن كَذَّبُوكَ فَقُل لِّي عَمَلِي وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ أَنتُم بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ

واگر دروغ دارند ترا بگو مراست عمل من وشماراست عمل شما شما بيزاريد از انچه ميكنم

وَأَنَا بَرِيءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ ۞ وَمِنْهُم مَّن يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنتَ تُسْمِعُ

ومن بيزارم از انچه ميكنيد واز ايشان كروهست كه گوش با تو ميكنند تو ميشنوانى

الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ ۞ وَمِنْهُم مَّن يَنظُرُ إِلَيْكَ أَفَأَنتَ تَهْدِي الْعُمْيَ

كران را واگرچه ايشان عاقل نباشند واز ايشان كروهست كه مينگرد بتو تو ره نمائى كوران را

وَلَوْ كَانُوا لَا يُبْصِرُونَ ۞ إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَٰكِنَّ النَّاسَ

واگرچه نمى بينند ايشان خداى ظلم نكند بر مردمان چيزى وليكن مردمان

أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ۞ وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ كَأَن لَّمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّنَ النَّهَارِ

برخود ظلم كنند وان روز كه حشر كنيم ايشان را چنانكه درنگ نكردند مگر ساعتى از روز

يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ۞

اشناسى جويند ميان ايشان زيان كردند انان كه دروغ داشتند ثواب خداى را ونبودند راه يافتگان

وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ

اگر بنمائيم ترا ... وعده ميدهيم ايشان را يا بميرانيم ترا پس بما است بازگشت ايشان پس خداى گواست

عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ ۞ وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ

بر انچه ميكنند ايشان وهر كروهى را پيغامبريست چون بيايد پيغامبر ايشان حكم كنند ميان ايشان براستى

وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ۞ وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ۞ قُل

وبر ايشان ظلم نكنند وميگويند كى باشد اين وعده اگر هستيد راستگويان بگو

لَّا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ

كه من نتوانم براى خود زيانى ونه سودى مگر انچه خواهد خداى هر امتى را وقتيست چون بيايد وقت ايشان

فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ۞ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيَاتًا أَوْ نَهَارًا مَّاذَا

پس باز پس نمانند ساعتى ونه پيش افتند بگو ديديد اگر بيايد بشما عذاب او بشب يا بروز چه

يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ ۞ أَثُمَّ إِذَا مَا وَقَعَ آمَنتُم بِهِ آلْآنَ وَقَدْ كُنتُم بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ

شتاب ميكنند ازو كناهكاران پس چون بيفتد ايمان اريد بدان اكنون وبوديد شما بدان شتاب ميكرديد

ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنتُمْ تَكْسِبُونَ ۞

پس گويند انان را كه ظلم كردند بچشيد عذاب پاينده جزا كنند شما را الا بانچه كرده باشيد

وَيَسْتَنبِئُونَكَ أَحَقٌّ هُوَ قُلْ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَمَا أَنتُم بِمُعْجِزِينَ ۞ وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ

خبر ميپرسند ازتو كه حق است اين بگو ارى بخداى من كه حق است ونيستيد شما عاجز كننده واگر هر

نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ

نفسى را بود كه ظلم كرده است انچه در زمينست فدا كند بدان وپنهان كنند پشيمانى چون بينند عذاب

وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ۞ أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ

وحكم كنند ميان ايشان براستى وبر ايشان ظلم نكنند خداى راست انچه در اسمانها

وَالْأَرْضِ أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ۞ هُوَ يُحْيِي

ودر زمينست الا وعده خداى درست وليكن بيشتر ايشان نميدانند او زنده كند

وَيُمِيتُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ قوله وما كان هذا القرآن ان يفترى من دون الله الاية خداى جل جلاله در اين اية نفى كرد

وميراند وبا او شويد اين قرآن مفترى ومختلق ودروغى فروبافته باشد وانه خداى كفته باشد وفرستاده وان

مع الفعل در تاويل مصدر است ومحل او نصب است بر خبر كان اى مفترى واصل الكلمة من الفرى باشد وهو القطع يقال ...

اى ... تا ... حتى ... يقطعه وقوله من دون الله ... مضاف باشد با خداى تعالى ... بمعنى غير ...

هذا الامر ... اى من غير ... ولم يكن ... فيه صنع ولكن تصديق الذى بين يديه ولكن تصديق ان كتاب كه پيش از آن

بوده است ومراد کتاب است ولکن بلفظ جنس گفت یعنی این کتاب باور دارنده است کتب اوایل را از توریة وانجیل وزبور وصحف وقران
با قرات عمل این کتاب را وگفته اند مراد با خبر بدیه است که در پیش دارد از بعث ونشر وحساب وکتاب وثواب وعقاب وتفصیل
الکتاب وبیان الکتاب انعامی که در والتباس واشتباه باشد وتنظیر وتمیز وتقسیم باشد وتفریع وتبیین وتخلیط باشد لاریب فیه
شکی نیست در وی من رب العالمین من ابتدا الغایة است وگفته اند مراد تفصیل احکام شرعی است وفرا گفت معنی قوله وما کان هذا القران ان
یفتری ولکن لایستقیم لهذا القران ان یکون مفتری یعنی نشاید وممکن نباشد که چنین کتاب وچنین کلام مفتری باشد چنانکه گفت وما کان
لنبی ان یغل الایة ام یقولون افتریه ام تقریر وحجت است بعد حجتی یا گویند وگفته اند معنی انست که بل گویند وگفته اند بمعنی صلات وتقدیر
انه یقولون گویند جبل استفهام که محمد این قران فرو بافته است تو در جواب ایشان بگوی که فاتوا بسورة مثله اگر دعوی میکنید
که این قران کلام بشر است وگفته اند وبافته وانا مخرست شما نیز هم اهل عربید وفصیح اید بیایید قران هم چنین بافته وساخته گو بیاید
سوره یا بیاید بهمچنین وابن نظم وبیان ترتیب وهر کس را که خواهید بیارید در خواهید بیایید وبدو استعانت واستغاثت کنید که صحیح
میگویید ما اقله فاتوا بسورة مثله ولم یقل مثلها در روح وجه گفته اند یکی انکه راجع است با قران واین قول اولی تر است ودوم آنکه
فاتوا بسورة مثل سوره واین قول هم رتا ویل انست باشد که جون گفت سوره را بمعنی وسوره متعلق باشد محیط بایات خدای تعالی
چون احاطه سور که باره شهر باشد بشهر انگه حق تعالی بنمود که ایشان را جز انکه تکذیب کردند این کتاب را گفت برای انکه ندانستند ودرو
دانستند ومثل گفته اند الناس اعدا ما جهلوا مردم دشمن ان باشند که ندانند ودر قران بسیار چیزهاست که هر کس نتواند دانستن الا
که کسی اندیشه کند یا رجوع کند با رسول علیه السلام یا انکه قران بعضی محکم است که مراد او بظاهر بداند وبعضی متشابهات که معنی او
بظاهر نباشد بل محتاج باشد بدلیل وتفسیر که بیان او کند کالصلوة والزکوة والصوم والحج وغیر ذلک ولما یاتهم تاویله وتاویل
آن هنوز با ایشان نیامده وتاویل ان باشد که یؤول الیه عاقبة الامر یعنی مفسران گفته اند با بیان تفسیرات ومخالفت تکون العجز فیه
بان شود از ثواب وعقاب انگه گفت هم چنین تکذیب کردند ودروغ داشتند انانکه پیش ایشان بودند یعنی امت تکذیب انبیا کردند علیهم
علیهم السلام پیش از ایشان کذبوا بعهد الله بنگر تا عاقبت ایشان بکجا رسید با هلاک وعذاب استیصال عاقبة ایشان که عملهای ایشان
بدست وانبوه این بود وابن بر سبیل تهدید ووعید تو بود وکیف در محل نصب بخبر کان والقدیر وعمل کند برای انکه استفهام
صدر کلام بود انگه بیان کرد که از مکذبان بعضی ان باشند که این کتاب ایمان آرند وبعضی ان باشند که ایمان نیارند ومن تبعیض راست
فقال ومنهم من یؤمن به ومنهم من لا یؤمن به وهم وصاحب باشد واحد در لفظ جمع در معنی قومی یؤمنون به وربک اعلم بالمفسدین و
خدای تو عالم تر است بانان که فساد کنند مگر وایمان واصلاح نزدیک شوند وفی العلم مراد نکتی تعلیم است مراد انست که معلومات او را
نهایت نیست وافعل بر عالم ذات که کفایت محتاج نیست بعضی که از معنی است عالم باشد انگه گفت یا محمد اگر چنان باشد که ترا تکذیب
کنند وبدروغ دارند بگوی عملی مراست وعمل شما شمارات یعنی که شما را ایمان نداد بعملیان وطاعت من شما را سود ندارد وگفته
بمعنی انهم شما را ایمان ندارد ولا هم چنانست انگه گفت کل شریک ولدین ومانند کل شاة برجلها ستناط انتم بریؤن
مما اعمل شما بیزار یدان که من میکنم ومن بیزارم از انچه شما میکنید چنانکه گفت قل یا ایها الکافرون لا اعبد ما تعبدون انگه گفت
از ایشان کسانی هستند که گوش با سخن تو میکنند ولکن اندیشه نمیکنند لاجرم منتفع نمیشوند ومثابه انانند که کر باشند گفت تو ای
تا کر را چیزی بشنوانی وگر چه ایشان عاقل نباشند واین بر سبیل قطع طمع گفت رسول را از ایمان ایشان تا بدانند که ایشان ایمان
نخواهند آورد ودر باب نفی ایمان مثابه انانند که از ایشان مستحیل باشد وسمع وعقل کفایت کرد از قله فهم وجهل انگه گفت
بر طریق ذکر هم این معنی ومنهم من ینظر الیک وازینان جماعتی هستند که در تو می نگرند ولکن مثابه کور انند که چیزی نبینند
بان منتفع نشوند انگه گفت با رسول از ایمان ایشان که تو کوران را راه توانی نمود وگر چه ایشان چیزی نبینند انگه گفت

کرد

کرد از خویشتن بر سبیل تمدح گفت ان الله لا یظلم الناس شیئا خدای تعالی بر مردمان ظلم نکند هیچ وجه ولکن مردمان بر خود ظلم کنند
یعنی کفر ومعاصی ایشان کنند که بان مستحق عقاب شوند پس بمثابت آن باشد که ظلم ایشان کرده باشند بر خود چون جلب مضرت
ایشان کرده باشند بخود باختیار خود ودر این آیة دلیل است بر انکه خدای تعالی ظلم نکند انگه در بسیار جای انکه بر تنکیر گفت شیئا در سبیل
قدح گفت ووجه دلالت این آیة بر نفی ظلم از خدای تعالی بران طریقه باشد که بیان کردیم ودر نفی رویة فی قوله لا تدرکه الابصار وهو یدرک
الابصار اگر گویند چرا نشاید که ظلم کند وبان ظالم نباشد چنانکه علم کند وبان عالم غیری باشد وفعل اهلاک کند وبان هالک غیری باشد
گوییم این طریق مطردات کاینکه فعل کند از او اسم فاعل اشتقاق کنند چون ضارب وقاطع وقاتل الی ما لا یحصی اما عالم ان باشد
که حاصل بود بر صفتی که از برای آن صفت از او صحیح باشد که فعل محکم کند واین صفت در شاهد از برای معنی باشد وباشد که آن معنی
فعل عالم باشد وباشد که آن فعل خدای بود ودر وی چون معنی حاصل آید ایجاب صفت کند از انجا که علت است سوا اگر فعل او باشد
یا فعل غیر او پس قدیم جل جلاله علم نکند الا در محل برای احتیاج علم بمحل وچون در محل باشد مختص شود بمحل ایجاب صفت آن جمله
کند که محل علم یعنی از و باشد وکذلک الکلام فاما الاهلاک برای انکه در غیر فعل کند اهلاک پس اگر چه اسم فاعل بر این وزن اشتقاق کنند
قدیم را تعالی مهلک ومعاقب گویند بخلق علم ومهلک در غیری اما معلم ومهلک گویند ولکن این با یوهم لفظ تعلق دارد در
عبارت که مختلف میشود ولا مشاحة فیها ویوم یحشرهم معنی آنست که اذکر یوم یحشرهم یاد کن ای محمد آن روز که ایشان را حشر
کنیم جمله قرا بنون خوانده اند مگر حفص که خواند یحشرهم بیا اما فی الحاق اسم الله تعالی فی قوله ان الله لا یظلم الناس شیئا در محل بود که عامل
در یوم باشد یرون باشد وانکه نصب او بر ظرف باشد در روا بود که معنی کان لم یلبثوا عامل باشد در او ویوم حال بود کان لم یلبثوا الا ساعة
من النهار یوم یحشرهم وقوله کان لم یلبثوا در محل او نصب قول گفته اند یکی آنکه صفت یوم است وکلام آنکه صفت مصدر است محذوف وحشرا
کانما شبها ودیگر آنکه حال است واین اولی تر است وتقدیر چنان بود که ویوم یحشرهم شبیها حالهم حال من لم یلبث الا ساعة من النهار
حق تعالی تشبیه کرد حال ایشان را بحال کسی که یک ساعت از روز مقام کرده باشد جای واین مبالغه باشد در وصف قلت لبث
ایشان در دنیا وقلت بقا وحق ایشان انجا وگر چه عمر دراز بوده باشد ایشان را از انجا که مصیر ومرجع با فنا بوده باشد وفاضمحلال
الاستمتاع عمر که ایشان را در اخرت خواهد بود ان جهت را با مقدار از روز تشبیه کرد وبعضی گفته اند کان لم یلبثوا فی قبورهم
الا ساعة من النهار یعنی که ایشان را در گور یک ساعت مقام بوده است ونظیره قوله اذ یقول امثلهم طریقة ان لبثتم الا یوما یتعارفون
بینهم یکدیگر را بشناسند وشناختن بعضی با یکدیگر بمنزله دو کس که مدتی یکدیگر را ندیده باشند چون ببینند شناختن ببعضی یکدیگر را
بشناسند وتفاعل از میان جماعت باشد چنانکه مفاعله از میان دو کس باشد یقال تقاتل القوم وتضاربوا انگه گفت قد خسر
الذین کذبوا بلقاء الله زیان کردند انانکه بعث ونشر وثواب وعقاب ایمان ندارند وما کانوا مهتدین ومهتدی در آخرت بره
بهشت وثواب نباشند واما نرینک بدانکه نون تاکید در شرط نشود جز که ما با او باشد چنانکه حیث واذ عمل جزم بکند تا مانا
ایشان با شرط ملحقها بحالهم ولذا ما تخرج اخرج ونون تاکید در امر شود ونهی واستفهام وعرض وجواب قسم وحرا
بان ودر آیة در بعضی است چنانکه رویة قلب بود ومتعدی بود بیک مفعول حق تعالی گفت یا محمد اگر با تو نمائیم بعضی از انچه
ایشان را وعده داده ایم از عذاب عاجلا یا اوّلا بالجمله بر ایشان فرو گیریم در قبض روح کنیم وتفقد استغناء باشد عن الکمال فالینا مرجعهم
ومرجع ومآب ایشان بماست واین بر طریق تهدید ووعید باشد کما قال تعالی ان ربک لبالمرصاد خدای تو بر راه ایشان است
انگه گفت ثم الله شهید یعنی بیرون از این وبیرون از این خدای تعالی گواست بر انچه ایشان میکنند یعنی بعد ذلک وورای ذلک یعنی با این قناعت
نیست که مرجع با ماست پس ازان نیز گواه هست بر افعال ایشان وبعضی نحویان گفته اند ثم درایه بمعنی واوست برای انکه معنی العطف
جمیعا ودر آیة تسلیت رسول است علیه السلام اگر انچه در حق ایشان موعود است از عذاب همه را اگر تو ببینی وبینی از ایشان تو

نخواهد شدن که رجع ایشان باماست هیچ حال بغیر نیست ایشان را آنان ولکل امة رسول گفت هر امتی و جماعتی و قرنی و اهل روزگاری
پیغامبری باشد چون پیغامبر ایشان بایشان آید و حجت بایشان کند خدای تعالی میان ایشان حکم کند بعدل و داستان و راستی والقسط العدل
والقسط النصب بالعدل والتسویة ولا قساط والقسط الجور واصلها واحد لان المقسط هو العادل الی الحق والقاسط العادل عن الحق
وقیل قسط از لحار و اقسط اذا ازال الجور وهم لا یظلمون و بر ایشان ظلم نکنند و از حق ایشان هیچ نقصان نکنند الکرحق تعالی حکایة
کرد اسطا ایشان قیامت را و دوزخ را و ایجاد ایشان را وعده داد بعث و نشور گفت میگویند ایشان یعنی اینکافران متی هذا الوعد
این وعده که خواهد بودن که تو میگویی از بعث و نشور و حساب و کتاب و در آوردن بهشت و دوزخ و متی سوال باشد از وقت و وعد
خبری باشد متضمن نفع و راحة وقوله ان کنتم صادقین شرط تعلق دارد بمحذوف و التقدیر فاتوا به ان کنتم صادقین بیارید اگر راست
میگوئید و وعید خلاف وعد باشد خبری بود متضمن ضرر و مساءة و روا بود که بمحذوف تعلق وعد باشد و تقدیر چنان بود که متی هذا
الوعد نعد متی ان کنتم صادقین بما وعدتم بگوئید آن وعده که گفتند اگر راست گفتند در آن وعده که داده اید و صدق خبری باشد که مخبر
علیه او بر باشد قل لا املک لنفسی ضرا ولا نفعا الا ما شاء الله در پیغمبر تعالی رسول را فرمود ما وله کنا زحول و قوة خود و بخلقان تایید
و ایشان را اعلام کند که خیر و شر و نفع و ضرر او بدست او نیست و بامر او نیست از بخدای تعالی تعلق دارد از مرگ و زندگانی و بیماری
و تن درستی و قبض و بسط روزی و جذب و خصب زمان و ثواب و عقاب و آن جمله بخدای تعلق دارد و آنچه او بر آن مالک است
و قادر بر آن بتملیک و اقدار او است که هر تصرف که ما قایم کردن بجمع و قدرة تو قایم کردن و قدرة و جمع آن از وست جل جلاله و بر آنچه
ما میکنیم از افعال ما است و تصرفات ما هم بواسطه ملک او است و اگر او خواهد ما نتوانیم کردن بان معنی کاولا نعهد و تمکین نکند
وقوله الا ما شاء الله مشیت خدای تعالی تعلق دارد بجمله افعال او که او هیچ فعل نکند که از او مرید باشد و اما افعال ما هر چه ما میکنیم آنست
بان ان جهة او از او مرید باشد و آنچه سعی است نه فعل او از آن او کات باشد و آنچه جز آنست از مباحات و قبایح ما را مرید نباشد و
قبایح را کاره باشد و مباح را نه مرید باشد و نه کاره بلی اما که جاری مجری عبث بود اما که گفت لکل امة اجل هر امتی و جماعتی را اجل
هر نفسی را اجلی و وقت و وفاتی هست و بیان کردیم که اجل وقت مضروب باشد حق تعالی گفت چون وقت وفات ایشان در آید ازو
که من زن باشم و هاده از آن وقت که ایشان را یکساعت تقدیم و تاخیر نکنند و استقدام و استیخار طلب تقدم و تاخر باشد و معنی
تقدیم و تاخیر ایدم چنین و نفع لذة باشد یا سرور و یا انجه موری باشد بالا یا بایکی از آن و ضرر المرور یا غم یا انجه موری بود ۱۲۰
بالان یا بایکی از آن و معنی استثنا ان نه کا الا ما شاء الله ان یملکنی قل ارایتم ان اتاکم عذابه بیاتا او نهارا حق تعالی گفت رسول خود را
بگو این کافران را که استعجال میکنند عذاب خدای را ارایتم میبینید والمعنی اعلمتم میدانید که این کافران که اگر کار از آن بجهه ای
شتابند از عذاب که عذاب ما بایشان اید بشب یا بروز یعنی با چه دانید که آنچه آنست و بلات آن عذاب که ایشان بدان استعجال
میکنند و میخواهند تا بزودی بایشان رسد که بوایشان عذاب بشب یا بروز و در کلام تقدیم و تاخیر هست یا معنی مستقیم
شود و آنچه آنست که اعلمتم ماذا یستعجل منه المجرمون من العذاب ان اتکم العذاب بیاتا او نهارا و در روبه معنی علم است برای
آنکه در جمله استفهامی شده است یعنی میدانید که چه آفت که ایشان میخواهند که بر ایشان ایدا از عذاب خدای که بشب آید یا بروز
و عذاب الیم مستمر باشد و منه عذبة اللسان فی استمراره علی الکلام وما عذاب لانه کان مستمرا فی الحلق و البیات و البیتوتة الایقاع ع
باللیل و این جا کاه در جای حرف ظرف او لیلا و نهارا در اشتقاق او از روا حی باشد سمی بذلک لاتساع الضیاء فیه بمنزلة لا
تاعده و استنهر الفتواة اذا تسع ماذا یستعجل این استفهام معنی انکار است زجاج گفت ما موضع ما رفع است بابتدا و ذا
بمعنی الذی است ای ما الذی یستعجل منه المجرمون و گفت روا باشد و ما ذا یک اسم باشد و التقدیر ای شیء یستعجل منه
المجرمون چیست آن عذاب که بان استعجال میکنند و مذهبی که احتیاط است با عذاب و جائز است که راجع باشد با استعجال

قوله اثم همزه استفهام در حرف عطف بود ما است و استفهام بر حقیقت از وقوع عذاب است و طبری گفت ثم را معنی هنالک است
و این غلط است برای آنکه ان ثم باشد بفتح و برای آنکه همزه استفهام در حرف عطف بود تا بداند که این را نیز صدر کلام میرسد
چنانکه جمله اول را که در ابتدا او هست و عامل در اذا آمنتم است و ما صلت است یعنی آمنتم به وقت وقوع العذاب وقوله الآن
همزه استفهام در حرف ... است و بحقیقه در فعلی میباید که اینجا مضمر است من قوله الآن آمنتم و التقدیر آمنتم الآن وقد
برای تقریب الفعل الماضی باشد من الحال و معنی آیت آنست که خدای تعالی گفت بر سبیل توبیخ و ملامت برای استعجال العذاب چون
عذاب فرود آید ایمان خواهید آوردن بان آنکه شما را گویند اکنون ایمان می آرید که عذاب فرود آمد و این ایمان آنست که هیچ نفع
نکند در چنین وقت نزول عذاب وقت الجا باشد و ایمان در آن وقت سود نکند و در آیه حذفی هست و این از بلاغت
که گفتیم عرب قول بسیار حذف کنند و تقدیر آنست که اذا ما وقع العذاب آمنتم به فیقال لکم الآن تؤمنون گویند شما را اکنون ایمان می آرید
که عذاب بدیدید و پیش از این استعجال میکردید بعذاب ثم قیل للذین ظلموا گویند ظالمان کافران را بچشید عذاب جاوید گر و این ثم که حرف
عطف است او عطف کرد این فعل را بان فعل محذوف که گفتیم قول است ثم قیل لهم بعد ما قیل لهم الآن یعنی عند انکار ایشان ایمان
آرند در حال الجا ایشان را گویند این ایمان نه واقع بموقع خود بر وجه ثواب نباشد و این را هیچ حکم نباشد اکنون عذاب
بچشید بان کفر مقدم که این ایمان از کفر بر نداشت الکر گویند ایشان را بر سبیل تقریع و تعنیف شما را چه کردند و یاد داشت داد
الا برآنچه شما کرده بودید یعنی هیچ ظلم و حیفی بر شما کردند و شما را بر آنچه کرده عقوبتی کردند و عجب از آنکه او چه گوید و جزا و عمل
گویند با چنین ایها و منعت طلب هم باشد و هو من ابتدا تنبیه که عذاب را بان بلغ انکه اذ انق را احساس بیش بود که هم او آن باشد
که طمع بماند و روا باشد که این بر سبیل الحکم میگوید یعنی بوضع آنکه طمع داشتند که طمعها الذین جنت چون ان عمل الکر ویند که مستحق آن
باشند اکنون بچشید بدل آن و این جا نکر جان بود که گفت فبشرهم بعذاب الیم انکه گفتند ای محمد و یستنبؤنک ای یستخبرونک
ای تو می پرسند که این عذاب که خدای در آیات متقدم و عده داد حقست و درست تو جواب ده و بگو ای و بیفاری بحق
خدای که آن حقست و شما را وقوع بمانعه قدیم تعالی نباشد و این قدرة که شما راست خدای را عاجز نتوانید کردن تا عذاب
فرود نیاید بشما و از قبضه قدرة او بیرون نتوانید شدن و لو ان لکل نفس ظلمت حق تعالی در این آیه بر سبیل مبالغه در تهدید
و وعید و قطع طمع ایشان از خلاص و نجاة از عذاب بطریق رشوه و قبول فدیه گفت اگر هر نفسی ظالم کافر را هر چه در روی زمین
او را باشد از مال و ملک فدا کند تا خویشتن از عذاب باز خرد بدهد و دلش خوش باشد از بخیلی و عظم هول عذاب و بیم آن
آن را از نیل او مفتوح بکرد نیکو افتدا فعل کند پس الحال از نیر او فعل تقدیر باید کردن و چون فعل مدا آن باید و فدا و فدیه و فدی
چیزی بود که بدهند دیگر چیزی بعهدان باشد تا بان دفع مکروه کنند از و یقال فداه یفدیه فدا و فداء و فداه ای قال له جعلت فداک
و تفادی القوم بینهم واسروا الندامة لما راوا العذاب در دو قول گفتند یکی آنکه چون عذاب ببینند پشیمانی پنهان کنند تا شماتت نباشد
برایشان و گفت ابو عبیده اسروا پشیمانی پیدا کنند دراز نشود تا زبان ملامت دراز نکنند برایشان و ابو عبید گفت اسرار اظهار باشد و کلمه
از اضداد است و از هری گفت این غلط است از وی برای آنکه اسرار اخفا و پنهان داشتن باشد و اسرار ابتدین معنی اظهار باشد و قضی
بینهم بالقسط و میان ایشان حکم بکنند براستی و داستان و بر ایشان هیچ ظلمی نکنند در حکم و قضا و نه در عذاب و عقوبة
برای آنکه آن برایشان از فعل ایشان آمد و از رسول علیه السلام برسید که ایشان را چه سود دارد پشیمانی پوشیده داشتن گفت
تا شماتت اعدا قوله الا ان لله الا کلمة است که عرب بان استفتاح کلام کند و معنی و تنبیه باشد و اصل الا است همزه استفهام
در وی شد برای تقریر و تاکید و اذ پس او ان مکسوره آید تا ابتدا حکم ما بعد او مبتدا باشد و از پس او امر و نهی باشد چنانکه
امرؤ القیس گوید شعر الا انعم صباحا ایها الطلل البالی و هل ینعمن من کان فی العصر الخالی و وجه القلالة باقبلها انت

کی چون گفت که هر چه مال و ملک زمین او را باشد بفدیه خود کند درین ایشان نبود که او را هیچ چیزی نباشد ما فدیه کند برای انکه
ملک آسمان و زمین خدای را باشد و صفات جمع سماوات و اصل او را سمو ... انکه گفت الا ان وعد الله حق و وعده خدای
حق و صدق باشد هر چه گوید ... وعده عذابست کافران را ... بشرط که قرآن ... ایشان خدا را ... شد و بدانند
که بر خدای چه روا باشد و چه روا نباشد انکه گفت هو یحیی و یمیت و الیه ترجعون ... که زنده کند آن مرده را ... باشد بخلق
حیوة و مرده کند زنده را ... حیوة ... که حیوة ... مستحق شود لعدم
ما یحتاج الیه و الیه ترجعون و شما را بعاقبت باز ... بجای که در آن جای کس را حکم نباشد بجز او قوله تعالی عز و علا
یا ایها الناس قد جاءتکم موعظة من ربکم و شفاء لما فی الصدور و هدی و رحمة ٥٨
ای مردمان آمد بشما پندی از خدای ایشان شفا از آنچه در دلهاست و بیانی و رحمتی
للمؤمنین ۰ قل بفضل الله و برحمته فبذلک فلیفرحوا هو خیر مما
برای مؤمنان بگو بفضل خدای و بخشایش او بآن بگو تا خرم باشند آن بهترست از آنچه
یجمعون ۰ قل ارایتم ما انزل الله لکم من رزق فجعلتم منه حراما
جمع کردند بگو دیدید آنچه فرو فرستاد خدای برای شما از روزی کردید ازو حرام
و حلالا قل الله اذن لکم ام علی الله تفترون ۰ و ما ظن الذین یفترون
و حلال بگو خدای دستوری داد شما را یا بر خدای دروغ میکنید و چه گمانست آنان را که میکنند
علی الله الکذب یوم القیمة ان الله لذو فضل علی الناس و لکن
بر خدای دروغ روز رستخیز که خدای خداوند نعمت بر مردمان و لکن
اکثرهم لا یشکرون ۰ و ما تکون فی شان و ما تتلوا منه من قران
بیشتر ایشان شکر نکنند و نباشی تو در کاری و نخوانی از آن قرآن
و لا تعملون من عمل الا کنا علیکم شهودا اذ تفیضون فیه و ما یعزب عن
و نکنید هیچ کاری الا و ما باشیم بر شما گواه چون در روید در وی و دور نشود از
ربک من مثقال ذرة فی الارض و لا فی السماء و لا اصغر من ذلک و لا اکبر ١٢٢
خدای تو مقدار موری خرد در زمین و نه در آسمان و نه کهتر از آن و نه بزرگتر
الا فی کتاب مبین ۰ الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون
الا در نوشته روشن دوستان خدای ترسی نیست بر ایشان و نه ایشان اندوهگین شوند
الذین امنوا و کانوا یتقون ۰ لهم البشری فی الحیوة الدنیا و فی الاخرة
آنان که گرویدند و بودند ترسکار ایشان راست شادی در زندگانی دنیا و در آخرة
لا تبدیل لکلمات الله ذلک هو الفوز العظیم ۰ و لا یحزنک قولهم ان العزة
بدل نیست گفتهای خدای را آن رستگاری بزرگست و اندوهگین نکناد ترا گفتار ایشان که عزة
لله جمیعا هو السمیع العلیم ۰ الا ان لله من فی السموات و من فی الارض
خدای راست همه او شنوا و داناست خدای راست هر که در آسمانها و هر که در زمین است
و ما یتبع الذین یدعون من دون الله شرکاء ان یتبعون الا الظن و ان هم الا
و چه پی میروند آنان که میخوانند فرود خدای انبازان را پی نمیکنند الا گمان را و نیستند الا

٣٠ جزو

یخرصون ۰ هو الذی جعل لکم الیل لتسکنوا فیه و النهار مبصرا ان فی ذلک
دروغ او آنست که کرد برای شما شب تا بیارامید در وی و روز روشن در آن
لایات لقوم یسمعون ۰ قالوا اتخذ الله ولدا سبحانه هو الغنی له ما فی السموات
دلایلهاست گروهی را که شنوند گفتند گرفت خدای فرزندی منزهست او بی نیازست او راست آنچه در آسمانهاست
و ما فی الارض ان عندکم من سلطان بهذا اتقولون علی الله ما لا
و آنچه در زمینست نیست نزدیک شما از حجت بآن میگویید بر خدای آنچه
تعلمون ۰ قل ان الذین یفترون علی الله الکذب لا یفلحون ۰ متاع
ندانید بگو آنان که دروغ میسازند بر خدای دروغ رستگار نشوند بهره اندک
فی الدنیا ثم الینا مرجعهم ثم نذیقهم العذاب الشدید بما
در دنیا پس بما باشد بازگشت ایشان پس بچشانیم ایشان را عذاب سخت بآنچه
کانوا یکفرون قوله تعالی یا ایها الناس قد جاءتکم موعظة الایة حق تعالی درین آیة خطاب کرد با مردمان
بودند که کافر میشدند از مؤمن و کافر گفت ای مردمان بحقیقة آمد بشما پندی و موعظة و آن مرا باشد که دعوت کند با صلاح
و زجر کند از قبیح با نجه نفع باشد از رغبت و رهبت و دعوت کند با زهد و خشوع و صرف کند از عصیان و فسوق و مراد او
قرآنست و شفاء لما فی الصدور و شفا آنچه در دلهاست از درد جهل و علت دلهای مردمانکه جای او صدرست و قرآن دوای
آن شفا خواهد که درد جهل را ببرد و با جز علم باشد و قرآن ما یحتاج است هدی و بیانی است و رحمة مؤمنانرا و رحمة نعمتی
باشد بر محتاج برای آنکه کسی را که او حجتی باشد شاهی ... نگویند و اگر رحمة کرد او ... مؤمنانرا آن تخصیص کرد که ایشانند
که منتفع شدند بآن قل بفضل الله و برحمته بگو ای محمد بفضل و رحمة خدای شاد باشید ... در معنی فضل و رحمة
درین آیه ابو سعید خدری گفت فضل الله قرآنست و رحمة او آنست که ما را از اهل قرآن کرد و هلال بن یسار و مجاهد و قتاده گفتند فضل
الله ایمانست و رحمة قرآنست عبد الله عمر گفت فضل الله اسلامست و رحمة او تزیین اسلامست در دلها و مسلمانان خالد بن معدان
گفت فضل الله اسلامست و رحمة سترست که بر ما فرو پوشید کما بو گفت فضل الله نعمتهای ظاهرست و رحمة نعمتهای باطن بیان
قوله و اسبغ علیکم نعمه ظاهرة و باطنة ابو بکر وراق گفت فضل الله النعما و هو ما اعطی و حیا و رحمة الالاء و هو ما صرف و زوی ابو
عیینه گفت فضل الله التوفیق و رحمته العصمة و بعضی ابواب لطف باشد آن لطف که مکلف عند آن طاعت بکند او را توفیق
خوانند و بخ عند آن از معاصی امتناع کند او را عصمت خوانند سهل بن عبد الله گفت فضل الله اسلامست و رحمته الخیار
مذهب حق حسین بن الفضل گفت فضل ایمانست و رحمة بهشت ذو النون مصری گفت فضل الله بهشت و رحمة جانست و رحمته
لقا و در شکار ... و نیز انست عمرو بن عثمان الصدفی گفت فضل الله ابتدا نعمت و رحمة دائم داشتن آن نعمت
گفت فضل الله الاقرار برسول الله و رحمة الاقرار بولایة علی فبذلک ذلک اشارتست بفضل و رحمة و بعضی از ایشان گفت
با آنکه ایشان ... باشد و ابو علی گفت تکرار این برای تاکیدست چنانکه شاعر گفت شعر و اذا هلکت فعند ذلک فاجزعی ۰ و
بعضی دگر گفتند دوم زیادتست ابو جعفر المدنی خواند فلتفرحوا در روایتی هم چنین در روایة کربه اوانه قراءة ابی کعب و کذلک
قوله مما تجمعون در روح بانا معهم من ذوق و آن لغة بعضی عربست که لام مخاطب با امر کنند و یعقوب در فلیفرحوا اتفاق کرد و
جمله قرا بیا خوانند برای آنکه لام امر غایب را باشد تا خطاب را و جمع بیان آن ایشان در شد و ابو علی گفت هذا اصل مرفوض
این اصلیست رها کرده و مستعمل نیست هو خیر مما یجمعون او بهترست از آنچه جمع میکنند از اموال و حطام دنیا اگر گویند خدای

ما را فرحی کرد از فرح و فرح دائم که در جنات است قوله لا تفرح ان الله لا یحب الفرحین و قوله انه لفرح فخور و قوله فرح المخلفون بمقعدهم
خلاف رسول الله جواب این آنست که آن فرح که مذموم است و ما را از آن نهی کرده بطر و اشر است که اختیار ماست و اما الفرح به بتصدق
داعی ما باشد از سرور غنه سببی امر و نهی و تکلیف ان امت و لا نباشد و دیگر آنکه اگر آنجا که مطلق گفت مذموم است و آنجا که مقید گفت فرح بر
مدح محمود است که فرحین بما آتاهم الله من فضله و آنجا مقیدات بقرینه ذم کقوله فرح المخلفون بمقعدهم خلاف رسول الله و ذم
آنجا بقرینه آمد مدح و مدح و صحت قوله تعالی و یومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله و قوله فلما جاءتهم رسلهم بالبینات فرحوا بما عندهم من العلم
قل ارایتم ما انزل الله لکم من رزق حق تعالی باین آیه خطاب کرد با مشرکان عرب بر زبان رسول علیه السلام گفت اعلمتم بدانسته ای بخبر خدای
تعالی فرستاد بعلم شما از روزی شما از آنجا حلال و حرام کردید یعنی خدای تعالی رزق بشما پدید کرد شما از خویشتن از او حرام کردید
و بحیره و سائبه و وصیله و حام آنگه گفت یا محمد بپرس از ایشان و بگو ایشان که خدای تعالی دستوری داد شما را
استفهامست بر سبیل تقریع و ملامت یعنی در دستوری خدای میکنید ام علی الله تفترون یا دروغ بر خدای میفکنید چون قسمت اول
باطل شد قسمت دوم درست باشد و مویدش انکار و تقریع است با آنان که از خویشتن تحلیل و تحریم کردند آنگه تهدید کرد
ایشان را گفت و ما ظن الذین یفترون علی الله الکذب یوم القیامة گفت چه گمان می برند آنان که دروغ بر خدای میفکنند که روز قیامت
با ایشان چه خواهد رفتن عذاب کنم یا ثواب دهم چه گمان عذاب و عقوبت باید تا برند و حجت کرد در معنی آیه آنست که کجا
ایشان تفضل آن رسد که خدای تعالی اعداد کرده باشد برای ایشان از عقاب آنگه گفت خدای تعالی خداوند فضل و افضال و نعمت
بر خلقان و لیکن اکثر ایشان آنها نعمت بخویش از فعل ایشانست و از کرم ایشان و لیکن بیشتر مردمان نمی دانند از جهل آنکه شکر آن
نکرده باشند و شکر بغیر او کنند از بن وجه آمد قوله و ما تکون فی شأن الآیه حق تعالی درین آیه تهدید کرد مکلفان را گفت
و تو ای محمد و امت و جمله مکلفان نباشی در کاری و شأن کار و شأن آنکه بعضی باشد که از روی بود و متعلق باشد و الشأن و الحال
نظائره و هیچ کاری نباشی و هیچ قرآن بر ایشان نخوانی و هیچ عمل نکنی الا و ما بر شما گواه باشیم چون در آن شوی و در
خوض کنی برای آن گفت تا مکلفان مستشعر و متحفظ باشند و غافل و بیخبر نباشند و بدانند که بر ایشان رقیبانند و گواهان اند
فساد اندر فیض کنند و گواهان که آن در پیش نگیرند و قوله و ما تعملون من عمل من این جایگاه زیادتست و برای تأکید آورد
چنانکه ماجاءنی من رجل و قوله و ما یعزب دور نشود و غائب نشود و دور نشود بر خدای تعالی جمله قرا خواندند یعزب بضم ۱۲۲۳
الزاء مگر کسائی که او خواند و ما یعزب بالکسر و هما لغتان و قوله منه من قرآن این ضمیر راجع است با قرآن و او ضمیر قبل الذکر
علی شریطة التفسیر و این برای تفخیم شأن قرآن گفت و قوله من قرآن شاید که تبیین بود و شاید که زیادت بود و قوله شهودا جمع
شاهد یقال شهد علیه و هو شهید و شهد له و قوله اذ تفیضون فیه یقال افاض فی العمل و افاض فی الحدیث اذا دخل فیه و قال
الحدیث و اصله من فاض الماء اذا سال و افضته انا کانه یسیل الحدیث و یفیضه و ما یعزب ای ما یبعد و منه عزب الرجل الذی
لا زوجة له و عبد الله عباس گفت لا یعزب ای لا یغیب و قوله من مثقال ذرة من زیادتست مؤکد نفی و مثقال مفعال من الثقل یعنی مقدار
ذرة و ثقلها و ذره مورچه خرد باشد و اصح ذره این حقیقت اوست و آنکه در هم مجری و اندک استعمال کنند آنکه گفتند انه یجری در روزنی
آفتاب پیدا شود چون آفتاب در کوی جهد آنرا ذره خوانند حق تعالی بر سبیل مبالغه گفت از آن مقدار از من و از علم من غائب
من نرود و نشود و نظیره قوله فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره و لا اصغر من ذلک و لا اکبر یعنی کمتر از آن
و نیز بیشتر از آن الا آن در نوشته روشن ثبت کرده اند و نوشته آن لوح محفوظ است حمزه و خلف و یعقوب خواندند
و لا اصغر من ذلک و لا اکبر برفع در هر دو لفظ عطفا علی المحل برای آنکه جار و مجرور در محل رفع است و معنی آنکه و ما یعزب عن
ربک مثقال ذرة و باقی قرا خواندند و لا اصغر من ذلک و لا اکبر عطفا علی اللفظ اعنی علی قوله من مثقال ذرة فاکبر بجر مفتوحست

در لفظ در جمع مجرورات و لکن حرب لفظ الفرد شما ناکرد لا ینصرف آنگه حق تعالی پس اینانکه وعظ امت نکرد بشارت داد دوستان خود را گفت
الا ان اولیاء الله گفت الا و فاتحه او استفتاح کلام باشد و تنبیه سامع تا باخبر باشد از خطاب مخاطب دوستان خدای بر ایشان نه
ترسی باشد و نه ایشان اندهگین شوند اهل علم خلاف کردند در آنکه ولی که باشد که استحقاق این نام دارد سعید بن جبیر گفت از رسول علیه السلام
پرسیدند که من اولیاء الله دوستان خدای کیستند گفت آنانند که چون مردمان ایشان را ببینند خدا را یاد کنند یعنی دیدار ایشان مردمان را
لطف باشد در ذکر خدای و ابو عمرو جریر گوید که از رسول علیه السلام شنیدم که میگفت خدای را بندگانند که نه پیغامبرانند و نه
شهیدانند پیغامبران و شهیدان بر ایشان غبطه برند روز قیامت بمکان ایشان از خدای گفتند یا رسول الله کیستند ایشان
و عمل ایشان چه باشد ما را بگو تا ما نیز ایشان را دوست داریم گفت قومی باشند که با یکدیگر دوستی کنند با رضای خدای نه آنکه میان ایشان
رحمی و خویشی باشد و نه مالی که بیکدیگر دهند و الله که روی ایشان بنور تابنده بود و ایشان بر منبرها نور باشند چون مردمان ترسند
ایشان نترسند و چون مردمان اندهگین باشند ایشان نباشند آنگه برخواند الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون و امیر المؤمنین
علی گفت ایشان دوستان و اولیاء خدای چه قومی اند گفت خمص العیون من البکاء صفر الوجوه من السهر خمص البطون من الطوی یبس الشفاه
من الظماء گفت چشمهای ایشان از بسیاری گریه آب می دیدند و رویهاشان زرد باشد از بیداری شکم باریک دارند از گرسنگی لب
خشک دارند از تشنگی ابن کیسان گفت آنانند که خدای تعالی کار ایشان بخود تولی کند از الطاف و توفیق و بیان و برهان
و ایشان تولی کنند بکار خدای عز و جل از عبادات و طاعات و روشن تر و صفا آنست که خدای تعالی هم در آیه گفت الذین آمنوا
گفت مؤمنان باشند و کانوا یتقون متقیان باشند ایمان دارند و از تقوی ترسکار باشند و چون با جماع است این دو خصلت در امیر المؤمنین
علی بر وجه برتر و تفضیل حاصل بود او را ولی الله گفتند اما ایمان او سابق بود در وی و در تقوی مقتدی تا او را امیر المؤمنین گفتند
اورا و امام المتقین و اما الخوف گفت خوف انزعاج القلب باشد لما یتوقع من المکروه و الحزن غلظ الهم ماخوذ من الحزن و هو الارض
الغلیظة آنگه گفت آنان که چنین باشند لهم البشری ایشان را بشارت بود در دنیا و آخرت و مراد چه است که گوید از رسول علیه السلام پرسیدم
که این بشارت چیست که ایشان را باشد گفت الرؤیا الصالحة یراها المسلم او تری له خواب نیک باشد که مرد مسلمان ببیند یا در حق او
ببینند این بشارت دنیا باشد و بشارت آخرت بهشت بود ابو الدرداء روایت کند که این حدیث از رسول علیه السلام پرسیدم گفت کس مرا ازین
نپرسید و الله جواب او این بود که گفتم ابو هریره روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که او گفت چون قیامت نزدیک رسد خواب
مرد مسلمان کم خطا کند و خواب آنکس راست تر بود که سخن او راست تر بود آنگه گفت خواب سه گونه باشد یکی بشارتی بود از خدای
تعالی و یکی از حدیث نفس و یکی از شیطان که او را بخواب بترساند تا اندوهگین شود و خواب حزنی است از جهل و وسوسه
بیخابر چون یکی از شما چیزی بیند که از آن کراهتی باشد او را بایستد نماز کند و بعد خیزد و در رکعت نماز کند انگه گفت من قید
دوست دارم در خواب و غل را کاره باشم چه قید ثبات بود در دین زهری و قتاده گفت مراد بشارت که بنده را دهند در
دنیا حسن عمل گفت بشارتست بثواب و بهشت که قرآن بدان ناطق است که گفت و ابشروا بالجنة و بشر الذین آمنوا و عملوا
الصالحات ان لهم جنات تجری من تحتها الانهار و ضحاک گفت آنست که مؤمن را بنماید و اعلام کنند که جای او کجاست
عطا گفت فرشتگان رحمت بوقت نزع روح بنده مؤمن بیایند و او را بشارت دهند چنانکه خدای تعالی گفت تتنزل علیهم
الملائکة الا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا بالجنة و قال تعالی الذین تتوفاهم الملائکة طیبین الآیه ابن کیسان گفت بشارت دنیا
آنست که در کتابها پیغامبرانست از وعده ثواب و بهشت و بشارت آخرت آنست که در دنیا بها ایشان بود و از طاعت که بدان بهشت شود
لا تبدیل لکلمات الله ای لا خلف لوعد الله وعده خدا را تغییر و تبدیل نباشد و در وی خلاف نرود و ذلک هو الفوز العظیم
این ظفری بزرگ را باشد نافع گفت روزی حجاج خطبه میکرد و خطبه دراز کرد عبد الله عمر بر پای شد و گفت من قاد و حجاج گفت

۱۱۴

عبدالله زبیر کتاب خدا را تبدیل کرد عبدالله عمر گفت تبدیل کلام الله کردن و با آنکه لا تبدیل لکلمات الله حجاج گفت اقرا و ایت علما
تو اعلم داده اند و از سران حدث برفت ولا یحزنک قولهم باید تا ترا دلتنگ کند سخن ایشان ظاهرا و نفی است و تسلیه رسول
علیه السلام و نهی بظاهر بسخن تعلق دارد و در معنی با سباب و معنی التفات مکن با قول ایشان و اعتماد مکن بسخن ایشان تا
ترا دلتنگ نکند و مثله قوله لا یصدنک عنها باید تا ترا الجاسیم در ظاهر نفی است خود را زر و معنی آنکه مکن تا انجا یا ننهی
کر من قرا الجاسیم الکا ابد الکلام و در کرد و گفت ان العزة لله جمیعا عزت همه خدای را باشد هر که عزیز شود با و عزیز شود در هم لدا
باشد و او و اسند و او شنوا است با قوال ایشان و عالم با حوال ایشان تا جزا کند ایشان را بسزای ایشان الا ان لله من فی السموات و من
فی الارض آگاه گفت خدای راست هر که در آسمانها و زمین است هم او را ملک و مالک بندگان و پرستاران او یند و من عقل را باشد
و ما لا یعقل و قوله و ما یتبع الذین ما محتملات دو وجه را یکی آنکه استفهامی باشد یعنی این مشرکان که با و اینا ذکر رفت از هیچ
چیز را متابعت میکنند و صورت استفهام باشد و مراد تقریر و تقریع یعنی هیچ چیز را متابعت نمیکنند که آنرا اصلی باشد و دوم وجهی
دیگر آنکه نفی را باشد یعنی متابعت نمیکنند این مشرکان شریکان را که ایشان بر حقیقت شریکان خدا اند چرا که ایشان بتسمیه
نا واجب نا مستحق ایشان را الهه و معبودان خود میخوانند و اعتقاد میکنند بیانش ان یتبعون الا الظن ان بمعنی ما است
متابعت نمیکنند الا ظن و گمان را و بر هیچ علم حاصل نشده اند و هم بعضی بیکدیگر نزدیک است و ان هم الا یخرصون و ایشان
جز دروغ نمیگویند و معنی این تخریص و تقریر مکلفات است و توحید و اخلاص عبادت خدای تعالی و انکار با شرک نیا و دهکار ان
که قال او فرمود حاصل الله علی الا شئ و لا بصیرة هو الذی جعل لکم اللیل آنگه خلقان را بتوحید و عبادت دعوت کرد ایشان را تذکره
بر ادله که بیان توصل او کردن بتوحید او و ادله ذلک است که قدیم تعالی مختص است بقدرت بر آنکه شب او آفریدست که شب را لباس گرداند جامه
خواب ساکرد تا در و بیارامید یعنی چنانکه جامه مرد را بپوشاند اندام او پنهان کند شب همچنین است تاریکی بر خلقان و احوال ایشان
پنهان کند و بپوشید که آرد اینجا گفت شاعر شعر اللیل للعاشقین ستر یا لیت اوقاته تدوم • وقیل اللیل اخفی للویل اگر گفت تعریف
از آنکه بنده بپوشش آن است جای آرام است آرام گاه تو است تا تواند بجای خود آرام گرفتن و رفتن و سعی کردن در حوایج و رسالتی
چاکر شب در بند شای محمد روز بود حریص ترا هانکری که از عمل سعی و کار در رنج بر آسود چنانکه در شهادت روشن بیشتر
۱۲۳ مردمان کنند و النهار مبصرا و روز را بینا کرد و در بعضی جوینا فی نعتنا من باب لیل نائم و نهار صائم باشد ای ینام فیه و یصام
و مثله قوله فما ربحت تجارتهم ای فما ربحوا فی تجارتهم اگر برسجاز و توسع نقل باید رود و تا تجاره در طریق مبالغه و علی هذا
بیت جریر شعر لقد لمتنا یا ام غیلان فی السری و نمت و ما لیل المطی بنائم • و قال رؤبه شعر و نام لیل و تجلی همی • و قال آخر
شعر سهرنا اذا ما نام لیل الهوجل • و این جعل بمعنی خلق است بلکه آن متعدی است بیک مفعول و چون بمعنی تصیر باشد
متعدی باشد بدو مفعول ان فی ذلک لایات لقوم یسمعون در این که گفت از جعل شب و روز بدین صفت آیاتی است و علامتی
و دلالتی گروهی را که ایشان بشنوند و اندیشه کنند و معتبر شوند قالوا اتخذ الله ولدا آنگه حکایت کرد از شنیع قول مشرکان
و آنان که خدای را فرزند گفتند گفت خداوند فرزند گرفت خدای تعالی این آیه یاد کرد جمله گروهی مشرکان که گفتند الملائکة
بنات الله فرشتگان دختر الله و جهودان که گفتند عزیر ابن الله و ترسایان که گفتند المسیح ابن الله و چنانکه حقیقة این چنان
محال است تعالی زهم بر خدای روا نیست از تبنی و بحقیقت خدای را زن گرفتن پسر خوانده چنین باشد که از اب و از نیه باشد
و پرورده آن کودکی را که محتاج باشد آنگه نفی کرد آنرا از خود و گفت او منزه است و عیب و در آنکه در آن و برد معنی
منزه است از حقیقة این حدث کان بجمله کند و معنی و فیما از انجا این که تنها باشد و او با وکند که او غنی از ما حاجت
باشد باقی و ما خالی و چیزی مانند این له ما فی السموات و ما فی الارض هر چه در آسمان و زمین او راست و آنکه در آسمان و زمین

مر او راست و آنکه در آسمان و زمین ملک و ملک و بادشاه او را سر حاجت بفرزند آنگه گفت ان عندکم والمعنی ما عندکم من سلطان
ای من حجة بهذا القول ای بما تدعون قول که میگوئید حجتی و برهانی نیست چون چنین است اتقولون علی الله ما لا تعلمون تعلیما بید
که بر خدای تعالی چیزی گوئید که ندانید قل ان الذین یفترون علی الله الکذب بگوی ای محمد و اعلام کن ایشان را که آنکه بر خدای تعالی دروغ
می بندند و فرو بافند از قرآن و گفتیم اصل فری قطع باشد و فعل و افتعل انجا بیک معنی است یقال فریت الشئ و افتریته و فریت الحدیث
مثل فریت الادیم چاه ایم چون ببرد او و فعل ساز دانکس نیز که دروغ بگوید آن مقصود بر ساخته خود را لا یفلحون ایشان
ظفر نیابند و ایشان را بقا و فلاحی نباشد کلبی گفت معنی آنست که لا یومنون ایمان نیارند و گفتند رستگاری نیابند و قوله متاع
فی الدنیا مرفوع است بآنکه خبر مبتدای محذوف است ای هو متاع یعنی آن دروغ که بر خدای می بندند متاعی است یعنی برای متاعی است
و برخورداری در دنیا و این بر سبیل تحقیر و تقلیل گفت یعنی این زود بگذرد و آنگه گفت مرجع و بازگشت ایشان با ما باشد پس آنگه
بچشانیم ایشان را عذاب سخت بانکه کفر کرده باشند و معنی آیه من بتهدید و وعیدات و تحذیر از کفر و دروغ بر خدای جل
جلاله و انکار این را عاقبت ذمیم خواهد بودن از عذاب دوزخ قوله تعالی عز و علا
وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِن كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُم مَّقَامِي ۷۲
بخوان بر ایشان خبر نوح چون گفت قوم خود را ای قوم من اگر بزرگ شد بر شما مقام من
وَتَذْكِيرِي بِآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَ
و یاد دادن من بآیات خدای پس بر خدای توکل کردم بسازید کار را
شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونِ
و انبازان تان پس نباید تا باشد کار شما بر شما پوشیده پس کار من تمام کنید و در مهلت مدهید
فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُم مِّنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ
اگر برگردید نخواستم از شما مزدی نیست مزد من مگر بر خدای و فرموده اند مرا که باشم از
الْمُسْلِمِينَ • فَكَذَّبُوهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَمَن مَّعَهُ فِي الْفُلْكِ وَجَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ
مسلمانان دروغ داشتند برهانیدیم او را و آنرا که با او بودند در کشتی و کردیم ایشان را خلیفتان
وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنذَرِينَ •
و غرق کردیم آنها را که دروغ داشتند حجتها نگر که چگونه بود عاقبت آنها که ترسانیدند
ثُمَّ بَعَثْنَا مِن بَعْدِهِ رُسُلًا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ فَجَاءُوهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا
پس بفرستادیم از پس او پیغامبرانرا بقوم شان آوردند ایشانرا حجتها نبادند
لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِن قَبْلُ كَذَٰلِكَ نَطْبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ • ثُمَّ بَعَثْنَا
ایمان آرند بانچه دروغ داشته بودند از پیشتر همچنین مهر نهیم بر دلها کافران پس بفرستادیم
مِن بَعْدِهِم مُّوسَىٰ وَهَارُونَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ بِآيَاتِنَا فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا
از پس ایشان موسی و هارون را بفرعون و اشراف قوم او تکبر کردند و بودند
قَوْمًا مُّجْرِمِينَ • فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِندِنَا قَالُوا إِنَّ هَٰذَا لَسِحْرٌ مُّبِينٌ • قَالَ مُوسَىٰ
گروهی گناهکاران چون آمد ایشانرا حق از نزد ما گفتند این جادوئی است روشن گفت موسی
أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ أَسِحْرٌ هَٰذَا وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ • قَالُوا أَجِئْتَنَا لِتَلْفِتَنَا
میگوئید حق را چون آمد شما را جادوئیست این و رستگار نشوند جادوان گفتند آمدی تا باز گردانی ما را

عما وجدنا عليه آباءنا وتكون لكما الكبرياء في الأرض وما نحن لكما
از آنچه يافتيم بر آن پدران ما را وباشد شما را بزرگى در زمين وما نيستيم شما را
بمؤمنين ۝ وقال فرعون ائتوني بكل ساحر عليم ۝ فلما جاء السحرة
باوردارندگان وگفت فرعون بياريد مرا هر جادوى داناى چون آمدند جادوان
قال لهم موسى ألقوا ما أنتم ملقون ۝ فلما ألقوا قال موسى ما جئتم به السحر
گفت ايشان را موسى بيفكنيد آنچه شما افكننده ايد چون بيفكندند گفت موسى آنچه آورديد جادويست
إن الله سيبطله إن الله لا يصلح عمل المفسدين ۝ ويحق الله الحق بكلماته
خداى باطل كند آن را خداى نيك نكند عمل مفسدان ودرست كند خداى حق را بكلمات خود
ولو كره المجرمون ۝ فما آمن لموسى إلا ذرية من قومه على خوف من
واگرچه ناخواهند كافران ايمان نياوردند بموسى مگر فرزندانى از قوم وى بر ترس از
فرعون وملائهم أن يفتنهم وإن فرعون لعال في الأرض وإنه لمن
فرعون ومهتران ايشان كه در فتنه افكند ايشان را وفرعون بزرگوارى كرد در زمين واو از
المسرفين ۝ وقال موسى يا قوم إن كنتم آمنتم بالله فعليه توكلوا
مسرفان بود وگفت موسى اى قوم اگر مسلمانيد بخداى بر وى توكل كنيد
إن كنتم مسلمين ۝ فقالوا على الله توكلنا ربنا لا تجعلنا فتنة
اگر شما مسلمانيد گفتند بر خداى توكل كرديم خداى ما مكن ما را فتنه
للقوم الظالمين ۝ ونجنا برحمتك من القوم الكافرين ۝ وأوحينا
براى قوم بيدادگران ورهان ما را برحمت خود از گروه كافران ووحى كرديم
إلى موسى وأخيه أن تبوءا لقومكما بمصر بيوتا واجعلوا بيوتكم
بموسى وبرادر او كه فرو گيريد براى قوم خود در مصر خانها وكنيد خانهاى خود را
قبلة وأقيموا الصلاة وبشر المؤمنين ۝ وقال موسى ربنا إنك آتيت فرعون ١٢٨
قبله وبپاى داريد نماز وبشارت ده مؤمنان را گفت موسى خداى ما تو دادى فرعون را
وملأه زينة وأموالا في الحياة الدنيا ربنا ليضلوا عن سبيلك ربنا
وقوم او را زينت ومالها در زندگانى دنيا خداى ما تا گمراه شوند از راه تو خداى ما
اطمس على أموالهم واشدد على قلوبهم فلا يؤمنوا حتى يروا العذاب
هلاك كن مالهاى ايشان وسخت كن بر دلهاى ايشان تا ايمان نيارند تا ببينند عذاب
الأليم ۝ قال قد أجيبت دعوتكما فاستقيما ولا تتبعان سبيل الذين
دردناك گفت اجابت كرده شد دعاى شما راست باشيد ومرويد راه آنان كه
لا يعلمون ۝ وجاوزنا ببني إسرائيل البحر فأتبعهم فرعون وجنوده
نميدانند وبگذرانيديم بنى اسرائيل را از دريا پس در پى ايشان رفت فرعون ولشكر او
بغيا وعدوا حتى إذا أدركه الغرق قال آمنت أنه لا إله إلا الذي آمنت
بستم وظلم تا چون دريافت او را غرق گفت گرويدم كه نيست خداى الا آنكه گرويدند باو

به بنو إسرائيل وأنا من المسلمين ۝ الآن وقد عصيت قبل وكنت من المفسدين
بنى يعقوب ومن از جمله مسلمانانم اكنون وبدرستى عصيان كردى پيش از اين وبودى از جمله مفسدان
فاليوم ننجيك ببدنك لتكون لمن خلفك آية وإن كثيرا من الناس عن آياتنا
امروز برهانيم تن ترا تا باشى آنها را كه از پس تو آيند علامتى وبسيارى از مردمان از آيات ما
لغافلون ۝ قوله تعالى واتل عليهم نبأ نوح الآية حق تعالى در بيان رسول خود را امر فرمايد كه بخوان بر ايشان يعنى بر اين كافران مكه
غافلانند
خبر نوح عليه السلام وقصه او چون گفت قوم خويش را فلا تقرا قراة باشد واصل واو تابع است كه در قراة حروف را تابع
بايد كردن والنبأ الخبر قوم خود را گفت يا قوم اى قوم الاصل يا قومى يا الاضافة بيفكند واكتفا كرد بكسره اگر چنانكه بر شما بزرگست يعنى گرانست
بر شما مقام من وبودن وايستادن من در ميان شما وشما را ياد دادن بآيات خداى من بر خداى توكل كردم واين عبارت بود كه ايشان گفتند
ما لنتركنهم ازانجا كه ايشان از ملال اعداد آنكه نوح عليه السلام با عاد وشبانگاه وروز ووقت وبى وقت بر سر ايشان ايستاده بودى والشان را
دعوت ميكردى وبخداى مى ترسانيدى وعقاب خداى ياد ميدادى وتحذير ميكردى ايشان را از ميزدند وميداشتند تا ازان حال
ميكردى ومجروح باز مى ايستاد ازان گفتند تعليمات كه ما را بكشيم گفتند يا نوح بر بغاية بيكار خود يا ما را بكشيم نوح عليه السلام
عتاب حال بگفت اى قوم اگر چنانست كه مقام من در ميان شما ووعظ من شما را بآيات خداى بر دل شما گران شد وقصد كشتن من ميكنيد
من توكل كردم بر خداى فاجمعوا امركم شما كار خود را تمام بنيد وبسگالى حيله قرا خوانند بقطع الف من الاجماع ومعنى لارتماع والاعداد قال الله
تعالى وما كنت لديهم اذ اجمعوا امرهم وقال الشاعر شعر يا ليت شعرى والمنى لا تنفع هل اغدون يوما وامرى مجمع اى معد محكم نافع
در روايت اصمعى وبه رشاد اعرج وجحدرى كه ايشان خوانند فاجمعوا بالف وصل وفتح ميم من الجمع كار خود جمع كنيد ومعنى هم
آنست چنانكه ان لفظ در اين باب معروف است ومستعمل ترانست ابو معاذ گفت جمعه واجمع سيك معنى است چنانكه ابو دويت گفت
شعر فكانها بالجزع بين نبايع واولات ذى العرجاء نهب مجمع اى مجموع قوله وشركاءكم در قراة آنكس كه خوانند واجمعوا همزه
موصول من الجمع واو عطف باشد وكلام بر ظاهر خود ومجاز وبى حاجت باشد ومعنى آنكه كار خود وشما خود را جمع كنيد در
قراة آنكس كه قطع همزه خوانند من الاجماع وآن قراة عام قرات در وجه باشد يكى آنكه واو عطف باشد بل بمعنى مع چنانكه
استوى الماء والخشبة وجاء البرد والطيالسة ولو تركت الناقة وفصيلها لرضعها اى مع الخشبة والطيالسة ومع فصيلها
ومعنى آن باشد كه شما ومعبودان شما بيك جاى بنشينيد ودست يكى كنيد وكار خود بسگاليد وبسازيد ودوم وجه آنكه فعلى را اضمار
بايد كردن كه حالا اقتضا كند من قولك وادعوا شركاءكم ودر مصحف ابى همچنين است وحذف اين فعل بدين جا روا باشد بدلالت
آنكه در كلام دليلات بر حذف او چنانكه شاعر گفت شعر علفتها تبنا وماء باردا اى وسقيتها ماء باردا وراى آنكه تقليد
در اين مستعمل باشد وقال الحر شعر شراب البان وتمر وأقط ولبن بحذف لبن نبود وتمر واقط وابن طريقت كرد كرجانى
تقرير كرده ام وجه قرائت كه كسر بنصب خوانند عطفا على قوله امركم يا بواو بمعنى مع يا بتقدير فعلى مضمر چنانكه گفته شد و
يعقوب خواند ودر شاذ حسن بصرى وعيسى وسلم وابن ابى اسحق وشركاؤكم برفع عطفا على الضمير فى قوله فاجمعوا والتقدير
فاجمعوا امركم انتم وشركاؤكم ومعنى آنكه شما ومعبودان شما بيك جا اعداد كنيد وبسازيد كار خود را نجاح گفت اين روا
نبودى اگر نه آنستى در ميان ايشان سمى در افتاد كه مفعولست ولا روا نبودى عطف كردن اسم ظاهر را بر ضمير متصل الا كه ضمير منفصل
با آن باشد چنانكه در ضمير مستكن چنانكه حق تعالى گفت انه يريكم هو وقبيله وقال اسكن انت وزوجك اذهب انت وربك
ثم لا يكن امركم عليكم غمة اى مظلما ملتبسا پس نبايد تا كار شما بر شما پوشيده باشد من قولهم غم الهلال على الناس اذا اشتبه
عليهم وقال الطرفة شعر لعمرك ما امرى على بغمة نهارى ولا ليلى على بسرمد ۝ وغم ان كار است كه دل را بپوشد وغام ازينجا گويند ابر را

کرآسمان را بپوشد و الغمّ و الغمّة الظلام و الستر قالت الخنساء شعر وذی کربة راخی ابن عمرو خناقه ٭ وغمّته عن وجهه فتجلّت
ثمّ اقضوا الیّ آنگه براندید بمن آنچه در دل دارید و القضاء الفراغ من الامر یقال قضی فلان اذا مات وقضی دینه اذا فرغ منه فمعناه گفت
اقضوا الیّ بکار من قیام کنید تمام از خود باز اندید و الحکایة کردند از بعضی قرّاء که خواندند ثمّ افضوا الیّ بفاء وقطع الف من الافضاء ای توجّهوا
حتّی تصلوا الیّ یقال افضت الخلافة الی فلان اذا وصلت الیه و لا تنظرون و مرا مهلت مدهید و تاخیر مکنید و فایدهٔ این آیت که حکایت
از نوح حکایت کرد که او با صرار قوم و مکر و اضرار ایشان او بنصرت خدای تعالی واثق بود و تاکید قوم این بود که خدای او را عالما و کرد
ایشان او را زیان نکردن نتوانستند کردن و در و تسلیه رسول است علیه السلام و تقویه دل او قوله فان تولّیتم این هم حکایت قول نوح است که نوح
قوم را گفت اگر برگردید از من و وعظ نشنوید بیندیشید من نبریدم من برین دعوت که شما را میکنم اجری و مزدی و جعلی و طمع ندارم اجرین
و مزد و ثواب من بر خدا است جل جلاله و مرا فرموده اند تا از جملهٔ مسلمانان باشم و متابعت دعای شما نکنم و معنی آیه اظهار عنایت
از ایشان و آنکه باز مینماید که مرا درین دعوت غرضی نفع شما است نه منفعت خود و که مرا امید داشتی بود جز بر خدای تعالی نیست اگر خدای تعالی
با نفع کرد قوم با او حجّت کردند گفت و او حجت کرد گفت فکذّبوه قوم او را بدروغ داشتند و ما صبرها نشنیدند او فنجّیناه و من معه ما او را برهانیدیم
و آن قوم که با او در کشتی بودند و ایشان را درین زمین خلیفه کردیم یعنی باز ماندند و قایم مقام هلاک شدگان و آنکه فرمان را که بآیات
ما تکذیب کردند بطوفان غرق کردیم بنگر تا عاقبت کار آنان که ما انذار کردیم ایشان را و ایشان نترسیدند و وعظ قبول نکردند بکجا رسید
از زوال و هلاک آنگه حق تعالی گفت ما پس از نوح پیغمبران فرستادیم بقوم خود هر پیغامبری بقوم ایشان بیامدند و قوم خود را بترسانیدند
دلایل و بیّنات بدلالت و حجج بیاوردند ایشان بترسیدند که قوم نوح که تذکر و تکذیب داشتند ایمان نیاوردند بآنچه ایشان تکذیب کرده بودند
بآن یعنی کار اوّل پیشین و ما کانوا ایشان بایمان نیاوردند آنچه واجب بود که بآن ایمان آرند از خدا و رسولان و کتابها او دیا
موصول است بمعنی الّذی و قوله من قبل ای من قبلهم و گفتند چون مضاف الیه محذوف ام را بنا کردند بر ضمّ با و عارض کقوله تعالی لله الامر من قبل
و من بعد کذلک نطبع علی قلوب المعتدین ای نختم ما چنین مهر نهیم بر دلهای ایشان که ظلم کنند و تعدی و از حق
و فرمان ما بگذرند و تجاوز کنند و بیان این تاویل لفظ کرده‌ایم در سورة الاعراف فلا وجه لاعادته آنگه گفت از پس آن پیغمبران موسی را
و هارون را فرستادیم بفرعون و قوم او استکبار کردند و گردن کشی کردند و ایمان نیاوردند و مجرم بودند و گناه کار شدند بکفر و عصیان اگر
بعضی از قصّهٔ موسی و فرعون گفتیم و بیان کردیم که وجه تکرار چه باشد در قرآن و بجاهای دیگر بیان شافی کرده شود ان شاء الله و به
الثقة گفت فلمّا جاءهم چون بایشان آمد یعنی بفرعون و قوم او الحق من عندنا حق از نزدیک ما یعنی امر بایمان و پیغامبر و کتاب و مهجوم
ادلّه آنچه خدای تعالی داد موسی را تا بفرعون و قوم او عرض کرد از عصا و ید بیضا و آیات دیگر چون بدیدند هیچ دفع ندانستند ۱۳۸۰
الّا آنچه گفتند این سحریست ظاهر و روشن و سحر ایهام معجز باشد بر وجه حیله و تلبیس و بیان بلیغ را با او تشبیه کنند چنانکه
رسول علیه السلام گفت انّ من البیان لسحرا و کما قال الشاعر شعر وحدیثها السحر الحلال لو انّه ٭ لم یجن قتل المسلم المتحرّز و آن ساحر
که سحر کند معتقد صحّت آن کافر بود و آنکه اعتقاد صحّت نکند فاسق باشد موسی علیه السلام ایشان را گفت آنچه خدای تعالی ازو حکایت کرد قوله اتقولون
للحقّ لمّا جاءکم صورة استفهام است و مراد تقریع میگوید حق را چون بشما آمد که سحر است این و در یک الف استفهام در قوله اسحر هذا و تاکید
بیاید فی قوله اتقولون چند قول گفتند یکی آنکه برای تقریر استفهام تاکید تقریع گفت و تقدیر کلام انّه اتقولون للحق انّه سحر ثمّ قال اسحر
هذا برین قول مفعول اتقولون محذوف باشد و قوله اسحر کلام موسی بود نه کلام فرعون و قوم او و قول دیگر آنست که تکرار گفت
برای تاکید چنانکه گوید اتقول للعبد مال و لم یرضا این فرق استفهام است و تاکید او و قول دیگر آنست که آن دو استفهام است یکی
از موسی علیه السلام و یکی از فرعون و قوم او آنکه گوید اسحر هذا استفهامی است بر سبیل تقریع و استفهام قول است یعنی شما چنین میگویید
و این قول منکر باشد که حق را سحر گویید پس معنا انکار باشد و استفهام قوم بر حقیقت خود باشد اینجا که ایشان چیزی دیدند

خارق

خارق عادة من قبل الصانع بر سبیل سؤال گفتند این که تو میگوئی سحرست یا از حقیقتی هست و فی السحر حکایة باشد از موسی که او کلام
کرد کلام ایشان را انکار و استیناف از سر گرفت گفت و لا یفلح الساحرون و ساحران فلاح و ظفر و نجات نیابند آنگه حکایت کرد آنچه قوم
فرعون گفتند موسی را قالوا گفتند یعنی فرعون و قوم او اجئتنا خطابست از ایشان با موسی علیه السلام تو با آمدی بصورت استفهام و مراد تقریع
تا ما را برگردانی از آنچه ما پدران خود را بر آن یافتیم از دین و اعتقاد و طریقه یقال لفته یلفته لفتا و اللّفت الصرف قال رؤبة
شعر ولفت لفتات لها خناذ ٭ و یکون عطف علی قوله لتلفتنا و لام کی که نصب فعل مضارع کند تا ما را تقلید کنند و نیز تا شد
شما را خطابست با موسی و هرون کبریا و بزرگواری در زمین آن بود که غرض ایشان طلب پادشاهی و جاه است در زمین چنانکه
ایشان را در دل بود و هر کس را اعتقاد خود بر ایشان بگمان آنگه گفتند ما شما را باور نداریم و تصدیق نکنیم و دین بپذیرفتن نکنیم آنگه
فرعون و آن ایستاد تا جواب موسی دهد چون گمان برد که آن سحرست و در روزگار ساحران بود برای فرعون را این خیال قوی شد
کس فرستاد در اقطار ممالک خود و گفت هر کجا ساحری و جادوئی است او را بیارید کوفیان خوانند که عالم بکلّ سحّار علی زنة
فعّال للمبالغة و باقی قرّاء بکلّ ساحر علی وزن فاعل و این طلب سحر و سحره از فرعون پیش از آن بود که او بیعت و دلالت کرد موسی
بر حقیقت و اعجاز نماید معجزات و موسی او را گفت لقد علمت ما انزل هؤلاء الّا ربّ السموات و الارض بصائر و فرعون او را گفت
العجمی بلا تصرف و منع صرف او از این دو سببست یکی عجمی دوم علمیة و وزنه فعلول اگر بود دو شد و او زائدات در کلام محذوف
هست آنجا که گفت فلمّا جاء السحرة و آن آنست که فارسل فرعون و جاء السحرة فرعون فلمّا جاؤا قال لهم فرعون کس فرستاد
و ساحران از شهرها جمع کرد و حدیث موسی با ایشان بگفت ایشان برفتند و حبال و عصی بسیار و چوبها بیاوردند
پیکر بکردند و زیبق بکردند چنانکه قصّهٔ آن برفت و برابر موسی آمدند موسی ایشان را گفت بیندازید آنچه خواهید انداختن
صورت امر دارد و معنا این دو وجه دارد یکی آنکه بود و لا القا ایشان باتفاق قبیح بود و امر بقبیح قبیح باشد و بدیل وجه است
که این لفظ صورت امر است و مراد تحدی چنانکه گفت فأتوا بسورة و چنانکه یکی از ما گوید خصمش را بکن آنچه توانی و نیز
هات حجّتک و معنی آنکه شرط یعنی بیفکنید اگر محقید
چنانکه گفت وادعوا شهداءکم من دون الله ان کنتم صادقین ایشان آنچه داشتند بینداختند چون موسی علیه السلام بدید
دانست که آن سحرست گفت ما جئتم به السحر ما موصولست بمعنی الّذی گفت آنچه شما آورده‌اید سحرست و جادوئی ان الله
سیبطله خدای تعالی آن را باطل کند و ابو عمرو خواند ما جئتم به آلسحر علی تقدیر ما جئتم به السحر هو ام لیس بسحر ما جئتم به در
جای ابتدا بود و السحر جای خبر او باشد و ما ام موصول بود و وجه دیگر آنست که ما استفهامی باشد و تقدیر آن بود که ایّ
شیء جئتم به السحر هو ام لیس بسحر و این در باب تکرار استفهام بمنزلهٔ آن باشد که یکی از ما گوید که ما لک اعشرون ام ثلثون
پس ما مبتدا بود و جئتم به خبر او باشد چنانکه ما اکلت و ما فعلت و ما قلت ای ایّ شیء اکلت و قلت و فعلت و بر قراءت
عامه ما جئتم صله و موصول در محل ابتدا بود و السحر خبر او باشد آنگه گفت ان الله سیبطله خدا آن را باطل کند سین برای
فعلست استقبال را ان الله لا یصلح عمل المفسدین خدای تعالی عمل مفسدان را با صلاح نیارد و صلاح نکند قوله و یحقّ الله
الحقّ این عطف است علی قوله سیبطله و یحق یعنی حق حق کند یا بمعنی که نصب دلیل کند بر بطلان باطل و درستی حق
بکلماته بکلمات خود و سه قول گفتند حسن بصری گفت بوعد او موسی را و قول دوم ابو علی گفت ببیان او و معانی آیات که برای
موسی بیان کرد سوم آنچه سابق شد در لوح محفوظ از نوشتهٔ او با آنچه خواهد بود که خلاف آن روا نبود و لو کره المجرمون
و اگر چه کافران آن را کاره باشند فما آمن لموسی الّا ذرّیة من قومه بموسی ایمان نیاوردند الّا فرزندان قوم او یعنی مؤمنان بنی اسرائیل
عبد الله عباس گفت شش صد هزار مرد بودند و گفت یعقوب علیه السلام با هفتاد و دو مرد در مصر آمد آنگه نسل ایشان و فرزندان

و فرزندان ایشان شستند مراد شد مجاهد گفت مراد فرزندان قوم موسی اند که موسی با ایشان فرستادند پدران بمردند ایمان بیاوردند
فرزندان ایشان ایمان بیاوردند بعضی دیگر گفتند این جماعتی بودند مادران ایشان از بنی اسرائیل بودند و پدران قبط و بعضی دیگر گفتند
ها راجع است با فرعون و آن جماعتی اندک بودند از قوم فرعون آسیه بود و حزبیل بود مؤمن آل فرعون و ماشطه دختر فرعون و خزینه
او و زن خازن فرعون و بعضی آن ذریة خواند ایشان را که فرزندان کافران بودند و ایشان مستقل بودند با مذهب و مضاف بودند
با پدران علی خوف من فرعون وملائهم در وجوه قول گفتند یکی آنکه راجع است با ذریة که ایشان فرزندان قبطیان بودند بر قولی و قولی دیگر
آنست که راجع است با فرعون علی لفظ الملوک لانهم یقولون قدم الملک فتبعوه و نزلوا موضع کذا و یعنون انه و اصحابه الا که گفت ان یفتنهم بلفظ واحد
برای آنکه حکم فرعون آن بود که قوم او تبع بودند و پیرو او بودند و در فتنه چند قول گفتند یکی آنکه بیم فرعون بیم کایشان را از دین خود
بگردانند یکی آنکه یعذبهم ایشان را عذاب کند و یکی آنکه یقتلهم بکشد ایشان را و ان فرعون لعال فی الارض و فرعون عالی در زمین
متکبر و جبار بود و از جمله مسرفان و متجاوزان بود از حد و قال موسی حکایت از کرد که موسی علیه السلام قوم خود را گفت از
تسلیة و تقویة دل ایشان گفت یا قوم ان کنتم امنتم بالله ای قوم اگر چنانکه ایمان آورده اید بخدای توکل کنید اگر مسلمانید و بدانکه از حق مؤمنان
و مسلمانان آن بود که بر خدای توکل کنند در کارها و من یتوکل علی الله فهو حسبه هر که توکل بر خدای کند خدای او را کفایت کند و فایده در
تقدیم جار و مجرور و فعل آنست که توکلوا علیه لا علی غیره چنانکه ایاک نعبد والمعنی نعبدک ولا نعبد سواک ایشان جواب دادند و
طریق که علی الله توکلنا ما بر خدای توکل کردیم آنگه دعا کردند و تضرع کردند گفتند ربنا لا تجعلنا فتنة للقوم الظالمین
بار خدایا ما را فتنه ظالمان مکن ابو مجلز و ابو الضحی گفتند معنی آنست که ایشان را بر دست ما مکن که پس گمان برند که ایشان بر حق اند
مفتون ما شوند ما فتنه ایشان باشیم عطیه گفت لا تسلطهم علینا ایشان را بر ما مسلط مکن که گمان برند که آن ظفر بحق
بما مفتون شوند مجاهد گفت ایشان را از ما و عذاب ما مکن و ما را بدست ایشان عذاب مکن که آنگه گویند اگر ایشان
بر حق بودندی ایشان را عذاب نکردندی و نجنا برحمتک و فضل خویش ما را از این کافران برهان و اوحینا الی موسی و اخیه آنگه حق تعالی
حکایت کرد آن وحی را که بر موسی و هرون کرد و لفظ ایشان را فرمود گفت وحی کردیم بموسی و برادرش هرون که برای قوم خود
مصرها بسازند یقال تبوات المنزل و بواته ای اتخذته منزلا و اصل از رجوع باشد من باء اذا رجع و مبوا و متبوا منزل باشد که
رجوع مرد با آن بود و بعضی اهل لغة فرق کردند گفتند تبوا المنزل لنفسه و بواه لغیره و قیل بواه المنزل فتبوا و اجعلوا بیوتکم قبلة
بیشتر مفسران گفتند سبب آن بود که خدای تعالی بنی اسرائیل را فرمود که جز در مسجدها نماز نکنند و مسجد نماز کردندی
بود چون فرعون مسلط شد بفرمود تا مسجدها و عبادتگاهها ایشان خراب کردند و ایشان را منع کردند از نماز بمساجد حق
تعالی گفت اکنون رخصت شما که در خانها نماز کنید و اجعلوا بیوتکم قبلة و خانها را قبله سازید یعنی مصلی و نمازگاه و این قول عبدالله
عباس و ابراهیم و ربیع و ابن زید و ابو مالک و عکرمه و مجاهد گفت ایشان در کنائس نماز کردندی چون از فرعون خائف شدند خدای
تعالی فرمود تا در خانها نماز کنند و روی بکعبه کنند و حسن هم این گفت و لفظ مصر لا ینصرف برای آنکه اعجمی است و مؤنث و گفتند
و گفتند برای آنکه علم است و مؤنث لانه البلدة و البقعة و اگر برای جمع صرف کنند روا باشد که هند و دعد و هود و لوط و
سعید جبیر گفت و اجعلوا بیوتکم قبلة ای متقابلة بعضها بعضا و خانها را برابر یکدیگر بسازید و اقیموا الصلوة و نماز بپای دارید
و مواظبت کنید بر آن و بشر المؤمنین و مؤمنان را قوله ربنا انک اتیت فرعون و ملاه زینة حق تعالی از موسی حکایت کرد بار خدایا تو
فرعون را و اشراف قومش را مال دادی و زینت یعنی متاع و اثاث و لباسهای فاخر و حلیها و کالایها بار خدایا تا از راه تو
گمراه شوند بار خدایا مالهای ایشان مطموس گردان و بیند دلهای ایشان نه تا ایمان بیارند تا آنگه که عذاب الیم ببینند اگر گویند
نه ظاهر آیة دلیل قول مجبران میکند که خدای تعالی بعثه الله و تمکین برای ضلال و کفر میدهد و او مرید باشد و دیگر آنکه دعا

۱۳۸۲

ایشان

ایشان بدکن تا ایمان نیارند شاید که موسی علیه السلام این گوید و این خلاف مذهب شماست جواب گوئیم در این آیة چند وجه گفتند اهل
عدل و توحید که مرهای این مال دادن بود که در وجه شبه آنست و جهی آنکه معنی آنست که لیضلوا با رخدایا تو دادی آل فرعون را نعم برای آن
که تا ضال نشوند یا بخدایا ضال شدند و این را اشباه بسیارست منها قوله یبین الله لکم ان تضلوا والمعنی لئلا تضلوا
و قوله والقی فی الارض رواسی ان تمید بکم و منها قوله ان تقولوا یوم القیمة والمعنی لئلا تقولوا یوم القیمة و معلوم است که خدای تعالی
بیان برای نفی ضلال کند نه برای ضلال و کوهها برای آن بر زمین نهاد تا نجنبد اگر گویند در این آیات و ذا آن
نیست برای آنکه در آن آیات لام و لا محذوفست و در این ایران لا جواب گوئیم لا در هر دو آیة محذوفست که تغیر معنی بآن متعلق است
و اما لام که در آن معنیست باشد نیست که متعلق شد و قول القائل جئتک لتکرمنی و جئتک ان تکرمنی چون چنین باشد
مطابقة ظاهر شد میان آیة ما که در بعضی و میان آیات استشهاد و وجه دوم آنست که لام لام عاقبت است بیان شرح کرده ایم
پیش از این و معنی بار خدایا با فرعون و قوم این همه نعمت بکر بیف و ترا معلوم بود که عاقبت کار ایشان کفر و ضلال بود و مثله
این لام از آیات و ابیات مستقصی در سورة الاعراف و دیگر جای گفتیم من قوله فالتقطه آل فرعون لیکون لهم عدوا و حزنا
و قال الشاعر شعر لدوا للموت وابنوا للخراب ، و وجهی دیگر آنکه گفت ممتنع نبود که در قوم موسی و فرعون جماعتی بوده باشند که
مذهب جبر داشتند خدای تعالی این آیة بگفت ردا علیهم علی سبیل التهکم یعنی چنین کرده ام عند کم و علی زعمکم و عوکلة تعالی
الباطل و نحکم الکاذب وجه چهارم آنکه این بر وجه استفهام باشد و حرف آنکه همزه است از کلام ساقط بود و تقدیر آن بود
اتیت فرعون و ملاه زینة بار خدایا تو فرعون و قومش را مال و زینت برای آن دادی تا ضال شوند و این وجه ضعیف
برای آنکه عرب حرف استفهام انجا بیفکند که در کلام از و عوضی باشد و انجا عوض نیست چه اگر چنین باشد استفهام
بخبر مشتبه شود و انجا که عوض بیفکند ندیده ست انجا که شاعر گفت شعر لعمرک ما ادری و ان کنت داریا بسبع رمین الجمر ام
بثمان و تقدیر آنست که ابسبع و لکن همزه استفهام بیفکند برای آنکه ام بر حرف او دلیل میکند و ام معادل همزه استفهام
بیفکند برای آنکه ام بر حذف او دلیل میکند و ام معادل همزه استفهام باشد قوله ربنا اطمس علی اموالهم این نفرین است که موسی
کرد بر فرعون و قومش گفت بار خدایا اطمس کن مالهای ایشان و طمس بیرون از اثر باشد و کاری بنه که اثر آن بنماند و از آن
مطموس میگویند دریها الفرعنی اثر مانداز او قوله و اذا النجوم طمست ای ذهب نورها و قال الله تعالی من قبل ان نطمس وجوها
مذهب معها اثر الانف و الشفة و العین قال ابن زهیر شعر من کل نضاخة الذفری اذا عرقت عرضتها طامس الاعلام مجهول
قتاده و ابو صالح و ابن زید گفتند خدای تعالی دعا موسی در ایشان اجابة کرد و مالهای ایشان جمله سنگ کرد تا در خبرست
که تماثیل شکر و انواع حبوب ایشان جمله سنگ شد و زر و سیم و هر چه بود ایشان را از صامت و ناطق و چهارپای و جزآن
همه سنگ شد قوله و اشدد علی قلوبهم در وجه چند قول گفتند یکی آنکه با رخدایا دلهای ایشان سخت بکن و بر جای بدار تا ایشان
با آنکه مالهای ایشان مطموس شده باشد هلاک نشوند تا مرد بود تم وقت بان مال فرو میکرند بغم و حسرة و حسرة
می فزاید ایشان را و وجهی دیگر کرده اند آنست که فلا یؤمنوا جواب و اشدد نیست و انما عطفت علی قوله لیضلوا و تقدیر آنست
که اتیتهم مالا و زینة لیضلوا فلا یؤمنوا حتی یروا العذاب الالیم ربنا اطمس علی اموالهم در کلام تقدیم و تاخیر
بود چنانکه سنی آنکه ان دو وجه که در لیضلوا گفته شد انجا مطرد باشد برای آنکه لیضلوا در معنی همان باشد که فلا یؤمنوا و
وجهی دیگر آنست که گفتند لا بمعنی لن است و تقدیر آنکه فانهم لن یؤمنوا و آیه در معنی چنان بود که نوح علیه السلام گفت رب
لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا انک ان تذرهم یضلوا عبادک الآیة فکانه قال ربنا اطمس علی اموالهم واشدد علی قلوبهم
فانهم لن یؤمنوا ابدا و نون را بدل کرد بالف چنانکه اعشی گفت شعر و صل علی حین العشیات والضحی ولا تحمد الشیطان والله

ابرار فاسجدون فابدل الالف من النون الخفیفة ، وقال عمر بن ابی ربیعة شعر وقمیر بدا ابن خمس وعشرین له قالت الفتاتان قوما ادار قومین
قوله علیه السلام لن یلدغ المؤمن من جحر مرتین ، مومن را از یک سوراخ مار دو بار نزند اگرچه این ظاهر خبر است معنی نهی است
برای آنکه اگر خبر باشد دروغ بود که با مومنان را بسیار بخلاف این دیدایم و بایکرت از ایمان و حکم مومنی نیز رفته و ابو علی گفت تو وجه
گفتند فلا تتبعان سواء جواب حقیقی نیست این را که ربنا اطمس علی اموالهم واشدد علی قلوبهم و لکن خود در جای خبر افتاد مجزوم شد چنانکه
قائل گوید انظر الی الشمس تغرب در آفتاب نگر تا فرو شود و معلوم است که غروب شمس موقوف نباشد بنظر ناظر و لکن چون در جای جواب آمد
مجزوم شد و ابو مسلم محمد بن بحر الاصفهانی در بیان وجهی غریب گفت و گفت و آن آنست که گفت لام عرضت و خدای تعالی این مال که ایشان را
داد بسیار عقوبت و عذاب داد علی لزوم المتقدم و از آنکه دانست که در مستقبل ایمان بکر ایمان نکنند و این آیه جاری مجری آن آیه باشد که گفت
فلا تعجبک اموالهم ولا اولادهم انما یرید الله لیعذبهم بها فی الحیوة الدنیا وتزهق انفسهم وهم کافرون پس موسی علیه السلام گفت بار خدایا ما را
معلوم است تو این مال و نعمت برای کرامت بایشان داده بر سبیل عقوبت دادهٔ تا مفتون شوند و در قیامت از تو حجت نگرداند بار خدایا
اکنون این مالها مطموس گردان و از دنیاشان بستان تا حسرت شود بر دلهاء ایشان و دلهای ایشان سخت کن تا بر این حال که هستند تا در
ساق علم قات کرایشان ایمان نیارند مگر بقیامت که عذاب بینند و ملجا شوند و آن ایمان بود که سود ندارد و این جوابی قریب است صواب
والله اعلم باراده حق تعالی گفت دعا شما که موسی و هرون بود اجابت مقرون شد قد اجیبت دعوتکما اکنون شما با استقامت مشغول باشید و
دو گفتند خطاب با موسی است تنها و عرب بلفظ تثنیه خطاب کند یکی کس را علی عادتهم المستمرة برای آنکه ایشان در بیشتر احوال در
اسفار سه کس باشند راکبی و سایق و قاید پس مادام هر یکی از ایشان با دو کس خطاب کند و انجا در اشعار ایشان بدین لفظ است
خلیلی یا صاحبی وقفا واسعدا وابلغا و مانند این و شاعر گفت شعر فقلت لصاحبی لا تحبسانا بنزع اصوله واجتز شیحا ، استقامة
کنید و دو ماه فی روایت باشید در بسر دعوت و اداء رسالت باشید اگر حمل کنند بظاهر اولی تر بود برای آنکه ممتنع نبود که این دعا موسی
و هرون کرده باشند و در خبر چنین می‌آید که چون موسی دعا کرد هرون آمین گفت از اینجا گفت اجیبت دعوتکما و در خبر طلب فعل
باشد بصیغه امر چنانکه اللهم اغفر لنا وارحمنا وعافنا واعف عنا و بلفظ ماضی آید چنانکه غفر الله لك وعفا عنك ولا تتبعان
و هیچ وجه متابعت مکنید ره جاهلان را که ایشان چیزی ندانند و این نون تاکید است مثقل و ابن عامر نون خفیف خواند و رکاکت
نادر و من اتبع وجاوزنا ببنی اسرائیل البحر خدای تعالی دین اینجا خبر داد که ما بنی اسرائیل را چگونه بدریا گذرانیدیم گفت ما بگذرانیدیم
ایشان را بدریا فاتبعهم فرعون وجنوده فرعون و لشکرش بدنبال ایشان بیامدند و آن آن بود که اهل سیر روایت کردند بالفاظ
مختلف و معانی متفق که چون خدای تعالی خواست تا فرعون را هلاک کند موسی را فرمود تا بنی اسرائیل را گفت تا برفتند و جمله
حلی و جواهر قبطیان بستدند و گفتند ما را عروسی هست قبطیان حلی خود جمله بایشان دادند و ایشان آن شب برخاستند
از شهر بیرون شدند و خدای تعالی آن شب دراز کرد و خواب بر قبطیان غالب شد تا هیچ از رفتن ایشان خبر نداشتند و
موسی علیه السلام ایشان را ببرد و ایشان ششصد هزار مرد بودند بیست هزار مرد هر چه هفتاد ساله بود و در بین شمار نبود و هر که بیست
ساله بود در بین عدد نبود و آن شب هیچ سرای نبود از آن قبطیان که در آن سرای کودکی و مردی نمرد ایشان بدو کار روز برخاستند و بتجهیز
و دفن ایشان مشغول شدند و کس با کس نپرداخت و از بنی اسرائیل یاد نکردند تا شبانگاه مشغول شدند شب جمعه بود دیگر روز ۱۲۸۴
برخاستند انتظار میکردند تا بنی اسرائیل بخدمت ایشان روند بعادت کس نیامد و کس از ایشان پدید نبود برخاستند و سرای ایشان
ایشان بدیدند کس در وی نبود جمله رفته بودند فرعون را خبر دادند فرعون از آن بیاشفت و گفت ان هولاء لشرذمة قلیلون الا
انگه منادی کرد تا لشکر جمع شدند و فرعون برنشست با هزار هزار ششصد هزار مرد و محمد بن کعب گفت در لشکر او صد هزار اسب سیاه بودند
بیرون از آنکه رنگهاء دیگر داشت و آن جماعه که خاصه فرعون بودند برای آن با اشعار و جامه سیاه داشتند صد هزار مرد بودند هر یک با جامه سیاه و

بااسپان

وبا اسپان سیاه و با رایات سیاه بودند و هرون علیه السلام بر مقدمه لشکر فرعون بایشان رسیده بودند هفتصد هزار مرد بود هر مردی با اسپی
تا ایشان خود بر سر فارده و حربه بدست گرفته چون قوم موسی ایشان را بدیدند گفتند یا موسی چه چاره است از پیش دریاست و از پس
لشکر آمد و ما در میان دریا بغرق باشیم و اگر بمانیم بدست ایشان کشته شویم موسی علیه السلام گفت کلا ان معی ربی سیهدین آنگه خدای تعالی
وحی کرد بموسی که عصا بر دریا زن او همچنان که خدای تعالی فرموده بود عصا بر دریا زد دریا بشکافت و دوازده راه شد بعدد اسباط بنی اسرائیل تا هر سبطی
راهی فرو شدند چون پاره برفتند ما خبر از حال خود نداریم و نباید تا غرق شده باشند خدای تعالی فرمان داد تا آن کوههای آب طاق طاق
شد تا ایشان یکدیگر را می دیدند چون ایشان جمله در دریا آمدند فرعون بکناره دریا رسید با لشکر چون دریا دید بدان جمله سر متحیر
و دانست که آن از آیات خدایست لشکر گفتند فرو باید رفتن او گفت نشاید رفتن و در این باب گفت و گو کردند جبرئیل علیه السلام بیامد
بر مادیانی نشسته و در پیش اسب فرعون راند بکناره دریا و اسب در دریا راند اسب فرعون اسپی فحل بود از بوی مادیان در رفت
و فرعون باز نتوانست داشتن و میکائیل علیه السلام بر ساقه لشکر فرعون می آمد تا همه را بدریا فرو کرد چون ایشان جمله در دریا
آمدند و ایشان جمله اندر دریا برسیدند خدای تعالی آن طاقهای آب بر هم زد و دریا بر ایشان آب شد چون فرعون بدید که غرق نزدیک
رسید گفت امنت ایمان آوردم بخدای که بنی اسرائیل بدو ایمان آوردند جبرئیل علیه السلام لکل دریا پاره برگرفت و در دهن او زد و گفت الان وقد عصیت
قبل کعب الاحبار گفت روزی جبرئیل علیه السلام بیامد بر صورت مردی بر فرعون و او را گفت مرا بنده ایست آزاد و در آمده ام و برا فتوی هست از
می‌پرسم مرا فتوی کن گفت چیست آن گفت چه گوئی در بنده که او را خداوند نعمت داده باشد منعم بود با نواع نعمت چون نعمت او را ب
از خداوند برده بیدادگری کرد آرد و گوید خداوند منم سزای وی چه باشد گفت سزای او آن باشد که بدریا غرق کنند گفت
بر نویس او بر نوشت بخط خود یقول ابو العباس الولید بن مصعب بن الریان جزاء العبد الخارج علی سیده ان یغرق فی البحر
آن نوشته بستد تا آن روز که او در دریا گرفتار شد بیاورد عرضه کرد گفت این خط تو هست گفتا آری گفت این صفت تو هست گفت آری
گفت بفتوی خود گرفتار آمدی جبرئیل موسی را خبر داد که فرعون و قوم او هلاک شدند موسی علیه السلام قوم را خبر داد گفتند ما را از اینجا معلوم شود
که فرعون غرق شد خدای تعالی فرعون را با جمله سلاحها که پوشیده داشت بر سر آب آورد تا همه بر سر آب میکردید و موج او را بساحل
انداخت و بنی اسرائیل او را مرده بدیدند گفتند از آن وقت آب بهیچ مرده را فرو نبرد قوله تعالی وجاوزنا ببنی اسرائیل البحر ما بگذرانیدیم
بنی اسرائیل را یعنی فرزندان یعقوب را بدریا فاتبعهم یقال تبعه واتبعه بمعنی فهو تابع و متبع و متّبع قوله بغیا وعدوا
و تجاوز عن المقدار و ... ایشان بر تمیز باشد حسن بصری عدوا خواند و عدوا علی ... حتی اذا ادرکه الغرق تا غرق او را
دریافت یعنی فرعون را و جواب اذا است و قال امنت ایمان آوردم انه گوینا نخواندند مگر عاصم انه بکسر همزه و باقی
قراء بفتح انه بکسر خواندند از صلة قال گفت که هر چه از پس قال آید کلامی مبتدا بود و در کلام مبتدا ان باید بکسر و آنکه ان خواندند گفت
مفعول آمنت است بر قول اول این همه یک کلام باشد و بر آن قراءة دو کلام باشد ایمان آوردم بآن خدای که بنو اسرائیل باو ایمان
آورده اند و من از جمله مسلمانم اما گفت الان اکنون میگوئید ورش از نافع و ... بود عاصم و جعفر من طریق النهر والدر فانع
الالف ... اسمعیل واحمد بن صالح عن قالون والحلوانی عن قالون من طریق الحمامی و یزید بن سورة در دو جا که الان و الان
حرکت همزه بر لام ابو علی گفت لام تعریف را چون پیش او همزه بود و خواهند که تخفیف همزه کنند بر طریق باشد یکی آنکه
همزه بیفکنند اصلا از بن و حرکت او بر لام افکنند چنانکه گویند الحمر فی الاحمر و دوم آنکه همزه اصل بلام تعریف افکنند گویند
لحمر و انشد الکسائی شعر فقد کنت تخفی حب سمراء حقبة فبح لان منها بالذی انت بایح اراد الان و این شاهد طریق اول است
خلاف کردند در آنکه این قول که گفت بود و قول بعضی دیگر گفتند جبرئیل گفت و بعضی دیگر گفتند قول خدایست جل جلاله بر وجه
اهانت و توبیخ قوله فالیوم ننجیک ببدنک حق تعالی گفت ... تا بعاصم بن تو یعقوب و قتیبه خواندند ننجیك بتخفیف

من الاتجاء وباقى قرأ بالتشديد من التنجيه گفتند معنى آنست كه ما ترا برنجوه وبلندى فا نداريم از زمين تن بى روح تا عبرتى وى
وعلامتى كردى آنانرا كه از پس تو آيند واشتقاق اين كلمه برنجوه باشد وهو المرتفع منها قال اوس بن حجر فمن بنجوته
كمن بعقوته والمستكن كمن يمشى بقرواح مراد انستكه گفتيم بنى اسرائيل شك كردند در هلاك فرعون خداى تعالى وبا برنجوه انداخت
از زمين تنى بى روح تا بنى اسرائيل را شك نماند در هلاك او وبعضى گفتند مراد ببدن درع است وبالمعنى مع لباسه
درع الحديد يا بجزوى ديگر باشد كه او بر سر آب بيايد انكه گفت وبيا نيه ميان از آيات ما غافلانند وغفلة ذهاب المعنى
النفس باشد وان بوسيله تنبيه گفت تا مردمان را ومكلفان را از خواب غفلة بيدار كنند قوله تعالى

۹۳ وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مُبَوَّأَ صِدْقٍ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ فَمَا اخْتَلَفُوا
حَتَّى جَاءَهُمُ الْعِلْمُ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ
يَخْتَلِفُونَ ۝ فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْأَلِ الَّذِينَ
يَقْرَءُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ
مِنَ الْمُمْتَرِينَ ۝ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَتَكُونَ مِنَ الْخَاسِرِينَ
إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ ۝ وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ
آيَةٍ حَتَّى يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ۝ فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا
إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ ۝ وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي
الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ۝
وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا
يَعْقِلُونَ ۝ قُلِ انْظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ
وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ ۝ فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا

١٢٨

مِنْ قَبْلِهِمْ قُلْ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ ۝ ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ
آمَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنْجِ الْمُؤْمِنِينَ ۝ قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ
فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ
أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ۝ وَأَنْ أَقِمْ
وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ۝ وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ
اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذًا مِنَ الظَّالِمِينَ ۝ وَإِنْ
يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا
رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ۝
قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي
لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ ۝
وَاتَّبِعْ مَا يُوحَى إِلَيْكَ وَاصْبِرْ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ ۝

قوله ولقد بوانا بنى اسرائيل الاية حق تعالى دربن آيه بيان كرد وگفت ما جاى ساختيم فرزندان يعقوب وفرزندان ايشانرا
مبوا صدق جاى راستى خلاف كردند كه مراد جهت بعضى گفتند يعنى مصر وابن پس هلاك فرعون بود كه حق تعالى فرعون را هلاك
ومصر بنى اسرائيل داد بميراث وگفتند زمين اردن وفلسطين وآن زمين مقدس است كه خداى تعالى با براهيم داد وفرزندانش
ضحاك گفت زمين مصر وزمين شام است مبوا صدق اى منزل صدق يعنى بجاى ومنزلى كه آنرا بدل نبود چون بهر است
كه آنرا تبديل نبود وگفتند مراد انست كه پاى تفضيل وتعظيم چنانكه بحر است معظم باشد وگفتند پاى ابرار تحقيق
بكذات ورزقنا واجب ورزقنا هم من الطيبات وايشانرا روزى كرديم از خوشيها در طيبات دو قول گفتند يكى حلال دوم شهيات
ديكر حلالها پاكيزه فما اختلفوا اختلاف نكردند اين جهودان كه فرزندان يعقوب بودند حتى جاءهم العلم يعنى البيان ولاله
تا علم بايشان آمد وان دلايل وحجج است كه حجت نبوت رسول عليه السلام ميكند وگفتند مراد بعلم معلوم است چنانكه مخلوق را خلق گويند
وهذا الدرهم ضرب الامير اى مضروبه قال الله تعالى هذا خلق الله اى مخلوقه واين محمد است صلى الله عليه وعلى الله يعنى تا آنكه محمد عليه السلام

پیغامبری بیرون آمد برای آنکه ایشان پیش از خروج او اوصاف او شناختند و نعت او در کتب خوانده بودند از توریة و انجیل و در معنی آنچه اختلاف کردند
قولی گفتند حسن گفت یعنی کفر بود بدان قولی که خلاف نکردند تا آنکه رسول علیه السلام بیامد و کتاب قرآن آورد و معجزات بیاورد
آنگه مختلف شدند بعضی ایمان آوردند و بعضی بر کفر و جحود مقام کردند و بعضی دیگر گفتند پیش از خروج رسول علیه السلام متفق
بودند بر آنکه پیغامبری بیاید از عرب بر صفت کیت و کیت چون آنکه رسول بود علیه السلام مبعث او مکه باشد و مهاجر او مدینه و چون
بیامد در وی خلاف کردند آنگه حق تعالی گفت خدای تو میان ایشان حکم کند در آنکه ایشان در آن خلاف میکنند و این بر سبیل تهدید
و وعید باشد قوله فان کنت فی شک مما انزلنا الیک حق تعالی میگوید اگر تو در شکی از آنچه ما بر تو فرو فرستادیم اعتقاد کردن آنکه چون این است بدانچه
چنانست حق تعالی گفت اگر در شکی از آنچه ما بر تو انزال کردیم خطاب با رسول است و مراد امت و گفتند مراد مخاطب مبهم است
چنانکه کسی گوید یا هذا یا فتی و یا فلان و ایها السامع معنا و گفت جماعتی مفسران سبب نزول آیة آن بود که کفار قریش
گفتند این قرآن محمد را شیطان القا میکند که او را بر آن میگوید و جماعتی کفار و طعن ایشان بر این آیات خدای تعالی با ایشان
باز کرد نبینی که گفت در جای دیگر یا ایها النبی اذا طلقتم النساء خطاب با رسول و مراد امت و بعضی دیگر گفتند خطاب با رسول است
و آن بمعنی ما نفی است یعنی فما کنت فی شک مما انزلنا الیک شک نبودی در آنکه ما بر تو انزال کردیم چنانکه باز این قول فسئل
الذین یقرؤن موقع خود ندارد و در معانی این جواب گفت که معنی آنست که ما بدانیم که شک نداری و هو من لا یصح و زیاده شود
چنانکه ابراهیم گفت ولکن لیطمئن قلبی تا دلم بیارامد و این وجه هم قریب آمد بعضی دیگر گفتند خدای تعالی دانست که رسول
علیه السلام شاک نیست ولکن خواست تا او بگوید لا اشک فهذا و ما کنت شاکا و مرا شک نیست و نبود در این معنی چنانکه عیسی
علیه السلام گفت بر سبیل تقریر ءانت قلت للناس اتخذونی و امی الهین من دون الله و غرض آنکه تا او بگوید سبحانک ما یکون
لی ان اقول ما لیس لی بحق الایة و گفتند این چنانست که یکی از ما گوید بدان کس که ای فلان اعصینی و فلان مثل گوید بدان گفت فلان
فاطعنی و او شاک نباشد در پسر خود و غلام خود اگر گوید چه فایده است در این که گفت فسئل الذین یقرؤن الکتاب
من قبلک بپرس از آنان که پیش از تو کتاب خوانده اند از جهودان و ترسایان و قول ایشان حجت نباشد و دلیل و اثبات کردن نفی
شک کند جواب گوییم حق تعالی رسول را فرمود که جهال اهل کتاب اند تا خلاف میکنند و میگویند او کتاب ... ١٢٨٩
بر علما ایشان بپرس چون عبد الله سلام و کعب الاحبار و جز او تا اقرار دهند و بگویند که آن کتاب از نزدیک خدا است و
تسلیم خصم و اقرار او بحق بمنزلت حجت باشد و این بمنزلة گواه است تا گویند ایشان نه از اهل کتاب اند بیکدیگر شان این
اقرار است و اقرار عاقل بر نفس خود مقبول و مسموع باشد اگر مؤمن بود و اگر کافر و دیگر آنکه این جماعت اهل علم معتقد ایمان ...
تسلیم کنند و اقرار دهند بخلاف عامه اعتبار بنبود بعضی دیگر گفتند معنی آنست که اگر کسی را شک هست در آنکه در کتاب تو
دلیل آنکه شیء وارن صبر کن و از اهل کتاب بپرس که پیغامبران پیشین چه رنجها کشیدند و چه محنتها دیدند و چه صبر ...
کردند سوال از اهل کتاب اینست و این حرفی باشد که ایشان در آن دروغ نگویند و این نیز وجهی بود در جواب سوال آنگه گفت
لقد جاءک الحق من ربک حق از خدای بر تو آمد از جمله شاکان مباش تو و قوله فلا تکونن من الممترین همین خطاب رسول است و مراد
غیر چنانکه گفت یا ایها النبی اتق الله و لا تطع الکافرین و المنافقین مراد رسول است اگرچه با او است نبینی که گفت ان الله کان بما
تعملون خبیرا خطاب با امة او کرد و وجهی دیگر در آیة آنست که حق تعالی ان گفت و ان حرف شرط باشد و مشروط موقوف بود
بر شرط چون شرط نباشد مشروط نباشد و در مثل گویند که گفتند دوست لاجرم پیغامبر رسول علیه السلام چون این آیة آمد گفت ما
کنت شاکا و لا اشک گفت من شاک نیم لاجرم نخواهم از ایشان چیزی پرسیدن و این معجزات او هم چو است که با او تعلق نیست
و ظاهر معنی خود است و الامر الشک و کذلک المریة و اصله من المری و هو مسح ضرع الناقة لیعلم ما لبنها ام لا و بعد چون ...

بستان و بیشتر ما لا ناشیده دارد بنا بر آنکه این در استعمال بسیار شد تا اینجا نیز کرشک باشد که بپستان شتر مالد تا شیر بیرون شود
گویند آنکه گفتند مرء استخراج را باشد یعنی استخراج اللبن من الضرع و اصلاح آنست که گفتیم و لا تکونن من الذین کذبوا بآیات الله فتکون
من الخاسرین و مباش از جمله آنان که آیات ما را بدروغ داشتند پس از جمله زیان کاران باشی بمن در هر دو جای تخفیف است و اگر
در هر دو گویند تبیین است هم روا باشد و قوله فتکون منصوب است بفاء جواب نهی با اضمار ان و نون تاکید داده است در نهی و این آیة
نیز خطاب است با رسول و مراد جز او چنانکه گفت لئن اشرکت لیحبطن عملک و این وجه که در این آیة اول گفتیم اینجا توان گفتن و نیز
در این آیة استشهاد برای آنکه خدای تعالی نهی میکند رسول را تا از جمله مکذبان نباشد و واجب بود که نهی آنکه کند و آن فعل منهی
عنه میکند تا از حال او معلوم بود که آن نخواهد کردن نبینی که آن مرد که فرزند صالح دارد و صیت کند او را و او را گوید که بصالح او را از کرده
و اگرچه معلوم از حال او آن بود که او خود آن نکند و نهی کند او را از انواع فساد و اگرچه معلوم از حال آن بود که نکند ولکن از نظر وصیت
اینست اینجا هم چنین قرآن وعظ است و از زجر و اعظ اینست که بر فاجر را وعظ کند و بر فاسق وعظ او برفق تا نافع تر بود از آنکه فاجر
عاصی را و قوله لئن اشرکت شرط است مر جواب که در این آیة اول گفتیم اینجا نیز اینجا آنکه گفت اگر کسی از جمله زیان کاران باشی و حال او چنین شد
حال باز رکانی که او سعی کند و آنکه در بیع بود بطمع سود آنکه چون بهلاک شود آنکه کسی که او عالم باشد او مانند او بود که بیرون آید از آن تک
سود نکند سرمایه زیان بود تا و این آیه تا است مورد وعظ رسول علیه السلام و هم رسول را و او برای منعظ و مستقبل او بعضی
و پیغمبر را عاصی و فاسق شوند و نه پذیرند آنکه بر سبیل قطع و طمع رسول علیه السلام تا او را عزم خود در بند ابتظار نماند که ایشان
احدی الراحتین ان الذین حقت علیهم کلمت ربک لا یؤمنون گفت آنان که کلمه ما در عذاب بر ایشان واجب شد ایشان هرگز
ایمان نیارند اینجا که در سابق علم ما آنست که اختیار نکنند تا قولی در بند ایشان ندارد و حقت ای وجبت علیهم و ثبتت
و اختلاف قرا در کلمت و کلمات رفت و وجه آن آنکه در آن کلمه خلاف کردند بعضی گفتند لعنت او است که فرمود بعضی گفتند بخط آن
بر سجستان بخط عبد الله عباس گفت قول او است و گفتند او در لوح محفوظ که فلان لا یؤمن الا بما کذا و گفتند معلوم باشد و بعضی
دیگر گفتند کلمه آنست که با ابلیس گفت لاملان جهنم منک و ممن تبعک منهم اجمعین قوله و لو جاءتهم کل آیة شرطها بر شرط آن پیش
رفته است و هو قوله لا یؤمنون و معنی آنکه ایمان نیارند و اگر هر آیه ای که در جهان باشد بایشان آید و اما قال و لو جاءتهم جاءتهم
و اگرچه فعل مسند با مذکر است و آن کل است که این اسم که مسند الیه مضاف است با مونث و هی کلمة و مثله قولهم ذهبت بعض
المدینة و ذهب بعض اصابعه حق تعالی گفت ایمان نیارند ایشان و اگر جمله آیات بایشان آید ایشان را لطف نخواهد
بودن و وجه حسن تکلیف ایشان هم آنست که وجه حسن تکلیف من علم الله انه یؤمن
و له تعریض ثواب است از خدای تعریض هست آنکه از قبول باشد اما قبول علی من قبل لنفسه کما لو باشد بر خلق ما دام بود
حتی یروا العذاب الالیم تا آنگه که عذاب الیم ببینند آنگه ایمان آرند چنانکه فرعون آورد و آن ایمان باشد که سود ندارد در آن
وقت و قوله فلولا کانت قریة آمنت الایة لولا اینجا بمعنی هلا است و هلا را دو معنی بود یکی تخصیص و یکی توبیخ تخصیص
چنانکه گوید هلا تاتی زیدا لحاجتک و توبیخ چنانکه هلا استعنت من الناس دار و رغبت الیه و این بیت اینجا برفت شعر
تعدون عقر النیب افضل مجدکم بنی ضوطری لولا الکمی المقنعا ای هلا تعقرون الکمی المقنع بعقر السیف الذی هو احد قطعیه
او حسنه در مصحف عبد الله و ابی هلا نوشته است و معنی تخصیص متضمن باشد معنی نفی را یا طلب آنکه هلا افعلت کذا آنکه را
گویند که آن کار نکرده باشد تا توان گفتن او را که چرا چنین کردی و قوله قریة مراد اهل قریة است علی حذف المضاف و اقامة المضاف
الیه مقامه کقوله و سئل القریة و قوله الا قوم یونس گفت الا قوم یونس استثناء منقطع است از آنجا که قوم مستثنا است از قریة و از جنس
نیست غلط کرد برای آنکه قوم از قریه مستثنی نیست و هم از قوم مستثنی است برای آنکه اینجا مضاف محذوف است چنانکه بیان کردیم

بعضی گفتند منقطع است از آنجا که استثنا منقطع است تا جایها از متصل کان استثنا کرد و این را جای دیگر بیان کرده
کنابغه گفت شعر وما بالربع من احد الا اواری، و اگر استثنا متصل گویند هم روا باشد که منصوب بود بنای آنکه ما جای
احد الا انبیاء فلا ترید رواست و اگر چه بدل به باشد اینجا از استثنا و در یونس چند لغت است ضمه نون و آن لغت مشهور است و کسر
نون و آن قراءة طلحة بن مصرف و اعمش و جحدری گفت و عیسی در شاذ و بعضی عرب گفتند بفتح نون و ابو زید الانصاری
حکایت کرد از بعضی عرب همز این کلمه مع الفتحة والضمة والکسرة و معنی آیه آنست ما کانت قریة آمنت هیچ اهل شهری نبودند
که ایمان آوردند در وقت معاینه عذاب که ایشان را ایمان سود داشت مگر قوم یونس که ایشان عند معاینه علامات عذاب
ایمان آوردند و خدای تعالی عذاب کشف کرد و ایشان را مهلت داد و تاخیر کرد تا بوقت دیگر و قصه این چنان بود که عبدالله مسعود و
سعید جبیر و سدی و وهب و دیگر راویان گفتند که قوم یونس بنینوی بودند از زمین موصل خدای تعالی یونس را با ایشان فرستاد
و ایشان را دعوت کرد ابا کردند و ایمان نیاوردند یونس با خدای شکایت کرد خدای تعالی گفت بگو ایشان را که فردا پس روز عذاب بایشان
آید اگر ایمان نیارند یونس علیه السلام ایشان را این بگفت و از میان ایشان برفت ایشان روز سیم را بامداد آثار و علامت عذاب
پیدا شد و آن ابری بود در هوا پیدا آمد و گرد ایشان اندر آمد مقاتل گفت بالای سر ایشان آمد بمقدار میلی عبدالله عباس گفت کمتر از
میلی بود وهب گفت ابری سیاه بود و دودی سیاه بود که بر شهرهای ایشان افتاد هم در و دیوار ایشان سیاه کرد چون آن بدیدند بنزدیک
پادشاه رفتند و او را گفتند چه رای است او گفت بدانید که یونس مردیست راستگوی و ما هرگز از او دروغی نشنیدیم و آنچه ظاهر حالست
که این علامت عذابست و لکن بروید و او را طلب کنید اگر او در میان ما است ایمن باشید که این عذاب نیست و اگر برفته است یقین دانید که
عذاب برسد برفتند و بجستند او را نیافتند باز آمدند گفتند رفته است پادشاه مردی عاقل بود گفت چون او برفته است این لا محال
علامت عذابست و لیکن من یونس را برای آن طلب کردم تا با او ایمان آریم و شما نیز ایمان آرید تا باشد که خدای این عذاب از ما بردارد
اکنون چون او رفته است و غائب شد خدای او غائب نیست بیایید و مجتمع شوید تا بصحرا بیرون رویم اگر بفرمود بسیار اهل
شهر از مرد و کودک و پیر و جوان و حره و برده بیرون آمدند و چهارپایان را بیرون بردند و بفرمود تا کودکان را
از مادران جدا کردند و بچگان چهارپایان را از مادران جدا کردند و جامه ملوکان بکندند و پلاس در پوشیدند و [illegible]
تا بیکبار بانگ برآوردند و گریه و صیحه بر گرفتند و چهارپایان بناله آمدند و کودکان بگریه آمدند و آوازها بلند شد بنعره و تضرع ۱۲۶
و خاک بر سر کردند و پای برهنه کرده و روی بخاک نهادند و گفتند ای خدای یونس ما خواستیم تا یونس را دریابیم نیافتیم اکنون بتو
که او از میان ما برفت ما بدرگاه تو آمده ایم و ترا تسلیم کرده و [illegible] گردن نهاده و بتو ایمان آورده بار خدایا برحمت تو و
بندگانت و بقدر و منزلت یونس بر تو که این عذاب از ما بردار حق تعالی از ایشان صدق نیت شناخت عذاب از ایشان
برداشت عبدالله مسعود گفت از صدق توبه قوم یونس آن بود که در مظالم کردند با یکدیگر تا اگر مردی سنگی از آن کسی برگرفته بود
در بنای خانه نهاده بود آن سنگ برکند و با خداوندش داد [illegible] روایت کرد از ابی عمران الجونی عن ابی الجلد که گفت چون
عذاب بر قوم یونس آمد [illegible] در میان ایشان بود گفتند یا شیخ ما و عالم ما عذاب نزدیک رسید چه کنیم گفت بیایید و
خدا را بدین نامها بخوانید یا حی یا قیوم یا حی حین لا حی یا حی محیی الموتی یا حی لا اله الا انت خدا را بدین کلمات بخواندند خدای
عذاب از ایشان برداشت اکنون آنان که سالیان بر کفر بوده خدا را بکلمه توحید بخواندند اجابت آمد و عذاب از ایشان برداشت
اولی تر که چون مومن خدای را بدین نامها بخواند در حاجات دین و دنیا با اجابت مقرون شود چون خدای تعالی عذاب
از ایشان برداشت گفتند یونس را طلب کنید تا ایمان آریم یونس علیه السلام از آنجا برفت چند روز چون آن مدت بگذشت و یونس
بیخبر بود از حال قوم بیرون خاست و بر کوه بر آمد و نگرید شهر بر جای بود گفت [illegible] شهر بر جای است و [illegible] هلاک شدن [illegible]

نگاه کرد شبانی را دید بیرون آمد و گوسپند بسیار از شهر بیرون آورده و بر کوه آمد گوسپند چرانیدن یونس را گفت [illegible] تا
چگونه رها کردی گفت [illegible] گفت هیچ آن عذاب و هلاک رسید ایشان را گفت نه یونس گفت بار خدایا ایشان مرا
بدروغ [illegible] مرا تکذیب کردند اکنون چون مرا [illegible] یابند [illegible] باز گردم [illegible] انجا برفت و [illegible]
فهاد و ذلک قوله وذا النون اذ ذهب مغاضبا الآیه تا کنار دریا رسید جماعتی در کشتی نشستند با ایشان در کشتی نشست و کشتیها
بسیار بود هم برفت این [illegible] نرفت [illegible] کشتی گفت در میان ما بنده گریخته هست تا او اینجا باشد این کشتی نرود
یک روایت آنست که چون یونس علیه السلام در کشتی نشست دریا آشفتن گرفت و موجها متلاطم کشتی بان گفت در میان ما بنده
گریخته هست یونس گفت آن بنده گریخته منم اگر خواهید تا شما سلامت یابید مرا بآب اندازید گفتند حاشا ما بر قول تو نکنیم
گریخته نیستی تو سیما صالحان داری گفت من گفتم شما به دانید ما قرعه افکنیم تا حال تو [illegible] بدانیم قرعه بیاوردند
و بر انداختند چند بار بنام یونس بر آمد مردمان کشتی گفتند این جای عجب است او را بر گرفتند تا بدریا افکنند خدای تعالی وحی
کرد ماهی را که یونس را در شکم تو روزی چند زندان او خواهم کردن او طعمه تو نیست نگر تا هیچ پوست و استخوان او نیازاری
تاختن تا اقصاء دریا بیامد چون او را بکنار کشتی آوردند سر بر داشت و دهن باز کرد گفتند این کار را بلاست که این مرد
صالح را باید بدریا انداختن بدهن ماهی نه اندازیم او را از آن جانب دیگر جانش بردند که بار ماهی بیامد و دهن باز
کرد تا هر جانب جانش بگردانیدند گفتند مگر در زیر این سری هست او را بینداختند و ماهی او را فرو برد و در حدیث است که ماهی
بیامد آن ماهی را فرو برد دیگر بیامد و آن ماهی را فرو برد او در شکم سه ماهی محبوس گشت و خدای تعالی شکم آن ماهیان بر
چون آبگینه کرد تا آن ماهی هفت دریا بگردید او عجایب هفت دریا بدید چون او را بقعر دریا رسانیدند تسبیح اهل دریا
بشنید او نیز موافقت کرد گفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین و این قصه تمامی بجای خود بیاید ان شاء الله و او چهل شبانروز
در شکم ماهی بماند چون مدت بگذشت خدای تعالی ماهی را فرمود تا او را بصحرا انداخت چنانکه گفت فنبذناه بالعراء و هو سقیم و
خدای تعالی درخت کدو برویانید تا او بر آمد و سایه افکند و آنجا است که درخت کدو سریع النبات باشد و در سایه آن درخت
می بود و خدای تعالی بزی کوهی را فرستاد تا او را شیر میداد چون روزی چند برآمد درخت کدو آب نیافت خشک شد یونس
دلتنگ شد خدای تعالی باو وحی کرد و گفت برای درختی که دو شب خشک شد دلتنگ میشوی برای صد هزار آدمی و زیادت که هلاک
شدندی دلتنگ نمیشوی و او را اعلام کرد که ایشان ایمان آورده اند و در طلب تو اند [illegible] یونس علیه السلام بیامد چون
بدر شهر رسید شبانی را دید شبان او را گفت تو چه مردی گفت من یونس متی ام گفت پادشاه این شهر و مردمان این شهر
آرزومند دیدار تواند چرا در شهر نمیروی گفت نمیروم و لکن چون تو با شهر میشوی پادشاه را سلام من برسان و بگو
که یونس ترا سلام میکند شبان گفت تو عادت پادشاه و مردمان این شهر دانی که هر کس که دروغ با او بستند او را بکشتند گواه از
من بیند خواهند من چه گویم گفت این درخت و این سنگ گواه تو اند شبان برفت و پادشاه را گفت مردی را بر این شکل
و برین هیئت دیدم گفت من یونس متی ام سلام من بپادشاه برسان و او برفت پادشاه گفت یا کذاب ما [illegible] در از آنست تا او را
طلب میکنیم و او را نمی یابیم تو او را آنجا یافتی گفت من او را فلان جایگاه دیدم و بر این دو گواه دارم گفت کیستند آن
گواهان گفت سنگیست و درختی پادشاه عجب داشت و وزیر را با جماعتی معروفان گفت بروید و بپرسید و بنگرید صحت
این حدیث اگر راست میگوید یا نه [illegible] تا در دروغ میگوید بکشید و یونس علیه السلام اعلام کرده بود او را تعلیم داده
با درخت و سنگ تقریر کرده که چون او بیاید گواهی خواهد [illegible] برای او گواهی دهید و ایشان تفحص کردند شبان
بیامد با کسان پادشاه بنزدیک آن سنگ و آن درخت و ایشان را گفت آن گواهی که مرا بنزدیک شما است سوگند میدهم بر شما [illegible]

اینجا حاضر آمد و پیغام داد بملک در حجت و سنگ کوانی بیاد ندو و هان بادشاه باز آمدند و ملک را خبر داد مدد بادشاه دست
شاد کرفت و او را بجای خود بنشاند و کفت این جا تو سیچوم نگاه دار و بادشاهی تر است و او بجانب و بطلب یونس کرد و
و او را بیافت و کار بخدمت او بسر برد عبدالله مسعود کفت شان چهل سال بادشاهی آن شهر کرد و ابو عبیده کفت الا در اینجا
یعنی واو عطفست بتقدیر یافت و قوم یونس لما آمنوا کشفنا چنانکه شاعر کفت شعر و کل اخ مفارقه اخوه لعمر ابیک الا الفرقدان
و جبائی کفت مراد بقریه شهر قوم صالح است ثمود و معنی انست فهلا قریة آمنت فنفعها ایمانها الا قوم یونس لما آمنوا اجرا الحکم
که ثمود بودند ایمان نیاوردند چنانکه قوم یونس ... [illegible] ایشان را و حسن بصری کفت معنی این است که کفت هر دو [illegible] شهری
که اهلش جمله ایمان آوردند چنانکه یکی از ایشان نماید که ایمان نیاورده الا قوم یونس فلولا کانت ... [illegible] چنان نکردند که ایشان
ما سموع شدند با ایمان چنانکه قوم یونس و آنان که خواهند یونس و یوسف [illegible] تا اسم [illegible] کنند من الا [illegible]
نقل مستقبل باشد اکر کویند چکونه خدای تعالی ... عذاب ایمان قوم یونس قبول کرد ... عذاب [illegible] باشد و این آیه [illegible]
آن آیت که کفت فلم یک ینفعهم ایمانهم لما راوا باسنا جواب انست که کوئیم واجب نبود که عذاب [illegible] آمده باشد بایشان ... که
شوند و اما آثار و اعلام عذاب بیدا شد ایشان را و ... دلالت عذاب بود چنانکه علیل ... کان مرک بیدا شود ... [illegible]
که بجای باشد از دنیت ... توبه کند توبه او قبول کند خدای تعالی و لکن چون ... شود ... آید و او را ... و چنان
بمنزله ... و محقق شود ... و مثله قوله و کنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها و این آیه [illegible]
که ایشان بحقیقه بر کنار دوزخ بودند بل معنی آنست که از فعل قبیح و ... بر کفر ... بودند که بر کنار دوزخ باشد خدای تعالی
بادله و الطاف و بیان ایشان را ... همچنین در آیه ... باشد که کشف عذاب کفت و اکر چه عذاب ... بر علامه
و امارات بود و ایشان عذاب ... ولکن چون مستحق بودند و عذاب نزدیک شد بایشان از ... لفظ
لفظ عذاب ... باشد و ... کشف ... و علامات کرد و الله اعلم بمراده قوله و لو شاء ربک لآمن من فی الارض کلهم جمیعا
حق تعالی چون ذکر ایمان قوم یونس بکرد و ... ایشان بعد ظهور علامات العذاب ایمان آوردند و نجات یافتند ... تا بدان ...
که آنان که ایمان نیاوردند از طریق عجز ... قدیم تعالی ... و ... کفت که خدای سبحانه
هر چه در زمین ... ایمان آوردندی ... و اجبار ... اختیار و ... لفظ کراهت در آیه که کفت افانت تکره الناس
حتی یکونوا مؤمنین تو کی خواهی که مردمان را ... بر ایمان یعنی تو نتوانی ... خدای تواند و معنی این اخبار است ...
خدای تعالی بخلق ایمان در ایشان و حمل ایشان بر ایمان بر سبیل اجبار و اکراه و این آیه در معنی جاری مجری آنست که کفت ان نشأ ننزل
علیهم من السماء آیة فظلت اعناقهم لها خاضعین قوله افانت تکره الناس حتی یکونوا مؤمنین معنی آنست که تو کی خواهی که مردم را
با ایمان تو نتوانی و خدای تعالی که تواند نکند ... فعل ... و تکلیف باشد و این برای ... رسول است از
دلتنکی که او را بود بکفر ایشان و حرص که داشت بر ایمان ایشان ... چنان کمان بود که ایشان ... شبهه
بر این آیه تعلق ... جواب از شبهه ایشان اینست که کفتیم در شرح معنی آیه و در ادله ... بر بطلان قول ایشان
از آنجا که خدای تعالی کفت و لو شاء ... خدای خواستی و این ... خواهد ... معنی ارادت باشد
که نه او را ... و ... باشد ... و لو علم الله ... کند ... خدای تعالی
قادر باشد بر ... لیکنه ... در مسئله ما و ما کان لنفس ان تؤمن الا باذن الله
حق تعالی در این آیه باز نمود که ایمان با امر و اذن ... و باطلاق من و اذن بابت دو معنی باشد یقال اذنت له فی کذا اذا
اطلقت له ذلک یعنی هیچ کس را نباشد که ایمان آرد بی تمکین و تخلیه و الذمن و معنی امر باشد و هر دو معنی محتمل است در آیه و نیز

حق

بمعنی علم باشد یقال اذنت بکذا اذا علمته به و بر این وجه معنی آیه آن بود که هیچ کس نباشد که ایمان آرد الا که خدای تعالی از او داند و عجبا
الرجس ابو بکر خواند الا الاعمش و ابو جعفر علی اخبار المتکلم عن نفسه علی عادة الملوک و باقی قراء با خواندند الا الاسم الله تعالی و کفت
رجس بر آنان کند که عاقل نباشند یعنی عقل کار نبندند عبدالله عباس کفت رجز سخط است در آیه و قومی مفسران کفتند عذابست و معنی تقدیر
و ... کفت رجز عذاب باشد و رجس همان بود ز ابسین بدل کردند در رجز یعنی بت ... والرجز فاهجر ... و مراد آنکه عبادة او
از آنکه بعذاب ... قل انظروا ماذا فی السموات مراد بنظر در آیه فکر و اندیشه است حق تعالی کفت بکو ای محمد این کافران را که در نکرید
و اندیشه کنید تا حجت در آسمانها و در زمینها از آیات و علامات و دلائل و عبر از آنجا است حدث دلالت ... ذکر ...
و ماه و آفتاب و ستاره و انواع نبات و حیوان و ... و آسمان در هوا معلق ... و زمین مطلق ...
که بفعل و صنع ... کفت و ما تغنی الآیات و النذر و ... کند ... آیات و دلالات از قومی که ایمان نیارند ...
در نظر و تفکر کنند که علم از نظر متولد شود چون نظر باشد علم نبود ... استفهام ... و در ... و معنی
یکی باشد و ... جمع نذیر باشد و ... المنذر ... فهل ینتظرون انتظار ... ایشان الا مثل روزکار آنان
که رفتند پیش ایشان یعنی الا مثل آن عذاب که بر ایشان رفت از عذاب استیصال و خسف و مسخ و صاعقه و طوفان و مانند
آن و این استفهام بر سبیل تقریع است و معنی نفی و المعنی ما ینتظرون الا العذاب یعنی هیچ ... آیات ...
که بایشان ... اکنون عذاب ... قل فانتظروا انی معکم من المنتظرین ... باشید که من با شما از جمله منتظرانم از آنکه خدای
وعده داد ثم ننجی رسلنا در کلام محذوفیست و آن آنست که فاذا جاء العذاب فانا نهلک الکافرین ثم ننجی رسلنا ...
عذاب فرو فرستیم کافران را هلاک کنیم و پیغامبران را برهانیم و مؤمنان را یعقوب ... کسائی ... ننجی ...
و باقی قراء ... یقال انجا فلان ینجی و نجاه ینجیه ... معنی باشد حق تعالی کفت من عذاب ... مستحق
... پیغامبران و مؤمنان را که با ایشان ایمان داشتند از عذاب برهانم آنکاه کفت حقا ...
واجب بود ما را که مؤمنان را برهانیم و نصب حقا بمصدر ... باشد ای نجاة حقا ... او حق علینا
انجا الاانجاحقا قوله قل یا ایها الناس حق تعالی در این آیه امر کرد رسول را که بکو مردمان را که اکر شما در شکید از دین من و ...
بدانید که من هیچ اعتقاد و طریقه دارم ... باشید که ... و شما ... معبود ... و خدای ... بپرستم ...
من ... ولکن آن خدای را پرستم که شما را ... و مرا ... از جمله مؤمنان باشم ... کفت که شما
شک ... از دین من ... مذهب و اعتقاد او ... از این چند جوابست یکی آنکه این بر سبیل تقدیر کفت که شما ...
در دین و اعتقاد من ... از شما ... کردن ... اعتقاد من ... جواب دیکر آنکه روا باشد که ایشان ...
دانستند و ... ایشان را شک ... از آیات و معجزات که دیدند ... مضطرب ... اسلام ... باشد که در
میان ایشان شاکان بوده باشد و لکن توجیه خطاب کرد با جمله علی التغلیب ... کنتم فی شک ... کوئیم
در کلام محذوفیست و جواب آنست بحقیقه و آن آنست که ... و ... عن ... ذلک الجواب
... باشد ... پرستیدن بتان و علیه السلام ... از پرستیدن ... ایشان ... معبود ایشان ...
... ایشان شک کنند ... و اما تخصیص این فعل ... خدای تعالی که الذی یتوفیکم برای ذلال ... ایشان
کفت که من خدای را پرستم که مرا ... و جان از تن شما بیرون آرد قوله و ان اقم ... معطوفست علی ما قبلها ...
... اللفظ ... لفظ معطوف ... علی ان اکون ... و لکن ... معنی امرت ... عطف ...
والتقدیر و قیل لی اقم وجهک ... دین ... حنیفا ... و ... کفتند یکی آنکه معنی

بلومین نکادین کنانادلرسالة وقیام با عباس وجمله آنرا باشرحنان که انکس رعف بکار کند وجلکی ما باشد که چون ردوباو
باشد وجهت بان معروف بوده کرانکه رعف در نماز جانب کعبه که انشعا بدین حنیف است واز جمله مشرکان مباش ومن التبعیض
ودوجهی که حنیف گفته اندا پیش رفت ولا تدع من دون الله فی است انعبادة اصنام رسول را وجمله امت را گفت بخوان بدون خدا
تعالی الخبر ترا نفعه ومضرة نکند از انکه جماد است فان فعلت فانك اذاً من الظالمین چه اگر کنی از جمله ظالمان باشی بس ولدن
ازان مهمات که اذاً در وسطی باشد برای انکه در میان مبتدا وخبر افتاده وبرو لا تدع در قوم گفتند یعنی انکه ایشان را
بنام خدای بخوان ونام الله بر ایشان اجرا مکن چنانکه کافران میکنند دگر انکه چنانکه خدای را خوانی در حاجات واجبه
دعوات وبر وجه عبادة وقربات ایشان را مخوان وگفت ما لا ینفعك ولا یضرك بانکه اگر نفع وضر تو التسدی کردن
هم قبیح بوده عبادة ایشان فکیف که ازیشان نفع وضر نیاید فوق قبح واشنع ووجهی دیگر گفتند الخبر ترا نفع وضری نکند
چنانکه خدای کند ومراد نظالیه جانب مغیرة العقاب الی نفسات بعبادة اصنام انکه بیان کرد که چرا ایشان را اصنام
دوانیت که قادر نه اند بر نفع وضر نیز اگر خدای ترا ضری ونکبتی وافتی رساند انرا نه وکنبی ایشان نکشف نکند مگر خدای جل
جلاله واگر او خیری خواهد تو ایشان وجزایشان نتوانند تا ان فضل وخیر از تو بگردانند ومعنی او ومتی واحما او کثر باشد وحجة
آن بخدای روا باشد ولکن چون یا متعدی کرد بمنزلة آن شد که گفت امسه کذا ومعنی او اماره بوه قولهان یردك بخیر بخیر ه
اگر او بخیری خواهد ودوجه توان گفتن یقال اراده بخیر واراده بخیراً ومراد بفضل انت که بر وواجب نباشد تفضل ق
احسان یصیب به من یشاء من عباده وباکه رساند ان فضل را که او خواهد از بندگان تش برای انکه ازا مستحق یند معین
فاعلش بخبر بود بانکه ان تو بعد بان که حکمة اقتضا کند انکه گفت اهل رند است وبخشاننده بجهة کردن بر بندگان تش یا ایها
انکه خطاب کرد با مکلفان گفت ای مردمان حق شما از خدای تعالی وبحان باشد که هرکه با او کار کند نجاة یابد وتعقیش باطل
بود بحق انجا قرانست وشرع رسول علیه السلام فمن اهتدی هر که راه یابد او وانکه نظر کند در دلیل وطلب علم بعد ازانکه بیان ار حفظ
بلاغ خود کرده باشد نفع ان راجع بود جزبا او وهر که گم راه شود ضلالا و گمراهی وعلیه بود یعنی کس بار زیان ان الله بخشه وما دین
بر شما وکیل نیستم تا تکفل کنم منافع ودو نفع مضار شما را چنانکه وکیل بر دقایم باشد بخیر وشر او انکه رسول را خطاب کرد
ومراد او وامت گفت متابعت کن انجیز را که بر تو وحی میکنند ما موصولات بمعنی الذی واذان تقع نفعکن وصبر رکبما
بیش کن وجمع ترك کن وصبر حبس نفس باشد علی ما انکره تا خدای تعالی حکم کند میان بندگان وحق مظلوم از ظالم بستاند
وگفتند تا خدای حکم کند بلطف هجرة وجهاد بوقت خود وگفتند این آیة منسوخ است بایة جهاد صبر کن تا انگاه که خدای حکم
کند بقتال این کافران ومشرکان روز بدر ودر کرد ونصا قتال واو بهترین حاکمان است برای انکه حکام را در شاهد به چا
باشد بعلم وعمل واو حاکمی است که بظاهر وباطن حکم کند او راست نباشد یا انکه بظاهر حکم کند دون باطن والعقل الکبیر

سورة هود علیه السلام مکیة بر قول قتاده ومجاهد واین سوره صد وبیست وسه آیت بعد کوفیان وبیت
ودو بعد مدنیان وبیست یک بعد دیگران ودو هزار وهفتصد وبانصد کلمه وهفت هزار وبانصد وشصت وهفت حرف است
ابو جحیفه روایت کند که رسول را گفتند صلی الله علیه واله اسرع الیك الشیب بیرون تو شتافت گفت شیبتنی سورة هود و
اخواتها سورة هود واخواتها را برابر کرد واخوات والحاقة والواقعة وعم یتساءلون وهل اتیك حدیث الغاشیة زید بن باه
گفت رسول را علیه السلام دیدم سورة هود بر او خواندم تا ختم کردم فر گفت یا زید بخواندی گریه کجاست قوله عز وجل

بسم الله الرحمن الرحیم

الر کتاب احکمت آیاته ثم فصلت من لدن حکیم خبیر

دفتری که محکم کرده آیتهای او پس بیان کرده شد از نزدیک خدای محکم کار دانا

أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنَّنِي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ وَأَنِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ

که مپرستید مگر خدای را که من شما را از او ترساننده ومژده دهنده ام واینکه امرزش خواهید از خدای تان

ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُم مَّتَاعًا حَسَنًا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي

پس توبه کنید با او تا برخوردار کند شما را برخورداری نیکو تا وقتی نام نهاده ومیدهد هر خداوند

فَضْلٍ فَضْلَهُ وَإِن تَوَلَّوْا فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ إِلَى اللَّهِ

فضل را فضلش واگر برگردید من که ترسم بر شما از عذاب روزی بزرگ با خدای است

مَرْجِعُكُمْ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ أَلَا إِنَّهُمْ يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا

بازگشت شما واو بر همه چیزی قادر است اکنون ایشان برمیگردانند سینها را تا پنهان شوند

مِنْهُ أَلَا حِينَ يَسْتَغْشُونَ ثِيَابَهُمْ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ

ازو اکنون که ایشان در پوشند جامهایشان را میداند انچه پنهان دارند وانچه اشکارا کنند او داناست بانچه

الصُّدُورِ وَمَا مِن دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا

در سینهاست ونیست از جانوری در زمین مگر بر خدایست روزی ان وداند قرارگاه

وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ

وودیعتگاه همه در نوشته روشن است واو خدایست که بیافرید اسمانها

وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ

وزمین در شش روز وبود عرش او بر آب تا بیازماید شما را که کدام است از شما نکوتر

عَمَلًا وَلَئِن قُلْتَ إِنَّكُم مَّبْعُوثُونَ مِن بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا

کار واگر گوئی شما را که شما زنده کنند پس از مرگ گویند انان که کافر شدند

إِنْ هَٰذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَىٰ أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ

این نیست مگر جادوی روشن واگر باز پس داریم ازیشان عذاب تا مدتی شمرده

لَّيَقُولُنَّ مَا يَحْبِسُهُ أَلَا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُوا

گویند چه باز میدارد انرا روزی که اید بایشان نگردد ازیشان ورسید بایشان انچه بودند

بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ وَلَئِنْ أَذَقْنَا الْإِنسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا

بان افسوس میداشتند واگر چشانیم ادمی را از ما رحمتی پس بیرون کنیم انرا

مِنْهُ إِنَّهُ لَيَئُوسٌ كَفُورٌ وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ نَعْمَاءَ بَعْدَ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ

ازو او نومید ناسپاس است واگر چشانیم او را نعمتی از پس سختی که بدو رسید

لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا

گوید برفت بدیها از من او خرم نازنده است مگر انان که صبر کردند وکار کردند

الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ

نیکو کنند ایشان راست امرزش ومزدی بزرگ مگر تو ترک کنی

بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ أَن يَقُولُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ كَنزٌ

بعضی از انچه وحی میکنند بتو وتنگ میشود بان دلت که میگویند چرا فرو نیامد برو گنجی

وَجَآءَ مَعَهُ مَلَكٌ اِنَّمَا اَنْتَ نَذِيْرٌ وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيْلٌ اَمْ يَقُوْلُوْنَ
تا بیاید با او فرشته تو ترساننده و خدای بر هر چیزی نگهبان یا گویند

اَفْتَرٰیهُ قُلْ فَاْتُوْا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِّثْلِهٖ مُفْتَرَیَاتٍ وَّادْعُوْا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِّنْ دُوْنِ
فرو بافت او را بگو بیارید ده سوره مانند آن فرو بافته بخوانید آن را که توانید فرود

اللّٰهِ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِیْنَ . فَاِنْ لَّمْ یَسْتَجِیْبُوْا لَكُمْ فَاعْلَمُوْا اَنَّمَا اُنْزِلَ
خدای اگر راست میگوئید اگر اجابت نکنند شما را بدانید که فرو فرستاده اند

بِعِلْمِ اللّٰهِ وَاَنْ لَّا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ فَهَلْ اَنْتُمْ مُّسْلِمُوْنَ . مَنْ كَانَ یُرِیْدُ الْحَیٰوةَ
بعلم خدای و نیست خدای مگر او اگر هستید شما مسلمانان هر که خواهد زندگانی

الدُّنْیَا وَزِیْنَتَهَا نُوَفِّ اِلَیْهِمْ اَعْمَالَهُمْ فِیْهَا وَهُمْ فِیْهَا لَا یُبْخَسُوْنَ . اُولٰٓئِكَ
دنیا و آرایش او تمام دهیم بایشان کردارشان در دنیا و ایشان در دنیا نقصان نکنند ایشان

الَّذِیْنَ لَیْسَ لَهُمْ فِی الْاٰخِرَةِ اِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوْا فِیْهَا وَبَاطِلٌ مَّا
آن اند که نیست ایشان را در آخرت مگر آتش دوزخ و باطل شود آنچه کرده باشند در آن و باطل بود آنچه

كَانُوْا یَعْمَلُوْنَ قوله الر کتاب احکمت آیاته اقوال المفسرین گفتیم در اول سورة البقرة در حروف مقطع و قول
کرده باشند

درست آنست که نام سورتست و بعضی نحویان گفتند الر در محل رفع است بابتدا و گفتند
نام قرائت تقدیر چنین بود هذا القرآن کتاب احکمت آیاته این کتابیست که آیات او محکم کرده اند عبد الله عباس گفت معنی
آنست که این را منسوخ نکنند بکتابی دیگر چنانکه کتب را ثم فصلت ای بین بالحلال والحرام والشرایع والاحکام حسن
بصری گفت این کتاب محکم کرده اند بامر و نهی و تفصیل داده اند بثواب و عقاب قتاده گفت محکم بکردند این کتاب را از باطل
آنگه تفصیل دادند بحلال و حرام مجاهد گفت آیات بر جمله محکم بکردند آنگه از آن تفصیل او بدادند آیه والاحکام متعلق
باشد آنگه فساد با او راه یابد من لدن حکیم خبیر ای من عند حکیم علیم و لدن در چند لغتست لدن لدی لد و معنی
او عند باشد و چون اضافت کنی الی ما بعده مضاف الیه مجرور شود چنانکه درین آیه هست اما قولهم لدن غدوة نصب
گفت لدن را با غدوه حالی هست که با هیچ اسم نیست و آن آنست که نون را تشبیه کرده اند بتنوین در اسم فاعل تا ما بعد او منصوب ١٣٩
کردند چنانکه هذا ضارب زیدا و این شاذست و بر او قیاس نکنند و من تعلق داده بفصلت و معنی او ابتدا فصلت ای من عند الله
الحکیم العلیم و این دلیلست بر آنکه قرآن محدثست برای آنکه احکام از صفات فعل بود یقال احکم و احکمت الفعل احکاما قوله الا تعبدوا
الا الله ان تعلق دارد بفصلت علی احد وجهین بان لا تعبدوا و قیل لئلا تعبدوا بانک تا نپرستید یا برای آن تا نپرستید و سقوط
نون محل ان نصب را و جزم را تا لا نهی قول کتب الیه ان لا یخرج بالجزم در جمله این تفصیل آنست که نپرستید مگر
خدای را آنگه ابتدا کلامی دیگر کرد گفت خبر از خویشتن انی لکم منه نذیر و بشیر که من شما را از خدای جل جلاله ترساننده و مژده
دهنده ام که النذارة والبشارة دهم بثواب و بترسانم بعقاب و ان استغفروا ربکم و آنگه آمرزش خواهید از خدای و پس توبه کنید
و باز گردید و با درگاه او شوید آنگه گویند چگونه عطف کرد توبه را بر استغفار و دو معنی هر دو یکی باشد و الشی لا یعطف
علی نفسه لاسیما بحرف التراخی گوییم از این چند جوابست یکی آنکه گفت طلب مغفرة کنید و آنگاه از معصیت باز آیید آنگه توسل
بدان توبه توان کردن لیس ادرین معنی در کلام تقدیم و تاخیری باشد یعنی توبه کنید تا بدان توبه مغفرة رسید وجهی دیگر
آنست که استغفروا ای سلوه التوفیق للتوبه ثم توبوا الیه بلوا بک توفیق بر فعل پیش از فعل و وجهی که آنکه بزبان استغفار

کنید تا ثواب یابید بران و توبه کنید تا خدای تعالی از شما اسقاط عقاب کند از شما و علی هذا وجه جوابها آنکه خطاب با مشرکان
یعنی از شرک آمرزش خواهید آنگه بطاعة تائب شوید کانه قال ارجعوا عن الکفر ثم ارجعوا الیه بالطاعة وجهی که آنکه استغفروا
ای توبوا فی اقیموا علی التوبة وجهی دیگر آنکه استغفروا من ذنوبکم الماضیة ثم توبوا الی الله من اعمالی ان لا تعودوا فی المستقبل برای آنکه توبه
بآن هر دو درست شود پشیمانی بگذشته و عزم بر آنکه پس بر آن نگردد و معنی اینست بدو عبارة بگفت یمتعکم متاعا حسنا برای
آن مجرم است تا شما را تمتع و برخوردار گرداند تا بوقت مسمی که در خبرست که استغفار مال و عمر بفزاید متاعا حسنا یعیشوا فی امن و سعة
لا من بنا الفعل چنانکه گفت والله انبتکم من الارض نباتا والمعنی انباتا الی اجل مسمی الی انتهاء غایة باشد و اجل وقت باشد و اجل وقت مرگ
و آخر عمرست و یؤت کل ذی فضل فضله و بدهد خداوند فضل را فضلش یعنی هر کسی مستحق را جزای عملش بدهد در دنیا
و جزا و ثواب قیامت را او را بمعنی مطیع و حکمت در دوم بر حسب استحقاق و معنی ان تولوا و اگر چنانکه برگردید و روی
بگردانید از من فانی اخاف علیکم من من ترسم بر شما عذاب روزی بزرگ یعنی روز قیامت و تقدیر آنست که تتولوا و لکن برای اجتماع
دو تا یکی بیفکند الی الله مرجعکم بازگشت و مرجع شما با خداست بر حسب عملتان اگر کفر و معصیة باشد با عقاب و اگر ایمان و طاعة
باشد با ثواب و او بر همه چیزی قادرست عبد الله مسعود گفت هر که او حسنتی بکند یک حسنت بنویسند او را و هر که
حسنتی بکند او را ده حسنه بنویسند که بر آن سیئت که کرده باشد او را در دنیا عقوبتی کنند ده حسنت او را بماند مستخلص و اگر
نکند یک حسنت بر آن یک سیئت رود و ده حسنه بماند او را آنگه گفت هلک من غلب احاده اعشاره و عبد الله عباس گفت هر که
حسنات بر سیئات بیفزاید بهشت شود و هر که سیئات بر حسنات بیفزاید بدوزخ شود و هر که حسنات و سیئات او برابر
بود از اهل اعراف باشد و در آخر بهشت شود ابو العالیة گفت هر که طاعة بسیار بود در دنیا درجاتش
در بهشت رفیع بود برای آنکه درجات بر حسب اعمال باشد مجاهد گفت عام است در هر قولی که بنده بزبان بگوید یا عملی که بجوارح
بکند یا چیزی که از مالش صدقه و نفقه کند بر آنش جزا دهند علی حسب ذلک قوله الا انهم یثنون صدورهم الآیة بسیار در
گفتار ایشان مفسران بر کرد انند عبد الله عباس گفت معنی آنست که یجحدون ... پوشیده میدارند و گفت آیة
در اخنس بن شریق آمد و او مردی بود شیرین منظر شیرین سخن چون رسول را دیدی هم سخن نیکو گفتی و در مراد او وجب
رای او گفتی و در دل آن داشتی که بزبان میگفتی سدی گفت دلها برگردانند من قولهم ثنیت عنانی ای صرفت عبد الله شداد
گفت آیة در بعضی منافقان آمد که هر گه برسول علیه السلام بگذشتی سینه در پیچیدی و منحرف شدی تا پیغامبران ببیند و مرد
پیش افکندی و روی بپوشیدی تا در پیغامبر نیز او را ندیدی مجاهد گفت دلها میبرگردانیدند از روی شک و نفاق برای آنکه
برای آنکه شان و منافقی استغفوا منه الا استحقا طلب الخفا تا طلبیان کنند که کار خود پوشیده کرده اند قتاده گفت
یثنون صدورهم معنی آنست که سینه میبرکردانند یعنی اعراض و عدول میکنند تا سخن تو نشنوند و قرآن نشنوند که بان
ایمان آورند ابن زید گفت این آنگاه بودی که بعضی با بعضی مناجاة کردندی و سر گفتندی در باب رسول علیه السلام چون
کسی بایشان در آمدی خویشتن را در نوردیدی تا آن گفته و بخبر دادن بود ندی پوشیدندی مجاهد گفت خواستندی تا
از خدای بپوشند اگر بکردی و ایشان الا حین ایشان آنگاه بودی یستغشون ثیابهم ای تغطوا بها فاشیه گرو سیم آنگاه که جامه
در سر کشیدندی و سر در گلیم پیچیدندی قتاده گفت این جمله برای آن جمع کرد که یک جای که آدمی آنگاه پوشیده تر باشد که باین
صفت بود حسن بصری گفت منه عائد است با نام خدای و مجاهد آن گفت عبد الله بن شداد گفت راجع است با رسول علیه السلام
و حامل در حین که طرفت قوله یعلم یعنی در آن کار ایشان جهد جهید خویشتن بپوشیده میدارند و سر در گلیم کشیده اند خدای
از ایشان پنهان کرده و سر در دل داشت خدای میداند که ایشان در دلها چه دارند و چه آشکارا کرده اند که او عالم است و دانا باسرار

رطها و عبدالله عباس خوانده‌اند تثنونی صدورهم علی وزن تفعوعل ای تلتوی صدورهم بفتح یا علی اسناد الفعل الیه قوله وما من دابة فی الارض
نیست هیچ جانوری رونده بر زمین یقال دب و دبیب اذا مشی مشیا خفیفا هرچه بر روی زمین برود او را دابه خوانند و بعضی علما گفتند
هرچه طعام خورد آن را دابه خوانند تا مناسب باشد با این گفت الا علی الله رزقها هیچ جانوری نیست الا که روزی ایشان و قوت و
غذای ایشان بر خداست جل جلاله بعضی گفتند علی بمعنی من است معنی آنست که من الله رزقها یعنی روزی ایشان از خزاین خدا
صادر است و معنی متقارب است این قول مجاهد است گفت برای آنکه هرگاه روزی که خدای تقدیر کرده باشد برسد بود که رسد
آنانکه او تقدیر کرده باشد [illegible] و یعلم مستقرها و میداند منزل و قرارگاه او و [illegible] در روز از سرای و خانه [illegible]
و مستودعها و جایگاه او [illegible] عبدالله عباس گفت مستقرها یعنی جایگاه او شب و مستودعها یعنی گور او [illegible]
گفت مستقرها فی الرحم و مستودعها فی الصلب یعنی بودیعت بصلب پدر نهاده اند ربیع گفت مستقرش در ایام حیوة و مستودع
چون در حال مرده او را بعضی گفتند مستقر او در بهشت یا در دوزخ بیانش قوله تعالی فی اهل الجنة و النار حسنت مستقرا
و مقاما و ساءت مستقرا و مقاما و گفته اند مستقرها [illegible] و مستودعها جایگاه [illegible] باشد بدان و قوله
کل فی کتاب مبین همه در نوشته روشن ثبت کرده اند یعنی لوح محفوظ [illegible] نوشته با آنکه او عالم الذات است برای آن کرد [illegible]
لطفی بود که [illegible] از جمله مکلفان و هو الذی خلق السموات والارض او آن خداست که بیافرید آسمانها و زمین
در شش روز با آنکه قادر است که بیک طرفة العین بیافریند تا [illegible] خلق کار او بر رفق است و از آنجا که [illegible]
شناخت مکلفان را چون بینند [illegible] در شش روز آنست که مقدار شش روز برای آنکه روز عبارت باشد من طلوع
الشمس الی غروبها و آنگاه آفتاب نبود و گفته اند تا خلقان بدانند که تأنی در کارها پسندیده است بدون تعجیل و کان عرشه علی الماء
و عرش او بر آب بود پیش از آنکه آسمان و زمین آفرید و آب بر باد کعب الاحبار گفت حق تعالی یاقوتی سبز بیافرید آنگاه باو
نگریست بهیبت بگداخت و آب شد لرزان آنگاه عرش بیافرید و بر آن آب نهاد [illegible] گفت خدای تعالی بیافرید بر سر آب
مانند کشتی می رفت و آنگاه لوح و قلم بیافرید تا کائنات و هرچه خواست بنوشت [illegible] آنگاه تسبیح کرد هزار
سال پیش از آنکه حق تعالی مخلوقات آفرید لیبلوکم تا بیازماید شما را تا کدام نیکو عمل تر است و نصب عملا بر تمیز است و بیان معنی ۱۳۹۸
ابتلاء امتحان از خدا تعالی آن نبود ولکن معنی آنست که او در تکلیف معامله [illegible] تا مکلفان [illegible] تا پیدا شد و صورة
تکلیف صورة امتحانست عبدالله عمر گفت از رسول صلی الله علیه و آله روایت که لیبلوکم ایکم احسن عملا او ورع عن محارم الله
و اسرع فی طاعة الله تا کیست که او ورع تر است از معصیة و کار کننده تر است بطاعت عبدالله عباس گفت مطیع تر است مقاتل
گفت تا کدام متقی تر است حسن گفت تا کدام زاهد تر است در دنیا بترک دنیا ولئن قلت انکم مبعوثون من بعد الموت و اگر گوئی که
شما را انگیزند بعد مرگ خواهند گفت کافران که این نیست مگر جادوی روشن آشکار و هذا اشارت بقول [illegible] قراة
الکسر که خوانند ساحر اشارة برسول باشد علیه السلام ولئن اخرنا عنهم العذاب الی امة معدودة آنکه حق تعالی گفت اگر ما عذاب
بازپس داریم از ایشان یعنی از آن کافران که این مقاله میگویند تا بمدتی معلوم و امة بمعنی مدتست و حین و کذا قوله و اذکر بعد امة
ای بعد حین و این قول عبدالله عباس است و مجاهد و قتاده و زجاج و قول دیگر آنکه گفتند الی امة الی جماعة تا جماعتی که از پس
ایشان آیند که در تکلیف امتثال اوامر نکنند و حکمت اقتضا آن کند که ایشان را اهلاک کنند و قیامت [illegible] این قول
آنست که گر ما تاخیر عذاب کنیم تا [illegible] گفتند الی جماعة معلومة [illegible] یعنی
تاخیر عذاب کنیم تا جماعتی که معلوم است حال ایشان آن بود که ایمان نیارند تا عذاب بر ایشان واجب شود ایشان گفتند این تاخیر
گویند چه منع میکند این عذاب را که محمد میگوید آنکه حق تعالی گفت آن روز که آن عذاب بایشان آید که صرف و دفع آن نتوانند

کردن

کردن الا یوم یأتیهم العذاب لیس مصروفا عنهم و حاق بهم و با ایشان رسد جزای ایشان از آن فسوس داشتند ولئن اذقنا الانسان
بگفتیم که این لام جواب قسمی مضمر است تقدیره والله لئن گفت بحق خدای که اگر ما بچشانیم مردم را نعمتی و خیری از ما چنانکه صحت و قوت او
نزع کنیم و باز گیریم انه لیئوس کفور او نومید شود و کافر نعمت [illegible] باشد
در بود شاکر نبود و بر محنت صابر نه اگر ما باو نعمتی کنیم بتفضل آنگاه آن نعمت از او باز ستانیم [illegible] ولئن اذقناه نعماء
اگر او را نعمتی بچشانیم پس از [illegible] گوید [illegible] از من رفت و فخر کردن پیشه گیرد و مثله قوله ان الانسان خلق هلوعا اذا مسه
الشر جزوعا و اذا مسه الخیر منوعا الا استثنا کرد از ایشان [illegible] گفت الا الذین صبروا مگر آنانکه صابر باشند و صبر پیشه
گیرند و عملوا الصالحات [illegible] کنند اداء واجبات و مندوبات و اجتناب مقبحات که ایشان بدین صفت باشند ایشان را ثواب
و جزای این آمرزش گناه بود و مزدی و ثوابی بزرگوار آنگه با رسول علیه السلام خطاب کرد بر سبیل تسلیة و تقریع کفار گفت فلعلک
[illegible] یعنی [illegible] که بر تو وحی میکنند [illegible] و دلت تنگ خواهد شدن [illegible] که ایشان میگویند ان
آنست که میگویند چرا گنجی فرو نیاید براو یا فرشته با او [illegible] و فرشته [illegible] گنج
باشد یا فرشته قرین [illegible] انما انت نذیر تو پیغام گذاری ترساننده ایشان را از عذاب خدای و خدای بر
هر چیزی قادر و وکیل است [illegible] روایة حث است رسول را علیه السلام [illegible] رسالت و لکن التفات
و اکتراث نکند بگفتار ایشان [illegible] میگویند گفت تو بر سر کار خود باش که با ایشان و گفتار ایشان هیچ اعتنا نیست شعر
الکلب ینبح و القوافل تعبر ام یقولون افتریه یا میگویند این قرآن را بافته است [illegible] معنی است [illegible] استفهام
متضمن است [illegible] و منقطعات تو جواب ده و بگو که شما نیز بیارید مانند این ده سورة فرو بافته [illegible]
و بیارید [illegible] هر کس که تواند بدون خدای [illegible] اگر راست میگوئید در آنکه ما معارضه این قرآن [illegible]
[illegible] و صورة [illegible] تخییل و تحبیر باشد [illegible] دلیل است بر اعجاز قرآن و صحت نبوت رسول علیه السلام
برای آنکه رسول علیه السلام مردی بود از عرب [illegible] در میان ایشان زاده و پرورده [illegible]
معلمی [illegible] و در اصل ولادة مادر [illegible] و چهل سال
برین سیرة و طریقه [illegible] آنگاه [illegible] دعوی نبوت کرد [illegible] معجز خواستند گفت معجز من کلام او است [illegible]
[illegible] الفاظ آن و معانی آن و چون بشنوید [illegible] ماننده آن نتوانید گفتن آنگاه چون قصد کنند [illegible]
ایشان گفتند این چگونه ممکن باشد و ما فصحاء عربیم و امراء الکلامیم [illegible] بدست ماست چنانکه ما خواهیم بگردانیم که
خطبه و گاه شعر و گاه [illegible] نظم و نثر [illegible] ما چون خواستند تا بگویند نتوانستند این دلیل اعجاز قرآنست اما
آنکه [illegible] معجزات [illegible] خلاف کردند بعضی گفتند اعجاز او از فرط فصاحت [illegible] فصاحت
[illegible] کلام فصیح [illegible] بعضی دیگر گفتند وجه اعجاز [illegible] اسلوب مخصوص است [illegible] شعر [illegible] خطبه
[illegible] انواع کلام [illegible] بعضی دیگر گفتند [illegible] اخبار غایبات است بعضی دیگر گفتند وجه اعجاز صرفت [illegible]
تعالی صرف کرد عرب را [illegible] ماننده قرآن [illegible] بیش از این [illegible] اعجاز [illegible]
و مذهب محققان متاخران اینست و سید مرتضی علم الهدی رحمة الله علیه این اختیار کرده و شرح و بسط این [illegible]
در کتاب [illegible] صحت رسول علیه السلام [illegible] گفتند [illegible] جنس و قبیل
و قبیله [illegible] معارضه و مناقضه [illegible] شعرا [illegible] معارضه و مناقضه [illegible] امرؤ القیس و عبید
و لبید و طرفه [illegible] قدیما و حدیثا چون [illegible] نتوانستند [illegible] این کلام [illegible]

کرعلم شما بانجا رسید و نرسد و اما اگر شما را علمی بود بان سلب کرد بازستد و علما و چنین جمیعا معجز باشد انکه تمامی دلیل ورد کرد از بگفت
فان لم یستجیبوا لکم اگر چنانکه اجابت نکنند بحوی نکردند و نتوانند و اذیشان ستانی باشد فاعلموا اینکه این بعلم خداست انزل
این قرآن یعنی خدای تعالی بکمال علم خود انزال کرد و نیز از روی تفکر و اندیشه بدانید که بجز خدای تعالی خدای نیست چه اگر خدای دیگر بودی
خدای منفرد بودی بمثل این کلام و چون روا بودی که از خبر او مناقی بودی از شما نیز مناقی بودی در روا بودی که وجه انتقال این کلام
کرچون بدانستی که در وسع شما نیست که این را معارضه کنی بدانی که این نه کلام مخلوقان و محدثان است لا بد کلام خداست که خالق
خلقان چون کلام خدای باشد دلیل صحت نبوت محمد کند و دلیل صدق او در جمله دعاوی و مقالات و از جمله دعاوی و یکی است
که لا اله الا هو جز او خدای نیست فهل انتم مسلمون شما هیچ وجه اسلام خواهید اورد یعنی بکردن نهادن و انقیاد نمودن انگاه گفت آنان که
ایمان نیاورند که ایشان بر حرب و در لقب شده اند من کان یرید الحیوة الدنیا و زینتها هر که ازین او و هر که آن خواهد ما آن او در ریع نداریم جزا
عمل او تمام بدهیم و هیچ نقصان نکنیم و از قتاده گفت معنی انست که هر که هم او و قصاراد کار او طلب دنیا باشد ما از و دریغ
نداریم ما دنیا او و دهیم او بدنیا مشغول شود برای قیامت و زاد آن عملی نکند زیرا بقیامت در اوقات و جزائی نبود جز آنکه در دنیا
باو رسیده باشد اما اگر وقتی کاری کند که صورت خیر و حسنه دارد هم در دنیا عوض و مکافات آن بدو دهیم تا فردا او را بر ما حقی نباشد
نه چنین باشد مومن برای انکه حسنات او را ایکی زاده و یکی را مقصد یا داشت میدهیم تا الله که از دنیا باو رسید و باقی ذخیره باشد
برای قیامت بیانش قول رسول علیه السلام که گفت من احسن فقد وقع اجره علی الله فی عاجل الدنیا و آجل الآخرة گفت هر که نیکوئی کند
مزد او بر خدای واقع شود در عاجل دنیا و آجل اخرة معتزله و اهل علم خلاف کردند و انکه مراد بایه کیست بعضی گفتند کافرانند برای
انکه مومن طالب دنیا و آخرة باشد و اراده آخرة غالب بود او را بر اراده دنیا بیان این قوله اولئک الذین لیس لهم فی الآخرة الا النار
الایة مجاهد گفت اصحاب الریا اند مانع الاصبحی گفت در مدینه شدم مردی را دیدم که خلق بسیار بر وی جمع شده و او حدیث میکرد
از رسول علیه السلام و مردم از وی می شنیدند گفتم این مرد کیست گفتند ابو هریره است من پیش او بنشستم تا فارغ شد و مردم برفتند
گفتم مرد ویرا بیم را حدیثی بگو که از رسول علیه السلام کرده او نو شنیده باشی و یاد گرفته و دانسته گفت بچنین کنم حدیثی گویم ترا که از لب
و دهان رسول شنیدم در این خانه و جز من کس نشسته جز ان ساعت من با رسول بودم و کسی دیگر نبود انگه گفت حدثنی رسول الله
این بگفت و گریه بر او فتاد و ساعتی بگریست دیگر باره گفت حدثنی رسول الله دیگر باره بر وی غالب شد بیاد مسا و چون تمام ۱۳۰
رسول بر و از هوش برفت و ساعتی بیجان بود چون با هوش آمد گفت مرا حدیث کرد که چون روز قیامت باشد و خلائق
در زمین قیامت بیاید حق تعالی خلقان را بحکومت خواند و خلقان در زانو افتاده چنانکه نتماه که را باشد اول کروه که
ایشان را پیش خدای برند سه کس باشند مردی که قرآن حفظ کرده باشد و مردی که او را در سبیل خدای کشته باشند و مردی
که او را مالی داده باشند او بذل کرده باشد اول صاحب قرآن را گوید من ترا توفیق دادم تا قرآن بیاموختی و یاد گرفتی گوید بلی
خداوند و مولای من گوید چه کردی بان و چگونه عمل کردی بران گوید بار خدایا بان قیام کردم آناء اللیل و اطراف النهار حق تعالی گوید
بلی کردی ولکن برای ان کردی تا مردمان گویند فلان قاری است تو کردی و ایشان گفتند مقصود تو حاصل شد ترا بر
من حقی نیست انگه صاحب مال را بیارند حق تعالی گوید نه ترا مال بسیار دادم در دنیا بان مال چه کردی گوید بار خدایا
نفقه کردم و صدقه دادم حق تعالی گوید کردی ولکن برای ان کردی تا مردمان گویند فلان جواد است و سخی است تو کردی و ایشان
گفتند ترا نصیبی نیست پیش من انکه بیارند انکه شهید را بیارند گوید من ترا قوت و شجاعت و جراءت و دلیری دادم چه کردی
بان در دنیا گوید بار خدایا در سبیل تو جهاد کردم تا مرا بکشتند گوید کردی ولکن بدان کردی تا بگویند فلان شجاعست تو
کردی و ایشان گفتند و ترا پیش از آن نصیبی نیست انگه بفرماید تا هر سه را بدوزخ برند انگه دست بر زانو من زد رسول علیه السلام

وگفت یا اباهریره اینان اول کس باشند که خدای تعالی دوزخ بایشان بتابد عقبة بن مسلم گفت ان مانع این حدیث که مرا از ابوهریره
انکار این ایه بخواند من کان یرید الحیوة الدنیا و زینتها الی قوله و باطل ما کانوا یعملون حق گفت انکه او زینت دنیا خواهد و زینت چیزی
فعلی باشد سه را بود کالرکبة والقعدة والجلسة والمشیة یقال اذا تزینت زینیا و حقیقته شار تشبیه شیئا و النقوا الجنس یقال
بخسه حقه اذا نقصه و هو یتعدی الی مفعولین انگه گفت اولئک الذین لیس لهم فی الآخرة الا النار ایشان انان باشند که ایشان را در
اخرة جز دوزخ نبود و حبط ما صنعوا فیها و باطل کرده باشد در دنیا محبط بود ایشان را یعنی واقع بود بر وجهی که بر وجه ثواب نباشد
از انجا که علی الخلاف ما امر به ایقاع کرده باشند و چون چنین بود وقعی ندارد و بران استحقاق ثوابی نبود انگاه از ان بر توسع حبوط
خواند و این تفسیر بر منقولات که در قرآن و اخبار امده که احباط باشد باید معنی احباط داند و آنچه کرده باشد باطل بود از این وجه
گفتیم نه از طریق احباط که ما بطلان احباط در این مجموع بیان کردیم چند جایگاه والله ولی التوفیق قوله تعالی
٣٠ أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ
انکه بر باشد بر حجتی از خدای خویش و از پی او میرود گواهی از او و از پیش این توریة
مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ فَالنَّارُ
موسی پیش روی و رحمتی ایشان ایمان دارند بان و هر که کافر شود بان از جماعت دوزخ
مَوْعِدُهُ فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ
وعده گاه او مباش در شک ازان که آن حق است از خدای تو و لیکن بیشتر مردمان ایمان نیارند
وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَى رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ
کیست ستمکارتر از انکه دروغ نهد بر خدای دروغی ایشان را عرضه کنند بر خدای ایشان و گویند گواهان
هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ ۝ الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ
اینان انانند که دروغ گفتند بر خدای ایشان لعنت خدای بر ستمکاران است انان که باز میدارند از
سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ ۝ أُولَئِكَ لَمْ يَكُونُوا
راه خدای و میجویند انرا کژی و ایشان بقیامت کافر باشند ایشان نبودند
مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ يُضَاعَفُ لَهُمُ
عاجز کننده در زمین و نبود ایشان را بیرون از خدای از دوستان که مضاعف کنند ایشان را
الْعَذَابُ مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ ۝ أُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا
عذاب نمی توانستند شنیدن و نمی دیدند ایشان انانند که زیان کردند
أَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ
خودرا و گم شد از ایشان انچه دروغ مینهادند که ایشان در اخرة زیان کارتر باشند
إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُوا إِلَى رَبِّهِمْ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ
انان که بگرویدند و کردار نکو کردند و تواضع کردند بخدای ایشان ایشان اهل بهشتند
هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۝ مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَى وَالْأَصَمِّ وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ
ایشان در انجا همیشه باشند مثل دو گروه چون نابینا و کر و بینا و شنوا یکسان باشند
هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ۝ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ
در مثل اندیشه نمیکنید بدرستی فرستادیم ما نوح را بقوم خویش که من شما را

نذير مبين . أن لا تعبدوا إلا الله إني أخاف عليكم عذاب يوم أليم .
فقال الملأ الذين كفروا من قومه ما نراك إلا بشرا مثلنا وما نراك اتبعك
إلا الذين هم أراذلنا بادي الرأي وما نرى لكم علينا من فضل بل نظنكم
كاذبين . قال يا قوم أرأيتم إن كنت على بينة من ربي وآتاني رحمة من عنده
فعميت عليكم أنلزمكموها وأنتم لها كارهون . ويا قوم لا أسألكم عليه مالا إن
أجري إلا على الله وما أنا بطارد الذين آمنوا إنهم ملاقوا ربهم ولكني أراكم قوما
تجهلون . ويا قوم من ينصرني من الله إن طردتهم أفلا تذكرون .
ولا أقول لكم عندي خزائن الله ولا أعلم الغيب ولا أقول إني ملك ولا أقول للذين
تزدري أعينكم لن يؤتيهم الله خيرا الله أعلم بما في أنفسهم إني إذا
لمن الظالمين . قالوا يا نوح قد جادلتنا فأكثرت جدالنا فأتنا بما تعدنا
إن كنت من الصادقين . قال إنما يأتيكم به الله إن شاء وما أنتم بمعجزين .
ولا ينفعكم نصحي إن أردت أن أنصح لكم إن كان الله يريد أن يغويكم هو
ربكم وإليه ترجعون . أم يقولون افتراه قل إن افتريته فعلي إجرامي وأنا
بريء مما تجرمون . وأوحي إلى نوح أنه لن يؤمن من قومك إلا من قد آمن فلا تبتئس
بما كانوا يفعلون . واصنع الفلك بأعيننا ووحينا ولا تخاطبني في الذين
ظلموا إنهم مغرقون . ويصنع الفلك وكلما مر عليه ملأ من قومه سخروا منه

قال إن تسخروا منا فإنا نسخر منكم كما تسخرون . فسوف تعلمون من يأتيه
عذاب يخزيه ويحل عليه عذاب مقيم . حتى إذا جاء أمرنا وفار التنور قلنا
احمل فيها من كل زوجين اثنين وأهلك إلا من سبق عليه القول ومن آمن
وما آمن معه إلا قليل . وقال اركبوا فيها بسم الله مجريها ومرسيها
إن ربي لغفور رحيم . وهي تجري بهم في موج كالجبال ونادى
نوح ابنه وكان في معزل يا بني اركب معنا ولا تكن مع الكافرين .
قال سآوي إلى جبل يعصمني من الماء قال لا عاصم اليوم من أمر الله إلا من
رحم وحال بينهما الموج فكان من المغرقين . وقيل يا أرض ابلعي ماءك
ويا سماء أقلعي وغيض الماء وقضي الأمر واستوت على الجودي وقيل بعدا
للقوم الظالمين . ونادى نوح ربه فقال رب إن ابني من أهلي وإن
وعدك الحق وأنت أحكم الحاكمين . قال يا نوح إنه ليس من أهلك
إنه عمل غير صالح فلا تسألني ما ليس لك به علم إني أعظك أن تكون من الجاهلين .
قال رب إني أعوذ بك أن أسألك ما ليس لي به علم وإلا تغفر لي وترحمني
أكن من الخاسرين . قيل يا نوح اهبط بسلام منا وبركات عليك وعلى
أمم ممن معك وأمم سنمتعهم ثم يمسهم منا عذاب أليم . تلك من أنباء
الغيب نوحيها إليك ما كنت تعلمها أنت ولا قومك من قبل هذا فاصبر إن العاقبة للمتقين

قوله تعالی افمن کان علی بینة من ربه الآیه حق تعالی درین آیه استفهام کرد به سبیل تقریر گفت افمن کان علی بینة من ربه گفت آنکس که بر بینه و معجز بود
باشد از خدای تعالی یعنی رسول علیه السلام ویتلوه شاهد منه و بر پی او فرا رود گواهی هم ازو مفسران خلاف کردند در آنکس که بر بینه است رسول علیه السلام
و اختلاف در شاهد کردند عبد الله عباس و علقمه و ابراهیم و مجاهد و ضحاک و ابو صالح و ابو العالیه و عکرمه گفتند مراد جبرئیل است علیه السلام یعنی
ذکر گفتند و از حسن و قتاده است که مراد زبان رسول است صلی الله علیه و علی آله بعضی گفتند مراد صورت رسول است و شمائل او برای آنکه هر که
رسول را بدیدی صلی الله علیه و علی آله و اصحابه و سلم گواهی دادی که این رسول خداست از جهت معاینه نور چهره و صورت و شمائل او گواهی داد بر نبوت او و این
به سبیل توسع باشد حسین بن الفضل گفت این شاهد قرآن است و نظم و اعجاز او [illegible] و مجاهد گفتند فرشته بود که او را نگاه داشتی و تایید
و تسدید او کردی بعضی دیگر گفتند مراد رسول است علیه السلام و این قول اگر چه [illegible] مفسران [illegible] مضطرب و فاسد است برای آنکه مخالف
ظاهر است چه حق تعالی گفت ویتلوه شاهد منه گفت از پی او میرود گواهی هم ازو و درین معنی سه چیز اعتبار باید کردن یکی تلو و تابع و دوم
گواهی و شهادت و سیوم معنی و سیوم لفظ منه و ذکر کتاب راجع است بدو یا رسول است و هر که ایشان گفتند منافی ظاهر قرآنست
اما آنکه گفت مراد جبرئیل است یا فرشته که او را تایید کردی این قول منتقض است بقوله تعالی منه از وی و جبرئیل و آن فرشته از جمله [illegible]
قبیل که او را در رسول علیه السلام قبیل ذکر و اما قول آنکه گفت مراد قرآنست منتقض باشد به یتلوه و شاهد برای آنکه قرآن تابع او نباشد
و نه گواهی دادن باشد که زبان او گواه او باشد به حجت دعوی او و اما قول آنکه گفت مراد رسول است خارج است از آنکه کلام را معنی بود
چه منتقض است به یتلوه و شاهد و منه جمله منتقض است و ما معتقدانست که روایت کرده اند به اسانید مختلف مخالف و موالف
که مراد صاحب بینه رسول است و شاهد امیر المومنین علی علیه السلام و دلیل برین آنست که ظاهر را و معنی را و نظم را این قول لایق است
و با اقوال دیگر خلاف است چنانکه گفتیم اما اخبار من طریق العامه ثعلبی امام اصحاب الحدیث در تفسیر بیاورد باسناد از کلبی از ابو صالح از عبد الله
عباس که گفت افمن کان علی بینة من ربه رسول الله ویتلوه شاهد منه علی بن ابی طالب است و هم او روایت کرد باسناد از حبیب بن یسار
عن زاذان که گفت از امیر المومنین علیه السلام شنیدم که گفت والذی فلق الحبة و برأ النسمة لو ثنیت لی الوسادة او قال کسرت فاجلس
علیها لحکمت بین اهل التوریة بتوریتهم و اهل الانجیل بانجیلهم و اهل الزبور بزبورهم و اهل القرآن بقرآنهم والذی فلق الحبة
و برأ النسمة ما من رجل من قریش جرت علیه المواسی الا وانا اعرف له آیة تسوقه الی الجنة او تقوده الی النار فقام رجل فقال ما
آیتک یا امیر المومنین التی نزلت فیک قال افمن کان علی بینة من ربه ویتلوه شاهد منه گفت بدان خدای که دانه در زیر زمین
دار شکافد و در رحم صورت نگارد که اگر بجهت من وساده بنهند و مرا بر آنجا نشانند حکم کنم اهل تورات را به تورات و اهل
انجیل را به انجیل و اهل زبور را به زبور و اهل قرآن را به قرآن بدان خدای که در زمین دانه شکافد و در رحم صورت نگارد که هیچ مرد
نیست از قریش که موسی بر سر او رانده اند الا من دانم در حق او آیتی که او را به بهشت برد یا بدوزخ مردی برخاست و گفت آیت تو
کدام است یا امیر المومنین گفت افمن کان علی بینة من ربه ویتلوه شاهد منه رسول خداست که او بر بینه است و من آن گواهم که
از دام و پس رو اویم و در کتاب [illegible] بیاورد باسناد که یک روز امیر المومنین علیه السلام گفت بر منبر کوفه سلونی قبل ان تفقدونی
فان العلم یفیض بین جنبی فیضا او وجد مستفیضا الا و ایم لن تسألونی عن فئة باغیة و اخری هادیة الا خبرتکم بهادیها و باغیها
و سائقها و قائدها الی یوم القیمة گفت بپرسید مرا پیش از آنکه مرا نیابید که علم در میان پهلوهای من موج میزند [illegible]
بپرسید از هیچ گروهی یاغی و دیگر هادی الا خبر دهم شما را بهادی ایشان و یاغی ایشان و سابق ایشان و قائد ایشان تا بروز قیامت
ابن الکوا برپای خاست گفت ما انت علی مثل [illegible] چنین دعوی [illegible] پیغامبر بکرد و [illegible] پیغامبر گفت غرض تو علم نیست تعنت است
گفت دستور باش تا سوال کنم گفت سل تفقها ولا تسأل تعنتا چیزی که پرسی به سبیل تفقه بپرس و سل عما یعنیک و چیزی پرس
که ترا بکار آید گفت چه چیز [illegible] پرسم که [illegible] است گفت بپرس قال اخبرنی ما الذاریات ذروا قال علیه السلام [illegible] مرا [illegible]

١٣٠٣

گفت بادهاست گفت فالحاملات وقرا چیست گفت ابرهاست گفت فالجاریات یسرا چیست گفت کشتیهاست گفت فالمقسمات امرا که اند گفت فرشتگان
گفت خبر ده مرا از بیت المعمور گفت خانه است در آسمان چهارم و روزی هفتاد هزار فرشته در وی شوند که تا قیامت نوبت با ایشان نرسد گفت مرا
خبر ده از ذوالقرنین که پیغامبر بود یا پادشاه گفت نه پیغامبر بود و نه پادشاه ولکن بنده صالح بود خدای را دوست داشت و خدای او را دوست داشت
و مر خدا را نصیحت کرد گفت خبر ده مرا از قرنها او که از زر بود یا از سیم گفت نه زر بود و نه سیم ولکن او را [illegible] قوم او
[illegible] جانب سر او بزدند [illegible] قوم را دعوت کرد [illegible] بزدند و در میان شما مانند او هست او گفت مرا خبر ده
تا این آیه در حق که آمد گفت الم تر الی الذین بدلوا نعمة الله کفرا گفت هما الافجران من قریش بنو امیه و بنو المغیره گفت آن دو قبیله
از قریش بنو امیه یکی و بنو المغیره گفت خبر ده مرا من قوله تعالی قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا گفت اهل حروراء یعنی خارجیان گفت
خبر ده مرا از مجره قال السراج السماء و منها هبط الماء المنهمر گفت خبر ده مرا از قوس قزح گفت قزح مگو که آن نام دیو است و لکن قوس الله
و هی امان من الغرق گفت آن قوس قزح مگو که قزح نام دیو است [illegible] گفت خبر ده مرا از المحاق [illegible]
[illegible] وجعلنا اللیل والنهار آیتین فمحونا آیة اللیل وجعلنا آیة النهار مبصرة قال اخبرنی عن اصحاب رسول الله [illegible] اصحاب رسول
گفتا از کدام اصحاب خبر دهم گفت از عبد الله مسعود گفت قرأ القرآن ثم وقف عنده [illegible] قرآن [illegible] گفت خبر ده
عن ابی ذر گفت خبر ده مرا از ابوذر گفت علم شحیح علی علمه [illegible] گفت خبر ده مرا از سلمان گفت
ادرک علم الاول و علم الآخر و هو بحر لا ینزح و هو منا اهل البیت گفت [illegible]
[illegible] لقمان الحکیم [illegible] گفت کان عارفا
بالمنافقین [illegible] المعضلات وان سالتموه وجدتموه بها خبیرا [illegible]
[illegible] گفت خالط الاسلام لحمه و دمه وهو محرم علی النار [illegible]
[illegible] گفت اخبرنی عن
نفسک [illegible] گفت قال الله تعالی فلا تزکوا انفسکم [illegible] و اما بنعمة ربک فحدث
[illegible] گفت کنت اذا سالت اعطیت واذا سکت ابتدیت [illegible]
[illegible]
گفت از قرآن در حق تو چه آمد گفت در سوره هود [illegible] افمن کان علی بینة من ربه ویتلوه شاهد منه آنکه بر بینه بود از خدای رسول
[illegible]
[illegible] من طریق الخاصة والعامة ومن قبله کتاب موسی [illegible] رسول علیه السلام [illegible] افمن کان [illegible]
یعنی [illegible] اماما و رحمة [illegible]
[illegible] ومن قبله کتاب موسی من قبله
اماما یا [illegible] شاهد [illegible] کتاب موسی اماما و رحمة [illegible]
افمن کان علی بینة من ربه ویتلوه شاهد منه [illegible]
کذلک [illegible] شعر [illegible]
[illegible] شعر [illegible]
هو [illegible]
ایشان بایمان دارند ومن یکفر به من الاحزاب فالنار موعده [illegible]

كلا كفر حزب واحزاب عبارتست از كفار فالنار موعده وعده كاه او دوزخست وايشانرا بدان احزاب خوانند كه تحزبوا على عداوة
رسول الله اى اجتمعوا سعيد جبير روايت كند از ابو موسى الاشعرى كه او كفت از رسول عليه السلام شنيدم كه ميكفت هيچ جهود و ترسا
نباشد كه نام من شنود و بمن ايمان نيارد و الا جاى او دوزخ بود من با خويشتن انديشه كردم كه هم رسول عليه السلام اين از قرآن كويد طلب
بايد كردن تا كجاست انديشه كردم اين آيت يافتم ومن يكفر به من الاحزاب فالنار موعده كفت صدق الله وصدق رسوله آنكاه
كفت فلا تك فى مرية منه يعنى بهيچ حال در شك نباشى كه اين حقست از خداى اين خطاب با رسولست ومراد امت او بود كه رسول عليه السلام را شك نبود بحث مراد
تفسير كفتيم كه واجب نكند كه هر [illegible] كند كه او تعالى [illegible] فعل ميكند ولكن اكثر الناس لا يؤمنون بيشتر مردمان ايمان نيارند وباور ندارند آنكاه كفت ومن اظلم
كيست ظالمتر و بيدادكرتر از آنكس كه او بر خداى دروغ بافد زانان كه او را زن كفتند وفرزند كفتند وظلم و دروغ وقبايح را او
حوالت كردند ايشان ظالم بهر جهان اند بر خويشتن ومعنى ظلم ايشان بر خويشتن بهر سه معنى ظلم حمل توان كردن يكى جاى [illegible]
ميكنند بجهد وظالم النفس خود باشند ديكر چون نقصان وتفويت ثواب ايشان ميكنند از خود ظالم النفس خود باشند يعني [illegible]
انجز و ظلم در لغت نقصان بوده [illegible] وضع الشيء في غير موضعه بجاى خود كرده اند [illegible] در جاى خود [illegible]
[illegible] اولئك يعرضون على ربهم ايشانرا بر خداى عرض كنند ويقول الاشهاد وكويند كواهان
يعني فرشتكان حفظه وكفته اند كه پيغامبران اند كه بر خلق در روز قيامت كواه باشند آنكاه كفت الا لعنة الله على الظالمين لعنت خداى بر ظالمان باد و هم
بعد از اين كلام فرشتكان بود و اولى تر آنكه از كلام خداى بود لفظ الا كه الاستفتاح كلامى باشد آنكاه وصف كرد ايشانرا كفت الذين يصدون
عن سبيل الله آنان كه منع كنند مردمانرا از راه خداى وبازدارند و عوجا باطل وكفر ويبغونها عوجا وطلب كژى آن كنند تا آن
را كژ كنند وايشان بحقيقت ايمان ندارند آنكاه كفت اولئك لم يكونوا معجزين في الارض ايشان در زمين خدايرا عاجز نتوانند
كردن و از خداى نتوانند كريختن و از وى فايت نباشند بل در قبضه قدرت او باشند كه هر كه خواهد بكيرد ايشانرا وما كان لهم من دون
الله من اولياء ونباشد ايشانرا از فرود خداى دوستانى وحمايت كنندكانى كه ولايت ايشان كنند ومن اوليا عايد كه را
براى تاكيد تعلق دارد اوليا چنانكه شاعر كفت شعر اى كلما برق من جانب جانبى جاى واحد من جانب السوء يعني من الشر
الوارد من جهته ومن در هم صلت است يضاعف لهم العذاب مضاعف كنند ايشانرا عذاب در دوزخ كفتند كه يعب
تضاعيف كاه چنانكه ايشان كاه مضاعف ميكنند ايشانرا عذاب مضاعف كنند وقوله كه انكر كه ضعف بر وزن صحف دكر مثال
ابعد ومراد ضعف بر اين قول مقدار باشد وقوله ما كانوا يستطيعون السمع يعني بر ايشان كران آيد شنيدن حق وديدن حق چنانكه
كسى را كويند فلان لا استطيع ان ينظر اليه يعني شق عليه فلان و درين تو انديكر يعني كران وشوار بر ايشان بود ومراد نفى استطاعت نفى
قدرت چه اكر چنين بودى وايشانرا قدرت نبودى تكليف ايشان نيكو نبودى وكفت معنى آنست كه يضاعف لهم العذاب بما كانوا
يستطيعون السمع فما سمعوا وما كانوا يبصرون عذاب بر ايشان مضاعف كنند بانچه توانستند كه بشنوند و نشنيدند و بديدند
نديدند [illegible] فى قولهم جزيته بما عمل و ما عمل وقال القتال ولنجزينهم احسن الذى كانوا يعملون وقال ولنجزينهم اجرهم باحسن ما كانوا
يعملون وابن عباس كفت ايشانرا چنانكه كفت عذاب اليم بما كانوا يكذبون [illegible] موصولا [illegible] در ادراك صوت باشد بايستى [illegible] سميع بود و ابصار و ادراك مرئى باشد بايستى [illegible] بصير بود اولئك الذين خسروا انفسهم كفت
ايشان آنان اند كه خويشتن زيان كرده اند يعني خسران كرده اند كه مستحق عقاب شدند هلاك خويشتن او را اند چون ايشانرا
در دنيا بازيكان زياد [illegible] ايشان بهشت [illegible] وجان ايشان [illegible] سرمايه [illegible] كرده اند [illegible]
كفتحان زيان كردند كه سرمايه است وضل عنهم ما كانوا يفترون [illegible] ايشانرا دروغ كه ميكفتند [illegible] كه آن
كه ايشانرا دروغ بودى [illegible] بتان [illegible] مرقات باشند وقوله ذكر انكار را با عجز افترا كرده اند
عن

يعني كه شوند از ايشان آنان كه ايشانرا ما بدروغ خداى ميخواندند قوله لا جرم زجاج كفت لا نفى است از آنكه ايشان ظن بردند كه ايشانرا سود خواهد
داشت از شفاعت اصنام آنكه كفت جرم اى كسب ذلك الفعل لهم الخسران وبعضى ديكر از نحويان كفتند معنى لا جرم لابد و لا محاله باشد وكفته اند
معنى لا جرم لابد و لا محاله باشد وكفته اند معنى لا جرم حقا باشد و اصل جرم قطع و كسب من قول الشاعر شعر ولقد طعنت
ابا عيينة طعنة جرمت فزارة بعدها ان يغضبوا اى كسبت الطعنة لهم الغضب وقيل قطعتهم الى الغضب وادتهم لا جرم
اى كسبهم فعلهم الخسران وهم فى الآخرة هم الاخسرون لا جرم ايشان در قيامت زيان كار ترين باشند از ديكران وهم روا بود كه فصل
باشد و روا باشد كه مبتدا دوم باشد ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات كفت آنان كه ايمان آوردند وعمل صالح كنند واخبتوا
اى خشعوا وخضعوا وخشوع وخضوع وتواضع كنند با خداى عز وجل وقيل معناه استقاموا الى ربهم من الخبت وهو الارض
المطمئن المستوى وكفته اند اخباة استقامت باشد وكفته اند انابت باشد با خداى كريم از اين قول عبد الله عباس است مجاهد كفت اطمانوا
اليه با خداى ساكن شوند ودلهاى ايشان بذكر خداى باشد قتاده كفت خشعوا الى ربهم مذلة و خوارى نمايند خدايرا اولئك اصحاب
الجنة ايشان اهل بهشت اند و ايشان هميشه باشند آنكه كفت مثل الفريقين مثل اين دو كروه يعني كافر ومسلمان چون مثل دو
كس است يكى نابينا ويكى بينا ويكى شنوا ويكى ناشنوا است باشد با مثله هل يستويان مثلا صورت استفهام است ومراد تقرير وجحد يعني راست
نباشد يعني مؤمن و كافر در حسن حال و سوء حال با بينا و نابينا مانند كافر از روى مثل چون كور و كرانست ومؤمن چون
بينا و شنوا كه اين را حاسه باشد كه بان منتفع باشد وان ديكر حاسه ندارد و مثل قوله باشد سازكه درو فقد تشبيه حال ول با حال
دوم ولستنا البصور حور بايد كه باشد چنانكه تحسبها حمقا وهى باخس و بكفت هى باخسة و اكر اين مثل در حق بعدى كوهم چنين
بايد كفتن وكذا قولهم لو ولت سوار لطمتنى اكر بر مذكرى باد آن مثل هم بدين لفظ بايد كفتن دعم هم عبارة باشد از فساد حاسه
بصر و حاسه سمع و بنزديك ما معنى نيست واشعرى كفت دو معنى است از قبيل ادراك آنكاه بر سبيل تنبيه وتذكير و تقريع و
كفت افلا تذكرون خود هيچ انديشه نكنيد آنكاه آغاز قصه نوح كرد وكفت ولقد ارسلنا واو عطفست ولام تاكيد وقد
كفت بدرستى كه ما بفرستاديم نوح را بقوم اش انى لكم نذير مبين نافع و ابن عامر وعاصم وحمزه خوانند ابو عمرو بحذف
قول چنانكه كه جاها بيان كرديم كه عرب قول بسيار حذف كند والتقدير فقال لهم انى لكم نذير مبين كفت ايشانرا كه من شمارا ترسانندم
بيان كننده وباقى قرا بفتح همزه خواندند على تقدير ارسلنا نوحا بانى لكم ودرين عدولا تمعنا تاخير الخويشتن ذكر كلام بوجه
خود را نقل كفتى انى لكم نذير مبين وما تعرابين بسيار است قال الله قال فكتبنا له فى الالواح فيه قال الخفش افتوه زجاج كفت براين
قراة تقدير آن باشد كه ارسلنا نوحا بالانذار بانى وما بعدها ورحمها در تاويل مصدر باشد الا تنكال قراء الطبقى ان ديلطعنى
المعنى بالمعنى لا انطلاق وبيين شايد تا ظاهر بود وشايد تا مظهر بود بجاى آنكه ابان هم لازم است وهم متعدى معنى لازم آن باشد كه من
بيان كننده ام وايذ قوله اعتراست ان لا تعبدوا الا ايان تعلق دارد بقوله نذير مبين شايد كه تقدير تعلق دارد ومعنى آن بود
كه من انذار كردم شما را وتحذير از آنكه جز خدا را پرستيد وبا و مبين تعلق دارد ومعنى آن بود كه من بيان ميكنم شما تا نپرستيد
جز خدا را و روا بود كه تعلق دارد بارسلنا يعني ارسلنا نوحا الى قومه ان لا تعبدوا الا الله ما نوح را بدين فرستاديم كه
تقرير توحيد كند وكويد جز خدا را مپرستيد آنكاه بر سبيل شفقت كفت من مى ترسم بر شما عذاب روزى معلم مدبر آن يعني
روز قيامت چون شما فرمان خداى را مخالفت ميكنيد جاى آنست كه در حق شما خايف باشم از عذاب آخرت واليم صفت يوم است
براى آنكه عذاب در او واقع بود وصف روا باشد در عربيت جر كه هيچ مفرد [illegible] انداست قال الملأ الذين كفروا من قومه حق تعالى
در اين آيت حكايت قوم نوح كرد كه ملا و اشراف ايشان [illegible] ما نراك الا بشرا مثلنا الى بشرا [illegible] هم چون ما وايشانرا استبعد
محال كرد دين آنكه بيغامبر باشد كفتند از روى خلقت [illegible] اتباع [illegible] ايشانرا انى منهم الا الرذل ما

جمع ارذل که جمع رذل هو الدنی الخسیس رَذْل و ارذُل و اراذل کالکلب و اکلب و اکالب در وجه گفته‌اند و محتمل است که جمع اراذل باشد بادی الرای
ابو عمرو و نصیر همزه خوانده‌اند و باقی قراء بغیر همزه اگر من البدأ باشد و هو الابتداء یعنی اول الرای معنی آنکه ما با ول نظر که بر ایشان و تازه
میکنیم چنین بی‌بینیم و تامل نکنیم و اگر بغیر همزه خوانده‌اند من بدا اذا ظهر باشد ما بظاهر رای تا چنین بی‌بینیم و نصب او بر حالت و عامل در او
اتبعک ابو علی الفارسی گفته و زجاج گفت معنی آنست که اتباع تو ایشان از ظاهر رای کرده‌اند تا باول رای کرده‌اند و ذلک تاویل و ایشان
فی اندیشه‌اند و حال باشد و تابعان و گفته‌اند حالست از ترذلنا ای ما نراک او اول الرای و ما نری لکم علینا من فضل و ما شما را
بر خویشتن فضل و افزونی نمی‌بینیم بل شما را دروغ زن میپنداریم قال یا قوم نوح علیه السلام قوم را جواب داد و گفت ای قوم بیندیشید
تا اگر من از خدای خود بر حجتی و بینتی و بصیرتی باشم و خدای مرا رحمتی داده باشد از نزدیک او و آن نبوت است و لکن او را شما
پوشیده باشد حمزه و کسائی و حفص خوانده‌اند فعمیت بضم العین و تشدید المیم علی ما لم یسم فاعله و معنی آنکه بر شما پوشانیده اند
من التعمیه یقال عمی الرجل نابینا شد و عمیته انا او عمیته و تشدید برای مبالغه باشد و باقی قراء بتخفیف خوانده‌اند من العمی
نظیره قوله فعمیت علیهم الانباء انلزمکموها ما الزام کنیم شما را آن و مضطر و ملجا کردانیم شما را بآن و بجبر و اکراه بر آن داریم شما را
و شما از آن کاره و ناخواهان باشید یعنی که این روا نباشد و تکلیف از این منع کند این وجهی است در معنی این لفظ و وجهی دیگر آن
که معنی آنست که ممکن باشد که ما شما را الزام کنیم ما توانیم کردن بر سبیل اضطرار و بمجرد برما بیش از بیان و استدلال و ایضاح
نباشد فاما معرفت ضروری ما بر آن قادر نباشیم آن که بخوانید حمل جلال در بصره و وجه معنی استعمال قرآن برو وجه باشد در
فعل دو ضمیر است ضمیر متکلم و ضمیر مخاطب و ضمیر غائب و حق تعالی بر ترتیب در موده هاهنا ابتدا بضمیر متکلم کرد و آنگه بضمیر مخاطب
و آنگه بضمیر غائب و مثله قوله الزمکم ولا یقال الزمتکموه و ضمیر متصل تو اند که بعد منفصل و بر تشدید یقال الزم بیانه و لا یقال الزم بت
ابا آن و قول بعضی از ایشان انلزمکموها بجزم میم بر نحو عضد و کبد و بعضی روا نداشته‌اند فعل حرکت در جای اعراب و امادر امثال این روا
دانند در شعر کامرؤ القیس گفت شعر فالیوم اشرب غیر مستحقب اثما من الله ولا واغل و کقول الآخر شعر و ناع یخبرنا بمهلک سید
یقطع من وجد علیه الانامل و یا قوم لا اسئلکم علیه مالا این حکایت قول نوح است علیه السلام که او با قوم گفت بر سبیل ترغیب ایشان
در ایمان و تقریب ایشان بآن گفت ای قوم من برین اداء رسالت و دعوت شما بایمان از شما مالی طمع ندارم و اجرتی و مزدی نخواهم و مزد 1308
من و ثواب من جز بر خدا نیست و ما انا بطارد الذین آمنوا سپس گفتند این بود که کافران گفتند مال المسکین باشد تا آنگه
بتو ایمان آریم تا ما را با ایشان برابر دارد با ایشان نشستن ما را این ننگ باشد ایشان را باش را جز خود براند تا ما بتو ایمان آریم او گفت من
بیدا شتم ایشان را که من ایمان آورده‌اند برای وعده که خدای میدهد که باشد که وعده کنید و باشد که نکنید چنانکه کفار قریش با رسول علیه السلام
گفتند تا خدای تعالی آیه فرستاد و لا تطرد الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی الآیة انهم ملاقوا ربهم ایشان با خدای ملاقات خواهند بود
ایشان را نشاید راندن و لکن من شما را قومی جاهل بینم و این مرحه میکنید و میگوئید و یا قوم من ینصرنی من الله ثم نوح علیه السلام
بتاکید کلام او را گفت مرا از خدای تعالی که نصرت کند و پناه کیرد اگر ایشان را برانم این اندیشه نکنید یقال النصرته من فلان اذا منعه
منه و اجرته علیه آنگه گفت ولا اقول لکم عندی خزائن الله گفت من نمی‌گویم که خزاین خدای بنزدیک منست و او بر آن که گفتند که ایشان
او را بدیه بیشی فقط دوات الید طعن زدند گفت من دعوی توانگری نمیکنم و نمی‌گویم که من غیب دانم و این بر آن گفت که چون او
خبر دادی از بعضی غایبات بالهام خدای تعالی گفتند تو دعوی غیب میکنی و فلان چیز ما را خبر ده و فلان احوال ما را
بگو ولا اقول انی ملک و من نمیگویم که من فرشته‌ام و سبب آن بود که ایشان اعتقاد کرده بودند که پیغامبر باید تا فرشته بود
گفتند چون دعوی نبوت میکنی دعوی فرشته کرده باشی گفت من آن نمی‌گویم و نمیگویم آنانرا که چشم شما ایشان را حقیر میداند
و ایشان در چشم شما خوار اند قوم من که با من آمدند که من گویم خدای تعالی ایشان را خیری نخواهد داد برای آنکه من درون ایشان ندانم

و باطن ایشان بدانم خدای تعالی عالمتر است بآنچه در دل ایشانست از ایمان و نیت خیر در دل دارند ایشان را خیر و ثواب دهد و اگر
کفر و معصیت در دل دارند و بآن مستحق باشند با ایشان کار کند انی اذا لمن الظالمین چه اگر من چنین کنم از جمله ظالمان و ستمکاران
باشم ایشان بجواب در ماندند و گفتند ای نوح با ما جدل و جدال آغاز کردی و انحد و ایشان بنفع جدلنا و اصل جدل و اشتقاق او من الجدل
باشد و هی الارض یقال جادلته فجدلته ای صارعته فصرعته علی الجدالة ما بقوال ما خواهیم آوردن آنچه ما را وعده میدهی از عذاب
بیار اگر چنانکه راست میگوئی نوح علیه السلام جواب داد که آن نیست من نیست انما یاتیکم به الله آن شان جز بفرمان خدا است بیاید انما
هرگه که خواهد و شما نتوانید دفع آن کردن و در زمین عاجز بازایستادن و خدای را عاجز کردن و غالب شدن آنگه گفت ولا
ینفعکم نصحی ان اردت من شما را سود ندارد من خواهم که شما را نصیحت کنم اگر خدای خواهد که شما را اغوا کند آنگه گوینده ظاهر این دلیل کند
برانکه نصیحت پیغامبر سود ندارد چو خدای تعالی اغوا او خواهد و این خلاف مذهب شماست جواب گوئیم در این اهل توحید
و عدل را چند جواب است یکی آنکه این در ظاهر آیه نیست که خدای تعالی اغوا کرده است یا خواسته و این بیش از این نیست که اگر خدای اغوا
کند یا خواهد نصیحت پیغامبر سود ندارد و ما نیز همچنین گوئیم جز آنست چو این نخواهد از آنچه گرما فی حکمت است و قبیح جاهل کند یا محتاج
و این آنان آن گرفت که در مثل گویند که گشتند نرست و این قطع ماده سوال باشد جواب دیگر آنست که مراد باغوا در این جا خیبت است
و حرمان ثواب و بیان قول شاعر که گفت شعر فمن یلق خیرا یحمد الناس امره و من یغو لا یعدم علی الغی لائما و غوایت در قرآن بمعنی عقاب آمد
فی قوله فسوف یلقون غیا ای عقابا و معنی این آن بود که خدای تعالی گفت اگر خدای خواهد که شما را عقوبت کند بکفر تان شما را سود ندارد نصیحت
من جواب سیم آنست که خدای تعالی حکم کند بر خواهد چنانکه گفت و جزاء سیئة
سیئة مثلها و معنی آن باشد که نصیحت ناصح سود ندارد اگر خدای خواهد تا شما را عقاب کند جزای اغوا و ضلال شما خلق را جواب چهارم آنست
که در قوم نوح جماعتی بودند که جبر میگفتند و اعتقاد این بود که کفر ایشان بخواست و اراده خدایست خدای تعالی نوح را بر این سخن گفت که نوح ایشان را
گفت بر سبیل انکار که اگر کار بر این جملت که شما میگفتید که کفر کافر بفعل خداست و بخواست او پس نصیحت من شما را سود ندارد آنگه خدای تعالی
نخواهد برای آنکه ایمان نخواهند و لعذاب تابع باشد و مقبول نبود برای آنکه بنده ملجا باشد بقوه و ایمان و فتح خلاص العمل من الفساد
باشد و نقیض او غش باشد فقد یقال الحجاج گویند که او در بیع دعوا نمی‌گوید و باصلاح آورد و اصل غی خیبت باشد چنانکه گفتیم و قد یقال
ان استعمالکنند در جای عذاب و عقوبت بکار دارند چنانکه گفتیم یقال غوی الرجل یغوی اذا جعل خائبا و غوی الفصیل
یعنی ذالتخم من شرب اللبن هو ربکم و الیه ترجعون خدای خداوند و پروردگار شماست و مرجع و مآل شما با او است ام یقولون افتریه
خلاف کرده‌اند در آنکه این کوینده کیست کفار بودند و این مفتری کیست عبدالله عباس گفت قوم نوح بودند که گفتند او این که میگوید افترا میکند بر نوح
و آنگه خدای تعالی گفت قریش گفتند رسول ما را که این قرآن فرعون یا فرا از خویشتن آنگاه گفت جواب ده و بگو ان افتریته فعلی اجرامی
این کلام خداست که این و وفا بر این بر بعث و من بری مما تجرمون که جرم کنید و اصل جرم کسب باشد یقال الجرم الجلد اذا کسب و جرم یعنی
و معنا کسب الذنب قال الهزلی شعر طرید عشیرة و رهین ذنب بما جرمت یدی و جنا لسانی آنگه حق تعالی گفت از قبل این بر نوح وحی
کرد که طمع بردار از ایمان ایشان که بیش از آنکه ایمان آورده‌اند نیارند فلا تبتئس بما کانوا یفعلون غمگین مباش بآنچه ایشان میکنند و قال الافتعال
من البوس و البوس اشتد و کذلک الباس و منه قوله بعذاب بئیس ای شدید چون نوح علیه السلام از ایمان ایشان نومید شد بر ایشان
دعا کرد رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا الآیات آنگه حق تعالی گفت تو ساز کشتی کن و اصنع الفلک باعیننا و وحینا بکن کشتی
و فعل و صنع و عمل نظایر اند و بحق تعالی و احد است الصانع و صنع به صفت آن باشد که آن کسب کنند و فلک جمع است و واحد نیز
و گفتند جمع است و واحد فلک کاسد و اسد و عرب و عرب و عجم و عجم سمیت بذلک لاستدارتها و منه فلکت المغزل باعیننا
بحضرتها ما یعنی ببدیدار ما چنانکه ما بینیم و بر سبیل مبالغه این گفت بتاویل چنین که آن بحضرت ما بیند و وحینا و بفرمان و اشارت

با ولا تخاطبني في الذين ظلموا و با من هیچ سخن مکو در باب این کافران که ایشان را غرق خواهند کردن آنکه حکایت ایشان را ذکر کرد که او کشتی میکرد

وکلما مر علیه ملأ من قومه سخروا منه [illegible] میکردند و تسخر میکردند و یصنع الفلک حکایت حالت او کشتی میکرد و هر گروه که بر وی بر میکذشتند

او را فسوس داشتند و استهزا کردندی عبدالله عباس گفت نوح علیه السلام کشتی بدو سال بکرد و طول کشتی سیصد گز بود و عرض پنجاه گز و [illegible]

سی گز در هوا و از چوب ساج بود و سه طبقه داشت در طبقه اول زیرین سباع و وحوش و هوام بود در طبقه میانین دواب و انعام و بهایم

بود و در طبقه بالائین نوح بود علیه السلام و قومی که با او بودند و چیزی که ایشان را بکار بود از طعام و شراب [illegible] گفت نوح [illegible]

قوم هزار سال کم پنجاه سال بود مقام کرد و قوم را با خدای تعالی خواند با حق که خدای تعالی [illegible] درختی بکاشت و آن درخت بزرگ

شد و [illegible] گفت حق تعالی [illegible] و از وی کشتی میساخت و ایشان بر وی میگذشتند و میگفتند نوح خانه میسازد [illegible]

تا [illegible] باشد و یکی میگفت [illegible] میسازد و یکی میگفت [illegible] میسازد و میگفتند تا [illegible] کشتی میسازد

بر زمین [illegible] کشتی بر زمین خشک چگونه خواهد رفت [illegible] میگفتند فهذا معنی قوله تعالی وکلما مر علیه ملأ

من قومه سخروا منه [illegible] میگفت این نوح پس از آنکه دعوی نبوت میکردی درودگری پیشه آمدی [illegible] خلاف [illegible] باطل [illegible]

یا [illegible] قال ان تسخروا منا فانا نسخر منکم [illegible] حق تعالی از نوح [illegible] گفت بگو که اگر [illegible] امروز [illegible]

[illegible] فسوف تعلمون من یاتیه عذاب یخزیه [illegible]

هلاک [illegible] و گفتند [illegible] فسوف تعلمون من یاتیه عذاب یخزیه [illegible] عذاب [illegible]

هلاک [illegible] و یحل علیه عذاب مقیم [illegible] طوفان [illegible]

[illegible] کوه ها [illegible] کودک [illegible] دوست داشتی [illegible]

که رفت چون آب [illegible] کودک را [illegible] چون آب [illegible] رسول علیه السلام

گفت اگر خدای تعالی [illegible] رحم [illegible] روایت کرده [illegible] یوسف بن مهران [illegible] ابن عباس

از عبدالله عباس [illegible] عیسی علیه السلام [illegible] کشتی نوح دیده بودی تا حکایت آن با ما بگفتی [illegible]

ایشان را ببرد [illegible] گفت [illegible] تا این حال [illegible] گفت [illegible]

بن نوح است [illegible] عیسی علیه السلام [illegible] ١٢١٠

گفت تو [illegible] بیرون [illegible] باذن الله [illegible] خدای [illegible]

[illegible] قیامت [illegible] نوح [illegible] گفت [illegible] هزار [illegible] گز [illegible]

بود و سه طبقه داشت در یک طبقه دواب و وحوش بود و در یک طبقه طیور بود و در یک طبقه آدمیان بودند [illegible]

بسیار شد [illegible] خدای تعالی [illegible]

بگو [illegible] حق تعالی [illegible]

[illegible] گفت نوح چگونه [illegible]

[illegible]

دارد [illegible] عیسی [illegible] گفتند

بگو [illegible] عیسی علیه السلام گفت چگونه آید [illegible] روزی [illegible]

گفت عد باذن الله [illegible] محمد بن اسحق روایت کرد [illegible] که نوح

با حق قوم را دعوت کردی [illegible] بیهوش [illegible] مستقیم شدی چون [illegible]

امتک گفتی اللهم اغفر لقومی فانهم لا یعلمون بار خدایا بیامرز ایشان را که نمیدانند تا کار سخت شد و مدت دراز گشت و بلیه عظیم شد

وقرن از پس قرن می آمدند و هر قرنی که از پس آمد بتر بود تا مردی بیامدی و دست کودک طفل گرفته و او را بیاوردی و نوح را

با وی نمودی و گفتی یا پسر این مرد دیوانه است و جادو است اگر من مرده باشم و این ترا دعوت کند نگر تا اجابت نکنی تا کار بجائی

رسید [illegible] با خدای تعالی [illegible] قال رب انه دعوت قومی لیلا و نهارا خدای تعالی گفت واصنع الفلک باعیننا و وحینا نوح

اسباب [illegible] از چوب [illegible] و ایشان بر وی فسوس میکردند و خدای تعالی [illegible] سال [illegible]

[illegible] و جبرئیل علیه السلام بیامد و نوح را بیاموخت که کشتی چگونه کند چون کرده بود گفت [illegible]

[illegible] گفت [illegible] فرمان خدای [illegible] آب [illegible] قوله حتی اذا جاء

امرنا وفار التنور گفت چون امر و فرمان ما در رسید و بر جوشید تنور یعنی آب از زمین [illegible]

[illegible] تنور [illegible] عبدالله عباس [illegible] از علی بن ابی طالب علیه السلام

[illegible] فار التنور ای طلع الفجر یعنی صبح [illegible] حسن بصری [illegible]

[illegible] خدای تعالی [illegible]

[illegible] در کشتی [illegible] تنور [illegible] نوح [illegible]

[illegible] گفت نوح علیه السلام کشتی در مسجد

[illegible] کوفه کرد [illegible] حق تعالی [illegible] نوح را علیه السلام

[illegible] گفت تنور آدم بود [illegible] عبدالله عباس گفت [illegible] تنور [illegible]

قلنا احمل فیها خدای تعالی [illegible] حکایت [illegible] نوح را علیه السلام [illegible] در کشتی [illegible]

گفت [illegible] نوح را [illegible] در کشتی [illegible] ایشان زوجین خوانند

و زوجین دو باشد [illegible] العرب

عندی زوج حمام [illegible] قال الله تعالی

[illegible] وقال الله تعالی امسک علیک زوجک وقال

[illegible] قال الله تعالی سبحان الذی

خلق الازواج کلها وقال الاعشی [illegible] وکل زوج من الدیباج [illegible] وحفص خواند من کل

[illegible] ای من کل حیوان ومن کل جنس زوجین اثنین [illegible]

زوجین اثنین [illegible]

[illegible] اثنین ای واحمل اهلک ایضا [illegible]

سبق علیه القول استثنا کرد [illegible]

ومن آمن [illegible] ایمان آورده است [illegible] حق تعالی گفت

وما آمن معه الا قلیل [illegible] ابن جریج و محمد بن کعب

القرظی [illegible] الا نوح بود [illegible] سام و حام و یافث [illegible]

هشت کس بودند و اعمش گفت هفت کس بودند نوح بود [illegible] نوح [illegible] در کشتی

خلق [illegible] نوح دعا کرد و گفت اللهم [illegible] خدای تعالی [illegible]

سیاه کرها باشد فرزندی کامها از سیاه بود و از نسل او هم سیاهان بودند از یافث حام و ابو السودان گویند پدر سیاهان محمد بن
اسحق گفت ده کس بودند جز زنان نوح بود و این سه پسر و شش مرد دیگر از آنان که ما و ایمان داشتند آمرها بودند مقاتل گفت اهل
نوح هفتاد و دو کس بودند و نوح بود و سه پسر او و زنان ایشان جمله هفتاد و هشت بودند علی نوح تعوذ زنان و نیم مردان عبد الله عباس
گفت هشتاد کس بودند یکی از ایشان جرهم بود مقاتل گفت نوح علیه السلام تن آدم را با خویشتن در کشتی برد صیانة له عن الغرق و او را
حائل کرد بین الرجال والنساء چون آب پدید آمد جمله حیوان زمین بر نوح نهادند که ما را بکیر نوح علیه السلام گفت مرا فرموده اند که از هر جنسی
دو را در کشتی برم که جفت باشند چه جای بیش از این ندارم و حق تعالی این را باطل کرد تا حیوانات را اسل ... عبد الله
عباس گفت اول چیزی که نوح در کشتی برد مور بود و آخر چیزی خر بود چون خر خواست که در کشتی شود ابلیس در دنبال او
آویخت چندانکه خواست که برود نتوانست و نوح میگفت در رو چون چند بار بگفت نوح گفت علیک ... فی هذه الروایة ادخل
وان کان الشیطان معک از رمحان خود در کشتی رفت و ابلیس با او چون نگاه کرد ابلیس را دید گفت تو بدستوری که آمدی در اینجا
گفت بدستوری که گفتی ادخل وان کان الشیطان معک من با خر بودم آن ساعت زبان آوردم کشتی در آمدم
گفت بیرون رو یا عدو الله ای دشمن خدای جزع کرد و زاری کرد گفت مرا بیرون مکن نوح علیه السلام او را بر پشت کشتی کرد و در تفسیر
مالک بن سلیمان می آید که مار و کژدم بیامدند نوح را گفتند ما را در کشتی بر گفت نبرم که شما مضرت کنید گفتند ما را در کشتی بر
که با تو عهد کنیم که گزند نکنیم ... نوح با ایشان شرط ایشان را در کشتی برد اکنون هر کس که از مار و کژدم ترسد بگوید سلام
علی نوح فی العالمین انا کذلک نجزی المحسنین انه من عبادنا المؤمنین هیچ مار و کژدم او را گزند نکند وقال ارکبوا فیها حق تعالی از نوح
حکایت کرد که او گفت ایشان را ارکبوا فیها در نشینید ... و ایشان را در کشتی می نشاند گفت ایشان را که در این کشتی نشینید بسم الله
مجریها ومرسیها بنام خدای راندن و ایستادن این کشتی که روان بنام او بود و ایستادن بنام او ایستد حمزه و کسائی و حفص
مجریها ومرسیها بفتح میم ... و این هم مصدر باشد چنانکه ...
لحوا علیها ... و مجرا و مرسی ... مصدر ... و ابو رجاء العطاردی
در شاذ خواند بسم الله مجریها ومرسیها علی الفاعل ... بنام خدای باشد بنام خدای که راننده و بدارنده این کشتی
و ابن محیصن ... مجراها ومرساها ... بسم الله مجریها ... و مرسیها
... بنام خدای روان و ایستاده باشد بنام خدای ... بر قراءة عامه معنی آنست که بسم الله اجراؤها وارساؤها بنام خدای
راندن و ... ابو علی الفارسی گفت ... بسم الله در محل حال باشد من ارکبوا فیها والتقدیر ارکبوا فیها متبرکین
بسم الله ... ابو علی گفت ارکبوا فیها ... و ...
... گفت در ... باشد در ... بسم الله متعلق باشد ...
بسم الله چنانکه گفتیم و اما مجریها ومرسیها ... بعد از بسم الله ... باشد ... و بعضی گفتند ...
که چون خدای تعالی این گفت نوح علیه السلام این نام و کشتی ... خواست که کشتی برود گفت بسم الله برفت و چون خواست
که بایستد گفت بسم الله بایستاد و مجری ... باشد فی قول لبید شعر وعمرت حینا ... و احسن لو کان للنفس اللجوج
خلود ... وسوا ... قال عنترة شعر فصبرت نفسا عند ذلک حرة ترسو اذا نفس الجبان تطلع
ارسا باشد ... مصدر قال الله تعالی یسألونک عن الساعة ایان مرسیها ان ربی لغفور رحیم که خدای ... آمرزنده ... وهی تجری بهم
فی موج کالجبال حق تعالی از کشتی ایشان ... موج ... فی امواج لفظ واحد گفت
مراد جمع ... چنانکه ... جنس خواست ... تشبیه کرد ... بالجبال ... جمع ... تا مشبه باشد بمانند موج ١٣١٢

او عظیم متاکم باشد و بیشتر ... یاد ... حق تعالی وصف ... حال کرد و رفتن کشتی در ان امواج هر موجی چند کوهی ونادی
نوح ابنه وکان فی معزل ... و ندا داد او را وکان فی معزل وگفتند نام پسر کنعان بود و گفتند نام ... بود ... پدر ... و با ... در کشتی
یا بنی ای پسرک من تصغیر ابن باشد عاصم خواند یا بنی بفتح یا و باقی قرا خواندند بکسر یا ابو علی گفت در بنی سه ... باصل
کلام ... و یا التصغیر و یا الاضافة ... و اختیار کرات برای آنکه چون با ما ... بکسر ... کرد تا دلیل یا باشد چنانکه
باعباد ... و ... چنانکه چون الف ... بفتحه ... کردند تا دلیل ... حذف الف باشد فی نحو قول الشاعر شعر قلت ...
ما فات منی ... بلهف ولا بلیت ولا لو انی . اراد ... . وقال ... کان ... خالد . البیت . کنت ای پسرک من با ما
درین کشتی بنشین ... باکافران مباش قال ساوی ... گفت من با کوهی کریزم تا مرا از آب نگاه دارد و عصمة حفظ باشد ومنع معصوم
و محفوظ ... و در ... عصمة لطفی باشد که مکلف عند ان امتناع کند از معاصی و معصوم ممنوع باشد بلطف از قبائح
... نوح جواب داد و گفت لا عاصم الیوم من امر الله ... نیست از فرمان خدای الا من رحم در وجه
قول گفتند ... استثنا منقطع است و معنی آنست که لا عاصم الیوم من امر الله الا من رحم یعنی لکن من رحمه الله فله من الله
عاصم و وجه دیگر آنکه لا عاصم الیوم من امر الله عاصم بمعنی معصوم است چنانکه عیشة راضیة ای مرضیة التقدیر لا معصوم الیوم
من امر الله الا من رحمه الله و این قول استثنا متصل باشد قوله گر آنست لا عاصم الیوم من امر الله الا من رحمنا ... یعنی لا عاصم
الیوم من امر الله الا الله الذی رحمنا ونجانا من الغرق ایشان در این مناظره بودند که موج بیامد و میان ایشان حائل شد و پسر
غرق گشت اگر گویند چگونه گفت نوح پسر را که با ما در کشتی آی با آنکه خدای تعالی او را نهی کرده بود که کافران را در کشتی برد گوییم
دو جواب یکی آنکه این شرط ایمان گفت گفت ایمان آر و در کشتی آی تا نجات یابی جواب دوم آنکه او منافق بود بظاهر ایمان
کفتی با نوح او گمان برد که او مؤمن است اگر گویند پسر نوح چگونه ... باشد با ایمان با حال ... گوییم جواب آنست که گوییم
پسر نوح بآن حال نرسیده بود که ... شود ... شود ... علم ... حاصل شود با آنکه اگر خواهد کافران ... کنند
منع کنند او را یا ... عظیم ... ان رسد ... که ... چنانکه کسی را گویید ... نکری ... که ...
نداند ... ساعت که هلاک خواهد شدن نبینی که میگوید ساوی الی جبل یعصمنی من
من الماء او امید نجات میداشت و روایت است که از جمله عجایب ... آنست ... از وجه ... آنکه چون ... و ...
چهل روز بود و گفتند چهل روز از آسمان آب می آمد و در هوا معلق می ایستاد و چهل شبانروز آب از زمین می برآمد کاه
فالتقی الماء علی امر قد قدر آنگاه هر دو برهم آمد چون همه عالم آب بگرفت و گفتند از کوهی که از آن بلندتر نبود در زمین چهل
گز بگذشت و همه عالم خراب شد و همه کافران هلاک شدند و خدای تعالی از ایشان انتقام کرد و کینه بکشید و نوح ...
وقضا آمد خدای جل جلاله و قضا خدای جل جلاله برفت وحی کرد بزمین و این بر سبیل توسع باشد بقوله وقیل یا ارض ابلعی
ماءک گفتند ای زمین آب خود فرو بر و ای آسمان آب باز گیر و بلع بگلو فرو بردن باشد و اقلاع باز ایستادن باشد وقال
اقلع المطر والسحاب اذا امسک وغیض الماء و آب بکاهانیدند و بزمین فرو بردند واستوت علی الجودی و کشتی نوح بر کوه
جودی راست شد و بایستاد و گفتند هلاک باد گروه ظالمان را مجاهد گفت کوهها متطاول شدند تا آب با ایشان برسد و کوه
جودی که او سر فرو برد بر سبیل تواضع آب از بالای همه کوهها برفت و بجودی برسید و این بر سبیل تمثیل باشد وجود بزی تنبیها
علی التواضع و ذلک التی فع در خبرست که رسول علیه السلام گفت نوح علیه السلام اول روز از رجب در کشتی نشست و بروایتی ده روز از رجب
نوح علیه السلام با جمله قوم ... آن روز روزه داشتند و کشتی ایشان را شش ماه میگردانید ... جودی ... بایستاد و در اخبار
امالی ... آمده روز عاشورا بود ... بیز بشکر روزه داشتند وقیل بعدا نصب او بر مصدرست ای بعد القوم بعدا ابعدهم الله بعدا ...

معد بعد زمان وانده فنادى نوح ربه و بخواند نوح عليه السلام خداى را و كفت بارخدايا ان ابنى من اهلى اين پسر منست و از اهل منست و وعده

تو حقست [illegible] وعده كه دادى كه و اهلك كه ترا و اهلت را نجاة دهم و تو حاكم ترين داورانى حق تعالى جواب داد و كفت يا نوح

انه ليس من اهلك او از اهل تو نيست كه او را عمل است نه صالح [illegible]

[illegible]

اخاهم هودا قال يا قوم اعبدوا الله ما لكم من اله غيره ان انتم الا مفترون

يا قوم لا اسئلكم عليه اجرا ان اجرى الا على الذى فطرنى افلا تعقلون • يا قوم

استغفروا ربكم ثم توبوا اليه يرسل السماء عليكم مدرارا ويزدكم

قوة الى قوتكم ولا تتولوا مجرمين • قالوا يا هود ما جئتنا ببينة وما نحن

بتاركى الهتنا عن قولك وما نحن لك بمؤمنين • ان نقول الا اعتراك

بعض الهتنا بسوء قال انى اشهد الله واشهدوا انى برئ مما تشركون

من دونه فكيدونى جميعا ثم لا تنظرون • انى توكلت على الله

ربى وربكم ما من دابة الا هو آخذ بناصيتها ان ربى على صراط

مستقيم • فان تولوا فقد ابلغتكم ما ارسلت به اليكم ويستخلف

[illegible]

١٣١٤

رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّونَهُ شَيْئًا إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ ۝ وَ
خدای من گروهی دیگر را و زیان نکنید او را چیزی که خدای من بر همه چیز نگاهبانست
لَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَنَجَّيْنَاهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ
چون آمد فرمان ما برهانیدیم هود را و آنان که ایمان آوردند با او برحمتی از ما و برهانیدیم ایشان را از عذاب سخت
وَتِلْكَ عَادٌ جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا رُسُلَهُ وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ
و آن عادیان که منکر شدند بآیتهای خدای ایشان و عاصی شدند در پیغامبران وی و پیروی کردند فرمان هر جباری
عَنِيدٍ ۝ وَأُتْبِعُوا فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ عَادًا كَفَرُوا
ستیزه کش در پی ایشان داشتند درین دنیا لعنت و روز قیامت آگاه باشید که عاد کافر شدند
رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِعَادٍ قَوْمِ هُودٍ ۝ وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا
بخدای ایشان هلاک باد عاد را که قوم هود بودند و بثمود برادرشان را صالح گفت ای قوم بپرستید
اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا
خدای را نیست شما را خدائی جز او او بیافرید شما را از زمین و شما را آبادکننده گردانید در آن
فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ ۝ قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا
امرزش خواهید از و پس توبه کنید باو که خدای من نزدیکست اجابت کننده گفتند ای صالح بودی درمیان ما
مَرْجُوًّا قَبْلَ هَٰذَا أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّنَا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ
امید داشته پیش ازین باز میداری ما را از آنکه پرستیم آنچه پرستیدند پدران ما و ما در شکیم از آنچه میخوانی ما را
مُرِيبٍ ۝ قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَآتَانِي مِنْهُ رَحْمَةً
با شک گفت ای قوم دیدید اگر باشم بر حجتی از خدای من و بدهد مرا از و بخشایشی
فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ ۝ وَيَا قَوْمِ
کی یاری کند مرا از خدای اگر نافرمانی کنم او را بیفزائید شما مرا جز زیانکاری ای قوم
هَٰذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةً فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا
این شتر خدایست شما را نشانی بگذارید او را تا میچرد در زمین خدای و مرسانید او را
بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ ۝ فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ
ببدی که بگیرد شما را عذابی نزدیک پی کردند او را گفت برخوردار باشید در سرایهای خویش
ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَٰلِكَ وَعْدٌ غَيْرُ مَكْذُوبٍ ۝ فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا صَالِحًا
سه روز این وعده راستست نه دروغ چون آمد فرمان ما برهانیدیم صالح را
وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَمِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ
و آنان که ایمان آوردند با او برحمتی از ما و از خواری آن روز که خدای تو قویست
الْعَزِيزُ ۝ وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ
و عزیزست بگرفت آنان را که ستم کردند بانگ در روز شدند در سرایهای ایشان
جَاثِمِينَ ۝ كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَلَا إِنَّ ثَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِثَمُودَ
افتاده پنداری که نبودند در آنجا کافر شدند بخدای ایشان هلاک باد ثمود را

٣١٢
١٣١

قوله تعالى والى عاد تقديره انست که وکذلک ارسلنا الی عاد عطفا علی قوله ولقد ارسلنا نوحا الی قومه تعلق دارد بان فعل محذوف
وهودا بان فعل منصوبست وقوله اخاهم یعنی اخوه نسبا خوه دین برای انکه از یک قبیله بودند وخویشان بودند چنانکه
رسول ما علیه السلام از قریش بود و بعد با ایشان فرستاده چون با ایشان امد گفت یا قوم خدا را پرستید که شما را جز او خدای
نیست غیره وغیره بخواندند وبیان این پیشتر ولکم هر یکی که خوانند انکه بجر خواندند بصفت مجرور کرد ولکم برفع خواندند گفت است
من غیر موجب برای انکه ما نفی و من زیادتست واین امر باشد بتوحید یعنی اعبدوا الله ووحدوه انکه ایشان را گفت که شما در اینجا
میکنید جز دروغ وافترا و فرو بافتن نمیکنید یعنی در دعوی الهیة کردن در حق بتان وخدای تعالی هود را بعاد فرستاده دیگر
ایشان میان شام و یمن بود جائی که از احقاف خوانند و ایشان خداوندان باغ و بستان و زروع و انجا بودند هود ایشان را باخدای
خواندند با عبادت خدای وانجا نکردند وکفران کردند واو را دروغ داشتند خدای تعالی ایشان را باد هلاک کرد چنانکه در سیهای ایشان
میرفت و بزیر ایشان بیرون می‌آمد وحشا و امعاء ایشان پاره پاره میکرد و تفصیل این قصها است قوله یا قوم لا اسالکم علیه
اجرا خدای تعالی درین ایات حکایت قول هود علیه السلام باز کرد که او قوم خود را چه گفت گفت ای قوم من برین دار رسالة که میکنم از شما
هیچ مزد نمیخواهم وهیچ جعل وطمع ندارم وهیچ ثواب من نیست مگر بر ان خدای که مرا آفرید و اجر و اجرة مزد عمل باشد وفطرنی
وشکافتن و جمله فرو کردن باشد واصل شکافتن است قال الله تعالی اذا السماء انفطرت وقوله هل تری من فطور ای من شقوق
وان نیز که معنی خلقت هم از مجازست برای انکه بان ماندگی مقدور معدوم در کتم عدم است حق تعالی او را بشکافد واو را
بیرون می آرد علی سبیل التوسع والتشبیه ونیز انکه جمر فراکردن است هم در معنی شقوقست وقطیر فعیل باشد از ومعنی
مفطور انکه بر سبیل تقریع وملامت گفت ایشان را افلا تعقلون خرد ندارید شما یعنی خرد کار نمی‌بندید که اندیشه کنید که کسی
که او بی طمع کار کند وشما را با خیری دعوة کند باید دانستن که عرض او نفع شماست نه نفع خود او والتجا باید کردن و
مخالفه نکردن انکه گفت ویا قوم استغفروا ربکم ای قوم وای جماعة استغفار کنید وا نخدای تعالی امرزش خواهید انگاه
توبه کنید باو وان دو معنی که در جواب این سوال گفتند که چرا انکار کرد واستغفار بر توبه بیاچای بگفت مراد از هر دو گناه
در اول سورة برفت قوله وان استغفروا ربکم ثم توبوا الیه یرسل السماء علیکم مدرارا باران را فرو برد شما باران
عرب باران را سما خوانند برای انکه هر چه بالای مرد باشد و بر سایه کند اورا سما خوانند وباران را سما خوانند برای انکه عرب
چیزها را بنام چیز برخوانند چون بیان ایشان اودنی ملابستی یا سببی باشد وقوله یرسل در محل جزم است برای جواب امر و کسر
او برای جمع ساکنانست که لابد تحریک بایست کردن والمجزوم اذا حرک حرک الی الکسر وقوله مدرارا ازا مفعال باشد واصل
اللبن یقال درت ای کثر لبنه وسالت عدرا ذا سال و مطر دید ای دور ومدرار هر روینا مبالغة قال الحادث وبل فخمة
تدرت علیهم صوب ساریة درو درو نضاو بحالاست ویزدکم قوة الی قوتکم وایشان را استدعا باران بر امان کرد
که ایشان اصحاب زرع وبساتین وانجار بودند ونیز بیفزاید شما را قوتی با قوتتان برامان گفت که ایشان قوتی عظیم بود
وباز گفته بودند بقوة وجثة ومردمانی بغایة طویل وعریض وقوی بودند ولا تتولوا مجرمین واعراض مکنید از من
وعدول از دعوة من درانحال که مجرم باشید وگناه کار و نصب او بر حالت قالوا یا هود ایشان جواب دادند و گفتند
ای هود تو بیینی وحجتی با ما نیاورده تا ما را کردن باید نهادن ترا وطاعت داشتن و دروغ گفتند که او ایات و بینات
ومعجزات وبراهین اورد چرا ایشان گفتند سحرست و شعبدهاست وما نحن بتارکی الهتنا عن قولک وما خدایان خود را
بقول تو رها نکنیم وبعضی کوفیان گفتند عن بمعنی باست وباین تعسف حاجة نیست برای انکه کلام با این ظاهر که هست معنی دارد
عن قولک یعنی از سبب گفتار تو وما ترا باور نداریم وتصدیق نکنیم باینکه تو میگوئی ان نقول الا بمعنی ما نا فیات وما

ما نگوییم در حق تو الّا آنك بعضی خدایان ما ترا ببدی رسانیده اند و مراد بسوء در اینجا جنون و دیوانگی است یعنی از آن سبب
که تو ایشان را دشنام میدهی و میگوئی خدایان نیستند ایشان ترا دیوانه کرده اند ایشان ندانستند که دیوانگی بخدای تعالی تعلق دارد
و جز خدای تعالی قادر نباشد بر ازالة العقل این اندیشه نکردند که آن بتان جماد اند و این نتوانند کردن و نکتر از این در دل ای
ایشان پیغامبران را چون نسبت کردند که ایشان را بتبیع میکرد که پیغامبری باشد از بشر و از استبداع و استبعاد که امد
ایشان را پیدا شتندکان حدیث از حد عقل بیرونست از اینجا گفت قدیم جل جلاله و ما صاحبکم بمجنون هود علیه السلام جواب
ایشان گفت انی اشهد الله من خدای را گواه میگیرم و شما نیز گواه باشید که من بیزارم از آنك شما ایشان را انباز خدای کرده اید
بدون خدای عزّ و جلّ و از آنك گزیده اید اگر گویند چگونه گفت خدا را گواه گیرم و شما گواه باشید و چه نسبت میان گواهی
ایشان و گواهی خدای جواب آنست که اشهد الله برای مبالغه گفت و نیز گواهی ایشان که چون خصم گواه باشد اگر گواهی بدهد تسلیم
کرده باشد و اعتراف و انکار دیانت نبود که حق تعالی باو داد و معرفت کرد ایشان کند گفت فکیدونی جمیعا مجتمع شوید
با دیانم کید کنید و مرا مهلت مدهید و اگر چه صورت او امر است مراد نفی است و تهدید چون قوله تعالی اعملوا ما شئتم و انظار امهال
من قوله و ما ینظرون فی الیوم یبعثون و معنی آنست که لا تجعلونی ناظرا ای منتظر لحلول الاجل بالمهل و لا تمهل علی تاخیر
باشد و اصل و از نظر باشد بمعنی انتظار و بعضی مقربان وقف کردند علی قوله من دونه و معنی آنکه ما کفتیم و بعضی وقف کردند علی
قوله مما تشرکون و از ابتدا کردند آنگاه ابتدا کردند من دونه فکیدونی و معنی آنکه شما اگر توانید بدون خدای امر کید کنید
یعنی کید شما بر من کارگر نیاید چون خدای تعالی با من باشد با شما نباشد و خدای نا در آن کید که شما کنید مدد باشد یعنی
انکه شما اندیشم چه خدای تعالی مرا حفظ خواهد کرد آنگاه حکمت کرد سبب این بی باکی من و التجا من با گفت انی توکلت
علی الله من بر خدای توکل کردم و پشت باو باز داده که خدای منست و خدای شما برای آنکه هیچ جانور نیست و الّا ناصیه او
بدست قدرت اوست و ناصیه موی پیشانی باشد و اصل کلمه من المناصاة است و آن اتصال بود یقال مفازة تناصی اخری تتصل
باخری قال الراجز شعر فی تناصیها بلاد قیّ و منصوة انصوة نصوا اذا اتصلت به و الذوائب تنصوها الجماهیر و قال
ابو النجم شعر ان یمس رأسی اشمط العناصی کانما فرقه مناصی ای مجاذب و تخصیص ناصیه برای آن کرد که این عبارتی باشد بر ذلّ
ایشان را و اذلال و قهر خصم و اگر ناصیه بگرفتند او بغایت مذلّه و مقهوری باشد و گفته عبارة عن القدرة این عبارتیست از انکه ایشان الله
ایشانست و قادر بر ایشان چنانکه گویند بید فلان زمّة الامور و این بحر و گفت عبارتست از قهر و اذلال و میزند عرب ایرانی ایا سیری بکرد او را
موی پیشانی ببرد و در آن مذلتی دانند و این خواست شاعری آنجا که گفت شعر ان لم اناجیها الجزّ بالمدی و قوله ان ربی
علی صراط مستقیم کنایتست از عدل او و داستان هو عدل لا یکون کار او علی سواء السبیل لا یعدل میلا و لا شمالا و بعضی در گفتند
در کلام اضماری هست و التقدیر ان ربی یدلکم علی صراط مستقیم او یحثکم علی صراط مستقیم و این وجه ضعیفست برای آنکه دو
کلام دلیل نیست برآن محذوف و معنی آیه آنست که خدای من که چه قادرست برهمه چیزها از خیر و شر و نیك و بد فعل حسن
و اشیا و خیر و عدل نکند قوله فان تولّوا درو خلاف کرد بعضی مفسران گفتند هم ازجمله حکایت کلام هودست علیه السلام که او گفت
قوم را اگر شما تولی و عدول و اعراض کنید از من و ان اجابة دعوت من فقد ابلغتکم من بر شما رسانیدم پیغمبری آنان فرستاده اند
نجاح گفت این خطاب رسول است که میگوید با قوم خود که فان تولوا و التقدیر فان تتولوا اگر شما اعراض و عدول کنید و حیله
تا بیفکند چنانکه عادة ایشانست در حذف تا تفعلوا اگر اعراض باشد و آن بود که فقد ابلغتکم بگوی ای محمد که من بشما رسانیدم
پیغمبرانی که فرستاده بودند آنگاه کلامی دیگر مستانف آغاز کرد برای آنکه فا در جواب آن برفت برای آن فعل مستقبل مرفوع است
و التقدیر فان ربی یستخلف قوما غیرکم خدای من خلیفه کند قومی دیگر جز شما را یعنی شما را ببرد و دیگر را باز آرد ولا تضرونه

شنا و شما خدا را هیچ مضرة و کنند نتوانید کردن خدای من برهمه چیز نگاه باشت آنگاه گفت چون مدتی که ایشان را برآید وقت
هلاك ایشان در رسید فرمان دادیم بهلاك ایشان هود را گفتیم از میان ایشان برو که تو را تجات داشتی من هلاك نفرستم و حق تعالی هیچ قوم را
هلاك نکرد و پیغامبر ایشان در میان ایشان فلما جاء امرنا نجینا هودا چون فرمان ما آمد هود را برهانیدیم والذین آمنوا معه آنان را که با او ایمان آورده
بودند با او برحمتی و بخشایشی از ما و نجیناهم برهانیدیم ایشان را از عذابی غلیظ درشت و سطبر و این عبارتست از عظم و شدة عذاب که
بازمود کان عذاب و هلاك ایشان بظلم نبود بل بعدل و استحقاق بود گفت و تلك عاد و آن قبیله عادند و عاد نام مردی بوده است
آنکه نام قبیله شد و از جمله آن ایهامات که در وی خبر باشد بین المعرف و نکره برای خفتش که نوح و لوط و وعید و هبه و در شعر
آمده است غیر معروف گفت آن عاد بودند که جحود کردند بآیات خدای و کافر شدند بمعجزات انبیا علیهم السلام و عاصی شدند
پیغامبران خدای را و متابعت کردند فرمان هر جباری ظالمی متکبری عنیدی ستیزه کشی را و عنید ستیزه کش باشد من العنود و العند
و مهاعبد ان قال انی کبیر لا اطیق العند الّا کرحی قال گفت و اتبعوا فی هذه الدنیا لعنة گفت در دنیا با بجا ایشان کردند لعنة در دنبال
ایشان داشتند وصف لعنت بر مفعول لدوم اتبعوا است و یوم القیامة و نیز در روز قیامت و نصب او بر ظرفیت ایشان گفت الا ان
عادا عادا بجزای خود کافر شدند و التقدیر بیم جزا آنست که چون بحرف جر بیفکند فعل برسید و عمل کرد چنانکه گفت و
موسی قومه سبعین رجلا و التقدیر من قومه و کقوله و لا تعزموا عقدة النکاح ای بعقدة النکاح و روا بود که حمل کرده باشد بر معنی
و المعنی جحدوا ربهم و اگر مکر کفر بمعنی جحد باشد الا بعدا ای هلاکا یقال بعد له بعدا دعا علیهم است بهلاك و بعضا بر
معنا است قوله و الی ثمود اخاهم صالحا گفت و بثمود فرستادیم برادر ایشان را صالح که آن تقدیر است که بیان کردیم من قبل
و لقد ارسلنا الی ثمود اخاهم صالحا و هم آن گفت قوم خود را که هود گفت قوم خود را گفت ای قوم خدا را پرستید که شما را جز او خدا
خدای دیگر نیست و کلام در غیره و غیره رفت آنگه حجة استحقاق عبادة او بیان کرد گفت که از آنجا واجبست شما را پرستیدن او هو
انشاکم من الارض او آفرید شما را در زمین و مراد بخلق آدم است علیه السلام از خاك و او پدر ایشان بود و بعضی
دیگر گفتند من بمعنی فی است و المعنی خلقکم فی الارض و این قول ضعیفست و استعمرکم فیها ای جعلکم عمارها و مکنکم من عمارتها و
شما را باعمار زمین و سکان زمین کرد و تمکین کرد شما را از عمارة آن و استعمار طلب عمارت باشد از کسی و مجاهد گفت معنی عمرکم از عمرت ای
استبقاکم فیها شما را در زمین معمر کرد و عمره داد بها کرد و در این قول استفعل بمعنی فعل باشد ای عمرکم فیها و در آیه دلیلهاست بر
فساد قول آنکس که او تحریم مکاسب کند چه اگر حرام بوده خدای تعالی منت ننهادی بر بندگان بآن معنی و این تمام نشود بی مکاسب
و اشتغال باو فاستغفروه از او آمرزش خواهید و باو در او گریزید و کلام در او رفت که خدای تعالی نزدیکست از روی رحمت و اجابة
دعوت و بمعنی عالم و بامخ کننده است دعا است یعنی دعا را بیان زود بشنود و بحسب مصلحت اجابت کند و گفتند بلاد ثمود بوادی
القری بود میان مدینه و شام و عاد بیمن بود آنگاه حق تعالی حکایت کرد آن جواب که ثمود دادند صالح را گفت گفتند قوم صالح او را که
ای صالح تو در میان ما مردی بودی که ما بتو امیدها داشتیم از اسباب خیر و صلاح و چیزهای که راجع باشد با منافع ما و ما را از تو این توقع بود
که تو ما را نهی کنی از عبادة معبودانی که پدران ما ایشان را پرستیده اند و بعضی گفتند که بتو امید خیر داشتیم از آنکه او از تربیة در میان ایشان
بود و بیم نوعی از دانش و از همه امینی و استوار و پارسا و جامع بافته بود نه خصال الخیر بار خدای جل جلاله هر قومی را پیغامبری که فرستاد
از فرستاد که ایشان بالحال و مطلع بودند و او را شناختند و نسب او دانستند و سیرة و طریقه و صلاح و سداد او معلوم ایشان بود
تا بوقت آنکه او دعوت کند قریب تر باشد باجابت دعوت او و الرجا و الامل و الطمع نظایر آنکه آن انکر سبقتنا و اتیان ما
بدیع آمد که او کاری تو مستبدع آید بصورت استفهام در معنی تقریع گفتند اتنهانا ما را نهی میکنید این معنی که توقع بود ما را
از تو ما را از دین پدران منع میکنید آنگاه گفتند ما از آنکه تو ما را بآن میخوانی در شکیم و این بلوان گفتند که ایشان اول از دین او بیخبر

[illegible]

۱۳۲

[illegible]

واقم

واقم [illegible]

۷۲ وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ

آمدند رسولان ما ابراهیم را بشارت گفتند سلام گفت سلام [illegible]

فَلَمَّا رَأَى أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ

چون دید دستهای ایشان که نمیرسد بان نکره داشت ایشانرا و یافت از ایشان ترسی گفتند مترس

إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمِ لُوطٍ وَامْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ

که ما فرستاده ایم بسوی قوم لوط و زن او ایستاده بود بخندید بشارت دادیم او را باسحق

وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ قَالَتْ يَا وَيْلَتَى أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا

و از پس اسحق یعقوب گفت ای وای من بزایم و من پیرم و این شوهر من پیر است

إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ • قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ

این چیزی باشد عجب گفتند تعجب میداری از کار خدای رحمت خدای و برکات او بر شما

أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ • فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَى

اهل البیت که او ستوده و بزرگوار است چون برفت از ابراهیم ترس و آمد او را مژده

يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ • يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا

مجادله کرد با ما در قوم لوط بدرستی ابراهیم بردبار [illegible] ای ابراهیم بگرد از این

إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ ۝ وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا
که آمد فرمان خدای تو و ایشان آینده است بدیشان عذابی نه مدفوع چون آمدند رسولان ما

لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَٰذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ ۝ وَجَاءَهُ قَوْمُهُ
بلوط اندوهگین شد بایشان و دلتنگ و گفت این روزیست سخت و آمدند قوم او

يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ ۚ قَالَ يَا قَوْمِ هَٰؤُلَاءِ بَنَاتِي
می شتافتند باو و پیش ازان بودند میکردند بدیها گفت ای قوم اینان دختران منند

هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ ۖ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي ۖ أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ
ایشان پاکیزه ترند شما را بترسید از خدای و مرا شرمسار مکنید در مهمانان من آیا نیست از شما مردی

رَشِيدٌ ۝ قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ ۝
نیکو گفتند تو دانسته ای نیست ما را در دختران تو از حقی و تو دانی آنچه ما میخواهیم

قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ ۝ قَالُوا يَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ
گفت اگر بودی مرا با شما قوتی یا پناه گیرم با رکنی سخت گفتند ای لوط ما رسولان خدای توئیم هرگز

يَصِلُوا إِلَيْكَ ۖ فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا
نرسند بتو ببر اهلت بپاره از شب و باز پس منگرد از شما یکی مگر

امْرَأَتَكَ ۖ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ ۚ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ ۚ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ ۝ فَلَمَّا
زن تو که او را برسد آنچه برسد بایشان وعده ایشان صبح است آیا نیست صبح نزدیک چون آمد

جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ
فرمان ما گردانیدیم بالای آن زیر آن و بارانیدیم بر ایشان سنگها از سنگ گل

مَنْضُودٍ ۝ مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ ۖ وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ ۝ قوله ولقد جاءت
برهم نهاده نشان کرده نزدیک خدای تو نیست آن از ستمکاران دور رسلنا ابراهیم بالبشری

بعد ازان حق تعالی این پس بقصه ابراهیم و آمدن فرشتگان بنزد او و بشارة گرفت گفت ولقد جاءت هر آینه آمدند و لام ... [illegible]

جلد یا ... تاکید وقد بتحقیق و تقریب الماضی من الحال ... رسلنا فرشتگان گفتند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل بودند

و گفتند جبرئیل بود با دو فرشته دیگر ابراهیم آمدند بالبشری بشارت و این ... [illegible]

... [illegible] ... و ابراهیم ... بود ... ساره ... [illegible] ١٣٢٢

... [illegible] ... ابراهیم علیه السلام ... خدای تعالی ... اسمعیل

... [illegible] ... حق تعالی گفت ... [illegible]

... [illegible] ... ایشان ... حق تعالی ... [illegible]

... [illegible] ... جبرئیل ... [illegible]

... [illegible] ... ابراهیم ... بشارة ... [illegible]

... [illegible] ... قالوا سلاما والتقدیر نسلم سلاما ... [illegible]

عبدالله عباس گفت جبرئیل و میکائیل و اسرافیل بودند ... [illegible]

بصورة امردان پاکیزه در آمدند و گفتند سلاما علی تقدیر نسلم سلاما و گفتند بایقاع القول علیها ای قالوا هذه الکلمة

و سلام تحیة باشد و سلام سلامت باشد و سلام نامی است از نامهای خدای عز و جل فی قوله السلام المؤمن و سلام درخت ...

فی قوله لا سلام ... و کذلک قوله واذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما و این چنان بود که ... لا اله الا الله

... و عرب میگویند سلام علیکم و بعضی میگویند السلام علیکم بلام تعریف و بعضی میگویند سلام علیکم

بی لام و بی تنوین ... قال سلم حمزه و کسائی خواندند قال سلم و باقی قرا

خواندند قال سلام اما بر قرائة حمزه و کسائی ... سلام باشد ... شعر

وقفنا فقلنا ... ویروی ... باشد و بر قراءة عامة قال

سلام ... جواب سلام است و اما رفع ... علی تقدیر و سلام علیکم و اما علی تقدیر ... سلام و شانی سلام ... گفت

چون ایشان ... گفت سلام ... ان شاء الله ... گفتند محل ان مع الفعل نصب

یعنی ... ابراهیم ... چون ... فعل ... گفت ... باشد که محل ... رفع بود علی فاعل

... ابراهیم علیه السلام بعادة خود در اکرام مهمان ...

... گوساله ... و خلاف کردند بعضی گفتند ...

باشد فعیل بمعنی مفعول ... گفتند ... باشد ...

... گفتند ... باشد ... باشد الی تعالی

قول الشاعر شعر اذا ما اعتبطنا اللحم للطالب القری حنذناه حتی یمکن اللحم آکله ای شویناه و انضجناه در حجرات ...

فرشتگان ... ابراهیم علیه السلام بصورة امردانی ... ایشان ... بود و سلام کردند ...

... یا خلیل الله مهمان ... گفت چگونه ... ساره ...

... ابراهیم ... ایشان ... برای ایشان طعامی ساز

... طعام حاضر ... گوشت ... گفت ... عادة ... باشد

... ابراهیم علیه السلام ... بکشند و

... بتعجیل ... ابراهیم علیه السلام بعادة خود بنشست ... افکند ... بود

که ایشان طعام نمیخوردند ... طعام ... ساره ... ابراهیم ... گفت ... طعام

... ابراهیم ... گفتند ... ابراهیم ... طعام شد

... ایشان طعام ... ابراهیم علیه السلام ... ایشان ... ترسید ...

... قوله فلما رای ایدیهم لا تصل الیه نکرهم ... طعام ... ایشان ...

... نکر ... و انکار ... گفتند ... انکار

وقال الاعشی وقد جمع بین اللغتین شعر وانکرتنی وما کان الذی نکرت من الحوادث الا الشیب والصلعا ۝ واوجس

منهم خیفة ای احس ... ایشان ... ابراهیم ...

... گفتند لا تخف مترس که ما فرشتگانیم ... بقوم لوط فرستاده ... ابراهیم علیه السلام چگونه ...

... ایشان فرشتگان ... ایشان ... صادق

و گفتند معجزه ... ایشان دعا کردند تا خدای تعالی آن گوساله را زنده کرد ... گفتند

اشارتی دیگر در بیان بود تا ساره بداند که آن خدای که قادر است که مرده زنده کند قادر است که او را با پیری و عقیمی فرزند
دهد دیگر اشارت آن بود که او عجلی که محبوب او بود بکشت برای رضاء ابراهیم حق تعالی گفت تو این همه سر فرزند میکردی و لا ما
بجای فرزند عجل میداشتی چون ایثار به ما کردی تو را عوض به از آن بدهیم و نیز از ما نقد کردیم تا بدانی که عاجل باشد و آن عجل را گویند شاید
که ابراهیم علیه السلام طعام در پیش فرشتگان نهد با آنکه دانست که ایشان طعام نخورند گوئیم از این دو جواب یکی آنکه ابراهیم علیه السلام این
پیش از آن کرد که دانست که ایشان فرشته‌اند بلکه پنداشت که ایشان بصورت بنی آدم بودند و جواب دیگر آنکه این معنی بعقل نتوان دانستن و
بنگار او را اعلام نکرده بود که فرشتگان طعام نخورند اگر گویند شاید که فرشتگان بصورت آدمیان باشند مانند ایشان
و ایمان کنیست گوئیم بعضی گفتند ابراهیم را چنان نمود که ایشان بر آمدند چنانکه سراب چنان نماید که آب است و آن کذب باشد و این چیزی نیست
جواب معتمد آن است که خدای تعالی که آن بر سبیل معجزه و در بیان بنداشتی قوله وامراته قائمة فضحكت و ساره بر پای ایستاده
بود خنده می‌دید و هی ساره بنت هاران بن ناحور بن ساروغ بن ارغو بن فالغ بن عابر و هو هود النبی علیه السلام و او دختر عم ابراهیم بود قائمة
بود از پس پرده حدیث ایشان می‌شنید بخندید چرا خندید بخندید قول گفتند قول آنست که او را خنده از آن آمد که ابراهیم بترسید
از کسی که در چرخ و منعزن بود و خدم و حشم بسیار و این قول مقاتل و کلبی است بعضی دیگر گفتند از غفلت قوم لوط خندید و مکر
هلاک ایشان نزدیک بود این قول قتاده است بعضی دیگر گفتند از آن خندید که او را عجب آمد از طعام نخوردن ایشان با آن همه اکرام و
لطف عبدالله عباس گفت از آن تعجب خندید که او را بپیری بشارت دادند بفرزند بعضی دیگر گفتند مجاز است خندید چون بدانست
که ایشان بکری و مکروهی آمد ابن مجاهد و عکرمه گفتند ضحکت ای حاضت تقول العرب ضحکت الارنب اذا حاضت و قال الشاعر
شعر و ضحک الارانب فوق الصفا کمثل دم الجوف یوم اللقا فبشرناها باسحق بشارت دادیم او را باسحق و از پس اسحق یعقوب
که فرزند زاده بود عبدالله عباس و شعبی گفتند الوراء ولد الولد و مفسران خلاف کردند در اعراب یعقوب ابن عامر و حمزه و حفص
خوانده‌اند و گفتند محل و نصب بنزع حرف الجر ای بیعقوب و گفتند باضمار فعل و التقدیر و وهبنا له یعقوب و باقی قراء برفع خوانده
بر ابتدا و من وراء در جای خبرش باشد جار و مجرور چون بشارت بشنید بفرزند و فرزند زاده تعجب بر روی زد و گفت یا ویلتی این کلمه
که عرب گویند عند الامر الفظیع و حرف ندا برای آن در وی شد که بندا تعجب و تحسرات که ایشان را ادا نخوانند و میگویند ای ویل
بیا که جای توست و اما الف در آخر او محتمل است دو وجه را شاید که بدل یاء بود چنانکه وا ویلتا و وا غمّا و شاید که منقلب بود
از یاء اضافه و التقدیر یا ویلی الا لاستفهام است بر سبیل تعجب ای کیف یکون هذا و انا عجوز و این حالت و من پیرم با این سال
دیه و عجوز زنی باشد که پیر باشد محمد بن اسحق گفت نود سال بود و مجاهد گفت نود و نه سال بود و مجاهد
نود سال بود و هذا بعلی شیخا و این شوهر منست هم پیر است شوهر را از آن بعل خوانند که او قائم باشد بکار زن چنانکه مالک
چیزی را بعل خوانند و آن صنم بزرگ را بعل خوانند که اعتقاد کرده بودند که در معنی هست و کشتی که از باران مستغنی
باشد از آب کاریز و آب رود گویند سقی بعلا و نصب شیخا بر حالت و عامل در وی هذا است چنانکه بیان کردیم و گفتند ابراهیم را
صد سال بود و این قول محمد بن اسحق است ان هذا لشیء عجیب این کاری سخت عجیب است فرشتگان او را جواب دادند و گفتند اتعجبین
من امر الله عجب میداری از کار خدای و صورت استفهام است و معنی نفی و جحد یعنی عجب نباشد از کار خدای تعالی و عاکر و الشامی
گفت رحمت الله و برکاته علیکم اهل البیت رحمت خدای و برکات او بر شما باد که اهل بیت ابراهیمید انه حمید مجید بعضی گفتند فعیل است
بمعنی مفعول و بعضی گفتند بمعنی فاعل یعنی حامد المؤمنین من عباده و المجید الکریم و فی قول الحسن فلما ذهب عن ابراهیم الروع الکلام
حکایت حال ابراهیم که چون ابراهیم ایمن گشت و ترس از او برفت روع خوف باشد و روع اضافه باشد یقال اعلاه
و ... العجبه و هو عجب نصاحبه الفزع من کثرة التعجب قال عنترة شعر ما الهجو الا حوله معبد وسط الدار ...

۱۳۲۳

حب الخصم وجاءته البشرى و بشارة فرزند با وی در جای جواب لما افتاد و بحقیقت جواب لما محذوف و التقدیر جعل
یجادلنا و اخفش گفت جواب خود اوست الا آنکه لفظ مستقبل است و معنی ماضی و التقدیر جاءته البشرى فی حال جادل رسلنا اگر
جواب لما تقدیر کند فی احد الموضعین اما فی قوله ان ابراهیم و التقدیر قلنا ان ابراهیم او فی قوله یا ابراهیم و التقدیر نادیناه
یا ابراهیم و قوله یجادلنا محتملست دو معنی را یکی آنکه با رسولان ما مجادله کرد یعنی با فرشتگان و این قول حسن است دوم آنکه با ما
سؤال مجادله خواند تا بغایت که مجادله سؤال و جواب باشد با وی حرص او بر آن سؤال و تردد او در گفتار او در جدل خواند چه لوط
علیه السلام خواهر زاده او بود و بیان مجادله و سؤال و جواب ایشان آنجاست که گفت قال ان فیها لوطا قالوا نحن اعلم بمن فیها الآیة و گفتند معنی
مجادلات آنست که او بترسید که این عذاب علامات بالخاص و لا محال فی قصه خواهد بود یا باشد که خدای رحم کند و بگرداند و بعضی گفتند
که بعد آنکه ابراهیم را مدح کرد گفت ان ابراهیم لحلیم اوّاه منیب و حلیم است و بردبار و شتاب کننده نه و بسیار تأوّه و این کلمه یعنی با استقصا
و منیب است یعنی تائب و بازگردنده یا ابراهیم اعرض عن هذا ای دلیل آن میکند که ابراهیم علیه السلام تعرض
دستوری خواستن از آنکه در حق ایشان شفاعت کند یا دعائی کند تا فرشتگان این جواب بدادند که ای ابراهیم از این بگذر و از این در مگوی
و دعوی و اعراض کن که این فرمان است حتم و واجب و این عذاب آمد و این در و تردید نیست و در بعضی تفسیرها آمده که مجادله
ابراهیم آن بود که گفت اگر در این شهرها لوط پنجاه مرد مسلمان باشد ایشان را نیز هلاک کنید گفتند نه گفت اگر چهل باشد گفتند نه گفت
اگر بیست باشد گفتند نه تا آنکه بده آمد ایشان گفتند نه گفت پس نه لوط در میان ایشان است جواب دادند که نحن اعلم بمن فیها لننجینه
و اهله ابن جریج گفت در آن شهرها قوم لوط چهار هزار مرد بودند و لما جاءت رسلنا لوطا سیء بهم و ضاق بهم ذرعا و سیء و بعضی
اهل لغت گفتند سوء اینجا مطاوع ساءت و نظیر شغلته فشغل و این چیزی نیست برای آنکه شغلته و اشتغل مطاوع او باشد
و افعل متعدیات چنانکه فعل بنا بی صحیح و ضاق بهم ذرعا بعضی مفسران گفتند ضاق قلبه دلش تنگ شد بدان قوم
و بعضی دیگر گفتند معنی آن است که دستش تنگ رسید و این عبارتیست از آنکه چاره ندانست و حیله نیافت و در آن کار دست نتوانست
زدن و ضیاء الدین طرفت و او برای آن دلتنگ شد که ایشان بصورت امردانی بودند که در زمین کس بجمال ایشان نبود و لوط هم
خبث عمل قوم خود شناخت برایشان بترسید از آن ظالمان عمرو بن دینار گفت پیش از قوم لوط هیچ مرد با مرد مواقعه نکرده بود و در
حیوانات گفت الا هیچ جفت کردن اختیار نکرد قتاده و سدی گفتند آن فرشتگان علیهم السلام از نزد ابراهیم علیه السلام بیامدند
بنزد شهرها قوم لوط و فرود آمدند و آن شهرها پنج بود سدوم و صعبوا و عاموراء و صواییم از این جماعه که گفتیم بودند و آن چهار پیش از سدوم بود و اهل
او لوط ایمان داشتند از اهلاک نگریختند چون بیامدند لوط را در زمینی از آن خود یافتند که کاری میکرد برادرزاده شد و لوط ایشان را
نشناخت که بصورت بشر بودند و او گفتند ما مهمان تو ایم امروز چون لوط ایشان را دید و حسن و جمال ایشان دلتنگ شد بر ایشان از
جهت قوم که او قوم خود شناخت و قوم با او شرط کرده بودند که هیچ غریب را مهمان بخانه نیاورد تا ما ایشان کنند و آن معنی آن
فاحشه ایشان از عدل باشد لوط ایشان را در قفا گرفت و خدای تعالی ایشان را گفته بود تا لوط چهار بار بر ایشان گواهی ندهد ایشان را
هلاک مکنید چون در راه میرفتند لوط با ایشان نگرید گفت نه شنیدید کار این دهها و شهرها چه جایست گفتند چه جایست گفت
بتر جایست که در زمین هست بفساد اهلش و در هم زمین از زمینها بر سر ایشان مفسد تر و پلیدتر نیست این معنی چهار بار گفت
لوط ایشان را با مهمان برد گر از ایشان نه ندید بی دقتی و رحمت بر دو کس ندانست که مرد مهمان در سرای لوط است که از ان لوط ایشان را
بدیدند برفت و قوم را گفت خبر بیاید که در سرای لوط مهمانانی آمده اند که خوبتر هیچ بجمال ایشان ادمی نیست ابو حمزه الثمالی گفت
علامت از میان زن لوط در بالا بود و ضیافت آن بود که کسی فرستاد و قوم را گفت هیئوا لنا علما یعنی ما علمی بسیار بدو و علم
و حتی باشد یکلیه بود بنزدیک ایشان و از عوقها فاحشه در یکایت افروختند نشان که میان این قوم باشد آنها و

وما مکانة وطاقة من در ایشان چنانست که گر من کوی برسوان با زمالک ... [illegible] ... ردوزخ کشانی مرا خلاف کنند
ویکشانید وما امارة من تالبغات کخدای تعالی بر ... [illegible] ... الامرا ولمطرنا علیهم حجارة
در ایشان باراندیم سنگها من سجیل ... [illegible] ... قال الله تعالی مطرت مطر السوء ... [illegible]
تا سنگ بر ایشان بیاراند ... [illegible] ... بر ایشان ... [illegible]
در جبرات ... [illegible] ... کفت چگونه کفت در جهنم
بمکه سنگی ... [illegible] ... در جهنم
تا مرد از بس ... [illegible] ... ابو سعید خدری کفت ... [illegible] ... قوم لوط ... [illegible]
نرسید خدای تعالی ... [illegible] ... امر معروف و نهی منکر ... [illegible] ... رسول صلی الله علیه وسلم ... [illegible]
بالمعروف ولتنهن عن المنکر او لتعمنکم العقوبة جمیعا کفت کر امر معروف ونهی منکر کنید ... [illegible] ... خدای تعالی عقوبتی ... [illegible]
ابو بکر عیاش کفت ... [illegible] ... زنان ... [illegible] ... در عهد لوط ... [illegible]
بودند زنان بزنان مشغول بودند قوله حجارة من سجیل ... [illegible] ... سنگ بود اول سنگ و آخرش کل
واین قول مجاهد است عبد الله عباس ووهب سعید جبیر کفتند ... [illegible] ... قتاده وعکرمه کفتند ... [illegible]
قوله ارسل علیهم حجارة من طین ... [illegible] ... خدای تعالی ... [illegible]
سجیل نام ... [illegible] ... آسمان ... [illegible] ... زمین سنگ ... [illegible]
واصل الفرس ... [illegible] ... قال ابن مقبل شعر ... [illegible]
به الابطال سجینا ای شدیدا صلبا ... [illegible]
بعنی مفعل من قولهم ... [illegible]
وان یبرهم ... [illegible] ... قال العباس بن عبد المطلب شعر من ... [illegible]
منضود عبد الله عباس کفت متتابع قتاده کفت ... [illegible] ... عکرمه کفت ... [illegible]
واصل او من نضد ... [illegible] ... قتاده وعکرمه کفتند
مطوق تطوق ... [illegible] ... ابن جریج کفت ... [illegible] ... حسن وسدی
کفتند مختوم بود ... [illegible] ... ربیع کفت ... [illegible] ... معلوم
ومعروف ... [illegible] ... خدای تعالی وما هی من الظالمین ببعید ... [illegible]
الکه ... [illegible] ... ظالمان قوم لوط ... [illegible] ... رسول علیه السلام
کفت من جبرئیل ... [illegible] ... ظالمان امت تو ... [illegible]
سنگها ... [illegible] ... قوله تعالی وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ ٨٥
وبمدین ... [illegible] ... شعیب را کفت ای قوم بپرستید خدا را نیست
مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ
... [illegible] ... وکم مکنید ... [illegible]
عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ ۝ وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا
بر شما از عذاب ... [illegible] ... ای قوم تمام ... [illegible] ... وترازو براستی ... [illegible]

١٣٢٦
١٣٢٨

النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ۝ بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ
مردمان را چیزهای شان وتباهی مکنید در زمین فساد کننده ... [illegible]
إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ ۝ قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصَلَاتُكَ
اگر شما ... [illegible] ... ونیستم من بر شما نگاهبان کفتند ای شعیب نماز تو
تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ
... [illegible] ... پدران ما ... [illegible] ... در مالهای ما ... [illegible]
لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ ۝ قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ
تو بردباری ... [illegible] ... کفت ای قوم ببینید اگر من باشم ... [illegible]
مِنْ رَبِّي وَرَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنْهَاكُمْ
از خدای من ... [illegible] ... ونمیخواهم که خلاف کنم شما را ... [illegible]
عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ
از آن ... [illegible] ... ونیست توفیق من ... [illegible] ... بر و
تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ ۝ وَيَا قَوْمِ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي أَنْ
توکل کردم وبا او ... [illegible] ... ای قوم ... [illegible]
يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ
برسد بشما مانند آنچه رسید بقوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح
وَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ ۝ وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا
ونیستند قوم لوط از شما دور ... [illegible] ... از خدا ... [illegible]
إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ ۝ قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفْقَهُ كَثِيرًا مِمَّا
باو ... [illegible] ... کفتند ای شعیب ... [illegible]
تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَمَا أَنْتَ
... [illegible] ... سنگسار کردیمی ترا ... [illegible]
عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ ۝ قَالَ يَا قَوْمِ أَرَهْطِي أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَاتَّخَذْتُمُوهُ
بر ما عزیز کفت ای قوم ... [illegible]
وَرَاءَكُمْ ظِهْرِيًّا إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ۝ وَيَا قَوْمِ اعْمَلُوا
از پس پشت شما ... [illegible] ... ای قوم ... [illegible]
عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ
بر توانایی شان ... [illegible] ... عذابی ... [illegible]
وَمَنْ هُوَ كَاذِبٌ وَارْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ ۝ وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا
... [illegible] ... منتظرم چون آمد فرمان ما
نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا
برهانیدیم شعیب را وآنان را که مومن بودند با او برحمتی از ما وبگرفت آنان را که ظلم کردند

الصَّيْحَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ . كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا

بانك — در روز اندند در سرایهاء ایشان — مرده — پنداری نبودند در آنجا — هلاك باد

أَلَا بُعْدًا لِمَدْيَنَ كَمَا بَعِدَتْ ثَمُودُ قوله تعالى والی مدین اخاهم شعیبا معناه ولقد ارسلنا الی

هلاك باد — مدین را — چنانکه هلاك شدند — ثمود

اولی من العطف علی قوله ولقد ارسلنا الی مدین کفتند مدین نام قبیلست وکفته اند هو مدین بن ابراهیم اخاهم فی النسب بلم برشان اندر نسب شعیب را وهو شعیب بن یثرون بن نویب

بن مدین بن ابراهیم او کفت ای قوم خدای را پرستید که شما را جز او خدای نیست ویمانه وترازو کم مکنید وایشانرا عادة بود که کم

بیمانه دادندی خدای تعالی نهی کرد ایشانرا وان نیز ظرف مستعار است برای انکه بحقیقة سنقوص متاع باشد نه کیل ومیزان فقدیرانست

که فی المکیال والمیزان انی ارکم بخیر کس شمارا با خیر می بینم یعنی با مال بسیار ونرخ ارزان وفراخی وبسیار وخصب العیش واین اختلاف

الفاظ مفردات تحذیر میکند ایشانرا از زوال النعمه وغلا وکرانی وبدل شدن خصب وفراخی بقحط وتنکی یعنی شمارا این مکنید که شمارا بدین

حاجت نیست ونبایدتان که این نعمت از شما بازکیرد وانی اخاف علیکم ومن بر شما میترسم عذاب روزی که آن روز محیط

شود بشما وکرد شما در آید واین مجازست از انکه بعذابی خواهد بودن که شما را از ان روز وعذاب آن روز خلاصی ومخلص نباشد

تا نیاید که آن روز بر شما محیط ومشتمل است چون حصاری که مردم را در میان دارد ویا قوم ترازو تمام دارید وپیمانه

تمام دارید وایفا تمام بدادن باشد واین نیز از ظرف متسع است چنانکه بیان کردیم برای انکه ایشان پیمانه وترازو نمی دادند متاع

بود که ایشانرا وعده ایفا آن بالقسط بداستان وراستی وقسط عدل باشد وضیب را قسط از انجا کویند که نصیب بود ونقصان

باشد ولا تبخسوا الناس اشیاءهم وچیزهای مردمان ایشانرا کم مکنید واین فعل بدو مفعول متعدی باشد یقال بخست

ولا تعثوا فی الارض مفسدین وعثو وعیث فساد بلیغ باشد ونصب مفسدین بر حالست وفساد مکنید در زمین حال که مفسد باشید

اول نهی است از فساد ودوم نهی است از انکه فساد بیش کنید تا مبین له حال وصفه شما کردد بقیة الله خیر لکم بقیه خدای یعنی

انچه خدای تعالی برای شما باقی بکذاشته است از حلال شما را از ان بهتر است اکر هستید ایمان دارید ومن بر شما حفیظ ونکهبان نه ام وابن

برای ان کفت که اولوا قتال الغرمودة اند یعنی من جز ابلاغ فرمان ایشان نیست وخدایست که نکهبان اعمال شماست ایشان کفتند

شعیب را بر سبیل تهکم واستهزا که نماز تو میفرماید ترا واین بارای کفتند کار در دست آریم که ما رها کنیم معبودانی را که پدران

ما انرا می پرستیدند از اصنام عیش کفت مراد بصلوات قرائت واوکت وعلوم بسیار حق تعالی انکه ما با مالخوان آن کنیم کرخواهیم

وبعضی قرا خواندند ما تشابنا یا ما نشاء مالخوان آن کنیم که تو خواهی بعضی مفسران کفتند از جمله انچه شعیب ایشانرا از ان نهی کرد یکی ان

بود که ایشان درم ودرم درست می بریدند شعیب ایشانرا انکار کرد که فرمان نبردند وان سخن بکفتند وخداوند تعالی ایشانرا

باین سبب عذاب فرستاد انکاه بر سبیل تهکم وسخریه کفت انک لانت الحلیم الرشید عاقل وبه بار ودر بصلاح او جواب

داد وکفت ای قوم ارایتم یعنی دانی بصورت استفهام ومراد تنبیه وتقریر اکر من بر حجت وبینه وبصیرت باشم از خدای خود وخدای

مرا روزی داده روزی نیکو چنانچه کفت یعنی حلال پاکیزه فی اکثر من التحقیق وتطفیف باید کردن وبعضی دیگر کفتند ما را علم

معرفت وکفته اند مراد نبوتست وکفته اند ایمان وهدایت برای انکه علم وتمکین وتوفیق وتسبیب است وما ارید

ان اخالفکم الی ما انهاکم عنه ومن نمیخواهم تا خلاف کنم شما را بانکه شما را نهی میکنم از ان یعنی من نمیخواهم تا شما را چیزی نهی

واین نکنم تا شما را از چیزی نهی کنم از ان یعنی من ولذا ارتکاب کنم چنانکه شاعر کفت شعر لا تنه عن خلق وتاتی مثله عار

علیک اذا فعلت عظیم . ان ارید والمعنی ما ارید من شماخواهم الا خیر وصلاح ورشد تا توانم یعنی همیشه تا زنده باشم وابن

بر سبیل تنبیه میکوید ومیعاد پیغامبران خدای لایق باشد وچون پیغامبران خدای لایق باشد بخدای تعالی که بر رسول است

و پیغامبرانست جز این چکونه لایق باشد وما توفیقی الا بالله وتوفیق من نیست مکر بخدای وتوفیق مران لطفی باشد که مکلف عند

ان اختیار طاعت کند علیه توکلت بدو اعتماد وتوکل کردم واو درکاه انکه بخیر در رجوع با او کردم قوله ویا قوم لا یجرمنکم جبیر وقتاده

لا یحملنکم زجاج کفت لا یکسبنکم شقاقی ای شقاقی وما عدتی عنکم ان یصیبکم ان مع الفعل در محل نصب علی

المفعول به کفت عداوت من با شما وما عدة من اذ شما برای کنز بان ومعاون شما باشد از انجا کرمن شما را دعوت میکنم با خدا تعالی

ومنع میکنم از تطفیف وتخسیر شما را بران ندارد که شما رسد عذابی مانند انکه بقوم نوح رسید از طوفان ما بقوم هود

رسید از باد یا بقوم صالح رسید از صیحه وما قوم لوط منکم وقوم لوط از شما دور نیاند یعنی بس عصری نیست که قوم لوط هلاك

شدند که شما دیار ایشان می بینید وبران میکذرید ودر قول زجاج که جرم را بر کسب تفسیر داد معنی ان باشد که نباید که

عداوت که شما را کسب عذاب کند وجلب عذابی چون عذاب این کروه که ذکر ایشان رفت انکاه بر سبیل وعظ

ونصیحت کفت ایشانرا استغفار کنید وامرزش خواهید از خدای خود وتوبه کنید باو وبدو باز کردید که خدای من بخشاینده

ودوست دار مطیعان وفعیل وفعول هر دو قول رحیم وودود یعنی فاعلست ایشان جواب دادند که ای شعیب ما ندانیم بسیاری

انچه تو میکوئی واین عبارتست از قطع سخن کفتن وقطع طمع او از انکه شنونده قبول قول او خواهد کردن وما ترا در

خود ضعیف وبی یار می بینیم ولولا رهطك اکر نه قوم تو اندکی که خویشان تواند وبمادر الدیشان شرم می آید ترا رجم کردیمی

وسنکسار کردیمی وتو بر ما بر عزیز نه او جواب داد وکفت ای قوم رهط وقبیله من بر شما عزیزتراند از خدای عز وجل وشما

خدای را باپس پشت انداخته اید ومراد بدان خلق است در این وظهری منسوبست با ظهر وکسر ظا از تغییرات نسبت

وعرب کار دستی وکویند جعلت ذلك تحت قدمی ودبر اذنی ودر ظهری وجعلته ظهریا وظهر ایضا قال الشاعر شعر

تمیم بن قیس لا تلوین حاجتی بظهر ولا یعیا علی جوابها . که خدای من با انچه شما میکنید عالمست انکه کفت ای قوم انچه توانید

قدر مقدور وامکان شماست بکنید که من نیز بکنم انچه توانم کردن اکر بدانید پیدا شود یعنی از ما کی امد دروغ زنست وفرا کفت

بدانید که من استفهامی باشد ومحل او رفع والتقدیر یعلم ایهم اتی بالعذاب المخزی وایهم الکاذب وچون موصول

کرفتی محل او نصب باشد ما هو فی قوله ومن هو کاذب فراکفت برای آنکه ایشان کویند من قام ومن یقوم ومن القائم

ونکویند من قائم ومن قاعد چون استفهام بیفتد وجر باشد الا در معرفه تا در فعل نشود هو وبر او دو در بنداهر دو اسم

بجای فعل باشد ودر شعر آمده است منکر ای قوله الشاعر شعر من شارب مربح بالکاس نادمنی لا بالحصور

ولا فیها بسوار . وارتقبوا انی معکم وانتظار کنید که من با شما منتظرم کما قال تعالی فانتظروا انی معکم من المنتظرین

ولما جاء امرنا نجینا شعیبا حق تعالی کفت چون فرمان ما امد برهانیدیم شعیب را وان مومنانی که با او بودند برحمة

وبخشایش از ما واخذت الذین ظلموا الصیحة وصیحه باکرکرفتار آنان که ظالم بودند یعنی کافر فاصبحوا در روز امدند

در سراهای خود مرده تا چنان نیست که نام وحس ونشان برفت که پنداشتی هرکز نبودند الا بعدا لا هلاك

باد مدین را چنانکه ثمود را بود که قوم صالح را بود سعد قوله تعالی جل وعلا ولقد ارسلنا

مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ

موسی را — بایتهاء معجزات ما — وحجتی روشن — بفرعون — و قومش — پس پیروی کردند فرمان فرعون را

وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ . يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَ

وکار فرعون — صلاح نبود — قومش پیش باشد — روز قیامت — بیارد ایشانرا — بدوزخ

بِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ . وَأُتْبِعُوا فِي هَٰذِهِ لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ

بجای آبشخور بد — بپیا ایشان داشتند درین لعنت — در روز قیامت

وبئس الورد المورود ۝ واتبعوا في هذه لعنة ويوم القيامة بئس الرفد المرفود ۝
ذلك من أنباء القرى نقصه عليك منها قائم وحصيد ۝ وما ظلمناهم
ولكن ظلموا أنفسهم فما أغنت عنهم آلهتهم التي يدعون من دون الله
من شيء لما جاء أمر ربك وما زادوهم غير تتبيب ۝ وكذلك أخذ
ربك إذا أخذ القرى وهي ظالمة إن أخذه أليم شديد ۝ إن في
ذلك لآية لمن خاف عذاب الآخرة ذلك يوم مجموع له الناس
وذلك يوم مشهود ۝ وما نؤخره إلا لأجل معدود ۝ يوم يأت لا
تكلم نفس إلا بإذنه فمنهم شقي وسعيد ۝ فأما الذين شقوا
ففي النار لهم فيها زفير وشهيق ۝ خالدين فيها ما دامت السموات
والأرض إلا ما شاء ربك إن ربك فعال لما يريد ۝ وأما الذين
سعدوا ففي الجنة خالدين فيها ما دامت السماء والأرض إلا ما شاء
ربك عطاء غير مجذوذ ۝ فلا تك في مرية مما يعبد هؤلاء ما
يعبدون إلا كما يعبد آباؤهم من قبل وإنا لموفوهم نصيبهم
غير منقوص ۝ ولقد آتينا موسى الكتاب فاختلف فيه ولولا
كلمة سبقت من ربك لقضي بينهم وإنهم لفي شك منه مريب ۝ و
إن كلا لما ليوفينهم ربك أعمالهم إنه بما يعملون خبير ۝ فاستقم

كما أمرت ومن تاب معك ولا تطغوا إنه بما تعملون بصير ۝ ولا تركنوا
إلى الذين ظلموا فتمسكم النار وما لكم من دون الله من أولياء
ثم لا تنصرون ۝ وأقم الصلاة طرفي النهار وزلفا من الليل إن الحسنات
يذهبن السيئات ذلك ذكرى للذاكرين ۝ واصبر فإن الله لا يضيع
أجر المحسنين ۝ فلولا كان من القرون من قبلكم أولوا بقية
ينهون عن الفساد في الأرض إلا قليلا ممن أنجينا منهم واتبع
الذين ظلموا ما أترفوا فيه وكانوا مجرمين ۝ وما كان ربك
ليهلك القرى بظلم وأهلها مصلحون ۝ ولو شاء ربك لجعل الناس
أمة واحدة ولا يزالون مختلفين ۝ إلا من رحم ربك ولذلك
خلقهم وتمت كلمة ربك لأملأن جهنم من الجنة والناس
أجمعين ۝ وكلا نقص عليك من أنباء الرسل ما نثبت به فؤادك
وجاءك في هذه الحق وموعظة وذكرى للمؤمنين ۝ وقل للذين
لا يؤمنون اعملوا على مكانتكم إنا عاملون ۝ وانتظروا إنا منتظرون ۝
ولله غيب السموات والأرض وإليه يرجع الأمر كله فاعبده
وتوكل عليه وما ربك بغافل عما تعملون ۝ قوله تعالى ولقد ارسلنا موسى
بآياتنا حق تعالى درين آيه بيان كرد كه
ما موسى را بفرستاديم بآيات و حجج و دلائل ما و با معجزها باشد و سلطان و حجتى روشن و اگر چه معنى آيات و سلطان

جمع باشد باى ان مکرر کرد که لفظ مختلفست و کروهى فرق کرده‌اند میان حجت و سلطان و کفته‌اند حجت بلیغ‌تر است ۱۳۲
براى انکه حجت تمام باشد هر جاى و سلطان در حجتى بکار دارند به سبیل قهر و غلبه باشد و کفتند سلطان حجت قویتر آ
از سلطان مملکت کرانرا زوال دهد باشد وانرا نباشد زجاج کفت حجت را باین سلطان خوانند که مردم بر وى سالى او
راه برند و اشتقاق او از سلیطست که روغن زیت باشد که از و چراغ افروزند و کفتند انه من السلاطة و هى الا
از تیزى و کلیه بود که باشد و منه المراة السلیطة الى فرعون و ملائه الى متعلق است بارسلنا و ملا اشراف قوم باشد که تملؤ
عیون الناس هیبة و صدورهم هیبة فاتبعوا امر فرعون ان جماعة و ملا تابع فرمان فرعون کردند و فرمان خداى عز و جل
رها کردند انکه کفت کار فرعون رشید نبود و داعى با خیر و مصلحت و صواب نبود و امر ممکنست که فعل باشد و ممکن که قول و بر
هر دو حمل توان کردن اکر بر قول حمل کنند افعالى باشد که او کردى که ایشان بان اقتدا کردندى انکه وصف فرعون کرد بالتقدیم قومه
یوم القیامة که او در قیامت پیش رو قوم خود باشد تا به دوزخ فرو برد و مجالکاه و فرو شدنست دوزخ یقال قدم فلان من
سفره اذا رجع قدوما و قدمه یقدمه اذا تقدمه و اقدم علیه اذا ورد علیه اول کل حیا قداما و تقدیم القوم تقدما
و قدم غیره تقدیما و قدیم یقدم اذا کان قدیما نعمل فى الامر قدما اى متقدما و بلفظ کفت فاوردهم النار بلفظ ماضى با انکه قیامت
نیامده است که در اول آیة یقدم کفته بود در دلیل بود بانکه مراد بان ماضى مستقبلست و وجهى دیکر درین معنى لطیف‌تر از این است
که حق احوال قیامت لا محال بودنیست و خواهد بود على مجال لا شک فیه کویى بوده است عبارت بود و کفتست بهاد کرد کان
قد رجحا ما قول بئس الورد المورود ابو على کفت ورد بمعنى وارد باشد اى بئس الوارد النار اهلها یعنى بد کسانى باشند که به دوزخ شوند
و این وجه ضعیفست و درست آنست که ورد نام آن آب باشد که با و شوند و نیز نام آن شتر که با آب شوند و ورد نیز
چیزى که بعادة کنى چون ورد قرآن و ورد دعا و از بحاب هر روز فرد کویند اما ورد نماز و دعا مى ورد الماء
فعل بمعنى مفعول و لها ورد الحمى من ورد لا بل باشد و هى الواردات فعل بمعنى فاعل و بتفسیر انالاتق است که
ورد وصف دوزخست و اراد المکان المورود و مخصوص بالذم محذوفست از کلام کانه قال بئس الموضع المورود النار
بمنزلة قولک بئس غلام الرجل زید چه نام باب دوزخ بمنابة اسم علامت و اتبعوا فى هذه لعنة و برپى ایشان برید
درین سراى دنیا لعنتى و یوم القیمة نصب و بر ظرفیت و عطفست على قوله فى هذه براى انکه جار مجرور در محل نصب است
على الظرف ظرف المکان و لعنة منصوبست بر مفعول دوم اتبعوا و مفعول اول ضمیر مرفوع متصلست براى انکه اتباع بدو
مفعول متعدى باشد یقال اتبع زید عمروا خالدا و اتبع زید عمروا و مثال الایت حق تعالى کفت در دنیا و آخرت لعنت بدنبال
ایشان مى برند لعنت و عذاب خداى از ایشان مفارقت نکند در دنیا نه در آخرت بئس الرفد المرفود یعنى بئس العطا
للمعطى لعنة بعطاى داده است لعنت و الرفد و العون زجاج کفت هر چیزى بعطا دوى عام چیزى کانرا روز خوانند و هم
عطائى که بر سبیل معاونت باشد تا مرد بکار قوى شود انانرا رفد کویند یقال رفده یرفده اذا اعانه و رفده اذا اعطاه على وجه
المعاونة ذلک اشارتست بان خبر و کلام و کفت آنچه از این رفت من انباء القرى من تبعیض است کفت این خبرهست
بعضست و طرف از انبا و اخبار شهرها و بناحیه عظیم نظیم باشد که ما بر تو قصه میکنیم و با تو میکوییم و اصله من قص اثره
منها ان از شهرها قائم و حصید یعنى بر پاى مانده است و بعضى بیران و قتاده چون کفت در وده و کفت قائم عبارتست
از عامر و حصید از خراب و کفته‌اند قائم انست که بعضى باعالى بر جا باشد و حصید قتاده تشبیها بالزرع المحصود و الحصید
فعیل بمعنى مفعول یقال حصده بالسیف اذا قتله به فکانه عبارة عن الاستیصال و ما ظلمناهم و کناه بان بوده کان عذاب و
هلاک که بر ایشان رفت از آنچه سلف نه بظلم رفت بل با استحقاق رفت و بواجب چه ما بر ایشان ظلم نکردیم ایشان خود ظلم

کردند و طلب معجزه کردند معجزه با صرار بکفر و بر فسق آنکه ان معبودان ایشان از ایشان غنا نکردند باآنکه ایشان خوانده بودند
و عبادة کرده و پرستیده بدون خداى عز و جل و هیچ دستکیرى و فریادرسى نکردند چون فرمان ما در آمد و ما زادوهم و
ایشان نیفزودند مکر خسار و زیان التباب الخسران و التباب الهلاک قال الله تعالى تبت یدا ابى لهب اى خسرت و نیفزودند
ان معبودان مر عابدان خود را الا زیان کارى و هلاک و زاد متعدى بدو مفعول باشد مفعول اولهم است و دوم غیر و قوله
من دون الله من شاید که ابتداء غایة بود و على تقدیر من منزلة ادرک من منزلة عبادة الله و شاید که زیاده بود و التقدیر یدعونه
الله اى غیر الله یقال خذ هذا دون ذلک و قوله من شىء زیادتست و قال جریر فى التباب شعر عرادة من بقیة قوم لوط الا تبا
لما فعلوا تبابا و کذلک اخذ ربک و همچنین باشد کرفتن خداى تو چون بکیرد شهرهارا یعنى اهل انرا و ساکنان شهرها
کان قوم را کرفت که پیش ایشان بودند ان اخذه الیم شدید که کرفت او مولم و سخت باشد ان فى ذلک لایة درین معنى که
رفت آیتى هست و دلالتى و حجتى و علامتى انکه از عذاب قیامت بترسد و اکر چه دیکران را نیز دلالت باشد ولیکن ایشان را
تخصیص کردند که براى انکه ایشان منتفع باشند بان ذلک یوم مجموع له الناس آن روزیست که جمع کنند مردمانرا
براى آن روز و ناس مرفوعست بفعل المفعول یعنى اى یجمع له الناس کما تقول زید مضروب غلامه و مکرم جیرانه و معظم اخوانه
یعنى ضرب غلامه و اکرم جیرانه و عظم اخوانه و ذلک یوم مشهود و آن روزیست که حاضر آیند با و و ما نؤخره و ما تاخیر نکنیم آن
روز را الا براى اجل معدود که مشتمل باشد بر سالهاى بسیار و اوقاتى معدود و شمرده یوم یات ابن عامر خواند و کوفیان که کسائى باید
بحذف یا اکتفا بالکسرة عن الیاء کقوله فهو المهتد و کقوله ما کنا نبغ و قوله و اللیل اذا یسر و لا ادر و کفتند این لغت هذیل
است و ایشان هر جاى دو دادارند که این یا حذف کنند قال الشاعر شعر کفاک کف لا یلیق درهما جودا و اخرى
تعط بالسیف دما یا از یعطى بیفکند و سوجى بیت حذف یا و دا و باقى قرا که خوانند یا بر اصل خوانند کفتند آن روز
که ایشان روز مشهود و التقدیر حین یاتى و ظرف من بین الاسما اضافه کنند با جمل اکر جمله فعلیه باشد و اکر جمله اسمیه براى
مناسبتى که میان ایشانست و احتیاج ما درقى که واقع آید در وجوه ان اقسام داده که فعل دارد از ماضى و حال و استقبال
ولکن او بنا باید چنانکه افعال بیشتر بنا باید چنین زمان و وقت و رضا و برظرفیت از یاتى و در یاتى ضمیر مرفوع مستکن است
التقدیر اى یاتى ذلک الیوم الموصوف المشهود لا تکلم نفس و التقدیر لا تتکلم نفس یک تا بیفکنند استثقالا لاجتماعهما
در روایة بود که عاملست در یوم لا تکلم باشد هیچ نفس سخن نیارد کفتن مکر بفرمان او و در خبرست که فردا قیامت چون خلایق را
در صعید سیاست بدارند از قبل رب العزة ندا کنند همه انبیا و اولیا و صدیقان و شهیدان حاضر و فرشتکان صفها کشیده
کوید من قسیم حق عبادتى کیست که او مرا پرستیده است حق پرستیدنى هیچ کس زهره ندارد که جواب دهد باین دعوى بارد
کردن تا انکه فرشتکان که ایشان همه عمر خود از ابتداى خلق عالم تا غایت تکنا و همه عمر خود در یک طاعت بسر برده باشند و از براى
دیدار مجد و عظمت او اقرار دهند و کویند سبحانک ما عبدناک حق عبادتک منها خدایا که ترا عبادت بر آن حق نپرستیدیم چنانکه بایست
پرستیدن این سخن آن فرشتکان کویند که همه عمر خود در یک رکوع و یک سجود و یک تسبیح بسر برده باشند و در وصف ایشان
قرآن مجید چکونه میکوید که یسبحون اللیل و النهار لا یفترون اکر کوید چکونه کفت درین آیه لا تکلم نفس الا باذنه و در آیة کفت یوم
یاتى کل نفس تجادل عن نفسها و در آیتى کفت و قفوهم انهم مسؤلون و در آیتى دیکر کفت فیومئذ لا یسئل عن ذنبه انس و لا جان
و این آیات متناقضاتست چنانکه مى بینى که در یکى کفت کس سخن نکوید و در دیکر آیة کفت هر نفسى مجادله کند از خود و در آیة کفت
مردم را بخواهند پرسیدن و در دیکر آیة کفت کس را نخواهند پرسید تا این متناقض باشد کوییم از این چند جواب کفته‌اند یکى درین
آیة نفى کلام نکرد از ایشان نفى علم و انما استثنا کرده و کفت الا باذنه و ان مجادله و مدافعه از خویشتن باذن او باشد و انواع

باشد بدان وجه مناقضه لازم آید و معنی هر دو آیه مطابق بود چنانست اگر کسی سخن بیارد کفتی در بیرون الا آنکه من دستوری دهم
جون دستوری دهم بجادل درآید و از خویشتن خصومت کند تا باشد که بهره آنکه عذاب از وی دفع شود و نشود و جواب دیکر آنست
کان روز روزی دراز باشد و هر وقتی باشد و اهل روز مختلف باشند بعضی کویند و بعضی نکویند و بعضی مأذون باشند و دیکر آنکه
بعضی باشند و بعضی را سوال کنند و بعضی را نکنند و در جای سخن کویند و در جای نکویند و هم چنین در سوال پس وجه مناقضه
زائل باشد جواب دیکر از وانست که نفی کلام اکر چه مطلق کرده در این آیه و فی قوله یوم لا ینطقون مراد آنست که کلامی
نکویند که ایشان معقول و مسموع باشد و ایشان را از آن نفعی بود و چون چنین بود بمثابه آن باشد که نکفته باشد که کفتار که
صاحبش را سود ندارد و نفعی نکند همچنانکه فعلی که از آن اثری نباشد بمنزله نیست باشد چنانکه یکی را چون در مناظره و مجادله چیزی
کوید که نه جواب خصم باشد او را کویند ما قلت شیئا و ما تکلمت بشی و لا اوردت شیئا اکر چه نوعی ادا شده باشد و کلام بسیار کفته
و هم چنین اکر کسی کاری کند که از آن مقصودی حاصل نبود او را کویند ما فعلت شیئا و لا فعلت شیئا و اکر چه چیزی کرده بود و آنچه خلاف
این بود آنکه کفت مردمان در آن روز دو ضرب باشند هر دو شقی و سعید و هر دو سعید و نیک بخت و مراد بشقی کافر و عاصی است
که بفعل خود شقی شده باشد و بسعید مؤمن مطیع که سعادت یافته باشد باختیار نیک خود آنکه بیان کرد که اما آنکه شقی باشد
بکفر و عصیان ایشان اهل دوزخ باشند و ایشان را در دوزخ زفیر و شهیق باشد اهل لغت کفتند زفیر اول بانک خر باشد
و شهیق آخر بانک او قال رؤبة شعر حشرج فی الجوف سحیلا و شهیق حتی یقال ناهق و ما نهق و اصل زفیر از شدّة انفاس بود
قوم الشدید الخلق من قولهم زفر الحمل علی الظهر و الزفر السید لانه یطیق حمل الثقیل و الزفیر صوت النار اذا التهبت بشدة و
الشهیق صوت فظیع یخرج من الجوف بعد النفس و اصل و طول مفرط باشد من قولهم جبل شاهق ای ممتنع طولا خالدین فیها
در آنجا همیشه باشند ما دامت السموات و الارض تا آسمان و زمین دائم باشد اکر کویند چکونه خلود اهل بهشت و اهل دوزخ معلق کردید
بدوام آسمان و زمین و آسمان و زمین فانی شوند کوئیم این تمثیلاتست و بر طریق عرب و معروف عقلا لا افعل ذلک ما دامت
السموات و ما نبتت الارض و ما لاح کوکب و ما لاح الجدیدان و ما اطرد الخافقان و ما اختلف الملوان و ما اظلم ظلام و ما اختلف اللیل
و النهار و ما بل بحر صوفه یعنی لا افعل الی ابد ذلک و غرض ایشان باشد که ابد الدهر و الی آنکه تا جهان است چون بسیار شد
مستعمل شد تا در این جای نیز بکار رفت حق تعالی بغرض تخلید و تابید جواب دیکر از آنست که در قیامت نیز آسمان و ۱۳۳۶
زمین باشد که کل ما کان فوقک فاظلک فهو سماء و کل ما کان تحتک فاقلک فهو ارض هر چه ترا سایه کند آسمان تو باشد و هر چه
ترا برداره زمین تو باشد چنانکه بیان کردیم این طریقه را جای دیکر ازین کتاب برین وجه این تفسیر این تعلیق درست باشد
و این دوام بلی دوام شاید تا موقوف بود فاما قوله الا ما شاء ربک لا بغض خدای خواهد در این استثنا چند قول کفته اند یکی آنکه
لا بمعنی سوی است و هو دلیل استثنا و نیست که اخراج البعض من الجمله باشد و تقدیر انست که الا ما شاء ربک من الزیادة علی دوام
السموات و الارض و مثال این چنان بود که کسی کوید که علیک الف الا الفین الذی اقرضتکها وقت کذا مراد او دو هزار دینار بود الا آن
دو هزار که قرض تو بادم فلان وقت و لا بد است از این تاویل بلی آنکه استثنا بیشتر از کثرت درست نباشد و این جواب اختیار فرا
و جماعتی مفسران و جوابی دیکر آنست که مراد باستثنا از اوقات که ایشان اندر دنیا باشد و در برزخ و در موقف قیامت پیش از آنکه بهشت
یا بدوزخ شوند بلی آنکه چون ذکر خلود کرد در حق ایشان واجب است که اینها بیرون از این استثنا باثبات کردن که اخلال نیست در این جمله
و وجه سیوم که مراد بالا واو عطفست و المعنی و ما شاء ربک من الزیادة علیه و از جمله استشهادات این جمله قول الشاعر شعر
و کل اخ مفارقه اخوه لعمر ابیک الا الفرقدان یعنی الفرقدان و قول الاخر شعر و ارى لها دارا باغدرة السیدان لم یدرس
لها رسم الا رمادا هامدا دفعت عنه الریاح خوالد سحم سوای منذر من نفحات الا رماده که ما نفحات برفع سکها دیک

بایه بازها انروا کرالا استثنا باشد کلام متناقض بود انکه راست بدینکه کفته بودی که دیر مندرج شده است تا الا بجای خود بود
و وجه چهارم است که این استثنا از دوام آسمان و زمین باشد فاما از زفیر و شهیق باشد و آن دو نوع عذابست و معنی آنکه
ایشان را زفیر و شهیق باشد الا ما شاء ربک من انواع العذاب جز آنچه خدای خواهد با ایشان از انواع عذاب و در این وجه الا بمعنی سوی
باشد و وجه پنجم است که این استثنا بمعنی نقصان باشد از مدت خلود و اغا تنبیه بود بر آنکه آنچه باشد از عذاب و ترک عذاب بمشیت
و اراده و اختیار خدای باشد چنانکه یکی از ما کوید و الله لاضربنک الا ان اری غیر ذلک و او در عزم زدن او باشد و لکن معنا
بود که اکر خواهم که زدن ترا قائم و متمکن از آن و معنی این آن بود که من عذاب کنم ایشان را اکر خواهم که تمکین من از آن متمکن و بر آن قادر باشم
حاصل از قدرت و نفاذ مشیت بود و وجه ششم آنست که مراد باستثنا مشیت است که ما خلود موکد و موبد کنیم نه آنکه نقصان کند
و اخراج کند چیزی از وی فاما تعلیق میکند از بجای مجرای محال تا محال شود بلی آنکه خدای تعالی نخواهد الا تخلید و تابید باشد
در ثواب و عقاب و مثال این چنان بود که کسی کوید و الله لا اهجرنک الا ان یشیب الغراب و یسعر القار یعنی هرکز با تو وصلت نکنم
تعلیق بامری معلوم است که نباشد و وجه هفتم آنست که این استثنا اول خاص بود بفساق اهل ملت که ایشان مستحق عقاب باشند
بر معاصی و مستحق ثواب باشند بایمان و طاعت پس ایشان در دوزخ مخلد باشند یعنی طویل المدة باشد الا ما شاء ربک
من اخراجهم الی الجنة للثواب علی ایمانهم و طاعاتهم و مروی است که کویند مراد باین عموم است و از علما است در کفار و فساق
الا ما شاء ربک من اخراج من اخرجه للثواب با آنکه ما کوییم یعنی من است و المعنی الا من شاء ربک الا ترى بمعنی احدهم
من احدهما بین الآخر فاما در اهل بهشت مراد آن ایام متقدم و بر ونکار کذشته باشد که ایشان در آن ایام در دوزخ باشند
بقدر آن باشد که مخلد باشند ایشان الا آن ایام که خدای خواهد که ایشان را در دوزخ معذب دارد پس برین وجه شقی
و سعید هر دو یک قوم باشند در آن حالکه در دوزخ باشند و در آن حالکه در بهشت باشند سعید باشند و تحال شقاوة
از سعادة مستثنی بود و حال سعادة از شقاوة و ابو روق روایت کند از ضحاک از عبد الله عباس که او کفت مراد باستثنا در آیه
قومی اند مخصوص از اهل توحید که خدای تعالی ایشان را بدوزخ برد و بمقدار کناهشان عقوبت کند و آنکه فرماید تا ایشان را
از آنجا بیرون آرند و بهشت برند پس ایشان در حال شقی باشند و در حالی سعید و این قولست که ما معنی آن کفتیم در وجه اخیر و الله اعلم بمراده ان ربک
فعال لما یرید که خدای تعالی هر آن کند که او خواهد و او را هیچ مانع منع نکند انفعال هر چه خواهد و اما الذین سعدوا ففی الجنة
اهل کوفه خواندند مکر ابو بکر سُعِدوا بضم سین و کسر عین بر فعل المجهول و باقی سَعِدوا بفتح سین علی الفعل المستوی المسند
الی الفاعل ابو علی کفت سیبویه کفت مسموع است که سَعِدَ لازم است و کذلک شقی و چون چنین باشد سُعِدَ با وجهی
نباشد که الا که مسموع باشد که هم لازم است و هم متعدی مثل فغفر نقصته و غصن الماء و غصنته و رددته و غیر ذلک
اما مسعود نیز بر آنکه مردمان بسیار میکویند و مسعود الا از سعد یابد و بعضی اهل لغت کفتند این معتمد نیست بر آنکه این
قیاس مطرد است و این مستعمل است بقولهم احبه فهو محبوب و اجنه الله فهو مجنون فکذلک اسعده الله فهو مسعود
جواب ازین آنست که قیاس مطرد آنست که فعل فهو مفعول ابدا اما افعل فهو مفعول شاذ باشد و کلام خدای را بر شاذ و [illegible]
نکنند و اما المجنون من جن الرجل فهو مجنون بر قیاس خود است و کذلک حب الرجل فهو محبوب لغة فی احبه و حبب متع
بیت که سُعِدَ فا سُعید لغة باشد بیک معنی حق تعالی کفت و اما آنان که نیک بخت باشند ایشان در بهشت باشند خالدین
فیها همیشه باشند آنجا و نصب او بر حال است از عامل مقدّر در ظرف من قوله ففی الجنة و قوله ما دامت السموات ما در آمد آمد
و این را اما احتراز ... و ما شاء ربک الا ما شاء ربک الا آن مقدار که خدای خواهد بر آن قاویل که رفت عطاء غیر مجذوذ عطائی
نا بریده یا مخلد موبد و نصب او بر مصدر باشد از فعل مقدر که انه قال فی الجنة خالدین فیها و یعطون عطاء و الجد القطع و کذلک

١٣٣٨

لقد النحر والجرم والحزم والخفا الشق وهو من باب القطع ايضا فلا تك في مرية آنكه رسول عليه السلام فى كرد از آنكه شك باشد و شك
كند در بطلان عبادة اصنام و مادر رسولت وا تزيك جاى وهولاء اشارت بان بت پرستان آنكه ما يعبدون ايشان مى پرستند
اين اصنام الا چنانكه پدرانشان پرستيدند على العمى والجهالة والتقليد و وجدان الا با عليها بطريقة الاقتداء و بر شرك و مرق
وانا لموفوهم و ما يحق ايشان برسيم نصيبايشان از عقاب تمام بدهيم غير منقوص واين مشتملست بر نفى عبادة اصنام و علة و ولا
ايشان وتهديد و وعيد مر ايشان را ولقد آتينا موسى الكتاب بدرستى ما داديم كتاب بموسى در كتاب خلاف كردند گفتند توريت
ومراد بخلاف تكذيبايشانست از او و هو تسلية رسولست صلى الله عليه وآله تا بداند كه او صادق كه او تكذيب كردند
در محمد قول دعوة او خلاف كردند او بود بل پيش او و اينان ديگر خلاف كردند در كتب و اولئك ولولا كلمة وگرنه سخنى است كه سابق
شده است از خداى جل جلاله و آن آنست كه گفت عذاب مستحقان تاخير كنم با قيامة براى صلاح تكليف را حكم بكردى ميان ايشان
و كار بگذاردى نقد و جزا هر كسى بدو فعل او در كنار او كردى وليكن مصلحت اقتضا تاخير حساب و جزا و ثواب و عقاب ميكند
و آنكه ايشان در شكى اند از اين كار كه تو ايشان را از آن خبر ميدهى مريب در شك افكننده والمريب ابلغ من الشك يقال رابنى ريب وقف
للشك مع ما يريبك قوله وان كلا لما ليوفينهم ربك اعمالهم قرا خلاف كردند مدنيان و مكيان ابن كثير و نافع خواندند بتشديد يعنى ان
وان كلا لما ابو بكر عن عاصم خواند بتخفيف اول و تشديد دوم و ابو عمرو و كسائى خواندند بتشديد اول و تخفيف دوم و در معنى لما
بتشديد چند وجه گفتند فراء گفت تقدير لمما بوده است و اصل ولمن ما بوده است نون را براى ادغام ميم كردند سه ميم حاصل آمد يكى
بيفكندند و آنكه دو را ادغام كردند و مثله قول الشاعر شعر وانى لما اصدر الامر وجهه اذا هو اعيا بالسبيل مصادره و بر اين
وجه معنى آن بود كه هر كسى از مذكوران با مختلفان از آنانند كه خداى تعالى جزاى ايشان تمامى خواهد دادن وجهى ديگر زجاج گفت
لما بمعنى الا است كقولهم سالتك لما فعلت و نشدتك لما فعلت كذا والمعنى الا فعلت كذا ومثله قوله ان كل نفس لما عليها حافظ
و اين وجه آن بمعنى ما نافيه باشد والتقدير ما كلهم الا والله ليوفينهم الخ زجاج گفت ... مگر خداى جزا او بدهد بر اين وجه
طعن كرد و گفت اين روا نباشد در فصيح اگر روا بودى صحيح بودى گفتن جائنى القوم لما زيدا بمعنى الا زيدا و اين نشايد بلا خلاف
ديگر آنكه ان بمعنى ما نافيه در نصب اسم نكند الا على قول شاذ غير معروف وجه سيوم مازنى گفت ان مخففه بوده است مشدده كردند
براى تاكيد و بر اين وجه ما زياده بود و معنى آن بود كه وان كلا ليوفينهم الخ و بر اين وجه چنانكه گفت لام مشكل ماند اعنى لام
لما وجه چهارم زجاج گفت لمما من لممت الشى اذا جمعته باشد آنگاه ازو بنا كردند على فعلى وازو لا ينصرف كردند چون تترى و معنى
آن باشد وان كلا جميعا ليوفينهم ما هم يا جزائهم و اين وجه متعسف وجه پنجم قراءة زهرى وان كلا لما منون هم از اين اشتقاق
كه است بمعنى جمع و معنى آن باشد وان كلا جميعا و خلاف اندر قراءة باشد در معنى موافق بود آن قولى كه پيش از اين از زجاج
حكايت كرديم اما بر قراءة آنكه لما مخفف خواند در لام چند وجه گفتند يكى آنكه لام قسم است كه در جواب تاكيد شود شايد كه لام ابتدا
بود كه در ما موصوله باشد ومثله قوله وان منكم لمن ليبطئن و كما حكى عن العرب الحمد لله لصالح ابو على گفت اما آنكه كه ان خواند
بتشديد آن و تخفيف لما وجه قراءة او ظاهر است براى آنكه كلا منصوبست بان و كلام ابتدا براى جواب كلام ديگر كه در فعل شد
جواب قسم فصل كرد ميان ايشان با گفت دليل بر آن كلام دوم قسم را سابق است كه نون تاكيد در آخر فعل آمد معنى آنكه هر يكى را جزاى
كه جزا دهد خداى و اما بر قراءة آنكه ان مخفف خواند و لما بتشديد مخففه باشد از ثقيله و ما تخفيف عمل داد ان را و چنانكه
شاعر گفت شعر ووجه مشرق النحر كان ثدييه حقان وسيبويه گفت سمعت من اثق به من العرب ان عمرا لمنطلق و اهل مدينه
خوانند وان كلا لما جميع لدينا محضرون با تخفيف آن نصب كردند گفت وجه عمل او با تخفيف آنست كه او در عمل مانند فعل و
فعل با حذف عمل كند و اما بر قراءة آنكه ان مشدد خواند قراءة هر دو مشكلست براى آنكه ان كه مخففه باشد از ثقيله حكم او حكم فعل

باشد بلما مشدده معنى نكرد براى آنكه لما بمعنى الا بود و اين چنان بود كه گويى ان زيدا الا منطلق و اين معنى ندارد اما قول العرب نشدتك
لما فعلت و الا فعلت خليل گفت معنى آنست كه اقسمت عليك لتفعلن و اما الا و لما براى آن در رو شد تا اين معنى دهد ما اسئلك الا فعل
كذا و اگر چه حرف نفى در لفظ نيست در معنى هست و در اين آيه اين معنى صورة نمى بندد اين در قراءة مشكلات اين جمله از شيخ
ابو على فارسى در كتاب حجة ذكر كرد و تضعيف كرد شيخ ابو على آن وجه كه از فراء حكايت كرديم اولا با آنكه گفت در اين صورة سه ميم
پيش از اين مجتمع شد كه حرف را حذف نكردند يعنى آن قول فراء كه گفت اصل لمن ما بوده است نون را ميم كردند براى آنكه ادغام و سه ميم
جمع شده است گفت نه چهار ميم جمع شد در اين سوره فى قوله وعلى امم ممن معك بيفكندند و از كسائى حكايت كرده اند كه او گفت من
بعد تشديد لما در اين آيه نمى شناسم و شيخ ابو على گفت كسائى اين كه گفت دور بگفت الصواب و شيخ ابو على گفت كه چنانكه ان را تخفيف كنند
لما را تثقيل و زبر ما فى تفسير و معنى و تفسير اين چنين گويد وما كلا الا ليوفينهم الله الجزا چنانكه در جا گفت وان كل ذلك لما متاع
الحيوة الدنيا يعنى ما كل ذلك الا متاع الحيوة الدنيا روشن بود در معنى اما نصب كلا مشكل باشد با اين معنى والله اعلم بمراده
و اين جمله تحقيقها براى آن گفته شد كه خواستم تا معنى آيه بر قراءة روشن شود و قراءة صحيح معترض پيدا شود و لا در پارسى اطناب
در نحو زشت نيست و بر جمله معنى آيه آنست كه خداى تعالى هر كس را جزا عملها تمام بدهد با صحيح كم نباشد ولا در جزا عملها تمامى بدهد و خير
از اين دو معنى نيست بر اين اختلاف قراءات و وجوه كه ذكر كرده شد انه بما يعملون خبير كه او با خبر ايشان ميكند فاستقم كما امرت خطاب
رسول را گفت و مراد امة كه راست باش اى محمد چنانكه ترا فرمودند سفيان ثورى گفت على القرآن بر قرآن مستقيم باش تقال عز و جل
گفت مردانست كه شرك ميارد بخداى سدى گفت خطاب با او است و مراد امت و اگر گويند مراد او است و لست خطابها از آنكه بيان
كردم كه نهى باشد مر كسى را از آنكه تو دانى كه آن كار نخواهد كردن و نيز از آنكه تو دانى كه آن كار نخواهد كرد و نهى كردن از آنكه تو دانى كه آن كار
نخواهد كردن و از آنكه تو دانى كه آن خواهد كردن براى محمد تو مستقيم و راست باش چنانكه ترا فرموده اند و نيز آن مومنان كه با تو باز گشته
خداى معه اند و لا تطغوا طغيان نكنيد و تعدى از حد و اندازه كارها و حدود شرع نگاه داريد كه خداى تعالى با احوال شما داناست و بيناست
عبد الله عباس گفت هيچ آيه بر رسول عليه السلام نيامد ... سخت تر و براى آن گفت اصحابان را كه ترا گفتند يا رسول الله اسرع
اليك الشيب پير شدى گفت شيبتنى سورة هود ... ولا تركنوا الى الذين ظلموا گفت اى مكلفان از
بيگان و بيستاران ... با ظالمان ... ايشان ساكن مشويد كه پس آنگه آتش دوزخ برسد والنار و عذاب ... عبد الله
عباس گفت لا تميلوا اليهم ميل مكنيد با ظالمان ابو العاليه گفت لا ترضوا باعمالهم بعمل ايشان راضى مباشيد قتاده گفت لا تلحقوا
مشركان سدى و ابن زيد گفتند يعنى مداهنه مكنيد با ظالمان ... ابن كيسان گفت لا تسكنوا اليهم با ايشان آرام مگيريد كه
دوزخ بشما رسد و شما را بدون خداى يعنى جز خداى هيچ يارى نباشد و شما را نصرت نكنند در آخرت كه چون ... قيامت باشد
از قبل رب العزة ... الظلمة و اعوان الظلمة ... الظالمان و اعوان ظالمان جمع كنند ... من لاق
او ... قلما ... ايشان ... كرده باشد يا قلمى ... آتش ...
از اهل ... دوزخ ... فتمسكم النار ... منصوبست كه جواب نهى است ...
واقم الصلوة طرفى النهار ... گفت نماز ... در دو طرف روز يعنى نماز بامداد و نماز شام ابن قول عبد الله عباس است مجاهد
گفت نماز بامداد و نماز خفتن تا ... نماز اول باشد ... گفت نماز بامداد است و پيشين و ديگر ... گفت نماز بامداد و
... مقاتل گفت در يك طرف روز نماز بامداد و نماز پيشين بكن و در طرف ديگر نماز ديگر و نماز شام بكن و ...
در پاره از شب نماز خفتن و اين قول قريب است ... گفت زلفا من الليل يعنى نماز شام و نماز خفتن گفت زلف الليل
ساعة واحدها ساعات شب باشد يكى را زلفه گويند و اصل منزلت و قربة باشد ... زلفا ... كان منزلت ...

تدریجا وقال العجاج شعر ناج طواه الاین مما وجفا * طی اللیالی زلفا فزلفا * وابو جعفر خواند زلفا اتبع الضم الضمة وابن محیصن خواند
زلفا بسکون لام مجاهد خواند زلفی بر وزن قربی ان الحسنات یذهبن السیئات در حسنات خلاف کردند بیشتر مفسران گفتند
نماز پنجگانه است ومجاهد گفت قول سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر بعضی مفسران گفتند آیه در مردی آمد نام او ابو الیسر
عمرو بن غزیة الانصاری واو خرما فروختی زنی بیامد تا از وی خرما خرد زن جمیل بود گفت این خرما نیک نیست که اینجا هست
بخانه بهتر ازین هست که خواهی بخانه آی زن با او بخانه رفت او در زن افتاد وبخست ودر بر گرفت وبوسه داد زن گفت اتق الله
از خدای بترس مرد بترسید وپشیمان شد بیامد گفت یا رسول الله چه گوئی در مردی که او در زنی افتد وهر چه مرد از زن حاصل کند جز مجامعت رسول
علیه السلام هیچ جواب نداد تا وحی [illegible] صحابه گفت خدای بر تو پوشیده بود اگر تو بر خویشتن بپوشیدی وقت نماز دیگر درآمد رسول علیه السلام
نماز بگذارد وجبرئیل امد واین آیه آورد رسول علیه السلام گفت ابو الیسر کجاست او پیش آمد گفت با ما نماز کردی گفت آری گفت ان الله
گفت خدای تعالی این نماز بکفارت گناهت کرد واین آیه فرستاد که ان الحسنات یذهبن السیئات بعضی مفسران گفتند مراد بحسنات
توبه است وباذهاب اسقاط الله تعالی عقاب السیئات عندها تفضلا وبعضی دیگر از اهل اصول گفتند مراد آنست که دوام بر اداء طاعات
ونوافل دعوت کند مکلف را با ترک سیئات پس بمنزلهٔ اذهاب باشد از مقاربه وتشبیها واین وجه نیکوست ومعهود در
تاویل آیه واما قول المتکلمین که این آیه استدلال کرده بر احباط درست نیست لدلالة الادلة علی فساد الاحباط عقلا وشرعا ذلک
ذکری للذاکرین این یاد کردیست یاد کنندگان را واصبر آنگه گفت یا محمد صبر وشکیبائی پیشه کن که خدای تعالی مزد نکوکاران ضایع
نکند وصبر حبس نفس علی ما تکره ونقیض الجزع وقال الشاعر شعر فان تصبرا فالصبر خیر مغبة * وان تجزعا فالامر ما تریان
قوله فلولا کان من القرون من قبلکم المعنی هلا کان ولا کان چرا نبود مرا از قرنها وامتان که گذشتند پیش شما که من ایشان را هلاک
کردم بگناهشان [illegible] خداوندان بقیت از عقل ودین که امر بمعروف کردندی ونهی منکر کردندی تا من ایشان را هلاک
نکردمی بگناهشان الا که اندکی از ایشان مومنان را باتباع انبیا که گفت الا قلیلا ممن انجینا منهم مگر اندکی از آنان که ما ایشان را
رهانیدیم از جملهٔ ایشان وکان [illegible] ومفاعل [illegible] است ودر جمع [illegible] بود که [illegible] استثنا منقطع
یعنی نا [illegible] امر معروف کردندی ونهی کردندی [illegible] که گفت [illegible] بود [illegible] من ایشان را هلاک بعذابی [illegible]
گفت واتبع الذین ظلموا ما اترفوا فیه [illegible] ومنه [illegible] بودند والمترف المتنعم فی الملاذ والمعرّد
اتروا انعم [illegible] وکانوا مجرمین وایشان [illegible] بیان کرد که من این شهرها که هلاک کردم از جملهٔ قوم
نوح وعاد وثمود وقوم شعیب وقوم لوط که من ایشان را عذاب کردم [illegible] ظلم بود که من [illegible] کسی را هلاک کنم بظلم
[illegible] باشد [illegible] قوله ولو شاء ربک لجعل الناس امة واحدة آنگه گفت اگر خدای خواستی مردمان را
همه یک امت کردی ولا یزالون مختلفین ولکن ایشان [illegible] باشند مختلف با یکدیگر خلاف میکنند الا من رحم ربک
الا آنکه خدای بر او رحمت کند ولذلک خلقهم وبرای آن آفرید ایشان را ودرین آیه چند سوالست یکی آنکه گفت اگر خدا خواستی
مردم یک ملت بودندی یعنی همه مسلمان بودندی چون نبودند دلیل آن کند که نخواست دیگر آنکه گفت ولذلک خلقهم وایشان را
آن را آفرید [illegible] یا اشارة بذلک یا راجع است یا رحمت یا با اختلاف اگر با رحمت راجع بودی تلک بایستی
از بهر آنکه رحمت مونث است وذلک اشارة بمذکر باید یا با اختلاف شود واین بخلاف مذهب شماست که خدای خلق
آفرید در آنکه اگر رحمت را بود [illegible] لایق باشد بخدای وکرم غفران واسقاط عقاب [illegible]
[illegible] برای آنکه خدای خلق را [illegible] آفرید اما جواب از سوال اول در باب مشیت گوئیم خدای تعالی [illegible]
[illegible] خواست گفت اگر من خواستمی مردمان همه را یک امت کردمی همه را با ایمان حمل کردمی وقهر کردمی

باین کفر کردند مرا عیان نکردند وما نداین در قرآن بسیارست واین طریقه مستقیم در ذات جا [illegible] اشارة بلفظ ذلک
راجع است با رحمت نه با اختلاف برای دلالت عقل وشهادت لفظ اما دلالت عقل از آنجا که در عقل مقررست که نیکو نبود که حق تعالی
خلق را برای اختلاف آفرید وغرض داد در خلق ایشان اختلاف باشد چه حق تعالی نهی کرده است از اختلاف وکار بسته را اولی
کرده است باتفاق وبعد ثواب داده برآن وبر آن وعید کرده واما شهادة اللفظ از آنجاست که کنایت بلفظ رحمت نزدیکترست
از آنکه بلفظ اختلاف وردة الکنایة الی الاقرب المذکور اولی اما سوال سائل برآنکه اگر راجع بودی با رحمت تلک بایستی که رحمت مونث است
از چند جوابست یکی آنکه تانیث رحمت حقیقی است وچون تانیث نه حقیقی باشد روا بود بلفظ تذکیر وتانیث کنایت کنند وقد قال
کما قال الله تعالی ان رحمت الله قریب من المحسنین ولم یقل قریبة جواب دیگر آنکه عرب را عادتست که کنایت بکار بلفظ رحمت
بکار برند بمعنی ومعنی رحمت فضل وانعام باشد وگویند سرنی کلمتک یعنون کلامک قال الله تعالی هذا رحمة من ربی وقالت الخنساء
شعر فذلک یا هند الرزیة فاعلمی * ونیران حرب شب وقودها اذا دنت الروا * وقال امرؤ القیس شعر برهرهة رخصة
رودة کخرعوبة البانة المنفطر * ومنفطرة نگفت برای آنکه رد کرد با معنی وآن غصن است وقال زیاد الاعجم شعر ان السماحة
والشجاعة ضمنا قبرا بمرو علی الطریق * ولم یقل ضمنتا برای آنکه مصدر را تانیث نکنند واگر گویند ردکرد با معنی واراد الجود
والباس جز نیک باشد جواب دیگر آنست که در کنایت بلفظ فعل کرده است ولفظ الفعل مذکر ومراد بلفظ فعل قوله رحم ربک ثم قال
ولذلک ولان رحمهم خلقهم جواب دیگر از اصل مسئله آنست که ذلک راجع نیست بالفظ بمعنی رحمت نیز با اختلاف بل الجمع آنست
لکونهم امة واحدة مجتمعین علی الایمان واین وجهی نیکوست برای آنکه اتفاق است که خدای تعالی خلق را برای ایمان وطاعت
آفرید فی قوله وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون یعنی دیگران اهل تاویل گفتند مراد آنست که گر ما خواستیم همه خلق را یک امت کنیم
یعنی همه را بیک بار تا مومنین باشند یک امت ویک جمله ویک جنس باشند واین جاری مجری آن آیه بود که گفت ولو شئنا لآتینا
کل نفس هداها ومراد بدین هدی الجئت ولا محالت خدای ایشان را برای ایمان وطاعت آفریدست ولا یزالون مختلفین وایشان
با آنکه باشند اختلاف میکنند ومختلف میشوند واختلاف در دینهاست وآنگه از دین بیرون میشوند وابو مسلم محمد بن بحر گفت مراد
باختلاف آنست که خلف خلفهم سلفهم فی الکفر که خلف ایشان در کفر بسلف میشوند ومنه قولهم ما اختلف الجدیدان والعصران
ای جاکل واحد منها بعقب صاحبه وخلفه ومثله قولهم [illegible] تبل [illegible] رحمت بر قدر قلب باشد چنانکه سائل
گفت ولکن فعل احسان ونعمت باشد بدلیل آنکه اگر رقت القلب واحسان وتفضل بکند او را وصف نکنند برحمت وایشان را عرب
وصف کنند از آنکه انعام وافضال کند بآنکه رحیم است واگر از رقت قلب مناسبت بود پس معنی رحمت تفضل واحسان قریب
تر است از آنکه رقت قلب بسبب آنکه خدای تعالی قرآن را وصف کرد بآنکه رحمت ورقت قلب در قرآن صورت نبندد وآنان که
این گفتند غلط از آنجا افتاد که در بیشتر احوال در حق ما این نعمت ومصاحب باشد رقت قلب که [illegible] بار کسی ولی بیفق
شود بر وی نعمتی کند که آن بر بنده کرد رحمت از رقت قلب است چنانکه [illegible] بالذات [illegible] رای آنکه [illegible] بیشتر احوال حجت
باشد ورحمت بحقیقت عفو واسقاط عقاب بر اهلها است [illegible] وصف النعم والاحسان [illegible] رحیم ورحیم خوانند وگر چه
[illegible] نکرده باشد حق تعالی درین آیه چنین فرمود که خدای تعالی خواستی خلقان عالم جمله بایمان داشتی وقهر کردی ولکن نکرد
وایشان را باختیار خود رها کرد تا ایشان هر کسی سر برهاند ومختلف شدند وبسوی اختلاف میروند آنکه خواست [illegible]
کند که رحمت کند [illegible] گفت الا من رحم ربک الا آنکه خدای بر او رحمت کرده بود که برحمت ولطف خدای تعالی از آن اختلاف امتناع کند
وتفکر کند وایمان تحصیل کند وخدای تعالی خلقان را خود برای رحمت آفریده است وتمت کلمة ربک لاملأن جهنم وتمام شد سخن خدای
که گفت [illegible] من الجن والناس اجمعین [illegible] خلقان را ازآن کار لایق شد که خدای

دو نوع دوزخ با ایشان پر باد کند و تمام کلمه وقوع مخبر خبر باشد علی ما اخبر عنه و اما اداء قوله فالحق والحق اقول لاملأن جهنم و این لام
جواب قسم مضمرست والتقدیر و فیه لاملأن و عده لاملأن و بجای لام گفتند از بشاید اینجا بهر جا تا دیلان باشد کالطغی والسمی الی
قبل او یقول ملائکه حرثت ربک و دعلان ان امر ربک و این قول کو نیانست و معنا معاره بیوجهی جای والله اعلم قوله کلا نقص علیک التقدیر کل
القصص نقصه علیک و نصب او مفعول به باشد ملم قصها بها جانباز نکیم ومن تبیین باشد ما نثبت به فوادک بر این قول
بدل باشد از بعد البعض من الکل و گفته اند این ما مفعول به است و کلا مصدر است چنانکه قصصت کل القصص و حکیت کل الحکایة
وحق الحکایة و ما اشبه ذلک و بنا جمع بنا باشد و نبا خبر بود که در وی شانی بزرگ باشد میقولون لهذا الامر نبا و شان و حجت تمعی
قوله ما نثبت به فوادک الخبران دل ترا بجای دایم در وجود قوی گفتند دل ترا تسکین و تقویه و دوم بکلا آن و حجت والطف
که تا دل ترا بود از نفی شبهه و قوله و جاءک فی هذه الحق وحق بتو آمد درین [illegible]
وجاءک گفت فی هذه الانباء و الاخبار زجاج گفت فی هذه الازمان والایام قتاده گفت یعنی فی هذه الدنیا و ... و درست
تراست و موعظة وحق را بلفظ تعریف کرد که یکی است و تنکیر موعظة و ذکری برای آنست که موعظت انواع باشد حق تعالی
نوعی از آن انواع خواست و در وی پند و یاد کردی و یاد داد دواست مؤمنان را و قل الذین لا یؤمنون بگوای محمد این کافران مصر
که قرآ اعملوا علی مکانتکم بکنید بر تمکن و قوت دانای خود یعنی بکنید آنچه توانید کردن و این بر سبیل تهدید و وعید است و مراد ان
یعنی بکن و مثله قوله اعملوا ما شئتم انا عاملون که خواهیم کردن با شما آنکه سزای شماست و این اخبارست از آنچه خواهد کردن
با ایشان وانتظروا انا منتظرون و انتظار کنید که ما منتظریم از آنکه شما میکنید و تهدید میکنید و میکنیند معنی آنست که
گفت شما هر چه خواهید میکنید که ما ایمان و طاعت خدای تعالی میخواهیم و تو قیام کنید و انتظار با داشت انکار به باشید که ما منتظر
جزا عمل خود را و لله غیب السموات والارض و خدا راست غیب آسمانها و زمینها پوشیده باشد خدای داند و بصیر و این هم وعید
والیه یرجع الامر کله و کارها همه با او شود و مرجع و مآل آن با او باشد فاعبده او را بپرستید و توکل کن بر او امرست از عاد
عبادت و پرستش او و ما فلیت وما ربک بغافل عما تعملون و ما هی از آنچه ایشان میکنند اهل مدینه و ابن عامر و حفص یا خواندند علی الخطاب الخطاب
شما میکنید و باقی قرا بیا خواندند علی الخبر عن الغائب و بر خلاف کرد ... آنکه خدای گفت والیه یرجع الامر جملة و خوانند
یُرجع بفتح یا و کسر جیم مگر نافع و حفص که ایشان بضم یا و فتح جیم علی ما لم یسم فاعله قراءت کردند و این بضم یرجع باشد
دوم من رجع یرجع و رجعتم لازم است و دوم متعدی و بتعدی فرق و پیداشود که مصدر لازم رجوع باشد و مصدر متعدی
رجع و کعب الاحبار گفت خاتمه توریت خاتمه سوره هود است یعنی این آیة والله اعلم و الحکم الی آخر مجلد العاشرة و الله ولی التوفیق
و هو حسبنا و نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر تم الجزء العاشرة من التفسیر و یتلوه فی الحادی عشر قوله سوره یوسف علیه السلام الحمد لله
رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد و آله الطیبین الطاهرین اجمعین قد وقع الفراغ من تحریر هذا التفسیر
فی یوم الجمعة خامس و عشرون من شهر صفر سنه ثامن و خمسون و الف

بخط اضعف عباد الله غلام علی اللهم اغفر
لصاحبه و لکاتبه و لقاریه و لمن نظر
فیه بفضلک و کرمک
و بحقک یا
ارحم
الراحمین